

مى دق هم جرت



The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian
language of Iran

قدیم ترجمہ

The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian language of Iran

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on Apr from source files dated Aug
cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f

Contents

کتاب پدایش

آفرینش

- در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.
- ۲ زمین تپتی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه. و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت. و خدا گفت: «و شنایی بشود.» و روشنایی شد.
- ۴ و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت.
- ۵ و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود، روزی اول. و خدا گفت: «لکی باشد در میان آبا و آباها را از آبا جدا کند.»
- و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد. و چنین شد.
- ۸ و خدا فلک را آسمان نامید. و شام بود و صبح بود، روزی دوم.
- و خدا گفت: «بهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد.» و چنین شد.
- ۱۰ و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید. و خدا دید که نیکوست.
- ۱۱ و خدا گفت: «مین نباتات برویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه‌های که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد، بر روی زمین.» و چنین شد.
- ۱۲ و زمین نباتات را رویانید، علفی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه‌داری که تخمش در آن، موافق جنس خود باشد. و خدا دید که نیکوست.
- ۱۳ و شام بود و صبح بود، روزی سوم.
- و خدا گفت: «یرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند.
- ۱۵ و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند.» و چنین شد.
- ۱۶ و خدا و نیر بزرگ ساخت، نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب، و ستارگان را.
- ۱۷ و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند، و تا سلطنت نمایند بر روز و شب، و روشنایی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست.
- ۱۹ و شام بود و صبح بود، روزی چهارم.
- و خدا گفت: «بها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند.»
- پس خدا انبوه بزرگ آفرید و همه جانداران خرنده را، که آنها از آنها موافق اجناس آنها پر شد، و همه پرندگان بالدار را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست.
- ۲۲ و خدا آنها را برکت داده، گفت: «ارور و کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید، و پرندگان در زمین کثیر بشوند.» و شام بود و صبح بود، روزی پنجم.
- و خدا گفت: «مین، جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها.» و چنین شد.
- ۲۵ پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنها ساخت و بهایم را به اجناس آنها و همه حشرات زمین را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست.
- و خدا گفت: «دم را بصورت ما موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین میخزند، حکومت نماید.»
- پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را از مواد آفرید.
- ۲۸ و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: «ارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین میخزند، حکومت کنید.»
- و خدا گفت: «مانا همه علف‌های تخم‌داری که بر روی تمام زمین است و همه درختهایی که در آنها میوه درخت تخم‌دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد.
- ۳۰ و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیات است، هر علف سبز را برای خوراک دادم.» و چنین شد.
- ۳۱ و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم.

و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد.

و در روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود، آرامی گرفت.

۳ پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت، از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت.

آدم و حوا

این است پدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که یهوه، خدا، زمین و آسمانها را بساخت.

۵ و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز زرویده بود، زیرا خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند.

۶ و مه از زمین برآمده، تمام روی زمین را سیراب میکرد.

۷ خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید، و آدم نفس زنده شد.

۸ و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آنجا گذاشت.

۹ و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را.

۱۰ و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند، و از آنجا منقسم گشته، چهار شعبه شد.

۱۱ نام اول فیشون است که تمام زمین حویله را که در آنجا طلاست، احاطه میکند.

۱۲ و طلای آن زمین نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جزع است.

۱۳ و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه میکند.

۱۴ و نام نهر سوم حدقل که بطرف شرقی آشور جاری است. و نهر چهارم فرات.

پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید.

۱۶ و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: «ز همه درختان باغ بیمانت بخور،

اما از درخت معرفت نیک و بد زنهاری نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هراینه خواهی مرد.»

و خداوند خدا گفت: «وب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.»

و خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرندۀ آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را خواند، همان نام او شد.

۲۰ پس آدم همه بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد.

و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت، و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد.

۲۲ و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد.

۲۳ و آدم گفت: «مانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب نسانا میده شود زیرا که از انسان گرفته شد.»

از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، بازن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود.

۲۵ و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و نجلت نداشتند.

گاه آدم و حوا

و ما را از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیار تر بود. و به زن گفت: «یا خدا حقیقت گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟»

زن به مار گفت: «زمیوه درختان باغ میخوریم،

لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید.»

مار به زن گفت: «راینه نخواهید مرد،

بلکه خدا میداند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.»

و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.

۷ آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشان ساختند.

و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ میخرامید، و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.

۹ و خداوند خدا آدم را ندا داد و گفت: «جاهستی؟»

گفت: «ون آواز تو را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عمریانم. پس خود را پنهان کردم.»

گفت: «ه تو را آگاهانید که عمریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟»

آدم گفت: «بن زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم.»

پس خداوند خدا به زن گفت: «بن چه کار است که کردی؟» زن گفت: «امر مرا اغوا نمود که خوردم.»

پس خداوند خدا به مار گفت: «و نکه این کار کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.»

۱۵ و عداوت در میان تو وزن، و در میان ذریت تو و ذریت وی میگذازم، او سر تو را خواهد کوبید و تو یاشنه وی را خواهی کوبید.»

و به زن گفت: «لم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ بالمرغ فرزندان خواهی زاید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد.»

و به آدم گفت: «و نکه سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس بسبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد.»

۱۸ خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد،

و به عرق پیشانی ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.» و آدم زن خود را حیوان نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است.

۲۱ و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید.

۲۲ و خداوند خدا گفت: «مانا انسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده ماند.»

پس خداوند خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کارزمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند.

۲۴ پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش میکرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

قائ و هابیل

و آدم، زن خود حو را بشناخت و او حامله شده، قائن را زاید. و گفت: «ردی از بیوه حاصل نمودم.»

و یار دیگر برادر او هابیل را زاید. و هابیل گله بان بود، و قائن کارکن زمین بود.

۳ و بعد از مروریام، واقع شد که قائن هدیه های از محصول زمین برای خداوند آورد.

۴ و هابیل نیز از نخست زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه های آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، اما قائن و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود را بزرافکند.

۶ آنگاه خداوند به قائن گفت: «راخسمناک شدی؟ و چرا سر خود را بزرافکندی؟»

اگر نیکویی میکردی، آیا مقبول نمی شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، نگاه بر در، در کین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بروی مسلط شوی.» و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت. و واقع شد چون در صحرا بودند، قائن برادر خود هابیل بر خاسته او را کشت.

۹ پس خداوند به قائن گفت: «رادر ت هابیل نجاست؟» گفت: «می دانم، مگر پاسبان برادرم هستم؟»

گفت: «ه کردهای؟ خون برادر ت از زمین نزد من فریاد بر می آورد!»

و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را باز کرد تا خون برادر ت را از دستت فرورد.

۱۲ هر گاه کارزمین کنی، همانا قوت خود را دیگر به توندهد. و پریشان و آواره در جهان خواهی بود.»

قائن به خداوند گفت: «قو بتم از تحمل زیاده است.»

۱۴ اینک مرا امروز بر روی زمین مطرود ساختی، و از روی تو پنهان خواهم بود. و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و واقع میشود هر که مرا یابد، مرا خواهد کشت.»

خداوند به وی گفت: «س هر که قائن را بکشد، هفت چندان انتقام گرفته شود.» و خداوند به قائن نشانی داد که هر که او را یابد، وی را نکشد.

۱۶ پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود، بطرف شرقی عدن، ساکن شد.

و قائن زوجه خود را شناخت. پس حامله شده، خونخ را زایدید. و شهری بنا میگرد، و آن شهر را به اسم پسر خود، خونخ نام نهاد.

۱۸ و برای خونخ عیراد متولد شد، و عیراد، محویائیل را آورد، و محویائیل، متوشائیل را آورد، و متوشائیل، ملک را آورد.

۱۹ و ملک، دوزن برای خود گرفت، یکی را عاده نام بود و دیگری را ظله.

۲۰ و عاده، بابال را زایدید. وی پدر خیمه نشینان و صاحبان مواشی بود.

۲۱ و نام برادرش یوبال بود. وی پدر همه نوازندگان بربط و نی بود.

۲۲ و ظله نیز توبل قائن را زایدید، که صانع هر آلت مس و آهن بود. و خواهر توبل قائن، نعهه بود.

۲۳ و ملک به زنان خود گفت: «ای عاده و ظله، قول مرا بشنوید! ای زنان ملک، سخن مرا گوش گیرید! زیرا مردی را کشتم بسبب جراحت خود، و جوانی را بسبب ضرب خویش.»

۲۴ اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود، هر آینه برای ملک، هفتاد و هفت چندان.»

پس آدم بار دیگر ز خود را شناخت، و او پسری بزاد و او را شیت نام نهاد، زیرا گفت: «دانشلی دیگر به من قرارداد، به عوض هاییل که قائن او را کشت.» و برای شیت نیز پسری متولد شد و او را انوش نامید. در آنوقت به خواندن اسم بیوه شروع کردند.

از آدم تا نوح

این است کتاب پیدایش آدم. در روزی که خدا آدم را آفرید، به شبیه خدا او را ساخت.

۲ و نو ماده ایشان را آفرید. و ایشان را برکت داد و ایشان را «دم» نام نهاد، در روز آفرینش ایشان.

و آدم صد و سی سال بزیست، پس پسری به شبیه و بصورت خود آورد، و او را شیت نامید.

۴ و ایام آدم بعد از آوردن شیت، هشتصد سال بود، و پسران او دختران آورد.

۵ پس تمام ایام آدم که زیست، نهصد و سی سال بود که مرد.

۶ و شیت صد و پنج سال بزیست، و انوش را آورد.

۷ و شیت بعد از آوردن انوش، هشتصد و هفت سال بزیست و پسران او دختران آورد.

۸ و جمله ایام شیت، نهصد و دوازده سال بود که مرد.

۹ و انوش نود سال بزیست، و قینان را آورد.

۱۰ و انوش بعد از آوردن قینان، هشتصد و پانزده سال زندگانی کرد و پسران او دختران آورد.

۱۱ پس جمله ایام انوش نهصد و پنج سال بود که مرد.

۱۲ و قینان هفتاد سال بزیست، و مهلائیل را آورد.

۱۳ و قینان بعد از آوردن مهلائیل، هشتصد و چهل سال زندگانی کرد و پسران او دختران آورد.

۱۴ و تمامی ایام قینان، نهصد و ده سال بود که مرد.

۱۵ و مهلائیل، شصت و پنج سال بزیست، و یارد را آورد.

۱۶ و مهلائیل بعد از آوردن یارد، هشتصد و سی سال زندگانی کرد و پسران او دختران آورد.

۱۷ پس همه ایام مهلائیل، هشتصد و نود و پنج سال بود که مرد.

۱۸ و یارد صد و شصت و دو سال بزیست، و خونخ را آورد.

۱۹ و یارد بعد از آوردن خونخ، هشتصد سال زندگانی کرد و پسران او دختران آورد.

۲۰ و تمامی ایام یارد، نهصد و شصت و دو سال بود که مرد.

۲۱ و خونخ شصت و پنج سال بزیست، و متوشالح را آورد.

- ۲۲ وخنوخ بعد از آوردن متوشالحو، سیصدسال باخدا راه میرفت و پسران و دختران آورد.
- ۲۳ و همه ایام خنوخ، سیصد و شصت و پنج سال بود.
- ۲۴ و خنوخ باخدا راه میرفت و نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت.
- ۲۵ و متوشالحو صد و هشتاد و هفت سال بزیست، و ملک را آورد.
- ۲۶ و متوشالحو بعد از آوردن ملک، هفتصد و هشتاد و دو سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۲۷ پس جمله ایام متوشالحو، نهصد و شصت و نه سال بود که مرد.
- ۲۸ و ملک صد و هشتاد و دو سال بزیست، و پسری آورد.
- ۲۹ و وی را نوح نام نهاده گفت: «ین ما را تسلی خواهد داد از اعمال ما و از محنت دستهای ما از زمینی که خداوند آن را ملعون کرد.»
- و ملک بعد از آوردن نوح، پانصد و نود و پنج سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۳۱ پس تمام ایام ملک، هفتصد و هفتاد و هفت سال بود که مرد.
- و نوح پانصد ساله بود، پس نوح سام و حام و یافث را آورد.

شرارت انسان

- و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند، پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشتن می گرفتند.
- ۳ و خداوند گفت: «وح من در انسان دائم داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.»
- و در آن ایام مردان تو مندر زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند و آنها برای ایشان اولاد زایدند، ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف، مردان نامور شدند.
- ۵ و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائم محض شرارت است.
- ۶ و خداوند پیشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت.
- ۷ و خداوند گفت: «انسان را که آفریده ام، از روی زمین محوسازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوارا، چونکه متاسف شدم از ساختن ایشان.»
- اما نوح در نظر خداوند التفات یافت.

نوح

- این است پیدایش نوح. نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل. و نوح باخدا راه میرفت.
- ۱۰ و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافث.
- ۱۱ و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود.
- ۱۲ و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند.
- و خدا به نوح گفت: «نتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت.»
- ۱۴ پس برای خود کشتیای از چوب کوفرساز، و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بیندا.
- ۱۵ و آن را بدین ترکیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد، و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع.
- ۱۶ و رویشیای برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن. و در کشتی را در جنب آن بگذار، و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز.
- ۱۷ زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین میآورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد، از زیر آسمان هلاک گردانم. و هر چه بر زمین است، خواهد مرد.
- ۱۸ لکن عهد خود را با تو استوار می سازم، و به کشتی در خواهی آمد، تو و پسرانت و زوجهات و ازواج پسرانت با تو.
- ۱۹ و از جمیع حیوانات، از هر ذی جسدی، جفتی از همه به کشتی در خواهی آورد، تا با خویشتن زنده نگاه داری، و نرو ماده باشند.
- ۲۰ از پرندگان به اجناس آنها، و از بهایم به اجناس آنها، و از همه حشرات زمین به اجناس آنها، دو دو از همه نزد تو آیند تا زنده نگاه داری.
- ۲۱ و از هر آذوقهای که خورده شود، بگير و نزد خود ذخیره نما تا برای تو و آنها خوراکی باشد.»

پس نوح چنین کرد و به هر چه خدا او را امر فرمود، عمل نمود.

طوفان نوح

و خداوند به نوح گفت: «و تمامی اهل خانه ات به کشتی درآید، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم.

۲ و از همه بهایم پاک، هفت هفت، نرو ماده با خود بگیر، و از بهایم ناپاک، دودو، نرو ماده،

و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت، نرو ماده را، تانسلی بر روی تمام زمین نگاه داری.

۴ زیرا که من بعد از هفت روز دیگر، چهل روز و چهل شب باران میبارانم، و هر موجودی را که ساختم، از روی زمین محومی سازم.»

پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود.

۶ و نوح ششصد ساله بود، چون طوفان آب بر زمین آمد.

۷ و نوح و پسرانش و زنانش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان به کشتی درآمدند.

۸ از بهایم پاک و از بهایم ناپاک، و از پرندگان و از همه حشرات زمین،

دودو، نرو ماده، نزد نوح به کشتی درآمدند، چنانکه خدا نوح را امر کرده بود.

۱۰ و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد.

و در سال ششصد از زندگانی نوح، در روز هفدهم از ماه دوم، در همان روز جمیع چشمه های لجه عظیم شکافته شد، و روزهای آسمان گشوده.

۱۲ و باران، چهل روز و چهل شب بر روی زمین میبارید.

۱۳ در همان روز نوح و پسرانش، سام و حام و یافث، و زوجه نوح و سه زوجه پسرانش، با ایشان داخل کشتی شدند.

۱۴ ایشان و همه حیوانات به اجناس آنها، و همه بهایم به اجناس آنها، و همه حشراتی که بر زمین میخزند به اجناس آنها، و همه پرندگان به اجناس آنها، همه مرغان و همه بالداران.

۱۵ دودو از هر ذی جسدی که روح حیات دارد، نزد نوح به کشتی درآمدند.

۱۶ و آنهایی که آمدند نرو ماده از هر ذی جسد آمدند، چنانکه خدا وی را امر فرموده بود. و خداوند در روز از عقب او ایست.

و طوفان چهل روز بر زمین میآمد، و آب همی افزود و کشتی را برداشت که از زمین بلند شد.

۱۸ و آب غلبه یافته، بر زمین همی افزود، و کشتی بر سطح آب میرفت.

۱۹ و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت، تا آنکه همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود، مستور شد.

۲۰ و پانزده ذراع بالا تر آب غلبه یافت و کوهها مستور گردید.

۲۱ و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت میکرد، از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده بر زمین، و جمیع آدمیان، مردند.

۲۲ هر که دم روح حیات در بینی او بود، از هر که در خشکی بود، مرد.

۲۳ و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود، از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان، پس از زمین محو شدند. و نوح با آنچه همراه وی

در کشتی بود فقط باقی ماند.

۲۴ و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه مییافت.

و خدا نوح و همه حیوانات و همه

بهایم را که با وی در کشتی بودند، بیاد آورد. و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید.

۲ و چشمه های لجه و روزهای آسمان بسته شد، و باران از آسمان باز ایستاد.

۳ و آب رفته رفته از روی زمین برگشت. و بعد از انقضای صد و پنجاه روز، آب کم شد،

و روز هفدهم از ماه هفتم، کشتی بر کوههای آرات قرار گرفت.

۵ و تا ماه دهم، آب رفته رفته کمتر میشد، و در روز اول از ماه دهم، قله های کوهها ظاهر گردید.

۶ و واقع شد بعد از چهل روز که نوح در پیچه کشتی را که ساخته بود، باز کرد.

۷ و زغ رارها کرد. و اویرون رفته، در تردد میبود تا آب از زمین خشک شد.

۸ پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است.

- ۹ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت، زیرا که آب در تمام روی زمین بود، نزد وی به کشتی برگشت. پس دست خود را دراز کرد و آن را گرفته نزد خود به کشتی در آورد.
- ۱۰ و هفت روز دیگر نیز درنگ کرده، باز کبوتر را از کشتی رها کرد.
- ۱۱ و در وقت عصر، کبوتر نزد وی برگشت، و اینک برگ زیتون تازه در منقار وی است. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است.
- ۱۲ و هفت روز دیگر نیز توقف نموده، کبوتر را رها کرد، و او دیگر نزد وی برگشت.
- و در سال ششصد و یکم در روز اول از ماه اول، آب از روی زمین خشک شد. پس نوح بوشش کشتی را برداشته، نگریست، و اینک روی زمین خشک بود.
- ۱۴ و در روز بیست و هفتم از ماه دوم، زمین خشک شد.
- ۱۵ آنگاه خدا نوح را مخاطب ساخته، گفت:
- «ز کشتی بیرون شو، تو و زوجه ات و پسران ت و ازواج پسران ت با تو.
- ۱۷ و همه حیواناتی را که نزد خود داری، هر ذی جسدی را از پرندگان و بهایم و کل حشرات خزنده بر زمین، با خود بیرون آور، تا بر زمین منتشر شده، در جهان بار و رو کثیر شوند.»
- پس نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش، با وی بیرون آمدند.
- ۱۹ و همه حیوانات و همه حشرات و همه پرندگان، و هر چه بر زمین حرکت میکند، به اجناس آنها، از کشتی به در شدند.
- ۲۰ و نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد، و از هر بهیمه پاک و از هر پرند پاک گرفته، قربانی های سوختنی بر مذبح گذراند.
- ۲۱ و خداوند بوی خوش بوید و خداوند در دل خود گفت: «عزایم دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکم، زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بداست، و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکم، چنانکه کردم.
- ۲۲ مادامی که جهان باقی است، زرع و حصاد، و سرما و گرما، و زمستان و تابستان، و روز و شب موقوف نخواهد شد.»

عهد خدا

- و خدا، نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت: «ارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید.
- ۲ و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرندگان آسمان، و بر هر چه بر زمین میخزد، و بر همه ماهیان دریا خواهد بود، به دست شما تسلیم شده اند.
- ۳ و هر جنبند های که زندگی دارد، برای شما طعام باشد. همه را چون علف سبزه شما دام، مگر گوشت را با جانش که خون او باشد، نخورید.
- ۵ و هر آینه انتقام خون شما برای جان شما خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن را خواهم گرفت. و از دست انسان، انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهم گرفت.
- ۶ هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود. زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت.
- ۷ و شما بار و رو کثیر شوید، و در زمین منتشر شده، در آن بیفزایید.»
- و خدا نوح و پسرانش را با وی خطاب کرده، گفت:
- «ینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با ذریت شما استوار سازم، و با همه جانورانی که با شما باشند، از پرندگان و بهایم و همه حیوانات زمین با شما، با هر چه از کشتی بیرون آمد، حتی جمیع حیوانات زمین.
- ۱۱ عهد خود را با شما استوار میگردانم که بار دیگر هر ذی جسد از آب طوفان هلاک نشود، و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند.»
- و خدا گفت: «ینست نشان عهدی که من میندم، در میان خود و شما، و همه جانورانی که با شما باشند، نسلا بعد نسل تا به ابد:
- قوس خود را در برابر میگذارم، و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود.
- ۱۴ و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم، و قوس در برابر ظاهر شود،
- آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی جسد میباشد، بیاد خواهم آورد. و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند.

۱۶ وقوس در برابر خواهد بود، و آن را خواهیم نگر بست تا بیاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همه جانوران است، از هر ذی جسدی که بر زمین است.»

و خدا به نوح گفت: «این است نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هر ذی جسدی که بر زمین است.»

پسران نوح

و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافث بودند. و حام پدر کنعان است.

۱۹ اینانند سه پسر نوح، و از ایشان تمامی جهان منشعب شد.

و نوح به فلاحت زمین شروع کرد، و تا کستانی غرس نمود.

۲۱ و شراب نوشیده، مست شد، و در خیمه خود عریان گردید.

۲۲ و حام، پدر کنعان، برهنگی پدر خود را دید و برادر خود را بیرون خبر داد.

۲۳ و سام و یافث، ردا را گرفته، بر کتف خود انداختند، و پس رفته، برهنگی پدر خود را پوشانیدند. و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند.

۲۴ و نوح از مستی خود به هوش آمده، دریافت که پسر که ترش باوی چه کرده بود.

۲۵ پس گفت: «نعان ملعون باد! برادران خود را بنده بندگان باشد.»

و گفت: «تبارک باد یهوه خدای سام! و کنعان، بنده او باشد.»

۲۷ خدا یافث را وسعت دهد، و در خیمه های سام ساکن شود، و کنعان بنده او باشد.»

و نوح بعد از طوفان، سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد.

۲۹ پس جمله ایام نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد.

نسل نوح

این است پیدایش پسران نوح، سام و حام و یافث. و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند.

پسران یافث: جوهر و ماجوج و مادای و یاوان و توبال و ماشک و تیراس.

۳ و پسران جوهر: اشکاز و ریفات و توجرمه.

۴ و پسران یاوان: الیشه و ترشیش و کتیم و رودانیم.

۵ از اینان جزایر امتهام منشعب شدند در اراضی خود، هر یکی موافق زبان و قبیلهاش در امت های خویش.

و پسران حام: کوش و مصر ایم و فوط و کنعان.

۷ و پسران کوش: سبا و حویله و سبتیه و رعمه و سبتکا. و پسران رعمه: شبا و ددان.

۸ و کوش نمرد و را آورد. او به جبار شدن در جهان شروع کرد.

۹ وی در حضور خداوند صیادی جبار بود. از این جهت میگویند: «ثل نمرد، صیاد جبار در حضور خداوند.»

و ابتدای مملکت وی، بابل بود و ارک و اكد و كلنه در زمین شنعار.

۱۱ از آن زمین آشور بیرون رفت، و نینوا و رحوبوت عیر، و کالخ را بنانهاد،

و ریسن را در میان نینوا و کالخ. و آن شهری بزرگ بود.

۱۳ و مصر ایم لودیم و عنامیم و لهایم و نفتوحیم را آورد.

۱۴ و قتر و سیم و کسلو حیم را که از ایشان فلسطینیان پدید آمدند و گفتوریم را.

۱۵ و کنعان، صیدون، نخست زاده خود، و حت را آورد.

۱۶ و بیوسیان و اموریان و جرجاشیان را

و حویان و عرقیان و سینیان را

و اروادیان و صماریان و حماتیان را. و بعد از آن، قبایل کنعانیان منشعب شدند.

۱۹ و سرحد کنعانیان از صیدون به سمت جزار تا غزه بود، و به سمت سدوم و عموره و دامه و صبوئیم تا به لاشع.

۲۰ اینانند پسران حام بر حسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی و امت های خود.

و از سام که پدر جمیع بنی عابرو را دریافت بزرگ بود، از او نیز اولاد متولد شد.

- ۲۲ پسران سام: عیلام و آشور و ارفکشاد و لود و آرام.
 ۲۳ و پسران آرام: عوص و حول و جاترو و ماش.
 ۲۴ و ارفکشاد، شالخ را آورد، و شالخ، عابر را آورد.
 ۲۵ و عابر را دو پسر متولد شد. یکی رافالج نام بود، زیرا که در ایام وی زمین منقسم شد. و نام برادرش یقطان.
 ۲۶ و یقطان، الموداد و شالف و حضرموت و یارح را آورد،
 و هود و رام و او زال و دقله را،
 و عوبال و ایمائیل و شبارا،
 و اوفیرو و حویله و یوباب را. این همه پسران یقطان بودند.
 ۳۰ و مسکن ایشان از میشا بود به سمت سفاره، که کوهی از کوههای شرقی است.
 ۳۱ اینانند پسران سام بر حسب قبایل و زبانهای ایشان، در ارضی خود بر حسب امت های خویش.
 ۳۲ اینانند قبایل پسران نوح، بر حسب پیدایش ایشان در امت های خود که از ایشان امت های جهان، بعد از طوفان منشعب شدند.

برج بابل

- و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود.
 ۲ و واقع شد که چون از مشرق کوچ میکردند، هموارای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند.
 ۳ و به یکدیگر گفتند: «یا بید، خشتها سازیم و آنها را خوب بپزیم.» و ایشان را آجر به جای سنگ بود، و قیر به جای چغ.
 ۴ و گفتند: «یا بید شهری برای خود بنانیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مباد ابروی تمام زمین پراکنده شویم.»
 و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا میکردند، ملاحظه نماید.
 ۶ و خداوند گفت: «مانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده اند، و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممتنع نخواهد شد.
 ۷ اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند.»
 پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند.
 ۹ از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود.

نسل سام تا ابرام

- این است پیدایش سام. چون سام صد ساله بود، ارفکشاد را دو سال بعد از طوفان آورد.
 ۱۱ و سام بعد از آوردن ارفکشاد، پانصد سال زندگانی کرد و پسران او دختران آورد.
 ۱۲ و ارفکشاد سی و پنج سال بزیست و شالخ را آورد.
 ۱۳ و ارفکشاد بعد از آوردن شالخ، چهار صد و سه سال زندگانی کرد و پسران او دختران آورد.
 ۱۴ و شالخ سی سال بزیست، و عابر را آورد.
 ۱۵ و شالخ بعد از آوردن عابر، چهار صد و سه سال زندگانی کرد و پسران او دختران آورد.
 ۱۶ و عابری و چهار سال بزیست و فالج را آورد.
 ۱۷ و عابر بعد از آوردن فالج، چهار صد و سی سال زندگانی کرد و پسران او دختران آورد.
 ۱۸ و فالج سی سال بزیست، و رعو را آورد.
 ۱۹ و فالج بعد از آوردن رعو، دو بیست و نه سال زندگانی کرد و پسران او دختران آورد.
 ۲۰ و رعو سی و دو سال بزیست، و سروج را آورد.
 ۲۱ و رعو بعد از آوردن سروج، دو بیست و هفت سال زندگانی کرد و پسران او دختران آورد.
 ۲۲ و سروج سی سال بزیست، و ناحور را آورد.

- ۲۳ و سروج بعد از آوردن ناحور، دو بیست سال بزیست و پسران و دختران آورد.
- ۲۴ و ناحور بیست و نه سال بزیست، و تارح را آورد.
- ۲۵ و ناحور بعد از آوردن تارح، صد و نوزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
- ۲۶ و تارح هفتاد سال بزیست، و ابرام و ناحور و هاران را آورد.
- و این است پیدایش تارح که تارح، ابرام و ناحور و هاران را آورد، و هاران، لوط را آورد.
- ۲۸ و هاران پیش پدر خود، تارح در زاد بوم خویش در اور کلدانیان بمرد.
- ۲۹ و ابرام و ناحور زن برای خود گرفتند. زن ابرام راسارای نام بود. و زن ناحور راملکه نام بود، دختر هاران، پدر ملکه و پدر یسکه.
- ۳۰ اما سارای نازاد مانده، ولدی نیاورد.
- ۳۱ پس تارح پسر خود ابرام، و نواده خود لوط، پسر هاران، و عروس خود سارای، و زوجه پسرش ابرام را برداشته، با ایشان از اور کلدانیان بیرون شدند تا به ارض کنعان بروند، و به حران رسیده، در آنجا توقف نمودند.
- ۳۲ و مدت زندگانی تارح، دو بیست و پنج سال بود، و تارح در حران مرد.

دعوت خدا از ابرام

- و خداوند به ابرام گفت: «ز ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود.
- ۳ و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خوانند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.»
- پس ابرام، چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد. و لوط همراه وی رفت. و ابرام هفتاد و پنج ساله بود، هنگامی که از حران بیرون آمد.
- ۵ و ابرام زن خود سارای، و برادرزاده خود لوط، و همه اموال اندوخته خود را با اشخاصی که در حران پیدا کرده بودند، برداشته، به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند، و به زمین کنعان داخل شدند.
- ۶ و ابرام در زمین میگشت تا مکان شکیم تابلوستان مورده. و در آنوقت کنعانیان در آن زمین بودند.
- ۷ و خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «هذرت تو این زمین را میبخشم.» و در آنجا مذبحی برای خداوند که بروی ظاهر شد، بنا نمود.
- ۸ پس، از آنجا به کوهی که به شرقی بیت ئیل است، کوچ کرده، خیمه خود را برپا نمود. و بیت ئیل بطرف غربی و عای بطرف شرقی آن بود. و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نمود و نام یهوه را خواند.
- ۹ و ابرام طی مراحل و منازل کرده، به سمت جنوب کوچید.

فرود آمدن ابرام به مصر

- و قبطی در آن زمین شد، و ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد، زیرا که قبط در زمین شدت میکرد.
- ۱۱ و واقع شد که چون نزدیک به ورود مصر شد، به زن خود سارای گفت: «ینک میدانم که تو زن نیکو منظر هستی.
- ۱۲ همانا چون اهل مصر تو را بینند، گویند: این زوجه اوست.» پس مرا بکشند و تو را زنده نگاه دارند.
- ۱۳ پس بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود و جانم بسبب تو زنده ماند.»
- و به مجرد ورود ابرام به مصر، اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار خوش منظر است.
- ۱۵ و امرای فرعون او را دیدند، و او را در حضور فرعون ستودند. پس وی را به خانه فرعون در آوردند.
- ۱۶ و بخاطر وی با ابرام احسان نمود، و او صاحب میشها و گاو و حماران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد.
- ۱۷ و خداوند فرعون و اهل خانه او را بسبب سارای، زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت.
- ۱۸ و فرعون ابرام را خوانده، گفت: «بن چيست که به من کردی؟ چرا مرا خبر ندادی که او زوجه توست؟ چرا گفتی: او خواهر منست، که او را به زنی گرفتم؟ و الان، اینک زوجه تو. او را برداشته، روانه شو!»
- انگاه فرعون در خصوص وی، کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه اش و تمام ما میلکش روانه نمودند.

ابرام و لوط

- ۱ و ابرام بازن خود، و تمام اموال خویش، و لوط، از مصر به جنوب آمدند.
- ۲ و ابرام از موآشی و نقره و طلا، بسیار د و تمند بود.
- ۳ پس، از جنوب، طی منازل کرده، به بیت ئیل آمد، بدانجایی که خیمه‌هاش در ابتدا بود، در میان بیت ئیل و عای، به مقام آن مذبحی که اول بنا نهاده بود، و در آنجا ابرام نام یهوه را خواند.
- ۵ و لوط را نیز که همراه ابرام بود، گله و رمه و خیمه‌ها بود.
- ۶ و زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یکجا ساکن شوند زیرا که اندوخته‌های ایشان بسیار بود، و نتوانستند در یک جا سکونت کنند.
- ۷ و در میان شبانان موآشی ابرام و شبانان موآشی لوط نزاع افتاد. و در آن هنگام کنعانیان و فرزندان، ساکن زمین بودند.
- ۸ پس ابرام به لوط گفت: «نهار در میان من و تو، و در میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نباشد، زیرا که ما برادریم.
- ۹ مگر تمام زمین پیش روی تو نیست؟ ملتمس اینکه از من جدا شوی. اگر به جانب چپ روی، من بسوی راست خواهم رفت و اگر بطرف راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت.»
- آنگاه لوط چشمان خود را برافراشت، و تمام وادی اردن را دید که هم‌هاش مانند باغ خداوند و زمین مصر، به طرف صوغر، سیراب بود، قبل از آنکه خداوند سدوم و عموره را خراب سازد.
- ۱۱ پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد، و لوط بطرف شرقی کوچ کرد، و از یکدیگر جدا شدند.
- ۱۲ ابرام در زمین کنعان ماند، و لوط در بلاد وادی ساکن شد، و خیمه خود را تا سدوم نقل کرد.
- ۱۳ لکن مردمان سدوم بسیار شریرو به خداوند خطا کار بودند.
- ۱۴ و بعد از جدا شدن لوط از وی، خداوند به ابرام گفت: «کنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی، بسوی شمال و جنوب، و مشرق و مغرب بنگر زیرا تمام این زمین را که میبینی به تو و ذریه تو تا به ابد خواهد بخشید.
- ۱۶ و ذریه تو را مانند غبار زمین گردانم. چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریه تو نیز شمرده شود.
- ۱۷ بر خیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیرا که آن را به تو خواهم داد.»
- و ابرام خیمه خود را نقل کرده، روانه شد و در بلوطستان ممری که در حبرون است، ساکن گردید، و در آنجا مذبحی برای یهوه بنا نهاد.
- و واقع شد در ایام امرافل، ملک شنعار، و اریوک، ملک الاسار، و کدرلا عمر، ملک عیلام، و تدعال، ملک امتهآ، که ایشان با بارع، ملک سدوم، و برشاع ملک عموره، و شناب، ملک ادمه، و شمشیر، ملک صبوئیم، و ملک بالع که صوغر باشد، جنگ کردند.
- ۳ این همه در وادی سدیم که بحر الملح باشد، با هم پیوستند.
- ۴ دوازده سال، کدرلا عمر را بندگی کردند، و در سال سیزدهم، بروی شوریدند.
- ۵ و در سال چهاردهم، کدرلا عمر با ملوکی که با وی بودند، آمده، رفائیان را در عشتروت قرنین، و زوزیان را در هام، و اییمیان را در شاهه قریتین، شکست دادند.
- ۶ و حوریان را در کوه ایشان، سعیر، تا ایل فاران که متصل به صحراست.
- ۷ پس برگشته، به عین مشفط که قادش باشد، آمدند، و تمام مرز و بوم عمالقه و اموریان را نیز که در حصون تا مار ساکن بودند، شکست دادند.
- ۸ آنگاه ملک سدوم و ملک عموره و ملک ادمه و ملک صبوئیم و ملک بالع که صوغر باشد، بیرون آمده، با ایشان در وادی سدیم، صف آرایی نمودند.
- ۹ با کدرلا عمر ملک عیلام و تدعال، ملک امتهآ و امرافل، ملک شنعار و اریوک ملک الاسار، چهار ملک با پنج.
- ۱۰ و وادی سدیم پر از چاه‌های قیر بود. پس ملوک سدوم و عموره گریخته، در آنجا افتادند و باقیان به کوه فرار کردند.
- ۱۱ و جمیع اموال سدوم و عموره را با تمامی ما کولات آنها گرفته، برفتند.
- ۱۲ و لوط، برادرزاده ابرام را که در سدوم ساکن بود، با آنچه داشت برداشته، رفتند.
- و یکی که نجات یافته بود آمده، ابرام عبرانی را خبر داد. و او در بلوطستان ممری آموری که برادر اشکول و عانر بود، ساکن بود. و ایشان با ابرام هم عهد کردند.
- ۱۴ چون ابرام از اسیری برادر خود آگاهی یافت، سیصد و هجده تن از خانه زادان کارآزموده خود را بیرون آورده، در عقب ایشان تادان بتاخت.

۱۵ شبانگاه، او و ملازمانش، برایشان فرقه فرقه شده، ایشان را شکست داده، تابه حوبه که به شمال دمشق واقع است، تعاقب نمودند.
 ۱۶ و همه اموال را باز گرفت، و برادر خود، لوط و اموال او را نیز با زنان و مردان باز آورد.
 و بعد از مراجعت وی از شکست دادن کدر لا عمر و ملوکی که با وی بودند، ملک سدوم تابه وادی شاوله، که وادی الملک باشد، به استقبال وی بیرون آمد.
 ۱۸ و ملکی صدق، ملک سالم، نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود،
 و او را مبارک خوانده، گفت: «بارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین.
 ۲۰ و متبارک باد خدای تعالی، که دشمنانت را به دستت تسلیم کرد.» و او را از هر چیزی، دهیک داد.
 ۲۱ و ملک سدوم به ابرام گفت: «ردم رابه من وا گذار و اموال را برای خود نگاه دار.»
 ابرام به ملک سدوم گفت: «ست خود رابه یهوه خدای تعالی، مالک آسمان و زمین، برافراشتم،
 که از اموال تور شتهای یاد وال نعلینی برنگیرم، مبادا گویی من ابرام را دو لتمد ساختم
 مگر فقط آنچه جو انان خوردند و بهره عاز و اشکول و ممری که همراه من رفتند، ایشان بهره خود را بردارند.»

عهد خدا با ابرام

بعد از این وقایع، کلام خداوند در رویا، به ابرام رسیده، گفت: «ای ابرام مترس، من سپرت هستم، و اجر بسیار عظیم تو.»
 ابرام گفت: «ای خداوند یهوه، مرا چه خواهی داد، و من بیاولاد میروم، و مختار خانهام، این العاذارد مشقی است؟»
 و ابرام گفت: «ینک مرا نسلی ندادی، و خانه زادم وارث من است.»
 در ساعت، کلام خداوند به وی در رسیده، گفت: «بن وارث تو نخواهد بود، بلکه کسیکه از صلب تو در آید، وارث تو خواهد بود.»
 و او را بیرون آورده، گفت: «کنون بسوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، هر گاه آنها را توانی شمرد.» پس به وی گفت: «ریت تو چنین خواهد بود.»
 و به خداوند ایمان آورد، و او، این را برای وی عدالت محسوب کرد.
 ۷ پس وی را گفت: «ن هستم یهوه که تورا از اور کلدانیان بیرون آوردم، تا این زمین رابه ارثیت، به تو بخشم.»
 گفت: «ای خداوند یهوه، به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود؟»
 به وی گفت: «و ساله ماده سه ساله و بز ماده سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری برای من بگیر.»
 پس این همه را بگرفت، و آنها را از میان، دوپاره کرد، و هر پارهای را مقابل جفتش گذاشت، لکن مرغان را پاره نکرد.
 ۱۱ و چون لا شخورها بر لا شهما فرود آمدند، ابرام آنها را راند.
 ۱۲ و چون آفتاب غروب میکرد، خوابی گران بر ابرام مستولی شد، و اینک تاریکی ترسناک سخت، او را فرو گرفت.
 ۱۳ پس به ابرام گفت: «قین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنها چهار صد سال
 ایشان را مظلوم خواهند داشت.»
 ۱۴ و بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود، من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد.
 ۱۵ و تو نزد پدران خود به سلامتی خواهی رفت، و در پیری نیکو مدفون خواهی شد.
 ۱۶ و در پشت چهارم بدیخا خواهند برگشت، زیرا نگاه اموریان هنوز تمام نشده است.»
 و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد، تنوری پر دود و چراغی مشتعل از میان آن پارها گذر نمود.
 ۱۸ در آن روز، خداوند با ابرام عهد بست و گفت: «بن زمین را از نهر مصر تابه نهر عظیم، یعنی نهر فرات، به نسل تو بخشید هام،
 یعنی قینیان و قنزیان و قدمونیان و حتیان و فرزیان و رفائیان،
 و اموریان و کنعانیان و جرجاشیان و بیوسیانی را.»

هاجر و اسماعیل

و سارای، زوجه ابرام، برای وی فرزندی نیاورد. و او را کنیزی مصری، هاجر نام بود.
 ۲ پس سارای به ابرام گفت: «ینک خداوند مرا از زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآی، شاید از او بنا شوم.» و ابرام سخن سارای را قبول نمود.

- ۳ و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد، سارای زوجه ابرام، کنیز خود هاجر مصری را برداشته، او را به شوهر خود، ابرام، به زنی داد.
- ۴ پس به هاجر در آمد و حامله شد. و چون دید که حامله است، خاتونش بنظری حقیر شد.
- ۵ و سارای به ابرام گفت: «لمن بر تو باد! من کنیز خود را به آغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دیدم، در نظر او حقیر شدم. خداوند در میان من و تو داری کند.»
- ابرام به سارای گفت: «ینک کنیز تو به دست توست، آنچه پسند نظر تو باشد با وی بکن.» پس چون سارای با وی بنای سختی نهاد، او از نزد وی بگریخت. و فرشته خداوند او را نزد چشمه آب در بیابان، یعنی چشمه‌های که به راه شورا است، یافت.
- ۸ و گفت: «ی هاجر کنیز سارای، از کجا آمدی و کجا میروی؟» گفت: «ن از حضور خاتون خود سارای گریختهام.»
- فرشته خداوند به وی گفت: «زد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو.»
- و فرشته خداوند به وی گفت: «ریت تو را بسیار افزون گردانم، به حدی که از کثرت به شماره نیایند.»
- و فرشته خداوند وی را گفت: «ینک حامله هستی و پسری خواهی زایید، و او را اسماعیل نام خواهی نهاد، زیرا خداوند تظلم تو را شنیده است.»
- ۱۲ و او مردی و وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هر کس و دست هر کس به ضداو، و پیش روی همه برادران خود ساکن خواهد بود.»
- و او، نام خداوند را که با وی تکلم کرد، «نت ایل رئی» خواند، زیرا گفت: «یا ایجانیز به عقب او که مرا میبیند، نگرستم.»
- از این سبب آن چاه را «رئلی رئی» نامیدند، اینک در میان قادش و بارداست.
- ۱۵ و هاجر از ابرام پسری زایید، و ابرام پسر خود را که هاجر زایید، اسماعیل نام نهاد.
- ۱۶ و ابرام هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزاد.

عهد ختنه

- و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «ن هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو، و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.»
- آنگاه ابرام به روی در افتاد و خدا به وی خطاب کرده، گفت:
- «ما من اینک عهد من با توست و تو پدرا مت های بسیار خواهی بود.
- ۵ و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدرا مت های بسیار گردانیدم.
- ۶ و تو را بسیار بار و رنمایم و امته از تو پدید آورم و یاد شاهان از توبه وجود آیند.
- ۷ و عهد خویش را در میان خود و تو، و ذریعت بعد از تو، استوار گردانم که نسلا بعد نسل عهد جاودانی باشد، تا تو را و بعد از تو ذریعت تو را خدا باشم.
- ۸ و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را، به تو و بعد از توبه ذریعت توبه ملکیت ابدی دهم، و خدای ایشان خواهم بود.»
- پس خدا به ابراهیم گفت: «اما تو عهد مرا نگاه دار، تو و بعد از تو ذریعت تو در نسلهای ایشان.
- ۱۰ این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و ذریعت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود، و گوشت قلفه خود را مختون سازید، تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست.
- ۱۲ هر پسر هشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری در نسلهای شما، خواه خانه زاد خواه ز خرید، از اولاد هراجنی که از ذریعت تو نباشد، هر خانه زاد تو و هر زرخید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد.
- ۱۴ و اما هر ذکور نامختون که گوشت قلفه او ختنه نشود، آن کس از قوم خود منقطع شود، زیرا که عهد مرا شکسته است.»
- و خدا به ابراهیم گفت: «ما زوجه تو سارای، نام او را سارای مخوان، بلکه نام او ساره باشد.
- ۱۶ و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امته از وی به وجود خواهند آمد، و ملوک امته از وی پدید خواهند شد.»
- آنگاه ابراهیم به روی در افتاد، و بخندید و در دل خود گفت: «یا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزاید؟»
- و ابراهیم به خدا گفت: «اش که اسماعیل در حضور تو زیست کند.»
- خدا گفت: «و تحقیق زوجه ات ساره برای تو پسری خواهد زایید، و او را اسحاق نام بده، و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت، تا با ذریعت او بعد از او عهد ابدی باشد.»

۲۰ و امادر خصوص اسماعیل، تورا اجابت فرمودم. اینک اورا برکت داده، بارور گردانم، و اورا بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم از وی بوجود آورم.

۲۱ لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید.»
و چون خدا از سخن گفتن با وی فارغ شد، از نزد ابراهیم صعود فرمود.

۲۳ و ابراهیم پسر خود، اسماعیل و همه خانه زادان و زر خریدان خود را، یعنی هر ذکوری که در خانه ابراهیم بود، گرفته، گوشت قلفه ایشان را در همان روز ختنه کرد، چنانکه خدا به وی امر فرموده بود.

۲۴ و ابراهیم نود و نه ساله بود، وقتی که گوشت قلفه اش مختون شد.

۲۵ و پسرش، اسماعیل سیزده ساله بود هنگامی که گوشت قلفه اش مختون شد.

۲۶ در همان روز ابراهیم و پسرش، اسماعیل مختون گشتند.

۲۷ و همه مردان خانهاش، خواه خانه زاد، خواه زر خریدان او را داجنی، با وی مختون شدند.

دیدار سه فرشته

و خداوند در بلوطستان مری، بروی ظاهر شد، و او در گرمای روز به در خیمه نشست بود.

۲ نگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند. و چون ایشان را دید، از در خیمه به استقبال ایشان شتافت، و رو بر زمین نهاد

و گفت: «ای مولا، اکنون اگر منظور نظر تو شدم، از نزد بنده خود مگذر،

اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته، در زیر درخت بیار امید،

و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین، شمارا بر بنده خود گذر افتاده است.» گفتند: «نچه گفتی بکن.»

پس ابراهیم به خیمه، نزد ساره شتافت و گفت: «هیکل از آرد میده بزودی حاضر کن و آن را خمیر کرده، گردها بساز.»

و ابراهیم به سوی رومه شتافت و گو ساله نازک خوب گرفته، به غلام خود داد تا بزودی آن را طبخ نماید.

۸ پس کره و شیر و گو ساله های را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت، و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند.

۹ به وی گفتند: «وجهات ساره بجاست؟» گفت: «بیک در خیمه است.»

گفت: «لبته موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت، و زوجهات ساره را پسری خواهد شد.» و ساره به در خیمه های که در عقب او بود، شنید.

۱۱ و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند، و عادت زنان از ساره منقطع شده بود.

۱۲ پس ساره در دل خود بخندید و گفت: «یا بعد از فرسودگیام مر اشدی خواهد بود، و آقام نیز پیر شده است؟»

و خداوند به ابراهیم گفت: «اره برای چه خندید؟» و گفت: «یافی الحقیقه خواهم زایید و حال آنکه پیر هستم؟»

«گر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت موعود، موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت و ساره را پسری خواهد شد.»

آنگاه ساره انکار کرده، گفت: «خندیدم» چونکه ترسید. گفت: «ای، بلکه خندیدی.»

شفاعت ابراهیم

پس، آن مردان از آنجا برخاسته، متوجه سدوم شدند، و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود.

و خداوند گفت: «یا آنچه من می کنم از ابراهیم مخفی دارم؟»

و حال آنکه از ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زور آور پدید خواهد آمد، و جمیع امت های جهان از او برکت خواهند یافت.

۱۹ زیرا او را میشناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند، و عدالت و انصاف را بجا آورند،

تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است، به وی برساند.»

پس خداوند گفت: «و نکه فریاد سدوم و عموره زیاد شده است، و خطایای ایشان بسیار گران،

اکنون نازل میشوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده، با تمام کرده اند و الا خواهم دانست.»

آنگاه آن مردان از آنجا بسوی سدوم متوجه شده، برفتند. و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود.

۲۳ و ابراهیم نزدیک آمده، گفت: «یا عادل را با شریرهاک خواهی کرد؟»

شاید در شهر پنجاه عادل باشند، آیا آن راهلاک خواهی کرد و آن مکان را بخاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند، نجات نخواهی داد؟
حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریرهاک سازی و عادل و شریرهاک مساوی باشند. حاشا از تو یاد آور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟»

خداوند گفت: «گر پنجاه عادل در شهر سدوم و یام هر آینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان رهایی دهم.»

ابراهیم در جواب گفت: «ینک من که خاک و خاکستر هستم جرات کردم که به خداوند سخن گویم.»

۲۸ شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد، آیا تمام شهر را بسبب پنج، هلاک خواهی کرد؟» گفت: «گر چهل و پنج در آنجا یابم، آن راهلاک نکم.»

بار دیگر بدو عرض کرده، گفت: «رگه در آنجا چهل یافت شوند؟» گفت: «ه خاطر چهل آن را نکم.»

گفت: «نهار غضب خداوند افروخته نشود تا سخن گویم، شاید در آنجا سی پیدا شوند؟» گفت: «گر در آنجا سی یابم، این کار را نخواهم کرد.»

گفت: «ینک جرات کردم که به خداوند عرض کنم. اگر بیست در آنجا یافت شوند؟» گفت: «ه خاطر بیست آن راهلاک نکم.»

گفت: «شم خداوند، افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده در آنجا یافت شوند؟» گفت: «ه خاطر ده آن راهلاک نخواهم ساخت.»

پس خداوند چون گفتگور ابراهیم به اتمام رسانید، برفت و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد.

نابودی سدوم و عموره

و وقت عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند، و لوط به دروازه سدوم نشست بود. و چون لوط ایشان را بدید، به استقبال ایشان برخاسته، و بر زمین نهاد

و گفت: «ینک اکنونای آقایان من، به خانه بنده خود بیایید، و شب را بسر برید، و پایهای خود را بشوید و بامدادان برخاسته، راه خود را پیش گیرید.»
گفتند: «ی، بلکه شب را در کوچه بسر بریم.»

اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود، با او آمده، به خانهاش داخل شدند، و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت، پس تناول کردند.

۴ و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر، یعنی مردم سدوم، از جوان و پیر، تمام قوم از هر جانب، خانه وی را احاطه کردند.

۵ و به لوط ندا در داده، گفتند: «ن دو مرد که امشب به نزد تو درآمدند، کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم.»

آنگاه لوط نزد ایشان، بدرگاه بیرون آمد و در را از عقب خود بیست

و گفت: «ی برادران من، زنهاریدی مکنید.

۸ اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناختنند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید، با ایشان بکنید. لکن کاری بدین دو مرد ندارید، زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده اند.»

گفتند: «ور شو.» و گفتند: «ین یکی آمد تا نزیل ما شود و پیوسته داوری میکند. الان با تو از ایشان بدتر کنیم.» پس بر آن مرد، یعنی لوط، بشدت هجوم آورده، نزدیک آمدند تا در را بشکنند.

آنگاه آن دو مرد، دست خود را پیش آورده، لوط را نزد خود به خانه در آوردند و در را بستند.

۱۱ اما آن اشخاصی را که به در خانه بودند، از خرد و بزرگ، به کوری مبتلا کردند، که از جستن در، خویشان را خسته ساختند.

۱۲ و آن دو مرد به لوط گفتند: «یا کسی دیگر در اینجا داری؟ دامادان و پسران و دختران خود و هر که را در شهرداری، از این مکان بیرون آور،

زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت، چونکه فریاد شدید ایشان به حضور خداوند رسیده و خداوند ما را فرستاده است تا آن راهلاک کنیم.»
پس لوط بیرون رفته، با دامادان خود که دختران او را گرفتند، مکالمه کرده، گفت: «رخیزید و از این مکان بیرون شوید، زیرا خداوند این شهر را هلاک میکند.» اما بنظر دامادان مسخره آمد.

و هنگام طلوع فجر، آن دو فرشته، لوط را شتابانیده، گفتند: «رخیز وزن خود را با این دو دختر که حاضرند بر دار، مباد در گناه شهر هلاک شوی.»
و چون تاخیر مینمود، آن مردان، دست او و دست زنش و دست هر دو دخترش را گرفتند، چونکه خداوند بروی شفقت نمود و او را بیرون آورده، در خارج شهر گذاشتند.

۱۷ و واقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی به وی گفت: «ان خود را در یاب و از عقب منگر، و در تمام وادی مایست، بلکه به کوه بگریز، مباد اهلک شوی.»

لوط بدیشان گفت: «ی آقا چنین مباد!

همان‌بنده‌ات در نظرت التفات یافته‌است و احسانی عظیم به من کردی که جانم را رستگار ساختی، و من قدرت آن ندارم که به کوه فرار کنم، مبادا این بلا مرا فرو گیرد و بمیرم.

۲۰ اینک این شهر نزدیک است تا بدان فرار کنم، و نیز صغیر است. اذن بده تا بدان فرار کنم. آیا صغیر نیست، تا جانم زنده ماند.

بدو گفت: «ینک در این امر نیز تورا اجابت فرمودم، تا شهری را که سفارش آن را نمودی، واژگون نسازم.

۲۲ بدان جایزودی فرار کن، زیرا که تا تو بد آنجانرسی، هیچ غمی تو اتم کرد.» از این سبب آن شهر مسمی به صوغر شد.

۲۳ و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد، لوط به صوغر داخل شد.

۲۴ آنگاه خداوند بر سدوم و عموره، گوگرد و آتش، از حضور خداوند از آسمان بارانید.

۲۵ و آن شهرها، و تمام وادی، و جمیع سکنه شهرها و نباتات زمین را واژگون ساخت.

۲۶ اما زن او، از عقب خود نگریسته، ستونی از نمک گردید.

بامدادان، ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود، رفت.

۲۸ و چون به سوی سدوم و عموره، و تمام زمین وادی نظر انداخت، دید که اینک دود آن زمین، چون دود کوره بالا می‌رود.

۲۹ و هنگامی که خدا، شهرهای وادی را هلاک کرد، خدا، ابراهیم را به یاد آورد، و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد، چون آن شهرهایی را که لوط

در آنها ساکن بود، واژگون ساخت.

سرنوشت لوط و دخترانش

ولوط از صوغر برآمد و با دود دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دود دختر خود در مغاره سکنی گرفت.

۳۱ و دختر بزرگ به کوچک گفت: «در ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان، به مادر آید.

۳۲ بیاتاپدر خود را شراب بنوشانیم، و با او هم بستر شویم، تا نسلی از پدیر خود نگاه داریم.»

پس در همان شب، پدیر خود را شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ آمده با پدیر خویش هم‌خواب شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد.

۳۴ و واقع شد که روز دیگر، بزرگ به کوچک گفت: «ینک دوش با پدیرم هم‌خواب شدم، امشب نیز او را شراب بنوشانیم، و تو بیباوی هم‌خواب

شو، تا نسلی از پدیر خود نگاه داریم.»

آن شب نیز پدیر خود را شراب نوشانیدند، و دختر کوچک هم‌خواب وی شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد.

۳۶ پس هر دو دختر لوط از پدیر خود حامله شدند.

۳۷ و آن بزرگ، پسری زاینده، او را موآب نام نهاد، و او تا مرد و پدیر موآب نام است.

۳۸ و کوچک نیز پسری زاید، او را ابن عمی نام نهاد. وی تا بحال پدیر بنی عمون است.

ابراهیم در جرار

پس ابراهیم از آنجا بسوی ارض جنوبی کوچ کرد، و در میان قادش و شور، ساکن شد و در جرار منزل گرفت.

۲ و ابراهیم در خصوص زن خود، ساره، گفت که «و خواهر من است.» و ابی ملک، ملک جرار، فرستاده، ساره را گرفت.

۳ و خدا در رویای شب، برای ملک ظاهر شده، به وی گفت: «ینک تو مردهای بسبب این زن که گرفتی، زیرا که زوجه دیگری میباشد.»

و ابی ملک، هنوز به او نزدیکی نکرده بود. پس گفت: «ی خداوند، آیا امتی عادل را هلاک خواهی کرد؟

مگر او به من نگفت که او خواهر من است، و او نیز خود گفت که او برادر من است؟ به ساده دلی و پاک دستی خود این را کردم.»

خدا وی را در رویا گفت: «ن نیز میدانم که این را به ساده دلی خود کردی، و من نیز تورا نگاه داشتم که به من خطانورزی، و از این سبب نگذاشتم که

او را المسمی نمایی.

۷ پس الان زوجه این مرد را رد کن، زیرا که او نبی است، و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و اگر او را رد کنی، بدان که تو و هر که از آن تو باشد،

هر آینه خواهید مرد.»

بامدادان، ابی ملک برخاسته، جمیع خادمان خود را طلبیده، همه این امور را به سمع ایشان رسانید، و ایشان بسیار ترسان شدند.

۹ پس ابی ملک، ابراهیم را خوانده، بدو گفت: «ه ماچه کردی؟ وبه توجه گاه کرده بودم، که بر من و بر مملکت من گگاهی عظیم آوردی و کارهای ناکردنی به من کردی؟»
 و ابی ملک به ابراهیم گفت: «ه دیدی که این کار را کردی؟»
 ابراهیم گفت: «یرا گان بردم که خدا ترسی در این مکان نباشد، و مرا به جهت زوجهم خواهند کشت.
 ۱۲ وفی الواقع نیز او خواهر من است، دختر پدرم، امانه دختر مادرم، و زوجه من شد.
 ۱۳ و هنگامی که خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد، او را گفتم: احسانی که به من باید کرد، این است که هر جا برویم، در باره من بگویی که او برادر من است.»
 پس ابی ملک، گوسفندان و گاوان و غلامان و کنیزان گرفته، به ابراهیم بخشید، و زوجه اش ساره را به وی رد کرد.
 ۱۵ و ابی ملک گفت: «ینک زمین من پیش روی توست، هر جا که پسند نظرت افتد، ساکن شو.»
 و به ساره گفت: «ینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم، همانا او برای تو پرده چشم است، نزد همه کسانی که با تو هستند، و نزد همه دیگران، پس انصاف تو داده شد.»
 و ابراهیم نزد خدا دعا کرد. و خدا ابی ملک، و زوجه او و کنیزانش را شفا بخشید، تا اولاد بهم رسانیدند، زیرا خداوند، رحم های تمام اهل بیت ابی ملک را بخاطر ساره، زوجه ابراهیم بسته بود.

تولد اسحاق

و خدا او را بر حسب وعده خود، از ساره تفقد نمود، و خدا او را، آنچه به ساره گفته بود، بجای آورد.
 ۲ و ساره حامله شده، از ابراهیم در پیرایش، پسری زاید، در وقتی که خدا به وی گفته بود.
 ۳ و ابراهیم، پسر مولود خود را، که ساره از وی زاید، اسحاق نام نهاد.
 ۴ و ابراهیم پسر خود اسحاق را، چون هشت روزه بود، محتون ساخت، چنانکه خدا او را امر فرموده بود.
 ۵ و ابراهیم، در هنگام ولادت پسرش، اسحاق، صد ساله بود.
 ۶ و ساره گفت: «داخنده برای من ساخت، و هر که بشنود، با من خواهد خندید.»
 و گفت: «ه بود که به ابراهیم بگوید، ساره اولاد را شیر خواهد داد؟ زیرا که پسری برای وی، در پیرایش زایدم.»
 و آن پسر نمو کرد، تا او را از شیر یاز گرفتند. و در روزی که اسحاق را از شیر یاز داشتند، ابراهیم ضیافتی عظیم کرد.
بیرون کردن کنیز و پسرش
 آنگاه ساره، پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود، دید که خنده میکند.
 ۱۰ پس به ابراهیم گفت: «ین کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق، وارث نخواهد بود.»
 اما این امر، بنظر ابراهیم، در باره پسرش بسیار سخت آمد.
 ۱۲ خدا به ابراهیم گفت: «ر باره پسر خود و کنیزت، بنظرت سخت نیاید، بلکه هر آنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد.
 ۱۳ و از پسر کنیز نیز امتی بوجود آورم، زیرا که او نسل توست.»
 با مدادان، ابراهیم برخاسته، نان و مشک از آب گرفته، به هاجر داد، و آنهارا بر دوش وی نهاد، و او را با پسر روانه کرد. پس رفت، و در بیابان بئر شبع میگشت.
 ۱۵ و چون آب مشک تمام شد، پسر را زیر پوت های گذاشت.
 ۱۶ و به مسافت تیر پرتابی رفته، در مقابل وی بنشست، زیرا گفت: «وت پسر را بنیم.» و در مقابل او نشسته، آواز خود را بلند کرد و بگریست.
 ۱۷ و خدا، آواز پسر را بشنید، و فرشته خدا از آسمان، هاجر را ندا کرده، وی را گفت: «ی هاجر، تو را چه شد؟ ترسان مباش، زیرا خدا، آواز پسر را در آنجایی که اوست، شنیده است.
 ۱۸ بر خیز و پسر را برداشته، او را به دست خود بگیر، زیرا که از او، امتی عظیم بوجود خواهیم آورد.»
 و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دیده. پس رفته، مشک را از آب پر کرد، و پسر را نوشانید.

۲۰ و خدا با آن پسر میبود. و او نمو کرده، ساکن صحرا شد، و در تیراندازی بزرگ گردید.

۲۱ و در صحرای فاران، ساکن شد. و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت.

عهد ابراهیم با ابی ملک

و واقع شد، در آن زمانی که ابی ملک، و فیکول، که سپهسالار او بود، ابراهیم را عرض کرده، گفتند که «داد آنچه میکنی باتوست.

۲۳ اکنون برای من، در اینجا به خدا سوگند بخور، که بامن و نسل من و ذریت من خیانت نخواهی کرد، بلکه بر حسب احسانی که باتو کرده‌ام، بامن و باز مینی که در آن غربت پذیرفتی، عمل خواهی نمود.»

ابراهیم گفت: «ن سوگند میخورم.»

و ابراهیم ابی ملک را تنبیه کرد، بسبب چاه آبی که خادمان ابی ملک، از او به زور گرفته بودند.

۲۶ ابی ملک گفت: «می دانم کیست که این کار را کرده است، و تو نیز مرا خبر ندادی، و من هم تا امر و ز نشنیده بودم.»

و ابراهیم، گو سفندان و گاو ان گرفته، به ابی ملک داد، و بایکدیگر عهد بستند.

۲۸ و ابراهیم، هفت بره از گله جدا ساخت.

گفت: «ه این هفت بره ماده را از دست من قبول فرمای، تا شهادت باشد که این چاه را من حفر نمودم.»

از این سبب، آن مکان را، بر شمع نامید، زیرا که در آنجا بایکدیگر قسم خوردند.

۳۱ و چون آن عهد را در بر شمع بسته بودند، ابی ملک با سپهسالار خود فیکول برخاسته، به زمین فلسطینیان مراجعت کردند.

۳۲ و ابراهیم در بر شمع، شوره کزی غرس نمود، و در آنجا به نام یهوه، خدای سرمدی، دعا نمود.

۳۳ پس ابراهیم در زمین فلسطینیان، ایام بسیاری بسر برد.

قربانی اسحاق

و واقع شد بعد از این وقایع، که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: «ای ابراهیم! عرض کرد: «بیک.»

گفت: «کنون پسر خود را، که یگانه توست و او را دوست میداری، یعنی اسحاق را بر دار و به زمین موریابرو، و او را در آنجا، بر یکی از کوههایی که به تو نشان میدهم، برای قربانی سوختنی بگذران.»

بامدادان، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را بیاراست، و دو نفر از نوکران خود را، با پسر خویش اسحاق، برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی، شکسته، روانه شد، و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت.

۴ و در روز سوم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید.

۵ آنگاه ابراهیم، به خادمان خود گفت: «مادر اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدانجا بروم، و عبادت کرده، نزد شما باز آیم.»

پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود اسحاق نهاد، و آتش و کار در اهدست خود گرفت، و هر دو با هم میرفتند.

۷ و اسحاق پدر خود، ابراهیم را خطاب کرده، گفت: «ای پدر من! گفت: «ای پسر من لیبک؟» گفت: «ینک آتش و هیزم، لکن بره قربانی کجاست؟»

ابراهیم گفت: «ای پسر من، خدا بره قربانی را برای خود مپا خواهد ساخت.» و هر دو با هم رفتند.

۹ چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود، رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد، و پسر خود، اسحاق را بسته، بالای هیزم، بر مذبح گذاشت.

۱۰ و ابراهیم، دست خود را از آتش کرده، کار در گرفت، تا پسر خویش را ذبح نماید.

۱۱ در حال، فرشته خداوند از آسمان وی را ندا داد و گفت: «ای ابراهیم! ای ابراهیم! عرض کرد: «بیک.»

گفت: «ست خود را بر پسر دراز مکن، و بدو هیچ مکن، زیرا که الان دانستم که تو از خدا میترسی، چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی.»

آنگاه، ابراهیم، چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی، در عقب وی، در پیشهای، به شاخهایش گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را

گرفته، آن را در عوض پسر خود، برای قربانی سوختنی گذراند.

۱۴ و ابراهیم آن موضع را «هوهیری» نامید، چنانکه تا امروز گفته میشود: «ر کوه، یهوه، دیده خواهد شد.»

بار دیگر فرشته خداوند، به ابراهیم از آسمان ندا در داد و گفت: «داوند میگوید: به ذات خود قسم میخورم، چونکه این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی، هر آینه تو را برکت دهم، و ذریت تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ریگهایی که بر کتاره دریاست. و ذریت تو دروازه های دشمنان خود را متصرف خواهند شد.

۱۸ و از ذریت تو، جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت، چونکه قول مرا شنیدی.»

پس ابراهیم نزد نوکران خود برگشت، و ایشان برخاسته، به بئرشع با هم آمدند، و ابراهیم در بئرشع ساکن شد.

پسران ناحور

و واقع شد بعد از این امور، که به ابراهیم خبر داده، گفتند: «ینک ملکه نیز برای برادرت ناحور، پسران زاییده است.

۲۱ یعنی نخست زاده او عوص، و برادرش بوز و قوئیل، پدرا رام،

و کاسد و حزو و فلداش ویدلاف و بتوئیل.»

و بتوئیل، رفقہ را آورده است. این هشت را، ملکه برای ناحور، برادر ابراهیم زایید.

۲۴ و کنیز او که رومه نام داشت، او نیز طایح و جاحم و تاحش و معکه را زایید.

مرگ ساره

و ایام زندگانی ساره، صد و بیست و هفت سال بود، این است سالهای عمر ساره.

۲ و ساره در قریه اربع، که حبرون باشد، در زمین کنعان مرد. و ابراهیم آمد تا برای ساره ماتم و گریه کند.

۳ و ابراهیم از نزد میت خود برخاست، و بنی حت را خطاب کرده، گفت:

«نزد شما غریب و تزیل هستم. قبری از نزد خود به ملکیت من دهید، تا میت خود را از پیش روی خود دفن کنم.»

پس بنی حت در جواب ابراهیم گفتند:

«ای مولای من، سخن ما را بشنو. تو در میان ما رئیس خداهستی. در بهترین مقبره های ما، میت خود را دفن کن. هیچ کدام از ما، قبر خویش را

از تو دریغ نخواهد داشت که میت خود را دفن کنی.»

پس ابراهیم برخاست، و نزد اهل آن زمین، یعنی بنی حت، تعظیم نمود.

۸ و ایشان را خطاب کرده، گفت: «گر مرضی شما باشد که میت خود را از نزد خود دفن کنم، سخن مرا بشنوید و به عفرون بن صوحار، برای من سفارش

کنید،

تا مغاره مکفیله را که از املاک او در کنار زمینش واقع است، به من دهد، به قیمت تمام، در میان شما برای قبر، به ملکیت من بسپارد.»

و عفرون در میان بنی حت نشست بود. پس عفرون حتی، در مسامع بنی حت، یعنی همه که به دروازه شهر او داخل میشدند، در جواب ابراهیم

گفت:

«ای مولای من، نی، سخن مرا بشنو، آن زمین را به تو میبخشم، و مغارهای را که در آن است به تو میدهم، بحضور انبای قوم خود، آن را به تو میبخشم. میت

خود را دفن کن.»

پس ابراهیم نزد اهل آن زمین تعظیم نمود،

و عفرون را به مسامع اهل زمین خطاب کرده، گفت: «گر تو راضی هستی، التماس دارم عرض مرا اجابت کنی. قیمت زمین را به تو میدهم، از

من قبول فرمای، تا در آنجا میت خود را دفن کنم.»

عفرون در جواب ابراهیم گفت:

«ای مولای من، از من بشنو، قیمت زمین چهار صد مثقال نقره است، این در میان من و تو چیست؟ میت خود را دفن کن.»

پس ابراهیم، سخن عفرون را اجابت نمود، و آن مبلغی را که در مسامع بنی حت گفته بود، یعنی چهار صد مثقال نقره را بیچ معامله، به نزد عفرون وزن کرد.

۱۷ پس زمین عفرون، که در مکفیله، برابر ممری واقع است، یعنی زمین و مغارهای که در آن است، با همه درختانی که در آن زمین، و در تمامی حدود

و حوالی آن بود، مقرر شد

به ملکیت ابراهیم، بحضور بنی حت، یعنی همه که به دروازه شهرش داخل میشدند.

۱۹ از آن پس، ابراهیم، زوجه خود، ساره را در مغاره صحرای مکفیله، در مقابل مری، که حبرون باشد، در زمین کنعان دفن کرد.
۲۰ و آن صحرا، با مغارهای که در آن است، از جانب بنی حت، به ملکیت ابراهیم، به جهت قبر مقرر شد.

از دواج اسحاق و رفته

و ابراهیم پیر و سالخورده شد، و خداوند، ابراهیم را در هر چیز برکت داد.

۲ و ابراهیم به خادم خود، که بزرگ خانه وی، و بر تمام مایملک او مختار بود، گفت: «کنون دست خود را زیران من بگذار.

۳ و به یهوه، خدای آسمان و خدای زمین، تو را قسم میدهم، که زنی برای پسر من از دختر کنعانیان، که در میان ایشان ساکنم، نگیری،

بلکه به ولایت من و به مولدم بروی، و از آنجانی برای پسر من اسحاق بگیری.»

خادم به وی گفت: «ایدآن زن راضی نباشد که با من بدین زمین بیاید؟ آیا پسر ت را بدان زمینی که از آن بیرون آمدی، باز برم؟»

ابراهیم وی را گفت: «نهار، پسر مرا بدانجا باز مبری.»

۷ یهوه، خدای آسمان، که مر از خانه پدرم و از زمین مولدم، بیرون آورد، و به من تکلم کرد، و قسم خورده، گفت: که این زمین را به ذریت تو خواهم

داد. « او فرشته خود را پیش روی تو خواهد فرستاد، تا زنی برای پسر من از آنجا بگیری.

اما گران زن از آمدن با تو رضاندهد، از این قسم من، بری خواهی بود، لیکن زنهار، پسر مرا بدانجا باز مبری.»

پس خادم دست خود را زیران آقای خود ابراهیم نهاد، و در این امر برای او قسم خورد.

و خادم ده شتر، از شتران آقای خود گرفته، برفت. و همه اموال مولایش به دست او بود. پس روانه شده، به شهر ناهور در آرام نهرین آمد.

۱۱ و به وقت عصر، هنگامی که زنان برای کشیدن آب بیرون میآمدند، شتران خود را در خارج شهر، بربل چاه آب خوابانید.

۱۲ و گفت: «ی یهوه، خدای آقا ابراهیم، امروز مرا کامیاب بفرما، و با آقا ابراهیم احسان بنما.

۱۳ اینک من بر این چشمه آب ایستادهام، و دختران اهل این شهر، به جهت کشیدن آب بیرون میآیند.

۱۴ پس چنین بشود که آن دختری که به وی گویم: سبوی خود را فرود آ تا بنوشم، و او گوید: بنوش و شترانت را نیز سیراب کنم، همان باشد که نصیب

بنده خود اسحاق کرده باشی، تا بدین، بدانم که با آقا ابراهیم احسان فرمودهای.»

و او هنوز از سخن گفتن فارغ نشده بود که ناگاه، رفته، دختر بتوئیل، پسر ملکه، زن ناحور، برادر ابراهیم، بیرون آمد و سبوی بر کتف داشت.

۱۶ و آن دختر بسیار نیکو منظر و با کره بود، و مردی او را شناخته بود. پس به چشمه فرورفت، و سبوی خود را پر کرده، بالا آمد.

۱۷ آنگاه خادم به استقبال او بشتافت و گفت: «رعهای آب از سبوی خود به من بنوشان.»

گفت: «ی آقای من بنوش» و سبوی خود را بزودی بردست خود فرود آورده، او را نوشانید.

۱۹ و چون از نوشانیدنش فارغ شد، گفت: «رای شترانت نیز بکشم تا از نوشیدن باز ایستند.»

پس سبوی خود را بزودی در آنجور خالی کرد و باز به سوی چاه، برای کشیدن بدوید، و از بهر همه شترانش کشید.

۲۱ و آن مرد بروی چشم دوخته بود و سکوت داشت، تا بداند که خداوند، سفر او را خیریت اثر نموده است یا نه.

و واقع شد، چون شتران از نوشیدن باز ایستادند، که آن مرد حلقه طلای نیم مثقال وزن، و دو ابرنجین برای دستپایش، که ده مثقال طلا وزن آنها بود،

بیرون آورد.

۲۳ و گفت: «ه من بگو که دختر کیستی؟ آیا در خانه پدرت جایی برای ما باشد تا شب را بسر بریم؟»

وی را گفت: «ن دختر بتوئیل، پسر ملکه که او را از ناحور زاید، میباشم.»

و بدو گفت: «ز ما گاه و علف فراوان است، و جای نیز برای منزل.»

آنگاه آن مرد خم شد، خداوند را پرستش نمود

و گفت: «تبارک باد یهوه، خدای آقا ابراهیم، که لطف و وفای خود را از آقا ابراهیم دریغ نداشت، و چون من در راه بودم، خداوند مرا به خانه برادران

آقا ابراهیم راهنمایی فرمود.»

پس آن دختر دوان دوان رفته، اهل خانه مادر خویش را از این وقایع خبر داد.

- ۲۹ رفقہ را برادری لابان نام بود. پس لابان به نزد آن مرد، بہسر چشمہ، دوان دوان بیرون آمد.
- ۳۰ واقع شد کہ چون آن حلقہ و ابرنجینہ را بردستہای خواہر خود دید، و سخنہای خواہر خود، رفقہ را شنید کہ میگفت آن مرد چنین بہ من گفته است، بہ نزد وی آمد. و اینک نزد شتران بہسر چشمہ ایستادہ بود.
- ۳۱ و گفت: «ای مبارک خداوند، بیا، چرا بیرون ایستادہای؟ من خانہ را و منزلی برای شتران، مہیا ساختہام.»
- پس آن مرد بہ خانہ درآمد، و لابان شتران را باز کرد، و گاہ و علف بہ شتران داد، و آب بہ جهت شستن پایہایش و پایہای رفقایش آورد.
- ۳۲ و غذا پیش او نہادند. وی گفت: «امقصود خود را باز نگویم، چیزی نخورم.» گفت: «گو.»
- گفت: «ن خادم ابراہیم ہستم.»
- ۳۵ و خداوند، آقای مرا بسیار برکت دادہ و او بزرگ شدہ است، و گلہا و مرہا و نقرہ و طلا و غلامان و کنیزان و شتران و الاغان بدو دادہ است.
- ۳۶ و زوجہ آقایم سارہ، بعد از پیر شدن، پسری برای آقایم زاید، و آنچه دارد، بدو دادہ است.
- ۳۷ و آقایم مرا قسم داد و گفت کہ زنی برای پسرم از دختران کنعانیان کہ در زمین ایشان ساکنم، نگیری.
- ۳۸ بلکہ بہ خانہ پدرم و بہ قبیلہ من بروی، و زنی برای پسرم بگیری.»
- ۳۹ و بہ آقای خود گفتم: شاید آن زن ہمراہ من نیاید؟
- او بہ من گفت: یہوہ کہ بہ حضور او سالک بودہام، فرشتہ خود را با تو خواہد فرستاد، و سفر تو را خیریت اثر خواہد گردانید، تا زنی برای پسرم از قبیلہام و از خانہ پدرم بگیری.
- ۴۱ آنگاہ از قسم من بری خواہی گشت، چون بہ نزد قبیلہام رفتی، ہر گاہ زنی بہ تو نہادند، از سوگند من بری خواہی بود.»
- ۴۲ پس امر و بہسر چشمہ رسیدم و گفتم: ای یہوہ، خدای آقایم ابراہیم، اگر حال، سفر مرا کہ بہ آن آمدہام، کامیاب خواہی کرد.
- ۴۳ اینک من بہسر این چشمہ آب ایستادہام. پس چنین بشود کہ آن دختری کہ برای کشیدن آب بیرون آید، و بہ وی گویم: مرا از سبوی خود جرعہای آب بنوشان،
- و بہ من گوید: بیا شام، و برای شترانت نیز آب میکشم، او همان زن باشد کہ خداوند، نصیب آقا زادہ من کردہ است.
- ۴۵ و من ہنوز از گفتن این، در دل خود فارغ نشدہ بودم، کہ ناگاہ، رفقہ با سبوی بر کتف خود بیرون آمد، و بہ چشمہ پایین رفت، تا آب بکشد. و بہ وی گفتم: جرعہای آب بہ من بنوشان.»
- ۴۶ پس سبوی خود را بزودی از کتف خود فرو آوردہ، گفت: بیا شام، و شترانت را نیز آب میدہم.» پس نوشیدم و شتران را نیز آب داد.
- ۴۷ و از او پرسیدہ، گفتم: تو دختر کیستی؟ گفت: دختر بتوئیل بن ناحور کہ ملکہ، او را برای او زاید.» پس حلقہ را در بینی او، و ابرنجینہ را بر دستہایش گذاشتم.
- ۴۸ آنگاہ سجدہ کردہ، خداوند را پرستش نمودم. و یہوہ، خدای آقای خود ابراہیم را، متبارک خواندم، کہ مرا بہ راہ راست ہدایت فرمود، تا دختر برادر آقای خود را، برای پسرم بگیرم.
- ۴۹ اکنون اگر بخواید با آقایم احسان و صداقت کنید، پس مرا خبر دہید. و اگر نہ مرا خبر دہید، تا بطرف راست یا چپ رہ سپر شوم.»
- لابان و بتوئیل در جواب گفتند: «بن امر از خداوند صادر شدہ است، تا تو نیک یا بد نمی توانی گفت.
- ۵۱ اینک رفقہ حاضر است، او را برداشتہ، روانہ شو تا زن پسرا قایت باشد، چنانکہ خداوند گفته است.»
- و واقع شد کہ چون خادم ابراہیم سخن ایشان را شنید، خداوند را بہ زمین سجدہ کرد.
- ۵۲ و خادم، آلات نقرہ و آلات طلا و رختہا را بیرون آوردہ، پیشکش رفقہ کرد، و برادر و مادر او را چیزہای نفیسہ داد.
- ۵۴ و او و رفقایش خوردند و آشامیدند و شب را بسر بردند. و یامدادان برخاستہ، گفت: «راہہ سوی آقایم روانہ نمائید.»
- برادر و مادر او گفتند: «ختر با مادہ روزی بماند و بعد از آن روانہ شود.»
- بدیشان گفت: «را معطل مسازید، خداوند سفر مرا کامیاب گردانیدہ است، پس مرا روانہ نمائید تا بنزد آقای خود بروم.»
- گفتند: «ختر را بخوانیم و از زبانش پرسیم.»
- پس رفقہ را خواندند و بہ وی گفتند: «این مرد خواہی رفت؟» گفت: «یروم.»

آنگاه خواهر خود رفته، و دایه‌اش را، با خادم ابراهیم و رفقای‌اش روانه کردند.

۶۰ رفته رفته ربرکت داده به وی گفتند: «خواهر ما هستی، مادر هزار کرورها باش، و ذریت تو، دروازه دشمنان خود را متصرف شوند.» پس رفته با کنیزانش برخاسته، بر شتران سوار شدند، و از عقب آن مرد روانه گردیدند. و خادم، رفته رفته ربرداشته، برفت.

۶۲ و اسحاق از راه بئرلحی رئی می‌آمد، زیرا که او در ارض جنوب ساکن بود.

۶۳ و هنگام شام، اسحاق برای تفکر به صحرا بیرون رفت، و چون نظر بالا کرد، دید که شتران می‌آیند.

۶۴ رفته چشمان خود را بلند کرده، اسحاق را دید، و از شتر خود فرود آمد،

زیرا که از خادم پرسید: «بن مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می‌آید؟» و خادم گفت: «قای من است.» پس برقع خود را گرفته، خود را پوشانید.

۶۶ و خادم، همه کارهایی را که کرده بود، به اسحاق بازگفت.

۶۷ و اسحاق، رفته رفته خیمه مادر خود، ساره، آورد، و او را به زنی خود گرفته، دل در او بست. و اسحاق بعد از وفات مادر خود، تسلی پذیرفت.

رحلت ابراهیم

و ابراهیم، دیگر بار، زنی گرفت که قطوره نام داشت.

۲ و او زمران و یقشان و مدان و مدیان و شباق و شو حار برای او زاید.

۳ و یقشان، شبا و ددان را آورد. و بنی ددان، اشوریم و لوطوشیم و لامیم بودند.

۴ و پسران مدیان، عیفا و عیفر و حنوک و ابیداع و الداعه بودند. جمله اینها، اولاد قطوره بودند.

۵ و ابراهیم تمام ما می‌ملک خود را به اسحاق بخشید.

۶ اما به پسران کنیزانی که ابراهیم داشت، ابراهیم عطایا داد، و ایشان را در حین حیات خود، از نزد پسر خویش اسحاق، به جانب مشرق، به زمین شرقی فرستاد.

۷ این است ایام سالهای عمر ابراهیم، که زندگانی نمود: صد و هفتاد و پنج سال.

۸ و ابراهیم جان بداد، و در کمال شیخوخت، پیرو سیر شده، بمرد. و به قوم خود ملحق شد.

۹ و پسرانش، اسحاق و اسماعیل، او را در مغاره مکفیله، در صحرای عفر و بن صوحار حتی، در مقابل ممری دفن کردند.

۱۰ آن صحرائی که ابراهیم، از بنی حت، خریده بود. در آنجا ابراهیم و زوجهای ساره مدفون شدند.

۱۱ و واقع شد بعد از وفات ابراهیم، که خدا پسرش اسحاق را برکت داد، و اسحاق نزد بئرلحی رئی ساکن بود.

پسران اسماعیل

این است پیدایش اسماعیل بن ابراهیم، که هاجر مصری، کنیز ساره، برای ابراهیم زاید.

۱۳ و این است نامهای پسران اسماعیل، موافق اسمهای ایشان به حسب پیدایش ایشان. نخست زاده اسماعیل، نبیوت، و قیدار و ادبیل و مبسام.

۱۴ و مشماع و دو موه و موسا

و حدار و تیما و یطور و نافیش و قدمه.

۱۶ اینانند پسران اسماعیل، و این است نامهای ایشان در بلدان و حله‌های ایشان، و زاده امیر، حسب قبایل ایشان.

۱۷ و مدت زندگانی اسماعیل، صد و سی و هفت سال بود، که جان را سپرده، بمرد. و به قوم خود ملحق گشت.

۱۸ و ایشان از حویله تاشور، که مقابل مصر، به سمت آشور واقع است، ساکن بودند. و نصیب او در مقابل همه برادران او افتاد.

پسران اسحاق

و این است پیدایش اسحاق بن ابراهیم. ابراهیم، اسحاق را آورد.

۲۰ و چون اسحاق چهل ساله شد، رفته دختر بتوئیل ارامی و خواهر لابان ارامی را، از فدان ارام به زنی گرفت.

۲۱ و اسحاق برای زوجه خود، چون که نازاد بود، نزد خداوند دعا کرد. و خداوند او را مستجاب فرمود. و زوجهای رفته رفته حامله شد.

۲۲ و دو طفل در رحم او منازعت میکردند. او گفت: «گر چنین باشد، من چرا چنین هستم؟» پس رفت تا از خداوند بپرسد.

۲۳ خداوند به وی گفت: «وامت در بطن تو هستند، و دو قوم از رحم تو جدا شوند. و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت، و بزرگ، کوچک را

بندگی خواهد نمود.»

و چون وقت وضع حملش رسید، اینک تو امان در رحم او بودند.

۲۵ و نخستین، سرخفام بیرون آمد، و تمامی بدنش مانند پوستین، پشمین بود. و او را عیسو نام نهادند.

۲۶ و بعد از آن، برادرش بیرون آمد، و باشنه عیسو را به دست خود گرفته بود. و او را یعقوب نام نهادند. و در حین ولادت ایشان، اسحاق، شصت ساله بود.

۲۷ و آن دو پسر، نمود کردند، و عیسو صیادی ماهر، و مرد صحرائی بود. و اما یعقوب، مرد ساده دل و چادر نشین.

۲۸ و اسحاق، عیسو را دوست داشتی، زیرا که صیدا او را می خورد. اما رفقه، یعقوب را محبت نمودی.

۲۹ روزی یعقوب، آش می پخت و عیسو و امانده، از صحرا آمد.

۳۰ و عیسو به یعقوب گفت: «زاین آش ادم (عنی سرخ) (مرابخوران، زیرا که و امانده ام)، از این سبب او را ادم نامیدند.

۳۱ یعقوب گفت: «مر و نخست زادگی خود را به من بفروش.»

عیسو گفت: «ینک من به حالت موت رسیدهام، پس مر از نخست زادگی چه فایده؟»

یعقوب گفت: «مر و برای من قسم بخور.» پس برای او قسم خورد، و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت.

۳۴ و یعقوب نان و آش عدس را به عیسو داد، که خورد و نوشید و برخاسته، برفت. پس عیسو نخست زادگی خود را خوار نمود.

اسحاق در جزار

و قطعی در آن زمین حادث شد، غیر آن قحط اول، که در ایام ابراهیم بود. و اسحاق نزد ابی ملک، پادشاه فلسطینیان به جزار رفت.

۲ و خداوند بروی ظاهر شده، گفت: «ه مصر فرود میا، بلکه به زمینی که به تو بگویم ساکن شو.

۳ در این زمین توقف نما، و با تو خواهم بود، و تو را برکت خواهم داد، زیرا که به تو و ذریه تو، تمام این زمین را میدهم، و سوگندی را که با پدرت ابراهیم خوردم، استوار خواهم داشت.

۴ و ذریه تو را مانند ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمام این زمین را به ذریه تو بخشم، و از ذریه تو جمیع امتهای جهان برکت خواهند یافت.

۵ زیرا که ابراهیم قول مرا شنید، و وصایا و اوامر و فرایض و احکام مرا نگاه داشت.»

پس اسحاق در جزار اقامت نمود.

۷ و مردمان آن مکان در باره زایش از او جو یا شدند. گفت: «و خواهر من است،» «زیرا ترسید که بگوید:» «وجه من است،» «مباد اهل آنجا، او را به خاطر رفقه که نیکو منظر بود، بکشند.

۸ و چون در آنجا مدتی توقف نمود، چنان افتاد که ابی ملک، پادشاه فلسطینیان، از دریچه نظاره کرد، و دید که اینک اسحاق بازوجه خود رفقه، مزاح میکند.

۹ پس ابی ملک، اسحاق را خوانده، گفت: «مانا این زوجه توست! پس چرا گفتی که خواهر من است؟» «اسحاق بدو گفت:» «یرا گفتم که مباد ابرای وی بمیرم.»

ابی ملک گفت: «بین چه کار است که با ما کردی؟ نزدیک بود که یکی از قوم، بازوجهات هم خواب شود، و بر ما جرمی آورده باشی.»

و ابی ملک تمامی قوم را قدغن فرموده، گفت: «سیکه متعرض این مرد و زوجه اش بشود، هر آینه خواهد مرد.»

و اسحاق در آن زمین زراعت کرد، و در آن سال صد چندان پیدا نمود؛ و خداوند او را برکت داد.

۱۳ و آن مرد بزرگ شده، آن فان ترقی مینمود، تا بسیار بزرگ گردید.

۱۴ و او را گله گوسفندان و مواشی گاوان و غلامان کثیر بود، و فلسطینیان بر او حسد بردند.

۱۵ و همه چاههایی که نوکران پدرش در ایام پدرش ابراهیم، کنده بودند، فلسطینیان آنها را بستند، و از خاک پر کردند.

۱۶ و ابی ملک به اسحاق گفت: «ز نزد ما برو، زیرا که از ما بسیار بزرگتر شده ای.»

پس اسحاق از آنجا برفت، و در وادی جزار فرود آمده، در آنجا ساکن شد.

۱۸ و چاههای آب را، که در ایام پدرش ابراهیم کنده بودند، و فلسطینیان آنها را بعد از وفات ابراهیم بسته بودند، اسحاق از سر نو کند، و آنها را مسمی نمود به نامهایی که پدرش آنها را نامیده بود.

۱۹ و نوکران اسحاق در آن وادی حفره زدند، و چاه آب زندهای در آنجا یافتند.

۲۰ و شبانان جزار، با شبانان اسحاق، منازعه کرده، گفتند: «ین آب از آن ماست.» پس آن چاه را عسق نامید، زیرا که با وی منازعه کردند.

- ۲۱ و چاهی دیگر کنند، همچنان برای آن نیز جنگ کردند، و آن را سطنه نامید.
- ۲۲ و از آنجا کوچ کرده، چاهی دیگر کند، و برای آن جنگ نکردند، پس آن را رحوبوت نامیده، گفت: «ه اکنون خداوند ما را وسعت داده است، و در زمین، بارور خواهیم شد.»
- پس از آنجا به بئر شبع آمد.
- ۲۴ در همان شب، خداوند بروی ظاهر شده، گفت: «ن خدای پدرت، ابراهیم، هستم. ترسان مباش زیرا که من با تو هستم، و تو را برکت میدهم، و ذریت تو را بخاطر بنده خود، ابراهیم، فراوان خواهیم ساخت.»
- و مذبحی در آنجا بنا نهاد و نام یهوه را خواند، و خیمه خود را برپا نمود، و نوکران اسحاق، چاهی در آنجا کردند.
- ۲۶ و ابی ملک، به اتفاق یکی از اصحاب خود، احزات نام، و فیکول، که سه سال را او بود، از جراره نزد او آمدند.
- ۲۷ و اسحاق بدیشان گفت: «رانزد من امید، با آنکه با من عداوت نمودید، و مرا از نزد خود راندید؟»
- گفتند: «تحقیق فهمیدهایم که خداوند با تو است. پس گفتیم سوگندی در میان ما و تو باشد، و عهدی با تو بندیم.
- ۲۹ تا با ما بدی نکنی چنانکه به تو ضرری نرسانیم، بلکه غیر از نیکی به تو نکردیم، و تو را به سلامتی روانه نمودیم، و اکنون مبارک خداوند هستی.»
- آنگاه برای ایشان ضیافتی برپا نمود، و خوردند و آشامیدند.
- ۳۱ با ممدان برخاسته، بایکدیگر قسم خوردند، و اسحاق ایشان را وداع نمود. پس، از نزد وی به سلامتی رفتند.
- ۳۲ و در آن روز چنان افتاد که نوکران اسحاق آمده، و او را از آن چاهی که میکنند خبر داده، گفتند: «ب یافتیم!»
- پس آن را شبعه نامید. از این سبب آن شهر، تا امروز بئر شبع نام دارد.
- ۳۴ و چون عیسو چهل ساله بود، یهودیه، دختری حقیقی، و بسمه، دختری یلون حتی را به زنی گرفت.
- ۳۵ و ایشان باعث تلخی جان اسحاق و رفقہ شدند.

برکت اسحاق

- و چون اسحاق پیر شد، و چشمانش از دیدن تار گشته بود، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده، به وی گفت: «ی پسر من!» گفت: «بیک.»
- گفت: «ینک پیر شده ام و وقت اجل خود را نمی دانم.
- ۳ پس اکنون، سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته، به صحرا برو، و نخجیری برای من بگیر، و خورشی برای من چنانکه دوست میدارم ساخته، نزد من حاضر کن، تا بخورم و جانم قبل از مردنم تو را برکت دهد.»
- و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن میگفت، رفقہ بشنید، و عیسو به صحرا رفت تا نخجیری صید کرده، بیاورد.
- ۶ آنگاه رفقہ پسر خود، یعقوب را خوانده، گفت: «ینک پدرت را شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده، میگفت: برای من شکاری آورده، خورشی بساز تا آن را بخورم، و قبل از مردنم تو را در حضور خداوند برکت دهم.»
- ۸ پسای پسر من، الان سخن مرا بشنود آنچه من به تو امر میکنم.
- ۹ بسوی گله بشتاب، و دو بزغاله خوب از بزها، نزد من بیاور، تا از آنها غذایی برای پدرت بطوری که دوست میدارد، بسازم.
- ۱۰ و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد، و تو را قبل از وفاتش برکت دهد.»
- یعقوب به مادر خود، رفقہ، گفت: «ینک برادرم عیسو، مردی مویدار است و من مردی بیوی هستم؛ شاید که پدرم مرا لمس نماید، و در نظرش مثل مسخرهای بشوم، و لعنت به عوض برکت بر خود آورم.»
- مادرش به وی گفت: «ی پسر من، لعنت تو بر من باد! فقط سخن مرا بشنورفته، آن را برای من بگیر.»
- پس رفت و گرفته، نزد مادر خود آورد. و مادرش خورشی ساخت بطوری که پدرش دوست میداشت.
- ۱۵ و رفقہ، جامه فاخر پسر بزرگ خود عیسو را، که نزد او در خانه بود گرفته، به پسر کهتر خود، یعقوب پوشانید، و پوست بزغاله‌ها را، بردستها و زمه گردن او بست.
- ۱۷ و خورش و نانی که ساخته بود، به دست پسر خود یعقوب سپرد.
- پس نزد پدر خود آمده، گفت: «ی پدر من!» گفت: «بیک، تو کیستی پسر من؟»

یعقوب به پدر خود گفت: «نخست زاده تو عیسو هستم. آنچه به من فرمودی کردم، الان برخیز، بنشین و از شکار من بخور، تاجانت مرا برکت دهد.»

اسحاق به پسر خود گفت: «ی پسر من! چگونه بدین زودی یافتی؟» گفت: «هوه خدای توبه من رسانید.»

اسحاق به یعقوب گفت: «ی پسر من، نزدیک بیاتاتورالمس کم، که آیتوپسر من عیسو هستی یانه.»

پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد، و اورالمس کرده، گفت: «واز، آواز یعقوب است، لیکن دستها، دستهای عیسوست.»

و اورانشناخت، زیرا که دستهایش مثل دستهای برادرش عیسو، موی دار بود، پس اورا برکت داد.

۲۴ و گفت: «یا تو همان پسر من، عیسو هستی؟» گفت: «ن هستم.»

پس گفت: «ز نزدیک پیاورتا از شکار پسر خود بخورم و جانم تورا برکت دهد.» پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید.

۲۶ و پدرش، اسحاق به وی گفت: «ی پسر من، نزدیک بیاورا بیوس.»

پس نزدیک آمده، اورا بوسید و رایحه لباس اورا بوید، اورا برکت داد و گفت: «مانارایحه پسر من، مانندرایحه صحرائی است که خداوند آن را برکت داده باشد.»

۲۸ پس خدا تورا از شبم آسمان و از فریبی زمین، و از فراوانی غله و شیر و عطا فرماید.

۲۹ قومها تورا بنادگی نمایند و طوایف تورا تعظیم کنند، برادران خود سرور شوی، و پسران مادرت تورا تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تورا لعنت کند، و هر که تورا مبارک خواند، مبارک باد.»

و واقع شد چون اسحاق، از برکت دادن به یعقوب فارغ شد، به مجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر خود اسحاق، که برادرش عیسو از شکار باز آمد.

۳۱ و او نیز خورشی ساخت، و نزد پدر خود آورده، به پدر خود گفت: «در من برخیزد و از شکار پسر خود بخورد، تاجانت مرا برکت دهد.»

پدرش اسحاق به وی گفت: «و کیستی؟» گفت: «ن پسر نخستین تو، عیسو هستم.»

آنگاه لرزهای شدید بر اسحاق مستولی شده، گفت: «س آن که بود که نخجیری صید کرده، برایم آورد، و قبل از آمدن تو از همه خوردم و اورا برکت دادم، و فی الواقع او مبارک خواهد بود؟»

عیسو چون سخنان پدر خود را شنید، نرهای عظیم و بینهایت تلخ بر آورده، به پدر خود گفت: «ی پدرم، به من، به من نیز برکت بده!»

گفت: «رادرت به حيله آمد، و برکت تورا گرفت.»

گفت: «ام اورا یعقوب بخونی نهادند، زیرا که دو مرتبه مرا از یاد آورده. اول نخست زادگی مرا گرفت، و اکنون برکت مرا گرفته است.» پس

گفت: «یا برای من نیز برکتی نگاهداشتی؟»

اسحاق در جواب عیسو گفت: «ینک اورا برتوسرور ساختم، و همه برادرانش را غلامان او گردانیدم، و غله و شیر و رازق او دادم. پس الانای پسر من، برای توجه کنم؟»

عیسو به پدر خود گفت: «ی پدرم، آیا همین یک برکت راداشتی؟ به من، به من نیز ای پدرم برکت بده!» و عیسو به آواز بلند بگریست.

۳۹ پدرش اسحاق در جواب او گفت: «ینک مسکن تو و اورا از فریبی زمین، و از شبم آسمان از بالا خواهد بود.»

۴۰ و به شمشیرت خواهی زیست، و برادر خود را بنادگی خواهی کرد، و واقع خواهد شد که چون سر باز زدی، یوغ اورا از گردن خود خواهی انداخت.»

فرار یعقوب از عیسو

و عیسو بسبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او بغض ورزید، و عیسو در دل خود گفت: «یام نوحه گری برای پدرم نزدیک است، آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت.»

و رفقه، از سخنان پسر بزرگ خود، عیسو آگاهی یافت. پس فرستاده، پسر کوچک خود، یعقوب را خوانده، بدو گفت: «ینک برادرت عیسو در باره تو خود را تسلی میدهد به اینکه تورا بکشد.»

۴۳ پس الانای پسر من سخن مرا بشنو و برخاسته، نزد برادرم، لابان، به حران فرار کن.

۴۴ و چند روز نزد وی بمان، تا خشم برادرت برگردد.

۴۵ تا غضب برادرت از تو برگردد، و آنچه بدو کردی، فراموش کند. آنگاه میفرستم و تورا از آنجا باز میآورم. چرا باید از شما هر دو در یک روز محروم

شوم؟»

ورفقه به اسحاق گفت: «سبب دختران حت از جان خود بیزار شد هام. اگر یعقوب زنی از دختران حت، مثل اینانی که دختران این زمینند بگیرد، مرا از حیات چه فایده خواهد بود.»

واسحاق، یعقوب را خوانده، او را برکت داد و او را امر فرموده، گفت: «نی از دختران کنعان مگیر. ۲ برخاسته، به فدان ارام، به خانه پدر مادرت، بتوئیل، برو و از آنجانی از دختران لابان، برادر مادرت، برای خود بگیر. ۳ خدای قادر مطلق تو را برکت دهد، و تو را بارور و کثیر سازد، تا از تو امتهای بسیار بوجود آیند. ۴ و برکت ابراهیم را به تو دهد، به تو و به ذریه تو تا تو، تا وارث زمین غربت خود شوی، که خدا آن را به ابراهیم بخشید.» پس اسحاق، یعقوب را روانه نمود و به فدان ارام، نزد لابان بن بتوئیل ارامی، برادر رفقہ، مادر یعقوب و عیسو، رفت. ۶ و اما عیسو چون دید که اسحاق یعقوب را برکت داده، و او را به فدان ارام روانه نمود، تا از آنجانی برای خود بگیرد، و در حین برکت دادن به وی امر کرده، گفته بود که «نی از دختران کنعان مگیر،» و اینکه یعقوب، پدر و مادر خود را اطاعت نموده، به فدان ارام رفت. ۸ و چون عیسو دید که دختران کنعان در نظر پدرش، اسحاق، بودند، پس عیسو نزد اسماعیل رفت، و محلت، دختر اسماعیل بن ابراهیم را که خواهر نیبوت بود، علاوه بر زانی که داشت، به زنی گرفت. و اما یعقوب، از اثر شیخ روانه شده، بسوی حران رفت.

۱۱ و به موضعی نزول کرده، در آنجا شب را بسر برد، زیرا که آفتاب غروب کرده بود و یکی از سنگهای آنجا را گرفته، زیر سر خود نهاد و در همان جا بخسبید.

۱۲ و خوابی دید که ناگاه نزد بانی بر زمین برپا شده، که سرش به آسمان میرسد، و اینک فرشتگان خدا، بر آن صعود و نزول میکنند.

۱۳ در حال، خداوند بر سر آن ایستاده، میگوید: «ن هستم یهوه، خدای پدرت ابراهیم، و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفتهای به تو و به ذریه تو میبخشم.»

۱۴ و ذریه تو مانند غبار زمین خواهند شد، و به مغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد، و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت. ۱۵ و اینک من با تو هستم، و تو را در هر جایی که روی، محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین باز آورم، زیرا که تا آنچه به تو گفتم، بجای آورم، تو را رها نخواهم کرد.»

پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «لبنه یهوه در این مکان است و من ندانستم.»

پس ترسان شده، گفت: «این چه مکان ترسناکی است! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان.»

بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاد بود، گرفت، و چون ستونی برپا داشت، و روغن بر سرش ریخت.

۱۹ و آن موضع را بیت تیل نامید، لکن نام آن شهر اولاً لوز بود.

۲۰ و یعقوب نذر کرده، گفت: «گر خدا با من باشد، و مرا در این راه که میروم محافظت کند، و مرا نان دهد تا بخورم، و رخت تاپوشم،

تابه خانه پدر خود به سلامتی برگردم، هر آینه یهوه، خدای من خواهد بود.

۲۲ و این سنگی را که چون ستون برپا کردم، بیت الله شود، و آنچه به من بدهی، دهیک آن را به تو خواهم داد.»

لابان، یعقوب و زنانش

پس یعقوب روانه شد و به زمین بنی المشرق آمد.

۲ و دید که اینک در صحرا، چاهی است، و بر کنار هاش سه گله گوسفند خوابیده، چونکه از آن چاه گلها را آب میدادند، و سنگی بزرگ بر دهنه چاه بود.

۳ و چون همه گلها جمع شدند، سنگ را از دهنه چاه غلطانیده، گله را سیراب کردند. پس سنگ را بجای خود، بر سر چاه باز گذاشتند.

۴ یعقوب بدیشان گفت: «ی برادرانم از کجا هستید؟» گفتند: «از حرانیم.»

بدیشان گفت: «ابان بن ناحور را میشناسید؟» گفتند: «بشناسیم.»

بدیشان گفت: «سلامت است؟» گفتند: «سلامت، و اینک دخترش، راحیل، با گله او میآید.»

گفت: «نوز روز بلند است و وقت جمع کردن مواشی نیست، گله را آب دهید و رفته، بچرانید.»

- گفتند: «می‌توانیم، تا همه گله‌ها جمع شوند، و سنگ را از سرچاه بغلطانند، آنگاه گله را آب میدهم.»
 و هنوز ابشان در گفتگویی بود که راحیل، با گله پدر خود رسید. زیرا که آنها را چوپانی میکرد.
 ۱۰ اما چون یعقوب راحیل، دختر خالوی خود، لا بان، و گله خالوی خویش، لا بان را دید، یعقوب نزدیک شده، سنگ را از سرچاه غلطانید، و گله خالوی خویش، لا بان را سیراب کرد.
 ۱۱ و یعقوب، راحیل را بوسید، و به آواز بلند گریست.
 ۱۲ و یعقوب، راحیل را خبر داد که او برادر پدرش، و پسر رفته است. پس دوان دوان رفته، پدر خود را خبر داد.
 ۱۳ واقع شد که چون لا بان، خبر خواهر زاده خود، یعقوب را شنید، به استقبال وی شتافت، و او را در بغل گرفته، بوسید و به خانه خود آورد، و او لا بان را از همه این امور آگاهانید.
 لا بان وی را گفت: «الحقیقه تو استخوان و گوشت من هستی.» و نزد وی مدت یک ماه توقف نمود.
 ۱۵ پس لا بان، به یعقوب گفت: «یا چون برادر من هستی، مرا بایدهفت خدمت کنی؟ به من بگو که اجرت تو چه خواهد بود؟»
 و لا بان را دو دختر بود، که نام بزرگتر، لیه و اسم کوچکتر، راحیل بود.
 ۱۷ و چشمان لیه ضعیف بود، و اما راحیل، خوب صورت و خوش منظر بود.
 ۱۸ و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت: «رای دختر کوچکت راحیل، هفت سال تو را خدمت میکنم.»
 لا بان گفت: «و رابه تو بدهم، بهتر است از آنکه به دیگری بدهم. نزد من بمان.»
 پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد. و بسبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود.
 ۲۱ و یعقوب به لا بان گفت: «و جهام رابه من بسپار، که روزهایم سپری شد، تا به وی درآیم.»
 پس لا بان، همه مردمان آنجا را دعوت کرده، ضیافتی برپا نمود.
 ۲۳ و واقع شد که هنگام شام، دختر خود، لیه را برداشته، او را نزد وی آورد، و او به وی درآمد.
 ۲۴ و لا بان کنیز خود زلفه را، به دختر خود لیه، به کنیزی داد.
 ۲۵ صبحگاهان دید، که اینک لیه است! پس به لا بان گفت: «این چیست که به من کردی؟ مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم؟ چرا مرا فریب دادی؟»
 لا بان گفت: «و لایت ما چنین نمی‌کنند که کوچکتر اقبل از بزرگتر بدهند.
 ۲۷ هفته این را تمام کن و او را نیز به تو میدهم، برای هفت سال دیگر که خدمت بکنی.»
 پس یعقوب چنین کرد، و هفته او را تمام کرد، و دختر خود، راحیل را به زنی بدو داد.
 ۲۹ و لا بان، کنیز خود، بلهه را به دختر خود، راحیل به کنیزی داد.
 ۳۰ و به راحیل نیز درآمد و او را از لیه بیشتر دوست داشتی، و هفت سال دیگر خدمت وی کرد.
پسران یعقوب
 و چون خداوند دید که لیه مکروه است، رحم او را گشود. ولی راحیل، نازاد ماند.
 ۳۲ و لیه حامله شده، پسری بزاد و او را روبین نام نهاد، زیرا گفت: «داوند مصیبت مرادیده است. الان شوهرم مرادوست خواهد داشت.»
 و بار دیگر حامله شده، پسری زاید و گفت: «ونکه خداوند شنید که من مکروه هستم، این را نیز به من بخشید.» پس او را شمعون نامید.
 ۳۴ و باز آستن شده، پسری زاید و گفت: «کنون این مرتبه شوهرم بامن خواهد پیوست، زیرا که برایش سه پسر زایدم.» از این سبب او را لوی نام نهاد.
 ۳۵ و بار دیگر حامله شده، پسری زاید و گفت: «این مرتبه خداوند را حمد میگویم.» پس او را یهودا نامید. آنگاه از زاییدن باز ایستاد.
و اما راحیل، چون دید که برای
 یعقوب، اولادی نزیاید، راحیل بر خواهر خود حسد برد. و به یعقوب گفت: «سران به من بده و الا میمیرم.»
 آنگاه غضب یعقوب بر راحیل افروخته شد و گفت: «گر من به جای خدا هستم که بار رحم را از تو باز داشته است؟»
 گفت: «ینک کنیز من، بلهه! بدو در آتا بر زانویم بزاید، و من نیز از او اولاد بیابم.»
 پس کنیز خود، بلهه را به یعقوب به زنی داد. و او به وی درآمد.

- ۵ وبله آستن شده، پسری برای یعقوب زاید.
- ۶ ورا حیل گفت: «دامر ادوری کرده است، و آواز مرا نیز شنیده، و پسری به من عطا فرموده است.» پس او را دان نام نهاد.
- ۷ وبله، کنیز را حیل، باز حامله شده، پسردومین برای یعقوب زاید.
- ۸ ورا حیل گفت: «ه کشتیهای خدا با خواهر خود کشتی گرفتم و غالب آمدم.» و او را نفتالی نام نهاد.
- ۹ و امالیه چون دید که از زایدن باز مانده بود، کنیز خود زلفه را برداشته، او را به یعقوب به زنی داد.
- ۱۰ و زلفه، کنیز لیه، برای یعقوب پسری زاید.
- ۱۱ و لیه گفت: «سعادت! پس او را جاد نامید.
- ۱۲ و زلفه، کنیز لیه، پسردومین برای یعقوب زاید.
- ۱۳ و لیه گفت: «ه خوشحالی من! زیرا که دختران، مرا خوشحال خواهند خواند.» و او را اشیر نام نهاد.
- ۱۴ و در ایام درو گندم، رو بین رفت و مهر گیاه در صحرا یافت و آنها را نزد مادر خود لیه، آورد. پس را حیل به لیه گفت: «ز مهر گیاههای پسر خود به من بده.»
- و را گفت: «یا کم است که شوهر مرا گرفتی و مهر گیاه پسر مرا نیز میخواهی بگیری؟» را حیل گفت: «مشب به عوض مهر گیاه پسر ت، باتو بخوابد.» و وقت عصر، چون یعقوب از صحرا میآمد، لیه به استقبال وی بیرون شده، گفت: «ه من درآ، زیرا که تو را به مهر گیاه پسر خود اجیر کردم.» پس آنشب با وی هم خواب شد.
- ۱۷ و خدا، لیه را مستجاب فرمود که آستن شده، پس پنجمین برای یعقوب زاید.
- ۱۸ و لیه گفت: «دا اجرت به من داده است، زیرا کنیز خود را به شوهر خود دادم.» و او را ایسا کار نام نهاد.
- ۱۹ و بار دیگر لیه حامله شده، پس ششمین برای یعقوب زاید.
- ۲۰ و لیه گفت: «دا عطای نیکوبه من داده است. اکنون شوهرم با من زیست خواهد کرد، زیرا که شش پسر برای او زایدم.» پس او را زبولون نامید.
- ۲۱ و بعد از آن دختری زاید، و او را دینه نام نهاد.
- ۲۲ پس خدا را حیل را بیاد آورد، و دعای او را اجابت فرموده، خدا رحم او را گشود.
- ۲۳ و آستن شده، پسری بزاد و گفت: «داننگ مرا برداشته است.»
- و او را یوسف نامیده، گفت: «داوند پسری دیگر برای من مزید خواهد کرد.»
- از دیاد گلههای یعقوب**
- و واقع شد که چون را حیل، یوسف را زاید، یعقوب به لابان گفت: «را مر خص کن، تا به مکان و وطن خویش بروم.
- ۲۶ زنان و فرزندان مرا که برای ایشان، تو را خدمت کردهام به من وا گذار، تا بروم زیرا خدمتی که به تو کردم، تو میدانی.»
- لابان وی را گفت: «اش که منظور نظر تو باشم، زیرا اتفاقاً یاقتهام که بخاطر تو، خداوند مرا برکت داده است.»
- و گفت: «جرت خود را بر من معین کن تا آن رابه تو دهم.»
- وی را گفت: «دمتی که به تو کردهام، خود میدانی، و مواشی ات چگونه نزد من بود.
- ۳۰ زیرا قبل از آمدن من، مال تو قلیل بود، و به نهایت زیاد شد، و بعد از آمدن من، خداوند تو را برکت داده است. و اکنون من نیز تدارک خانه خود را کی ببینم؟»
- گفت: «س تو را چه بدهم؟» یعقوب گفت: «یزی به من مده، اگر این کار را برای من بکنی، بار دیگر شبانی و پاسبانی گله تو را خواهم نمود.
- ۳۲ امر و زرد تمامی گله تو گردش میکنم، و هر میش پیسه و ابلق و هر میش سیاه را از میان گوسفندان، و ابلقها و پیسهها را از بزها، جد امی سازم، و آن، اجرت من خواهد بود.
- ۳۳ و در آینده عدالت من، بر من شهادت خواهد داد، وقتی که بیایی تا اجرت مرا پیش خود بینی، آنچه از بزها، پیسه و ابلق، و آنچه از گوسفندان، سیاه نباشد، نزد من به دزدی شمرده شود.»
- لابان گفت: «ینک موافق سخن تو باشد.»
- و در همان روز، بزهای زینه مخطط و ابلق، و همه ماده بزهای پیسه و ابلق، یعنی هر چه سفیدی در آن بود، و همه گوسفندان سیاه را جدا کرده، به دست پسران خود سپرد.

- ۳۶ در میان خود و یعقوب، سه روز راه، مسافت گذارد. و یعقوب باقی گله لابان را شبانی کرد.
- ۳۸ و یعقوب چوبهای تروتازه از درخت کبوده و بادام و چنار برای خود گرفت، و خطهای سفید در آنها کشید، و سفیدی را که در چوبها بود، ظاهر کرد.
- ۳۸ و وقتی که گلهها، برای آب خوردن میآمدند، آن چوبهایی را که خراشیده بود، در حوضها و آبخورها پیش گلهها مینهاد، تا چون برای نوشیدن بیایند، حمل بگیرند.
- ۳۹ پس گلهها پیش چوبها بار آور میشدند، و بزهای مخطوط و پیسه و ابلق میزایدند.
- ۴۰ و یعقوب، بزها را جدا کرد، و روی گلهها را بسوی هر مخطوط و سیاه در گله لابان واداشت، و گلههای خود را جدا کرد و با گله لابان نگذاشت.
- ۴۱ و هرگاه حیوانهای تنومند حمل میگرفتند، یعقوب چوبها را پیش آنها در آبخورها مینهاد، تا در میان چوبها حمل گیرند.
- ۴۲ و هرگاه حیوانات ضعیف بودند، آنها را نمی گذاشت، پس ضعیفها از آن لابان، و تنومندها از آن یعقوب شدند.
- ۴۳ و آن مرد بسیار ترقی نمود، و گلههای بسیار و کنیزان و غلامان و شتران و حماران بهم رسانید.

فرار یعقوب از لابان

- و سخنان پسران لابان را شنید که می گفتند: «عقوب همه ما را میلدک پدر ما را گرفته است، و از اموال پدر ما تمام این بزرگی را بهم رسانیده.»
- و یعقوب روی لابان را دید که اینک مثل سابق با او نبود.
- ۳ و خداوند به یعقوب گفت: «ه زمین پدرانت و به مولد خویش مراجعت کن و من با تو خواهم بود.»
- پس یعقوب فرستاده، را حیل و لیه را به صحرا نزد گله خود طلب نمود.
- ۵ و بدیشان گفت: «وی پدر شمارا می بینم که مثل سابق با من نیست، لیکن خدای پدرم با من بوده است.
- ۶ و شما میدانید که به تمام قوت خود پدر شمارا خدمت کرده ام.
- ۷ و پدر شمارا فریب داده، ده مرتبه اجرت مرا تبدیل نمود ولی خدا او را نگذاشت که ضرری به من رساند.
- ۸ هرگاه میگفت اجرت تو پیسهها باشد، تمام گلهها پیسه میآوردند، و هرگاه گفتی اجرت تو مخطوط باشد، همه گلهها مخطوط میزایدند.
- ۹ پس خدا اموال پدر شمارا گرفته، به من داده است.»
- و واقع شده نگامی که گلهها حمل میگرفتند که در خوابی چشم خود را باز کرده، دیدم اینک قوچهایی که با من جمع میشدند، مخطوط و پیسه و ابلق بودند.
- ۱۱ و فرشته خدا در خواب به من گفت: «ی یعقوب! گفتم: «بیک.»
- گفت: «کنون چشمان خود را باز کن و بنگر که همه قوچهایی که با من جمع میشوند، مخطوط پیسه و ابلق هستند زیرا که آنچه لابان به تو کرده است، دیدهام.
- ۱۳ من هستم خدای بیت ثیل، جایی که ستون را مسح کردی و با من نذر نمودی. الان برخاسته، از این زمین روانه شده، به زمین مولد خویش مراجعت نما.»
- را حیل و لیه در جواب وی گفتند: «یادر خانه پدر ما، برای ما بهره یا میراثی باقیست؟
- مگر نزد او چون بیگانگان محسوب نیستیم، زیرا که ما را فروخته است و نقد ما را تمام خورده.
- ۱۶ زیرا تمام دولتی را که خدا از پدر ما گرفته است، از آن ما و فرزندان ما است، پس اکنون آنچه خدا به تو گفته است، بجا آور.»
- آنگاه یعقوب برخاسته، فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار کرد،
- و تمام مواشی و اموال خود را که اندوخته بود، یعنی مواشی حاصله خود را که در فدان آرام حاصل ساخته بود، برداشت تا نزد پدر خود استحقاق به زمین کنعان برود.
- ۱۹ و اما لابان برای پشم بریدن گله خود رفته بود و را حیل، بتهای پدر خود را زد دید.
- ۲۰ و یعقوب لابان را فریب داد، چونکه او را از فرار کردن خود آگاه نساخت.
- ۲۱ پس با آنچه داشت، بگریخت و برخاسته، از نهر عبور کرد و متوجه جبل جلعاد شد.
- در روز سوم، لابان را خبر دادند که یعقوب فرار کرده است.
- ۲۳ پس برادران خویش را با خود برداشته، هفت روز راه در عقب او شتافت، تا در جبل جلعاد بدو پیوست.
- ۲۴ شبانگاه، خدا در خواب بر لابان ارامی ظاهر شده، به وی گفت: «احذر باش که به یعقوب نیک یابد نگویی.»

پس لابان به یعقوب در رسید و یعقوب خیمه خود را در جبل زده بود، و لابان با برادران خود نیز در جبل جلعاد فرو آمدند.
 ۲۶ ولابان به یعقوب گفت: «ه کردی که مرا فریب دادی و دخترانم را مثل اسیران، شمشیر برداشته، رفتی؟
 چرا مخفی فرار کرده، مرا فریب دادی و مرا آگاه نساختی تا تو را با شادی و نعمات و دف و بر بطن مشایعت نمایم؟
 و مرا انگذاشتی که پسران و دختران خود بیوسم؛ الحال ابلهانه حرکتی نمودی.

۲۹ در قوت دست من است که به شما ذیت رسانم. لیکن خدای پدر شما دوش به من خطاب کرده، گفت: «احذر باش که به یعقوب نیک یابد
 نگوئی.»

والان چونکه به خانه پدر خود رغبتی تمام داشتی البته رفتنی بودی ولیکن خدایان مرا چاره زدیدی؟»

یعقوب در جواب لابان گفت: «ب این بود که ترسیدم و گفتم شاید دختران خود را از من به زور بگیری،
 و اما نزد هر که خدایان ت را بیایی، او زنده نماند. در حضور برادران ما، آنچه از اموال تو نزد ما باشد، مشخص کن و برای خود بگیری.» زیرا یعقوب
 ندانست که راحیل آنها را از دیده است.

پس لابان به خیمه یعقوب و به خیمه لیه و به خیمه دو کینز رفت و نیافت، و از خیمه لیه بیرون آمده، به خیمه راحیل در آمد.

۳۴ امارا راحیل بتبارا گرفته، زیر جهاز شتر نهاد و بر آن بنشست و لابان تمام خیمه را جست و جو کرده، چیزی نیافت.

۳۵ او به پدر خود گفت: «نظر آقا یم بد نیاید که در حضورت نمی توانم برخاست، زیرا که عادت زنان بر من است.» پس تجسس نموده، بتبار نیافت.

۳۶ آنگاه یعقوب خشمگین شده، بالا بان منازعت کرد. و یعقوب در جواب لابان گفت: «قصیر و خطای من چیست که بدین گرمی مرا تعاقب
 نمودی؟»

الان که تمامی اموال مرا رفتیش کردی، از همه اسباب خانه خود چه یافته‌ای، اینجا نزد برادران من و برادران خود بگذار تا در میان من و تو انصاف دهند.
 ۳۸ در این بیست سال که من با تو بودم، میشها و بزهایت حمل نینداختند و قوچهای گله تو را نخوردم.

دریده شده‌های را پیش تو نیاوردم؛ خود تاوان آن را میدادم و آن را از دست من میخواستی، خواه دزدیده شده در روز و خواه دزدیده شده در شب.

۴۰ چنین بودم که گرمادر روز و سرد مادر شب، مرا تلافی میکرد، و خواب از چشماتم میگریخت.

۴۱ بدینطور بیست سال در خانه ات بودم، چهارده سال برای دودخترت خدمت تو کردم، و شش سال برای گله ات، و اجرت مراده مرتبه تغییر
 دادی.

۴۲ و اگر خدای پدرم، خدای ابراهیم، و هیبت اسحاق با من نبود، اکنون نیز مرا تهیدست روانه مینمودی. خدا مصیبت مرا و مشقت دستهای
 مرا دید و دوش، تو را تو بیخ نمود.»

لابان در جواب یعقوب گفت: «بن دختران، دختران منند و این پسران، پسران من و این گله، گله من و آنچه میبینی از آن من است. پس الیوم، به
 دختران خودم و به پسرانی که زاید هاند چه توانم کرد؟»

اکنون بیاتان و تو عهد ببندیم که در میان من و تو شهادتی باشد.»

پس یعقوب سنگی گرفته، آن را ستونی برپا نمود.

۴۶ و یعقوب برادران خود را گفت: «نگها جمع کنید.» پس سنگها جمع کرده، تو دهای ساختند و در آنجا بر توده غذا خوردند.

۴۷ و لابان آن را «جرسهد و تا» نامید ولی یعقوب آن را جلعید خواند.

۴۸ و لابان گفت: «مرو زاین توده در میان من و تو شهادتی است.» از این سبب آن را «لعید» نامید.

۴۹ و مصفیه نیز، زیرا گفت: «داوند در میان من و تو دیده بانی کند و قتی که از یکدیگر غایب شویم.

۵۰ اگر دختران مرا آزار کنی، و سواى دختران من، زنان دیگر بگیری، هیچکس در میان ما نخواهد بود. آگاه باش، خدا در میان من و تو شاهد
 است.»

ولابان به یعقوب گفت: «ینک این توده و اینک این ستونی که در میان خود تو برپا نمودم.

۵۲ این توده شاهد است و این ستون شاهد است که من از این توده بسوی تو نگذرم و تو از این توده و از این ستون به قصد بدی بسوی من نگذری.

۵۳ خدای ابراهیم و خدای ناحور و خدای پدر ایشان در میان ما انصاف دهند.» و یعقوب قسم خورد به هیبت پدر خود اسحاق.

۵۴ آنگاه یعقوب در آن کوه، قربانی گذرانید، و برادران خود را به نان خوردن دعوت نمود، و غذا خوردند و در کوه، شب را بسر بردند.

۵۵ با مادان لابان برخاسته، پسران و دختران خود را بوسید و ایشان را برکت داد و لابان روانه شده، به مکان خویش مراجعت نمود.

تدارک ملاقات با عیسو

- و یعقوب راه خود را پیش گرفت و فرشتگان خدا به وی برخوردند.
- ۲ و چون یعقوب، ایشان را دید، گفت: «بن لشکر خداست!» و آن موضع را «حنایم» نامید.
- پس یعقوب، قاصدان پیش روی خود نزد برادر خویش، عیسو به دیار سعیر به بلاد دادوم فرستاد.
- ۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «ه آقایم، عیسو چنین گویند که بنده تو یعقوب عرض میکند بالا بان ساکن شده، تا کنون توقف نمودم، و برای من گاو و الاغان و گوسفندان و غلامان و کنیزان حاصل شده است، و فرستادم تا آقای خود را آگاهی دهم و در نظرت التفات یابم.»
- پس قاصدان، نزد یعقوب برگشته، گفتند: «ز برادرت، عیسو رسیدیم و اینک با چهار صد نفر به استقبال تو می آید.»
- آنگاه یعقوب به نهایت ترسان و متحیر شده، کسانی را که با وی بودند با گوسفندان و گاو و شتران به دودسته تقسیم نمود و گفت: «ر گاه عیسو به دسته اول برسد و آنها را بزند، همانا دسته دیگر هائی یابد.»
- و یعقوب گفت: «ای خدای پدرم، ابراهیم و خدای پدرم، اسحاق، ای بهوه که به من گفتی به زمین و به مولد خویش برگرد و با تو احسان خواهم کرد.
- ۱۰ کمتر هستم از جمیع لطفها و از همه وفائی که باینده خود کرده ای زیرا که با چوب دست خود از این اردن عبور کردم و الان) الک (دو گروه شده ام.
- ۱۱ اکنون مرا از دست برادرم، از دست عیسو هائی ده زیرا که من از اومی ترسم، مبادا بیاید و مرا بزند، یعنی مادر و فرزندان را، و تو گفتی هر آینه با تو احسان کنم و ذریت تو را مانند ریگ دریا سازم که از کثرت، آن را نتوان شمرد.»
- پس آن شب را در آنجا بسر برد و از آنچه بدستش آمد، ار مغانی برای برادر خود، عیسو گرفت:
- دویست ماده بز با بیست بز نرود و بیست میش با بیست قوچ،
- وسی شتر شیرده با پنجه های آنها و چهل ماده گاو باده گاو نر و بیست ماده الاغ باده کره.
- و آنها را دسته دسته، جدا جدا به نوکران خود سپرد و به بندگان خود گفت: «پس روی من عبور کنید و در میان دستها فاصله بگذارید.»
- و نخستین را امر فرموده، گفت که «و برادرم عیسو به تورسد و از تو پرسیده، بگوید: از آن کیستی و کجا میروی و اینها که پیش توست از آن کیست؟ بدو بگو: این از آن بنده ات، یعقوب است، و پیشکش می است که برای آقایم، عیسو فرستاده شده است و اینک خودش نیز در عقب ماست.»
- و همچنین دومین و سومین و همه کسانی را که از عقب آن دستها می رفتند، امر فرموده، گفت: «و نه به عیسو برسید، بدو چنین گویند، و نیز گویند: اینک بنده ات، یعقوب در عقب ماست.» زیرا گفت: «ضرب او را بدین ار مغانی که پیش من می رود، فرو خواهم نشانید، و بعد چون روی او را بینم، شاید مرا قبول فرماید.»
- پس ار مغان، پیش از او عبور کرد و او آن شب را در خیمه گاه بسر برد.
- و شبانگاه، خودش بر خاست و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته، ایشان را از معبر بیوق عبور داد.
- ۲۳ ایشان را برداشت و از آن نهر عبور داد، و تمام ما بملک خود را نیز عبور داد.
- ۲۴ و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی میگرفت.
- ۲۵ و چون او دید که بروی غلبه نمی یابد، کف را ن یعقوب را المس کرد، و کف را ن یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد.
- ۲۶ پس گفت: «راها کن زیرا که فجر می شکافد.» گفت: «امرا برکت ندهی تو را هانکم.»
- به وی گفت: «ام تو چیست؟» گفت: «عقوب.»
- گفت: «ز این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.»
- و یعقوب از او سوال کرده، گفت: «از نام خود آگاه ساز.» گفت: «را اسم مرا میپرسی؟» و او را در آنجا برکت داد.
- ۳۰ و یعقوب آن مکان را «نیئیل» نامیده، گفت: «یرا خدا را رو برو دیدم و جانم رستگار شد.»
- و چون از «نوئیل» گذشت، آفتاب بروی طلوع کرد، و بران خود می ننگید.
- ۳۲ از این سبب بنی اسرائیل تا امروز عرق النساء را که در کف را ن است، نمی خورند، زیرا کف را ن یعقوب را در عرق النساء مس کرد.

ملاقات عیسو و یعقوب

پس یعقوب چشم خود را باز کرده، دید که اینک عیسو می آید و چهار صد نفر با او. آنگاه فرزندان خود را به لیه و را حیل و دو کنیز تقسیم کرد.

- ۲ و کنیزان را با فرزندان ایشان پیش داشت ولیه را با فرزندان او در عقب ایشان، و راحیل و یوسف را آخر.
- ۳ و خود در پیش ایشان رفته، هفت مرتبه رویه زمین نهاد تا به برادر خود رسید.
- ۴ اما عیسو دو ان دوان به استقبال او آمد و او را در برگرفته، به آغوش خود کشید، و او را بوسید و هر دو بگریستند.
- ۵ و چشمان خود را باز کرده، زنان و فرزندان را دید و گفت: «بن همراهان تو کیستند؟»
- آنگاه کنیزان با فرزندان ایشان نزدیک شده، تعظیم کردند.
- ۷ ولیه با فرزندان او نزدیک شده، تعظیم کردند. پس یوسف و راحیل نزدیک شده، تعظیم کردند.
- ۸ و او گفت: «ز تمامی این گروهی که بدان برخوردم، چه مقصود داری؟» گفت: «در نظر آقای خود التفات یابم.»
- عیسو گفت: «ی برادرم مرا بسیار است، مال خود را نگاه دار.»
- یعقوب گفت: «ی، بلکه اگر در نظرت التفات یافته‌ام، پیشکش مرا از دستم قبول فرما، زیرا که روی تو را دیدم مثل دیدن روی خدا، و مرا منظور داشتی.»
- ۱۱ پس هدیه مرا که به حضورت آورده شد بپذیر، زیرا خدا به من احسان فرموده است و همه چیز دارم.» پس او را الحاح نمود تا پذیرفت.
- ۱۲ گفت: «وچ کرده، برویم و من همراه تو می‌آیم.»
- گفت: «قایم آگاه است که اطفال نازکند و گوسفندان و گاوان شیرده نیز با من است، و اگر آنها را یک روز برانند، تمامی گله میمیرند؛ پس آقا می‌پیشتر از بنده خود برو و من موافق قدم موافقی که دارم. و به حسب قدم اطفال، آهسته سفر می‌کنم، تا نزد آقای خود به سعیر برسم.
- عیسو گفت: «س بعضی از این کسانی را که با من نزد تو می‌گذارم.» گفت: «ه لازم است، فقط در نظر آقای خود التفات یابم.»
- در همان روز عیسو راه خود را پیش گرفته، به سعیر مراجعت کرد.
- ۱۷ و اما یعقوب به سکوت سفر کرد و خانهای برای خود بنا نمود و برای موافقی خود سایبانها ساخت. از این سبب آن موضع به «کوت» نامیده شد.
- پس چون یعقوب از فدان آرام مراجعت کرد، به سلامتی به شهر شکیم، در زمین کنعان آمد، و در مقابل شهر فرود آمد.
- ۱۹ و آن قطعه زمینی را که خیمه خود را در آن زده بود از بنی حمور، پدر شکیم، به صد قسیط خرید.
- ۲۰ و مدبجی در آنجا بنا نمود و آن را ایل الوهی اسرائیل نامید.

ماجرای دینه

- پس دینه، دختر لیه، که او را برای یعقوب زاییده بود، برای دیدن دختران آن ملک بیرون رفت.
- ۲ و چون شکیم بن حمور حوی که رئیس آن زمین بود، او را دید، او را برگرفت و با او همخواب شده، وی را بی‌عصمت ساخت.
- ۳ و دلش به دینه، دختر یعقوب، بسته شده، عاشق آن دختر گشت، و سخنان دل آویزه آن دختر گفت.
- ۴ و شکیم به پدر خود، حمور خطاب کرده، گفت: «بن دختر را برای من به زنی بگیر.»
- و یعقوب شنید که دخترش دینه را بی‌عصمت کرده است. و چون پسرانش با موافقی او در صحرا بودند، یعقوب سکوت کرد تا ایشان بیابند.
- ۶ و حمور، پدر شکیم نزد یعقوب بیرون آمد تا به وی سخن گوید.
- ۷ و چون پسران یعقوب این را شنیدند، از صحرا آمدند و غضبناک شده، خشم ایشان به شدت افروخته شد، زیرا که با دختر یعقوب همخواب شده، قباحتی در اسرائیل نموده بود و این عمل، ناکردنی بود.
- پس حمور ایشان را خطاب کرده، گفت: «ل پسر شکیم شیفته دختر شماست؛ او را به وی به زنی بدهید.
- ۹ و با ما مصاهرت نموده، دختران خود را به ما بدهید و دختران ما را برای خود بگیرید.
- ۱۰ و با ما ساکن شوید و زمین از آن شما باشد. در آن بمانید و تجارت کنید و در آن تصرف کنید.»
- و شکیم به پدر و برادران آن دختر گفت: «نظر خود را منظور بدارید و آنچه به من بگوئید، خواهم داد.
- ۱۲ مهر و پیشکش هر قدر زیاده از من بخواهید، آنچه بگوئید، خواهم داد فقط دختر را به زنی به من بسپارید.»
- اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش حمور به مکر سخنان گفتند زیرا خواهر ایشان، دینه را بی‌عصمت کرده بود.
- ۱۴ پس بدیشان گفتند: «بن کار را نمی‌توانیم کرد که خواهر خود را به شخصی نامختون بدهیم، چونکه این برای ماننگ است.

- ۱۵ لکن بدین شرط باشما همدستان میشویم اگر چون ما بشوید، که هر ذکوری از شما مختون گردد.
- ۱۶ آنگاه دختران خود را به شما دهیم و دختران شما را برای خود گیریم و باشما ساکن شده، یک قوم شویم.
- ۱۷ اما اگر سخن ما را اجابت نکنید و مختون نشوید، دختر خود را برداشته، از اینجا کوچ خواهیم کرد.»
- و سخنان ایشان بنظر حمور و بنظر شکیم بن حمور پسند افتاد.
- ۱۹ و آن جوان در کردن این کار تاخیر نمود، زیرا که شیفته دختر یعقوب بود، و او از همه اهل خانه پدرش گرامی تر بود.
- ۲۰ پس حمور و پسرش شکیم به دروازه شهر خود آمده، مردمان شهر خود را خطاب کرده، گفتند:
- «بن مردمان با ما مصالح اندیش هستند، پس در این زمین ساکن بشوند، و در آن تجارت کنند. اینک زمین از هر طرف برای ایشان وسیع است؛ دختران ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم.
- ۲۲ فقط بدین شرط ایشان با ما متفق خواهند شد تا با ما ساکن شده، یک قوم شویم که هر ذکوری از ما مختون شود، چنانکه ایشان مختونند.
- ۲۳ آیا ماوشی ایشان و اموال ایشان و هر حیوانی که دارند، از آن ماغی شود؟ فقط با ایشان همدستان شویم تا با ما ساکن شوند.»
- پس همه کسانی که به دروازه شهر او درآمدند، به سخن حمور و پسرش شکیم رضادادند، و هر ذکوری از آنانی که به دروازه شهر او درآمدند، مختون شدند.
- ۲۵ و در روز سوم چون درد مند بودند، دو پسر یعقوب، شمعون و لوی، برادران دینه، هر یکی شمشیر خود را گرفته، دلیرانه بر شهر آمدند و همه مردان را کشتند.
- ۲۶ و حمور و پسرش شکیم را به دم شمشیر کشتند، و دینه را از خانه شکیم برداشته، بیرون آمدند.
- ۲۷ و پسران یعقوب بر کشتگان آمده، شهر را غارت کردند، زیرا خواهر ایشان را بیعصمت کرده بودند.
- ۲۸ و گلهها و مردمها و الاغها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود، گرفتند.
- ۲۹ و تمامی اموال ایشان و همه اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند. و آنچه در خانهها بود تاراج کردند.
- ۳۰ پس یعقوب به شمعون و لوی گفت: «راه اضطراب انداختید، و مرا نزد سکنه این زمین، یعنی کنعانیان و فرزندان مکروه ساختید، و من در شماره قلیل، همانا بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانها م هلاک شوم.»
- گفتند: «یا او با خواهر ما مثل فاحشه عمل کند؟»

باز گشت یعقوب به بیت ثیل

- و خدا به یعقوب گفت: «رخاسته، به بیت ثیل برآی، و در آنجا ساکن شو و آنجا برای خدایی که بر تو ظاهر شد، وقتی که از حضور برادرت، عیسو فرار کردی، مذبحی بساز.»
- پس یعقوب به اهل خانه و همه کسانی که با وی بودند، گفت: «دایان بیگانهای را که در میان شماست، دور کنید، و خویشان را طاهر سازید، و رختهای خود را عوض کنید.
- ۳ تا بر رخاسته، به بیت ثیل برویم و آنجا برای آن خدایی که در روز تنگی من، مرا اجابت فرمود و در راهی که رفتم با من میبود، مذبحی بسازم.»
- آنگاه همه خدایان بیگانه را که در دست ایشان بود، به یعقوب دادند، با گوشوارههایی که در گوشهای ایشان بود. و یعقوب آنها را از یریلوطی که در شکیم بود دفن کرد.
- ۵ پس کوچ کردند، و خوف خدا بر شهرهای گرداگرد ایشان بود، که بنی یعقوب را تعاقب نکردند.
- ۶ و یعقوب به لوز که در زمین کنعان واقع است، و همان بیت ثیل باشد، رسید. او با تمامی قوم که با وی بودند.
- ۷ و در آنجا مذبحی بنا نمود و آن مکان را «بیت ثیل» نامید. زیرا در آنجا خدا بروی ظاهر شده بود، هنگامی که از حضور برادر خود می گریخت. و دوبره دایه رفته مرد. و او را زرد رخت بلوط تحت بیت ثیل دفن کردند، و آن را «لون با کوت» نامید.
- و خدا بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد، وقتی که از فدان آرام آمد، و او را برکت داد.
- ۱۰ و خدا به وی گفت: «ام تو یعقوب است اما بعد از این نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه نام تو اسرائیل خواهد بود.» پس او را اسرائیل نام نهاد.
- ۱۱ و خدا وی را گفت: «ن خدای قادر مطلق هستم. بارور و کثیر شو. امتی و جماعتی از امتها از تو بوجود آیند، و از صلب تو پادشاهان پدید شوند.
- ۱۲ و زمینی که به ابراهیم و اسحاق دادم، به تو دهم، و به ذریه بعد از تو، این زمین را خواهم داد.»
- پس خدا از آنجایی که با وی سخن گفت، از نزد وی صعود نمود.

و یعقوب ستونی برپاداشت، در جایی که با وی تکلم نمود. ستونی از سنگ و هدیه‌های ریختنی بر آن ریخت، و آن را به روغن تدهین کرد.
۱۵ پس یعقوب آن مکان را، که خدا با وی در آنجا سخن گفته بود، «یت‌ئیل» نامید.

مرگ راحیل و اسحاق

پس، از «یت‌ئیل» کوچ کردند. و چون اندک مسافتی مانده بود که به افراشته برسند، راحیل را وقت وضع حمل رسید، و زاییدنش دشوار شد.
۱۷ و چون زاییدنش دشوار بود، قابله وی را گفت: «ترس زیرا که این نیز برایت پسر است.»
و در حین جان‌کندن، زیرا که مرد، پسر را «ناونی» نام نهاد، لکن پدرش وی را «نیامین» نامید.
پس راحیل وفات یافت، و در راه افراشته که بیت لحم باشد، دفن شد.
۲۰ و یعقوب بر قبر وی ستونی نصب کرد، که آن تا امروز ستون قبر راحیل است.
۲۱ پس اسرائیل کوچ کرد، و خیمه خود را بدان طرف برج عیدرزد.
۲۲ و در حین سکونت اسرائیل در آن زمین، رو بین رفته، با کنیز پدر خود، بلهه، همخواب شد. و اسرائیل این را شنید. و بنی یعقوب دوازده بودند:
پسران لیه: روبین نخست زاده یعقوب و شمعون و لوی و یهودا و یساکار و زبولون.
۲۴ و پسران راحیل: یوسف و بن یامین.
۲۵ و پسران بلهه کنیز راحیل: دان و نفتالی.
۲۶ و پسران زلفه، کنیز لیه: جاد و اشیر. اینانند پسران یعقوب، که در فدان ارام برای او متولد شدند.
و یعقوب نزد پدر خود، اسحاق، در مری آمد، به قریه اربع که حبرون باشد، جایی که ابراهیم و اسحاق غربت گزیدند.
۲۸ و عمر اسحاق صد و هشتاد سال بود.
۲۹ و اسحاق جان سپرد و مرد، و پیر و سالخورده به قوم خویش پیوست. و پسرانش عیسو و یعقوب او را دفن کردند.

نسل عیسو

و پیدایش عیسو که ا دو م باشد، این است:
عیسوزنان خود را از دختران کنعانیان گرفت: یعنی عاده دختر ایلون حتی، و اهلویا مه دختر عنی، دختر صبعون حوی،
و بسمه دختر اسماعیل، خواهر نبیوت.
۴ و عاده، الیفاز را برای عیسو زاید، و بسمه، رعوئیل را بزاد،
و اهلویا مه یعوش، و یعلام و قورح را زاید. اینانند پسران عیسو که برای وی در زمین کنعان متولد شدند.
۶ پس عیسوزنان و پسران و دختران و جمیع اهل بیت، و مواشی و همه حیوانات، و تمامی اندوخته خود را که در زمین کنعان اندوخته بود، گرفته، از
نزد برادر خود یعقوب به زمین دیگر رفت.
۷ زیرا که اموال ایشان زیاده بود از آنکه با هم سکونت کنند. و زمین غربت ایشان بسبب مواشی ایشان گنجایش ایشان نداشت.
۸ و عیسو در جبل سعیر ساکن شد. و عیسو همان ا دو م است.
و این است پیدایش عیسو پدر ا دو م در جبل سعیر:
اینست نام‌های پسران عیسو: الیفاز پسر عاده، زن عیسو، و رعوئیل، پسر بسمه، زن عیسو.
۱۱ و بنی الیفاز: تیمان و اومار و صفوا و جعتام و قناز بودند.
۱۲ و تمناع، کنیز الیفاز، پسر عیسو بود. وی عمالیق را برای الیفاز زاید. اینانند پسران عاده زن عیسو.
۱۳ و اینانند پسران رعوئیل: تحت و زارع و شمه و مزه. اینانند پسران بسمه زن عیسو.
۱۴ و اینانند پسران اهلویا مه دختر عنی، دختر صبعون، زن عیسو که یعوش و یعلام و قورح را برای عیسو زاید.
اینانند امرای بنی عیسو: پسران الیفاز نخست زاده عیسو، یعنی امیر تیمان و امیر اومار و امیر صفوا و امیر قناز،
و امیر قورح و امیر جعتام و امیر عمالیق. اینانند امرای الیفاز در زمین ا دو م. اینانند پسران عاده.
و اینان پسران رعوئیل بن عیسو میباشند: امیر تحت و امیر زارع و امیر شمه و امیر مزه. اینها امرای رعوئیل در زمین ا دو م بودند. اینانند پسران بسمه
زن عیسو.
و اینانند بنی اهلویا مه زن عیسو: امیر یعوش و امیر یعلام و امیر قورح. اینها امرای اهلویا مه دختر عنی، زن عیسو میباشند.
۱۹ اینانند پسران عیسو که ا دو م باشد و اینها امرای ایشان میباشند.

واینانند پسران سعیر حوری که ساکن آن زمین بودند، یعنی: لوطان و شوبال و صبعون و عنی، و دیشون و ایصر و دیشان. اینانند امرای حوریان و پسران سعیر در زمین ادوم. و پسران لوطان: حوری و هیمام بودند و خواهر لوطان تمناع، بود.

۲۳ واینانند پسران شوبال: علوان و منحت و عیبال و شفو و او نام. ۲۴ واینانند بنی صبعون: ایه و عنی. همین عنی است که چشمه های آب گرم را در صحرا پیدا نمود، هنگامی که الاغهای پدر خود، صبعون را می چرانید.

۲۵ واینانند اولاد عنی: دیشون و اهل یبامه دختر عنی.

۲۶ واینانند پسران دیشان: حمدان و اشبان و بتران و کران.

۲۷ واینانند پسران ایصر: بلهان و زعوان و عقان.

۲۸ اینانند پسران دیشان: عوص واران.

اینها امرای حوریانند: امیر لوطان و امیر شوبال و امیر صبعون و امیر عنی، امیر دیشون و امیر ایصر و امیر دیشان. اینها امرای حوریانند به حسب امرای ایشان در زمین سعیر.

پادشاهان ادوم

واینانند پادشاهانی که در زمین ادوم سلطنت کردند، قبل از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند: و بالع بن بعور در ادوم پادشاهی کرد، و نام شهر او دینابه بود.

۳۳ و بالع مرد، و در جایش یوباب بن زارح از بصره سلطنت کرد.

۳۴ و یوباب مرد، و در جایش حوشام از زمین تیمانی پادشاهی کرد.

۳۵ و حوشام مرد، و در جایش هداد بن بداد، که در صحرای موآب، مدیان را شکست داد، پادشاهی کرد، و نام شهر او عویت بود.

۳۶ و هداد مرد، و در جایش سمله از مسریقه پادشاهی نمود.

۳۷ و سمله مرد، و شاول از رحوبوت نهر در جایش پادشاهی کرد.

۳۸ و شاول مرد، و در جایش بلع حانان بن عکبور سلطنت کرد.

۳۹ و بلع حانان بن عکبور مرد، و در جایش، هدار پادشاهی کرد. و نام شهرش فاعو بود، و زنش مسمی به مهیطبئیل دختر مطرد، دختر میذاهب بود.

و اینست نامهای امرای عیسو، حسب قبائل ایشان و اماکن و نامهای ایشان: امیر تمناع و امیر علوه و امیر یتیت،

و امیر اهل یبامه و امیر ایله و امیر فینون،

و امیر قناز و امیر تیمان و امیر مبصار،

و امیر مجد یئیل و امیر عیرام. اینان امرای ادومند، حسب مساکن ایشان در زمین ملک ایشان. همان عیسو پدر ادوم است.

رویای یوسف

و یعقوب در زمین غربت پدر خود، یعنی زمین کنعان ساکن شد.

۲ این است پیدایش یعقوب. چون یوسف هفده ساله بود، گله را با برادران خود چوپانی میکرد. و آن جوان با پسران بلهه و پسران زلفه، زنان پدرش، میبود. و یوسف از بدسلوکی ایشان پدر را خبر میداد.

۳ و اسرائیل، یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی، زیرا که او پسر پیری او بود، و برایش ردایی بلند ساخت.

۴ و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان، او را بیشتر از همه برادرانش دوست میدارد، از او کینه داشتند، و نمی توانستند با وی به سلامتی سخن گویند.

۵ و یوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود بازگفت. پس بر کینه او افزودند.

و بدیشان گفت: «بن خوابی را که دیدهام، بشنوید:

اینک مادر مزرعه با فقهها میبستیم، که ناگاه بافه من برپاشده، با بستاد، و بافه های شما گرد آمده، به بافه من سجده کردند.»

برادرانش به وی گفتند: «یافای الحقیقه بر ما سلطنت خواهی کرد؟ و بر ما مسلط خواهی شد؟» و بسبب خوابها و سخنانش بر کینه او افزودند.

۹ از آن پس خوابی دیگر دید، و برادران خود را از آن خبر داده، گفت: «نیک باز خوابی دیده ام، که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند.»

و پدر و برادران خود را خبر داد، و پدرش او را توبیخ کرده، بوی گفت: «بن چه خوابی است که دیده های؟ آیا من و مادرت و برادرانت حقیقت خواهیم

آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم نمود؟»

و برادرانش بر او حسد بردند، و اما پدرش، آن امر را در خاطر نگاه داشت.

فروش یوسف

برادرانش برای چوپانی گلہ پدر خود، بہ شکیم رفتند.

۱۳ واسرائیل بہ یوسف گفت: «یا برادرانت در شکیم چوپانی نمی کنند، بیاتاتورا نزد ایشان بفرستم.» وی را گفت: «بیک.» اورا گفت: «لان برو و سلامتی برادران و سلامتی گلہ را بین و نزد من خبر بیاور.» و اورا از وادی حبرون فرستاد، و بہ شکیم آمد.

۱۵ و شخصی بہ او بر خورد، و اینک، او در صحرا آوارہ میبود، پس آن شخص از او پرسیدہ، گفت: «ہ میطلی؟» گفت: «ن برادران خود را میجویم، مرا خبر دہ کہ جکا چوپانی میکنند.»

آن مرد گفت: «ز اینچاروانہ شدند، زیرا شنیدیم کہ می گفتند: بہ دوتان میرویم.» پس یوسف از عقب برادران خود رفتہ، ایشان را در دوتان یافت. ۱۸ و اورا از دور دیدند، و قبل از آنکہ نزدیک ایشان بیاید، باہم توطئہ دیدند کہ او را بکشند.

و بہ یکدیگر گفتند: «ینک این صاحب خوابہا میآید.

۲۰ اکنون بیاید او را بکشیم، و بہ یکی از این چاہہا بیندازیم، و گویم جانوری درندہ او را خورد. و ببینیم خوابہایش چہ میشود.» لیکن روبین چون این را شنید، او را از دست ایشان رہانیدہ، گفت: «و رانکشیم.»

پس روبین بدیشان گفت: «ون مرزید، او را در این چاہ کہ در صحراست، بیندازید، و دست خود را بر او دراز مکنید.» تا او را از دست ایشان رہانیدہ، بہ پدر خود رد نماید.

۲۳ و بہ مجرد رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش را یعنی آن ردای بلند را کہ در داشت، از او کنند.

۲۴ و او را گرفتہ، در چاہ انداختند، اما چاہ، خالی و بیآب بود.

پس برای غذا خوردن نشستند، و چشمان خود را باز کردہ، دیدند کہ ناگاہ قافلہ اسماعیلیان از جلعاد میرسد، و شتران ایشان کثیرا و بلسان ولادن، بار دارند، و میروند تا آہارابہ مصر ببرند.

۲۶ آنگاہ یہوداہ بہ برادران خود گفت: «را در خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چہ سود دارد؟

بیاید او را بہ این اسماعیلیان بفروشیم، و دست ما بروی نباشد، زیرا کہ او برادر و گوشت ماست.» پس برادرانش بدین رضا دادند.

و چون تجار مدیانی در گذر بودند، یوسف را از چاہ کشیدہ، بر آوردند، و یوسف را بہ اسماعیلیان بہ بیست پارہ نقرہ فروختند. پس یوسف را بہ مصر بردند.

۲۹ و روبین چون بہسر چاہ برگشت، و دید کہ یوسف در چاہ نیست، جامہ خود را چاک زد،

و نزد برادران خود باز آمد و گفت: «فل نیست و من جکا بروم؟»

پس ردای یوسف را گرفتند، و بزتری را کشتہ، ردای او را در خونس فرو بردند.

۳۲ و آن ردای بلند را فرستادند و بہ پدر خود رسانیدہ، گفتند: «ین را یافتہ ایم، تشخیص کن کہ ردای پسر تاست یا نہ.»

پس آن را شناختہ، گفت: «دای پسر من است! جانوری درندہ او را خوردہ است، و یقین یوسف دریدہ شدہ است.»

و یعقوب رخت خود را پارہ کردہ، پلاس در بر کرد، و روزہای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت.

۳۵ و ہمہ پسران و ہمہ دخترانش بہ تسلی او برخاستند. اما تسلی نپذیرفت، و گفت: «و گوار نزد پسر خود بہ گور فرود میروم.» پس پدرش برای وی ہمی گریست.

۳۶ اما مدیانیان، یوسف را در مصر، بہ فوطیفار کہ خواجہ فرعون و سردار افواج خاصہ بود، فروختند.

ماجرای یہوداہ و تamar

و واقع شد در آن زمان کہ یہوداہ نزد برادران خود رفتہ، نزد شخصی عدلامی، کہ حیرہ نام داشت، مہمان شد.

۲ و در آنجا یہوداہ، دختر مرد کنعانی را کہ مسمی بہ شوعہ بود، دید و او را گرفتہ، بدو درآمد.

۳ پس آہستن شدہ، پسری زایید و او را عیر نام نهاد.

۴ و بار دیگر آہستن شدہ، پسری زایید و او را اونان نامید.

۵ و باز ہمہ پسری زاییدہ، او را شیلہ نام گذارد. و چون او را زایید، یہوداہ در کرب بود.

و یہوداہ، زنی مسمی بہ تamar، برای نخست زادہ خود عیر گرفت.

۷ و نخست زادہ یہوداہ، عیر، در نظر خداوند شریب بود، و خداوند او را بمیراند.

- ۸ پس یهودا به اوانان گفت: «هزن برادرت درآی، وحق برادر شوهری را بجا آورده، نسلی برای برادر خود پیدا کن.»
 لکن چونکه اوانان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود، هنگامی که به زن برادر خود درآمد، بر زمین انزال کرد، تا نسلی برای برادر خود ندهد.
 ۱۰ واین کار او در نظر خداوند ناپسند آمد، پس او را نیز بمیراند.
 ۱۱ ویهودا به عروس خود، تamar گفت: «رخانه پدرت بیوه بنشین تا پسرم شیشه بزرگ شود.» زیرا گفت: «با دا او نیز مثل برادرانش بمیرد.» پس تamar رفته، در خانه پدر خود ماند.
 ۱۲ وچون روز هاسپری شد، دختر شوعه زن یهودا آمد. ویهودا بعد از تعزیت او با دوست خود حیره عدلامی، نزد پشمچینان گله خود، به تمه آمد. و به تamar خبر داده، گفتند: «ینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گله خویش، به تمه میآید.»
 پس رخت بیوگی را از خویشان بیرون کرده، بر قعی به رو کشیده، خود را در چادری پوشید، و به دروازه عینایم که در راه تمه است، بنشست. زیرا که دید شیشه بزرگ شده است، و او را به وی به زنی ندادند.
 ۱۵ چون یهودا او را بدید، وی را فاحشه پنداشت، زیرا که روی خود را پوشیده بود.
 پس از راه به سوی او میل کرده، گفت: «یا تابه تو درآیم.» زیرا ندانست که عروس اوست. گفت: «راچه میدهی تابه من درآی.»
 گفت: «زغالهای از گله میفرستم.» گفت: «یا گرومی دهی تا بفرستی.»
 گفت: «و راچه گرودم.» گفت: «هر روز نار خود را و عصابی که در دست داری.» پس به وی داد، و بدو درآمد، و او از وی آبتن شد.
 ۱۹ و بر خاسته، برفت. و برقع را از خود برداشته، رخت بیوگی پوشید.
 و یهودا بزغال را به دست دوست عدلامی خود فرستاد، تا گرو را از دست آن زن بگیرد، اما او را نیافت.
 ۲۱ و از مردمان آن مکان پرسیده، گفت: «ن فاحشهای که سر راه عینایم نشسته بود، کجاست؟» گفتند: «احشهای در اینجا نبود.»
 پس نزد یهودا برگشته، گفت: «و را نیافتم، و مردمان آن مکان نیز میگویند که فاحشهای در اینجا نبود.»
 یهودا گفت: «گذر برای خود نگاه دارد، مبادا رسوا شویم. اینک بزغال را فرستادم و تو او را نیافتی.»
 و بعد از سه ماه یهودا را خبر داده، گفتند: «روس تو تamar، زنا کرده است و اینک از زنان آبتن شده.» پس یهودا گفت: «ی ر بیرون آرید تا سوخته شود!»
 چون او را بیرون میآوردند نزد پدر شوهر خود فرستاده، گفت: «ز مالک این چیزها آبتن شد هام، و گفت: «شخیص کن که این مهر و نار و عصا از آن کیست.»
 و یهودا آنها را شناخت، و گفت: «و از من بیگانه تراست، زیرا که او را به پسر خود شیشه ندادم. و بعد او را دیگر شناخت.
 و چون وقت وضع حملش رسید، اینک تو امان در رحمش بودند.
 ۲۸ و چون میزاید، یکی دست خود را بیرون آورد که در حال قابله ریسمانی قرمز گرفته، بردستش بست و گفت: «بن اول بیرون آمد.»
 و دست خود را باز کشید. و اینک برادرش بیرون آمد و قابله گفت: «گونه شکافتی، این شکاف بر تو باد.» پس او را فارص نام نهاد.
 ۳۰ و بعد از آن برادرش که ریسمان قرمز را بردست داشت بیرون آمد، و او را زارح نامید.

یوسف در خانه فوطیفار

- اما یوسف را به مصر بردند، و مردی مصری، فوطیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصه فرعون بود، وی را از دست اسماعیلیانی که او را باندنجا برده بودند، خرید.
 ۲ و خداوند با یوسف میبود، و او مردی کامیاب شد، و در خانه آقای مصری خود ماند.
 ۳ و آقایش دید که خداوند با وی میباید، و هر آنچه او میکند، خداوند در دستش راست میآورد.
 ۴ پس یوسف در نظروی التفات یافت، و او را خدمت میکرد، و او را به خانه خود برگاشت و تمام ما میملک خویش را بدست وی سپرد.
 ۵ و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تمام ما میملک خود گماشته بود، که خداوند خانه آن مصری را بسبب یوسف برکت داد، و برکت خداوند بر همه اموالش، چه در خانه و چه در صحرا بود.
 ۶ و آنچه داشت به دست یوسف وا گذاشت، و از آنچه با وی بود، خبر نداشت جز نانی که میخورد. و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود.
 و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته، گفت: «امن هم خواب شو.»
 اما او با نموده، به زن آقای خود گفت: «ینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است، خبر ندارد، و آنچه دارد، به دست من سپرده است.

۹ بزرگتری از من در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو، چون زوجه او میباشی؛ پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟»

و اگر چه هر روز به یوسف سخن میگفت، به وی گوش نمی گرفت که با او بخوابد یا نزد وی بماند. و روزی واقع شد که به خانه درآمد، تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود.

۱۲ پس جامه او را گرفته، گفت: «امن بخواب.» اما او جامه خود را به دستش رها کرده، گریخت و بیرون رفت. و چون او دید که رخت خود را به دست وی ترک کرد و از خانه گریخت،

مردان خانه را صدا زد، و بدیشان بیان کرده، گفت: «نگرید، مرد عبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند، و نزد من آمد تا من بخوابد، و به آواز بلند فریاد کردم،

و چون شنید که به آواز بلند فریاد بر آوردم، جامه خود را نزد من وا گذارده، فرار کرد و بیرون رفت.» پس جامه او را نزد خود نگاه داشت، تا آفتاب به خانه آمد.

۱۷ و به وی بدین مضمون ذکر کرده، گفت: «ن غلام عبرانی که برای ما آوردهای، نزد من آمد تا مرا مسخره کند، و چون به آواز بلند فریاد بر آوردم، جامه خود را پیش من رها کرده، بیرون گریخت.»

پس چون آفتاب سخن زن خود را شنید که به وی بیان کرده، گفت: «لامت به من چنین کرده است،» خشم او فروخته شد.

۲۰ و آقای یوسف، او را گرفته، در زندان خانهای که اسیران پادشاه بسته بودند، انداخت و آنجا در زندان ماند.

۲۱ اما خداوند با یوسف میبود و پر وی احسان میفرمود، و او را در نظر داروغه زندان حرمت داد.

۲۲ و داروغه زندان همه زندانیان را که در زندان بودند، به دست یوسف سپرد. و آنچه در آنجا میکردند، او کند آن بود.

۲۳ و داروغه زندان بدانچه در دست وی بود، نگاه نمی کرد، زیرا خداوند با وی میبود و آنچه را که او میکرد، خداوند راست میآورد.

تعبیر خواب ساقی و خباز فرعون

و بعد از این امور، واقع شد که ساقی و خباز پادشاه مصر، به آقای خویش، پادشاه مصر خطا کردند.

۲ و فرعون به دو خواجه خود، یعنی سردار ساقیان و سردار خبازان غضب نمود.

۳ و ایشان را در زندان رئیس افواج خاصه، یعنی زندانی که یوسف در آنجا محبوس بود، انداخت.

۴ و سردار افواج خاصه، یوسف را بر ایشان گاشت، و ایشان را خدمت میکرد، و مدتی در زندان ماندند.

۵ و هر دو در یک شب خوابی دیدند، هر کدام خواب خود را. هر کدام موافق تعبیر خود، یعنی ساقی و خباز پادشاه مصر که در زندان محبوس بودند.

۶ بامدادان چون یوسف نزد ایشان آمد، دید که اینک ملول هستند.

۷ پس، از خواجه های فرعون، که با وی در زندان آقای او بودند، پرسیده، گفت: «مرو ز چاروی شما غمگین است؟»

به وی گفتند: «وابی دیدهایم و کسی نیست که آن را تعبیر کند.» یوسف بدیشان گفت: «یا تعبیرها از آن خدا نیست؟ آن را به من باز گوید.»

آنگاه رئیس ساقیان، خواب خود را به یوسف بیان کرده، گفت: «رخواب من، اینک تا کی پیش روی من بود.

۱۰ و در تاک سه شاخه بود و آن بشکفت، و گل آورد و خوشه هایش انگور رسیده داد.

۱۱ و جام فرعون در دست من بود. و انگورها را چیده، در جام فرعون فشردم، و جام را به دست فرعون دادم.»

یوسف به وی گفت: «عبیرش اینست، سه شاخه سه روز است.

۱۳ بعد از سه روز، فرعون سر تور را برافرازد و به منصب بازگردد، و جام فرعون را به دست وی دهی به رسم سابق، که ساقی او بودی.

۱۴ و هنگامی که برای تونیکو شود، مرآباد کن و به من احسان نموده، احوال مرا نزد فرعون مذکور ساز، و مرا از این خانه بیرون آور،

زیرا که فی الواقع از زمین عبرانیان دزدیده شده ام، و اینچنین کاری نکردم که مرا در سیاه چال افکنند.»

اما چون رئیس خبازان دید که تعبیر، نیکو بود، به یوسف گفت: «ن نیز خوابی دیدهایم، که اینک سه سبب نان سفید بر سر من است،

و در سبب ز برین هر قسم طعام برای فرعون از پیشه خباز میباشد و مرغان، آن را از سببی که بر سر من است، میخورند.»

یوسف در جواب گفت: «عبیرش این است، سه سبب سه روز میباشد.

۱۹ و بعد از سه روز فرعون سر تور را از تور بردارد و تور را بر داریاویزد، و مرغان، گوشت را از تو بخورند.»

- پس در روز سوم که یوم میلاد فرعون بود، ضیافتی برای همه خدام خود ساخت، و سررئیس ساقیان و سررئیس خبازان را در میان نوکران خود برافراشت.
- ۲۱ امارئیس ساقیان رابه ساقی گزیش باز آورد، و جام رابه دست فرعون داد.
- ۲۲ و امارئیس خبازان رابه دار کشید، چنانکه یوسف برای ایشان تعبیر کرده بود.
- ۲۳ لیکن رئیس ساقیان، یوسف رابه یاد نیاورد، بلکه او را فراموش کرد.

تعبیر خواب فرعون

- و واقع شد، چون دو سال سپری شد، که فرعون خوابی دید که اینک برکنار نهراستاده است.
- ۲ که ناگاه از نهرا، هفت گاو خوب صورت و فربه گوشت برآمده، بر مرغزاری می چریدند.
- ۳ و اینک هفت گاو دیگر، بد صورت و لاغر گوشت، در عقب آنها از نهرا برآمده، به پهلوئی آن گاوان اول به کنار نهراستادند.
- ۴ و این گاوان زشت صورت و لاغر گوشت، آن هفت گاو خوب صورت و فربه را فروردند. و فرعون بیدار شد.
- و باز بخشید و دیگر باره خوابی دید، که اینک هفت سنبله پرو نیکو بر یک ساق بر می آید.
- ۶ و اینک هفت سنبله لاغر، از باد شرقی پرمزده، بعد از آنها میروید.
- ۷ و سنبله های لاغر، آن هفت سنبله فربه و پر را فروردند، و فرعون بیدار شده، دید که اینک خوابی است.
- ۸ صبحگاهان دلش مضطرب شده، فرستاد و همه جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند، و فرعون خوابهای خود را بدیشان بازگفت. اما کسی نبود که آنها را برای فرعون تعبیر کند.
- آنگاه رئیس ساقیان به فرعون عرض کرده، گفت: «مروز خطایای من بخاطر م آمد.
- ۱۰ فرعون بر غلامان خود غضب نموده، مرا بارئیس خبازان در زندان سردار افواج خاصه، حبس فرمود.
- ۱۱ و من و او در یک شب، خوابی دیدیم، هر یک موافق تعبیر خواب خود، خواب دیدیم.
- ۱۲ و جوانی عبرانی در آنجا مابود، غلام سردار افواج خاصه. و خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او خوابهای ما را برای ما تعبیر کرد، هر یک را موافق خوابش تعبیر کرد.
- ۱۳ و به عینه موافق تعبیری که برای ما کرد، واقع شد. مرا به منصب باز آورد، و او رابه دار کشید.»
- آنگاه فرعون فرستاده، یوسف را خواند، و او رابه زودی از زندان بیرون آوردند. و صورت خود را تراشیده، رخت خود را عوض کرد، و به حضور فرعون آمد.
- ۱۵ فرعون به یوسف گفت: «و ابی دیدهام و کسی نیست که آن را تعبیر کند، و درباره تو شنیدم که خواب می شنوی تا تعبیرش کنی.»
- یوسف فرعون رابه پاسخ گفت: «زمن نیست، خدا فرعون رابه سلامتی جواب خواهد داد.»
- و فرعون به یوسف گفت: «رخواب خود دیدم که اینک به کنار نهراستادهام، و ناگاه هفت گاو فربه گوشت و خوب صورت از نهرا برآمده، بر مرغزار می چرند.
- ۱۹ و اینک هفت گاو دیگر زبون و سیار زشت صورت و لاغر گوشت، که در تمامی زمین مصر بدان زشتی ندیده بودم، در عقب آنها بر می آیند.
- ۲۰ و گاوان لاغر زشت، هفت گاو فربه اول را می خورند.
- ۲۱ و چون به شکم آنها فرورفتند معلوم نشد که بدرون آنها شدند، زیرا که صورت آنها مثل اول زشت ماند. پس بیدار شدم.
- ۲۲ و باز خوابی دیدم که اینک هفت سنبله پرو نیکو بر یک ساق بر می آید.
- ۲۳ و اینک هفت سنبله خشک باریک و از باد شرقی پرمزده، بعد از آنها میروید.
- ۲۴ و سنابل لاغر، آن هفت سنبله نیکو را فروردند. و جادوگران را گفتم، لیکن کسی نیست که برای من شرح کند.»
- یوسف به فرعون گفت: «واب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد، فرعون را خبر داده است.
- ۲۶ هفت گاو نیکو هفت سال باشد و هفت سنبله نیکو هفت سال. همانا خواب یکی است.
- ۲۷ و هفت گاو لاغر زشت، که در عقب آنها برآمدند، هفت سال باشد. و هفت سنبله خالی از باد شرقی پرمزده، هفت سال فقط می باشد.
- ۲۸ بخنی که به فرعون گفتم، این است: آنچه خدای کند به فرعون ظاهر ساخته است.
- ۲۹ همانا هفت سال فراوانی بسیار، در تمامی زمین مصر می آید.
- ۳۰ و بعد از آن، هفت سال فقط پدید آید. و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود. و فقط، زمین راتبا خواهد ساخت.

- ۳۱ و فراوانی در زمین معلوم نشود بسبب قحطی که بعد از آن آید، زیرا که به غایت سخت خواهد بود.
- ۳۲ و چون خواب به فرعون دو مرتبه مکرر شد، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده، و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد.
- ۳۳ پس اکنون فرعون میباید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده، و او را بر زمین مصر بگارد.
- ۳۴ فرعون چنین بکند، و ناظران بر زمین برگارد، و در هفت سال فراوانی، خمس از زمین مصر بگیرد.
- ۳۵ و همه ما کولات این سالهای نیکورا که میآید جمع کنند، و غله را از دست فرعون ذخیره نمایند، و خوراکی در شهرها نگاه دارند.
- ۳۶ تا خوراکی برای زمین، به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود، مبادا زمین از قحط تباه گردد.»
- پس این سخن بنظر فرعون و بنظر همه بندگانش پسند آمد.
- ۳۸ و فرعون به بندگان خود گفت: «یا کسی را مثل این توانیم یافت، مردی که روح خدا در وی است؟»
- و فرعون به یوسف گفت: «و نکه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است، کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست.
- ۴۰ تو بر خانه من باش، و به فرمان تو، تمام قوم من منتظم شوند، جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم.»

منصب والای یوسف

و فرعون به یوسف گفت: «دانکه تو را بر تمامی زمین مصر بگاشتم.»

- و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بر دست یوسف گذاشت، و او را به گنجان نازک آراسته کرد، و طوقی زرین بر گردنش انداخت.
- ۴۳ و او را بر عرابه دو مین خود سوار کرد، و پیش رویش ندای میگردند که «انوزنید!» پس او را بر تمامی زمین مصر بگاشت.
- ۴۴ و فرعون به یوسف گفت: «ن فرعون هستم، و بدون تو هیچکس دست یابای خود را در کل ارض مصر بلند نکند.»
- و فرعون یوسف را صفات فعییح نامید، و اسنات، دختر فوطی فارع، کاهن اون را بدو به زنی داد، و یوسف بر زمین مصر بیرون رفت.
- و یوسف سی ساله بود وقتی که به حضور فرعون، پادشاه مصر ایستاد، و یوسف از حضور فرعون بیرون شده، در تمامی زمین مصر گشت.
- ۴۷ و در هفت سال فراوانی، زمین محصول خود را به کثرت آورد.
- ۴۸ پس تمامی ما کولات آن هفت سال را که در زمین مصر بود، جمع کرد، و خوراکی را در شهرها ذخیره نمود، و خوراکی مزارع حوالی هر شهر را در آن گذاشت.
- ۴۹ و یوسف غله بیکران بسیار، مثل ریگ دریا ذخیره کرد، تا آنکه از حساب بازماند، زیرا که از حساب زیاده بود.
- ۵۰ و قبل از وقوع سالهای قحط، دو پسر برای یوسف زاییده شد، که اسنات، دختر فوطی فارع، کاهن اون برایش بزاد.
- ۵۱ و یوسف نخست زاده خود را منسی نام نهاد، زیرا گفت: «دامر از تمامی مشقتم و تمامی خانه پدرم فراموشی داد.»
- و دومین را فرایم نامید، زیرا گفت: «دامر از زمین مذلمم بار آور گردانید.»
- و هفت سال فراوانی که در زمین مصر بود، سپری شد.
- ۵۴ و هفت سال قحط، آمدن گرفت، چنانکه یوسف گفته بود. و قحط در همه زمینها پدید شد، لیکن در تمامی زمین مصر نان بود.
- ۵۵ و چون تمامی زمین مصر مبتلای قحط شد، قوم برای نان نزد فرعون فریاد برآوردند. و فرعون به همه مصریان گفت: «زدیوسف بروید و آنچه او به شما گوید، بکنید.»
- پس قحط، تمامی روی زمین را فرو گرفت، و یوسف همه انبارها را باز کرده، به مصریان میفروخت، و قحط در زمین مصر سخت شد.
- ۵۷ و همه زمینها به جهت خرید غله نزد یوسف به مصر آمدند، زیرا قحط بر تمامی زمین سخت شد.

دیدار یوسف با برادران

- و اما یعقوب چون دید که غله در مصر است، پس یعقوب به پسران خود گفت: «را به یکدیگر مینگرید؟»
- و گفت: «نیک شنیدهام که غله در مصر است، بدانجا بروید و برای ما از آنجا بخرید، تا زیست کنیم و نمیریم.»
- پس ده برادر یوسف برای خریدن غله به مصر فرود آمدند.
- ۴ و اما بنیامین، برادر یوسف را یعقوب با برادرانش نفرستاد، زیرا گفت مبادا از یانی بدو رسد.
- ۵ پس بنیاسرائیل در میان آنانی که میآمدند، به جهت خرید آمدند، زیرا که قحط در زمین کنعان بود.
- و یوسف حاکم ولایت بود، و خود به همه اهل زمین غله میفروخت. و برادران یوسف آمده، روبه زمین نهاده، او را سجده کردند.

۷ چون یوسف برادران خود را دید، ایشان را بشناخت، و خود را بدیشان پیگانه نموده، آنها را به درستی، سخن گفت و از ایشان پرسید: «ز کجا آمد هاید؟» گفتند: «ز زمین کنعان تا خوراک بخریم.»

و یوسف برادران خود را شناخت، لیکن ایشان او را شناختند.

۹ و یوسف خواهرها را که در باره ایشان دیده بود، بیاد آورد. پس بدیشان گفت: «ما جاسوسانید، و به جهت دیدن عریانی زمین آمد هاید.» بدو گفتند: «ه، یاسیدی! بلکه غلامانت به جهت خریدن خوراک آمد هاند.

۱۱ ماهمه پسران یک شخص هستیم. ما مردمان صادقیم؛ غلامانت، جاسوس نیستند.»

بدیشان گفت: «ه، بلکه به جهت دیدن عریانی زمین آمد هاید.»

گفتند: «لامانت دوازده برادرند، پسران یک مرد در زمین کنعان. و اینک کوچکتر، امر و ز نزدیکتر، و یکی نایاب شده است.» یوسف بدیشان گفت: «مین است آنچه به شما گفتم که جاسوسانید!

بدینطور آزوده میشوید: به حیات فرعون از اینجا بیرون نخواهید رفت، جز اینکه برادر کهنتر شما را اینجا بیاید.

۱۶ یک نفر از خودتان بفرستید، تا برادر شما را بیاورد، و شما اسیر بمانید تا سخن شما آزوده شود که صدق باشماست یا نه، و الا به حیات فرعون جاسوسانید! پس ایشان را با هم سه روز در زندان انداخت.

و روز سوم یوسف بدیشان گفت: «مین را بکنید و زنده باشید، زیرا من از خدا میتروم:

هر گاه شما صادق هستید، یک برادر از شما در زندان شما اسیر باشد، و شما رفته، غله برای گرسنگی خانه های خود بپزید.

۲۰ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، تا سخنان شما تصدیق شود و نمیرید.» پس چنین کردند.

و به یکدیگر گفتند: «راینه به برادر خود خطا کردیم، زیرا تنگی جان او را دیدیم وقتی که به ما استغاثه میکرد، و نشنیدیم. از اینرو این تنگی بر ما رسید.»

و رو بین در جواب ایشان گفت: «یا به شما گفتم که به پسر شما مورزی؟

و ایشان ندانستند که یوسف میفهمد، زیرا که ترجمانی در میان ایشان بود.

۲۴ پس از ایشان نگاره جسته، بگریست و نزد ایشان برگشته، با ایشان گفتگو کرد، و شمعون را از میان ایشان گرفته، او را و بروی ایشان در بند نهاد.

و یوسف فرمود تا جواهرهای ایشان را از غله پرا سازند، و نقد ایشان را در عدل هر کس نهند، و زاد سفر بدیشان دهند، و به ایشان چنین کردند.

۲۶ پس غله را بر حماران خود بار کرده، از آنجا روانه شدند.

و چون یکی، عدل خود را در منزل باز کرد، تا خوراک به الاغ دهد، نقد خود را دید که اینک در دهن عدل او بود.

۲۸ و به برادران خود گفت: «قدمن رده است، و اینک در عدل من است. آنگاه دل ایشان طپیدن گرفت، و به یکدیگر لرزان شده، گفتند:

«مین چیست که خدا به ما کرده است.»

پس نزدیک خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند، و از آنچه بدیشان واقع شده بود، خبر داده، گفتند:

«ن مرد که حاکم زمین است، با ما به سختی سخن گفت، و ما را جاسوسان زمین پنداشت.

۳۱ و بدو گفتیم ما صادقیم و جاسوس نی.

۳۲ ماد و ازده برادر، پسران پدر خود هستیم، یکی نایاب شده است، و کوچکتر، امر و ز نزدیکتر، مادر زمین کنعان میباشد.

۳۳ و آن مرد که حاکم زمین است، به ما گفت: از این خواهم فهمید که شما راستگو هستید که یکی از برادران خود را نزد من گذارید، و برای گرسنگی

خانه های خود گرفته، بروید.

۳۴ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، و خواهم یافت که شما جاسوس نیستید بلکه صادق. آنگاه برادر شما را به شمارد کم، و در زمین داد و ستد

نماید.»

و واقع شد که چون عدلهای خود را خالی میکردند، اینک کیسه پول هر کس در عدلش بود. و چون ایشان و پدرشان، کیسه های پول را دیدند،

بترسیدند.

۳۶ و پدر ایشان، یعقوب، بدیشان گفت: «را بیا و لا د ساختید، یوسف نیست و شمعون نیست و بنیامین را می خواهید بپزید. این همه بر من است؟»

رو بین به پدر خود عرض کرده، گفت: «رد و پسر مرا بکش، اگر او را نزد تو باز نیاورم. او را به دست من بسپار، و من او را نزد تو باز خواهم آورد.»

گفت: «سرم باشما نخواهد آمد زیرا که برادرش مرده است، و او تنها باقی است. و هر گاه در راهی که میروید زبانی بدو رسد، همانا مویهای سفید

مرا با حزن به گور فرود خواهید برد.»

بازگشت مجدد برادران

و فقط در زمین سخت بود.

۲ و واقع شد چون غله‌های را که از مصر آورده بودند، تمام خوردند، پدرشان بدیشان گفت: «رگزدید و اندک خوراکی برای ما بخرید.»

یهود ابد و متکلم شده، گفت: «ن مرد به ماتا کید کرده، گفته است هر گاه برادر شما با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید.»

۴ اگر تو برادر ما را با ما فرستی، میرویم و خوراک برایت میخریم.

۵ اما اگر تو اورا نفرستی، نمی‌رویم، زیرا که آن مرد ما را گفت، هر گاه برادر شما، با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید.»

اسرائیل گفت: «راه من بدی کرده، به آن مرد خبر دادید که برادر دیگر دارید؟»

گفتند: «ن مرد احوال ما و خویشاوندان ما را به دقت پرسیده، گفت: آیا پدر شما هنوز زنده است، و برادر دیگر دارید؟ و او را بدین مضمون اطلاع دادیم،

و چه میدانستیم که خواهد گفت: برادر خود را نزد من آرید.»

پس یهودا به پدر خود، اسرائیل گفت: «و ان را با من بفرست تا بر خاسته، برویم و زیست کنیم و نمیرویم، ما و تو و اطفال ما نیز.»

۹ من ضامن او میباشم، او را از دست من بازخواست کن هر گاه او را نزد تو باز نیاوردم و به حضورت حاضر نساختم، تا به ابد در نظر تو مقصر باشم.

۱۰ زیرا اگر تاخیر نمی‌نمودیم، هر آینه تا حال، مرتبه دوم را برگشته بودیم.»

پس پدر ایشان، اسرائیل، بدیشان گفت: «گر چنین است، پس این را بکنید. از ثمرات نیکی این زمین در ظروف خود بردارید، و ار مغانی برای

آن مرد بپزید، قدری بلسان و قدری عسل و کتیرا و لادن و پوسته و بادام.

۱۲ و نقد مضاعف بدست خود بگیرید، و آن نقدی که در دهنه عدل‌های شمارده شده بود، به دست خود باز برید، شاید سهوی شده باشد.

۱۳ و برادر خود را برداشته، روانه شوید، و نزد آن مرد برگردید.

۱۴ و خدای قادر مطلق شمارا در نظر آن مرد مکرم دارد، تا برادر دیگر شما و بنیامین را همراه شما بفرستد، و من اگر بی‌اولاد شدم، بی‌اولاد شدم.»

پس آن مردان، ار مغان را برداشته، و نقد مضاعف را بدست گرفته، با بنیامین روانه شدند. و به مصر فرود آمده، به حضور یوسف ایستادند.

۱۶ اما یوسف، چون بنیامین را با ایشان دید، به ناظر خانه خود فرمود: «این اشخاص را به خانه ببر، و ذبح کرده، تدارک بین، زیرا که ایشان وقت ظهر

با من غذا میخورند.»

و آن مرد چنانکه یوسف فرموده بود، کرد. و آن مرد ایشان را به خانه یوسف آورد.

۱۸ و آن مردان ترسیدند، چونکه به خانه یوسف آورده شدند و گفتند: «سبب آن نقدی که دفعه اول در عدل‌های ما رد شده بود، ما را آورد هاند تا بر

ما هجوم آورد، و بر ما حمله کند، و ما را مملوک سازد و حماران ما را.»

و به ناظر خانه یوسف نزدیک شده، در درگاه خانه بدو متکلم شده،

گفتند: «اسیدی! حقیقت مرتبه اول برای خرید خوراک آمدیم.»

۲۱ و واقع شد چون به منزل رسیده، عدل‌های خود را باز کردیم، که اینک نقد هر کس در دهنه عدلش بود. نقره ما به وزن تمام و آن را به دست خود

باز آورد هائیم.

۲۲ و نقد دیگر برای خرید خوراک به دست خود آورد هائیم. نمی دانیم کدام کس نقد ما را در عدل‌های ما گذاشته بود.»

گفت: «لا مت باشید مترسید، خدای شما و خدای پدر شما، خزانهای در عدل‌های شما، به شما داده است، نقد شما به من رسید.» پس شعون را نزد ایشان

پیرون آورد.

۲۴ و آن مرد، ایشان را به خانه یوسف در آورده، آب بدیشان داد، تا پایهای خود را شستند، و علوفه به حماران ایشان داد.

۲۵ و ار مغان را حاضر ساختند، تا وقت آمدن یوسف به ظهر، زیرا شنیده بودند که در آنجا باید غذا بخورند.

۲۶ و چون یوسف به خانه آمد، ار مغانی را که به دست ایشان بود، نزد وی به خانه آوردند، و به حضور وی رویه زمین نهادند.

پس از سلامتی ایشان پرسید و گفت: «یا پدر پیر شما که ذکرش را کردید، به سلامت است؟ و تا بحال حیات دارد؟»

گفتند: «لا مت، پدر ما، به سلامت است، و تا بحال زنده.» پس تعظیم و سجده کردند.

۲۹ و چون چشمان خود را باز کرده، برادر خود بنیامین، پسر مادر خویش را دید، گفت: «یا این است برادر کوچک شما که نزد من، ذکر او را کردید؟»

و گفت: «ای پسر من، خدا بر تو رحم نگاد.»

ویوسف چونکه مهرش بر برادرش بجنبید، بشتافت، و جای گریستن خواست. پس به خلوت رفته، آنجا بگریست.
۳۱ و روی خود را شسته، بیرون آمد. و خود داری نموده، گفت: «عام بگذارید.»

و برای وی جدا گذاردند، و برای ایشان جدا، و برای مصریانی که با وی خوردند جدا، زیرا که مصریان با عبرانیان نمی توانند غذا بخورند زیرا که این، نزد مصریان مکروه است.

۳۲ و به حضور وی بنشستند، نخست زاده موافق نخست زادگیش، و خرد سال بحسب خرد سالیاش، و ایشان به یکدیگر تعجب نمودند.

۳۴ و حصهها از پیش خود برای ایشان گرفت، اما حصه بنیامین پنج چندان حصه دیگران بود، و با وی نوشیدند و کیف کردند.

جام نقره

پس به ناظر خانه خود امر کرده، گفت: عدلهای این مردمان را به قدری که میتواند برد، از غله پر کن، و نقد هر کسی را به دهنه عدلش بگذار.

۲ و جام مرا، یعنی جام نقره را، در دهنه عدل آن کوچکتز، با قیمت غله اش بگذار. پس موافق آن سخنی که یوسف گفته بود، کرد. و چون صبح روشن شد، آن مردان را با حماران ایشان، روانه کردند.

۴ و ایشان از شهر بیرون شده، هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند، که یوسف به ناظر خانه خود گفت: «پاشده، در عقب این اشخاص بشتاب، و چون بدیشان فرار سیدی، ایشان را بگو: چرا بدی به عوض نیکویی کردید؟

آیا این نیست آنکه آقایم در آن مینوشد، و از آن تفال میزند؟ در آنچه کردید، بد کردید.» پس چون بدیشان در رسید، این سخنان را بدیشان گفت.

۷ به وی گفتند: «را آقایم چنین میگوید؟ حاشا از غلامانت که مرتکب چنین کار شوند!

همانا نقدی را که در دهنه عدلهای خود یافته بودیم، از زمین کنعان نزد تو باز آوردیم، پس چگونه باشد که از خانه آقایت طلا یا نقره بدزدیم.

۹ نزد هر کدام از غلامانت یافت شود، بمیرد، و مانیز غلام آقای خود باشیم.»

گفت: «م الان موافق سخن شما بشود، آنکه نزد او یافت شود، غلام من باشد، و شما آزاد باشید.»

پس تعجیل نموده، هر کس عدل خود را به زمین فرود آورد، و هر یکی عدل خود را باز کرد.

۱۲ و او تجسس کرد، و از متر شروع نموده، به کهر ختم کرد. و جام در عدل بنیامین یافته شد.

۱۳ آنگاه رخت خود را چاک زدند، و هر کس الاغ خود را بار کرده، به شهر برگشتند.

و یهودا برادرانش به خانه یوسف آمدند، و او هنوز آنجا بود، و به حضور وی بر زمین افتادند.

۱۵ یوسف بدیشان گفت: «این چه کاری است که کردید؟ آیا ندانستید که چون من مردی، البته تفال میزنم؟»

یهودا گفت: «ه آقایم چه گوئیم، و چه عرض کنیم، و چگونه بیگانهی خویش را ثابت نماییم؟ خدا نگاه غلامانت را دریافت نموده است؛ اینک مانیز و آنکه جام بدستش یافت شد، غلامان آقای خود خواهیم بود.»

گفت: «اشا از من که چنین کم! بلکه آنکه جام بدستش یافت شد، غلام من باشد، و شما به سلامتی نزد پدر خویش بروید.»

آنگاه یهودا نزدیک وی آمده، گفت: «ی آقایم بشنو غلامت به گوش آقای خود سخنی بگوید. و غضبت بر غلام خود فروخته نشود، زیرا که تو چون فرعون هستی.»

۱۹ آقایم از غلامانت پرسیده، گفت: آیا شمارا پدر یا برادری است؟

و به آقای خود عرض کردیم: که ما را پدر پیری است، و پسر کوچک پیری او که برادرش مرده است، و او تنها از مادر خود مانده است، و پدر او را دوست میدارد.»

۲۱ و به غلامان خود گفتی: وی را نزد من آرید تا چشمان خود را بروی منم.»

۲۲ و به آقای خود گفتیم: آن جوان نمی تواند از پدر خود جدا شود، چه اگر از پدر خویش جدا شود او خواهد مرد.»

۲۳ و به غلامان خود گفتی: اگر برادر کهر شما با شما نیاید، روی مرا دیگر نخواهید دید.»

۲۴ پس واقع شد که چون نزد غلامت، پدر خود، رسیدیم، سخنان آقای خود را بدو باز گفتیم.

۲۵ و پدر ما گفت: برگشته اندک خوراکی برای ما بخرد.»

۲۶ گفتیم: نمی توانیم رفت، لیکن اگر برادر کهرت با ما آید، خواهیم رفت، زیرا که روی آن مرد را نمی توانیم دیدا اگر برادر کوچک با ما نباشد.»

- ۲۷ و غلامت، پدر من، به ما گفت: شما آگاهید که زوجهام برای من دو پسر زاید.
- ۲۸ و یکی از نزد من بیرون رفت، و من گفتم هر آینه دریده شده است، و بعد از آن اورا ندیدم.
- ۲۹ اگر این را نیز از نزد من ببرید، و زبانی بد و رسد، همانا موی سفید مرا به حزن به گور فرود خواهید برد.
- ۳۰ و الان اگر نزد غلامت، پدر خود بروم، و این جوان با ما نباشد، و حال آنکه جان او به جان وی بسته است، واقع خواهد شد که چون ببیند پسر نیست، او خواهد مرد. و غلامت موی سفید غلامت، پدر خود را به حزن به گور فرود خواهند برد.
- ۳۲ زیرا که غلامت نزد پدر خود ضامن پسر شده، گفتم: هر گاه او را نزد تو باز نیاورم، تا ابد الا با د نزد پدر خود مقصر خواهم شد.
- ۳۳ پس الان تنها اینکه غلامت به عوض پسر در بندگی آقای خود بماند، و پسر، همراه برادران خود برود.
- ۳۴ زیرا چگونه نزد پدر خود بروم و پسر با من نباشد، مبادا بلا بی را که به پدرم واقع شود بینم.»

یوسف خود را به برادرانش

- معرفی میکند و یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده بودند، نتوانست خود داری کند، پس ندا کرد که «مهرا از نزد من بیرون کنید!» و کسی نزد او نماند، و وقتی که یوسف خویشتن را به برادران خود شناسانید.
- ۲ و به آواز بلند گریست، و مصریان و اهل خانه فرعون شنیدند.
- ۳ و یوسف، برادران خود را گفت: «ن یوسف هستم! آیا پدرم هنوز زنده است؟» و برادرانش جواب وی را نتوانستند داد، زیرا که به حضور وی مضطرب شدند.
- و یوسف به برادران خود گفت: «زادیک من بیاید.» پس نزدیک آمدند، و گفت: «نم یوسف، برادر شما، که به مصر فروختید! و حال رنجیده مشوید، و متغیر نگردید که مراد بخافروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (فوس را) نده نگاه دارد.
- ۶ زیرا حال دو سال شده است که فقط در زمین هست، و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو.
- ۷ و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیقی در زمین نگاه دارد، و شما را به نجاتی عظیم احیا کند.
- ۸ و الان شما را این بخانفرستادید، بلکه خدا، و او مرا پدر بر فرعون و آقا بر تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه زمین مصر ساخت.
- ۹ بشناید و نزد پدرم رفته، بدو گوید: پسر تو، یوسف چنین میگوید: که خدا مرا احاکم تمامی مصر ساخته است، نزد من بیا و تا خیر منما.
- ۱۰ و در زمین جوشن ساکن شو، تا نزدیک من باشی، تو و پسرانت و پسران پسرانت، و گلهات و رمهات با هر چه داری.
- ۱۱ تا تو را در آنجا پیروانم، زیرا که پنج سال فقط باقی است، مبادا تو و اهل خانهات و متعلقانت بینوا گردید.
- ۱۲ و اینک چشمان شما و چشمان برادرم بنیامین، میبیند، زبان من است که با شما سخن میگوید.
- ۱۳ پس پدرم از همه حشمت من در مصر و از آنچه دید هاید، خبر دهید، و تعجیل نموده، پدرم را بدینجا آورید.»
- پس به گردن برادر خود، بنیامین، آویخته، بگریست و بنیامین بر گردن وی گریست.
- ۱۵ و همه برادران خود را بوسیده، برایشان بگریست، و بعد از آن، برادرانش با وی گفتگو کردند.
- ۱۶ و این خبر را در خانه فرعون شنیدند، و گفتند برادران یوسف آمدهاند، و بنظر فرعون و بنظر بندگانش خوش آمد.
- ۱۷ و فرعون به یوسف گفت: «رادران خود را بگو: چنین بکنید: چهار پایان خود را بار کنید، و روانه شده، به زمین کنعان بروید.
- ۱۸ و پدر و اهل خانه های خود را برداشته، نزد من آید، و نیکو تر زمین مصر را به شما میدهم تا از فریبی زمین بخورید.
- ۱۹ و تو ما مور هستی این را بکنید: ارا بهها از زمین مصر برای اطفال و زنان خود بگیرید، و پدر خود برداشته، بیاید.
- ۲۰ و چشمان شما در پی اسباب خود نباشد، زیرا که نیکویی تمامی زمین مصر از آن شماست.»
- پس بنیاسرائیل چنان کردند، و یوسف به حسب فرمایش فرعون، ارا بهها بدیشان داد، و زاد سفر بدیشان عطا فرمود.
- ۲۲ و بهر هر یک از ایشان، یک دست رخت بخشید، اما به بنیامین سیصد مثقال نقره، و پنج دست جامه داد.
- ۲۳ و برای پدر خود بدین تفصیل فرستاد: ده الاغ بار شده به نفایس مصر، و ده ماده الاغ بار شده به غله و نان و خورش برای سفر پدر خود.
- ۲۴ پس برادران خود را مرخص فرموده، روانه شدند و بدیشان گفت: «نهار در راه منازعه مکنید!»
- و از مصر برآمده، نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند.
- ۲۶ و او را خبر داده، گفتند: «وسف الان زنده است، و او حاکم تمامی زمین مصر است.» آنگاه دل وی ضعف کرد، زیرا که ایشان را باور نکرد.

۲۷ و همه سخنانی که یوسف بدیشان گفته بود، به وی گفتند، و چون ارا به هائی را که یوسف برای آوردن او فرستاده بود، دید، روح پدر ایشان، یعقوب، زنده گردید.

۲۸ واسرائیل گفت: «افی است! پسر من، یوسف، هنوز زنده است؛ میروم و قبل از مردنم او را خواهم دید.»

سفر یعقوب به مصر

واسرائیل با هر چه داشت، کوچ کرده، به بئر شبع آمد، و قربانیا برای خدای پدر خود، اسحاق، گذرانید.

۲ و خداد در رویاهای شب، به اسرائیل خطاب کرده، گفت: «ی یعقوب! ای یعقوب!» گفت: «بیک.»

گفت: «ن هستم الله، خدای پدرت، از فرود آمدن به مصر مترس، زیرا در آنجا امتی عظیم از توبه وجود خواهد آورد.

۴ من با توبه مصر خواهم آمد، و من نیز، تو را از آنجا البته باز خواهم آورد، و یوسف دست خود را بر چشمان تو خواهد گذاشت.»

و یعقوب از بئر شبع روانه شد، و بنی اسرائیل پدر خود، یعقوب، و اطفال و زنان خویش را بر ارا به هائی که فرعون به جهت آوردن او فرستاده بود، برداشتند.

۶ و مواشی و اموالی را که در زمین کنعان اندوخته بودند، گرفتند. و یعقوب با تمامی ذریت خود به مصر آمدند.

۷ و پسران و پسران خود را با خود، و دختران و دختران پسران خود را، و تمامی ذریت خویش را به همراهی خود به مصر آورد.

و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند: یعقوب و پسرانش روبین نخست زاده یعقوب.

۹ و پسران روبین: حنوک و فلو و حصرون و کریمی.

۱۰ و پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوحر و شاول که پسر زن کنعانی بود.

۱۱ و پسران لای: جرشون و قهات و مراری.

۱۲ و پسران یهودا: عیروان و شیله و فارص و زارح. اما عیروان در زمین کنعان مردند. و پسران فارص: حصرون و حامول بودند.

۱۳ و پسران یساکار: تولاع و فوه و یوب و شمرون.

۱۴ و پسران زبولون: سارد و ایلون و یاحلیل.

۱۵ اینانند پسران لیه، که آنها را با دختر خود دینه، در فدان آرام برای یعقوب زایدند. همه نفوس پسران و دخترانش سی و سه نفر بودند.

۱۶ و پسران جاد: صفیون و حیی و شونی و اصبون و عیری و ارودی و ارتیلی.

۱۷ و پسران اشیر: یمنه و بشوه و بشوی و بریعه، و خواهر ایشان ساره، و پسران بریعه حار و ملک یئیل.

۱۸ اینانند پسران زلفه که لا بان به دختر خود لیه داد، و این شانزده را برای یعقوب زایدند.

۱۹ و پسران راحیل زن یعقوب: یوسف و بنیامین.

۲۰ و برای یوسف در زمین مصر، منسی و افرایم زاید شدند، که اسنات دختر فوطی فارع، کاهن اون برایش بزاد.

۲۱ و پسران بنیامین: بالع و یاکروا و شیبیل و جیرا و نعمان و ایچی و رش و مفیم و حفیم و آرد.

۲۲ اینانند پسران راحیل که برای یعقوب زاید شدند، همه چهارده نفر.

۲۳ و پسران دان: حوشیم.

۲۴ و پسران نفتالی: یحصئیل و جونی و یصر و شلیم.

۲۵ اینانند پسران بلهه، که لا بان به دختر خود راحیل داد، و ایشان را برای یعقوب زایدند. همه هفت نفر بودند.

همه نفوسی که با یعقوب به مصر آمدند، که از صلب وی پدید شدند، سوای زنان پسران یعقوب، جمیع شصت و شش نفر بودند.

۲۷ و پسران یوسف که برایش در مصر زاید شدند، دو نفر بودند. پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند هفتاد بودند.

و یهودا را پیش روی خود نزد یوسف فرستاد تا او را به جوشن راهنمایی کند، و به زمین جوشن آمدند.

۲۹ و یوسف عرابه خود را حاضر ساخت، تا به استقبال پدر خود اسرائیل به جوشن برود. و چون او را دید به گردش بیاویخت، و مدتی برگردش گریست.

۳۰ و اسرائیل به یوسف گفت: «کنون بمیرم، چونکه روی تو را دیدم که تا بحال زنده هستی.»

و یوسف برادران خود و اهل خانه پدر خویش را گفت: «یروم تا فرعون را خبر دهم و به وی گویم: برادرانم و خانواده پدرم که در زمین کنعان بودند، نزد من آمده اند.

۳۲ و مردان شبانان هستند، زیرا اهل مواشینند، و گلهها و رمها و کل ما یملک خود را آورد هاند.»

۳۳ و چون فرعون شمارا بطلبد و گوید: کسب شما چیست؟

گوید: غلامانت از طفولیت تا بحال اهل مواشی هستیم، هم ما و هم اجداد ما، تا در زمین جوشن ساکن شوید، زیرا که هر شبان گوسفند مکروه مصریان است.»

پس یوسف آمد و به فرعون خبر داده، گفت: «درم و برادرانم با گله و رومه خویش و هر چه دارند، از زمین کنعان آمده‌اند و در زمین جوشن هستند.» و از جمله برادران خود پنج نفر برداشته، ایشان را به حضور فرعون برپا داشت.

۳ و فرعون، برادران او را گفت: «غل شما چیست؟» «به فرعون گفتند: «لامنت شبان گوسفند هستیم، هم ما و هم اجداد ما.»

و به فرعون گفتند: «مدهایم تا در این زمین ساکن شویم، زیرا که برای گله غلامانت مرتعی نیست، چونکه فقط در زمین کنعان سخت است. و الان تمنا داریم که بندگانت در زمین جوشن سکونت کنند.»

و فرعون به یوسف خطاب کرده، گفت: «درت و برادرانت نزد تو آمده‌اند،

زمین مصر پیش روی توست. در نیکوترین زمین، پدر و برادران خود را مسکن بده. در زمین جوشن ساکن بشوند. و اگر میدانی که در میان ایشان کسان قابل میباشند، ایشان را سرکاران مواشی من گردان.»

و یوسف، پدر خود، یعقوب را آورده، او را به حضور فرعون برپا داشت. و یعقوب، فرعون را برکت داد.

۸ و فرعون به یعقوب گفت: «یام سالهای عمر تو چند است؟»

یعقوب به فرعون گفت: «یام سالهای غربت من صد و سی سال است. ایام سالهای عمر من اندک و بد بوده است، و به ایام سالهای عمر پدرانم در روزهای غربت ایشان نرسیده.»

و یعقوب، فرعون را برکت داد و از حضور فرعون بیرون آمد.

۱۱ و یوسف، پدر و برادران خود را سکونت داد، و ملکی در زمین مصر در نیکوترین زمین، یعنی در ارض رع میسب، چنانکه فرعون فرموده بود، بدیشان ارزانی داشت.

۱۲ و یوسف پدر و برادران خود، و همه اهل خانه پدر خویش را به حسب تعداد عیال ایشان به نان پرورانید.

خشکسالی

و در تمامی زمین نان نبود، زیرا فقط زیاده سخت بود، و ارض مصر و ارض کنعان بسبب قحط بینوا گردید.

۱۴ و یوسف، تمام نقره‌های را که در زمین مصر و زمین کنعان یافته شد، به عوض غله‌های که ایشان خریدند، بگرفت، و یوسف نقره را به خانه فرعون درآورد.

۱۵ و چون نقره از ارض مصر و ارض کنعان تمام شد، همه مصریان نزد یوسف آمده، گفتند: «ارنان بده، چرا در حضورت بمیریم؟ زیرا که نقره تمام شد.»

یوسف گفت: «واشی خود را بیاورید، و به عوض مواشی شما، غله به شما میدهم، اگر نقره تمام شده است.»

پس مواشی خود را نزد یوسف آوردند، و یوسف به عوض اسبان و گله‌های گوسفندان و رومه‌های گاو و الاغان، نان بدیشان داد. و در آن سال به عوض همه مواشی ایشان، ایشان را به نان پرورانید.

۱۸ و چون آن سال سپری شد در سال دوم به حضور وی آمده، گفتندش: «ز آقای خود مخفی نمی داریم که نقره ما تمام شده است، و مواشی و بهایم از آن آقای ما گردیده، و جزبدها و زمین ما به حضور آقای ما چیزی باقی نیست.»

۱۹ چرا ما و زمین ما نیز در نظر تو هلاک شویم؟ پس ما را و زمین ما را به نان بخر، و ما و زمین ما مملوک فرعون بشویم، و بذریده تازیبست کنیم و نمیریم و زمین ما بماند.»

پس یوسف تمامی زمین مصر را برای فرعون بخرید، زیرا که مصریان هر کس مزرعه خود را فروختند، چونکه فقط برایشان سخت بود و زمین از آن فرعون شد.

۲۱ و خالق را از این حد تا به آن حد مصر به شهرها منتقل ساخت.

۲۲ فقط زمین کهنه را نخرید، زیرا کهنه را حصه‌های از جانب فرعون معین شده بود، و از حصه‌های که فرعون بدیشان داده بود، میخوردند. از این سبب زمین خود را نفر وختند.

۲۳ و یوسف به قوم گفت: «ینک، امروز شمارا و زمین شمارا برای فرعون خریدم، همانا برای شما بذراست تازمین را بکارید.

۲۴ و چون حاصل برسد، یک خمس به فرعون دهید، و چهار حصه از آن شما باشد، برای زراعت زمین و برای خوراک شما و اهل خانه‌های شما و طعام به جهت اطفال شما.»

گفتند: «و ما را احیاساختی، در نظر آقای خود التفات بیایم، تا غلام فرعون باشیم.»

پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا امروز قرار داد که خمس از آن فرعون باشد، غیر از زمین کهنه فقط، که از آن فرعون نشد.
 ۲۷ و اسرائیل در ارض مصر در زمین جوشن ساکن شده، ملک در آن گرفتند، و بسیار بار و رو کثیر گردیدند.
 ۲۸ و یعقوب در ارض مصر هفده سال بزیست. و ایام سالهای عمر یعقوب صد و چهل و هفت سال بود.

۲۹ و چون حین وفات اسرائیل نزدیک شد، پسر خود یوسف را طلبیده، بدو گفت: «لان اگر در نظر تو التفات یافتام، دست خود را زیران من بگذار، و احسان و امانت با من بکن، و زناهار مرا در مصر دفن منما، بلکه باید دران خود بخوابم و مرا از مصر برداشته، در قبر ایشان دفن کن.» گفت: «نچه گفתי خواهم کردم.»
 گفت: «رایم قسم بخور،» پس برایش قسم خورد و اسرائیل بر سر بستر خود خم شد.

پسران یوسف

و بعد از این امور، واقع شد که به یوسف گفتند: «ینک پدر تو بیمار است.» پس دو پسر خود، منسی و افرایم را با خود برداشت.
 ۲ و یعقوب را خبر داده، گفتند: «ینک پسر تو یوسف، نزد تو میآید.» و اسرائیل، خویشتر را تقویت داده، بر بستر بنشست.
 ۳ و یعقوب به یوسف گفت: «دای قادر مطلق در لوز در زمین کنعان به من ظاهر شده، مرا برکت داد.
 ۴ و به من گفت: هر آینه من تو را بار و رو کثیر گردانم، و از تو قومهای بسیار بوجود آورم، و این زمین را بعد از توبه ذریت تو، به میراث ابدی خواهم داد.
 ۵ و الان دو پسر است که در زمین مصر برایت زاییده شدند، قبل از آنکه نزد توبه مصر بیایم، ایشان از آن من هستند، افرایم و منسی مثل روبین و شمعون از آن من خواهند بود.
 ۶ و اما اولاد تو که بعد از ایشان پیآوری، از آن تو باشند و در ارث خود به نامهای برادران خود مسمی شوند.
 ۷ و هنگامی که من از فدان آمدم، را حیل نزد من در زمین کنعان به سر راه مرد، چون اندک مسافتی باقی بود که به افرات برسم، و او را در آنجا به سر راه افرات که بیت لحم باشد، دفن کردم.»

و چون اسرائیل، پسران یوسف را دید، گفت: «ینان کیستند؟»
 یوسف، پدر خود را گفت: «ینان پسران منند که خدا به من در اینجا داده است.» گفت: «یشان را نزد من بیاور تا ایشان را برکت دهم.»
 و چشمان اسرائیل از پیری تار شده بود که نتوانست دید. پس ایشان را نزدیک وی آورد و ایشان را بوسیده، در آغوش خود کشید.
 و اسرائیل به یوسف گفت: «مان نمی بردم که روی تو را ببینم، و همانا خدا، ذریت تو را نیز به من نشان داده است.»
 و یوسف ایشان را از میان دوزانوی خود بیرون آورده، روبه زمین نهاد.

۱۳ و یوسف هر دو را گرفت، افرایم را به دست راست خود به مقابل دست چپ اسرائیل، و منسی را به دست چپ خود به مقابل دست راست اسرائیل، و ایشان را نزدیک وی آورد.

۱۴ و اسرائیل دست راست خود را دراز کرده، بر سر افرایم نهاد و او کوچکتر بود و دست چپ خود را بر سر منسی، و دستهای خود را به فراست حرکت داد، زیرا که منسی نخست زاده بود.

۱۵ و یوسف را برکت داده، گفت: «دایی که در حضور وی پدرانم، ابراهیم و اسحاق، سالک بودندی، خدایی که مرا از روز بودنم تا امروز رعایت کرده است،

آن فرشتهای که مرا از هربدی خلاصی داده، این دو پسر را برکت دهد، و نام من و نامهای پدرانم، ابراهیم و اسحاق، بر ایشان خوانده شود، و در وسط زمین بسیار کثیر شوند.»

و چون یوسف دید که پدرش دست راست خود را بر سر افرایم نهاد، بنظرش ناپسند آمد، و دست پدر خود را گرفت، تا آن را از سر افرایم به سر منسی نقل کند.

۱۸ و یوسف به پدر خود گفت: «ی پدر من، نه چنین، زیرا نخست زاده این است، دست راست خود را به سر او بگذار.»

اما پدرش ابا نموده، گفت: «پدائمانی پسر! امیدانم! او نیز قومی خواهد شد و او نیز بزرگ خواهد گردید، لیکن برادر کهنترش از وی بزرگتر خواهد شد و ذریت او امتهای بسیار خواهند گردید.»

و در آن روز، او ایشان را برکت داده، گفت: «ه تو، اسرائیل، برکت طلبیده، خواهند گفت که خدا تو را مثل افرایم و منسی کرداناد.» پس افرایم را به منسی ترجیح داد.

۲۱ و اسرائیل به یوسف گفت: «مانان میمیرم، و خدا با شما خواهد بود، و شما را به زمین پدران شما باز خواهد آورد.

۲۲ و من به تو حصای زیاد از برادرانت میدهم، که آن را از دست اموریان به شمشیر و کمان خود گرفتم.»

برکت یعقوب به پسرانش

و یعقوب، پسران خود را خوانده، گفت: «مع شوید تا شمارا از آنچه در ایام آخر به شما واقع خواهد شد، خبر دهم.

۲ ای پسران یعقوب جمع شوید و بشنوید! و به پدر خود، اسرائیل، گوش گیرید.

«ی روبین! تو نخست زاده منی، توانایی من و ابتدای قوتم، فضیلت رفعت و فضیلت قدرت.

۴ جوشان مثل آب، برتری نخواهی یافت، زیرا که بر ستر پدر خود برآمدی. آنگاه آن را بحیثیت ساختی، به بستر من برآمد.

«معون و لای برادرند. آلات ظلم، شمشیرهای ایشان است.

۶ ای نفس من به مشورت ایشان داخل مشو، و ای جلال من به محفل ایشان متحد مباش زیرا در غضب خود مردم را کشتند. و در خود را پی خویش گاو را پی کردند.

۷ ملعون باد خشم ایشان، که سخت بود، و غضب ایشان زیرا که تند بود! ایشان را در یعقوب متفرق سازم و در اسرائیل پراکنده کنم.

«ی یهودا تو را برادرانت خواهند ستود. دستت برگردن دشمنانت خواهد بود، و پسران پدرت، تو را تعظیم خواهند کرد.

۹ یهودا شیر بچهای است، ای پسرم از شکار برآمدی. مثل شیر خویشتن را جمع کرده، در کهن میخوابد و چون شیر مادهای است. کیست او را برانگیزاند؟

عصا از یهودا ورنخواهد شد. و نه فرمان فرمانی از میان پایهای وی تا شیلو بیاید. و مرا و اطاعت امتها خواهد بود.

۱۱ کره خود را به تاک و کره الاغ خویش را به مویسته. جامه خود را به شراب، و رخت خویش را به عصیرانگور می شوید.

۱۲ چشمانش به شراب سرخ و دندانانش به شیر سفید است.

«بولون، بر کنار دریا ساکن شود، و نزد بندر کشتیها. و حدود او تابه صید و ن خواهد رسید.

۱۴ یسا کار حمار قوی است در میان آغلهای خوابیده.

۱۵ چون محل آر میدان را دید که پسندیده است، و زمین را دلگشایافت، پس گردن خویش را برای بارخم کرد، و بنده خراج گردید.

«ان، قوم خود را داوری خواهد کرد، چون یکی از اسباط اسرائیل.

۱۷ دان، ماری خواهد بود به سر راه، و افعی بر کنار طریق که پاشنه اسب را بگرد تا سوارش از عقب افتد.

۱۸ ای یهوه منتظر نجات تو میباشم.

«اد، گروهی بروی هجوم خواهند آورد، و او به عقب ایشان هجوم خواهد آورد.

۲۰ اشیر، نان او چرب خواهد بود، و لذات ملوکانه خواهد داد.

۲۱ نفتالی، غزال آزادی است، که سخنان حسنه خواهد داد.

«وسف، شاخه باروری است. شاخه بارور بر سر چشمهای که شاخه هایش از دیوار برآید.

۲۳ تیراندا از ان او را رنجانیدند، و تیراندا ختنند و اذیت رسانیدند.

۲۴ لیکن کمان وی در قوت قایم ماند. و بازوهای دستش به دست قدیر یعقوب مقوی گردید که از آنجاست شبان و صخره اسرائیل.

۲۵ از خدای پدرت که تو را اعانت میکند، و از قادر مطلق که تو را برکت میدهد، به برکات آسمانی از اعلی و برکات لجهای که در اسفل واقع است، و برکات پستانها و رحم.

۲۶ برکات پدرت بر برکات جبال ازلی فایق آمد، و بر حدود کوههای ابدی و بر سر یوسف خواهد بود، و بر فرق او که از برادرانش برگزیده شد.

«نیامین، گرگی است که میدرد. صبحگاهان شکار را خواهد خورد، و شامگاهان غارت را تقسیم خواهد کرد.»

همه اینان دوازده سبط اسرائیلند، و این است آنچه پدر ایشان، بدیشان گفت و ایشان را برکت داد، و هر یک را موافق برکت وی برکت داد.

مرگ یعقوب

پس ایشان را وصیت فرموده، گفت: «ن به قوم خود ملحق میشوم، مرا با پدرانم در مغارهای که در صحرای عفرون حتی است، دفن کنید.

۳۰ در مغارهای که در صحرای مکفیله است، که در مقابل ممری در زمین کنعان واقع است، که ابراهیم آن را با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خرید.

۳۱ آنجا ابراهیم و زوجه اش، ساره را دفن کردند؛ آنجا اسحاق و زوجه او رفقه را دفن کردند؛ و آنجا لیه را دفن نمودم.

- ۳۲ خرید آن صحرا و مغارهای که در آن است از بنی حث بود.»
- و چون یعقوب وصیت را با پسران خود به پایان برد، پایهای خود را به بستر کشیده، جان بداد و به قوم خویش ملحق گردید.
- و یوسف بر روی پدر خود افتاده، بروی گریست و او را بوسید.
- ۲ و یوسف طبیبانی را که از بندگان او بودند، امر فرمود تا پدر او را حنوط کنند. و طبیبان، اسرائیل را حنوط کردند.
- ۳ و چهل روز در کاروی سپری شد، زیرا که این قدر روزها در حنوط کردن صرف میشد، و اهل مصر هفتاد روز برای وی ماتم گرفتند.
- ۴ و چون ایام ماتم وی تمام شد، یوسف اهل خانه فرعون را خطاب کرده، گفت: «گر الان در نظر شما التفات یافتام، در گوش فرعون عرض کرده، بگویند:
- پدرم مرا سوگند داده، گفت: اینک من میمیرم؛ در قبری که برای خویشتن در زمین کنعان کندهام، آنجا مرا دفن کن.» اکنون بروم و پدر خود را دفن کرده، مراجعت نمایم.»
- فرعون گفت: «رو و چنانکه پدرت به تو سوگند داده است، او را دفن کن.»
- پس یوسف روانه شد تا پدر خود را دفن کند، و همه نوکران فرعون که مشایخ خانه وی بودند، و جمیع مشایخ زمین مصر با او رفتند.
- ۸ و همه اهل خانه یوسف و برادرانش و اهل خانه پدرش، جز اینکه اطفال و گلهها و رومه های خود را در زمین جوشن وا گذاشتند.
- ۹ و از ایهانیز و سواران، همراهش رفتند؛ و انبوهی بسیار کثیر بودند.
- ۱۰ پس به خرمنگاه اطاد که آنطرف اردن است رسیدند، و در آنجا ماتمی عظیم و بسیار سخت گرفتند، و برای پدر خود هفت روز نوحه گری نمود.
- ۱۱ و چون کنعانیان ساکن آن زمین، این ماتم را در خرمنگاه اطاد دیدند، گفتند: «این برای مصریان ماتم سخت است.» از اینرو آن موضع را آبل مصرایم نامیدند، که بدان طرف اردن واقع است.
- ۱۲ همچنان پسران او بدان طوریکه امر فرموده بود، کردند.
- ۱۳ و پسرانش، او را به زمین کنعان بردند. و او را در مغاره صحرای مکفیله، که ابراهیم با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خریده بود، در مقابل ممی دفن کردند.
- ۱۴ و یوسف بعد از دفن پدر خود، با برادران خویش و همه کسانی که برای دفن پدرش با وی رفته بودند، به مصر برگشتند.
- یوسف برادران خود را**
- و چون برادران یوسف دیدند که پدر ایشان مرده است، گفتند: «گریوسف الان از ما کینه دارد، هر آینه مکافات همه بدی را که به وی کرده ایم به ما خواهد رسانید.»
- پس نزد یوسف فرستاده، گفتند: «در تو قبل از مردنش امر فرموده، گفت:
- به یوسف چنین بگویند: التماس دارم که گاه و خطای برادران خود را عفو فرمایی، زیرا که به تو بدی کرده اند، پس اکنون گاه بندگان خدای پدر خود را عفو فرما.» و چون به وی سخن گفتند، یوسف بگریست.
- ۱۸ و برادرانش نیز آمده، به حضور وی افتادند، و گفتند: «ینک غلامان توهستیم.»
- یوسف ایشان را گفت: «ترسید زیرا که آیامن در جای خدا هستم؟
- شمار باره من بدانند بشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امر ورز شده است.
- ۲۱ و الان ترسان مباشید. من، شمار او اطفال شمار امپروورانم.» پس ایشان را تسلی داد و سخنان دل آویز بدیشان گفت.
- مرگ یوسف**
- و یوسف در مصر ساکن ماند، او و اهل خانه پدرش. و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد.
- ۲۳ و یوسف پسران پشت سوم افرایم را دید. و پسران ما کیر، پسر منسی نیز برز انوهای یوسف تولد یافتند.
- ۲۴ و یوسف، برادران خود را گفت: «ن میمیرم، و یقین خدا از شما تفقد خواهد نمود، و شمار از این زمین به زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده است، خواهد برد.»
- و یوسف به بنی اسرائیل سوگند داده، گفت: «راینه خدا از شما تفقد خواهد نمود، و استخوانهای مرا از اینجا خواهید برداشت.»
- و یوسف مرد در حینی که صد و ده ساله بود. و او را حنوط کرده، در زمین مصر در تابوت گذاشتند.

کتاب خروج

بندگی اسرائیل

- واین است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند، هر کس با اهل خانهاش همراه یعقوب آمدند:
- روبین و شمعون و لاوی و یهوذا،
 یساکار و زبولون و بنیامین،
 ودان و نفتالی، و جاد و اشیر.
- ۵ و همه نفوسی که از صلب یعقوب پدید آمدند هفتاد نفر بودند. و یوسف در مصر بود.
 و یوسف و همه برادرانش، و تمامی آن طبقه مردند.
- ۷ و بنیاسرائیل بارور و منتشر شدند، و کثیر و بینهایت زور آور گردیدند. و زمین از ایشان پرگشت.
- ۸ اما پادشاهی دیگر بر مصر بر خاست که یوسف را شناخت.
- ۹ و به قوم خود گفت: «مانا قوم بنیاسرائیل از ما زیاده و زور آور ترند.
- ۱۰ بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم، مبادا که زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز زیاد شمنان ما همداستان شوند، و با ما جنگ کرده، از زمین بیرون روند.»
- پس سرکاران برایشان گماشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند، و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و رعسیس را بنا کردند.
- ۱۲ لیکن چندانکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیاد تر متزاید و منتشر گردیدند، و از بنیاسرائیل احترام مینمودند.
- ۱۳ و مصریان از بنیاسرائیل به ظلم خدمت گرفتند.
- ۱۴ و جانهای ایشان را به بندگی سخت، به گل کاری و خشت سازی و هر گونه عمل صحرائی، تلخ ساختندی. و هر خدمتی که برایشان نهادندی به ظلم میبود.
- ۱۵ و پادشاه مصر به قابله های عبرانی که یکی را شفره و دیگری را فوعه نام بود، امر کرده،
 گفت: «ون قابله گری برای زنان عبرانی بکنید، و بر سنگها نگاه کنید، اگر پسر باشد او را بکشید، و اگر دختر بود زنده بماند.»
 لکن قابلهها از خدا ترسیدند، و آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بودند نکردند، بلکه پسران رازنده گذاردند.
 پس پادشاه مصر قابلهها را طلبیده، بدیشان گفت: «این کار را کردید، و پسران رازنده گذارید؟»
 قابلهها به فرعون گفتند: «زاین سبب که زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند، بلکه زور آورند، و قبل از رسیدن قابله میزایند.»
 و خدا با قابلهها احسان نمود، و قوم کثیر شدند، و بسیار توانا گردیدند.
- ۲۱ و واقع شد چونکه قابلهها از خدا ترسیدند، خانهها برای ایشان بساخت.
- ۲۲ و فرعون قوم خود را امر کرده، گفت: «پرسی که زاییده شود به نهر اندازید، و هر دختری رازنده نگاه دارید.

تولد موسی

- و شخصی از خاندان لاوی رفته، یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت.
- ۲ و آن زن حامله شده، پسری زاد. و چون او را نیکو منظر دید، وی را سه ماه نهان داشت.
- ۳ و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، تابوتی از نی برایش گرفت، و آن را به قیر و زفت اندوده، طفل را در آن نهاد، و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت.
- ۴ و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه میشود.
- ۵ و دختر فرعون برای غسل به نهر فرود آمد. و کنیزانش به کنار نهر میگشتند. پس تابوت را در میان نیزار دیده، کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد.
- ۶ و چون آن را بگشاد، طفل را دید و اینک پسری گریان بود. پس دلش بر وی بسوخت و گفت: «این از اطفال عبرانیان است.»
 و خواهر وی به دختر فرعون گفت: «یا بروم وزنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخواهم تا طفل را برایت شیر دهد؟»
 دختر فرعون به وی گفت: «رو.» پس آن دختر رفته، مادر طفل را بخواند.
- ۹ و دختر فرعون گفت: «این طفل را بر او را برای من شیریده و مزدت را بخواهم داد.» پس آن زن طفل را برداشته، بدوشش میداد.
- ۱۰ و چون طفل نمو کرد، وی را نزد دختر فرعون برد، و او را پسر شد. و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت: «و از آب کشیدم.»

فرار موسی

و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد، نزد برادران خود بیرون آمد، و بهکارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود، میزند.

۱۲ پس به هر طرف نظر افکنده، چون کسی را ندید، آن مصری را کشت، و او را در ریگ پنهان ساخت.

۱۳ و روز دیگر بیرون آمد، که ناگاه دو مرد عبرانی منازعه میکنند، پس به ظالم گفت: «راه مسایه خود را میزنی.»

گفت: «یست که تو را بر ما حاکم یاد آور ساخته است، مگر تومی خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را کشتی؟» پس موسی ترسید و گفت: «قین این امر شیوع یافته است.»

و چون فرعون این ماجرا را بشنید، قصد قتل موسی کرد، و موسی از حضور فرعون فرار کرده، در زمین مدیان ساکن شد. و بر سر چاهی بنشست.

۱۶ و کاهن مدیان راهفت دختر بود که آمدند و آب کشیده، آبخوره‌ها را پر کردند، تا گله پدر خویش را سیراب کنند.

۱۷ و شبانان نزدیک آمدند، تا ایشان را دور کنند. آنگاه موسی برخاسته، ایشان را آمدد کرد، و گله ایشان را سیراب نمود.

۱۸ و چون نزد پدر خود در عوئیل آمدند، او گفت: «گونه امر و زبیدن زودی برگشتید؟»

گفتند: «خصی مصری ما را از دست شبانان رهایی داد، و آب نیز برای ما کشیده، گله را سیراب نمود.»

پس به دختران خود گفت: «و کجاست؟ چرا آن مرد را ترک کردید؟ وی را بخوانید تا نان خورد.»

و موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود، و او دختر خود، صفوره را به موسی داد.

۲۲ و آن زن پسری زایید، و موسی (او را جرشون نام نهاد، چه گفت: «رزمین بیگانه نزیل شدم.»)

و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر بمرد، و بنیاسرائیل بهسبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند، و ناله ایشان بهسبب بندگی نزد خدا برآمد.

۲۴ و خدا ناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد آورد.

۲۵ و خدا بر بنیاسرائیل نظر کرد و خدا دانست.

بوته مشتعل

و اما موسی گله پدر زن خود، یثرون، کاهن مدیان را شبانی میکرد، و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد.

۲ و فرشته خدا او را در شعله آتش از میان بوته‌های بروی ظاهر شد، و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی شود.

۳ و موسی گفت: «کنون بدان طرف شوم، و این امر غریب را ببینم، که بوته چرا سوخته نمی شود.»

چون خدا او را دید که برای دیدن مایل بدان سو می شود، خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: «ی موسی! ای موسی! گفت: «یک،»

گفت: «دین جان نزدیک میا، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.»

و گفت: «ن هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب.» آنگاه موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد.

۷ و خدا او را گفت: «آینه مصیبت قوم خود را که در مصر ندیدم، و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم، زیرا غمهای ایشان را می دانم.

۸ و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم، و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع بر آورم، به زمینی که به شیره شهد جاری است،

به مکان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزریان و حویان و یبوسیان.

۹ و الان اینک استغاثه بنیاسرائیل نزد من رسیده است، و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان میکنند، دیدهام.

۱۰ پس اکنون بیاتاتو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنیاسرائیل را از مصر بیرون آوری.»

موسی به خدا گفت: «ن کیستم که نزد فرعون بروم، و بنیاسرائیل را از مصر بیرون آورم؟»

گفت: «لبته با تو خواهم بود. و علامتی که من تو را فرستادم، این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را بر این کوه عبادت خواهید

کرد.»

موسی به خدا گفت: «ینک چون من نزد بنیاسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما را نزد شما فرستاده است، و از من پرسند که نام او چیست،

بدیشان چه گویم؟»

خدا به موسی گفت: «ستم آنکه هستم.» و گفت: «ه بنیاسرائیل چنین بگو: اهیبه (ستم) مرا نزد شما فرستاد.»

و خدا باز به موسی گفت: «ه بنیاسرائیل چنین بگو، یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده، این است نام من تا ابد الابد، و این است یاد گاری من نسلا بعد نسل.»

۱۶ برو و مشایخ بنیاسرائیل را جمع کرده، بدیشان بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، به من ظاهر شده، گفت: هر آینه از شما و از آنچه به شما در مصر کرده اند، تفقد کرده ام،

و گفتم شمار از مصیبت مصر بیرون خواهیم آورد، به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزندان و حیوان و بیوسیان، به زمینی که به شیروشه جاری است.

۱۸ و سخن تو را خواهند شنید، و تو با مشایخ اسرائیل، نزد پادشاه مصر بروید، و به وی گوید: یهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است. والان سفر سه روزه به صحرا برویم، تا برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم.

۱۹ و من میدانم که پادشاه مصر شمارانمی گذارد بروید، و نه هم به دست زور آور.

۲۰ پس دست خود را دراز خواهیم کرد، و مصر را به همه عجایب خود که در میانش به ظهور میآورم خواهیم زد، و بعد از آن شمار را خواهد کرد.

۲۱ و این قوم را در نظر مصریان مکرم خواهیم ساخت، و واقع خواهد شد که چون بروید تهید دست نخواهید گرفت.

۲۲ بلکه هر زنی از همسایه خود و مهمان خانه خویش آلات نقره و آلات طلا و رخت خواهد خواست، و به پسران و دختران خود خواهید پوشانید، و مصریان را غارت خواهید نمود.»

و موسی در جواب گفت: «مانا مرا

تصدیق نخواهند کرد، و سخن مرا نخواهند شنید، بلکه خواهند گفت یهوه بر تو ظاهر نشده است.»

پس خداوند به وی گفت: «ن چیست در دست تو؟» گفت: «صا.»

گفت: «ن را بر زمین بینداز.» و چون آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت.

۴ پس خداوند به موسی گفت: «ست خود را دراز کن و دمش را بگیر.» پس دست خود را دراز کرده، آن را برگرفت، که در دستش عصا شد.

۵ «آنکه باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و خدای یعقوب، به تو ظاهر شد.»

و خداوند دیگر باره وی را گفت: «ست خود را در گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود برد، و آن را بیرون آورد، اینک دست او مثل برف مبروص شد.

۷ پس گفت: «ست خود را باز به گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود باز برد، و آن را بیرون آورد، اینک مثل سایر بدنش باز آمده بود.

۸ «واقع خواهد شد که اگر تو تصدیق نکنند، و آواز آیت نخستین را نشنوند، همانا آواز آیت دوم را باور خواهند کرد.

۹ و هر گاه این دو آیت را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند، آنگاه از آب نهر گرفته، به خشکی بریز، و آبی که از نهر گرفتگی بر روی خشکی به خون مبدل خواهد شد.»

پس موسی به خداوند گفت: «ی خداوند، من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتم، بلکه بطی الکلام و کند زبان.»

خداوند گفت: «یست که زبان به انسان داد، و گنگ و کروینا و نایبنا را که آفرید؟ آیانه من که یهوه هستم؟

پس الان برو و من باز بایست خواهم بود، و هر چه باید بگویی تو را خواهم آموخت.»

گفت: «ست عا دارمای خداوند که بفرستی به دست هر که میفرستی.»

آنگاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت: «یا برادرت، هارون لای را نمی دانم که او فصیح الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون

میآید، و چون تو را ببیند، در دل خود شاد خواهد گردید.

۱۵ و بدو سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی القا خواهی کرد، و من باز زبان تو و بازبان او خواهم بود، و آنچه باید بکنید شمارا خواهم آموخت.

۱۶ و او برای توبه قوم سخن خواهد گفت، و او مرا تو را به جای زبان خواهد بود، و تو او را به جای خدا خواهی بود.

۱۷ و این عصارا به دست خود بگیر که به آن آیات را ظاهر سازی.»

باز گشت موسی به مصر

پس موسی روانه شده، نزد پدر زن خود، یترون، برگشت و به وی گفت: «روم و نزد برادران خود که در مصرند برگردم، و ببینم که تا کنون زنده اند.»

یترون به موسی گفت: «ه سلامتی برو.»

و خداوند در مدیان به موسی گفت: «وانه شده به مصر برگرد، زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند، مرده اند.»

- پس موسی زن خویش و پسران خود را برداشته، ایشان را بر الاغ سوار کرده، به زمین مصر مراجعت نمود، و موسی عصای خدا را به دست خود گرفت. ۲۱ و خداوند به موسی گفت: «و نروانه شده، به مصر مراجعت کردی، آگاه باش که همه علاماتی را که به دستت سپردهام به حضور فرعون ظاهر سازی، و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را رها نکند.
- ۲۲ و به فرعون بگو خداوند چنین میگوید: اسرائیل، پسر من و نخست زاده من است، و به تو میگویم پسر مرا رها کن تا مرا عبادت نماید، و اگر از رها کردنش ابا نمایی، همانا پسر تو، یعنی نخست زاده تو را میکشم.»
- و واقع شد در بین راه که خداوند در منزل بدو برخورد، قصد قتل وی نمود.
- ۲۵ آنگاه صفوره سنگی تیز گرفته، غلفه پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخته، گفت: «و مرا شوهر خون هستی.»
- پس او وی را رها کرد، آنگاه (فوراً) گفت: «و هر خون هستی،» «به سبب ختنه.»
- ۲۷ و خداوند به هارون گفت: «هسوی صحرا به استقبال موسی برو.» پس روانه شد و او را در جبل الله ملاقات کرده، او را بوسید.
- ۲۸ و موسی از جمیع کلمات خداوند که او را فرستاده بود، و از همه آیاتی که به وی امر فرموده بود، هارون را خبر داد.
- ۲۹ پس موسی و هارون رفته، کل مشایخ بنی اسرائیل را جمع کردند.
- ۳۰ و هارون همه سخنانی را که خداوند به موسی فرموده بود، بازگفت، و آیات را به نظر قوم ظاهر ساخت.
- ۳۱ و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که خداوند از بنی اسرائیل تقصد نموده، و به مصیبت ایشان نظر انداخته است، به روی در افتاده، سجده کردند.

بیگاری بنی اسرائیل

- و بعد از آن موسی و هارون آمده، به فرعون گفتند: «هوه خدای اسرائیل چنین میگوید: قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند.»
- فرعون گفت: «هوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.»
- گفتند: «دای عبرانیان ما را ملاقات کرده است، پس الان سفر سه روزه به صحرا برویم، و نزد یهوه، خدای خود، قربانی بگذرانیم، مباد امارا به و یا یا شمشیر مبتلا سازد.»
- پس پادشاه مصر بدیشان گفت: «ی موسی و هارون چرا قوم را از کارهای ایشان بازمی دارید؟ به شغلای خود بروید!»
- و فرعون گفت: «ینک الان اهل زمین بسیارند، و ایشان را از شغلای ایشان بیکار می سازید.»
- و در آن روز، فرعون سرکاران و ناظران قوم خود را قدغن فرموده، گفت:
- «عدا ازین، گاه برای خشت سازی مثل سابق بدین قوم مدهید. خود بروند و گاه برای خویشتن جمع کنند.
- ۸ و همان حساب خشتهایی را که پیشتر میساختند، برایشان بگذارید، و از آن هیچ کم نکنید، زیرا کاهلند، و از این رو فریاد میکنند و میگویند: برویم تا برای خدای خود قربانی گذرانیم.
- ۹ و خدمت ایشان سختتر شود تا در آن مشغول شوند، و به سخنان باطل اعتنا نکنند.»
- پس سرکاران و ناظران قوم بیرون آمده، قوم را خطاب کرده، گفتند: «رعون چنین میفرماید که من گاه به شما نمی دهم.
- ۱۱ خود بروید و گاه برای خود از هر جا که بیابید بگیرید، و از خدمت شما هیچ کم نخواهد شد.»
- پس قوم در تمامی زمین مصر را کنده شدند تا خاشاک به عوض گاه جمع کنند.
- ۱۳ و سرکاران، ایشان را شتابانیده، گفتند: «ارهای خود را تمام کنید، یعنی حساب هر روز را در روزش، مثل وقتی که گاه بود.»
- و ناظران، بنی اسرائیل را که سرکاران فرعون برایشان گماشته بودند، میزدند و میگفتند: «را خدمت معین خشت سازی خود را در این روزها مثل سابق تمام نمی کنید؟»
- آنگاه ناظران بنی اسرائیل آمده، نزد فرعون فریاد کرده، گفتند: «راه بندگان خود چنین میکنی؟
- گاه به بند گانت نمی دهند و میگویند: خشت برای ما بسازید! و اینک بند گانت را میزنند و اما خطا از قوم تو میباید.»
- گفت: «اهل هستید. شما کاهلید! از این سبب شما میگویید: برویم و برای خداوند قربانی بگذرانیم.
- ۱۸ اکنون رفته، خدمت بکنید، و گاه به شما داده نخواهد شد، و حساب خشت را خواهید داد.»
- و ناظران بنی اسرائیل دیدند که در بدی گرفتار شده اند، زیرا گفت: «ز حساب یومیه خشتهای خود هیچ کم نکنید.»

و چون از نزد فرعون بیرون آمدند، به موسی و هارون برخوردند، که برای ملاقات ایشان ایستاده بودند.
 ۲۱ و بدیشان گفتند: «داوند بر شما بگرد و داوری فرماید! زیرا که رایحه ما را نزد فرعون و ملازمانش متعفن ساختهاید، و شمشیری به دست ایشان دادهاید تا ما را بکشند.»

وعده رهایی

آنگاه موسی نزد خداوند برگشته، گفت: «داوند اچرا بدین قوم بدی کردی؟ و برای چه مرا فرستادی؟
 زیرا از وقتی که نزد فرعون آمدم تا به نام تو سخن گویم، بدین قوم بدی کرده است و قوم خود را هرگز خلاصی ندادی.»
 خداوند به موسی گفت: «لان خواهی دید آنچه به فرعون می‌کنم، زیرا که به دست قوی ایشان را رها خواهد کرد، و به دست زور آور ایشان را از زمین خود خواهد راند.»
 و خدا به موسی خطاب کرده، وی را گفت: «ن یهوه هستم.»

۳ و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود، یهوه، نزد ایشان معروف نگشتم.
 ۴ و عهد خود را نیز با ایشان استوار کردم، که زمین کنعان را بدیشان دهم، یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غریب بودند.
 ۵ و من نیز چون ناله بنیاسرائیل را که مصریان ایشان را مملوک خود ساختند، شنیدم، عهد خود را بیا داد آوردم.
 ۶ بنابراین بنیاسرائیل را بگو، من یهوه هستم، و شمار از زیر مشقتهای مصریان بیرون خواهم آورد، و شمار از بندگی ایشان رهایی دهم، و شمارا به بازوی بلند و به داوری های عظیم نجات دهم.
 ۷ و شمارا خواهم گرفت تا برای من قوم شوید، و شمارا خدا خواهم بود، و خواهید دانست که من یهوه هستم، خدای شما، که شمارا از مشقتهای مصریان بیرون آوردم.

۸ و شمارا خواهم رسانید به زمینی که درباره آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم، پس آن را به ارثیت شما خواهم داد. من یهوه هستم.»

و موسی بنیاسرائیل را بدین مضمون گفت، لیکن بسبب تنگی روح و سختی خدمت، او را شنیدند.

۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«رو به فرعون پادشاه مصر بگو که بنیاسرائیل را از زمین خود رهایی دهد.»

و موسی به حضور خداوند عرض کرده، گفت: «ینک بنیاسرائیل مرا نمی شنوند، پس چگونه فرعون مرا بشنود، و حال آنکه من ناخون لب هستم؟»
 و خداوند به موسی و هارون تکلم نموده، ایشان را به سوی بنیاسرائیل و به سوی فرعون پادشاه مصر مامور کرد، تا بنیاسرائیل را از زمین مصر بیرون آورند.

۱۴ و اینانند روسای خاندانهای آباء ایشان: پسران روبین، نخست زاده اسرائیل، حنوک و فلو و حصرون و کریمی؛ اینانند قبایل روبین.

۱۵ و پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوحر و شاول که پسرزن کنعانی بود؛ اینانند قبایل شمعون.

۱۶ و این است نامهای پسران لاوی به حسب پیدایش ایشان: جرشون و قهات و مراری. و سالهای عمر لاوی صد و سی و هفت سال بود.

۱۷ پسران جرشون: لبنی و شمعی، به حسب قبایل ایشان.

۱۸ و پسران قهات: عمرام و یصهار و حبرون و عز یئیل. و سالهای عمر قهات صد و سی و سه سال بود.

۱۹ و پسران مراری: محلی و موشی؛ اینانند قبایل لاویان به حسب پیدایش ایشان.

۲۰ و عمرام عمه خود، یوکابد را به زنی گرفت، و او برای وی هارون و موسی را زاید، و سالهای عمر عمرام صد و سی و هفت سال بود.

۲۱ و پسران یصهار: قورح و ناخ و وزکری.

۲۲ و پسران عز یئیل: میثائیل و ایلبافن و ستیری.

۲۳ و هارون، الیشابیع، دختر عمیناداب، خواهر نحشون را به زنی گرفت، و برایش ناداب و ابیهو و العازر و ایتمار را زاید.

۲۴ و پسران قورح: اسپرو و القانه و ابیاساف؛ اینانند قبایل قورحیان.

۲۵ و العازر بن هارون یکی از دختران فوتیئیل را به زنی گرفت، و برایش فینحاس را زاید؛ اینانند روسای آباء لاویان، بحسب قبایل ایشان.

۲۶ اینانند هارون و موسی که خداوند بدیشان گفت: «بنیاسرائیل را با جنود ایشان از زمین مصر بیرون آورید.»

اینانند که به فرعون پادشاه مصر سخن گفتند، برای بیرون آوردن بنیاسرائیل از مصر. اینان موسی و هارونند.

و واقع شد در روزی که خداوند در زمین مصر موسی را خطاب کرد.

۲۹ که خداوند به موسی فرموده، گفت: «نیهوه هستم هر آنچه من به تو گویم آن را به فرعون پادشاه مصر بگو.»
و موسی به حضور خداوند عرض کرد: «ینک من نامختون لب هستم، پس چگونه فرعون مرا بشنود؟»

هارون نبی

و خداوند به موسی گفت: «بین تو را بر فرعون خدا ساختام، و برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود.
۲ هر آنچه به تو امر نمایم تو آن را بگو، و برادرت هارون، آن را به فرعون باز گوید، تا بنیاسرائیل را از زمین خود رهایی دهد.
۳ و من دل فرعون را سخت میکنم، و آیات و علامات خود را در زمین مصر بسیار میسازم.
۴ و فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، و دست خود را بر مصر خواهد انداخت، تا جنود خود، یعنی قوم خویش بنیاسرائیل را از زمین مصر به داوریهای عظیم بیرون آورم.

۵ و مصریان خواهند دانست که من نیهوه هستم، چون دست خود را بر مصر دراز کرده، بنیاسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم.»
و موسی و هارون چنانکه خداوند بدیشان امر فرموده بود کردند، و هم چنین عمل نمودند.
۷ و موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله، وقتی که به فرعون سخن گفتند.
پس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:
«و فرعون شمارا خطاب کرده، گوید معجزهای برای خود ظاهر کنید، آنگاه به هارون بگو عصای خود را بگیر، و آن را پیش روی فرعون بینداز، تا از آنها شود.»
آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند، و آنچه خداوند فرموده بود کردند. و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت، و از آنها شد.

۱۱ و فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید و ساحران مصر هم به افسونهای خود چنین کردند،
هر یک عصای خود را انداختند و از آنها شد، ولی عصای هارون عصاهای ایشان را بلعید.
۱۳ و دل فرعون سخت شد و ایشان را نشنید، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای خون

و خداوند موسی را گفت: «ل فرعون سخت شده، و ازرها کردن قوم ابا کرده است.
۱۵ با مبادان نزد فرعون برو، اینک به سوی آب بیرون میآید، و برای ملاقات وی به کنار نهر ایست، و عصارا که به مار مبدل گشت، بدست خود بگیر.
۱۶ و اورا بگو: نیهوه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا عبادت نمایند و اینک تا بحال نشنیدههای، پس خداوند چنین میگوید، از این خواهی دانست که من نیهوه هستم، همانا من به عصایی که در دست دارم آب نهر را میزنم و به خون مبدل خواهد شد.
۱۸ و ماهیانی که در نهرند خواهند مرد، و نهر گندیده شود و مصریان نوشیدن آب نهر را مکروه خواهند داشت.»
و خداوند به موسی گفت: «ه هارون بگو عصای خود را بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن، بر نهرهای ایشان، و جویهای ایشان، و دریاچه های ایشان، و همه حوضهای آب ایشان، تا خون شود، و در تمامی زمین مصر در ظروف چوبی و ظروف سنگی، خون خواهد بود.»
و موسی و هارون چنانکه خداوند امر فرموده بود، کردند. و عصارا بلند کرده، آب نهر را به حضور فرعون و به حضور ملازمانش زد، و تمامی آب نهر به خون مبدل شد.

۲۱ و ماهیانی که در نهر بودند، مردند. و نهر یکنگندید، و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید، و در تمامی زمین مصر خون بود.
۲۲ و جادوگران مصر به افسونهای خویش هم چنین کردند، و دل فرعون سخت شد، که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.
۲۳ و فرعون برگشته، به خانه خود رفت و بر این نیز دل خود را متوجه نساخت.
۲۴ و همه مصریان گردا گرد نهر برای آب خوردن حفره میزدند زیرا که از آب نهر نتوانستند نوشید.
۲۵ و بعد از آنکه خداوند نهر را زده بود، هفت روز سپری شد.

بلای وزغها

و خداوند موسی را گفت: «زد فرعون برو، و به وی بگو خداوند چنین میگوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند، و اگر تو از رها کردن ایشان ابا میکنی، همانا من تمامی حدود تو را به وزغها مبتلا سازم.

۳ و نهر، و زغهار ابه کثرت پیدا نماید، به حدی که برآمده، به خانه‌ات و خوابگاهت و بسترت و خانه‌های بندگانت و بر قومت و به تنورهایت و تغارهای خمیرت، در خواهند آمد، و بر تو و قوم تو و همه بندگان تو و زغهار خواهند آمد.»

و خداوند به موسی گفت: «ه‌هارون بگو: دست خود را با عصای خویش بر نهرها و جویها و دریاچه‌ها دراز کن، و وزغهار بر زمین مصر بر آو.» پس چون هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد، وزغهار برآمده، زمین مصر را پوشانیدند.

۷ و جادوگران به افسوسنهای خود چنین کردند، و وزغهار بر زمین مصر بر آوردند.

۸ آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده، گفت: «زد خداوند دعا کنید، تا وزغهار از من و قوم من دور کند، و قوم را رها خواهم کرد تا برای خداوند قربانی گذرانند.»

موسی به فرعون گفت: «قتی را برای من معین فرما که برای تو و بندگانت و قومت دعا کنم تا وزغهار از تو و خانه‌ات نابود شوند و فقط در نهر بمانند.»

گفت: «ردا» موسی گفت: «واقف سخن تو خواهد شد تا بدانی که مثل یهوه خدای مادیگری نیست،

و وزغهار از تو و خانه‌ات و بندگانت و قومت دور خواهند شد و فقط در نهر باقی خواهند ماند.»

و موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند و موسی در باره وزغهایی که بر فرعون فرستاده بود، نزد خداوند استغاثه نمود.

۱۳ و خداوند موافق سخن موسی عمل نمود و وزغها از خانه‌ها و از دها و از صحراها مرند،

و آنها را توده توده جمع کردند و زمین متعفن شد.

۱۵ اما فرعون چون دید که آسایش پدید آمد، دل خود را سخت کرد و بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای پشه‌ها

و خداوند به موسی گفت: «ه‌هارون بگو که عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بر زمین تمامی زمین مصر پشه‌ها بشود.»

پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در کل ارض مصر پشه‌ها گردید،

و جادوگران به افسوسنهای خود چنین کردند تا پشه‌ها بیرون آورند اما نتوانستند و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید شد.

۱۹ و جادوگران به فرعون گفتند: «بن انگشت خداست.» اما فرعون را دل سخت شد که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای مگسها

و خداوند به موسی گفت: «امدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست. اینک بسوی آب بیرون می‌آید. و او را بگو: خداوند چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند،

زیرا اگر قوم مرا رها نکنی، همانا من بر تو و بندگانت و قومت و خانه‌هایت انواع مگسها فرستم و خانه‌های مصریان و زمینی نیز که بر آند از انواع مگسها پر خواهد شد.

۲۲ و در آن روز زمین جوشن را که قوم من در آن مقیمند، جدا سازم که در آنجا مگسی نباشد تا بدانی که من در میان این زمین یهوه هستم.

۲۳ و فرقی در میان قوم خود و قوم تو گذارم. فرد این علامت خواهد شد.»

و خداوند چنین کرد و انواع مگسهای بسیار به خانه فرعون و به خانه‌های بندگانش و به تمامی زمین مصر آمدند و زمین از مگسها ویران شد.

و فرعون موسی و هارون را خوانده گفت: «روید و برای خدای خود قربانی در این زمین بگذارانید.»

موسی گفت: «نبن کردن نشاید زیرا آنچه مکروه مصریان است برای یهوه خدای خود ذبح میکنیم. اینک چون مکروه مصریان را پیش روی

ایشان ذبح نمایم، آیا ما را سنگسار نمی کنند؟

سفر سه روزه به صحرا برویم و برای یهوه خدای خود قربانی بگذارانیم چنانکه به ما امر خواهد فرمود.»

فرعون گفت: «ن شمارا رهایی خواهم داد تا برای یهوه، خدای خود، در صحرا قربانی گذرانید لیکن بسیار دور مرید و برای من دعا کنید.»

موسی گفت: «مانا من از حضورت بیرون میروم و نزد خداوند دعا میکنم و مگسها از فرعون و بندگانش و قومش فردا دور خواهند شد اما ز نهار فرعون

بار دیگر حیلہ نکند که قوم را رهایی ندهد تا برای خداوند قربانی گذرانند.»

پس موسی از حضور فرعون بیرون شده نزد خداوند دعا کرد،

و خداوند موافق سخن موسی عمل کرد و مگسها از فرعون و بندگانش و قومش دور کرد که یکی باقی نماند.

۳۲ اما در این مرتبه نیز فرعون دل خود را سخت ساخته، قوم رارهایی نداد.

بلا بر مواشی

و خداوند به موسی گفت: «زد فرعون برو و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین میگوید: قوم مرا هاکن تا مرا عبادت کنند.

۲ زیرا اگر تو از رهایی دادن با نمامی و ایشان را باز نگاه داری،

همانا دست خداوند بر مواشی تو که در صحرا بند خواهد شد، بر اسبان و الاغان و شتران و گاو و گوسفندان، یعنی و بایی بسیار سخت.

۴ و خداوند در میان مواشی اسرائیلیان و مواشی مصریان فرقی خواهد گذاشت که از آنچه مال بنیاسرائیل است، چیزی نخواهد مرد.»

و خداوند وقتی معین نموده، گفت: «ردا خداوند این کار را در این زمین خواهد کرد.»

پس در فردا خداوند این کار را کرد و همه مواشی مصریان مردند و از مواشی بنیاسرائیل یکی هم نمرد.

۷ و فرعون فرستاد و اینک از مواشی اسرائیلیان یکی هم نمرده بود اما دل فرعون سخت شده، قوم رارهایی نداد.

بلا ی دملها

و خداوند به موسی و هارون گفت: «زخا کستر کوره، مشت های خود را بر کرده، بر دراید و موسی آن را به حضور فرعون بسوی آسمان پراشانند،

و غبار خواهد شد بر تمامی زمین مصر و سوزشی که دملها بیرون آورد بر انسان و بر بهایم در تمامی زمین مصر خواهد شد.»

پس از خا کستر کوره گرفتند و به حضور فرعون ایستادند و موسی آن را بسوی آسمان پرا کند، و سوزشی پدید شده، دملها بیرون آورد، در انسان و در بهایم.

۱۱ و جادوگران به سبب آن سوزش به حضور موسی نتوانستند ایستاد، زیرا که سوزش بر جادوگران و بر همه مصریان بود.

۱۲ و خداوند دل فرعون را سخت ساخت که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند به موسی گفته بود.

بلا ی تگرگ

و خداوند به موسی گفت: «امدادان برخاسته، پیش روی فرعون بایست، و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین میگوید: قوم مرا هاکن تا مرا عبادت نمایند.

۱۴ زیرا در این دفعه تمامی بلا یای خود را بر دل تو و بندگانت و قومت خواهد فرستاد، تا بدانی که در تمامی جهان مثل من نیست.

۱۵ زیرا اگر تا کنون دست خود را دراز کرده، و تو را و قومت را به و یا مبتلا ساخته بودم، هر آینه از زمین هلاک میشدی.

۱۶ و لکن برای همین تو را بر پاداشته ام تا قدرت خود را به تو نشان دهم، و نام من در تمامی جهان شایع شود.

۱۷ و آیا تا بحال خویشتن را بر قوم من بر ترمی سازی و ایشان رارهایی نمی دهی؟

همانا فردا این وقت، تگرگی بسیار سخت خواهد بارانید، که مثل آن در مصر از روز بنیانش تا کنون نشده است.

۱۹ پس الان بفرست و مواشی خود و آنچه را در صحرا داری جمع کن، زیرا که بر هر انسان و بهایی که در صحرا یافته شوند، و به خانها جمع نشوند، تگرگ فرود خواهد آمد و خواهند مرد.»

پس هر کس از بندگان فرعون که از قول خداوند ترسید، نوکران و مواشی خود را به خانها گریزانید.

۲۱ اما هر که دل خود را به کلام خداوند متوجه نساخت، نوکران و مواشی خود را در صحرا و گذاشت.

۲۲ و خداوند به موسی گفت: «ست خود را به سوی آسمان دراز کن، تا در تمامی زمین مصر تگرگ بشود، بر انسان و بر بهایم و بر همه نباتات صحرا، در کل ارض مصر.»

پس موسی عصای خود را به سوی آسمان دراز کرد، و خداوند رعد و تگرگ داد، و آتش بر زمین فرود آمد، و خداوند تگرگ بر زمین مصر بارانید.

۲۴ و تگرگ آمد و آنتی که در میان تگرگ آمیخته بود، و به شدت سخت بود، که مثل آن در تمامی زمین مصر از زمانی که امت شده بودند، نبود.

۲۵ و در تمامی زمین مصر، تگرگ آنچه را که در صحرا بود، از انسان و بهایم زد. و تگرگ همه نباتات صحرا را زد، و جمیع درختان صحرا را شکست.

۲۶ فقط در زمین جوشن، جایی که بنیاسرائیل بودند، تگرگ نبود.

آنگاه فرعون فرستاده، موسی و هارون را خواند، و بدیشان گفت: «این مرتبه نگاه کرده ام، خداوند عادل است و من و قوم من گناهکاریم.

۲۸ نزد خداوند دعا کنید، زیرا کافی است تا رعد های خدا و تگرگ دیگر نشود، و شمارا را خواهد کرد، و دیگر درنگ نخواهد نمود.»

موسی به وی گفت: «از شهر بیرون روم، دستهای خود را نزد خداوند خواهم افراشت، تا رعد ها موقوف شود، و تگرگ دیگر نیاید، تا بدانی جهان از آن خداوند است.

۳۰ و اما تو و بندگانت، میدانم که تا بحال از یهوه خدا نخواهید ترسید.»

و گمان وجود زده شد، زیرا که جو خوشه آورده بود، و گمان تخم داشته.
۳۲ و اما گندم و خلر زده نشد زیرا که متاخر بود.

۳۳ و موسی از حضور فرعون از شهر بیرون شده، دستهای خود را نزد خداوند برافراشت، و وعده ها و تگرگ موقوف شد، و باران بر زمین نبارید.

۳۴ و چون فرعون دید که باران و تگرگ و وعده ها موقوف شد، باز نگاه ورزیده، دل خود را سخت ساخت، هم او و هم بند گانش.

۳۵ پس دل فرعون سخت شده، بنیاسرائیل را رهایی نداد، چنانکه خداوند به دست موسی گفته بود.

بلای ملخها

و خداوند به موسی گفت: «زد فرعون بروزی را که من دل فرعون و دل بند گانش را سخت کرده ام، تا این آیات خود را در میان ایشان ظاهر سازم.

۲ و تا آنچه در مصر کردم و آیات خود را که در میان ایشان ظاهر ساختم، بگوش پست و پسر پست باز گویی تا بدانید که من یهوه هستم.»

پس موسی و هارون نزد فرعون آمده، به وی گفتند: «هوه خدای عبرانیان چنین میگوید: تا به کی از تواضع کردن به حضور من ابا خواهی نمود؟ قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند.

۴ زیرا اگر تو از رها کردن قوم من ابا کنی، هر آینه من فردا ملخها در حد و تو فرود آورم.

۵ که روی زمین را مستور خواهند ساخت، به حدی که زمین را نتوان دید، و تخته آنچه رسته است که برای شما از تگرگ باقیمانده، خواهند خورد، و هر درختی را که برای شما در صحرا رویده است، خواهند خورد.

۶ و خانه تو و خانه های بند گانت و خانه های همه مصریان را پر خواهند ساخت، به مرتبهای که پدران و پدران پدران از روزی که بر زمین بوده اند تا لیوم ندیده اند.» پس روگردانیده، از حضور فرعون بیرون رفت.

آنگاه بندگان فرعون به وی گفتند: «ابه کی برای ما این مرد دمی باشد؟ این مرد ما را رها کن تا یهوه، خدای خود را عبادت نمایند. مگر تا بحال ندانستهای که مصر ویران شده است؟»

پس موسی و هارون را نزد فرعون برگردانیدند، و او به ایشان گفت: «روید و یهوه، خدای خود را عبادت کنید، لیکن کیستند که میروند؟»

موسی گفت: «اجوانان و پیران خود خواهیم رفت، با پسران و دختران، و گوسفندان و گاوان خود خواهیم رفت، زیرا که ما را عیدی برای خداوند است.»

بدیشان گفت: «داوند با شما چنین باشد، اگر شمار ابا اطفال شمارهایی دهم با حذر باشید زیرا که بدی پیش روی شماست!

نه چنین! بلکه شما که بالغ هستید رفته، خداوند را عبادت کنید، زیرا که این است آنچه خواسته بودید.» پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند.

و خداوند به موسی گفت: «ست خود را برای ملخها بر زمین مصر دراز کن، تا بر زمین مصر برآیند، و همه نباتات زمین را که از تگرگ مانده است، بخورند.» پس موسی عصای خود را بر زمین مصر دراز کرد، و خداوند تمامی آن روز، و تمامی آن شب را بادی شرقی بر زمین مصر وزانید، و چون صبح شد، باد شرقی

ملخها را آورد.

۱۴ و ملخها بر تمامی زمین مصر برآمدند، و در همه حد و مصر نشستند، بسیار سخت که قبل از آن چنین ملخها نبود، و بعد از آن نخواهد بود.

۱۵ و روی تمامی زمین را پوشانیدند، که زمین تاریک شد و همه نباتات زمین و همه میوه درختان را که از تگرگ باقیمانده بود، خوردند، به حدی که هیچ سبزی بر درخت، و نبات صحرا در تمامی زمین مصر نماند.

۱۶ آنگاه فرعون، موسی و هارون را به زودی خوانده، گفت: «یهوه خدای شما و یهوه شما نگاه کرده ام.

۱۷ و اکنون این مرتبه فقط نگاه مرا عفو فرمایید، و از یهوه خدای خود استدعا نمائید تا این موت را فقط از من بر طرف نماید.»

پس از حضور فرعون بیرون شده، از خداوند استدعا نمود.

۱۹ و خداوند باد غربی بسیار سخت برگردانید، که ملخها را برداشته، آنها را به دریای قلمز ریخت، و در تمامی حد و مصر ملخی نماند.

۲۰ اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، که بنیاسرائیل را رهایی نداد.

بلای تاریکی

و خداوند به موسی گفت: «ست خود را به سوی آسمان برافراز، تا تاریکی بر زمین مصر پدید آید، تا تاریکی که بتوان احساس کرد.»

پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت، و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد.

۲۳ و یکدیگر را نمی دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برنخواست، لیکن برای جمیع بنیاسرائیل در مسکنهای ایشان روشنایی بود.

۲۴ و فرعون موسی را خوانده، گفت: «روید خداوند را عبادت کنید، فقط گله ها و رمه های شما بماند، اطفال شما نیز با شما بروند.»

موسی گفت: «با یح و قربانی های سوختنی نیز میباید به دست ما بدهی، تا نزد یهوه، خدای خود بگذرانیم.»

۲۶ مواشی مانیز با ما خواهد آمد، یک سبی باقی نخواهد ماند زیرا که از اینها برای عبادت یهوه، خدای خود میباید گرفت، و تا بدانجا نرسیم، نخواهیم دانست به چه چیز خداوند را عبادت کنیم.»

و خداوند، دل فرعون را سخت گردانید که از رهایی دادن ایشان با نمود.

۲۸ پس فرعون وی را گفت: «حضور من برو! و با حذر باش که روی مرا دیگر نبینی، زیرا در روزی که مرا ببینی خواهی مرد.»

موسی گفت: «یکو گفتم، روی تو را دیگر نخواهم دید.»

بلای آخر

و خداوند به موسی گفت: «ک بلای دیگر بر فرعون و بر مصر میآورد، و بعد از آن شمارا از اینجارهایی خواهد داد، و چون شمارا رها کند، البته شمارا بالکلیه از اینجا خواهد راند.

۲ اکنون به گوش قوم بگو که هر مرد از همسایه خود، و هر زن از همسایه اش آلات نقره و آلات طلا بخواهند.»

و خداوند قوم را در نظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیز در زمین مصر، در نظر بندگان فرعون و در نظر قوم، بسیار بزرگ بود.

۴ و موسی گفت: «داوند چنین میگوید: قریب به نصف شب در میان مصر بیرون خواهم آمد.

۵ و هر نخست زاده‌های که در زمین مصر باشد، از نخست زاده فرعون که بر تختش نشسته است، تا نخست زاده کنیزی که در پشت دستاس باشد، و همه نخست زادگان بهایم خواهند مرد.

۶ و نعره عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مثل آن نشده، و مانند آن دیگر نخواهد شد.

۷ اما بر جمیع بنیاسرائیل سگی زبان خود را تیز نکند، نه بر انسان و نه بر بهایم، تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرقی گذارده است.

۸ این همه بندگان توبه نزد من فرود آمده، و مرا تعظیم کرده، خواهند گفت: تو و تمامی قوم که تابع تو باشی، بیرون روید! و بعد از آن بیرون خواهم رفت.»

و خداوند به موسی گفت: «رعون به شما گوش نخواهد گرفت، تا آیات من در زمین مصر زیاد شود.»

و موسی و هارون جمیع این آیات را به حضور فرعون ظاهر ساختند. اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، و بنیاسرائیل را از زمین خود رهایی نداد.

عید فطیر

و خداوند موسی و هارون را در زمین مصر مخاطب ساخته، گفت:

«بن ماه برای شما سه ماهها باشد، این اول از ماههای سال برای شماست.

۳ تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده، گویند که در دهم این ماه هر یکی از ایشان برهای به حسب خانه‌های پدران خود بگیرند، یعنی برای هر خانه یک بره.

۴ و اگر اهل خانه برای بره کم باشند، آنگاه او و همسایه اش که مجاور خانه او باشد آن را به حسب شماره نفوس بگیرند، یعنی هر کس موافق خوراکش بره را حساب کند.

۵ بره شما بیعیب، نرینه یکساله باشد، از گوسفندان یا از بزها آن را بگیرید.

۶ و آن را تا چهار دهم این ماه نگاه دارید، و تمامی انجمن جماعت بنیاسرائیل آن را در عصر ذبح کنند.

۷ و از خون آن بگیرند، و آن را بر هر دو قایمه، و سردر خانه که در آن، آن را میخورند، پاشند.

۸ و گوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده، بانان فطیر و سبزیهای تلخ آن را بخورند.

۹ و از آن هیچ خام نخورید، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده، کلهاش و پاچه هایش و اندرونش را.

۱۰ و چیزی از آن تا صبح نگاه مدارید، و آنچه تا صبح مانده باشد به آتش بسوزانید.

۱۱ و آن را بدین طور بخورید: کمر شما بسته، و نعلین بر پایهای شما، و عصا در دست شما، و آن را به تعجیل بخورید، چونکه فصیح خداوند است.

«در آن شب از زمین مصر عبور خواهم کرد، و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهم زد، و بر تمامی خدایان مصر دوری خواهم کرد. من یهوه هستم.»

۱۳ و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه‌هایی که در آنها میباشید، و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را میزنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد.

۱۴ و آن روز، شمارا برای یادگاری خواهد بود، و در آن، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آن را به قانون ابدی، نسلا بعد نسل عید نگاه دارید.

- ۱۵ هفت روز نان فطیر خوردید، در روز اول خمیر مایه را از خانه های خود بیرون کنید، زیرا هر که از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از اسرائیل منقطع گردد.
- ۱۶ و در روز اول، محفل مقدس، و در روز هفتم، محفل مقدس برای شما خواهد بود. در آنها هیچ کار کرده نشود جز آنچه هر کس باید بخورد؛ آن فقط در میان شما کرده شود.
- ۱۷ پس عید فطیر را نگاه دارید، زیرا که در همان روز لشکرهای شما را از زمین مصر بیرون آوردم. بنابراین، این روز را در نسلهای خود به فریضه ابدی نگاه دارید.
- ۱۸ در ماه اول در روز چهاردهم ماه، در شام، نان فطیر بخورید، تا شام بیست و یکم ماه.
- ۱۹ هفت روز خمیر مایه در خانه های شما یافت نشود، زیرا هر که چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از جماعت اسرائیل منقطع گردد، خواه غریب باشد خواه بومی آن زمین.
- ۲۰ هیچ چیز خمیر شده نخورید، در همه مساکن خود فطیر بخورید.»
- پس موسی جمیع مشایخ اسرائیل را خوانده، بدیشان گفت: «روید و برهای برای خود موافق خاندانهای خویش بگیرید، و فصیح را ذبح نمایید.
- ۲۲ و دستهای از زوفا گرفته، در خونی که در طشت است فرو برید، و بر سر درود و قایمه آن، از خونی که در طشت است بزنید، و کسی از شما از در خانه خود تا صبح بیرون نرود.
- ۲۳ زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند و چون خون را بر سر درود و قایمهاش بیند، همانا خداوند از در گذرد و نگذارد که هلاک کننده به خانه های شما در آید تا شمارا بزند.
- ۲۴ و این امر را برای خود و پسران خود به فریضه ابدی نگاه دارید.
- ۲۵ و هنگامی که داخل زمینی شدید که خداوند حسب قول خود، آن را به شما خواهد داد. آنگاه این عبادت را امری دارید.
- ۲۶ و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شما چیست، گوید این قربانی فصیح خداوند است، که از خانه های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه های ما را خلاصی داد.» پس قوم به روی در افتاده، سجده کردند.
- ۲۸ پس بنی اسرائیل رفته، آن را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود همچنان کردند.
- ۲۹ و واقع شد که در نصف شب، خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را، از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسیری که در زندان بود، و همه نخست زاده های بهایم را زد.

خروج عظیم

- و در آن شب فرعون و همه بندگانش و جمیع مصریان برخاستند و نعره عظیمی در مصر برپا شد، زیرا خانهای نبود که در آن میتی نباشد.
- ۳۱ و موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: «رخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، هم شما و جمیع بنی اسرائیل! و رفته، خداوند را عبادت نمایید، چنانکه گفتید.
- ۳۲ گلهها و رمه های خود را نیز چنانکه گفتید، برداشته، بروید و مرا نیز برکت دهید.»
- و مصریان نیز بر قوم الحاح نمودند تا ایشان را بزودی از زمین روانه کنند، زیرا گفتند ما همه مردهایم.
- ۳۴ و قوم، آرد سرشته خود را پیش از آنکه خمیر شود برداشتند، و تغارهای خویش را در رختها بردوش خود بستند.
- ۳۵ و بنی اسرائیل به قول موسی عمل کرده، از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند.
- ۳۶ و خداوند قوم را در نظر مصریان مکرم ساخت، که هر آنچه خواستند بدیشان دادند. پس مصریان را غارت کردند.
- ۳۷ و بنی اسرائیل از عرمسیس به سکوت کوچ کردند، قریب ششصد هزار مرد پیاده، سوای اطفال.
- ۳۸ و گروهی مختلفه بسیار نیز همراه ایشان بیرون رفتند، و گلهها و رمهها و مواشی بسیار سنگین.
- ۳۹ و از آرد سرشته، که از مصر بیرون آورده بودند، قرصهای فطیر پختند، زیرا خمیر نشده بود، چونکه از مصر رانده شده بودند، و نتوانستند در رنگ کنند، و زاد سفر نیز برای خود مهیا نکرده بودند.
- ۴۰ و توقف بنی اسرائیل که در مصر کرده بودند، چهار صد و سی سال بود.
- ۴۱ و بعد از انقضای چهار صد و سی سال در همان روز به وقوع پیوست که جمیع لشکرهای خدا از زمین مصر بیرون رفتند.

۴۲ این است شبی که برای خداوند باید نگاه داشت، چون ایشان را از زمین مصر بیرون آورد. این همان شب خداوند است که بر جمیع بنیاسرائیل نسلا بعد نسل واجب است که آن را نگاه دارند.

قوانین فصیح

و خداوند به موسی و هارون گفت: «این است فریضه فصیح که هیچ بیگانه از آن نخورد.

۴۴ و اما هر غلام زر خرید، او را ختنه کن و پس آن را بخورد.

۴۵ تزیل و مزدوران را نخورند.

۴۶ در یک خانه خورده شود، و چیزی از گوشتش از خانه بیرون مبر، و استخوانی از آن مشکند.

۴۷ تمامی جماعت بنیاسرائیل آن را نگاه بدارند.

و اگر غریبی نزد تو تزیل شود، و بخواد فصیح را برای خداوند مرعی بدارد، تمامی ذکوراتش مختون شوند، و بعد از آن نزدیک آمده، آن را نگاه دارد، و مانند بومی زمین خواهد بود و اما هر نامختون از آن نخورد.

۴۹ یک قانون خواهد بود برای اهل وطن و بجهت غریبی که در میان شما تزیل شود،»

پس تمامی بنیاسرائیل این را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود، عمل نمودند.

۵۱ و واقع شد که خداوند در همان روز بنیاسرائیل را بالشکرهای ایشان از زمین مصر بیرون آورد.

نخست زادگان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نخست زاده‌های را که رحم را بگشاید، در میان بنیاسرائیل، خواه از انسان خواه از بهایم، تقدیس نما؛ و از آن من است.»

و موسی به قوم گفت: «این روز را که از مصر از خانه غلامی بیرون آمدید، یاد دارید، زیرا خداوند شمارا به قوت دست، از آنجا بیرون آورد، پس نان خمیر، خورده نشود.

۴ این روز، در ماه ایبیب بیرون آمدید.

۵ و هنگامی که خداوند تورا به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و حویان و یبوسیان داخل کند، که با پدران تو قسم خورد که آن را به تو بدهد، زمینی

که به شیر و شهد جاری است، آنگاه این عبادت را در این ماه بجای آور.

۶ هفت روز نان فطیر بخور، و در روز هفتمین عید خداوند است.

۷ هفت روز نان فطیر خورده شود، و هیچ چیز خمیر شده نزد تو دیده نشود، و خمیر مایه نزد تو در تمامی حدودت پیدا نشود.

۸ و در آن روز پس خود را خبر داده، بگو: این است بهسب آنچه خداوند به من کرد، وقتی که از مصر بیرون آمدم.

۹ و این برای تو علامتی بردستت خواهد بود و تذکری برای در میان دو چشمت، تا شریعت خداوند در دهانت باشد. زیرا خداوند تورا به دست قوی از مصر بیرون آورد.

۱۰ و این فریضه را در موشم سال به سال نگاه دار.

«هنگامی که خداوند تورا به زمین کنعانیان در آورد، چنانکه برای تو و پدرانت قسم خورد، و آن را به تو بخشید.

۱۲ آنگاه هر چه رحم را گشاید، آن را برای خدا جدا بساز، و هر نخست زاده‌های از بچه‌های بهایم که از آن توست، نرینه‌ها از آن خداوند باشد.

۱۳ و هر نخست زاده الاغ را به بره‌های فدیة بده، و اگر فدیة ندهی گردش را بشکن، و هر نخست زاده انسان را از پسرانت فدیة بده.

۱۴ و در زمان آینده چون پسرت از تو سوال کرده، گوید که این چیست، او را بگو، یهوه ما را به قوت دست از مصر، از خانه غلامی بیرون آورد.

۱۵ و چون فرعون ازها کردن مادل خود را ساخت، و واقع شد که خداوند جمیع نخست زادگان مصر را از نخست زاده انسان تا نخست زاده بهایم

کشت. بنابراین من همه نرینه‌ها را که رحم را گشاید، برای خداوند بجز میکنم، لیکن هر نخست زاده‌های از پسران خود را فدیة میدهم.

۱۶ و این علامتی بردستت و عصابهای در میان چشمان تو خواهد بود، زیرا خداوند ما را بقوت دست از مصر بیرون آورد.»

ستون ابرو آتش

و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از راه زمین فلسطینیان رهبری نکرد، هر چند آن نزدیک تر بود. زیرا خدا گفت: «بادا

که چون قوم جنگ بینند، پشیمان شوند و به مصر برگردند.»

اما خدا قوم را از راه صحرای دریای قزم دور گردانید. پس بنیاسرائیل مسلح شده، از زمین مصر برآمدند.

۱۹ و موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، زیرا که او بنیاسرائیل را قسم سخت داده، گفته بود: «راینه خدا از شما تفقد خواهد نمود و استخوانهای مرا از اینجا با خود خواهید برد.»

و از سکوت کوچ کرده، در ایام به کنار صحرا اردو زدند.

۲۱ و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر میرفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد، و روز و شب راه روند.

۲۲ و ستون ابر در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم بر نداشت.

گذشتن از دریا

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ه بنیاسرائیل بگو که برگزیده، برابر فم الحیروت در میان مجدل و دریا اردو زنند. و در مقابل بعل صفون، در برابر آن به کنار دریا اردو زنید.

۳ و فرعون در باره بنیاسرائیل خواهد گفت: در زمین گرفتار شده‌اند، و صحرا آنها را محصور کرده است.

۴ و دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را تعاقب کند، و در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهم، تا مصریان بدانند که من یهوه هستم.» پس چنین کردند.

۵ و به پادشاه مصر گفته شد که قوم فرار کردند، و دل فرعون و بندگانش بر قوم متغیر شد، پس گفتند: «ین چیست که کردیم که بنیاسرائیل را از بندگی خود رهایی دادیم؟»

پس ارا به خود را بیار است، و قوم خود را با خود برداشت،

و ششصد ارا به برگزیده برداشت، و همه ارا به های مصر را و سرداران را بر جمیع آنها.

۸ و خداوند دل فرعون، پادشاه مصر را سخت ساخت تا بنیاسرائیل را تعاقب کرد، و بنیاسرائیل به دست بلند بیرون رفتند.

و مصریان با تمامی اسبان و ارا به های فرعون و سوارانش و لشکرش در عقب ایشان تاخته، بدیشان در رسیدند، وقتی که به کنار دریا نزد فم الحیروت، برابر بعل صفون فرود آمده بودند.

۱۰ و چون فرعون نزدیک شد، بنیاسرائیل چشمان خود را بالا کرده، دیدند که اینک مصریان از عقب ایشان می آیند. پس بنیاسرائیل سخت بترسیدند، و نزد خداوند فریاد آوردند.

۱۱ و به موسی گفتند: «یا در مصر قبرهانی بود که ما را برداشته‌ای تا در صحرا بمیریم؟ این چیست به ما کردی که ما را از مصر بیرون آوردی؟

آیا این آن سخن نیست که به تود در مصر گفتیم که ما را بگذارتا مصریان را خدمت کنیم؟ زیرا که ما را خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا!»
موسی به قوم گفت: «ترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امر و زان را برای شما خواهد کرد، زیرا مصریان را که امر و زدید تا به ابد دیگر نخواهید دید.»

۱۴ خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید.»

و خداوند به موسی گفت: «را نزد من فریاد میکنی؟ بنیاسرائیل را بگو که کوچ کنند.

و اماتو عصای خود را برافرازد دست خود را بر دریا دراز کرده، آن را منشق کن، تا بنیاسرائیل از میان دریا برخشکی راه سپر شوند.

۱۷ و اما من اینک، دل مصریان را سخت میسازم، تا از عقب ایشان بیایند، و از فرعون و تمامی لشکر او و ارا به ها و سوارانش جلال خواهم یافت.

۱۸ و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، وقتی که از فرعون و ارا به هایش و سوارانش جلال یافته باشم.»

و فرشته خدا که پیش اردوی اسرائیل میرفت، حرکت کرده، از عقب ایشان خرامید، و ستون ابر از پیش ایشان نقل کرده، در عقب ایشان بایستاد.

۲۰ و میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل آمده، از برای آنها بر و تاریکی میبود، و اینها در شب روشنایی میداد که تمامی شب نزدیک یکدیگر نیامدند.

۲۱ پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را به باد شرقی شدید، تمامی آن شب برگردانیده، دریا را خشک ساخت و آب منشق گردید.

۲۲ و بنیاسرائیل در میان دریا برخشکی می رفتند و آبها برای ایشان بر راست و چپ، دیوار بود.

۲۳ و مصریان با تمامی اسبان و ارا به ها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته، به میان دریا درآمدند.

۲۴ و در یاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت، و اردوی مصریان را آشفته کرد.

۲۵ و چرخهای ارا به های ایشان را بیرون کرد، تا آنها را به سنگینی برانند و مصریان گفتند: «ز حضور بنیاسرائیل بگریزیم! زیرا خداوند برای ایشان با مصریان جنگ میکند.»

و خداوند به موسی گفت: «ست خود را بردر یادراز کن، تا آبهامبر مصریان برگردد، و برارابهها و سواران ایشان.» پس موسی دست خود را بردر یادراز کرد، و به وقت طلوع صبح، دریا به جریان خود برگشت، و مصریان به مقابلش گریختند، و خداوند مصریان را در میان دریا به زیر انداخت.

۲۸ و آبهامبر گشته، عرابهها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا درآمده بودند، پوشانید، که یکی از ایشان هم باقی نماند.

۲۹ اما بنیاسرائیل در میان دریا به خشکی رفتند، و آبهامبر برای ایشان دیواری بود به طرف راست و به طرف چپ.

۳۰ و در آن روز خداوند اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد و اسرائیل مصریان را به کنار دریا مرده دیدند.

۳۱ و اسرائیل آن کار عظیمی را که خداوند به مصریان کرده بود دیدند، و قوم از خداوند ترسیدند، و به خداوند و به بنده او موسی ایمان آوردند.

سرودهایی

آنگاه موسی و بنیاسرائیل این سرود را برای خداوند سراپیده، گفتند که «هوه را سرود میخوانم زیرا که با جلال مظفر شده است.

اسب و سوارش را به دریا انداخت.

خداوند قوت و تسبیح من است.

و اونجات من گردیده است.

این خدای من است، پس او را تعجید میکنم.

خدای پدر من است، پس او را متعال میخوانم.

خداوند مرد جنگی است.

نام او یهوه است.

ارابهها و لشکر فرعون را به دریا انداخت.

مبارزان برگزیده او در دریای قزم غرق شدند.

لجهها ایشان را پوشانید.

مثل سنگ به ژرفیافرو رفتند.

دست راست توای خداوند، به قوت جلیل گردیده.

دست راست توای خداوند، دشمن را خرد شکسته است.

و به کثرت جلال خود خصمان را منهدم ساختهای.

غضب خود را فرستاده، ایشان را چون خاشاک سوزانیدههای.

و به نفخه بینی تو آبهامبر را هم گردید.

و موجها مثل توده باستاند و لجهها در میان دریا منجمد گردید.

دشمن گفت تعاقب میکنم و ایشان را فرو میگیرم.

و غارت را تقسیم کرده، جانم از ایشان سیر خواهد شد.

شمشیر خود را کشیده، دست من ایشان را هلاک خواهد ساخت.

و چون به نفخه خود دمیدی، دریا ایشان را پوشانید.

کیست مانند توای خداوند در میان خدایان؟

کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟

چون دست راست خود را دراز کردی، زمین ایشان را فرو برد.

این قوم خویش را که فدیه دادی، به رحمانیت خود، رهبری نمودی.

ایشان را به قوت خویش به سوی مسکن قدس خود هدایت کردی.

امتها چون شنیدند، مضطرب گردیدند.

لرزه بر سکنه فلسطین مستولی گردید.

آنگاه امرای ادم در حیرت افتادند.

و اکابر موآب را لرزه فرو گرفت، و جمیع سکنه کنعان گداخته گردیدند.

ترس و هراس، ایشان را فرو گرفت.

از زرگی بازوی تو مثل سنگ ساکت شدند.
تا قوم تو ای خداوند عبور کنند.

تا این قومی که تو خریدهای، عبور کنند.

ایشان را داخل ساخته، در جبل میراث خود غرس خواهی کرد، به مکانی که تو ای خداوند مسکن خود ساختهای، یعنی آن مقام مقدسی که دستهای تو ای خداوند مستحکم کرده است.

خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابد الاباد.»

زیرا که اسبهای فرعون با اراجه‌ها و سوارانش به دریا درآمدند، و خداوند آب دریا را برایشان برگردانید. اما بنی اسرائیل از میان دریا به خشکی رفتند. و مریم نبیه، خواهر هارون، دف را به دست خود گرفته، و همه زنان از عقب وی دفها گرفته، رقصگان بیرون آمدند.

۲۱ پس مریم در جواب ایشان گفت: «داوند را بسرایید، زیرا که با جلال مظفر شده است، اسب و سوارش را به دریا انداخت.»
آب تلخ

پس موسی اسرائیل را از بحر قلزم کوچانید، و به صحرای شور آمدند، و سه روز در صحرا می‌رفتند و آب نیافتند.

۲۳ پس به ماره رسیدند، و از آب ماره نتوانستند نوشید زیرا که تلخ بود. از این سبب، آن را ماره نامیدند.

۲۴ و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «بنوشیم؟»

چون نزد خداوند استغاثه کرد، خداوند درختی بدو نشان داد، پس آن را به آب انداخت و آب شیرین گردید. و در آنجا فریضهای و شرعی برای ایشان قرارداد، و در آنجا ایشان را امتحان کرد.

۲۶ و گفت: «آینه اگر قول یهوه، خدای خود را بشنوی، و آنچه را در نظر او راست است بجا آوری، و احکام او را بشنوی، و تمامی فریض او را نگاه داری، همانا هیچیک از همه مرضیانی را که بر مصریان آورد هام بر تو نیاورم، زیرا که من یهوه، شفادهنده تو هستم.»

پس به ایلم آمدند، و در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا از آب خیمه زدند.

«ن»

پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلم کوچ کرده، به صحرای سین که در میان ایلم و سینا است در روز پانزدهم از ماه دوم، بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، رسیدند.

۲ و تمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند.

۳ و بنی اسرائیل بدیشان گفتند: «اش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، وقتی که نزد دیگهای گوشت مینشستیم و نان را سیر می‌خوریم، زیرا که ما را بدین صحرا بیرون آوردید، تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.»

آنگاه خداوند به موسی گفت: «مانا من نان از آسمان برای شما بارانم، و قوم رفته، کفایت هر روز را در روزش گیرند، تا ایشان را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار میکنند یا نه.

۵ و واقع خواهد شد در روز ششم، که چون آنچه را که آورده باشند درست نمایند، همانا دو چندان آن خواهد بود که هر روز برمی‌چینند.»

و موسی و هارون به همه بنی اسرائیل گفتند: «امگهان خواهید دانست که خداوند شمار از زمین مصر بیرون آورده است.

۷ و بامدادان جلال خداوند را خواهید دید، زیرا که او شکایتی را که بر خداوند کرد هاید شنیده است، و ما چيستيم که بر ما شکایت میکنید؟»

و موسی گفت: «این خواهد بود چون خداوند، شامگاه شمارا گوشت دهد تا بخورید، و بامدادان، تاسیر شوید، زیرا خداوند شکایتهای شمارا که بروی کرد هاید شنیده است، و ما چيستيم؟ بر مانی، بلکه بر خداوند شکایت نمود هاید.»

و موسی به هارون گفت: «همه جماعت بنی اسرائیل بگوبه حضور خداوند نزدیک بیایید، زیرا که شکایتهای شمارا شنیده است.»

و واقع شد که چون هارون به تمامی جماعت بنی اسرائیل سخن گفت، به سوی صحرا نگر بستند و اینک جلال خداوند در ابر ظاهر شد.

۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«کایتی بنی اسرائیل را شنید هام، پس ایشان را خطاب کرده، بگو: در عصر گوشت خواهید خورد، و بامدادان سیر خواهید شد تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم.»

و واقع شد که در عصر، سلوی برآمده، لشکرگاه را پوشانیدند، و بامدادان شبم گرداگرد او نشست.

- ۱۴ و چون شب‌نمی که نشستند بود بر خاست، اینک بر روی صحرا چیزی دقیق، مدور و خورد، مثل ژاله بر زمین بود.
- ۱۵ و چون بنیاسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که این من است، زیرا که ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت: «بن آن نان است که خداوند به شامی دهد تا بخورید.»
- ۱۶ این است امری که خداوند فرموده است، که هر کس به قدر خوراک خود از این بگیرد، یعنی یک عومر برای هر نفر به حسب شماره نفوس خویش، هر شخص برای کسانی که در خیمه او باشند بگیرد.»
- پس بنیاسرائیل چنین کردند، بعضی زیاد و بعضی کم برچیدند.
- ۱۸ اما چون به عومر پیوندند، آنکه زیاد برچیده بود، زیاد نداشت، و آنکه کم برچیده بود، کم نداشت، بلکه هر کس به قدر خوراکش برچیده بود.
- ۱۹ و موسی بدیشان گفت: «نهار کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد.»
- لکن به موسی گوش ندادند، بلکه بعضی چیزی از آن تا صبح نگاه داشتند. و کرم‌ها بهم رسانیده، متعفن گردید، و موسی بدیشان خشمناک شد.
- و هر صبح، هر کس به قدر خوراک خود برمی چید، و چون آفتاب گرم میشد، میگذاخت.
- ۲۲ و واقع شد در روز ششم که نان مضاعف، یعنی برای هر نفری دو عومر برچیدند. پس همه روسای جماعت آمده، موسی را خبر دادند.
- ۲۳ او بدیشان گفت: «بن است آنچه خداوند گفت، که فردا آرامی است، و سبت مقدس خداوند. پس آنچه بر آتش باید پخت بپزید، و آنچه در آب باید جوشانید بجوشانید، و آنچه باقی باشد، برای خود ذخیره کرده، بجهت صبح نگاه دارید.»
- پس آن را تا صبح ذخیره کردند، چنانکه موسی فرموده بود، و نه متعفن گردید و نه کرم در آن پیدا شد.
- ۲۵ و موسی گفت: «مرو از این را بخورید زیرا که امروز سبت خداوند است، و در این روز آن را در صحرا نخواهید یافت.
- ۲۶ شش روز آن را برچینید، و روز هفتمین، سبت است. در آن نخواهد بود.»
- و واقع شد که در روز هفتم، بعضی از قوم برای برچیدن بیرون رفتند، اما نیافتند.
- ۲۸ و خداوند به موسی گفت: «ابه کی از نگاه داشتن وصایا و شریعت من ابا مینماید؟
- ببینید چونکه خداوند سبت را به شما بخشیده است، از این سبب در روز ششم، نان دو روز را به شما میدهد، پس هر کس در جای خود بنشیند و در روز هفتم هیچکس از مکانش بیرون نرود.»
- پس قوم در روز هفتمین آرام گرفتند.
- و خاندان اسرائیل آن را من نامیدند، و آن مثل تخم گشنیز سفید بود، و طعمش مثل قرصهای عسل.
- ۳۲ و موسی گفت: «بن امری است که خداوند فرموده است که عومری از آن پر کنی، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود، تا آن نان را ببینند که در صحرا، وقتی که شمار از زمین مصر بیرون آوردم، آن را به شما خورانیدم.»
- پس موسی به هارون گفت: «رفی بگیر، و عومری پر از من در آن بنه و آن را به حضور خداوند بگذار، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود.»
- چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، همچنان هارون آن را پیش (ابوت) گذاشت تا نگاه داشته شود.
- ۳۵ و بنیاسرائیل مدت چهل سال من را میخوردند، تا به زمین آباد رسیدند، یعنی تا به سر حد زمین کنعان داخل شدند، خوراک ایشان من بود.
- ۳۶ و اما عومر، دهیک ایفه است.

آبی از صخره

- و تمامی جماعت بنیاسرائیل به حکم خداوند طی منازل کرده، از صحرای سین کوچ کردند، و در رفیدیم اردو زدند، و آب نوشیدن برای قوم نبود.
- ۲ و قوم با موسی منازعه کرده، گفتند: «را آب بدهید تا بنوشیم.» موسی بدیشان گفت: «را با من منازعه میکنید، و چرا خداوند را امتحان مینمایید؟»
- و در آنجا قوم تشنه آب بودند، و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «را ما را از مصر بیرون آوردی، تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟»
- آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند.»
- خداوند به موسی گفت: «یش روی قوم برو، و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار، و عصای خود را که بدان نهر را زدی به دست خود گرفته، برو.
- ۶ همانا من در آنجا پیش روی تو آن صخره‌های که در حوریب است، میایستم، و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید، و قوم بنوشند.» پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد.
- ۷ و آن موضع را مسه و مر بیه نامید، به سبب منازعه بنیاسرائیل، و امتحان کردن ایشان خداوند را، زیرا گفته بودند: «یا خداوند در میان ما هست یا نه؟»

جنگ با عمالیک

پس عمالیک آمده، در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند.

- ۹ و موسی به یوشع گفت: «ردان برای ما برگزین و بیرون رفته، با عمالیک مقابله نما، و بامدادان من عصای خدا را به دست گرفته، بر قلعه کوه خواهم ایستاد.»
پس یوشع بطوری که موسی او را امر فرموده بود کرد، تا با عمالیک محاربه کند. موسی و هارون و حور بر قلعه کوه برآمدند.
- ۱۱ و واقع شد که چون موسی دست خود را برمی افراشت، اسرائیل غلبه می یافتند و چون دست خود را فرو می گذاشت، عمالیک چیره میشدند.
- ۱۲ و دستهای موسی سنگین شد. پس ایشان سنگی گرفته، زیرش نهادند که بر آن بنشینند. و هارون و حور، یکی از این طرف و دیگری از آن طرف، دستهای او را بر میداشتند، و دستهایش تا غروب آفتاب برقرار ماند.
- ۱۳ و یوشع، عمالیک و قوم او را به دم شمشیر منزم ساخت.
- ۱۴ پس خداوند به موسی گفت: «این را برای یادگاری در کتاب بنویس، و به سمع یوشع برسان که هر آینه ذکر عمالیک را از زیر آسمان محو خواهم ساخت.»
و موسی مذبحی بنا کرد و آن را یهوه نسی نامید.
- ۱۶ و گفت: «ایرا که دست بر تخت خداوند است، که خداوند را جنگ با عمالیک نسل بعد نسل خواهد بود.»

یترون پدرزن موسی

- و چون یترون، کاهن مدیان، پدرزن موسی، آنچه را که خدا با موسی و قوم خود، اسرائیل کرده بود شنید که خداوند چگونه اسرائیل را از مصر بیرون آورده بود،
آنگاه یترون پدرزن موسی، صفوره، زن موسی را برداشت، بعد از آنکه او را پس فرستاده بود.
- ۳ و دو پسر او را که یکی را جرشون نام بود، زیرا گفت: «زمین بیگانه غریب هستم.»
و دیگری را الیعازر نام بود، زیرا گفت: «خدا ی پدرم مدد کار من بوده، مرا از شمشیر فرعون رها نید.»
- پس یترون، پدرزن موسی، با پسران و زوجه اش نزد موسی به صحرا آمدند، در جایی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود.
- ۶ و به موسی خبر داد که من یترون، پدرزن تو با زن تو و دو پسرش نزد تو آمده ایم.
- ۷ پس موسی به استقبال پدرزن خود بیرون آمد و او را تعظیم کرده، بوسید و سلامتی یکدیگر را پرسیده، به خیمه درآمدند.
- ۸ و موسی پدرزن خود را از آنچه خداوند به فرعون و مصریان به خاطر اسرائیل کرده بود خبر داد، و از تمامی مشقتی که در راه بدیشان واقع شده، خداوند ایشان را از آن رها نیده بود.
- ۹ و یترون شاد گردید، به سبب تمامی احسانی که خداوند به اسرائیل کرده، و ایشان را از دست مصریان رها نیده بود.
- ۱۰ و یترون گفت: «تبارک است خداوند که شمار از دست مصریان و از دست فرعون خلاصی داده است، و قوم خود را از دست مصریان رها نیده.»
- ۱۱ الان دانستم که یهوه از جمیع خدایان بزرگتر است، خصوص در همان امری که بر ایشان تکبر میکردند.»
- و یترون، پدرزن موسی، قربانی سوختنی و ذبایح برای خدا گرفت، و هارون و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند تا با پدرزن موسی به حضور خدا انان بخورند.
بامدادان واقع شد که موسی برای داوری قوم بنشست، و قوم به حضور موسی از صبح تا شام ایستاده بودند.
- ۱۴ و چون پدرزن موسی آنچه را که او به قوم میکرد دید، گفت: «این چه کار است که تو با قوم مینمائی؟ چرا تو تنهایی نشینی و تمامی قوم نزد تو از صبح تا شام می ایستند؟»
- موسی به پدرزن خود گفت که «و من نزد من می آیند تا از خدا مسالت نمایند.
- ۱۶ هر گاه ایشان را دعوی شود، نزد من می آیند، و میان هر کس و همسایه اش داوری میکنم، و فرایض و شرایع خدا را بدیشان تعلیم میدهم.»
- پدرزن موسی به وی گفت: «اری که تومی کنی، خوب نیست.
- ۱۸ هر آینه تو و این قوم نیز که با تو هستند، خسته خواهید شد، زیرا که این امر برای تو سنگین است. تنها این را نمی توانی کرد.
- ۱۹ اکنون سخن مرا بشنو. تو را پند میدهم. و خدا با تو بود. و تو برای قوم به حضور خدا باش، و اموری ایشان را نزد خدا عرضه دار.
- ۲۰ و فرایض و شرایع را بدیشان تعلیم ده، و طریقی را که بدان میباید رفتار نمود، و عملی را که میباید کرد، بدیشان اعلام نما.
- ۲۱ و از میان تمامی قوم، مردان قابل را که خدا ترس و مردان امین، که از رشوت نفرت کنند، جستجو کرده، بر ایشان بگمار، تا روسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده باشند.

- ۲۲ تا بر قوم پیوسته داوری نمایند، و هر امر بزرگ را نزد تو بیاورند، و هر امر کوچک را خود فیصله دهند. بدین طور بار خود را سبک خواهی کرد، و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد.
- ۲۳ اگر این کار را بکنی و خدا تو را چنین امر فرماید، آنگاه یارای استقامت خواهی داشت، و جمیع این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید.»
- پس موسی سخن پدرزن خود را اجابت کرده، آنچه او گفته بود به عمل آورد.
- ۲۵ و موسی مردان قابل از تمامی اسرائیل انتخاب کرده، ایشان را روسای قوم ساخت، روسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده.
- ۲۶ و در داوری قوم پیوسته مشغول میبودند. هر امر مشکل را نزد موسی میآوردند، و هر دعوی کوچک را خود فیصله میدادند.
- ۲۷ و موسی پدرزن خود را رخصت داد و او به ولایت خود رفت.

کوه سینا

- و در ماه سوم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از زمین مصر، در همان روز به صحرای سینا آمدند، و از رفیدیم کوچ کرده، به صحرای سینا رسیدند، و در بیابان اردو زدند، و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند.
- ۳ و موسی نزد خدا بالا رفت، و خداوند از میان کوه او را ندا داد و گفت: «ه خاندان یعقوب چنین بگو، و بنی اسرائیل را خبریده: شما آنچه را که من به مصر بیان کردم، دیده‌اید، و چگونه شمارا بر بالهای عقاب برداشته، نزد خود آورده‌ام.
- ۵ و اکنون گراواز مرا فی الحقیقه بشنوید، و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانه خاص من از جمیع قومها خواهد بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است.
- ۶ و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که به بنی اسرائیل میباید گفت.»
- پس موسی آمده، مشایخ قوم را خواند، و همه این سخنان را که خداوند او را فرموده بود، برایشان القا کرد.
- ۸ و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «نچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» و موسی سخنان قوم را باز به خداوند عرض کرد.
- و خداوند به موسی گفت: «ینک من در برابر مظلّم نزد تو میآیم، تا هنگامی که به تو سخن گویم قوم بشنوند، و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند.» پس موسی سخنان قوم را به خداوند باز گفت.
- ۱۰ خداوند به موسی گفت: «زد قوم برو و ایشان را امر و زور فراتقدیس نما، و ایشان رخت خود را بشویند.
- ۱۱ و در روز سوم مهیا باشید، زیرا که در روز سوم خداوند در نظر تمامی قوم بر کوه سینا نازل شود.
- ۱۲ و حدود برای قوم از هر طرف قرار ده، و بگو: با حذر باشید از اینکه به فراز کوه برآید، یا دامنه آن را لمس نمایید، زیرا هر که کوه را لمس کند، هر آینه کشته شود.
- ۱۳ دست بر آن گذارده نشود بلکه یا سنگسار شود یا به تیر کشته شود، خواه بهایم باشد خواه انسان، زنده نماند. اما چون کرنا نواخته شود، ایشان به کوه برآیند.»
- پس موسی از کوه نزد قوم فرود آمده، قوم را تقدیس نمود و رخت خود را شستند.
- ۱۵ و به قوم گفت: «روز سوم حاضر باشید، و به زنان نزدیکی ننمایید.»
- و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح، که رعدها و برقها و ابر غلیظ بر کوه پدید آمد، و آواز کرنای بسیار سخت، بطوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند، بلرزیدند.
- ۱۷ و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد، و در پایان کوه ایستادند.
- ۱۸ و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد، و دودش مثل دود کوره‌های بالا میشد، و تمامی کوه سخت متزلزل گردید. و چون آواز کرنای زیاده و زیاده سخت نواخته میشد، موسی سخن گفت، و خدا او را به زبان جواب داد.
- ۲۰ و خداوند بر کوه سینا بر قله کوه نازل شد، و خداوند موسی را به قله کوه خواند، و موسی بالا رفت.
- ۲۱ و خداوند به موسی گفت: «این برو و قوم را قدهن نما، مباد از خداوند برای نظر کردن، از حد تجاوز نمایند، که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد.
- ۲۲ و کهنه نیز که نزد خداوند میآیند، خویشان را تقدیس نمایند، مباد خداوند بر ایشان هجوم آورد.»
- موسی به خداوند گفت: «و من نمی توانم به فراز کوه سینا آید، زیرا که تو مرا قدهن کرده، گفته‌ای کوه را حدود قرار ده و آن را تقدیس نما.»
- خداوند وی را گفت: «این برو و تو و هارون همراهت برآید، اما کهنه و قوم از حد تجاوز نمایند، تا نزد خداوند بالا بیایند، مباد برایشان هجوم آورد.»

پس موسی نزد قوم فرود شده، بدیشان سخن گفت.

ده فرمان

و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت:

«ن هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم.

۳ تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.

۴ صورتی ترا شنیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است، و از آنچه پایین در زمین است، و از آنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز.

۵ نزد آنها سجده مکن، و آنها را عبادت منما، زیرا من که یهوه، خدای تو میباشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تاپشت سوم و چهارم

از اتانی که مراد شمن دارند می گیرم.

۶ و تاهزار پست بر اتانی که مراد وست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت میکنم.

۷ نام یهوه، خدای خود را به باطل میر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بیگناه نخواهد شمرد.

۸ روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی.

۹ شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور.

۱۰ اماروز هفتمین، سبت یهوه، خدای توست. در آن هیچ کار مکن، تو و پست و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون

دروازه های تو باشد.

۱۱ زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت، و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روز هفتم

را مبارک خوانده، آن را تقدیس نمود.

۱۲ پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو میبخشد، دراز شود.

۱۳ قتل مکن.

۱۴ زنا مکن.

۱۵ دزدی مکن.

۱۶ بر همسایه خود شهادت دروغ مده.

۱۷ به خانه همسایه خود طمع موز، و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.»

و جمیع قوم رعد ها و زبانه های آتش و صدای کرنا و کوه را که پراز دو بود دیدند، و چون قوم این را دیدند لرزیدند، و از دور بایستادند.

۱۹ و به موسی گفتند: «و به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم.»

موسی به قوم گفت: «ترسید زیرا خدا برای امتحان شما آمده است، تا ترس او پیش روی شما باشد و نگاه نکنید.»

پس قوم از دور ایستادند و موسی به ظلمت غلیظ که خدا در آن بود، نزدیک آمد.

۲۲ و خداوند به موسی گفت: «ه بنی اسرائیل چنین بگو: شما دیدید که از آسمان به شما سخن گفتم:

بامن خدایان نقره مسازید و خدایان طلا برای خود مسازید.

۲۴ مذبحی از خاک برای من بساز، و قربانی های سوختنی خود و هدایای سلامتی خود را از گله و رمه خویش بر آن بگذران، در هر جایی که یاد گاری

برای نام خود سازم، نزد تو خواهم آمد، و تو را برکت خواهم داد.

۲۵ و اگر مذبحی از سنگ برای من سازی، آن را از سنگهای ترا شنیده بنا مکن، زیرا اگر افزار خود را بر آن بلند کردی، آن را نجس خواهی ساخت.

۲۶ و بر مذبح من از پله ها بالا مرو، مبادا عورت تو بر آن مکشوف شود.»

حکم در مورد غلامان عبری

«این است احکامی که پیش ایشان می گذاری:

۱ اگر غلام عبری بخری، شش سال خدمت کند، و در هفتمین، بی قیمت، آزاد بیرون رود.

۳ اگر تنها آمده، تنها بیرون رود. و اگر صاحب زن بوده، زنش همراه او بیرون رود.

اگر آقایش زنی بدو دهد و پسران یا دختران برایش بزاید، آنگاه زن و اولادش از آن آقایش باشند، و آن مرد تنها بیرون رود.

- ۵ لیکن هرگاه آن غلام بگوید که هرآینه آقايم وزن و فرزندان خود را دوست میدارم و نمی خواهم که آزاد بیرون روم،
 آنگاه آقايش اورا به حضور خدا بیاورد، و او را نزدیک دریا قایمه در برساند، و آقايش گوش اورا با درفشی سوراخ کند، و او وی را همیشه بندگی نماید.
- ۷ اما اگر شخصی، دختر خود را به کنیزی بفروشد، مثل غلامان بیرون نرود.
- ۸ هرگاه به نظر آقايش که او را برای خود نامزد کرده است ناپسند آید، بگذارد که او را فدیة دهند، اما هیچ حق ندارد که او را به قوم بیگانه بفروشد، زیرا که بدو خیانت کرده است.
- ۹ و هرگاه او را به پسر خود نامزد کند، موافق رسم دختران با او عمل نماید.
- ۱۰ اگر زنی دیگر برای خود گیرد، آنگاه خوراک و لباس و مباشرت او را کم نکند.
- ۱۱ و اگر این سه چیز را برای او نکند، آنگاه بیقیمت و رایگان بیرون رود.
- حکم در مورد بر خورد های شخصی**
- «رکه انسانی را بزند و او بمیرد، هرآینه کشته شود.
- ۱۳ اما اگر قصد او نداشت، بلکه خدا وی را بدستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو معین کنم تا بدانجا فرار کند.
- ۱۴ لیکن اگر شخصی عمد بر همسایه خود آید، تا او را به مکر بکشد، آنگاه او را از مذبح من کشیده، به قتل برسان.
- ۱۵ و هر که پدر یا مادر خود را بزند، هرآینه کشته شود.
- ۱۶ و هر که آدمی را بزد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، هرآینه کشته شود.
- ۱۷ و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند، هرآینه کشته شود.
- ۱۸ و اگر دو مرد نزاع کنند، و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت بزند، و او نمیرد لیکن بستری شود،
 اگر خیزد و با عصا بیرون رود، آنگاه زنده او بیگانه شمرده شود، اما عوض بیکاریش را ادا نماید، و خرج معالجه او را بدهد.
- ۲۰ و اگر کسی غلام یا کنیز خود را به عصا بزند، و او زیر دست او بمیرد، هرآینه انتقام او گرفته شود.
- ۲۱ لیکن اگر یک دور و روز زنده بماند، از او انتقام کشیده نشود، زیرا که ز خریدار است.
- ۲۲ و اگر مردم جنگ کنند، و زنی حامله را بزنند، و او را دوا سقط گردد، و ضرری دیگر نشود، البته غرامتی بدهد موافق آنچه شوهر زن بدو گذارد، و به حضور او را ادا نماید.
- ۲۳ و اگر آذیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بده.
- ۲۴ و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا.
- ۲۵ و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه.
- ۲۶ و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود، او را به عوض چشمش آزاد کند.
- ۲۷ و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را بپندازد او را به عوض دندانش آزاد کند.
- ۲۸ و هرگاه گاوی به شاخ خود مردی یا زنی را بزند که او بمیرد، گاو را البته سنگسار کنند، و گوشتش را نخورند و صاحب گاوی بیگانه باشد.
- ۲۹ ولیکن اگر گاوی قبل از آن شاخ زن میبود، و صاحبش آگاه بود، و آن را نگاه نداشت، و او مردی یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند، و صاحبش را نیز به قتل رسانند.
- و اگر دینه بر او گذاشته شود، آنگاه برای فدیة جان خود هر آنچه بر او مقرر شود، ادا نماید.
- ۳۱ خواه پسر خواه دختر را شاخ زده باشد، به حسب این حکم با او عمل کنند.
- ۳۲ اگر گاو، غلامی یا کنیزی را بزند، سی مثقال نقره به صاحب او داده شود، و گاوسنگسار شود.
- ۳۳ و اگر کسی چاهی گشاید یا کسی چاهی حفر کند، و آن را نپوشاند، و گاوی یا الاغی در آن افتد، صاحب چاه عوض او را بدهد، و قیمتش را به صاحبش ادا نماید، و میتة از آن او باشد.
- ۳۵ و اگر گاو شخصی، گاو همسایه او را بزند، و آن بمیرد پس گاو زنده را بفروشد، و قیمت آن را تقسیم کنند، و میتة را نیز تقسیم نمایند،
 اما اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از آن شاخ زن میبود، و صاحبش آن را نگاه نداشت، البته گاو به عوض گاو بدهد و میتة از آن او باشد.
- حکم در مورد محافظت مالکیت**

- «گر کسی گاوی یا گوسفندی بدزدد، و آن را بکشد یا بفرشد، به عوض گاو پنچ گاو، و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد.
- ۲ اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود، و او را بزند بطوری که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد.
- ۳ اما اگر آفتاب بر او طلوع کرد، بازخواست خون برای او هست. البته مکافات باید داد، و اگر چیزی ندارد، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود.
- ۴ اگر چیزی دزدیده شده، از گاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو مقابل آن رارد کند.
- ۵ اگر کسی مرتعی یا تاکستانی را بچراند، یعنی مواشی خود را براند تا مرتع دیگری را بچراند، از نیکوترین مرتع و از بهترین تاکستان خود عوض بدهد.
- ۶ اگر آتشی بیرون رود، و خارها را فرا گیرد و با فاهه های غله یا خوشه های نادرویده یا مزرعه های سوخته گردد، هر که آتش را فروخته است، البته عوض بدهد.
- ۷ اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایه خود امانت گذارد، و از خانه آن شخص دزدیده شود، هر گاه دزد پیدا شود، دو چندان رد نماید.
- ۸ و اگر دزد گرفته نشود، آنگاه صاحبخانه را به حضور حکام بیاورند، تا حکم شود که آیا دست خود را بر اموال همسایه خویش دراز کرده است یا نه.
- ۹ در هر خیانتی از گاو و الاغ و گوسفند و رخت و هر چیز گم شده، که کسی بر آن ادعا کند، امر هر دو به حضور خدا برده شود، و بر گناه هر کدام که خدا حکم کند، دو چندان به همسایه خود رد نماید.
- ۱۰ اگر کسی الاغی یا گاوی یا گوسفندی یا جانوری دیگر به همسایه خود امانت دهد، و آن بمیرد یا پایش شکسته شود یا دزدیده شود، و شاهی نباشد، قسم خداوند در میان هر دو نهاده شود، که دست خود را به مال همسایه خویش دراز نکرده است. پس مالکش قبول بکند و او عوض ندهد.
- ۱۲ لیکن اگر از او دزدیده شد، به صاحبش عوض باید داد.
- ۱۳ و اگر دریده شد، آن را برای شهادت بیاورد، و برای دریده شده، عوض ندهد.
- ۱۴ و اگر کسی حیوانی از همسایه خود عاریت گرفت، و پای آن شکست یا مرد، و صاحبش همراهش نبود، البته عوض باید داد.
- ۱۵ اما اگر صاحبش همراهش بود، عوض نباید داد، و اگر کرایه شد، برای کرایه آمده بود.

حکم در مورد وظایف اجتماعی

- «گر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده، با او هم بستر شد، البته میباید او را زن منکوحه خویش سازد.
- ۱۷ و هر گاه پدرش راضی نباشد که او را بدو دهد، موافق مهر و شیزگان نقدی بدو باید داد.
- ۱۸ زن جادو و گرازنده مگذار.
- ۱۹ هر که با حیوانی مقاربت کند، هر آینه کشته شود.
- ۲۰ هر که برای خدای غیر از یهوه و بس قربانی گذراند، البته هلاک گردد.
- ۲۱ غریبی را اذیت مرسانید. و بر او ظلم مکنید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید.
- ۲۲ بر یوهزنی یا یتیمی ظلم مکنید.
- ۲۳ و هر گاه بر او ظلم کردی، و او نزد من فریاد بر آورد، البته فریاد او را مستجاب خواهم فرمود.
- ۲۴ و خشم من مشتعل شود، و شمارا به شمشیر خواهم کشت، و زنان شما بیوه شوند و پسران شما یتیم.
- ۲۵ اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایه تو باشد قرض دادی، مثل ربا خوار یا اورفتار مکن و هیچ سود بر او مگذار.
- ۲۶ اگر رخت همسایه خود را به گروگرفتی، آن را قبل از غروب آفتاب بدو رد کن.
- ۲۷ زیرا که آن فقط پوشش او و لباس برای بدن او است، پس در چه چیز بخوابد، و اگر نزد من فریاد بر آورد، هر آینه اجابت خواهم فرمود، زیرا که من کریم هستم.
- ۲۸ به خدا ناسزا مگو و رئیس قوم خود را لعنت مکن.
- ۲۹ در آوردن نور غله و عصیر بر ز خود تا خیر منما. و نخست زاده پسران خود را به من بده.
- ۳۰ با گاو و گوسفندان خود چنین بکن. هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتمین آن را به من بده.
- ۳۱ و برای من مردان مقدس باشید، و گوشتی را که در صحرا دریده شود نخورید؛ آن را نزد سگان بیندازید.

حکم عدالت و رحمت

- «برباطل را انتشار مده، و با شیران همدستان مشو، که شهادت دروغ دهی.
- ۲ پیروی بسیاری برای عمل بدمکن؛ و در مرافعه، محض متابعت کثیری، سخنی برای انحراف حق مگو.
- ۳ و در مرافعه فقیر نیز ظرفداری او منما.
- ۴ اگر گاو بالاغ دشمن خود را یافتی که گم شده باشد، البته آن را نزد او باز بیاور.
- ۵ اگر الاغ دشمن خود را زیر بارش خوابیده یافتی، و از گشادن او روگردان هستی، البته آن را همراه او باید بگشایی.
- ۶ حق فقیر خود را در دعوی او منحرف مساز.
- ۷ از امر دروغ اجتناب نما و بیگناه و صالح را به قتل مرسان زیرا که ظالم را عادل نخواهم شمرد.
- ۸ و رشوت مخور زیرا که رشوت بینایان را کور می کند و سخن صدیقان را کج میسازد.
- ۹ و بر شخص غریب ظلم ننما زیرا که از دل غریبان خبر داری، چونکه در زمین مصر غریب بودید.

حکم سبت

- «شش سال مزرعه خود را بکار و محصولش را جمع کن،
لیکن در هفتمین آن را بگذار و ترک کن تا فقیران قوم تو از آن بخورند و آنچه از ایشان باقی ماند حیوانات صحرا بخورند. همچنین با تا کستان و درختان
زیتون خود عمل نما.
- ۱۲ شش روز به شغل خود پرداز و در روز هفتمین آرام کن تا گاو و الاغ آرام گیرند و پسر کنیزت و مهمانت استراحت کنند.
- ۱۳ و آنچه را به شما گفتم، نگاه دارید و نام خدایان غیر را ذکر نکنید، از زبانت شنیده نشود.

اعیاد

- «رهر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دار.
- ۱۵ عید فطیر را نگاه دار، و چنانکه تو را امر فرمودهام، هفت روز نان فطیر بخورد در زمان معین در ماه ایب، زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی. و هیچکس
به حضور من تپیدست حاضر نشود.
- ۱۶ و عید حصاد نو بر غلات خود را که در مزرعه کاشتهای، و عید جمع را در آخر سال وقتی که حاصل خود را از صحرا جمع کردهای.
- ۱۷ در هر سال سه مرتبه همه ذکورانت به حضور خداوند یهوه حاضر شوند.
- ۱۸ خون قربانی مرا بانان خمیر مایه دار مگردان و بیه عید من تا صبح باقی نماند.
- ۱۹ نوبر نخستین زمین خود را به خانه یهوه خدای خود بیاور و روز غاله را در شیر مادرش مپز.

فرشته خدا

- «ینک من فرشتهای پیش روی تومی فرستم تا تو را در راه محافظت نموده، بدان مکانی که مپا کردهام برساند.
- ۲۱ از او با حذر باش و آواز او را بشنو و از او ترمد ننما زیرا گناهان شمارا نخواهد آمرزید، چونکه نام من در اوست.
- و اگر قول او را شنیدی و به آنچه گفتم عمل نمودی، هر آینه دشمن دشمنانت و مخالف مخالفانت خواهی بود،
زیرا فرشته من پیش روی تو می رود و تو را به اموریان و حتیان و فرزندان و کنعانیان و حویان و بیوسیان خواهد رسانید و ایشان را هلاک خواهم ساخت.
- ۲۴ خدایان ایشان را سجده منما و آنها را عبادت مکن و موافق کارهای ایشان مکن، البته آنها را منهدم ساز و بتهای ایشان را بشکن.
- ۲۵ و یهوه، خدای خود را عبادت نماید تا نان و آب تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهد کرد،
و در زمینت سقط کننده و نازاد نخواهد بود و شماره روزهایت را تمام خواهم کرد.
- ۲۷ و خوف خود را پیش روی تو خواهم فرستاد و هر قومی را که بدیشان برسی متحیر خواهم ساخت و جمیع دشمنانت را پیش تو روگردان خواهم ساخت.
- ۲۸ و زنبورها پیش روی تو خواهم فرستاد تا حویان و کنعانیان و حتیان را از حضورت برانند.
- ۲۹ ایشان را در یک سال از حضور تو نخواهم راند، مباد از من ویران گردد و حیوانات صحرا بر تو زیاده شوند.
- ۳۰ ایشان را از پیش روی تو به تدریج خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را متصرف گردی.
- ۳۱ و حدود تو را از بحر قلزم تا بحر فلسطین، و از صحرا تا نهر فرات قرار دهم زیرا ساکنان آن زمین را بدست شما خواهم سپرد و ایشان را از پیش روی خود
خواهی راند.
- ۳۲ با ایشان و با خدایان ایشان عهد مبنده.

۳۳ در زمین تو ساکن نشوند، مبادا تو را بر من عاصی گردانند و خدایان ایشان را عبادت کنی و دمی برای تو باشد.»

موسی احکام را بازگو میکند

و به موسی گفت: «زد خداوند بالا بیا، تو و هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل و از دور سجده کنید.

۲ و موسی تنها نزدیک خداوند بیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند.»

پس موسی آمده، همه سخنان خداوند و همه این احکام را به قوم بازگفت و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «مه سخنانی که خداوند گفته است، بجا خواهیم آورد.»

و موسی تمامی سخنان خداوند را نوشت و با ممدادان بر خاسته، مذبحی در پای کوه و دوازده ستون، موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد.

۵ و بعضی از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد و قربانی های سوختنی گذارند و قربانی های سلامتی از گاو و گاو برای خداوند ذبح کردند.

۶ و موسی نصف خون را گرفته، در لگن های یخت و نصف خون را بر مذبح پاشید،

و کتاب عهد را گرفته، به سمع قوم خواند. پس گفتند: «را آنچه خداوند گفته است، خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت.»

و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده، گفت: «ینک خون آن عهدی که خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است.»

و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت.

۱۰ و خدای اسرائیل را دیدند، و زیر پایهای مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا.

۱۱ و بر سروران بنی اسرائیل دست خود را نگذارد، پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند.

۱۲ و خداوند به موسی گفت: «زد من به کوه بالا بیا، و آنجا باش تا لوح های سنگی و تورات و احکامی را که نوشته ام تا ایشان را تعلیم نمایم، به تو دهم.»

پس موسی با خادم خود یوشع بر خاست، و موسی به کوه خدا بالا آمد.

۱۴ و به مشایخ گفت: «رای مادر اینجا توقف کنید، تا نزد شما برگردیم، همانا هارون و حو را با شما میباشند. پس هر که امری دارد، نزد ایشان برود.»

و چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را فرو گرفت.

۱۶ و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز از آن را پوشانید، و روز هفتمین، موسی را از میان ابر ندا داد.

۱۷ و منظر جلال خداوند، مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قله کوه بود.

۱۸ و موسی به میان ابر داخل شده، به فراز کوه برآمد، و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

هدایا

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ه بنی اسرائیل بگو که برای من هدایا بیاورند؛ از هر که به میل دل بیاورد، هدایای مرا بگیری.

۳ و این است هدایا که از ایشان میگیری: طلا و نقره و برنج،

و لا جور و وارغوان و قرمز و گان نازک و پشم بز،

و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم،

و روغن برای چراغها، و ادویه برای روغن مسح، و برای بخور معطر،

و سنگ های عقیق و سنگ های مرصعی برای ایفود و سینه بند.

۸ و مقامی و مقدسی برای من بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم.

۹ موافق هر آنچه به تو نشان دهم از نمونه مسکن و نمونه جمیع اسبابش، همچنین بسازید.

تابوت عهد

«تابوتی از چوب شطیم بسازند که طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع و نیم باشد.

۱۱ و آن را به طلای خالص پیوشان. آن را از درون و بیرون پیوشان، و بر زرش به هر طرف تاجی زرین بساز.

۱۲ و برایش چهار حلقه زرین بریز، و آنها را بر چهار قایمهاش بگذار، دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر.

۱۳ و دو عصا از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا پیوشان.

۱۴ و آن عصاها را در حلقه هایی که بر طرفین تابوت باشد بگذاران، تا تابوت را به آنها بر دارند.

- ۱۵ و عصابها در حلقه های تابوت بماند و از آنها برداشته نشود.
- ۱۶ و آن شهادتی را که به تو میدهم، در تابوت بگذار.
- ۱۷ و تخت رحمت را از طلای خالص بساز. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم.
- ۱۸ و دو کروبی از طلا بساز، آنها را از چرخکاری از هر دو طرف تخت رحمت بساز.
- ۱۹ و یک کروبی در این سرو کروبی دیگر در آن سر بساز، کروبیان را از تخت رحمت بر هر دو طرفش بساز.
- ۲۰ و کروبیان بالهای خود را بر زیر آن پهن کنند، و تخت رحمت را به بالهای خود پیوشانند. و رویهای ایشان به سوی یکدیگر باشد، و رویهای کروبیان به طرف تخت رحمت باشد.
- ۲۱ و تخت رحمت را بر روی تابوت بگذار و شهادتی را که به تو میدهم در تابوت بنه.
- ۲۲ و در آنجا با تو ملاقات خواهیم کرد و از بالای تخت رحمت از میان دو کروبی که بر تابوت شهادت میباشند، با تو سخن خواهیم گفت، در باره همه اموری که بجهت بنیاسرائیل تو را امر خواهیم فرمود.

خوان

- «خوانی از چوب شطیم بساز که طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم باشد.
- ۲۴ و آن را به طلای خالص پیوشان، و تاجی از طلا به هر طرفش بساز.
 - ۲۵ و حاشیای به قدر چهار انگشت به اطرافش بساز، و برای حاشیای تاجی زرین از هر طرف بساز.
 - ۲۶ و چهار حلقه زرین برایش بساز، و حلقهها را بر چهار گوشه چهار قائمهاش بگذار.
 - ۲۷ و حلقهها در برابر حاشیه باشد، تا خاتنها باشد بجهت عصاها برای برداشتن خوان.
 - ۲۸ و عصابها را از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا پیوشان تا خوان را بد آنها بر دارند.
 - ۲۹ و صحنها و کاسها و جامها و پیاله هایش را که به آنها هدایای ریختنی میریزند بساز، آنها را از طلای خالص بساز.
 - ۳۰ و نان تقدّمه را بر خوان، همیشه به حضور من بگذار.

چراغدان

- «چراغدانی از طلای خالص بساز، و از چرخکاری چراغدان ساخته شود، قاعدهاش و پایههاش و پیاله هایش و سیبهایش و گلهایش از همان باشد.
- ۳۲ و شش شاخه از طرفینش بیرون آید، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر.
 - ۳۳ سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در شاخه دیگر و هم چنین در شش شاخهای که از چراغدان بیرون میآید.
 - ۳۴ و در چراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و گلهای آنها باشد.
 - ۳۵ و سیبی زرد و شاخه آن و سیبی زرد و شاخه آن و سیبی زرد و شاخه آن بر شش شاخهای که از چراغدان بیرون میآید.
 - ۳۶ و سیبها و شاخه هایش از همان باشد، یعنی از یک چرخکاری طلای خالص.
 - ۳۷ و هفت چراغ برای آن بساز، و چراغهایش را بر بالای آن بگذار تا پیش روی آن را روشنایی دهند.
 - ۳۸ و گل گیرها و سینهایش از طلای خالص باشد.
 - ۳۹ و خودش با همه اسبابش از یک وزنه طلای خالص ساخته شود.
 - ۴۰ و آگاه باش که آنها را موافق نمونه آنها که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.

خیمه

- «مسکن را از ده پرده گنان نازک تابیده، و لا جور در وارغوان و قرمز بساز. با کروبیان از صنعت نساج ما هر آنها را ترتیب نما.
- ۲ طول یک پرده بیست و هشت ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و همه پردهها را یک اندازه باشد.
 - ۳ پنج پرده بایکدیگر پیوسته باشد، و پنج پرده بایکدیگر پیوسته.
 - ۴ و مادگیهای لا جور در بر کار هر پردهای برب پیوستگی بساز، و بر کار پرده بیرونی در پیوستگی دوم چنین بساز.
 - ۵ پنجاه مادگی در یک پرده بساز، و پنجاه مادگی در کار پردهای که در پیوستگی دوم است بساز، به قسمی که مادگیها مقابل یکدیگر باشد.
 - ۶ و پنجاه تکه زرین بساز و پردهها را به تکهها بایکدیگر پیوسته ساز، تا مسکن یک باشد.
 - ۷ و خیمه بالای مسکن را از پردههای پشم بز بساز، و برای آن یازده پرده درست کن.
 - ۸ طول یک پرده سی ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و اندازه هر یازده پرده هیک باشد.

- ۹ و پنج پرده را جدا و شش پرده را جدا، پیوسته ساز، و پرده ششم را پیش روی خیمه دو لا کن.
- ۱۰ و پنجاه مادگی بر کنار پرده‌های که در پیوستگی بیرون است بساز، و پنجاه مادگی بر کنار پرده‌های که در پیوستگی دوم است.
- ۱۱ و پنجاه تکه که برنجین بساز، و تکه چهار در مادگیها بگذران، و خیمه را با هم پیوسته ساز تا یک باشد.
- ۱۲ و زیادتی پرده‌های خیمه که باقی باشد، یعنی نصف پرده که زیاد است، از پشت خیمه آویزان شود.
- ۱۳ و ذراع‌ای از این طرف و ذراع‌ای از آن طرف که در طول پرده‌های خیمه زیاد باشد، بر طرفین مسکن از هر دو جانب آویزان شود تا آن را پیوسته.
- ۱۴ و پوششی برای خیمه از پوست قوچ سرخ شده بساز، و پوششی از پوست خزر برز بر آن.
- «تخته‌های قایم از چوب شطیم برای مسکن بساز.
- ۱۶ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم.
- ۱۷ و در هر تخته دو زبانه قرینه یکدیگر باشد، و همه تخته‌های مسکن را چنین بساز.
- ۱۸ و تختها برای مسکن بساز، یعنی بیست تخته از طرف جنوب به سمت یمانی.
- ۱۹ و چهل پایه نقره در زبر آن بیست تخته بساز، یعنی دو پایه زیر یک تخته برای دوزبانهاش، و دو پایه زیر یک تخته برای دوزبانهاش.
- ۲۰ و برای جانب دیگر مسکن، از طرف شمال بیست تخته باشد.
- ۲۱ و چهل پایه نقره آنها، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر.
- ۲۲ و برای موخر مسکن از جانب غربی شش تخته بساز.
- ۲۳ و برای گوشه‌های مسکن در موخرش دو تخته بساز.
- ۲۴ و از زیر وصل کرده شود، و تابالا نیز در یک حلقه با هم پیوسته شود، و برای هر دو چنین بشود، در هر دو گوشه باشد.
- ۲۵ و هشت تخته باشد و پایه‌های آنها از نقره شانزده پایه باشد، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر.
- «پشت بندها از چوب شطیم بساز، پنج از برای تخته‌های یک طرف مسکن،
- و پنج پشت بند برای تخته‌های طرف دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته‌های طرف مسکن در موخرش به سمت مغرب.
- ۲۸ و پشت بند وسطی که میان تخته‌هاست، از این سر تا آن سر بگذرد.
- ۲۹ و تختها را به طلا پوشان و حلقه‌های آنها را از طلا بساز تا خانه‌های پشت بندها باشد و پشت بندها را به طلا پوشان.
- «س مسکن را برپا کن موافق نمونهای که در کوه به تو نشان داده شد.
- ۳۱ و حجابی از لا جور و وارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده بساز، از صنعت نساج ماهر با کرو بیان ساخته شود.
- ۳۲ و آن را بر چهار ستون چوب شطیم پوشیده شده به طلا بگذار، و قلابهای آنها از طلا باشد و بر چهار پایه نقره قایم شود.
- ۳۳ و حجاب را زیر تکه‌ها آویزان کن، و تابوت شهادت را در آنجا به اندرون حجاب بیاور، و حجاب، قدس را برای شما از قدسالا قداس جدا خواهد کرد.
- ۳۴ و تخت رحمت را بر تابوت شهادت در قدسالا قداس بگذار.
- ۳۵ و خوان را بیرون حجاب و چراغدان را بر خوان به طرف جنوبی مسکن بگذار، و خوان را به طرف شمالی آن برپا کن.
- ۳۶ و پرده‌های برای دروازه مسکن از لا جور و وارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده از صنعت طراز بساز.
- ۳۷ و برای پرده پنج ستون از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا پوشان، و قلابهای آنها از طلا باشد، و برای آنها پنج پایه برنجین بریز.

مدبح

- «مدبح را از چوب شطیم بساز، طولش پنج ذراع و عرضش پنج ذراع. و مدبح مربع باشد. و بلند یاش سه ذراع.
- ۲ و شاخه‌هایش را بر چهار گوشه‌هاش بساز و شاخه‌هایش از همان باشد و آن را به برنج پوشان.
- ۳ و لگنهایش را برای برداشتن خاک کسترش بساز. و خاک اندازهایش و جامهایش و چنگالهایش و مجمرهایش و همه اسبابش را از برنج بساز.
- ۴ و برایش آتش دانی مشبک برنجین بساز و بر آن شبکه چهار حلقه برنجین بر چهار گوشه‌هاش بساز.
- ۵ و آن را در زیر، کنار مدبح بگذار تا شبکه به نصف مدبح برسد.
- ۶ و دو عصا برای مدبح بساز. عصاها از چوب شطیم باشد و آنها را به برنج پوشان.
- ۷ و عصاها را در حلقه‌ها بگذارند، و عصاها بر هر دو طرف مدبح باشد تا آن را بردارند.
- ۸ و آن را محوف از تختها بساز، همچنانکه در کوه به تو نشان داده شد، به این طور ساخته شود.

صحن مسکن

- «صحن مسکن را بساز به طرف جنوب به سمت بمانی. پرده های صحن از گنجان نازک تاییده شده باشد، و طولش صد ذراع به یک طرف.
- ۱۰ و ستونهایش بیست و پایه های آنها بیست، از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد.
- ۱۱ و همچنین به طرف شمال، در طولش پرده ها باشد که طول آنها صد ذراع باشد و بیست ستون آن و بیست پایه آنها از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد.
- ۱۲ و برای عرض صحن به سمت مغرب، پرده های پنجاه ذراعی باشد. و ستونهای آنها ده و پایه های آنها ده.
- ۱۳ و عرض صحن به جانب مشرق از سمت طلوع پنجاه ذراع باشد.
- ۱۴ و پرده های یک طرف دروازه، پانزده ذراع و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه.
- ۱۵ و پرده های طرف دیگر پانزده ذراعی و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه.
- ۱۶ و برای دروازه صحن، پرده بیست ذراعی از لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک تاییده شده از صنعت طراز باشد. و ستونهایش چهار و پایه هایش چهار.
- ۱۷ همه ستونهای گرداگرد صحن با پشت بندهای نقره پیوسته شود، و قلابهای آنها از نقره و پایه های آنها از برنج باشد.
- ۱۸ طول صحن صد ذراع، و عرضش در هر جا پنجاه ذراع، و بلندیش پنج ذراع از گنجان نازک تاییده شده، و پایه هایش از برنج باشد.
- ۱۹ و همه اسباب مسکن برای هر خدمتی، و همه میخهایش، و همه میخهای صحن از برنج باشد.

روغن مصفی

- «تو بنیاسرائیل را امر فرما که روغن زیتون مصفی و کوبیده شده برای روشنایی نزدیک تو بیاورند تا چراغها دائم روشن شود.
- ۲۱ در خیمه اجتماع، بیرون پرده های که در برابر شهادت است، هارون و پسرانش از شام تا صبح، به حضور خداوند آن را درست کنند. و این برای بنیاسرائیل نسلا بعد نسل فریضه ابدی باشد.

رخت کهنات

- «تو برادر خود، هارون و پسرانش را با وی از میان بنیاسرائیل نزد خود بیاور تا برای من کهنات بکنند، یعنی هارون و ناداب و ابیهو و العازار و ایتمار، پسران هارون.
- ۲ و رختهای مقدس برای برادرت، هارون، بجهت عزت و وزینت بساز.
- ۳ و توبه جمیع دانادانی که ایشان را به روح حکمت پر ساختهم، بگو که رختهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من کهنات کند.
- ۴ و رختهایی که میسازند این است: سینه بند و ایفود و ورد و اوپراهن مطرز و عمامه و کمر بند. این رختهای مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش بسازند تا بجهت من کهنات کند.
- ۵ و ایشان طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک را بگیرند،
- «ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک تاییده شده، از صنعت نساج ماهر بسازند.
- ۷ و دو کتفش را بر دو نگارهاش ببیوندند تا پیوسته شود.
- ۸ و زنار ایفود که بر آن است، از همان صنعت و از همان پارچه باشد، یعنی از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک تاییده شده.
- ۹ و دو سنگ جزع بگیر و نامهای بنیاسرائیل را بر آنها نقش کن.
- ۱۰ شش نام ایشان را بر یک سنگ و شش نام باقی ایشان را بر سنگ دیگر موافق تولد ایشان.
- ۱۱ از صنعت نقاش سنگ مثل نقش خاتم نامهای بنیاسرائیل را بر هر دو سنگ نقش نما و آنها را در طوقهای طلا نصب کن.
- ۱۲ و آن دو سنگ را بر کتفهای ایفود بگذارد تا سنگهای یادگاری برای بنیاسرائیل باشد، و هارون نامهای ایشان را بر دو کتف خود، بحضور خداوند برای یادگاری بردارد.
- ۱۳ و دو طوق از طلا بساز.
- ۱۴ و دو زنجیر از طلای خالص بساز مثل طناب بهم پیچیده شده، و آن دو زنجیر بهم پیچیده شده را در طوقها بگذارد.
- «سینه بند عدالت را از صنعت نساج ماهر، موافق کار ایفود بساز و آن را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک تاییده شده بساز.
- ۱۶ و مربع و دو لا باشد، طولش یک و عرضش یک و جب.
- ۱۷ و آن را به ترصیع سنگها، یعنی به چهار رسته از سنگها مرصع کن که رسته اول عقیق احمر و یاقوت اصفرو زمره باشد، و رسته دوم بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید،

ورسته سوم عین الهرویشم و جمشت،
 ورسته چهارم زبرجد و جزع و شب. و آنها در رسته های خود با طلا نشانده شود.
 ۲۱ و سنگها موافق نامهای بنیاسرائیل مطابق اسامی ایشان، دوازده باشد، مثل نقش خاتم، و هریک برای دوازده سبط موافق اسمش باشد.
 ۲۲ و بر سینه بند، زنجیرهای بهم پیچیده شده، مثل طناب از طلاي خالص بساز.
 ۲۳ و بر سینه بند، دو حلقه از طلا بساز و آن دو حلقه را بر دو طرف سینه بند بگذار.
 ۲۴ و آن دو زنجیر طلا را بر آن دو حلقه های که بر سر سینه بند است بگذار.
 ۲۵ و دوسر دیگر آن دو زنجیر را در آن دو طوق ببند و بر دو کتف ایفود بطرف پیش بگذار.
 ۲۶ و دو حلقه زرین بساز و آنها را بر دو سر سینه بند، به کار آن که بطرف اندرون ایفود است، بگذار.
 ۲۷ و دو حلقه دیگر زرین بساز و آنها را بر دو کتف ایفود از پایین بجانب پیش، در برابر پیوستگی آن، بر زرینار ایفود بگذار.
 ۲۸ و سینه بند را به حلقه هایش بر حلقه های ایفود به نوار لا جور د بندند تا بالای زنار ایفود باشد و تا سینه بند از ایفود جدا نشود.
 ۲۹ و هارون نامهای بنیاسرائیل را بر سینه بند عدالت بر دل خود، وقتی که به قدس داخل شود، به حضور خداوند بجهت یادگاری دائم بردارد.
 ۳۰ و اوریم و تمیم را در سینه بند عدالت بگذار تا بر دل هارون باشد، وقتی که به حضور خداوند بیاید، و عدالت بنیاسرائیل را بر دل خود بحضور خداوند دائم متحمل شود.
 «ردای ایفود را تمام از لا جور د بساز.

۳۲ و شکافی برای سر، در وسطش باشد. و حاشیه گردا گردا شکافش از کار نساج مثل گریبان زره، تادریده نشود.
 ۳۳ و در دامنش، اناها بساز از لا جور د و ارغوان و قرمز، گردا گردا دامنش، و زنگوله های زرین در میان آنها به هر طرف.
 ۳۴ زنگوله زرین و اناری و زنگوله زرین و اناری گردا گردا دامن ردا.
 ۳۵ و در بر هارون باشد، هنگامی که خدمت میکند، تا آواز آنها شنیده شود، هنگامی که در قدس بحضور خداوند داخل میشود و هنگامی که بیرون میآید تا نمیرد.
 ۳۶ و تنکه از طلاي خالص بساز و بر آن مثل نقش خاتم قد و سیت برای یهوه نقش کن.
 ۳۷ و آن را به نوار لا جور دی ببند تا بر عمامه باشد، بر پیشانی عمامه خواهد بود.
 ۳۸ و بر پیشانی هارون باشد تا هارون گاه موقوفاتی که بنیاسرائیل وقف مینمایند، در همه هدایای مقدس ایشان متحمل شود. و آن دائم بر پیشانی او باشد تا بحضور خداوند مقبول شوند.
 ۳۹ و پیراهن گان نازک را بباغ و عمامهای از گان نازک بساز و کمر بندی از صنعت طراز بساز.
 ۴۰ و برای پسران هارون پیراهن بساز و بجهت ایشان کمر بند بساز و برای ایشان عمامه بساز بجهت عزت و زینت.
 ۴۱ و برادر خود هارون و پسرانش را همراه او به آنها آراسته کن، و ایشان را مسح کن و ایشان را تخصیص و تقدیس نمائ تا برای من کهانت کنند.
 ۴۲ و زبرجامه های گان برای ستر عورت ایشان بساز که از کمر تاران برسد،
 و بر هارون و پسرانش باشد، هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند یا نزد مذبح آیند تا در قدس خدمت نمایند، مبادا متحمل گناه شوند و بمیرند. این برای وی و بعد از او برای ذریتش فریضه ابدی است.

تقدیس کاهنان

«این است کاری که بدیشان میکنی، برای تقدیس نمودن ایشان تا بجهت من کهانت کنند: یک گوساله و دو قوچ بیعیب بگیر،
 و نان فطیر و قرصهای فطیر سرشته به روغن و رقیقهای فطیر مسح شده به روغن. آنها را از آرد نرم گندم بساز.
 ۳ و آنها را در یک سبد بگذار و آنها را در سبد با گوساله و دو قوچ بگذاران.
 ۴ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده،
 و آن رختها را گرفته، هارون را به پیراهن وردای ایفود و ایفود و سینه بند آراسته کن و زنار ایفود را بروی ببند.
 ۶ و عمامه را بر سرش بنه و افسر قد و سیت را بر عمامه بگذار،
 و روغن مسح را گرفته، بر سرش بریز و او را مسح کن.
 ۸ و پسرانش را نزد یک آورده، ایشان را به پیراهن پاپوشان.

- ۹ ویرایشان، یعنی هارون و پسرانش کمر بندها ببندد و عمامه‌ها را برایشان بگذارد و کهنات برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. پس هارون و پسرانش را تخصیص نما.
- ۱۰ و گوساله را پیش خیمه اجتماع برسان، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله بگذارند.
- ۱۱ و گوساله را به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع ذبح کن.
- ۱۲ و از خون گوساله گرفته، بر شاخهای مذبح به انگشت خود بگذار، و باقی خون را بر بنیان مذبح بریز.
- ۱۳ و همه پیه را که احشارامیوشاند، و سفیدی که بر جگراست، و دو گرده را بپیهی که بر آنهاست، گرفته، بر مذبح بسوزان.
- ۱۴ اما گوشت گوساله را و پوست و سرگینش را بیرون از اردو به آتش بسوزان، زیرا قربانی نگاه است.
- «یک قوچ بگیر و هارون و پسران، دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند.
- ۱۶ و قوچ را ذبح کرده، خونس را بگیر و گردا گرد مذبح پاش.
- ۱۷ و قوچ را به قطعه‌هایش ببر، و احشا و پاچه‌هایش را بشوی، و آنها را بر قطعه‌ها و سرش بنه.
- ۱۸ و تمام قوچ را بر مذبح بسوزان، زیرا برای خداوند قربانی سوختنی است، و عطر خوشبو، و قربانی آتشین برای خداوند است.
- ۱۹ پس قوچ دوم را بگیر و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند.
- ۲۰ و قوچ را ذبح کرده، از خوشش بگیر و به نرزه گوش راست هارون، و به نرزه گوش پسرانش، و به شست دست راست ایشان، و به شست پای راست ایشان، بگذار، و باقی خون را گردا گرد مذبح پاش.
- ۲۱ و از خونی که بر مذبح است، و از روغن مسح گرفته، آن را بر هارون و رخت وی و بر پسرانش و رخت پسرانش باوی پاش، تا او و رختش و پسرانش و رخت پسرانش باوی تقدیس شوند.
- ۲۲ پس پیه قوچ را، و دنبه و پیهی که احشارامیوشاند، و سفیدی جگر، و دو گرده و پیهی که بر آنهاست، و ساق راست را بگیر، زیرا که قوچ، قربانی تخصیص است.
- ۲۳ و یک گرده نان و یک قرص نان روغنی، و یک رقیق از سبذ نان فطیر را که به حضور خداوند است، و این همه را به دست هارون و به دست پسرانش بنه، و آنها را برای هدیه جنبانیدی به حضور خداوند بجنبان.
- ۲۵ و آنها را از دست ایشان گرفته، برای قربانی سوختنی بر مذبح بسوزان، تا برای خداوند عطر خوشبو باشد، زیرا که این قربانی آتشین خداوند است.
- ۲۶ و سینه قوچ قربانی تخصیص را که برای هارون است گرفته، آن را برای هدیه جنبانیدی به حضور خداوند بجنبان. و آن حصه تو میباشد.
- ۲۷ و سینه جنبانیدی و ساق رفیعه را که از قوچ قربانی تخصیص هارون و پسرانش جنبانیده، و برداشته شد، تقدیس نمای.
- ۲۸ و آن از آن هارون و پسرانش از جانب بنیاسرائیل به فریضه ابدی خواهد بود، زیرا که هدیه رفیعه است و هدیه رفیعه از جانب بنیاسرائیل از قربانی های سلامتی ایشان برای خداوند خواهد بود.
- ۲۹ و رخت مقدس هارون بعد از او، از آن پسرانش خواهد بود، تا در آنها مسح و تخصیص شوند.
- ۳۰ هفت روز، آن کاهن که جانشین او میباشد از پسرانش و به خیمه اجتماع داخل شده، خدمت قدس را میکند، آنها را بپوشد.
- ۳۱ و قوچ قربانی تخصیص را گرفته، گوشتش را در قدس آب پز کن.
- ۳۲ و هارون و پسرانش گوشت قوچ را بانانی که در سبذ است، به در خیمه اجتماع بخورند.
- ۳۳ و آنانی که برای تخصیص و تقدیس خود بدین چیزها کفاره کرده شدند، آنها را بخورند، لیکن شخص اجنبی نخورد زیرا که مقدس است.
- ۳۴ و اگر چیزی از گوشت هدیه تخصیص و از نان، تا صبح باقی ماند، آن باقی را به آتش بسوزان، و آن را نخورند، زیرا که مقدس است.
- «چنان به هارون و پسرانش عمل نما، موافق آنچه به تو امر فرمودهام، هفت روز ایشان را تخصیص نما.
- ۳۶ و گوساله قربانی نگاه را هر روز جهت کفاره ذبح کن.
- ۳۷ و مذبح را طاهر ساز به کفارهای که بر آن میکنی، و آن را مسح کن تا مقدس شود.
- ۳۸ هفت روز برای مذبح کفاره کن، و آن را مقدس ساز، و مذبح، قدس اقدس خواهد بود. هر که مذبح را لمس کند، مقدس باشد.
- ۳۹ و این است قربانی هایی که بر مذبح باید گذرانید: دو بره یکساله. هر روز پیوسته یک بره را در صبح ذبح کن، و بره دیگر را در عصر ذبح نما.

- ۴۱ و دهیک از آرد نرم سرشته شده بایک ربع هین روغن کوییده، و برای هدیه ریختنی، یک ربع شراب برای هریره خواهد بود.
- ۴۲ و بره دیگر در عصر ذبح کن و برای آن موافق هدیه صبح و موافق هدیه ریختنی آن بگذران، تا عطر خوشبو و قربانی آتشین برای خداوند باشد.
- ۴۳ این قربانی سوختنی دائمی، در نسلهای شما نزد دروازه خیمه اجتماع خواهد بود، به حضور خداوند، در جایی که با شما ملاقات میکنم تا آنجا به تو سخن گویم.
- ۴۴ و در آنجا با بنیاسرائیل ملاقات میکنم، تا از جلال من مقدس شود.
- ۴۵ و خیمه اجتماع و مذبح را مقدس میکنم، و هارون و پسرانش را تقدیس میکنم تا برای من کھانت کنند.
- ۴۶ و در میان بنیاسرائیل ساکن شده، خدای ایشان میباشم.
- ۴۷ و خواهند دانست که من یهوه، خدای ایشان هستم، که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده ام، تا در میان ایشان ساکن شوم. من یهوه خدای ایشان هستم.

مذبح بخور

- «مذبحی برای سوزانیدن بخور بساز. آن را از چوب شطیم بساز.
- ۲ طولش ذراعی باشد، و عرضش ذراعی، یعنی مربع باشد، و بلندیش دو ذراع، و شاخهایش از خودش باشد.
- ۳ و آن را به طلای خالص بپوشان. سطحش و جانبهایش به هر طرف و شاخهایش را و تاجی از طلا گرداگردش بساز.
- ۴ و دو حلقه زرین برایش در زیر تاجش بساز، برد و گوشه اش، بر هر دو طرفش، آنها را بساز. و آنها خانهها باشد برای عصاها، تا آن را بد آنها بردارند.
- ۵ و عصاها را از چوب شطیم بساز و آنها را به طلا بپوشان.
- ۶ و آن را پیش حجابی که روبروی تابوت شهادت است، در مقابل کرسی رحمت که بر زبر شهادت است، در جایی که با تو ملاقات میکنم، بگذار.
- ۷ و هر بامداد هارون بخور معطر بر روی آن بسوزاند، وقتی که چراغها را میآراید، آن را بسوزاند.
- ۸ و در عصر چون هارون چراغها را روشن میکند، آن را بسوزاند تا بخور دائمی به حضور خداوند در نسلهای شما باشد.
- ۹ هیچ بخور غریب و قربانی سوختنی و هدیه های بر آن مگذارانید، و هدیه ریختنی بر آن مرزید.
- ۱۰ و هارون سالی یک مرتبه بر شاخهایش کفاره کند، به خون قربانی گناه که برای کفاره است، سالی یک مرتبه بر آن کفاره کند در نسلهای شما، زیرا که آن برای خداوند قدس اقداس است.»
- فدیه
- و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت:
- «قتی که شماره بنیاسرائیل را بر حسب شمرده شدگان ایشان میگیری، آنگاه هر کس فدیه جان خود را به خداوند دهد، هنگامی که ایشان را میشمارم، مبادا در حین شمردن ایشان، و پایی در ایشان حادث شود.
- ۱۳ هر که به سوی شمرده شدگان میگذرد، این را بدهد، یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، که یک مثقال بیست قیراط است، و این نیم مثقال هدیه خداوند است.
- ۱۴ هر کس از بیست ساله و بالاتر که به سوی شمرده شدگان بگذرد، هدیه خداوند را بدهد.
- ۱۵ و دو تمند از نیم مثقال زیاده ندهد، و فقیر کمتر ندهد، هنگامی که هدیه های برای کفاره جانهای خود به خداوند میدهند.
- ۱۶ و نقد کفاره را از بنیاسرائیل گرفته، آن را برای خدمت خیمه اجتماع بده، تا برای بنیاسرائیل یادگاری به حضور خداوند باشد، و بجهت جانهای ایشان کفاره کند.»
- حوض
- و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت:
- «وضی نیز برای شستن از برنج بساز، و پایهاش از برنج و آن را در میان خیمه اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز.
- ۱۹ و هارون و پسرانش دست و پایی خود را از آن بشویند.
- ۲۰ هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند، به آب بشویند، مبادا بمیرند. و وقتی که برای خدمت کردن و سوزانیدن قربانی های آتشین بجهت خداوند به مذبح نزدیک آیند،
- آنگاه دست و پایی خود را بشویند، مبادا بمیرند. و این برای ایشان، یعنی برای او و ذریتش، نسلا بعد نسل فریضه ابدی باشد.»
- روغن مسح

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«تو عطریات خاص بگیری، از مرچکیده پانصد مثقال، و از دارچینی معطر، نصف آن، دو یست و پنجاه مثقال، و از قصب الذریره، دو یست و پنجاه مثقال.

۲۴ و از سلیخه پانصد مثقال موافق مثقال قدس، و از روغن زیتون یک هین.

۲۵ و از آنها روغن مسح مقدس را بساز، عطری که از صنعت عطاری ساخته شود، تا روغن مسح مقدس باشد.

۲۶ و خیمه اجتماع و تابوت شهادت را بدان مسح کن.

۲۷ و خوان را با تمامی اسبابش، و چراغدان را با اسبابش، و مذبح بخور را،

و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش، و حوض را با پایاهش.

۲۹ و آنها را تقدیس نما، تا قدس اقداس باشد. هر که آنها را لمس نماید مقدس باشد.

۳۰ و هارون و پسرانش را مسح نموده، ایشان را تقدیس نما، تا برای من کهنات کنند.

۳۱ و بنیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: این است روغن مسح مقدس برای من در نسلهای شما.

۳۲ و بر بدن انسان ریخته نشود، و مثل آن موافق ترکیبش مسازید، زیرا که مقدس است و نزد شما مقدس خواهد بود.

۳۳ هر که مثل آن ترکیب نماید، و هر که چیزی از آن بر شخصی بیگانه بمالد، از قوم خود منقطع شود.»

عطریات

و خداوند به موسی گفت: «طریات بگیر، یعنی میعه و اظفار و قنه و از این عطریات با کندر صاف حصه‌ها مساوی باشد.

۳۵ و از اینها بخور بساز، عطری از صنعت عطاری نمکین و مصفی و مقدس.

۳۶ و قدری از آن را نرم بکوب، و آن را پیش شهادت در خیمه اجتماع، جایی که با تو ملاقات می‌کنم بگذار، و نزد شما قدس اقداس باشد.

۳۷ و موافق ترکیب این بخور که میسازی، دیگری برای خود مسازید؛ نزد تو برای خداوند مقدس باشد.

۳۸ هر که مثل آن را برای بوییدن بسازد، از قوم خود منقطع شود.»

حکمت و هنر

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«گاه باش بصلئیل بن اوری بن حور را از سبط یهودا به نام خواند هام.

۳ او را به روح خدا پر ساختهام، و به حکمت و فهم و معرفت و هنری،

برای اختراع مخترعات، تا در طلا و نقره و برنج کار کند.

۵ و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری خوب، تا در هر صنعتی اشتغال نماید.

۶ و اینک من، اهوایاب بن اخیسامک را از سبط دان، انباز او ساختهام، و در دل همه دانادان حکمت بخشیدهام، تا آنچه را به تو امر فرمودهام، بسازند.

۷ خیمه اجتماع و تابوت شهادت و کرسی رحمت که بر آن است، و تمامی اسباب خیمه،

و خوان و اسبابش و چراغدان طاهر و همه اسبابش و مذبح بخور،

و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش، و حوض و پایاهش،

و لباس خدمت و لباس مقدس برای هارون کاهن، و لباس پسرانش بجهت کهنات،

و روغن و مسح و بخور معطر بجهت قدس، موافق آنچه به تو امر فرمودهام، بسازند.»

سبت

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«تو بنیاسرائیل را مخاطب ساخته، بگو: البته سبت‌های مرا نگاه دارید. زیرا که این در میان من و شما در نسلهای شما آیتی خواهد بود تا بدانید که من

یهوه هستم که شما را تقدیس می‌کنم.

۱۴ پس سبت را نگاه دارید، زیرا که برای شما مقدس است، هر که آن را بجزمت کند، هر آینه کشته شود، و هر که در آن کار کند، آن شخص از میان

قوم خود منقطع شود.

۱۵ شش روز کار کرده شود، و در روز هفتم سبت آرام و مقدس خداوند است. هر که در روز سبت کار کند، هر آینه کشته شود.

۱۶ پس بنیاسرائیل سبت را نگاه بدارند، نسلاً بعد نسل سبت را به عهد ابدی مرعی دارند.

۱۷ این در میان من و بنیاسرائیل آیتی ابدی است، زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین را ساخت و در روز هفتمین آرام فرموده، استراحت یافت.»
و چون گفتگورا با موسی در کوه سینا پایان برد، دلولوح شهادت، یعنی دلولوح سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد.

گوساله طلایی

و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تاخیر نمود، قوم زدهارون جمع شده، وی را گفتند: «رخیزو برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی دانیم او را چه شده است.»

هارون بدیشان گفت: «و شواره های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست، بیرون کرده، نزد من بیاورید.»
پس تمامی گوشواره های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده، زدهارون آوردند.

۴ و آنها را از دست ایشان گرفته، آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوساله ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: «ای اسرائیل این خدایان تو میباشند، که تورا از زمین مصر بیرون آوردند.»

و چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون نداد داده، گفت: «ردا عیدیهوه میباشد.»

و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و بجهت لعب برپا شدند.
۷ و خداوند به موسی گفت: «وانه شده، بزیر و، زیرا که این قوم تو که از زمین مصر بیرون آوردهای، فاسد شده اند.»

۸ و به زودی از آن طریقی که بدیشان امر فرموده ام، انحراف ورزیده، گوساله ریخته شده برای خویشان ساختند، و نزد آن سجده کرده، و قربانی گذرانیده، میگویند که ای اسرائیل این خدایان تو میباشند که تورا از زمین مصر بیرون آورده اند.»

و خداوند به موسی گفت: «این قوم را دیدهام و اینک قوم گردنکش میباشند.»

۱۰ و اکنون مرا بگذار تا خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را هلاک کنم و تورا قوم عظیم خواهم ساخت.»

پس موسی نزدیهوه، خدای خود تضرع کرده، گفت: «ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زور آورا از زمین مصر بیرون آوردهای، مشتعل شده است؟»

چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورد، تا ایشان را در کوهها بکشد، و از روی زمین تلف کند؟ پس از شدت خشم خود برگرد، و از این قصد بدی قوم خویش رجوع فرما.

۱۳ بندگان خود ابراهیم و اسحاق و اسرائیل را بیا آور، که برای ایشان به ذات خود قسم خورده، بدیشان گفتی که ذریت شما را مثل ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمامی این زمین را که در باره آن سخن گفتم به ذریت شما بخشم، تا آن را متصرف شوند تا ابد الاباد.»

پس خداوند از آن بدی که گفته بود که به قوم خود برساند، رجوع فرمود.

آنگاه موسی برگشته، از کوه به زیر آمد، و دلولوح شهادت به دست وی بود، و لوحها به هر دو طرف نوشته بود، بدین طرف و بدان طرف مرقوم بود.
۱۶ و لوحها صنعت خدا بود، و نوشته، و نوشته خدا بود، و منقوش بر لوحها.

۱۷ و چون یوشع آواز قوم را که میخروشیدند شنید، به موسی گفت: «رارد و صدای جنگ است.»

گفت: «دای خروش ظفر نیست، و صدای خروش شکست نیست، بلکه آواز مغنیان را من میشنوم.»

و واقع شد که چون نزدیک به اردورسید، و گوساله ورقص کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد، و لوحها را از دست خود افکنده، آنها را زیر کوه شکست.

۲۰ و گوساله های را که ساخته بودند گرفته، به آتش سوزانید، و آن را خرد کرده، نرم ساخت، و بر روی آب پاشیده، بنیاسرائیل را نوشانید.

۲۱ و موسی به هارون گفت: «این قوم به توجه کرده بودند که گاه عظیمی بر ایشان آوردی؟»

هارون گفت: «شم آقایم افروخته نشود، تو این قوم را می شناسی که مایل به بدی میباشند.»

۲۳ و به من گفتند، برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا که این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورده است، نمی دانیم او را چه شده.

۲۴ بدیشان گفتم هر که را طلا باشد آن را بیرون کند، پس به من دادند، و آن را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد.»

و چون موسی قوم را دید که بیلگام شده اند، زیرا که هارون ایشان را برای رسوایی ایشان در میان دشمنان ایشان بیلگام ساخته بود،

آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده، گفت: «رکه به طرف خداوند باشد، نزد من آید.» پس جمیع بنی لاوی نزد وی جمع شدند.
 ۲۷ او بدیشان گفت: «هوه، خدای اسرائیل، چنین میگوید: هر کس شمشیر خود را بران خویش بگذارد، و از دروازه تادروازه اردو آمد و رفت کند، و هر کس برادر خود و دوست خویش و همسایه خود را بکشد.»
 و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند. و در آن روز قریب سه هزار نفر از قوم افتادند.

۲۹ موسی گفت: «مرو ز خویشتن را برای خداوند تخصیص نماید. حتی هر کس به پسر خود و به برادر خویش، تا امر وز شمارا برکت دهد.»
 و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت: «ما گاهی عظیم کرده‌اید. اکنون نزد خداوند بالا میروم، شاید گناه شمارا کفاره کنم.»
 پس موسی به حضور خداوند برگشت و گفت: «ه، این قوم گاهی عظیم کرده، و خدایان طلا برای خویشتن ساختنند.

۳۲ الان هرگاه گناه ایشان را می‌آمرزی و اگر نه مرا از قدرت که نوشتهای، محوسازم.»
 خداوند به موسی گفت: «رکه گناه کرده است، او را از قدرت خود محوسازم.

۳۴ و اکنون برو این قوم را بدانجایی که به تو گفتم، راهنمایی کن. اینک فرشته من پیش روی تو خواهد خرامید، لیکن در یوم تفقد من، گناه ایشان را از ایشان بازخواست خواهم کرد.»
 و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوسالهای را که هارون ساخته بود، ساخته بودند.

و خداوند به موسی گفت: «وانه شده، از اینجا کوچ کن، تو این قوم که از زمین مصر بر آورده‌ای، بدان زمینی که برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفتم آن را به ذریت تو عطا خواهم کرد.

۲ و فرشته‌های پیش روی تو میفرستم، و کنعانیان و اموریان و حتیان و فرزریان و حویان و یویسیان را بیرون خواهم کرد.

۳ به زمینی که به شیر و شهد جاری است، زیرا که در میان شامی آیم، چونکه قوم گردن کش هستی، مباد اتورا در بین راه هلاک سازم.»
 و چون قوم این سخنان بدرا شنیدند، ماتم گرفتند، و هیچکس زیور خود را بر خود نهاد.

۵ و خداوند به موسی گفت: «نیاسرائیل را بگو: شما قوم گردن کش هستید، اگر لفظهای در میان تو آیم، همانا اتورا هلاک سازم. پس اکنون زیور خود را از خود بیرون کن تا بدانم با تو چه کنم.»
 پس بنی اسرائیل زیورهای خود را از جبل حوریب از خود بیرون کردند.

خیمه اجتماع

و موسی خیمه خود را برداشته، آن را بیرون لشکرگاه، دور از اردو زد، و آن را «یمه اجتماع» نامید. و واقع شد که هر که طالب یهوه میبود، به خیمه اجتماع که خارج لشکرگاه بود، بیرون میرفت.

۸ و هنگامی که موسی به سوی خیمه بیرون میرفت، تمامی قوم برخاسته، هر یکی به در خیمه خود میایستاد، و در عقب موسی مینگریست تا داخل خیمه میشد.

۹ و چون موسی به خیمه داخل میشد، ستون بر نازل شده، به در خیمه میایستاد، و خدا با موسی سخن میگفت.

۱۰ و چون تمامی قوم، ستون ابر بر در خیمه ایستاده میدیدند، همه قوم برخاسته، هر کس به در خیمه خود سجده میکرد.

۱۱ و خداوند با موسی رو برو سخن میگفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید. پس به اردو بر میگشت. اما خادم او یوشع بن نون جوان، از میان خیمه بیرون نمی‌آمد.

موسی و جلال خدا

و موسی به خداوند گفت: «یک توبه من میگوینی: این قوم را بربر. و تو مرا خبر نمی دهی که همراه من که را میفرستی. و تو گفته‌ای، تورا به نام میشناسم، و ایض در حضور من فیض یافته‌ای.

۱۳ الان اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شد هام، طریق خود را به من بیاموز تا تورا بشناسم، و در حضور تو فیض یابم، و ملا حظله بفرما که این طایفه، قوم تو میباشند.»

گفت: «وی من خواهد آمد و تورا آرامی خواهم بخشید.»

به وی عرض کرد: «رگاه روی تو نیاید، ما را از اینجا ببر.

۱۶ زیرا به چه چیز معلوم میشود که من و قوم تو منظور نظر تو شد هیم، آیانه از آمدن تو با ما؟ پس من و قوم تو از جمیع قومایی که بر روی زمینند، ممتاز خواهیم شد.»

خداوند به موسی گفت: «بن کاررائیز که گفته‌ای خواهم کرد، زیرا که در نظر من فیض یافته‌ای و تورا بنام میشناسم.»
عرض کرد: «ستدعی آنکه جلال خود را به من بنمائی.»

گفت: «ن تمامی احسان خود را پیش روی تومی گذرا تم و نام یهوه را پیش روی توندا می‌کنم، و رافت می‌کنم بر هر که رثوف هستم و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم.»

۲۰ و گفت روی مرا نمی توانی دید، زیرا انسان نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند.»
و خداوند گفت: «ینک مقامی نزد من است. پس بر صخره بایست.»

۲۲ و واقع میشود که چون جلال من میگردد، تورا در شکاف صخره میگذارم، و تورا به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم.
۲۳ پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی، اما روی من دیده نمی شود.»

دولوح جدید

و خداوند به موسی گفت: «دولوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش، و سخنانی را که بر لوح‌های اول بود و شکستی بر این لوحها خواهم نوشت.»

۲ و بامدادان حاضر شو و صبحگاهان به کوه سینا بالا بیا، و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست.

۳ و هیچکس با تو بالا نیاید، و هیچکس نیز در تمامی کوه دیده نشود، و گله و رومه نیز به طرف این کوه چران کند.»

پس موسی دولوح سنگی مثل اولین تراشید و بامدادان برخاسته، به کوه سینا بالا آمد، چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، و دولوح سنگی را به دست خود برداشت.

۵ و خداوند در ابر نازل شده، در آنجا با وی بایستاد، و به نام خداوند ندا در داد.

۶ و خداوند پیش روی وی عبور کرده، ندا در داد که «هوه، یهوه، خدای رحیم و رثوف و دیرخشم و کثیر احسان و وفا،

نگاه دارنده رحمت برای هزاران، و آمرزنده خطا و عصیان و نگاه، لکن نگاه راهرگز بیسز انخواهد گذاشت، بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت.»

و موسی به زودی روبرو زمین نهاده، سجده کرد.

۹ و گفت: «ی خداوند اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شد هام، مستدعی آنکه خداوند در میان ما بیاید، زیرا که این قوم گردنکش میباشند، پس خطا و نگاه ما را بیامرز و ما را میراث خود بساز.»

گفت: «ینک عهدی میبندم و در نظر تمامی قوم تو کارهای عجیب می‌کنم، که در تمامی جهان و در جمیع امتهای کرده نشده باشد، و تمامی این قومی که تو در میان ایشان هستی، کار خداوند را خواهند دید، زیرا که این کاری که با تو خواهم کرد، کاری هولناک است.»

۱۱ آنچه را من امر و زبه تو امر میفرمایم، نگاه دار. اینک من از پیش روی تو امور یان و کنعانیان و حتیان و فرزبان و حویان و بیوسیان را خواهم راند.

۱۲ با حذر باش که با ساکنان آن زمین که تو بد آنجا میروی، عهد بنندی، مبادا در میان شما دمی باشد.

۱۳ بلکه مذبحهای ایشان را منهدم سازید، و تپهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید.

۱۴ زنهار خدای غیر را عبادت منما، زیرا یهوه که نام او غیور است، خدای غیور است.

۱۵ زنهار با ساکنان آن زمین عهد مبند، و الا از عقب خدایان ایشان زنامی کنند، و نزد خدایان ایشان قربانی میگذرانند، و تورا دعوت مینمایند و از قربانی های ایشان میخوروی.

۱۶ و از دختران ایشان برای پسران خود میگیری، و چون دختران ایشان از عقب خدایان خود زنا کنند، آنگاه پسران شمارا در پیروی خدایان خود مرتکب زنا خواهند نمود.

۱۷ خدایان ریخته شده برای خویشان مساز.

۱۸ عید فطیر را نگاه دار، و هفت روز زنان فطیر چنانکه تورا امر فرمودم، در وقت معین در ماه اییب بخور، زیرا که در ماه اییب از مصر بیرون آمدی.

۱۹ هر که رحم را گشاید، از آن من است و هر که نخست زاده ذکور از مواشی تو، چه از گاو چه از گوسفند،

و برای نخست زاده الاغ، برهای فدیة بده، و اگر فدیة ندھی، گردنش را بشکن و هر نخست زاده های از پسران را فدیة بده. و هیچکس به حضور من تهیدست حاضر نشود.

۲۱ شش روز مشغول باش، و روز هفتمین، سبت را نگاه دار. در وقت شیار و در حصاد، سبت را نگاه دار.

- ۲۲ وعید هفتمهارانگاه دار، یعنی عید نورحصاد گندم وعید جمع در تحویل سال.
- ۲۳ سالی سه مرتبه همه ذکوران ت به حضور خداوند یهوه، خدای اسرائیل، حاضر شوند.
- ۲۴ زیرا که امتها را از پیش روی تو خواهم راند، وحدود تو را وسیع خواهم گردانید، وهنگامی که در هر سال سه مرتبه میآیی تا به حضور یهوه، خدای خود حاضر شوی، هیچکس زمین تو را طمع نخواهد کرد.
- ۲۵ خون قربانی مرا بانحیرمایه مگذران، وقربانی عید فصیح تا صبح نماند.
- ۲۶ نخستین نور زمین خود را به خانه یهوه، خدای خود، بیاور. وبزغاله را در شیر مادرش مپز.»
- وخداوند به موسی گفت: «این سخنان را تو بنویس، زیرا که به حسب این سخنان، عهد باتو و با اسرائیل بستام.»
- وچهل روز وچهل شب آنجا نزد خداوند بوده، نان نخورد وآب ننوشید و او سخنان عهد، یعنی ده کلام را بر لوحها نوشت.
- وچون موسی از کوه سینا بزیر میآمد، ودولوح سنگی در دست موسی بود، هنگامی که از کوه بزیر میآمد، واقع شد که موسی ندانست که بهسبب گفتگوی با او پوست چهره وی میدرخشید.
- ۳۰ اما هارون و جمیع بنی اسرائیل موسی را دیدند که اینک پوست چهره او می درخشید. پس ترسیدند که نزدیک او بیایند.
- ۳۱ وموسی ایشان را خواند، وهارون وهمه سرداران جماعت نزد او برگشتند، وموسی بدیشان سخن گفت.
- ۳۲ وبعد از آن همه بنی اسرائیل نزدیک آمدند، وآنچه خداوند در کوه سینا بدو گفته بود، بدیشان امر فرمود.
- ۳۳ وچون موسی از سخن گفتن با ایشان فارغ شد، نقابی بر روی خود کشید.
- ۳۴ وچون موسی به حضور خداوند داخل میشد که با وی گفتگو کند، نقاب را بر می داشت تا بیرون آمدن او. پس بیرون آمده، آنچه به وی امر شده بود، به بنی اسرائیل میگفت.
- ۳۵ وبنی اسرائیل روی موسی را امیدیدند که پوست چهره او میدرخشید. پس موسی نقاب را به روی خود باز میکشید، تا وقتی که برای گفتگوی او میرفت.

قوانین سبت

وموسی تمام جماعت بنی اسرائیل را جمع کرده، بدیشان گفت: «این است سخنانی که خداوند امر فرموده است که آنها را بکنی: شش روز کار کرده شود، ودر روز هفتمین، سبت آرامی مقدس خداوند برای شماست؛ هر که در آن کاری کند، کشته شود. ۳ در روز سبت آتش در همه مسکنهای خود میفروزید.»

هدیه جهت مسکن وخیمه

وموسی تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است امری که خداوند فرموده، وگفته است: از خودتان هدیههای برای خداوند بگیری. هر که از دل راغب است، هدیه خداوند را از طلا ونقره وبرنج بیاورد، واز لاجورد وارغوان وقرمز ونگان نازک وپشم بز، وپوست قوچ سرخ شده وپوست خز وچوب شطیم، وروغن برای روشنایی، وعطریات برای روغن مسح و برای بخور معطر، وسنگهای جزع وسنگهای ترصیع برای ایفود وسینه بند.»

وهمه دانا دلان از شما بیایند وآنچه را خداوند امر فرموده است، بسازند.

۱۱ مسکن وخیمه اش وپوشش آن وتکمه هایش وتخته هایش وپشت بند هایش وستونهایش وپایه هایش، وتابوت وعصاهایش وکرسی رحمت وحجاب ستر، وخوان وعصاهایش وکل اسبابش ونان تقدمه، وچراغدان برای روشنایی واسبابش وچراغهایش وروغن برای روشنایی، ومدیح بخور وعصاهایش وروغن مسح وبخور معطر، وپرده دروازه برای درگاه مسکن، ومدیح قربانی سوختنی وشبکه برنجین آن، وعصاهایش وکل اسبابش وحوض وپایه اش، وپرده های صحن وستونهایش وپایه های آنها وپرده دروازه صحن، ومیخهای مسکن ومیخهای صحن وطنای آنها، وریختهای بافته شده برای خدمت قدس، یعنی رخت مقدس هارون کاهن، وریختهای پسرانش راتا کهانت نمانند.»

پس تمامی جماعت بنیاسرائیل از حضور موسی بیرون شدند.

۲۱ و هر که دلش او را ترغیب کرد، و هر که روحش او را باراده گردانید، آمدند و هدیه خداوند را برای کار خیمه اجتماع، و برای تمام خدمتش و برای رختهای مقدس آوردند.

۲۲ مردان و زنان آمدند، هر که از دل راغب بود، و حلقه های بینی و گوشواره ها و انگشتریها و گردن بندها و هر قسم آلات طلا آوردند، و هر که هدیه طلا برای خداوند گذرانیده بود.

۲۳ و هر کسی که لا جور دوار غوان و قرمز و نگان نازک و پشم بز و پوست قوچ سرخ شده و پوست خنزرداویافت شد، آنها را آورد.

۲۴ هر که خواست هدیه نقره و برنج بیاورد، هدیه خداوند را آورد، و هر که چوب شطیم برای هر کار خدمت نزد او یافت شد، آن را آورد.

۲۵ و همه زنان داندل به دستهای خود میرشتند، و ورشته شده را از لا جور دوار غوان و قرمز و نگان نازک، آوردند.

۲۶ و همه زنانی که دل ایشان به حکمت مایل بود، پشم بز را میرشتند.

۲۷ و سروران، سنگهای جزع و سنگهای ترصیع برای ایفود و سینه بند آوردند.

۲۸ و عطریات و روغن برای روشنایی و برای روغن مسح و برای بخور معطر.

۲۹ و همه مردان و زنان بنیاسرائیل که دل ایشان، ایشان را راغب ساخت که چیزی برای هر کاری که خداوند امر فرموده بود که به وسیله موسی ساخته شود، برای خداوند به اراده دل آوردند.

و موسی بنیاسرائیل را گفت: «گاه باشید که خداوند بصلییل بن اوری بن حور را از سبط یودا به نام دعوت کرده است.

۳۱ و او را به روح خدا از حکمت و فطانت و علم و هنری پر ساخته،

و برای اختراع مخترعات و برای کار کردن در طلا و نقره و برنج،

و برای تراشیدن و مرصع ساختن سنگها، و برای درودگری چوب تاهر صنعت هنری را بکند.

۳۴ و در دل او تعلیم دادن را القا نمود، و همچنین اهو لیاب بن اخیسامک را از سبط دان،

و ایشان را به حکمت دلی پر ساخت، برای هر عمل نقاش و نساج ماهر و طراز در لا جور دوار غوان و قرمز و نگان نازک، و در هر کار نساج تا صنایع هر صنعتی و مخترع مخترعات بشوند.

«بصلییل و اهو لیاب و همه داندالانی که خداوند حکمت و فطانت بدیشان داده است، تا برای کردن هر صنعت خدمت قدس، ماهر باشند، موافق آنچه خداوند امر فرموده است، کار بکنند.»

پس موسی، بصلییل و اهو لیاب و همه داندالانی را که خداوند در دل ایشان حکمت داده بود، و آنان را که دل ایشان، ایشان را راغب ساخته بود که برای کردن کار نزدیک بیایند، دعوت کرد.

۳ و همه هدایایی را که بنیاسرائیل برای بجا آوردن کار خدمت قدس آورده بودند، از حضور موسی برداشتند، و هر بامداد هدایای تبری دیگر نزد وی می آوردند.

۴ و همه داندالانی که هر گونه کار قدس را می ساختند، هر یک از کار خود که در آن مشغول میبود، آمدند.

۵ و موسی را عرض کرده، گفتند: «و مزیاده از آنچه لازم است برای عمل آن کاری که خداوند فرموده است که ساخته شود، می آورند.»

و موسی فرمود تا در اردوندا کرده، گویند که «ردان و زنان هیچ کاری دیگر برای هدایای قدس نکنند.» پس قوم از آوردن باز داشته شدند.

۷ و اسباب برای انجام تمام کار، کافی، بلکه زیاده بود.

ساختن مسکن

پس همه داندالانی که در کار اشتغال داشتند، ده پرده مسکن را ساختند، از نگان نازک تاییده شده و لا جور دوار غوان و قرمز، و آنها را با کرو بیان از صنعت نساج ماهر ترتیب دادند.

۹ طول هر پرده بیست و هشت ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع. همه پرده ها را یک اندازه بود.

۱۰ و پنج پرده را با یکدیگر پیوست، و پنج پرده را با یکدیگر پیوست،

و رلب یک پرده در کار پیوستگیاش ماد گیهای لا جور دوار ساخت، و همچنین در لب پرده بیرونی در پیوستگی دوم ساخت.

۱۲ و در یک پرده، پنجاه مادگی ساخت، و در کنار پرده های که در پیوستگی دومین بود، پنجاه مادگی ساخت. و مادگیها مقابل یکدیگر بود.

۱۳ و پنجاه تکه زرین ساخت، و پرده ها را به تکه ها با یکدیگر پیوست، تا مسکن یک باشد.

- ۱۴ و پرده‌ها از پنجم بز ساخت بجهت خیمه‌های که بالای مسکن بود؛ آنها را پانزده پرده ساخت.
- ۱۵ طول هر پرده سی ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع؛ و یازده پرده را یک اندازه بود.
- ۱۶ و پنج پرده را جدا پیوست، و شش پرده را جدا.
- ۱۷ و پنجاه مادگی بر کنار پرده‌های که در پیوستگی بیرونی بود ساخت، و پنجاه مادگی در کنار پرده در پیوستگی دوم.
- ۱۸ و پنجاه تکه برنجین برای پیوستن خیمه بساخت تا یک باشد.
- ۱۹ و پوششی از پوست قوچ سرخ شده برای خیمه ساخت، و پوششی برزبر آن از پوست نخ.
- و تخته‌های قائم از چوب شطیم برای مسکن ساخت.
- ۲۱ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم.
- ۲۲ هر تخته را دوزبانه بود مقرون یکدیگر، و بدین ترکیب همه تخته‌های مسکن را ساخت.
- ۲۳ و تخته‌های مسکن را ساخت، بیست تخته به جانب جنوب به طرف یمانی، و چهل پایه نقره زیر بیست تخته ساخت، یعنی دویا به زیر تخته‌های برای دوزبانهاش، و دویا به زیر تخته دیگر برای دوزبانهاش.
- ۲۵ و برای جانب دیگر مسکن به طرف شمال، بیست تخته ساخت.
- ۲۶ و چهل پایه نقره آنها را یعنی دویا به زیر یک تخته‌های و دویا به زیر تخته دیگر.
- ۲۷ و برای موخر مسکن به طرف مغرب، شش تخته ساخت.
- ۲۸ و دو تخته برای گوشه‌های مسکن در هر دو جانبش ساخت.
- ۲۹ و از زیر یکدیگر پیوسته شد، و تا سر آن با هم در یک حلقه تمام شد. و همچنین برای هر دو در هر دو گوشه کرد.
- ۳۰ پس هشت تخته بود، و پایه‌های آنها از نقره شانزده پایه، یعنی دویا به زیر هر تخته.
- و پشت بندها از چوب شطیم ساخت، یعنی پنج برای تخته‌های یک جانب مسکن، و پنج پشت بند برای تخته‌های جانب دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته‌های موخر جانب غربی مسکن.
- ۳۳ و پشت بند وسطی را ساخت تا در میان تخته‌ها از سر تا سر بگذرد.
- ۳۴ تخته‌ها را به طلا پوشانید، و حلقه‌های آنها را از طلا ساخت تا برای پشت بندها، خانه‌ها باشد، و پشت بندها را به طلا پوشانید.
- ۳۵ و حجاب را از لاجورد و ارغوان و قرمز و گمان نازک تابیده شده ساخت، و آن را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب داد.
- ۳۶ و چهار ستون از چوب شطیم برایش ساخت، و آنها را به طلا پوشانید و قلاب‌های آنها از طلا بود، و برای آنها چهار پایه نقره ریخت.
- ۳۷ و پرده‌های برای دروازه خیمه از لاجورد و ارغوان و قرمز و گمان نازک تابیده شده از صنعت طراز ساخت.
- ۳۸ و پنج ستون آن و قلاب‌های آنها را ساخت و سرها و عصاهای آنها را به طلا پوشانید و پنج پایه آنها از برنج بود.

ساختن تابوت

- و بصلیل، تابوت را از چوب شطیم ساخت، طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم، و بلندیش یک ذراع و نیم.
- ۲ و آن را به طلای خالص از درون و بیرون پوشانید. و برای آن تاجی از طلا بر طرفش ساخت.
- ۳ و چهار حلقه زرین برای چهار قایم‌هاش بریخت، یعنی دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر.
- ۴ و دو عصا از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید.
- ۵ و عصاهاراد حلقه‌ها برد و جانب تابوت گذرانید، برای برداشتن تابوت.
- ۶ و کرسی رحمت را از طلای خالص ساخت. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم.
- ۷ و دو کروی از طلا ساخت. و آنها را بر هر دو طرف کرسی رحمت از چرخکاری ساخت.
- ۸ یک کروی بر این طرف و کروی دیگر بر آن طرف، و از کرسی رحمت، کروبیان را بر هر دو طرفش ساخت.
- ۹ و کروبیان بالهای خود را برزبر آن پهن می‌کردند، و به بالهای خویش کرسی رحمت را می‌پوشانیدند، و روی‌های ایشان به سوی یکدیگر می‌بود، یعنی روی‌های کروبیان به جانب کرسی رحمت می‌بود.

ساختن خوان

- و خوان را از چوب شطیم ساخت. طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم.
- ۱۱ و آن را به طلای خالص پوشانید، و تاجی زرین گرداگردش ساخت.

- ۱۲ وحاشیهای به مقدار چهار انگشت گردا گردش ساخت، وتاجی زرین گردا گرد حاشیه ساخت.
- ۱۳ وچهار حلقه زرین برایش ریخت، و حلقهها بر چهار گوشهای که بر چهار قایمهاش بود گذاشت.
- ۱۴ و حلقهها مقابل حاشیه بود، تا خانه های عصاها باشد، برای برداشتن خوان.
- ۱۵ و دو عصا را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید، برای برداشتن خوان.
- ۱۶ و ظروفی را که بر خوان میبود از صحنها و کاسها و پیالهها و جامهاش که بدانها هدایای ریختنی میریختند، از طلای خالص ساخت.

ساختن چراغدان

- و چراغدان را از طلای خالص ساخت. از چرخکاری، چراغدان را ساخت، و پایهای و شاخه های و پیاله های و سیبهای و گلهای از همین بود.
- ۱۸ و از دو طرفش شش شاخه بیرون آمد، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف، و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر.
- ۱۹ و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه، و سه پیاله بادامی و سیبی و گلی بر شاخه دیگر، و همچنین برای شش شاخه های که از چراغدان بیرون میآمد.
- ۲۰ و بر چراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و گلهای آن.
- ۲۱ و سیبی زبرد و شاخه آن، و سیبی زبرد و شاخه آن، و سیبی زبرد و شاخه آن، برای شش شاخه های که از آن بیرون میآمد.
- ۲۲ و سیبهای آنها و شاخه های آنها از همین بود، یعنی همه از یک چرخکاری طلای خالص.
- ۲۳ و هفت چراغش و گلگیرهایش و سینیهایش را از طلای خالص ساخت.
- ۲۴ از یک وزنه طلای خالص آن را با همه اسبابش ساخت.

ساختن مذبح بخور

- و مذبح بخور را از چوب شطیم ساخت، طولش یک ذراع، و عرضش یک ذراع مربع، و بلندیش دو ذراع، و شاخه های از همان بود.
- ۲۶ و آن را به طلای خالص پوشانید، یعنی سطحش و طرفهای گردا گردش، و شاخه های، و تاجی گردا گردش از طلای خالص ساخت.
- ۲۷ و دو حلقه زرین برایش زیر تاج برد و گوشه های برد و طرفش ساخت، تا خانه های عصاها باشد برای برداشتنش به آنها.
- ۲۸ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید.
- ۲۹ و روغن مسح مقدس و بخور معطر طاهر را از صنعت عطار ساخت.

ساختن مذبح قربانی و حوض

- و مذبح قربانی سوختنی را از چوب شطیم ساخت. طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع مربع، و بلندیش سه ذراع.
- ۲ و شاخه های را بر چهار گوشهاش ساخت. شاخه های از همان بود و آن را از برنج پوشانید.
- و همه اسباب مذبح را ساخت، یعنی: دیگها و خاک اندازها و کاسها و چنگالها و مجرها و همه ظروفش را از برنج ساخت.
- ۴ و برای مذبح، آتش دانی مشبک از برنج ساخت، که زیر حاشیه های بطرف پایین تانصفش برسد.
- ۵ و چهار حلقه برای چهار سر آتش دان برنجین ریخت، تا خانه های عصاها باشد.
- ۶ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به برنج پوشانید.
- ۷ و عصاها را در حلقهها برد و طرف مذبح گذرانید، برای برداشتنش به آنها، و مذبح را از چوبها محجوف ساخت.
- ۸ و حوض را از برنج ساخت، و پایهای را از برنج از آینه های زنانی که نزد دروازه خیمه اجتماع برای خدمت جمع میشدند.

ساختن صحن مسکن

- و صحن را ساخت که برای طرف جنوبی به سمت یمانی. پرده های صحن از گنجان نازک تاییده شده صد ذراعی بود.
- ۱۰ و ستونهای آنها بیست بود، و پایه های آنها بیست بود، از برنج و قلابهای آنها و پشت بندهای آنها از نقره.
- ۱۱ و برای طرف شمالی صد ذراعی بود، و ستونهای آنها بیست از برنج، و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره بود.
- ۱۲ و برای طرف غربی، پرده های پنجاه ذراعی بود، و ستونهای آنها ده و پایه های آنها ده، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره بود.
- ۱۳ و برای طرف شرقی به سمت طلوع، پنجاه ذراعی بود.
- ۱۴ و پرده های یک طرف دروازه پانزده ذراعی بود، و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه.
- ۱۵ و برای طرف دیگر دروازه صحن از این طرف و از آن طرف پردهها پانزده ذراعی بود، و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه.

- ۱۶ همه پرده های صحن به هر طرف از گان نازک تابیده شده بود.
- ۱۷ و پایه های ستونها از برنج بود، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره، و پوشش سرهای آنها از نقره، و جمیع ستونهای صحن به پشت بندهای نقره پیوسته شده بود.
- ۱۸ و پرده دروازه صحن از صنعت طراز از لا جور دروار غوان و قرمز و گان نازک تابیده شده بود. طولش بیست ذراع، و بلندیش به عرض پنج ذراع موافق پرده های صحن.
- ۱۹ و ستونهای آنها چهار، و پایه های برنجین آنها چهار، و قلابهای آنها از نقره، و پوشش سرهای آنها و پشت بندهای آنها از نقره بود.
- ۲۰ و همه میخهای مسکن و صحن، به هر طرف از برنج بود.

حساب مسکن

- این است حساب مسکن، یعنی مسکن شهادت، چنانکه حسب فرمان موسی به خدمت لاویان، به توسط ایتامار بن هارون کاهن حساب آن گرفته شد.
- ۲۲ و بصئیل بن اوری بن حور از سبط یهودا، آنچه را که خداوند به موسی امر فرموده بود بساخت.
- ۲۳ و باوی اهوایاب بن اخیسامک از سبط دان بود، نقاش و مخترع و طراز در لا جور دروار غوان و قرمز و گان نازک.
- ۲۴ و تمام طلائی که در کار صرف شد، یعنی در همه کار قدس، از طلائی هدایا بیست و نه وزنه و هفتصد و سی مثقال موافق مثقال قدس بود.
- ۲۵ و نقره شمرده شد گان جماعت صد و نه و هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال بود، موافق مثقال قدس.
- ۲۶ یک درهم یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، برای هر نفری از آنانی که به سوی شمرده شد گان گذاشتند، از بیست ساله و بالاتر، که ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.
- ۲۷ و اما آن صد و نه نقره برای ریختن پایه های قدس و پایه های پرده بود. صد پایه از صد و نه یعنی یک وزنه برای یک پایه.
- ۲۸ و از آن هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال قلابها برای ستونها ساخت، و سرهای آنها را پوشانید، و پشت بندها برای آنها ساخت.
- ۲۹ و برنج هدایا هفتاد و نه و دو هزار و چهارصد مثقال بود.
- ۳۰ و از آن پایه های دروازه خیمه اجتماع، و مذبح برنجین، و شبکه برنجین آن و همه اسباب مذبح را ساخت.
- ۳۱ و پایه های صحن را به هر طرف، و پایه های دروازه صحن و همه میخهای مسکن و همه میخهای گدا گرد صحن را.

لباس کهنات

- و از لا جور دروار غوان و قرمز رختهای بافته شده ساختند، برای خدمت کردن در قدس، و رختهای مقدس برای هارون ساختند، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود.
- و ایفود را از طلا و لا جور دروار غوان و قرمز و گان نازک تابیده شده، ساخت.
- ۳ و تنگه های نازک از طلا ساختند و تارها کشیدند تا آنها را در میان لا جور دروار غوان و قرمز و گان نازک به صنعت نساج ماهر بیافند.
- ۴ و کتفهای پیوسته شده برایش ساختند، که برد و نگار پیوسته شد.
- ۵ و زنار پیوسته شده های که بران بود از همان پارچه و از همان صنعت بود، از طلا و لا جور دروار غوان و قرمز و گان نازک تابیده شده، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- ۶ و سنگهای جزع مرصع در دو طوق طلا، و منقوش به نقش خاتم، موافق نامهای بنیاسرائیل درست کردند.
- ۷ آنها را بر کتفهای ایفود نصب کرد، تا سنگهای یادگاری برای بنیاسرائیل باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- و سینه بند را موافق کار ایفود از صنعت نساج ماهر ساخت، از طلا و لا جور دروار غوان و قرمز و گان نازک تابیده شده.
- ۹ و آن مرصع بود و سینه بند را در لا ساختند طولش یک و جب و عرضش یک و جب دولا.
- ۱۰ و در آن چهار رسته سنگ نصب کردند، رستهای از عقیق سرخ و یاقوت زرد و زمرد. این بود رسته اول.
- ۱۱ و رسته دوم از بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید.
- ۱۲ و رسته سوم از عین الهمر و شمش و جمست.
- ۱۳ و رسته چهارم از زبرجد و جزع و یلشب در ترصیعه خود که به دیوارهای طلا احاطه شده بود.
- ۱۴ و سنگها موافق نامهای بنیاسرائیل دوازده بود، مطابق اسمی ایشان، مثل نقش خاتم، هر یکی به اسم خود برای دوازده سبط.
- ۱۵ و بر سینه بند زنجیرهای تابیده شده، مثل کار طنابها از طلائی خالص ساختند.
- ۱۶ و دو طوق زرین و دو حلقه زرین ساختند و دو حلقه را بر دو سر سینه بند گذاشتند.

- ۱۷ و آن دوزنجیر تابیده شده زرین رادرد و حلقه‌های که بر سرهای سینه بند بود، گذاشتند.
- ۱۸ و دوسر دیگر آن دوزنجیر را برد و طوق گذاشتند، و آنها را برد و کتف ایفود در پیش نصب کردند.
- ۱۹ و دو حلقه زرین ساختند، آنها را برد و سر سینه بند گذاشتند، بر نگاری که بر طرف اندرون ایفود بود.
- ۲۰ و دو حلقه زرین دیگر ساختند، و آنها را برد و کتف ایفود، به طرف پایین، از جانب پیش، مقابل پیوستگیش بالای زنا را ایفود گذاشتند.
- ۲۱ و سینه بند را به حلقه‌هایش با حلقه‌های ایفود به نوار لا جور دی بستند، تا بالای زنا را ایفود باشد. و سینه بند از ایفود جدا نشود، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- و ردای ایفود را از صنعت نساج، تمام لا جور دی ساخت.
- ۲۳ و دهنهای در وسط ردا بود، مثل دهنه زره با حاشیهای گردا گرد دهنه تا دیده نشود.
- ۲۴ و بردمان ردا، انارها را لا جور دوار غوان و قرمز و گنن تابیده شده ساختند.
- ۲۵ و زنگوله‌ها از طلای خالص ساختند. و زنگوله‌ها را در میان انارها بردمان ردا گذاشتند، گردا گردش در میان انارها.
- ۲۶ و زنگوله‌های واناری، و زنگوله‌های واناری گردا گرد بردمان ردا برای خدمت کردن، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- ۲۷ و پیراهن‌ها را برای هارون و پسرانش از گنن نازک از صنعت نساج ساختند.
- ۲۸ و عمامه را از گنن نازک و دستارهای زیبار از گنن نازک، و زیر جام‌های گننی را از گنن نازک تابیده شده.
- ۲۹ و کمر بند را از گنن نازک تابیده شده، و لا جور دوار غوان و قرمز از صنعت طراز، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- ۳۰ و تنگه افسر مقدس را از طلای خالص ساختند، و بر آن نگاتی مثل نقش خاتم قوم داشتند: قد و سیت برای یهوه.
- ۳۱ و بر آن نواری لا جور دی بستند تا آن را بالای عمامه ببندند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

پایان کار و برکت موسی

- پس همه کار مسکن خیمه اجتماع تمام شد، و بنیاسرائیل ساختند. موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند.
- ۳۳ و مسکن خیمه را نزد موسی آوردند، با همه اسبابش و تکمیلها و تختها و پشت بندها و ستونها و پایه‌هایش.
- ۳۴ و پوشش از پوست قوچ سرخ شده و پوشش از پوست خز و حجاب ستر.
- و تابوت شهادت و عصاهایش و کرسی رحمت.
- ۳۶ و خوان و همه اسبابش و نان تقدّمه.
- ۳۷ و چراغدان طاهر و چراغهایش، چراغهای آراسته شده و همه اسبابش، و روغن برای روشنایی.
- ۳۸ و مذبح زرین و روغن مسح و بخور معطر و پرده برای دروازه خیمه.
- ۳۹ و مذبح برنجین و شبکه برنجین آن، و عصاهایش و همه اسبابش و حوض و پایاهش.
- ۴۰ و پرده‌های صحن و ستونها و پایه‌هایش و پرده دروازه صحن، و طنابهایش و میخهایش و همه اسباب خدمت مسکن برای خیمه اجتماع.
- ۴۱ و ورختهای بافته شده برای خدمت قدس، و ورخت مقدس برای هارون کاهن، و ورختها برای پسرانش تا کهنات نمایند.
- ۴۲ موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، بنیاسرائیل همچنین تمام کار را ساختند.
- ۴۳ و موسی تمام کارها را ملاحظه کرد، و اینک موافق آنچه خداوند امر فرموده بود ساخته بودند، همچنین کرده بودند. و موسی ایشان را برکت داد.

برپایی مسکن

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«رغره ماه اول مسکن خیمه اجتماع را برپا نما.

- ۳ و تابوت شهادت را در آن بگذار. و حجاب را پیش تابوت پهن کن.
- ۴ و خوان را در آورده، چیزهایی را که میباید، بر آن ترتیب نما. و چراغدان را در آور و چراغهایش را آراسته کن.
- ۵ و مذبح زرین را برای بخور پیش تابوت شهادت بگذار، و پرده دروازه را بر مسکن بیاویز.
- ۶ و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع بگذار.
- ۷ و حوض را در میان خیمه اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز.
- ۸ و صحن را گردا گرد برپا کن. و پرده دروازه صحن را بیاویز.
- ۹ و روغن مسح را گرفته، مسکن را با آنچه در آن است مسح کن، و آن را با همه اسبابش تقدیس نماتا مقدس شود.

- ۱۰ و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش مسح کرده، مذبح را تقدیس نما. و مذبح، قدس اقداس خواهد بود.
- ۱۱ و حوض را با پایهاش مسح نموده، تقدیس کن.
- ۱۲ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده.
- ۱۳ و هارون را به رخت مقدس بپوشان، و او را مسح کرده، تقدیس نما، تا برای من کهانت کند.
- ۱۴ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهنهای بپوشان.
- ۱۵ و ایشان را مسح کن، چنانکه پدر ایشان را مسح کردی تا برای من کهانت نماید. و مسح ایشان هر آینه برای کهانت ابدی در نسلهای ایشان خواهد بود.»
- پس موسی موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود کرد، و همچنین به عمل آورد.
- و واقع شد در غره ماه اول از سال دوم که مسکن برپا شد، و موسی مسکن را برپا نمود، و پایه هایش را بنهاد و تخته هایش را قایم کرد، و پشت بند هایش را گذاشت، و ستونهایش را برپا نمود، و خیمه را بالای مسکن کشید، و پوشش خیمه را بر زیر آن گسترانید، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود.
- ۲۰ و شهادت را گرفته، آن را در تابوت نهاد، و عصاهای را بر تابوت گذارد، و کرسی رحمت را بالای تابوت گذاشت.
- ۲۱ و تابوت را به مسکن در آورد، و حجاب ستر را آویخته، آن را پیش تابوت شهادت کشید. چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- ۲۲ و خوان را در خیمه اجتماع به طرف شمالی مسکن، بیرون حجاب نهاد.
- ۲۳ و نان را به حضور خداوند بر آن ترتیب داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- ۲۴ و چراغدان را در خیمه اجتماع، مقابل خوان به طرف جنوبی مسکن نهاد.
- ۲۵ و چراغها را به حضور خداوند گذاشت، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- ۲۶ و مذبح زرین را در خیمه اجتماع، پیش حجاب نهاد.
- ۲۷ و بخور معطر بر آن سوزانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- ۲۸ و پرده دروازه مسکن را آویخت.
- ۲۹ و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع وضع کرد، و قربانی سوختنی و هدیه را بر آن گذرانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- ۳۰ و حوض را در میان خیمه اجتماع و مذبح وضع کرده، آب برای شستن در آن بریخت.
- ۳۱ و موسی و هارون و پسرانش دست و پای خود را در آن شستند.
- ۳۲ و وقتی که به خیمه اجتماع داخل شدند و نزد مذبح آمدند شست و شو کردند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- ۳۳ و صحن را گرداگرد مسکن و مذبح برپا نمود، و پرده دروازه صحن را آویخت. پس موسی کار را به انجام رسانید.
- جلال خدا**
- آنگاه بر، خیمه اجتماع را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت.
- ۳۵ و موسی نتوانست به خیمه اجتماع داخل شود، زیرا که ابر بر آن ساکن بود، و جلال خداوند مسکن را پر ساخته بود.
- ۳۶ و چون ابراز بالای مسکن برمی خاست، بنیاسرائیل در همه مراحل خود کوچ میکردند.
- ۳۷ و هرگاه ابر بر نمی خاست، تا روز بر خاستن آن، نمی کوچیدند.
- ۳۸ زیرا که در روز، ابر خداوند بر مسکن و در شب، آتش بر آن میبود، در نظر تمامی خاندان اسرائیل، در همه منازل ایشان.

کتاب لاویان

قربانی سوختنی

و خداوند موسی را خواند، و او را از خیمه اجتماع خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه کسی از شما قربانی نزد خداوند بگذراند، پس قربانی خود را از بهایم یعنی از گاو یا از گوسفند بگذرانید.

۳ اگر قربانی او قربانی سوختنی از گاو باشد، آن را ز بی عیب بگذرانند، و آن را نزد در خیمه اجتماع بیاورد تا به حضور خداوند مقبول شود.

۴ و دست خود را بر سر قربانی سوختنی بگذارد، و برایش مقبول خواهد شد تا بجهت او کفاره کند.

۵ پس گاو را به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون که نه خون را نزدیک بیاورند، و خون را بر اطراف مذبح که نزد در خیمه اجتماع است پاشند.

۶ و پوست قربانی سوختنی را بکند و آن را قطعه قطعه کند.

۷ و پسران هارون کاهن آتش بر مذبح بگذرانند، و هیزم بر آتش بچینند.

۸ و پسران هارون که نه قطعه‌ها و سر و پیه را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچینند.

۹ و احشایش و پاچه‌هایش را به آب بشویند، و کاهن همه را بر مذبح بسوزاند، برای قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند.

۱۰ و اگر قربانی او از گله باشد خواه از گوسفند خواه از بز بجهت قربانی سوختنی، آن را ز بی عیب بگذرانند.

۱۱ و آن را به طرف شمالی مذبح به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون که نه خونش را به اطراف مذبح پاشند.

۱۲ و آن را با سرش و پیه‌اش قطعه قطعه کند، و کاهن آنها را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچینند.

۱۳ و احشایش و پاچه‌هایش را به آب بشوید، و کاهن همه را نزدیک بیاورد و بر مذبح بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.

۱۴ اگر قربانی او بجهت خداوند قربانی سوختنی از مرغان باشد، پس قربانی خود را از فاخته‌ها یا از جوجه‌های کبوتر بگذرانند.

۱۵ و کاهن آن را نزد مذبح بیاورد و سرش را بپچد و بر مذبح بسوزاند، و خونش را بر پهلوی مذبح افشاده شود.

۱۶ و چینه‌دانش را با فضلات آن بیرون کرده، آن را بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر بیندازد.

۱۷ و آن را از میان بالهایش چاک کند و از هم جدا نکند، و کاهن آن را بر مذبح بر هیزمی که بر آتش است بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.

قربانی هدیه آردی

«هرگاه کسی قربانی هدیه آردی بجهت خداوند بگذراند، پس قربانی او از آرد نرم باشد، و روغن بر آن بریزد و کند بر آن بنهد.

۲ و آن را نزد پسران هارون که نه بیاورد، و یک مشت از آن بگیرد یعنی از آرد نرمش و روغنش با تمامی کندرش و کاهن آن را برای یادگاری بسوزاند، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند باشد.

۳ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقدس است.

۴ و هرگاه قربانی هدیه آردی پخته شده‌های در تنور بگذرانی، پس قرص‌های فطیر از آرد نرم سرشته شده به روغن، یا گرده‌های فطیر مالیده شده به روغن باشد.

۵ و اگر قربانی تو هدیه آردی بر ساج باشد، پس از آرد نرم فطیر سرشته شده به روغن باشد.

۶ و آن را پاره پاره کرده، روغن بر آن بریز. این هدیه آردی است.

۷ و اگر قربانی تو هدیه آردی تا به باشد از آرد نرم باروغن ساخته شود.

۸ و هدیه آردی را که از این چیزها ساخته شود نزد خداوند بیاورد، و آن را پیش کاهن بگذار، و او آن را نزد مذبح خواهد آورد.

۹ و کاهن از هدیه آردی یادگاری آن را بردارد و بر مذبح بسوزاند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.

۱۰ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقدس است.

«هیچ هدیه آردی که بجهت خداوند می گذرانید با خمیر مایه ساخته نشود، زیرا که هیچ خمیر مایه و غسل را برای هدیه آتشین بجهت خداوند نباید بسوزانید.

۱۲ آنها را برای قربانی نوبرها بجهت خداوند بگذرانید، لیکن برای عطر خوشبو به مذبح بر نیارند.

۱۳ و هر قربانی هدیه آردی خود را به نمک نمکین کن، و نمک عهد خدای خود را از هدیه آردی خود باز مدار، با هر قربانی خود نمک بگذران.

۱۴ و اگر هدیه آردی نوبرها بجهت خداوند بگذرانی، پس خوشه‌های برشته شده به آتش، یعنی بلغور حاصل نیکو بجهت هدیه آردی نوبرهای خود بگذران.

- ۱۵ وروغن بر آن بریزو کند بر آن بنه. این هدیه آردی است.
 ۱۶ و کاهن یادگاری آن را یعنی قدری از بلغور آن و از روغنش با تمامی کندرش بسوزاند. این هدیه آتشین بجهت خداوند است.

ذبیحه سلامتی

- «اگر قربانی او ذبیحه سلامتی باشد، اگر از روزه بگذراند خواه نرو خواه ماده باشد، آن را بیعیب به حضور خداوند بگذراند.
 ۲ و دست خود را بر سر قربانی خویش بنهد، و آن را نزد درخیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را به اطراف مذبح پاشند.
 ۳ و از ذبیحه سلامتی، هدیه آتشین بجهت خداوند بگذراند، یعنی پیهی که احشار امیپوشاند و همه پیه را که برا حشاست.
 ۴ و دو گرده و پیه که بر آنهاست که برد و تهیگاه است، و سفیدی را که بر جگراست، با گردهها جدا کند.
 ۵ و پسران هارون آن را بر مذبح با قربانی سوختنی برهیزی که بر آتش است بسوزانند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.
 ۶ و اگر قربانی او برای ذبیحه سلامتی بجهت خداوند از گله باشد، آن را نریا ماده بیعیب بگذراند.
 ۷ اگر برای قربانی خود بگذراند، آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد.
 ۸ و دست خود را بر سر قربانی خود بنهد، و آن را نزد درخیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون خوش را به اطراف مذبح پاشند.
 ۹ و از ذبیحه سلامتی هدیه آتشین بجهت خداوند بگذراند، یعنی پیهاش و تمامی دنبه را و آن را از نزد عصعص جدا کند، و پیهی که احشار امی پوشاند و همه پیه را که برا حشاست.
 ۱۰ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که برد و تهیگاه است و سفیدی را که بر جگراست با گردهها جدا کند.
 ۱۱ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین بجهت خداوند است.
 و اگر قربانی او بزرگ باشد پس آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد.
 ۱۳ و دست خود را بر سرش بنهد و آن را پیش خیمه اجتماع ذبح نماید. و پسران هارون خوش را به اطراف مذبح پاشند.
 ۱۴ و قربانی خود، یعنی هدیه آتشین را، بجهت خداوند از آن بگذراند، پیهی که احشار امی پوشاند و تمامی پیهی که برا حشاست.
 ۱۵ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که برد و تهیگاه است و سفیدی را که بر جگراست با گردهها جدا کند.
 ۱۶ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین برای عطر خوشبوست. تمامی پیه از آن خداوند است.
 ۱۷ این قانون ابدی در همه پشتهای شما در جمیع مسکنهای شما خواهد بود که هیچ خون و پیه را نخورید.»

قربانی نگاه

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

- «نیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی سهو گاه کند، در هر کدام از نواهی خداوند که نباید کرد، و به خلاف هر یک از آنها عمل کند، اگر کاهن که مسح شده است گاهی ورزد و قوم را محرم سازد، پس برای گاهی که کرده است، گوسالهای بیعیب از روزه برای قربانی نگاه نزد خداوند بگذراند.
 ۴ و گوساله را به درخیمه اجتماع به حضور خداوند بیاورد، و دست خود را بر سر گوساله بنهد و گوساله را به حضور خداوند ذبح نماید.
 ۵ و کاهن مسح شده از خون گوساله گرفته، آن را به خیمه اجتماع در آورد.
 ۶ و کاهن انگشت خود را در خون فروبرد، و به حضور خداوند پیش حجاب قدس قدری از خون راهفت مرتبه پاشد.
 ۷ و کاهن قدری از خون را بر شاخه های مذبح بخور معطر که در خیمه اجتماع است، به حضور خداوند پاشد، و همه خون گوساله را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که به درخیمه اجتماع است بریزد.
 ۸ و تمامی پیه گوساله قربانی نگاه، یعنی پیهی که احشار امی پوشاند و همه پیه را که برا حشاست از آن بردارد.
 ۹ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که برد و تهیگاه است و سفیدی را که بر جگراست با گردهها جدا کند.
 ۱۰ چنانکه از گاو ذبیحه سلامتی برداشته میشود و کاهن آنها را بر مذبح قربانی سوختنی بسوزاند.
 ۱۱ و پوست گوساله و تمامی گوشتهش با سرش و پاچه هایش و احشایش و سرگیش،
 یعنی تمامی گوساله را بیرون لشکرگاه در مکان پاک جایی که خاکستر امی ریزند بریزد، و آن را برهیزم به آتش بسوزاند. در جایی که خاکستر امی ریزند سوخته شود.»

«هرگاه تمامی جماعت اسرائیل سهو گاه کنند و آن امر از چشمان جماعت مخفی باشد، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی خداوند کرده، مجرم شده باشند.

۱۴ چون گاهی که کردند معلوم شود، آنگاه جماعت گوساله‌های از ربه برای قربانی گاه بگذرانند و آن را پیش خیمه اجتماع بیاورند.

۱۵ و مشایخ جماعت دستهای خود را بر سر گوساله به حضور خداوند بنهند، و گوساله به حضور خداوند ذبح شود.

۱۶ و کاهن مسح شده، قدری از خون گوساله را به خیمه اجتماع در آورد.

۱۷ و کاهن انگشت خود را در خون فرو برد و آن را به حضور خداوند پیش حجاب هفت مرتبه پیاورد.

۱۸ و قدری از خون را بر شاخه‌های مذبح که به حضور خداوند در خیمه اجتماع است بگذارد، و همه خون را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که نزد در خیمه اجتماع است بریزد.

۱۹ و همه پیه آن را از آن برداشته، بر مذبح بسوزاند.

۲۰ و با گوساله عمل نماید چنانکه با گوساله قربانی گاه عمل کرد، همچنان باین بکنند و کاهن برای ایشان کفاره کند، و آمرزیده خواهند شد.

۲۱ و گوساله را بیرون لشکر گاه برده، آن را بسوزاند چنانکه گوساله اول را بسوزانید. این قربانی گاه جماعت است.

«هرگاه رئیس گاه کند، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی یهوه خدای خود سهو بکنند و مجرم شود،

چون گاهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه بزربعیب برای قربانی خود بیاورد.

۲۴ و دست خود را بر سر بزیند و آن را در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند به حضور خداوند ذبح نماید. این قربانی گاه است.

۲۵ و کاهن قدری از خون قربانی گاه را به انگشت خود گرفته، بر شاخه‌های مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و خوشش را بر بنیان مذبح سوختنی بریزد.

۲۶ و همه پیه آن را مثل پیه ذبیحه سلامتی بر مذبح بسوزاند، و کاهن برای او گاهش را کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

«هرگاه کسی از اهل زمین سهو گاه ورزد و کاری را که نباید کرد از همه نواهی خداوند بکنند و مجرم شود،

چون گاهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه برای قربانی خود بز ماده بیعیب بجهت گاهی که کرده است بیاورد.

۲۹ و دست خود را بر سر قربانی گاه بنهد و قربانی گاه را در جای قربانی سوختنی ذبح نماید.

۳۰ و کاهن قدری از خوشش را به انگشت خود گرفته، آن را بر شاخه‌های مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و همه خوشش را بر بنیان مذبح بریزد.

۳۱ و همه پیه آن را جدا کند چنانکه پیه از ذبیحه سلامتی جدا می‌شود، و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند برای عطر خوشبو بجهت خداوند و کاهن برای او کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۳۲ و اگر برای قربانی خود بره‌های بجهت قربانی گاه بیاورد آن را ماده بیعیب بیاورد.

۳۳ و دست خود را بر سر قربانی گاه بنهد و آن را برای قربانی گاه در جایی که قربانی سوختنی ذبح میشود ذبح نماید.

۳۴ و کاهن قدری از خون قربانی گاه را به انگشت خود گرفته، بر شاخه‌های مذبح قربانی سوختنی بگذارد و همه خوشش را بر بنیان مذبح بریزد.

۳۵ و همه پیه آن را جدا کند، چنانکه پیه بر ذبیحه سلامتی جدا میشود، و کاهن آن را بر مذبح برهد ایای آتشین خداوند بسوزاند، و کاهن برای او بجهت گاهی که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

«اگر کسی گاه ورزد، و آواز قسم را

بشنود، و او شاهد باشد خواه دیده و خواه دانسته، اگر اطلاع ندهد گاه او را متحمل خواهد بود.

۲ یا کسیکه هر چیز نجس را لمس کند، خواه لاش و حش نجس، خواه لاش بهیمه نجس، خواه لاش حشرات نجس، و آواز و مخفی باشد، پس نجس و مجرم می‌باشد.

۳ یا اگر نجاست آدمی را لمس کند، از هر نجاست او که به آن نجس میشود، و آواز و مخفی باشد، چون معلوم شد آنگاه مجرم خواهد بود.

۴ و اگر کسی غفلت به لب‌های خود قسم خورد برای کردن کار بد یا کار نیک، یعنی در هر چیزی که آدمی غفلت قسم خورد، و آواز و مخفی باشد، چون بر او معلوم شود آنگاه در هر کدام که باشد مجرم خواهد بود.

۵ و چون در هر کدام از اینها مجرم شد، آنگاه به آن چیزی که در آن گاه کرده است اعتراف بنماید.

و قربانی جرم خود را برای گاهی که کرده است نزد خداوند بیاورد، یعنی ماده‌های از گله بره‌های یا بز برای بجهت قربانی گاه، و کاهن برای وی گاهش را کفاره خواهد کرد.

۷ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، پس قربانی جرم خود را برای گاهی که کرده است دوفاخته یاد و جوجه کبوتر نزد خداوند بیاورد، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی.

۸ و آنها را نزد کاهن بیاورد، و او آن را که برای قربانی گناه است اول بگذراند و سرش را از گردنش بکند و آن را دوپاره نکند، و قدری از خون قربانی گناه را بر پهلو می‌مذبح‌پاشد، و باقی خون بر بنیان مذبح افشرده شود. این قربانی گناه است.

۱۰ و دیگری را برای قربانی سوختنی موافق قانون بگذراند، و کاهن برای وی گاهش را که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. ۱۱ و اگر دستش به دوفاخته یاد و جوجه کبوتر نرسد، آنگاه قربانی خود را برای گاهی که کرده است دهیک ایفیه آرد نرم بجهت قربانی گناه بیاورد، و روغن بر آن نهد و کندر بر آن نگذارد زیرا قربانی گناه است.

۱۲ و آن را نزد کاهن بیاورد و کاهن یک مشت از آن را برای یادگاری گرفته، بر هدایای آتشین خداوند بر مذبح بسوزاند. این قربانی گناه است.

۱۳ و کاهن برای وی گاهش را که در هر کدام از اینها کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد، و مثل هدیه آردی از آن کاهن خواهد بود.»

قربانی جرم

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«گر کسی خیانت ورزد، و درباره چیزهای مقدس خداوند سهو گناه کند، آنگاه قربانی جرم خود را قوچی بیعیب از گله نزد خداوند موافق بر آورد، و به مثقالهای نقره مطابق مثقال قدس بیاورد، و این قربانی جرم است.

۱۶ و به عوض نقصانی که در چیز مقدس رسانیده است عوض بدهد، و پنج یک بر آن اضافه کرده، و آن را به کاهن بدهد و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد.

۱۷ و اگر کسی گناه کند و کاری از جمیع نواهی خداوند که نباید کرد بکند، و آن را نداند، پس مجرم است و متحمل گناه خود خواهد بود.

۱۸ و قوچی بیعیب از گله موافق بر آورد و نزد کاهن بیاورد، و کاهن برای وی غفلت او را که کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد. ۱۹ این قربانی جرم است البته نزد خداوند مجرم میباشد.»

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«گر کسی گناه کند، و خیانت به خداوند ورزد، و به همسایه خود دروغ گوید، درباره امانت یارهن یا چیز دزدیده شده، یا مال همسایه خود را غصب نماید،

یا چیز گمشده را یافته، درباره آن دروغ گوید، و قسم دروغ بخورد، در هر کدام از کارهایی که شخصی در آنها گناه کند.

۴ پس چون گناه ورزیده، مجرم شود، آنچه را که دزدیده یا آنچه را غصب نموده یا آنچه نزد او به امانت سپرده شده یا آن چیز گم شده را که یافته است، رد بنماید.

۵ یا هر آنچه را که درباره آن قسم دروغ خورده، هم اصل مال را رد بنماید، و هم پنج یک آن را بر آن اضافه کرده، آن را به مالکش بدهد، در روزی که جرم او ثابت شده باشد.

۶ و قربانی جرم خود را نزد خداوند بیاورد، یعنی قوچ بیعیب از گله موافق بر آورد تو برای قربانی جرم نزد کاهن.

۷ و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد، از هر کاری که کرده، و در آن مجرم شده است.»

قانون قربانی سوختنی

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ارون و پسرانش را امر فرموده، بگو: این است قانون قربانی سوختنی: که قربانی سوختنی تمامی شب تا صبح بر آتشدان مذبح باشد، و آتش مذبح بر آن افروخته بماند.

۱۰ و کاهن لباس گان خود را بپوشد، و زیر جامه گان بریدن خود بپوشد، و خاکستر قربانی سوختنی را که بر مذبح به آتش سوخته شده، بردارد و آن را به یک طرف مذبح بگذارد.

۱۱ و لباس خود را بیرون کرده، لباس دیگر بپوشد، و خاکستر را بیرون لشکرگاه به جای پاک ببرد.

۱۲ و آتشی که بر مذبح است افروخته باشد، و خاموش نشود و هر بامداد کاهن هیزم بر آن بسوزاند، و قربانی سوختنی را بر آن مرتب سازد، و پیه ذبیحه سلامتی را بر آن بسوزاند،

و آتش بر مذبح پیوسته افروخته باشد، و خاموش نشود.

قانون هدیه آردی

«این است قانون هدیه آردی: پسران هارون آن را به حضور خداوند بر مذبح بگذرانند.
 ۱۵ و از آن یک مشت از آرد نرم هدیه آردی و از روغنش با تمامی کندر که بر هدیه آردی است بردارد، و بر مذبح بسوزاند، برای عطر خوشبو و یادگاری آن نزد خداوند.
 ۱۶ و باقی آن را هارون و پسرانش بخورند. بیخیر مایه در مکان قدس خورده شود، در صحن خیمه اجتماع آن را بخورند.
 ۱۷ بانخیر مایه پخته نشود، آن را از هدایای آتشین برای قسمت ایشان داد هام، این قدس اقداس است مثل قربانی گناه و مثل قربانی جرم.
 ۱۸ جمیع ذکور از پسران هارون آن را بخورند. این فریضه ابدی در نسلهای شما از هدایای آتشین خداوند است، هر که آنها را لمس کند مقدس خواهد بود.»

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«این است قربانی هارون و پسرانش که در روز مسح کردن او نزد خداوند بگذرانند، دهیک ایفه آرد نرم برای هدیه آردی دائمی، نصفش در صبح و نصفش در شام،

و رساج باروغن ساخته شود و چون آمیخته شد آن را با روغن آن را به پاره‌های برشته شده برای هدیه آردی بجهت عطر خوشبو نزد خداوند بگذران.
 ۲۲ و کاهن مسح شده که از پسرانش در جای او خواهد بود آن را بگذرانند. این است فریضه ابدی که تمامش نزد خداوند سوخته شود.
 ۲۳ و هر هدیه آردی کاهن تمام سوخته شود و خورده نشود.»

قانون قربانی گناه

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: این است قانون قربانی گناه، در جایی که قربانی سوختنی ذبح میشود، قربانی گناه نیز به حضور خداوند ذبح شود. این قدس اقداس است.»

۲۶ و کاهنی که آن را برای گناه میگذرانند آن را بخورد، در مکان مقدس، در صحن خیمه اجتماع خورده شود.
 ۲۷ هر که گوشتش را لمس کند مقدس شود، و اگر خوش بر جام‌های پاشیده شود آنچه را که بر آن پاشیده شده است در مکان مقدس بشوی.
 ۲۸ و ظرف سفالین که در آن پخته شود شکسته شود و اگر در ظرف مسین پخته شود زوده، و به آب شسته شود.
 ۲۹ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، این قدس اقداس است.
 ۳۰ و هیچ قربانی گناه که از خون آن به خیمه اجتماع در آورده شود تا در قدس کفاره نماید خورده نشود، به آتش سوخته شود.

قانون قربانی جرم

«این است قانون قربانی جرم؛ این قدس اقداس است.»

۲ در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند، قربانی جرم را نیز ذبح بکنند، و خوش را به اطراف مذبح پاشند.
 ۳ و از آن همه پیماس را بگذرانند، دنبه و پیه که احشار امی پوشاند.
 ۴ و دو گرده و پیه که بر آنهاست که برد و تپیکاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با گردهها جدا کند.
 ۵ و کاهن آنها را برای هدیه آتشین بجهت خداوند بسوزاند. این قربانی جرم است.
 ۶ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، در مکان مقدس خورده شود. این قدس اقداس است.
 «ربانی جرم مانند قربانی گناه است. آنها را یک قانون است. کاهنی که به آن کفاره کند از آن او خواهد بود.
 ۸ و کاهنی که قربانی سوختنی کسی را گذرانند، آن کاهن پوست قربانی سوختنی را که گذرانید برای خود نگه دارد.
 ۹ و هر هدیه آردی که در تنور پخته شود و هر چه بر تابه یا ساج ساخته شود از آن کاهن که آن را گذرانید خواهد بود.
 ۱۰ و هر هدیه آردی، خواه به روغن سرشته شده، خواه خشک، از آن همه پسران هارون بیتفاوت یکدیگر خواهد بود.»

قانون ذبیحه سلامتی

«این است قانون ذبیحه سلامتی که کسی نزد خداوند بگذرانند.»

۱۲ اگر آن را برای تشکر بگذرانند پس با ذبیحه تشکر، قرصهای فطیر سرشته شده به روغن، و نازکهای فطیر مالیده شده به روغن، و از آرد نرم آمیخته شده، قرصهای سرشته شده به روغن را بگذرانند.

۱۳ با قرصهای نان خمیر مایه دار قربانی خود را همراه ذبیحه تشکر سلامتی خود بگذرانند.

- ۱۴ واز آن از هر قربانی یکی را برای هدیه افراشتنی نزد خداوند بگذراند، و از آن آن کاهن که خون ذبیحه سلامتی را میپاشد خواهد بود.
- ۱۵ و گوشت ذبیحه تشکر سلامتی او در روز قربانی وی خورده شود، چیزی از آن را تا صبح نگذارد.
- ۱۶ و اگر ذبیحه قربانی او نذری یا تبرعی باشد، در روزی که ذبیحه خود را میگذراند خورده شود، و باقی آن در فردای آن روز خورده شود.
- ۱۷ و باقی گوشت ذبیحه در روز سوم به آتش سوخته شود.
- ۱۸ و اگر چیزی از گوشت ذبیحه سلامتی او در روز سوم خورده شود مقبول نخواهد شد و برای کسی که آن را گذرانید محسوب نخواهد شد، نجس خواهد بود. و کسی که آن را بخورد گناه خود را متحمل خواهد شد.
- ۱۹ و گوشتی که به هر چیز نجس برخورد، خورده نشود، به آتش سوخته شود، و هر که طاهر باشد از آن گوشت بخورد.
- ۲۰ لیکن کسی که از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد و نجاست او بر او باشد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.
- ۲۱ و کسی که هر چیز نجس را خواه نجاست آدمی، خواه بهیمه نجس، خواه هر چیز مکروه نجس را لمس کند، و از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.»

قانون در مورد پیه و خون

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: هیچ پیه گاوی و گوسفندی را نخورید.

۲۴ اما پیه مردار و پیه حیوان دریده شده برای هر کار استعمال میشود، لیکن هرگز خورده نشود.

۲۵ زیرا هر که پیه جانوری که از آن هدیه آتشین برای خداوند می گذراند بخورد، آن کس که خورد، از قوم خود منقطع شود.

۲۶ و هیچ خون را خواه از مرغ خواه از بهیمه در همه مسکنهای خود نخورید.

۲۷ هر کسی که از هر قسم خون بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.»

حصه کاهنان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر که ذبیحه سلامتی خود را برای خداوند بگذراند، قربانی خود را از ذبیحه سلامتی خود نزد خداوند بیاورد.

۳۰ بهدستهای خود هدایای آتشین خداوند را بیاورد، پیه را با سینه بیاورد تا سینه بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود.

۳۱ و کاهن پیه را بر مذبح بسوزاند، و سینه از آن هارون و پسرانش خواهد بود.

۳۲ و ران راست را برای هدیه افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهید.

۳۳ آن کس از پسران هارون که خون ذبیحه سلامتی و پیه را گذرانید، ران راست حصه وی خواهد بود.

۳۴ زیرا سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی را از بنیاسرائیل از ذبایح سلامتی ایشان گرفتم، و آنها را به هارون کاهن و پسرانش به فریضه ابدی از جانب بنیاسرائیل

دادم.»

این است حصه مسح هارون و حصه مسح پسرانش از هدایای آتشین خداوند، در روزی که ایشان را نزدیک آورد تا برای خداوند کهنان کنند.

۳۶ که خداوند امر فرمود که به ایشان داده شود، در روزی که ایشان را از میان بنیاسرائیل مسح کرد، این فریضه ابدی در نسلهای ایشان است.

۳۷ این است قانون قربانی سوختنی و هدیه آردی و قربانی گناه و قربانی جرم و قربانی تقدیس و ذبیحه سلامتی،

که خداوند به موسی در کوه سینا امر فرموده بود، در روزی که بنیاسرائیل را مامور فرمود تا قربانیهای خود را نزد خداوند بگذرانند در صحرای سینا.

مسح هارون و پسرانش

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ارون و پسرانش را با او و ورختها و روغن مسح و گوساله قربانی نگاه و دو قوچ و سبندان فطیر را بگیر.

۳ و تمامی جماعت را به درخیمه اجتماع جمع کن.»

پس موسی چنانکه خداوند به وی امر فرموده بود به عمل آورد، و جماعت به درخیمه اجتماع جمع شدند.

۵ و موسی به جماعت گفت: «بن است آنچه خداوند فرموده است که کرده شود.»

پس موسی هارون و پسرانش را نزدیک آورد، و ایشان را به آب غسل داد.

۷ و پیراهن را بر او پوشانید و کمر بند را بر او بست، و او را به رد ملبس ساخت، و ایفود را بر او گذاشت و زنار ایفود را بر او بسته، آن را بر وی استوار ساخت

وسینه بند را بر او گذاشت و او را در سینه بند گذارد.

۹ و عمامه را بر سرش نهاد، و بر عمامه در پیش آن تنگه زرین، یعنی افسر مقدس را نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. و موسی روغن مسح را گرفته، مسکن و آنچه را که در آن بود مسح کرده، آنها را تقدیس نمود.

۱۱ و قدری از آن را بر مذبح هفت مرتبه پاشید، و مذبح و همه اسبابش و حوض و پایهایش را مسح کرد، تا آنها را تقدیس نماید.

۱۲ و قدری از روغن مسح را بر سر هارون ریخته، او را مسح کرد تا او را تقدیس نماید.

۱۳ و موسی پسران هارون را نزدیک آورده، برایشان پیراهنهای ابرویشانید و کمر بندها را برایشان بست و کلاهها را برایشان نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

پس گوساله قربانی نگاهار آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله قربانی نگاه نهادند.

۱۵ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را گرفته، بر شاخهای مذبح به هر طرف به انگشت خود مالید، و مذبح را طاهر ساخت، و خون را بر بنیان مذبح ریخته، آن را تقدیس نمود تا برایش کفاره نماید.

۱۶ و همه پیه را که بر احشای او سفیدی جگرود و گرده و پیه آنها را گرفت، و موسی آنها را بر مذبح سوزانید

و گوساله و پوستش و گوشتش و سرگینش را بیرون از لشکرگاه به آتش سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

۱۸ پس قوچ قربانی سوختنی را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند.

۱۹ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید.

۲۰ و قوچ را قطعه قطعه کرد، و موسی سر و قطعها و چربی را سوزانید.

۲۱ و احشای او را به آب شست و موسی تمامی قوچ را بر مذبح سوزانید.

پس قوچ دیگری قوچ تخصیص را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند.

۲۳ و آن را ذبح کرد، و موسی قدری از خوشن را گرفته، بر نرزه گوش راست هارون و بر شست دست راست او، و بر شست پای راست او مالید.

۲۴ و پسران هارون را نزدیک آورد، و موسی قدری از خون را بر نرزه گوش راست ایشان، و بر شست دست راست ایشان، و بر شست پای راست ایشان مالید، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید.

۲۵ و پیه و دنبه و همه پیه را که بر احشاست، و سفیدی جگرود و گرده و پیه آنها و آنرا را گرفت.

۲۶ و از سبذ نان فطیر که به حضور خداوند بود، یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک نازک گرفت، و آنها را بر پیه و بر آن راست نهاد.

۲۷ و همه را بر دست هارون و بر دستهای پسرانش نهاد. و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانید.

۲۸ و موسی آنها را از دستهای ایشان گرفته، بر مذبح بالای قربانی سوختنی سوزانید. این هدیه تخصیص برای عطر خوشبو و قربانی آتشین بجهت خداوند بود.

۲۹ و موسی سینه را گرفته، آن را به حضور خداوند برای هدیه جنبانیدنی جنبانید، و از قوچ تخصیص، این حصه موسی بود چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

و موسی قدری از روغن مسح و از خونی که بر مذبح بود گرفته، آن را بر هارون و بر ختایش و بر پسرانش و بر ختایش پسرانش باوی پاشید، و هارون و بر ختایش و پسرانش و بر ختایش پسرانش را باوی تقدیس نمود.

۳۱ و موسی هارون و پسرانش را گفت: «وشت را نزد درخیمه اجتماع بپزید و آن را بانانی که در سبذ تخصیص است در آنجا بخورید، چنانکه امر فرموده، گفتم که هارون و پسرانش آن را بخورند.

۳۲ و باقی گوشت و نان را به آتش بسوزانید.

۳۳ و از درخیمه اجتماع هفت روز بیرون مروید تا روزی که ایام تخصیص شما تمام شود، زیرا که در هفت روز شمار تخصیص خواهد کرد.

۳۴ چنانکه امر روز کرده شده است، همچنان خداوند امر فرمود که بشود تا برای شما کفاره گردد.

۳۵ پس هفت روز نزد درخیمه اجتماع روز و شب بمانید، و امر خداوند را نگاه دارید مبادا بمیرید، زیرا همچنین ما مورشد هام،»

و هارون و پسرانش همه کارهایی را که خداوند به دست موسی امر فرموده بود بجا آوردند.

شروع کار کاهنان

و واقع شد که در روز هشتم، موسی هارون و پسرانش و مشایخ اسرائیل را خواند.

- ۲ و هارون را گفت: «و سالهای نرینه برای قربانی گناه، و قوچی بجهت قربانی سوختنی، هر دو را بی عیب بگیر، و به حضور خداوند بگذران.
- ۳ و بنیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: بزغال نرینه برای قربانی گناه، و گوساله و بره‌های هر دو یک ساله و بیعیب برای قربانی سوختنی بگیرید.
- ۴ و گاوی و قوچی برای ذبیحه سلامتی، تا به حضور خداوند ذبح شود، و هدیه آردی سرشته شده به روغن را، زیرا که امر و ز خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.»
- پس آنچه را که موسیام فرموده بود پیش خیمه اجتماع آوردند. و تمامی جماعت نزدیک شده، به حضور خداوند ایستادند.
- ۶ و موسی گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است که بکنید، و جلال خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.»
- و موسی هارون را گفت: «زادیک مذبح بیا و قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را بگذران، و برای خود و برای قوم کفار کن، و قربانی قوم را بگذران و بجهت ایشان کفار کن، چنانکه خداوند امر فرموده است.»
- و هارون به مذبح نزدیک آمده، گوساله قربانی گناه را که برای خودش بود ذبح کرد.
- ۹ و پسران هارون خون را نزد او آوردند و انگشت خود را به خون فرو برده، آن را بر شاخهای مذبح مالید و خون را بر بنیان مذبح ریخت.
- ۱۰ و پیه و گردنها و سفیدی جگر از قربانی گناه را بر مذبح سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.
- ۱۱ و گوشت و پوست را بیرون لشکرگاه به آتش سوزانید.
- ۱۲ و قربانی سوختنی را ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند، و آن را به اطراف مذبح پاشید.
- ۱۳ و قربانی را به قطعه هایش و سرش به او سپردند، و آن را بر مذبح سوزانید.
- ۱۴ و احشا و پاچه‌ها را شست و آنها را بر قربانی سوختنی بر مذبح سوزانید.
- ۱۵ و قربانی قوم را نزدیک آورد، و بز قربانی گناه را که برای قوم بود گرفته، آن را ذبح کرد و آن را مثل اولین برای گناه گذرانید.
- ۱۶ و قربانی سوختنی را نزدیک آورده، آن را به حسب قانون گذرانید.
- ۱۷ و هدیه آردی را نزدیک آورده، مشتی از آن برداشت، و آن را عاوه بر قربانی سوختنی صبح بر مذبح سوزانید.
- ۱۸ و گاوی و قوچی ذبیحه سلامتی را که برای قوم بود ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند و آن را به اطراف مذبح پاشید.
- ۱۹ و پیه گاوی و دنبه قوچی و آنچه احشای او میپوشاند و گردنها و سفیدی جگر را.
- ۲۰ و پیه را بر سینها نهادند، و پیه را بر مذبح سوزانید.
- ۲۱ و هارون سینها و ران راست را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانید، چنانکه موسیام فرموده بود.
- ۲۲ پس هارون دستهای خود را به سوی قوم برافراشته، ایشان را برکت داد، و از گذرانیدن قربانی گناه و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بزیر آمد.
- ۲۳ و موسی و هارون به خیمه اجتماع داخل شدند، و بیرون آمده، قوم را برکت دادند و جلال خداوند بر جمیع قوم ظاهر شد.
- ۲۴ و آتش از حضور خداوند بیرون آمده، قربانی سوختنی و پیه را بر مذبح بلعید، و چون تمامی قوم این را دیدند، صدای بلند کرده، به روی در افتادند.

اهمیت تقدیس

- و ناداب و ابیهو پسران هارون، هر یکی مجمره خود را گرفته، آتش بر آنها نهادند. و بخور بر آن گذارده، آتش غریبی که ایشان را نافرموده بود، به حضور خداوند نزدیک آوردند.
- ۲ و آتش از حضور خداوند به در شده، ایشان را بلعید، و به حضور خداوند مردند.
- ۳ پس موسی به هارون گفت: «این است آنچه خداوند فرموده، و گفته است که از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد، و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت.» پس هارون خاموش شد.
- ۴ و موسی میشائیل و الصافان، پسران عزرائیل عموی هارون را خوانده، به ایشان گفت: «زادیک آمده، برادران خود را از پیش قدس بیرون لشکرگاه بپزید.»
- پس نزدیک آمده، ایشان را در پیراهنهای ایشان بیرون لشکرگاه بردند، چنانکه موسی گفته بود.
- ۶ و موسی هارون و پسرانش العازار و ایتمار را گفت: «و یهای سر خود را باز مکنید و گریبان خود را چاک مزینید مبادا بمیرید. و غضب بر تمامی جماعت بشود. اما برادران شما یعنی تمام خاندان اسرائیل بجهت آتشی که خداوند فروخته است ماتم خواهند کرد.
- ۷ و از در خیمه اجتماع بیرون مروید مبادا بمیرید، زیرا روغن مسح خداوند بر شماست.» پس به حسب آنچه موسی گفت، کردند.
- و خداوند هارون را خطاب کرده، گفت:
- «و پسرانت با تو چون به خیمه اجتماع داخل شوید شراب و مسکری منوشید مبادا بمیرید. این است فریضه ابدی در نسلهای شما.

- ۱۰ و تادر میان مقدس و غیر مقدس و نجس و طاهر تمیز دهید،
و تا به بنیاسرائیل همه فریضی را که خداوند به دست موسی برای ایشان گفته است، تعلیم دهید.»
و موسی به هارون و پسرانش العازار و ایتمار که باقی بودند گفت: «دیه آردی که از هدایای آتشین خداوند مانده است بگیری، و آن را یخچیر مایه نزد مذبح بخورید زیرا قدس اقداس است.»
- ۱۳ و آن را در مکان مقدس بخورید زیرا که از هدایای آتشین خداوند این حصه تو و حصه پسران تو است چنانکه مامور شد هام.
- ۱۴ و سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی را تو و پسرانت و دخترانت با تو در جای پاک بخورید، زیرا اینها از ذبایح سلامتی بنیاسرائیل برای حصه تو و حصه پسرانت داده شده است.
- ۱۵ ران افراشتنی و سینه جنبانیدنی را با هدایای آتشین پیه بیاورند، تا هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود، و از آن تو و از آن پسرانت خواهد بود، به فریضه ابدی چنانکه خداوند امر فرموده است.»
- و موسی بزقربانی نگاه را طلبید و اینک سوخته شده بود، پس بر العازار و ایتمار پسران هارون که باقی بودند خشم نمود، گفت:
«راقربانی نگاه را در مکان مقدس نخوردید؟ زیرا که آن قدس اقداس است، و به شما داده شده بود تا نگاه جماعت را برداشته، برای ایشان به حضور خداوند کفاره کنید.»
- ۱۸ اینک خون آن به اندرون قدس آورده نشد، البته میبایست آن را در قدس خورده باشید، چنانکه امر کرده بودم.»
- هارون به موسی گفت: «اینک امر وزقربانی نگاه خود و زقربانی سوختنی خود را به حضور خداوند گذرانیدند، و چنین چیزها بر من واقع شده است، پس اگر امر وزقربانی نگاه را میخوردم آیا منظور نظر خداوند میشد؟»
چون موسی این را شنید، در نظرش پسند آمد.

غذای نجس و طاهر

- و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، به ایشان گفت:
«بنیاسرائیل را خطاب کرده، بگویند: اینها حیواناتی هستند که میباید بخورید، از همه بهایی که بر روی زمیناند.»
- ۳ هر شکافته سم که شکاف تمام دارد و نشخوار کنندهای از بهیم، آن را بخورید.
- ۴ اما از نشخوار کنندگان و شکافتگان سم اینها را نخورید، یعنی شتر، زیرا نشخوار میکند لیکن شکافته سم نیست، آن برای شما نجس است.
- ۵ و وونک، زیرا نشخوار میکند اما شکافته سم نیست، این برای شما نجس است.
- ۶ و خرگوش، زیرا نشخوار میکند ولی شکافته سم نیست، این برای شما نجس است.
- ۷ و خوک، زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است.
- ۸ از گوشت آنها نخورید و لاش آنها را لمس نکنید، اینها برای شما نجساند.
- ۹ از همه آنچه در آب است اینها را نخورید، هر چه پروفس دارد در آب خواه در دریا خواه در نهرها، آنها را نخورید.
- ۱۰ و هر چه پروفس ندارد در دریا در نهرها، از همه حشرات آب و همه جانورانی که در آب میباشند، اینها نزد شما مکروه باشند.
- ۱۱ البته نزد شما مکروهانند، از گوشت آنها نخورید و لاشهای آنها را مکروه دارید.
- ۱۲ هر چه در آب پروفس ندارد نزد شما مکروه خواهد بود.
- ۱۳ و از مرغان اینها را مکروه دارید، خورده نشوند، زیرا مکروهانند، عقاب و استخوان خوار و نسر بحر.
- ۱۴ و کرکس و لاشخوار به اجناس آن.
- ۱۵ و غراب به اجناس آن.
- ۱۶ و شتر مرغ و جغد و مرغ دریایی و باز به اجناس آن.
- ۱۷ و بوم و غواص و بوتیمار.
- ۱۸ و قاز و مرغ سقا و رخم.
- ۱۹ و لقلق و کلنگ به اجناس آن و هدهد و شبیره.
- ۲۰ و همه حشرات بالدار که بر چهار پا میروند برای شما مکروهانند.
- ۲۱ لیکن اینها را بخورید از همه حشرات بالدار که بر چهار پا میروند، هر کدام که بر پایهای خود ساقها برای جستن بر زمین دارند.
- ۲۲ از آن قسم اینها را نخورید. ملخ به اجناس آن و دبابه به اجناس آن و حرجوان به اجناس آن و حدب به اجناس آن.

- ۲۳ و سایر حشرات بالدار که چهارپا دارند برای شما مکروه اند.
- ۲۴ از آنها نجس می شوید، هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد.
- ۲۵ و هر که چیزی از لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد.
- ۲۶ و هر بیمه ای که شکافته سم باشد لیکن شکاف تمام ندارد و نشخوار نکند اینها برای شما نجسند، و هر که آنها را لمس کند نجس است.
- ۲۷ و هر چه بر کف پا رود از همه جانورانی که بر چهارپای روند، اینها برای شما نجسند، هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد.
- ۲۸ و هر که لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. اینها برای شما نجسند.
- «از حشراتی که بر زمین میخزند اینها برای شما نجسند: موش کور و موش و سوسمار به اجناس آن، و دله و وورل و چلپاسه و کرباسه و بوقلمون.
- ۳۱ از جمیع حشرات اینها برای شما نجسند: هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد، و بر هر چیزی که یکی از اینها بعد از موتش بیفتد نجس باشد، خواه هر ظرف چوبی، خواه رخت، خواه چرم، خواه جوال، هر ظرفی که در آن کار کرده شود در آب گذاشته شود و تا شام نجس باشد، پس ظاهر خواهد بود.
- ۳۳ و هر ظرف سفالین که یکی از اینها در آن بیفتد آنچه در آن است نجس باشد و آن را بشکنید.
- ۳۴ هر خوراک در آن که خورده شود، اگر آب بر آن ریخته شد نجس باشد، و هر مشروبی که آشامیده شود که در چنین ظرف است نجس باشد.
- ۳۵ و بر هر چیزی که پارهای از لاش آنها بیفتد نجس باشد، خواه تنور، خواه اجاق، شکسته شود؛ اینها نجسند و نزد شما نجس خواهند بود.
- ۳۶ و چشمه و حوض که جمع آب باشد طاهر است لیکن هر که لاش آنها را لمس کند نجس خواهد بود.
- ۳۷ و اگر پارهای از لاش آنها بر تخم کاشتنی که باید کاشته شود بیفتد طاهر است.
- ۳۸ لیکن اگر آب بر تخم ریخته شود و پارهای از لاش آنها بر آن بیفتد، این برای شما نجس باشد.
- ۳۹ و اگر یکی از بهایمی که برای شما خوردنی است بمیرد، هر که لاش آن را لمس کند تا شام نجس باشد.
- ۴۰ و هر که لاش آن را بخورد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. و هر که لاش آن را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد.
- «هر حشراتی که بر زمین میخزد مکروه است؛ خورده نشود.
- ۴۲ و هر چه بر شکم راه رود و هر چه بر چهارپا راه رود و هر چه پایهای زیاده دارد، یعنی همه حشراتی که بر زمین میخزند، آنها را بخورید زیرا که مکروه اند.
- ۴۳ خویشتن رابه هر حشراتی که میخزد مکروه مسازید، و خود را به آنها نجس مسازید، مباد از آنها ناپاک شوید.
- ۴۴ زیرا من یهوه خدای شما هستم، پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من قدوس هستم پس خویشتن رابه همه حشراتی که بر زمین میخزند نجس مسازید.
- ۴۵ زیرا من یهوه هستم که شمار از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم، پس مقدس باشید زیرا من قدوس هستم.
- ۴۶ این است قانون بهایم و مرغان و هر حیوانی که در آنها حرکت میکند و هر حیوانی که بر زمین میخزد.
- ۴۷ تا در میان نجس و طاهر و در میان حیواناتی که خورده شوند و حیواناتی که خورده نشوند امتیاز بشود.»

تطهیر مادر

- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «نیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: چون زنی آستن شده، پسر زینهای بزاید، آنگاه هفت روز نجس باشد، موافق ایام طمث حیضش نجس باشد.
- ۳ و در روز هشتم گوشت غلفه او محتون شود.
- ۴ و سی و سه روز در خون تطهیر خود بماند، و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید، و به مکان مقدس داخل نشود، تا ایام طهرش تمام شود.
- ۵ و اگر دختری بزاید، دو هفته بر حسب مدت طمث خود نجس باشد، و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند.
- ۶ و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود، برهای یک ساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتر یا فاختهای برای قربانی گاه به درخیمه اجتماع نزد کاهن بیاورد.
- ۷ و او آن رابه حضور خداوند خواهد گذرانید، و برایش کفاره خواهد کرد، تا از چشمه خون خود طاهر شود. این است قانون آن که بزاید، خواه پسر خواه دختر.

۸ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، آنگاه دو فاخته یاد و جوجه کبوتر بگیرد، یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گناه. و کاهن برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد شد.»

قانون امراض پوستی

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

«و ن شخصی را در پوست بدنش آماس یا قوبایا لکهای براق بشود، و آن در پوست بدنش مانند بلای برص باشد، پس او را نزد هارون کاهن یا نزد یکی از پسرانش که کهنه باشند بیاورند.

۳ و کاهن آن بلا را که در پوست بدنش باشد ملاحظه نماید. اگر مودر بلا سفید گردیده است، و نمایش بلا از پوست بدنش گود تر باشد، بلای برص است، پس کاهن او را ببیند و حکم به نجاست او بدهد.

۴ و اگر آن لکه براق در پوست بدنش سفید باشد، و از پوست گود تر ننماید، و موی آن سفید نگردیده، آنگاه کاهن آن مبتلا را هفت روز نگاه دارد.

۵ و روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید، و اگر آن بلا در نظرش ایستاده باشد، و بلا در پوست پهن نشده، پس کاهن او را هفت روز دیگر نگاه دارد.

۶ و در روز هفتم کاهن او را باز ملاحظه کند، و اگر بلا کم رنگ شده، و در پوست پهن نگشته است، کاهن حکم به طهارتش بدهد. آن قوبا است. رخت خود را بشوید و طاهر باشد.

۷ و اگر قوبا در پوست پهن شود بعد از آن که خود را به کاهن برای تطهیر نمود، پس بار دیگر خود را به کاهن بنماید.

۸ و کاهن ملاحظه نماید، و هر گاه قوبا در پوست پهن شده باشد، حکم به نجاست او بدهد. این برص است.

۹ و چون بلای برص در کسی باشد او را نزد کاهن بیاورند.

۱۰ و کاهن ملاحظه نماید اگر آماس سفید در پوست باشد، و موی را سفید کرده، و گوشت خام زنده در آماس باشد،

این در پوست بدنش برص مزمن است. کاهن به نجاستش حکم دهد و او را نگاه ندارد زیرا که نجس است.

۱۲ و اگر برص در پوست بسیار پهن شده باشد و برص، تمامی پوست آن مبتلا را از سر تا پاهای جایی که کاهن بنگرد، پوشانیده باشد،

پس کاهن ملاحظه نماید اگر برص تمام بدن را فرا گرفته است، به تطهیر آن مبتلا حکم دهد. چونکه همه بدنش سفید شده است، طاهر است.

۱۴ لیکن هر وقتی که گوشت زنده در او ظاهر شود، نجس خواهد بود.

۱۵ و کاهن گوشت زنده را ببیند و حکم به نجاست او بدهد. این گوشت زنده نجس است زیرا که برص است.

۱۶ و اگر گوشت زنده به سفیدی برگردد نزد کاهن بیاید.

۱۷ و کاهن او را ملاحظه کند و اگر آن بلا به سفیدی مبدل شده است، پس کاهن به طهارت آن مبتلا حکم دهد زیرا طاهر است.

«گوشتی که در پوست آن دمل باشد و شفایابد،

و در جای دمل آماس سفید بالکه براق سفید مایل به سرخی پدید آید، آن را به کاهن بنماید.

۲۰ و کاهن آن را ملاحظه نماید و اگر از پوست گود تر ننماید و موی آن سفید شده، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلای برص است که از

دمل در آمده است.

۲۱ و اگر کاهن آن را ببیند و اینک موی سفید در آن نباشد و گود تر از پوست هم نباشد و کم رنگ باشد، پس کاهن او را هفت روز نگاه دارد.

۲۲ و اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلا می باشد.

۲۳ و اگر آن لکه براق در جای خود مانده، پهن نشده باشد، این گری دمل است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد.

۲۴ یا گوشتی که در پوست آن داغ آتش باشد و از گوشت زنده آن داغ، لکه براق سفید مایل به سرخی یا سفید پدید آید،

پس کاهن آن را ملاحظه نماید. اگر مودر لکه براق سفید گردیده، و گود تر از پوست بنماید این برص است که از داغ در آمده است. پس کاهن به

نجاست او حکم دهد زیرا بلای برص است.

۲۶ و اگر کاهن آن را ملاحظه نماید و اینک در لکه براق موی سفید نباشد و گود تر از پوست نباشد و کم رنگ باشد، کاهن او را هفت روز نگاه دارد.

۲۷ و در روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید. اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست وی حکم دهد. این بلای برص است.

۲۸ و اگر لکه براق در جای خود مانده، در پوست پهن نشده باشد و کم رنگ باشد، این آماس داغ است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. این

گری داغ است.

«چون مردیازن، بلایی در سر یاد رنخ داشته باشد، کاهن آن بلاراملا حظه نماید. اگر گود تراز پوست بنماید و موی زرد باریک در آن باشد، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این سعفه یعنی برص سر یازنخ است.»

۳۱ و چون کاهن بلای سعفه را ببیند، اگر گود تراز پوست ننماید و موی سیاه در آن نباشد، پس کاهن آن مبتلای سعفه را هفت روز نگاه دارد.
۳۲ و در روز هفتم کاهن آن بلاراملا حظه نماید. اگر سعفه پهن نشده، و موی زرد در آن نباشد و سعفه گود تراز پوست ننماید، آنگاه موی خود را بتراند لیکن سعفه را نتراند و کاهن آن مبتلای سعفه را باز هفت روز نگاه دارد.
۳۴ و در روز هفتم کاهن سعفه را ملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن نشده، و از پوست گود تر ننماید، پس کاهن حکم به طهارت وی دهد و او رخت خود را بشوید و طاهر باشد.

۳۵ لیکن اگر بعد از حکم به طهارتش سعفه در پوست پهن شود، پس کاهن او را ملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن شده باشد، کاهن موی زرد را بنجوید، و انجس است.
۳۷ اما اگر در نظرش سعفه ایستاده باشد، و موی سیاه از آن درآمده، پس سعفه شفا یافته است. او طاهر است و کاهن حکم به طهارت وی بدهد.
«چون مردیازن در پوست بدن خود لکه های براق یعنی لکه های براق سفید داشته باشد، کاهن ملاحظه نماید. اگر لکه ها در پوست بدن ایشان کم رنگ و سفید باشد، این بهق است که از پوست درآمده. او طاهر است.
۴۰ و کسبیکه موی سر او ریخته باشد، و اقرع است، و طاهر می باشد.
۴۱ و کسبیکه موی سر او از طرف پیشانی ریخته باشد، و اصلع است، و طاهر می باشد.

۴۲ و اگر در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی باشد، آن برص است که از سر کل او یا پیشانی کل او درآمده است.
۴۳ پس کاهن او را ملاحظه کند. اگر آماس آن بلا در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی، مانند برص در پوست بدن باشد، او مبروص است، و نجس می باشد. کاهن البته حکم به نجاست وی بدهد. بلای وی در سرش است.
۴۵ و اما مبروص که این بلا را دارد، گریبان او چاک شده، و موی سر او گشاده، و شار بهای او پوشیده شود، و ندا کند نجس نجس.
۴۶ و همه روزهایی که بلا را دارد، البته نجس خواهد بود، و تنها بماند و مسکن او بیرون لشکر گاه باشد.

قانون برص

«رختی که بلای برص داشته باشد، خواه رخت پشمین خواه رخت پنبه ای، خواه در تار و خواه در پود، چه از پشم و چه از پنبه و چه از چرم، یا از هر چیزی که از چرم ساخته شود، اگر آن بلا مایل به سبزی یا به سرخی باشد، در رخت یاد چرم، خواه در تار خواه در پود یاد هر ظرف چرمی، این بلای برص است. به کاهن نشان داده شود.»

۵۰ و کاهن آن بلاراملا حظه نماید و آن چیزی را که بلا دارد هفت روز نگاه دارد.
۵۱ و آن چیزی را که بلا دارد، در روز هفتم ملاحظه کند. اگر آن بلا در رخت پهن شده باشد، خواه در تار خواه در پود، یاد چرم در هر کاری که چرم برای آن استعمال میشود، این برص مفسد است و آن چیز نجس می باشد.
۵۲ پس آن رخت را بسوزاند، چه تار و چه پود، خواه در پشم خواه در پنبه، یاد هر ظرف چرمی که بلا در آن باشد، زیرا برص مفسد است. به آتش سوخته شود.

۵۳ اما چون کاهن آن را ملاحظه کند، اگر بلا در رخت، خواه در تار خواه در پود، یاد هر ظرف چرمی پهن نشده باشد، پس کاهن امر فرماید تا آنچه را که بلا دارد بشویند، و آن را هفت روز دیگر نگاه دارد.
۵۵ و بعد از شستن آن چیز که بلا دارد کاهن ملاحظه نماید. اگر رنگ آن بلا تبدیل نشده، هر چند بلا هم پهن نشده باشد، این نجس است. آن را به آتش بسوزان. این خوره است، خواه فرسودگی آن در درون باشد یاد بیرون.

۵۶ و چون کاهن ملاحظه نماید، اگر بلا بعد از شستن آن کم رنگ شده باشد، پس آن را از رخت یا از چرم خواه از تار خواه از پود، پاره کند.
۵۷ و اگر باز در آن رخت خواه در تار خواه در پود، یاد هر ظرف چرمی ظاهر شود، این برآمدن برص است. آنچه را که بلا دارد به آتش بسوزان.
۵۸ و آن رخت خواه تار و خواه پود، یاد هر ظرف چرمی را که شسته ای و بلا از آن رفع شده باشد، دوباره شسته شود و طاهر خواهد بود.»
این است قانون بلای برص در رخت پشمین یا پنبه ای خواه در تار خواه در پود، یاد هر ظرف چرمی برای حکم به طهارت یا نجاست آن.

قانون تطهیر مبروص

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«این است قانون مبروص: در روز تطهیرش نزد کاهن آورده شود.

۳ و کاهن بیرون لشکرگاه برود و کاهن ملاحظه کند. اگر بلای برص از مبروص رفع شده باشد،

کاهن حکم بدهد که برای آن کسیکه باید تطهیر شود، دو گنجشک زنده طاهر، و چوب ارزو قرمز و زوفابگیرند.

۵ و کاهن امر کند که یک گنجشک را در ظرف سفالین بر بالای آب روان بکشند.

۶ و اما گنجشک زنده را با چوب ارزو قرمز و زوفابگیرد و آنها را با گنجشک زنده به خون گنجشکی که بر آب روان کشته شده، فروبرد.

۷ و بر کسیکه از برص باید تطهیر شود هفت مرتبه پیاشد، و حکم به طهارتش بدهد. و گنجشک زنده را به سوی صحراها کند.

۸ و آن کس که باید تطهیر شود درخت خود را بشوید، و تمامی موی خود را بتراشد، و به آب غسل کند، و طاهر خواهد شد. و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود، لیکن تا هفت روز بیرون خیمه خود بماند.

۹ و در روز هفتم تمامی موی خود را بتراشد از سروریش و آبروی خود، یعنی تمامی موی خود را بتراشد و درخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد. پس طاهر خواهد بود.

«در روز هشتم دوره نرینه بیعیب، و یک بره ماده یک ساله بیعیب، و سه عشر آرد نرم سرشته شده به روغن، برای هدیه آردی، و یک لجر روغن بگیرد.

۱۱ و آن کاهن که او را تطهیر میکند، آن کس را که باید تطهیر شود، باین چیزها به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع حاضر کند.

۱۲ و کاهن یکی از بره های نرینه را گرفته، آن را با آن لجر روغن برای قربانی جرم بگذراند. و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنباند.

۱۳ و بره را در جایی که قربانی نگاه و قربانی سوختنی را ذبح میکنند، در مکان مقدس ذبح کند، زیرا قربانی جرم مثل قربانی نگاه از آن کاهن است. این قدس اقداس است.

۱۴ و کاهن از خون قربانی جرم بگیرد، و کاهن آن را بر نریمه گوش راست کسیکه باید تطهیر شود، و بر شست دست راست و بر شست پای راست وی بمالد.

۱۵ و کاهن قدری از لجر روغن گرفته، آن را در کف دست چپ خود بریزد.

۱۶ و کاهن انگشت راست خود را به روغنی که در کف چپ خود دارد فروبرد، و هفت مرتبه روغن را به حضور خداوند پیاشد.

۱۷ و کاهن از باقی روغن که در کف وی است بر نریمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست آن کس که باید تطهیر شود، بالای خون قربانی جرم بمالد.

۱۸ و بقیه روغن را که در کف کاهن است بر سر آن کس که باید تطهیر شود بمالد و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد نمود.

۱۹ و کاهن قربانی نگاه را بگذراند، و برای آن کس که باید تطهیر شود نجاست او را کفاره نماید. و بعد از آن قربانی سوختنی را ذبح کند.

۲۰ و کاهن قربانی سوختنی و هدیه آردی را بر مذبح بگذراند، و برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد بود.

۲۱ و اگر او فقیر باشد و دستش به اینها نرسد، پس یک بره نرینه برای قربانی جرم تا جنبانیده شود و برای وی کفاره کند، بگیرد و یک عشر آرد نرم سرشته شده به روغن برای هدیه آردی و یک لجر روغن،

و دو فاخته یاد و جوجه کبوتر، آنچه دستش به آن برسد، و یکی قربانی نگاه و دیگری قربانی سوختنی بشود.

«در روز هشتم آنها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع برای طهارت خود به حضور خداوند بیاورد.

۲۴ و کاهن بره قربانی جرم و لجر روغن را بگیرد و کاهن آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنباند.

۲۵ و قربانی جرم را ذبح نماید و کاهن از خون قربانی جرم گرفته، بر نریمه گوش راست و شست دست راست و شست پای راست کسیکه تطهیر می شود بمالد.

۲۶ و کاهن قدری از روغن را به کف دست چپ خود بریزد.

۲۷ و کاهن از روغنی که در دست چپ خود دارد، به انگشت راست خود هفت مرتبه به حضور خداوند پیاشد.

۲۸ و کاهن از روغنی که در دست دارد بر نریمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست کسیکه تطهیر میشود، بر جای خون قربانی جرم بمالد.

۲۹ و بقیه روغنی که در دست کاهن است آن را بر سر کسیکه تطهیر میشود بمالد تا برای وی به حضور خداوند کفاره کند.

۳۰ و یکی از دو فاخته یا از دو جوجه کبوتر را از آنچه دستش به آن رسیده باشد بگذرانند.
 ۳۱ یعنی هر آنچه دست وی به آن برسد، یکی را برای قربانی نگاه و دیگری را برای قربانی سوختنی با هدیه آردی. و کاهن برای کسیکه تطهیر میشود به حضور خداوند کفاره خواهد کرد.»
 این است قانون کسیکه بلای برص دارد، و دست وی به تطهیر خود نمی رسد.

تطهیر بلای برص

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:
 «و ن به زمین کنعان که من آن را به شما به ملکیت میدهم داخل شوید، و بلای برص را در خانهای از زمین ملک شما عارض گردانم،
 آنگاه صاحبخانه آمده، کاهن را اطلاع داده، بگوید که مرا به نظر میآید که مثل بلا در خانه است.
 ۳۶ و کاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن کاهن برای دیدن بلا، خانه را خالی کنند، مباد آنچه در خانه است نجس شود، و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود،
 و بلا را ملاحظه نماید. اگر بلا در دیوارهای خانه از خطهای مایل به سبزی یا سرخی باشد، و از سطح دیوار گود تر بنماید،
 پس کاهن از خانه نزد در بیرون رود و خانه را هفت روز ببندد.
 ۳۹ و در روز هفتم کاهن باز بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه پهن شده باشد،
 آنگاه کاهن امر فرماید تا سنگهایی را که بلا در آنهاست کنده، آنها را به جای ناپاک بیرون شهر بیندازند.
 ۴۱ و اندرون خانه را از هر طرف بتراشند و خاکی را که تراشیده باشند به جای ناپاک بیرون شهر بریزند.
 ۴۲ و سنگهای دیگر گرفته، به جای آن سنگها بگذارند و خاک دیگر گرفته، خانه را اندود کنند.
 ۴۳ و اگر بلا برگردد و بعد از کندن سنگها و تراشیدن و اندود کردن خانه باز در خانه بروز کند،
 پس کاهن بیاید و ملاحظه نماید. اگر بلا در خانه پهن شده باشد این برص مفسد در خانه است و آن نجس است.
 ۴۵ پس خانه را خراب کند با سنگهایش و چوبش و تمامی خاک خانه و به جای ناپاک بیرون شهر بیندازند.
 ۴۶ و هر که داخل خانه شود در تمام روزهایی که بسته باشد تا شام نجس خواهد بود.
 ۴۷ و هر که در خانه بخوابد رخت خود را بشوید و هر که در خانه چیزی خورد، رخت خود را بشوید.
 ۴۸ و چون کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بعد از اندود کردن خانه بلا در خانه پهن نشده باشد، پس کاهن حکم به طهارت خانه بدهد، زیرا بلا رفع شده است.

۴۹ و برای تطهیر خانه دو گنجشک و چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرد.

۵۰ و یک گنجشک را در ظرف سفالین بر آب روان ذبح نماید،

و چوب ارز و زوفا و قرمز و گنجشک زنده را گرفته، آنها را به خون گنجشک ذبح شده و آب روان فرو برد، و هفت مرتبه بر خانه پاشد.

۵۲ و خانه را به خون گنجشک و به آب روان و به گنجشک زنده و به چوب ارز و زوفا و قرمز تطهیر نماید.

۵۳ و گنجشک زنده را بیرون شهر به سوی صحراها کند، و خانه را کفاره نماید و طاهر خواهد بود.»

این است قانون، برای هر بلای برص و برای سعفه،

و برای برص رخت و خانه،

و برای آماس و قوبا و لکه براق.

۵۷ و برای تعلیم دادن که چه وقت نجس میباشد و چه وقت طاهر. این قانون برص است.

جریان نجس

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگویند: مردی که جریان از بدن خود دارد او به سبب جریانش نجس است.

۳ و این است نجاستش، به سبب جریان او، خواه جریانش از گوشش روان باشد خواه جریانش از گوشش بسته باشد. این نجاست اوست.

۴ هر بستری که صاحب جریان بر آن بخوابد نجس است، و هر چه بر آن بنشیند نجس است.

۵ و هر که بستر او را لمس نماید، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد.

۶ و هر که بنشیند بر هر چه صاحب جریان بر آن نشسته بود، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد.

۷ و هر که بدن صاحب جریان را لمس کند رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.

- ۸ و اگر صاحب جریان، بر شخص طاهر آب دهن اندازد، آن کس رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد.
- ۹ و هر زینی که صاحب جریان بر آن سوار شود، نجس باشد.
- ۱۰ و هر که چیزی را که زیر او بوده باشد لمس نماید تا شام نجس بوده، و هر که این چیزها را بردارد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
- ۱۱ و هر کسی را که صاحب جریان لمس نماید، و دست خود را به آب نشسته باشد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
- ۱۲ و ظرف سفالین که صاحب جریان آن را لمس نماید، شکسته شود، و هر ظرف چوبین به آب شسته شود.
- ۱۳ و چون صاحب جریان از جریان خود طاهر شده باشد، آنگاه هفت روز برای تطهیر خود بشمارد، و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و طاهر باشد.
- ۱۴ و در روز هشتم دو فاخته یاد و جوجه کبوتر بگیرد، و به حضور خداوند به درخیمه اجتماع آمده، آنها را به کاهن بدهد.
- ۱۵ و کاهن آنها را بگذراند، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی. و کاهن برای وی به حضور خداوند جریانش را کفاره خواهد کرد.
- ۱۶ و چون منی از کسی در آید تمامی بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد.
- ۱۷ و هر رخت و هر چرمی که منی بر آن باشد به آب شسته شود، و تا شام نجس باشد.
- ۱۸ و هر زنی که مرد با او بخوابد و ازال کند، به آب غسل کند و تا شام نجس باشند.
- ۱۹ «اگر زنی جریان دارد، و جریانی که در بدنش است خون باشد، هفت روز در حیض خود بماند. و هر که او را لمس نماید، تا شام نجس باشد.
- ۲۰ و بر هر چیزی که در حیض خود بخوابد نجس باشد، و بر هر چیزی که بنشیند نجس باشد.
- ۲۱ و هر که بستر او را لمس کند، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
- ۲۲ و هر که چیزی را که او بر آن نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد.
- ۲۳ و اگر آن بستر باشد یا بر هر چیزی که او بر آن نشسته بود، چون آن چیز را لمس کند تا شام نجس باشد.
- ۲۴ و اگر مردی با او هم بستر شود و حیض او بروی باشد تا هفت روز نجس خواهد بود. و هر بستی که بر آن بخوابد نجس خواهد بود.
- ۲۵ و زنی که روزهای بسیار، غیر از زمان حیض خود جریان خون دارد، یا زیاد از زمان حیض خود جریان دارد، تمامی روزهای جریان نجاستش مثل روزهای حیضش خواهد بود. او نجس است.
- ۲۶ و هر بستی که در روزهای جریان خود بر آن بخوابد، مثل بستر حیضش برای وی خواهد بود. و هر چیزی که بر آن بنشیند مثل نجاست حیضش نجس خواهد بود.
- ۲۷ و هر که این چیزها را لمس نماید نجس میباید. پس رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
- ۲۸ و اگر از جریان خود طاهر شده باشد، هفت روز برای خود بشمارد، و بعد از آن طاهر خواهد بود.
- ۲۹ و در روز هشتم دو فاخته یاد و جوجه کبوتر بگیرد، و آنها را نزد کاهن به درخیمه اجتماع بیاورد.
- ۳۰ و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی بگذراند. و کاهن برای وی نجاست جریانش را به حضور خداوند کفاره کند.
- ۳۱ پس بنیاسرائیل را از نجاست ایشان جدا خواهید کرد، مبادا مسکن مرا که در میان ایشان است نجس سازند و در نجاست خود بمیرند.»
- این است قانون کسی که جریان دارد، و کسی که منی از وی در آید و از آن نجس شده باشد.
- ۳۳ و حیاض در حیضش و هر که جریان دارد خواه مرد خواه زن، و مردی که با زن نجس همبستر شود.

روز کفاره

- و خداوند موسی را بعد از مردن دو پسر هارون، وقتی که نزد خداوند آمدند و مردند خطاب کرده، گفت:
- «س خداوند به موسی گفت: برادر خود هارون را بگو که به قدس درون حجاب پیش کرسی رحمت که بر تابوت است همه وقت داخل نشود، مبادا بمیرد، زیرا که در برابر کرسی رحمت ظاهر خواهم شد.
- ۳ و باین چیزها هارون داخل قدس بشود، با گوساله‌های برای قربانی گناه، و قوچی برای قربانی سوختنی.
- ۴ و پیراهن گنجان مقدس را بپوشد، و زیر جامه گنجان بر بدنش باشد، و به کمر بند گنجان بسته شود، و به عمامه گنجان معمم باشد. اینهارخت مقدس است.
- پس بدن خود را به آب غسل داده، آنها را بپوشد.
- ۵ و از جماعت بنیاسرائیل دو بز نینه برای قربانی گناه، و یک قوچ برای قربانی سوختنی بگیرد.

- ۶ و هارون گوساله قربانی گاه را که برای خود اوست بگذراند، و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید.
- ۷ و دویز را بگیرد و آنها را به حضور خداوند به در خیمه اجتماع حاضر سازد.
- ۸ و هارون بر آن دو بز قرعه اندازد، یک قرعه برای خداوند و یک قرعه برای عزازیل.
- ۹ و هارون بز بی را که قرعه برای خداوند بر آن برآمد نزدیک بیاورد، و بجهت قربانی گاه بگذراند.
- ۱۰ و بز بی که قرعه برای عزازیل بر آن برآمد به حضور خداوند زنده حاضر شود، و بر آن کفاره نماید و آن را برای عزازیل به صحرا بفرستد.
- «هارون گاو قربانی گاه را که برای خود اوست نزدیک بیاورد، و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید، و گاو قربانی گاه را که برای خود اوست ذبح کند.
- ۱۲ و مجری پرازغال آتش از روی مذبح که به حضور خداوند است و دو مشت پراز بخور معطر کوبیده شده برداشته، به اندرون حجاب بیاورد.
- ۱۳ و بخور را بر آتش به حضور خداوند بنهد تا ابر بخور کرسی رحمت را که بر تابوت شهادت است پیوشاند، مبادا بمیرد.
- ۱۴ و از خون گاو گرفته، بر کرسی رحمت به انگشت خود به طرف مشرق پاشد، و قدری از خون را پیش روی کرسی رحمت هفت مرتبه پاشد.
- ۱۵ پس بز قربانی گاه را که برای قوم است ذبح نماید، و خویش را به اندرون حجاب بیاورد، و با خویش چنانکه با خون گاو عمل کرده بود عمل کند، و آن را بر کرسی رحمت و پیش روی کرسی رحمت پاشد.
- ۱۶ و برای قدس کفاره نماید به سبب نجاسات بنیاسرائیل، و به سبب تقصیرهای ایشان با تمامی گاهان ایشان، و برای خیمه اجتماع که با ایشان در میان نجاسات ایشان ساکن است، همچنین بکند.
- ۱۷ و هیچکس در خیمه اجتماع نباشد، و از وقتی که برای کردن کفاره داخل قدس بشود تا وقتی که بیرون آید، پس برای خود و برای اهل خانه خود و برای تمامی جماعت اسرائیل کفاره خواهد کرد.
- ۱۸ پس نزد مذبح که به حضور خداوند است بیرون آید، و برای آن کفاره نماید، و از خون گاو و از خون بز گرفته، آن را بر شاخه های مذبح به طرف پاشد.
- ۱۹ و قدری از خون را به انگشت خود هفت مرتبه بر آن پاشد و آن را تطهیر کند، و آن را از نجاسات بنیاسرائیل تقدیس نماید.
- «چون از کفاره نمودن برای قدس و برای خیمه اجتماع و برای مذبح فارغ شود، آنگاه بز زنده را نزدیک بیاورد.
- ۲۱ و هارون دو دست خود را بر سر بز زنده بنهد، و همه خطای بنیاسرائیل و همه تقصیرهای ایشان را با همه گاهان ایشان اعتراف نماید، و آنها را بر سر بز بگذارد و آن را به دست شخص حاضر به صحرا بفرستد.
- ۲۲ و بز همه گاهان ایشان را به زمین ویران بر خود خواهد برد. پس بز را به صحرا ببرد.
- ۲۳ و هارون به خیمه اجتماع داخل شود، و رخت گان را که در وقت داخل شدن به قدس پوشیده بود بیرون کرده، آنها را در آنجا بگذارد.
- ۲۴ و بدن خود را در جای مقدس به آب غسل دهد، و رخت خود را پوشیده، بیرون آید، و قربانی سوختنی خود و قربانی سوختنی قوم را بگذراند، و برای خود و برای قوم کفاره نماید.
- ۲۵ و پیه قربانی گاه را بر مذبح بسوزاند.
- ۲۶ و آنکه بز را برای عزازیل رها کرد رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکر گاه داخل شود.
- ۲۷ و گاو قربانی گاه و بز قربانی گاه را که خون آنها به قدس برای کردن کفاره آورده شد، بیرون لشکر گاه برده شود، و پوست و گوشت و سرگین آنها را به آتش بسوزانند.
- ۲۸ و آنکه آنها را بسوزانید رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکر گاه داخل شود.
- «این برای شما فریضه دائمی باشد، که در روز دهم از ماه هفتم جانهای خود را ذلیل سازید، و هیچ کار نکنید، خواه متوطن خواه غریبی که در میان شما ماوا گزیده باشد.
- ۳۰ زیرا که در آن روز کفاره برای تطهیر شما کرده خواهد شد، و از جمیع گاهان خود به حضور خداوند طاهر خواهید شد.
- ۳۱ این سبت آرامی برای شماست، پس جانهای خود را ذلیل سازید. این است فریضه دائمی.
- ۳۲ و کاهنی که مسح شده، و تخصیص شده باشد، تا در جای پدر خود کهانت نماید کفاره را بنماید. و رختهای گان یعنی رختهای مقدس را بپوشد.
- ۳۳ و برای قدس مقدس کفاره نماید، و برای خیمه اجتماع و مذبح کفاره نماید، و برای کهنه و تمامی جماعت قوم کفاره نماید.
- ۳۴ و این برای شما فریضه دائمی خواهد بود تا برای بنیاسرائیل از تمامی گاهان ایشان یک مرتبه هر سال کفاره شود.» پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، همچنان بعمل آورد.

اهمیت خون

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ارون و پسرانش و جمیع بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: این است کاری که خداوند میفرماید و میگوید:

هر شخصی از خاندان اسرائیل که گویا گوسفندی بزرگ در لشکرگاه ذبح نماید، یا آنکه بیرون لشکرگاه ذبح نماید،

و آن راه در خیمه اجتماع نیاورد، تا قربانی برای خداوند پیش مسکن خداوند بگذراند، بر آن شخص خون محسوب خواهد شد. او خون ریخته است و آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد.

۵ تا آنکه بنی اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح میکنند بیاورند، یعنی برای خداوند به در خیمه اجتماع نزد کاهن آنها بیاورند، و آنها را بجهت ذبایح سلامتی برای خداوند ذبح نمایند.

۶ و کاهن خون را بر مذبح خداوند نزد در خیمه اجتماع پاشد، و پیه را بسوزاند تا عطر خوشبو برای خداوند شود.

۷ و بعد از این، ذبایح خود را برای دیوهایی که در عقب آنها زان می کنند دیگر ذبح نمایند. این برای ایشان در پشتهای ایشان فریضه دائمی خواهد بود.

«ایشان را بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در میان شما ماوا گیریند که قربانی سوختنی یا ذبیحه بگذراند،

و آن راه در خیمه اجتماع نیاورد، تا آن را برای خداوند بگذراند. آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد.

۱۰ و هر کس از خاندان اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گیریند که هر قسم خون را بخورد، من روی خود را بر آن شخصی که خون خورده باشد برمی گردانم، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت.

۱۱ زیرا که جان جسد در خون است، و من آن را بر مذبح به شما دادام تا برای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره میکند.

۱۲ بنابراین بنی اسرائیل را گفتم: هیچکس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما ماوا گیریند خون نخورد.

۱۳ و هر شخصی از بنی اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گیریند، که هر جانوری مرغی را که خورده میشود صید کند، پس خون آن را بریزد و به خاک پیوشاند.

۱۴ زیرا جان هر ذی جسد خون آن و جان آن یکی است، پس بنی اسرائیل را گفتم خون هیچ ذی جسد را نخورید، زیرا جان هر ذی جسد خون آن است، هر که آن را بخورد منقطع خواهد شد.

۱۵ و هر کسی از متوطنان یا از غریبانی که میتهد یا دریده شدهای بخورد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. پس طاهر خواهد شد.

۱۶ و اگر آن را نشوید و بدن خود را غسل ندهد، متحمل گناه خود خواهد بود.»

روابط نامشروع

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: من یهوه خدای شما هستم.

۳ مثل اعمال زمین مصر که در آن ساکن میبودید عمل ننمایید، و مثل اعمال زمین کنعان که من شما را به آنجا داخل خواهم کرد عمل ننمایید، و بر حسب فرایض ایشان رفتار نکنید.

۴ احکام مرا بجا آورید و فرایض مرا نگاه دارید تا در آنها رفتار ننمایید، من یهوه خدای شما هستم.

۵ پس فرایض و احکام مرا نگاه دارید، که هر آدمی که آنها را بجا آورد در آنها زیست خواهد کرد، من یهوه هستم.

۶ هیچکس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند. من یهوه هستم.

۷ عورت پدر خود یعنی مادر خود را کشف ننماید؛ او مادر توست. کشف عورت او ممکن.

۸ عورت زن پدر خود را کشف ممکن. آن عورت پدر توست.

۹ عورت خواهر خود، خواه دختر پدرت، خواه دختر مادرت چه مولود در خانه، چه مولود بیرون، عورت ایشان را کشف ننماید.

۱۰ عورت دختر پسر و دختر دخترت، عورت ایشان را کشف ممکن، زیرا که اینها عورت تو است.

۱۱ عورت دختر زن پدرت که از پدرت زاییده شده باشد، او خواهر تو است کشف عورت او را ممکن.

۱۲ عورت خواهر پدر خود را کشف ممکن، او از اقربای پدر تو است.

- ۱۳ عورت خواهر مادر خود را کشف مکن، او از اقربای مادر تو است.
- ۱۴ عورت برادر پدر خود را کشف مکن، و به زن او نزدیکی منما. او (همنزله) عمه تو است.
- ۱۵ عورت عروس خود را کشف مکن، او زن پسر تو است. عورت او را کشف مکن.
- ۱۶ عورت زن برادر خود را کشف مکن. آن عورت برادر تو است.
- ۱۷ عورت زنی را با دخترش کشف مکن. و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر، تا عورت او را کشف کنی. اینان از اقربای او میباشند و این فجور است.
- ۱۸ وزنی را با خواهرش مگیر، تا هیوی او بشود، و تا عورت او را با وی مادامی که او زنده است، کشف نمایی.
- ۱۹ و به زنی در نجاست حیضش نزدیکی منما، تا عورت او را کشف کنی.
- ۲۰ و با زن همسایه خود همبستر مشو، تا خود را با وی نجس سازی.
- ۲۱ و کسی از ذریت خود را برای مولک از آتش مگذران و نام خدای خود را بجزمت مساز. من یهوه هستم.
- ۲۲ و با ذکور مثل زن جماع مکن، زیرا که این فجور است.
- ۲۳ و با هیچ بهیمهای جماع مکن، تا خود را به آن نجس سازی، و زنی پیش بهیمهای نایستد تا با آن جماع کند، زیرا که این فجور است.
- «هیچ کدام از اینها خویشتن را نجس مسازید، زیرا به همه اینها متهایی که من پیش روی شما بیرون میکنم، نجس شده اند.
- ۲۵ و زمین نجس شده است، و انتقام گاهش را از آن خواهم کشید، و زمین ساکنان خود را قی خواهد نمود.
- ۲۶ پس شما فریاض و احکام مرا نگاه دارید، و هیچ کدام از این فجور را به عمل نیاورید، نه متوطن و نه غریبی که در میان شما ما واگزیند.
- ۲۷ زیرا مردمان آن زمین که قبل از شما بودند، جمیع این فجور را کردند، و زمین نجس شده است.
- ۲۸ مباد از زمین شمارانیزی کند، اگر آن را نجس سازید، چنانکه امتهایی را که قبل از شما بودند، قی کرده است.
- ۲۹ زیرا هر کسی که یکی از این فجور را بکند، همه کسانی که کرده باشند، از میان قوم خود منقطع خواهند شد.
- ۳۰ پس وصیت مرا نگاه دارید، و از این رسوم زشت که قبل از شما به عمل آورده شده است عمل ننمایید، و خود را به آنها نجس مسازید. من یهوه خدای شما هستم.»

قوانین مختلف

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

- «مامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: مقدس باشید، زیرا که من یهوه خدای شما قدوس هستم.
- ۳ هر یکی از شما مادر و پدر خود را احترام نماید و سبت های مرا نگاه دارید، من یهوه خدای شما هستم.
- ۴ به سوی بتها میل نکنید، و خدایان ریخته شده برای خود مسازید. من یهوه خدای شما هستم.
- ۵ و چون ذبیحه سلامتی نزد خداوند بگذرانید، آن را بگذرانید تا مقبول شوید، در روزی که آن را ذبح نمایید. و در فردای آن روز خورده شود، و اگر چیزی از آن تا روز سوم بماند به آتش سوخته شود.
- ۷ و اگر در روز سوم خورده شود، مکروه میباشد، مقبول نخواهد شد.
- ۸ و هر که آن را بخورد، متحمل گناه خود خواهد بود، زیرا چیز مقدس خداوند را بجزمت کرده است، آن کس از قوم خود را منقطع خواهد شد.
- «چون حاصل زمین خود را در رو کنید، گوشه های مزرعه خود را تمام نکنید، و محصول خود را خوشه چینی نکنید.
- ۱۰ و تا کستان خود را دانه چینی منما، و خوشه های ریخته شده تا کستان خود را بر مچین، آنها را برای فقیر و غریب بگذار، من یهوه خدای شما هستم.
- ۱۱ دزدی نکنید، و مکر ننمایید، و بایکدیگر دروغ مگویید.
- ۱۲ و به نام من قسم دروغ نخورید، که نام خدای خود را بجزمت نموده باشی، من یهوه هستم.
- ۱۳ مال همسایه خود را غصب منما، و ستم مکن، و مزد مزدور نزد تو تا صبح نماند.
- ۱۴ کر را لعنت مکن، و پیش روی کور سنگ لغزش مگذار، و از خدای خود بترس، من یهوه هستم.
- ۱۵ در داوری بیانصافی مکن، و فقیر را طرفداری منما، و بزرگ را محترم مدار، و در باره همسایه خود به انصاف داوری بکن، در میان قوم خود برای سخن چینی گردش مکن، و بر خون همسایه خود مایست. من یهوه هستم.»

۱۷ برادر خود را در دل خود بغض منما، البته همسایه خود را تنبیه کن، و به سبب او متحمل گناه مباش.
 ۱۸ از ابنای قوم خود انتقام مگیر، و کینه مورز، و همسایه خود را مثل خویشان محبت نما. من یهوه هستم.
 ۱۹ فریض مرا نگاه دارید. بهیمه خود را با غیر جنس به جماع و امدار، و مزرعه خود را به دو قسم تخم مکار، و رخت از دو قسم بافته شده در بر خود مکن.

۲۰ مردی که با زنی همبستر شود و آن زن کنیز و نامزد کسی باشد، اما فدیّه نداده شده، و نه آزادی به او بخشیده، ایشان را سیاست باید کرد، لیکن کشته نشوند زیرا که او آزاد نبود.

۲۱ مرد برای قربانی جرم خود قوچ قربانی جرم را نزد خداوند به درخیمه اجتماع بیاورد.

۲۲ و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم را نزد خداوند گاهش را که کرده است کفاره خواهد کرد، و او از گاهی که کرده است آمرزیده خواهد شد. «چون به آن زمین داخل شدید و هر قسم درخت را برای خوراک نشان دهید، پس میوه آن را مثل ناخوتنی آن بشمارید، سه سال برای شما ناخوتن باشد؛ خورده نشود.

۲۴ و در سال چهارم همه میوه آن برای تجید خداوند مقدس خواهد بود.

۲۵ و در سال پنجم میوه آن را بخورید تا محصول خود را برای شما زیاده کند. من یهوه خدای شما هستم.

۲۶ هیچ چیز را با خون نخورید و تفال مزیند و شگون مکنید.

۲۷ گوشه های سر خود را تراشید، و گوشه های ریش خود را بچینید.

۲۸ بدن خود را بجهت مرده مجروح مسازید، و هیچ نشان بر خود داغ مکنید. من یهوه هستم.

۲۹ دختر خود را بی عصمت مساز، و او را به فاحشگی و امدار، مباد از زمین مرتکب زنا شود و زمین پر از فجور گردد.

۳۰ سبت های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا محترم دارید. من یهوه هستم.

۳۱ به اصحاب اجنه توجه مکنید، و از جادوگران پرسش ننمایید، تا خود را به ایشان نجس سازید. من یهوه خدای شما هستم.

۳۲ در پیش ریش سفید بر خیز، و روی مرد پیر را محترم دار، و از خدای خود بترس. من یهوه هستم.

و چون غریبی باتو در زمین شما ماوا گزیند، او را میازارید.

۳۴ غریبی که در میان شما ماوا گزیند، مثل متوطن از شما باشد. او را مثل خود محبت نما، زیرا که شما در زمین مصر غریب بودید. من یهوه خدای شما هستم.

۳۵ در عدل هیچ بیانصافی مکنید، یعنی در پیمایش یاد روزن یاد در پیمان.

۳۶ ترازوهای راست و سنگهای راست و ایفه راست و هین راست بدارید. من یهوه خدای شما هستم که شمار از زمین مصر بیرون آوردم.

۳۷ پس جمیع فریض مرا و احکام مرا نگاه دارید و آنها را بجا آورید. من یهوه هستم.»

مجازات گناه

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را بگو: هر کسی از بنیاسرائیل یا از غریبانی که در اسرائیل ماوا گزینند، که از ذریت خود به مولک بدهد، البته کشته شود؛ قوم زمین او را با سنگ سنگسار کنند.

۳ و من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت، زیرا که از ذریت خود به مولک داده است، تا مکان مقدس مرا نجس سازد، و نام قدوس مرا بجرمت کند.

۴ و اگر قوم زمین چشمان خود را از آن شخص ببوشانند، وقتی که از ذریت خود به مولک داده باشد، و او را نکشند،

آنگاه من روی خود را به ضد آن شخص و خاندانش خواهم گردانید، و او را و همه کسانی را که در عقب او زنا کار شده، در پیروی مولک زنا کرده اند، از میان قوم ایشان منقطع خواهم ساخت.

۶ و کسیکه به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید، تا در عقب ایشان زنا کند، من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت.

۷ پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من یهوه خدای شما هستم.

- ۸ و فرایض مرانگه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم که شمارا تقدیس مینمایم.
- ۹ و هر کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود، چونکه پدر و مادر خود را لعنت کرده است، خویش بر خود او خواهد بود.
- ۱۰ و کسی که بازن دیگری زنا کند یعنی هر که بازن همسایه خود زنا نماید، زانی و زانیه البته کشته شوند.
- ۱۱ و کسی که بازن پدر خود بخوابد، و عورت پدر خود را کشف نماید، هر دو البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است.
- ۱۲ و اگر کسی با عروس خود بخوابد، هر دو ایشان البته کشته شوند. فاحشگی کرده اند خون ایشان بر خود ایشان است.
- ۱۳ و اگر مردی با مردی مثل بازن بخوابد هر دو فحور کرده اند. هر دو ایشان البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است.
- ۱۴ و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد، این قباحت است. او و ایشان به آتش سوخته شوند، تا در میان شما قباحتی نباشد.
- ۱۵ و مردی که با بهیمه های جماع کند، البته کشته شود و آن بهیمه را نیز بکشید.
- ۱۶ و زنی که به بهیمه های نزدیک شود تا با آن جماع کند، آن زن و بهیمه را بکش. البته کشته شوند خون آنها بر خود آنهاست.
- ۱۷ و کسی که خواهر خود را خواه دختر پدرش خواه دختر مادرش باشد بگیرد، و عورت او را ببیند و او عورت وی را ببیند، این رسوایی است. در پیش چشمان پسران قوم خود منقطع شوند، چون که عورت خواهر خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهد بود.
- ۱۸ و کسی که بازن حیاض بخوابد و عورت او را کشف نماید، او چشمه او را کشف کرده است و او چشمه خون خود را کشف نموده است، هر دو ایشان از میان قوم خود منقطع خواهند شد.
- ۱۹ و عورت خواهر مادر یا خواهر پدرت را کشف مکن؛ آن کس خویش خود را عریان ساخته است. ایشان متحمل گناه خود خواهند بود.
- ۲۰ و کسی که بازن عمومی خود بخوابد، عورت عمومی خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهند بود. بیکس خواهند بود.
- ۲۱ و کسی که زن برادر خود را بگیرد، این نجاست است. عورت برادر خود را کشف کرده است. بیکس خواهند بود.
- «س جمیع فرایض مرا و جمیع احکام مرانگه داشته، آنها را بجا آورید، تا زمینی که من شمارا به انجام آورم تا در آن ساکن شوید، شما راقی نکند.
- ۲۳ و به رسوم قومهایی که من آنها را از پیش شما بیرون میکنم رفتار ننمایید، زیرا که جمیع این کارها را کردند پس ایشان را مکروه داشتم.
- ۲۴ و به شما گفتم شما وارث این زمین خواهید بود و من آن را به شما خواهم داد و وارث آن بشوید، زمینی که به شیره و شهد جاری است. من یهوه خدای شما هستم که شمارا از امتها امتیاز کرده ام.
- ۲۵ پس در میان بهایم طاهر و نجس، و در میان مرغان نجس و طاهر امتیاز کنید، و جانهای خود را به بهیمه یا مرغ یا به هیچ چیز دیگری که بر زمین میخورد مکروه مسازید، که آنها را برای شما جدا کرده ام تا نجس باشند.
- ۲۶ و برای من مقدس باشید زیرا که من یهوه قدوس هستم، و شمارا از امتها امتیاز کرده ام تا از آن من باشید.
- ۲۷ مرد و زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد، البته کشته شوند؛ ایشان را به سنگ سنگسار کنید. خون ایشان بر خود ایشان است.»
- قوانین برای کاهنان**
- و خداوند به موسی گفت: «ه کاهنان یعنی پسران هارون خطاب کرده، به ایشان بگو: کسی از شما برای مردگان، خود را نجس نسازد، جز برای خویشانش نزدیک خود، یعنی برای مادرش و پدرش و پسرش و دخترش و برادرش.
- ۳ و برای خواهر یا کره خود که قریب او باشد و شوهر ندارد؛ برای او خود را نجس تواند کرد.
- ۴ چونکه در قوم خود رئیس است، خود را نجس نسازد، تا خویشانش را بیعصمت نماید.
- ۵ سر خود را بپوشاند، و گوشه های ریش خود را تراشد، و بدن خود را مجروح ننماید.
- ۶ برای خدای خود مقدس باشند، و نام خدای خود را بچرمت ننمایند. زیرا که هدایای آتشین خداوند و طعام خدای خود را ایشان میگردانند. پس مقدس باشند.
- ۷ زن زانیه یابی عصمت را نکاح ننماید، و زن مطلقه از شوهرش را نگیرد، زیرا او برای خدای خود مقدس است.
- ۸ پس او را تقدیس نما، زیرا که او طعام خدای خود را میگردانند. پس برای تو مقدس باشد، زیرا من یهوه که شمارا تقدیس میکنم، قدوس هستم.
- ۹ و دختر هر کاهنی که خود را به فاحشگی بیعصمت ساخته باشد، پدر خود را بیعصمت کرده است. به آتش سوخته شود.
- «آن که از میان برادرانش رئیس کهنه باشد، که بر سر او روغن مسح ریخته شده، و تخصیص گردیده باشد تا لباس را بپوشد، موی سر خود را نگشاید و گریبان خود را چاک نکند،

و نزد هیچ شخص مرده نرود، و برای پدر خود و مادر خود خویشتن را نجس نسازد.

۱۲ و از مکان مقدس بیرون نرود، و مکان مقدس خدای خود را بی عصمت نسازد، زیرا که تاج روغن مسح خدای او بروی میباید. من یهوه هستم.

۱۳ و او زن با گره های نکاح کند.

۱۴ و بیوه و مطلقه و بی عصمت و زانیه، اینهارا نگیرد. فقط با گره های از قوم خود را به زنی بگیرد.

۱۵ و ذریت خود را در میان قوم خود بی عصمت نسازد. من یهوه هستم که او را مقدس می سازم.»

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ارون را خطاب کرده، بگو: هر کس از اولاد تو در طبقات ایشان که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا طعام خدای خود را بگذراند.

۱۸ پس هر کس که عیب دارد نزدیک نیاید، نه مرد کور و نه لنگ و نه پهن بینی و نه زاید الاعضا،

و نه کسی که شکسته پایا شکسته دست باشد،

و نه گوز پشت و نه کوتاه قد و نه کسی که در چشم خود لکه دارد، و نه صاحب جرب و نه کسی که گری دارد و نه شکسته بیضه.

۲۱ هر کس از اولاد هارون کاهن که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا هداای آتشین خداوند را بگذراند، چونکه معیوب است، برای گذراندن طعام خدای خود نزدیک نیاید.

۲۲ طعام خدای خود را خواه از آنچه قدس اقدس است و خواه از آنچه مقدس است، بخورد.

۲۳ لیکن به حجاب داخل نشود و به مذبح نزدیک نیاید، چونکه معیوب است، تا مکان مقدس مرا بجزمت نسازد. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس میکنم.»

پس موسی هارون و پسرانش و تمامی بنی اسرائیل را چنین گفت.

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ارون و پسرانش را بگو که از موقوفات بنی اسرائیل که برای من وقف میکنند احترام نمایند، و نام قدوس مرا بجزمت نسازند. من یهوه هستم.

۳ به ایشان بگو: هر کس از همه ذریت شما در نسلهای شما که به موقوفاتی که بنی اسرائیل برای خداوند وقف نمایند نزدیک بیاید، و نجاست او بروی باشد، آن کس از حضور من منقطع خواهد شد. من یهوه هستم.

۴ هر کس از ذریت هارون که مبروص یا صاحب جریان باشد تا ظاهر نشود، از چیزهای مقدس نخورد، و کسی که هر چیزی را که از میت نجس شود لمس نماید، و کسی که منی از وی درآید،

و کسی که هر حشرات را که از آن نجس میشوند لمس نماید، یا آدمی را که از او نجس میشوند از هر نجاستی که دارد.

۶ پس کسی که یکی از اینهارا لمس نماید تا شام نجس باشد، و تا بدن خود را به آب غسل ندهد از چیزهای مقدس نخورد.

۷ و چون آفتاب غروب کند، آنگاه طاهر خواهد بود، و بعد از آن از چیزهای مقدس بخورد چونکه خوراک وی است.

۸ میتی یا دریده شده را نخورد تا از آن نجس شود. من یهوه هستم.

۹ پس وصیت مرا نگاه دارند مبادا به سبب آن متحمل گناه شوند. و اگر آن را بجزمت نمایند بمیرند. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس مینمایم.

۱۰ هیچ غریبی چیز مقدس نخورد، و مهمان کاهن و مزدور او چیز مقدس نخورد.

۱۱ اما اگر کاهن کسی را بخورد، زر خرید او میباید. او آن را بخورد و خانه زاد او نیز. هر دو خوراک او را بخورند.

۱۲ و دختر کاهن اگر منکوحه مرد غریب باشد، از هداای مقدس نخورد.

۱۳ و دختر کاهن که بیوه یا مطلقه بشود و اولاد نداشته، به خانه پدر خود مثل طفولیتش برگردد، خوراک پدر خود را بخورد، لیکن هیچ غریب از آن نخورد.

۱۴ و اگر کسی سهو چیز مقدس را بخورد، پنج یک بر آن اضافه کرده، آن چیز مقدس را به کاهن بدهد.

۱۵ و چیزهای مقدس بنی اسرائیل را که برای خداوند می گذرانند، بجزمت نسازند.

۱۶ و به خوردن چیزهای مقدس ایشان، ایشان را متحمل جرم گناه نسازند، زیرا من یهوه هستم که ایشان را تقدیس مینمایم.»

قربانی نامقبول

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ارون و پسرانش و جمیع بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در اسرائیل باشند که قربانی خود را بگذراند، خواه یکی از نذرهای ایشان، خواه یکی از نوافل ایشان، که آن را برای قربانی سوختنی نزد خداوند میگذرانند، تا شما مقبول شوید. آن را از بیعیب از گاو یا از گوسفندی از بزرگانید. ۲۰ هر چه را که عیب دارد مگذرانید، برای شما مقبول نخواهد شد. ۲۱ و اگر کسی ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذراند، خواه برای وفای نذر، خواه برای نافلة، چه از رمه چه از گله، آن بیعیب باشد تا مقبول بشود، البته هیچ عیب در آن نباشد.»

۲۲ کوریا شکسته یا مجروح یا آبله دار یا صاحب جرب یا گری، اینها را برای خداوند مگذرانید، و از اینها هدیه آتشین برای خداوند بر مذبح مگذارید. ۲۳ اما گاو و گوسفند که زاید یا ناقص اعضا باشد، آن را برای نوافل بگذران، لیکن برای نذر قبول نخواهد شد. ۲۴ و آنچه را که بیضه آن کوفته یا فشرده یا شکسته یا بریده باشد، برای خداوند نزدیک میاورید، و در زمین خود قربانی مگذرانید. ۲۵ و از دست غریب نیز طعام خدای خود را از هیچیک از اینها مگذرانید، زیرا فساد آنها در آنهاست چونکه عیب دارند، برای شما مقبول نخواهند شد.» و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«و ن گاو یا گوسفندی بز یا پیده شود، هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتم و بعد برای قربانی هدیه آتشین نزد خداوند مقبول خواهد شد. ۲۸ اما گاو یا گوسفند آن را با پچهاش در یک روز ذبح نمائید. ۲۹ و چون ذبیحه تشکر برای خداوند ذبح نمائید، آن را ذبح کنید تا مقبول شوید. ۳۰ در همان روز خورده شود و چیزی از آن را تا صبح نگاه ندارید. من یهوه هستم. ۳۱ پس او امر را نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم. ۳۲ و نام قدوس مرا بچرمت مسازید و در میان بنی اسرائیل تقدیس خواهیم شد. من یهوه هستم که شمارا تقدیس مینمایم. ۳۳ و شمارا از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یهوه هستم.»

محل های مقدس

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: موسمهای خداوند که آنها را محفلهای مقدس خواهید خواند، اینها موسمهای من میباشند. سبت ۱ ش روز کار کرده شود و در روز هفتم سبت آرامی و محفل مقدس باشد. هیچ کار مکنید. آن در همه مسکنهای شما سبت برای خداوند است.»

فصح

۱ «اینها موسمهای خداوند و محفلهای مقدس میباشند، که آنها را در وقتهای آنها اعلان باید کرد. ۵ در ماه اول، در روز چهاردهم ماه بین العصرین، فصح خداوند است. ۶ و در روز پانزدهم این ماه عید فطیر برای خداوند است، هفت روز فطیر بخورید. ۷ در روز اول محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار از شغل مکنید. ۸ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هفتم، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل مکنید.»

عید نو برها

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من به شما میدهم داخل شوید، و محصول آن را درو کنید، آنگاه با فیه نو بر خود را نزد کاهن بیاورید.»

۱۱ و با فیه را به حضور خداوند بچنبد تا شما مقبول شوید، در فردای بعد از سبت کاهن آن را بچنبد. ۱۲ و در روزی که شما با فیه را میچنبد، بره یک ساله بیعیب برای قربانی سوختنی به حضور خداوند بگذرانید. ۱۳ و هدیه آردی آن دو عشر آرد نرم سرشته شده به روغن خواهد بود، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد، و هدیه ریختنی آن چهار یک هین شراب خواهد بود.

۱۴ ونان و خوشه های برشته شده و خوشه های تازه خورید، تا همان روزی که قربانی خدای خود را بگذرانید. این برای پشتهای شمادر همه مسکنهای شما فریضه های ابدی خواهد بود.

عید هفته ها

و از فردای آن سبت، از روزی که با فیه جنبانیدنی را آورده باشید، برای خود بشمارید تا هفت هفته تمام بشود.

۱۶ تا فردای بعد از سبت هفتم، پنجاه روز بشمارید، و هدیه آردی تازه برای خداوند بگذرانید.

۱۷ از مسکنهای خود و ونان جنبانیدنی از د و عشرییا و رید از آرد نرم باشد، و یا خمیر مایه پخته شود تا نو بر برای خداوند باشد.

۱۸ و همراهان، هفت بره یک ساله بیعیب و یک گوساله و دو قوچ، و آنها با هدیه آردی و هدیه ریختنی آنها قربانی سوختنی برای خداوند خواهد بود، و هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند.

۱۹ و یک بز برای قربانی نگاه، و دوره نیک ساله برای ذبیحه سلامتی بگذرانید.

۲۰ و کاهن آنها را بانان نو بر بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند با آن دوره بجنباند، تا برای خداوند بجهت کاهن مقدس باشد.

۲۱ و در همان روز منادی کنید که برای شما محفل مقدس باشد، و هیچ کار از شغل مکنید. در همه مسکنهای شما پشتهای شما فریضه ابدی باشد.

۲۲ و چون محصول زمین خود را در رو کنید، گوشه های مزرعه خود را تمام در رو مکن، و حصاد خود را خوشه چینی منما، آنها را برای فقیر و غریب بگذار. من بهوه خدای شما هستم.»

عید کرناها

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: در ماه هفتم در روز اول ماه، آرامی سبت برای شما خواهد بود، یعنی یادگاری نواختن کرناها و محفل مقدس.

۲۵ هیچ کار از شغل مکنید و هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید.»

عید کفاره

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«در هفتم این ماه هفتم، روز کفاره است. این برای شما محفل مقدس باشد. جانهای خود را ذلیل سازید، و هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید.

۲۸ و در همان روز هیچ کار مکنید، زیرا که روز کفاره است تا برای شما به حضور بهوه خدای شما کفاره بشود.

۲۹ و هر کسی که در همان روز خود را ذلیل نسازد، از قوم خود منقطع خواهد شد.

۳۰ و هر کسی که در همان روز هر گونه کاری بکند، آن شخص را از میان قوم او منقطع خواهیم ساخت.

۳۱ هیچ کار مکنید. برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما فریضه های ابدی است.

۳۲ این برای شما سبت آرامی خواهد بود، پس جانهای خود را ذلیل سازید، از شام تا شام، سبت خود را نگاه دارید.»

عید خیمه ها

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: در روز پانزدهم این ماه هفتم، عید خیمه ها، هفت روز برای خداوند خواهد بود.

۳۵ در روز اول، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل مکنید.

۳۶ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هشتم جشن مقدس برای شما باشد، و هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید. این تکمیل

عید است؛ هیچ کار از شغل مکنید.

۳۷ این موسسه های خداوند است که در آنها محفلهای مقدس را اعلان بکنید تا هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، یعنی قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه و هدایای ریختنی. مال هر روز را در روزش،

سوا سبت های خداوند و سوا عطا یای خود و سوا جمیع نذرهای خود و سوا همه نوافل خود که برای خداوند میدهد.

۳۹ در روز پانزدهم ماه هفتم چون شما محصول زمین را جمع کرده باشید، عید خداوند را هفت روز نگاه دارید، در روز اول، آرامی سبت خواهد بود، و در روز هشتم آرامی سبت.

۴۰ و در روز اول میوه درختان نیکو برای خود بگیرید، و شاخه های خرما و شاخه های درختان پر برگ، و به های نهر، و به حضور بهوه خدای خود هفت روز شادی نمائید.

- ۴۱ و آن را هر سال هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید، برای پشتهای شمافریضه‌های ابدی است که در ماه هفتم آن را عید نگاه دارید.
- ۴۲ هفت روز در خیمه‌ها ساکن باشید؛ همه متوطنان در اسرائیل در خیمه‌ها ساکن شوند.
- ۴۳ تا طبقات شمابدانند که من بنیاسرائیل را وقتی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم در خیمه‌ها ساکن گردانیدم. من یهوه خدای شما هستم.»
- پس موسی بنیاسرائیل را از موسمه‌های خداوند خبر داد.

هدایای آتشین

- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت
- که «بنیاسرائیل را امر بفرماتاروغن زیتون صاف کوبیده شده برای روشنایی بگیرند، تا چراغ را دائم روشن کنند.
- ۳ هارون آن را بیرون حجاب شهادت در خیمه اجتماع از شام تا صبح به حضور خداوند پیوسته بیاراید. در پشتهای شمافریضه ابدی است.
- ۴ چراغها را بر چراغان طاهر، به حضور خداوند پیوسته بیاراید.
- ۵ و آرد نرم بگیر و از آن دوازده گرده پیز؛ برای هر گرده دو عشر باشد.
- ۶ و آنهارا به دو صنف، در هر صنف شش، بر میز طاهر به حضور خداوند بگذار.
- ۷ و بر هر صنف بخور صاف بنه، تا بجهت یادگاری برای نان و هدیه آتشین باشد برای خداوند.
- ۸ در هر روز سبت آن راهمیشه به حضور خداوند بیاراید. از جانب بنیاسرائیل عهد ابدی خواهد بود.
- ۹ و از آن هارون و پسرانش خواهد بود تا آن را در مکان مقدس بخورند، زیرا این از هدایای آتشین خداوند به فریضه ابدی برای وی قدس اقداس خواهد بود.»

مجازات لعنت کننده

- و پسرزن اسرائیلی که پدرش مرد مصری بود در میان بنیاسرائیل بیرون آمد، و پسرزن اسرائیلی با مرد اسرائیلی در لشکرگاه جنگ کردند.
- ۱۱ و پسرزن اسرائیلی اسم را کفر گفت و لعنت کرد. پس او را نزد موسی آوردند و نام مادر او شلومیت دختر تری از سبط دان بود.
- ۱۲ و او را در زندان انداختند تا از ذهن خداوند اطلاع یابند.
- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «ن کس را که لعنت کرده است، بیرون لشکرگاه ببر، و همه آنانی که شنیدند دستهای خود را بر سر وی بنهند، و تمامی جماعت او را سنگسار کنند.
- ۱۵ و بنیاسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر کسی که خدای خود را لعنت کند متحمل نگاه خود خواهد بود.
- ۱۶ و هر که اسم یهوه را کفر گوید هر آینه کشته شود، تمامی جماعت او را البته سنگسار کنند، خواه غریب خواه متوطن. چونکه اسم را کفر گفته است کشته شود.
- ۱۷ و کسی که آدمی را بزند که بمیرد، البته کشته شود.
- ۱۸ و کسی که بهمیمهای را بزند که بمیرد عوض آن را بدهد، جان به عوض جان.
- ۱۹ و کسی که همسایه خود را عیب رسانیده باشد چنانکه او کرده باشد، به او کرده خواهد شد.
- ۲۰ شکستگی عوض شکستگی، چشم عوض چشم، دندان عوض دندان، چنانکه به آن شخص عیب رسانیده، همچنان به او رسانیده شود.
- ۲۱ و کسی که بهمیمهای را کشت، عوض آن را بدهد، اما کسی که انسان را کشت، کشته شود.
- ۲۲ شمار ایک حکم خواهد بود، خواه غریب خواه متوطن، زیرا که من یهوه خدای شما هستم.»
- و موسی بنیاسرائیل را خبر داد، و آن را که لعنت کرده بود، بیرون لشکرگاه بردند، و او را به سنگ سنگسار کردند. پس بنیاسرائیل چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود به عمل آوردند.

سال سبت

- و خداوند موسی را در کوه سینا خطاب کرده، گفت:
- «بنیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما به زمینی که من به شما میدهم، داخل شوید، آنگاه زمین، سبت خداوند را نگاه بدارد.
- ۳ شش سال مزرعه خود را بکار، و شش سال تا کستان خود را پازش بکن، و محصولش را جمع کن.
- ۴ و در سال هفتم سبت آرامی برای زمین باشد، یعنی سبت برای خداوند. مزرعه خود را مکار و تا کستان خود را پازش منما.
- ۵ آنچه از مزرعه تو خود رو باشد، درو مکن، و انگورهای مویزش تا کرده خود را بچین، سال آرامی برای زمین باشد.
- ۶ و سبت زمین، خورا ک بجهت شما خواهد بود، برای تو و غلامت و کنیزت و مزدورت و غریبی که نزد تو ماوا گزیند.

۷ برای بهایمت و برای جانورانی که در زمین تو باشند، همه محصولش خوراک خواهد بود.
سال پنجاهم

«برای خود هفت سبت سالها بشمار، یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود.

۹ و در روز دهم از ماه هفتم در روز کفاره، کرنای بلند آواز را بگردان؛ در تمامی زمین خود کرنا را بگردان.

۱۰ سال پنجاهم را تقدیس نمایم، و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنید. این برای شما یوبیل خواهد بود، و هر کس از شما به ملک خود برگردد، و هر کس از شما به قبیله خود برگردد.

۱۱ این سال پنجاهم برای شما یوبیل خواهد بود. زراعت نکنید و حاصل خود روی آن را چینید، و انگورهای مویزش ناکرده آن را چینید.

۱۲ چونکه یوبیل است، برای شما مقدس خواهد بود؛ محصول آن را در مزرعه بخورید.

۱۳ در این سال یوبیل هر کس از شما به ملک خود برگردد.

۱۴ و اگر چیزی به همسایه خود بفروشی یا چیزی از دست همسایه ات بخری یکدیگر را مغبون مسازید.

۱۵ بر حسب شماره سالهای بعد از یوبیل، از همسایه خود بخر و بر حسب سالهای محصولش به تو بفروشد.

۱۶ بر حسب زیادتی سالها قیمت آن را زیاده کن، و بر حسب کمی سالها قیمتش را کم نما، زیرا که شماره حاصلها را به تو خواهد فروخت.

۱۷ و یکدیگر را مغبون مسازید، و از خدای خود بترس. من یهوه خدای شما هستم.

۱۸ پس فرایض مرا بجا آورید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را به عمل آورید، تا در زمین به امنیت ساکن شوید.

۱۹ و زمین بار خود را خواهد داد و به سیری خواهید خورد، و به امنیت در آن ساکن خواهید بود.

۲۰ و اگر گوید در سال هفتم چه بخوریم، زیرا اینک نمی کاریم و حاصل خود را جمع نمی کنیم،

پس در سال ششم برکت خود را بر شما خواهم فرمود، و محصول سه سال خواهد داد.

۲۲ و در سال هشتم بکارید و از محصول کهنه تا سال نهم بخورید. تا حاصل آن برسد، کهنه را بخورید.

۲۳ و زمین به فروش ابدی نرود زیرا زمین از آن من است، و شما نزد من غریب و مهمان هستید.

۲۴ و در تمامی زمین ملک خود برای زمین فکاک بدهید.

۲۵ اگر برادرت فقیر شده، بعضی از ملک خود را بفروشد، آنگاه ولی او که خویش نزدیک او باشد بیاید، و آنچه را که برادرت میفروشد، انفکاک نماید.

۲۶ و اگر کسی ولی ندارد و بر خوردار شده، قدر فکاک آن را پیدا نماید.

۲۷ آنگاه سالهای فروش آن را بشمارد و آنچه را که زیاده است به آنکس که فروخته بود، رد نماید، و او به ملک خود برگردد.

۲۸ و اگر نتواند برای خود پس بگیرد، آنگاه آنچه فروخته است به دست خریدار آن تا سال یوبیل بماند، و در یوبیل رها خواهد شد، و او به ملک خود خواهد برگشت.

«اگر کسی خانه سکونت در شهر حصار دار بفروشد، تا یک سال تمام بعد از فروختن آن حق انفکاک آن را خواهد داشت، مدت انفکاک آن یک سال خواهد بود.

۳۰ و اگر در مدت یک سال تمام آن را انفکاک ننماید، پس آن خانهای که در شهر حصار دار است، برای خریدار آن نسل بعد نسل برقرار باشد، در یوبیل رها نشود.

۳۱ لیکن خانه های دهات که حصار گرد خود ندارد، با مزرعه های آن زمین شمرده شود. برای آنها حق انفکاک هست و در یوبیل رها خواهد شد.

۳۲ و اما شهرهای لاویان، خانه های شهرهای ملک ایشان، حق انفکاک آنها همیشه برای لاویان است.

۳۳ و اگر کسی از لاویان بخرد، پس آنچه فروخته شده است از خانه یا از شهر ملک او در یوبیل رها خواهد شد، زیرا خانه های شهرهای لاویان در میان بنیاسرائیل، ملک ایشان است.

۳۴ و مزرعه های حوالی شهرهای ایشان فروخته نشود، زیرا که این برای ایشان ملک ابدی است.

«اگر برادرت فقیر شده، نزد تو تهیدست باشد، او را مثل غریب و مهمان دستگیری نمائ تا با تو زندگی نماید.

۳۶ از او و با او سود مگیر و از خدای خود بترس، تا برادرت با تو زندگی نماید.

۳۷ نقد خود را به او بهر بامده و خوراک خود را به او به سود مده.

۳۸ من یهوه خدای شما هستم که شمار از زمین مصر بیرون آوردم تا زمین کنعان را به شما دهم و خدای شما باشم.

- ۳۹ واگر برادرت نزد تو فقیر شده، خود را به تو بفروشد، بر او مثل غلام خدمت مگذار.
- ۴۰ مثل مزدور و مهمان نزد تو باشد و تا سال یوبیل نزد تو خدمت نماید.
- ۴۱ آنگاه از نزد تو بیرون رود، خود او و پسرانش همراه وی، و به خاندان خود برگردد و به ملک پدران خود رجعت نماید.
- ۴۲ زیرا که ایشان بندگان منند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردیم؛ مثل غلامان فروخته نشوند.
- ۴۳ بر او به سختی حکم رانی منما و از خدای خود بترس.
- ۴۴ و اما غلامان و کنیزان که برای تو خواهند بود، از امتهایی که به اطراف تو میباشند از ایشان غلامان و کنیزان بخرید.
- ۴۵ و هم از پسران مهمانانی که نزد شما ما و گزینند، و از قبیله های ایشان که نزد شما باشند، که ایشان را در زمین شما تولید نمودند، بخرید و مملوک شما خواهند بود.
- ۴۶ و ایشان را بعد از خود برای پسران خود و اگذارید، تا ملک موروثی باشند و ایشان را تا به ابد مملوک سازید. و اما برادران شما از بنی اسرائیل هیچکس بر برادر خود به سختی حکم رانی نکند.
- «اگر غریب یا مهمانی نزد شما بر خوردار گردد، و برادرت نزد او فقیر شده، به آن غریب یا مهمان تو یا به نسل خاندان آن غریب، خود را بفروشد، بعد از فروخته شدنش برای وی حق انفکاک میباشد. یکی از برادرانش او را انفکاک نماید.
- ۴۹ یا عمویش یا پسر عمویش او را انفکاک نماید، یا یکی از خویشان او از خاندانش او را انفکاک نماید، یا خود او اگر بر خوردار گردد، خویشتر را انفکاک نماید.
- ۵۰ و با آن کسی که او را خرید از سالی که خود را فروخت تا سال یوبیل حساب کند، و نقد فروش او بر حسب شماره سالها باشد، موافق روزهای مزدور نزد او باشد.
- ۵۱ اگر سالهای بسیار باقی باشد، بر حسب آنها نقد انفکاک خود را از نقد فروش خود، پس بدهد.
- ۵۲ و اگر تا سال یوبیل، سالهای کم باقی باشد با وی حساب بکند، و بر حسب سالهای نقد انفکاک خود را رد نماید.
- ۵۳ مثل مزدوری که سال به سال اجیر باشد نزد او بماند، و در نظر توبه سختی بروی حکم رانی نکند.
- ۵۴ و اگر به اینها انفکاک نشود پس در سال یوبیل رها شود، هم خود او و پسرانش همراه وی.
- ۵۵ زیر برای من بنی اسرائیل غلامانند، ایشان غلام من میباشند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردیم. من یهوه خدای شما هستم.

برکت مطیعان

- «رای خود بتهام سازید، و تمثال تراشیده و ستونی به جهت خود بر یا منماید، و سنگی مصور در زمین خود مگذارید تا به آن سجده کنید، زیرا که من یهوه خدای شما هستم.
- ۲ سبت های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا احترام نمایید. من یهوه هستم.
- ۳ اگر در فرایض من سلوک نمایید و او امر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید، آنگاه بارانهای شمار در موسم آنها خواهد داد، و زمین محصول خود را خواهد آورد، و درختان صحرا میوه خود را خواهد داد.
- ۵ و کوفتن خر من شما تا چیدن انگور خواهد رسید، و چیدن انگور تا کاشتن تخم خواهد رسید، و نان خود را به سیری خورده، در زمین خود به امنیت سکونت خواهید کرد.
- ۶ و به زمین، سلامتی خواهم داد و خواهید خوابید و ترسانندهای نخواهد بود، و حیوانات موزی را از زمین نابود خواهم ساخت، و شمشیر از زمین شما گذر نخواهد کرد.
- ۷ و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد، و ایشان پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد.
- ۸ و پنج نفر از شما صد را تعاقب خواهند کرد، و صد از شما ده هزار را خواهند راند، و دشمنان شما پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد.
- ۹ و بر شما التفات خواهم کرد، و شمار بارور گردانیده، شمارا کثیر خواهم ساخت، و عهد خود را با شما استوار خواهم نمود.
- ۱۰ و غله کهنه پارینه را خواهید خورد، و کهنه را برای نویرون خواهید آورد.
- ۱۱ و مسکن خود را در میان شما بر پا خواهم کرد و جانم شمارا مگروه نخواهد داشت.
- ۱۲ و در میان شما خواهم خرامید و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.
- ۱۳ من یهوه خدای شما هستم که شمارا از زمین مصر بیرون آوردیم تا ایشان را غلام نباشید، و بندهای یوغ شمارا شکستم، و شمارا راست روان ساختم.

تنبیه نامطیعان

«اگر مرا نشنویید و جمیع این اوامر را بجا نیاورید،

- واگرفریض مرارد نمایید و دل شما احکام مرا مکروه دارد، تا تمامی او امر را بجانیاورده، عهد مرا بشکنید،
 من این را به شما خواهم کرد که خوف وسل و تب را که چشمان را فنا سازد، و جان را تلف کند، بر شما مسلط خواهم ساخت، و تخم خود را بیفایده خواهید
 کاشت و دشمنان شما آن را خواهند خورد.
- ۱۷ و روی خود را به ضد شما خواهم داشت، و پیش روی دشمنان خود منبزم خواهید شد، و آنانی که از شما نفرت دارند، بر شما حکمرانی خواهند کرد،
 و بدون تعاقب کنندگان فرار خواهید نمود.
- ۱۸ و اگر با وجود این همه، مرا نشنوید، آنگاه شمارا برای گاهان شما هفت مرتبه زیاده سیاست خواهم کرد.
- ۱۹ و غرقوت شمارا خواهم شکست، و آسمان شمارا مثل آهن و زمین شمارا مثل مس خواهم ساخت.
- ۲۰ و قوت شما در بطالت صرف خواهد شد، زیرا زمین شما حاصل خود را نخواهد داد، و درختان زمین میوه خود را نخواهد آورد.
- ۲۱ و اگر به خلاف من رفتار نموده، از شنیدن من ابا نماید، آنگاه بر حسب گاهانتان هفت چندان بلایای زیاده بر شما عارض گردانم.
- ۲۲ و وحوش صحرا بر شما فرستم تا شمارا بی اولاد سازند، و بهایم شمارا هلاک کنند، و شمارا در شماره کم سازند، و شاهراههای شما ویران خواهد شد.
- ۲۳ و اگر باین همه از من متنبه نشده، به خلاف من رفتار کنید،
 آنگاه من نیز به خلاف شمارا رفتار خواهم کرد، و شمارا برای گاهانتان هفت چندان سزا خواهم داد.
- ۲۵ و بر شما شمشیری خواهم آورد که انتقام عهد مرا بگیرد. و چون به شهرهای خود جمع شوید، و با درمیان شما خواهم فرستاد، و به دست دشمن
 تسلیم خواهید شد.
- ۲۶ و چون عصای نان شمارا بشکنم، ده زن نان شمارا در یک تنور خواهند پخت، و نان شمارا به شما به وزن پس خواهند داد، و چون بخورید سیر نخواهید
 شد.
- ۲۷ و اگر با وجود این، مرا نشنوید و به خلاف من رفتار نماید،
 آنگاه به غضب به خلاف شمارا رفتار خواهم کرد، و من نیز برای گاهانتان، شمارا هفت چندان سیاست خواهم کرد.
- ۲۹ و گوشت پسران خود را خواهید خورد، و گوشت دختران خود را خواهید خورد.
- ۳۰ و مکانهای بلند شمارا خراب خواهم ساخت، و اصنام شمارا قطع خواهم کرد، و لاشه های شمارا بر لاشه های بتهای شما خواهم افکند، و جان من
 شمارا مکروه خواهد داشت.
- ۳۱ و شهرهای شمارا خراب خواهم ساخت، و مکانهای مقدس شمارا ویران خواهم کرد، و بوی عطرها و خوشبوی شمارا نخواهم بوید.
- ۳۲ و من زمین را ویران خواهم ساخت، به حدی که دشمنان شما که در آن ساکن باشند، متحیر خواهند شد.
- ۳۳ و شمارا در میان امتهای پراکنده خواهم ساخت، و شمشیر را در عقب شما خواهم کشید، و زمین شما ویران و شهرهای شما خراب خواهد شد.
- ۳۴ آنگاه زمین در تمامی روزهای ویرانیش، حینی که شما در زمین دشمنان خود باشید، از سبب های خود تمتع خواهد برد. پس زمین آرامی خواهد
 یافت و از سبب های خود تمتع خواهد برد.
- ۳۵ تمامی روزهای ویرانیش آرامی خواهد یافت، یعنی آن آرامی که در سبب های شما حینی که در آن ساکن میبودید، نیافته بود.
 «اما دردهای بقیه شما در زمین دشمنان شما ضعف خواهم فرستاد، و آواز برگ رانده شده، ایشان را خواهد گریزانید، و بدون تعاقب کنندگان مثل
 کسیکه از شمشیر فرار کند، خواهند گریخت و خواهند افتاد.
- ۳۷ و به روی یکدیگر مثل از دم شمشیر خواهند ریخت، با آنکه کسی تعاقب نکند، و شمارا یارای مقاومت باد دشمنان خود نخواهد بود.
- ۳۸ و در میان امتهای هلاک خواهید شد و زمین دشمنان شما، شمارا خواهد خورد.
- ۳۹ و بقیه شما در زمین دشمنان خود در گاهان خود فانی خواهند شد، و در گاهان پدران خود نیز فانی خواهند شد.
- ۴۰ پس به گاهان خود و به گاهان پدران خود در خیانتی که به من ورزیده، و سلوکی که به خلاف من نمود هاند، اعتراف خواهند کرد.
- ۴۱ از این سبب من نیز به خلاف ایشان رفتار نمودم، و ایشان را به زمین دشمنان ایشان آوردم. پس اگر دل ناخوتن ایشان متواضع شود و سزای
 گاهان خود را بپذیرند،
 آنگاه عهد خود را با یعقوب بیاد خواهم آورد، و عهد خود را با اسحاق نیز و عهد خود را با ابراهیم نیز بیاد خواهم آورد، و آن زمین را بیاد خواهم آورد.
- ۴۳ و زمین از ایشان ترک خواهد شد و چون از ایشان ویران باشد از سبب های خود تمتع خواهد برد، و ایشان سزای گاه خود را خواهند پذیرفت، به سبب
 اینکه احکام مرارد کردند، و دل ایشان فریض مرا مکروه داشت.

۴۴ و با وجود این همه نیز چون در زمین دشمنان خود باشند، من ایشان را رد نخواهم کرد، و ایشان را مکروه نخواهم داشت تا ایشان را هلاک کنم، و عهد خود را با ایشان بشکنم، زیرا که من یهوه خدای ایشان هستم.

۴۵ بلکه برای ایشان عهد اجداد ایشان را بیاد خواهم آورد که ایشان را در نظر امته از زمین مصر بیرون آوردم، تا خدای ایشان باشم. من یهوه هستم.»

این است فرایض و احکام و شرایعی که خداوند در میان خود و بنیاسرائیل در کوه سینا به دست موسی قرارداد.

موقوفات برای خداوند

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون کسی نذر مخصوصی نماید، نفوس بر حسب برآورد تو، از آن خداوند باشند.

۳ و اگر برآورد تو بجهت ذکور، از بیست ساله تا شصت ساله باشد، برآورد تو پنجاه مثقال نقره بر حسب مثقال قدس خواهد بود.

۴ و اگر اناث باشد برآورد تو سی مثقال خواهد بود.

۵ و اگر از پنج ساله تا بیست ساله باشد، برآورد تو بجهت ذکور، بیست مثقال و بجهت اناث ده مثقال خواهد بود.

۶ و اگر از یک ماهه تا پنج ساله باشد، برآورد تو بجهت ذکور پنج مثقال نقره، و بجهت اناث، برآورد تو سه مثقال نقره خواهد بود.

۷ و اگر از شصت ساله و بالا تر باشد، اگر ذکور باشد، آنگاه برآورد تو پانزده مثقال، و برای اناث ده مثقال خواهد بود.

۸ و اگر از برآورد تو فقیر تر باشد، پس او را به حضور کاهن حاضر کنند، و کاهن برایش برآورد کند و کاهن به مقدار قوه آن که نذر کرده، برای وی برآورد نماید.

۹ و اگر بهیمه‌های باشد از آنهایی که برای خداوند قربانی میگردانند، هر آنچه را که کسی از آنها به خداوند بدهد، مقدس خواهد بود.

۱۰ آن را مبادله ننماید و خوب را به بد یا بد را به خوب عوض نکند. و اگر بهیمه‌های را به بهیمه‌های مبادله کند، هم آن و آنچه به عوض آن داده شود، هر دو مقدس خواهد بود.

۱۱ و اگر هر قسم بهیمه نجس باشد که از آن قربانی برای خداوند نمی گذرانند، آن بهیمه را پیش کاهن حاضر کند.

۱۲ و کاهن آن را چه خوب و چه بد، قیمت کند و بر حسب برآورد تو ای کاهن، چنین باشد.

۱۳ و اگر آن را فدیة دهد، پنج یک بر برآورد تو زیاده دهد.

۱۴ و اگر کسی خانه خود را وقف نماید تا برای خداوند مقدس شود، کاهن آن را چه خوب و چه بد برآورد کند، و بطوری که کاهن آن را برآورد کرده باشد، همچنان بماند.

۱۵ و اگر وقف کننده بخواد خانه خود را فدیة دهد، پس پنج یک بر نقد برآورد تو زیاده کند و از آن او خواهد بود.

۱۶ و اگر کسی قطعهای از زمین ملک خود را برای خداوند وقف نماید، آنگاه برآورد تو موافق زراعت آن باشد، زراعت یک حومر جو به پنجاه مثقال نقره باشد.

۱۷ و اگر زمین خود را از سال یوبیل وقف نماید، موافق برآورد تو برقرار باشد.

۱۸ و اگر زمین خود را بعد از یوبیل وقف نماید، آنگاه کاهن نقد آن را موافق سالهایی که تا سال یوبیل باقی میبماند برای وی بشمارد، و از برآورد تو تخفیف شود.

۱۹ و اگر آنکه زمین را وقف کرد بخواد آن را فدیة دهد، پس پنج یک از نقد برآورد تو را بر آن بیفزاید و برای وی برقرار شود.

۲۰ و اگر بخواد زمین را فدیة دهد، یا اگر زمین را به دیگری فروخته باشد، بعد از آن فدیة داده نخواهد شد.

۲۱ و آن زمین چون در یوبیل رها شود مثل زمین وقف برای خداوند، مقدس خواهد بود؛ ملکیت آن برای کاهن است.

۲۲ و اگر زمینی را که خریده باشد که از زمین ملک او نبود، برای خداوند وقف نماید،

آنگاه کاهن مبلغ برآورد تو را تا سال یوبیل برای وی بشمارد، و در آن روز برآورد تو را مثل وقف خداوند به وی بدهد.

۲۴ و آن زمین در سال یوبیل به کسیکه از او خریده شده بود خواهد برگشت، یعنی به کسیکه آن زمین ملک موروثی وی بود.

۲۵ و هر برآورد تو موافق مثقال قدس باشد که بیست جیره یک مثقال است.

«یکن نخست زاده‌های از بهیم که برای خداوند نخست زاده شده باشد، هیچکس آن را وقف نماید، خواه گاو خواه گوسفند، از آن خداوند است.

۲۷ و اگر از بهیم نجس باشد، آنگاه آن را بر حسب برآورد تو فدیة دهد، و پنج یک بر آن بیفزاید، و اگر فدیة داده نشود پس موافق برآورد تو فروخته شود.

- ۲۸ اما هر چیزی که کسی برای خداوند وقف نماید، از کل مایملک خود، چه از انسان چه از بهایم چه از زمین ملک خود، نه فروخته شود و نه فدیه داده شود، زیرا هر چه وقف باشد برای خداوند قدس اقدس است.
- ۲۹ هر وقتی که از انسان وقف شده باشد، فدیه داده نشود. البته کشته شود.
- ۳۰ تمامی دهیک زمین چه از تخم زمین چه از میوه درخت از آن خداوند است، و برای خداوند مقدس میباشد.
- ۳۱ و اگر کسی از دهیک خود چیزی فدیه دهد پنج یک آن را بر آن بیفزاید.
- ۳۲ و تمامی دهیک گاو و گوسفند یعنی هر چه زیر عصا بگذرد، دهم آن برای خداوند مقدس خواهد بود.
- ۳۳ در خوبی و بدی آن تفحص ننماید و آن را مبادله نکند، و اگر آن را مبادله کند هم آن و هم بدل آن مقدس خواهد بود و فدیه داده نشود.»
- این است اوامری که خداوند به موسی برای بنی اسرائیل در کوه سینا امر فرمود.

کتاب اعداد

سرشماری اول

ودر روز اول ماه دوم از سال دوم از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند در بیابان سینا در خیمه اجتماع موسی را خطاب کرده، گفت: «ساب تمامی جماعت بنی اسرائیل را بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شماره اسم های همه ذکور ان موافق سرهای ایشان بگیرید.

۳ از بیست ساله و زیاده، هر که از اسرائیل به جنگ بیرون می رود، تو و هارون ایشان را بر حسب افواج ایشان بشمارید.

۴ و همراه شماییک نفر از هر سبط باشد که هر یک رئیس خاندان آرایش باشد.

۵ و اسم های کسانی که با شما باید بایستند، این است: از روبین، الیصو بن شدیئور.

و از شمعون، شلومئیل بن صوریشدای.

و از یهودا، نحشون بن عمیناداب.

و از یساکار، نتنائیل بن صوغر.

و از زبولون، الیاب بن حیلون.

و از بنی یوسف: از افرایم، البشمع بن عمیو. و از منسی، جملیئیل بن فدهصور.

از بنیامین، ابیدان بن جدعونی.

و از دان، اخیعزر بن عمیشدای.

و از اشیر، فجعیئیل بن عکران.

و از جاد، الیاساف بن دعوئیل.

و از نفتالی، اخیرع بن عینان.»

اینانند دعوتشدگان جماعت و سروران اسباط آبای ایشان، و روسای هزاره های اسرائیل.

و موسی و هارون این کسان را که به نام، معین شدند، گرفتند.

۱۸ و در روز اول ماه دوم، تمامی جماعت را جمع کرده، نسب نامه های ایشان را بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر موافق سرهای ایشان خواندند.

۱۹ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، ایشان را در بیابان سینا بشمرد.

و اما انساب بنی روبین نخست زاده اسرائیل، بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق نامها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، جمیع کسانی که برای جنگ بیرون می رفتند.

۲۱ شمرده شدگان ایشان از سبط روبین، چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.

و انساب بنی شمعون بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، کسانی که از ایشان شمرده شدند، موافق شماره اسمها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۲۳ شمرده شدگان ایشان از سبط شمعون، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.

و انساب بنی جاد بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسمها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۲۵ شمرده شدگان ایشان از سبط جاد، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.

و انساب بنی یهودا بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۲۷ شمرده شدگان ایشان از سبط یهودا، هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند.

و انساب بنی یساکار بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۲۹ شمرده شدگان ایشان از سبط یساکار، پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.

و انساب بنی زبولون بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۳۱ شمرده شدگان ایشان از سبط زبولون پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند.

و انساب بنی یوسف از بنی افرایم بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۳۳ شمرده شدگان ایشان از سبط افرایم، چهل هزار و پانصد نفر بودند.

و انساب بنی منسی بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسمها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۳۵ شمرده شدگان ایشان از سبط منسی، سی و دو هزار و دو بیست نفر بودند.

وانساب بنی بنیامین بر حسب قبایل و خاندان آباء ایشان، موافق شماره اسمها، از بیست ساله بالاتر، هر که برای جنگ بیرون میرفت. ۳۷
شمرده شدگان ایشان از سبط بنیامین، سی و پنج هزار و چهار صد نفر بودند.

وانساب بنی دان بر حسب قبایل و خاندان آباء ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ میرفت. ۳۹
شمرده شدگان ایشان از سبط دان، شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند.

وانساب بنی اشیر بر حسب قبایل و خاندان آباء ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون میرفت. ۴۱
شمرده شدگان ایشان از سبط اشیر، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.

وانساب بنی نفتالی بر حسب قبایل و خاندان آباء ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون میرفت. ۴۳
شمرده شدگان ایشان از سبط نفتالی، پنجاه و سه هزار و پانصد نفر بودند.

اینانند شمرده شدگانی که موسی و هارون باد و ازده نفر از سروران اسرائیل، که یک نفر برای هر خاندان آباء ایشان بود، شمرده شدند.

۴۵ و تمامی شمرده شدگان بنی اسرائیل بر حسب خاندان آباء ایشان، از بیست ساله و بالاتر، هر کس از اسرائیل که برای جنگ بیرون میرفت.

۴۶ همه شمرده شدگان، ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.

۴۷ اما لویان بر حسب سبط آباء ایشان در میان آنها شمرده نشدند.

زیرا خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ما سبط لوی را مسمار و حساب ایشان را در میان بنی اسرائیل مگیر.

۵۰ لیکن لویان را بر مسکن شهادت و تمامی اسبابش و بر هر چه علاقه به آن دارد بگمار، و ایشان مسکن و تمامی اسبابش را بردارند، و ایشان آن را خدمت نمایند و به اطراف مسکن خیمه زنند.

۵۱ و چون مسکن روانه شود لویان آن را پایین بیاورند، و چون مسکن افزاشته شود لویان آن را برپا نمایند، و غریبی که نزدیک آن آید، کشته شود.

۵۲ و بنی اسرائیل هر کس در محله خود و هر کس نزد علم خویش بر حسب افواج خود، خیمه زنند.

۵۳ و لویان به اطراف مسکن شهادت خیمه زنند، مباد اغضب بر جماعت بنی اسرائیل بشود، و لویان شعائر مسکن شهادت را نگاه دارند.»
پس بنی اسرائیل چنین کردند، و بر حسب آنچه خداوند موسی را امر فرموده بود، به عمل آوردند.

ترتیب قرار گیری اسباط

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

«رکس از بنی اسرائیل نزد علم و نشان خاندان آباء خویش خیمه زنند، در برابر و اطراف خیمه اجتماع خیمه زنند.

۳ و به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب اهل علم محله یهودا بر حسب افواج خود خیمه زنند، و رئیس بنی یهودا نحشون بن عمیناداب باشد.

۴ و فوج او که از ایشان شمرده شدند هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند.

۵ و سبط یسا کار در پهلوئی او خیمه زنند، و رئیس بنی یسا کار نتائیل بن صوغر باشد.

۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و چهار هزار و چهار صد نفر بودند.

۷ و سبط یبولون و رئیس بنی زبولون الیاب بن حیلون باشد.

۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و هفت هزار و چهار صد نفر بودند.

۹ جمع شمرده شدگان محله یهودا بر حسب افواج ایشان صد و هشتاد و شش هزار و چهار صد نفر بودند. و ایشان اول کوچ کنند.

و بر جانب جنوب، علم محله روبین بر حسب افواج ایشان باشد، و رئیس بنی روبین الیصور بن شدیئور باشد.

۱۱ و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.

۱۲ و در پهلوئی او سبط شمعون خیمه زنند و رئیس بنی شمعون شلومئیئیل بن صوریشدای باشد.

۱۳ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.

۱۴ و سبط جاد و رئیس بنی جاد الیاساف بن رعویئیل باشد.

۱۵ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.

۱۶ جمع شمرده شدگان محله روبین بر حسب افواج ایشان صد و پنجاه و یک هزار و چهار صد و پنجاه نفر بودند و ایشان دوم کوچ کنند.

و بعد از آن خیمه اجتماع با محله لویان در میان محلهها کوچ کند، چنانکه خیمه میزنند، همچنان هر کس در جای خود نزد علمهای خویش کوچ کنند.

و به طرف مغرب، علم محله افرایم بر حسب افواج ایشان و رئیس بنی افرایم، الیشمع بن عمیئود باشد.

- ۱۹ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل هزار و پانصد نفر بودند.
- ۲۰ و در پهلوی او سبط منسی، و رئیس بنی منسی جملیئیل بن فدهصور باشد.
- ۲۱ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و دو هزار و ویست نفر بودند.
- ۲۲ و سبط بنیامین و رئیس بنی بنیامین، ابیدان بن جدعونی باشد.
- ۲۳ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند.
- ۲۴ جمیع شمرده شدگان محله افرایم بر حسب افواج ایشان، صد و هشت هزار و یکصد نفر بودند، و ایشان سوم کوچ کنند.
- و به طرف شمال، علم محله دان، بر حسب افواج ایشان، و رئیس بنی دان اخیعزر بن عمیشدای باشد.
- ۲۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، شصت و دو هزار و هفت صد نفر بودند.
- ۲۷ و در پهلوی ایشان سبط اشیر خیمه زند، و رئیس بنی اشیر فجعیئیل بن عکران باشد.
- ۲۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.
- ۲۹ و سبط نفتالی و رئیس بنی نفتالی اخیرع بن عینان باشد.
- ۳۰ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر بودند.
- ۳۱ جمیع شمرده شدگان محله دان، صد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بودند. ایشان نزد علمهای خود در عقب کوچ کنند.
- اینانند شمرده شدگان بنیاسرائیل بر حسب خاندان آباى ایشان، جمیع شمرده شدگان محلهها موافق افواج ایشان شش صد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.
- ۳۳ اما لاویان چنانکه خداوند به موسیام فرموده بود، در میان بنیاسرائیل شمرده نشدند.
- و بنیاسرائیل موافق هر چه خداوند به موسیام فرموده بود، عمل نمودند، به اینطور نزد علمهای خود خیمه میزدند و به اینطور هر کس بر حسب قبایل خود با خاندان آباى خود کوچ میکردند.

لاویان

- این است انساب هارون و موسی در روزی که خداوند در کوه سینا با موسی متکلم شد.
- ۲ و نامهای پسران هارون این است: نخست زاده اش ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار.
- ۳ این است نامهای پسران هارون که گفته که مسح شده بودند که ایشان را برای کهانت تخصیص نمود.
- ۴ اما ناداب و ابیهو در حضور خداوند مردند، هنگامی که ایشان در بیابان سینا آتش غریب به حضور خداوند گذرانیدند، و ایشان را پسری نبود و العازار و ایتامار به حضور پدر خود هارون، کهانت مینمودند.
- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «بط لاوی را نزدیک آورده، ایشان را پیش هارون کاهن حاضر کن تا او را خدمت نمایند.
- ۷ و ایشان شعائر او و شعائر تمامی جماعت را پیش خیمه اجتماع نگاه داشته، خدمت مسکن را بجا آورند.
- ۸ و جمیع اسباب خیمه اجتماع و شعائر بنیاسرائیل را نگاه داشته، خدمت مسکن را بجا آورند.
- ۹ و لاویان را به هارون و پسرانش بده، زیرا که ایشان از جانب بنیاسرائیل بالکل به وی داده شده اند.
- ۱۰ و هارون و پسرانش را تعیین نمائ تا کهانت خود را بجا بیاورند، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.»
- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «ه اینک من لاویان را از میان بنیاسرائیل، به عوض هر نخست زاده های از بنیاسرائیل که رحم را بگشاید گرفته ام، پس لاویان از آن من میباشند.
- ۱۳ زیرا جمیع نخست زادگان از آن منند، و در روزی که همه نخست زادگان زمین مصر را کشتم، جمیع نخست زادگان اسرائیل را خواه از انسان و خواه از بهایم برای خود تقدیس نمودم، پس از آن من میباشند. من یهوه هستم.»
- و خداوند موسی را در بیابان سینا خطاب کرده، گفت:
- «نی لاوی را بر حسب خاندان آبا و قبایل ایشان بشمار، هر ذکوری ایشان را از یک ماهه و زیاده بشمار.»
- پس موسی بر حسب قول خداوند چنانکه مامور شد، ایشان را شمرد.
- ۱۷ و پسران لاوی موافق نامهای ایشان اینانند: جرشون و قهات و مراری.
- ۱۸ و نامهای بنی جرشون بر حسب قبایل ایشان این است: لبنی و شمعی.
- ۱۹ و پسران قهات بر حسب قبایل ایشان: عمرام و یصهار و حبرون و عزریئیل.

- ۲۰ و پسران مراری بر حسب قبایل ایشان: محلی و موشی بودند. اینانند قبایل لاویان بر حسب خاندان آبای ایشان. و از جرشون، قبیله لبنی و قبیله شعی. اینانند قبایل جرشونیان.
- ۲۲ و شمرده شدگان ایشان به شماره همه ذکور آن از یک ماهه و بالا تر، شمرده شدگان ایشان هفت هزار و پانصد نفر بودند.
- ۲۳ و قبایل جرشونیان در عقب مسکن، به طرف مغرب خیمه زنند.
- ۲۴ و سرور خاندان آبای جرشونیان، الیاساف بن لایل باشد.
- ۲۵ و ودیعت بنی جرشون در خیمه اجتماع، مسکن و خیمه و پوشش آن پرده دروازه خیمه اجتماع باشد.
- ۲۶ و تجیرهای سخن پرده دروازه سخن که پیش روی مسکن و به اطراف مذبح است و طنابهایش با هر خدمت آنها. و از قهات، قبیله عمرامیان و قبیله یصهاریان و قبیله حبرونیان و قبیله عز بنیلیلان، اینانند قبایل قهاتیان.
- ۲۸ به شماره همه ذکور آن از یک ماهه و بالا تر، هشت هزار و شصت نفر بودند که ودیعت قدس را نگاه میداشتند.
- ۲۹ و قبایل بنی قهات به طرف جنوب مسکن، خیمه زنند.
- ۳۰ و سرور خاندان آبای قبایل قهاتیان، الیاصاف بن عز بنیلیل باشد.
- ۳۱ و ودیعت ایشان تابوت و میز و شمعدان و مذبحها و اسباب قدس که با آنها خدمت میکنند، و حجاب و هر خدمت آن باشد.
- ۳۲ و سرور سروران لاویان، العازار بن هارون کاهن باشد، و نظارت نگهبانان خدمت قدس، او را خواهد بود.
- ۳۴ و شمرده شدگان ایشان و شماره همه ذکور آن از یک ماهه و بالا تر، شش هزار و دویست نفر بودند.
- ۳۵ و سرور خاندان آبای قبایل مراری، صور بنیلیل بن اییحایل باشد و ایشان به طرف شمالی مسکن، خیمه زنند.
- ۳۶ و ودیعت معین بنی مراری، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش و تمامی اسبابش با تمامی خدمتش باشد.
- ۳۷ و ستونهای اطراف سخن و پایه های آنها و میخها و طنابهای آنها.
- و پیش مسکن به طرف مشرق و پیش روی خیمه اجتماع به طرف طلوع شمس، موسی و هارون و پسرانش خیمه زنند و نگاهبانی قدس را و نگاهبانی بنیاسرائیل را بدارند. و هر غریبی که نزدیک آید، کشته شود.
- ۳۹ و جمع شمرده شدگان لاویان که موسی و هارون ایشان را بر حسب قبایل ایشان و فرمان خداوند شمرند، همه ذکور آن از یک ماهه و بالا تر، بیست و دو هزار نفر بودند.
- و خداوند به موسی گفت: «میع نخست زادگان نرینه بنیاسرائیل را از یک ماهه و بالا تر بشمار، و حساب نامهای ایشان را بگیر.»
- ۴۱ و لاویان را به عوض همه نخست زادگان بنیاسرائیل برای من که یهوه هستم بگیر، و بهایم لاویان را به عوض همه نخست زادگان بهایم بنیاسرائیل.»
- پس موسی چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، همه نخست زادگان بنیاسرائیل را شمرد.
- ۴۳ و جمیع نخست زادگان نرینه، بر حسب شماره اسم های شمرده شدگان ایشان از یک ماهه و بالا تر، بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بودند. و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «اویمان را به عوض جمیع نخست زادگان بنیاسرائیل، و بهایم لاویان را به عوض بهایم ایشان بگیر، و لاویان از آن من خواهند بود. من یهوه هستم.»
- ۴۶ و اما در باره فدیه دویست و هفتاد و سه نفر از نخست زادگان بنیاسرائیل که بر لاویان زیاد هاند، پنج مثقال برای هر سری بگیر، آن را موافق مثقال قدس که بیست جیره یک مثقال باشد، بگیر.
- ۴۸ و نقد فدیه آنانی که از ایشان زیاد هاند به هارون و پسرانش بده.»
- پس موسی نقد فدیه را از آنانی که زیاد بودند، بر کسانی که لاویان فدیه آنها شده بودند، گرفت.
- ۵۰ و از نخست زادگان بنیاسرائیل نقد را که هزار و سیصد و شصت و پنج مثقال موافق مثقال قدس باشد، گرفت.
- ۵۱ و موسی نقد فدیه را بر حسب قول خداوند چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، به هارون و پسرانش داد.

بنی قهات

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

«ساب بنی قهات را از میان بنی لاوی بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان بگیر.»

۳ از سی ساله و بالا تر تا پنجاه ساله، هر که داخل خدمت شود تا در خیمه اجتماع کار کند.

«خدمت بنی قهات در خیمه اجتماع، کار قدس است و اقدس باشد.»

وهنگامی که اردو کوچ میکند هارون و پسرانش داخل شده، پوشش حجاب را پایین بیاورند، و تابوت شهادت را به آن بپوشانند.
 ۶ و بر آن پوشش پوست خز آبی بگذارند و جامهای که تمام آن لا جور دی باشد بالای آن پهن نموده، چوب دستپایش را بگذارند.
 «بر میزنان تقدمه، جامه لا جور دی بگسترانند و بر آن، بشقابها و فاشقها و کاسهها و پیاله های ریختنی را بگذارند و نان دائمی بر آن باشد.
 ۸ و جامه قرمز بر آنها گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند و چوب دستپایش را بگذارند.
 «جامه لا جور دی گرفته، شمعدان روشنایی و چراغهایش و گلگیرهایش و سینی هایش و تمامی ظروف روغنش را که به آنها خدمت می کنند بپوشانند،
 و آن را و همه اسبابش را در پوشش پوست خز گذارده، بر چوب دستی بگذارند.
 «بر مدیخ زرین، جامه لا جور دی گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند، و چوب دستپایش را بگذارند.
 «تمامی اسباب خدمت را که به آنها در قدس خدمت میکنند گرفته، آنها را در جامه لا جور دی بگذارند، و آنها را به پوشش پوست خز بپوشانیده، بر چوب دست نهند.
 «مدیخ را از خاکستر خالی کرده، جامه ارغوانی بر آن بگسترانند.
 ۱۴ و جمیع اسبابش را که به آنها خدمت آن را میکنند یعنی مجرها و چنگالها و خاک اندازها و کاسهها، همه اسباب مدیخ را بر روی آن بنهند، و بر آن پوشش، پوست خز گسترانیده، چوب دستپایش را بگذارند.
 «چون هارون و پسرانش در هنگام کوچ کردن اردو، از پوشانیدن قدس و تمامی اسباب قدس فارغ شوند، بعد از آن پسران قهات برای برداشتن آن بیایند، اما قدس را لمس نمایند مبادا بمیرند، این چیزها از خیمه اجتماع حمل بنی قهات می باشد.
 «و دیعت العازرین هارون کاهن، روغن بجهت روشنایی و بخور خوشبو و هدیه آردی دائمی و روغن مسح و نظارت تمامی مسکن می باشد، با هر آنچه در آن است، خواه از قدس و خواه از اسبابش.»
 و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:
 «بط قبایل قهاتیان را از میان لاویان منقطع مسازید.
 ۱۹ بلکه با ایشان چنین رفتار نماید تا چون به قدس آید، زنده بمانند و نمیرند. هارون و پسرانش داخل آن بشوند، و هر یک از ایشان را به خدمت و حمل خود بگذارند.
 ۲۰ و اما ایشان بجهت دیدن قدس لحظهای هم داخل نشوند، مبادا بمیرند.»

بنی جرشون

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
 «ساب بنی جرشون را نیز بر حسب خاندان آبا و قبایل ایشان بگیر.
 ۲۳ از سی ساله و بالا تر تا پنجاه ساله ایشان را بشمار، هر که داخل شود تا در خیمه اجتماع به شغل پردازد و خدمت بنماید.
 «بن است خدمت قبایل بنی جرشون در خدمت گذاری و حمل،
 که تجیرهای مسکن و خیمه اجتماع را با پوشش آن و پوشش پوست خز که بر بالای آن است، و پرده دروازه خیمه اجتماع را بردارند.
 ۲۶ و تجیرهای صحن و پرده مدخل دروازه صحن، که پیش مسکن و به اطراف مدیخ است، و طنابهای آنها و همه اسباب خدمت آنها و هر چه به آنها باید کرده شود، ایشان بکنند.
 ۲۷ و تمامی خدمت بنی جرشون در هر حمل و خدمت ایشان، به فرمان هارون و پسران او بشود، و جمیع حملهای ایشان را بر ایشان و دیعت گذارید.
 ۲۸ این است خدمت قبایل بنی جرشون در خیمه اجتماع. و نظارت ایشان به دست ایتمار بن هارون کاهن باشد.»

بنی مراری

«بنی مراری را بر حسب قبایل و خاندان آبا و قبایل ایشان بشمار.
 ۳۰ از سی ساله و بالا تر تا پنجاه ساله هر که به خدمت داخل شود، تا کار خیمه اجتماع را بنماید. ایشان را بشمار.
 ۳۱ این است و دیعت حمل ایشان، در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش و ستونهای اطراف صحن و پایه های آنها و میخهای آنها و طنابهای آنها با همه اسباب آنها، و تمامی خدمت آنها، پس اسباب و دیعت حمل ایشان را به نامها حساب کنید.
 ۳۳ این است خدمت قبایل بنی مراری در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، زیر دست ایتمار بن هارون کاهن.»
 و موسی و هارون و سروران جماعت، بنی قهات را بر حسب قبایل و خاندان آبا و قبایل ایشان شمردند.
 ۳۵ از سی ساله و بالا تر تا پنجاه ساله هر که به خدمت داخل میشد تا در خیمه اجتماع مشغول شود.»

- ۳۶ و شمرده شد گان ایشان بر حسب قبایل ایشان، دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بودند.
- ۳۷ اینانند شمرده شد گان قبایل قهاتیان، هر که در خیمه اجتماع کار میکرد که موسی و هارون ایشان را بر حسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمرند.
- و شمرده شد گان بنی جرشون بر حسب قبایل و خاندان آبابی ایشان، از سی ساله و بالا تر تا پنجاه ساله، هر که به خدمت داخل میشد تا در خیمه اجتماع کار کند.
- ۴۰ و شمرده شد گان ایشان بر حسب قبایل و خاندان آبابی ایشان، دو هزار و ششصد و سی نفر بودند.
- ۴۱ اینانند شمرده شد گان قبایل بنی جرشون، هر که در خیمه اجتماع کار میکرد که موسی و هارون ایشان را بر حسب فرمان خداوند شمرند.
- و شمرده شد گان قبایل بنی مراری بر حسب قبایل و خاندان آبابی ایشان، از سی ساله و بالا تر تا پنجاه ساله، هر که به خدمت داخل میشد تا در خیمه اجتماع کار کند.
- ۴۴ و شمرده شد گان ایشان بر حسب قبایل ایشان سه هزار و دو بیست نفر بودند.
- ۴۵ اینانند شمرده شد گان قبایل بنی مراری که موسی و هارون ایشان را بر حسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمرند.
- جمع شمرده شد گان لاویان که موسی و هارون و سروران اسرائیل ایشان را بر حسب قبایل و خاندان آبابی ایشان شمرند، از سی ساله و بالا تر تا پنجاه ساله هر که داخل میشد تا کار خدمت و کار حملها را در خیمه اجتماع بکند.
- ۴۸ شمرده شد گان ایشان هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند، بر حسب فرمان خداوند به توسط موسی، هر کس موافق خدمت و حملش شمرده شد.
- و چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، او ایشان را شمرد.

تطهیر اردوگاه

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بنی اسرائیل را امر فرما که مبروص را و هر که جریان دارد و هر که از میتة نجس شود، از اردو خارج کنند.

۳ خواه مرد و خواه زن، ایشان را خارج نماید، بیرون از اردو ایشان را خارج نماید، تا اردوی خود را جایی که من در میان ایشان ساکن هستم، نجس نسازند.»

و بنی اسرائیل چنین کردند، و آن کسان را بیرون از اردو خارج کردند. چنانکه خداوند به موسی گفته بود، بنی اسرائیل به آن طور عمل نمودند.

جران جرم

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بنی اسرائیل را بگو: هر گاه مردی یا زنی به هر کدام از جمیع گاهان انسان مرتکب شده، به خداوند خیانت ورزد، و آن شخص مجرم شود، آنگاه گاهی را که کرده است اعتراف بنماید، و اصل جرم خود را در نماید، و خمس آن را بر آن مزید کرده، به کسی که بر او جرم نموده است، بدهد.

۸ و اگر آن کس را ویلی نباشد که دیه جرم به او داده شود، آنگاه دیه جرمی که برای خداوند داده میشود، از آن کاهن خواهد بود، علاوه بر قوچ کفاره که به آن در باره وی کفاره میشود.

۹ و هر هدیه افراشتنی از همه موقوفات بنی اسرائیل که نزد کاهن میآوردند، از آن او باشد.

۱۰ و موقوفات هر کس از آن او خواهد بود، و هر چه که کسی به کاهن بدهد، از آن او باشد.»

خیانت زن شوهر دار

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هر گاه زن کسی از او برگشته، به وی خیانت ورزد، و مردی دیگر با او همبستر شود، و این از چشمان شوهرش پوشیده و مستور باشد، آن زن نجس میباشد، و اگر بر او شاهی نباشد و در عین فعل گرفتار نشود، و روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس شده باشد، یا روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس نشده باشد، پس آن مرد زن خود را نزد کاهن بیاورد، و بجهت او برای هدیه، یک عشر ایفه آرد جوین بیاورد، و روغن بر آن نریزد، و کند بر آن نهد، زیرا که هدیه غیرت است و هدیه یادگار، که گاه را بیاد میآورد.

«کاهن او را نزدیک آورده، به حضور خداوند برپا دارد.

۱۷ و کاهن آب مقدس در ظرف سفالین بگیرد، و کاهن قدری از غباری که بر زمین مسکن باشد گرفته، بر آب پاشد.

- ۱۸ و کاهن زن را به حضور خداوند برپا داشته، موی سر او را باز کند و هدیه یادگار را که هدیه غیرت باشد بردست آن زن بگذارد، و آب تلخ لعنت بر دست کاهن باشد.
- ۱۹ و کاهن به زن قسم داده، به وی بگوید: اگر کسی باتو همبستر نشده، و اگر کسی نجاست به کسی غیر از شوهر خود برنگشته‌ای، پس از این آب تلخ لعنت مبراشوی.
- ۲۰ ولیکن اگر به غیر از شوهر خود برگشته، نجس شده‌ای، و کسی غیر از شوهرت باتو همبستر شده است، آنگاه کاهن زن را قسم لعنت بدهد و کاهن به زن بگوید: خداوند تورا در میان قومت مورد لعنت و قسم بسازد به اینکه خداوند در آن تورا ساقط و شکم تورا منتفخ گرداند.
- ۲۲ و این آب لعنت در احشای تو داخل شده، شکم تورا منتفخ و ران تورا ساقط بسازد. و آن زن بگوید: آمین آمین.
- «کاهن این لعنت را در طوماری بنویسد، و آنهارا در آب تلخ محو کند.
- ۲۴ و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد.
- ۲۵ و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بجنیناند، و آن را نزد مذبح بیاورد.
- ۲۶ و کاهن مشتی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند.
- ۲۷ و چون آب را به او نوشانید، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود.
- ۲۸ و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبراشده، اولاد خواهد زیاید.
- «این است قانون غیرت، هنگامی که زن از شوهر خود برگشته، نجس شده باشد.
- ۳۰ یا هنگامی که روح غیرت بر مرد بیاید، و برزنش غیور شود، آنگاه زن را به حضور خداوند برپا دارد، و کاهن تمامی این قانون را در باره او اجرا دارد.
- ۳۱ پس آن مرد از گناه مبراشود، و زن گناه خود را متحمل خواهد بود.»

نذر نذیره

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

- «نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون مرد یا زن نذر خاص، یعنی نذر نذیره بکند، و خود را برای خداوند تخصیص نماید، آنگاه از شراب و مسکرات پرهیزد و سر که شراب و سر که مسکرات را ننوشد، و هیچ عصیر انگور ننوشد، و انگور تازه یا خشک نخورد.
- ۴ و تمام ایام تخصیصش از هر چیزی که از تاک انگور ساخته شود، از هسته تا پوست نخورد.
- «تمام ایام نذر تخصیص او، استره بر سر او نیاید، و تا انقضای روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، مقدس شده، گیسهای موی سر خود را بلند ندارد.
- و تمام روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، نزدیک بدن میت نیاید.
- ۷ برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود، هنگامی که بمیرند خویشتن را نجس نسازد، زیرا که تخصیص خدایش بر سر وی میباشد.
- ۸ تمامی روزهای تخصیصش برای خداوند مقدس خواهد بود.
- «اگر کسی دفعت ناگهان نزد او بمیرد، پس سر خود را در روز طهارت خویشتن تراشد، یعنی در روز هفتم آن را بتراشد.
- ۱۰ و در روز هشتم دوفاخته یاد و جوجه کبوتر نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد.
- ۱۱ و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی گذرانیده، برای وی کفاره نماید، از آنچه به سبب میت، گناه کرده است و سراو را در آن روز تقدیس نماید.
- ۱۲ و روزهای تخصیص خود را برای خداوند (زنو) تخصیص نماید، و بره نرینه یک ساله برای قربانی جرم بیاورد، لیکن روزهای اول ساقط خواهد بود، چونکه تخصیصش نجس شده است.
- «این است قانون نذیره، چون روزهای تخصیص او تمام شود، آنگاه او را نزد دروازه خیمه اجتماع بیاورند.
- ۱۴ و قربانی خود را برای خداوند بگذراند، یعنی یک بره نرینه یک ساله بیعیب بجهت قربانی سوختنی، و یک بره ماده یک ساله بیعیب، بجهت قربانی گناه، و یک قوچ بی عیب بجهت ذبیحه سلامتی.»

۱۵ ویک سبند نان فطیر یعنی گرده های آرد نرم سرشته شده باروغن، و قرص های فطیر مسح شده باروغن، و هدیه آردی آنها و هدیه ریختنی آنها.
 « کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی نگاه و قربانی سوختنی او را بگذراند.
 ۱۷ و قوچ را با سبند نان فطیر بجهت ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذراند، و کاهن هدیه آردی و هدیه ریختنی او را بگذراند.
 « آن نذیره سر تخصیص خود را نزد درخیمه اجتماع بترشد، و موی سر تخصیص خود را گرفته، آن را بر آتشی که زیر ذبیحه سلامتی است بگذراند.
 « کاهن سردست بریان شده قوچ را بایک گرده فطیر از سبند و یک قرص فطیر گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد.
 ۲۰ و کاهن آنها را بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنباند، این با سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد.
 « این است قانون نذیره های که نذر کند و قانون قربانی که بجهت تخصیص خود برای خداوند باید بگذراند، علاوه بر آنچه دستش به آن میرسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین بر حسب قانون تخصیص خود، باید بکند.»

برکت کاهنان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
 « ارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: به اینطور بنیاسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگویید:
 « هوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید.
 ۲۵ یهوه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند.
 ۲۶ یهوه روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد،
 و نام مرا بنیاسرائیل بگذراند، و من ایشان را برکت خواهم داد.»

هدایای تقدیس مسکن و مذبح

و در روزی که موسی از برپاداشتن مسکن فارغ شده و آن را مسح نموده و تقدیس کرده و تمامی اسبابش را و مذبح را با تمامی اسبابش مسح کرده و تقدیس نموده بود،
 سروران اسرائیل و روسای خاندان آباء ایشان هدیه گذرانیدند. و اینها روسای اسباط بودند که بر شمرده شدگان گماشته شدند.
 ۳ پس ایشان بجهت هدیه خود، به حضور خداوندش از ابرهس پوشیده و دوازده گاو آوردند، یعنی یک ارا به برای دوسرور، و برای هر نفری یک گاو، و آنها را پیش روی مسکن آوردند.
 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
 « اینها را از ایشان بگیر تا برای بجای آوردن خدمت خیمه اجتماع به کار آید، و به لاویان به هر کس به اندازه خدمتش تسلیم نما.»
 پس موسی ارا بهها و گاوهارا گرفته، آنها را به لاویان تسلیم نمود.
 ۷ و ارا به و چهار گاو به بنی جرشون، به اندازه خدمت ایشان تسلیم نمود.
 ۸ و چهار ارا به و هشت گاو به بنی مراری، به اندازه خدمت ایشان، به دست ایتامار بن هارون کاهن تسلیم نمود.
 ۹ اما به بنی قهات هیچ نداد، زیرا خدمت قدس متعلق به ایشان بود و آن را بردوش خود برمی داشتند.
 ۱۰ و سروران بجهت تبرک مذبح، در روز مسح کردن آن، هدیه گذرانیدند. و سروران هدیه خود را پیش مذبح آوردند.
 ۱۱ و خداوند به موسی گفت که هر سرور در روز نوبه خود هدیه خویش را بجهت تبرک مذبح بگذراند.
 و در روز اول، نحشون بن عمیناداب از سبط یهود هدیه خود را گذرانید.
 ۱۳ و هدیه او یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال به مثقال قدس که هر دوی آنها را از آرد نرم مخلوط شده باروغن بود بجهت هدیه آردی.
 ۱۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز بخور.
 ۱۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
 ۱۶ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه.
 ۱۷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه نحشون بن عمیناداب.
 و در روز دوم، تنائیل بن صوغر، سرور یسا کار هدیه گذرانید.

- ۱۹ هدیه‌های که او گذرانید یک طبق نقره بود که وزنش صدوسی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پیر از آرد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۲۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز بخور.
- ۲۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله، بجهت قربانی سوختنی.
- ۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه.
- ۲۳ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه تنائیل بن صوغر.
- و در روز سوم، الیاب بن حیلون سرور بنی زبولون، هدیه او یک طبق نقره که وزنش صدوسی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پیر از آرد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۲۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز بخور، و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۲۸ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه.
- ۲۹ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاب بن حیلون.
- و در روز چهارم، الیصور بن شدیئور سرور بنی روبین، هدیه او یک طبق نقره که وزنش صدوسی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پیر از آرد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۳۲ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز بخور.
- ۳۳ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۳۴ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه.
- ۳۵ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیصور بن شدیئور.
- و در روز پنجم، شلومیل بن صوریشدای سرور بنی شمعون، هدیه او یک طبق نقره که وزنش صدوسی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پیر از آرد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۳۸ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز بخور.
- ۳۹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۴۰ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه.
- ۴۱ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه شلومیل بن صوریشدای.
- و در روز ششم، الیاساف بن دعوییل سرور بنی جاد، هدیه او یک طبق نقره که وزنش صدوسی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پیر از آرد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۴۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز بخور.
- ۴۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۴۶ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه.
- ۴۷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاساف بن دعوییل.
- و در روز هفتم، الیشمع بن عمیهود سرور بنی افرایم، هدیه او یک طبق نقره که وزنش صدوسی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پیر از آرد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۵۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز بخور.
- ۵۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۵۲ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه.

- ۵۳ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیشمع بن عمیهود. و در روز هشتم، جملیئیل بن فد هصور سرور بنی منسی.
- ۵۵ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پراز آرد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۵۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز بخور.
- ۵۷ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۵۸ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه.
- ۵۹ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه جملیئیل بن فد هصور. و در روز نهم، ابیدان بن جدعونی سرور بنی بنیامین.
- ۶۱ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پراز آرد نرم مخلوط باروغن، بجهت هدیه آردی.
- ۶۲ و یک قاشق طلا ده مثقال پراز بخور.
- ۶۳ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۶۴ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه.
- به جهت ذبیحه سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه ابیدان بن جدعونی. و در روز دهم، اخیعزر بن عمیشدای سرور بنی دان.
- ۶۷ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پراز آرد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۶۸ و یک قاشق طلا، ده مثقال پراز بخور.
- ۶۹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۷۰ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه.
- ۷۱ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه اخیعزر بن عمیشدای. و در روز یازدهم، فجعیئیل بن عکران سرور بنی اشیر.
- ۷۳ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پراز آرد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۷۴ و یک قاشق طلا، ده مثقال پراز بخور.
- ۷۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۷۶ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه.
- ۷۷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه فجعیئیل بن عکران. و در روز دوازدهم، اخیرع بن عینان، سرور بنی نفتالی.
- ۷۹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پراز آرد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی.
- ۸۰ و یک قاشق طلا، ده مثقال پراز بخور.
- ۸۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
- ۸۲ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه.
- ۸۳ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه اخیرع بن عینان.
- این بود تبرک مندر روزی که مسح شده بود، از جانب سروران اسرائیل دوازده طبق نقره و دوازده لگن نقره و دوازده قاشق طلا.
- ۸۵ هر طبق نقره صد و سی مثقال و هر لگن هفتاد، که تمامی نقره ظروف، دو هزار و چهار صد مثقال موافق مثقال قدس بود.
- ۸۶ و دوازده قاشق طلا پراز بخور هر کدام ده مثقال موافق مثقال قدس، که تمامی طلای قاشقها صد و بیست مثقال بود.

۸۷ تمامی گاو انبجھت قربانی سوختنی، دوازده گاو دوازده قوچ و دوازده بره نرینه یک ساله. باھدیه آردی آنها و دوازده بز نر بجهت قربانی گاه.

۸۸ و تمامی گاو انبجھت ذبیحه سلامتی، بیست و چھار گاو و شصت قوچ و شصت بز نر و شصت بره نرینه یک ساله. این بود تبرک مذبح بعد از آنکه مسح شده بود.

و چون موسی به خیمه اجتماع داخل شد تا باری سخن گوید، آنگاه قول رامیشنید که از بالای کرسی رحمت که بر تابوت شھادت بود، از میان دو کروی به وی سخن میگفت، پس با او تکلم مینمود.

برافروختن چراغها

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ارون را خطاب کرده، به وی بگو: هنگامی که چراغها را برافرازی، هفت چراغ پیش شمعدان روشنایی بدهد.»

پس هارون چنین کرد، و چراغها را برافراشت تا پیش شمعدان روشنایی بدهد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

۴ و صنعت شمعدان این بود: از چرخکاری طلا از ساق تا گلھایش چرخکاری بود، موافق نمونهای که خداوند به موسی نشان داده بود، به همین طور شمعدان را ساخت.

تطهیر لاویان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«او یان را از میان بنی اسرائیل گرفته، ایشان را تطهیر نما.

۷ و بجهت تطهیر ایشان، به ایشان چنین عمل نما، آن کفارہ گاه برابر ایشان پاش و بر تمام بدن خود استره بگذرانند، و رخت خود را شسته، خود را تطهیر نمایند.

۸ و گاوی جوان و هدیه آردی آن، یعنی آرد نرم مخلوط باروغن بگیرند، و گاو جوان دیگر بجهت قربانی گاه بگیر.

۹ و لاویان را پیش خیمه اجتماع نزدیک بیاور، و تمامی جماعت بنی اسرائیل را جمع کن.

۱۰ و لاویان را به حضور خداوند نزدیک بیاور، و بنی اسرائیل دستهای خود را بر لاویان بگذارند.

۱۱ و هارون لاویان را از جانب بنی اسرائیل به حضور خداوند هدیه بگذرانند، تا خدمت خداوند را بجا بیاورند.

۱۲ و لاویان دستهای خود را بر سر گاو انبھند، و تو یکی را بجهت قربانی گاه و دیگری را بجهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذران، تا بجهت لاویان کفارہ شود.

۱۳ و لاویان را پیش هارون و پسرانش برپا بدار، و ایشان را برای خداوند هدیه بگذران.

۱۴ و لاویان را از میان بنی اسرائیل جدا نما و لاویان از آن من خواهند بود.

«بعد از آن لاویان داخل شوند تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند، و تو ایشان را تطهیر کرده، ایشان را هدیه بگذران.

۱۶ زیرا که ایشان از میان بنی اسرائیل به من بالکل داده شده اند، و به عوض هر گشاینده رحم، یعنی به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل، ایشان را برای خود گرفتم.

۱۷ زیرا که جمیع نخست زادگان بنی اسرائیل خواه از انسان و خواه از بهیم، از آن مناند، در روزی که جمیع نخست زادگان را در زمین مصر زدم، ایشان را برای خود تقدیس نمودم.

۱۸ پس لاویان را به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل گرفتم.

۱۹ و لاویان را از میان بنی اسرائیل به هارون و پسرانش پیشکش دادم تا خدمت بنی اسرائیل را در خیمه اجتماع بجا آورند، و بجهت بنی اسرائیل کفارہ نمایند، و چون بنی اسرائیل به قدس نزدیک آیند، و بابه بنی اسرائیل عارض نشود.»

پس موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به لاویان چنین کردند، بر حسب هر آنچه خداوند موسی را در باره لاویان امر فرمود، همچنان بنی اسرائیل به ایشان عمل نمودند.

۲۱ و لاویان برای گاه خود کفارہ کرده، رخت خود را شستند، و هارون ایشان را به حضور خداوند هدیه گذرانید، و هارون برای ایشان کفارہ نموده، ایشان را تطهیر کرد.

۲۲ و بعد از آن لاویان داخل شدند تا در خیمه اجتماع به حضور هارون و پسرانش به خدمت خود بپردازند، و چنانکه خداوند موسی را در باره لاویان امر فرمود، همچنان به ایشان عمل نمودند.

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«این است قانون لایوان که از بیست و پنج ساله و بالا تر داخل شوند تا در کار خیمه اجتماع مشغول خدمت بشوند.

۲۵ و از پنجاه ساله از کار خدمت باز ایستند، و بعد از آن خدمت نکنند.

۲۶ لیکن بابرادران خود در خیمه اجتماع به نگاهبانی نمودن مشغول شوند، و خدمتی دیگر نکنند. بدین طور بالا و لایوان در باره ودیعت ایشان عمل نما،»

عید فصیح

و در ماه اول سال دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند موسی را در صحرای سینا خطاب کرده، گفت:

«نیاسر ائیل عید فصیح را در موشم بجای آورند.

۳ در روز چهاردهم این ماه آن را در وقت عصر در موشم بجای آورید، بر حسب همه فرایضش و همه احکامش آن را معمول دارید.»

پس موسی به بنیاسر ائیل گفت که فصیح را بجای آورند.

۵ و فصیح را در روز چهاردهم ماه اول، در وقت عصر در صحرای سینا بجای آورند، بر حسب هر چه خداوند به موسی امر فرموده بود بنیاسر ائیل چنان عمل نمودند.

۶ اما بعضی اشخاص بودند که از میت آدمی نجس شده، فصیح را در آن روز نتوانستند بجای آورند، پس در آن روز نزد موسی و هارون آمدند.

۷ و آن اشخاص وی را گفتند که «از میت آدمی نجس هستیم؛ پس چرا از گذراندن قربانی خداوند در موشم در میان بنیاسر ائیل ممنوع شویم؟» موسی ایشان را گفت: «ایستید تا آنچه خداوند در حق شما امر فرماید، بشنوم.»

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسر ائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی از شما یا از عقباب شما از میت نجس شود، یا در سفر دور باشد، مع هذا فصیح را برای خداوند بجای آورد.

۱۱ در روز چهاردهم ماه دوم، آن را در وقت عصر بجای آورند، و آن را بانان فطیر و سبزی تلخ بخورند.

۱۲ چیزی از آن تا صبح نگذارند و از آن استخوانی نشکنند؛ بر حسب جمیع فرایض فصیح آن را معمول دارند.

۱۳ اما کسیکه طاهر باشد و در سفر نباشد و از بجای آوردن فصیح باز ایستد، آن کس از قوم خود منقطع شود، چونکه قربانی خداوند را در موشم نگذرانیده است، آن شخص گاه خود را متحمل خواهد شد.

۱۴ و اگر غریبی در میان شما ماوا گزیند و بخواد که فصیح را برای خداوند بجای آورد، بر حسب فریضه و حکم فصیح عمل نماید، برای شمایک فریضه میباشد خواه برای غریب و خواه برای متوطن.»

ابروآتش

و در روزی که مسکن برپا شد، ابر مسکن خیمه شهادت را پوشانید، و از شب تا صبح مثل منظر آتش بر مسکن میبود.

۱۶ همیشه چنین بود که ابر آن را میپوشانید و منظر آتش در شب.

۱۷ و هرگاه ابر از خیمه برمی خاست بعد از آن بنیاسر ائیل کوچ میکردند و در هر جایی که ابر ساکن میشد آنجا بنیاسر ائیل اردو میزدند.

به فرمان خداوند بنیاسر ائیل کوچ میکردند و به فرمان خداوند اردو میزدند، همه روزهایی که ابر بر مسکن ساکن میبود، در اردو میماندند.

۱۹ و چون ابر، روزهای بسیار بر مسکن توقف مینمود، بنیاسر ائیل و دیعت خداوند را نگاه میداشتند و کوچ نمی کردند.

۲۰ و بعضی اوقات ابر ایام قلیلی بر مسکن میماند، آنگاه به فرمان خداوند در اردوی ماندند و به فرمان خداوند کوچ میکردند.

۲۱ و بعضی اوقات، ابر از شام تا صبح میماند و در وقت صبح ابر برمی خاست، آنگاه کوچ میکردند، یا اگر روز و شب میماند چون ابر برمی خاست، میکوچیدند.

۲۲ خواه دو روز و خواه یک ماه و خواه یک سال، هر قدر ابر بر مسکن توقف نموده، بر آن ساکن میبود، بنیاسر ائیل در اردوی ماندند، و کوچ نمی کردند و چون برمی خاست، میکوچیدند.

۲۳ به فرمان خداوند اردو میزدند، و به فرمان خداوند کوچ میکردند، و ودیعت خداوند را بر حسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، نگاه میداشتند.

دو کرنای نقره

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«رای خود دو کرنای نقره بساز، آنها را از چرخکاری درست کن، و آنها را بجهت خواندن جماعت و کوچیدن اردو بکار ببر.»

- ۳ و چون آنها را بنوازند تمامی جماعت نزد توبه در خیمه اجتماع جمع شوند.
- ۴ و چون یکی را بنوازند، سروران و روسای هزاره های اسرائیل نزد توبه جمع شوند.
- ۵ و چون تیز آهنگ بنوازید محله هایی که به طرف مشرق جادارند، کوچ بکنند.
- ۶ و چون مرتبه دوم تیز آهنگ بنوازید، محله هایی که به طرف جنوب جادارند کوچ کنند؛ بجهت کوچ دادن ایشان تیز آهنگ بنوازند.
- ۷ و بجهت جمع کردن جماعت بنوازید، لیکن تیز آهنگ منوازید.
- «بنی هارون کهنه، کرناهارا بنوازند. این برای شما در نسلهای شما فریضه ابدی باشد.
- ۹ و چون در زمین خود برای مقاتله باد شمنی که بر شما تعدی مینماید میروید، کرناهارا تیز آهنگ بنوازید، پس به حضور یهوه خدای خود پیاد آورده خواهید شد، و از دشمنان خود نجات خواهید یافت.
- ۱۰ و در روز شادی خود و در عیدها و در اول ماه های خود کرناهارا بر قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی خود بنوازید، تا برای شما به حضور خدای شما پیاد گاری باشد. من یهوه خدای شما هستم.»

کوچ از صحرای سینا

- و واقع شد در روز بیستم ماه دوم سال دوم که ابراز بالای خیمه شهادت برداشته شد، و بنی اسرائیل به مراحل خود از صحرای سینا کوچ کردند، و ابردر صحرای فاران ساکن شد، و ایشان اول به فرمان خداوند به واسطه موسی کوچ کردند.
- و علم محله بنی یهودا، اول با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او نحشون بن عمیناداب بود.
- ۱۵ و بر فوج سبط بنی یساکار، نتائیل بن صوغر.
- ۱۶ و بر فوج سبط بنی زبولون، الیاب بن حیلون.
- پس مسکن را پایین آوردند و بنی جرشون و بنی مراری که حاملان مسکن بودند، کوچ کردند.
- و علم محله روبین با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او الیصور بن شد یثور بود.
- ۱۹ و بر فوج سبط بنی شمعون، شلو میئیل بن صوریشدای.
- ۲۰ و بر فوج سبط بنی جاد، الیاساف بن دعوئیل.
- پس قهاتیان که حاملان قدس بودند، کوچ کردند و پیش از رسیدن ایشان، آنها مسکن را بر پاداشتند.
- پس علم محله بنی افرایم با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او الیشمع بن عمیهد بود.
- ۲۳ و بر فوج سبط بنی منسی، جملیئیل بن فد هصور.
- ۲۴ و بر فوج سبط بنی بنیامین، ابیدان بن جدعونی.
- پس علم محله بنی دان که موخر همه محله ها بود با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او اخیعزر بن عمیشدای بود.
- ۲۶ و بر فوج سبط بنی اشیر، جفعیئیل بن عکران.
- ۲۷ و بر فوج سبط بنی نفتالی، اخیرع بن عینان.
- ۲۸ این بود مراحل بنی اسرائیل با افواج ایشان. پس کوچ کردند.
- و موسی به حو باب بن رعوئیل مدیانی که برادر زن موسی بود، گفت: «ابه مکانی که خداوند در باره آن گفته است که آن را به شما خواهم بخشید کوچ میکنیم، همراه ما بیا و بتوا احسان خواهیم نمود، چونکه خداوند در باره اسرائیل نیکو گفته است.»
- او وی را گفت: «می آیم، بلکه به زمین و به خاندان خود خواهیم رفت.»
- گفت: «ار اترک مکن زیرا چونکه تو منازل ما را در صحرا میدانی، بجهت ما مثل چشم خواهی بود.
- ۳۲ و اگر همراه ما بیایی، هر احسانی که خداوند بر ما بنماید، همان را بر تو خواهیم نمود.»
- و از کوه خداوند سفر سه روزه کوچ کردند، و تابوت عهد خداوند سفر سه روزه پیش روی ایشان رفت تا آرامگاهی برای ایشان بطلبد.
- ۳۴ و ابر خداوند در روز بالای سر ایشان بود، و وقتی که از لشکرگاه روانه میشدند.
- و چون تابوت روانه میشد، موسی میگفت: «ی خداوند بر خیز و دشمنانت را کنده شوند و مبغضانت از حضور تو منزه گردند.»

و چون فرود میآمد، میگفت: «ی خداوند نزد هزاران هزار اسرائیل رجوع نما.»

طغیان قوم

وقوم شکایتکنان در گوش خداوند بدگفتند، و خداوند این را شنیده، غضبش افروخته شد، و آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شده، در اطراف اردو بسوخت.

۲ و قوم نزد موسی فریاد برآورده، موسی نزد خداوند دعا نمود و آتش خاموش شد.

۳ پس آن مکان را تعبیر نام نهادند، زیرا که آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شد.

و گروه مختلف که در میان ایشان بودند، شهوتپرست شدند، و بنی اسرائیل باز گریان شده، گفتند: «یست که ما را گوشت بخوراند!

ماههایی را که در مصر مفت میخوریم و خیار و خر بوزه و تره و پیاز و سیر را بیاد میآوریم.

۶ و الان جان ما خشک شده، و چیزی نیست و غیر از این من، در نظر ما هیچ نمی آید!»

و من مثل تخم گشنیز بود و شکل آن مثل مقل.

۸ و قوم گردش کرده، آن را جمع مینمودند، و آن را در آسیا خرد میگردیدند و در هاون میگویدند، و در دیگر پخته، گردها از آن میساختند. و طعم آن مثل طعم قرصهای روغنی بود.

۹ و چون شبم در وقت شب بر ارمی بارید، من نیز بر آن میریخت.

و موسی قوم را شنید که با اهل خانه خود هر یک به در خیمه خویش میگریستند، و خشم خداوند به شدت افروخته شد، و در نظر موسی نیز قبیح آمد.

۱۱ و موسی به خداوند گفت: «را به بنده خود بدی نمودی؟ و چرا در نظر تو التفات نیافتم که با جمیع این قوم را بر من نهادی؟

آیا من به تمامی این قوم حمله شده، یا من ایشان را زاید هام که به من میگویند ایشان را در آغوش خود بردار، به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردی

مثل لالا که طفل شیر خواره را برمی دارد؟

گوشت از کجا پیدا کنم تا به همه این قوم بدهم؟ زیرا نزد من گریان شده، میگویند ما را گوشت بده تا بخوریم.

۱۴ من به تنهایی نمی توانم تحمل تمامی این قوم را بنمایم زیرا بر من زیاد سنگین است.

۱۵ و اگر با من چنین رفتار نمایی، پس هرگاه در نظر تو التفات یافتم مرا کشته، نابود ساز تا بد بختی خود را بنیم.»

پس خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «فتاد نفر از مشایخ بنی اسرائیل که ایشان را می دانی که مشایخ قوم و سروران آنها میباشند نزد من جمع کن،

و ایشان را به خیمه اجتماع بیاور تا در آنجا با تو بایستند.

۱۷ و من نازل شده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت، و از روحی که بر توست گرفته، بر ایشان خواهم نهاد تا با تو متحمل بار این قوم باشند و توبه تنهایی متحمل

آن نباشی.

«قوم را بگو که برای فردا خود را تقدیس نمایند تا گوشت بخورید، چونکه در گوش خداوند گریان شده، گفتید، کیست که ما را گوشت بخوراند!

زیرا که در مصر ما را خوش میگذشت! پس خداوند شما را گوشت خواهد داد تا بخورید.

۱۹ نه یک روز و نه دو روز خواهید خورد، و نه پنج روز و نه ده روز و نه بیست روز،

بلکه یک ماه تمام تا از بینی شما بیرون آید و نزد شما مکره شود، چونکه خداوند را که در میان شماست رد نمودید، و به حضور وی گریان شده، گفتید، چرا

از مصر بیرون آمدیم.»

موسی گفت: «ومی که من در میان ایشانم، ششصد هزار پاد هاند و تو گفتی ایشان را گوشت خواهم داد تا یک ماه تمام بخورند.

۲۲ آیا گلهها و مردم بهار برای ایشان کشته شود تا برای ایشان کفایت کند؟ یا همه ماهیان دریا برای ایشان جمع شوند تا برای ایشان کفایت کند؟»

خداوند موسی را گفت: «یادست خداوند کوتاه شده است؟ الان خواهی دید که کلام من بر تو واقع میشود یا نه.»

پس موسی بیرون آمده، سخنان خداوند را به قوم گفت، و هفتاد نفر از مشایخ قوم را جمع کرده، ایشان را به اطراف خیمه برپا داشت.

۲۵ و خداوند در ابر نازل شده، با وی تکلم نمود، و از روحی که بروی بود، گرفته، بر آن هفتاد نفر مشایخ نهاد و چون روح بر ایشان قرار گرفت، نبوت کردند،

لیکن مزید نکردند.

اماد و نفر در لشکر گاه باقی ماندند که نام یکی الداد بود و نام دیگری میداد، و روح بر ایشان نازل شد و نامهای ایشان در ثبت بود، لیکن نزد خیمه نیامده، در لشکر گاه نبوت کردند.

۲۷ آنگاه جوانی دوید و به موسی خبر داده، گفت: «لداد و میداد در لشکر گاه نبوت میکنند.»

و یوشع بن نون خادم موسی که از برگزیدگان او بود، در جواب گفت: «ای آقای موسی ایشان را منع نما!»

موسی وی را گفت: «یا تو برای من حسد میبری؟ کاشکه تمامی قوم خداوند نبی میبودند و خداوند روح خود را بر ایشان افاضه مینمود!» پس موسی با مشایخ اسرائیل به لشکر گاه آمدند.

و بادی از جانب خداوند وزیده، سلوی را از دریا بر آورد و آنها را به اطراف لشکر گاه تخمین یک روز راه به این طرف و یک روز راه به آن طرف پراکنده ساخت، و قریب به دو ذراع از روی زمین بالا بودند.

۳۲ و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر سلوی را جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود، ده حومر جمع کرده بود، و آنها را به اطراف اردو برای خود پهن کردند.

۳۳ و گوشت هنوز در میان دندان ایشان میبود پیش از آنکه خاییده شود، که غضب خداوند بر ایشان افروخته شده خداوند قوم را به بلای بسیار سخت مبتلا ساخت.

۳۴ و آن مکان را قبروت هتاوه نامیدند، زیرا قومی را که شهوت پرست شدند، در آنجا دفن کردند.

و قوم از قبروت هتاوه به حضیروت کوچ کرده، در حضیروت توقف نمودند.

شکایت مریم و هارون

و مریم و هارون در باره زن حبشی که موسی گرفته بود، بر او شکایت آوردند، زیرا زن حبشی گرفته بود.

۲ و گفتند: «یا خداوند با موسی به تنهایی تکلم نموده است، مگر به ما نیز تکلم نموده؟» و خداوند این را شنید.

۳ و موسی مرد بسیار حلیم بود، بیشتر از جمیع مردمانی که در روی زمینند.

در ساعت خداوند به موسی و هارون و مریم گفت: «ما هر سه نزد خیمه اجتماع بیرون آید.» و هر سه بیرون آمدند.

۵ و خداوند در ستون بر نازل شده، به در خیمه ایستاد، و هارون و مریم را خوانده، ایشان هر دو بیرون آمدند.

۶ و او گفت: «لان سخنان مرا بشنوید: اگر در میان شما نیبای باشد، من که بیوه هستم، خود را در رویا بر او ظاهر میکنم و در خواب به او سخن میگویم.

۷ اما بنده من موسی چنین نیست. او در تمامی خانه من امین است.

۸ با وی روبرو و آشکارا و نه در رمزها سخن میگویم، و شبیه خداوند را معاینه میبیند، پس چرا اتر سیدید که بر بنده من موسی شکایت آوردید؟» و غضب خداوند بر ایشان افروخته شده، برفت.

۱۰ و چون ابراز روی خیمه برخاست، اینک مریم مثل برف مبروص بود، و هارون بر مریم نگاه کرد و اینک مبروص بود.

۱۱ و هارون به موسی گفت: «ایای آقایم با این نگاه را بر ما مگذا رزیرا که حماقت کرده، نگاه ورزیدهایم.

۱۲ و او مثل میتی نباشد که چون از رحم مادرش بیرون آید، نصف بدنش پوسیده باشد.»

پس موسی نزد خداوند استغاثه کرده، گفت: «ای خدا او را شفا بده!»

خداوند به موسی گفت: «گر پدرش به روی وی فقط آب دهان میانداخت، آیا هفت روز نخل نمی شد؟ پس هفت روز بیرون لشکر گاه محبوس بشود، و بعد از آن داخل شود.»

پس مریم هفت روز بیرون لشکر گاه محبوس ماند، و تا داخل شدن مریم، قوم کوچ نکردند.

و بعد از آن، قوم از حضیروت کوچ کرده، در صحرای فاران اردو زدند.

تجسس کنعان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«سان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی اسرائیل دادم، جاسوسی کنند، یک نفر را از هر سبط آبی ایشان که هر کدام در میان ایشان سرور باشد، بفرستید.»

پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد، و همه ایشان از روسای بنی اسرائیل بودند.

۴ و نامهای ایشان اینهاست: از سبط روبین، شمعون بن زکور.

۵ از سبط شمعون، شافاط بن حوری.

- ۶ از سبط یهودا، کالیب بن یفنه.
- ۷ از سبط یساکار، یجال بن یوسف.
- ۸ از سبط فرایم، هوشع بن نون.
- ۹ از سبط بنیامین، فلطی بن رافو.
- ۱۰ از سبط زبولون، جدیئیل بن سودی.
- ۱۱ از سبط یوسف از سبط بنی منسی، جدی بن سوسی.
- ۱۲ از سبط دان، عمیئیل بن جملی.
- ۱۳ از سبط اشیر، ستور بن میکائیل.
- ۱۴ از سبط نفتالی، نحی بن وفسی.
- ۱۵ از سبط جاد، جاوئیل بن ماکی.
- ۱۶ این است نامهای کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاد، و موسی هوشع بن نون را به هوشع نام نهاد. و موسی ایشان را برای جاسوسی زمین کنعان فرستاده، به ایشان گفت: «ز اینجا به جنوب رفته، به کوهستان برآید.
- ۱۸ و زمین را ببینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکنند که قویانند یا ضعیف، قلیلاندا یا کثیر.
- ۱۹ و زمینی که در آن ساکنند چگونه است، نیک یابد؟ و در چه قسم شهرها ساکنند، در چادرها یا در قلعهها؟ و چگونه است زمین، چرب یا لاغر؟ درخت دارد یا نه؟ پس قویدل شده، از میوه زمین بیاورید.» و آن وقت موسم نوبر انگور بود. پس رفته زمین را از زیابان سین تارحوب، نزد مدخل حماح جاسوسی کردند.
- ۲۲ و به جنوب رفته، به هرون رسیدند، و اخیمان و شیشای و تلهای بنی عناق در آنجا بودند، اما هرون هفت سال قبل از صوعن مصر بنا شده بود.
- ۲۳ و به وادی اشکول آمدند، و شاخهای بایک خوشه انگور بریده، آن را بر چوب دستی، میان دو نفر با قدری از انار و انجیر برداشته، آوردند.
- ۲۴ و آن مکان به سبب خوشه انگور که بنی اسرائیل از آنجا بریده بودند، به وادی اشکول نامیده شد. و بعد از چهل روز، از جاسوسی زمین برگشتند.
- ۲۶ و روانه شده، نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند، و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آوردند، و میوه زمین را به ایشان نشان دادند.
- ۲۷ و برای او حکایت کرده، گفتند: «ه زمینی که ما را فرستادی رفتیم، و به درستی که به شیر و شهد جاریست، و میوههاش این است.
- ۲۸ لیکن مردمانی که در زمین ساکنند زور آورند، و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و بنی عناق را نیز در آنجا دیدیم.
- ۲۹ و عمالقه در زمین جنوب ساکنند، و حتیان و بیوسیان و اموریان در کوهستان سکونت دارند. و کنعانیان نزد دریا و بر کاه اردن ساکنند.» و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: «ی الفور برویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که میتوانیم بر آن غالب شویم.» اما آن کسانی که با وی رفته بودند، گفتند: «می توانیم با این قوم مقابله نماییم زیرا که ایشان از ما قوی ترند.» و در باره زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند، خبر بد نزد بنی اسرائیل آورده، گفتند: «مینی که برای جاسوسی آن از آن گذشتیم زمینی است که ساکنان خود را میخورد، و تمامی قومی که در آن دیدیم، مردان بلند قد بودند.
- ۳۳ و در آنجا جباران بنی عناق را دیدیم که اولاد جبارانند، و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچنین در نظر ایشان مینمودیم.»

شورش قوم اسرائیل

- و تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده، فریاد نمودند. و قوم در آن شب میگریستند.
- ۲ و جمیع بنی اسرائیل بر موسی و هارون همه می کردند، و تمامی جماعت به ایشان گفتند: «اش که در زمین مصر میمردیم با در این صحرا و فوات می یافتیم! و چرا خداوند ما را به این زمین می آورد تا به دم شمشیر بیفتیم، و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند، آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟» و به یکدیگر گفتند: «رداری برای خود مقرر کرده، به مصر برگردیم.»
- پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی اسرائیل به رو افتادند.
- ۶ و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند، رخت خود را دریدند.
- ۷ و تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: «مینی که برای جاسوسی آن از آن عبور نمودیم، زمین بسیار بسیار خوبیست.

- ۸ اگر خداوند از مراضی است ما را به این زمین آورده، آن را به ما خواهد بخشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است.
- ۹ زنه از خداوند متمر دشوید، و از اهل زمین ترسان مباشید، زیرا که ایشان خوراک ماهستند، سایه ایشان از ایشان گذشته است، و خداوند با ماست، از ایشان مترسید.»
- لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند. آنگاه جلال خداوند در خیمه اجتماع بر تمامی بنی اسرائیل ظاهر شد.
- ۱۱ و خداوند به موسی گفت: «ابه کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تابه کی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟ ایشان را به و بامبتلا ساخته، هلاک میکنم و از تو قومی بزرگ و عظیم ترا ایشان خواهم ساخت.»
- موسی به خداوند گفت: «نگاه مصریان خواهند شنید، زیرا که این قوم را به قدرت خود از میان ایشان بیرون آوردی.
- ۱۴ و به ساکنان این زمین خبر خواهند داد و ایشان شنید هاند که تو ای خداوند، در میان این قوم هستی، زیرا که تو ای خداوند، معاینه دیده میشوی، و ابر تو بر ایشان قایم است، و تو پیش روی ایشان روز در ستون ابر و شب در ستون آتش میخرامی.
- ۱۵ پس اگر این قوم را مثل شخص واحد بکشی، طوایفی که آوازه تورا شنید هاند، خواهند گفت:
- چون که خداوند نتوانست این قوم را به زمینی که برای ایشان قسم خورده بود در آورد ازین سبب ایشان را در صحرا کشت.
- ۱۷ پس الان قدرت خداوند عظیم بشود، چنانکه گفته بودی
- که یهوه دیر خشم و بسیار رحیم و آمرزنده گاه و عصیان است، لیکن مجرم را هرگز بیسزا نخواهد گذاشت بلکه عقوبت گناه پدران را بر پسران تاپشت سوم و چهارم میرساند.
- ۱۹ پس گاه این قوم را بر حسب عظمت رحمت خود بیامرز، چنانکه این قوم را از مصر تا اینجا آمرزیده ای.»
- و خداوند گفت: «رحسب کلام تو آمرزیدم.
- ۲۱ لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه پر خواهد شد.
- ۲۲ چونکه جمیع مردانی که جلال و آیات مرا که در مصر و بیابان نمودم دیدند، مراده مرتبه امتحان کرده، آواز مرا شنیدند.
- ۲۳ به درستی که ایشان زمینی را که برای پدران ایشان قسم خوردم، نخواهند دید، و هر که مرا اهانت کرده باشد، آن را نخواهد دید.
- ۲۴ لیکن بنده من کالیب چونکه روح دیگر داشت و مرا تمام اطاعت نمود، او را به زمینی که رفته بود داخل خواهم ساخت، و ذریت او وارث آن خواهند شد.
- ۲۵ و چونکه عمالیقیان و کنعانیان در وادی ساکنند، فردارو گردانیده، از راه بحر قزقم به صحرا کوچ کنید.»
- و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:
- «ابه کی این جماعت شیریرا که بر من همه می کنند متحمل بشوم؟ همه بنی اسرائیل را که بر من همه میکنند، شنیدم.
- ۲۸ به ایشان بگو خداوند میگوید: به حیات خودم قسم که چنانکه شما در گوش من گفتید، همچنان باشما عمل خواهم نمود.
- ۲۹ لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد، و جمیع شما شده گان شما بر حسب تمامی عدد شما، از بیست ساله و بالا تر که بر من همه کرده اید.
- ۳۰ شما به زمینی که در باره آن دست خود را بلند کردم که شمارا در آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگر کالیب بن یفنه و یوشع بن نون.
- ۳۱ اما اطفال شما که در باره آنها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شمارا کردید، خواهند دانست.
- ۳۲ لیکن لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد.
- ۳۳ و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده، بارزنا کاری شمارا متحمل خواهند شد، تالاشه های شما در صحرا تلف شود.
- ۳۴ بر حسب شماره روزهایی که زمین را جاسوسی میکردید، یعنی چهل روز. یک سال به عوض هر روز، بارگاهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد، و مخالفت مرا خواهید دانست.
- ۳۵ من که یهوه هستم، گفتم که البته این را به تمامی این جماعت شیریر که به ضد من جمع شده اند خواهم کرد، و در این صحرا تلف شده، در اینجا خواهند مرد.»
- و اما آن کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاده بود. و ایشان چون برگشتند خبر بد در باره زمین آورده، تمام جماعت را از او گله مند ساختند.
- ۳۷ آن کسانی که این خبر بد را در باره زمین آورده بودند، به حضور خداوند از او با مردند.
- ۳۸ اما یوشع بن نون و کالیب بن یفنه از جمله آنانی که برای جاسوسی زمین رفته بودند، زنده ماندند.
- و چون موسی این سخنان را به جمیع بنی اسرائیل گفت، قوم بسیار گریستند.

۴۰ و بامدادان به زودی برخاسته، بهسر کوه برآمده، گفتند: «ینک حاضریم و به مکانی که خداوند وعده داده است میرویم، زیرا گناه کرده ایم.» موسی گفت: «را از فرمان خداوند تجاوز می نمائید؟ لیکن این کار به کام نخواهد شد! مروید زیرا خداوند در میان شما نیست، مبادا از پیش دشمنان خود منزیم شوید.

۴۳ زیرا عمالقیان و کنعانیان آنجا پیش روی شما هستند، پس به شمشیر خواهید افتاد، و چونکه از پیروی خداوند روگردانید هاید، لهذا خداوند با شما نخواهد بود.»

لیکن ایشان از راه تکبر بهسر کوه رفتند، اما تابوت عهد خداوند و موسی از میان لشکر گاه بیرون نرفتند.

۴۵ آنگاه عمالقیان و کنعانیان که در آن کوهستان ساکن بودند فرو آمده، ایشان را زدند و تا حرام منزیم ساختند.

هدایا و قربانی ها

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمین سکونت خود که من آن را به شما میدهم داخل شوید،

و میخواهید هدیه آتشین برای خداوند بگذارید، چه قربانی سوختنی و چه ذیبه وفای نذر، یا برای نافله یا در عیدهای خود، برای گذراندن هدیه خوشبو بجهت خداوند، خواه از زرمه و خواه از گله،

آنگاه کسیکه هدیه خود را میگذراند، برای هدیه آردی یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده بایک ربع هین روغن بجهت خداوند بگذراند.

۵ و برای هدیه ریختنی یک ربع هین شراب با قربانی سوختنی یا برای ذیبه بجهت هر بره حاضر کن.

۶ بجهت قوچ برای هدیه آردی دو عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده بایک ثلث هین روغن حاضر کن.

۷ و بجهت هدیه ریختنی یک ثلث هین شراب برای خوشبویی بجهت خداوند حاضر کن.

۸ چون گاو برای قربانی سوختنی یا ذیبه برای ادای نذر یا برای ذیبه سلامتی بجهت خداوند حاضر میکنی،

آنگاه بجهت هدیه آردی، سه عشر آرد نرم مخلوط شده بانصف هین روغن با گاو بگذراند.

۹ و برای هدیه ریختنی نصف هین شراب بگذران تا هدیه آتشین خوشبو برای خداوند بشود.

۱۰ همچنین برای هر گاو و برای هر قوچ و برای هر بره نرینه و هر بز غاله کرده شود.

۱۱ بر حسب شمارهای که حاضر کنید بدین قسم برای هر یک، موافق شماره آنها عمل نمائید.

۱۲ «رمتوطن چون هدیه آتشین خوشبو برای خداوند میگذراند، این او امر را به اینطور بجای آورد.

۱۴ و اگر غریبی که در میان شما ماوا گزیند، هر که در قرنهای شمار در میان شما باشد، میخواهد هدیه آتشین خوشبو برای خداوند بگذراند، به نوعی که شما عمل مینمائید، و نیز عمل نمائید.

۱۵ برای شما که اهل جماعت هستید و برای غریبی که نزد شما ماوا گزیند یک فریضه باشد، فریضه ابدی در نسلهای شما؛ مثل شما به حضور خداوند مثل غریب است.

۱۶ یک قانون و یک حکم برای شما و برای غریبی که در میان شما ماوا گزیند، خواهد بود.»

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من شمار در آن درمی آورم داخل شوید،

و از محصول زمین بخورید، آنگاه هدیه افراشتنی برای خداوند بگذرانید.

۲۰ از خمیر اول خود گردهای بجهت هدیه افراشتنی بگذرانید؛ مثل هدیه افراشتنی خرمن، همچنان آن را بگذرانید.

۲۱ از خمیر اول خود، هدیه افراشتنی در قرنهای خود برای خداوند بگذرانید.

۲۲ «هر گاه سهو خطا کرده، جمیع این او امر را که خداوند به موسی گفته است، بجانیا ورده باشید،

یعنی هر چه خداوند به واسطه موسی شمار امر فرمود، از روزی که خداوند امر فرمود و از آن به بعد در قرنهای شما.

۲۴ پس اگر این کار سهو بود و اطلاع جماعت کرده شد، آنگاه تمامی جماعت یک گاو جوان برای قربانی سوختنی و خوشبویی بجهت خداوند با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن، موافق رسم بگذرانند، و یک بز نیز بجهت قربانی نگاه.

۲۵ و کاهن برای تمامی جماعت بنیاسرائیل کفاره نمائید، و ایشان آرزیده خواهند شد، زیرا که آن کار سهو شده است، و ایشان قربانی خود را بجهت

هدیه آتشین خداوند و قربانی نگاه خود را بجهت سهو خویش، به حضور خداوند گذرانید هاند.

۲۶ و تمامی جماعت بنیاسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، آرزیده خواهند شد، زیرا که به تمامی جماعت سهو شده بود.

- «اگر یک نفر سهو خطا کرده باشد، آنگاه بز ماد هی یک ساله برای قربانی نگاه بگذرانند.
 ۲۸ و کاهن بجهد آن کسیکه سهو کرده است چونکه خطای او از نادانستگی بود، به حضور خداوند کفاره کند تا بجهد وی کفاره بشود و آمرزیده خواهد شد.»
- ۲۹ بجهد کسیکه سهو خطا کند، خواه متوطنی از بنیاسرائیل و خواه غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، یک قانون خواهد بود.
 «اما کسیکه به دست بلند عمل نماید، چه متوطن و چه غریب، او به خداوند کفر کرده باشد، پس آن شخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد.»
- ۳۱ چونکه کلام خداوند را حقیر شمرده، حکم او را شکسته است، آن کس البته منقطع شود و گاهش بروی خواهد بود.»
 و چون بنیاسرائیل در صحرا بودند، کسی ریافتند که در روز سبت هیزم جمع میکرد.
 ۳۳ و کسانی که او ریافتند که هیزم جمع میکرد، او را نزد موسی و هارون و تمامی جماعت آوردند.
 ۳۴ و او را در حبس نگاه داشتند، زیرا که اعلام نشده بود که با وی چه باید کرد.
 ۳۵ و خداوند به موسی گفت: «بن شخص البته کشته شود، تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگها سنگسار کنند.»
 پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه آورده، او را سنگسار کردند و بمرد، چنانکه خداوند به موسی امر کرده بود.
 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «بنیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو که: برای خود بر گوشه‌های رخت خویش در قرنهای خود صیصیت بسازند و ورشته لا جور دی بر هر گوشه صیصیت بگذارند.
 ۳۹ و بجهد شما صیصیت خواهد بود تا بر آن بنگرید و تمام او امر خداوند را بیاد آورده، بجای آورید، و در پی دلها و چشمان خود که شما در پی آنها زانامیکنید، منحرف نشوید.»
- ۴۰ تا تمامی او امر را بیاد آورده، بجای آورید، و بجهد خدای خود مقدس باشید.
 ۴۱ من یهوه خدای شما هستم که شمار از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یهوه خدای شما هستم.»

مجازات یاغیان

- و قورح بن بصران قهات بن لاوی و داتان و ابیرام پسران الیاب و او بن فالت پسران روبین) سان (گرفته،
 با بعضی از بنیاسرائیل، یعنی دو یست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شور و مردان معروف بودند، به حضور موسی برخاستند.
 ۳ و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: «ما از حد خود تجاوز مینمایید، زیرا تمامی جماعت هر یک از ایشان مقدس‌اند، و خداوند در میان ایشان است. پس چرا خویشتان را بر جماعت خداوند برمی افرازید؟»
 و چون موسی این را شنید به روی خود در افتاد.
- ۵ و قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، گفت: «امدادان خداوند نشان خواهد داد که چه کس از آن وی و چه کس مقدس است، و او را نزد خود خواهد آورد، و هر که را برای خود برگزیده است، او را نزد خود خواهد آورد.
 ۶ این را بکنید که مجرما برای خود بگیرید، ای قورح و تمامی جمعیت تو.»
- ۷ و آتش در آنها گذارده، فردا به حضور خداوند بخورد آنها بریزید، و آن کس که خداوند برگزیده است، مقدس خواهد شد. ای پسران لاوی شما از حد خود تجاوز مینمایید!»
 و موسی به قورح گفت: «ی بنی لاوی بشنوید!
- آیند شما کم است که خدای اسرائیل شمار از جماعت اسرائیل ممتاز کرده است، تا شمار نزد خود بیاورد تا در مسکن خداوند خدمت نماید، و به حضور جماعت برای خدمت ایشان بایستید؟
 و تو را و جمیع برادرانت بنی لاوی را با تو نزدیک آورد، و آیا کهنات را نیز میطلبید؟
 از این جهت تو و تمامی جمعیت تو به ضد خداوند جمع شده‌اید، و اما هارون چیست که بر او همه می‌کنید؟»
 و موسی فرستاد تا داتان و ابیرام پسران الیاب را بخواند، و ایشان گفتند: «می آیم!
 آیا کم است که ما از زمینی که به شیر و شهد جاری است، بیرون آوردی تا ما را در صحرا نیز هلاک سازی که می‌خواهی خود را بر ما حکمران سازی؟
 و ما را هم به زمینی که به شیر و شهد جاری است در نیاوردی و ملکیتی از مزرعه‌ها و تا کستانها به ما ندادی. آیا چشمان این مردمان را می‌کنی؟
 نخواهیم آمد!»

و موسی بسیار خشمناک شده، به خداوند گفت: «دیه ایشان را منظور منما، یک خراز ایشان نگرفتم، و به یکی از ایشان زیان نرساندم.»
و موسی به قورح گفت: «و با تمامی جمعیت خود فردا به حضور خداوند حاضر شوید، تو و ایشان و هارون.»

۱۷ و هر کس بجز خود را گرفته، بخور بر آنها بگذارد و شما هر کس بجز خود، یعنی دو یست و پنجاه مجمر به حضور خداوند بیاورید، تو نیز و هارون هر یک بجز خود را بیاورید.»

پس هر کس بجز خود را گرفته، و آتش در آنها نهاده، و بخور بر آنها گذارده، نزد دروازه خیمه اجتماع، با موسی و هارون ایستادند.

۱۹ و قورح تمامی جماعت را به مقابل ایشان نزد در خیمه اجتماع جمع کرد، و جلال خداوند بر تمامی جماعت ظاهر شد.

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

«و در از این جماعت دور کنید تا ایشان را در لحظهای هلاک کنم.»

پس ایشان به روی در افتاده، گفتند: «ی خدا که خدای روحمای تمام بشر هستی، آیا یک نفر گناه ورزد و بر تمام جماعت غضبناک شوی؟»

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ماعت را خطاب کرده، بگو از اطراف مسکن قورح و داتان و ایبرام دور شوید.»

پس موسی برخاسته، نزد داتان و ایبرام رفت و مشایخ اسرائیل در عقب وی رفتند.

۲۶ و جماعت را خطاب کرده، گفت: «نزد خیمه های این مردمان شریددور شوید، و چیزی را که از آن ایشان است لمس ننمایید، مبادا در همه گاهان ایشان هلاک شوید.»

پس از اطراف مسکن قورح و داتان و ایبرام دور شدند، و داتان و ایبرام بیرون آمده، با زنان و پسران و اطفال خود به در خیمه های خود ایستادند.

۲۸ و موسی گفت: «زین خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده است تا همه این کارها را بکنم و به اراده من نبوده است.»

۲۹ اگرین کسان مثل موت سایر بنی آدم بمیرند و اگر مثل وقایع جمیع بنی آدم برایشان واقع شود، خداوند مرا نفرستاده است.»

۳۰ و اما اگر خداوند چیز تازه های بنماید و زمین دهان خود را گشاده، ایشان را با جمیع مایملک ایشان ببلعد که به گور زنده فرود روند، آنگاه بدانید که این مردمان خداوند را هانت نمود هاند.»

و چون از گفتن همه این سخنان فارغ شد، زمینی که زیر ایشان بود، شکافته شد.

۳۲ و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خانه های ایشان و همه کسان را که تعلق به قورح داشتند، با تمامی اموال ایشان بلعید.

۳۳ و ایشان با هر چه به ایشان تعلق داشت، زنده به گور فرورفتند، و زمین برایشان به هم آمد که از میان جماعت هلاک شدند.

۳۴ و جمیع اسرائیلیان که به اطراف ایشان بودند، از نعره ایشان گریختند، زیرا گفتند مبادا زمین ما را نیز بلعد.

۳۵ و آتش از حضور خداوند بر آمده، دو یست و پنجاه نفر را که بخور میگذرانیدند، سوزانید.

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ه العازار بن هارون کاهن بگو که بجز هارون از میان آتش بردار، و آتش را به آن طرف پیاش زیرا که آنها مقدس است.»

۳۸ یعنی بجز هارون این نگاهکاران را به ضد جان ایشان و از آنها تحت های پهن برای پوشش مذبح بسازند، زیرا چونکه آنها را به حضور خداوند گذرانید هاند مقدس شده است، تا برای بنی اسرائیل آیتی باشد.»

پس العازار کاهن بجز هارون برنجین را که سوخته شدگان گذرانیده بودند گرفته، از آنها پوشش مذبح ساختند.

۴۰ تا برای بنی اسرائیل یادگار باشد تا هیچ غریبی که از اولاد هارون نباشد بجهت سوزانیدن بخور به حضور خداوند نزدیک نیاید، مبادا مثل قورح و جمعیتش بشود، چنانکه خداوند به واسطه موسی او را امر فرموده بود.

و در فردای آن روز تمامی جماعت بنی اسرائیل بر موسی و هارون همه هم کرده، گفتند که شما قوم خداوند را کشتید.

۴۲ و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند، به سوی خیمه اجتماع نگریستند، و اینک ابرآن را پوشانید و جلال خداوند ظاهر شد.

۴۳ و موسی و هارون پیش خیمه اجتماع آمدند.

۴۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«زمین این جماعت دور شود تا ایشان را ناگهان هلاک سازم.» و ایشان به روی خود در افتادند.

و موسی به هارون گفت: «بجز خود را گرفته، آتش از روی مذبح در آن بگذارد، و بخور بر آن بریز، و به زودی به سوی جماعت رفته، برای ایشان کفاره کن،

زیرا غضب از حضور خداوند بر آمده، و و با شروع شده است.»

پس هارون به نحوی که موسی گفته بود آن را گرفته، در میان جماعت دوید و اینک و باد در میان قوم شروع شده بود، پس بخور را بریخت و بجهت قوم کفاره نمود.

۴۸ و او در میان مردگان وزندگان ایستاد و و با باز داشته شد.

۴۹ و عدد کسانی که از او بامردند چهارده هزار و هفتصد بود، سوای آنانی که در حادثه قورح هلاک شدند.

۵۰ پس هارون نزد موسی به در خیمه اجتماع برگشت و و بارفیع شد.

عصای هارون

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«ه بنیاسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر، یک عصا از هر خاندان آبا، از جمیع سروران ایشان دوازده عصا بر حسب خاندان آباى ایشان. و نام هر کس را بر عصای او بنویس.

۳ و اسم هارون را بر عصای لاوی بنویس، زیرا که برای هر سرور خاندان آباى ایشان یک عصا خواهد بود.

۴ و آنها را در خیمه اجتماع پیش شهادت، جایی که من باشم ملاقات میکنم بگذار.

۵ و شخصی را که من اختیار میکنم عصای او شکوفه خواهد آورد، پس همه بنیاسرائیل را که بر شما میکنند از خود ساکت خواهم نمود.»

و موسی این را به بنیاسرائیل گفت، پس جمیع سروران ایشان او را عصاها دادند، یک عصا برای هر سرور، یعنی دوازده عصا بر حسب خاندان آباى ایشان، و عصاهای هارون در میان عصاهای آنها بود.

۷ و موسی عصاها را به حضور خداوند در خیمه شهادت گذارد.

۸ و در فردای آن روز چون موسی به خیمه شهادت داخل شد، اینک عصای هارون که بجهت خاندان لاوی بود شکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود.

۹ و موسی همه عصاها را از حضور خداوند نزد جمیع بنیاسرائیل بیرون آورده، هر یک نگاه کرده، عصای خود را گرفتند.

و خداوند به موسی گفت: «صای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا بجهت علامت برای ابنای تیرد نگاه داشته شود، و همه اینها را از من رفع نمایی تا نمیرند.»

پس موسی چنان کرد، و به نحوی که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود.

۱۲ و بنیاسرائیل به موسی عرض کرده، گفتند: «نیک فانی و هلاک میشویم. جمیع ما هلاک شد هائیم!

هر که نزدیک میآید که به مسکن خداوند نزدیک میآید میمیرد. آیا تمام فانی شویم؟»

وظایف کاهنان و لویان

و خداوند به هارون گفت: «و پسرانت و خاندان آبايت باتو، گاه مقدس را متحمل شوید، و تو و پسرانت باتو، گاه کهنانت خود را متحمل شوید.

۲ و هم برادران خود یعنی سبط لاوی را که سبط آباى تو باشند با خود نزدیک بیا ورتا باتو متفق شده، تو را خدمت نمایند، و امانت پسرانت پیش خیمه شهادت باشند.

۳ و ایشان و دیعت تو را و و دیعت تمامی مسکن را نگاه دارند، لیکن به اسباب قدس و به مذبح نزدیک نیایند مبادا بمیرند، ایشان و شمانیز.

۴ و ایشان باتو متفق شده، و دیعت خیمه اجتماع را با تمامی خدمت خیمه بجاء آورند و غریبی به شما نزدیک نیاید.

۵ و و دیعت قدس و و دیعت مذبح را نگاه دارید تا غضب بر بنیاسرائیل دیگر مستولی نشود.

۶ و امانت اینک برادران شمالا و یان را از میان بنیاسرائیل گرفتم، و برای شما پیشکش میباشند که به خداوند داده شده اند، تا خدمت خیمه اجتماع را بجاء آورند.

۷ و امانت پسرانت، کهنانت خود را بجهت هر کار مذبح و برای آنچه اندرون حجاب است نگاه دارید، و خدمت بکنید. کهنانت را به شما دادم تا خدمت از راه بخشش باشد، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.»

و خداوند به هارون گفت: «نیک من و دیعت هدایای افراشتنی خود را با همه چیزهای مقدس بنیاسرائیل به تو بخشیدم. آنها را به تو و پسرانت به سبب مسح شدن به فریضه ابدی دادم.

۹ از قدس اقداس که از آتش نگاه داشته شود این از آن تو خواهد بود، هر هدیه ایشان یعنی هر هدیه آردی و هر قربانی گاه و هر قربانی جرم ایشان که نزد من بگذرانند، اینها برای تو و پسرانت قدس اقداس باشند.

- ۱۰ مثل قدس اقداس آنها را بخورد. هر ذکورا از آن بخورد، برای تو مقدس باشد.
- ۱۱ و این هم از آن تو باشد، هدیه افراشتنی از عطایای ایشان با هر هدیه جنبانیدی بنیاسرائیل رابه تو و به پسرانت و دخترانت به فریضه ابدی دادم، هر که در خانه تو طاهر باشد، از آن بخورد.
- ۱۲ تمامی بهترین روغن و تمامی بهترین حاصل مو و غله یعنی نوبرهای آنها را که به خداوند میدهند، به تو بخشیدم.
- ۱۳ و نوبرهای هر چه در زمین ایشان است که نزد خداوند میآوردند از آن تو باشد، هر که در خانه تو طاهر باشد، از آن بخورد.
- ۱۴ و هر چه در اسرائیل وقف بشود، از آن تو باشد.
- ۱۵ و هر چه رحم را گشاید از هر ذی جسدی که برای خداوند میگذراند چه از انسان و چه از بهایم از آن تو باشد، اما نخست زاده انسان را البته فدیه دهی، و نخست زاده بهایم ناپاک را فدیه ای بده.
- «اماد باره فدیه آنها، آنها را از یک ماهه به حساب خود به پنج مثقال نقره، موافق مثقال قدس که بیست جیره باشد فدیه بده.
- ۱۷ ولی نخست زاده گاو یا نخست زاده گوسفند یا نخست زاده بز را فدیه ندهی، آنها مقدسند، خون آنها را بر مذبح پاش و پیه آنها را بجهت هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند بسوزان.
- ۱۸ و گوشت آنها مثل سینه جنبانیدی، از آن تو باشد و ران راست، از آن تو باشد.
- ۱۹ جمیع هدایای افراشتنی را از چیزهای مقدس که بنیاسرائیل برای خداوند میگذراند به تو و پسرانت و دخترانت با تو به فریضه ابدی دادم، این به حضور خداوند برای تو و ذریت تو با تو عهد نمک تا به ابد خواهد بود.»
- و خداوند به هارون گفت: «و در زمین ایشان هیچ ملک نخواهی یافت، و در میان ایشان برای تو نصیبی نخواهد بود، نصیب تو و ملک تو در میان بنیاسرائیل من هستم.
- «به بنی لاوی اینک تمامی عشراسرائیل را برای ملکیت دادم، به عوض خدمتی که میکنند یعنی خدمت خیمه اجتماع.
- ۲۲ و بعد از این بنیاسرائیل به خیمه اجتماع نزدیک نیایند، مبادا گاه را متحمل شده، بمیرند.
- ۲۳ اما لاویان خدمت خیمه اجتماع را بکنند و متحمل گناه ایشان بشوند، این در قرنهای شما فریضه ای ابدی خواهد بود، و ایشان در میان بنیاسرائیل ملک نخواهند یافت.
- ۲۴ زیرا که عشر بنیاسرائیل را که آن را نزد خداوند برای هدیه افراشتنی بگذرانند به لاویان بجهت ملک بخشیدم، بنابراین به ایشان گفتم که در میان بنیاسرائیل ملک نخواهند یافت.»
- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «لاویان را نیز خطاب کرده، به ایشان بگو: چون عشری را که از بنیاسرائیل به شما برای ملکیت دادم از ایشان بگیرد، آنگاه هدیه افراشتنی خداوند را از آن، یعنی عشری از عشر بگذرانید.
- ۲۷ و هدیه افراشتنی شما برای شما، مثل غله خرمن و بری چرخشت حساب میشود.
- ۲۸ بدینطور شما نیز از همه عشرهایی که از بنیاسرائیل میگیرید، هدیه افراشتنی برای خداوند بگذرانید، و از آنها هدیه افراشتنی خداوند را به هارون کاهن بدهید.
- ۲۹ از جمیع هدایای خود هر هدیه خداوند را از تمامی پیه آنها و از قسمت مقدس آنها بگذرانید.
- ۳۰ و ایشان را بگو هنگامی که پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، آنگاه برای لاویان مثل محصول خرمن و حاصل چرخشت حساب خواهد شد.
- ۳۱ و شما و خاندان شما آن را در هر جا بخورید زیرا که این مزد شماست، به عوض خدمتی که در خیمه اجتماع میکنید.
- ۳۲ و چون پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، پس به سبب آنها متحمل گناه نخواهید بود، و چیزهای مقدس بنیاسرائیل را ناپاک نکنید، مبادا بمیرند.»
- و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:
- «این است فریضه شریعتی که خداوند آن را امر فرموده، گفت: به بنیاسرائیل بگو که گاو سرخ پاک که در آن عیب نباشد و یوغ بر گردش نیامده باشد، نزد تو بیاورند.
- ۳ و آن رابه العازار کاهن بدهید، و آن را بیرون از لشکر گاه برده، پیش روی وی کشته شود.
- ۴ و العازار کاهن به انگشت خود از خون آن بگیرد، و به سوی پیشگاه خیمه اجتماع آن خون را هفت مرتبه پاشد.
- ۵ و گاو در نظر او سوخته شود، پوست و گوشت و خون با سرگین آن سوخته شود.
- ۶ و کاهن چوب سرو با زوفا و قرمز گرفته، آنها را در میان آتش گاویندازد.

- ۷ پس کاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن در لشکرگاه داخل شود و کاهن تا شام نجس باشد.
- ۸ و کسیکه آن را سوزانید، رخت خود را به آب بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد.
- «شخص طاهر، خاکستر گاورا جمع کرده، بیرون از لشکرگاه در جای پاک بگذارد. و آن بجهت جماعت بنیاسرائیل برای آب تنزیه نگاه داشته شود. آن قربانی نگاه است.
- ۱۰ و کسیکه خاکستر گاورا جمع کند، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. این برای بنیاسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، فریضه‌های ابدی خواهد بود.
- «رکه میته هر آدمی را لمس نماید هفت روز نجس باشد.
- ۱۲ و آن شخص در روز سوم خویشتن را به آن پاک کند، و در روز هفتم طاهر باشد، و اگر خویشتن را در روز سوم پاک نکرده باشد، در روز هفتم طاهر نخواهد بود.
- ۱۳ و هر که میته هر آدمی را که مرده باشد لمس نموده، و خود را به آن پاک نکرده باشد، او مسکن خداوند را ملوث کرده است. و آن شخص از اسرائیل منقطع شود، چونکه آب تنزیه بر او پاشیده نشده است، نجس خواهد بود، و نجاستش بروی باقی است.
- «این است قانون برای کسیکه در خیمه‌های بمبرد، هر که داخل آن خیمه شود و هر که در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود.
- ۱۵ و هر ظرف گشاده که سرپوش بر آن بسته نباشد، نجس خواهد بود.
- ۱۶ و هر که در بیابان کشته شمشیر یا میته یا استخوان آدمی یا قبری را لمس نماید، هفت روز نجس باشد.
- ۱۷ و برای شخص نجس از خاکستر آتش آن قربانی نگاه بگیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند.
- ۱۸ و شخص طاهر زوفا گرفته، در آن آب فرو برد و خیمه بر همه اسباب و کسانی که در آن بودند و بر شخصی که استخوان یا مقتول یا میته یا قبری را لمس کرده باشد، پاشد.
- ۱۹ و آن شخص طاهر، آب را بر آن شخص نجس در روز سوم و در روز هفتم پاشد، و در روز هفتم خویشتن را تطهیر کرده، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و در شام طاهر خواهد بود.
- ۲۰ و اما کسیکه نجس شده، خویشتن را تطهیر نکند. آن شخص از میان جماعت منقطع شود، چونکه مقدس خداوند را ملوث نموده، و آب تنزیه بر او پاشیده نشده است. او نجس است.
- «برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. و کسیکه آب تنزیه بر او پاشد، رخت خود را بشوید و کسیکه آب تنزیه را لمس کند تا شام نجس باشد.
- ۲۲ و هر چیزی را که شخص نجس لمس نماید نجس خواهد بود، و هر کسیکه آن را لمس نماید تا شام نجس خواهد بود.»

آب از صخره

- و تمامی جماعت بنیاسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند، و قوم در قادش اقامت کردند، و مریم در آنجا وفات یافته، دفن شد.
- و برای جماعت آب نبود. پس موسی و هارون جمع شدند.
- ۳ و قوم باموسی منازعت کرده، گفتند: «اش که میمردیم وقتی که برادران مادر حضور خداوند مردند! و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، در اینجا بمیریم؟ و ما را از مصر چرا آوردید تا ما را به اینجا بدیاورید که جای زراعت و انجیر و مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم!»
- و موسی و هارون از حضور جماعت نزد در خیمه اجتماع آمدند، و به روی خود در افتادند، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد.
- ۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «صارا بگیر و تو و برادرت هارون جماعت را جمع کرده، در نظر ایشان به این صخره بگو بید که آب خود را بدهد، پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید.»
- پس موسی عصا را از حضور خداوند، چنانکه او را فرموده بود، گرفت.
- ۱۰ و موسی و هارون، جماعت را پیش صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: «ی مفسدان بشنوید، آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟»
- و موسی دست خود را بلند کرده، صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند.
- ۱۲ و خداوند به موسی و هارون گفت: «و نکه مرا تصدیق نمودید تا مرا در نظر بنیاسرائیل تقدیس نمائید، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده‌ام داخل نخواهید ساخت.»

این است آب مر یه بجایی که بنیاسرائیل با خداوند مخاصمه کردند، و او خود را در میان ایشان تقدیس نمود.
درخواست عبور از ادم

وموسی، رسولان از قادش نزد ملک ادم فرستاد که «رادر تو اسرائیل چنین میگوید: که تمامی مشقتی را که بر ما واقع شده است، تومی دانی.
۱۵ که پدران ما به مصر فرود آمدند و مدت مدیدی در مصر ساکن میبودیم، و مصریان با ما و با پدران ما، بدسلوکی نمودند.

۱۶ و چون نزد خداوند فریاد بر آوردیم، او آواز ما شنیده، فرشتهای فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. و اینک مادر قادش هستیم، شهری که در
آخر حدودت است.

۱۷ تمنا اینکه از زمین تو بگذریم، از مزرعه و تا کستان نخواهیم گذشت، و آب از چاهها نخواهیم نوشید، بلکه از شاهراهها خواهیم رفت، و تا از حدود
تو نگذشته باشیم، به طرف راست یا چپ انحراف نخواهیم کرد.»

ادم وی را گفت: «زمین نخواهی گذشت والا به مقابله تو با شمشیر بیرون خواهم آمد.»

بنیاسرائیل در جواب وی گفتند: «زراههای عام خواهیم رفت و هر گاه من و مواشیم از آب تو بنوشیم قیمت آن را خواهیم داد، فقط بر پایهای خود میگذرم
و بس.»

گفت: «خواهی گذشت.» و ادم با خلق بسیار و دست قوی به مقابله ایشان بیرون آمد.

۲۱ بدینطور ادم را رضی نشد که اسرائیل را از حدود خود در راه دهد، پس اسرائیل از طرف او رو گردانید.

رحلت هارون

پس تمامی جماعت بنیاسرائیل از قادش کوچ کرده، به کوه هور رسیدند.

۲۳ و خداوند موسی و هارون را در کوه هور نزد سر حد زمین ادم خطاب کرده، گفت:

«ارون به قوم خود خواهد پیوست، زیرا چونکه شما نزد آب مر یه از قول من عصیان ورزیدید، از این جهت او به زمینی که به بنیاسرائیل دادم، داخل
نخواهد شد.

۲۵ پس هارون و پسرش العازار را برداشته، ایشان را به فراز کوه هور بیاور.

۲۶ و لباس هارون را بیرون کرده، بر پسرش العازار پوشان، و هارون در آنجا وفات یافته، به قوم خود خواهد پیوست.»

پس موسی به طوری که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نموده، ایشان در نظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند.

۲۸ و موسی لباس هارون را بیرون کرده، به پسرش العازار پوشانید. و هارون در آنجا بر قله کوه وفات یافت، و موسی و العازار از کوه فرود آمدند.

۲۹ و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد، جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند.

شکست عراد

و چون کنعانی که ملک عراد و در جنوب ساکن بود، شنید که اسرائیل از راه اتاریم میآید، با اسرائیل جنگ کرد و بعضی از ایشان را به اسیری برد.

۲ و اسرائیل برای خداوند نذر کرده گفت: «گراین قوم را به دست من تسلیم نمایی، شهرهای ایشان را بالکل هلاک خواهیم ساخت.»

پس خداوند دعای اسرائیل را مستجاب فرموده، کنعانیان را تسلیم کرد، و ایشان و شهرهای ایشان را بالکل هلاک ساختند، و آن مکان حرمه نامیده
شد.

مار برنجی

و از کوه هور به راه بحر قلزم کوچ کردند تا زمین ادم را دور زنند، و دل قوم به سبب راه، تنگ شد.

۵ و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: «ما را از مصر چرا بر آوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک
سختی دارد!»

پس خداوند، مارهای آتشی در میان قوم فرستاده، قوم را گریدند، و گروهی کثیر از اسرائیل مردند.

۷ و قوم نزد موسی آمده، گفتند: «ناه کرده ایم زیرا که بر خداوند و بر تو شکایت آورده ایم، پس نزد خداوند دعا کن تا ما را از ما دور کند.» و موسی
بجهت قوم استغاثه نمود.

۸ و خداوند به موسی گفت: «ارآتشی بساز و آن را بر نیزه های بردار، و هر گریده شدهای که بر آن نظر کند، خواهد زیست.»

پس موسی مار برنجینی ساخته، و بر سر نیزه های بلند کرد، و چنین شد که اگر مار کسی را گریده بود، به مجرد نگاه کردن بر آن مار برنجین، زنده میشد.

سفر به موآب

و بنیاسرائیل کوچ کرده، در او بوت اردو زدند.

۱۱ و از او بوت کوچ کرده، در عی عباریم، در بیابانی که در مقابل موآب به طرف طلوع آفتاب است، اردو زدند.

۱۲ و از آنجا کوچ کرده، به وادی زارد اردو زدند.

۱۳ و از آنجا کوچ کرده، به آن طرف ارنون که در بیابان خارج از حدود اموریان می باشد اردو زدند، زیرا که ارنون حد موآب در میان موآب و اموریان است.

۱۴ از این جهت، در کتاب جنگهای خداوند گفته میشود: «اهیب در سوفه و وادیهای ارنون،

و رودخانه وادیهای که بسوی مسکن عار متوجه است، و بر حدود موآب تکیه میزند.»

و از آنجا به بئر کوچ کردند. این آن چاهی است که خداوند در بارهاش به موسی گفت: «و م راجع کن تا به ایشان آب دهم.»

آنگاه اسرائیل این سرود را سرآیدند: «ی چاه بجوش آی، شمار ایش سرود بخوانید،

«اهی که سروران حفره زدند، و نجبای قوم آن را کنندند. به صولجان حاکم، به عصاهای خود آن را کنندند.»

و از متانه به نخلیئیل و از نخلیئیل به باموت.

۲۰ و از باموت به درهای که در صحرای موآب نزد قله فسجه که به سوی بیابان متوجه است.

فتح سرزمین اموریان

و اسرائیل، رسولان نزد سیحون ملک اموریان فرستاده، گفت:

«را اجازت بده تا از زمین تو بگذرم، به سوی مزرعه یا تا کستان انحراف نخواستیم و وزید، و از آب چاه نخواستیم نوشید، و به شاهراه خواهیم رفت تا از سر حد تو بگذریم.»

اما سیحون، اسرائیل را از حدود خود راه نداد. و سیحون تمامی قوم خود را جمع نموده، به مقابله اسرائیل به بیابان بیرون آمد. و چون به یاهص رسید با اسرائیل جنگ کرد.

۲۴ و اسرائیل او را به دم شمشیر زده، زمینش را از ارنون تا بیوق و تا حد بنی عمون به تصرف آورد، زیرا که حد بنی عمون مستحکم بود.

۲۵ و اسرائیل تمامی آن شهرها را گرفت و اسرائیل در تمامی شهرهای اموریان در حشبن و در تمامی دهاتش ساکن شد.

۲۶ زیرا که حشبن، شهر سیحون، ملک اموریان بود، و او با ملک سابق موآب جنگ کرده، تمامی زمینش را تا ارنون از دستش گرفته بود. بنابراین مثل آورندگان میگویند: «ه حشبن بیاید تا شهر سیحون بنا کرده، و استوار شود.

۲۸ زیرا آتشی از حشبن برآمد و شعلهای از قریه سیحون. و عار، موآب را سوزانید و صاحبان بلندپای ارنون را.

۲۹ و ای بر توای موآب! ای قوم کموش، هلاک شدید! پسران خود را مثل گریزندگان تسلیم نمود، و دختران خود را به سیحون ملک اموریان به اسیری داد.

۳۰ به ایشان تیر انداختیم. حشبن تا به دیون هلاک شد. و آن را تا نوح که نزد میدباست ویران ساختیم.»

و اسرائیل در زمین اموریان اقامت کردند.

۳۲ و موسی برای جاسوسی یعیزیر فرستاد و دهات آن را گرفته، اموریان را که در آنجا بودند، بیرون کردند.

فتح باشان

پس برگشته، از راه باشان برآمدند. و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله ایشان از برای جنگ به ادرعی بیرون آمد.

۳۴ و خداوند به موسی گفت: «زاو مترس زیرا که او را با تمامی قومش و زمینش به دست تو تسلیم نمودهام، و به نحوی که با سیحون ملک اموریان که در حشبن ساکن بود، عمل نمودی، با او نیز عمل خواهی نمود.»

پس او را پسراش و تمامی قومش زدند، به حدی که کسی از ایشان باقی نماند و زمینش را به تصرف آوردند.

ماجرای بلعام

و بنیاسرائیل کوچ کرده، در عربات موآب به آن طرف اردن، در مقابل اریحار اردو زدند.

۲ و چون بالاق بن صفور هر چه اسرائیل به اموریان کرده بودند دید،

موآب از قوم بسیار ترسید، زیرا که کثیر بودند. و موآب از بنیاسرائیل مضطرب گردیدند.

۴ و موآب به مشایخ مدیان گفتند: «لان این گروه هر چه به اطراف ماهست خواهند لیسید، به نوعی که گاو سبزه صحرار امیلیسد.» و در آن زمان بالاق بن صفور، ملک موآب بود.

پس رسولان به فتور که بر کار وادی است، نزد بلعام بن بعور، به زمین پسران قوم او فرستاد تا او را طلبیده، بگویند: «ینک قومی از مصر بیرون آمده اند و هان روی زمین را مستور میسازند، و در مقابل من مقیم میباشند.

۶ پس الان بیوا این قوم را برای من لعنت کن، زیرا که از من قوی ترند، شاید توانایی باجم تا برایشان غالب آیم، و ایشان را از زمین خود بیرون کنم، زیرا میدانم هر که را تو برکت دهی مبارک است و هر که را لعنت نمایی، ملعون است.»

پس مشایخ موآب و مشایخ مدیان، مزد فالگیری را به دست گرفته، روانه شدند، و نزد بلعام رسیده، سخنان بالاق را به وی گفتند.

۸ او به ایشان گفت: «ین شب را در اینجا بمانید، تا چنانکه خداوند به من گوید، به شما باز گویم.» و سروران موآب نزد بلعام ماندند.

۹ و خدا نزد بلعام آمده، گفت: «ین کسانی که نزد تو هستند، کیستند؟»

بلعام به خدا گفت: «الاق بن صفور ملک موآب نزد من فرستاده است،

که اینک این قومی که از مصر بیرون آمده اند روی زمین را پوشانیده اند. الان آمده، ایشان را برای من لعنت کن شاید که توانایی باجم تا با ایشان جنگ نموده، ایشان را دور سازم.»

خدا به بلعام گفت: «ایشان مر و قوم را لعنت مکن زیرا مبارک هستند.»

پس بلعام با مردان برخاسته، به سروران بالاق گفت: «ه زمین خود بروید، زیرا خداوند مرا اجازت نمی دهد که با شما بیایم.»

و سروران موآب برخاسته، نزد بالاق برگشته، گفتند که «لعام از آمدن با ما انکار نمود.»

و بالاق باردیگر سروران زیاد و بزرگتر از آنان فرستاد.

۱۶ و ایشان نزد بلعام آمده، و وی را گفتند: «الاق بن صفور چنین میگوید: تمنا اینکه از آمدن نزد من انکار نکنی.

۱۷ زیرا که البته تورا بسیار تکریم خواهم نمود، و هر آنچه به من بگویی بجا خواهم آورد، پس بیوا این قوم را برای من لعنت کن.»

بلعام در جواب نوکران بالاق گفت: اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بخشد، نمی توانم از فرمان یهوه خدای خود تجاوز نمود، کم باز یاد به عمل آورم.

۱۹ پس الان شما نیز امشب در اینجا بمانید تا بدانم که خداوند به من دیگر چه خواهد گفت.»

و خدا در شب نزد بلعام آمده، وی را گفت: «گر این مردمان برای طلبیدن تو بیایند برخاسته، همراه ایشان برو، اما کلامی را که من به تو گویم به همان عمل نما.»

پس بلعام با مردان برخاسته، الاغ خود را بیاراست و همراه سروران موآب روانه شد.

و غضب خدا به سبب رفتن او افروخته شده، فرشته خداوند در راه به مقاومت وی ایستاد، و او را الاغ خود سوار بود، و دونوکرش همراهش بودند.

۲۳ والاغ، فرشته خداوند را با شمشیر برهنه به دستش، بر سر راه ایستاده دید. پس الاغ از راه به یک سوشده، به مزرعه های رفت و بلعام الاغ را زد تا او را به راه برگرداند.

۲۴ پس فرشته خداوند در جای گود در میان تا کستان بایستاد، و به هر دو طرفش دیوار بود.

۲۵ والاغ فرشته خداوند را دیده، خود را به دیوار چسبانید، و پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او را بار دیگر زد.

۲۶ و فرشته خداوند پیش رفته، در مکانی تنگ بایستاد، که جایی بجهت برگشتن به طرف راست یا چپ نبود.

۲۷ و چون الاغ، فرشته خداوند را دید، در زیر بلعام خوابید. و خشم بلعام افروخته شده، الاغ را به عصای خود زد.

۲۸ آنگاه خداوند دهان الاغ را باز کرد که بلعام را گفت: به تو چه کرده ام که مرا این سه مرتبه زدی.

۲۹ بلعام به الاغ گفت: «زاین جهت که تو مرا استهزا نمودی! کاش که شمشیر در دست من میبود که الان تو را می کشم.»

الاغ به بلعام گفت: «یا من الاغ تو نیستم که از وقتی که مال تو شد هام تا امروز بر من سوار شده های، آیا هرگز عادت میداشتم که به اینطور با تو رفتار نمایم؟» او گفت: «ی»

و خداوند چشمان بلعام را باز کرد تا فرشته خداوند را دید که با شمشیر برهنه در دستش، به سر راه ایستاده است پس خم شده، به روی در افتاد.

۳۲ و فرشته خداوند وی را گفت: «لاغ خود را این سه مرتبه چرازدی؟ اینک من به مقاومت تو بیرون آمدم، زیرا که این سفر تو در نظر من از روی تمر است.»

۳۳ والاغ مراد دیده، این سه مرتبه از من نگاره جست، و اگر از من نگاره نمی جست یقین الان تو را میکشتم و او را زنده نگاه میداشتم.»
بلعام به فرشته خداوند گفت: «ناه کردم زیرا ندانستم که توبه مقابل من در راه ایستاده‌های. پس الان اگر در نظر تو ناپسند است برمی گردم.»
فرشته خداوند به بلعام گفت: «مراه این اشخاص برو لیکن سخنی را که من به تو گویم، همان را فقط بگو.» پس بلعام همراه سروران بالاق رفت.
و چون بالاق شنید که بلعام آمده است، به استقبال وی تاشهر موآب که بر حدارنون و بر اقصای حدود وی بود، بیرون آمد.
۳۷ و بالاق به بلعام گفت: «یا برای طلبیدن تو نزد تو نفر ستادم، پس چرا نزد من نیامدی، آیا حقیقت قادر نیستم که تو را به عزت رسانم؟»
بلعام به بالاق گفت: «ینک نزد تو آمده‌ام، آیا الان هیچ قدرتی دارم که چیزی بگویم؟ آنچه خدا به دهانم میگذارد همان را خواهم گفت.»
پس بلعام همراه بالاق رفته، به قریت حصوت رسیدند.

۴۰ و بالاق گاوان و گوسفندان ذبح کرده، نزد بلعام و سرورانی که با وی بودند، فرستاد.

۴۱ و بامدادان بالاق بلعام را برداشته، او را به بلندیهایی بعل آورد، تا از آنجا اقصای قوم خود را ملاحظه کند.

و بلعام به بالاق گفت: «را اینجای برای من هفت مذبح بساز، و هفت گاو و هفت قوچ در اینجا بر اییم حاضر کن.»

و بالاق به نحوی که بلعام گفته بود به عمل آورد، و بالاق و بلعام، گاوی و قوچی بر هر مذبح گذرانیدند.

۳ و بلعام به بالاق گفت: «زد قربانی سوختنی خود بایست، تا من بروم؛ شاید خداوند برای ملاقات من بیاید، و هر چه او به من نشان دهد آن را به تو باز خواهم گفت.» پس به تلی برآمد.

و خدا بلعام را ملاقات کرد، و او وی را گفت: «فت مذبح برپا داشتم و گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کردم.»

خداوند سخنی به دهان بلعام گذاشته، گفت: «زد بالاق برگشته چنین بگو.»

پس نزد او برگشت، و اینک او با جمیع سروران موآب نزد قربانی سوختنی خود ایستاده بود.

۷ و مثل خود را آورده، گفت: «الاق ملک موآب مرا از آرام از کوه‌های مشرق آورد، که بیایعقوب را برای من لعنت کن، و بیای اسرائیل را نفرین نما.»

۸ چگونه لعنت کنم آن را که خدا لعنت نکرده است؟ و چگونه نفرین نمایم آن را که خداوند نفرین ننموده است؟

زیرا از سر صخره‌ها و اورا میبینم. و از کوه‌ها و اورا مشاهده مینمایم. اینک قومی است که به تنهایی ساکن میشود، و در میان امتها حساب نخواهد شد.

۱۰ کیست که غبار یعقوب را تواند شمرد یا ربع اسرائیل را حساب نماید؟ کاش که من به وفات عادلان بمیرم و عاقبت من مثل عاقبت ایشان باشد.»

پس بالاق به بلعام گفت: «ه من چه کردی؟ تو را آوردم تا دشمنانم را لعنت کنی، و همان برکت تمام دادی!»

او در جواب گفت: «یائمی باید با حذر باشم تا آنچه را که خداوند به دهانم گذارد بگویم؟»

بالاق وی را گفت: «یا الان همراه من به جای دیگر که از آنجا ایشان را توانی دید، فقط اقصای ایشان را خواهی دید، و جمیع ایشان را خواهی دید و از آنجا ایشان را برای من لعنت کن.»

پس او را به صحرای صوفیم، نزد قله فسجه برد و هفت مذبح بنا نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.

۱۵ و او به بالاق گفت: «زد قربانی سوختنی خود، اینجا بایست تا من در آنجا (داوند را) ملاقات نمایم.»

و خداوند بلعام را ملاقات نموده، و سخنی در زبانش گذاشته، گفت: «زد بالاق برگشته، چنین بگو.»

پس نزد وی آمد، و اینک نزد قربانی سوختنی خود با سروران موآب ایستاده بود، و بالاق از او پرسید که «داوند چه گفت؟»

آنگاه مثل خود را آورده، گفت: «ی بالاق بر خیز و بشنو. وای پسر صفور مرا گوش بگیر.»

۱۹ خدا انسان نیست که دروغ بگوید. و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟ یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟

اینک ما مور شده‌ام که برکت بدهم. و او برکت داده است و آن را رد نمی توانم نمود.

۲۱ او گاهی در یعقوب ندیده، و خطایی در اسرائیل مشاهده ننموده است. یهوه خدای او با وی است. و نعره پادشاه در میان ایشان است.

۲۲ خدا ایشان را از مصر بیرون آورد. اورا شاخها مثل گاو وحشی است.
 ۲۳ به درستی که بر یعقوب افسون نیست و بر اسرائیل فالگیری نی. درباره یعقوب و درباره اسرائیل در وقتش گفته خواهد شد، که خدا چه کرده است.

۲۴ اینک قوم مثل شیر ماده خواهند برخاست. و مثل شیر نر خویشتن را خواهند برانگیخت، و تا شکار را نخورد، و خون کشتگان را ننوشد، نخواهد خوابید.»
 بالاق به بلعام گفت: «ه ایشان را لعنت کن و نه برکت ده.»

بلعام در جواب بالاق گفت: «یا تورا نگفتم که هر آنچه خداوند به من گوید، آن را باید بکنم؟»
 بالاق به بلعام گفت: «یا تورا به جای دیگر ببرم، شاید در نظر خدا پسند آید که ایشان را برای من از آنجا لعنت نمایی.»
 پس بالاق بلعام را بر قله فغور که مشرف بر بیابان است، برد.

۲۹ بلعام به بالاق گفت: «راینجاری من هفت مذبح بساز و هفت گاو و هفت قوچ از برایم در اینجا حاضر کن.»
 و بالاق به طوری که بلعام گفته بود، عمل نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.

و چون بلعام دید که اسرائیل را برکت دادن به نظر خداوند پسند میآید، مثل دفعه های پیش برای طلبیدن افسون نرفت، بلکه به سوی صحرا توجه نمود.

۲ و بلعام چشمان خود را بلند کرده، اسرائیل را دید که موافق اسباط خود ساکن میبودند. و روح خدا بر او نازل شد.

۳ پس مثل خود را آورده، گفت: «حی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد.

۴ وحی آن کسیکه سخنان خدا را شنید. و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشاده گردید.

۵ چه زیباست خیمه های توای یعقوب! و مسکنهای توای اسرائیل!

مثل وادیهای کشیده شده، مثل باغها بر کنار رودخانه، مثل درختان عود که خداوند غرس نموده باشد، و مثل سروهای آزاد نزد جویهای آب.

۷ آب از دلوهایش ریخته خواهد شد. و بذرا در آبهای بسیار خواهد بود. و یاد شاه او از اجاج بلند تر، و مملکت او برافراشته خواهد شد.

۸ خدا او را از مصر بیرون آورد. اورا شاخها مثل گاو وحشی است. امتهای دشمنان خود را خواهد بلعید و استخوانهای ایشان را خواهد شکست و ایشان را به تیرهای خود خواهد دوخت.

۹ مثل شیر نر خود را جمع کرده، خوابید. و مثل شیر ماده کیست که او را برانگیزاند؟ مبارک باد هر که تور ابرکت دهد. و ملعون باد هر که تور را لعنت نماید!»

پس خشم بالاق بر بلعام افروخته شده، هر دو دست خود را بر هم زد و بالاق به بلعام گفت: «و را خواندم تا دشمنانم را لعنت کنی و اینک این سه مرتبه ایشان را برکت تمام دادی.

۱۱ پس الان به جای خود فرار کن! گفتم که تو را احترام تمام نمایم. همانا خداوند تو را از احترام باز داشته است.»

بلعام به بالاق گفت آیا به رسولانی که نزد من فرستاده بودی نیز نگفتم:

که اگر بالاق خانه خود را برانزقره و طلا به من بدهد، نمی توانم از فرمان خداوند تجاوز نموده، از دل خود نیک یا بد بکنم بلکه آنچه خداوند به من گوید آن را خواهم گفت؟

والان اینک نزد قوم خود میروم. بیاتاتورا اعلام نمایم که این قوم با قوم تو در ایام آخر چه خواهند کرد.

پس مثل خود را آورده، گفت: «حی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد.

۱۶ وحی آن کسیکه سخنان خدا را شنید. و معرفت حضرت اعلی را دانست. و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشوده گردید.

۱۷ او را خواهم دید لیکن نه الان. او را مشاهده خواهم نمود اما نزدیک نی. ستارهای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصایی از اسرائیل خواهد برخاست و اطراف موآب را خواهد شکست. و جمیع ابنای فتنه را هلاک خواهد ساخت.

۱۸ وادوم ملک او خواهد شد و دشمنانش) هل (سعیر، ملوک او خواهند گردید. و اسرائیل به شجاعت عمل خواهد نمود.

و کسیکه از یعقوب ظاهر میشود، سلطنت خواهد نمود. و بقیه اهل شهر را هلاک خواهد ساخت.»

و به عمالقه نظر انداخته، مثل خود را آورده، گفت: «مالیقی اول امتهای بود، اما آخر او منتهی به هلاکت است.»

و بر قینیان نظر انداخته، مثل خود را آورد و گفت: «سکن تو مستحکم و آشیانه تو بر صخره نهاده) ده است.)

□□ لیکن قاین تباہ خواهد شد، تا وقتی که آشورتورا به اسیری برسد.»
 پس مثل خود را آورده، گفت: «ای! چون خدا این را میکند، کیست که زنده بماند؟
 و کشتیها از جانب کتیم آمده، آشور را ذلیل خواهند ساخت، و عابر را ذلیل خواهند گردانید، و او نیز به هلاکت خواهد رسید.»
 و بلعام برخاسته، روانه شده، به جای خود رفت و بالاق نیز راه خود را پیش گرفت.

دختران موآب

و اسرائیل در شطیم اقامت نمودند، و قوم باد دختران موآب زنا کردن گرفتند.
 ۲ زیرا که ایشان قوم را به قربانی های خدایان خود دعوت نمودند، پس قوم می خوردند و به خدایان ایشان سجده مینمودند.
 ۳ و اسرائیل به بلع فغور ملحق شدند، و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شد.
 ۴ و خداوند به موسی گفت که: «مأمی روسای قوم را گرفته، ایشان را برای خداوند پیش آفتاب به داریکش، تا شدت خشم خداوند از اسرائیل برگردد.»
 و موسی به داوران اسرائیل گفت که: «ریکی از شما کسان خود را که به بلع فغور ملحق شدند، بکشید.»
 و اینک مردی از بنی اسرائیل آمده، زن مدیانیای را در نظر موسی و در نظر تمامی جماعت بنی اسرائیل نزد برادران خود آورد، و ایشان به دروازه خیمه اجتماع گریه میکردند.
 ۷ و چون فینحاس بن العازار بن هارون کاهن، این را دید، از میان جماعت برخاسته، نیزهای پهدست خود گرفت،
 و از عقب آن مرد اسرائیلی به قبه داخل شده، هر دوی ایشان یعنی آن مرد اسرائیلی و زن را به شکمش فروبرد، و و با از بنی اسرائیل رفع شد.
 ۹ و آنانی که از او با مردند، بیست و چهار هزار نفر بودند.
 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
 «یخاس بن العازار بن هارون کاهن، غضب مرا از بنی اسرائیل برگردانید، چونکه با غیرت من در میان ایشان غیور شد، تا بنی اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم.
 ۱۲ لهذا بگوانیک عهد سلامتی خود را به او میبخشم.
 ۱۳ و برای او و برای ذریتش بعد از او این عهد کهنات جاودانی خواهد بود، زیرا که برای خدای خود غیور شد، و بجهت بنی اسرائیل کفاره نمود.»
 و اسم آن مرد اسرائیلی مقتول که با زن مدیانی کشته گردید، زمری ابن سالورئیس خاندان آبی سبط شمعون بود.
 ۱۵ و اسم زن مدیانی که کشته شد، کزبی دختر صور بود و او رئیس قوم خاندان آبادر مدیانی بود.
 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
 «دیانیان را ذلیل ساخته، مغلوب سازید.
 ۱۸ زیرا که ایشان شمارا به مکاید خود ذلیل ساختند، چونکه شمارا در واقع فغور و در امر خواهر خود کزبی، دختر رئیس مدیانی، که در روز و با در واقع فغور کشته شد، فریب دادند.»

سرشماری دوم

و بعد از او با، خداوند موسی و العازار بن هارون کاهن را خطاب کرده، گفت:
 «ماره تمامی بنی اسرائیل را بر حسب خاندان آبی ایشان، از بیست ساله و بالا تر، یعنی جمیع کسانی را که از اسرائیل به جنگ بیرون میروند، بگیریید.»
 پس موسی و العازار کاهن ایشان را در عریات موآب، نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفتند:
 «و ما را از بیست ساله و بالا تر بشمارید، چنانکه خداوند موسی و بنی اسرائیل را که از زمین مصر بیرون آمدند، امر فرموده بود.»
 و روبین نخست زاده اسرائیل: بنی روبین: از حنوک، قبیله حنوکیان. و از فلو، قبیله فلوئیان.
 ۶ و از حصرون، قبیله حصرونیان. و از کریمی، قبیله کریمیان.
 ۷ اینانند قبایل روبینیان و شمرد شده شادگان ایشان، چهل و سه هزار و هفتصد و سی نفر بودند.
 ۸ و بنی فلو: الیاب.
 ۹ و بنی الیاب: نموئیل و داتان و ایبرام. اینانند داتان و ایبرام که خوانده شدگان جماعت بوده، با موسی و هارون در جمعیت قورح مخاصمه کردند،
 چون با خداوند مخاصمه نمودند،
 و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را با قورح فروبرد، هنگامی که آن گروه مردند و آتش، آن دو بیست و پنجاه نفر را سوزانیده، عبرت گشتند.

- ۱۱ لکن پسران قورح نمر دند.
- و بنی شمعون بر حسب قبایل ایشان: از نموئیل، قبیله نموئیلیان و از یامین، قبیله یامینیان و از یاکین، قبیله یاکینیان.
- ۱۳ و از زارح قبیله زارحیان و از شاول قبیله شاولیان.
- ۱۴ اینانند قبایل شمعونیان: بیست و دو هزار و دو صد نفر.
- و بنی جاد بر حسب قبایل ایشان: از صفون قبیله صفونیان و از حیی قبیله حییان و از شونی قبیله شونیان.
- ۱۶ و از ازنی قبیله ازنیان و از عیری، قبیله عبریان.
- ۱۷ و از رود قبیله رودیان و از اربلی قبیله اربلیان.
- ۱۸ اینانند قبایل بنی جاد بر حسب شماره ایشان، چهل هزار و پانصد نفر.
- و بنی یهودا عبر و اونان. و عبر و اونان در زمین کنعان مردند.
- ۲۰ و بنی یهودا بر حسب قبایل ایشان اینانند: از شیشه قبیله شیشیان و از فارص قبیله فارصیان و از زارح قبیله زارحیان.
- ۲۱ و بنی فارص اینانند: از حصرون قبیله حصرونیان و از حامول قبیله حامولیان.
- ۲۲ اینانند قبایل یهودا بر حسب شمرده شدگان ایشان، هفتاد و شش هزار و پانصد نفر.
- و بنی یساکر بر حسب قبایل ایشان: از تولع قبیله تولعیان و از فوه قبیله فوهیان.
- ۲۴ و از یاشوب قبیله یاشوبیان و از شمرون قبیله شمرونیان.
- ۲۵ اینانند قبایل یساکر بر حسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و سیصد نفر.
- و بنی زبولون بر حسب قبایل ایشان: از سارد قبیله ساردیان و از یلون قبیله یلونیان و از یحلیئیل قبیله یحلیئیلیان.
- ۲۷ اینانند قبایل زبولون بر حسب شمرده شدگان ایشان، شصت هزار و پانصد نفر.
- و بنی یوسف بر حسب قبایل ایشان: منسی و افرایم.
- ۲۹ و بنی منسی: از ما کبر قبیله ما کبریان و ما کبر جلعدا آورد و از جلعدا قبیله جلعدادیان.
- ۳۰ اینانند بنی جلعدا: از ایعزر قبیله ایعزریان، از حالق قبیله حالقیان.
- ۳۱ از اسریئیل قبیله اسریئیلیان، از شکیم قبیله شکیمیان.
- ۳۲ از شمیداع قبیله شمیداعیان و از حافر قبیله حافریان.
- ۳۳ و صلحفاد بن حافر پسر نبود لیکن دختران داشت و نامهای دختران صلحفاد محله و نوعه و حجه و ملکه و ترصه.
- ۳۴ اینانند قبایل منسی و شمرده شدگان ایشان، پنجاه و دو هزار و هفتصد نفر بودند.
- و اینانند بنی افرایم بر حسب قبایل ایشان: از شوتالح قبیله شوتالحیان و از با کر قبیله با کریان و از تاحن قبیله تاحنیان.
- ۳۶ و بنی شوتالح اینانند: از ایران قبیله ایرانیان.
- ۳۷ اینانند قبایل بنی افرایم بر حسب شمرده شدگان ایشان، سی و دو هزار و پانصد نفر. و بنی یوسف بر حسب قبایل ایشان اینانند.
- و بنی بنیامین بر حسب قبایل ایشان: از بالع قبیله بالعیان از اشبیل قبیله اشبیلیان و از احیرام قبیله احیرامیان.
- ۳۹ از شفوفام قبیله شفوفامیان از حوفام قبیله حوفامیان.
- ۴۰ و بنی بالغ: ارد و نعمان. از ارد قبیله اردیان و از نعمان قبیله نعمانیان.
- ۴۱ اینانند بنی بنیامین بر حسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و ششصد نفر بودند.
- اینانند بنی دان بر حسب قبایل ایشان: از شوحام قبیله شوحامیان. اینانند قبایل دان بر حسب قبایل ایشان.
- ۴۳ جمیع قبایل شوحامیان بر حسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و چهار صد نفر بودند.
- اینانند بنی اشیر بر حسب قبایل ایشان: از یمنه قبیله یمنیان، از شوی قبیله یشویان، از بریعه قبیله بریعیان، از بنی بریعه، از حابر قبیله حابریان، از ملکئیل قبیله ملکئیلیان.
- ۴۶ و نام دختر اشیر، ساره بود.
- ۴۷ اینانند قبایل بنی اشیر بر حسب شمرده شدگان ایشان، پنجاه و سه هزار و چهار صد نفر.
- اینانند بنی نفتالی بر حسب قبایل ایشان: از یاصئیل، قبیله یاصئیلیان، از جونی قبیله جونیان.
- ۴۹ از یصر قبیله یصریان از شلیم قبیله شلیمیان.
- ۵۰ اینانند قبایل نفتالی بر حسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و چهار صد نفر بودند.
- اینانند شمرده شدگان بنی اسرائیل: ششصد و یک هزار و هفتصد و سی نفر.
- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

- «رای ایشان برحسب شماره نامها، زمین برای ملکیت تقسیم بشود.»
- ۵۴ برای کثیر، نصیب او را زیاده کن و برای قلیل، نصیب او را کم نما، به هر کس برحسب شمرده شدگان او نصیبش داده شود.
- ۵۵ لیکن زمین به قرعه تقسیم شود، و برحسب نامهای اسباط آبی خود در آن تصرف نمایند.
- ۵۶ موافق قرعه، ملک ایشان در میان کثیر و قلیل تقسیم شود.»
- و اینانند شمرده شدگان لاوی برحسب قبایل ایشان: از جرشون قبیله جرشونیان، از قهات قبیله قهاتیان، از مراری قبیله مراریان.
- ۵۸ اینانند قبایل لاویان: قبیله لبنیان و قبیله حبرونیان و قبیله محلیان و قبیله موشیان و قبیله قورحیان. اما قهات، عمرام را آورد.
- ۵۹ و نام زن عمرام، یو کابد بود، دختر لاوی که برای لاوی در مصر زاییده شد و او برای عمرام، هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زایید.
- ۶۰ و برای هارون ناداب و ابیهو و العازار و ایتمار زاییده شدند.
- ۶۱ ناداب و ابیهو چون آتش غریبی به حضور خداوند گذرانیده بودند، مردند.
- ۶۲ و شمرده شدگان ایشان یعنی همه ذکور آن از یک ماهه و بالاتر، بیست و سه هزار نفر بودند زیرا که ایشان در میان بنی اسرائیل شمرده نشدند، چونکه نصیبی در میان بنی اسرائیل به ایشان داده نشد.
- اینانند آنانی که موسی و العازار کاهن شمرند، وقتی که بنی اسرائیل را در عربات موآب تزداردن در مقابل اریحا شمرند.
- ۶۴ و در میان ایشان کسی نبود از آنانی که موسی و هارون کاهن، شمرده بودند وقتی که بنی اسرائیل را در بیابان سینا شمرند.
- ۶۵ زیرا خداوند در باره ایشان گفته بود که البته در بیابان خواهند مرد، پس از آنها یک مرد سوای کالیب بن یفنه و یوشع بن نون باقی نماند.

دختران صلفحاد

- و دختران صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ما کیر بن منسی، که از قبایل منسی ابن یوسف بود نزدیک آمدند، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوحه و حمله و ملکه و ترصه.
- ۲ و به حضور موسی و العازار کاهن، و به حضور سروران و تمامی جماعت نزد درخیمه اجتماع ایستاده، گفتند:
- «در ما در بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در جمعیت قورح به ضد خداوند همدستان شدند، بلکه در گاه خود مرد و پسری نداشت.
- ۴ پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان قبیلهاش محو شود، لهذا ما را در میان برادران پدر ما نصیبی بده.»
- پس موسی دعوی ایشان را به حضور خداوند آورد.
- ۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «ختران صلفحاد راست میگویند، البته در میان برادران پدر ایشان ملک موروثی به ایشان بده، و نصیب پدر ایشان را به ایشان انتقال نما.
- ۸ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نماید.
- ۹ و اگر او را دختری نباشد، ملک او را به برادرانش بدهید.
- ۱۰ و اگر او را برادری نباشد، ملک او را به برادران پدرش بدهید.
- ۱۱ و اگر پدر او را برادری نباشد، ملک او را به هر کس از قبیلهاش که خویش نزدیکتر او باشد بدهید، تا مالک آن بشود، پس این برای بنی اسرائیل فریضه شرعی باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.»

یوشع، جانشین موسی

- و خداوند به موسی گفت: «ه این کوه عباریم برای وزمینی را که به بنی اسرائیل دادهام، بین.»
- ۱۳ و چون آن را دیدی تو نیز به قوم خود ملحق خواهی شد، چنانکه برادرت هارون ملحق شد.
- ۱۴ زیرا که در بیابان صین وقتی که جماعت محامصه نمودند شما از قول من عصیان ورزیدید، و مرا تزدآب در نظر ایشان تقدیس ننمودید.» این است آب مریه قاش، در بیابان صین.
- ۱۵ و موسی به خداوند عرض کرده، گفت:
- «تمس اینکه یهوه خدای ارواح تمامی بشر، کسی را بر این جماعت بگارد که پیش روی ایشان بیرون رود، و پیش روی ایشان داخل شود، و ایشان را بیرون برد و ایشان را در آورد، تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بیشبان نباشند.»
- و خداوند به موسی گفت: «و شع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته، دست خود را بر او بگذار.»
- ۱۹ و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشته، در نظر ایشان به وی وصیت نما.

- ۲۰ و از عزت خود بر او بگذارت تمامی جماعت بنیاسرائیل اور اطاعت نمایند.
- ۲۱ و او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم او و یم به حضور خداوند سوال نماید، و به فرمان وی، او و تمامی بنیاسرائیل با وی و تمامی جماعت، بیرون روند، و به فرمان وی داخل شوند.»
- پس موسی به نوعی که خداوند او را امر فرموده بود عمل نموده، یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپاداشت.
- ۲۳ و دستهای خود را بر او گذاشته، او را به طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود، وصیت نمود.

هدایا

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

- «نیاسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: مراقب باشید تا هدیه طعام مر از قربانی های آتشین عطر خوشبوی من در موسم نزد من بگذرانید.
- ۳ و ایشان را بگو قربانی آتشین را که نزد خداوند بگذرانید، این است: دوره نرینه یک ساله بیعیب، هر روز بجهت قربانی سوختنی دائمی.
- ۴ یک بره را در صبح قربانی کن و بره دیگر را در عصر قربانی کن.
- ۵ و یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن زلال برای هدیه آردی.
- ۶ این است قربانی سوختنی دائمی که در کوه سینا بجهت عطر خوشبو و قربانی آتشین خداوند معین شد.
- ۷ و هدیه ریختنی آن یک ربع هین بجهت هر بره ای باشد، این هدیه ریختنی مسکرات را برای خداوند در قدس بریز.
- ۸ و بره دیگر را در عصر قربانی کن، مثل هدیه آردی صبح و مثل هدیه ریختنی آن بگذران تا قربانی آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد.
- «در روز سبت دوره یک ساله بیعیب، و دو عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی با هدیه ریختنی آن.
- ۱۰ این است قربانی سوختنی هر روز سبت سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن.
- «در اول ماههای خود قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانید، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بیعیب.
- ۱۲ و سه عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن بجهت هدیه آردی برای هر گاو، و دو عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر قوچ.
- ۱۳ و یک عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی، عطر خوشبو و هدیه آتشین برای خداوند باشد.
- ۱۴ و هدایای ریختنی آنها نصف هین شراب برای هر گاو، و ثلث هین برای هر قوچ، و ربع هین برای هر بره باشد. این است قربانی سوختنی هر ماه از ماههای سال.
- ۱۵ و یک بز بجهت قربانی گاه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه ریختنی آن برای خداوند قربانی بشود.

عید فصح

- «در روز چهاردهم ماه اول، فصح خداوند است.
- ۱۷ و در روز پانزدهم این ماه، عید است که هفت روز نان فطیر خورده شود.
- ۱۸ در روز اول، محفل مقدس است که هیچ کار خدمت در آن نکنید.
- ۱۹ و بجهت هدیه آتشین و قربانی سوختنی برای خداوند، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید، اینها برای شما بیعیب باشد.
- ۲۰ و بجهت هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ بگذرانید.
- ۲۱ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره بگذران.
- ۲۲ و یک بز بجهت قربانی گاه تا برای شما کفار شود.
- ۲۳ اینها سوای قربانی سوختنی صبح که قربانی سوختنی دائمی است، بگذرانید.
- ۲۴ به اینطور هر روز از آن هفت روز، طعام هدیه آتشین، عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، و این سوای قربانی سوختنی دائمی گذرانیده شود، با هدیه ریختنی آن.
- ۲۵ و در روز هفتم، برای شما محفل مقدس باشد. هیچ کار خدمت در آن نکنید.

عید هفته ها

- «در روز نوبرها چون هدیه آردی تازه در عید هفته های خود برای خداوند بگذرانید، محفل مقدس برای شما باشد و هیچ کار خدمت در آن نکنید.
- ۲۷ و بجهت قربانی سوختنی برای عطر خوشبوی خداوند دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید.

- ۲۸ هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده باروغن برای هر گاو، و دوعشر برای هر قوچ.
- ۲۹ ویک عشر برای هر بره، از آن هفت بره.
- ۳۰ ویک بز نر تابر برای شما کفاره شود.
- ۳۱ اینهار با هدیه آردی آنها و هدایای ریختنی آنها سوای قربانی سوختنی دائمی بگذرانید و برای شما بیعیب باشد.

عید کرناها

- « در روز اول ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد؛ در آن هیچ کار خدمت مکنید و برای شمار روز نواختن کرنا باشد.
- ۲ و قربانی سوختنی بجهت عطر خوشبوی خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ، و هفت بره نرینه یک ساله بیعیب.
- ۳ و هدیه آردی آنها، سه عشر آرد نرم سرشته شده باروغن برای هر گاو، و دوعشر برای هر قوچ.
- ۴ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره.
- ۵ و یک بز نر بجهت قربانی گناه تابر برای شما کفاره شود.
- ۶ سوای قربانی سوختنی اول ماه و هدیه آردیاش، و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردیاش، با هدایای ریختنی آنها بر حسب قانون آنها تا عطر خوشبو و هدیه آتشین خداوند باشد.

روز کفاره

- « در روز دهم این ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد. جانهای خود را ذلیل سازید و هیچ کار مکنید.
- ۸ و قربانی سوختنی عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله که برای شما بیعیب باشند.
- ۹ و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده باروغن برای هر گاو، و دوعشر برای هر قوچ.
- ۱۰ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره.
- ۱۱ و یک بز نر برای قربانی گناه سوای قربانی گناه کفاره‌های و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردیاش و هدایای ریختنی آنها.

عید خیمه‌ها

- « در روز پانزدهم ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار خدمت مکنید و هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید.
- ۱۳ و قربانی سوختنی هدیه آتشین عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید. سیزده گاو جوان و دوقوچ و چهارده بره نرینه یک ساله که برای شما بیعیب باشند.
- ۱۴ و بجهت هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده باروغن برای هر گاو از آن سیزده گاو، و دوعشر برای هر قوچ از آن دوقوچ.
- ۱۵ و یک عشر برای هر بره از آن چهارده بره.
- ۱۶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن.
- « در روز دوم، دوازده گاو جوان و دوقوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بیعیب.
- ۱۸ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و برهها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۱۹ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردیاش، و هدایای ریختنی آنها.
- « در روز سوم، یازده گاو جوان و دوقوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بیعیب.
- ۲۱ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و برهها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردیاش و هدیه ریختنی آن.
- « در روز چهارم ده گاو جوان و دوقوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بیعیب.
- ۲۴ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و برهها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۲۵ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی، و هدیه آردیاش و هدیه ریختنی آن.
- « در روز پنجم، نه گاو جوان و دوقوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بیعیب.
- ۲۷ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و برهها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۲۸ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردیاش و هدیه ریختنی آن.
- « در روز ششم، هشت گاو جوان و دوقوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بیعیب.
- ۳۰ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و برهها به شماره آنها بر حسب قانون.

- ۳۱ ویک بز بجهت قربانی نگاه سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردیاش و هدایای ریختنی آن.
«در روز هفتم، هفت گاو جوان و دو قوچ و چهار ده بره نرینه یک ساله بیعیب.
- ۳۳ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و برهها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۳۴ و یک بز بجهت قربانی نگاه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردیاش و هدیه ریختنی آن.
«در روز هشتم، برای شما جشن مقدس باشد؛ هیچ کار خدمت مکنید.
- ۳۶ و قربانی سوختنی هدیه آتشین عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بیعیب.
- ۳۷ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاو و قوچ و برهها به شماره آنها بر حسب قانون.
- ۳۸ و یک بز برای قربانی نگاه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردیاش و هدیه ریختنی آن.
- اینهارا شما در مسمهای خود برای خداوند بگذرانید، سوای نذرها و نوافل خود برای قربانی های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی و ذبایح سلامتی خود.»
- پس بر حسب هر آنچه خداوند به موسیام فرموده بود، موسی بنیاسرائیل را اعلام نمود.

نذر و قسم

- و موسی سروران اسباط بنیاسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است: چون شخصی برای خداوند نذر کند یا قسم خورد تا جان خود را به تکلیفی الزام نماید، پس کلام خود را باطل نسازد، بلکه بر حسب هر آنچه از دهانش برآمد، عمل نماید.
- «اما چون زن برای خداوند نذر کرده، خود را در خانه پدرش در جوانیاش به تکلیفی الزام نماید، و پدرش نذر او و تکلیفی که خود را بر آن الزام نموده، شنیده باشد، و پدرش درباره او ساکت باشد، آنگاه تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خود را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود.
- ۵ اما اگر پدرش در روزی که شنید او را منع کرد، آنگاه هیچ کدام از نذرهایش و از تکلیفش که خود را به آن الزام نموده باشد، استوار نخواهد بود، و از این جهت که پدرش او را منع نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید.
- «اگر به شوهری داده شود، و نذرهای او یا سخنی که از لبهایش جسته، و جان خود را به آن الزام نموده، بر او باشد، و شوهرش شنید و در روز شنیدنش به وی هیچ نگفت، آنگاه نذرهایش استوار خواهد ماند. و تکلیفهایی که خویشتن را به آنها الزام نموده است، قایم خواهند ماند.
- ۸ لیکن اگر شوهرش در روزی که آن را شنید، او را منع نماید، و نذری را که بر او است یا سخنی را که از لبهایش جسته، و خویشتن را به آن الزام نموده باشد، باطل سازد، پس خداوند او را خواهد آمرزید.
- ۹ اما نذر زن بیوه یا مطلقه، در هر چه خود را به آن الزام نموده باشد، بروی استوار خواهد ماند.
- ۱۰ و اما اگر زنی در خانه شوهرش نذر کند، یا خویشتن را با قسم به تکلیفی الزام نماید، و شوهرش بشنود و او را هیچ نگوید و منع نماید، پس تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خویشتن را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود.
- ۱۲ و اما اگر شوهرش در روزی که بشنود، آنها را باطل سازد. پس هر چه از لبهایش در آمده باشد در باره نذرهایش یا تکلیف خود، استوار نخواهد ماند. چونکه شوهرش آن را باطل نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید.
- ۱۳ هر نذری و هر قسم الزامی را برای ذلیل ساختن جان خود، شوهرش آن را استوار نماید، و شوهرش آن را باطل سازد.
- ۱۴ اما اگر شوهرش روز به روز به او هیچ نگوید، پس همه نذرهایش و همه تکلیفش را که بروی باشد استوار نموده باشد، چونکه در روزی که شنید به وی هیچ نگفت، پس آنها را استوار نموده است.
- ۱۵ و اگر بعد از شنیدن، آنها را باطل نمود، پس او نگاه وی را متحمل خواهد بود.»
- این است فریضی که خداوند به موسیام فرمود، در میان مرد و زنش و در میان پدر و دخترش، در زمان جوانی او در خانه پدری.

جنگ بامدیان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

- «نتقام بنیاسرائیل را از مدیانیان بگیر، و بعد از آن به قوم خود ملحق خواهی شد.»
- پس موسی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «زمین خود مردان برای جنگ می‌سازد تا به مقابله مدیان برآید، و انتقام خداوند را از مدیان بکشند.
- ۴ هزار نفر از هر سبط از جمیع اسباط اسرائیل برای جنگ بفرستید.»
- پس از هزاره‌های اسرائیل، از هر سبط یک هزار، یعنی دوازده هزار نفر می‌باشد برای جنگ منتخب شدند.
- ۶ و موسی ایشان را هزار نفر از هر سبط به جنگ فرستاد، ایشان را با فینحاس بن العازار کاهن و اسباب قدس و کرناها برای نواختن در دستش به جنگ فرستاد.
- ۷ و یامدیان به طوری که خداوند موسی را امر فرموده بود، جنگ کرده، همه ذکور آن را کشتند.
- ۸ و در میان کشتگان ملوک مدیان یعنی اوئی و راقم و صور و حور و رابع، پنج پادشاه مدیان را کشتند، بلعام بن بعور را به شمشیر کشتند.
- ۹ و بنیاسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند، و جمیع بهایم و جمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند.
- ۱۰ و تمامی شهرها و مساکن و قلعه‌های ایشان را به آتش سوزانیدند.
- ۱۱ و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهایم گرفتند.
- ۱۲ و اسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت بنیاسرائیل در لشکرگاه در عربات موآب، که نژاد ردن در مقابل اریحا است، آوردند.
- و موسی و العازار کاهن و تمامی سروران جماعت بیرون از لشکرگاه به استقبال ایشان آمدند.
- ۱۴ و موسی بر روسای لشکر یعنی سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها که از خدمت جنگ بازآمده بودند، غضبناک شد.
- ۱۵ و موسی به ایشان گفت: «یا همه زنان را زنده نگاه داشتید؟
- اینک اینانند که بر حسب مشورت بلعام، بنیاسرائیل را واداشتند تا در امر فغوره خداوند خیانت ورزیدند و در جماعت خداوند و با عارض شد.
- ۱۷ پس الان هر ذکوری از اطفال را بکشید، و هر زنی را که مرد را شناخته، با او همبستر شده باشد، بکشید.
- ۱۸ و از زنان هر دختری را که مرد را شناخته، با او همبستر نشده برای خود زنده نگاه دارید.
- ۱۹ و شما هفت روز بیرون از لشکرگاه خیمه زنید، و هر شخصی را کشته و هر که کشته‌های را لمس نموده باشد از شما و اسیران شما در روز سوم و در روز هفتم، خود را تطهیر نماید.
- ۲۰ و هر جامه و هر ظرف چرمی و هر چه از بشم بزر ساخته شده باشد و هر ظرف چوبین را تطهیر نماید.»
- و العازار کاهن به مردان جنگی که به مقاتله رفته بودند، گفت: «این است قانون شریعتی که خداوند به موسی امر فرموده است:
- طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب،
- یعنی هر چه متحمل آتش بشود، آن را از آتش بگذرانید و طاهر خواهد شد، و به آب تنزیه نیز آن را طاهر سازند و هر چه متحمل آتش نشود، آن را از آب بگذرانید.
- ۲۴ و در روز هفتم رخت خود را بشوید تا طاهر شوید، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شوید.»
- و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- «و العازار کاهن و سروران خاندان آبی جماعت، حساب غنایمی که گرفته شده است، چه از انسان و چه از بهایم بگیرد.
- ۲۷ و غنیمت را در میان مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند، و تمامی جماعت نصف نما.
- ۲۸ و از مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند زکات برای خداوند بگیر، یعنی یک نفر از پانصد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند.
- ۲۹ از قسمت ایشان بگیر و به العازار کاهن بده تا هدیه افراشتنی برای خداوند باشد.
- ۳۰ و از قسمت بنیاسرائیل یکی که از هر پنجاه نفر گرفته شده باشد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند و چه از جمیع بهایم بگیر، و آنها را به لایوانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه میدارند، بده.»
- پس موسی و العازار کاهن بر حسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند.
- ۳۲ و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار را س بود.
- ۳۳ و از گاو هفتاد و دو هزار را س.
- ۳۴ و از الاغ شصت و یک هزار را س.
- ۳۵ و از انسان از زنانی که مرد را شناخته بودند، سی و دو هزار نفر بودند.

- ونصفهای که قسمت کسانی بود که به جنگ رفته بودند، سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند بود.
- ۳۷ و زکات خداوند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج راس بود.
- ۳۸ و گاوان سی و شش هزار بود و از آنها زکات خداوند هفتاد و دو راس بود.
- ۳۹ و الاغهای سی هزار و پانصد و از آنها زکات خداوند شصت و یک راس بود.
- ۴۰ و مردمان شانزده هزار و از ایشان زکات خداوند سی و دو نفر بودند.
- ۴۱ و موسی زکات را هدیه افراشتی خداوند بود به العازار کاهن داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- و از قسمت بنیاسرائیل که موسی آن را از مردان جنگی جدا کرده بود،
- و قسمت جماعت از گوسفندان، سیصد و سی هزار و پانصد راس بود.
- ۴۴ و از گاوان سی و شش هزار راس.
- ۴۵ و از الاغها، سی هزار و پانصد راس.
- ۴۶ و از انسان، شانزده هزار نفر.

- ۴۷ و موسی از قسمت بنیاسرائیل یکی را که از هر پنجاه گرفته شده بود، چه از انسان و چه از بهایم گرفت، و آنها را به لایوانی که ودیعت مسکن خداوند رانگاه میداشتند، داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
- و روسایی که بر هزاره های لشکر بودند، سرداران هزاره ها با سرداران صد هاتزد موسی آمدند.
- ۴۹ و به موسی گفتند: «ندگانت حساب مردان جنگی را که زیر دست ما میباشند گرفتیم، و از مایک نفر مفقود نشده است.»
- ۵۰ پس ما از آنچه هر کس یافته است هدیه های برای خداوند آورد و ما هم از زیورهای طلا و خلخالها و دست بندها و انگشترها و گوشواره ها و گردن بندها تا برای جانهای ما به حضور خداوند کفاره شود.»
- و موسی و العازار کاهن، طلا و همه زیورهای مصنوعه را از ایشان گرفتند.
- ۵۲ و تمامی طلای هدیه های که از سرداران هزاره ها و سرداران صد هابرای خداوند گذرانیدند، شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال بود.
- ۵۳ زیرا که هر یکی از مردان جنگی غنیمتی برای خود برده بودند.
- ۵۴ و موسی و العازار کاهن، طلا را از سرداران هزاره ها و صد هاب گرفته، به خیمه اجتماع آوردند تا بجهت بنیاسرائیل، به حضور خداوند یادگار باشد.

مالکیت زمینهای دو طرف اردن

- و بنی روئین و بنی جاد را مواشی بی نهایت بسیار و کثیر بود، پس چون زمین یعزیر و زمین جلعاد را دیدند که اینک این مکان، مکان مواشی است.
- ۲ بنی جاد و بنی روئین نزد موسی و العازار کاهن و سروران جماعت آمده، گفتند:
- «طاروت و دیون و یعزیر و نمره و حشبون و العاله و شبام و نیو و یعون،
- زمینی که خداوند پیش روی جماعت اسرائیل مفتوح ساخته است، زمین مواشی است، و بندگانت صاحب مواشی میباشیم.
- ۵ پس گفتند: اگر در نظر تو التفات یافتیم، این زمین به بندگانت به ملکیت داده شود، و ما را از اردن عبور مده.»
- موسی به بنی جاد و بنی روئین گفت: «یا برادران شما به جنگ روند و شما اینجا بنشینید؟
- چرا دل بنیاسرائیل را افسرده میکنید تا به زمینی که خداوند به ایشان داده است، عبور نکنند؟
- به همین طور پدران شما عمل نمودند، وقتی که ایشان را از قادش بر نیع برای دیدن زمین فرستادم.
- ۹ به وادی اشکول رفته، زمین را دیدند و دل بنیاسرائیل را افسرده ساختند تا به زمینی که خداوند به ایشان داده بود، داخل نشوند.
- ۱۰ پس غضب خداوند در آن روز افروخته شد به حدی که قسم خورده، گفت:
- البته هیچکدام از مردانی که از مصر بیرون آمدند از بیست ساله و بالا تر آن زمین را که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خوردم، نخواهند دید، چونکه ایشان مرا پیروی کامل نمودند.
- ۱۲ سوای کالیب بن یفنه قیزی و یوشع بن نون، چونکه ایشان خداوند را پیروی کامل نمودند.
- ۱۳ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را چهل سال در بیابان آواره گردانید، تا تمامی آن گروهی که این شرارت را در نظر خداوند ورزیده بودند، هلاک شدند.
- ۱۴ و اینک شما بجای پدران خود انبوهی از مردان خطا کار برپا شده اید تا شدت غضب خداوند را بر اسرائیل باز زیاده کنید؟
- زیرا اگر پیروی او و برگردانید بار دیگر ایشان را در بیابان ترک خواهد کرد و شما تمامی این قوم را هلاک خواهید ساخت.»

- پس ایشان نزد وی آمده، گفتند: «غله‌ها را اینجا برای مواشی خود و شهرها بجهت اطفال خویش خواهیم ساخت.
- ۱۷ و خود مسلح شده، حاضر میشویم و پیش روی بنیاسرائیل خواهیم رفت تا آنها را به مکان ایشان برسانیم. و اطفال ما از ترس ساکنان زمین در شهرهای حصاردار خواهند ماند.
- ۱۸ و تاهریکی از بنیاسرائیل ملک خود را نگرفته باشد، به خانه‌های خود مراجعت نخواهیم کرد.
- ۱۹ زیرا که ما با ایشان در آن طرف اردن و ماورای آن ملک نخواهیم گرفت، چونکه نصیب ما به این طرف اردن به طرف مشرق به مارسیده است.»
- و موسی به ایشان گفت: «گراین کار را بکنید و خویشتان را به حضور خداوند برای جنگ مهیا سازید، و هر مرد جنگی از شما به حضور خداوند از اردن عبور کند تا او دشمنان خود را از پیش روی خود اخراج نماید، و زمین به حضور خداوند مغلوب شود، پس بعد از آن برگردیده، به حضور خداوند و به حضور اسرائیل بیگانه خواهید شد، و این زمین از جانب خداوند ملک شما خواهد بود.
- ۲۳ و اگر چنین نکنید اینک به خداوند نگاه ورزید هاید، و بدانید که نگاه شما، شمارا در خواهد گرفت.
- ۲۴ پس شهرها برای اطفال و اغلهای برای گله‌های خود بنا کنید، و به آنچه از دهان شما درآمد، عمل نمایید.»
- پس بنی جادوینی رو بین موسی را خطاب کرده، گفتند: «نگانت به طوری که آقای ما فرموده است، خواهیم کرد.
- ۲۶ اطفال و زنان و مواشی و همه بهایم ما اینجا در شهرهای جلعاد خواهند ماند.
- ۲۷ و جمیع بندگانت میهای جنگ شده، چنانکه آقای ما گفته است به حضور خداوند برای مقاتله عبور خواهیم نمود.»
- پس موسی العازار کاهن، و یوشع بن نون، و روسای خاندان آباء اسباط بنیاسرائیل را درباره ایشان وصیت نمود.
- ۲۹ و موسی به ایشان گفت: «گر جمیع بنی جادوینی رو بین میهای جنگ شده، همراه شما به حضور خداوند از اردن عبور کنند، و زمین پیش روی شما مغلوب شود، آنگاه زمین جلعاد را برای ملکیت به ایشان بدهید.
- ۳۰ و اگر ایشان میانشوند و همراه شما عبور نمایند، پس در میان شما در زمین کنعان ملک بگیرند.»
- بنی جادوینی رو بین در جواب وی گفتند: «نانکه خداوند به بندگانت گفته است، همچنین خواهیم کرد.
- ۳۲ ما میهای جنگ شده، پیش روی خداوند به زمین کنعان عبور خواهیم کرد، و ملک نصیب ما به این طرف اردن داده شود.»
- پس موسی به ایشان یعنی به بنی جادوینی رو بین و نصف سبط منسی ابن یوسف، مملکت سیحون، ملک اموریان و مملکت عوج ملک باشان را داد، یعنی زمین را با شهرهایش و حدود شهرهایش، زمین را از هر طرف.
- ۳۴ و بنی جادو، دیون و عطاروت و عرعیر.
- ۳۵ و عطروت، شوفان و عزیز و یجبهه.
- ۳۶ و بیت ثمره و بیت هاران را بنا کردند یعنی شهرهای حصاردار را با آغلهای گلهها.
- ۳۷ و بنی رو بین حشبون و الیعاله و قریتایم.
- ۳۸ و نبو و یعل معون که نام این دو را تغییر دادند و سبمه را بنا کردند و شهرهایی را که بنا کردند به نامها مسمی ساختند.
- ۳۹ و بنی ما کیرین منسی به جلعاد رفته، آن را گرفتند و اموریان را که در آن بودند، اخراج نمودند.
- ۴۰ و موسی جلعاد را به ما کیرین منسی داد و او در آن ساکن شد.
- ۴۱ و یائیر بن منسی رفته، قصبه‌هایش را گرفت، و آنها را حووت یائیر نامید.
- ۴۲ و نوح رفته، قنات و دهاتش را گرفته، آنها را به اسم خود نوح نامید.

کوچ قوم اسرائیل

- این است منازل بنیاسرائیل که از زمین مصر با افواج خود زیر دست موسی و هارون کوچ کردند.
- ۲ و موسی به فرمان خداوند سفرهای ایشان را بر حسب منازل ایشان نوشت، و این است منازل و مراحل ایشان:
- پس در ماه اول از عسسیس، در روز پانزدهم از ماه اول کوچ کردند، و در فریاد بعد از فصیح بنیاسرائیل در نظر تمامی مصریان بادست بلند بیرون رفتند.
- ۴ و مصریان همه نخست زادگان خود را که خداوند از ایشان کشته بود دفن میکردند، و یهوه بر خدا یان ایشان قصاص نموده بود.
- و بنیاسرائیل از عسسیس کوچ کرده، در سکوت فرود آمدند.
- ۶ و از سکوت کوچ کرده، در ایتم که به نگاریابان است، فرود آمدند.

- ۷ وازایتام کوچ کرده، به سوی فم الحیروت که در مقابل بعل صفون است، برگشتند، و پیش مجدل فرود آمدند.
- ۸ وازمقابل حیروت کوچ کرده، از میان دریاه بیابان عبور کردند و در بیابان ایتام سفر سه روزه کرده، در ماره فرود آمدند.
- ۹ وازماره کوچ کرده، به ایلم رسیدند و در ایلم دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا فرود آمدند.
- ۱۰ وازایلم کوچ کرده، نزد بحر قلزم فرود آمدند.
- ۱۱ وازبحر قلزم کوچ کرده، در بیابان سین فرود آمدند.
- ۱۲ وازبیابان سین کوچ کرده، در دققه فرود آمدند.
- ۱۳ وازدققه کوچ کرده، در الوش فرود آمدند.
- ۱۴ وازالوش کوچ کرده، در رفیدیم فرود آمدند و در آنجا آب نبود که قوم بنوشند.
- ۱۵ وازرفیدیم کوچ کرده، در بیابان سینا فرود آمدند.
- ۱۶ وازبیابان سینا کوچ کرده، در قبروت هتاوه فرود آمدند.
- ۱۷ وازقبروت هتاوه کوچ کرده، در حصیروت فرود آمدند.
- ۱۸ وازحصیروت کوچ کرده، در رتمه فرود آمدند.
- ۱۹ وازرتمه کوچ کرده، و در رمون فارص فرود آمدند.
- ۲۰ وازرمون فارص کوچ کرده، در لینه فرود آمدند.
- ۲۱ وازلینه کوچ کرده، در رسه فرود آمدند.
- ۲۲ وازرسه کوچ کرده، در قهیلاته فرود آمدند.
- ۲۳ وازقهیلاته کوچ کرده، در جبل شافر فرود آمدند.
- ۲۴ وازجبل شافر کوچ کرده، در حراده فرود آمدند.
- ۲۵ وازحراده کوچ کرده، در مقهیلولت فرود آمدند.
- ۲۶ وازمقهیلولت کوچ کرده، در تاحت فرود آمدند.
- ۲۷ وازتاحت کوچ کرده، در تارح فرود آمدند.
- ۲۸ وازتارح کوچ کرده، در متقه فرود آمدند.
- ۲۹ وازمتقه کوچ کرده، در حشموئه فرود آمدند.
- ۳۰ وازحشموئه کوچ کرده، در مسیروت فرود آمدند.
- ۳۱ وازمسیروت کوچ کرده، در بنی یعقان فرود آمدند.
- ۳۲ وازبنی یعقان کوچ کرده، در حورالجداد فرود آمدند.
- ۳۳ وازحورالجداد کوچ کرده، در یطبات فرود آمدند.
- ۳۴ وازیطبات کوچ کرده، در عبرونه فرود آمدند.
- ۳۵ وازعبرونه کوچ کرده، در عصیون جابر فرود آمدند.
- ۳۶ وازعصیون جابر کوچ کرده، در بیابان صین که قادش باشد، فرود آمدند.
- ۳۷ وازقادش کوچ کرده، در جبل هور در سر حدز مین ادوم فرود آمدند.
- هارون کاهن بر حسب فرمان خداوند به جبل هور برآمده، در سال چهلم خروج بنی اسرائیل از زمین مصر، در روز اول ماه پنجم وفات یافت.
- ۳۹ وهارون صد و بیست و سه ساله بود که در جبل هور مرد.
- وملک عراد کنعانی که در جنوب زمین کنعان ساکن بود از آمدن بنی اسرائیل اطلاع یافت.
- پس از جبل هور کوچ کرده، در صلموئه فرود آمدند.
- ۴۲ وازصلموئه کوچ کرده در فونون فرود آمدند

وازفونون کوچ کرده، در او بوت فرود آمدند.

۴۴ واز او بوت کوچ کرده، در عی عباریم در حدود موآب فرود آمدند.

۴۵ واز عیم کوچ کرده، در دیون جاد فرود آمدند.

۴۶ واز دیون جاد کوچ کرده، در علمون دبلا تایم فرود آمدند.

۴۷ واز علمون دبلا تایم کوچ کرده، در کوههای عباریم در مقابل نیو فرود آمدند.

۴۸ واز کوههای عباریم کوچ کرده، در عربات موآب نژاد ردن در مقابل اریحافرو آمدند.

۴۹ پس نژاد ردن از بیت یشیموت تا ابل شطیم در عربات موآب اردوزدند.

و خداوند موسی را در عربات موآب نژاد ردن، در مقابل اریحاف خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید،

جمع ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمایید، و تمامی صورتهای ایشان را خراب کنید، و تمامی بتهای ریخته شده ایشان را بشکنید، و همه مکانهای بلند ایشان را منهدم سازید.

۵۳ و زمین را به تصرف آورده، در آن ساکن شوید، زیرا که آن زمین را به شما دادم تا مالک آن باشید.

۵۴ و زمین را به حسب قبایل خود به قرعه تقسیم کنید، برای کثیر، نصیب او را کثیر بدهید، و برای قلیل، نصیب او را قلیل بدهید، جایی که قرعه برای هر کس برآید از آن او باشد بر حسب اسباط آبای شما آن را تقسیم نمایید.

۵۵ و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننمایید کسانی را که از ایشان باقی میگذارد در چشمان شما خار خواهند بود، و در پهلوهای شما تیغ و شمارا در زمینی که در آن ساکن شوید، خواهند رنجانید.

۵۶ و به همان طوری که قصد نمودم که با ایشان رفتار نمایم، با شما رفتار خواهم نمود.»

مرزهای کنعان

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«نیاسرائیل را مفرموده، به ایشان بگو: چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید، یعنی زمین کنعان با حدودش.

۳ آنگاه حد جنوبی شما از یابان سین بر جانب ادم خواهد بود، و سرحد جنوبی شما از آخر بحر الملح به طرف مشرق خواهد بود.

۴ و حد شما از جانب جنوب گردنه عقربیم دور خواهد زد و به سوی سین خواهد گذشت، و انتهای آن به طرف جنوب قادش بر نیع خواهد بود، و نزد حصر ادریرون رفته، تا عصمون خواهد گذشت.

۵ و این حد از عصمون تا وادی مصر در ورزده، انتهایش نزد دریا خواهد بود.

۶ و اما حد غربی. دریای بزرگ حد شما خواهد بود. این است حد غربی شما.

۷ و حد شمالی شما این باشد، از دریای بزرگ برای خود جبل هور را نشان گیرید.

۸ و از جبل هور تا مدخل حماران نشان گیرید. و انتهای این حد نزد صد باشد.

۹ و این حد نزد زفرون بیرون رود و انتهایش نزد حصر عینان باشد، این حد شمالی شما خواهد بود.

و برای حد مشرقی خود از حصر عینان تا شفام را نشان گیرید.

۱۱ و این حد از شفام تا ربله به طرف شرقی عین برود، پس این حد کشیده شده به جانب دریای کنرت به طرف مشرق برسد.

۱۲ و این حد تا به اردن برسد و انتهایش نزد بحر الملح باشد. این زمین بر حسب حدودش به هر طرف زمین شما خواهد بود.»

و موسی بنیاسرائیل را امر کرده، گفت: «این است زمینی که شما آن را به قرعه تقسیم خواهید کرد که خداوند امر فرموده است تا به نه سبط و نصف داده شود.

۱۴ زیرا که سبط بنی روبین بر حسب خاندان آبای خود و سبط بنی جاد بر حسب خاندان آبای خود، و نصف سبط منسی، نصیب خود را گرفته اند.

۱۵ این دو سبط و نصف به آن طرف اردن در مقابل اریحاف بجانب مشرق به سوی طلوع آفتاب نصیب خود را گرفته اند.»

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

«این است نامهای کسانی که زمین را برای شما تقسیم خواهند نمود. العازار کاهن و یوشع بن نون.

- ۱۸ ویک سرور را از هر سبط برای تقسیم نمودن زمین بگیرد.
 - ۱۹ و این است نامهای ایشان. از سبط یهودا کالیب بن یفنه.
 - ۲۰ و از سبط بنی شمعون شموئیل بن عمیئود.
 - ۲۱ و از سبط بنیامین الیداد بن کسلون.
 - ۲۲ و از سبط بنی دان رئیس بقی ابن یجلی.
 - ۲۳ و از بنی یوسف از سبط بنی منسی رئیس حنیئیل بن ایفود.
 - ۲۴ و از سبط بنی افرایم رئیس قوئیل بن شفطان.
 - ۲۵ و از سبط بنی زبولون رئیس الیصافان بن فرناک.
 - ۲۶ و از سبط بنی یساکار رئیس فلطئیل بن عزان.
 - ۲۷ و از سبط بنی اشیر رئیس اخیئود بن شلومی.
 - ۲۸ و از سبط بنی نفتالی رئیس فدهئیل بن عمیئود.»
- اینانند که خداوند مامور فرمود که ملک را در زمین کنعان برای بنیاسرائیل تقسیم نمایند.

شهرهای لاویان

- و خداوند موسی را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت:
- «بنیاسرائیل را امر فرما که از نصیب ملک خود شهرهایی را سکونت به لاویان بدهند، و نواحی شهرها را از اطراف آنها به لاویان بدهید.
- ۳ و شهرها بجهت سکونت ایشان باشد، و نواحی آنها برای بهایم و اموال و سایر حیوانات ایشان باشد.
 - ۴ و نواحی شهرها که به لاویان بدهید از دیوار شهر بیرون از هر طرف هزار ذراع باشد.
 - ۵ و از بیرون شهر به طرف مشرق دو هزار ذراع، و به طرف جنوب دو هزار ذراع، و به طرف مغرب دو هزار ذراع، و به طرف شمال دو هزار ذراع پیمایید.
- و شهر در وسط باشد و این نواحی شهرها برای ایشان خواهد بود.
- «از شهرها که به لاویان بدهید شش شهر ملجا خواهد بود، و آنها را برای قاتل بدهید تا به آنجا فرار کند و سوای آنها چهل و دو شهر بدهید.
- ۷ پس جمیع شهرها که به لاویان خواهید داد چهل و هشت شهر با نواحی آنها خواهد بود.
 - ۸ و اما شهرهایی که از ملک بنیاسرائیل میدهید از کثیر، کثیر و از قلیل، قلیل بگیرد. هر کس به اندازه نصیب خود که یافته باشد از شهرهای خود به لاویان بدهد.»

شهرهای ملجا

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

- «بنیاسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید،
- آنگاه شهرهایی را خود تعیین کنید تا شهرهای ملجا برای شما باشد، تا هر قاتلی که شخصی را سهو کشته باشد، به آنجا فرار کند.
- ۱۲ و این شهرها برای شما بجهت ملجا از ولی مقتول خواهد بود، تا قاتل پیش از آنکه به حضور جماعت برای داوری بایستد، نمیرد.
- «از شهرهایی که میدهید، شش شهر ملجا برای شما باشد.
- ۱۴ سه شهر از آن طرف اردن بدهید، و سه شهر در زمین کنعان بدهید تا شهرهای ملجا باشد.
 - ۱۵ بجهت بنیاسرائیل و غریب و کسی که در میان شما وطن گزیند، این شش شهر برای ملجا باشد تا هر که شخصی را سهو کشته باشد به آنجا فرار کند.
- «اگر او را به آلت آهنین زد که مرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.
- ۱۷ و اگر او را بادست خود به سنگی که از آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.
 - ۱۸ و اگر او را به چوب دستی که به آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.
 - ۱۹ ولی خون، خود، قاتل را بکشد. هر گاه به او بر خورد، او را بکشد.
 - ۲۰ و اگر از روی بغض او را با تیغ زدی یا قصد چیزی بر او انداخت که مرد، یا از روی عداوت او را بادست خود زد که مرد، آن زننده چون که قاتل است البته کشته شود، ولی خون هر گاه به قاتل بر خورد، او را بکشد.
- «یکن اگر او را بدون عداوت سهو تیغ زدی یا چیزی بدون قصد بر او اندازد، و اگر سنگی را که کسی به آن کشته شود نادیده بر او بیندازد که بمیرد و یا وی دشمنی نداشته، و بداندیش او نبوده باشد، پس جماعت در میان قاتل و ولی خون بر حسب این احکام داوری نمایند.

- ۲۵ وجماعت، قاتل را از دست ولی خون رهایی دهند، وجماعت، وی را به شهر ملجای او که به آن فرار کرده بود برگردانند، و او در آنجا تاموت رئیس کهنه که به روغن مقدس مسح شده است، ساکن باشد.
- ۲۶ و اگر قاتل وقتی از حدود شهر ملجای خود که به آن فرار کرده بود بیرون آید، و ولی خون، او را بیرون حدود شهر ملجایش بیاید، پس ولی خون قاتل را بکشد؛ قصاص خون برای او نشود.
- ۲۸ زیرا که میبایست تا وفات رئیس کهنه در شهر ملجای خود مانده باشد، و بعد از وفات رئیس کهنه، قاتل به زمین ملک خود برگردد.
- «این احکام برای شهادت رقیبهای شما در جمیع مسکنهای شما فیضه عدالتی خواهد بود.
- «رکه شخصی را بکشد پس قاتل به گواهی شاهدان کشته شود، و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد.
- ۳۱ و هیچ فدیة به عوض جان قاتلی که مستوجب قتل است، مگیرید بلکه او البته کشته شود.
- ۳۲ و از کسی که به شهر ملجای خود فرار کرده باشد فدیة مگیرید، که پیش از وفات کاهن برگردد و به زمین خود ساکن شود.
- ۳۳ و زمینی را که در آن ساکنید ملوث مسازید، زیرا که خون، زمین را ملوث میکند، و زمین را برای خونی که در آن ریخته شود، کفاره نمی توان کرد مگر به خون کسی که آن را ریخته باشد.
- ۳۴ پس زمینی را که شما در آن ساکنید و من در میان آن ساکن هستم نجس مسازید، زیرا من که یهوه هستم در میان بنی اسرائیل ساکن میباشم.»

ملک دختران صلفحاد

- و روسای خاندان آباء قبیله بنی جلعاد بن ماکیر بن منسی که از قبایل بنی یوسف بودند نزدیک آمده به حضور موسی و به حضور سروران و روسای خاندان آباء بنی اسرائیل عرض کرده، گفتند: «داوند، آقای ما را امر فرمود که زمین را به قرعه تقسیم کرده، به بنی اسرائیل بدهد، و آقای ما از جانب خداوند مامور شده است که نصیب برادر ماصلفحاد را به دخترانش بدهد.
- ۳ پس اگر ایشان به یکی از پسران سایر اسباط بنی اسرائیل منکوحه شوند، ارث ما از میراث پدران ماقطع شده، به میراث سبطی که ایشان به آن داخل شوند، اضافه خواهد شد، و از بهره میراث ماقطع خواهد شد.
- ۴ و چون یوییل بنی اسرائیل بشود ملک ایشان به ملک سبطی که به آن داخل شوند اضافه خواهد شد، و ملک ایشان از ملک پدران ماقطع خواهد شد.»
- پس موسی بنی اسرائیل را بر حسب قول خداوند امر فرموده، گفت: «بط بنی یوسف راست گفتند.
- ۶ این است آنچه خداوند در باره دختران صلفحاد امر فرموده، گفته است: به هر که در نظر ایشان پسند آید، به زنی داده شوند، لیکن در قبیله سبط پدران خود فقط به نکاح داده شوند.
- ۷ پس میراث بنی اسرائیل از سبط به سبط منتقل نشود، بلکه هر یکی از بنی اسرائیل به میراث سبط پدران خود ملصق باشند.
- ۸ و هر دختری که وارث ملکی از اسباط بنی اسرائیل بشود، به کسی از قبیله سبط پدر خود به زنی داده شود، تا هر یکی از بنی اسرائیل وارث ملک آباء خود گردند.
- ۹ و ملک از یک سبط به سبط دیگر منتقل نشود، بلکه هر کس از اسباط بنی اسرائیل به میراث خود ملصق باشند.»
- پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، دختران صلفحاد چنان کردند.
- ۱۱ و دختران صلفحاد، محله و ترصه و حمله و ملکه و نوعه به پسران عموهای خود به زنی داده شدند.
- ۱۲ در قبایل بنی منسی بن یوسف منکوحه شدند و ملک ایشان در سبط قبیله پدر ایشان باقی ماند.
- این است اوامر و احکامی که خداوند به واسطه موسی در عر بات موآب نزد اردن در مقابل اریحاه بنی اسرائیل امر فرمود.

کتاب تثیبه

این است سخنانی که موسی به آنطرف

اردن، در بیابان عرب به مقابل سوف، در میان فاران و توفل و لابان و حضیروت و دی ذهب با تمامی اسرائیل گفت.
۲ از حوریب به راه جبل سعیر تا قادش بر نیع، سفر یازده روزه است.

۳ پس در روز اول ماه یازدهم سال چهارم، موسی بنیاسرائیل را بر حسب هر آنچه خداوند او را برای ایشان امر فرموده بود تکلم نمود،

بعد از آنکه سیحون ملک اموریان را که در حشبون ساکن بود و عوج ملک باشان را که در عشتاروت در اداری ساکن بود، کشته بود.

۵ به آن طرف اردن در زمین موآب، موسی به بیان کردن این شریعت شروع کرده، گفت: دستور ترک حوریب

یهوه خدای ما، ما را در حوریب خطاب کرده، گفت: «وقف شما در این کوه بس شده است.»

۷ پس توجه نموده، کوچ کنید و به کوهستان اموریان، و جمیع حوالی آن از غرب و کوهستان وهامون و جنوب و کنار دریای، یعنی زمین کنعانیان و لبنان تا نهر بزرگ که نهر فرات باشد، داخل شوید.

۸ اینک زمین را پیش روی شما گذاشتم. پس داخل شده، زمینی را که خداوند برای پدران شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که به ایشان و بعد از آنها به ذریه ایشان بدهد، به تصرف آورید.»

و در آن وقت به شما متکلم شده، گفتم: «ن به تنهایی نمی توانم متحمل شما باشم.»

۱۰ یهوه خدای شما، شمار افزوده است و اینک شما امر و مثل ستارگان آسمان کثیر هستید.

۱۱ یهوه خدای پدران شما، شمار هزار چند آنکه هستید بیفزاید و شمار ابر حسب آنچه به شما گفته است، برکت دهد.

۱۲ لیکن من چگونه به تنهایی متحمل محنت و بار و منازعت شما بشوم.

۱۳ پس مردان حکیم و عاقل و معروف از اسباط خود بیاورید، تا ایشان را بر شمار و ساسازم.»

و شما در جواب من گفتید: «خنی که گفتی نیکو است که بکنیم.»

پس روسای اسباط شمارا که مردان حکیم و معروف بودند گرفته، ایشان را بر شمار و ساساختم، تا سروران هزارها و سروران صدها و سروران پنجاهها و سروران دهها و ناظران اسباط شما باشند.

۱۶ و در آن وقت داوران شمارا امر کرده، گفتم: دعوی برادران خود را بشنوید، و در میان هر کس و برادرش و غریبی که نزد وی باشد به انصاف داوری نمایید.

۱۷ و در داوری طرف داری مکنید، کوچک را مثل بزرگ بشنوید و از روی انسان مترسید، زیرا که داوری از آن خداست، و هر دعوی که برای شما مشکل است، نزد من بیاورید تا آن را بشنوم.

۱۸ و آن وقت همه چیزهایی را که باید بکنید، برای شما امر فرمودم.

تجسس کنعان

پس از حوریب کوچ کرده، از تمامی این بیابان بزرگ و ترسناک که شما دیدید به راه کوهستان اموریان رفتیم، چنانکه یهوه خدای ما به ما امر فرمود و به قادش بر نیع رسیدیم.

۲۰ و به شما گفتم: «ه کوهستان اموریانی که یهوه خدای ما به ما میدهد، رسید هاید.»

۲۱ اینک یهوه خدای تو، این زمین را پیش روی تو گذاشته است، پس برای و چنانکه یهوه خدای پدرانت به تو گفته است، آن را به تصرف آور و ترسان و هراسان مباش.»

آنگاه جمیع شما نزد من آمده، گفتید: «ردان چند، پیش روی خود بفرستیم تا زمین را برای ما جاسوسی نمایند، و ما را از راهی که باید برویم و از شهرهایی که به آنها میرویم، خبر بیاورند.»

و این سخن مرا پسند آمد، پس دوازده نفر از شما، یعنی یکی را از هر سبط گرفتم،

و ایشان متوجه راه شده، به کوه برآمدند و به وادی اشکول رسیده، آن را جاسوسی نمودند.

۲۵ و از میوه زمین به دست خود گرفته، آن را نزد ما آوردند، و ما را مخبر ساخته، گفتند: «مینی که یهوه خدای ما، به ما می دهد، نیکوست.»

عصیان قوم

لیکن شما نخواستید که بروید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید.

۲۷ و در خیمه های خود همه کرده، گفتید: «و نکه خداوند ما را دشمن داشت، ما را از زمین مصر بیرون آورد، تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، هلاک سازد.»

۲۸ و حال کجا برویم چونکه برادران ما دل ما را گذاخته، گفتند که این قوم از ما بزرگتر و بلندترند و شهرهای ایشان بزرگ و تا آسمان حصاردار است، و نیز بنی عناق را در آنجا دیدهایم.»

پس من به شما گفتم: «ترسید و از ایشان هراسان مباشید.»

۳۰ یهوه خدای شما که پیش روی شما می رود برای شما جنگ خواهد کرد، بر حسب هر آنچه به نظر شما در مصر برای شما کرده است.» و هم در بیابان که در آنجا دیدید چگونه یهوه خدای تو مثل کسی که پسر خود را میبرد تو را در تمامی راه که میرفتی برمی داشت تا به اینجا رسیدید.

۳۲ لیکن با وجود این، همه شما به یهوه خدای خود ایمان نیاوردید.

۳۳ که پیش روی شما در راه میرفت تا جایی برای نزول شما بطلبید، وقت شب در آتش تاراهی را که به آن بروید به شما بنماید و وقت روز در آبر و خداوند آواز سخنان شما را شنیده، غضبناک شد، و قسم خورده، گفت:

«یچکدام از این مردمان و از این طبقه شیر، آن زمین نیکو را که قسم خوردم که به پدران شما بدهم، هرگز نخواهند دید.»

۳۶ سوای کالیب بن یفته که آن را خواهد دید و زمینی را که در آن رفته بود، به وی و به پسرانش خواهم داد، چونکه خداوند را پیروی کامل نمود.» و خداوند بخاطر شمار من نیز خشم نموده، گفت که «و هم داخل آنجا نخواهی شد.»

۳۸ یوشع بن نون که بحضور تو می ایستد داخل آنجا خواهد شد، پس او را قوی گردان زیرا او است که آن را برای بنی اسرائیل تقسیم خواهد نمود.

۳۹ و اطفال شما که در باره آنها گفتید که به یغما خواهند رفت، و پسران شما که امر و زینک و بدر تمیزی دهند، داخل آنجا خواهند شد، و آن را به ایشان خواهم داد تا مالک آن بشوند.

۴۰ و اما شمار و گردانیده از راه بحر قزقم به بیابان کوچ کنید.»

و شما در جواب من گفتید که «خداوند نگاه ورزیدهایم، پس رفته، جنگ خواهیم کرد، موافق هر آنچه یهوه خدای ما به ما امر فرموده است، و همه شما اسلحه جنگ خود را بسته، عزیمت کردید که به کوه برآید.»

۴۲ آنگاه خداوند به من گفت: «ه ایشان بگو که نروند و جنگ ننمایند زیرا که من در میان شما نیستم، مباد از حضور دشمنان خود مغلوب شوید.» پس به شما گفتم، لیکن نشنیدید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید، و مغرور شده، به فراز کوه برآمدید.

۴۴ و اموریانی که در آن کوه ساکن بودند به مقابله شما بیرون آمده، شمار را تعاقب نمودند، بطوری که زنبورها می کنند و شمار از سعیر تا حرامشکست دادند.

۴۵ پس برگشته، به حضور خداوند گریه نمودید، اما خداوند آواز شمار را نشنید و به شما گوش نداد.

و در قادش بر حسب ایام توقف خود، روزهای بسیار ماندید.

سرگردانی در بیابان

پس برگشته، چنانکه خداوند به من گفته بود، از راه بحر قزقم در بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیار کوه سعیر را دور زدیم.

۲ پس خداوند مرا خطاب کرده، گفت:

«ورزدن شما به این کوه بس است، بسوی شمال برگردید.»

۴ و قوم را امر فرموده، بگو که شما از حد و برادران خود بنی عیسو که در سعیر ساکنند باید بگذرید، و ایشان از شما خواهند رسید، پس بسیار احتیاط کنید.

۵ و با ایشان منازعه نکنید، زیرا که از زمین ایشان بقدر کف پای هم به شما نخواهم داد، چونکه کوه سعیر را به عیسو به ملکیت دادهام.

۶ خوراک را از ایشان به نقره خریده، بخورید و آب را نیز از ایشان به نقره خریده، بنوشید.»

زیرا که یهوه خدای تو، تو را در همه کارهای دست برکت داده است، او راه رفتن را در این بیابان بزرگ میداند، الا ان چهل سال است که یهوه خدایت با تو بوده است و به هیچ چیز محتاج نشد های.

۸ پس از برادران خود بنی عیسو که در سعیر ساکنند، از راه عریلت و عصیون جابر عبور نمودیم.

- پس برگشته، از راه بیابان موآب گذشتیم، و خداوند مرا گفت: «آب را اذیت مرسان و با ایشان منازعت و جنگ منما، زیرا که از زمین ایشان هیچ نصیبی به شما نخواهم داد، چونکه عار را به بنی لوط برای ملکیت دادهام.»
- ایمیان که قوم عظیم و کثیر و بلند قدم مثل عناقیان بودند، پیش در آنجا سکونت داشتند.
- ۱۱ ایشان نیز مثل عناقیان از رفائیان محسوب بودند، لیکن موآبیان ایشان را ایمیان میخوانند.
- ۱۲ حوریان در سعیر پیشتر ساکن بودند، و بنی عیسو ایشان را اخراج نموده، ایشان را از پیش روی خود هلاک ساختند، و در جای ایشان ساکن شدند، چنانکه اسرائیل به زمین میراث خود که خداوند به ایشان داده بود، کردند.
- ۱۳ الان بر خیزید و از وادی زارد عبور نمایید. پس از وادی زارد عبور نمودیم.
- ۱۴ و ایامی که از قادش بر نیع راه میرفتیم تا از وادی زارد عبور نمودیم سی و هشت سال بود، تا تمامی آن طبقه مردان جنگی از میان ارد و تمام شدند، چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود.
- ۱۵ و دست خداوند نیز بر ایشان میبود تا ایشان را از میان ارد و بالکل هلاک کند.
- پس چون جمیع مردان جنگی از میان قوم بالکل مردند،
- آنگاه خداوند مرا خطاب کرده، گفت:
- «و امر و زاعار که سرحد موآب باشد، باید بگذری.»
- ۱۹ و چون به مقابل بنی عمون برسی ایشان را امر نجان و با ایشان منازعه مکن، زیرا که از زمین بنی عمون نصیبی به تو نخواهم داد چونکه آن را به بنی لوط به ملکیت دادهام.
- ۲۰) نیز زمین رفائیان شمرده میشود و رفائیان پیشتر ساکن آنجا بودند، لیکن عمونیان ایشان را از میان میخوانند.
- ۲۱ ایشان قومی عظیم و کثیر و بلند قدم مثل عناقیان بودند، و خداوند آنها را از پیش روی ایشان هلاک کرد، پس ایشان را اخراج نموده، در جای ایشان ساکن شدند.
- ۲۲ چنانکه برای بنی عیسو که در سعیر ساکنند عمل نموده، حوریان را از حضور ایشان هلاک ساخته، آنها را اخراج نمودند، و تا امروز در جای ایشان ساکنند.
- ۲۳ و عویان را که در دهات تابه غزا ساکن بودند گفتور یان که از گفتور بیرون آمدند هلاک ساخته، در جای ایشان ساکن شدند. (پس بر خیزید و کوچ کرده، از وادی ارنون عبور کنید، اینک سیحون اموری ملک حبشون وزمین او را به دست تو دادم، به تصرف آن شروع کن و با ایشان جنگ نما.
- ۲۵ امر و ز شروع کرده، خوف و ترس تو را بر قومهای زیر تمام آسمان مستولی میگردانم، و ایشان آوازه تو را شنیده، خواهند لرزید، و از ترس تو مضطرب خواهند شد.»
- پیروزی بر حبشون**
- پس قاصدان با سخنان صلاحاً میز از بیابان قدیموت نزد سیحون ملک حبشون فرستاده، گفتم:
- «جازت بده که از زمین تو بگذرم، به شاهراه خواهیم رفت و به طرف راست یا چپ میل نخواهم کرد.»
- ۲۸ خورا که رابه نقره به من بفروش تا بخورم، و آب رابه نقره به من بده تا بنوشم، فقط جازت بده تا بر پایهای خود بگذرم.
- ۲۹ چنانکه بنی عیسو که در سعیر ساکنند و موآبیان که در عار ساکنند به من رفتار نمودند، تا از اردن به زمینی که یهوه خدای ما به ما میدهد، عبور نمایم.»
- اما سیحون ملک حبشون نخواست که ما را از سرحد خود راه بدهد، زیرا که یهوه خدای تو روح او را به قساوت و دل او را به سختی وا گذاشت، تا او را چنانکه امر و ز شده است، به دست تو تسلیم نماید.
- و خداوند مرا گفت: «ینک به تسلیم نمودن سیحون وزمین او به دست تو شروع کردم، پس بنا به تصرف آن بنماتازمین او را مالک شوی.»
- آنگاه سیحون با تمامی قوم خود به مقابله ما برای جنگ کردن در باهص بیرون آمدند.
- ۳۳ و یهوه خدای ما او را به دست ما تسلیم نموده، او را با پسرانش و جمیع قومش زدیم.
- ۳۴ و تمامی شهرهای او را در آنوقت گرفته، مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم.
- ۳۵ لیکن بهایم را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم، برای خود به غارت بردیم.
- ۳۶ از عرو و عیر که بر کاره وادی ارنون است، و شهری که در وادی است، تا جلعاد قریهای نبود که به ما ممنوع باشد، یهوه خدای ما همه را به ما تسلیم نمود.

۳۷ لیکن به زمین بنی عمون و به تمامی نگاره وادی یبوق و شهرهای کوهستان، و به هر جایی که یهوه خدای مانهی فرموده بود، نزدیک نشدیم.

پیروزی بر باشان

پس برگشته، به راه باشان رفتیم، و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله ما بیرون آمده، در ادراعی جنگ کرد. و خداوند مرا گفت: «زاومترس زیرا که او و تمامی قومش و زمینش را به دست تو تسلیم نمودهام، تا بطوری که باسیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، عمل نمودی، باوی نیز عمل نمایی.»

پس یهوه، خدای ما، عوج ملک باشان را نیز و تمامی قومش را به دست ما تسلیم نموده، او را به حدی شکست دادیم که احدی از برای وی باقی نماند.

۴ و در آنوقت همه شهرهایش را گرفتیم، و شهری نماند که از ایشان نگرفتیم، یعنی شصت شهر و تمامی مرزبوم ارجوب که مملکت عوج در باشان بود.

۵ جمیع این شهرهای حصاردار بادیوارهای بلند و دروازهها و پشت بندها بود، سوای قرای یحصار بسیار کثیر.

۶ و آنها را بالکل هلاک کردیم، چنانکه باسیحون، ملک حشبون کرده بودیم، هر شهر را با مردان و زنان و اطفال هلاک ساختیم.

۷ و تمامی بهایم و غنیمت شهرها را برای خود به غارت بردیم.

و در آن وقت زمین را از دست دو ملک اموریان که به آن طرف اردن بودند، از وادی ارنون تا جبل حرمون، گرفتیم.

۹ (این حرمون را صید و نیان سریون میخوانند و اموریان آن را سنیر میخوانند.)

تمام شهرهای هامون و تمامی جلعاد و تمامی باشان تا سلخه و ادراعی که شهرهای مملکت عوج در باشان بود.

۱۱ زیرا که عوج ملک باشان از بقیه رفاثیان تنها باقی مانده بود. اینک تخت خواب او تخت آهنین است آیا آن در ربت بنی عمون نیست. و طولش

نه ذراع و عرضش چهار ذراع بر حسب ذراع آدمی میباشد.

تقسیم اراضی

و این زمین را در آن وقت به تصرف آوردیم، و آن را از عروعر که بر نگار وادی ارنون است و نصف کوهستان جلعاد، و شهرهایش را به رو بینیان و جادیان دادم.

۱۳ و بقیه جلعاد و تمامی باشان را که مملکت عوج باشد به نصف سبط منسی دادم، یعنی تمامی مرزبوم ارجوب را با تمامی باشان که زمین رفاثیان نامیده میشود.

۱۴ یا اثر بن منسی تمامی مرزبوم ارجوب را تا حد جشوریان و معکیان گرفت، و آنها را تا امر و زیه اسم خود باشان، حوت یا اثر نامید.

۱۵ و جلعاد را به ما کیر دادم.

۱۶ و به رو بینیان و جادیان، از جلعاد تا وادی ارنون، هم وسط وادی و هم نگار هاش تا وادی یبوق را که حد بنی عمون باشد، دادم.

۱۷ و عروعر به رانیز واردن و نگار هاش را از کنرت تا دریای عرب که بحر الملح باشد، زبردانه های فسجه به طرف مشرق دادم.

و در آن وقت به شمال امر فرموده، گفتم: «هوه خدای شمالین زمین را به شما داده است تا آن را به تصرف آورید، پس جمیع مردان جنگی شما میباشده، پیش

روی برادران خود، بنیاسرائیل، عبور کنید.

۱۹ لیکن زنان و اطفال و مواشی شما، چونکه میدانم مواشی بسیار دارید، در شهرهای شما که به شما دادم، بمانند.

۲۰ تا خداوند به برادران شما مثل شما آرامی دهد، و ایشان نیز زمینی را که یهوه خدای شما به آن طرف اردن به ایشان میدهد، به تصرف آورند، آنگاه هر یکی

از شما به ملک خود که به شما دادم، برگردید.»

و در آن وقت یوشع را امر فرموده، گفتم: «را آنچه یهوه، خدای شما، به این دو پادشاه کرده است، چشمان تو دید، پس خداوند با تمامی ممالکی که بسوی

آنها عبور میکنی، چنین خواهد کرد.

۲۲ از ایشان مترسید زیرا که یهوه خدای شماست که برای شما جنگ میکند.»

منع ورود موسی به کنعان

و در آنوقت نزد خداوند استغاثه کرده، گفتم:

«ی خداوند یهوه توبه نشان دادن عظمت و دست قوی خود به بنده ات شروع کرده ای، زیرا که ام خداست در آسمان یاد در زمین که مثل اعمال و جبروت تو میتواند عمل نماید.

۲۵ تمنا اینکه عبور نمایم و زمین نیکورا که به آن طرف اردن است و این کوه نیکو و لبنان را ببینم.»

لیکن خداوند بخاطر شما با من غضبناک شده، مرا اجابت ننمود و خداوند مرا گفت: «و را کافی است. بار دیگر درباره این امر با من سخن مگو. ۲۷ به قله فسجه برآی و چشمان خود را به طرف مغرب و شمال و جنوب و مشرق بلند کرده، به چشمان خود ببین، زیرا که از این اردن نخواهی گذشت. ۲۸ اما یوشع را امر فرموده، او را دلبر و قوی گردان، زیرا که او پیش این قوم عبور نموده، زمینی را که تو خواهی دید، برای ایشان تقسیم خواهد نمود.» پس در دره، در برابر بیت فغور توقف نمودیم.

فرمان اطاعت

پس الانای اسرائیل، فریاض و احکامی را که من به شما تعلیم میدهم تا آنها را بجا آورید بشنوید، تا زنده بمانید و داخل شده، زمینی را که یهوه، خدای پدران شما، به شما می دهد به تصرف آورید.

۲ بر کلامی که من به شما امر میفرمایم چیزی میفزاید و چیزی از آن کم ننماید، تا او امر یهوه خدای خود را که به شما امر میفرماید، نگاه دارید.

۳ چشمان شما آنچه را خداوند در بعل فغور کرد دید، زیرا که پیروی بعل فغور کرد، یهوه خدای تو، او را از میان تو هلاک ساخت.

۴ اما جمیع شما که به یهوه خدای خود ملصق شدید، امر و زنده ماندید.

اینک چنانکه یهوه، خدایم، مرا امر فرموده است، فریاض و احکام به شما تعلیم نمودم، تا در زمینی که شما داخل آن شده، به تصرف میآورید، چنان عمل نمایید.

۶ پس آنها را نگاه داشته، بجا آورید زیرا که این حکمت و فطانت شماست، در نظر قومهایی که چون این فریاض را بشنوند، خواهند گفت: «راینه این طایفهای بزرگ، قوم حکیم، و فطانت پیشباند.»

زیرا کدام قوم بزرگ است که خدا نزدیک ایشان باشد چنانکه یهوه، خدای ما است، در هر وقت که نزد او دعای میکنیم؟

و کدام طایفه بزرگ است که فریاض و احکام عادلای مثل تمام این شریعتی که من امر و زپیش شما میگذازم، دارند؟

لیکن احتراز نما و خویشتن را بسیار متوجه باش، مباد این چیزهایی را که چشمانت دیده است فراموش کنی و مباد اینها در تمامی ایام عمرت از دل تو محو شود، بلکه آنها را به پسران و پسران پسران تعلیم ده.

۱۰ در روزی که در حضور یهوه خدای خود در حوریب ایستاده بودی و خداوند به من گفت: «و مرا نزد من جمع کن تا کلمات خود را به ایشان بشنوام، تا بیا آموزشند که در تمامی روزهایی که بر روی زمین زنده باشند از من بترسند، و پسران خود را تعلیم دهند.»

و شما نزدیک آمده، زیر کوه ایستادید، و کوه تابه وسط آسمان به آتش و تاریکی و ابرها و ظلمت غلیظ میساخت.

۱۲ و خداوند با شما از میان آتش متکلم شد، و شما آواز کلمات را شنیدید، لیکن صورتی ندیدید، بلکه فقط آواز را شنیدید.

۱۳ و عهد خود را که شمارا به نگاه داشتن آن مامور فرمود، برای شما بیان کرد، یعنی ده کلمه را و آنها را بر دل لوح سنگ نوشت.

۱۴ و خداوند مرا در آنوقت امر فرمود که فریاض و احکام را به شما تعلیم دهم، تا آنها را در زمینی که برای تصرفش به آن عبور میکنید، بجا آورید.

منع بتپرستی

پس خویشتن را بسیار متوجه باشید، زیرا در روزی که خداوند با شما در حوریب از میان آتش تکلم مینمود، هیچ صورتی ندیدید.

۱۶ مباد افسوس شوید و برای خود صورت تراشیده، یا تمثال هر شکلی از شبیه ذکور یا اناث بسازید.

۱۷ یا شبیه هر بهیمهای که بر روی زمین است، یا شبیه هر مرغ بالدار که در آسمان میپرد.

۱۸ یا شبیه هر خزندهای بر زمین یا شبیه هر ماهیای که در آبهای زیر زمین است.

۱۹ و مباد اچشمان خود را بسوی آسمان بلند کنی، و آفتاب و ماه و ستارگان و جمیع جنود آسمان را دیده، فریفته شوی و سجده کرده، آنها را که یهوه خدایت برای تمامی قومهایی که زیر تمام آسمانند، تقسیم کرده است، عبادت نمایی.

۲۰ لیکن خداوند شمارا گرفته، از کوره آهن از مصر بیرون آورد تا برای او قوم میراث باشید، چنانکه امروز هستید.

و خداوند بخاطر شما بر من غضبناک شده، قسم خورد که از اردن عبور نکنم و به آن زمین نیکو که یهوه خدایت به تو برای ملکیت میدهد، داخل نشوم.

۲۲ بلکه من در این زمین خواهم مرد و از اردن عبور نخواهم کرد، لیکن شما عبور خواهید کرد، و آن زمین نیکو را به تصرف خواهید آورد.

۲۳ پس احتیاط نمائید، مباد عهد یهوه، خدای خود را که با شما بسته است فراموش نمایید، و صورت تراشیده یا شبیه هر چیزی که یهوه خدایت به تو نهی کرده است، برای خود بسازی.

۲۴ زیرا که یهوه خدایت آتش سوزنده و خدای غیور است.

چون پسران و پسران پسران را تولید نموده، و در زمین مدتی ساکن باشید، اگر فاسد شده، صورت تراشیده، و شبیه هر چیزی را بسازید و آنچه در نظر یهوه خدای شما بدست بجای آورده، او را غضبناک سازید، آسمان و زمین را امروز بر شما شاهد میآورم که از آن زمینی که برای تصرف آن از اردن بسوی آن عبور می کنید البته هلاک خواهید شد. و روزهای خود را در آن طویل نخواهید ساخت، بلکه بالکل هلاک خواهید شد.

۲۷ و خداوند شمارا در میان قوم پراکنده خواهد نمود، و شما در میان طوایفی که خداوند شمارا به آنجا میبرد، قلیل العدد خواهید ماند.
 ۲۸ و در آنجا خدایان ساخته شده دست انسان از چوپ و سنگ را عبادت خواهید کرد، که نمی بینند و نمی شنوند و نمی خوردند و نمی بویند.
 ۲۹ لیکن اگر از آنجا یهوه خدای خود را بطلبی، او را خواهی یافت. بشرطی که او را به تمامی دل و به تمامی جان خود تفحص نمایی.
 ۳۰ چون در تنگی گرفتار شوی، و جمیع این وقایع بر تو عارض شود، در ایام آخر بسوی یهوه خدای خود برگشته، آواز او را خواهی شنید.
 ۳۱ زیرا که یهوه خدای تو خدای رحیم است، تو را ترک نخواهد کرد و تو را هلاک نخواهد نمود، و عهد پدرانت را که برای ایشان قسم خورده بود، فراموش نخواهد کرد.

زیرا که از ایام پیشین که قبل از تو بوده است از روزی که خدا آدم را بر زمین آفرید، و از یک نگاره آسمان تا به نگاره دیگر پیرس که آیا مثل این امر عظیم واقع شده یا مثل این شنیده شده است؟

آیا قومی هرگز آواز خدا را که از میان آتش متکلم شود، شنیده باشند و زنده بمانند، چنانکه تو شنیدی؟
 و آیا خدا عزیمت کرد که برود و قومی برای خود از میان قوم دیگر بگیرد تا بجز بهها و آیات و معجزات و جنگ و دست قوی و بازوی دراز شده و ترسهای عظیم، موافق هر آنچه یهوه خدای شما برای شما در مصر در نظر شما بعمل آورد؟

این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست.
 ۳۶ از آسمان آواز خود را به تو شنوید تا تو را تادیب نماید، و بر زمین آتش عظیم خود را به تو نشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی.
 ۳۷ و از این جهت که پدران تو را دوست داشته، ذریت ایشان را بعد از ایشان برگزیده بود، تو را به حضرت خود با قوت عظیم از مصر بیرون آورد.
 ۳۸ تا امتهای بزرگتر و عظیم تر از تو را پیش روی تو بیرون نماید و تو را در آورده، زمین ایشان را برای ملکیت به تو دهد، چنانکه امر و زنده شده است.
 ۳۹ لهذا امر و زبدان و در دل خود نگاه دار که یهوه خداست، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست.
 ۴۰ و فریض و او امر او را که من امر و زبه تو امر میفرمایم نگاه دار، تا تو را و بعد از تو فرزندان تو را نیکو باشد و تا روزهای خود را بر زمینی که یهوه خدایت به تو میدهد تا به ابد طویل نمایی.

شهرهای ملجا

آنگاه موسی سه شهر به آن طرف اردن بسوی مشرق آفتاب جدا کرد.
 ۴۲ تا قاتلی که همسایه خود را نادانسته کشته باشد و پیشتر با وی بغض نداشته به آنها فرار کند، و به یکی از این شهرها فرار کرده، زنده ماند.
 ۴۳ یعنی باصر در بیابان، در زمین همواری به جهت رو بینیان، و راموت در جلعاد به جهت جادیان، و جولان در باشان به جهت منسیان.
 شریعت

و این است شریعتی که موسی پیش روی بنی اسرائیل نهاد.
 ۴۵ این است شهادت و فریض و احکامی که موسی به بنی اسرائیل گفت، وقتی که ایشان از مصر بیرون آمدند.
 ۴۶ به آن طرف اردن در دره مقابل بیت فغور در زمین سیحون، ملک اموریان که در حشوبن ساکن بود، و موسی و بنی اسرائیل چون از مصر بیرون آمده بودند او را مغلوب ساختند.

۴۷ و زمین او را از زمین عوج ملک باشان را، دو ملک اموریانی که به آن طرف اردن بسوی مشرق آفتاب بودند، به تصرف آوردند.
 ۴۸ از عروعر که بر نگاره وادی ارنون است تا جبل سیئون که حرمون باشد.
 ۴۹ و تمامی عر به به آن طرف اردن بسوی مشرق تا دریای عر به زبرد امه های فسجه.

ده فرمان

و موسی تمامی بنی اسرائیل را خوانده، به ایشان گفت: ای اسرائیل فریض و احکامی را که من امر و زبه گوش شما میگویم بشنوید، تا آنها را یاد گرفته، متوجه باشید که آنها را بجا آورید.
 ۲ یهوه خدای ما با ما در حوریب عهد بست.
 ۳ خداوند این عهد را با پدران ما بست، بلکه با ما که جمیع امر و زدر اینجاست هستیم.

۴ خداوند در کوه از میان آتش با شمار و پرو متکلم شد.

۵) ن در آن وقت میان خداوند و شما ایستاده بودم، تا کلام خداوند را برای شما بیان کنم، زیرا که شما به سبب آتش میترسیدید و به فراز کوه بر نیامدید (و گفت:

«ن هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم.

۷ تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند.

«ه جهت خود صورت ترا شنیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان، یا از آنچه پایین در زمین، یا از آنچه در آبهای زیر زمین است مساز.

۹ آنها را سجده و عبادت منما. زیرا من که یهوه خدای تو هستم، خدای غیورم، و نگاه پدران را بر پسران تابشت سوم و چهارم از آنانی که مرادشمن دارند، میرسانم.

۱۰ و رحمت می کنم تا هزار پشت بر آنانی که مرادوست دارند و احکام مرا نگاه دارند.

«ام یهوه خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به باطل برد، بیگانه نخواهد شمرد.

«و نسبت را نگاه دار و آن را تقدیس نما، چنانکه یهوه خدایت به تو امر فرموده است.

۱۳ شش روز مشغول باش و هر کار خود را بکن.

۱۴ ا ما روز هفتمین سبت یهوه خدای تو است، در آن هیچ کاری مکن، تو و پسر و دخترت و غلامت و کنیزت و گاوت و الاغت و همه بهایمت و مهمانت که در اندرون دروازه های تو باشد، تا غلامت و کنیزت مثل تو آرام گیرند.

۱۵ و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی، و یهوه خدایت تو را به دست قوی و بازوی دراز از آنجا بیرون آورد، بنابراین یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است که روز سبت را نگاه داری.

«درو ما در خود را حرمت دار، چنانکه یهوه خدایت تو را امر فرموده است، تا روزهایت دراز شود و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تومی بخشید، نیکویی باشد.

«تل مکن.

۱۸ و زنا مکن.

۱۹ و دزدی مکن.

۲۰ و بر همسایه خود شهادت دروغ مده.

۲۱ و بر زن همسایه ات طمع موز، و به خانه همسایه ات و به مزرعه او و به غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هر چه از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.»

این سخنان را خداوند به تمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و ظلمت غلیظ به آواز بلند گفت، و بر آنها چیزی نیفزود و آنها را برد و لوح سنگ نوشته، به من داد.

۲۳ و چون شما آن آواز را از میان تاریکی شنیدید، و کوه به آتش میسوخت، شما با جمیع روسای اسباط و مشایخ خود نزد من آمده،

گفتید: اینک یهوه، خدای ما، جلال و عظمت خود را بر ما ظاهر کرده است، و آواز او را از میان آتش شنیدیم، پس امر وز دیدیم که خدا با انسان سخن میگوید و زنده است.

۲۵ و اما الان چرا میمیریم زیرا که این آتش عظیم ما را خواهد سوخت، اگر آواز یهوه خدای خود را دیگر بشنویم، خواهیم مرد.

۲۶ زیرا از تمامی بشر کیست که مثل ما آواز خدای حی را که از میان آتش سخن گوید، بشنود و زنده ماند؟

تو نزدیک برو و هر آنچه یهوه خدای ما بگوید، بشنو و هر آنچه یهوه خدای ما به تو بگوید برای ما بیان کن، پس خواهیم شنید و به عمل خواهیم آورد.

و خداوند آواز سخنان شما را که به من گفتید شنید، و خداوند مرا گفت: «و از سخنان این قوم را که به تو گفتند، شنیدم، هر چه گفتند نیکو گفتند.

۲۹ کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من میترسیدند، و تمامی او امر مرا در هر وقت بجای آوردند، تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد.

۳۰ برو و ایشان را بگو به خیمه های خود برگردید.

۳۱ و اما تو در اینجا پیش من بایست، تا جمیع او امر و فریض و احکامی را که میباید به ایشان تعلیم دهی به تو بگویم، و آنها را در زمینی که من به ایشان میدهم تا در آن تصرف نمایند، بجا آورند.»

«س توجه نمایند تا آنچه یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، به عمل آورید، و به راست و چپ انحراف ننمایید.

۳۳ در تمامی آن طریقی که یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، سلوک نمائید، تا برای شما نیکو باشد و ایام خود را در زمینی که به تصرف خواهید آورد، طویل نمائید.

محبت و اطاعت خداوند

و این است او امر و فریض و احکامی که یهوه، خدای شما، امر فرمود که به شما تعلیم داده شود، تا آنها را در زمینی که شما بسوی آن برای تصرف عبور میکنید، بجا آورید.

۲ و تا از یهوه خدای خود ترسان شده، جمیع فریض و اوامر او را که من به شما امر میفرمایم نگاه داری، تو و پسر و پسر پسر تو، در تمامی ایام عمرت و تا عمر تو دراز شود.

۳ پسای اسرائیل بشنو، و به عمل نمودن آن متوجه باش، تا برای تونیکو باشد، و بسیار افزوده شوی در زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت تو را وعده داده است.

ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است.

۵ پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما.

۶ و این سخنانی که من امر و ز تو را امر میفرمایم، بردل تو باشد.

۷ و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما، و حین نشستنت در خانه، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما.

۸ و آنها را بردست خود برای علامت بند، و در میان چشمانت عصابه باشد.

۹ و آنها را بر باهوهای در خانه ات و بر دروازه هایت بنویس.

و چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای پدرانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد که به تو بدهد، در آورد، به شهرهای بزرگ و خوشنمایی که تو بنا کردی،

و به خانه های پرازهر چیز نیکو که پر نکردی، و حوضهای کنده شده های که نکندهای، و تاکستانها و باغهای زیتونی که غرس نمودهای، و از آنها خورده، سیر شدی.

۱۲ آنگاه با حذر باش مبادا خداوند را که تو را از زمین مصر، از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی.

۱۳ از یهوه خدای خود بترس و او را عبادت نما و به نام او قسم بخور.

۱۴ خدایان دیگر از خدایان طوایفی که به اطراف تومی باشند، پیروی منمائید.

۱۵ زیرا یهوه خدای تو در میان تو خدای غیور است، مبادا غضب یهوه، خدایت، بر تو افروخته شود، و تو را از روی زمین هلاک سازد.

یهوه خدای خود را میازمائید، چنانکه او را در مسالز مودید.

۱۷ توجه نمائید تا او امر یهوه خدای خود را و شهادت و فریض او را که به شما امر فرموده است، نگاه دارید.

۱۸ آنچه در نظر خداوند راست و نیکوست، به عمل آور تا برای تونیکو شود، و داخل شده آن زمین نیکورا که خداوند برای پدرانت قسم خورد به تصرف آوری.

۱۹ و تا جمیع دشمنانت را از حضورت اخراج نمائید، چنانکه خداوند گفته است.

چون پسر تو در ایام آینده از تو سوال نموده، گوید که مراد از این شهادت و فریض و احکامی که یهوه خدای ما به شما امر فرموده است، چیست؟

پس به پسر خود بگو: مادر مصر غلام فرعون بودیم، و خداوند ما را از مصر بادت قوی بیرون آورد.

۲۲ و خداوند آیات و معجزات عظیم و ردیای بر مصر و فرعون و تمامی اهل خانه او در نظر ما ظاهر ساخت.

۲۳ و ما را از آنجا بیرون آورد تا ما را به زمینی که برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، در آورد.

۲۴ و خداوند ما را مورد داشت که تمام این فریض را بجا آورده، از یهوه خدای خود بترسیم، تا برای ما همیشه نیکو باشد و ما را زنده نگاه دارد، چنانکه تا امر وز شده است.

۲۵ و برای ما عدالت خواهد بود که متوجه شویم که جمیع این اوامر را به حضور یهوه خدای خود بجا آوریم، چنانکه ما را امر فرموده است.

تصرف امتها

چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای تصرفش به آنجا میروی در آورد، و امتهای بسیار را که حتیان و جرجاشیان و اموریان و کنعانیان و فرزندان و حویان و بیوسیان، هفت امت بزرگتر و عظیم تر از تو باشند، از پیش تو اخراج نمائید.

- ۲ و چون یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم نماید، و تو ایشان را مغلوب سازی، آنگاه ایشان را بالکل هلاک کن، و با ایشان عهد مبند و بر ایشان ترحم منما.
- ۳ و با ایشان مصاهرت منما؛ دختر خود را به پسر ایشان مده، و دختر ایشان را برای پسر خود مگیر.
- ۴ زیرا که اولاد تو را از متابعت من بر خواهند گردانید، تا خدایان غیر را عبادت نمایند، و غضب خداوند بر شما فروخته شده، شمار از بزدی هلاک خواهد ساخت.
- ۵ بلکه با ایشان چنین عمل نمائید؛ مذبحهای ایشان را منهدم سازید، و تمثالهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمائید، و بتهای تراشیده ایشان را به آتش بسوزانید.
- ۶ زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی. یهوه خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع قومهایی که بر روی زمینند، قوم مخصوص برای خود او باشی.
- خداوند دل خود را با شما نبست و شمارا برنگزید از این سبب که از سایر قوما کثیر تر بودید، زیرا که شما از همه قوما قلیتر بودید.
- ۸ لیکن از این جهت که خداوند شمارا دوست میداشت، و میخواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود، بجا آورد، پس خداوند شمارا بادست قوی بیرون آورد، و از خانه بندگی از دست فرعون، پادشاه مصر، فدیهداد.
- ۹ پس بدان که یهوه، خدای تو، اوست خدا، خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که او را دوست میدارند و او را امر او را بجا میآورند تا هز ازیشت نگاه میدارد.
- ۱۰ و آنانی را که او را دشمن دارند، بر روی ایشان مکافات رسانیده، ایشان را هلاک میسازد. و به هر که او را دشمن دارد، تاخیر نموده، او را بر رویش مکافات خواهد رسانید.
- ۱۱ پس او امر و فریاض و احکامی را که من امروز به جهت عمل نمودن به تو امر میفرمایم نگاه دار.
- پس اگر این احکام را بشنوید و آنها را نگاه داشته، بجا آورد، آنگاه یهوه خدایت عهد و رحمت را که برای پدرانت قسم خورده است، با تو نگاه خواهد داشت.
- ۱۳ و تو را دوست داشته، برکت خواهد داد، و خواهد افزود، و میوه بطن تو و میوه زمین تو را و غله و شیر و و روغن تو را و نتاج رمه تو را و بچه های گله تو را، در زمینی که برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد، برکت خواهد داد.
- ۱۴ از همه قوما مبارک تر خواهی شد، و در میان شما و میاهیم شما، نریاماده، نازاد نخواهد بود.
- ۱۵ و خداوند هر بیماری را از تو دور خواهد کرد، و هیچکدام از مرضهای بدمصر را که میدانی، بر تو عارض نخواهد گردانید، بلکه بر تمامی دشمنانت آنها را خواهد آورد.
- ۱۶ و تمامی قومها را که یهوه بدست تو تسلیم میکند هلاک ساخته، چشم تو بر آنها ترحم ننماید، و خدایان ایشان را عبادت منما، مباد ابرای تو دام باشد. و اگر در دلت گویی که این قوما از من زیاد هاند، چگونه تو انم ایشان را اخراج نمائیم؟ از ایشان مترس بلکه آنچه را یهوه خدایت با فرعون و جمیع مصریان کرد، نیکو بیاد آور.
- ۱۹ یعنی تجربه های عظیمی را که چشمانت دیده است، و آیات و معجزات و دست قوی و بازوی دراز را که یهوه، خدایت، تو را به آنها بیرون آورد. پس یهوه، خدایت، با همه قومهایی که از آنها می ترسی، چنین خواهد کرد.
- ۲۰ و یهوه خدایت نیز زنبور هادر میان ایشان خواهد فرستاد، تا باقی ماندگان و پنهان شدگان ایشان از حضور تو هلاک شوند.
- ۲۱ از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که در میان توست، خدای عظیم و مهیب است.
- ۲۲ و یهوه، خدایت، این قومها را از حضور تو به تدریج اخراج خواهد نمود، ایشان را بزدی نمی توانی تلف نمایی مباد او حوش صحرا بر تو زیاد شوند.
- ۲۳ لیکن یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم خواهد کرد، و ایشان را به اضطراب عظیمی پریشان خواهد نمود تا هلاک شوند.
- ۲۴ و ملوک ایشان را بدست تو تسلیم خواهد نمود، تا نام ایشان را از زیر آسمان محو سازی، و کسی یاری مقاومت با تو نخواهد داشت تا ایشان را هلاک سازی.
- ۲۵ و تمثالهای خدایان ایشان را به آتش بسوزانید، به نقره و طلائی که بر آنهاست، طمع مورز، و برای خود مگیر، مباد از آنها به دام گرفتار شوی، چونکه نزد یهوه، خدای تو، مکروه است.
- ۲۶ و چیز مکروه را به خانه خود میاور، مباد مثل آن حرام شوی، از آن نهایت نفرت و کراهت دار چونکه حرام است.

- تمامی اوامری را که من امروزه شما امری فرمایم، حفظ داشته، بجا آورید، تا زنده مانده، زیاد شوید، و به زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورده بود، داخل شده، در آن تصرف نمایم.
- ۲ و بیاد آور تمامی راه را که یهوه، خدایت، تو را این چهل سال در بیابان رهبری نمود تا تو را ذلیل ساخته، بیازماید، و آنچه را که در دل تو است بدانند، که آیا او امر او را نگاه خواهی داشت یا نه.
- ۳ و او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و من رابه تو خورانید که نه تو آن را می دانستی و نه پدرانت میدانستند، تا تو را بیاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست میکند بلکه به هر کلهای که از دهان خداوند صادر شود، انسان زنده میشود.
- ۴ در این چهل سال لباس تو در برت مندرس نشد، و پای تو آماس نکرد.
- ۵ پس در دل خود فکر کن که بطوری که پدر، پسر خود را تادیب مینماید، یهوه خدایت تو را تادیب کرده است.
- ۶ و او امر یهوه خدای خود را نگاه داشته، در طریقهای او سلوک نما و از او ترس.
- ۷ زیرا که یهوه خدایت تو رابه زمین نیکو درمی آورد؛ زمین پر از نهرهای آب و از چشمهها و دریاچهها که از درهها و کوهها جاری میشود.
- ۸ زمینی که پر از گندم و جو و مو و انجیر و انار باشد، زمینی که پر از زیتون زیت و عسل است.
- ۹ زمینی که در آن نان رابه تنگی نخواهی خورد، و در آن محتاج به هیچ چیز نخواهی شد، زمینی که سنگهایش آهن است، و از کوههایش مس خواهی کند.
- ۱۰ و خورده، سیر خواهی شد، و یهوه خدای خود رابه جهت زمین نیکو که به تو داده است، متبارک خواهی خواند.
- پس با حذر باش، مباد یهوه خدای خود را فراموش کنی و او امر و احکام و فرایض او را که من امروزه تو امر میفرمایم، نگاه نداری.
- ۱۲ مباد اخورده، سیر شوی، و خانههای نیکو بنا کرده، در آن ساکن شوی.
- ۱۳ و رمه و گله تو زیاد شود، و نقره و طلا برای تو افزون شود، و ما مملک تو افزوده گردد.
- ۱۴ و دل تو مغرور شده، یهوه خدای خود را که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی.
- ۱۵ که تو را در بیابان بزرگ و خوفناک که در آن مارهای آتشین و عقربها و زمین تشنه بیاب بود، رهبری نمود، که برای تو آب از سنگ خارا بیرون آورد.
- ۱۶ که تو را در بیابان من را خورانید که پدرانت آن را ندانسته بودند، تا تو را ذلیل سازد و تو را بیازماید و بر تو در آخرت احسان نماید.
- ۱۷ مباد در دل خود بگویی که قوت من و توانایی دست من، این توانگری را از برایم پیدا کرده است.
- ۱۸ بلکه یهوه خدای خود را بیاد آور، زیرا اوست که به توقوت میدهد تا توانگری پیدائمی، تا عهد خود را که برای پدرانت قسم خورده بود، استوار بدارد، چنانکه امروز شده است.
- ۱۹ و اگر یهوه خدای خود را فراموش کنی و پیروی خدایان دیگر نموده، آنها را عبادت و سجده نمایی، امروز بر شما شهادت میدهم که البته هلاک خواهید شد.
- ۲۰ مثل قومهایی که خداوند پیش روی تو هلاک میسازد، شما همچنین هلاک خواهید شد از این جهت که قول یهوه خدای خود را نشنیدید.
- ای اسرائیل بشنو. تو امر و زار زار دن عبور می کنی، تا داخل شده، قومهایی را که از تو عظیم تر و قوی تر اند، و شهرهای بزرگ را که تا به فلک حصار دار است، به تصرف آوری،
- یعنی قوم عظیم و بلند قد بنی عناق را که می شناسی و شنیده های که گفته اند کیست که یارای مقاومت با بنی عناق داشته باشد.
- ۳ پس امر و زیدان که یهوه، خدایت، اوست که پیش روی تو مثل آتش سوزنده عبور میکند، و او ایشان را هلاک خواهد کرد، و پیش روی تو ذلیل خواهد ساخت، پس ایشان را اخراج نموده، بزودی هلاک خواهی نمود، چنانکه خداوند به تو گفته است.
- پس چون یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج نماید، در دل خود فکر مکن و مگو که به سبب عدالت من، خداوند مرا به این زمین در آورد تا آن رابه تصرف آورم، بلکه به سبب شرارت این امته، خداوند ایشان را از حضور تو اخراج مینماید.
- ۵ نه به سبب عدالت خود و نه به سبب راستی دل خویش داخل زمین ایشان برای تصرفش میشوی، بلکه به سبب شرارت این امته، یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج مینماید، و تا آنکه کلامی را که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده بود، استوار نماید.
- پس بدان که یهوه، خدایت، این زمین نیکو را به سبب عدالت توبه تو نمی دهد تا در آن تصرف نمایی، زیرا که قومی گردن کش هستی.
- ۷ پس بیاد آور و فراموش مکن که چگونه خشم یهوه خدای خود را در بیابان جنبش دادی و از روزی که از زمین مصر بیرون آمدی تا به اینجا رسیدی به خداوند عاصی میشدید.

- و در حوریب خشم خداوند را جنبش دادید، و خداوند بر شما غضبناک شد تا شمارا هلاک نماید.
- ۹ هنگامی که من به کوه برآمدم تا لوحهای سنگ یعنی لوحهای عهدی را که خداوند با شما بست، بگیرم، آنگاه چهل روز و چهل شب در کوه ماندم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم.
- ۱۰ و خداوند دو لوح سنگ مکتوب شده به انگشت خدا را به من داد و بر آنها موافق تمامی سخنانی که خداوند در کوه از میان آتش در روز اجتماع به شما گفته بود، نوشته شد.
- ۱۱ و واقع شد بعد از انقضای چهل روز و چهل شب که خداوند این دو لوح سنگ یعنی لوحهای عهد را به من داد، و خداوند مرا گفت: «رخاسته، از اینجا به زودی فرود شو زیرا قوم تو که از مصر بیرون آوردی فاسد شده اند، و از طریق که ایشان را امر فرمودم به زودی انحراف ورزیده، بتی ریخته شده برای خود ساختند.»
- و خداوند مرا خطاب کرده، گفت: «این قوم را دیدم و اینک قوم گردن کش هستند.
- ۱۴ مرا و گذارتا ایشان را هلاک سازم و نام ایشان را از زیر آسمان محو کنم و از تو قومی قوی تر و کثیر تر از ایشان بوجود آورم.»
- پس برگشته، از کوه فرود آمدم و کوه به آتش میسخت و دو لوح عهد در دست من بود.
- ۱۶ و نگاه کرده، دیدم که به یهوه خدای خود گناه ورزیده، گوسالهای ریخته شده برای خود ساخته و از طریق که خداوند به شما امر فرموده بود، به زودی برگشته بودید.
- ۱۷ پس دو لوح را گرفتم و آنها را از دست خود انداخته، در نظر شما شکستم.
- ۱۸ و مثل دفعه اول، چهل روز و چهل شب به حضور خداوند به روی در افتادم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم، به سبب همه گناهان شما که کرده و کار ناشایسته که در نظر خداوند عمل نموده، خشم او را به هیجان آوردید.
- ۱۹ زیرا که از غضب و حدت خشمی که خداوند بر شما نموده بود تا شمارا هلاک سازد، میترسیدم، و خداوند آن مرتبه نیز مرا اجابت نمود.
- ۲۰ و خداوند بر هارون بسیا غضبناک شده بود تا او را هلاک سازد، و برای هارون نیز در آن وقت دعا کردم.
- ۲۱ و اما گناه شما یعنی گوسالهای را که ساخته بودید، گرفتم و آن را به آتش سوزانیدم و آن را خرد کرده، نیکو ساییدم تا مثل غبار نرم شد، و غبارش را به نهری که از کوه جاری بود، پاشیدم.
- و در تعبیره و مساو کبروت هتاوه خشم خداوند را به هیجان آوردید.
- ۲۳ و وقتی که خداوند شمارا از قادش بر نیع فرستاده، گفت: بروید و در زمینی که به شما داده ام تصرف نمایید، از قول یهوه خدای خود عاصی شدید و به او ایمان نیارورده، آواز او را نشنیدید.
- ۲۴ از روزی که شمارا شناختم به خداوند عصیان ورزید هاید.
- پس به حضور خداوند به روی در افتادم در آن چهل روز و چهل شب که افتاده بودم، از این جهت که خداوند گفته بود که شمارا هلاک سازد.
- ۲۶ و نزد خداوند استعدا نموده، گفتم: «ی خداوند یهوه، قوم خود و میراث خود را که به عظمت خود فدیة دادی و به دست قوی از مصر بیرون آوردی، هلاک مساز.
- ۲۷ بندگان خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را بیاد آور، و بر سخت دلی این قوم و شرارت و نگاه ایشان نظر منما.
- ۲۸ مباد اهل زمینی که ما را از آن بیرون آوردی، بگویند چونکه خداوند نتوانست ایشان را به زمینی که به ایشان وعده داده بود در آورد، و چونکه ایشان را دشمن میداشت، از این جهت ایشان را بیرون آورد تا در بیابان هلاک سازد.
- ۲۹ لیکن ایشان قوم تو و میراث تو هستند که به قوت عظیم خود و به بازوی افراشته خویش بیرون آوردی.»

دولوح جدید

- و در آن وقت خداوند به من گفت: «لوح سنگ موافق اولیه برای خود بتراش، و نزد من به کوه برآی، و تا بوقتی از چوب برای خود بساز.
- ۲ و بر این لوحها کلماتی را که بر لوحهای اولین که شکستی بود، خواهم نوشت، و آنها را در تابوت بگذار.»
- پس تا بوقتی از چوب سنط ساختم، و دو لوح سنگ موافق اولین تراشیدم، و آن دو لوح را در دست داشتم، به کوه برآمدم.
- ۴ و بر آن دو لوح موافق کتابت اولین، آن ده کلمه را که خداوند در کوه از میان آتش، در روز اجتماع به شما گفته بود نوشت، و خداوند آنها را به من داد.

۵ پس برگشته، از کوه فرود آمدم، و لوحهارادرتابوتی که ساخته بودم گذاشتم، و در آنجا هست، چنانکه خداوند مرا امر فرموده بود.
 (بنیاسرائیل از بیروت بنی یعقوبان به موسیره کوچ کردند، و در آنجا هارون مردود را آنجا دفن شد. و پسرش العازار در جایش به کهانت پرداخت.
 ۷ و از آنجا به جدجوده کوچ کردند، و از جدجوده به یطبات که زمین نهرهای آب است.
 ۸ در آنوقت خداوند سبط لاوی را جدا کرد، تا تابوت عهد خداوند را بردارند، و به حضور خداوند ایستاده، او را خدمت نمایند، و به نام او برکت دهند، چنانکه تا امروز است.

۹ بنابراین لاوی را در میان برادرانش نصیب و میراثی نیست؛ خداوند میراث وی است، چنانکه یهوه خدایت به وی گفته بود.)
 و من در کوه مثل روزهای اولین، چهل روز و چهل شب توقف نمودم، و در آن دفعه نیز خداوند مرا اجابت نمود، و خداوند نخواست تو را هلاک سازد.
 ۱۱ و خداوند مرا گفت: «رخیز و پیش روی این قوم روانه شو تا به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم داخل شده، آن را به

تصرف آورند.» ترس خداوند

پس الانای اسرائیل، یهوه خدایت از توجه مینخواهد، جز اینکه از یهوه خدایت بترسی و در همه طریقهایش سلوک نمایی، و او را دوست بداری و یهوه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایی.

۱۳ و او امر خداوند و فریض او را که من امر و زورت را برای خیریت امر میفرمایم، نگاه داری.
 ۱۴ اینک فلک و فلک الافلاک از آن یهوه خدای توست، و زمین و هر آنچه در آن است.
 ۱۵ لیکن خداوند به پدران تو رغبت داشته، ایشان را محبت مینمود، و بعد از ایشان ذریت ایشان، یعنی شمار از همه قومها برگزید، چنانکه امر و زنده است.
 ۱۶ پس غلغه دلهای خود را محنتون سازید، و دیگر گردن کشتی منماید.
 ۱۷ زیرا که یهوه خدای شما خدای خدایان و رب الارباب، و خدای عظیم و جبار و مهیب است، که طرفداری ندارد و رشوه نمی گیرد.
 ۱۸ یتیمان و بیوه زنان را دوست میبندد، و غریبان را دوست داشته، خوراکی و پوشاک به ایشان میدهد.
 ۱۹ پس غریبان را دوست دارید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید.
 ۲۰ از یهوه خدای خود بترس، و او را عبادت نما و به او ملصق شو و به نام او قسم بخور.
 ۲۱ او نفر توست و او خدای توست که برای تو این اعمال عظیم و مهیبی که چشمانت دیده بجای آورده است.
 ۲۲ پدران تو با هفتاد نفر به مصر فرود شدند و الان یهوه خدایت، تو را مثل ستارگان آسمان کثیر ساخته است.

خدا را دوست بدار

پس یهوه خدای خود را دوست بدار، و ودیعت و فریض و احکام او را در همه وقت نگاهدار.
 ۲ و امر و بزبانید، زیرا که به پسران شما سخن نمی گویم که ندانستند، و تا دیب یهوه خدای شما را ندید هاند، و نه عظمت و دست قوی و بازوی افراشته او را.
 ۳ و آیات و اعمال او را که در میان مصر، به فرعون، پادشاه مصر، و به تمامی زمین او بظهور آورد.
 ۴ و آنچه را که به لشکر مصریان، به اسبها و به اربابهای ایشان کرد، که چگونه آب بحر قلزم را برایشان جاری ساخت، و وقتی که شمارا تعاقب مینمودند، و چگونه خداوند، ایشان را تا به امر و زهلاک ساخت.
 ۵ و آنچه را که برای شما در بیابان کرد تا شما به اینجا رسیدید.
 ۶ و آنچه را که به داتان و ابیرام پسران الیاب بن روبین کرد، که چگونه زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خاندان و خیمه های ایشان را، و هر ذی حیات را که همراه ایشان بود در میان تمامی اسرائیل بلعید.
 ۷ لیکن چشمان شما تمامی اعمال عظیمه خداوند را که کرده بود، دیدند.
 پس جمیع اوامری را که من امر و زورت را میفرمایم نگاه دارید، تا قوی شوید و داخل شده، زمینی را که برای گرفتن آن عبور میکنید، به تصرف آورید.
 ۹ و تا در آن زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که آن را به ایشان و ذریت ایشان بدهد، عمر دراز داشته باشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است.
 ۱۰ زیرا زمینی که تو برای گرفتن آن داخل میشوی، مثل زمین مصر که از آن بیرون آمدی نیست، که در آن تخم خود را میکاشتی و آن را مثل باغ بقول به پای خود سیراب میکردی.

- ۱۱ لیکن زمینی که شما برای گرفتنش به آن عبور میکنید، زمین کوهها و دره هاست که از بارش آسمان آب مینوشد، زمینی است که یهوه خدایت بر آن التفات دارد و چشمان یهوه خدایت از اول سال تا آخر سال پیوسته بر آن است. و چنین خواهد شد که اگر او امری را که من امروز برای شما امر میفرمایم، بشنوید، و یهوه خدای خود را دوست بدارید، و او را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایید،
- ۱۵ آنگاه باران زمین شما یعنی باران اولین و آخرین را در موسم شما بکشید، تا غله و شیر و روغن خود را جمع نمایی.
- ۱۶ و در صحرائی تو برای بهایمت علف خواهم داد تا بخوری و سیر شوی.
- ۱۷ با حذر باشید مبادا دل شما فریفته شود و برگشته، خدایان دیگر را عبادت و سجده نمائید.
- ۱۸ و خوشم خداوند بر شما فروخته شود، تا آسمان را مسدود سازد، و باران نیارد، و زمین محصول خود را ندهد و شما از زمین نیکویی که خداوند به شما میدهد، بزودی هلاک شوید.
- ۱۹ پس این سخن را در دل و جان خود جاد کنید، و آنها را بردستهای خود برای علامت ببندید، و در میان چشمان شما عصابه باشد.
- ۲۰ و آنها را به پسران خود تعلیم دهید، و حین نشستن در خانه خود، و رفتن به راه، و وقت خوابیدن و برخاستن از آنها گفتگو نمائید.
- ۲۱ و آنها را بر باهوهای در خانه خود و بر دروازه های خود بنویسید.
- ۲۲ تا ایام شما و ایام پسران شما بر زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که به ایشان بدهد، کثیر شود، مثل ایام افلاک بر بالای زمین.
- ۲۳ زیرا اگر تمامی این او امر را که من به جهت عمل نمودن به شما امر میفرمایم، نیکو نگاه دارید، تا یهوه خدای خود را دوست دارید، و در تمامی طریقهای او رفتار نموده، به او ملصق شوید، آنگاه خداوند جمیع این امتها را از حضور شما اخراج خواهد نمود، و شما متهای بزرگتر و قویتر از خود را تسخیر خواهید نمود.
- ۲۴ هر جایی که کف پای شما بر آن گذارده شود، از آن شما خواهد بود، از بیابان و لبنان و از نهر، یعنی نهر فرات تا دریای غربی، حدود شما خواهد بود.
- ۲۵ و هیچکس یارای مقاومت با شما نخواهد داشت، زیرا یهوه خدای شما ترس و خوف شمارا بر تمامی زمین که به آن قدم میزنید مستولی خواهد ساخت، چنانکه به شما گفته است.
- اینک من امروز برکت و لعنت پیش شما می گذارم.
- ۲۶ اما برکت، اگر او امر یهوه خدای خود را که من امروز به شما امر میفرمایم، اطاعت نمائید.
- ۲۷ و اما لعنت، اگر او امر یهوه خدای خود را اطاعت ننموده، از طریق من که من امروز به شما امر میفرمایم برگردید، و خدایان غیرا که نشناختناید، پیروی نمائید.
- ۲۸ و واقع خواهد شد که چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که به جهت گرفتنش به آن میروی داخل سازد، آنگاه برکت را بر کوه جرزیم و لعنت را بر کوه ایبال خواهی گذاشت.
- ۲۹ آیا آنها به آن طرف اردن نیستند پشت راه غروب آفتاب، در زمین کنعانیانی که در عر به ساکنند مقابل جلجال نزد بلوطهای موره.
- ۳۰ زیرا که شما از اردن عبور میکنید تا داخل شده، زمینی را که یهوه خدایت به تو میبخشد به تصرف آورید، و آن را خواهید گرفت و در آن ساکن خواهید شد.
- ۳۱ پس متوجه باشید تا جمیع این فریض و احکامی را که من امروز پیش شما می گذارم، به عمل آورید.

تنها محل عبادت

- اینهاست فریض و احکامی که شما در تمامی روزهایی که بر زمین زنده خواهید ماند، میباید متوجه شده، به عمل آرید، در زمینی که یهوه خدای پدرانت به تو داده است، تا در آن تصرف نمایی.
- جمیع اماکن امتهایی را که در آنها خدایان خود را عبادت میکنند و شما آنها را اخراج مینمائید خراب نمائید، خواه بر کوههای بلند خواه بر تلهای خواه زیر هر درخت سبز.
- ۳ مذبحهای ایشان را بشکنید و ستونهای ایشان را خرد کنید، و اشیره های ایشان را به آتش بسوزانید، و بتهای تراشیده شده خدایان ایشان را قطع نمائید، و نامهای ایشان را از آنجا محو سازید.
- ۴ بایهوه خدای خود چنین عمل نمائید.
- ۵ بلکه به مکانی که یهوه خدای شما از جمیع اسباط شما برگزیند تا نام خود را در آنجا بگذارد، یعنی مسکن او را بطلبید و به آنجا بروید.

- ۶ و به آنجا قربانی های سوختنی و ذبایح و عشر های خود، و هدایای افراشتنی دستهای خویش، و نذر ها و نوافل خود و نخست زاده های رمه و گله خویش را ببرد.
- ۷ و در آنجا بحضور یهوه خدای خود بخورید، و شما و اهل خانه شما در هر شغل دست خود که یهوه خدای شما، شما را در آن برکت دهد، شادی نماید. موافق هر آنچه ما امر و زدر اینجا می کنیم، یعنی آنچه در نظر هر کس پسند آید، نکنید.
- ۹ زیرا که هنوز به آرامگاه و نصیبی که یهوه خدای شما، به شما میدهد داخل نشد هاید.
- ۱۰ اما چون از اردن عبور کرده، در زمینی که یهوه، خدای شما، برای شما تقسیم میکند، ساکن شوید، و او شمارا از جمیع دشمنان شما از هر طرف آرامی دهد تا در امنیت سکونت نمایید.
- ۱۱ آنگاه به مکانی که یهوه خدای شما برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد، به آنجا هر چه را که من به شما امر فرمایم بیاورید، از قربانی های سوختنی و ذبایح و عشر های خود، و هدایای افراشتنی دستهای خویش، و همه نذر های بهترین خود که برای خداوند نذر نماید.
- ۱۲ و به حضور یهوه خدای خود شادی نمائید، شما با پسران و دختران و غلامان و کنیزان خود، و لایوانی که درون دروازه های شما باشند، چونکه ایشان را با شما حصای و نصیبی نیست.
- با حذر باش که در هر جایی که می بینی قربانی های سوختنی خود را بگذرانی، بلکه در مکانی که خداوند در یکی از اسباط تو برگزیند در آنجا قربانی های سوختنی خود را بگذرانی، و در آنجا هر چه من به تو امر فرمایم، به عمل آوری. لیکن گوشت را بر حسب تمامی آرزوی دلت، موافق برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، در همه دروازه های ذبح کرده، بخور، اشخاص نجس و طاهر از آن بخورند چنانکه از غزال و آهو می خورند.
- ۱۶ ولی خون را نخور، آن را مثل آب بر زمین بریز.
- ۱۷ عشر غله و شیر و روغن و نخست زاده رمه و گله خود را در دروازه های خود مخور، و نه هیچیک از نذر های خود را که نذر می کنی و از نوافل خود و هدایای افراشتنی دست خود را.
- ۱۸ بلکه آنها را به حضور یهوه خدایت در مکانی که یهوه خدایت برگزیند، بخور، تو و پسران و دختران و غلامان و کنیزان و لایوانی که درون دروازه های تو باشند، و به هر چه دست خود را بر آن بگذاری به حضور یهوه خدایت شادی نما.
- ۱۹ با حذر باش که لایوان را در تمامی روزهایی که در زمین خود باشی، ترک ننمایی.
- چون یهوه، خدایت، حد و دورا بطوری که تو را وعده داده است، وسیع گرداند، و بگویی که گوشت خواهم خورد، زیرا که دل توبه گوشت خوردن مایل است، پس موافق همه آرزوی دلت گوشت را بخور.
- ۲۱ و اگر مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند تا اسم خود را در آن بگذارد از تو دور باشد، آنگاه از رمه و گله خود که خداوند به تو دهد ذبح کن، چنانکه به تو امر فرموده ام و از هر چه دلت بخواهد در دروازه های ذبح بخور.
- ۲۲ چنانکه غزال و آهو خورده شود، آنها را چنین بخور؛ شخص نجس و شخص طاهر از آن برابر بخورند.
- ۲۳ لیکن هوشیار باش که خون را نخوری زیرا خون جان است و جان را با گوشت نخوری.
- ۲۴ آن را نخور، بلکه مثل آب بر زمینش بریز.
- ۲۵ آن را نخور تا برای تو و بعد از تو برای پسران تو نیکو باشد هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است، بجا آوری.
- ۲۶ لیکن موقوفات خود را که داری و نذر های خود را برداشته، به مکانی که خداوند برگزیند، برو.
- ۲۷ و گوشت و خون قربانی های سوختنی خود را بر مذبح یهوه خدایت بگذران و خون ذبایح تو بر مذبح یهوه خدایت ریخته شود و گوشت را بخور. متوجه باش که همه این سخنانی را که من به تو امر میفرمایم بشنوی تا برای تو و بعد از تو برای پسران تو هنگامی که آنچه در نظر یهوه، خدایت، نیکو و راست است بجا آوری تا به ابد نیکو باشد.
- وقتی که یهوه، خدایت، امتهایی را که به جهت گرفتن آنها به آنجا میروی، از حضور تو منقطع سازد، و ایشان را اخراج نموده، در زمین ایشان ساکن شوی.
- ۳۰ آنگاه با حذر باش، مباد بعد از آنکه از حضور تو هلاک شده باشند به دام گرفته شده، ایشان را پیروی نمایی و در باره خدایان ایشان دریافت کرده، بگویی که این امتها خدایان خود را چگونه عبادت کردند تا من نیز چنین کنم.
- ۳۱ با یهوه، خدای خود، چنین عمل ننما، زیرا هر چه را که نزد خداوند مکروه است و از آن نفرت دارد، ایشان برای خدایان خود میگردند، حتی اینکه پسران و دختران خود را نیز برای خدایان خود به آتش میسوزانیدند.

۳۲ هر آنچه من به شما امر میفرمایم متوجه شوید، تا آن را به عمل آورید، چیزی بر آن میفزاید و چیزی از آن کم نکنید.

خدایان دیگر

اگر در میان تونبایی یا بیننده خواب از میان شما برخیزد، و آیت یا معجزه‌های برای شما ظاهر سازد، و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیرا که نمی‌شناسی پیروی نمایم، و آنها را عبادت کنیم، سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که یهوه، خدای شما، شمار امتحان میکند، تا بداند که آیا یهوه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت مینماید؟

یهوه خدای خود را پیروی نماید و از او بترسید، و او امر او را نگاه دارید، و قول او را بشنوید و او را عبادت نموده، به او ملحق شوید. ۵ و آن نبی یا بیننده خواب کشته شود، زیرا که سخنان فتنه انگیز یهوه خدای شما که شمار از زمین مصر بیرون آورد، و تو را از خانه بندگی فدیه داد، گفته است تا تو را از طریق که یهوه خدایت به تو امر فرمود تا با آن سلوک نمایی، منحرف سازد، پس به این طوریدی را از میان خود دور خواهی کرد. و اگر برادرت که پسر مادرت باشد یا پسر یاد ختر تو یا زن هم‌آغوش تو یا رفیق که مثل جان تو باشد، تو را در خفا اغوا کند، و گوید که برویم و خدایان غیرا که تو پدران تو نشناختید عبادت نمایم،

از خدایان امتهایی که به اطراف شما می‌باشند، خواه به تو نزدیک و خواه از تو دور باشند، از اقصای زمین تا اقصای دیگران، او را قبول مکن و او را گوش مده، و چشم تو بروی رحم نکند و بر او شفقت منما و او را پنهان مکن.

۹ البته او را به قتل رسان، دست تو اول به قتل او دراز شود و بعد دست تمامی قوم.

۱۰ و او را به سنگ سنگسار نمائیم، چونکه میخواست تو را از یهوه، خدایت، که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، منحرف سازد.

۱۱ و جمیع اسرائیلیان چون بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر چنین امر زشت را در میان شما تکب نخواهند شد.

اگر در باره یکی از شهرهایی که یهوه خدایت به تو به جهت سکونت میدهد خبریابی،

که بعضی پسران بلعالم از میان تو بیرون رفته، ساکنان شهر خود را منحرف ساخته، گفته اند برویم و خدایان غیرا که نشناختاید، عبادت نمایم،

آنگاه تفحص و تجسس نموده، نیکو استفسار نما. و اینک اگر این امر، صحیح و یقین باشد که این رجاست در میان تو معمول شده است،

البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش و آن را با هر چه در آن است و بهیامش را به دم شمشیر هلاک نما.

۱۶ و همه غنیمت آن را در میان کوچهاش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت به آتش بالکل بسوزان، و آن تا به ابدتلی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد.

۱۷ و از چیزهای حرام شده چیزی به دست نچسبند تا خداوند از شدت خشم خود برگشته، بر تو رحمت و رافت بنماید، و تو را بیفزاید بطوری که برای پدرانت قسم خورده بود.

۱۸ هنگامی که قول یهوه خدای خود را شنیده، و همه او امرش را که من امر و زبه تو امر می‌فرمایم نگاه داشته، آنچه در نظر یهوه خدایت راست است، بعمل آورده باشی.

حلال و حرام

شما پسران یهوه خدای خود هستید، پس برای مردگان، خوبشتر را مجروح ننمایید، و مابین چشمان خود را متراشید.

۲ زیرا تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی، و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امتهایی که بر روی زمینانند به جهت او قوم خاص باشی.

هیچ چیز مکروه نخور.

۴ این است حیواناتی که بخورید: گاو و گوسفند و بز،

و آهو و غزال و گور و بز کوهی و ریم و گاو دشتی و مهات.

۶ و هر حیوان شکافته سم که سم را به دو حصه شکافته دارد و نشخوار کند، آن را از یهوه بخورید.

۷ لیکن از نشخوار کنندگان و شکافتگان سم اینها را نخورید: یعنی شتر و خرگوش و وونک، زیرا که نشخوار میکنند اما شکافته سم نیستند. اینها برای شما نجس‌اند.

۸ و خوک زیرا شکافته سم است، لیکن نشخوار نمی‌کند، این برای شما نجس است. از گوشت آنها نخورید و لا ش آنها را لمس نکنید.

- از همه آنچه در آب است اینهارا بخورید: هر چه پروفلس دارد، آنها را بخورید.
 ۱۰ و هر چه پروفلس ندارد بخورید، برای شما نجس است.
 از همه مرغان طاهر بخورید.
 ۱۲ و این است آنهایی که نخورید: عقاب و استخوان خوار و نسر بحر،
 و لاشخوار و شاهین و کرکس به اجناس آن؛
 و هر غراب به اجناس آن؛
 و شتر مرغ و جغد و مرغ دریایی و باز، به اجناس آن؛
 و بوم و بوتیمار و قاز؛
 و قات و رخم و غواص؛
 و لقلق و کلنگ، به اجناس آن؛ و هدهد و شبیره.
 ۱۹ و همه حشرات بالدار برای شما نجس است؛ خورده نشوند.
 ۲۰ اما از همه مرغان طاهر بخورید.

هیچ میته نخورید؛ به غریبی که درون دروازه‌های تو باشد بده تا بخورد، یا به اجنبی بفروش، زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی و بزغاله رادر شیر مادرش میزند.

دهیک

- عشر تمامی محصولات مزرعه خود را که سال به سال از زمین برآید، البته بده.
 ۲۳ و به حضور یهوه خدایت در مکانی که برگزیند تا نام خود را در آنجا ساکن سازد، عشر غله و شیر و روغن خود را و نخست زادگان رمله و گله خویش را بخور، تا بیاموزی که از یهوه خدایت همه اوقات بترسی.
 ۲۴ و اگر راه از برایت دور باشد که آن را نمی توانی برد، و آن مکانی که یهوه، خدایت، خواهد برگزید تا نام خود را در آن بگذارد، وقتی که یهوه، خدایت، تو را برکت دهد، از تو دور باشد.
 ۲۵ پس آن را به نقره بفروش و نقره را بدست خود گرفته، به مکانی که یهوه خدایت برگزیند، برو.
 ۲۶ و نقره را برای هر چه دلت میخواهد از گاو و گوسفند و شراب و مسکرات و هر چه دلت از تو بطلبد، بده، و در آنجا بحضور یهوه، خدایت، بخور و خودت با خاندانت شادی نما.
 ۲۷ و لایوی را که اندرون دروازه هایت باشد، ترک منما چونکه او را با تو حصه و نصیبی نیست.
 و در آخر هر سه سال تمام عشر محصول خود را در همان سال بیرون آورده، در اندرون دروازه هایت ذخیره نما.
 ۲۹ و لایوی چونکه با تو حصه و نصیبی ندارد و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که درون دروازه هایت باشند، بیایند و بخورند و سپر شوند، تا یهوه، خدایت، تو رادر همه اعمال دستت که میکنی، برکت دهد.

سال انفکاک

- و در آخر هر هفت سال، انفکاک نمایی.
 ۲ و قانون انفکاک این باشد، هر طلبکاری قرضی را که به همسایه خود داده باشد منفک سازد، و از همسایه برادر خود مطالبه نکند، چونکه انفکاک خداوند اعلان شده است.
 ۳ از غریب مطالبه توانی کرد، اما هر آنچه از مال تو نزد برادرت باشد، دست تو آن را منفک سازد.
 ۴ تا نزد تو هیچ فقیر نباشد، زیرا که خداوند تو را در زمینی که یهوه، خدایت، برای نصیب و ملک به تو میدهد، البته برکت خواهد داد، اگر قبول یهوه، خدایت، را به دقت بشنوی تا متوجه شده، جمیع این اوامر را که من امر و زبه تو امر میفرمایم بجا آوری.
 ۶ زیرا که یهوه، خدایت، تو را چنانکه گفته است برکت خواهد داد، و به امتهای بسیار قرض خواهی شد، لیکن تو مدیون نخواهی شد، و بر امتهای بسیار تسلط خواهی نمود، و ایشان بر تو مسلط نخواهند شد.
 ۸ اگر نزد تو دریکی از دروازه هایت، در زمینی که یهوه، خدایت، به تو میبخشد، یکی از برادرانت فقیر باشد، دل خود را سخت مساز، و دستت را بر برادر فقیر خود میند.
 ۸ بلکه البته دست خود را بر او گشاده دار، و به قدر کفایت، موافق احتیاج او به او قرض بده.
 ۹ و با حذر باش مبادا در دل تو فکر زشت باشد، و یگویی سال هفتم یعنی سال انفکاک نزدیک است، و چشم تو بر برادر فقیر خود بد شده، چیزی به او ندهی و او از تو نزد خداوند فریاد برآورده، برایت گناه باشد.

۱۰ البته به او بدهی و دولت از دادنش آزرده نشود، زیرا که به عوض این کاریهوه، خدایت، تورا در تمامی کارهایت و هر چه دست خود را بر آن درازمی کنی، برکت خواهد داد.

۱۱ چونکه فقیر از زمینت معدوم نخواهد شد، بنابراین من تورا امر فرموده، میگویم البته دست خود را برای برادر مسکین و فقیر خود که در زمین تو باشند، گشاده دار.

آزادی غلامان

اگر مردی از ن عبرانی از برادرانت به تو فروخته شود، و او تورا شش سال خدمت نماید، پس در سال هفتم او را از نزد خود آزاد کرده، رها کن.

۱۳ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهای کنی، او را تهیدست روانه مساز.

۱۴ او را از گله و خرمن و چرخشت خود البته زاده، به اندازه های که یهوه، خدایت، تورا برکت داده باشد به او بده.

۱۵ و بیاد آور که تو در زمین مصر غلام بودی و یهوه، خدایت، تورا فدیة داد، بنابراین من امر و زاین را به تو امر میفرمایم،

و اگر به تو گوید از نزد تو بیرون نمی روم چونکه تورا و خاندان تورا دوست دارد و او را نزد تو خوش گذشته باشد،

آنگاه در فشی گرفته، گوشش را با آن به در بدو زتا تورا غلام ابدی باشد، و با کنیز خود نیز چنین عمل نما.

و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهای کنی، بنظرت بد نیاید، زیرا که دو برابر اجرت اجیر، تورا شش سال خدمت کرده است. و یهوه خدایت در هر چه می کنی تورا برکت خواهد داد.

تقدیس حیوانات

همه نخست زادگان زبینه را که از رومه و گله تو زاییده شوند برای یهوه، خدای خود، تقدیس نما، و با نخست زاده گاو خود کار مکن و نخست زاده گوسفند خود را پشم مبر.

۲۰ آنها را به حضور یهوه خدای خود در مکانی که خداوند برگزیند، تو و اهل خانه ات سال به سال بخورید.

۲۱ لیکن اگر عیبی داشته باشد، مثل لنگ یا کور یا هر عیب دیگر، آن را برای یهوه خدایت ذبح مکن.

۲۲ آن را در اندرون دروازه هایت بخور، شخص نجس و شخص طاهر، آن را برابر مثل غزال و آهو بخورند.

۲۳ اما خونس را بخور. آن را مثل آب بر زمین بریز.

فصح

ماه ایبب را نگاهدار و فصح را به جهت یهوه، خدایت، بجآور، زیرا که در ماه ایبب یهوه، خدایت، تورا از مصر در شب بیرون آورد.

۲ پس فصح را از رومه و گله برای یهوه، خدایت، ذبح کن، در مکانی که خداوند برگزیند، تا نام خود را در آن ساکن سازد.

۳ با آن، خمیر مایه بخور، هفت روز نان فطیر یعنی نان مشقت را با آن بخور، زیرا که به تعجیل از زمین مصر بیرون آمدی، تا روز خروج خود را از زمین مصر در تمامی روزهای عمرت بیاد آوری.

۴ پس هفت روز هیچ خمیر مایه در تمامی حدودت دیده نشود، و از گوشتی که در شام روز اول، ذبح میکنی چیزی تا صبح باقی نماند.

۵ فصح را در هر یکی از دروازه هایت که یهوه خدایت به تومی دهد، ذبح نتوانی کرد.

۶ بلکه در مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد، در آنجا فصح را در شام، وقت غروب آفتاب، هنگام بیرون آمدن از مصر ذبح کن.

۷ و آن را در مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند بپز و بخور و با مادان برخاسته، به خیمه هایت برو.

۸ شش روز نان فطیر بخور، و در روز هفتم، جشن مقدس برای یهوه خدایت باشد، در آن هیچ کار مکن.

عید هفته ها

هفت هفته برای خود بشمار. از ابتدای نهادن داس در رزح خود، شمردن هفت هفته را شروع کن.

۱۰ و عید هفته ها را با هدیه نوافل دست خود نگاهدار و آن را به اندازه برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، بده.

۱۱ و به حضور یهوه، خدایت، شادی نمات و بسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لایوی که درون دروازه هایت باشد و غریب و یتیم و بیوه زنی که در میان تو باشند، در مکانی که یهوه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گرداند.

۱۲ و بیاد آور که در مصر غلام بودی، پس متوجه شده، این فریض را بجآور.

عید خیمه ها

عید خیمه‌ها را بعد از جمع کردن حاصل از خرمن، و چرخشت خود هفت روز نگاهدار.

۱۴ و در عید خود شادی نما، تو و بسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاوی و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که درون دروازه‌هایت باشند.

۱۵ هفت روز در مکانی که خداوند برگزیند، برای یهوه خدایت عید نگاهدار، زیرا که یهوه خدایت تو را در همه محصولات و در تمامی اعمال دستت برکت خواهد داد، و بسیار شادمان خواهی بود.

سه مرتبه در سال جمیع ذکورات به حضور یهوه خدایت در مکانی که او برگزیند حاضر شوند، یعنی در عید فطیر و عید هفت‌ها و عید خیمه‌ها و به حضور خداوند تهنیت حاضر نشوند.

۱۷ هر کس به قدر قوه خود به اندازه برکتی که یهوه، خدایت، به تو عطا فرماید، بدهد.

تعیین داوران

داوران و سروران در جمیع دروازه‌هایی که یهوه، خدایت، به تو می‌دهد بر حسب اسباط خود برایت تعیین نما، تا قوم را به حکم عدل، داوری نمایند.

۱۹ داوری را منحرف مساز و طرفداری ننما و روشه‌چشم‌انگاری کور می‌سازد و سخنان عادلان را کج مینماید.

۲۰ انصاف کامل را پیروی نما تا زنده‌مانی و زمینی را که یهوه خدایت به تو می‌دهد، مالک شوی.

خدایان غیر

اشیرهای از هیچ نوع درخت نزد مذبح یهوه، خدایت، که برای خود خواهی ساخت غرس ننما.

۲۲ و ستونی برای خود نصب مکن زیرا یهوه خدایت آن را مکروه میدارد.

گاو یا گوسفندی که در آن عیب یا هیچ چیز بد باشد، برای یهوه خدای خود ذبح ننما، چونکه آن، نزد یهوه خدایت مکروه است.

اگر در میان تو، در یکی از دروازه‌هایت که یهوه خدایت به تو می‌دهد، مردی ازنی پیدا شود که در نظر یهوه، خدایت، کار ناشایسته نموده، از عهد او تجاوز کند،

ورفته خدایان غیر را عبادت کرده، سجده نماید، خواه آفتاب یا ماه یا هر یک از جنود آسمان که من امر نفر مودهام،

و از آن اطلاع یافته، بشنوی، پس نیکو تفحص کن. و اینک اگر راست و یقین باشد که این رجاست در اسرائیل واقع شده است،

آنگاه آن مردی از آن که این کار بد را در دروازه‌هایت کرده است، بیرون آور، و آن مردی از آن را با سنگ‌ها سنگسار کن تا بمیرند.

۶ از گواهی دو یاسه شاهد، آن شخصی که مستوجب مرگ است کشته شود؛ از گواهی یک نفر کشته نشود.

۷ اولاد دست‌شاهدان به جهت کشتنش بر او افراشته شود، و بعد از آن، دست تمامی قوم، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

داوری اختلافات

اگر در میان تو امری که حکم بر آن مشکل شود به ظهور آید، در میان خون و خون، و در میان دعوی و دعوی، و در میان ضرب و ضرب، از مرافعه‌هایی

که در دروازه‌هایت واقع شود، آنگاه برخاسته، به مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند، برو.

۹ و نزد لاویان کهنه و نزد داوری که در آن روزها باشد رفته، مسالت نما و ایشان تو را از فتوای قضا منخبر خواهند ساخت.

۱۰ و بر حسب فتوایی که ایشان از مکانی که خداوند برگزیند، برای تو بیان میکنند، عمل نما. و هوشیار باش تا موافق هر آنچه به تو تعلیم دهند، عمل

نمایی.

۱۱ موافق مضمون شریعتی که به تو تعلیم دهند، و مطابق حکمی که به تو گویند، عمل نما، و از فتوایی که برای تو بیان میکنند به طرف راست یا چپ تجاوز

مکن.

۱۲ و شخصی که از روی تکبر رفتار نماید، و کاهنی را که به حضور یهوه، خدایت، به جهت خدمت در آنجای ایستاد او را گوش‌نگیرد، آن شخص

کشته شود. پس بدی را از میان اسرائیل دور کرده‌ای.

۱۳ و تمامی قوم چون این را بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر از روی تکبر رفتار نخواهند نمود.

پادشاه اسرائیل

چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تو می‌دهد، داخل شوی و در آن تصرف نموده، ساکن شوی و بگویی مثل جمیع امت‌هایی که به اطراف منند پادشاهی

بر خود نصب نمایم،

البتّه پادشاهی را که یهوه خدایت برگزیند بر خود نصب نما. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز، و مردی گانه‌ای را که از برادرانت نباشد، نمی

توانی بر خود مسلط نمایی.

- ۱۶ لکن او برای خود اسبهای بسیار نگیرد، و قوم را به مصر پس نفرستد، تا اسبهای بسیار برای خود بگیرد، چونکه خداوند به شما گفته است بار دیگر به آن راه برنگردید.
- ۱۷ و برای خود زنان بسیار نگیرد، مبادا دلش منحرف شود، و نقره و طلا برای خود بسیار زیاد نیندوزد.
- ۱۸ و چون بر تخت مملکت خود بنشیند، نسخه این شریعت را از آنچه از آن، نزد لایان کهنه است برای خود در طوماری بنویسد.
- ۱۹ و آن نزد او باشد و همه روزهای عمرش آن را بخواند، تا بیا موزد که از یهوه خدای خود بترسد، و همه کلمات این شریعت و این فرایض را نگاه داشته، به عمل آورد.
- ۲۰ مبادا دل او بر برادرانش افراشته شود، و از این او امر به طرف چپ یا راست منحرف شود، تا آنکه او و پسرانش در مملکت او در میان اسرائیل روزهای طویل داشته باشند.

هدایای کاهنان و لایان

- لایان کهنه و تمامی سبط لوی را حصه و نصیبی با اسرائیل نباشد.
- پس ایشان در میان برادران خود نصیب نخواهند داشت. خداوند نصیب ایشان است، چنانکه به ایشان گفته است.
- و حق کاهنان از قوم، یعنی از آنانی که قربانی، خواه از گاو و خواه از گوسفندی گذرانند، این است که دوش و دوینا گوش و شکنجه را به کاهن بدهند.
- ۴ و نورغله و شیر و روغن خود و اول چنین پشم گوسفند خود را به او بدهد، زیرا که یهوه، خدایت، او را از همه اسباط برگزیده است، تا او و پسرانش همیشه بایستند و به نام خداوند خدمت نمایند.
- و اگر احدی از لایان از یکی از دروازه های از هر جایی در اسرائیل که در آنجا ساکن باشد آمده، به تمامی آرزوی دل خود به مکانی که خداوند برگزیند، برسد، پس به نام یهوه خدای خود، مثل سایر برادرانش از لایان که در آنجا به حضور خداوند می ایستند، خدمت نماید.
- ۸ حصه های برابر بخورند، سوای آنچه از ارثیت خود بفروشد.

اعمال مکروه

- چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد داخل شوی، یاد مگیر که موافق رجاسات آن امتها عمل نمایی.
- ۱۰ و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذرانند، و نه فالگیر و نه غیب گو و نه افسونگر و نه جادوگر، و نه ساحر و نه سوال کننده از اجنه و نه مال و نه کسی که از مردگان مشورت میکند.
- ۱۲ زیرا که این کارها را کند، نزد خداوند مکروه است و به سبب این رجاسات، یهوه، خدایت، آنها را از حضور تو اخراج میکند.
- ۱۳ نزد یهوه، خدایت، کامل باش.
- ۱۴ زیرا این امتهایی که تو آنها را بیرون میکنی به غیب گویان و فالگیران گوش میگیرند، و اما یهوه، خدایت، تو را نمی گذارد که چنین بکنی.

مبعوث کردن نبی

- یهوه، خدایت، نبیای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید.
- ۱۶ موافق هر آنچه در حوریب در روز اجتماع از یهوه خدای خود مسالت نموده، گفتی: «از یهوه خدای خود را دیگر نشنوم، و این آتش عظیم را دیگر نبینم، مبادا بمیرم.»
- و خداوند به من گفت: «نچه گفتند نیکو گفتند.
- ۱۸ نبیای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت.
- ۱۹ و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد.
- ۲۰ و اما نبیای که جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر نفرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی البته کشته شود.»
- و اگر در دل خود گویی: «خنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نمایم.»
- هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است.
- پس از او نترس.

- وقتی که خدایت این امتهارا که یهوه، خدایت، زمین ایشان را به تو میدهد منقطع سازد، و تو وارث ایشان شده، در شهرها و خانه‌های ایشان ساکن شوی، پس سه شهر را برای خود در میان زمینی که یهوه، خدایت، به جهت ملکیت به تو میدهد، جدا کن.
- ۳ شاهراه را برای خود درست کن، و حدود زمین خود را که یهوه خدایت برای تو تقسیم میکند، سه قسمت کن، تا هر قاتلی در آنجا فرار کند. و این است حکم قاتلی که به آنجا فرار کرده، زنده ماند، هر که همسایه خود را نادانسته بکشد، و قبل از آن از او بغض نداشت.
- ۵ مثل کسیکه با همسایه خود برای بریدن درخت در جنگل برود، و دستش برای قطع نمودن درخت تیرا بلند کند، و آهن از دسته بیرون رفته، به همسایه‌اش بخورد تا بمیرد، پس به یکی از آن شهرها فرار کرده، زنده ماند.
- ۶ مبادا ولی خون وقتی که دلش گرم است قاتل را تعاقب کند، و به سبب مسافت راه به وی رسیده، او را بکشد، و او مستوجب موت نباشد، چونکه او را پیشتر بغض نداشت.
- ۷ از این جهت من تو را امر فرموده، گفتم برای خود سه شهر جدا کن.
- و اگر یهوه، خدایت، حدود تو را به طوری که به پدرانت قسم خورده است وسیع گرداند، و تمامی زمین را به تو عطا فرماید، که به دادن آن به پدرانت وعده داده است، و اگر تمامی این او امر را که من امروز به تو میفرمایم نگاه داشته، بجای آوری که یهوه خدای خود را دوست داشته، به طریقهای او دائم سلوک نمایی، آنگاه سه شهر دیگر بر این سه برای خود مزید کن.
- ۱۰ تا خون پیگانه در زمینی که یهوه خدایت برای ملکیت به تو میدهد، ریخته نشود، و خون بر گردن تو نباشد.
- لیکن اگر کسی همسایه خود را بغض داشته، در کمین او باشد و بر او برخاسته، او را ضرب مهلک بزند که بمیرد، و به یکی از این شهرها فرار کند، آنگاه مشایخ شهرش فرستاده، او را از آنجا بگیرند، و او را به دست ولی خون تسلیم کنند، تا کشته شود.
- ۱۳ چشم تو بر او ترحم نکند، تا خون پیگانه را از اسرائیل دور کنی، و برای او توبیخ باشد.
- حد همسایه خود را که پیشینیان گذاشته‌اند، در ملک تو که به دست تو خواهد آمد، در زمینی که یهوه خدایت برای تصرفش به تومی دهد، منتقل مساز. یک شاهد بر کسی برنخیزد، به هر تقصیر و هر گناه از جمیع گاهانی که کرده باشد، به گواهی دو شاهد یا به گواهی سه شاهد امری ثابت شود.
- ۱۶ اگر شاهد کاذبی بر کسی برخاسته، به معصیتش شهادت دهد، آنگاه هر دو شخصی که منازعه در میان ایشان است، به حضور خداوند و به حضور کاهنان و داورانی که در آن زمان باشند، حاضر شوند.
- ۱۸ داوران، نیکو تفحص نمایند، و اینک اگر شاهد، شاهد کاذب است و بر برادر خود شهادت دروغ داده باشد، پس به طوری که او خواست با برادر خود عمل نماید با او همان طور رفتار نمایند، تا بدی را از میان خود دور نمایی.
- ۲۰ و چون بقیه مردمان بشنوند، خواهند ترسید، و بعد از آن مثل این کار زشت در میان شما نخواهند کرد.
- ۲۱ و چشم تو ترحم نکند، جان به عوض جان، و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست و پا به عوض پا.

دستور العمل برای جنگ

- چون برای مقاتله با دشمن خود بیرون روی، و اسبها و اراجهها و قومی را زیاد از خود بینی، از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که تو را از زمین مصر بر آورده است، با تو است.
- ۲ و چون به جنگ نزدیک شوی آنگاه کاهن پیش آمده، قوم را مخاطب سازد.
- ۳ ایشان را گوید: «ای اسرائیل بشنوید شما امر و ز برای مقاتله با دشمنان خود پیش میروید، دل شما ضعیف نشود، و از ایشان ترسان و لرزان و هراسان مباشید.
- ۴ زیرا یهوه، خدای شما، با شما می‌رود، تا برای شما با دشمنان شما جنگ کرده شما را نجات دهد.»
- و سروران، قوم را خطاب کرده، گویند: «یست که خانه نوبنا کرده، آن را تخصیص نکرده است؛ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری آن را تخصیص نماید.
- ۶ و کیست که تا کستانی غرس نموده، آن را حلال نکرده است؛ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد، و دیگری آن را حلال کند.
- ۷ و کیست که دختری نامزد کرده، به نکاح در نیاورده است، او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری او را به نکاح در آورد.»
- و سروران نیز قوم را خطاب کرده، گویند: «یست که ترسان و ضعیف دل است؛ او روانه شده، به خانهاش برگردد، مبادا دل برادرانش مثل دل او گداخته شود.»

- و چون سروران از تکلم نمودن به قوم فارغ شوند، بر سر قوم، سرداران لشکر مقرر سازند.
- چون به شهری نزدیک آیی تا با آن جنگ نمایی، آن را برای صلح ندان کن.
- ۱۱ واگر تو را جواب صلح بدهد، و دروازه‌ها را برای تو بگشاید، آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند، به توجزیه دهند و تو را خدمت نمایند.
- ۱۲ واگر با تو صلح نکرده، با تو جنگ نمایند، پس آن را محاصره کن.
- ۱۳ و چون یهوه، خدایت، آن را بهدست تو بسپارد، جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش.
- ۱۴ لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر، و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد، بخور.
- ۱۵ به همه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امتهان باشند، چنین رفتار نما.
- ۱۶ اما از شهرهای این امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت میدهد، هیچ ذی نفس را زنده مگذار.
- ۱۷ بلکه ایشان را، یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزبان و حویان و یبوسیان را، چنانکه یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است، بالکل هلاک ساز.
- ۱۸ تا شمار تعلیم ندهند که موافق همه رجا ساقی که ایشان با خدایان خود عمل مینمودند، عمل نمایند. و به یهوه، خدای خود، گناه کنید.
- چون برای گرفتن شهری یا آن جنگ کنی، و آن را روزهای بسیار محاصره نمایی، تبر بر درختهایش مزن و آنها را تلف مساز. چونکه از آنها میخوری پس آنها را قطع منما، زیرا آید درخت صحرا انسان است تا آن را محاصره نمایی؟
- و اما درختی که میدانی درختی نیست که از آن خورده شود آن را تلف ساخته، قطع نما و سنگری بر شهری که با تو جنگ میکند، بنا کن تا منهدم شود.

قتل نامعین

- اگر در زمینی که یهوه، خدایت، برای تصرفش به تو میدهد مقتولی در صحرا افتاده، پیدا شود و معلوم نباشد که قاتل او کیست، آنگاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده، مسافت شهرهایی را که در اطراف مقتول است، بپیمایند.
- ۳ و اما شهری که نزدیک تریه مقتول است، مشایخ آن شهر گوساله رمه را که با آن خیش زده، و یوغ به آن نبسته‌اند، بگیرند.
- ۴ و مشایخ آن شهر آن گوساله را در وادیای که آب در آن همیشه جاری باشد و در آن خیش زده، و شخم نکرده باشند، فرود آورند، و آنجا در وادی، گردن گوساله را بشکنند.
- ۵ و بنی لای که نزدیک بیابند، چونکه یهوه خدایت ایشان را برگزیده است تا او را خدمت نمایند، و به نام خداوند برکت دهند، و بر حسب قول ایشان هر منازعه و هر آزاری فیصل پذیرد.
- ۶ و جمیع مشایخ آن شهری که نزدیک تریه مقتول است، دستهای خود را بر گوساله‌های که گردنش در وادی شکسته شده است، بشویند.
- ۷ و جواب داده، بگویند: «ستهای ما این خون را نریخته، و چشمان ما ندیده است.»
- ۸ ای خداوند قوم خود اسرائیل را که فدیه داده‌های بیمارز، و مگذار که خون بیگانه در میان قوم تو اسرائیل بماند.» پس خون برای ایشان عفو خواهد شد.
- ۹ پس خون بیگانه را از میان خود دفع کرده‌های هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است به عمل آورده‌های.

ازدواج با اسرا

- چون بیرون روی تاباد دشمنان خود جنگ کنی، و یهوه خدایت ایشان را بدهست تسلیم نماید و ایشان را اسیر کنی، و در میان اسیران زن خوب صورتی دیده، عاشق او بشوی و بخوای او را به زنی خود بگیری، پس او را به خانه خود بیاور و او را بترشد و ناخن خود را بگیرد.
- ۱۳ و رخت اسیری خود را بیرون کرده، در خانه تو بماند، و برای پدر و مادر خود یک ماه ماتم گیرد، و بعد از آن به او در آمده، شوهر او بشو و او زن تو خواهد بود.

- ۱۴ واگر از وی راضی نباشی او را به خواهش دلش رها کن، لیکن او را به نقره هرگز مفروش و به او سختی مکن چونکه او را ذلیل کرده‌های.

حق نخست زاده

- واگر مردی را دوزن باشد یکی محبوبه و یکی مکروهه، و محبوبه و مکروهه هر دو پسران بزایند، و پسر مکروهه نخست زاده باشد، پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید، نمی تواند پسر محبوبه را بر پسر مکروهه که نخست زاده است، حق نخست زادگی دهد.

۱۷ بلکه حصهای مضاعف از جمیع اموال خود را به پسر مکروهه داده، او را نخست زاده خویش اقرار نماید، زیرا که او ابتدای قوت اوست و حق نخست زادگی از آن او می باشد.

پسر سرکش

اگر کسی را پسری سرکش و فتنه انگیز باشد، که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد، و هر چند او را تادیب نمایند ایشان را نشنود، پدر و مادرش او را گرفته، نزد مشایخ شهرش به دروازه محلهاش بیاورند.

۲۰ و به مشایخ شهرش گویند: «این پسر ما سرکش و فتنه انگیز است، سخن ما را نمی شنود و مسرف و میگسار است.»

پس جمیع اهل شهرش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای و تمامی اسرائیل چون بشنوند، خواهند ترسید.

قوانین دیگر

و اگر کسی گاهی را که مستلزم موت است، کرده باشد و کشته شود، و او را به دار کشیده باشی، بدنش در شب بردار نماند. او را البته در همان روز دفن کن، زیرا آنکه بردار آویخته شود ملعون خدا است تا زمینی را که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت میدهد، نجس نسازی.

اگر گویا گو سفند برادر خود را گم شده بینی، از او و مگردان. آن را البته نزد برادر خود برگردان.

۲ و اگر برادرت نزدیک تو نباشد یا او را شناسی، آن را به خانه خود بیاور و نزد تو بماند، تا برادرت آن را طلب نماید، آنگاه آن را به او رد نما.

۳ و به الاغ او چنین کن و به لباسش چنین عمل نما و به هر چیز گمشده برادرت که از او گم شود و یافته باشی چنین عمل نما، نمی توانی از او و گردانی.

اگر الاغ یا گاو برادرت را در راه افتاده بینی، از آن رو مگردان، البته آن را با او بر خیزان.

متاع مرد زن نباشد، و مرد لباس زن را نپوشد، زیرا هر که این کار را کند مکروهه یهوه خدای توست.

اگر اتفاق آشیانه مرغی در راه به نظر تو آید، خواه بر درخت یا بر زمین، و در آن بچه‌های آن بچه‌ها باشد، و مادر بر بچه‌های آن بچه‌ها نشسته، مادر را با بچه‌ها بگیر.

۷ مادر را البته رها کن و بچه‌ها را برای خود بگیر، تا برای تو نیکو شود و عمر دراز کنی.

چون خانه نو بنا کنی، بر پشت بام خود دیواری بساز، مبادا کسی از آن بیفتد و خون بر خانه خود بیاوری.

در تا کستان خود دو قسم تخم مکار، مبادا تمامی آن، یعنی هم تخمی که کاشته‌ای و هم محصول تا کستان، وقف شود.

گاو و الاغ را با هم جفت کرده، شیار منما.

پارچه مختلط از پشم و تگن با هم میپوش.

بر چهار گوشه رخت خود که خود را به آن میپوشانی، رشته‌ها بساز.

مکروه داشتن زن

اگر کسی برای خود زنی گیرد و چون بدو در آید، او را مکروه دارد.

۱۴ و اسباب حرف بد و نسبت داده، از او اسم بد شهرت دهد و گوید این زن را گرفتم و چون به او نزدیک می نمودم، او را با کره نیافتم.

۱۵ آنگاه پدر یا مادر آن دختر علامت بکارت دختر برداشته، نزد مشایخ شهر نزد دروازه بیاورند.

۱۶ و پدر دختر به مشایخ بگوید: «ختر خود را به این مرد به زنی دادهام، و از او کراهت دارد،

و اینک اسباب حرف بد و نسبت داده، میگوید دختر تو را با کره نیافتم، و علامت بکارت دختر من این است.» پس جامه را پیش مشایخ شهر بگسترانند.

۱۸ پس مشایخ آن شهر آن مرد را گرفته، تنبیه کنند.

۱۹ و او را صدمه‌مقال نقره جریمه نموده، به پدر دختر بدهند چونکه بر با کره اسرائیل بدنامی آورده است. و او زن وی خواهد بود و در تمامی عمرش نمی تواند او را رها کند.

لیکن اگر این سخن راست باشد، و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود،

آنگاه دختر آن را نزد در خانه پدرش بیرون آورند، و اهل شهرش او را با سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد، چونکه در خانه پدر خود زنا کرده، در اسرائیل قباحتی نموده است. پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

اگر مردی یافت شود که بازن شوهر داری همبستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که بازن خوابیده است و زن، کشته شوند. پس بدی را از اسرائیل دور کرده‌ای.

اگر دختر با کراهی به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود،

پس هر دو ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند؛ اما دختر را چونکه در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چونکه زن همسایه خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

اما گران مرد دختری نامزد دراد در صحرا یابد و آن مرده او زور آورده، با او بخوابد، پس آن مرد که با او خوابیده، تنها کشته شود.

۲۶ و اما با دختر هیچ ممکن زیر بردختر، گناه مستلزم موت نیست، بلکه این مثل آن است که کسی بر همسایه خود برخاسته، او را بکشد.

۲۷ چونکه او را در صحرا یافت و دختری نامزد فریاد بر آورد و برایش رهاننده‌های نبود.

و اگر مردی دختری را که نامزد نباشد بباید او را گرفته، با او همبستر شود و گرفتار شوند، آنکه آن مرد که با او خوابیده است پنجاه مثقال نقره به پدر دختری بدهد و آن دختر زن او باشد، چونکه او را ذلیل ساخته است و در تمامی عمرش نمی تواند او را رها کند.

هیچکس زن پدر خود را نگیرد و دامن پدر خود را منکشف نسازد.

مانعت از حضور در

جماعت خداوند شخصی که کوبیده بیضه و آلت بریده باشد داخل جماعت خداوند نشود.

حرام زاده‌های داخل جماعت خداوند نشود، حتی تا پشت دهم احدی از او داخل جماعت خداوند نشود.

۳ عمومی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند. حتی تا پشت دهم، احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود.

۴ زیرا وقتی که شما از مصر بیرون آمدید، شمارا در راه به نان و آب استقبال نکردند، و از این جهت که بلعام بن بعور از افتورار ام نهرین اجیر کردند تا تو را لعنت کند.

۵ لیکن یهوه خدایت نخواست بلعام را بشنود، پس یهوه خدایت لعنت را به جهت تو، به برکت تبدیل نمود، چونکه یهوه خدایت تو را دوست میداشت.

۶ ابد در تمامی عمرت جوای خیریت و سعادت ایشان مباش.

ادومی را دشمن مدار چونکه برادر توست، و مصری را دشمن مدار چونکه در زمین وی غریب بودی.

۸ اولادی که از ایشان زاییده شوند در پشت سوم داخل جماعت خداوند شوند.

تقدیس اردو

چون در اردو به مقابله دشمنان بیرون روی خویشتن را از هر چیز بد نگاه دار.

اگر در میان شما کسی باشد که از احتلام شب نجس شود، از اردو بیرون رود و داخل اردو نشود.

۱۱ چون شب نزدیک شود با آب غسل کند، و چون آفتاب غروب کند، داخل اردو شود.

و تو را مکانی بیرون از اردو باشد تا به آنجا بیرون روی.

۱۳ و در میان اسباب تو میخی باشد، و چون بیرون مینشینی با آن بکن و برگشته، فضله خود را از آن پوشان.

۱۴ زیرا که یهوه خدایت در میان اردوی تو میخرامد تا تو راهی داده، دشمنان را به تو تسلیم نماید، پس اردوی تو مقدس باشد، مبادا چیزی پلید را در میان تو دیده، از تو روگرداند.

احکام مختلف

غلامی را که از آقای خود نزد تو بگیرد به آقايش مسپار.

۱۶ با تو در میان تو در مکانی که برگزینند در یکی از شهرهای تو که به نظرش پسند آید، ساکن شود. و بر او جفا منما.

از دختران اسرائیل فاحشهای نباشد و از پسران اسرائیل لواطی نباشد.

۱۸ اجرت فاحشه و قیمت سگ را برای هیچ نداری به خانه یهوه خدایت میاور، زیرا که این هر دو نزد یهوه خدایت مکروه است.

برادر خود را به سود قرض مده نه به سود نقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده میشود.

۲۰ غریب را میتوانی به سود قرض بدهی، اما برادر خود را به سود قرض مده تا یهوه خدایت در زمینی که برای تصرفش داخل آن میشوی تو را به هر چه دستت را بر آن دراز می کنی، برکت دهد.

چون نذری برای یهوه خدایت میکنی در وفای آن تاخیر منما، زیرا که یهوه خدایت البته آن را از تو مطالبه خواهد نمود، و برای تو نگاه خواهد بود.

۲۲ اما اگر از نذر کردن با نمانی، تو را نگاه نخواهد بود.

۲۳ آنچه را که از هدایات بیرون آید، هوشیار باش که بجای آوری، موافق آنچه برای یهوه خدایت از اراده خود نذر کرده‌ای و به زبان خود گفته‌ای.

چون به تا کستان همسایه خود در آبی، از انگور، هر چه میخواهی به سیری بخور، اما در ظرف خود هیچ مگذار.

چون به کشتزار همسایه خود داخل شوی، خوشه‌ها را بدهست خود بچین، اما داس بر کشت همسایه خود مگذار.

چون کسی زنی گرفته، به نکاح خود در آورد، اگر در نظر او پسند نیاید از این که چیزی ناشایسته در او بیابد آنگاه طلاق نامهای نوشته، بدستش دهد، و او را از خانهاش رها کند.

۲ و از خانه او روانه شده، برود وزن دیگری شود.

۳ و اگر شوهر دیگری را او مکره دارد و طلاق نامهای نوشته، بدستش بدهد و او را از خانهاش رها کند، یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت، بمیرد،

شوهر اول که او را رها کرده بود، نمی تواند دوباره او را به نکاح خود در آورد. بعد از آن ناپاک شده است، زیرا که این به نظر خداوند مکره است. پس بر زمینی که بیوه، خدایت، تو را به ملکیت میدهد، گاه میاورد.

چون کسی زن تازه ای بگیرد، در لشکر بیرون نرود، و هیچ کاره او تکلیف نشود، تا یک سال در خانه خود آزاد بماند، و زنی را که گرفته است، مسرور سازد.

هیچکس آسیایاسنگ بالای آن را به گرونگیرد، زیرا که جان را به گرو گرفته است.

اگر کسی یافت شود که یکی از برادران خود از بنی اسرائیل رادزد دیده، بر او ظلم کند یا بفرودشد، آن دزد کشته شود، پس بدی را از میان خود دور کرده ای.

درباره بالای برص هوشیار باش که به هر آنچه لاویان کهنه شمارا تعلیم دهند به دقت توجه نموده، عمل نمائید، و موافق آنچه به ایشان امر فرمودم، هوشیار باشید که عمل نمائید.

۹ بیاد آور که بیوه خدایت در راه با مریم چه کرد، وقتی که شما از مصر بیرون آمدید.

چون به همسایه خود هر قسم قرض دهی، برای گرفتن گروه خانهاش داخل مشو.

۱۱ بلکه بیرون بایست تا شخصی که به او قرض میدهی گرو را نزد تو بیرون آورد.

۱۲ و اگر مرد فقیر باشد در گرو او بخواب.

۱۳ البته به وقت غروب آفتاب، گرو را به او پس بده، تا در رخت خود بخوابد و تو را برکت دهد و به حضور بیوه خدایت، عدالت شمرده خواهد شد. بر مز دوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادران و خواه از غریبانی که در زمینت در اندرون دروازه های تو باشند ظلم منما.

۱۵ در همان روز مزدش را بده، و آفتاب بر آن غروب نکند، چونکه او فقیر است و دل خود را به آن بسته است، مبادا بر تو نزد خداوند فریاد بر آورد و برای تو گناه باشد.

پدران به عوض پسران کشته نشوند، و نه پسران به عوض پدران خود کشته شوند. هر کس برای گناه خود کشته شود.

داوری غریب و یتیم را منحرف مساز، و جامه بیوه را به گرو مگیر.

۱۸ و بیاد آور که در مصر غلام بودی و بیوه، خدایت، تو را از آنجا فدیهداد. بنابراین من تو را امر میفرمایم که این کار را معمول داری.

چون محصول خود را در مزرعه خویش درو کنی، و در مزرعه، با فهای فراموش کنی، برای برداشتن آن بر مگرد؛ برای غریب و یتیم و بیوه زن باشد تا بیوه خدایت تو را در همه کارهای دستت برکت دهد.

۲۰ چون زیتون خود را بتکانی بار دیگر شاخهها را امتکان؛ برای غریب و یتیم و بیوه باشد.

چون انگور تا کستان خود را بچینی بار دیگر آن را چین، برای غریب و یتیم و بیوه باشد.

۲۲ و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی. بنابراین تو را امر میفرمایم که این کار را معمول داری.

اگر در میان مردم مرا فهای باشد و به محاکمه آیند و در میان ایشان داوری نمایند، آنگاه عادل را عادل شمارند، و شریر را ملزم سازند.

۲ و اگر شریر مستوجب تازیانه باشد آنگاه داور، او را بخواباند و حکم دهد تا او را موافق شرارتش به حضور خود به شماره بزنند.

۳ چهل تازیانه او را بزند و زیاده نکند، مبادا اگر از این زیاده کرده، تازیانه بسیار زند، برادرت در نظر تو خوار شود.

دهن گاوارهنگامی که خرمن را خرد میکند، مبنند.

اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از آنها بی اولاد بمیرد، پس زن آن متوفی، خارج به شخص بیگانه داده نشود، بلکه برادر شوهرش به او در آمده، او را برای خود به زنی بگیرد، و حق برادر شوهری را با او بجا آورد.

۶ و نخست زادهای که بزاید به اسم برادر متوفی او وارث گردد، تا اسمش از اسرائیل محو نشود.

- ۷ واگران مرد به گرفتن زن برادرش راضی نشود، آنگاه زن برادرش به دروازه نزد مشایخ برود و گوید: «رادر شوهر من از برپاداشتن اسم برادر خود در اسرائیل انکار میکند، و از بجا آوردن حق برادرش شوهری بامن ابامینماید.»
پس مشایخ شهرش او را طلبیده، با وی گفتگو کنند، و اگر اصرار کرده، بگویند نمی خواهم اورا بگیرم، آنگاه زن برادرش نزد وی آمده، به حضور مشایخ کفش او را زپایش بکند، و به رویش آب دهن اندازد، و در جواب گوید: «اکسیکه خانه برادر خود را بنانکند، چنین کرده شود.»
و نام او در اسرائیل، خانه کفش کنده خوانده شود.
و اگر دو شخص بایکدیگر منازعه نمایند، وزن یکی پیش آید تا شوهر خود را از دست زندهاش رها کند و دست خود را دراز کرده، عورت او را بگیرد، پس دست او را قطع کن. چشم تو بر او ترحم نکنند.
در کیسه تو وزنه های مختلف، بزرگ و کوچک نباشد.
۱۴ در خانه تو یکلهای مختلف، بزرگ و کوچک، نباشد.
۱۵ تو را وزن صحیح و راست باشد و تو را یکل صحیح و راست باشد، تا عمرت در زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد دراز شود.
۱۶ زیرا هر که این کار کند یعنی هر که بیانصافی نماید، نزد یهوه خدایت مکروه است.
بیاد آور آنچه عمالیک وقت بیرون آمدنت از مصر در راه به تو نمودند.
۱۸ که چگونه تو را در راه، مقابله کرده، همه و اماندگان را در عقب تو از موخرت قطع نمودند، در حالی که تو ضعیف و و امانده بودی و از خدا ترسیدند.
۱۹ پس چون یهوه خدایت تو را در زمینی که یهوه، خدایت، تو را برای تصرفش نصیب میدهد، از جمیع دشمنانت آرامی بخشند، آنگاه ذکر عمالیک را از زیر آسمان محو ساز و فراموش مکن.

نوبر و دهیک

- و چون به زمینی که یهوه خدایت تو را نصیب میدهد داخل شدی، و در آن تصرف نمودی، ساکن گردیدی،
آنگاه نوبر تمامی حاصل زمین را که از زمینی که یهوه خدایت به تومی دهد، جمع کرده باشی بگیر، و آن را در سبده گذاشته، به مکانی که یهوه خدایت برگزیند
تا نام خود را در آن ساکن گرداند، برو.
۳ و نزد کاهنی که در آن روزها باشد رفته، وی را بگو: «مروزی برای یهوه خدایت اقرار میکنم که به زمینی که خداوند برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، داخل شده ام.»
و کاهن سبدر از دست گرفته، پیش مذبح یهوه خدایت بگذارد.
۵ پس توبه حضور یهوه خدای خود اقرار کرده، بگو: «در من ارامی آورده بود، و با عددی قلیل به مصر فرو شده، در آنجا غربت پذیرفت، و در آنجا امتی بزرگ و عظیم و کثیر شد.
۶ و مصریان با ما بدرفتاری نموده، ما را ذلیل ساختند، و بندگی سخت بر ما نهادند.
۷ و چون نزد یهوه، خدای پدران خود، فریاد بر آوردیم، خداوند آواز ما را شنید و مشقت و محنت و تنگی ما را دید.
۸ و خداوند ما را از مصر به دست قوی و بازوی افراشته و خوف عظیم، و با آیات و معجزات بیرون آورد.
۹ و ما را به این مکان در آورده، این زمین را زمینی که به شیر و شهد جاری است به ما بخشید.
۱۰ والا اینک نوبر حاصل زمینی را که تو ای خداوند به من دادی، آورده ام.» پس آن را به حضور یهوه خدای خود بگذار، و به حضور یهوه، خدایت، عبادت نما.
۱۱ و توبالای و غریبی که در میان تو باشد از تمامی نیکویی که یهوه، خدایت، به تو و به خاندانت بخشیده است، شادی خواهی نمود.
و در سال سوم که سال عشر است، چون از گرفتن تمامی عشر محصول خود فارغ شدی، آن را به لای و غریب و یتیم و بیوه زن بده، تا در اندرون دروازه های تو بخورند و سیر شوند.
۱۳ و به حضور یهوه خدایت بگو: «وقوفات را از خانه خود بیرون کردم، و آنهارا نیز به لای و غریب و یتیم و بیوه زن، موافق تمامی اوامری که به من امر فرمودی، دادم، و از او امر تو تجاوز ننموده، فراموش نکردم.
۱۴ در ماتم خود از آنها نخوردم و در نجاستی از آنها صرف ننمودم، و برای اموات از آنها ندادم، بلکه به قول یهوه، خدایم، گوش داده، موافق هر آنچه به من امر فرمودی، رفتار نمودم.»

۱۵ از مسکن مقدس خود از آسمان بنگر، و قوم خود اسرائیل وزمینی را که به مادادی چنانکه برای پدران ما قسم خوردی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، برکت بده،»

نگهداری او امر خدا

۱۷ امروز یهوه، خدایت، تو را امر میفرماید که این فرایض و احکام را بجا آوری، پس آنها را به تمامی دل و تمامی جان خود نگاه داشته، بجا آور. امروز یهوه اقرار نمودی که خدای توست، و اینکه به طریقهای او سلوک خواهی نمود، و فرایض او امر و احکام او را نگاه داشته، آواز او را خواهی شنید.

۱۸ و خداوند امروز به تو اقرار کرده است که تو قوم خاص او هستی، چنانکه به تو وعده داده است، و تا تمامی او امر او را نگاه داری.

۱۹ و تا تو را در ستایش و نام و اکرام از جمیع امتهایی که ساخته است، بلند گرداند، و تا برای یهوه، خدایت، قوم مقدس باشی، چنانکه وعده داده است.

مذبح در کوه عیبال

و موسی و مشایخ اسرائیل، قوم را امر فرموده، گفتند: «مأمی او امری را که من امروز به شما امر میفرمایم، نگاه دارید.

۲ و در روزی که از اردن به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد عبور کنید، برای خود سنگهای بزرگ برپا کرده، آنها را با گچ بمال.

۳ و بر آنها تمامی کلمات این شریعت را بنویس، هنگامی که عبور نمایی تا به زمینی که یهوه، خدایت، به تومیدهد، داخل شوی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت به تو وعده داده است.

۴ و چون از اردن عبور نمودی این سنگها را که امروز به شما امر میفرمایم در کوه عیبال برپا کرده، آنها را با گچ بمال.

۵ و در آنجا مذبحی برای یهوه خدایت بنا کن، و مذبح از سنگها باشد و آلت آهنین بر آنها بکار مبر.

۶ مذبح یهوه خدای خود را از سنگهای ناتراشیده بنا کن، و قربانیهای سوختنی برای یهوه خدایت، بر آن بگذران.

۷ و ذبایح سلامتی ذبح کرده، در آنجا بخور و به حضور یهوه خدایت شادی نما.

۸ و تمامی کلمات این شریعت را بر آن به خط روشن بنویس.»

لعنتها

پس موسی و لویان کهنه تمامی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند:

«ای اسرائیل خاموش باش و بشنو. امروز قوم یهوه خدایت شدی.

۱۱ پس آواز یهوه خدایت را بشنو و او امر و فرایض او را که من امروز به تو امر میفرمایم، بجا آر.»

«و نازاردن عبور کردید، اینان یعنی شمعون و لوی و یهودا و یساکار و یوسف و بنیامین بر کوه جرزیم بایستند تا قوم را برکت دهند.

۱۳ و اینان یعنی روبین و جاد و اشیر و زبولون و دان و نفتالی بر کوه عیبال بایستند تا نفرین کنند.

۱۴ و لویان جمیع مردان اسرائیل را به آواز بلند خطاب کرده، گویند:

«لعون باد کسیکه صورت تراشیده یا ریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند مکروه است، بسازد، و مخفی نگاه دارد.» و تمامی قوم در جواب

بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه پادر و مادر خود به خفت رفتار نماید.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه حد همسایه خود را تغییر دهد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه ناپینار از راه منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه دوری غریب و یتیم و بیوه را منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه بازن پدر خود همبستر شود، چونکه دامن پدر خود را کشف نموده است.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه با هر قسم بهایمی بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه با خواهر خویش چه دختر پدر و چه دختر مادر خویش بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه با مادر زن خود بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه همسایه خود را در پنهانی بزند.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه رشوه گیرد تا خون بیگانه ریخته شود.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

«لعون باد کسیکه کلمات این شریعت را اثبات ننماید تا آنها را بجا نیاورد.» و تمامی قوم بگویند: «مین!»

برکت

«اگر آواز یهوه خدای خود را به دقت بشنوی تا هوشیار شده، تمامی او امر او را که من امر و زبه تو امر میفرمایم بجا آوری، آنگاه یهوه خدایت تو را بر جمیع امتهای جهان بلند خواهد گردانید.

۲ و تمامی این برکتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت، اگر آواز یهوه خدای خود را بشنوی.

۳ در شهر، مبارک و در صحرا، مبارک خواهی بود.

۴ میوه بطن تو و میوه زمین تو و میوه بهایمت و بچه های گاو و بره های گله تو مبارک خواهند بود.

۵ سبب و ظرف خمیر تو مبارک خواهد بود.

۶ وقت درآمدت مبارک، و وقت بیرون رفتنت مبارک خواهی بود.

«خداوند دشمنانت را که با تو مقاومت نمایند، از حضور تو منزهم خواهد ساخت، از یک راه بر تو خواهند آمد، و از هفت راه پیش تو خواهند گریخت.

۸ خداوند در انبارهای تو و به هر چه دست خود را به آن دراز میکنی بر تو برکت خواهد فرمود، و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تو میدهد، مبارک خواهد ساخت.

۹ و اگر او امر یهوه خدای خود را نگاهداری، و در طریقهای او سلوک نمایی، خداوند تو را برای خود قوم مقدس خواهد گردانید، چنانکه برای تو قسم خورده است.

۱۰ و جمیع امتهای زمین خواهند دید که نام خداوند بر تو خوانده شده است، و از تو خواهند ترسید.

۱۱ و خداوند تو را در میوه بطنت و ثمره بهایمت و محصول زمینت، در زمینی که خداوند برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد، به نیکویی خواهد افزود.

۱۲ و خداوند خزینه نیکوی خود، یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود، تا باران زمین تو را در موسمش بباراند، و تو را در جمیع اعمال دست مبارک سازد، و به امتهای بسیار قرض خواهی داد، و توقرض نخواهی گرفت.

۱۳ و خداوند تو را سر خواهد ساخت نه دم، و بلند خواهی بود فقط نه پست، اگر او امر یهوه خدای خود را که من امر و زبه تو امر میفرمایم بشنوی، و آنها را نگاه داشته، بجا آوری.

۱۴ و از همه سخنانی که من امر و زبه تو امر می کنم به طرف راست یا چپ میل نکنی، تا خدا یان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت کنی.

لعنت

«اما اگر آواز یهوه خدای خود را بشنوی تا هوشیار شده، همه او امر و فریض او را که من امر و زبه تو امر میفرمایم بجا آوری، آنگاه جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را خواهد دریافت.

۱۶ در شهر ملعون، و در صحرا ملعون خواهی بود.

۱۷ سبب و ظرف خمیر تو ملعون خواهد بود.

۱۸ میوه بطن تو و میوه زمین تو و بچه های گاو و بره های گله تو ملعون خواهد بود.

۱۹ وقت درآمدت ملعون، و وقت بیرون رفتنت ملعون خواهی بود.

۲۰ و به هر چه دست خود را برای عمل نمودن دراز میکنی خداوند بر تو لعنت و اضطراب و سرزنش خواهد فرستاد تا به زودی هلاک و نابود شوی، به سبب بدی کارهایت که به آنها مرا ترک کرده ای،

خداوند و بار او بر تو ملصق خواهد ساخت، تا تو را از زمینی که برای تصرفش به آن داخل میشوی، هلاک سازد.

۲۲ و خداوند تو را با اسل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و برقان خواهد زد، و تو را تعاقب خواهند نمود تا هلاک شوی.

۲۳ و فلک تو که بالای سر تو است مس خواهد شد، و زمینی که زیر تو است آهن.

۲۴ و خداوند باران زمینت را گرد و غبار خواهد ساخت، که از آسمان بر تو نازل شود تا هلاک شوی.

«خداوند تو را پیش روی دشمنانت منزهم خواهد ساخت. از یک راه بر ایشان بیرون خواهی رفت، و از هفت راه از حضور ایشان خواهی گریخت، و در تمامی ممالک جهان به تلاطم خواهی افتاد.

۲۶ و بدن شما برای همه پرندگان هوا و حیوانات من خوراک خواهد بود، و هیچکس آنها را دور نخواهد کرد.

۲۷ و خداوند تو را به دنبال مصر و خراج و جرب و خارش که تو از آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت.

۲۸ و خداوند تو را به دیوانگی و نابینایی و پریشانی دل مبتلا خواهد ساخت.

۲۹ و در وقت ظهر مثل کوری که در تاریکی لمس نماید کوران راه خواهی رفت، و در راههای خود کامیاب نخواهی شد، بلکه در تمامی روزهای مظلوم و غارت شده خواهی بود، و نجات دهنده های نخواهد بود.

- ۳۰ زنی را نامزد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید. خانهای بنا خواهی کرد و در آن ساکن نخواهی شد. تا کستانی غرس خواهی نمود و میوه‌هاش را نخواهی خورد.
- ۳۱ گاو در نظرت کشته شود و از آن نخواهی خورد. الاغت پیش روی توبه غارت برده شود و باز به دست تو نخواهند آمد. گوسفند توبه دشمنت داده میشود و برای تورها کنندهای نخواهد بود.
- ۳۲ پسران و دختران تبه امت دیگر داده میشوند، و چشمانت نگر بسته از آرزوی ایشان تمامی روز کاهیده خواهد شد، و در دست تو هیچ قوهای نخواهد بود.
- ۳۳ میوه زمینت و مشقت تو را امتی که نشناختهای، خواهند خورد، و همیشه فقط مظلوم و کوفته شده خواهی بود.
- ۳۴ به حدی که از چیزهایی که چشمت میبیند، دیوانه خواهی شد.
- ۳۵ خداوند زانوها و ساقها و از کف پاتا فرق سر تو را به دنبال بد که از آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت.
- ۳۶ خداوند تو را پادشاهی را که بر خود نصب مینمائی، بسوی امتی که تو و پدرانت نشناختهاید، خواهد برد، و در آنجا خدايان غير از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد.
- ۳۷ در میان تمامی امتهایی که خداوند شمارا به آنجا خواهد برد، عبرت و مثل و سخریه خواهی شد.
- «خم بسیار به مزرعه خواهی برد، و اندکی جمع خواهی کرد چونکه ملخ آن را خواهد خورد.
- ۳۹ تا کستانی غرس نموده، خدمت آنها را خواهی کرد، اما شراب را نخواهی نوشید و انگور را نخواهی چید، زیرا کرم آن را خواهد خورد.
- ۴۰ تو را در تمامی حدودت درختان زیتون خواهد بود، لکن خویشتن را به زیت تدهین نخواهی کرد، زیرا زیتون تو نارس ریخته خواهد شد.
- ۴۱ پسران و دختران خواهی آورد، لیکن از آن تو نخواهند بود، چونکه به اسیری خواهند رفت.
- ۴۲ تمامی درختانت و محصول زمینت را ملخ به تصرف خواهد آورد.
- ۴۳ غریبی که در میان تو است بر توبه نهایت رفیع و پرافراشته خواهد شد، و توبه نهایت پست و متنزل خواهی گردید.
- ۴۴ اوبه تو قرض خواهد داد و توبه او قرض نخواهی داد، او سر خواهد بود و تو دم خواهی بود.
- «جمع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را تعاقب نموده، خواهد دریافت تا هلاک شوی، از این جهت که قول یهوه خدایت را گوش ندادی تا او امر و فریضی را که به تو امر فرموده بود، نگاه داری.
- ۴۶ و تو را و ذریت تو را تابه ابد آیت و شگفت خواهد بود.
- «ز این جهت که یهوه خدای خود را به شادمانی و خوشی دل برای فراوانی همه چیز عبادت نمودی.
- ۴۸ پس دشمنانت را که خداوند بر تو خواهد فرستاد در گرسنگی و تشنگی و برهنگی و احتیاج همه چیز خدمت خواهی نمود، و یوغ آهنین بر گردنت خواهد گذاشت تا تو را هلاک سازد.
- ۴۹ و خداوند از دور، یعنی از اقصای زمین، امتی را که مثل عقاب میبرد بر تو خواهد آورد، امتی که زبانش را نخواهی فهمید.
- امتی مهبب صورت که طرف پیران را نگاه ندارد و بر جوانان ترحم ننماید.
- ۵۱ و نتایج بهایم و محصول زمینت را بخورد تا هلاک شوی. و برای تو نیز غله و شیر و روغن و بچه‌های گاو و بره‌های گوسفند را باقی نگذارد تا تو را هلاک سازد.
- ۵۲ و تو را در تمامی دروازه‌های محاصره کند تا دیوارهای بلند و حصین که بر آنها توکل داری در تمامی زمینت منهدم شود، و تو را در تمامی دروازه‌هایت، در تمامی زمینی که یهوه خدایت به تو میدهد، محاصره خواهد نمود.
- ۵۳ و میوه بطن خود، یعنی گوشت پسران و دختران را که یهوه خدایت به تو میدهد در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را به آن زیون خواهند ساخت، خواهی خورد.
- ۵۴ مردی که در میان شما نرم و بسیار متعمر است، چشمش بر برادر خود وزن هم آغوش خویش و بقیه فرزنداننش که باقی میمانند بد خواهد بود.
- ۵۵ به حدی که به احدی از ایشان از گوشت پسران خود که میخورد نخواهد داد زیرا که در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را در تمامی دروازه‌هایت به آن زیون سازند، چیزی برای او باقی نخواهد ماند.
- ۵۶ وزنی که در میان شما نازک و متعمر است که به سبب تعمر و نازکی خود جرات نمی‌کرد که کف پای خود را به زمین بگذارد، چشم او بر شوهر هم آغوش خود و پسر و دختر خویش بد خواهد بود.
- ۵۷ و بر مشیمهای که از میان پایهای او درآید و بر اولادی که بزاید زیرا که آنها را به سبب احتیاج همه چیز در محاصره و تنگی که دشمنانت در دروازه‌هایت به آن تو را زیون سازند به پنهانی خواهد خورد.»

- اگر به عمل نمودن تمامی کلمات این شریعت که در این کتاب مکتوب است، هوشیار نشوی و از این نام مجید و مهیب، یعنی یهوه، خدایت، نترسی، آنگاه خداوند بلایای تو و بلایای اولاد تو را عجیب خواهد ساخت، یعنی بلایای عظیم و مزمن و مرضهای سخت و مزمن.
- ۶۰ و تمامی بیماریهای مصر را که از آنها می ترسیدی بر تو باز خواهد آورد و به تو خواهد چسبید.
- ۶۱ و نیز همه مرضها و همه بلایایی که در طول ما این شریعت مکتوب نیست آنها را خداوند بر تو مستولی خواهد گردانید تا هلاک شوی.
- ۶۲ و گروه قلیل خواهید ماند، بر عکس آن که مثل ستارگان آسمان کثیر بودید، زیرا که آوازیهوه خدای خود را نشنیدید.
- ۶۳ و واقع میشود چنانکه خداوند بر شما شادی نمود تا به شما احسان کرده، شما را بیفزاید همچین خداوند بر شما شادی خواهد نمود تا شمارا هلاک و نابود گرداند، و ریشه شما از زمینی که برای تصرفش در آن داخل میشوید کنده خواهد شد.
- ۶۴ و خداوند تو را در میان جمیع امتهای کران زمین تا کران دیگرش پراکنده سازد و در آنجا خدایان غیر از چوب و سنگ که تو پدرانانت نشناختی، عبادت خواهی کرد.
- ۶۵ و در میان این امتهای استراحت نخواهی یافت و برای کف پایت آرامی نخواهد بود، و در آنجا یهوه تو را دل لرزان و کاهیدگی چشم و پشیمانی جان خواهد داد.
- ۶۶ و جان تو پیش رویت معلق خواهد بود، و شب و روز ترسناک شده، به جان خود اطمینان نخواهی داشت.
- ۶۷ و با مدادان خواهی گفت: کاش که شام میبود، و شامگاهان خواهی گفت: کاش که صبح میبود، به سبب ترس دلت که به آن خواهی رسید، و به سبب رویت چشمت که خواهی دید.
- ۶۸ و خداوند تو را در کشتیهای از راهی که به تو گفتم آن را دیگر نخواهی دید به مصر باز خواهد آورد، و خود را در آنجا به دشمنان خویش برای غلامی و کنیزی خواهد فروخت و مشتری نخواهد بود.»

نگه داشتن احکام خداوند

- این است کلمات عهدی که خداوند در زمین موآب به موسی امر فرمود که با بنی اسرائیل ببندد، سوای آن عهد که با ایشان در حوریب بسته بود.
- و موسی تمامی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان گفت: «آنچه خداوند در زمین مصر با فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش عمل نمود، شما دیده‌اید. ۳ تجربه‌های عظیم که چشمان تو دید و آیات و آن معجزات عظیم.
- ۴ اما خداوند دل را که بداند و چشمانی را که ببیند و گوشهایی را که بشنود تا امر و زبه شما نداده است.
- ۵ و شما را چهل سال در بیابان رهبری نمودم که لباس شما مندرس نگردید، و کفشهای پای شما پاره نشد.
- ۶ نان نخورده و شراب و مسکرت ننوشیدهاید، تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم.
- ۷ و چون به اینجار رسیدید، سیحون، ملک حبشون، و عوج، ملک باشان، به مقابله شما برای جنگ بیرون آمدند و آنها را مغلوب ساختیم.
- ۸ و زمین ایشان را گرفته، به رو بینیان و جادیان و نصف سبط منسی به ملکیت دادیم.
- ۹ پس کلمات این عهد را نگاه داشته، بجا آورید تا در هر چه کنید کامیاب شوید.
- «مرو جمیع شما به حضور یهوه، خدای خود حاضرید، یعنی روسای شما و اسباط شما و مشایخ شما و سروران شما و جمیع مردان اسرائیل.
- ۱۱ و اطفال و زنان شما و غریبی که در میان اردوی شماست از هیزم شما تا آب کشان شما.
- ۱۲ تا در عهد یهوه خدایت و سوگند او که یهوه خدایت امر و زیاتو استوار میسازد، داخل شوی.
- ۱۳ تا تو را امر و زبانی خود قومی برقرار دارد، و او خدای تو باشد چنانکه به تو گفته است، و چنانکه برای پدرانانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده است.
- ۱۴ و من این عهد و این قسم را با شما تنها استوار نمی نمایم.
- ۱۵ بلکه با آنانی که امر و زیامابه حضور یهوه خدای مادر اینجا حاضرند، و هم با آنانی که امر و زیامادر اینجا حاضر نیستند.
- ۱۶ زیرا شما میدانید که چگونه در زمین مصر سکونت داشتیم، و چگونه از میان امتهایی که عبور نمودید، گذشتیم.
- ۱۷ و رجاسات و تهای ایشان را از چوب و سنگ و نقره و طلا که در میان ایشان بود، دیدید.
- ۱۸ تا در میان شما مردی از قبایله یا سبطی نباشد که دلش امر و زبانی یهوه خدای ما منحرف گشته، برود و خدایان این طوایف را عبادت نماید، مبادا در میان شما ریشهای باشد که حنظل و افستین بار آورد.

«مبادا چون سخنان این لعنت را بشنود در دلش خویشتن را برکت داده، گوید: هر چند در سختی دل خود سلوک مینمایم تا سیراب و تشنه را با هم هلاک سازم، مرا سلامتی خواهد بود.»

۲۰ خداوند او را نخواهد آمرزید، بلکه در آن وقت خشم و غیرت خداوند بر آن شخص دو دافشان خواهد شد، و تمامی لعنتی که در این کتاب مکتوب است، بر آن کس نازل خواهد شد، و خداوند نام او را از زیر آسمان محو خواهد ساخت.

۲۱ و خداوند او را از جمیع اسباط اسرائیل برای بدی جدا خواهد ساخت، موافق جمیع لعنتهای عهدی که در این طومار شریعت مکتوب است.

۲۲ و طبقه آینده یعنی فرزندان شما که بعد از شما خواهند برخاست، و غریبانی که از زمین دور میآیند، خواهند گفت: هنگامی که بلا یای این زمین و بیماریهایی که خداوند به آن میرساند ببینند.

۲۳ و تمامی زمین آن را که کبریت و شوره و آتش شده، نه کاشته میشود و نه حاصل میروید و هیچ علف در آن نمومی کند و مثل انقلاب سدوم و عموره و ادمه صبوئیم که خداوند در غضب و خشم خود آنها را و از گون ساخت، گشته است.

۲۴ پس جمیع امتها خواهند گفت: چرا خداوند با این زمین چنین کرده است و شدت این خشم عظیم از چه سبب است؟

آنگاه خواهند گفت: از این جهت که عهدیهوه خدای پدران خود را که به وقت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر با ایشان بسته بود، ترک کردند.

۲۶ و رفته، خدایان غیر اعبادت نموده، به آنها سجده کردند، خدایانی را که نشناخته بودند و قسمت ایشان نساخته بود.

۲۷ پس خشم خداوند بر این زمین افروخته شده، تمامی لعنت را که در این کتاب مکتوب است، بر آن آورد.

۲۸ و خداوند ریشه ایشان را به غضب و خشم و غیض عظیم، از زمین ایشان کند و به زمین دیگر انداخت، چنانکه امر و ز شده است.

۲۹ چیزهای مخفی از آن یهوه خدای ماست و اما چیزهای مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است، تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم.

برای بازگشت بسوی خدا

و چون جمیع این چیزها، یعنی برکت و لعنتی که پیش روی تو گذاشتم بر تو عارض شود، و آنها را در میان جمیع امتهایی که یهوه، خدایت، تورا به آنجا خواهد راند، بیاد آوری.

۲ و تو با فرزندان با تمامی دل و تمامی جان خود به سوی یهوه خدایت بازگشت نموده، قول او را موافق هر آنچه که من امر و ز به تو امر می فرمایم، اطاعت نمایی.

۳ آنگاه یهوه خدایت اسیری تورا بر گردانیده، بر تو ترحم خواهد کرد، و رجوع کرده، تورا از میان جمیع امتهایی که یهوه، خدایت، تورا به آنجا پراکنده کرده است، جمع خواهد نمود.

۴ اگر آوارگی تو تا کران آسمان بشود، یهوه، خدایت، تورا از آنجا جمع خواهد کرد و تورا از آنجا خواهد آورد.

۵ و یهوه، خدایت، تورا به زمینی که پدرانت مالک آن بودند خواهد آورد، و مالک آن خواهی شد، و بر تو احسان نموده، تورا بیشتر از پدرانت خواهد افزود. «یهوه خدایت دل تو و دل ذریه تو را مختون خواهد ساخت تا یهوه خدایت را به تمامی دل و تمامی جان خود دوست داشته، زنده بمانی.»

۷ و یهوه خدایت جمیع این لعنتها را بر دشمنان و بر خصمانت که تورا از زردند، نازل خواهد گردانید.

۸ و تو بازگشت نموده، قول خداوند را اطاعت خواهی کرد، و جمیع اوامر او را که من امر و ز به تو امر میفرمایم، بجا خواهی آورد.

۹ و یهوه، خدایت، تورا در تمامی اعمال دستت و در میوه بطنت و نتایج بهایمت و محصول زمینت به نیکویی خواهد افزود، زیرا خداوند بار دیگر بر تو برای نیکویی شادی خواهد کرد، چنانکه بر پدران تو شادی نمود.

۱۰ اگر آواز یهوه خدای خود را اطاعت نموده، اوامر و فریض او را که در طومار این شریعت مکتوب است، نگاه داری، و به سوی یهوه، خدای خود، با تمامی دل و تمامی جان بازگشت نمایی.

حیات و موت

«یر این حکمی که من امر و ز به تو امر می فرمایم، برای تو مشکل نیست و از تو دور نیست.»

۱۲ نه در آسمان است تا بگویی کیست که به آسمان برای ماصعود کرده، آن را نزد ما میآورد و آن را به ما بشنوند تا به عمل آوریم.

۱۳ و نه آن طرف دریا که بگویی کیست که برای ما به آن طرف دریا عبور کرده، آن را نزد ما میآورد و به ما بشنوند تا به عمل آوریم.

۱۴ بلکه این کلام، بسیار نزدیک توست و در دهان و دل توست تا آن را بجا آوری.

«بین امروز حیات و نیکویی و موت و بدی را پیش روی تو گذاشتم.»

- ۱۶ چونکه من امروز تورا امر میفرمایم که یهوه خدای خود را دوست بداری و در طریقهای او رفتار نمایی، و او امر و فریض و احکام او را نگاه داری تا زنده مانده، افزوده شوی، و تایهوه، خدایت، تورا در زمینی که برای تصرفش به آن داخل میشوی، برکت دهد.
- ۱۷ لیکن اگر دل تو برگردد و اطاعت نمایی و فریفته شده، خدایان غیر اسجده و عبادت نمایی، پس امروز به شما اطلاع میدهم که البته هلاک خواهید شد، و در زمینی که از اردن عبور میکنید تا در آن داخل شده، تصرف نمائید، عمر طویل نخواهید داشت.
- ۱۹ امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد میآورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم، پس حیات را برگزین تا تو باذریت زنده بمانی.
- ۲۰ و تایهوه خدای خود را دوست بداری و آواز او را بشنوی و با او ملصق شوی، زیرا که او حیات تو و درازی عمر توست تا در زمینی که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که آن را به ایشان بدهد، ساکن شوی.»

یوشع، جانشین موسی

- و موسی رفته، این سخنان را به تمامی اسرائیل بیان کرد، و به ایشان گفت: «ن امروز صد و بیست ساله هستم و دیگر طاقت خروج و دخول ندارم، و خداوند به من گفته است که از این اردن عبور نخواهی کرد.
- ۳ یهوه خدای تو، خود به حضور تو عبور خواهد کرد، و او این امتهار از حضور تو هلاک خواهد ساخت، تا آنهارا به تصرف آوری، و یوشع نیز پیش روی تو عبور خواهد نمود چنانکه خداوند گفته است.
- ۴ خداوند چنانکه به سیحون و عوج، دو پادشاه اموریان، که هلاک ساخت و به زمین ایشان عمل نمود به اینها نیز رفتار خواهد کرد.
- ۵ پس چون خداوند ایشان را به دست شما تسلیم کند شما با ایشان موافق تمامی حکمی که به شما امر فرمودم، رفتار نمائید.
- ۶ قوی و دلیر باشید و از ایشان ترسان و هراسان مباشید، زیرا یهوه، خدایت، خود با تو میرود و تورا و انخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود.»
- و موسی یوشع را خوانده، در نظر تمامی اسرائیل به او گفت: «وی و دلیر باش زیرا که تو با این قوم به زمینی که خداوند برای پدران ایشان قسم خورد که به ایشان بدهد داخل خواهی شد، و توان را برای ایشان تقسیم خواهی نمود.
- ۸ و خداوند خود پیش روی تو می رود و با تو خواهد بود و تورا و انخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود پس ترسان و هراسان مباش.»

قرائت تورات

- و موسی این تورات را نوشته، آن را به بنی لای که کهنه که تابوت عهد خداوند را بر می داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد.
- ۱۰ و موسی ایشان را امر فرموده، گفت: «ه در آخر هر هفت سال، در وقت معین سال انفکاک در عید خیمهها، چون جمیع اسرائیل بیابند تا به حضور یهوه خدای تو در مکانی که او برگزیند حاضر شوند، آنگاه این تورات را پیش جمیع اسرائیل در سمع ایشان بخوان.
- ۱۲ قوم از مردان و زنان و اطفال و غیر بیانی که در دروازه های تو باشند جمع کن تا بشنوند، و تعلیم یافته، از یهوه خدای شما بترسند و به عمل نمودن جمیع سخنان این تورات هوشیار باشند.
- ۱۳ و تا پسران ایشان که ندانستند، بشنوند، و تعلیم یابند، تا مادامی که شما بر زمینی که برای تصرفش از اردن عبور میکنید زنده باشید، از یهوه خدای شما بترسند.»

پیشگویی سرکشی اسرائیل

- و خداوند به موسی گفت: «ینک ایام مردن تو نزدیک است، یوشع را طلب نما و در خیمه اجتماع حاضر شو تا او را وصیت نمایم.» پس موسی و یوشع رفته، در خیمه اجتماع حاضر شدند.
- ۱۵ و خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر، بر در خیمه ایستاد.
- و خداوند به موسی گفت: «ینک با پدران خود میخوابی و این قوم برخاسته، در پی خدایان بیگانه زمینی که ایشان به آنجا در میان آنها میروند، زنا خواهند کرد و مرا ترک کرده، عهدی را که با ایشان بستم خواهند شکست.
- ۱۷ و در آن روز، خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را ترک خواهم نمود، و روی خود را از ایشان پنهان کرده، تلف خواهند شد، و دیدها و تنگیهای بسیار به ایشان خواهد رسید، به حدی که در آن روز خواهند گفت: «یا این بدیها به ما نرسید از این جهت که خدای مادر میان ما نیست؟» و به سبب تمامی بدی که کردند که به سوی خدایان غیر برگشته اند من در آن روز البته روی خود را پنهان خواهم کرد.
- ۱۹ پس الان این سر و در برای خود بنویسید و توان را به بنی اسرائیل تعلیم داده، آن را در دهان ایشان بگذار تا این سر و در برای من بر بنی اسرائیل شاهد باشد.

۲۰ زیرا چون ایشان را به زمینی که برای پدران ایشان قسم خورده بودم که به شیر و شهد جاری است، در آورده باشم، و چون ایشان خورده، و سیر شده، و فربه گشته باشند، آنگاه ایشان به سوی خدایان غیر برگشته، آنها را عبادت خواهند نمود، و مرا اهانت کرده، عهد مرا خواهند شکست.

۲۱ و چون بدیها و تنگیهای بسیار بر ایشان عارض شده باشد، آنگاه این سرود مثل شاهد پیش روی ایشان شهادت خواهد داد، زیرا که از دهان ذریت ایشان فراموش نخواهد شد، زیرا خیالات ایشان را نیز که امروز دارند میدانم، قبل از آن که ایشان را به زمینی که در باره آن قسم خوردم، در آورم.»

پس موسی این سرود را در همان روز نوشته، به بنی اسرائیل تعلیم داد.

و یوشع بن نون را وصیت نموده، گفت: «وی و دلیر باش زیرا که تو بنی اسرائیل را به زمینی که برای ایشان قسم خوردم داخل خواهی ساخت، و من با تو خواهم بود.»

و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب، تمام به انجام رسانید، موسی به لاویانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند وصیت کرده، گفت:

«این کتاب تورات را بگیرید و آن را در پہلوی تابوت عهد یهوه، خدای خود، بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد.

۲۷ زیرا که من مردود گردن کشتی شمار میدانم، اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم بر خداوند افتنه انگیزیختاید، پس چند مرتبه زیاد بعد از وفات من.

۲۸ جمیع مشایخ اسباط و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم، و آسمان و زمین را بر ایشان شاهد بگیرم.

۲۹ زیرا میدانم که بعد از وفات من خویشتن را بالکل فاسد گردانیده، از طریقی که به شما مرفر مودم خواهید برگشت، و در روزهای آخریدی بر شما عارض خواهد شد، زیرا که آنچه در نظر خداوند بد است خواهید کرد، و از اعمال دست خود، خشم خداوند را به هیجان خواهید آورد.»

پس موسی کلمات این سرود را در گوش تمامی جماعت اسرائیل تمام گفت: سرود موسی ای آسمان گوش بگیر تا بگویم.

و زمین سخنان دهاتم را بشنود.

تعلیم من مثل باران خواهد بارید. و کلام من مثل شبنم خواهد ریخت. مثل قطره های باران بر سبزه تازه، و مثل بارشهار نباتات.

زیرا که نام یهوه را ندا خواهم کرد. خدای ما را به عظمت و وصف نمایم.

او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همه طریقهای او انصاف است. خدای امین و از ظلم مبرا. عادل و راست است او.

ایشان خود را فاسد نموده، فرزندان او نیستند بلکه عیب ایشانند. طبقه کج و متمردند.

آیا خداوند را چنین مکافات میدهد، ای قوم احمق و غیر حکیم. آیا او پدر و مالک تو نیست. او تو را آفرید و استوار نمود.

ایام قدیم را بیاد آور. در سالهای دهر به دهر تامل نما. از پدر خود پرس تا تو را آگاه سازد. و از مشایخ خویش تا تو را اطلاع دهند.

چون حضرت اعلی به امتنا نصیب ایشان را داد و بنی آدم را منتشر ساخت، آنگاه حدود امتهار اقرار داد، بر حسب شماره بنی اسرائیل.

زیرا که نصیب یهوه قوم وی است. و یعقوب قرعه میراث او است.

او را در زمین ویران یافت. و در بیابان خراب و هولناک. او را احاطه کرده، منظور داشت. و او را مثل مردمک چشم خود محافظت نمود.

مثل عقابی که آشیانه خود را حرکت دهد. و بچه های خود را فرو گیرد. و بالهای خود را پهن کرده، آنها را بردارد. و آنها را بر پرهای خود ببرد.

همچنین خداوند تنها او را رهبری نمود. و هیچ خدای بیگانه با وی نبود.

او را بر بلندیهای زمین سوار کرد تا از محصولات زمین بخورد. و شهد را از صخره به او داد تا مکید. و روغن را از سنگ خارا.

کره گاوان و شیر گوسفندان را با پیله برها و قوچهار از جنس باشان و بزها. و پیله گردهای گندم را. و شراب از عصیران گور نوشیدی.

لیکن یسورون فربه شده، لگدزد. توفربه و تو مند و چاق شدهای. پس خدایی را که او را آفریده بود، ترک کرد. و صخره نجات خود را حقیر شمرد.

او را به خدایان غریب به غیرت آوردند. و خشم او را به رجاسات جنبش دادند.

برای دیوهای که خدایان نبودند، قربانی گذرانیدند، برای خدایانی که نشناخته بودند، برای خدایان جدید که تازه به وجود آمده، و پدران ایشان از آنها ترسیده بودند.

و به صخره های که تو را تولید نمود، اعتنا نمودی. و خدای آفریننده خود را فراموش کردی.

چون یهوه این را دید ایشان را مکروه داشت. چونکه پسران و دخترانش خشم او را به هیجان آوردند.

پس گفت روی خود را از ایشان خواهم پوشید. تا ببینم که عاقبت ایشان چه خواهد بود. زیرا طبقه بسیار گردن کشند. و فرزندان که امانتی در ایشان نیست. ایشان مرا به آنچه خدا نیست به غیرت آوردند. و به باطیل خود مرا خشمناک گردانیدند. و من ایشان را به آنچه قوم نیست به غیرت خواهم آورد. و به امت باطل، ایشان را خشمناک خواهم ساخت.

زیرا آتشی در غضب من افروخته شده. و تاهاویه پایبندترین شعله ور شده است. و زمین را با حاصلش میسوزاند. و اساس کوهها را آتش خواهد زد.

برایشان بلا را جمع خواهم کرد. و تیرهای خود را تمام برایشان صرف خواهم نمود.

از گرسنگی کاهیده، و از آتش تب، و از وبای تلخ تلف میشوند. و دندانهای وحوش را به ایشان خواهم فرستاد، باز هر خزندگان زمین. شمشیر از بیرون و دهشت از اندرون. ایشان را بی اولاد خواهد ساخت. هم جوان وهم دوشیزه را. شیر خواره را باریش سفید هلاک خواهد کرد.

میگفتم ایشان را بر اکنده کم و ذکر ایشان را از میان مردم، باطل سازم.

اگر از کینه دشمن نمی ترسیدم که مباد مخالفان ایشان بر عکس آن فکر کنند، و بگویند دست ما بلند شده، و بهوه همه این را نکرده است.

زیرا که ایشان قوم گم کرده تدبیر هستند. و در ایشان بصیرتی نیست.

کاش که حکیم بوده، این را میفهمیدید. و در عاقبت خود تا مل مینمودند.

چگونه یک نفر هزار را تعاقب میکرد. و دو نفر ده هزار را منمزم میساختند. اگر صخره ایشان، ایشان را فروخته. و خداوند، ایشان را تسلیم نموده بود.

زیرا که صخره ایشان مثل صخره مان نیست. اگر چه هم دشمنان ما خود، حکم باشند.

زیرا که موا ایشان از موهای سدوم است، و از تا کستانهای عموره. انگورهای ایشان انگورهای حنظل است، و خوشه های ایشان تلخ است.

شراب ایشان زهر آژدرهاست. و سم قاتل افعی.

۳۴ آیا این نزد من مکنون نیست. و در خزانه های من مخموم نی.

انتقام و جزا از آن من است، هنگامی که پایهای ایشان بلغرد، زیرا که روز هلاکت ایشان نزدیک است و قضای ایشان میشتابد.

زیرا خداوند، قوم خود را داوری خواهد نمود. و بر بندگان خویش شفقت خواهد کرد. چون میبیند که قوت ایشان نابود شده، و هیچکس چه غلام و چه آزاد باقی نیست.

و خواهد گفت: خدایان ایشان بجایند، و صخرهای که بر آن اعتماد میداشتند.

۳۸ که پیه قربانی های ایشان را میخوردند. و شراب هدایای ریختنی ایشان را می نوشیدند. آنها بر خاسته، شمار امداد کنند. و برای شما ملجا باشند.

الان ببینید که من خود، او هستم. و یامن خدای دیگری نیست. من میمیرانم و زنده میکنم. مجروح میکنم و شفا میدهم. و از دست من رها ندهای نیست.

زیرا که دست خود را به آسمان برمی افرازم، و می گویم که من تا ابد الا باد زنده هستم.

اگر شمشیر براق خود را تیز کنم. و قصاص را به دست خود گیرم. آنگاه از دشمنان خود انتقام خواهم کشید. و به خصمان خود مکافات خواهم رسانید.

تیرهای خود را از خون مست خواهم ساخت. و شمشیر من گوشت را خواهد خورد. از خون کشتگان و اسپران، بار و سوسای سروران دشمن.

ای امتهای قوم او آواز شادمانی دهید. زیرا انتقام خون بندگان خود را گرفته است. و از دشمنان خود انتقام کشیده و برای زمین خود و قوم خویش کفاره نموده است.

و موسی آمده، تمامی سخنان این سر و درابه سمع قوم رسانید، او و یوشع بن نون.

۴۵ و چون موسی از گفتن همه این سخنان به تمامی اسرائیل فارغ شد،

به ایشان گفت: «ل خود را به همه سخنانی که من امروز به شما شهادت میدهم، مشغول سازید، تا فرزندان خود را حکم دهید که متوجه شده، تمامی کلمات این تورات را به عمل آورند.

۴۷ زیرا که این برای شما امر باطل نیست، بلکه حیات شماست، و به واسطه این امر، عمر خود را در زمینی که شما برای تصرف از اردن به آنجا عبور میکنید، طویل خواهید ساخت.»

اخبار رحلت موسی

و خداوند در همان روز موسی را خطاب کرده، گفت:

«این کوه عباریم یعنی جبل نبوک در زمین موآب در مقابل اریحا است برای، و زمین کنعان را که من آن را به بنی اسرائیل به ملکیت میدهم ملاحظه کن.»

۵۰ و تو در کوهی که به آن برمی آبی وفات کرده، به قوم خود ملحق شو، چنانکه برادرت هارون در کوه هور مرد و به قوم خود ملحق شد.

۵۱ زیرا که شما در میان بنی اسرائیل نزد آب مر بیافادش در بیابان سین به من تقصیر نمودید، چون که مرا در میان بنی اسرائیل تقدیس نکردید.

۵۲ پس زمین را پیش روی خود خواهی دید، لیکن به آنجا به زمینی که به بنی اسرائیل میدهم، داخل نخواهی شد.»

دعای برکت موسی

و این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده،

گفت: «هوه از سین آمد، و از سعیر برایشان طلوع نمود. و از جبل فاران در خشان گردید. و با کروه های مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پیدا آمد.»

۳ به درستی که قوم خود را دوست میدارد. و جمیع مقدساتش در دست تو هستند. و نزد پایهای تو نشسته، هر یکی از کلام تو بهر همدی شوند.

۴ موسی برای ما شریعتی امر فرمود که میراث جماعت یعقوب است.

۵ و او در یثرون پادشاه بود هنگامی که روسای قوم اسباط اسرائیل با هم جمع شدند.

۶ رو بین زنده بماند و نمیرد. و مردان او در شماره کم نباشند.»

و این است در باره یهودا که گفت: «ای خداوند آواز یهودا را بشنو. و او را به قوم خودش برسان. به دستهای خود برای خویشتن جنگ میکند. و تو از دشمنانش معاون میباشی.»

و در باره لاوی گفت: «میم و اوریم تو نزد مرد مقدس تو ست. که او را در مسامحتان نمودی. و با او نزد آب مر بیامنازعت کردی.»

۹ که در باره پدر و مادر خود گفت که ایشان را ندید هم و برادران خود را شناخت. و پسران خود را ندانست. زیرا که کلام تو را نگاه میداشتند. و عهد تو را محافظت مینمودند.

۱۰ احکام تو را به یعقوب تعلیم خواهند داد. و شریعت تو را به اسرائیل. بخور به حضور تو خواهند آورد. و قربانی های سوختنی بر مذبح تو.

۱۱ ای خداوند اموال او را برکت بده، و اعمال دستهای او را قبول فرما. کمرهای مقاومت کنند گانش را بشکن. کمرهای خصمان او را که دیگر بر نخیزند.»

و در باره بنیامین گفت: «یب خداوند نزدی ایمن ساکن میشود. تمامی روز او را مستوری سازد. و در میان کتفهای ساکن میشود.»

و در باره یوسف گفت: «مینش از خداوند مبارک باد، از نفایس آسمان و از شبنم، و از لجه ها که در زیرش مقیم است.»

۱۴ از نفایس محصولات آفتاب و از نفایس نباتات ماه.

۱۵ از نغزهای کوههای قدیم، و از نفایس تلهای جاودانی.

۱۶ از نفایس زمین و پری آن، و از رضامندی او که در بوته ساکن بود. برکت بر سر یوسف برسد. و برفرق سر آنکه از برادران خود ممتاز گردید.

۱۷ جاه او مثل نخست زاده گاوش باشد. و شاخهایش مثل شاخهای گاو وحشی. با آنها متهارا جمیع تا به اقصای زمین خواهد زد. و اینانند ده هزارهای افرایم و هزارهای منسی.»

و در باره زبولون گفت: «ای زبولون در بیرون رفتنت شاد باش، و توای یسا کار در خیمه های خویش.

۱۹ قوم را به کوه دعوت خواهند نمود. در آنجا قربانی های عدالت را خواهند گذرانید.

زیرا که فراوانی در باره او خواهند مکید. و خزانه های مخفی ریگ را.»

و در باره جاد گفت: «تبارک باد آنکه جاد را وسیع گرداند. مثل شیر ماده ساکن باشد، و باز و فرقی را نیز میدرد،

و حصه بهترین را برای خود نگاه دارد، زیرا که در آنجا نصیب حا کم محفوظ است. و باروسای قوم می آید. و عدالت خداوند و احکامش را با اسرائیل بجای آورد.»

و در باره دان گفت: «ان بچه شیر است که از ایشان میجهد.»

و درباره نفتالی گفت: «ی نفتالی از رضامندی خداوند سیر شو. و از برکت او مملو گردیده، مغرب و جنوب را به تصرف آور.»
و درباره اشیر گفت: «شیراز فرزندان مبارک شود، و نزد برادران خود مقبول شده، پای خود را به روغن فروبرد.

۲۵ نعلین تو از آهن و برنجست، و مثل روزهایت همچنان قوت تو خواهد بود.

۲۶ ای یسورون مثل خدا کسی نیست، که برای مدد تو بر آسمانها سوار شود. و در کبریای خود بر افلاک.

خدای ازلی مسکن توست. و در زیر تو بازوهای جاودانی است. و دشمن را از حضور تو اخراج کرده، میگوید هلاک کن.

۲۸ پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد، و چشمه یعقوب به تنهایی. و در زمینی که پراز غله و شیره باشد. و آسمان آن شبم میریزد.

۲۹ خوشبختی تو ای اسرائیل. کیست مانند تو! ای قومی که از خداوند نجات یافته‌اید. که او سپر نصرت تو و شمشیر جاه توست. و دشمنانت مطیع تو خواهند شد. و تو بلندیهای ایشان را پایمال خواهی نمود.»

رحلت موسی، مرد خدا

و موسی از عربات موآب، به کوه نبو، بر قله فسجه که در مقابل اریحاست برآمد، و خداوند تمامی زمین را، از جلعاد تا دان، به او نشان داد.

۲ و تمامی نفتالی و زمین افرایم و منسی و تمامی زمین یهودا را تا دریای مغربی.

۳ و جنوب را و میدان دره اریحار که شهر نخلستان است تا صوغر.

۴ و خداوند وی را گفت: «این است زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفتم که این را به ذریت تو خواهم داد، تو را اجازت دادم

که به چشم خود آن را ببینی لیکن به آنجا عبور نخواهی کرد.»

پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین موآب بر حسب قول خداوند مرد.

۶ و او را در زمین موآب در مقابل بیت فکور، در دره دفن کرد، و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است.

۷ و موسی چون وفات یافت، صد و بیست سال داشت، و نه چشمش تار، و نه قوتش کم شده بود.

۸ و بنی اسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه گری برای موسی سپری گشت.

و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود، چونکه موسی دستهای خود را بر او نهاده بود، و بنی اسرائیل او را اطاعت نمودند، و بر حسب آنچه خداوند به موسی امر

فرموده بود، عمل کردند.

و نیبای مثل موسی تا بحال در اسرائیل بر نخاسته است که خداوند او را و پرورشناخته باشد.

۱۱ در جمیع آیات و معجزاتی که خداوند او را فرستاد تا آنهارا در زمین مصر به فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش بنماید.

۱۲ و در تمامی دست قوی، و جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر همه اسرائیل نمود.

کتاب یوشع

فرمان عبور به یوشع

- وقوع شد بعد از وفات موسی، بنده خداوند، که خداوند یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت:
- «وسی بنده من وفات یافته است، پس الان برخیز و از این اردن عبور کن، تو تمامی این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنیاسرائیل میدهم.
- ۳ هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده ام، چنانکه به موسی گفتم.
- ۴ از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات، تمامی زمین حتی آن و تا دریای بزرگ به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود.
- ۵ هیچکس را در تمامی ایام عمرت یاری مقاومت با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو خواهم بود، تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود.
- ۶ قوی و دلیر باش، زیرا که تو این قوم را متصرف، زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم، خواهی ساخت.
- ۷ فقط قوی و بسیار دلیر باش تا بر حسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی تو را امر کرده است متوجه شده، عمل نمایی. زنهرا از آن به طرف راست یا چپ تجاوز منماتاهر جایی که روی، کامیاب شوی.
- ۸ این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا بر حسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده، عمل نمایی زیرا هم چنین راه خود را فیروز خواهی ساخت، و همچنین کامیاب خواهی شد.
- ۹ آیات تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش، مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی یهوه خدای تو، باتوست.»
- پس یوشع روسای قوم را امر فرموده، گفت:
- «رمیان لشکر گاه بگذرید و قوم را امر فرموده، بگوید: برای خود توشه حاضر کنید، زیرا که بعد از سه روز، شما از این اردن عبور کرده، داخل خواهید شد تا تصرف کنید در زمینی که یهوه خدای شما، به شما برای ملکیت میدهد.»
- و یوشع رو بپنیا و جادیان و نصف سبط منسی را خطاب کرده، گفت:
- «یاد آورید آن سخن را که موسی، بنده خداوند، به شما امر فرموده، گفت: یهوه، خدای شما به شما آرامی میدهد و این زمین را به شما میبخشد.
- ۱۴ زنان و اطفال و موثی شما در زمینی که موسی در آن طرف اردن به شما داده خواهد ماند، و اما شما مسلح شده، یعنی جمیع مردان جنگی پیش روی برادران خود عبور کنید، و ایشان را اعانت نمایید.
- ۱۵ تا خداوند برادران شما را مثل شما آرامی داده باشد، و ایشان نیز در زمینی که یهوه، خدای شما به ایشان میدهد تصرف کرده باشند، آنگاه به زمین ملکیت خود خواهید برگشت و متصرف خواهید شد، در آن که موسی، بنده خداوند به آن طرف اردن به سوی مشرق آفتاب به شما داد.»
- ایشان در جواب یوشع گفتند: «آنچه به ما فرمودی خواهیم کرد، و هر جا ما را بفرستی، خواهیم رفت.
- ۱۷ چنانکه موسی را در هر چیز اطاعت نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود، فقط یهوه، خدای تو، با تو باشد چنانکه با موسی بود.
- ۱۸ هر کسی که از حکم تو روگرداند و کلام تو را در هر چیزی که او را امر فرمائی اطاعت نکند، کشته خواهد شد، فقط قوی و دلیر باش.»
- ### راحاب و جاسوسان
- و یوشع بن نون دو مرد جاسوس از شطمیم به پنهانی فرستاده، گفت: «وانه شده، زمین واریحار ببینید.» پس رفته، به خانه زن زانیهای که راحاب نام داشت داخل شده، در آنجا خوابیدند.
- ۲ و ملک اریحار خبر دادند که «بنک مردمان از بنیاسرائیل امشب داخل اینجا شدند تا زمین را جاسوسی کنند.»
- و ملک اریحار نزد راحاب فرستاده، گفت: «ردانی را که نزد تو آمده، به خانه تو داخل شده اند، بیرون بیاور زیرا برای جاسوسی تمامی زمین آمده اند.»
- وزن آن دو مرد را گرفته، ایشان را پنهان کرد و گفت: «لی آن مردان نزد من آمدند اما منم از کجا بودند.
- ۵ و نزدیک به وقت بستن دروازه، آن مردان در تاریکی بیرون رفتند و غمی دانم که ایشان بکار رفتند. به زودی ایشان را تعاقب نماید که به ایشان خواهد رسید.»
- لیکن او ایشان را به پشت بام برده، در شاخه های گنجان که برای خود بر پشت بام چیده بود، پنهان کرده بود.
- ۷ پس آن کسان، ایشان را به راه اردن تا گذار هاتعاقب نمودند، و چون تعاقب کنندگان ایشان بیرون رفتند، دروازه را بستند.
- و قبل از آنکه بخوابند، او نزد ایشان به پشت بام برآمد.

۹ و به آن مردان گفت: «یدانم که یهوه این زمین را به شما داده، و ترس شما بر ما مستولی شده است، و تمام ساکنان زمین به سبب شما گداخته شده اند. ۱۰ زیرا شنیدیم هایم که خداوند چگونه آب دریای قلم را پیش روی شما خشکانید، وقتی که از مصر بیرون آمدید، و آنچه به دو پادشاه اموریان که به آن طرف اردن بودند کردید، یعنی سیهون و عوج که ایشان را هلاک ساختید.

۱۱ و چون شنیدیم دل‌های ما گداخته شد، و به سبب شما دیگر در کسی جان نماند، زیرا که یهوه خدای شما، بالا در آسمان و پایین بر زمین خداست.

۱۲ پس الان برای من به خداوند قسم بخورید که چنانکه به شما احسان کردم، شما نیز به خاندان پدرم احسان خواهید نمود، و نشانه امانت به من بدهید که پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم و هر چه دارند زنده خواهید گذارد، و جانهای ما را از موت رستگار خواهید ساخت.»
آن مردان به وی گفتند: «انهای مابه عوض شما می‌رند که چون خداوند این زمین را به ما بدهد اگر این کار ما را بروز ندهید، البته به شما احسان و امانت خواهیم کرد.»

پس ایشان را با طناب از در یچه پایین کرد، زیرا خانه او بر حصار شهر بود و او بر حصار ساکن بود.

۱۶ و ایشان را گفت: «ه کوه بروید مبادا تعاقب کنندگان به شما برسند و در آنجا سه روز خود را پنهان کنید، تا تعاقب کنندگان برگردند بعد از آن به راه خود بروید.»
آن مردان به وی گفتند: «از این قسم تو که به مادادی مبرا خواهیم شد.

۱۸ اینک چون مابه زمین داخل شویم، این طناب ریسمان قرمز را به در یچه‌های که ما را به آن پایین کردی ببند، و پدرت و مادرت و برادرانت و تمامی خاندان پدرت را نزد خود به خانه جمع کن.

۱۹ و چنین خواهد شد که هر کسی که از در خانه توبه کوجه بیرون رود، خورش بر سرش خواهد بود و ما مبرا خواهیم بود، و هر که نزد تو در خانه باشد، اگر کسی بر او دست بگذارد، خورش بر سر ما خواهد بود.

۲۰ و اگر این کار ما را بروز دهی، از قسم تو که به مادادهای مبرا خواهیم بود.»

او گفت: «و افق کلام شما باشد.» پس ایشان را روانه کرده، رفتند، و طناب قرمز را به در یچه بست.

پس ایشان روانه شده، به کوه آمدند و در آنجا سه روز ماندند تا تعاقب کنندگان برگشتند، و تعاقب کنندگان تمامی راه را جستجو کردند ولی ایشان را نیافتند.

۲۳ پس آن دو مرد برگشته، از کوه به زیر آمدند و از نهر عبور نموده، نزد یوشع بن نون رسیدند، و هر آنچه به ایشان واقع شده بود، برای وی بیان کردند.

۲۴ و به یوشع گفتند: «راینه خداوند تمامی زمین را به دست ما داده است و جمیع ساکنان زمین به سبب ما گداخته شده اند.»

عبور از اردن

بامدادان یوشع بزودی برخاسته، او و تمامی بنیاسرائیل از شطیم روانه شده، به اردن آمدند، و قبل از عبور کردن در آنجا منزل گرفتند.

۲ و بعد از سه روز و رسای ایشان از میان لشکرگاه گذشتند.

۳ و قوم را امر کرده، گفتند: «ون تابوت عهد یهوه، خدای خود را ببینید که لاویان کهنه آن را می‌برند، آنگاه شما از جای خود روانه شده، در عقب آن بروید.

۴ و در میان شما و آن، به مقدار دو هزار ذراع مسافت باشد، و نزدیک آن می‌باید تاراهی که باید رفت بدانید، زیرا که از این راه قبل از این عبور نکرد هاید.»

و یوشع به قوم گفت: «و در اتقدیس نمایید زیرا فردا خداوند در میان شما کارهای عجیب خواهد کرد.»

و یوشع کاهنان را خطاب کرده، گفت: «ابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم بروید.» پس تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم روانه شدند.

و خداوند یوشع را گفت: «مرو زبه بزرگ ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع می‌کنم تا بدانند که چنانکه باموسی بودم تا تو نیز خواهی بود.

۸ پس تو کاهنان را که تابوت عهد را برمی دارند امر فرموده، بگو: چون شما به کنار آب اردن برسید در اردن بایستید.»

و یوشع بنیاسرائیل را گفت: «بخان نزدیک آمده، سخنان یهوه خدای خود را بشنوید.»

و یوشع گفت: «ه این خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست، او کنعانیان و حیتیان و حویان و فرزریان و جرجاشیان و اموریان و یبوسیان را از پیش روی شما البته بیرون خواهد کرد.

۱۱ اینک تابوت عهد خداوند تمامی زمین، پیش روی شما به اردن عبور می‌کند.

۱۲ پس الان دوازده نفر از اسباط اسرائیل، یعنی از هر سبط یک نفر را انتخاب کنید.

۱۳ و واقع خواهد شد چون کف پایهای کاهنانی که تابوت یهوه، خداوند تمامی زمین را برمی دارند در آبهای اردن قرار گیرد که آبهای اردن، یعنی آبهای که از بالا میآید شکافته شده مثل توده بر روی هم خواهد ایستاد.»

و چون قوم از خیمه های خود روانه شدند تا از اردن عبور کنند و کاهنان تابوت عهد را پیش روی قوم میبردند.

۱۵ و بردارندگان تابوت به اردن رسیدند، و پایهای کاهنانی که تابوت را برداشته بودند، به کنار آب فرورفت (اردن، تمام موسم حصاد، بر همه نگاره هایش سیلاب میشود.)

□□ واقع شد که آبهای که از بالا می آمد، بایستاد و به مسافتی بسیار دور تا شهر آدم که به جانب صرتان است، بلند شد، و آبی که به سوی دریای عرب، به، یعنی بحر الملح میرفت تمام قطع شد، و قوم در مقابل اریحا عبور کردند.

۱۷ و کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند در میان اردن بر خشکی قایم ایستادند، و جمیع اسرائیل به خشکی عبور کردند تا تمامی قوم از اردن، بالکلیه گذشتند.

و واقع شد که چون تمامی قوم از اردن

بالکلیه گذشتند، خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت:

«وازده نفر از قوم، یعنی از هر سبط یک نفر را بگردید.

۳ و ایشان را امر فرموده، بگوید: از اینجا از میان اردن از جایی که پایهای کاهنان قایم ایستاده بود، دوازده سنگ بردارید، و آنها را با خود برده، در منزلی که امشب در آن فرود میآید بنهید.»

پس یوشع آن دوازده مرد را که از بنی اسرائیل انتخاب کرده بود، یعنی از هر سبط یک نفر طلبید.

۵ و یوشع به ایشان گفت: «پس تابوت یهوه، خدای خود به میان اردن برآید، و هر کسی از شما یک سنگ موافق شماره اسباط بنی اسرائیل بردوش خود بردارد.

۶ تا این در میان شما علامتی باشد هنگامی که پسران شما در زمان آینده پرسیده، گویند که مقصود شما از این سنگها چیست؟

آنگاه به ایشان بگوید: که آبهای اردن از حضور تابوت عهد خداوند شکافته شد، یعنی هنگامی که آن از اردن می گذشت، آبهای اردن شکافته شد، پس این سنگها به جهت بنی اسرائیل برای یادگاری ابدی خواهد بود.»

و بنی اسرائیل موافق آنچه یوشع امر فرموده بود کردند، و دوازده سنگ از میان اردن به طوری که خداوند به یوشع گفته بود، موافق شماره اسباط بنی اسرائیل برداشتند، و آنها را با خود به جایی که در آن منزل گرفتند برده، آنها را در آنجا نهادند.

۹ و یوشع در وسط اردن، در جایی که پایهای کاهنانی که تابوت عهد را برداشته بودند، ایستاده بود، دوازده سنگ نصب کرد و در آنجا تا امر وزهست. و کاهنانی که تابوت را برمی داشتند در وسط اردن ایستادند، تا هر آنچه خداوند یوشع را امر فرموده بود که به قوم بگوید تمام شد، به حسب آنچه موسی به یوشع امر کرده بود و قوم به تعجیل عبور کردند.

۱۱ و بعد از آنکه تمامی قوم بالکل گذشتند، واقع شد که تابوت خداوند و کاهنان به حضور قوم عبور کردند.

۱۲ و بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی مسلح شده، پیش روی بنی اسرائیل عبور کردند چنانکه موسی به ایشان گفته بود.

۱۳ قریب به چهل هزار نفر میباشند که کارزار به حضور خداوند به صحرای اریحا برای جنگ عبور کردند.

و در آن روز خداوند، یوشع را در نظر تمامی اسرائیل بزرگ ساخت، و از او در تمام ایام عمرش میترسیدند، چنانکه از موسی ترسیده بودند. و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت:

«کاهنانی را که تابوت شهادت را برمی دارند، بفرما که از اردن برآیند.»

پس یوشع کاهنان را امر فرموده، گفت: «زاردن برآیند.»

و چون کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند از میان اردن برآمدند و کف پایهای کاهنان بر خشکی گذارده شد، آنگاه آب اردن بجای خود برگشت و مثل پیش بر تمامی نگاره هایش جاری شد.

و در روز دهم از ماه اول، قوم از اردن برآمدند و در جلجال به جانب شرقی اریحا وارد شدند.

۲۰ و یوشع آن دوازده سنگ را که از اردن گرفته بودند، در جلجال نصب کرد.

۲۱ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «ون پسران شما در زمان آینده از پدران خود پرسیده، گویند: که این سنگها چیست؟

آنگاه پسران خود را تعلیم داده، گویند که اسرائیل از این اردن به خشکی عبور کردند.

۲۳ زیرا یهوه، خدای شما، آب اردن را از پیش روی شما خشکانید تا شما عبور کردید، چنانکه یهوه خدای شما به بحر قلزم کرد که آن را پیش روی ما خشکانید تا ما عبور کردیم.

۲۴ تا تمامی قومهای زمین دست خداوند را بدانند که آن زور آوراست، و از یهوه، خدای شما، همه اوقات بترسند.»

فرمان اختتان

و واقع شد که چون تمامی ملوک اموریانی که به آن طرف اردن به سمت مغرب بودند، و تمامی ملوک کنعانیانی که به کنار دریا بودند، شنیدند که خداوند

آب اردن را پیش روی بنیاسرائیل خشکانیده بود تا ما عبور کردیم، دلهای ایشان گداخته شد و از ترس بنیاسرائیل، دیگر جان در ایشان نماند.

در آن وقت، خداوند به یوشع گفت: «اردها از سنگ چخماق برای خود بساز، و بنیاسرائیل را بار دیگر مختون ساز.»

و یوشع کاردها از سنگ چخماق ساخته، بنیاسرائیل را بر تل غلفه ختنه کرد.

۴ و سبب ختنه کردن یوشع این بود که تمام ذکوران قوم، یعنی تمام مردان جنگی که از مصر بیرون آمدند به سر راه در صحرا مردند.

۵ اما تمامی قوم که بیرون آمدند مختون بودند، و تمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدن ایشان از مصر به سر راه مولود شدند، مختون نگشتند.

۶ زیرا بنیاسرائیل چهل سال در بیابان راه میرفتند، تا تمامی آن طایفه، یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند، تمام شدند. زانو که آواز

خداوند را نشنیدند و خداوند به ایشان قسم خورده، گفت: «ما را نمی گذارم که آن زمین را ببینید که خداوند برای پدران ایشان قسم خورده بود که

آن را به ما بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است.»

و اما پسران ایشان که در جای آنها برخیزانیده بود یوشع ایشان را مختون ساخت، زیرا مختون بودند چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند.

و واقع شد که چون از ختنه کردن تمام قوم فارغ شدند، در جایهای خود در لشکرگاه ماندند تا شفا یافتند.

۹ و خداوند به یوشع گفت: «روز عار مصر را از روی شما غلطانیدم. از این سبب نام آن مکان تا امروز جلجال خوانده میشود.»

و بنیاسرائیل در جلجال اردو زدند و عید فصیح را در شب روز چهاردهم ماه، در صحرای اریحانگاه داشتند.

۱۱ و در فردای بعد از فصیح در همان روز، از حاصل کهنه زمین، نازکهای فطیر و خوشه های برشته شده خوردند.

۱۲ و در فردای آن روزی که از حاصل زمین خوردند، من موقوف شد و بنیاسرائیل دیگر من نداشتند، و در آن سال از محصول زمین کنعان می خوردند.

ویرانی اریحا

و واقع شد چون یوشع نزد اریحا بود که چشمان خود را بالا انداخته، دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش وی ایستاده بود. و

یوشع زدوی آمده، او را گفت: «یا تو از ماهستی یا از دشمنان ما؟»

گفت: «ی، بلکه من سردار لشکر خداوند هستم که الان آمدم.» پس یوشع روی به زمین افتاده، سجده کرد و به وی گفت: «قایم به بنده خود چه میگوید؟»

سردار لشکر خداوند به یوشع گفت که «علین خود را از ابیت بیرون کن زیرا جایی که تو ایستادهای مقدس است.» و یوشع چنین کرد.

(اریحا به سبب بنیاسرائیل سخت بسته شد، به طوری که کسی به آن رفت و آمد نمی کرد.)

و یهوه به یوشع گفت: «بین اریحا و ملکش و مردان جنگی را بهدست تو تسلیم کردم.

۳ پس شما یعنی همه مردان جنگی شهر را طواف کنید، و یک مرتبه دور شهر بگردید، و شش روز چنین کن.

۴ و هفت کاهن پیش تابوت، هفت کرنای یوبیل بردارند، و در روز هفتم شهر را هفت مرتبه طواف کنید، و کاهنان کرناها را بنوازند.

۵ و چون بوق یوبیل کشیده شود و شما آواز کرنا را بشنوید، تمامی قوم به آواز بلند صدا کنند، و حصار شهر به زمین خواهد افتاد، و هر کس از قوم پیش

روی خود برآید.»

پس یوشع بن نون کاهنان را خوانده، به ایشان گفت: «ابوت عهد را بردارید و هفت کاهن هفت کرنای یوبیل را پیش تابوت خداوند بردارند.»

و به قوم گفتند: «پس بروید و شهر را طواف کنید، و مردان مسلح پیش تابوت خداوند بروند.»

و چون یوشع این را به قوم گفت، هفت کاهن هفت کرنای یوبیل را برداشته، پیش خداوند رفتند و کرناها را نواختند و تابوت عهد خداوند از عقب ایشان

روانه شد.

۹ و مردان مسلح پیش کاهنانی که کرناها را مینواختند رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت روانه شدند و چون میرفتند، کاهنان کرناها را مینواختند.

- ۱۰ و یوشع قوم را امر فرموده، گفت: «دازنید و آواز شما شنیده نشود، بلکه سخنی از دهان شما بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم که صدا کنید. آن وقت صدا زنید.»
- پس تابوت خداوند را به شهر طواف داد و یک مرتبه دور شهر گردش کرد. و ایشان به لشکرگاه برگشتند و شب را در لشکرگاه بهسر بردند. بامداد آن یوشع به زودی برخاست و کاهنان تابوت خداوند را برداشتند.
- ۱۳ و هفت کاهن هفت کرنای یوبیل را برداشته، پیش تابوت خداوند می رفتند، و کرناها را مینواختند، و مردان مسلح پیش ایشان می رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت خداوند رفتند، و چون می رفتند (اهنان) کرناها را مینواختند.
- ۱۴ پس روز دوم، شهر را یک مرتبه طواف کرده، به لشکرگاه برگشتند، و شش روز چنین کردند.
- و در روز هفتم، وقت طلوع فجر، به زودی برخاسته، شهر را به همین طور هفت مرتبه طواف کردند، جز اینکه در آن روز شهر را هفت مرتبه طواف کردند.
- ۱۶ و چنین شد در مرتبه هفتم، چون کاهنان کرناها را نواختند که یوشع به قوم گفت: «دازنید زیرا خداوند شهر را به شما داده است.
- ۱۷ و خود شهر و هر چه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد، و راحاب فاحشه فقط، با هر چه با وی در خانه باشد زنده خواهد ماند، زیرا رسولانی را که فرستادیم پنهان کرد.
- ۱۸ و اما شما زنهار خویشتن را از چیز حرام نگاه دارید، مباد بعد از آنکه آن را حرام کرده باشید، از آن چیز حرام بگیری و لشکرگاه اسرائیل را حرام کرده، آن را مضطرب سازید.
- ۱۹ و تمامی نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین، وقف خداوند می باشد و به خزانه خداوند گذارده شود.»
- آنگاه قوم صدا زدند و کرناها را نواختند. و چون قوم آواز کرنا را شنیدند و قوم به آواز بلند صدا زدند، حصار شهر به زمین افتاد. و قوم یعنی هر کس پیش روی خود به شهر برآمد و شهر را گرفتند.
- ۲۱ و هر آنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند.
- و یوشع به آن دو مرد که به جاسوسی زمین رفته بودند، گفت: «خانه زن فاحشه بروید، و زن را با هر چه دارد از آنجا بیرون آرید چنانکه برای وی قسم خوردید.»
- پس آن دو جوان جاسوس داخل شده، راحاب و پدرش و مادرش و برادرانش را با هر چه داشت بیرون آوردند، بلکه تمام خویشتانش را آورده، ایشان را بیرون لشکرگاه اسرائیل جادادند.
- ۲۴ و شهر را با آنچه در آن بود، به آتش سوزانیدند. لیکن نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانه خانه خداوند گذاردند.
- ۲۵ و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هر چه از آن او بود زنده نگاه داشت، و او تا امروز در میان اسرائیل ساکن است، زیرا رسولان را که یوشع برای جاسوسی اریحاف فرستاده بود پنهان کرد.
- و در آن وقت یوشع ایشان را قسم داده، گفت: «لعون باد به حضور خداوند کسیکه برخاسته، این شهر را بیا ربا بنا کند، به نخست زاده خود بنیادش خواهد نهاد، و به پسر کوچک خود دروازه هایش را برپا خواهد نمود.»
- و خداوند با یوشع میبود و اسم او در تمامی آن زمین شهرت یافت.

خیانت در مال حرام

- و بنی اسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا عخان بن کرمی بن زبدی بن زارح از سبط یهودا، از آنچه حرام شده بود گرفت، و غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد.
- و یوشع از اریحاف آگاهی که نزدیک آن به طرف شرقی بیت تیل واقع است، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده، گفت: «روید و زمین را جاسوسی کنید.» پس آن مردان رفته، عای را جاسوسی کردند.
- ۳ و نزد یوشع برگشته، او را گفتند: «ما می قوم بر نیایند، به قدر دو یا سه هزار نفر آیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آنجا زحمت ندهی زیرا که ایشان بکنند.»
- پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضور مردان عای فرار کردند.
- ۵ و مردان عای از آنجا به قدرسی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تا شماریم ایشان را تعاقب نموده، ایشان را در نشیب زدند، و دل قوم گداخته شده، مثل آب گردید.
- و یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده، پیش تابوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند، و خاک بهسرهای خود پاشیدند.

۷ یوشع گفت: «های خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را بهدست اموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی، کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم.»

۸ آهای خداوند چه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داد هاند.

۹ زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند و در ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد، و توبه اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟»

خداوند به یوشع گفت: «رخیز چرا توبه این طور به روی خود افتاده‌ای.»

۱۱ اسرائیل نگاه کرده، و از عهدهی نیز که به ایشان امر فرمودم تجاوز نمود هاند و از چیز حرام هم گرفته، دزدیده هاند، بلکه انکار کرده، آن را در اسباب خود گذاشته اند.

۱۲ از این سبب بنی اسرائیل نمی توانند به حضور دشمنان خود بایستند و از حضور دشمنان خود پشت داد هاند، زیرا که ملعون شده هاند، و اگر چیز حرام را از میان خود تباہ نسازید، من دیگر با شما نخواهم بود.

۱۳ بر خیز قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشتن را تقدیس نماید، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین میگوید: ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور کنی، پیش روی دشمنان خود نمی توانی ایستاد.

۱۴ پس بامدادان، شما موافق اسباط خود نزدیک بیاید، و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله های خود نزدیک آید، و قبیلہای را که خداوند انتخاب کند به خاندانهای خود نزدیک بیاید، و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آید.

۱۵ و هر که آن چیز حرام نزدا و یافت شود با هر چه دارد به آتش سوخته شود، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده، قباحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است.»

پس یوشع بامدادان بزودی برخاسته، اسرائیل را به اسباط ایشان نزدیک آورد و سبطی هودا گرفته شد.

۱۷ و قبیله یهودا را نزدیک آورد و قبیله زارحیان گرفته شد. پس قبیله زارحیان را به مردان ایشان نزدیک آورد و زبدی گرفته شد.

۱۸ و خاندان او را به مردان ایشان نزدیک آورد و عغان بن کرمی ابن زبدی بن زارح از سبط یهودا گرفته شد.

۱۹ و یوشع به عغان گفت: «ای پسر من الان یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و نزدا و اعتراف نما و مرا خبر بده که چه کردی و از ما مخفی مدار.»

عغان در جواب یوشع گفت: «ای الواقع به یهوه خدای اسرائیل نگاه کرده، و چنین و چنان به عمل آورده ام.»

۲۱ چون در میان غنیمت ردایی فاخر شنعاری و دو دست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود دیدم، آنها را طمعورزیده، گرفتم، و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن میباشد.»

آنگاه یوشع رسولان فرستاد و به خیمه دویدند، و اینک در خیمه او پنهان بود و نقره زیر آن.

۲۳ و آنها را از میان خیمه گرفته، نزد یوشع و جمیع بنی اسرائیل آوردند و آنها را به حضور خداوند نهادند.

۲۴ و یوشع و تمامی بنی اسرائیل با وی عغان پسر زارح و نقره و رد او و شمش طلا و پسرانش و دخترانش و گاوانش و حمارانش و گوسفندانش و خیمه اش و تمامی ما ملکش را گرفته، آنها را به وادی غخور بردند.

۲۵ و یوشع گفت: «رای چه ما را مضطرب ساختی؟ خداوند امر و زورت را مضطرب خواهد ساخت.» پس تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند و آنها را به آتش سوزانیدند و ایشان را به سنگها سنگسار کردند.

و توده بزرگ از سنگها را بر پاداشند که تا به امروز هست، و خداوند از شدت غضب خود برگشت، بنابراین اسم آن مکان تا امروز وادی غخور نامیده شده است.

ویرانی عای

و خداوند به یوشع گفت: «ترس و هراسان مباش. تمامی مردان جنگی را با خود بردار و برخاسته، به عای برو. اینک ملک عای و قوم او و شهرش و زمینش را بهدست تو دادم.»

۲ و به عای و ملکش به طوری که به اریحا و ملکش عمل نمودی بکن، لیکن غنیمتش را با بیا میمش برای خود به تاراج گیرید و در پشت شهر کمین ساز.»

پس یوشع و جمیع مردان جنگی برخاستند تا به عای بروند، و یوشع سی هزار نفر از مردان دلاور انتخاب کرده، ایشان را در شب فرستاد.

۴ ایشان را امر فرموده، گفت: «ینک شما برای شهر در کمین باشید، یعنی از پشت شهر و از شهر بسیار دور مرید، و همه شما مستعد باشید.»

- ۵ و من و تمام قومی که با منند نزدیک شهر خواهیم آمد، و چون مثل دفعه اول به مقابله ما بیرون آیند از پیش ایشان فرار خواهیم کرد.
- ۶ و ما را تعاقب خواهند کرد تا ایشان را از شهر دور سازیم، زیرا خواهند گفت که مثل دفعه اول از حضور ما فراری کنند، پس از پیش ایشان خواهیم گریخت.
- ۷ آنگاه از کمین گاه برخاسته، شهر را به تصرف آورید، زیرا یهوه، خدای شما آن را به دست شما خواهد داد.
- ۸ و چون شهر را گرفته باشید پس شهر را به آتش بسوزانید و موافق سخن خداوند به عمل آورید. اینک شمارا امر نمودم.»
- پس یوشع ایشان را فرستاد و به کمین گاه رفته، در میان بیت تیل و عای به طرف غربی عای ماندند و یوشع آن شب را در میان قوم بسر برد.
- و یوشع با مدادان بزودی برخاسته، قوم را صاف آرای نمود، و او با مشایخ اسرائیل پیش روی قوم بسوی عای روانه شدند.
- ۱۱ و تمامی مردان جنگی که با وی بودند روانه شده، نزدیک آمدند و در مقابل شهر رسیده، به طرف شمال عای فرود آمدند، و در میان او و عای وادی بود.
- ۱۲ و قریب به پنج هزار نفر گرفته، ایشان را در میان بیت تیل و عای به طرف غربی شهر در کمین نهاد.
- ۱۳ پس قوم، یعنی تمامی لشکر که به طرف شمالی شهر بودند و آنانی را که به طرف غربی شهر در کمین بودند قرار دادند، و یوشع آن شب در میان وادی رفت.
- ۱۴ و چون ملک عای این را دید او و تمامی قومش تعجیل نموده، به زودی برخاستند، و مردان شهر به مقابله بنیاسرائیل برای جنگ به جای معین پیش عریه بیرون رفتند، و او ندانست که در پشت شهر برای وی در کمین هستند.
- ۱۵ و یوشع و همه اسرائیل خود را از حضور ایشان منہزم ساخته، به راه بیابان فرار کردند.
- ۱۶ و تمامی قومی را که در شهر بودند در دادند تا ایشان را تعاقب کنند. پس یوشع را تعاقب نموده، از شهر دور شدند.
- ۱۷ و هیچکس در عای و بیت تیل باقی نماند که از عقب بنیاسرائیل بیرون نرفت، و دروازه های شهر را باز گذاشته، اسرائیل را تعاقب نمودند.
- و خداوند به یوشع گفت: «زراقی که در دست توست بسوی عای دراز کن، زیرا آن را به دست تو دادم و یوشع، مزراقی را که به دست خود داشت به سوی شهر دراز کرد.
- ۱۹ و آنانی که در کمین بودند بزودی از جای خود برخاستند و چون او دست خود را دراز کرد و دیدند و داخل شهر شده، آن را گرفتند و تعجیل نموده، شهر را به آتش سوزانیدند.
- ۲۰ و مردان عای بر عقب نگر بسته، دیدند که اینک دو شهر بسوی آسمان بالا می رود. پس برای ایشان طاقت نماند که به این طرف و آن طرف بگریزند و قومی که به سوی صحرا میگریختند بر تعاقب کنندگان خود برگشتند.
- ۲۱ و چون یوشع و تمامی اسرائیل دیدند که آنانی که در کمین بودند شهر را گرفته اند و دو شهر بالا میروند ایشان برگشته، مردان عای را شکست دادند.
- ۲۲ و دیگران به مقابله ایشان از شهر بیرون آمدند، و ایشان در میان اسرائیل بودند. آنان از یک طرف و اینان از طرف دیگر و ایشان را میکشند به حدی که کسی از آنها باقی نماند و نجات نیافت.
- ۲۳ و ملک عای را زنده گرفته، او را نزد یوشع آوردند.
- و واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همه ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان را در آن تعاقب مینمودند فارغ شدند، و همه آنها از دم شمشیر افتاده، هلاک گشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته آن را به دم شمشیر کشتند.
- ۲۵ و همه آنانی که در آن روز از مردوزن افتادند و از ده هزار نفر بودند یعنی تمامی مردمان عای.
- ۲۶ زیرا یوشع دست خود را که با مزراقی دراز کرده بود، پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد.
- ۲۷ لیکن بهایم و غنیمت آن شهر را اسرائیل برای خود به تاراج بردند موافق کلام خداوند که به یوشع امر فرموده بود.
- ۲۸ پس یوشع عای را سوزانید و آن را توده ابدی و خرابه ساخت که تا امروز باقی است.
- ۲۹ و ملک عای را تا وقت شام به دار کشید، و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا تلاش او را از در پایین آورده، او را نزد دهنه دروازه شهر انداختند و توده بزرگ از سنگها بر آن پرا کردند که تا امروز باقی است.
- تجدید عهد
- آنگاه یوشع مذبحی برای یهوه، خدای اسرائیل در کوه عیبال بنا کرد.

۳۱ چنانکه موسی، بنده خداوند، بنیاسرائیل را امر فرموده بود، به طوری که در کتاب تورات موسی مکتوب است، یعنی مذبحی از سنگهای ناتراشیده که کسی بر آنها آلات آهین بلند نکرده بود و بر آن قربانی های سلامتی برای خداوند گذرانیدند و ذبایح سلامتی ذبح کردند.

۳۲ و در آنجا بر آن سنگها نسخه تورات موسی را که نوشته بود به حضور بنیاسرائیل مرقوم ساخت.

۳۳ و تمامی اسرائیل و مشایخ و روسا و اوران ایشان به هر دو طرف تابوت پیش لایان کهنه که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند ایستادند، هم غریبان و هم متوطنان، نصف ایشان به طرف کوه جرزیم و نصف ایشان به طرف کوه عیبال چنانکه موسی بنده خداوند امر فرموده بود، تا قوم اسرائیل را اول برکت دهند.

۳۴ و بعد از آن تمامی سخنان شریعت، هم برکتها و هم لعنتها را به طوری که در کتاب تورات مرقوم است، خواند.

۳۵ از هر چه موسی امر فرموده بود حرفی نبود که یوشع به حضور تمام جماعت اسرائیل با زنان و اطفال و غریبانی که در میان ایشان میرفتند، نخواند.

حیله جبعونیان

و واقع شد که تمامی ملوک حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزندان و حویان و بیوسیان، که به آن طرف اردن در کوه وهامون و در تمامی نگاره دریای بزرگ تا مقابل لبنان بودند، چون این را شنیدند،

با هم جمع شدند، تا با یوشع و اسرائیل متفق جنگ کنند.

و اما ساکنان جبعون چون آنچه را که یوشع به اریحا و عای کرده بودند شنیدند،

ایشان نیز به حیله رفتار نمودند و روانه شده، خویشان را مثل ایلیچیان ظاهر کرده، جوالهای کهنه بر الاغهای خود و مشکهای شراب که کهنه و پاره و بسته شده بود، گرفتند.

۵ و بر پایهای خود کفشهای مندرس و پینه زده و ویریدن خود رخت کهنه و تمامی نان توشه ایشان خشک و کفه زده بود.

۶ و نزد یوشع به اردن و در جلجال آمده، به او و به مردان اسرائیل گفتند که «ز زمین دور آمد هائیم پس الان با ما عهد ببندید.»

و مردان اسرائیل به حویان گفتند: «اید در میان ما ساکن باشید. پس چگونه با شما عهد ببندیم؟»

ایشان به یوشع گفتند: «ابندگان تو هستیم.» یوشع به ایشان گفت که «ما کیانید و از بجای آید؟»

به وی گفتند: «ندگانت به سبب اسم یهوه خدای تو از زمین بسیار دور آمد هائیم زیرا که آوازه او و هر چه را که در مصر کرد، شنیدیم.

۱۰ و نیز آنچه را به دو ملک اموریان که به آن طرف اردن بودند یعنی به سیهون، ملک حبشون، و عوج، ملک باشان، که در عشتاروت بود، کرد.

۱۱ پس مشایخ ما و تمامی ساکنان زمین ما به ما گفتند که توشهای به جهت راه به دست خود بگیرید و به استقبال ایشان رفته، ایشان را بگویند که ما بندگان شما هستیم. پس الان با ما عهد ببندید.

۱۲ این نان مادر روزی که روانه شدیم تا نزد شما بیاییم از خانه های خود آن را برای توشه راه گرم گرفتیم، و الان اینک خشک و کفه زده شده است.

۱۳ و این مشکهای شراب که پر کردیم تازه بود و اینک پاره شده، و این رخت و کفشهای ما از کثرت طول راه کهنه شده است.»

آنگاه آن مردمان از توشه ایشان گرفتند و از دهان خداوند مشورت نکردند.

۱۵ و یوشع با ایشان صلح کرده، عهد بست که ایشان را زنده نگاهدارد و روسای جماعت با ایشان قسم خوردند.

اما بعد از انقضای سه روز که با ایشان عهد بسته بودند، شنیدند که آنها نزدیک ایشانند و در میان ایشان ساکنند.

۱۷ پس بنیاسرائیل کوچ کرده، در روز سوم به شهرهای ایشان رسیدند و شهرهای ایشان، جبعون و کفیره و بیروت و قریه یعاریم، بود.

۱۸ و بنیاسرائیل ایشان را نکشتند زیرا روسای جماعت برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خورده بودند، و تمامی جماعت بر روسا همه کردند.

۱۹ و جمیع روسا به تمامی جماعت گفتند که برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خوردیم پس الان نمی توانیم به ایشان ضرر رسانیم.

۲۰ این را به ایشان خواهیم کرد و ایشان را زنده نگاه خواهیم داشت مبادا به سبب قسمی که برای ایشان خوردیم، غضب بر ما بشود.

۲۱ و روسا به ایشان گفتند: «گذارید که زنده بمانند.» پس برای تمامی جماعت هیزم شکنان و سقایان آب شدند، چنانکه روسا به ایشان گفته بودند.

و یوشع ایشان را خواند و بدیشان خطاب کرده، گفت: «اما ما فریب دادید و گفتید که ما از شما بسیار دور هستیم و حال آنکه در میان ما ساکنید.

۲۳ پس حال شما ملعونید و از شما غلامان و هیزم شکنان و سقایان آب همیشه برای خانه خدای ما خواهند بود.»

ایشان در جواب یوشع گفتند: «ایرا که بندگان تو را یقین خبر دادند که یهوه، خدای تو، بنده خود موسی را امر کرده بود که تمامی این زمین را به شما بدهد، و همه ساکنان زمین را از پیش روی شما هلاک کند، و برای جانهای خود به سبب شما بسیار ترسیدیم، پس این کار را کردیم. ۲۵ والان، اینک مادر دست تو هستی؛ به هر طوری که در نظر تو نیکو و صواب است که به ما رفتار نمایی، عمل نما.»

پس او با ایشان به همین طور عمل نموده، ایشان را از دست بنیاسرائیل رهایی داد که ایشان را نکشتند.

۲۷ و یوشع در آن روز ایشان را مقرر کرد تا هیزم شکان و سقایان آب برای جماعت و برای مذبح خداوند باشند، در مقامی که او اختیار کند و تا به امروز چنین هستند.

توقف آفتاب

و چون ادونی صدق، ملک اورشلیم شنید که یوشع عای را گرفته و آن را تباه کرده، و به طوری که به اریحا و ملکش عمل نموده بود به عای و ملکش نیز عمل نموده است، و ساکنان جبعون با اسرائیل صلح کرده، در میان ایشان میباشند، ایشان بسیار ترسیدند زیرا جبعون، شهر بزرگ، مثل یکی از شهرهای پادشاه نشین بود، و مردانش شجاع بودند.

۳ پس ادونی صدق، ملک اورشلیم نزد هوهام، ملک حبرون، و فرآم، ملک یرموت، و یافیع، ملک لاخیش، و دبیر، ملک عجلون، فرستاده، گفت:

«ز من آمده، مرا اعانت کنید، تا جبعون را بزنیم زیرا که با یوشع و بنیاسرائیل صلح کرده اند.»

پس پنج ملک اموریان یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک یرموت و ملک لاخیش و ملک عجلون جمع شدند، و با تمام لشکر خود برآمدند، و در مقابل جبعون اردو زده، با آن جنگ کردند.

پس مردان جبعون نزد یوشع به اردو در جلجال فرستاده، گفتند: «ست خود را از بندگانت باز مدار. بزودی نزد ما میا و ما را نجات بده، و مدد کن زیرا تمامی ملوک اموریانی که در کوهستان ساکنند، بر ما جمع شده اند.»

پس یوشع با جمیع مردان جنگی و همه مردان شجاع از جلجال آمد.

۸ و خداوند به یوشع گفت: «ز آنها ترس زیرا ایشان را به دست تو دادم و کسی از ایشان پیش تو نخواهد ایستاد.»

پس یوشع تمامی شب از جلجال کوچ کرده، ناگهان به ایشان برآمد.

۱۰ و خداوند ایشان را پیش اسرائیل منزه ساخت، و ایشان را در جبعون به کشتار عظیمی کشت. و ایشان را به راه گردنه بیت حورون گریزانید، و تا عزریقه و مقیده ایشان را کشت.

۱۱ و چون از پیش اسرائیل فرار میکردند و ایشان در سرازیری بیت حورون میبودند، آنگاه خداوند تا عزریقه برایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند. و آنانی که از سنگهای تگرگ مردند، بیشتر بودند از کسانی که بنیاسرائیل به شمشیر کشتند.

آنگاه یوشع در روزی که خداوند اموریان را پیش بنیاسرائیل تسلیم کرد، به خداوند در حضور بنیاسرائیل تکلم کرده، گفت: «ای آفتاب بر جبعون بایست و تو ای ماه بروادی ایلون.»

پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند، مگر این در کتب یا شکر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز به فرود رفتن تعجیل نکرد.

۱۴ و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود که خداوند آواز انسان را بشنود زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ میکرد. پس یوشع با تمامی اسرائیل به اردو به جلجال برگشتند.

کشتن پنج ملک

اما آن پنج ملک فرار کرده، خود را در مغاره مقیده پنهان ساختند.

۱۷ و به یوشع خبر داده، گفتند: «آن پنج ملک پیدا شده اند و در مغاره مقیده پنهانند.»

یوشع گفت: «نگهبانی بزرگ به دهنه مغاره بغلطانید و بر آن مردمان بگارید تا ایشان را نگاهبانی کنند.»

۱۹ و اما شما توقف ننمایید بلکه دشمنان خود را تعاقب کنید و موخر ایشان را بکشید و مگزارید که به شهرهای خود داخل شوند، زیرا یهوه خدای شما ایشان را به دست شما تسلیم نموده است.»

و چون یوشع و بنیاسرائیل از کشتن ایشان به کشتار بسیار عظیمی تا نابود شدن ایشان فارغ شدند، و بقیه‌های که از ایشان نجات یافتند، به شهرهای حصاردار در آمدند.

۲۱ آنگاه تمامی قوم نزد یوشع به اردو در مقیده به سلامتی برگشتند، و کسی زبان خود را بر احدی از بنیاسرائیل تیز نساخت.

پس یوشع گفت: «هنه مغاره را بگشایید و آن پنج ملک را از مغاره، نزد من بیرون آورید.»

پس چنین کردند، و آن پنج ملک، یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک یرموت و ملک لاخیش و ملک عجلون را از مغاره نزد وی بیرون آوردند.

۲۴ و چون ملوک را نزد یوشع بیرون آوردند، یوشع تمامی مردان اسرائیل را خواند و به سرداران مردان جنگی که همراه وی می‌رفتند، گفت: «زدیک

بیایید و پایهای خود را بر گردن این ملوک بگذارید.» پس نزدیک آمده، پایهای خود را بر گردن ایشان گذاردند.

۲۵ و یوشع به ایشان گفت: «ترسید و هراسان مباشید. قوی و دلیر باشید زیرا خداوند با همه دشمنان شما که با ایشان جنگ می‌کنید، چنین خواهد

کرد.»

و بعد از آن یوشع ایشان را زد و کشت و بر پنج دار کشید که تا شام بر دارها آویخته بودند.

۲۷ و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا ایشان را از دارها پایین آورند، و ایشان را به مغاره‌های که در آن پنهان بودند انداختند، و به دهنه مغاره سنگهای

بزرگ که تا امروز باقی است، گذاشتند.

و در آن روز یوشع مقیده را گرفت، و آن و ملکش را به دم شمشیر زده، ایشان و همه نفوسی را که در آن بودند، هلاک کرد، و کسی را باقی نگذاشت، و

به طوری که با ملک اریحار رفتار نموده بود، با ملک مقیده نیز رفتار کرد.

تصرف شهرهای جنوبی

و یوشع با تمامی اسرائیل از مقیده به لبنه گذشت و بالبنه جنگ کرد.

۳۰ و خداوند آن را نیز با ملکش به دست اسرائیل تسلیم نمود، پس آن و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت و کسی را باقی نگذاشت، و

به طوری که با ملک اریحار رفتار نموده بود با ملک آن نیز رفتار کرد.

و یوشع با تمامی اسرائیل از لبنه به لاخیش گذشت و به مقابلهش اردو زده، با آن جنگ کرد.

و خداوند لاخیش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که آن را در روز دوم تسخیر نمود. و آن و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت چنانکه

به لبنه کرده بود.

آنگاه هورام ملک جازر برای اعانت لاخیش آمد، و یوشع او و قومش را شکست داد، به حدی که کسی را برای او باقی نگذاشت.

و یوشع با تمامی اسرائیل از لاخیش به عجلون گذشتند و به مقابلهش اردو زده، با آن جنگ کردند.

۳۵ و در همان روز آن را گرفته، به دم شمشیر زدند و همه کسانی را که در آن بودند در آن روز هلاک کرد چنانکه به لاخیش کرده بود.

و یوشع با تمامی اسرائیل از عجلون به حبرون برآمده، با آن جنگ کردند.

۳۷ و آن را گرفته، آن را با ملکش و همه شهرهایش و همه کسانی که در آن بودند به دم شمشیر زدند، و موافق هر آنچه که به عجلون کرده بود کسی را باقی

نگذاشت، بلکه آن را با همه کسانی که در آن بودند، هلاک ساخت.

و یوشع با تمامی اسرائیل به دیر برگشت و با آن جنگ کرد.

۳۹ و آن را با ملکش و همه شهرهایش گرفت و ایشان را به دم شمشیر زدند، و همه کسانی را که در آن بودند، هلاک ساختند و او کسی را باقی نگذاشت

و به طوری که به حبرون رفتار نموده بود به دیر و ملکش نیز رفتار کرد، چنانکه به لبنه و ملکش نیز رفتار نموده بود.

پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستان و جنوب و هامون و وادیها و جمیع ملوک آنها را زده، کسی را باقی نگذاشت و هر ذی نفس را هلاک کرده، چنانکه

یهوه، خدای اسرائیل، امر فرموده بود.

۴۱ و یوشع ایشان را از قادش بر نیع تا غزه و تمامی زمین جوشن را تا جبعون زد.

۴۲ و یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشان را در یک وقت گرفت، زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، برای اسرائیل جنگ می‌کرد.

۴۳ و یوشع با تمامی اسرائیل به اردو در جلجال مراجعت کردند.

پیروزی بر پادشاهان شمال

و واقع شد که چون یابین ملک حاصور این را شنید، نزد یوباب ملک مادون و نزد ملک شرون و نزد ملک اخشاف فرستاد.

- ۲ و نزد ملوکی که به طرف شمال در کوهستان، و در عربیه، جنوب کنروت، و در هامون و در نافوت دور، به طرف مغرب بودند.
- ۳ و نزد کنعانیان به طرف مشرق و مغرب و اموریان و حیتیان و فرزبان و بیوسیان در کوهستان، و حویان زیر حرمون در زمین مصفه.
- ۴ و آنها با تمامی لشکرهای خود که قوم بسیاری بودند و عدد ایشان مثل ریگ در نگاره دریا بود با سبان و اربابه های بسیار بیرون آمدند.
- ۵ و تمامی این ملوک جمع شده، آمدند و نزد آبهای میروم در یک جا اردو زدند تا با اسرائیل جنگ کنند.
- و خداوند به یوشع گفت: «زایشان مترس زیرا که فردا چنین وقتی جمیع ایشان را کشته شده، به حضور اسرائیل تسلیم خواهی کرد، و اسبان ایشان را پی خواهی کرد، و اربابه های ایشان را به آتش خواهی سوزانید.»
- پس یوشع با تمامی مردان جنگی به مقابله ایشان نزد آبهای میروم ناگهان آمده، برایشان حمله کردند.
- ۸ و خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نمود، که ایشان را زدند و تا صیدون بزرگ و مسرفوت و تا وادی مصفه به طرف شرقی تعاقب کرده، کشتند، به حدی که کسی را از ایشان باقی نگذاشتند.
- ۹ و یوشع به طوری که خداوند به وی گفته بود با ایشان رفتار نموده، اسبان ایشان را پی کرد و اربابه های ایشان را به آتش سوزانید.
- و یوشع در آن وقت برگشت، و حاصور را گرفته، ملکش را با شمشیر کشت، زیرا حاصور قیل از آن سر جمیع آن ممالک بود.
- ۱۱ و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشته، ایشان را بالکل هلاک کرد، و هیچ ذی حیات باقی نماند، و حاصور را به آتش سوزانید.
- ۱۲ و یوشع تمامی شهرهای آن ملوک و جمیع ملوک آنها را گرفت و ایشان را به دم شمشیر کشته، بالکل هلاک کرد به طوری که موسی بنده خداوند امر فرموده بود.
- ۱۳ لکن همه شهرهایی که بر تلهای خود استوار بودند اسرائیل آنها را سوزانید، سوای حاصور که یوشع آن را فقط سوزانید.
- ۱۴ و بنی اسرائیل تمامی غنیمت آن شهرها و بهایم آنها را برای خود به غارت بردند، اما همه مردم را به دم شمشیر کشتند، به حدی که ایشان را هلاک کرده، هیچ ذی حیات را باقی نگذاشتند.
- ۱۵ چنانکه خداوند بنده خود موسی را امر فرموده بود، همچنین موسی به یوشع امر فرموده و به همین طوری یوشع عمل نمود، و چیزی از جمیع احکامی که خداوند به موسی فرموده بود، باقی نگذاشت.
- پس یوشع تمامی آن زمین کوهستان و تمامی جنوب و تمامی زمین جوشن و هامون و عربیه و کوهستان اسرائیل و هامون آن را گرفت.
- ۱۷ از کوه حالق که به سوی سعیر بالا می رود تا بعل جاد که در وادی لبنان زیر کوه حرمان است، و جمیع ملوک آنها را گرفته، ایشان را زد و کشت.
- ۱۸ و یوشع روزهای بسیار با این ملوک جنگ کرد.
- و شهری نبود که با بنی اسرائیل صلح کرده باشد، جز حویانی که در جبعون ساکن بودند و همه دیگران را در جنگ گرفتند.
- ۲۰ زیرا از جانب خداوند بود که دل ایشان را سخت کند تا به مقابله اسرائیل در آیند و او ایشان را بالکل هلاک سازد، و برایشان رحمت نشود بلکه ایشان را نابود سازد چنانکه خداوند به موسی فرموده بود.
- و در آن زمان یوشع آمده، عناقیان را از کوهستان از جبرون و دبیر و عناب و همه کوههای یهودا و همه کوههای اسرائیل منقطع ساخت، و یوشع ایشان را با شهرهای ایشان بالکل هلاک کرد.
- ۲۲ کسی از عناقیان در زمین بنی اسرائیل باقی نماند، لیکن در غزا و جت و اشد و بعضی باقی ماندند.
- ۲۳ پس یوشع تمامی زمین را بر حسب آنچه خداوند به موسی گفته بود، گرفت، و یوشع آن را به بنی اسرائیل بر حسب فرقه ها و اسباط ایشان به ملکیت بخشید و زمین از جنگ آرام گرفت.

پادشاهان مغلوب

- و اینانند ملوک آن زمین که بنی اسرائیل کشتند، و زمین ایشان را به آن طرف اردن به سوی مطلع آفتاب از وادی ارنون تا کوه حرمون، و تمامی عربیه شرقی را متصرف شدند.
- ۲ سیهون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، و از عربیه که به نگاره وادی ارنون است، و از وسط وادی و نصف جلعاد تا وادی بیوق که سرحد بنی عمون است، حکمرانی میکرد.
- ۳ و از عربیه تا دریای کنروت به طرف مشرق و تا دریای عربیه، یعنی بحر الملح به طرف مشرق به راه بیت یشیموت و به طرف جنوب زیر دامن فسجه.
- ۴ و سرحد عوج، ملک باشان، که از بقیه رفائیان بود و در عشتاروت و ادرعی سکونت داشت.
- ۵ و در کوه حرمون و سلخه و تمامی باشان تا سرحد جشوریان و معیکان و بر نصف جلعاد تا سرحد سیهون، ملک حشبون حکمرانی میکرد.

- ۶ اینهارا موسی بنده خداوند و بنیاسرائیل زدند، و موسی بنده خداوند آن را به رو بینیان و جادیان و نصف سبط منسی به ملکیت داد. و اینانند ملوک آن زمین که یوشع و بنیاسرائیل ایشان را در آن طرف اردن به سمت مغرب کشت، از بعل جاد در وادی لبنان، تا کوه حالق که به سعیر بالا می‌رود، و یوشع آن را به اسباط اسرائیل بر حسب فرقه‌های ایشان به ملکیت داد.
- ۸ در کوهستان و هامون و عر به و دشتها و صحرا و در جنوب از حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزریان و حویان و بیوسیان.
- ۹ یکی ملک اریحا و یکی ملک عای که در پهلوی بیت تیل است.
- ۱۰ و یکی ملک اورشلیم و یکی ملک حبرون.
- ۱۱ و یکی ملک یرموت و یکی ملک لاخیش.
- ۱۲ و یکی ملک عجلون و یکی ملک جازر.
- ۱۳ و یکی ملک دبیر و یکی ملک جادر.
- ۱۴ و یکی ملک حرما و یکی ملک عراد.
- ۱۵ و یکی ملک لبنه و یکی ملک عدلام.
- ۱۶ و یکی ملک مقیده و یکی ملک بیت تیل.
- ۱۷ و یکی ملک تفوح و یکی ملک حافر.
- ۱۸ و یکی ملک عقیق و یکی ملک لشارون.
- ۱۹ و یکی ملک مادون و یکی ملک حاصور.
- ۲۰ و یکی ملک شمرون و یکی ملک اکشاف.
- ۲۱ و یکی ملک تغناک و یکی ملک مجدو.
- و یکی ملک قادش و یکی ملک یقنعام در کرمل.
- ۲۳ و یکی ملک دور در نافت دور و یکی ملک امتهادر جلجال.
- ۲۴ پس یکی ملک ترصه و جمیع ملوک سی و یک نفر بودند.

زمینهای تصرف نشده

- و یوشع پیر و سالخورده شد، و خداوند به وی گفت: «و پیر و سالخورده شده‌ای و هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی میماند.
- ۲ و این است زمینی که باقی میماند، تمامی بلوک فلسطینیان و جمیع جشوریان.
- ۳ از شیحور که در مقابل مصر است تا سر حد عقرون به سمت شمال که از کنعانیان شمرده می‌شود، یعنی پنج سردار فلسطینیان از غزریان و اشددیان و اشقلونیان و جتیان و عقرونیان و عویان.
- ۴ و از جنوب تمامی زمین کنعانیان و مغارهای که از صیدونیان است تا افیق و تا سر حد اموریان.
- ۵ و زمین جبلیان و تمامی لبنان به سمت مطلع آفتاب از بعل جاد که زیر کوه حرمون است تا مدخل حمات.
- ۶ تمامی ساکنان کوهستان از لبنان تا مصر فوت مایم که جمیع صیدونیان باشند، من ایشان را از پیش بنیاسرائیل بیرون خواهیم کرد، لیکن تو آنها را به بنیاسرائیل به ملکیت به فرقه تقسیم نما چنانکه تو را امر فرمودهام.
- ۷ پس الان این زمین را به نه سبط و نصف سبط منسی برای ملکیت تقسیم نما،»

تقسیم زمینهای شرق اردن

- با او رو بینیان و جادیان ملک خود را گرفتند که موسی در آن طرف اردن به سمت مشرق به ایشان داد، چنانکه موسی بنده خداوند به ایشان بخشیده بود.
- ۹ از عر و غیر که بر نگاره وادی ارنون است، و شهری که در وسط وادی است، و تمامی بیابان میدباتادیون.
- ۱۰ و جمیع شهرهای سیهون ملک اموریان که در حشبون تا سر حد بنی عمون حکمرانی می‌کرد.
- ۱۱ و جلعا و سر حد جشوریان و معکیان و تمامی کوه حرمون و تمامی باشان تا سلخه.
- ۱۲ و تمامی ممالک عوج در باشان که در اشتاروت و ادرعی حکمرانی می‌کرد، و او از بقیه رفائیان بود. پس موسی ایشان را شکست داد و بیرون کرد.
- ۱۳ اما بنیاسرائیل جشوریان و معکیان را بیرون نکردند، پس جشور و معکی تا امر وز در میان اسرائیل ساکنند.
- لیکن به سبط لای هیچ ملکیت نداد، زیرا هدایای آتشین یهوه خدای اسرائیل ملکیت وی است چنانکه به او گفته بود.
- و موسی به سبط بنی روبین بر حسب قبیله‌های ایشان داد.

- ۱۶ و حدود ایشان از عر و غیر بود که به کنار وادی ارنون است و شهری که در وسط وادی است و تمامی بیابان که پهلو می‌دباست.
- ۱۷ حشبون و تمامی شهرهایش که در بیابان است و دیون و باموت بعل و بیت بعل معون.
- ۱۸ و یهصه و قدیموت و میفاعت.
- ۱۹ و قریتاچیم و سبمه و سارت شحر که در کوه دره بود.
- ۲۰ و بیت فغور و دامن فسجه و بیت یشیموت.
- ۲۱ و تمامی شهرهای بیابان و تمامی ممالک سیهون، ملک اموریان، که در حشبون حکمرانی میکرد، و موسی اورا با سرداران مدیان یعنی اوی و راقم و صور و حور و رابع، امرای سیهون، که در آن زمین ساکن بودند، شکست داد.
- ۲۲ و بلعام بن بعور فالگیر را بنیاسرائیل در میان کشتگان به شمشیر کشتند.
- ۲۳ و سرحد بنی روبین اردن و کنار هاش بود. این ملکیت بنی روبین بر حسب قبیله‌های ایشان بود یعنی شهرها و دهاات آنها.
- ۲۴ و موسی به سبط جادی یعنی به بنی جادی بر حسب قبیله‌های ایشان داد.
- ۲۵ و سرحد ایشان یعزیز بود و تمامی شهرهای جلعاد و نصف زمین بنی عمون تا عر و غیر که در مقابل ربه است.
- ۲۶ و از حشبون تا رامت مصفه و بطونیم و از مخنایم تا سرحد دیر.
- ۲۷ و در دره بیت هارام و بیت ثره و سکوت و صافون و بقیه مملکت سیهون، ملک حشبون، و اردن و کنار آن تا انتهای دریای کنزت در آن طرف اردن به سمت مشرق.
- ۲۸ این است ملکیت بنی جادی بر حسب قبیله‌های ایشان یعنی شهرها و دهاات آنها.
- ۲۹ و موسی به نصف سبط منسی داد و برای نصف سبط بنی منسی بر حسب قبیله‌های ایشان برقرار شد.
- ۳۰ و حدود ایشان از مخنایم تمامی باشان یعنی تمامی ممالک عوج، ملک باشان و تمامی قریه‌های یائیر که در باشان است، شصت شهر بود.
- ۳۱ و نصف جلعاد و عشتاروت و ادراعی شهرهای مملکت عوج در باشان برای پسران ما کیر بن منسی یعنی برای نصف پسران ما کیر بر حسب قبیله‌های ایشان بود.
- این است آنچه موسی در عربات موآب در آن طرف اردن در مقابل اریحابه سمت مشرق برای ملکیت تقسیم کرد.
- ۳۳ لیکن به سبط لوی، موسی هیچ نصیب نداد زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، نصیب ایشان است چنانکه به ایشان گفته بود.

تقسیم زمینهای غرب اردن

- و اینهاست ملکهای بنی که بنیاسرائیل در زمین کنعان گرفتند، که العازار کاهن و یوشع بن نون و روسای آبای اسباط بنیاسرائیل برای ایشان تقسیم کردند.
- ۲ بر حسب قرعه، ملکیت ایشان شد، برای نه سبط و نصف سبط، چنانکه خداوند به دست موسی امر فرموده بود.
- ۳ زیرا که موسی ملکیت دو سبط و نصف سبط را به آن طرف اردن داده بود، اما به لاویان هیچ ملکیت در میان ایشان نداد.
- ۴ زیرا پسران یوسف دو سبط بودند، یعنی منسی و افرایم، و به لاویان هیچ قسمت در زمین ندادند، غیر از شهرها به جهت سکونت و اطراف آنها به جهت مواشی و اموال ایشان.
- ۵ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، همچنان بنیاسرائیل عمل نموده، زمین را تسلیم کردند.

قسمت کالیب

- آنگاه بنی یهود در جلیجال نزد یوشع آمدند، و کالیب بن یفنه قنزی وی را گفت: «خنی را که خداوند به موسی، مرد خدا، درباره من و تو و قادش بر نبع گفت میدانی.
- ۷ من چهل ساله بودم وقتی که موسی، بنده خداوند، مرا از قادش بر نبع برای جاسوسی زمین فرستاد، و برای او خبر باز آوردم چنانکه در دل من بود.
- ۸ لیکن برادرانم که همراه من رفته بودند دل قوم را گداختند، و اما من یهوه خدای خود را به تمامی دل پیروی کردم.
- ۹ و در آن روز موسی قسم خورد و گفت: البته زمینی که پای تو بر آن گذارده شد برای تو و اولادت ملکیت ابدی خواهد بود، زیرا که یهوه خدای مرا به تمامی دل پیروی نمودی.
- ۱۰ و الان اینک خداوند چنانکه گفته بود این چهل و پنج سال مرا زنده نگاه داشته است، از وقتی که خداوند این سخن را به موسی گفت هنگامی که اسرائیل در بیابان راه میرفتند، و الان، اینک من امر روز هشتاد و پنج ساله هستم.
- ۱۱ و حال امر و ز قوت من باقی است مثل روزی که موسی مرا فرستاد، چنانکه قوت من در آن وقت بود، همچنان قوت من الان است، خواه برای جنگ کردن و خواه برای رفتن و آمدن.

۱۲ پس الان این کوه را به من بده که در آن روز خداوند در بارهاش گفت، زیرا تو در آن روز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند، و شهرهایش بزرگ و حصاردار است، شاید خداوند با من خواهد بود تا ایشان را بیرون کنم، چنانکه خداوند گفته است.»
پس یوشع او را برکت داد و حبرون را به کالیب بن یفنه به ملکیت بخشید.

۱۴ بنابراین حبرون تا امروز ملکیت کالیب بن یفنه قنزی شد، زیرا که یهوه خدای اسرائیل را به تمامی دل پیروی نموده بود.

۱۵ و قبل از آن نام حبرون، قریه اربع بود که او در میان عناقیان مرد بزرگ ترین بود. پس زمین از جنگ آرام گرفت.

قسمت بنی یهودا

و قرعه به جهت سبط بنی یهودا، به حسب قبایل ایشان، به طرف جنوب به سر حد ادم، یعنی صحرای صین به اقصای تیمان رسید.

۲ و حد جنوبی ایشان از آخر بحر الملح، از خلیجی که متوجه به سمت جنوب است، بود.

۳ و به طرف جنوب، فراز عکریم بیرون آمده، به صین گذشت، و به جنوب قلدش بر نیع برآمده، به حصرون گذشت، و به ادار برآمده، به سوی قرعه برگشت.

۴ و از عصمون گذشته، به وادی مصر بیرون آمد، و انتهای این حد تا به دریای بود. این حد جنوبی شما خواهد بود.

۵ و حد شرقی، بحر الملح تا آخر اردن بود، و حد طرف شمال، از خلیج دریای تا آخر اردن بود.

۶ و این حد تا بیت حمله برآمده، به طرف شمالی بیت عربه گذشت، و این حد نزد سنگ بهن پسر روبین برآمد.

۷ و این حد از وادی عغور نزد دیر برآمد، و به طرف شمال به سوی جلجال که مقابل فراز ادمیم است، که در جنوب وادی است، متوجه میشود، و این حد نزد آبهای عین شمس گذشت، و انتهایش نزد عین روجل بود.

۸ و این حد از وادی پسر هنوم به جانب بیوسی، به طرف جنوب که همان اورشلیم باشد، برآمد. پس این حد به سوی قله کوهی که به طرف مغرب مقابل وادی هنوم، و به طرف شمال به آخر وادی رفائیم است، گذشت.

۹ و این حد از قله کوه به چشمه آبهای نفتوح کشیده شد، و نزد شهرهای کوه عفرون بیرون آمد، و تا بعله که قریه یعاریم باشد، کشیده شد.

۱۰ و این حد از بعله به طرف مغرب به کوه سعیر برگشت، و به طرف شمال از جانب کوه یعاریم که کسالون باشد گذشت، و نزد بیت شمس برآمده، از تهنه گذشت.

۱۱ و این حد به سوی شمال از جانب عفرون بیرون آمد، و تا شکران کشیده شد، و از کوه بعله گذشته، نزد بینئیل بیرون آمد، و انتهای این حد دریا بود.

۱۲ و حد غربی دریای بزرگ و کنار آن بود، این است حد و بنی یهودا از هر طرف به حسب قبایل ایشان.

و به کالیب بن یفنه به حسب آنچه خداوند به یوشع فرموده بود، در میان بنی یهودا قسمتی داد، یعنی قریه اربع پدر عناق که حبرون باشد.

۱۴ و کالیب سه پسر عناق یعنی شیشی و اخیمان و تلی اولاد عناق را از آنجا بیرون کرد.

۱۵ و از آنجا به ساگان دیر برآمد و اسم دیر قبل از آن قریه سفر بود.

۱۶ و کالیب گفت: «که قریه سفر را بزنند و آن را بگیرد، دختر خود عکسه را به زنی به او خواهم داد.

۱۷ و عتئیل پسر قناز برادر کالیب آن را گرفت، و دختر خود عکسه را به او به زنی داد.

۱۸ و چون او نزد وی آمد او را ترغیب کرد که از پدر خود زمینی طلب نماید، و دختر از لاغ خود پایین آمد، و کالیب وی را گفت: «ه میخواهی؟»

گفت: «را برکت ده. چونکه زمین جنوبی را به من دادهای، چشمه های آب نیز به من بده. پس چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او بخشید.

این است ملک سبط بنی یهودا به حسب قبایل ایشان.

۲۱ و شهرهای انتهایی سبط بنی یهودا به سمت جنوب بر سر حد ادم قبصئیل و عیدر و یاجور بود،

و قینه و دمونه و عدعه،

و قلدش و حاصور و بتان،

و زیف و طالم و بعلوت،

و حاصور حدته و قریوت حصرون که حاصور باشد.

۲۶ امام و شماع و مولاده،

و حصر جده و حشمون و بیت فالط،

- وحصر شوعال وپیر شبع و بز یوتیه،
 وبعاله و عیم و عاصم،
 والتولد و کسبل و حرمه،
 و صقلج و مدمنه و سنسنه،
 ولباوت و سلخیم و عین و رمون، جمیع این شهرها بادهاات آنها بیست و نه میباشد.
 ۳۳ و درهامون اشتاول و صرعه و اشنه،
 و زانوح و عین جنیم و تفوح و عینام،
 ویرموت و عدلام و سوکوه و عز یقه،
 و شعرایم و عدیتایم و الجدیره و جدیرتایم، چهارده شهر بادهاات آنها.
 صنان و حد اشاه و مجد ل جاد.
 ۳۸ و دلعان و المصفه و یقتئیل.
 ۳۹ و لاخیش و بصفه و عجلون.
 ۴۰ و کبون و لمان و گلش.
 ۴۱ و جدیروت و بیت داجون و نعمه و مقیده. شانزده شهر بادهاات آنها.
 ۴۲ و لینه و عاتر و عاشان.
 و یفتاح و اشنه و نصیب.
 ۴۴ و قعیله و اکریب و مریشه. نه شهر بادهاات آنها.
 ۴۵ و عقرون و قصبها و دهاات آن.
 ۴۶ از عقرون تا دریاه، همه که به اطراف اشد و د بود بادهاات آنها.
 و اشد و د و قصبها و دهاات آن. و غزا و قصبها و دهاات آن تا وادی مصر، و تادریای بزرگ و کنار آن.
 و در کوهستان شامیر و پتیر و سوکوه.
 ۴۹ و دنه و قریه سنه که د پیر باشد.
 ۵۰ و عناب و اشتموه و عانیم.
 ۵۱ و جوشن و حولون و جیلوه، یازده شهر بادهاات آنها.
 و اراب و دومه و اشعان.
 ۵۳ و یانوم و بیت تفوح و اقیقه.
 ۵۴ و حظه و قریه اربع که حبرون باشد، و صیعور، نه شهر بادهاات آنها.
 و معون و کرمل و زیف و یوطه.
 ۵۶ و یزرعیل و یقد عام و زانوح.
 ۵۷ و القارین و جبعه و تمنه، ده شهر بادهاات آنها.
 و حلحول و بیت صور و جدور.
 ۵۹ و معارات و بیت عنوت و التقون، شش شهر بادهاات آنها.
 و قریه بعل که قریه یعاریم باشد و الریه، دوشهر بادهاات آنها.
 و در بیابان بیت عرب و مدین و سکا که.
 ۶۲ و النبشان و مدینه الملح و عین جدی، شش شهر بادهاات آنها.
 و اما بیوسیان که ساکن اورشلیم بودند، بنی یهودا نتوانستند ایشان را بیرون کنند. پس بیوسیان با بنی یهودا تا امر وز در اورشلیم ساکنند.

قسمت بنی یوسف

- و قرعه برای بنی یوسف به سمت مشرق، از اردن اریحابه طرف آبهای اریحاتا صحرائی که از اریحابه سوی کوه بیت ئیل بر میآید، بیرون آمد.
 ۲ و از بیت ئیل تا لوز برآمده، بهسرحدار یکان تا عطاروت گذشت.
 ۳ و به سمت مغرب بهسرحدیفلیطیان تا کنار بیت حورون پایین و تاجازر پایین آمد، و انتهاش تادریا بود.
 پس پسران یوسف، منسی و افرایم، ملک خود را گرفتند.

- وحدود بنی افرایم به حسب قبایل ایشان چنین بود که حد شرقی ملک ایشان عطاروت ادارتایت حورون بالا بود.
- ۶ و حد غربی ایشان به طرف شمال نزد مکیت برآمد و حد ایشان به سمت مشرق به تانه شیلوه برگشته، به طرف مشرق یا نوحه از آن گذشت.
- ۷ و از نوحه به عطاروت و نعره پایین آمده، به اریحار سید و به اردن منتهی شد.
- ۸ و سر حد غربی آن از تفوح تا وادی قانه رفت و آخر آن به دریابود، این است ملک سبط بنی افرایم به حسب قبایل ایشان.
- ۹ علاوه بر شهرهایی که از میان ملک بن منسی برای بنی افرایم جدا شده بود، جمیع شهرها بادها ت آنها بود.
- ۱۰ و کنعانیان را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکردند. پس کنعانیان تا امر وز در میان افرایم ساکنند، و برای جزیه، بندگان شدند.

قسمت بنی منسی

- و قسمت سبط منسی این شد، زیرا که او نخست زاده یوسف بود، و اما ما کیر نخست زاده منسی که پدر جلعاد باشد، چونکه مرد جنگی بود جلعاد و ایشان به او رسید.
- ۲ و برای پسران دیگر منسی به حسب قبایل ایشان قسمتی شد، یعنی برای پسران ابیعزر، و برای پسران هالک، و برای پسران اسرئیل، و برای پسران شکیم، و برای پسران حافر، و برای پسران شمیداع. اینان اولاد ذکور منسی بن یوسف بر حسب قبایل ایشان میباشند.
- و اما صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ما کیر بن منسی را پسران نبود، بلکه دختران، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوحه و حمله و ملکه و ترصه.
- ۴ پس ایشان نزد العازار کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسا آمده، گفتند که «داوند موسی را امر فرمود که ملکی در میان برادران مابه مابدهد.» پس بر حسب فرمان خداوند، ملکی در میان برادران پدرشان به ایشان داد.
- ۵ و به منسی سوای زمین جلعاد و ایشان که به آن طرف اردن واقع است، ده حصه رسید.
- ۶ زیرا که دختران منسی، ملکی در میان پسرانش یافتند، و پسران دیگر منسی، جلعاد را یافتند.
- و حد منسی از اشیر تا مکته که مقابل شکیم است، بود، و حدش به طرف راست تا ساکنان عین تفوح رسید.
- ۸ و زمین تفوح از آن منسی بود، اما تفوح که به سر حد منسی واقع است از آن بنی افرایم بود.
- ۹ و حدش به وادی قانه یعنی به طرف جنوب وادی برآمد، و این شهرها از میان شهرهای منسی، ملک افرایم بود، و حد منسی به طرف شمال وادی و انتهایش به دریابود.
- ۱۰ جنوب آن از آن افرایم، و شمال آن از آن منسی و دریا حد او بود، و ایشان به سوی شمال تا اشیر و به سوی مشرق تا ایسا کار رسیدند.
- ۱۱ و منسی در ایسا کار و در اشیر بیتشان و قصبه هایش، و بیلعام و قصبه هایش، و ساکنان دور و قصبه هایش، و ساکنان عین دور و قصبه هایش، و ساکنان تعناک و قصبه هایش، و ساکنان مجد و قصبه هایش، یعنی سه محال کوهستانی داشت.
- ۱۲ لیکن بنی منسی ساکنان آن شهرها را نتوانستند بیرون کنند، و کنعانیان جازم بودند که در آن زمین ساکن باشند.
- ۱۳ و واقع شد که چون بنی اسرائیل قوت یافتند، از کنعانیان جزیه گرفتند، لیکن ایشان را بالکل بیرون نکردند.
- و بنی یوسف یوشع را خطاب کرده، گفتند: «رایک قرعه و یک حصه فقط به من برای ملکیت دادی؟ و حال آنکه من قوم بزرگ هستم، چونکه خداوند تالان مرا برکت داده است.»
- یوشع به ایشان گفت: «گرتو قوم بزرگ هستی به جنگل برآی و در آنجا در زمین فرزندان و رفائیان برای خود مکانی صاف کن، چونکه کوهستان افرایم برای تو تنگ است.»
- بنی یوسف گفتند: «هستان برای ما کفایت نمی کند، و جمیع کنعانیان که در زمین وادی ساکنند، ارا به های آهنین دارند، چه آنانی که در بیتشان و قصبه هایش، و چه آنانی که در وادی یزرعیل هستند.»
- پس یوشع به خاندان یوسف یعنی به افرایم و منسی خطاب کرده، گفت: «و قوم بزرگ هستی و قوت بسیار داری، برای تو یک قرعه نخواهد بود.
- ۱۸ بلکه کوهستان نیز از آن تو خواهد بود، و اگرچه آن جنگل است آن را خواهی برید، و تمامی حد و دش مال تو خواهد بود زیرا که کنعانیان را بیرون خواهی کرد، اگرچه ارا به های آهنین داشته، و زور آور باشند.»

تقسیم بقیه زمین

- و تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه جمع شده، خیمه اجتماع را در آنجا برپا داشتند، و زمین پیش روی ایشان مغلوب بود.
- و از بنی اسرائیل هفت سبط باقی ماندند، که هنوز ملک خود را تقسیم نکرده بودند.

۳ و یوشع به بنیاسرائیل گفت: «ماتابه کی کاهلی میورزید و داخل نمی شوید تا در آن زمینی که یهوه خدای پدران شما، به شما داده است، تصرف نمایید؟ سه نفر برای خود از هر سبط انتخاب کنید، تا ایشان را روانه نمایم، و برخاسته، از میان زمین گردش کرده، آن را بر حسب ملکهای خود ثبت کنند، و نزد من خواهند برگشت.

۵ و آن را به هفت حصه تقسیم کنند، و یهودا به سمت جنوب به حدود خود خواهد ماند، و خاندان یوسف به سمت شمال به حدود خود خواهد ماند. ۶ و شمار زمین را به هفت حصه ثبت کرده، آن را نزد من اینجا بیاورید، و من برای شما در اینجا در حضور یهوه، خدای ما، قرعه خواهد انداخت. زیرا که لاویان در میان شما هیچ نصیب ندارند، چونکه کهنات خداوند نصیب ایشان است، و جادو و روبین و نصف سبط منسی ملک خود را که موسی، بنده خداوند، به ایشان داده بود در آن طرف اردن به سمت شرقی گرفته اند.»

پس آن مردان برخاسته، رفتند و یوشع آنان را که برای ثبت کردن زمین می رفتند امر فرموده، گفت: «روید و در زمین گردش کرده، آن را ثبت نمایید و نزد من برگردید، تا در اینجا در حضور خداوند در شیلوه برای شما قرعه اندازم.»

پس آن مردان رفته، از میان زمین گذشتند و آن را به هفت حصه به حسب شهرهایش در طوماری ثبت نموده، نزد یوشع به اردو در شیلوه برگشتند. ۱۰ و یوشع به حضور خداوند در شیلوه برای ایشان قرعه انداخت، و در آنجا یوشع زمین را برای بنیاسرائیل بر حسب فرقه های ایشان تقسیم نمود.

قسمت بنی بنیامین

و قرعه سبط بنی بنیامین بر حسب قبایل ایشان برآمد، و حدود حصه ایشان در میان بنی یهودا و بنی یوسف افتاد.

۱۲ و حد ایشان به سمت شمال از اردن بود، و حد ایشان به طرف اریحابه سوی شمال برآمد، و از میان کوهستان به سوی مغرب بالا رفت، و انتهایش به صحرای بیت آون بود.

۱۳ و حد ایشان از آنجا تا لوزگدشت، یعنی به جانب لوز جنوبی که بیت تیل باشد، و حد ایشان به سوی عطاروت ادا در جانب کوهی که به جنوب بیت حورون پایین است، رفت.

۱۴ و حدش کشیده شد و به جانب مغرب به سوی جنوب از کوهی که در مقابل بیت حورون جنوبی است گذشت، و انتهایش نزد قریه بعل بود که آن را قریت یعاریم میگویند و یکی از شهرهای بنی یهودا است. اینجا بن غربی است.

۱۵ و جانب جنوبی از انتهای قریت یعاریم بود، و این حد به طرف مغرب میرفت و به سوی چشمه آبهای نفتوح برآمد.

۱۶ و این حد به انتهای کوهی که در مقابل دره ابن هنوم است که در جنوب وادی رفائیم باشد، برآمد، و به سوی دره هنوم به جانب جنوبی بیوسیان رفته، تا عین روجل رسید.

۱۷ و از طرف شمال کشیده شده، به سوی عین شمس رفت، و به جلیلوت که در مقابل سربالای ادمیم است برآمد، و به سنگ بوهن بن روبین به زیر آمد.

۱۸ و به جانب شمالی در مقابل عربه گذشته، به عربه به زیر آمد.

۱۹ و این حد به جانب بیت حمله به سوی شمال گذشت، و آخرین حد به خلیج شمالی بحر الملح نزد انتهای جنوبی اردن بود. این حد جنوبی است.

۲۰ و به طرف مشرق، حد آن اردن بود و ملک بنی بنیامین به حسب حدودش به هر طرف و بر حسب قبایل ایشان این بود. و این است شهرهای سبط بنی بنیامین بر حسب قبایل ایشان اریحا و بیت حمله و عیمق قصب.

۲۲ و بیت عربه و صمارایم و بیت تیل.

۲۳ و عویم و فاره و عفرت.

۲۴ و کفر عمونی و عفتی و جابع، دوازده شهر بادهاست آنها.

۲۵ و جبعون و رامه و بیثروت.

۲۶ و مصفه و کفیره و موصه.

۲۷ و راقم و یرفئیل و تراله.

۲۸ و صیله و آلف و بیوسی که اورشلیم باشد و جبعه و قریت، چهارده شهر بادهاست آنها. این ملک بنی بنیامین به حسب قبایل ایشان بود.

قسمت بنی شمعون

و قرعه دو مین برای شمعون برآمد، یعنی برای سبط بنی شمعون بر حسب قبایل ایشان، و ملک ایشان در میان ملک بنی یهودا بود.

۲ و اینها نصیب ایشان شد یعنی بیثیر شبع و شبع و مولا دا.

۳ و حصر شوعال و بالحو و عاصم.

- ۴ والتولد وبتول وحرمه.
 ۵ صقلغ وبيت مرکبوت وحصر سوسه.
 ۶ وبيت لباعوت وشاروحن. سیزده شهر بادهاات آنها.
 ۷ وعین ورمون وعاتروعاشان، چهارده شهر بادهاات آنها.
 ۸ تمامی دهاتی که در اطراف این شهرها تابلت بئیر رانه جنوبی بود. ملک سبط بنی شمعون بر حسب قبایل ایشان این بود.
 ۹ و ملک بنی شمعون از میان قسمت بنی یهودا بود، زیرا قسمت بنی یهودا برای ایشان زیاد بود، پس بنی شمعون ملک خود را از میان ملک ایشان گرفتند.

قسمت بنی زبولون

- وقرعه سوم برای بنی زبولون بر حسب قبایل ایشان برآمد، و حد ملک ایشان تا سارید رسید.
 ۱۱ و حد ایشان به طرف مغرب تا مرعله رفت و تا دباشه رسید و تا وادی که در مقابل یقنعام است، رسید.
 ۱۲ و از سارید به سمت مشرق به سوی مطلع آفتاب تا سرحد کسلوت تا بوریچید، و نزد ابره بیرون آمده، به یافیع رسید.
 ۱۳ و از آنجا به طرف مشرق تا جت حافر و تا عت قاصین گذشته، نزد رمون بیرون آمد و تا نیعه کشیده شد.
 ۱۴ و این حد به طرف شمال تا حناتون آن را احاطه کرد، و آخرش نزد وادی یفتحئیل بود.
 ۱۵ و قطه و نهلال و شمرون ویداله و بیت لحم، دوازده شهر بادهاات آنها.
 ۱۶ این ملک بنی زبولون بر حسب قبایل ایشان بود، یعنی این شهرها بادهاات آنها.

قسمت یسا کار

- وقرعه چهارم برای یسا کار برآمد یعنی برای بنی یسا کار بر حسب قبایل ایشان.
 ۱۸ و حد ایشان تا یزرعیل و کسلوت و شوتم بود.
 ۱۹ و حفارایم و شیئون و اناحره.
 ۲۰ و ریت و قشیون و آبص.
 ۲۱ و رمه و عین جنیم و عین حده و بیت فصیص.
 ۲۲ و این حد به تابور و شخصیمه و بیت شمس رسید، و آخر حد ایشان نزد اردن بود. یعنی شانزده شهر بادهاات آنها.
 ۲۳ این ملک سبط بنی یسا کار بر حسب قبایل ایشان بود، یعنی شهرها بادهاات آنها.

قسمت بنی اشیر

- وقرعه پنجم برای سبط بنی اشیر بر حسب قبایل ایشان بیرون آمد.
 ۲۵ و حد ایشان حلقه و حلی و باطن و اکشاف.
 ۲۶ و الملک و عمعاد و مشال و به طرف مغرب به کرمل و شیهور لبته رسید.
 ۲۷ و به سوی مشرق آفتاب به بیت داجون پیچیده، تا زبولون رسید، و به طرف شمال تا وادی یفتحئیل و بیت عامق و نعئیل و به طرف چپ نزد کابل بیرون آمد.
 ۲۸ و به حبرون و رحوب و حمون و قانه تا صیدون بزرگ.
 ۲۹ و این حد به سوی رانه به شهر حصار دار صور پیچید و این حد به سوی حوصه برگشت، و انتهایش نزد دیار اکرزب بود.
 ۳۰ و عمه و عقیق و رحوب، و بیست و دو شهر بادهاات آنها.
 ۳۱ ملک سبط بنی اشیر بر حسب قبایل ایشان این بود، یعنی این شهرها بادهاات آنها.

قسمت بنی نفتالی

- وقرعه ششم برای بنی نفتالی بیرون آمد، یعنی برای بنی نفتالی بر حسب قبایل ایشان.
 ۳۳ و حد ایشان از حالف از بلوطی که در صغیم است و ادامی و ناقب و بینئیل تا لقوم بود و آخرش نزد اردن بود
 و حدش به سمت مغرب به سوی از نوت تا بوریچید، و از آنجا تا حقوق بیرون آمد، و به سمت جنوب به زبولون رسید و به سمت مغرب به اشیر رسید، و به سمت مشرق به یهودا نزد اردن.
 ۳۵ و شهرهای حصار دار صیدیم و صیر و حمه و رقه و کناره.
 ۳۶ و ادامه و رانه و حاصور.
 ۳۷ و قادش و اذرعی و عین حاصور.
 ۳۸ و بیرون و مجدئیل و حوریم و بیت عناه و بیت شمس، نوزده شهر بادهاات آنها.

۳۹ ملک سبط بنی نفتالی بر حسب قبایل ایشان این بود، یعنی شهر هاباد هات آنها.
قسمت بنی دان

و قرعه هفتم برای سبط بنی دان بر حسب قبایل ایشان بیرون آمد.

۴۱ وحد ملک ایشان صرعه واشتول و غیر شمس بود.

۴۲ وشعلبین و ایلون ویتله.

۴۳ و ایلون و تمنه و عقرون.

۴۴ و التقیه و جبتون و بعله.

۴۵ و یهود و بنی برق و جت رمون.

۴۶ و میاه برقون و ورقون با سرحدی که در مقابل یافاست.

۴۷ وحد بنی دان از طرف ایشان بیرون رفت، زیر که بنی دان برآمده، بالشم جنگ کردند و آن را گرفته، به دم شمشیر زدند. و متصرف شده، در آن سکونت گرفتند. پس لشم را دان نامیدند، موافق اسم دان که پدر ایشان بود.

۴۸ این است ملک سبط بنی دان بر حسب قبایل ایشان، یعنی بن شهر هاباد هات آنها.

قسمت یوشع

و چون از تقسیم کردن زمین بر حسب حدودش فارغ شدند، بنی اسرائیل ملکی را در میان خود به یوشع بن نون دادند.

۵۰ بر حسب فرمان خداوند شهری که او خواست، یعنی تمنه سارح را در کوهستان افرایم به او دادند، پس شهر را بنا کرده، در آن ساکن شد.

این است ملکهای که العازار کاهن بایوشع بن نون و روسای آبی اسباط بنی اسرائیل در شیلو به حضور خداوند نزد درخیمه اجتماع به قرعه تقسیم کردند. پس از تقسیم نمودن زمین فارغ شدند.

شهرهای ملجاء

و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت:

«بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: شهرهای ملجایی را که در باره آنها به واسطه موسی به شما سخن گفتم، برای خود معین سازید

تا قاتلی که کسی را سهو نداشت کشته باشد به آنها فرار کند، و آنها برای شما از ولی مقتول ملجاء باشد.

۴ و او به یکی از این شهرها فرار کرده، و به مدخل دروازه شهر ایستاده، به گوش مشایخ شهر ماجرای خود را بیان کند، و ایشان او را نزد خود به شهر در آورده، مکانی به او بدهند تا با ایشان ساکن شود.

۵ و اگر ولی مقتول او را تعاقب کند، قاتل را بهدست او نسپارند، زیرا که همسایه خود را از نادانستگی کشته، و او را پیش از آن دشمن نداشته بود.

۶ و در آن شهر تا وقتی که به جهت محاکمه به حضور جماعت حاضر شود تا وفات رئیس کهنه که در آن ایام میباید توقف نماید، و بعد از آن قاتل برگشته، به شهر و به خانه خود یعنی به شهری که از آن فرار کرده بود، داخل شود.

پس قادش را در جلیل در کوهستان نفتالی و شکیم را در کوهستان افرایم و قریه را ربع را که در حبرون باشد در کوهستان یهودا، تقدیس نمودند.

۸ و از آن طرف اردن به سمت مشرق را بحاصر را در صحرا در بیابان از سبط روبین و راموت را در جلعاد از سبط جاد و جولان را در ایشان از سبط منسی تعیین نمودند.

۹ اینهاست شهرهایی که برای تمامی بنی اسرائیل و برای غریبی که در میان ایشان ما و اگریند معین شده بود، تاهر که کسی را سهو کشته باشد به آنها فرار کند، و بهدست ولی مقتول کشته نشود تا وقتی که به حضور جماعت حاضر شود.

شهرهای لاویان

آنگاه روسای آبی لاویان نزد العازر کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسای آبی اسباط بنی اسرائیل آمدند.

۲ و ایشان را در شیلو در زمین کنعان مخاطب ساخته، گفتند که «داوند به واسطه موسی امر فرموده است که شهرها برای سکونت و حوالی آنها به جهت بهایم ما، به ما داده شود.»

پس بنی اسرائیل بر حسب فرمان خداوند این شهرها را با حوالی آنها از ملک خود به لاویان دادند.

و قرعه برای قبایل قهاتیان بیرون آمد، و برای پسران هارون کاهن که از جمله لاویان بودند سیزده شهر از سبط یهودا، و از سبط شمعون و از سبط بنیامین به قرعه رسید.

و برای بقیه پسران قهات، ده شهر از قبایل سبط افرایم و از سبط دان و از نصف سبط منسی به قرعه رسید.

و برای پسران جرشون سیزده شهر از قبایل سبط یسا کار و از سبط اشیر و از سبط نفتالی و از نصف سبط منسی در ایشان به قرعه رسید.

- و برای پسران مراری بر حسب قبایل ایشان دوازده شهر از سبط روبین و از سبط جاد و از سبط یولون رسید.
و بنیاسرائیل، این شهرها و حوالی آنها را به لاویان به قرعه دادند، چنانکه خداوند به واسطه موسی امر فرموده بود.
و از سبط بنی یهود و از سبط بنی شمعون این شهرها را که به نامها ذکر میشود، دادند.
- ۱۰ و اینها به پسران هارون که از قبایل قهاتیان از بنی لاوی بودند رسید، زیرا که قرعه اول از ایشان بود.
۱۱ پس قریه اربع پدر عناق که حبرون باشد در کوهستان یهودا با حوالی که در اطراف آن بود، به ایشان دادند.
۱۲ لیکن مزرعه های شهر و دهات آن را به کالیب بن یفنه برای ملکیت دادند.
و به پسران هارون کاهن، حبرون را که شهر ملجای قاتلان است با حوالی آن، و لبنه را با حوالی آن دادند.
- ۱۴ و تیر را بانواحی آن و اشتموع را بانواحی آن.
۱۵ و حولون را بانواحی آن و دبیر را بانواحی آن.
۱۶ و عین را بانواحی آن و یطه را بانواحی آن و بیت شمس را بانواحی آن، یعنی از این دو سبط نه شهر را.
۱۷ و از سبط بنیامین جبعون را بانواحی آن و جبج را بانواحی آن.
۱۸ عناتوت را بانواحی آن و علمون را بانواحی آن، یعنی چهار شهر دادند.
۱۹ تمامی شهرهای پسران هارون که نه سیزده شهر بانواحی آنها بود.
و اما قبایل بنی قهات لاویان، یعنی بقیه بنی قهات شهرهای قرعه ایشان از سبط افرایم بود.
- ۲۱ پس شکیم را در کوهستان افرایم که شهر ملجای قاتلان است بانواحی آن و جازر را بانواحی آن به ایشان دادند.
۲۲ و قبصایم را بانواحی آن و بیت حورون را بانواحی آن، یعنی چهار شهر.
۲۳ و از سبط دان التقی را بانواحی آن و جبتون را بانواحی آن.
۲۴ و ایلون را بانواحی آن و جت رمون را بانواحی آن، یعنی چهار شهر.
۲۵ و از نصف سبط منسی تعنک را بانواحی آن و جت رمون را بانواحی آن، یعنی دو شهر دادند.
۲۶ تمامی شهرهای قبایل بقیه بنی قهات بانواحی آنها بود.
- و به بنی جرشون که از قبایل لاویان بودند از نصف سبط منسی جولان را در باشان که شهر ملجای قاتلان است بانواحی آن و بعشتره را بانواحی آن، یعنی دو شهر دادند.
- ۲۸ و از سبط یسا کار قشیون را بانواحی آن و دابره را بانواحی آن.
۲۹ و یرموت را بانواحی آن و عین جنیم را بانواحی آن، یعنی چهار شهر.
۳۰ و از سبط اشیر مشال را بانواحی آن و عبدون را بانواحی آن.
۳۱ و حلقات را بانواحی آن و رحوب را بانواحی آن، یعنی چهار شهر.
۳۲ و از سبط نفتالی قادش را در جلیل که شهر ملجای قاتلان است بانواحی آن و حوت دور را بانواحی آن و قرتان را، یعنی سه شهر دادند.
۳۳ و تمامی شهرهای جرشونیان بر حسب قبایل ایشان سیزده شهر بود بانواحی آنها.
و به قبایل بنی مراری که از لاویان باقیمانده بودند، از سبط یولون یقنعام را بانواحی آن و قرته را بانواحی آن.
- ۳۵ و دمنه را بانواحی آن و نخلال را بانواحی آن، یعنی چهار شهر.
۳۶ و از سبط روبین، باصر را بانواحی آن و یهصه را بانواحی آن.
۳۷ و قدیموت را بانواحی آن و میفعه را بانواحی آن، یعنی چهار شهر.
۳۸ و از سبط جاد راموت را در جلعاد که شهر ملجای قاتلان است بانواحی آن و مخنایم را بانواحی آن.
۳۹ و حشبون را بانواحی آن و عزیز را بانواحی آن؛ همه این شهرها چهار میباشند.
۴۰ همه اینها شهرهای بنی مراری بر حسب قبایل ایشان بود، یعنی بقیه قبایل لاویان و قرعه ایشان دوازده شهر بود.
و جمیع شهرهای لاویان در میان ملک بنیاسرائیل چهل و هشت شهر بانواحی آنها بود.
- ۴۲ این شهرها هر یکی بانواحی آن به هر طرفش بود، و برای همه این شهرها چنین بود.
پس خداوند تمامی زمین را که برای پدران ایشان قسم خورده بود که به ایشان بدهد به اسرائیل داد، و آن را به تصرف آورده، در آن ساکن شدند.

۴۴ خداوند ایشان را از هر طرف آرامی داد چنانکه به پدران ایشان قسم خورده بود، و احدی از دشمنان ایشان نتوانست با ایشان مقاومت نماید، زیرا که خداوند جمیع دشمنان ایشان را به دست ایشان سپرده بود.

۴۵ و از جمیع سخنان نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل گفته بود، سخنی به زمین نیفتاد بلکه همه واقع شد.

بازگشت سبطهای شرقی

آنگاه یوشع رو بینیان و جادیان و نصف سبط منسی را خوانده،

به ایشان گفت: «ما هر چه موسی بنده خداوند به شما امر فرموده بود، نگاه داشتید، و کلام مرا از هر چه به شما امر فرموده ام، اطاعت نمودید.

۳ و برادران خود را در این ایام طویل تا امر وز ترک نکرده، و صیتی را که یهوه، خدای شما، امر فرموده بود، نگاه داشتید.

۴ و الان یهوه خدای شما به برادران شما آرامی داده است، چنانکه به ایشان گفته بود. پس حال به خیمه های خود و به زمین ملکیت خود که موسی بنده خداوند از آن طرف اردن به شما داده است بازگشته، بروید.

۵ اما بدقت متوجه شده، امر و شریعتی را که موسی بنده خداوند به شما امر فرموده است به جا آورید، تا یهوه، خدای خود، را محبت نموده، به تمامی طریقهای او سلوک نمایید، و او امر او را نگاه داشته، به او بچسبید و او را به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت نمایید.»

پس یوشع ایشان را برکت داده، روانه نمود و به خیمه های خود رفتند. و به نصف سبط منسی، موسی ملک در باشان داده بود، و به نصف دیگر، یوشع در این طرف اردن به سمت مغرب در میان برادران ایشان ملک داد. و هنگامی که یوشع ایشان را به خیمه های ایشان روانه میکرد، ایشان را برکت داد.

۸ و ایشان را مخاطب ساخته، گفت: «دولت بسیار و یا مواشی بیشمار، بانقره و طلا و مس و آهن و لباس فراوان به خیمه های خود برگردید، و غنیمت دشمنان خود را با برادران خویش تقسیم نمایید.»

پس بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی از نزد بنی اسرائیل از شیلوه که در زمین کنعان است برگشته، روانه شدند تا به زمین جلعاد، و به زمین ملک خود که آن راه به واسطه موسی بر حسب فرمان خداوند به تصرف آورده بودند، بروند.

و چون به حوالی اردن که در زمین کنعان است رسیدند، بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی در آنجا به کنار اردن مذبحی بنا نمودند، یعنی مذبح عظیم المنظری.

۱۱ و بنی اسرائیل خبر این را شنیدند که اینک بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی، به مقابل زمین کنعان، در حوالی اردن، بر کاری که از آن بنی اسرائیل است، مذبحی بنا کرده اند.

۱۲ پس چون بنی اسرائیل این را شنیدند، تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه جمع شدند تا برای مقاتله ایشان برآیند.

و بنی اسرائیل فینحاس بن العازار کاهن را نزد بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد فرستادند.

۱۴ و با او ره رئیس، یعنی یک رئیس از هر خاندان آبای از جمیع اسباط اسرائیل را که هر یکی از ایشان رئیس خاندان آبای ایشان از قبایل بنی اسرائیل بودند.

۱۵ پس ایشان نزد بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد آمدند و ایشان را مخاطب ساخته، گفتند:

«ما می جماعت خداوند چنین میگویند: این چه فتنه است که به خدای اسرائیل انگیزید که امر و ساز متابعت خداوند برگشتهاید و برای خود مذبحی ساخته، امر و ساز خداوند متمردهاید؟

آیا نگاه غفور برای ما کم است که تا امر و ساز خود را از آن ظاهر نساختیم، اگر چه و با در جماعت خداوند عارض شد.

۱۸ شما امر و ساز متابعت خداوند برگشتهاید و واقع خواهد شد چون شما امر و ساز خداوند متمردهاید که او فردا بر تمامی جماعت اسرائیل غضب خواهد نمود.

۱۹ ولیکن اگر زمین ملکیت شما نجس است، پس به زمین ملکیت خداوند که مسکن خداوند در آن ساکن است عبور نمایید، و در میان ما ملک بگیرید و از خداوند متمرده شوید، و از ما نیز متمرده شوید، در این که مذبحی برای خود سواي مذبح یهوه خدای ما بنا کنید.

۲۰ آیا یانحان بن زارح در باره چیز حرام خیانت نورزید؟ پس بر تمامی جماعت اسرائیل غضب آمد، و آن شخص در نگاه خود تنها هلاک نشد.»

آنکه بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی در جواب روسای قبایل اسرائیل گفتند:

«هوه خدای خدایان! یهوه خدای خدایان! او می داند و اسرائیل خواهند دانست اگر این کار از راه ترمذ یا از راه خیانت بر خداوند بوده باشد، امر و ساز ما را خلاصی مده،

که برای خود مذبحی ساختیم تا از متابعت خداوند برگشته، قربانی سوختنی و هدیه آردی بر آن بگذرانیم، و ذبایح سلامتی بر آن بنماییم؛ خود خداوند باز خواست بنماید.

۲۴ بلکه این کار از راه احتیاط و هوشیاری کرده ایم، زیرا گفتیم شاید در وقت آینده پسران شما به پسران ما بگویند شمارا بیهوده خدای اسرائیل چه علاقه است؟

چونکه خداوند اردن را در میان ما و شمالی بنی روبین و بنی جاد حد گذارده است. پس شمارا در خداوند بهرهای نیست و پسران شما پسران ما را از ترس خداوند باز خواهند داشت.

۲۶ پس گفتیم برای ساختن مذبحی به جهت خود تدارک ببینیم، نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه،

بلکه تا در میان ما و شما و در میان نسلهای ما بعد از ما شاهد باشد تا عبادت خداوند را به حضور او با قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی خود بهجا آوریم، تا در زمان آینده پسران شما به پسران ما بگویند که شمارا در خداوند هیچ بهرهای نیست.

۲۸ پس گفتیم اگر در زمان آینده به ما و به نسلهای ما چنین بگویند، آنگاه ما خواهیم گفت، نمونه مذبح خداوند را ببینید که پدران ما ساختند نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه، بلکه تا در میان ما و شما شاهد باشد.

۲۹ حاشا از ما که از خداوند متمدن شده، امروز از متابعت خداوند برگردیم، و مذبحی برای قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه سوای مذبح بیهوده، خدای ما که پیش روی مسکن اوست، بسازیم.»

و چون فینحاس کاهن و سروران جماعت و روسای قبایل اسرائیل که با وی بودند سخنی را که بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفته بودند، شنیدند، در نظر ایشان پسند آمد.

۳۱ و فینحاس بن العازار کاهن به بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفت: «مروز دانستیم که خداوند در میان ماست، چونکه این خیانت را بر خداوند نورزید هاید، پس الان بنی اسرائیل را از دست خداوند خلاصی دادید.»

پس فینحاس بن العازار کاهن و سروران از نزد بنی روبین و بنی جاد از زمین جلعاد به زمین کنعان، نزد اسرائیل برگشته، این خبر به ایشان رسانیدند.

۳۳ و این کار به نظر بنی اسرائیل پسند آمد و بنی اسرائیل خدا را مبارک خواندند، و در باره برآمدن برای مقاتله ایشان تازمینی را که بنی روبین و بنی جاد در آن ساکن بودند خراب نمایند، دیگر سخن نگفتند.

۳۴ و بنی روبین و بنی جاد آن مذبح را عید نامیدند، زیرا که آن در میان ما شاهد است که بیهوده خداست.

و صیت یوشع به رهبران قوم

و واقع شد بعد از روزهای بسیار چون خداوند اسرائیل را از جمیع دشمنان ایشان از هر طرف آرامی داده بود، و یوشع پیرو ساخورده شده بود.

۲ که یوشع جمیع اسرائیل را با مشایخ و روسا و اوران و ناظران ایشان طلبیده، به ایشان گفت: «ن پیرو ساخورده شده ام.

۳ و شما هر آنچه بیهوده، خدای شما به همه این طوایف به خاطر شما کرده است، دید هاید، زیرا بیهوده، خدای شما اوست که برای شما جنگ کرده است.

۴ اینک این طوایف را که باقیمانده اند از اردن و جمیع طوایف را که مغلوب ساختیم تا در یای بزرگ، به سمت مغرب آفتاب برای شما به قرعه تقسیم کردیم تا میراث اسباط شما باشند.

۵ و بیهوده، خدای شما اوست که ایشان را از حضور شمارانده، ایشان را از پیش روی شما بیرون میکند، و شما زمین ایشان را در تصرف خواهید آورد، چنانکه بیهوده خدای شما به شما گفته است.

۶ پس بسیار قوی باشید و متوجه شده، هر چه در سفر تورات موسی مکتوب است نگاه دارید و به طرف چپ یا راست از آن تجاوز ننمایید.

۷ تا به این طوایفی که در میان شما باقیمانده اند داخل نشوید، و نامهای خدایان ایشان را ذکر ننمایید، و قسم نخورید و آنها را عبادت ننمایید و سجده نکنید.

۸ بلکه به بیهوده، خدای خود بچسبید چنانکه تا امروز کرده اید.

۹ زیرا خداوند طوایف بزرگ و زور آور را از پیش روی شما بیرون کرده است، و اما با شما کسی را تا امر و زیاری مقاومت نبوده است.

۱۰ یک نفر از شما هزار را تعاقب خواهد نمود زیرا که بیهوده، خدای شما، اوست که برای شما جنگ میکند، چنانکه به شما گفته است.

۱۱ پس بسیار متوجه شده، بیهوده خدای خود را محبت نمایید.

۱۲ و اما برگرفته، با بقیه این طوایفی که در میان شما ماند هاند بچسبید و با ایشان مصاهرت نمایید، و به ایشان در آید و ایشان به شما در آید،

یقین بدانید که بیهوده خدای شما این طوایف را از حضور شما دیگر بیرون نخواهد کرد، بلکه برای شما دام و تله و برای پهلوانان شما و در چشمان شما خار خواهند بود، تا وقتی که از این زمین نیکو که بیهوده خدای شما، به شما داده است، هلاک شوید.

واینک من امروز به طریق اهل تمامی زمین میروم، و به تمامی دل و به تمامی جان خود می دانید که یک چیز از تمام چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما در باره شما گفته است به زمین نیفتاده، بلکه همهاش واقع شده است، و یک حرف از آن به زمین نیفتاده.

۱۵ و چنین واقع خواهد شد که چنانکه همه چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما به شما گفته بود برای شما واقع شده است، همچنان خداوند همه چیزهای بدر بر شما عارض خواهد گردانید، تا شمار از این زمین نیکو که یهوه، خدای شما به شما داده است، هلاک سازد.

۱۶ اگر از عهد یهوه، خدای خود، که به شما امر فرموده است، تجاوز ننمایید، و رفته، خدایان دیگر را عبادت ننمایید، و آنها را سجده کنید، آنگاه غضب خداوند بر شما فروخته خواهد شد، و از این زمین نیکو که به شما داده است به زودی هلاک خواهید شد.

تجدید پیمان

و یوشع تمامی اسباط اسرائیل را در شیکم جمع کرد، و مشایخ اسرائیل و روسا و اوران و ناظران ایشان را طلبیده، به حضور خدا حاضر شدند.

۲ و یوشع به تمامی قوم گفت که «هوه خدای اسرائیل چنین میگوید که پدران شما، یعنی طارح پدر ابراهیم و پدر ناحور، در زمان قدیم به آن طرف نهر ساکن بودند، و خدایان غیر را عبادت مینمودند.

۳ و پدر شما ابراهیم را از آن طرف نهر گرفته، در تمامی زمین کنعان گردانیدم، و ذریت او را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم.

۴ و یعقوب و عیسو را به اسحاق دادم، و کوه سعیر را به عیسو دادم تا ملکیت او بشود، و یعقوب و پسرانش به مصر فرود شدند.

۵ و موسی و هارون را فرستاده مصر را به آنچه در وسط آن کردم، مبتلا ساختم؛ پس شمار از آن بیرون آوردم.

و چون پدران شما از مصر بیرون آوردم و به دریا رسیدید، مصریان با ابرهها و سواران، پدران شما را تا بحر قلزم تعاقب نمودند.

۷ و چون نزد خداوند فریاد کردند، او در میان شما و مصریان تاریکی گذارد، و دریا را بر ایشان آورده، ایشان را پوشانید، و چشمان شما آنچه را در مصر کردم دید، پس روزهای بسیار در بیابان ساکن میبودید.

۸ پس شمار در زمین اموریانی که به آن طرف اردن ساکن بودند آوردم، و با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم، و زمین ایشان را در تصرف آوردید، و ایشان را از حضور شما هلاک ساختم.

۹ و بالاق بن صفور ملک مواب برخاسته، با اسرائیل جنگ کرد و فرستاده، بلعام بن بعور را طلبید تا شمار لعنت کند.

۱۰ و نخو استم که بلعام را بشنوم لهذا شمار ابرکت همی داد و شمار از دست او رهانیدم.

۱۱ و از اردن عبور کرده، به اریحار رسیدید، و مردان اریحار یعنی اموریان و فرزندان و کنعانیان و حتیان و جرجاشیان و حویان و بیوسیان با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم.

۱۲ و زنون را پیش شما فرستاده، ایشان، یعنی دو پادشاه اموریان را از حضور شما براندم، نه به شمشیر و نه به کمان شما.

۱۳ و زمینی که در آن زحمت نکشیدید، و شهرهایی را که بنا نمودید، به شما دادم که در آنها ساکن میباشید و از تا کستانها و باغات زیتون که نکاشتید، میخورید.

پس الان از یهوه بترسید، و او را به خلوص و راستی عبادت نمائید، و خدایانی را که پدران شما به آن طرف نهر و در مصر عبادت نمودند از خود دور کرده، یهوه را عبادت نمائید.

۱۵ و اگر در نظر شما پسند نیاید که یهوه را عبادت نمائید، پس امر و وزیر برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود، خواه خدایانی را که پدران شما که به آن طرف نهر بودند عبادت نمودند، خواه خدایان اموریانی را که شما در زمین ایشان ساکن کنید، و اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم نمود.

آنگاه قوم در جواب گفتند: «اشا از ما که یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمائیم.

۱۷ زیرا که یهوه، خدای ما، اوست که ما و پدران ما را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، و این آیات بزرگ را در نظر ما نمود، و ما را در تمامی راه که رفتیم و در تمامی طوایفی که از میان ایشان گذشتیم، نگاه داشت.

۱۸ و یهوه تمامی طوایف، یعنی اموریانی را که در این زمین ساکن بودند از پیش روی ما بیرون کرد، پس ما نیز یهوه را عبادت خواهیم نمود، زیرا که او خدای ماست.

پس یوشع به قوم گفت: «می توانید یهوه را عبادت کنید زیرا که او خدای قدوس است و او خدای غیور است که عصیان و گاهان شما را نخواهد آمرزید.

۲۰ اگر یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمائید، آنگاه او خواهد برگشت و به شما ضرر رسانیده، بعد از آنکه به شما احسان نموده است، شما را هلاک خواهد کرد.»

قوم به یوشع گفتند: «ی بلکه یهوه را عبادت خواهیم نمود.»

یوشع به قوم گفت: «ما بر خود شاهد هستید که یهوه را برای خود اختیار نمود هاید تا او را عبادت کنید.» گفتند: «اهد هستیم.»

(فت: «س الان خدا یان غیرا که در میان شما هستند دور کنید، و دل های خود را به یهوه، خدای اسرائیل، مایل سازید.»

قوم به یوشع گفتند: «هوه خدای خود را عبادت خواهیم نمود و آواز او را اطاعت خواهیم کرد.»

پس در آن روز یوشع با قوم عهد بست و برای ایشان فریضه و شریعتی در شکیم قرارداد.

۲۶ و یوشع این سخنان را در کتاب تورات خدا نوشت و سنگی بزرگ گرفته، آن را در آنجا زیر درخت بلوطی که نزد قدس خداوند بود برپا داشت.

۲۷ و یوشع به تمامی قوم گفت: «ینک این سنگ برای ما شاهد است، زیرا که تمامی سخنان خداوند را که به ما گفت، شنیده است؛ پس برای شما شاهد خواهد

بود، مبادا خدای خود را انکار نمایید.»

پس یوشع، قوم یعنی هر کس را به ملک خود روانه نمود.

رحلت یوشع

و بعد از این امور واقع شد که یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد.

و او را در حدود ملک خودش در تهنه سارح که در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش است، دفن کردند.

و اسرائیل در همه ایام یوشع و همه روزهای مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند و تمام عملی که خداوند برای اسرائیل کرده بود دانستند، خداوند را عبادت نمودند.

۳۲ و استخوانهای یوسف را که بنی اسرائیل از مصر آورده بودند در شکیم، در حصه زمینی که یعقوب از بنی حمور، پدر شکیم به صد قسیطه خریده

بود، دفن کردند، و آن ملک بنی یوسف شد.

و العازار بن هارون مرد، و او را در تل پسرش فینحاس که در کوهستان افرایم به او داده شد، دفن کردند.

نگاه داوران

جنگ باقیه کنعانیان

- وبعد از وفات یوشع واقع شد که بنیاسرائیل از خداوند سوال کرده، گفتند: «یست که برای ما بر کنعانیان، اول برآید و با ایشان جنگ نماید؟» خداوند گفت: «هوذا برآید، اینک زمین را به دست او تسلیم کرده ام.»
- و یهودا به برادر خود شمعون گفت: «ه قرعه من همراه من برآی، و با کنعانیان جنگ کنیم، و من نیز همراه توبه قرعه تو خواهم آمد.» پس شمعون همراه او رفت.
- ۴ و یهودا برآمد، و خداوند کنعانیان و فرزندان را به دست ایشان تسلیم نمود، و ده هزار نفر از ایشان را در یازق کشتند.
- ۵ و ادونی بازق را در یازق یافته، با او جنگ کردند، و کنعانیان و فرزندان را شکست دادند.
- ۶ و ادونی بازق فرار کرد و او را تعاقب نمود، و گرفتندش، و شستهای دست و پایش را بریدند.
- ۷ و ادونی بازق گفت: «فتاد ملک باشستهای دست و پا بریده زیر سفره من خورد ههاری می چیدند، موافق آنچه من کردم خدا به من مکافات رسانیده است.» پس او را به اورشلیم آوردند و در آنجا مرد.
- و بنی یهودا با اورشلیم جنگ کرده، آن را گرفتند، و آن را به دم شمشیر زده، شهر را به آتش سوزانیدند.
- ۹ و بعد از آن بنی یهودا فرود شدند تا با کنعانیانی که در کوهستان و جنوب و بیابان ساکن بودند، جنگ کنند.
- ۱۰ و یهودا بر کنعانیانی که در حبرون ساکن بودند برآمد، و اسم حبرون قبل از آن قریه اربع بود، و شیشای و اخیمان و تلمای را کشتند.
- و از آنجا بر ساکنان دیر برآمد و اسم دیر قبل از آن، قریه سفیر بود.
- ۱۲ و کالیب گفت: «نکه قریه سفیر رازده، فتح نماید، دختر خود عکسه را به او به زنی خواهم داد.» و عنتیئیل بن قناز برادر کوچک کالیب آن را گرفت، پس دختر خود عکسه را به او به زنی داد.
- ۱۴ و چون دختر نزد وی آمد او را ترغیب کرد که از پدرش زمینی طلب کند و آن دختر از الاغ خود پیاده شده، کالیب وی را گفت: «ه میخواهی؟» به وی گفت: «را برکت ده زیرا که مراد زمین جنوب ساکن گردانیدی، پس مرا چشمه های آب بده.» و کالیب چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او داد.
- و پسران قینی پدر زن موسی از شهر نخلستان همراه بنی یهودا به صحرای یهودا که به جنوب عراق است برآمده، رفتند و با قوم ساکن شدند.
- ۱۷ و یهودا همراه برادر خود شمعون رفت، و کنعانیانی را که در صفت ساکن بودند، شکست دادند، و آن را خراب کرده، اسم شهر را حراما میداند.
- ۱۸ و یهودا غزه و نوا حیاش و اشقلون و نوا حیاش و عقرون و نوا حیاش را گرفت.
- ۱۹ و خداوند با یهودا میبود، و او اهل کوهستان را بیرون کرد، لیکن ساکنان وادی را نتوانست بیرون کند، زیرا که ارباب های آهنین داشتند.
- ۲۰ و حبرون را بر حسب قول موسی به کالیب دادند، و او سه پسر عناق را از آنجا بیرون کرد.
- ۲۱ و بنی بنیامین بیوسیان را که در اورشلیم ساکن بودند بیرون نکردند، و بیوسیان با بنی بنیامین تا مرز در اورشلیم ساکنند.
- و خاندان یوسف نیز به بیت ثیل برآمدند، و خداوند با ایشان بود.
- ۲۳ و خاندان یوسف بیت ثیل را جاسوسی کردند، و نام آن شهر قبل از آن لوز بود.
- ۲۴ و کشیکچیان مردی را که از شهر بیرون میآمد دیده، به وی گفتند: «دخل شهر را به ما نشان بده که با تو احسان خواهیم نمود.» پس مدخل شهر را به ایشان نشان داده، پس شهر را به دم شمشیر زدند، و آن مرد را با تمامی خاندانش رها کردند.
- ۲۶ و آن مرد به زمین حتیان رفته، شهری بنا نمود و آن را لوز نامید که تا امروز اسمش همان است.
- و منسی اهل بیتشان و دهات آن را و اهل تنک و دهات آن و ساکنان دور و دهات آن و ساکنان بیلعام و دهات آن و ساکنان مجد و دهات آن را بیرون نکرد، و کنعانیان عزیمت داشتند که در آن زمین ساکن باشند.
- ۲۸ و چون اسرائیل قوی شدند، بر کنعانیان جزیه نهادند، لیکن ایشان را تمام بیرون نکردند.
- و افرایم کنعانیانی را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان در جازر ساکن ماندند.
- ۳۰ و زبولون ساکنان فطرون و ساکنان نهلول را بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان ساکن ماندند، و جزیه بر آنها گذارده شد.
- و اشیر ساکنان عکو و ساکنان صیدون و احلب و اکرزب و حلبه و عقیق و رحوب را بیرون نکرد.

۳۲ پس اشیریان در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند سکونت گرفتند، زیرا که ایشان را بیرون نکردند. و نفتالی ساکن بیت شمس و ساکن بیت عنات را بیرون نکرد، پس در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند، سکونت گرفت. لیکن ساکنان بیت شمس و بیت عنات به ایشان جزیه میدادند. و اموریان بنی دان را به کوهستان مسدود ساختند زیرا که نگذاشتند که به بیابان فرود آیند. ۳۵ پس اموریان عزیمت داشتند که در ایلون و شعلیم در کوه حارس ساکن باشند، ولیکن چون خاندان یوسف قوت گرفت، جزیه برایشان گذارده شد. ۳۶ و حد اموریان از سر بالای عقربیم و از صالح تا بالاتر بود.

ملاقات فرشته خدا

و فرشته خداوند از جلجال به بوکیم آمده، گفت: «مارا از مصر بر آوردم و به زمینی که به پدران شما قسم خوردم داخل کردم، و گفتم عهد خود را با شما تا به ابد نخواهم شکست.

۲ پس شما با ساکنان این زمین عهد مبندید و مذبح‌های ایشان را بشکنید، لیکن شما سخن مرا نشنیدید. این چه کار است که کرده‌اید؟ لهذا من نیز گفتم ایشان را از حضور شما بیرون نخواهم کرد، و ایشان در کمرهای شما خاها خواهند بود، و خدایان ایشان برای شما دام خواهند بود.» و چون فرشته خداوند این سخنان را به تمامی اسرائیل گفت، قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند. ۵ و آن مکان را بوکیم نام نهادند، و در آنجا برای خداوند قربانی گذرانیدند.

نتیجه ناطاعتی

و چون یوشع قوم را روانه نموده بود، بنی اسرائیل هر یکی به ملک خود رفتند تا زمین را به تصرف آورند. ۷ و در تمامی ایام یوشع و تمامی ایام مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، و همه کارهای بزرگ خداوند را که برای اسرائیل کرده بود، دیدند، قوم، خداوند را عبادت نمودند. ۸ و یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد. ۹ و او را در حد و ملکش در تخته حارس در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش دفن کردند. و تمامی آن طبقه نیز به پدران خود پیوستند، و بعد از ایشان طبقه دیگر برخاستند که خداوند و اعمالی را که برای اسرائیل کرده بود، ندانستند. و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بعلها را عبادت نمودند. ۱۲ و یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند، و خدایان غیر از خدایان طوایفی که در اطراف ایشان بودند پیروی نموده، آنها را سجده کردند. و خشم خداوند را برانگیختند. ۱۳ و یهوه را ترک کرده، بعل و عشتاروت را عبادت نمودند. ۱۴ پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست تاراج کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند، و ایشان را به دست دشمنانی که به اطراف ایشان بودند، فروخت، به حدی که دیگر نتوانستند با دشمنان خود مقاومت نمایند. ۱۵ و به هر جا که بیرون می‌رفتند، دست خداوند برای بدی برایشان میبود، چنانکه خداوند گفته، و چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود و به نهایت تنگی گرفتار شدند. و خداوند اوران برانگیزانی که ایشان را از دست تاراج کنندگان نجات دادند. ۱۷ و باز اوران خود را اطاعت نمودند، زیرا که در عقب خدایان غیر زنا کار شده، آنها را سجده کردند، و از راهی که پدران ایشان سلوک مینمودند، و او امر خداوند را اطاعت می‌کردند، به زودی برگشتند، و مثل ایشان عمل نمودند. ۱۸ و چون خداوند برای ایشان داوران برمی‌انگیخت خداوند با داورمی بود، و ایشان را در تمام ایام آن داوران دست دشمنان ایشان نجات میداد، زیرا که خداوند به خاطر ناله‌های که ایشان از دست ظالمان و ستم کنندگان خود برمی‌آوردند، پشیمان میشد. ۱۹ و واقع میشد چون داوروفات یافت که ایشان برمی‌گشتند و از پدران خود بیشتر فرتنه‌انگیز شده، خدایان غیر را پیروی می‌کردند، و آنها را عبادت نموده، سجده می‌کردند، و از اعمال بد و راههای سرکشی خود چیزی باقی نمی‌گذاشتند. ۲۰ لهذا خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد و گفت: «و نه که این قوم از عهدی که با پدران ایشان امر فرمودم، تجاوز نموده، آواز مرا نشنیدند، من نیز هیچیک از امتها را که یوشع وقت وفاتش وا گذاشت، از حضور ایشان دیگر بیرون نخواهم نمود.»

- ۲۲ تا اسرائیل رابه آنها یاز مایم که آیا طریق خداوند را نگهداشته، چنانکه پدران ایشان نگهداشتند، در آن سلوک خواهند نمود یانه.» پس خداوند آن طوایف را وا گذاشته، بهسرت بیرون نکرد و آنها را به دست یوشع تسلیم نمود.
- پس اینانند طوایفی که خداوند وا گذاشت تا به واسطه آنها اسرائیل را بیازماید، یعنی جمیع آنانی که همه جنگهای کنعان را ندانسته بودند.
- ۲ تا طبقات بنی اسرائیل دانشمند شوند و جنگ رابه ایشان تعلیم دهد، یعنی آنانی که آن را پیشتر به هیچ وجه نمی دانستند.
- ۳ پنج سردار فلسطینیان و جمیع کنعانیان و صیدونیان و حویان که در کوهستان لبنان از کوه بعل حرمون تا مدخل حمات ساکن بودند.
- ۴ و اینها برای آزمایش بنی اسرائیل بودند، تا معلوم شود که آیا احکام خداوند را که به واسطه موسی به پدران ایشان امر فرموده بود، اطاعت خواهند کرد یانه.
- ۵ پس بنی اسرائیل در میان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزندان و حویان و یوسیان ساکن میبودند.
- ۶ دختران ایشان را برای خود به زنی میگرفتند، و دختران خود را به پسران ایشان میدادند، و خدایان آنها را عبادت مینمودند.
- عتئیل**
- و بنی اسرائیل آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، کردند، و یهوه خدای خود را فراموش نموده، بعلها و تهار عبادت کردند.
- ۸ و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست کوشان رشعتایم، پادشاه آرام نهرین، فروخت، و بنی اسرائیل کوشان رشعتایم راهشت سال بندی کردند.
- ۹ و چون بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، خداوند برای بنی اسرائیل نجات دهندهای یعنی عتئیل بن قناز برادر کوچک کالیب را برپا داشت، و او ایشان را نجات داد.
- ۱۰ و روح خداوند بر او نازل شد پس بنی اسرائیل را داوری کرد، و برای جنگ بیرون رفت، و خداوند کوشان رشعتایم، پادشاه آرام را به دست او تسلیم کرد، و دستش بر کوشان رشعتایم مستولی گشت.
- ۱۱ و زمین چهل سال آرامی یافت. پس عتئیل بن قناز مرد.
- ایهود**
- و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند بدی کردند، و خداوند عجولون، پادشاه موآب را بر اسرائیل مستولی ساخت، زیرا که در نظر خداوند شرارت ورزیده بودند.
- ۱۳ و اوبنی عمون و عمالیق را نزد خود جمع کرده، آمد، و بنی اسرائیل را شکست داد، و ایشان شهر نخلستان را گرفتند.
- ۱۴ و بنی اسرائیل عجولون، پادشاه موآب را هجده سال بندی کردند.
- و چون بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند، خداوند برای ایشان نجات دهندهای یعنی ایهود بن جیرای بنیامینی را که مرد چپ دستی بود، برپا داشت، و بنی اسرائیل به دست او برای عجولون، پادشاه موآب، ار مغانی فرستادند.
- ۱۶ و ایهود خنجر دومی که طولش یک ذراع بود، برای خود ساخت و آن را در زیر جامه بران راست خود بست.
- ۱۷ و ار مغان را نزد عجولون، پادشاه موآب عرضه داشت. و عجولون مرد بسیار فرهیبهی بود.
- ۱۸ و چون از عرضه داشتن ار مغان فارغ شد، آنانی را که ار مغان را آورده بودند، روانه نمود.
- ۱۹ و خودش از معدنهای سنگ که نزد جلجال بود، برگشته، گفت: «ی پادشاه سخنی مخفی برای تو دارم.» گفت: «ا کت باش.» و جمیع حاضران از پیش او بیرون رفتند.
- ۲۰ و ایهود نزد وی داخل شد و او بتنهایی در بالا خانه تابستانی خود مینشست. ایهود گفت: «لامی از خدا برای تو دارم.» پس از کرسی خود برخاست.
- ۲۱ و ایهود دست چپ خود را دراز کرده، خنجر را از آن راست خویش کشید و آن را در شکمش فروبرد.
- ۲۲ و دسته آن با تیغهاش نیز فرو رفت و پیه، تیغه را پوشانید زیرا که خنجر را از شکمش بیرون نکشید و به فضلات رسید.
- ۲۳ و ایهود به دهلیز بیرون رفته، درهای بالا خانه را بر روی بسته، قفل کرد.
- و چون او رفته بود، نوکرانش آمده، دیدند که اینک درهای بالا خانه قفل است. گفتند، یقین پایهای خود را در غرفه تابستانی میپوشاند.
- ۲۵ و انتظار کشیدند تا خجل شدند، و چون او درهای بالا خانه را نکشود پس کلید را گرفته، آن را باز کردند، و اینک آقای ایشان بر زمین مرده افتاده بود.
- و چون ایشان معطل میشدند، ایهود به در رفت و از معدنهای سنگ گذشته، به سعیرت به سلامت رسید.
- ۲۷ و چون داخل آنجا شد کرنا را در کوهستان افرایم نواخت و بنی اسرائیل همراهش از کوه به زیر آمدند، و او پیش روی ایشان بود.

۲۸ و به ایشان گفت: «زعقب من بیاید زیرا خداوند، موآیین، دشمنان شمارا بهدست شما تسلیم کرده است.» پس از عقب او فرود شده، معبرهای اردن را پیش روی موآیین گرفتند، و نگذاشتند که احدی عبور کند.

۲۹ و در آن وقت به قدرده هزار نفر از موآیین را، یعنی هر زور آور و مرد جنگی را کشتند و کسی رهایی نیافت.

۳۰ و در آن روز موآیین زیر دست اسرائیل ذلیل شدند، و زمین هشتاد سال آرامی یافت.

شجر

و بعد از او شجر بن عنات بود که ششصد نفر از فلسطینیان را با چوب گاوانی کشت، و او نیز اسرائیل را نجات داد.

دبوره

و بنیاسرائیل بعد از وفات ایهود بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند.

۲ و خداوند ایشان را بهدست یابین، پادشاه کنعان، که در حاصور سلطنت میکرد، فروخت، و سردار لشکرش سیسرا بود که در حروشت امتهاسکونت داشت.

۳ و بنیاسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، زیرا که او را نهصد اربه آهنین بود و بر بنیاسرائیل بیست سال بسیار ظلم میکرد.

و در آن زمان دبوره نبيه زن لفيدوت اسرائیل را داوری مینمود.

۵ و او زینخل دبوره که در میان رامه و بیت تیل در کوهستان افرایم بود، مینشست، و بنیاسرائیل به جهت داوری نزد وی میآمدند.

۶ پس او فرستاده، باراق بن اینوعم را از قادش نفتالی طلبید و به وی گفت: «یابوه، خدای اسرائیل، امرنفر موده است که برویه کوه تابور رهنمایی کن، و ده هزار نفر از بنی نفتالی و بنی زبولون را همراه خود بگیر؟»

و سیسرا، سردار لشکر یابین را با اربها و لشکرش به نهر قیشون نزد تو کشیده، او را بهدست تو تسلیم خواهم کرد.»

باراق وی را گفت: «گر همراه من بیایی میروم و اگر همراه من نیایی نمیروم.»

گفت: «لبنه همراه تو میآیم، لیکن این سفر که میروی برای تو اگرام نخواهد بود، زیرا خداوند سیسرا را بهدست زنی خواهد فروخت.» پس دبوره برخاسته، همراه باراق به قادش رفت.

۱۰ و باراق، زبولون و نفتالی را به قادش جمع کرد و ده هزار نفر در رکاب او رفتند، و دبوره همراهش برآمد.

و حابرقینی خود را از قینیان یعنی از بنی حو باب برادر زن موسی جدا کرده خیمه خویش را نزد درخت بلوط در صحنایم که نزد قادش است، برپا داشت. و به سیسرا خبر دادند که باراق بن اینوعم به کوه تابور برآمده است.

۱۳ پس سیسرا همه اربها و اربها، یعنی نهصد اربه آهنین و جمیع مردانی را که همراه وی بودند از حروشت امتهاتانهر قیشون جمع کرد.

۱۴ و دبوره به باراق گفت: «رخیز، این است روزی که خداوند سیسرا را بهدست تو تسلیم خواهد نمود، آیا خداوند پیش روی تو بیرون نرفته است؟»

پس باراق از کوه تابور به زیر آمد و ده هزار نفر از عقب وی.

۱۵ و خداوند سیسرا و تمامی اربها و تمامی لشکرش را به دم شمشیر پیش باراق منہزم ساخت، و سیسرا از اربها خود به زیر آمده، پیاده فرار کرد.

۱۶ و باراق اربها و لشکر اتا حروشت امتهاتعاقب نمود، و جمیع لشکر سیسرا به دم شمشیر افتادند، به حدی که کسی باقی نماند.

و سیسرا به چادریاعیل، زن حابرقینی، پیاده فرار کرد، زیرا که در میان یابین، پادشاه حاصور، و خاندان حابرقینی صلح بود.

۱۸ و یاعیل به استقبال سیسرا بیرون آمده، وی را گفت: «رگدای آقای من، به سوی من برگرد،

و مترس.» پس به سوی وی به چادر برگشت و او را به لحافی پوشانید. و او وی را گفت: «رعهای آب به من بنوشان، زیرا که تشنه هستم.» پس

مشک شیر را باز کرده، به وی نوشانید و او را پوشانید.

۲۰ او وی را گفت: «ده چادر بایست و اگر کسی بیاید و از تو سوال کرده، بگوید که آیا کسی در اینجا است، بگونی.»

و یاعیل زن حابرمیخ چادر را برداشت، و چکشی بهدست گرفته، نزد وی به آهستگی آمده، میخ را به شقیقه اش کوبید، چنانکه به زمین فرورفت، زیرا

که او از خستگی در خواب سنگین بود و بمرد.

۲۲ و اینک باراق سیسرا را تعاقب نمود و یاعیل به استقبالش بیرون آمده، وی را گفت: «یاتا کسی را که میجویی تو را نشان بدهم.» پس نزد وی داخل

شد و اینک سیسرا مرده افتاده، و میخ در شقیقه اش بود.

پس در آن روز خدا یابین، پادشاه کنعان را پیش بنیاسرائیل ذلیل ساخت.

۲۴ و دست بنیاسرائیل بر یابین پادشاه کنعان زیاد و زیاد استیلا مییافت تا یابین، پادشاه کنعان را هلاک ساختند.

سرود دُبوره

ودر آن روز دُبوره وباراق بن اینوعم سرود خوانده، گفتند:

«ونکه پیش روان در اسرائیل پیشروی کردند، چونکه قوم نفوس خود را به ارادت تسلیم نمودند، خداوند را مبارک بخوانید. ای پادشاهان بشنوید! ای زورآوران گوش دهید! من خود برای خداوند خواهم سرايید. برای یهوه خدای اسرائیل سرود خواهم خواند. ای خداوند وقتی که از سعیر بیرون آمدی، وقتی که از صحرای ادوم خرامیدی، زمین متزلزل شد و آسمان نیز قطره‌ها ریخت. و ابراهام آباها را بنید. کوهها از حضور خداوند لرزان شدند و این سینا از حضور یهوه، خدای اسرائیل. در ایام شجر بن عنات، در ایام یاعیل شاهراهها ترک شده بود، و مسافران از راههای غیر متعارف می رفتند. حاکمان در اسرائیل نایاب و نابود شدند، تا من، دُبوره، بر خاستم، در اسرائیل، مادر بر خاستم. خدایان جدید را اختیار کردند. پس جنگ در درواز ههار سید. در میان چهل هزار نفر در اسرائیل، سپری و نیزه‌های پیدانشد. قلب من به حاکمان اسرائیل مایل است، که خود را در میان قوم به ارادت تسلیم نمودند. خداوند را مبارک بخوانید. ای شما که بر الاغهای سفید سوارید و بر مسندها مینشینید، و بر طریق سالک هستید، این را بیان کنید. دور از آواز تیراندازان، نزد حوضهای آب در آنجا اعمال عا دله خداوند را بیان میکنند، یعنی احکام عا دله او را در حکومت اسرائیل. آنگاه قوم خداوند به دروازه‌ها فرود می آیند. بیدار شو بیدار شو ای دُبوره. بیدار شو بیدار شو و سرود بخوان. بر خیز ای باراق و ای پسر اینوعم، اسیران خود را به اسیری ببر. آنگاه جماعت قلیل بر زرگان قوم تسلط یافتند. و خداوند مر ابر جباران مسلط ساخت. از افرایم آمدند، آنانی که مقرایشان در عمالیق است. در عقب تو بنیامین با قومهای تو، و از ما کیرد او را آمدند. و از زبولون آنانی که عصای صف آرا را به دست میگیرند. و سروران یسا کار همراه دُبوره بودند. چنانکه باراق بود همچنان یسا کار نیز بود. در عقب او به وادی هجوم آوردند. فکرهای دل نزد شعوب رو بین عظیم بود. چرا در میان آغلها نشستی. آیاتانی گلههار ایشنوی؟ مباحثات دل، نزد شعوب رو بین عظیم بود. جلعاد به آن طرف اردن ساکن ماند. ودان چرا نزد کشتیاد رنگ نمود. اشیر به گاره دریا نشست. و نزد خلیجهای خود ساکن ماند. و زبولون قومی بودند که جان خود را به خطر موت تسلیم نمودند. و نفتالی نیز در بلندیهای میدان. پادشاهان آمده، جنگ کردند. آنگاه پادشاهان کنعان مقاتله نمودند. در تنگ نزد آبهای مجدو. و هیچ منفعت نقره نبردند. از آسمان جنگ کردند. ستارگان از منازل خود با سپسرا جنگ کردند. نهر قیشون ایشان را در ربود. آن نهر قدیم یعنی نهر قیشون. ای جان من قوت را پایمال نمودی. آنگاه اسبان، زمین را با زدن گرفتند. به سبب تاختن یعنی تاختن زورآوران ایشان. فرشته خداوند میگوید میروزر لعنت کنید، ساکنانش را به سختی لعنت کنید، زیرا که به امداد خداوند نیامدند تا خداوند را در میان جباران اعانت نماید. یاعیل، زن حابرقینی، از سایر زنان مبارک باد! از زنان چادر نشین مبارک باد! او آب خواست و شیر به وی داد، و سر شیر را در ظرف ملو کانه پیش آورد. دست خود را به میخ دراز کرد، و دست راست خود را به چکش عمده. و به چکش سپسرا رازده، سرش را سفت. و شقیقه او را شکافت و فرود وخت. نزد پایهای خم شده، افتاد و دراز شد. نزد پایهای خم شده، افتاد. جایی که خم شد در آنجا کشته افتاد. از در یچه نگر بست و نعره زد، مادر سپسرا از شبکه (عره زد: چرا ابراهام در آمدن تا خیر می کند؟ و چرا چرخهای ارا به هایش توقف مینماید؟ خاتونهای دانشمندش در جواب وی گفتند. لیکن او سخنان خود را به خود تکرار کرد. آیا غنیمت را نیافته، و تقسیم نمی کنند؟ یک دختر دو دختر برای هر مرد. و برای سپسرا غنیمت رختهای رنگارنگ، غنیمت رختهای رنگارنگ قلابدوزی، رخت رنگارنگ قلابدوزی دورو. بر گردنهای اسیران. همچنینای خداوند جمیع دشمنان هلاک شوند. و اما محبان او مثل آفتاب باشند، وقتی که در قوتش طلوع میکنند.»

وزمین چهل سال آرامی یافت.

جدعون

- و بنیاسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به دست مدیان هفت سال تسلیم نمود.
- ۲ و دست مدیان بر اسرائیل استیلا یافت، و به سبب مدیان بنیاسرائیل شکافها و مغارها و ملاذها را که در کوهها میباشند، برای خود ساختند.
- ۳ و چون اسرائیل زراعت میکردند، مدیان و عمالیتق و بنی مشرق آمده، بر ایشان هجوم میآوردند.
- ۴ و بر ایشان اردوزده، محصول زمین را تابه غزه خراب کردند، و در اسرائیل آذوقه و گوسفند و گاو و الاغ باقی نگذاشتند.
- ۵ زیرا که ایشان با مواشی و خیمه های خود برآمده، مثل ملخ بی شمار بودند، و ایشان و شتران ایشان را حسابی نبود و به جهت خراب ساختن زمین داخل شدند.
- ۶ و چون اسرائیل به سبب مدیان بسیار ذلیل شدند، بنیاسرائیل نزد خداوند فریاد آوردند.
- و واقع شد چون بنیاسرائیل از دست مدیان نزد خداوند استغاثه نمودند،
- که خداوند نیبای برای بنیاسرائیل فرستاد، و او به ایشان گفت: «هوه خدای اسرائیل چنین میگوید: من شمار از مصر بر آوردم و شمار از خانه بندگی بیرون آوردم، و شمار از دست مصریان و از دست جمیع ستمکاران شمارهایی دادم، و اینان را از حضور شما بیرون کرده، زمین ایشان را به شما دادم. ۱۰ و به شما گفتم، من، یهوه، خدای شما هستم. از خدایان اموریانی که در زمین ایشان ساکنید، مترسید لیکن آواز مرا نشنیدید.» و فرشته خداوند آمده، زیر درخت بلوطی که در عفره است که مال یوآش ایعزری بود، نشست و پسرش جدعون گندم را در چرخشت میکوبید تا آن را از مدیان پنهان کند.
- ۱۲ پس فرشته خداوند بر او ظاهر شده، وی را گفت: «ی مرد زور آور، یهوه با تو است.»
- جدعون وی را گفت: «های خداوند من، اگر یهوه با ماست پس چرا این همه بر ما واقع شده است، و کجاست جمیع اعمال عجیب او که پدران ما برای ما ذکر کرده، و گفته اند که آیا خداوند ما را از مصر بیرون نیاورد، لیکن الان خداوند ما را ترک کرده، و به دست مدیان تسلیم نموده است.»
- آنگاه یهوه بروی نظر کرده، گفت: «ه این قوت خود برو و اسرائیل را از دست مدیان رهایی ده، آیا من تو را نفرستادم.»
- او در جواب وی گفت: «های خداوند چگونه اسرائیل را رهایی دهم، اینک خاندان من در منسی ذلیل تر از همه است و من در خانه پدرم کوچکترین هستم.»
- خداوند وی را گفت: «قین من با تو خواهم بود و مدیان را مثل یک نفر شکست خواهی داد.»
- او وی را گفت: «گر الان در نظر توفیض یافتم، پس آیتی به من بنما که تو هستی آنکه با من حرف میزنی.»
- ۱۸ پس خواهش دارم که از اینجای زوی تا نزد تو برگردم، و هدیه خود را آورده، به حضور تو بگذارم.» گفت: «ن میمانم تا برگردی.»
- پس جدعون رفت و بزغالهای را با قرصهای نان فطیر از یک ایفه آرد نرم حاضر ساخت، و گوشت را در سبیدی و آب گوشت را در کاسهای گذاشته، آن را نزد وی، زیر درخت بلوطاً آورد و پیش وی نهاد.
- ۲۰ و فرشته خدا او را گفت: «وشت و قرصهای فطیر را بردار و بر روی این صخره بگذار، و آب گوشت را بریز.» پس چنان کرد.
- ۲۱ آنگاه فرشته خداوند نوک عصا را که در دستش بود، دراز کرده، گوشت و قرصهای فطیر را لمس نمود که آتش از صخره برآمده، گوشت و قرصهای فطیر را بلعید، و فرشته خداوند از نظرش غایب شد.
- ۲۲ پس جدعون دانست که او فرشته خداوند است. و جدعون گفت: «های خداوند یهوه، چونکه فرشته خداوند را رو برو دیدم.»
- خداوند وی را گفت: «لامتی بر تو باد! مترس نخوای مرد.»
- پس جدعون در آنجا برای خداوند مذبحی بنا کرد و آن را یهوه شالوم نامید که تا امروز در عفره ایعزریان باقی است.
- و در آن شب، خداوند او را گفت: «او پدر خود، یعنی گاودومین را که هفت ساله است بگیر، و مذبح بعل را که از آن پدرت است منهدم کن، و تمثال اشیره را که نزد آن است، قطع نما.
- ۲۶ و برای یهوه، خدای خود، بر سر این قلعه مذبحی موافق رسم بنا کن، و گاودومین را گرفته، با چوب اشیره که قطع کردی برای قربانی سوختنی بگذران.»

پس جدعون ده نفر از نوکران خود را برداشت و به نوعی که خداوند وی را گفته بود، عمل نمود، اما چونکه از خاندان پدر خود و مردان شهر میترسید، این کار را در روز نتوانست کرد، پس آن را در شب کرد. و چون مردمان شهر در صبح برخاستند، اینک مذبح بعل منهدم شده، و اشیره که در نزد آن بود، بریده، و گاودومین بر مذبحی که ساخته شده بود، قربانی گشته.

۲۹ پس به یکدیگر گفتند، کیست که این کار را کرده است، و چون دریافت و تفحص کردند، گفتند جدعون بن یوآش این کار را کرده است.
 ۳۰ پس مردان شهر به یوآش گفتند: «سر خود را بیرون بیاور تا بمیرد زیرا که مذبح بعل را منهدم ساخته، و اشیره را که نزد آن بود، بریده است.»
 اما یوآش به همه کسانی که برضد او برخاسته بودند، گفت: «یا شما برای بعل محاجه میکنید؟ و آیا شما اورا میرهانید؟ هر که برای او محاجه نماید همین صبح کشته شود، و اگر او خداست، برای خود محاجه نماید چونکه کسی مذبح او را منهدم ساخته است.
 ۳۲ پس در آن روز او را بعل نامید و گفت: «گذارید تا بعل با او محاجه نماید زیرا که مذبح او را منهدم ساخته است.»
 آنگاه جمیع اهل مدیان و عمالیک و بنی مشرق با هم جمع شدند و عبور کرده، در وادی یزرعیل اردو زدند.
 ۳۴ و روح خداوند جدعون را ملبس ساخت، پس کرنا را نواخت و اهل ایعزر در عقب وی جمع شدند.
 ۳۵ و رسولان در تمامی منسی فرستاد که ایشان نیز در عقب وی جمع شدند و در اشیر و بولون و نفتالی رسولان فرستاد و به استقبال ایشان برآمدند.
 و جدعون به خدا گفت: «گراسرائیل را بر حسب سخن خود به دست من نجات خواهی داد، اینک من در خرمنگاه، پوست بشمینی می گذارم و اگر شبم فقط بر پوست باشد و بر تمامی زمین خشکی بود، خواهم دانست که اسرائیل را بر حسب قول خود به دست من نجات خواهی داد.»
 و همچنین شد و بامدادان به زودی برخاسته، پوست را فشرود و کاسهای پر از آب شبم از پوست بیفشرد.
 ۳۹ و جدعون به خدا گفت: «صب تو بر من افروخته نشود و همین یک مرتبه خواهم گفت، یک دفعه دیگر فقط با پوست تجربه نمایم، این مرتبه پوست به تنهایی خشک باشد و بر تمامی زمین شبم.»
 و خدا در آن شب چنان کرد که بر پوست فقط، خشکی بود و بر تمامی زمین شبم.

پیروزی بر مدیان

و بر بعل که جدعون باشد با تمامی قوم که با وی بودند صبح زود برخاسته، نزد چشمه حردو اردو زدند، و اردوی مدیان به شمال ایشان نزد کوه موره در وادی بود.
 و خداوند به جدعون گفت: «ومی که با تو هستند، زیاده از آنند که مدیان را به دست ایشان تسلیم نمایم، مباد اسرائیل بر من خفر نموده، بگویند که دست ما، ما را نجات داد.
 ۳ پس الان به گوش قوم ندا کرده، بگو: هر کس که ترسان و هراسان باشد از کوه جلعاد برگشته، روانه شود.» و بیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزار باقی ماندند.
 و خداوند به جدعون گفت: «از هم قوم زیاد هاند، ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجا برای تو بیازمایم، و هر که را به تو گویم این با تو برود، او همراه تو خواهد رفت، و هر که را به تو گویم این با تو نرود، او نخواهد رفت.»
 و چون قوم را نزد آب آورده بود، خداوند به جدعون گفت: «ر که آب را به زبان خود بنوشد چنانکه سگ مینوشد او را تنها بگذار، و همچنین هر که بر زانوی خود خم شده، بنوشد.»
 و عدد آسانی که دست به دهان آورده، نوشیدند، سیصد نفر بود و جمیع بقیه قوم بر زانوی خود خم شده، آب نوشیدند.
 ۷ و خداوند به جدعون گفت: «ه این سیصد نفر که به کف نوشیدند، شمار انجات میدهم، و مدیان را به دست تو تسلیم خواهم نمود. پس سایر قوم هر کس به جای خود بروند.»
 پس آن گروه توشه و کرناهای خود را به دست گرفتند و هر کس را از سایر مردان اسرائیل به خیمه خود فرستاد، ولی آن سیصد نفر را نگاه داشت. و اردوی مدیان در وادی پایین دست او بود.
 و در همان شب خداوند وی را گفت: «رخیز و به اردو فرود بیاز زیرا که آن را به دست تو تسلیم نمودهام.
 ۱۰ لیکن اگر از رفتن میترسی، باخادم خود فوره به اردو برو.

- ۱۱ و چون آنچه ایشان بگویند بشنوی، بعد از آن دست توقوی خواهد شد، و به اردو فرود خواهی آمد.» پس او و خادمش، فوراً به نگاره سلاح دارانی که در اردو بودند، فرود آمدند.
- ۱۲ و اهل مدیان و عمالیق و جمیع بنی مشرق مثل ملخ، بیشمار در وادی ریخته بودند، و شتران ایشان را مثل ریگ که بر نگاره دریا محاسب است، شمارهای نبود.
- ۱۳ پس چون جدعون رسید، دید که مردی به رفیقش خوابی بیان کرده، میگفت که «ینک خوابی دیدم، و هان گردهای نان جوین در میان اردوی مدیان غلطانیده شده، به خیمهای بر خورد و آن را چنان زد که افتاد و آن را واژگون ساخت، چنانکه خیمه بر زمین پهن شد.»
- رفیقش در جواب وی گفت که «ین نیست جز شمشیر جدعون بن یوآش، مرد اسرائیلی، زیرا خدا مدیان و تمام اردو را به دست او تسلیم کرده است.»
- و چون جدعون نقل خواب و تعبیرش را شنید، سجده نمود، و به لشکر گاه اسرائیل برگشته، گفت: «رخیزید زیرا که خداوند اردوی مدیان را به دست شما تسلیم کرده است.»
- و آن سیصد نفر را به سه فرقه منقسم ساخت، و به دست هر یکی از ایشان کرناها و سبوهای خالی داد و مشعلها در سبوها گذاشت.
- ۱۷ و به ایشان گفت: «رمن نگاه کرده، چنان بکنید. پس چون به کنار اردو برسیم، هر چه من میگویم، شما هم چنان بکنید.
- ۱۸ و چون من و آتانی که با من هستند کرناها را بنوازیم، شما نیز از همه اطراف اردو کرناها را بنوازید و بگویید (مشیر) خداوند و جدعون.»
- پس جدعون و صد نفر که با وی بودند در ابتدای پاس دوم شب به کنار اردو رسیدند و در همان حین کشیکچپای تازه گذارده بودند، پس کرناها را نواختند و سبوها را که در دست ایشان بود، شکستند.
- ۲۰ و هر سه فرقه کرناها را نواختند و سبوها را شکستند و مشعلها را به دست چپ و کرناها را به دست راست خود گرفته، نواختند، و صد از دند شمشیر خداوند و جدعون.
- ۲۱ و هر کس به جای خود به اطراف اردو ایستادند و تمامی لشکر فرار کردند و ایشان نعره زده، آنها را منهزم ساختند.
- ۲۲ و چون آن سیصد نفر کرناها را نواختند، خداوند شمشیر هر کس را بر رفیقش و بر تمامی لشکر گردانید، و لشکر ایشان تا بیت شطه به سوی صریرت و تاسر حد ابل محوله که نزد طباطبای است، فرار کردند.
- ۲۳ و مردان اسرائیل از نفتالی و اشیر و تمامی منسی جمع شده، مدیان را تعاقب نمودند.
- و جدعون به تمامی کوهستان افرایم، رسولان فرستاده، گفت: «ه جهت مقابله با مدیان به زیر آید و آبهارا تا بیت باره واردن پیش ایشان بگیری.» پس تمامی مردان افرایم جمع شده، آبهارا تا بیت باره واردن گرفتند.
- ۲۵ و غراب و ذئب، دو سردار مدیان را گرفته، غراب را بر صخره غراب و ذئب را در چرخش ذئب کشتند، و مدیان را تعاقب نمودند، و سرهای غراب و ذئب را به آن طرف اردن، نزد جدعون آوردند.

ملوک مدیان

- و مردان افرایم او را گفتند: «ین چه کار است که به ما کردهای که چون برای جنگ مدیان میرفتی ما را خواندی و به سختی باوی منازعت کردند.»
- او به ایشان گفت: «لان من بالنسبه به کار شما چه کردم؟ مگر خوشه چینی افرایم از میوه چینی ایبعر بهتر نیست؟
- به دست شما خدا و سردار مدیان، یعنی غراب و ذئب را تسلیم نمود و من مثل شما قادر بر چه کار بودم؟» پس چون این سخن را گفت، خشم ایشان بروی فرو نشست.
- و جدعون با آن سیصد نفر که همراه او بودند به اردن رسیده، عبور کردند، و اگر چه خسته بودند، لیکن تعاقب میکردند.
- ۵ و به اهل سکوت گفت: «منالین که چند نان به رفقا میمیدید زیرا خسته اند، و من زبح و صلحونع، ملوک مدیان را تعاقب میکنم.»
- سرداران سکوت به وی گفتند: «گردستهای زبح و صلحونع الان در دست تومی باشد تا به لشکر توان بدیم.»
- جدعون گفت: «س چون خداوند زبح و صلحونع را به دست من تسلیم کرده باشد، آنگاه گوشت شمارا با شوک و خار صخره خواهیم دید.»
- و از آنجا به فنوعیل برآمده، به ایشان همچنین گفت، و اهل فنوعیل مثل جواب اهل سکوت او را جواب دادند.
- ۹ و به اهل فنوعیل نیز گفت: «قتی که به سلامت برگردم این برج را منهدم خواهم ساخت.»
- و زبح و صلحونع در قرقور بالشکر خود به قدر پانزده هزار نفر بودند. تمامی بقیه لشکر بنی مشرق این بود، زیرا صد و بیست هزار مرد جنگی افتاده بودند.
- ۱۱ و جدعون به راه چادر نشینان به طرف شرقی نوح و بجهت برآمده، لشکر ایشان را شکست داد، زیرا که لشکر مطمئن بودند.

۱۲ وزج و صلمونع فرار کردند و ایشان را تعاقب نموده، آن دو ملک مدیان یعنی زنج و صلمونع را گرفت و تمامی لشکرایشان را منهدم ساخت و جدعون بن یوآش از بالای حارس از جنگ برگشت.

۱۴ جوانی از اهل سکوت را گرفته، از او تفتیش کرد و او برای وی نامهای سرداران سکوت و مشایخ آن را که هفتاد و هفت نفر بودند، نوشت.

۱۵ پس نزد اهل سکوت آمده، گفت: «ینک زنج و صلمونع را که درباره ایشان مرا طعنه زده، گفتید مگر دست زنج و صلمونع الان در دست تو است تا به مردان خسته توان بدیم.»

پس مشایخ شهر و شوک و خارهای صحرا را گرفته، اهل سکوت را به آنها تادیب نمود.

۱۷ و برج فنوعیل را منهدم ساخته، مردان شهر را کشت.

و به زنج و صلمونع گفت: «گونه مردمانی بودند که در تابور کشتید.» گفتند: «یشان مثل تو بودند، هر یکی شبیه شاهزادگان.»

گفت: «یشان برادرانم و پسران مادر من بودند، به خداوند حی قسم اگر ایشان را زنده نگاه میداشتید، شمارانمی کشتم.»

و به نخست زاده خود، پتر، گفت: «رخیز و ایشان را بکش.» لیکن آن جوان شمشیر خود را از ترس نکشید چونکه هنوز جوان بود.

۲۱ پس زنج و صلمونع گفتند: «و بر خیز و ما را بکش زیرا شجاعت مرد مثل خود اوست.» پس جدعون برخاسته، زنج و صلمونع را بکشت و هلاکهای که برگردن شتران ایشان بود، گرفت.

ایفود جدعون

پس مردان اسرائیل به جدعون گفتند: «ما سلطنت نما، هم پسر تو و پسر پسر تو نیز چونکه ما را از دست مدیان رهانیدی.»

جدعون در جواب ایشان گفت: «ن بر شما سلطنت نخواهم کرد، و پسر من بر شما سلطنت نخواهد کرد، خداوند بر شما سلطنت خواهد نمود.»

و جدعون به ایشان گفت: «ک چیز از شما خواهش دارم که هر یکی از شما گوسواره های غنیمت خود را به من بدهد.» زیرا که گوسواره های طلا داشتند چونکه اسمعیلیان بودند.

۲۵ در جواب گفتند: «لبته میدهم.» پس ردایی پهن کرده، هر یکی گوسواره های غنیمت خود را در آن انداختند.

۲۶ و وزن گوسواره های طلائی که طلبیده بود هزار و هفتصد مثقال طلا بود، سوای آن هلاکها و حلقهها و جامه های ارغوانی که بر ملوک مدیان بود، و سوای گردنبندهایی که برگردن شتران ایشان بود.

۲۷ و جدعون از آنها ایفودی ساخت و آن را در شهر خود عفره برپا داشت، و تمامی اسرائیل به آنجا در عقب آن زنا کردند، و آن برای جدعون و خاندان او دام شد.

۲۸ پس مدیان در حضور بنیاسرائیل مغلوب شدند و دیگر سر خود را بلند نکردند، و زمین در ایام جدعون چهل سال آرامی یافت.

و بر بعل بن یوآش رفته، در خانه خود ساکن شد.

۳۰ و جدعون را هفتاد پسر بود که از صلبش بیرون آمده بودند، زیرا زنان بسیار داشت.

۳۱ و کنیز او که در شکیم بود او نیز برای وی پسری آورد، و او را ایملک نام نهاد.

۳۲ و جدعون بن یوآش پیروسان خود شده، مرد، و در قبر پدرش یوآش در عفره ایبوعری دفن شد.

و واقع شد بعد از وفات جدعون که بنیاسرائیل برگشته، در پیروی بعلها زنا کردند، و بعل بریت را خدای خود ساختند.

۳۴ و بنیاسرائیل یهوه، خدای خود را که ایشان را از دست جمیع دشمنان ایشان از هر طرف رهائی داده بود، به یاد نیاورند.

۳۵ و با خاندان بر بعل جدعون موافق همه احسانی که با بنیاسرائیل نموده بود، نیکویی نکردند.

ایملک

و ایملک بن بر بعل نزد برادران مادر خود به شکیم رفته، ایشان و تمامی قبیله خاندان پدر مادرش را خطاب کرده، گفت:

«لان در گوشهای جمیع اهل شکیم بگویند، برای شما کدام بهتر است؟ که هفتاد نفر یعنی همه پسران بر بعل بر شما حکمرانی کنند؟ یا اینکه یک شخص بر شما حکم باشد؟ و بیاد آورید که من استخوان و گوشت شما هستم.»

و برادران مادرش درباره او در گوشهای جمیع اهل شکیم همه این سخنان را گفتند، و دل ایشان به پیروی ایملک مایل شد، زیرا گفتند او برادر ماست.

۴ و هفتاد مثقال نقره از خانه بعل بریت به او دادند، و ایملک مردان مهمل و باطل را به آن اجیر کرد که او را پیروی نمودند.

- ۵ پس به خانه پدرش به عفره رفته، برادران خود پسران یربعل را که هفتاد نفر بودند بر یک سنگ بکشت، لیکن یونام پسر کوچک یربعل زنده ماند، زیرا خود را پنهان کرده بود.
- ۶ تمامی اهل شکیم و تمامی خاندان ملو جمع شده، رفتند، و ایملک را نزد بلوط ستون که در شکیم است، پادشاه ساختند.
- و چون یونام را از این خبر دادند، اورفته، بهسر کوه جرزیم ایستاد و آواز خود را بلند کرده، ندا در داد و به ایشان گفت: «ی مردان شکیم مرا بشنوید تا خدا شمارا بشنود.
- ۸ وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند، و به درخت زیتون گفتند بر ما سلطنت نما.
- ۹ درخت زیتون به ایشان گفت: آیا روغن خود را که به سبب آن خدا و انسان را محترم میدارند ترک کنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟
- و درختان به انجیر گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما.
- ۱۱ انجیر به ایشان گفت: آیا شیرینی و میوه نیکوی خود را ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟
- و درختان به مو گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما.
- ۱۳ موبه ایشان گفت: آیا شیر خود را که خدا و انسان را خوش میسازد ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟
- و جمیع درختان به خار گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما.
- خار به درختان گفت: اگر به حقیقت شما مرا بر خود پادشاه نصب میکنید، پس بیایید و در سایه من پناه گیرید، و اگر نه آتش از خار بیرون بیاید و سر و های آزاد لبنان را بسوزاند.
- ۱۶ والان اگر راستی و صداقت عمل نمودید در اینکه ایملک را پادشاه ساختید، و اگر به یربعل و خاندانش نیکویی کردید و بر حسب عمل دستپايش رفتار نمودید.
- ۱۷ زیرا که پدر من به جهت شما جنگ کرده، جان خود را به خطر انداخت و شمارا از دست میدان رها نید.
- ۱۸ و شما امروز بر خاندان پدرم برخاسته، پسراش، یعنی هفتاد نفر را بر یک سنگ کشتید، و پسر کنیز او ایملک را چون برادر شما بود بر اهل شکیم پادشاه ساختید.
- ۱۹ پس اگر امروز به راستی و صداقت با یربعل و خاندانش عمل نمودید، از ایملک شاد باشید و او از شما شاد باشد.
- ۲۰ و اگر نه آتش از ایملک بیرون بیاید، و اهل شکیم و خاندان ملو را بسوزاند، و آتش از اهل شکیم و خاندان ملو بیرون بیاید و ایملک را بسوزاند.»
- پس یونام فرار کرده، گریخت و به بئیر آمده، در آنجا از ترس برادرش، ایملک، ساکن شد.
- و ایملک بر اسرائیل سه سال حکمرانی کرد.
- ۲۳ و خدا روحی خبیث در میان ایملک و اهل شکیم فرستاد، و اهل شکیم با ایملک خیانت ورزیدند.
- ۲۴ تا انتقام ظلمی که بر هفتاد پسر یربعل شده بود، بشود، و خون آنها را از برادر ایشان ایملک که ایشان را کشته بود، و از اهل شکیم که دستپایش را برای کشتن برادران خود قوی ساخته بودند، گرفته شود.
- ۲۵ پس اهل شکیم بر قله های کوهها برای او کمین گذاشتند، و هر کس را که از طرف ایشان در راه میگذاشت، تاراج میکردند. پس ایملک را خبر دادند.
- و جعل بن عابد با برادرانش آمده، به شکیم رسیدند و اهل شکیم بر او اعتماد نمودند.
- ۲۷ و به مزرعه های بیرون رفته، موها را چیدند و انگور را فشرده، بزم نمودند، و به خانه خدای خود داخل شده، اکل و شرب کردند و ایملک را لعنت نمودند.
- ۲۸ و جعل بن عابد گفت: «ایملک کیست و شکیم کیست که او را بندگان نمایم؟ آیا او پسر یربعل و زیول، و یکل او نیست؟ مردان حامو پدر شکیم را بندگان نمایم. ما چرا باید او را بندگان کنیم؟
- کاش که این قوم زیر دست من میبودند تا ایملک را رفع میکردم، و به ایملک گفت: لشکر خود را زیاد کن و بیرون بیا.»
- و چون زیول، رئیس شهر، سخن جعل بن عابد را شنید خشم او فروخته شد.
- ۳۱ پس به حیلۀ قاصدان نزد ایملک فرستاده، گفت: «ینک جعل بن عابد با برادرانش به شکیم آمده اند و ایشان شهر را به ضد تو تحریک میکنند.
- ۳۲ پس الان در شب برخیز، و تو قومی که همراه توست، و در صحرا کمین کن.

- ۳۳ و بامدادان در وقت طلوع آفتاب برخاسته، به شهر هجوم آور، و اینک چون او و کسانی که همراهش هستند بر تو بیرون آیند، آنچه در قوت توست، با او خواهی کرد.»
- پس ایملک و همه کسانی که با وی بودند، در شب برخاسته، چهار دسته شده، در مقابل شکیم در کین نشستند.
- ۳۵ و جعل بن عابد بیرون آمده، به دهنه دروازه شهر ایستاد، و ایملک و کسانی که با وی بودند از کینگاه برخاستند.
- ۳۶ و چون جعل آن گروه را دیده زبول گفت: «ینک گروهی از سر کوه‌ها به زیر میآیند.» زبول وی را گفت: «ایه کوه‌ها را مثل مردم میلینی.»
- بار دیگر جعل متکلم شده، گفت: «ینک گروهی از بلندی زمین به زیر میآیند و جمعی دیگر از راه بلوط معونیم میآیند.»
- زبول وی را گفت: «لان زبان تو کجاست که گفتی ایملک کیست که او را بندگی نمایم؟ آیا این آن قوم نیست که حقیر شمردی؟ پس حال بیرون رفته، با ایشان جنگ کن.»
- و جعل پیش روی اهل شکیم بیرون شده، با ایملک جنگ کرد.
- ۴۰ و ایملک او را منہزم ساخت که از حضور وی فرار کرد و بسیاری تادهنه دروازه مجروح افتادند.
- ۴۱ و ایملک در ارومه ساکن شد، و زبول، جعل و برادرانش را بیرون کرد تا در شکیم نباشند.
- و در فردای آن روز واقع شد که مردم به صحرا بیرون رفتند، و ایملک را خبر دادند.
- ۴۳ پس مردان خود را گرفته، ایشان را به سه فرقه تقسیم نمود، و در صحرا در کین نشست، و نگاه کرد و اینک مردم از شهر بیرون میآیند، پس بر ایشان برخاسته، ایشان را شکست داد.
- ۴۴ و ایملک با فرقه‌های که با وی بودند حمله برده، در دهنه دروازه شهر ایستادند، و آن دو فرقه بر کسانی که در صحرا بودند هجوم آوردند، و ایشان را شکست دادند.
- ۴۵ و ایملک در تمامی آن روز با شهر جنگ کرده، شهر را گرفت و مردم را که در آن بودند، کشت، و شهر را منہزم ساخته، نمک در آن کاشت.
- و چون همه مردان برج شکیم این را شنیدند، به قلعه بیت ئیل بریت داخل شدند.
- ۴۷ و به ایملک خبر دادند که همه مردان برج شکیم جمع شده‌اند.
- ۴۸ آنگاه ایملک با همه کسانی که با وی بودند به کوه صلمون برآمدند، و ایملک تبری به دست گرفته، شاخه‌های از درخت بریده، آن را گرفت و بردوش خود نهاده، به کسانی که با وی بودند، گفت: «نچه مرادید که کردم تعجیل نموده، مثل من بکنید.»
- و تمامی قوم، هر کس شاخه خود را بریده، در عقب ایملک افتادند و آنها را به اطراف قلعه نهاده، قلعه را بر سر ایشان به آتش سوزانیدند، به طوری که همه مردمان برج شکیم که تخمین هزار مرد و زن بودند، بمردند.
- و ایملک به تابا ص رفت و بر تابا ص اردو زده، آن را گرفت.
- ۵۱ و در میان شهر برج محکمی بود و همه مردان و زنان و تمامی اهل شهر در آنجا فرار کردند، و درهارا بر خود بسته، به پشت بام برج برآمدند.
- ۵۲ و ایملک نزد برج آمده، با آن جنگ کرد، و به دروازه برج نزدیک شد تا آن را به آتش بسوزاند.
- ۵۳ آنگاه زنی سنگ بالائین آسیایی گرفته، بر سر ایملک انداخت و کاسه سرش را شکست.
- ۵۴ پس جوانی را که سلا حدارش بود به زودی صدا زده، وی را گفت: «مشیر خود را کشیده، مرا بکش، مبادا در باره من بگویند زنی او را کشت.»
- پس غلامش شمشیر را به او فرو برد که مرد.
- ۵۵ و چون مردان اسرائیل دیدند که ایملک مرده است، هر کس به مکان خود رفت.
- ۵۶ پس خدا شرا ایملک را که به پدر خود به کشتن هفتاد برادر خویش رسانیده بود، مکافات کرد.
- ۵۷ و خدا تمامی شرم مردم شکیم را بر سر ایشان برگردانید، و لعنت یوتام بن برعل بر ایشان رسید.

دوداور

- و بعد از ایملک تولع بن فواه بن دودا، مردی از سبط یساکار، برخاست تا اسرائیل را رهایی دهد، و او در شام بر در کوهستان افرایم ساکن بود.
- ۲ و او بر اسرائیل بیست و سه سال داوری نمود، پس وفات یافته، در شام بر مدفون شد.
- و بعد از او یائیر جلعادی برخاسته، بر اسرائیل بیست و دو سال داوری نمود.
- ۴ و او راسی پسر بود که برسی کره الاغ سوار میشدند، و ایشان راسی شهر بود که تا امروزه حووت یائیر نامیده است، و در زمین جلعاد میباشد.
- ۵ و یائیر وفات یافته، در قامون دفن شد.

تنگی اسرائیل

و بنیاسرائیل باز در نظر خداوند شرارت ورزیده، بعلم و عشتاروت و خدایان ارام و خدایان صیدون و خدایان موآب و خدایان بنی عمون و خدایان فلسطینیان راعبادت نمودند، و یهوه را ترک کرده، اورا عبادت نکردند.

۷ و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست فلسطینیان و به دست بنی عمون فروخت.

۸ و ایشان در آن سال بر بنیاسرائیل ستم و ظلم نمودند، و بر جمیع بنیاسرائیل که به آن طرف اردن در زمین اموریان که در جلعاد باشد، بودند، هجده سال ظلم کردند.

۹ و بنی عمون از اردن عبور کردند، تا بایهودا و بنیامین و خاندان افرایم نیز جنگ کنند، و اسرائیل در نهایت تنگی بودند.

و بنیاسرائیل نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: «تو نگاه کردهایم، چونکه خدای خود را ترک کرده، بعلم راعبادت نمودیم.»

خداوند به بنیاسرائیل گفت: «یا شمار از مصریان و اموریان و بنی عمون و فلسطینیان رهایی ندادم؟»

و چون صیدونیان و عمالقیان و معونیان بر شما ظلم کردند، نزد من فریاد برآوردید و شمار از دست ایشان رهایی دادم.

۱۳ لیکن شما مرا ترک کرده، خدایان غیر راعبادت نمودید، پس دیگر شمار را رهایی نخواهم داد.

۱۴ بروید و نزد خدایانی که اختیار کردهاید، فریاد برآوردید، و آنها شمار را در وقت تنگی شمار رهایی دهند.»

بنیاسرائیل به خداوند گفتند: «ناه کردهایم، پس بر حسب آنچه در نظر تو پسند آید به ما عمل نما، فقط امروز ما را رهایی ده.»

پس ایشان خدایان غیر از میان خود دور کرده، یهوه را عبادت نمودند، و دل او به سبب تنگی اسرائیل محزون شد.

پس بنی عمون جمع شده، در جلعاد اردن زدند، و بنیاسرائیل جمع شده، در مصفهد اردن زدند.

۱۸ و قوم یعنی سروران جلعاد به یکدیگر گفتند: «یست آن که جنگ را با بنی عمون شروع کند؟ پس وی سردار جمیع ساکنان جلعاد خواهد بود.»

و یفتاح جلعادی مردی زور آور، شجاع، و پسر فاحشهای بود، و جلعاد یفتاح را تولید نمود.

۲ و وزن جلعاد پسران برای وی زاید، و چون پسران زنش بزرگ شدند یفتاح را بیرون کرده، به وی گفتند: «در خانه پدر ما میراث نخواهی یافت،

زیرا که تو پسر زن دیگر هستی.»

پس یفتاح از حضور برادران خود فرار کرده، در زمین طوب ساکن شد، و مردان باطل نزد یفتاح جمع شده، همراه وی بیرون میرفتند.

و واقع شد بعد از مروریام که بنی عمون با اسرائیل جنگ کردند.

۵ و چون بنی عمون با اسرائیل جنگ کردند، مشایخ جلعاد رفتند تا یفتاح را از زمین طوب بیاروند.

۶ و به یفتاح گفتند بیاسر دار ما باش تا با بنی عمون جنگ نمایم.»

یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «یا شما به من بغض نمودید؟ و مرا از خانه پدرم بیرون نکردید؟ و الان چونکه در تنگی هستید چرا نزد من آمدهاید؟»

مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «زاین سبب الان نزد تو برگشتهایم تا همراه ما آمده، با بنی عمون جنگ نمایی، و بر ما و بر تمامی ساکنان جلعاد سردار باشی.»

یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «گر مرا برای جنگ کردن با بنی عمون باز آورید و خداوند ایشان را به دست من بسپارد، آیا من سردار شما خواهم بود.»

و مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «داوند در میان ما شاهد باشد که البته بر حسب سخن تو عمل خواهیم نمود.»

۱۱ پس یفتاح با مشایخ جلعاد رفت و قوم او را بر خود رئیس و سردار ساختند، و یفتاح تمام سخنان خود را به حضور خداوند در مصفهد گفت.

و یفتاح قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاده، گفت: «و را با من چه کار است که نزد من آمدهای تا با زمین من جنگ نمایی؟»

ملک بنی عمون به قاصدان یفتاح گفت: «زاین سبب که اسرائیل چون از مصر بیرون آمدند زمین مرا از انون تا بیوق واردن گرفتند، پس الان آن زمینها را

به سلا متی به من رد نما.»

و یفتاح بار دیگر قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاد.

۱۵ و او را گفت که «فتاح چنین میگوید: اسرائیل زمین موآب و زمین بنی عمون را نگرفت.

۱۶ زیرا که چون اسرائیل از مصر بیرون آمدند، در بیابان تاجر قلزم سفر کرده، به قادش رسیدند.»

و اسرائیل رسولان نزد ملک ادوم فرستاده، گفتند: «منا اینکه از زمین تو بگذریم. اما ملک ادوم قبول نکرد، و نزد ملک موآب نیز فرستادند و او

راضی نشد، پس اسرائیل در قادش ماندند.»

- ۱۸ پس دریابان سیر کرده، زمین ادوم و زمین موآب را دوزند و به جانب شرقی زمین موآب آمده، به آن طرف ارنون اردوزندند، و به حدود موآب داخل نشدند، زیرا که ارنون حد موآب بود.
- ۱۹ و اسرائیل رسولان نزد سیحون، ملک اموریان، ملک حبشون، فرستادند، و اسرائیل به وی گفتند: تمنا اینکه از زمین توبه مکان خود عبور نماییم.
- ۲۰ اما سیحون بر اسرائیل اعتماد نمود تا از حدود او بگذرند، بلکه سیحون تمامی قوم خود را جمع کرده، دریا هص اردوزند و با اسرائیل جنگ نمودند.
- ۲۱ و یهوه خدای اسرائیل سیحون و تمامی قومش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که ایشان را شکست دادند، پس اسرائیل تمامی زمین اموریانی که ساکن آن ولایت بودند در تصرف آوردند.
- ۲۲ و تمامی حدود اموریان را از ارنون تا بیوق و از یابان تا اردن به تصرف آوردند.
- ۲۳ پس حال یهوه، خدای اسرائیل، اموریان را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده است، و آیا تو آنها را به تصرف خواهی آورد؟
- آیا آنچه خدای تو، کوش به تصرف تو بیاورد، مالک آن خواهی شد؟ و همچنین هر که رایهوه، خدای ما از حضور ما اخراج نماید آنها را مالک خواهیم بود.
- ۲۵ و حال آیاتو از بالاق بن صفور، ملک موآب بهترستی و آیا او با اسرائیل هرگز مقاتله کرد یا با ایشان جنگ نمود؟
- هنگامی که اسرائیل در حبشون و دهانش و عرو و عیرو دهانش و در همه شهرهایی که بر نگاره ارنون است، سیصد سال ساکن بودند پس در آن مدت چرا آنها را باز نگرفتید؟
- من به تو نگاه نکردم بلکه توبه من بدی کردی که با من جنگ مینمایی. پس یهوه که داوور مطلق است امروز در میان بنیاسرائیل و بنی عمون داوری نماید.»
- اما ملک بنی عمون سخن یفتاح را که به او فرستاده بود، گوش نگرفت.
- و روح خداوند بر یفتاح آمد و او از جلعاد و منسی گذشت و از مصفبه جلعاد عبور کرد و از مصفبه جلعاد به سوی بنی عمون گذشت.
- ۳۰ و یفتاح برای خداوند نذر کرده، گفت: «گر بنی عمون را به دست من تسلیم نمایی،
- آنگاه وقتی که به سلامتی از بنی عمون برگردم، هر چه به استقبال من از در خانها بیرون آید از آن خداوند خواهد بود، و آن را برای قربانی سوختنی خواهم گذرانید.»
- پس یفتاح به سوی بنی عمون گذشت تا با ایشان جنگ نماید، و خداوند ایشان را به دست او تسلیم کرد.
- ۳۳ و ایشان را از عرو و غیر تامنیت که بیست شهر بود و تا آیل کرامیم به صدمه بسیار عظیم شکست داد، و بنی عمون از حضور بنیاسرائیل مغلوب شدند.
- و یفتاح به مصفبه به خانه خود آمد و اینک دخترش به استقبال وی بادف و ورقص بیرون آمد و او دختر یگانه او بود و غیر از او پسری یادختری نداشت.
- ۳۵ و چون او را دید، لباس خود را در دیده، گفت: «های دختر من، مرا بسیار ذلیل کردی و تو یکی از آزارندگان من شدی، زیرا دهان خود را به خداوند باز نمودهام و نمی توانم برگردم.»
- و او وی را گفت: «ی پدر من دهان خود را نزد خداوند باز کردی پس با من چنانکه از دهانت بیرون آمد عمل نما، چونکه خداوند انتقام تو را از دشمنانت بنی عمون کشیده است.»
- و به پدر خود گفت: «ین کار به من معمول شود. دو ماه مرا مهلت بده تا رفته بر کوهها گردش نمایم و برای بکریت خود بار فقایم ماتم گیرم.»
- او گفت: «رو.» و او را دو ماه روانه نمود پس او بار فقای خود رفته، برای بکریتش بر کوهها ماتم گرفت.
- ۳۹ و واقع شد که بعد از انقضای دو ماه نزد پدر خود برگشت و او موافق نذری که کرده بود به او عمل نمود، و آن دختر مردی را شناخت، پس در اسرائیل عادت شد،
- که دختران اسرائیل سال به سال میرفتند تا برای دختر یفتاح جلعادی چهار روز در هر سال ماتم گیرند.
- و مردان افراجم جمع شده، به طرف شمال گذشتند، و به یفتاح گفتند: «را برای جنگ کردنت با بنی عمون رفتی و ما را نطلبیدی تا همراه تو بیاییم؟ پس خانه تو را بر سر تو خواهیم سوزانید.»
- و یفتاح به ایشان گفت: «را و قوم مرا با بنی عمون جنگ سخت میبود، و چون شما را خواندم مرا از دست ایشان رهایی ندادید.
- ۳ پس چون دیدم که شما مرا رهایی نمی دهید جان خود را به دست خود گرفته، به سوی بنی عمون رفتم و خداوند ایشان را به دست من تسلیم نمود، پس چرا امروز نزد من برآمدید تا با من جنگ نمایید؟»

پس یفتاح تمامی مردان جلعاد را جمع کرده، با فرایم جنگ نمود و مردان جلعاد فرایم را شکست دادند، چونکه گفته بودند ای اهل جلعاد شما فراریان فرایم در میان فرایم و در میان منسی هستید.

۵ و اهل جلعاد معبرهای اردن را پیش روی فرایم گرفتند و واقع شد که چون یکی از گریزندگان فرایم میگفت: «گذارید عبور نمایم.» اهل جلعاد میگفتند: «یا تو فرایمی هستی؟» و اگر میگفتی، پس اورای گفتند: بگوشبولت، و او میگفت سبولت، چونکه نمی توانست به درستی تلفظ نماید، پس او را گرفته، نزد معبرهای اردن میکشند، و در آن وقت چهل و دو هزار نفر از فرایم کشته شدند.

و یفتاح بر اسرائیل شش سال داوری نمود. پس یفتاح جلعادی وفات یافته، در یکی از شهرهای جلعاد دفن شد.

سایر داوران

و بعد از او ابصان بیت لحمی بر اسرائیل داوری نمود.

۹ و اوراسی پسر یودوسی دختر که بیرون فرستاده بود و از بیرون سی دختر برای پسران خود آورد و هفت سال بر اسرائیل داوری نمود.

۱۰ و ابصان مرد و در بیت لحم دفن شد.

۱۱ و بعد از او ایلون زبولونی بر اسرائیل داوری نمود و داوری او بر اسرائیل ده سال بود.

۱۲ و ایلون زبولونی مرد و در ایلون در زمین زبولون دفن شد.

و بعد از او عبدون بن هلیل فرعونی بر اسرائیل داوری نمود.

۱۴ و او را چهل پسر و سی نواده بود، که بر هفتاد گره الاغ سوار میشدند و هشت سال بر اسرائیل داوری نمود.

۱۵ و عبدون بن هلیل فرعونی مرد و در فرعون در زمین فرایم در کوهستان عمالیقان دفن شد.

شمشون

و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و خداوند ایشان را به دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد.

و شخصی از صرعه از قبیله دان، مانوح نام بود، و زنش نازاد بوده، نمی زاید.

۳ و فرشته خداوند به آن زن ظاهر شده، او را گفت: «ینک تو حال نازاد هستی و نزا پیدهای لیکن حامله شده، پسری خواهی زاید.

۴ و الان با حذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس نخور.

۵ زیرا یقین حامله شده، پسری خواهی زاید، و استره بر سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود، و او به رهانیدن

اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.»

پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: «رد خدای نزدیک من آمد، و منظر او مثل منظر فرشته خدا بسیار مهیب بود. و نپرسیدم که از

کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد.

۷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زاید، و الان هیچ شراب و مسکری منوش، و هیچ چیز نجس نخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تا

روز وفاتش برای خدا نذیره خواهد بود.»

و مانوح از خداوند استدعا نموده، گفت: «های خداوند تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود

خواهد شد، چگونه رفتار نمایم.»

و خدا او را مانوح را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرائشسته بود، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود.

۱۰ و آن زن به زودی دویده، شوهر خود را خبر داده، به وی گفت: «ینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر ظاهر شده است.»

و مانوح برخاسته، در عقب زن خود روانه شد، و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: «یا تو آن مرد هستی که باین زن سخن گفتی؟» او گفت: «ن هستم.»

مانوح گفت: «لام تو واقع بشود اما حکم آن ولد و معامله با وی چه خواهد بود؟»

و فرشته خداوند به مانوح گفت: «زهر آنچه به زن گفتم اجتناب نماید.

۱۴ از هر حاصل موزنهار نخورد و هیچ شراب و مسکری ننوشد، و هیچ چیز نجس نخورد و هر آنچه به او امر فرمودم، نگاهدارد.»

و مانوح به فرشته خداوند گفت: «و راتعویق بیندازیم و برایت گوساهاهی تهیه بینیم.»

فرشته خداوند به مانوح گفت: «گرچه مرا تعویق اندازی، از نان تو نخواهم خورد، و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه بگذران.» زیرا مانوح

نمی دانست که فرشته خداوند است.

۱۷ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «ام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را اکرام نمایم.»
فرشته خداوند وی را گفت: «را در باره اسم من سوال میکنی چونکه آن عجیب است.»

پس مانوح گوساله و هدیه آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذرانید، و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح وزنش میدیدند.

۲۰ زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا میرفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود، و مانوح وزنش چون دیدند، روبه زمین افتادند.

۲۱ و فرشته خداوند بر مانوح وزنش دیگر ظاهر نشد، پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود.

۲۲ و مانوح به زنش گفت: «لبته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم.»

اما زنش گفت: «گر خداوند میخواست ما را بکشد قربانی سوختنی و هدیه آردی را از دست ما قبول نمی کرد، و همه این چیزها را به ما نشان نمی داد، و در این وقت مثل این امور را به سمع ما نمی رسانید.»

و آن زن پسری زاییده، او را شمشون نام نهاد، و پسرنمو کرد و خداوند او را برکت داد.

۲۵ و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صرعه و اشتاول به برانگیختن او شروع نمود.

ازدواج شمشون

و شمشون به تمنه فرود آمده، زنی از دختران فلسطینیان در تمنه دید.

۲ و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «نی از دختران فلسطینیان در تمنه دیدم، پس الان او را برای من به زنی بگیرید.»

پدر و مادرش وی را گفتند: «یا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان نامختون زن بگیری؟» شمشون به پدر خود گفت: «و را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمده.»

اما پدر و مادرش نمی دانستند که این از جانب خداوند است، زیرا که بر فلسطینیان علتی میخواست، چونکه در آن وقت فلسطینیان بر اسرائیل تسلط میداشتند. پس شمشون باید و مادر خود به تمنه فرود آمد، و چون به تا کستانهای تمنه رسیدند، اینک شیری جوان براو بغرید.

۶ و روح خداوند بر او مستقر شده، آن را درید به طوری که بزغالهای دریده شود، و چیزی در دستش نبود و پدر و مادر خود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد.

۷ و رفته، با آن زن سخن گفت و به نظر شمشون پسند آمد.

۸ و چون بعد از چندی برای گرفتنش برمی گشت، از راه به کنار رفت تالاشه شیر را ببیند و اینک انبوه زنبور، و عسل در لاشه شیر بود.

۹ و آن را به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن میخورد تا به پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد و خوردند. اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشه شیر گرفته بود.

و پدرش نزد آن زن آمد و شمشون در آنجا همانی کرد، زیرا که جوانان چنین عادت داشتند.

۱۱ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند.

۱۲ و شمشون به ایشان گفت: «عمایی برای شما میگویم، اگر آن را برای من در هفت روز همانی حل کنید و آن را دریافت نمایم، به شماسی جامه گان و سی دست رخت میدهم.»

۱۳ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید آنگاه شماسی جامه گان و سی دست رخت به من بدهید.» ایشان به وی گفتند: «عمای خود را بگو تا آن را بشنویم.»

به ایشان گفت: «ز خورنده خوراک بیرون آمد، و از زور آورشیرینی بیرون آمد.» و ایشان تا سه روز معماران نتوانستند حل کنند.

و واقع شد که در روز هفتم به زن شمشون گفتند: «و هر خود را ترغیب نمائید معمای خود را برای ما بیان کند مبادا تو را و خانه پدرت را به آتش بسوزانیم، آیا ما را دعوت کرد هاید تا ما را تاراج نمایم یا نه.»

پس زن شمشون پیش او گریسته، گفت: «ه درستی که مرا بغض مینمایی و دوست نمی داری زیرا معمای بی به پسران قوم من گفتی و آن را برای من بیان نکردی.» او وی را گفت: «ینک برای پدر و مادر خود بیان نکردم، آیا برای تو بیان کنم.»

و در هفت روزی که ضیافت ایشان میبود پیش او میگریست، و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار الحاح مینمود، برایش بیان کرد و او معمارا به پسران قوم خود گفت.

۱۸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به وی گفتند که «یست شیرین تراز عسل و چيست زور آور تراز شیر». او به ایشان گفت: «گر با گاو من خیش نمی کردید، معمای مراد ریافت نمی نمودید.»
 و روح خداوند بروی مستقر شده، به اشقلون رفت و از اهل آنجاسی نفر را کشت، و اسباب آنها را گرفته، دسته های رخت را به آنانی که معمار ایان کرده بودند، داد و خشمش افروخته شده، به خانه پدر خود برگشت.
 ۲۰ وزن شمشون به رفیقش که او را دوست خود می شمرد، داده شد.

انتقام شمشون

و بعد از چندی، واقع شد که شمشون در روزهای درو گندم برای دیدن زن خود باز غالهای آمد و گفت نزد زن خود به حجره خواهم در آمد. لیکن پدرش نگذاشت که داخل شود.
 ۲ و پدرش گفت: «مان می کردم که او را بغض مینمودی، پس او را به رفیق تو دادم، آیا خواهر کوچکش از او بهتر نیست؛ او را به عوض وی برای خود بگیر.»
 شمشون به ایشان گفت: «من دفعه از فلسطینیان بیگانه خواهم بود اگر ایشان را از ذیقتی برسانم.»
 و شمشون روانه شده، سیصد شغال گرفت، و مشعلها برداشته، دم بردم گذاشت، و در میان هر دو دم مشعلی گذارد.
 ۵ و مشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد، و با فیها و زرعها و باغهای زیتون را سوزانید.
 ۶ و فلسطینیان گفتند: «یست که این را کرده است؟» گفتند: «مشون داماد تمی، زیرا که زنش را گرفته، او را به رفیقش داده است.» پس فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند.
 ۷ و شمشون به ایشان گفت: «گر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت.»
 و ایشان را از ساق تاران به صدمهای عظیم کشت. پس رفته، در مغاره صخره عیظام ساکن شد.
 و فلسطینیان بر آمده، در یهودا اردو زدند و در لخی متفرق شدند.
 ۱۰ و مردان یهودا گفتند: «را بر ما بر آمدید.» گفتند: «مدهایم تا شمشون را ببندیم و بر حسب آنچه به ما کرده است به او عمل نمایم.»
 پس سه هزار نفر از یهودا به مغاره صخره عیظام رفته، به شمشون گفتند: «یاندانستهای که فلسطینیان بر ما تسلط دارند، پس این چه کار است که به ما کرده ای؟»
 در جواب ایشان گفت: «نه نحوی که ایشان به من کردند، من به ایشان عمل نمودم.»
 ایشان وی را گفتند: «آمد هایم تا تو را ببندیم و به دست فلسطینیان بسپاریم.» شمشون در جواب ایشان گفت: «رای من قسم بخورید که خود بر من هجوم نیاورید.»
 ایشان در جواب وی گفتند: «اشا! بلکه تو را بسته، به دست ایشان خواهیم سپرد، و یقین تو را نخواهیم کشت.» پس او را به دو طناب نوبسته، از صخره بر آوردند.
 و چون او به لخی رسید، فلسطینیان از دیدن او نعره زدند و روح خداوند بروی مستقر شده، طنابهایی که بر یاز و هایش بود مثل گمانی که به آتش سوخته شود گردید، و بندها از دستهایش فروریخت.
 ۱۵ و چانه تازه الاغی یافته، دست خود را دراز کرد و آن را گرفته، هزار مرد با آن کشت.
 ۱۶ و شمشون گفت: «چانه الاغ توده بر توده با چانه الاغ هزار مرد کشتم.»
 و چون از گفتن فارغ شد، چانه را از دست خود انداخت و آن مکان را رمت لخی نامید.
 پس بسیار تشنه شده، نزد خداوند دعا کرده، گفت که «هدست بنده ات این نجات عظیم را دادی و آیا الان از تشنگی بمیرم و به دست ناخوتونان بیفتم؟»
 پس خدا کفهای را که در لخی بود شکافت که آب از آن جاری شد و چون بنوشید جانش برگشته، تازه روح شد. از این سبب اسمش عین حقوری خوانده شد که تا امروز در لخی است.
 ۲۰ و او در روزهای فلسطینیان بیست سال بر اسرائیل داوری نمود.

شمشون و دلیل

و شمشون به غزه رفت و در آنجا فاحشهای دیده، نزد او داخل شد.

- ۲ و به اهل غزه گفته شد که شمشون به اینجا آمده است. پس او را احاطه نموده، تمام شب برایش زد دروازه شهر کین گذاردند، و تمام شب خاموش مانده، گفتند، چون صبح روشن شود او را می کشیم.
- ۳ و شمشون تا نصف شب خوابید. و نصف شب برخاسته، لنگهای دروازه شهر و باهوا گرفته، آنها را با پشت بند کند و بردوش خود گذاشته، بر قله کوهی که در مقابل حبرون است، برد.
- و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سوری که اسمش دلیل بود، دوست میداشت.
- ۵ و سروران فلسطینیان نزد او برآمده، وی را گفتند: «و را فریفته، دریافت کن که قوت عظیمش در چه چیز است، و چگونه بر او غالب آیم تا او را بسته، ذلیل نماییم، و هر یکی از ما هزار و صد مثقال نقره به تو خواهیم داد.»
- پس دلیل به شمشون گفت: «منا اینکه به من بگویی که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه میتوان تو را بست و ذلیل نمود.»
- شمشون وی را گفت: «گرم را به هفت ریسمان تروتازه که خشک نباشد ببندند، من ضعیف و مثل سایر مردم خواهم شد.»
- و سروران فلسطینیان هفت ریسمان تروتازه که خشک نشده بود، نزد او آوردند و او وی را به آنها بست.
- ۹ و کسان نزد وی در حجره در کین میبودند و او وی را گفت: «ی شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه ریسمانها را بگسیخت چنانکه ریسمان گنان که به آتش برخورد گسیخته شود، لهدا قوتش دریافت نشد.
- و دلیل به شمشون گفت: «ینک استهزا کرده، به من دروغ گفتی، پس الان مرا خبر بده که به چه چیز تو را توان بست.»
- او وی را گفت: «گرم را با طنابهای تازه که با آنها هیچ کار کرده نشده است، ببندند، ضعیف و مثل سایر مردان خواهم شد.»
- و دلیل طنابهای تازه گرفته، او را با آنها بست و به وی گفت: «ی شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» و کسان در حجره در کین میبودند. آنگاه آنها را از بازوهای خود مثل نخ بگسیخت.
- و دلیل به شمشون گفت: «اجال مرا استهزا نموده، دروغ گفتی. مرا بگو که به چه چیز بسته میشوی.» او وی را گفت: «گرهفت گیسوی سر مرا با تار بیافی.»
- پس آنها را به میخ قائم بست و وی را گفت: «ی شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، هم میخ نور دنساج و هم تار را بر کند.
- و او وی را گفت: «گونه میگویی که مرادوست میداری و حال آنکه دل تو با من نیست. این سه مرتبه مرا استهزا نموده، مرا خبر ندادی که قوت عظیم تو در چه چیز است.»
- و چون او وی را هر روز به سخنان خود عاجز میساخت و او را الحاح مینمود و جاننش تا به موت تنگ میشد، هر چه در دل خود داشت برای او بیان کرده، گفت که «ستره بر سر من نیامده است، زیرا که از رحم مادرم برای خداوند نذیره شده ام، و اگر تراشیده شوم، قوت من خواهد رفت و ضعیف و مثل سایر مردمان خواهم شد.»
- گفتار شدن شمشون**
- پس چون دلیل دید که هر آنچه در دلش بود، برای او بیان کرده است، فرستاد و سروران فلسطینیان را طلبیده، گفت: «ین دفعه بیا بیدزیرا هر چه در دل داشت مرا گفته است.» آنگاه سروران فلسطینیان نزد او آمدند و نقد را به دست خود آوردند.
- ۱۹ و او را برزاتوهای خود خوابانیده، کسی را طلبید و هفت گیسوی سرش را تراشید. پس به دلیل نمودن او شروع کرد و قوتش از او رفت.
- ۲۰ و گفت: «ی شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، گفت: «ثل پیشتر بیرون رفته، خود را می افشانم. اما او ندانست که خداوند از او دور شده است.
- ۲۱ پس فلسطینیان او را گرفته، چشمانش را کردند و او را به غزه آورده، به زنجیرهای برنجین بستند و در زندان دستاس میکرد.
- ۲۲ و موی سرش بعد از تراشیدن باز به بلند شدن شروع نمود.
- و سروران فلسطینیان جمع شدند تا قربانی عظیمی برای خدای خود، داجون بگذرانند، و بزیم نمایند زیرا گفتند خدای ماد شمن ما شمشون را به دست ما تسلیم نموده است.
- ۲۴ و چون خالق او را دیدند خدای خود را تحمید نمودند، زیرا گفتند خدای ماد شمن ما را که زمین ما را خراب کرد و بسیاری از ما را کشت، به دست ما تسلیم نموده است.
- ۲۵ و چون دل ایشان شاد شد، گفتند: «مشون را بخوانید تا برای ما بازی کند.» پس شمشون را از زندان آورده، برای ایشان بازی می کرد، و او را در میان ستونهای پاداشتند.

۲۶ وشمشون به پسری که دست او را می‌گرفت، گفت: «راوا گذار تا ستون‌هایی که خانه بر آنها قایم است، لمس نموده، بر آنها تکیه نمایم.»
و خانه از مردان و زنان پر بود و جمیع سروران فلسطینیان در آن بودند و قریب به سه هزار مرد و زن بر پشت بام، بازی شمشون را تماشا می‌کردند.

وفات شمشون

و شمشون از خداوند استدعا نموده، گفت: «ی خداوند یهوه مرا بیاد آورای خدا این مرتبه فقط مرا قوت بده تا یک انتقام برای دو چشم خود از فلسطینیان بکشم.»

و شمشون دو ستون میان را که خانه بر آنها قایم بود، یکی را به دست راست و دیگری را به دست چپ خود گرفته، بر آنها تکیه نمود.

۳۰ و شمشون گفت: «مراه فلسطینیان بمیرم و بازور خم شده، خانه بر سروران و بر تمامی خلقی که در آن بودند، افتاد. پس مردگانی که در موت خود کشت از مردگانی که در زندگیش کشته بود، زیاد تر بودند.»

۳۱ آنگاه برادرانش و تمامی خاندان پدرش آمده، او را برداشتند و او را آورده، در قبر پدرش مانوح در میان صرعه و اشتاول دفن کردند. و او بیست سال بر اسرائیل داوری کرد.

بت میخا

و از کوهستان افرایم شخصی بود که میخا نام داشت.

۲ و به مادر خود گفت: «ن هزار و یکصد مثقال نقره‌های که از تو گرفته شد، و در باره آن لعنت کردی و در گوشه‌های من نیز سخن گفتی، اینک آن نقره نزد من است، من آن را گرفتم.» مادرش گفت: «داوند پسر مرا برکت دهد.»

پس آن هزار و یکصد مثقال نقره را به مادرش رد نمود و مادرش گفت: «این نقره را برای خداوند از دست خود به جهت پسر بالکل وقف می‌کنم تا تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌های ساخته شود، پس الان آن را به تو باز میدهم.»

و چون نقره را به مادر خود رد نمود، مادرش دو بیست مثقال نقره گرفته، آن را به زرگری داد که او تمثال تراشیده، و تمثال ریخته شده‌های ساخت و آنها در خانه میخا بود.

۵ و میخا خانه خدا یان داشت، و ایفود و ترفیم ساخت، و یکی از پسران خود را تخصیص نمود تا کاهن او بشود.

۶ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند می‌آمد، می‌کرد.

و جوانی از بیت لحم یهود از قبیله یهودا و از لاویان بود که در آنجا ماوا گزید.

۸ و آن شخص از شهر خود، یعنی از بیت لحم یهودا روانه شد، تا هر جایی که بیابد ماوا گزیند، و چون سیر می‌کرد به کوهستان افرایم به خانه میخا رسید.

۹ و میخا او را گفت: «ز کجا آمده‌ای؟» او در جواب وی گفت: «ن لاوی هستم از بیت لحم یهودا، و می‌روم تا هر جایی که بیابم ماوا گزینم.»

میخا او را گفت: «ز من ساکن شو و برایم پدر و کاهن باش، و من تو را هر سال ده مثقال نقره و یک دست لباس و معاش میدهم.» پس آن لاوی داخل شد.

۱۱ و آن لاوی راضی شد که با او ساکن شود، و آن جوان نزد او مثل یکی از پسرانش بود.

۱۲ و میخا آن لاوی را تخصیص نمود و آن جوان کاهن او شد، و در خانه میخا می‌بود.

۱۳ و میخا گفت: «لان دانستم که خداوند به من احسان خواهد نمود زیرا لاوی را کاهن خود دارم.»

سکونت سبط دان

و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود، و در آن روزها سبط دان، ملکی برای سکونت خود طلب می‌کردند، زیرا تا در آن روز ملک ایشان در میان اسباط اسرائیل به ایشان نرسیده بود.

۲ و پسران دان از قبیله خویش پنج نفر از جماعت خود که مردان جنگی بودند از صرعه و اشتاول فرستادند تا زمین را جاسوسی و تفحص نمایند، و به ایشان گفتند: «روید و زمین را تفحص کنید.» پس ایشان به کوهستان افرایم به خانه میخا آمده، در آنجا منزل گرفتند.

۳ و چون ایشان نزد خانه میخا رسیدند، آواز جوان لاوی را شناختند و به آنجا برگشته، او را گفتند: «یست که تو را به اینجا آورده است و در این مکان چه می‌کنی و در اینجا چه داری؟»

او به ایشان گفت: «یخا با من چنین و چنان رفتار نموده است، و مرا اجیر گرفته، کاهن او شده‌ام.»

وی را گفتند: «ز خدا سوال کن تا بدانیم آیا راهی که در آن می‌رویم خیر خواهد بود.»

- کاهن به ایشان گفت: «سلامتی بروید. راهی که شما می‌روید منظور خداوند است.»
- پس آن پنج مرد روانه شده، به لایش رسیدند. و خلقی را که در آن بودند، دیدند که در امنیت و به رسم صید و نیان در اطمینان و امنیت ساکن بودند. و در آن زمین صاحب اقتداری نبود که اذیت رساند و از صید و نیان دور بوده، با کسی کار نداشتند.
- ۸ پس نزد برادران خود به صرع و اشتغال آمدند. و برادران ایشان به ایشان گفتند: «خبر دارید؟»
- گفتند: «رخیزیم و برایشان هجوم آوریم، زیرا که زمین را دیده‌ایم که اینک بسیار خوب است، و شما خاموش هستید، پس کاهلی مورزید بلکه رفته، داخل شوید و زمین را در تصرف آورید.
- ۱۰ و چون داخل شوید به قوم مطمئن خواهید رسید، و زمین بسیار وسیع است، و خدا آن را به دست شما داده است، و آن جایی است که از هر چه در جهان است، باقی ندارد.»
- پس ششصد نفر از قبیله دان مسلح شده، به آلات جنگ از آنجایی از صرع و اشتغال روانه شدند.
- ۱۲ و برآمده، در قریه یعاریم در یهودا اردو زدند. لهادا تا مرز آن مکان را محنه دان میخوانند و اینک در پشت قریه یعاریم است.
- ۱۳ و از آنجا به کوهستان افرایم گذشته، به خانه میخار رسیدند.
- و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین لایش رفته بودند، برادران خود را خطاب کرده، گفتند: «یا میدانید که در این خانه‌ها ایفود و ترفایم و تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌های هست؟ پس الان فکر کنید که چه باید بکنید.»
- پس به آنسور گشته، به خانه جوان لاوی، یعنی به خانه میخا آمده، سلامتی او را پرسیدند.
- ۱۶ و آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ که از پسران دان بودند، در دهنه دروازه ایستاده بودند.
- ۱۷ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین رفته بودند برآمده، به آنجا داخل شدند، و تمثال تراشیده و ایفود و ترفایم و تمثال ریخته شده را گرفتند، و کاهن با آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ به دهنه دروازه ایستاده بود.
- ۱۸ و چون آنها به خانه میخا داخل شده، تمثال تراشیده و ایفود و ترفایم و تمثال ریخته شده را گرفتند، کاهن به ایشان گفت: «همه می‌کنید؟»
- ایشان به وی گفتند: «اموش شده، دست را برد هانت بگذار و همراه ما آمده، برای ما پدر و کاهن باش. کدام برایت بهتر است که کاهن خانه یک شخص باشی یا کاهن سبطی و قبیلهای در اسرائیل شوی؟»
- پس دل کاهن شاد گشت. و ایفود و ترفایم و تمثال تراشیده را گرفته، در میان قوم داخل شد.
- پس متوجه شده، روانه شدند، و اطفال و مواشی و اسباب را پیش روی خود قرار دادند.
- ۲۲ و چون ایشان از خانه میخا دور شدند، مردانی که در خانه‌های اطراف خانه میخا بودند جمع شده، بنی دان را تعاقب نمودند.
- ۲۳ و بنی دان را صدا زدند، و ایشان رو برگردانیده، به میخا گفتند: «و آنچه شده است که با این جمعیت آمده‌های؟»
- او گفت: «دایان مرا که ساختم با کاهن گرفته، رفته‌اید، و مرا دیگر چه چیز باقی است؟ پس چگونه به من می‌گویید که تو را چه شده است؟»
- و پسران دان او را گفتند: «از تو در میان ما شنیده نشود مباد امر دان تند خور شما هجوم آورند، و جان خود را با جانهای اهل خانه ات هلاک سازی.»
- و بنی دان راه خود را پیش گرفتند. و چون میخا دید که ایشان از او قوی ترند، رو گردانیده، به خانه خود برگشت.
- و ایشان آنچه میخا ساخته بود و کاهنی را که داشت برداشته، به لایش بر قومی که آرام و مطمئن بودند، برآمدند، و ایشان را به دم شمشیر کشته، شهر را به آتش سوزانیدند.
- ۲۸ و رهاننده‌های نبود زیرا که از صید و دور بود و ایشان را با کسی معاملهای نبود و آن شهر در وادیای که نزدیک رحوب است، واقع بود. پس شهر را بنا کرده، در آن ساکن شدند.
- ۲۹ و شهر را به اسم پدر خود، دان که برای اسرائیل زاییده شد، دان نامیدند. اما اسم شهر قبل از آن لایش بود.
- ۳۰ و بنی دان آن تمثال تراشیده را برای خود نصب کردند و یهوناتان بن جرشوم بن موسی و پسرانش تاروزا سیر شدن اهل زمین، کهنه بنی دان میبودند.
- ۳۱ پس تمثال تراشیده میخا را که ساخته بود تمامی روزهایی که خانه خدا در شیلو بود، برای خود نصب نمودند.
- لاوی و کنیزش**
- و در آن ایام که پادشاهی در اسرائیل نبود، مرد لاوی در پشت کوهستان افرایم ساکن بود، و کنیزی از بیت لحم یهودا را برای خود گرفته بود.
- ۲ و کنیزش بر او زنا کرده، از نزد او به خانه پدرش در بیت لحم یهودا رفت، و در آنجا مدت چهار ماه بماند.

- ۳ شوهرش برخاسته، از عقب او رفت تادلش را برگردانیده، پیش خود باز آورد، و غلامی باد و الاغ همراه او بود، و آن زن او را به خانه پدر خود برد. و چون پدر کنیز او را دید، از ملاقاتش شاد شد.
- ۴ و پدر زنش، یعنی پدر کنیز او را نگاه داشت. پس سه روز نزد وی توقف نمود و اکل و شرب نموده، آنجا بسر بردند.
- ۵ و در روز چهارم چون صبح زود بیدار شدند او برخاست تار وانه شود، اما پدر کنیز به داماد خود گفت که دل خود را به لقمه‌های نان تقویت ده، و بعد از آن روانه شوید.
- ۶ پس هر دو با هم نشستند، خوردند و نوشیدند. و پدر کنیز به آن مرد گفت: «واقفت کرده، امشب را بمان و دلت شاد باشد.» و چون آن مرد برخاست تار وانه شود، پدر زنش او را الحاح نمود و شب دیگر در آنجا ماند.
- ۸ و در روز پنجم صبح زود برخاست تار وانه شود، پدر کنیز گفت: «ل خود را تقویت نما و تا زوال روز تاخیر نما بید.» و ایشان هر دو خوردند. و چون آن شخص با کنیز و غلام خود برخاست تار وانه شود، پدر زنش یعنی پدر کنیز او را گفت: «لان روز نزدیک به غروب میشود، شب را بمانید اینک روز تمام میشود، در اینجا شب را بمان و دلت شاد باشد و فردا با مدادان روانه خواهید شد و به خیمه خود خواهی رسید.»
- اما آن مرد قبول نکرد که شب را بماند، پس برخاسته، روانه شد و به مقابل بیوس که اور شلیم باشد، رسید، و دوا الاغ پالان شده و کنیزش همراه وی بود. و چون ایشان نزد بیوس رسیدند، نزدیک به غروب بود. غلام به آقای خود گفت: «یا و به این شهر بیوسیان برگشته، شب را در آن بسر بریم.»
- آقای وی را گفت: «شهر غریب که احدی از بنی اسرائیل در آن نباشد بر نمی گردیم بلکه به جبعه بگردیم.» و به غلام خود گفت: «یا و به یکی از اینجاها، یعنی به جبعه یا راه نزدیک بشویم و در آن شب را بمانیم.»
- پس از آنجا گذشته، رفتند و نزد جبعه که از آن بنیامین است، آفتاب بر ایشان غروب کرد.
- ۱۵ پس به آن طرف برگشتند تا به جبعه داخل شده، شب را در آن بسر بردند. و او درآمد در کوچه شهر نشست، اما کسی نبود که ایشان را به خانه خود ببرد و منزل دهد.
- و اینک مردی پیر در شب از کار خود از مزرعه میآمد، و این شخص از کوهستان افرایم بوده، در جبعه ماوا گرفته بود، اما مردمان آن مکان بنیامینی بودند.
- ۱۷ و او نظر انداخته، شخص مسافری را در کوچه شهردید، و آن مرد پیر گفت: «جامی روی و از کجا میآیی؟» او وی را گفت: «از بیت لحم یهودا به آن طرف کوهستان افرایم میرویم، زیرا از آنجا هستم و به بیت لحم یهودا رفته بودم، و الان عازم خانه خداوند هستم، و هیچکس مرا به خانه خود نمی پذیرد، و نیز کاه و علف به جهت الاغهای ماهست، و نان و شراب هم برای من و کنیز تو و غلامی که همراه بندگانت است، میباشد و احتیاج به چیزی نیست.»
- آن مرد پیر گفت: «لامتی بر تو باد، تمامی حاجات تو بر من است، اما شب را در کوچه بسر مبر.»
- پس او را به خانه خود برده، به الاغها خوراکی داد و پایهای خود را شسته، خوردند و نوشیدند.
- و چون دلهای خود را شاد میگردند، اینک مردمان شهر، یعنی بعضی اشخاص بنی بلیعال خانه را احاطه کردند، و در رازده، به آن مرد پیر صاحبخانه خطاب کرده، گفتند: «ن مرد را که به خانه تو داخل شده است بیرون بیاور تا او را بشناسیم.»
- و آن مرد صاحبخانه نزد ایشان بیرون آمده، به ایشان گفت: «یای برادرانم شرارت موزید، چونکه این مرد به خانه من داخل شده است، این عمل زشت را نمائید.»
- ۲۴ اینک دختر با کره من و کنیز این مرد، ایشان را نزد شماییرون میآورم. ایشان را ذلیل ساخته، آنچه در نظر شما پسند آید به ایشان بکنید. لیکن با این مرد این کار زشت را مکنید.»
- اما آن مردمان نخواستند که او را بشنوند. پس آن شخص کنیز خود را گرفته، نزد ایشان بیرون آورد و او را شناختند و تمامی شب تا صبح او را بیعصمت میگردند، و در طلوع فجر او را رها کردند.
- ۲۶ و آن زن در سپیده صبح آمده، به در خانه آن شخص که آقایش در آن بود، افتاد تار و روشن شد.
- و در وقت صبح آقایش برخاسته، بیرون آمد تا به راه خود برود و اینک کنیزش نزد در خانه افتاده، و دستپایش بر آستانه بود.
- ۲۸ و او وی را گفت: «رخیز تار ویم.» اما کسی جواب نداد، پس آن مرد او را بر الاغ خود گذاشت و برخاسته، به مکان خود رفت.
- ۲۹ و چون به خانه خود رسید، کاردی برداشت و کنیز خود را گرفته، اعضای او را به دوازده قطعه تقسیم کرد، و آنها را در تمامی حدود اسرائیل فرستاد.

۳۰ و هر که این را دید گفت: «زروزی که بنیاسرائیل از مصر بیرون آمد هاند تا امروز عمل مثل این کرده و دیده و نشده است. پس در آن تامل کنید و مشورت کرده، حکم نمائید.»

جنگ بابنی بنیامین

- و جمیع بنیاسرائیل بیرون آمدند و جماعت مثل شخص واحد از آن تابئر شیع با اهل زمین جلعاد نزد خداوند در مصفه جمع شدند.
- ۲ و سروران تمام قوم و جمیع اسباط اسرائیل یعنی چهار صد هزار مرد شمشیرزن پیاده در جماعت قوم خدا حاضر بودند.
- ۳ و بنی بنیامین شنیدند که بنیاسرائیل در مصفه برآمده اند. و بنیاسرائیل گفتند: «گویند که این عمل زشت چگونه شده است.»
- آن مرد لاوی که شوهر زن مقتوله بود، در جواب گفت: «با کنیز خود به جبعه که از آن بنیامین باشد، آمدیم تا شب را بسر بریم.
- ۵ و اهل جبعه بر من برخاسته، خانه را در شب، گرد من احاطه کردند، و مرا خواستند بکشند و کنیز مرا ذلیل نمودند که بمرد.
- ۶ و کنیز خود را گرفته، و او را قطعه قطعه کردم و او را در تمامی ولایت ملک اسرائیل فرستادم، زیرا که کار قبیح و زشت در اسرائیل نمودند.
- ۷ هان جمیع شما، ای بنیاسرائیل حکم و مشورت خود را اینجا بیاورید.»
- آنگاه تمام قوم مثل شخص واحد برخاسته، گفتند: «بیچ کدام از ما به خیمه خود نرویم رفت، و هیچ کدام از ما به خانه خود بر نخواهیم گشت.
- ۹ و حال کاری که به جبعه خواهیم کرد این است که به حسب قرعه بر آن برآیم.
- ۱۰ و ده نفر از صد و صد از هزار و هزار از ده هزار از تمامی اسباط اسرائیل بگیریم تا ذوقه برای قوم بیاورند، و تا چون به جبعه بنیامینی برسند با ایشان موافق همه قباحتی که در اسرائیل نمود هاند، رفتار نمائید.»
- پس جمیع مردان اسرائیل بر شهر جمع شده، مثل شخص واحد متحد شدند.
- ۱۲ و اسباط اسرائیل اشخاصی چند در تمامی سبط بنیامین فرستاده، گفتند: «این چه شرارتی است که در میان شما واقع شده است؟
- پس الان آن مردان بنی بلع را که در جبعه هستند، تسلیم نمائید تا آنها را به قتل رسانیم، و بدی را از اسرائیل دور کنیم.» اما بنیامینیان نخواستند که سخن برادران خود بنیاسرائیل را بشنوند.
- ۱۴ و بنی بنیامین از شهرهای خود به جبعه جمع شدند تا بیرون رفته، با بنیاسرائیل جنگ نمایند.
- ۱۵ و از بنی بنیامین در آن روز بیست و شش هزار مرد شمشیرزن از شهر هاسان دیده شد، غیر از ساکنان جبعه که هفتصد نفر برگزیده، سان دیده شد.
- ۱۶ و از تمام این گروه هفتصد نفر چپ دست برگزیده شدند که هر یکی از آنها موی رابه سنگ فلاخن میزدند و خطائی کردند.
- ۱۷ و از مردان اسرائیل سوای بنیامینیان چهار صد هزار مرد شمشیرزن سان دیده شد که جمیع اینها مردان جنگی بودند.
- و بنیاسرائیل برخاسته، به بیت ئیل رفتند و از خدا مشورت خواسته، گفتند: «یست که اولاً از ما برای جنگ نمودن بابنی بنیامین برآید؟» خداوند گفت: «هو دا اول برآید.»
- و بنیاسرائیل با مدادان برخاسته، در برابر جبعه اردو زدند.
- ۲۰ و مردان اسرائیل بیرون رفتند تا بنیامینیان جنگ نمایند، و مردان اسرائیل برابر ایشان در جبعه صف آرایی کردند.
- ۲۱ و بنی بنیامین از جبعه بیرون آمده، در آن روز بیست و دو هزار نفر از اسرائیل را بر زمین هلاک کردند.
- ۲۲ و قوم، یعنی مردان اسرائیل خود را قویدل ساخته، بار دیگر صف آرایی نمودند، در مکانی که روز اول صف آرایی کرده بودند.
- ۲۳ و بنیاسرائیل برآمده، به حضور خداوند تا شام گریه کردند، و از خداوند مشورت خواسته، گفتند: «یابار دیگر نزدیک بشوم تا برادران خود بنی بنیامین جنگ نمائیم؟» خداوند گفت: «ه مقابله ایشان برآید.»
- و بنیاسرائیل در روز دوم به مقابله بنی بنیامین پیش آمدند.
- ۲۵ و بنیامینیان در روز دوم به مقابله ایشان از جبعه بیرون شده، بار دیگر هجده هزار نفر از بنیاسرائیل را بر زمین هلاک ساختند که جمیع اینها شمشیرزن بودند.
- ۲۶ آنگاه تمامی بنیاسرائیل، یعنی تمامی قوم برآمده، به بیت ئیل رفتند و گریه کرده، در آنجا به حضور خداوند توقف نمودند، و آن روز تا شام روزه داشته، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خداوند گذرانیدند.
- ۲۷ و بنیاسرائیل از خداوند مشورت خواستند. و تابوت عهد خدا آن روز هاد را آنجا بود.

- ۲۸ و فینحاس بن العازار بن هارون در آن روزها پیش آن ایستاده بود، و گفتند: «یبار دیگر بیرون روم و با برادران خود بنیامین جنگ کم یادست بردارم؟» خداوند گفت: «رای زیرا که فردا او را به دست تو تسلیم خواهیم نمود.» پس اسرائیل در هر طرف جبعه کمین ساختند.
- ۳۰ و بنیاسرائیل در روز سوم به مقابله بنی بنیامین برآمدند، و مثل سابق در برابر جبعه صف آرایی نمودند.
- ۳۱ و بنی بنیامین به مقابله قوم بیرون آمده، از شهر کشیده شدند و به زدن و کشتن قوم در راهها که یکی از آنها به سوی بیت ئیل و دیگری به سوی جبعه میروند مثل سابق شروع کردند، و به قدرسی نفر از اسرائیل در صحرا کشته شدند.
- ۳۲ و بنی بنیامین گفتند که «ایشان مثل سابق پیش ما منزه شدند.» اما بنیاسرائیل گفتند: «گریزیم تا ایشان را از شهر به راهها بکشیم.» و تمامی مردان اسرائیل از مکان خود برخاسته، در بعل تمار صاف آرایی نمودند، و کمین کنندگان اسرائیل از مکان خود یعنی از معره جبعه به درجستند.
- ۳۴ و ده هزار مرد برگزیده از تمام اسرائیل در برابر جبعه آمدند و جنگ سخت شد، و ایشان نمی دانستند که بلا برایشان رسیده است.
- و خداوند بنیامین را به حضور اسرائیل مغلوب ساخت و بنیاسرائیل در آن روزیست و پنجهزار و یکصد نفر از بنیامین هلاک ساختند که جمیع ایشان شمشیر زن بودند.
- و بنی بنیامین دیدند که شکست یافته اند زیرا که مردان اسرائیل به بنیامینان جاداده بودند، چونکه اعتماد داشتند بر کمینی که به اطراف جبعه نشانده بودند.
- ۳۷ و کمین کنندگان تعجیل نموده، بر جبعه هجوم آوردند و کمین کنندگان خود را پراکنده ساخته، تمام شهر را به دم شمشیر زدند.
- ۳۸ و در میان مردان اسرائیل و کمین کنندگان علامتی قرار داده شد که ترا کم و دو بسیار بلند از شهر پرافرازند.
- ۳۹ پس چون مردان اسرائیل در جنگ روگردانیدند، بنیامینان شروع کردند به زدن و کشتن قریب سی نفر از مردان اسرائیل زیرا گفتند یقین ایشان مثل جنگ اول از حضور ما شکست یافته اند.
- ۴۰ و چون آن ترا کم ستون دو و از شهر بلند شدن گرفت، بنیامینان از عقب خود نگر بستند و اینک تمام شهر به سوی آسمان به دو بالا می رود.
- ۴۱ و بنیاسرائیل برگشتند و بنیامینان پریشان شدند، زیرا دیدند که بلا برایشان رسیده است.
- ۴۲ پس از حضور مردان اسرائیل به راه صحرا روگردانیدند. اما جنگ، ایشان را در گرفت و آنانی که از شهر بیرون آمدند ایشان را در میان، هلاک ساختند.
- ۴۳ پس بنیامینان را احاطه کرده، ایشان را تعاقب نمودند، و در منوحه در مقابل جبعه به سوی طلوع آفتاب ایشان را پامال کردند.
- ۴۴ و هجده هزار نفر از بنیامین که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، افتادند.
- ۴۵ و ایشان برگشته، به سوی صحرا تا صخره رمون بگریختند. و پنج هزار نفر از ایشان را به سر راهها هلاک کردند، و ایشان را تا جدم تعاقب کرده، دو هزار نفر از ایشان را کشتند.
- ۴۶ پس جمیع کسانی که در آن روز از بنیامین افتادند، بیست و پنج هزار مرد شمشیر زن بودند که جمیع آنها مردان جنگی بودند.
- ۴۷ اما شصت نفر برگشته، به سوی بیابان به صخره رمون فرار کردند، و در صخره رمون چهار ماه بماندند.
- ۴۸ و مردان اسرائیل بر بنیامینان برگشته، ایشان را به دم شمشیر کشتند، یعنی تمام اهل شهر و بهایم و هر چه را که یافتند و همچنین همه شهرهایی را که به آنها رسیدند، به آتش سوزانیدند.

سوگند بنیاسرائیل در مورد بنی بنیامین

- و مردان اسرائیل در مصفه قسم خورده، گفتند که «حدی از ماد دختر خود را به بنیامینان به زنی ندهند.» و قوم به بیت ئیل آمده، در آنجا به حضور خدا تا شام نشستند و آواز خود را بلند کرده، زار زار بگریستند.
- ۳ و گفتند: «ی یهوه، خدای اسرائیل، این چرا در اسرائیل واقع شده است که امر و زیک سبط از اسرائیل کم شود؟» و در فردای آن روز قوم به زودی برخاسته، مذبحی در آنجا بنا کردند، و قربانیهای سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانیدند.
- ۵ و بنیاسرائیل گفتند: «یست از تمامی اسباط اسرائیل که در جماعت نزد خداوند بر نیامده است.» زیرا قسم سخت خورده، گفته بودند که هر که به حضور خداوند به مصفه نیاید، البته کشته شود.
- ۶ و بنیاسرائیل درباره برادر خود بنیامین پشیمان شده، گفتند: «مرو زیک سبط از اسرائیل منقطع شده است.
- ۷ برای بقیه ایشان درباره زنان چه کنیم؟ زیرا که مابه خداوند قسم خوردیم که از دختران خود به ایشان به زنی ندهیم.»

- و گفتند: «دامیک از اسباط اسرائیل است که به حضور خداوند به مصفیه نیامده است؟» و اینک از یابیش جلعاد کسی به اردو و جماعت نیامده بود.
- ۹ زیرا چون قوم شمرده شدند اینک از ساکنان یابیش جلعاد احدی در آنجا نبود.
- ۱۰ پس جماعت دوازده هزار نفر از شجاع ترین قوم را به آنجا فرستاده، و ایشان را امر کرده، گفتند: «روید و ساکنان یابیش جلعاد را با زنان و اطفال به دم شمشیر بکشید.
- ۱۱ و آنچه باید بکنید این است که هر مردی را و هر زنی را که با مرد خوابیده باشد، هلاک کنید.»
- و در میان ساکنان یابیش جلعاد چهار صد دختر با کره که باذکوری خوابیده و مردی را نشناخته بودند یافتند، و ایشان را به اردو در شیوه که در زمین کنعان است، آوردند.
- و تمامی جماعت نزد بنی بنیامین که در صخره رمون بودند فرستاده، ایشان را به صلح دعوت کردند.
- ۱۴ و در آن وقت بنیامینیان برگشتند و دخترانی را که از زنان یابیش جلعاد زنده نگاه داشته بودند به ایشان دادند، و با زنان یابیش را کفایت نکرد.
- و قوم برای بنیامین پشیمان شدند، زیرا خداوند در اسباط اسرائیل شقاق پیدا کرده بود.
- ۱۶ و مشایخ جماعت گفتند: «بارہ زنان به جهت باقی ماندگان چه کنیم چونکه زنان از بنیامین منقطع شده اند؟
- و گفتند: میراثی به جهت نجات یافتگان بنیامین باید باشد تا سبطی از اسرائیل محو نشود.
- ۱۸ اما مادختران خود را به ایشان به زنی نمی توانیم داد زیرا بنیاسرائیل قسم خورده، گفته اند ملعون باد کسی که زنی به بنیامین دهد.
- ۱۹ و گفتند: «ینک هر سال در شیوه که به طرف شمال بیت ثیل و به طرف مشرق راهی که از بیت ثیل به شکیم می رود، و به سمت جنوبی لبونه است، عیدی برای خداوند می باشد.»
- پس بنی بنیامین را امر فرموده، گفتند: «روید در تا کستانها در کهن باشید،
- و نگاه کنید و اینک اگر دختران شیوه بیرون آیند تا بارقص کنندگان رقص کنند، آنگاه از تا کستانها در آید، و از دختران شیوه هر کس زن خود را ربوده، به زمین بنیامین برود.
- ۲۲ و چون پدران و برادران ایشان آمده، نزد ماشکایت کنند، به ایشان خواهیم گفت: «ایشان را به خاطر ما بخشید، چونکه ما برای هر کس زنش را در جنگ نگاه نداشتیم، و شما آنها را به ایشان ندادید، الان مجرم می باشید.»
- پس بنی بنیامین چنین کردند، و از رقص کنندگان، زنان را بر حسب شماره خود گرفتند، و ایشان را به یغما برده، رفتند، و به ملک خود برگشته، شهرها را بنا کردند و در آنها ساکن شدند.
- ۲۴ و در آن وقت بنیاسرائیل هر کس به سبط خود و به قبیله خود روانه شدند، و از آنجا هر کس به ملک خود بیرون رفتند.
- و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند می آمد، می کرد.

کتاب روت

نعومی و عروسانش

و واقع شد در ایام حکومت داوران که قطعی در زمین پیدا شد، و مردی از بیت لحم یهودا رفت تا در بلاد موآب ساکن شود، او و زنش و دو پسرش.

۲ و اسم آن مرد ایملک بود، و اسم زنش نعومی، و پسراش به محلون و کلیون مسمی و افراتیان بیت لحم یهودا بودند. پس به بلاد موآب رسید، در آنجا ماندند.

۳ و ایملک شوهر نعومی، مرد و او با دو پسرش باقی ماند.

۴ و ایشان از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی عرفه و نام دیگری روت بود، و در آنجا قریب به ده سال توقف نمودند.

۵ و هر دو ی ایشان محلون و کلیون نیز مردند، و آن زن از دو پسر و شوهر خود محروم ماند.

پس او با دو عروس خود برخاست تا از بلاد موآب برگردد، زیرا که در بلاد موآب شنیده بود که خداوند از قوم خود تفقد نموده، نان به ایشان داده است.

۷ و از مکانی که در آن ساکن بود بیرون آمد، و دو عروسش همراه وی بودند، و به راه روانه شدند تا به زمین یهودا مراجعت کنند.

۸ و نعومی به دو عروس خود گفت: «روید و هر یکی از شما به خانه مادر خود برگردید، و خداوند بر شما احسان کند، چنانکه شما به مردگان و به من کردید.

۹ و خداوند به شما عطا کند که هر یکی از شما در خانه شوهر خود راحت یابید.» پس ایشان را بوسید و آواز خود را بلند کرده، گریستند.

۱۰ و به او گفتند: «ی بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم برگشت.»

نعومی گفت: «ی دخترانم برگردید، چرا همراه من بیاید؟ آیا در رحم من هنوز زبیران هستند که برای شما شوهر باشند؟

ای دخترانم برگشته، راه خود را پیش گیرید زیرا که برای شوهر گرفتن زیاد پیر هستم، و اگر گویم که امید دارم و امشب نیز به شوهر داده شوم و پسران هم بزایم،

آیاتا بالغ شدن ایشان صبر خواهید کرد، و به خاطر ایشان، خود را از شوهر گرفتن محروم خواهید داشت؟ نیای دخترانم زیرا که جانم برای شما بسیار تلخ شده است چونکه دست خداوند بر من دراز شده است.»

پس بار دیگر آواز خود را بلند کرده، گریستند و عروسها مادر شوهر خود را بوسید، اما روت به وی چسبید.

۱۵ و او گفت: «یک زن برادر شوهرت نزد قوم خود و خدایان خویش برگشته است تو نیز در عقب زن برادر شوهرت برگرد.»

روت گفت: «من اصرار میکنم که تورا ترک کنم و از نزد تو برگردم، زیرا هر جایی که روی میآیم و هر جایی که منزل کنی، منزل میکنم، قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود.»

۱۷ جایی که بمیری، میمیرم و در آنجا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از موت، مرا از تو جدا نماید.»

پس چون دید که او برای رفتن همراهش مصمم شده است از سخن گفتن با وی باز ایستاد.

۱۹ و ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت لحم رسیدند، و چون وارد بیت لحم گردیدند، تمامی شهر بر ایشان به حرکت آمده، زنان گفتند که آیا این نعومی است؟

او به ایشان گفت: «رانعومی بخوانید بلکه مرا مره بخوانید زیرا قادر مطلق به من مرارت سخت رسانیده است.»

۲۱ من بیرون رفتم و خداوند مرا خالی برگردانید پس برای چه مرا نعومی میخوانید چونکه خداوند مرا ذلیل ساخته است و قادر مطلق به من بدی رسانیده است.»

و نعومی مراجعت کرد و عروسش روت موآبه که از بلاد موآب برگشته بود، همراه وی آمد، و در ابتدای درویدن جو وارد بیت لحم شدند.

روت و بوعز

و نعومی خویش شوهری داشت که مردی دولتمند، بوعز نام از خاندان ایملک بود.

۲ و روت موآبه به نعومی گفت: «را اجازت ده که به کشتزارها بروم و در عقب هر کسیکه در نظرش التفات یا بم خوشه چینی نمایم. اووی را گفت: «روای دخترم.»

پس روانه شده، به کشتزار درآمد و در عقب دروندگان خوشه چینی مینمود، و اتفاق او به قطعه زمین بوعز که از خاندان ایملک بود، افتاد.

۴ و اینک بوعز از بیت لحم آمده، به دروندگان گفت: «داوند با شما باد.» ایشان وی را گفتند: «داوند تورا برکت دهد.»

و بوعز به نوکر خود که بر دروندگان گماشته بود، گفت: «بین دختران کیست؟»

نوکر که بر دروندگان گماشته شده بود، در جواب گفت: «بین است دختر موآبه که بانعومی از بلاد موآب برگشته است،

وبه من گفت: تمنا اینکه خوشه چینی نمایم و در عقب دروندگان در میان بافیهها جمع کنم، پس آمده، از صبح تا به حال مانده است، سوای آنکه اندکی در خانه توقف کرده است.»

بو عزن به روت گفت: «ی دخترم مگر نمی شنوی، به هیچ کشت زار دیگر برای خوشه چینی مروواز اینجا هم مگذر بلکه با کنیزان من در اینجا باش. ۹ و چشمانت به زمینی که میدروند نگران باشد و در عقب ایشان برو، آیا جوانان را حکم نکردم که تو را لمس نکنند، و اگر گشته باشی، نزد ظروف ایشان برو و آنچه جوانان میکشند، بنوش.»

پس به روی در افتاده، او را تا به زمین تعظیم کرد و به او گفت: «رای چه در نظر تو التفات یافتم که به من توجه نمودی و حال آنکه غریب هستم.»

بو عزن در جواب او گفت: «زهر آنچه بعد از مردن شوهرت به مادر شوهر خود کردی اطلاع تمام به من رسیده است، و چگونه پدر و مادر و زمین و ولادت خود را ترک کرده، نزد قومی که پیشتر ندانسته بودی، آمدی.»

۱۲ خداوند عمل تو را جزا دهد و از جانب یهوه، خدای اسرائیل، که در زیر پاهایش پناه بردی، اجر کامل به تو برسد.»

گفت: «ی آقایم، در نظر تو التفات بیام زیرا که مرا تسلی دادی و به کنیز خود سخنان دل آویز گفتی، اگر چه من مثل یکی از کنیزان تو نیستم.»

بو عزن وی را گفت: «روقت چاشت اینجا و از آن بخور و لقمه خود را در شیره فرو بر.» پس نزد دروندگان نشست و غله برشته به او دادند و خورد و وسیر شده، باقیمانده را او گذاشت.

۱۵ و چون برای خوشه چینی برخاست بو عزن جوانان خود را امر کرده، گفت: «گذارید که در میان بافیهها هم خوشه چینی نماید و او را زجر ننمایید. ۱۶ و نیز از دستها کشیده، برایش بگذارید تا برچیند و او را عتاب مکنید.»

پس تا شام در آن کشتزار خوشه چینی نموده، آنچه را که برچیده بود، کوید و به قدر یک ایفه جو بود.

۱۸ پس آن را برداشته، به شهر درآمد، و مادر شوهرش آنچه را که برچیده بود، دید، و آنچه بعد از سپردنش باقیمانده بود، بیرون آورده، به وی داد.

۱۹ و مادر شوهرش وی را گفت: «مرو زجا خوشه چینی نمودی و جگا کار کردی؟ مبارک باد آنکه بر تو توجه نموده است.» پس مادر شوهر خود را از کسیکه نزد وی کار کرده بود، خبر داده، گفت: «ام آن شخص که امروز نزد او کار کردم، بو عزن است.»

و نعو می به عروس خود گفت: «و از جانب خداوند مبارک باد زیرا که احسان را بر زندگان و مردگان ترک نموده است.» و نعو می وی را گفت: «بن شخص، خویش ما و از ولی های ماست.»

و روت موآبیه گفت که «و نیز مرا گفت با جوانان من باش تا همه در و مرا تمام کنند.»

نعومی به عروس خود روت گفت که «ی دخترم خوب است که با کنیزان او بیرون روی و تو را در کشتزار دیگر نیابد.»

پس با کنیزان بو عزن برای خوشه چینی میماند تا در وجود روگندم تمام شد، و با مادر شوهرش سکونت داشت.

نقشه نعومی

و مادر شوهرش، نعومی وی را گفت: «ی دختر من، آیا برای تو راحت نجویم تا برایت نیکو باشد.

۲ و الان آیا بو عزن که تو با کنیزانش بودی خویش مانیست؟ و اینک او امشب در خرمن خود، جو پاک میکند.

۳ پس خویشتن را غسل کرده، تدهین کن و رخت خود را پوشیده، به خرمن برو، اما خود را به آن مردنشناسان تا از خوردن و نوشیدن فارغ شود.

۴ و چون او بخوابد جای خوابیدنش را نشان کن، و رفته، پایهای او را بگشا و بخواب، و او تو را خواهد گفت که چه باید بکنی.»

او وی را گفت: «رچه به من گفتی، خواهم کرد.»

پس به خرمن رفته، موافق هر چه مادر شوهرش او را امر فرموده بود، رفتار نمود.

۷ پس چون بو عزن خورد و نوشید و دلش شاد شد و رفته، به کنار بافه های جو خوابید، آنگاه او آهسته آهسته آمده، پایهای او را گشود و خوابید.

۸ و در نصف شب آن مرد مضطرب گردید و به آن سمت متوجه شد که اینک زنی نزد پایهایش خوابیده است.

۹ و گفت: «و کیستی» او گفت: «ن کنیز تو، روت هستم، پس دامن خود را بر کنیز خویش بگستران زیرا که تو ولی هستی.»

او گفت: «ی دختر من! از جانب خداوند مبارک باش! زیرا که در آخر بیشتر احسان نمودی از اول، چونکه در عقب جوانان، چه فقیر و چه غنی، زرفتی.

۱۱ و حالای دختر من، مترس! هر آنچه به من گفتی برایت خواهم کرد، زیرا که تمام شهر قوم من تو را زن نیکو میداند.

۱۲ و الان راست است که من ولی هستم لیکن ولیای نزدیکتر از من هست.

۱۳ امشب در اینجا بمان و بامدادان اگر او حق ولی را برای تو ادا نماید، خوب ادا نماید، و اگر نخواهد که برای تو حق ولی را ادا نماید، پس قسم به حیات خداوند که من آن را برای تو ادا خواهم نمود، الان تا صبح بخواب.»

پس نزد پایش تا صبح خوابیده، پیش از آنکه کسی همسایه اش را تشخیص دهد، برخاست، و بوعز گفت: «نهار کسی نفهمد که این زن به خرمن آمده است.»

۱۵ و گفت چادری که برتوست، بیا و رو بگیر.» پس آن را برگرفت و او شش کیل جو پیوده، بروی گذارد و به شهر رفت.

۱۶ و چون نزد مادر شوهر خود رسید، او وی را گفت: «ی دختر من، بر تو چه گذشت؟» پس او را از هر آنچه آن مرد با وی کرده بود، خبر داد.

۱۷ و گفت: «بن شش کیل جورابه من داد زیرا گفت، نزد مادر شوهرت تهیدست مرو.»

او وی را گفت: «ی دخترم آرام بنشین تا بدانی که این امر چگونه خواهد شد، زیرا که آن مرد تا این کار را امروز تمام نکند، آرام نخواهد گرفت.»

ازدواج روت

و بوعز به دروازه آمده، آنجا نشست و اینک آن ولی که بوعز در باره او سخن گفته بود میگذشت، و به او گفت: «ی فلان! به اینجا برگشته، بنشین.» و او برگشته، نشست.

۲ و ده نفر از مشایخ شهر را برداشته، به ایشان گفت: «یخا بنشینید.» و ایشان نشستند.

۳ و به آن ولی گفت: «عومی که از بلاد موآب برگشته است قطعه زمینی را که از برادر ما الیملک بود، میفرود شد.

۴ و من مصلحت دیدم که تو را اطلاع داده، بگویم که آن را به حضور این مجلس و مشایخ قوم من بخر، پس اگر انفکاک میکنی، بکن، و اگر انفکاک نمی کنی مرا خبر ده تا بدانم، زیرا غیر از تو کسی نیست که انفکاک کند، و من بعد از تو هستم.» و او گفت: «ن انفکاک میکنم.»

بوعز گفت: «رروزی که زمین را از دست نعومی میخری، از روت موآبیه، زن متوفی نیز باید خرید، تا نام متوفی را بر میرانش برانگیزی.»

آن ولی گفت: «می توانم برای خود انفکاک کنم مبادا میراث خود را فاسد کنم، پس تو حق انفکاک مرا بر ذمه خود بگیر زیرا نمی توانم انفکاک نمایم.»

و رسم انفکاک و مبادلت در ایام قدیم در اسرائیل به جهت اثبات هرامر این بود که شخص کفش خود را بیرون کرده، به همسایه خود میداد. و این در اسرائیل قانون شده است.

۸ پس آن ولی به بوعز گفت: «ن را برای خود بخر.» و کفش خود را بیرون کرد.

۹ و بوعز به مشایخ و به تمامی قوم گفت: «ما امروز شاهد باشید که تمامی ما الیملک و تمامی ما الیملک کلیون و محلون را از دست نعومی خریدم.

۱۰ و هم روت موآبیه زن محلون را به زنی خود خریدم تا نام متوفی را بر میرانش برانگیزانم، و نام متوفی از میان برادرانش و از دروازه محلهاش منقطع نشود، شما امروز شاهد باشید.»

و تمامی قوم که نزد دروازه بودند و مشایخ گفتند: «اهد هستیم و خداوند این زن را که به خانه تو درآمد، مثل را حیل ولیه گرداند که خانه اسرائیل را بنا کردند، و تو در افراشته کامیاب شو، و در بیت لحم نامور باش.»

۱۲ و خانه تو مثل خانه فارص باشد که تا ما را برای یهود از یبید، از اولادی که خداوند تو را از این دختر، خواهد بخشید.»

نسب نامه داود

پس بوعز روت را گرفت و او زن وی شد و به او درآمد و خداوند او را حامل داد که پسری زاید.

۱۴ و زنان به نعومی گفتند: «تبارک باد خداوند که تو را امروز بیولی نگذاشته است و نام او در اسرائیل بلند شود.»

۱۵ و او برایت تازه کننده جان و پرورنده پیری تو باشد، زیرا که عروس است که تو را دوست میدارد و برایت از هفت پسر بهتر است، او را زاید.»

و نعومی پسر را گرفته، در آغوش خود گذاشت و دایه او شد.

۱۷ و زنان همسایه اش، او را نام نهاده، گفتند برای نعومی پسری زاید شد، و نام او را عوید خواندند و او پدری پدرداود است.

این است پیدایش فارص: فارص حصرون را آورد؛
و حصرون، رام را آورد؛ و رام، عمیناداب را آورد؛
و عمیناداب نحشون را آورد؛ و نحشون سلمون را آورد؛
و سلمون بوعز را آورد؛ و بوعز عوید را آورد؛
و عوید یسی را آورد؛ و یسی داود را آورد.

کتاب اول سموئیل

تولد سموئیل

- ۱ و مردی بود از رامتایم صوفیم از کوهستان افرایم، مسمی به القانه بن یرواح بن الیهون توحون بن صوف. و او افرایمی بود.
- ۲ و او دوزن داشت. اسم یکی حنا و اسم دیگری فننه بود. و فننه اولاد داشت لیکن حنارا اولاد نبود.
- و آن مرد هر سال برای عبادت نمودن و قربانی گذرانیدن برای یهوه صبیوت از شهر خود به شیلوه میآمد، و حفنی و فینحاس دو پسر عیسی، کاهنان خداوند در آنجا بودند.
- ۴ و چون روزی میآمد که القانه قربانی میگذرانید، به زن خود فننه و همه پسران و دختران خود قسمت های داد.
- ۵ و اما به حنا قسمت مضاعف میداد زیرا که حنارا دوست میداشت، اگر چه خداوند رحم او را بسته بود.
- ۶ و هتوی وی اورانیز سخت میرنجانید به حدی که وی را خشمناک میساخت، چونکه خداوند رحم او را بسته بود.
- ۷ و همچنین سال به سال واقع میشد که چون حنابه خانه خدا میآمد، فننه همچنین او را میرنجانید و او گریه نموده، چیزی نمی خورد.
- ۸ و شوهرش، القانه، وی را میگفت: «ی حنا چرا گریانی و چرا غمی خوری و دلت چرا غمگین است؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟»
- و بعد از آن کل و شرب نمودن ایشان در شیلوه، حنار خاست و عیسی کاهن بر کرسی خود نزد ستونی در هیکل خدا نشسته بود.
- ۱۰ و او به تلخی جان نزد خداوند دعا کرد، و زار زار بگریست.
- ۱۱ و نذر کرده، گفت: «ی یهوه صبیوت اگر فی الواقع به مصیبت کنیز خود نظر کرده، مرا بیاد آوری و کنیزک خود را فراموش نکرده، اولاد ذکوری به کنیز خود عطا فرمایی، او را تمامی ایام عمرش به خداوند خواهم داد، و استره بر سرش نخواهد آمد.»
- و چون دعای خود را به حضور خداوند طول داد عیسی دهن او را ملاحظه کرد.
- ۱۳ و حنار دل خود سخن میگفت، و لبهایش فقط، متحرک بود و آوازش مسموع نمی شد، و عیسی گمان برد که مست است.
- ۱۴ پس عیسی وی را گفت: «ابه کی مست میشوی؟ شرابت را از خود دور کن.»
- و حنار جواب گفت: «ی آقایم، بلکه زن شکسته روح هستم، و شراب و مسکرات ننوشیدم، بلکه جان خود را به حضور خداوند ریخته ام.
- ۱۶ کنیز خود را از دختران بلیعال مشمار، زیرا که از کثرت غم ورنجیدگی خود تا بحال میگفتم.»
- عیسی در جواب گفت: «سه سلامتی برو و خدای اسرائیل مسالتی را که از او طلب نمودی، تو را عطا فرماید.»
- گفت: «نیزت در نظرت التفات یابد.» پس آن زن راه خود را پیش گرفت و میخورد و دیگر ترش و نبود.
- و ایشان با مداد ان بر خاسته، به حضور خداوند عبادت کردند و برگشته، به خانه خویش به رامت آمدند، و القانه زن خود حنارا را شناخت و خداوند او را به یاد آورد.
- ۲۰ و بعد از مروریام حنا حامله شده، پسری زایید و او را سموئیل نام نهاد، زیرا گفت: «و را از خداوند سوال نمودم.»

وقف سموئیل

- و شوهرش القانه با تمامی اهل خانهاش رفت تا قربانی سالیانه و نذر خود را نزد خداوند بگذرانند.
- ۲۲ و حنار رفت زیرا که به شوهر خود گفته بود تا پسر از شیر یاز داشته نشود، نمی آیم، آنگاه او را خواهم آورد و به حضور خداوند حاضر شده، آنجا دادم خواهد ماند.
- ۲۳ شوهرش القانه وی را گفت: «نچه در نظرت پسند آید، بکن، تا وقت بازداشتنش از شیر بمان، لیکن خداوند کلام خود را استوار نماید.» پس آن زن ماند و تا وقت بازداشتن پسر خود از شیر، او را شیر میداد.
- و چون او را از شیر یاز داشته بود، وی را با سه گاو و یک ایفه آرد و یک مشک شراب با خود آورد، به خانه خداوند در شیلوه رسانید و آن پسر کوچک بود.
- ۲۵ و گاوارا ذبح نمودند، و پسر را نزد عیسی آوردند.
- ۲۶ و حنا گفت: «رض میکنم ای آقایم! جانت زنده باد ای آقایم! من آن زن هستم که در اینجا نزد تو ایستاده، از خداوند مسئلت نمودم.
- ۲۷ برای این پسر مسالت نمودم و خداوند مسالت مرا که از او طلب نموده بودم، به من عطا فرموده است.
- ۲۸ و من نیز او را برای خداوند وقف نمودم، تمام ایامی که زنده باشد وقف خداوند خواهد بود.» پس در آنجا خداوند را عبادت نمودند.

دعای حنا

وحناد عالموده، گفت: «ل من در خداوند وجد مینماید. و شاخ من در نزد خداوند برافراشته شده. و دهانم برد شمنانم وسیع گردیده است. زیرا که در نجات تو شادمان هستم. مثل یهوه قدوسی نیست. زیرا غیر از تو کسی نیست. و مثل خدای ماسخرهای نیست. سخنان تکبرآمیز دیگر مگویند. و غرور از دهان شما صادر نشود. زیرا یهوه خدای علام است. و به او اعمال، سنجیده میشود. کمان جباران را شکسته است. و آنانی که میلغزیدند، کمر آنها به قوت بسته شد. سیرشدگان، خویشترن را برای نان اجیر ساختند. و کسانی که گرسنه بودند، استراحت یافتند. بلکه زن نازا هفت فرزند زاییده است. و آنکه اولاد بسیار داشت، زبون گردیده. خداوند میمیراند و زنده میکند؛ به قبر فرود می آورد و برمی خیزاند. خداوند فقیر میسازد و غنی میگرداند؛ پست میکند و بلند میسازد. فقیر را از خاک برمی افرازد. و مسکین را از مزبله برمی دارد تا ایشان را با امیران بنشانند. و ایشان را وارث کرسی جلال گرداند. زیرا که ستونهای زمین از آن خداوند است. و ربع مسکون را بر آنها استوار نموده است. پایهای مقدسین خود را محفوظ میدارد. اما شریان در ظلمت خاموش خواهند شد، زیرا که انسان به قوت خود غالب نخواهد آمد. آنانی که با خداوند محاصمه کنند، شکسته خواهند شد. او بر ایشان از آسمان صاعقه خواهد فرستاد. خداوند، اقصای زمین را دوری خواهد نمود، و به پادشاه خود قوت خواهد بخشید. و شاخ مسیح خود را بلند خواهد گردانید.»

پس القانه به خانه خود به رما رفت و آن پسر به حضور عیسی کاهن، خداوند را خدمت مینمود.

پسران عیسی

و پسران عیسی از بنی بلعالم بودند و خداوند را نشناختند.

۱۳ و عادت کاهنان با قوم این بود که چون کسی قربانی میگذرانید هنگامی که گوشت پخته میشد، خادم کاهن با چنگال سه دندانه در دست خود میآمد و آن را به تاوه یا مرجل یا دیگ یا پاتیل فرو برده، هر چه چنگال برمی آورد کاهن آن را برای خود می گرفت، و همچنین با تمامی اسرائیل که در آنجا به شیله میآمدند، رفتار مینمودند.

۱۵ و نیز قبل از سوزانیدن پیه، خادم کاهن آمده، به کسی که قربانی میگذرانید، میگفت: «وشت به جهت کباب برای کاهن بده، زیرا گوشت پخته از تو نمی گیرد بلکه خام.»

و آن مرد به وی میگفت: «یه را اول بسوزانند و بعد هر چه دلت می خواهد برای خود بگیر.» او میگفت: «ی، بلکه الان بده، والا به زور میگیرم.» پس گاه آن جوانان به حضور خداوند بسیار عظیم بود، زیرا که مردمان هدایای خداوند را مکره میداشتند.

و اما سموئیل به حضور خداوند خدمت می کرد، و او پسر کوچک بود و بر کمرش ایفود گان بسته بود.

۱۹ و مادرش برای وی جبه کوچک میساخت، و آن را سال به سال همراه خود می آورد، هنگامی که باشوهر خود برمی آمد تا قربانی سالیانه را بگذرانند.

۲۰ و عیسی القانه وزنش را برکت داده، گفت: «داوند تو را از این زن به عوض عاریتی که به خداوند دادهای، اولاد بدهد.» پس به مکان خود رفتند. و خداوند از حنا تفقد نمود و او حامله شده، سه پسر و دو دختر زایید، و آن پسر، سموئیل به حضور خداوند نمود میگرد.

و عیسی بسیار سالخورده شده بود، و هر چه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل مینمودند، میشنید، و اینکه چگونه باز نانی که نزد در خیمه اجتماع خدمت میکردند، میخواستند.

۲۳ پس به ایشان گفت: «را چنین کارها می کنید زیرا که اعمال بد شمار از تمامی این قوم میشنوم.

۲۴ چنین مکنید ای پسرانم زیرا خبری که میشنوم خوب نیست، شما باعث عصیان قوم خداوند میباشید.

۲۵ اگر شخصی بر شخصی گناه ورزد خدا او را دوری خواهد کرد اما اگر شخصی بر خداوند نگاه ورزد، کیست که برای وی شفاعت نماید؟ «اما ایشان سخن پدر خود را نشنیدند، زیرا خداوند خواست که ایشان را هلاک سازد. و آن پسر، سموئیل، نمود می یافت و هم نزد خداوند و هم نزد مردمان پسندیده میشد.

پیشگویی در مورد خاندان عیسی

و مرد خدایی نزد عیسی آمده، به وی گفت: «داوند چنین میگوید: آیا خود را بر خاندان پدرت هنگامی که ایشان در مصر در خانه فرعون بودند، ظاهر نساختم؟

و آیا اورا از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا کاهن من بوده، نزد منج من بیاید. و بخور بسوزاند و به حضور من ایفود پوشد، و آیا جمیع هدایای آتشین بنیاسرائیل را به خاندان پدرت بخشیدم؟

پس چرا قربانیا و هدایای مرا که در مسکن خود امر فرمودم، پایمال میکنید و پسران خود را زیاد از من محترم میداری، تا خویشان را از نیکوترین جمیع هدایای قوم من، اسرائیل فریه سازی.

۳۰ بنابراین یهوه، خدای اسرائیل میگوید: البته گفتم که خاندان تو و خاندان پدرت به حضور من تا به ابد سلوک خواهند نمود، لیکن الان خداوند میگوید: حاشا از من! زیرا آنانی که مرا تکریم نمایند، تکریم خواهم نمود و کسانی که مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد.

۳۱ اینک ایامی میآید که بازوی تورا و بازوی خاندان پدرت را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت نشود.

۳۲ و تنگی مسکن مرا خواهی دید، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد، و مردی پیر در خانه تو آید نخواهد بود.

۳۳ و شخصی را از کسان تو که از منج خود قطع نمی نمایم برای کاهیدن چشم تو ورنجاندن دلت خواهد بود، و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد.

۳۴ و این برای تو علامت باشد که بر دوسرت حفنی و فینحاس واقع میشود که هر دوی ایشان در یک روز خواهند مرد.

۳۵ و کاهن امینی به جهت خود بر پا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود، و برای او خانه مستحکم بنا خواهم کرد، و به حضور مسیح من پیوسته سلوک خواهد نمود.

۳۶ و واقع خواهد شد که هر که در خانه تو باقی ماند، آمده، نزد او به جهت پارهای نقره و قرص نانی تعظیم خواهد نمود و خواهد گفت: تمنا اینکه مرا به یکی از وظایف کهنانت بگذار تا لقمهای نان بخورم.»

دعوت سموئیل

و آن پسر، سموئیل، به حضور عیسی، خداوند را خدمت مینمود، و در آن روزها کلام خداوند نادر بود و رو یا مکشوف نمی شد.

۲ و در آن زمان واقع شد که چون عیسی در جایش خوابیده بود و چشمانش آغاز تار شدن نموده، نمی توانست دید، و چراغ خدا هنوز خاموش نشده، و سموئیل در هیکل خداوند، جایی که تابوت خدا بود، میخوابید، خداوند سموئیل را خواند و او گفت: «بیک.»

پس نزد عیسی شتافته، گفت: «بیک حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «خواندم، برگشته، بخواب.» و او برگشته، خوابید.

و خداوند بار دیگر خواند: «سموئیل!» و سموئیل برخاسته، نزد عیسی آمده، گفت: «بیک حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «بیک حاضرم زیرا مرا خواندم، برگشته، بخواب.»

و سموئیل، خداوند را هنوز نمی شناخت و کلام خداوند تا حال بر او منکشف نشده بود.

۸ و خداوند باز سموئیل را بار سوم خواند و او برخاسته، نزد عیسی آمده، گفت: «بیک حاضرم زیرا مرا خواندی.» آنگاه عیسی فهمید که یهوه، پسر را خوانده است.

۹ و عیسی به سموئیل گفت: «رو بخواب و اگر تو را بخواند، بگوای خداوند بفر ما زیرا که بنده تو میشنود.» پس سموئیل رفته، در جای خود خوابید.

و خداوند آمده، بایستاد و مثل دفعه های پیش خواند: «سموئیل! ای سموئیل!» سموئیل گفت: «فر ما زیرا که بنده تو میشنود.»

و خداوند به سموئیل گفت: «بیک من کاری در اسرائیل میکنم که گوشهای هر که بشنود، صدا خواهد داد.

۱۲ در آن روز هر چه در باره خانه عیسی گفتم بر او اجرا خواهم داشت، و شروع نموده، به انجام خواهم رسانید.

۱۳ زیرا به او خبر دادم که من برخانه او تا به ابد داور می خواهم نمود به سبب گاهی که میداند، چونکه پسرانش بر خود لعنت آوردند و او ایشان را منع نمود.

۱۴ بنابراین برای خاندان عیسی قسم خوردم که گاه خاندان عیسی به قربانی و هدیه، تا به ابد کفاره نخواهد شد.»

و سموئیل تا صبح خوابید و درهای خانه خداوند باز کرد، و سموئیل ترسید که عیسی را از روی اطلاع دهد.

۱۶ اما عیسی سموئیل را خوانده، گفت: «بیک» ی پسر سموئیل! او گفت: «بیک»

گفت: «سخنی است که به تو گفته است! آن را از من مخفی مدار. خدا باتو چنین بلکه زیاد از این عمل نماید، اگر از هر آنچه به تو گفته است چیزی از من مخفی داری.»

پس سموئیل همه چیز را برای او بیان کرد و چیزی از آن مخفی نداشت. و او گفت: «داوند است آنچه در نظر او پسند آید بکند.»

و سموئیل بزرگ میشد و خداوند با وی میبود و نمی گذاشت که یکی از سخنانش بر زمین بیفتد.
 ۲۰ و تمامی اسرائیل از دان تا بر شمع دانستند که سموئیل برقرار شده است تا نبی خداوند باشد.
 ۲۱ و خداوند بار دیگر در شیلوه ظاهر شد، زیرا که خداوند در شیلوه خود را بر سموئیل به کلام خداوند ظاهر ساخت.

جنگ با فلسطینیان

و کلام سموئیل به تمامی اسرائیل رسید. و اسرائیل به مقابله فلسطینیان در جنگ بیرون آمده، نزد ابن عزرا در دوزند، و فلسطینیان در افیق فرود آمدند.
 ۲ و فلسطینیان در مقابل اسرائیل صف آرایی کردند، و چون جنگ در پیوستند، اسرائیل از حضور فلسطینیان شکست خوردند، و در معرکه به قدر چهار هزار نفر را در میدان کشتند.
 ۳ و چون قوم به لشکر گاه رسیدند، مشایخ اسرائیل گفتند: «را امر و ز خداوند ما را از حضور فلسطینیان شکست داد؟ پس تابوت عهد خداوند را از شیلوه نزد خود بیاوریم تا در میان ما آمده، ما را از دست دشمنان مانجات دهد.»
 و قوم به شیلوه فرستاده، تابوت عهد یهوه صبا یوت را که در میان کروبیان ساکن است از آنجا آوردند، و دو پسر عیسی حفنی و فینحاس در آنجا با تابوت عهد خدا بودند.
 و چون تابوت عهد خداوند به لشکر گاه داخل شد، جمیع اسرائیل صدای بلند زدند به حدی که زمین متزلزل شد.
 ۶ و چون فلسطینیان آواز صدارا شنیدند، گفتند: «این آواز صدای بلند در دوی عبرانیان چیست؟» پس فهمیدند که تابوت خداوند به اردو آمده است.
 ۷ و فلسطینیان ترسیدند زیرا گفتند: «دابه اردو آمده است» و گفتند: «ای بر ما، زیرا قبل از این چنین چیزی واقع نشده است!»
 و ای بر ما، کیست که ما را از دست این خدایان زور آورده ای دهد، همین خدایانند که مصریان را در بیابان به همه بلا یا مبتلا ساختند.
 ۹ ای فلسطینیان خویشتن را تقویت داده، مردان باشید مبادا عبرانیان را بندگی کنید، چنانکه ایشان شمارا بندگی نمودند، پس مردان شوید و جنگ کنید.»
 پس فلسطینیان جنگ کردند و اسرائیل شکست خورده، هریک به خیمه خود فرار کردند و کشتار بسیار عظیمی شد، و از اسرائیل سی هزار پیاده کشته شدند.
 ۱۱ و تابوت خدا گرفته شد، و دو پسر عیسی حفنی و فینحاس کشته شدند.

مرگ عیسی

و مردی بنیامینی از لشکر دیده، در همان روز با جامه دریده و خاک بر سر ریخته، به شیلوه آمد.
 ۱۳ و چون وارد شد اینک عیسی به کنار راه بر کرسی خود مراقب نشسته، زیرا که دلش درباره تابوت خدا مضطرب میبود. و چون آن مرد به شهر داخل شده، خبر داد، تمامی شهر نعره زدند.
 ۱۴ و چون عیسی آواز نعره را شنید، گفت: «این آواز هنگامه چیست؟» پس آن مرد شتافته، عیسی را خبر داد.
 ۱۵ و عیسی نود و هشت ساله بود و چشمانش تار شده، نمی توانست دید.
 پس آن مرد به عیسی گفت: «نم که از لشکر آمده، و من امر و زار لشکر فرار کرده ام.» گفت: «ی پسرم کار چگونه گذشت؟»
 و آن خبر آورنده در جواب گفت: «اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و شکست عظیمی هم در قوم واقع شد، و نیز دو پسر حفنی و فینحاس مردند و تابوت عهد خدا گرفته شد.»
 و چون از تابوت خدا خبر داد، عیسی از کرسی خود به پهلو دروازه به پشت افتاده، گردنش بشکست و بمرد، زیرا که مردی پیرو سنگین بود و چهل سال بر اسرائیل داوری کرده بود.
 ۱۹ و عروس او، زن فینحاس که حامله و نزدیک به زاییدن بود، چون خبر گرفتن تابوت خدا و مرگ پدر شوهرش و شوهرش را شنید، خم شده، زایید زیرا که درد زه او را بگرفت.
 ۲۰ و در وقت مردنش زانی که نزد وی ایستاده بودند، گفتند: «ترس زیرا که پسر زایدی، اما او جواب نداد و اعتنا نمود.»
 ۲۱ و پسر را ایخا بود نام نهاده، گفت: «لال از اسرائیل زایل شد» چونکه تابوت خدا گرفته شده بود و به سبب پدر شوهرش و شوهرش.
 ۲۲ پس گفت: «لال از اسرائیل زایل شد زیرا که تابوت خدا گرفته شده است.»

تابوت خدا نزد فلسطینیان

و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را از ابن عزرا به اشد و آوردند.

- ۲ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را به خانه داجون در آورده، نزدیک داجون گذاشتند.
- ۳ و بامدادان چون اشد و دیان برخاستند، اینک داجون به حضور تابوت خدا و ندرو به زمین افتاده بود. و داجون را برداشته، باز در جایش برپا داشتند.
- ۴ و در فردای آن روز چون صبح برخاستند، اینک داجون به حضور تابوت خدا و ندرو به زمین افتاده، و سر داجون و دودستش بر آستانه قطع شده، و تن داجون فقط از او باقیمانده بود.
- ۵ از این جهت کاهنان داجون و هر که داخل خانه داجون می‌شود تا امروز بر آستانه داجون در اشد و پانمی گذرد.
- و دست خدا و ندر اهل اشد و سنگین شده، ایشان را تباہ ساخت و ایشان را هم اشد و دو هم نواحی آن را به خراجها مبتلا ساخت.
- ۷ و چون مردان اشد و دیدند که چنین است گفتند تابوت خدای اسرائیل با ما نخواهد ماند، زیرا که دست او بر ما و بر خدای ما، داجون سنگین است.
- ۸ پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را نزد خود جمع کرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل چه کنیم؟» گفتند: «ابوت خدای اسرائیل به جت منتقل شود.» پس تابوت خدای اسرائیل را به آنجا بردند.
- ۹ و واقع شد بعد از نقل کردن آن که دست خدا و ندر آن شهر به اضطراب بسیار عظیمی دراز شده، مردمان شهر را از خرد و بزرگ مبتلا ساخته، خراجها برایشان منتفخ شد.
- ۱۰ پس تابوت خدا را به عقرون بردند و به مجرد ورود تابوت خدا به عقرون، اهل عقرون فریاد کرده، گفتند: «ابوت خدای اسرائیل را نزد ما آوردند تا ما را و قوم ما را بکشند.»
- پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را جمع کرده، گفتند: «ابوت خدای اسرائیل را روانه کنید تا بجای خود برگردد و ما را و قوم ما را نکشد زیرا که در تمام شهر هنگامه مهلک بود، و دست خدا در آنجا بسیار سنگین شده بود.
- ۱۲ و آنانی که نمردند به خراجها مبتلا شدند، و فریاد شهر تا به آسمان بالا رفت.

باز گشت تابوت خدا

- و تابوت خدا و ندر در ولایت فلسطینیان هفت ماه ماند.
- ۲ و فلسطینیان، کاهنان و فالگیران خود را خوانده، گفتند: «تابوت خدا و ند چه کنیم؟ ما را اعلام نماید که آن را بجایش با چه چیز بفرستیم.»
- گفتند: «گر تابوت خدای اسرائیل را بفرستید آن را خالی مفرستید، بلکه قربانی جرم البته برای او بفرستید، آنگاه شفا خواهید یافت، و بر شما معلوم خواهد شد که از چه سبب دست او از شما برداشته نشده است.»
- ایشان گفتند: «ه قربانی جرم برای او بفرستیم؟»
- پس تمائیل خراجهای خود و تمائیل موشهای خود را که زمین را خراب میکنند بسازید، و خدای اسرائیل را جلال دهید که شاید دست خود را از شما و از خدایان شما و از زمین شما بردارد.
- ۶ و چرا دل خود را سخت سازید، چنانکه مصریان و فرعون دل خود را سخت ساختند؟ آیا بعد از آنکه در میان ایشان کارهای عجیب کرده بود ایشان را رها نکردند که رفتند؟
- پس الان ارا به تازه بسازید و دو گاو شیرده را که یوغ بر گردن ایشان نهاده نشده باشد بگیریید، و دو گاو را به ارا به ببندید و گوساله‌های آنها را از عقب آنها به خانه برگردانید.
- ۸ و تابوت خدا و ندر گرفته، آن را بر ارا به بنهید و اسباب طلا را که به جهت قربانی جرم برای او می‌فرستید در صندوقهای به پهلوی آن بگذارید، و آن را رها کنید تا برود.
- ۹ و نظر کنید اگر راه سرحد خود به سوی بیت شمس برود، بدانید اوست که این بالای عظیم را بر ما وارد گردانیده است، و اگر نه، پس خواهید دانست که دست او ما را لمس نکرده است، بلکه آنچه بر ما واقع شده است، اتفاقی است.»
- پس آن مردمان چنین کردند و دو گاو شیرده را گرفته، آنها را به ارا به بستند، و گوساله‌های آنها را در خانه نگاه داشتند.
- ۱۱ و تابوت خدا و ندر و صندوقهای طلا و تمائیل خراجهای خود را بر ارا به گذاشتند.
- ۱۲ و گاو را راه خود را راست گرفته، به راه بیت شمس روانه شدند و به شاهراه رفته، بانگ می‌زدند و به سوی چپ یا راست میل نمی نمودند، و سروران فلسطینیان در عقب آنها تا حد بیت شمس رفتند.
- و اهل بیت شمس در دره گندم را در می کردند، و چشمان خود را بلند کرده، تابوت را دیدند و از دیدنش خوشحال شدند.

۱۴ و ارا به مزرعه یهوشع بیت شمسی درآمده، در آنجا بایستاد و سنگ بزرگی در آنجا بود. پس چوب ارا به را شکسته، گاو را برای قربانی سوختنی به جهت خداوند گذرانیدند.

۱۵ و لویان تابوت خداوند و صند و قچهای را که با آن بود و اسباب طلا داشت، پایین آورده، آنها را بر آن سنگ بزرگ نهادند و مردان بیت شمسی در همان روز برای خداوند قربانی های سوختنی گذرانیدند و ذبایح ذبح نمودند.

۱۶ و چون آن پنج سرور فلسطینیان این را دیدند، در همان روز به عقرون برگشتند. و این است خراجهای طلائی که فلسطینیان به جهت قربانی جرم نزد خداوند فرستادند: برای اشدودیک، و برای غزه یک، و برای اشقلون یک، و برای جت یک، و برای عقرون یک.

۱۸ و موشهای طلا بر حسب شماره جمیع شهرهای فلسطینیان که از املاک آن پنج سرور بود، چه از شهرهای حصار دار و چه از دهات بیرون تا آن سنگ بزرگی که تابوت خداوند را بر آن گذاشتند که تا امروز در مزرعه یهوشع بیت شمسی باقی است.

و مردمان بیت شمسی رازد، زیرا که به تابوت خداوند نگریستند، پس پنجاه هزار و هفتاد نفر از قوم رازد و قوم ماتم گرفتند، چونکه خداوند خلق را به بلای عظیم مبتلا ساخته بود.

۲۰ و مردمان بیت شمسی گفتند: «بست که به حضور این خدای قدوس یعنی یهوه میتواند بایستد و از ما نزد که خواهد رفت؟» پس رسولان نزد ساکنان قریه یعاریم فرستاده، گفتند: «لسطینیان تابوت خداوند را پس فرستاده اند، بیاید و آن را نزد خود ببرد.»

و مردمان قریه یعاریم آمده، تابوت

خداوند را آوردند، و آن را به خانه ایناداب در جبعه داخل کرده، پسرش العازار را تقدیس نمودند تا تابوت خداوند را نگاهبانی کند.

داوری سموئیل

و از روزی که تابوت در قریه یعاریم ساکن شد، وقت طول کشید تا بیست سال گذشت، و بعد از آن خاندان اسرائیل برای پیروی خداوند جمع شدند. و سموئیل تمامی خاندان اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «گره تمامی دل به سوی خداوند بازگشت نماید، و خدایان غیر و عشتاروت را از میان خود دور کنید، و دلهای خود را برای خداوند حاضر ساخته، و اورتها عبادت نماید، پس او، شمار از دست فلسطینیان خواهد رهانید.»

آنگاه بنیاسرائیل بعلم و عشتاروت را دور کرده، خداوند را تنها عبادت نمودند.

و سموئیل گفت: «ما می اسرائیل را در مصفحه جمع کنید تا درباره شما نزد خداوند دعائیم.»

و در مصفحه جمع شدند و آب کشیده، آن را به حضور خداوند ریختند، و آن روز را روزه داشته، در آنجا گفتند که بر خداوند گناه کرده ایم، و سموئیل بنیاسرائیل را در مصفحه داوری نمود.

و چون فلسطینیان شنیدند که بنیاسرائیل در مصفحه جمع شده اند، سروران فلسطینیان بر اسرائیل برآمدند، و بنیاسرائیل چون این را شنیدند، از فلسطینیان ترسیدند.

۸ و بنیاسرائیل به سموئیل گفتند: «تضرع نمودن برای ما نزد یهوه خدای ما ساکت مباش تا ما را از دست فلسطینیان برهاند.»

و سموئیل بره شیر خواره گرفته، آن را به جهت قربانی سوختنی تمام برای خداوند گذرانید، و سموئیل درباره اسرائیل نزد خداوند تضرع نموده، خداوند او را اجابت نمود.

۱۰ و چون سموئیل قربانی سوختنی را می گذرانید، فلسطینیان برای مقاتله اسرائیل نزدیک آمدند، و در آن روز خداوند به صدای عظیم بر فلسطینیان رعد کرده، ایشان را منهنم ساخت، و از حضور اسرائیل شکست یافتند.

۱۱ و مردمان اسرائیل از مصفحه بیرون آمدند و فلسطینیان را تعاقب نموده، ایشان را تا از یربیت کار شکست دادند.

و سموئیل سنگی گرفته، آن را میان مصفحه و سن برپا داشت و آن را ابن عزرنامیده، گفت: «ابحال خداوند ما را اعانت نموده است.»

پس فلسطینیان مغلوب شدند، و دیگری حدود اسرائیل داخل نشدند، و دست خداوند در تمامی روزهای سموئیل بر فلسطینیان سخت بود.

۱۴ و شهرهایی که فلسطینیان از اسرائیل گرفته بودند، از عقرون تا جت، به اسرائیل پس دادند، و اسرائیل حدود آنها را از دست فلسطینیان رهانیدند، و در میان اسرائیل و اموریان صلح شد.

و سموئیل در تمام روزهای عمر خود بر اسرائیل داوری مینمود.

۱۶ و هر سال رفته، به بیت ثیل و جلجال و مصفحه گردش میکردند، و در تمامی اینجاها بر اسرائیل داوری مینمود.

۱۷ و به رماه بر میگشت زیرا خانهاش در آنجا بود و در آنجا بر اسرائیل داوری مینمود، و مذبحی در آنجا برای خداوند بنا کرد.

در طلب پادشاه

- و واقع شد که چون سموئیل پیر شد، پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت.
- ۲ و نام پسر نخست زاده اش یوئیل بود و نام دومینش ابیاه، و در بئر شبع داور بودند.
- ۳ اما پسرانش به راه اور فتار نمی نمودند بلکه در پی سود رفته، رشوه می گرفتند و داور را منحرف می ساختند. پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده، نزد سموئیل به راه آمدند.
- ۴ و او را گفتند: «ینک تو پیر شده ای و پسرانت به راه تور فتار نمی نمایند، پس الان برای ما پادشاهی نصب نمائید مثل سایر امتهای ماحکومت نمائید.»
- و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد، چونکه گفتند: «ار پادشاهی بده تا بر ماحکومت نمائید.» و سموئیل نزد خداوند دعا کرد.
- ۷ و خداوند به سموئیل گفت: «و از قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی ننمایم.
- ۸ بر حسب همه اعمالی که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم، بجای آوردند و مرا ترک نموده، خدایان غیر را عبادت نمودند پس با تو نیز همچنین رفتار مینمایند.
- ۹ پس الان آواز ایشان را بشنو لکن بر ایشان به تاکید شهادت بده، و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، مطلع ساز.»
- و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند، بیان کرد.
- ۱۱ و گفت: «سم پادشاهی که بر شما حکم خواهد نمود این است که پسران شما را گرفته، ایشان را بر اربابها و سواران خود خواهد گاشت و پیش اربابها ایشان خواهند دید.
- ۱۲ و ایشان را سرداران هزاره و سرداران پنجاهه برای خود خواهد ساخت، و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب اربابها تعیین خواهد نمود.
- ۱۳ و دختران شما را برای عطر کشی و طباشیری و خبازی خواهد گرفت.
- ۱۴ و بهترین مزرعه ها و تاکستانها و باغات زیتون شما را گرفته، به خادمان خود خواهد داد.
- ۱۵ و عشر زراعات و تاکستانهای شما را گرفته، به خواججهسرایان و خادمان خود خواهد داد.
- ۱۶ و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شما را و الاغهای شما را گرفته، برای کار خود خواهد گاشت.
- ۱۷ و عشر گله های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود.
- ۱۸ و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خویشتن برگزیده های فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شمارا اجابت نخواهد نمود.»
- اما قوم از شنیدن قول سموئیل ابانمودند و گفتند: «ی بلکه میباید بر ما پادشاهی باشد.
- ۲۰ تا ما نیز مثل سایر امتهای ما باشیم و پادشاه ما بر ما داور کند، و پیش روی ما بیرون رفته، در جنگهای ما برای ما بجنگد.»
- و سموئیل تمامی سخنان قوم را شنیده، آنها را به سمع خداوند رسانید. و خداوند به سموئیل گفت: «و از ایشان را بشنو و پادشاهی بر ایشان نصب نما.»
- پس سموئیل به مردمان اسرائیل گفت: «ما هر کس به شهر خود بروید.»

مسح شاول

- و مردی بود از بنیامین که اسمش قیس بن ابیئیل بن ضرور بن بکورت بن افیح بود، و او پسر مرد بنیامینی و مردی زور آور مقتدر بود.
- ۲ و او را پسری شاول نام، جوانی خوش اندام بود که در میان بنی اسرائیل کسی از او خوش اندام تر نبود که از کتفش تا به بالا از تمامی قوم بلند تر بود. و الاغهای قیس پدر شاول گمشد. پس قیس به پسر خود شاول گفت: «لان یکی از جوانان خود را با خود گرفته، بر خیز و رفته، الاغها را جستجو نما.»
- پس از کوهستان افرایم گذشته، و از زمین شلیشه عبور نموده، آنها را نیافتند. و از زمین شعلیم گذشتند و نبود و از زمین بنیامین گذشته، آنها را نیافتند. و چون به زمین صوف رسیدند، شاول به خادمی که همراهش بود، گفت: «یا بر گردیم مباد پدرم از فکر الاغها گذشته، به فکر ما افتد.»
- او در جواب وی گفت: «ینک مرد خدایی در این شهر است و او مردی مکرر است و هر چه میگوید البته واقع میشود. الان آنجا برویم، شاید از راهی که باید برویم ما را اطلاع بدهد.»
- شاول به خادمش گفت: «ینک اگر برویم چه چیز برای آن مرد ببریم، زیرا انان از ظروف ما تمام شده، و هدیه های نیست که به آن مرد خدا بدهیم. پس چه چیز داریم.»

وآن خادم باز در جواب شاول گفت که «ینک در دستم ربع مثقال نقره است. آن را به مرد خدا میدهم تا راه ما را به ما نشان دهد.»
در زمان سابق چون کسی در اسرائیل برای درخواست کردن از خدا میرفت، چنین میگفت: «یا پید تا نزد رائی برویم.» زیرا نبی امر و زرا سابق رائی میگفتند.

۱۰ و شاول به خادم خود گفت: «خن تو نیکوست. بیار برویم.» پس به شهری که مرد خدا در آن بود، رفتند.

و چون ایشان به فراز شهر بالا میرفتند، دختران چند یافتند که برای آب کشیدن بیرون میآمدند و به ایشان گفتند: «یارائی در اینجا است؟»
در جواب ایشان گفتند: «لی اینک پیش روی شماست. حال بشتاید زیرا امر و زبه شهر آمده است چونکه امر و زقوم را در مکان بلند قربانی هست. ۱۳ به مجرد ورود شما به شهر، قبل از آنکه به مکان بلند برای خوردن بیایید، به او خواهید برخورد زیرا که تا او نیاید قوم غذا نخواهند خورد، چونکه او میباید

اول قربانی را برکت دهد و بعد از آن دعوت شدگان بخورند. پس اینک بروید زیرا که الان او را خواهید یافت.»

پس به شهر رفتند و چون داخل شهر میشدند، اینک سموئیل به مقابل ایشان بیرون آمد تا به مکان بلند برود.

ویک روز قبل از آمدن شاول خداوند بر سموئیل کشف نموده، گفت:

«ر د امثل این وقت شخصی را از زمین بنیامین نزد تو میفرستم، او را مسح نمائ تا بر قوم من اسرائیل رئیس باشد، و قوم مرا از دست فلسطینیان رهایی دهد. زیرا که بر قوم خود نظر کردم چونکه تضرع ایشان نزد من رسید.»

و چون سموئیل شاول را دید، خداوند او را گفت: «ینک این است شخصی که در بارهاش به تو گفتم که بر قوم من حکومت خواهد نمود.»

و شاول در میان دروازه به سموئیل نزدیک آمده، گفت: «رابگو که خانه رائی کجاست؟»

سموئیل در جواب شاول گفت: «ن رائی هستم. پیش من به مکان بلند برو زیرا که شما امر و زبا من خواهید خورد، و با ما دادن تو را رها کرده، هر چه در دل خود داری برای تو بیان خواهم کرد.»

۲۰ و اما الا غهایت که سه روز قبل از این گم شده است، در باره آنها فکر مکن زیرا پیدا شده است، و آرزوی تمامی اسرائیل بر کیست؟ آیا بر تو و بر تمامی خاندان پدر تو نیست؟»

شاول در جواب گفت: «یا من بنیامینی و از کوچک ترین اسباط بنی اسرائیل نیستم؟ و آیا قبیله من از جمیع قبایل سبط بنیامین کوچکتر نیست؟ پس چرا مثل این سخنان به من میگوئی؟»

و سموئیل شاول و خادمش را گرفته، ایشان را به مهمانخانه آورد و بر صدرد دعوت شدگان که قریب به سی نفر بودند، جاداد.

۲۳ و سموئیل به طبخ گفت: «سمتی را که به تو دادم و در بارهاش به تو گفتم که پیش خود نگاهدار، بیاور.»

پس طبخ را ن رابا هر چه بر آن بود، گرفته، پیش شاول گذاشت و سموئیل گفت: «ینک آنچه نگاه داشته شده است، پیش خود بگذار و بخور زیرا که تا زمان معین برای تو نگاه داشته شده است، از وقتی که گفتم از قوم وعده بخوام.»

و چون ایشان از مکان بلند به شهر آمدند، او با شاول بر پشت بام گفتگو کرد.

۲۶ و صبح زود برخاستند و نزد طلوع فجر سموئیل شاول را بر پشت بام خوانده، گفت: «رخیز تا تو را روانه نمایم.» پس شاول برخاست و هر دو ی ایشان، او و سموئیل بیرون رفتند.

و چون ایشان به کار شهر رسیدند، سموئیل به شاول گفت: «ادم رابگو که پیش ما برود.» (او پیش رفت (و اما تو الان بایست تا کلام خدا را به تو بشنوائم.)

پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، بر سر وی ریخت و او را بوسیده، گفت: «یا این نیست که خداوند تو را مسح کرد تا بر میراث او حاکم شوی؟»

امر و ز بعد از رفتن از نزد من دو مرد، نزد قبر را حیل به سر حد بنیامین در صلح خواهی یافت، و تو را خواهند گفت: الا غهایی که برای جستن آنها رفته بودی، پیدا شده است و اینک پدرت فکر الا غها را ترک کرده، به فکر شما افتاده است، و میگوید به جهت پسر من چکنم.

۳ چون از آنجا پیش رفتی و نزد بلوط تابور رسیدی در آنجا سه مرد خواهی یافت که به حضور خدا به بیت ئیل میروند که یکی از آنها سه بزغاله دارد، و دیگری سه قرص نان، و سومی یک مشگ شراب.

۴ و سلامتی تو را خواهند پرسید و دوانان به تو خواهند داد که از دست ایشان خواهی گرفت.

۵ بعد از آن به جبعه خدا که در آنجا قراول فلسطینیان است خواهی آمد، و چون در آنجا نزدیک شهر برسی گروهی از انبیا که از مکان بلند به زیر میآیند و در پیش ایشان چنگ و دف و نای و بربط بوده، نبوت میکنند، به تو خواهند برخورد.

- ۶ و روح خداوند بر تو مستولی شده، با ایشان نبوت خواهی نمود، و به مرد دیگر متبدل خواهی شد.
- ۷ و هنگامی که این علامات به تو رو نماید، هر چه دستت یابد بکن زیر خدا بتوست.
- ۸ و پیش من به جلجل برو و اینک من برای گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبح نمودن ذبایح سلامتی نزد تو می آیم، و هفت روز منتظر باش تا نزد تو بیایم و تو را اعلام نمایم که چه باید کرد.»
- و چون رو گردانید تا نزد سموئیل بروی، خدا او را قلب دیگر داد. و در آن روز جمیع این علامات واقع شد.
- ۱۰ و چون آنجا به جعبه رسیدند، اینک گروهی از انبیا به وی برخوردند، و روح خدا بر او مستولی شده، در میان ایشان نبوت میکرد.
- ۱۱ و چون همه کسانی که او را پیشتر می شناختند، دیدند که اینک با انبیا نبوت میکند، مردم به یکدیگر گفتند: «این چیست که با پسر قیس واقع شده است، آیا شاول نیز از جمله انبیا است؟»
- و یکی از حاضرین در جواب گفت: «ما پدر ایشان کیست؟ از این جهت مثل شد که آیا شاول نیز از جمله انبیا است.»
- ۱۳ و چون از نبوت کردن فارغ شده به مکان بلند آمد.
- و عموی شاول به او و به خادمش گفت: «جارفته بودید؟» او در جواب گفت: «رای جستن الاغها و چون دیدیم که نیستند، نزد سموئیل رفتیم.»
- عموی شاول گفت: «رابگو که سموئیل به شما چه گفت؟»
- شاول به عموی خود گفت: «او واضح خبر داد که الاغها پیدا شده است.» لیکن در باره امر سلطنت که سموئیل به او گفته بود، او را مخبر نساخت. و سموئیل قوم را در مصفیه به حضور خداوند خواند
- و به بنی اسرائیل گفت: «هوه، خدای اسرائیل، چنین میگوید: من اسرائیل را از مصر بر آوردم، و شما از دست مصریان و از دست جمیع ممالکی که بر شما ظلم نمودند، رهایی دادم.
- ۱۹ و شما امر و زخای خود را که شمار از تمامی بدیها و مصیبت های شمار هانید، اهانت کرده، او را گفتید: پادشاهی بر ما نصب نما، پس الان با اسباط و هزاره های خود به حضور خداوند حاضر شوید.»
- و چون سموئیل جمیع اسباط اسرائیل را حاضر کرد، سبط بنیامین گرفته شد.
- ۲۱ و سبط بنیامین را با قبایل ایشان نزدیک آورد، و قبیله مطری گرفته شد. و شاول پسر قیس گرفته شد، و چون او را طلبیدند، نیافتند.
- ۲۲ پس بار دیگر از خداوند سوال کردند که آیا آن مرد به اینجا دیگر خواهد آمد؟ خداوند در جواب گفت: «ینک او خود را در میان اسبابا پنهان کرده است.»
- و دوباره، او را از آنجا آوردند، و چون در میان قوم باستاد، از تمامی قوم از کتف به بالا بلند تر بود.
- ۲۴ و سموئیل به تمامی قوم گفت: «یا شخصی را که خداوند برگزیده است ملاحظه نمودید که در تمامی قوم مثل او کسی نیست؟» و تمامی قوم صدازده، گفتند: «ادشاه زنده بماند!»
- پس سموئیل رسوم سلطنت را به قوم بیان کرده، در کتاب نوشت، و آن را به حضور خداوند گذاشت. و سموئیل هر کس از تمامی قوم را به خانهاش روانه نمود.
- ۲۶ و شاول نیز به خانه خود به جعبه رفت و فوجی از کسانی که خدا دل ایشان را برانگیخت همراه وی رفتند.
- ۲۷ اما بعضی پسران بلیعال گفتند: «این شخص چگونه ما را بر هاند؟» او را حقیر شمرده، هدیه برایش نیاوردند. اما او هیچ نگفت.

رهایی اهل یایش و استقرار سلطنت

- و ناحاش عمونی بر آمده، در برابر یایش جلعه دارد و زد، و جمیع اهل یایش به ناحاش گفتند: «اما عهد ببند و تو را بندگی خواهیم نمود.»
- ناحاش عمونی به ایشان گفت: «ه این شرط باشما عهد خواهیم بست که چشمان راست جمیع شما کنده شود، و این را بر تمامی اسرائیل عار خواهیم ساخت.»
- و مشایخ یایش به وی گفتند: «راهفت روز مهلت بده تا رسولان به تمامی حدود اسرائیل بفرستیم، و اگر برای ما رهاننده های نباشد نزد تو بیرون خواهیم آمد.»
- پس رسولان به جعبه شاول آمده، این سخنان را به گوش قوم رسانیدند، و تمامی قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند.
- و اینک شاول در عقب گاوان از صحرا می آمد، و شاول گفت: «و مرا چه شده است که میگریند؟» پس سخنان مردان یایش را به او باز گفتند.
- ۶ و چون شاول این سخنان را شنید روح خدا بروی مستولی گشته، خشمش به شدت افروخته شد.

۷ پس یک جفت گاورا گرفته، آنها را پاره پاره نمود و به دست قاصدان به تمامی حدود اسرائیل فرستاده، گفت: «رکه در عقب شاول و سموئیل بیرون نیاید، به گاو او چنین کرده شود.» آنگاه ترس خداوند بر قوم افتاد که مثل مرد واحد بیرون آمدند.

۸ و ایشان را در باق شمر دو و بنیاسرائیل سیصد هزار نفر و مردان یهوداسی هزار بودند.

۹ پس به رسولانی که آمده بودند گفتند: «مردمان یابیش جلعاد چنین گویند: فردا وقتی که آفتاب گرم شود برای شما خلاصی خواهد شد.» و رسولان آمده، به اهل یابیش خبر دادند، پس ایشان شاد شدند.

۱۰ و مردان یابیش گفتند: «در نزد شما بیرون خواهیم آمد تا هر چه در نظرتان پسند آید به ما بکنید.»

و در فردای آن روز شاول قوم را به سه فرقه تقسیم نمود و ایشان در پاس صبح به میان لشکر گاه آمده، عمونیان را تا گرم شدن آفتاب میزدند، و باقی ماندگان پراکنده شدند به حدی که دو نفر از ایشان در یک جا نماندند.

و قوم به سموئیل گفتند: «یست که گفته است! آیا شاول بر ما سلطنت نماید؟ آن کسان را بیاورید تا ایشان را بکشیم.»

اما شاول گفت: «سیام روز کشته نخواهد شد زیرا که خداوند امر روز در اسرائیل نجات به عمل آورده است.»

و سموئیل به قوم گفت: «یابید تا به جلجال برویم و سلطنت را در آنجا از سر نو برقرار کنیم.»

پس تمامی قوم به جلجال رفتند، و آنجا در جلجال، شاول را به حضور خداوند پادشاه ساختند، و در آنجا ذبایح سلامتی به حضور خداوند ذبح نموده، شاول و تمامی مردمان اسرائیل در آنجا شادی عظیم نمودند.

سخنان آخر سموئیل

و سموئیل به تمامی بنیاسرائیل گفت: «ینک قول شمارا در هر آنچه به من گفتید، شنیدم و پادشاهی بر شما نصب نمودم.

۲ و حال اینک پادشاه پیش روی شماره میرو و من پیروم و موسفید شده ام، و اینک پسران من با شما می باشند، و من از جوانیم تا امروز پیش روی شما سلوک نمودهام.

۳ اینک من حاضرم، پس به حضور خداوند و مسیح او بر من شهادت دهید که گاو که را گرفتم؟ و الاغ که را گرفتم و بر که ظلم نموده، که راستم کردم و از دست که رشوه گرفتم تا چشمان خود را به آن کور سازم و آن را به شمار دمایم.»

گفتند: «رما ظلم نکردهای و بر ما ستم نمودهای و چیزی از دست کسی نگرفتهای.»

به ایشان گفت: «داوند بر شما شهادت و مسیح او امر و شهادت است که چیزی در دست من نیافتهاید.» گفتند: «و شاهد است.»

و سموئیل به قوم گفت: «داوند است که موسی و هارون را مقیم ساخت و پدران شمارا از زمین مصر بر آورد.

۷ پس الان حاضر شوید تا به حضور خداوند با شما درباره همه اعمال عادل خداوند که با شما و پدران شما عمل نمود، و حاجه نمایم.

۸ چون یعقوب به مصر آمد و پدران شما نزد خداوند استغاثه نمودند، خداوند موسی و هارون را فرستاد که پدران شمارا از مصر بیرون آورده، ایشان را در این مکان ساکن گردانیدند.

۹ و چون یهوه خدای خود را فراموش کردند ایشان را به دست سیسرا، سردار لشکر حاصور، و به دست فلسطینیان و به دست پادشاه موآب فروخت که با آنها جنگ کردند.

۱۰ پس نزد خداوند فریاد بر آورده، گفتند: «ناه کرده ایم زیرا خداوند را ترک کرده بعلم و عشتاروت را عبادت نمودهایم، و حال ما را از دست دشمنان مارهایی ده و تورا عبادت خواهیم نمود.

۱۱ پس خداوند بر بعل و بدان و یفتاح و سموئیل را فرستاده، شمارا از دست دشمنان شما که در اطراف شما بودند، رهانید و در اطمینان ساکن شدید.

۱۲ و چون دیدید که ناحاش، پادشاه بنی عمون، بر شما می آید به من گفتید: نی بلکه پادشاهی بر ما سلطنت نماید، و حال آنکه یهوه، خدای شما، پادشاه شما بود.

۱۳ و الان اینک پادشاهی که برگزیدید و او را طلیبید. و همانا خداوند بر شما پادشاهی نصب نموده است.

۱۴ اگر خداوند ترسیده، او را عبادت نمایید و قول او را بشنوید و از فرمان خداوند عصیان نورزید، و هم شما و هم پادشاهی که بر شما سلطنت میکند، یهوه، خدای خود را پیروی نمایید خوب.

۱۵ و اما اگر قول خداوند را نشنوید و از فرمان خداوند عصیان ورزید، آنگاه دست خداوند چنانکه به ضد پدران شما بود، به ضد شما نیز خواهد بود.

۱۶ پس الان بایستید و این کار عظیم را که خداوند به نظر شما بجا میآورد، ببینید.

۱۷ آیا امروز وقت دروغ گندم نیست؟ از خداوند است دعا خواهم نمود و او رعد ها و باران خواهد فرستاد تا بدانید و ببینید که شرارتی که از طلبیدن پادشاه برای خود نمودید در نظر خداوند عظیم است.»

پس سموئیل از خداوند است دعا نمود و خداوند در همان روز رعد ها و باران فرستاد، و تمامی قوم از خداوند و سموئیل بسیار ترسیدند.

و تمامی قوم به سموئیل گفتند: «رای بندگانت از یهوه، خدای خود است دعا تا ما تمیریم، زیرا که بر تمامی گاهان خود این بدی را افزودیم که برای خود پادشاهی طلبیدیم.»

و سموئیل به قوم گفت: «ترسید! شما تمامی این بدی را کرد هاید، لیکن از پیروی خداوند برنگردید، بلکه خداوند را به تمامی دل خود عبادت نماید.

۲۱ و در عقب اباطیلی که منفعت ندارد و رهایی نتواند داد، چونکه باطل است، برنگردید.

۲۲ زیرا خداوند به خاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود، چونکه خداوند را پسند آمد که شمارا برای خود قومی سازد.

۲۳ و اما من، حاشا از من که به خداوند نگاه ورزیده، ترک دعا کردن برای شما نمایم، بلکه راه نیکو و راست را به شما تعلیم خواهم داد.

۲۴ لیکن از خداوند بترسید و او را به راستی به تمامی دل خود عبادت نماید و در کارهای عظیمی که برای شما کرده است، تفکر کنید.

۲۵ و اما اگر شرارت ورزید، هم شما و هم پادشاه شما، هلاک خواهید شد.»

ناطاعی شاول

و شاولی (ساله بود که پادشاه شد. و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود، شاول به جهت خود سه هزار نفر از اسرائیل برگزید، و از ایشان دو هزار با شاول در مخماس و در کوه بیت ثیل بودند، و یک هزار با یوناتان در جبعه بنیامین. و اما هر کس از بقیه قوم را به خیمه اش فرستاد.

۳ و یوناتان قراول فلسطینیان را که در جبعه بودند، شکست داد. و فلسطینیان این را شنیدند. و شاول در تمامی زمین کرنواخته، گفت که «ی عبرانیان بشنوید!»

و چون تمامی اسرائیل شنیدند که شاول قراول فلسطینیان را شکست داده است، و اینکه اسرائیل نزد فلسطینیان مکروه شده اند، قوم نزد شاول در جلجال جمع شدند.

و فلسطینیان سی هزار را به و شش هزار سوار و خلقی را که مثل ریگ نگاره دریا بشمار بودند، جمع کردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، و برآمده، در مخماس به طرف شرقی بیت آن اردو زدند.

۶ و چون اسرائیلیان را دیدند که در تنگی هستند زیرا که قوم مضطرب بودند، پس ایشان خود را در مغارها و بیشه ها و گریوها و حفره ها و صخره ها پنهان کردند.

۷ و بعضی از عبرانیان از اردن به زمین جاد و جلعاد عبور کردند. و شاول هنوز در جلجال بود و تمامی قوم در عقب او لرزان بودند.

پس هفت روز موافق وقتی که سموئیل تعیین نموده بود، درنگ کرد. اما سموئیل به جلجال نیامد و قوم از او پراکنده میشدند.

۹ و شاول گفت: «ربانی سوختنی و ذبایح سلامتی را نزد من بیاورید.» و قربانی سوختنی را گذرانید.

۱۰ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شد، اینک سموئیل برسد و شاول به جهت تحیتش، به استقبال وی بیرون آمد.

۱۱ و سموئیل گفت: «ه کردی؟» شاول گفت: «ون دیدم که قوم از نزد من پراکنده میشوند و تو در روزهای معین نیامدی و فلسطینیان در مخماس جمع شده اند،

پس گفتم: الان فلسطینیان بر من در جلجال فرود خواهند آمد، و من رضامندی خداوند را نطلبیدم. پس خویشتن را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذرانیدم.»

و سموئیل به شاول گفت: «حقانه عمل نمودی و امری که یهوه خدایت به تو امر فرموده است، بجانیاوردی، زیرا که حال خداوند سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار میداشت.

۱۴ لیکن الان سلطنت تو استوار نخواهد ماند و خداوند به جهت خویش مردی موافق دل خود طلب نموده است، و خداوند او را مامور کرده است که پیشوای قوم وی باشد، چونکه تو فرمان خداوند را نگاه نداشتی.»

و سموئیل برخاسته، از جلجال به جبعه بنیامین آمد.

و شاول و پسرش یوناتان و قومی که با ایشان حاضر بودند در جبعه بنیامین ماندند، و فلسطینیان در مخماس اردو زدند.

۱۷ و تاراج کنندگان از اردوی فلسطینیان در سه فرقه بیرون آمدند که یک فرقه از ایشان به راه عفره به زمین شوعال توجه نمودند.

۱۸ و فرقه دیگری به راه بیت حورون میل کردند. و فرقه سوم به راه حدی که مشرف بر دره صبو عیم به جانب بیابان است، توجه نمودند. و در تمام زمین اسرائیل آهنگری یافت نمی شد، زیرا که فلسطینیان می گفتند: «باد ابرانیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند.»
و جمیع اسرائیلیان نزد فلسطینیان فرود می آمدند تا هر کس بیل و گاواهن و تبر و داس خود را تیز کند.
۲۱ اما به جهت بیل و گاواهن و چنگال سه دندان و تبر و برای تیز کردن آهن گاوران سوهان داشتند.
۲۲ و در روز جنگ، شمشیر و نیزه در دست تمامی قومی که با شاول و یوناتان بودند یافت نشد، اما نزد شاول و پسرش یوناتان بود. و قراول فلسطینیان به معبر مخماس بیرون آمدند.

حمله یوناتان به فلسطین

و روزی واقع شد که یوناتان پسر شاول به جوان سلاح دار خود گفت: «یا تابه قراول فلسطینیان که به آن طرفند بگذریم.» اما پدر خود را خبر نداد.
۲ و شاول در نگاره جبعه زبرد رخت اناری که در مغرون است، ساکن بود و قومی که همراهش بودند تخمین ششصد نفر بودند.
۳ و اخیا ابن اخیطوب برادر ایخا بود بن فینحاس بن عیلی، کاهن خداوند، در شیلوه با ایفود ملبس شده بود، و قوم از رفتن یوناتان خبر نداشتند.
۴ و در میان معبرهایی که یوناتان می خواست از آنها نزد قراول فلسطینیان بگذرد، یک صخره تیز به این طرف و یک صخره تیز به آن طرف بود، که اسم یکی بو صیص و اسم دیگری سنه بود.
۵ و یکی از این صخره ها به طرف شمال در برابر مخماس ایستاده بود، و دیگری به طرف جنوب در برابر جبعه.
و یوناتان به جوان سلاح دار خود گفت: «یا نزد قراول این ناخوتونان بگذریم شاید خداوند برای ما عمل کند زیرا که خداوند را از رهانیدن با کثیر یا با قلیل مانعی نیست.»
و سلاح دارش به وی گفت: «چه در دلت باشد، عمل نما. پیش برو؛ اینک من موافق رای تو با تو هستم.»
و یوناتان گفت: «اینک ما به طرف این مردمان گذر نمایم و خود را به آنها ظاهر سازیم،
اگر به ما چنین گویند: بایستید تا نزد شمارسیم، آنگاه در جای خود خواهیم ایستاد و نزد ایشان نخواهیم رفت.
۱۰ اما اگر چنین گویند که نزد ما برآید، آنگاه خواهیم رفت زیرا خداوند ایشان را به دست ما تسلیم نموده است و به جهت ما، این علامت خواهد بود.»
پس هر دو یوناتان خویشتن را به قراول فلسطینیان ظاهر ساختند و فلسطینیان گفتند: «اینک عبرانیان از حفره هایی که خود را در آنها پنهان ساخته اند، بیرون می آیند.»
و قراولان، یوناتان و سلاح دارش را خطاب کرده، گفتند: «ز ما برآید تا چیزی به شما نشان دهیم.» و یوناتان به سلاح دار خود گفت که «رعقب من بیازرخداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نموده است.»
و یوناتان به دست و پای خود نزد ایشان بالا رفت و سلاح دارش در عقب وی، و ایشان پیش روی یوناتان افتادند و سلاح دارش در عقب او می کشت.
۱۴ و این کشتار اول که یوناتان و سلاح دارش کردند به قدر بیست نفر بود در قریب نصف شیار یک جفت گاوزمین.
۱۵ و در اردو و صحرا و تمامی قوم تزلزل در افتاد و قراولان و تاراج کنندگان نیز لرزان شدند و زمین متزلزل شد، پس تزلزل عظیمی واقع گردید.
و دیده بانان شاول در جبعه بنیامین نگاه کردند و اینک آن انبوه گداخته شده، به هر طرف پراکنده میشدند.
۱۷ و شاول به قومی که همراهش بودند، گفت: «لان تفحص کنید و ببینید از ما که بیرون رفته است؟» پس تفحص کردند که اینک یوناتان و سلاح دارش حاضر نبودند.
۱۸ و شاول به اخیا گفت: «ابوت خدا را نزدیک بیاور.» زیرا تابت خدا در آن وقت همراه بنی اسرائیل بود.
۱۹ و واقع شد چون شاول با کاهن سخن می گفت که اغتشاش در اردوی فلسطینیان زیاد و زیاد می شد، و شاول به کاهن گفت: «ست خود را نگاهدار.»
و شاول و تمامی قومی که با وی بودند جمع شده، به جنگ آمدند، و اینک شمشیر هر کس به ضد رقیقش بود و قتال بسیار عظیمی بود.
۲۱ و عبرانیانی که قبل از آن با فلسطینیان بودند و همراه ایشان از اطراف به اردو آمده بودند، ایشان نیز نزد اسرائیلیانی که با شاول و یوناتان بودند، برگشتند.
۲۲ و تمامی مردان اسرائیل نیز که خود را در کوهستان افرایم پنهان کرده بودند چون شنیدند که فلسطینیان منهزم شده اند، ایشان را در جنگ تعاقب نمودند.
۲۳ پس خداوند در آن روز اسرائیل را نجات داد و جنگ تا بایت آون رسید.
و مردان اسرائیل آن روز در تنگی بودند زیرا که شاول قوم را قسم داده، گفته بود: «امن از دشمنان خود انتقام نکشیده باشم ملعون باد کسی که تا شام طعام بخورد.» و تمامی قوم طعام نخشیدند.

- ۲۵ تمامی قوم به جنگلی رسیدند که در آنجا عسل بر روی زمین بود.
- ۲۶ چون قوم به جنگل داخل شدند، اینک عسل میچکید اما احدی دست خود را به دهانش نبرد زیرا قوم از قسم ترسیدند.
- ۲۷ لیکن یوناتان هنگامی که پدرش به قوم قسم میداد نشنیده بود، پس نوک عصایی را که در دست داشت دراز کرده، آن را بهشان عسل فرو برد، و دست خود را به دهانش برده، چشمان او روشن گردید.
- و شخصی از قوم به او توجه نموده، گفت: «درت قوم را قسم سخت داده، گفت: ملعون باد کسیکه امروز طعام خورد.» و قوم بیتاب شده بودند.
- ۲۹ یوناتان گفت: «درم زمین را مضطرب ساخته است، الان ببینید که چشمانم چه قدر روشن شده است که اندکی از این عسل چشیدهام.
- ۳۰ و چه قدر زیاده اگر امروز قوم از غارت دشمنان خود که یا قهاند بیمانعت میخورند، آیا قتال فلسطینیان بسیار زیاده نمی شد؟»
- و در آن روز فلسطینیان را از حماس تالیلون منہزم ساختند و قوم بسیار بیتاب شدند.
- ۳۲ و قوم بر غنیمت حمله کرده، از گوسفندان و گاو و گوسالهها گرفته، بر زمین کشتند و قوم آنها را با خون خوردند.
- ۳۳ و شاول را خبر داده، گفتند: «ینک قوم به خداوند نگاه ورزیده، با خون میخورند.» گفت: «ما خیانت ورزیده اید امروز سنگی بزرگ نزد من بغلطانید.»
- و شاول گفت: «و در ادرا در میان قوم منتشر ساخته، به ایشان بگو بید: هر کس گا و خود و هر کس گوسفند خود را نزد من بیاورد و در اینجا ذبح نموده، بخورید و به خدا نگاه نورزیده، با خون نخورید.» و تمامی قوم در آن شب هر کس گاوش را با خود آورده، در آنجا ذبح کردند.
- ۳۵ و شاول مذبحی برای خداوند بنا کرد و این مذبح اول بود که برای خداوند بنا نمود.
- و شاول گفت: «مشب در عقب فلسطینیان برویم و آنها را تار و شنبانی صبح غارت کرده، از ایشان احدی را باقی نگذاریم.» ایشان گفتند: «رچه در نظرت پسند آید بکن.» و کاهن گفت: «راینجا به خدا تقرب بجویم.»
- و شاول از خدا سوال نمود که آیا از عقب فلسطینیان برویم و آیا ایشان را بهدست اسرائیل خواهی داد، اما در آن روز او را جواب نداد.
- ۳۸ آنگاه شاول گفت: «ی تمامی روسای قوم به اینجا نزدیک شوید و بدانید و ببینید که امر و زاین نگاه در چه چیز است.
- ۳۹ زیرا قسم به حیات خداوند رها نده اسرائیل که اگر در پسر م یوناتان هم باشد، البته خواهد مرد.» لیکن از تمامی قوم احدی به او جواب نداد.
- پس به تمامی اسرائیل گفت: «ما به یک طرف باشیم و من با پسر خود یوناتان به یک طرف باشم.» و قوم به شاول گفتند: «رچه در نظرت پسند آید، بکن.»
- و شاول به یهوه، خدای اسرائیل گفت: «رعهای راست بده.» پس یوناتان و شاول گرفته شدند و قوم رها گشتند.
- ۴۲ و شاول گفت: «رمیان من و پسر م یوناتان قرعه بیندازید.» و یوناتان گرفته شد.
- و شاول به یوناتان گفت: «را خبر ده که چه کرده ای؟» و یوناتان به او خبر داده، گفت: «هنوک عصایی که در دست دارم اندکی عسل چشیدم و اینک باید بمیرم؟»
- و شاول گفت: «دا چنین بلکه زیاده از این بکند ای یوناتان! زیرا البته خواهی مرد.»
- اما قوم به شاول گفتند: «یا یوناتان که نجات عظیم را در اسرائیل کرده است، باید بمیرد؟ حاشا! قسم به حیات خداوند که موی از سرش به زمین نخواهد افتاد زیرا که امر و زبا خدا عمل نموده است.» پس قوم یوناتان را خلاص نمودند که نمرد.
- ۴۶ و شاول از تعاقب فلسطینیان باز آمد و فلسطینیان به جای خود رفتند.
- و شاول عنان سلطنت اسرائیل را بهدست گرفت و با جمیع دشمنان اطراف خود، یعنی باموآب و بنی عمون و ادم و ملوک صوبه و فلسطینیان جنگ کرد و به هر طرف که توجه مینمود، غالب میشد.
- ۴۸ و به دلیری عمل مینمود و عمالقیان را شکست داده، اسرائیل را از دست تاراج کنندگان ایشان رها نید.
- و پسران شاول، یوناتان و یسوی و ملکیشو بودند. و اسمهای دخترانش این است: اسم نخست زاده اش میرب و اسم کوچک میکال.
- ۵۰ و اسم زن شاول اخینوعام، دختر اخیمعاص، بود و اسم سردار لشکرش ابنیرین نیر، عموی شاول بود.
- ۵۱ و قیس پدر شاول بود و نیر پدر ابنیر و پسر ایشیل بود.
- و در تمامی روزهای شاول با فلسطینیان جنگ سخت بود و هر صاحب قوت و صاحب شجاعت که شاول میدید، او را نزد خود می آورد.

- و سموئیل به شاول گفت: «داوند مرا فرستاد که ترا مسح نمایم تا بر قوم او اسرائیل پادشاه شوی. پس الان آواز کلام خداوند را بشنو.
- ۲ یهوه صباوت چنین میگوید: آنچه عمالیق به اسرائیل کرد، بخاطر داشتیم که چگونه هنگامی که از مصر برمی آمد، با او در راه مقاومت کرد.
- ۳ پس الان برو و عمالیق را شکست داده، جمیع مایملک ایشان را بالکل نابود ساز، و برایشان شفقت مفر ما بلکه مردوزن و طفل و شیرخواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغ را بکش.»
- پس شاول قوم را طلبید و از ایشان دو بیست هزار پیاده و ده هزار مرد از یهودا در طلایم سان دید.
- ۵ و شاول به شهر عمالیق آمده، در وادی کهین گذاشت.
- ۶ و شاول به قینان گفت: «روید و برگشته، از میان عمالقه دور شوید، مبادا شمارا با ایشان هلاک سازم و حال آنکه شما با همه بنی اسرائیل هنگامی که از مصر برآمدند، احسان نمودید.» پس قینان از میان عمالقه دور شدند.
- ۷ و شاول عمالقه را از حویله تاشور که در برابر مصر است، شکست داد.
- ۸ و اجاج پادشاه عمالیق رازنده گرفت و تمامی خلق را به دم شمشیر، بالکل هلاک ساخت.
- ۹ و اما شاول و قوم اجاج را و بهترین گوسفندان و گاو و پروار و یها و برهها و هر چیز خوب را دریغ نموده، نخواستند آنها را هلاک سازند. لیکن هر چیز خوار و بیقیمت را بالکل نابود ساختند.
- و کلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت:
- «شیمان شدم که شاول را پادشاه ساختم زیرا از پیروی من برگشته، کلام مرا بجانیاورده است.» و سموئیل خشمناک شده، تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد.
- ۱۲ و بامدادان سموئیل برخاست تا شاول را ملاقات نماید و سموئیل را خبر داده، گفتند که «اول به کرمل آمد و اینک به جهت خویشتن ستونی نصب نمود و در زده، گذشت و در جلجال فرود آمده است.»
- و چون سموئیل نزد شاول رسید شاول به او گفت: «رکت خداوند بر تو باد! من فرمان خداوند را بجا آوردم.»
- سموئیل گفت: «س این صدای گوسفندان در گوش من و بانگ گاو که من میشنوم چیست؟»
- شاول گفت: «ینهار از عمالقه آورد هاند زیرا قوم بهترین گوسفندان و گاو را دریغ داشتند تا برای یهوه خدایت قربانی نمایند، و بقیه را بالکل هلاک ساختیم.»
- سموئیل به شاول گفت: «امل ثماتا آنچه خداوند دیشب به من گفت به تو بگویم.» او وی را گفت: «گو.»
- و سموئیل گفت: «نگامی که تو در نظر خود کوچک بودی، آیارئیس اسباط اسرائیل نشدی و آیا خداوند تو را مسح نکرد تا بر اسرائیل پادشاه شوی؟ و خداوند تو را به راهی فرستاده، گفت: این عمالقه گناهکار را بالکل هلاک ساز و با ایشان جنگ کن تا نابود شوند.
- ۱۹ پس چرا قول خداوند را شنیدی بلکه بر غنیمت هجوم آورده، آنچه را که در نظر خداوند بد است عمل نمودی؟»
- شاول به سموئیل گفت: «ول خداوند را استماع نمودم و به راهی که خداوند مرا فرستاد، رفتم و اجاج، پادشاه عمالقه را آوردم و عمالقه را بالکل هلاک ساختم.»
- ۲۱ اما قوم از غنیمت، گوسفندان و گاو، یعنی بهترین آنچه حرام شده بود، گرفتند تا برای یهوه خدایت در جلجال قربانی بگذارند.»
- سموئیل گفت: «یا خداوند به قربانی های سوختنی و ذبایح خوشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانیها و گوش گرفتن از پیه قوچهانیکو تراست.
- زیرا که ترم مثل گاه جادوگری است و گردن کشی مثل بتپرستی و ترافیم است. چونکه کلام خداوند را ترک کردی و نیز تو را از سلطنت رد نمود.»
- و شاول به سموئیل گفت: «ناه کردم زیرا از فرمان خداوند و سخن تو تجاوز نمودم چونکه از قوم ترسیده، قول ایشان را شنیدم.
- ۲۵ پس حال ثمنا اینکه گاه مرا عفو نمایی و یا من برگردی تا خداوند را عبادت نمایم.»
- سموئیل به شاول گفت: «اتو بر نمی گردم چونکه کلام خداوند را ترک نمودهای. خداوند نیز تو را زیادشاه بودن بر اسرائیل رد نموده است.»
- و چون سموئیل برگشت تار وانه شود، او دامن جامه او را گرفت که پاره شد.
- ۲۸ و سموئیل وی را گفت: «مرو ز خداوند سلطنت اسرائیل را از تو پاره کرده، آن را به همسایه ات که از تو بهتر است، داده است.
- ۲۹ و نیز جلجال اسرائیل دروغ نمی گوید، و تغییر به اراده خود نمی دهد زیرا او انسان نیست که به اراده خود تغییر دهد.»

گفت: «ناه کرد هام، حال تمنا اینکه مرا به حضور مشایخ قوم و به حضور اسرائیل محترم داری و همراه من برگردی تا یهوه خدایت را عبادت نمایم.» پس سموئیل در عقب شاول برگشت، و شاول خداوند را عبادت نمود.

و سموئیل گفت: «جاج پادشاه عمالیک را نزد من بیاورید.» و اجاج به خرمی نزد او آمد و اجاج گفت: «ه درستی که تلخی موت گذشته است.» و سموئیل گفت: «نانکه شمشیر تو زنان را بیاو لاد کرده است، همچنین مادر تو از میان زنان، بیاو لاد خواهد شد.» و سموئیل اجاج را به حضور خداوند در جلجال پاره پاره کرد.

و سموئیل به رامه رفت و شاول به خانه خود به جبعه شاول برآمد.

۳۵ و سموئیل برای دیدن شاول تار و زوفانش دیگر نیامد. اما سموئیل برای شاول ماتم میگرفت، و خداوند پیشیمان شده بود که شاول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود.

مسح داود

و خداوند به سموئیل گفت: «ابه کی تو برای شاول ماتم میگیری چونکه من او را از سلطنت نمودن بر اسرائیل رد نمودم. پس حقه خود را از روغن پر کرده، بیاتاتورا نزد یسای بیت لحمی بفرستم، زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نمود هام.»

سموئیل گفت: «گونه بروم. اگر شاول بشنود مرا خواهد کشت.» خداوند گفت: «وسالهای همراه خود ببر و بگو که به جهت گذرانیدن قربانی برای خداوند آمد هام.»

۳ و یسارابه قربانی دعوت نما، و من تو را اعلام مینمایم که چه باید بکنی، و کسی را که به تو امر نمایم برای من مسح نما.» و سموئیل آنچه را که خداوند به او گفته بود بجا آورده، به بیت لحم آمد، و مشایخ شهر لرزان شده، به استقبال او آمدند، و گفتند: «یا باسلامتی میآیی؟» گفت: «اسلامتی به جهت قربانی گذرانیدن برای خداوند آمد هام، پس خود را تقدیس نموده، همراه من به قربانی بیاید.» و او یسای پسرانش را تقدیس نموده، ایشان را به قربانی دعوت نمود.

و واقع شد که چون آمدند بر الیاب نظر انداخته، گفت: «قین مسیح خداوند به حضور روی است.» اما خداوند به سموئیل گفت: «ه چهره اش و بلندی قامتش نظر منم از او را رد کرد هام، چونکه خداوند مثل انسان نمی نگرد، زیرا که انسان به ظاهر مینگرد و خداوند به دل مینگرد.»

و یسای بناداب را خوانده، او را از حضور سموئیل گذرانید، و او گفت: «داوند این را نیز برنگزیده است.» و یسای شامه را گذرانید و او گفت: «داوند این را نیز برنگزیده است.»

و یسای هفت پسر خود را از حضور سموئیل گذرانید و سموئیل به یسای گفت: «داوند اینهارا برنگزیده است.» و سموئیل به یسای گفت: «یا پسرانت تمام شدند.» گفت: «و چکتر هنوز باقی است و اینک او گله را میچراند.» و سموئیل به یسای گفت: «فرست او را بیاور، زیرا که تا او به اینجا نیاید نخواهیم نشست.»

پس فرستاده، او را آورد، و او سرخ رو و نیکو چشم و خوش منظر بود. و خداوند گفت: «رخاسته، او را مسح کن زیرا که همین است.» پس سموئیل حقه روغن را گرفته، او را در میان برادرانش مسح نمود، و از آن روز به بعد روح خداوند بر داود مستولی شد، و سموئیل بر خاسته، به رامه رفت.

داود در خدمت شاول

و روح خداوند از شاول دور شد، و روح بد از جانب خداوند او را مضطرب میساخت.

۱۵ و بندگان شاول وی را گفتند: «ینک روح بد از جانب خداوند او را مضطرب میسازد.»

۱۶ پس آقای مابندگان خود را که به حضورت هستند امر فرماید تا کسی را که بر بربط نواختن ماهر باشد بجویند، و چون روح بد از جانب خداوند بر تو بیاید به دست خود بنواز، و تو را نیکو خواهد شد.»

و شاول به بندگان خود گفت: «لان کسی را که به نواختن ماهر باشد برای من پیدا کرده، نزد من بیاورید.»

و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: «ینک پسر یسای بیت لحمی را دیدم که به نواختن ماهر و صاحب شجاعت و مرد جنگ آزموده و فصیح زبان و شخص نیکو صورت است و خداوند با وی میبازد.»

پس شاول قاصدان نزد یسای فرستاده، گفت: «سرت داود را که با گوسفندان است، نزد من بفرست.»

آنگاه یسایک بار الاغ از نان و یک مشک شراب و یک بزغاله گرفته، به دست پسر خود داود نزد شاول فرستاد.

۲۱ و داود نزد شاول آمده، به حضور وی ایستاد و او وی را بسیار دوست داشت و سلاح‌دار او شد.
 ۲۲ و شاول نزد یسافر ستاده، گفت: «اود نزد من بماند زیرا که به نظر من پسند آمد.»

و واقع می‌شد هنگامی که روح بد از جانب خدا بر شاول می‌آمد که داود بر بطن گرفته، به دست خود مینواخت، و شاول را راحت و صحت حاصل می‌شد و روح بد از او می‌رفت.

داود و جلیات

و فلسطینیان لشکر خود را برای جنگ جمع نموده، در سوکوه که در یهودیه است، جمع شدند، و در میان سوکوه و عزریقه در افس دمیم اردو زدند.
 ۲ و شاول و مردان اسرائیل جمع شده، در دره ایلا اردو زده، به مقابله فلسطینیان صف آرایی کردند.
 ۳ و فلسطینیان بر کوه از یک طرف ایستادند، و اسرائیلیان بر کوه به طرف دیگر ایستادند، و دره در میان ایشان بود.
 ۴ و از اردوی فلسطینیان مردم مبارزی مسمی به جلیات که از شهر جت بود بیرون آمد، و قدش شش ذراع و یک وجب بود.
 ۵ و بر سر خود، خود برنجینی داشت و به زره فلسی ملبس بود، و وزن زرهاش پنج هزار مثقال برنج بود.
 ۶ و بر ساقهایش ساق بندهای برنجین و در میان کتفهایش مزرارق برنجین بود.
 ۷ و چوب نیزه‌اش مثل نورد جولا هگان و سر نیزه‌اش ششصد مثقال آهن بود، و سپر دارش پیش او می‌رفت.
 ۸ و او ایستاده، افواج اسرائیل را صد از دویه ایشان گفت: «رایب و ن آمده، صف آرایی نمودید؟ آیا من فلسطینی نیستم و شما بندگان شاول؟ برای خود شخصی برگزینید تا نزد من درآید.»

۹ اگر او بتواند با من جنگ کرده، مرا بکشد، ما بندگان شما خواهیم شد، و اگر من بر او غالب آمده، او را بکشم شما بندگان ما شده، ما را بندگان خواهید نمود.»
 و فلسطینی گفت: «ن امر و ز فوجهای اسرائیل را به ننگ می‌آورم، شخصی به من بدهد تا با هم جنگ نمایم.»

و چون شاول و جمیع اسرائیلیان این سخنان فلسطینی را شنیدند هر اسان شده، بسیار ترسیدند.
 و داود پسر آن مرد افرائی بیت لحم یهودا بود که یسانام داشت، و او را هشت پسر بود، و آن مرد در ایام شاول در میان مردمان پیر و سالخورده بود.
 ۱۳ و سه پسر بزرگ یسار وانه شده، در عقب شاول به جنگ رفتند و اسم سه پسرش که به جنگ رفته بودند: نخست زادهاش الیاب و دومش ایناداب و سومش شاه بود.

۱۴ و داود کوچکتر بود و آن سه بزرگ در عقب شاول رفته بودند.

۱۵ و داود از نزد شاول آمد و رفت می‌کرد تا گو سفندان پدر خود را در بیت لحم بچراند.

۱۶ و آن فلسطینی صبح و شام می‌آمد و چهل روز خود را ظاهر می‌ساخت.

و یسابه پسر خود داود گفت: «لان به جهت برادرانت یک ایفه از این غله برشته و این ده قرص نان را بگیر و به اردو نزد برادرانت بشتاب.»

۱۸ و این ده قطعه پنی را برای سردار هزاره ایشان بیروا و از سلا متی برادرانت پیرس و از ایشان نشانیای بگیر.»

و شاول و آنها و جمیع مردان اسرائیل در دره ایلا بودند و با فلسطینیان جنگ می‌کردند.

۲۰ پس داود با مردان بر خاسته، گله را به دست چوپان وا گذاشت و برداشته، چنانکه یسار او را امر فرموده بود برفت، و به سنگر اردو رسید و وقتی که لشکر به میدان بیرون رفته، برای جنگ نعره می‌زدند.

۲۱ و اسرائیلیان و فلسطینیان لشکر به مقابل لشکر صف آرایی کردند.

۲۲ و داود اسبابی را که داشت به دست نگاهبان اسباب سپرد و به سوی لشکر دویده، آمد و سلا متی برادران خود را پیرسید.

۲۳ و چون با ایشان گفتگو می‌کرد اینک آن مردم مبارز فلسطینی جتی که اسمش جلیات بود از لشکر فلسطینیان برآمده، مثل پیش سخن گفت و داود شنید.

و جمیع مردان اسرائیل چون آن مرد را دیدند، از حضورش فرار کرده، بسیار ترسیدند.

۲۵ و مردان اسرائیل گفتند: «یا این مرد را که برمی آید، دیدید؟ یقین برای به ننگ آوردن اسرائیل برمی آید و هر که او را بکشد، پادشاه او را از مال فراوان دولتند سازد، و دختر خود را به او دهد، و خانه پدرش را در اسرائیل آزاد خواهد ساخت.»

و داود کسانی را که نزد او ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «ه شخصی که این فلسطینی را بکشد و این ننگ را از اسرائیل بردارد چه خواهد شد؟ زیرا که این فلسطینی نامختون کیست که لشکرهای خدای حی را به ننگ آورد؟»

و قوم او را به همین سخنان خطاب کرده، گفتند: «ه شخصی که او را بکشد، چنین خواهد شد.»

- و چون با مردمان سخن می‌گفتند برادر بزرگش الیاب شنید و خشم الیاب برد او افروخته شده، گفت: «رای چه اینجا آمدی و آن گله قلیل را در بیابان نزد که گذاشتی؟ من تکبر و شرارت دل‌تورا میدانم زیرا برای دیدن جنگ آمده‌ای.»
- داود گفت: «لان چه کردم آیاسپی نیست؟»
- پس از وی به طرف دیگری روگردانیده، به همین طور گفت و مردمان او را مثل پیشتر جواب دادند.
- و چون سخنانی که داود گفت، مسموع شد، شاول را مخبر ساختند و او وی را طلبید.
- ۳۲ و داود به شاول گفت: «ل کسی بهسبب اونیفتد. بنده‌ات می‌رود و با این فلسطینی جنگ میکند.»
- شاول به داود گفت: «و نمی توانی به مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمایی زیرا که تو جوان هستی و او از جوانیش مرد جنگی بوده است.»
- داود به شاول گفت: «بنده‌ات گله پدر خود را می‌چراند که شیر و خرسی آمده، برهای از گله ربودند.
- ۳۵ و من آن را تعاقب نموده، کشتم و از دهانش رهنیدم و چون به طرف من بلند شد، ریش او را گرفته، او را زدم و کشتم.
- ۳۶ بنده‌ات هم شیر و هم خرس را کشت، و این فلسطینی نامختون مثل یکی از آنها خواهد بود، چونکه لشکرهای خدای حی را به تنگ آورده است.
- ۳۷ و داود گفت: خداوند که مرا از جنگ شیر و از جنگ خرس رهنانید، مرا از دست این فلسطینی خواهد رهنانید.» و شاول به داود گفت: «رو و خداوند با تو باد.»
- و شاول لباس خود را به داود پوشانید و خود برنجینی بر سرش نهاد و زرهای به او پوشانید.
- ۳۹ و داود شمشیرش را بر لباس خود بست و میخواست که برود زیرا که آنها را نیاز موده بود و داود به شاول گفت: «اینهائی تو انم رفت چونکه نیاز موده‌ام.»
- پس داود آنها را از خود بیرون آورد.
- ۴۰ و چوب دستی خود را به دست گرفته، پنج سنگ مالیده، از نهر سوا کرد، و آنها را در کیسه شبانی که داشت، یعنی در انبان خود گذاشت و فلاخنش را به دست گرفته، به آن فلسطینی نزدیک شد.
- و آن فلسطینی همی آمد تا به داود نزدیک شد و مردی که سپرش را برمی داشت پیش رویش می‌آمد.
- ۴۲ و فلسطینی نظر افکنده، داود را دید و او را حقیر شمرد زیرا جوانی خوشرو و نیکو منظر بود.
- ۴۳ و فلسطینی به داود گفت: «یا من سگ هستم که با چوب دستی زد من می‌آیی؟» و فلسطینی داود را به خدایان خود لعنت کرد.
- ۴۴ و فلسطینی به داود گفت: «زد من بی‌اتا گوشت تو را به مرغان هوا و درندگان صحرا بدهم.»
- داود به فلسطینی گفت: «و یا شمشیر و نیزه و مزراراق زد من می‌آیی اما من به اسم یهوه صباوت، خدای لشکرهای اسرائیل که او را به ننگ آورد های نزد تو می‌آیم.
- ۴۶ و خداوند امر و ز تو را به دست من تسلیم خواهد کرد و تو را زده، سر تو را از تنت جدا خواهم کرد، و لاشه‌های لشکر فلسطینیان را امر و ز به مرغان هوا و درندگان زمین خواهم داد تا تمامی زمین بدانند که در اسرائیل خدایی هست.
- ۴۷ و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند به شمشیر و نیزه خلاصی نمی دهد زیرا که جنگ از آن خداوند است و او شمارا به دست ما خواهد داد.»
- و چون فلسطینی بر خاسته، پیش آمده و به مقابله داود نزدیک شد، داود شتافته، به مقابله فلسطینی به سوی لشکر دوید.
- ۴۹ و داود دست خود را به کیسه اش برد و سنگی از آن گرفته، از فلاخن انداخت و به پیشانی فلسطینی زد، و سنگ به پیشانی او فرورفت که بر روی خود بر زمین افتاد.
- پس داود بر فلسطینی با فلاخن و سنگ غالب آمده، فلسطینی را زد و کشت و در دست داود شمشیری نبود.
- ۵۱ و داود دیده، بر آن فلسطینی ایستاد، و شمشیر او را گرفته، از غلافش کشید و او را کشته، سرش را با آن از تنش جدا کرد، و چون فلسطینیان، مبارز خود را کشته دیدند، گریختند.
- ۵۲ و مردان اسرائیل و یهودا بر خاستند و نعره زده، فلسطینیان را تاجت و تادروازه‌های عقرون تعاقب نمودند و مجروحان فلسطینیان به راه شعریم تا به جت و عقرون افتادند.
- ۵۳ و بنی اسرائیل از تعاقب نمودن فلسطینیان برگشتند و اردوی ایشان را غارت نمودند.
- ۵۴ و داود سر فلسطینی را گرفته، به اورشلیم آورد اما اسلحه او را در خیمه خود گذاشت.

و چون شاول داود را دید که به مقابله فلسطینی بیرون می‌رود، بهسر دار لشکرش ابنیر گفت: «ی ابنیر، این جوان پسر کیست؟» ابنیر گفت: «ی پادشاه بهجان توقسم که نمی‌دانم.»

پادشاه گفت: «پرس که این جوان پسر کیست.»
و چون داود از کشتن فلسطینی برگشت، ابنیر او را گرفته، به حضور شاول آورد، و سر آن فلسطینی در دستش بود.
۵۸ و شاول وی را گفت: «ی جوان تو پسر کیستی؟» داود گفت: «سر بنده ات، یسای بیت لحمی، هستم.»

حسادت شاول

و واقع شد که چون از سخن گفتن با شاول فارغ شد، دل یوناتان بردل داود چسبید، و یوناتان او را مثل جان خویش دوست داشت.

۲ و در آن روز شاول وی را گرفته، نگذاشت که به خانه پدرش برگردد.
۳ و یوناتان با داود عهد بست چونکه او را مثل جان خود دوست داشته بود.
۴ و یوناتان ردایی را که در برش بود، بیرون کرده، آن را به داود داد و درخت خود حتی شمشیر و کمان و کمر بند خویش را نیز.
۵ و داود به هر جایی که شاول او را میفرستاد بیرون می‌رفت، و عاقلانه حرکت می‌کرد و شاول او را بر مردان جنگی خود نگاه داشت، و به نظر تمامی قوم و به نظر خادمان شاول نیز مقبول افتاد.
و واقع شده هنگامی که داود از کشتن فلسطینی برمی‌گشت چون ایشان می‌آمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل باد فهاوشادی و باآلات موسیقی سرود و ورقصگان به استقبال شاول پادشاه بیرون آمدند.
۷ و زنان لهو و لعب کرده، به یکدیگر می‌سر ایپند و می‌گفتند: «اول هزاران خود را و او دوده هزاران خود را کشته است.»
و شاول بسیار غضبناک شد، و این سخن در نظرش ناپسند آمده، گفت: «داود دوده هزاران دادند و به من هزاران دادند، پس غیر از سلطنت برایش چه باقی است.»
و از آن روز به بعد شاول برد او به چشم بد مینگریست.

و در فردای آن روز روح بد از جانب خدا بر شاول آمده، در میان خانه شوریده احوال گردید. و داود مثل هر روز به دست خود مینواخت و مزرقاتی در دست شاول بود.

۱۱ و شاول مزرقاتی را انداخته، گفت: داود را تابه دیوار خواهیم زد، اما داود دومر تبه از حضورش خویشتن را به نگار کشید.
و شاول از داود میترسید زیرا خداوند با او بود و او شاول دور شده.

۱۳ پس شاول وی را از نزد خود دور کرد و او را سردار هزاره خود نصب نمود، و به حضور قوم خروج و دخول می‌کرد.
۱۴ و داود در همه رفتار خود عاقلانه حرکت مینمود، و خداوند با وی میبود.

۱۵ و چون شاول دید که او بسیار عاقلانه حرکت میکند بهسبب او و هر اسان میبود.

۱۶ اما تمامی اسرائیل و یهودا او در دوست میداشتند، زیرا که به حضور ایشان خروج و دخول می‌کرد.

و شاول به داود گفت: «ینک دختر بزرگ خود میرب را به توبه زنی میدهم. فقط برایم شجاع باش و در جنگهای خداوند بکوش، زیرا شاول میگفت: «ست من بر او دراز نشود بلکه دست فلسطینیان.»

و داود به شاول گفت: من کیستم و جان من و خاندان پدرم در اسرائیل چیست تا داماد پادشاه بشوم.»

و در وقتی که میرب دختر شاول میبایست به داود داده شود او به عدر بیئیل محولاتی به زنی داده شد.

و میکال، دختر شاول، داود را دوست میداشت، و چون شاول را خبر دادند این امر وی را پسند آمد.

۲۱ و شاول گفت: «و رابه وی میدهم تا برایش دام شود و دست فلسطینیان بر او دراز شود.» پس شاول به داود بار دوم گفت: «مرو ز داماد من خواهی شد.»

و شاول خادمان خود را فرمود که در خفا با داود متکلم شده، بگویند: «ینک پادشاه از تو راضی است و خادمانش تو را دوست میدارند؛ پس الان داماد پادشاه بشو.»

پس خادمان شاول این سخن را به سمع داود رسانیدند و داود گفت: «یاد در نظر شما داماد پادشاه شدن آسان است؟ و حال آنکه من مردم مسکین و حقیرم.»
و خادمان شاول او را خبر داده، گفتند که داود به این طور سخن گفته است.

۲۵ و شاول گفت: «ه داود چنین بگویند که پادشاه مهر نمی‌خواهد جز صد قلفه فلسطینیان تا از دشمنان پادشاه انتقام کشیده شود.» و شاول فکر کرد که داود را به دست فلسطینیان به قتل رساند.

پس خادمانش داود را از این امر خبر دادند و این سخن به نظر داود پسند آمد که داماد پادشاه بشود، و روزهای معین هنوز تمام نشده بود.

۲۷ پس داود برخاسته، با مردان خود رفت و دو دست نفر از فلسطینیان را کشته، داود قلفه‌های ایشان را آورد و آنها را تمام نزد پادشاه گذاشتند، تا داماد پادشاه بشود. و شاول دختر خود میکال را به وی به زنی داد.

۲۸ و شاول دید و فهمید که خداوند با داود است. و میکال دختر شاول او را دوست می‌داشت.

۲۹ و شاول از داود باز بیشتر ترسید، و شاول همه اوقات دشمن داود بود.

و بعد از آن سرداران فلسطینیان بیرون آمدند، و هر دفعه که بیرون می‌آمدند داود از جمیع خادمان شاول زیاد عاقلانه حرکت میکرد، و از این جهت اسمش بسیار شهرت یافت.

قصه قتل داود

و شاول به پسر خود یوناتان و به جمیع خادمان خویش فرمود تا داود را بکشند.

۲ اما یوناتان پسر شاول به داود بسیار میل داشت، و یوناتان داود را خبر داده، گفت: «درم شاول قصد قتل تو دارد، پس الان تا با ما دادان خویشتن را نگاهدار و در جای مخفی مانده، خود را پنهان کن.

۳ و من بیرون آمده، به پهلو پدروم در صحرائی که تو در آن می‌باشی خواهم ایستاد، و در باره تو با پدرم گفتگو خواهم کرد و اگر چیزی ببینم تو را اطلاع خواهم داد.»

و یوناتان در باره داود نزد پدر خود شاول به نیکویی سخن رانده، وی را گفت: «ادشاه بر بنده خود داود گناه نکند زیرا که او به تو گناه نکرده است بلکه اعمال وی برای تو بسیار نیکو بوده است.

۵ و جان خویش را بهدست خود نهاده، آن فلسطینی را کشت و خداوند نجات عظیمی به جهت تمامی اسرائیل نمود و تو آن را دیده، شادمان شدی؛ پس چرا به خون بیتقصیری گناه کرده، داود را بیسبب بکشی.»

و شاول به سخن یوناتان گوش گرفت، و شاول قسم خورد که به حیات خداوند او کشته نخواهد شد.

۷ آنگاه یوناتان داود را خواند و یوناتان او را از همه این سخنان خبر داد و یوناتان داود را نزد شاول آورده، او مثل ایام سابق در حضور وی می‌بود.

و باز جنگ واقع شده، داود بیرون رفت و با فلسطینیان جنگ کرده، ایشان را به کشتار عظیمی شکست داد و از حضور وی فرار کردند.

۹ و روح بد از جانب خداوند بر شاول آمد و او در خانه خود نشسته، مزراق خویش را در دست داشت و داود به دست خود مینواخت.

۱۰ و شاول خواست که داود را با مزراق خود تا به دیوار بزند، اما او از حضور شاول بگریخت و مزراق را به دیوار زد و داود فرار کرده، آن شب نجات یافت.

و شاول قاصدان به خانه داود فرستاد تا آن را نگاهبانی نمایند و در صبح او را بکشند. اما میکال، زن داود، او را خبر داده، گفت: «گرامش جان خود را خلاص نکنی، فردا کشته خواهی شد.»

پس میکال داود را از پنجره فروهشته، او روانه شد و فرار کرده، نجات یافت.

۱۳ اما میکال ترافیم را گرفته، آن را در بستر نهاد و بالینی از پشم بز زیر سرش نهاده، آن را با رخت پوشانید.

۱۴ و چون شاول قاصدان فرستاده تا داود را بگیرند، گفت بیمار است.

۱۵ پس شاول قاصدان را فرستاد تا داود را ببینند و گفت: «و را بر بسترش نزد من بیاورید تا او را بکشم.»

و چون قاصدان داخل شدند، اینک ترافیم در بستر و بالین پشم بز زیر سرش بود.

۱۷ و شاول به میکال گفت: «رای چه مرا چنین فریب دادی و دشمنم را رها کردی تا نجات یابد.» و میکال شاول را جواب داد که او به من گفت: «راها کن، برای چه تو را بکشم؟»

و داود فرار کرده، رهایی یافت و نزد سموئیل به رامه آمده، از هر آنچه شاول با وی کرده بود، او را مخبر ساخت، او و سموئیل رفته، در ناپوت ساکن شدند.

۱۹ پس شاول را خبر داده، گفتند: «ینک داود در ناپوت رامه است.»

و شاول قاصدان برای گرفتن داود فرستاد، و چون جماعت انبیار ایدند که نبوت میکنند و سموئیل را که به پیشوایی ایشان ایستاده است، روح خدا بر قاصدان شاول آمده، ایشان نیز نبوت کردند.

۲۱ و چون شاول را خبر دادند قاصدان دیگر فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند، و شاول باز قاصدان سوم فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند.

پس خود او نیز به رومه رفت و چون به چاه بزرگ که نزد سیخوه است رسید، سوال کرده، گفت: «موئیل و داود کجا میباشند؟» و کسی گفت: «ینک در نایوت رومه هستند.»

و به آنجا به نایوت رومه روانه شد و روح خدا بر او نیز آمد و در حینی که میرفت نبوت میکرد تا به نایوت رومه رسید.

۲۴ و او نیز جامه خود را کنده، به حضور سموتیل نبوت میکرد و تمامی آن روز و تمامی آن شب برهنه افتاد، بنابراین گفتند: «یا شاول نیز از جمله انبیاست؟»

داود و یوناتان

و داود از نایوت رومه فرار کرده، آمد و به حضور یوناتان گفت: «ه کردهام و عصیانم چیست و در نظر پدرت چه گناهی کردهام که قصد جان من دارد؟»

او وی را گفت: «اشا! تو نخوای مرد. اینک پدر من امری بزرگ و کوچک نخواهد کرد جز آنکه مرا اطلاع خواهد داد. پس چگونه پدرم این امر را از من مخفی بدارد؟ چنین نیست.»

و داود نیز قسم خورده، گفت: «درت نیکومی داند که در نظر تو التفات یافتم، و میگویم مبادا یوناتان این را بداند و غمگین شود، ولیکن به حیات خداوند و به حیات تو که در میان من و موت یک قدم بیش نیست.»

یوناتان به داود گفت: «رچه دلت بخوهد آن را برای تو خواهم نمود.»

داود به یوناتان گفت: «ینک فردا اول ماه است و من میباید پادشاه به غذا بنشینم، پس مرا رخصت بده که تا شام سوم، خود را در صحرا پنهان کنم.

۶ اگر پدرت مرا مفقود بیند بگو داود از من بسیار التماس نمود که به شهر خود به بیت لحم بشتابم، زیرا که تمامی قبیله او را آنجا قربانی سالیانه است.

۷ اگر گوید که خوب، آنگاه بنده ات را سلامت می خواهد بود، و اما اگر بسیار غضبناک شود بدانکه او به بدی جازم شده است.

۸ پس ببنده خود احسان نما چونکه بنده خویش را با خودت به عهد خداوند در آوردی و اگر عصیان در من باشد، خودت مرا بکش زیرا برای چه مرا نزد پدرت ببری.»

یوناتان گفت: «اشا از تو! زیرا اگر می دانستم بدی از جانب پدرم جزم شده است که بر تو بیاید، آیا تو را از آن اطلاع نمی دادم؟»

داود به یوناتان گفت: «گر پدرت تو را به درستی جواب دهد کیست که مرا مخبر سازد؟»

یوناتان به داود گفت: «یا تا به صحرا برویم.» و هر دو ی ایشان به صحرا رفتند.

و یوناتان به داود گفت: «ی یهوه، خدای اسرائیل، چون فردا یا روز سوم پدر خود را مثل این وقت از مودم و اینک اگر برای داود خیر باشد، اگر من نزد او نرفتم و وی را اطلاع ندهم،

خداوند به یوناتان مثل این بلکه زیاده از این عمل نماید، و اما اگر پدرم ضرر تو را صواب بیند، پس تو را اطلاع داده، رها خواهم نمود تا به سلامت بروی و خداوند همراه تو باشد چنانکه همراه پدرم بود.

۱۴ و نه تنها مادام حیاتم، لطف خداوند را با من بجا آوری تا منمیرم،

بلکه لطف خود را از خاندانم تا به ابد قطع نمایی، هم در وقتی که خداوند دشمنان داود را جمیع از روی زمین منقطع ساخته باشد.»

پس یوناتان با خاندان داود عهد بست و گفت خداوند این را از دشمنان داود مطالبه نماید.

۱۷ و یوناتان بار دیگر به سبب محبتی که با او داشت داود را قسم داد زیرا که او را دوست میداشت چنانکه جان خود را دوست میداشت.

و یوناتان او را گفت: «ردا اول ماه است و چونکه جای تو خالی میباشد، تو را مفقود خواهند یافت.

۱۹ و در روز سوم به زودی فرود شده، بهجایی که خود را در آن در روز شغل پنهان کردی بیا و در جانب سنگ آزل بنشین.

۲۰ و من سه تیره طرف آن خواهانداخت که گویا به هدف میاندازم.

۲۱ و اینک خادم خود را فرستاده، خواهم گفت برو و تیرها را پیدا کن و اگر به خادم گویم: اینک تیرها از این طرف تو است. آنها را بگیر. آنگاه

بیا زیرا که برای تو سلامتی است و به حیات خداوند تو را هیچ ضرری نخواهد بود.

۲۲ اما اگر به خادم چنین بگویم که: اینک تیرها از آن طرف تو است، آنگاه برو زیرا خداوند تو را رها کرده است.

۲۳ و اما آن کاری که من و تو در باره آن گفتگو کردیم اینک خداوند در میان من و تو تا به ابد خواهد بود.»

پس داود خود را در صحرا پنهان کرد و چون اول ماه رسید، پادشاه برای غذا خوردن نشست.

۲۵ و پادشاه در جای خود بر حسب عادتش برمسند، نزد دیوار نشسته، و یوناتان ایستاده بود و آب تیره به پهلویش شاول نشسته، و جای داود خالی بود.

و شاول در آن روز هیچ نگفت زیرا گمان میبرد: «یزی بر او واقع شده، طاهر نیست، البته طاهر نیست!»

و در فردای اول ماه که روز دوم بود، جای داود نیز خالی بود. پس شاول به پسر خود یوناتان گفت: «راپسر بسا، هم دیروز و هم امروز به غذا نیامد؟»

یوناتان در جواب شاول گفت: «او از من بسیار التماس نمود تا به بیت لحم برود.»

۲۹ و گفت: تمنا اینکه مرا رخصت بدی زیرا خاندان ما را در شهر قربانی است و برادر من مرا فرموده است، پس اگر الان در نظر تو التفات یافتم، مرا خصم بشوم تا برادران خود را ببینم. از این جهت به سفره پادشاه نیامده است.»

آنگاه خشم شاول بر یوناتان افروخته شده، او را گفت: «ی پسر زن کردنکش فتنه انگیز، آیامی دانم که تو پسر بسا را به جهت افتضاح خود و افتضاح عورت مادرت اختیار کرده‌ای؟»

زیرا مادامی که پسر بسا بر روی زمین زنده باشد تو و سلطنت تو پایدار نخواهد ماند. پس الان بفرست و او را نزد من بیاور زیرا که البته خواهد مرد.»

یوناتان پدر خود شاول را جواب داده، وی را گفت: «را بپرد؟ چه کرده است؟»

آنگاه شاول مزارق خود را به او انداخت تا او را بزند. پس یوناتان دانست که پدرش بر کشتن داود جازم است.

۳۴ و یوناتان به شدت خشم، از سفره برخاست و در روز دوم ماه، طعام نخورد چونکه برای داود غمگین بود زیرا پدرش او را نجل ساخته بود.

و با مداد ان یوناتان در وقتی که با داود تعیین کرده بود به صحرا بیرون رفت و یک پسر کوچک همراهش بود.

۳۶ و به خادم خود گفت: «دو تیر هارا که میاندازم پیدا کن.» و چون پسر می دوید تیر را چنان انداخت که از او رد شد.

۳۷ و چون پسر به مکان تیری که یوناتان انداخته بود، میرفت، یوناتان در عقب پسر آواز داده، گفت که: «یا تیر به آن طرف تونیست؟»

و یوناتان در عقب پسر آواز داد که بشتاب و تعجیل کن و در رنگ منما. پس خادم یوناتان تیر هارا برداشته، نزد آقای خود برگشت.

۳۹ و پسر چیزی نفهمید. اما یوناتان و داود این امر را میدانستند.

۴۰ و یوناتان اسلحه خود را به خادم خود داده، وی را گفت: «رو آن را به شهر ببر.»

و چون پسر رفته بود، داود از جانب جنوبی برخاست و بر روی خود بر زمین افتاده، سه مرتبه سجده کرد و یکدیگر را بوسیده، با هم گریه کردند تا داود از حد گذرانید.

۴۲ و یوناتان به داود گفت: «سلامتی برو چونکه ماهر دوی به نام خداوند قسم خورده، گفتیم که خداوند در میان من و تو در میان ذریه من و ذریه تو

تابه ابد باشد. پس برخاسته، برفت و یوناتان به شهر برگشت.

داود در نوب

و داود به نوب نزد اخیملک کاهن رفت، و اخیملک لرزان شده، به استقبال داود آمده، گفت: «راتنها آمدی و کسی باتونیست؟» داود به اخیملک کاهن گفت: «ادشاه مرا به کاری مامور فرمود و مرا گفت: از این کاری که تو را میفرستم و از آنچه به تو امر فرمودم کسی اطلاع نیابد، و خادمان را به فلان و فلان جاتعیین نمودم.»

۳ پس الان چه در دست داری، پنج قرص نان یا هر چه حاضر است به من بده.»

کاهن در جواب داود گفت: «پچنان عام در دست من نیست، لیکن نان مقدس هست اگر خصوص خادمان، خویشتر را از زنان باز داشته باشند.» داود در جواب کاهن گفت: «ه درستی که در این سه روز زنان از ما دور بودند و چون بیرون آمدم ظروف جوانان مقدس بود، و آن بطوری عام است خصوص چونکه امروز دیگری در ظرف مقدس شده است.»

پس کاهن، نان مقدس را به او داد زیرا که در آنجانی نبود غیر از نان مقدمه که از حضور خداوند برداشته شده بود، تا در روز برداشتنش نان گرم بگذارند. و در آن روز یکی از خادمان شاول که مسمی به دو آخ ادومی بود، به حضور خداوند اعتکاف داشت، و بزرگترین شبانان شاول بود.

و داود به اخیملک گفت: «یا اینجا در دست نیزه یا شمشیر نیست زیرا که شمشیر و سلاح خویش را با خود نیاورد هم چونکه کار پادشاه به تعجیل بود.»

کاهن گفت: «ینک شمشیر جلیات فلسطینی که در دره ایلاه کشتی، در پشت ایفود به جامه ملفوف است. اگر می خواهی آن را بگیری بگیری، زیرا غیر از آن در اینجا نیست.» داود گفت: «ثل آن، دیگری نیست. آن را به من بده.»

داود در جت

پس داود آن روز برخاسته، از حضور شاول فرار کرده، نزد اخیش، ملک جت آمد.

۱۱ و خادمان اخیش او را گفتند: «یا این داود، پادشاه زمین نیست؟ و آیا در باره او رقصکان سرود خوانده، نگفتند که شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشت؟»

و داود این سخن را در دل خود جاداده، از اخیش، ملک جت بسیار بترسید.

۱۳ و در نظر ایشان رفتار خود را تغییر داده، به حضور ایشان خویشتن را دیوانه نمود، و بر لنگه های در خط میکشید و آب دهنش را بر ریش خود میریخت.

۱۴ و اخیش به خادمان خود گفت: «ینک این شخص را میبینید که دیوانه است، او را چرا نزد من آوردید؟»

آیا محتاج به دیوانگان هستم که این شخص را آوردید تا نزد من دیوانگی کند؟ و آیا این شخص داخل خانه من بشود؟»

داود در عدلام و مصفه

و داود از آنجا رفته، به مغاره عدلام فرار کرد و چون برادرانش و تمامی خاندان پدرش شنیدند، آنجا نزد او فرو آمدند.

۲ و هر که در تنگی بود و هر قرض دار و هر که تلخی جان داشت، نزد او جمع آمدند، و برایشان سردار شد و تخمین چهار صد نفر با او بودند.

و داود از آنجا به مصفه موآب رفته، به پادشاه موآب گفت: «من اینکه پدرم و مادرم نزد شما بیایند تا بدنام خدا برای من چه خواهد کرد.»

پس ایشان را نزد پادشاه موآب برد و تمامی روزهایی که داود در آن ملاذ بود، نزد او ساکن بودند.

۵ و جادویی به داود گفت که «این ملاذ دیگر توقف منم بلکه روانه شده، به زمین یهود برو.» پس داود رفت و به جنگل حارث درآمد.

قتل کاهنان

و شاول شنید که داود و مردمانی که با وی بودند پیدا شده اند، و شاول در جبعه، زیر درخت بلوط در رامه نشسته بود، و نیزه اش در دستش، و جمیع خادمانش در اطراف او ایستاده بودند.

۷ و شاول به خادمانی که در اطرافش ایستاده بودند، گفت: «الای بنیامینیان بشنوید! آیا پسر یسابه جمیع شما کشتزارها و تا کستانها خواهد داد و آیا همگی

شمارا سردار هزارها و سردار صدها خواهد ساخت؟»

که جمیع شما بر من فتنه انگیز شده، کسی مرا اطلاع ندهد که پسر من با پسر یساعهد بسته است و از شما کسی برای من غمگین نمی شود تا مرا خبر دهد که

پسر من بنده مرا برانگیخته است تا در کمین بنشیند چنانکه امر و زهست.»

و دوآغ ادومی که با خادمان شاول ایستاده بود در جواب گفت: «سر سارا دیدم که به نوب نزد اخیملک بن اخیوتوب درآمد.

۱۰ و او از برای وی از خداوند سوال نمود و توشهای به او داد و شمشیر جلیات فلسطینی را نیز به او داد.»

پس پادشاه فرستاده، اخیملک بن اخیوتوب کاهن و جمیع کاهنان خاندان پدرش را که در نوب بودند طلبید، و تمامی ایشان را نزد پادشاه آوردند.

۱۲ و شاول گفت: «ی پسر اخیوتوب بشنو.» و گفت: «بیکای آقام!»

شاول به او گفت: «و پسر یساجر بر من فتنه انگیزی که به اینکه به وی نان و شمشیر دادی و برای وی از خدا سوال نمودی تا به ضد من برخاسته، در کمین

بنشیند چنانکه امر و ز شده است.»

اخیملک در جواب پادشاه گفت: «یست از جمیع بندگانت که مثل داود امین باشد و او امداد پادشاه است و در مشورت شریک تو و در خانه تو مکرم

است.

۱۵ آیا امر و ز به سوال نمودن از خدا برای او شروع کردم، حاشا از من. پادشاه این کار را به بنده خود و به جمیع خاندان پدرم اسناد ندهد زیرا که بنده

ات از این چیزها کمزیرانند آنست که بود.»

پادشاه گفت: «ی اخیملک تو و تمامی خاندان پدرت البته خواهید مرد.»

آنگاه پادشاه به شاطرانی که به حضورش ایستاده بودند، گفت: «رخاسته، کاهنان خداوند را بکشید زیرا که دست ایشان نیز یاد او است و با اینکه

دانستند که او فرار میکند، مرا اطلاع ندادند.» اما خادمان پادشاه نخواستند که دست خود را دراز کرده، بر کاهنان خداوند هجوم آورند.

۱۸ پس پادشاه به دوآغ گفت: «و برگرد بر کاهنان حمله آور.» و دوآغ ادومی برخاسته، بر کاهنان حمله آورد و هشتاد و پنج نفر را که ایفودگان میپوشیدند

در آن روز کشت.

۱۹ و نوب را نیز که شهر کاهنان است به دم شمشیر زد و مردان و زنان و اطفال و شیرخوارگان و گاو و الاغان و گوسفندان را به دم شمشیر کشت.

اما یکی از پسران اخیملک بن اخیوتوب که ایباتار نام داشت رهایی یافته، در عقب داود فرار کرد.

۲۱ و ایباتار داود را مخبر ساخت که شاول کاهنان خداوند را کشت.

۲۲ داود به ایباتار گفت: «وزی که دوآغ ادومی در آنجا بود، دانستم که او شاول را البته مخبر خواهد ساخت، پس من باعث کشته شدن تمامی اهل

خاندان پدرت شدم.

۲۳ نزد من بمان و مترس زیرا هر که قصد جان من دارد قصد جان تو نیز خواهد داشت. ولیکن نزد من محفوظ خواهی بود.»

نجات ساکنان قعیله

و به داود خبر داده، گفتند: «ینک فلسطینیان با قعیله جنگ میکنند و خرمنهارا غارت مینماید.»
 و داود از خداوند سوال کرده، گفت: «یا بروم و این فلسطینیان را شکست دهم.» خداوند به داود گفت: «رو فلسطینیان را شکست داده، قعیله را خلاص کن.»

و مردمان داود وی را گفتند: «ینک اینجا در یهودا میترسیم پس چند مرتبه زیاد اگر به مقابله لشکرهای فلسطینیان به قعیله برویم.»
 و داود بار دیگر از خداوند سوال نمود و خداوند او را جواب داده، گفت: «رخیزه قعیله برو زیرا که من فلسطینیان را به دست تو خواهم داد.»
 و داود با مردانش به قعیله رفتند و با فلسطینیان جنگ کرده، مواشی ایشان را بردند، و ایشان را به کشتار عظیمی کشتند. پس داود ساکنان قعیله را نجات داد.

تعاقب داود

و هنگامی که ایباتار بن اخیملک نزد داود به قعیله فرار کرد، ایفود را در دست خود آورد.
 ۷ و به شاول خبر دادند که داود به قعیله آمده است و شاول گفت: «داو را به دست من سپرده است، زیرا به شهری که دروازهها و پشت بندها دارد داخل شده، محبوس گشته است.»

و شاول جمع قوم را برای جنگ طلبید تا به قعیله فرود شده، داود و مردانش را محاصره نماید.
 و چون داود دانست که شاول شرارت را برای او اندیشیده است، به ایباتار کاهن گفت: «یفود را نزدیک بیاور،
 و داود گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، بنده ات شنیده است که شاول عزیمت دارد که به قعیله بیاید تا به خاطر من شهر را خراب کند.
 ۱۱ آیا اهل قعیله مرا به دست او تسلیم خواهند نمود؟ و آیا شاول چنانکه بنده ات شنیده است، خواهد آمد؟ ای یهوه، خدای اسرائیل، مسالت آنکه بنده خود را خبر دهی.» خداوند گفت که او خواهد آمد.

۱۲ داود گفت: «یا اهل قعیله مرا و کسان مرا به دست شاول تسلیم خواهند نمود؟» خداوند گفت که «سلیم خواهند نمود.»
 پس داود و مردانش که تخمین ششصد نفر بودند، برخاسته، از قعیله بیرون رفتند و هر جای که توانستند بیرون رفتند، و چون به شاول خبر دادند که داود از قعیله فرار کرده است، از بیرون رفتن باز ایستاد.
 ۱۴ داود در بیابان در ملاذها نشست و در کوهی در بیابان زیف توقف نمود. و شاول همه روزه او را میطلبید لیکن خداوند او را به دستش تسلیم نمود.

و داود دید که شاول به قصد جان او بیرون آمده است و داود در بیابان زیف در جنگل ساکن بود.
 ۱۶ و یوناتان، پسر شاول، به جنگل آمده، دست او را به خدا تقویت نمود.
 ۱۷ او را گفت: «ترس زیرا که دست پدر من، شاول تو را نخواهد جست، و تو بر اسرائیل پادشاه خواهی شد، و من دومین تو خواهم بود و پدرم شاول نیز این را می داند.»

و هر دوی ایشان به حضور خداوند عهد بستند و داود به جنگل برگشت و یوناتان به خانه خود رفت.
 و زیفیان نزد شاول به جبهه آمده، گفتند: «داود در ملاذهای جنگل در کوه خنیه که به طرف جنوب بیابان است، خود را نزد ما پنهان نکرده است؟
 پسای پادشاه چنانکه دلت کمال آرزو برای آمدن در دنیا و تکلیف ما این است که او را به دست پادشاه تسلیم نماییم.»

شاول گفت: «ما از جانب خداوند مبارک باشید چونکه بر من دلسوزی نمودید.
 ۲۲ پس بروید و بیشتر تحقیق نموده، جایی را که آمد و رفت میکند ببینید و بفهمید، و دیگر اینکه کیست که او را در آنجا دیده است، زیرا به من گفته شد که بسیار با مکر رفتار میکند.»

۲۳ پس ببینید و جمیع مکانهای مخفی را که خود را در آنها پنهان میکند بدانید و حقیقت حال را به من باز رسانید تا با شما بیایم و اگر در این زمین باشد او را از جمیع هزاره های یهودا پیدا خواهم کرد.»
 پس برخاسته، پیش روی شاول به زیف رفتند.

و شاول و مردان او به تفحص او رفتند و چون داود را خبر دادند، او نزد صخره فرود آمده، در بیابان معون ساکن شد و شاول چون این را شنید، داود را در بیابان معون تعاقب نمود.

۲۶ و شاول به یک طرف کوه میرفت و داود و کسانش به طرف دیگر کوه، و داود می شتافت که از حضور شاول بگریزد و شاول و مردانش داود و کسانش را احاطه نمودند تا ایشان را بگیرند.

- ۲۷ اما قاصدی نزد شاول آمده، گفت: «شتاب و بیازیرا که فلسطینیان به زمین حمله آورد هاند.»
 ۲۸ پس شاول از تعاقب نمودن داود برگشته، به مقابله فلسطینیان رفت، بنابراین آن مکان را صخره محلقوت نامیدند.
 ۲۹ و داود از آنجا برآمده، در ملاذهای عین جدی ساکن شد.

گذشت داود

- و واقع شد بعد از برگشتن شاول از عقب فلسطینیان که او را خبر داده، گفتند: «ینک داود در بیابان عین جدی است.»
 و شاول سه هزار نفر برگزیده را از تمامی اسرائیل گرفته، برای جستجوی داود و کسانش بر صخره‌های بزه‌های کوهی رفت.
 ۳ و به سر راه به آغل‌های گوسفندان که در آنجا مغارهای بود، رسید. و شاول داخل آن شد تا پایهای خود را پیوشاند. و داود و کسان او در جانبهای مغاره نشستند.
 ۴ و کسان داود وی را گفتند: «ینک روزی که خداوند به تو وعده داده است که همانا دشمن تو را به دستت تسلیم خواهیم نمود تا هر چه در نظرت پسند آید به او عمل نمایی.» و داود برخاسته، دامن ردای شاول را آهسته برید.
 ۵ و بعد از آن دل داود مضطرب شد از این جهت که دامن شاول را بریده بود.
 ۶ و به کسان خود گفت: «اشبار من از جانب خداوند که این امر را به آقای خود مسیح خداوند بکنم، و دست خود را بر او دراز نمایم چونکه او مسیح خداوند است.»
 پس داود کسان خود را به این سخنان توبیخ نموده، ایشان را نگاهداشت که بر شاول برخیزند، و شاول از مغاره برخاسته، راه خود را پیش گرفت.
 و بعد از آن، داود برخاسته، از مغاره بیرون رفت و در عقب شاول صد اذده، گفت: «ای آقایم پادشاه»، و چون شاول به عقب خود نگرید داود رو به زمین خم شده، تعظیم کرد.
 ۹ و داود به شاول گفت: «را سخنان مردم را میشنوی که میگویند ینک داود قصد اذیت تو را دارد.
 ۱۰ اینک امروز چشمانت دیده است که چگونه خداوند تو را در مغاره امر و زبهدست من تسلیم نمود، و بعضی گفتند که تو را بکشم، اما چشمم بر تو شفقت نموده، گفتم دست خود را بر آقای خویش دراز نکنم، زیرا که مسیح خداوند است.
 ۱۱ و ای پدرم ملاحظه کن و دامن ردای خود را در دست من بین، زیرا از اینکه جامه تو را بریدم و تو را نکشتم بدان و بین که بدی و خیانت در دست من نیست، و به تو نگاه نکرد هام، اما تو جان مرا شکار میکنی تا آن را گرفتار سازی.
 ۱۲ خداوند در میان من و تو حکم نماید، و خداوند انتقام مرا از تو بگیرد اما دست من بر تو نخواهد شد.
 ۱۳ چنانکه مثل قدیمان میگوید که شرارت از شیران صادر میشود اما دست من بر تو نخواهد شد.
 ۱۴ و در عقب کیست که پادشاه اسرائیل بیرون میآید و کیست که او را تعاقب مینمایی، در عقب سگ مردهای بلکه در عقب یک کیک!
 پس خداوند او را بشد و میان من و تو حکم نماید و ملاحظه کرده دعوی مرا با تو فیصل کند و مرا از دست تو بر هاند.»
 و چون داود از گفتن این سخنان به شاول فارغ شد، شاول گفت: «یا این آواز تو ستای پسر من داود.» و شاول آواز خود را بلند کرده، گریست.
 ۱۷ و به داود گفت: «و از من نیکوتر هستی زیرا که تو جزای نیکوبه من رسانیدی و من جزای بدیه تو رسانیدم.
 ۱۸ و تو امروز ظاهر کردی که چگونه به من احسان نمودی چونکه خداوند مرا به دست تو تسلیم کرده، و مرا نکشتی.
 ۱۹ و اگر کسی دشمن خویش را بیابد، آیا او را به نیکویی رها نماید؟ پس خداوند تو را به نیکویی جزا دهد به سبب آنچه امروز به من کردی.
 ۲۰ و حال اینک میدانم که البته پادشاه خواهی شد و سلطنت اسرائیل در دست تو ثابت خواهد گردید.
 ۲۱ پس الان برای من قسم به خداوند بخور که بعد از من ذریه مرا منقطع نسازی، و اسم مرا از خاندان پدرم بخونکنی.»
 و داود برای شاول قسم خورد، و شاول به خانه خود رفت و داود و کسانش به مامن خویش آمدند.

نابال و ایجایل

- و سموتیل وفات نمود، و تمامی اسرائیل جمع شده، از برایش نوحه گری نمودند، و او را در خانهاش در رامه دفن نمودند و داود برخاسته، به بیابان فاران فرود شد.
 و در معون کسی بود که املاکش در کرمل بود و آن مرد بسیار بزرگ بود و سه هزار گوسفند و هزار بز داشت، و گوسفندان خود را در کرمل پشم میبرد.
 ۳ و اسم آن شخص نابال بود و اسم زنش ایجایل. و آن زن نیک فهم و خوش منظر بود. اما آن مرد سخت دل و بد رفتار و از خاندان کالیب بود.

- ۴ و داود در بیابان شنید که نابال گله خود را پشم میبرد.
- پس داود ده خادم فرستاد و داود به خادمان خود گفت که «ه کرمل برآید و نزد نابال رفته، از زبان من سلامتی اورا بپرسید.
- ۶ و چنین گوید: زنده باش و سلامتی بر تو باد و بر خاندان تو و بر هر چه داری سلامتی باشد.
- ۷ و الان شنید هام که پشم برندگان داری و به شبانان تو که در این اوقات نزد ما بودند، اذیت نرسانیدیم. همه روزهایی که در کرمل بودند چیزی از ایشان گم نشد.
- ۸ از خادمان خود پیرس و تور خواهند گفت. پس خادمان در نظر تو التفات یابند زیرا که در روز سعادت مندی آمد هایم، تمنا اینکه آنچه دستت بیابد به بند گانت و پسر ت داود بدهی.»
- پس خادمان داود آمدند و جمیع این سخنان را از زبان داود به نابال گفته، ساکت شدند.
- ۱۰ و نابال به خادمان داود جواب داده، گفت: «او د کیست و پسر یسا کیست؟ امر و زبانی با بندگان هر یکی از آقای خویش میگیرند.
- ۱۱ آیانان و آب خود را و گوشت را که برای پشم برندگان خود ذبح نمود هام، بگیرم و به کسانی که نمی دانم از کجا هستند بدهم.»
- پس خادمان داود برگشته، مراجعت نمودند و آمده، داود را از جمیع این سخنان مخبر ساختند.
- ۱۳ و داود به مردان خود گفت: «ریک از شما شمشیر خود را ببندد.» و هر یک شمشیر خود را بستند، و داود نیز شمشیر خود را بست و تخمین چهار صد نفر از عقب داود رفتند، و دو بیست نفر نزد اسباب ماندند.
- و خادمی از خادمانش به ایجایل، زن نابال، خبر داده، گفت: «ینک داود، قاصدان از بیابان فرستاد تا آقای مرا تحت گویند و او ایشان را اهانت نمود.
- ۱۵ و آن مردمان احسان بسیار به ما نمودند و همه روزهایی که در صحرا بودیم و با ایشان معاشرت داشتیم اذیتی به ما نرسید و چیزی از ما گم نشد.
- ۱۶ و تمام روزهایی که با ایشان گوسفندان را میچرانیدیم هم در شب و هم در روز برای ما مثل حصار بودند.
- ۱۷ پس الان بدان و بین که چه باید بکنی زیرا که بدی برای آقای ما و تمامی خاندانش میباش، چونکه او به حدی پسر بلیعال است که احدی با وی سخن نتواند گفت.»
- آنگاه ایجایل تعجیل نموده، دو بیست گرده نان و دو مشگ شراب و پنج گوسفند میاشده، و پنج کیل خوشه برشته و صد قرص کشمش و دو بیست قرص انجیر گرفته، آنها را بر الاغها گذاشت.
- ۱۹ و به خادمان خود گفت: «یش من بروید و اینک من از عقب شما میآیم.» اما به شوهر خود نابال هیچ خبر نداد.
- ۲۰ و چون بر الاغ خود سوار شده، از سایه کوه به زیر میآمد، اینک داود و کسانش به مقابل او رسیدند و به ایشان بر خورد.
- ۲۱ و داود گفته بود: «تحقیق که تمامی ما میملک این شخص را در بیابان عبث نگاه داشتیم که از جمیع اموالش چیزی گم نشد و او بدی رابه عوض نیکویی به من پاداش داده است.
- ۲۲ خدا به دشمنان داود چنین بلکه زیاده از این عمل نماید اگر از همه متعلقان او تا طلوع صبح ذکوری وا گذارم.»
- و چون ایجایل، داود را دید، تعجیل نموده، از الاغ پیاده شد و پیش داود به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود.
- ۲۴ و نزد پایهایش افتاده، گفت: «ی آقایم این تقصیر بر من باشد و کنیزت در گوش تو سخن بگوید، و سخنان کنیز خود را بشنوی.
- ۲۵ و آقایم دل خود را بر این مرد بلیعال، یعنی نابال مشغول نسازد، زیرا که اسمش مثل خودش است اسمش نابال است و حماقت با اوست، لیکن من کنیز تو خادمی را که آقایم فرستاده بود، ندیدم.
- ۲۶ و الانای آقایم به حیات خداوند و به حیات جان تو چونکه خداوند تو را از ریختن خون و از انتقام کشیدن به دست خود منع نموده است، پس الان دشمنانت و جویندگان ضرر آقایم مثل نابال بشوند.
- ۲۷ و الان این هدیهای که کنیزت برای آقای خود آورده است به غلامانی که همراه آقایم میروند، داده شود.
- ۲۸ و تقصیر کنیز خود را عفو نماز رابه درستی که خداوند برای آقایم خانه استوار بنا خواهد نمود، چونکه آقایم در جنگهای خداوند میکوشد و بدی در تمام روزهایت به تو نخواهد رسید.
- ۲۹ و اگر چه کسی برای تعاقب تو و به قصد جانت بر خیزد، اما جان آقایم در دست حیات، نزدیوه، خدایت، بسته خواهد شد. و اما جان دشمنانت را گویا از میان کفه فلاخن خواهد انداخت.
- ۳۰ و هنگامی که خداوند بر حسب همه احسانی که برای آقایم وعده داده است، عمل آورد، و تو را پیشوا بر اسرائیل نصب نماید.

۳۱ آنگاه این برای توسنگ مصادم و به جهت آفایم لغزش دل نخواهد بود که خون بیجهت ریختهای و آفایم انتقام خود را کشیده باشد، و چون خداوند به آفایم احسان نماید آنگاه کنیز خود را بیاورد.»

داود به ایجیل گفت: «هوه، خدای اسرائیل، متبارک باد که تو را امروز به استقبال من فرستاد.

۳۳ و حکمت تو مبارک و تو نیز مبارک باشی که امروز مرا از ریختن خون و از کشیدن انتقام خویش به دست خود منع نمودی.

۳۴ ولیکن به حیات یهوه، خدای اسرائیل، که مرا از رسانیدن اذیت به تو منع نمود. اگر تعجیل نموده، به استقبال من نمی آمدی البته تا طلوع صبح برای نابال ذکروری باقی نمی ماند.»

پس داود آنچه را که به جهت او آورده بود، از دستش پذیرفته، به او گفت: «سلامتی به خانه ات برو و بین که سخت را شنیده، تو را مقبول داشتم.» پس ایجیل نزد نابال برگشت و اینک او ضیافتی مثل ضیافت ملو کانه در خانه خود می داشت و دل نابال در اندرونش شادمان بود چونکه بسیار مست بود و تا طلوع صبح چیزی کم یا زیاد به او خبر نداد.

۳۷ و بامدادان چون شراب از نابال بیرون رفت، زنش این چیزها را به او بیان کرد و دلش در اندرونش مرده گردید و خود مثل سنگ شد.

۳۸ و واقع شد که بعد از ده روز خداوند نابال را مبتلا ساخت که بمرد.

و چون داود شنید که نابال مرده است، گفت: «بارک باد خداوند که انتقام عار مرا از دست نابال کشیده، و بنده خود را از بیدی نگاه داشته است، زیرا خداوند شرارت نابال را به سرش رد نموده است و داود فرستاده، با ایجیل سخن گفت تا او را به زنی خود بگیرد.»

و خادمان داود نزد ایجیل به کرمل آمده، با وی مکالمه کرده، گفتند: «او دمارا نزد تو فرستاده است تا تو را برای خویش به زنی بگیرد.»

و او برخاسته، روزه زمین خم شد و گفت: «ینک کنیزت بنده است تا پایهای خادمان آقای خود را بشوید.»

و ایجیل تعجیل نموده، برخاست و برالاغ خود سوار شد و پنج کنیزش همراهش روانه شدند و از عقب قاصدان داود درفته، زن او شد.

و داود اخینو عم بزرگی را نیز گرفت و هر دوی ایشان زن او شدند.

۴۴ و شاول دختر خود، میکال، زن داود را به فطی ابن لایش که از جلیم بود، داد.

گذشت دوباره شاول

پس زیفیان نزد شاول به جعبه آمده، گفتند: «یاد او د خویشتن را در تل خنیه که در مقابل بیابان است، پنهان نکرده است؟»

آنگاه شاول برخاسته، به بیابان زیف فرود شد و سه هزار مرد از بزرگیدگان اسرائیل همراهش رفتند تا داود را در بیابان زیف جستجو نمایند.

۳ و شاول در تل خنیه که در مقابل بیابان به سر راه است اردو زد، و داود در بیابان ساکن بود، و چون دید که شاول در عقبش در بیابان آمده است، داود جاسوسان فرستاده، دریافت کرد که شاول به تحقیق آمده است.

و داود برخاسته، به جای که شاول در آن اردو زده بود، آمد. و داود مکانی را که شاول و ابنیر، پسر نیر، سردار لشکرش خوابیده بودند، ملاحظه کرد، و شاول در اندرون سنگرمی خوابید و قوم در اطراف او فرود آمده بودند.

و داود به اخیملک حتی و ایشای ابن صرویه برادر یوآب خطاب کرده، گفت: «یست که همراه من نزد شاول به اردو بیاید؟» ایشای گفت: «ن همراه تو می آیم.»

پس داود و ایشای در شب به میان قوم آمدند و اینک شاول در اندرون سنگردار شده، خوابیده بود، و نیزه اش نزد سرش در زمین کوبیده، و ابنیر و قوم در اطرافش خوابیده بودند.

۸ و ایشای به داود گفت: «مرو ز خدا، دشمن تو را به دستت تسلیم نموده. پس الان اذن بده تا او را بنیزه یک دفعه به زمین بدوزم و او را دوباره نخواهم زد.»

و داود به ایشای گفت: «و راهلاک مکن زیرا کیست که به مسیح خداوند دست خود را دراز کرده، بیگناه باشد.

۱۰ و داود گفت: «ه حیات یهوه قسم که یا خداوند او را خواهد زد یا اجلش رسیده، خواهد مرد یا به جنگ فرود شده، هلاک خواهد گردید.

۱۱ حاشا بر من از خداوند که دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم اما الان نیزه های را که نزد سرش است و سبوی آب را بگیر و برویم.»

پس داود نیزه و سبوی آب را از نزد سر شاول گرفت و روانه شدند، و کسی نبود که ببیند و بداند یا بیدار شود زیرا جمیع ایشان در خواب بودند، چونکه خواب سنگین از خداوند بر ایشان مستولی شده بود.

و داود به طرف دیگر گذشته، از دور به سر کوه باستاد و مسافت عظیمی در میان ایشان بود.

۱۴ و داود قوم و ابنیر پسر نیر را صد از ده، گفت: «ی ابنیر جواب نمی دهی؟» و ابنیر جواب داده، گفت: «و کیستی که پادشاه را میخوانی؟»
 داود به ابنیر گفت: «یا تو مرد نیستی و در اسرائیل مثل تو کیست؟ پس چرا آقای خود پادشاه را نگاهبانی نمی کنی؟ زیرا یکی از قوم آمد تا آقامت پادشاه را هلاک کند.
 ۱۶ این کار که کردی خوب نیست، به حیات یهوه، شما مستوجب قتل هستید، چونکه آقای خود مسیح خداوند را نگاهبانی نکردید، پس الان بین که نیزه پادشاه و سبوی آب که نزد سرش بود، کجاست؟»
 و شاول آواز داد و در شناخته، گفت: «یا این آواز توستای پسر من داود؟» و داود گفت: «ی آقام پادشاه آواز من است.»
 و گفت: «بن از چه سبب است که آقام بنده خود را تعاقب میکند؟ زیرا چه کردم و چه بدی در دست من است؟
 پس الان آقام پادشاه سخنان بنده خود را بشنود، اگر خداوند تو را بر من تحریک نموده است پس هدیه های قبول نماید، و اگر بنی آدم باشند پس ایشان به حضور خداوند ملعون باشند، زیرا که امر و زمر از التصاق به نصیب خداوند می رانند و میگویند برو خدا یان غیر اعبادت نما.
 ۲۰ و الان خون من از حضور خداوند به زمین ریخته نشود زیرا که پادشاه اسرائیل مثل کسیکه کبک را بر کوهها تعاقب میکند به جستجوی یک کبک بیرون آمده است.»
 شاول گفت: «ناه ورزیدم ای پسر من داود! برگرد و تو را دیگر اذیت نخواهم کرد، چونکه امر و زجان من در نظر تو عزیز آمد اینک احقمانه رفتار نمودم و بسیار گمراه شدم.»
 داود در جواب گفت: «ینک نیزه پادشاه! پس یکی از غلامان به اینجا گذشته، آن را بگیرد.
 ۲۳ و خداوند هر کس را بر حسب عدالت و امانتش پاداش دهد، چونکه امر و ز خداوند تو را به دست من سپرده بود. اما نخواستم دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم.
 ۲۴ و اینک چنانکه جان تو امر و ز در نظر من عظیم آمد جان من در نظر خداوند عظیم باشد و مرا از هرتنگی برهاند.»
 شاول به داود گفت: «بارک باشای پسر من داود، البته کارهای عظیم خواهی کرد و غالب خواهی شد.» پس داود راه خود را پیش گرفت و شاول به جای خود مراجعت کرد.

فرار داود

۱ و داود در دل خود گفت: «لحال روزی به دست شاول هلاک خواهم شد. چیزی برای من از این بهتر نیست که به زمین فلسطینیان فرار کنم، و شاول از جستجوی من در تمامی حدود اسرائیل مایوس شود. پس از دست او نجات خواهم یافت.»
 ۲ پس داود برخاسته، با آن ششصد نفر که همراهش بودند نزد اخیش بن معوک، پادشاه جت گذشت.
 ۳ و داود نزد اخیش در جت ساکن شد، او و مردمانش هر کس با اهل خانهاش، و داود با دوزنش اخینو عم زرعیلیه و ایجایل کرملیه زن نابال.
 ۴ و به شاول گفته شد که داود به جت فرار کرده است، پس او را دیگر جستجو نکرد.
 و داود به اخیش گفت: «لان اگر من در نظر تو التفت یافتم مکانی به من در یکی از شهرهای صحرا بدهند تا در آنجا ساکن شوم، زیرا که بنده تو چرادر شهر دار السلطنه با تو ساکن شود.»
 پس اخیش در آن روز صقلع را به او داد، لهاد صقلع تا امر و ز آن پادشاهان یهود است.
 ۷ و عدد روزهایی که داود در بلاد فلسطینیان ساکن بود یک سال و چهار ماه بود.
 و داود و مردانش برآمده، بر جشوریان و جریان و عمالقه هجوم آوردند زیرا که این طوایف در ایام قدیم در آن زمین از شورتابه زمین مصر ساکن میبودند.
 ۹ و داود اهل آن زمین را شکست داده، مردیازنی زنده نگذاشت و گوسفندان و گاو و الاغها و شتران و رخوت گرفته، برگشت و نزد اخیش آمد.
 ۱۰ و اخیش گفت: «مروزه کجاست آوردید.» داود گفت: «رجنوبی یهودا و جنوب یروشلیلان و به جنوب قینیان.
 ۱۱ و داود مردیازنی را زنده نگذاشت که به جت بیایند زیرا گفت مبادا در باره ما خبر آورده، بگویند که داود چنین کرده است و تمامی روزهایی که در بلاد فلسطینیان بماند، عادتش چنین خواهد بود.»
 و اخیش داود را تصدیق نموده، گفت: «و لیشتن را نزد قوم خود اسرائیل بالکل مکروه نموده است، پس تا به ابد بنده من خواهد بود.»

شاول و صاحب اجنه

- و واقع شد در آن ایام که فلسطینیان لشکرهای خود را برای جنگ فراهم آوردند تا با اسرائیل مقاتله نمایند، و اخیش به داود گفت: «قین بدان که تو کسانت همراه من به اردوی بیرون خواهی آمد.»
- داود به اخیش گفت: «تحقیق خواهی دانست که بنده توجه خواهد کرد.» اخیش به داود گفت: «زاین جهت تو را همیشه اوقات نگاهبان سرم خواهم ساخت.»
- و سموئیل وفات نموده بود، و جمیع اسرائیل به جهت او نوحه گری نموده، او را در شهرش رامه دفن کرده بودند، و شاول تمامی اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین بیرون کرده بود.
- ۴ و فلسطینیان جمع شده، آمدند و در شونیم اردو زدند، و شاول تمامی اسرائیل را جمع کرده، در جلبوع اردو زدند.
- ۵ و چون شاول لشکر فلسطینیان را دید، بترسید و دلش بسیار مضطرب شد.
- ۶ و شاول از خداوند سوال نمود و خداوند او را جواب نداد، نه به خواهیها و نه به اوریم و نه به انبیا.
- ۷ و شاول به خادمان خود گفت: «نی را که صاحب اجنه باشد، برای من بطلبید تا نزد او رفته، از او مسالت نمایم.» خادمانش وی را گفتند: «ینک زنی صاحب اجنه در عین دور می باشد.»
- و شاول صورت خویش را تبدیل نموده، لباس دیگر پوشید و دو نفر همراه خود برداشته، رفت و شبانگاه نزد آن زن آمده، گفت: «منا ینکه به واسطه جن برای من فالگیری نمایی و کسی را که به تو بگویم از برایم برآوری.»
- آن زن وی را گفت: «ینک آنچه شاول کرده است میدانی که چگونه اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین منقطع نموده است، پس تو چرا برای جانم دام میگذاری تا مرا به قتل رسانی؟»
- و شاول برای وی به یهوه قسم خورده، گفت: «ه حیات یهوه قسم که از این امر به تو هیچ بدی نخواهد رسید.»
- آن زن گفت: «زیرایت که را بر آورم؟» او گفت: «موئیل را برای من برآور.»
- و چون آن زن سموئیل را دیده به آواز بلند صد از وزن، شاول را خطاب کرده، گفت: «رای چه مرا فریب دادی زیراتو شاول هستی.»
- پادشاه وی را گفت: «ترس! چه دیدی؟» آن زن در جواب شاول گفت: «دایی را می بینم که از زمین بر می آید.»
- او وی را گفت: «ورت او چگونه است؟» زن گفت: «ردی پیر بر می آید و به ردایی ملبس است.» پس شاول دانست که سموئیل است و روبه زمین خم شده، تعظیم کرد.
- و سموئیل به شاول گفت: «را مرا بر آورده، مضطرب ساختی؟» شاول گفت: «رشدت تنگی هستم چونکه فلسطینیان با من جنگ مینمایند و خدا از من دور شده، مرانه به واسطه انبیا و نه به خوابها دیگر جواب میدهد، لهذا تو را خواندم تا مرا اعلام نمایی که چه باید بکنم.»
- سموئیل گفت: «س چرا از من سوال مینمایی و حال آنکه خداوند از تو دور شده، دشمنت گردیده است.»
- ۱۷ و خداوند به نحوی که به زبان من گفته بود، برای خود عمل نموده است، زیرا خداوند سلطنت را از دست تو دریده، آن را به همسایه ات داود داده است.
- ۱۸ چونکه آواز خداوند را شنیدی و شدت غضب او را بر عمالقیق به عمل نیاوردی، بنابراین خداوند امر و زاین عمل را به تو نموده است.
- ۱۹ و خداوند اسرائیل را نیز با تو به دست فلسطینیان خواهد داد، و تو و پسرانت فردا نزد من خواهید بود، و خداوند اردوی اسرائیل را نیز به دست فلسطینیان خواهد داد.»
- و شاول فوریه تمامی قامتش بر زمین افتاد، و از سخنان سموئیل بسیار بترسید. و چونکه تمامی روز و تمامی شب نان نخورده بود، هیچ قوت نداشت.
- ۲۱ و چون آن زن نزد شاول آمده، دید که بسیار پریشان حال است وی را گفت: «ینک کنیزت آواز تو را شنید و جانم را به دست خود گذاشتم و سخنانی را که به من گفتی اطاعت نمودم.
- ۲۲ پس حال تمنا ینکه تو نیز آواز کنیز خود را بشنوی تا القمهای نان به حضورت بگذارم و بخوری تا قوت یافته، به راه خود بروی.»
- اما او انکار نموده، گفت: «می خورم.» لیکن چون خادمانش و آن زن نیز اصرار نمودند، آواز ایشان را شنید و از زمین برخاسته، بر استر نشست.
- ۲۴ و آن زن گوسالهای پرواری در خانه داشت. پس تعجیل نموده، آن را ذبح کرد و آرد گرفته، خمیر ساخت و قرصهای نان فطیر پخت.
- ۲۵ و آنها را نزد شاول و خادمانش گذاشت که خوردند. پس برخاسته، در آن شب روانه شدند.

بازگشت داود به صقلع

و فلسطینیان همه لشکرهای خود را در افیق جمع کردند، و اسرائیلیان نزد چشمهای که در زیر عیال است، فرود آمدند.

- ۲ و سرداران فلسطینیان صدها و هزارها میگذشتند، و داود و مردانش با خیش در دنباله ایشان میگذشتند.
- ۳ و سرداران فلسطینیان گفتند که «بن عبرانیان کیستند؟» و خیش به جواب سرداران فلسطینیان گفت: «گراین داود، بنده شاول، پادشاه اسرائیل نیست که نزد من اینروزهای این سالها بوده است و از روزی که نزد من آمد تا امروز در او عیبی نیافتم.»
- اما سرداران فلسطینیان بروی غضبناک شدند، و سرداران فلسطینیان او را گفتند: «بن مرداباز گردان تا بهجایی که برایش تعیین کردهای برگردد، و یا ما به جنگ نیاید، مبادا در جنگ دشمن مابشود، زیرا این کس با چه چیز یا آقای خود صلح کند آیا نه با سرهای این مردمان؟
- آیا این داود نیست که در باره او بایکدیگر رقص کرده، میسراییدند و میگفتند: «اول هزارهای خود و داود ده هزارهای خویش را کشته است.»
- آنگاه خیش داود را خوانده، او را گفت: «ه حیات پهوه قسم که تو مرد راست هستی و خروج و دخول تو با من در اردو به نظر من پسند آمد، زیرا از روز آمدنت نزد من تا امروز از تو بدی ندیده ام لیکن در نظر سرداران پسند نیستی.
- ۷ پس الان برگشته، به سلامتی برو مبادا مرتکب عملی شوی که در نظر سرداران فلسطینیان ناپسند آید.»
- و داود به خیش گفت: «ه کردهام و از روزی که به حضور تو بودهام تا امروز در بنده ات چه یاقتهای تا آنکه به جنگ نیایم و باد شمنان آقایم پادشاه جنگ نمایم؟»
- خیش در جواب داود گفت: «یدانم که تو در نظر من مثل فرشته خدای کوهستی لیکن سرداران فلسطینیان گفتند که با ما به جنگ نیاید.
- ۱۰ پس الحال با ممدادان باندگان آقایت که همراه تو آمد هاند، بر خیز و چون با ممدادان بر خاسته باشی و روشنایی برای شما بشود، روانه شوید.»
- پس داود با کسان خود صبح زود برخاستند تا روانه شده، به زمین فلسطینیان برگردند و فلسطینیان به یزرعیل برآمدند.

پیروزی داود بر اخیملک

- و واقع شد چون داود و کسانش در روز سوم به صقلغ رسیدند که عمالقه بر جنوب و بر صقلغ هجوم آورده بودند، و صقلغ رازده آن را به آتش سوزانیده بودند.
- ۲ و زنان و همه کسانی را که در آن بودند از خرد و بزرگ اسیر کرده، هیچکس را نکشته، بلکه همه را به اسیری برده، به راه خود رفته بودند.
- ۳ و چون داود و کسانش به شهر رسیدند، اینک به آتش سوخته، و زنان و پسران و دختران ایشان اسیر شده بودند.
- ۴ پس داود و قومی که همراهش بودند آواز خود را بلند کرده، گریستند تا طاقت گریه کردن دیگر نداشتند.
- ۵ و دوزن داود اخینو عم یزرعیلیه و ایجیل، زن نابال کرملی، اسیر شده بودند.
- ۶ و داود بسیار مضطرب شد زیرا که قوم میگفتند که او را سنگسار کنند، چون جان تمامی قوم هر یک برای پسران و دختران خویش بسیار تلخ شده بود، اما داود خویشتر را از پهوه، خدای خود، تقویت نمود.
- و داود به ابیاتار کاهن، پسر اخیملک گفت: «یفودرا نزد من بیاور.» و ابیاتار ایفودرا نزد داود آورد.
- ۸ و داود از خداوند سوال نموده، گفت: «گراین فوج را تعاقب نمایم، آیا به آنها خواهیم رسید؟» او وی را گفت: «عاقب نمازیرا که به تحقیق خواهی رسید و رها خواهی کرد.»
- پس داود و ششصد نفر که همراهش بودند روانه شده، به وادی بسور آمدند و او ماندگان در آنجا توقف نمودند.
- ۱۰ و داود با چهار صد نفر تعاقب نمود و دست نفر توقف نمودند زیرا به حدی خسته شده بودند که از وادی بسور نتوانستند گذشت.
- پس شخصی مصری در صحرا یافته، او را نزد داود آوردند و به او نان دادند که خورد و او را آب نوشانیدند.
- ۱۲ و بارهای از قرص انجیر و دوقرص کشمش به او دادند و چون خورد و روحش به وی بازگشت زیرا که سه روز و سه شب نه نان خورده، و نه آب نوشیده بود.
- ۱۳ و داود او را گفت: «زآن که هستی و از کجا میباشی؟» او گفت: «ن جوان مصری و بنده شخص عمالقی هستم، و آقایم مرا ترک کرده است زیرا سه روز است که بیمار شدهام.
- ۱۴ ما به جنوب کریتیان و بر ملک یهودا بر جنوب کالیب تاخت آوردیم. صقلغ را به آتش سوزانیدیم.»
- داود وی را گفت: «یا ما را به آن گروه خواهی رسانید؟» او گفت: «رای من به خدا قسم بخور که نه مرا بکشی و نه مرا به دست آقایم تسلیم کنی، پس تو را نزد آن گروه خواهیم رسانید.»
- و چون او را به آنجا رسانید اینک بر روی تمامی زمین منتشر شده، میخورند و می نوشیدند و بزم میکردند، بهسبب تمامی غنیمت عظیمی که از زمین فلسطینیان و از زمین یهودا آورده بودند.

۱۷ و داود ایشان را از وقت شام تا عصر روز دیگر میزد که از ایشان احدی رهایی نیافت جز چهارصد مرد جوان که بر شتران سوار شده، گریختند.
 ۱۸ و داود هر چه عمالقه گرفته بودند، باز گرفت و داود دوزن خود را باز گرفت.
 ۱۹ و چیزی از ایشان مفقود نشد از خرد و بزرگ و از پسران و دختران و غنیمت و از همه چیزهایی که برای خود گرفته بودند، بلکه داود همه را باز آورد.
 ۲۰ و داود همه گوسفندان و گاوان خود را گرفت و آنها را پیش مواشی دیگر راندند و گفتند این است غنیمت داود.
 و داود نزد آن دو یست نفر که از شدت خستگی نتوانسته بودند در عقب داود بروند و ایشان را نزد وادی بسوروا گذاشته بودند آمد، و ایشان به استقبال داود و به استقبال قومی که همراهش بودند بیرون آمدند، و چون داود نزد قوم رسید از سلامتی ایشان پرسید.
 ۲۲ اما جمیع کسان شریرو مردان بلیعال از شخصی که با داود رفته بودند متکلم شده، گفتند: «ونکه همراه ما نیامدند، از غنیمتی که باز آورد هیم چیزی به ایشان نخواهیم داد مگر به هر کس زن و فرزندان او را. پس آنها را برداشته، بروند.»
 لیکن داود گفت: «ی برادرانم چنین مکنید چونکه خداوند اینها را به ما داده است و ما را حفظ نموده، آن فوج را که بر ما تاخت آورده بودند به دست ما تسلیم نموده است.

۲۴ و کیست که در این امر به شما گوش دهد زیرا قسمت آنانی که نزد اسباب میمانند مثل قسمت آنانی که به جنگ میروند، خواهد بود و هر دو قسمت مساوی خواهند برد.»

و از آن روز به بعد چنین شد که این راقاعده و قانون در اسرائیل تا امروز قرار داد.
 و چون داود به صقلع رسید، بعضی از غنیمت را برای مشایخ یهودا و دوستان خود فرستاده، گفت: «ینک هدیه‌های از غنیمت دشمنان خداوند برای شماست.»

برای اهل بیت تیل و اهل راموت جنوبی و اهل یتیر؛

و برای اهل عرو و عیرو اهل سفموت و اهل اشتموع؛

و برای اهل را کال و اهل شهرهای بر حثیلیان و اهل شهرهای قینیان؛

و برای اهل حرما و اهل کورعاشان و اهل عتاق؛

و برای اهل حبرون و جمیع مکانهایی که داود و کسانش در آنها آمد و رفت میکردند.

مرگ شاول

و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و در کوه جلبوع کشته شده، افتادند.

۲ و فلسطینیان، شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان یوناتان و ابیناداب و ملکیشوع پسران شاول را کشتند.

۳ و جنگ بر شاول سخت شد، و تیراندازان دور او را گرفتند و به سبب تیراندازان به غایت دل تنگ گردید.

و شاول به سلا حدار خود گفت: «مشیر خود را کشیده، آن را به من فرور مباد این ناخوتنان آمده، مرا محروح سازند و مرا افتضاح نمایند.» اما سلا حدارش

نخواست زیرا که بسیار در ترس بود. پس شاول شمشیر خود را گرفته، بر آن افتاد.

و هنگامی که سلا حدارش شاول را دید که مرده است، او نیز بر شمشیر خود افتاده، با او بمرد.

۶ پس شاول و سه پسرش و سلا حدارش و جمیع کسانش نیز در آن روز با هم مردند.

۷ و چون مردان اسرائیل که به آن طرف دره و به آن طرف اردن بودند، دیدند که مردان اسرائیل فرار کرده اند و شاول و پسرانش مرده اند، شهرهای

خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها ساکن شدند.

و در فردای آن روز، چون فلسطینیان برای برهنه کردن کشتگان آمدند، شاول و سه پسرش را یافتند که در کوه جلبوع افتاده بودند.

۹ پس سر او را بریدند و اسلحه‌اش را بیرون کرده، به زمین فلسطینیان، به هر طرف فرستادند تا به بختانه‌های خود و به قوم مرده برسانند.

۱۰ و اسلحه او را در خانه عشتاروت نهادند و جسدش را بر حصار بیتشان آویختند.

۱۱ و چون ساکنان یا بیش جلعاد، آنچه را که فلسطینیان به شاول کرده بودند شنیدند،

جمیع مردان شجاع برخاسته، و تمامی شب سفر کرده، جسد شاول و اجساد پسرانش را از حصار بیتشان گرفتند، و به یا بیش برگشته، آنها را در آنجا سوزانیدند.

۱۳ و استخوانهای ایشان را گرفته، آنها را از یردرخت بلوطی که در یا بیش است، دفن کردند و هفت روز روزه گرفتند.

کتاب دوم سموئیل

آگاهی داود از مرگ شاول

- وبعد از وفات شاول و مراجعت داود از مقاتله عمالقه واقع شد که داود در روز در صقلع توقف نمود.
- ۲ و در روز سوم ناگاه شخصی از نزد شاول بالباس دریده و خاک بر سرش ریخته از لشکر آمد، و چون نزد داود رسید، به زمین افتاده، تعظیم نمود.
- ۳ و داود وی را گفت: «ز کجا آمدی؟» او در جواب وی گفت: «ز لشکر اسرائیل فرار کرده‌ام.»
- داود وی را گفت: «را خبر بده که کار چگونه شده است.» او گفت: «و ما از جنگ فرار کردیم و بسیاری از قوم نیز افتادند و مردند، و هم شاول و پسرش، یوناتان، مردند.»
- پس داود به جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: «گونه دانستی که شاول و پسرش یوناتان مرده‌اند.»
- و جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: «تفاقم مراد در کوه جلبوع گذر افتاد و اینک شاول بر نیزه خود تکیه مینمود، و اینک اربابها و سواران او را به سختی تعاقب میکردند.»
- ۷ و به عقب نگر بسته، مراد دید و مرا خواند و جواب دادم، لبیک.
- ۸ او مرا گفت: تو کیستی؟ وی را گفتم: عملیقی هستم.
- ۹ او به من گفت: تمنا اینکه بر من بایستی و مرا بکشی زیرا که پریشانی مرا در گرفته است چونکه تمام جانم تا بحال در من است.
- ۱۰ پس بر او ایستاده، او را کشتم زیرا دانستم که بعد از افتادنش زنده نخواهد ماند و تاجی که بر سرش و بازو بندی که بر بازویش بود، گرفته، آنها را اینجا نزد آقام آوردم.»
- آنگاه داود جامه خود را گرفته، آن را درید و تمامی کسانی که همراهش بودند، چنین کردند.
- ۱۲ و برای شاول و پسرش، یوناتان، و برای قوم خداوند و خاندان اسرائیل ماتم گرفتند و گریه کردند، و تا شام روزه داشتند، زیرا که به دم شمشیر افتاده بودند.
- ۱۳ و داود به جوانی که او را مخبر ساخت، گفت: «و از کجا هستی؟» او گفت: «ن پسر مرد غریب عملیقی هستم.»
- داود وی را گفت: «گونه ترسیدی که دست خود را بلند کرده، مسیح خداوند را هلاک ساختی؟»
- آنگاه داود یکی از خادمان خود را طلبیده، گفت: «زدیک آمده، او را بکش.» پس او را زد که مرد.
- ۱۶ و داود او را گفت: «نت بر سر خودت باشد زیرا که دهانت بر تو شهادت داده، گفت که من مسیح خداوند را کشتم.»

سوگاری داود

- و داود این مرثیه را در باره شاول و پسرش یوناتان انشا کرد.
- ۱۸ و امر فرمود که نشید قوس را به بنی یهودا تعلیم دهند. اینک در سفر یا شرمکتوب است:
- «بیای تو ای اسرائیل در مکانهای بلندت کشته شد. جباران چگونه افتادند.
- در جت اطلاع ندهید و در کوچه‌های اشقلون خبر مرسانید، مبادا دختران فلسطینیان شادی کنند. و مبادا دختران نامختونان وجد نمایند.
- ای کوههای جلبوع، شبم و باران بر شما نبارد. و نه از کشتزارهایت هدایا بشود، زیرا در آنجا سپر جباران دور انداخته شد. سپر شاول که گویا به روغن مسح نشده بود.
- از خون کشتگان و از پیه جباران، کمان یوناتان برنگردید. و شمشیر شاول تهی برنگشت.
- شاول و یوناتان در حیات خویش محبوب نازنین بودند. و در موت خود از یکدیگر جدا نشدند. از عقابها تیز تر و از شیران توانا تر بودند.
- ای دختران اسرائیل برای شاول گریه کنید که شمارا به قرمز و نفایس مجلس میساخت و زیورهای طلا بر لباس شما میگذاشت.
- شجاعان در معرض جنگ چگونه افتادند. ای یوناتان بر مکانهای بلند خود کشته شدی.
- ای برادر من یوناتان برای تو دلتنگ شده‌ام. برای من بسیار نازنین بودی. محبت تو با من عجیب تر از محبت زنان بود.
- جباران چگونه افتادند. و چگونه اسلحه جنگ تلف شد.»

داود، پادشاه یهودا

وبعد از آن واقع شد که داود از خداوند سوال نموده، گفت: «یا به یکی از شهرهای یهودا برآیم؟» خداوند وی را گفت: «رای.» داود گفت: «جا برآیم؟» گفت: «هبرون.»

پس داود به آنجا برآمد و وزنش نیز از خینوعم بزرگیلیه و ایجیل زن نابال کرملی.

۳ و داود کسانی را که با او بودند با خاندان هر یکی برد، و در شهرهای حبرون ساکن شدند.

۴ و مردان یهودا آمده، داود در آنجا مسح کردند، تا بر خاندان یهودا پادشاه شود. و به داود خبر داده، گفتند که «هل یابیش جلعاد بودند که شاول را دفن کردند.»

پس داود قاصدان نزد اهل یابیش جلعاد فرستاده، به ایشان گفت: «ما از جانب خداوند مبارک باشید زیرا که این احسان را به آقای خود شاول نمودید و او را دفن کردید.

۶ و الا ان خداوند به شما احسان و راستی بنماید و من نیز جزای این نیکویی را به شما خواهم نمود چونکه این کار را کردید.

۷ و حال دستهای شما قوی باشد و شما شجاع باشید زیرا آقای شما شاول مرده است و خاندان یهودا نیز مرا بر خود به پادشاهی مسح نمودند.»

جنگ داود با خاندان شاول

اما بنیرین نیر سردار لشکر شاول، ایشوشت بن شاول را گرفته، او را به مخنایم برد.

۹ و او را بر جلعاد و بر آشوریان و بریزرعیل و بر افرایم و بر بنیامین و بر تمامی اسرائیل پادشاه ساخت.

۱۰ و ایشوشت بن شاول هنگامی که بر اسرائیل پادشاه شد چهل ساله بود، و دو سال سلطنت نمود، اما خاندان یهودا، داود را متابعت کردند.

۱۱ و عدد ایامی که داود در حبرون بر خاندان یهودا سلطنت نمود هفت سال و شش ماه بود.

و بنیرین نیرومندگان ایشوشت بن شاول از مخنایم به جبعون بیرون آمدند.

۱۳ و یوآب بن صرویه و بندگان داود بیرون آمده، نزد برکه جبعون با آنها ملتی شدند، و اینان به این طرف برکه و آنان بر آن طرف برکه نشستند.

۱۴ و بنیریه یوآب گفت: «لان جوانان بر خیزند و در حضور ما بازی کنند.» یوآب گفت: «رخیزید.»

پس بر خاسته، به شماره عبور کردند، دوازده نفر برای بنیامین و برای ایشوشت بن شاول و دوازده نفر از بندگان داود.

۱۶ و هر یک از ایشان سر حریف خود را گرفته، شمشیر خود را در پهلویش زد، پس با هم افتادند. پس آن مکان را که در جبعون است، حلقهت هصوریم نامیدند.

۱۷ و آن روز جنگ بسیار سخت بود و بنیرومردان اسرائیل از حضور بندگان داود منزه شدند.

و سه پسر صرویه، یوآب و ایشای و عسائیل، در آنجا بودند، و عسائیل مثل غزال بری سبک پا بود.

۱۹ و عسائیل، بنیر را تعاقب کرد و در رفتن به طرف راست یا چپ از تعاقب بنیر انحراف نورزید.

۲۰ و بنیر به عقب نگر بسته، گفت: «یا تو عسائیل هستی؟» گفت: «ن هستم.»

بنیر وی را گفت: «ه طرف راست یا به طرف چپ خود برگرد و یکی از جوانان را گرفته، اسلحه او را بردار.» اما عسائیل نخواست که از عقب او انحراف ورزد.

۲۲ پس بنیر بار دیگر به عسائیل گفت: «ز عقب من برگرد چر ا تو را به زمین بزنم، پس چگونه روی خود را نزد برادرت یوآب برافرازم.»

و چون نخواست که برگردد بنیر او را به موخر نیزه خود به شکمش زد که سر نیزه از عقبش بیرون آمد و در آنجا افتاده، در جایش مرد. و هر کس که به مکان افتادن و مردن عسائیل رسید، ایستاد.

اما یوآب و ایشای، بنیر را تعاقب کردند و چون ایشان به تل امه که به مقابل جیح در راه بیابان جبعون است رسیدند، آفتاب فرورفت.

۲۵ و بنی بنیامین بر عقب بنیر جمع شده، یک گروه شدند و بر سر یک تل ایستادند.

۲۶ و بنیر یوآب را صد اده، گفت که «یا شمشیر تا به ابد هلاک سازد؟ آیا نمی دانی که آخر به تلخی خواهد انجامید؟ پس تا به کی قوم را امر نمی کنی که از تعاقب برادران خویش برگردند.»

یوآب در جواب گفت: «ه خدای حی قسم اگر سخن نگفته بودی هر آینه قوم در صبح از تعاقب برادران خود بر می گشتند.»

پس یوآب کرنا نواخته، تمامی قوم ایستادند و اسرائیل را باز تعاقب نمودند و دیگر جنگ نکردند.

و بنیر و کسانش، تمامی آن شب را از راه عربی به رفته، از اردن عبور کردند و از تمامی یترون گذشته، به مخنایم رسیدند.

۳۰ و یوآب از عقب بنیر برگشته، تمامی قوم را جمع کرد. و از بندگان داود سوای عسائیل نوزده نفر مفقود بودند.

۳۱ اما بنندگان داود، بنیامین و مردمان ابنیر رازندند که از ایشان سیصد و شصت نفر مردند.

۳۲ و عسائیل را برداشته، او را در قبر پدرش که در بیت لحم است، دفن کردند و یوآب و کسانش، تمامی شب کوچ کرده، هنگام طلوع فجر به حبرون رسیدند.

و جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود به طول انجامید و او در روز به روز قوت می‌گرفت و خاندان شاول روز به روز ضعیف می‌شدند. و برای داود در حبرون پسران زاییده شدند، و نخست زاده‌اش، عمون، از اخینو عم بزرگی بود.

۳ و دومش، یکلاب، از ایجیل، زن نابال کرمی، و سوم، ابشالوم، پسر معکه، دختر تلهای پادشاه جشور.

۴ و چهارم ادونیا، پسر حجیت، و پنجم شفتیا پسر ایطال، و ششم، یتیر عام از عجله، زن داود. اینان برای داود در حبرون زاییده شدند.

سرگذشت ابنیر

و هنگامی که جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود می‌بود، ابنیر، خاندان شاول را تقویت مینمود.

۷ و شاول را کنیزی مسمی به رصفه دختر ایه بود، و ایشبوشت به ابنیر گفت: «را به کنیز پدرم در آمدی؟»

و خشم ابنیر به سبب سخن ایشبوشت بسیار فروخته شده، گفت: «یا من سرسگ برای یهودا هستم و حال آنکه امر و زبانه خاندان پدرت، شاول، و برادرانش

و اصحابش احسان نمودهام و تو را به دست داود تسلیم نکردهام که به سبب این زن امر و زبانه بر من اسناد میدهی؟

خدای مثل این و زیاد از این به ابنیر بکنند اگر من به طوری که خداوند برای داود قسم خورده است، برایش چنین عمل نمایم.

۱۰ تا سلطنت را از خاندان شاول نقل نموده، کرسی داود را بر اسرائیل و یهودا از داند تا بر شمع پایدار گردانم.»

و او دیگر نتوانست در جواب ابنیر سخنی گوید زیرا که از او می‌ترسید.

پس ابنیر در آن حین قاصدان نزد داود فرستاده، گفت: «بن زمین مال کیست؟ و گفت تو با من عهد ببند و اینک دست من با تو خواهد بود تا تمامی اسرائیل

را به سوی تو برگردانم.»

او گفت: «وب، من با تو عهد خواهم بست ولیکن یک چیز از تو می‌طلبم و آن این است که روی مرا نخواهی دید، جز اینکه اول چون برای دیدن روی من

بیای می‌کال، دختر شاول را بیاوری.»

پس داود رسولان نزد ایشبوشت بن شاول فرستاده، گفت: «ن من، می‌کال را که برای خود به صد قلفه فلسطینیان نامزد ساختم، نزد من بفرست.»

پس ایشبوشت فرستاده، او را از نزد شوهرش فلطیل بن لایش گرفت.

۱۶ و شوهرش همراهش رفت و در عقبش تا حوریم گریه می‌کرد. پس ابنیر وی را گفت: «رگشته، برو.» و او برگشت.

و ابنیر با مشایخ اسرائیل تکلم نموده، گفت: «بل از این داود را می‌طلبید تا بر شما پادشاهی کند.

۱۸ پس الان این را به انجام برسانید زیرا خداوند در باره داود گفته است که به وسیله بنده خود، داود، قوم خویش، اسرائیل را از دست فلسطینیان

و از دست جمیع دشمنان ایشان نجات خواهد داد.»

و ابنیر به گوش بنیامینیان نیز سخن گفت. و ابنیر هم به حبرون رفت تا آنچه را که در نظر اسرائیل و در نظر تمامی خاندان بنیامین پسند آمده بود، به

گوش داود بگوید.

پس ابنیر بیست نفر با خود برداشته، نزد داود به حبرون آمد و داود به جهت ابنیر و رفقاییش ضیافتی برپا کرد.

۲۱ و ابنیر به داود گفت: «ن برخاسته، خواهم رفت و تمامی اسرائیل را نزد آقای خود، پادشاه، جمع خواهم آورد تا با تو عهد ببندند و به هر آنچه دلت

می‌خواهد سلطنت نمایی. پس داود ابنیر را مرخص نموده، او به سلامتی برفت.

و ناگاه بنندگان داود و یوآب از غارتی باز آمده، غنیمت بسیار با خود آوردند. و ابنیر با داود در حبرون نبود زیرا وی را رخصت داده، او به سلامتی

رفته بود.

۲۳ و چون یوآب و تمامی لشکری که همراهش بودند، برگشتند، یوآب را خبر داده، گفتند که «بنیرن نیز نزد پادشاه آمده و او را رخصت داده و به سلامتی

رفت.»

پس یوآب نزد پادشاه آمده، گفت: «ه کردی! اینک ابنیر نزد تو آمد. چرا او را رخصت دادی و رفت؟

ابنیرن نیز امیدانی که او آمد تا تو را فریب دهد و خروج و دخول تو را باند و هر کاری را که می‌کندی دریافت کند.»

و یوآب از حضور داود بیرون رفته، قاصدان در عقب ابنیر فرستاد که او را از چشمه سیره باز آورند اما داود ندانست.

- ۲۷ و چون ابنیر به حبرون برگشت، یوآب اوراد در میان دروازه به نگار کشید تا با او به خفیه سخن گوید و به سبب خون برادرش عسائیل به شکم او زد که مرد.
- ۲۸ و بعد از آن چون داود این را شنید، گفت: «ن و سلطنت من به حضور خداوند از خون ابنیر نیر تا به ابد بری هستیم.»
- ۲۹ پس بر سر یوآب و تمامی خاندان پدرش قرار گیرد و کسیکه جریان و برص داشته باشد و بر عصا تکیه کند و به شمشیر بیفتد و محتاج نان باشد، از خاندان یوآب منقطع نشود.»
- و یوآب و برادرش ایشای، ابنیر را کشتند، به سبب این که برادر ایشان، عسائیل را در جبعون در جنگ کشته بود.
- و داود به یوآب و تمامی قومی که همراهش بودند، گفت: «ما خود را بدرید و پلاس بیوشید و برای ابنیر نوحه کنید.» و داود پادشاه در عقب جنازه رفت.
- ۳۲ و ابنیر را در حبرون دفن کردند و پادشاه آواز خود را بلند کرده، نزد قبر ابنیر گریست و تمامی قوم گریه کردند.
- ۳۳ و پادشاه برای ابنیر مرثیه خوانده، گفت: «یا باید ابنیر می‌میرد به طوری که شخص احق می‌میرد.»
- ۳۴ دستهای تو بسته نشد و پایهایت در زنجیر گذاشته نشد. مثل کسیکه پیش شریان افتاده باشد افتادی.» پس تمامی قوم بار دیگر برای او گریه کردند.
- ۳۵ و تمامی قوم چون هنوز روز بود آمدند تا داود در آنان بخوراند اما داود قسم خورده، گفت: «دابه من مثل این بلکه زیاده از این بکنند اگر نان یا چیز دیگر پیش از غروب آفتاب بچشم.»
- و تمامی قوم ملتفت شدند و به نظر ایشان پسند آمد. چنانکه هر چه پادشاه میکرد، در نظر تمامی قوم پسند می‌آمد.
- ۳۷ و جمیع قوم و تمامی اسرائیل در آن روز دانستند که کشتن ابنیر نیر از پادشاه نبود.
- ۳۸ و پادشاه به خادمان خود گفت: «یا نایم دانید که سروری و مرد بزرگی امر و زدر اسرائیل افتاد؟ و من امر و زبانکه به پادشاهی مسح شده‌ام ضعیف هستم و این مردان، یعنی پسران صرویه از من توانا ترند. خداوند عامل شرارت را بر حسب شرارتش جزا دهد.»

مرگ ایشبوش

- و چون پسر شاول شنید که ابنیر در حبرون مرده است دستهایش ضعیف شد، و تمامی اسرائیل پریشان گردیدند.
- ۲ و پسر شاول و مرد داشت که سردار فوج بودند، اسم یکی بعنه و اسم دیگری ریکاب بود، پسران رمون بیروتی از بنی بنیامین، زیرا که بیروت با بنیامین محسوب بود.
- ۳ و بیروتیان به جتایم فرار کرده، در آنجا تا امر و زغربت پذیرفتند.
- و یونانان پسر شاول را پسری لنگ بود که هنگام رسیدن خبر شاول و یونانان از زرعیل، پنج ساله بود، و دایه‌اش او را برداشته، فرار کرد. و چون به فرار کردن تعجیل مینمود، او افتاد و لنگ شد و اسمش مفیوشت بود.
- و ریکاب و بعنه، پسران رمون بیروتی روانه شده، در وقت گرمای روز به خانه ایشبوشت داخل شدند و او به خواب ظهر بود.
- ۶ پس به بهانه‌ای که گندم بگیرند در میان خانه داخل شده، به شکم او زدند و ریکاب و برادرش بعنه فرار کردند.
- ۷ و چون به خانه داخل شدند او بر بسترش در خوابگاه خود می‌خوابید، او را زدند و کشتند و سرش را از تن جدا کردند و سرش را گرفته، از راه عربی تمامی شب کوچ کردند.
- ۸ و سر ایشبوشت را نزد داود به حبرون آورده، به پادشاه گفتند: «ینک سرد شمنت، ایشبوشت، پسر شاول، که قصد جان تو میداشت. و خداوند امر و زانتقام آقای ما پادشاه را از شاول و ذریه‌اش کشیده است.»
- و داود ریکاب و برادرش بعنه، پسران رمون بیروتی را جواب داده، به ایشان گفت: «سم به حیات خداوند که جان مرا از هرتنگی فدیبه داده است. و وقتی که کسی مرا خبر داده، گفت که اینک شاول مرده است و گمان می‌برد که بشارت می‌آورد، او را گرفته، در صقلغ کشتم و این اجرت بشارت بود که به او دادم.»
- ۱۰ پس چند مرتبه زیاده چون مردان شریر، شخص صالح را در خانه‌اش بر بسترش بکشند، آیا خون او را از دست شما مطالبه نکنم؟ و شمار از زمین هلاک نسازم؟»

پس داود خادمان خود را امر فرمود که ایشان را کشتند و دست و پای ایشان را قطع نموده، بر برکه حبرون آویختند. اما سرایشبوست را گرفته در قبر ابنیر در حبرون دفن کردند.

داود، پادشاه اسرائیل

و جمیع اسباط اسرائیل نزد داود به حبرون آمدند و متکلم شده، گفتند: «ینک ما استخوان و گوشت تو هستیم.»

^۲ و قبل از این نیز چون شاول بر ماسلنت مینمود تو بودی که اسرائیل را بیرون میبردی و اندرون میآوردی، و خداوند تو را گفت که تو قوم من، اسرائیل را رعایت خواهی کرد و بر اسرائیل پیشوا خواهی بود.»

و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حبرون آمدند، و داود پادشاه در حبرون به حضور خداوند با ایشان عهد بست و داود را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودند.

^۴ و داود هنگامی که پادشاه شد سی ساله بود، و چهل سال سلطنت نمود.

^۵ هفت سال و شش ماه در حبرون بر یهودا سلطنت نمود، و سی و سه سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل و یهودا سلطنت نمود.

و پادشاه با مردانش به اورشلیم به مقابله بیوسیان که ساکنان زمین بودند، رفت، و ایشان به داود متکلم شده، گفتند: «اینجا داخل نخواهی شد جز اینکه کوران و لنگان را بیرون کنی.» زیرا گمان بردند که داود به اینجا داخل نخواهد شد.

^۷ و داود قلعه صهیون را گرفت که همان شهر داود است.

^۸ و در آن روز داود گفت: «رکه بیوسیان را بزند و به قنات رسیده، لنگان و کوران را که مبعوض جان داود هستند (زند)» (بنابرین میگویند کورو لنگ، به خانه داخل نخواهند شد).

^۹ و داود در قلعه ساکن شد و آن را شهر داود نامید، و داود به اطراف ملو و اندرونش عمارت ساخت.

^{۱۰} و داود ترقی کرده، بزرگ میشد و یهوه، خدای صباوت، با وی میبود.

و حیرام، پادشاه صور، قاصدان و درخت سرو آزاد و نجاران و سنگ تراشان نزد داود فرستاده، برای داود خانههای بنا نمودند.

^{۱۲} پس داود فهمید که خداوند او را بر اسرائیل به پادشاهی استوار نموده، و سلطنت او را به خاطر قوم خویش اسرائیل برافراشته است.

و بعد از آمدن داود از حبرون کنیزان و زنان دیگر از اورشلیم گرفت، و باز برای داود پسران و دختران زاییده شدند.

^{۱۴} و نامهای آنانی که برای او در اورشلیم زاییده شدند، این است: شمع و شوباب و ناتان و سلیمان،

و بجار و الیشوع و ناخ و یافیع،

و الیشمع و الیداع و الیفلط.

شکست فلسطینیان

و چون فلسطینیان شنیدند که داود را به پادشاهی اسرائیل مسح نمود هاند، جمیع فلسطینیان بر آمدند تا داود را بطنبند، و چون داود این را شنید به قلعه فرود آمد.

^{۱۸} و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیان منتشر شدند.

^{۱۹} و داود از خداوند سوال نموده، گفت: «یا به مقابله فلسطینیان برآیم و ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند به داود گفت: «روزیرا که فلسطینیان را البته به دست تو خواهم داد.»

و داود به بعل فراصیم آمد و داود ایشان را در آنجا شکست داده، گفت: «داوند دشمنانم را از حضور من رخنه کرد مثل رخنه آبها.» بنابرین آن مکان را بعل فراصیم نام نهادند.

^{۲۱} و بتهای خود را در آنجا ترک کردند و داود و کسانش آنها را برداشتند.

و فلسطینیان بار دیگر برآمده، در وادی رفائیان منتشر شدند.

^{۲۳} و چون داود از خداوند سوال نمود، گفت: «رمیا، بلکه از عقب ایشان دور زده، پیش درختان توت برایشان حمله آور.»

^{۲۴} و چون آواز صدای قدمها در سر درختان توت بشنوی، آنگاه تعجیل کن زیرا که در آن وقت خداوند پیش روی تو بیرون خواهد آمد تا لشکر فلسطینیان را شکست دهد.»

پس داود چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، کرد، و فلسطینیان را از جبعه تا جازر شکست داد.

بازگرداندن تابوت عهد

- و داود بار دیگر جمیع برگزیدگان اسرائیل، یعنی سی هزار نفر را جمع کرد.
- ۲ و داود با تمامی قومی که همراهش بودند برخاسته، از بعلی یهودا روانه شدند تا تابوت خدا را که به اسم، یعنی به اسم یهوه صبا یوت که بر کرویابان نشسته است، مسمی میباید، از آنجا بیاورند.
- ۳ و تابوت خدا را بر ابراهای نو گذاشتند و آن را از خانه اینناداب که در جبعه است، برداشتند، و عزه و اخیو، پسران اینناداب، ارا به نورار اندند.
- ۴ و آن را از خانه اینناداب که در جبعه است با تابوت خدا و نداء آوردند و اخیو پیش تابوت میرفت.
- ۵ و داود و تمامی خاندان اسرائیل با انواع آلات چوب سرو و ربط و رباب و دف و دهل و سنجها به حضور خدا و نداء بازی میکردند.
- و چون به خرمنگاه ناکون رسیدند عزه دست خود را به تابوت خدا و نداء دراز کرده، آن را گرفت زیرا گاو ان میلغزیدند.
- ۷ پس غضب خدا و نداء بر عزه افروخته شده، خدا او را در آنجا به سبب تقصیرش زد، و در آنجا نزد تابوت خدا مرد.
- ۸ و داود غمگین شد زیرا خدا و نداء بر عزه رخنه کرده بود، و آن مکان را تا به امروز فارص عزه نام نهاد.
- ۹ و در آن روز، داود از خدا و نداء ترسیده، گفت که تابوت خدا و نداء نزد من چگونه بیاید.
- ۱۰ و داود نخواست که تابوت خدا و نداء نزد خود به شهر داود بیاورد. پس داود آن را به خانه عوبیدادوم جتی برگردانید.
- ۱۱ و تابوت خدا و نداء در خانه عوبیدادوم جتی سه ماه ماند و خدا و نداء عوبیدادوم و تمامی خاندانش را برکت داد.
- و داود پادشاه را خبر داده، گفتند که: خدا و نداء خانه عوبیدادوم و جمیع مایملک او را به سبب تابوت خدا برکت داده است. پس داود رفت و تابوت خدا را از خانه عوبیدادوم به شهر داود به شادمانی آورد.
- ۱۳ و چون بردارندگان تابوت خدا و نداءش قدم رفته بودند، گاو ان و پرورایها ذبح نمود.
- ۱۴ و داود با تمامی قوت خود به حضور خدا و نداء رقص میکرد، و داود به ایفودنگان ملبس بود.
- ۱۵ پس داود و تمامی خاندان اسرائیل، تابوت خدا و نداء را به آواز کرنا آوردند.
- ۱۶ و چون تابوت خدا و نداء داخل شهر داود میشد، میکال دختر شاول از پنجره نگریسته، داود پادشاه را دید که به حضور خدا و نداء جست و خیز و رقص میکند، پس او را در دل خود حقیر شمرد.
- و تابوت خدا و نداء را آورده، آن را در مکانش در میان خیمهای که داود برایش برپا داشته بود، گذاشتند، و داود به حضور خدا و نداء قربانیهای سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید.
- ۱۸ و چون داود از گذرانیدن قربانیهای سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم یهوه صبا یوت برکت داد.
- ۱۹ و به تمامی قوم، یعنی به جمیع گروه اسرائیل، مردان و زنان به هر یکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کشمش بخشید، پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند.
- اما داود برگشت تا اهل خانه خود را برکت دهد. و میکال دختر شاول به استقبال داود بیرون آمده، گفت: «ادشاه اسرائیل امروز چه قدر خویشتن را عظمت داد که خود را در نظر کنیزان بندگان خود برهنه ساخت، به طوری که یکی از سفها خود را برهنه میکند.»
- و داود به میکال گفت: «ه حضور خدا و نداء بود که مرا بر پدرت و بر تمامی خاندانش برتری داد تا مرا بر قوم خدا و نداء، یعنی بر اسرائیل پیشوا سازد، از این جهت به حضور خدا و نداء بازی کردم.»
- ۲۲ و از این نیز خود را زیاده حقیر خواهم نمود و در نظر خود پست خواهم شد، لیکن در نظر کنیزانی که در باره آنها سخن گفتم، معظم خواهم بود.»
- و میکال دختر شاول را تار و زوفانش اولاد نشد.

و عده خدا به داود

و واقع شد چون پادشاه در خانه خود نشسته، و خدا و نداء او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی داده بود، که پادشاه به ناتان نبی گفت: «لان مرا میبینی که در خانه سر و آزاد ساکن میباشم، و تابوت خدا در میان پردهها ساکن است.»

ناتان به پادشاه گفت: «یا و هر آنچه در دلت باشد معمول دار زیرا خدا و نداء تو ست.»

و در آن شب واقع شد که کلام خدا و نداء به ناتان نازل شده، گفت:

«رووبه بنده من داود بگو، خدا و نداء چنین میگوید: آیا تو خانهای برای سکونت من بنا میکنی؟

زیرا از روزی که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز، در خانهای ساکن نشدهام بلکه در خیمه و مسکن گردش کردهام.

- ۷ و به هر جایی که با جمیع بنی اسرائیل گردش کردم آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود، اسرائیل، مامور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانهای از سر و آزاد برای من بنا نکردید؟
- ۹ و حال به بنده من، داود چنین بگو که یهوه صبا یوت چنین میگوید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من، اسرائیل، باشی.
- ۱۰ و هر جایی که میرفتی من با تو میبودم و جمیع دشمنانت را از حضور تو منقطع ساختم، و برای تو اسم بزرگ مثل اسم بزرگانی که بر زمینند، پیدا کردم.
- ۱۱ و به جهت قوم خود، اسرائیل، مکانی تعیین کردم و ایشان را غرس نمودم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شریران، دیگر ایشان را مثل سابق ذلیل نسازند.
- ۱۲ و مثل روزهایی که داوران را بر قوم خود، اسرائیل، تعیین نموده بودم و تو را از جمیع دشمنانت آرامی دادم، و خداوند تو را خبر میدهد که خداوند برای تو خانهای بنا خواهد نمود.
- ۱۳ زیرا روزهای تو تمام خواهد شد و با پدران خود خواهی خوابید و ذریت تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و سلطنت او را پایدار خواهم نمود.
- ۱۴ او برای اسم من خانهای بنا خواهد نمود و کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت.
- ۱۵ من او را پدر خواهم بودم و او مرا پسر خواهد بود، و اگر او نگاه ورزد، او را با عصای مردمان و به تازیانه های بنی آدم تادیب خواهم نمود.
- ۱۶ و لیکن رحمت من از او دور نخواهد شد، به طوری که آن را از شاول دور کردم که او را از حضور تو رد ساختم.
- ۱۷ و خانه و سلطنت تو، به حضورت تا به ابد پایدار خواهد شد، و کرسی تو تا به ابد استوار خواهد ماند.»
- ۱۸ بر حسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این روایاتان به داود تکلم نمود.

دعای داود

و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای خداوند یهوه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟ این نیز در نظر تو ای خداوند یهوه امر قلیل نمود زیرا که در باره خانه بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم فرمودی. آیا این ای خداوند یهوه عادت بنی آدم است؟»

- و داود دیگری به توجه تواند گفت زیرا که تو ای خداوند یهوه، بنده خود را می شناسی، و بر حسب کلام خود موافق دل خود تمامی این کارهای عظیم را بجا آوردی تا بنده خود را تعلیم دهی.
- ۲۲ بنا بر بنای یهوه خدا، تو بزرگ هستی زیرا چنانکه به گوشهای خود شنیدهایم مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نیست.
- ۲۳ و مثل قوم تو اسرائیل که دامیک امت بر روی زمین است که خدا بپایدایت ایشان را فدی داده، برای خویش قوم بسازد، و اسمی برای خود پیدا نماید، و چیزهای عظیم و مهیب برای شما و برای زمین خود بجا آورد به حضور قوم خویش که برای خود از مصر و از امتها و خدایان ایشان فدی داده.
- ۲۴ و قوم خود اسرائیل را برای خود استوار ساختی، تا ایشان تا به ابد قوم تو باشند، و تو ای یهوه، خدای ایشان شدی.
- ۲۵ و الان ای یهوه خدا، کلامی را که در باره بنده خود و خانهاش گفתי تا به ابد استوار کن، و بر حسب آنچه گفתי، عمل نما.
- ۲۶ و اسم تو تا به ابد معظم بماند، تا گفته شود که یهوه صبا یوت، خدای اسرائیل است، و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند.
- ۲۷ زیرا تو ای یهوه صبا یوت، خدای اسرائیل، به بنده خود اعلان نموده، گفתי که برای تو خانهای بنا خواهم نمود، بنابراین بنده تو جرات کرده است که این دعا را نزد تو بگوید.
- ۲۸ و الان ای خداوند یهوه تو خدا هستی و کلام تو صدق است و این نیکویی را به بنده خود داده ای.
- ۲۹ و الان احسان فرموده، خاندان بنده خود را برکت بده تا آنکه در حضورت تا به ابد بماند، زیرا که تو ای خداوند یهوه گفتی و خاندان بنده ات از برکت تو تا به ابد مبارک خواهد بود.»

پیروزیهای داود

و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، ایشان را ذلیل ساخت. و داود زمامام البلاد را از دست فلسطینیان گرفت.

۲ و مواب را شکست داده، ایشان را به زمین خوابانیده، بار یسمانی پیچود و دور یسمان برای کشتن پیچود، و یک ریسمان تمام برای زنده نگاه داشتن. و موابیان بندگان داود شده، هدایا آوردند.

و داود، هدد عزربن رحوب، پادشاه صوبه راهنگامی که میرفت تا استیلائی خود را نزد نهر باز به دست آورد، شکست داد.

- ۴ و داود هزار و هفتصد سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود جمیع اسبهای اربه هایش را پی کرد، اما از آنها برای صد اربه نگاه داشت.
- ۵ و چون ارامیان دمشق به مدد هدد عزرا، پادشاه صوبه، آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از ارامیان را بکشت.
- ۶ و داود در ارام دمشق قراولان گذاشت، و ارامیان، بندگان داود شده، هدایا میآوردند، و خداوند، داود را در هر جا که میرفت، نصرت میداد.
- ۷ و داود سپرهای طلا را که بر خادمان هدد عزرا بود گرفته، آنها را به اورشلیم آورد.
- ۸ و از یاته و بیروتای شهرهای هدد عزرا و داود پادشاه، برنج از حد افزون گرفت.
- و چون توعی، پادشاه حمات شنید که داود تمامی لشکر هدد عزرا شکست داده است، توعی، یورام، پسر خود را نزد داود پادشاه فرستاد تا از سلامتی او پرسد، و او را تنهت گوید، از آن جهت که با هدد عزرا جنگ نموده، او را شکست داده بود، زیرا که هدد عزرا توعی مقاتله مینمود و یورام ظروف نقره و ظروف طلا و ظروف برنجین با خود آورد.
- ۱۱ و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود بانقره و طلائی که از جمیع امت هابی که شکست داده بود، وقف نموده بود، یعنی از ارام و موآب و بنی عمون و فلسطینیان و عمالقه و از غنیمت هدد عزرا برین رحوب پادشاه صوبه.
- و داود برای خویشان تذکرها را بر پانمود هنگامی که از شکست دادن هدد عزرا از ارامیان در وادی ملح مراجعت نمود.
- ۱۴ و در اودوم قراولان گذاشت، بلکه در تمامی اودوم قراولان گذاشته، جمیع اودومیان بندگان داود شدند، و خداوند، داود را هر جا که میرفت، نصرت میداد.
- و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت مینمود، و داود بر تمامی قوم خود داوری و انصاف را اجرامی داشت.
- ۱۶ و یوآب بن صرویه سردار لشکر بود و یهوشافات بن اخیلود وقایع نگار.
- ۱۷ و صادوق بن اخیطوب و اخیملک بن ایباتار، کاهن بودند و سرایا کاتب بود.
- ۱۸ و بنیاهون یهویاداع بر کریتیان و فلیتیان بود و پسران داود کاهن بودند.

داود و مفیوش

- و داود گفت: «یا از خاندان شاول کسی تا به حال باقی است تا به خاطر یوناتان او را احسان نمایم؟»
- و از خاندان شاول خادمی مسمی به صیبیا بود، پس او را نزد داود خواندند و پادشاه وی را گفت: «یا تو صیبیا هستی؟» گفت: «نده تو هستم.»
- پادشاه گفت: «یا تا به حال از خاندان شاول کسی هست تا او را احسان خدایی نمایم؟» صیبیا در جواب پادشاه گفت: «وناتان را تا به حال پسری لنگ باقی است.»
- پادشاه از وی پرسید که «و کجاست؟» صیبیا به پادشاه گفت: «ینک او در خانه ما کیرین عمیئیل در لودبار است.»
- و داود پادشاه فرستاده، او را از خانه ما کیرین عمیئیل از لودبار گرفت.
- پس مفیوش بن یوناتان بن شاول نزد داود آمده، به روی در افتاده، تعظیم نمود. و داود گفت: «ی مفیوش! گفت: «ینک بنده تو.»
- داود وی را گفت: «ترس! زیرا به خاطر پدرت یوناتان بر تو البته احسان خواهم نمود و تمامی زمین پدرت شاول را به تو رد خواهم کرد، و تو دائماً بر سفره من نان خواهی خورد.»
- پس او تعظیم کرده، گفت که «نده تو چیست که بر سگ مردهای مثل من التفات نمایی؟»
- و پادشاه، صیبیا، بنده شاول را خوانده، گفت: «نچه را که مال شاول و تمام خاندانش بود به پسر آقای تو دادم.
- ۱۰ و تو و پسرانت و بندگانت به جهت اوزمین رازرع نموده، محصول آن را بیاورید تا برای پسر آقاییت به جهت خوردنش نان باشد، اما مفیوش، پسر آقاییت همیشه بر سفره من نان خواهد خورد.» و صیبیا پانزده پسر و بیست خادم داشت.
- ۱۱ و صیبیا به پادشاه گفت: «وافق هر آنچه آقا پادشاه به بندهاش فرموده است بهمین طور بنده ات عمل خواهد نمود.» و پادشاه گفت که مفیوش بر سفره من مثل یکی از پسران پادشاه خواهد خورد.
- ۱۲ و مفیوش را پسری کوچک بود که میکانام داشت، و تمامی ساکنان خانه صیبیا بنده مفیوش بودند.
- ۱۳ پس مفیوش در اورشلیم ساکن شد زیرا که همیشه بر سفره پادشاه میخورد و از هر دو پالنگ بود.

پیروزی بر بنی عمون

و بعد از آن واقع شد که پادشاه بنی عمون، مرد و پسرش، حانون، در جایش سلطنت نمود.

- ۲ و داود گفت: «هانون بن ناحاش احسان نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود فرستاد تا او را به واسطه خادمانش در باره پدرش تعزیت گوید، و خادمان داود به زمین بنی عمون آمدند.
- ۳ و سروران بنی عمون به آقای خود حانون گفتند: «یاگان میبری که برای تکریم پدرتوست که داود، رسولان به جهت تعزیت تو فرستاده است، آیا داود خادمان خود را نزد تو فرستاده است تا شهر را تفحص و تجسس نموده، آن را منهدم سازد؟»
- پس حانون، خادمان داود را گرفت و نصف ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تاجای نشستن بدرید و ایشان را رها کرد.
- ۵ و چون داود را خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیرا که ایشان بسیار نجل بودند، و پادشاه گفت: «راویحایمانید تاریخهای شما در آید و بعد از آن برگردید.»
- و چون بنی عمون دیدند که نزد داود مکروه شدند، بنی عمون فرستاده، بیست هزار پیاده از ارامیان بیت رحوب و ارامیان صوبه و پادشاه معکه را با هزار نفر و دوازده هزار نفر از مردان طوب اجیر کردند.
- ۷ و چون داود شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد.
- ۸ و بنی عمون بیرون آمده، نزد دهنه دروازه برای جنگ صف آرایی نمودند، و ارامیان صوبه و رحوب و مردان طوب و معکه در صحرا علیحده بودند. و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمام برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل ارامیان صف آرایی نمود.
- ۱۰ و بقیه قوم را به دست برادرش ابیشای سپرد تا ایشان را به مقابل بنی عمون صف آرایی کند.
- ۱۱ و گفت: «گزار ارامیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا، و اگر بنی عمون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد.
- ۱۲ دلیر باش و به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مر دانه بکوشیم، و خداوند آنچه را که در نظرش پسند آید بکند.»
- پس یوآب و قومی که همراهش بودند نزدیک شدند تا با ارامیان جنگ کنند و ایشان از حضور وی فرار کردند.
- ۱۴ و چون بنی عمون دیدند که ارامیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور ابیشای گریخته، داخل شهر شدند و یوآب از مقابله بنی عمون برگشته، به اورشلیم آمد.
- و چون ارامیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافته اند، با هم جمع شدند.
- ۱۶ و هدد عزز فرستاده، ارامیان را که به آن طرف نهر بودند، آورد و ایشان به حیلآم آمدند، و شوبک، سردار لشکر هدد عزز، پیشوای ایشان بود.
- ۱۷ و چون به داود خبر رسید، جمیع اسرائیل را جمع کرده، از اردن عبور کرد و به حیلآم آمد، و ارامیان به مقابل داود صف آرایی نموده، با او جنگ کردند.
- ۱۸ و ارامیان از حضور اسرائیل فرار کردند، و داود از ارامیان، مردان هفتصد را به و چهل هزار سوار را کشت و شوبک سردار لشکرش را زرد که در آنجا مرد.
- ۱۹ و چون جمیع پادشاهانی که بنده هدد عزز بودند، دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با اسرائیل صلح نموده، بنده ایشان شدند. و ارامیان پس از آن از امداد بنی عمون ترسیدند.

داود و بتشبع

- و واقع شد بعد از انقضای سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان که داود، یوآب را باندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد، و ایشان بنی عمون را خراب کرده، ربه را محاصره نمودند، امداد او در اورشلیم ماند.
- و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشوی کند و آن زن بسیار نیکو منظر بود.
- ۳ پس داود فرستاده، درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که «یا این بتشبع، دختر الیعام، زن اوریبای حتی نیست؟»
- و داود قاصدان فرستاده، او را گرفت و او نزد وی آمده، داود با او همبستر شد و او از نجاست خود ظاهر شده، به خانه خود برگشت.
- ۵ و آن زن حامله شد و فرستاده، داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم.
- پس داود نزد یوآب فرستاد که اوریبای حتی را نزد من بفرست و یوآب، او را نزد داود فرستاد.
- ۷ و چون او را نزد وی رسید، داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید.
- ۸ و داود به او ریگفت: «خانه ات برو و پایهای خود را بشو.» پس او را از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش، خوانی از پادشاه فرستاده شد.

- ۹ اما اوریا نزد درخانه پادشاه باسلیر بندگان آقایش خوابیده، به خانه خود نرفت.
- ۱۰ و داود را خبر داده، گفتند که «و ریابه خانه خود نرفته است.» پس داود به اوریا گفت: «یا تو از سفر نیامده‌ای، پس چرا به خانه خود نرفته‌ای؟» اوریا به داود عرض کرد که «ابوت و اسرائیل و یهودا در خیمه‌ها ساکنند و آقایم، یوآب، و بندگان آقایم بر روی بیابان خیمه نشینند و آیامن به خانه خود بروم تا اکل و شرب بنمایم و بازن خود بخوابم؟ به حیات تو و به حیات جان تو قسم که این کار را نخواهم کرد.»
- و داود به اوریا گفت: «مرز نیز اینجا باش و فردا تو را روانه می‌کنم.» پس اوریا آن روز و فردایش را در اورشلیم ماند.
- ۱۳ و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست کرد، و وقت شام بیرون رفته، بر بسترش با بندگان آقایش خوابید و به خانه خود نرفت.
- و با مدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته، به دست اوریا فرستاد.
- ۱۵ و در مکتوب به این مضمون نوشت که «و ریارا در مقدمه جنگ سخت بگذارد، و از عقبش پس بروید تازه شده، بمیرد.»
- و چون یوآب شهر را محاصره می‌کرد اوریا را در مکانی که میدانست که مردان شجاع در آنجا می‌باشند، گذاشت.
- ۱۷ و مردان شهر بیرون آمده، با یوآب جنگ کردند و بعضی از قوم، از بندگان داود، افتادند و اوریا یی حتی نیز بمرد.
- ۱۸ پس یوآب فرستاده، داود را از جمیع وقایع جنگ خبر داد.
- ۱۹ و قاصد را امر فرموده، گفت: «و ن از تمامی وقایع جنگ به پادشاه خبر داده باشی، اگر خشم پادشاه فروخته شود و تو را گوید چرا برای جنگ به شهر نزدیک شدید، آیامی دانستید که از سر حصار، تیر خواهند انداخت؟ کیست که ایملک بن یروشتم را کشت؟ آیا زنی سنگ بالا بین آسیایی را از روی حصار بر او نینداخت که در تاباص مرد؟ پس چرا به حصار نزدیک شدید؟ آنگاه بگو که «ندهات، اوریا یی حتی نیز مرده است.»
- پس قاصد روانه شده، آمد و داود را از هر آنچه یوآب او را پیغام داده بود، مخبر ساخت.
- ۲۳ و قاصد به داود گفت که «ردان بر ما غالب شده، در عقب مابه صحرا بیرون آمدند، و ما بر ایشان تادهنه دروازه تا ختمیم.
- ۲۴ و تیراندازان بر بندگان تو از روی حصار تیر انداختند، و بعضی از بندگان پادشاه مردند و بنده تو اوریا یی حتی نیز مرده است.»
- داود به قاصد گفت: «ه یوآب چنین بگو: این واقعه در نظر تو بد نیاید زیرا که شمشیر، این و آن را بابتفاوت هلاک میکند. پس در مقاتله باشم به سختی کوشیده، آن را منهدم بسازم. پس او را خاطر جمعی بده.»
- و چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است، برای شوهر خود ماتم گرفت.
- ۲۷ و چون ایام ماتم گذشت، داود فرستاده، او را به خانه خود آورد و او زن وی شد، و برایش پسری زاید، اما کاری که داود کرده بود، در نظر خداوند ناپسند آمد.

عقاب داود

- و خداوند ناتان را نزد داود فرستاد و نزد وی آمده، او را گفت که «شهری دوم در بودند، یکی دولت مند و دیگری فقیر.
- ۲ و دولت مند را گوسفند و گاو، بینهایت بسیار بود.
- ۳ و فقیر را جز یک ماده بره کوچک نبود که آن را خریده، و پرورش داده، همراه وی و پسرانش بزرگ میشد، از خوراک وی می‌خورد و از کاسه او مینوشید و در آغوشش می‌خوابید و برایش مثل دختر میبود.
- ۴ و مسافری نزد آن مرد دولت مند آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان و گاو آن خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد، و بره آن مرد فقیر را گرفته، برای آن مرد که نزد وی آمده بود، مهیا ساخت.»
- آنگاه خشم داود بر آن شخص افروخته شده، به ناتان گفت: «ه حیات خداوند قسم، کسیکه این کار را کرده است، مستوجب قتل است.
- ۶ و چونکه این کار را کرده است و هیچ ترحم ننموده، بره را چهارچندان باید رد کند.»
- ناتان به داود گفت: «ن مرد تو هستی، و یهوه، خدای اسرائیل، چنین میگوید: من تو را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دست شاول رهایی دادم.
- ۸ و خانه آقایت را به تو دادم و زنان آقای تو را به آغوش تو، و خاندان اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. و اگر این کم میبود، چنین و چنان برای تو مزید می‌کردم.

- ۹ پس چرا کلام خداوند را خوار نموده، در نظروی عمل بد بجا آوردی و اوربای حتی ربه شمشیر زده، زن اورا برای خود به زنی گرفتی، و اورا با شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی.
- ۱۰ پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد به علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اوربای حتی را گرفتی تا زن تو باشد.
- ۱۱ خداوند چنین میگوید: «اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته، به همسایهات خواهم داد، و او در نظر این آفتاب، باز نان تو خواهد خوابید.
- ۱۲ زیرا که تو این کار را به پنهانی کردی، اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و در نظر آفتاب خواهم نمود.»
- و داود باناتان گفت: «خداوند نگاه کرده ام.» ناتان به داود گفت: «داوند نیز نگاه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد.
- ۱۴ لیکن چون از این امر باعث کفر گفتن دشمنان خداوند شده‌ای، پسری نیز که برای تو زاییده شده است، البته خواهد مرد.»
- پس ناتان به خانه خود رفت.
- پس داود از خدا برای طفل استدعا نمود و او در روزه گرفت و داخل شده، تمامی شب بر روی زمین خوابید.
- ۱۷ و مشایخ خانهاش بر او برخاستند تا او را از زمین برخیزانند، اما قبول نکرد و با ایشان نان نخورد.
- ۱۸ و در روز هفتم طفل بمرد و خادمان داود ترسیدند که از مردن طفل او را اطلاع دهند، زیرا گفتند: «ینک چون طفل زنده بود، با وی سخن گفتیم و قول ما را شنید، پس اگر به او خبر دهیم که طفل مرده است، چه قدر زیاده رنجیده میشود.»
- و چون داود دید که بند گانش بایکدیگر نجوی میکنند، داود فهمید که طفل مرده است، و داود به خادمان خود گفت: «یا طفل مرده است؟» گفتند: «رده است.»
- آنگاه داود از زمین برخاسته، خویشتر را شست و شوداده، تدهین کرد و لباس خود را عوض نموده، به خانه خداوند رفت و عبادت نمود و به خانه خود آمده، خوراک خواست که پیشش گذاشتند و خورد.
- ۲۱ و خادمانش به وی گفتند: «ین چه کار است که کردی؟ وقتی که طفل زنده بود روزه گرفته، گریه نمودی و چون طفل مرد، برخاسته، خوراک خوردی؟»
- او گفت: «قتی که طفل زنده بود روزه گرفتم و گریه نمودم زیرا فکر کردم کیست که بداند که شاید خداوند بر من ترحم فرماید تا طفل زنده بماند، اما الان که مرده است، پس چرا من روزه بدارم، آیا میتوانم دیگر او را باز بیاورم؟! من نزد او خواهم رفت لیکن او نزد من باز نخواهد آمد.»
- و داود زن خود بتشیع را تسلی داد و نزد وی درآمد، با او خوابید و او پسری زاییده، او را سلیمان نام نهاد. و خداوند او را دوست داشت. و به دست ناتان نبی فرستاد و او را به خاطر خداوند دیدی نام نهاد.
- و یوآب باره بنی عمون جنگ کرده، شهر پادشاه نشین را گرفت.
- ۲۷ و یوآب قاصدان نزد داود فرستاده، گفت که «اربه جنگ کردم و شهر آهارا گرفتم.»
- ۲۸ پس الان بقیه قوم را جمع کن و در برابر شهر اردوزده، آن را بگیر، مبادا من شهر را بگیرم و به اسم من نامیده شود.»
- پس داود تمامی قوم را جمع کرده، به ربه رفت و با آن جنگ کرده، آن را گرفت.
- ۳۰ و تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود و سنگهای گرانبها داشت و آن را بر سر داود گذاشتند، و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند.
- ۳۱ و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را زیر آره ها و چومهای آهنین و تیشه های آهنین گذاشت و ایشان را از کوره آجر پزی گذرانید، و به همین طور با جمیع شهرهای بنی عمون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.

امنون و تامار

- و بعد از این، واقع شد که ابشالوم بن داود را خواهری نیکو صورت مسمی به تامار بود، و امنون، پسر داود، او را دوست میداشت.
- ۲ و امنون به سبب خواهر خود تامار چنان گرفتار شد که بیمار گشت، زیرا که او با کره بود و به نظر امنون دشوار آمد که با وی کاری کند.
- ۳ و امنون رفیقی داشت که مسمی به یوناداب بن شعی، برادر داود، بود، و یوناداب مردی بسیار زیرک بود.
- ۴ و او وی را گفت: «ی پسر پادشاه چرا روزه روز چنین لاغر میشوی و مرا خبر نمی دهی؟» امنون وی را گفت که «ن تامار، خواهر برادر خود، ابشالوم را دوست میدارم.»

ویوناداب وی را گفت: «رستر خود خوابیده، تمارض نما و چون پدرت برای عیادت تو بیاید، وی را بگو: تمنا این که خواهر من تمار بیاید و مرا خوراک بخوراند و خوراک را در نظر من حاضر سازد تا ببینم و از دست وی بخورم.»

پس امنون خوابید و تمارض نمود و چون پادشاه به عیادتش آمد، امنون به پادشاه گفت: «منالینکه خواهرم تمار بیاید و دو قرص طعام پیش من بپزد تا از دست او بخورم.»

و داود نزد تمار به خانهاش فرستاده، گفت: «لان به خانه برادرت امنون برو و برایش طعام بساز.»

و تمار به خانه برادر خود، امنون، رفت. و او خوابیده بود. و آرد گرفته، خمیر کرد، و پیش او قرصها ساخته، آنها را پخت.

۹ و تا به را گرفته، آنها را پیش او ریخت. اما از خوردن ابان نمود و گفت: «مه کس را از نزد من بیرون کنید.» و همگان از نزد او بیرون رفتند.

۱۰ و امنون به تمار گفت: «ورا که رابه اطاق بیاور تا از دست تو بخورم.» و تمار قرصها را که ساخته بود، گرفته، نزد برادر خود، امنون، به اطاق آورد.

۱۱ و چون پیش او گذاشت تا بخورد، او وی را گرفته، به او گفت: «ی خواهرم بیایم بخواب.»

او وی را گفت: «یای برادرم، مرا ذلیل نساز زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده نشود، این قباحت رابه عمل میاور.»

۱۳ اما من بجاننگ خود را بریم و اماتو مثل یکی از سفهدار اسرائیل خواهی شد، پس حال تمنا اینکه به پادشاه بگویی، زیرا که مرا از تو دریغ نخواهد نمود.»

لیکن او نخواست سخن وی را بشنود، و بر او زور آورده، او را مجبور ساخت و با او خوابید.

آنگاه امنون با شدت بروی بغض نمود، و بغضی که با او ورزید از محبتی که با وی می داشت، زیاده بود، پس امنون وی را گفت: «رخیز و برو.»

او وی را گفت: «نین مکن. زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من میکنی، بدتر است از آن دیگری که با من کردی.» لیکن او نخواست که وی را بشنود.

۱۷ پس خادمی را که او را خدمت میکرد خوانده، گفت: «ین دختر را از نزد من بیرون کن و در را از عقبش ببند.»

و او جامه رنگارنگ در برداشت زیرا که دختران با کره پادشاه به اینگونه لباس، ملبس میشدند. و خادمش او را بیرون کرده، در را از عقبش بست.

۱۹ و تمار خاکستر بر سر خود ریخته، و جامه رنگارنگ که در برش بود، دریده، و دست خود را بر سر گذارده، روانه شد. و چون میرفت، فریادی نمود.

و برادرش، ابشالوم، وی را گفت: «ه آیا برادرت، امنون، با تو بوده است؟ پس ای خواهرم اکنون خاموش باش. او برادر توست و از این کار متفکر مباش.» پس تمار در خانه برادر خود، ابشالوم، در پریشان حالی ماند.

۲۱ و چون داود پادشاه تمامی این وقایع را شنید، بسیار غضبناک شد.

۲۲ و ابشالوم به امنون سخنی نیک یابد نگفت، زیرا که ابشالوم امنون را بغض میداشت، به علت اینکه خواهرش تمار را ذلیل ساخته بود.

مرگ امنون

و بعد از دو سال تمام، واقع شد که ابشالوم در بعل حاصور که نزد فرایم است، پشم برندگان داشت. و ابشالوم تمامی پسران پادشاه را دعوت نمود.

۲۴ و ابشالوم نزد پادشاه آمده، گفت: «ینک حال، بنده تو، پشم برندگان دارد. تمنا اینکه پادشاه با خادمان خود همراه بنده ات بیایند.»

پادشاه به ابشالوم گفت: «یای پسر، همه ما نخواهیم آمد مباد برای تو بار سنگین باشیم.» و هر چند او را الحاح نمود لیکن نخواست که بیاید و او را برکت داد.

۲۶ و ابشالوم گفت: «س تمنا اینکه برادرم، امنون، با ما بیاید.» پادشاه او را گفت: «را با تو بیاید؟»

اما چون ابشالوم او را الحاح نمود، امنون و تمامی پسران پادشاه را با او روانه کرد.

۲۸ و ابشالوم خادمان خود را امر فرموده، گفت: «لا حظه کنید که چون دل امنون از شراب خوش شود، و به شتاب گویم که امنون را بزنید. آنگاه او را بکشید، و مترسید، آیا من شمارا امر نفرمودم. پس دلیر و شجاع باشید.»

و خادمان ابشالوم با امنون به طوری که ابشالوم امر فرموده بود، به عمل آوردند، و جمیع پسران پادشاه برخاسته، هر کس به قاطر خود سوار شده، گریختند.

و چون ایشان در راه میبودند، خبر به داود رسانیده، گفتند که «بشالوم همه پسران پادشاه را کشته و یکی از ایشان باقی نمانده است.»

پس پادشاه برخاسته، جامه خود را درید و به روی زمین دراز شد و جمیع بندگانش با جامه دریده در اطرافش ایستاده بودند.

۳۲ اما ویوناداب بن شعی برادر داود متوجه شده، گفت: «قایم گان نبرد که جمیع جوانان، یعنی پسران پادشاه کشته شده اند، زیرا که امنون تنها مرده

است چونکه این، نزد ابشالوم مقرر شده بود از روزی که خواهرش تمار را ذلیل ساخته بود.

۳۳ والان آقایم، پادشاه از این امر متفکر نشود، و خیال نکند که تمامی پسران پادشاه مرد هاند زیرا که امنون تنها مرده است.»
 و ایشالوم گریخت، و جوانی که دیده بانی میکرد، چشمان خود را بلند کرده، نگاه کرد و اینک خلق بسیاری از پهلوئی کوه که در عقبش بود، میآمدند.
 ۳۵ و یوناداب به پادشاه گفت: «ینک پسران پادشاه میآیند، پس به طوری که بنده ات گفت، چنان شد.»
 و چون از سخن گفتن فارغ شد، اینک پسران پادشاه رسیدند و آواز خود را بلند کرده، گریستند، و پادشاه نیز و جمیع خادمانش به آواز بسیار بلند گریه کردند.
 و ایشالوم فرار کرده، نزد تلهای ابن عمی بود، پادشاه جشور رفت، و داود برای پسر خود هر روز نوحه گری مینمود.
 ۳۸ و ایشالوم فرار کرده، به جشور رفت و سه سال در آنجا ماند.
 ۳۹ و داود آرزو میداشت که نزد ایشالوم بیرون رود، زیرا در باره امنون تسلی یافته بود، چونکه مرده بود.

بازگشت ایشالوم به اورشلیم

و یوآب بن صرویه فهمید که دل پادشاه به ایشالوم مایل است.
 ۲ پس یوآب به تقووع فرستاده، زنی دانشمند از آنجا آورد و به وی گفت: «مناییکه خویشتن را مثل ماتم کننده ظاهر سازی، و لباس تعزیت پوشی و خود را به روغن تدھین نکنی و مثل زنی که روزهای بسیار به جهت مرده ماتم گرفته باشد، بشوی.
 ۳ و نزد پادشاه داخل شده، او را بدین مضمون بگویی.» پس یوآب سخنان را به دهانش گذاشت.
 و چون زن تقووعیه به پادشاه سخن گفت، به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود و گفت: «ی پادشاه، اعانت فرما.»
 و پادشاه به او گفت: «و راجه شده است؟» عرض کرد: «ینک من زن بیوه هستم و شوهرم مرده است.
 ۶ و کنیز توراد و پسر بود و ایشان بایکدیگر در صحرا مخصوصه نمودند و کسی نبود که ایشان را از یکدیگر جدا کند. پس یکی از ایشان دیگری را زد و کشت.
 ۷ و اینک تمامی قبیله بر کنیز تو برخاسته، و میگویند قاتل برادر خود را بسیار تا او را به عوض جان برادرش که کشته شده است، به قتل برسانیم، و وارث را نیز هلاک کنیم. و به اینطور اخگر مرا که باقیمانده است، خاموش خواهند کرد، و برای شوهرم نه اسم و نه اعقاب بر روی زمین و خواهند گذاشت.»
 پادشاه به زن فرمود: «ه خانه ات برو و من در باره ات حکم خواهم نمود.»
 و زن تقووعیه به پادشاه عرض کرد: «ی آقایم پادشاه، تقصیر بر من و بر خاندان من باشد و پادشاه و کرسی او بی تقصیر باشند.»
 و پادشاه گفت: «ر که با تو سخن گوید، او را نزد من بیاور، و دیگر به تو ضرر نخواهد رسانید.»
 پس زن گفت: «ی پادشاه، بیوه، خدای خود را به یاد آور تا ولی مقتول، دیگر هلاک نکند، مبادا پسر مرا تلف سازند.» پادشاه گفت: «ه حیات خداوند قسم که مویی از سر پست بر زمین نخواهد افتاد.»
 پس زن گفت: «ستدعی آنکه کنیزت با آقای خود پادشاه سخنی گوید.» گفت: «گو.»
 زن گفت: «س چرا در باره قوم خدا مثل این تدبیر کرده ای و پادشاه در گفتن این سخن مثل تقصیر کار است، چونکه پادشاه آواره شده خود را باز نیآورده است.
 ۱۴ زیرا ما باید البته بمیریم و مثل آب هستیم که به زمین ریخته شود، و آن را نتوان جمع کرد، و خدا جان را نمی گیرد بلکه تدبیرها میکند تا آواره شده ای از او آواره نشود.
 و حال که به قصد عرض کردن این سخن، نزد آقای خود، پادشاه، آمدم، سبب این بود که خلق، مرا ترسانیدند، و کنیزت فکر کرد که چون به پادشاه عرض کنم، احتمال دارد که پادشاه عرض کنیز خود را به انجام خواهد رسانید.
 ۱۶ زیرا پادشاه اجابت خواهد نمود که کنیز خود را از دست کسی که می خواهد مرا و پسر مرا با هم از میراث خدا هلاک سازد، برهاند.
 ۱۷ و کنیزتو فکر کرد که کلام آقایم، پادشاه، باعث تسلی خواهد بود، زیرا که آقایم، پادشاه، مثل فرشته خداست تا نیک و بد را تشخیص کند، و بیوه، خدای تو همراه تو باشد.»
 پس پادشاه در جواب زن فرمود: «یزی را که از تو سوال میکنم، از من مخفی مدار.» زن عرض کرد: «قایم پادشاه، بفرماید.»
 پادشاه گفت: «یادست یوآب در همه این کار با تو نیست؟» زن در جواب عرض کرد: «ه حیات جان تو، ای آقایم پادشاه که هیچکس از هر چه آقایم پادشاه بفرماید به طرف راست یا چپ نمی تواند انحراف ورزد، زیرا که بنده تو یوآب، اوست که مرا امر فرموده است، و اوست که تمامی این سخنان را

به دهان کنیزت گذاشته است.

۲۰ برای تبدیل صورت این امر، بنده تو، یوآب، این کار را کرده است، اما حکمت آقام، مثل حکمت فرشته خدا می باشد تا هر چه بر روی زمین است، بداند.»

پس پادشاه به یوآب گفت: «ینک این کار را کرده ام. حال برو و ابشالوم جوان را باز آور.»

آنگاه یوآب به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود، و پادشاه را تحسین کرد و یوآب گفت: «ی آقام پادشاه امر و زبنده ات میداند که در نظر توالتفات یافتهم چونکه پادشاه کار بنده خود را به انجام رسانیده است.»

پس یوآب برخاسته، به جشور رفت و ابشالوم را به اورشلم باز آورد.

۲۴ پادشاه فرمود که به خانه خود برگردد و روی مرا ببیند. پس ابشالوم به خانه خود رفت و روی پادشاه را ندید.

و در تمامی اسرائیل کسی نیکو منظر و بسیار ممدوح مثل ابشالوم نبود که از کف پاتا فرق سرش در او عیبی نبود.

۲۶ و هنگامی که موی سر خود را میچید، پیر آن را در آخر هر سال میچید، چونکه بر او سنگین میشد و از آن سبب آن را میچید (موی سر خود را وزن نموده، دو بست متقال به وزن شاه مییافت.

۲۷ و برای ابشالوم سه پسر و یک دختر مسمی به تامار زاییده شدند. و او دختری نیکو صورت بود.

و ابشالوم دو سال تمام در اورشلم مانده، روی پادشاه را ندید.

۲۹ پس ابشالوم، یوآب را طلبید تا او را نزد پادشاه بفرستد. اما نخواست که نزد وی بیاید. و باز بار دیگر فرستاد و نخواست که بیاید.

۳۰ پس به خادمان خود گفت: «ببینید، مزرعه یوآب نزد مزرعه من است و در آنجا جودارد. بروید و آن را به آتش بسوزانید.» پس خادمان ابشالوم مزرعه را به آتش سوزانیدند.

۳۱ آنگاه یوآب برخاسته، نزد ابشالوم به خانهاش رفته، وی را گفت که «را خادمان تو مزرعه مرا آتش زد هاند؟»

ابشالوم به یوآب گفت: «ینک نزد تو فرستاده، گفتم: اینجا بیات تا تو را نزد پادشاه بفرستم تا بگوئی برای چه از جشور آمده ام؟ مرا بهتر میبود که تا بحال در آنجا مانده باشم، پس حال روی پادشاه را ببینم و اگر گاهی در من باشد، مرا بکشد.»

پس یوآب نزد پادشاه رفته، او را خبر ساخت. و او ابشالوم را طلبید که پیش پادشاه آمده و به حضور پادشاه روی زمین افتاده، تعظیم کرده و پادشاه، ابشالوم را بوسید.

شکر د ابشالوم

و بعد از آن، واقع شد که ابشالوم از راهای واسبان و پنجاه مرد که پیش او بدوند، میبماند.

۲ و ابشالوم صبح زود برخاسته، به کاره راه دروازه میایستاد، و هر کسی که دعوائی میداشت و نزد پادشاه به محاکمه میآمد، ابشالوم او را خوانده، میگفت:

«و از کدام شهر هستی؟» و او میگفت: «نده ات از فلان سبط از اسباط اسرائیل هستم.»

و ابشالوم او را می گفت: «بین، کارهای تونیکو و راست است لیکن از جانب پادشاه کسی نیست که تو را بشنود.»

و ابشالوم میگفت: «اش که در زمین داور میشدم و هر کس که دعوائی یا مرا فحهای میداشت، نزد من میآمد و برای او انصاف مینمودم.»

و هنگامی که کسی نزدیک آمده، او را تعظیم مینمود، دست خود را دراز کرده، او را می گرفت و میبوسید.

۶ و ابشالوم با همه اسرائیل که نزد پادشاه برای داوری میآمدند بدین منوال عمل مینمود، پس ابشالوم دل مردان اسرائیل را فریفت.

و بعد از انقضای چهل سال، ابشالوم به پادشاه گفت: «ستدعی اینکه بروم تا نداری را که برای خداوند در حبرون کرده ام، و فائیم،

زیرا که بنده ات وقتی که در جشور ارام ساکن بودم، نذر کرده، گفتم که اگر خداوند مرا به اورشلم باز آورد، خداوند را عبادت خواهم نمود.»

پادشاه وی را گفت: «ه سلا متی برو.» پس او برخاسته، به حبرون رفت.

۱۰ و ابشالوم، جاسوسان به تمامی اسباط اسرائیل فرستاده، گفت: «ه مجرد شنیدن آواز کرنا بگویند که ابشالوم در حبرون پادشاه شده است.»

و دو بست نفر که دعوت شده بودند، همراه ابشالوم از اورشلم رفتند، و اینان به صافلی رفته، چیزی ندانستند.

۱۲ و ابشالوم اخیئوفل جیلونی را که مشیر داور بود، از شهرش، جیلوه، وقتی که قربانیا میگذرانید، طلبید و فتنه سخت شد، و قوم با ابشالوم روز به روز

زیاده میشدند.

فرار داود

- وکسی نزد او آمده، او را خبر داده، گفت که «لهای مردان اسرائیل در عقب ابشالوم گرویده است.»
 و داود به تمامی خادمی که با او در اورشلم بودند، گفت: «رخاسته، فرار کنید و الا ما را از ابشالوم نجات نخواهد بود. پس به تعجیل روانه شویم.
 مباد او ناگهان به ما برسد و بدی بر ما عارض شود و شهر را به دم شمشیر بزند.
 ۱۵ و خادمان پادشاه، به پادشاه عرض کردند: «ینک بندگان حاضرند برای هر چه آقای مباد شاه اختیار کند.»
 پس پادشاه و تمامی اهل خانهاش با وی بیرون رفتند، و پادشاه ده زن را که متعه او بودند، برای نگاه داشتن خانه وا گذاشت.
 ۱۷ و پادشاه و تمامی قوم با وی بیرون رفته، در بیت مرحق توقف نمودند.
 ۱۸ و تمامی خادمانش پیش او گذشتند و جمیع کربتیان و جمیع فلیتیان و جمیع جتیان، یعنی ششصد نفر که از جت در عقب او آمده بودند، پیش روی پادشاه گذشتند.
 و پادشاه به اتای جتی گفت: «و نیز همراه ما چرامیایی؟ برگرد و همراه پادشاه بمان زیرا که تو غریب هستی و از مکان خود نیز جلای وطن کرده‌ای.
 ۲۰ دیروز آمدی. پس آیا امروز تو را همراه ما آواره گردانم و حال آنکه من میروم به جایی که میروم. پس برگرد و برادران خود را برگردان و رحمت و راستی همراه تو باد.»
 و اتای در جواب پادشاه عرض کرد: «حیات خداوند و به حیات آقایم پادشاه، قسم که هر جایی که آقایم پادشاه خواهد در زندگی، باشد، بنده تو در آنجا خواهد بود.»
 و داود به اتای گفت: «یا و پیش برو.» پس اتای جتی با همه مردمانش و جمیع اطفالی که با او بودند، پیش رفتند.
 ۲۳ و تمامی اهل زمین به آواز بلند گریه کردند، و جمیع قوم عبور کردند، و پادشاه از نهر قدرون عبور کرد و تمامی قوم به راه بیابان گذشتند.
 و اینک صادوق نیز و جمیع لویان با وی تابوت عهد خدا را برداشتند، و تابوت خدا را نهادند و تمامی قوم از شهر بیرون آمدند، ایاتار قربانی میگدزانید.
 ۲۵ و پادشاه به صادوق گفت: «ابوت خدا را به شهر برگردان. پس اگر در نظر خداوند التفات یابم مرا باز خواهد آورد، و آن را و مسکن خود را به من نشان خواهد داد.»
 ۲۶ و اگر چنین گوید که از تو راضی نیستم، اینک حاضر م هر چه در نظرش پسند آید، به من عمل نماید.»
 و پادشاه به صادوق کاهن گفت: «یا تورا ای نیستی؟ پس به شهر به سلا متی برگرد و هر دو پسر شما، یعنی اخیمعص، پسر تو، و یوناتان، پسر ایاتار، همراه شما باشند.
 ۲۸ بدانید که من در نگاره‌های بیابان درنگ خواهم نمود تا پیغامی از شمار سیده، مرا مخبر سازد.»
 پس صادوق و ایاتار تابوت خدا را به اورشلم برگردانیده، در آنجا ماندند.
 و اماد او به فراز کوه زیتون برآمد و چون میرفت، گریه میکرد و با سر پوشیده و پای برهنه میرفت و تمامی قومی که همراهش بودند، هر یک سر خود را پوشانیدند و گریه‌کنان میرفتند.
 ۳۱ و داود را خبر داده، گفتند: «ه اخیتوفل، یکی از فتنه‌انگیزان، با ابشالوم شده است. و داود گفت: «ی خداوند، مشورت اخیتوفل را حماقت گردان.»
 و چون داود به فراز کوه، جایی که خدا را سجده میکنند رسید، اینک حوشای ارکی با جامه دریده و خاک بر سر ریخته او را استقبال کرد.
 ۳۳ و داود وی را گفت: «گر همراه من بیایی برای من بار خواهی شد.
 ۳۴ اما اگر به شهر برگردی و به ابشالوم بگویی: ای پادشاه، من بنده تو خواهم بود، چنانکه پیشتر بنده تو بودم، الان بنده تو خواهم بود. آنگاه مشورت اخیتوفل را برای من باطل خواهی گردانید.
 ۳۵ و آیا صادوق و ایاتار کهنه در آنجا همراه تو نیستند؟ پس هر چیزی را که از خانه پادشاه بشنوی، آن را به صادوق و ایاتار کهنه اعلام نما.
 ۳۶ و اینک دو پسر ایشان اخیمعص، پسر صادوق، و یوناتان، پسر ایاتار، در آنجا با ایشانند و هر خبری را که میشنویید، به دست ایشان، نزد من خواهید فرستاد.»
 پس حوشای، دوست داود، به شهر رفت و ابشالوم وارد اورشلم شد.

داود و صیبا

و چون داود از سر کوه اندکی گذشته بود، اینک صیبا، خادم مفیوشت، بایک جفت الاغ آراسته که دو یست قرص نان و صد قرص کشمش و صد قرص انجیر و یک مشک شراب بر آنها بود، به استقبال وی آمد.

۲ پادشاه به صیبا گفت: «ز این چیزها چه مقصود داری؟» صیبا گفت: «لا غهابه جهت سوار شدن اهل خانه پادشاه، ونان وانجیر برای خوراک خادمان، و شراب به جهت نوشیدن خسته شدگان در بیابان است.»

پادشاه گفت: «ما پسر آقایت بجاست؟» صیبا به پادشاه عرض کرد: «ینک در اورشلیم مانده است، زیرا فکر میکند که امر وزخاندان اسرائیل سلطنت پدر مرا به من رد خواهند کرد.»

پادشاه به صیبا گفت: «ینک کل ما مملک مغبیوشت از مال تو ست.» پس صیبا گفت: «ظهار بندگی مینمایم ای آقا پادشاه، تمنا ینکه در نظر تو التفات یابم.»

دشنام شمی

و چون داود پادشاه به بحوریم رسید، اینک شخصی از قبیله خاندان شاول مسمی به شمی از آنجا بیرون آمد و چون میآمد، دشنام میداد.

۶ و به داود و به جمیع خادمان داود پادشاه سنگهای انداخت، و تمامی قوم و جمیع شیخاعان به طرف راست و چپ او بودند و شمی دشنام داده، چنین میگفت: «ور شود و ر شوای مرد خون ریز وای مرد بلیعال!

خداوند تمامی خون خاندان شاول را که در جایش سلطنت نمودی بر تورد کرده، و خداوند سلطنت را به دست پسر تو ابشالوم، تسلیم نموده است، و اینک چونکه مردی خون ریز هستی، به شرارت خود گرفتار شده ای.»

و ایدیشای ابن صرویه به پادشاه گفت که «را این سگ مرده، آقا پادشاه را دشنام دهد؟ مستدعی آنکه بروم و سرش را از تن جدا کنم.»

پادشاه گفت: «ی پسران صرویه مرا با شما چه کار است؟ بگذارید که دشنام دهد، زیرا خداوند او را گفته است که داود را دشنام بده، پس کیست که بگوید چرا این کار را میکنی؟»

و داود به ایدیشای و به تمامی خادمان گفت: «ینک پسر من که از صلب من بیرون آمد، قصد جان من دارد، پس حال چند مرتبه زیاده این بنیامینی، پس او را بگذارید که دشنام دهد زیرا خداوند او را امر فرموده است.

۱۲ شاید خداوند بر مصیبت من نگاه کند و خداوند به عوض دشنامی که او امر و زبه من میدهد، به من جزای نیکو دهد.»

پس داود و مردانش راه خود را پیش گرفتند و اما شمی در برابر ایشان به جانب کوه میرفت و چون میرفت، دشنام داده، سنگها به سوی او میانداخت و خاک به هوامپاشید.

۱۴ پادشاه با تمامی قومی که همراهش بودند، خسته شده، آمدند و در آنجا استراحت کردند.

و اما ابشالوم و تمامی گروه مردان اسرائیل به اورشلیم آمدند، و اخیئوفل همراهش بود، و چون حوشای ارکی، دوست داود، نزد ابشالوم رسید، حوشای به ابشالوم گفت: «ادشاه زنده بماند! پادشاه زنده بماند!»

و ابشالوم به حوشای گفت: «یا مهربانی تو باد و دست خود این است؟ چرا باد و دست خود زرفتی؟»

و حوشای به ابشالوم گفت: «ی، بلکه هر کس را که خداوند و این قوم و جمیع مردان اسرائیل برگزیده باشند، بنده او خواهیم بود و نزد او خواهیم ماند.

۱۹ و ثانی که را میباید خدمت نمایم؟ آیا نه نزد پسر او؟ پس چنانکه به حضور پدر تو خدمت نمودهام، به همان طور در حضور تو خواهیم بود.»

و ابشالوم به اخیئوفل گفت: «ما مشورت کنید که چه بکنیم.»

و اخیئوفل به ابشالوم گفت که «زد متعه های پدر خود که به جهت نگاهبانی خانه گذاشته است، در آری، و چون تمامی اسرائیل بشنوند که نزد پدرت مکروه شده ای، آنگاه دست تمامی همراهانت قوی خواهد شد.»

پس خیمهای پریشتم بام برای ابشالوم برپا کردند و ابشالوم در نظر تمامی بنیاسرائیل نزد متعه های پدرش درآمد.

۲۳ و مشورتی که اخیئوفل در آن روزها میداد، مثل آن بود که کسی از کلام خدا سوال کند. و هر مشورتی که اخیئوفل هم به داود و هم به ابشالوم میداد، چنین میبود.

و اخیئوفل به ابشالوم گفت: «را اذن بده که دوازده هزار نفر را برگزیده، بر خیزم و شبانگاه داود را تعاقب نمایم.

۲ پس در حالی که او خسته و دستپایش سست است بر او رسیده، او را مضطرب خواهم ساخت و تمامی قومی که همراهش هستند، خواهند گریخت، و پادشاه را به تنهایی خواهم کشت.

۳ و تمامی قوم را نزد تو خواهم برگردانید زیرا شخصی که او را می طلبی مثل برگشتن همه است، پس تمامی قوم در سلامتی خواهند بود.»

و این سخن در نظر جمیع مشایخ اسرائیل پسند آمد.

- وابشالوم گفت: «وشای ارکی رانیز بخوانید تابشونیم که اوچه خواهد گفت.»
- و چون حوشای نزد ابشالوم آمد، ابشالوم وی را خطاب کرده، گفت: «خیتوفل بدین مضمون گفته است، پس تو بگو که بر حسب رای او عمل نمایم یا نه.»
- حوشای به ابشالوم گفت: «شورتی که اخیتوفل این مرتبه داده است، خوب نیست.»
- و حوشای گفت: «یدانی که پدرت و مردانش شجاع هستند و مثل خرسی که بچه هایش را در بیابان گرفته باشند، در تلخی جانند، و پدرت مرد جنگ آزموده است، و شب را در میان قوم نمی ماند.
- ۹ اینک او الان در حفرهای یا جای دیگر مخفی است، و واقع خواهد شد که چون بعضی از ایشان در ابتدا بیفتند، هر کس که بشنود خواهد گفت: در میان قومی که تابع ابشالوم هستند، شکستی واقع شده است.
- ۱۰ و نیز شجاعی که دلش مثل دل شیر باشد، بالکل گداخته خواهد شد، زیرا جمیع اسرائیل میدانند که پدرت و جباری است و رفیقانش شجاع هستند.
- ۱۱ لذارای من این است که تمامی اسرائیل از دان تابثر شیع که مثل ریگ نگاره دریا بشمارند، نزد تو جمع شوند، و حضرت تو همراه ایشان برود.
- ۱۲ پس در مکانی که یافت میشود بروا خواهیم رسید، و مثل شبمنی که بر زمین میریزد بر او فرود خواهیم آمد، و از او تمامی مردانی که همراه وی میباشند، یکی هم باقی نخواهد ماند.
- ۱۳ و اگر به شهری داخل شود، آنگاه تمامی اسرائیل طنابها به آن شهر خواهند آورد و آن شهر را به نهر خواهند کشید تا یک سنگ ریزهای هم در آن پیدا نشود.»
- پس ابشالوم و جمیع مردان اسرائیل گفتند: «شورت حوشای ارکی از مشورت اخیتوفل بهتر است.» زیرا خداوند مقدر فرموده بود که مشورت نیکوی اخیتوفل را باطل گرداند تا آنکه خداوند بدی را بر ابشالوم برساند.
- و حوشای به صادق و ایاتار کهنه گفت: «خیتوفل به ابشالوم و مشایخ اسرائیل چنین و چنان مشورت داده، و من چنین و چنان مشورت دادهام. پس حال به زودی بفرستید و او در اطلاع داده، گوید: مشب در نگاره های بیابان توقف منمابله که به هر طوری که توانی عبور کن، مباد پادشاه و همه کسانی که همراه وی میباشند، بلعیده شوند.»
- ۱۶ و یوناتان و اخیمعص نزد عین روجل توقف مینمودند و کنیزی رفته، برای ایشان خبر می آورد، و ایشان رفته، به داود پادشاه خبر می رسانیدند، زیرا نمی توانستند به شهر داخل شوند که مباد اخویشتن را ظاهر سازند.
- ۱۸ اما غلامی ایشان را دیده، به ابشالوم خبر داد، و هر دوی ایشان به زودی رفته، به خانه شخصی در بخوریم داخل شدند و در حیاط او چاهی بود که در آن فرود شدند.
- ۱۹ وزن، سرپوش چاه را گرفته، بر دهنش گسترانید و بلغور بر آن ریخت. پس چیزی معلوم نشد.
- ۲۰ و خادمان ابشالوم نزد آن زن به خانه درآمده، گفتند: «خیمعص و یوناتان کجایند؟» زن به ایشان گفت: «زنهر آب عبور کردند.» پس چون جستجو کرده، نیافتند، به اورشلیم برگشتند.
- و بعد از رفتن آنها، ایشان از چاه برآمدند و رفته، داود پادشاه را خبر دادند و به داود گفتند: «رخیزید و به زودی از آب عبور کنید، زیرا که اخیتوفل در باره شما چنین مشورت داده است.»
- پس داود و تمامی قومی که همراهش بودند، برخاستند و از اردن عبور کردند و تا طلوع فجر یکی باقی نماند که از اردن عبور نکرده باشد.
- اما چون اخیتوفل دید که مشورت او بجا آورده نشد، الاغ خود را بیاراست و برخاسته، به شهر خود به خانهاش رفت و برای خانه خود تدارک دیده، خویشانش را خفه کرد و مرد او را در قبر پدرش دفن کردند.
- اما داود به مخنایم آمد و ابشالوم از اردن گذشت و تمامی مردان اسرائیل همراهش بودند.
- ۲۵ و ابشالوم، عماسار ابعجای یوآب به سرداری لشکر نصب کرد، و عماسار پسر شخصی مسمی به یترای اسرائیلی بود که نزد ایجیل، دختر ناحاش، خواهر صرویه، مادر یوآب درآمده بود.
- ۲۶ پس اسرائیل و ابشالوم در زمین جلعاد اردو زدند.
- و واقع شد که چون داود به مخنایم رسید، شوبی ابن ناحاش از ربت بنی عمون و ما کیرین عمیئیل از لودبار و پرزلائی جلعادی از روجلیم، بسترها و کاسها و ظروف سفالین و گندم و جو و آرد و خوشه های برشته و باقلا و عدس و نخود برشته، و عسل و کره و گوسفندان و پنیر گاو برای خوراک داود و قومی که همراهش بودند آوردند، زیرا گفتند که قوم در بیابان گرسنه و خسته و تشنه میباشند.

مرگ ابشالوم

وداود قومی را که همراهش بودند، سان دید، و سرداران هزاره و سرداران صده برایشان تعیین نمود.

۲ وداود قوم راروانه نمود، ثلثی به دست یوآب و ثلثی به دست ایبشای ابن صرویه، برادر یوآب، و ثلثی به دست اتای جتی. و پادشاه به قوم گفت: «ن نیز البته همراه شما می‌آیم.»

اما قوم گفتند: «و همراه ما نخواهی آمد زیرا اگر ما فرار کنیم در باره ما فکر نخواهند کرد و اگر نصف ما بمیریم برای ما فکر نخواهند کرد و حال تو مثل ده هزار نفر ماهستی، پس الان بهترین است که ما را از شهر امداد کنی.»

پادشاه به ایشان گفت: «نچه در نظر شما پسند آید، خواهم کرد.» و پادشاه به جانب دروازه ایستاده بود، و تمامی قوم با صدها و هزاره ها بیرون رفتند.

۵ و پادشاه یوآب و ایبشای و اتای را امر فرموده، گفت: «نحاطر من بر ابشالوم جوان به رفق رفتار نمایید. و چون پادشاه جمیع سرداران را در باره ابشالوم فرمان داد، تمامی قوم شنیدند.

پس قوم به مقابله اسرائیل به صحرا بیرون رفتند و جنگ در جنگل افرایم بود.

۷ و قوم اسرائیل در آنجا از حضور بندگان داود شکست یافتند، و در آن روز کشتار عظیمی در آنجا شد و بیست هزار نفر کشته شدند.

۸ و جنگ در آنجا بر روی تمامی زمین منتشر شد و در آن روز آنانی که از جنگ هلاک گشتند، بیشتر بودند از آنانی که به شمشیر کشته شدند.

و ابشالوم به بندگان داود برخورد و ابشالوم بر قاطر سوار بود و قاطر زیر شاخه های پیچیده شده بلوط بزرگی درآمد، و سر او در میان بلوط گرفتار شد، به طوری که در میان آسمان و زمین آویزان گشت و قاطری که زیرش بود، بگذشت.

۱۰ و شخصی آن را دیده، به یوآب خبر رسانید و گفت: «یک ابشالوم را دیدم که در میان درخت بلوط آویزان است.»

و یوآب به آن شخصی که او را خبر داد، گفت: «ان تو دیدهای، پس چرا او را در آنجا به زمین نزدی؟ و من ده مثقال نقره و کمر بندی به تو میدادم.»

آن شخص به یوآب گفت: «گر هزار مثقال نقره به دست من میرسد دست خود را بر پسر پادشاه دراز نمی کردم، زیرا که پادشاه تو را و ایبشای و اتای را به سمع ما امر فرموده، گفت: «نهار هر یکی از شما در باره ابشالوم جوان با حذر باشید.

۱۳ و الا بر جان خود ظلم می‌کردم چونکه هیچ امری از پادشاه مخفی نمی ماند، و خودت به ضد من بر می‌خاستی.»

آنگاه یوآب گفت: «می تو نام با توبه اینطور تا خیر نمایم.» پس سه تیر به دست خود گرفته، آنها را به دل ابشالوم زد حینی که او هنوز در میان بلوط زنده بود.

۱۵ و ده جوان که سلاح داران یوآب بودند در ابشالوم را گرفته، او را زدند و کشتند.

و چون یوآب کرنا را نواخت، قوم از تعاقب نمودن اسرائیل برگشتند، زیرا که یوآب قوم را منع نمود.

۱۷ و ابشالوم را گرفته، او را در حفره بزرگ که در جنگل بود، انداختند، و بر او توده بسیار بزرگ از سنگها افراشتند، و جمیع اسرائیل هر یک به خیمه خود فرار کردند.

۱۸ اما ابشالوم در حین حیات خود بنایی را که در وادی ملک است برای خود بر پا کرد، زیرا گفت پسری ندارم که از او اسم من مذکور بماند، و آن بنا را به اسم خود مسمی ساخت. پس تا امروز ابشالوم خوانده میشود.

آگاهی داود از مرگ ابشالوم

و اخیمعص بن صادوق گفت: «ال بروم و مرثه به پادشاه برسانم که خداوند انتقام او را از دشمنانش کشیده است.»

یوآب او را گفت: «و امر وز صاحب بشارت نیستی، اما روز دیگر بشارت خواهی برد و امر و مرثه نخواهی داد چونکه پسر پادشاه مرده است.»

و یوآب به کوشی گفت: «رو و از آنچه دیدهای به پادشاه خبر رسان.» و کوشی یوآب را تعظیم نموده، دوید.

۲۲ و اخیمعص بن صادوق، بار دیگر به یوآب گفت: «رچه بشود، ملتمس اینکه من نیز در عقب کوشی بدوم.» یوآب گفت: «ی پسرم چرا باید بدوی چونکه بشارت نداری که ببری؟»

گفت: «رچه بشود، بدوم.» او وی را گفت: «دو.» پس اخیمعص به راه وادی دویده، از کوشی سبقت جست.

و داود در میان دو دروازه نشسته بود و دیده بان بر پشت بام دروازه به حصار برآمد و چشمان خود را بلند کرده، مردی را دید که اینک به تنهایی میدود.

۲۵ و دیده بان آواز کرده، پادشاه را خبر داد و پادشاه گفت: «گرتهاست بشارت می‌آورد.» و او می‌آمد و نزدیک میشد.

۲۶ و دیده بان، شخص دیگر را دید که میدود و دیده بان به دربان آواز داده، گفت: «خصی به تنهایی میدود.» و پادشاه گفت: «و نیز بشارت می‌آورد.»

و دیده بان گفت: «ویدن اولی رومی بینم که مثل دویدن اخیمعص بن صادوق است.» پادشاه گفت: «و مرد خوبی است و خبر خوب میآورد.» و اخیمعص ندا کرده، به پادشاه گفت: «لامتی است.» و پیش پادشاه رویه زمین افتاده، گفت: «هوه خدای تو متبارک باد که مردمانی که دست خود را بر آقایم پادشاه بلند کرده بودند، تسلیم کرده است.»

پادشاه گفت: «یا ابشالوم جوان به سلامت است؟ و اخیمعص در جواب گفت: «ون یوآب، بنده پادشاه و بنده تورافرستاد، هنگامه عظیمی دیدم که ندانستم که چه بود.»

و پادشاه گفت: «گرد و اینجا بایست.» و او به آن طرف شده، بایستاد.

و اینک کوشی رسید و کوشی گفت: «رای آقایم، پادشاه، بشارت است، زیرا خداوند امروز انتقام تورا از هر که با تو مقاومت مینمود، کشیده است.» و پادشاه به کوشی گفت: «یا ابشالوم جوان به سلامت است؟» کوشی گفت: «شمنان آقایم، پادشاه، و هر که برای ضرر تو برخیزد، مثل آن جوان باشد.» پس پادشاه، بسیار مضطرب شده، به بالا خانه دروازه برآمد و میگوییست و چون میرفت، چنین میگفت: «ای پسر ابشالوم! پسر ابشالوم! پسر ابشالوم! کاش که به جای تومی مردم، ای ابشالوم پسر مای پسر من!»

و به یوآب خبر دادند که اینک پادشاه گریه میکند و برای ابشالوم ماتم گرفته است.

۲ و در آن روز برای تمامی قوم ظفر به ماتم مبدل گشت، زیرا قوم در آن روز شنیدند که پادشاه برای پسرش غمگین است.

۳ و قوم در آن روز دزدانه به شهر داخل شدند، مثل کسانی که از جنگ فرار کرده، از روی نخالت دزدانه میآیند.

۴ و پادشاه روی خود را پوشانید و پادشاه به آواز بلند صدازد کهای پسر ابشالوم! ای ابشالوم! پسر مای پسر من!

پس یوآب نزد پادشاه به خانه درآمده، گفت: «مرو ز روی تمامی بندگان خود را شرمند ساخته که جان تو و جان پسرانت و دخترانت و جان زنان و جان متعه هایت را امروز نجات دادند.»

۶ چونکه دشمنان خود را دوست داشتی و محبان خویش را بغض نمودی، زیرا که امر و زظاهر ساختی که سرداران و خادمان نزد تو هیچند و امروز فهمیدم که اگر ابشالوم زنده میماند و جمیع ما امروز میمردیم آنگاه در نظر تو پسند میآمد.

۷ و الان برخاسته، بیرون بیا و به بندگان خود سخنان دل آویز بگو، زیرا به خداوند قسم میخورم که اگر بیرون نیایی، امشب برای تو کسی نخواهد ماند، و این بلا برای توید تر خواهد بود از همه بلاهایی که از طفولیت تا این وقت به تو رسیده است.»

پس پادشاه برخاست و نزد دروازه بنشست و تمامی قوم را خبر داده، گفتند که «اینک پادشاه نزد دروازه نشسته است.» و تمامی قوم به حضور پادشاه آمدند.

بازگشت داود به اورشلیم

و جمیع قوم در تمامی اسباط اسرائیل منازعه کرده، میگفتند که «ادشاه ما از دست دشمنان مار هانیده است، و اوست که ما را از دست فلسطینیان رهایی داده، و حال به سبب ابشالوم از زمین فرار کرده است.»

۱۰ و ابشالوم که او را برای خود مسح نموده بودیم، در جنگ مرده است. پس الان شما چرا در باز آوردن پادشاه تاخیر مینمایید؟»

و داود پادشاه نزد صادوق و ایاتار کهنه فرستاده، گفت: «ه مشایخ یهودا بگویند: شما چرا در باز آوردن پادشاه به خانهاش، آخر همه هستید، و حال آنکه سخن جمیع اسرائیل نزد پادشاه به خانهاش رسیده است.»

۱۲ شما برادران من هستید و شما استخوانها و گوشت منید. پس چرا در باز آوردن پادشاه، آخر همه میباشید؟

و به عماسا بگویند: آیا تو استخوان و گوشت من نیستی؟ خدا به من مثل این بلکه زیاده از این به عمل آورد اگر تو در حضور من در همه اوقات به جای یوآب، سردار لشکر، نباشی.»

پس دل جمیع مردان یهودا را مثل یک شخص مایل گردانید که ایشان نزد پادشاه پیغام فرستادند که تو و تمامی بندگان برگردید.

۱۵ پس پادشاه برگشته، به اردن رسید و یهودا به استقبال پادشاه به جلجال آمدند تا پادشاه را از اردن عبور دهند.

و شعی بن جبیرای بنیامینی که از محو ریم بود، تعجیل نموده، همراه مردان یهودا به استقبال داود پادشاه فرود آمد.

۱۷ و هزار نفر از بنیامینیان و صیبا، خادم خاندان شاول، با پانزده پسرش و بیست خادمش همراهش بودند، و ایشان پیش پادشاه از اردن عبور کردند.

۱۸ و معبر را عبور دادند تا خاندان پادشاه عبور کنند، و هر چه در نظرش پسند آید بجا آورند.

وبه پادشاه گفت: «قایم گاهی بر من اسناد نهد و خطایی را که بنده ات در روزی که آقا پادشاه از اورشلیم بیرون می آمد و زید بیاد نیاورد و پادشاه آن را به دل خود راه ندهد.

۲۰ زیرا که بنده تو میداند که گناه کرده ام و اینک امروز من از تمامی خاندان یوسف، اول آمده ام و به استقبال آقا پادشاه، پادشاه، فرود شده ام.»

و ابیشای ابن صرویه متوجه شده، گفت: «یا شمعی به سبب اینکه مسیح خداوند را دشنام داده است، کشته نشود؟»

اماد او د گفت: «ی پسران صرویه مرا با شما چه کار است که امروز دشمن من باشید و آیا امروز کسی در اسرائیل کشته شود و آیینی دانم که من امروز بر اسرائیل پادشاه هستم؟»

پس پادشاه به شمعی گفت: «خواهی مرد.» و پادشاه برای وی قسم خورد.

و مفیوشت، پسر شاول، به استقبال پادشاه آمد و از روزی که پادشاه رفت تا روزی که به سلامتی برگشت نه پایهای خود را ساز داده، و نه ریش خویش را طراز نموده، و نه جامه خود را شسته بود.

۲۵ و چون برای ملاقات پادشاه به اورشلیم رسید، پادشاه وی را گفت: «ی مفیوشت چرا با من نیامدی؟»

او عرض کرد: «ی آقا پادشاه، خادم من مرا فریب داد زیرا بنده ات گفت که الاغ خود را خواهم آراست تا بر آن سوار شده، نزد پادشاه بروم، چونکه بنده تو لنگ است.

۲۷ و او بنده تو را نزد آقا پادشاه، پادشاه، متهم کرده است، لیکن آقا پادشاه، مثل فرشته خداست، پس هر چه در نظرت پسند آید، به عمل آور.

۲۸ زیرا تمامی خاندان پدرم به حضور آقا پادشاه، پادشاه، مثل مردمان مرده بودند، و بنده خود را در میان خورندگان سفره ات ممتاز گردانیدی، پس من دیگر چه حق دارم که باز نزد پادشاه فریاد نمایم.»

پادشاه وی را گفت: «را دیگر از کارهای خود سخن میگوئی؟ گفتم که تو وصیبا، زمین را تقسیم نمایی.»

مفیوشت به پادشاه عرض کرد: «ی، بلکه او همه را بگیرد چونکه آقا پادشاه، پادشاه، به خانه خود به سلامتی برگشته است.»

و برزلائی جلعادی از روجلیم فرود آمد و با پادشاه از اردن عبور کرد تا او را به آن طرف اردن مشایعت نماید.

۳۲ و برزلائی مرد بسیار پیر هشتاد ساله بود، و هنگامی که پادشاه در محنایم توقف مینمود او را پرورش میداد زیرا مردی بسیار بزرگ بود.

۳۳ و پادشاه به برزلائی گفت: «و همراه من بیا و تو را در اورشلیم پرورش خواهم داد.»

برزلائی به پادشاه عرض کرد: «یام سالهای زندگی من چند است که پادشاه به اورشلیم پیامی؟

من امروز هشتاد ساله هستم و آیا می توانم در میان نیک و بد تمیز بدهم و آیا بنده تو طعم آنچه را که میخورم و مینوشم، تو انم دریافت؟ یا دیگر آواز مغنیان و مغنیات را تو انم شنیدی؟ پس چرا بنده ات دیگر برای آقا پادشاه بار باشد؟

لذا بنده تو همراه پادشاه اندکی از اردن عبور خواهد نمود و چرا پادشاه مرا چنین مکافات بدهد.

۳۷ بگذار که بنده ات برگردد تا در شهر خود نزد قبر پدر و مادر خویش بمیرم، و اینک بنده تو، که هم، همراه آقا پادشاه برود و آنچه در نظرت پسند آید با او به عمل آور.»

پادشاه گفت: «مهام همراه من خواهد آمد و آنچه در نظرت پسند آید، با وی به عمل خواهم آورد و هر چه از من خواهش کنی برای تو به انجام خواهم رسانید.»

پس تمامی قوم از اردن عبور کردند و چون پادشاه عبور کرد، پادشاه برزلائی را بوسید و وی را برکت داد و او به مکان خود برگشت.

۴۰ و پادشاه به جلعال رفت و که هم همراهش آمد و تمامی قوم یهود او نصف قوم اسرائیل نیز پادشاه را عبور دادند.

و اینک جمیع مردان اسرائیل نزد پادشاه آمدند و به پادشاه گفتند: «را برادران ما، یعنی مردان یهودا، تو را زدند و پادشاه و خاندانش را و جمیع کسان داود را همراهش از اردن عبور دادند؟»

و جمیع مردان یهودا به مردان اسرائیل جواب دادند: «زاین سبب که پادشاه از خویشان ماست، پس چرا از این امر حسدی برید؟ آیا چیزی از پادشاه خوردن ما یا نعامی به ما داده است؟»

و مردان اسرائیل در جواب مردان یهودا گفتند: «را در پادشاه ده حصه است و حق مادر داود از شما بیشتر است. پس چرا ما را حقیر شمردید؟ و آیا ما برای باز آوردن پادشاه خود، اول سخن نگفتیم؟» اما گفتگوی مردان یهودا از گفتگوی مردان اسرائیل سخت تر بود.

و اتفاق مرد بلیعال، مسمی به شبع بن بگری بنیامینی در آنجا بود و کرنا را نواخته، گفت که «اراد را دود حصهای نیست، و برای مادر پسر یسانصبی نی، ای اسرائیل! هر کس به خیمه خود برود.»

و تمامی مردان اسرائیل از متابعت داود به متابعت شبع بن بگری برگشتند، اما مردان یهود از اردن تا اورشلیم، پادشاه را ملازمت نمودند.

و داود به خانه خود در اورشلیم آمد، و پادشاه ده زن متعه را که برای نگاهبانی خانه خود گذاشته بود، گرفت و ایشان را در خانه محروس نگاه داشته، پرورش داد، اما نزد ایشان داخل نشد و ایشان تا روز مردن در حالت بیوگی محبوس بودند.

و پادشاه به عماسا گفت: «ردان یهودا در سه روز نزد من جمع کن و تو در اینجا حاضر شو.»

پس عماسا رفت تا یهودا را جمع کند، اما از زمانی که برایش تعیین نموده بود تاخیر کرد.

۶ و داود به ایشای گفت: «لان شبع بن بگری بیشتر از ایشالوم به ماضر خواهد رسانید؛ پس بندگان آقایت را برداشته، او را تعاقب نما مبادا شمرهای حصار در برای خود پیدا کند و از نظر مارهایی یابد.»

و کسان یوآب و کریتیان و فلیتیان و جمیع شجاعان از عقب او بیرون رفتند، و به جهت تعاقب نمودن شبع بن بگری از اورشلیم روانه شدند.

۸ و چون ایشان نزد سنگ بزرگی که در جبعون است رسیدند، عماسا به استقبال ایشان آمد. و یوآب ردای جنگی در برداشت و بر آن بند شمشیری که در غلافش بود، بر کمرش بسته، و چون میرفت شمشیر از غلاف افتاد.

۹ و یوآب به عماسا گفت: «ی برادرم آیا به سلامت هستی؟» و یوآب ریش عماسا را بدهست راست خود گرفت تا او را ببوسد.

۱۰ و عماسا به شمشیری که در دست یوآب بود، اعتنا نمود. پس او آن را به شکمش فرو برد که احساسش به زمین ریخت و او را دوباره نزد مردد. و یکی از خادمان یوآب نزد وی ایستاده، گفت: «که یوآب را میخواید و هر که به طرف داود است، در عقب یوآب بیاید.»

و عماسا در میان راه در خونس میغلطید، و چون آن شخص دید که تمامی قوم میایستند، عماسا از میان راه در صحرا کشید و لباسی بر او انداخت زیرا دید که هر که نزدش میآید، میایستد.

۱۳ پس چون از میان راه برداشته شد، جمیع مردان در عقب یوآب رفتند تا شبع بن بگری را تعاقب نمایند.

و او از جمیع اسباط اسرائیل تا آبل و تایت معکه و تمامی بیریان عبور کرد، و ایشان نیز جمع شده، او را متابعت کردند.

۱۵ و ایشان آمده، او را در آبل بیت معکه محاصره نمودند و پشتهای در برابر شهر ساختند که در برابر حصار برپا شد، و تمامی قوم که با یوآب بودند، حصار را میزدند تا آن را منهدم سازند.

۱۶ و زنی حکیم از شهر صداد داد که بشنوید: «ه یوآب بگوید: اینجا نزدیک بیاتابا تو سخن گویم.»

و چون نزدیک وی شد، زن گفت که «یا تو یوآب هستی؟» او گفت: «ن هستم.» وی را گفت: «خان کنیز خود را بشنو.» او گفت: «بشنوم.»

پس زن متکلم شده، گفت: «زمان قدیم چنین میگفتند که هر آینه در آبل میباید مشورت بجویند و همچنین هر امری را ختم میکردند.

۱۹ من در اسرائیل سالم و امین هستم و تو میخوای شهری و مادری را در اسرائیل خراب کنی، چرا نصیب خداوند را بالکل هلاک میکنی؟»

پس یوآب در جواب گفت: «اشاز من حاشا از من! که هلاک یا خراب نمایم.

۲۱ کار چنین نیست بلکه شخصی مسمی به شبع بن بگری از کوهستان افرایم دست خود را بردا و پادشاه بلند کرده است. او را تنها بسپارید و او را نزد شهر خواهیم رفت.» زن در جواب یوآب گفت: «ینک سراورا از روی حصار نزد تو خواهند انداخت.»

پس آن زن به حکمت خود نزد تمامی قوم رفت و ایشان سر شبع بن بگری را از تن جدا کرده، نزد یوآب انداختند و او کرنا را نواخته، ایشان از نزد شهر، هر کس به خیمه خود متفرق شدند. و یوآب به اورشلیم نزد پادشاه برگشت.

و یوآب، سردار تمامی لشکر اسرائیل بود، و بنیاهو ابن یهو یاداع سردار کریتیان و فلیتیان بود.

۲۴ و او درام سردار با جگیران و یهوشافاط بن اخیلود و قایع نگار، و شیوا کاتب و صادوق و ابیاتار، کاهن بودند، و عیرای یا تیری نیز کاهن داود بود.

و در ایام داود، سه سال علی‌الاصصال قحطی شد، و داود به حضور خداوند سوال کرد و خداوند گفت: «هسبب شاول و خاندان خون ریزاوشده است زیرا که جبعونیان را کشت.»

و پادشاه جبعونیان را خوانده، به ایشان گفت (ما جبعونیان از بنیاسرائیل نبودند بلکه از بنیه اموریان، و بنیاسرائیل برای ایشان قسم خورده بودند؛ لیکن شاول از غیرتی که برای اسرائیل و یهودا داشت، قصد قتل ایشان مینمود.)

□ و داود به جبعونیان گفت: «رای شما چه بکنم و یا چه چیز کفاره نمایم تا نصیب خداوند را برکت دهید.»

جبعونیان وی را گفتند: «ز شاول و خاندانش، نقره و طلا نمی خواهیم و نه آنکه کسی در اسرائیل برای ما کشته شود.» او گفت: «رچه شما بگوئید، برای شما خواهیم کرد.»

ایشان به پادشاه گفتند: «ن شخص که ما را تباہ میساخت و برای ما تدبیر میکرد که ما را هلاک سازد تا در هیچ کدام از حدود اسرائیل باقی نمانیم، هفت نفر از پسران او به ما تسلیم شوند تا ایشان را در حضور خداوند در جبعه شاول که برگزیده خداوند بوده دار کشیم.» پادشاه گفت: «ایشان را به شما تسلیم خواهیم کرد.»

اما پادشاه، مفیبوشت بن یوناتان بن شاول را دریغ داشت، بهسبب قسم خداوند که در میان ایشان، یعنی در میان داود و یوناتان بن شاول بود.

۸ و پادشاه ار مونی و مفیبوشت، دو پسر رصفه، دختر تریه که ایشان را برای شاول زاییده بود، و پنج پسر میکال، دختر شاول را که برای عدرتیل بن برزلای محولاتی زاییده بود، گرفت،

و ایشان را به دست جبعونیان تسلیم نموده، آنها را در آن کوه به حضور خداوند به دار کشیدند و این هفت نفر با هم افتادند، و ایشان در ابتدای ایام حصاد در اول درویدن جو کشته شدند.

و رصفه، دختر تریه، پلاسی گرفته، آن را برای خود از ابتدای درو تا باران از آسمان بر ایشان بارانیده شد، بر صخرهای گسترانید، و نگذاشت که پرندگان هواد در روز، یا بهایم صحرا در شب بر ایشان بیایند.

۱۱ و داود را از آنچه رصفه، دختر تریه، متعه شاول کرده بود، خبر دادند.

۱۲ پس داود در قته، استخوانهای شاول و استخوانهای پسرش، یوناتان را از اهل یابیش جلعاد گرفت که ایشان آنها را از شارع عام بیتشان دزدیده بودند، جایی که فلسطینیان آنها را آویخته بودند در روزی که فلسطینیان شاول را در جلعاد کشته بودند.

۱۳ و استخوانهای شاول و استخوانهای پسرش، یوناتان را از آنجا آورد و استخوانهای آنانی را که بردار بودند نیز، جمع کردند.

۱۴ و استخوانهای شاول و پسرش یوناتان را در صیبع، در زمین بنیامین، در قبر پدرش قیس، دفن کردند و هر چه پادشاه امر فرموده بود، بجا آوردند. و بعد از آن، خدا به جهت زمین اجابت فرمود.

جنگ با فلسطینیان

و باز فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و داود با بندگانش فرود آمده، با فلسطینیان مقاتله نمودند و داود و امانده شد.

۱۶ و یثی بنوب که از اولاد درافا بود و وزن نیزه او سیصد مثقال برنج بود و شمشیری نوبر کرد داشت، قصد کشتن داود نمود.

۱۷ اما پیشای ابن صروه او را مدد کرده، آن فلسطینی را زد و کشت. آنگاه کسان داود قسم خورده، به وی گفتند: «ار دیگر همراه ما به جنگ نخواهی آمد مباد ا چراغ اسرائیل را خاموش گردانی.»

و بعد از آن نیز، جنگی با فلسطینیان در جوب واقع شد که در آن سبکای حوشاتی، صاف را که او نیز از اولاد درافا بود، کشت.

۱۹ و باز جنگ با فلسطینیان در جوب واقع شد و الحانان بن یعری ار جیم بیت لحمی، جلیات جتی را کشت که چوب نیزه اش مثل نورد جولا هکان بود.

۲۰ و دیگر جنگی در جت واقع شد که در آن جامردی بلند قد بود که دست و پای او هر یک شش انگشت داشت که جمله آنها بیست و چهار باشد و او نیز برای رافازا زاییده شده بود.

۲۱ و چون اسرائیل را به ننگ آورد، یوناتان بن شمعی، برادر داود، او را کشت.

۲۲ این چهار نفر برای رافا در جت زاییده شده بودند و به دست داود و به دست بندگانش افتادند.

سرود داود

و داود در روزی که خداوند او را از دست جمیع دشمنانش و از دست شاول رهایی داد، کلمات این سرود را برای خداوند انشأ نمود.

۲ و گفت: «داوند صخره من و قلعه من و رهاننده من است. خدای صخره من که بر او توکل خواهم نمود، سپر من و شاخ نجاتم، برج بلند و ملجای من، ای نجات‌دهنده من، مرا از ظلم خواهی رهانید. خداوند را که سزاوار کل حمد است، خواهم خواند. پس از دشمنان خود خلاصی خواهم یافت. زیرا که موجهای موت مرا احاطه نموده، و سیلهای عصیان مرا ترسانیده بود. رسنهای گور مرا احاطه نمودند. دامهای موت مرا در یافتند. در تنگی خود خداوند را خواندم. و نزد خدای خویش دعا نمودم. و او آواز مرا از هیکل خود شنید. و استغاثه من به گوش وی رسید. آنگاه زمین متزلزل و مرتعش گردید. و اساسهای آسمان بلرزیدند. و از حدت خشم او متحرک گردیدند. از بینی وی دود متصاعد شد. و از دهان او آتش سوزان درآمد و اخگرها از آن افروخته گردید. و او آسمانها را خم کرده، نزول فرمود. و تاریکی غلیظ زیر پایهاش بود. بر کوبین سوار شده، پرواز نمود. و بر بالهای باد نمایان گردید. ظلمت را به اطراف خود سایبانها ساخت. و اجتماع آبها و بره‌های متراکم افلاک را. از درخشندگی که پیش روی وی بود، اخگرهای آتش افروخته گردید. خداوند از آسمان رعد نمود. و حضرت اعلیٰ آواز خویش را مسموع گردانید. تیرها فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت. و برق را جهانیده، ایشان را سراسیمه گردانید. پس عمق‌های دریا ظاهر شد. و اساسهای ربع مسکون منکشف گردید. از توییخ خداوند و از نفخه باد بینی وی. از اعلیٰ علین فرستاده، مرا گرفت. و از آبهای بسیار مرا بیرون کشید. مرا از دشمنان زور آورم رهائی داد. و از مبغضانم، چونکه از من قوی‌تر بودند. در روز شقاوت من، ایشان مرا دریافته بودند. لیکن خداوند تکیه گاه من بود. مرا به مکان وسیع بیرون آورد. و مرا خلاصی داد چونکه به من رغبت میداشت. پس خداوند مرا به حسب عدالتم جزا خواهد داد. و به حسب پاکیزگی دستم مرا مکافات خواهد رسانید. زیرا که طریق‌های خداوند را حفظ نمودم. و از خدای خویش عصیان نورزیدم. چونکه جمیع احکام او در مدنظر من است. و از فرایض او انحراف نورزیدم. و به حضور او کامل شدم. و از عصیان ورزیدن، خویشتن را باز داشتم. بنابراین خداوند مرا به حسب عدالتم جزا داد. و بر حسب صداقتی که در نظر وی داشتم. باشخص رحیم، خویشتن را رحیم خواهی نمود. و با مرد کامل با کاملیت رفتار خواهی کرد. باشخص طاهره به طهارت عمل خواهی نمود. و با کج خلقان مخالفت خواهی کرد. و قوم مستمند را نجات خواهی داد. اما چشمان تو بر متکبران است تا ایشان را پست گردانی. زیرا که تو ای خداوند، نور من هستی. و خداوند، تاریکی مرا به روشنایی مبدل خواهد ساخت. زیرا که به استعانت تو بر لشکری تاخت آوردم. و به مدد خدای خود بر حصارها جست و خیز نمودم. و اما خدا، طریق وی کامل است؛ و کلام خداوند مصفا؛ و او برای جمیع متوکلانش سپری باشد. زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صخره غیر از خدای ما؟ خدا قلعه استوار من است. و طریق مرا کامل می‌سازد. و پای‌هایم را مثل پای غزال میگرداند، و مرا بر مکانهای بلندم برپا میدارد. دستهای مرا به جنگ تعلیم میدهد، و به بازوی خود کمان برنجین را میکشم. و سپر نجات خود را به من خواهی داد، و لطف تو مرا بزرگ خواهد ساخت. قدمهای مرا در زیر من وسعت دادی که پای‌هایم نلغزید. دشمنان خود را تعاقب نموده، ایشان را هلاک خواهم ساخت، و تا نابود نشوند بر نخواهم گشت.

ایشان را خراب کرده، خرد خواهیم ساخت تا دیگر بر نخیزند، وزیر پاپایم خواهند افتاد. زیرا کمر برای جنگ به قوت خواهی بست، و آنانی را که به ضد من برخیزند در زیر من خم خواهی ساخت. و دشمنانم را پیش من منهزم خواهی کرد تا خصمان خود را منقطع سازم. فریاد برمی آورند، اماره‌اند‌های نیست، و به سوی خداوند، لیکن ایشان را اجابت نخواهد کرد. پس ایشان را مثل غبار زمین نرم میکنم. و مثل گل کوچها کوبیده، پامال میسازم. و تو مرا از محاصرات قوم من خواهی رهانید، و مرا برای سرداری ام‌ت‌حفظ خواهی کرد، و قومی را که نشناخته بودم، مرا بندگی خواهند نمود. غریبان نزد من تذلل خواهند کرد و به مجرد شنیدن من، مرا اطاعت خواهند نمود. غریبان بزم کرده خواهند گردید و از مکان‌های مخفی خود با ترس بیرون خواهند آمد. خداوند زنده است و صخره من متبارک و خدای صخره نجات من متعال باد. ای خدایی که برای من انتقام میکشی و قومهار ازیر من پست میسازی. و مرا از دست دشمنانم بیرون میآوری و بر مقاومت کنندگانم مرابند میگرددانی. تو مرا از مرد ظالم خلاصی خواهی داد. بنابراینای خداوند، تو را در میان ام‌ت‌احمد خواهم گفت. و به نام تو ترنم خواهم نمود. نجات عظیمی برای پادشاه خود مینماید. و برای مسیح خویش رحمت را پدید میآورد. به جهت داود و ذریت وی تا ابد الاباد.»

سخنان آخر داود

و این است سخنان آخر داود: «حی داود بن یسا. و وحی مردی که بر مقام بلند ممتاز گردید، مسیح خدای یعقوب، و مغنی شیرین اسرائیل. ۲ روح خداوند به وسیله من متکلم شد و کلام او بر زبانم جاری گردید. ۳ خدای اسرائیل متکلم شد و صخره اسرائیل مرا گفت: آنکه بر مردمان حکمرانی کند، عادل باشد و با خدا ترسی سلطنت نماید. ۴ او خواهد بود مثل روشنایی صبح، وقتی که آفتاب طلوع نماید، یعنی صبح بیابان، هنگامی که علف سبز از زمین میروید، به سبب درخشندگی بعد از باران. ۵ یقین خانه من با خدا چنین نیست. لیکن عهد جاودانی با من بسته است، که در همه چیز آراسته و مستحکم است. و تمامی نجات و تمامی مسرت من این است، هر چند آن را نمونی دهد. ۶ لیکن جمیع مردان بلیعال مثل خارهایند که دور انداخته میشوند. چونکه آنها را به دست نتوان گرفت. ۷ و کسیکه ایشان را لمس نماید، میباید با آهن و نی نیزه مسلح شود. و ایشان در مسکن خود با آتش سوخته خواهند شد.»

شجاعان داود

و نامهای شجاعانی که داود داشت این است: یوشیب بشبت تھکونی که سردار شالیسیم بود که همان عدینو عصبنی باشد که بر هشتصد نفر تاخت آورد و ایشان را در یک وقت کشت. و بعد از او العازار بن دود و ابن اخونخی، یکی از آن سه مرد شجاع که با داود بودند، هنگامی که فلسطینیان را که در آنجا برای جنگ جمع شده، و مردان اسرائیل رفته بودند، به مقاتله طلبیدند. ۱۰ و اما او برخاسته، با فلسطینیان جنگ کرد تا دستش خسته شد و دستش به شمشیر چسبید و خداوند در آن روز، ظفر عظیمی داد، و قوم در عقب او فقط برای غارت کردن برگشتند. و بعد از او شمه بن آجی هراری بود و فلسطینیان، لشکری فراهم آوردند، در جایی که قطعه زمینی پر از عدس بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار میکردند. ۱۲ آنگاه او در میان آن قطعه زمین ایستاد و آن رانگه داشته، فلسطینیان را شکست داد و خداوند ظفر عظیمی داد. و سه نفر از آن سی سردار فرود شده، نزد داود در وقت حصاد به مغاره عدلام آمدند، و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند. ۱۴ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود و قراول فلسطینیان در بیت لحم. ۱۵ و داود خواهش نموده، گفت: «اش کسی مرا از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است آب بنوشاند.» پس آن سه مرد شجاع، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند، اما نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند ریخت.

- ۱۷ و گفت: «ی خداوند حاشا از من که این کار را بکنم، مگر این خون آن کسان نیست که به خطر جان خود رفتند؟» از این جهت نخواست که بنوشد. کاری که این سه مرد کردند، این است.
- و ایبشای، برادریوآب بن صرویه، سردار سه نفر بود و نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت.
- ۱۹ آیا از آن سه نفر مکرّم تر نبود؟ پس سردار ایشان شد لیکن به سه نفر اول نرسید.
- و بنایاهو بن یهو یاداع، پسر مردی شجاع قبضئیلی، که کارهای عظیم کرده بود، دو پسراریئیل موآبی را کشت و در روز برف به حفرهای فرود شده، شیریری را بکشت.
- ۲۱ و مرد خوش اندام مصریای را کشت و آن مصری در دست خود نیزه‌های داشت اما نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربود و وی را بانیزه خودش کشت.
- ۲۲ و بنایاهو بن یهو یاداع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع اسم یافت.
- ۲۳ و از آن سی نفر مکرّم تر شد لیکن به آن سه نفر اول نرسید و داود او را بر اهل مشورت خود گماشت.
- و عسائیل برادریوآب یکی از آن سی نفر بود و الحانان بن دودوی بیت لحمی،
 و شمه حرودی و الیقای حرودی،
 و حالص فطی و عیرا بن عقیش تقوعی،
 و ابیعزر عناتوتی و مبونای حوشاتی،
 و صلمون اخوخی و مبرای نطوفاتی،
 و حالب بن بعنه نطوفاتی و اتای بن ریای از جبعه بنی بنیامین،
 و بنایای فرعاتونی و هدای از وادیهای جاعش،
 و ابوعلبون عرباتی و عزموت برحومی،
 و الیحجای شعلبونی و از بنی یاشن یوناتان،
 و شمه حراری و اخیم بن شارراراری،
 و الیفلط بن احسبای ابن معکاتی و الیعام بن اخیتوفل جیلونی،
 و حصرای کرملی و فعرا یاری،
 و یجال بن ناتان از صوبه و بیانی جادی،
 و صالقی عمونی و نحرای بیثروتی که سلا حداران یوآب بن صرویه بودند،
 و عیرای یتیری و جارب یتیری،
 و اورای حتی، که جمیع اینها سی و هفت نفر بودند.

شمارش مردان جنگی

- و خشم خداوند بار دیگر بر اسرائیل افروخته شد. پس داود در برابر ایشان برانگیزانیده، گفت: «رو و اسرائیل و یهودا را بشمار.»
- و پادشاه به سردار لشکر خود یوآب که همراهش بود، گفت: «لان در تمامی اسباط اسرائیل از دان تا بئر شبع گردش کرده، قوم را بشمار تا عدد قوم را بدانم.»
- و یوآب به پادشاه گفت: «ال یهوه، خدای تو، عدد قوم را هر چه باشد، صد چندان زیاده کند، و چشمان آقا یم، پادشاه، این را ببیند، لیکن چرا آقا یم، پادشاه، خواهش این عمل دارد؟»
- اما کلام پادشاه بر یوآب و سرداران لشکر غالب آمد و یوآب و سرداران لشکر از حضور پادشاه برای شمردن قوم اسرائیل بیرون رفتند.
- ۵ و از اردن عبور کرده، در عر و عیر به طرف راست شهری که در وسط وادی جاد در مقابل یعزیر است، اردو زدند.
- ۶ و به جلعاد و زمین تخیم حدشی آمدند و به دان یعنی رسیده، به سوی صیدون دور زدند.
- ۷ و به قلعه صور و تمامی شهرهای حویان و کنعانیان آمدند و به جنوب یهودا تا بئر شبع گذشتند.
- ۸ و چون در تمامی زمین گشته بودند، بعد از انقضای نه ماه و بیست و روز به اورشلیم مراجعت کردند.
- ۹ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به پادشاه داد: از اسرائیل هشتصد هزار مرد جنگی شمشیرزن و از یهودا پانصد هزار مرد بودند.
- و داود بعد از آنکه قوم را شمرده بود، در دل خود پشیمان گشت. پس داود به خداوند گفت: «این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم و حالای خداوند نگاه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.»

وبامدادان چون داود بر خاست، کلام خداوند به جاد نبی که رابی داود بود، نازل شده، گفت:

«رود او در ابگو خداوند چنین میگوید: سه چیز پیش تو میگذارم پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.»

پس جاد نزد داود آمده، او را مخبر ساخت و گفت: «یاهفت سال فقط در زمینت بر تو عارض شود، یاسه ماه از حضور دشمنان خود فرار نمایی و ایشان تو را تعاقب کنند، یا با سه روز در زمین تو واقع شود. پس الان تشخیص نموده، بین که نزد فرستنده خود چه جواب بپریم.»

داود به جاد گفت: «رشدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند بیفتیم زیرا که رحمتهای او عظیم است و به دست انسان نیفتم.»

پس خداوند و بابر اسرائیل از آن صبح تا وقت معین فرستاد و هفتاد هزار نفر از قوم، از دان تا بئر شبع مردند.

۱۶ و چون فرشته، دست خود را بر اورشلیم دراز کرد تا آن راهلاک سازد، خداوند از آن بلا پیشیمان شد و به فرشتهای که قوم را هلاک میساخت گفت: «افی است! حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه ارونه بیوسی بود.

۱۷ و چون داود، فرشتهای را که قوم را هلاک میساخت دید، به خداوند عرض کرده، گفت: «ینک من گاه کردهام و من عصیان ورزیدهام اما این گوسفندان چه کردهاند؟ تمنا اینکه دست تو بر من و بر خاندان پدرم باشد.»

و در آن روز جاد نزد داود آمده، گفت: «رو و مذبحی در خرمنگاه ارونه بیوسی برای خداوند برپا کن.»

پس داود موافق کلام جاد چنانکه خداوند امر فرموده بود، رفت.

۲۰ و چون ارونه نظر انداخته، پادشاه و بندگانش را دید که نزد وی میآیند، ارونه بیرون آمده، به حضور پادشاه به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود.

۲۱ و ارونه گفت: «قایم، پادشاه، چرا نزد بنده خود آمده است؟» داود گفت: «آخر منگاه را از تو بخرم و مذبحی برای خداوند بنا نمایم و تا و باز قوم رفع شود.»

و ارونه به داود عرض کرد: «قایم پادشاه آنچه را که در نظرش پسند آید گرفته، قربانی کند و اینک گاوان به جهت قربانی سوختنی و چومها و اسباب گاوان به جهت هیزم. این همه را ای پادشاه، ارونه به پادشاه میدهد. و ارونه به پادشاه گفت: «هوه، خدایت، تو را قبول فرماید.»

اما پادشاه به ارونه گفت: «ی، بلکه البته به قیمت از تو خواهم گرفت، و برای یهوه، خدای خود، قربانیهای سوختنی ببقیمت نخواهم گذرانید.»

پس داود خرمنگاه و گاوان را به پنجاه مثقال نقره خرید.

و داود در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نموده، قربانیهای سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت فرمود و و باز اسرائیل رفع شد.

گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت فرمود و و باز اسرائیل رفع شد.

گاب اول پادشاهان

وداود پادشاه پیر و ساخورده شده، هر

چند او را به لباس میپوشانیدند، لیکن گرم نمی شد.

۲ و خادمانش وی را گفتند: «ه جهت آقای ما، پادشاه، با کرهای جوان بطلبند تا به حضور پادشاه بایستد و او را پرستاری نماید، و در آغوش تو بخوابد تا آقای ما، پادشاه، گرم بشود.»

پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و ابیشک شو منیه را یافته، او را نزد پادشاه آوردند.

۴ و آن دختر بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نموده، او را خدمت میکرد، اما پادشاه او را شناخت.

آنگاه ادنیا پسر حجیت، خویشتن را برافراشته، گفت: «ن سلطنت خواهم نمود.» و برای خود ابراهها و سواران و پنجاه نفر را که پیش روی وی بدوند، میساخت.

۶ و پدرش او را در تمامی ایام عمرش نرنجانیده، و نگفته بود چرا چنین و چنان میکنی، و او نیز بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد از ایشالوم زاییده بود.

۷ و بایوب بن صرویه و ابیاتار کاهن مشورت کردند و ایشان ادنیا را اعانت نمودند.

۸ و اما صادق کاهن و بنیاهو بن یهو یاداع و ناتان نبی و شمعی و ریبی و شجاعانی که از آن داود بودند، با ادنیا رفتند.

و ادنیا گوسفندان و گاو و پروارها و بزها و سنگ زو حلت که به جانب عین روجل است، ذبح نمود، و تمامی برادرانش، پسران پادشاه را با جمیع مردان یهودا که خادمان پادشاه بودند، دعوت نمود.

۱۰ اما ناتان نبی و بنیاهو و شجاعان و برادر خود، سلیمان را دعوت نکرد.

و ناتان به بتشیع، مادر سلیمان، عرض کرده، گفت: «یا شنیدی که ادنیا، پسر حجیت، سلطنت میکند و آقای ماداود نمی داند.

۱۲ پس حال بیاتورا مشورت دهم تا جان خود و جان پسر، سلیمان را برهانی.

۱۳ برو نزد داود پادشاه داخل شده، وی را بگو که ای آقای پادشاه، آیا تو برای کنیز خود قسم خورده، نگفتی که پسر تو سلیمان، بعد از من پادشاه خواهد شد؟ و او بر کرسی من خواهد نشست؟ پس چرا ادنیا پادشاه شده است؟

اینک وقتی که تو هنوز در آنجا پادشاه سخن گویی، من نیز بعد از تو خواهم آمد و کلام تو را ثابت خواهم کرد.»

پس بتشیع نزد پادشاه به اطاق درآمد و پادشاه بسیار پیر بود و ابیشک شو منیه، پادشاه را خدمت مینمود.

۱۶ و بتشیع خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و پادشاه گفت: «و راجه شده است؟»

او وی را گفت: «ای آقایم تو برای کنیز خود به یهوه خدای خویش قسم خوردی که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست.

۱۸ و حال اینک ادنیا پادشاه شده است و آقایم پادشاه اطلاع ندارد.

۱۹ و گاو و پروارها و گوسفندان بسیار ذبح کرده، همه پسران پادشاه و ابیاتار کاهن و یوآب، سردار لشکر را دعوت کرده، اما بنده ات سلیمان را دعوت ننموده است.

۲۰ و اما ای آقایم پادشاه، چشمان تمامی اسرائیل به سوی تو است تا ایشان را خبر دهی که بعد از آقایم، پادشاه، کیست که بر کرسی وی خواهد نشست.

۲۱ والا واقع خواهد شد هنگامی که آقایم پادشاه با پدران خویش بخوابد که من و پسر من سلیمان مقصر خواهیم بود.»

و اینک چون او هنوز با پادشاه سخن میگفت، ناتان نبی نیز داخل شد.

۲۳ و پادشاه را خبر داده، گفتند که «ینک ناتان نبی است.» و او به حضور پادشاه درآمد، و روبه زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود.

۲۴ و ناتان گفت: «ای آقایم پادشاه، آیا تو گفته ای که ادنیا بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست؟

زیرا که امروز او روانه شده، گاو و پروارها و گوسفندان بسیار ذبح نموده، و همه پسران پادشاه و سرداران لشکر و ابیاتار کاهن را دعوت کرده است، و اینک ایشان به حضورش به اکل و شرب مشغولند و میگویند ادنیا پادشاه زنده بماند.

۲۶ لیکن بنده ات مرا و صادق کاهن و بنیاهو بن یهو یاداع و بنده ات، سلیمان را دعوت نکرده است.

۲۷ آیا این کار از جانب آقایم، پادشاه شده و آیا به بنده ات خبر ندادی که بعد از آقایم، پادشاه کیست که بر کرسی وی بنشیند؟»

پادشاهی سلیمان

و داود پادشاه در جواب گفت: «تشبع را نزد من بخوانید.» پس او به حضور پادشاه در آمد و به حضور پادشاه ایستاد.

۲۹ و پادشاه سوگند خورده، گفت: «سم به حیات خداوند که جان مرا از تمام تنگی‌ها رها نکرده است.

۳۰ چنانکه برای تو، به یهوه خدای اسرائیل، قسم خورده، گفتم که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد، و او به جای من بر کرسی من خواهد نشست، به همان طور امروز به عمل خواهم آورد.»

و بتشبع رو به زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و گفت: «قایم، داود پادشاه تا به ابد زنده بماند!»

و داود پادشاه گفت: «ادوق کاهن و ناتان نبی و بنیاهو بن یهو یاداع را نزد من بخوانید.» پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند.

۳۳ و پادشاه به ایشان گفت: «ندگان آقای خویش را همراه خود بردارید و بسرم، سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به جیحون ببرید.

۳۴ و صادوق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و کرنا را نواخته، بگویند: سلیمان پادشاه زنده بماند!

و شمداد عقب وی برآید تا او داخل شده، بر کرسی من بنشیند و او به جای من پادشاه خواهد شد، و او را ما مور فرمودم که بر اسرائیل و بر یهودا پیشوا باشد.»

و بنیاهو بن یهو یاداع در جواب پادشاه گفت: «مین! یهوه، خدای آقایم، پادشاه نیز چنین بگوید.

۳۷ چنانکه خداوند با آقایم، پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد، و کرسی وی را از کرسی آقایم داود پادشاه عظیم تر گرداند.»

و صادوق کاهن و ناتان نبی و بنیاهو بن یهو یاداع و کریتیان و فلیتیان رفته، سلیمان را بر قاطر داود پادشاه سوار کردند و او را به جیحون آوردند.

۳۹ و صادوق کاهن، حقه روغن را از خیمه گرفته، سلیمان را مسح کرد و چون کرنا را نواختند تمامی قوم گفتند: «ایمان پادشاه زنده بماند.»

و تمامی قوم در عقب وی برآمدند و قوم نای نواختند و به فرح عظیم شادی نمودند، به حدی که زمین از آوازشان منشق میشد.

و ادنیا و تمامی دعوتشدگانی که با او بودند، چون از خوردن فراغت یافتند، این را شنیدند و چون یوآب آواز کرنا را شنید، گفت: «یست این صدای اضطراب در شهر؟»

و چون او هنوز سخن میگفت، اینک یونان بن ایباتار کاهن رسید و ادنیا گفت: «یا زیرا که تو مرد شجاع هستی و خبرنگر میآوری.»

یونان در جواب ادنیا گفت: «ه درستی که آقای ما، داود پادشاه، سلیمان را پادشاه ساخته است.

۴۴ و پادشاه، صادوق کاهن و ناتان نبی و بنیاهو بن یهو یاداع و کریتیان و فلیتیان را با او فرستاده، او را بر قاطر پادشاه سوار کرده اند.

۴۵ و صادوق کاهن و ناتان نبی، او را در جیحون به پادشاهی مسح کرده اند و از آنجا شادیگان برآمدند، چنانکه شهر به آشوب درآمد. و این است صدایی که شنیدید.

۴۶ و سلیمان نیز بر کرسی سلطنت جلوس نموده است.

۴۷ و ایض بندگان پادشاه به جهت تهنیت آقای ما، داود پادشاه آمده، گفتند: خدای تو اسم سلیمان را از اسم تو افضل و کرسی او را از کرسی تو اعظم گرداند. و پادشاه بر ستر خود سجده نمود.

۴۸ و پادشاه نیز چنین گفت: متبارک باد یهوه، خدای اسرائیل، که امروز کسی را که بر کرسی من بنشیند، به من داده است و چشمان من، این را میبیند.»

آنگاه تمامی مهمانان ادنیا ترسان شده، برخاستند و هر کس به راه خود رفت.

۵۰ و ادنیا از سلیمان ترسان شده، برخاست و روانه شده، شاخهای مذبح را گرفت.

۵۱ و سلیمان را خبر داده، گفتند که «ینک ادنیا از سلیمان پادشاه می ترسد و شاخهای مذبح را گرفته، میگوید که سلیمان پادشاه امر و زبرای من قسم بخورد که بنده خود را به شمشیر نخواهد کشت.»

و سلیمان گفت: «گر مرد صالح باشد، یکی از مویهایش بر زمین نخواهد افتاد اما اگر بدی در او یافت شود، خواهد مرد.»

و سلیمان پادشاه فرستاد تا او را نزد مذبح آوردند و او آمده، سلیمان پادشاه را تعظیم نمود و سلیمان گفت: «ه خانه خود برو.»

وصیت داود به سلیمان

و چون ایام وفات داود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت:

«ن به راه تمامی اهل زمین میروم. پس توقوی و دلیر باش.

۳ و صیای یهوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق های وی سلوک نما، و فریاض و اوامر و احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نماتا در هر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی، بر خوردار باشی.

۴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که در باره من فرموده و گفته است، برقرار دارد که اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمایند، یقین که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد. و دیگر تو آنچه را که یوآب بن صرویه به من کردم میدانی، یعنی آنچه را با دوسر دار لشکر اسرائیل ابنیر بن نیر و عماسا بن یتر کرد و ایشان را کشت و خون جنگ را در حین صلح ریخته، خون جنگ را بر کمر بندی که به کمر خود داشت و بر نعلینی که به پایهایش بود، پاشید.

۶ پس موافق حکمت خود عمل نما و مباد که موی سفید او به سلامتی به قبر فرورود.

۷ و اما پسران برز لای جلعادی احسان نما و ایشان از جمله خورندگان بر سفره تو باشند، زیرا که ایشان هنگامی که از برادر تو ایشالوم فرار می کردم، نزد من چنین آمدند.

۸ و اینک شعی بن جبرای بنیامینی از بحوریم نزدتوست و او مرا در روزی که به مخنایم رسیدم به لعنت سخت لعن کرد، لیکن چون به استقبال من به اردن آمد برای او به خداوند قسم خورده، گفتم که تو را با شمشیر نخواهم کشت.

۹ پس الان او را اینجا مشمار زیرا که مرد حکیم هستی و آنچه را که با او باید کرد، میدانی. پس مویهای سفید او را به قبر با خون فرود آور.»

پس داود با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد.

۱۱ و ایامی که داود بر اسرائیل سلطنت مینمود، چهل سال بود. هفت سال در حبرون سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال سلطنت نمود.

۱۲ و سلیمان بر کرسی پدر خود داود نشست و سلطنت او بسیار استوار گردید.

سلطنت سلیمان

و ادنیاسر حجیت نزد بتشیع، مادر سلیمان آمد و او گفت: «یا به سلامتی آمدی؟» او جواب داد: «سلامتی.»

پس گفت: «تو حرفی دارم.» او گفت: «گو.»

گفت: «و میدانی که سلطنت با من شده بود و تمامی اسرائیل روی خود را به من مایل کرده بودند تا سلطنت نمایم، اما سلطنت منتقل شده، از آن برادرم گردید زیرا که از جانب خداوند آن او بود.

۱۶ و الان خواهشی از تو دارم؛ مسالت مرا در مکن.» او وی را گفت: «گو.»

گفت: «من این که به سلیمان پادشاه بگوئی زیرا خواهش تو را در نخواهد کرد تا پیشک شوئیمه را به من به زنی بدهد.»

بتشیع گفت: «وب، من نزد پادشاه برای تو خواهم گفت.»

پس بتشیع نزد سلیمان پادشاه داخل شد تا با او در باره ادنیاسر سخن گوید. و پادشاه به استقبالش برخاسته، او را تعظیم نمود و بر کرسی خود نشست و فرمود تا به جهت مادر پادشاه کرسی بیاورند و او به دست راستش بنشست.

۲۰ و او عرض کرد: «ک مطلب جزئی دارم که از تو سوال نمایم. مسالت مرا در منما.» پادشاه گفت: «ی مادرم بگوزیرا که مسالت تو را در نخواهم کرد.»

و او گفت: «پیشک شوئیمه به برادرت ادنیاسر زنی داده شود.»

سلیمان پادشاه، مادر خود را جواب داده، گفت: «را پیشک شوئیمه را به جهت ادنیاسر میدی؟ سلطنت را نیز برای وی طلب کن چونکه تابوت خداوند، بزرگ من است، هم به جهت او و هم به جهت ایباتار کاهن و هم به جهت یوآب بن صرویه.»

و سلیمان پادشاه به خداوند قسم خورده، گفت: «دابه من مثل این بلکه زیاد از این عمل نمایم اگر ادنیاسر این سخن را به ضرر جان خود نگفته باشد.

۲۴ و الان قسم به حیات خداوند که مرا استوار نموده، و مرا بر کرسی پدرم، داود نشانیده، و خانهای برایم به طوری که وعده نموده بود، برپا کرده است که ادنیاسر را خواهد مرد.»

پس سلیمان پادشاه به دست بنیاهو ابن یهو یاداع فرستاد و او وی را زد که مرد.

و پادشاه به ایباتار کاهن گفت: «هم مزرعه خود به عناتوت برو زیرا که تو مستوجب قتل هستی، لیکن امروز تو را نخواهم کشت، چونکه تابوت خداوند، یهو را در حضور پدرم داود برمی داشتی، و در تمامی مصیبت های پدرم مصیبت کشیدی.»

پس سلیمان، ایباتار را از کهنات خداوند اخراج نمود تا کلام خداوند را که در باره خاندان عیلی در شیله گفته بود، کامل گرداند.

و چون خبر به یوآب رسید، یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، شاخهای مذبح را گرفت زیرا که یوآب، ادنیاسر را متابعت کرده، هر چند ایشالوم را متابعت نموده بود.

۲۹ و سلیمان پادشاه را خبر دادند که یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، و اینک به پهلوی مذبح است. پس سلیمان، بنایاهو ابن یهو یاداع را فرستاده، گفت: «رو او را بکش.»

و بنایاهو به خیمه خداوند داخل شده، او را گفت: «ادشاه چنین میفرماید که بیرون بیا.» او گفت: «ی، بلکه اینجا میمیرم.» و بنایاهو به پادشاه خبر رسانیده، گفت که «آب چنین گفته، و چنین به من جواب داده است.»

پادشاه وی را فرمود: «وافق سخنش عمل نما و او را کشته، دفن کن تا خون پیگاهی را که یوآب ریخته بود از من و از خاندان پدرم دور نمایی.

۳۲ و خداوند خویش را بر سر خودش رد خواهد گردانید به سبب اینکه بر دمر د که از او عادلتر و نیکوتر بودند هجوم آورده، ایشان را با شمشیر کشت و پدرم، داود اطلاع نداشت، یعنی ابنیر بن نیر، سردار لشکر اسرائیل و عماسا بن یتر، سردار لشکر یهودا.

۳۳ پس خون ایشان بر سر یوآب و بر سر ذریتش تا به ابد بر خواهد گشت و برای داود و ذریتش و خاندانش و کرسیاش سلامتی از جانب خداوند تا ابد الابد خواهد بود.»

پس بنایاهو ابن یهو یاداع رفته، او را زد و کشت و او را در خانهاش که در صحرا بود، دفن کردند.

۳۵ و پادشاه بنایاهو ابن یهو یاداع را به جایش به سرداری لشکر نصب کرد و پادشاه، صادق کاهن را در جای ایباتار گذاشت.

و پادشاه فرستاده، شمععی را خوانده، وی را گفت: «ه جهت خود خانهای در اورشلیم بنا کرده، در آنجا ساکن شو و از آنجا به هیچ طرف بیرون مرو. ۳۷ زیرایقین در روزی که بیرون روی و از نهر قدرون عبور نمایی، بدان که البته خواهی مرد و خونت بر سر خودت خواهد بود.»

و شمععی به پادشاه گفت: «نچه گفتم نیکوست. به طوری که آقا پادشاه فرموده است، بنده ات چنین عمل خواهد نمود.» پس شمععی روزهای بسیار در اورشلیم ساکن بود.

اما بعد از انقضای سه سال واقع شد که دو غلام شمععی نزد اخیش بن معکه، پادشاه جت فرار کردند و شمععی را خبر داده، گفتند که «ینک غلامانت در جت هستند.»

و شمععی برخاسته، الاغ خود را بیار است و به جستجوی غلامانش، نزد اخیش به جت روانه شد، و شمععی رفته، غلامان خود را از جت باز آورد.

۴۱ و به سلیمان خبر دادند که شمععی از اورشلیم به جت رفته و برگشته است.

۴۲ و پادشاه فرستاده، شمععی را خواند و وی را گفت: «یا تورا به خداوند قسم ندادم و تورا نگفتم در روزی که بیرون شوی و به هر جا بروی یقین بدان که خواهی مرد، و تو مرا گفتمی سخنی که شنیدم نیکوست.

۴۳ پس قسم خداوند و حکمی را که به تو امر فرمودم، چرا نگاه نداشتی؟»

و پادشاه به شمععی گفت: «ما می بدی را که دلت از آن آگاهی دارد که به پدر من داود کرده ای، میدانی و خداوند شرارت تو را به سرت برگردانیده است.

۴۵ و سلیمان پادشاه، مبارک خواهد بود و کرسی داود در حضور خداوند تا به ابد پایدار خواهد ماند.»

پس پادشاه بنایاهو ابن یهو یاداع را امر فرمود و او بیرون رفته، او را زد که مرد.

و سلطنت در دست سلیمان برقرار گردید.

درخواست سلیمان از خدا

و سلیمان با فرعون، پادشاه مصر، مصاهرت نموده، دختر فرعون را گرفت، و او را به شهر داود آورد تا بنای خانه خود و خانه خداوند و حصار اورشلیم را به هر طرفش تمام کند.

۲ لیکن قوم در مکانهای بلند قربانی میگذرانیدند زیرا خانهای برای اسم خداوند تا آن زمان بنا نشده بود.

و سلیمان خداوند را دوست داشته، به فرایض پدر خود، داود رفتار مینمود، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی میگذرانید و بخور می سوزانید.

۴ و پادشاه به جبعون رفت تا در آنجا قربانی بگذرانند زیرا که مکان بلند عظیم، آن بود و سلیمان بر آن مذبح هزار قربانی سوختنی گذرانید.

۵ و خداوند به سلیمان در جبعون در خواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: «نچه را که به تو بدهم، طلب نما.»

سلیمان گفت: «و ببنده ات، پدرم داود، هر گاه در حضور تو با راستی و عدالت و قلب سلیم با تو رفتار مینمود، احسان عظیم مینمودی، و این احسان عظیم را برای او نگاه داشتی که پسری به او دادی تا بر کرسی وی بنشیند، چنانکه امر و زو واقع شده است.

۷ و الانای یهوه، خدای من، تو بنده خود را به جای پدرم داود، پادشاه ساختی و من طفل صغیر هستم که خروج و دخول را نمی دانم.

۸ و بنده ات در میان قوم تو که برگزیده های هستم، قوم عظیمی که کثیرند به حدی که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد.

۹ پس به بنده خود دل فہم عطا فرماتا قوم تو را داوری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم، زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟»
 و این امر به نظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود.
 ۱۱ پس خدا وی را گفت: «و نکه این چیز را خواستی و طول ایام برای خویشتن نطلبیدی، و دولت برای خود سوال نمودی، و جان دشمنانت را نطلبیدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا انصاف را بفهمی، اینک بر حسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فہم به تو دادم به طوری کہ پیش از تو مثل تویی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست.
 ۱۳ و نیز آنچه را نطلبیدی، یعنی ہم دولت و ہم جلال را به تو عطا فرمودم به حدی کہ در تمامی روزهایت کسی مثل تو در میان پادشاهان نخواهد بود.
 ۱۴ و اگر در راههای من سلوک نموده، فریض و اوامر مرا نگاه داری به طوری کہ پدر تو را و دسلوک نمود، آنگاه روزهایت را طویل خواهم گردانید.»
 پس سلیمان بیدار شد و اینک خواب بود و به اورشلیم آمده، پیش تابوت عهد خداوند ایستاد، و قربانی های سوختنی گذرانید و ذبائح سلامتی ذبح کرده، برای تمامی بندگانش ضیافت نمود.

حکمت سلیمان

آنگاه دو زن زانیہ نزد پادشاه آمدہ، در حضورش ایستادند.
 ۱۷ و یکی از آن زنان گفت: «ی آقایم، من و این زن در یک خانه ساکنیم و در آن خانه با او زاییدم.
 ۱۸ و روز سوم بعد از زاییدنم واقع شد کہ این زن نیز زایید و ما بایکدیگر بودیم و کسی دیگر با مادر خانه نبود و ما هر دو در خانه تنها بودیم.
 ۱۹ و در شب، پسر این زن مرد زیرا کہ بر او خوابیده بود.
 ۲۰ و او در نصف شب برخاستہ، پسر مرا وقتی کہ کنیزت در خواب بود از پهلوی من گرفت و در بغل خود گذاشت و پسر مرده خود را در بغل من نهاد.
 ۲۱ و با مادادان چون برخاستم تا پسر خود را شیردہم اینک مرده بود اما چون در وقت صبح بر او نگاه کردم، دیدم کہ پسری کہ من زاییده بودم، نیست.»
 زن دیگر گفت: «ی، بلکه پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست.» و آن دیگر گفت: «ی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.»
 و بہ حضور پادشاه مکالمہ میکردند.
 پس پادشاه گفت: «ین میگوید کہ این پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست و آن میگوید نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.»
 و پادشاه گفت: «مشیری نزد من بیاورید.» پس شمشیری بہ حضور پادشاه آوردند.
 ۲۵ و پادشاه گفت: «سرزنده را بہ دو حصہ تقسیم نمایید و نصفش را بہ این و نصفش را بہ آن بدهید.»
 وزنی کہ پسر زنده از آن او بود چونکہ دلش بر پسرش می سوخت بہ پادشاه عرض کردہ، گفت: «ی آقایم! پسر زنده را بہ او بدهید و او را هرگز مکشید.»
 اما آن دیگری گفت: «ہ از آن من و نہ از آن تو باشد؛ او را تقسیم نمایید.»
 آنگاہ پادشاه امر فرمودہ، گفت: «سرزنده را بہ او بدهید و او را البتہ مکشید زیرا کہ مادرش این است.»
 و چون تمامی اسرائیل حکمی را کہ پادشاه کرده بود، شنیدند از پادشاه بترسیدند زیرا دیدند کہ حکمت خدایی بہ جهت داوری کردن در دل اوست.

سرداران سلیمان

و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود.
 ۲ و سردارانی کہ داشت اینانند: عزریاہو ابن صادوق کاهن،
 و الیخوف و اخیاسران شیشہ کاتبان و یہوشافاط بن اخیل و وقایع نگار،
 و بنیایہو ابن یہویاداع، سردار لشکر، و صادوق و ابیاتار کاهنان،
 و عزریاہو بن ناتان، سردار و کلاء و زابو بن ناتان کاهن و دوست خالص پادشاه،
 و اخیشار ناظر خانہ و ادونیرام بن عبد، رئیس باجگیران.
 و سلیمان دوازده وکیل بر تمامی اسرائیل داشت کہ بہ جهت خوراک پادشاه و خاندانش تدارک میدیدند، کہ ہر یک از ایشان یک ماہ در سال تدارک میدیدند.

۸ و نامهای ایشان این است: بخوردر کوهستان افرایم
 و بند قدر در ماقص و شعلیم و بیت شمس و ایلون بیت حانان
 و بخش در اربوت کہ سوکوه و تمامی زمین حافر بہ او تعلق داشت

و بنشیند اب در تمامی نافت دور که تافت دختر سلیمان زن او بود
 و بعنا بن اخیلو در تنگ و مجد و تمامی بیتشان که به جانب صرتان زیر زرعیل است از بیتشان تا آبل محوله تا آن طرف یقمعام
 و بنجا بر در راموت جلعاد که قرای یا غیر بن منسی که در جلعاد میباشد و بلوک ارجوب که در باشان است به او تعلق داشت، یعنی شصت شهر بزرگ
 حصار دار با پشت بندهای برنجین
 و اخیناداب بن عدو در محنایم
 و اخیمعص در نفتالی که او نیز با سمت، دختر سلیمان را به زنی گرفته بود
 و بعنا بن حوشای در اشیر و بعلوت
 و یهوشافطین فاروح در ساکار
 و شمعی ابن ایلا در بنیامین
 و جابر بن اوری در زمین جلعاد که ولایت سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان بود و او به تنهایی در آن زمین وکیل بود.

و یهودا و اسرائیل مثل ریگ کتاره دریا پیشمار بودند و اکل و شرب نموده، شادی میکردند.
 ۲۱ و سلیمان بر تمامی ممالک، از نهر) رات (تا زمین فلسطینیان و تا سرحد مصر سلطنت مینمود، و هدا یا آورده، سلیمان را در تمامی ایام عمرش خدمت
 میکردند.

و آذوقه سلیمان برای هر روزی کرآرد نرم و شصت کر بلغور بود.

۲۳ و ده گاو پرواری و بیست گاو از چراگاه و صد گوسفند سوای غزالها و آهوها و گوزنها و مرغهای فر به.

۲۴ زیرا که بر تمام ماورای نهر از تفسیح تا غزه بر جمیع ملوک ماورای نهر حکمرانی مینمود و او را از هر جانب به همه اطرافش صلح بود.

۲۵ و یهودا و اسرائیل، هر کس زیر مو و انجیر خود از دان تا بئر شبع در تمامی ایام سلیمان ایمن مینشستند.

۲۶ و سلیمان را چهل هزار آخور اسب به جهت ارباب هایش و دوازده هزار سوار بود.

۲۷ و آن وکلا از برای خوراک سلیمان پادشاه و همه کسانی که بر سفره سلیمان پادشاه حاضر میبودند، هر یک در ماه خود تدارک میدیدند و نمی
 گذاشتند که به هیچ چیز احتیاج باشد.

۲۸ و جو و گاو به جهت اسبان و اسبان تازی به مکانی که هر کس بر حسب وظیفه اش مقرر بود، میآوردند.

حکمت سلیمان

و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حدزاده و وسعت دل مثل ریگ کتاره دریا عطا فرمود.

۳۰ و حکمت سلیمان از حکمت تمامی بنی مشرق و از حکمت جمیع مصریان زیاد بود.

۳۱ و از جمیع آدمیان از ایقان ازراحی و از پسران ماحول، یعنی حیمان و کلکول و در دع حکیم تر بود و اسم او در میان تمامی امتهایی که به اطرافش بودند،
 شهرت یافت.

۳۲ و سه هزار مثل گفت و سرود هایش هزار و پنچ بود.

۳۳ و در باره درختان سخن گفت، از سرو آزاد لبنان تا زوفائی که بر دیوارها میروید و در باره بهایم و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت.

۳۴ و از جمیع طوایف و از تمام پادشاهان زمین که آوازه حکمت او را شنیده بودند، میآمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند.

قصه بنای هیکل

و حیرام، پادشاه صور، خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد، چونکه شنیده بود که او را به جای پدرش به پادشاهی مسح کردهاند، زیرا که حیرام همیشه
 دوست داود بود.

۲ و سلیمان نزد حیرام فرستاده، گفت

که «و پدر من داود را می دانی که نتوانست خانهای به اسم یهوه، خدای خود بنا نماید به سبب جنگهایی که او را احاطه مینمود تا خداوند ایشان را زیر کف
 پایهای او نهاد.

۴ اما الان یهوه، خدای من، مرا از هر طرف آرامی داده است که هیچ دشمنی و هیچ واقعه بدی وجود ندارد.

۵ و اینک مراد من این است که خانهای به اسم یهوه، خدای خود، بنا نمایم چنانکه خداوند به پدرم داود وعده داد و گفت که پسر ت که او را به جای
 تو بر کرسی خواهم نشاند، خانه را به اسم من بنا خواهد کرد.

۶ و حال امر فرما که سروهای آزاد از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه خادمان تو خواهند بود، و مزد خادمانت را موافق هر آنچه بفرمایی به تو خواهم داد، زیرا تو میدانی که در میان ما کسی نیست که مثل صید و نیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد.»
 پس چون حیرام سخنان سلیمان را شنید، به غایت شادمان شده، گفت: «مرو ز خداوند متبارک باد که به داود پسری حکیم بر این قوم عظیم عطا نموده است.»
 و حیرام نزد سلیمان فرستاده، گفت: «یغامی که نزد من فرستادی اجابت نمودم و من خواهش تو را در باره چوب سرو آزاد و چوب صنوبر بجا خواهم آورد.»

۹ خادمان من آنها را از لبنان به دریای فرود خواهند آورد و من آنها را بسته خواهم ساخت در دریا، تا مکانی که برای من معین کنی و آنها را در آنجا از هم باز خواهم کرد تا آنها را ببری و امواد تو در باره دادن آذوقه به خانه من اراده مرا بجا خواهی آورد.»

پس حیرام چوبهای سرو آزاد و چوبهای صنوبر را موافق تمامی اراده اش به سلیمان داد.

۱۱ و سلیمان بیست هزار کرگندم و بیست هزار کر و غن صاف به حیرام به جهت قوت خانهاش داد، و سلیمان هر ساله اینقدر به حیرام میداد.

۱۲ و خداوند سلیمان را به نوعی که به او وعده داده بود، حکمت بخشید و در میان حیرام و سلیمان صلح بود و یکدیگر عهد بستند.

و سلیمان پادشاه از تمامی اسرائیل سخره گرفت و آن سخره سی هزار نفر بود.

۱۴ و از ایشان ده هزار نفر، هر ماهی به نوبت به لبنان میفرستاد. یک ماه در لبنان و دو ماه در خانه خویش میماندند. و او نیرام رئیس سخره بود.

۱۵ و سلیمان را هفتاد هزار مرد بار بردار و هشتاد هزار نفر چوب بردار کوه بود.

۱۶ سوای سروران گاشتگان سلیمان که ناظر کار بود، یعنی سه هزار و سیصد نفر که بر عاملان کار ضابط بودند.

۱۷ و پادشاه امر فرمود تا سنگهای بزرگ و سنگهای گرانیه و سنگهای تراشیده شده به جهت بنای خانه کنند.

۱۸ و بنایان سلیمان و بنایان حیرام و جبلیان آنها را تراشیدند، پس چوبها و سنگها را به جهت بنای خانه مهیا ساختند.

بنای هیکل

و واقع شد در سال چهار صد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در ماه زیو که ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که بنای خانه خداوند را شروع کرد.

۲ و خانه خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمود طولش شصت ذراع و عرضش بیست و بلندیش سی ذراع بود.

۳ و رواق پیش هیکل خانه موافق عرض خانه، طولش بیست ذراع و عرضش روبروی خانه ده ذراع بود.

۴ و برای خانه پنجره های مشبک ساخت.

۵ و بر دیوار خانه به هر طرفش طبقه ها بنا کرد، یعنی به هر طرف دیوارهای خانه هم برهیکل و هم بر محراب و به هر طرفش غرفه ها ساخت.

۶ و طبقه تحتانی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیرا که به هر طرف خانه از خارج پشتها گذاشت تا تیر هادر دیوار خانه متمکن نشود.

۷ و چون خانه بنا میشد از سنگهایی که در معدن مهیا شده بود، بنا شد به طوری که در وقت بنا نمودن خانه نه چکش و نه تبر و نه هیچ آلات آهنی مسموع شد.

و در غرفه های وسطی در جانب راست خانه بود و به طبقه وسطی و از طبقه وسطی تا طبقه سومی از پله های پیاپی بالا میرفتند.

۹ و خانه را بنا کرده، آن را به اتمام رسانید و خانه را با تیرها و تخته های چوب سرو آزاد پوشانید.

۱۰ و بر تمامی خانه طبقه ها را بنا نمود که بلندی هر یک از آنها پنج ذراع بود و با تیرهای سرو آزاد در خانه متمکن شد.

و کلام خداوند بر سلیمان نازل شده، گفت:

«بن خانهای که تو بنا میکنی اگر در فریض من سلوک نموده، احکام مرا بجا آوری و جمیع اوامر مرا نگاه داشته، در آنها رفتار نمایی، آنگاه سخنان خود را که با قدرت، داود، گفتم با تو استوار خواهم گردانید.

۱۳ و در میان بنی اسرائیل ساکن شده، قوم خود اسرائیل را ترک نخواهم نمود.»

پس سلیمان خانه را بنا نموده، آن را به اتمام رسانید.

۱۵ و اندرون دیوارهای خانه را به تخته های سرو آزاد بنا کرد، یعنی از زمین خانه تا دیوار متصل به سقف را از اندرون با چوب پوشانید و زمین خانه را به تخته های صنوبر فرش کرد.

- ۱۶ واز پشت خانه بیست ذراع با تخته های سر و آزاد از زمین تا سر دیوارها بنا کرد و آنها را در اندرون به جهت محراب، یعنی به جهت قدسالا قداس بنا نمود.
- ۱۷ و خانه، یعنی هیکل پیش روی محراب چهل ذراع بود.
- ۱۸ و در اندرون خانه چوب سر و آزاد منبت به شکل کدو ها و بسته های گل بود چنانکه همهاش سر و آزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد.
- ۱۹ و در اندرون خانه، محراب را ساخت تا تابوت عهد خدا و ندر در آن بگذارد.
- ۲۰ و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود و آن را به زر خالص پوشانید و مدیخ را با چوب سر و آزاد پوشانید.
- ۲۱ پس سلیمان داخل خانه را به زر خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن را به طلا پوشانید.
- ۲۲ و تمامی خانه را به طلا پوشانید تا همگی خانه تمام شد و تمامی مدیخ را که پیش روی محراب بود، به طلا پوشانید.
- و در محراب دو کروی از چوب زیتون ساخت که قد هر یک از آنها ده ذراع بود.
- ۲۴ و بال یک کروی پنج ذراع و بال کروی دیگر پنج ذراع بود و از سر یک بال تا به سر بال دیگر ده ذراع بود.
- ۲۵ و کروی دوم ده ذراع بود که هر دو کروی را یک اندازه و یک شکل بود.
- ۲۶ بلندی کروی اول ده ذراع بود و همچنین کروی دیگر.
- ۲۷ و کروی را در اندرون خانه گذاشت و بالهای کروی را پهن شد به طوری که بال یک کروی به دیوار میرسد و بال کروی دیگر به دیوار دیگر میرسد و در میان خانه بالهای آنها با یکدیگر بر می خورد.
- ۲۸ و کروی را به طلا پوشانید.
- و بر تمامی دیوارهای خانه، به هر طرف نقشهای تراشیده شده کروی را درختان خرما و بسته های گل در اندرون و بیرون کند.
- ۳۰ و زمین خانه را از اندرون و بیرون به طلا پوشانید.
- و به جهت در محراب دو لنگه از چوب زیتون، و آستانه و باهوهای آن را به اندازه پنج یک دیوار ساخت.
- ۳۲ پس آن دو لنگه از چوب زیتون بود و بر آنها نقشهای کروی را درختان خرما و بسته های گل کند و به طلا پوشانید. و کروی را درختان خرما را به طلا پوشانید.
- و همچنین به جهت در هیکل باهوهای چوب زیتون به اندازه چهار یک دیوار ساخت.
- ۳۴ و دو لنگه این دراز چوب صنوبر بود و دو تخته لنگه اول تا می شد و دو تخته لنگه دوم تا می شد.
- ۳۵ و بر آنها کروی را درختان خرما و بسته های گل کند و آنها را به طلا پی که موافق نقشها ساخته بود، پوشانید.
- ۳۶ و صحن اندرون را از سه صف سنگهای تراشیده، و یک صف تیرهای سر و آزاد بنا نمود.
- و بنیاد خانه خداوند در ماه زیوا سال چهارم سلطنت نهاده شد.
- ۳۸ و در سال یازدهم در ماه بول که ماه هشتم باشد، خانه با تمامی متعلقاتش بروفق تمامی قانون هایش تمام شد. پس آن را در هفت سال بنا نمود.

بنای قصر سلیمان

- اما خانه خودش را سلیمان در مدت سیزده سال بنا نموده، تمامی خانه خویش را به اتمام رسانید.
- ۲ و خانه جنگل لبنان را بنا نمود که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سی ذراع بود و آن را بر چهار صف تیرهای سر و آزاد بنا کرد و بر آن ستونها، تیرهای سر و آزاد گذاشت.
- و آن برزبر چهل و پنج غره که بالای ستونها بود به سر و آزاد پوشانیده شد که در هر صف پانزده بود.
- ۴ و سه صف تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود.
- ۵ و جمیع درها و باهوها مربع و تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود.
- و رواقی از ستونها ساخت که طولش پنجاه ذراع و عرضش سی ذراع بود و رواقی پیش آنها.
- ۷ و ستونها و آستانه پیش آنها و رواقی به جهت کرسی خود، یعنی رواق داوری که در آن حکم نماید، ساخت و آن را به سر و آزاد از زمین تا سقف پوشانید. و خانهاش که در آن ساکن شود در صحن دیگر در اندرون رواق به همین ترکیب ساخته شد. و برای دختر فرعون که سلیمان او را به زنی گرفته بود، خانهای مثل این رواق ساخت.
- همه این عمارات از سنگهای گرانبایی که به اندازه تراشیده و از اندرون و بیرون بارها بریده شده بود از بنیاد تا به سر دیوار و از بیرون تا صحن بزرگ بود.

- ۱۰ و بنیاد از سنگهای گرانبها و سنگهای بزرگ، یعنی سنگهای ده ذراعی و سنگهای هشت ذراعی بود.
- ۱۱ و بالای آنها سنگهای گرانبها که به اندازه تراشیده شده، و چوبهای سرو آزاد بود.
- ۱۲ و گرداگرد صحن بزرگ سه صف سنگهای تراشیده و یک صف تیرهای سرو آزاد بود و صحن اندرون خانه خداوند و رواق خانه همچنین بود.
- تزیین هیکل**
- و سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صور آورد.
- ۱۴ و او بر سیوهزنی از سبط نفتالی بود و پدرش مردی از اهل صور و مسگر بود و او پراز حکمت و مهارت و فهم برای کردن هر صنعت مسگری بود. پس نزد سلیمان پادشاه آمده، تمامی کارهایش را به انجام رسانید.
- و دو ستون برنج ریخته که طول هر ستون هجده ذراع بود و در یسمانی دوازده ذراع ستون دوم را احاطه داشت.
- ۱۶ و دو تاج از برنج ریخته شده ساخت تا آنها را بر سر ستونها بگذارد که طول یک تاج پنج ذراع و طول تاج دیگر پنج ذراع بود.
- ۱۷ و شبکه‌های شبکه کاری و رشته‌های زنجیر کاری بود به جهت تاجهایی که بر سر ستونها بود، یعنی هفت برای تاج اول و هفت برای تاج دوم.
- ۱۸ پس ستونها را ساخت و گرداگرد یک شبکه کاری دو صف بود تا تاجهایی را که بر سر آنها را بود بپوشاند. و به جهت تاج دیگر همچنین ساخت.
- ۱۹ و تاجهایی که بر سر ستونهایی که در رواق بود، از سوسنکاری به مقدار چهار ذراع بود.
- ۲۰ و تاجها از طرف بالا نیز بر سر آن دو ستون بود نزدیکتی که به جانب شبکه بود، و آنها را در صفا گرداگرد تاج دیگر دو بست بود.
- ۲۱ و ستونها را در رواق هیکل بر پا نمود و ستون راست را بر پا نمود، آن را یا کین نام نهاد. پس ستون چپ را بر پا نمود، آن را بو عز نامید.
- ۲۲ و بر سر ستونها سوسنکاری بود. پس کار ستونها تمام شد.
- و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تالابش ده ذراع بود و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع و در یسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه داشت.
- ۲۴ و زیر لب آن از هر طرف کدو ها بود که آن را احاطه میداشت برای هر ذراع ده، و آنها دریاچه را از هر جانب احاطه داشت و آن کدو ها در دو صف بود و در حین ریخته شدن آن، ریخته شده بود.
- ۲۵ و آن برد و از ده گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال بود و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها بود و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود.
- ۲۶ و حجم آن یک و جب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش آن دو هزار است میداشت.
- و ده پایهاش را از برنج ساخت که طول هر پایه چهار ذراع بود و عرضش چهار ذراع و بلندیش سه ذراع بود.
- ۲۸ و صنعت پایها اینطور بود که حاشیه‌ها داشت و حاشیه‌ها در میان زبانه‌ها بود.
- ۲۹ و بر آن حاشیه‌ها که درون زبانه‌ها بود شیران و گاوان و کروبیان بودند و همچنین بر زبانه‌ها به طرف بالا بود. و زیر شیران و گاوان بسته‌های گل کاری آویزان بود.
- ۳۰ و هر پایه چهار چرخ برنجین بامیله‌های برنجین داشت و چهار پایه آن را دو شهاب بود و آن دو شهاب از حوض ریخته شده بود و بسته‌ها به جانب هر یک طرف از آنها بود.
- ۳۱ و دهندش در میان تاج و فوق آن یک ذراع بود و دهندش مثل کار پایه مدور و یک ذراع و نیم بود. و بر دهندش نیز نقشها بود و حاشیه‌های آنها مربع بودند مدور.
- ۳۲ و چهار چرخ زیر حاشیه‌ها بود و تیره‌های چرخها در پایه بود و بلندی هر چرخ یک ذراع و نیم بود.
- ۳۳ و کار چرخها مثل کار چرخهای ارا به بود و تیره‌ها و فلکها و پرها و قبه‌های آنها همه ریخته شده بود.
- ۳۴ و چهار دوش بر چهار گوشه هر پایه بود و دوشهای پایه از خودش بود.
- ۳۵ و در سر پایه، دایره‌های مدور به بلندی نیم ذراع بود و بر سر پایه، تیرهایش و حاشیه‌هایش از خودش بود.
- ۳۶ و بر لوحه‌های تیره‌ها و بر حاشیه‌هایش، کروبیان و شیران و درختان خرما را به مقدار هر یک نقش کرد و بسته‌ها گرداگردش بود.
- ۳۷ به این طور آن ده پایه را ساخت که همه آنها را یک ریخته و یک پیمایش و یک شکل بود.
- و ده حوض برنجین ساخت که هر حوض گنجایش چهل بت داشت. و هر حوض چهار ذراعی بود و بر هر پایه‌های از آن ده پایه، یک حوض بود.
- ۳۹ و پنج پایه را به جانب راست خانه و پنج را به جانب چپ خانه گذاشت و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

وحیرام، حوضها و خاک اندازها و کاسه‌ها را ساخت. پس حیرام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند می‌کرد به انجام رسانید.

۴۱ دو ستون و دو پیاله تاجهایی که بر سر دو ستون بود و شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر سر ستونها بود.

۴۲ و چهار صد انار برای دو شبکه که دو صف انار برای هر شبکه بود به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بالای ستونها بود،

و ده پایه و ده حوضی که بر پایه‌ها بود،

و یک دریاچه و دو ازده گاو زبرد دریاچه.

و دیگرها و خاک اندازها و کاسه‌ها، یعنی همه این ظروفی که حیرام برای سلیمان پادشاه در خانه خداوند ساخت از برنج صیقلی بود.

۴۶ آنها را پادشاه در صحرای اردن در کل رست که در میان سکوت و صرطان است، ریخت.

۴۷ و سلیمان تمامی این ظروف را بیوزن و گذاشت زیرا چونکه از حد زیاده بود، وزن برنج دریافت نشد.

و سلیمان تمامی آلاتی که در خانه خداوند بود ساخت، مذبح را از طلا و میزرا که نان تقدیمه بر آن بود از طلا.

۴۹ و شمعدانها را که پنج از آنها به طرف راست و پنج به طرف چپ و بر روی محراب بود، از طلای خالص و گلهها و چراغها و انبرها را از طلا،

و طاسها و گلگیرها و کاسهها و قاشقها و مجرها را از طلای خالص و پاشنه‌ها را هم به جهت درهای خانه اندرونی، یعنی به جهت قدسالاقداس و هم به

جهت درهای خانه، یعنی هیکل، از طلا ساخت.

پس تمامی کاری که سلیمان پادشاه برای خانه خداوند ساخت تمام شد و سلیمان چیزهایی را که پدرش داود وقف کرده بود، از نقره و طلا و آلات درآورده،

در خزینه‌های خانه خداوند گذاشت.

تابوت عهد در هیکل

آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران خانه‌های آبا‌ی بنیاسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند

را از شهر داود که صهیون باشد، بر آورند.

۲ و جمیع مردان اسرائیل در ماه ایتانیم که ماه هفتم است در عید نزد سلیمان پادشاه جمع شدند.

۳ و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و کاهنان تابوت را برداشتند.

۴ و تابوت خداوند و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود آوردند و کاهنان و لایان آنها را بر آوردند.

۵ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند، پیش روی تابوت همراه وی ایستادند، و اینقدر گوسفند و گاو را ذبح کردند

که به شمار و حساب نمی آمد.

۶ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدسالاقداس زیر بالهای کروبیان در آوردند.

۷ زیرا کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می‌کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالای پوشانیدند.

۸ و عصاهای اینقدر دراز بود که سرهای عصاهای از قدسی که پیش محراب بود، دیده میشد اما از بیرون دیده نمی شد و تا امروز در آنجا هست.

۹ و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح سنگ که موسی در حوریب در آن گذاشت، وقتی که خداوند با بنیاسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان

از زمین مصر عهد بست.

۱۰ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند، خانه خداوند را بر ساخت.

۱۱ و کاهنان به سبب این نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه، خانه خداوند را پر کرده بود.

آنگاه سلیمان گفت: «داوند گفته است که در تاریکی غلیظ ساکن میشوم.

۱۳ فی الواقع خانهای برای سکونت تو و مکانی را که در آن تا به ابد ساکن شوی بنا نمودهام.»

و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند.

۱۵ پس گفت: «هوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدر من داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت:

از روزی که قوم خود اسرائیل را از مصر بر آوردم، شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانهای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، اما داود را برگزیدم

تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.

۱۷ و در دل پدرم، داود بود که خانهای برای اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا نماید.

۱۸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانهای برای اسم من بنا نمایی، نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.

۱۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید، او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد.
 ۲۰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید، و من به جای پدر خود داور بر خاسته، و برفیق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشستم،
 و خانه را به اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا کردم.

۲۱ و در آن، مکانی مقرر کردم برای تابوتی که عهد خداوند در آن است که آن را پدران ما حین بیرون آوردن ایشان از مصر بسته بود.»

دعای تقدیس هیکل

وسلیمان پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت
 و گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، خدایی مثل تونه بالا در آسمان و نه پایین بر زمین هست که باندگان خود که به حضور توه تمامی دل خویش سلوک
 مینمایند، عهد و رحمت را نگاه میداری.»

۲۴ و آن وعدهای که به بنده خود، پدرم داود دادهای، نگاه داشتهای زیرابه دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز
 شده است.

۲۵ پس الانای یهوه، خدای اسرائیل، ببنده خود، پدرم داود، آن وعدهای را نگاه دار که به او داده و گفتهای کسیکه بر کرسی اسرائیل بنشیند برای
 توبه حضور من منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسران طریق های خود را نگاه داشته، به حضور من سلوک نمایند چنانکه توبه حضورم رفتار نمودی.
 ۲۶ و الانای خدای اسرائیل تمنائیکه کلامی که به بنده خود، پدرم داود گفتهای، ثابت بشود.

«مایا خدایی الحقیقه بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانهای که من بنا کردم.»

۲۸ لیکن ای یهوه، خدای من، به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده ات امروز به حضور تو میکند، بشنو،
 تا آنکه شب و روز و چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که در بارهاش گفتی که اسم من در آنجا خواهد بود و تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان
 بنماید، اجابت کنی.

۳۰ و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعای نمایند، بشنو و از مکان سکونت خود، یعنی از آسمان بشنو و چون شنیدی عفو
 نما.

«گر کسی به همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد،

آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت حکم نما و شریران را ملزم ساخته، راه ایشان را به سر ایشان برسان و عادلان را عادل شمرده، ایشان را
 بر حسب عدالت ایشان جزاده.

«هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گاهی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند اگر به سوی تو بازگشت نموده، اسم تو را اعتراف
 نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع نمایند،

آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود، اسرائیل را بیا مرز و ایشان را به زمینی که به پدران ایشان دادهای باز آور.

«نگامی که آسمان بسته شود و به سبب گاهی که به تو ورزیده باشند باران نبارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و اسم تو را اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی
 که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند،

آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیا مرز و ایشان را به راه نیکو که در آن باید رفت، تعلیم ده و به زمین خود که آن را به قوم خویش
 برای میراث بخشیدههای، باران بفرست.

«گر در زمین قحطی باشد و گرو یا بباد سموم یا برفان باشد و گر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند، هر
 بلائی یا هر مرضی که بوده باشد،

آنگاه هر دعا و هر استغاثهای که از هر مردی از تمامی قوم تو، اسرائیل، کرده شود که هر یک از ایشان بلائی دل خود را خواهند دانست، و دستهای خود
 را به سوی این خانه دراز نمایند،

آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و بیا مرز و عمل نموده، به هر کس که دل او را می دانی به حسب راههایش جزاده، زیرا که توبه تنهایی عارف
 قلوب جمیع بنی آدم هستی.

۴۰ تا آنکه ایشان در تمام روزهایی که به روی زمینی که به پدران مادادهای زنده باشند، از توبه ترسند.

«نیز غریبی که از قوم تو، اسرائیل، نباشد و به خاطر اسم تو از زمین بعید آمده باشد،

زیرا که آوازه اسم عظیمت و دست قویت و بازوی دراز تو را خواهند شنید، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید،

- آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هر چه آن غریب از تو است دعا نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل، از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانهای که بنا کرده‌ام، نهاده شده است.
- «گر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی بیرون روند و ایشان به سوی شهری که تو برگزیده‌ای و خانهای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد خداوند دعا نمایند،
- آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را بجا آور.
- «اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که نگاه نکند و تو بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسپرکنندگان ایشان، ایشان را به زمین دشمنان خواه دور و خواه نزدیک به اسیری ببرند، پس اگر ایشان در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که نگاه کرده، و عصیان ورزیده، و شریرانه رفتار نمودهایم، و در زمین دشمنانی که ایشان را به اسیری برده باشند به تمامی دل و به تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده و خانهای که برای اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند،
- آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور.
- ۵۰ و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند، عفو نما و تمامی تقصیرهای ایشان را که به تو ورزیده باشند بپامرز و ایشان را در دل اسپرکنندگان ایشان ترحم عطا فرما تا برایشان ترحم نمایند.
- ۵۱ زیرا که ایشان قوم تو و میراث تو میباشند که از مصر از میان کوره آهن بیرون آوردی.
- ۵۲ تا چشمان تو به تضرع بنده ات و به تضرع قوم تو اسرائیل گشاده شود و ایشان را در هر چه نزد تو دعا نمایند، اجابت نمایی.
- ۵۳ زیرا که تو ایشان را از جمیع قومهای جهان برای ارضیت خویش ممتاز نمودهای چنانکه به واسطه بنده خود موسی وعده دادی هنگامی که تو ای خداوند یهوه پدران ما را از مصر بیرون آوردی.»
- و واقع شد که چون سلیمان از گفتن تمامی این دعا و تضرع نزد خداوند فارغ شد، از پیش مذبح خداوند از زانو زدن و دراز نمودن دستهای خود به سوی آسمان برخاست، و ایستاده، تمامی جماعت اسرائیل را به آواز بلند برکت داد و گفت:
- «تبارک باد خداوند که قوم خود، اسرائیل را موافق هر چه وعده کرده بود، آرامی داده است زیرا که از تمامی وعده‌های نیکو که به واسطه بنده خود، موسی داده بود، یک سخن به زمین نیفتاد.
- ۵۷ یهوه خدای ما با ما باشد چنانکه با پدران ما می بود و ما را ترک نکند و در نماید.
- ۵۸ و دلهای ما را به سوی خود مایل بگرداند تا در تمامی طریق هایش سلوک نموده، او امر و فریض و احکام او را که به پدران ما امر فرموده بود، نگاه داریم.
- ۵۹ و کلمات این دعایی که نزد خداوند گفته‌ام، شب و روز نزدیک یهوه خدای ما باشد تا حق بنده خود و حق قوم خویش اسرائیل را بر حسب اقتضای هر روز بجا آورد.
- ۶۰ تا تمامی قومهای جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری نیست.
- ۶۱ پس دل شما با یهوه خدای ما کامل باشد تا در فریض او سلوک نموده، او امر او را مثل امر و نگاه دارید.»
- مبارک ساختن خانه**
- پس پادشاه و تمامی اسرائیل با وی به حضور خداوند قربانیا گذرانیدند.
- ۶۳ و سلیمان به جهت ذبایح سلامتی که برای خداوند گذارید، بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند ذبح نمود و پادشاه و جمیع بنی اسرائیل، خانه خداوند را تبریک نمودند.
- ۶۴ و در آن روز پادشاه وسط صحن را که پیش خانه خداوند است تقدیس نمود زیرا چونکه مذبح برنجینی که به حضور خداوند بود به جهت گنجایش قربانیهای سوختنی و هدایای آردی و پیه قربانیهای سلامتی کوچک بود، از آن جهت قربانیهای سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح سلامتی را در آنجا گذرانید.

و در آن وقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی عید را نگاه داشتند و آن انجمن بزرگ از مدخل حمات تا وادی مصر هفت روز و هفت روز یعنی چهارده روز به حضور پیوه، خدای ما بودند.

۶۶ و در روز هشتم، قوم را مرخص فرمود و ایشان برای پادشاه برکت خواسته، و با شادمانی و خوشدلی به سبب تمامی احسانی که خداوند به بنده خود، داود و به قوم خویش اسرائیل نموده بود، به خیمه های خود رفتند.

ظهور خداوند به سلیمان

و واقع شد که چون سلیمان از بنا نمودن خانه خداوند و خانه پادشاه و از بجا آوردن هر مقصودی که سلیمان خواسته بود، فارغ شد، خداوند بار دیگر به سلیمان ظاهر شد، چنانکه در جعون بروی ظاهر شده بود.

۳ و خداوند وی را گفت: «ع و تضرع تورا که به حضور من کردی، اجابت نمودم، و این خانهای را که بنا نمودی تا نام من در آن تا به ابد نهاده شود تقدیس نمودم، و چشمان و دل من همیشه اوقات در آن خواهد بود.

۴ پس اگر تو بادل کامل و استقامت به طوری که پدرت داود رفتار نموده به حضور من سلوک نمایی، و هر چه تورا امر فرمایم بجا آوری و فریض و احکام مرا نگاه داری،

آنگاه کرسی سلطنت تورا بر اسرائیل تا به ابد برقرار خواهم گردانید، چنانکه به پدرت داود وعده دادم و گفتم که از تو کسیکه بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد.

«ما اگر شما و پسران شما از متابعت من روگردانیده، او امر و فریضی را که به پدران شما دادم نگاه ندارید و رفته، خدایان دیگر را عبادت نموده، آنها را سجده کنید،

آنگاه اسرائیل را از روی زمینی که به ایشان دادم منقطع خواهم ساخت، و این خانه را که به جهت اسم خود تقدیس نمودم از حضور خویش دور خواهم انداخت، و اسرائیل در میان جمیع قوم حاضر بالمثل و مضحکه خواهد شد.

۸ و این خانه عبرتی خواهد گردید به طوری که هر که نزد آن بگذرد، متحیر شده، صفر خواهد زد و خواهند گفت: خداوند به این زمین و به این خانه چرا چنین عمل نموده است؟

و خواهند گفت: از این جهت که پیوه، خدای خود را که پدران ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند و به خدایان دیگر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند. لذا خداوند تمامی این بلا را بر ایشان آورده است.»

سایر اعمال سلیمان

و واقع شد بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان این دو خانه، یعنی خانه خداوند و خانه پادشاه را بنا می کرد،

و حیرام، پادشاه صور، سلیمان را به چوب سرو آزاد و چوب صنوبر و طلا موافق هر چه خواسته بود اعانت کرده بود، آنگاه سلیمان پادشاه بیست شهر در زمین جلیل به حیرام داد.

۱۲ و حیرام به جهت دیدن شهرهایی که سلیمان به او داده بود، از صنوبر بیرون آمد اما آنها به نظرش پسند نیامد.

۱۳ و گفت: «ی دردم این شهرهایی که به من بخشیدهای چیست؟» و آنها را تا امر و زمین کابول نامید.

۱۴ و حیرام صد و بیست وزنه طلا برای پادشاه فرستاد.

و این است حساب سخرهای که سلیمان پادشاه گرفته بود به جهت بنای خانه خداوند و ملو و حصارهای اورشلیم و حاصور و مجد و و جازر.

۱۶ زیرا که فرعون، پادشاه مصر برآمده، جازر را تسخیر نموده، و آن را به آتش سوزانیده، و کنعانیان را که در شهر ساکن بودند کشته بود، و آن را به دختر خود که زن سلیمان بود به جهت مهر داده بود.

۱۷ و سلیمان، جازر و بیت حورون تحتانی را بنا کرد.

۱۸ و بعلت و تدمر را در صحرای زمین،

و جمیع شهرهای مخزنی که سلیمان داشت و شهرهای اراجه ها و شهرهای سواران را و هر آنچه را که سلیمان میل داشت که در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خود بنا نماید) نام نمود.

□□ و تمامی مردمانی که از اموریان و حتیان و فرزبان و حویان و یبوسیان باقیمانده، و از بنی اسرائیل نبودند،

یعنی پسران ایشان که در زمین باقی ماندند بعد از آنانی که بنی اسرائیل نتوانستند ایشان را بالکل هلاک سازند، سلیمان ایشان را تا امر و زخارج گذار و غلامان ساخت.

۲۲ اما از بنی اسرائیل، سلیمان احدی را به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و خدام و سروران و سرداران و روسای اراجه ها و سواران او بودند.

و این‌تند ناظران خاصه که بر کارهای سلیمان بودند، پانصد و پنجاه نفر که بر اشخاصی که در کار مشغول می‌بودند، سرکاری داشتند. پس دختر فرعون از شهر داو به خانه خود که برایش بنا کرده بود، برآمد، و در آن زمان ملورا بنا می‌کرد. و سلیمان هر سال سه مرتبه قربانی‌های سوختنی و ذبائح سلامتی بر مذبحی که به جهت خداوند بنا کرده بود می‌گذرانید، و بر مذبحی که پیش خداوند بود، بخور می‌گذرانید. پس خانه را به اتمام رسانید.

و سلیمان پادشاه در عصیون جابر که به جانب ایلات بر نگاره بحر قلزم در زمین ادم است، کشتی‌ساخت. ۲۷ و حیرام، بندگان خود را که ملاح بودند و در دریامهات داشتند، در کشتی‌ها همراه بندگان سلیمان فرستاد. ۲۸ پس به او فیرفتند و چهار صد و بیست و زنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

ملکه سبا

و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را در باره اسم خداوند شنید، آمد تا او را به مسائل امتحان کند. ۲ پس با موکب بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلا بسیار و سنگهای گرانبار شده بود به اورشلیم وارد شده، به حضور سلیمان آمد و با وی از هر چه در دلش بود، گفتگو کرد. ۳ و سلیمان تمامی مسائلی را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد. ۴ و چون ملکه سبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه‌های را که بنا کرده بود، و طعام سفره او و مجلس بندگانش را و نظام و لباس خادمانش را و ساقیانش و زینهای را که به آن به خانه خداوند برمی‌آمد، روح در او دیگر نماند. و به پادشاه گفت: «وازه‌های که در باره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم، راست بود. اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار را باور نکردم، و اینک نصفش به من اعلام نشده بود؛ حکمت و سعادت مندی تو از خبری که شنیده بودم، زیاده است. ۸ خوشبحال مردان تو و خوشبحال این بندگانت که به حضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند. ۹ متبارک باد یهوه، خدای تو، که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی اسرائیل نشاند. ۱۰ از این سبب که خداوند، اسرائیل را تا به ابد دوست میدارد، تو را بر پادشاهی نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.» و به پادشاه صد و بیست و زنه طلا و عطریات از حد زیاده و سنگهای گرانبار داد، و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد، هرگز به آن فراوانی دیگر نیامد.

۱۲ و کشتی‌های حیرام نیز که طلا از او فیر آوردند، چوب صندل از حد زیاده، و سنگهای گرانبار از او فیر آوردند. و پادشاه از این چوب صندل، ستون‌ها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بربطها برای مغنیان ساخت، و مثل این چوب صندل تا امروز نیامده و دیده نشده است.

و سلیمان پادشاه به ملکه سبا، تمامی اراده او را که خواسته بود داد، سوای آنچه سلیمان از کرم ملوکانه خویش به وی بخشید. پس او با بندگانش به ولایت خود توجه نموده، رفت.

مایملک سلیمان

و وزن طلائی که در یک سال نزد سلیمان رسید شش صد و شصت و شش و زنه طلا بود.

سوای آنچه از تاجران و تجار بازرگانان و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان مملکت میرسید.

۱۷ و سلیمان پادشاه دو بیست سپر طلائی چکشی ساخت که برای هر سپر شش صد مثقال طلا به کار برده شد، و سیصد سپر کوچک طلائی چکشی ساخت که برای هر سپر سه منای طلا به کار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت.

۱۸ و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید.

۱۹ و تخت راشش پله بود و سر تخت از عقبش مدور بود، و به این طرف و آن طرف کرسیاش دسته‌ها بود و دوشیر به پهلوی دست‌ها ایستاده بودند.

۲۰ و آنجا دوازده شیر از این طرف و آن طرف بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود.

۲۱ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود و هیچیکی از آنها از نقره نبود زیرا که آن در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی‌آمد.

- ۲۲ زیر پادشاه کشتیهای ترشیشی با کشتیهای حیرام به روی دریاداشت. و کشتیهای ترشیشی هر سال یک مرتبه میآمدند و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاووسهای آوردند.
- پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان جهان بزرگتر شد.
- ۲۴ و تمامی اهل جهان، حضور سلیمان را میطلبیدند تا حکمتی را که خداوند در دلش نهاده بود، بشنوند.
- ۲۵ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبان و قاطرها، سال به سال میآوردند.
- و سلیمان اراجهها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد اراجه و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای اراجهها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.
- ۲۷ پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست، فراوان ساخت.
- ۲۸ و اسبهای سلیمان از مصر آورده میشد، و تاجران پادشاه دسته‌های آنها را میخریدند هر دسته را به قیمت معین.
- ۲۹ و یک اراجه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون آوردند، و میرسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان و پادشاهان ارام به توسط آنها بیرون میآوردند.

زنان سلیمان

- و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حتیان دوست میداشت.
- ۲ از امتهایی که خداوند در باره ایشان بنیاسرائیل را فرموده بود که شباهه ایشان در نیاید و ایشان به شمدار نیایند مبادا دل شمارا به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد.
- ۳ و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زناش دل او را برگردانیدند.
- ۴ و در وقت پیروی سلیمان واقع شد که زناش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داود بایهوه، خدایش کامل نبود.
- ۵ پس سلیمان در عقب عشقورت، خدای صیدونیان، و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت.
- ۶ و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوند را پیروی کامل ننمود.
- ۷ آنگاه سلیمان در کوهی که رو بروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کموش که رجس موآبیان است، و به جهت مولک، رجس بنی عمون بنا کرد.
- ۸ و همچنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور میدوزانیدند و قربانیا میگذرانیدند، عمل نمود.
- پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یهوه، خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه بر او ظاهر شده، او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند به او امر فرموده بود، به جانی آورد.
- ۱۱ پس خداوند به سلیمان گفت: «و نکته این عمل را نمودی و عهد و فریاض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده، آن را به بنده ات خواهم داد.
- ۱۲ لیکن در ایام تو این را به خاطر پدرت، داود نخواهم کرد اما از دست پست آن را پاره خواهم کرد.
- ۱۳ ولی تمامی مملکت را پاره نخواهم کرد بلکه یک سبط را به خاطر بندهام داود و به خاطر اورشلیم که برگزیده هام به پست تو خواهم داد.»

دشمنان سلیمان

- و خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیزانید، یعنی هددادومی را که از ذریت پادشاهان ادوم بود.
- ۱۵ زیرا هنگامی که داود در ادوم بود و یوآب که سردار لشکر بود، برای دفن کردن کشتگان رفته بود و تمامی ذکوران ادوم را کشته بود.
- ۱۶ (یرایوآب و تمامی اسرائیل شش ماه در آنجا ماندند تا تمامی ذکوران ادوم را منقطع ساختند.)
- آنگاه هدد با بعضی ادومیان که از بندگان پدرش بودند، فرار کردند تا به مصر بروند، و هدد طفلی کوچک بود.
- ۱۸ پس، از مدیان روانه شده، به فاران آمدند، و چند نفر از فاران با خود برداشته، به مصر نزد فرعون، پادشاه مصر آمدند، و او وی را خانهای داد و معیشتی برایش تعیین نمود و زمین به او ارزانی داشت.
- ۱۹ و هدد در نظر فرعون التفات بسیار یافت و خواهر زن خود، یعنی خواهر تحفنیس ملکه را به وی به زنی داد.
- ۲۰ و خواهر تحفنیس پسری جنوب نام برای وی زاید و تحفنیس او را در خانه فرعون از شیر بازداشت و جنوب در خانه فرعون در میان پسران فرعون میبود.

۲۱ و چون هدد در مصر شنید که داود با پدران خویش خوابیده، و یوآب، سردار لشکر مرده است، هدد به فرعون گفت: «ارخصت بده تا به ولایت خود بروم.»

فرعون وی را گفت: «ماتور از من چه چیز کم است که اینک میخواهی به ولایت خود بروی؟» گفت: «بچ، لیکن مرا البته مرخص نما.»
و خدادشمنی دیگر برای وی برانگیزانید، یعنی رزون بن الیداع را که از نزد آقای خویش، هدد عزز، پادشاه صوبه فرار کرده بود.

۲۴ و مردان چندی نزد خود جمع کرده، سردار فوجی شده نگامی که داود بعضی ایشان را کشت. پس به دمشق رفتند و در آنجا ساکن شده، در دمشق حکمرانی نمودند.

۲۵ و او در تمامی روزهای سلیمان، دشمن اسرائیل میبود، علاوه بر ضرری که هدد میرسانید و از اسرائیل نفرت داشته، بر ارام سلطنت مینمود.

توطئه یربعام

و یربعام بن نباط افرایمی از صرده که بنده سلیمان و مادرش مسمی به صرعه و بیوه زنی بود، دست خود را نیز به ضد پادشاه بلند کرد.

۲۷ و سبب آنکه دست خود را به ضد پادشاه بلند کرد، این بود که سلیمان ملورا بنا میگرد، و رخنه شهر پدر خود را تعمیر مینمود.

۲۸ و یربعام مرد شجاع جنگی بود. پس چون سلیمان آن جوان را دید که در کار مردی زرنگ بود او را بر تمامی امور خاندان یوسف بگماشت.

۲۹ و در آن زمان واقع شد که یربعام از اورشلیم بیرون میآمد و اخیای شیلونی نبی در راه به او برخورد، و جامه تازهای در برداشت و ایشان هر دو در صحرا تنها بودند.

۳۰ پس اخیای جامه تازهای که در برداشت گرفته، آن را به دو از ده قسمت پاره کرد.

۳۱ و به یربعام گفت: «ه قسمت برای خود بگیر زیرا که پیوه، خدای اسرائیل چنین میگوید، اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره میکنم و ده سبطه تو میدهم.»

۳۲ و به خاطر بنده من، داود و به خاطر اورشلیم، شهری که از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیدهام، یک سبط از آن او خواهد بود.

۳۳ چونکه ایشان مرا ترک کردند و عشتورت، خدای صیدونیان، و کوش، خدای موآب، و ملکوم، خدای بنی عمون را بجهت کردند، و در طریقهای من سلوک ننمودند و آنچه در نظر من راست است، بجای آوردند و فریاض و احکام مرا مثل پدرش، داود نگاهداشتند.

۳۴ لیکن تمام مملکت را از دست او نخواهم گرفت بلکه به خاطر بنده خود داود که او را برگزیدم، از آن رو که او مرا و فریاض مرا نگاه داشته بود، او را در تمامی ایام روزهایش سرور خواهم ساخت.

۳۵ اما سلطنت را از دست پسرش گرفته، آن را یعنی ده سبط به تو خواهم داد.

۳۶ و یک سبط به پسرش خواهم بخشید تا بنده من، داود در اورشلیم، شهری که برای خود برگزیدهام تا اسم خود را در آن بگذارم، نوری در حضور من همیشه داشته باشد.

۳۷ و تو را خواهم گرفت تا موافق هر چه دلت آرزو دارد، سلطنت نمایی و بر اسرائیل پادشاه شوی.

۳۸ و واقع خواهد شد که اگر هر چه تو را امر فرمایم، بشنوی و به طریق هایم سلوک نموده، آنچه در نظر من راست است بجای آوری و فریاض و اوامر مرا نگاه داری چنانکه بنده من، داود آنها را نگاه داشت، آنگاه با تو خواهم بود و خانهای مستحکم برای تو بنا خواهم نمود، چنانکه برای داود بنا کردم و اسرائیل را به تو خواهم بخشید.

۳۹ و ذریت داود را به سبب این امر ذلیل خواهم ساخت امانه تا به ابد.»

پس سلیمان قصد کشتن یربعام داشت و یربعام برخاسته، به مصر نزد شیشق، پادشاه مصر فرار کرد و تا وفات سلیمان در مصر ماند.

وفات سلیمان

و بقیه امور سلیمان و هر چه کرد و حکمت او، آیا آنها در کتاب وقایع سلیمان مکتوب نیست؟

و ایامی که سلیمان در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد، چهل سال بود.

۴۳ پس سلیمان با پدران خود خوابید و در شهر پدر خود داود دفن شد و پسرش رحبعام در جای او سلطنت نمود.

قیام یربعام

و رحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه بسازند.

۲ و واقع شد که چون یربعام بن نباط شنید او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده، و یربعام در مصر ساکن میبود.

- ۳ وایشان فرستاده، و او را خواندند (آنگاه یربعام و تمامی جماعت اسرائیل آمدند و به رجعام عرض کرده، گفتند: «در تو یوغ ما را سخت ساخت اما تو الان بندگی سخت و یوغ سنگینی را که پدرت بر ما نهاد سبک ساز، و تو را خدمت خواهیم نمود.» به ایشان گفت: «اسه روز دیگر بروید و بعد از آن نزد من برگردید.» پس قوم رفتند.
- و رجعام پادشاه بامشایخی که در حین حیات پدرش، سلیمان به حضورش می‌ایستادند مشورت کرده، گفت: «ه شما چه صلاح می‌بینید تا به این قوم جواب دهم؟»
- ایشان او را عرض کرده، گفتند: «گراموز این قوم را بنده شوی و ایشان را خدمت نموده، جواب دهی و سخنان نیکو به ایشان گویی همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.»
- اما مشورت مشایخ را که به او دادند ترک کرد، و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می‌ایستادند، مشورت کرد.
- ۹ و به ایشان گفت: «ما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهیم؟ که به من عرض کرده، گفتند یوغی را که پدرت بر ما نهاد است، سبک ساز.»
- و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند که به این قوم که به تو عرض کرده، گفتند که پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز، به ایشان چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تر است.
- ۱۱ و حال پدرم یوغ سنگین بر شما نهاد است اما من یوغ شمار از یاده خواهم گردانید. پدرم شمار به تازیانهها تنبیه مینمود اما من شمار به عقربها تنبیه خواهم نمود.»
- و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزد رجعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه فرموده و گفته بود که در روز سوم نزد من باز آید.
- ۱۳ و پادشاه، قوم را به سختی جواب داد، و مشورت مشایخ را که به وی داده بودند، ترک کرد.
- ۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «درم یوغ شمار سنگین ساخت، اما من یوغ شمار از یاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه تنبیه مینمود اما من شمار به عقربها تنبیه خواهم کرد.»
- و پادشاه، قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خداوند شده بود تا کلامی را که خداوند به واسطه اخیای شیلونی به یربعام بن نباط گفته بود، ثابت گرداند.
- و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه، ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «ارادرد او چه حصه است؟ و در پسر بساچه نصیب؟ ای اسرائیل به خیمه‌های خود بروید! و اینکای داوود به خانه خود متوجه باش!»
- اما رجعام بر بنیاسرائیل که در شهرهای یهودا ساکن بودند، سلطنت مینمود.
- ۱۸ و رجعام پادشاه او را که سردار باج گیران بود، فرستاد و تمامی اسرائیل، او را سنگسار کردند که مرد و رجعام پادشاه تعجیل نموده، بر اراه خود سوار شد و به اورشلم فرار کرد.
- ۱۹ پس اسرائیل تا به امر وزیر خاندان داود عاصی شدند.
- و چون تمامی اسرائیل شنیدند که یربعام مراجعت کرده است، ایشان فرستاده، او را نزد جماعت طلبیدند و او را بر تمام اسرائیل پادشاه ساختند، و غیر از سبط یهودا فقط، کسی خاندان داود را پیروی نکرد.
- و چون رجعام به اورشلم رسید، تمامی خاندان یهودا و سبط بنیامین، یعنی صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را جمع کرد تا با خاندان اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت اراه رجعام بن سلیمان برگرداند.
- ۲۲ اما کلام خدا بر شمعیا، مرد خدا نازل شده، گفت:
- «ه رجعام بن سلیمان، پادشاه یهودا و به تمامی خاندان یهودا و بنیامین و به بقیه قوم خطاب کرده، بگو: خداوند چنین میگوید: مروید و با برادران خود بنیاسرائیل جنگ منماید، هر کس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را شنیدند و برگشته، موافق فرمان خداوند رفتار نمودند.
- گو ساله طلائی یربعام
- و یربعام شکیم رادر کوهستان افرایم بنا کرده، در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته، فنوئیل را بنا نمود.
- ۲۶ و یربعام در دل خود فکر کرد که حال سلطنت به خاندان داود خواهد برگشت.

۲۷ اگرین قوم به جهت گذراندن قربانیه به خانه خداوند به اورشلیم بروند همانا دل این قوم به آقای خویش، رجبعام، پادشاه یهود خواهد برگشت و مرابه قتل رسانیده، نزد رجبعام، پادشاه یهود خواهدند برگشت.

۲۸ پس پادشاه مشورت نموده، دو گوساله طلا ساخت و به ایشان گفت: «رای شمارفتن تابه اورشلیم زحمت است، هانای اسرائیل خدایان تو که تورا از زمین مصر بر آوردند!»

ویکی رادریت ئیل گذاشت و دیگری رادردان قرارداد.

۳۰ و این امر باعث گناه شد و قوم پیش آن یک تادان میرفتند.

و خانهدار مکانهای بلند ساخت و از تمامی قوم که از بنی لای نبودند، کاهنان تعیین نمود.

۳۲ و رجبعام عیدی در ماه هشتم در روز یازدهم ماه مثل عیدی که در یهود است بر پا کرد و نزد آن مذبح میرفت و در بیت ئیل به همان طور عمل نموده، برای گوساله هائی که ساخته بود، قربانی میگذرانید. و کاهنان مکانهای بلند را که ساخته بود، در بیت ئیل قرارداد.

۳۳ و در روز یازدهم ماه هشتم، یعنی در ماهی که از دل خود ابداع نموده بود، نزد مذبح که در بیت ئیل ساخته بود میرفت، و برای بنی اسرائیل عید بر پا نموده، نزد مذبح برآمده، بخور میسوزانید.

نبوت مرد خدا

و اینک مرد خدایی به فرمان خداوند از یهودا به بیت ئیل آمد و رجبعام به جهت سوزانیدن بخور نزد مذبح ایستاده بود.

۲ پس به فرمان خداوند مذبح را ندا کرده، گفت: «ی مذبح! ای مذبح! خداوند چنین میگوید: اینک پسری که یوشیانام دارد به جهت خاندان داود زاییده میشود و کاهنان مکانهای بلند را که بر تو بخور می سوزانند، بر تو ذبح خواهد نمود و استخوانهای مردم را بر تو خواهند سوزانید.»

و در آن روز علامتی نشان داده، گفت: «این است علامتی که خداوند فرموده است، اینک این مذبح چاک خواهد شد و خاکستری که بر آن است، ریخته خواهد گشت.»

و واقع شد که چون پادشاه، سخن مرد خدا را که مذبح را که در بیت ئیل بود، ندا کرده بود، شنید، رجبعام دست خود را از جانب مذبح دراز کرده، گفت: «و را بگیرید.» و دستش که به سوی او دراز کرده بود، خشک شده به طوری که نتوانست آن را نزد خود باز بکشد.

۵ و مذبح چاک شد و خاکستری روی مذبح ریخته گشت بر حسب علامتی که آن مرد خدا به فرمان خداوند نشان داده بود.

۶ و پادشاه، مرد خدا را خطاب کرده، گفت: «منا اینکه نزد یهوه، خدای خود تضرع نمایی و برای من دعا کنی تا دست من به من باز داده شود.» پس مرد خدا نزد خداوند تضرع نمود، و دست پادشاه به او باز داده شده، مثل اول گردید.

۷ و پادشاه به آن مرد خدا گفت: «مرا من به خانه بیا و استراحت نما و تورا اجرت خواهم داد.»

اما مرد خدا به پادشاه گفت: «گرنصف خانه خود را به من بدهی، همراه تو نمی آیم، و در اینجا نه نان میخورم و نه آب مینوشم.

۹ زیرا خداوند مرا به کلام خود چنین امر فرموده و گفته است نان بخور و آب منوش و به راهی که آمده‌ای برگرد.»

پس به راه دیگر رفت و از راهی که به بیت ئیل آمده بود، مراجعت نمود.

و نبی سانلورد های در بیت ئیل ساکن میبود و پسرانش آمده، او را زهر کاری که آن مرد خدا آن روز در بیت ئیل کرده بود، مخبر ساختند، و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بیان کردند.

۱۲ و پدر ایشان به ایشان گفت: «ه کدام راه رفته است؟» و پسرانش دیده بودند که آن مرد خدا که از یهود آمده بود به کدام راه رفت.

۱۳ پس به پسران خود گفت: «لاغر را برای من بیارید.» و لاغر را برایش آراستند و بر آن سوار شد.

۱۴ و از عقب مرد خدا رفته، او را زیر درخت بلوط نشسته یافت. پس او را گفت: «یا تو آن مرد خدا هستی که از یهود آمده‌ای؟» گفت: «ن هستم.»

وی را گفت: «مرا من به خانه بیا و غذا بخور.»

او در جواب گفت که «مرا تو نمی توانم برگردم و با تو داخل شوم، و در اینجا با تو نه نان میخورم و نه آب مینوشم.

۱۷ زیرا که به فرمان خداوند به من گفته شده است که در اینجا نان بخور و آب منوش و از راهی که آمده‌ای مراجعت منما.»

او وی را گفت: «ن نیز مثل تو نبی هستم و فرشتهای به فرمان خداوند با من متکلم شده، گفت او را با خود به خانه ات برگردان تا نان بخور و آب بنوشد.» اما وی رادروغ گفت.

- ۱۹ پس همراه وی در خانهاش برگشته، غذا خورد و آب نوشید.
- و هنگامی که ایشان بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند به آن نبی که او را برگردانیده بود آمد،
- و به آن مرد خدا که از یهود آمده بود، ندا کرده، گفت: «داوند چنین میگوید: چونکه از فرمان خداوند تمرت نموده، حکمی را که بهوه، خدایت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی،
- و برگشته، در جایی که به تو گفته شده بود غذا نخور و آب منوش، غذا خوردی و آب نوشیدی، لهذا جسد تو به قبر پدران داخل نخواهد شد.»
- پس بعد از اینکه او غذا خورد و آب نوشید الاغ را برایش بیار است، یعنی به جهت نبی که برگردانیده بود.
- ۲۴ و چون رفت، شیری او را در راه یافته، کشت و جسد او در راه انداخته شد، و الاغ به پهلویش ایستاده، و شیر نیز نزد لاش ایستاده بود.
- ۲۵ و اینک بعضی راه گذران جسد را در راه انداخته شده، و شیر را نزد جسد ایستاده دیدند، پس آمدند و در شهری که آن نبی پیر در آن ساکن میبود، خبر دادند.
- و چون نبی که او را از راه برگردانیده بود شنید، گفت: «این آن مرد خداست که از حکم خداوند تمرت نمود، لهذا خداوند او را به شیر داده که او را دریده و کشته است، موافق کلامی که خداوند به او گفته بود.
- ۲۷ پس پسران خود را خطاب کرده، گفت: «لاغ را برای من بیار ایید.» و ایشان آن را راستند.
- ۲۸ و او روانه شده، جسد او را در راه انداخته، و الاغ و شیر را نزد جسد ایستاده یافت، و شیر جسد را نخورده و الاغ را ندریده بود.
- ۲۹ و آن نبی جسد مرد خدا را برداشت و بر الاغ گذارده، آن را باز آورد و آن نبی پیر به شهر آمد تا ماتم گیرد و او را دفن نماید.
- ۳۰ و جسد او را در قبر خویش گذارد و برای او ماتم گرفته، گفتند: «ایای برادر من!»
- و بعد از آنکه او را دفن کرده پسران خود خطاب کرده، گفت: «ون من بمیرم مراد قبری که مرد خدا در آن مدفون است، دفن کنید، و استخوانهایم را به پهلوی استخوانهای وی بگذارید.
- ۳۲ زیرا کلامی را که درباره مذبحی که در بیت ثیل است و درباره همه خانههای مکانهای بلند که در شهرهای سامره میباشد، به فرمان خداوند گفته بود، البته واقع خواهد شد.
- و بعد از این امر، یربعام از طریق ردی خود بازگشت نمود، بلکه کاهنان برای مکانهای بلند از جمیع قوم تعیین نمود، و هر که میخواست، او را تخصیص میکرد تا از کاهنان مکانهای بلند بشود.
- ۳۴ و این کار باعث گناهان یربعام گردید تا آن را از روی زمین منقطع و هلاک ساخت.

نبوت بضد یربعام

- در آن زمان ایپاسر یربعام بیمار شد.
- ۲ و یربعام به زن خود گفت که «لان برخیز و صورت خود را تبدیل ثماتانشناسند که تو زن یربعام هستی، و به شیله برو. اینک اخیای نبی که درباره من گفت که بر این قوم پادشاه خواهم شد در آنجاست.
- ۳ و در دست خود ده قرص نان و کلیچهها و کوزه غسل گرفته، نزد وی برو و او را از آنچه بر طفل واقع میشود، خبر خواهد داد.»
- پس زن یربعام چنین کرده، برخاست و به شیله رفته، به خانه اخیار رسید و اخیایمی توانست ببیند زیرا که چشمانش از پیری تار شده بود.
- ۵ و خداوند به اخیای گفت: «اینک زن یربعام میآید تا درباره پسرش که بیمار است، چیزی از تو پرسد. پس به او چنین و چنان بگو و چون داخل میشود به هیات، متکره خواهد بود.»
- و هنگامی که اخیای صدای پایهای او را که به در داخل میشد شنید، گفت: «ی زن یربعام داخل شو. چرا هیات خود را متکره ساختهای؟ زیرا که من با خبر سخت نزد تو فرستاده شدهام.
- ۷ برو و به یربعام بگو: بهوه، خدای اسرائیل چنین میگوید: چونکه تو را از میان قوم ممتاز نمودم، و تو را بر قوم خود، اسرائیل رئیس ساختم، و سلطنت را از خاندان داود در دیده، آن را به تو دادم، و تو مثل بنده من، داود نبودی که او امر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پیروی مینمود، و آنچه در نظر من راست است، معمول میداشت و بس.
- ۹ اما تو از همه کسانی که قبل از تو بودند زیاد شرات و وزیدی و رفته، خدایان غیر و بتهای ریخته شده به جهت خود ساختی و غضب مرا به هیجان آوردی و مرا پشت سر خود انداختی.

۱۰. بنابراین اینک من برخاندان یربعام بلا عارض میگردانم و از یربعام هر مرد را و هر محبوس و آزاد را که در اسرائیل باشد، منقطع میسازم، و تمامی خاندان یربعام را دور میاندازم چنانکه سرگین را بالکل دور میاندازند.

۱۱. هر که از یربعام در شهر بمیرد، سنگان بخورند و هر که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند، زیرا خداوند این را گفته است.

۱۲. پس تو یربعام را به خانه خود برو و به حجر در سیدن پایت به شهر، پسر خواهد مرد.

۱۳. و تمامی اسرائیل برای او نوحه نموده، او را دفن خواهند کرد زیرا که او تنها نسل یربعام به قبر داخل خواهد شد، به علت اینکه با او چیز نیکو نسبت به یهوه، خدای اسرائیل در خاندان یربعام یافت شده است.

۱۴. و خداوند امر و پادشاهی بر اسرائیل خواهد برانگیخت که خاندان یربعام را منقطع خواهد ساخت و چه گویم (الان نیز) واقع شده است.

□□ و خداوند اسرائیل را خواهد زد مثل نیای که در آب متحرک شود، و ریشه اسرائیل را از این زمین نیکو که به پدران ایشان داده بود، خواهد کند و ایشان را به آن طرف نهر پراکنده خواهد ساخت، زیرا که آشیریم خود را ساخته، خشم خداوند را به هیجان آوردند.

۱۶. و اسرائیل را به سبب گاهانی که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب نگاه ساخته است، تسلیم خواهد نمود.

پس زن یربعام بر خاسته، و روانه شده، به ترصه آمد و به حجر در سیدنش به آستانه خانه، پسر مرد.

۱۸. و تمامی اسرائیل او را دفن کردند و برایش ماتم گرفتند، موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود، اخیای نی گفته بود.

و بقیه وقایع یربعام که چگونه جنگ کرد و چگونه سلطنت نمود اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

۲۰. و ایامی که یربعام سلطنت نمود، بیست و دو سال بود. پس با پدران خود خوابید و پسرش ناداب به جایش پادشاه شد.

رحبعام، پادشاه یهودا

و رحبعام بن سلیمان در یهودا سلطنت میکرد، و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود و در اورشلیم، شهری که خداوند از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد. و اسم مادرش نعمه عمونیه بود.

۲۲. و یهودا در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و به گاهانی که کردند، بیشتر از هر آنچه پدران ایشان کرده بودند، غیرت او را به هیجان آوردند.

۲۳. و ایشان نیز مکانهای بلند و ستونها و آشیریم بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز بنا نمودند.

۲۴. و الواط نیز در زمین بودند و موافق رجاسات امتیابی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، عمل مینمودند.

و در سال پنجم رحبعام پادشاه واقع شد که شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد.

۲۶. و خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و جمیع سپرهای طلایی که سلیمان ساخته بود، برد.

۲۷. و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه را نگاهبانی میکردند، سپرد.

۲۸. و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل میشد، شاطران آنها را برمی داشتند و آنها را به حجره شاطران بازمی آوردند.

و بقیه وقایع رحبعام و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

و در میان رحبعام و یربعام در تمامی روزهای ایشان جنگ میبود.

۳۱. و رحبعام با پدران خویش خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد، و اسم مادرش نعمه عمونیه بود و پسرش ایام در جایش پادشاهی نمود.

ایام، پادشاه یهودا

و در سال هجدهم پادشاهی یربعام بن نباط، ایام، بر یهودا پادشاه شد.

۲. سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش معکه دختر ایشالوم بود.

۳. و در تمامی گاهانی که پدرش قبل از او کرده بود، سلوک مینمود، و دلش بایهوه، خدایش مثل دل پدرش داود کامل نبود.

۴. اما یهوه، خدایش به خاطر داود و وی را نوری در اورشلیم داد تا پسرش را بعد از او برقرار گرداند، و اورشلیم را استوار نماید.

۵. چونکه داود آنچه در نظر خداوند راست بود، بجامی آورد و از هر چه او را امر فرموده، تمام روزهای عمرش تجاوز ننموده بود، مگر در امر او ریای حتی.

۶. و در میان رحبعام و یربعام تمام روزهای عمرش جنگ بود.

۷. و بقیه وقایع ایام و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ و در میان ایام و یربعام جنگ بود.

۸. و ایام با پدران خویش خوابید و او را در شهر دفن کردند و پسرش آسادر جایش سلطنت نمود.

آسا، پادشاه یهودا

- ۹ در سال بیستم پادشاه اسرائیل، آسا بر یهودا پادشاه شد.
- ۱۰ و در اورشلیم چهل و یک سال پادشاهی کرد و اسم مادرش معکه دختر ایشالوم بود.
- ۱۱ و آسا آنچه در نظر خداوند راست بود، مثل پدرش، داود عمل نمود.
- ۱۲ و الواطر از ولایت بیرون کرد و بیت هائی را که پدرانش ساخته بودند، دور نمود.
- ۱۳ و مادر خود، معکه را نیز از ملکه بودن معزول کرد، زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود. و آسا تمثال او را قطع نمود، آن را در رودی قدر رون سوزانید.
- ۱۴ اما مکان های بلند برداشته نشد لیکن دل آسادر تمام ایامش با خداوند کامل میبود.
- ۱۵ و چیز هائی را که پدرش وقف کرده و آنچه خودش وقف نموده بود، از نقره و طلا و ظروف، در خانه خداوند در آورد.
- ۱۶ و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، تمام روزهای ایشان جنگ میبود.
- ۱۷ و بعشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمده، رامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا، پادشاه یهودا رفت و آمد نماید.
- ۱۸ آنگاه آسا تمام نقره و طلا را که در خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه باقی مانده بود گرفته، آن را به دست بندگان خود سپرد و آسا پادشاه ایشان را نزد بنده بن طبرمون بن حزیون، پادشاه آرام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت:
- «ر میان من و تو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است، اینک هدیه های از نقره و طلا نزد تو فرستادم، پس بیا و عهد خود را با بعشا، پادشاه اسرائیل بشکن تا او از نزد من برود.»
- و بنهد، آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و عیون و دان و آبل بیت معکه و تمامی کنزوت را با تمامی زمین نفتالی مغلوب ساخت.
- ۲۱ و چون بعشا این را شنید بنا نمودن رامه را ترک کرده، در ترصه اقامت نمود.
- ۲۲ و آسا پادشاه در تمام یهودا در داد که احدی از آن مستثنی نبود تا ایشان سنگهای رامه و چوب آن را که بعشا بنا می کرد برداشتند، و آسا پادشاه جمع بنیامین و مصفه را با آنها بنا نمود.
- ۲۳ و بقیه تمامی وقایع آسا و تهور او و هر چه کرد و شهرهایی که بنا نمود، آیدار کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مذکور نیست؟ اما در زمان پیریش در پادداشت.
- ۲۴ و آسا با پدران خویش خوابید و او را در شهر داود با پدرانش دفن کردند، و پسرش یهوشافاط در جایش سلطنت نمود.
- ناداب، پادشاه اسرائیل**
- ۹ در سال دوم آسا، پادشاه یهودا، ناداب بن برعام بر اسرائیل پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی کرد.
- ۲۶ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجای آورد. و به راه پدر خود و به گناه او که اسرائیل را به آن مرتکب ساخته بود، سلوک مینمود.
- و بعشا بن اخیا که از خاندان ایسا کار بود، بروی فتنه انگیخت و بعشا او را در جبتون که از آن فلسطینیان بود، کشت و ناداب و تمامی اسرائیل، جبتون را محاصره نموده بودند.
- ۲۸ و در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا او را کشت و در جایش سلطنت نمود.
- ۲۹ و چون او پادشاه شد، تمام خاندان برعام را کشت و کسی را برای برعام زنده نگذاشت تا همه را هلاک کرد موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود اخیا شیلونی گفته بود.
- ۳۰ و این به سبب گاهانی شد که برعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته، و خشم یهوه، خدای اسرائیل را به آنها به هیجان آورده بود.
- و بقیه وقایع ناداب و هر چه کرد، آیدار کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
- و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، در تمام روزهای ایشان جنگ میبود.
- بعشا، پادشاه اسرائیل**
- ۹ در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا بن اخیا بر تمامی اسرائیل در ترصه پادشاه شد و بیست و چهار سال سلطنت نمود.
- ۳۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، میگرد و به راه برعام و به گاهی که اسرائیل را به آن مرتکب گناه ساخته بود، سلوک مینمود.
- و کلام خداوند بر یهوا بن حنانی در باره بعشا نازل شده، گفت:

«ونکه تور از خاک برافراشتم و تو را بر قوم خود، اسرائیل پیشوا ساختم اما تو به راهیر بعام سلوک نموده، قوم من، اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، تا ایشان خشم مرا از گناهان خود به هیجان آورند.

۳ اینک من بعشا و خانه او را بالکل تلف خواهم نمود و خانه تو را مثل خانه یربعام بن نباط خواهم گردانید.

۴ آن را که از بعشادر شهر بمیرد، سگان بخورند و آن را که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند.»

و بقیه وقایع بعشا و آنچه کرد و تهور او، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ پس بعشا با پدران خود خوابید و در ترصه مدفون شد و پسرش ایله در جایش پادشاه شد.

۷ و نیز کلام خداوند بر یهوان حنانی نبی نازل شد، درباره بعشا و خاندانش هم بهسبب تمام شرارتی که در نظر خداوند بجا آورده، خشم او را به اعمال دستهای خود به هیجان آورد و مثل خاندان یربعام گردید و هم از این سبب که او را کشت.

ایله، پادشاه اسرائیل

و در سال بیست و هشتم آسا، پادشاه یهودا، ایله بن بعشادر ترصه بر اسرائیل پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود.

۹ و بنده او، زمیری که سردار نصف اربابه های او بود، بر او فتنه انگیخت و او در ترصه در خانه اربا که ناظر خانه او در ترصه بود، مینوشید و مستی مینمود.

۱۰ و زمیری داخل شده، او را در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا زد و کشت و در جایش سلطنت نمود.

۱۱ و چون پادشاه شد و بر کرسی وی بنشست، تمام خاندان بعشار از دچنانکه یک مرد از اقربا و اصحاب او را برایش باقی نگذاشت.

۱۲ پس زمیری تمامی خاندان بعشار را موافق کلامی که خداوند به واسطه یهوی نبی درباره بعشا گفته بود، هلاک کرد.

۱۳ بهسبب تمامی گاهانی که بعشا و گاهانی که پسرش ایله کرده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بودند، به طوری که ایشان به باطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل را به هیجان آورد.

۱۴ و بقیه وقایع ایله و هر چه کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.

زمیری، پادشاه اسرائیل

در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا، زمیری در ترصه هفت روز سلطنت نمود و قوم در برابر جبتون که از آن فلسطینیان بود، اردور زده بودند.

۱۶ و قومی که در اردو بودند، شنیدند که زمیری فتنه برانگیخته و پادشاه را نیز کشته است. پس تمامی اسرائیل، عمری را که سردار لشکر بود، در همان روز بر تمامی اسرائیل در اردو پادشاه ساختند.

۱۷ آنگاه عمری و تمام اسرائیل با وی از جبتون برآمده، ترصه را محاصره نمودند.

۱۸ و چون زمیری دید که شهر گرفته شد، به قصر خانه پادشاه داخل شده، خانه پادشاه را بر سر خویش به آتش سوزانید و مرد.

۱۹ و این بهسبب گاهانی بود که ورزید و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود بجا آورد، و به راهیر بعام و به گاهی که او ورزیده بود، سلوک نموده، اسرائیل را نیز مرتکب گناه ساخت.

۲۰ و بقیه وقایع زمیری و فتنهای که او برانگیخته بود، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

عمری، پادشاه اسرائیل

آنگاه قوم اسرائیل به دو فرقه تقسیم شدند و نصف قوم تابع تبنی پسر جینت گشتند تا او را پادشاه سازند و نصف دیگر تابع عمری.

۲۲ اما قومی که تابع عمری بودند بر قومی که تابع تبنی پسر جینت بودند، غالب آمدند پس تبنی مرد و عمری سلطنت نمود.

۲۳ در سال سی و یکم آسا، پادشاه یهودا، عمری بر اسرائیل پادشاه شد و دوازده سال سلطنت نمود؛ شش سال در ترصه سلطنت کرد.

پس کوه سامره را از سامره به دو وزنه نقره خرید و در آن کوه بنایی ساخت و شهری را که بنا کرده نام سامر که مالک کوه بود، سامره نامید.

و عمری آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از همه آنانی که پیش از او بودند، بدتر کرد.

۲۶ زیرا که به تمامی راههای یربعام بن نباط و به گاهانی که اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بود به طوری که ایشان به باطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل را به هیجان آورد، سلوک مینمود.

۲۷ و بقیه اعمال عمری که کرد و تهوری که نمود، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

پس عمری با پدران خویش خوابید و در سامره مدفون شد و پسرش اخاب در جایش سلطنت نمود.

اخاب، پادشاه اسرائیل

واخاب بن عمری در سال سی و هشتم آسا، پادشاه یهودا، بر اسرائیل پادشاه شد، و اخاب بن عمری بر اسرائیل در سامره بیست و دو سال سلطنت نمود. ۳۰ و اخاب بن عمری از همه آنانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد.

و گویا سلوک نمودن او به گاهان برعام بن نباط سهل میبود که ایزابل، دختر تبعل، پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته، بعل را عبادت نمود و او را سجده کرد.

۳۲ و مذبحی به جهت بعل در خانه بعل که در سامره ساخته بود، برپا نمود.

۳۳ و اخاب اشیره را ساخت و اخاب در اعمال خود افراط نموده، خشم یهوه، خدای اسرائیل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند، به هیجان آورد.

۳۴ و در ایام او، حیثیل بیت ئیلی، اریحار بنا کرد و بنیادش را بر نخست زاده خود ایرام نهاد و دروازه هایش را بر پسر کوچک خود سجویب برپا کرد موافق کلام خداوند که به واسطه یوشع بن نون گفته بود.

ایلیا و نهر خشک

و ایلیای تشبی که از ساکنان جلعاد بود، به اخاب گفت: «ه حیات یهوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاد هام قسم که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.»

و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:

«زایخا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر کریت که در مقابل اردن است، پنهان کن.

۴ و از نهر خواهی نوشید و غرابهارا امر فرمود هام که تورا در آنجا پیورند.»

پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده، و رفته نزد نهر کریت که در مقابل اردن است، ساکن شد.

۶ و غرابهارا در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت میآوردند و از نهر مینوشید.

۷ و بعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود.

ایلیا و بیوه زن

و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:

«رخاسته، به صرفه که نزد صیدون است برو و در آنجا ساکن بشو، اینک به بیوه زنی در آنجا امر فرمود هام که تورا پیورند.»

پس بر خاسته، به صرفه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید اینک بیوه زنی در آنجا میز بر می چید، پس او را صدا زده، گفت: «من اینک جرعهای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم.»

و چون به جهت آوردن آن میرفت وی را صدا زده، گفت: «قههای نان برای من در دست خود بیاور.»

او گفت: «ه حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی بر می چینم تارفته، آن را برای خود و پسرم بپزم که بخوریم و بمیرم.»

ایلیا وی را گفت: «ترس، برو و به طوری که گفתי بکن. لیکن اول گردهای کوچک از آن برای من بپز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسرت بپز.»

۱۴ زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین میگوید که تاروزی که خداوند باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد، و کوزه روغن کم نخواهد گردید.»

پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل نمود. وزن او و خواندان زن، روزهای بسیار خوردند.

۱۶ و تاپوی آرد تمام نشد و کوزه روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به واسطه ایلیا گفته بود.

و بعد از این امور واقع شد که پسر آن زن که صاحبخانه بود، بیمار شد. و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند.

۱۸ و به ایلیا گفت: «ی مرد خدا مرا با تو چه کار است؟ آیا نزد من آمدی تا گاه مرا بیا دآوری و پسر مرا بکشی؟»

او وی را گفت: «سرت را به من بده.» پس او را از آغوش وی گرفته، به بالا خانهای که در آن ساکن بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید.

۲۰ و نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ی یهوه، خدای من، آیا به بیوه زنی نیز که من نزد او ماوا گزیده هام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی؟»

آنگاه خویشتن را سه مرتبه بر پسر دراز کرده، نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ی یهوه، خدای من، مسالت اینک جان این پسر به وی برگردد.»

و خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود و جان پسر به وی برگشت که زنده شد.

۲۳ وایلیا پسر را گرفته، او را از بالا خانه به خانه به زیر آورد و به مادرش سپرد و ایلیا گفت: «بین که پسرت زنده است! پس آن زن به ایلیا گفت: «لان از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان تو راست است.»

ایلیا و عوبدیا

و بعد از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوم، به ایلیا نازل شده، گفت: «رو و خود را به اخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانید.» پس ایلیا روانه شد تا خود را به اخاب بنماید و قحط در سامره سخت بود.

۳ و اخاب عوبدیا را که ناظر خانه او بود، احضار نمود و عوبدیا از خداوند بسیار میترسید.

۴ و هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را هلاک میساخت، عوبدیا صد نفر از انبیا را گرفته، ایشان را پنجاه پنجاه در مغاره پنهان کرد و ایشان را به نان و آب پرورد.

۵ و اخاب به عوبدیا گفت: «رزمین نزد تمامی چشمه های آب و همه نهرها برو که شاید علف پیدا کرده، اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همه بهایم از ما تلف نشوند.»

پس زمین را در میان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند، اخاب به یک راه تنهارفت، و عوبدیا به راه دیگر، تنهارفت.

و چون عوبدیا در راه بود، اینک ایلیا بدو برخورد و او وی را شناخته، به روی خود در افتاده، گفت: «یا آقای من ایلیا، تو هستی؟»

او را جواب داد که «ن هستم، برو به آقای خود بگو که اینک ایلیاست.»

گفت: «ه نگاه کرده ام که بنده خود را به دست اخاب تسلیم میکنی تا مرا بکشد.»

۱۰ به حیات یهوه، خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست، که آقایم به جهت طلب تو آنجا نفرستاده باشد و چون میگفتند که اینجا نیست به آن مملکت و قوم قسم میداد که تو را نیافتد.

۱۱ و حال میگوینی برو به آقای خود بگو که اینک ایلیاست؟

و واقع خواهد شد که چون از نزد تو رفته باشم، روح خداوند تو را به جایی که نمی دانم، بردارد و وقتی که بروم و به اخاب خبر دهم او تو را نیابد، مرا خواهد کشت. و بنده ات از طفولیت خود از خداوند میترسد.

۱۳ مگر آقایم اطلاع ندارد از آنچه من هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را میکشت کردم، که چگونه صد نفر از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در مغاره های پنهان کرده، ایشان را به نان و آب پروردم.

۱۴ و حال تو میگوینی برو آقای خود را بگو که اینک ایلیاست؟ و مرا خواهد کشت.»

ایلیا گفت: «ه حیات یهوه، صبا یوت که به حضور وی ایستاد هم قسم که خود را امروز به وی ظاهر خواهم نمود.»

پس عوبدیا برای ملاقات اخاب رفته، او را خبر داد و اخاب به جهت ملاقات ایلیا آمد.

ایلیا بر کوه کرمل

و چون اخاب ایلیا را دید، اخاب وی را گفت: «یا تو هستی که اسرائیل را مضطرب میسازی؟»

گفت: «ن اسرائیل را مضطرب نمی سازم، بلکه تو و خاندان پدرت، چونکه او امر خداوند را ترک کردید و تو پیروی بعلم را نمودی.»

۱۹ پس الان بفرست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کرمل جمع کن و انبیای بعل را نیز چهار صد و پنجاه نفر، و انبیای اشیریم را چهار صد نفر که بر سفره ایزابل میخورند.»

پس اخاب نزد جمیع بنی اسرائیل فرستاده، انبیا را بر کوه کرمل جمع کرد.

۲۱ و ایلیا به تمامی قوم نزدیک آمده، گفت: «ابه کی در میان دو فرقه میل کنید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی نماید! او اگر بعل است، وی را پیروی نماید! اما قوم در جواب او هیچ نگفتند.»

۲۲ پس ایلیا به قوم گفت: من تنهایی یهوه باقیمانده ام و انبیای بعل چهار صد و پنجاه نفرند.

۲۳ پس به مادو گاوی دهند و یک گاوی به جهت خود انتخاب کرده، و آن را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم بگذارند و آتش نهند و من گاوی دیگر را حاضر ساخته، بر هیزم میگذارم و آتش نمی نهم.

۲۴ و شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یهوه را خواهم خواند و آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد.» و تمامی قوم در جواب گفتند:

«یکو گفتی.»

پس ایلیا به انبیای بعل گفت: «ک گاورای خود انتخاب کرده، شما اول آن را حاضر سازید زیرا که بسیار هستید و به نام خدای خود بخوانید، اما آتش نگذارید.»

پس گاورا که به ایشان داده شده بود، گرفتند و آن را حاضر ساخته، نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، می‌گفتند: «ی بعل ما را جواب بده.» لیکن هیچ صدایا جوابی نبود و ایشان بر مذبحی که ساخته بودند، جست و خیز مینمودند.

۲۷ و به وقت ظهر، ایلیا ایشان را مسخره نموده، گفت: «ه آواز بلند بخوانید زیرا که او خداست! شاید متفکر است یا به خلوت رفته، یا در سفر میباشد، یا شاید که در خواب است و باید او را بیدار کرد!»

و ایشان به آواز بلند میخواندند و موافق عادت خود خویشتن را به تیغها و نیزهها مجروح میساختند به حدی که خون برایشان جاری میشد.

۲۹ و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذراندن هدیه عصری ایشان نبوت میکردند لیکن نه آوازی بود و نه کسی که جواب دهد یا توجه نماید. آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «ز من بیاید.» و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبح یهوه را که خراب شده بود، تعمیر نمود.

۳۱ و ایلیا موافق شماره اسباط بنی یعقوب که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود، دوازده سنگ گرفت.

۳۲ و به آن سنگها مذبحی به نام یهوه بنا کرد و گردا گرد مذبح خندقی که گنجایش دو پیمان بزر داشت، ساخت.

۳۳ و هیزم را ترتیب داد و گاورا قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم گذاشت. پس گفت: «هارخم از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید.»

پس گفت: «ار دیگر بکنید،» و گفت: «ار سوم بکنید.» و بار سوم کردند.

۳۵ و آب گردا گرد مذبح جاری شد و خندق نیز از آب پر گشت.

و در وقت گذراندن هدیه عصری، ایلیای نبی نزدیک آمده، گفت: «ی یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کردم.»

۳۷ مرا اجابت فرمای خداوند! مرا اجابت فرمات این قوم بدانند که تو یهوه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی.»

آنگاه آتش یهوه افتاده، قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود، لیسید.

۳۹ و تمامی قوم چون این را دیدند به روی خود افتاده، گفتند: «هوه، او خداست! یهوه او خداست!»

و ایلیا به ایشان گفت: «نبیای بعل را بگیرید و یکی از ایشان رهائی نیابد.» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد نهر قیشون فرود آورده، ایشان را در آنجا کشت. و ایلیا به اخاب گفت: «را آمده، اکل و شرب نما.» زیرا که صدای باران بسیار میآید.

۴۲ پس اخاب برآمده، اکل و شرب نمود. و ایلیا بر قله کرمل برآمد و به زمین خم شده، روی خود را به میان زانوهایش گذاشت.

۴۳ و به خادم خود گفت: «الارفته، به سوی دریا نگاه کن.» و او بالا رفته، نگر بست و گفت که چیزی نیست و او گفت: «فت مرتبه دیگر برو.»

و در مرتبه هفتم گفت که «ینک ابری کوچک به قدر کف دست آدمی از دریا برمی آید.» او گفت: «رو به اخاب بگو که ارا به خود را ببند و فرود شو مباد باران تو را مانع شود.»

و واقع شد که در اندک زمانی آسمان از ابر غلیظ و باد، سیاه فام شد، و باران سخت بارید و اخاب سوار شده، به یزرعیل آمد.

۴۶ و دست خداوند بر ایلیا نهاده شده، کمر خود را بست و پیش روی اخاب دوید تا به یزرعیل رسید.

فراز ایلیا

و اخاب، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده، و چگونه جمیع انبیایا به شمشیر کشته بود، خبر داد.

۲ و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «دایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم.»

و چون این را فهمید، برخاست و به جهت جان خود روانه شده، به بئر شبع که در یهود است آمد و خادم خود را در آنجا وا گذاشت.

و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر درخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: «ی خداوند بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.»

و زیر درخت اردج دراز شده، خوابید. و اینک فرشتهای او را لمس کرده، به وی گفت: «رخیز و بخور.»

و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای دلغ و کوزهای از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید.

۷ فرشته خداوند بار دیگر برگشته، اورالمس کرد و گفت: «رخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است.»
پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت.
۹ و در آنجا به مغارهای داخل شده، شب را در آن بسر برد.

او در جواب گفت: «ه جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنیاسرائیل عهد تورا ترک نموده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته، و انبیای تورا به شمشیر کشته‌اند، و من به تنهایی باقیمانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارم.»
او گفت: «یرون‌آی و به حضور خداوند در کوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوه‌ها را منشق ساخت و صخره‌ها را به حضور خداوند خرد کرد اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود.

۱۲ و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند در آتش نبود و بعد از آتش، آوازی ملایم و آهسته.

۱۳ و چون ایلیا این را شنید، روی خود را به ردای خویش پوشانیده، بیرون آمد و در دهنه مغاره ایستاد و اینک هاتفی به او گفت: «ایلیا تورا در اینجا چه کار است؟»

او در جواب گفت: «ه جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنیاسرائیل عهد تورا ترک کرده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته‌اند و انبیای تورا به شمشیر کشته‌اند و من به تنهایی باقیمانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارم.»

پس خداوند به او گفت: «وانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد، و چون برسی، حزائیل را به پادشاهی ارام مسح کن.

۱۶ و یهوا بن نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع بن شافاط را که از آبل محوله است، مسح کن تا به جای تو نبی بشود.

۱۷ و واقع خواهد شد هر که از شمشیر حزائیل رهایی یابد، یهوا را به قتل خواهد رسانید و هر که از شمشیر یهوا رهایی یابد، الیشع او را به قتل خواهد رسانید.

۱۸ اما در اسرائیل هفت هزار نفر باقی خواهیم گذاشت که تمامی زانوهای ایشان نزد بعل خم نشده، و تمامی دهنهای ایشان اورانوسیده است.»

دعوت الیشع

پس از آنجا روانه شده، الیشع بن شافاط ریافت که شیار می‌کرد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود. و چون ایلیا از او می‌گذشت، ردای خود را بروی انداخت.

۲۰ و او گاوهارا ترک کرده، از عقب ایلیا دید و گفت: «گذار که پدر و مادر خود را ببوسم و بعد از آن در عقب تو آیم.» او وی را گفت: «رو برگرد زیرا به توجه کرده‌ام!»

پس از عقب او برگشته، یک جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده، گوشت را با آلات گاو ان پخت، و به کسان خود داد که خوردند و برخاسته، از عقب ایلیا رفت و به خدمت او مشغول شد.

حمله بنهدبه سامره

و بنهدبه، پادشاه ارام، تمامی لشکر خود را جمع کرد، و سی و دو پادشاه و اسبان و ارا به همراهش بودند. پس برآمده، سامره را محاصره کرد و با آن جنگ نمود.

۲ و رسولان نزد آخاب پادشاه اسرائیل به شهر فرستاده، وی را گفت: «نهد چنین می‌گوید:

نقره تو و طلا تو از آن من است و زنان و پسران مقبول تو از آن منند.»

و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ای آقا پادشاه! موافق کلام تو، من و هر چه دارم از آن تو هستیم.»

و رسولان بار دیگر آمده، گفتند: «نهد چنین امر فرموده، می‌گوید: به درستی که من نزد تو فرستاده، گفتم که نقره و طلا و زنان و پسران خود را به من بدهی.»

۶ پس فراد قریب به این وقت، بندگان خود را نزد تو میفرستم تا خانه تو را و خانه بندگانت را جستجو نمایند و هر چه در نظر تو پسندیده است به دست خود گرفته، خواهند برد.»

آنگاه پادشاه اسرائیل تمامی مشایخ زمین را خوانده، گفت: «فهمید و ببینید که این مرد چگونه بدی را میانداشد، زیرا که چون به جهت زنان و پسرانم و نقره و طلا می‌فرستاده بود، او را انکار نکردم.»

آنگاه جمیع مشایخ و تمامی قوم وی را گفتند: او را مشن و قبول منما.»

پس به رسولان بنهدد گفت: «ه آقا پادشاه بگو بید: هر چه بار اول به بنده خود فرستادی بجا خواهم آورد، اما اینکار را نمی‌توانم کرد.» پس رسولان مراجعت کرده، جواب را به او رسانیدند.

۱۰ آنگاه بنهد نزد وی فرستاده، گفت: «دایان، مثل این بلکه زیاده از این به من عمل نمایند اگر گرد سامره کفایت مشت‌های همه مخلوقی را که همراه من باشند بکنند.»
 و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ی را بگوید: آنکه اسلحه میپوشد مثل آنکه می‌گشاید نخر نکند.»
 و چون این جواب را شنید در حالی که او پادشاهان در خیمه‌ها می‌گساری مینمودند، به بندگان خود گفت: «ف آرای بی‌نماید.» پس در برابر شهر صف آرای نمودند.
پیروزی اخاب

و اینک نبیای نزد اخاب، پادشاه اسرائیل آمده، گفت: «داوند چنین می‌گوید: آیا این گروه عظیم را میبینی؟ همانا من امر وزان را به دست تو تسلیم مینمایم تا بدانی که من یهوه هستم.»
 اخاب گفت: «ه واسطه که؟» او در جواب گفت: «داوند میگوید به واسطه خادمان سروران کشورها.» گفت: «یست که جنگ را شروع کند؟»
 جواب داد: «و.»

پس خادمان سروران کشورها را سان دید که ایشان دو یست و سی و دو نفر بودند و بعد از ایشان، تمامی قوم، یعنی تمامی بنیاسرائیل را سان دید که هفت هزار نفر بودند.

و در وقت ظهر بیرون رفتند و بنهد با آن پادشاهان یعنی آن سی و سه پادشاه که مدد کاراومی بودند، در خیمه‌ها به می‌گساری مشغول بودند.
 ۱۷ و خادمان سروران کشورها اول بیرون رفتند و بنهد کسان فرستاد و ایشان او را خبر داده، گفتند که «ردمان از سامره بیرون می‌آیند.»
 او گفت: «واه برای صلح بیرون آمده باشند، ایشان رازنده بگیرید، و خواه به جهت جنگ بیرون آمده باشند، ایشان رازنده بگیرید.»

پس ایشان از شهر بیرون آمدند، یعنی خادمان سروران کشورها و لشکری که در عقب ایشان بود.
 ۲۰ هر کس از ایشان حریف خود را کشت و آرامیان فرار کردند و اسرائیلیان ایشان را تعاقب نمودند و بنهد پادشاه آرام بر اسب سوار شده، با چند سوار رهایی یافتند.

۲۱ و پادشاه اسرائیل بیرون رفته، سواران و اربهارا شکست داد، و آرامیان را به کشتار عظیمی کشت.
 و آن نبی نزد پادشاه اسرائیل آمده، وی را گفت: «رو و خویشتن را قوی ساز و متوجه شده، بین که چه میکنی زیرا که در وقت تحویل سال، پادشاه آرام بر تو خواهد برآمد.»

و بندگان پادشاه آرام، وی را گفتند: «دایان ایشان خدایان کوه‌ها میباشند و از این سبب بر ما غالب آمدند اما اگر با ایشان در همواری جنگ نمایم، هر آینه بر ایشان غالب خواهیم آمد.»

۲۴ پس به اینطور عمل نما که هر یک از پادشاهان را از جای خود عزل کرده، به جای ایشان سرداران بگذار.
 ۲۵ و تولشکری را مثل لشکری که از توتلف شده است، اسب به جای اسب و اربه به جای اربه برای خود بشمار تا با ایشان در همواری جنگ نمایم و البته بر ایشان غالب خواهیم آمد.» پس سخن ایشان را اجابت نموده، به همین طور عمل نمود.
 و در وقت تحویل سال، بنهد آرامیان را سان دیده، به افیق برآمد تا با اسرائیل جنگ نماید.

۲۷ و بنیاسرائیل را سان دیده، زاد دادند و به مقابله ایشان رفتند و بنیاسرائیل در برابر ایشان مثل دو گله کوچک بزغالهدارد و زدند، اما آرامیان زمین را پر کردند.

۲۸ و آن مرد خدا نزدیک آمده، پادشاه اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «داوند چنین می‌گوید: چونکه آرامیان میگویند که یهوه خدای کوه‌هاست و خدای وادیهان نیست، لهذا تمام این گروه عظیم را به دست تو تسلیم خواهیم نمود تا بدانید که من یهوه هستم.»

و اینان در مقابل آنان، هفت روز ارد و زدند و در روز هفتم جنگ، با هم پیوستند و بنیاسرائیل صد هزار پیاده آرامیان را در یک روز کشتند.

۳۰ و باقی ماندگان به شهر افیق فرار کردند و حصار بر بیست و هفت هزار نفر از باقی ماندگان افتاد.
 و بندگانش وی را گفتند: «مانا شنیدیم که پادشاهان خاندان اسرائیل، پادشاهان حلیم میباشند، پس بر کمر خود پلاس و بر سر خود ریسمانها ببندیم و نزد پادشاه اسرائیل بیرون رویم شاید که جان تو را زنده نگاه دارد.»

۳۲ پلاس بر کمرهای خود و ریسمانها بر سر خود بسته، نزد پادشاه اسرائیل آمده، گفتند: «نده تو، بنهد میگوید: تمنا اینکه جانم زنده بماند.» او جواب داد: «یا او تا حال زنده است؟ او را در من میباشد.»

پس آن مردان تفال نموده، آن را به زودی از دهان وی گرفتند و گفتند: «را در تو بنهد» پس او گفت: «روید و او را بیاورید.» و چون بنهد نزد او بیرون آمد، او را بر اربه خود سوار کرد.

۳۴ (و) نهد (وی را گفت: «هرهایی را که پدر من از پدر تو گرفت، پس میدهم و برای خود در دمشق کوچه‌ها بساز، چنانکه پدر من در سامره ساخت.») (جواب گفت: «ن تو را به این عهد‌ها می‌کنم.») پس با او عهد بست و او را رها کرد.

تویخ شدن اخاب

و مردی از پسران انبیا به فرمان خداوند به رفیق خود گفت: «رازن.» اما آن مرد از زدنش ابا نمود.
 ۳۶ او وی را گفت: «نکه آواز خداوند را شنیدی همانا چون از نزد من بروی شیری تو را خواهد کشت.» پس چون از نزد وی رفته بود، شیری او را یافته، کشت.
 ۳۷ او شخصی دیگر را پیدا کرده، گفت: «رازن.» و آن مرد او را ضربتی زده، مجروح ساخت.
 ۳۸ پس آن نبی رفته، به پسر راه منتظر پادشاه ایستاد، و عصابه خود را بر چشمان خود کشیده، خویشتر را متکر نمود.
 ۳۹ و چون پادشاه در گذر می‌بود او به پادشاه نداد داد و گفت که «نده توبه میان جنگ رفت و اینک شخصی میل کرده، کسی را نزد من آورد و گفت: این مرد را نگاه دار و اگر مفقود شود جان توبه عوض جان او خواهد بود یا یک وزنه نقره خواهی داد.
 ۴۰ و چون بنده تو اینجا و آنجا مشغول می‌بود او غایب شد.» پس پادشاه اسرائیل وی را گفت: «کم تو چنین است. خودت فتوی دادی.»
 پس به زودی عصابه را از چشمان خود برداشت و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیا است.
 ۴۲ او وی را گفت: «داوند چنین می‌گوید: چون تو مردی را که من به هلاکت سپرده بودم از دست خود رها کردی، جان توبه عوض جان او و قوم توبه عوض قوم او خواهند بود.»
 پس پادشاه اسرائیل پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت و به سامره داخل شد.

تاکستان نابوت

و بعد از این امور، واقع شد که نابوت یزرعیلی، تاکستانی در یزرعیل به پهلوی قصر اخاب، پادشاه سامره، داشت.
 ۲ و اخاب، نابوت را خطاب کرده، گفت: «تاکستان خود را به من بده تا باغ سبزی کاری، برای من بشود زیرا نزدیک خانه من است، و به عوض آن تاکستانی نیکو تر از آن به تو خواهم داد، یا اگر در نظرت پسند آید قیمتش را نقره خواهم داد.»
 نابوت به اخاب گفت: «اشا بر من از خداوند که ارث اجداد خود را به تو بدهم.»
 پس اخاب به سبب سخنی که نابوت یزرعیلی به او گفته بود، پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت زیرا گفته بود ارث اجداد خود را به تو نخواهم داد. و بر بستر خود دراز شده، رویش را برگردانید و طعام نخورد.
 و زنش، ایزابل نزد وی آمده، وی را گفت: «وح تو چرا پریشان است که طعام نمی خوری؟»
 او وی را گفت: «زاین جهت که نابوت یزرعیلی را خطاب کرده، گفتم: تاکستان خود را به نقره به من بده یا اگر بخوای به عوض آن، تاکستان دیگری به تو خواهم داد، و او جواب داد که تاکستان خود را به تو نمی دهم.»
 زنش ایزابل به او گفت: «یا تو الا بر اسرائیل سلطنت میکنی؟ بر خیز و غذا بخور و دولت خوش باشد. من تاکستان نابوت یزرعیلی را به تو خواهم داد.»
 آنگاه مکتوبی به اسم اخاب نوشته، آن را به مهران و محتوم ساخت و مکتوب را نزد مشایخ و نجیبانی که با نابوت در شهرش ساکن بودند، فرستاد.
 ۹ و در مکتوب بدین مضمون نوشت: «ه روزه اعلان کنید و نابوت را به صدر قوم بنشانید.
 ۱۰ و دو نفر از بنی بلیعال را پیش او و ادارید که بر او شهادت داده، بگویند که تو خدا و پادشاه را کفر گفته‌ای. پس او را بیرون کشیده، سنگسار کنید تا بمیرد.»
 پس اهل شهرش، یعنی مشایخ و نجیبانی که در شهر ساکن بودند، موافق پیغامی که ایزابل نزد ایشان فرستاده، و بر حسب مضمون مکتوبی که نزد ایشان ارسال کرده بود، به عمل آوردند.
 ۱۲ و به روزه اعلان کرده، نابوت را در صدر قوم نشانیدند.
 ۱۳ و دو نفر از بنی بلیعال در آمده، پیش وی نشستند و آن مردان بلیعال به حضور قوم بر نابوت شهادت داده، گفتند که نابوت برخدا و پادشاه کفر گفته است، و او را از شهر بیرون کشیده، وی را سنگسار کردند تا بمرد.
 ۱۴ و نزد ایزابل فرستاده، گفتند که نابوت سنگسار شده و مرده است.

و چون یزابل شنید که نابوت سنگسار شده، و مرده است، یزابل به اخاب گفت: «رخیز و تا کستان نابوت یزرعیل را که او نخواست آن رابه توبه نقره بدهد، متصرف شو، زیرا که نابوت زنده نیست بلکه مرده است.»
و چون اخاب شنید که نابوت مرده است اخاب برخاسته، به جهت تصرف تا کستان نابوت یزرعیل فرود آمد.
و کلام خداوند نزد ایلیای تشبی نازل شده، گفت:

«رخیز و برای ملاقات اخاب، پادشاه اسرائیل که در سامره است فرود شو اینک او در تا کستان نابوت است که به آنجا فرود شد تا آن را متصرف شود.
۱۹ و او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین میگوید: آیا هم قتل نمودی و هم متصرف شدی؟ و باز او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین میگوید: در جایی که سگان خون نابوت را لیسیدند سگان خون تو را نیز خواهند لیسید.»
اخاب به ایلیا گفت: «ی دشمن من، آیا مرا یافتی؟» او جواب داد: «لی تو را یافتم زیرا تو خود را فروختی تا آنچه در نظر خداوند بد است، بجآوری.
۲۱ اینک من بر تو بلا آورده، تو را بالکل هلاک خواهم ساخت، و از اخاب هر مرد را خواه محبوس و خواه آزاد در اسرائیل منقطع خواهم ساخت.
۲۲ و خاندان تو را مثل خاندان یربعام بن نباط و مانند خاندان بعشای بن اخیا خواهم ساخت به سبب اینکه خشم مرا به هیجان آورده، و اسرائیل را مرتکب گناه ساختهای.»

و در باره یزابل نیز خداوند تکلم نموده، گفت: «گان یزابل را نزد حصار یزرعیل خواهند خورد.
۲۴ هر که را از کسان اخاب در شهر میبرد، سگان بخورند و هر که را در صحرا میبرد مرغان هوا بخورند.»
و کسی نبود مثل اخاب که خویشان را برای بج آوردن آنچه در نظر خداوند بد است فروخت، و زرش یزابل او را اغوا نمود.
۲۶ و در پیروی بهار جاسات بسیار مینمود، بر حسب آنچه اموریانی که خداوند ایشان را از حضور بنیاسرائیل اخراج نموده بود، میکردند.
و چون اخاب این سخنان را شنید، جامه خود را چاک زده، پلاس در بر کرد و روزه گرفته، بر پلاس خوابید و به سکوت راه میرفت.
۲۸ آنگاه کلام خداوند بر ایلیای تشبی نازل شده، گفت:

«یا اخاب را دیدی چگونه به حضور من متواضع شده است؟ پس از این جهت که در حضور من تواضع مینماید، این بلا را در ایام وی نمی آوردم، لیکن در ایام پسرش، این بلا را بر خاندانش عارض خواهم گردانید.»

نبوت میکایا بصد اخاب

و سه سال گذشت که در میان ارام و اسرائیل جنگ نبود.
۲ و در سال سوم، یهوشافاط، پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرود آمد.
۳ و پادشاه اسرائیل به خادمان خود گفت: «یائمی دانید که راموت جلعا از آن ماست و ما از گرفتنش از دست پادشاه ارام غافل میباشیم؟»
پس به یهوشافاط گفت: «یا همراه من به راموت جلعا برای جنگ خواهی آمد؟» و یهوشافاط پادشاه اسرائیل را جواب داد که: «ن، چون تو و قوم من، چون قوم تو و سواران من، چون سواران تو میباشند.»
و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «منایکه امر و زاز کلام خداوند مسالت نمایی.»
و پادشاه اسرائیل به قدر چهار صد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «یا به راموت جلعا برای جنگ بروم یا باز ایستم؟» ایشان گفتند: «رای و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

اما یهوشافاط گفت: «یا در اینجا غیر از اینها نبی خداوند نیست تا از او سوال نمایم؟»
و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «ک مرد دیگر، یعنی میکایا بن یمله هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد، لیکن من از او نفرت دارم زیرا که در باره من به نیکویی نبوت نمی کند، بلکه به بدی.» و یهوشافاط گفت: «ادشاه چنین نگوید.»
پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجهرهای خود را خوانده، گفت: «یکایا بن یمله رابه زودی حاضر کن.»
و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا، هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خود در جای وسیع، نزد دهنه دروازه سامره نشسته بودند، و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت میکردند.

۱۱ و صدقیان کنعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «دو اوند چنین میگوید: ارامیان رابه اینها خواهی زد تا تلف شوند.»
و جمیع انبیا نبوت کرده، چنین میگفتند: «ه راموت جلعا در آری و فیروز شوزیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

وقاصدی که برای طلبیدن میکیایارفته بود، اورا خطاب کرده، گفت: «یک انبیایه یک زبان دربار پادشاه نیکو میگویند. پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخنی نیکو بگو.»

میکایا گفت: «ه حیات خداوند قسم که هر آنچه خداوند به من بگوید همان را خواهم گفت.»

پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ی میکایا آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا باز ایستیم.» او در جواب وی گفت: «رای و فیروز شو. و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.»

پادشاه وی را گفت: «ندم تبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه، غیر از آنچه راست است به من نگوئی.»

او گفت: «مأمی اسرائیل را مثل گلهای که شبان ندارد بر کوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت: اینها صاحب ندارند، پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.»

و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یا تو را نگفتم که در باره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.»

او گفت: «س کلام خداوند را بشنو: من خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند.

۲۰ و خداوند گفت: کیست که اخاب را اغوا نماید تا به راموت جلعاد برآمده، بیفتد. و یکی به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود.

۲۱ و آن روح (لید) بیرون آمده، به حضور خداوند ایستاد و گفت: من اورا اغوا می کنم.

۲۲ و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟ او جواب داد که من بیرون میروم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود. او گفت: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست. پس برو و چنین بکن.

۲۳ پس الان خداوند روحی کاذب در دهان جمیع این انبیای تو گذاشته است و خداوند در باره تو سخن بد گفته است.»

آنگاه صدقیان بن کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «وح خداوند به کدام راه از نزد من به سوی تو رفت تا به تو سخن گوید؟»

میکایا جواب داد: «یک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.»

و پادشاه اسرائیل گفت: «یکایا را بگیر و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببر.

۲۷ و یگوپادشاه چنین میفرماید: این شخص را در زندان ببند از دید او و او را به نان تنگی و آب تنگی پیروید تا من به سلامتی برگردم.»

میکایا گفت: «گرفی الواقع به سلامتی مراجعت کنی خداوند به من تکلم ننموده است، و گفتمای قوم جمیع بشنوید.»

مرگ اخاب

و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند.

۳۰ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «ن خود را متکر ساخته، به جنگ میروم و تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خود را متکر ساخته، به جنگ رفت.

۳۱ و پادشاه آرام سی و دوسر دارا به های خود را امر کرده، گفت: «ه با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نماید.»

و چون سرداران اراهه هایهوشافاط را دیدند، گفتند: «قین این پادشاه اسرائیل است.» پس برگشتند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد.

۳۳ و چون سرداران اراههها دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند.

۳۴ اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به اراهه ران خود گفت: «ست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.»

و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه رادرا بهاش به مقابل آرامیان برپامیداشتند، و وقت غروب مرد و خون زخمش به میان اراهه ریخت.

۳۶ و هنگام غروب آفتاب در لشکرندارد داده، گفتند: «ر کس به شهر خود و هر کس به ولایت خویش برگردد.»

و پادشاه مرد و او را به سامره آوردند و پادشاه رادرا بهاش را در سامره دفن کردند.

۳۸ و اراهه رادرا بهاش که سامره شستند و سگان خوش را لیسیدند و اسلحه او را شستند، بر حسب کلامی که خداوند گفته بود.

۳۹ و بقیه وقایع اخاب و هر چه او کرد و خانه عاجی که ساخت و تمامی شهرهایی که بنا کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.

۴۰ پس اخاب با جداد خود خوابید و پسرش، اخزیا بهجایش سلطنت نمود.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

و یهوشافاط بن آسادر سال چهارم اخاب، پادشاه اسرائیل بر یهودا پادشاه شد.

- ۴۲ ویهوشافاط سی و پنج ساله بود که آغاز سلطنت نمود و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزوبه دختر شلحی، بود.
- ۴۳ و در تمامی طریقهای پدرش، آسار سلوک نموده، از آنها تجاوز نمی نمود و آنچه در نظر خداوند راست بود، بجای آورد. مگر اینکه مکانهای بلند برداشته نشد و قوم در مکانهای بلند قربانی همی گذرانیدند و بخوره همی سوزانیدند.
- ۴۴ ویهوشافاط با پادشاه اسرائیل صلح کرد.
- و بقیه وقایع یهوشافاط و تهوری که نمود و جنگهایی که کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟
- و بقیه الواطی که از ایام پدرش، آسایا قیمانده بودند، آنها را از زمین نابود ساخت.
- و در اودوم، پادشاهی نبود. لیکن وکیلی پادشاهی میکرد.
- ۴۸ ویهوشافاط کشتیهای ترشیدی ساخت تا به جهت آوردن طلا به او فیر برونند، اما ترفتند زیرا کشتیها در عصیون جابر شکست.
- ۴۹ آنگاه اخزیابا بن اخاب به یهوشافاط گفت: «گذار که بندگان من بایندگان تو در کشتیها برونند.» اما یهوشافاط قبول نکرد.
- ۵۰ ویهوشافاط با جداد خود خوابید و با جدادش در شهر پدرش، داود دفن شد و پسرش، یهورام در جایش سلطنت نمود.
- اخزیابا، پادشاه اسرائیل
- و اخزیابا بن اخاب در سال هفدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود.
- ۵۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجای آورد و به طریق پدرش و طریق مادرش و طریق یربعام بن نباط که اسرائیل را مر تکب نگاه ساخته بود، سلوک مینمود.
- ۵۳ و بعل را خدمت نموده، او را عبادت کرد و بر حسب هر چه پدرش عمل نموده بود، خشم یهوه خدای اسرائیل را به هیجان آورد.

کتاب دوم پادشاهان

وبعد از وفات اخاب، موآب بر اسرائیل

عاصی شدند.

واخزیا از پنجره بالا خانه خود که در سامره بود افتاده، بیمار شد. پس رسولان را روانه نموده، به ایشان گفت: «زبعل زبوب، خدای عقرون رفته، پیر سید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت؟»

و فرشته خداوند به ایلیای تشی گفت: «رخیزوبه ملاقات رسولان پادشاه سامره برآمده، به ایشان بگو که آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست، شمار برای سوال نمودن از بعل زبوب، خدای عقرون میروید؟»

پس خداوند چنین میگوید: از بستری که بر آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.»

و ایلیا رفت و رسولان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: «را برگشتید؟»

ایشان در جواب وی گفتند: «خصی به ملاقات ما برآمده، ما را گفت: بروید و نزد پادشاهی که شمارا فرستاده است، مراجعت کرده، او را گویند:

خداوند چنین میفرماید: آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست، تو برای سوال نمودن از بعل زبوب، خدای عقرون میفرستی؟ بنابراین از بستری

که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.»

او به ایشان گفت: «یات شخصی که به ملاقات شما برآمد و این سخنان را به شما گفت چگونه بود؟»

ایشان او را جواب دادند: «ردموی دار بود و کمر بند چرمی بر کمرش بسته بود.» او گفت: «یلای تشی است.»

آنگاه سردار پنجاهه را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او نزد وی آمد در حالتی که او بر قله کوه نشسته بود و به وی عرض کرد که «ی مرد خدا، پادشاه

میگوید به زیرای؟»

ایلیا در جواب سردار پنجاهه گفت: «گرم مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش از آسمان نازل شده، او را

و او پنجاه نفرش را بسوخت.

و باز سردار پنجاهه دیگر را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او وی را خطاب کرده، گفت: «ی مرد خدا، پادشاه چنین میفرماید که به زودی به زیرای؟»

ایلیا در جواب ایشان گفت: «گرم مرد خدا هستم آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش خدا از آسمان نازل شده، او را و

پنجاه نفرش را بسوخت.

پس سردار پنجاهه سوم را با پنجاه نفرش فرستاد و سردار پنجاهه سوم آمده، نزد ایلیا به زانو در آمد و از او التماس نموده، گفت که «ی مرد خدا، تمنا اینکه

جان من و جان این پنجاه نفر بندگانت در نظر تو عزیز باشد.

۱۴ اینک آتش از آسمان نازل شده، آن دو سردار پنجاهه اول را با پنجاهه های ایشان بسوزانید، اما الان جان من در نظر تو عزیز باشد.»

و فرشته خداوند به ایلیا گفت: «مراه او به زیرای و از او مترس.» پس برخاسته، همراه وی نزد پادشاه فرود شد.

۱۶ وی را گفت: «داوند چنین میگوید: چونکه رسولان فرستادی تا از بعل زبوب، خدای عقرون سوال نماید، آیا از این سبب بود که در اسرائیل

خدایی نبود که از کلام او سوال نمایی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد البته خواهی مرد.»

پس او موافق کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود، مرد و پهورام در سال دوم پهورام بن یهوشافاط، پادشاه یهودا در جایش پادشاه شد، زیرا که او را پسری

نبود.

۱۸ و بقیه اعمال اخزیا که کرد، آبادر کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

ربوده شدن ایلیا

و چون خداوند اراده نمود که ایلیا را در گردباد به آسمان بالا برد، واقع شد که ایلیا و الیشع از جلال روانه شدند.

۲ و ایلیا به الیشع گفت: «راینجامان، زیرا خداوند مرا به بیت ئیل فرستاده است.» الیشع گفت: «ه حیات یهوه و حیات خودت قسم که تو را ترک

نکنم.» پس به بیت ئیل رفتند.

۳ و پسران انبیایی که در بیت ئیل بودند، نزد الیشع بیرون آمده، وی را گفتند: «یامی دانی که امروز خداوند آقای تو را از فوق سرت خواهد برداشت.»

او گفت: «ن هم میدانم، خاموش باشید.»

و ایلیا به او گفت: «ی الیشع در اینجاست زیرا خداوند مرا به اریحاف فرستاده است.» او گفت: «ه حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.»

پس به اریحاف آمدند.

۵ و پسران انبیايي که در اريحا بودند، نزد اليشع آمده، وی را گفتند: «يا ميدانی که امروز خداوند، آقای تورا از فوق سرتو برمی دارد؟» او گفت: «ن هم میدانم؛ خاموش باشید.»

و ایلایوی را گفت: «رايخجامان زیر ا خداوند مرابه اردن فرستاده است.» او گفت: «ه حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تورا ترک نکنم.» پس هر دو ی ایشان روانه شدند.

۷ و پنجاه نفر از پسران انبیا رفته، در مقابل ایشان از دور ایستادند و ایشان نزد اردن ایستاده بودند.

۸ پس ایلایرادی خویش را گرفت و آن را پیچیده، آب رازد که به این طرف و آن طرف شکافته شد و هر دو ی ایشان بر خشکی عبور نمودند.

و بعد از گذشتن ایشان، ایلایا به اليشع گفت: «نچه را که میخواستی برای تو بکنم، پیش از آنکه از نزد تو برداشته شوم، بخواه.» اليشع گفت: «صیب مضاعف روح تو بر من بشود.»

او گفت: «یزد شواری خواستی اما اگر حینی که از نزد تو برداشته شوم مرا ببینی، از برایت چنین خواهد شد و الا نخواهد شد.»

و چون ایشان میرفتند و گفتگو میکردند، اینک ارا به آتشین و اسبان آتشین ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلایا در گردباد به آسمان صعود نمود.

۱۲ و چون اليشع این را بدید فریاد برآورد که «ای پدرم! ای پدرم! ارا به اسرائیل و سوارانش! پس او را دیگر ندید و جامه خود را گرفته، آن را به دو حصه چاک زد.

و ردای ایلایرا که از او افتاده بود، برداشت و برگشته به کنار اردن ایستاد.

۱۴ پس ردای ایلایرا که از او افتاده بود، گرفت و آب رازده، گفت: «هوه خدای ایلایا کجاست؟» و چون او نیز آب رازد، به این طرف و آن طرف شکافته شد و اليشع عبور نمود.

و چون پسران انبیا که رو بروی او در اريحا بودند او را دیدند، گفتند: «وح ایلایا بر اليشع میباید.» و برای ملاقات وی آمده، او را روبه زمین تعظیم نمودند.

۱۶ او را گفتند: «ینک حال بابت گانت پنجاه مرد قوی هستند، تمنا ینکه ایشان بروند و آقای تورا جستجو نمایند، شاید روح خداوند او را برداشته، به یکی از کوهها یا دریکی از درهها انداخته باشد.» او گفت: «فرستید.»

اما به حدی بروی ابرام نمودند که نخل شده، گفت: «فرستید.» پس پنجاه نفر فرستادند و ایشان سه روز جستجو نمودند اما او را نیافتند.

۱۸ و چون او در اريحا توقف مینمود، ایشان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: «يا شمارانگفتم، که نروید.»

شفای آب

واهل شهره اليشع گفتند: «ینک موضع شهر نیکوست چنانکه آقای ما میبیند، لیکن آبش ناگوار و زمینش بیحاصل است.»

او گفت: «زد من طشت نوی آورده، نمک در آن بگذارید.» پس برایش آوردند.

۲۱ او نزد چشمه آب بیرون رفته، نمک را در آن انداخت و گفت: «داوند چنین میگویی: این آب را شفا دادم که بار دیگر مرگ یا بیحاصلی از آن پدید نیاید.»

پس آب تابه امروز بر حسب سخنی که اليشع گفته بود، شفا یافت.

لعنت اليشع

و از آنجا به بیت ئیل برآمد و چون او به راه برمی آمد اطفال کوچک از شهر بیرون آمده، او را ستخریه نموده، گفتند: «ی کچل برای! ای کچل برای!»

و او به عقب برگشته، ایشان را دید و ایشان را به اسم یهوه لعنت کرد و د و خر از جنگل بیرون آمده، چهل و دو پسر از ایشان بدرید.

۲۵ و از آنجا به کوه کرمل رفت و از آنجا به سامره مراجعت نمود.

سرکشی پادشاه موآب

و بهورام بن اخاب در سال هجدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا در سامره بر اسرائیل آغاز سلطنت نمود و از ده سال پادشاهی کرد.

۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل میآورد، امانه مثل پدر و مادرش زیرا که تمثال بعل را که پدرش ساخته بود، دور کرد.

۳ لیکن به گاهان برعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب نگاه ساخته بود، چسبیده، از آن دوری نورزید.

و میشع، پادشاه موآب، صاحب مواشی بود و به پادشاه اسرائیل صد هزار بره و صد هزار قوچ با پیشم آنها داد مینمود.

۵ و بعد از وفات اخاب، پادشاه موآب بر پادشاه اسرائیل عاصی شد.

۶ و در آن وقت بهورام پادشاه از سامره بیرون شده، تمامی اسرائیل را سان دید.

- ۷ رفت و نزد یهوشافاط، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «ادشاه موآب بر من عاصی شده است آیا همراه من برای مقاتله با موآب خواهی آمد؟» او گفت: «واهم آمد، من چون تو هستم و قوم من چون قوم تو و اسبان من چون اسبان تو.»
- او گفت: «ه کدام راه برویم؟» گفت: «راه بیابان ادوم.»
- پس پادشاه اسرائیل و پادشاه یهودا و پادشاه ادوم روانه شده، سفر هفت روزه دور زدند و به جهت لشکر و چارپایانی که همراه ایشان بود، آب نبود.
- ۱۰ پادشاه اسرائیل گفت: «فسوس که خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم کند.»
- یهوشافاط گفت: «یانبی خداوند در اینجا نیست تا به واسطه او از خداوند مسالت نمایم؟» و یکی از خادمان پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «لیشع بن شافاط که آب بردستهای ایلیامی ریخت، اینجا است.»
- یهوشافاط گفت: «لام خداوند با او است.» پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط و پادشاه ادوم نزد وی فرود آمدند.
- والیشع به پادشاه اسرائیل گفت: «را با تو چه کار است؟ نزد انبیای پدرت و انبیای مادرت برو.» اما پادشاه اسرائیل وی را گفت: «ی، زیرا خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم نماید.»
- الیشع گفت: «حیات یهوه صبا یوت که به حضور وی ایستاد هام قسم که اگر من احترام یهوشافاط، پادشاه یهودا را نگاه نمی داشتم به سوی تو نظر نمی کردم و تو را نمی دیدم.»
- ۱۵ اما الان برای من مطربی بیاورید.» و واقع شد که چون مطرب ساز زد، دست خداوند بروی آمد.
- ۱۶ او گفت: «داوند چنین میگوید: این وادی را پر از خند قها ساز.»
- ۱۷ زیرا خداوند چنین میگوید: با نخو اهدید دید و باران نخواهد دید اما این وادی از آب پر خواهد شد تا شما و مواشی شما و بهایم شما بنوشید.
- ۱۸ و این در نظر خداوند قلیل است بلکه موآب را نیز به دست شما تسلیم خواهد کرد.
- ۱۹ و تمامی شهرهای حصار دار و همه شهرهای بهترین را منهدم خواهید ساخت و همه درختان نیکو را قطع خواهید نمود و جمیع چشمه های آب را خواهید بست و هر قطعه زمین نیکو را با سنگها خراب خواهید کرد.»
- و با ممدادان در وقت گذراندن هدیه، اینک آب از راه ادوم آمد و آن زمین را از آب پر ساخت.
- و چون تمامی موآبیان شنیده بودند که پادشاهان برای مقاتله ایشان برمی آیند هر که به اسلح جنگ مسلح میشد و هر که بالا تر از آن بود، جمع شدند و به سر حد خود اقامت کردند.
- ۲۲ پس با ممدادان چون برخاستند و آفتاب بر آن آب تابید، موآبیان از آن طرف، آب را مثل خون سرخ دیدند، و گفتند: «ین خون است، پادشاهان البته مقاتله کرده، یکدیگر را کشته اند، پس حالای موآبیان به غنیمت بشتابید.»
- اما چون به لشکرگاه اسرائیل رسیدند، اسرائیلیان برخاسته، موآبیان را شکست دادند که از حضور ایشان منهرم شدند، و به زمین ایشان داخل شده، موآبیان را میکشند.
- ۲۵ و شهرها را منهدم ساختند و بر هر قطعه نیکو هر کس سنگ خود را انداخته، آن را پر کردند و تمام چشمه های آب را مسدود ساختند، و تمامی درختان خوب را قطع نمودند لکن سنگهای قیر حارست را در آن وا گذاشتند و فلاخن اندازان آن را احاطه کرده، زدند.
- ۲۶ و چون پادشاه موآب دید که جنگ بر او سخت شده هفتصد نفر شمشیر زن گرفت که تا نزد پادشاه ادوم را بشکافند اما نتوانستند.
- ۲۷ پس پسر نخست زاده خود را که به جایست میبایست سلطنت نماید، گرفته، او را بر حصار به جهت قربانی سوختنی گذرانید. و غیظ عظیمی بر اسرائیل پدید آمد. پس از نزد وی روانه شده، به زمین خود مراجعت کردند.

روغن یوهزن

- وزنی از زنان پسران انبیا نزد الیشع تضرع نموده، گفت: «ندهات، شوهرم مرد تو می دانی که بندهات از خداوند میترسید، و طلبکارا آمده است تا دو پسر مرا برای بندگی خود ببرد.»
- الیشع وی را گفت: «گو برای تو چه کنم؟ و در خانه چه داری؟ او گفت: «نیزت را در خانه چیزی سوا ی ظرفی از روغن نیست.»
- او گفت برو و ظرفها از بیرون از تمامی همسایگان خود طلب کن، ظرفهای خالی و بسیار بخواه.
- و داخل شده، در برابر خودت و پسرانت ببند و در تمامی آن ظرفها بریز و هر چه پر شود به کنار بگذار.»

پس از نزد وی رفته، در برابر خود و پسرانش بست و ایشان ظرفها نزد وی آورده، او می ریخت.

۶ و چون ظرفها را پر کرده بود به یکی از پسران خود گفت: «رفی دیگر نزد من بیاور.» او وی را گفت: «رفی دیگر نیست.» و روغن باز ایستاد.

۷ پس رفته، آن مرد خدا را خبر داد. و او وی را گفت: «رو روغن را بفروش و قرض خود را ادا کرده، تو و پسرانت از باقیمانده گذران کنید.»
زنده شدن یک پسر

وروزی واقع شد که الیشع به شونیم رفت و در آنجانی بزرگ بود که بر او ابرام نمود که طعام بخورد و هرگاه عبور مینمود، به آنجا به جهت نان خوردن میل میکرد.

۹ پس آن زن به شوهر خود گفت: «ینک فهمید هام که این مرد مقدس خداست که همیشه از نزد ما میگذرد.

۱۰ پس برای وی بالا خانهای کوچک بر دیوار سازیم و بستر و خوان و کرسی و شمعدانی در آن برای وی بگذاریم که چون نزد ما آید، در آنجا فرود آید.»
پس روزی آنجا آمد و به آن بالا خانه فرود آمده، در آنجا خوابید.

۱۲ و به خادم خود، جیحزی گفت: «ین زن شوئی را بخوان.» و چون او را خواند، او به حضور وی ایستاد.

۱۳ و او به خادم گفت: «ه او بگو که اینک تمامی این زحمت را برای ما کشیدهای پس برای تو چه شود؟ آیا با پادشاه یا سردار لشکر کاری داری؟ او گفت: «ی، من در میان قوم خود ساکن هستم.»

و او گفت: «س برای این زن چه باید کرد؟» جیحزی عرض کرد: «قین که پسری ندارد و شوهرش سالخورده است.»
آنگاه الیشع گفت: «و را بخوان.» پس وی را خوانده، او نزد در ایستاد.

۱۶ و گفت: «این وقت موافق زمان حیات، پسری در آغوش خواهی گرفت.» و او گفت: «یای آقا، ای مرد خدا به کنیز خود دروغ مگو.»
پس آن زن حامله شده، در آن وقت موافق زمان حیات به موجب کلامی که الیشع به او گفته بود، پسری زاید.

و چون آن پسر بزرگ شد روزی اتفاق افتاد که نزد پدر خود نزد در و گران رفت.

۱۹ و به پدرش گفت: «ه سر من! آه سر من! و او به خادم خود گفت: «ی را نزد مادرش ببر.»
پس او را برداشته، نزد مادرش برد و او به زانوهایش تظاهر نشست و مرد.

۲۱ پس مادرش بالا رفته، او را بر بستر مرد خدا خوابانید و در را بر او بسته، بیرون رفت.

۲۲ و شوهر خود را آواز داده، گفت: «منالیکه یکی از جوانان والاغی از الاغها بفرستی تا نزد مرد خدا بشتابم و برگردم.

۲۳ او گفت: «مرو زچرا نزد او بروی، نه غره ماه و نه سبت است.» گفت: «لامتی است.»

پس الاغ را آراسته، به خادم خود گفت: «ران و پرو و تا تورا نگویم در راندن کوتاهی منما.»
پس رفته، نزد مرد خدا به کوه کرمل رسید.

پس حال به استقبال وی بشتاب و وی را بگو: آیاتورا سلامتی است و آیاشوهرت سالم و پسرت سالم است؟» او گفت: «لامتی است.»

و چون نزد مرد خدا به کوه رسید، به پایهایش چسبید. و جیحزی نزدیک آمد تا او را دور کند اما مرد خدا گفت: «و را او گذار زیرا که جانش در وی تلخ است و خداوند این را از من مخفی داشته، مرا خبر نداده است.»

وزن گفت: «یا پسری از آقا، در خواست نمودم، مگر نگفتم مرا فریب مده؟»

پس او به جیحزی گفت: «مرا خود را ببند و عصای مرا بدهد سست گرفته، برو و اگر کسی را ملاقات کنی، او را تحیت مگو و اگر کسی تو را تحیت گوید، جوابش مده و عصای مرا بر روی طفل بگذار.»

اما مادر طفل گفت: «ه حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تورا ترک نکنم.» پس او برخاسته، در عقب زن روانه شد.

۳۱ و جیحزی از ایشان پیش رفته، عصا را بر روی طفل نهاد اما نه آواز داد و نه اعتنا نمود، پس به استقبال وی برگشته، او را خبر داد و گفت که طفل بیدار نشد.

پس الیشع به خانه داخل شده، دید که طفل مرده و بر بستر او خوابیده است.

۳۳ و چون داخل شد، در برابر هر دو بست و نزد خدا و نند عا نمود.

و بر آمده بر طفل دراز شد و دهان خود را بر دهان وی و چشم خود را بر چشم او و دست خود را بر دست او گذاشته، بروی خم گشت و گوشت پسر گرم شد.

۳۵ برگشته، در خانه یک مرتبه این طرف و آن طرف بخرامید و برآمده، بروی خم شد که طفل هفت مرتبه عطسه کرد، پس طفل چشمان خود را باز کرد.

۳۶ و جیحزی را آواز داده، گفت: «بن زن شوغمی را بخوان.» پس او را خواند و چون نزد او داخل شد، او وی را گفت: «سر خود را بردار.» پس آن زن داخل شده، نزد پایپایش افتاد و روبه زمین خم شد و پسر خود را برداشته، بیرون رفت.

مرگ دردیگ

والیشع به جلجال برگشت و قطعی در زمین بود و پسران انبیا به حضور وی نشستند. او به خادم خود گفت: «یگ بزرگ را بگذار و آش به جهت پسران انبیا پز.»

و کسی به صحرا رفت تا سبزیها بچیند و بوته بری یافت و خیارهای بری از آن چیده، دامن خود را پر ساخت و آمده، آنها را دردیگ آش خرد کرد زیرا که آنها را نشناختند.

۴۰ پس برای آن مردمان ریختند تا بخورند و چون قدری آش خوردند، صدازده، گفتند: «ی مرد خدا مرگ دردیگ است.» و نتوانستند بخورند.

۴۱ او گفت: «رد بیاورید.» پس آن را دردیگ انداخت و گفت: «رای مردم بریز تا بخورند.» پس هیچ چیز مضر دردیگ نبود.

و کسی از بعل شلیشه آمده، برای مرد خدا خوراکی نویر، یعنی بیست قرص نان جو و خوشه هادر کیسه خود آورد. پس او گفت: «مردم بده تا بخورند.»

خادمش گفت: «ینقدر را چگونه پیش صد نفر بگذارم؟» او گفت: «مردمان بده تا بخورند، زیرا خداوند چنین میگوید که خواهند خورد و از ایشان باقی خواهد ماند.»

پس پیش ایشان گذاشت و به موجب کلام خداوند خوردند و از ایشان باقی ماند.

شفای نعمان

و نعمان، سردار لشکر پادشاه آرام، در حضور آقاایش مردی بزرگ و بلند جاه بود، زیرا خداوند به وسیله او آرام را نجات داده بود، و آن مرد جبار، شجاع و بی ابرص بود.

۲ و فوجهای آرامیان بیرون رفته، کنیزی کوچکی که از زمین اسرائیل به اسیری آوردند و او در حضور زن نعمان خدمت میکرد.

۳ و به خاتون خود گفت: «اش که آقایم در حضور نیبای که در سامره است، میبود که او را از برصش شفامیداد.»

پس کسی درآمده، آقای خود را خبر داده، گفت: «نیزی که از ولایت اسرائیل است، چنین و چنان میگوید.»

پس پادشاه آرام گفت: «یا برو و مکتوبی برای پادشاه اسرائیل میفرستم.»

و مکتوب را نزد پادشاه اسرائیل آورد و در آن نوشته بود که «لان چون این مکتوب به حضورت برسد اینک بنده خود نعمان را نزد تو فرستادم تا او را از برصش شفا دهی.»

اما چون پادشاه اسرائیل مکتوب را خواند لباس خود را دریده، گفت: «یامن مرد خدا هستم که بمیرانم وزنده کنم که این شخص نزد من فرستاده است تا کسی را از برصش شفا بخشم. پس بدانید و ببینید که او بهانه جوئی از من میکند.»

اما چون الیشع، مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل لباس خود را دریده است، نزد پادشاه فرستاده، گفت: «باس خود را چرادیدی؟ او نزد من بیاید تا بداند که در اسرائیل نیبای هست.»

پس نعمان با اسبان و ارابه های خود آمده، نزد در خانه الیشع ایستاد.

۱۰ و الیشع رسولی نزد وی فرستاده، گفت: «رو و در اردن هفت مرتبه شست و شو نمائ. و گوشتت به تو برگشته، طاهر خواهی شد.»

اما نعمان غضبناک شده، رفت و گفت: «ینک گفتم البته نزد من بیرون آمده، خواهد ایستاد و اسم خدای خود، بیوه را خوانده، و دست خود را بر جای برص حرکت داده، ابرص را شفا خواهد داد.

۱۲ آیا ابانه و فرفر، نهرهای دمشق، از جمیع آبهای اسرائیل بهتر نیست؟ آیا در آنها شست و شو نکنم تا طاهر شوم؟» پس برگشته، باخشم رفت.

۱۳ اما بندگانش نزدیک آمده، او را خطاب کرده، گفتند: «ی پدر ما گرنجی، تو را امری بزرگ گفته بود، آیا آن را بجائی آوردی؟ پس چند مرتبه زیاده چون تو را گفته است شست و شو کن و طاهر شو.»

پس فرود شده، هفت مرتبه در اردن به موجب کلام مرد خدا غوطه خورد و گوشت او مثل گوشت طفل کوچکی برگشته، طاهر شد.

پس او با تمامی جمعیت خود نزد مرد خدا مراجعت کرده، داخل شد و به حضور وی ایستاده، گفت: «ینک الان دانسته‌ام که در تمامی زمین جز در اسرائیل خدایی نیست و حال تمنا اینکه هدیه‌های از بنده ات قبول فرمایی.»
او گفت: «ه حیات یهوه که در حضور وی ایستاده‌ام قسم که قبول نخواهم کرد.» و هر چند او را ابرام نمود که بپذیرد با نمود.

۱۷ و نعمان گفت: «گره تمنا این که دوبار قاطر از خاک، به بنده ات داده شود زیرا که بعد از این، بنده ات قربانی سوختنی و ذبیحه نزد خدا یان غیر نخواهد گذرانید الا نزد یهوه.

۱۸ اما در این امر، خداوند بنده تو را عفو فرماید که چون آقایم به خانه رمون داخل شده، در آنجا سجده نماید و بردست من تکیه کند و من در خانه رمون سجده نمایم، یعنی چون در خانه رمون سجده کنم، خداوند بنده تو را در این امر عفو فرماید.»

او وی را گفت: «ه سلامتی برو.»

اما جیحزی که خادم الیشع مرد خدا بود گفت: «ینک آقایم از گرفتن از دست این نعمان ارامی آنچه را که آورده بود، امتناع نمود. به حیات یهوه قسم که من از عقب او دیده، چیزی از او نخواهم گرفت.»

پس جیحزی از عقب نعمان شتافت و چون نعمان او را دید که از عقبش می‌دوید و از راه خود به استقبالش فرود آمد و گفت: «یا سلامتی است؟»
او گفت: «لامتی است. آقایم مرا فرستاده، می‌گوید: ینک الان دو جوان از پسران انبیا از کوهستان افرایم نزد من آمده‌اند، تمنا اینکه یک وزنه نقره و دو دست لباس به ایشان بدهی.»

نعمان گفت: «رحمت فرموده، دو وزنه بگیر.» پس بر او ابرام نمود تا او دو وزنه نقره را در دو کیسه با دو دست لباس بست و برد و خادم خود نهاد تا پیش او بردند.

۲۴ و چون به عوفل رسید، آنها را از دست ایشان گرفته، در خانه گذاشت و آن اشخاص را امر خص کرده، رفتند.

او داخل شده، به حضور آقای خود ایستاد و الیشع وی را گفت: «ی جیحزی از کجایم آتی؟» گفت: «نده ات جایی نرفته بود.»

الیشع وی را گفت: «یادل من همراه تو زنت هنگامی که آن مرد از راه خود به استقبال تو برگشت؟ آیا این وقت، وقت گرفتن نقره و گرفتن لباس و باغات زیتون و تا کستانها و گله‌ها و روم‌ها و غلامان و کنیزان است؟
پس برص نعمان به تو و به ذریت تو تا به ابد خواهد چسبید.» و از حضور وی مبروص مثل برف بیرون رفت.

آهن روی آب

و پسران انبیا به الیشع گفتند که «ینک مکانی که در حضور تو در آن ساکنیم، برای ماتنگ است.

۲ پس به اردن برویم و هر یک چوبی از آنجا بگیریم و مکانی برای خود در آنجا بسازیم تا در آن ساکن باشیم.» او گفت: «روید.»

و یکی از ایشان گفت: «رحمت فرموده، همراه بندگانت بیا.» و جواب داد که «یا یم.»

پس همراه ایشان روانه شد و چون به اردن رسیدند، چوبهار قطع نمودند.

۵ و هنگامی که یکی از ایشان تیر را می‌برد، آهن تیر در آب افتاد و او فریاد کرده، گفت: «های آقایم زیرا که عاریه بود.»

پس مرد خدا گفت: «جا افتاد؟» و چون جارابه وی نشان داد، او چوبی بریده، در آنجا انداخت و آهن را روی آب آورد.

۷ پس گفت: «رای خود بردار.» پس دست خود را دراز کرده، آن را گرفت.

کوری لشکر ارام

و پادشاه ارام با اسرائیل جنگ می‌کرد و بندگان خود مشورت کرده، گفت: «رفلان جااردوی من خواهد بود.»

اما مرد خدا نزد پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «احذر باش که از فلان جا گذرنکنی زیرا که ارامیان به آنجا نزول کرده‌اند.»

و پادشاه اسرائیل به مکانی که مرد خدا او را خبر داد و وی را از آن انداز نمود، فرستاده، خود را از آنجا نه یکبار و نه دوبار محافظت کرد.

و دل پادشاه ارام از این امر مضطرب شد و خادمان خود را خوانده، به ایشان گفت: «یا مرا خبر نمی‌دهید که کدام از ما به طرف پادشاه اسرائیل است؟»

و یکی از خادمانش گفت: «ی آقایم چنین نیست، بلکه الیشع نبی که در اسرائیل است، پادشاه اسرائیل را از سخنی که در خوابگاه خود می‌گویی، مخبر می‌سازد.»

او گفت: «روید و ببینید که او کجاست، تا بفرستم و او را بگیرم.» پس او را خبر دادند که اینک در دوتان است.

۱۴ پس سواران و اربابها و لشکر عظیمی بدانجا فرستاد و ایشان وقت شب آمده، شهر را احاطه نمودند.

۱۵ و چون خادم مرد خدا صبح زود برخاسته، بیرون رفت. اینک لشکری با سواران و اربابها شهر را احاطه نموده بودند. پس خادمش وی را گفت: «های آقایم چه بکنیم؟»

او گفت: «ترس زیرا آنانی که با ما مینداز آنانی که با ایشانند بیشترند.»

و الیشع دعا کرده، گفت: «ی خداوند چشمان او را بگشایا ببیند.» پس خداوند چشمان خادم را گشود و او دید که اینک کوههای اطراف الیشع از سواران و اربابهای آتشین پر است.

۱۸ و چون ایشان نزد وی فرود شدند الیشع نزد خداوند دعا کرده، گفت: «منا اینکه این گروه را به کوری مبتلا سازی.» پس ایشان را به موجب کلام الیشع به کوری مبتلا ساخت.

۱۹ و الیشع، ایشان را گفت: «اه این نیست و شهر این نیست. از عقب من بیاید و شمارا به کسیکه میطلبید، خواهیم رسانید.» پس ایشان را به سامره آورد.

و هنگامی که وارد سامره شدند، الیشع گفت: «ی خداوند چشمان ایشان را بگشایا ببیند.» پس خداوند چشمان ایشان را گشود و دیدند که اینک در سامره هستند.

۲۱ آنگاه پادشاه اسرائیل چون ایشان را دید، به الیشع گفت: «ی پدرم آیا بزخم؟ آیا بزخم؟»

او گفت: «زن آیا کسانی را که به شمشیر و کمان خود اسیر کردهای، خواهی زد؟ نان و آب پیش ایشان بگذار تا بخورند و بنوشند و نزد آقای خود بروند.» پس ضیافتی بزرگ برای ایشان برپا کرد و چون خوردند و نوشیدند، ایشان را مرخص کرد که نزد آقای خویش رفتند. و بعد از آن، فوجهای آرام دیگر به زمین اسرائیل نیامدند.

قطعی در سامره

و بعد از این، واقع شد که بنهدد، پادشاه آرام، تمام لشکر خود را جمع کرد و برآمده، سامره را محاصره نمود.

۲۵ و قطعی سخت در سامره بود و اینک آن را محاصره نموده بودند، به حدی که سر الاغی به هشتاد پاره نقره و یک ربع قاب جلغوزه، به پنج پاره نقره فروخته میشد.

۲۶ و چون پادشاه اسرائیل بر باره گذر مینمود، زنی نزد وی فریاد برآورده، گفت: «ی آقایم پادشاه، مدد کن.»

او گفت: «گر خداوند تو را مدد نکند، من از کجا تو را مدد کنم؟ آیا از خر من یا از چرخشت؟»

پس پادشاه او را گفت: «و راجه شد؟» او عرض کرد: «بن زن به من گفت: پسر خود را بده تا مرا و زوارا بخوریم و پسر مرا فردا خواهیم خورد.»

۲۹ پس پسر مرا بچتیم و خوردیم و روز دیگری را گفتم: پسر ت را بده تا او را بخوریم اما او پسر خود را پنهان کرد.»

و چون پادشاه سخن زن را شنید، رخت خود را بدید و او بر باره میگذاشت و قوم دیدند که اینک در زیر لباس خود پلاس در برداشت.

۳۱ و گفت: «دابه من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر الیشع بن شافاط امر وزیر تنش بماند.»

و الیشع در خانه خود نشست بود و مشایخ، همراهش نشسته بودند و پادشاه، کسی را از نزد خود فرستاد و قبل از رسیدن قاصد نزد وی، الیشع به مشایخ گفت: «یایم ببینید که این پسر قاتل فرستاده است تا سر مرا از تن جدا کند؟ متوجه باشید وقتی که قاصد برسد، در را ببندید و او را از در برانید، آیا صدای پایهای آقایم در عقبش نیست.»

و چون او هنوز به ایشان سخن میگفت، اینک قاصد نزد وی رسید و او گفت: «ینک این بلا از جانب خداوند است، چرا دیگری برای خداوند انتظار بکشم.»

و الیشع گفت: «لام خداوند را بشنوید. خداوند چنین میگوید که «ردا مثل این وقت یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جو به یک مثقال نزد دروازه سامره فروخته میشود.»

و سرداری که پادشاه بر دست وی تکیه مینمود در جواب مرد خدا گفت: «ینک اگر خداوند پنجرهها هم در آسمان بسازد، آیا این چیز واقع تواند شد؟» او گفت: «مانا توبه چشم خود خواهی دید اما از آن نخواهی خورد.»

پیروزی بر ارامیان

و چهار مرد مبروص نزد دهنه دروازه بودند و به یکدیگر گفتند: «راما اینجا بنشینیم تا بمیریم؟»

اگر گویم به شهر داخل شویم همانا قطعی در شهر است و در آنجا خواهیم مرد و اگر در اینجا بمانیم، خواهیم مرد. پس حال برویم و خود را به اردوی ارامیان بیندازیم. اگر ما را زنده نگاه دارند، زنده خواهیم ماند و اگر ما را بکشند، خواهیم مرد.»

پس وقت شام برخاستند تا به اردوی ارامیان بروند، اما چون به کنار اردوی ارامیان رسیدند اینک کسی در آنجا نبود.
 ۶ زیرا خداوند صدای ارا بهها و صدای اسبان و صدای لشکر عظیمی را در اردوی ارامیان شنوید و به یکدیگر گفتند: «اینک پادشاه اسرائیل، پادشاهان حتیان و پادشاهان مصریان را به ضد ما جبر کرده است تا بر ما بیایند.»
 پس برخاسته، به وقت شام فرار کردند و خیمهها و اسبان و الاغها و اردوی خود را به طوری که بود ترک کرده، از ترس جان خود گریختند.
 ۸ و آن میروسان به کنار اردو آمده، به خیمه‌های داخل شدند و اکل و شرب نمودند، از آنجا نقره و طلا و لباس گرفته، رفتند و آنها را پنهان کردند و برگشته، به خیمه‌های دیگر داخل شده، از آن نیز بردند؛ و رفته، پنهان کردند.
 پس به یکدیگر گفتند: «ا خوب نمی کنیم؛ امروز روز بشارت است و ما خاموش میمانیم و اگر تاروشنایی صبح به تاخیر اندازیم، بلاپی به ما خواهد رسید، پس الان بیایید برویم و به خانه پادشاه خبر دهیم.»

پس رفته، در بانان شهر را صدا زدند و ایشان را مخبر ساخته، گفتند: «اردوی ارامیان در آمدیم و اینک در آنجا نه کسی و نه صدای انسانی بود مگر اسبان بسته شده، و الاغها بسته شده و خیمهها به حالت خود.»
 پس در بانان صدازده، خاندان پادشاه را در اندرون اطلاع دادند.

۱۲ و پادشاه در شب برخاست و به خادمان خود گفت: «ه تحقیق شمارا خبر میدهم که ارامیان به ما چه خواهند کرد: میدانند که ما گرسنه هستیم پس از اردو بیرون رفته، خود را در صحرا پنهان کرده اند و میگویند چون از شهر بیرون آید، ایشان رازنده خواهیم گرفت و به شهر داخل خواهیم شد.»
 و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: «نجراس از اسبان باقیمانده که در شهر باقیاند، بگیرند (اینک آنها مثل تمامی گروه اسرائیل که در آن باقیاند یا مانند تمامی گروه اسرائیل که هلاک شده اند، میباشند) و بفرستیم تا دریافت نماییم.»

پس دو ارا به با سبها گرفتند و پادشاه از عقب لشکر ارام فرستاده، گفت: «روید و تحقیق کنید.»
 پس از عقب ایشان تار درن رفتند و اینک تمامی راه از لباس و ظروفی که ارامیان از تعجیل خود انداخته بودند، پر بود. پس رسولان برگشته، پادشاه را مخبر ساختند.

و قوم بیرون رفته، اردوی ارامیان را غارت کردند و یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جوبه یک مثقال به موجب کلام خداوند به فروش رفت.
 ۱۷ و پادشاه آن سردار را که بردست وی تکیه مینمود بر دروازه گاشت و خلق، او را نزد دروازه پایمال کردند که مرد بر حسب کلامی که مرد خدا گفت هنگامی که پادشاه نزد وی فرود آمد.

۱۸ و واقع شده به نهجی که مرد خدا، پادشاه را خطاب کرده، گفته بود که فردا مثل این وقت دو کیل جوبه یک مثقال و یک کیل آرد نرم به یک مثقال نزد دروازه سامره فروخته خواهد شد.

۱۹ و آن سردار در جواب مرد خدا گفته بود: اگر خداوند پنجرهها هم در آسمان بگشاید، آیا مثل این امر واقع تواند شد؟ او گفت: «اینک به چشمان خود خواهی دید اما از آن نخواهی خورد.»
 پس او را همچنین واقع شد زیرا خلق او را نزد دروازه پایمال کردند که مرد.

باز گرداندن مایملک بیوه زن

والیشع به زنی که پسرش رازنده کرده بود، خطاب کرده، گفت: «و خاندانت برخاسته، بروید و در جایی که میتوانی ساکن شوی، ساکن شو، زیرا خداوند قطعی خوانده است و هم بر زمین هفت سال واقع خواهد شد.»

و آن زن برخاسته، موافق کلام مرد خدا، عمل نمود و با خاندان خود رفته، در زمین فلسطینیان هفت سال ماوا گردید.

۳ و واقع شد بعد از انقضای هفت سال که آن زن از زمین فلسطینیان مراجعت کرده، بیرون آمد تا نزد پادشاه برای خانه وزمین خود استغاثه نماید.

۴ و پادشاه با جیحزی، خادم مرد خدا گفتگو مینمود و میگفت: «ال تمام اعمال عظیمی را که الیشع بجای آورده است، به من بگو.»

و هنگامی که او برای پادشاه بیان میکرد که چگونه مردهای رازنده نمود، اینک زنی که پسرش رازنده کرده بود، نزد پادشاه به جهت خانه وزمین خود استغاثه نمود. و جیحزی گفت: «ی آقایم پادشاه! این همان زن است و پسری که الیشع زنده کرد، این است.»

و چون پادشاه از زن پرسید، او وی را خبر داد، پس پادشاه یکی از خواجگان خود را برایش تعیین نمود، گفت: «مامی مایملک او و تمامی حاصل ملک او را از وزی که زمین را ترک کرده است تا الان به او رد نما.»

مرگ بنهد

والیشع به دمشق رفت و بنهد، پادشاه ارام، بیمار بود و به او خبر داده، گفتند که مرد خدا اینجا آمده است.

۸ پس پادشاه به حزائیل گفت: «دیهای به دست خود گرفته، برای ملاقات مرد خدا برو و به واسطه او از خداوند سوال نما که آیا از این مرض خود شفا خواهم یافت؟»

وحزائیل برای ملاقات وی رفته، هدیه‌های به دست خود گرفت، یعنی بارچهل شتر از تمامی نفایس دمشق. و آمده، به حضور وی ایستاد و گفت: «سرت، بنهد، پادشاه ارام مرا نزد تو فرستاده، میگوید: آیا از این مرض خود شفا خواهم یافت؟»
والیشع وی را گفت: «رو و او را بگو: البته شفا توانی یافت لیکن خداوند مرا اعلام نموده است که هر آینه او خواهد مرد.»
و چشم خود را خیره ساخته، بروی نگریست تا نخجل گردید. پس مرد خدا بگریست.

۱۲ وحزائیل گفت: «قایم چرا گریه می‌کنی؟» او جواب داد: «و نکه ضرری را که توبه بنیاسرائیل خواهی رسانید، میدانم، قلعه‌های ایشان را آتش خواهی زد و جوانان ایشان را به شمشیر خواهی کشت، و اطفال ایشان را خرد خواهی نمود و حامله‌های ایشان را شکم‌پاره خواهی کرد.»
وحزائیل گفت: «نده تو که سگ است، کیست که چنین عمل عظیمی بکند؟» الیشع گفت: «داوند بر من نموده است که تو پادشاه ارام خواهی شد.»

پس از نزد الیشع روانه شده، نزد آقای خود آمد و او وی را گفت: «الیشع تو را چه گفت؟» او جواب داد: «ه من گفت که البته شفا خواهی یافت.»
و در فردای آن روز، لحاف را گرفته آن را در آب فرو برد و بر رویش گسترده که مرد و حزائیل در جایش پادشاه شد.
و در سال پنجم یورام بن اخاب، پادشاه اسرائیل، وقتی که یهوشافاط هنوز پادشاه یهودا بود، یهورام بن یهوشافاط، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.
۱۷ و چون پادشاه شد، سی و دو ساله بود و هشت سال در اورشلیم پادشاهی کرد.

۱۸ و به طریق پادشاهان اسرائیل به نحوی که خاندان اخاب عمل مینمودند سلوک نمود، زیرا که دختر اخاب، زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل می‌آورد.

۱۹ اما خداوند به خاطر بنده داود نخواست که یهودا را هلاک سازد چونکه وی را وعده داده بود که او را و پسرانش را همیشه اوقات، چراغی بدهد.
۲۰ و در ایام وی او دوم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی بر خود نصب کردند.

۲۱ و یورام با تمامی اربابه‌های خود به صعیر رفتند و در شب برخاسته، او میان را که او را احاطه نموده بودند و سرداران را به بهار اشکست داد و قوم به خیمه‌های خود فرار کردند.

۲۲ و او دوم از زیر دست یهودا تا امروز عاصی شده‌اند و لبه نیز در آن وقت عاصی شد.

۲۳ و بقیه وقایع یورام و آنچه کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

و یورام با پدران خود خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد. و پسرش اخزیا به جایش پادشاهی کرد.

و در سال دوازدهم یورام بن اخاب، پادشاه اسرائیل، اخزیا بن یهورام، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود.

۲۶ و اخزیا چون پادشاه شد، بیست و دو ساله بود و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش عتلیا، دختر عمری پادشاه اسرائیل بود.

۲۷ و به طریق خاندان اخاب سلوک نموده، آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، مثل خاندان اخاب به عمل می‌آورد زیرا که داماد خاندان اخاب بود.
و یهورام بن اخاب برای مقاتله با حزائیل پادشاه ارام به راموت جلعا درفت و ارامیان، یورام را مجروح ساختند.

۲۹ و یورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحتی که ارامیان به وی رسانیده بودند هنگامی که با حزائیل، پادشاه ارام جنگ مینمود، شفا یابد. و اخزیا بن یهورام، پادشاه یهودا، به یزرعیل فرود آمد تا یهورام بن اخاب را عیادت نماید چونکه مریض بود.

یورام، پادشاه یهودا

والیشع نبی یکی از پسران انبیا را خوانده، به او گفت: «مر خود را ببند و این حقه روغن را به دست خود گرفته، به راموت جلعا برو.»

۲ و چون به آنجا رسیدی، بیوه‌ای یهوشافاط بن ثمش را پیدا کن و داخل شده، او را از میان برادرانش بر خیزان و او را به اطاق خلوت ببر.

۳ و حقه روغن را گرفته، به سرش بریز و بگو خداوند چنین میگوید که تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم. پس در را باز کرده، فرار کن و درنگ منما.»

پس آن جوان، یعنی آن نبی جوان به راموت جلعا آمد.

۵ و چون بد آنجا رسید، اینک سرداران لشکر نشسته بودند و او گفت: «ی سردار با تو سخن دارم.» بیوه گفت: «ه کدامیک از جمیع ما؟» گفت: «ه تو ای سردار!»

پس او برخاسته، به خانه داخل شد و روغن را به سرش ریخته، وی را گفت: «هوه، خدای اسرائیل چنین میگوید که تو را بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل به پادشاهی مسح کردم.»

۷ و خاندان آقای خود، اخاب را خواهی زد تا من انتقام خون بندگان خود، انبیا را و خون جمیع بندگان خداوند را از دست ایزابل بکشم.

۸ و تمامی خاندان اخاب هلاک خواهند شد. و اخاب هر مرد را و هر بسته و رها شده‌های در اسرائیل را منقطع خواهم ساخت.

۹ و خاندان اخاب را مثل خاندان یربعام بن نباط و مانند خاندان بعشا بن اخیا خواهم ساخت.

۱۰ و سگان، ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد و دهن کنندگانی نخواهند بود.» پس در را باز کرده، بگریخت.

و یهو نزد بندگان آقای خویش بیرون آمد و کسی وی را گفت: «یا سلامتی است؟ و این دیوانه برای چه نزد تو آمد؟» به ایشان گفت: «ما این مرد و کلامش را میدانید.»

گفتند: «نین نیست. ما را اطلاع بده.» پس او گفت: «نین و چنان به من تکلم نموده، گفت که خداوند چنین میفرماید: تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم.»

آنگاه ایشان تعجبیل نموده، هر کدام رخت خود را گرفته، آن را زیر او به روی زینه نهادند، و کرنا را نواخته، گفتند که «یهو پادشاه است.»

قتل یورام و اخزیا

لذا یهو بن یهوشافاط بن ثمشی بر یورام بشورید و یورام خود و تمامی اسرائیل، راموت جلعا در از حزائیل، پادشاه آرام نگاه میداشتند.

۱۵ اما یورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرده بود تا از جراحتهایی که آرامیان به او رسانیده بودند وقتی که با حزائیل، پادشاه آرام، جنگ مینمود، شفایابد. پس یهو گفت: «گرای شما این است، مگذازید که کسی رها شده، از شهر بیرون رود مبادارفته، به یزرعیل خبر رساند.»

پس یهو به اربه سوار شده، به یزرعیل رفت زیرا که یورام در آنجا بستری بود و اخزیا، پادشاه یهودا برای عیادت یورام فرود آمده بود.

پس دیده‌بانی بر برج یزرعیل ایستاده بود، و جمعیت، یهو را وقتی که می‌آمد، دید و گفت: «معیتی میبینم.» و یهو را گفت: «واری گرفته، به استقبال ایشان بفرست تا پسرده که آیا سلامتی است؟»

پس سواری به استقبال وی رفت و گفت: «ادشاه چنین میفرماید که آیا سلامتی است؟» یهو جواب داد که «و را با سلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.» و دیده‌بان خبر داده گفت که «اصد نزد ایشان رسید، اما بر نمی‌گردد.»

پس سوار دیگری فرستاد و او نزد ایشان آمد و گفت: «ادشاه چنین میفرماید که آیا سلامتی است؟» یهو جواب داد: «و را با سلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.»

و دیده‌بان خبر داده، گفت که «زدا ایشان رسید اما بر نمی‌گردد و مانند مثل راندن یهو بن ثمشی است زیرا که به دیوانگی میراند.»

و یهو را گفت: «اضر کنید.» پس اربه او را حاضر کردند و یهو را، پادشاه اسرائیل و اخزیا، پادشاه یهودا، هر یک بر اربه خود بیرون رفتند و به استقبال یهو بیرون شده، او را در ملک نابوت یزرعیلی یافتند.

۲۲ و چون یهو را، یهو را دید گفت: «ی یهو آیا سلامتی است؟» او جواب داد: «سلامتی مادامی که زنا کاری مادرت ایزابل و جادوگری وی اینقدر زیاد است؟»

آنگاه یهو را، دست خود را برگردانیده، فرار کرد و به اخزیا گفت: «ی اخزیا خیانت است.»

و یهو کمان خود را به قوت تمام کشیده، در میان بازوهای یهو را زد که تیر از دلش بیرون آمد و در اربه خود افتاد.

۲۵ و یهو به بدقر، سردار خود گفت: «و را برداشته، در حصه ملک نابوت یزرعیلی بینداز و بیاد آور که چگونه وقتی که من و تو با هم از عقب پدرش اخاب، سوار میبودیم، خداوند این وحی را در باره او فرمود.»

۲۶ خداوند می‌گوید: هر آینه خون نابوت و خون پسرانش را در یوز دیدم و خداوند میگوید: که در این ملک به تو مکافات خواهم رسانید. پس الان او را بردار و به موجب کلام خداوند او را در این ملک بینداز.»

اما چون اخزیا، پادشاه یهودا این را دید، به راه خانه بوستان فرار کرد و یهو را تعاقب نموده، فرمود که او را بزنید و او را نیز در راهش به فراز جور که نزد یلعام است) دند (او را تا مجد و فرار کرده، در آنجا مرد.

۲۸ و خادمانش او را در اربه به اورشلیم بردند و او را در مزار خودش در شهر داد و با پدرانش دفن کردند.

و در سال یازدهم یهو را بن اخاب، اخزیا بر یهو پادشاه شد.

مرگ ایزابل

و چون ییوه به یزرعیل آمد، ایزابل این را شنیده، سر مه به چشمان خود کشیده و سر خود را زینت داده، از پنجره نگر است.

۳۱ و چون ییوه به دروازه داخل شد، او گفت: «یا زمری را که آقای خود را کشت، سلامتی بود؟»

و او به سوی پنجره نظر افکنده، گفت: «یست که به طرف من باشد؟ کیست؟» پس دوسه نفر از خواجگان به سوی او نظر کردند.

۳۳ و او گفت: «و را ببند ازیده»، پس او را به زیر انداختند و قدری از خونسش بردیوار و اسبان پاشیده شد و او را پایمال کرد.

۳۴ و داخل شده، به اکل و شرب مشغول گشت. پس گفت: «این زن ملعون را نظر کنید، و او را دفن نماید زیرا که دختر پادشاه است.»

اما چون برای دفن کردنش رفتند، جز کاسه سر و پایها و کفهای دست، چیزی از او نیافتند.

۳۶ پس برگشته، وی را خبر دادند. و او گفت: «این کلام خداوند است که به واسطه بنده خود، ایلایا تشبی تکلم نموده، گفت که سگان

گوشت ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد.

۳۷ و لاش ایزابل مثل سر گین به روی زمین، در ملک یزرعیل خواهد بود، به طوری که نخواهند گفت که این ایزابل است.»

مرگ پسران اخاب

و هفتاد پسر اخاب در سامره بودند. پس ییوه مکتوبی نوشته، به سامره نزد سروران یزرعیل که مشایخ و مر بیان پسران اخاب بودند فرستاده،

گفت:

«لان چون این مکتوب به شما برسد چونکه پسران آقای شما و اربها و اسبان و شهر حصار دار و اسلحه با شما است،

پس بهترین و نیکوترین پسران آقای خود را انتخاب کرده، او را بر کرسی پدرش بنشانید و به جهت خانه آقای خود جنگ نمایید.»

اما ایشان به شدت ترسان شدند و گفتند: «ینک دو پادشاه نتوانستند با او مقاومت نمایند، پس ما چگونه مقاومت خواهیم کرد؟»

پس ناظر خانه و رئیس شهر و مشایخ و مر بیان را نزد ییوه فرستاده، گفتند: «ابندگان تو هستیم و هر چه به ما بفرمائی بجا خواهیم آورد، کسی را پادشاه نخواهیم

ساخت. آنچه در نظر تو پسند آید، به عمل آور.»

پس مکتوبی دیگر به ایشان نوشت و گفت: «گر شما بامن هستید و سخن مرا خواهید شنید، سرهای پسران آقای خود را بگیری و در وقت نزد

من به یزرعیل بیاید.» و آن پادشاه زادگان که هفتاد نفر بودند، نزد بزرگان شهر که ایشان را تربیت میکردند، میبودند.

و چون آن مکتوب نزد ایشان رسید، پادشاه زادگان را گرفته، هر هفتاد نفر را کشتند و سرهای ایشان را در سبدها گذاشته، به یزرعیل، نزد وی فرستادند.

۸ و قاصدی آمده، او را خبر داد و گفت: «رهای پسران پادشاه را آوردند.» او گفت: «نهارا به دو توده زده دهنه دروازه تا صبح بگذارید.»

و بامدادان چون بیرون رفت، بایستاد و به تمامی قوم گفت: «ما عادل هستیم. اینک من بر آقای خود شوریده، او را کشتم. اما کیست که جمیع

اینهارا کشته است؟

پس بدانید که از کلام خداوند که خداوند در باره خاندان اخاب گفته است، حرفی به زمین نخواهد افتاد و خداوند آنچه را که به واسطه بنده خود ایلایا

گفته، بجا آورده است.»

و ییوه جمیع باقی ماندگان خاندان اخاب را که در یزرعیل بودند، کشت، و تمامی بزرگان و اصدقا و کاهنانش را تا از برایش کسی باقی نماند.

پس برخاسته، و روانه شده، به سامره آمد و چون در راه به بیت عقد شبانان رسید،

ییوه به برادران اخایا، پادشاه یهودا چار شده، گفت: «ما کیستید؟» گفتند: «رادران اخایا هستیم و می آیم تا پسران پادشاه و پسران ملکه را تحیت

گوییم.»

او گفت: «نهارا زنده بگیری.» پس ایشان را زنده گرفتند و ایشان را که چهل و دو نفر بودند، نزد چاه بیت عقد کشتند که از ایشان احدی رهایی نیافت.

و چون از آنجا روانه شد، به ییوه ناداب بن رکاب که به استقبال او میآمد، برخورد و او را تحیت نموده، گفت که «یادل تو راست است، مثل دل من با

دل تو؟» ییوه ناداب جواب داد که «است است.» گفت: «گر هست، دست خود را به من بده.» پس دست خود را به او داد و او وی را نزد خود به ارا به

برکشید.

۱۶ و گفت: «مراه من بیا، و غیرتی که برای خداوند دارم، بین.» و او را بر ارا به وی سوار کردند.

۱۷ و چون به سامره رسید، تمامی باقی ماندگان اخاب را که در سامره بودند، کشت به حدی که اثر او را نبود ساخت بر حسب کلامی که خداوند

به ایلایا گفته بود.

قتل پرستندگان بعل

پس ییوه تمامی قوم را جمع کرده، به ایشان گفت: «خاب بعل پرستش قلیل کرد اما ییوه او را پرستش کثیر خواهد نمود.

- ۱۹ پس الان جمیع انبیای بعل و جمیع پرستندگان و جمیع کهنه اورانزد من بخوانید واحدی از ایشان غایب نباشد زیرا قصد ذبح عظیمی برای بعل دارم. هر که حاضر نباشد زنده نخواهد ماند.» اما ییو این را از راه حیلہ کرد تا پرستندگان بعل را هلاک سازد.
- ۲۰ و ییو گفت: «حفل مقدس برای بعل تقدیس نمایم.» و آن را اعلان کردند.
- ۲۱ و ییو نزد تمامی اسرائیل فرستاد و تمامی پرستندگان بعل آمدند واحدی باقی نماند که نیامد و به خانه بعل داخل شدند و خانه بعل سر تا سر پر شد.
- ۲۲ و به ناظر مخزن لباس گفت که «رای جمیع پرستندگان بعل لباس بیرون آور.» و او برای ایشان لباس بیرون آورد.
- ۲۳ و ییو و ییو بناداب بن رکاب به خانه بعل داخل شدند و به پرستندگان بعل گفت: «فتیش کرده، دریافت کنید که کسی از بندگان ییو در اینجا شما نباشد، مگر بندگان بعل و بس.»
- پس داخل شدند تا ذبایح و قربانی های سوختنی بگذارانند. و ییو هشتاد نفر برای خود بیرون در گاشته بود و گفت: «گریکنفر از اینانی که به دست شما سپردم رهایی یابد، خون شما به عوض جان او خواهد بود.»
- و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شدند، ییو به شاطران و سرداران گفت: «اخل شده، ایشان را بکشید و کسی بیرون نیاید.» پس ایشان را به دم شمشیر کشتند و شاطران و سرداران ایشان را بیرون انداختند. پس به شهر بیت بعل رفتند.
- ۲۶ و تمثال را که در خانه بعل بود، بیرون آورده، آنها را سوزانیدند.
- ۲۷ و تمثال بعل را شکستند و خانه بعل را منهدم ساختند، آن را تا امر و زمرز بله ساختند.
- ۲۸ پس ییو، اثر بعل را از اسرائیل نابود ساخت.
- ۲۹ اما ییو از پیروی گاهان بر بعام بن ناط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود برنگشت، یعنی از گوساله های طلا که در بیت تیل ودان بود.
- ۳۰ و خداوند به ییو گفت: «ونکه نیکویی کردی و آنچه در نظر من پسند بود، بجای آوردی و موافق هر چه در دل من بود با خانه اخاب عمل نمودی، از این جهت پسران تو تا پشت چهارم بر کسی اسرائیل خواهند نشست.»
- اما ییو توجه نمود تا به تمامی دل خود در شریعت ییو، خدای اسرائیل، سلوک نماید، و از گاهان بر بعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود.
- و در آن ایام، خداوند به منقطع ساختن اسرائیل شروع نمود و حزائیل، ایشان را در تمامی حدود اسرائیل میزد، یعنی از اردن به طرف طلوع آفتاب، تمامی زمین جلعاد و جادیان و رو بینیان و منسیان را از زعر و غیر که بروادی از نون است و جلعاد و باشان.
- ۳۴ و بقیه وقایع ییو و هر چه کرد و تمامی تهور او، آیدار کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
- پس ییو با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند و پسرش ییو اخاز به جایش پادشاه شد.
- ۳۶ و ایامی که ییو در سامره بر اسرائیل سلطنت نمود، بیست و هشت سال بود.

عتلیا و یوآش

- و چون عتلیا، مادر اخزیادید که پسرش مرده است، او بر خاست و تمامی خانواده سلطنت را هلاک ساخت.
- ۲ اما ییو شبع دختر یورام پادشاه که خواهر اخزیاد بود، یوآش پسر اخزیار را گرفت، و او را از میان پسران پادشاه که کشته شدند، دزدیده، او را بادیهاش در اطاق خوابگاه از عتلیا پنهان کرد و او کشته نشد.
- ۳ و او نزد وی در خانه خداوندش سال مخفی ماند و عتلیا بر زمین سلطنت مینمود.
- و در سال هفتم، ییو یاداع فرستاده، یوز باشیهای کرتیان و شاطران را طلبید و ایشان را نزد خود به خانه خداوند آورده، با ایشان عهد بست و به ایشان در خانه خداوند قسم داد و پسر پادشاه را به ایشان نشان داد.
- ۵ و ایشان را امر فرموده، گفت: «اری که باید بکنید، این است: یک ثلث شما که در سبت داخل میشوید به دیده بانی خانه پادشاه مشغول باشید.
- ۶ و ثلث دیگری به دروازه سوروثلی به دروازه های که پشت شاطران است، حاضر باشید، و خانه را دیده بانی نمایم که کسی داخل نشود.
- ۷ و دودسته شما، یعنی جمیع آنانی که در روز سبت بیرون میروید، خانه خداوند را نزد پادشاه دیده بانی نمایم.
- ۸ و هر کدام سلاح خود را به دست گرفته، به اطراف پادشاه احاطه نمایم و هر که از میان صفها درآید، کشته گردد. و چون پادشاه بیرون رود یا داخل شود نزد او بمانید.»
- پس یوز باشیها موافق هر چه ییو یاداع کاهن امر فرمود، عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت داخل میشدند و خواه از آنانی که در روز سبت بیرون میرفتند، برداشته، نزد ییو یاداع کاهن آمدند.

- ۱۰ و کاهن نیز هها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خداوند بود، به یوزباشیها داد.
- ۱۱ و هر یکی از شاطران، سلاح خود را به دست گرفته، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلو می‌مدیح و به پهلو می‌خانه، به اطراف پادشاه ایستادند.
- ۱۲ و او پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج بر سرش گذاشت، و شهادت را به او داد و او را به پادشاهی نصب کرده، مسح نمودند و دستک زده، گفتند: «ادشاه زنده بماند.»
- و چون عتلیا آواز شاطران و قوم را شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد.
- ۱۴ و دید که اینک پادشاه بر حسب عادت، نزد ستون ایستاده. و سروران و کرنان او از آن نزد پادشاه بودند و تمامی قوم زمین شادی میکردند و کرناها را مینواختند. پس عتلیا لباس خود را دریده، صدا زد که خیانت! خیانت!
- و یهو یاداع کاهن، یوزباشیها را که سرداران فوج بودند، امر فرموده، ایشان را گفت: «و از میان صفهای بیرون کنید و هر که از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که در خانه خداوند کشته نگردد.
- ۱۶ پس او راه دادند و از راهی که اسبان به خانه پادشاه می‌آمدند، رفت و در آنجا کشته شد.
- و یهو یاداع در میان خداوند و پادشاه و قوم عهد بست تا قوم خداوند باشند و همچنین در میان پادشاه و قوم.
- ۱۸ و تمامی قوم زمین به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح‌هایش و تمثالیش را خرد در هم شکستند. و کاهن بعل، متان را و بروی مذبحها کشتند و کاهن ناظران بر خانه خداوند گماشت.
- ۱۹ و یوزباشیها و کریتیان و شاطران و تمامی قوم زمین را برداشته، ایشان پادشاه را از خانه خداوند به زیر آوردند و به راه دروازه شاطران به خانه پادشاه آمدند و او بر کرسی پادشاهان بنشست.
- ۲۰ و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را نزد خانه پادشاه به شمشیر کشتند.
- و چون یوآش پادشاه شد، هفت ساله بود.

ترمیم هیکل

- در سال هفتم یهو، یوآش پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم پادشاهی کرد.
- و یوآش آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، در تمام روزهایی که یهو یاداع کاهن او را تعلیم میداد، بجای آورد.
- ۳ مگر این که مکان‌های بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکان‌های بلند قربانی می‌گذرانیدند و بخور می‌سوزانیدند، و یوآش به کاهنان گفت: «مأم نقره موقوفاتی که به خانه خداوند آورده شود، یعنی نقره رایج و نقره هر کس بر حسب نفوسی که برای او تقویم شده است، و هر نقره‌های که در دل کسی بگذرد که آن را به خانه خداوند بیاورد، کاهنان آن را نزد خود بگیرند، هر کس از آشنای خود، و ایشان خرابیهای خانه را هر جا که در آن خرابی پیدا کنند، تعمیر نمایند.»
- اما چنان واقع شد که در سال بیست و سوم یوآش پادشاه، کاهنان، خرابیهای خانه را تعمیر نکردند.
- ۷ و یوآش پادشاه، یهو یاداع کاهن و سایر کاهنان را خوانده، به ایشان گفت که «رابیهای خانه را چرا تعمیر نکرداید؟ پس الان نقره‌های دیگر از آشنایان خود مگیرید بلکه آن را به جهت خرابیهای خانه بدهید.»
- و کاهنان راضی شدند که نه نقره از قوم بگیرند و نه خرابیهای خانه را تعمیر نمایند.
- و یهو یاداع کاهن صندوقی گرفته و سوراخی در سرپوش آن کرده، آن را به پهلو می‌مدیح به طرف راست راهی که مردم داخل خانه خداوند می‌شدند، گذاشت. و کاهنانی که مستحفظان در بودند، تمامی نقره‌های را که به خانه خداوند می‌آوردند، در آن گذاشتند.
- و چون دیدند که نقره بسیار در صندوق بود، کاتب پادشاه و رئیس کهنه برآمده، نقره‌های را که در خانه خداوند یافت میشد، در کیسه‌ها بسته، حساب آن را میدادند.
- ۱۱ و نقره‌های را که حساب آن داده میشد، به دست کارگزارانی که بر خانه خداوند گماشته بودند، می‌سپردند. و ایشان آن را به نجاران و بنایان که در خانه خداوند کاری کردند، صرف مینمودند،
- و به معماران و سنگ تراشان و به جهت خریدن چوب و سنگهای تراشیده برای تعمیر خرابیهای خانه خداوند، و به جهت هر خرجی که برای تعمیر خانه لازم میبود.
- ۱۳ اما برای خانه خداوند طاسهای نقره و گلگیرها و کاسهها و کرناها و هیچ ظرفی از طلا و نقره از نقدی که به خانه خداوند می‌آوردند، ساخته نشد.

- ۱۴ زیرا که آن را به کارگذاران دادند تا خانه خدا و ندرابه آن، تعمیر نمایند.
- ۱۵ و از کسانی که نقره را به دست ایشان میدادند تا به کارگذاران بسپارند، حساب نمی گرفتند، زیرا که ایشان به امانت رفتار می نمودند.
- ۱۶ اما نقره قربانی های جرم و نقره قربانی های گناه را به خانه خداوند نمی آوردند، چونکه از آن کاهنان میبود.
- آنگاه حزائیل، پادشاه آرام برآمده، با جت جنگ نمود و آن را تسخیر کرد. پس حزائیل توجه نموده، به سوی اورشلیم برآمد.
- ۱۸ و یهوشاف، پادشاه یهودا تمامی موقوفاتی را که پدرانش، یهوشافاط و یهورام و اخزیایا، پادشاهان یهودا وقف نموده بودند و موقوفات خود و تمامی طلا را که در خزانه های خانه خداوند و خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد حزائیل، پادشاه آرام فرستاد و او از اورشلیم برفت.
- و بقیه وقایع یوآش و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟
- و خادمانش برخاسته، فتنه انگیز شدند و یوآش را در خانه ملو به راهی که به سوی سلی فرود میروند، کشتند.
- ۲۱ زیرا خادمانش، یوزا کاربن شمع و یهوزاباد بن شومیر، و اورازدند که مرد و او را با پدرانش در شهر دود دفن کردند و پسرش امصیاد در جایش سلطنت نمود.

یهواخاز، پادشاه اسرائیل

- در سال بیست و سوم یوآش بن اخزیایا، پادشاه یهودا، یهواخاز بن یهو، بر اسرائیل در سامره پادشاه شده، هفده سال سلطنت نمود.
- ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل آورد، و در پی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک نموده، از آن اجتناب نکرد.
- ۳ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست حزائیل، پادشاه آرام و به دست بنهدد، پسر حزائیل، همه روزها تسلیم نمود.
- ۴ و یهواخاز نزد خداوند تضرع نمود و خداوند او را اجابت فرمود زیرا که تنگی اسرائیل را دید که چگونه پادشاه آرام، ایشان را به تنگ میآورد.
- ۵ و خداوند نجات دهنده های به اسرائیل داد که ایشان از زیر دست ارامیان بیرون آمدند و بنیاسرائیل مثل ایام سابق در خیمه های خود ساکن شدند.
- ۶ اما از گناهان خانه یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننموده، در آن سلوک کردند، و اشیره نیز در سامره ماند.
- ۷ و برای یهواخاز، از قوم به جز یخاه سوار و ده اراه و ده هزار پیاده و انگذاشت زیرا که پادشاه آرام ایشان را تلف ساخته، و ایشان را پایمال کرده، مثل غبار گردانیده بود.
- ۸ و بقیه وقایع یهواخاز و هر چه کرد و تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
- پس یهواخاز با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند و پسرش، یوآش، در جایش سلطنت نمود.

یهوآش، پادشاه اسرائیل

- و در سال سی و هفتم یوآش، پادشاه یهودا، یهوشافاط بن یهواخاز بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شانزده سال سلطنت نمود.
- ۱۱ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از تمامی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود اجتناب نکرد، در آنها سلوک مینمود.
- ۱۲ و بقیه وقایع یوآش و هر چه کرد و تهور او که چگونه با امصیا، پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
- و یوآش با پدران خود خوابید و یربعام بر کرسی وی نشست و یوآش با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد.
- والیشع به بیماری ای که از آن مرد، مریض شد و یوآش، پادشاه اسرائیل، نزد وی فرود شده، بر او بگریست و گفت: «ای پدر من! ای پدر من! ای اراه اسرائیل و سوارانش!»
- والیشع وی را گفت: «مان و تیرها را بگیر.» و برای خود کمان و تیرها گرفت.
- ۱۶ و به پادشاه اسرائیل گفت: «مان را به دست خود بگیر.» پس آن را به دست خود گرفت و الیشع دست خود را بر دست پادشاه نهاد.
- ۱۷ و گفت: «نجره را به سوی مشرق باز کن.» پس آن را باز کرد و الیشع گفت: «بنداز.» پس انداخت.
- و گفت: «یرهارا بگیر.» پس گرفت و به پادشاه اسرائیل گفت: «مین را بزن.» پس سه مرتبه آن را زده، باز ایستاد.
- ۱۹ و مرد خدابه او خشم نموده، گفت: «بیایست پنج شش مرتبه زده باشی آنگاه ارامیان را شکست میدادی تا تلف میشدند، اما حال ارامیان را فقط سه مرتبه شکست خواهی داد.»
- والیشع وفات کرد و او را دفن نمودند و در وقت تحویل سال لشکرهای موآب به زمین درآمدند.

- ۲۱ و واقع شد که چون مردی را دفن میکردند، آن لشکر را دیدند و آن مرده را در قبر الیشع انداختند، و چون آن میت به استخوانهای الیشع برخورد، زنده گشت و به پایهای خود ایستاد.
- و خزائیل، پادشاه آرام، اسرائیل را در تمامی ایام یهو اخاز به تنگ آورد.
- ۲۳ اما خداوند بر ایشان رفت و ترحم نموده، به خاطر عهد خود که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود به ایشان التفات کرد و نخواست ایشان را هلاک سازد، و ایشان را از حضور خود هنوز دور نینداخت.
- پس خزائیل، پادشاه آرام مرد و پسرش، بنهدد به جایش پادشاه شد.
- ۲۵ و یهو آش بن یهو اخاز، شهرهایی را که خزائیل از دست پدرش، یهو اخاز به جنگ گرفته بود، از دست بنهدد بن خزائیل باز پس گرفت، و یهو آش سه مرتبه او را شکست داده، شهرهای اسرائیل را استرداد نمود.

امصیا، پادشاه یهودا

- در سال دوم یهو آش بن یهو اخاز پادشاه اسرائیل، امصیا بن یهو آش، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.
- ۲ و بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد. و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهو عدان اورشلمی بود.
- ۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پدرش داود بلکه موافق هر چه پدرش یهو آش کرده بود، رفتار مینمود.
- ۴ لیکن مکان های بلند برداشته نشد، و قوم هنوز در مکان های بلند قربانی میگذاشتند و بخور می سوزانیدند.
- ۵ و هنگامی که سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش، پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید.
- ۶ اما پسران قاتلان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.
- و او ده هزار نفر از او و میان را در وادی ملح کشت و سالع را در جنگ گرفت و آن را تا به امر روز یقتیل نامید.
- آنگاه امصیا رسولان نزد یهو آش بن یهو اخاز بن یهو، پادشاه اسرائیل، فرستاده، گفت: «یا تبابا یکدیگر مقابله نمایم.»
- و یهو آش پادشاه اسرائیل نزد امصیا، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «ترخار لبنان نزد سر و آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده، اما حیوان و حشای که در لبنان بود، گذر کرده، شتر خار را پایمال نمود.
- ۱۰ او هم را البته شکست دادی و دلت تور را مغرور ساخته است پس نفر نموده، در خانه خود بمان زیرا برای چه بلا را برای خود برمی انگیزی تا خودت و یهودا همراهت بیفتید.»
- اما امصیا گوش نداد. پس یهو آش، پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا، پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهودا است، با یکدیگر مقابله نمودند.
- ۱۲ و یهودا از حضور اسرائیل منزه شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد.
- ۱۳ و یهو آش، پادشاه اسرائیل، امصیا بن یهو آش بن اخزیا پادشاه یهودا در بیت شمس گرفت و به اورشلیم آمده، حصار اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه، یعنی چهار صد ذراع منهدم ساخت.
- ۱۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خداوند در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، ویر غمخواران گرفته، به سامره مراجعت کرد. و بقیه اعمالی را که یهو آش کرد و تهور او و چگونه با امصیا پادشاه یهودا جنگ کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
- و یهو آش با پدران خود خوابید و با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد و پسرش یربعام در جایش پادشاه شد.
- و امصیا بن یهو آش، پادشاه یهودا، بعد از وفات یهو آش بن یهو اخاز، پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود.
- ۱۸ و بقیه وقایع امصیا، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟
- و در اورشلیم بروی فتنه انگیزان شدند. پس او به لا کیش فرار کرد و از عقبش به لا کیش فرستاده، او را در آنجا کشتند.
- ۲۰ و او را بر اسبان آوردند و با پدران خود در اورشلیم در شهر داود، دفن شد.
- ۲۱ و تمامی قوم یهودا، عزریارا که شانزده ساله بود گرفته، او را به جای پدرش، امصیا، پادشاه ساختند.
- ۲۲ او ایلت را بنا کرد و بعد از آنکه پادشاه با پدران خود خوابید بود، آن را برای یهودا استرداد ساخت.
- یربعام دوم، پادشاه اسرائیل
- و در سال پانزدهم امصیا بن یهو آش، پادشاه یهودا، یربعام بن یهو آش، پادشاه اسرائیل، در سامره آغاز سلطنت نمود، و چهل و یک سال پادشاهی کرد.

- ۲۴ آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، از تمامی گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود.
- ۲۵ او حد و اسرائیل را از مدخل حمت تادریای عرب به استرداد نمود، موافق کلامی که یهوه، خدای اسرائیل، به واسطه بنده خود یونس بن امتای نبی که از جت حافر بود، گفته بود.
- ۲۶ زیرا خداوند دید که مصیبت اسرائیل بسیار تلخ بود چونکه نه محبوس و نه آزادی باقی ماند. و معاونی به جهت اسرائیل وجود نداشت.
- ۲۷ اما خداوند به محو ساختن نام اسرائیل از زیر آسمان تکلم نمود لکن ایشان را به دست یربعام بن یوآش نجات داد.
- و بقیه وقایع یربعام و آنچه کرد و تهور او که چگونه جنگ نمود و چگونه دمشق و حمت را که از آن یهود بود، برای اسرائیل استرداد ساخت، آید در کتاب تواریح ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
- پس یربعام با پدران خود، یعنی با پادشاهان اسرائیل خوابید و پسرش زکریا در جایش سلطنت نمود.

عزریا پادشاه یهودا

- و در سال بیست و هفتم یربعام، پادشاه اسرائیل، عزریا بن امصیا، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.
- ۲ و شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یکلای اورشلیمی بود.
- ۳ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر چه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد.
- ۴ لیکن مکانهای بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی میگذرانیدند و بخور میسوزانیدند.
- ۵ و خداوند، پادشاه را مبتلا ساخت که تار و زوفاش ابرص بود و در مریضخانههای ساکن ماند و یوتام پسر پادشاه بر خانه او بود و بر قوم زمین داوری مینمود.
- ۶ و بقیه وقایع عزریا و هر چه کرد، آید در کتاب تواریح ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟
- پس عزریا با پدران خود خوابید و او را پدراش در شهر داود دفن کردند و پسرش، یوتام در جایش پادشاه بود.
- در سال سی و هشتم عزریا، پادشاه یهودا، زکریا بن یربعام بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شش ماه پادشاهی کرد.
- ۹ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به نحوی که پدراش میکردند، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود.
- ۱۰ پس شلوم بن یابیش بر او شوریده، او را در حضور قوم زد و کشت و به جایش سلطنت نمود.
- ۱۱ و بقیه وقایع زکریا اینک در کتاب تواریح ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.
- ۱۲ این کلام خداوند بود که آن را به یهوه خطاب کرده، گفت: «سران تو تاپشت چهارم بر کرسی اسرائیل خواهند نشست.» پس همچنین به وقوع پیوست.
- شلوم، پادشاه اسرائیل**
- در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، شلوم بن یابیش پادشاه شد و یک ماه در سامره سلطنت نمود.
- ۱۴ و منحیم بن جادی از ترصه برآمده، به سامره داخل شد. و شلوم بن یابیش را در سامره زده، او را کشت و به جایش سلطنت نمود.
- ۱۵ و بقیه وقایع شلوم و فتنهای که کرد، اینک در کتاب تواریح ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.
- ۱۶ آنگاه منحیم تفصح را با هر چه در آن بود و حدودش را از ترصه زد، از این جهت که برای او باز نکردند، آن را زد، و تمامی زنان حامله اش را شکم پاره کرد.
- در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، منحیم بن جادی، بر اسرائیل پادشاه شد و ده سال در سامره سلطنت نمود.
- ۱۸ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود.
- ۱۹ پس فول، پادشاه آشور، بر زمین هجوم آورد و منحیم، هزار و نه نفره به فول داد تا دست او باوی باشد و سلطنت را در دستش استوار سازد.
- ۲۰ و منحیم این نقدر را بر اسرائیل، یعنی بر جمیع متمولان گذاشت تا هر یک از ایشان پنجاه مثقال نقره به پادشاه آشور بدهند. پس پادشاه آشور مراجعت نموده، در زمین اقامت نمود.
- ۲۱ و بقیه وقایع منحیم و هر چه کرد، آید در کتاب تواریح ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
- پس منحیم با پدران خود خوابید و پسرش فقحیا به جایش پادشاه شد.

منحیم، پادشاه اسرائیل

و در سال پنجاهم عزریا، پادشاه یهودا، فقحیا بن منحیم بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود.

۲۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گاهان بر بعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود.

۲۵ و یکی از سردارانش، فقح بن رملیا را و شوریده، او را با رجوب واریه در سامره در قصر خانه پادشاه زد و با وی پنجاه نفر از بنی جلعاد بودند. پس او را کشته، به جایش سلطنت نمود.

۲۶ و بقیه وقایع فقحیا و هر چه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

فقح، پادشاه اسرائیل

و در سال پنجاه و دوم عزریا، پادشاه یهودا، فقح بن رملیا بر اسرائیل، در سامره پادشاه شد و بیست سال سلطنت نمود.

۲۸ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گاهان بر بعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود.

در ایام فقح، پادشاه اسرائیل، تغلت فلاسر، پادشاه آشور آمده، عیون و آبل بیت معکه و یانوح و قادش و حاصور و جلعاد و جلیل و تمامی زمین نفتالی را گرفته، ایشان را به آشور به اسیری برد.

۳۰ و در سال بیستم یوتام بن عزریا، هوشع بن ایله، بر فقح بن رملیا بشورید و او را زده، کشت و در جایش سلطنت نمود.

۳۱ و بقیه وقایع فقح و هر چه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

یوتام، پادشاه یهودا

در سال دوم فقح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، یوتام بن عزریا، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود.

۳۳ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یروشاه، دختر صادوق بود.

۳۴ و آنچه در نظر خداوند شایسته بود، موافق هر آنچه پدرش عزریا کرد، به عمل آورد.

۳۵ لیکن مکان های بلند برداشته نشد و قوم در مکان های بلند هنوز قربانی میگذرانیدند و بخور میسوزانیدند، و او باب عالی خانه خداوند را بنا نمود.

۳۶ و بقیه وقایع یوتام و هر چه کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست.

۳۷ در آن ایام خداوند شروع نموده، رصین، پادشاه آرام و فقح بن رملیا را بر یهودا فرستاد.

۳۸ پس یوتام با پدران خود خوابید و در شهر پدرش داود با پدران خود دفن شد و پسرش، آحاز به جایش سلطنت نمود.

آحاز، پادشاه یهودا

در سال هفدهم فقح بن رملیا، آحاز بن یوتام، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.

۲ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظر یهوه خدایش شایسته بود، موافق پدرش داود عمل ننمود.

۳ و نه فقط به راه پادشاهان اسرائیل سلوک نمود، بلکه پسر خود را نیز از آتش گذرانید، موافق رجاسات امتهایی که خداوند، ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود.

۴ و در مکان های بلند و تلها و زیر هر درخت سبز قربانی میگذرانید و بخور میسوزانید.

آنگاه رصین، پادشاه آرام، و فقح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، به اورشلیم برای جنگ برآمده، آحاز را محاصره نمودند اما نتوانستند غالب آیند.

۶ در آن وقت رصین، پادشاه آرام، ایلت را برای آرامیان استرداد نمود و یهودا را از ایلت اخراج نمود و آرامیان به ایلت داخل شده، تا امر وز در آن ساکن شدند.

۷ و آحاز رسولان نزد تغلت فلاسر، پادشاه آشور، فرستاده، گفت: «ن بنده تو و پسر تو هستم. پس برآمده، مرا از دست پادشاه آرام و از دست پادشاه اسرائیل که به ضد من برخاسته اند، رهایی ده.»

و آحاز، نقره و طلائی را که در خانه خداوند در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد پادشاه آشور پیشکش فرستاد.

۹ پس پادشاه آشور، وی را اجابت نمود و پادشاه آشور به دمشق برآمده، آن را گرفت و اهل آن را به قیر به اسیری برد و رصین را به قتل رسانید.

و آحاز یاد شاه برای ملاقات تغلت فلاسر، پادشاه آشور، به دمشق رفت و مذبحی را که در دمشق بود، دید و آحاز پادشاه شبیه مذبح و شکل آن را بر حسب تمامی صنعتش نزد اوربای کاهن فرستاد.

۱۱ و اوربای کاهن مذبحی موافق آنچه آحاز پادشاه از دمشق فرستاده بود، بنا کرد، و اوربای کاهن تا وقت آمدن آحاز پادشاه از دمشق، آن را هم چنان ساخت.

۱۲ و چون پادشاه از دمشق آمد، پادشاه مذبح را دید. و پادشاه به مذبح نزدیک آمده، بر آن قربانی گذرانید.

۱۳ و قربانی سوختنی و هدیه آردی خود را سوزانید و هدیه ریختنی خویش را ریخت و خون ذبایح سلامتی خود را بر مذبح پاشید.
 ۱۴ و مذبح برنجین را که پیش خداوند بود، آن را از روی خانه، از میان مذبح خود و خانه خداوند آورده، آن را به طرف شمالی آن مذبح گذاشت.
 ۱۵ و آحاز پادشاه، اوربای کاهن را امر فرموده، گفت: «ربانی سوختنی صبح و هدیه آردی شام و قربانی سوختنی پادشاه و هدیه آردی او را با قربانی سوختنی تمامی قوم زمین و هدیه آردی ایشان و هدایای ریختنی ایشان بر مذبح بزرگ بگذران، و تمامی خون قربانی سوختنی و تمامی خون ذبایح را بر آن پاش اما مذبح برنجین برای من باشد تا مسالت نمایم.»

پس اوربای کاهن بروفق آنچه آحاز پادشاه امر فرموده بود، عمل نمود.
 و آحاز پادشاه، حاشیه پایبهار بریده، حوض را از آنها برداشت و دریاچه را از بالای گاوان برنجینی که زیر آن بودند، فرود آورد و آن را بر سنگ فرشی گذاشت.

۱۸ و رواق سبت را که در خانه بنا کرده بودند و راهی را که پادشاه از بیرون به آن داخل میشد، در خانه خداوند به خاطر پادشاه آشور تغییر داد.

۱۹ و بقیه اعمال آحاز که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست.

۲۰ پس آحاز پادشاه خود خوابید و پادشاهان خویش در شهر داود دفن شد و پسرش حزقیاد را جایش پادشاه شد.

هوشع، آخرین پادشاه اسرائیل

در سال دوازدهم آحاز، پادشاه یهودا، هوشع بن ایلا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و نه سال سلطنت نمود.

۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند.

۳ و شلمنسر، پادشاه آشور، به ضدوی برآمده، هوشع، بنده او شد و برای او پیشکش آورد.

۴ اما پادشاه آشور در هوشع خیانت یافت زیرا که رسولان نزد سوء، پادشاه مصر فرستاده بود و پیشکش مثل هر سال نزد پادشاه آشور فرستاده، پس پادشاه آشور او را بند نهاده، در زندان انداخت.

و پادشاه آشور بر تمامی زمین هجوم آورده، به سامره برآمد و آن را سه سال محاصره نمود.

۶ و در سال نهم هوشع، پادشاه آشور، سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به اسیری برد و ایشان را در حلق و خابور بر نهر جوزان و در شهرهای مادیان سکونت داد.

اسارت اسرائیل

و از این جهت که بنی اسرائیل به یهوه، خدای خود که ایشان را از زمین مصر از زیر دست فرعون، پادشاه مصر بیرون آورده بود، گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند.

۸ و در فریض امتیابی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود و در فریضی که پادشاهان اسرائیل ساخته بودند، سلوک نمودند.

۹ و بنی اسرائیل به خلاف یهوه، خدای خود کارهایی را که درست نبود، سر به عمل آوردند، و در جمیع شهرهای خود، از برجهای دیدبان تا شهرهای حصاردار، مکانهای بلند برای خود ساختند.

۱۰ و تمثال و اشیریم بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز برای خویشتن ساختند.

۱۱ و در آن جایها مثل امتیابی که خداوند از حضور ایشان رانده بود، در مکانهای بلند بخور سوزانیدند و اعمال زشت به جا آورده، خشم خداوند را به هیجان آوردند.

۱۲ و بتها را عبادت نمودند که درباره آنها خداوند به ایشان گفته بود، این کار را مکنید.

۱۳ و خداوند به واسطه جمیع انبیا و جمیع رایشان بر اسرائیل و بر یهودا شهادت میداد و میگفت: «ز طریقهای زشت خود بازگشت نمایید و اوامر و فریض مرا موافق تمامی شریعتی که به پدران شما امر فرمودم و به واسطه بندگان خود، انبیا نزد شما فرستادم، نگاه دارید.»

اما ایشان اطاعت ننموده، گردنهای خود را مثل گردنهای پدران ایشان که به یهوه، خدای خود ایمان نیاوردند، سخت گردانیدند.

۱۵ و فریض او و عهدی که با پدران ایشان بسته، و شهادت را که به ایشان داده بود، ترک نمودند، و پیروی باطیل نموده، باطل گردیدند و امتیابی را که به اطراف ایشان بودند و خداوند، ایشان را درباره آنها فرموده بود که مثل آنها عمل ننمایید، پیروی کردند.

۱۶ و تمامی اوامر یهوه خدای خود را ترک کرده، بتهای ریخته شده، یعنی دو گوساله برای خود ساختند و اشیره را ساخته، به تمامی لشکر آسمان سجده کردند و بعل را عبادت نمودند.

- ۱۷ پسران و دختران خود را از آتش گذرانیدند و فالگیری و جادوگری نموده، خویشتن را فروختند تا آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، خشم او را به هیجان بیاوردند.
- ۱۸ پس از این جهت غضب خداوند بر اسرائیل به شدت افروخته شده، ایشان را از حضور خود دور انداخت که جز سبط یهود فقط باقی نماند.
- ۱۹ اما یهودان نیز او را میوه، خدای خود را نگاه نداشتند بلکه به فریضی که اسرائیلیان ساخته بودند، سلوک نمودند.
- ۲۰ پس خداوند تمامی ذریت اسرائیل را ترک نموده، ایشان را ذلیل ساخت و ایشان را به دست تاراج کنندگان تسلیم نمود، حتی اینکه ایشان را از حضور خود دور انداخت.
- زیرا که او اسرائیل را از خاندان داود منشق ساخت و ایشان را بر بعام بن نباط را به پادشاهی نصب نمود و بر بعام، اسرائیل را از پیروی خداوند برگردانیده، ایشان را مرتکب گناه عظیم ساخت.
- ۲۲ و بنی اسرائیل به تمامی گناهی که بر بعام ورزیده بود سلوک نموده، از آنها اجتناب نکردند.
- ۲۳ تا آنکه خداوند اسرائیل را موافق آنچه به واسطه جمیع بندگان خود، انبیا گفته بود، از حضور خود دور انداخت. پس اسرائیل از زمین خود تا امروزه آشور جلائی وطن شدند.
- و پادشاه آشور، مردمان از بابل و کوت و عوا و حمت و سفر و ایم آورده، ایشان را به جای بنی اسرائیل در شهرهای سامره سکونت داد و ایشان سامره را به تصرف آورده، در شهرهای ساکن شدند.
- ۲۵ و واقع شد که در ابتدای سکونت ایشان در آنجا از خداوند ترسیدند. لهذا خداوند شیران در میان ایشان فرستاد که بعضی از ایشان را کشتند.
- ۲۶ پس به پادشاه آشور خبر داده، گفتند: «و ایفی که کوچانیدی و ساکن شهرهای سامره گردانیدی، قاعده خدای آن زمین را نمی دانند و او شیران در میان ایشان فرستاده است و اینک ایشان را میکشند از این جهت که قاعده خدای آن زمین را نمی دانند.»
- و پادشاه آشور امر فرموده، گفت: «کی از کاهنانی را که از آنجا کوچانیدید، بفرست تا برود و در آنجا ساکن شود و ایشان را موافق قاعده خدای زمین تعلیم دهد.»
- پس یکی از کاهنانی که از سامره کوچانیده بودند، آمد و در بیت تیل ساکن شده، ایشان را تعلیم داد که چگونه خداوند را باید پرستند.
- اما هرامت، خدایان خود را ساختند و در خانه های مکان های بلند که سامریان ساخته بودند گذاشتند، یعنی هرامتی در شهر خود که در آن ساکن بودند.
- ۳۰ پس اهل بابل، سکوت بنوت را و اهل کوت، نرجل را و اهل حمت، اشیمار را ساختند.
- ۳۱ و عویان، بنجرت و تاراک را ساختند و اهل سفر و ایم، پسران خود را برای ادر ملک و عنملک که خدایان سفر و ایم بودند، به آتش میسوزانیدند.
- ۳۲ پس یهوه را میپرستیدند و کاهنان برای مکان های بلند از میان خود ساختند که برای ایشان در خانه های مکان های بلند قربانی میگذرانیدند.
- ۳۳ پس یهوه را میپرستیدند و خدایان خود را نیز بر وفق رسوم امتهایی که ایشان را از میان آنها کوچانیده بودند، عبادت مینمودند.
- ۳۴ ایشان تا امر وزیر حسب عادت نخستین خود رفتار مینمایند و نه از یهوه میترسند و نه موافق فریض و احکام او و نه مطابق شریعت و اوامری که خداوند به پسران یعقوب که او را اسرائیل نام نهاد، امر نمود، رفتار می کنند،
- با آنکه خداوند با ایشان عهد بسته بود و ایشان را امر فرموده، گفته بود: «ز خدایان غیر مترسید و آنها را سجده ننمایید و عبادت مکنید و برای آنها قربانی مگذرانید.
- ۳۶ بلکه از یهوه فقط که شمار از زمین مصر به قوت عظیم و بازوی افراشته بیرون آورد، بترسید و او را سجده نمایید و برای او قربانی بگذرانید.
- ۳۷ و فریض و احکام و شریعت و اوامری را که برای شما نوشته است، همیشه اوقات متوجه شده، بهجا آورید و از خدایان غیر مترسید.
- ۳۸ و عهدی را که با شما بستم، فراموش مکنید و از خدایان غیر مترسید.
- ۳۹ زیرا اگر از یهوه، خدای خود بترسید، او شمار از دست جمیع دشمنان شما خواهد رهانید.»
- اما ایشان نشنیدند بلکه موافق عادت نخستین خود رفتار نمودند.
- پس آن امتهای یهوه را میپرستیدند و تهای خود را نیز عبادت میکردند و همچنین پسران ایشان و پسران پسران ایشان به نحوی که پدران ایشان رفتار نموده بودند تا امر و رفتار مینمایند.

حزقیاء پادشاه یهودا

- و در سال سوم هوشع بن ایله، پادشاه اسرائیل، حزقیاء بن آحاز، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.
- ۲ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش ابی، دختر زکریا بود.

- ۳ آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر چه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد.
- ۴ او مکان‌های بلند را داشت و تمثال‌های اشکست و اشیره را قطع نمود و مار برنجین را که موسی ساخته بود، خرد کرد زیرا که بنیاسرائیل تا آن زمان برایش بخور می‌سوزانیدند. و او آن را نخواست نامید.
- ۵ او بریهو، خدای اسرائیل توکل نمود و بعد از او از جمیع پادشاهان یهودا کسی مثل او نبود و نه از آنانی که قبل از او بودند.
- ۶ و به خداوند چسبیده، از پیروی او انحراف نوریذ و او امری را که خداوند به موسی امر فرموده بود، نگاه داشت.
- ۷ و خداوند با او میبود و به هر طرفی که رو می نمود، فیروز می شد و پادشاه آشور عاصی شده، او را خدمت نمود.
- ۸ او فلسطینیان را تا غزه و حدودش و از برجهای دیده بانان تا شهرهای حصاردار شکست داد.
- ۹ و در سال چهارم حزقیای پادشاه که سال هفتم هوشع بن ایله، پادشاه اسرائیل بود، شلمناسر، پادشاه آشور به سامره برآمده، آن را محاصره کرد.
- ۱۰ و در آخر سال سوم در سال ششم حزقیان را گرفتند، یعنی در سال نهم هوشع، پادشاه اسرائیل، سامره گرفته شد.
- ۱۱ و پادشاه آشور، اسرائیل را به آشور کوچانیده، ایشان را در حله و خابور، نهر جوزان، و در شهرهای مادیان برده، سکونت داد.
- ۱۲ از این جهت که آوازیه، خدای خود را شنیده بودند و از عهد او و هر چه موسی، بنده خداوند، امر فرموده بود، تجاوز نمودند و آن را اطاعت نکردند و به عمل نیامدند.
- ۱۳ و در سال چهارم حزقیای پادشاه، سنحاریب، پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود.
- ۱۴ و حزقیای پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور به لا کیش فرستاده، گفت: «طا کردم. از من برگرد و آنچه را که بر من بگذاری، ادا خواهم کرد.» پس پادشاه آشور سیصد وزنه نقره و سی وزنه طلا بر حزقیای پادشاه یهودا گذاشت.
- ۱۵ و حزقیای تمامی نقره‌های را که در خانه خداوند و در خزانه‌های خانه پادشاه یافت شد، داد.
- ۱۶ در آن وقت حزقیای طلا را از درهای هیکل خداوند و از ستون‌هایی که حزقیای، پادشاه یهودا آنها را به طلا پوشانیده بود کند، آن را به پادشاه آشور داد.
- تهدید اورشلیم**
- و پادشاه آشور، ترتان و بریساریس و ریشاقی را از لا کیش نزد حزقیای پادشاه به اورشلیم با موبک عظیم فرستاد. و ایشان برآمده، به اورشلیم رسیدند و چون برآمدند، رفتند و نزد قنات برکه فوقانی که به سر راه مزرعه گاز راست، ایستادند.
- ۱۸ و چون پادشاه را خواندند، الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبنای کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار، نزد ایشان بیرون آمدند.
- و ریشاقی به ایشان گفت: «حزقیای بگوید: سلطان عظیم، پادشاه آشور چنین میگوید: این اعتماد شما که بر آن توکل مینمایی، چیست؟ تو سخن میگوئی، اما مشورت و قوت جنگ تو، محض سخن باطل است. الان کیست که بر او توکل نمودهای که بر من عاصی شده‌ای.
- ۲۱ اینک حال بر عصای این بنی خرد شده، یعنی بر مصر توکل مینمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند، به دستش فرورفته، آن را مجروح میسازد. همچنان است فرعون، پادشاه مصر برای همگانی که بروی توکل مینمایند.
- ۲۲ و اگر ما بگوییم که بریهو، خدای خود توکل داریم، آیا او آن نیست که حزقیای مکان‌های بلند و مذبح‌های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح در اورشلیم سجده نمائید؟
- پس حال با آقا، پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تومی دهم. اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت!
- پس چگونه روی یک پاشا از کوچکترین بندگان آقا، چه بر مصر به جهت اربابها و سواران توکل داری؟
- و ایمن الان بیادن خداوند بر این مکان به جهت خرابی آن برآمده‌ام، خداوند مرا گفته است بر این زمین برای آن را خراب کن.»
- آنگاه الیاقیم بن حلقیا و شبنای و یوآخ به ریشاقی گفتند: «منا اینکه باندگانت به زبان ارامی گفتگو نمایی که آن را میفهمیم و با ما به زبان یهودا در گوش مردمی که بر حصارند، گفتگو مینمائی.»
- ریشاقی به ایشان گفت: «یا آقا، مرا نزد آقاقت و تو فرستاده است تا این سخن را بگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصار نشسته‌اند، نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخوردند و بول خود را بنوشند؟»
- پس ریشاقی ایستاد و به آواز بلند به زبان یهودا زد و خطاب کرده، گفت: «لام سلطان عظیم، پادشاه آشور را بشنوید.
- ۲۹ پادشاه چنین میگوید: حزقیای شمار افریب ندهد زیرا که او شمار اخی تواند از دست وی برهاند.
- ۳۰ و حزقیای شمار بریهو مطمئن نسا زد و نگوید که یهوه، البته ما را خواهد رهانید و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.

- ۳۱ به حزقیال گوس مدید زیرا که پادشاه آشور چنین میگوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آید تا هر کس از موخود و هر کس از انجیر خویش بخورد و هر کس از آب چشمه خود بنوشد.
- ۳۲ تا بیام و شمار به زمین مانند زمین خودتان بیآورم، یعنی به زمین غله و شیر و زمین نان و تا کستانها و زمین زیتونهای نیکو و عسل تازه بمانید و نمیرید. پس به حزقیال گوس مدید زیرا که شمارا فریب میدهد و میگوید: یهوه ما را خواهد رهانید.
- ۳۳ آیا هیچکدام از خدايان امتهای هیچ وقت زمین خود را از دست پادشاه آشور رهانیده است؟
- خدایان حماه و ارفاد بجایند؟ و خدایان سفر و ایم و هینع و عوا کجا؟ و آیا سامره را از دست من رهانید هاند؟
- از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داد هاند تا یهوه، اورشليم را از دست من نجات دهد؟»
- اما قوم سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده بود و گفته بود که او را جواب ندهید.
- ۳۷ پس الیا قیام بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبانه کاتب و یواخ بن آساف و قایع نگار با جامه دریده نزد حزقیال آمدند و سخنانش را به او باز گفتند.

پیشگویی رهایی اورشليم

- و واقع شد که چون حزقیال پادشاه این را شنید، لباس خود را چاک زده، و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد.
- ۲ و الیا قیام، ناظر خانه و شبانه کاتب و مشایخ کهنه را ملبس به پلاس نزد اشعیا بن آموص نبی فرستاده، به وی گفتند: «ز قیام چنین میگوید که» مر و روز تنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران به فهم رحم رسیده اند و قوت زایدن نیست.
- ۴ شاید یهوه خدایت تمامی سخنان ریشاقی را که آفایش، پادشاه آشور، او را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، بشنود و سخنانش را که یهوه، خدایت شنیده است، تو بیخ نماید. پس برای بقیهای که یافت میشوند، تضرع نما.»
- و بندگان حزقیال پادشاه نزد اشعیا آمدند.
- ۶ و اشعیا به ایشان گفت: «ه آقای خود چنین گوید که خداوند چنین میفرماید: از سخنانش که شنیدی که بندگان پادشاه آشور به آنها به من کفر گفته اند، مترس.
- ۷ همانا روحی بر او میفرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.»
- پس ریشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که بالبنه جنگ میکرد، زیرا شنیده بود که از لاکیش کوچ کرده است.
- ۹ و در باره ترهاقه، پادشاه حبش، خبری شنیده بود که به جهت مقاتله با تو بیرون آمده است) س چون شنید (بار دیگر ایلیچیان نزد حزقیال فرستاده، گفت:
- «ه حزقیال، پادشاه یهودا چنین گوید: «دای تو که به او توکل مینمایی، تو را فریب ندهد و نگوید که اورشليم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.
- ۱۱ اینک تو شنیدهای که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساخت هاند، و آیات و رهایی خواهی یافت؟
- آیا خدایان امتهایی که پدران من، ایشان را هلاک ساختند، مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تلسار میباشند، ایشان را نجات دادند؟
- پادشاه حماه کجاست؟ و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفر و ایم و هینع و عوا؟»

دعای حزقیال

- و حزقیال مکتوب را از دست ایلیچیان گرفته، آن را خواند و حزقیال به خانه خداوند در آمده، آن را به حضور خداوند پهن کرد.
- ۱۵ و حزقیال نزد خداوند دعا نموده، گفت: «ی یهوه، خدای اسرائیل که بر کروبیان جلوس مینمایی، تویی که به تنهایی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده ای.
- ۱۶ ای خداوند گوش خود را فرار گرفته، بشنو. ای خداوند چشمان خود را گشوده، بین و سخنانش را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، استماع نما.
- ۱۷ ای خداوند، راست است که پادشاهان آشور امتهای زمین ایشان را خراب کرده است، و خدایان ایشان را به آتش انداخته، زیرا که خدا نبودند، بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تباه ساختند.
- ۱۹ پس حال یهوه، خدای ما، ما را از دست او رهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنهای یهوه، خدا هستی.»

نبوت اشعیا

- پس اشعیا بن آموص نزد حزقیال فرستاده، گفت: «هوه، خدای اسرائیل، چنین میگوید: آنچه را که در باره سنحاریب، پادشاه آشور، نزد من دعا نمودی اجابت کردم.

- ۲۱ کلامی که خداوند در بارهاش گفته، این است: آن با کره، دختر صهیون، تو را حقیر شمرده، استهزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است.
- ۲۲ کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته‌های و کیست که بروی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علین افراشته‌های؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟ به واسطه رسولانت، خداوند را اهانت کرده، گفته‌های: به کثرت ارا به‌های خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان برآمده‌ها و بلندترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده‌ها.
- ۲۴ و من، حفزه کنده، آب غریب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد.
- ۲۵ آیانشنیدهای که من این را از زمان سلف کرده‌ها و از ایام قدیم صورت داده‌ها و الان، آن را به وقوع آورده‌ها تا توبه ظهور آمده و شهرهایی حصاردار را خراب نموده، به توده‌های ویران مبدل سازی؟
- از این جهت، ساکنان آنها کم قوت بوده، ترسان و خجل شدند، مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام و مثل غله‌های که پیش از رسیدنش پژمرده شود، گردیدند.
- «ما من نشستن تو را و خروج و دخالت و خشمی را که بر من داری، میدانم.
- ۲۸ چونکه خشمی که بر من داری و غرورتو، به گوش من برآمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو و لگام خود را به لبه‌هایت گذاشته، تو را به راهی که آمده‌های، برخواهم گردانید.
- «علامت، برای تو این خواهد بود که امسال غله خود را و خواهید خورد و دو سال دوم آنچه از آن برود و در سال سوم بکارید و بدوید و تا کستانها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.
- ۳۰ و بقیهای که از خاندان یهودارستگار شوند، بار دیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد.
- ۳۱ زیرا که بقیهای از اورشلیم و رستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت بیوه این را بجا خواهد آورد.
- «تا برین خداوند در باره پادشاه آشور چنین میگوید که» «این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و من جنیتی را در پیش آن بر نخواهد افراشت.
- ۳۳ به راهی که آمده است به همان بر خواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را میگوید.
- ۳۴ زیرا که این شهر را حمایت کرده، به خاطر خود و به خاطر بنده خویش داود، آن را نجات خواهم داد.»
- پس فرشته خداوند در آن شب بیرون آمده، صد و هشتاد و پنج هزار نفر از دوی آشور را زد و با مردان چون بر خاستند، اینک جمیع آنها لاشه‌های مرده بودند.
- ۳۶ و سنحاریب، پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته، در نینوی ساکن شد.
- ۳۷ و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش، نسر و کعبه عبادت میکرد، پسرانش ادر ملک و شرآصرا و راه شمشیر زدند، و ایشان به زمین آزارات فرار کردند و پسرش آسرحدون به جایش سلطنت نمود.
- پیماری حزقیا**
- در آن ایام، حزقیایمبار و مشرف به موت شد و اشعیا بن آموص نبی نزد وی آمده، او را گفت: «داوند چنین میگوید: تدارک خانه خود را بین زیرا که میمیری و زنده نخواهی ماند.»
- آنگاه او روی خود را به سوی دیوار برگردانید و نزد خداوند دعا نموده، گفت:
- «ای خداوند مسالت اینکه بیادآوری که چگونه به حضور توبه امانت و به دل کامل سلوک نمودهام و آنچه در نظر تو پسند بوده است، بجا آورده‌ام.» پس حزقیازارزار بگریست.
- و واقع شد قبل از آنکه اشعیا از وسط شهر بیرون رود، که کلام خداوند بروی نازل شده، گفت:
- «رگد و به پیشوای قوم من حزقیابگو: خدای پدرت، داود چنین میگوید: دعای تو را شنیدم و اشکهای تو را دیدم. اینک تو را شفا خواهم داد و در روز سوم به خانه خداوند داخل خواهی شد.
- ۶ و من بر روزهای تو پانزده سال خواهم افزود، و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید، و این شهر را به خاطر خود و به خاطر بنده خود، داود حمایت خواهم کرد.»
- و اشعیا گفت که «رعی از انجیر بگیرید.» و ایشان آن را گرفته، بر دم مل گذاشتند که شفایافت.

وحزقیابه اشعیا گفت: «لامتی که خداوند مرا شفا خواهد بخشید و در روز سوم به خانه خداوند خواهم برآمد، چیست؟»
 و اشعیا گفت: «لامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است، بجا خواهد آورد، این است: آیا سایه ده درجه پیش برود یا ده درجه
 برگردد؟»

حزقیابه گفت: «هل است که سایه ده درجه پیش برود. نی، بلکه سایه ده درجه به عقب برگردد.»
 پس اشعیای نبی از خداوند استدعا نمود و سایه را از درجاتی که بر ساعت آفتابی آحا ز پایین رفته بود، ده درجه برگردانید.

مرسلین از بابل

و در آن زمان، مردک بلدان بن بلدان، پادشاه بابل، رسایل و هدیه نزد حزقیافرستاد زیرانشیده بود که حزقیابیمار شده است.
 ۱۳ و حزقیای ایشان را اجابت نمود و تمامی خانه خزانه های خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و خانه اسلحه خویش و هر چه را که در خزاین
 او یافت میشد، به ایشان نشان داد، و در خانهاش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیان آن را به ایشان نشان نداد.
 ۱۴ پس اشعیای نبی نزد حزقیای پادشاه آمده، وی را گفت: «ین مردمان چه گفتند؟ و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیاجواب داد: «ز جای دور، یعنی
 از بابل آمده اند.»

او گفت: «رخانه توجه دیدند؟» حزقیاجواب داد: «رچه در خانه من است، دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندادم.»
 پس اشعیابه حزقیابه گفت: «لام خداوند را بشنو:

اینک روزها می آید که هر چه در خانه توست و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده اند، به بابل برده خواهد شد. و خداوند میگوید که چیزی باقی
 نخواهد ماند.

۱۸ و بعضی از پسرانت را که از تو پدید آیند و ایشان را تولید نمایی، خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل، خواجه خواهند شد.»

حزقیابه اشعیا گفت: «لام خداوند که گفتی نیکوست.» و دیگر گفت: «راینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.»

و بقیه وقایع حزقیای و تمامی تهور او و حکایت حوض و قناتی که ساخت و آب را به شهر آورد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟
 پس حزقیابا پدران خود خوابید و پسرش، منسی به جایش سلطنت نمود.

منسی، پادشاه یهودا

منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. و اسم مادرش حفصیه بود.

۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت هایی که خداوند، آنها را از حضور بنیاسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود.

۳ زیر اماکنهای بلند را که پدرش، حزقیابخراب کرده بود، بار دیگر بنا کرد و مذبحها برای بعل بنا نمود و اشیره را به نوعی که اخاب، پادشاه اسرائیل ساخته
 بود، ساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد.

۴ و مذبحها در خانه خداوند بنا نمود که در بارهاش خداوند گفته بود: «سم خود را در اورشلیم خواهم گذاشت.»

و مذبحها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود.

۶ و پسر خود را از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری میکرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مر او ده مینمود. و در نظر خداوند شرارت بسیار
 ورزیده، خشم او را به هیجان آورد.

۷ و تمثال اشیره را که ساخته بود، در خانهای که خداوند در بارهاش به داود و پسرش، سلیمان گفته بود که «این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی
 اسباط اسرائیل برگزیده ام، اسم خود را تا به ابد خواهم گذاشت برپا نمود.

۸ و پایهای اسرائیل را از زمینی که به پدران ایشان داده ام بار دیگر آواره نخواهم گردانید. به شرطی که توجه نمایند تا بر حسب هر آنچه به ایشان
 امر فرمودم و بر حسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی به ایشان امر فرموده بود، رفتار نمایند.»

اما ایشان اطاعت ننمودند زیرا که منسی، ایشان را اغوا نمود تا از امتهایی که خداوند پیش بنیاسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.
 و خداوند به واسطه بندگان خود، انبیات کلم نموده، گفت:

«ونکه منسی، پادشاه یهودا، این رجاسات را بجا آورد و بدتر از جمیع اعمال اموریانی که قبل از او بودند عمل نمود، و به بتهای خود، یهودان نیز مرتکب
 گناه ساخت،

بنابر این پیوه، خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک من بر اورشلیم و یهودا بلا خواهم رسانید که گوشهای هر که آن را بشنود، صدا خواهد کرد.

۱۳ ویراورشلیم، ریسمان سامره و ترازوی خانه اخاب را خواهم کشید و اورشلیم را پاک خواهم کرد، به طوری که کسی پشقاب راز دوده و واژگون ساخته، آن را پاک میکند.

۱۴ و بقیه میراث خود را پراکنده خواهم ساخت و ایشان را به دست دشمنان ایشان تسلیم خواهم نمود، و برای جمیع دشمنانشان یغما و غارت خواهند شد، چونکه آنچه در نظر من ناپسند است، به عمل آورند و از روزی که پدران ایشان از مصر بیرون آمدند تا امروز، خشم مرا به هیجان آوردند.»

و علاوه بر این، منسی خون بیگانه‌ها را از حد زیاد ریخت تا اورشلیم را سراسر پر کرد، سوای گناه او که یهودا را به آن مرتکب گناه ساخت تا آنچه در نظر خداوند ناپسند است بجا آورند.

و بقیه وقایع منسی و هر چه کرد و گاهی که مرتکب آن شد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ پس منسی با پدران خود خواهد دید و در باغ خانه خود، یعنی در باغ عزادفن شد و پسرش، آمون، به جایش پادشاه شد.

آمون، پادشاه یهودا

آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش مشلمت، دختر حاروص، از یطبه بود.

۲۰ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرد، عمل نمود.

۲۱ و به تمامی طریقی که پدرش به آن سلوک نموده بود، رفتار کرد، و بت‌هایی را که پدرش پرستید، عبادت کرد و آنهارا سجده نمود.

۲۲ و یهوه، خدای پدران خود را ترک کرده، به طریق خداوند سلوک نمود.

۲۳ پس خادمان آمون بر او شوریدند و پادشاه را در خانهاش کشتند.

۲۴ اما اهل زمین همه آنانی را که بر آمون پادشاه، شوریده بودند به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش، یوشیارا در جایش به پادشاهی نصب کردند.

۲۵ و بقیه اعمالی که آمون بجا آورد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ و در قبر خود در باغ عزادفن شد و پسرش یوشیارا به جایش سلطنت نمود.

بازبانی تورات

یوشیارا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یک سال سلطنت نمود. و اسم مادرش یدیده، دختر عدايه، از بصقت بود.

۲ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد، و به تمامی طریقی پدر خود، داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید.

و در سال هجدهم یوشیارا پادشاه واقع شد که پادشاه، شافان بن اصلیا بن مشلام کاتب را به خانه خداوند فرستاده، گفت:

«زد حلقیاریس کهنه برو و انقراهای را که به خانه خداوند آورده میشود و مستحفظان در، آن را از قوم جمع میکنند، بشمارد.

۵ و آن را به دست سرکاری که بر خانه خداوند گماشته شده‌اند، بسپارند تا ایشان آن را به کسانی که در خانه خداوند کار میکنند، به جهت تعمیر خرابیهای خانه بدهند،

یعنی به نجاران و بنایان و معماران، و تا چوبها و سنگهای تراشیده به جهت تعمیر خانه بخرند.»

اما انقراهای را که به دست ایشان سپردند، حساب نکردند زیرا که به امانت رفتار نمودند.

و حلقیاریس کهنه، به شافان کاتب گفت: «تاب تورات را در خانه خداوند نیافتام.» و حلقیاریس کاتب را به شافان داد که آن را خواند.

۹ و شافان کاتب نزد پادشاه برگشت و به پادشاه خبر داده، گفت: «نگانت، انقراهای را که در خانه خداوند نیافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکاری که بر خانه خداوند گماشته بودند، سپردند.»

و شافان کاتب، پادشاه را خبر داده، گفت: «لقیا، کاهن، کبابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.

پس چون پادشاه سخنان سفر تورات را شنید، لباس خود را درید.

۱۲ پادشاه، حلقیاریس کاهن و اخیقام بن شافان و عکبور بن میکایا و شافان کاتب و عسایا، خادم پادشاه را امر فرموده، گفت:

«روید و از خداوند برای من و برای قوم و برای تمامی یهودا در باره سخنانی که در این کتاب یافت میشود، مسالت نمائید، زیرا غضب خداوند که بر ما فروخته

شده است، عظیم میباشد، از این جهت که پدران ما به سخنان این کتاب گوش ندادند تا موافق هر آنچه در باره ما مکتوب است، عمل نمایند.»

پس حلقیاریس کاهن و اخیقام و عکبور و شافان و عسایا نزد حلدیه نبیه، زن شلام بن تقوه بن حرحس لباس دار، رفتند و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود.

و با وی سخن گفتند.

۱۵ و او به ایشان گفت: «هوه، خدای اسرائیل چنین میگوید: به کسی که شمارا نزد من فرستاده است، بگویند:

خداوند چنین میگوید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی تمامی سخنان کتاب را که پادشاه یهودا خوانده است،

چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخور سوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خود، خشم مرا به هیجان بیاورند. پس غضب من بر این مکان مشتعل شده، خاموش نخواهد شد.

۱۸ لیکن به پادشاه یهودا که شمارا به جهت مسالت نمودن از خداوند فرستاده است، چنین بگویند: یهوه، خدای اسرائیل چنین میفرماید: درباره سخنانی که شنیده‌های

چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام مراد در باره این مکان و ساکنانش شنیدی که ویران و مورد لعنت خواهند شد، به حضور خداوند متواضع شده، لباس خود را ردیدی، و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند میگوید: من نیز تو را اجابت فرودم.

۲۰ لهذا اینک من، تو را نزد پدرانت جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد و تمامی بلارا که من بر این مکان میرسانم، چشمانت نخواهد دید. پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

تجدید عهد

و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را نزد وی جمع کردند.

۲ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و جمیع سکنه اورشلیم با وی و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند. و او تمامی سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند.

۳ و پادشاه نزد ستون ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، او امر و شهادت و فریاض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، استوار نمایند. پس تمامی قوم این عهد را برپا داشتند.

و پادشاه، حلقیا، رئیس کهنه و کاهنان دسته دوم و مستحفظان در امر فرمود که تمامی ظروف را که برای بعل و اشیره و تمامی لشکر آسمان ساخته شده بود، از هیکل خداوند بیرون آورند. و آنها را در بیرون اورشلیم در مزرعه‌های قدر و سوزانید و خاکستر آنها را به بیت تیل برد.

۵ و کاهنان بت‌ها را که پادشاهان یهودا تعیین نموده بودند تا در مکان‌های بلند شهرهای یهودا و نواحی اورشلیم بخور بسوزانند، و آنان را که برای بعل و آفتاب و ماه و بروج و تمامی لشکر آسمان بخور میسوزانیدند، معزول کرد.

۶ و اشیره را از خانه خداوند، بیرون از اورشلیم به وادی قدر و آن را به کنار نهر قدر و سوزانید، و آن را مثل غبار، نرم ساخت و گرد آن را بر قبرهای عوام الناس پاشید.

۷ و خانه‌های لواط را که نزد خانه خداوند بود که زنان در آنها خیمه‌ها به جهت اشیره میبافتند، خراب کرد.

۸ و تمامی کاهنان از شهرهای یهودا آورد و مکانهای بلند را که کاهنان در آنها بخور میسوزانیدند، از جعب تا بئر نجس ساخت، و مکان‌های بلند دروازه‌ها را که نزد دهنه دروازه یهوشع، رئیس شهر، و به طرف چپ دروازه شهر بود، منهدم ساخت.

۹ لیکن کاهنان، مکانهای بلند، به مذبح خداوند در اورشلیم بر نیامدند اما نان فطیر در میان برادران خود خوردند.

۱۰ و توفت را که در وادی بنی هنوم بود، نجس ساخت تا کسی پسریاد دختر خود را برای مولک از آتش نگذارد.

۱۱ و اسپایی را که پادشاهان یهودا به آفتاب داده بودند که نزد حجره تنمملک خواجهر سواد در پیرامون خانه بودند، از مدخل خانه خداوند دور کرد و اراهه‌های آفتاب را به آتش سوزانید.

۱۲ و مذبح‌هایی را که بر پشت بام بالا خانه آحاز بود و پادشاهان یهودا آنها را ساخته بودند، و مذبح‌هایی را که منسی در دوسخن خانه خداوند ساخته بود، پادشاه منهدم ساخت و از آنجا خراب کرده، گرد آنها را در نهر قدر و سوزانید.

۱۳ و مکانهای بلند را که مقابل اورشلیم به طرف راست کوه فساد بود و سلیمان، پادشاه اسرائیل، آنها را برای اشتورت، رجاست صید و نیان و برای گوش، رجاست موا بیان، و برای ملکوم، رجاست بنی عمون، ساخته بود، پادشاه، آنها را نجس ساخت.

۱۴ و تمایل را خرد کرد و اشیریم را قطع نمود و جایهای آنها را از استخوانهای مردم پر ساخت.

و نیز مذبحی که در بیت تیل بود و مکان بلندی که بر بعام بن بناط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، آن را بنا نموده بود، هم مذبح و هم مکان بلند را منهدم ساخت و مکان بلند را سوزانید، آن را مثل غبار، نرم کرد و اشیره را سوزانید.

۱۶ و یوشیا ملتفت شده، قبرها را که آنجا در کوه بود، دید. پس فرستاده، استخوانها را از آن قبرها برداشت و آنها را بر آن مذبح سوزانید، آن را نجس ساخت، به موجب کلام خداوند که آن مرد خدایی که از این امور اخبار نموده بود، به آن نداد داد.

۱۷ و پرسید: «بن مجسمهای که میبینم، چیست؟» مردان شهری را گفتند: «بر مرد خدایی است که از یهود آمده، به این کارهایی که تو بر مذبح بیت تیل کردهای، ندا کرده بود.»

او گفت: «ن را وا گذارید و کسی استخوانهای او را حرکت ندهد.» پس استخوانهای او را با استخوانهای آن نبی که از سامره آمده بود، وا گذاشتند.

۱۹ و یوشیا تمامی خانههای مکانهای بلند را نیز که در شهرهای سامره بود و پادشاهان اسرائیل آنها را ساخته، خشم (داوند) را به هیجان آورده بودند، برداشت و با آنها موافق تمامی کارهایی که به بیت تیل کرده بود، عمل نمود.

۲۰ و جمیع کاهنان مکانهای بلند را که در آنجا بودند، بر مذبح ها کشت و استخوانهای مردم را بر آنها سوزانیده، به اورشلم مراجعت کرد.

و پادشاه تمامی قوم را امر فرموده، گفت که «یدفصح را به نحوی که در این کتاب عهد مکتوب است، برای خدای خود نگاه دارید.»

به تحقیق فصیحی مثل این فصیح از ایام داورانی که بر اسرائیل دآوری نمودند و در تمامی ایام پادشاهان اسرائیل و پادشاهان یهودانگاه داشته نشد.

۲۳ اما در سال هجدهم، یوشیا پادشاه، این فصیح را برای خداوند در اورشلم نگاه داشتند.

و نیز یوشیا اصحاب اجنه و جادوگران و ترافیم و تها و تمام رجاسات را که در زمین یهودا و در اورشلم پیدا شد، نابود ساخت تا سخنان تورات را که در کتابی

که حلقیای کاهن در خانه خداوند یافته بود، بهجا آورد.

۲۵ و قبل از او پادشاهی نبود که به تمامی دل و تمامی جان و تمامی قوت خود موافق تمامی تورات موسی به خداوند رجوع نماید، و بعد از او نیز مثل او ظاهر نشد.

اما خداوند از حدت خشم عظیم خود بر نگشت زیرا که غضب او به سبب همه کارهایی که منسی خشم او را از آنها به هیجان آورده بود، بر یهودا مشتعل شد.

۲۷ و خداوند گفت: «هودا را نیز از نظر خود دور خواهیم کرد چنانکه اسرائیل را دور کردم و این شهر اورشلم را که برگزیدم و خانهای را که گفتم اسم

من در آنجا خواهد بود، ترک خواهیم نمود.»

و بقیه وقایع یوشیا و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

و در ایام او، فرعون نکوه، پادشاه مصر، بر پادشاه آشور به نهر فرات برآمد و یوشیای پادشاه به مقابل او برآمد و چون (فرعون) او را دید، وی را در مجد و کشت.

۳۰ و خادمانش او را در راه نهاد، از مجد و به اورشلم، مرده آوردند و او را در قبرش دفن کردند و اهل زمین، یهو آحاز بن یوشیا را گرفتند و او را مسح نموده، به جای پدرش به پادشاهی نصب کردند.

یهوآحاز، پادشاه یهودا

و یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و سه ماهه در اورشلم سلطنت نمود و اسم مادرش حوطل، دختر امیاز لبنه بود.

۳۲ و او آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد.

۳۳ و فرعون نکوه، او را در ربله، در زمین حمات، در بندها تادار اورشلم سلطنت نماید و صد و زنه نقره و یک و زنه طلا بر زمین گذارد.

۳۴ و فرعون نکوه، الیاقیم بن یوشیا را به جای پدرش، یوشیا، به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به یهو یاقیم تبدیل نمود و یهوآحاز را گرفته، به مصر آمد. و او در آنجا مرد.

۳۵ و یهو یاقیم، آن نقره و طلا را به فرعون داد اما زمین را تقویم کرد تا آن مبلغ را موافق فرمان فرعون بدهند و آن نقره و طلا را از اهل زمین، از هر کس

موافق تقویم او به زور گرفت تا آن را به فرعون نکوه بدهد.

یهو یاقیم، پادشاه یهودا

یهو یاقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلم سلطنت کرد و اسم مادرش زییده، دختر فدایه، از رومه بود.

۳۷ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود موافق هر آنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد.

و در ایام او، نبوکدنصر، پادشاه بابل آمد، و یهو یاقیم سه سال بنده او بود. پس برگشته، از او عاصی شد.

۲ و خداوند فوجهای کلدانیان و فوجهای ارامیان و فوجهای موآبیان و فوجهای بنی عمون را بر او فرستاد و ایشان را بر یهودا فرستاد تا آن را هلاک سازد،

به موجب کلام خداوند که به واسطه بندگان خود انبیا گفته بود.

۳ به تحقیق، این از فرمان خداوند بر یهودا واقع شد تا ایشان را به سبب گناهان منسی و هر چه او کرد، از نظر خود دور اندازد.

۴ و نیز به سبب خون بیگانه‌هایی که او ریخته بود، زیرا که اورشلیم را از خون بیگانه‌ها پر کرده بود و خداوند نخواست که او را عفو نماید.

۵ و بقیه وقایع یهو یاقیم و هر چه کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

پس یهو یاقیم پادشاهان خود خوابید و پسرش یهو یاکین به جایش پادشاه شد.

۷ پادشاه مصر، باردیگر از ولایت خود بیرون نیامد زیرا که پادشاه بابل هر چه را که متعلق به پادشاه مصر بود، از نهر مصر تا نهر فرات، به تصرف آورده بود.

یهو یاکین، پادشاه یهودا

و یهو یاکین هجده ساله بود که پادشاه شد و سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش نحو شطاد ختر الناتان اورشلمی بود.

۹ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه پدرش کرده بود، به عمل آورد.

در آن زمان بنندگان نبوکدنصر، پادشاه بابل، بر اورشلیم برآمدند و شهر محاصره شد.

۱۱ و نبوکدنصر، پادشاه بابل، در حینی که بندگانش آن را محاصره نموده بودند، به شهر برآمد.

۱۲ و یهو یاکین، پادشاه یهودا با مادر خود و بندگانش و سردارانش و خواجهرسایانش نزد پادشاه بابل بیرون آمد، و پادشاه بابل در سال هشتم سلطنت خود، او را گرفت.

و تمامی خزانه‌های خانه خداوند و خزانه‌های خانه پادشاه را از آنجا بیرون آورد و تمام ظروف طلائی را که سلیمان، پادشاه اسرائیل برای خانه خداوند ساخته بود، به موجب کلام خداوند، شکست.

۱۴ و جمیع ساکنان اورشلیم و جمیع سرداران و جمیع مردان جنگی را که ده هزار نفر بودند، اسیر ساخته، برد و جمیع صنعت‌گران و آهنگران را نیز، چنانکه سواى مسکینان، اهل زمین کسی باقی نماند.

۱۵ و یهو یاکین را به بابل برد و مادر پادشاه و زنان پادشاه و خواجهرسایانش و بزرگان زمین را اسیر ساخت و ایشان را از اورشلیم به بابل برد.

۱۶ و تمامی مردان جنگی، یعنی هفت هزار نفر و یک هزار نفر از صنعت‌گران و آهنگران را که جمیع ایشان، قوی و جنگ‌آزموده بودند، پادشاه بابل، ایشان را به بابل به اسیری برد.

۱۷ و پادشاه بابل، عموی وی، متنیارادر جای او به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به صدقیامبدل ساخت.

صدقیامبدل، پادشاه یهودا

صدقیامبدل بیست و یک ساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل، دختر ارمیا از لینه بود.

۱۹ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه یهو یاقیم کرده بود، به عمل آورد.

۲۰ زیرا به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت، به حدی که آنهارا از نظر خود انداخت، واقع شد که صدقیامبدل پادشاه بابل عاصی شد.

سقوط اورشلیم

و واقع شد که نبوکدنصر، پادشاه بابل، با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد، و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمود.

۲ و شهر تا سال یازدهم صدقیامبدل پادشاه، محاصره شد.

۳ و در روز نهم آن ماه، حقطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود.

۴ پس در شهر رخنه‌های ساختند و تمامی مردان جنگی در شب از راه دروازه‌های که در میان دو حصار، نزد باغ پادشاه بود، فرار کردند. و کلدانیان به هر طرف در مقابل شهر بودند) پادشاه (به راه عرب رفت.

۵ و لشکر کلدانیان، پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به او رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند.

۶ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله آوردند و او را فتوی دادند.

۷ و پسران صدقیامبدل را پیش رویش به قتل رسانیدند و چشمان صدقیامبدل را کردند و او را به دوزنجیر بسته، به بابل آوردند.

و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم نبوکدنصر پادشاه، سلطان بابل، نبوزادان، رئیس جلا دان، خادم پادشاه بابل، به اورشلیم آمد.

۹ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید.

۱۰ و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلا دان بودند، حصارهای اورشلیم را به هر طرف منهدم ساختند.

۱۱ و نیوزادان، رئیس جلا دان، بقیه قوم را که در شهر باقیمانده بودند و خارجین را که به طرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد.

۱۲ امارت جلا دان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحتی وا گذاشت.

و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند بود و پایها و دریاچه برنجینی را که در خانه خداوند بود، شکستند و برنج آنها را به بابل بردند.

۱۴ و دیگرها و خاک اندازها و گلگیرها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که با آنها خدمت میکردند، بردند.

۱۵ و مجرها و کاسه های یعنی طلای آنچه را که از طلا بودند و نقره آنچه را که از نقره بود، رئیس جلا دان برد.

۱۶ امداد و ستون و یک دریاچه و پایه هایی که سلیمان آنها را برای خانه خداوند ساخته بود، وزن برنج همه این اسباب بیاندازه بود.

۱۷ بلندی یک ستون هجده ذراع و تاج برنجین بر سرش و بلندی تاج سه ذراع بود و شبکه و انارهای گرداگرد روی تاج، همه از برنج بود و مثل اینها برای ستون دوم بر شبکهاش بود.

و رئیس جلا دان، سرایا، رئیس کهنه، و صفنیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت.

۱۹ و سرداری که بر مردان جنگی گماشته شده بود و پنج نفر را از آنانی که روی پادشاه را امیدیند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل

ولایت راسان میدید، و شخصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت.

۲۰ و نیوزادان رئیس جلا دان، ایشان را برداشته، به ربله، نزد پادشاه بابل برد.

۲۱ و پادشاه بابل، ایشان را در ربله در زمین حمات زده، به قتل رسانید. پس یهود از ولایت خود به اسیری رفتند.

و اما قومی که در زمین یهود باقی ماندند و نبوکدنصر، پادشاه بابل ایشان را رها کرده بود، پس جدلیا بن اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشت.

۲۳ و چون تمامی سرداران لشکر با مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل، جدلیا را حاکم قرار داده است، ایشان نزد جدلیا به مصفیه آمدند، یعنی اسماعیل بن نتیا و یوحنا بن قاری و سرایا بن تخومت نطوفاتی و یازنیابن معکاتی با کسان ایشان.

۲۴ و جدلیا برای ایشان و برای کسان ایشان قسم خورده، به ایشان گفت: «زندگان کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را

بندگی نمایند و برای شما نیکو خواهد بود.»

اما در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نتیا بن الیشمع که از ذریت پادشاه بود، به اتفاق ده نفر آمدند و جدلیا را زدند که بمرد و یهودیان و کلدانیان را

نیز که با او در مصفیه بودند) شتند.

□□ و تمامی قوم، چه خرد و چه بزرگ، و سرداران لشکرها بر خاسته، به مصر رفتند زیرا که از کلدانیان ترسیدند.

آزادی یهودیان

و در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهودیان، پادشاه یهودا، واقع شد که اوایل مردوک، پادشاه بابل، در سالی که پادشاه

شد، سر یهودیان، پادشاه یهودا را از زندان برافراشت.

۲۸ و با او سخنان دلاویز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند، گذاشت.

۲۹ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه در حضور روی نان میخورد.

۳۰ و برای معیشت او و وظیفه دائمی، یعنی قسمت هر روز در روزش، در تمامی ایام عمرش از جانب پادشاه به او داده میشد.

کتاب اول تواریخ ایام

از آدم تا ابراهیم

آدم، شیث آنوش،

قینان مهللئیل یارد،

خنوخ متوشالغ لک،

نوح سام حام یافث.

۵ پسران یافث: جومر و ماجوج و مادای و یاوان و ماشک و تیراس.

۶ و پسران جومر: اشکاز و ریفات و تجرمه.

۷ و پسران یاوان: الیشه و ترشیش و کتیم و دوانیم.

۸ و پسران حام: کوش و مصرایم و فوت و کنعان.

۹ و پسران کوش: سبا و حویله و سبتا و رعماسبتکا. و پسران رعماسبتکا: سبا و ددان.

۱۰ و کوش، نمرود را آورد، و او به جبار شدن در جهان شروع نمود.

۱۱ و مصرایم، لودیم و عنامیم و لهایم و نفتوحیم را آورد،

و قتروسیم و گسلوحیم را که فلسیم و گفتوریم از ایشان پدید آمدند.

۱۳ و کنعان نخست زاده خود، صیدون و حیت را آورد،

و یوسبی و اموری و جرجاشی،

و حوی و عرقی و سینی،

و اروادی و صماری و حاتی را.

۱۷ پسران سام: عیلام و آشور و آرفکشاد و لود و آرام و عوص و حول و جاترو و ماشک.

۱۸ و آرفکشاد، شالخ را آورد و شالخ، عابر را آورد.

۱۹ و برای عابر، دو پسر متولد شدند که یکی رافالج نام بود زیرا در ایام وی زمین منقسم شد و اسم برادرش یقطان بود.

۲۰ و یقطان، الموداد و شالف و حضر موت و یارح را آورد؛

و هدورام و اوزال و دقله،

و ایبال و ایبایل و شبا،

و اوفیر و حویله و یوباب را که جمیع اینها پسران یقطان بودند.

۲۴ سام، آرفکشاد سالخ،

عابر فالج رعو،

سروح ناخور تارح،

آبرام که همان ابراهیم باشد.

۲۸ پسران ابراهیم: اسحاق و اسماعیل.

۲۹ این است پیدایش ایشان: نخست زاده اسماعیل: نبیوت و قیدار و ادبئیل و مبسام،

و مشماع و دومه و مسسا و حدد و تیما،

- و یطُور و نافیث و قدّمه که اینان پسران اسماعیل بودند.
- ۳۲ پسران قَطُورَه که متعه ابراهیم بود، پس اوزِمران و یقشان و مدان و مدیان و شُوباق و شُوحار از ایزید و پسران یقشان: شُبا و دَدان بودند.
- ۳۳ پسران مدیان عِیْفَه و عِیْفَر و خُنُوح و اَبِیداع و اَلدَّعَه بودند. پس جمیع اینها پسران قَطُورَه بودند.
- ۳۴ و ابراهیم اسحاق را آورد؛ و پسران اسحاق عِیسُو و اسرائیل بودند.
- ۳۵ و پسران عِیسُو: لِفْاز و رَعُوئیل و یَعُوش و یَعْلَام و قُورَح.
- ۳۶ پسران اَلْفِاز: تِیمان و اَومار و صَفْی و جَعْتام و قَناز و تَمْناع و عَمالیق.
- ۳۷ پسران رَعُوئیل: نَحْت و زارَح و شَمّه و مَرّه
- و پسران سَعِیر: لُوطان و شُوبال و صِبعون و عَنه و دِیشون و ایصر و دِیشان.
- ۳۹ و پسران لُوطان: حوری و هُومام و خواهر لُوطان تَمْناع.
- ۴۰ پسران شُوبال: عَلِیان و مَناحَت و عِیبال و شَفْی و اَونام و پسران صِبعون: اَیه و عَنه.
- ۴۱ و پسران عَنه: دِیشون و پسران دِیشون: حَمران و اِشبان و یتران و کَران.
- ۴۲ پسران ایصر: بَلهان و زَعوان و یَعقان و پسران دِیشان: عُوص و اَران.
- ۴۳ و پادشاهانی که در زمین اَدوم سلطنت نمودند، پیش از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند، اینانند: بَالع بن بَعُور و اسم شهر او دِنهابه بود.
- ۴۴ و بَالع مُرد و یوباب بن زارَح از یصرَه به جایش پادشاه شد.
- ۴۵ و یوباب مُرد و حُوشام از زمین تِیمانی به جایش سلطنت نمود.
- ۴۶ و حُوشام مُرد و هَدَد بن بَدَد که مدِیان را در زمین مَواب شکست داد در جایش پادشاه شد و اسم شهرش عَویت بود و هَدَد مُرد و سَمَلَه از مَسَرِیْقَه به جایش پادشاه شد.
- ۴۸ و سَمَلَه مُرد و شَاؤُل از رَحُوبوت نهر به جایش پادشاه شد.
- ۴۹ و شَاؤُل مُرد و بَعْل حانان بن عکبوره جایش پادشاه شد.
- ۵۰ و بَعْل حانان مُرد و هَدَد به جایش پادشاه شد؛ و اسم شهرش فاعی و اسم زنش مَهِیَطَبْئیل دختر مَطَرِد دختر مِی ذَهَب بود.
- ۵۱ و هَدَد مُرد و اَمیران اَدوم اَمیر تَمْناع و اَمیر اَلیه و اَمیر یتیت بودند.
- ۵۲ و اَمیر اَهلِیامَه و اَمیر اَیلَه و اَمیر فِینون؛
- و اَمیر قَناز و اَمیر تِیمان و اَمیر مِیصر؛
- و اَمیر مَجْدِ یثیل و اَمیر عِیرام؛ اینان اَمیران اَدوم بودند.

اسرائیل پسران

- پسران اسرائیل اینانند: رُؤبِن و شَمعون و لاوی و یهوذا و یساکار و یولون و دان و یوسف و بنیامین و نفتالی و جاد و اشیر.
- ۳ پسران یهوذا: عِیر و اَونان و شِیلَه؛ این سه نفر از بَتشُوع کَنعانیه برای او زاییده شدند؛ و عِیر نخست زاده یهوذا به نظر خداوند شری بود؛ پس او را کُشت.
- ۴ و عروس وی تامار فارص و زارَح را برای وی زایید، و همه پسران یهوذا پنج نفر بودند.
- ۵ و پسران فارص: حَصرون و حامول.
- ۶ و پسران زارَح: زِمَری و اِیتان و هِیمان و کَلکُول و دارَع که همگی ایشان پنج نفر بودند.
- ۷ و از پسران گِرمی، عا کار مضطرب کننده اسرائیل بود که در باره چیز حرام خیانت ورزید.

- ۸ وپسرایتان: عَزْرَیَا بود.
- ۹ وپسران حَصْرُون که برای وی زاییده شدند، یرَحْمِیل ورام وکَلُوبای.
- ۱۰ ورام عَمیناداب را آورد و عَمیناداب نَحْشُون را آورد که رئیس بنی یهود بود.
- ۱۱ و نَحْشُون سَلهارا آورد و سَلهارا عَزْرَیَا آورد.
- ۱۲ و یُوْعَزْ عوید را آورد و عوید یسعی را آورد.
- ۱۳ یسعی نَخست زاده خویش الیَاب را آورد، و دو مین اینناداب را، و سومین شِعی را،
و چهارمین نَنْئیل را و پنجمین رَدای را،
و ششمین اُوصَم را و هفتمین داود را آورد.
- ۱۶ و خواهران ایشان صَرُویَه و اَیْجَیل بودند. و پسران صَرُویَه، اَبْشَای و یوآب و عَسائیل، سه نفر بودند.
- ۱۷ و اَیْجَیل عَماسارا زائید و پدر عَماسا یسعی بود.
- ۱۸ و کالیب بن حَصْرُون از زن خود عَزْرَویَه و از یریعوت اولاد به هم رسانید و پسران وی اینانند: یاشَر و شُوباب و اَرْدُون.
- ۱۹ و عَزْرَویَه مرد و کالیب افرات را به زنی گرفت و او حور را برای وی زایید.
- ۲۰ و حور، اُورِی را آورد و اُورِی بَصَلتیل را آورد.
- ۲۱ و بعد از آن، حَصْرُون به دختر ما کیر پدر جلعاد درآمده، او را به زنی گرفت حینی که شصت ساله بود و او سَجُوب را برای وی زایید.
- ۲۲ و سَجُوب یائیر را آورد و او بیست و سه شهر در زمین جلعاد داشت.
- ۲۳ و او جشور و ارام را که حوَب یائیر باشد، با قنات و دهات آنها که شصت شهر بود، از ایشان گرفت و جمیع اینها از آن بنی ما کیر پدر جلعاد بودند.
- ۲۴ و بعد از آنکه حَصْرُون در کالیب افراته وفات یافت، اَبیه زن حَصْرُون اَشْخُور پدر تَقُوع را برای وی زایید.
- ۲۵ و پسران یرَحْمِیل نَخست زاده حَصْرُون نَخست زاده اش: رام و یوئَه و اُورِن و اُوصَم و اَحیاب بودند.
- ۲۶ و یرَحْمِیل رازن دیگر مسمّاه به عطاره بود که مادر اُونام باشد.
- ۲۷ و پسران رام نَخست زاده یرَحْمِیل مَعص و یامین و عاقر بودند.
- ۲۸ و پسران اُونام: شَمّای و یاداع بودند، و پسران شَمّای ناداب و اَیْشور.
- ۲۹ و اسم زن اَیْشور اَیْجَیل بود و او احبان و مولید را برای وی زایید.
- ۳۰ ناداب سَلد و اَفایم بودند و سَلد بی اولاد مُرد.
- ۳۱ و بنی اَفایم یسعی و بنی یسعی شیشان و بنی شیشان اَحلاهی.
- ۳۲ و پسران یاداع برادر شَمّای یتر و یوناتان، و یتر بی اولاد مُرد.
- ۳۳ و پسران یوناتان: فالت و زازا. اینها پسران یرَحْمِیل بودند.
- ۳۴ و شیشان را پسری نبود لیکن دختران داشت و شیشان را غلامی مصری بود که یرحاع نام داشت.
- ۳۵ و شیشان دختر خود را به غلام خویش یرحاع به زنی داد و او عتای را برای وی زایید.
- ۳۶ و عتای ناتان را آورد و ناتان زاباد را آورد.
- ۳۷ و زاباد اَفلال را آورد و اَفلال عوید را آورد.
- ۳۸ و عوید یهورا آورد، یهورا عَزْرَیَا را آورد.
- ۳۹ و عَزْرَیَا حَالص را آورد و حَالص العاسه را آورد.
- ۴۰ و العاسه سَمّامی را آورد و سَمّامی شَلوم را آورد.

- ۴۱ و شلوم یقمیار آورد و یقمیا الیشمع را آورد.
- ۴۲ و بنی کالیب برادر بر حمتیل نخست زاده اش میشاع که پدر زریف باشد و بنی ماریشه که پدر حبرون باشد بودند.
- ۴۳ و پسران حبرون: قورح و تفوح و راقم و شامع.
- ۴۴ و شامع را حم پدر بر قعام را آورد و راقم شمّای را آورد.
- ۴۵ و پسر شمّای ماعتون و ماعتون پدر بیت صور بود.
- ۴۶ عیفه متعه کالیب حاران و موصا و جازیز را زاید و حاران جازیز را آورد.
- ۴۷ و پسران یهدای راجم و یوتام و جیشان و فالت و عیفه و شاعف.
- ۴۸ و معکه متعه کالیب، شابر و تر حنه را زاید.
- ۴۹ و او نیز شاعف، پدر مدمنه و شوا، پدر مکینا پدر جبار را زاید؛ و دختر کالیب عکسه بود.
- ۵۰ و پسران کالیب بن حور نخست زاده افراته اینانند: شوبال پدر قریه یعاریم، و سلها پدر بیت لحم و حاریف پدر بیت جادر.
- ۵۲ و پسران شوبال پدر قریه یعاریم اینانند: هرواه و نصف منوحوت.
- ۵۳ و قبایل قریه یعاریم اینانند: تیریان و فوتیان و شوماتیان و مشراعیان که از ایشان صرعاتیان و اشطاولیان پیدا شدند.
- ۵۴ و بنی سلها بیت لحم و نظوفاتیان و عطروت بیت یوآب و نصف ماتحتیان و صرعیان بودند.
- ۵۵ و قبایل کاتبانی که در یعیص ساکن بودند، ترعاتیان و شمعاتیان و سوکاتیان بودند. اینان قینیان اند که از حمت پدر بیت ریکاب بیرون آمدند.

پسران داود

- و پسران داود که برای او در حبرون زایده شدند، اینانند: نخست زاده اش آمنون از اخینوعم زرعیلیه؛ و دومین دانیال از ایچایل گرملیه؛ و سومین ابشالوم پسر معکه دختر تلهای پادشاه جشور؛ و چهارمین ادونیا پسر حجیت.
- ۳ و پنجمین شفطیا از ابیطال و ششمین یتر عام از زن او عجله.
- ۴ این شش برای او در حبرون زایده شدند که در آنجاهفت سال و شش ماه سلطنت نمود و در اورشلیم سی سه سال سلطنت کرد.
- ۵ و اینها برای وی در اورشلیم زایده شدند: شمعی و شوباب و ناتان و سلیمان. این چهار از بتشوع دختر عمیئیل بودند.
- ۶ و ییحار و الیشامع و الیفالط.
- ۷ و نوجه و نابع و یافیع.
- ۸ و الیشمع و الیاداع و الیفلط که نه نفر باشند.
- ۹ همه اینها پسران داود بودند سوای پسران متعه ها. و خواهر ایشان تامار بود.

پادشاهان یهودا

- و پسر سلیمان، رجعام و پسر او ابیا و پسر او آسا و پسر او یهوشافاط.
- ۱۱ و پسر او یورام و پسر او آخزیا و پسر او یوآش.
- ۱۲ و پسر او امصیا و پسر او عزریا و پسر او یوتام.
- ۱۳ و پسر او آحاز و پسر او حزقیایا و پسر او منسی.
- ۱۴ و پسر او آمون و پسر او یوشیا.
- ۱۵ و پسران یوشیا نخست زاده اش یوحانان و دومین یهو یاقیم و سومین صدقیایا و چهارمین شلوم.

- ۱۶ وپسران یهو یا قم پسر او یگنیا و پسر او صدقیاء.
- ۱۷ وپسران یگنیا اشیر و پسر او شائلتئیل.
- ۱۸ و ملکیرام و فدایا و شنأ صر و یقمیا و هوشاماع و ندبیا.
- ۱۹ وپسران فدایا زربابل و شمعی و پسران زربابل مشلام و حننیا و خواهر ایشان شلومیت بود.
- ۲۰ و حشوبه و اوهل و برخیا و حسدیا و یوشب حسد که پنج نفر باشند.
- ۲۱ وپسران حننیا فلطیا و اشعیا، بنی رفایا و بنی ارنان و بنی عوبدیا و بنی شکنیا.
- ۲۲ و شکنیا شمعی و پسران شمعی، حطوش و بحال و باریح و نعریا و شافاط که شش باشند.
- ۲۳ وپسران نعریا الیوعینای و حزقیاء و عزریقام که سه باشند.
- ۲۴ و بنی الیوعینای هودایا و الیاشیب و فلایا و عقوب و یوحانان و دلایع و عنانی که هفت باشند.

بقیه سبط یهودا

- بنی یهودا: فارص و حصر و ن و گرمی و حور و شوبال.
- ۲ و رایا بن شوبال یحت را آورد و یحت اخوما ی و لاهدر آورد. اینانند قبایل صرعاتیان.
- ۳ و اینان پسران پدر عیظام اند: یزرعیل و یشما و یدباش و اسم خواهر ایشان هصلفونی بود.
- ۴ فنوئیل پدر جد و رو و عازر پدر خوشه این پسران حور نخست زاده آفراته پدر بیت لحم بودند.
- ۵ و اشخور پدر تفعی ع دوزن داشت: حلا و نعره.
- ۶ و نعره، انخرام و حافر و تپانی و اخشطاری را برای او زاید؛ اینان پسران نعره اند.
- ۷ و پسران حلا: صرت و صوخر و اتنان.
- ۸ و قوس عانوب و صوبیه و قبایل آخر حیل بن هارم را آورد.
- ۹ و یعیص از برادران خود شریف تر بود و مادرش اورا یعیص نام نهاد و گفت: «از این جهت که اورا با حزن زاییدم.» و یعیص از خدای اسرائیل است دعا نموده گفت: «کاش که مرا برکت می دادی و حدود مرا وسیع میگردانیدی و دست تو بامن می بود و مرا از بلا نگاه می داشتی تا محزون نشوم.» و خدا آنچه را که خواست به او بخشید.
- ۱۱ و کلوب برادر شوحه محیر را که پدر اشتون باشد آورد.
- ۱۲ و اشتون بیت رافا و فاسیح تحنه پدر غیرنا حاش را آورد. اینان اهل ریفه می باشد.
- ۱۳ و پسران قناز و عتئییل و سرایا بودند؛ و پسر عتئییل حتات.
- ۱۴ و معونوتای عفره را آورد و سرایا، یوآب پدر جیحراشم را آورد، زیرا که صنعتگر بودند.
- ۱۵ و پسران کالیب بن یفنه، غیر و وایله و ناعم بودند؛ و پسر ایله قناز بود.
- ۱۶ و پسران یهلئیل، زیف و زیفه و تیریا و اسرئیل.
- ۱۷ و پسران عزره تیر و مرد و عافر و یالون (زن مرد) مریم و شمعی و یسبح پدر اشتموع را زاید.
- ۱۸ و وزن یهودیه او یارد، پدر جد و ر، و جابر پدر سوگو و یقوتئیل پدر زانوح را زاید. اما آنان پسران بتیه دختر فرعون که مرد او را به زنی گرفته بود می باشند.
- ۱۹ و پسران زن یهودیه او که خواهر لحم بود پدر قعیله جرمی و اشتموع معکاتی بودند.
- ۲۰ و پسران شیمون: آمنون و رنه و یحانان و تیلون و پسران یشعی زوزو حیت.

- ۲۱ وبنی شیلَه بن یهودا، عیر پد رلیکه، و لَعْدَه پد ر مَرِیشَه و قبایل خاندان عاملان کَن نازک از خانواده اشبیع بودند.
 ۲۲ ویوقیم واهل کوزِ بیا و یوآش و ساراف که در موآب ملک داشتند، ویشوئی لحم، و این وقایع قدیم است.
 ۲۳ واینان کوزه گروند با ساکنان نتاعیم و جدیره که در آنجاها نزد پادشاه به جهت کاراوسکونت داشتند.

پسران شمعون

- پسران شمعون: نموئیل و یامین و یاریب و زارح و شاؤل.
 ۲۵ وپسرش سلوم و پسرش مِبسام و پسرش مِشماع.
 ۲۶ وبنی مِشماع پسرش حموئیل و پسرش زکُور و پسران شمعیمی.
 ۲۷ وشمعی را شانزده پسر و شش دختر بود و لکن برادرانش را پسران بسیار نبود و همه قبایل ایشان مثل بنی یهودا زیاد نشدند.
 ۲۸ وایشان در بئر شبع و مولاده و حصر شوال،
 و در بلهه و عاصم و تولاد،
 و در بتوئیل و حرمه و صقلغ
 و در بیت مرکبوت و حصر سوسیم و بیت برئی و شعرایم ساکن بودند. اینها شهرهای ایشان تا زمان سلطنت داود بود.
 ۳۲ وقریه های ایشان عیظام عین و رمون و توکن و عاشان، یعنی پنج قریه بود،
 و جمیع قریه های ایشان که در پیرامون آن شهرها تابعل بود. پس مسکنهای ایشان این است و نسب نامه های خود را داشتند.
 ۳۴ و مشویات و میلیک و یوشه بن امصیا،
 یوئیل و ییمه و ابن یوشبیا بن سرا یا ابن عسیئیل،
 و الیو عینای و یعکوبه و یشو حایا و عسایا و عدیئیل و یسیمیئیل و بنایا،
 و زیزا بن شفعی ابن الون بن یدایا بن شمیری ابن شمعیا،
 اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در قبایل خود رؤسا بودند و خانه های آباي ایشان بسیار زیاد شد.
 ۳۹ و به مدخل جدو و رتاطرف شرقی وادی رفتند تا برای گله های خویش چراگاه بجویند.
 ۴۰ پس برومند نیکو یافتند و آن زمین وسیع و آرام و امین بود، زیرا که آل حام در زمان قدیم در آنجا ساکن بودند.
 ۴۱ و اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در ایام حزقیال پادشاه یهودا آمدند و خیمه های ایشان و معونیان را که در آنجا یافت شدند، شکست دادند و ایشان را تابه امر و زتباه ساخته، در جای ایشان ساکن شده اند زیرا که مرتع برای گله های ایشان در آنجا بود.
 ۴۲ و بعضی از ایشان، یعنی پانصد نفر از بنی شمعون به کوه سعیر رفتند؛ و فلطیا و نعر یا ورفایا و عریئیل پسران یسعی رؤسای ایشان بودند.
 ۴۳ و بقیه عمالقه را که فرار کرده بودند، شکست داده، تا امر و ز در آنجا ساکن شده اند.

پسران رؤبین

- پسران رؤبین نخست زاده اسرائیل اینانند: (پرا که او نخست زاده بود و اما به سبب بی عصمت ساختن بستر پدر خویش، حق نخست زادگی او به پسران یوسف بن اسرائیل داده شد. از این جهت نسب نامه او بر حسب نخست زادگی ثبت نشده بود.
 ۲ زیرا یهودا برادران خود برتری یافت و پادشاه از او بود؛ اما نخست زادگی از آن یوسف بود.)
 □ پس پسران رؤبین نخست زاده اسرائیل: حنوک و فلو و حصر و ن و گرمی.
 ۴ و پسران یوئیل: پسرش شمعیا و پسرش جوج و پسرش شمعی؛
 و پسرش میکا و پسرش رایا و پسرش بعل؛
 و پسرش بئیره که تلغت فلناسر پادشاه اشور او را به اسیری برد و او رئیس رؤبیینان بود.

۷ و برادرانش بر حسب قبایل ایشان وقتی که نسب نامه موالید ایشان ثبت گردید، مقدم ایشان یعنی یئیل بود و زگریا، و بال بن عزرا بن شامع بن یوئیل که در عزرو غیر تانبو و بعل معون ساکن بود، و به طرف مشرق تا مدخل بیابان از نهر فرات سگاک گرفت، زیرا که مواشی ایشان در زمین جلعاد زیاده شد.

۱۰ و در ایام شاول ایشان با حاجریان جنگ کردند و آنها به دست ایشان افتادند و در خیمه های آنها در تمامی اطراف شرقی جلعاد ساکن شدند.
پسران جاد

و بنی جاد در مقابل ایشان در زمین باشان تا سلخه ساکن بودند.

۱۲ و مقدم ایشان یوئیل بود و دو مین شافام و یعنای و شافاط در باشان) اکن بود.

□□ و برادران ایشان بر حسب خانه های آبی ایشان، میکائیل و مشلام و شبع و یورای و یعکان و زیع و عابر که هفت نفر باشند.

۱۴ اینانند پسران ایچایل بن حوری بن یاروح بن جلعاد بن میکائیل بن یئیل بن یحید و ابن بوز.

۱۵ آخی ابن عبد یئیل بن جونی رئیس خاندان آبی ایشان.

۱۶ و ایشان در جلعاد باشان و قریه هایش و در تمامی نواحی شارون تا حد و آنها ساکن بودند.

۱۷ نسب نامه جمیع اینها در ایام پادشاه یهودا و در ایام پادشاه اسرائیل ثبت گردید.

۱۸ از بنی رؤین و جادیان و نصف سبط منسی شجاعان و مردانی که سپر شمشیر برمی داشتند و تیر اندازان و جنگ آزمودگان که به جنگ بیرون می رفتند، چهل هزار و هفت صد و شصت نفر بودند.

۱۹ و ایشان با حاجریان و بطور و نافیش و نوداب مقاتله نمودند.

۲۰ و بر ایشان نصرت یافتند و حاجریان و جمیع رفقای آنها به دست ایشان تسلیم شدند زیرا که در حین جنگ نزد خدا استغاثه نمودند و ایشان را چونکه بر او توکل نمودند، اجابت فرمود.

۲۱ پس از مواشی ایشان، پنجاه هزار شتر و دو بیست و پنجاه هزار گوسفند و دوازده هزار الاغ و صد هزار مرد به تاراج بردند.

۲۲ زیرا چونکه جنگ از جانب خدا بود، بسیاری مقتول گردیدند. پس ایشان به جای آنها تا زمان اسیری ساکن شدند.

۲۳ و پسران نصف سبط منسی در آن زمین ساکن شده، از باشان تا بعل حرمون و سنیر و جبل حرمون زیاد شدند.

۲۴ و اینانند رؤسای خاندان آبی ایشان عافرو و یسعی و الیئیل و عزریئیل و ارمیا و هود و یایحید یئیل که مردان تنومند شجاع و ناموران و رؤسای خاندان آبی ایشان بودند.

۲۵ اما به خدای پدران خود خیانت ورزیده، در پی خدایان قومهای آن زمین که خدا آنها را به حضور ایشان هلاک کرده بود، زنا کردند.

۲۶ پس خدای اسرائیل روح فول پادشاه آشور و روح تلغت فلناسر پادشاه آشور را برانگیخت که رؤیینیان و جادیان و نصف سبط منسی را اسیر کرده، ایشان را به حلب و خابور و هار و نهر جوزان تا امر وزید.

پسران لاوی

بنی لاوی: جرشون و قهات و مراری.

۲ بنی قهات: عمرام و یصهار و حبرون و عزریئیل.

۳ و بنی عمرام: هارون و موسی و مریم. و بنی هارون: ناداب و ابیهو و الیعازار و ایتامار.

۴ و الیعازار فینحاس را آورد و فینحاس ایشوع را آورد.

۵ و ایشوع بقی را آورد و بقی عزری را آورد.

۶ و عزری زر حیار را آورد و زر حیار ایوت را آورد.

۷ و مرایوت امریار را آورد و امریار یاخیطوب را آورد.

۸ و اخیطوب صادوق را آورد و صادوق اخیمعص را آورد.

- ۹ وَاخِيَمَعَصَ عَزْرِيَارَ اَوْرَدَ وَعَزْرِيَا بُو حَانَانَ رَا اَوْرَدَ .
 ۱۰ وَيُو حَانَانَ عَزْرِيَارَ اَوْرَدَ وَاوْدَرَ خَانَهَ اَيِ كِه سَلِيْمَانَ دَر اَوْرَشَلِيمَ بِنَا كَرْدَ ، كَاهَنَ بُوْدَ .
 ۱۱ وَعَزْرِيَا مَرَامَرِيَارَ اَوْرَدَ وَاَمْرِيَا اَخِي طُوبَ رَا اَوْرَدَ .
 ۱۲ وَاخِي طُوبَ صَادُوقَ رَا اَوْرَدَ وَاوْدَرَ صَادُوقَ شَلُومَ رَا اَوْرَدَ .
 ۱۳ وَشَلُومَ حَلْقِيَارَ اَوْرَدَ وَحَلْقِيَا عَزْرِيَارَ اَوْرَدَ
 وَعَزْرِيَا سَرِيَارَ اَوْرَدَ وَسَرِيَا بُو صَادُوقَ رَا اَوْرَدَ .
 ۱۵ وَيُو صَادُوقَ بَه اَسِيرِي رَفْتِ هَنْگَامِي كِه خُدَا وَنْدِي هُوْدَا وَاوْرَشَلِيمَ رَا بَه دَسْتِ نَبُو كَد نَصْرَ اَسِيرِ سَاخْتِ .
 ۱۶ پَسْرَانَ لَاوِي : جَر شُومَ وَ قَهَاتَ وَ مَرَارِي .
 ۱۷ وَايْنَهَا سْتِ اَسْمَاهِي پَسْرَانَ جَر شُومَ : لِبْنِي وَ شَمْعِي .
 ۱۸ وَ پَسْرَانَ قَهَاتَ : عَمْرَامَ وَ بَصْهَارَ وَ حَبْرُونَ وَ عَزْرُ بَيْثِيلَ .
 ۱۹ وَ پَسْرَانَ مَرَارِي : مَحْلِي وَ مَوْشِي پَسْ اَيْنَهَا قَبَائِلَ لَاوِيَانَ بَر حَسَبِ اَجْدَادِ اِيْشَانِ اسْتِ .
 ۲۰ اَز جَر شُومِ پَسْرَشِ لِبْنِي ، پَسْرَشِ يَحْتِ ، پَسْرَشِ زَمَّه .
 ۲۱ پَسْرَشِ يُو اَخِ پَسْرَشِ عَدُّ وَ پَسْرَشِ زَارِحِ پَسْرَشِ يَا تَرَايِ .
 ۲۲ پَسْرَانَ قَهَاتَ ، پَسْرَشِ عَمِّيْنَا دَابِ پَسْرَشِ قُورِحِ پَسْرَشِ اَسِيرِ .
 ۲۳ پَسْرَشِ اَلْقَانَهَ پَسْرَشِ اَبِيَا سَافِ پَسْرَشِ اَسِيرِ .
 ۲۴ پَسْرَشِ نَحْتِ پَسْرَشِ اُورِي بَيْثِيلِ پَسْرَشِ عَزْرِيَا ، پَسْرَشِ شَاوُلِ .
 ۲۵ وَ پَسْرَانَ اَلْقَانَهَ عَمَّاسَايِ وَ اَخِي مَوْتِ .
 ۲۶ وَاَمَّا اَلْقَانَهَ . پَسْرَانَ اَلْقَانَهَ پَسْرَشِ صُوفَايِ پَسْرَشِ نَحْتِ .
 ۲۷ پَسْرَشِ اَلْيَابِ پَسْرَشِ يَرْوَحَامِ پَسْرَشِ اَلْقَانَهَ .
 ۲۸ وَ پَسْرَانَ سَمُوئِيلِ نَحْسْتِ زَادَه اش وَ شِنِي وَ دَوْمَشِ اَبِيَا .
 ۲۹ پَسْرَانَ مَرَارِي مَحْلِي وَ پَسْرَشِ لِبْنِي پَسْرَشِ شَمْعِي پَسْرَشِ عَزْرَه .
 ۳۰ پَسْرَشِ شَمْعِي پَسْرَشِ هَجِيَا پَسْرَشِ عَسَايَا .

سرايندگان در هيكل

- وَايْنَانْدَ كِه دَاوِدِ اِيْشَانَ رَا بَر خُدْمَتِ سَر وَ دَر خَانَه خُدَا وَ نْدِ تَعْيِيْنَ مُمُوْدَ بَعْدَ اَز اَنَكِه تَابُوْتِ مَسْتَقْرَ شُدَ .
 ۳۲ وَايْشَانَ پِيْشِ مَسْكَنِ خِيْمَه اَجْتِمَاعِ مَشْغُولِ سَرَايِيْدَنِ مِي شُدَنْدَ تَا حِيْنِي كِه سَلِيْمَانَ خَانَه خُدَا وَ نْدَرَ اَدْرَاوْرَشَلِيمَ بِنَا كَرْدَ . پَسْ بَر حَسَبِ قَانُونِ
 خُوِيْشِ بَر خُدْمَتِ خُودِ مَوَاطِبِ شُدَنْدَ .
 ۳۳ پَسْ اَنَهَائِي كِه بَا پَسْرَانَ خُودِ مَعْيِنِ شُدَنْدَ ، اِيْنَانْدَ : اَز بَنِي قَهَاتِيَانَ هِمَانِ مَعْنِي اَبْنِ يُوئِيلِ بَنِ سَمُوئِيلِ .
 ۳۴ بَنِ اَلْقَانَهَ بَنِ يَرْوَحَامِ بَنِ اَلْيَيْثِيلِ بَنِ نُوحِ ،
 اَبْنِ صُوفِ بَنِ اَلْقَانَهَ بَنِ مَهْتِ بَنِ عَمَّاسَايِ ،
 اَبْنِ اَلْقَانَهَ بَنِ يُوئِيلِ بَنِ عَزْرِيَا بَنِ صَفْنِيَا ،
 اَبْنِ نَحْتِ بَنِ اَسِيرِ بَنِ اَبِيَا سَافِ بَنِ قُورِحِ ،
 اَبْنِ بَصْهَارِ بَنِ قَهَاتِ بَنِ لَاوِيِ بَنِ اِسْرَائِيلِ .
 ۳۹ وَ بَر اَدْرَشِ اَسَافِ كِه بَه دَسْتِ رَاسْتِ وَيِ مِي اِيْسْتَادَ . اَسَافِ بَنِ بَرِيْكَآبِ بَنِ شَمْعِي ،

ابن میکائیل بن بعسیا بن ملکیا،

ابن آتی بن زارح بن عدایا،

ابن ایقان بن زمه بن شمعی،

ابن یحیی بن جر شوم بن لاوی.

۴۴ و به طرف چپ برادران ایشان که پسران مراری بودند: ایقان بن قیثی بن عبدی بن ملوک،

ابن حشیا بن امصیا بن حلقیا،

ابن امصی بن بانی بن شامر،

ابن محلی بن موشی بن مراری بن لاوی.

۴۸ و لاویانی که برادران ایشان بودند، به تمامی خدمت مسکن خانه خدا گماشته شدند.

۴۹ و اما هارون و پسرانش بر مذبح قربانی سوختنی و بر مذبح بخور به جهت تمامی عمل قدس الاقداس قربانی می گذرانیدند تا به جهت اسرائیل موافق هر آنچه موسی بنده خدا امر فرموده بود، کفاره نمایند.

۵۰ و اینانند پسران هارون: پسرش العازار، پسرش فینحاس، پسرش آپیشوع.

۵۱ پسرش بقی، پسرش عزری، پسرش زرحیا،

پسرش مرایوت پسرش امریا پسرش اخیطوب،

پسرش صادق، پسرش اخیمعص.

۵۴ و مسکن های ایشان بر حسب موضع ها و حدود ایشان اینهاست: از پسران هارون به جهت قبایل قهاتیان زیرا قرعه اول از آن ایشان بود.

۵۵ پس حبرون در زمین یهودا با حوالی آن به هر طرفش به ایشان داده شد.

۵۶ و اما زمینهای آن شهر دهانش را به کالیب بن یفنه دادند.

۵۷ به پسران هارون به جهت شهرهای ملجا حبرون و لبنه و حوالی آن، و پتیر و اشتموع و حوالی آن را دادند.

۵۸ و حیلین و حوالی آن را و دیر و حوالی آن را،

و عاشان و حوالی آن را و بیت شمس و حوالی آن را،

و از سبط بنیامین جبع و حوالی آن را و علمت و حوالی آن را و عناتوت و حوالی آن را. پس جمیع شهرهای ایشان بر حسب قبایل ایشان سیزده شهر بود.

۶۱ و به پسران قهات که از قبایل آن سبط باقی ماندند، ده شهر از نصف سبط یعنی از نصف منسی به قرعه داده شد.

۶۲ و به بنی جر شوم بر حسب قبایل ایشان از سبط یسا کار و از سبط آشیر و از سبط نفتالی و از سبط منسی در ایشان سیزده شهر.

۶۳ و به پسران مراری بر حسب قبایل ایشان از سبط رؤبین و از سبط جاد و از سبط زبولون دوازده شهر به قرعه داده شد.

۶۴ پس بنی اسرائیل این شهرها را با حوالی آنها به لاویان دادند.

۶۵ و از سبط بنی یهودا و از سبط بنی شمعون و از سبط بنی بنیامین این شهرها را که اسم آنها مذکور است به قرعه دادند.

۶۶ و بعضی از قبایل بنی قهات شهرهای حدود خود را از سبط افرایم داشتند.

۶۷ پس شکیم را با حوالی آن در کوهستان افرایم و جازر را با حوالی آن به جهت شهرهای ملجا به ایشان دادند.

۶۸ و یقمعام را با حوالی آن و بیت حورون را با حوالی آن.

۶۹ و ایلون را با حوالی آن و جت رمون را با حوالی آن.

۷۰ و از نصف سبط منسی، عانیر را با حوالی آن، و بلعام را با حوالی آن، به قبایل باقی مانده بنی قهات دادند.

- ۷۱ و به پسران جرشوم از قبایل نصف سبط منسی، جولان را در باشان باحوالی آن و عشتاروت را باحوالی آن.
- ۷۲ و از سبط یسا کارقادش را باحوالی آن و دیره را باحوالی آن.
- ۷۳ و راموت را باحوالی آن و عانیم را باحوالی آن.
- ۷۴ و از سبط آشیر مشال را باحوالی آن و عبدون را باحوالی آن.
- ۷۵ و حقوق را باحوالی آن و رحوب را باحوالی آن.
- ۷۶ و از سبط نفتالی قادش را در جلیل باحوالی آن و حمون را باحوالی آن و قریتایم را باحوالی آن.
- ۷۷ و به پسران مراری که از لاویان باقی مانده بودند، از سبط زبولون رمون را باحوالی آن و تابور را باحوالی آن.
- ۷۸ و از آن طرف اردن در برابر یحابه جانب شرقی اردن از سبط رؤین، باصر را در بیابان باحوالی آن و بهصه را باحوالی آن.
- ۷۹ و قدیموت را باحوالی آن و میفعه را باحوالی آن.
- ۸۰ و از سبط جاد را موت را در جلعاد باحوالی آن و مخنایم را باحوالی آن.
- ۸۱ و حشبون را باحوالی آن و عزی را باحوالی آن.

پسران یسا کار

- و اما پسران یسا کار: تولاع و فوه و یاشوب و شمرون چهار نفر بودند.
- ۲ و پسران تولاع: عژی و رفایا و یریشیل و یحای و بیسام و سموئیل؛ ایشان رؤسای خاندان پدر خود تولاع و مردان قوی شجاع در انساب خود بودند، و عدد ایشان در داود بیست و دو هزار و ششصد بود.
- ۳ و پسر عژی، یزر حیا و پسران یزر حیا، میکائیل و عوبدیا و یوئیل و یثیا که پنج نفر و جمیع آنها رؤسا بودند.
- ۴ و با ایشان بر حسب انساب ایشان و خاندان آباي ایشان، فوجهای لشکر جنگی سی و شش هزار نفر بودند، زیرا که زنان و پسران بسیار داشتند.
- ۵ و برادران ایشان از جمیع قبایل یسا کار مردان قوی شجاع هشتاد و هفت هزار نفر جمیعاً در نسب نامه ثبت شدند.

پسران بنیامین

- و پسران بنیامین: بالع و باگرو و یدیعئیل، سه نفر بودند.
- ۷ و پسران بالع: اصبون و عژی و عژیئیل و یریموت و عیری، پنج نفر رؤسای خاندان آبا و مردان قوی شجاع که بیست و دو هزار و سی و چهار نفر از ایشان در نسب نامه ثبت گردیدند.
- ۸ و پسران باگرو: زمیره و یوعاش و الیعازار و الیوعینای و عمری و یریموت و ایبا و عناتوت و علامت. جمیع اینها پسران باگرو بودند.
- ۹ و بیست هزار و بیست نفر از ایشان بر حسب انساب ایشان، رؤسای خاندان آباي ایشان مردان قوی شجاع در نسب نامه ثبت شدند.
- ۱۰ و پسر یدیعئیل: بلهان و پسران بلهان: یعیش و بنیامین و ایهود و کنعنه و زیتان و ترشیدش و آخیشاخر.
- ۱۱ جمیع اینها پسران یدیعئیل بر حسب رؤسای آبا و مردان جنگی شجاع هفده هزار و بیست نفر بودند که در لشکر برای جنگ بیرون می رفتند.
- ۱۲ و پسران عیر: شقیم و حقیم و پسر احریر خوشیم.

پسران نفتالی

و پسران نفتالی: یخصیئیل و جونی و یصر و شلوم از پسران بلهه بودند.

پسران منسی

- پسران منسی آسر یئیل که زوجه اش اورازا یید، و ما کیر پدر جلعاد که متعه آرامیه وی اورازا یید.
- ۱۵ و ما کیر خواهر حقیم و شقیم را که به معکه مسماء بود، به زنی گرفت؛ و اسم پسر دوم او صلفحاد بود؛ و صلفحاد دختران داشت.
- ۱۶ و معکه زن ما کیر پسری زاییده، اورافارش نام نهاد و اسم برادرش شارش بود و پسرانش، الام و راقم بودند.

۱۷ وپسر اولام پدان بود. اینانند پسران جلعاد بن ماکیر بن منسی.

۱۸ وخواهرا و هوولکه ایشهود وایعزر و محله را زاید.

۱۹ وپسران شمیداع اخیان و شکیم و لقی و انیعام.

پسران افرایم

و پسران افرایم شوتال و پسرش بارد و پسرش تحت و پسرش اعداد و پسرش تحت.

۲۱ و پسرش زاباد و پسرش شوتال و عازر و اعداد که مردان جت که در آن زمین مولود شدند، ایشان را کشتند زیرا که برای گرفتن مواشی ایشان فرمود آمده بودند.

۲۲ و پدر ایشان افرایم به جهت ایشان روزهای بسیار ماتم گرفت و برادرانش برای تعزیت وی آمدند.

۲۳ پس نزد زن خود در آمد و او حامله شده، پسری زاید و اورا بریعه نام نهاد، از این جهت که در خاندان او یلایی عارض شده بود.

۲۴ و دخترش شیر بود که بیت حورون پایین و بالا را و ازین شیر را بنا کرد.

۲۵ و پسرش راح و راشف، و پسرش تال و پسرش تاحن،

و پسرش لعدان، و پسرش عمیود، و پسرش الیشمع،

و پسرش نون، و پسرش یهوشوع،

و املاک و مسکن های ایشان بیت ثیل و دهات آن بود و به طرف مشرق نعران و به طرف مغرب جازر و دهات آن و شکیم و دهات آن تا غره و دهات آن.

۲۹ و نزد حد و دینی منسی بیت شان و دهات آن و تعناک و دهات آن و مجد و دهات آن و دور و دهات آن که در اینها پسران یوسف بن اسرائیل ساکن بودند.

پسران اشیر

پسران اشیر، یمنه و لیشوه و یشوی و بریعه بودند، و خواهرا ایشان سارح بود.

۳۱ و پسران بریعه، حابر و ملکیتیل که همان پدر زوات باشد.

۳۲ حابر، یفلیط و شو میر و حوتام و خواهرا ایشان شو عار آورد.

۳۳ و پسران یفلیط فاسک و میمال و عشوت بودند. اینانند بنی یفلیط.

۳۴ و پسران شامرا آخی و رجه و یجه و آرام.

۳۵ و پسران هیلام برادر وی صوح و یمناع و شالش و عامل بودند.

۳۶ و پسران صوح، سوح و حرنفر و شو عا و پیری و میره.

۳۷ و باصر و هو و شما و شلشه و وتران و بیتران.

۳۸ و پسران یتر، یفته و فسفا و آرا.

۳۹ و پسران علا، آرح و حنییل و رصیا.

۴۰ جمیع اینها پسران اشیر و رؤسای خاندان آباي ایشان و برگزیدگان مردان جنگی و رؤسای سرداران بودند. و شماره ایشان که در لشکر برای جنگ بر حسب نسب نامه ثبت گردید، بیست و شش هزار نفر بود.

نسب نامه شاؤل

و بنیامین نخست زاده خود بالع را آورد و دو مین اشبیل و سومش آخرخ،

و چهارم نوحه و پنجم رافارا.

۳ و پسران بالع: آدار و جیرا و آیهود.

- ۴ وَاَيْشُوْعُ وَنُعْمَانُ وَاخُوْخُ .
- ۵ وَجِيْرًاوَشُقُوْفَانٌ وَحُوْرَامٌ بُوْدُنْدُ .
- ۶ وَاِيْنَا نْدِ پَسْرَانِ اُحُوْدٌ كِه رُوْسَايِ خَانْدَانِ اَبَايِ سَاكَّانِ جَبِعٌ بُوْدُنْدُ وَاِيْشَانِ رَا بِه مَنَا حْتِ كُو چَانِيْدِنْدُ .
- ۷ وَاوْنُعْمَانُ وَاخِيَا وَجِيْرًا رَا كُو چَانِيْدُ وَاوْعُرَّوَاوَاخِيْحُوْدِرَا تُوْلِيْدُ نْمُوْدُ .
- ۸ وَشَحْرَايْمُ دَر بِلَادِ مَوَا بٍ بَعْدَ اَز طَلَا قِ دَا دَن زَنَا نِ خُوْدِ حُوْشِيْمِ وَبَعْرَ اَفْرَزَنْدَا نِ تُوْلِيْدُ نْمُوْدُ .
- ۹ پَسْ اَز زَنِ خُوْيِشِ كِه خُوْدَا شِ نَامِ دَا شْتِ يُو بَا بٍ وَظِيْبَا وَا مِيْشَا وَا مَلِكَا مِ رَا اُوْرْدُ .
- ۱۰ وَيَعُوْضُ وَشِكَا وَا مِرْمَهَ رَا كِه اِيْنَهَا پَسْرَانِ اُوْرُوْسَايِ خَانْدَانِهَايِ اَبَا بُوْدُنْدُ .
- ۱۱ وَا ز حُوْشِيْمِ اِبِيْطُوْبِ وَا لْفَعْلِ رَا اُوْرْدُ .
- ۱۲ وَا پَسْرَانِ اَلْفَعْلِ عَا بَرُ وَا مِشْعَا مِ وَا شَا مِرْ كِه اُوْنُو لُوْدُ وَا هَا تَشِ رَا بِنَا نِهَادِ بُوْدُنْدُ .
- ۱۳ وَبَرِيْعَه وَشَا مِعْ كِه اِيْشَانِ رُوْسَايِ خَانْدَانِ اَبَايِ سَاكَّانِ اَيْلُوْنِ بُوْدُنْدُ وَا اِيْشَانِ سَاكَّانِ جَتَّ رَا اَخْرَا جِ نْمُوْدُنْدُ .
- ۱۴ وَاخِيُو وَا شَا شَقِ وَا بَرِيْمُوْتِ .
- ۱۵ وَزَبَدِيَا وَا عَا رَدُ وَا عَا دَرُ .
- ۱۶ وَا مِيْكَائِيْلُ وَا شِفَهَ وَا يُو خَا پَسْرَانِ بَرِيْعَه بُوْدُنْدُ .
- ۱۷ وَزَبَدِيَا وَا مِشْلَا مِ وَا جَرِيْقِي وَا حَا بَرُ ،
- وَا شَمْرَايِ وَا بَرِيَا هَ وَا يُو بَا Bِ پَسْرَانِ اَلْفَعْلِ بُوْدُنْدُ .
- ۱۹ وَيَعْقِيْمُ وَزَكْرِي وَا زَبَدِي ،
- وَا اَلْيَعِيْنَايِ وَصِلْتَايِ وَا اِيْلِيْثِيْلُ ،
- وَا اَدَايَا وَا بَرِيَا وَا شَمْرَتِ پَسْرَانِ شِمْعِي ،
- وَا شِفَا نِ وَا عَا بَرُ وَا اِيْلِيْثِيْلُ .
- ۲۳ وَعَبْدُوْنِ وَزَكْرِي وَا حَا نَا نِ ،
- وَ حَنْيَا وَا عِيْلَا مِ وَا عَنْتُوْتِيَا ،
- وَا يَفْدِيَا وَا فَنُوْثِيْلُ پَسْرَانِ شَا شَقِ بُوْدُنْدُ .
- ۲۶ وَشَمْرَايِ وَا شَحْرِيَا وَا عَتْلِيَا .
- ۲۷ وَيَعْرَشِيَا وَا اِيْلِيَا وَا زَكْرِي پَسْرَانِ يَرْحَا مِ بُوْدُنْدُ .
- ۲۸ اِيْنَا نِ رُوْسَايِ خَانْدَانِ اَبَا بَرِ حَسْبِ اَنْسَابِ خُوْدِ وَا سَر دَا رَا نِ بُوْدُنْدُ وَا اِيْشَانِ دَر اُوْر شَلِيْمِ سَكُوْنَتِ دَا شْتُنْدُ .
- ۲۹ وَدَر جَبْعُوْنِ پَدْرِ جَبْعُوْنِ سَكُوْنَتِ دَا شْتِ وَا سَمِ زَنْشِ مَعَكَه بُوْدُ .
- ۳۰ وَنَحْسَتِ زَا دَه اَشْ عَبْدُوْنِ بُوْدُ ، پَسْ صُوْرُوْقِيْسِ وَا بَعْلِ وَا نَا دَا بِ ،
- وَ جَدُوْرُوَاخِيُو وَا زَا اَكْرُ ؛
- وَ مَقْلُوْتِ شِمَا هَ رَا اُوْرْدُ وَا اِيْشَانِ نِيْزِ يَا بَرَا دَرَا نِ خُوْدِ دَر اُوْر شَلِيْمِ دَر مَقَابِلِ بَرَا دَرَا نِ اِيْشَانِ سَا كَنِ بُوْدُنْدُ .
- ۳۳ وَنِيْرُقِيْسِ رَا اُوْرْدُ وَا قِيْسِ شَاوْلُ رَا اُوْرْدُ وَا شَاوْلُ يَهُوْنَا تَا نِ وَا مَلِكِيْشُوْعُ وَا بِيْنَا دَا Bِ وَا شَبْعَلُ رَا اُوْرْدُ .
- ۳۴ وَا پَسْرِيْهُوْنَا تَا نِ مَرِيْبِ بَعْلِ بُوْدُ وَا مَرِيْبِ بَعْلِ مِيْكَارَا اُوْرْدُ .
- ۳۵ وَا پَسْرَانِ مِيْكََا ، فَيْتُوْنِ وَا مَالِكِ وَا تَارِيْعِ وَا حَا زِ بُوْدُنْدُ .

- ۳۶ و آحاز یهوده را آورد، یهوده علمت و عز موت و زمري را آورد و زمري موصار آورد.
- ۳۷ و موصابن عار آورد و پسرش رافه بود و پسرش العاسه و پسرش آصیل بود.
- ۳۸ و آصیل را شش پسر بود و نامهای ایشان اینهاست: عز ر یقام و یگرو و اسمعیل و شعریا و عوبدیا و حانان. و جمیع اینها پسران آصیل اند.
- ۳۹ و پسران عیشق برادر او نخست زاده اش اولام و دومین یعوش و سومین الیفلط.
- ۴۰ و پسران اولام، مردان زور آور شجاع و تیر انداز بودند؛ و پسران و پسران پسران ایشان بسیار یعنی صد و پنجاه نفر بودند. جمیع اینها از بنی بنیامین میباشند.

ساکنان اورشلیم

و تمامی اسرائیل بر حسب نسب نامه های خود شمرده شدند، و اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل مکتوب اند و یهودا به سبب خیانت خود به بابل اسیری رفتند.

- ۲ و کسانی که اول در ملکه ها و شهرهای ایشان سکونت داشتند، اسرائیلیان و کاهنان و لویان و نوتینیم بودند.
- ۳ و در اورشلیم بعضی از بنی یهودا و از بنی بنیامین و از بنی افرایم و منسی ساکن بودند.
- ۴ عوتای ابن عمیه بود بن عمیری ابن امری ابن بانی از بنی فارص بن یهودا.
- ۵ و از شیلونیان نخست زاده اش عسایا و پسران او.
- ۶ و از بنی زارح یعوئیل و براران ایشان ششصد و نود نفر.
- ۷ و از بنی بنیامین سلوا بن مشلام بن هود و یابا بن هسنوا.
- ۸ و یینیا بن یروحام و ایله بن عزری ابن مکری و مشلام بن شفتیابا بن راولیل بن یینیا.
- ۹ و برادران ایشان بر حسب انساب ایشان نه صد و پنجاه و شش نفر. جمیع اینها رؤسای اجداد بر حسب خاندانهای آباي ایشان بودند.
- ۱۰ و از کاهنان، یدعی و یهو یاریب و یاکین،
- عزریابا بن حلقیابا بن مشلام بن صادوق بن مرایوت بن آخیطوب رئیس خانه خدا،
- و عدا یا ابن یروحام بن فشحور بن ملکیا و معسای ابن عدائییل بن یخزیره بن مشلام بن مشلیمیت بن امیر.
- ۱۳ و برادران ایشان که رؤسای خاندان آباي ایشان بودند، هزار و هفتصد و شصت نفر که مردان رشید به جهت عمل خدمت خانه خدا بودند.
- ۱۴ و از لویان شمعیابا بن حشوب بن عزریقام بن حشبیا از بنی مراری.
- ۱۵ و یقبقر و حارث و جلال و متنیابا بن میکابا بن زکری ابن آساف.
- ۱۶ و عوبدیا بن شمعیابا بن جلال و بن یدوتون و برخیا بن آسا بن القانه که در دهات نطوفاتیان ساکن بود.
- ۱۷ و در بانان، شلوم و عقیوب و طلمون و آخیمان و برادران ایشان. و شلوم رئیس بود.
- ۱۸ و ایشان تا الآن بر دروازه شرقی پادشاه ای باشند (و در بانان فرقه بنی لاوی بودند).
- ۱۹ و شلوم بن قوری ابن آساف بن قورح و برادرانش از خاندان پدرش یعنی بنی قورح که ناظران عمل خدمت و مستحفظان دروازه های خیمه بودند و پدران ایشان ناظران اردوی خداوند و مستحفظان مدخل آن بودند.
- ۲۰ و فینحاس بن العازار، سابق رئیس ایشان بود. و خداوند با وی می بود.
- ۲۱ و زکریابا بن مشله یادران دروازه خیمه اجتماع بود.
- ۲۲ و جمیع اینانی که برای در بانی دروازه ها منتخب شدند، دو است دوازده نفر بودند و ایشان در دهات خود بر حسب نسب نامه های خود شمرده شدند که داود و سموئیل رائی ایشان را بر وظیفه های ایشان گماشته بودند.
- ۲۳ پس ایشان و پسران ایشان بر دروازه های خانه خداوند و خانه خیمه برای نگهبانی آن گماشته شدند.

- ۲۴ و در بانان به هر چهار طرف یعنی مشرق و مغرب و شمال و جنوب بودند.
- ۲۵ و برادران ایشان که در دهات خود بودند، هر هفت روز نوبت به نوبت با ایشان می آمدند.
- ۲۶ زیرا چهار رئیس در بانان که لاویان بودند، منصب خاص داشتند و ناظران حجره ها و خزانه های خانه خدا بودند.
- ۲۷ و به اطراف خانه خدا منزل داشتند زیرا که نگاه بانیش برایشان بود، و باز کردن آن هر صبح برایشان بود.
- ۲۸ و بعضی از ایشان بر آلات خدمت مأمور بودند، چونکه آنها را به شماره می آوردند و به شماره بیرون می بردند.
- ۲۹ از ایشان بر اسباب و جمیع آلات قدس وارد نرم و شراب و روغن و بخور و عطریات مأمور بودند.
- ۳۰ و بعضی از پسران کاهنان، عطریات خوشبو را ترکیب می کردند.
- ۳۱ و متتیا که از جمله لاویان و نخست زاده سلوم قورحی بود، بر عمل مطبوخات گماشته شده بود.
- ۳۲ و بعضی از برادران ایشان از پسران قهاتیان، بر نان تقدیمه مأمور بودند تا آن را در هر روز سبت مهیا سازند.
- ۳۳ و مغنیان از رؤسای خاندان آبی لاویان در حجره ها سکونت داشتند و از کار دیگر فارغ بودند زیرا که روز و شب در کار خود مشغول می بودند.
- ۳۴ اینان رؤسای خاندان آبی لاویان و بر حسب انساب خود رئیس بودند و در اورشلیم سکونت داشتند.
- و در جبعون، پدر جبعون، یعیلیل سکونت داشت و اسم زنش معکه بود.
- ۳۶ و نخست زاده اش عبدون بود، پس صور و قیس و یعل و نیر و ناداب، و جد و رواخیو و زکریا و مقلوت؛
- و مقلوت شمام را آورد و ایشان نیز برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند.
- ۳۹ و نیر قیس را آورد و قیس شاول را آورد و شاول یهوناتان و ملکیشوع و ابیناداب و اشبعل را آورد.
- ۴۰ و پسر یهوناتان، مریب یعل بود و مریب یعل میکار را آورد.
- ۴۱ و پسر میکا، فیتون و مالک و تحریع و آحاز بودند.
- ۴۲ و آحاز بعره را آورد و بعره علمت و عزموت و زمیری را آورد و زمیری موصار را آورد.
- ۴۳ و موصابنعار را آورد و پسرش رفایا و پسرش العاسه و پسرش اصیل.
- ۴۴ و اصیل را شش پسر بود و این است نامهای ایشان: عزریقام و بکر و واسمعیل و شعریا و عوبدیا و حانان اینها پسران اصیل می باشند.

خودکشی شاول

- و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند، و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند و در کوه جلبوع کشته شده، افتادند.
- ۲ و فلسطینیان شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان پسران شاول یوناتان و ابیناداب و ملکیشوع را کشتند.
- ۳ و جنگ بر شاول سخت شد و تیراندازان او را در یافتند و از تیراندازان مجروح شد.
- ۴ و شاول به سلا حدار خود گفت: «مشیر را بکش و به من فرو بر، مباد این ناخوتنان بیایند و مرا افتضاح کنند.» اما سلا حدارش نخواست زیرا که بسیاری ترسید؛ پس شاول شمشیر را گرفته بر آن افتاد.
- ۵ و سلا حدارش چون شاول را مرده دید، او نیز بر شمشیر افتاده، بُرد.
- ۶ و شاول مرد و سه پسرش و تمامی اهل خانه اش همراه وی مردند.
- ۷ و چون جمیع مردان اسرائیل که در وادی بودند، این را دیدند که لشکر منزم شده، و شاول و پسرانش مرده اند، ایشان نیز شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها قرار گرفتند.
- ۸ و روز دیگر واقع شد که چون فلسطینیان آمدند تا کشتگان را برهنه نمایند، شاول و پسرانش را در کوه جلبوع افتاده یافتند.
- ۹ پس او را برهنه ساخته، سر و اسلحه اش را گرفتند و آنها را به زمین فلسطینیان به هر طرف فرستادند تا به تنها و قوم خود مرده برسانند.

- ۱۰ واسلحه اش را در خانه خدایان خود گذاشتند و سرش را در خانه دا چون به دیوار کوبیدند.
- ۱۱ و چون تمامی اهل یابیش جلعا آنچه را که فلسطینیان به شاول کرده بودند شنیدند،
 جمیع شجاعان برخاسته، جسد شاول و جسد های پسرانش را برداشته، آنها را به یابیش آورده، استخوانهای ایشان را زیر درخت بلوط که در یابیش است،
 دفن کردند و هفت روز روزه داشتند.
- ۱۳ پس شاول به سبب خیانتی که به خداوند ورزیده بود مُرد، به جهت کلام خداوند که آن را نگاه نداشته بود، و از این جهت نیز که از صاحبه اجنه
 سؤال نموده بود.
- ۱۴ و چونکه خداوند را تطبیده بود، او را کشت و سلطنت او را به داود بن یسی برگردانید.

داود، پادشاه اسرائیل

- و تمامی اسرائیل نزد داود در حبرون جمع شده، گفتند: «اینک ما استخوانها و گوشت تومی باشیم.»
- ۲ و قبل از این نیهنگامی که شاول پادشاه می بود، تو اسرائیل را بیرون می بردی و درون می آوردی؛ و یهوه خدایت تو را گفت که: تو قوم من اسرائیل
 را شبانی خواهی نمود و تو بر قوم من اسرائیل پیشوا خواهی شد.»
- و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حبرون آمدند و داود با ایشان به حضور خداوند در حبرون عهد بست، و داود را بر حسب کلامی که خداوند به واسطه
 سموئیل گفته بود به پادشاهی اسرائیل مسح نمودند.
- ۴ و داود و تمامی اسرائیل به اورشلیم که بیوس باشد، آمدند و بیوسیان در آن زمین ساکن بودند.
- ۵ و اهل بیوس به داود گفتند: «به اینجا داخل نخواهی شد.» اما داود قلعه صهیون را که شهر داود باشد بگرفت.
- ۶ و داود گفت: «هر که بیوسیان را اول مغلوب سازد، رئیس و سردار خواهد شد.» پس یوآب بن صرویه اول برآمد و رئیس شد.
- ۷ و داود در آن قلعه ساکن شد، از آن جهت آن را شهر داود نامیدند.
- ۸ و شهر را به اطراف آن و گردا گرد ملوه بنا کرد و یوآب باقی شهر را تعمیر نمود.
- ۹ و داود ترقی کرده، بزرگ می شد و یهوه صباوت با وی می بود.

شجاعان داود

- و اینان در رؤسای شجاعانی که داود داشت که با تمامی اسرائیل او را در سلطنتش تقویت دادند تا او را بر حسب کلامی که خداوند در باره اسرائیل گفته
 بود پادشاه سازد.
- ۱۱ و عدد شجاعانی که داود داشت این است: یثبعام بن حکونی که سردار شلیشیم بود که بر سیصد نفر نیزه خود را حرکت داد و ایشان را در یک وقت
 کشت.
- و بعد از او اعازار بن دودوی اخوخی که یکی از آن سه شجاع بود.
- ۱۳ او با داود در فسدیم بود وقتی که فلسطینیان در آنجا برای جنگ جمع شده بودند، و قطعه زمین پراز جو بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار می کردند.
- ۱۴ و ایشان در میان آن قطعه زمین ایستاده، آن را محافظت نمودند، و فلسطینیان را شکست دادند و خداوند نصرت عظیمی به ایشان داد.
- ۱۵ و سه نفر از آن سبی سردار به صخره نزد داود به مغاره عدلام فرود شدند و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند.
- ۱۶ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود، و قراول فلسطینیان آن وقت در بیت لحم بودند.
- ۱۷ و داود خواهش نموده، گفت: «کاش کسی مرا از آب چاهی که نزد دروازه بیت لحم است بنوشاند.»
- پس آن سه مرد، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند؛ اما داود
 نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند بریخت،
- و گفت: «ای خداوند من حاشا از من که این کار را بکنم! آیا خون این مردان را بنوشم که جان خود را به خطر انداختند زیرا به خطر جان خود آن را آوردند؟»
 پس نخواست که آن را بنوشد؛ کاری که این سه مرد شجاع کردند این است.
- ۲۰ و پیشای برادر یوآب سردار آن سه نفر بود و او نیز نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت.

- ۲۱ در میان آن سه نفر از دو مکرّم تر بود؛ پس سردار ایشان شد، لیکن به سه نفر اول نرسید.
- ۲۲ و بنای ابن یهویاداع پسر مردی شجاع قبصیثیلی بود که کارهای عظیم کرده بود، و پسر آرئیل موآبی را کشت و در روز برف به حفرة ای فرود شده، شیر را کشت.
- ۲۳ و مرد مصری بلند قد را که قامت او پنج ذراع بود کشت، و آن مصری در دست خود نیزه ای مثل نوردنسا جان داشت، اما او نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری روده، و ی را با نیزه خودش کشت.
- ۲۴ بنای ابن یهویاداع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع اسم یافت.
- ۲۵ اینک او از آن سی نفر مکرّم تر شد، لیکن به آن سه نفر اول نرسید و او را بر اهل مشورت خود برگاشت.
- ۲۶ و نیز از شجاعان لشکر، عسائیل برادر یوآب و آلحانان بن دودوی بیت لحمی،

و شُموت هُروری و حَالصِ فُلُونی،
و عیرا بن عَقْبِشِ تَقْوَعی و اَبِعَزْرَ عَناتُوتی،
و سَبکای حُوشاتی و عیلائی اَخونِی،
و مَهرای نَطُوفاتی و خالِد بن بَعْنَه نَطُوفاتی،
و اَتای ابن ریبای از جبعه بنی بنیامین و بنایای فَرَعاتُوتی،
و حُورای از وادیهای جاعش و اَبِئیلِ عَرُباتی،
و عَزْموتِ بَحْرُومی و اَبِحَبایِ شَعْلَبُونی.
۳۴ و از بنی هاشم جزونی یوناتان بن شاجای هَراری،
و اَخیام بن ساکار هَراری و اَلیفال بن اُور،
و حافر مَکیراتی و اَخیای فُلُونی،
و حَصْرُوی کَرَمَلی و نَعرائی ابن اَزبای.
۳۸ و یوئیل برادر ناتان و مَبحار بن هَجَری،
و صالِقِ عَمُونی و نَحْرایی بَیروقی که سلاحدار یوآب بن صَرُویه بود.
۴۰ و عیرای یَتری و جاربِ یَتری،
و اُوریای حَتّی و زاباد بن اَحلائی،
و عَدینا بن شیزای رُؤبَینی که سردار رُؤبَینیان بود و سی نفر همراهش بودند.
۴۳ و حانان بن مَعکَه و یوشافاط مَتّی،
و عَزْریای عَشْتَرُوتی و شاماع و یوئیل پسران حُوتام عَزْ و عیرِی،
و یَدِعیئیل بن شَمَری و برادرش یوخای تِیصی،
و اَلِئیل از حُوم و یریبای یوشو پسران اَلناعم و یمّه موآبی،
و اَلِئیل و عوبید و یعیسیئیل مَصُوباتی.

- و اینانند که نزد او دبه صقلغ آمدند، هنگامی که او هنوز از ترس شاول بن قیس گرفتار بود، و ایشان از آن شجاعان بودند که در جنگ معاون او بودند.
- ۲ و به کمان مسلح بودند و سنگها و تیرها از کمانها از دست راست و دست چپ می انداختند و از برادران شاول بنیامینی بودند.
- ۳ سردار ایشان اخیعزر بود، و بعد از او یوآش پسران شماعه جبعاتی و یزئیل و فالط پسران عز موت و برا که و یهوی عناتوتی،

و بشمعیای جبّونی که در میان آن سبی نفر شجاع بود، و بر آن سبی نفر برتری داشت و ارمیا و یحزئیل و یوحانان و یوزاباد جدیراتی،
و العوزای و یریموت و بعلیا و شمرا و شفطیای حروفی،
و القانه و شیا و عزرائیل و یوعز و یوشبعام که از قورحیان بودند،
و یوعیله و زبدیا پسران یروحام جدوری.

۸ و بعضی از جادیان که مردان قوی شجاع و مردان جنگ آزموده و مسلح به سپر و تیراندازان که روی ایشان مثل روی شیر و مانند غزال کوهی تیزرو بودند، خوشتر را نزد داود در ملاذیبان جدا ساختند، که رئیس ایشان عازرو و مین عوبدیا و سومین الیاب بود، و چهارمین مِشمَنّه و پنجمین ارمیا، و ششم عتای و هفتم الیئیل، و هشتم یوحانان و نهم ازاباد، و دهم ارمیا و یازدهم مکبنا.

۱۴ اینان از بنی جادرو سبای لشکر بودند که کوچکتر ایشان برابر صد نفر و بزرگتر برابر هزار نفر می بود.

۱۵ اینانند که در ماه اول از اردن عبور نمودند هنگامی که آن از تمامی حدودش سیلان کرده بود و جمیع ساکنان وادیها را هم به طرف مشرق و هم به طرف مغرب منزّم ساختند.

۱۶ و بعضی از بنی بنیامین و یهودا نزد داود به آن ملاذ آمدند.

۱۷ داود به استقبال ایشان بیرون آمده، ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر باسلامتی برای اعانت من نزد من آمدید، دل من با شما ملصق خواهد شد؛ و اگر برای تسلیم نمودن من به دست دشمنانم آمدید، با آنکه ظلمی در دست من نیست، پس خدای پدران ما این را ببیند و انصاف نماید.»
آنگاه روح بر عماسای که رئیس شلاشیم بود نازل شد (او گفت: «ای داود ما از آن تو وای پسرسی مابا تو هستیم؛ سلامتی، سلامتی بر تو باد، و سلامتی بر انصار تو باد زیرا خدای تو نصرت دهنده تو است.») پس داود ایشان را پذیرفته، سرداران لشکر ساخت.

۱۹ و بعضی از منسی به داود ملحق شدند هنگامی که او همراه فلسطینیان برای مقاتله با شاول می رفت؛ اما ایشان را مدد نکردند زیرا که سرداران فلسطینیان بعد از مشورت نمودن، او را پس فرستاده، گفتند که: «او با سرهای مابه آقایی خود شاول ملحق خواهد شد.»
و هنگامی که به صقلع می رفت، بعضی از منسی به او پیوستند یعنی عدناح و یوزاباد و یدیعئیل و میکائیل و یوزاباد و الیهو و صلتای که سرداران هزارهای منسی بودند.

۲۱ ایشان داود را به مقاومت فوجهای مآلقه (مدد کردند، زیرا جمیع ایشان مردان قوی شجاع و سرداران لشکر بودند.

۲۲ زیرا در آن وقت، روزی روزی برای اعانت داود نزد وی می آمدند تا لشکر بزرگ، مثل لشکر خدا شد.

۲۳ و این است شماره افراد آنانی که برای جنگ مسلح شده، نزد داود به حبرون آمدند تا سلطنت شاول را بر حسب فرمان خداوند به وی تحویل نمایند.

۲۴ از بنی یهودا شش هزار و هشتصد نفر که سپر و نیزه داشتند و مسلح جنگ بودند.

۲۵ از بنی شمعون هفت هزار و یکصد نفر که مردان قوی شجاع برای جنگ بودند.

۲۶ از بنی لاوی چهار هزار و ششصد نفر.

۲۷ و یهو یاداع رئیس بنی هارون و سه هزار و هفتصد نفر همراه وی.

۲۸ و صادوق که جوان قوی و شجاع بود با بیست و دو سردار از خاندان پدرش.

۲۹ و از بنی بنیامین سه هزار نفر از برادران شاول و تا آن وقت اکثر ایشان وفای خاندان شاول را نگاه می داشتند.

۳۰ و از بنی افرایم بیست هزار و هشتصد نفر که مردان قوی و شجاع و در خاندان پدران خویش نامور بودند.

۳۱ و از نصف سبط منسی هجده هزار نفر که به نامهای خود تعیین شده بودند که بیایند و داود را به پادشاهی نصب نمایند.

- ۳۲ واز بنی یساکار کسانی که از زمانها مخبر شده، می فهمیدند که اسرائیلیان چه باید بکنند، سرداران ایشان دوست نفرو جمع برادران ایشان فرمان بردار ایشان بودند.
- ۳۳ واز بولون پنجاه هزار نفر که بالشکیر برودن رفته، می توانستند جنگ را با همه آلات حرب بیاریند و وصف آریایی کنند و دودل نبودند.
- ۳۴ واز نفتالی هزار سردار و با ایشان سی و هفت هزار نفر با سپرو نیزه.
- ۳۵ واز بنی دان بیست و هشت هزار و شصت نفر برای جنگ میباشند.
- ۳۶ واز آشیر چهل هزار نفر که بالشکیر برودن رفته، می توانستند جنگ را میسازند.
- ۳۷ واز آن طرف اردن از بنی جاد و نصف سبط منسی صد و بیست هزار نفر که با جمع آلات لشکر برای جنگ) هیاشندند.
- جمع اینها مردان جنگی بودند که برصف آریایی قادر بودند بادل کامل به حبرون آمدند تا او در بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نمایند، و تمامی بقیه اسرائیل نیز برای پادشاه ساختن داوود یک دل بودند.
- ۳۹ و در آنجا باد او سه روز اکل و شرب نمودند زیرا که برادران ایشان به جهت ایشان تدارک دیده بودند.
- ۴۰ و مجاوران ایشان نیز تالیسا کار و بولون و نفتالی نان بر الاغها و شتران و قاطران و گاوان آوردند و ماکولات از آرد و قرضهای انجیر و کشمش و شراب و روغن و گاوان و گوسفندان به فراوانی آوردند چونکه در اسرائیل شادمانی بود.

بازگرداندن تابوت عهد

و داوود با سرداران هزاره و صده و با جمع رؤسای مشورت کرد.

- ۲ و داوود به تمامی جماعت اسرائیل گفت: «اگر شما مصلحت می دانید و اگر این از جانب یهوه خدای ما باشد، نزد برادران خود که در همه زمینهای اسرائیل باقی مانده اند، به هر طرف بفرستیم و با ایشان کاهنان و لویانی که در شهرهای خود و حوالی آنها میباشند، نزد ما جمع شوند، و تابوت خدای خویش را باز نزد خود بیاوریم چونکه در ایام شاول نزد آن مسألت نمودیم.»
- و تمامی جماعت گفتند که: «چنین بکنیم.» زیرا که این امر به نظر تمامی قوم پسند آمد.
- ۵ پس داوود تمامی اسرائیل را از شیخوهر مصر تا مدخل حَمات جمع کرد تا تابوت خدای از قریت یعاریم بیاورند.
- ۶ و داوود و تمامی اسرائیل به بعله که همان قریت یعاریم است و از آن یهودا بود، برآمدند تا تابوت خدای یهوه را که در میان کروبیان در جایی که اسم او خوانده می شود ساکن است، از آنجا بیاورند.
- ۷ و تابوت خدای را بر ابراهای تازه از خانه آییناداب آوردند و عزرا و آخوار ابراهای را ندند.
- ۸ و داوود و تمامی اسرائیل با سرود و بربط و عود و دف و سنج و کرنا به قوت تمام به حضور خدا و جدمی نمودند.
- ۹ و چون به خرمنگاه کیدون رسیدند عزرا دست خود را دراز کرد تا تابوت را بگیرد زیرا گاوان می لغزیدند.
- ۱۰ و خشم خداوند بر عزرا افروخته شده، او را از آن جهت که دست خود را به تابوت دراز کرد و در آنجا به حضور خدا مرد.
- ۱۱ و داوود محزون شد چونکه خداوند بر عزرا خنه نمود و آن مکان را تا امروز فارص عزرا نامید.
- ۱۲ و در آن روز داوود از خدا ترسان شده، گفت: «تابوت خدای را نزد خود چگونه بیاوریم؟»
- پس داوود تابوت را نزد خود به شهر داوود نیاورد بلکه آن را به خانه عوبید اُدوم جتی برگردانید.
- ۱۴ و تابوت خدای را نزد خاندا ن عوبید اُدوم در خانه اش سه ماه ماند و خداوند خانه عوبید اُدوم و تمامی مایملک او را برکت داد.

خانه و خاندان داوود

- و حیرام پادشاه صور، قاصدان با چوب سر و آزاد و بنایان و نجاران نزد داوود فرستاده تا خانه ای برای او بسازند.
- ۲ و داوود دانست که خداوند او را به پادشاهی اسرائیل استوار داشته است، زیرا که سلطنتش به خاطر قوم او اسرائیل به درجه بلند برافراشته شده بود.
- ۳ و داوود در اورشلیم با زنان گرفت، و داوود پسران و دختران دیگر تولید نمود.

۴ و این است نامهای فرزندان که در اورشلیم برای وی به هم رسیدند: شمعون و شوباب و ناتان و سلیمان،

و بچار و الیشوع و الیفالط،

و نوحه و نالچ و یافیع،

و الیشامع و بعلیاداع و الیفلط.

پیروزی داود بر فلسطینیان

و چون فلسطینیان شنیدند که داود به پادشاهی تمام اسرائیل مسح شده است، پس فلسطینیان برآمدند تا داود را (رای جنگ) بطلبند، و چون داود شنید، به مقابله ایشان برآمد.

۹ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیم منتشر شدند.

۱۰ و داود از خدا مسألت نموده، گفت: «آیا به مقابله فلسطینیان برآیم و آیا ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند او را گفت: «برآی و ایشان را به دست تو تسلیم خواهم کرد.»

پس به بعل فراصیم برآمدند و داود ایشان را در آنجا شکست داد و داود گفت: «خدا بر دشمنان من به دست من مثل رخنه آب رخنه کرده است.» بنابراین آن مکان را بعل فراصیم نام نهادند.

۱۲ و خدا بان خود را در آنجا ترک کردند و داود امر فرمود که آنها را به آتش بسوزانند.

۱۳ و فلسطینیان بار دیگر در آن وادی منتشر شدند.

۱۴ و داود باز از خدا سؤال نمود و خدا او را گفت: «از عقب ایشان مرو بلکه از ایشان روگردانیده، در مقابل درختان توت به ایشان نزدیک شو.

۱۵ و چون در سر درختان توت آواز قدمها بشنوی، آنگاه برای جنگ بیرون شو، زیرا خدا پیش روی تو بیرون رفته است تا لشکر فلسطینیان را مغلوب سازد.»

پس داود بروفق آنچه خدا او را امر فرموده بود، عمل نمود و لشکر فلسطینیان را از جبعون تا جاززشکست دادند.

۱۷ و اسم داود در جمیع اراضی شیوع یافت و خداوند ترس او را بر تمامی امت هامستولی ساخت.

آوردن تابوت عهد به اورشلیم

و داود در شهر خود خانه ها بنا کرد و مکانی برای تابوت خدا فراهم ساخته، خیمه ای به جهت آن برپا نمود.

۲ آنگاه داود فرمود که غیر از لاویان کسی تابوت خدا را بر ندارد زیرا خداوند ایشان را برگزیده بود تا تابوت خدا بر دارند و او را همیشه خدمت نمایند.

۳ و داود تمامی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت خداوند را به مکانی که برایش مهیا ساخته بود، بیاورند.

۴ و داود پسران هارون و لاویان را جمع کرد.

۵ از بنی قهات اوریئیل رئیس و صد بیست نفر برادرانش را.

۶ از بنی مراری، عسایای رئیس و دوست بیست نفر برادرانش را.

۷ از بنی جرشوم، یوئیل رئیس و صد و سی نفر برادرانش را.

۸ از بنی ایصافان، شمععیای رئیس و دوست نفر برادرانش را.

۹ از بنی حبرون، ایلیئیل رئیس و هشتاد نفر برادرانش را.

۱۰ از بنی عرئیل، عمیناداب رئیس و صد و وازده نفر برادرانش را.

۱۱ و داود صدوق و ایباتار کهنه و لاویان یعنی اریئیل و عسایا و یوئیل و شمععیای و ایلیئیل و عمیناداب را خوانده،

به ایشان گفت: «مارؤسای خاندانهای آبی لاویان هستید، پس شما و برادران شما خویشتان را تقدیس نماید تا تابوت یهوه خدای اسرائیل را به مکانی که برایش مهیا ساخته ام بیاورید.

۱۳ زیرا از این سبب که شما دفعه اول آن را نیاوردید، یهوه خدای ما بر ما رخنه کرد، چونکه او را بر حسب قانون نطلبیدیم.»

- پس کاهنان و لویان خویشتن را تقدیس نمودند تا تابوت یهوه خدای اسرائیل را بیاورند.
- ۱۵ و پسران لویان بروفق آنچه موسی بر حسب کلام خداوند امر فرموده بود، چوب دستیهای تابوت خدا را بر کتفهای خود گذاشته، آن را برداشتند.
- ۱۶ و داود رؤسای لویان را فرمود تا برادران خود مغنیان را با آلات موسیقی از عودها و بریطها سنجها تعیین نمایند، تا به آواز بلند و شادمانی صدا زنند.
- ۱۷ پس لویان هیمان بن یوئیل و از برادران او آساف بن برکیا و از برادران ایشان بنی مراری ایتان بن قوشیار تعیین نمودند.
- ۱۸ و با ایشان از برادران درجه دوم خود: زکریا و بین و یعیئیل و شمیراموت و یعیئیل و عنی و الیاب و بنایا و معسیا و متتیا و الیفلیا و مقنیا و عوبیدادوم و یعیئیل در بانان را.
- ۱۹ و از مغنیان: هیمان و آساف و ایتان را با سنجهای برنجین تابنوازند.
- ۲۰ و زکریا و عزریئیل و شمیراموت و یعیئیل و عنی و الیاب و معسیا و بنایا را با عودها برآلاموت.
- ۲۱ و متتیا و الیفلیا و مقنیا و عوبیدادوم و یعیئیل و عزریا را با بریطهای برثمینی تا پیشروی نمایند.
- ۲۲ و کننیا رئیس لویان بر نغمات بود و مغنیان را تعلیم می داد زیرا که ماهر بود.
- ۲۳ و برکیا و القانه در بانان تابوت بودند.
- ۲۴ و شبنیا و یوشافاط و تنئیل و عماسای و زکریا و بنایا و الیعزر که نه پیش تابوت خدا کرنامی نواختند، و عوبیدادوم و یحیی در بانان تابوت بودند.
- ۲۵ و داود و مشایخ اسرائیل و سرداران هزاره رفتند تا تابوت عهد خدا و ندر از خانه عوبیدادوم باشد مانی بیاورند.
- ۲۶ و چون خدا لویان را که تابوت عهد خدا و ندر را برمی داشتند اعانت کرد، ایشان هفت گاو و هفت قوچ ذبح کردند.
- ۲۷ و داود و جمیع لویانی که تابوت را برمی داشتند و مغنیان و کننیا که رئیس نغمات مغنیان بوده گان نازک ملبس بودند، و داود ایفود گان در برداشت.
- ۲۸ و تمامی اسرائیل تابوت عهد خدا و ندر را به آواز شادمانی و آواز بوق و کرنا و سنج و عود و بریط می نواختند.
- ۲۹ و چون تابوت عهد خدا و ندر وارد شهر داود می شد، میکال دختر شاول از پنجره نگر بست و داود پادشاه را دید که رقص و وجد می نماید، او را در دل خود خوار شمرد.

سرود داود

- و تابوت خدا را آورده، آن را در خیمه ای که داود برایش برپا کرده بود، گذاشتند؛ و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خدا گذرانیدند.
- ۲ و چون داود از گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم خدا و ندر برکت داد.
- ۳ و به جمیع اسرائیلیان به مردان و زنان به هر یکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کشمش بخشید.
- ۴ و بعضی لویان برای خدمتگرایی پیش تابوت خدا و ندر تعیین نمود تا یهوه خدای اسرائیل را ذکر نمایند و شکر گویند و تسبیح خوانند،
- یعنی آساف رئیس و بعد از او زکریا و یعیئیل و شمیراموت و یعیئیل و متتیا و الیاب و بنایا و عوبیدادوم و یعیئیل را با عودها و بریطها و آساف با سنجهای نواخت.
- ۶ و بنایا و یحزریئیل که نه پیش تابوت عهد خدا با کرناها دائماً اضر می بودند.
- پس در همان روز داود اولاً این سرود را (به دست آساف و برادرانش داد تا خدا و ندر را تسبیح بخوانند):
- یهوه را حمد گویند و نام او را بخوانید. اعمال او را در میان قومها اعلام نمایید.
- ۹ او را بسرایید برای او تسبیح بخوانید. در تمامی کارهای عجیب او تفکر نمایند.
- ۱۰ در نام قدوس او نغمه کنید. دل طالبان خدا و ندر شادمان باشد.
- ۱۱ خدا و ندر قوت او را بطلبید. روی او را پیوسته طالب باشید.
- ۱۲ کارهای عجیب را که او کرده است، بیاد آورید، آیات او را و دوریهای دهان وی را، ای ذریت بنده او اسرائیل! ای فرزندان یعقوب برگزیده او!
- یهوه خدای ما است. داوریهای او در تمامی جهان است.
- ۱۵ عهد او را بیاد آورید تا ابد الابد، و کلامی را که به هزاران پشت فرموده است،

- آن عهدی را که با ابراهیم بسته، و قَسَمی را که برای اسحاق خورده است،
و آن را برای یعقوب فریضه قرارداد و برای اسرائیل عهد جاودانی؛
و گفت زمین کنعان را به تو خواهم داد، تا حصه میراث شما شود،
هنگامی که عددی معدود بودید، قلیل العدد و غر باد آنجا،
و از اُمّتی تا اُمّتی سرگردان می بودند، و از یک مملکت تا قوم دیگر.
- ۲۱ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند، بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود،
که بر مسیحان من دست مگذارید، و انبیای مرا ضرر رسانید.
- ۲۳ ای تمامی زمین یهوه را بسرایید. نجات او را روز به روز بشارت دهید.
- ۲۴ در میان اُمّت ها جلال او را ذکر کنید، و کارهای عجیب او را در جمیع قوم ها.
- ۲۵ زیرا خداوند عظیم است و بی نهایت محمود؛ و او مہیب است بر جمیع خدایان.
- ۲۶ زیرا جمیع خدایان اُمّت ها بتایند. اما یهوه آسمانها را آفرید.
- ۲۷ مجد و جلال به حضور وی است؛ قوت و شادمانی در مکان او است.
- ۲۸ ای قبایل قوم ها خداوند را توصیف نمایید. خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید.
- ۲۹ خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید. هدایا بیاورید و به حضور وی بیایید. خداوند را در زینت قدوسیت پرستید.
- ۳۰ ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید. ربع مسکون نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد.
- ۳۱ آسمان شادی کند و زمین سرور نماید، و در میان اُمّت ها بگویند که یهوه سلطنت می کند.
- ۳۲ دریا و پری آن غرش نماید؛ و صحرا و هر چه در آن است به وجد آید.
- ۳۳ آنگاه در ختّان جنگل ترنم خواهند نمود، به حضور خداوند زیرا که برای داوری جهان می آید.
- ۳۴ یهوه را حمد بگویند زیرا که نیکو است. زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- ۳۵ و بگویند ای خدای نجات ما ما را نجات بده. و ما را جمع کرده، از میان اُمّت ها رهایی بخش. تا نام قدوس تو را حمد گوئیم، و در تسبیح تو شفر
نماییم.
- ۳۶ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد. از ازل تا ابد الابد.
- و تمامی قوم آمین گفتند و خداوند را تسبیح خواندند.
- ۳۷ پس آساف و برادرانش را آنجا پیش تابوت عهد خداوند گذاشت تا همیشه پیش تابوت به خدمت هر روز در روز مشغول باشند.
- ۳۸ و عوبید اُوم و شصت و هشت نفر برادران ایشان و عوبید اُوم بن یدیتون و حوسه در بانان را.
- ۳۹ و صادوق کاهن و کاهنان برادرانش را پیش مسکن خداوند در مکان بلندی که در جبعون بود،
- تا قربانی های سوختنی برای خداوند بر مذبح قربانی سوختنی دائم صبح و شام بگذارند بر حسب آنچه در شریعت خداوند که آن را به اسرائیل امر فرموده
بود مکتوب است.
- ۴۱ و با ایشان هیمان و یدوتون و سایر برگزیدگانی را که اسم ایشان ذکر شده بود تا خداوند را حمد گویند زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- ۴۲ و همراه ایشان هیمان و یدوتون را با گوناها و سنجها و آلات نعمات خدا به جهت نوازندگان و پسران یدوتون را تا نزد دروازه باشند.
- ۴۳ پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند، اما داود برگشت تا خانه خود را تبرک نماید.

و عده خدا به داود

و واقع شد چون داود در خانه خود نشسته بود که داود به ناتان نبی گفت: «اینک من خانه سر و آزاد ساکن می باشم و تابوت عهد خداوند زیر پرده ها
است.»
ناتان به داود گفت: «هر آنچه در دلت باشد به عمل آور زیرا خدا با تو است.»

و در آن شب واقع شد که کلام خدا به ناتان نازل شده، گفت:

«برو به بنده من داود بگو خداوند چنین می فرماید: تو خانه ای برای سکونت من بنا خواهی کرد.

۵ زیرا از روزی که بنی اسرائیل را بیرون آوردم تا امروز در خانه ساکن نشده ام بلکه از خیمه به خیمه و مسکن به مسکن گردش کرده ام و به هر جایی که با تمامی اسرائیل گردش کرده ام، آیا به احدی از داووران اسرائیل که برای رعایت قوم خود مأمور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانه ای از سر و آزاد برای من بنا نکردید؟

و حال به بنده من داود چنین بگو: یهوه صباوت چنین می فرماید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من اسرائیل باشی.

۸ و هر جایی که می رفتی، من با تو می بودم و جمیع دشمنان را از حضور تو منقطع ساختم و برای تو اسمی مثل اسم بزرگانی که بر زمین اند پیدا کردم.

۹ و به جهت قوم خود اسرائیل مکانی تعیین نمودم و ایشان را غرس کردم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شریران ایشان را دیگر مثل سابق ذلیل نسازند.

۱۰ و از ایامی که داووران را بر قوم خود اسرائیل تعیین نمودم و تمامی دشمنان را مغلوب ساختم، تو را خبر می دادم که خداوند خانه ای برای تو بنا خواهد نمود.

۱۱ و چون روزهای عمر تو تمام شود که نزد پدران خود رحلت کنی، آنگاه ذریت تو را که پسران تو خواهد بود، بعد از تو خواهد برانگیخت و سلطنت او را پایدار خواهد نمود.

۱۲ او خانه ای برای من بنا خواهد کرد و من کرسی او را تا به ابد استوار خواهم ساخت.

۱۳ من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود و رحمت خود را از او دور نخواهم کرد چنانکه آن را از کسی که قبل از تو بود دور کردم.

۱۴ او را در خانه و سلطنت خود تا به ابد پایدار خواهم ساخت و کرسی او استوار خواهد ماند تا ابد الآباد.»

بر حسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این رؤیای ناتان به داود تکلم نمود.

دعای داود

و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای یهوه خدا، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟

و این نیز در نظر تو ای خدا امر قلیل نمود زیرا که در باره خانه بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم نمودی و مرا ای یهوه خدا، مثل مرد بلند مرتبه منظور داشتی.

۱۸ و داود دیگر در باره اگر ای که به بنده خود کردی، نزد توجه تو اندافزود زیرا که تو بنده خود را می شناسی.

۱۹ ای خداوند، به خاطر بنده خود و موافق دل خویش جمیع این کارهای عظیم را به جا آوردی تا تمامی این عظمت را ظاهر سازی.

۲۰ ای یهوه مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدا بی نی. موافق هر آنچه به گوشه های خود شنیدیم،

و مثل قوم تو اسرائیل کدام امتی بر روی زمین است که خدا بیاید تا ایشان را فدی دهد، و برای خویش قوم بسازد، و به کارهای عظیم و مهیب اسمی برای

خود پیدائمی و امت هارا از حضور قوم خود که ایشان را از مصر فدی دادی، اخراج نمایی.

۲۲ و قوم خود اسرائیل را برای خویش تا به ابد قوم ساختنی و تو ای یهوه خدا ای ایشان شدی.

۲۳ «و الآن ای خداوند کلامی که در باره بنده ات و خانه اش گفتی تا به ابد استوار شود و بر حسب آنچه گفتی عمل نما.

۲۴ و اسم تو تا به ابد استوار و معظم بماند تا گفته شود که یهوه صباوت خدای اسرائیل خدای اسرائیل است و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند.

۲۵ زیرا تو ای خدای من بر بنده خود کشف نمودی که خانه ای برایش بنا خواهی نمود؛ بنابراین بنده ات جرأت کرده است که این دعا را نزد تو بگویم.

۲۶ و الآن ای یهوه، تو خدا هستی و این احسان را به بنده خود وعده دادی.

۲۷ و الآن تو را پسند آمد که خانه بنده خود را برکت دهی تا در حضور تو تا به ابد بماند زیرا که تو ای خداوند برکت داده ای و مبارک خواهد بود تا ابد الآباد.»

فتوحات داود

و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، مغلوب ساخت و جت و قریه هایش را از دست فلسطینیان گرفت.

۲ و موآب را شکست داد و موآبیان بندگان داود شده، هدایا آوردند.

- ۳ و داود هدَر عَزْر پادشاه صُوبه رادر حَمات هنگامي که مي رفت تا سلطنت خود را نزد نهر فرات استوار سازد، شکست داد.
- ۴ و داود هزار اربه و هفت هزار سوار و بيست هزار پياده از او گرفت، و داود تمامي اسبان اربه را پي کرد، اما از آنها براي صدار اربه نگاه داشت.
- ۵ و چون اراميان دمشق به مدد هدَر عَزْر پادشاه صُوبه آمدند، داود بيست و دو هزار نفر از اراميان را کشت.
- ۶ و داود در ارام دمشق را ولان (گذاشت و اراميان بندگان داود شده، هدايا آوردند. و خداوند داود را در هر جا که مي رفت نصرت مي داد.
- ۷ و داود سپر هاي طلا را که بر خادمان هدَر عَزْر بود گرفته، آنها را به اورشليم آورد.
- ۸ و داود از طبيحت و کُن شهر هاي هدَر عَزْر رنج از حد زياده گرفت که از آن سليمان درياچه و ستونها و ظروف برنجين ساخت.
- ۹ و چون تُو عُو پادشاه حَمات شنيد که داود تمامي لشکر هدَر عَزْر پادشاه صُوبه را شکست داده است، پسر خود هدَر ارام را نزد داود پادشاه فرستاد تا سلامتي او پي رسد و اورا تهنيت گويد از آن جهت که با هدَر عَزْر جنگ نموده و او را شکست داده بود، زيرا هدَر عَزْر با تُو عُو مقاتله مي نمود، و هر قسم ظروف طلا و نقره و برنج (خود آورد).
- و داود پادشاه آنها را نيز براي خداوند وقف نمود، بانقره و طلايي که از جمیع امت هاي يعني از اُدوم و موآب و بني عُمون و فلسطينيان و عمالقه آورده بود.
- ۱۲ و ايشاي ابن صُويه هجده هزار نفر از اُدوميان را در وادي مِلح کشت.
- ۱۳ و در اُدوم قراولان قرار داد و جمیع اُدوميان بندگان داود شدند و خداوند داود را در هر جايي که مي رفت نصرت مي داد.
- ۱۴ و داود بر تمامي اسرائيل سلطنت نمود، انصاف و عدالت را بر تمامي قوم خود مجزاي داشت.
- ۱۵ و يوآب بن صُويه سردار لشکر بود و يهوشافاط بن اخیلُود وقایع نگار.
- ۱۶ و صادوق بن اخیطوب و ایلک بن آياتار کاهن بودند و شوشا کاتب بود.
- ۱۷ و بنياي ابن يهويا داعرئيس گريتيان و فليتيان و پسران داود نزد پادشاه مقدم بودند.

جنگ بابني عمون

- و بعد از اين واقع شد که ناحاش، پادشاه بني عُمون مرد و پسرش در جاي او سلطنت نمود.
- ۲ و داود گفت: «با حانُون بن ناحاش احسان نمايم چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود قاصدان فرستاد تا او را در باره پدرش تعزيت گویند. و خادمان داود به زمين بني عُمون نزد حانُون براي تعزيت وي آمدند.
- ۳ و سروران بني عُمون به حانُون گفتند: «آيا گمان مي بري که به جهت تکریم پدرتواست که داود تعزيت کنندگان نزد تو فرستاده است؟ ني بلکه بندگانش به جهت تفحص و انقلاب و جاسوسي زمين نزد تو آمدند.»
- پس حانُون خادمان داود را گرفته، ريش ايشان را تراشيد و لباسهاي ايشان را از ميان تاجاي نشستن دريده، ايشان را رها کرد.
- ۵ و چون بعضي آمده، داود را از حالت آن کسان خبر دادند، به استقبال ايشان فرستاد زيرا که ايشان بسيار خجل بودند، و پادشاه گفت: «در آريحا بمانيد تا ريشهاي شما در آيد و بعد از آن برگرديد.»
- و چون بني عُمون ديدند که نزد داود مکروه شده اند، حانُون و بني عُمون هزار و زنه نقره فرستادند تا اربه ها و سواران از ارام نهرين و ارام معکه و صُوبه براي خود اجير سازند.
- ۷ پس سي و دو هزار اربه و پادشاه معکه و جمعيت او را براي خود اجير کردند، و ايشان بيرون آمده، در مقابل ميدان اُر دوزدند، و بني عُمون از شهر هاي خود جمع شده، براي مقاتله آمدند.
- ۸ و چون داود اين را شنيد، يوآب و تمامي لشکر شجاعان را فرستاد.
- ۹ و بني عُمون بيرون آمده، نزد دروازه شهر براي جنگ صف آرايي نمودند. و پادشاهاني که آمده بودند، در صحرا عليه حده بودند.

۱۰ و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمامی برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل آرمیان صف آرایی نمود.

۱۱ و بقیه قوم را به دست برادر خود ایشای سپرده و به مقابل بنی عمون صف کشیدند.

۱۲ و گفت: «اگر آرمیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا؛ و اگر بنی عمون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد.»

۱۳ دلیر باش که به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوشیم و خداوند آنچه را در نظرش پسند آید بکند.»

پس یوآب و گروهی که همراهش بودند، نزدیک شدند تا با آرمیان جنگ کنند و ایشان از حضور وی فرار کردند.

۱۵ و چون بنی عمون دیدند که آرمیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور برادرش ایشای گریخته، داخل شهر شدند؛ و یوآب به اورشلیم برگشت.

۱۶ و چون آرمیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافتند، ایشان قاصدان فرستاده، آرمیان را که به آن طرف نهر بودند، و شوفک سردار لشکر هدر عزریشوی ایشان بود.

۱۷ و چون خبر به داود رسید، تمامی اسرائیل را جمع کرده، از اردن عبور نمود و به ایشان رسیده، مقابل ایشان صف آرایی نمود. و چون داود جنگ را با آرمیان آراسته بود، ایشان با وی جنگ کردند.

۱۸ و آرمیان از حضور اسرائیل فرار کردند و داود مردان هفت هزار را به و چهل هزار پیاده از آرمیان را کشت، و شوفک سردار لشکر را به قتل رسانید.

۱۹ و چون بندگان هدر عزری دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با داود صلح نموده، بنده او شدند، و آرمیان بعد از آن در اعانت بنی عمون اقدام نمودند.

جنگ باربه و فلسطینیان

و واقع شد در وقت تحویل سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان، که یوآب قوت لشکر را بیرون آورد، و زمین بنی عمون را ویران ساخت و آمده، ربه را محاصره نمود. اما داود در اورشلیم ماند و یوآب ربه را تسخیر نموده، آن را منهدم ساخت.

۲ و داود تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود و سنگهای گرانهداشت و آن را بر سر داود گذاشتند و غنیمت از حد زیاد از شهر بردند.

۳ و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را به آره ها و چومهای آهنین و تیشه ها پاره پاره کرد؛ و داود به همین طور با جمیع شهرهای بنی عمون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.

۴ و بعد از آن جنگی با فلسطینیان در جازر، واقع شد که در آن سبکای حوشاتی سقایی را که از اولاد دراف بود کشت و ایشان مغلوب شدند.

۵ و باز جنگ با فلسطینیان واقع شد و الحانان بن یاعیر لخمیرا که برادر جلیات جتی بود کشت که چوب نیزه اش مثل نورد جولا هکان بود.

۶ و باز جنگ در جت واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که بیست و چهار انگشت، شش بر هر دست و شش بر هر پا داشت و او نیز برای رافا زاپیده شده بود.

۷ و چون او اسرائیل را به تنگ آورد، یهوناتان بن شمعاب را در داود اورا کشت.

۸ اینان برای رافا در جت زاپیده شدند و به دست داود و به دست بندگان افتادند.

شمارش مردان جنگی

و شیطان بر ضد اسرائیل برخاسته، داود را اغوا نمود که اسرائیل را بشمارد.

۲ و داود به یوآب و سروران قوم گفت: «بروید و عدد اسرائیل را از یثرشع تا دان گرفته، نزد من بیاورید تا آن را بدانم.»

یوآب گفت: «خداوند بر قوم خود هر قدر که باشند صد چندان مزید کند؛ و ای آقایم پادشاه آیا جمیع ایشان بندگان آقایم نیستند؟ لیکن چرا آقایم خواهش این عمل دارد و چرا باید باعث گناه اسرائیل بشود؟»

اما کلام پادشاه بر یوآب غالب آمد و یوآب در میان تمامی اسرائیل گردش کرده، باز به اورشلیم مراجعت نمود.

- ۵ ویوآب عدد شمرده شدگان قوم را به داود داد و جمله اسرائیلیان هزار هزار و یکصد هزار مرد شمشیرزن و از یهودا چهار صد و هفتاد و چهار هزار مرد شمشیرزن بودند.
- ۶ لیکن لاویان و بنیامینیان را در میان ایشان نشمرد زیرا که فرمان پادشاه نزد یوآب مکروه بود.
- ۷ و این امر به نظر خدا ناپسند آمد، پس اسرائیل را مبتلا ساخت.
- ۸ و داود به خدا گفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم. و حال نگاه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.» و خداوند جاد را که راپی داود بود خطاب کرده، گفت:
- «برو و داود را اعلام کرده، بگو خداوند چنین می فرماید: من سه چیز پیش تو می گذارم؛ پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.» پس جاد نزد داود آمده، و می را گفت: «خداوند چنین می فرماید برای خود اختیار کن:
- یاسه سال قحط بشود، یاسه ماه پیش روی خصمانت تلف شوی و شمشیر دشمنان تو را درگیرد، یاسه روز شمشیر خداوند و و باد زمین تو واقع شود، و فرشته خداوند تمامی حدود اسرائیل را ویران سازد. پس الآن بین که نزد فرستنده خود چه جواب برم.»
- داود به جاد گفت: «در شدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند نیستم زیرا که رحمت های او بسیار عظیم است و به دست انسان نیستم.» پس خداوند و برابر اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از اسرائیل مردند.
- ۱۵ و خدا فرشته ای به اورشلم فرستاد تا آن راهلاک سازد. و چون می خواست آن راهلاک کند، خداوند ملا حظه نمود و از آن بلا پشیمان شد و به فرشته ای که (و مر) را (هلاک می ساخت گفت: «افی است، حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه ارنان یوسی ایستاده بود.
- ۱۶ و داود چشمان خود را بالا انداخته، فرشته خداوند را دید که در میان زمین و آسمان ایستاده است و شمشیری برهنه در دستش بر اورشلم برافراشته؛ پس داود و مشایخ به پلاس ملبس شده، به روی خود در افتادند.
- ۱۷ و داود به خدا گفت: «یا من برای شمردن قوم امر نفرمودم و آیا من آن نیستم که نگاه ورزیده، مرتکب شرارت زشت شدم؟ اما این گوسفندان چه کرده اند؟ پس ای یهوه خدایم، مستدعی اینکه دست تو بر من و خاندان پدرم باشد و به قوم خود بلا مرسانی.»
- و فرشته خداوند جاد را امر فرمود که به داود بگوید که داود برود و مذبحی به جهت خداوند در خرمنگاه ارنان یوسی برپا کند.
- ۱۹ پس داود بر حسب کلامی که جاد به اسم خداوند گفت رفت.
- ۲۰ و ارنان روگردانیده، فرشته را دید و چهار پسرش که همراهش بودند، خویشتن را پنهان کردند؛ و ارنان گندم می کوبید.
- ۲۱ و چون داود نزد ارنان آمد، ارنان نگریسته، داود را دید و از خرمنگاه بیرون آمده، به حضور داود رو به زمین افتاد.
- ۲۲ و داود به ارنان گفت: «جای خرمنگاه را به من بده تا مذبحی به جهت خداوند برپا نمایم؛ آن را به قیمت تمام به من بده تا و با از قوم رفع شود.»
- ارنان به داود عرض کرد: «آن را برای خود بگیر و آقا پادشاه آنچه که در نظرش پسند آید به عمل آورد؛ بین گاو و رابه جهت قربانی سوختنی و چومها را برای هیزم و گندم را به جهت هدیه آردی دادم و همه را به تو بخشیدم.»
- اما داود پادشاه به ارنان گفت: «ی، بلکه آن را البته به قیمت تمام از تو خواهم خرید، زیرا که از اموال تو برای خداوند نخواهم گرفت و قربانی سوختنی مجاناً نخواهم گذرانید.»
- پس داود برای آن موضع ششصد مثقال طلا به وزن، به ارنان داد.
- ۲۶ و داود در آنجا مذبحی به جهت خداوند بنا نموده، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید و نزد خداوند استدعا نمود؛ و آواشی از آسمان بر مذبح قربانی سوختنی ازل کرده، (اورا مستجاب فرمود.
- ۲۷ و خداوند فرشته را حکم داد تا شمشیر خود را در غلافش برگردانید.
- ۲۸ در آن زمان چون داود دید که خداوند اوراد در خرمنگاه ارنان یوسی مستجاب فرموده است، در آنجا قربانی ها گذرانید.
- ۲۹ اما مسکن خداوند که موسی در بیابان ساخته بود و مذبح قربانی سوختنی، در آن ایام در مکان بلند جبعون بود.
- ۳۰ لیکن داود نتوانست نزد آن برود تا از خدا مسألت نماید، چونکه از شمشیر فرشته خداوند می ترسید.

تدارک برای خانه خدا

- پس داود گفت: «این است خانه یهوه خدا، و این مذبح قربانی سوختنی برای اسرائیل می باشد.»
- و داود فرمود تا غریبان را که در زمین اسرائیل اند جمع کنند، و سنگ تراشان معین کرد تا سنگهای مربع برای بنای خانه خدا بتراشند.
- ۳ و داود آهن بسیاری به جهت میخها برای لنگه های دروازه ها و برای وصلها حاضر ساخت و برنج بسیار که بتوان وزن نمود.
- ۴ و چوب سرو آزاد بیشمار زیر اهل صیدون و صور چوب سرو آزاد بسیار برای داود آوردند.
- ۵ و داود گفت: «پسر من سلیمان صغیر و نازک است و خانه ای برای یهوه باید بنا نمود، می بایست بسیار عظیم و نامی و جلیل در تمامی زمینها بشود؛ لهذا حال برایش تهیه می بینم.» پس داود قبل از وفاتش تهیه بسیار دید.
- ۶ پس پسر خود سلیمان را خوانده، او را وصیت نمود که خانه ای برای یهوه خدای اسرائیل بنا نماید.
- ۷ و داود به سلیمان گفت که: «ای پسر من! من اراده داشتم که خانه ای برای اسم یهوه خدای خود بنا نمایم.
- ۸ لیکن کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: چونکه بسیار خون ریخته ای و جنگهای عظیم کرده ای، پس خانه ای برای اسم من بنا نخواهی کرد، چونکه به حضور من بسیار خون بر زمین ریخته ای.
- ۹ اینک پسری برای تو متولد خواهد شد که مرد آرامی خواهد بود زیرا که من او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی خواهم بخشید، چونکه اسم او سلیمان خواهد بود در ایام او اسرائیل را سلامتی و راحت عطا خواهم فرمود.
- ۱۰ او خانه ای برای اسم من بنا خواهد کرد و او پسر من خواهد بود و من پدر او خواهم بود. و گرسی سلطنت او را بر اسرائیل تا ابد آباد پایدار خواهم گردانید.
- ۱۱ پس حال ای پسر من خداوند همراه تو باد تا کامیاب شوی و خانه یهوه خدای خود را چنانکه در باره تو فرموده است بنا نمایی.
- ۱۲ اما خداوند تو را فطانت و فهم عطا فرماید و تو را در باره اسرائیل وصیت نماید تا شریعت یهوه خدای خود را نگاه داری.
- ۱۳ آنگاه اگر متوجه شده، فریاض و احکامی را که خداوند به موسی در باره اسرائیل امر فرموده است، به عمل آوری کامیاب خواهی شد. پس قوی دلیر باش و ترسان و هراسان مشو.
- ۱۴ و اینک من در تنگی خود صد هزار و زنه طلا و صد هزار و زنه نقره و برنج و آهن اینقدر زیاده که به وزن نیاید، برای خانه خداوند حاضر کرده ام؛ و چوب و سنگ نیز میباش ساخته ام و تو بر آنها مزید کن.
- ۱۵ و نزد تو عمله بسیارند، از سنگ بران و سنگ تراشان و نجاران و اشخاص هنرمند برای هر صنعتی.
- ۱۶ طلا و نقره و برنج و آهن بیشمار است پس بر خیز و مشغول باش و خداوند همراه تو باد.»
- و داود تمامی سرو را اسرائیل را امر فرمود که پسرش سلیمان را اعانت نمایند.
- ۱۸ (و گفت: «آیا یهوه خدای شما با شما نیست و آیا شمار از هر طرف آرامی نداده است؟ زیرا ساکنان زمین را به دست من تسلیم کرده است و زمین به حضور خداوند و به حضور قوم او مغلوب شده است.
- ۱۹ پس حال دلها و جانهای خود را متوجه سازید تا یهوه خدای خویش را بطلبید و برخاسته، مقدس یهوه خدای خویش را بنا نماید تا تابوت عهد خداوند و آلات مقدس خدا را به خانه ای که به جهت اسم یهوه بنا می شود در آورید.»

لاویان

- و چون داود پیر و سالخورده شد، پسر خود سلیمان را به پادشاهی اسرائیل نصب نمود.
- ۲ و تمامی سرو را اسرائیل و کاهنان و لاویان را جمع کرد.
- ۳ و لاویان از سی ساله و بالا تر شمرده شدند و عدد ایشان بر حسب سرهای مردان ایشان، سی و هشت هزار بود.
- ۴ از ایشان بیست و چهار هزار به جهت نظارت عمل خانه خداوند و شش هزار سرو را و داوران بودند.
- ۵ و چهار هزار در بانان و چهار هزار نفر بودند که خداوند را به آلاتی که به جهت تسبیح ساخته شد، تسبیح خواندند.

- ۶ وداوایشان را بر حسب پسران لاوی یعنی جرشون و قهات و مراری به فرقه ها تقسیم نمود.
از جرشونیان لعدان و شمعی.
- ۸ پسران لعدان اول یحیئیل و زیتام و سومین یوئیل.
- ۹ پسران شمعی شلومیت و حزئیئیل و هاران سه نفر. اینان رؤسای خاندانهای آباي لعدان بودند.
- ۱۰ و پسران شمعی یحز و زینا و یعوش و بریعه. اینان چهار پسر شمعی بودند.
- ۱۱ و یحز اولین و زیزاد و مین و یعوش و بریعه پسران بسیار نداشتند؛ از این سبب یک خاندان آبا از ایشان شمرده شد.
- ۱۲ پسران قهات عمرام و یصهار و حبرون و عزئیئیل چهار نفر.
- ۱۳ پسران عمرام هارون و موسی و هارون ممتاز شد تا او و پسرانش قدس الاقداس را پیوسته تقدیس نمایند و به حضور خداوند بخور بسوزانند و او را خدمت نمایند و به اسم او همیشه اوقات برکت دهند.
- ۱۴ و پسران موسی مرد خدا با سبط لاوی نامیده شدند.
- ۱۵ پسران موسی جرشوم و العازار.
- ۱۶ از پسران جرشوم شبوئیل رئیس بود.
- ۱۷ و از پسران العازار رحبیار رئیس بود و العازار را پسر دیگر نبود؛ اما پسران رحبیا بسیار زیاد بودند.
- ۱۸ از پسران یصهار شلومیت رئیس بود.
- ۱۹ پسران حبرون، اولین بریا و دومین امریا و سومین یحزئیئیل و چهارمین یقمعام.
- ۲۰ پسران عزئیئیل اولین میکا و دومین یشیا.
- ۲۱ پسران مراری محلی و موسی و پسران محلی العازار و قیس.
- ۲۲ و العازار مرد و او را پسر نی نبود؛ لیکن دختران داشت و برادران ایشان پسران قیس ایشان را به زنی گرفتند.
- ۲۳ پسران موسی محلی و عاد و رویموت سه نفر بودند.
- ۲۴ اینان پسران لاوی موافق خاندانهای آباي خود و رؤسای خاندانهای آبا از آنانی که شمرده شدند بر حسب شماره اسمای سرهای خود بودند که از بیست ساله و بالاتر در عمل خدمت خانه خداوند می پرداختند.
- ۲۵ زیرا که داود گفت: «یهوه خدای اسرائیل قوم خویش را آرامی داده است و او در اورشلیم تا به ابد ساکن می باشد.
- ۲۶ و نیز لاویان را دیگر لازم نیست که مسکن و همه اسباب خدمت را بردارند.»
- لذا بر حسب فرمان آخر داود پسران لاوی از بیست ساله و بالاتر شمرده شدند.
- ۲۸ زیرا که منصب ایشان به طرف بنی هارون بود تا خانه خداوند را خدمت نمایند، در صحن ها و حجره ها و برای تطهیر همه چیزهای مقدس و عمل خدمت خانه خدا.
- ۲۹ و بر نان تقدیمه و آرد نرم به جهت هدیه آردی و قرصهای فطیر و آنچه بر ساج پخته می شود و ریکه ها و بر همه کیکها و وزنها.
- ۳۰ و تا هر صبح برای تسبیح و حمد خداوند حاضر شوند و همچنین هر شام.
- ۳۱ و به جهت گذراندن همه قربانی های سوختنی برای خداوند در هر روز سبت و غره ها و عیدها بر حسب شماره و بروفق قانون آنها دائماً حضور خداوند.
- ۳۲ و برای نگاه داشتن وظیفه خیمه اجتماع و وظیفه قدس و وظیفه برادران خود بنی هارون در خدمت خانه خداوند.

فرقه های کهنات

- و این است فرقه های بنی هارون: پسران هارون، ناداب و ایپهو و العازار و ایتامار.
- ۲ و ناداب و ایپهو قبل از پدر خود مردند و پسر نی نداشتند، پس العازار و ایتامار به کهنات پرداختند.
- ۳ و داود با صدوق که از بنی العازار بود و اخیملک که از بنی ایتامار بود،

وازپسران العازار مردانی که قابل ریاست بودند، زیاده از بنی ایتاماریافت شدند. پس شانزده رئیس خاندان آبا از بنی العازار وهشت رئیس خاندان آبا از بنی ایتامار معین ایشان را بر حسب و کالت ایشان بر خدمت ایشان تقسیم کردند.

۵ پس اینان با آنان به حسب قرعه معین شدند زیرا که رؤسای قدس و رؤسای خانه خداهم از بنی العازار وهم از بنی ایتامار بودند.

۶ وشمعیابن تنثیل کاتب که از بنی لاوی بود، اسمهای ایشان را به حضور پادشاه و سروران و صادوق کاهن و اخیملک بن ایاتار و رؤسای خاندان آبا ی کاهنان و لاویان نوشت و یک خاندان آبا به جهت العازار گرفته شد و یک به جهت ایتامار گرفته شد.

۷ وقرعه اول برای یهواریب بیرون آمد و دوم برای یدعیاء،

و سوم برای حاریم و چهارم برای سعوریم،

و پنجم برای ملکیه و ششم برای میامین،

و هفتم برای هفوص و هشتم برای آبیاء،

و نهم برای یشوع و دهم برای شکنیاء،

و یازدهم برای الیاشیب و دوازدهم برای یاقیم،

و سیزدهم برای حقه و چهاردهم برای یشبآب،

و پانزدهم برای بلجه و شانزدهم برای امیر،

و هفدهم برای حیزیر و هجدهم برای هفصیص،

و نوزدهم برای فتحیا و بیستم برای یحزقیئیل،

و بیست و یکم برای یاکین و بیست و دوم برای جامول،

و بیست و سوم برای دلایا و بیست و چهارم برای معزیا.

۱۹ پس این است و وظیفه ها و خدمت های ایشان به جهت داخل شدن در خانه خدا و ندر حسب قانونی که به واسطه پدر ایشان هارون موافق فرمان یهوه خدای اسرائیل به ایشان داده شد.

بقیه لاویان

واماد رباره بقیه بنی لاوی، از بنی عمرام شوبائیل و از بنی شوبائیل یحدیا.

۲۱ و امار حبیاء از بنی رحیبیا ایشیای رئیس،

و از بنی بصهار شلوموت و از بنی شلوموت یحت.

۲۳ و از بنی حبرون ریباود و مین امریا و سومین یحزقیئیل و چهارمین یقمعام.

۲۴ از بنی عزریئیل میکا و از بنی میکاشامیر.

۲۵ و برادر میکا ایشیا و از بنی ایشیا زکریاء.

۲۶ و از بنی مراری محلی و موشی و پسر یعزیا بنو.

۲۷ و از بنی مراری پسران یعزیا بنو و شوهم و زگور و عبری.

۲۸ و پسر محلی العازار و او را فرزندی نبود.

۲۹ و اما قیس، از بنی قیس برحمیئیل،

و از بنی موشی محلی و عادر و یریموت. اینان بر حسب خاندان آبا ی ایشان بنی لاوی می باشند.

۳۱ ایشان نیز مثل برادران خود بنی هارون به حضور داود پادشاه و صادوق و اخیملک و رؤسای آبا ی کهنه و لاویان قرعه انداختند یعنی خاندانهای آبا ی برادر بزرگتر بر خاندانهای کوچکتر او بودند.

نوازندگان

وداود و سرداران لشکر بعضی از پسران آساف و هیمان و یدوتون را به جهت خدمت جدا ساختند تا بابر بط و عود و سنج نبوت نمایند؛ و شماره آتانی که بر حسب خدمت خود به کار می برداختند این است:

۱ و اما از بنی آساف، زگور و یوسف و نتنیا و اشرفیله پسران آساف زیر حکم آساف بودند که بر حسب فرمان پادشاه نبوت می نمود.

۳ و از یدوتون، پسران یدوتون جدلیا و صری و اشعیا و حشیا و متنیا شش نفر زیر حکم پدر خویش یدوتون بابر بطها بودند که با حمد و تسبیح خداوند نبوت می نمود.

۴ و از هیمان، پسران هیمان بقیا و متنیا و عثر، بیئل و شبوئیل و یریموت و حنیا و حنانی و الیا ته و جدلیتی و رومیعی عزرویش بقاشه و ملوئی و هوتیر و محزیوت.

۵ جمیع اینها پسران هیمان بودند که در کلام خدا به جهت برافراشتن بوق را بی پادشاه بود. و خدا به هیمان چهارده پسر و سه دختر داد.

جمیع اینها زیر فرمان پدران خویش بودند تا در خانه خداوند با سنج و عود و بر بط بسرایند و زیر دست پادشاه و آساف و یدوتون و هیمان به خدمت خانه خدا پردازند.

۷ و شماره ایشان با برادران ایشان که سرآیدن را به جهت خداوند آموخته بودند، یعنی همه کسان ماهر دو بیست و هشتاد و هشت نفر بودند.

۸ و برای وظیفه های خود کوچک با بزرگ و معلم با تلمیذ علی السویه قرعه انداختند.

۹ پس قرعه اول بنی آساف برای یوسف بیرون آمد. و قرعه دوم برای جدلیا و او و برادرانش و پسرانش دوازده نفر بودند.

۱۰ و سوم برای زگور و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۱ و چهارم برای بصری و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۲ و پنجم برای نتنیا و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۳ و ششم برای بقیا و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۴ و هفتم برای یشرفیله و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۵ و هشتم برای اشعیا و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۶ نهم برای متنیا و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۷ و دهم برای شمعی و پسران او و برادران او دوازده نفر.

۱۸ و یازدهم برای عزریئل و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۹ و دوازدهم برای حشیا و پسران و برادران او دوازده نفر.

۲۰ و سیزدهم برای شبوئیل و پسران و برادران او دوازده نفر.

۲۱ و چهاردهم برای متنیا و پسران و برادران او دوازده نفر.

۲۲ و پانزدهم برای یریموت و پسران و برادران او دوازده نفر.

۲۳ و شانزدهم برای حنیا و پسران و برادران او دوازده نفر.

۲۴ و هفدهم برای یشبقاشه و پسران و برادران او دوازده نفر.

۲۵ و هجدهم برای حنانی و پسران و برادران او دوازده نفر.

۲۶ و نوزدهم برای ملوئی و پسران و برادران او دوازده نفر.

۲۷ و بیستم برای ایلیا ته و پسران و برادران او دوازده نفر.

۲۸ و بیست و یکم برای هوتیر و پسران و برادران او دوازده نفر.

۲۹ و بیست و دوم برای جدلیتی و پسران و برادران او دوازده نفر.

۳۰ ویست و سوم برای محزیوت و پسران و برادران او دوازده نفر.

۳۱ ویست و چهارم برای رومی عَزْر و پسران و برادران او دوازده نفر.

فرقه های دربانان

و اما فرقه های دربانان: پس از قورحیان مشلمیا ابن قوری که از بنی آساف بود.

۲ و مشلمیار پسران بود. نخست زاده اش زکریا و دوم یدیعئیل و سوم زبیدا و چهارم یتئیل.

۳ و پنجم عیلام و ششم یوحانان و هفتم الیهوعینای.

۴ و عوبید اُوم و پسران بود: نخست زاده اش، شمعیان و دوم یهو زاباد و سوم یواخ و چهارم سا کار و پنجم نتئیل.

۵ و ششم عمئیل و هفتم یسا کار و هشتم فعلتای زیر خدا او را برکت داده بود.

۶ و برای پسرش شمعیان پسرانی که بر خاندان آبی خویش تسلط یافتند، زاییده شدند زیرا که ایشان مردان قوی شجاع بودند.

۷ پسران شمعیان عتبی و رفائیل و عوبید و آلزابد که برادران او مردان شجاع بودند و الهو و سمکیا.

۸ جمیع اینها از بنی عوبید اُوم بودند و ایشان با پسران و برادران ایشان در قوت خدمت مردان قابل بودند یعنی شصت و دو نفر (زاو لاد (عوبید اُوم).

۹ و مشلمیا هجده نفر مردان قابل از پسران و برادران خود داشت.

۱۰ و حوسه که از بنی مراری بود پسران داشت که شمیری رئیس ایشان بود زیرا اگر چه نخست زاده نبود، پدرش اورارئیس ساخت.

۱۱ و دوم حلقیا و سوم طبلیا و چهارم زکریا و جمیع پسران و برادران حوسه سیزده نفر بودند.

۱۲ و به اینان یعنی به رؤسای ایشان فرقه های دربانان داده شد و وظیفه های ایشان مثل برادران ایشان بود تا در خانه خداوند خدمت نمایند.

۱۳ و ایشان از کوچک و بزرگ بر حسب خاندان آبی خویش برای هر دوازده قرعه انداختند.

۱۴ و قرعه شرقی به شلمیا افتاد و بعد از او برای پسرش زکریا که مشیر دانا بود، قرعه انداختند و قرعه او به سمت شمال بیرون آمد.

۱۵ و برای عوبید اُوم (رعه (جنوبی و برای پسرانش) رعه (بیت المال).

۱۶ و برای شقیم و حوسه قرعه مغربی نزد روزه شلگت در جاده ای که سر بالایی رفت و محرس این مقابل محرس آن بود.

۱۷ و به طرف شرقی شش نفر از لاویان بودند و به طرف شمال هر روزه چهار نفر و به طرف جنوب هر روزه چهار نفر و نزد بیت المال جفت جفت.

۱۸ و به طرف غربی فروار برای جاده سر بالا چهار نفر و برای فروار و نفر.

۱۹ اینها فرقه های دربانان از بنی قورح و از بنی مراری بودند.

خزانه داران و بقیه مقامات

و اما از لاویان اخیر خزانه خانه خدا و بر خزانه موقوفات بود.

۲۱ و اما بنی لادان: از پسران لادان جرشونی رؤسای خاندان آبی لادان یحییئیل جرشونی.

۲۲ پسران یحییئیل زیتام و برادرش یوئیل بر خزانه خانه خداوند بودند.

۲۳ از عمرامیان و از یصهاریان و از حبرونیان و از عزریئیلیان.

۲۴ و شبوئیل بن جرشوم بن موسی ناظر خزانه ها بود.

۲۵ و از برادرانش بنی العازار، پسرش رحبیا و پسرش اشعیان و پسرش یورام و پسرش زکری و پسرش شلومیت.

۲۶ این شلومیت و برادرانش بر جمیع خزان موقوفاتی که داود پادشاه وقف کرده بود و رؤسای آبا و رؤسای هزاره ها و صدها و سرداران لشکر بودند.

۲۷ از جنگها و غنیمت ها و وقف کردند تا خانه خداوند را تعمیر نمایند.

۲۸ و هر آنچه سموئیل رایی و شاول بن قیس و آبیر بن نیر و یوآب بن صرویه وقف کرده بودند و هر چه هر کس وقف کرده بود زیر دست شلومیت و برادرانش بود.

۲۹ و از یصهاریان کننیا و پسرانش برای اعمال خارجه اسرائیل صاحبان منصب و داوران بودند.

۳۰. و از حَبْرُونِیَان حَشَبِیَا و برادرانش هزار و هفتصد نفر مردان شَجَاع به آن طرف اُردُن به سمت مغرب به جهت هر کار خداوند و به جهت خدمت پادشاه بر اسرائیل گماشته شده بودند.

۳۱. از حَبْرُونِیَان: بر حسب انساب آبای ایشان پیرای رئیس حَبْرُونِیَان بود و در سال چهارم سلطنت داود طلبدیده شدند و در میان ایشان مردان شَجَاع در یعزیر جلعاد یافت شدند.

۳۲. و از برادرانش دو هزار و هفتصد مرد شَجَاع و رئیس آبا بودند. پس داود پادشاه ایشان را بر رؤبِنِیَان و جادیان و نصف سبط منسی برای همه امور خدا و امور پادشاه گماشت.

رؤسای لشکر

و از بنی اسرائیل بر حسب شماره ایشان از رؤسای آبا و رؤسای هزاره و صده و صاحبان منصب که پادشاه را در همه امور فرقه‌های داخله و خارجه ماه به ماه در همه ماه‌های سال خدمت می کردند، هر فرقه بیست و چهار هزار نفر بودند.

۲. و بر فرقه اول برای ماه اول یَشْبَعَام بن زَبْدِیئیل بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۳. و از پسران فَاْرَص رئیس جمیع رؤسای لشکر، به جهت ماه اول بود.

۴. و بر فرقه ماه دوم دُوْدای اَخُوْنِی و از فرقه او مَقْلُوت رئیس بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۵. و رئیس لشکر سوم برای ماه سوم بنایا بن یهو یاداع کاهن بزرگ بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۶. این همان بنایا است که در میان آن سبی نفر بزرگ بود و بر آن سبی نفر برتری داشت و از فرقه او پسرش عمیر آباد بود.

۷. و رئیس چهارم برای ماه چهارم عَسَائیل برادر یوآب و بعد از او برادرش زَبْدِیابود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۸. و رئیس پنجم برای ماه پنجم شَمُوْت یزراحی بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۹. و رئیس ششم برای ماه ششم عیرا بن عقیش تَقْوَعِی بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۰. و رئیس هفتم برای ماه هفتم حَالِصِ فُلُوْنِی از بنی افرایم بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۱. و رئیس هشتم برای ماه هشتم سَبْکای حُوْشَاتِی از زارحیان بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۲. و رئیس نهم برای ماه نهم اَبِیْعَزْر عَنَاتُوْتِی از بنی بنیامین بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۳. و رئیس دهم برای ماه دهم مَهرای نَطُوفَاتِی از زارحیان بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۴. و رئیس یازدهم برای ماه یازدهم بنایای فِرْعَاتُوْنِی از بنی افرایم بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۵. و رئیس دوازدهم برای ماه دوازدهم خَلْدای نَطُوفَاتِی از بنی عُنْثِیئیل و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

رؤسای اسباط

و امارؤسای اسباط بنی اسرائیل: رئیس رؤبِنِیَان اَلْعَازَار بن زکری، و رئیس شَمْعُونِیَان شَفَطِیَا بن مَعْکَه.

۱۷. و رئیس لَویَان عَشَبِیَا بن قُوْئیل و رئیس بنی هارون صَادُوق.

۱۸. و رئیس یهودا اَلْیَهُوَا ز برادران داود و رئیس یَسَّاکار عَمْرِی بن میکائیل.

۱۹. و رئیس زبولون یَشْمَعِیَا بن عُوْدِیَا و رئیس نَفْتَالِی رِیْمُوْت بن عَزْرِیئیل.

۲۰. و رئیس بنی افرایم هُوْشَع بن عَزْرِیَا و رئیس نَصْف سبط منسی یُوئیل بن فَدَایَا.

۲۱. و رئیس نَصْف سبط منسی در جلعادید و ابن زکریا و رئیس بنیامین یَعْسِیئیل بن اَبْنِیر.

۲۲. و رئیس دان عَزْرَئیل بن یروحام. اینها رؤسای اسباط اسرائیل بودند.

۲۳. و داود شماره کسانی که بیست ساله و کمتر بودند، نگرفت زیرا خداوند وعده داده بود که اسرائیل را مثل ستارگان آسمان کثیر گرداند.

۲۴. و یوآب بن صرویه آغاز شمردن نمود، اما به اتمام نرسانید و از این جهت غضب بر اسرائیل وارد شد و شماره آنها در دفتر اخبار ایام پادشاه ثبت نشد.

ناظران پادشاه

- وناظرانبارهاي پادشاه عز مُوت بن عدیئیل بود و ناظرانبارهاي مزرعه ها که در شهرها و دردهات و در قلعه ها بود، یهوناتان بن عزّیا بود.
- ۲۶ و ناظر عملجات مزرعه ها که کارزمین می کردند، عزّری ابن کلوب بود.
- ۲۷ و ناظر تا کستانها شمعی راماتی بود و ناظر محصول تا کستانها و انبارهاي شراب زبدي شفماتی بود.
- ۲۸ و ناظر درختان زیتون و افراغ که در همواری بود بعل حانان جدیری بود و ناظرانبارهاي روغن یوآش بود.
- ۲۹ و ناظر مره های که در شارون می چریدند شطرای شارونی بود. و ناظر مره های که در وادیها بودند شافاط بن عدلای بود.
- ۳۰ و ناظر شتران عوبیل اسمعیلی بود و ناظر الاغها یحذیای میرونی بود.
- ۳۱ و ناظر گله های از یزهاجری بود. جمیع اینان ناظران اندوخته های داود پادشاه بودند.
- ۳۲ و یهوناتان عموی داود مشیرومر دانا و فقیه بود و یحذیل بن حکمونی همراه پسران پادشاه بود.
- ۳۳ آخیتوفل مشیر پادشاه و حوشای آرکی دوست پادشاه بود.
- ۳۴ و بعد از آخیتوفل یهویاداع بن بنایا و آیاتار بودند و سردار لشکر پادشاه یوآب بود.

طرح داود برای خانه خدا

- و داود جمیع رؤسای اسرائیل را از رؤسای اسباط و رؤسای فرقه های که پادشاه را خدمت می کردند و رؤسای هزاره و رؤسای صده و ناظران همه اندوخته ها و اموال پادشاه و پسرانش را با خواجه سرایان و شجاعان و جمیع مردان جنگی در اورشلیم جمع کرد.
- ۲ پس داود پادشاه بر پایستاده، گفت: «ای برادرانم وای قوم من! مرا بشنوید! من اراده داشتم خانه ای که آرامگاه تابوت عهد خداوند و پای انداز پایهای خدای ما باشد بنا نمایم، و برای بنای آن تدارک دیده بودم.
- ۳ لیکن خدا مرا گفت: تو خانه ای به جهت اسم من بنا نخواهی نمود، زیرا مرد جنگی هستی و خون ریخته ای.
- ۴ لیکن یهوه خدای اسرائیل مرا از تمامی خاندان پدرم برگزیده است که بر اسرائیل تا بد پادشاه بشوم، زیرا که یهودا را برای ریاست اختیار کرد و از خاندان یهودا خاندان پدرم را و از فرزندان پدرم مرا پسند کرد تا مرا بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نماید.
- ۵ و از جمیع پسران من) بر خداوند پسران بسیاریه من داده است (پسر سلیمان را برگزیده است تا بر کرسی سلطنت خداوند بر اسرائیل بنشیند.
- ۶ و به من گفت: پسر تو سلیمان، او است که خانه مرا و سخن های مرا بنا خواهد نمود، زیرا که او را برگزیده ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود.
- ۷ و اگر او به جهت بجا آوردن فریض و احکام من مثل امر و زنا ثابت بماند، آنگاه سلطنت او را تا به ابد استوار خواهم گردانید.
- ۸ پس الآن در نظر تمامی اسرائیل که جماعت خداوند هستند و به سمع خدای ما متوجه شده، تمامی او امر یهوه خدای خود را بطلیبد تا این زمین نیکورا به تصرف آورده، آن را بعد از خودتان به پسران خویش تا به ابد به ارثیت وا گذارید.
- ۹ «و تو ای پسر من سلیمان خدای پدر خود را بشناس و او را به دل کامل و به ارادت تمام عبادت نماز بر خداوند همه دلها را تفتیش می نماید و هر تصور فکرها را دراک می کند؛ و اگر او را طلب نمایی، او را خواهی یافت؛ اما اگر او را ترک کنی، تو را تا به ابد دور خواهد انداخت.
- ۱۰ حال با حذر باش زیرا خداوند تو را برگزیده است تا به خانه ای به جهت مقدّس او بنا نمایی. پس قوی شده، مشغول باش.»
- و داود به پسر خود سلیمان نمونه رواق و خانه ها و خزاین و بالا خانه ها و حجره های اندرونی آن و خانه کرسی رحمت،
- و نمونه هر آنچه را که از روح به او داده شده بود، برای سخن های خانه خداوند و برای همه حجره های گرداگردش و برای خزاین خانه خدا و خزاین موقوفات داد.
- ۱۳ و برای فرقه های کاهنان و لویان و برای تمامی کار خدمت خانه خداوند و برای همه اسباب خدمت خانه خداوند.
- ۱۴ و از طلا به وزن برای همه آلات طلا به جهت هر نوع خدمتی و از نقره به وزن برای همه آلات نقره به جهت هر نوع خدمتی.
- ۱۵ و طلا را به وزن به جهت شمعدانهای طلا و چراغهای آنها به جهت هر شمعدان و چراغهایش، آن را به وزن داد و برای شمعدانهای نقره نیز نقره را به وزن به جهت هر چراغدان موافق کار هر شمعدان و چراغهای آن.

۱۶ و طلا را به وزن به جهت میزهای نان تقدّمه برای هر میز علیحده و نقره را برای میزهای نقره.

۱۷ و زر خالص را برای چنگلها و کاسها و پیاله ها و به جهت طاسهای طلا موافق وزن هر طاس و به جهت طاسهای نقره موافق وزن هر طاس.

۱۸ و طلائی مصبّی را به وزن به جهت مذبح بخور و طلا را به جهت نمونه مرکب کروبیان که بالهای خود را پهن کرده، تابوت عهد خداوند را می پوشانیدند.

۱۹) داود گفت: «داوند این همه را یعنی تمامی کارهای این نمونه را از نوشته دست خود که بر من بوده من فهمانیدم.»

و داود به پسر خود سلیمان گفت: «قوی و دلیر باش و مشغول شو و ترسان و هراسان مباش، زیرا یهوه خدا که خدای من می باشد، باتواست و تاهمه کار

خدمت خانه خداوند تمام نشود، تو را و نخواهد گذاشت و تو را ترک نخواهد نمود.

۲۱ اینک فرقه های کاهنان و لایان برای تمام خدمت خانه خدا) اضرند (و برای هر گونه عمل همه کسان دلگرم که برای هر صنعتی مهارت دارند،

باتوا هستند و سروران و تمامی قوم مطیع کامل او امر تومی باشند.»

هدایا برای خانه خدا

و داود پادشاه به تمامی جماعت گفت: «سرم سلیمان که خدا او را به تنهایی برای خود برگزیده، جوان و لطیف است و این مهمّ عظیمی است زیرا که هیکل

به جهت انسان نیست بلکه برای یهوه خدا است.

۲ و من به جهت خانه خدای خود به تمامی قوم تدارک دیده ام، طلا را به جهت چیزهای طلائی و نقره را برای چیزهای نقره ای و برنج را به جهت چیزهای

برنجین و آهن را برای چیزهای آهنین و چوب را به جهت چیزهای چوبین و سنگ را بر اجزای ترصیع و سنگهای سیاه و سنگهای رنگارنگ و هر

قسم سنگ گرانها و سنگ مرمر فراوان.

۳ و نیز چونکه به خانه خدای خود رغبت داشتم و طلا و نقره از اموال خاص خود داشتم، آن را علاوه بر آنچه به جهت خانه قدس تدارک دیدم برای

برای خانه خدای خود دادم.

۴ یعنی سه هزار و نه طلا از طلائی او فیر و هفت هزار و نه نقره خالص به جهت پوشانیدن دیوارهای خانه ها.

۵ طلا را به جهت چیزهای طلا و نقره را به جهت چیزهای نقره و به جهت تمامی کاری که به دست صنعتگران ساخته می شود. پس کیست که به

خوشی دل خوشتر را امر و ز برای خداوند وقف نماید؟»

آنگاه رؤسای خاندانهای آبا و اجداد اسباط اسرائیل و سرداران هزاره و صدها با ناظران کارهای پادشاه به خوشی دل هدایا آوردند.

۷ و به جهت خدمت خانه خدا پنج هزار و نه و ده هزار درهم طلا و ده هزار و نه نقره و هجده هزار و نه برنج و صد هزار و نه آهن دادند.

۸ و هر کس که سنگهای گرانها نزد او یافت شد، آنها را به خزانه خانه خداوند به دست یحییئیل جرشونی داد.

۹ آنگاه قوم از آن رو که به خوشی دل هدیه آورده بودند شاد شدند زیرا به دل کامل هدایای تبرّعی برای خداوند آوردند و داود پادشاه نیز بسیار شاد و

مسرور شد.

۱۰ و داود به حضور تمامی جماعت خداوند را متبارک خواند و داود گفت: «ای یهوه خدای پدر ما اسرائیل تو از ازل تا به ابد متبارک هستی.

۱۱ و ای خداوند عظمت و جبروت و جلال و قوت و کبریا از آن تو است زیرا هر چه در آسمان و زمین است از آن تومی باشد. و ای خداوند ملکوت

از آن تو است و تو بر همه سر و متعال هستی.

۱۲ و دولت از تومی آید و تو بر همه حاکی، و کبریا و جبروت در دست تو است و عظمت دادن و قوت بخشیدن به همه کس در دست تو است.

۱۳ و الآن ای خدای ما تو را حمد می گویم و اسم مجید تو را تسبیح می خوانیم.

۱۴ لیکن من کیستم و قوم من کیستند که قابلیت داشته باشیم که به خوشی دل اینطور هدایا بیاوریم؟ زیرا که همه این چیزها از آن تو است و از دست

تو به تو داده ایم.

۱۵ زیرا که ما مثل همه اجداد خود به حضور تو غریب و نزیل می باشیم و ایام ما بر زمین مثل سایه است و هیچ دوام ندارد.

۱۶ ای یهوه خدای ما تمامی این اموال که به جهت ساختن خانه برای اسم قدوس تو می ساخته ایم، از دست تو و تمامی آن از آن تومی باشد.

۱۷ و می دانم ای خدایم که دلها را می آزمایی و استقامت را دوست می داری و من به استقامت دل خود همه این چیزها را به خوشی دادم و الآن قوم تو

را که اینجا حاضرند دیدم که به شادمانی و خوشی دل هدایا برای تو آوردند.

۱۸ ای یهوه خدای پدران ما ابراهیم و اسحاق و اسرائیل این راهمیشه در تصور فکرهای دل قوم خود نگاه دار و دلهای ایشان را به سوی خود ثابت گردان. ۱۹ و به پسر من سلیمان دل کامل عطا فرماتا و امر و شهادت و فرایض تو را نگاه دارد، و جمیع این کارها را به عمل آورد و هیکل را که من برای آن تدارک دیدم بنا نماید.»

سلطنت سلیمان

پس داوود به تمامی جماعت گفت: «یهوه خدای خود را متبارک خوانید.» و تمامی جماعت یهوه خدای پدران خویش را متبارک خوانده، به رو افتاده، خداوند را سجده کردند و پادشاه را تعظیم نمودند.

۲۱ و در فردای آن روز برای خداوند ذبایح ذبح کردند و قربانیهای سوختنی برای خداوند گذرانیدند یعنی هزار گاو و هزار قوچ و هزار بره باهدایای ریختنی و ذبایح بسیار به جهت تمامی اسرائیل.

۲۲ و در آن روز به حضور خداوند به شادی عظیم اکل و شرب نمودند، و سلیمان پسر داوود باره به پادشاهی نصب نموده، او را به حضور خداوند به ریاست و صادق را به کهنات مسح نمودند.

۲۳ پس سلیمان بر کرسی خداوند نشست، به جای پدرش داوود پادشاهی کرد و کامیاب شد و تمامی اسرائیل او را اطاعت کردند.

۲۴ و جمیع سروران و شجاعان و همه پسران داوود پادشاه نیز مطیع سلیمان پادشاه شدند.

۲۵ و خداوند سلیمان را در نظر تمام اسرائیل بسیار بزرگ گردانید و او را جلای شاهانه داد که به هیچ پادشاه اسرائیل قبل از او داده نشده بود.

۲۶ پس داوود بنیسی بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود.

۲۷ و مدت سلطنت او بر اسرائیل چهل سال بود، اما در حبرون هفت سال سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال پادشاهی کرد.

۲۸ و در پیری نیکو از عمر و دولت و حشمت سیر شده، وفات نمود و پسرش سلیمان به جایش پادشاه شد.

۲۹ و اینک امورا اول و آخر داوود پادشاه در سفر اخبار سموئیل رایی و اخبار ناتان نبی و اخبار جاد رایی،

با تمامی سلطنت و جبروت او و روزگاری که بروی و بر اسرائیل و بر جمیع ممالک آن اراضی گذشت، مکتوب است.

کتاب دوم تواریخ ایام

سلیمان و درخواست او

- وسلیمان پسر داود در سلطنت خود قوی شد و یهوه خدایش با وی میبود و او را عظمت بسیار بخشید.
- وسلیمان تمامی اسرائیل و سرداران هزاره و صده و داوران و هر رئیس را که در تمامی اسرائیل بود از روسای خاندانهای آباخواند.
- ۳ وسلیمان با تمامی جماعت به مکان بلندی که در جبعون بود رفتند زیرا خیمه اجتماع خدا که موسی بنده خداوند آن را در بیابان ساخته بود در آنجا بود.
- ۴ لیکن داود تابوت خدا را از قریه یعاریم به جای که داود برایش مهیا کرده بود بالا آورد و خیمه های برایش در اورشلیم برپا نمود.
- ۵ و مذبح برنجینی که بصلئیل بن اوری بن حور ساخته بود، در آنجا پیش مسکن خداوند ماند و سلیمان و جماعت نزد آن مسالت نمودند.
- ۶ پس سلیمان به آنجا نزد مذبح برنجینی که در خیمه اجتماع بود به حضور خداوند برآمده، هزار قربانی سوختنی بر آن گذرانید.
- در همان شب خدا به سلیمان ظاهر شد و او را گفت: «نچه را که به تو بدهم طلب نما.»
- سلیمان به خدا گفت: «و به پدرم داود احسان عظیم نمودی و مرا به جای او پادشاه ساختی.
- ۹ حالای یهوه خدا به وعده خود که به پدرم داود دادی و فائمازیرا که تو مرا بر قومی که مثل غبار زمین کثیرند پادشاه ساختی.
- ۱۰ الان حکمت و معرفت رابه من عطا فرماتا به حضور این قوم خروج و دخول نمایم زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟»
- خدا به سلیمان گفت: «و نکته این در خاطر تو بود و دولت و توانگری و حشمت و جان دشمنان را نطلبیدی و نیز طول ایام را نخواستی بلکه به جهت خود حکمت و معرفت را در خواست کردی تا بر قوم من که تو را بر سلطنت ایشان نصب نمودهام داوری نمایی.
- ۱۲ لهذا حکمت و معرفت به تو بخشیده شد و دولت و توانگری و حشمت را نیز به تو خواهم داد که پادشاهانی که قبل از تو بودند مثل آن را نداشتند و بعد از تو نیز مثل آن را نخواهند داشت.»
- پس سلیمان از مکان بلندی که در جبعون بود از حضور خیمه اجتماع به اورشلیم مراجعت کرد و بر اسرائیل سلطنت نمود.
- وسلیمان اراجیها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد اربه و دوازده هزار سوار داشت، و آنها را در شهرهای اراجیها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.
- ۱۵ و پادشاه نقره و طلا را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در همواری است فراوان ساخت.
- ۱۶ و اسبهای سلیمان از مصر آورده میشد، و تاجران پادشاه دسته های آنها را میخریدند هر دسته رابه قیمت معین.
- ۱۷ و یک اربه رابه قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون میآوردند و می رسانیند و یک اسب رابه قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان و پادشاهان ارام به توسط آنها بیرون میآوردند.

تدارک برای خانه خدا

- وسلیمان قصد نمود که خانهای برای اسم یهوه و خانهای به جهت سلطنت خودش بنا نماید.
- ۲ وسلیمان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها، و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها، و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت آنها شمرد.
- وسلیمان نزد حورام، پادشاه صور فرستاده، گفت: «نانکه با پدرم داود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا خانهای به جهت سکونت خویش بنا نماید،) چنین با من رفتار نما.»
- اینک من خانهای برای اسم یهوه خدای خود بنا مینمایم تا آن را برای او تقدیس کنم و بخور معطر در حضور وی بسوزانم، و به جهت نان تقدیمه دائمی و قربانی های سوختنی صبح و شام، و به جهت سبتها و غرها و عیدهای یهوه خدای ما زیرا که این برای اسرائیل فریضهای ابدی است.
- ۵ و خانهای که من بنا میکنم عظیم است، زیرا که خدای ما از جمیع خدایان عظیم تر می باشد.
- ۶ و کیست که خانهای برای او تواند ساخت؟ زیرا فلک و فلک الافلاک گنجایش او را ندارد، و من کیستم که خانهای برای وی بنا نمایم؟ نی بلکه برای سوزانیدن بخور در حضور وی.
- ۷ و حال کسی را برای من بفرست که در کار طلا و نقره و برنج و آهن و ارغوان و قرمز و آسمانجونی ماهر و در صنعت نقاشی دانا باشد، تا با صنعتگرانی که نزد من در یهودا و اورشلیم هستند که پدر من داود ایشان را حاضر ساخت، باشد.
- ۸ و چوب سرو آزاد و صنوبر و چوب صندل برای من از لبنان بفرست، زیرا بندگان تو را میدانم که در بریدن چوب لبنان ماهرند و اینک بندگان من با بندگان تو خواهند بود.

- ۹ تاچوب فراوان برای من میسازند زیرا خانهای که من بنامیکم عظیم و عجیب خواهد بود.
- ۱۰ واینک به چوب بران که این چوب رامیبرند، من بیست هزار کرگندم کوبیده شده، و بیست هزار کر جو و بیست هزار بت شراب و بیست هزار بت روغن برای بندگانت خواهم داد.»
- و حورام پادشاه صور مکتوب جواب داده، آن را نزد سلیمان فرستاد که «ون خداوند قوم خود را دوست میدارد از این جهت تو را به پادشاهیا نشان نصب نموده است.»
- و حورام گفت: «تبارک بادیوه خدای اسرائیل که آفریننده آسمان و زمین میباشد، زیرا که به داود پادشاه پسری حکیم و صاحب معرفت و فهم بخشیده است تا خانهای برای خداوند و خانهای برای سلطنت خودش بنا نماید.
- والان حورام را که مردی حکیم و صاحب فهم از کسان پدر من است فرستادم.
- ۱۴ و او پس رزی از دختران دان است، و پدرش مرد صوری بود و به کار طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ و چوب و ارغوان و آسمانجونی و گمان نازک و قرمز و هر صنعت نقاشی و اختراع همه اختراعات ماهر است، تا برای او با صنعتگران تو و صنعتگران آقایم پدرت داود کاری معین بشود.
- ۱۵ پس حال آقایم گندم و جو و روغن و شراب را که ذکر نموده بود، برای بندگان خود بفرستد.
- ۱۶ و ما چوب از لبنان به قدر احتیاج تو خواهیم برید، و آنها را بسته ساخته، بروی دریا به یافا خواهیم آورد و تو آن را به اورشلیم خواهی برد.»
- پس سلیمان تمامی مردان غریب را که در زمین اسرائیل بودند، بعد از شمارهای که پدرش داود آنها را شمرده بود شمرده، و صد و پنجاه و سه هزار و ششصد نفر از آنها یافت شدند.
- ۱۸ و از ایشان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت تا از مردم کار بگیرند، تعیین نمود.

شروع بنای خانه خداوند

- و سلیمان شروع کرده بنا نمودن خانه خداوند در اورشلیم بر کوه موریا، جایی که (که) داوند (پدرش داود) ظاهر شده بود، جایی که داود در خرمنگاه ارنون بیوسی تعیین کرده بود.
- ۲ و در روز دوم ماه دوم از سال چهارم سلطنت خود به بنا کردن شروع نمود.
- ۳ و این است اساس هایی که سلیمان برای بنا نمودن خانه خدا نهاد: طولش به ذراعها بر حسب پیمایش اول شصت ذراع و عرضش بیست ذراع، و طول رواقی که پیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع، و بلندیش صد و بیست ذراع و اندرونش را به طلای خالص پوشانید.
- ۵ و خانه بزرگ را به چوب صنوبر پوشانید و آن را به زر خالص پوشانید، و بر آن درختان خرمالو و رستهها نقش نمود.
- ۶ و خانه را به سنگهای گرانبرای زیبایی مرصع ساخت، و طلای آن طلای فروایم بود.
- ۷ و تیرها و آستانها و دیوارها و درهای خانه را به طلا پوشانید و بر دیوارها کروبیان نقش نمود.
- و خانه قدس را ساخت که طولش موافق عرض خانه بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع بود، و آن را به زر خالص به مقدار ششصد و زنه پوشانید.
- ۹ و وزن میخها پنجاه مثقال طلا بود، و بالا خانها را به طلا پوشانید.
- و در خانه قدس را قداس دو کروبی مجسمه کاری ساخت و آنها را به طلا پوشانید.
- ۱۱ و طول بالهای کروبیان بیست ذراع بود که بال یکی پنج ذراع بوده، به دیوار خانه میرسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر برمی خورد.
- ۱۲ و بال کروبی دیگر پنج ذراع بوده، به دیوار خانه میرسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر ملصق میشد.
- ۱۳ و بالهای این کروبیان به قدر بیست ذراع پهن میبود و آنها را پایهای خود ایستاده بودند، و رویهای آنها به سوی اندرون خانه میبود.
- ۱۴ و حجاب را از آسمانجونی و ارغوان و قرمز و گمان نازک ساخت، و کروبیان بر آن نقش نمود.
- و پیش خانه دو ستون ساخت که طول آنها سی و پنج ذراع بود و تاجی که بر سر هر یکی از آنها بود پنج ذراع بود.
- ۱۶ و رستهها مثل آنهایی که در محراب بود ساخته، آنها را بر سر ستونها نهاد و صدانار ساخته، بر رستهها گذاشت.
- ۱۷ و ستونها را پیش هیکل یکی به دست راست، و دیگری به طرف چپ برانمود، و آن را که به طرف راست بود دیاکین و آن را که به طرف چپ بود بو عز نام نهاد.

وسایل خانه خداوند

- و مذبح برنجینی ساخت که طولش بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع، و بلندیش ده ذراع بود.
- ۲ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تالیش ده ذراع بود، و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع، و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه میداشت.
- ۳ و زیر آن از هر طرف صورت گاوان بود که آن را گرداگرد احاطه میداشتند، یعنی برای هر ذراع ده از آنها دریاچه را از هر جانب احاطه میداشتند، و آن گاوان درد و وصف بودند و در حین ریخته شدن آن ریخته شدند.
- ۴ و آن بردوازه گاوقیم بود که روی سه از آنها به سوی شمال و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود.
- ۵ و حجم آن یک و جب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش سه هزار بت به پیمایش داشت.
- ۶ و ده حوض ساخت و از آنها پنج رابه طرف راست و پنج رابه طرف چپ گذاشت تا در آنها شست و شو نمایند، و آنچه را که به قربانی های سوختنی تعلق داشت در آنها می شستند، اما دریاچه برای شست و شوی کاهنان بود.
- ۷ و ده شمعدان طلا موافق قانون آنها ساخته، پنج رابه طرف راست و پنج رابه طرف چپ درهیکل گذاشت.
- ۸ و ده میز ساخته، پنج رابه طرف راست و پنج رابه طرف چپ درهیکل گذاشت، و صد کاسه طلا ساخت.
- ۹ و صحن کاهنان و صحن بزرگ و دروازه های صحن (زرگ را) ساخت، و درهای آنها را به برنج پوشانید.
- ۱۰ و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.
- ۱۱ و حورام دیگرها و خاکندازها و کاسه ها را ساخت پس حورام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا میگردید به انجام رسانید.
- ۱۲ و دو ستون و پیاله های تاجهائی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهائی که بر ستونها بود و چهار صد انار برای دو شبکه و دو وصف انار برای هر شبکه بود تا دو پیاله تاجهائی را که بالای ستونها بود پیشانند.
- ۱۳ و پیاپیها را ساخت و حوضها را بر پایه ها ساخت.
- ۱۴ و یک دریاچه و دو واژه گاوارا در دریاچه) اخت).
- و دیگرها و خاکندازها و چنگالها و تمامی اسباب آنها را پدرش حورام برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا و نذاز برنج صیقلی ساخت.
- ۱۷ آنها را پادشاه در صحرای اردن در گل رست که در میان سکوت و صرده بود ریخت.
- ۱۸ و سلیمان تمام این آلات را از حدزاده ساخت، چونکه وزن برنج دریافت نمی شد.
- ۱۹ و سلیمان تمامی آلات را که در خانه خدا بود و مذبح طلا و میزها را که نان تقدمه بر آنها بود ساخت.
- ۲۰ و شمعدانها و چراغهای آنها را از طلای خالص تا بر حسب معمول در مقابل محراب افروخته شود.
- ۲۱ و گلهها و چراغها و انبرها را از طلای خالص ساخت.
- ۲۲ و گلگیرها و کاسهها و قاشقها و مجرها را از طلای خالص) اخت) (و دروازه خانه و درهای اندرونی آن به جهت قدسالاقداس و درهای خانه هیکل از طلا بود.

آوردن تابوت عهد به خانه خدا

- پس تمامی کاری که سلیمان به جهت خانه خداوند کرد تمام شد، و سلیمان موقوفات پدرش داود را داخل ساخت، و نقره و طلا و سایر آلات آنها را در خزاین خانه خدا گذاشت.
- آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران آبابی بنیاسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را از شهر داود که صهیون باشد، بر آورند.
- ۳ و جمیع مردان اسرائیل در عید ماه هفتم نزد پادشاه جمع شدند.
- ۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و لایان تابوت را برداشتند.
- ۵ و تابوت و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود بر آوردند، و لایان کهنه آنها را برداشتند.
- ۶ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند پیش تابوت ایستادند، و آنقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شماره و حساب نمی آمد.
- ۷ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدسالاقداس زیر بالهای کروبیان در آورند.

- ۸ و کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن میکردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالای پوشانیدند.
- ۹ و عصاهای اینقدر دراز بود که سرهای عصاهای از تابوت پیش محراب دیده می شد، اما از بیرون دیده نمی شد، و تا امروز در آنجا است.
- ۱۰ و در تابوت چیزی نبود سواى آن دلولوح که موسی در حوریب در آن گذاشت وقتی که خداوند با بنیاسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بست.
- و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند (یراهمه کاهنانی که حاضر بودند بدون ملاحظه نوبتهای خود خویشتن را تقدیس کردند.
- ۱۲ و جمیع لویانی که مغنی بودند یعنی آساف و هیمان وید و تون و پسران ویرادران ایشان به گان نازک ملبس شده، با سنجها و بریطها و عودها به طرف مشرق مدح ایستاده بودند، و با ایشان صد و بیست کاهن بودند که کرنا مینواختند.)
- پس واقع شد که چون کرنا نوازان و مغنیان مثل یک نفر به یک آواز در حمد و تسبیح خداوند به صدا آمدند، و چون با کرناها و سنجها و سایر آلات موسیقی به آواز بلند خواندند و خداوند را حمد گفتند که او نیکو است زیرا که رحمت او تا ابد الابد است، آنگاه خانه یعنی خانه خداوند از ابر پر شد.
- ۱۴ و کاهنان به سبب ابر نتوانستند برای خدمت بایستند زیرا که جلال یهوه خانه خدا را پر کرده بود.
- آنگاه سلیمان گفت: «داوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن میشوم.
- ۲ اما من خانهای برای سکونت تو و مکانی را که تا به ابد ساکن شوی بنا نمودهام.»
- و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد، و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند.
- ۴ پس گفت: «هوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدرم داود وعده داده، و به دست خود آن را بهجا آورده، گفت: از روزی که قوم خود را از زمین مصر بیرون آوردم شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانهای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، و کسی را برنگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.
- ۶ اما اورشلیم را برگزیدم تا اسم من در آنجا باشد و داود را انتخاب نمودم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.
- ۷ و در دل پدرم داود بود که خانهای برای اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نماید.
- ۸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانهای برای اسم من بنا نمایی نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.
- ۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود، بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد.
- ۱۰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید و من به جای پدرم داود برخاسته، و بروفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشستم و خانه را به اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نمودم.
- ۱۱ و تابوت را که عهد خداوند که آن را با بنیاسرائیل بسته بود در آن میباید در آنجا گذاشتهام.»
- دعای تقدیس خانه خداوند**
- و او پیش مدح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را برافراشت.
- ۱۳ زیرا که سلیمان منبر برنجینی را که طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع، و بلندیش سه ذراع بود ساخته، آن را در میان صحن گذاشت و بر آن ایستاده، به حضور تمامی جماعت اسرائیل زانو زد و دستهای خود را به سوی آسمان برافراشته،
- گفت: «یهوه خدای اسرائیل! خدایی مثل تونه در آسمان و نه در زمین میباشد که بایندگان خود که به حضور توبه تمامی دل خویش سلوک مینمایند، عهد و رحمت را نگاه میداری.
- ۱۵ و آن وعدهای را که به بنده خود پدرم داود دادهای نگاه داشتی زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است.
- ۱۶ پس الانای یهوه خدای اسرائیل باینده خود پدرم داود آن وعده را نگاه دار که به او داده و گفتهای که به حضور من کسیکه بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسران طریقههای خود را نگاه داشته، به شریعت من سلوک نمایند چنانکه توبه حضور من رفتار نمودی.
- ۱۷ و الانای یهوه خدای اسرائیل کلامی که به بنده خود داود گفتهای ثابت بشود.
- «مایا خدا فی الحقیقه در میان آدمیان بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانهای که بنا کردم.
- ۱۹ لیکنای یهوه خدای من به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده ات به حضور تو میکند اجابت فرما.

۲۰ تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که در بارهاش وعده داده‌ای که اسم خود را در آنجا قرار خواهی داد تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان بنماید اجابت کنی.

۲۱ و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا مینمایند استماع نما و از آسمان مکان سکونت خود بشنو و چون شنیدی عفو فرما. «گر کسی با همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده، پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد، آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت داوری کن و شیران را جزا داده، طریق ایشان را بر سر ایشان برسان، و عادلان را عادل شمرده، ایشان را به حسب عدالت ایشان جزا بده.»

«هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، به اسم تو اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع کنند، آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را بیامرز و ایشان را به زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده‌ای باز آور.»

«نگامی که آسمان بسته شود و به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند باران نبارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و به اسم تو اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند، آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیامرز و راه نیکورا که در آن باید رفت به ایشان تعلیم بده، و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای باران بفرست.»

«گردرز زمین قحطی باشد و گرو یا باد سموم یا یرقان باشد یا گرملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد.»

۲۹ آنگاه هر دعا و هر استغاثی که از هر مرد یا از تمامی قوم تو اسرائیل کرده شود که هر یک از ایشان بلا و غم دل خود را خواهد دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز خواهد کرد.

۳۰ آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و بیامرز و به هر کس که دل او را میدانی به حسب راههایش جزا بده، زیرا که توبه تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی.

۳۱ تا آن که ایشان در تمامی روزهایی که بروی زمینی که به پدران ماداده‌ای زنده باشند از توبه ترسند.

«نیز غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر اسم عظیم تو دوست قوی و بازوی برافراشته تو از زمین بعید آمده باشد، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید، آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، بشنو و موافق هر آنچه آن غریب نزد تو استغاثه نماید به عمل آورتا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو اسرائیل از توبه ترسند و بدانند که اسم تو بر این خانهای که بنا کرده‌ام نهاده شده است.»

«گر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی، بیرون روند و به سوی شهری که برگزیده‌ای و خانهای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند، آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را بجا آور.»

«اگر به تو گناه ورزیده باشند زیر انسانی نیست که نگاه نکند، و بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیر کنندگان ایشان، ایشان را به زمین دور یا نزدیک ببرند، پس اگر در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که نگاه کرده و عصیان ورزیده، و شیرانه رفتار نمودهایم، و در زمین اسیری خویش که ایشان را به آن به اسیری برده باشند، به تمامی دل و تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده‌ای و خانهای که برای اسم تو بنا کرده‌ام دعا نمایند، آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور، و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند بیامرز.»

۴۰ پس الانای خدای من چشمان تو باز شود و گوشهای توبه دعاهایی که در این مکان کرده‌ای بشنود.

۴۱ و حال تو ای یهوه خدا، با تابوت قوت خود به سوی آرامگاه خویش برخیز. ای یهوه خدا کاهنان توبه نجات ملبس گردند و مقدسات به نیکویی شادمان بشوند

ای یهوه خدا روی مسیح خود را بر نگردان و رحمتهای بنده خود را در ایاد آور.»

تقدیس خانه خدا

- و چون سلیمان ازدعا کردن فارغ شد، آتش از آسمان فرود آمده، قربانی های سوختنی و ذبایح را سوزانید و جلال خداوند خانه را مملو ساخت.
- ۲ و کاهنان به خانه خداوند نتوانستند داخل شوند، زیرا جلال یهوه خانه خداوند را پر کرده بود.
- ۳ و چون تمامی بنی اسرائیل آتش را که فرود می آمد و جلال خداوند را که بر خانه می بود دیدند، روی خود را به زمین بر سنگفرش نهادند و سجده نموده، خداوند را حمد گفتند که او نیکو است، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- و پادشاه و تمامی قوم قربانیها در حضور خداوند گذرانیدند.
- ۵ و سلیمان پادشاه بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند برای قربانی گذرانید و پادشاه و تمامی قوم، خانه خدا را تبریک نمودند.
- ۶ و کاهنان بر سر شغل های مخصوص خود ایستاده بودند و لویان، آلات نغمه خداوند را (که داود پادشاه آنها را ساخته بود، تا خداوند را به آنها حمد گویند، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است، و داود به وساطت آنها تسبیح می خواند و کاهنان پیش ایشان کرنا می نواختند و تمام اسرائیل ایستاده بودند.
- و سلیمان وسط صحنی را که پیش خانه خداوند بود، تقدیس نمود زیرا که در آنجا قربانی های سوختنی و پیه ذبایح سلامتی را می گذرانید، چونکه مذبح برنجینی که سلیمان ساخته بود، قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح را گنجایش نداشت.
- و در آنوقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی هفت روز را عید نگاه داشتند و آن انجمن بسیار بزرگ از مدخل حمات تا نهر مصر بود.
- ۹ و در روز هشتم محلی مقدس برپا داشتند، زیرا که برای تبریک مذبح هفت روز برای عید هفت روز نگاه داشتند.
- ۱۰ و در روز بیست و سوم ماه هفتم قوم را به خیمه های ایشان مرخص فرمود و ایشان به سبب احسانی که خداوند به داود و سلیمان و قوم خود اسرائیل کرده بود، شادمان و خوشدل بودند.
- پس سلیمان خانه خداوند و خانه پادشاه را تمام کرد و هر آنچه سلیمان قصد نموده بود که در خانه خداوند در خانه خود بسازد، آن را نیکو به انجام رسانید.

سخن خدا به سلیمان

- و خداوند بر سلیمان در شب ظاهر شده، او را گفت: «عای تو را اجابت نمودم و این مکان را برای خود برگزیدم تا خانه قربانیها شود.
- ۱۳ اگر آسمان را ببینم تا باران نبارد و اگر امر کنم که ملخ، حاصل زمین را بخورد و اگر وادار میان قوم خود بفرستم، و قوم من که به اسم من نامیده شده اند متواضع شوند، و دعا کرده، طالب حضور من باشند، و از راه های بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود، و گاهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان را شفا خواهم داد.
- ۱۵ و از این به بعد چشمان من گشاده، و گوشهای من به دعایی که در این مکان کرده شود شنوا خواهد بود.
- ۱۶ و حال این خانه را اختیار کرده، و تقدیس نمودهام که اسم من تا به ابد در آن قرار گیرد و چشم و دل من همیشه بر آن باشد.
- ۱۷ و اگر توبه حضور من سلوک نمایی، چنانکه پدرت داود سلوک نمود و بر حسب هر آنچه تو را امر فرمایم عمل نمایی و فریاض و احکام مرا نگاه داری، آنگاه کرسی سلطنت تو را استوار خواهم ساخت چنانکه پدرت داود عهد بسته، گفتم کسیکه بر اسرائیل سلطنت نماید از تو منقطع نخواهد شد.
- «یکن اگر شمار گردید و فریاض و احکام مرا که پیش روی شما نهادام ترک نمائید و رفته، خدایان غیر را عبادت کنید، و آنها را سجده نمائید، آنگاه ایشان را از زمینی که به ایشان دادهام خواهم کند و این خانه را که برای اسم خود تقدیس نمودهام، از حضور خود خواهم افکنند و آن را در میان جمیع قوم حاضر بالمثل و مسخره خواهم ساخت.
- ۲۱ و این خانه که اینقدر رفیع است هر که از آن بگذرد متحیر شده، خواهد گفت: برای چه خداوند به این زمین و به این خانه چنین عمل نموده است؟ و جواب خواهند داد: چونکه یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورد ترک کردند و به خدایان غیر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند از این جهت تمامی این بلا را بر ایشان وارد آورده است.»

بقیه کارهای سلیمان

- و بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان خانه خداوند و خانه خود را بنا میکرد، سلیمان شهربانی را که حورام به سلیمان داده بود تعمیر نمود، و بنی اسرائیل را در آنها ساکن گردانید.
- و سلیمان به حمات صوبه رفته، آن را تسخیر نمود.
- ۴ و تد مور را در بیابان و همه شهرهای خزینه را که در حمات بنا کرده بود به اتمام رسانید.

- ۵ ویت حورون بالا و بیت حورون پایین را بنا نمود که شهرهای حصاردار بادیه‌وارها و دروازه‌ها و پشت بندها بود.
- ۶ و بعله و همه شهرهای خزانه را که سلیمان داشت، و جمیع شهرهای اربابها و شهرهای سواران را و هر آنچه را که سلیمان میخواست در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خویش بنا نماید) نام نمود.
- و تمامی کسانی که از حثیان و اموریان و فرزندان و حویان و یوسیای باقیمانده، و از بنیاسرائیل نبودند، یعنی از پسران ایشان که در زمین بعد از ایشان باقیمانده بودند، و بنیاسرائیل ایشان را هلاک نکرده بودند، سلیمان از ایشان تا امر و زسخره گرفت.
- ۹ اما از بنیاسرائیل سلیمان احدی را برای کار خود به غلامی نگرفت بلکه ایشان مردان جنگی و سرداران ابطال و سرداران اربابها و سواران او بودند.
- ۱۰ و سروران مقدم سلیمان پادشاه که بر قوم حکمرانی میکردند دو یست و پنجاه نفر بودند.
- و سلیمان دختر فرعون را از شهر داوود به خانهای که برایش بنا کرده بود آورد، زیرا گفت: «ن من در خانه داوود پادشاه اسرائیل ساکن نخواهد شد، چونکه همه جایهائی که تابوت خداوند داخل آنها شده است مقدس میباشد.»
- آنگاه سلیمان قربانیهای سوختنی بر مذبح خداوند که آن را پیش رواق بنا کرده بود برای خداوند گذراند.
- ۱۳ یعنی قربانیهای سوختنی قسمت هر روز در روزش بر حسب فرمان موسی در روزهای سبت، و غرها و سه مرتبه در هر سال در مواسم یعنی در عید فطیر و عید هفتها و عید خیمهها.
- ۱۴ و فرقه‌های کاهنان را بر حسب امر پدر خود داوود بر سر خدمت ایشان معین کرد و لویان را بر سر شغلای ایشان تا تسبیح بخوانند و به حضور کاهنان لوازم خدمت هر روز در روزش بجا آورند و در بانان را بر حسب فرقه‌های ایشان بر هر دروازه) را رداد (زیرا که داوود مرد خدا چنین امر فرموده بود.
- ۱۵ و ایشان از حکمی که پادشاه در باره هر امری و در باره خزانه‌ها به کاهنان و لویان داده بود تجاوز نمودند.
- پس تمامی کار سلیمان از روزی که بنیاد خانه خداوند نهاده شد تا روزی که تمام گشت، نیکو آراسته شد، و خانه خداوند به اتمام رسید.
- آنگاه سلیمان به عصیون جابروه ایلوت که بر کنار دریاد زمین ادوم است، رفت.
- ۱۸ و حورام کشتیا و نوکرانی را که در دریا مہارت داشتند به دست خادمان خود برای وی فرستاد و ایشان باندگان سلیمان به او فیر رفتند، و چهار صد و پنجاه وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

دیدار ملکه سبا

- و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را شنید با موبک بسیار عظیم و شترانی که به عطریات و طلاهای بسیار و سنگهای گرانبار شده بوده به اورشلیم آمد، تا سلیمان را به مسائل امتحان کند. و چون نزد سلیمان رسید با وی از هر چه در دلش بود گفتگو کرد.
- ۲ و سلیمان تمامی مسائلش را برای وی بیان نمود و چیزی از سلیمان مخفی نماند که برایش بیان نکرد.
- ۳ و چون ملکه سبا حکمت سلیمان و خانهای را که بنا کرده بود، و طعام سفره او و مجلس بندگانش و نظم و لباس خادمانش را و ساقیانش و لباس ایشان و زینهای را که به آن به خانه خداوند بر می آمد دید، روح دیگر در او نماند.
- پس به پادشاه گفت: «و ازهای را که در ولایت خود در باره کارها و حکمت تو شنیدم راست بود.
- ۶ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم اخبار آنها را باور نکردم، و همانان نصف عظمت حکمت تو به من اعلام نشده بود، و از خبری که شنیده بودم افزودهای.
- ۷ خوشا به حال مردان تو و خوشا به حال این خادمانت که به حضور تو همیشه می ایستند و حکمت تو را میشنوند.
- ۸ متبارک بادیهو خدای تو که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی خود نشاند تا برای یهوه خدایت پادشاه بشوی. چونکه خدای تو اسرائیل را دوست میدارد تا ایشان را تا به ابد استوار نماید، از این جهت تو را بر پادشاهیا نشان نصب نموده است تا دوری و عدالت را بجا آوری.»
- و به پادشاه صد و بیست و زنه طلا و عطریات از حدز یاده، و سنگهای گرانبار داد و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد هر گردیده نشد.
- و نیز بندگان حورام و بندگان سلیمان که طلا از او فیر می آوردند چوب صندل و سنگهای گرانبار آوردند.
- ۱۱ و پادشاه از این چوب صندل زینها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بر بطها برای مغنیان ساخت، و مثل آنها قبل از آن در زمین یهودا دیده نشده بود.
- و سلیمان پادشاه به ملکه سبا تمامی آرزوی او را که خواسته بود داد، سوای آنچه که او برای پادشاه آورده بود، پس باندگانش به ولایت خود توجه نموده، برفت.
- دولت سلیمان
- و وزن طلائی که در یک سال به سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود.

- ۱۴ سوای آنچه تاجران و بازرگانان آوردند و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان کشورهای طلا و نقره برای سلیمان میآوردند.
- ۱۵ سلیمان پادشاه دو بست سپر طلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا بکار برده شد.
- ۱۶ سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سیصد مثقال طلا بکار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت.
- ۱۷ پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید.
- ۱۸ و تخت را شش پله و پایندازی زرین بود که به تخت پیوسته بود و به این طرف و آن طرف نزدیک جای کر سیش دستها بود، و دو شیر به پهلو دستها ایستاده بودند.
- ۱۹ و دوازده شیر از این طرف و آن طرف، بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود.
- ۲۰ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود، و نقره در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی آمد زیرا که پادشاه را کشتیاب بود که باندگان حورام به ترشیش میرفت، و کشتیهای ترشیشی هر سه سال یک مرتبه میآمد، و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاوسها میآورد.
- پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان کشورهای بزرگتر شد.
- ۲۳ و تمامی پادشاهان کشورهای حاضر سلیمان را میطلبیدند تا حکمتی را که خدا در دلش نهاده بود بشنوند.
- ۲۴ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبها و قاطرهای یعنی قسمت هر سال را در سالش میآوردند.
- ۲۵ و سلیمان چهار هزار آخور به جهت اسبان و اراجهها و دوازده هزار سوار داشت. و آنها را در شهرهای اراجهها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.
- ۲۶ و بر جمیع پادشاهان از نهر (تازمین فلسطینیان و سرحد مصر حکمرانی میکرد.
- ۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست فراوان ساخت.
- ۲۸ و اسبها برای سلیمان از مصر و از جمیع ممالک میآوردند.

وفات سلیمان

- و اما بقیه وقایع سلیمان از اول تا آخر آنها در تواریخ ناتان نبی و در نبوت اخیای شیلونی و در رویای یعدوی را بی درباره بر بعام بن نباط مکتوب نیست؟
- پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد.
- ۳۱ و سلیمان با پدران خود خوابید و او را در شهر پدرش داود دفن کردند و پسرش رحبعام در جای او پادشاه شد.

جد شدن اسرائیل از رحبعام

- و رحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه سازند.
- ۲ و چون رحبعام بن نباط این را شنید، او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده بود (رحبعام از مصر مراجعت نمود.
- ۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند، آنگاه رحبعام و تمامی اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند:
- «در تو یوغ ما را سخت ساخت اما تو الان بندگی سخت پدر خود را یوغ سنگین اورا که بر ما نهاد سبک ساز و تو را خدمت خواهیم نمود.»
- او به ایشان گفت: «عدا از سه روز باز نزد من بیایید.» و ایشان رفتند.
- و رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش سلیمان به حضور وی میایستادند مشورت کرده، گفت: «ما چه صلاح میبینید که به این قوم جواب دهم؟»
- ایشان به او عرض کرده، گفتند: «گر این قوم مهربانی نمایی و ایشان را راضی کنی و با ایشان سخنان دلاویز گویی، همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.»
- اما او مشورت مشایخ را که به وی دادند ترک کرد و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش میایستادند مشورت کرد.
- ۹ و به ایشان گفت: «ما چه صلاح میبینید که به این قوم جواب دهیم که به من عرض کرده، گفتند: یوغی را که پدرت بر ما نهاد است سبک ساز.»
- و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند: «این قوم که به تو عرض کرده، گفتند پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تراست.
- ۱۱ و حال پدرم یوغ سنگینی بر شما نهاده است اما من یوغ شما را زیاد خواهم گردانید، پدرم شما را با تازیانهها تنبیه مینمود اما من شما را با عقربها،»
- و در روز سوم، رحبعام و تمامی قوم به نزد رحبعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه گفته و فرموده بود که در روز سوم نزد من باز آید.
- ۱۳ و پادشاه قوم را به سختی جواب داد، و رحبعام پادشاه مشورت مشایخ را ترک کرد.

- ۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «درم یوغ شمار سنگین ساخت، اما من آن را زیاد خواهم گردانید، پدرم شمارا با تازیانه هانتیه مینمود اما من با عقربها.»
- پس پادشاه قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خدا شده بود تا خداوند کلامی را که به واسطه اخیای شیلونی به رجم بن نباط گفته بود ثابت گرداند.
- و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «اراد راود چه حصه است؟ در پرسی نصیبی نداریم. ای اسرائیل! به خیمه های خود بروید. حالای داود به خانه خود متوجه باش!» پس تمامی اسرائیل به خیمه های خویش رفتند.
- ۱۷ اما بنی اسرائیلی که در شهرهای یهودا ساکن بودند رجم را بر ایشان سلطنت مینمود.
- ۱۸ پس رجم پادشاه هدرام را که رئیس باجگیران بود فرستاد، و بنی اسرائیل او را سنگسار کردند که مردور رجم پادشاه تعجیل نموده، برار به خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد.
- ۱۹ پس اسرائیل تابه امر وزیر خاندان داود عاصی شده اند.
- و چون رجم وارد اورشلیم شد، صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را از خاندان یهودا و بنیامین جمع کرد تا با اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت رابه رجم برگرداند.
- ۲ اما کلام خداوند بر شمعیا مرد خدا نازل شده، گفت:
- «رجم بن سلیمان پادشاه یهودا و به تمامی اسرائیلیان که در یهودا و بنیامین میباشند خطاب کرده، بگو:
- خداوند چنین میگوید: بر میاید و برادران خود جنگ منماید. هر کس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را شنیدند و از رفتن به ضد رجم برگشتند.
- رجم، پادشاه یهودا**
- و رجم در اورشلیم ساکن شد و شهرهای حصار دار در یهودا ساخت.
- ۶ پس بیت لحم و عیتام و تقوع و بیت صور و سوکو و عدلام، و جت و مریشه و زیف، و ادورایم و لاکیش و عزریقه، و صرعه و ایلون و حبرون را بنا کرد که شهرهای حصار دار در یهودا و بنیامین میباشند.
- ۱۱ و حصارها را محکم ساخت و در آنها سرداران و انبارهای ما کولات و روغن و شراب گذاشت.
- ۱۲ و در هر شهری سپرها و نیزهها گذاشته، آنها را بسیار محکم گردانید، پس یهودا و بنیامین با او ماندند.
- و کاهنان و لویانی که در تمامی اسرائیل بودند از همه حدود خود نزد او جمع شدند.
- ۱۴ زیرا که لاویان اراضی شهرها و املاک خود را ترک کرده، به یهودا و اورشلیم آمدند چونکه رجم و پسرانش ایشان را از کهنات یهودا اخراج کرده بودند.
- ۱۵ و او برای خود به جهت مکان های بلند و دیوها و گوساله هایی که ساخته بود کاهنان معین کرد.
- ۱۶ و بعد از ایشان آنانی که دلهای خود را به طلب یهودا و اورشلیم مشغول ساخته بودند از تمامی اسباط اسرائیل به اورشلیم آمدند تا برای یهودا و اورشلیم پدران خود قربانی بگذرانند.
- ۱۷ پس سلطنت یهودا را مستحکم ساختند و رجم بن سلیمان را سه سال تقویت کردند، زیرا که سه سال به طریق داود و سلیمان سلوک نمودند.
- و رجم محله دختر ریموت بن داود و ایچایل دختر الیاب بن یسی را به زنی گرفت.
- ۱۹ و او برای وی پسران یعنی یعوش و شمیریا و زهم را زاید.
- ۲۰ و بعد از او معکه دختر ایشالوم را گرفت و او برای وی ایبا و عتای و زبزا و شلومیت را زاید.
- ۲۱ و رجم، معکه دختر ایشالوم را از جمیع زنان و متعه های خود زیاد دوست میداشت، زیرا که هجده زن و شصت متعه گرفته بود و بیست و هشت پسر و شصت دختر تولید نمود.
- ۲۲ و رجم ایبا پسر معکه را در میان برادرانش سرور رئیس ساخت، زیرا که میخواست او را به پادشاهی نصب نماید.

۲۳ و عاقلانه رفتار نموده، همه پسران خود را در تمامی بلاد یهودا و بنیامین در جمیع شهرهای حصاردار متفرق ساخت، و برای ایشان آذوقه بسیار قرار داد و زنان بسیار خواست.

حمله شیشق به اورشلیم

و چون سلطنت رحبعام استوار گردید و خودش تقویت یافت، او با تمامی اسرائیل شریعت خداوند را ترک نمودند.

۲ و در سال پنجم سلطنت رحبعام، شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد زیرا که ایشان بر خداوند عاصی شده بودند.

۳ با هزار و دویست ارا به و شصت هزار سوار و خلقی که از مصریان و لویبان و سکیان و حبشیان همراهش آمدند پیشمار بودند.

۴ پس شهرهای حصاردار یهودا را گرفت و به اورشلیم آمد.

۵ و شمعیای نبی نزد رحبعام و سروران یهودا که از ترس شیشق در اورشلیم جمع بودند آمده، به ایشان گفت: «داوند چنین میگوید: شما مرا ترک کردید پس من نیز شما را به دست شیشق ترک خواهم نمود.»

آنگاه سروران اسرائیل و پادشاه تواضع نموده، گفتند: «داوند عادل است.»

و چون خداوند دید که ایشان متواضع شده هاند کلام خداوند بر شمعیانازل شده، گفت: «و نکه ایشان تواضع نموده اند ایشان را هلاک نخواهم کرد بلکه ایشان را اندک زمانی خلاصی خواهم داد و غضب من به دست شیشق بر اورشلیم ریخته نخواهد شد.»

۸ لیکن ایشان بنده او خواهند شد تا بندگی من و بندگی ممالک جهان را بدانند.»

پس شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمده، خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و سپهرهای طلا را که سلیمان ساخته بود برد.

۱۰ و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپهرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه را نگاهبانی میکردند سپرد.

۱۱ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل میشد شاطران آمده، آنها را برمی داشتند و آنها را به حجره شاطران بازمی آوردند.

۱۲ و چون او متواضع شد خشم خداوند از او برگشت تا او را بالکل هلاک نسازد، و در یهودا نیز اعمال نیکو پیدا شد.

و رحبعام پادشاه، خویشتر را در اورشلیم قوی ساخته، سلطنت نمود و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود، و در شهر اورشلیم که خداوند آن

را از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد و اسم مادرش نعمه عمونیه بود.

۱۴ و او شرارت و ورزید زیرا که خداوند را به تصمیم قلب طلب ننمود.

و اما وقایع اول و آخر رحبعام آیا آنها در تواریخ شمعیای نبی و تواریخ انساب عدوی رابی مکتوب نیست؟ و در میان رحبعام و یربعام پیوسته جنگ میبود.

۱۶ پس رحبعام با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد و پسرش ایبا به جایش سلطنت کرد.

ایبا، پادشاه یهودا

در سال هجدهم سلطنت یربعام، ایبا بر یهودا پادشاه شد.

۲ سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش میکایادختر اوریشیل از جبعه بود.

و ایبا با فوجی از شجاعان جنگ آزموده یعنی چهار صد هزار مرد برگزیده تدارک جنگ دید، و یربعام با هشتصد هزار مرد برگزیده که شجاعان قوی بودند با وی جنگ را صاف آرای نمود.

۴ و ایبا بر کوه صمرا ایم که در کوهستان افرایم است برپا شده، گفت: «ای یربعام و تمامی اسرائیل مرا گوش گیرید!

ایا شما نمی دانید که یهوه خدای اسرائیل سلطنت اسرائیل را به داود و پسرانش با عهد نمکین تا به ابد داده است؟

و یربعام بن نباط بنده سلیمان بن داود بر خاست و بر مولای خود عصیان ورزید.

۷ و مردان بیبوده که پسران بلیعال بودند نزد وی جمع شده، خویشتر را به ضد رحبعام بن سلیمان تقویت دادند، هنگامی که رحبعام جوان و رفیق القلب بود و با ایشان مقاومت نمی توانست نمود.

۸ و شما الان گمان میبرید که با سلطنت خداوند که در دست پسران داود است مقابله توانید نمود؟ و شما گروه عظیمی میباشید و گوساله های طلا که یربعام برای شما به جای خدایان ساخته است با شما می باشد.

۹ آیا شما کهنه خداوند را از بنی هارون و لویان را نیز اخراج نمودید و مثل قومهای کشورهای برای خود کاهنان نساختید؟ و هر که بیاید و خویشتن را با گوسالهای و هفت قوچ تقدیس نماید، برای آنها بی که خدایان نیستند کاهن میشود.

۱۰ و اما میوه خدای ماست و او را ترک نکردیم و کاهنان از پسران هارون خداوند را خدمت میکنند و لویان در کار خود مشغولند.

۱۱ و هر صبح و هر شام قربانیهای سوختنی و بخور معطر برای خداوند میسوزانند و نان تقدیمه بر میز طاهر مینهند و شمعدان طلا و چراغهایش را هر شب روشن میکنند زیرا که ما و صایای یهوه خدای خود را نگاه میداریم اما شما او را ترک کردهاید.

۱۲ و اینک با ما خدا رئیس است و کاهنان او با کرناهای بلند آواز هستند تا به ضد شما بنوازند. پسای بنی اسرائیل با یهوه خدای پدران خود جنگ میکنند زیرا کامیاب نخواهید شد.»

امیر بعام کمین گذاشت که از عقب ایشان بیاید و خود پیش روی یهودا بودند و کمین در عقب ایشان بود.

۱۴ و چون یهودا نگر نیستند، اینک جنگ هم از پیش و هم از عقب ایشان بود، پس نزد خداوند استغاثه نمودند و کاهنان کرناها را نواختند.

۱۵ و مردان یهودا بانگ بلند بر آوردند، و واقع شد که چون مردان یهودا بانگ بر آوردند، خدای بعام و تمامی اسرائیل را به حضور ایبا و یهودا شکست داد.

۱۶ و بنی اسرائیل از حضور یهودا فرار کردند و خدا آنها را به دست ایشان تسلیم نمود.

۱۷ و ایبا و قوم او آنها را به صدمه عظیمی شکست دادند، چنانکه پانصد هزار مرد بر گزیده از اسرائیل مقتول افتادند.

۱۸ پس بنی اسرائیل در آن وقت ذلیل شدند و بنی یهودا چونکه بر یهوه خدای پدران خود توکل نمودند، قوی گردیدند.

۱۹ و ایبا بر بعام را تعاقب نموده، شهرهای بیت تیل را باد هاتش ویشانه را باد هاتش و افرون را باد هاتش از او گرفت.

۲۰ و بر بعام در ایام ایبا دیگر قوت بهم نرسانید و خداوند او را زد که مرد.

۲۱ و ایبا قوی میشد و چهارده زن برای خود گرفت و بیست و دو پسر و شانزده دختر به وجود آورد.

۲۲ پس بقیه وقایع ایبا از رفتار و اعمال او در مدرسه عدوی نبی مکتوب است.

آسا، پادشاه یهودا

و ایبا با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند و پسرش آسا در جایش پادشاه شد و در ایام او زمین ده سال آرامی یافت.

۲ و آسا آنچه را که در نظر یهوه خدایش نیکو و راست بود بهجامی آورد.

۳ و مذبحهای غریب و مکانهای بلند را برداشت و تپهها را بشکست و آشوریم را قطع نمود.

۴ و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای پدران خود را بطلند و شریعت و اوامر او را نگاه دارند.

۵ و مکانهای بلند و تماثیل شمس را از جمیع شهرهای یهودا دور کرد، پس مملکت بهسبب او آرامی یافت.

۶ و شهرهای حصار دار در یهودا بنا نمود زیرا که زمین آرام بود و در آن سالها کسی با او جنگ نکرد چونکه خداوند او را راحت بخشید.

۷ و به یهودا گفت: «بن شهرها را بنا نمائیم و دیوارها و برجها بدار و از آنها پشت بندها به اطراف آنها بسازیم.

۸ زیرا چونکه یهوه خدای خود را طلبیدیم زمین پیش روی ما است. او را طلب نمودیم و او ما را از هر طرف راحت بخشیده است.» پس بنا نمودند و کامیاب شدند.

و آسالشکری از یهوه یعنی سیصد هزار سپه دار و نیزه دار داشت و از بنیامین دو بیست و هشتاد هزار سپه دار و تیر انداز که جمیع اینها مردان قوی جنگی بودند.

۱۰ پس زارح حبشی با هزاران سپاه و سیصد ارابه به ضد ایشان بیرون آمده، به مریشه رسید.

۱۱ و آسابه مقابله ایشان بیرون رفت پس ایشان در وادی صفاته نزد مریشه جنگ را صاف آرای نمودند.

۱۲ و آسابه یهوه خدای خود را خوانده، گفت: «ی خداوند نصرت دادن به زور او را یه بیچارگان نزد تو یکسان است، پسای یهوه خدای ما، ما را اعانت فرما زیرا که بر تو توکل میداریم و به اسم توبه مقابله این گروه عظیم آمده ایم، ای یهوه تو خدای ما هستی پس مگذار که انسان بر تو غالب آید.»

آنگاه خداوند حبشیان را به حضور آسا و یهودا شکست داد و حبشیان فرار کردند.

۱۴ و آسا با خلقی که همراه او بودند آنها را تا جرار تعاقب نمودند و از حبشیان آنقدر افتادند که از ایشان کسی زنده نماند، زیرا که به حضور خداوند و به حضور لشکر او شکست یافتند و ایشان غنیمت از حد زیاد بردند.

۱۵ و تمام شهرها را که به اطراف جرار بود تسخیر نمودند زیرا ترس خداوند بر ایشان مستولی شده بود و شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود.

۱۶ و خیمه‌های مواشی را نیز زدند و گوسفندان فراوان و شتران را برداشته، به اورشلیم مراجعت کردند.

اصلاحات آسا

و روح خدا به عزریابن عودید نازل شد.

۲ و او برای ملاقات آسای بیرون آمده، وی را گفت: «ی آسا و تمامی یهودا و بنیامین از من بشنوید! خداوند با شما خواهد بود هر گاه شما با او باشید و اگر او را طلبید او را خواهید یافت، اما اگر او را ترک کنید او شما را ترک خواهد نمود.

۳ و اسرائیل مدت مدیدی بیخدا ی حق و بیگاهن معلم و پیشریعت بودند.

اما چون در تنگ‌های خود به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نموده، او را طلبیدند او را یافتند.

۵ و در آن زمان به جهت هر که خروج و دخول می‌کرد هیچ امنیت نبود بلکه اضطراب سخت بر جمیع سکنه کشور هامیبود.

۶ و قومی از قومی و شهری از شهری هلاک میشدند، چونکه خدا آنها را به هر قسم بلا مضطرب می‌ساخت.

۷ اما شما قوی باشید و دستهای شما سست نشود زیرا که اجرت اعمال خود را خواهید یافت.»

پس چون آسای بن سخنان نبوت (سر) و دیدنی را شنید، خویشتر را تقویت نموده، رجاسات را از تمامی زمین یهودا و بنیامین و از شهرهایی که در کوهستان افرایم گرفته بود دور کرد، و مذبح خداوند را که پیش روی رواق خداوند بود تعمیر نمود.

۹ و تمامی یهودا و بنیامین و غریبان را که از افرایم و منسی و شمعون در میان ایشان ساکن بودند جمع کرد زیرا گروه عظیمی از اسرائیل چون دیدند که یهوه خدای ایشان با او میبود به او پیوستند.

۱۰ پس در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسادر اورشلیم جمع شدند.

۱۱ و در آن روز هفتصد گاو و هفت هزار گوسفند از غنیمی که آورده بودند برای خداوند ذبح نمودند.

۱۲ و به تمامی دل و تمامی جان خود عهد بستند که یهوه خدای پدران خود را طلب نمایند.

۱۳ و هر کسیکه یهوه خدای اسرائیل را طلب ننماید، خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه مرد و خواه زن، کشته شود.

۱۴ و به صدای بلند و آواز شادمانی و کرناها و بوقها برای خداوند قسم خوردند.

۱۵ و تمامی یهودا به سبب این قسم شادمان شدند زیرا که به تمامی دل خود قسم خورده بودند، و چونکه او را به رضامندی تمام طلبیدند وی را یافتند و خداوند ایشان را از هر طرف امنیت داد.

و نیز آسای پادشاه مادر خود معکرا را از ملکه بودن معزول کرد زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود و آساتمثال او را قطع نمود و آن را خرد کرده، در وادی قدر و سوزانید.

۱۷ اما مکانهای بلند از میان اسرائیل برداشته نشد. لیکن دل آسادر تمامی ایامش کامل میبود.

۱۸ و چیزهایی را که پدرش وقف کرده، و آنچه را که خودش وقف نموده بود از نقره و طلا و ظروف به خانه خداوند در آورده

و تا سال سی و پنجم سلطنت آسای جنگ نبود.

سألهای آسأ

۱ اما در سال سی و ششم سلطنت آسا، بعشای پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمد، و راه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسای پادشاه یهودا رفت و آمد نماید.

۲ آنگاه آسانقره و طلارا از خزانه‌های خداوند و خانه پادشاه گرفته، آن را نزد بنهد پادشاه ارام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت:

«رمیان من و تو در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است. اینک نقره و طلا نزد تو فرستادم پس عهدی را که با بعشای پادشاه اسرائیل داری بشکن تا او از نزد من برود.»

و بنهد آسای پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و ایشان عیون و دان و آبل مایم و جمیع شهرهای خزانه نفتالی را تسخیر نمودند.

۵ و چون بعشای این را شنید بنا نمودن راه را ترک کرده، از کاری که میکرد باز ایستاد.

۶ و آسای پادشاه، تمامی یهودا را جمع نموده، ایشان سنگهای راه و چوبهای آن را که بعشای نامی کرد برداشتند و او جمع و مصفیه را با آنها بنا نمود.

و در آن زمان حنانی رایی نزد آسای پادشاه یهودا آمده، وی را گفت: «و نکه تو بر پادشاه ارام توکل نمودی و بر یهوه خدای خود توکل نمودی، از این جهت لشکر پادشاه ارام از دست تو رهایی یافت.

۸ آیا حبشیان و لوبیان لشکر بسیار بزرگ نبودند؟ و اراجه‌ها و سواران از حدزاده نداشتند؟ اما چونکه بر خداوند توکل نمودی آنها را به دست تو تسلیم نمود.

- ۹ زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد میکند تا قوت خویش را بر آسانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد. تو در این کار احسانه رفتار نمودی، لهذا از این ببعده در جنگها گرفتار خواهی شد.»
 اما آسایران رای غضب نموده، او را در زندان انداخت زیرا که از این امر خشم او بر وی افروخته شد و در همان وقت آسایر بعضی از قوم ظلم نمود.
 و اینک وقایع اول و آخر آسایر پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.
 ۱۲ و در سال سی و نهم سلطنت آسایر در پایهای او عارض شد و مرض او بسیار سخت گردید و نیز در بیماری خود از خداوند مدد نخواست بلکه از طبیبان.
 ۱۳ پس آسایر پدران خود خوابید و در سال چهل و یکم از سلطنت خود وفات یافت.
 ۱۴ و او را در مقبره‌های که برای خود در شهر داود کنده بود دفن کردند و او را در دخمه‌های که از عطریات و انواع حنوطه که به صنعت عطاران ساخته شده بود گذاشتند و برای وی آتشی بینهایت عظیم بر افروختند.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

- و پسرش یهوشافاط در جای او پادشاه شد و خود را به ضد اسرائیل تقویت داد.
 ۲ و سپاهیان در تمامی شهرهای حصار دار یهودا گذاشت و قراولان در زمین یهودا و در شهرهای افرایم که پدرش آسایر گرفته بود قرار داد.
 ۳ و خداوند بایهوشافاط میبود زیرا که در طریقهای اول پدر خود داود سلوک میکرد و از بعلم طلب نمی نمود.
 ۴ بلکه خدای پدر خویش را طلبیده، در او امر وی سلوک مینمود و نه موافق اعمال اسرائیل.
 ۵ پس خداوند سلطنت را در دستش استوار ساخت و تمامی یهودا هدایا برای یهوشافاط آوردند و دولت و حشمت عظیمی پیدا کرد.
 ۶ و دلش به طریقهای خداوند رفیع شد، و نیز مکانهای بلند و اشیر ههارا از یهودا دور کرد.
 و در سال سوم از سلطنت خود، سروران خویش را یعنی بخایل و عوبدیا و زکریا و نتنئیل و میکایا را فرستاد تا در شهرهای یهودا تعلیم دهند.
 ۸ و با ایشان بعضی از لاویان یعنی شمعیان و نتنیا و زبدیا و عسائیل و شمیراموت و یهونانان و ادنیا و طویا و توبادنیار که لاویان بودند، فرستاد و با ایشان الیشمع و یهورام کهنه را.
 ۹ پس ایشان در یهودا تعلیم دادند و سفر تورات خداوند را با خود داشتند، و در همه شهرهای یهودا گردش کرده، قوم را تعلیم میدادند.
 و ترس خداوند بر همه ممالک کشورها که در اطراف یهودا بودند مستولی گردید تا بایهوشافاط جنگ نکردند.
 ۱۱ و بعضی از فلسطینیان، هدایا و نقره جزیه را برای یهوشافاط آوردند و عمر بهانیز از مواشی هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بز برای او آوردند.
 ۱۲ پس یهوشافاط ترقی نموده، بسیار بزرگ شد و قلعه‌ها و شهرهای خزانه در یهودا بنا نمود.
 ۱۳ و در شهرهای یهودا کارهای بسیار کرد و مردان جنگ آزموده و شجاعان قوی در اورشلیم داشت.
 ۱۴ و شماره ایشان بر حسب خاندان آبی ایشان این است: یعنی از یهودا سواران هزاره که رئیس ایشان ادنه بود و با او سیصد هزار شجاع قوی بودند.
 ۱۵ و بعد از او، و یهوحانان رئیس بود و با او دو بیست و هشتاد هزار نفر بودند.
 ۱۶ و بعد از او، عمسایا بن زکری بود که خویش را برای خداوند نذر کرده بود و با او دو بیست هزار شجاع قوی بودند.
 ۱۷ و از بنیامین، الیاداع که شجاع قوی بود و با او دو بیست هزار نفر مسلح به کمان و سپر بودند.
 ۱۸ و بعد از او یهوزاباد بود و با او صد و هشتاد هزار مرد میهای جنگ بودند.
 ۱۹ اینان خدام پادشاه بودند، سوای آنانی که پادشاه در تمامی یهودا در شهرهای حصار دار قرار داده بود.

نبوت بضداخاب

- و یهوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت، و با اخاب مصاهرت نمود.
 ۲ و بعد از چند سال نزد اخاب به سامره رفت و اخاب برای او و قومی که همراهش بودند گوسفندان و گاوان بسیار ذبح نمود و او را تحریض نمود که همراه خودش به راموت جلعاد برآید.
 ۳ پس اخاب پادشاه اسرائیل به یهوشافاط پادشاه یهودا گفت: «یا همراه من به راموت جلعاد خواهی آمد؟» او جواب داد که «ن چون تو و قوم من چون قوم تو هستیم و همراه تو به جنگ خواهیم رفت.»
 و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «منا آنکه امر و زاز کلام خداوند مسالت نمایی.»

وپادشاه اسرائیل چهارصد نفر از انبیاء جمع کرده، به ایشان گفت: «یابه راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم؟» ایشان جواب دادند: «رای و خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

اما یهوشافاط گفت: «یاد را اینجا غیر از این نبیای از جانب یهوه نیست تا از او سوال نمایم؟»

وپادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «ک مرد دیگر هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد لیکن من از او نفرت دارم زیرا که در باره من به نیکویی هرگز نبوت نمی کند بلکه همیشه اوقات به بدی، و او میکایا بن یملامی باشد.» و یهوشافاط گفت: «ادشاه چنین نگوید.» پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجهرهای خود را خوانده، گفت: «یکایا بن یملامی را به زودی حاضر کن.» و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خویش در جای وسیع نزد دروازه سامره شسته بودند و جمیع انبیاء به حضور ایشان نبوت میکردند.

۱۰ و صد قیابن کنعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «هوه چنین میگوید: ارامیان را با اینها خواهی زد تا تلف شوند.» و جمیع انبیاء نبوت کرده، میگفتند: «راموت جلعاد بر آید و فیروزشوزیرا که خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

وقاصدی که برای طلبیدن میکایا یافته بود او را خطاب کرده، گفت: «ینک انبیاء به یک زبان در باره پادشاه نیکو میگویند پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخن نیکو گو.»

میکایا جواب داد: «حیات یهوه قسم که هر آنچه خدای من مرا گوید همان را خواهم گفت.»

پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ی میکایا، آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم.» او گفت: «راید و فیروز شوید، و به دست شما تسلیم خواهند شد.»

پادشاه وی را گفت: «ن چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه غیر از آنچه راست است به من نگویی.»

او گفت: «مامی اسرائیل را مثل گوسفندانی که شبان ندارند بر کوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت اینها صاحب ندارند پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.»

وپادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یا تو را نگفتم که در باره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.»

او گفت: «س کلام یهوه را بشنوید: من یهوه را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند.

۱۹ و خداوند گفت: کیست که اخاب پادشاه اسرائیل را اغوا نماید تا برود در راموت جلعاد بیفتد؟ یکی جواب داد به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود.

۲۰ و آن (روح) لید (بیرون آمده، به حضور خداوند ایستاد و گفت: من او را اغوا میکنم و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟

او جواب داد که من بیرون میروم و در دهان جمیع انبیاء روح کاذب خواهم بود. او فرمود: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست، پس برو و چنین بکن.

۲۲ پس الان هان، یهوه روحی کاذب در دهان این انبیای تو گذاشته است و خداوند در باره تو سخن بد گفته است.»

آنگاه صد قیابن کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «ه کدام راه روح خداوند از نزد من به سوی تو رفت تا با تو سخن گوید؟»

میکایا جواب داد: «ینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.»

وپادشاه اسرائیل گفت: «یکایا را بگیر و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببرید.

۲۶ و یگویی پادشاه چنین میفرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان تنگی و آب تنگی بیروانید تا من به سلامتی برگردم.»

میکایا گفت: «گرفتی الواقع به سلامتی مراجعت کنی، یهوه با من تکلم نموده است؛ و گفتای قوم همگی شما بشنوید.»

مرگ اخاب

پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند.

۲۹ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: من خود را متکر ساخته، به جنگ میروم اما تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خویش را متکر ساخت و ایشان به جنگ رفتند.

۳۰ و پادشاه ارام سرداران اربه های خویش را امر فرموده، گفت: «با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نماید.»

و چون سرداران اربه‌یهوشافاط را دیدند گمان بردند که این پادشاه اسرائیل است، پس مایل شدند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد و خداوند او را اعانت نمود و خدا ایشان را از او برگردانید.

۳۲ و چون سرداران اربه‌یهوشافاط را دیدند که پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند.

۳۳ اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله‌های زره زد، و او به اربه‌یهوشافاط خود گفت: «ست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.»

و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه اسرائیل را در اربه‌یهوشافاط به مقابل ارامیان تا وقت عصر برپا داشتند و در وقت غروب آفتاب مرد.

و یهوشافاط پادشاه یهودا به خانه خود به اورشلیم به سلامتی برگشت.

۲ و یهو ابن حنانی را بی‌رای برای ملاقات وی بیرون آمده، به یهوشافاط پادشاه گفت: «یا شریران رامیایست اعانت نمایی و دشمنان خداوند را دوست داری؟ پس از این جهت غضب از جانب خداوند بر تو آمده است.»

۳ لیکن در تو اعمال نیکویافت شده است چونکه اشیرهار از زمین دور کرده، و دل خود را به طلب خدا تصمیم نمودهای.»

داوران یهوشافاط

و چون یهوشافاط در اورشلیم ساکن شد، بار دیگر به میان قوم ازبشرع تا کوهستان افرایم بیرون رفته، ایشان را به سوی یهوه خدای پدران ایشان برگردانید.

۵ و داوران در ولایت یعنی در تمام شهرهای حصاردار یهودا شهر به شهر قرارداد.

۶ و به داوران گفت: «احذر باشید که به چه طور رفتار مینمایید زیرا که برای انسان داوری نمی‌نمایید بلکه برای خداوند، و او در حکم نمودن با شما خواهد بود.»

۷ و حال خوف خداوند بر شما باشد و این را با احتیاط به عمل آورید زیرا که بیهوه خدای مایانصافی و طرفداری و رشوه خواری نیست.»

و در اورشلیم نیز یهوشافاط بعضی از لایویان و کاهنان را و بعضی از روسای آبای اسرائیل را به جهت داوری خداوند و مرافعهها قرارداد پس به اورشلیم برگشتند.

۹ و ایشان را امر فرموده، گفت: «ما بدینطور با امانت و دل کامل در ترس خداوند رفتار نمایید.»

۱۰ و در هر دو عویای که از برادران شما که ساکن شهرهای خود میباشند، میان خون و خون و میان شرایع و اوامر و فرایض و احکام پیش شما آید، ایشان را اذار نمایید تا نزد خداوند مجرم نشوند، مبادا غضب بر شما و بر برادران شما بیاید. اگر به این طور رفتار نمایید، مجرم نخواهید شد.

۱۱ و اینک امریایا، رئیس کهنه، برای همه امور خداوند و زبیدیا بن اسمعیل که رئیس خاندان یهودا میباشند، برای همه امور پادشاه بر سر شما هستند و لایویان همراه شما در خدمت مشغولند. پس به دلیری عمل نمایید و خداوند بانیکان باشد.»

پیروزی یهوشافاط بر موآب و عمون

و بعد از این، بنی موآب و بنی عمون و با ایشان بعضی از عمونیان، برای مقاتله بیهوشافاط آمدند.

۲ و بعضی آمده، یهوشافاط را خبر دادند و گفتند: «روه عظیمی از آن طرف دریا از آرام به ضد تو میآیند و اینک ایشان در حصون تاملار که همان عین جدی باشد، هستند.»

پس یهوشافاط بترسید و در طلب خداوند جزم نمود و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد.

۴ و یهودا جمع شدند تا از خداوند مسالت نمایند و از تمامی شهرهای یهودا آمدند تا خداوند را طلب نمایند.

و یهوشافاط در میان جماعت یهودا و اورشلیم، در خانه خداوند، پیش روی سخن جدید با استاد،

و گفت: «ی یهوه، خدای پدران، ما آیات تو در آسمان خدانیستی و آیات تو بر جمیع ممالک امتهاسلطنت نمی‌نمائی؟ و در دست توفیق و جبروت است و کسی نیست که با تو مقاومت تواند نمود.»

۷ آیات خدای مانیستی که سکنه این زمین را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده، آن را به ذریت دوست خویش ابراهیم تا ابد الابد دادهای؟ و ایشان در آن ساکن شده، مقدسی برای اسم تو در آن بنا نموده، گفتند:

حینی که بلا یا شمشیر یا قصاص یا یا یا یا حطی بر ما عارض شود و ما پیش روی این خانه و پیش روی تو (پس که اسم تو در این خانه مقیم است) بایستیم، و در وقت تنگی خود نزد تو استغاثه نماییم، آنگاه اجابت فرموده، نجات بده.

۱۰ و الا اینک بنی عمون و موآب و اهل کوه سعیر، که اسرائیل را وقتی که از مصر بیرون آمدند اجازت ندادی که به آنها داخل شوند، بلکه از ایشان اجتناب نمودند و ایشان را هلاک نساختند.

- ۱۱ اینک ایشان مکافات آن را به ما میرسانند، به اینکه میآیند تا ما را از ملک تو که آن را به تصرف ما داده‌ای، اخراج نمایند.
- ۱۲ ای خدای مآیاتو بر ایشان حکم نخواهی کرد؟ زیرا که ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما میآیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی‌دانیم چه بکنیم اما چشمان ما به سوی تو است.»
- و تمامی یهودا با اطفال و زنان و پسران خود به حضور خداوند ایستاده بودند.
- ۱۴ آنگاه روح خداوند بر یحزقیل بن زکریا بن بنیامین یعنی یحزقیل بن متنیای لوی که از بنی آساف بود، در میان جماعت نازل شد.
- ۱۵ او گفت: «ای تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم! وای یهوشافاط پادشاه گوش گیرید! خداوند به شما چنین میگوید: از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خدا است.
- ۱۶ فردا به نزد ایشان فرود آید. اینک ایشان به فراز صیص بر خواهند آمد و ایشان را در انتهای وادی در برابر بیابان بروئیل خواهید یافت.
- ۱۷ در این وقت بر شما نخواهد بود که جنگ نمایید. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود مشاهده نمایید. ای یهودا و اورشلیم ترسان و هراسان مباشید و فردا به مقابل ایشان بیرون روید و خداوند همراه شما خواهد بود.»
- پس یهوشافاط روبرو زمین افتاد و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم به حضور خداوند افتادند و خداوند را سجده نمودند.
- ۱۹ و لویان از بنی قهاتیان و از بنی قورحیان برخاسته، یهوه خدای اسرائیل را به آواز بسیار بلند تسبیح خواندند.
- و با مدادان برخاسته، به بیابان تقوع بیرون رفتند و چون بیرون می‌رفتند، یهوشافاط بایستاد و گفت: «رایشنویدای یهودا و سکنه اورشلیم! بر یهوه خدای خود ایمان آورید و استوار خواهید شد و به انبیای او ایمان آورید که کامیاب خواهید شد.»
- و بعد از مشورت کردن با قوم بعضی را معین کرد تا پیش روی مسلحان رفته، برای خداوند بسرایند و زینت قدوسیت را تسبیح خوانند و گویند خداوند را حمد گویند زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- ۲۲ و چون ایشان به سر اییدن و حمد گفتن شروع نمودند، خداوند به ضد بنی عمون و موآب و سکنه جبل سعیر که بر یهودا هجوم آورده بودند، کین گذاشت و ایشان منکسر شدند.
- ۲۳ زیرا که بنی عمون و موآب بر سکنه جبل سعیر برخاسته، ایشان را نابود و هلاک ساختند، و چون از ساکنان سعیر فارغ شدند، یکدیگر را به کار هلاکت امداد کردند.
- و چون یهودا به دیده بانگاه بیابان رسیدند و به سوی آن گروه نظر انداختند، اینک لاشمها بر زمین افتاده، و احدی رهایی نیافته بود.
- ۲۵ و یهوشافاط با قوم خود به جهت گرفتن غنیمت ایشان آمدند و در میان آنها اموال و رخت و چیزهای گرانبهاسیاریافتند و برای خود آنقدر گرفتند که نتوانستند ببرند و غنیمت اینقدر زیاد بود که سه روز مشغول غارت میبودند.
- ۲۶ و در روز چهارم در وادی برکه جمع شدند زیرا که در آنجا خداوند را متبارک خواندند، و از این جهت آن مکان را تا امروز وادی برکه مینامند.
- ۲۷ پس جمیع مردان یهودا و اورشلیم و یهوشافاط مقدم ایشان باشادمانی برگشته، به اورشلیم مراجعت کردند زیرا خداوند ایشان را بر دشمنانشان شادمان ساخته بود.
- ۲۸ و بابر بطها و عودها و کرناها به اورشلیم به خانه خداوند آمدند.
- ۲۹ و ترس خدا بر جمیع ممالک کشورها مستولی شد چونکه شنیدند که خداوند باد دشمنان اسرائیل جنگ کرده است.
- ۳۰ و مملکت یهوشافاط آرام شد، زیرا خدایش او را از هر طرف رفاهیت بخشید.
- پایان سلطنت یهوشافاط**
- پس یهوشافاط بر یهودا سلطنت نمودوسی و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزوبه دختر شلحی بود.
- ۳۲ و موافق رفتار پدرش آساسلوک نموده، از آن انحراف نورزید و آنچه در نظر خداوند راست بود بجای آورد.
- ۳۳ لیکن مکان‌های بلند برداشته نشد و قوم هنوز دلهای خود را به سوی خدای پدران خویش مصمم نساخته بودند.
- و بقیه وقایع یهوشافاط از اول تا آخر در اخبار یهویان حنانی که در تواریخ پادشاهان اسرائیل مندرج میباشد، مکتوب است.
- و بعد از این، یهوشافاط پادشاه یهودا با اخزی پادشاه اسرائیل که شریانه رفتار مینمود، طرح آمیزش انداخت.
- ۳۶ و در ساختن کشتی برای رفتن به ترشیش با وی مشارکت نمود و کشتیها را در عصیون جابر ساختند.
- ۳۷ آنگاه العازرن دودا و اهوی مریشاتی به ضد یهوشافاط نبوت کرده، گفت: «ونکه تو با اخزی متحد شدی، خداوند کارهای تو را تپاه ساخته است.» پس آن کشتیها شکسته شدند و نتوانستند به ترشیش بروند.

و یهوشافاط با پدران خود خوابید و در شهر داود با پدرانش دفن شد، و پسرش یهورام به جایش پادشاه شد.

۲ و پسران یهوشافاط عزریا و یحییئیل و زکریا و عزریا و هوومیکائیل و شفطیا برادران او بودند. این همه پسران یهوشافاط پادشاه اسرائیل بودند.
۳ و پدر ایشان عطایای بسیار از نقره و طلا و نفایس با شهرهای حصار دار در یهودا به ایشان داد و اما سلطنت رابه یهورام عطا فرمود زیرا که نخست زاده بود.

یهورام، پادشاه یهودا

و چون یهورام بر سلطنت پدرش مستقر شد خویش تن را تقویت نمود، همه برادران خود و بعضی از سروران اسرائیل را نیز به شمشیر کشت.

۵ یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد.

۶ و موافق رفتار پادشاهان اسرائیل به طوری که خاندان اخاب رفتار می کردند، سلوک نمود زیرا که دختر اخاب زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد.

۷ لیکن خداوند به سبب آن عهدی که با داود بسته بود و چونکه وعده داده بود که چراغی به وی و به پسرانش همیشه اوقات بچشد، نخواست که خاندان داود را هلاک سازد.

و در ایام او اودوم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی برای خود نصب نمودند.

۹ و یهورام با سر داران خود و تمامی ارباب هایش رفت، و شبانگاه برخاسته، او و میان را که او را احاطه کرده بودند با سر داران ارباب هایشان شکست داد.

۱۰ اما دوم تا مر و زاز زیر دست یهودا عاصی شده اند، و در همان وقت لبه نیز از زیر دست او عاصی شد، زیرا که او یهوه خدای پدران خود را ترک کرد.

و او نیز مکان های بلند در کوه های یهودا ساخت و ساکنان اورشلیم رابه زنا کردن تحریض نموده، یهودا را گمراه ساخت.

۱۲ و مکتوبی از ایلیای نبی بدور رسیده، گفت که «هوه، خدای پدرت داود، چنین می فرماید: چونکه به راه های پدرت یهوشافاط و به طریق های آسا پادشاه یهودا سلوک نمودی،

بلکه به طریق پادشاهان اسرائیل رفتار نموده، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که موافق زنا کاری خاندان اخاب مرتکب زنا بشوند و برادران خویش را نیز از خاندان پدرت که از تونیکو تر بودند به قتل رسانیدی،

همانا خداوند قومت و پسرانت و زنان و تمامی اموالت رابه بلای عظیم مبتلا خواهد ساخت.

۱۵ و توبه مرض سخت گرفتار شده، در احشای چنان بیماری عارض خواهد شد که احشای آن مرض روز به روز بیرون خواهد آمد.»

پس خداوند دل فلسطینیان و عربانی را که مجاور حبشیان بودند، به ضد یهورام برانگیزانید.

۱۷ و بر یهودا هجوم آورده، در آن ثلثه انداختند و تمامی اموالی که در خانه پادشاه یافت شد و پسران و زنان او را نیز به اسیری بردند. و برای او پسری سوا ی پسر کهنترش یهوا خاز باقی نماند.

و بعد از این همه خداوند احشایش رابه مرض علاج ناپذیر مبتلا ساخت.

۱۹ و به مر و ایام بعد از انقضای مدت دو سال، احشایش از شدت مرض بیرون آمد و با دردهای سخت مرد، و قومش برای وی (طریات) نسوزانیدند، چنانکه برای پدرش میسوزانیدند.

۲۰ و او سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت نمود، و بدون آنکه بر او رقتی شود، رحلت کرد و او را در شهر داود، امانه در مقبره پادشاهان دفن کردند.

اخزیا، پادشاه یهودا

و ساکنان اورشلیم پسر کهنترش اخزیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند، زیرا گروهی که با عرابان بر ارد و هجوم آورده بودند، همه پسران بزرگش را کشته بودند. پس اخزیا بن یهورام پادشاه یهودا سلطنت کرد.

۲ و اخزیا چهل و دو ساله بود که پادشاه شد و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسام مادرش عتلیاد دختر عمری بود.

۳ و او نیز به طریق های خاندان اخاب سلوک نمود زیرا که مادرش ناصح او بود تا اعمال زشت بکنند.

۴ و مثل خاندان اخاب آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجا آورد زیرا که ایشان بعد از وفات پدرش، برای هلاکتش ناصح او بودند.

- ۵ پس بر حسب مشورت ایشان رفتار نموده، بایهورام بن اخاب پادشاه اسرائیل نیز برای جنگ با حزائیل پادشاه ارام بهراموت جلعاد رفت و ارامیان یورام را محروح نمودند.
- ۶ پس به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحاتی که در محاربه با حزائیل پادشاه ارام در رماه یافته بود، شفایابد. و عزریابن یهورام پادشاه یهودا برای عیادت یهورام بن اخاب به یزرعیل فرود آمد زیرا که بیمار بود.
- و هلاکت اخزیاد را اینکه نزد یورام رفت، از جانب خدا بود زیرا چون به آنجا رسید، بایهورام به مقابله بیهو بن نمشی که خداوند او را برای هلاک ساختن خاندان اخاب مسح کرده بود، بیرون رفت.
- ۸ و چون بیهو قصاص بر خاندان اخاب میرسانید، بعضی از سروران یهودا و پسران برادران اخزیارا که ملازمان اخزیاب بودند یافته، ایشان را کشت.
- ۹ و اخزیاراطلبید و او را در حالتی که در سامره پنهان شده بود، دستگیر نموده، نزد بیهو آوردند و او را به قتل رسانیده، دفن کردند زیرا گفتند: «سر بیهو شفا طاست که خداوند را به تمامی دل خود طلبید.» پس، از خاندان اخزیار، کسی که قادر بر سلطنت باشد، نماند.
- پس چون عتلیا مادر اخزیادید که پسرش کشته شده است، برخاست و تمامی اولاد پادشاهان از خاندان یهودا را هلاک کرد.
- ۱۱ لیکن بیهو شبعه، دختر پادشاه، بویاش پسر اخزیارا گرفت و او را از میان پسران پادشاه که مقتول شدند زدیده، او را با دایه اش در اطاق خوابگاه گذاشت و بیهو شبعه، دختر یهورام پادشاه، زن بیهو یاداع کاهن که خواهر اخزیابود، او را از عتلیا پنهان کرد که او را نکشت.
- ۱۲ و او نزد ایشان در خانه خدمات شش سال پنهان ماند. و عتلیا بر زمین سلطنت می کرد.
- و در سال هفتم، بیهو یاداع خویشتن را تقویت داده، بعضی از سرداران صده یعنی عزریابن یهورام و اسماعیل بن یهو حانان و عزریابن عوبید و معسیابن عدا و الیشافاط بن زکری را با خود همداستان ساخت.
- ۲ و ایشان در یهودا گردش کردند و لاویان را از جمیع شهرهای یهودا و روسای آبی اسرائیل را جمع کرده، به اورشلیم آمدند.
- ۳ و تمامی جماعت با پادشاه در خانه خدا عهد بستند. و او به ایشان گفت: «مانا پسر پادشاه سلطنت خواهد کرد، چنانکه خداوند در باره پسران داود گفته است.
- ۴ و کاری که باید بکنید این است: یک ثلث از شما که از کاهنان لاویان در سبت داخل میشوید در بناهای آستانهها باشید.
- ۵ و ثلث دیگری به خانه پادشاه و ثلثی به دروازه اساس و تمامی قوم در صحنهای خانه خداوند حاضر باشند.
- ۶ و کسی غیر از کاهنان لاویانی که به خدمت مشغول میباشند، داخل خانه خداوند نشود، اما ایشان داخل بشوند زیرا که مقدسند و تمامی قوم (انه خداوند را حراست نمایند).
- ۷ و لاویان هر کس سلاح خود را به دست گرفته، پادشاه را از هر طرف احاطه نمایند و هر که به خانه درآید، کشته شود و چون پادشاه داخل شود یا بیرون رود، شما نزد او بمانید.»
- پس لاویان و تمامی یهودا موافق هر چه بیهو یاداع کاهن امر فرمود عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آتانی که در روز سبت داخل میشدند و خواه از آتانی که در روز سبت بیرون میرفتند، برداشتند زیرا که بیهو یاداع کاهن فرقه ها را مخص نفرمود.
- ۹ و بیهو یاداع کاهن نیز همها و مجنها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خدا بود، به یوز باشیاداد.
- ۱۰ و تمامی قوم را که هر یک از ایشان سلاح خود را به دست گرفته بودند، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی مذبح و خانه، به اطراف پادشاه قرارداد.
- ۱۱ و پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج را بر سرش گذاشتند و شهادت نامه را به او داده، او را به پادشاهی نصب کردند، و بیهو یاداع و پسرانش، او را مسح نموده، گفتند: «ادشاه زنده بماند.»
- اما چون عتلیا آواز قوم را که میدویدند و پادشاه را مدح میکردند شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد.
- ۱۳ و دید که اینک پادشاه به پهلوی ستون خود نزد مدخل ایستاده است، و سروران و کرناوانان نزد پادشاه میباشند و تمامی قوم زمین شادی میکنند و کرناهارامی نوازند و مغنیان با آلات موسیقی و پیشوایان تسبیح. آنگاه عتلیا لباس خود را دریده، صدازد که «یانت، خیانت!»
- و بیهو یاداع کاهن، یوز باشیهارا که سرداران فوج بودند امر فرموده، به ایشان گفت: «و از زمین صفتها بیرون کنید، و هر که از عقب او رود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که او را در خانه خداوند مکشید.
- ۱۵ پس او راه دادند و چون به دهنه دروازه اسپان، نزد خانه پادشاه رسید، او را در آنجا کشتند.
- و بیهو یاداع در میان خود و تمامی قوم و پادشاه، عهد بست تا قوم خداوند باشند.

- ۱۷ و تمامی قوم به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح هایش و تماثیلش را شکستند و کاهن بعل متان را رو به روی مذبحها کشتند.
- ۱۸ و یهو یاداع پادشاه مانی و نغمه سرائی بر حسب امر داود، وظیفه های خانه خداوند را بهدست کاهنان و لاویان سپرد، چنانکه داود ایشان را بر خانه خداوند تقسیم کرده بود تا موافق آنچه در تواره موسی مکتوب است، قربانی های سوختنی خداوند را بگذرانند.
- ۱۹ و در بانان را به دروازه های خانه خداوند قرار داد تا کسیکه به هر جهتی نجس باشد، داخل نشود.
- ۲۰ و یوزباشیها و نجبا و حاکمان قوم و تمامی قوم زمین را برداشت و پادشاه را از خانه خداوند به زیر آورد و او را از دروازه اعلی به خانه پادشاه در آورده، او را بر کرسی سلطنت نشاند.
- ۲۱ و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیار را به شمشیر کشتند.

تعمیر خانه خدا

- و یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش ظبیه بئر شبعی بود.
- ۲ و یوآش در تمامی روزهای یهو یاداع کاهن، آنچه را که در نظر خداوند راست بود، به عمل میآورد.
- ۳ و یهو یاداع دوزن برایش گرفت و او پسران و دختران تولید نمود.
- و بعد از آن، یوآش اراده کرد که خانه خداوند را تعمیر نماید.
- ۵ و کاهنان و لاویان را جمع کرده، به ایشان گفت: «ه شهرهای یهودا بیرون روید و از تمامی اسرائیل نقره برای تعمیر خانه خدای خود، سال به سال جمع کنید، و در این کار تعجیل نمایید.» اما لاویان تعجیل نمودند.
- ۶ پس پادشاه، یهو یاداع رئیس (راخوانده، وی را گفت: «را از لاویان بازخواست نکردی که جزییهای را که موسی بنده خداوند و جماعت اسرائیل به جهت خیمه شهادت قرار داد هاند، از یهودا و اورشلیم بیاورند؟»
- زیرا که پسران عتلیای خبیثه، خانه خدا را خراب کرده، و تمامی موقوفات خانه خداوند را صرف بعلم کرده بودند.
- و پادشاه امر فرمود که صندوق بسازند و آن را بیرون دروازه خانه خداوند بگذارند.
- ۹ و در یهودا و اورشلیم ندادند که جزییهای را که موسی بنده خدا در بیابان اسرائیل قرار داده بود برای خداوند بیاورند.
- ۱۰ و جمیع سروان و تمامی قوم آن را به شادمانی آورده، در صندوق انداختند تا پر شود.
- ۱۱ و چون صندوق به دست لاویان، نزد وکلای پادشاه آورده میشد و ایشان میدیدند که نقره بسیار هست آنگاه کاتب پادشاه و وکیل رئیس کهنه آمده، صندوق را خالی میکردند و آن را برداشته، باز بهجایش میگذاشتند. و روز به روز چنین کرده، نقره بسیار جمع کردند.
- ۱۲ و پادشاه و یهو یاداع آن را به آنانی که در کار خدمت خانه خداوند مشغول بودند دادند، و ایشان بنایان و نجاران به جهت تعمیر خانه خداوند و آهنگران و مسگران برای مرمت خانه خداوند اجیر نمودند.
- ۱۳ پس عملها به کار پرداختند و کار از دست ایشان به انجام رسید و خانه خدا را به حالت اولش برپا داشته، آن را محکم ساختند.
- ۱۴ و چون آن را تمام کرده بودند، بقیه نقره را نزد پادشاه و یهو یاداع آوردند و از آن برای خانه خداوند اسباب یعنی آلات خدمت و آلات قربانیها و فاشقهها و ظروف طلا و نقره ساختند، و در تمامی روزهای یهو یاداع، قربانی های سوختنی دائم در خانه خداوند می گذرانیدند.
- اما یهو یاداع پیر و سالخورده شده، بمرد و حین وفاتش صدوسی ساله بود.
- ۱۶ و او را در شهر داود پادشاهان دفن کردند، زیرا که در اسرائیل هم برای خدا و هم برای خانه او نیکویی کرده بود.

گناه یوآش

- و بعد از وفات یهو یاداع، سروان یهودا آمدند و پادشاه را تعظیم نمودند و پادشاه در آن وقت به ایشان گوش گرفت.
- ۱۸ و ایشان خانه یهو خدا را در آن خود را ترک کرده، اشیریم و تهار اعبادت نمودند، و به سبب این عصیان ایشان، خشم بر یهو داود اورشلیم افروخته شد.
- ۱۹ و او انبیاء نزد ایشان فرستاد تا ایشان را به سوی یهو برگردانند و ایشان آنها را شهادت دادند، اما ایشان گوش نگرقتند.
- پس روح خدا از کربان یهو یاداع کاهن را ملبس ساخت و او بالای قوم ایستاده، به ایشان گفت: «دا چنین میفرماید: شما چرا از او امر یهو تجاوز مینمایید؟ پس کامیاب نخواهید شد. چونکه خداوند را ترک نمود هاید، او شمارا ترک نموده است.»
- و ایشان بر او توطئه نمودند، او را به حکم پادشاه در صحن خانه خداوند سنگسار کردند.

۲۲ پس یوآش پادشاه احسانی را که پدرش یهو یاداع، به وی نموده بود، بیاد نیاورد، بلکه پسرش را به قتل رسانید. و چون او میمرد، گفت: «داوند این را ببیند و باز خواست نماید.»
 و در وقت تحویل سال، لشکر ارامیان به ضد وی برآمده، به یهودا و اورشلم داخل شده، جمیع سروران قوم را از میان قوم هلاک ساختند، و تمامی غنیمت ایشان را نزد پادشاه دمشق فرستادند.
 ۲۴ زیرا که لشکر ارام با جمعیت کمی آمدند و خداوند لشکر بسیار عظیمی به دست ایشان تسلیم نمود، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده بودند، پس بر یوآش قصاص نمودند.
 و چون از نزد او رفتند، پسر او را در مرزهای سخت وا گذاشتند (بند گانش به سبب خون پسران یهو یاداع کاهن، بر او افتنه انگیزته، او را بر بسترش کشتند. و چون مرد، او را در شهر داد دفن کردند، اما او را در مقبره پادشاهان دفن نکردند.
 ۲۶ و آنانی که بر او افتنه انگیزته، اینانند: زاباد، پسر شمععه عمونیه و یهو زاباد، پسر شمیریت موآبیه.
 ۲۷ و اما حکایت پسرانش و عظمت وحی که بر او نازل شد و تعمیر خانه خدا، اینک در مدرس تواریخ پادشاهان مکتوب است، و پسرش امصیاد را جایش پادشاه شد.

امصیا، پادشاه یهودا

امصیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهو عدان اورشلمی بود.
 ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، امانه به دل کامل.
 ۳ و چون سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید.
 ۴ اما پسران ایشان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود: «دران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.»
 و امصیا یهودا را جمع کرده، سرداران هزاره و سرداران صدها از ایشان در تمامی یهودا و بنیامین مقرر فرمود و ایشان را از بیست ساله بالا تر شمرده، سیصد هزار مرد برگزیده نیزه و سپر دار را که به جنگ بیرون می رفتند، یافت.
 ۶ و صد هزار مرد شجاع جنگ آزموده به صد و زنه نفره از اسرائیل اجیر ساخت.
 ۷ اما مرد خدای نزدیک آمده، گفت: «ی پادشاه، لشکر اسرائیل با تو نروند زیرا خداوند با اسرائیل یعنی با تمامی بنی افرایم نیست.
 ۸ و اگر میخواهی بروی برو و به جهت جنگ قوی شوی لیکن خدا تو را پیش دشمنان مغلوب خواهد ساخت زیرا قدرت نصرت دادن و مغلوب ساختن با خدا است.»
 امصیا به مرد خدا گفت: «رای صد و زنه نفره که به لشکر اسرائیل دادهام، چه کنم؟» مرد خدا جواب داد: «داوند قادر است که تو را بیشتر از این بدهد.»
 پس امصیا لشکری را که از افرایم زده و آمده بودند، جدا کرد که به جای خود برگردند و از این سبب خشم ایشان بر یهودا به شدت افروخته شد و بسیار غضبناک گردیده، به جای خود رفتند.
 و امصیا خویش را تقویت نموده، قوم خود را بیرون برد و به وادی المالح رسیده، ده هزار نفر از بنی سعیر را کشت.
 ۱۲ و بنی یهودا ده هزار نفر دیگر از زنده اسیر کرد، و ایشان را به قله صالح برده، از قله صالح به زیر انداختند که جمیع خرد شدند.
 ۱۳ و اما مردان آن فوج که امصیا باز فرستاده بود تا همراهش به جنگ نروند، بر شهرهای یهودا از سامره تا بیت حورون تاختند و سه هزار نفر را کشته، غنیمت بسیار بردند.
 و بعد از مراجعت امصیا از شکست دادن او میان، او خدایان بنی سعیر را آورده، آنها را خدایان خود ساخت و آنها را سجده نموده، بخور برای آنها سوزانید.
 ۱۵ پس خشم خداوند بر امصیا افروخته شد و بنی نزدیک فرستاد که او را بگویند: «خدایان آن قوم را که قوم خود را از دست تو توانستند رهانید، طلبیدی؟»
 و چون این سخن را به وی گفت، او را جواب داد: «یا تو را مشیر پادشاه ساختند؟ ساکت شو! چراتورا بکشند؟» پس نبی ساکت شده، گفت: «یدانم که خدا قصد نموده است که تو را هلاک کند، چونکه این کار را کردی و نصیحت مرا شنیدی.»
 پس امصیا، پادشاه یهودا، مشورت کرده، نزد یوآش بن یهو آحاز بن یهو پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «یا تاتابا یکدیگر مقابله نمایم.»
 و یوآش پادشاه اسرائیل نزد امصیا پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «ترخار لبنان نزد سر و آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده. اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذر کرده، شترخار را پامال نمود.»

- ۱۹ میگوئی، هان ادم و راشکست دادم و دولت تو را مغرور ساخته است که افتخار نمایی؟ حال به خانه خود برگرد. چرا بالا را برای خود برمی انگیزی تا خودت و یهودا همراهت بیفتید؟»
- اما امصیا گوش نداد زیرا که این امر از جانب خدا بود تا ایشان را به دست دشمنان تسلیم نماید، چونکه خدایان ادم و راطلبیدند.
- ۲۱ پس یوآش پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهودا است، بایکدیگر مقابله نمودند.
- ۲۲ و یهودا از حضور اسرائیل منہزم شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد.
- ۲۳ و یوآش پادشاه اسرائیل امصیا بن یوآش بن یهوآحاز پادشاه یهودا در بیت شمس گرفت و او را به اورشلیم آورده، چهار صد ذراع حصار اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه منہدم ساخت.
- ۲۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خدا نزد نی (عوبید ادم و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد ویرغمالان را گرفته، به سامره مراجعت کرد.
- ۲۵ و امصیا بن یوآش پادشاه یهودا، بعد از وفات یوآش بن یهوآحاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود.
- ۲۶ و بقیه وقایع اول و آخر امصیا، آبادی تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب نیست؟
- و از زمانی که امصیا از پیروی خدا و ندانند انحراف ورزید، بعضی در اورشلیم فتنه بروی انگیختند. پس به لا کیش فرار کرد و از عقبش به لا کیش فرستادند و او را در آنجا کشتند.
- ۲۸ و او را بر اسبان آوردند و با پدرانش در شهر یهودا دفن کردند.

عزریا، پادشاه یهودا

- و تمامی قوم یهودا عزریا را که شانزده ساله بود گرفته، در جای پدرش امصیا پادشاه ساختند.
- ۲ و او بعد از آنکه پادشاه با پدرانش خوابیده بود، ایلولت را بنا کرد و آن را برای یهودا استرداد نمود.
- ۳ و عزریا شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی نمود و اسم مادرش یکلایای اورشلیمی بود.
- ۴ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر چه پدرش امصیا کرده بود، بجای آورد.
- ۵ و در روزهای زکریا که در رویاهای خدا بصیر بود، خدا را میطلبید و مادامی که خداوند را می طلبید، خدا او را کامیاب میساخت.
- ۶ و او بیرون رفته، با فلسطینیان جنگ کرد و حصار جت و حصار یبنة و حصار اشد و در منہدم ساخت و شهر هادرزمین اشد و فلسطینیان بنا نمود.
- ۷ و خدا او را بر فلسطینیان و عربانی که در جور بعل ساکن بودند و بر معونیان نصرت داد.
- ۸ و معونیان به عزریا هدایا دادند و اسم او تامدخل مصر شایع گردید، زیرا که بینهایت قوی گشت.
- ۹ و عزریا بر جهاد اورشلیم نزد دروازه زاویه و نزد دروازه وادی و نزد گوشه حصار بنا کرده، آنها را مستحکم گردانید.
- ۱۰ و بر جهاد ریبان بنا نمود و چاههای بسیار کند زیرا که مواشی کثیر در همواری و در هامون داشت و فلاحان و باغبانان در کوهستان و در بوستانها داشت، چونکه فلاحت را دوست میداشت.
- ۱۱ و عزریا سپاهیان جنگ آزموده داشت که برای محاربه دسته بیرون میرفتند، بر حسب تعداد ایشان که یعیئیل کاتب و معسیای رئیس زیر دست حنیا که یکی از سرداران پادشاه بود، آنها را سان میدیدند.
- ۱۲ و عدد تمامی سرداران آبا که شجاعان جنگ آزموده بودند، دو هزار و ششصد بود.
- ۱۳ و زیر دست ایشان، سیصد و هفت هزار و پانصد سپاه جنگ آزموده بودند که پادشاه را به ضد دشمنانش مساعدت نموده، با قوت تمام مقاتله میکردند.
- ۱۴ و عزریا برای ایشان یعنی برای تمامی لشکر سپرها و نیزهها و خودها و زرها و کانهها و فلاخنها میساخت.
- ۱۵ و منجنیقهای را که مخترع صنعتگران ماهر بود در اورشلیم ساخت تا آنها را بر برجهای گوشه های حصار برای انداختن تیرها و سنگهای بزرگ بگذارند.
- پس آوازه و تاجیهای دور شایع شد زیرا که نصرت عظیمی یافته، بسیار قوی گردید.
- لیکن چون زور آورد، دل او برای هلاکتش متکبر گردید و به یهوه خدای خود خیانت ورزیده، به هیکل خداوند درآمد تا بخور بر مذبح بخور بسوزاند.
- ۱۷ و عزریای کاهن از عقب او داخل شد و همراه او هشتاد مرد در شیداز کاهنان خداوند درآمدند.
- ۱۸ و ایشان با عزریا پادشاه مقاومت نموده، او را گفتند: «ی عزریا سوزانیدن بخور برای خداوند کار تو نیست بلکه کار کاهنان پسران هارون است که برای سوزانیدن بخور تقدیس شده اند. پس از مقدس بیرون شو زیرا خطا کردی و این کار از جانب یهوه خدا موجب عزت تو نخواهد بود.»

آنگاه عزیا که جگری برای سوزانیدن بخور در دست خود داشت، غضبناک شد و چون خشمش بر کاهنان افروخته گردید، برص به حضور کاهنان در خانه خداوند به پهلوئی مذبح بخور بر پیشانیاش پدید آمد.

۲۰ و عزریای رئیس کهنه و سایر کاهنان بر او نگرستند و اینک برص بر پیشانیاش ظاهر شده بود. پس او را از آنجا به شتاب بیرون کردند و خودش نیز به تعجیل بیرون رفت، چونکه خداوند او را مبتلا ساخته بود.

۲۱ و عزیا پادشاه تار و زوفاتش ابرص بود و در مریضخانه مبروص ماند، زیرا از خانه خداوند ممنوع بود و پسرش یوتام، ناظر خانه پادشاه و حاکم قوم زمین میبود.

و اشعیا بن آموص نبی بقیه وقایع اول و آخر عزیا را نوشت.

۲۳ پس عزیا با پدران خود خوابید و او را با پدران در زمین مقبره پادشاهان دفن کردند، زیرا گفتند که ابرص است و پسرش یوتام در جایش پادشاه شد.

یوتام، پادشاه یهودا

یوتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش یروشه دختر تصادوق بود.

۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش عزیا کرده بود، به عمل آورد، اما به هیکل خداوند داخل نشد لیکن قوم هنوز فساد می کردند.

۳ و او دروازه اعلائی خانه خداوند را بنا نمود و بر حصار عوفل عمارت بسیار ساخت.

۴ و شهر هادر کوهستان یهودا بنا نمود و قلعهها و برجها در جنگلها ساخت.

۵ و با پادشاه بنی عمون جنگ نموده، برایشان غالب آمد. پس بنی عمون در آن سال، صد و زنه نقره و ده هزار کرگندم و ده هزار کرچوبه او دادند، و بنی عمون در سال دوم و سوم به همان مقدار به او دادند.

۶ پس یوتام زور آورگر دید زیرا رفتار خود را به حضور یهوه خدای خویش راست ساخت.

۷ و بقیه وقایع یوتام و همه جنگهایش و رفتارش، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است.

۸ و او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد.

۹ پس یوتام با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند، و پسرش آحاز در جایش سلطنت نمود.

آحاز، پادشاه یهودا

و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. اما آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق پدرش داود به عمل نیاورد.

۲ بلکه به طریق های پادشاهان اسرائیل سلوک نموده، تمثالها نیز برای بعلم ریخت.

۳ و دروادی ابن هنوم بخور سوزانید، و پسران خود را بر حسب رجاسات امت هایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، سوزانید.

۴ و بر مکان های بلند و تلها و زیر هر درخت سبز قربانیا گذرانید و بخور سوزانید.

بنابراین، یهوه خدایش او را به دست پادشاه آرام تسلیم نمود که ایشان او را شکست داده، اسیران بسیاری از او گرفته، به دمشق بردند. و به دست پادشاه اسرائیل نیز تسلیم شد که او را شکست عظیمی داد.

۶ و قح بن ملیا صد و بیست هزار نفر را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، در یک روز در یهودا کشت، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک نموده بودند.

۷ و زکری که مرد شجاع افرایمی بود، معسیا پسر پادشاه، عزریقام ناظر خانه، و القانه را که شخص اول بعد از پادشاه بود، کشت.

پس بنی اسرائیل دو بیست هزار نفر زنان و پسران و دختران از برادران خود به اسیری بردند و نیز غنیمت بسیاری از ایشان گرفتند و غنیمت را به سامره بردند.

۹ و در آنجائی از جانب خداوند عود دید نام بود که به استقبال لشکری که به سامره برمی گشتند آمده، به ایشان گفت: «ینک از این جهت که یهوه خدای پدران شما بر یهودا غضبناک میباشد، ایشان را به دست شما تسلیم نمود و شما ایشان را با غضبی که به آسمان رسیده است، کشتید.

۱۰ و حال شما خیال میکنید که پسران یهودا و اورشلیم را به عنف غلامان و کنیزان خود سازید. و آیا با خود شما نیز تقصیرها به ضد یهوه خدای شما نیست؟

پس الان مرا بشنوید و اسیرانی را که از برادران خود آورد هاید، برگردانید زیرا که حدت خشم خداوند بر شما می باشد.»

انگاه بعضی از روسای بنی افرایم یعنی عزریا بن یهوحنان و بریکان بن مشلیموت و یحزقیابن شلوم و عماسابن حدلای باآنانی که از جنگ میآمدند، مقاومت نمودند.

۱۳ و به ایشان گفتند که «سیران را به اینجا نخواهید آورد زیرا که تقصیری به ضد خداوند بر ما هست و شما می‌خواهید که گاهان و تقصیرهای ما را مزید کنید زیرا که تقصیر ما عظیم است و وحدت خشم بر اسرائیل وارد شده است.»

پس لشکریان، اسیران و غنیمت را پیش روسا و تمامی جماعت وا گذاشتند.

۱۵ و آنانی که اسم ایشان مذکور شد برخاسته، اسیران را گرفتند و همه برهنگان ایشان را از غنیمت پوشانیده، ملبس ساختند و کفش به پای ایشان کرده، ایشان را خورانی‌دند و نونشانیدند و تدهین کرده، تمامی ضعیفان را بر الاغها سوار نموده، ایشان را به اریحا که شهر نخل باشد نزد برادرانشان رسانیده، خود به سامره مراجعت کردند.

و در آن زمان، آحاز پادشاه نزدیک پادشاهان آشور فرستاد تا او را اعانت کنند.

۱۷ زیرا که او میان هنوز میآمد و یهودا را شکست داده، اسیران میبردند.

۱۸ و فلسطینیان بر شهرهای هامون و جنوبی یهودا هجوم آوردند و بیت شمس و ایلون و جدیروت و سوکور اباد هاتش و تمنه ر اباد هاتش و جمزور اباد هاتش گرفته، در آنها ساکن شدند.

۱۹ زیرا خداوند یهودا را به سبب آحاز، پادشاه اسرائیل ذلیل ساخت، چونکه او یهودا را به سرکشی و ادانت و به خداوند خیانت عظیمی ورزید.

۲۰ پس تلغت فلناسر، پادشاه آشور بر او برآمد و او را به تنگ آورد و وی را تقویت نداد.

۲۱ زیرا که آحاز خانه خداوند و خانه‌های پادشاه و سروران را تاراج کرده، به پادشاه آشور داد، اما او را اعانت نمود.

و چون او را به تنگ آورده بود، همین آحاز پادشاه به خداوند بیشتر خیانت ورزید.

۲۳ زیرا که برای خدایان دمشق که او را شکست داده بودند، قربانی گذرانید و گفت: «ونکه خدایان پادشاهان آرام، ایشان را نصرت داد هاند، پس من برای آنها قربانی خواهم گذرانید تا مرا اعانت نمایند.» اما آنها سبب هلاکت وی و تمامی اسرائیل شدند.

۲۴ و آحاز اسباب خانه خدا را جمع کرد و آلات خانه خدا را خرد کرد و درهای خانه خداوند را بسته، مذبحها برای خود در هر گوشه اورشلیم ساخت.

۲۵ و در هر شهری از شهرهای یهودا، مکان‌های بلند ساخت تا برای خدایان غریب بخورسوزانند. پس خشم یهوه خدای پدران خود را به هیجان آورد.

۲۶ و بقیه وقایع وی و همه طریق‌های اول و آخر او، اینک در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.

۲۷ پس آحاز با پدران خود خوابید و او را در شهر اورشلیم دفن کردند، اما او را به مقبره پادشاهان اسرائیل نیاوردند. و پسرش حزقیاب هایش پادشاه شد.

حزقیای پادشاه و تقدیس خانه خدا

حزقیای بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود، و اسم مادرش ایبه دختر تزکریا بود.

۲ و او آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد.

و در ماه اول از سال اول سلطنت خود درهای خانه خداوند را گشوده، آنها را تعمیر نمود.

۴ و کاهنان و لویان را آورده، ایشان را در میدان شرقی جمع کرد.

۵ و به ایشان گفت: «ی‌لاویان مرا بشنویید! الان خویشتان را تقدیس نمایند و خانه یهوه خدای پدران خود را تقدیس کرده، نجاسات را از قدس بیرون بریدند.

۶ زیرا که پدران ما خیانت ورزیده، آنچه در نظر یهوه خدای ما ناپسند بود به عمل آوردند و او را ترک کرده، روی خود را از مسکن خداوند تافتند و پشت به آن دادند.

۷ و درهای رواق را بسته، چراغها را خاموش کردند و بخور نسوزانیدند و قربانی‌های سوختنی در قدس خدای اسرائیل نگذرانیدند.

۸ پس خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم افروخته شد و ایشان را محل تشویش و دهشت و سخریه ساخت، چنانکه شما به چشمان خود میبینید.

۹ و اینک پدران ما به شمشیر افتادند و پسران و دختران و زنان ما از این سبب به اسیری رفتند.

۱۰ الان اراده دارم که بایهوه خدای اسرائیل عهد ببندم تا وحدت خشم او از ما برگردد.

۱۱ پس حال، ای پسران من، کاهلی مورزید زیرا خداوند شما را برگزیده است تا به حضور وی ایستاده، او را خدمت نمایند و خادمان او شده، بخورسوزانید.»

- آنگاه بعضی از لویان برخاستند یعنی از بنی قهاتیان محبت بن عماسای و یوئیل بن عزریا و از بنی مراری قیس بن عبدی و عزریا بن یهلیئیل و از جرشونیان یوآخ بن زمه و عیدن بن یوآخ.
- ۱۳ و از بنی ایصافان شمیری و یعیئیل و از بنی آساف زکریا و متنیا.
- ۱۴ و از بنی هیمان یحییئیل و شمعی و از بنی یدوتون شمعی و عزریئیل.
- ۱۵ و برادران خود را جمع کرده، خویشان را تقدیس نمودند و موافق فرمان پادشاه، بر حسب کلام خداوند برای تطهیر خانه خداوند داخل شدند.
- ۱۶ و کاهنان به اندرون خانه خداوند رفته، آن را طاهر ساختند و همه نجاسات را که در هیکل خداوند یافتند، به صحن خانه خداوند بیرون آوردند و لویان آن را گرفته، خارج شهر به وادی قدرون بیرون بردند.
- ۱۷ و در غره ماه اول به تقدیس نمودنش شروع کردند، و در روز هشتم ماه به رواق خداوند رسیدند و در هشت روز خانه خداوند را تقدیس نموده، در روز شانزدهم ماه اول آن را به اتمام رسانیدند.
- ۱۸ پس نزد حزقیاد پادشاه به اندرون قصر داخل شده، گفتند: «مامی خانه خداوند و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش و میزبان تقدیمه را با همه آلاتش طاهر ساختیم.
- ۱۹ و تمامی اسبابی که آحاز پادشاه در ایام سلطنتش حینی که خیانت ورزید و در انداخت ما آنهارا میساخته، تقدیس نمودیم و اینک پیش مذبح خداوند حاضر است.»
- پس حزقیاد پادشاه صبح زود برخاست و روسای شهر را جمع کرده، به خانه خداوند برآمد.
- ۲۱ و ایشان هفت گاو و هفت قوچ و هفت بره و هفت بز را آوردند تا برای مملکت و قدس و یهودا قربانی نگاه بشود و اوپسران هارون کهنه را فرمود تا آنها را بر مذبح خداوند بگذرانند.
- ۲۲ پس گاو را کشتند و کاهنان، خون را گرفته بر مذبح پاشیدند و قوچهارا کشته خون را بر مذبح پاشیدند و بر چهارا کشته خون را بر مذبح پاشیدند.
- ۲۳ پس بزهای قربانی نگاه را به حضور پادشاه و جماعت نزدیک آورده، دستهای خود را بر آنها نهادند.
- ۲۴ و کاهنان آنها را کشته، خون را بر مذبح برای قربانی نگاه گذرانیدند تا به جهت تمامی اسرائیل کفاره بشود زیرا که پادشاه فرموده بود که قربانی سوختنی و قربانی نگاه به جهت تمامی اسرائیل بشود.
- و اول لویان را با سنجها و بربطها و عودها بر حسب فرمان داود و جاد، را بی پادشاه و ناتان نبی در خانه خداوند قرارداد زیرا که این حکم از جانب خداوند به دست انبیای او شده بود.
- ۲۶ پس لویان با آلات داود و کاهنان با کرناها ایستادند.
- ۲۷ و حزقیام فرمود که قربانی های سوختنی را بر مذبح بگذرانند و چون به گذرانیدن قربانی سوختنی شروع نمودند، سرودهای خداوند را بنا کردند و کرناها در عقب آلات داود، پادشاه اسرائیل، نواخته شد.
- ۲۸ و تمامی جماعت سجده کردند و مغنیان سرآیدند و کرنا نوازان نواختند و همه این کارها میشد تا قربانی سوختنی تمام گردید.
- ۲۹ و چون قربانی های سوختنی تمام شد، پادشاه و جمیع حاضرین با وی رکوع کرده، سجده نمودند.
- ۳۰ و حزقیاد پادشاه و لویان را امر فرمودند که به کلمات داود و آساف را بی برای خداوند تسبیح بخوانند. پس با شادمانی تسبیح خواندند و رکوع نموده، سجده کردند.
- پس حزقیاجواب داده، گفت: «ال خویشان را برای خداوند تقدیس نمودید. پس نزدیک آمده، قربانیا و ذبایح تشکر به خانه خداوند بیاورید.»
- آنگاه جماعت قربانیا و ذبایح تشکر آوردند و هر که از دل راغب بود قربانی های سوختنی آورد.
- ۳۲ و عدد قربانی های سوختنی که جماعت آوردند، هفتاد گاو و صد قوچ و دویست بره بود. همه اینها قربانی های سوختنی برای خداوند بود.
- ۳۳ و عدد موقوفات ششصد گاو و سه هزار گوسفند بود.
- ۳۴ و چون کاهنان کم بودند و به پوست کندن همه قربانی های سوختنی قادر نبودند، برادران ایشان لویان، ایشان را مدد کردند تا کار تمام شد و تا کاهنان، خود را تقدیس نمودند زیرا که دل لویان از کاهنان برای تقدیس نمودن خود مستقیم تر بود.
- ۳۵ و قربانی های سوختنی نیز بپایه ذبایح سلامتی و هدایای ریختنی برای هر قربانی سوختنی، بسیار بود. پس خدمت خانه خداوند آراسته شد.
- ۳۶ و حزقیاد تمامی قوم شادی کردند چونکه خدا قوم را مستعد ساخته بود زیرا این امر ناگهان واقع شد.

برگزاری مجدد عید فصح

- وحزقیانزد تمامی اسرائیل ویهودا فرستاد و مکتوبات نیز به افرایم و منسی نوشت تا به خانه خداوند به اورشلیم بیایند و عید فصح را برای یهوه خدای اسرائیل نگاه دارند.
- ۲ زیرا که پادشاه و سرورانش و تمامی جماعت در اورشلیم مشورت کرده بودند که عید فصح را در ماه دوم نگاه دارند.
- ۳ چونکه در آنوقت نتوانستند آن را نگاه دارند زیرا کاهنان خود را تقدیس کافی ننموده و قوم در اورشلیم جمع نشده بودند.
- ۴ و این امر به نظر پادشاه و تمامی جماعت پسند آمد.
- ۵ پس قرار دادند که در تمامی اسرائیل از بئر شبع تا دان نماندند که بیایند و فصح را برای یهوه خدای اسرائیل در اورشلیم برپا نمایند زیرا مدت مدیدی بود که آن را به طوری که مکتوب است، نگاه نداشته بودند.
- ۶ پس شاطران با مکتوبات از جانب پادشاه و سرورانش، بر حسب فرمان پادشاه به تمامی اسرائیل و یهودا رفته، گفتند: «ی بنی اسرائیل به سوی یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل باز گشت نمایند تا او به بقیه شما که از دست پادشاهان آشور رستاید، رجوع نماید.
- ۷ و مثل پدران و برادران خود که به یهوه خدای پدران خویش خیانت ورزیدند، مباشید که ایشان را محل دهشت چنانکه میبینید گردانیده است.
- ۸ پس مثل پدران خود گردن خود را سخت مسازید بلکه نزد خداوند تواضع نمایید و به قدس او که آن را تا ابد الاباد تقدیس نموده است داخل شده، یهوه خدای خود را عبادت نماید تا حدت خشم او از شما برگردد.
- ۹ زیرا اگر به سوی خداوند باز گشت نمایید، برادران و پسران شما به نظر آنانی که ایشان را به اسیری برده اند، التفات خواهند یافت و به این زمین مراجعت خواهند نمود، زیرا که یهوه خدای شما مهربان و رحیم است و اگر به سوی او باز گشت نمایید روی خود را از شمار نخواهد گردانید.»
- پس شاطران شهر به شهر از زمین افرایم و منسی تا زبولون گذشتند، لیکن برایشان استهزا و سخریه مینمودند.
- ۱۱ اما بعضی از اشیر و منسی و زبولون تواضع نموده، به اورشلیم آمدند.
- ۱۲ و دست خدا بر یهودا بود که ایشان را یک دل بخشید تا فرمان پادشاه و سرورانش را موافق کلام خداوند بجا آورند.
- پس گروه عظیمی در اورشلیم برای نگاه داشتن عید فطیر در ماه دوم جمع شدند و جماعت، بسیار بزرگ شد.
- ۱۴ و برخاسته، مذبح هایی را که در اورشلیم بود خراب کردند و همه مذبح های بخور را خراب کرده، به وادی قدرون انداختند.
- ۱۵ و در چهاردهم ماه دوم فصح را ذبح کردند و کاهنان و لویان نجالت کشیده، خود را تقدیس نمودند و قربانی های سوختنی به خانه خداوند آوردند.
- ۱۶ پس در جایهای خود به ترتیب خویش بر حسب تورات موسی مرد خدا ایستادند و کاهنان خون را از دست لویان گرفته، پاشیدند.
- ۱۷ زیرا چونکه بسیاری از جماعت بودند که خود را تقدیس ننموده بودند لویان مامور شدند که قربانی های فصح را به جهت هر که طاهر نشده بود ذبح نمایند و ایشان را برای خداوند تقدیس کنند.
- ۱۸ زیرا گروهی عظیم از قوم یعنی بسیار از افرایم و منسی و یسا کار و زبولون طاهر نشده بودند و معهدا فصح را خوردند لیکن نه موافق آنچه نوشته شده بود، زیرا حزقیان برای ایشان دعا کرده، گفت:
- «داند مهربان، هر کس را که دل خود را میسازد تا خدا یعنی یهوه خدای پدران خویش را طلب نماید بیا مرزد، اگر چه موافق طهارت قدس نباشد.» و خداوند حزقیان را اجابت نموده، قوم را شفا داد.
- ۲۱ پس بنی اسرائیل که در اورشلیم حاضر بودند، عید فطیر را هفت روز به شادی عظیم نگاه داشتند و لویان و کاهنان خداوند را روز به روز به آلات تسبیح خداوند حمد می گفتند.
- ۲۲ و حزقیان به جمیع لویانی که در خدمت خداوند نیکو ماهر بودند، سخنان دلایز گفت. پس هفت روز مراسم عید را خوردند و ذبایح سلامتی گذرانیده، یهوه خدای پدران خود را تسبیح خواندند.
- و تمامی جماعت مشورت کردند که عید را هفت روز دیگر نگاه دارند. پس هفت روز دیگر با شادمانی نگاه داشتند.
- ۲۴ زیرا حزقیان، پادشاه یهودا هزار گاو و هفت هزار گوسفند به جماعت بخشید و سروران هزار گاو و ده هزار گوسفند به جماعت بخشیدند و بسیاری از کاهنان خویش را تقدیس نمودند.

۲۵ و تمامی جماعت یهودا و کاهنان و لویان و تمامی گروهی که از اسرائیل آمدند و غریبانی که از زمین اسرائیل آمدند و (ریبانی که) در یهودا ساکن بودند، شادی کردند.

۲۶ و شادی عظیمی در اورشلیم رخ نمود زیرا که از ایام سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل مثل این در اورشلیم واقع نشده بود.

۲۷ پس لویان کهنه برخاسته، قوم را برکت دادند و آواز ایشان مستجاب گردید و دعای ایشان به مسکن قدس او به آسمان رسید.

تعیین خدمات عبادات

و چون این همه تمام شد، جمیع اسرائیلیانی که در شهرهای یهودا حاضر بودند بیرون رفته، تماشاها را شکستند و اشیریم را قطع نمودند و مکانهای بلند و مذبحها را از تمامی یهودا و بنیامین و افرایم و منسی بالکل منهدم ساختند. پس تمامی بنیاسرائیل هر کس به ملک خویش به شهرهای خود برگشتند.

و حزقیافرقه های کاهنان و لویان، را بر حسب اقسام ایشان قرارداد که هر کس از کاهنان و لویان موافق خدمت خود برای قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی و خدمت و تشکر و تسبیح به دروازه های اردوی خداوند حاضر شوند.

۳ و حصه پادشاه را از اموال خاصش برای قربانی های سوختنی معین کرد، یعنی برای قربانی های سوختنی صبح و شام و قربانی های سوختنی سبتها و هلاها و موسمه را بر حسب آنچه در تورات خداوند مکتوب بود.

۴ و به قومی که در اورشلیم ساکن بودند، امر فرمود که حصه کاهنان و لویان را بدهند تا به شریعت خداوند مواظب باشند.

۵ و چون این امر شایع شد، بنیاسرائیل نورگندم و شیر و روغن و عسل و تمامی محصول زمین را به فراوانی دادند و عشر همه چیز را به کثرت آوردند.

۶ و بنیاسرائیل و یهودا که در شهرهای یهودا ساکن بودند نیز عشر گاو و گوسفندان و عشر موقوفاتی که برای یهوه خدای ایشان وقف شده بود آورده، آنها را توده توده نمودند.

۷ و در ماه سوم به ساختن توده ها شروع نمودند، و در ماه هفتم آنها را تمام کردند.

۸ و چون حزقیانو و سروران آمدند و توده ها را دیدند، خداوند را متبارک خواندند و قوم او اسرائیل را مبارک خواندند.

۹ و حزقیادرباره توده ها از کاهنان و لویان سوال نمود.

۱۰ و عزریار رئیس کهنه که از خاندان صادق بود او را جواب داد و گفت: «زوقتی که قوم به آوردن هدایا برای خانه خداوند شروع کردند، خوردیم و سیر شدیم و بسیاری باقی گذاشتیم، زیرا خداوند قوم خود را برکت داده است و آنچه باقیمانده است، این مقدار عظیم است.»

پس حزقیان امر فرمود که انبارها در خانه خداوند مهیا سازند و مهیا ساختند.

۱۲ و هدایا و عشرها و موقوفات را در آنها در مکان امانت گذاشتند و کونیهای لای بر آنها رئیس بود و برادرش شمعی ثانی اثنین.

۱۳ و یحییئیل و عزریانو و نحت و عسائیل و یرجوت و یوزاباد و ایلتیل و یسمخیا و محت و بنیایر بر حسب تعیین حزقیاد پادشاه و عزریار رئیس خانه خداوند دست کونیا و برادرش شمعی و کلاء شدند.

۱۴ و قوری ابن یمنه لای که در بان دروازه شرقی بود ناظر نوافل خدا شد تا هدایای خداوند و موقوفات مقدس را تقسیم نماید.

۱۵ و وزیر دست او عیدن و منیامین و یسوع و شمعی او امری او شکنیاد در شهرهای کاهنان به وظیفه های امانتی مقرر شدند تا به برادران خود، خواه بزرگ و خواه کوچک، بر حسب فرقه های ایشان برسانند.

۱۶ علاوه بر حصه یومیه ذکوری که در نسب نامها شمرده شده بودند، از سه ساله و بالا تر یعنی همه آنانی که به خانه خداوند داخل میشدند، برای خدمت های ایشان در وظیفه های ایشان بر حسب فرقه های ایشان.

۱۷ حصه (آنانی که در نسب نامها شمرده شده بود، از کاهنان بر حسب خاندان آبای ایشان و از لویان از بیست ساله و بالا تر در وظیفه های ایشان بر حسب فرقه های ایشان.

۱۸ و) (صه) جمیع اطفال و زنان و پسران و دختران ایشان که در تمامی جماعت در نسب نامها شمرده شده بودند، پس در وظیفه های امانتی خود خویش را تقدیس نمودند.

۱۹ و نیز برای پسران هارون کهنه که در زمینهای حوالی شهرهای خود ساکن بودند، کسان، شهر به شهر به نامهای خود معین شدند تا به همه ذکوران کهنه و به همه لویانی که در نسب نامها شمرده شده بودند حصه بدهند.

پس حزقیاد تمامی یهودا به اینطور عمل نمود و آنچه در نظر یهوه خدایش نیکی و پسند و امین بود بجا آورد.

۲۱ و در هر کاری که در خدمت خانه خدا و در شرایع او امر برای طلبیدن خدای خود اقدام نمود آن را به تمامی دل خود به عمل آورد و کامیاب گردید.

وبعد از این امور و این امانت، سنخاریب، پادشاه آشور آمده، به یهودا داخل شد، و به ضد شهرهای حصاردار اردو زده، خواست که آنها را برای خود مفتوح نماید.

۲ و چون حزقیادید که سنخاریب آمده است و قصد مقاتله با اورشلیم دارد،

آنگاه با سرداران و شجاعان خود مشورت کرد که آب چشمه‌های بیرون شهر را مسدود نماید. پس او را اعانت کردند.

۴ و خلق بسیاری جمع شده، همه چشمه‌ها و نهری را که از میان زمین جاری بود مسدود کردند، و گفتند: «را بای پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند؟»

پس خوبشتر را تقویت داده، تمامی حصار را که شکسته بود، تعمیر نمود و آن را تا بر چهاربلند نمود و حصار دیگری بیرون آن بنا کرد و ملورا در شهر داد و مستحکم نمود و اسلحه‌ها و سپرهای بسیاری ساخت.

۶ و سرداران جنگی بر قوم گاشت و ایشان را در جای وسیع نزد دروازه شهر جمع کرده، سخنان دلاویز به ایشان گفت

که «ایر و قوی باشید! و از پادشاه آشور و تمامی جمعیتی که با وی هستند، ترسان و هراسان شوید! زیرا آنکه با ما است از آنکه با وی است قوی تر می‌باشد.

۸ با او با وی بشری است و با ما یهوه خدای ما است تا ما را نصرت دهد و در جنگهای ما جنگ کند.» پس قوم بر سخنان حزقیاد پادشاه یهودا اعتماد نمودند.

وبعد از آن سنخاریب، پادشاه آشور، بندگان خود را به اورشلیم فرستاد و خودش با تمامی حشمتش در برابر او کیش بودند که به حزقیاد پادشاه یهودا و

تمامی یهودا که در اورشلیم بودند، بگویند:

«نخاریب پادشاه آشور چنین می‌فرماید: بر چه چیز اعتماد دارید که در محاصره در اورشلیم میمانید؟

آیا حزقیاشمار اغوائی کند تا شمارا با حقط و تشنگی به موت تسلیم نماید که می‌گوید: یهوه خدای ما، ما را از دست پادشاه آشور رهایی خواهد داد؟

آیا همین حزقیامکانهای بلند و مذبحهای اورامندم نساخته، و به یهودا و اورشلیم امر نفرموده و نگفته است که پیش یک مذبح سجده نمائید و بر آن بخور بسوزانید؟

آیائی دانید که من و پدرانم به همه طوایف کشورها چه کرده‌ایم؟ مگر خدایان امت‌های آن کشورها هیچ قدرتی داشتند که زمین خود را از دست من

برهانند؟

کدامیک از همه خدایان این امت‌هایی که پدران من آنها را هلاک ساختند، قادر بر رهایی قوم خود از دست من بود تا خدای شما قادر باشد که شما

را از دست من رهایی دهد؟

پس حال، حزقیاشمار افریب ندهد و شمارا به اینطور اغوائد و بر او اعتماد ننمائید، زیرا هیچ خدا از خدایان جمیع امتهای ممالک قادر نبوده است که قوم

خود را از دست من و از دست پدرانم رهایی دهد، پس به طریق اولی خدای شما شمارا از دست من نخواهد رهایی.»

و بندگانش سخنان زیاد به ضد یهوه خدا و به ضد بندهاش حزقیاد گفتند.

۱۷ و مکتوبی نیز نوشته، یهوه خدای اسرائیل را اهانت نمود و به ضد وی حرف زده، گفت: «نانکه خدایان امت‌های کشورها قوم خود را از دست

من رهایی ندادند، همچنین خدای حزقیاقوم خویش را از دست من نخواهد رهایی.»

و به آواز بلند به زبان یهودی به اهل اورشلیم که بر دیوار بودند، ندا دادند تا ایشان را ترسان و مشوش ساخته، شهر را بگیرند.

۱۹ و در باره خدای اورشلیم مثل خدایان امت‌های جهان که مصنوع دست آدمیان می‌باشند، سخن گفتند.

پس حزقیاد پادشاه و اشعیا بن آموص نبی در باره این دعا کردند و به سوی آسمان فریاد برآوردند.

۲۱ و خداوند فرشتهای فرستاده، همه شجاعان جنگی و روسا و سرداران را که در اردوی پادشاه آشور بودند، هلاک ساخت و او را روی شرمنده به

زمین خود مراجعت نمود. و چون به خانه خدای خویش داخل شد، آنانی که از صلبش بیرون آمده بودند، او را در آنجا به شمشیر کشتند.

۲۲ پس خداوند حزقیاد و سکنه اورشلیم را از دست سنخاریب پادشاه آشور و از دست همه رهایی داده، ایشان را از هر طرف نگاهداری نمود.

۲۳ و بسیاری هدایا به اورشلیم برای خداوند و پیشکشها برای حزقیاد پادشاه یهودا آوردند و او بعد از آن به نظر همه امت‌ها محترم شد.

بیماری و غرور حزقیاد

و در آن ایام حزقیاد بیمار و مشرف به موت شد. اما چون نزد خداوند دعا نمود، او با وی تکلم کرد و وی را اعلامی داد.

۲۵ لیکن حزقیاد موافق احسانی که به وی داده شده بود، عمل نمود زیرا دلش مغرور شد و غضب بر او و یهودا و اورشلیم افروخته گردید.

۲۶ اما حزقیاد با ساکنان اورشلیم، از غرور دلش تواضع نمود، لهذا غضب خداوند در ایام حزقیاد بر ایشان نازل نشد.

و حزقیاد دولت و حشمت بسیار عظیمی داشت و به جهت خود مخزنهای نقره و طلا و سنگهای گرانها و عطریات و سپرها و هر گونه اسباب نفیسه ساخت.

۲۸ و انبارها برای محصولات از گندم و شیر و روغن و آغزها برای انواع بهایم و آغلهها به جهت گلهها.
 ۲۹ و به جهت خود شهرها ساخت و مواشی گلهها و رومه های بسیار تحصیل نمود زیرا خداوند وخته های بسیار فراوان به او عطا فرمود.
 ۳۰ و همین حزقیامنیع عالی آب جیحون را مسدود ساخته، آن راه را راست به طرف غربی شهر داود فرود آورد. پس حزقیاد تمامی اعمالش کامیاب شد.

۳۱ اما در امر ایلیچیان سرداران بابل که نزد وی فرستاده شده بودند تا درباره آیتی که در زمین ظاهر شده بود پرسش نمایند، خدا او را گذاشت تا او را امتحان نماید و هر چه در دلش بود بداند.

وفات حزقیای

و بقیه وقایع حزقیای و حسنات او اینک در روای اشعیابن آموص نبی و در تواریخ پادشاهان یهود و اسرائیل مکتوب است.
 ۳۳ پس حزقیای پدران خود خوابید و او را در بلندی مقبره پسران داود دفن کردند، و تمامی یهود و ساکنان اورا در حین وفاتش اکرام نمودند، و پسرش منسی در جایش سلطنت نمود.

منسی، پادشاه یهودا

- منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود.
- ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت هایی که خداوند آنها را از حضور بنیاسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود.
- ۳ زیرا مکانهای بلند را که پدرش حزقیای خراب کرده بود، بار دیگر بنا نمود و مذبحها برای بعلم بر پا کرد و اشیرها بساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نمود، و آنها را عبادت کرد.
- ۴ و مذبحها در خانه خداوند بنا نمود که در بارهاش خداوند گفته بود: «سم من در اورشلیم تا به ابد خواهد بود.»
- و مذبحها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود.
- ۶ و پسران خود را در وادی ابن هنوم از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری و جادوگری میکرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مراد و مینمود و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد.
- ۷ و تمثال ریخته شده بت را که ساخته بود، در خانه خداوند برپا داشت که در بارهاش خداوند و پسرش سلیمان گفته بود: «این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط بنیاسرائیل برگزیده ام، اسم خود را تا به ابد قرار خواهم داد.
- ۸ و پایهای اسرائیل را از زمینی که مقبریدان شما ساختام، بار دیگر آواره نخواهم گردانید، به شرطی که توجه نمایند تا بر حسب هر آنچه به ایشان امر فرمودهام و بر حسب تمامی شریعت و فریض و احکامی که به دست موسی دادهام، عمل نمایند.»
- اما منسی، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمود تا از امت هایی که خداوند پیش بنیاسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.
- و خداوند به منسی و به قوم او تکلم نمود، اما ایشان گوش نگرفتند.
- ۱۱ پس خداوند سرداران لشکر آشور را بر ایشان آورد و منسی را با غلهها گرفته، او را به زنجیرها بستند و به بابل بردند.
- ۱۲ و چون در تنگی بود یهوه خدای خود را طلب نمود و به حضور خدای پدران خویش بسیار تواضع نمود.
- ۱۳ و چون از او مسالت نمود وی را اجابت نموده، تضرع او را شنید و به مملکتش به اورشلیم باز آورد، آنگاه منسی دانست که یهوه خدا است.
- و بعد از این حصار بیرونی شهر او را به طرف غربی جیحون در وادی تادهنه در وازه ماهی بنا نمود و دیواری گرداگرد عوفل کشیده، آن را بسیار بلند ساخت و سرداران جنگی بر همه شهرهای حصاردار یهودا قرار داد.
- ۱۵ و خدایان بیگانه و بت را از خانه خداوند و تمامی مذبحها را که در کوه خانه خداوند و در اورشلیم ساخته بود برداشته، آنها را از شهر بیرون ریخت.
- ۱۶ و مذبح خداوند را تعمیر نموده، ذبایح سلامتی و تشکر بر آن گذرانیدند و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای اسرائیل را عبادت نمایند.
- ۱۷ اما قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی میگذرانیدند لیکن فقط برای یهوه خدای خود.
- و بقیه وقایع منسی و دعایی که نزد خدای خود کرد و سخنان راثیانی که به اسم یهوه خدای اسرائیل به او گفتند، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل مکتوب است.
- ۱۹ و دعای او و مستجاب شدنش و تمامی نگاه و خیانتش و جایهایی که مکانهای بلند در آنها ساخت و اشیرها و تهبایی که قبل از متواضع شدنش برپا نمود، اینک در اخبار حوزای مکتوب است.

۲۰ پس منسی با پدران خود خوابید و او را در خانه خودش دفن کردند و پسرش آمون در جایش پادشاه شد.
آمون، پادشاه یهودا

آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد.

۲۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرده بود، به عمل آورد و آمون برای جمیع بت‌هایی که پدرش منسی ساخته بود، قربانی گذرانیده، آنها را پرستش کرد.

۲۳ و به حضور خداوند تواضع نمود، چنانکه پدرش منسی تواضع نموده بود بلکه این آمون زیاده و زیاده عصیان ورزید.

۲۴ پس خادمانش بر او شوریده، او را در خانه خودش کشتند.

۲۵ و اهل زمین همه کسانی را که بر آمون پادشاه شوریده بودند، به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش یوشیاراد را جایش به پادشاهی نصب کردند.

پادشاهی یوشیا و اصلاحات او

یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یک سال سلطنت نمود.

۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد و به طریق‌های پدر خود داد و سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید.

۳ و در سال هشتم سلطنت خود، حینی که هنوز جوان بود، به طلبیدن خدای پدر خود داد و شروع کرد و در سال دوازدهم به طاهر ساختن یهودا و اورشلیم از مکان‌های بلند و اشیرها و تمثالها و بت‌ها آغاز نمود.

۴ و مذبح‌های بعلم رابه حضور وی منهدم ساختند، و تمثال شمس را که بر آنها بود قطع نمود، و اشیرها و تمثالها و بت‌های ریخته شده را شکست، و آنها را خرد کرده، بر روی قبرهای آنانی که برای آنها قربانی می‌گذرانیدند، پاشید.

۵ و استخوانهای کاهنان را بر مذبح‌های خودشان سوزانید. پس یهودا و اورشلیم را طاهر نمود.

۶ و در شهرهای منسی و افرایم و شمعون حتی نفتالی نیز در خرابه‌هایی که به هر طرف آنها بود) مچنین کرد.

□ و مذبح‌ها را منهدم ساخت و اشیرها و تمثالها را کوبیده، نرم کرد و همه تمثالهای شمس را در تمامی زمین اسرائیل قطع نموده، به اورشلیم مراجعت کرد. و در سال هجدهم سلطنت خود، بعد از آنکه زمین و خانه را طاهر ساخته بود، شافان بن اصلیا و معسیار رئیس شهر و یوآخ بن یوآحاز و قایع نگار را برای تعمیر خانه یهوه خدای خود فرستاد.

۹ و نزد حلقیای رئیس کهنه آمدند و نقره‌های را که به خانه خدا آورده شده، و لایان مستحفظان آستانه، آن را از دست منسی و افرایم و تمامی بقیه اسرائیل و تمامی یهودا و بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع کرده بودند، به او تسلیم نمودند.

۱۰ و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته شده بودند، سپردند تا آن رابه عمله‌هایی که در خانه خداوند کار می‌کردند، به جهت اصلاح و تعمیر خانه بدهند.

۱۱ پس آن رابه نجاران و بنیایان دادند تا سنگهای تراشیده و چوب به جهت اردیها و تیرها برای خانه‌هایی که پادشاهان یهودا آنها را خراب کرده بودند، بجزرند.

۱۲ و آن مردان، کار رابه امانت بجامیآ آوردند، و سرکاران ایشان که نظارت می‌کردند، یحت و عوبدیای لایان از بنی مراری و زکریا و مشلام از بنی قهاتیان بودند، و نیز از لایان هر که به آلات موسیقی ماهر بود.

۱۳ و ایشان ناظران حاملان و کلاء بر همه آنانی که در هر گونه‌های خدمت، اشتغال داشتند بودند، و از لایان کاتبان و سرداران و دربانان بودند. و چون نقره‌های را که به خانه خداوند آورده شده بود، بیرون می‌بردند، حلقیای کاهن، کتاب تورات خداوند را که به واسطه موسی ازل شده (و دپیدا کرد).

۱۵ و حلقیای شافان کاتب را خطاب کرده، گفت: «تاب تورات را در خانه خداوند یافته‌ام.» و حلقیای آن کتاب رابه شافان داد.

۱۶ و شافان آن کتاب را نزد پادشاه برد و نیز به پادشاه خبر رسانیده، گفت: «را آنچه به دست بند گانت سپرده شده است آن را بجامیآ ورنده.» و نقره‌های را که در خانه خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکاران و به دست عملیه‌ها دادند.

۱۸ و شافان کاتب پادشاه را خبر داده، گفت: «لقیای کاهن گلابی به من داده است.» پس شافان آن رابه حضور پادشاه خواند. و چون پادشاه سخنان تورات را شنید، لباس خود را درید.

۲۰ و پادشاه، حلقیای کاهن و اخقیام بن شافان و عبدون بن میکا و شافان کاتب و عسیا خادم پادشاه را امر فرموده، گفت:

«روید و از خداوند برای من و برای بقیه اسرائیل و یهودا در باره سخنانی که در این کتاب یافت میشود، مسألت نمایید زیرا غضب خداوند که بر ما ریخته شده است، عظیم میباشد چونکه پدران ما کلام خداوند را نگاه نداشتند و به هر آنچه در این کتاب مکتوب است عمل نمودند.»

پس حلقیا و آنانی که پادشاه ایشان را امر فرمود، نزد حلدہ نبیہ زن شلوم بن توقہہ بن حسرہ لباس دار رفتند، و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود و او را بدین مضمون سخن گفتند.

۲۳ و او به ایشان گفت: «هوه خدای اسرائیل چنین میفرماید: به کسیکه شمار از من فرستاده است بگویند: خداوند چنین میفرماید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی همه لعنتهایی که در این کتاب که آن را به حضور پادشاه یهودا خواندند، مکتوب است.

۲۵ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخور سوزانید تا به تمامی اعمال دستهای خود خشم مرا به هیجان بیاورند، پس غضب من بر این مکان افروخته شده، خاموشی نخواهد پذیرفت.

۲۶ لیکن به پادشاه یهودا که شمارا به جهت مسئلت نمودن از خداوند فرستاده است، بگویند: یهوه خدای اسرائیل چنین میفرماید: در باره سخنانی که شنیدهای،

چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام خداوند را در باره این مکان و ساکنانش شنیدی، در حضور وی تواضع نمودی و به حضور من متواضع شده، لباس خود را دریدی و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می گوید: من نیز تورا اجابت فرمودم.

۲۸ اینک من تورا نزد پدران جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد، و چشمان تو تمامی بالا را که من بر این مکان و ساکنانش می رسانم نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را جمع کردند.

۳۰ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و کاهنان و لایان و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند و او همه سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند.

۳۱ و پادشاه بر منبر خود ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، او امر و شهادت و فریض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، بجا آورند.

۳۲ و همه آنانی را که در اورشلیم و بنیامین حاضر بودند، بر این متمکن ساخت و ساکنان اورشلیم، بر حسب عهد خدا یعنی خدای پدران خود، عمل نمودند.

۳۳ و یوشیا همه رجاسات را از تمامی زمینهایی که از آن بنیاسرائیل بود برداشت، و همه کسانی را که در اسرائیل یافت شدند، تخریض نمود که یهوه خدای خود را عبادت نمایند و ایشان در تمامی ایام او از متابعت یهوه خدای پدران خود انحراف نورزیدند.

برگزاری مجدد فصیح

و یوشیا عید فصیحی در اورشلیم برای خداوند نگاه داشت، و فصیح را در چهاردهم ماه اول در اورشلیم ذبح نمودند.

۲ و کاهنان را بر وظایف ایشان قرار داده، ایشان را برای خدمت خانه خداوند قویدل ساخت.

۳ و به لایانی که تمامی اسرائیل را تعلیم میدادند و برای خداوند تقدیس شده بودند، گفت: «بوت مقدس را در خانهای که سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل بنا کرده است بگذارید. و دیگر بردوش شما بار نباشد. الان به خدمت یهوه خدای خود و به قوم او اسرائیل پردازید.

۴ و خویشان را بر حسب خاندانهای آبابی خود و فرقه های خویش بروفق نوشته داود، پادشاه اسرائیل و نوشته پسرش سلیمان مستعد سازید.

۵ و بر حسب فرقه های خاندانهای آبابی برادران خویش یعنی بنی قوم و موافق فرقه های خاندانهای آبابی لایان در قدس بایستید.

۶ و فصیح را ذبح نمایند و خویشان را تقدیس نموده، برای برادران خود تدارک بینید تا بر حسب کلامی که خداوند به واسطه موسی گفته است عمل نمایند.»

پس یوشیا به بنی قوم یعنی به همه آنانی که حاضر بودند، از گله برهها و بزغالها به قدر سی هزار اسب، همه آنها را به جهت قربانی های فصیح داد و از گاوان سه هزار اسب که همه اینها از اموال خاص پادشاه بود.

۸ و سروران او به قوم و به کاهنان و به لایان هدایای تبرعی دادند. و حلقیا و زکریا و یحییئیل که روسای خانه خدا بودند، دو هزار و شصت بره و سیصد گاو به جهت قربانی های فصیح دادند.

۹ و کونیا و شمعیان و نثیئیل برادرانش و حشبا و یعیئیل و یوزاباد که روسای لایان بودند، پنج هزار بره و پانصد گاو به لایان به جهت قربانی های فصیح دادند.

پس آن خدمت مهیاشد و کاهنان در جایهای خود و لایان در فرقه های خویش، بر حسب فرمان پادشاه ایستادند.

۱۱ و فصیح را ذبح کردند و کاهنان خون را از دست ایشان رفته (اشیدند و لایان پوست آنها را کردند).

- ۱۲ و قربانی های سوختنی را برداشتند تا آنها را بر حسب فرقه های خاندانهای آبا به پسران قوم بدهند تا ایشان آنها را بر حسب آنچه در کتاب موسی نوشته بود، برای خداوند بگذرانند و با گاو نیز چنین عمل نمودند.
- ۱۳ و فصیح را موافق رسم به آتش پختند و هدایای مقدس را در دیگها و پاتیلها و تابها پخته، آنها را به تمامی پسران قوم به زودی دادند.
- ۱۴ و بعد از آن برای خودشان و برای کاهنان مهیاساختند زیرا که پسران هارون کهنه در گذراندن قربانی های سوختنی و پیه تا شام مشغول بودند. لهذا لایان برای خودشان و برای پسران هارون کهنه مهیاساختند.
- ۱۵ و مغنیان از بنی آساف بر حسب فرمان داود و آساف و هیمان ویدوتون که رایی پادشاه بود، به جای خود ایستادند و در بانان نزد هر دروازه و برای ایشان لازم نبود که از خدمت خود دور شوند زیرا که برادران ایشان لایان به جهت ایشان مهیاساختند.
- ۱۶ پس تمامی خدمت خداوند در همان روز آماده شد تا فصیح را نگاه دارند و قربانی های سوختنی را بر مذبح خداوند بر حسب فرمان یوشیا پادشاه بگذرانند.
- ۱۷ پس بنی اسرائیل که حاضر بودند، در همان وقت، فصیح و عید فطیر را هفت روز نگاه داشتند.
- ۱۸ و هیچ عید فصیح مثل این از ایام سموئیل نبی در اسرائیل نگاه داشته نشده بود، و هیچ کدام از پادشاهان اسرائیل مثل این عید فصیحی که یوشیا و کاهنان لایان و تمامی حاضران یهودا و اسرائیل و سکنه اورشلیم نگاه داشتند، نگاه نداشته بود.
- ۱۹ و این فصیح در سال هجدهم سلطنت یوشیا واقع شد.
- بعد از همه این امور چون یوشیا همگی را آماده کرده بود، نکو پادشاه مصر برآمد تا با کرکیش نزد نهر فرات جنگ کند. و یوشیا به مقابله او بیرون رفت.
- ۲۱ و (کو) قاصدان نزد او فرستاده، گفت: «ی پادشاه یهودا مرا با تو چه کار است؟ من امر وزبه ضد تو نیامد هام بلکه به ضد خاندانی که با آن محاربه مینمایم. و خدام امر فرموده است که بشتابم. پس از آن خدایی که با من است، دست بردار مباد تو را هلاک سازد.»
- لیکن یوشیا روی خود را از او برگردانید بلکه خویشان را متکر ساخت تا با وی جنگ کند و به کلام نکو که از جانب خدا بود گوش نگرفته، به قصد مقاتله به میدان مجد و درآمد.
- ۲۳ و تیراندازان یوشیا پادشاه تیر انداختند و پادشاه به خادمان خود گفت: «را بیرون برید زیرا که سخت مجروح شده ام.»
- پس خادمانش او را از راهش گرفتند و برارابه دومین که داشت سوار کرده، به اورشلیم آوردند. پس وفات یافته، در مقبره پدران خود دفن شد، و تمامی یهودا و اورشلیم برای یوشیا ماتم گرفتند.
- ۲۵ و آرمیا به جهت یوشیا مرثیه خواند و تمامی مغنیان و مغنیات یوشیا در مرثی خویش تا امر وز ذکر می کنند و آن را فریضهای در اسرائیل قرار دادند، چنانکه در سفر مرثی مکتوب است.
- ۲۶ و بقیه وقایع یوشیا و اعمال حسنهای که مطابق نوشته تورات خداوند به عمل آورد، و امور اول و آخر او اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است.

یهوآحاز، پادشاه یهودا

- و قوم زمین، یهوآحاز بن یوشیا را گرفته، او را در جای پدرش در اورشلیم به پادشاهی نصب نمودند.
- ۲ یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود.
- ۳ و پادشاه مصر، او را در اورشلیم معزول نمود و زمین را به صد و زنه نقره و یک و زنه طلا جریمه کرد.
- ۴ و پادشاه مصر، برادرش الیاقیم را بر یهوآحاز پادشاه ساخت، و اسم او را به یهوآقیم تبدیل نمود، و نکو برادرش یهوآحاز را گرفته، به مصر برد.

پادشاهی یهوآقیم

- یهوآقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود، و در نظریه یهوآقیم خود شرارت ورزید.
- ۶ و نیوکدنصر پادشاه بابل به ضد او برآمد و او را به زنجیر هابست تا او را به بابل ببرد.
- ۷ و نیوکدنصر بعضی از ظروف خانه خداوند را به بابل آورده، آنها را در قصر خود در بابل گذاشت.
- ۸ و بقیه وقایع یهوآقیم و رجاساتی که به عمل آورد و آنچه در او یافت شد، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است، و پسرش یهوآکین در جای پادشاهی کرد.
- پادشاهی یهوآکین

یهویاکین هشت ساله بود که پادشاه شد و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد. ۱۰ و در وقت تحویل سال، نبوکدنصر پادشاه فرستاد و او را با ظروف گرانبهای خانه خداوند به بابل آورد، و برادرش صدقیار ابریهود او را اورشلیم پادشاه ساخت.

پادشاهی صدقیا

صدقیا بیست و یک ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود.

۱۲ و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزیده، در حضور ارمیای نبی که از زبان خداوند به او سخن گفت، تواضع نمود.

۱۳ و نیز بر نبوکدنصر پادشاه که او را به خدا قسم داده بود عاصی شد و گردن خود را قوی و دل خویش را سخت ساخته، به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نمود.

۱۴ و تمامی روسای کهنه و قوم، خیانت بسیاری موافق همه رجاسات امتهای ورزیدند و خانه خداوند را که آن را در اورشلیم تقدیس نموده بود، نجس ساختند.

و یهوه خدای پدر ایشان به دست رسولان خویش نزد ایشان فرستاد، بلکه صبح زود برخاسته، ایشان را رسال نمود زیرا که بر قوم خود و بر مسکن خویش شفقت نمود.

۱۶ اما ایشان رسولان خدا را اهانت نمودند و کلام او را خوار شمردند، انبیایش را استهزا نمودند، چنانکه غضب خداوند بر قوم او فروخته شد، به حدی که علاجی نبود.

پس پادشاه کلدانیان را که جوانان ایشان را در خانه مقدس ایشان به شمشیر کشت و بر جوانان و دوشیزگان و پیران و ریش سفیدان ترحم نمود، بر ایشان آورد و همه را به دست او تسلیم کرد.

۱۸ و او سایر ظروف خانه خدا را از بزرگ و کوچک و خزانه‌های خانه خداوند و گنجهای پادشاه و سرورانش را تمام به بابل برد.

۱۹ و خانه خدا را سوزانیدند و حصار اورشلیم را منهدم ساختند و همه قصرهایش را به آتش سوزانیدند و جمیع آلات نفیسه آنها را ضایع کردند.

۲۰ و بقیه السیف را به بابل به اسیری برد که ایشان تا زمان سلطنت پادشاهان فارس او را پسرانش را بنده بودند.

۲۱ تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود و زمین از سبب‌های خود تمتع برد زیر تمامی ایامی که ویران ماند آرامی یافت، تا هفتاد سال سپری شد.

و در سال اول کورش، پادشاه فارس، تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش، پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مر قوم داشت و گفت:

«ورش، پادشاه فارس چنین میفرماید: یهوه خدای آسمانها، تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا امر فرمود که خانهای برای وی در اورشلیم که در یهود است بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او؟ یهوه خدایش همراهش باشد و پرود.»

کتاب عزرا

حکم کورش

- و در سال اول کورش، پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت:
- «ورش پادشاه فارس چنین میفرماید: یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانهای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم.
- ۳ پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد؟ او به اورشلیم که در یهودا است، برود و خانه یهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است، در اورشلیم بنا نماید.
- ۴ و هر که باقیمانده باشد، در هر مکانی از مکانهایی که در آنها غریب میباشد، اهل آن مکان او را به نقره و طلا و اموال و چهار پایان علاوه بر هدایای تبرعی به جهت خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند.»
- پس روسای آبای یهودا و بنیامین و کاهنان و لویان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانیده بود برخاسته، روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنا نمایند.
- ۶ و جمیع همسایگان ایشان، ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهار پایان و تحفهها، علاوه بر همه هدایای تبرعی اعانت کردند.
- ۷ و کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نبوکدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد.
- ۸ و کورش پادشاه فارس، آنها را از دست متردات، خزانهدار خود بیرون آورده، به شیشبصر رئیس یهودیان شمرد.
- ۹ و عدد آنها این است: سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست و نه کارد، و سی جام طلا و چهار صد و ده جام نقره از قسم دوم و هزار ظرف دیگر.
- ۱۱ تمامی ظروف طلا و نقره پنجاه و چهار صد بود و شیشبصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم میرفتند برد.

بازگشت اسیران

- و اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نبوکدنصر، پادشاه بابل، به بابل به اسیری برده بود برآمدند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا و شهر خود برگشتند.
- ۲ اما آنانی که همراه زر بابل آمدند، یسوع و نحمیا و سرایا و عیلا یا و مردخای و بلشان و مسفار و بغوای و رحوم و یعنه. و شماره مردان قوم اسرائیل:
- بنی فرعوش دو هزار و یکصد و هفتاد و دو.
- ۴ بنی شفطیا سیصد و هفتاد و دو.
- ۵ بنی آرح هفتصد و هفتاد و پنج.
- ۶ بنی فخت موآب از بنی یسوع و یوآب دو هزار و هشتصد و دوازده.
- ۷ بنی عیلام هزار و دو و بیست و پنجاه و چهار.
- ۸ بنی زتونه صد و چهل و پنج.
- ۹ بنی زکای هفتصد و شصت.
- ۱۰ بنی بانی ششصد و چهل و دو.
- ۱۱ بنی بابای ششصد و بیست و سه.
- ۱۲ بنی ازجد هزار و دو و بیست و دو.
- ۱۳ بنی ادونیکام ششصد و شصت و شش.
- ۱۴ بنی بغوای دو هزار و پنجاه و شش.
- ۱۵ بنی عادین چهار صد و پنجاه و چهار.
- ۱۶ بنی آطیر (زخاندان یحزقیانو دو هشت.
- ۱۷ بنی بیصای سیصد و بیست و سه.
- ۱۸ بنی یوره صد و دوازده.
- ۱۹ بنی حاشوم دو و بیست و سه.
- ۲۰ بنی جبارنود و پنج.

- ۲۱ بنی بیت لحم صد و بیست و سه.
- ۲۲ مردان نطوفه پنجاه و شش.
- ۲۳ مردان عناتوت صد و بیست و هشت.
- ۲۴ بنی عز موت چهل و دو.
- ۲۵ بنی قریه عاریم و کفیره و بیروت هفتصد و چهل و سه.
- ۲۶ بنی رامه و جبع ششصد و بیست و یک.
- ۲۷ مردان مکاس صد و بیست و دو.
- ۲۸ مردان بیت ئیل و عای دو بیست و بیست و سه.
- ۲۹ بنی نیوپنجاه و دو.
- ۳۰ بنی مغیش صد و پنجاه و شش.
- ۳۱ بنی عیلام دیگر، هزار و دو بیست و پنجاه چهار.
- ۳۲ بنی حاریم سیصد و بیست.
- ۳۳ بنی لود و حادید و ارنو هفتصد و بیست و پنج.
- ۳۴ بنی اریح سیصد و چهل و پنج.
- ۳۵ بنی سنائه سه هزار و ششصد و سی.
- و اما کاهنان: بنی یدعیاز خاندان یسوع نه صد و هفتاد و سه.
- ۳۷ بنی امیر هزار و پنجاه و دو.
- ۳۸ بنی فشحور هزار و دو بیست و چهل و هفت.
- ۳۹ بنی حاریم هزار و هفده.
- و اما لویان: بنی یسوع و قد میئیل از نسل هود و یا هفتاد و چهار.
- ۴۱ و مغنیان: بنی آساف صد و بیست و هشت.
- و پسران در بانان: بنی شلوم و بنی آطیرو و بنی طلمون و بنی عقوب و بنی حطیطا و بنی شویای جمیع اینها صد و سی و نه.
- ۴۳ و اما نتمیم: بنی صیحا و بنی حسوفا و بنی طباعوت،
- و بنی قیروس و بنی سیهها و بنی فادوم،
- و بنی لبانه و بنی حجاب و بنی عقوب،
- و بنی حاجاب و بنی شملا و بنی حانان،
- و بنی جدیل و بنی جحرو و بنی رایا،
- و بنی رصین و بنی نقودا و بنی جزام،
- و بنی عزه و بنی فاسیح و بنی بیسای،
- و بنی اسنه و بنی معونیم و بنی نفوسیم،
- و بنی بقبوق و بنی حقوفا و بنی ححور،
- و بنی بصلوت و بنی محیدا و بنی حرشا،
- و بنی برقوس و بنی سیسرا و بنی تاح،
- و بنی نصیح و بنی حطیفا.
- و پسران خادمان سلیمان: بنی سوطای و بنی هصوفرت و بنی فرودا،
- و بنی یعله و بنی درقون و بنی جدیل،
- و بنی شفطیا و بنی حطیل و بنی فوخره طبائیم و بنی آمی.
- جمیع نتمیم و پسران خادمان سلیمان سیصد و نود و دو.
- و اینانند آتانی که از تل ملح و تل حرش برآمدند یعنی کروب و ادان و امیر، اما خاندان پدران و عشیره خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه.
- ۶۰ بنی دلایا و بنی طویبا و بنی نقودا ششصد و پنجاه و دو.
- ۶۱ و از پسران کاهنان، بنی حبایا و بنی هقوص و بنی برزلائی که یکی از دختران برزلائی جلعادی را به زنی گرفت، پس به نام ایشان مسمی شدند.

۶۲ اینان انساب خود را در میان آنانی که در نسب نامه هائمت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کهانت اخراج شدند.

۶۳ پس ترشاتا به ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اوریم و تمیم برقرار نشود ایشان از قدس اقداس نخورند.

۶۴ تمامی جماعت، با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند.

۶۵ سوای غلامان و کنیزان ایشان، که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند، و مغنیان و مغنیه ایشان دو بیست نفر بودند.

۶۶ و اسبان ایشان هفتصد و سی و شش، و قاطران ایشان دو بیست و چهل و پنج.

۶۷ و شتران ایشان چهارصد و سی و پنج و حماران ایشان شش هزار و هفتصد و بیست.

و چون ایشان به خانه خداوند که در اورشلیم است رسیدند، بعضی از روسای آبا، هدایای تبرعی به جهت خانه خدا آوردند تا آن را در جایش برپا نمایند.

۶۹ بر حسب قوه خود، شصت و یک هزار درهم طلا و پنج هزار منای نقره و صد (لباس کهانت به خزانه به جهت کار دادند.

۷۰ پس کاهنان و لویان و بعضی از قوم و مغنیان و دربانان و نینیم در شهرهای خود ساکن شدند و تمامی اسرائیل در شهرهای خود مسکن گرفتند.

بازسازی مذبح

و چون ماه هفتم رسید بنیاسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند و تمامی قوم مثل یک مرد در اورشلیم جمع شدند.

۲ و یسوع بن یوصادق و برادرانش که کاهنان بودند و زربابل بن شالتیئیل و برادران خود بر خاستند و مذبح خدای اسرائیل را برپا کردند تا قربانی های

سوختنی بر حسب آنچه در تورات موسی، مرد خدا مکتوب است بر آن بگذارند.

پس مذبح را بر جایش برپا کردند زیرا که به سبب قوم زمین، ترس بر ایشان مستولی میبود و قربانی های سوختنی برای خداوند یعنی قربانی های سوختنی،

صبح و شام بر آن گذرانیدند.

۴ و عید خیمههارابه نحوی که مکتوب است نگاه داشتند و قربانی های سوختنی روز به روز، معتاد هر روز را در روزش، بر حسب رسم و قانون گذرانیدند.

۵ و بعد از آن، قربانی های سوختنی دائمی را در غره های ماه و در همه مواسم مقدس خداوند و برای هر کس که هدایای تبرعی به جهت خداوند میآورد،

میگذرانیدند.

از روز اول ماه هفتم، حینی که بنیاد هیکل خداوند هنوز نهاده نشده بود، به گذرانیدن قربانی های سوختنی برای خداوند شروع کردند.

۷ و به حجاران و نجاران نقره دادند و به اهل صید و نورو و کولات و مشروبات و روغن) ادند (تا چوب سرو آزاد از لبنان از دریا به یافا، بر حسب

امری که کورش پادشاه فارس، به ایشان داده بود بیاورند.

و در ماه دوم از سال دوم، بعد از رسیدن ایشان به خانه خدا در اورشلیم، زربابل بن شالتیئیل و یسوع بن یوصادق و سایر برادران ایشان از کاهنان و لویان

و همه کسانی که از اسیری به اورشلیم برگشته بودند، به نصب نمودن لویان از بیست ساله و بالا تر نظارت عمل خانه خداوند شروع کردند.

۹ و یسوع با پسران و برادران خود و قد میئیل با پسرانش از بنی یهود با هم ایستادند تا بر بنی حیناداد و پسران و برادران ایشان که از لویان در کارخانه

خدا مشغول میبودند، نظارت نمایند.

و چون بنیایان بنیاد هیکل خداوند را نهادند، کاهنان را بالباس خودشان با کرناها و لویان بنی آساف را با سنجها قرار دادند تا خداوند را بر حسب رسم

داود پادشاه اسرائیل، تسبیح بخوانند.

۱۱ و بر یکدیگر میسر آیدند و خداوند را تسبیح و حمد می گفتند، که «و نیکوست زیرا که رحمت او بر اسرائیل تا ابد الابد است» و تمامی قوم به آواز بلند

صدازده، خداوند را به سبب بنیاد نهادن خانه خداوند، تسبیح میخواندند.

و بسیاری از کاهنان و لویان و روسای آبا که پیروند و خانه اولین را دیده بودند، حینی که بنیاد این خانه در نظر ایشان نهاده شد، به آواز بلند گریستند و

بسیاری با آواز شادمانی صداهای خود را بلند کردند.

۱۳ چنانکه مردم نتوانستند در میان صدای آواز شادمانی و آواز گریستن قوم تشخیص نمایند زیرا که خلق، صدای بسیار بلندی دادند چنانکه آواز

ایشان از دور شنیده میشد.

مخالفت با بازسازی

و چون دشمنان یهود او بنیامین شنیدند که اسیران، هیکل یهوه خدای اسرائیل را بنیامی کنند،

آنگاه نزد زربابل و روسای آبا آمده، به ایشان گفتند که «ا همراه شما بنیامی خواهیم کرد زیرا که ما مثل شما از زمان اسرحدون، پادشاه آشور که ما را به اینجا

آورد، خدای شما را میطلبیم و برای او قربانی میگذرانیم.»

- اما زربابل و بشوع و سایر روسای آبی اسرائیل به ایشان گفتند: «ما را با مادر بنا کردن خانه خدای ما کاری نیست، بلکه ما تنها آن را برای یهوه، خدای اسرائیل چنانکه کورش پادشاه، سلطان فارس به ما امر فرموده است، آن را بنا خواهیم نمود.»
- آنگاه اهل زمین دستهای قوم یهود را بست کردند و ایشان را در بنا نمودن به تنگ میآوردند، و به ضد ایشان مدیران اجیر ساختند که در تمام ایام کورش پادشاه فارس، تا سلطنت داریوش، پادشاه فارس قصد ایشان را باطل ساختند.
- ۶ و چون اخشورش پادشاه شد، در ابتدای سلطنتش بر ساکنان یهود او اورشلیم شکایت نوشتند.
- ۷ و در ایام ارتخشستا، بشلام و متردات و طبئیل و سایر رفقای ایشان به ارتخشستا پادشاه فارس نوشتند و مکتوب به خط آرامی نوشته شد و معنیاش در زبان آرامی.
- ۸ رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب رساله به ضد او اورشلیم، به ارتخشستا پادشاه، بدین مضمون نوشتند:
- «س رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سائر رفقای ایشان از دینیان و افرستکیان و طرفلیان و افرسیان و اریکان و بابلیان و شوشنکیان و دهاتیان و عیلامیان، و سایر امت‌هایی که اسنفر عظیم و شریف ایشان را کوچانیده، در شهر سامره ساکن گردانیده است و سایر ساکنان ماورای نهر و ما بعد.
- ۱۱) این است سواد مکتوبی که ایشان نزد ارتخشستا پادشاه فرستادند. بندگانت که ساکنان ماورای نهر میباشیم و ما بعد. (
- پادشاه را معلوم باد که یهودیانی که از جانب توبه نزد ما آمدند، به او اورشلیم رسید هاند و آن شهر فتنه انگیز و بدر بنا مینمایند و حصارها را برپا میکنند و بنیادها را مرت مینمایند.
- ۱۳ الان پادشاه را معلوم باد که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد، جزیه و خراج و باج نخواهند داد و بالاخره به پادشاهان ضرر خواهد رسید.
- ۱۴ پس چونکه ما نمک خانه پادشاه را می خوریم، ما را نشاید که ضرر پادشاه را ببینیم، لهذا فرستادیم پادشاه را اطلاع دهیم،
- تادرتگاب تواریخ پدرا نتفتیش کرده شود و از کتاب تواریخ دریافت نموده، بفهمی که این شهر، شهر فتنه انگیز است و ضرر رساننده به پادشاهان و کشورها و در ایام قدیم در میانش فتنه میانگیختند. و از همین سبب این شهر خراب شد.
- ۱۶ بنابراین پادشاه را اطلاع میدهم که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد تو را به این طرف نهر نصیبی نخواهد بود.»
- پس پادشاه به رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سایر رفقای ایشان که در سامره ساکن بودند و سایر ساکنان ماورای نهر، جواب فرستاد که «لامتی و ما بعد.
- ۱۸ مکتوبی که نزد ما فرستادید، در حضور من واضح خوانده شد.
- ۱۹ و فرمانی از من صادر گشت و تفحص کرده، دریافت کردند که این شهر از ایام قدیم پادشاهان مقاومت مینموده و فتنه و فساد در آن واقع میشده است.
- ۲۰ و پادشاهان قوی در او اورشلیم بود هاند که بر تمامی ماورای نهر سلطنت میکردند و جزیه و خراج و باج به ایشان میدادند.
- ۲۱ پس فرمانی صادر کنید که آن مردان را از کار باز دارند و تا حکمی از من صادر نگردد این شهر بنا نشود.
- ۲۲ پس با حذر باشید که در این کار کوتاهی نمایند زیرا که چرا این فساد برای ضرر پادشاهان پیش رود؟»
- پس چون نامه ارتخشستا پادشاه به حضور رحوم و شمشایی کاتب و رفقای ایشان خوانده شد، ایشان به تعجیل نزد یهودیان به او اورشلیم رفتند و ایشان را باز و رجفا از کار بازداشتند.
- ۲۴ آنگاه کار خانه خدا که در او اورشلیم است، تعویق افتاد و تا سال دوم سلطنت داریوش، پادشاه فارس معطل ماند.

نامه تنبایی به داریوش

- آنگاه دونبی، یعنی حیی نبی و زکریا بن عدو، برای یهودیانی که در یهود او اورشلیم بودند، به نام خدای اسرائیل که با ایشان میبود نبوت کردند.
- ۲ و در آن زمان زربابل بن شلتیئیل و بشوع بن یوصاداق برخاسته، به بنا نمودن خانه خدا که در او اورشلیم است شروع کردند و انبیای خدا همراه ایشان بوده، ایشان را مساعدت مینمودند.
- ۳ در آن وقت تنبائی، والی ماورای نهر و شتر بوزنای و رفقای ایشان آمده، به ایشان چنین گفتند: «بست که شمار امر فرموده است که این خانه را بنا نمائید و این حصار را برپا کنید؟»
- پس ایشان را بدین منوال از نام‌های کسانی که این عمارت را بنا میکردند اطلاع دادیم.
- اما چشم خدای ایشان بر مشایخ یهود بود که ایشان را نتوانستند از کار باز دارند تا این امر به سمع داریوش برسد و جواب مکتوب در بارهاش داده شود.

- ۶ سواد مکتوبی که تنای، والی ماورای نهر و شتر بوزنای ورفقای او افرسیکان که در ماورای نهر ساکن بودند، نزد داریوش پادشاه فرستادند.
- ۷ مکتوب را نزد او فرستادند و در آن بدین مضمون مرقوم بود که «داریوش پادشاه سلامتی تمام باد.
- ۸ بر پادشاه معلوم باد که مابه بلا دیهودیان، به خانه خدای عظیم رفتیم و آن را از سنگهای بزرگ بنا میکنند و چو بهادر دیوارش میگذارند و این کار در دست ایشان به تعجیل، معمول و به انجام رسانیده میشود.
- ۹ آنگاه از مشایخ ایشان پرسیده، چنین به ایشان گفتیم: کیست که شمار امر فرموده است که این خانه را بنا کنید و دیوارهایش را برانمائید؟ و نیز نامهای ایشان را از ایشان پرسیدیم تا تو را اعلام نمایم و نامهای کسانی که روسای ایشانند نوشتیم.
- ۱۱ و ایشان در جواب ما چنین گفتند که ما بندگان خدای آسمان و زمین هستیم و خانهای را تعمیر مینماییم که چندین سال قبل از این بنا شده و پادشاه بزرگ اسرائیل آن را ساخته و به انجام رسانیده بود.
- ۱۲ لیکن بعد از آن، پدران ما خشم خدای آسمان را به هیجان آوردند. پس او ایشان را به دست نبوکدنصر کلدانی، پادشاه بابل تسلیم نمود که این خانه را خراب کرد و قوم را به بابل به اسیری برد.
- ۱۳ اما در سال اول کورش پادشاه بابل، همین کورش پادشاه امر فرمود که این خانه خراب را بنا نمائیم.
- ۱۴ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته و به هیکل بابل آورده بود، کورش پادشاه آنها را از هیکل بابل بیرون آورد و به شیشبصر نامی که او را ولی ساخته بود، تسلیم نمود.
- ۱۵ او را گفت که این ظروف را برداشته، برو و آنها را به هیکلی که در اورشلیم است ببر و خانه خدا در جایش بنا کرده شود.
- ۱۶ آنگاه این شیشبصر آمد و بنیاد خانه خدا را که در اورشلیم است نهاد و از آن زمان تا بحال بنا میشود و هنوز تمام نشده است.
- ۱۷ پس الان اگر پادشاه مصلحت داند، در خزانه پادشاه که در بابل است تفحص کنند که آیا چنین است یا نه که فرمانی از کورش پادشاه صادر شده بود که این خانه خدا را در اورشلیم بنا شود و پادشاه مرضی خود را در این امر نزد ما بفرستد.»

فرمان داریوش

- آنگاه داریوش پادشاه، فرمان داد تا در کتابخانه بابل که خزانه دار آن موضوع بود تفحص کردند.
- ۲ و در قصری که در ولایت مادیان است، طوماری یافت شد و تذکراتی در آن بدین مضمون مکتوب بود:
- «رسال اول کورش پادشاه، همین کورش پادشاه در باره خانه خدا را در اورشلیم فرمان داد که آن خانهای که قربانیان آن میگذارند، بنا شود و بنیادش تعمیر گردد و بلندیش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد.
- ۴ با سه صف سنگهای بزرگ و یک صف چوب نو. و خرجش از خانه پادشاه داده شود.
- ۵ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا را که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته، به بابل آورده بود پس بدهند و آنها را به جای خود در هیکل اورشلیم باز برند و آنها را در خانه خدا بگذارند.
- «س حالای تنای، والی ماورای نهر و شتر بوزنای ورفقای شما افرسیکانی که به آن طرف نهر میباشید، از آنجا دور شوید.
- ۷ و به کار این خانه خدا متعرض نباشید. اما حاکم یهود و مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جایش بنا نمایند.
- ۸ و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود به جهت بنا نمودن این خانه خدا چگونه رفتار نمائید. از مال خاص پادشاه، یعنی از مالیات ماورای نهر، خرج به این مردمان، بلا تاخیر داده شود تا معطل نباشند.
- ۹ و ما محتاج ایشان را از گاو و قوچها و برهها به جهت قربانیهای سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن، بر حسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند، روز به روز به ایشان بیکم و زیاد داده شود.
- ۱۰ تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذارند و به جهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند.
- ۱۱ و دیگر فرمانی از من صادر شد که هر کس که این حکم را تبدیل نماید، از خانه او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او به سبب این عمل مزبله بشود.
- ۱۲ و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است، هر پادشاه یا قوم را که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی این خانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید، هلاک سازد. من داریوش این حکم را صادر فرمودم، پس این عمل بلا تاخیر کرده شود.»

- آنگاه تنای، والی ماورای نهر و شتر بوزنای و رفقای ایشان بروفق فرمائی که داریوش پادشاه فرستاده بود، بلا تاخیر عمل نمودند.
- ۱۴ و مشایخ یهودیه بنا نمودن مشغول شدند و بر حسب نبوت حجی نبی وزکریا بن عدوکار را پیش بردند و بر حسب حکم خدای اسرائیل و فرمان کوروش داریوش و ارتخشستا، پادشاهان فارس آن را بنا نموده، به انجام رسانیدند.
- ۱۵ و این خانه، در روز سوم ماه اذار در سال ششم داریوش پادشاه، تمام شد.
- ۱۶ و بنیاسرائیل، یعنی کاهنان و لویان و سایر آنانی که از اسیری برگشته بودند، این خانه خدا را با شادمانی تبریک نمودند.
- ۱۷ و برای تبریک این خانه خدا صد گا و دو وست قوچ و چهار صدمه و به جهت قربانی نگاه برای تمامی اسرائیل، دوازده بز موافق شماره اسباط اسرائیل گذرانیدند.
- ۱۸ و کاهنان رادر فرقه های ایشان و لویان رادر قسمتهای ایشان، بر خدمت خدایی که در اورشلیم است بر حسب آنچه در کتاب موسی مکتوب است قرار دادند.
- و آنانی که از اسیری برگشته بودند، عید فصیح رادر روز چهاردهم ماه اول نگاه داشتند.
- ۲۰ زیرا که کاهنان و لویان، جمیع خویشتن را طاهر ساختند و چون همه ایشان طاهر شدند، فصیح را برای همه آنانی که از اسیری برگشته بودند و برای برادران خود کاهنان و برای خودشان ذبح کردند.
- ۲۱ و بنیاسرائیل که از اسیری برگشته بودند با همه آنانی که خویشتن را از رجاسات امت های زمین جدا ساخته، به ایشان پیوسته بودند تا یهوه خدای اسرائیل را بطلبند، آن را خوردند.
- ۲۲ و عید فطیر ا هفت روز با شادمانی نگاه داشتند، چونکه خداوند ایشان را مسرور ساخت از اینکه دل پادشاه آشور را به ایشان مایل گردانیده، دستهای ایشان را برای ساختن خانه خدای حقیقی که خدای اسرائیل باشد، قوی گردانید.

آمدن عزرا به اورشلیم

- و بعد از این امور، در سلطنت ارتخشستا پادشاه فارس، عزرا بن سریا بن عزریا بن حلقیا، ابن شلوم بن صاد و ق بن اخیطوب، بن امریا بن عزریا بن مرایوت، بن زرحیا بن عزری بن بقی، ابن اییشوع بن فینحاس بن العازار بن هارون رئیس کهنه، این عزرا را از بابل برآمد و او در شریعت موسی که یهوه خدای اسرائیل آن را داده بود، کاتب ماهر بود و پادشاه بروفق دست یهوه خدایش که با وی میبود، هر چه را که او میخواست به وی میداد.
- ۷ و بعضی از بنیاسرائیل و از کاهنان و لویان و مغنیان و دربانان و نیتیم نیز در سال هفتم ارتخشستا پادشاه به اورشلیم برآمدند.
- ۸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه، به اورشلیم رسید.
- ۹ زیرا که در روز اول ماه اول، به بیرون رفتن از بابل شروع نمود و در روز اول ماه پنجم، بروفق دست نیکوی خدایش که با وی میبود، به اورشلیم رسید.
- ۱۰ چونکه عزرا دل خود را به طلب نمودن شریعت خداوند و به عمل آوردن آن و به تعلیم دادن فرایض و احکام به اسرائیل مهیا ساخته بود.

نامه پادشاه به عزرا

- و این است صورت مکتوبی که ارتخشستا پادشاه، به عزرای کاهن و کاتب داد که کاتب کلمات و وصایای خداوند و فرایض او بر اسرائیل بود:
- «ز جانب ارتخشستا شاهنشاه، به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان، اما بعد.
- ۱۳ فرمائی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لویان ایشان که در سلطنت من هستند و به رفتن همراه توبه اورشلیم راضی باشند، بروند.
- ۱۴ چونکه تواز جانب پادشاه و هفت مشیر او، فرستاده شد های تادرباره یهودا و اورشلیم بروفق شریعت خدایت که در دست تو است، تفحص نمایی.
- ۱۵ و نقره و طلائی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم میباشد بذل کرده اند، ببری.
- ۱۶ و نیز تمامی نقره و طلائی را که در تمامی ولایت بابل بیابی، باهدایای تبرعی که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود که در اورشلیم است داده اند، ببری.»

□□ لهذا با این گاو و قوچها و برهها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها را به اهتمام بخرو آنها را بر مذبح خانه خدای خودتان که در اورشلیم است، بگذاران.

- ۱۸ و هر چه به نظر تو و برادرانت پسند آید که باقیه نقره و طلا بکنید، بر حسب اراده خدای خود به عمل آورید.
- ۱۹ و ظروفی که به جهت خدمت خانه خدایت به توداده شده است، آنها را به حضور خدای اورشلیم تسلیم نما.
- ۲۰ و اما چیزهای دیگر که برای خانه خدایت لازم باشد، هر چه برای توافق افتد که بدهی، آن را از خزانه پادشاه بده.
- ۲۱ و از من ارتخشستاپادشاه فرمائی به تمامی خزانهداران ماورای نهر صادر شده است که هر چه عزرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد، به تعجیل کرده شود.
- ۲۲ تا صد وزنه نقره و تا صد کرگندم و تا صدبب شراب و تا صدبب روغن و از نمک، هر چه بخواهد.
- ۲۳ هر چه خدای آسمان فرموده باشد، برای خانه خدای آسمان بلا تاخیر کرده شود، زیرا چرا غضب بر ملک پادشاه و پسرانش وارد آید.
- ۲۴ و شمار اطلاع میدهم که بر همه کاهنان و لویان و مغنیان و دربانان و تئینیم و خادمان این خانه خدا جزیه و خراج و باج نهادن جایز نیست.
- ۲۵ و توای عزرا، موافق حکمت خدایت که در دست تو میباشد، قاضیان و داوران از همه آنانی که شرایع خدایت را میداند نصب نمائ تا بر جمیع اهل ماورای نهر دآوری نمایند و آنانی را که نمی دانند تعلیم دهید.
- ۲۶ و هر که به شریعت خدایت و به فرمان پادشاه عمل ننماید، بر او بیجا حکم شود، خواه به قتل یا به جلای وطن یا به ضبط اموال یا به حبس،»
- مبارک باد یهوه خدای پدران ما که مثل این را در دل پادشاه نهاده است که خانه خداوند را که در اورشلیم است زینت دهد.
- ۲۸ و مراد حضور پادشاه و مشیرانش و جمیع روسای مقتدر پادشاه منظور ساخت، پس من موافق دست یهوه خدایم که بر من میبود، تقویت یافتم و روسای اسرائیل را جمع کردم تا با من برآیند.

کسانی که با عزرا برگشتند

- و اینانند روسای آبابی ایشان و این است نسب نامه آنانی که در سلطنت ارتخشستاپادشاه، با من از بابل برآمدند:
- ۱ ازبنی فینحاس، جرشوم و از بنیایمار، دانیال و ازبنی داود، حطوش.
 - ۳ و ازبنی شکنیازبنی فروش، زکریا و باا و صد و پنجاه نفر از ذکوران به نسب نامه شمرده شدند.
 - ۴ ازبنی فخت، موآب الیهوعینای ابن زرحیا و باا و دو بیست نفر از ذکور.
 - ۵ ازبنی شکنیایا، ابن یحزینیل و باا و سیصد نفر از ذکور.
 - ۶ ازبنی عادین، عابد بن یوناتان و باا و پنجاه نفر از ذکور.
 - ۷ ازبنی عیلام، اشعیابن عتلیا و باا و هفتاد نفر از ذکور.
 - ۸ ازبنی شفقطیا، زبدیا بن میکائیل و باا و هشتاد نفر از ذکور.
 - ۹ ازبنی یوآب، عوبدیا بن یحئیل و باا و دو بیست و هجده نفر از ذکور.
 - ۱۰ و ازبنی شلومیت بن یوسفیا و باا و صد و شصت نفر از ذکور.
 - ۱۱ و ازبنی بابای، زکریا بن بابای و باا و بیست و هشت نفر از ذکور.
 - ۱۲ و ازبنی عزجد، یوحانان بن هقاطان و باا و صد و ده نفر از ذکور.
 - ۱۳ و موخران ازبنی ادونیقام بودند و این است نامهای ایشان: الیفلط و یعیئیل و شمعیابا ایشان شصت نفر از ذکور.
 - ۱۴ و ازبنی بغوای، عوتای و زبود و با ایشان هفتاد نفر از ذکور.

بازگشت به اورشلیم

- پس ایشان را نزد نهری که به اهوامیرود جمع کردم و در آنجا سه روز در دیم و چون قوم و کاهنان را باز دید کردم، ازبنی لاوی کسی را در آنجا نیافتم.
- ۱۶ پس نزد الیعزر واریئیل و شمعیابا و الناتان و یاریب و الناتان و ناتان و زکریا و مشلام که روسا بودند و نزد یاریب و الناتان که علما بودند، فرستادم.
 - ۱۷ و پیغامی برای عدوی رئیس، در مکان کاسفیا به دست ایشان فرستادم و سخنانی که باید به عدو و برادرانش نتینیم که در مکان کاسفیا بودند بگویند، به ایشان القا کردم تا خدا مان به جهت خانه خدای ما نزد ما بیاورند.
 - ۱۸ و از دست نیکوی خدای ما که با ما میبود، شخصی دانشمند از پسران محلی ابن لاوی ابن اسرائیل برای ما آوردند، یعنی شریار با پسران و برادرانش که هجده نفر بودند.
 - ۱۹ و حشبیارانیز و باوا و ازبنی مراری اشعیارا. و برادران او و پسران ایشان را که بیست نفر بودند.

- ۲۰ واز نیتیم که داود و سوران، ایشان را برای خدمت لایان تعیین نموده بودند. از نیتیم دو بیست و بیست نفر که جمیع به نام ثبت شده بودند.
- ۲۱ پس من در آنجا نزد نهر اهوایه روزه داشتن اعلان نمودم تا خویشتر را در حضور خدای خود متواضع نموده، راهی راست برای خود و عیال خویش و همه اموال خود از او بطلبیم.
- ۲۲ زیرا بحالت داشتم که سپاهیان و سواران از پادشاه بخوایم تا ما را از دشمنان در راه اعانت کنند، چونکه به پادشاه عرض کرده، گفته بودیم که دست خدای ما بر هر که او را میطلبد، به نیکویی میباید، اما قدرت و غضب او به ضد آنانی که او را ترک میکنند.
- پس روزه گرفته، خدای خود را برای این طلب نمودیم و ما را مستجاب فرمود.
- ۲۴ و دوازده نفر از روسای کهنه، یعنی شریا و حشیا و ده نفر از برادران ایشان را با ایشان جدا کردم.
- ۲۵ و نقره و طلا و ظروف هدیه خدای ما را که پادشاه و مشیران و سرورانش و تمامی اسرائیلیانی که حضور داشتند داده بودند، به ایشان وزن نمودم.
- ۲۶ پس ششصد و پنجاه و زنه نقره و صد و زنه ظروف نقره و صد و زنه طلا به دست ایشان وزن نمودم.
- ۲۷ و بیست طاس طلا هزار درهم و دو ظرف برنج صیقلی خالص که مثل طلا گرانها بود.
- ۲۸ و به ایشان گفتم: «ما برای خداوند مقدس میباشید و ظروف نیز مقدس است و نقره و طلا به جهت یهوه خدای پدران شما هدیه تبرعی است.
- ۲۹ پس بیدار باشید و اینها را حفظ نمایید تا به حضور روسای کهنه و لایان و سروران آبا ی اسرائیل در اورشلیم، به حجره های خانه خداوند به وزن بسپارید.»
- آنگاه کاهنان و لایان و وزن طلا و نقره و ظروف را گرفتند تا آنها را به خانه خدای ما به اورشلیم برسانند.
- ۳۱ پس در روز دوازدهم ماه اول از نهر اهوایه کوچ کرده، متوجه اورشلیم شدیم و دست خدای ما با ما بود و ما را از دست دشمنان و کمین نشینندگان سر راه خلاصی داد.
- و چون به اورشلیم رسیدیم سه روز در آنجا توقف نمودیم.
- ۳۳ و در روز چهارم، نقره و طلا و ظروف را در خانه خدای ما به دست مریموت بن اوریی کاهن وزن کردند و العازار بن فینحاس با او بود و یوزاباد بن یسوع و نوعدیا بن نبوی لایان با ایشان بودند.
- ۳۴ همه را به شماره و به وزن سبب کردند (و وزن همه در آن وقت نوشته شد.
- ۳۵ و اسیرانی که از اسیری برگشته بودند، قربانی های سوختنی برای خدای اسرائیل گذرانیدند، یعنی دوازده گاو و نود و شش قوچ و هفتاد و هفت بره و دوازده بز، به جهت قربانی نگاه، برای تمامی اسرائیل که همه اینها قربانی سوختنی برای خداوند بود.
- ۳۶ و چون فرمانهای پادشاه را به امرای پادشاه و والیان ما و امرای نهر دادند، ایشان قوم و خانه خدا را اعانت نمودند.

دعای عزرا

- و بعد از تمام شدن این وقایع، سوران نزد من آمده، گفتند: «و ما اسرائیل و کاهنان و لایان خویشتر را از امت های کشورها جدا نکردیم بلکه موافق رجاسات ایشان، یعنی کنعانیان و حیتیان و فرزریان و یبوسیان و عمونیان و موآبیان و مصریان و اموریان (فتار نموده اند).
- زیرا که از دختران ایشان برای خود و پسران خویش زنان گرفته و ذریت مقدس را با امت های کشورها مخلوط کرده اند و دست روسا و حاکمان در این خیانت مقدم بوده است.»
- پس چون این سخن را شنیدم، جامه وردای خود را چاک زد و موی سر و ریش خود را کندم و متحیر نشستم.
- ۴ آنگاه، همه آنانی که به سبب این عصیان اسیران، از کلام خدای اسرائیل میترسیدند، نزد من جمع شدند و من تا وقت هدیه شام، متحیر نشستم.
- ۵ و در وقت هدیه شام، از تذل خود برخاستم و بالباس وردای دریده، به زانو در آمد و دست خود را بسوی یهوه خدای خویش برافراشتم.
- ۶ و گفتم: «ای خدای من، بحالت دارم و از بلند کردن روی خود بسوی تو ای خدایم شرم دارم، زیرا گناهان ما بالای سر ما زیاده شده، و تقصیرهای ما تا به آسمان عظیم گردیده است.
- ۷ ما از ایام پدران خود تا امروز مرتکب تقصیرهای عظیم شدیم و ما و پادشاهان و کاهنان ما به سبب گناهان خویش، به دست پادشاهان کشورها به شمشیر و اسیری و تاراج و رسوایی تسلیم گردیدیم، چنانکه امر و زنده است.
- ۸ و حال اندک زمانی لطف از جانب یهوه خدای ما بر ما ظاهر شده، مفری برای ما و گذاشته است و ما را در مکان مقدس خود میخی عطا فرموده است و خدای ما چشمان ما را روشن ساخته، اندک حیات تازه های در حین بندگی ما به ما بخشیده است.

- ۹ زیرا که ما بنده گانیم، لیکن خدای ما، ما را در حالت بندگی ترک نکرده است، بلکه ما را منظور باد شاهان فارس گردانیده، حیات تازه به ما بخشیده است تا خانه خدای خود را بنا نماییم و خرابیهای آن را تعمیر کنیم و ما را در یهودا و اورشلیم قلعهای بخشیده است.
- ۱۰ و حالای خدای ما بعد از این چه گوئیم، زیرا که او امر تو را ترک نمودند ما.
- ۱۱ که آنها را به دست بندگان خود انبیا امر فرموده و گفته‌های که آن زمینی که شما برای تصرف آن می‌روید، زمینی است که از نجاسات امت‌های کشورها نجس شده است و آن را به رجاسات و نجاسات خویش، از سر تا سر مملو ساختند.
- ۱۲ پس الان، دختران خود را به پسران ایشان دهید و دختران ایشان را برای پسران خود بگیرید و سلا متی و سعادت مندی ایشان را تا به ابد مطالبید تا قوی شوید و نیکویی آن زمین را بخورید و آن را برای پسران خود به ارثیت ابدی واگذارید.
- ۱۳ و بعد از همه این بلاهایی که به سبب اعمال زشت و تقصیرهای عظیم ما بر ما وارد شده است، با آنکه توای خدای ما، ما را کمتر از گاهان ما عقوبت رسانیدهای و چنین خلاصیای به ما دادهای، آیا میشود که ما بار دیگر او امر تو را بشکنیم و با امت‌هایی که مرتکب این رجاسات شده‌اند، مصاهرت نماییم؟ آیا تو بر ما غضب نخواهی نمود و ما را چنان هلاک نخواهی ساخت که بقیتی و نجاتی باقی نماند؟
- ای یهوه خدای اسرائیل تو عادل هستی چونکه بقیتی از ما مثل امر و زناجی شده‌اند، اینک ما به حضور تو در تقصیرهای خویش حاضریم، زیرا کسی نیست که به سبب این کارها، در حضور تو تواند ایستاد.»

دعای اعتراف قوم اسرائیل

- پس چون عزرا دعا و اعتراف مینمود و گریه‌گان پیش خانه خدا روی زمین نهاده بود، گروه بسیار عظیمی از مردان و زنان و اطفال اسرائیل نزد وی جمع شدند، زیرا قوم زار زار میگریستند.
- ۲ و شکنیان بن یحئیل که از بنی عیلام بود جواب داد و به عزرا گفت: «به خدای خویش خیانت ورزیده، زنان غریب از قومهای زمین گرفتاریم، لیکن الان امید برای اسرائیل در این باب باقی است.»
- ۳ پس حال با خدای خویش عهد ببندیم که آن زنان و اولاد ایشان را بر حسب مشورت آقا و آنانی که از امر خدای ما می‌ترسند دور کنیم و موافق شریعت عمل نماییم.
- ۴ برخیز زیرا که این کار تو است و ما با تو می‌باشیم. پس قوی دل باش و به کار بپرداز.»
- آنگاه عزرا برخاسته، روسای کهنه و لویان و تمامی اسرائیل را قسم داد که بر حسب این سخن عمل نمایند، پس قسم خوردند.
- ۶ و عزرا از پیش روی خانه خدا برخاسته، به حجره یهو حانان بن الیاشیب رفت و نان نخورده و آب ننوشیده، به آنجا رفت، زیرا که به سبب تقصیر اسیران ماتم گرفته بود.
- ۷ و به همه اسیران در یهودا و اورشلیم نداد دادند که به اورشلیم جمع شوند.
- ۸ و هر کسی که تار و زسوم، بر حسب مشورت سروران و مشایخ حاضر نشود، اموال او ضبط گردد و خودش از جماعت اسیران جدا شود.
- ۹ پس در روز سوم که روز بیستم ماه نهم بود، همه مردان یهودا و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و تمامی قوم در سعه خانه خدا نشستند. و به سبب این امر و به سبب باران، سخت میلرزیدند.
- ۱۰ آنگاه عزرا برای کاهن برخاسته، به ایشان گفت: «ما خیانت ورزیده و زنان غریب گرفته، جرم اسرائیل را افزودهاید.»
- ۱۱ پس الان یهوه خدای پدران خود را تجید نماید و به اراده او عمل کنید و خویشتان را از قومهای زمین و از زنان غریب جدا سازید.»
- تمامی جماعت به آواز بلند جواب دادند و گفتند: «ناکه به ما گفته‌های همچنان عمل خواهیم نمود.»
- ۱۳ اما خلق بسیارند و وقت باران است و طاقت نداریم که بیرون بایستیم و این امر کاریک یاد و روز نیست، زیرا که در این باب نگاه عظیمی کرده‌ایم.
- ۱۴ پس سروران ما برای تمامی جماعت تعیین بشوند و جمیع کسانی که در شهرهای ما زنان غریب گرفته‌اند، در وقت‌های معین بیایند و مشایخ و داوران هر شهر همراه ایشان بیایند، تا حدت خشم خدای ما در باره این امر از ما رفع گردد.»
- لذا یوناتان بن عسائیل و یحزیا بن تقوه بر این امر معین شدند و مشلام و شبتائی لوی، ایشان را اعانت نمودند.

- ۱۶ واسیران چنین کردند و عزرای کاهن و بعضی از روسای آبا، بر حسب خاندانهای آبی خود منتخب شدند و نامهای همه ایشان ثبت گردید. پس در روز اول ماه دهم، برای تفتیش این امر نشستند.
- ۱۷ و تارو زاول ماه اول، کار همه مردانی را که زنان غریب گرفته بودند، به اتمام رسانیدند.
- ۱۸ و بعضی از پسران کاهنان پیدا شدند که زنان غریب گرفته بودند. از بنی یشوع بن یوصاداق و برادرانش معسیا و الیعزر و یاریب و جدلیا.
- ۱۹ و ایشان دست دادند که زنان خود را بیرون نمایند و قوچی به جهت قربانی جرم خود گذرانیدند.
- و از بنی امیر، حنانی و زبیدا.
- ۲۱ و از بنی حاریم، معسیا و ایلیا و شمعی و یحییئیل و عزریا.
- ۲۲ و از بنی فشحور، الیوعینای و معسیا و اسمعیل و نتئیئیل و یوزاباد و العاسه.
- ۲۳ و از لایان، یوزاباد و شمعی و قلا یا که قلیط باشد. و فتحیا و یهودا و الیعزر.
- ۲۴ و از مغنیان، الیاشیب و از دربانان، شلوم و طالم و اوری.
- ۲۵ و اما از اسرائیلیان: از بنی فرعوش، رمیا و یزیا و ملکیا و میامین و العازار و ملکیا و بنایا.
- ۲۶ و از بنی عیلام، متنیا و زکریا و یحییئیل و عبدی و یریموت و ایلیا.
- ۲۷ و از بنی زتو، الیوعینای و الیاشیب و متنیا و یریموت و زاباد و عزریا.
- ۲۸ و از بنی بابای، یهو حانان و حننیا و زبای و عتلا ی.
- ۲۹ و از بنی بانی، مشلام و ملوک و عدایا و یاشوب و شال و راموت.
- ۳۰ و از بنی فخت، مواب عدنا و کلال و بنایا و معسیا و متنیا و یصلئیل و بنوی و منسی.
- و از بنی حاریم، الیعزر و اشیا و ملکیا و شمعی و شمعون.
- ۳۲ و بنیامین و ملوک و شمریا.
- ۳۳ از بنی حاشوم، متنای و متاته و زاباد و الیفلط و یریمای و منسی و شمعی.
- ۳۴ از بنی بانی، معدای و عمرام و اوئیل.
- ۳۵ و بنایا و بیدیا و کوهی.
- ۳۶ و ونیا و مریموت و الیاشیب.
- ۳۷ و متنیا و متنای و یعیسو.
- ۳۸ و بانی و بنوی و شمعی.
- ۳۹ و شلهیا و ناتان و عدایا.
- ۴۰ و مکندبای و شاشای و شارای.
- ۴۱ و عزرائیل و شلهیا و شمریا.
- ۴۲ و شلوم و امریا و یوسف.
- ۴۳ از بنی نبو، یعیئیل و متنیا و زاباد و زبیدا و یوئیل و بنایا.
- ۴۴ جمیع اینها زنان غریب گرفته بودند و بعضی از ایشان زنانی داشتند که از آنها پسران تولید نموده بودند.

کتاب نجییا

دعای نجییا

- کلام نجییا ابن حکلیا: در ماه کسلو در سال بیستم هنگامی که من در دار السلطنه شوشان بودم، واقع شد که حناتی، یکی از برادرانم با کسانی چند از یهود آمدند و از ایشان درباره بقیه یهودی که از اسیری باقیمانده بودند و در باره اورشلیم سوال نمودم. ۳ ایشان مرا جواب دادند: «نانی که آنجا در بلوک از اسیری باقیمانده اند در مصیبت سخت و افتضاح میباشند و حصار اورشلیم خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است.»
- و چون این سخنان را شنیدم، نشستم و گریه کرده، ایامی چند ماتم داشتم و به حضور خدای آسمانها روزه گرفته، دعا نمودم. ۵ و گفتم: «های یهوه، خدای آسمانها، ای خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را بر آسانی که تورا دوست میدارند و او امر تو را حفظ مینمایند، نگاه میداری، گوشهای تو متوجه و چشمانت گشاده شود و دعای بنده خود را که من در این وقت نزد تو روز و شب درباره بندگانت بنیاسرائیل مینمایم، اجابت فرمایی و به گاهان بنیاسرائیل که به تو ورزیده ایم، اعتراف مینمایم، زیرا که هم من و هم خاندان پدرم نگاه کرده ایم. ۷ به درستی که به تو مخالفت عظیمی ورزیده ایم و او امر و فریاض و احکامی را که به بنده خود موسی فرموده بودی، نگاه نداشتیم. پس حال، کلامی را که به بنده خود موسی فرمودی، بیاد آور که گفتی شما خیانت خواهید ورزید و من شمارا در میان امتها پراکنده خواهم ساخت. ۹ اما چون بسوی من باز گشت نمایید و او امر مرا نگاه داشته، به آنها عمل نمایید، اگر چه پراکنده گان شما در اقصای آسمانها باشند، من ایشان را از آنجا جمع خواهم کرد و به مکانی که آن را برگزیده ام تا نام خود را در آن ساکن سازم در خواهم آورد. ۱۰ و ایشان بندگان و قوم تومی باشند که ایشان را به قوت عظیم خود و به دست قوی خویش فدیه داده ای. ۱۱ ای خداوند، گوش تو بسوی دعای بنده ات و دعای بندگانت که به رغبت تمام از اسم تو ترسان میباشند، متوجه بشود و بنده خود را امروز کامیاب فرمایی و او را به حضور این مرد در رحمت عطا کنی.» زیرا که من ساقی پادشاه بودم.

عزیمت نجییا به اورشلیم

- در ماه نیشان، در سال بیستم ارتخشستا پادشاه، واقع شد که شراب پیش وی بود و من شراب را گرفته، به پادشاه دادم و قبل از آن من در حضورش ملول نبودم. ۲ و پادشاه مرا گفت: «وی تو چرا ملول است با آنکه بیمار نیستی؟ این غیر از ملالت دل، چیزی نیست.» پس من بینهایت ترسان شدم. ۳ و به پادشاه گفتم: «ادشاه تا به ابد زنده بماند، رویم چگونه ملول نباشد و حال آنکه شهری که موضع قبرهای پدرانم باشد، خراب است و دروازه هایش به آتش سوخته شده.»
- پادشاه مرا گفت: «چه میطلبی؟» «آنگاه نزد خدای آسمانها دعا نمودم و به پادشاه گفتم: «گریادشاه را پسند آید و اگر بنده ات در حضورش التفات یابد، مرا به یهود او شهر مقبره های پدرانم بفرستی تا آن را تعمیر نمایم.»
- پادشاه مرا گفت و ملکه که به پهلو او نشسته بود: «ول سفرت چه قدر خواهد بود و کی مراجعت خواهی نمود؟» پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد و زمانی برایش تعیین نمودم. ۷ و به پادشاه عرض کردم، اگر پادشاه مصلحت بیند مکتوبات برای والیان ماورای نهر به من عطا شود تا مرابد رقه نمایند و به یهود برسانند. ۸ و مکتوبی نیز به آساف که ناظر در ختستانهای پادشاه است تا چوب برای سقف دروازه های قصر که متعلق به خانه است، به من داده شود و هم برای حصار شهر و خانه های که من در آن ساکن شوم. پس پادشاه بر حسب دست مهربان خدایم که بر من بود، اینها را به من عطا فرمود. پس چون نزد والیان ماورای نهر رسیدم، مکتوبات پادشاه را به ایشان دادم و پادشاه، سرداران سپاه و سواران نیز همراه من فرستاده بود. ۱۰ اما چون سنبلط حرونی و طویبای غلام عمونین را شنیدند، ایشان را بسیار ناپسند آمد که کسی به جهت طلبیدن نیکویی بنیاسرائیل آمده است. پس به اورشلیم رسیدم و در آنجا سه روز ماندم. ۱۲ و شبگاهان به اتفاق چند نفری که همراه من بودند، برخاستم و به کسی نگفته بودم که خدایم در دل من چه نهاده بود که برای اورشلیم بکنم، و چهارپایی به غیر از آن چهارپایی که بر آن سوار بودم با من نبود.

- ۱۳ پس شبگاهان از دروازه وادی در مقابل چشمه اژدها تادروازه خا کروه بیرون رفتم و حصار اورشلیم را که خراب شده بود دروازه هایش را که به آتش سوخته شده بود، ملاحظه نمودم.
- ۱۴ و از دروازه چشمه، نزد پادشاه گذشتم و برای عبور چهارپایی که زیر من بود، راهی نبود.
- ۱۵ و در آن شب به کنار نهر برآمده، حصار را ملاحظه نمودم و برگشته، از دروازه وادی داخل شده، مراجعت نمودم.
- ۱۶ و سروران ندانستند که بخارفته یا چه کرده بودم، زیرا به یهودیان و به کاهنان و به شرفا و سروران و به دیگر کسانی که در کار مشغول میبودند، هنوز خبر نداده بودم.
- پس به ایشان گفتم: «مابلائی را که در آن هستیم که اورشلیم چگونه خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است، میبینید. بیایید و حصار اورشلیم را تعمیر نمایم تا دیگر رسوا نباشیم.»
- و ایشان را از دست خدای خود که بر من مهربان میبود و نیز از سخنانی که پادشاه به من گفته بود خبر دادم. آنگاه گفتند: «رخیزیم و تعمیر نمایم.»
- پس دستهای خود را برای کار خوب قوی ساختند.
- ۱۹ اما چون سنبط حرونی و طویای غلام عمونی و چشم عربی این را شنیدند، ما را استهزا نمودند و ما را حقیر شمردند، گفتند: «این چه کار است که شما میکنید؟ آیا پادشاه فتنه میانگیزد؟»
- من ایشان را جواب دادم، گفتم: «دای آسمانها ما را کامیاب خواهد ساخت. پس ما که بندگان او هستیم برخاسته، تعمیر خواهیم نمود. اما شما را در اورشلیم، نه نصیبی و نه حقی و نه ذکری مییابد.»

بنا کنندگان حصار

- و الیاشیب، رئیس کهنه و برادرانش از کاهنان برخاسته، دروازه گوسفند را بنا کردند. ایشان آن را تقدیس نموده، دروازه هایش را برپا نمودند و آن را تاج میا و برج حنثیل تقدیس نمودند.
- ۲ و به پهلوی او، مردان اریحان بنا کردند و به پهلوی ایشان، زکور بن امری بنا نمود.
- ۳ و پسران هسنه، دروازه ماهی را بنا کردند. ایشان سقف آن را ساختند و در هایش را با قفلها و پشت بند هایش برپا نمودند.
- ۴ و به پهلوی ایشان، مریموت بن اوریا بن حقوق تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، مشلام بن برکیان مشیز بیئل تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، صادق بن بعنا تعمیر نمود.
- ۵ و به پهلوی ایشان، تقوعیان تعمیر کردند، اما بزرگان ایشان گردن خود را به خدمت خداوند خویش نهادند.
- ۶ و یویاداع بن فاسیح و مشلام بن بسودیا، دروازه کهنه را تعمیر نمودند. ایشان سقف آن را ساختند و در هایش را با قفلها و پشت بند هایش برپا نمودند.
- ۷ و به پهلوی ایشان، ملتای جبعونی و یادون میر و نوتی و مردان جعون و مصفیه آنچه را که متعلق به کرسی والی ماورای نهر بود، تعمیر نمودند.
- ۸ و به پهلوی ایشان، عز بیئل بن حرهای که از زرگران بود، تعمیر نمود و به پهلوی او حنیا که از عطاران بود تعمیر نمود، پس اینان اورشلیم را تا حصار عرض، مستحکم ساختند.
- ۹ و به پهلوی ایشان، رفایا بن حور که رئیس نصف بلد اورشلیم بود، تعمیر نمود.
- ۱۰ و به پهلوی ایشان، یدایا بن حروماف در برابر خانه خود تعمیر نمود و به پهلوی او حطوش بن حشبنیا، تعمیر نمود.
- ۱۱ و ملکیا بن حاریم و حشوب بن فخت موآب، قسمت دیگر و برج تنورها را تعمیر نمودند.
- ۱۲ و به پهلوی او، شلوم بن هلو حیش رئیس نصف بلد اورشلیم، او و دخترانش تعمیر نمودند.
- ۱۳ و حانون و ساکنان زانوح، دروازه وادی را تعمیر نمودند. ایشان آن را بنا کردند و در هایش را با قفلها و پشت بند هایش برپا نمودند و هزار ذراع حصار را تادروازه خا کروه.
- ۱۴ و ملکیا بن رکاب رئیس بلد بیت هکاریم، دروازه خا کروه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرد و در هایش را با قفلها و پشت بند هایش برپا نمود.
- ۱۵ و شلون بن کلخوزه رئیس بلد مصفیه، دروازه چشمه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرده، سقف آن را ساخت و در هایش را با قفلها و پشت بند هایش برپا نمود و حصار برکه شلح را نزد باغ پادشاه نیز تا زینهای که از شهر داد و فرو می آمد.
- ۱۶ و بعد از او نحیا بن عز بوق رئیس نصف بلد بیت صور، تا برابر مقبره داود و تا برکه مصنوعه و تا بیت جباران را تعمیر نمود.
- ۱۷ و بعد از او لویان، روحوم بن بانی تعمیر نمود و به پهلوی او حشبیار رئیس نصف بلد قعیله در حصه خود تعمیر نمود.

- ۱۸ و بعد از او برادران ایشان، بوای ابن حیناداد، رئیس نصف بلد قعیله تعمیر نمود.
- ۱۹ و به پهلوی او، عازر بن یسوع رئیس مصفیه قسمت دیگر را در برابر فراز سلاح خانه نزد زاویه، تعمیر نمود.
- ۲۰ و بعد از او باروک بن زبای، به صمیم قلب قسمت دیگر از زاویه تادروازه الیاشیب، رئیس کهنه تعمیر نمود.
- ۲۱ و بعد از او مریموت بن اوریابن هقوص قسمت دیگر را از در خانه الیاشیب تا آخر خانه الیاشیب، تعمیر نمود.
- ۲۲ و بعد از او کاهنان، از اهل غور تعمیر نمودند.
- ۲۳ و بعد از ایشان، بنیامین و حشوب در برابر خانه خود تعمیر نمودند و بعد از ایشان، عزریابن معسیابن عننیابن جانب خانه خود تعمیر نمود.
- ۲۴ و بعد از او، بنوی ابن حیناداد قسمت دیگر از خانه عزریابن تا زاویه و تا برجش تعمیر نمود.
- ۲۵ و فالال بن اوزای از برابر زاویه و برجی که از خانه فوقانی پادشاه خارج و نزد انداخته است، تعمیر نمود و بعد از او فدایابن فرعوش، و نینیم، در عوفل تا برابر دروازه آب بسوی مشرق و برج خارجی، ساکن بودند.
- ۲۷ و بعد از او، تقوعیان قسمت دیگر از برابر برج خارجی بزرگ تا حصار عوفل تعمیر نمودند.
- ۲۸ و کاهنان، هر کدام در برابر خانه خود از بالای دروازه اسبان تعمیر نمودند.
- ۲۹ و بعد از ایشان صادق بن امیر در برابر خانه خود تعمیر نمود و بعد از او شمعیابن شکنی که مستحفظ دروازه شرقی بود، تعمیر نمود.
- ۳۰ و بعد از او حنیابن شلهیا و حانون پسر ششم صلافا، قسمت دیگر را تعمیر نمودند و بعد از ایشان مشلام بن بریکادر برابر مسکن خود، تعمیر نمود.
- ۳۱ و بعد از او ملکیا که یکی از زرگران بود، تا خانه های نینیم و تجار را در برابر دروازه مفقاد تا بالا خانه برج، تعمیر نمود.
- ۳۲ و میان بالا خانه برج و دروازه گوسفند را زرگران و تاجران، تعمیر نمودند.

مخالفت با بازسازی حصار

- و هنگامی که سنبلط شنید که مابه بنای حصار مشغول هستیم، خشمش افروخته شده، بسیار غضبناک گردید و یهودیان را استهزا نمود.
- ۲ و در حضور برادرانش و لشکر سامره متکلم شده، گفت: «بنی یهودیان ضعیف چه میکنند؟ آیا) هر را (برای خود مستحکم خواهند ساخت و قربانی خواهند گذرانید و در یک روز کار را به انجام خواهند رسانید؟ و سنگها از توده های خاکروبه، زنده خواهند ساخت؟ و حال آنکه سوخته شده است.» و طویبای عمونی که نزد او بود گفت: «گرشغالی نیز بر آنچه ایشان بنا میکنند بالا رود، حصار سنگی ایشان را منهدم خواهد ساخت!»
- ای خدای ما بشنو، زیرا که خوار شده ایم و ملامت ایشان را بر سر ایشان برگردان و ایشان را در زمین اسیری، به تاراج تسلیم کن.
- ۵ و عصیان ایشان را مستور منما و نگاه ایشان را از حضور خود محو مساز زیرا که خشم تو را پیش روی بنیایان به هیجان آورد هاند.
- پس حصار را بنا نمودیم و تمامی حصار تا نصف بلندیش بهم پیوست، زیرا که دل قوم در کار بود.
- ۷ و چون سنبلط و طویبای و اعراب و عمونیان و اشدودیان شنیدند که مرمت حصار اورشلیم پیش رفته است و شکافهایش بسته میشود، آنگاه خشم ایشان به شدت افروخته شد.
- ۸ و جمیع ایشان توطئه نمودند که بیایند و با اورشلیم جنگ نمایند و به آن ضرر رسانند.
- ۹ پس نزد خدای خود دعا نمودیم و از ترس ایشان روز و شب پاسبانان در مقابل ایشان قرار دادیم.
- ۱۰ و یهودیان گفتند که «وت حملان تلف شده است و هوار بسیار است که نمی توانیم حصار را بنا نماییم.»
- و دشمنان ما میگفتند: «گاه نخواهند شد و نخواهند فهمید، تا ما در میان ایشان داخل شده، ایشان را بکشیم و کار را تمام نماییم.»
- و واقع شد که یهودیانی که نزد ایشان ساکن بودند آمده، ده مرتبه به ما گفتند: «ون شمار گردید ایشان از هر طرف بر ما) مله خواهند آورد.»
- پس قوم را در جایهای پست، در عقب حصار و بر مکانهای خالی تعیین نمودم و ایشان را بر حسب قبایل ایشان، با شمشیرها و نیزهها و کمانهای ایشان قرار دادم.
- ۱۴ پس نظر کرده، برخاستم و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «ز ایشان مترسید، بلکه خداوند عظیم و مهیب را بیاد آورید و به جهت برادران و پسران و دختران و زنان و خانه های خود جنگ نمائید.»
- و چون دشمنان ما شنیدند که ما آگاه شده ایم و خدا مشورت ایشان را باطل کرده است، آنگاه جمیع ما هر کس به کار خود به حصار برگشتیم.

۱۶ واز آن روز به بعد، نصف بندگان من به کار مشغول میبودند و نصف دیگر ایشان، نیز هها و سپرها و کانهها و زرها را میگرفتند و سروران در عقب تمام خاندان یهود میبودند.

۱۷ و آنانی که حصار را بنا میکردند و آنانی که باری بردند و عملها هر کدام به یک دست کاری کردند و به دست دیگر اسلحه میگرفتند.

۱۸ و بنایان هر کدام شمشیر بر کمر خود بسته، بنایی میکردند و کرنا و از نزد من ایستاده بود.

و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «ار، بسیار وسیع است و ما بر حصار متفرق و از یکدیگر دور میباشیم.

۲۰ پس هر جا که آواز کرنا را بشنوید در آنجا نزد ما جمع شوید و خدای ما برای ما جنگ خواهد نمود.»

پس به کار مشغول شدیم و نصف ایشان از طلوع فجر تا بیرون آمدن ستارگان، نیز هها را میگرفتند.

۲۲ و هم در آن وقت به قوم گفتم: «ر کس بایند گانش در اورشلیم منزل کند تا در شب برای ما پاسبانی نماید و در روز به کار پردازد.»

و من و برادران و خادمان من و پاسبانی که در عقب من میبودند، هیچکدام رخت خود را نکندیم و هر کس با اسلحه خود به آب میرفت.

کک به فقیران

و قوم و زنان ایشان، برادران یهود خود فریاد عظیمی بر آوردند.

۲ و بعضی از ایشان گفتند که «اوپسران و دختران ما بسیاریم. پس گندم بگیریم تا بخوریم و زنده بمانیم.»

و بعضی گفتند: «زرعهها و تا کستانها و خانههای خود را گرو میدهم تا بهسبب قحط، گندم بگیریم.»

و بعضی گفتند که «قره رابه عوض مزرعهها و تا کستانهای خود برای جزیه پادشاه قرض گرفتیم.

۵ و حال جسد ما مثل جسد های برادران ماست و پسران ما مثل پسران ایشان و اینک ما پسران و دختران خود را به بندگی میسپاریم و بعضی از دختران

ما کنیز شده اند و در دست ماهیچ استطاعتی نیست زیرا که مزرعهها و تا کستانهای ما از آن دیگران شده است.»

پس چون فریاد ایشان و این سخنان را شنیدم بسیار غضبناک شدم.

۷ و بادل خود مشورت کرده، بزرگان و سروران را عتاب نمودم و به ایشان گفتم: «ما هر کس از برادر خود را میگیرید! و جماعتی عظیم به ضد ایشان جمع نمودم.

۸ و به ایشان گفتم: «برادران یهود خود را که به امت هافر و خسته شده اند، حتی المقدور فدی کرده ایم. و آیا شما برادران خود را میفروشید و آیا

میشود که ایشان به مافر و خسته شوند؟» پس خاموش شده، جوابی نیافتند.

و گفتم: «اری که شما می کنید خوب نیست، آیا نمی باید شما بهسبب ملامت امت هایی که دشمن ما میباشند، در ترس خدای ماسلوک نماید؟

و نیز من و برادران و بندگانم نقره و غله به ایشان قرض داده ایم. پس سزاوار است که این ربا را ترک نمایم.

۱۱ و الان امر و مزرعهها و تا کستانها و باغات زیتون و خانه های ایشان و صدیک از نقره و غله و عصیرانگور و روغن که برایشان نهاد هاید به ایشان

رد کنید.»

پس جواب دادند که «دخواستیم کرد و از ایشان مطالبه نخواهیم نمود و چنانکه توفرمودی به عمل خواهیم آورد.» آنگاه کاهنان را خوانده، به ایشان قسم

دادم که بروقی این کلام رفتار نمایند.

۱۳ پس دامن خود را تکانیده گفتم: «داهر کس را که این کلام را ثابت ننماید، از خانه و کسبش چنین بتکاند و به این قسم تکانیده و خالی بشود.» پس

تمامی جماعت گفتند آمین و خداوند را تسبیح خواندند و قوم بر حسب این کلام عمل نمودند.

و نیز از روزی که به والی بودن زمین یهود مامور شدم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم ارتحشست پادشاه، که ده و از ده سال بود من و برادرانم وظیفه

و الیگری را نخوردیم.

۱۵ اما و ایان اول که قبل از من بودند بر قوم بار سنگین نهاده، علاوه بر چهل مثقال نقره، نان و شراب نیز از ایشان میگرفتند و خادمان ایشان بر قوم حکمرانی

میگرفتند. لیکن من بهسبب ترس خدا چنین نکردم.

۱۶ و من نیز در ساختن حصار مشغول میبودم و هیچ مزرعه نخریدیم و همه بندگان من در آنجا به کار جمع بودند.

۱۷ و صد و پنجاه نفر از یهودیان و سروران، سوای آنانی که از امت های مجاور ما نزد ما میآمدند، بر سفره من خوراک میخوردند.

۱۸ آنچه برای هر روز میبای شد، یک گاو و شش گوسفند پرواری میبود و مرغها نیز برای من حاضر میکردند و هر ده روز مقداری کثیر از هر گونه شراب. اما معهدا و وظیفه والیگری را نطلبیدم زیرا که بندگی سخت بر این قوم میبود. ای خدایم موافق هر آنچه به این قوم عمل نمودم مرا به نیکویی یاد آور.

مخالفت های دیگر در

بازسازی حصار و چون سنبلط و طویا و چشم عربی و سایر دشمنان ما شنیدند که حصار را بنا کرده ام و هیچ رخنه ای در آن باقی نمانده است، با آنکه درهای دروازه هایش را هنوز برپا نموده بودم،

سنبلط و چشم نزد من فرستاده، گفتند: «یا تادریکی از دهات بیابان او نوملاقات کنیم»، اما ایشان قصد ضرر من داشتند.

پس قاصدان نزد ایشان فرستاده گفتم: «ن در مهم عظیمی مشغول و نمی توانم فرود آیم، چرا کار حینی که من آن را ترک کرده، نزد شما فرود آیم به تعویق افتد.»

و ایشان چهار دفعه مثل این پیغام به من فرستادند و من مثل این جواب به ایشان پس فرستادم.

۵ پس سنبلط دفعه پنجم خادم خود را به همین طور نزد من فرستاد و مکتوبی گشوده در دستش بود،

که در آن مرقوم بود: «ر میان امته اشهرت یافته است و چشم این را میگوید که تو یهود قصد فتنه انگیزی داری و برای همین حصار را بنا میکنی و تو برو فوق این کلام، میخواهی که پادشاه ایشان بشوی.

۷ و انبیا نیز تعیین نموده تا درباره تو در اورشلیم ندا کرده گویند که در یهود پادشاهی است. و حال برو فوق این کلام، خبر به پادشاه خواهد رسید. پس بیاتابا هم مشورت نمایم.»

آنگاه نزد او فرستاده گفتم: «ثل این کلام که تو میگوئی واقع نشده است، بلکه آن را از دل خود ابداع نمودهای.»

زیرا جمیع ایشان خواستند ما را برتر سازند، به این قصد که دستهای ما را از کار باز دارند تا کرده نشود. پس حالای خدای دستهای مرا قوی ساز.

و به خانه شعیان بن دلایا بن مهیطیل رفتم و او در برابر خود بسته بود، پس گفتم: «رخانه خدا در هیکل جمع شویم و درهای هیکل را ببندیم زیرا که به قصد کشتن تو خواهند آمد. شبانگاه برای کشتن تو خواهند آمد.»

من گفتم: «یا مردی چون من فرار بکنند؟ و کیست مثل من که داخل هیکل بشود تا جان خود را زنده نگاه دارد؟ من نخواهم آمد.»

زیرا درک کردم که خدا او را هرگز نفرستاده است بلکه خودش به ضد من نبوت میکند و طویا و سنبلط او را اجیر ساختند.

۱۳ و از این جهت او را اجیر کرده اند تا من بترسم و به اینطور عمل نموده، نگاه ورزم و ایشان خبر بد پیدا نمایند که مرا مفتضح سازند.

ای خدایم، طویا و سنبلط را موافق این اعمال ایشان و همچنین نوعدیة نبیه و سایر انبیارا که میخواهند مرا برتر سازند، به یاد آور.

اتمام بنای حصار

پس حصار در بیست و پنجم ماه ایلول در پنجاه و دو روز به اتمام رسید.

۱۶ و واقع شد که چون جمیع دشمنان ما این را شنیدند و همه امت هایی که مجاور ما بودند، این را دیدند، در نظر خود بسیار پست شدند و دانستند که این کار از جانب خدای مامعول شده است.

۱۷ و در آن روزها نیز بسیاری از بزرگان یهود امکتوبات نزد طویا میفرستادند و مکتوبات طویا نزد ایشان میرسید،

زیرا که بسا از اهل یهود ابا و همد استان شده بودند، چونکه او داماد شکنیا بن آره بود و پسرش یهو حانان، دختر مشلام بن بریکار به زنی گرفته بود،

و درباره حسنات او به حضور من نیز گفتگو میکردند و سخنان مرا به او می رسانیدند. و طویا مکتوبات میفرستاد تا مرا برتر سازند.

تعداد اسیرانی که بازگشته بودند

و چون حصار بنا شد و در هایش را برپا نمودم و در بانان و مغنیان و لایان و یان ترتیب داده شدند،

آنگاه برادر خود حنانی و حنیار رئیس قصر را، زیرا که او مردی امین و بیشتر از اکثر مردمان خدا ترس بود، بر اورشلیم فرمان دادم.

۳ و ایشان را گفتم دروازه های اورشلیم را تا آفتاب گرم نشود باز نکنند و مادامی که حاضر باشند، درها را ببندند و قفل کنند و از ساکنان اورشلیم پاسبانان

قرار دهید که هر کس به پاسبانی خود و هر کدام به مقابل خانه خویش حاضر باشند.

و شهر وسیع و عظیم بود و قوم در اندرونش کم و هنوز خانه ها بنا نشده بود.

۵ و خدای من در دلم نهاد که بزرگان و سروران و قوم را جمع نمایم تا بر حسب نسب نامها ثبت کردند و نسب نامه آنانی را که مرتبه اول برآمده بودند یادافتم و در آن بدین مضمون نوشته دیدم:

اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نبودند نصر پادشاه بابل به اسیری برده بود، برآمده بودند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا به شهر خود برگشته بودند.

۷ اما آنانی که همراه زر بابل آمده بودند: یسوع و نحمیا و عزریا و رعمیا و نحمانی و مردخای و بلشان و مسفارت و یغوی و نخوم و یعنه. و شماره مردان قوم اسرائیل:

بنی فرعوش، دو هزار و یک صد و هفتاد و دو.

۹ بنی شفطیا، سیصد و هفتاد و دو.

۱۰ بنی آرح، ششصد و پنجاه و دو.

۱۱ بنی فحت موآب از بنی یسوع و یوآب، دو هزار و هشتصد و هجده.

۱۲ بنی عیلام، هزار و دویست و پنجاه و چهار.

۱۳ بنی زتو، هشتصد و چهل و پنج.

۱۴ بنی زکای، هفتصد و شصت.

۱۵ بنی بنوی، ششصد و چهل و هشت.

۱۶ بنی بابای، ششصد و بیست و هشت.

۱۷ بنی عزجد، دو هزار و سیصد و بیست و دو.

۱۸ بنی ادونیکام، ششصد و شصت و هفت.

۱۹ بنی یغوی، دو هزار و شصت و هفت.

۲۰ بنی عادین، ششصد و پنجاه و پنج.

۲۱ بنی آطیران (حزقیاء)، نود و هشت.

۲۲ بنی حاشوم، سیصد و بیست و هشت.

۲۳ بنی بیصای، سیصد و بیست و چهار.

۲۴ بنی حاریف، صد و دوازده.

۲۵ بنی جبعون، نود و پنج.

۲۶ مردمان بیت لحم و نطوفه، صد و هشتاد و هشت.

۲۷ مردمان عناتوت، صد و بیست و هشت.

۲۸ مردمان بیت عز موت، چهل و دو.

۲۹ مردمان قریه یعاریم و کفیره و بیروت، هفتصد و چهل و سه.

۳۰ مردمان رامه و جبع، ششصد و بیست و یک.

۳۱ مردمان مکاس، صد و بیست و دو.

۳۲ مردمان بیت ایل و عای، صد و بیست و سه.

۳۳ مردمان نبوی دیگر، پنجاه و دو.

۳۴ بنی عیلام دیگر، هزار و دویست و پنجاه و چهار.

۳۵ بنی حاریم، سیصد و بیست.

۳۶ بنی اریحا، سیصد و چهل و پنج.

۳۷ بنی لود و حادید و اونو، هفتصد و بیست و یک.

۳۸ بنی سنائه، سه هزار و نه صد و سی.

۳۹ و اما کاهنان: بنی یدعیاز خاندان یسوع، نه صد و هفتاد و سه.

۴۰ بنی امیر، هزار و پنجاه و دو.

بنی فشحور، هزار و دویست و چهل و هفت.

۴۲ بنی حاریم، هزار و هفده.

۴۳ و امالایان: بنی یسوع از اندان (قدمیثیل و از بنی هودویا، هفتاد و چهار.

- ۴۴ و مغنیان: بنی آساف، صد و چهل و هشت.
- ۴۵ و در بانان: بنی شلوم و بنی آطیرو و بنی طلمون و بنی عقوب و بنی حطیطه و بنی سوبای، صد و سی و هشت.
- ۴۶ و اما نینیم: بنی صیحه، بنی حسوفا، بنی طبایوت.
- ۴۷ بنی فیروس، بنی سیعاع، بنی فادون.
- ۴۸ بنی لبانه، بنی حجابیه، بنی سلهای.
- ۴۹ بنی حانان، بنی جدیل، بنی جاحر.
- ۵۰ بنی رایا، بنی رصین، بنی نقودا.
- ۵۱ بنی جزام، بنی عزاء، بنی فاسیح.
- ۵۲ بنی بیسای، بنی معونیم، بنی نفیشسیم.
- ۵۳ بنی بقبوق، بنی حقوقا، بنی ححور.
- ۵۴ بنی بصلیت، بنی محیده، بنی حرشا.
- ۵۵ بنی بر قوس، بنی سیسرا، بنی تالمح.
- ۵۶ بنی نصیح، بنی حطیفا.
- ۵۷ و پسران خادمان سلیمان: بنی سوطای، بنی سوفرت، بنی فریدا.
- ۵۸ بنی یعلا، بنی درقون، بنی جدیل.
- ۵۹ بنی شفطیا، بنی حطیل، بنی فوخره حطبائیم، بنی آمون.
- ۶۰ جمیع نینیم و پسران خادمان سلیمان، سیصد و نود و دو.
- ۶۱ و اینانند آنانی که از تل ملح و تل حرشا کروب و ادون و امیر برآمده بودند، اما خاندان پدران و عشیره خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه.
- ۶۲ بنی دلایا، بنی طویبا، بنی نقوده، ششصد و چهل و دو.
- ۶۳ و از کاهنان: بنی حبابا، بنی هقوص، بنی برزلائی که یکی از دختران برزلائی جلعادی را به زنی گرفته بود، پس به نام ایشان مسمی شدند.
- ۶۴ اینان انساب خود را در میان آنانی که در نسب نامه هائیت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کهنات اخراج شدند.
- پس ترشاته ایشان امر فرمود که تا کاهنی با او ریم و تمیم برقرار نشود، از قدس اقداس نخورند.
- ۶۶ تمامی جماعت با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند.
- ۶۷ سوای غلامان و کنیزان ایشان که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند و مغنیان و مغنیات ایشان دو بیست و چهل و پنج نفر بودند.
- ۶۸ و اسبان ایشان، هفتصد و سی و شش و قاطران ایشان، دو بیست و چهل و پنج.
- ۶۹ و شتران، چهار صد و سی و پنج و حماران، شش هزار و هفتصد و بیست بود.
- و بعضی از روسای آباهدایا به جهت کار دادند. اما ترشاته هزار درم طلا و پنجاه قاب و پانصد و سی دست لباس کهنات به خزانه داد.
- ۷۱ و بعضی از روسای آبا، بیست هزار درم طلا و دو هزار و بیست منای نقره به خزینه به جهت کار دادند.
- ۷۲ و آنچه سایر قوم دادند این بود: بیست هزار درم طلا و دو هزار منای نقره و شصت و هفت دست لباس کهنات.
- ۷۳ پس کاهنان و لویان و در بانان و مغنیان و بعضی از قوم و نینیم و جمیع اسرائیل، در شهرهای خود ساکن شدند و چون ماه هفتم رسید، بنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند.

قرائت کتاب تورات

- و تمامی، قوم مثل یک مرد در سعه پیش دروازه آب جمع شدند و به عزرای کاتب گفتند که کتاب تورات موسی را که خداوند به اسرائیل امر فرموده بود، بیاورد.
- ۲ و عزرای کاهن، تورات را در روز اول ماه هفتم به حضور جماعت از مردان و زنان و همه آنانی که میتوانستند بشنوند و بفهمند، آورد.
- ۳ و آن را در سعه پیش دروازه آب از روشنایی صبح تا نصف روز، در حضور مردان و زنان و هر که میتوانست بفهمد خواند و تمامی قوم به کتاب تورات گوش فرا گرفتند.
- ۴ و عزرای کاتب بر منبر چونی که به جهت اینکار ساخته بودند، ایستاد و به پهلویش از دست راستش متی و شمعی و عنایا و اوریا و حلقیا و معسیا ایستادند و از دست چپش، فدایا و میشائیل و ملکیا و حاشوم و حشبدانه و زکریا و مشلام.

- ۵ وعزرا کتآب رادر نظر تمامی قوم گشود زیرا که اوبالای تمامی قوم بود و چون آن را گشود، تمامی قوم ایستادند.
- ۶ وعزرا، یهوه خدای عظیم را متبارک خواند و تمامی قوم دستهای خود را برافراشته، در جواب گفتند: «مین، آمین!» و رکوع نموده، و روبه زمین نهاد، خداوند را سجده نمودند.
- ۷ ویشوع و بانی و شریا و یامین و عقوب و شبتای و هودیا و معسیا و قلیطا و عزریا و یوزاباد و حنان و فلا یا و لاویان، تورات را برای قوم بیان میکردند و قوم، در جای خود ایستاده بودند.
- پس کتآب تورات خدا را به صدای روشن خواندند و تفسیر کردند تا آنچه را که میخواندند، بفهمند.
- ۹ و نجییا که ترشاتا باشد و عزرای کاهن و کاتب و لاویانی که قوم را می فهمانیدند، به تمامی قوم گفتند: «مروز برای یهوه خدای شمار روز مقدس است. پس نوحه گری ننمایید و گریه نکنید.» زیرا تمامی قوم، چون کلام تورات را شنیدند گریستند.
- پس به ایشان گفت: «روید و خورا کهای لطیف بخورید و شراب بنوشید و نزد هر که چیزی برای او مهیانیست حصهها بفرستید، زیرا که امروز، برای خداوند ما روز مقدس است، پس محزون نباشید زیرا که سرور خداوند، قوت شماست.»
- ولاویان تمامی قوم را ساکت ساختند و گفتند: «اکت باشید زیرا که امروز روز مقدس است. پس محزون نباشید.»
- پس تمامی قوم رفته، اکل و شراب نمودند و حصهها فرستادند و شادی عظیم نمودند زیرا کلامی را که به ایشان تعلیم داده بودند فهمیدند.
- و در روز دوم و رسای آبی تمامی قوم و کاهنان و لاویان نزد عزرای کاتب جمع شدند، تا کلام تورات را اصغاث نمایند.
- ۱۴ و در تورات چنین نوشته یافتند که خداوند به واسطه موسیامر فرموده بود که بنیاسرائیل در عید ماه هفتم، در سایبانها ساکن بشوند.
- ۱۵ و در تمامی شهرهای خود و در اورشلیم اعلان نمایند و ندادند که به کوهها بیرون رفته، شاخه های زیتون و شاخه های زیتون بری و شاخه های آس و شاخه های نخل و شاخه های درختان کشتن بیاورند و سایه بانها، به نهجی که مکتوب است بسازند.
- پس قوم بیرون رفتند و هر کدام بر پشت بام خانه خود و در حیاط خود و در صحنهای خانه خدا و در سعه دروازه آب و در سعه دروازه افرایم، سایبانها برای خود ساختند.
- ۱۷ و تمامی جماعتی که از اسیری برگشته بودند، سایبانها ساختند و در سایبانها ساکن شدند، زیرا که از ایام یوشع بن نون تا آن روز بنیاسرائیل چنین نکرده بودند. پس شادی بسیار عظیمی رخ نمود.
- ۱۸ و هر روز از روز اول تا روز آخر، کتآب تورات خدا را میخواند و هفت روز عید را نگاه داشتند. و در روز هشتم، محفل مقدس بر حسب قانون برپا شد.

توبه اسرائیلیان

- و در روز بیست و چهارم این ماه، بنیاسرائیل روز هدار و پلاس در برو خاک بر سر جمع شدند.
- ۲ و ذریت اسرائیل خویشان را از جمیع غربا جدا نموده، ایستادند و به گاهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند.
- ۳ و در جای خود ایستاده، یک ربع روز کتآب تورات یهوه خدای خود را خواندند و ربع دیگر اعتراف نموده، یهوه خدای خود را عبادت نمودند.
- ۴ ویشوع و بانی و قدمیئیل و شبنیا و بنی و شریا و بانی و گانی بر زینه لاویان ایستادند و به آواز بلند، نزد یهوه خدای خویش استغاثه نمودند.
- ۵ آنگاه لاویان، یعنی یوشوع و قدمیئیل و بانی و حشبنیا و شریا و هودیا و شبنیا و فتحیا گفتند: «رخیزید و یهوه خدای خود را از ازل تا به ابد متبارک بخوانید. و اسم جلیل تو که از تمام برکات و تسبیحات اعلی تراست متبارک باد.
- ۶ توبه تنهایی یهوه هستی. تو فلک و فلک الافلاک و تمامی جنود آنها را و زمین را و هر چه بر آن است و دریاها را و هر چه در آنهاست، ساختهای و تو همه اینها را حیات میبخشی و جنود آسمان تو را سجده میکنند.
- ۷ تو ای یهوه آن خدا هستی که ابرام را برگزیدی و اورا از اور کلدانیان بیرون آوردی و اسم او را به ابراهیم تبدیل نمودی.
- ۸ و دل او را به حضور خود امین یافته، با وی عهد بستی که زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزندان ویوسیان و جرجاشیان را به او ارزانی داشته، به ذریت او بدهی و وعده خود را وفا نمودی، زیرا که عادل هستی.
- ۹ و مصیبت پدران ما را در مصر دیدی و فریاد ایشان را نزد بحر قلزم شنیدید.
- ۱۰ و آیات و معجزات بر فرعون و جمیع بندگانش و تمامی قوم زمینش ظاهر ساختی، چونکه میدانستی که بر ایشان ستم مینمودند پس به جهت خود اسمی پیدا کردی، چنانکه امروز شده است.

- ۱۱ و در یارابه حضور ایشان منشق ساختی تا از میان دریا به خشکی عبور نمودند و تعاقب کنندگان ایشان را به عمقهای دریا مثل سنگ در آب عمیق انداختی.
- ۱۲ و ایشان را در روز، به ستون ابرو در شب، به ستون آتش رهبری نمودی تا راه را که در آن باید رفت، برای ایشان روشن سازی.
- ۱۳ و بر کوه سینا نازل شده، با ایشان از آسمان تکلم نموده و احکام راست و شرایع حق و اوامر و فریض نیکو را به ایشان دادی.
- ۱۴ و سبت مقدس خود را به ایشان شناسانیدی و اوامر و فریض و شرایع به واسطه بنده خویش موسی به ایشان امر فرمودی.
- ۱۵ و آن از آسمان برای گرسنگی ایشان دادی و آب از صخره برای تشنگی ایشان جاری ساختی و به ایشان وعده دادی که به زمینی که دست خود را برافراشتی که آن را به ایشان بدهی داخل شده، آن را به تصرف آورند.
- «یکن ایشان و پدران ما متکبران رفتار نموده، گردن خویش را سخت ساختند و اوامر تو را اطاعت نمودند.
- ۱۷ و از شنیدن ما با نمودند و اعمال عجیبی را که در میان ایشان نمودی بیاد نیاوردند، بلکه گردن خویش را سخت ساختند و فتنه انگیزانه، سرداری تعیین نمودند تا (همین) ندگی خود را جمع کنند. اما تو خدای غفار و کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان بوده، ایشان را ترک نکردی.
- ۱۸ بلکه چون گوساله ریخته شده‌های برای خود ساختند و گفتند: ای اسرائیل! (این خدای تو است که تو را از مصر بیرون آورد. و اهانت عظیمی نمودند.
- ۱۹ آنگاه تو نیز بر حسب رحمت عظیم خود، ایشان را در بیابان ترک نمودی، و ستون ابرو در روز که ایشان را در راه رهبری مینمود از ایشان دور نشد و نه ستون آتش در شب که راه را که در آن باید بروند برای ایشان روشن میساخت.
- ۲۰ و روح نیکوی خود را به جهت تعلیم ایشان دادی و من خویش را از دهان ایشان باز نداشتی و آب برای تشنگی ایشان، به ایشان عطا فرمودی.
- ۲۱ و ایشان را در بیابان چهل سال پرورش دادی که به هیچ چیز محتاج نشدند. لباس ایشان مندرس نگردید و پایهای ایشان ورم نکرد.
- ۲۲ و ممالک و قومها به ایشان ارزانی داشته، آنها را تا حد و تقسیم نمودی و زمین سیحون و زمین پادشاه حبشون و زمین عوج پادشاه باشان را به تصرف آوردند.
- ۲۳ و پسران ایشان را مثل ستارگان آسمان افزوده، ایشان را به زمینی که به پدران ایشان وعده داده بودی که داخل شده، آن را به تصرف آورند، در آوردی.
- «س، پسران ایشان داخل شده، زمین را به تصرف آوردند و کنعانیان را که سکنه زمین بودند، به حضور ایشان مغلوب ساختی و آنها را با پادشاهان آنها و قومهای زمین، به دست ایشان تسلیم نمودی، تا موافق اراده خود با آنها رفتار نمایند.
- ۲۵ پس شهرهای حصار دار و زمینهای برومند گرفتند و خانه‌های پراز نفایس و چشمه‌های کنده شده و تاکستانها و باغات زیتون و درختان میوه دار بیشمار به تصرف آوردند و خورده و سیر شده و فربه گشته، از نعمتهای عظیم تو متلذذ گردیدند.
- ۲۶ و بر تو فتنه انگیزانه و تمرد نموده، شریعت تو را پشت سر خود انداختند و انبیای تو را که برای ایشان شهادت میآوردند تا بسوی تو بازگشت نمایند، کشتند و اهانت عظیمی به عمل آوردند.
- ۲۷ آنگاه تو ایشان را به دست دشمنان تسلیم نمودی تا ایشان را به تنگ آورند و در حین تنگی خویش، نزد تو استغاثه نمودند و ایشان را از آسمان اجابت نمودی و بر حسب رحمتهای عظیم خود، نجات دهندگان به ایشان دادی که ایشان را از دست دشمنان رهانیدند.
- «ما چون استراحت یافتند، بار دیگر به حضور تو شرارت ورزیدند و ایشان را به دست دشمنان و گداشتی که بر ایشان تسلط نمودند. و چون باز نزد تو استغاثه نمودند، ایشان را از آسمان اجابت نمودی و بر حسب رحمتهای عظیمت، بارهای بسیار ایشان را راهی دادی.
- ۲۹ و برای ایشان شهادت فرستادی تا ایشان را به شریعت خود برگردانی، اما ایشان متکبران رفتار نموده، اوامر تو را اطاعت نکردند و به احکام تو که هر که آنها را بجا آورد از آنها زنده میماند، خطا ورزیدند و دشمنی خود را معاند و گردنهای خویش را سخت نموده، اطاعت نکردند.
- «عهد اسالهای بسیار با ایشان مدارا نمودی و به روح خویش به واسطه انبیای خود برای ایشان شهادت فرستادی، اما گوش نگرفتند. لهذا ایشان را به دست قومهای کشورها تسلیم نمودی.
- ۳۱ اما بر حسب رحمتهای عظیمت، ایشان را بالکل فانی نساختی و ترک نمودی، زیرا خدای کریم و رحیم هستی.
- ۳۲ و الانای خدای ما، ای خدای عظیم و جبار و مهیب که عهد و رحمت را نگاه میداری، زنها تمامی این مصیبتی که بر ما و پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیای پدران ما و بر تمامی قوم تو از ایام پادشاهان اشور تا امروز مستولی شده است، در نظر تو قلیل ننماید.
- ۳۳ و تو در تمامی این چیزهایی که بر ما وارد شده است عادل هستی، زیرا که توبه راستی عمل نموده‌ای، اما ما شرارت ورزیدهایم.

۳۴ پادشاهان و سروران و کاهنان و پدران مابه شریعت تو عمل نمودند و به او امر و شهادت تو که به ایشان امر فرمودی، گوش ندادند.
۳۵ و در مملکت خودشان و در احسان عظیمی که به ایشان نمودی و در زمین وسیع و برومند که پیش روی ایشان نهادی تو را عبادت نمودند و از اعمال شنیع خویش بازگشت نکردند.

«اینک ما امر و زغلامان هستیم و در زمینی که به پدران مادادی تامیوه و نفایس آن را بخوریم، اینک در آن غلامان هستیم.»

۳۷ و آن، محصول فراوان خود را برای پادشاهانی که به سبب گاهان ما، بر ما ماسلط ساختهای میآورد و ایشان بر جسدهای ما و چهار پایان ما بر حسب اراده خود حکمرانی میکنند و مادر شدت تنگی گرفتار هستیم.

۳۸ و به سبب همه این امور، ما عهد محکم بسته، آن را نوشتم و سروران و لایان و کاهنان ما آن را مهر کردند.»

و کسانی که آن را مهر کردند اینانند: نحمیای ترشاتا این حکلیا و صدقیا.

۲ و سرایا و عزریا و وارمیا.

۳ و فشحور و امریا و ملکیا.

۴ و حطوش و شبنیا و ملوک.

۵ و حاریم و مریموت و عوبدیا.

۶ و دانیال و جنتون و یاروک.

۷ و مشلام و ابیا و میامین.

۸ و معزیا و بلجای و شمعیان، اینها کاهنان بودند.

۹ و امالا و یان: یسوع بن ازینیا و بنوی از پسران حیناداد و قد میئیل.

۱۰ و برادران ایشان شبنیا و هودیا و قلیطا و فلا یا و حانان.

۱۱ و میخا و رحوب و حشبیان.

۱۲ و زکورو و شریا و شبنیا.

۱۳ و هودیا و یانی و بنینو.

۱۴ و سروران قوم فرعوش و فخت موآب و عیلام و زتو و یانی.

۱۵ و بنی و عزجد و یابای.

۱۶ و ادونیا و بغوای و عودین.

۱۷ و عاطر و خزقیان و عزور.

۱۸ و هودیا و حاشوم و بیصای.

۱۹ و حاریف و عناتوت و نیبای.

۲۰ و مجفیعاش و مشلام و حزیر.

۲۱ و مشیز بئیل و صادوق و یدوع.

۲۲ و فلطیا و حانان و عنایا.

۲۳ و هوشع و حنیا و حشوب.

۲۴ و هلو حیش و فلیحا و شو بیق.

۲۵ و رحوم و حشبننا و معسیا.

۲۶ و اخیا و حانان و عانان.

۲۷ و ملوک و حاریم و یعنه.

«سایر قوم و کاهنان و لایان و دربانان و مغنیان و نتمیم و همه کسانی که خویشان را از اهالی کشورها به تورات خدا جدا ساخته بودند بازنان و پسران و دختران خود و همه صاحبان معرفت و فطانت،

به برادران و بزرگان خویش ملصق شدند و لعنت و قسم بر خود نهادند که به تورات خدا که به واسطه موسی بنده خدا داده شده بود، سلوک نمایند و تمامی او امر بیوه خداوند ما و احکام و فرایض او را نگاه دارند و به عمل آورند.

۳۰ و اینکه دختران خود را به اهل زمین ندهیم و دختران ایشان را برای پسران خود نگیریم.

۳۱ و اگر اهل زمین در روز سبت، متاع باهر گونه آذوقه به جهت فروختن بیاورند، آنها را از ایشان در روزهای سبت و روزهای مقدس نخریم (و اصل سال هفتمین و مطالبه هر قرض را ترک نمایم).

- ۳۲ و بر خود فریاض قرار دادیم که یک ثلث مثقال در هر سال، بر خویشتن لازم دانیم به جهت خدمت خانه خدای ما.
- ۳۳ برای نان تقدیمه و هدیه آردی دایمی و قربانی سوختنی دایمی در سبتها و هلالها و مواسم و به جهت موقوفات و قربانی های گناه تا کفار به جهت اسرائیل بشود و برای تمامی کارهای خانه خدای ما.
- ۳۴ و ما کاهنان و لویان و قوم، قرعه برای هدیه هیزم انداختیم، تا آن را به خانه خدای خود بر حسب خاندانهای آبی خویش، هر سال به وقتهای معین بیاوریم تا بر مذبح یهوه خدای ما موافق آنچه در تورات نوشته است سوخته شود.
- ۳۵ و تا آنکه نوبرهای زمین خود و نوبرهای همه میوه هر گونه درخت را سال به سال به خانه خداوند بیاوریم.
- ۳۶ و تا اینکه نخست زاده های پسران و حیوانات خود را موافق آنچه در تورات نوشته شده است و نخست زاده های گاوان و گوسفندان خود را به خانه خدای خویش، برای کاهنانی که در خانه خدای ما خدمت میکنند بیاوریم.
- ۳۷ و نیز نوبر خمیر خود را و هدایای افراشتنی خویش را و میوه هر گونه درخت و عصیرانگور و روغن زیتون را برای کاهنان به جره های خانه خدای خود و عشر زمین خویش را به جهت لویان بیاوریم، زیرا که لویان عشر را در جمیع شهرهای زراعتی ما میگیرند.
- ۳۸ و هنگامی که لویان عشر میگیرند، کاهنی از پسران هارون همراه ایشان باشد و لویان عشر هارابا به خانه خدای ما به جره های بیت المال بیاورند.
- ۳۹ زیرا که بنی اسرائیل و بنی لوی هدایای افراشتنی غله و عصیرانگور و روغن زیتون را به جره ها میبایست بیاورند، جایی که آلات قدس و کاهنانی که خدمت میکنند و در بانان و مغنیان حاضر میباشند، پس خانه خدای خود را ترک نخواهیم کرد.»

ساکنان اورشلیم

- و سروران قوم در اورشلیم ساکن شدند و سایر قوم قرعه انداختند تا از هر ده نفر یک نفر را به شهر مقدس اورشلیم، برای سکونت بیاورند و نه نفر باقی، در شهرهای دیگر ساکن شوند.
- ۲ و قوم، همه کسانی را که به خوشی دل برای سکونت در اورشلیم حاضر شدند، مبارک خواندند.
- ۳ و اینانند سروران بلدانی که در اورشلیم ساکن شدند، (سایر اسرائیلیان و کاهنان و لویان و نینیم و پسران بندگان سلیمان، هر کس در ملک شهر خود، در شهرهای یهودا ساکن شدند.)
- پس در اورشلیم، بعضی از بنی یهودا و بنی بنیامین سکنی گرفتند. و اما از بنی یهودا، عنایا بن عزریا بن زکریا بن امریابن شفطیا بن مهلتیل از بنی فارص.
- ۵ و معسیا بن باروک بن کحوزه بن حزیا بن عدا یا بن یویاریب بن زکریا بن شیلون.
- ۶ جمیع بنی فارص که در اورشلیم ساکن شدند، چهار صد و شصت و هشت مرد شجاع بودند.
- ۷ و اینانند پسران بنیامین: سلوا بن مشلام بن یوعید بن فدا یا بن قولایا بن معسیا بن ایتیل بن اشعیا.
- ۸ و بعد از او جباب و سلا، نه صد و بیست و هشت نفر.
- ۹ و یوئیل بن زکری، رئیس ایشان بود و یهودا بن هسنوا، رئیس دوم شهر بود.
- ۱۰ و از کاهنان، یسعیا بن یویاریب و یاکین.
- ۱۱ و سرایا بن حلقیا بن مشلام بن صادوق بن مرایوت بن اخیطوب رئیس خانه خدا.
- ۱۲ و برادران ایشان که در کارهای خانه مشغول میبودند هشتصد و بیست و دو نفر. و عدا یا بن یرواح بن فللیا بن امصی بن زکریا بن فشحور بن ملکیا.
- ۱۳ و برادران او که روسای آبا بودند، دو یست و چهل و دو نفر. و عمشیدسای بن عزریل بن اخزای بن مشلیموت بن امیر.
- ۱۴ و برادرانش که مردان جنگی بودند، صد و بیست و هشت نفر. و زبد یئیل بن هجدولیم رئیس ایشان بود.
- ۱۵ و از لویان شمعیان بن حشوب بن عزریقام بن حشیا بن بونی.
- ۱۶ و شبتای و یوزاباد بر کارهای خارج خانه خدا از روسای لویان بودند.
- ۱۷ و متنیا بن میکا بن زبدی بن آساف پیشوای تسبیح که در نماز، حمد بگوید و بقبلیا که از میان برادرانش رئیس دوم بود و عبدابن شمعون بن جلال بن یدوتون.
- ۱۸ جمیع لویان در شهر مقدس دو یست و هشتاد و چهار نفر بودند.
- و در بانان عقب و طلمون و برادران ایشان که در هارانگهبانی میکردند، صد و هفتاد و دو نفر.
- ۲۰ و سایر اسرائیلیان و کاهنان و لویان هر کدام در ملک خویش در جمیع شهرهای یهودا) اکن شدند.

□□ و نینیم در عوفل سکنی گرفتند و صیحا و جشفار و سالی نینیم

- ورئیس لاویان در اورشلیم بر کارهای خانه خدا عزی ابن بانی ابن حشیا ابن متیا ابن میکا از پسران آساف که مغنیان بودند، میبود.
 ۲۳ زیرا که در باره ایشان حکمی از پادشاه بود و فریضهای به جهت مغنیان برای امر هر روز در روزش.
 ۲۴ و فتحیا ابن مشیز بیئل از بنی زارح بن یهود از جانب پادشاه برای جمیع امور قوم بود.
 ۲۵ و بعضی از بنی یهود در قصبه ها و نواحی آنها ساکن شدند. در قریه اربع و دهات آن و دیون و دهات آن و یقبصیئیل و دهات آن.
 ۲۶ و دریشوع و مولاده و بیت فالط.
 ۲۷ و در حصر شوغال و بشرع و دهات آن.
 ۲۸ و در صقلع و مکونه و دهات آن.
 ۲۹ و در عین رمون و صرعه و یرموت.
 ۳۰ و زانوح و عدلام و دهات آنها و لاکیش و نواحی آن و عزریقه و دهات آن. پس از بشرع تا وادی هنوم ساکن شدند.
 ۳۱ و بنی بنیامین از جبع تا مکاش ساکن شدند. در عیا و بیت یل و دهات آن.
 ۳۲ و عناتوت و نوب و عنیه،
 و حاصور و رامه و جتایم،
 و حادید و صبو عیم و نبلاط،
 و لود و اونووادی حراشیم.
 ۳۶ و بعضی فرقه های لاویان در یهودا و بنیامین ساکن شدند.

و اینانند کاهنان لاویانی که بازر بابل بن شلتیئیل ویشوع برآمدند. سرایا و امیا و عزرا.

- ۲ امریا و ملوک و حطوش.
 ۳ و شکنیا و رحوم و یرموت.
 ۴ و عدو و جنتوی و ایبا.
 ۵ و میامین و معدیا و بلجه.
 ۶ و شمعی و یویاریب و یدعی.
 ۷ و سلوو و عاموق و حلقیا و یدعی. اینان روسای کاهنان و برادران ایشان در ایام یسوع بودند.
 ۸ و لاویان: یسوع و بنوی و قد میئیل و شریا و یهودا و متیا که او و برادرانش پیشوایان تسبیح خوانان بودند.
 ۹ و برادران ایشان بقبیه و عتی در مقابل ایشان در جای خدمت خود بودند.
 ۱۰ و یسوع یویا قیم را تولید نمود و یویا قیم الیاشیب را آورد و الیاشیب یویا داع را آورد.
 ۱۱ و یویا داع یوناتان را آورد و یوناتان یدو را آورد.
 ۱۲ و در ایام یویا قیم روسای خاندانهای آبی کاهنان اینان بودند. از سرایا و امیا و ازارمیا حنیا.
 ۱۳ و از عزرا، مشلام و از امریا، یهو حانان.
 ۱۴ و از ملیکو، یوناتان و از شبنیا، یوسف.
 ۱۵ و از حاریم، عدنا و از مرایوت، حلقای.
 ۱۶ و از عدو، زکریا و از جنتون، مشلام.
 ۱۷ و از ایبا، زکری و از منیامین و موعدیا، فلطای.
 ۱۸ و از بلجه، شمو و از شمعی، یوناتان.
 ۱۹ و از یویاریب، متنای و از یدعی، عزی.
 ۲۰ و از سلای، قلائی و از عاموق، عابر.
 ۲۱ و از حلقیا، حشیا و از یدعی، تنئیل.
 و روسای آبی لاویان، در ایام الیاشیب و یهو یاداع و یهو حانان و یدو عت ثبت شدند و کاهنان نیز در سلطنت داریوش فارسی.
 ۲۳ و روسای آبی بنی لاوی در کتاب تواریخ ایام تا ایام یهو حانان بن الیاشیب ثبت گردیدند.

۲۴ و روسای لاویان، حشیا و شریا و یسوع بن قد میثیل و برادرانشان در مقابل ایشان، تا موافق فرمان داود مرد خدا، فرقه برابر فرقه، حمد و تسبیح بخوانند.

۲۵ و متنیا و یقیاقا و عوبدیا و مشلام و طلمون و عقوب در بانان بودند که نزد خزانه‌های دروازه‌ها پاسبانی مینمودند.

۲۶ اینان در ایام یویا قیم بن یسوع بن یوصادق و در ایام نحمیای والی و عزرای کاهن کاتب بودند.

تقدیس حصار اورشلیم

و هنگام تبریک نمودن حصار اورشلیم، لاویان را از همه مکان‌های ایشان طلبیدند تا ایشان را به اورشلیم بیاورند که با شادمانی و حمد و سرود بادف و بربط و عود آن را تبریک نمایند.

۲۸ پس پسران مغنیان، از دایره گرداگرد اورشلیم و از دهات نطوفاتیان جمع شدند.

۲۹ و از بیت جلجال و از مزرعه‌های جبع و عزموت، زیرا که مغنیان به اطراف اورشلیم به جهت خوددهات بنا کرده بودند.

۳۰ و کاهنان و لاویان خویشتن را تطهیر نمودند و قوم و دروازه‌ها و حصار را نیز تطهیر کردند.

۳۱ و من روسای یهودا بر سر حصار آوردند و در فرقه بزرگ از تسبیح خوانان معین کردم که یکی از آنها به طرف راست بر سر حصار تادروازه خاکروبه به هیئت اجماعی رفتند.

و در عقب ایشان، هوشعیان و نصف روسای یهودا.

۳۳ و عزریا و عزرا و مشلام.

۳۴ و یهودا و بنیامین شمعیان و ارمیا.

۳۵ و بعضی از پسران کاهنان با کرناهایی زکریا بن یوناتان بن شمعیان بن متنیا بن میکابا بن زکور بن آصاف.

۳۶ و برادران او شمعیان و عزریا بیلیل و مللای و جللای و ماعای و تنئیل و یهودا و حناتی با آلات موسیقی داود مرد خدا، و عزرای کاتب پیش ایشان بود.

۳۷ پس ایشان نزد دروازه چشمه که برابر ایشان بود، برزینه شهر را و در بر فراز حصار بالای خانه داود، تادروازه آب به طرف مشرق رفتند.

۳۸ و فرقه دوم، تسبیح خوانان در مقابل ایشان به هیئت اجماعی رفتند و من و نصف قوم بر سر حصار، از نزد برج تورا حصار عریض در عقب ایشان رفتیم.

۳۹ و ایشان از بالای دروازه افرایم و بالای دروازه کهنه و بالای دروازه ماهی و برج حنئیل و برج مئه تادروازه گوسفندان) فته (نزد دروازه سخن توقف نمودند.

۴۰ پس هر دو فرقه تسبیح خوانان در خانه خدا ایستادند و من و نصف سروران ایستادیم.

۴۱ و الیا قیم و معسیا و منیامین و میکابا و الیو عینای و زکریا و حنئیای کهنه با کرناها،

و معسیا و شمعیان و العازار و عزری و یوحانان و ملکیا و عیلام و عازر، و مغنیان و یزر حیای و یکل به آواز بلند سرآیدند.

و در آن روز، قربانی‌های عظیم گذرانیده، شادی نمودند، زیرا خدا ایشان را بسیار شادمان گردانیده بود و زنان و اطفال نیز شادی نمودند. پس شادمانی اورشلیم از جایهای دور مسموع شد.

۴۴ و در آن روز، کسانی چند بر حجرها به جهت خزانها و هدایا و نو برها و عشر هاتعیین شدند تا حصه‌های کاهنان و لاویان را از مزرعه‌های شهرها بر حسب تورات در آنها جمع کنند، زیرا که یهودا در باره کاهنان و لاویانی که به خدمت میایستادند، شادی مینمودند.

۴۵ و ایشان با مغنیان و در بانان، موافق حکم داود و پسرش سلیمان، و دیعت خدای خود و لوازم تطهیر را نگاه داشتند.

۴۶ زیرا که در ایام داود و آصاف از قدیم، روسای مغنیان بودند و سرودهای حمد و تسبیح برای خدا)ی خواندند.

□□ و تمامی اسرائیل در ایام زربابل و در ایام نحمیا، حصه‌های مغنیان و در بانان را روز به روز میدادند و ایشان وقف به لاویان میدادند و لاویان وقف به بنی هارون میدادند.

آخرین اصلاحات نحمیا

در آن روز، کتاب موسی را به سمع قوم خواندند و در آن نوشته‌های یافت شد که عمونیان و موآبیان تا به ابد به جماعت خدا داخل نشوند.

۲ چونکه ایشان بنی اسرائیل را به نان و آب استقبال نکردند، بلکه بلعام را به ضد ایشان اجیر نمودند تا ایشان را لعنت نماید اما خدای مالعت را به برکت تبدیل نمود.

۳ پس چون تورات را شنیدند، تمامی گروه مختلف را از میان اسرائیل جدا کردند.

- وقبل از این الیاشیب کاهن که بر حجره های خانه خدای ماتعین شده بود، باطوبیا قرابتی داشت.
- ۵ و برای او حجره بزرگ ترتیب داده بود که در آن قبل از آن هدایای آردی و بخور و ظروف را و عشر گندم و شراب و روغن را که فریضه لاویان و مغنیان و دربانان بود و هدایای افراشتی کاهنان را می گذاشتند.
- ۶ و در همه آن وقت، من در اورشلیم نبودم زیرا در سال سی و دوم ارتخشستاپاد شاه بابل، نزد پادشاه رفتم و بعد از ایامی چند از پادشاه رخصت خواستم.
- ۷ و چون به اورشلیم رسیدم، از عمل زشتی که الیاشیب در باره طوبیا کرده بود، از اینکه حجره های برایش در صحن خانه خدا ترتیب نموده بود، آگاه شدم.
- ۸ و این امر به نظر من بسیار ناپسند آمده، پس تمامی اسباب خانه طوبیا را از حجره بیرون ریختم.
- ۹ و امر فرمودم که حجره را تطهیر نمایند و ظروف خانه خدا و هدایا و بخور را در آن باز آوردم.
- و فهمیدم که حصه های لاویان را به ایشان نمی دادند و از این جهت، هر کدام از لاویان و مغنیانی که مشغول خدمت می بودند، به مزرعه های خویش فرار کرده بودند.
- ۱۱ پس با سروران مشاجره نموده، گفتم چرا در باره خانه خدا غفلت مینمایند. و ایشان را جمع کرده، در جایهای ایشان برقرار نمودم.
- ۱۲ و جمیع یهودیان، عشر گندم و عصیرانگور و روغن را در خزانه ها آوردند.
- ۱۳ و شلمیای کاهن و صادق کاتب و فدایا را که از لاویان بود، بر خزانه ها گاشتم و به پهلوی ایشان، حانان بن زکور بن متنیار را، زیرا که مردم ایشان را امین مینداشتند و کار ایشان این بود که حصه های برادران خود را به ایشان بدهند.
- ای خدایم مرا در باره این کار بیاد آور و حسنائی را که برای خانه خدای خود و وظایف آن کرده ام محو مساز.
- در آن روزها، در یهودا بعضی را دیدم که چرخشهارا در روز سبت میفشرند و با فیهامی آوردند و الاغها را بار میگردند و شراب و انگور و انجیر و هر گونه حمل را نیز در روز سبت به اورشلیم میآوردند. پس ایشان را به سبب فروختن ما کولات در آن روز تهدید نمودم.
- ۱۶ و بعضی از اهل صور که در آنجا ساکن بودند، ماهی و هر گونه بضاعت میآوردند و در روز سبت، به بنی یهودا و اهل اورشلیم میفروختند.
- پس با بزرگان یهودا مشاجره نمودم و به ایشان گفتم: «بن چه عمل زشت است که شما می کنید و روز سبت را بجزمت مینمایید؟ آیا پدران شما چنین نکردند و آیا خدای ماتم می این بلا را بر ما و بر این شهر و این شهر و این شهر آورد؟ و شما سبت را بجزمت نموده، غضب را بر اسرائیل زیاد میکنید.» و هنگامی که دروازه های اورشلیم قبل از سبت سایه میافکنند، امر فرمودم که دروازه ها را ببندند و قدغن کردم که آنها را تا بعد از سبت نگشایند و بعضی از خادمان خود را بر دروازه ها قرار دادم که هیچ بار در روز سبت آورده نشود.
- پس سوداگران و فروشنده گان هر گونه بضاعت، یک دو دفعه بیرون از اورشلیم شب را بسر بردند.
- ۲۱ اما من ایشان را تهدید کرده، گفتم: «ما چرا نزد دیوار شب را بسر میبرید؟ اگر بار دیگر چنین کنید، دست بر شما میاندازم.» پس از آن وقت دیگر در روز سبت نیامدند.
- و لاویان را امر فرمودم که خویشتن را تطهیر نمایند و آمده، دروازه ها را نگاهبانی کنند تا روز سبت تقدیس شود. ای خدایم این را نیز برای من بیاد آور و بر حسب کثرت رحمت خود، بر من ترحم فرما.
- در آن روزها نیز بعضی یهودیان را دیدم، که زنان از اشد و دیان و عمونیان و موآبیان گرفته بودند.
- ۲۴ و نصف کلام پسران ایشان، در زبان اشد و میبود و به زبان یهودی نمی توانستند به خوبی تکلم نمایند، بلکه به زبان این قوم و آن قوم.
- ۲۵ بنابراین با ایشان مشاجره نموده، ایشان را ملامت کردم و بعضی از ایشان را زدم و مومی ایشان را کندم و ایشان را به خدا قسم داده، گفتم: «ختران خود را به پسران آنها مهید و دختران آنها را به جهت پسران خود و به جهت خویشتن مگیرید.
- ۲۶ آیا سلیمان پادشاه اسرائیل در همین امر گناه نورزید یا آنکه در امت های بسیار پادشاهی مثل او نبود؟ و اگر چه او محبوب خدای خود میبود و خدا او را به پادشاهی تمامی اسرائیل نصب کرده بود، زنان بیگانه او را نیز مرتکب گناه ساختند.
- ۲۷ پس آیا ما به شما گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت عظیم بشویم و زنان بیگانه گرفته، به خدای خویش خیانت ورزیم؟»
- و یکی از پسران یهودا یعنی الیاشیب رئیس کهنه، داماد سنبلیط حورونی بود. پس او را نزد خود راندم.
- ای خدای من ایشان را بیاد آور، زیرا که کهنات و عهد کهنات و لاویان را بیهیصمت کردند.
- پس من ایشان را از هر چیز بیگانه ظاهر ساختم و وظایف کاهنان و لاویان را برقرار نمودم که هر کس بر خدمت خود حاضر شود.

۳۱ وهدایای هیزیم، در زمان معین و نوبرها را نیزه.
ای خدای من مرا به نیکویی بیا دآور.

کتاب استر

- در ایام اخشورش (بن امور واقع شد). این همان اخشورش است که از هند تا حبش، بر صدد و بیست و هفت ولایت سلطنت میکرد.
- ۲ در آن ایام حینی که اخشورش پادشاه، بر کرسی سلطنت خویش در دار السلطنه شوشن نشسته بود.
- در سال سوم از سلطنت خویش، ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپا نمود و حشمت فارس و مادی از امر او سروران ولایتها، به حضور او بودند.
- ۴ پس مدت مدید صد و هشتاد روز، توانگری جلال سلطنت خویش و حشمت مجد عظمت خود را جلوه میداد.
- ۵ پس بعد از انقضای آن روزها، پادشاه برای همه کسانی که در دار السلطنه شوشن از خرد و بزرگی یافت شدند، ضیافت هفت روزه در عمارت باغ قصر پادشاه برپا نمود.
- ۶ پردهها از گنجان سفید و لاجورد، باربسمانهای سفید و ارغوان در حلقه های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ سماق و مرمر سفید و در مرمر سیاه بود.
- ۷ و آشامیدن، از ظرفهای طلا بود و ظرفها را اشکال مختلفه بود و شرابهای ملوکانه بر حسب کرم پادشاه فراوان بود.
- ۸ و آشامیدن بر حسب قانون بود که کسی بر کسی تکلف نمی نمود، زیرا پادشاه در باره همه بزرگان خانهاش چنین امر فرموده بود که هر کس موافق میل خود رفتار نماید.
- ووشتی ملکه نیز ضیافتی برای زنان خانه خسروی اخشورش پادشاه برپا نمود.
- ۱۰ در روز هفتم، چون دل پادشاه از شراب خوش شد، هفت خواجهسرای یعنی موبان و بزتا و حریونا و یغتا و ابغتا و ترا و کرکس را که در حضور اخشورش پادشاه خدمت میکردند، امر فرمود
- که ووشتی ملکه را با تاج ملوکانه به حضور پادشاه بیاورند تا بیایی او را به خلاق و سروران نشان دهد، زیرا که نیکو منظر بود.
- ۱۲ اما ووشتی ملکه نخواست که بر حسب فرمانی که پادشاه به دست خواجهسرایان فرستاده بود بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در دلش مشتعل گردید.
- آنگاه پادشاه به حکیمانی که از زمانها خبر بودند تکلم نموده، (پرا که عادت پادشاه با همه کسانی که به شریعت و احکام عارف بودند چنین بود.
- ۱۴ و مقربان او که شنوا و شیتار و اودا و ماتا و ترشیش و مرس و مرسانا و مومکان، هفت رئیس فارس و مادی بودند که روی پادشاه را امید دیدند و در مملکت به درجه اول مینشستند)
- گفت: «واقف شریعت، به ووشتی ملکه چه باید کرد؟ چونکه به فرمانی که اخشورش پادشاه به دست خواجهسرایان فرستاده است، عمل نموده...»
- آنگاه مومکان به حضور پادشاه و سروران عرض کرد که «شتی ملکه، نه تنها به پادشاه تقصیر نموده، بلکه به همه روسا و جمیع طوایفی که در تمامی ولایتهای اخشورش پادشاه میباشند،
- زیرا چون این عمل ملکه نزد تمامی زنان شایع شود، آنگاه شوهرانشان در نظر ایشان خوار خواهند شد، حینی که مخبر شوند که اخشورش پادشاه امر فرموده است که ووشتی ملکه را به حضورش بیاورند و نیامده است.
- ۱۸ و در آنوقت، خائنها و فارس و مادی که این عمل ملکه را بشنوند، به جمیع روسای پادشاه چنین خواهند گفت و این مورد بسیار احتقار و غضب خواهد شد.
- ۱۹ پس اگر پادشاه این را مصلحت داند، فرمان ملوکانه از حضور وی صادر شود و در شرایع فارس و مادی ثبت گردد، تا تبدیل نپذیرد، که ووشتی به حضور اخشورش پادشاه دیگر نیاید و پادشاه رتبه ملوکانه او را به دیگری که بهتر از او باشد بدهد.
- ۲۰ و چون فرمانی که پادشاه صادر گرداند در تمامی مملکت عظیم او مسموع شود، آنگاه همه زنان شوهران خود را از بزرگی و کوچک، احترام خواهند نمود.»
- و این سخن در نظر پادشاه و روسا پسند آمد و پادشاه موافق سخن مومکان عمل نمود.
- ۲۲ و مکتوبات به همه ولایتهای پادشاه به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانه خود مسلط شود و در زبان قوم خود آن را بخواند.

استر در مقام ملکه

- بعد از این وقایع، چون غضب اخشورش پادشاه فرونشست، ووشتی و آنچه را که او کرده بود و حکمی که در باره او صادر شده بود، به یاد آورد.
- ۲ و ملازمان پادشاه که او را خدمت میکردند، گفتند که «ختران با کره نیکو منظر برای پادشاه بطلبند.

- ۳ پادشاه در همه ولایتهای مملکت خود و کلابگارد که همه دختران با کره نیکو منظر را به دار السلطنه شوشن در خانه زنان زیر دست هیجای که خواجهرای پادشاه و مستحفظ زنان میباشند، جمع کنند و به ایشان اسباب طهارت داده شود.
- ۴ و دختری که به نظر پادشاه پسند آید، در جای و شتی ملکه بشود. پس این سخن در نظر پادشاه پسند آمد و همچنین عمل نمود.
- شخصی یهودی در دار السلطنه شوشن بود که به مردخای بن یائیر بن شمعی ابن قیس بنیامینی مسمی بود.
- ۶ و او از اورشلیم جلای وطن شده بود، با سیرانی که همراه یکنی پادشاه یهودا جلای وطن شده بودند که نبوکدنصر پادشاه بابل ایشان را به اسیری آورده بود.
- ۷ و او هدهده، یعنی استر، دختر عمومی خود را تربیت مینمود چونکه وی را پدر و مادر نبود و آن دختر، خوب صورت و نیکو منظر بود و بعد از وفات پدر و مادرش، مردخای وی را به جای دختر خود گرفت.
- پس چون امر و فرمان پادشاه شایع گردید و دختران بسیار در دار السلطنه شوشن زیر دست هیجای جمع شدند، استر را نیز به خانه پادشاه، زیر دست هیجای که مستحفظ زنان بود آوردند.
- ۹ و آن دختر به نظر او پسند آمده، در حضورش التفات یافت. پس به زودی، اسباب طهارت و تحفه هایش را به وی داد و نیز هفت کنیز را که از خانه پادشاه برگزیده شده بودند که به وی داده شوند و او را با کنیزانش به بهترین خانه زنان نقل کرد.
- ۱۰ و استر، قومی و خویشاوندی خود را فاش نکرد، زیرا که مردخای او را فرموده بود که نکند.
- ۱۱ و مردخای روز به روز پیش صحن خانه زنان گردش میکرد تا از احوال استر و آنچه به وی واقع شود، اطلاع یابد.
- و چون نوبه هر دختر میرسید که نزد اخشورش پادشاه داخل شود، یعنی بعد از آنکه آنچه را که برای زنان مرسوم بود که در مدت دو از ده ماه کرده شود چونکه ایام تطهیر ایشان بدین منوال تمام میشد، یعنی شش ماه به روغن و شش ماه به عطریات و اسباب تطهیر زنان.
- ۱۳ آنگاه آن دختر بدین طور نزد پادشاه داخل میشد که هر چه را میخواست به وی میدادند تا آن را از خانه زنان به خانه پادشاه با خود ببرد.
- ۱۴ در وقت شام داخل میشد و صبحگاهان به خانه دوم زنان، زیر دست شعشغاز که خواجهرای پادشاه و مستحفظ متعهها بود، بر می گشت و بار دیگر، نزد پادشاه داخل نمی شد، مگر اینکه پادشاه در اورغبت کرده، او را بنام بخواند.
- و چون نوبه استر، دختر ایجایل، عمومی مردخای که او را بجای دختر خود گرفته بود رسید که نزد پادشاه داخل شود، چیزی سوای آنچه هیجای، خواجهرای پادشاه و مستحفظ زنان گفته بودند نخواست و استر در نظر هر که او را می دید، التفات مییافت.
- ۱۶ پس استر را نزد اخشورش پادشاه، به قصر ملوکانهش در ماه دهم که ماه طیبیت باشد، در سال هفتم سلطنت او آوردند.
- ۱۷ و پادشاه، استر را از همه زنان زیاده دوست داشت و از همه دوشیزگان، در حضور وی نعمت و التفات زیاده یافت. لهذا تاج ملوکانه را بر سرش گذاشت و او را در جای و شتی ملکه ساخت.
- ۱۸ و پادشاه ضیافت عظیمی یعنی ضیافت استر را برای همه روسا و خادمان خود برپا نمود و به ولایتها راحت بخشیده، بر حسب کرم ملوکانه خود، عطایا ارزانی داشت.
- و چون دوشیزگان، بار دیگر جمع شدند، مردخای بر دروازه پادشاه نشست بود.
- ۲۰ و استر هنوز خویشاوندی و قومی خود را بر وفق آنچه مردخای به وی امر فرموده بود فاش نکرده بود، زیرا که استر حکم مردخای را مثل زمانی که نزد وی تربیت مییافت بجا میآورد.
- نجات پادشاه بدست مردخای**
- در آن ایام، حینی که مردخای در دروازه پادشاه نشست بود، دو نفر از خواجهرای پادشاه و حافظان آستانه یعنی بغتان و تارش غضبناک شده، خواستند که بر اخشورش پادشاه دست بیندازند.
- ۲۲ و چون مردخای از این امر اطلاع یافت، استر ملکه را خبر داد و استر، پادشاه را از زبان مردخای مخبر ساخت.
- ۲۳ پس این امر را تفحص نموده، صحیح یافتند و هر دوی ایشان را بر دار کشیدند و این قصه در حضور پادشاه، در کتاب تواریخ ایام مرقوم شد.
- توطئه هامان**
- بعد از این وقایع، اخشورش پادشاه، هامان بن همداتای اجاجی را عظمت داده، به درجه بلند رسانید و کرسی او را از تمامی روسایی که با او بودند بالاتر گذاشت.

۲ و جمیع خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه میبودند، به هامان سرفرودا آورده، وی را سجده میکردند، زیرا که پادشاه در بارهاش چنین امر فرموده بود. لکن مردخای سرفرودمی آورد و او را سجده نمی کرد.

۳ و خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه بودند، از مردخای پرسیدند که «و چرا از امر پادشاه تجاوز مینمائی؟» اما هر چند، روز به روز این سخن را به وی میگفتند، به ایشان گوش نمی داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مردخای ثابت میشود یا نه، زیرا که ایشان را خبر داده بود که من یهودی هستم.

۵ و چون هامان دید که مردخای سرفرودمی آورد و او را سجده نمی نماید، هامان از غضب مملو گردید. و چونکه دست انداختن بر مردخای، تنها به نظری سهل آمد و او را از قوم مردخای اطلاع داده بودند، پس هامان قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی که در تمامی مملکت اخشورش بودند کرد، زانو که قوم مردخای بودند.

در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت اخشورش که ماه نپسان باشد، هر روز در حضور هامان و هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، فوریعی قرعه میانداختند.

۸ پس هامان به اخشورش پادشاه گفت: «ومی هستند که در میان قومها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده و متفرق میباشند و شرایع ایشان، مخالف همه قوماست و شرایع پادشاه را به جانی آورند. لهذا ایشان را چنین وا گذاشتن برای پادشاه مفید نیست.

۹ اگر پادشاه را پسند آید، حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند. و من ده هزار و نه نفره به دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانه پادشاه بیاورند.»

آنگاه پادشاه انگشتر خود را از دستش بیرون کرده، آن را به هامان بن همداتای اجاجی که دشمن یهود بود داد.

۱۱ پادشاه به هامان گفت: «م نقره و هم قوم را به تو دادم تا هر چه در نظرت پسند آید به ایشان بکنی.»

پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بروقی آنچه هامان امر فرمود، به امیران پادشاه و به والیانی که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش، به اسم اخشورش پادشاه مکتوب گردید و به مهربان پادشاه مختوم شد.

۱۳ و مکتوبات به دست چاپاران به همه ولایتهای پادشاه فرستاده شد تا همه یهودیان را از جوان و پیر و طفل و زن در یک روز، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هلاک کنند و بکشند و تلف سازند و اموال ایشان را غارت کنند.

۱۴ و تا این حکم در همه ولایتهای پادشاه فرستاده شود، سوادهای مکتوب به همه قوما اعلان شد که در همان روز مستعد باشند.

۱۵ پس چاپاران بیرون رفتند و ایشان را بر حسب فرمان پادشاه شتابانیدند و این حکم در دارالسلطنه شوش نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند. اما شهر شوش مشوش بود.

درخواست کمک از استر

و چون مردخای از هر آنچه شده بود اطلاع یافت، مردخای جامه خود را در دیده، پلاس باخاکستر در بر کرد و به میان شهر بیرون رفته، به آواز بلند فریاد تلخ برآورد.

۲ و تار و پرووی دروازه پادشاه آمد، زیرا که جایز نبود که کسی بالباس پلاس داخل دروازه پادشاه بشود.

۳ و در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه به آن رسید، یهودیان را ماتم عظیمی و روزه و گریه و نوحه گری بود و بسیاری در پلاس و خاکستر خوابیدند. پس کنیزان و خواجهرهای آن استر آمده، او را خبر دادند و ملکه بسیار محزون شد و لباس فرستاد تا مردخای را ببوشاند و پلاس او را از وی بگیرند، اما او قبول نکرد.

۵ آنگاه استر، هتاک را که یکی از خواجهرهای پادشاه بود و او را به جهت خدمت وی تعیین نموده بود، خواند و او را امر فرمود که از مردخای پرسد که این چه امر است و سببش چیست.

۶ پس هتاک به سعه شهر که پیش دروازه پادشاه بود، نزد مردخای بیرون رفت.

۷ و مردخای او را از هر چه به او واقع شده و از مبلغ نفرهای که هامان به جهت هلاک ساختن یهودیان وعده داده بود که آن را به خزانه پادشاه بدهد، خبر داد.

۸ و سواد نوشته فرمان را که در شوش به جهت هلاکت ایشان صادر شده بود، به او داد تا آن را به استر نشان دهد و وی را مخبر سازد و وصیت نماید که نزد پادشاه داخل شده، از او التماس نماید و به جهت قوم خویش از وی درخواست کند.

پس هتاک داخل شده، سخنان مردخای را به استر بازگفت.

۱۰ واستر هتاک راجواب داده، اورا امر فرمود که به مردخای بگوید که «میع خادمان پادشاه و ساکنان ولایت‌های پادشاه میدانند که به جهت هر کس، خواه مرد و خواه زن که نزد پادشاه به سخن اندرونی بیازن داخل شود، فقط یک حکم است که کشته شود، مگر آنکه پادشاه چوگان زرین را بسوی او دراز کند تا زنده بماند. وسی روز است که من خوانده نشدم» که به حضور پادشاه داخل شوم.»

پس سخنان استر را به مردخای باز گفتند.

۱۳ و مردخای گفت به استر جواب دهید: «ردل خود فکر میکنم که تو در خانه پادشاه به خلاف سایر یهود، رهایی خواهی یافت.

۱۴ بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی، راحت و نجات برای یهود از جای دیگری پیدا خواهد شد. اما تو و خاندان پدرت هلاک خواهید گشت و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده‌های.»

پس استر فرمود به مردخای جواب دهید

که «رو و تمامی یهود را که در شوشن یافت میشوند جمع کن و برای من روزه گرفته، سه شبانه روز چیزی نخورید و میاشامید و من نیز با کنیزانم همچنین روزه خواهیم داشت. و به همین طور، نزد پادشاه داخل خواهیم شد، اگر چه خلاف حکم است. و اگر هلاک شدم، هلاک شدم.» پس مردخای رفته، موافق هر چه استروی را وصیت کرده بود، عمل نمود.

درخواست استر از پادشاه

و در روز سوم، استر لباس ملو کانه پوشیده، به سخن دروازه اندرونی پادشاه، در مقابل خانه پادشاه ایستاد و پادشاه، بر کرسی خسروی خود در قصر سلطنت، روبروی دروازه خانه نشسته بود.

۲ و چون پادشاه، استر ملکه را دید که در سخن ایستاده است، او در نظری التفات یافت. و پادشاه چوگان طلا را که در دست داشت، به سوی استر دراز کرد و استر نزدیک آمده، نوک عصارا لمس کرد.

و پادشاه او را گفت: «ی استر ملکه، تو را چه شده است و درخواست تو چیست؟ اگر چه نصف مملکت باشد، به تو داده خواهد شد.»

استر جواب داد که «گر به نظر پادشاه پسند آید، پادشاه باهامان امر و زبه ضیافتی که برای او مهیا کرده‌ام بیاید.»

آنگاه پادشاه فرمود که «امان را بشتابانید، تا بر حسب کلام استر کرده شود.» پس پادشاه و هامان، به ضیافتی که استر برپا نموده بود آمدند.

۶ و پادشاه در مجلس شراب به استر گفت: «سئول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگر چه نصف مملکت باشد، برآورده خواهد شد.»

استر در جواب گفت: «سول و درخواست من این است،

که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم و اگر پادشاه مصلحت داند که مسول مرا عطا فرماید و درخواست مرا بجا آورد، پادشاه و هامان به ضیافتی که به جهت ایشان مهیا میکنم بیایند و فردا امر پادشاه را بجا خواهند آورد.»

غضب هامان بر مردخای

پس در آن روز هامان شادمان و مسرور شده، بیرون رفت. لیکن چون هامان، مردخای را نزد دروازه پادشاه دید که به حضور او بر نمی‌خیزد و حرکت نمی‌کند، آنگاه هامان بر مردخای به شدت غضبناک شد.

۱۰ اما هامان خود داری نموده، به خانه خود رفت و فرستاده، دوستان خویش و زن خود زرش را خواند.

۱۱ و هامان برای ایشان، فراوانی توانگری خود و کثرت پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه به او داده و او را بر سایر روسا و خدام پادشاه برتری داده بود، بیان کرد.

۱۲ و هامان گفت: «ستر ملکه نیز کسی را سوای من به ضیافتی که برپا کرده بود، همراه پادشاه دعوت نفرمود و فردا نیز او مرا همراه پادشاه دعوت کرده است.»

۱۳ لیکن همه این چیزها نزد من هیچ است، مادامی که مردخای یهود را میبینم که در دروازه پادشاه نشسته است.»

آنگاه زوجه‌های زرش و همه دوستانش او را گفتند: «اری به بلندی پنجاه ذراع بسازند و بامدادان، به پادشاه عرض کن که مردخای را بر آن مصلوب سازند. پس با پادشاه با شادمانی به ضیافت برو.» و این سخن به نظر هامان پسند آمده، امر کرد تا دار را حاضر کردند.

تکریم مردخای

در آن شب، خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام را بیاورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند.

۲ و در آن، نوشته‌های یافتند که مردخای درباره بغتان و ترش خواجهرسرایان پادشاه و محافظان آستانه‌وی که قصد دست درازی بر اخشورش پادشاه کرده بودند، خبر داده بود.

۳ و پادشاه پرسید که «هرمت و عزت به عوض این دمت (به مردخای عطا شد؟» بندگان پادشاه که او را خدمت می‌کردند جواب دادند که «رای او چیزی نشد.»

پادشاه گفت: «یست در حیاط؟» «ها مان به حیاط بیرونی خانه پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مردخای را برداری که برایش حاضر ساخته بود مصلوب کنند.»

و خادمان پادشاه وی را گفتند: «ینک هاما در حیاط ایستاده است.» پادشاه فرمود تا داخل شود.

و چون هاما داخل شد پادشاه وی را گفت: «اکسیکه پادشاه رغبت دارد که او را تکریم نماید، چه باید کرد؟» «و هاما در دل خود فکر کرد: «یست غیر از من که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت داشته باشد؟»

پس هاما به پادشاه گفت: «رای شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد،

لباس ملوکانه را که پادشاه میپوشد و اسبی را که پادشاه بر آن سوار میشود و تاج ملوکانه‌ای را که بر سر او نهاده میشود، بیاورند.

۹ و لباس و اسب را به دست یکی از امرای مقرب‌ترین پادشاه بدهند و آن را به شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد بپوشانند و بر اسب سوار کرده، و در کوچه‌های شهر بگردانند و پیش روی او ندا کنند که با کسیکه پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد.»

آنگاه پادشاه به هاما فرمود: «ن لباس و اسب را چنانکه گفتم به تعجیل بگیر و با مردخای یهود که در دروازه پادشاه نشسته است، چنین معمول دار و از هر چه گفتم چیزی کم نشود.»

پس هاما آن لباس و اسب را گرفت و مردخای را پوشانیده و او را سوار کرده، در کوچه‌های شهر گردانید و پیش روی او ندا می‌کرد که «اکسیکه پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد چنین کرده خواهد شد.»

و مردخای به دروازه پادشاه مراجعت کرد. اما هاما مانند ملوکان و سرپوشیده، به خانه خود بشتافت.

۱۳ و هاما به زوجه خود زرش و همه دوستان خویش، ماجرای خود را حکایت نمود و حکیماناش و زنش زرش او را گفتند: «گراین مردخای که پیش وی آغاز افتادن نمودی از نسل یهود باشد، بر او غالب نخواهی آمد، بلکه البته پیش او خواهی افتاد.»

و ایشان هنوز با او گفتگو می‌کردند که خواجهرسرایان پادشاه رسیدند تا هاما را به ضیافتی که استرمه‌پاسا ساخته بود، به تعجیل ببرند.

اعدام هاما

پس پادشاه و هاما نزد استر ملکه به ضیافت حاضر شدند.

۲ و پادشاه در روز دوم نیز در مجلس شراب به استر گفت: «ای استر ملکه، مسول تو چیست که به توداده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگر چه نصف مملکت باشد بجا آورده خواهد شد.»

استر ملکه جواب داد و گفت: «ای پادشاه، اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه را پسند آید، جان من به مسول من و قوم من به درخواست من، به من بخشیده شود.»

۴ زیرا که من و قومم فروخته شده‌ایم که هلاک و نابود و تلف شویم و اگر به غلامی و کنیزی فروخته میشدیم، سکوت مینمودم با آنکه مصیبت مانسبت به ضرر پادشاه هیچ است.»

آنگاه اخشورش پادشاه، استر ملکه را خطاب کرده، گفت: «ن کیست و نجاست که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید؟»

استر گفت: «دو دشمن، همین هاما شیراست.» آنگاه هاما در حضور پادشاه و ملکه به لرزه درآمد.

و پادشاه غضبناک شده، از مجلس شراب برخاسته، به باغ قصر رفت. و چون هاما دید که بلا از جانب پادشاه برایش می‌آید برایش می‌آید تا نزد استر ملکه برای جان خود تضرع نماید.

۸ و چون پادشاه از باغ قصر به جای مجلس شراب برگشت، هاما بر بستری که استر بر آن می‌بود افتاده بود، پس پادشاه گفت: «یا ملکه رانیز به حضور من در خانه بی‌عصمت میکند؟» سخن هنوز بر زبان پادشاه می‌بود که روی هاما را پوشانیدند.

۹ آنگاه حربونا، یکی از خواجهرسرایانی که در حضور پادشاه می‌بودند، گفت: «ینک دار بنجاه ذراعی نیز که هاما آن را به جهت مردخای که آن سخن نیکور برای پادشاه گفته است می‌نموده، در خانه هاما حاضر است.» پادشاه فرمود که «و بر آن مصلوب سازید.»

پس هاما را برداری که برای مردخای مهیا کرده بود، مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو نشست.

ابطال حکم هامان

در آن روز اخشورش پادشاه، خانه هامان، دشمن یهود را به استر ملکه ارزانی داشت. و مرد خای در حضور پادشاه داخل شد، زیرا که استر او را از نسبتی که با وی داشت خبر داده بود.

۲ و پادشاه انگشت خود را که از هامان گرفته بود بیرون کرده، به مرد خای داد و استر مرد خای را بر خانه هامان گذاشت.

۳ و استر بار دیگر به پادشاه عرض کرد و نزد پایهای او افتاده، بگریست و از او التماس نمود که شر هامان اجاجی و تدبیری را که برای یهودیان کرده بود، باطل سازد.

۴ پس پادشاه چون طلار اسوی استر دراز کرد و استر بر خاسته، به حضور پادشاه ایستاد

و گفت: «گریاد شاه را پسند آید و من در حضور او التفات یافته باشم و پادشاه این امر را صواب بیند و اگر من منظور نظر او باشم، مکتوبی نوشته شود که

آن مرا اسله را که هامان بن همداتای اجاجی تدبیر کرده و آنها را برای هلاکت یهودیانی که در همه ولایتهای پادشاه میباشند نوشته است، باطل سازد.

۶ زیرا که من بلایی را که بر قوم واقع میشود چگونه توانم دید؟ و هلاکت خویشان خود را چگونه توانم نگریم؟»

انگاه اخشورش پادشاه به استر ملکه و مرد خای یهودی فرمود: «ینک خانه هامان را به استر بخشیدم و او را به سبب دست درازی به یهودیان به دار کشید هاندم.

۸ و شما آنچه را که در نظرتان پسند آید، به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید و آن را به مهر پادشاه مختوم سازید، زیرا هر چه به اسم پادشاه نوشته شود و به مهر پادشاه

مختوم گردد کسی نمی تواند آن را تبدیل نماید.»

پس در آن ساعت، در روز بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان باشد، کاتبان پادشاه را احضار کردند و موافق هر آنچه مرد خای امر فرمود، به یهودیان

و امیران و والیان و روسای ولایتهای صدها و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بودند نوشتند. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق

زبان آن و به یهودیان، موافق خط و زبان ایشان.

۱۰ و مکتوبات را به اسم اخشورش پادشاه نوشت و به مهر پادشاه مختوم ساخته، آنها را به دست چاپاران اسب سوار فرستاد و ایشان بر اسبان تازی که مختص

خدمت پادشاه و کره های مادیانهای او بودند، سوار شدند.

۱۱ و در آنها پادشاه به یهودیانی که در همه شهرها بودند، اجازت داد که جمع شده، به جهت جانهای خود مقاومت نمایند و تمامی قوت قوما و ولایتهای

را که قصد اذیت ایشان میداشتند، با اطفال و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند و اموال ایشان را تاراج کنند.

۱۲ در یک روز یعنی در سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذر باشد در همه ولایتهای اخشورش پادشاه.

۱۳ و تا این حکم در همه ولایتهای رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قوما اعلان شد که در همان روز یهودیان مستعد باشند تا از دشمنان خود انتقام

بگیرند.

پس چاپاران بر اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه بود، روانه شدند و ایشان را بر حسب حکم پادشاه شتابانیده، به تعجیل روانه ساختند و حکم، در

دار السلطنه شوش نافذ شد.

۱۵ و مرد خای از حضور پادشاه بالباس ملوکانه لا جور دی و سفید و تاج بزرگ زرین و ردای گمان نازک ارغوانی بیرون رفت و شهر شوش شادی

و وجد نمودند،

و برای یهودیان، روشنی و شادی و سرور و حرمت پدید آمد.

۱۷ و در همه ولایتهای و جمیع شهرها در هر جایی که حکم و فرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی و سرور و بزم و روز خوش بود و بسیاری از قومهای

زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس یهودیان بر ایشان مستولی گردیده بود.

استیلا یهودیان بر دشمنان

و در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذر باشد، هنگامی که نزدیک شد که حکم و فرمان پادشاه را جاری سازند و دشمنان یهود منتظر میبودند که

برایشان استیلا یابند، این همه بر عکس شد که یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند.

۲ و یهودیان در شهرهای خود در همه ولایتهای اخشورش پادشاه جمع شدند تا بر آنانی که قصد اذیت ایشان داشتند، دست بیندازند و کسی با ایشان

مقاومت نمود زیرا که ترس ایشان بر همه قوما مستولی شده بود.

۳ و جمیع روسای ولایتهای و امیران و والیان و عاملان پادشاه، یهودیان را اعانت کردند زیرا که ترس مرد خای بر ایشان مستولی شده بود،

چونکه مرد خای در خانه پادشاه معظم شده بود و آوازه او در جمیع ولایتهای شایع گردیده و این مرد خای آن فان بزرگتر میشد.

پس یهودیان جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده، کشتند و هلاک کردند و با ایشان هر چه خواستند، به عمل آوردند.

۶ و یهودیان در دربار السلطنه شوشن پانصد نفر را به قتل رسانیده، هلاک کردند.

۷ و فرشتداط و دلفون و اسفاتا،

و فوراتا و ادلیا و اریداتا،

و فرمشتا و اریسای و اریدای و یزاتا،

یعنی ده پسر هامان بن همداتای، دشمن یهود را کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.

در آن روز، عدد آتانی را که در دربار السلطنه شوشن کشته شدند به حضور پادشاه عرضه داشتند.

۱۲ و پادشاه به استر ملکه گفت که «یهودیان در دربار السلطنه شوشن پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته و هلاک کرده اند. پس در سایر ولایتهای

پادشاه چه کرده اند؟ حال مسول تو چیست که به تو داده خواهد شد و دیگر چه درخواست داری که برآورده خواهد گردید؟»

استر گفت: «گر پادشاه را پسند آید به یهودیانی که در شوشن میباشند، اجازت داده شود که فردانیز مثل فرمان امروز عمل نمایند و ده پسر هامان را بر دربار

بیاویزند.»

و پادشاه فرمود که چنین بشود و حکم در شوشن نافذ گردید و ده پسر هامان را به دار آویختند.

۱۵ و یهودیانی که در شوشن بودند، در روز چهاردهم ماه آذار نیز جمع شده، سیصد نفر را در شوشن کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.

۱۶ و سایر یهودیانی که در ولایتهای پادشاه بودند جمع شده، برای جانهای خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از مبعضان خویش را کشته

بودند، از دشمنان خود آرامی یافتند. اما دست خود را به تاراج نگشادند.

این، در روز سیزدهم ماه آذار (و در روز چهاردهم ماه، آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند.

۱۸ و یهودیانی که در شوشن بودند، در سیزدهم و چهاردهم آن ماه جمع شدند و در روز پانزدهم ماه آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند.

۱۹ بنابراین، یهودیان دهاتی که در دهات یحصار ساکنند، روز چهاردهم ماه آذار را روز شادمانی و بزم و روز خوش نگاه میدارند و هدایا برای یکدیگر می

فرستند.

و مردخای این مطالب را نوشته، مکتوبات را نزد تمامی یهودیانی که در همه ولایتهای اخشورش پادشاه بودند، از نزدیک و دور فرستاد،

تا برایشان فریضهای بگذارد که روز چهاردهم و روز پانزدهم ماه آذار را سال عید نگاه دارند.

۲۲ چونکه در آن روزها، یهودیان از دشمنان خود آرامی یافتند و در آن ماه، غم ایشان به شادی و ماتم ایشان به روز خوش مبدل گردید. لهذا آنها را

روزهای بزم و شادی نگاه بدارند و هدایا برای یکدیگر و بخششها برای فقیران بفرستند.

پس یهودیان آنچه را که خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند و آنچه را که مردخای به ایشان نوشته بود، بر خود فریضه ساختند.

۲۴ زیرا که هامان بن همداتای اجاجی، دشمن تمامی یهود، قصد هلاک نمودن یهودیان کرده و فور یعنی قرعه برای هلاکت و تلف نمودن ایشان انداخته بود.

۲۵ اما چون این امر به سمع پادشاه رسید، مکتوب حکم داد که قصد بدی که برای یهود اندیشیده بود، بر سر خودش برگردانیده شود و او را با پسرانش

بردار کشیدند.

از این جهت آن روزها را از اسم فور، فوریم نامیدند، و موافق تمامی مطلب این مکتوبات و آنچه خود ایشان در این امر دیده بودند و آنچه برایشان وارد آمده

بود،

یهودیان این را فریضه ساختند و آن را بر ذمه خود و ذریت خویش و همه کسانی که به ایشان ملصق شوند، گرفتند که تبدیل نشود و آن دو روز را بر حسب

نگابت آنها و زمان معین آنها سال به سال نگاه دارند.

و آن روزها در همه طبقات و قبایل و ولایتهای و شهرها بیاد آورند و نگاه دارند و این روزهای فوریم، از میان یهود منسوخ نشود و یادگاری آنها از ذریت ایشان

نابود نگردد.

۲۹ و استر ملکه، دختر ایجایل و مردخای یهودی، به اقتدار تمام نوشتند تا این مراسله دوم را در باره فوریم برقرار نمایند.

۳۰ و مکتوبات، مشتمل بر سخنان سلامتی و امنیت نزد جمیع یهودیانی که در صدد و بیست و هفت ولایت مملکت اخشورش بودند، فرستاد،

تا این دو روز فوریم را در زمان معین آنها فریضه قرار دهند، چنانکه مردخای یهودی و استر ملکه برایشان فریضه قرار دادند و ایشان آن را بر ذمه خود و

ذریت خویش گرفتند، به یادگاری ایام روزه و تضرع ایشان.

پس سنن این فوریم، به فرمان استر فریضه شد و در نگابت مرقوم گردید.

مرد خای، وزیر پادشاه

واخشورش پادشاه بر زمینها و جزایر دریا جزیه گذارد،
و جمیع اعمال قوت و توانایی او و تفصیل عظمت مرد خای که چگونه پادشاه او را معظم ساخت، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس مکتوب
نیست؟
زیرا که مرد خای یهودی، بعد از اخشورش پادشاه، شخص دوم بود در میان یهود محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول شده، سعادت مندی قوم
خویش را می طلبید و برای تمامی ابنای جنس خود، سخنان صلحاً میز میگفت.
مقبول شده، سعادت مندی قوم خویش را می طلبید و برای تمامی ابنای جنس خود، سخنان صلحاً میز میگفت.

کتاب ایوب

مقدمه

در زمین عوص، مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خدا ترس بود و از بدی اجتناب مینمود.
۲ و برای او، هفت پسر و سه دختر زاییده شدند.

۳ و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار کثیر داشت و آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگتر بود.

و پس از آن میرفتند و در خانه هر یکی از ایشان، در روزش مهمانی میکردند و فرستاده، سه خواهر خود را دعوت مینمودند تا با ایشان اکل و شرب بنمایند.
۵ و واقع میشد که چون دوره روزهای مهمانی ایشان بسر میرفت، ایوب فرستاده، ایشان را تقدیس مینمود و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی، به شماره همه ایشان میگذرانید، زیرا ایوب میگفت: «ای پسران من گناه کرده، خدا را در دل خود ترک نموده باشند» و ایوب همیشه چنین میکرد.

امتحان اول ایوب

و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد.

۷ و خداوند به شیطان گفت: «ز کجا آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «ز تردد کردن در زمین و سیر کردن در آن.»

خداوند به شیطان گفت: «یاد برنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خدا ترس که از نگاه اجتناب میکند.»
شیطان در جواب خداوند گفت: «یا ایوب بجان از خدا میترسد؟»

آیاتو گرد او و گرد خانه او و گرد همه اموال او، به هر طرف حصار نکشیدی و اعمال دست او را برکت ندادی و مواشی او در زمین منتشر نشد؟
لیکن الان دست خود را دراز کن و تمامی ما بملک او را لمس نما و پیش روی تو، تو را ترک خواهد نمود.»

خداوند به شیطان گفت: «ینک همه اموالش در دست تو است، لیکن دستت را بر خود او دراز مکن.» پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت.
و روزی واقع شد که پسران او دخترانش در خانه برادر بزرگ خود میخورند و شراب مینوشیدند.

۱۴ و رسولی نزد ایوب آمده، گفت: «او ان شیار میگردند و ماده الاغان نزد آنها می چریدند.»

۱۵ و سایبان بر آنها حمله آورده، بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.»

و او هنوز سخن میگفت که دیگری آمده، گفت: «تش خدا از آسمان افتاد و گله و جوانان را سوزانیده، آنها را هلاک ساخت و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.»

و او هنوز سخن میگفت که دیگری آمده، گفت: «لدانیان سه فرقه شدند و بر شتران هجوم آورده، آنها را بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.»

و او هنوز سخن میگفت که دیگری آمده، گفت: «سران او دخترانت در خانه برادر بزرگ خود می خوردند و شراب مینوشیدند

که اینک باد شدیدی از طرف بیابان آمده، چهار گوشه خانه را زد و بر جوانان افتاد که مردند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.»

آنگاه ایوب برخاسته، جامه خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین افتاده، سجده کرد

و گفت: «رهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و برهنه به آنجا خواهم برگشت، خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد.»

در این همه، ایوب نگاه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد.

امتحان دوم ایوب

و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند، و شیطان نیز در میان ایشان آمد تا به حضور خداوند حاضر شود.

۲ و خداوند به شیطان گفت: «ز کجا آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «ز تردد نمودن در جهان و از سیر کردن در آن.»

خداوند به شیطان گفت: «یاد برنده من ایوب تفکر نمودی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خدا ترس که از بدی اجتناب مینماید و تا الان کاملیت خود را قایم نگاه میدارد، هر چند مر آن واداشتی که او را بیسبب اذیت رسانم.»

شیطان در جواب خداوند گفت: «وست به عوض پوست، و هر چه انسان دارد برای جان خود خواهد داد.»

۵ لیکن الان دست خود را دراز کرده، استخوان و گوشت او را لمس نما و تو را پیش روی تو ترک خواهد نمود.»

خداوند به شیطان گفت: «ینک او در دست تو است، لیکن جان او را حفظ کن.»

پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، ایوب را از کف پاتا کلهاش به دملهای سخت مبتلا ساخت.

۸ و او سفالی گرفت تا خود را با آن بخرشد و در میان خاکستر نشسته بود.

۹ و زنش او را گفت: «یا تابحال کاملیت خود را نگاه میداری؟ خدا را ترک کن و بمیر.»

اووی را گفت: «ثل یکی از زنان ابله سخن میگوید! آیا نیکویی را از خدا بیایم و بدی را نیایم؟» در این همه، ایوب به لبهای خود نگاه نکرد.

دوستان ایوب

و چون سه دوست ایوب، این همه بدی را که بر او واقع شده بودند شنیدند، هریکی از مکان خود، یعنی الیفاز تیمانی و بلد شوحی و سوفرنعماتی روانه شدند و بایکدیگر همدستان گردیدند که آمده، او را تعزیت گویند و تسلی دهند.

۱۲ و چون چشمان خود را از دور بلند کرده، او را شناختند، آواز خود را بلند نموده، گریستند و هریک جامه خود را دریده، خاک بسوی آسمان بر سر خود افشاندند.

۱۳ و هفت روز و هفت شب همراه او بر زمین نشستند و کسی باوی سخنی نگفت چونکه دیدند که درد او بسیار عظیم است.

نوحه ایوب

و بعد از آن ایوب دهان خود را باز کرده، روز خود را نفرین کرد.

۲ و ایوب متکلم شده، گفت:

«وزی که در آن متولد شدم، هلاک شود و شبی که گفتند مردی در رحم قرار گرفت،

آن روز تاریکی شود. و خدا از بالا بر آن اعتنا نکند و روشنایی بر او نتابد.

۵ تاریکی و سایه موت، آن را به تصرف آورند. ابر بر آن ساکن شود. کسوفات روز آن را بترسانند.

۶ و آن شب را ظلمت غلیظ فرو گیرد و در میان روزهای سال شادی نکند، و به شماره ماهها داخل نشود.

۷ اینک آن شب نازاد باشد. و آواز شادمانی در آن شنیده نشود.

۸ لعنت کنندگان روز، آن را نفرین نمایند، که در برانگیزانیدن لویاتان ماهر میباشند.

۹ ستارگان شفق آن، تاریک گردد و انتظار نور یکشد و نباشد، و مرگان سحر را نبیند،

چونکه درهای رحم مادرم را نبست، و مشقت را از چشمانم مستور نساخت.

«را از رحم مادرم نمردم؟ و چون از شکم بیرون آمدم چرا جان ندادم؟

چرا زانوهایم را قبول کردند، و پستانها تا مکیدم؟

زیرا تا بحال میخوابیدم و آرام میشدم. در خواب میبودم و استراحت مییافتم.

۱۴ با پادشاهان و مشیران جهان، که خرابهها برای خویشتن بنا نمودند،

یا با سروران که طلا داشتند، و خانههای خود را از نقره پر ساختند.

۱۶ یا مثل سقط پنهان شده نیستم میبودم، مثل بچههایی که روشنایی را ندیدند.

۱۷ در آنجا شیران از شورش باز میایستند، و در آنجا خستگان میآرامند،

در آنجا اسیران در اطمینان باهم ساکنند، و آواز کارگزاران را نمی شنوند.

۱۹ کوچک و بزرگ در آنجا یکاند. و غلام از آقایش آزاد است.

۲۰ چرا روشنی به مستمند داده شود؟ و زندگی به تلخ جانان؟

که انتظار موت را میکشند و یافت نمی شود، و برای آن حفره میزنند بیشتر از گنجها.

۲۲ که شادی و ابتهاج مینمایند و مسرور میشوند چون قبر را می یابند؟

چرا نور داده میشود به کسیکه راهش مستور است، که خدا اطرافش را مستور ساخته است؟

زیرا که ناله من، پیش از خورا کم میآید و نعره من، مثل آب ریخته میشود،

زیرا ترسی که از آن میترسیدم، بر من واقع شد. و آنچه از آن بیم داشتم بر من رسید.

۲۶ مطمئن و آرام نبودم و راحت نداشتم و پریشانی بر من آمد.»

الیفاز

والیفاز تیمانی در جواب گفت:

«گر کسی جرات کرده، با تو سخن گوید، آیا تو را ناپسند میآید؟ لیکن کیست که بتواند از سخن گفتن باز ایستد؟

اینک بسیاری را ادب آموختهای و دستهای ضعیف را تقویت دادهای.

- ۴ سخنان تولغزنده را قایم داشت، و توزانهای لرزنده را تقویت دادی.
- ۵ لیکن الان به تور سیده است و ملول شده‌ای، تو را لمس کرده است و پیریشان گشته‌ای.
- ۶ آیاتو کل تو بر تقوای تو نیست؟ و امید تو بر کاملیت رفتار توئی؟
- الان فکر کن! کیست که بیگانه هلاک شد؟ و راستان در جکاتلف شدند؟ چنانکه من دیدم آنانی که شرارت را شیار میکنند و شقاوت را میکارند همان را امید روند.
- ۹ از نفخه خدا هلاک میشوند و از باد غضب او تباہ میگردند.
- ۱۰ غرش شیر و نعره سبوع و دندان شیر بچه‌ها شکسته میشود.
- ۱۱ شیر نرا ز نابودن شکار هلاک میشود و بچه‌های شیر ماده پراکنده میگردند.
- «خنی به من در خفارسید، و گوش من آواز نرمی از آن احساس نمود.
- ۱۳ در تفکرها از رویاهای شب، هنگامی که خواب سنگین بر مردم غالب شود، خوف و لرزیدن مستولی شد که جمیع استخوانهایم را به جنبش آورد.
- ۱۵ آنگاه روحی از پیش روی من گذشت، و مویهای بدنم بر خاست.
- ۱۶ در آنجا ایستاد، اما سیمایش را تشخیص نمودم. صورتی در پیش نظرم بود. خاموشی بود و آوازی شنیدم که آیا انسان به حضور خدا عادل شمرده شود؟ و آیا مرد در نظر خالق خود طاهر باشد؟ اینک بر خادمان خود اعتماد ندارد، و به فرشتگان خویش، حماقت نسبت میدهد.
- ۱۹ پس چند مرتبه زیاده به ساکنان خانه‌های گلین، که اساس ایشان در غبار است، که مثل بید فشرده میشوند! از صبح تا شام خرد می‌شوند، تا به ابد هلاک میشوند و کسی آن را به خاطر نمی‌آورد.
- ۲۱ آیاطناب خیمه ایشان از ایشان کنده نمی‌شود؟ پس بدون حکمت می‌میرند.
- «لان استغاثه کن و آیا کسی هست که تو را جواب دهد؟ و به کدامیک از مقدسان توجه خواهی نمود؟ زیر اغصه، احمق را می‌کشد و حسد، ابله را می‌میراند.
- ۳ من احمق را دیدم که ریشه می‌گرفت و ناگهان مسکن او را نفرین کردم.
- ۴ فرزندان او از امنیت دور هستند و در روز پایمال میشوند و رهاننده‌های نیست.
- ۵ که گرسنگان محصول او را می‌خورند، و آن را نیز از میان خاها می‌چینند، و دهان تله برای دولت ایشان باز است.
- ۶ زیرا که بلا از غبار در نمی‌آید، و مشقت از زمین نمی‌روید.
- ۷ بلکه انسان برای مشقت مولود میشود، چنانکه شراره‌ها بالایی پرد.
- ۸ ولکن من نزد خدا طلب می‌کردم، و دعوی خود را بر خدا می‌سپردم، که اعمال عظیم و بی‌قیاس میکند و عجایب بشمار؛
- که بر روی زمین باران میباراند، و آب بر روی صخره‌ها جاری میسازد، تا مسکینان را به مقام بلند برساند، و ما تمیان به سلامتی سرفراشته شوند.
- ۱۲ که فکرهای حیلہ گران را باطل میسازد، به طوری که دستهای ایشان هیچ کار مفید نمی‌تواند کرد.
- ۱۳ که حکیمان را در حیلہ ایشان گرفتار میسازد، و مشورت مکاران مشوش میشود.
- ۱۴ در روز به تاریکی برمی‌خورند و به وقت ظهر، مثل شب کوران راه می‌روند.
- ۱۵ که مسکین را از شمشیر دهان ایشان، و از دست زور آور نجات میدهد.
- ۱۶ پس امید، برای ذلیل پیدا میشود و شرارت دهان خود را می‌بندد.
- «ان، خوشباجال شخصی که خدا تنبیهش میکند. پس تادیب قادر مطلق را خوار بشمار.
- ۱۸ زیرا که او مجروح میسازد و التیام میدهد، و می‌کوبد و دست او شفا میدهد.
- ۱۹ در شش بلا، تو را نجات خواهد داد و در هفت بلا، هیچ ضرر بر تو نخواهد رسید.
- ۲۰ در فقط تو را از موت فدیه خواهد داد، و در جنگ از دم شمشیر.
- ۲۱ از تازیانه زبان پنهان خواهی ماند، و چون هلاکت آید، از آن نخواهی ترسید.

- ۲۲ برخرابی و تنگسالی خواهی خندید، و از وحوش زمین بیم نخواهی داشت.
- ۲۳ زیرا با سنگهای صحرا همدستان خواهی بود، و وحوش صحرا با تو صلح خواهند کرد.
- ۲۴ خواهی دانست که خیمه تو ایمن است، و مسکن خود را تجسس خواهی کرد و چیزی مفقود نخواهی یافت.
- ۲۵ خواهی دانست که ذریعت کثیر است و اولاد تو مثل علف زمین.
- ۲۶ و در شیخوخت به قبر خواهی رفت، مثل بافه گندم که در موسمش برداشته میشود.
- ۲۷ اینک این را تفتیش نمودیم و چنین است، پس تو این را بشنو و برای خویشتن بدان.»

ایوب

و ایوب جواب داده، گفت:

- «اش که غصه من سنجیده شود. و مشقت مرا در میزان با آن بگذارند.
- ۳ زیرا که الان از ریگ دریا سنگینتر است. از این سبب سخنان من بیپوده مییابد.
- ۴ زیرا تیرهای قادر مطلق در اندرون من است. و روح من زهر آنها را میآشامد، و ترسهای خدا بر من صف آرایی میکند.
- ۵ آیا گور خراب داشتن علف عمر میکند؟ و یا گاو بر آذوقه خود بانگ میزند؟
- آیا چیز بیزه، بینمک خورده میشود؟ و یا در سفیده تخم، طعم مییابد؟
- جان من از لیس نمودن آنها کراهت دارد. آنها برای من مثل خوراک، زشت است.
- «اش که مسالت من بر آورده شود، و خدا آرزوی مرا به من بدهد!
- و خدا راضی شود که مرا خرد کند، و دست خود را بلند کرده، مرا منقطع سازد!
- آنگاه معهدا مرا تسلی میشد و در عذاب الیم شاد میشدم، چونکه کلمات حضرت قدوس را انکار ننمودم.
- ۱۱ من چه قوت دارم که انتظار بکشم و عاقبت من چیست که صبر نمایم؟
- آیا قوت من قوت سنگهاست؟ و یا گوشت من برنج است؟
- آیا بالکل بیاعانت نیستم؟ و مساعدت از من مطرود نشده است؟
- حق شکسته دل از دستش ترحم است، اگر چه هم ترس قادر مطلق را ترک نماید.
- ۱۵ اما برادران من مثل نهرها مرا فریب دادند، مثل رودخانه وادیا که میگذرند.
- ۱۶ که از بیخ سیاه فام میباشند، و برف در آنها مخفی است.
- ۱۷ وقتی که آب از آنها میروند، نابود میشوند. و چون گرم شود، از جای خود ناپدید میگردند.
- ۱۸ کاروانیان از راه خود منحرف میشوند، و در بیابان داخل شده، هلاک میگردند.
- ۱۹ کاروانیان تپابه آنها نگران بودند. قافله های سبا میدان را داشتند.
- ۲۰ از امید خود بخیل گردیدند. به آنجا رسیدند و شرمنده گشتند.
- ۲۱ زیرا که الان شما مثل آنها شده اید، مصیبتی دیدید و ترسان گشتید.
- ۲۲ آیا گفتم که چیزی به من بخشید؟ یا ر مغانی از اموال خود به من بدهید؟
- یا مرا از دست دشمن رها کنید؟ و مرا از دست ظالمان فدیة دهید؟
- «را تعلیم دهید و من خاموش خواهم شد، و مرا بفهمانید که در چه چیز خطا کردم.
- ۲۵ سخنان راستی چقدر زور آور است! اما تنبیه شما چه نتیجه میبخشد؟
- آیا گمان میبرید که سخنان را تنبیه مینمایید و سخنان مایوس را که مثل باد است؟
- یقین برای یتیم قرعه میانند از بد و دوست خود را مال تجارت میشمارید.
- ۲۸ پس الان التفات کرده، بر من توجه نمایید، و رو به روی شما دروغ نخواهم گفت.
- ۲۹ برگردید و بیانصافی نباشد، و باز برگردید زیرا عدالت من قائم است.
- ۳۰ آیا در زبان من بیانصافی مییابد؟ و آیا کام من چیزهای فاسد را تمیز نمی دهد؟

- «یا برای انسان بر زمین مجاهد های نیست؟ و روزهای وی مثل روزهای مزدورنی؟
 مثل غلام که برای سایه اشتیاق دارد، و مزدوری که منتظر مزد خویش است،
 همچنین ماههای بطالت نصیب من شده است، و شبهای مشقت برای من معین گشته.
 ۴ چون میخواهم میگویم: کی بر خیزم؟ و شب بگذرد و تا سپیده صبح از پهلو به پهلو گردیدن خسته میشوم.
 ۵ جسمم از گرمای پاره های خاک ملبس است، و پوستم ترا کیده و مقروح میشود.
 ۶ روزهایم از ماکوی جولان تیز و تراست، و بدون امید تمام میشود.
 ۷ به یاد آور که زندگی من باد است، و چشمانم دیگر نیکوینی را نخواهد دید.
 ۸ چشم کسیکه مرا می بیند دیگر به من نخواهد نگرست، و چشمانت برای من نگاه خواهد کرد و نخواهم بود.
 ۹ مثل ابر که پراکنده شده، نابود میشود. همچنین کسیکه به گور فرو میرود، بر نمی آید.
 ۱۰ به خانه خود دیگر نخواهد برگشت، و مکانش باز او را نخواهد شناخت.
 ۱۱ پس من نیز دهان خود را نخواهم بست. از تنگی روح خود سخن میرانم، و از تلخی جانم شکایت خواهم کرد.
 ۱۲ آیامن در یاهستم یا نهنگم که بر من کشیکچی قرار میدهی؟
 چون گفتم که تخت خواهم مرا تسلی خواهد داد و بستم شکایت مرا رفع خواهد کرد،
 آنگاه مرا به خوابها ترسان گردانیدی، و به رویاها مرا هراسان ساختی.
 ۱۵ به حدی که جانم خفه شدن را اختیار کرد و مرگ را بیشتر از این استخوانهایم.
 ۱۶ کاهیده میشوم و غمی خواهم تا به ابد زنده بمانم. مرا ترک کن زیرا روزهایم نفسی است.
 «نسان چیست که او را عزت بخشی، و دل خود را با او مشغول سازی؟
 و هر بامداد از او تفقد نمایی و هر لحظه او را بیازمائی؟
 تا به کی چشم خود را از من بر نمی گردانی؟ مرا وا گذار تا آب دهان خود را فرو برم.
 ۲۰ من نگاه کردم، اما با تو ای پاسبان بنی آدم چه کنم؟ برای چه مرا به جهت خود هدف ساختهای، به حدی که برای خود بار سنگین شده ام؟
 و چرا گاهم را نمی آمرزی، و خطایم را دور نمی سازی؟ زیرا که الان در خاک خواهم خوابید، و مرا تفحص خواهی کرد و نخواهم بود.»

بلد

پس بلد دشواری در جواب گفت:

- «ابه کی این چیزها را خواهی گفت و سخنان دهانت باد شدید خواهد بود؟
 آیا خداوند ادوری را منحرف سازد؟ یا قادر مطلق انصاف را منحرف نماید؟
 چون فرزندان توبه او نگاه ورزیدند، ایشان را به دست عصیان ایشان تسلیم نمود.
 ۵ اگر توبه جد و جهد خدا را طلب میکردی و نزد قادر مطلق تضرع مینمودی،
 اگر پاک و راست میبودی، البته برای تو بیداری شد، و مسکن عدالت تو را بر خورداری ساخت.
 ۷ و اگر چه ابتدایت صغیر میبود، عاقبت تو بسیار رفیع میگردد.
 ۸ زیرا که از قرنهای پیشین سوال کن، و به آنچه پدران ایشان تفحص کردند توجه نما،
 چونکه مادر و زوی هستیم و هیچ غمی دانیم، و روزهای ماسایهای بر روی زمین است.
 ۱۰ آیا ایشان تو را تعلیم ندهند و با تو سخن نرانند؟ و از دل خود کلمات بیرون نیارند؟
 آیانی، بخلاص میروید، یا قصب، بیآب نمومیکنند؟
 هنگامی که هنوز سبز است و بریده نشده، پیش از هر گاه خشک میشود.
 ۱۳ همچنین است راه جمیع فراموش کنندگان خدا. و امید را کار ضایع می شود،
 که امید او منقطع میشود، و اعتمادش خانه عنکبوت است.»

- ۱۵ برخانه خود تکیه میکند و نمی ایستد، به آن متمسک میشود ولیکن قایم نمی ماند.
- ۱۶ پیش روی آفتاب، تروتازه میشود و شاخه هایش در باغش پهن میگردد.
- ۱۷ ریشه هایش بر توده های سنگ درهم بافته میشود، و بر سنگلاخ نگاه میکند.
- ۱۸ اگر از جای خود کنده شود، او را انکار کرده، میگوید: تورا نمی بینم.
- ۱۹ اینک خوشی طریقیش همین است و دیگران از خاک خواهند رویید.
- ۲۰ همانا خدا مرد کامل را حقیر نمی شمارد، و شری را دستگیری نمی نماید، تادهان تورا از خنده پر کند، و لهایت را از آواز شادمانی.
- ۲۲ خصمان توبه نجات ملبس خواهند شد، و خیمه شریان نابود خواهد گردید.»

ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

- «قین میدانم که چنین است. لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟ اگر بخواد با وی منازعه نماید، یکی از هزار او را جواب نخواهد داد.
- ۴ اودر ذهن حکیم و در قوت تواناست. کیست که با او مقاومت کرده و کامیاب شده باشد؟ آنکه کوهها را منتقل میسازد و نمی فهمند، و در غضب خویش آنها را واژگون میگرداند، که زمین را از مکانش میجنباند، و ستونهایش متزلزل میشود.
- ۷ که آفتاب را امر میفرماید و طلوع نمی کند و ستارگان را مختوم میسازد.
- ۸ که به تنهایی، آسمانها را پهن میکند و بر موجهای دریای خرامد.
- ۹ که دب اکبر و جبار و ثریا را آفرید، و بر جهای جنوب را که کارهای عظیم بقیاس را میکند و کارهای عجیب بشمار را.
- ۱۱ اینک از من میگردد و او را نمی بینم، و عبور میکند و او را احساس نمی نمایم.
- ۱۲ اینک او میراید و کیست که او را منع نماید؟ و کیست که به او تواند گفت: چه میکنی؟ خدا خشم خود را با زخمی دارد و مدد کاران رحب زیر او ختم میشوند.
- «س به طریق اولی، من کیستم که او را جواب دهم و سخنان خود را بگریزم تا با او مباحثه نمایم؟ که اگر عادل میبودم، او را جواب نمی دادم، بلکه نزد او خود استغاثه مینمودم.
- ۱۶ اگر او را میخواندم و مرا جواب میداد، باور نمی کردم که آواز مرا شنیده است.
- ۱۷ زیرا که مرا به تندبادی خرد میکند و بیسبب، زخمهای مرا بسیار میسازد.
- ۱۸ مرا نمی گذارد که نفس بکشم، بلکه مرا به تلخیها پر میکند.
- ۱۹ اگر در باره قوت سخن گوئیم، اینک او قادر است؛ و اگر در باره انصاف، کیست که وقت را برای من تعیین کند؟ اگر عادل میبودم دهانم مرا مجرم میساخت، و اگر کامل میبودم مرا فاسق میشمرد.
- ۲۱ اگر کامل هستم، خویشتن را نمی شناسم، و جان خود را مکره میدارم.
- ۲۲ این امر برای همه یکی است. بنابراین میگویم که او صالح است و شری را هلاک میسازد.
- ۲۳ اگر تازیانه ناگهان بکشد، به امتحان بیگانهان استهزای کند.
- ۲۴ جهان به دست شریان داده شده است و روی حاکمانش را میپوشاند. پس اگر چنین نیست، کیست که میکند؟ و روزهایم از پیک تیز رفتار تندرو تر است، میگریزد و نیکویی را نمی بیند.
- ۲۶ مثل کشتیهای تیز رفتار میگریزد و مثل عقاب که بر شکار فرود آید.
- ۲۷ اگر فکر کنم که ناله خود را فراموش کنم و ترش رویی خود را دور کرده، گشاده روشوم،

- از تمامی مشقتهاى خود میترسم و میدانم که مرا بیگانه نخواهی شمرد،
چونکه ملزم خواهم شد. پس چرا بیجا زحمت بکشم؟
اگر خویشتن را به آب برف غسل دهم، و دستهای خود را به اشنان پاک کنم،
آنگاه مرا در لجن فرو میبری، و رختهایم را مگروه میدارد.
۳۲ زیرا که او مثل من انسان نیست که او را جواب بدهم و با هم به محاکمه بیاوریم.
۳۳ در میان ما حکمی نیست که بر هر دوی ما دست بگذارد.
۳۴ کاش که عصبای خود را از من بردارد، و هیبت او مرا ترسانند.
۳۵ آنگاه سخن میگفتم و از او نمی ترسیدم، لیکن من در خود چنین نیستم.
«ام از حیاتم بیزار است. پس ناله خود را روان میسازم و در تلخی جان خود سخن میرانم.
۲ به خدا میگویم مرا ملزم مساز، و مرا بفهمان که از چه سبب با من منازعت میکنی؟
آیا برای تو نیکو است که ظلم نمایی و عمل دست خود را حقیر شماری، و بر مشورت شیران بتابی؟
آیا تو را چشمان بشر است؟ یا مثل دیدن انسان میبینی؟
آیا روزهای تو مثل روزهای انسان است؟ یا سالهای تو مثل روزهای مرد است؟
که معصیت مرا تفحص میکنی و برای گناهانم تجسس مینمایی؟
اگر چه میدانی که شیر نیستم و از دست تو رهانندهای نیستم.
«ستهایت مرا جمیع و تمام سرشته است، و مرا آفریده است و آیا مرا هلاک میسازی؟
به یاد آور که مرا مثل سفال ساختی و آیا مرا به غبار برمی گردانی؟
آیا مرا مثل شیر زریختی و مثل پنیر، منجمد نساختی؟
مرا به پوست و گوشت ملبس نمودی و مرا با استخوانها و پیها بافتی.
۱۲ حیات و احسان به من عطا فرمودی و لطف تو روح مرا محافظت نمود.
۱۳ اما این چیزها را در دل خود پنهان کردی، و میدانم که اینها در فکر تو بود.
۱۴ اگر گناه کردم، مرا نشان کردی و مرا از معصیتم مبرا نخواهی ساخت.
۱۵ اگر شیر هستم و ای بر من! و اگر عادل هستم سر خود را بر نخواهم افراشت، زیرا از اهانت پرهستم و مصیبت خود را میبینم!
و اگر (رم) رافراشته شود، مثل شیر مرا شکار خواهی کرد و باز عظمت خود را بر من ظاهر خواهی ساخت.
۱۷ گواهان خود را بر من پی در پی میآوری و غضب خویش را بر من میافزایی و افواج متعاقب یکدیگر به ضد منند.
۱۸ پس برای چه مرا از رحم بیرون آوردی؟ کاش که جان میدادم و چشمی مرا نمی دید.
۱۹ پس میبودم، چنانکه نبودم و از رحم مادرم به قبر برده میشدم.
۲۰ آیا روزهایم قلیل نیست؟ پس مرا ترک کن، و از من دست بردار تا اندکی گشاده رو شوم،
قبل از آنکه بروم بهجایی که از آن بر نخواهم گشت، به زمین ظلمت و سایه موت!
به زمین تاریکی غلیظ مثل ظلمات، زمین سایه موت و بیترتیب که روشنایی آن مثل ظلمات است.»

صوفی

- و صوفی نعماتی در جواب گفت:
«یابه کثرت سخنان جواب نباید داد و مردپرگو عادل شمرده شود؟
آیا بیبودهگویی تو مردمان را ساکت کند و یا تخریه کنی و کسی تو را نجل نسازد؟
و میگوینی تعلیم من پاک است، و من در نظر تو بیگانه هستم.
۵ ولیکن کاش که خدا سخن بگوید و لبهای خود را بر تو بگشاید،

- واسرار حکمت را برای تو بیان کند. زیرا که در ماهیت خود و طرف دارد. پس بدان که خدا کمتر از گاهانت تو را سزاده است.
- ۷ آیا عمق های خدا را میتوانی دریافت نمود؟ یا به کنه قادر مطلق توانی رسید؟
مثل بلندبهای آسمان است؛ چه خواهی کرد؟ گود ترازها و به است؛ چه توانی دانست؟
پیمایش آن از جهان طویل تر و از دریا پهن تر است.
- ۱۰ اگر سخت بگیری و حبس نماید و به محاکمه دعوت کند کیست که او را ممانعت نماید؟
زیرا که بطلت مردم را میداند و شرارت را میبیند اگر چه در آن تامل نکند.
- ۱۲ و مرد جاهل آنوقت فهم میشود که بچه خرو حشی، انسان متولد شود.
- ۱۳ اگر تودل خود را راست سازی و دستهای خود را بسوی او دراز کنی،
اگر درست تو شرارت باشد، آن را از خود دور کن، و بیانصافی در خیمه های تو ساکن نشود.
- ۱۵ پس یقین روی خود را بیعیب بر خواهی افراشت، و مستحکم شده، نخواهی ترسید.
- ۱۶ زیرا که مشقت خود را فراموش خواهی کرد، و آن را مثل آب رفته به یاد خواهی آورد،
و روزگار تو از وقت ظهر روشن تر خواهد شد، و اگر چه تاریکی باشد، مثل صبح خواهد گشت.
- ۱۸ و مطمئن خواهی بود چونکه امیدداری، و اطراف خود را تجسس نموده، این خواهی خوابید.
- ۱۹ و خواهی خوابی و ترسانندهای نخواهد بود، و بسیاری تو را تملق خواهند نمود.
- ۲۰ لیکن چشمان شیران کاهیده میشود و ملجای ایشان از ایشان نابود میگردد و امید ایشان جان کندن ایشان است.»

ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

«ه درستی که شما قوم هستید، و حکمت باشما خواهد مرد.

- ۳ لیکن مرا نیز مثل شما فهم هست، و از شما کمتر نیستم. و کیست که مثل این چیزها را نمی داند؟
برای رفیق خود مسخره گردید هام. کسیکه خدا را خوانده است و او را مستجاب فرموده، مرد عادل و کامل، مسخره شده است.
- ۵ در افکار آسودگان، برای مصیبت اهانت است. میباشده برای هر که پایش بلغزد.
- ۶ خیمه های دزدان به سلامت است و آنانی که خدا را غضبناک میسازند این هستند، که خدای خود را در دست خود میآورند.
«یکن الان از بهایم پیرس و تو را تعلیم خواهند داد. و از مرغان هوا و برایت بیان خواهند نمود.
- ۸ یا به زمین سخن بران و تو را تعلیم خواهد داد، و ماهیان دریا به تو خبر خواهند رسانید.
- ۹ کیست که از جمیع این چیزهایی فهمد که دست خداوند آنها را بهجا آورده است،
که جان جمیع زندگان در دست وی است، و روح جمیع افراد بشر؟
آیا گوش سخنان را نمی آزماید، چنانکه کام خوراکی خود را می چشد؟
نزد پیران حکمت است، و عمر دراز فطانت میباشد.
- ۱۳ لیکن حکمت و کبریایی نزد وی است. مشورت و فطانت از آن او است.
- ۱۴ اینک او منهدم میسازد و نمئی توان بنا نمود. انسان را میبندد و نمئی توان گشود.
- ۱۵ اینک آبهار را باز میدارد و خشک میشود، و آنها را راهی کند و زمین را واژگون میسازد.
- ۱۶ قوت و وجود نزد وی است. فریبنده و فریب خورده از آن او است.
- ۱۷ مشیران را غارت زده میر باید، و حاکمان را احق میگرداند.
- ۱۸ بندپادشاهان را می گشاید و در کمر ایشان کمر بند میبندد.
- ۱۹ کاهنان را غارت زده میر باید، و زورآوران را سرنگون میسازد.
- ۲۰ بلاغت معتمدین را نابود می گرداند، و فهم پیران را برمی دارد.
- ۲۱ اهانت را برنجیبان میریزد و کمر بند مقتدران را سست میگرداند.
- ۲۲ چیزهای عمیق را از تاریکی منکشف میسازد، و سایه موت را به روشنایی بیرون میآورد.
- ۲۳ امتها را ترقی میدهد و آنها را اهلاک میسازد، امتها را وسعت میدهد و آنها را اجلائی وطن میفرماید.

۲۴ عقل روسای قوم‌های زمین را میر باید، و ایشان را در بیابان آواره میگرداند، جایی که راه نیست.
۲۵ در تاریکی کورانه راه میروند و نور نیست. و ایشان را مثل مستان افتان و خیزان میگرداند.

«ینک چشم من همه این چیزها را دیده، و گوش من آنها را شنیده و فهمیده است.

۲ چنانکه شما میدانید من هم میدانم. و من کمتر از شما نیستم.

۳ لیکن میخواهم با قادر مطلق سخن گویم. و آرزو دارم که با خدا محاجه نمایم.

۴ اما شما دروغها جعل میکنید، و جمیع شما طیبیان باطل هستید.

۵ کاش که شباهه کلی ساکت میشدید که این برای شما حکمت میبود.

۶ پس حجت مرا بشنوید. و دعوی لبهایم را گوش گیرید.

۷ آیا برای خدا به بیانصافی سخن خواهید راند؟ و به جهت او با فریب تکلم خواهید نمود؟

آیا برای او طرف داری خواهید نمود؟ و به جهت خدا دعوی خواهید کرد؟

آیا نیکو است که او شمارا تفتیش نماید؟ یا چنانکه انسان را مسخره مینمایند او را مسخره میسازید.

۱۰ البته شمارا تو بیخ خواهد کرد. اگر در خفا طرف داری نماید.

۱۱ آیا جلال او شمارا هر اسان نخواهد ساخت؟ و هیبت او بر شما مستولی نخواهد شد؟

ذکرهای شما، مثل های غبار است. و حصارهای شما، حصارهای گل است.

«زمن ساکت شوید و من سخن خواهم گفت. و هر چه خواهد، بر من واقع شود.

۱۴ چرا گوشت خود را بادندانم بگیرم و جان خود را در دستم بنهم؟

اگر چه مرا بکشد، برای او انتظار خواهم کشید. لیکن راه خود را به حضور او ثابت خواهم ساخت.

۱۶ این نیز برای من نجات خواهد شد. زیرا یا کار به حضور او حاضر نمی شود.

۱۷ بشنوید! سخنان مرا بشنوید. و دعوی من به گوشهای شما برسد.

۱۸ اینک الان دعوی خود را مرتب ساختم. و میدانم که عادل شمرده خواهم شد.

۱۹ کیست که با من مخاصمه کند؟ پس خاموش شده جان را تسلیم خواهم کرد.

۲۰ فقط دو چیز به من مکن. آنگاه خود را از حضور تو پنهان نخواهم ساخت.

۲۱ دست خود را از من دور کن. و هیبت تو مرا هر اسان نسازد.

۲۲ آنگاه بخوان و من جواب خواهم داد، یا اینکه من بگویم و مرا جواب بده.

۲۳ خطایا و گناهانم چقدر است؟ تقصیر و گناه مرا به من بشناسان.

۲۴ چرا روی خود را از من میپوشانی؟ و مراد شمن خود می شماری؟

آیا برگی را که از یاد رانده شده است میگزینی؟ و گاه خشک را تعاقب میکنی؟

زیرا که چیزهای تلخ را به ضد من مینویسی، و گاهان جوانیام را نصیب من میسازی.

۲۷ و پایهای مرا در کنده میگذاری، و جمیع راههایم را نشان میکنی و گرد کف پاهایم خط میکشی،

و حال آنکه مثل چیز گندیده فاسد، و مثل جامه بید خورده هستم.

انسان که از زن زاییده میشود،

قلیل الایام و پیر از زحمات است.

۲ مثل گل میروید و بریده میشود. و مثل سایه میگریزد و نمی ماند.

۳ و آیا بر چنین شخص چشمان خود را میگذشایی و مرا با خود به محاکمه میآوری؟

کیست که چیز ظاهرا از چیز نجس بیرون آورد؟ هیچکس نیست.

۵ چونکه روزهایش مقدر است و شماره ماههایش نزد توست و حدی از برایش گذاشتهای که از آن تجاوز نتواند نمود.

۶ از او و برگردان تا آرام گیرد. و مثل مزدور روزهای خود را به انجام رساند.

- «برای درخت امید است که اگر بریده شود باز خواهد روید، و رومنهایش نابود نخواهد شد.
- ۸ اگر چه ریشهاش در زمین کهنه شود، و تنه آن در خاک بمیرد.
- ۹ لیکن از بوی آب، رومنه میکند و مثل نهال نو، شاخهها میآورد.
- ۱۰ اما مرد میمیرد و فاسد میشود و آدمی چون جان را سپارد بجا است؟ چنانکه آبها از دریازایل میشود، و نهرها ضایع و خشک میگردد.
- ۱۲ همچنین انسان میخوابد و بر نمیخیزد، تانیست شدن آسمانها پدیدار نخواهند شد و از خواب خود برانگیخته نخواهند گردید.
- ۱۳ کاش که مرادها و پنهان کنی، و تا غضبت فرو نشیند، مرا مستور سازی، و برایم زمانی تعیین نمایی تا مرا به یاد آوری.
- ۱۴ اگر مرد بمیرد بار دیگر زنده شود، در تمامی روزهای مجاهده خود انتظار خواهیم کشید، تا وقت تبدیل من برسد.
- ۱۵ توند خواهی کرد و من جواب خواهم داد، و به صنعت دست خود مشتاق خواهی شد.
- ۱۶ اما الان قدمهای مرا میشماری و آیا برنگاه من پاسبانی نمی کنی؟ معصیت من در کیسه مختوم است. و خطای مرا مسدود ساختهای.
- ۱۸ به درستی کوهی که میافتد فانی میشود و صخره از مکانش منتقل میگردد.
- ۱۹ آب سنگها را میساید، و سیلهایش خاک زمین را میبرد. همچنین امید انسان را تلف میکند، بر او تابه ابد غلبه میکند، پس میرود. روی او را تغییر می دهی و او را راه می کنی.
- ۲۱ پس ازش به عزت میرسند و او نمی داند. یاب ذلت میافتند و ایشان را به نظر نمی آورد.
- ۲۲ برای خودش فقط جسد او از درد بیتاب میشود. و برای خودش جان او ماتم میگردد.»

الیفاز

پس الیفاز تیمی در جواب گفت:

- «یا مرد حکیم از علم باطل جواب دهد؟ و بطن خود را از باد شرقی بر سازد؟
- آیا به سخن بیفایده محاجه نماید؟ و به کلهاتی که هیچ نفع نمی بخشد؟
- اما تو خدا ترسی را ترک میکنی و تقوا را به حضور خدا ناقص میسازی.
- ۵ زیرا که دهانت، معصیت تو را ظاهر میسازد و زبان حیلہ گران را اختیار میکنی.
- ۶ دهان خودت تو را ملزم میسازد و نه من، و لبهایت بر تو شهادت میدهد.
- ۷ آیا شخص اول از آدمیان زبیده شدهای؟ و پیش از تلهابه وجود آمدهای؟
- آیا مشورت مخفی خدا را شنیده‌ای و حکمت را بر خود منحصر ساختهای؟
- چه میدانی که ماهم نمی دانیم؟ و چه میفهمی که نزد ما هم نیست؟
- نزد ما ریش سفیدان و پیران هستند که در روزها از پدر تو بزرگترند.
- ۱۱ آیاتسلیهای خدا برای تو کم است و کلام ملائیم باتو؟
- چرا دلت تو را میر باید؟ و چرا چشمانت را بر هم میزنی
- که روح خود را به ضد خدا بر میگردانی، و چنین سخنان را از دهانت بیرون میآوری؟
- «نسان چیست که پاک باشد، و مولود زن که عادل شمرده شود؟
- اینک بر مقدسان خود اعتماد ندارد، و آسمانها در نظرش پاک نیست.
- ۱۶ پس از طریق اولی انسان مکروه و فاسد که شرارت را مثل آب مینوشد.
- ۱۷ من برای تو بیان میکنم پس مرا بشنو. و آنچه دیدهام حکایت مینمایم.
- ۱۸ که حکیمان آن را از پدران خود روایت کردند و مخفی نداشتند،
- که به ایشان به تنهایی زمین داده شد، و هیچ غریبی از میان ایشان عبور نکرد،
- شریر در تمامی روزهایش مبتلای در داست. و سالهای شمرده شده برای مرد ظالم مهبلاست.
- ۲۱ صدای ترسها در گوش وی است. در وقت سلامتی تاراج کننده بروی میآید.

- ۲۲ باور نمی کند که از تاریکی خواهد برگشت و شمشیر برای او مراقب است.
- ۲۳ برای نان میگردد و میگوید نجاست. و میدانند که روز تاریکی نزد او حاضر است.
- ۲۴ تنگی و ضیق او را می ترساند، مثل پادشاه مهبای جنگ بر او غلبه مینماید.
- ۲۵ زیر دست خود را به ضد خدا دراز می کند و بر قادر مطلق تکبر مینماید.
- ۲۶ با گردن بلند بر او تاخت میآورد، با گل میخهای سخت سپر خویش، چونکه روی خود را به پیه پوشانیده، و کمر خود را با شخم ملبس ساخته است.
- ۲۸ و در شهرهای ویران و خانه های غیر مسکون که نزدیک به خراب شدن است ساکن میشود.
- ۲۹ او غنی نخواهد شد و دولتش پایدار نخواهد ماند، و املاک او در زمین زیاد نخواهد گردید.
- ۳۰ از تاریکی رها نخواهد شد، و آتش، شاخه هایش را خواهد خشکانید، و به نفعه دهان او زائل خواهد شد.
- ۳۱ به بطلالت توکل ننماید و خود را فریب ندهد، و الا بطلالت اجرت او خواهد بود.
- ۳۲ قبل از رسیدن و قتش تمام ادا خواهد شد و شاخه او سبز نخواهد ماند.
- ۳۳ مثل مو، غوره خود را خواهد افشاند، و مثل زیتون، شکوفه خود را خواهد ریخت، زیرا که جماعت ریاکاران، بیکس خواهند ماند، و خیمه های رشوه خواران را آتش خواهد سوزانید.
- ۳۵ به شقاوت حمله شده، معصیت را میزاید و شکم ایشان فریب را آماده میکند.»

ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

- «سیار چیزها مثل این شنیدم. تسلی دهندگان مزاحم همه شما هستیید.
- ۳ آیا سخن باطل را انتہا نخواهد شد؟ و کیست که تو را به جواب دادن تحریک میکند؟ من نیز مثل شما می توانم بگویم، اگر جان شما در جای جان من میبود، و سخنها به ضد شما ترتیب دهم، و سر خود را بر شما بجنبانم، لیکن شما را به دهان خود تقویت میدادم و تسلی لبهایم غم شمارا رفع مینمود.
- «گرم سخن گویم، غم من رفع نمی گردد؛ و اگر ساکت شوم مرا چه راحت حاصل میشود؟ لیکن الان او مرا خسته نموده است. تو تمامی جماعت مرا ویران ساختهای.
- ۸ مرا سخت گرفتی و این بر من شاهد شده است. و لاغری من به ضد من برخاسته، و برویم شهادت میدهد.
- ۹ در غضب خود مرا دریده و بر من جفا نموده است. دندانهایش را بر من افشرد و مثل دشمن چشمان خود را بر من تیز کرده است.
- ۱۰ دهان خود را بر من گشود هاند، بر رخسار من به استحقاق زده اند، به ضد من باهم اجتماع نمود هاند.
- ۱۱ خدا مرا به دست ظالمان تسلیم نموده، و مرا به دست شریران افکنده است.
- ۱۲ چون در راحت بودم مرا پاره پاره کرده است، و گردن مرا گرفته، مرا خرد کرده، و مرا برای هدف خود نصب نموده است.
- ۱۳ تیرهایش مرا احاطه کرد. گرده هایم را پاره میکند و شفقت نمی نماید. وزهره مرا به زمین میریزد.
- ۱۴ مرا زخم بر زخم، مجروح میسازد و مثل جبار، بر من حمله میآورد.
- ۱۵ بر پوست خود پلاس دوختام، و شاخ خود را در خاک خوار نمود هام.
- ۱۶ روی من از گریستن سرخ شده است، و بر مژگانم سایه موت است.
- ۱۷ اگر چه هیچ بیانصافی در دست من نیست، و دعای من پاک است.
- ۱۸ ای زمین خون مرا پوشان، و استغاثه مرا آرام نباشد.
- ۱۹ اینک الان نیز شاهد من در آسمان است، و گواه من در اعلی علین.
- ۲۰ دوستانم مرا استهزا میکنند، لیکن چشماتم نزد خدا اشک میریزد.
- ۲۱ و آیا برای انسان نزد خدا محاجه میکند، مثل بنی آدم که برای همسایه خود مینماید؟ زیر اسلهای اندک سپری میشود، پس به راهی که بر نمی گردم، خواهم رفت.
- »

- «وح من تلف شده، و روزهایم تمام گردیده، و قبر برای من حاضر است.
- ۲ به درستی که استهزا کنندگان نزد منند، و چشم من در مناظرت ایشان دائم میماند.
- ۳ الان گرویده و به جهت من نزد خود ضامن باش. والا کیست که به من دست دهد؟
- چونکه دل ایشان را از حکمت منع کردهای، بنابراین ایشان را بلند نخواهی ساخت.
- ۵ کسیکه دوستان خود را به تاراج تسلیم کند، چشمان فرزندانش تار خواهد شد.
- ۶ مرا نزد امتهامثل ساخته است، و مثل کسیکه بر رویش آب دهان اندازند شدهام.
- ۷ چشم من از غصه کاهیده شده است، و تمامی اعضایم مثل سایه گردیده.
- ۸ راستان بهسبب این، حیران میمانند و صالحان خویشتن را بر ریا کاران برمی انگیزانند.
- ۹ لیکن مرد عادل به طریق خود متمسک میشود، و کسیکه دست پاک دارد، در قوت ترقی خواهد نمود.
- «ماهه شتابرگشته، الان بیاید و در میان شما حکیمی نخواهم یافت.
- ۱۱ روزهای من گذشته، و قصدهای من و فکرهای دلم منقطع شده است.
- ۱۲ شب را به روز تبدیل میکنند و با وجود تاریکی میگویند روشنایی نزدیک است.
- ۱۳ وقتی که امید دارم هاویه خانه من مییابد، و بستر خود را در تاریکی میگسترانم،
- و به هلاکت میگویم تو پدیر من هستی و به کرم که تو مادر و خواهر من میباشی.
- ۱۵ پس امید من بجا است؟ و کیست که امید مرا خواهد دید؟
- تابندهای هاویه فرو میرود، هنگامی که باهم در خاک نزول) ما مییم.»

بلد

- پس بلد شوحی در جواب گفت:
- «ابه کی برای سخنان، دامها میگسترانید؟ تفکر کنید و بعد از آن تکلم خواهیم نمود.
- ۳ چرا مثل بهایم شمرده شویم؟ و در نظر شما نجس نمایم؟
- ای که در غضب خود خویشتن را پاره میکنی، آیا به خاطر تو زمین متروک شود، یا صخره از جای خود منتقل گردد؟
- البته روشنایی شریان خاموش خواهد شد، و شعله آتش ایشان نور نخواهد داد.
- ۶ در خیمه او روشنایی به تاریکی مبدل میگردد، و چراغش بر او خاموش خواهد شد.
- ۷ قدمهای قوتش تنگ میشود. و مشورت خودش او را به زیر خواهد افکند.
- ۸ زیر به پایهای خود در دام خواهد افتاد، و به روی تلههاراه خواهد رفت.
- ۹ تله پاشنه او را خواهد گرفت. و دام، او را به زور نگاه خواهد داشت.
- ۱۰ دام برایش در زمین پنهان شده است، و تله برایش در راه.
- ۱۱ ترسها از هر طرف او را هراسان میکند، و به او چسبیده، وی را می گریزند.
- ۱۲ شقاوت، برای او گرسنه است، و ذلت، برای لغزیدن او حاضر است.
- ۱۳ اعضای جسد او را میخورد. نخست زاده موت، جسد او را میخورد.
- ۱۴ آنچه بر آن اعتماد میداشت، از خیمه او روده میشود، و خود او نزد پادشاه ترسهارانده میگردد.
- ۱۵ کسانی که از وی نباشند در خیمه او ساکن میگرددند، و گوگرد بر مسکن او پاشیده میشود.
- ۱۶ ریشه هایش از زیر می خشکد، و شاخههاش از بالا بریده خواهد شد.
- ۱۷ یادگار او از زمین نابود میگردد، و در کوچه ها اسم نخواهد داشت.
- ۱۸ از روشنایی به تاریکی رانده میشود. و او را از ربع مسکون خواهند گریزانید.
- ۱۹ او را در میان قومش نه اولاد و نه ذریت خواهد بود، و در ماوای او کسی باقی نخواهد ماند.
- ۲۰ متاخرین از روزگارش متحیر خواهند شد، چنانکه بر متقدمین، ترس مستولی شده بود.

۲۱ به درستی که مسکن های شیرین چنین می باشد، و مکان کسی که خدا را نمی شناسد مثل این است.»

آیوب

پس آیوب در جواب گفت:

- «ابه کی جان مرا میرنجانید؟ و مرا به سخنان خود فرسوده میسازید؟
این ده مرتبه است که مرا مذمت نمودید، و نجات نمی کشید که با من سختی میکنید؟
و اگر فی الحقیقه خطا کرده ام، خطای من نزد من میماند.
۵ اگر فی الواقع بر من تکبر نمایید و عار مرا بر من اثبات کنید،
پس بدانید که خداد عوی مرا منحرف ساخته، و به دام خود مرا احاطه نموده است.
۷ اینک از ظلم، تضرع مینمایم و مستجاب نمی شوم و استغاثه میکنم و دادرسی نیست.
۸ طریق مرا حصار نموده است که از آن نمی توانم گذشت و بر راههای من تاریکی را گذارده است.
۹ جلال مرا از من کنده است و تاج را از سر من برداشته،
مرا از هر طرف خراب نموده، پس هلاک شدم. و مثل درخت، ریشه امید مرا کنده است.
۱۱ غضب خود را بر من افروخته، و مرا یکی از دشمنان خود شمرده است.
۱۲ فوجهای او با هم می آیند و راه خود را بر من بلند میکنند و به اطراف خیمه من اردو میزنند.
«را در انم را از نزد من دور کرده است و آشنایانم از من بالکل بیگانه شده اند.
۱۴ خویشانم مرا ترک نموده و آشنایانم مرا فراموش کرده اند.
۱۵ زیلان خانها و کنیزانم مرا غریب می شمارند، و در نظر ایشان بیگانه شده ام.
۱۶ غلام خود را صدامیکنم و مرا جواب نمی دهد، اگر چه او را به دهان خود التماس بکنم.
۱۷ نفس من نزد زمم مکروه شده است و تضرع من نزد اولاد رحم مادرم.
۱۸ بچه های کوچک نیز مرا حقیر می شمارند و چون بر می خیزم به ضد من حرف میزنند.
۱۹ همه اهل مشورت من نفرت مینمایند، و کسانی را که دوست میداشتم از من برگشته اند.
۲۰ استخوانم به پوست و گوشت چسبیده است، و با پوست دندانهای خود خلاصی یافته ام.
۲۱ بر من ترحم کنید! ترحم کنید شما ای دوستانم! زیرا دست خدا مرا لمس نموده است.
۲۲ چرا مثل خدا بر من جفا میکنید و از گوشت من سیر نمی شوید.
۲۳ کاش که سخنانم الان نوشته میشد! کاش که در کتابی ثبت میگردد،
و با قلم آهنین و سرب بر صخرهای تابه ابد کنده میشد!
و من میدانم که ولی من زنده است، و در ایام آخر، بر زمین خواهد برخاست.
۲۶ و بعد از آنکه این پوست من تلف شود، بدون جسم من نیز خدا را خواهم دید.
۲۷ و من اورا برای خود خواهم دید. و چشمان من بر او خواهد نگرست و نه چشم دیگری. اگر چه گرده هایم در اندرونم تلف شده باشد.
۲۸ اگر بگویند چگونه بر او جفا نمایم و حال آنگاه اصل امر در من یافت میشود.
۲۹ پس از شمشیر بترسید، زیرا که سزاهای شمشیر غضبناک است، تا دانسته باشید که داوری خواهد بود.»

صوفی

پس صوفی نعماتی در جواب گفت:

- «زاین جهت فکرهایم مرا به جواب دادن تحریک میکند و به این سبب، من تعجیل می نمایم.
۳ سرزنش تو بیخ خود را شنیدم، و از فطانت روح من را جواب میدهد.
۴ آیا این را از قدیم ندانستهای، از زمانی که انسان بر زمین قرار داده شد،
که شادی شیرین، اندک زمانی است، و خوشی ریاکاران، لحظهای؟

- ۱ اگر چه شوکت او تابه آسمان بلند شود، و سر خود را تابه فلک برافرازد.
- ۷ لیکن مثل فضله خود تابه ابد هلاک خواهد شد، و بینند گانش خواهند گفت: کجا است؟
- مثل خواب، میپرد و یافت نمی شود. و مثل رویای شب، او را خواهند گریزانید.
- ۹ چشمی که او را دیده است دیگر نخواهد دید، و مکانش باز را نخواهد نگریست.
- ۱۰ فرزندان نزد فقیران تدلل خواهند کرد، و دستپایش دولت او را پس خواهد داد.
- ۱۱ استخوانهایش از جوانی پراست، لیکن همراه او در خاک خواهد خوابید.
- ۱۲ اگر چه شرارت در دهانش شیرین باشد، و آن را زیر زبانش پنهان کند.
- ۱۳ اگر چه او را ریغ دارد و از دست ندهد، و آن را در میان کام خود نگاه دارد.
- ۱۴ لیکن خوراک او در احشایش تبدیل میشود، و در اندرونش زهر مار میگردد.
- ۱۵ دولت را فرو برده است و آن را قی خواهد کرد، و خدا آن را از شکمش بیرون خواهد نمود.
- ۱۶ او زهر مارها را خواهد مکید، و زبان افعی او را خواهد کشت.
- ۱۷ بر رود خانه را نظر نخواهند کرد، بر نهرها و جویهای شهید و شیر.
- ۱۸ ثمره زحمت خود را رد کرده، و آن را فرو نخواهد برد، و بر حسب دولتی که کسب کرده است، شادی نخواهد نمود.
- ۱۹ زیرا فقیران را زیون ساخته و ترک کرده است. پس خانهای را که دزدیده است، بنا نخواهد کرد.
- «پس آنرا که در حرص خود قناعت رانداست. پس از نفایس خود، چیزی استرداد نخواهد کرد.
- چیزی نمانده است که نخورده باشد. پس بر خورداری او دوام نخواهد داشت.
- ۲۲ هنگامی که دولت او بینهایت گردد، در تنگی گرفتار میشود، و دست همه ذلیلان را او استیلا خواهد یافت.
- ۲۳ در وقتی که شکم خود را پر می کند، خدا حدت خشم خود را بر او خواهد فرستاد، و حینی که میخورد آن را بر او خواهد بارانید.
- ۲۴ از اسلحه آهنین خواهد گریخت و کمان برنجین، او را خواهد سفت.
- ۲۵ آن را می کشد و از جسدش بیرون میآید، و پیکان براق از زهرهاش در می رود و ترسها را او استیلا می یابد.
- ۲۶ تمامی تاریکی برای ذلخیر او نگاه داشته شده است. و آتش ندیده آنها را خواهد سوزانید، و آنچه را که در چادرش باقی است، خواهد خورد.
- ۲۷ آسمانها عصیان را مکشوف خواهد ساخت، و زمین به ضد او خواهد برخاست.
- ۲۸ محصول خانهاش زایل خواهد شد، و در روز غضب او نابود خواهد گشت.
- ۲۹ این است نصیب مرد شریر از خدا و میراث مقدر او از قادر مطلق.»

ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

- «شنوید، کلام مرا بشنوید. و این، تسلی شما باشد.
- ۳ با من تحمل نمایند تا بگویم، و بعد از گفتم استهزا نمائید.
 - ۴ و اما من، آیا شکایتم نزد انسان است؟ پس چرا بیصبر نباشم؟
 - به من توجه کنید و تعجب نمائید، و دست به دهان بگذارید.
 - ۶ هر گاه به یاد میآورم، حیران میشوم. و لرزه جسد مرا میگیرد.
 - ۷ چرا شیران زنده میمانند، پیر میشوند و در توانایی قوی میگردند؟
 - ذریه ایشان به حضور ایشان، با ایشان استوار میشوند و اولاد ایشان در نظر ایشان.
 - ۹ خانه های ایشان، از ترس ایمن میباشند و عصای خدا بر ایشان نمی آید.
 - ۱۰ گاو نر ایشان جماع میکنند و خطائی کند و گاو ایشان میزاید و سقط نمی نماید.
 - ۱۱ بچه های خود را مثل گله بیرون میفرستند و اطفال ایشان رقص میکنند.
 - ۱۲ بادف و عود میسرایند، و با صدای نای شادی مینمایند.
 - ۱۳ روزهای خود را در سعادت تمتدی صرف میکنند، و به لحظهای به هاویه فرود می روند.
 - ۱۴ و به خدا میگویند: از ما دور شوزیرا که معرفت طریق تو را نمی خواهیم.

- ۱۵ قادر مطلق کیست که اورا عبادت نمایم، و مارا چه فایده که از او استدعائیم.
- ۱۶ اینک سعادت مندی ایشان دردست ایشان نیست. کاش که مشورت شیران از من دور باشد.
- «سأجراغ شیران خاموش میشود و ذلت ایشان به ایشان میرسد، و خدا در غضب خود در دهارا نصیب ایشان میکند.
- ۱۸ مثل سفال پیش روی باد میشوند و مثل گاه که گرد باد پراکنده میکند.
- ۱۹ خدا گناهی را برای فرزندانش ذخیره میکند، و او را مکافات میرساند و خواهد دانست.
- ۲۰ چشمانش هلاکت او را خواهد دید، و از خشم قادر مطلق خواهد نوشید.
- ۲۱ زیرا که بعد از او در خانهاش او را چه شادی خواهد بود، چون عدد ماههایش منقطع شود؟ آیا خدا را علم توان آموخت؟ چونکه او برای علی بن داوری میکند.
- ۲۳ یکی در عین قوت خود میمیرد، در حالی که بالکل در امنیت و سلامتی است.
- ۲۴ قدحهای او پراز شیر است، و مغز استخوانش تروتازه است.
- ۲۵ و دیگری در تلخی جان میمیرد و از نیکویی هیچ لذت نمی برد.
- ۲۶ اینها با هم در خاک میخوابند و کرمها ایشان را میپوشانند.
- ۲۷ اینک افکار شمارا می دانم و تدبیراتی که ناحق بر من میانیدشید.
- ۲۸ زیرامی گوید بجاست خانه امیر، و خیمه های مسکن شیران؟
- آیا از راه گذریان نرسیدید؟ و دلایل ایشان را انکار نمی توانید نمود،
- که شیران برای روز ذلت نگاه داشته میشوند و در روز غضب، بیرون برده میگردند.
- ۳۱ کیست که راهش را پیش رویش بیان کند، و جزای آنچه را که کرده است به او برساند؟
- که آخر او را به قبر خواهند برد، و بر مزار او نگاهبانی خواهند کرد.
- ۳۳ کلوخهای وادی برایش شیرین میشود و جمیع آدمیان در عقب او خواهند رفت، چنانکه قبل از او بی شماره رفتانند.
- ۳۴ پس چگونه مرا تسلی باطل میدهید که در جوابهای شما محض خیانت میماند!»

الیفاز

پس الیفاز تیمانی در جواب گفت:

«یا مرد به خدا فایده برساند؟ البته مرد دانا برای خویشتن مفید است.

۳ آیا اگر تو عادل باشی، برای قادر مطلق خوشی رخ مینماید؟ یا اگر طریق خود را راست سازی، او را فایده میشود؟

آیا به سبب ترس تو، تو را تو بیخ مینماید؟ یا با تو به محاکمه داخل خواهد شد؟

آیا شرارت تو عظیم نیست و عصیان تو بیانتہانی،

چونکه از برادران خود بیسبب گرو گرتی و لباس برهنگان را کندی،

به تشنگان آب ننوشانیدی، و از گرسنگان نان دریغ داشتی؟

اما مرد جبار، زمین از آن او میباید و مرد عالیجاه، در آن ساکن میشود.

۹ بیوه زنان را تهیدست رد نمودی، و بازوهای یتیمان شکسته گردید.

۱۰ بنابراین دام تو را احاطه مینماید و ترس، ناگهان تو را مضطرب میسازد.

۱۱ یا تاریکی که آن را نمی بینی و سیلابها تو را میپوشانند.

۱۲ آیا خدا مثل آسمانها بلند نیست؟ و سرستارگان را بنگر چگونه عالی هستند.

۱۳ و تو میگوئی خدا چه میداند و آیا از تاریکی غلیظ داوری تواند نمود؟

ابرها ستر و ست پس نمی بیند، و بردایره افلاک میخرامد.

۱۵ آیا طریق قدما را نشان کردی که مردمان شیر در آن سلوک نمودند،

که قبل از زمان خود روده شدند، و اساس آنها مثل نهر ریخته شد

که به خدا گفتند: از ما دور شو و قادر مطلق برای ما چه تواند کرد؟

و حال آنگاه او خانه های ایشان را از چیزهای نیکو پر ساخت. پس مشورت شیران از من دور شود.

- «ادلان چون آن را ببینند، شادی خواهند نمود و بیگانهان برایشان استهزا خواهند کرد.»
 ۲۰ آیا مقاومت کنندگان ما منقطع نشدند؟ و آتش بقیه ایشان را نسوزانید؟
 پس حال با او انس بگیر و سالم باش. و به این منوال نیکویی به تو خواهد رسید.
 ۲۲ تعلیم را از دهانش قبول نما، و کلمات او را در دل خود بنه.
 ۲۳ اگر به قادر مطلق بازگشت نمایی، بنا خواهی شد. و اگر شرارت را از خیمه خود دور نمایی
 و اگر گنج خود را در خاک و طلائی او فیرا در سنگهای نهرها بگذاری،
 آنگاه قادر مطلق گنج تو و نقره خالص برای تو خواهد بود،
 زیرا در آنوقت از قادر مطلق تلذذ خواهی یافت، و روی خود را به طرف خدا بر خواهی افراشت.
 ۲۷ نزد او دعا خواهی کرد و او تو را اجابت خواهد نمود، و نذرهای خود را ادا خواهی ساخت.
 ۲۸ امری را جزم خواهی نمود و برایت برقرار خواهد شد، و روشنایی بر راههایت خواهد تابید.
 ۲۹ وقتی که ذلیل شوی، خواهی گفت: رفعت باشد، و فروتنان را نجات خواهد داد.
 ۳۰ کسی را که بیگانه نباشد خواهد رهانید، و به پاکی دستهای تور هانیده خواهد شد.»

ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

- «مرور نیز شکایت من تلخ است، و ضرب من از ناله من سنگینتر.
 ۳ کاش میدانستم که او را بجا یابم، تا آنکه نزد کرسی او بیایم.
 ۴ آنگاه دعوی خود را به حضور وی ترتیب میدادم، و دهان خود را از جت پاره میساختم.
 ۵ سخنانی را که در جواب من میگفت میدانستم، و آنچه را که به من میگفت میفهمیدم.
 ۶ آیا به عظمت قوت خود با من محاصمه مینمود؟ حاشا! بلکه به من التفات میکرد.
 ۷ آنگاه مرد راست با او محاجه مینمود و از او خود تابه ابد نجات مییافتم.
 ۸ اینک به طرف مشرق میروم و او یافت نمی شود و به طرف مغرب او را نمی بینم.
 ۹ به طرف شمال جایی که او عمل میکند، او را مشاهده نمی کنم. و او خود را به طرف جنوب میپوشاند و او را نمی بینم،
 زیرا او طریقی را که میروم میداند و چون مرا میآزماید، مثل طلا بیرون میآید.
 ۱۱ پایم اثر اقدام او را گرفته است و طریق او را نگاه داشته، از آن تجاوز نمی کنم.
 ۱۲ از فرمان لبهای وی برنگشتم و سخنان دهان او را از زیاده از رزق خود ذخیره کردم.
 ۱۳ لیکن او واحد است و کیست که او را برگرداند؟ و آنچه دل او میخواست، به عمل میآورد.
 ۱۴ زیرا آنچه را که بر من مقدر شده است بجا میآورد، و چیزهای بسیار مثل این نزد وی است.
 ۱۵ از این جهت از حضور او هراسان هستم، و چون تفکر مینمایم از او میترسم،
 زیرا خدا دل مرا ضعیف کرده است، و قادر مطلق مرا هراسان گردانیده.
 ۱۷ چونکه پیش از تاریکی منقطع نشدم، و ظلمت غلیظ را از نزد من نپوشانید.
 «و نکه زمانها از قادر مطلق مخفی نیست. پس چرا عارفان او ایام او را ملامت می کنند؟
 بعضی هستند که حدود را منتقل میسازند و گلههارا غصب نموده، میچرانند.
 ۳ الاغهای یتیمان را میرانند و گاو بیوه زنان را به گرو میگیرند.
 ۴ فقیران را از راه منحرف میسازند، و مسکینان زمین جمیع خویشترن را پنهان میکنند.
 ۵ اینک مثل خرو حشی به جهت کار خود به بیابان بیرون رفته، خوراک خود را میجویند و صحرا به ایشان نان برای فرزندان ایشان میرساند.
 ۶ علوفه خود را در صحرا درو میکنند و تا کستان شیران را خوشه چینی مینمایند.
 ۷ برهنه و بیلباس شب را به سر میبرند و در سر ما پوششی ندارند.»

- ۸ از باران کوهها تر میشوند و از عدم پناهگاه، صخره‌ها را در بغل میگیرند و کسانی هستند که یتیم را از یتستان میربایند و از فقیر گرو میگیرند.
- ۱۰ پس ایشان بلباس و برهنه راه میروند و با فقه‌ها را برمی دارند و گرسنه میمانند.
- ۱۱ در دروازه‌های آنها روغن میگیرند و چرخشت آنها را پایمال میکنند و تشنه میمانند.
- ۱۲ از شهر آباد، نعره میزنند و جان مظلومان استغاثه میکند. اما خدا حماقت آنها را به نظر نمی آورد.
- «دیگر اند که از نور متمرند و راه آن را نمی دانند. و در طریق هایش سلوک نمی نمایند. قاتل در صبح برمی خیزد و فقیر و مسکین را می کشد. و در شب مثل دزد میشود.
- ۱۵ چشم زنا کار نیز برای شام انتظار میکشد و میگوید که چشمی مرا نخواهد دید، و بر روی خود پرده میکشد.
- ۱۶ در تاریکی به خانه‌ها نقب میزنند و در روز، خویشتن را پنهان میکنند و روشنایی را نمی دانند، زیرا صبح برای جمیع ایشان مثل سایه موت است، چونکه ترسهای سایه موت را می دانند.
- ۱۸ آنها بر روی آب‌سبک‌اند و نصیب ایشان بر زمین ملعون است، و به راه تا کستان مراجعت نمی کنند.
- ۱۹ چنانکه خشکی و گرمی آب برف را نابود میسازد، همچنین هاویه خطا کاران را.
- ۲۰ (رحم) ادرش (اورا فراموش مینماید و گرم، اورا نوش میکند. و دیگر مذکور نخواهد شد، و شرارت مثل درخت بریده خواهد شد.
- ۲۱ زن عاقرا که نمی زاید میبلعد و به زن بیوه احسان نمی نماید، و اما خدا اجباران را به قوت خود محفوظ میدارد. برمی خیزند اگرچه امید زندگی ندارند، ایشان را اطمینان نمیبخشد و بر آن تکیه مینمایند، اما چشمان او بر راههای ایشان است.
- ۲۴ اندک زمانی بلند می شوند، پس نیست میگردند و پست شده، مثل سایرین برده میشوند و مثل سر سنبله‌ها بریده میگردند، و اگر چنین نیست پس کیست که مرا تکذیب نماید و کلام مرا ناچیز گرداند؟»

بلد

- پس بلد دشواری در جواب گفت:
- «لظنت وهیبت از آن اوست و سلامتی را در مکان‌های بلند خود ایجاد میکند.
- ۳ آیا افواج او شمرده میشود و کیست که نور او بر روی طلوع نمی کند؟
- پس انسان چگونه نزد خدا عادل شمرده شود؟ و کسی که از زن زاییده شود، چگونه پاک باشد؟ اینک ماه نیز روشنایی ندارد و دستارگان در نظر او پاک نیستند.
- ۶ پس چند مرتبه زیاده انسان که مثل خزنده زمین و بنی آدم که مثل کرم میباشند.»

ایوب

- پس ایوب در جواب گفت:
- «خص بی‌قوت را چگونه اعانت کردی؟ و بازوی ناتوان را چگونه نجات دادی؟ شخص بی‌حکمت را چه نصیحت نمودی؟ و حقیقت امر را به فراوانی اعلام کردی! برای که سخنان را بیان کردی؟ و نفعه کیست که از تو صادر شد؟ ارواح مردگان می‌لرزند، زیرا آنها و ساکنان آنها.
- ۶ هاویه به حضور او عریان است، و بدون راستری نیست.
- ۷ شمال را بر جوین میکند، و زمین را بر نیستی آویزان میسازد.
- ۸ آب‌ها را در ابرهای خود میندند، پس ابر، زیر آنها چاک نمی شود.
- ۹ روی تخت خود را محجوب میسازد و ابرهای خویش را پیش آن میگستراند.
- ۱۰ به اطراف سطح آب‌ها حد میگذارد تا کران روشنایی و تاریکی.
- ۱۱ ستونهای آسمان متزلزل میشود و از عتاب او حیران میمانند.
- ۱۲ به قوت خود در یارابه تلاطم می‌آورد، و به فهم خویش رهب را خرد میکند.

- ۱۳ به روح و آسمانها زینت داده شد، و دست او مارتیزرور اسفت.
- ۱۴ اینک اینها حواشی طریق های او است. و چه آواز آهسته های در باره او میشنومیم، لکن رعد جبروت او را کیست که بفهمد؟»
- و ایوب دیگر باره مثل خود را آورده، گفت:
- «حیات خدا که حق مرابر داشته و به قادر مطلق که جان مرا تلخ نموده است.
- ۳ که مادامی که جانم در من باقی است و نفخه خدا در بینی من می باشد،
- یقین لباجم به بیانصافی تکلم نخواهد کرد، و زبانیم به فریب تنطق نخواهد نمود.
- ۵ حاشا از من که شمار تصدیق نمایم، و تا بمریم کاملیت خویش را از خود دور نخواهم ساخت.
- ۶ عدالت خود را قایم نگاه میدارم و آن را ترک نخواهم نمود، و دلم تازه باشم، مرا مذمت نخواهد کرد.
- ۷ دشمن من مثل شیر باشد، و مقاومت کنندگانم مثل خطا کاران.
- ۸ زیرا امید شیر چيست هنگامی که خدا او را منقطع میسازد؟ و حیثی که خدا جان او را میگیرد؟
- آیا خدا فریاد او را خواهد شنید، هنگامی که مصیبت بر او عارض شود؟
- آیا در قادر مطلق تلذذ خواهد یافت، و در همه اوقات از خدا مسالت خواهد نمود؟
- «مرا در باره دست خدا تعلیم خواهد داد و از اعمال قادر مطلق چیزی مخفی نخواهم داشت.
- ۱۲ اینک جمیع شمایل را ملاحظه کرده اید، پس چرا بالکل باطل شده اید.
- ۱۳ این است نصیب مردشیر از جانب خدا، و میراث ظالمان که آن را از قادر مطلق میبایند.
- ۱۴ اگر فرزندانش بسیار شوند شمشیر برای ایشان است، و ذریت او از نان سیر نخواهند شد.
- ۱۵ باز ماندگان او از و بادفن خواهند شد، و بیوه زناش گریه خواهند کرد.
- ۱۶ اگر چه نقره را مثل غبار اندوخته کند، و لباس را مثل گل آماده سازد.
- ۱۷ او آماده میکند لیکن مرد عادل آن را خواهد پوشید، و صالحان نقره او را تقسیم خواهند نمود.
- ۱۸ خانه خود را مثل بید بنا میکند، و مثل سایبانی که دشتبان میسازد
- او دو لتمد میخوابد اما دفن نخواهد شد. چشمان خود را میگشاید و نیست می باشد.
- ۲۰ ترسها مثل آب او را فرو میگیرد، و گرد باد او را در شب میر باید.
- ۲۱ باد شرقی او را برمی دارد و نابود میشود و او را از مکانش دور می اندازد،
- زیرا) (بر او تیر خواهد انداخت و شفقت نخواهد نمود. اگر چه او می خواهد از دست وی فرار کرده، بگریزد.
- ۲۳ مردم کفهای خود را بر او بهم میزنند و او را از مکانش صفر زده، بیرون میکنند.
- «قین برای نقره معدنی است، و به جهت طلا جایی است که آن را قال میگذازند.
- ۲ آهن از خاک گرفته میشود و مس از سنگ گداخته میگردد.
- ۳ مردم برای تاریکی حدمی گذارند و تا نهایت تمام تفحص مینمایند، تا به سنگهای ظلمت غلیظ و سایه موت.
- ۴ کانی دور از ساکنان زمین میکنند، از راه گذریان فراموش میشوند و دور از مردمان آویخته شده، به هر طرف متحرک میگرددند.
- ۵ از زمین نان بیرون میآید، و زرفیایش مثل آتش سرنگون میشود.
- ۶ سنگهای مکان یا قوت کبود است. و شمشهای طلا دارد.
- ۷ آن راه را هیچ مرغ شکاری نمی داند، و چشم شاهین آن را ندیده است،
- و جانوران درنده بر آن قدم نرزه اند، و شیرگران بر آن گذر نکرده.
- ۹ دست خود را به سنگ خار ادر ازمی کنند، و کوهها را از بیخ برمی کنند.
- ۱۰ نهرها از صخرهها میکنند و چشم ایشان هر چیز نفیس را می بیند.
- ۱۱ نهرها را از تراوش مینندند و چیزهای پنهان شده را به روشنایی بیرون میآورند.
- ۱۲ اما حکمت از کجا پیدا میشود؟ و جای فطانت کجا است؟»

- انسان قیمت آن را نمی داند و در زمین زندگان پیدا نمی شود.
- ۱۴ لجه میگوید که در من نیست، و دریا میگوید که نزد من نمی باشد.
- ۱۵ زر خالص به عوضش داده نمی شود و نقره برای قیمتش سنجیده نمی گردد.
- به زر خالص او فیر آن را قیمت نتوان کرد، و نه به جزع گرانها و یا قوت کی بود.
- ۱۷ باطلا و آبگینه آن را برابر نتوان کرد، و زیورهای طلای خالص بدل آن نمی شود.
- ۱۸ مرجان و بلور مذکور نمی شود و قیمت حکمت از لعل گرانتر است.
- ۱۹ زبرجد حبش با آن مساوی نمی شود و به زر خالص سنجیده نمی گردد.
- ۲۰ پس حکمت از کجا میآید؟ و مکان فطانت کجا است؟
- از چشم تمامی زندگان پنهان است، و از مرغان هوا مخفی میباشد.
- ۲۲ ابدون و موت میگویند که آوازه آن را به گوش خود شنیدهایم.
- ۲۳ خدا راه آن را درک میکند و او مکانش را میداند.
- ۲۴ زیرا که او تا کرانه های زمین مینگرد و آنچه را که زیر تمامی آسمان است میبیند.
- ۲۵ تا وزن از برای باد قرار دهد، و آبها را به میزان پیماید.
- ۲۶ هنگامی که قانونی برای باران قرار داد، و راهی برای سهام رعد،
- آنگاه آن را دید و آن را بیان کرد. آن را میساخت و هم تفتیشش نمود.
- ۲۸ و به انسان گفت: اینک ترس خداوند حکمت است، و از بدی اجتناب نمودن، فطانت میباشد.»

و ایوب باز مثل خود را آورده، گفت:

- «اش که من مثل ماههای پیش میبودم و مثل روزهایی که خدا مرا در آن پناهگاه میداشت.
- ۳ هنگامی که چراغ او بر سر من میتابید، و بانور او به تاریکی راه میرفتم.
- ۴ چنانکه در روزهای کامرانی خود میبودم، هنگامی که سر خدا بر خیمه من میماند.
- ۵ وقتی که قادر مطلق هنوز با من میبود، و فرزند انم به اطراف من میبودند.
- ۶ حینی که قدمهای خود را با کره میشستم و صخره، نه رهای روغن را برای من می ریخت.
- ۷ چون به دروازه شهر بیرون میرفتم و کرسی خود را در چهار سوق حاضر میساختم.
- ۸ جوانان مرا دیده، خود را مخفی میساختند، و پیران برخاسته، می ایستادند.
- ۹ سرو را از سخن گفتن بازمی ایستادند، و دست به دهان خود می گذاشتند.
- ۱۰ آواز شریفان ساکت میشد و زبان به کام ایشان میچسبید.
- ۱۱ زیرا گوشی که مرا میشنید، مرا خوشحال میخواند و چشمی که مرا میدید، برایم شهادت میداد.
- ۱۲ زیرا فقری که استغاثه میکرد او را میرهانیدم، و یتیمی که نیز معاون نداشت.
- ۱۳ برکت شخصی که در هلاکت بود، به من میرسید و دل بیوه زن را خوش میساختم.
- ۱۴ عدالت را پوشیدم و مرا ملبس ساخت، و انصاف من مثل ردا و تاج بود.
- ۱۵ من به جهت کوران چشم بودم، و به جهت لنگان پای.
- ۱۶ برای مسکینان پدر بودم، و دعوائی را که نمی دانستم، تفحص میکردم.
- ۱۷ دندانه های آسیای شیر را میشکستم و شکار را از دندانه هایم میر بودم.
- «میگفتم، در آشیانه خود جان خواهم سپرد و ایام خویش را مثل عنقا طویل خواهم ساخت.
- ۱۹ ریشه من به سوی آبها کشیده خواهد گشت، و شبتم بر شاخه هایم ساکن خواهد شد.
- ۲۰ جلال من در من تازه خواهد شد، و کمانم دردستم نخواهد ماند.
- ۲۱ مرا میشنیدند و انتظار می کشیدند، و برای مشورت من ساکت میمانند.»

- ۲۲ بعد از کلام من دیگر سخن نمی گفتند و قول من برایشان فرو میچکید.
- ۲۳ و برای من مثل باران انتظار میکشیدند و دهان خویش را مثل باران آخرین باز میکردند.
- ۲۴ اگر برایشان میخندیدم باور نمی کردند، و نور چهره مرا تاریک نمی ساختند.
- ۲۵ راه را برای ایشان اختیار کرده، به ریاست مینشستم، و در میان لشکر، مثل پادشاه ساکن میبودم، و مثل کسیکه نوح هجران را تسلی میبخشد.
- «اما الان کسانی که از من خرد سالترند بر من استهزا میکنند، که کراهت میداشتیم از اینکه پدران ایشان را با ساگان گله خود بگذارم.
- ۲ قوت دستهای ایشان نیز برای من چه فایده داشت؟ کسانی که توانایی ایشان ضایع شده بود، از احتیاج و قحطی بیتاب شده، زمین خشک را در ظلمت خرابی و ویرانی میخاپیدند.
- ۴ خبازی را در میان بوتهها میچیدند، و ریشه شور گیاهان ایشان بود.
- ۵ از میان ردمان (رانده میشدند. از عقب ایشان مثل دزدان، هیاهومی کردند.
- ۶ در گروههای وادیهها ساکن میشدند. در حفرههای زمین و در صخرهها.
- ۷ در میان بوتهها عمر میکردند، زیر خارها با هم جمع میشدند.
- ۸ ابنای احقان و ابنای مردم بینام، بیرون از زمین رانده میگردیدند.
- ۹ و اما الان سرود ایشان شدهام و از برای ایشان ضربه مثل گردیدهام.
- ۱۰ مرا مکروه داشته، از من دور می شوند، و از آب دهان بر رویم انداختن، باز نمی ایستند.
- ۱۱ چونکه زه را بر من باز کرده، مرا مبتلا ساخت. پس لگام را پیش رویم رها کردند.
- ۱۲ از طرف راست من انبوه عوام الناس برخاسته، پاهایم را از پیش در میبرند، و راههای هلاکت خویش را بر من مهیا میسازند.
- ۱۳ راه مرا خراب کرده، به اذیتم اقدام مینمایند، و خود معاوفی ندارند.
- ۱۴ گویا از ثلههای وسیع میآیند، و از میان خرابیها بر من هجوم میآورند.
- ۱۵ ترسها بر من برگشته، آبروی مرا مثل باد تعاقب میکنند، و فیروزی من مثل ابر میگردد.
- ۱۶ والان جانم بر من ریخته شده است، و روزهای مصیبت، مرا گرفتار نموده است.
- ۱۷ شبانگاه استخوانهایم در اندرون من سفته میشود، و پیام آرام ندارد.
- ۱۸ از شدت سختی لباسم متغیر شده است، و مرا مثل گریبان پیراهنم تنگ میگیرد.
- ۱۹ مرا در گل انداخته است، که مثل خاک و خاکستر گردیدهام.
- «زد تو تضرع مینمایم و مرا مستجاب نمی کنی، و برمی خیزم و بر من نظر نمی اندازی.
- ۲۱ خویشتم را متبدل ساخته، بر من بیرحم شدهای، با قوت دست خود به من جفا مینمایی.
- ۲۲ مرا به باد برداشته، بر آن سوار گردانیدی، و مرا در تند باد پراکنده ساختی.
- ۲۳ زیرا امید انم که مرا به موت باز خواهی گردانید، و به خانهای که برای همه زندگان معین است.
- ۲۴ یقین بر تو ده ویران دست خود را دراز نخواهد کرد، و چون کسی در بلا گرفتار شود، آیا به این سبب استغاثه نمی کند؟
- آیا برای هر مستمندی گریه نمی کردم، و دلم به جهت مسکین رنجیده نمی شد.
- ۲۶ لکن چون امید نیکویی داشتم بدی آمد، و چون انتظار نور کشیدم ظلمت رسید.
- ۲۷ احشایم میجوشد و آرام نمی گیرد، و روزهای مصیبت مرا در گرفته است.
- ۲۸ ما تمکنان بیآفتاب گردش میکنم و در جماعت برخاسته، تضرع مینمایم.
- ۲۹ برادر شغالان شدهام، و رفیق شتر مرغ گردیدهام.
- ۳۰ پوست من سیاه گشته، از من میریزد، و استخوانهایم از حرارت سوخته گردیده است.
- ۳۱ بر بطن من به نوحه گری مبدل شده و نای من به آواز گریه کنندگان.
- «اچشمان خود عهد بستم، پس چگونه بردوشیزهای نظر افکنم؟

- زیرا قسمت خدا از اعلی چیست؟ و نصیب قادر مطلق، از اعلی علین؟
 آیا آن برای شریان هلاکت نیست؟ و به جهت عاملان بدی مصیبت نی؟
 آیا او راههای مرا نمی بیند؟ و جمیع قدمهایم را نمی شمارد؟
 اگر با دروغ راه میرفتم یا پایهایم با فریب میشتابید،
 مرا به میزان عدالت بسنجد، تا خدا کاملیت مرا بداند.
- ۷ اگر قدمهایم از طریق آواره گردیده، و قلمم در پی چشمانم رفته، و لکهای به دستهایم چسبیده باشد،
 پس من کشت کنم و دیگری بخورد، و محصول من از ریشه کنده شود.
- ۹ اگر قلمم به زنی فریفته شده، یا نزد در همسایه خود در کین نشسته باشم،
 پس زن من برای شخصی دیگر آسیا کند، و دیگران براو خم شوند.
- ۱۱ زیرا که آن قباح میبود و تقصیری سزاوار حکم داوران.
- ۱۲ چونکه این آتشی میبود که تا بدون میسوزانید، و تمامی محصول مرا از ریشه میکند.
- ۱۳ اگر دعوی بنده و کنیز خود را رد می کردم، هنگامی که بر من مدعی میشدند.
- ۱۴ پس چون خدا به ضد من برخیزد چه خواهم کرد؟ و هنگامی که تفتیش نماید به او چه جواب خواهم داد؟
 آیا آن کس که مرا در رحم آفرید او را نیز نیافرید؟ و آیا کس واحد، ما را در رحم نساخت؟
 «گر مرا دم مسکینان را از ایشان منع نموده باشم، و چشمان بیوه زنان را تار گردانیده،
 اگر لقمه خود را به تنهایی خورده باشم، و یتیم از آن تناول ننموده،
 و حال آنکه او از جوانیم با من مثل پدر پرورش مییافت، و از بطن مادرم بیوه زن را رهبری مینمودم.
- ۱۹ اگر کسی را از برهنگی هلاک دیده باشم، و مسکین را بدون پوشش،
 اگر کمرهای او را برکت نداده باشد، و از پشم گوسفندان من گرم نشده،
 اگر دست خود را بر یتیم بلند کرده باشم، هنگامی که اعانت خود را در دروازه میدیدم،
 پس بازوی من از کتفم بیفتد، و ساعدم از قلم آن شکسته شود.
- ۲۳ زیرا که هلاکت از خدا برای من ترس میبود و به سبب کبریایی او توانایی نداشتم.
- ۲۴ اگر طلال را امید خود میساختم و به زر خالص میگفتم تو اعتماد من هستی،
 اگر از فراوانی دولت خویش شادی مینمودم، و از اینکه دست من بسیار کسب نموده بود،
 اگر چون آفتاب میتابید بر آن نظرمی کردم و بر ماه، هنگامی که با درخشندگی سیر می کرد.
- ۲۷ و دل من خفیه فریفته میشد و دهانم دستم را میبوسید.
- ۲۸ این نیز گاهی مستوجب قصاص میبود زیرا خدای متعال را منکر می شدم.
- ۲۹ اگر از مصیبت دشمن خود شادی میکردم یا حینی که بلا به او عارض میشد وجد می نمودم،
 و حال آنکه زبان خود را از نگاه ورزیدن باز داشته، بر جان او لعنت را سوال نمودم.
- ۳۱ اگر اهل خیمه من نمی گفتند: کیست که از گوشت او سیر نشده باشد،
 غریب در کوچه شب را به سر نمی برد و در خود را به روی مسافر میگشودم.
- ۳۳ اگر مثل آدم، تقصیر خود را می پوشانیدم و عصیان خویش را در سینه خود مخفی میساختم،
 از این جهت که از انبوه کثیری ترسیدم و اهانت قبایل مرا هراسان میساخت، پس ساکت مانده، از در خود بیرون نمی رفتم.
- ۳۵ کاش کسی بود که مرا میشنید، اینک امضای من حاضر است. پس قادر مطلق مرا جواب دهد. و اینک کتابتی که مدعی من نوشته است.

- ۳۶ یقین که آن را بردوش خود برمی داشتم و مثل تاج بر خود میبستم.
- ۳۷ شماره قدمهای خود را برای او بیان میکردم و مثل امیری به او تقرب میجستم.
- ۳۸ اگر زمین من بر من فریاد میکرد و مرزهایش با هم گریه میکردند، اگر محصولانش را بدون قیمت میخوردم و جان مالکانش را تلف مینمودم، پس خارها به عوض گندم و کرکاس به عوض جو بروید.»
- سخنان آیوب تمام شد.

الیهو

- پس آن سه مرد از جواب دادن به آیوب باز ماندند چونکه او در نظر خود عادل بود.
- ۲ آنگاه خشم الیهو بن برکتیل بوزی که از قبیله رام بود مشتعل شد، و غضبش بر آیوب افروخته گردید، از این جهت که خویشتر را از خدا عادلتر مینمود.
- ۳ و خشمش بر سه رفیق خود افروخته گردید، از این جهت که هر چند جواب غمی یافتند، اما آیوب را مجرم میشمردند.
- ۴ و الیهو از سخن گفتن با آیوب درنگ نموده بود زیرا که ایشان در عمر، از وی بزرگتر بودند.
- ۵ اما چون الیهو دید که به زبان آن سه مرد جوابی نیست، پس خشمش افروخته شد.
- و الیهو بن برکتیل بوزی به سخن آمده، گفت: «ن در عمر صغیر هستم، و شما موسفید. بنابراین ترسیده، جرات نکردم که رای خود را برای شما بیان کنم.»
- ۷ و گفتم روزها سخن گوید، و کثرت سالها، حکمت را اعلام نماید.
- ۸ لیکن در انسان روحی هست، و نفخه قادر مطلق، ایشان را فطانت میبخشد.
- ۹ بزرگان نیستند که حکمت دارند، و نه پیران که انصاف را میفهمند.
- ۱۰ بنابراین میگویم که مرا بشنو. و من نیز رای خود را بیان خواهم نمود.
- ۱۱ اینک از سخن گفتن با شما درنگ نمودم، و بر این شمارا گوش گرفتم. تا سخنان را کاوش گردید.
- ۱۲ و من در شما تامل نمودم و اینک کسی از شما نبود که آیوب را ملزم سازد. یا سخنان او را جواب دهد.
- ۱۳ مبادا گوید که حکمت را دریافت نمودهایم، خدا او را مغلوب میسازد و نه انسان.
- ۱۴ زیرا که سخنان خود را به ضد من ترتیب نداده است، و به سخنان شما او را جواب نخواهم داد.
- ۱۵ ایشان حیران شده، دیگر جواب ندادند، و سخن از ایشان منقطع شد.
- ۱۶ پس آیا من انتظار بکشم چونکه سخن غمی گویند؟ و ساکت شده، دیگر جواب غمی دهند؟
- پس من نیز از حصه خود جواب خواهم داد، و من نیز رای خود را بیان خواهم نمود.
- ۱۸ زیرا که از سخنان، مملو هستم. و روح باطن من، مرابه تنگ میآورد.
- ۱۹ اینک دل من مثل شرای است که مفتوح نشده باشد، و مثل مشکهای تازه نزدیک است بترکد.
- ۲۰ سخن خواهم راند تا راحت یابم و لبهای خود را گشوده، جواب خواهم داد.
- ۲۱ حاشا از من که طرفداری نمایم و به احدی کلام تملقا میز گویم.
- ۲۲ چونکه به گفتن سخنان تملقا میز عارف نیستم. والا خالقم مرابه زودی خواهد برداشت.
- «یکای آیوب، سخنان مرا استماع نما. و به تمامی کلام من گوش بگیر.
- ۲ اینک الان دهان خود را گشودم، و زبانم در کامم متکلم شد.
- ۳ کلام من موافق راستی قلم خواهد بود. و لبهایم به معرفت خالص تنطق خواهد نمود.
- ۴ روح خدا مرا آفریده، و نفخه قادر مطلق مرا زنده ساخته است.
- ۵ اگر میتوانی مرا جواب ده، و پیش روی من، کلام را ترتیب داده بایست.
- ۶ اینک من مثل تو از خدا هستم. و من نیز از گل سرشته شده‌ام.»

- ۷ اینک هیبت من تور انخواهد ترسانید، ووقار من برتوسنگین نخواهد شد.
«قین در گوش من سخن گفتی و آواز کلام تور شنیدم
که گفتی من زکی و بیتقصیر هستم. من پاک هستم و در من گاهی نیست.
۱۰ اینک او علتها بر من میجوید. و مرادشمن خود می شمارد.
۱۱ پایا هم را در کنده میگذارد و همه راههایم را مراقبت مینماید.
۱۲ هان در این امر تو صادق نیستی. من تور اجواب میدهم، زیرا خدا از انسان بزرگتر است.
۱۳ چرا با او معارضه مینمایی، از این جهت که از همه اعمال خود اطلاع نمی دهد؟
زیرا خدا یک دفعه تکلم میکند، بلکه دو دفعه و انسان ملاحظه نمی نماید.
۱۵ در خواب، در رویای شب، چون خواب سنگین بر انسان مستولی میشود، حینی که در بستر خود در خواب میباشد.
۱۶ آنگاه گوشهای انسان را میگذشاید و تادیب ایشان را ختم میسازد.
۱۷ تا انسان را از اعمالش برگرداند و تکبر را از مردمان پویشاند.
۱۸ جان او را از حفره نگاه میدارد و حیات او را از هلاکت شمشیر.
۱۹ با در دستر خود سرزنش مینماید، واضطراب دایمی در استخوانهای وی است.
۲۰ پس جان او نان را مکره میدارد و نفس او خوراکی لطیف را.
۲۱ گوشت او چنان فرسوده شد که دیده نمی شود و استخوانهای وی که دیده نمی شد برهنه گردیده است.
۲۲ جان او به حفره نزدیک میشود و حیات او به هلاک کنندگان.
« گریای وی یکی به منزله هزار فرشته یا متوسطی باشد، تا آنچه را که برای انسان راست است به وی اعلان نماید،
آنگاه بر او ترحم نموده، خواهد گفت: او را از فرورفتن به هاویه برهان، من کفارهای پیدا نمودهام.
۲۵ گوشت او از گوشت طفل لطیف تر خواهد شد. و به ایام جوانی خود خواهد برگشت.
۲۶ نزد خدا عا کرده، او را مستجاب خواهد فرمود، و روی او را با شادمانی خواهد دید. و عدالت انسان را به او رد خواهد نمود.
۲۷ پس در میان مردمان سرود خوانده، خواهد گفت: نگاه کردم و راستی را منحرف ساختم، و مکافات آن به من نرسید.
۲۸ نفس مرا از فرورفتن به هاویه فدیه داد، و جان من، نور را مشاهده میکند.
۲۹ اینک همه این چیزها را خدا به عمل میآورد، دو دفعه و سه دفعه با انسان.
۳۰ تا جان او را از هلاکت برگرداند و او را از نور زندگان، منور سازد.
۳۱ ای ایوب متوجه شده، مرا استماع نما، و خاموش باش تا من سخن را تم.
۳۲ اگر سخنی داری به من جواب بده، متکلم شوی زیرا میخواهم تور امبری سازم.
۳۳ واگر نه، تو مرا بشنو. خاموش باش تا حکمت را به تو تعلیم دهم.»

پس الیهو تکلم نموده، گفت:

- «ی حکیمان سخنان مرا بشنویید، و ای عارفان، به من گوش گیرید.
۳ زیرا گوش، سخنان را امتحان میکند، چنانکه کام، طعام را ذوق مینماید.
۴ انصاف را برای خود اختیار کنیم، و در میان خود نیکویی را بفهمیم.
۵ چونکه ایوب گفته است که بیگانه هستم. و خدا داد مرا از من برداشته است.
۶ هر چند انصاف با من است دروغگو شمرده شده ام، و هر چند بیتقصیرم، جراحت من علاج ناپذیر است.
۷ کدام شخص مثل ایوب است که سخنی را مثل آب مینوشد
که در رفاقت بدکاران سالک میشود، و با مردان شیرین رفتار مینماید.
۹ زیرا گفته است انسان را فایدهای نیست که رضامندی خدا را بجوید.
۱۰ پس الانای صاحبان فطانت مرا بشنویید، حاشا از خدا که بدی کند. و از قادر مطلق، که ظلم نماید.
زیرا که انسان را به حسب عملش مکافات میدهد، و بر هر کس موافق راهش میرساند.»

- ۱۲ و به درستی که خدای نمی کند، و قادر مطلق انصاف را منحرف نمی سازد.
- ۱۳ کیست که زمین را به او تفویض نموده، و کیست که تمامی ریع مسکون را به او سپرده باشد.
- ۱۴ اگر او دل خود را به وی مشغول سازد، اگر روح و نفخه خویش را نزد خود باز گیرد، تمامی بشر با هم هلاک میشوند و انسان به خاک راجع میگردد.
- ۱۶ پس اگر فهم داری این را بشنو، و به آواز کلام من گوش ده.
- ۱۷ آیا کسیکه از انصاف نفرت دارد سلطنت خواهد نمود؟ و آیا عادل کبیر را به گناه اسناد می دهی؟ آیا به پادشاه گفته میشود که لثیم هستی، یا به نجیبان که شریر میباشید؟
- پس چگونه به آنکه امیران را طرفداری نمی نماید و دولت مند را بر فقیر ترجیح نمی دهد. زیرا که جمیع ایشان عمل دستهای وی اند.
- ۲۰ در لحظهای در نصف شب میمیرند. قوم مشوش شده، میگذرنند، و زور آوران بیواسطه دست انسان هلاک میشوند.
- «بر اچشمان او بر راههای انسان میباشد، و تمامی قدمهایش را مینگرد.
- ۲۲ ظلمتی نیست و سایه موت نی، که خطا کاران خویش را در آن پنهان نمایند.
- ۲۳ زیرا آن دک زمانی بر احدی تامل نمی کند تا او پیش خدا به محاکمه بیاید.
- ۲۴ زور آوران را بدون تفحص خرد میکند، و دیگران را به جای ایشان قرار میدهد.
- ۲۵ هر آینه اعمال ایشان را تشخیص مینماید، و شبانگاه ایشان را و از گون میسازد تا هلاک شوند.
- ۲۶ به جای شریران ایشان را میزند، در مکان نظر کنندگان.
- ۲۷ از آن جهت که از متابعت او منحرف شدند، و در همه طریقهای وی تامل نمودند.
- ۲۸ تا فریاد فقیر را به او برسانند، و او فغان مسکینان را بشنود.
- ۲۹ چون او آرامی دهد کیست که در اضطراب اندازد، و چون روی خود را بپوشاند کیست که او را تواند دید. خواه به امتی خواه به انسانی مساوی است،
- تا مردمان فاجر سلطنت نمایند و قوم را به دام گرفتار نسازند.
- ۳۱ لیکن آیا کسی هست که به خدا بگوید: سزایا فتم، دیگر عصیان نخواهم ورزید.
- ۳۲ و آنچه را که نمی بینم توبه من بیا موز، و اگر گناه کردم بار دیگر نخواهم نمود.
- ۳۳ آیا بر حسب رای تو جزا داده، خواهد گفت: چونکه تورد میکنی پس تو اختیار کن و نه من. و آنچه صواب میدانی بگو.
- ۳۴ صاحبان فطانت به من خواهند گفت، بلکه هر مرد حکیمی که مرا میشنود که ایوب بدون معرفت حرف میزند و کلام او از روی تعقل نیست.
- ۳۶ کاش که ایوب تا به آخر آرموده شود، زیرا که مثل شریران جواب میدهد.
- ۳۷ چونکه بر گناه خود طغیان را مزید میکند و در میان مادستک میزند و به ضد خدا سخنان بسیار می گوید.»

والیهوباز متکلم شده، گفت:

- «یا این را انصاف می شماری که گفتم من از خدا عادل تر هستم؟
- زیرا گفتم برای تو چه فایده خواهد شد، و به چه چیز بیشتر از گناهم منفعت خواهم یافت.
- ۴ من تو را جواب میگویم و رفقایت را با تو.
- ۵ به سوی آسمانها نظر کن و بین و افلاک را ملاحظه نما که از تو بلند ترند.
- ۶ اگر گناه کردی به او چه رسانیدی؟ و اگر تقصیرهای تو بسیار شد برای وی چه کردی؟ اگر بیگانه شدی به او چه بخشیدی؟ و یا از دست تو چه چیز را گرفته است؟
- شرارت توبه مردی چون تو (و در میرساند) و عدالت توبه بنی آدم (ایده میرساند).
- از کثرت ظلمها فریاد بر می آورند و از دست زور آوران استغاثه میکنند، و کسی نمی گوید که خدای آفریننده من بجاست که شبانگاه سرودها میبخشد و مار از زبانه من تعلیم میدهد، و از پرندگان آسمان حکمت میبخشد.

- ۱۲ پس بهسبب تکبر شریران فریادی کنند اما واجابت نمی نماید، زیرا خدا بطلت را نمی شنود و قادر مطلق بر آن ملاحظه نمی فرماید.
- ۱۴ هر چند میگوینی که اورا نمی بینم، لیکن دعوی در حضور وی است پس منتظر او باش.
- ۱۵ و اما الان از این سبب که در غضب خویش مطالبه نمی کنی و به کثرت نگاه اعتنائی نماید، از این جهت آیوب دهان خود را به بطلت میگذارد و بدون معرفت سخنان بسیار میگوید.»
- والیهو باز گفت:
- «رای مناند کی صبر کن تا تورا اعلام نمایم، زیرا از برای خدا هنوز سخنی باقی است.
- ۳ علم خود را از دور خواهم آورد و به خالق خویش، عدالت را توصیف خواهم نمود.
- ۴ چونکه حقیقت کلام من دروغ نیست، و آنکه در علم کامل است نزد تو حاضر است.
- ۵ اینک خدا قدر است و کسی را اهانت نمی کند و در قوت عقل قادر است.
- ۶ شریران زنده نگاه نمی دارد و داد مسکینان را میدهد.
- ۷ چشمان خود را از عادلان بر نمی گرداند، بلکه ایشان را با یاد شاهان بر کرسی تابه ابد مینشاند، پس سرفراشته میشوند.
- ۸ اما هر گاه به زنجیرها بسته شوند، و به بندهای مصیبت گرفتار گردند، آنگاه اعمال ایشان را به ایشان مینمایاند و تقصیرهای ایشان را از اینکه تکبر نمود هاند، و گوشهای ایشان را برای تادیب باز میکند، و امر می فرماید تا از نگاه بازگشت نمایند.
- ۱۱ پس اگر بشنوند و اورا عبادت نمایند، ایام خویش را در سعادت بسر خواهند برد، و سالهای خود را در شادمانی.
- ۱۲ و اما اگر نشنوند از تیغ خواهند افتاد، و بدون معرفت، جان را خواهند سپرد.
- ۱۳ اما آنانی که در دل، فاجرند غضب را ذخیره مینمایند، و چون ایشان را میندند استغاثه نمی نمایند.
- ۱۴ ایشان در عنفوان جوانی میمیرند و حیات ایشان با فاسقان (لف میشود.)
- مصیبت کشان را به مصیبت ایشان نجات میبخشد و گوش ایشان را در تنگی باز میکند.
- «س تو را نیز از دهان مصیبت بیرون میآورد، در مکان وسیع که در آن تنگی نمی بود و زاد سفره تو از فریبی مملو میشد، و تو از داوری شریر هستی، لیکن داوری و انصاف باهم ملتصقند.
- ۱۸ با حذر باش مبادا خشم تو را به تعدی ببرد، و زیادتی کفاره تو را منحرف سازد.
- ۱۹ آیا او دولت تو را به حساب خواهد آورد؟ نی، نه طلا و نه تمامی قوای توانگری را.
- ۲۰ برای شب آرزو مند مباش، که امتبار از جای ایشان میبرد.
- ۲۱ با حذر باش که به نگاه مایل نشوی، زیرا که تو آن را بر مصیبت ترجیح داده ای.
- ۲۲ اینک خدا در قوت خود متعال میباشد. کیست که مثل او تعلیم بدهد؟
- کیست که طریق او را به او تفویض کرده باشد؟ و کیست که بگوید تو بی انصافی نمودهای؟ به یاد داشته باش که اعمال او را تکبیر گوینی که در باره آنها مردمان میسرایند.
- ۲۵ جمیع آدمیان به آنها مینگرند. مردمان آنها را از دور مشاهده مینمایند.
- ۲۶ اینک خدا متعال است و اورا نمی شناسیم. و شماره سالهای او را تفحص نتوان کرد.
- ۲۷ زیرا که قطره های آب را جذب میکند و آنها باران را از بخارات آن میچکاند.
- ۲۸ که ابرها آن را به شدت میریزد و بر انسان به فراوانی میتراود.
- ۲۹ آیا کیست که بفهمد ابرها چگونه پهن میشوند، یا رعدهای خیمه او را بداند؟
- اینک نور خود را بر آن میگستراند. و عمق های دریا را میپوشاند.
- ۳۱ زیرا که به واسطه آنها قوما را داوری میکند، و رزق را به فراوانی میبخشد.
- ۳۲ دستهای خود را ببارق میپوشاند، و آن را بر هدف مامور می سازد.
- ۳۳ رعدش از او خبر میدهد و مواشی از برآمدن او اطلاع میدهند.
- »

- «زاین نیز دل میلرزد و از جای خود متحرک میگردد.»
- ۲ گوش داده، صدای آواز او را بشنوید، وزمزمهای را که از دهان وی صادر میشود، آن را در زیر تمامی آسمانهای فرستد، و برق خویش را تا کرانههای زمین.
- ۴ بعد از آن صدای غرش میکند و به آواز جلال خویش رعد میدهد و چون آوازش شنیده شد آنها را تا خیر نمی نماید.
- ۵ خدا از آواز خود در عدهای عجیب میدهد. اعمال عظیمی که ما آنها را ادراک نمی کنیم به عمل میآورد، زیرا برف را میگوید: بر زمین بیفت. و همچنین بارش باران را و بارش بارانهای زورآور خویش را.
- ۷ دست هر انسان را مختوم میسازد تا جمیع مردمان اعمال او را بدانند.
- ۸ آنگاه وحوش به ما وای خود میروند و در بیشههای خویش آرام میگیرند.
- ۹ از برجهای جنوب گرد باد میآید و از برجهای شمال پروت.
- ۱۰ از نفخه خدایچ بسته میشود و سطح آنها منجمد میگردد.
- ۱۱ ابرها را نیز به رطوبت سنگین میسازد و سحاب، برق خود را پراکنده میکند.
- ۱۲ و آنها به دلالت او به هر سو منقلب میشوند تا هر آنچه به آنها مفرماید بر روی تمامی ربع مسکون به عمل آورند.
- ۱۳ خواه آنها را برای تادیب بفرستد یا به جهت زمین خود یا برای رحمت.
- «ای ایوب این را استماع نما. بایست و در اعمال عجیب خدا تا ممل کن.»
- ۱۵ آیا مطلع هستی وقتی که خدا عزم خود را به آنها قرار میدهد و برق، ابرهای خود را در رخشان میسازد؟ آیا تو از موازنه ابرها مطلع هستی؟ یا از اعمال عجیبه او که در علم، کامل است.
- ۱۷ که چگونه رختهای تو گرم میشود هنگامی که زمین از باد جنوبی ساکن میگردد.
- ۱۸ آیا مثل او میتوانی فلک را بگسترانی که مانند آینه ریخته شده مستحکم است؟
- ما را تعلیم بده که با وی چه توانیم گفت، زیرا به سبب تاریکی سخن نیکو نتوانیم آورد.
- ۲۰ آیا چون سخن گویم به او خبر داده میشود یا انسان سخن گوید تا هلاک گردد.
- ۲۱ و حال آفتاب را نمی توان دید هر چند در سپهر در رخشان باشد تا باد وزیده آن را پاک کند.
- ۲۲ درخشندگی طلائی از شمال میآید و نزد خدا جلال مهیب است.
- ۲۳ قادر مطلق را ادراک نمی توانیم کرد، او در قوت و راستی عظیم است و در عدالت کبیر که بیانصافی نخواهد کرد.
- ۲۴ لهدا مردمان از او میترسند، اما او بر جمیع داندانان نمی نگرند.»

سخنان خداوند

- و خداوند ایوب را از میان گرد باد خطاب کرده، گفت:
- «یست که مشورت را از سخنان بی علم تاریک میسازد؟
- الان که خود را مثل مرد بیند، زیرا که از تو سوال مینمایم پس مرا اعلام نما.
- ۴ وقتی که زمین را بنیاد نهادم بجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری.
- ۵ کیست که آن را پیمایش نمود؟ اگر میدانی! و کیست که ریسمانکار را بر آن کشید؟ پایه هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه اش را نهاد، هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم نمودند، و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟ و کیست که در یارابه درها مسدود ساخت، وقتی که به در جست و از رحم بیرون آمد؟ وقتی که ابرها را لباس آن گردانیدم و تاریکی غلیظ را قنداقه آن ساختم.
- ۱۰ وحدی برای آن قرار دادم و پشت بندها و درها تعیین نمودم.
- ۱۱ و گفتم تا به اینجا بیا و تجاوز منما. و در اینجا امواج سرکش تو باز داشته شود.»

«یا تو از ابتدای عمر خود صبح را فرمان دادی، و فجر را به موضعش عارف گردانیدی؟ تا کرانه‌های زمین را فرو گیرد و شریران از آن افشاندند شوند.»

۱۴ مثل گل زیر خاتم مبدل می‌گردد. و همه چیز مثل لباس صورت می‌پذیرد.

۱۵ و نور شریران از ایشان گرفته میشود، و بازوی بلند شکسته می‌گردد.

۱۶ آیا به چشمه‌های دریا داخل شده، یا به عمقهای لجه رفتهای؟

آیا درهای موت برای تو باز شده است؟ یا درهای سایه موت را دیدهای؟

آیا پهنای زمین را دراک کردهای؟ خبریده‌ا گر این همه را میدانی.

۱۹ راه مسکن نور کدام است، و مکان ظلمت کجا می‌باشد،

تا آن راه حدودش برسانی، و راههای خانه او را درک نمایی؟

البته میدانی، چونکه در آنوقت مولود شدی، و عدد روزهایت بسیار است!

«یا به مخزن‌های برف داخل شده، و خزیننه‌های تگرگ را مشاهده نمودهای،

که آنها را به جهت وقت تنگی نگاه داشتیم، به جهت روز مقاتله و جنگ؟

به چه طریق روشنائی تقسیم میشود، و باد شرقی بر روی زمین منتشر می‌گردد؟

کیست که رود خانهای برای سیل کند، یا طریقی به جهت صاعقه‌ها ساخت.

۲۶ تا بر زمینی که کسی در آن نیست بیارد و بر بیابانی که در آن آدمی نباشد،

(تا مین (ویران و یابیرا سیراب کند، و علفهای تازه را از آن برویاند؟

آیا باران را پدری هست؟ یا کیست که قطرات شبنم را تولید نمود؟

از رحم کیست که بجز بیرون آمد؟ و ژاله آسمان را کیست که تولید نمود؟

آبها مثل سنگ منجمد میشود، و سطح لجه بجز می‌بندد.

۳۱ آیا عقد ثریا را می‌بندی؟ یا بندهای جبار را می‌گشایی؟

آیا بر جهای منطقه البروج را در موسم آنها بیرون می‌آوری؟ و دب اکبر را بانبات او رهبری مینمایی؟

آیا قانون‌های آسمان را میدانی؟ یا آن را بر زمین مسلط می‌گردانی؟

آیا او از خود را به ابرها میرسانی تا سیل آبها تورا بپوشاند؟

آیا بر قهارا می‌فرستی تا روانه شوند، و به تو بگویند اینک حاضریم؟

کیست که حکمت را در باطن نهاد یا فطانت را به دل بخشید؟

کیست که با حکمت، ابرها را بشمارد؟ و کیست که مشکهای آسمان را بریزد؟

چون غبار گل شده، جمع میشود و کلوخها با هم می‌چسبند.

۳۹ آیا شکار را برای شیر ماده صید میکنی؟ و اشتهای شیرزبان را سیر می‌نمایی؟

حینی که در ماوای خود خویشتن را جمع میکنند و در بیشه در کمین مینشینند؟

کیست که غذا را برای غراب آماده می‌سازد، چون بچه‌هایش نزد خدا فریاد برمی‌آورند، و به سبب نبودن خوراک آواره می‌گردند؟

«یا وقت زاییدن بز کوهی را میدانی؟ یا زمان وضع حمل آهورانشان میدهی؟

آیا ماهیانی را که کامل می‌سازند حساب توانی کرد؟ یا زمان زاییدن آنها را می‌دانی؟

خم شده، بچه‌های خود را می‌زایند و از دردهای خود فارغ میشوند.

۴ بچه‌های آنها قوی شده، در بیابان نمو میکنند، می‌روند و نزد آنها بر نمی‌گردند.

۵ کیست که خرو حشی را رها کرده، آزاد ساخت. و کیست که بندهای گورخر را باز نمود.

۶ که من بیابان را خانه او ساختم، و شوره زار را مسکن او گردانیدم.

۷ به غوغای شهر استهزاء میکند و خروش رمه بان را گوش نمی‌گیرد.

۸ دایره کوهها چرا گاه او است و هر گونه سبزه را می‌طلبد.

- ۹ آیا گاو وحشی راضی شود که تو را خدمت نماید، یا نزد آخور تو منزل گیرد؟
 آیا گاو وحشی را به ریسمانش به شیر توانی بست؟ یا او دیهار از عقب تو مازو خواهد نمود؟
 آیا از اینکه قوتش عظیم است بر او اعتماد خواهی کرد؟ و کار خود را به او حواله خواهی نمود؟
 آیا بر او توکل خواهی کرد که محصولت را باز آورد و آن را به خر منگاہت جمع کند؟
 «ال شتر مرغ به شادی متحرک میشود و ما پروبال او مثل لقلق نیست»
 ۱۴ زیرا که تخمهای خود را به زمین وامی گذارد و بر روی خاک آنها را گرم میکند
 و فراموش میکند که پائنها را میافشرد، و وحوش صحرا آنها را پامال میکنند.
 ۱۶ با بچه های خود سختی می کند که گویا از آن او نیستند، محنت او باطل است و متاسف نمی شود.
 ۱۷ زیرا خدا او را از حکمت محروم ساخته، و از فطانت او رانصیبی نداده است.
 ۱۸ هنگامی که به بلندی پرواز میکند اسب و سوارش را استهزا مینماید.
 «یا تو اسب را قوت داده و گردن او را به بال ملبس گردانیدی؟
 آیا او را مثل ملخ به جست و خیز آوردی؟ خروش شیهه او میباید است»
 ۲۱ در وادی پازده، از قوت خود و جدی نماید و به مقابله مسلحان بیرون می رود.
 ۲۲ بر خوف استهزاء کرده، هراسان نمی شود، و از دم شمشیر بر نمی گردد.
 ۲۳ ترکش بر او چکچک میکند، و نیزه درخشانده و مزراق
 باخشم و غیض زمین را مینوردد. و چون کرنا صدا میکند نمی ایستد،
 وقتی که کرنا نواخته شود دهه هه میگوید و جنگ را از دور استشمام میکند، و خروش سرداران و غوغا را.
 ۲۶ آیا از حکمت تو شاهین میبرد؟ و بالهای خود را بر طرف جنوب پهن میکند؟
 آیا از فرمان تو عقاب صعود می نماید و آشیانه خود را به جای بلند میسازد؟
 بر صخره ساکن شده، ما و او میسازد. بر صخره تیز و بر ملاذ منبع.
 ۲۹ از آنجا خوراکی خود را به نظر میآورد و چشمانش از دور مینگرد.
 ۳۰ بچه هایش خون را میمکند و جایی که کشتگانند او آنجا است»

و خداوند مکرر کرده، آیوب را گفت:

- «یا مجادله کننده با قادر مطلق محاصمه نماید؟ کسیکه با خدا محاجه کند آن را جواب بدهد»
 آنگاه آیوب خداوند را جواب داده، گفت:
 «اینک من حقیر هستم و به توجه جواب دهم؟ دست خود را به دهانم گذاشتم.
 ۵ یک مرتبه گفتم و تکرار نخواهم کرد. بلکه دو مرتبه و نخواهم افزود»
 پس خداوند آیوب را از گردباد خطاب کرد و گفت:
 «لان کمر خود را مثل مرد ببند. از تو سوال مینمایم و مرا اعلام کن»
 ۸ آیا دوری مرا نیز باطل مینمایی؟ و مرا ملزم میسازی تا خویشتن را عادل بنمایی؟
 آیا تو را مثل خدا با زوی هست؟ و به آواز مثل او رعد توانی کرد؟
 الان خویشتن را به جلال و عظمت زینت بده. و به عزت و شوکت ملبس ساز.
 ۱۱ شدت غضب خود را بریز و به هر که متکبر است نظر افکنده، او را به زیر انداز.
 ۱۲ بر هر که متکبر است نظر کن و او را ذلیل بساز. و شیران را در جای ایشان پامال کن.
 ۱۳ ایشان را با هم در خاک پنهان نما و رویهای ایشان را در جای مخفی محبوس کن.
 ۱۴ آنگاه من نیز در باره تو اقرار خواهم کرد، که دست راستت تو را نجات تواند داد.
 ۱۵ اینک بهم موت که او را با تو آفریدهام که علف را مثل گاو میخورد،
 همانا قوت او در کمرش میباشد، و توانایی وی در رگهای شکمش»

- ۱۷ دم خود را مثل سر و آزاد می‌جنباند. رگهای رانش بهم پیچیده است.
- ۱۸ استخوانهایش مثل لوله‌های برنجین و اعضایش مثل تیرهای آهنین است.
- ۱۹ او افضل صنایع خدا است. آن که او را آفرید حربه‌اش را به او داده است.
- ۲۰ به درستی که کوهها برایش علوفه می‌رویند، که در آنها تمامی حیوانات صحرا بازی میکنند زیر درختهای کنار می‌خوابد. در سایه نیز او در خلاص.
- ۲۲ درختهای کنار او را به سایه خود می‌پوشاند، و بیدهای نهر، وی را احاطه مینماید.
- ۲۳ اینک رودخانه طغیان میکند، لیکن او نمی‌ترسد و اگر چه اردن در دهانش ریخته شود ایمن خواهد بود.
- ۲۴ آیا چون نگران است او را گرفتار توان کرد؟ یا بینی وی را با قلاب توان سفت؟
- «یا لویاتان را با قلاب توانی کشید؟ یا زبانش را با ریسمان توانی فشرد؟
 آیا در بینی او مهار توانی کشید؟ یا چانه‌اش را با قلاب توانی سفت؟
 آیا او نزد تو تضرع زیاد خواهد نمود؟ یا سخنان ملائیم به تو خواهد گفت؟
 آیا با تو عهد خواهد بست یا او را برای بندگی دایمی خواهی گرفت؟
 آیا با او مثل گنجشک بازی توانی کرد؟ یا او را برای کنیزان خود توانی بست؟
 آیا جماعت (یا داندان) از او داد و ستد خواهند کرد؟ یا او را در میان تاجران تقسیم خواهند نمود؟
 آیا پوست او را بانیزه‌ها مملو توانی کرد؟ یا سرش را با خطافهای ماهی گیران؟
 اگر دست خود را بر او بگذاری جنگ را به یاد خواهی داشت و دیگر نخواهی کرد.
 ۹ اینک امید به او باطل است. آیا از رویتش نیز آدمی به روی درافکنده نمی‌شود؟
 کسی اینقدر متهور نیست که او را برانگیزاند. پس کیست که در حضور من یابستد؟
 کیست که سبقت جسته، چیزی به من داده، تابه آوردنم؟ هر چه زیر آسمان است از آن من میباشد.
 «رباره اعضایش خاموش نخواهم شد و از جبروت و جمال ترکیب او خبر خواهم داد.»
- ۱۳ کیست که روی لباس او را باز تواند نمود؟ و کیست که در میان دو وصف دندانش داخل شود؟
 کیست که درهای چهره‌اش را بگشاید؟ دایره دندانه‌هایش هولناک است.
- ۱۵ سپرهای زور او را و رخسار او میباید، با مهر محکم وصل شده است.
- ۱۶ بایکدیگر چنان چسبیده‌اند که باد از میان آنها نمی‌گذرد.
- ۱۷ با همدیگر چنان وصل شده‌اند و با هم ملتصقند که جدا نمی‌شوند.
- ۱۸ از عطسه‌های او نور ساطع می‌گردد و چشمان او مثل پلکهای جفر است.
- ۱۹ از دهانش مشعلها بیرون می‌آید و شعله‌های آتش بر می‌جهد.
- ۲۰ از بینی‌های او و دوبرمی آید مثل دیگ جوشنده و پاتیل.
- ۲۱ از نفس او آخگرها فروخته میشود و از دهانش شعله بیرون می‌آید.
- ۲۲ برگردنش قوت نشیمن دارد، و هیبت پیش رویش رقص مینماید.
- ۲۳ طبقات گوشت او بهم چسبیده است، و بروی مستحکم است که متحرک نمی‌شود.
- ۲۴ دلش مثل سنگ مستحکم است، و مانند سنگ زیرین آسیا محکم میباشد.
- ۲۵ چون او بر می‌خیزد نیرومندان هراسان میشوند، و از خوف بیخود می‌گردند.
- ۲۶ اگر شمشیر به او انداخته شود اثر نمی‌کند، و نه نیزه و نه مزارق و نه تیر.
- ۲۷ آهن را مثل کاه می‌شمارد و برنج را مانند چوب پوسیده.
- ۲۸ تیرهای کمان او را فرار نمی‌دهد و سنگهای فلاخن نزد او به کاه مبدل میشود.
- ۲۹ عمود مثل کاه شمرده میشود و بر حرکت مزارق می‌خندد.
- ۳۰ در زیرش پاره‌های سفال تیز است و گردون پر می‌خ را بر گل پهن میکند.

- ۳۱ لجه رامثل دیگ میجوشاند و در یار امانند پاتیلچه عطاران میگرداند.
 ۳۲ راه را در عقب خویش تابان میسازد به نوعی که لجه را سفید موگان میبرند.
 ۳۳ بر روی خاک نظیر او نیست، که بدون خوف آفریده شده باشد.
 ۳۴ بر هر چیز بلند نظر میافکند و بر جمیع حیوانات سرکش پادشاه است.»

ایوب

و ایوب خداوند را جواب داده، گفت:

«یدانم که به هر چیز قادر هستی، و ابد اقصی تو را منع نتوان نمود.

۳ کیست که مشورت را بیعلم مخفی میسازد. لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم. به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی دانستم.

۴ الان بشنوتامن سخن گویم. از تو سوال مینمایم مرا تعلیم بده.

۵ از شنیدن گوش در باره تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را میبیند.

۶ از این جهت از خویش تن کراهت دارم و در خاک و خاکستر تو به مینمایم.»

موخره کتاب

و واقع شد بعد از اینکه خداوند این سخنان را به ایوب گفته بود که خداوند به ایلیفاز تیمانی فرمود: «شم من بر تو و بر دور فیتت افروخته شده، زیرا که در باره من آنچه راست است مثل بندهام ایوب نگفتید.

۸ پس حال هفت گوساله و هفت قوچ برای خود بگیر و نزد بنده من ایوب رفته، قربانی سوختنی به جهت خویش تن بگذرانید و بندهام ایوب به جهت شهادت خواهد نمود، زیرا که او را مستجاب خواهم فرمود، مبادا پاداش حماقت شمارا به شمارسانم چونکه در باره من آنچه راست است مثل بندهام ایوب نگفتید.»

پس ایلیفاز تیمانی و بلد دشواری و صوفرنعماتی رفته، به نوعی که خداوند به ایشان امر فرموده بود عمل نمودند و خداوند ایوب را مستجاب فرمود.

۱۰ و چون ایوب برای اصحاب خود دعا کرد خداوند مصیبت او را دور ساخت و خداوند به ایوب دو چندان آنچه پیش داشته بود عطا فرمود.

۱۱ و جمیع برادرانش و همه خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده، در خانهاش با وی نان خوردند و او را در باره تمامی مصیبتی که خداوند به او رسانیده بود تعزیت گفته، تسلی دادند و هر کس یک قسیطه و هر کس یک حلقه طلا به او داد.

۱۲ و خداوند آخر ایوب را بیشتر از اول او مبارک فرمود، چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده بود.

۱۳ و او را هفت پسر و سه دختر بود.

۱۴ و دختر اول را میمه و دوم را قصبه و سوم را قرن هفوک نام نهاد.

۱۵ و در تمامی زمین مثل دختران ایوب زنان نیکو صورت یافت نشدند و پدر ایشان، ایشان را در میان برادرانشان ارثی داد.

۱۶ و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید.

۱۷ پس ایوب پیر و سالخورده شده، وفات یافت.

کتاب مز امیر

خوشبحال خدا ترسان

خوشبحال کسیکه به مشورت شیران نرود و به راه گاهکاران نایستد، و در مجلس استهزا کنندگان ننشیند؛ بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر میکند.

۳ پس مثل درختی نشانده نزد نه‌های آب خواهد بود، که میوه خود را در موسمش میدهد، و برگش پرمرده نمی‌گردد و هر آنچه میکند نیک انجام خواهد بود.

شیران چنین نیستند، بلکه مثل کاهند که باد آن را پراکنده میکند.

۵ لهذا شیران در داوری نخواهند ایستاد و نه گاهکاران در جماعت عادلان.

۶ زیرا خداوند طریق عادلان را میداند، ولی طریق گاهکاران هلاک خواهد شد.

اراده خدا و فکر باطل انسانی

چرا امتها شورش نمود هاند و طوائف در باطل تفکر میکنند؟

پادشاهان زمین برمی‌خیزند و سروران باهم مشورت نمود هاند، به ضد خداوند و به ضد مسیح او؛

که بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خود بیندازیم.

۴ او که بر آسمانها نشسته است می‌خندد. خداوند بر ایشان استهزا میکند.

۵ آنگاه در خشم خود بدیشان تکلم خواهد کرد و به غضب خویش ایشان را آشفته خواهد ساخت.

«من پادشاه خود را نصب کرده‌ام، بر کوه مقدس خود صهیون.»

فرمان را اعلام میکنم: خداوند به من گفته است: «و پسر من هستی امروز تو را تولید کردم.»

۸ از من درخواست کن و امت‌ها را به میراث تو خواهم داد. و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید.

۹ ایشان را به عصای آهنین خواهی شکست؛ مثل کوزه کوزه‌گر آنها را خرد خواهی نمود.»

والانای پادشاهان تعقل نمائید! ای داوران جهان متنبه گردید!

خداوند را با ترس عبادت کنید و بالرز شادی نمائید!

پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود، و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته میشود. خوشبحال همه‌آنانی که بر او توکل دارند.

یاری از سوی خداوند

مز مورد اود وقتی که از پسر خود ایشالوم فرار کرد

ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده‌اند. بسیاری به ضد من برمی‌خیزند.

۲ بسیاری برای جان من میگویند: «جهت او در خدا خلاصی نیست.» سلاه.

لیکن تو ای خداوند گرداگرد من سپر هستی، جلال من و فرازنده سر من.

۴ به آواز خود نزد خداوند میخوانم و مرا از کوه مقدس خود اجابت مینماید. سلاه.

و اما من خسییده، به خواب رفتم و بیدار شدم زیرا خداوند مرا تقویت میدهد.

۶ از کورهای مخلوق نخواهم ترسید که گرداگرد من صف بستهند.

ای خداوند، برخیز! ای خدای من، مرا برهان! زیرا بر رخسار همه دشمنانم زدی؛ دندانهای شیران را شکستی.

۸ نجات از آن خداوند است و برکت تو بر قوم تو میباید. سلاه.

طلب کمک در تنگی

برای سالار مغنیان بر ذوات او تار. مز مورد اود

ای خدای عدالت من، چون بخوانم مرا مستجاب فرما. در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده، دعای مرا بشنو.

۲ ای فرزندان انسان تابه کی جلال من عار خواهد بود، و بطالت را دوست داشته، دروغ را خواهید طلبید؟ سلاه

اما بدانید که خداوند مرد صالح را برای خود انتخاب کرده است، و چون او را بخوانم خداوند خواهد شنید.

خشم گیرید و نگاه موزرید. در دلها بر بسترهای خود تفکر کنید و خاموش باشید. سلاه

قربانی های عدالت را بگذرانید و بر خداوند توکل نمایید.
 بسیاری میگویند: «یست که به ما احسان نماید؟» ای خداوند نور چهره خویش را بر ما برافراز.
 ۷ شادمانی در دل من پدید آورد های، بیشتر از وقتی که غله و شیره ایشان افزون گردید.
 بسلامتی میخسبم و به خواب هم میروم زیرا که توفیق پای خداوند مراد را طمینان ساکن میسازی.

درخواست هدایت به راه راست

برای سالار مغنیان بر ذوات نفخه. مز مورد او د
 ای خداوند، به سخنان من گوش بده! در تفکر من تامل فرما!
 ای پادشاه و خدای من، به آواز فریادم توجه کن زیرا که نزد تو دعای کم.
 ۳ ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید؛ بامدادان عای خود را (نزد تو آراسته میکنم و انتظار میکشم.
 ۴ زیر تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی، و گاه کار نزد تو ساکن نخواهد شد.
 ۵ متکبران در نظر تو نخواهند ایستاد. از همه بطلت کنندگان نفرت میکنی.
 ۶ دروغگویان راهلاک خواهی ساخت. خداوند شخص خونی و حیلله گرامگروه میدارد.
 و اما من از کثرت رحمت توبه خانه ات داخل خواهم شد، و از ترس تو بسوی هیکل قدس تو عبادت خواهم نمود.
 ۸ ای خداوند، بسبب دشمنانم مرا به عدالت خود هدایت نما و راه خود را پیش روی من راست گردان.
 زیرا در زبان ایشان راستی نیست، باطن ایشان محض شرارت است؛ گلوی ایشان قبر گشاده است و زبانهای خود را جلا میدهند.
 ۱۰ ای خدا، ایشان را ملزم ساز تا به سبب مشورت های خود بیفتند، و به کثرت خطایای ایشان، ایشان را دور انداز زیرا که بر تو فتنه کرده اند،
 و همه متوکلانت شادی خواهند کرد و تا به ابد ترنم خواهند نمود. زیرا که ملجاء ایشان توهستی و آنانی که اسم تو را دوست میدارند در تو وجود خواهند نمود.
 ۱۲ زیر اتوای خداوند مراد عادل را برکت خواهی داد، او را به رضامندی مثل سپر احاطه خواهی نمود.

دعای هنگام پریشانی

برای سالار مغنیان بر ذوات او تار بر ثمانی. مز مورد او د
 ای خداوند، مرا در غضب خود تو بیخ منما. و مرا در خشم خویش تادیب مکن!
 ای خداوند، بر من کرم فرما زیرا که پشتم دهام! ای خداوند، مرا شفا ده زیرا که استخوانهایم مضطرب است،
 و جان من بشدت پریشان است. پس توای خداوند، تابه کی؟
 ای خداوند، رجوع کن و جانم را خلاصی ده! به رحمت خویش مرا نجات بخش!
 زیرا که در موت ذکر تو نمی باشد! درهاویه کیست که تو را حمد گوید؟
 از ناله خود و اماندهام! تمامی شب تحت خواب خود را غرق میکنم، و بستر خویش را به اشکها تر میسازم!
 چشم من از غصه کاهیده شد و بسبب همه دشمنانم تار گردید.
 ای همه بدکاران از من دور شوید، زیرا خداوند آواز گریه مرا شنیده است!
 خداوند استغاثه مرا شنیده است. خداوند دعای مرا اجابت خواهد نمود.
 ۱۰ همه دشمنانم به شدت نجل و پریشان خواهند شد. رو بر گردانیده، ناگهان نجل خواهند گردید.

دعای اجرای عدالت

سرود داد که آن را برای خداوند سراپید به سبب سخنان کوش بنیامینی
 ای پیهو خدای من، در تو پناه میبرم. از همه تعاقب کنندگانم مرا نجات ده و برهان.
 ۲ مبادا او مثل شیر جان مرا ببرد، و خرد سازد و نجات دهند های نباشد.
 ۳ ای پیهو خدای من اگر این را کردم و اگر در دست من ظلمی پیدا شد،
 اگر به خیر اندیش خود بدی کردم و بیسبب دشمن خود را تاراج نمودم،
 پس دشمن جانم را تعاقب کند، و آن را گرفتار سازد، و حیات مرا به زمین پایمال کند، و جلا لم را در خاک ساکن سازد. سلاه.

- ای خداوند در غضب خود بر خیز، به سبب قهر دشمنانم بلند شو و برای من بیدار شو! ای که داوری را امر فرموده‌ای!
 و مجمع امت‌ها گردا گرد تو بیایند. و بر فوق ایشان به مقام اعلی رجوع فرما.
 خداوند امت‌ها را داوری خواهد نمود. ای خداوند، موافق عدالت و کمالی که در من است مراد داده!
 بدی شریان نابود شود و عادل را پایدار کن زیرا امتحان کننده دله و قلوب، خدای عادل است.
- ۱۰ سپر من بر خدا میباید که راست دلان را نجات دهنده است.
 - ۱۱ خدا داد و عادل است و هر روزه خدا دشمنانک میشود.
 - ۱۲ اگر باز گشت نکند شمشیر خود را تیز خواهد کرد؛ کمان خود را کشیده و آماده کرده است.
 - ۱۳ و برای او آلات موت را میباید ساخته و تیرهای خویش را شعله‌ور گردانیده است.
 - ۱۴ اینک به بطالت آبتن شده، و به ظلم حامله گردیده، دروغ را زاید کرده است.
 - ۱۵ حفرهای کند و آن را گود نمود، و در چاهی که ساخت خود پیفتاد.
 - ۱۶ ظلم او بر سرش خواهد برگشت و ستم او بر فرقیش فرود خواهد آمد.
 - ۱۷ خداوند را بر حسب عدالتش حمد خواهم گفت. و اسم خداوند تعالی را تسبیح خواهم خواند.

چه مجید است نام تو

- برای سالار مغنیان بر جتیت. مز مورد او د
 ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین، که جلال خود را فوق آسمانها گذاردی!
 از زبان کودکان و شیرخوارگان به سبب خصمانت قوت را بنانهادی تا دشمنان و انتقام گیرنده را ساکت گردانی.
 ۳ چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشتهای توست، و به ماه و ستارگانی که تو آفریده‌ای،
 پس انسان چیست که او را به یاد آوری، و بنی آدم که از او تفقد نمایی؟
 او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی.
 ۶ او را بر کارهای دست خود مسلط نمودی، و همه چیز را زیر پای وی نهادی،
 گوسفندان و گاوان جمیع، و بهایم صحرا را نیز؛
 مرغان هوا و ماهیان دریا را، و هر چه بر راههای آبها سیر میکند.
 ۹ ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین!

داوری عادل خدا

- برای سالار مغنیان بر موت لبین. مز مورد او د
 خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت؛ جمیع عجایب تو را بیان خواهم کرد.
 ۲ در تو شادی و وجد خواهم نمود؛ نام تو را ای متعال خواهم سر آید.
 ۳ چون دشمنانم به عقب باز گردند، آنگاه لغزیده، از حضور تو هلاک خواهند شد.
 ۴ زیرا انصاف و داوری من کردی. داو را عادل بر مسند نشسته‌ای.
 ۵ امت‌ها را تو بیخ نمودی و شریان را هلاک ساختی، نام ایشان را محو کردی تا ابد الابد.
 و اما دشمنان نیست شده خرابه‌های ابدی گردیده‌اند. و شهرها و ایران ساختهای، حتی ذکر آنها نابود گردید.
 ۷ لیکن خداوند نشسته است تا ابد الابد، و تخت خویش را برای داوری برپا داشته است.
 ۸ و اربع مسکون را به عدالت داوری خواهد کرد، و امت‌ها را به راستی داد خواهد داد.
 ۹ و خداوند قلعه بلند برای کوفته شدگان خواهد بود، قلعه بلند در زمانهای تنگی.
 ۱۰ و آنانی که نام تو را میشناسند بر تو توکل خواهند داشت، زیرا ای خداوند تو طالبان خود را هرگز ترک نکردی.
 خداوند را که بر صهیون نشسته است بسراید؛ کارهای او را در میان قومها اعلان نماید،
 زیرا او که انتقام گیرنده خون است، ایشان را به یاد آورده، و فریاد مساکین را فراموش نکرده است.
 ای خداوند بر من کرم فرموده، به ظلمی که از خصمان خود میکشم نظر افکن! ای که برافرازانده من از درهای موت هستی!

- تا همه تسبیحات تو را بیان کنم در دروازه های دختر صهیون. در نجات تو شادی خواهم نمود.
- ۱۶ امتهابه چاهی که کنده بودند خود افتادند؛ در دمی که نهفته بودند پای ایشان گرفتار شد.
- ۱۷ خداوند خود را شناسانیده است و داوری کرده، و شیراز کار دست خود به دام گرفتار گردیده است. هجایون سلاه.
- ۱۷ شیران به هاویه خواهند برگشت و جمیع امت هایی که خدا را فراموش میکنند، زیرا مسکین همیشه فراموش نخواهد شد؛ امید حلیمان تا به ابد ضایع نخواهد بود.
- بر خیزای خداوند تا انسان غالب نیاید. بر امتهابه حضور تو داوری خواهد شد.
- ۲۰ ای خداوند ترس را بر ایشان مستولی گردان، تا امتهابدانند که انسانند. سلاه.

دعای اجرای عدالت

- ای خداوند چرا در و ایستادهای و خود را در وقت های تنگی پنهان میکنی؟
- از تکبر شیران، فقیر سوخته میشود؛ در مشورت هایی که اندیشید هاند، گرفتار میشوند.
- ۳ زیرا که شری به شہوت نفس خود نخر میکند، و آنکه میر باید شکر میگوید و خداوند را اهانت میکند.
- شیر در غرور خود میگوید: «از خواست نخواهد کرد.» همه فکر های او اینست که خدایی نیست.
- ۵ راههای او همیشه استوار است. احکام تواز اولند و بعید است. همه دشمنان خود را به هیچ می شمارد.
- ۶ در دل خود گفته است: «رگ جنبش نخواهم خورد، و دوره دور بدی را نخواهم دید.»
- دهن او از لعنت و مکر و ظلم پراست؛ زیر زبانش مشقت و نگاه است؛
- در کینه های دهات مینشیند؛ در جای های مخفی بیگانه را میکشد؛ چشمانش برای مسکینان مراقب است؛
- در جای مخفی مثل شیر در بیشه خود کمین میکند؛ به جهت گرفتن مسکین کمین میکند؛ فقیر را به دام خود کشیده، گرفتار میسازد.
- ۱۰ پس کوفته و زبون میشود؛ و مساکین در زیر جباران اومی افتند.
- ۱۱ در دل خود گفت: «دافراموش کرده است؛ روی خود را پوشانیده و هرگز نخواهد دید.»
- ای خداوند بر خیز! ای خدا دست خود را بر افراز! و مسکینان را فراموش مکن.
- ۱۳ چرا شیر خدا را اهانت کرده، در دل خود میگوید: «و باز خواست نخواهی کرد؟»
- البته دیدهای زیرا که تو بر مشقت و غم مینگری، تا به دست خود مکافات برسانی. مسکین امر خویش را به تو تسلیم کرده است. مددکار یتیمان، توهستی.
- ۱۵ بازوی نگاه کار را بشکن. و اما شیر را از شرارت او بازخواست کن تا آن را نیایی.
- خداوند پادشاه است تا ابد الابد. امته از زمین او هلاک خواهند شد.
- ۱۷ ای خداوند مسالت مسکینان را اجابت کرده ای، دل ایشان را استوار نمودهای و گوش خود را فرا گرفته ای، تا یتیمان و کوفته شدگان را داری کنی. انسانی که از زمین است، دیگر ترسانند.

توکل به عدالت خداوند

- برای سالار مغنیان. مز مورد او
- بر خداوند توکل میدارم. چرا به جانم می گوید: «ثل مرغ به کوه خود بگریزید.
- ۲ زیرا اینک شیران کمان را میکشند و تیر را به زنه نهاد هاند، تا بر راست دلان در تاریکی بیندازند.
- ۳ زیرا که ارکان منهدم میشوند و مرد عادل چه کند؟»
- خداوند در هیکل قدس خود است و کرسی خداوند در آسمان. چشمان او مینگرد، پلکهای وی بنی آدم را میآزماید.
- ۵ خداوند مرد عادل را امتحان میکند؛ و اما از شریر و ظلم دوست، جان او نفرت میدارد.
- ۶ بر شریر دماها و آتش و کبریت خواهد بارانید، و باد سموم حصه پیاله ایشان خواهد بود.
- ۷ زیرا خداوند عادل است و عدالت را دوست میدارد، و راستان روی او را خواهند دید.

دعای نجات و حفاظت

- برای سالار مغنیان بر ثمانی. مز مورد او
- ای خداوند نجات بده زیرا که مردم مقدس نابود شده است و امناء از میان بنی آدم نایاب گردیده هاند!

- همه به یکدیگر دروغ میگویند، به لبهای چابک و دل منافق سخن میرانند.
- ۳ خداوند همه لبهای چابک و رامقطع خواهد ساخت، و هر زبانی را که سخنان تکبرآمیز بگوید.
- ۴ که میگویند: «ه زبان خویش غالب میآیم. لبهای ما با ما است. کیست که بر ما خداوند باشد؟»
- خداوند میگوید: «سبب غارت مسکینان و ناله فقیران، الان بر می خیزم و او را در نجاتی که برای آن آه میکشد بر پا خواهم داشت.»
- کلام خداوند کلام طاهر است، نقره مصفای درقال زمین که هفت مرتبه پاک شده است.
- تو ای خداوند ایشان را محافظت خواهی نمود؛ از این طبقه و تا ابد الابد محافظت خواهی فرمود.
- ۸ شیران به هر جانب میخرامند، وقتی که خباثت در بنی آدم بلند میشود.

دعای مدد الهی

- برای سالار مغنیان. مز مورد اود
- ای خداوند تابه کی همیشه مرا فراموش میکنی؟ تابه کی روی خود را از من خواهی پوشید؟
- تابه کی در نفس خود مشورت بکنم و در دلم هر روز غم خواهد بود؟ تابه کی دشمن بر من سرفراشته شود؟
- ای یهوه خدای من نظر کرده، مرا مستجاب فرما! چشماتم را روشن کن مبادا به خواب موت بچسبم.
- ۴ مبادا دشمنم گوید بر او غالب آمدم و مخالفانم از پریشانیام شادی نمایند.
- واما من به رحمت تو توکل میدارم؛ دل من در نجات تو شادی خواهد کرد.
- ۶ برای خداوند سرود خواهم خواند زیرا که به من احسان نموده است.

تفکر افراد فاسد

- برای سالار مغنیان. مز مورد اود
- احمق در دل خود میگوید که خدایی نیست. کارهای خود را فاسد و مکروه ساخته اند و نیکوکاری نیست.
- ۲ خداوند از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهم و طالب خدایی هست؟
- همه روگردانیده، با هم فاسد شدند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.
- آیا همه گاهکاران بی معرفت هستند که قوم مرا میخورند چنانکه نان میخورند؟ و خداوند را نمی خوانند؟
- آنگاه ترس بر ایشان مستولی شد، زیرا خدا در طبقه عادلان است.
- ۶ مشورت مسکین را خجل میسازد چونکه خداوند ملجای اوست.
- کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهر می شد! چون خداوند اسیری قوم خویش را برگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادمان خواهد گردید.

فرو آمدن در خیمه خداوند

- مز مورد اود
- ای خداوند کیست که در خیمه تو فرود آید؟ و کیست که در کوه مقدس تو ساکن گردد؟
- آنکه بیعیب سالک باشد و عدالت را بهجا آورد، و در دل خویش راست گو باشد،
- که به زبان خود غیبت ننماید؛ و به همسایه خود بدی نکند و در باره اقارب خویش مذمت را قبول ننماید،
- که در نظر خود حقیر و خوار است و آتانی را که از خداوند میترسند مکرّم میدارد و قسم به ضرر خود میخورد و تغییری دهد.
- ۵ نقره خود را به سود نمی دهد و رشوه بر بیگانه نمی گیرد.
- آنکه این را بهجا آورد تا ابد الابد جنبش نخواهد خورد.

اطمینان در خداوند

- مکتوم داود
- ای خدام را محافظت فرما، زیرا بر تو توکل میدارم.
- ۲ خداوند را گفتم: «و خداوند من هستی. نیکویی من نیست غیر از تو.»

- واما مقدسانی که در زمینان و فاضلان، تمامی خوشی من در ایشان است.
- ۴ دردهای آنانی که عقب) دای (دیگر میشتابند، بسیار خواهد شد. هدایای خونیشان را نخواهم ریخت، بلکه نام ایشان را به زبانم نخواهم آورد.
- خداوند نصیب قسمت و کاسه من است. تفرقه مرا نگاه میداری.
- ۶ خطه های من به جایهای خوش افتاد. میراث بی به من رسیده است.
- ۷ خداوند را که مرا نصیحت نمود، متبارک میخوانم. شبانگاه نیز قلم مرا تنبیه میکند.
- خداوند را همیشه پیش روی خود میدارم. چونکه به دست راست من است، جنبش نخواهم خورد.
- ۹ از این رو دم شادی میکند و جلالم به وجد میآید؛ جسمم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد.
- ۱۰ زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد، و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند.
- ۱۱ طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت تا ابد الابد!

دعای مرد عادل

صلوات داود

- ای خداوند، عدالت را بشنو و به فریاد من توجه فرما! و دعای مرا که از لب پیریا میآید، گوش بگیر!
- داد من از حضور تو صادر شود؛ چشمان تو راستی را ببیند.
- ۳ دل مرا از مودهای، شبانگاه از آن تفقد کردهای. مرا فال گذاشتهای و هیچ نیافتهای، زیرا عزیمت کردم که زبانم تجاوز نکند.
- ۴ و اما کارهای آدمیان به کلام لبهای تو؛ خود را از راههای ظالم نگاه داشتم.
- قدمایم به آثار تو قائم است، پس پایهایم نخواهد لغزید.
- ای خدا تو را خوانده ام زیرا که مرا اجابت خواهی نمود. گوش خود را به من فراگیر و سخن مرا بشنو.
- ۷ رحمت های خود را امتیاز ده، ای که متوکلان خویش را به دست راست خود از مخالفان ایشان میرهانی.
- ۸ مرا مثل مردمک چشم نگاه دار؛ مرا زیر سایه بال خود پنهان کن،
- از روی شیرانی که مرا خراب میسازند، از دشمنان جانم که مرا احاطه میکنند.
- ۱۰ دل فربه خود را بستاند. به زبان خویش سخنان تکبر آمیزی گویند.
- ۱۱ الان قدمهای ما را احاطه کرده اند، و چشمان خود را دوخته اند تا ما را به زمین بیندازند.
- ۱۲ مثل او مثل شیری است که در دریدن حریص باشد، و مثل شیر ژیان که در پیشه خود در کین است.
- ای خداوند بر خیز و پیش روی وی درآمده، او را ببند از و جانم را از شیر به شمشیر خود برهان،
- از آد میان، ای خداوند، به دست خویش، از اهل جهان که نصیب ایشان در زندگانی است. که شکم ایشان را به ذخایر خود پر ساختهای و از اولاد سیر شده، زیادی مال خود را برای اطفال خویش ترک میکنند.
- واما من روی تو را در عدالت خواهم دید و چون بیدار شوم از صورت تو سیر خواهم شد.

خداوند، قلعه بلند

- برای سالار مغنیان، مز مورد او دبنده خداوند که کلام این سرور را به خداوند گفت، در روزی که خداوند او را از دست همه دشمنانش و از دست شاول رهایی داد. پس گفت:
- ای خداوند! ای قوت من! تو را محبت می نمایم.
- ۲ خداوند صخره من است و ملجا و نجات دهنده من. خدایم صخره من است که در او پناه میبرم. سپر من و شاخ نجاتم و قلعه بلند من.
- ۳ خداوند را که سزاوار کل حمد است، خواهم خواند. پس، از دشمنانم رهایی خواهم یافت.
- رسنهای موت مرا احاطه کرده، و سیلابهای شرارت مرا ترسانیده بود.
- ۵ رسنهای گوردور مرا گرفته بود و دامهای موت پیش روی من درآمده.
- ۶ در تنگی خود خداوند را خواندم و نزد خدای خویش استغاثه نمودم. او آواز مرا از هیکل خود شنید و استغاثه من به حضورش به گوش وی رسید.
- زمین متزلزل و مرتعش شده، اساس کوهها بلرزید و متزلزل گردید چونکه خشم او فروخته شد.

- ۸ دخان از بینی او برآمد و نار از دهانش ملتهب گشت و آتشها از آن فروخته گردید.
- ۹ آسمان را خم کرده، نزول فرمود و زیر پای وی تاریکی غلیظ میبود.
- ۱۰ بر کروی سوار شده، پرواز نمود و بر بالهای باد طیران کرد.
- ۱۱ تاریکی را پرده خود و خیمهای گرداگرد خویش بساخت، تاریکی آبها و بره‌های متراکم را.
- ۱۲ از تابش پیش روی وی ابرهایش میشتافتند، تگرگ و آتشیهای فروخته.
- ۱۳ و خداوند از آسمان رعد کرده، حضرت اعلیٰ آواز خود را بداد، تگرگ و آتشیهای فروخته را.
- ۱۴ پس تیرهای خود را فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت، و بر قها بینداخت و ایشان را پریشان نمود.
- ۱۵ انگاه عمق‌های آب ظاهر شد و اساس ربیع مسکون مکشوف گردید، از تنبیه توای خداوند، از نفخه باد بینی تو! پس، از اعلیٰ فرستاده، مرا برگرفت و از آبهای بسیار بیرون کشید.
- ۱۷ و مرا از دشمنان زور آورم رهایی داد و از خصمانم، زیرا که از من توانا تر بودند.
- ۱۸ در روز بلای من پیش رویم درآمدند، لیکن خداوند تکیه گاه من بود.
- ۱۹ و مرا بجای وسیع بیرون آورد؛ مرا نجات داد زیرا که در من رغبت میداشت.
- خداوند موافق عدالتم مرا جزا داد و به حسب طهارت دستم مرا مکافات رسانید.
- ۲۱ زیرا که راههای خداوند را نگاه داشته، و به خدای خویش عصیان نورزیده‌ام، و جمیع احکام او پیش روی من بوده است و فرائض او را از خود دور نکردهام، و نزد او بیعیب بودهام و خویشتم را از نگاه خود نگاهداشتم.
- ۲۴ پس خداوند مرا موافق عدالتم پاداش داده است و به حسب طهارت دستم در نظروی.
- ۲۵ خویشتم را بارحیم، رحیم مینمایی، و با مرد کامل، خود را کامل مینمایی.
- ۲۶ خویشتم را با طاهر، طاهر می نمایی و با مکار، به مکر رفتار میکنی.
- ۲۷ زیرا قوم مظلوم را خواهی رهانید و چشمان متکبران را به زیر خواهی انداخت.
- ۲۸ زیرا که تو چراغ مرا خواهی فروخت؛ یهوه خدایم تاریکی مرا روشن خواهد گردانید.
- ۲۹ زیرا به مدد تو بر فوجها حمله میبرم و به خدای خود از حصارها برمی جهم.
- ۳۰ و اما خدا طریق او کامل است و کلام خداوند مصفی. او برای همه متوکلان خود سپراست، زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صخرهای غیر از خدای ما؟ خدایی که کمر مرا به قوت بسته و راههای مرا کامل گردانیده است.
- ۳۳ پایهای مرا مثل آهو ساخته و مرا به مقامهای اعلای من برپا داشته است.
- ۳۴ دستهای مرا برای جنگ تعلیم داده است، که گمان برنجین به بازوی من خم شد.
- ۳۵ سپر نجات خود را به من داده‌ای. دست راستت عمود من شده و مهربانی تو مرا بزرگ ساخته است.
- ۳۶ قدمهایم را بزم وسعت دادی که پایهای من نلغزید.
- ۳۷ دشمنان خود را تعاقب نموده، بدیشان خواهیم رسید و تاتلف نشوند بر نخواهم گشت.
- ۳۸ ایشان را فرو خواهم کوفت که نتوانند برخاست و زیر پایهای من خواهند افتاد.
- ۳۹ زیرا که مرا برای جنگ به قوت بستهای و مخالفانم را از پیرایم انداختهای.
- ۴۰ گردنهای دشمنانم را به من تسلیم کرده‌ای تا خصمان خود را نابود بسازم.
- ۴۱ فریاد بر آوردند اما ما را نمانندهای نبود نزد خداوند، ولی ایشان را اجابت نکرد.
- ۴۲ ایشان را چون غبار پیش باد ساییده‌ام؛ مثل گل کوچها ایشان را دور ریختهام.
- ۴۳ مرا از منازعه قوم رهانیده، سلامت هاساختهای. قومی را که نشناخته بودم، مرا خدمت مینمایند.
- ۴۴ به مجرد شنیدن مرا اطاعت خواهند کرد؛ فرزندان غر با نزد من تذلل خواهند نمود.
- ۴۵ فرزندان غر با پزمرده میشوند و در قلعه‌های خود خواهند لرزید.

- ۴۶ خداوند زنده است و صخره من متبارک باد، و خدای نجات من متعال!
 خدایی که برای من انتقام میگیرد و قومها را زیر من مغلوب میسازد.
 ۴۸ مرا از دشمنانم رها نمیده، بر خصمانم بلند کردهای و از مرد ظالم مرا خلاصی دادهای!
 لهذا ای خداوند تورا در میان امتها حمد خواهم گفت و به نام تو سرود خواهم خواند.
 ۵۰ که نجات عظیمی به پادشاه خود داده و به مسیح خویش رحمت نموده است. یعنی به داود و ذریت او تا ابد الابد.

خلقت و عظمت خدا

- برای سالار مغنیان. مز مورد اود
 آسمان جلال خدا را بیان میکند و فلک از عمل دستپایش خبر میدهد.
 ۲ روز سخن میراند تا روز و شب معرفت را اعلان میکند تا شب.
 ۳ سخن نیست و کلامی نی و آواز آنها شنیده نمی شود.
 ۴ قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت و بیان آنها تا اقصای ربع مسکون.
 ۵ خیمهای برای آفتاب در آنها قرارداد؛ و او مثل داماد از جمله خود بیرون میآید و مثل پهلوان از دویدن در میدان شادی میکند.
 ۶ خروجش از کرانه آسمان است و مدارش تا به کرانه دیگر؛ و هیچ چیز از حرارتش مستور نیست.
 شریعت خداوند کامل است و جان را بر می گرداند؛ شهادت خداوند امین است و جاهل را حکیم میگرداند.
 ۸ فرایض خداوند راست است و دل را شاد میسازد. امر خداوند پاک است و چشم را روشن میکند.
 ۹ ترس خداوند طاهر است و ثابت تا ابد الابد. احکام خداوند حق و تمام عدل است.
 ۱۰ از ظلام غروب ترواز زر خالص بسیار. از شه شیرینتر و از قطرات شانه غسل.
 ۱۱ بنده تو نیز از آنها متنبه میشود، و در حفظ آنها ثواب عظیمی است.
 کیست که سهوهای خود را بداند؟ مرا از خطایای مخفیام طاهر ساز.
 ۱۳ بنده ات را نیز از اعمال متکبرانه بازدار تا بر من مسلط نشود؛ آنگاه بیعیب و از گناه عظیم مبرا خواهم بود.
 سخنان زبانه و تفکر دم منظور نظر تو باشد، ای خداوند که صخره من و نجات دهنده من هستی!

نصرت از خدا

- برای سالار مغنیان. مز مورد اود
 خداوند تورا در روز تنگی مستجاب فرماید. نام خدای یعقوب تورا سرفراز نماید.
 ۲ نصرت برای تو از قدس خود بفرستد و تورا از صهیون تایید نماید.
 ۳ جمیع هدایای تورا به یاد آورد و قربانی های سوختنی تورا قبول فرماید. سلاه.
 ۴ موافق دل تو به تو عطا فرماید و همه مشورت های تورا به انجام رساند.
 به نجات تو خواهیم سرایید و به نام خدای خود، علم خود را خواهیم افراشت. خداوند تمامی مسالت تورا به انجام خواهد رسانید.
 ۶ الان دانستیم که خداوند مسیح خود را می رها کند. از فلک قدس خود او را اجابت خواهد نمود، به قوت نجات بخش دست راست خویش.
 ۷ اینان را بر بهار او آنان اسبهارا، اما ما نام یهوه خدای خود را ذکر خواهیم نمود.
 ۸ ایشان خم شده، افتاد هاند و اما ما بر خاسته، ایستاد هیم.
 ای خداوند نجات بده! پادشاه در روزی که بخوانیم، ما را مستجاب فرماید.

شادی در نجات خدا

- برای سالار مغنیان. مز مورد اود
 ای خداوند در قوت تو پادشاه شادی می کند و در نجات تو چه بسیار به وجد خواهد آمد.
 ۲ مراد دل او را به وی بخشیدی و مسالت زبانش را از او دریغ نداشتی. سلاه.
 ۳ زیرا به برکات نیکو بر مراد او سبقت جستی. تاجی از زر خالص بر سروی نهادی.
 ۴ حیات را از تو خواست و آن را به وی دادی، و طول ایام را تا ابد الابد.

- ۵ جلال او به سبب نجات تو عظیم شده. ا کرام و حشمت را بر او نهادهای.
- ۶ زیرا او را مبارک ساختهای تا ابد الاباد. به حضور خود او را بی نهایت شادمان گردانیدهای.
- ۷ زیرا که پادشاه بر خداوند تو کل میدارد، و به رحمت حضرت اعلی جنبش نخواهد خورد.
- دست تو همه دشمنانت را خواهد دریافت. دست راست تو آنانی را که از تو نفرت دارند خواهد دریافت.
- ۹ در وقت غضب خود، ایشان را چون تورا آتش خواهی ساخت. خداوند ایشان را در خشم خود خواهد بلعید و آتش ایشان را خواهد خورد.
- ۱۰ ثمره ایشان را از زمین هلاک خواهی ساخت و ذریت ایشان را از میان بنی آدم.
- ۱۱ زیرا قصد بدی برای تو کردند و مکایدی را اندیشیدند که آن را نتوانستند بجا آورد.
- ۱۲ زیرا که ایشان را روگردان خواهی ساخت. برزهای خود تیرها را به روی ایشان نشان خواهی گرفت.
- ۱۳ ای خداوند در قوت خود متعال شو. جبروت تورا ترنم و تسبیح خواهیم خواند.

سرود غم و پیروزی

برای سالار مغنیان بر غز اله صبح. مز مورد او د

- ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟
ای خدای من در روز می خواهم و مرا اجابت نمی کنی. در شب نیز مرا خاموشی نیست.
- ۳ و اما تو قدوس هستی، ای که بر تسبیحات اسرائیل نشستی.
 - ۴ پدران ما بر تو توکل داشتند. بر تو توکل داشتند و ایشان را خلاصی دادی.
 - ۵ نزد تو فریاد بر آوردند و راهی یافتند. بر تو توکل داشتند، پس نجل نشدند.
 - و اما من گرم هستم و انسان نی. عار آدمیان هستم و حقیر شمرده شده قوم.
 - ۷ هر که مرا ببیند به من استهزا میکند. لبهای خود را باز میکنند و سرهای خود را میچنانند (میگویند):
«رخداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او را بر هاند چون که به وی رغبت میدارد.»
زیرا که تو مرا از شکم پیرون آوردی؛ وقتی که بر آغوش مادر خود بودم مرا مطمئن ساختی.
 - ۱۰ از رحم بر تو انداخته شدم. از شکم مادرم خدای من توهستی.
 - ۱۱ از من دور مباش زیرا تنگی نزدیک است. و کسی نیست که مدد کند.
 - ۱۲ گاوان ز بسیار دور مرا گرفته‌اند. زور مندان باشان مرا احاطه کرده‌اند.
 - ۱۳ دهان خود را بر من باز کردند، مثل شیر درنده غران.
 - ۱۴ مثل آب ریخته شده‌ام. و همه استخوانهایم از هم گسیخته. دلم مثل موم گردیده، در میان احشایم گداخته شده است.
 - ۱۵ قوت من مثل سفال خشک شده و زبانم به کامم چسبیده. و مرا به خاک موت نهادهای.
 - ۱۶ زیرا سگان دور مرا گرفته‌اند. جماعت اشرا را احاطه کرده، دستها و پایهای مرا سفت‌اند.
 - ۱۷ همه استخوانهای خود را می شمارم. ایشان به من چشم دوخته، مینگرند.
 - ۱۸ رخت مرا در میان خود تقسیم کردند. و بر لباس من قرعه انداختند.
 - اماتوای خداوند دور مباش. ای قوت من برای نصرت من شتاب کن.
 - ۲۰ جان مرا از شمشیر خلاص کن. و یگانه مرا از دست سگان.
 - ۲۱ مرا از دهان شیر خلاصی ده. ای که از میان شاخهای گاو وحشی مرا اجابت کرده‌ای.
 - ۲۲ نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد. در میان جماعت تو را تسبیح خواهم خواند.
 - ای ترسندگان خداوند او را حمد گویند. تمام ذریت یعقوب او را تجید نمایند. و جمیع ذریت اسرائیل از وی برسید.
 - ۲۴ زیرا مسکنت مسکین را حقیر و خوار شمرده، و روی خود را از او پوشانیده است. و چون نزد وی فریاد بر آورد او را اجابت فرمود.
 - ۲۵ تسبیح من در جماعت بزرگ از تو است. نذرهای خود را به حضور ترسندگان ادا خواهم نمود.
 - ۲۶ حلیمان غذا خورده، سیر خواهند شد. و طالبان خداوند او را تسبیح خواهند خواند. و دلهای شما زیست خواهد کرد تا ابد الاباد.
 - ۲۷ جمیع کرانه‌های زمین متذکر شده، بسوی خداوند بازگشت خواهند نمود. و همه قبایل امته‌ها به حضور تو سجده خواهند کرد.

- ۲۸ زیرا سلطنت از آن خداوند است. و او بر امتها مسلط است.
- ۲۹ همه متمولان زمین غذا خورده، سجده خواهند کرد. و به حضور وی هر که به خاک فرو میرود رکوع خواهد نمود. و کسی جان خود را زنده نخواهد ساخت.
- ۳۰ ذریقی اورا عبادت خواهند کرد و در باره خداوند طبقه بعد را اخبار خواهند نمود.
- ۳۱ ایشان خواهند آمد و از عدالت او خبر خواهند داد، قومی را که متولد خواهند شد که او این کار کرده است.

خداوند شبان من است

مز مورد او د

- خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.
- ۲ در مرتعهای سبز مرا میخواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری میکند.
- ۳ جان مرا برمی گرداند. و به خاطر نام خود به راههای عدالت هدایت منماید.
- ۴ چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی. عصا و چوب دستی تو مرا تسلی خواهد داد.
- ۵ سفرهای برای من به حضور دشمنانم میگسترانی. سرمایه روغن تدین کردهای و کاسهام لبریز شده است.
- ۶ هر آینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود. و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابد الاباد.

دروازه های ابدی

مز مورد او د

- زمین ویری آن از آن خداوند است. ربع مسکون و ساکنان آن.
- ۲ زیرا که او اساس آن را بر دریاها نهاد. و آن را بر نهرا ثابت گردانید.
- ۳ کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که به مکان قدس اوساکن شود؟
- او که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به بطالت ندهد و قسم دروغ نخورد.
- ۵ او برکت را از خداوند خواهد یافت. و عدالت را از خدای نجات خود.
- ۶ این است طبقه طالبان او. طالبان روی توای (دای (بعقوب. سلاه.
- ای دروازه های خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافراشته شوید تا پادشاه جلال داخل شود!
- این پادشاه جلال کیست؟ خداوند قدیر و جبار؟ خداوند که در جنگ جبار است.
- ۹ ای دروازه ها، سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافرازید تا پادشاه جلال داخل شود!
- این پادشاه جلال کیست؟ یهوه صبا یوت پادشاه جلال اوست. سلاه.

درخواست تعلیم الهی

مز مورد او د

- ای خداوند بسوی توجان خود را برمی افرازم. ای خدای من بر تو توکل میدارم.
- ۲ پس مگذار که نجمل بشوم و دشمنانم بر من نفر نمایند.
- ۳ بلی هر که انتظار تو میکشد نجمل نخواهد شد. آنانی که بیسبب خیانت میکنند نجمل خواهند گردید.
- ۴ ای خداوند طریق های خود را به من پیاموز و راههای خویش را به من تعلیم ده.
- ۵ مرا به راستی خود سالک گردان و مرا تعلیم ده زیرا تو خدای نجات من هستی. تمامی روز منتظر تو بودهام.
- ۶ ای خداوند احسانات و رحمت های خود را بیاد آور چونکه آنها از ازل بوده است.
- ۷ خطایای جوانی و عصیانم را بیاد میاور. ای خداوند به رحمت خود و به خاطر نیکویی خویش مرا یاد کن.
- ۸ خداوند نیکو و عادل است. پس به گناه کاران طریق را خواهد آموخت.
- ۹ مسکینان را به انصاف رهبری خواهد کرد و به مسکینان طریق خود را تعلیم خواهد داد.
- ۱۰ همه راههای خداوند رحمت و حق است برای آنانی که عهد و شهادت او را نگاه میدارند.
- ای خداوند به خاطر اسم خود، نگاه مرا بیاور زیرا که بزرگ است.
- ۱۲ کیست آن آدمی که از خداوند میترسد؟ او را بطریقی که اختیار کرده است خواهد آموخت.

- ۱۳ جان او در نیکویی شب را بسر خواهد برد. و ذریت او وارث زمین خواهند شد.
- ۱۴ سر خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد.
- ۱۵ چشمان من دائم بسوی خداوند است زیرا که او پایهای مرا از دام بیرون میآورد.
- ۱۶ بر من ملتفت شده، رحمت بفرما زیرا که منفرد و مسکین هستم.
- ۱۷ تنگیهای دل من زیاد شده است. مرا از مشقت های من بیرون آور.
- ۱۸ بر مسکنت و رنج من نظر افکن و جمیع خطایم را بیا مرز.
- ۱۹ بردشمنانم نظر کن زیرا که بسیار ندوبه کینه تلخ به من کینه میورزند.
- ۲۰ جانم را حفظ کن و مرا راهی ده تا نخل نشوم زیرا بر تو توکل دارم.
- ۲۱ کمال و راستی حافظ من باشند زیرا که منتظر تو هستم.
- ۲۲ ای خدا اسرائیل را خلاصی ده، از جمیع مشقتها ی وی.

دعای مرد عادل

مزمورد او د

- ای خداوند مرا داد بده زیرا که من در کمال خود رفتار نمودهام و بر خداوند توکل داشتم، پس نخواهم لغزید.
- ۲ ای خداوند مرا امتحان کن و مرا بیازما. باطن و قلب مرا مصفی گردان.
 - ۳ زیرا که رحمت تو در مد نظر من است و در راستی تو رفتار نمودهام.
 - ۴ با مردان باطل نشستهام و با منافقین داخل نخواهم شد.
 - ۵ از جماعت بدکاران نفرت میدارم و با طالحین نخواهم نشست.
 - ۶ دستهای خود را در صفا می شویم. مدیح تو را ای خداوند طواف خواهم نمود.
 - ۷ تا آواز حمد تو را بشنوام و عجایب تو را اخبار نمایم.
 - ۸ ای خداوند محل خانه تو را دوست میدارم و مقام سکونت جلال تو را.
 - ۹ جانم را با نگاهکاران جمع مکن و نه حیات مرا با مردمان خون ریز.
 - ۱۰ که در دستهای ایشان آزار است و دست راست ایشان پراز شوه است.
 - ۱۱ و امان در کمال خود سالک میباشم. مرا خلاصی ده و بر من رحم فرما.
 - ۱۲ پایم در جای هموار ایستاده است. خداوند را در جماعتها متبارک خواهم خواند.

اطمینان در خداوند

مزمورد او د

- خداوند نور من و نجات من است از که بترسم؟ خداوند ملجای جان من است از که هراسان شوم؟
- چون شیران بر من نزدیک آمدند تا گوشت مرا بخورند، یعنی خصمان و دشمنانم، ایشان لغزیدند و افتادند.
- ۳ اگر لشکری بر فرود آید دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت.
- ۴ یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید: که تمام ایام عمرم در خانه خداوند ساکن باشم تا جمال خداوند را مشاهده کنم و در هیکل او تفکر نمایم.
- ۵ زیرا که در روز بلا مرا در سایبان خود نهفته، در پرده خیمه خود مرا مخفی خواهد داشت و مرا بر صخره بلند خواهد ساخت.
- ۶ والان سرم بردشمنانم گردا گردم برافراشته خواهد شد. قربانی های شاد کامی را در خیمه او خواهم گذرانید و برای خداوند سرود و تسبیح خواهم خواند.
- ای خداوند چون به آواز خود میخوانم مرا بشنو و رحمت فرموده، مرا مستجاب فرما.
- ۸ دل من به تو میگوید (ه گفتهای: «وی مرا بطلبید.») بی روی تو ای خداوند خواهم طلبید.
- ۹ روی خود را از من میپوشان و بنده خود را در خشم بر مگردان. تو مددکار من بودهای. ای خدای نجاتم، مرا در ممکن و ترک منما.
- ۱۰ چون پدر و مادرم مرا ترک کنند، آنگاه خداوند مرا برمی دارد.

- ۱۱ ای خداوند طریق خود را به من پیاموز و به سبب دشمنانم مرابه راه راست هدایت فرما.
- ۱۲ مرابه خواهش خصمانم مسپار، زیرا که شهود کذب و دمنندگان ظلم بر من برخاسته اند.
- ۱۳ اگر باور نمی کردم که احسان خداوند را در زمین زندگان ببینم.
- ۱۴ برای خداوند منتظر باش و قوی شو و دولت را تقویت خواهد داد. بلی منتظر خداوند باش.

درخواست کمک

مز مورد اود

- ۱ ای خداوند، نزد تو فریاد برمی آورم. ای صخره من، از من خاموش مباش. مبادا اگر از من خاموش شوی، مثل آنانی باشم که به حفره فرو میروند.
- ۲ آواز تضرع مرا بشنو چون نزد تو استغاثه می کنم و دست خود را به محراب قدس تو برمی افرازم.
- ۳ مرا با شیران و بدکاران مکش که با همسایگان خود سخن صلحاً میزمی گویند و آزار در دل ایشان است.
- ۴ آنها را به حسب کردار ایشان و موافق اعمال زشت ایشان بده آنها را مطابق عمل دست ایشان بده و رفتار ایشان را به خود ایشان رد نما.
- ۵ چونکه در اعمال خداوند و صنعت دست وی تفکر نمی کنند. ایشان را منهدم خواهی ساخت و بنا نخواهی نمود.
- ۶ خداوند متبارک باد زیرا که آواز تضرع مرا شنیده است.
- ۷ خداوند قوت من و سپر من است. دلم بر او توکل داشت و مدد یافتام. پس دل من به وجد آمده است و به سرود خود او را حمد خواهم گفت.
- ۸ خداوند قوت ایشان است و برای مسیح خود قلعه نجات.
- ۹ قوم خود را نجات ده و میراث خود را مبارک فرما. ایشان را رعایت کن و برافراز تا ابد آباد.

تجید خداوند

مز مورد اود

- ۱ ای فرزندان خدا، خداوند را توصیف کنید. جلال و قوت را برای خداوند توصیف نمایید.
- ۲ خداوند را به جلال اسم او تجید نمایید. خداوند را در زینت قدوسیت سجده کنید.
- ۳ آواز خداوند فوق آبهاست. خدای جلال رعد میدهد. خداوند بالای آبهای بسیار است.
- ۴ آواز خداوند با قوت است. آواز خداوند با جلال است.
- ۵ آواز خداوند سروهای آزاد را می شکند. خداوند سروهای آزاد لبنان را می شکند.
- ۶ آنها را مثل گوساله میجهاند. لبنان و سریون را مثل بچه گاو وحشی.
- ۷ آواز خداوند زبانه های آتش را می شکافد.
- ۸ آواز خداوند صحرار را متزلزل میسازد. خداوند صحرای قادش را متزلزل میسازد.
- ۹ آواز خداوند غزالها را به در دزه میاندازد، و جنگل را بپرگ میگرداند. و درهیکل او جمیع جلال را ذکر می کنند.
- ۱۰ خداوند بر طوفان جلوس نموده. خداوند نشسته است پادشاه تا ابد آباد.
- خداوند قوم خود را قوت خواهد بخشید. خداوند قوم خود را به سلامتی مبارک خواهد نمود.

تسبیح خداوند

سرود برای متبرک ساختن خانه. مز مورد اود

- ۱ ای خداوند تو را تسبیح میخوانم زیرا که مرا بالا کشیدی و دشمنانم را بر من مفتخر نساختی.
- ۲ ای یهوه خدای من! نزد تو استغاثه نمودم و مرا شفادادی.
- ۳ ای خداوند جانم را از حفره بر آوردی. مرا زنده ساختی تا به هاویه فرو نروم.
- ۴ ای مقدسان خداوند او را بسرایید و به ذکر قدوسیت او حمد گوید!
- زیرا که غضب او لحظهای است و در رضامندی او زندگانی. شامگاه گریه نریز میشود. صبحگاهان شادی رخ مینماید.
- ۶ و اما من در کامیابی خود گفتم: «نیش نخواهم خورد تا ابد آباد.»
- ای خداوند به رضامندی خود کوه مرا در قوت ثابت گردانیدی و چون روی خود را پوشاندی پریشان شدم.
- ۸ ای خداوند نزد تو فریاد برمی آورم و نزد خداوند تضرع مینمایم.

۹ در خون من چه فایده است چون به حفره فروروم. آیا خاک تو را حمد می گوید و راستی تو را اخبار مینماید؟
ای خداوند بشنو بویه من کرم فرما. ای خداوند مدد کار من باش.

۱۱ ماتم مرا برای من به رقص مبدل ساختهای. پلاس را از من بیرون کرده و کهر مرا به شادی بستهای.

۱۲ تا جلالم ترا سرود خواند و خاموش نشود. ای یهوه خدای من، تو را حمد خواهم گفت تا ابد الابد.

تو کل بر خدا

برای سالار مغنیان. مز مورد او د

ای خداوند بر تو توکل دارم پس نخل نشوم تا به ابد. در عدالت خویش مرا نجات بده.

۲ گوش خود را به من فرا گیر و مرا به زودی برهان. برایم صخره های قوی و خانه های حصین باش تا مرا اخلاصی دهی.

۳ زیر صخره و قلعه من توهستی. به خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری فرما.

۴ مرا از دمی که برایم پنهان کرده اند بیرون آور.

۵ زیر قلعه من توهستی. روح خود را به دست تو می سپارم. ای یهوه خدای حق تو مرا فدی بده دادی.

۶ از آنانی که با باطیل دروغ را پیروی میکنند نفرت می کنم. و اما من بر خداوند توکل میدارم.

۷ به رحمت تو وجود و شادی می کنم زیرا مشقت مرا دیده و جانم را در تنگنا ساختهای.

۸ مرا به دست دشمن اسیر نساختهای. پایهای مرا بجای وسیع قائم گردانیده های.

ای خداوند بر من رحمت فرما زیرا در تنگی هستم. چشم من از غصه کاهیده شد، بلکه جانم و جسد من نیز.

۱۰ زیرا که حیاتم از غم و ساهلایم از ناله فانی گردیده است. قوتم از گناهم ضعیف و استخوانهایم پوسیده شد.

۱۱ زده همه دشمنانم عار گردیده ام. خصوص نزد همسایگان خویش و باعث خوف آشنایان شده ام. هر که مرا بیرون بیند از من میگریزد.

۱۲ مثل مرده از خاطر فراموش شده ام و مانند ظرف تلف شده گردیده ام.

۱۳ زیرا که بهتان را از بسیاری شنیدم و خوف گردا گرد من می باشد، زیرا بر من باهم مشورت میکنند و در قصد جانم تفکر مینمایند.

۱۴ و اما من بر تو ای خداوند توکل میدارم و گفته ام خدای من توهستی.

۱۵ و قتهای من در دست تو می باشد. مرا از دست دشمنانم و جفا کنندگانم خلاصی ده.

۱۶ روی خود را بر بنده ات تابان ساز و مرا به رحمت خود نجات بخش.

۱۷ ای خداوند نخل نشوم چونکه تو را خوانده ام. شیران نخل شوند و در حفره خاموش باشند.

۱۸ لبهای دروغ گو گنگ شود که به درستی و تکبر و استهانت بر عادلان سخن میگوید.

۱۹ زهی عظمت احسان تو که برای ترسندگانت ذخیره کرده ای و برای متوکلان پدش بنی آدم ظاهر ساختهای.

۲۰ ایشان را در پرده روی خود از مکاید مردم خواهی پوشانید. ایشان را در خیمه های از عداوت زبانها مخفی خواهی داشت.

۲۱ متبارک باد خداوند که رحمت عجیب خود را در شهر حصین به من ظاهر کرده است.

۲۲ و اما من در حیرت خود گفتم که از نظر تو منقطع شده ام. لیکن چون نزد تو فریاد کردم آواز تضرع مرا شنیدی.

۲۳ ای جمیع مقدسان خداوند اوراد و ست دارد. خداوند امانا را محفوظ میدارد و متکبران را مجازات کثیر میدهد.

۲۴ قوی باشید و دل شمارا تقویت خواهد داد. ای همگانی که برای خداوند انتظار میکشید!

اعتراف به گناه

قصیده داود

خوشا بحال کسیکه عصیان او آمرزیده شد و نگاه وی مستور گردید.

۲ خوشا بحال کسیکه خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد. و در روح او حیله های نمی باشد.

هنگامی که خاموش میبودم، استخوانهایم پوسیده میشد از نعره های که تمامی روز می زدم.

۴ چونکه دست تو روز و شب بر من سنگین میبود. رطوبتم به خشکی تابستان مبدل گردید، سلاه.

- ۵ به نگاه خود نزد تو اعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم. گفتم: عصیان خود را نزد خداوند اقرار می‌کنم. پس تو آرایش نگاهم را عفو کردی، سلاه.
- ۶ از این رو هر مقدسی در وقت اجابت نزد تو دعا خواهد کرد. وقتی که آبهای بسیار به سیلان آید، هرگز بید و نخواهد رسید.
- ۷ تو ملجای من هستی مرا از تنگی حفظ خواهی کرد. مرا به سرودهای نجات احاطه خواهی نمود، سلاه.
- تو را حکمت خواهم آموخت و براهی که باید در رفت ارشاد خواهم نمود و تو را به چشم خود که بر تو است نصیحت خواهم فرمود.
- ۹ مثل اسب و قاطر بیفهم مپاشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت میدهند، والا نزدیک تو نخواهند آمد.
- غمهای شیرین بسیار مییابد. اما هر که بر خداوند توکل دارد رحمت او را احاطه خواهد کرد.
- ۱۱ ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید و ای همه راست دلان ترنم نمایید.

سرود تسبیح

- ای صالحان در خداوند شادی نمایید، زیرا که تسبیح خواندن راستان را می‌شاید.
- ۲ خداوند را بر بطن حمد بگویند. با عودده تارا و اسرود بخوانید.
- ۳ سرودی تازه برای او بسرایید. نیکو بنوازید با آهنگ بلند.
- ۴ زیرا کلام خداوند مستقیم است و جمیع کارهای او با امانت است.
- ۵ عدالت و انصاف را دوست میدارد. جهان از رحمت خداوند پر است.
- ۶ به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نفع دهان او.
- ۷ آبهای دریا را مثل توده جمع میکند و لجهها را در خزانها ذخیره مینماید.
- ۸ تمامی اهل زمین از خداوند بترسند. جمیع سکنه ربع مسکون از او بترسند.
- ۹ زیرا که او گفت و شد. او امر فرمود و قایم گردید.
- ۱۰ خداوند مشورت امتهارا باطل میکند. تدبیرهای قبائل را نیست میگرداند.
- ۱۱ مشورت خداوند قائم است تا ابد الابد. تدبیر قلب او تا دهر الدهور.
- ۱۲ خوشبختی امتی که یهوه خدای ایشان است و قومی که ایشان را برای میراث خود برگزیده است.
- ۱۳ از آسمان خداوند نظر افکند و جمیع بنی آدم را نگر است.
- ۱۴ از مکان سکونت خویش نظر می‌افکند، بر جمیع ساکنان جهان.
- ۱۵ او که دلهای ایشان را جمیع سرشته است و اعمال ایشان را درک نموده است.
- ۱۶ پادشاه به زیادتى لشکر خلاص نخواهد شد و جبار به بسیاری قوت رهائی نخواهد یافت.
- ۱۷ اسب به جهت استخلاص باطل است و به شدت قوت خود کسی را رهائی نخواهد داد.
- ۱۸ اینک چشم خداوند بر آنانی است که از او میترسند، بر آنانی که انتظار رحمت او را میکشند.
- ۱۹ تاجان ایشان را از موت رهائی بخشد و ایشان را در قحط زنده نگاه دارد.
- ۲۰ جان ما منتظر خداوند میباشد. او اعانت و سپر ما است.
- ۲۱ زیرا که دل ما در او شادی میکند و در نام قدوس او توکل می‌داریم.
- ۲۲ ای خداوند رحمت تو بر ما باد. چنانکه امیدوار تو بودهایم.

خداوند نزدیک شکسته دلان است

- مز مورد او و وقتی که منش خود را به حضور ایملک تغییر داد و از حضور او بیرون رانده شده، برفت خداوند را در هر وقت متبارک خواهم گفت. تسبیح او دائم بر زبان من خواهد بود.
- ۲ جان من در خداوند نفر خواهد کرد. مسکینان شنیده، شادی خواهند نمود.
- ۳ خداوند را با من تکبیر نمایم. نام او را با یکدیگر برافرازم.
- ۴ چون خداوند را طلبیدم مرا مستجاب فرمود و مرا از جمیع ترسهایم خلاصی بخشید.
- ۵ بسوی او نظر کردند و منور گردیدند و رویهای ایشان بچل نشد.

- ۶ این مسکین فریاد کرد و خداوند او را شنید و او را از تمامی تنگنایش رهایی بخشید.
- ۷ فرشته خداوند گرداگرد ترسندگان اوست. اردوزده، ایشان را می رها کند.
- ۸ بچشید و ببینید که خداوند نیکو است. خوشبحال شخصی که بد و توکل می دارد.
- ۹ ای مقدسان خداوند از او ترسید زیرا که ترسندگان او را هیچ کمی نیست.
- ۱۰ شیر بچگان بینوا شده، گرسنگی میکشند و اما طالبان خداوند را به هیچ چیز نیکو کمی نخواهد شد.
- ۱۱ ای اطفال بیایید و ترسید و ترس خداوند را به شما خواهیم آموخت.
- ۱۲ کیست آن شخصی که آرزو مند حیات است و طول ایام را دوست میدارد تا نیکویی را ببیند.
- ۱۳ زیانت را از بدی نگاه دار و لهایت را از سخنان حيله آمیز.
- ۱۴ از بدی اجتناب نما و نیکویی بکن. صلح را طلب نما و در پی آن بکوش.
- ۱۵ چشمان خداوند بسوی صالحان است و گوشهای وی بسوی فریاد ایشان.
- ۱۶ روی خداوند بسوی بدکاران است تا ذکر ایشان را از زمین منقطع سازد.
- ۱۷ چون الحان (ریاد بر آوردند خداوند ایشان را شنید و ایشان را از همه تنگنای ایشان رهایی بخشید.
- ۱۸ خداوند نزدیک شکسته دلان است و روح کوفتگان را نجات خواهد داد.
- ۱۹ زحمات مرد صالح بسیار است. اما خداوند او را از همه آنها خواهد رها کند.
- ۲۰ همه استخوانهای ایشان را نگاه میدارد، که یکی از آنها شکسته نخواهد شد.
- ۲۱ شیرینا شرارت هلاک خواهد کرد و از دشمنان مرد صالح موآخذه خواهد شد.
- ۲۲ خداوند جان بندگان خود را فدیه خواهد داد و از آنانی که بروی توکل دارند موآخذه نخواهد شد.

طلب کمک از خداوند

مز مورد او د

- ای خداوند با خصمان من مخاصمه نما و جنگ کن با آنانی که با من جنگ میکنند.
- ۲ سپرو مجن را بگیر و به اعانت من برخیز.
 - ۳ ونیزه را راست کن و راه را پیش روی جفا کنندگانم بند و بهجان من بگو من نجات تو هستم.
 - ۴ نخل و رسوا شوند آنانی که قصد جان من دارند و آنانی که بد اندیش منند، برگردانیده و نخل شوند.
 - ۵ مثل گاه پیش روی باد باشند و فرشته خداوند ایشان را براند.
 - ۶ راه ایشان تاریکی و لغزنده باد. و فرشته خداوند ایشان را تعاقب کند.
 - ۷ زیرا دام خود را برای من بیسبب در حفرهای پنهان کردند که آن را برای جان من بیجهت کنده بودند.
 - ۸ هلاکت ناگهانی بدو برسد و دمی که پنهان کرد خودش را بگیرد و در آن به هلاکت گرفتار گردد.
 - ۹ و اما جان من در خداوند و جد خواهد کرد و در نجات او شادی خواهد نمود.
 - ۱۰ همه استخوانهایم میگویند «ای خداوند کیست مانند تو که مسکین را از شخص قوی تراز او میرهاند و مسکین و فقیر را از تاراج کننده وی.»
 - شاهدان کینه ور بر خاستهاند. چیزهایی را که نمی دانستم از من میپرسند.
 - ۱۲ به عوض نیکویی بدی به من میکنند. جان مرا بیکس گردانید هاند.
 - ۱۳ و اما من چون ایشان بیمار میبودند پلاس میپوشیدم. جان خود را به روزه میرنجانیدم و دعایم به سینهام بر می گشت.
 - ۱۴ مثل آنکه او دوست و برادر من میبود، سرگردان میرفتم. چون کسی که برای مادرش ماتم گیرد، از حزن خم میشدم.
 - ۱۵ ولی چون افتادم شادیکان جمع شدند. آن فرومایگان بر من جمع شدند. و کسانی که نشناخته بودم مرا دریدند و ساکت نشدند.
 - ۱۶ مثل فاجرانی که برای نان مسخرگی میکنند. دندانهای خود را بر من میافشردند.
 - ۱۷ ای خداوند تا به کی نظر خواهی کرد! جانم را از خرابیهای ایشان برهان و یگانه مرا از شیر بچگان.
 - ۱۸ و تورا در جماعت بزرگ حمد خواهم گفت. ترا در میان قوم عظیم تسبیح خواهم خواند.
 - ۱۹ تا آنانی که بیسبب دشمن منند، بر من نفر نکنند. و آنانی که بر من بیسبب بغض مینمایند، چشمک نزنند.

- ۲۰ زیرا برای سلامتی سخن نمی گویند و بر آنانی که در زمین آرامند سخنان حیلۀ آمیز را تفکرمی کنند.
- ۲۱ و دهان خود را بر من باز کرده، میگویند هه هه چشم ما دیده است.
- ۲۲ ای خداوند تو آن را دیده‌های پس سکوت مفرما. ای خداوند از من دور مباش.
- ۲۳ خویشتن را برانگیز و برای داد من بیدار شو، ای خدای من و خداوند من برای دعوی من.
- ۲۴ ای یهوه خدایم مرا موافق عدل خود داد بده، مبادا بر من شادی نمایند.
- ۲۵ تا در دل خود نگویند اینک مراد ما. تا نگویند او را بلعیدهایم.
- ۲۶ و آنانی که دریدی من شادند، با هم نخل و شرمندۀ شوند. و آنانی که بر من تکبر می کنند، به نخلت و رسوایی ملبس شوند.
- ۲۷ آنانی که خواهان حق منند ترنم و شادی نمایند. و دائم گویند خداوند بزرگ است که به سلامتی بنده خود رغبت دارد.
- ۲۸ و زبانه عدالت تو را بیان خواهد کرد و تسبیح تو را تمامی روز.

راه بدکاران

- برای سالار مغنیان. مز مورد او دبنده خداوند
- معصیت شیر در اندرون دل من می گوید که ترس خدا در مد نظر او نیست.
- ۲ زیرا خویشتن را در نظر خود تملق میگوید تا نگاهش ظاهر نشود و مکر و نگرده.
- ۳ سخنان زبانش شرارت و حیلۀ است. از دانشمندی و نیکوکاری دست برداشته است.
- ۴ شرارت را بر بستر خود تفکر میکند. خود را به راه ناپسند قائم کرده، از بدی نفرت ندارد.
- ای خداوند رحمت تو در آسمانهاست و امانت تو تا افلاک.
- ۶ عدالت تو مثل کوههای خداست و احکام تو لجه عظیم. ای خداوند انسان و بهایم را نجات میدهی.
- ۷ ای خدا رحمت تو چه از جند است. بنی آدم زیر سایه بالهای تو پناه میبرند.
- ۸ از چربی خانه تو شاداب میشوند. از نهر خوشیهای خود ایشان را می نوشانی.
- ۹ زیرا که نزد تو چشمه حیات است و در نور تو نور را خواهیم دید.
- ۱۰ رحمت خود را برای عارفان خود مستدام فرما و عدالت خود را برای راست دلان.
- ۱۱ پای تکبر بر من نیاید و دست شیران مرا گریزان نسازد.
- ۱۲ در آنجا بد کرداران افتاد هاند. ایشان انداخته شده هاند و نمی توانند بر خاست.

سر نوشت شیران

مز مورد او

- به سبب شیران خویشتن را مشوش مساز و بر فتنه انگیزان حسد مبر.
- ۲ زیرا که مثل علف به زودی بریده میشوند و مثل علف سبز پزمرده خواهند شد.
- بر خداوند تو کل نما و نیکویی بکن. در زمین ساکن باش و از امانت پرورده شو.
- ۴ و در خداوند تمتع ببر، پس مسالت دل تو را به تو خواهد داد.
- ۵ طریق خود را به خداوند بسپار و بروی تو کل کن که آن را انجام خواهد داد.
- ۶ و عدالت تو را مثل نور بیرون خواهد آورد و انصاف تو را مانند ظهر.
- ۷ نزد خداوند ساکت شو و منتظر او باش و از شخص فرخنده طریق و مرد حیلۀ گر خود را مشوش مساز.
- ۸ از غضب بر نگار شو و خشم را ترک کن. خود را مشوش مساز که البته باعث گناه خواهد شد.
- ۹ زیرا که شیران منقطع خواهند شد. و اما منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود.
- ۱۰ هان بعد از اندک زمانی شیر نخواهد بود. در مکانش تامل خواهی کرد و نخواهد بود.
- ۱۱ و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهند گردید.
- شیر بر مرد عادل شور میکند و ندانهای خود را بر او میافشرد.
- ۱۳ خداوند را خواهد خندید، زیرا میبیند که روز او میآید.
- ۱۴ شیران شمشیر را برهنه کرده و کان را کشیده هاند تا مسکین و فقیر را ببندازند و راست روان را مقتول سازند.

- ۱۵ شمشیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت و کمانهای ایشان شکسته خواهد شد.
- ۱۶ نعمت اندک یک مرد صالح بهتر است، از اندوخته های شریان کثیر.
- ۱۷ زیرا که بازوهای شریان، شکسته خواهد شد. و اما صالحان را خداوند تایید میکند.
- ۱۸ خداوند روزهای کاملان را میداند و میراث ایشان خواهد بود تا ابد الابد.
- ۱۹ در زمان بلا بخیل نخواهند شد، و در ایام قحط سیر خواهند بود.
- ۲۰ زیرا شریان هلاک میشوند و دشمنان خداوند مثل خرمی مرتعافانی خواهند شد. بلی مثل دخان فانی خواهد گردید.
- ۲۱ شری قرض میگیرد و وفا نمی کند و اما صالح رحیم و بخشنده است.
- ۲۲ زیرا آنانی که از وی برکت یابند وارث زمین گردند. و اما آنانی که ملعون و یاند، منقطع خواهند شد.
- ۲۳ خداوند قدمهای انسان را مستحکم میسازد، و در طریق هایش سرور می دارد.
- ۲۴ اگر چه بیفتند افکنده نخواهد شد زیرا خداوند دستش را میگیرد.
- ۲۵ من جوان بودم و الا ان پیر هستم و مرد صالح راهر گزمتروک ندید هام و نه نسلش را که گدایان بشوند.
- ۲۶ تمامی روز زتوف است و قرض دهنده. و ذریت او مبارک خواهند بود.
- ازیدی بر کار شو و نیکویی بکن. پس ساکن خواهی بود تا ابد الابد.
- ۲۸ زیرا خداوند انصاف را دوست میدارد و مقدسان خود را ترک نخواهد فرمود. ایشان محفوظ خواهند بود تا ابد الابد. و اما نسل شری منقطع خواهد شد.
- ۲۹ صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا به ابد سکونت خواهند نمود.
- ۳۰ دهان صالح حکمت را بیان میکند و زبان او انصاف را ذکر مینماید.
- ۳۱ شریعت خدای وی در دل اوست. پس قدمهایش نخواهد لغزید.
- ۳۲ شری برای صالح کمین میکند و قصد قتل وی میدارد.
- ۳۳ خداوند او را در دستش ترک نخواهد کرد و چون به داوری آید بروی فتوا نخواهد داد.
- ۳۴ منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دار تا تو را به وراثت زمین برافزاند. چون شریان منقطع شوند آن را خواهی دید.
- ۳۵ شری را دیدم که ظلم پیشه بود و مثل درخت بومی سبز خود را بر سومی کشید.
- ۳۶ اما گذشت و اینک نیست گردید و او را جستجو کردم و یافت نشد.
- ۳۷ مرد کامل را ملاحظه کن و مرد راست را ببین زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است.
- ۳۸ اما خطا کاران جمیع هلاک خواهند گردید و عاقبت شریان منقطع خواهد شد
- و نجات صالحان از خداوند است و در وقت تنگی او قلعه ایشان خواهد بود.
- ۴۰ و خداوند ایشان را اعانت کرده، نجات خواهد داد. ایشان را از شریان خلاص کرده، خواهد رهانید. زیرا بر او توکل دارند.

دعای مصیبت دیده

- مزمورد او برای تذکر
ای خداوند مرا در غضب خود تو بیخ منما و در خشم خویش تا دیم مفرما.
- ۲ زیرا که تیرهای تو در من فرو رفته و دست تو بر من فرو آمده است.
- ۳ در جسد من به سبب غضب تو صحتی نیست و در استخوانهایم به سبب خطای خود سلامتی نی.
- ۴ زیرا گاهاتم از سرم گذشته است. مثل بارگران از طاقم سنگین تر شده.
- ۵ جراحت من متعفن و مقروح شده است، به سبب حماقت من.
- ۶ به خود میپیچم و بی نهایت منحنی شده ام. تمامی روز ما تمکنان تردد می کنم.
- ۷ زیرا که من از سوزش پر شده است و در جسد من صحتی نیست.
- ۸ من بیخس و بی نهایت کوفته شده ام و از فغان دل خود نعره میزنم.
- ای خداوند تمامی آرزوی من در مدنظر تو است و ناله های من از تو مخفی نمی باشد.
- ۱۰ دل من میپزد و قوتم از من رفته است و نور چشمانم نیز با من نیست.

- ۱۱ دوستان و رفیقانم از بلای من بر کار میایستند و خویشان من دور ایستاده‌اند.
- ۱۲ آنانی که قصد جانم دارند دام می‌گسترند و بداندیشانم سخنان فتنه‌انگیز می‌گویند و تمام روز حيله را تفکر میکنند. و اما من مثل کرمی شنوم. مانند گنم که دهان خود را باز نکند.
- ۱۴ و مثل کسی گردیده‌ام که نمی‌شنود و کسی که در زبانش حجتی نباشد.
- ۱۵ زیرا که‌های خداوند انتظار تو را می‌کشم. تو ای بهوه خدایم جواب خواهی داد.
- ۱۶ چونکه گفتم مباد ابر من شادی نماید و چون پایم بلغزد بر من تکبر کنند.
- ۱۷ زیرا که برای افتادن نصب شده‌ام و دردم همیشه پیش روی من است.
- ۱۸ زیرا گناه خود را اخبار مینمایم و از خطای خود غمگین هستم.
- ۱۹ اما دشمنانم زنده و زور آورند و آنانی که بیسبب بر من بغض مینمایند بسیار اند.
- ۲۰ و آنانی که به عوض نیکی به من بدی می‌رسانند. بر من عداوت می‌ورزند زیرا نیکویی را پیروی میکنم.
- ۲۱ ای خداوند مرا ترک منما. ای خدای من از من دور مباش.
- ۲۲ و برای اعانت من تعجیل فرمای خدایم که نجات من هستی.

دعای مردرنجیده

- برای یدوتون سالار مغنیان. مز مورد اود
- گفتم راه‌های خود را حفظ خواهم کرد تا به زبانم خطانورزم. دهان خود را به لجام نگاه خواهم داشت، مادامی که شری‌پیش من است.
- ۲ من گنگ بودم و خاموش و از نیکویی نیز سکوت کردم و دردم من به حرکت آمد.
 - ۳ دلم در اندرونم گرم شد. چون تفکر می‌کردم آتش افروخته گردید. پس به زبان خود سخن گفتم.
 - ۴ ای خداوند اجل مرا بر من معلوم ساز و مقدار ایام مرا که چیست تا بفهمم چه قدر فانی هستم.
 - ۵ اینک روزهایم را مثل یک وجب ساختهای وزندگانیم در نظر تو هیچ است. یقین هر آدمی محض بطلت قرار داده شد، سلاه.
 - ۶ اینک انسان در خیال رفتار میکند و محض بطلت مضطرب می‌گردد. ذخیره میکند و نمی‌داند کیست که از آن تمتع خواهد برد. والا نای خداوند برای چه منتظر باشم؟ امید من بر تو می‌باشد.
 - ۸ مرا از همه گناهانم برهان و مرا نزد جاهلان عار مگردان.
 - ۹ من گنگ بودم و زبان خود را باز نکردم زیرا که تو این را کرده‌ای.
 - ۱۰ بلای خود را از من بردار زیرا که از ضرب دست تو من تلف میشوم.
 - ۱۱ چون انسان را به سبب گناهش به عتاب‌ها تادیب میکنی، نفایس او را مثل بید می‌گذاری. یقین هر انسان محض بطلت است، سلاه.
 - ۱۲ ای خداوند دعای مرا بشنوی و فریادم گوش بده و از اشک‌هایم ساکت مباش، زیرا که من غریب هستم در نزد تو و نزیل هستم مثل جمیع پدران خود.
 - ۱۳ روی شوم (و در از من بگردان تا فرحناک شوم قبل از آنکه رحلت کنم و نایاب گردم.

سرودی تازه

- برای سالار مغنیان. مز مورد اود
- انتظار بسیار برای خداوند کشیده‌ام، و به من مایل شده، فریادم را شنید.
- ۲ و مرا از چاه هلاکت بر آورد و از گل‌لجن و یایه‌ایم را بر صخره گذاشته، قدم‌هایم را مستحکم گردانید.
 - ۳ و سرودی تازه در دهانم گذارد یعنی حمد خدای ما را. بسیاری چون این را ببینند ترسان شده، بر خداوند توکل خواهند کرد.
 - ۴ خوشبحال کسی که بر خداوند توکل دارد و به متکبران ظالم و مرتدان دروغ مایل نشود.
 - ۵ ای بهوه خدای ما چه بسیار است کارهای عجیب که تو کرده‌ای و تدبیرهایی که برای مانع‌ده‌های. در نزد تو آنها را تقویم نتوان کرد، اگر آنها را تقریر و بیان بکنم، از حد شمار زیاد است.
 - ۶ در قربانی و هدیه رغبت نداشتی. اما گوش‌های مرا باز کردی. قربانی سوختنی و قربانی نگاه را نخواستی.

- ۷ آنگاه گفتم: «ینک میآیم! در طومار کتاب در باره من نوشته شده است.»
- ۸ در بجا آوردن اراده تو ای خدای من رغبت میدارم و شریعت تو در اندرون دل من است.»
- در جماعت بزرگ به عدالت بشارت دادهام. اینک لبهای خود را باز نخواهم داشت و تو ای خداوند میدانی.
- ۱۰ عدالت تو را در دل خود مخفی نداشتام. امانت و نجات تو را بیان کردهام. رحمت و راستی تو را از جماعت بزرگ پنهان نکردهام.
- ۱۱ پس تو ای خداوند لطف خود را از من باز مدار. رحمت و راستی تو دائم مرا محافظت کند.
- ۱۲ زیرا که بلایای بیشمار مرا احاطه میکنند. گگاهتم دور مرا گرفته است به حدی که نمی توانم دید. از مویهای سر من زیاده است و دل من مرا ترک کرده است.
- ای خداوند مر حمت فرموده، مرا نجات بده. ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما.
- ۱۴ آنانی که قصد هلاکت جان من دارند، جمیع نخل و شرمند شوند. و آنانی که در بدی من رغبت دارند، به عقب برگردانیده و رسوا گردند.
- ۱۵ آنانی که بر من هه هه میگویند، بهسبب نخل خوریش حیران شوند.
- ۱۶ و اما جمیع طالبان تو در توجده و شادی نمایند و آنانی که نجات تو را دوست دارند، دائم گویند که خداوند بزرگ است.
- ۱۷ و اما من مسکین و فقیر هستم و خداوند در باره من تفکر میکند. تو معاون و نجات دهنده من هستی. ای خدای من، تاخیر مفرما.

دعای مرد بیمار

- برای سالار مغنیان. مز مورد اود
خوشبحال کسی که برای فقیر تفکر می کند. خداوند او را در روز بلا خلاصی خواهد داد.
- ۲ خداوند او را محافظت خواهد کرد و زنده خواهد داشت. او در زمین مبارک خواهد بود و او را به آرزوی دشمنانش تسلیم نخواهی کرد.
- ۳ خداوند او را بر بستر بیماری تایید خواهد نمود. تمامی خوابگاه او را در پیمایش خواهی گسترانید.
- ۴ من گفتم: «ای خداوند بر من رحم نما. جان مرا شفا بده زیرا به تو نگاه ورزیدهام.»
- دشمنانم در باره من به بدی سخن میگویند که کی بمیرد و نام او گم شود.
- ۶ و اگر برای دیدن من بیاید، سخن باطل میگوید و دلش در خود شرارت را جمع میکند. چون بیرون رود آن را شایع میکند.
- ۷ و جمیع خصمانم بایکدی بر من تمامی میکنند و در باره من بدی میانداشند،
- که «ادشهای مهلک بر او ریخته شده است. و حال که خوابیده است دیگر نخواهد برخاست.»
- و آن دوست خالص من که بر او اعتماد میداشتم که نان مرا نیز میخورد، پاشنه خود را بر من بلند کرد.
- و اما تو ای خداوند بر من رحم فرموده، مرا بر پا دار تا مجازات بدیشان رسانم.
- ۱۱ از این میدانم که در من رغبت داری زیرا که دشمنم بر من نخر نمی نماید.
- ۱۲ و مرا بهسبب کلام مستحکم نموده ای و مرا به حضور خویش دائم قائم خواهی نمود.
- ۱۳ یهوه خدای اسرائیل مبارک باد. از ازل تا به ابد.
- آمین و آمین.

همچون آهو

- برای سالار مغنیان. قصیده بنی قورح
چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنانای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد.
- ۲ جان من نشنه خداست نشنه خدای حی، که کی پیام و به حضور خدا حاضر شوم.
- ۳ اشکهایم روز و شب نان من میبود، چون تمامی روز مرا میگفتند: «دای تو کجاست؟»
- چون این را بیاد میآورم جان خود را بر خود میریزم. چگونه با جماعت میرفتم و ایشان را به خانه خدا پیشروی میکردم، به آواز ترنم و تسبیح در گروه عید کنندگان.
- ۵ ای جانم چرا منحنی شده ای و چرا در من پیریشان گشته ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را برای نجات روی او باز حد خواهم گفت.
- ای خدای من، جانم در من منحنی شد. بنابراین تو را از زمین اردن یاد خواهم کرد، از کوههای حرمون و از جبل مصغر.

۷ لجه به لجه ند امید هدا آواز ایشارهای توجیم خیزا بها و موجهای تو بر من گذشته است.
 ۸ در روز خداوند رحمت خود را خواهد فرمود. و در شب سرود او با من خواهد بود و دعای خداوند حیات من.
 ۹ به خدا گفتم: «ی صخره من چرا مرا فراموش کرده‌ای؟» چرا به سبب ظلم دشمن ما تمکک تردید بکنم؟
 دشمنانم به کوییدگی در استخوانهایم مرا ملات میکنند، چونکه همه روزه مرا می گویند: «دای تو کجاست؟»
 ای جان من چرا منحنی شده و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را با حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

دعای شخص پریشان

ای خدا مرا دوری کن و دعوی مرا با قوم بیز رحم فیصل فرما و از مرد حیلہ گروه مرا خلاصی ده.
 ۲ زیرا تو خدای قوت من هستی. چرا مرا دور انداختی؟ چرا به سبب ستم دشمن ما تمکک تردید بکنم؟
 نور و راستی خود را بفرست تا مرا هدایت نمایند. و مرا به کوه مقدس تو و مسکن های تو رسانند.
 ۴ آنگاه به مذبح خدا خواهم رفت، بسوی خدایی که سرور و خرمی من است. و تو را ای خدا، خدای من با بریط تسبیح خواهم خواند.
 ای جان من چرا منحنی شده‌ای؟ و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ امید بر خدا دار. زیرا که او را با حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

درخواست اعانت

برای سالار مغنیان. قصیده بنی قورح

ای خدا به گوشهای خود شنیدهایم و پدران ما، ما را خبر داد هاند، از کاری که در روزهای ایشان و در ایام سلف کرده‌ای.
 ۲ تو به دست خود امتهار ایرون کردی، اما ایشان را غرس نمودی. قومهارتابه کردی، اما ایشان را منتشر ساختی.
 ۳ زیرا که به شمشیر خود زمین را تسخیر نکردند و بازوی ایشان را نجات نداد. بلکه دست راست تو و بازو و نور روی تو. زیرا از ایشان خرسند بودی.
 ای خدا تو یاد شاه من هستی. پس بر نجات یعقوب امر فرما.
 ۵ به مدد تو دشمنان خود را خواهیم افکند و به نام تو مخالفان خویش را پایمال خواهیم ساخت.
 ۶ زیرا بر کمان خود تو کل نخواهم داشت و شمشیرم مرا خلاصی نخواهد داد.
 ۷ بلکه تو ما را از دشمنان ما خلاصی دادی و میغضان ما را خجل ساختی.
 ۸ تمامی روز بر خدا نخر خواهیم کرد و نام تو را تا به ابد تسبیح خواهیم خواند، سلاه.
 ۹ لیکن الان تو ما را دور انداخته و رسوا ساختهای و بالشکرهای ما بیرون نمی آیی.
 ۱۰ و ما را از پیش دشمن روگردان ساختهای و خصمان ما برای خویشتن تاراج میکنند.
 ۱۱ ما را مثل گوسفندان برای خوراک تسلیم کرده‌ای و ما را در میان امتهار اکنده ساختهای.
 ۱۲ قوم خود را بیبها فروختی و از قیمت ایشان نفع نبردی.
 ۱۳ ما را نزد همسایگان ما عار گردانیدی. اهانت و سخریه نزد آنانی که گردا گرد مایند.
 ۱۴ ما را در میان امت حاضر با مثل ساختهای. جنبانیدن سردر میان قومها.
 ۱۵ و رسوایی من همه روزه در نظر من است. و خجالت رویم مرا پوشانیده است،
 از آواز ملات گو و فحاش، از روی دشمن و انتقام گیرنده.
 این همه بر ما واقع شد. اما تو را فراموش نکردیم و در عهد تو خیانت نورزیدیم.
 ۱۸ دل ما به عقب برنگرید و پایهای ما از طریق تو انحراف نورزید.
 ۱۹ هر چند ما را در مکان از درها کوییدی و ما را به سایه موت پوشانیدی.
 ۲۰ نام خدای خود را هرگز فراموش نکردیم و دست خود را به خدای غیر بر نیفراشتیم.
 ۲۱ آیا خدا این را غوررسی نخواهد کرد؟ زیرا او خفایای قلب را می داند.
 ۲۲ هر آینه به خاطر تو تمامی روز کشته میشویم و مثل گوسفندان ذبح شمرده میشویم.
 ۲۳ ای خدا و ندیدار شو چرا خوابیدهای؟ بر خیز و ما را تا به ابد دور مینداز.
 ۲۴ چرا روی خود را پوشانیدی و ذلت و تنگی ما را فراموش کردی؟

زیرا که جان مابه خاک خم شده است و شکم مابه زمین چسبیده.
۲۶ به جهت اعانت ما بر خیز و بخاطر رحمانیت خود ما را فدیة ده.

سرود عروس پادشاه

- برای سالار مغنیان بر سوسنہا. قصیدہ بنی قورح. سرود حیبات
دل من به کلام نیکو میجو شد. انشاء خود را در بارہ پادشاہ میگویم. زبان من قلم کاتب ماہراست.
۲ تو جمیل تر هستی از بنی آدم و نعمت بر لہای تو ریخته شدہ است. بنابراین، خدا تو را مبارک ساختہ است تا ابد الاباد.
۳ ای جبار شمشیر خود را بران خود ببند، یعنی جلال و کبریائی خویش را.
۴ وہ کبریائی خود سوار شدہ، غالب شویہ جهت راستی و حلم و عدالت و دست راست چیزهای ترسناک را بہ تو خواہد آموخت.
۵ بہ تیرہای تیز تو امتہا زیر تومی افتند و بہ دل دشمنان پادشاہ فرو میرود.
۶ ای خدا، تخت تو تا ابد الاباد است؛ عصبای راستی عصبای سلطنت تو است.
۷ عدالت را دوست و شرارت را دشمن داشتی. بنابراین خدا خدای تو تو را بہ روغن شادمانی بیشتر از رفقاییت مسح کردہ است.
۸ ہمہ رختہای تو مر و عود و سلیخہ است، از قصرهای عاج کہ بہ تارہا تو را خوش ساختند.
۹ دختران پادشاہان از زنان نجیب تو هستند. ملکہ بہ دست راست در طلای او فیر ایستادہ است.
۱۰ ای دختر بشنو و بین و گوش خود را فرادار. و قوم خود و خانہ پدرت را فراموش کن،
تا پادشاہ مشتاق جمال تو بشود، زیرا او خداوند تو است پس او را عبادت نما.
۱۲ و دختر صورت بار مغانی. و دو لتمدان قوم رضامندی تو را خواہند طلبید.
۱۳ دختر پادشاہ تمام در اندرون مجید است و رختہای او با طلا مرصع است.
۱۴ بہ لباس طراز دار نزد پادشاہ حاضر میشود. با کرہهای ہراہان او در عقب وی نزد تو آورده خواہند شد.
۱۵ بہ شادمانی و خوشی آورده میشوند و بہ قصر پادشاہ داخل خواہند شد.
۱۶ بہ عوض پدرانیت پسراست خواہند بود و ایشان را بر تمامی جہان سروران خواہی ساخت.
۱۷ نام تو را در ہمہ دہرہا ذکر خواہم کرد. پس قومہا تو را حمد خواہند گفت تا ابد الاباد.

کمک خدا در تنگیها

- برای سالار مغنیان. سرود بنی قورح بر علاموت
خدا ملج و قوت ماست، و مددکاری کہ در تنگیها فور یافت میشود.
۲ پس نخواہیم ترسید، اگرچہ جہان مبدل گردد و کوهہا در قعر دریا بہ لرزش آید.
۳ اگرچہ آبہایش آشوب کنند و بہ جوش آیند و کوهہا از سرکشی آن متزلزل گردند، سلاہ.
۴ نہری است کہ شعبہ ہایش شہر خدا را فرحناک میسازد و مسکن قدوس حضرت اعلی را.
۵ خدا در وسطاوست پس جنبش نخواہد خورد. خدا او را اعانت خواہد کرد در طلوع صبح.
۶ امتہانعرہ زدند و مملکتہا متحرک گردیدند. او آواز خود را داد. پس جہان گداخته گردید.
۷ یہوہ صبا یوت با ما است. و خدای یعقوب قلعہ بلند ما، سلاہ.
۸ بیاید کارہای خداوند را نظارہ کنید، کہ چہ خرابیہا در جہان پیدا نمود.
۹ او جنگہا را تا اقصای جہان تسکین میدہد. کمان را میشکند و نیزہ را قطع میکند و ارا بہا را بہ آتش میسوزاند.
۱۰ باز ایستید و بدانید کہ من خدا هستم. در میان امتہا، متعال و در جہان، متعال خواہم شد.
۱۱ یہوہ صبا یوت با ما است و خدای یعقوب قلعہ بلند ما، سلاہ.

تسبیح خدایی کہ پادشاہ است

- برای سالار مغنیان. مز مور بنی قورح
ای جمیع امتہا دستک زنید. نزد خدا بہ آواز شادی بانگ بر آورید.
۲ زیرا خداوند متعال و مہیب است و بر تمامی جہان خدای بزرگ.
۳ قومہا در زیر ما مغلوب خواہد ساخت و طایفہہا را در زیر پایہای ما.

- ۴ میراث مار برای ما خواهد برگزید یعنی جلالت یعقوب را که دوست میدارد، سلاه.
- ۵ خدا به آواز بلند صعود نموده است. خداوند به آواز کرنا.
- ۶ تسبیح بخوانید، خدا را تسبیح بخوانید. تسبیح بخوانید، پادشاه ما را تسبیح بخوانید.
- ۷ زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است. به خرد مندی تسبیح بخوانید.
- ۸ خدا بر امتها سلطنت میکند. خدا بر تخت قدس خود نشسته است.
- ۹ سروران قومها با قوم خدای ابراهیم جمع شده اند زیرا که سپرهای جهان از آن خداست. او بسیار متعال میباشد.

خدا در کوه صهیون

سرود و مز موربنی قورح

- خداوند بزرگ است و بینهایت مجید، در شهر خدای ما و در کوه مقدس خویش.
- ۲ جمیل در بلند یاش و شادی تمامی جهان است کوه صهیون، در جوانب شمال، قریه پادشاه عظیم.
- ۳ خدا در قصرهای آن به ملجای بلند معروف است.
- ۴ زیرا اینک پادشاهان جمع شدند، و با هم درگدشتند.
- ۵ ایشان چون دیدند متعجب گردیدند. و در حیرت افتاده، فرار کردند.
- ۶ لرزه بر ایشان در آنجا مستولی گردید و در شدید مثل زنی که میزاید.
- ۷ تو کشتیهای ترشیش را به باد شرقی شکستی.
- ۸ چنانکه شنیده بودیم، همچنان دیده ایم، در شهر یهوه صبا یوت، در شهر خدای ما؛ خدا آن را تا ابد الاباد مستحکم خواهد ساخت، سلاه.
- ۹ ای خدا در رحمت تو تفکر کردیم، در اندرون هیکل تو.
- ۱۰ ای خدا چنانکه نام تو است، همچنان تسبیح تو نیز تا اقصای زمین. دست راست تو از عدالت پر است.
- ۱۱ کوه صهیون شادی میکند و دختران یهودا به وجد می آیند، به سبب داوریهای تو.
- ۱۲ صهیون را طواف کنید و گرداگرد او بخرامید و بر جاهای وی را بشمارید.
- ۱۳ دل خود را به حصارهایش بنهید و در قصرهایش تامل کنید تا طبقه آینه را اطلاع دهید.
- ۱۴ زیرا این خدا، خدای ماست تا ابد الاباد و ما را تا به موت هدایت خواهد نمود.

حماقت اعتماد بر دولت

برای سالار مغنیان. مز موربنی قورح

- ای تمامی قومها این را بشنوید! ای جمیع سکنه ربع مسکون این را گوش گیرید!
- ای عوام و خواص! ای دو تتمدان و فقیران جمیع!
- زبانم به حکمت سخن میراند و تفکر دل من فطانت است.
- ۴ گوش خود را به مثلی فرامیگیرم. معمای خویش را بر بطن میگشایم.
- چرا در روزهای بلا ترسان باشم، چون گاه پاشنه های مرا احاطه میکند؛
- آنانی که بر دولت خود اعتماد دارند و بر کثرت توانگری خویش نخر مینمایند.
- ۷ هیچکس هرگز برای برادر خود فدیة نخواهد داد و کفاره او را به خدا نخواهد بخشید.
- ۸ زیرا فدیة جان ایشان گران بهاست و ابد بدن نمی توان رسید
- تا زنده بماند تا ابد الاباد و فساد را نبیند.
- ۱۰ زیرا میبیند که حکیمان میمیرند. و جاهلان و ابلهان با هم هلاک میگردند و دولت خود را برای دیگران ترک میکنند.
- ۱۱ فکر دل ایشان این است که خانه های ایشان دائمی باشد و مسکنهای ایشان دور به دور؛ و نامهای خود را بر زمینهای خود مینهند.
- ۱۲ لیکن انسان در حرمت باقی نمی ماند، بلکه مثل بهایم است که هلاک میشود.
- ۱۳ این طریقه ایشان، جهالت ایشان است و اعقاب ایشان سخن ایشان را میپسندند، سلاه.
- ۱۴ مثل گوسفندان در هاویه رانده میشوند و موت ایشان را شبانی میکند و صبحگاهان را استان برایشان حکومت خواهند کرد و جمال ایشان در هاویه پوسیده خواهد شد تا مسکنی برای آن نباشد.

- ۱۵ لیکن خدا جان مرا از دست هاویه نجات خواهد داد زیرا که مرا خواهد گرفت، سلاه.
 پس ترسان مباش، چون کسی دولتمند گردد و جلال خانه او افزوده شود!
 زیرا چون بمیرد چیزی از آن نخواهد برد و جلالش در عقب او فرو نخواهد رفت.
 ۱۸ زیرا در حیات خود، خویشتن را مبارک میخواند. و چون بر خود احسان میکنی، مردم ترا میستایند.
 ۱۹ لیکن به طبقه پدران خود خواهد پیوست که نور را تا به ابد نخواهند دید.
 ۲۰ انسانی که در حرمت است و فهم ندارد، مثل بهایم است که هلاک میشود.

پرستش مقدسان خداوند

مز مورا آساف

- خدا، خدا یهوه تکلم میکند و زمین را از مطلع آفتاب تا به مغربش میخواند.
 از صهیون که کمال زیبایی است، خدا تجلی نموده است.
 ۳ خدای ما میآید و سکوت نخواهد نمود. آتش پیش روی او میبلعد. و طوفان شدید گرداگرد وی خواهد بود.
 ۴ آسمان را از بالا میخواند و زمین را، تا قوم خود را دوری کند:
 «قدسان مرا نزد من جمع کنید، که عهد را با من به قربانی بستانند.»
 و آسمانها از انصاف او خبر خواهند داد. زیرا خدا خود را اورا راست، سلاه.
 «ی قوم من بشنوتان سخن گویم. وای اسرائیل تا برایت شهادت دهم که خدا، خدای تو من هستم.
 ۸ درباره قربانی هایت تورا تو بیخ نمی کنم و قربانی های سوختنی تو دائم در نظر من است.
 ۹ گوسالهای از خانه تو نمی گیرم و نه بزی از آغل تو.
 ۱۰ زیرا که جمیع حیوانات جنگل از آن منند و بهایی که بر هزاران کوه میباشند.
 ۱۱ همه پرندگان کوهها را میشناسم و وحوش صحرا نزد من حاضرند.
 ۱۲ اگر گرسنه میبودم تورا خبر نمی دادم. زیرا ربع مسکون و پری آن از آن من است.
 ۱۳ آیا گوشت گاوان را بخورم و خون بزها را بنوشم؟
 برای خدا قربانی تشکر را بگذران، و نذرهای خویش را به حضرت اعلی و فائما.
 ۱۵ پس در روز تنگی مرا بخوان تا تورا خلاصی دهم و مرا تعجید بنمایی.»
 و اما به شری خدا میگوید: «را چه کار است که فرایض مرا بیان کنی و عهد مرا به زبان خود بیاوری؟
 چونکه تو از تادیب نفرت داشتی و کلام مرا پشت سر خود انداختی.
 ۱۸ چون دزد را دیدی اورا پسند کردی و نصیب تو باز نا کاران است.
 ۱۹ دهان خود را به شرارت گشودهای و زیانت حيله را اختراع میکند.
 ۲۰ نشستهای تا به ضد برادر خود سخن رانی و درباره پسر مادر خویش غیبتگویی.
 ۲۱ این را کردی و من سکوت نمودم. پس گمان بردی که من مثل تو هستم. لیکن تورا تو بیخ خواهم کرد. و این را پیش نظر توبه ترتیب خواهم نهاد.
 ۲۲ ای فراموش کنندگان خدا، در این تفکر کنید! مبادا شمار ابردم و ورهاند های نباشد.
 ۲۳ هر که قربانی تشکر را گذرانند مرا تعجید میکند. و آنکه طریق خود را راست سازد، نجات خدا را به وی نشان خواهم داد.»

طلب بخشش

- برای سالار مغنیان. مز مورا و دوقتی که ناتان نبی بعد از درآمدش به بتشیع نزد او آمد
 ای خدا به حسب رحمت خود بر من رحم فرما. به حسب کثرت رفت خویش گگاهتم را محوساز.
 ۲ مرا از عصیانم به کلی شست و شوده و از گاهم مرا ظاهر کن.
 ۳ زیرا که من به معصیت خود اعتراف میکنم و گاهم همیشه در نظر من است.

- ۴ به تو و به تنهات نگاه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده‌ام. تاد کلام خود مصدق گردی و در داوری خویش مزگی شوی. اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در نگاه به من آستن گردید.
- ۶ اینک برستی در قلب را غب هستی. پس حکمت را در باطن من به من بیاموز.
- ۷ مرا باز و فاپاک کن تا ظاهر شوم. مرا شست و شو کن تا از برف سفید تر گردم.
- ۸ شادی و خرمی را به من بشنوان تا استخوانهایی که کوبیده‌های به وجد آید.
- ۹ روی خود را از نگاهانم پوشان و همه خطایای مرا محو کن.
- ۱۰ ای خدادل ظاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز.
- ۱۱ مرا از حضور خود مینداز، و روح قدوس خود را از من مگیر.
- ۱۲ شادی نجات خود را به من بازده و به روح آزاد مرا تاپید فرما.
- ۱۳ آنگاه طریق تو را به خطا کاران تعلیم خواهم داد، و نگاه کاران بسوی تو بازگشت خواهند نمود.
- ۱۴ مرا از خون نجات ده! ای خدایی که خدای نجات من هستی! تا ز بانم به عدالت تو ترنم نماید.
- ۱۵ خداوند البهائم را بگشای تا ز بانم تسبیح تو را اخبار نماید.
- ۱۶ زیر اقربانی را دوست نداشتی و الا میدادم. قربانی سوختنی را پسند نکردی.
- ۱۷ قربانی‌های خدای روح شکسته است. خدایادل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد.
- ۱۸ به رضامندی خود بر صهیون احسان فرما و حصارهای اورشلم را بنامنا.
- ۱۹ آنگاه از قربانی‌های عدالت و قربانی‌های سوختنی تمام راضی خواهی شد و گوساله‌ها را مذبوح خواهند گذرانید.

هلاکت شیر

- برای سالار مغنیان. قصیده داود وقتی که دو آغ ادمی آمد و شاول را خبر داده، گفت که داود به خانه اخیملک رفت ای جبار چرا از بدی نخر میکنی؟ رحمت خدا همیشه باقی است.
- ۲ زبان تو شرارت را اختراع میکند، مثل استره تیز، ای حيله ساز!
- بدی را از نیکویی بیشتر دوست میداری و دروغ را از یاد ترا راست گویی، سلاه.
- همه سخنان مهلک را دوست میداری، ای زبان حيله باز!
- خدانیز تو را تا به ابد هلاک خواهد کرد و تو را رابوده، از مسکن تو خواهد کند و ریشه تو را از زمین زندگان، سلاه.
- ۶ عادلان این را دیده، خواهند ترسید و پراو خواهند خندید.
- ۷ هان این کسی است که خدا را قلعه خویش نمود بلکه به کثرت دولت خود توکل کرد و از بدی خویش خود را زور آور ساخت. و اما من مثل زیتون سبز در خانه خدا هستم. به رحمت خدا توکل میدارم تا ابد الابد.
- تورا همیشه حمد خواهم گفت، زیرا تو این را کرده‌ای. و انتظار نام تو را خواهم کشید زیرا نزد مقدسان تو نیکوست.

همه مرتد شده اند

- برای سالار مغنیان بر ذوات او تار. قصیده داود
- احمق در دل خود میگوید که خدایی نیست. فاسد شده، شرارت مکرره کرده‌اند. و نیکوکاری نیست.
- خدا از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که فهم و طالب خدایی هست.
- ۳ همه ایشان مرتد شده، باهم فاسد گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.
- ۴ آیا گناهکاران بی‌عرفت هستند که قوم مرا می‌خورند چنانکه نان می‌خورند و خدا را نمی‌خوانند؟
- آنگاه سختتر سان شدند، جایی که هیچ ترس نبود. زیرا خدا استخوانهای محاصره کننده تو را از هم پاشید. آنها را خجل ساختهای زیرا خدا ایشان را رد نموده است.
- کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهر می شد. وقتی که خدا اسیری قوم خویش را برگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادی خواهد کرد.

دعای محافظت

- برای سالار مغنیان. قصیده داود بر ذوات اوتار وقتی که ز رفیان نزد شاول آمده، گفتند آید او د نزد ما خود را پنهان نمی کند ای خدایه نام خود مرا نجات بده و به قوت خویش بر من داوری نما.
- ۲ ای خدای مرا بشنو و سخنان زبانه را گوش بگیر.
- ۳ زیر اینگانگان به ضد من برخاسته اند و ظالمان قصد جان من دارند. و خدا را در مد نظر خود نگذاشته اند، سلاه.
- ۴ اینک خدامد دکار من است. خداوند از تاپید کنندگان جان من است.
- ۵ بدی را بردشمنان من خواهد برگردانید. به راستی خود ریشه ایشان را بکن.
- ۶ قربانی های تبرعی نزد تو خواهم گذرانید و نام تو را ای خداوند حمد خواهم گفت زیرا نیکوست.
- ۷ چونکه از جمیع تنگنایم اخلاصی داده ای، و چشم من بردشمنانم نگریسته است.

ناله از ظلم دوست

- برای سالار مغنیان. قصیده داود بر ذوات اوتار
- ای خدایه دعای من گوش بگیر! و خود را از تضرع من پنهان مکن!
- به من گوش فرا گیر و مرا مستجاب فرما! زیرا که در تفکر خود متحیرم و ناله میکنم.
- ۳ از آواز دشمن و به سبب ظلم شریر، زیرا که ظلم بر من میاندازند و باخشم بر من جفا میکنند.
- ۴ دل من در اندروم پیچ و تاب می کند، و ترسهای موت بر من افتاده است.
- ۵ ترس و لرزه من در آمده است. وحشتی هولناک مرا در گرفته است.
- ۶ و گفتم کاش که مرا با الهام مثل کبوتر میبود تا پرواز کرده، استراحت مییافتم.
- ۷ هر آینه بجای دور میپردم، و در صحرا ما و امیگریدم، سلاه.
- ۸ میشتافتم بسوی پناهگاهی، از یاد تند و از طوفان شدید.
- ای خداوند آنها را هلاک کن و زبانه ایشان را تفریق نما زیرا که در شهر ظلم و جنگ دیده ام.
- ۱۰ روز و شب بر حصار هایش گردش میکنند و شرارت و مشقت در میانش مییاشد.
- ۱۱ فساد هادر میان وی است و جور و حيله از کوجه هایش دور نمی شود.
- ۱۲ زیرا دشمن نبود که مرا ملامت میکرد و الا تحمل میکردم، و خصم من نبود که بر من سر بلندی مینمود، و الا خود را از وی پنهان میساختم.
- ۱۳ بلکه تو بودی ای مرد نظیر من! ای یار خالص و دوست صدیق من!
- که بایکدیگر مشورت شیرین میکردیم و به خانه خدا در انبوه میخرا میدیم.
- ۱۵ موت بر ایشان ناگهان آید و زنده بگور فروروند. زیرا شرارت در مسکن های ایشان و در میان ایشان است.
- و اما من نزد خدا فریاد میکنم و خداوند مرا نجات خواهد داد.
- ۱۷ شامگاهان و صبح و ظهر شکایت و ناله میکنم و او آواز مرا خواهد شنید.
- ۱۸ جانم را از جنگی که بر من شده بود، بسلامتی فدیة داده است. زیرا بسیاری با من مقاومت میکردند.
- ۱۹ خدا خواهد شنید و ایشان را جواب خواهد داد، او که از ازل نشسته است، سلاه. زیرا که در ایشان تبدیلی نیست و از خدائی ترسند.
- ۲۰ دست خود را بر صلح اندیشان خویش دراز کرده، و عهد خویش را شکسته است.
- ۲۱ سخنان چرب زبانش نرم، لیکن دلش جنگ است. سخنانش چرب تر از روغن لیکن شمشیرهای برهنه است.
- ۲۲ نصیب خود را به خداوند بسیار و تورا رزق خواهد داد. او تا به ابد نخواهد گذاشت که مرد عادل جنبش خورد.
- ۲۳ و تو ای خدا ایشان را به چاه هلاکت فرو خواهی آورد. مردمان خون ریز و حيله ساز، روزهای خود را نیمه نخواهند کرد، لیکن من بر تو توکل خواهم داشت.

توکل بر خدا

برای سالار مغنیان بر فاخته ساکت در بلا دبعیده. مکتوم داود وقتی که فلسطینیان او را در جت گرفتند

- ای خدا بر من رحم فرما، زیرا که انسان مرا به شدت تعاقب میکند. تمامی روز جنگ کرده، مرا اذیت مینماید.
- ۲ خصمانم تمامی روز مرا به شدت تعاقب میکنند. زیرا که بسیاری با تکبر با من می‌جنگند.
- ۳ هنگامی که ترسان شوم، من بر تو توکل خواهم داشت.
- در خدا کلام او را خواهم ستود. بر خدا توکل کرده، نخواهم ترسید. انسان به من چه میتواند کرد؟
- هر روزه سخنان مرا منحرف می‌سازند. همه فکرهای ایشان در باره من بر شرارت است.
- ۶ ایشان جمع شده، کمین می‌سازند. بر قدمهای من چشم دارند زیرا قصد جان من دارند.
- ۷ آیا ایشان به سبب شرارت خود نجات خواهند یافت؟ ای خدا متهاراد در غضب خویش بینداز.
- ۸ تو آوارگیهای مرا اقرار کرده‌ای. اشکهایم را در مشک خود بگذار. آیا این درد قدر تو نیست؟
- آنگاه در روزی که تو را بخوانم دشمنانم رو خواهند گردانید. این را می‌دانم زیرا خدا با من است.
- در خدا کلام او را خواهم ستود. در خداوند کلام او را خواهم ستود.
- ۱۱ بر خدا توکل دارم پس نخواهم ترسید. آدمیان به من چه میتوانند کرد؟
- ای خدا نذرهای تو بر من است. قربانی‌های حمد را نزد تو خواهم گذرانید.
- ۱۳ زیرا که جانم را از موت رهانیدهای. آیا پایهایم را نیز از لغزیدن نگاه نخواهی داشت تا در نور زندگان به حضور خدا سالک باشم؟

پناه زیر سایه بالهای تو

- برای سالار مغنیان بر لاته‌لک. مکتوم داود وقتی که از حضور شاول به مغاره فرار کرد
- ای خدا بر من رحم فرما، بر من رحم فرما! زیرا جانم در تو پناه میبرد، و در سایه بالهای تو پناه میبرم تا این بلا یا بگذرد.
- ۲ نزد خدای تعالی آواز خواهم داد، نزد خدایی که همه چیز را بر ایم تمام میکند.
- ۳ از آسمان فرستاده، مرا خواهد رهانید. زیرا تعاقب کننده سخت من ملامت میکند، سلاه. خدا رحمت و راستی خود را خواهد فرستاد.
- ۴ جان من در میان شیران است. در میان آتش افروزان می‌خواهم یعنی آدمیانی که دندانهایشان نیزه‌ها و تیورهاست. و زبان ایشان شمشیر برنده است.
- ۵ ای خدا بر آسمانها متعال شو و جلال تو بر تمامی جهان.
- ۶ دامی برای پایهایم می‌ساختند و جانم خم گردید. چاهی پیش رویم کردند، و خود در میانش افتادند، سلاه.
- دل من مستحکم است خدا یاد دل من مستحکم است. سرود خواهم خواند و ترنم خواهم نمود.
- ۸ ای جلال من بیدار شو! ای بریط و عود بیدار شو! صبحگاهان من بیدار خواهم شد.
- ۹ ای خداوند تو را در میان امتهایم خواهم گفت. تو را در میان قومها تسبیح خواهم خواند.
- ۱۰ زیر رحمت تو تا آسمانها عظیم است و راستی تو تا افلاک.
- ۱۱ خدا یا بر آسمانها متعال شو. و جلال تو بر تمامی جهان.

مجازات شیران

- برای سالار مغنیان بر لاته‌لک. مکتوم داود
- آیافی الحقیقت به عدالتی که گنگ است سخن می‌گویند؟ و ای بنی آدم آیا به راستی داوری مینمایند؟
- بلکه درد دل خود شرارتها به عمل می‌آورید و ظلم دستهای خود را در زمین از میزان درمی‌کنید.
- ۳ شیران از رحم منحرف هستند. از شکم مادر دروغ گفته، گمراه میشوند.
- ۴ ایشان راز هری است مثل زهر مار. مثل افعی کر که گوش خود را می‌بندد.
- ۵ که آواز افسونگران را نمی‌شنود، هر چند به مهارت افسون میکند.
- ۶ ای خدا دندانهایشان را در دهانشان بشکن. ای خدا دندانهای شیران را خرد بشکن.
- ۷ گداخته شده، مثل آب بگذرند. چون او تیرهای خود را میاندازد، در ساعت منقطع خواهند شد.
- ۸ مثل حلزون که گداخته شده، می‌گذرد. مثل سقطزن، آفتاب را نخواهند دید.

- ۹ قبل از آنکه دیگهای شما آتش خارهار احساس کند. آنها را چه تروچه خشک خواهد رفت.
 ۱۰ مرد عادل چون انتقام را دیدشادی خواهد نمود. پایهای خود را به خون شری خواهد شست.
 ۱۱ و مردم خواهند گفت: «رآینه ثمرهای برای عادلان هست. هرآینه خدایی هست که در جهان داوری میکند.»

دعای رهایی

- برای سالار مغنیان بر لایه لایه. مکتوم داود وقتی که شاول فرستاد که خانه را کشیک بکشند تا او را بکشند ای خدایم مرا از دشمنانم برهان! مرا از مقاومت کنندگانم برافراز!
 مرا از نگاهکاران خلاصی ده! و از مردمان خونریز رهایی بخش!
 زیرا اینک برای جانم کین میسازند و زور آوران به ضد من جمع شده اند، بدون تقصیر منای خداوند و بدون نگاه من.
 ۴ بی قصور من میشتابند و خود را آماده میکنند. پس برای ملاقات من بیدار شو و بین.
 ۵ امانتوای یهوه، خدای صباوت، خدای اسرائیل! بیدار شده، همه امتها را مکافات برسان و بر گذاران بد کار شفقت مفرما، سلاه.
 ۶ شامگاهان برمی گردند و مثل سگ بانگ میکنند و در شهر دور میزنند.
 ۷ از دهان خود بدی را فرو می ریزند. در لبهای ایشان شمشیرهاست. زیرا میگویند: «یست که بشنود؟»
 و امانتوای خداوند، برایشان خواهی خندیدی و تمامی امتها را استهزا خواهی نمود.
 ۹ ای قوت من بسوی تو انتظار خواهم کشید زیرا خدا قلعه بلند من است.
 ۱۰ خدای رحمت من پیش روی من خواهد رفت. خدا مرا بر دشمنانم نگران خواهد ساخت.
 ۱۱ ایشان را به قتل مرسان.
 به سبب گناه زبان و سخنان لبهای خود، در تکبر خویش گرفتار شوند. و به عوض لعنت و دروغی که میگویند، ایشان را فانی کن در غضب فانی کن تا نیست گردند و بدانند که خدا در یعقوب تا اقصای زمین سلطنت میکند. سلاه.
 ۱۴ و شامگاهان برگردیده، مثل سگ بانگ زنند و در شهر گردش کنند.
 ۱۵ و برای خوراک پراکنده شوند و سیر نشده، شب را بسر برند.
 ۱۶ و امانت قوت تو را خواهم سراپید و با مدادان از رحمت تو ترنم خواهم نمود. زیرا قلعه بلند من هستی و در روز تنگی ملجای منی.
 ۱۷ ای قوت من برای تو سرود میخوانم، زیرا خدا قلعه بلند من است و خدای رحمت من.

درخواست اعانت

- برای سالار مغنیان بر سوسن شهادت. مکتوم داود برای تعلیم وقتی که با ارم نهرین وارم صوبه از در مقاتله بیرون آمد و یوآب برگشته، دو از ده هزار نفر از او میان را در وادی الملح کشت
 ای خدا ما را در ویرانداخته، پراکنده ساختهای! دشمنانک بودی، بسوی ما رجوع فرما!
 زمین را متزلزل ساخته، آن را شکافتهای! شکستگیهای! اشفاده زیرا به جنبش آمده است.
 ۳ چیزهای مشکل را به قوم خود نشان دادهای. باده سرگردانی به مانوشانیدهای.
 ۴ علمی به ترسندگان خود دادهای تا آن را برای راستی برافرازند، سلاه.
 ۵ تاحیبیان تو نجات یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا مستجاب فرما.
 خدا در قدوسیت خود سخن گفته است. پس وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم میکنم و وادی سکوت را خواهم پیچود.
 ۷ جلعا از آن من است، منسی از آن من. افرایم خود سر من است و یهود اعصابی سلطنت من.
 ۸ موآب ظرف طهارت من است و برادوم کفش خود را خواهانداخت. ای فلسطین برای من بانگ برآور!
 کیست که مرابه شهر حصین در آورد؟ و کیست که مرابه ادم رهبری کند؟
 مگر نه تو ای خدا که ما را در ویرانداختهای و بالشکرهای مالی خدا بیرون نمی آیی؟
 مرا از دشمن اعانت فرما زیرا معاونت انسان باطل است.
 ۱۲ با خدا ظفر خواهم یافت. زیرا او است که دشمنان ما را پایمال خواهد کرد.

فریاد مر ایشنو

برای سالار مغنیان بر ذوات او تار. مز مورد او

- ای خدا فریاد مرا بشنو! و دعای مرا اجابت فرما!
- از اقصای جهان تو را خواهم خواند، هنگامی که دلم بیپوش میشود، مرا به صخره‌های که از من بلند تر است هدایت نما.
- ۳ زیرا که تو ملجای من بودهای و برج قوی از روی دشمن.
- ۴ در خیمه تو ساکن خواهم بود تا ابد الابد. زیر سایه بالهای تو پناه خواهم برد، سلاه.
- ۵ زیرا تو ای خدا نذرهای مرا شنیدهای و میراث ترسندگان نام خود را به من عطا کردهای.
- ۶ بر عمر پادشاه روزها خواهی افزود و سالهای او تا نسلها باقی خواهد ماند.
- ۷ به حضور خدا خواهد نشست تا ابد الابد. رحمت و راستی را میاکن تا او را محافظت کنند.
- ۸ پس نام تو را تا ابد خواهم سر آید تا هر روز نذرهای خود را وفا کنم.

نجات از جانب خدا

- برای ید و تون سالار مغنیان. مز مورد اود
- جان من فقط برای خدا خاموش می شود زیرا که نجات من از جانب اوست.
- ۲ او تنها صخره و نجات من است و قلعه بلند من. پس بسیار جنبش نخواهم خورد.
- ۳ تا به کی بر مردی هجوم می آوری و پرتاهمگی شما و راهلاک کنید مثل دیوار نمشده و حصار جنبش خورده؟
- در این فقط مشورت میکنند که او را از مرتبهاش بیندازند. و دروغ را دوست میدارند. به زبان خود برکت میدهند و در دل خود لعنت میکنند، سلاه.
- ای جان من فقط برای خدا خاموش شوی زیرا که امید من از وی است.
- ۶ او تنها صخره و نجات من است و قلعه بلند من تا جنبش نخورم.
- ۷ بر خداست نجات و جلال من. صخره قوت من و پناه من در خداست.
- ۸ ای قوم همه وقت بر او توکل کنید و دلهای خود را به حضور وی بریزید. زیرا خدا ملجای ماست، سلاه.
- ۹ البته بنی آدم بظالتانند و بنی بشر دروغ. در ترازوی بالا میروند زیرا جمیع از بطلت سبکترند.
- ۱۰ بر ظلم تو کل مکنید و بر غارت مغرور مشوید. چون دولت افزوده شود دل در آن مبنید.
- ۱۱ خدایک بار گفته است و دوبار این را شنیدهای که قوت از آن خداست.
- ۱۲ ای خدا و نذر رحمت نیز از آن تو است، زیرا به هر کس موافق عملش جزا خواهی داد.

جان من تشنه تو است

- مز مورد اود هنگامی که در صخرای یهود بود
- ای خدا، تو خدای من هستی. در صخر تو را خواهم طلبید. جان من تشنه تو است و جسم مشتاق تو در زمین خشک تشنه بی آب.
- ۲ چنانکه در قدس بر تو نظر کردم تا قوت و جلال تو را مشاهده کنم.
- ۳ چونکه رحمت تو از حیات نیکو تر است. پس لبهای من ترا تسبیح خواهد خواند.
- ۴ از این رو تا زنده هستم تو را متبارک خواهم خواند. و دستهای خود را به نام تو خواهم برافراشت.
- ۵ جان من سیر خواهد شد چنانکه از مغز و پیه. و زبان من به لبهای شادمانی تو را حمد خواهد گفت، چون تو را بر بستر خود یاد می آورم و در یاسهای شب در تو تفکر می کنم.
- ۷ زیرا تو مددگار من بودهای و زیر سایه بالهای تو شادی خواهم کرد.
- ۸ جان من به تو چسبیده است و دست راست تو مرا تایید کرده است.
- ۹ و اما آنانی که قصد جان من دارند هلاک خواهند شد و در اسفل زمین فرو خواهند رفت.
- ۱۰ ایشان به دم شمشیر سپرده میشوند و نصیب شغالها خواهند شد.
- ۱۱ اما پادشاه در خدا شادی خواهد کرد و هر که بدو قسم خورد نخر خواهد نمود. زیرا دهان دروغگویان بسته خواهد گردید.

حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار

برای سالار مغنیان. مز مورد اود

- ای خدا وقتی که تضرع مینمایم، آواز مرا بشنو و حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار!
- مرا از مشاورت شریان پنهان کن و از هنگامه گاه کاران.
- ۳ که زبان خود را مثل شمشیر تیز کرده اند و تیرهای خود یعنی سخنان تلخ را بر زه آراسته اند.
- ۴ تادر کینه های خود بر مرد کامل بیندازند. ناگهان بر او میاندازند و نمی ترسند.
- ۵ خویشتن را برای کار زشت تقویت میدهند. درباره پنهان کردن دامها گفتگو میکنند. میگویند: «یست که ما را ببیند؟»
- کارهای بدر اند بیره میکنند و میگویند: «دیر نیکو کرده ایم.» و اندرون و قلب هر یک از ایشان عمیق است.
- اما خدا تیرهای ایشان خواهد انداخت. و ناگهان جراحت های ایشان خواهد شد.
- ۸ وز بانهای خود را بر خود فرود خواهند آورد و هر که ایشان را ببیند فرار خواهد کرد.
- ۹ و جمیع آدمیان خواهند ترسید و کار خدا را اعلام خواهند کرد و عمل او را درک خواهند نمود.
- ۱۰ و مرد صالح در خداوند شادی میکند و بر او توکل میدارد و جمیع راست دلان، نخر خواهند نمود.

سرود تسبیح

- برای سالار مغنیان. مزور و سرود داد
ای خدا، تسبیح در صهیون منتظر تو ست. و نذرهای تو وفا خواهد شد.
- ۲ ای که دعا میشنوی! نزد تو تمامی بشر خواهند آمد.
- ۳ گاهان بر من غالب آمده است. تو تقصیرهای مرا کفاره خواهی کرد.
- ۴ خوشباجال کسیکه او را برگزیده، و مقرب خود ساختهای تا به درگاههای تو ساکن شود. از نیکویی خانه تو سیر خواهیم شد و از قدوسیت هیکل تو.
- به چیزهای ترسناک در عدل، ما را جواب خواهی داد، ای خدایی که نجات ماهستی. ای که پناه تمامی اقصای جهان و ساکنان بعیده دریا هستی.
- ۶ و کوهها را به قوت خود مستحکم ساختهای، و کمر خود را به قدرت بستهای.
- ۷ و تلاطم دریا را ساکن میگرددانی، تلاطم امواج آن و شورش امتهارا.
- ۸ ساکنان اقصای جهان از آیات تو ترسانند. مطلع های صبح و شام را شادمان میسازی.
- ۹ از زمین تفقد نموده، آن را سیراب میکنی و آن را بسیار توانگر میگرددانی. نهر خدا از آب پر است. غله ایشان را آماده میکنی زیرا که بدین طور تهیه کرده ای.
- ۱۰ پشته هایش را سیراب میکنی و مرزهایش را پست میسازی. به بارش آن را شاداب مینمایی. نباتاتش را برکت میدهی.
- ۱۱ به احسان خویش سال را تا جدار میسازی و راههای تو چربی را میچکاند.
- ۱۲ مرتع های صحرا نیز می چکاند. و کمر تلها به شادمانی بسته شده است.
- ۱۳ چمنها به گوسفندان آراسته شده است و دره ها به غله پراسته، از شادی بانگ میزنند و نیز می سرایند.

بانگ شادمانی برای خدا

- برای سالار مغنیان. سرود و مزور
ای تمامی زمین، برای خدا بانگ شادمانی بزنید!
جلال نام او را بسرایید! و در تسبیح او جلال او را توصیف نمایید!
- خدا را گویند: «ه میب است کارهای تو! از شدت قوت تو دشمنانت نزد تو تذلل خواهند کرد!
تمامی زمین تو را پرستش خواهند کرد و تو را خواهند سرایید و به نام تو ترنم خواهند نمود.» سلاه.
- بیا بید کارهای خدا را مشاهده کنید. او در کارهای خود به بنی آدم میب است.
- ۶ دریا را به خشکی مبدل ساخت و مردم از نهر با عبور کردند. در آنجا بدو شادی نمودیم.
- ۷ در توانایی خود تا به ابد سلطنت میکند و چشمانش مراقب امتهاست. فتنه انگیزان خویشتن را بر نیفر ازند، سلاه.
- ۸ ای قوما، خدای ما را متبارک خوانید و آواز تسبیح او را بشنوانید.
- ۹ که جانهای ما را در حیات قرار میدهد و نمی گذارد که پایهای ما لغزش خورد.
- ۱۰ زیرا ای خدا تو ما را امتحان کرده ای و ما را غل گذاشتی چنانکه نقره را غل میگذازند.

- ۱۱ مارابه دام درآوردی وباری گران برپشتهای مانهدی.
- ۱۲ مردمان را بر سر ماسوار گردانیدی و به آتش و آب درآمدیم. پس مارا به جای خرم بیرون آوردی.
- ۱۳ قربانی های سوختنی به خانه تو خواهم آورد. نذرهای خود را به تو وفا خواهم نمود، که لپهای خود را بر آنها گشودم و در زمان تنگی خود آنها را به زبان خود آوردم.
- ۱۵ قربانی های سوختنی پرورای را نزد تو خواهم گذرانید. گوسالهها و بزها را با بخور قوچها ذبح خواهم کرد، سلاه.
- ای همه خدا ترسان بیایید و بشنوید تا از آنچه او برای جان من کرده است خبردهم.
- ۱۷ به دهانم زردا و آواز خود را بلند کردم و تسبیح بلند بر زبان من بود.
- ۱۸ اگریدی را در دل خود منظور میداشتم، خداوند مرا نمی شنید.
- ۱۹ لیکن خدا مرا شنیده است و به آواز دعای من توجه فرموده.
- ۲۰ متبارک باد خدا که دعای مرا از خود، و رحمت خویش را از من برنگردانیده است.

سرود حمد و شادی

- برای سالار مغنیان. مز مور و سرود بر ذوات او تار
خدا بر مارحم کند و مارا مبارک سازد و نور روی خود را بر ما متجلی فرماید! سلاه.
- ۲ تاراه تو در جهان معروف گردد و نجات تو به جمیع امتها.
 - ۳ ای خدا قومها تو را حمد گویند. جمیع قومها تو را حمد گویند.
 - امتها شادی و ترنم خواهند نمود زیرا قومها را به انصاف حکم خواهی نمود و امت های جهان را هدایت خواهی کرد، سلاه.
 - ۵ ای خدا قومها تو را حمد گویند. جمیع قومها تو را حمد گویند.
 - ۶ آنگاه زمین محصول خود را خواهد داد و خدا خدای ما، مارا مبارک خواهد فرمود.
 - ۷ خدا مارا مبارک خواهد فرمود. و تمامی اقصای جهان از او خواهند رسید.

سرود پیروزی

- برای سالار مغنیان. مز مور و سرود داود
خدا بر خیزد و دشمنانش را اکنده شوند! و آنانی که از او نفرت دارند از حضورش بگریزند!
چنانکه دود پراکنده میشود، ایشان را پراکنده ساز، و چنانکه موم پیش آتش گداخته میشود، همچنان شیران به حضور خدا هلاک گردند.
اما صالحان شادی کنند و در حضور خدا به وجد آیند و به شادمانی خرسند شوند.
- ۴ برای خدا سرود بخوانید و به نام او ترنم نماید و راهی درست کنید برای او که در صحراها سوار است. نام او یهوه است! به حضورش به وجد آید!
 - پدر تیمان و داور یهوه زنان، خداست در مسکن قدس خود!
 - خدا یکسان را ساکن خانه میگردداند و اسیران را به رستگاری بیرون میآورد، لیکن فتنه انگیزان در زمین تفتیده ساکن خواهند شد.
 - ۷ ای خدا هنگامی که پیش روی قوم خود بیرون رفتی، هنگامی که در صحرا خرامیدی، سلاه.
 - ۸ زمین متزلزل شد و آسمان به حضور خدا بارید. این سینان نیز از حضور خدا، خدای اسرائیل.
 - ۹ ای خدا باران نعمتها بارانیدی و میراث را چون خسته بود مستحکم گردانیدی.
 - ۱۰ جماعت تو در آن ساکن شدند. ای خدا، به جود خویش برای مساکین تدارک دیدهای.
 - خداوند سخن را میدهد. مبشرات انبوه عظیمی میشوند.
 - ۱۲ ملوک لشکرها فرار کرده، منزه میشوند. وزنی که در خانه مانده است، غارت را تقسیم میکند.
 - ۱۳ اگر چه در آنها خوابیده بودید، لیکن مثل بالهای فاخته شده آید که به نقره پوشیده است و برهانش به طلای سرخ.
 - ۱۴ چون قادر مطلق پادشاهان را در آن پراکنده ساخت، مثل برف بر صلبون درخشان گردید.
 - کوه خدا، کوه باشان است، کوهی با قله های افراشته کوه باشان است.
 - ۱۶ ای کوههای با قله های افراشته، چرا انگرانید؟ بر این کوهی که خدا برای مسکن خود برگزیده است هرآینه خداوند در آن تا به ابد ساکن خواهد بود.

- ۱۷ ارباهای خدا کروها و هزارهاست. خداوند در میان آنهاست و سینا در قدس است.
- ۱۸ بر اعلیٰ علین صعود کرده، و اسیران رابه اسیری برده‌های. از آدمیان بخششها گرفته‌های. بلکه از فتنه انگیزان نیز تاییه‌هه خدا در ایشان مسکن گیرد.
- متبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای ما میشود و خدایی که نجات ماست، سلاه.
- ۲۰ خدا برای ما، خدای نجات است و مفرهای موت از آن خداوندی هه است.
- ۲۱ هر آینه خدا سر دشمنان خود را خرد خواهد کوبید و کله مویدار کسی را که در گناه خود سالک باشد.
- خداوند گفت: «زباشان باز خواهم آورد. از زرفیهای دریابا باز خواهم آورد.
- ۲۳ تاپای خود در خون فروبری و زبان سگان تو از دشمنان بهره خود را بیابد.»
- ای خدا طریق‌های تورا دید هاند یعنی طریق‌های خدا و یاد شاه مراد قدس.
- ۲۵ در پیش رو، مغنیان میخرا منند و در عقب، سازندگان. و در وسط دو شیزگان دف زن.
- ۲۶ خدا را در جماعتها متبارک خوانید و خداوند را از چشمه اسرائیل.
- ۲۷ آنجاست بنیامین صغیر، حاکم ایشان و روسای یهودا محفل ایشان. روسای زبولون و روسای نفتالی.
- ۲۸ خدایت برای توفیق را امر فرموده است. ای خدا آنچه را که برای ما کرده‌های، استوار گردان.
- ۲۹ به سبب هیکل تو که در اورشلیم است، پادشاهان هدایان زد تو خواهند آورد.
- ۳۰ و وحش نی زار را تو بیخ فرما و رومه گاوان را با گوساله‌های قوم که با شمشهای نقره نزد تو گردن مینهند. و قوم‌هایی که جنگ را دوست میدارند پراکنده ساخته است.
- ۳۱ سروران از مصر خواهند آمد و حبشه دستهای خود را نزد خدا بزودی دراز خواهد کرد.
- ای ممالک جهان برای خدا سرود بخوانید. برای خداوند سرود بخوانید، سلاه.
- ۳۳ برای او که بر فلک الافلاک قدیمی سوار است.
- ۳۴ اینک آواز خود را میدهد آوازی که پر قوت است.
- ۳۵ خدا رابه قوت تو صیغف نماید. جلال وی بر اسرائیل است و قوت او در افلاک.
- ۳۶ ای خدا از قدسهای خود مهیب هستی. خدای اسرائیل قوم خود را قوت و عظمت میدهد. متبارک باد خدا.

فریاد مک

- برای سالار مغنیان برسوسنها. مز مورد او د
- خدایا مرا نجات ده! زیرا آبهایهجان من در آمده است.
- ۲ در خلاب ژرف فرورفته‌ام، جایی که نتوان ایستاد. به آبهای عمیق در آمده‌ام و سیل مرا میپوشاند.
- ۳ از فریاد خود خسته شده‌ام و گلوی من سوخته و چشمانم از انتظار خدا تار گردیده است.
- ۴ آنانی که بیسبب از من نفرت دارند، از مویهای سرم زیاد هاند و دشمنان ناحق من که قصد هلاکت من دارند زور آورند. پس آنچه نگرفته بودم، رد کردم.
- ۵ ای خدا، تو حماقت مرا میدانی و نگاهانم از تو مخفی نیست.
- ۶ ای خداوندی هه صباوت، منتظرین تو به سبب من نخج نشوند. ای خدای اسرائیل، طالبان تو به سبب من رسوا نگردند.
- ۷ زیرا به خاطر تو متحمل عار گردید هام و رسوایی روی من، مرا پوشیده است.
- ۸ نزد برادرانم اجنبی شده‌ام و نزد پسران مادر خود غریب.
- ۹ زیرا غیرت خانه تو مرا خورده است و ملامت‌های ملامت کنندگان تو بر من طاری گردیده.
- ۱۰ روزه داشته، جان خود را مثل اشک ریخته‌ام. و این برای من عار گردیده است.
- ۱۱ پلاس را لباس خود ساختم و نزد ایشان ضربه بالمثل گردید هام.
- ۱۲ دروازه نشینان در باره من حرف میزنند و سرود میگساران گشته‌ام.
- ۱۳ و امامن، ای خداوند دعای خود را در وقت اجابت نزد تو می‌کنم. ای خدا در کثرت رحمانیت خود در راستی نجات خود مرا مستجاب فرما.
- ۱۴ مرا از خلاب خلاصی ده تا غرق نشوم و از نفرت کنندگانم و از زرفیهای آب رستگار شوم.

- ۱۵ مگذار که سیلان آب مرا بپوشاند و ژرفی مرا ببلعد و هاویه دهان خود را بر من ببندد.
- ۱۶ ای خداوند مرا مستجاب فرما زیرا رحمت تو نیکوست. به کثرت رحمانیت بر من توجه نما.
- ۱۷ و روی خود را از بنده ات مپوشان زیرا در تنگی هستم مرا بزودی مستجاب فرما.
- ۱۸ به جانم نزدیک شده، آن را رستگار ساز. به سبب دشمنانم مرا فدیة ده.
- تو عار و نجالت و رسوائی مرا میدانی و جمیع خصمانم پیش نظر تواند.
- ۲۰ عار، دل مرا شکسته است و به شدت بیمار شده ام. انتظار مشفق کشیدم، ولی نبود و برای تسلی دهندگان، امانیافتم.
- ۲۱ مرا برای خوراک زردآب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند.
- ۲۲ پس مانده ایشان پیش روی ایشان تله باد و چون مطمئن هستند دادمی باشد.
- ۲۳ چشمان ایشان تار گردد تا نبینند. و کمرهای ایشان را دائم لرزان گردان.
- ۲۴ خشم خود را بر ایشان بریز و سورت غضب تو ایشان را دریا بند.
- ۲۵ خانه های ایشان مخروبه گردد و در خیمه های ایشان هیچکس ساکن نشود.
- ۲۶ زیرا بر کسیکه تو زدهای جفای کنند و دردهای کوفتگان تو را اعلان می نمایند.
- ۲۷ گاه بر گاه ایشان مزید کن و در عدالت تو داخل نشوند.
- ۲۸ از دفتر حیات محو شوند و با صالحین مرقوم نگردند.
- و اما من، مسکین و دردمند هستم. پسای خدا، نجات تو مرا سرفراز سازد.
- ۳۰ و نام خدا را با سر و تسبیح خواهم خواند و او را با حمد تعظیم خواهم نمود.
- ۳۱ و این پسندیده خدا خواهد بود، زیاده از گاو و گوساله های که شاخها و سمها دارد.
- ۳۲ حلیمان این را دیده، شادمان شوند، و ای طالبان خدا دل شمانده گردد، زیرا خداوند فقیران را مستجاب میکند و اسیران خود را حقیر نمی شمارد.
- ۳۴ آسمان وزمین او را تسبیح بخوانند. آبهانیز و آنچه در آنها می جنبند.
- ۳۵ زیرا خدا صبیون را نجات خواهد داد و شهرهای یهود را بنا خواهد نمود تا در آنجا سکونت نمایند و آن را متصرف گردند.
- ۳۶ و ذریت بندگانش وارث آن خواهند شد و آنانی که نام او را دوست دارند، در آن ساکن خواهند گردید.

دعای اعانت

برای سالار مغنیان. من مورد او دبه جهت یادگاری
 خدایا، برای نجات من بشتاب! ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما!
 آنانی که قصد جان من دارند، نجل و شرمنده شوند، و آنانی که در بدی من رغبت دارند، رو بر گردانیده و رسوا گردند،
 و آنانی که هه هه میگویند، به سبب نجالت خویش رو بر گردانیده شوند.
 و اما جمیع طالبان تو، در تو وجود و شادی کنند، و دوست دارندگان نجات تو دائم گویند: «دامتعال باد!»
 و اما من مسکین و فقیر هستم. خدایا برای من تعجیل کن. تو مدد کار و نجات دهنده من هستی. ای خداوند تاخیر منما.

دعای مر دپیر

در توای خداوند پناه بردهام، پس تا به ابد نجل نخواهم شد.
 ۲ به عدالت خود مرا اخلاصی ده و برهان. گوش خود را به من فرا گیر و مرا نجات ده.
 ۳ برای من صخره سکونت باش تا همه وقت داخل آن شوم. توبه نجات من امر فرمودهای، زیرا صخره و قلعه من توهستی.
 ۴ خدایا مرا از دست شریران و از کف بدکار و ظالم.
 زیرا ای خداوند پیوه، تو امید من هستی و از طفولیتم اعتماد من بودهای.
 ۶ از شکم بر تو انداخته شده ام. از رحم مادرم ملجای من تو بودهای و تسبیح من دائم در باره تو خواهد بود.
 ۷ بسیاری را آبتی عجیب شده ام. لیکن تو ملجای زور آور من هستی.
 ۸ دهاتم از تسبیح تو پراست و از کبریائی تو تمامی روز.
 در زمان پیری مراد و مینداز چون قوتم زایل شود مرا ترک منما.

- ۱۰ زیاده شمنانم بر من حرف میزنند و مترصدان جانم بایکدیگر مشورت میکنند و میگویند: «داورا ترک کرده است. پس اورا تعاقب کرده، بگیری، زیرا که رهاندنهای نیست.» ای خدا از من دور مشو. خدا بابه اعانت من تعجیل نما.
- ۱۳ خصمان جانم نجل وفانی شوند.
- وامان دایم امیدوار خواهم بود و بر همه تسبیح تو خواهم افزود.
- ۱۵ زبانه عدالت تو رایان خواهد کرد و نجات را تمامی روز. زیرا که حد شماره آن را نمی دانم.
- ۱۶ در توانایی خداوندیوه خواهم آمد. و از عدالت تو بس خبر خواهم داد.
- ۱۷ ای خدا از طفولیم مرا تعلیم دادهای و تالان، عجایب تو را اعلان کرده ام.
- ۱۸ پسای خدا، مرا تا زمان پیری و سفید موی نیز ترک مکن، تا این طبقه را از بازوی تو خبر دهم و جمیع آیندگان را از توانایی تو.
- ۱۹ خدا با عدالت تو تا اعلیٰ علین است. تو کارهای عظیم کردهای. خدا یا مانند تو کیست؟
- ای که تنگیهای بسیار و سخت رابه ما نشان دادهای، رجوع کرده، باز ما را زنده خواهی ساخت؛ و برگشته، ما را از عمقهای زمین بر خواهی آورد.
- ۲۱ بزرگی مرا مزید خواهی کرد و برگشته، مرا تسلی خواهی بخشید.
- ۲۲ پس من نیز تو را با ربط خواهم ستود، یعنی راستی تو را ای خدای من. و تو را ای قدوس اسرائیل با عود ترنم خواهم نمود.
- ۲۳ چون برای تو سرود میخوانم بسیار شادی خواهد کرد و جانم نیز که آن را فدیهدادهای.
- ۲۴ زبانه نیز تمامی روز عدالت تو را ذکر خواهد کرد. زیرا آتانی که برای ضرر من میکوشیدند نجل و رسوا گردیدند.

دعای پادشاه

مزمور سلیمان

- ای خدا انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه!
و اوقوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف.
- ۳ آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تلهان نیز در عدالت.
- ۴ مساکین قوم را درسی خواهد کرد؛ و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد؛ و ظللمان را زیون خواهد ساخت.
- ۵ از تو خواهند ترسید، مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات.
- ۶ او مثل باران بر علفزار چیده شده فروود خواهد آمد، و مثل بارشهایی که زمین را سیراب میکند.
- ۷ در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود، مادامی که ماه نیست نگرده.
- و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان.
- ۹ به حضور وی صحرائینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید.
- ۱۰ پادشاهان ترشیش و جزایر هدایا خواهند آورد. پادشاهان شبا و سبار مغانها خواهند رسانید.
- ۱۱ جمیع سلاطین اورا تعظیم خواهند کرد و جمیع امتهای او را بندگی خواهند نمود.
- ۱۲ زیرا چون مسکین استغاثه کند، اورا راهی خواهد داد و فقری را که رهاندنهای ندارد.
- ۱۳ بر مسکین و فقیر کرم خواهد فرمود و جانهای مساکین را نجات خواهد بخشید.
- ۱۴ جانهای ایشان را از ظلم و ستم فدیهدادهای و خون ایشان در نظروی گران بها خواهد بود.
- و اورنده خواهد ماند و از طلای شبا بدو خواهد داد. دایم برای وی دعا خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند.
- ۱۶ و فراوانی غله در زمین بر قله کوهها خواهد بود که ثمره آن مثل لبنان جنبش خواهد کرد. و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد.
- نام او تا ابد الابد باقی خواهد ماند. اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد. آد میان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امت های زمین او را خوشحال خواهند خواند.
- ۱۸ متبارک بادیهوه خدا که خدای اسرائیل است. که او فقط کارهای عجیب میکند.
- ۱۹ و متبارک باد نام مجید او تا ابد الابد. و تمامی زمین از جلال او پر بشود.
- آمین و آمین.

دعاهای داود بنیسی تمام شد.

عدالت خدا

مز مورآساف

- ۱ هرآینه خدا برای اسرائیل نیکوست، یعنی برای آنانی که پاک دل هستند.
- ۲ و اما من نزدیک بود که پایهایم از راه در رود و نزدیک بود که قدمهایم بلغزد.
- ۳ زیرا بر متکبران حسد بردم چون سلامتی شریان را دیدم.
- ۴ زیرا که در موت ایشان قیدها نیست و قوت ایشان مستحکم است.
- ۵ مثل مردم در زحمت نیستند و مثل آدمیان مبتلا نمی باشند.
- بنابر این گردن ایشان به تکبر آراسته است و ظلم مثل لباس ایشان را میپوشاند.
- ۷ چشمان ایشان از فریبی بدرآمده است و از خیالات دل خود تجاوز میکنند.
- ۸ استهزا میکنند و حرفهای بد میزنند و سخنان ظلم آمیز را از جای بلند می گویند.
- ۹ دهان خود را بر آسمانها گذاردند و زبان ایشان در جهان گردش میکند.
- ۱۰ پس قوم او بدینجاری گردند و آبهای فراوان، بدیشان نوشانیده میشود.
- ۱۱ و ایشان میگویند: «دا چگونه بدانند و آیا حضرت اعلی علم دارد؟»
- اینک اینان شری هستند که همیشه مطمئن بوده، درد و لذتی افزوده میشوند.
- ۱۳ یقین من دل خود را عبث طاهر ساخته و دستهای خود را به پاکی شستهام.
- ۱۴ و من تمامی روز مبتلا می شوم و تادیب من هر بامداد حاضر است.
- ۱۵ اگر میگفتم که چنین سخن گویم، هرآینه بر طبقه فرزندان تو خیانت می کردم.
- ۱۶ چون تفکر کردم که این را بفهمم، در نظر من دشوار آمد.
- ۱۷ تا به قدسهای خدا داخل شدم. آنگاه در آخرت ایشان تامل کردم.
- ۱۸ هرآینه ایشان را در جایهای لغزنده گذاردهای. ایشان را به خرابیها خواهی انداخت.
- ۱۹ چگونه بخته به هلاکت رسید هاند! تباه شده، از ترسهای هولناک نیست گردید هاند.
- ۲۰ مثل خواب کسی چون بیدار شد، ای خداوند همچنین چون بر خیزی، صورت ایشان را ناچیز خواهی شمرد.
- لیکن دل من تلخ شده بود و در اندرون خود، دل ریش شده بودم.
- ۲۲ و من وحشی بودم و معرفت نداشتم و مثل بهایم نزد تو گردیدم.
- ۲۳ ولی من دائم با تو هستم. تو دست راست مرا تاپید کردهای.
- ۲۴ موافق رای خود مرا هدایت خواهی نمود و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید.
- ۲۵ کیست برای من در آسمان؟ و غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی خواهم.
- ۲۶ اگر چه جسد و دل من زائل گردد، لیکن صخره دلم و حصه من خداست تا ابد الاباد.
- ۲۷ زیرا آنانی که از تو دورند هلاک خواهند شد. و آنانی را که از تو زنا میکنند، نابود خواهی ساخت.
- ۲۸ و اما مرا نیکوست که به خدا تقرب جویم. برخداوند بیهوده توکل کردهام تا همه کارهای تو را بیان کنم.

دعا برای نجات قوم

قصیده آساف

- چرا ای خدا ما را ترک کردهای تا به ابد و خشم تو بر گوسفندان مرتع خود فروخته شده است؟
- جماعت خود را که از قدیم خریدهای، بیاد آور و آن را که فدیه دادهای تا سبط میراث تو شود و این کوه صهیون را که در آن ساکن بودهای.
- ۳ قدمهای خود را بسوی خرابه های ابدی بردار زیرا دشمن هر چه را که در قدس تو بود خراب کرده است.
 - ۴ دشمنان در میان جماعت تو غرش میکنند و علمهای خود را برای علامات بر ما مینمایند.

- ۵ و ظاهر می شوند چون کسانی که تبرها را بردرختان جنگل بلند میکنند.
- ۶ والان همه نقشهای تراشیده آن را به تبرها و چکشها خرد میشکنند.
- ۷ قدس های تورا آتش زد هاند و مسکن نام تورا تا به زمین بخرمت کرده اند.
- ۸ و در دل خود می گویند آنها را تمام خراب میکنیم. پس جمیع کنیسه های خدارا در زمین سوزانید هاند.
- ۹ آیات خود را نمی بینیم و دیگر هیچ نبی نیست. و در میان ما کسی نیست که بداند تا به کی خواهد بود.
- ۱۰ ای خدا، دشمن تا به کی ملامت خواهد کرد؟ و آیا خصم، تا به ابد نام تورا اهانت خواهد نمود؟
- چرا دست خود یعنی دست راست خویش را برگردانیدهای؟ آن را از گریبان خود بیرون کشیده، ایشان را فانی کن. و خدا از قدیم پادشاه من است. او در میان زمین نجات پدید میآورد.
- ۱۳ توبه قوت خود در یارامنشق ساختی و سرهای نهنگان را در آبها شکستی.
- ۱۴ سرهای لویاتان را کوفته، و او را خورا ک صحرائشینان گردانیدهای.
- ۱۵ تو چشمهها و سیلها را اشکافتی و نهرهای دائمی را خشک گردانیدی.
- ۱۶ روزان توست و شب نیز از آن تو. نور و آفتاب را تو برقرار نمودهای.
- ۱۷ تمامی حدود جهان را تو پایدار ساختهای. تابستان و زمستان را تو ایجاد کردهای.
- ای خداوند این را بیاد آور که دشمن ملامت میکند و مردم جاهل نام تورا اهانت مینمایند.
- ۱۹ جان فاخته خود را به جانور وحشی سپار. جماعت مسکینان خود را تا به ابد فراموش مکن.
- ۲۰ عهد خود را ملاحظه فرما زیرا که ظلمات جهان از مسکن های ظلم پر است.
- ۲۱ مظلومان به رسوایی برنگردند. مساکین و فقیران نام تورا احمد گویند.
- ۲۲ ای خدا بر خیز و دعوی خود را برپا دار، و بیاد آور که احق تمامی روزتورا ملامت میکند.
- ۲۳ آواز دشمنان خود را فراموش مکن و غوغای مخالفان خود را که پیوسته بلند میشود.

خدا، داور جهان

- برای سالار مغنیان بر لاتهلک. مز مور و سرود آساف
تورا احمد میگویم! ای خدا تورا احمد میگویم! زیرا نام تو نزدیک است و مردم کارهای عجیب تورا ذکر میکنند.
- ۲ هنگامی که به زمان معین برسم برستی داوری خواهم کرد.
 - ۳ زمین و جمیع ساکنانش گداخته شده اند. من ارکان آن را برقرار نمودهام، سلاه.
 - ۴ متکبران را گفتم: «خر مکنید!» و به شریان که «اخ خود را میفرازید.
 - ۵ شاخهای خود را به بلندی میفرازید. و با گردن کشی سخنان تکبرآمیز مگویند.»
 - زیرانه از مشرق و نه از مغرب، و نه از جنوب سرافرازی میآید.
 - لیکن خدا، داور است. این را به زیر میاندازد و آن را سرافرازمینماید.
 - ۸ زیرا در دست خداوند کاسهای است و یاده آن پر جوش. از شراب مزوج پر است که از آن میریزد. و اما در دهایش را جمیع شریان جهان افشرد، خواهند نوشید.
 - ۹ و اما من، تا به ابد ذکر خواهم کرد و برای خدای یعقوب ترنم خواهم نمود.
 - ۱۰ جمیع شاخهای شریان را خواهم برید و اما شاخهای صالحین برافراشته خواهد شد.

مجد خدا

- برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار. مز مور و سرود آساف
خدا در یهود معروف است و نام او در اسرائیل عظیم!
خیمه او است در شالیم و مسکن او در صهیون.
- ۳ در آنجا، بر قهای کمان را شکست. سپر و شمشیر و جنگ را، سلاه.
 - ۴ تو جلیل هستی و مجید، زیاده از کوههای یغما!

- قویدلان تاراج شده اند و خواب ایشان را در ر بود و همه مردان زور آورد دست خود را نیافتند.
- ۶ از تو بیخ تو ای خدای یعقوب، برارابه ها و اسبان خوابی گران مستولی گردید.
- ۷ تو مهیب هستی، تو! و در حین غضبت، کیست که به حضور تو ایستد؟
- از آسمان داوری را شنو انیدی. پس جهان بترسید و ساکت گردید.
- ۹ چون خدا برای داوری قیام فرماید تا همه مساکین جهان را خلاصی بخشد، سلاه،
- آنگاه خشم انسان تو را حمد خواهد گفت و باقی خشم را بر کمر خود خواهی بست.
- ۱۱ نذر کنید و وفا نمائید برای بیوه خدای خود. همه که گردا گردا هستند، هدیه بگذرانند نزد او که مهیب است.
- ۱۲ روح روسا را منقطع خواهد ساخت و برای پادشاهان جهان مهیب میباید.

راحت در روزتگی

- برای سالار مغنیان برید و تون. مز مور آساف
- آواز من بسوی خداست و فریاد می کنم. آواز من بسوی خداست گوش خود را به من فرا خواهد گرفت.
- ۲ در روزتگی خود خداوند را طلب کردم. در شب، دست من دراز شده، باز کشیده نگشت و جان من تسلی نپذیرفت.
- ۳ خدا را یاد می کنم و پریشان میشوم. تفکر مینمایم و روح من متحیر میگردد، سلاه.
- ۴ چشمانم را بیدار میداشتی. بیتاب میشدم و سخن نمی توانستم گفت.
- ۵ در باره ایام قدیم تفکر کرده ام. در باره سالهای زمانهای سلف.
- ۶ سر و شبانه خود را بخاطر میا ورم و درد دل خود تفکر می کنم و روح من تفتیش نموده است.
- ۷ مگر خدا تا به ابد ترک خواهد کرد و دیگر گزرا ضعی نخواهد شد.
- ۸ آیا رحمت او تا به ابد زایل شده است؟ و قول او باطل گردیده تا ابد الابد؟
- آیا خدا را فراموش کرده؟ و رحمت های خود را در غضب مسدود ساخته است؟ سلاه.
- ۱۰ پس گفتم این ضعف من است. زهی سالهای دست راست حضرت اعلی!
- کارهای خداوند را ذکر خواهم نمود زیرا کار عجیب تورا که از قدیم است به یاد خواهم آورد.
- ۱۲ و در جمیع کارهای تو تامل خواهم کرد و در صنعتهای تو تفکر خواهم نمود.
- ای خدا، طریق تو در قدوسیت است. کیست خدای بزرگ مثل خدا؟
- تو خدایی هستی که کارهای عجیب میکنی و قوت خویش را بر قومها معروف گردانیدی.
- ۱۵ قوم خود را به بازوی خویش رهانیدی یعنی بنی یعقوب و بنی یوسف را. سلاه.
- ۱۶ آبهاتورا دید، ای خدا آبهاتورا دیده، متزلزل شد. لجههانی سخت مضطرب گردید.
- ۱۷ ابرها آت بریخت و افلاک رعد داد. تیرهای تو نیز به هر طرف روان گردید.
- ۱۸ صدای رعد تو در گردباد بود و بر قهار ربع مسکون را روشن کرد. پس زمین مرتعش و متزلزل گردید.
- ۱۹ طریق تو در ریاست و راههای تو در آبهای فراوان و آثار تو را نتوان دانست.
- ۲۰ قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی، به دست موسی و هارون.

قوم خدا

قصیده آساف

- ای قوم من شریعت مرا بشنوید! گوشهای خود را به سخنان دهانم فرا گیرید!
- دهان خود را به مثل باز خواهم کرد به چیزهایی که از بنای عالم مخفی بود تنطق خواهم نمود.
- ۳ که آنها را شنیده و دانستیم و پدران ما برای ما بیان کرده اند.
- ۴ از فرزندان ایشان آنها را پنهان نخواهیم کرد. تسبیحات خداوند را برای نسل آینده بیان میکنیم و قوت او و اعمال عجیبی را که او کرده است.
- ۵ زیرا که شهادتی در یعقوب برپا داشت و شریعتی در اسرائیل قرار داد و پدران ما را امر فرمود که آنها را به فرزندان خود تعلیم دهند؛

- تانسلس آینده آنها را بداند و فرزندان او که میبایست مولود شوند تا ایشان بر خیزند و آنها را به فرزندان خود بیان نمایند؛ و ایشان به خدا توکل نمایند و اعمال خدا را فراموش نکنند بلکه احکام او را نگاه دارند.
- ۸ و مثل پدران خود نسلی گردن کش و فتنه انگیز نشوند، نسلی که دل خود را راست نساختند و روح ایشان بسوی خدا امین نبود.
- بنی افرایم که مسلح و کمان کش بودند، در روز جنگ رو بر تافتند.
- ۱۰ عهد خدا را نگاه نداشتند و از سلوک به شریعت او با نمودند، و اعمال و عجایب او را فراموش کردند که آنها را بدیشان ظاهر کرده بود، و در نظر پدران ایشان اعمال عجیب کرده بود، در زمین مصر و در دیار صوعن.
- ۱۳ در یارامشق ساخته، ایشان را عبور داد و آنها را مثل توده پرا نمود.
- ۱۴ و ایشان را در روزی بر اهرنمایی کرد و تمامی شب به نور آتش.
- ۱۵ در صحرا صخرهها را بشکافت و ایشان را گویا از لجه های عظیم نوشانید.
- ۱۶ پس سیلها را از صحره بیرون آورد و آب را مثل نهر جاری ساخت.
- ۱۷ و بار دیگر بر او نگاه ورزیدند و بر حضرت اعلی در صحرا فتنه انگیزتند، و در دلهای خود خدا را امتحان کردند، چونکه برای شہوات خود غذا خواستند.
- ۱۹ و بر ضد خدا تکلم کرده، گفتند: «یا خدا میتواند در صحرا سفرهای حاضر کند؟ اینک صحره را زد و آنها را وادیا جاری گشت. آیامیتواند نان را نیز بدهد. و گوشت را برای قوم خود حاضر سازد؟»
- پس خدا این را شنیده، غضبناک شد و آتش در یعقوب افروخته گشت و خشم بر اسرائیل مشتعل گردید.
- ۲۲ زیرا به خدا ایمان نیاوردند و به نجات او اعتماد ننمودند.
- ۲۳ پس ابرهار از بالا امر فرمود و درهای آسمان را گشود و من را بر ایشان بارانید تا بخورند و غله آسمان را بدیشان بخشید.
- ۲۵ مردمان، نان زور آوران را خوردند و آذوقهای برای ایشان فرستاد تا سیر شوند.
- ۲۶ باد شرقی را در آسمان وزانید و به قوت خود، باد جنوبی را آورد، و گوشت را برای ایشان مثل غبار بارانید و مرغان بالدار را مثل ریگ دریا.
- ۲۸ و آن را در میان اردوی ایشان فرود آورد، گردا گرد مسکن های ایشان.
- ۲۹ پس خوردند و نیکو سیر شدند و موافق شہوات ایشان بدیشان داد.
- ۳۰ ایشان از شہوت خود دست نکشیدند. و غذا هنوز در دهان ایشان بود که غضب خدا بر ایشان افروخته شده؛ و تمندان ایشان را بکشت و جوانان اسرائیل را هلاک ساخت.
- با وجود این همه، باز نگاه ورزیدند و به اعمال عجیب او ایمان نیاوردند.
- ۳۳ بنابراین، روزهای ایشان را در بطالت تمام کرد و سالهای ایشان را در ترس.
- ۳۴ هنگامی که ایشان را کشت او را طلبیدند و باز گشت کرده، در باره خدا تفحص نمودند، و به یاد آوردند که خدا صخره ایشان، و خدای تعالی ولی ایشان است.
- ۳۶ اما به دهان خود او را تملق نمودند و به زبان خویش به او دروغ گفتند.
- ۳۷ زیرا که دل ایشان با او راست نبود و به عهد وی موتمن نبودند.
- اما او به حسب رحمانیتش نگاه ایشان را عفو نموده، ایشان را هلاک نساخت بلکه بارها غضب خود را بر گردانیده، تمامی خشم خویش را بر نینگیخت.
- ۳۹ و به یاد آورد که ایشان بشرند، بادی که می رود و بر نمی گردد.
- ۴۰ چند مرتبه در صحرا بد و فتنه انگیزتند و او را در بادیه رنجانیدند.
- ۴۱ و برگشته، خدا را امتحان کردند و قدوس اسرائیل را هانت نمودند، و قوت او را به خاطر نداشتند، روزی که ایشان را از دشمن رهانیده بود.
- ۴۳ که چگونه آیات خود را در مصر ظاهر ساخت و معجزات خود را در دیار صوعن.
- ۴۴ و نهرهای ایشان را به خون مبدل نمود و رودهای ایشان را نتوانستند نوشید.
- ۴۵ انواع پشهها در میان ایشان فرستاد که ایشان را گزیدند و غوکهایی که ایشان را تباہ نمودند؛

- و محصول ایشان را به کرم صدپاسپرد و عمل ایشان را به ملخ داد.
- ۴۷ تا کستان ایشان را به تگرگ خراب کرد و درختان جمیز ایشان را به تگرگهای درشت.
- ۴۸ بهایم ایشان را به تگرگ سپرد و مواشی ایشان را به شعله های برق.
- ۴۹ و آتش خشم خود را بر ایشان فرستاد، غضب و غیظ و ضیق را، به فرستادن فرشتگان شریرو.
- ۵۰ و راهی برای غضب خود میساخته، جان ایشان را از موت نگاه نداشت، بلکه جان ایشان را به و با تسلیم نمود.
- ۵۱ و همه نخست زادگان مصر را کشت، اوایل قوت ایشان را در خیمه های حام.
- و قوم خود را مثل گوسفندان کوچانید و ایشان را در صحرا مثل گله راهنمایی نمود.
- ۵۳ و ایشان را در امنیت رهبری کرد تا ترسند و در یاد شمنان ایشان را پوشانید.
- ۵۴ و ایشان را به حدود مقدس خود آورد، بدین کوهی که به دست راست خود تحصیل کرده بود.
- ۵۵ و امتها را از حضور ایشان راند و میراث را برای ایشان به رسمان تقسیم کرد و اسباط اسرائیل را در خیمه های ایشان ساکن گردانید.
- لیکن خدای تعالی را امتحان کرده، بدو فتنه انگیزتند و شهادت او را نگاه نداشتند.
- ۵۷ و برگشته، مثل پدران خود خیانت ورزیدند و مثل کمان خطا کننده منحرف شدند.
- ۵۸ و به مقامهای بلند خود خشم او را به هیجان آوردند و به بتهای خویش غیرت او را جنبش دادند.
- ۵۹ چون خدا این را بشنید غضبناک گردید و اسرائیل را به شدت مکروه داشت.
- ۶۰ پس مسکن شیلو را ترک نمود، آن خیمه های را که در میان آدمیان برپا ساخته بود،
(و ابوت) قوت خود را به اسیری داد و جمال خویش را به دست دشمن سپرد،
و قوم خود را به شمشیر تسلیم نمود و با میراث خود غضبناک گردید.
- ۶۳ جوانان ایشان را آتش سوزانید و برای دوشیزگان ایشان سرود نکاح نشد.
- ۶۴ کاهنان ایشان به دم شمشیر افتادند و بیوه های ایشان نوحه گری نمودند.
- آنگاه خداوند مثل کسبیکه خوابیده بود بیدار شد، مثل جباری که از شراب میخروشد،
و دشمنان خود را به عقب زد و ایشان را عار ابدی گردانید.
- ۶۷ و خیمه یوسف را رد نموده، سبط افرایم را برنگزید.
- ۶۸ لیکن سبط یهودا را برگزید و این کوه صهیون را که دوست میداشت.
- ۶۹ و قدس خود را مثل کوههای بلند بنا کرد، مثل جهان که آن را تا ابد الابد بنیاد نهاد.
- ۷۰ و بنده خود را در برابر برگزید و او را از اغلهای گوسفندان گرفت.
- ۷۱ از عقب میشهای شیرده او را آورد تا قوم او یعقوب و میراث او اسرائیل را رعایت کند.
پس ایشان را به حسب کمال دل خود رعایت نمود و ایشان را به مهارت دستهای خویش هدایت کرد.

دعای نجات قوم

مز مورا آساف

- ای خدا، امتباه میراث تو داخل شده، هیکل قدس تو را بی عصمت ساختند. اورشلیم را خرابها نمودند.
- ۲ لاشهای بندگانت را به مرغان هوا برای خوراک دادند و گوشت مقدس انت را به وحوش صحرا.
- ۳ خون ایشان را گردا گردا اورشلیم مثل آب ریختند و کسی نبود که ایشان را دفن کند.
- ۴ نزد همسایگان خود عار گردیدیم و نزد مجاوران خویش استهزا و سخریه شده ایم.
- ۵ تا کیای خداوند تا به ابد خشمناک خواهی بود؟ آیا غیرت تو مثل آتش افروخته خواهد شد تا ابد الابد؟
قهر خود را بر امت هایی که تو را نمی شناسند بر زور ممالکی که نام تو را نمی خوانند!
- زیرا که یعقوب را خورده، و مسکن او را خراب کرده اند.
- گناهان اجداد ما را بر ما میاید ما و رور. رحمت های تو بزودی پیش روی ما آید زیرا که بسیار ذلیل شده ایم.

- ۹ ای خدا، ای نجات‌دهنده ما، به خاطر جلال نام خود ما را یاری فرما و ما را نجات ده و بخاطر نام خود نگاهان ما را بیا مرز.
- ۱۰ چرا امتها گویند که خدای ایشان بجاست؟ انتقام خون بندگانت که ریخته شده است، بر امتها در نظر ما معلوم شود.
- ۱۱ ناله اسیران به حضور تو برسد. به حسب عظمت بازوی خود آنانی را که به موت سپرده شده‌اند، برهان.
- ۱۲ و جزای هفت چندان به آغوش همسایگان مارسان، برای اهانتی که به تو کرده‌اند، ای خداوند.
- ۱۳ پس ما که قوم تو و گوسفندان مرتع تو هستیم، تو را تا به ابد شکر خواهیم گفت و تسبیح تو را نسلا بعد نسل ذکر خواهیم نمود.

دعای برای تفتقد از قوم

برای سالار مغنیان. شهادتی بر سوسنها. مز مور آساف
ای شبان اسرائیل بشنو! ای که یوسف را مثل گله رعایت میکنی! ای که بر کروبین جلوس نمودهای، تجلی فرما!
به حضور افرایم و بنیامین و منسی، توانایی خود را بر انگیز و برای نجات ما بیا!
ای خدا ما را باز آور و روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!

ای یهوه، خدای صباوت، تا به کی به دعای قوم خویش غضبناک خواهی بود،
نان ماتم را بدیشان میخورانی و اشکهای بیاندازه بدیشان مینوشانی؟

ما را محل منازعه همسایگان ما ساخته‌ای و دشمنان ما در میان خویش استزای نمائید.
۷ ای خدای لشکرها ما را باز آور و روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!

موی را از مصر بیرون آوردی. امتهار بیرون کرده، آن را غرس نمودی.

۹ پیش روی آن را وسعت دادی. پس ریشه خود را نیکوزده، زمین را بر ساخت.

۱۰ کوه‌ها به سایه پاش پوشانیده شد و سروهای آزاد خدا به شاخه هایش.

۱۱ شاخه‌های خود را تا به دریا پهن کرد و فرعهای خویش را تا به نهر.

۱۲ پس چرا دیوار هایش را شکستهای که هر راه‌گذری آن را میچیند؟

گرازهای جنگل آن را ویران میکنند و وحوش صحرا آن را می چرند.

ای خدای لشکرها رجوع کرده، از آسمان نظر کن و بین و از این موفقد نما

و از این نهالی که دست راست تو غرس کرده است و از آن پسری که برای خویشتن قوی ساخته‌ای!

مثل هیزم در آتش سوخته شده و از عتاب روی تو تباه گردیده‌اند!

دست تو بر مر د دست راست تو باشد و بر پسر آدم که او را برای خویشتن قوی ساخته‌ای.

۱۸ و ما از تو رو نخواهیم تافت. ما را حیات بده تا نام تو را بخوانیم.

۱۹ ای یهوه، خدای لشکرها ما را باز آور و روی خود را روشن ساز تا نجات یابیم.

پیروی از خداوند

برای سالار مغنیان بر جتیت. مز مور آساف

ترنم نماید برای خدایی که قوت ماست. برای خدای یعقوب آواز شادمانی دهید!

سرود را بلند کنید و دف را بیاورید و بر بطن دلتان آواز بار بآب!

کز نواز بنوازید در اول ماه، در ماه تمام و در روز عید ما.

۴ زیرا که این فریضهای است در اسرائیل و حکمی از خدای یعقوب.

۵ این را شهادتی در یوسف تعیین فرمود، چون بر زمین مصر بیرون رفت، جایی که لغتی را که نفهمیده بودم شنیدم:

«وش او را از یار سنگین آزاد ساختم و دستهای او از سبدرها شد.

۷ در تنگی استند عا نمودی و تو را خلاصی دادم. درست رعده، تو را اجابت کردم و تو را نزد آب مر یبه امتحان نمودم.

«ی قوم من بشنو و تو را تا کید میکنم. وای اسرائیل اگر به من گوش دهی.

۹ در میان تو خدای غیر نباشد و نزد خدای بیگانه سجده منما.

- ۱۰ من یهوه خدای تو هستم که تورا از زمین مصر بر آوردم. دهان خود را نیکو باز کن و آن را بر خواهم ساخت.
- ۱۱ لیکن قوم من سخن مرا نشنیدند و اسرائیل مرا ابا نمودند.
- ۱۲ پس ایشان را به سختی دلشان ترک کردم که به مشورت‌های خود سلوک نمایند.
- ۱۳ ای کاش که قوم من به من گوش میگرفتند و اسرائیل در طریقه‌های من سالک میبودند.
- ۱۴ آنگاه دشمنان ایشان را بزودی به زیر میانداختم و دست خود را بر خصمان ایشان بر می گردانیدم.
- ۱۵ آنانی که از خداوند نفرت دارند بدو گردن مینهند. اما زمان ایشان باقی میبود تا ابد الا باد.
- ۱۶ ایشان را به نیکوترین گندم میپرورد؛ و تورا به عسل از صخره سیر میگردم.»

خدا در جماعت خدا

مز مورآساف

- خدا در جماعت خدا ایستاده است. در میان خدایان داوری میکند:
- «ابه کی به بیان صافی داوری خواهید کرد و شیران را طر فرداری خواهید نمود؟ سلاه.
- ۳ فقیران و یتیمان را داد رسی بکنید. مظلومان و مسکینان را انصاف دهید.
- ۴ مظلومان و فقیران را بر هانید و ایشان را از دست شیران خلاصی دهید.
- «می دانند و نمی فهمند و در تاریکی راه میروند و جمیع اساس زمین متزلزل میباشند.
- ۶ من گفتم که شما خدا یانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی.
- ۷ لیکن مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد!»
- ای خدا بر خیز و جهان را داوری فرما زیرا که تو تمامی امتها را متصرف خواهی شد.

دعا برای شکست دشمنان

سرود و مز مورآساف

- ای خدا تورا خاموشی نباشد! ای خدا ساکت مباش و میارام!
- زیرا اینک دشمنانت شورش میکنند و آنانی که از تو نفرت دارند، سر خود را بر افراشته‌اند.
- ۳ بر قوم تو مکاید می اندیشند و بر پناه آوردگان تو مشورت میکنند.
- ۴ و میگویند: «یا پیدا ایشان راهلاک کنیم تا قومی نباشند و نام اسرائیل دیگر مذکور نشود.»
- زیرا به یک دل با هم مشورت میکنند و بر ضد تو عهد بسته‌اند.
- ۶ خیمه‌های ادم و واسما عیلیان و موآب و هاجریان.
- ۷ جبال و عمون و عمالیق و فلسطین با ساکنان صور.
- ۸ آشور نیز با ایشان متفق شدند و بازویی برای بنی لوطگر دیدند، سلاه.
- بدیشان عمل نما چنانکه به مدیان کردی. چنانکه به سیسرا و یابین در وادی قیشون.
- ۱۰ که در عیند و رهلاک شدند و سرگین برای زمین گردیدند.
- ۱۱ سروران ایشان را مثل غراب و ذئب گردان و جمیع امرای ایشان را مثل ذبح و صلحناغ.
- ۱۲ که میگفتند: «ساکن خدا را برای خویشتن تصرف نماییم.»
- ای خدای من، ایشان را چون غبار گرد باد بساز و مانند گاه پیش روی باد.
- ۱۴ مثل آتشی که جنگل را میسوزاند و مثل شعل‌های که کوهها را مشتعل میسازد.
- ۱۵ همچنان ایشان را به تند باد خود بران و به طوفان خویش ایشان را آشفته گردان.
- ۱۶ رویهای ایشان را به ذلت پر کن تا نام تورا ای خداوند بطلند.
- ۱۷ نخل و پریشان بشوند تا ابد الا باد و شرمنده و هلاک گردند.
- ۱۸ و بدانند تو که اسمت یهوه میباشد، به تنها بر تمامی زمین متعال هستی.

اشتیاق برای خانه خدا

برای سالار مغنیان بر جنتیت. مز موربخی قورح

ای یهوه صبا یوت، چه دل پذیراست مسکنهای تو!

جان من مشتاق بلکه کاهیده شده است برای صحنهای خداوند. دلم و جسد من برای خدای حی صبیحه میزند.

۳ گنجشک نیز برای خود خانهای پیدا کرده است و پرستوک برای خویشتن آشیانههای تاپچه های خود را در آن بگذارد، در مذبح های تو ای یهوه صبا یوت که پادشاه من و خدای من هستی.

۴ خوشباجال آنانی که در خانه تو ساکنند که تو را دائم تسبیح میخوانند، سلاه.

۵ خوشباجال مردمانی که قوت ایشان در تو است و طریق های تو در دل های ایشان.

۶ چون از وادی بکا عبور می کنند، آن را چشمه میسازند و باران آن را به برکات میپوشانند.

۷ از قوت تا قوت میخرامند و هر یک از ایشان در صهیون نزد خدا حاضر می شوند.

ای یهوه خدای لشکرها! ادعای مرا بشنو! ای خدای یعقوب گوش خود را فرا گیر! سلاه.

۹ ای خدایی که سپر ما هستی، بین و به روی مسیح خود نظر انداز.

۱۰ زیر یک روز در صحنهای تو بهتر است از هزار. ایستادن بر آستانه خانه خدای خود را بیشتر میپسندم از ساکن شدن در خیمه های اشرار.

۱۱ زیرا که یهوه خدا آفتاب و سپر است. خداوند فیض و جلال خواهد داد. و هیچ چیز نیکو را منع نخواهد کرد از آنانی که به راستی سالک باشند.

۱۲ ای یهوه صبا یوت، خوشباجال کسی که بر تو توکل دارد.

دعای برای سعادت قوم

برای سالار مغنیان. مز موربخی قورح

ای خداوند از زمین خود راضی شده ای. اسیری یعقوب را باز آوردی.

۲ عصیان قوم خود را عفو کرده ای. تمامی گناهان ایشان را پوشانیده ای، سلاه.

۳ تمامی غضب خود را برداشته، و از حدت خشم خویش رجوع کرده ای.

۴ ای خدای نجات ما، ما را برگردان. و غیظ خود را از ما بردار.

۵ آیات با ما با ما غضبناک خواهی بود؟ و خشم خویش را نسلا بعد نسل طول خواهی داد؟

آیا برگشته ما را حیات نخواهی داد تا قوم تو در توشادی نمایند؟

ای خداوند رحمت خود را بر ما ظاهر کن و نجات خویش را به ما عطا فرما.

۸ آنچه خدا یهوه میگوید خواهیم شنید زیرا به قوم خود و به مقدسان خویش به سلامتی خواهد گفت تا بسوی جهالت برنگردند.

۹ یقین نجات او به ترسندگان او نزدیک است تا جلال در زمین ما ساکن شود.

۱۰ رحمت و راستی با هم ملاقات کرده اند. عدالت و سلامتی یکدیگر را بوسید هاند.

۱۱ راستی، از زمین خواهد رویید و عدالت، از آسمان خواهد نگرست.

۱۲ خداوند نیز چیزهای نیکو را خواهد بخشید و زمین ما محصول خود را خواهد داد.

۱۳ عدالت پیش روی او خواهد خرامید و آثار خود را طریقی خواهد ساخت.

دعای برای نجات

دعای داود

ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، مرا مستجاب فرما زیرا مسکین و نیازمند هستم!

جان مرا نگاه دار زیرا من متقی هستم. ای خدای من، بنده خود را که بر تو توکل دارد، نجات بده.

۳ ای خداوند بر من کرم فرما زیرا که تمامی روز تو را میخوانم!

جان بنده خود را شادمان گردان زیرا ای خداوند جان خود را نزد تو برمی دارم.

۵ زیرا تو ای خداوند، نیکو و غفار هستی و بسیار رحیم برای آنانی که تو را می خوانند.

- ۶ ای خداوند دعای مرا اجابت فرما و به آواز تضرع من توجه نما!
 در روز تنگی خود تورا خواهم خواند زیرا که مرا مستجاب خواهی فرمود.
 ۸ ای خداوند در میان خدایان مثل تو نیست و کاری مثل کارهای تویی.
 ۹ ای خداوند همه امت‌هایی که آفریده‌ای آمده، به حضور تو سجده خواهند کرد و نام تورا تجید خواهند نمود.
 ۱۰ زیرا که تو بزرگ هستی و کارهای عجیب می‌کنی. تو تنها خدا هستی.
 ای خداوند طریق خود را به من بیاموز تا در راستی تو سالک شوم. دل مرا واحد ساز تا از نام تو ترسان باشم.
 ۱۲ ای خداوند خدای من تورا به تمامی دل حمد خواهم گفت و نام تورا تجید خواهم کرد تا ابد الابد.
 ۱۳ زیرا که رحمت توبه من عظیم است و جان مرا از هوا و پاهای اسفل رهانیدهای.
 ۱۴ ای خداوند متکبران بر من برخاسته اند و گروهی از ظالمان قصد جان من دارند و تورا در مد نظر خود نمی‌آورند.
 ۱۵ و تو ای خداوند خدای رحیم و کریم هستی. دیر غضب و پراز رحمت و راستی.
 ۱۶ بسوی من التفات کن و بر من کرم فرما. قوت خود را به بنده ات بده و پسر کنیز خود را نجات بخش.
 ۱۷ علامت خوبی را به من بنماتا آنانی که از من نفرت دارند آن را دیده، نجل شوند زیرا که تو ای خداوند مرا اعانت کرده و تسلی داده‌ای.

در وصف اورشلیم

مز مور و سرود بنی قورح

اساس او در کوه‌های مقدس است.

- ۲ خداوند دروازه‌های صهیون را دوست میدارد، بیشتر از جمیع مسکن‌های یعقوب.
 ۳ سخنهای مجید در باره تو گفته میشود، ای شهر خدا! سلا.
 ۴ رهب و بابل را از شناسندگان خود ذکر خواهی کرد. اینک فلسطین و صور و حبش، این در آنجا متولد شده است.
 ۵ و در باره صهیون گفته خواهد شد که این و آن در آن متولد شده‌اند. و خود حضرت اعلی آن را استوار خواهد نمود.
 ۶ خداوند چون امت‌ها را می‌نویسد، ثبت خواهد کرد که این در آنجا متولد شده است، سلا.
 ۷ مغنیان ورقص کنندگان نیز. جمیع چشمه‌های من در تو است.

فریاد کمک

سرود مز مور بنی قورح برای سالار مغنیان بر محلت لعنوت. قصیده هیمان از راحی

- ای یهوه خدای نجات من، شب و روز نزد تو فریاد کرده‌ام.
 ۲ دعای من به حضور تو برسد، به ناله من گوش خود را فراگیر.
 ۳ زیرا که جان من از بیلا پیر شده است و زندگان نیام به قبر نزدیک گردیده.
 ۴ از فروروندگان به‌هاویه شمرده شده‌ام و مثل مر دیب قوت گشته‌ام.
 ۵ در میان مردگان منفرد شده، مثل کشتگان که در قبر خوابیده‌اند، که ایشان را دیگر به یاد نخواهی آورد و از دست تو منقطع شده‌اند.
 ۶ مرا در هوا و پاهای اسفل گذاشته‌ای، در ظلمت در ژرفیها.
 ۷ خشم تو بر من سنگین شده است و به همه امواج خود مرا مبتلا ساخته‌ای، سلا.
 ۸ آشنایانم را از من دور کرده، و مرا مکروه ایشان گردانیده‌ای محبوس شده، بیرون نمی‌توانم آمد.
 ۹ چشمانم از مذلت کاهیده شده. ای خداوند، نزد تو فریاد کرده‌ام تمامی روز. دستهای خود را به تو دراز کرده‌ام.
 آیا برای مردگان کاری عجیب خواهی کرد؟ مگر مردگان برخاسته، تورا حمد خواهند گفت؟ سلا.
 ۱۱ آیا رحمت تو در قبر مذکور خواهد شد؟ و امانت تو در هلاکت؟
 آیا کار عجیب تو در ظلمت اعلام میشود و عدالت تو در زمین فراموشی؟
 و اما من نزد تو ای خداوند فریاد بر آورده‌ام و با مدادان دعای من در پیش تومی آید.
 ۱۴ ای خداوند چرا جان مرا ترک کرده، و روی خود را از من پنهان نمودهای.
 ۱۵ من مستمند و از طفولیت مشرف بر موت شده‌ام. ترسهای تو را متحمل شده، متحیر گردیده‌ام.

- ۱۶ حدت خشم تو بر من گذشته است و خوف های تو مرا هلاک ساخته .
 ۱۷ مثل آب دور مرا گرفته است تمامی روز و مرا از هر سوا حاطه نموده .
 ۱۸ یاران و دوستان را از من دور کرده ای و آشنایانم را در تاریکی .

دعای قوم

قصیده ایقان از راجی

- رحمت های خداوند را تا به ابد خواهم سراپید . امانت تو را به دهان خود نسلا بعد نسل اعلام خواهم کرد .
 ۲ زیرا گفتم رحمت بنا خواهد شد تا ابد الا باد و امانت خویش را در افلاک پایدار خواهی ساخت .
 ۳ بابرگزیده خود عهد بستهام . برای بنده خویش داود قسم خورد هام .
 ۴ که ذریت تو را پایدار خواهم ساخت تا ابد الا باد و تخت تو را نسلا بعد نسل بنا خواهم نمود ، سلاه .
 ۵ و آسمانها کارهای عجیب تو را ای خداوند تجید خواهند کرد و امانت تو را در جماعت مقدسان .
 ۶ زیرا کیست در آسمانها که با خداوند برابری تواند کرد؟ و از فرزندان زور آوران که را با خداوند تشبیه توان نمود؟
 خدا بینهایت مهیب است در جماعت مقدسان و ترسناک است بر آنانی که گردا گرد او هستند .
 ۸ ای پیوه خدای لشکرها! کیستای یاه قدیر مانند تو؟ و امانت تو، تو را احاطه میکند .
 ۹ بر تکبر در یاتو مسلط هستی . چون امواجش بلند می شود، آنها را ساکن میگردانی .
 ۱۰ رهب را مثل کشته شده خرد شکسته های . به بازوی زور آور خویش دشمنان را پراکنده نمودهای .
 ۱۱ آسمان از آن تو است و زمین نیز از آن تو . ربع مسکون و پری آن را تو بنیاد نهادهای .
 ۱۲ شمال و جنوب را تو آفریده های . تا پور و حرمون به نام تو شادی میکنند .
 ۱۳ بازوی تو با قوت است . دست تو زور آور است و دست راست تو متعال .
 ۱۴ عدالت و انصاف اساس تخت تو است . رحمت و راستی پیش روی تو میخرامند .
 خوشحال قومی که آواز شادمانی را می دانند . در نور روی تو ای خداوند خواهند خرامید .
 ۱۶ در نام تو شادمان خواهند شد تمامی روز و در عدالت تو سرافراشته خواهند گردید .
 ۱۷ زیرا که نغز قوت ایشان تو هستی و به رضامندی تو شاخ ما مرتفع خواهد شد .
 ۱۸ زیرا که سپر ما از آن خداوند است و پادشاه ما از آن قدوس اسرائیل .
 ۱۹ آنگاه در عالم رو بابه مقدس خود خطاب کرده ، گفتی که نصرت را بر مردی زور آور نهادم و برگزیده های از قوم را ممتاز کردم .
 ۲۰ بنده خود داود را یافتم و او را به روغن مقدس خود مسح کردم .
 ۲۱ که دست من با او استوار خواهد شد . بازوی من نیز او را قوی خواهد گردانید .
 ۲۲ دشمنی بر او ستم نخواهد کرد و هیچ پسر ظلم بدو اذیت نخواهد رسانید .
 ۲۳ و خصمان او را پیش روی وی خواهم گرفت و آنانی را که از او نفرت دارند مبتلا خواهم گردانید .
 ۲۴ و امانت و رحمت من با وی خواهد بود و در نام من شاخ او مرتفع خواهد شد .
 ۲۵ دست او را بر دریا مستولی خواهم ساخت و دست راست او را بر نهرها .
 ۲۶ او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی ، خدای من و صخره نجات من .
 ۲۷ من نیز او را نخست زاده خود خواهم ساخت ، بلند ترا ز پادشاهان جهان .
 ۲۸ رحمت خویش را برای وی نگاه خواهم داشت تا ابد الا باد و عهد من با او استوار خواهد بود .
 ۲۹ و ذریت وی را باقی خواهم داشت تا ابد الا باد و تخت او را مثل روزهای آسمان .
 اگر فرزندان او شریعت مرا ترک کنند ، و در احکام من سلوک نمایند ،
 اگر فریض مرا بشکنند ، و اوامر مرا نگاه ندارند ،
 آنگاه معصیت ایشان را به عصا تادیب خواهم نمود و نگاه ایشان را به تازیانه ها .
 ۳۳ لیکن رحمت خود را از او بر نخواهم داشت و امانت خویش را باطل نخواهم ساخت .

- ۳۴ عهد خود را نخواهم شکست و آنچه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد.
- ۳۵ یک چیز را به قد و سیت خود قسم خوردم و به داود هرگز دروغ نخواهم گفت.
- ۳۶ که ذریت او باقی خواهد بود تا ابد الا باد و تخت او به حضور من مثل آفتاب، مثل ماه ثابت خواهد بود تا ابد الا باد و مثل شاهد امین در آسمان، سلاه.
- ۳۸ لیکن تو ترک کرده‌ای و دورانداختی و یامسیح خود غضبناک شده‌ای.
- ۳۹ عهد بنده خود را باطل ساختی و تاج او را بر زمین انداختی، بی‌عصمت کرده‌ای.
- ۴۰ جمیع حصارهایش را شکسته و قلعه‌های او را خراب نمودهای.
- ۴۱ همه راه گذران او را تاراج میکنند و او نزد همسایگان خود عار گردیده است.
- ۴۲ دست راست خصمان او را برافراشته، و همه دشمنانش را مسرور ساختی.
- ۴۳ دم شمشیر او را نیز برگردانیده‌ای و او را در جنگ پایدار نساختی.
- ۴۴ جلال او را باطل ساخته و تخت او را به زمین انداختی.
- ۴۵ ایام شبان شب را کوتاه کرده، و او را به نجالت پوشانیده‌ای، سلاه.
- تابه یکای خداوند خود را تابه ابد پنهان خواهی کرد و غضب تو مثل آتش افروخته خواهد شد؟ به یاد آور که ایام حیاتم چه کم است. چرا تمامی بنی آدم را برای بطالت آفریده‌ای؟ کدام آدمی زنده است که موت را نخواهد دید؟ و جان خویش را از دست قبر خلاص خواهد ساخت؟ سلاه.
- ۴۹ ای خداوند رحمت‌های قدیم تو کجاست؟ که برای داود به امانت خود قسم خوردی.
- ۵۰ ای خداوند ملامت بنده خود را به یاد آور که آن را از قومهای بسیار در سینه خود متحمل میباشم.
- ۵۱ که دشمنان تو ای خداوند ملامت کرده‌اند، یعنی آثار مسیح تو را ملامت نموده‌اند.
- ۵۲ خداوند متبارک باد تا ابد الا باد. آمین و آمین.

فانی بودن انسان

دعای موسی مرد خدا

- ای خداوند مسکن ما تو بودهای، در جمیع نسلها،
- قبل از آنکه کوهها به وجود آید و زمین ربع مسکون را بیافرینی. از ازل تا به ابد تو خدا هستی.
- ۳ انسان را به غبار برمی گردانی، و میگویای بنی آدم رجوع نمائید.
- ۴ زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب.
- ۵ مثل سیلاب ایشان را رفتی و مثل خواب شده‌اند. بامدادان مثل گیاهی که میروید.
- ۶ بامدادان میشکفتد و میروید. شامگاهان بریده و پشمرده میشود.
- ۷ زیرا که در غضب تو کاهیده میشویم و در خشم تو پریشان میگردیم.
- ۸ چونکه گاهان ما را در نظر خود گذارده‌ای و خفایای ما را در نور روی خویش.
- ۹ زیرا که تمام روزهای ما در خشم تو سپری شد و سالهای خود را مثل خیالی بسر بردهایم.
- ۱۰ ایام عمر ما هفتاد سال است و اگر از بنیه، هشتاد سال باشد. لیکن نفرانها محنت و بطالت است زیرا به زودی تمام شده، پروا می کنیم.
- ۱۱ کیست که شدت خشم تو را میداند و غضب تو را چنانکه از تو میباید ترسید.
- ما را تعلیم ده تا ایام خود را بشماریم تا دل خرد مندی را حاصل نمائیم.
- ۱۳ رجوع نکای خداوند تابه کی و بریندگان خود شفقت فرما.
- ۱۴ صبحگاهان ما را از رحمت خود سیر کن تا تمامی عمر خود ترنم و شادی نمائیم.
- ۱۵ ما را شادمان گردان به عوض ایامی که ما را مبتلا ساختی و سالهایی که بدی را دیدهایم.
- ۱۶ اعمال تو بریندگانت ظاهر بشود و کبریائی تو بر فرزندان ایشان.

۱۷ جمال خداوند خدای مابرماباد و عمل دستهای ما برابر ما استوار سازد. عمل دستهای ما را استوار گردان.

در ستر حضرت اعلی

- ۱ آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است، زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود.
- ۲ درباره خداوند میگویم که او ملجا و قلعه من است و خدای من که بر او توکل دارم.
- ۳ زیرا که او تورا از دام صیاد خواهد رهانید و از وبای خبیث.
- ۴ به پره‌های خود تورا خواهد پوشانید و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت. راستی او تورا محن و سپر خواهد بود.
- ۵ از خوبی در شب نخوای ترسید و نه از تیری که در روز می‌پرد.
- ۶ و نه از ویایی که در تاریکی می‌خرد و نه از طاعونی که وقت ظهر فساد میکند.
- ۷ هزار نفر به جانب تو خواهند افتاد و ده هزار به دست راست تو. لیکن نزد تو نخواهد رسید.
- ۸ فقط به چشمان خود خواهی نگر است و یادش شیران را خواهی دید.
- ۹ زیرا گفתי تو ای خداوند ملجای من هستی و حضرت اعلی را ماوای خویش گردانیدهای.
- ۱۰ هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلایی نزد خیمه تو نخواهد رسید.
- ۱۱ زیرا که فرشتگان خود را در باره تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راههایت تورا حفظ نمایند.
- ۱۲ تورا بر دستهای خود بر خواهند داشت، مباد اپای خود را به سنگ بزنی.
- ۱۳ بر شیر و افعی پای خواهی نهاد؛ شیر بچه و ازدهار را با مال خواهی کرد.
- ۱۴ «ونکه به من رغبت دارد او را خواهم رهانید و چونکه به اسم من عارف است او را سرفراز خواهم ساخت.
- ۱۵ چون مرا خواند او را اجابت خواهم کرد. من در تنگی با او خواهم بود و او را نجات داده، معزز خواهم ساخت.
- ۱۶ به طول ایام او را سیر میگردانم و نجات خویش را بدو نشان خواهم داد.»

سرود حمد و تسبیح

مز مورو سرود برای روز سبت

- ۱ خداوند را حمد گفتن نیکو است و به نام تو تسبیح خواندن، ای حضرت اعلی.
- ۲ با ممدادان رحمت تورا اعلام نمودن و در هر شب امانت تورا.
- ۳ بر ذات ده او تار و پر رباب و به نغمه هجایون و بربط.
- ۴ زیرا کههای خداوند مرا به کارهای خودت شادمان ساختهای. به سبب اعمال دستهای تو ترنم خواهم نمود.
- ۵ ای خداوند اعمال تو چه عظیم است و فکرهای تویی نهایت عمیق.
- ۶ مرد و حشی این را نمی دانند و جاهل در این تامل نمی کنند.
- ۷ وقتی که شیران مثل علف میرویند و جمیع بدکاران میشکفند، برای این است که تا به ابد هلاک گردند.
- ۸ لیکن تو ای خداوند بر اعلی علین هستی، تا ابد الابد.
- ۹ زیرا اینک دشمنان تو ای خداوند، هان دشمنان تو هلاک خواهند شد و جمیع بدکاران پراکنده خواهند شد.
- ۱۰ و اما شاخ مرا مثل شاخ گاو و حشی بلند کردهای و به روغن تازه مسح شده‌ام.
- ۱۱ و چشم من بردشمنانم خواهد نگر است و گوشهای من از شیرانی که با من مقاومت میکنند خواهد شنید.
- ۱۲ عادل مثل درخت خرما خواهد شکفت و مثل سرو آزاد در لبنان نمو خواهد کرد.
- ۱۳ آنانی که در خانه خداوند غرس شده‌اند، در صحنهای خدای ما خواهند شکفت.
- ۱۴ در وقت پیری نیز میوه خواهند آورد و تر و تازه و سبز خواهند بود.
- ۱۵ تا اعلام کنند که خداوند راست است. او صخره من است و در وی هیچ بیانصافی نیست.

اقتدار خداوند

- ۱ خداوند سلطنت را گرفته و خود را به جلال آراسته است. خداوند خود را آراسته و کمر خود را به قوت بسته است. ربع مسکون نیز پایدار گردیده است و جنبش نخواهد خورد.
- ۲ تخت تو از ازل پایدار شده است و تو از قدیم هستی.

- ۳ ای خداوند سیلا بهایر افراشته اند سیلا بهایر آواز خود را بر افراشته‌اند. سیلا بهایر خروش خود را بر افراشته‌اند.
 ۴ فوق آوازهای بسیار، فوق امواج زور آور دریا. خداوند در اعلیٰ علین زور آور تراست.
 ۵ شهادت تو پنهانیت امین است. ای خداوند، قدوسیت خانه تورا می زید تا ابد الابد.

مکافات شیران

- ای یهوه خدای ذوالانتقام، ای خدای ذوالانتقام، تجلی فرما!
 ای داور جهان متعال شو و بر متکبران مکافات برسان!
 ای خداوند تابه کی شیران، تابه کی شیران نفر خواهند نمود؟
 حرفها میزنند و سخنان ستم آمیز میگویند. جمیع بدکاران لاف میزنند. ای خداوند، قوم تو را میشکند و میراث تو را ذلیل میسازند.
 ۵ بیوه زنان و غریبان را میکشند و یتیمان را به قتل میرسانند.
 ۶ و میگویند یاه نمی بیند و خدای یعقوب ملاحظه نمی نماید.
 ۷ ای احمقان قوم بفهمید! وای ابلهان کی تعقل خواهید نمود؟
 او که گوش را غرس نمود، آیا نمی شنود؟ او که چشم را ساخت، آیا نمی بیند؟
 او که امتهارا تادیب میکند، آیاتو بیخ نخواهد نمود، او که معرفت را به انسان میآموزد؟
 خداوند فکرهای انسان را میداند که محض بطالت است.
 ای یاه خوشبحال شخصی که اورا تادیب مینمائی و از شریعت خود اورا تعلیم میدهی
 تا اورا از روزهای بلا راحت بخشی، مادامی که حفره برای شیران کنده شود.
 ۱۳ زیرا خداوند قوم خود را در نخواهد کرد و میراث خویش را ترک نخواهد نمود.
 ۱۴ زیرا که داوری به انصاف رجوع خواهد کرد و همه راست دلان پیروی آن را خواهند نمود.
 کیست که برای من با شیران مقاومت خواهد کرد و کیست که با بدکاران مقابله خواهد نمود.
 ۱۶ اگر خداوند مدد کار من نمی بود، جان من به زودی در خاموشی ساکن میشد.
 ۱۷ چون گفتم که پای من میلغزد، پس رحمت تو ای خداوند مرا تاید نمود.
 در کثرت اندیشه های دل من، تسلی های تو جانم را آسایش بخشید.
 ۱۹ آیا کرسی شرارت با تو رفاقت تواند نمود، که فساد را به قانون اختراع میکند؟
 بر جان مرد صدیق با هم جمع میشوند و بر خون بیگانه فتوا میدهند.
 ۲۱ لیکن خداوند برای من قلعه بلند است و خدایم صخره ملجای من است.
 ۲۲ و نگاه ایشان را بر ایشان راجع خواهد کرد و ایشان را در شرارت ایشان فانی خواهد ساخت. یهوه خدای ما ایشان را فانی خواهد نمود.

سرود حمد و شادی

- بیایید خداوند را بسراییم و صخره نجات خود را آواز شادمانی دهیم!
 به حضور او با حمد نزدیک بشویم! و با مزامیر او آواز شادمانی دهیم!
 زیرا که یهوه، خدای بزرگ است،
 و پادشاه عظیم بر جمیع خدایان. نشیبهای زمین در دست وی است و فرازهای کوهها از آن او.
 ۵ دریا از آن اوست، و آن را بساخت؛ و دستهای وی خشکی را مصور نمود.
 بیایید عبادت و سجده نمائیم و به حضور آفریننده خود خداوند زانو زنیم!
 زیرا که او خدای ما است! و ما قوم مرتع و گله دست او می باشیم! امروز کاش آواز او را میشنیدید!
 دل خود را سخت مسازید، مثل مریبا، مانند یوم مسادر صحرا.
 ۹ چون اجداد شما را آزمودند و تجربه کردند و اعمال مرادیدند.
 ۱۰ چهل سال از آن قوم محزون بودم و گفتم: «وم گمراه دل هستند که طرق را شناختند.

۱۱ پس در غضب خود قسم خوردم، که به آرامی من داخل نخواهند شد.»

بزرگی و جلال خدا

- یهوه را سرود تازه بسرایید! ای تمامی زمین خداوند را بسرایید!
 خداوند را بسرایید و نام او را متبارک خوانید! روز به روز نجات او را اعلام نمایید.
 ۳ در میان امتها جلال او را ذکر کنید و کارهای عجیب او را در جمیع قومها.
 ۴ زیرا خداوند، عظیم است و بینهایت حمید. و او مهیب است بر جمیع خدایان.
 ۵ زیرا جمیع خدایان امتها بتها بند، لیکن یهوه آسمانها را آفرید.
 ۶ مجد و جلال به حضور وی است و قوت و جمال در قدس وی.
 ای قبایل قومها خداوند را توصیف نمایید! خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید!
 خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید! هدیه بیاورید و به سخنهای او بیایید!
 خداوند را در زینت قدوسیت پرستید! ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید!
 در میان امتها گوید خداوند سلطنت گرفته است. ربع مسکون نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد. قومها را به انصاف داوری خواهد نمود.
 آسمان شادی کند و زمین مسرور گردد. دریا و پری آن غرش نماید.
 ۱۲ صحرا و هر چه در آن است، به وجد آید. آنگاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند نمود
 به حضور خداوند زیرا که میآید. زیرا که برای داوری جهان میآید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قومها را به امانت خود.

بزرگی و مجد خداوند

- خداوند سلطنت گرفته است، پس زمین شادی کند و جزیره های بسیار مسرور گردند.
 ۲ ابرها و ظلمت غلیظ گرداگرد او است. عدل و انصاف قاعده تخت او است.
 ۳ آتش پیش روی وی می رود و دشمنان او را به اطرافش میسوزاند.
 ۴ بر قهایش ربع مسکون را روشن میسازد. زمین این را بدید و بلرزید.
 ۵ کوهها از حضور خداوند مثل موم گداخته میشود، از حضور خداوند تمامی جهان.
 ۶ آسمانها عدالت او را اعلام میکنند و جمیع قومها جلال او را می بینند.
 ۷ همه پرستندگان بتهای تراشیده نخل میشوند که به بتها خفر مینمایند. ای جمیع خدایان او را پرستید.
 صهیون شنید و شادمان شد و دختران یهودا مسرور گردیدند، ای خداوند به سبب داوریهای تو.
 ۹ زیرا که تو ای خداوند بر تمامی روی زمین متعال هستی. بر جمیع خدایان، بسیار اعلی هستی.
 ای شما که خداوند را دوست میدارید، از بدی نفرت کنید! او حافظ جانهای مقدسان خود است. ایشان را از دست شیران میرهاند.
 ۱۱ نور برای عادلان کاشته شده است و شادمانی برای راست دلان.
 ۱۲ ای عادلان، در خداوند شادمان باشید! و ذکر قدوسیت او را حمد بگوئید.

سرود تازه

مزمور

- برای خداوند سرود تازه بسرایید زیرا کارهای عجیب کرده است. دست راست و بازوی قدوس او، او را مظفر ساخته است.
 ۲ خداوند نجات خود را اعلام نموده، و عدالتش را به نظر امتها مکشوف کرده است.
 ۳ رحمت و امانت خود را با خاندان اسرائیل به یاد آورد. همه اقصابی زمین نجات خدای ما را دید هاند.
 ای تمامی زمین، خداوند را آواز شادمانی دهید. بانگ زنید و ترنم نمایید و بسرایید.
 ۵ خداوند را با بربط بسرایید! با بربط و با آواز نغمات!
 با کرناها و آواز سرنا! به حضور یهوه پادشاه آواز شادمانی دهید!
 دریا و پری آن بخروشند! ربع مسکون و ساکنان آن!
 نهرها دستک بزنند! و کوهها با هم ترنم نمایند.
 ۹ به حضور خداوند زیرا که داوری جهان میآید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قومها را به راستی.

سلطنت و اقتدار خداوند

خداوند سلطنت گرفته است، پس قومها بلرزند! بر کرو بین جلوس میفرماید، زمین متزلزل گردد!
خداوند در صیون عظیم است و او بر جمیع قومها متعال است!

اسم عظیم و میب تو را حمد بگویند، که او قدوس است.

- ۴ وقت پادشاه، انصاف را دوست میدارد. تو راستی را پایدار کرده، و انصاف و عدالت را در یعقوب به عمل آوردی.
- ۵ یهوه خدای ما را تکریم نمائید و نزد قدمگاه او عبادت کنید، که او قدوس است.
- ۶ موسی و هارون از کهنانش و سموئیل از خوانندگان نام او. یهوه را خوانند و او ایشان را اجابت فرمود.
- ۷ درستون ابریدیشان سخن گفت. شهادت او و فریضهای را که بدیشان داد نگاه داشتند.
- ۸ ای یهوه خدای ما تو ایشان را اجابت فرمودی. ایشان را خدای غفور بودی. اما از اعمال ایشان انتقام کشیدی.
- ۹ یهوه خدای ما را متعال بخوانید و نزد کوه مقدس او عبادت کنید. زیرا یهوه خدای ما قدوس است.

آواز شادمانی

ای تمامی روی زمین خداوند را آواز شادمانی دهید.

۲ خداوند را با شادی عبادت نمائید و به حضور او با ترنم بیاید.

۳ بدانید که یهوه خداست، او ما را آفرید. ما قوم او هستیم و گوسفندان مرتع او.

۴ به دروازه های او با حمد بیاید و به صحنهای او با تسبیح! او را حمد گوید و نام او را متبارک خوانید!

زیرا که خداوند نیکوست و رحمت او ابدی و امانت وی تا ابد الابد.

عهد پادشاه

مز مورد او د

رحمت و انصاف را خواهم سراپید. نزد تو ای خداوند، تسبیح خواهم خواند.

۲ در طریق کامل به خردمندی رفتار خواهم نمود. نزد من کی خواهی آمد؟ در خانه خود بادل سلیم سالک خواهم شد.

۳ چیزی بدر ایش نظر خود نخواهم گذاشت. کار بج روان را مکره میدارم، به من نخواهد چسبید.

۴ دل بج از من دور خواهد شد. شخص شیر را نخواهم شناخت.

۵ کسی را که در خفیه به همسایه خود غیبت گوید، هلاک خواهم کرد. کسی را که چشم بلند و دل متکبر دارد تحمل نخواهم کرد.

۶ چشمانم بر امنای زمین است تا با من ساکن شوند. کسیکه به طریق کامل سالک باشد خادم من خواهد بود.

۷ حیله گرد خانه من ساکن نخواهد شد. دروغ گویش نظر من نخواهد ماند.

۸ همه شیران زمین را صبحگاهان هلاک خواهم کرد. تاجمیع بدکاران را از شهر خداوند منقطع سازم.

دعا در پریشانی

دعای مسکین وقتی که پریشان حال شده، ناله خود را به حضور یهوه میریزد

ای خداوند دعای مرا بشنو، و فریاد من نزد تو برسد.

۲ در روز تنگیام روی خود را از من مپوشان. گوش خود را به من فراگیر، و روزی که بخوانم مرا به زودی اجابت فرما.

۳ زیرا روزهایم مثل دود تلف شد و استخوانهایم مثل هیزم سوخته گردید.

۴ دل من مثل گیاه زده شده و خشک گردیده است زیرا خوردن غذای خود را فراموش میکنم.

۵ بهسبب آواز ناله خود، استخوانهایم به گوشت من چسبیده است.

۶ مانند مرغ سقایی صحرا شده، و مثل بوم خرابها گردیدهام.

۷ پاسبانی میکنم و مثل گنجشک پر پشت بام، منفرد گشتهام.

۸ تمامی روزد شمنانم مرا سرزنش میکنند و آنانی که بر من دیوانه شده اند مرا لعنت مینمایند.

- ۹ زیرا خاکستر امثال نان خورد هام و مشروب خود را با اشک آمیخت هام،
به سبب غضب و خشم تو زیرا که مرا برافراشته و به زیر افکنده های.
- ۱۱ روزهایم مثل سایه زوال پذیر گردیده و من مثل گیاه پژمرده شد هام.
لیکن تو ای خداوند جلوس فرموده های تا ابد الابد! و ذکر تو تا جمیع نسل هاست!
- تو برخاسته، بر صهیون ترحم خواهی نمود زیرا وقتی است که بر اورافت کنی و زمان معین رسیده است.
- ۱۴ چونکه بندگان تو در سنگهای وی رغبت دارند و بر خاک او شفقت مینمایند.
۱۵ پس امتهای نام خداوند خواهند ترسید و جمیع پادشاهان جهان از کبر یایی تو.
- ۱۶ زیرا خداوند صهیون را بنا نموده، و در جلال خود ظهور فرموده است.
۱۷ به دعای مسکینان توجه نموده، و دعای ایشان را خوار نشمرده است.
- این برای نسل آینده نوشته میشود تا قومی که آفریده خواهند شد خداوند را تسبیح بخوانند.
- ۱۹ زیرا که از بلندی قدس خود نگر بسته، خداوند از آسمان بر زمین نظر افکنده است.
۲۰ تا ناله اسیران را بشنود و آنان را که به موت سپرده شده اند آزاد نماید.
۲۱ تا نام خداوند را در صهیون ذکر نمایند و تسبیح او را در اوراد او و شلیم،
هنگامی که قوم با هم جمع شوند و ممالک نیز تا خداوند را عبادت نمایند.
- توانایی مرا در راه ناتوان ساخت و روزهای مرا کوتاه گردانید.
۲۴ گفتمای خدای من مرا در نصف روزهایم بر مدار. سالهای تو تا جمیع نسلهاست.
۲۵ از قدیم بنیاد زمین را نهادی و آسمانها عمل دستهای تو است.
۲۶ آنها فانی میشوند، لیکن تو باقی هستی و جمیع آنها مثل جامه مندرس خواهند شد. و مثل رد آنها را تبدیل خواهی کرد و مبدل خواهند شد.
۲۷ لیکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد گردید.
۲۸ فرزندان بندگانت باقی خواهند ماند و ذریت ایشان در حضور تو پایدار خواهند بود.

ستایش خدا

مز مورد اود

- ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و هر چه در درون من است نام قدوس او را متبارک خواند.
۲ ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و جمیع احسانهای او را فراموش مکن!
که تمام گناهیانت را میآمرزد و همه مرضهای تو را شفا میبخشد.
۴ که حیات تو را از هوا و فدیهد و تاج رحمت و رافت را بر سر تو مینهد.
۵ که جان تو را به چیزهای نیکو سپر میکند تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود.
خداوند عدالت را به جامی آورد و انصاف را برای جمیع مظلومان.
۷ طریقهای خویش را به موسی تعلیم داد و عملهای خود را به بنیاسرائیل.
۸ خداوند رحمان و کریم است دیر غضب و بسیار رحیم.
۹ تا به ابد محاکمه نخواهد نمود و خشم را همیشه نگاه نخواهد داشت.
۱۰ با ما موافق گناهان ما عمل نموده، و به ما به حسب خطایای ما جزا نداده است.
۱۱ زیرا آنقدر که آسمان از زمین بلند تر است، به همان قدر رحمت او برتر است و گناهی عظیم است.
۱۲ به اندازه های که مشرق از مغرب دور است، به همان اندازه گناهان ما را از ما دور کرده است.
۱۳ چنانکه پدر بر فرزندان خود در توف است همچنان خداوند برتر است و گناگان خود را توفت مینماید.
۱۴ زیرا جبلت ما را میداند و یاد میدارد که ما خاک هستیم.
۱۵ و اما انسان، ایام او مثل گیاه است، مثل گل صحرا همچنان میشکند.
۱۶ زیرا که باد بر آن میوزد و نابود میگردد و مکانش دیگر آن را نمی شناسد.

- لیکن رحمت خداوند برتر سندگانش از ازل تا ابد الابد است و عدالت او بر فرزندان فرزندان.
- ۱۸ بر آسانی که عهد او را حفظ میکنند و فریض او را یاد میدارند تا آنها را بهجا آورند.
- ۱۹ خداوند تخت خود را بر آسمانها استوار نموده، و سلطنت او بر همه مسلط است.
- ۲۰ خداوند را مبارک خوانید، ای فرشتگان او که در قوت زور آورید و کلام او را بهجا میآوردید و آواز کلام او را گوش میگیرید!
- ای جمیع لشکرهای او خداوند را مبارک خوانید! و ای خادمان او که اراده او را بهجا میآورید!
- ای همه کارهای خداوند او را مبارک خوانید! در همه مکانهای سلطنت او. ای جان من خداوند را مبارک بخوان!

ستایش خداوند

- ای جان من، خداوند را مبارک بخوان! ای یهوه خدای من تویی نهایت عظیم هستی! به عزت و جلال ملبس هستی.
- ۲ خویشان را به نور مثل ردپوشانیدهای.
- آن که غرغرات خود را بر آبها بنا کرده است و ابرها را مرکب خود نموده و بر بالهای باد میخرامد.
- ۴ فرشتگان خود را بادها میگرداند و خادمان خود را آتش مشتعل.
- ۵ که زمین را بر اساسش استوار کرده، تا جنبش نخورد تا ابد الابد.
- ۶ آن را به لجهها مثل ردپوشانیدهای، که آبها را کوهها ایستاد هاند.
- ۷ از عتاب تو میگریزند. از آواز عدت تو را کنده میشوند.
- ۸ به فراز کوهها برمی آیند، و به همواریا فرود میآیند، به مکانی که برای آنها میساختهای.
- ۹ حدی برای آنها قرار دادهای که از آن نگذرند و برنگردند تا زمین را ببوشانند.
- ۱۰ که چشمهها را در وادیا جاری میسازد تا در میان کوهها روان بشوند.
- ۱۱ تمام حیوانات صحرا را سیراب میسازد تا گورخران تشنگی خود را فرو نشانند.
- ۱۲ بر آنها مرغها و اسبها را میسازد و از میان شاخهها آواز خود را میدهند.
- ۱۳ آواز غرغرات خود کوهها را سیراب میکند و از ثمرات اعمال تو زمین سیر میشود.
- نباتات را برای بهایم میرویند و سبزهها را برای خدمت انسان، و نان را از زمین بیرون میآورند.
- ۱۵ و شراب را که دل انسان را شادمان میکند، و چهره او را به روغن شاداب میسازد و دل انسان را به نان قوی میگرداند.
- ۱۶ درختان خداوند شادابند، یعنی سروهای آزاد لبنان که غرس کرده است، که در آنها مرغها و آشیانهای خود را میگیرند و اما صنوبرخانه لقی میباشند.
- ۱۸ کوههای بلند برای بزهای کوهی و صخرهها برای ربوع ملجاء است.
- ۱۹ ماه را برای موسمهاساخت و آفتاب مغرب خود را میداند.
- تاریکی میسازد و شب میشود که در آن همه حیوانات جنگلی راه میروند.
- ۲۱ شیر بچگان برای شکار خود غرش میکنند و خوراکی خویش را از خدا میجویند.
- ۲۲ چون آفتاب طلوع میکند جمع میشوند و در پیشههای خود می خوابند.
- ۲۳ انسان برای عمل خود بیرون میآید و به جهت شغل خویش تا شامگاه.
- ای خداوند اعمال تو چه بسیار است. جمیع آنها را به حکمت کردهای. زمین از دولت تو پر است.
- ۲۵ و آن دریای بزرگ و وسیع الاطراف نیز که در آن حشرات از حد شماره زیاد هاند و حیوانات خرد و بزرگ.
- ۲۶ و در آن کشتیها را میروند و آن لویاتان که به جهت بازی کردن در آن آفریدههای.
- ۲۷ جمیع اینها از تو انتظار می کشند تا خوراکی آنها را در وقتش برسانی.
- ۲۸ آنچه را که به آنها میدهی، فرامیگیرند. دست خود را باز میکنی، پس از چیزهای نیکو سیر می شوند.
- ۲۹ روی خود را میپوشانی پس مضطرب میگردند. روح آنها را قبض میکنی، پس میمیرند و به خاک خود برمی گردند.
- ۳۰ چون روح خود را میفرستی، آفریده میشوند و روی زمین را تازه میگردانی.
- جلال خداوند تا ابد الابد است. خداوند از اعمال خود راضی خواهد بود.
- ۳۲ که به زمین نگاه میکنند و آن میلرزد. کوهها را لمس میکند، پس آتش فشان میشوند.

- ۳۳ خداوند را خواهم سرایید تا زنده میباشم. برای خدای خود تسبیح خواهم خواند تا وجود دارم.
- ۳۴ تفکر من اورا لذیذ بشود و من در خداوند شادمان خواهم بود.
- ۳۵ نگاهکاران از زمین نابود گردند و شیران دیگر یافت نشوند. ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! هلولویاه!

کارهای خدا برای قوم او

- یهوه را حمد گوید و نام او را بخوانید. اعمال او را در میان قوم ها اعلام نمایید.
- ۲ اورا بسرایید برای او تسبیح بخوانید. در تمام کارهای عجیب او تفکر نمایید.
- ۳ در نام قدوس او فخر کنید. دل طالبان خداوند شادمان باشد.
- ۴ خداوند وقوت او را بطلبید. روی او را پیوسته طالب باشید.
- ۵ کارهای عجیب را که او کرده است به یاد آورید. آیات او و دوریهای دهان او را. ای ذریت بنده او ابراهیم! ای فرزندان یعقوب، برگزیده او!
- یهوه خدای ماست. دوریهای او در تمامی جهان است.
- ۸ عهد خود را یاد میدارد تا ابد الاباد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است.
- ۹ آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قسمی را که برای اسحاق خورده است.
- ۱۰ و آن را برای یعقوب فریضهای استوار ساخت و برای اسرائیل عهد جاودانی.
- ۱۱ و گفت که زمین کنعان را به تو خواهم داد تا حصه میراث شما شود.
- ۱۲ هنگامی که عددی معدود بودند، قلیل العدد و غر باد رآنجا.
- ۱۳ و از امتی تا امتی سرگردان میبودند و از یک مملکت تا قوم دیگر.
- ۱۴ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان تو بیخ نمود که بر مسیحان من دست مگذازد. و انبیای مرا ضرر مرسانید.
- ۱۶ پس قحطی را بر آن زمین خواند و تمامی قوام نان را شکست، و مردی پیش روی ایشان فرستاد، یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند.
- ۱۸ پایهای وی را به زنجیرها بستند و جان او در آهن بسته شد تا وقتی که سخن او واقع شد. و کلام خداوند او را امتحان نمود.
- ۲۰ آنگاه پادشاه فرستاده، بندهای او را گشاد و سلطان قوما او را آزاد ساخت.
- ۲۱ او را بر خانه خود حاکم قرار داد و مختار بر تمام مایملک خویش.
- ۲۲ تا به اراده خود سروران او را بند نمایند و مشایخ او را حکمت آموزد.
- پس اسرائیل به مصر درآمدند و یعقوب در زمین حام غربت پذیرفت.
- ۲۴ و او قوم خود را به غایت بارور گردانید و ایشان را از دشمنان ایشان قوی تر ساخت.
- ۲۵ لیکن دل ایشان را بر گردانید تا بر قوم او کینه ورزند و بر بندگان وی حيله نمایند.
- ۲۶ بنده خود موسی را فرستاد و هارون را که برگزیده بود.
- ۲۷ کلمات و آیات او را در میان ایشان اقامه کردند و عجایب او را در زمین حام.
- ۲۸ ظلمت را فرستاد که تاریک گردید. پس به کلام او مخالفت نورزیدند.
- ۲۹ آبهای ایشان را به خون مبدل ساخت و ماهیان ایشان را میرانید.
- ۳۰ زمین ایشان غوکهارا به ازدحام پیدا نمود، حتی در حرهای پادشاهان ایشان.
- او گفت و انواع مگسها پیدا آمد و پشه هادر همه حدود ایشان.
- ۳۲ تگرگ را به عوض باران بارانید و آتش مشتعل را در زمین ایشان.
- ۳۳ موها و انجیرهای ایشان را زد و درختان محال ایشان را بشکست.
- ۳۴ او گفت و ملخ پیدا آمد و کرما از حد شماره افزون.

- ۳۵ و هر سهم را در زمین ایشان بخوردند و میوه های زمین ایشان را خوردند.
 ۳۶ و جمیع نخست زادگان را در زمین ایشان زد، و ائیل تمامی قوت ایشان را.
 ۳۷ و ایشان را باطلا و نقره بیرون آورد که در اسباط ایشان یکی ضعیف نبود.
 ۳۸ مصریان از بیرون رفتن ایشان شاد بودند زیرا که خوف ایشان بر آنها مستولی گردیده بود.
 ۳۹ ابری برای پوشش گسترانید و آتشی که شامگاه روشنایی دهد.
 ۴۰ سوال کردند پس سلوی برای ایشان فرستاد و ایشان را از زنان آسمان سیر گردانید.
 ۴۱ صخره را بشکافت و آب جاری شد؛ در جایهای خشک مثل نهر روان گردید.
 ۴۲ زیرا کلام مقدس خود را به یاد آورد و بنده خویش ابراهیم را.
 ۴۳ و قوم خود را با شادمانی بیرون آورد و برگزیدگان خویش را با ترنم.
 ۴۴ و زمینهای امتها را بدیشان داد و زحمت قومها را وارث شدند.
 ۴۵ تا آنکه فریاض او را نگاه دارند و شریعت او را حفظ نمایند. هلولو یاه!

رحمت خداوند برای قوم خود

- هلولو یاه! خداوند را حمد بگو بید زیرا که او نیکو است و رحمت او تا ابد الابد!
 کیست که اعمال عظیم خداوند را بگوید و همه تسبیحات او را بشنواند؟
 خوشبحال آنانی که انصاف را نگاه دارند و آن که عدالت را در همه وقت به عمل آورد.
 ۴ ای خداوند مرا یاد کن به رضامندی که با قوم خود می داری و به نجات خود از من تفضل نما.
 ۵ تا سعادت برگزیدگان تو را ببینم و به شادمانی قوم تو مسرور شوم و با میراث تو شرف نمایم.
 با پدران خود نگاه نمودهایم و عصیان ورزیده، شرارت کرده ایم.
 ۷ پدران ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند و کثرت رحمت تو را به یاد نیاوردند بلکه نزد دریا یعنی بحر قلزم فتنه انگیز شدند.
 ۸ لیکن به خاطر اسم خود ایشان را نجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید.
 ۹ و بحر قلزم را عتاب کرد که خشک گردید. پس ایشان را در لجهها مثل بیابان رهبری فرمود.
 ۱۰ و ایشان را از دست دشمن نجات داد و از دست خصم رهایی بخشید.
 ۱۱ و آب، دشمنان ایشان را پوشانید که یکی از ایشان باقی نماند.
 ۱۲ آنگاه به کلام او ایمان آوردند و حمد او را سراییدند.
 ۱۳ لیکن اعمال او را به زودی فراموش کردند و مشورت او را انتظار نکشیدند.
 ۱۴ بلکه شهوت پرستی نمودند در بادیه؛ و خدا را امتحان کردند در هامون.
 ۱۵ و مسالت ایشان را بدیشان داد. لیکن لاغری در جانهای ایشان فرستاد.
 پس به موسی در اردو حسد بردند و به هارون، مقدس یهوه.
 ۱۷ و زمین شکافته شده، داتان را فرورد و جماعت ایبرام را پوشانید.
 ۱۸ و آتش، در جماعت ایشان افروخته شده، شعله آتش شریران را سوزانید.
 ۱۹ گو ساهلای در حوریب ساختند و بتی ریخته شده را پرستش نمودند.
 ۲۰ و جلال خود را تبدیل نمودند به مثال گاوی که علف میخورد.
 ۲۱ و خدای نجات دهنده خود را فراموش کردند که کارهای عظیم در مصر کرده بود.
 ۲۲ و اعمال عجیبه را در زمین حام و کارهای ترسناک را در بحر قلزم.
 ۲۳ آنگاه گفت که ایشان را هلاک بکنند. اگر برگزیده او موسی در شکاف به حضور وی نمی ایستاد، تا غضب او را از هلاکت ایشان برگرداند.
 ۲۴ و زمین مرغوب را خوار شمردند و به کلام وی ایمان نیاوردند.
 ۲۵ و در خیمه های خود همه کردند و قول خداوند را استماع نمودند.
 ۲۶ لهادست خود را بر ایشان برافراشت، که ایشان را در صحرا از یاد آورد.

- ۲۷ و ذریت ایشان را در میان امتها ببند از دو ایشان را در زمینها پراکنده کند.
- ۲۸ پس به بعل فغور پیوستند و قربانی های مردگان را خوردند.
- ۲۹ و بهکارهای خود خشم او را به هیجان آوردند و بابر ایشان سخت آمد.
- آنگاه فینحاس برپا ایستاده، داوری نمود و و بابر داشته شد.
- ۳۱ و این برای او به عدالت محسوب گردید، نسلا بعد نسل تا ابد الابد.
- ۳۲ و او را نزد آب مریبه غضبناک نمودند. حتی موسی را به خاطر ایشان آزاری عارض گردید.
- ۳۳ زیرا که روح او را تلخ ساختند، تا از لبهای خود ناسزا گفت.
- ۳۴ و آن قوم ما را هلاک نکردند، که در باره ایشان خداوند امر فرموده بود.
- ۳۵ بلکه خویشتن را با امتها میختند و کارهای ایشان را آموختند.
- ۳۶ و بتهای ایشان را پرستش نمودند تا آنکه برای ایشان دام گردید.
- ۳۷ و پسران و دختران خویش را برای دیوها قربانی گذرانیدند.
- ۳۸ و خون بیگانه را ریختند یعنی خون پسران و دختران خود را که آن را برای بتهای کنعان ذبح کردند و زمین از خون ملوث گردید.
- ۳۹ و از کارهای خود نجس شدند و در افعال خویش زنا کار گردیدند.
- ۴۰ لهذا خشم خداوند بر قوم خود افروخته شد و میراث خویش را مکره داشت.
- ۴۱ و ایشان را به دست امتها تسلیم نمود تا آنانی که از ایشان نفرت داشتند، برایشان حکمرانی کردند.
- ۴۲ و دشمنان ایشان برایشان ظلم نمودند و وزیر دست ایشان ذلیل گردیدند.
- ۴۳ بارهای بسیار ایشان را خلاصی داد. لیکن به مشورتهای خویش بر او فتنه کردند و به سبب گناه خویش خوار گردیدند.
- با وجود این، بر تنگی ایشان نظر کرد، و وقتی که فریاد ایشان را شنید.
- ۴۵ و به خاطر ایشان، عهد خود را به یاد آورد و در کثرت رحمت خویش بازگشت نمود.
- ۴۶ و ایشان را رحمت داد، در نظر جمیع اسیر کنندگان ایشان.
- ۴۷ ای یهوه خدای ما، ما را نجات ده! و ما را از میان امتها جمع کن! تا نام قدوس تو را حمد گوئیم و در تسبیح تو شکر نماییم.
- ۴۸ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد از ازل تا ابد الابد. و تمامی قوم بگویند آمین. هلولیاه!

ستایش نیکویی خداوند

- خداوند را حمد بگو پدید زرا که او نیکو است و رحمت او باقی است تا ابد الابد.
- ۲ فدیه شدگان خداوند این را بگویند که ایشان را از دست دشمن فدیه داده است.
- ۳ و ایشان را از بلدان جمع کرده، از مشرق و مغرب و از شمال و جنوب.
- ۴ در صحرا آواره شدند و در بادهای بیطریق و شهری برای سکونت نیافتند.
- ۵ گرسنه و تشنه نیز شدند و جان ایشان در ایشان مستمند گردید.
- ۶ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد بر آوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
- ۷ و ایشان را به راه مستقیم رهبری نمود، تا به شهری مسکون در آمدند.
- پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب وی بانی آدم.
- ۹ زیرا که جان آرزو مند را سیر گردانید و جان گرسنه را از چیزهای نیکو ساخت.
- ۱۰ آنانی که در تاریکی و سایه موت نشسته بودند، که در مذلت و آهن بسته شده بودند.
- ۱۱ زیرا به کلام خدا مخالفت نمودند و به نصیحت حضرت اعلی اهانت کردند.
- ۱۲ و او دل ایشان را به مشقت ذلیل ساخت. بلغزیدند و مدد کنندهای نبود.
- ۱۳ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد بر آوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
- ۱۴ ایشان را از تاریکی و سایه موت بیرون آورد و بندهای ایشان را بگسست.
- پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او بانی آدم.

- ۱۶ زیرا که دروازه‌های برنجین را شکسته، و بندهای آهنین را پاره کرده است.
- ۱۷ احمقان بهسبب طریق شیرانه خود و بهسبب نگاهان خویش، خود را ذلیل ساختند.
- ۱۸ جان ایشان هر قسم خوراک را مکروه داشت و به دروازه‌های موت نزدیک شدند.
- ۱۹ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
- ۲۰ کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید و ایشان را از هلاکت‌های ایشان رهانید.
- پس خداوند را بهسبب رحمتش تشکر نمایند و بهسبب کارهای عجیب او بانی آدم.
- ۲۲ و قربانی‌های تشکر را بگذرانند و اعمال وی را به ترنم ذکر کنند.
- ۲۳ آتانی که در کشتی‌ها به دریاهای رفتند، و در آبهای کثیر شغل کردند.
- ۲۴ اینان کارهای خداوند را دیدند و اعمال عجیب او را در لجه‌ها.
- ۲۵ او گفت پس باد تند را وزانید و امواج آن را برافراشت.
- ۲۶ به آسمان‌ها بالا رفتند و به لجه‌ها فرو شدند و جان ایشان از سخنی گداخته گردید.
- ۲۷ سرگردان گشته، مثل مستان افتان و خیزان شدند و عقل ایشان تمام حیران گردید.
- ۲۸ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
- ۲۹ طوفان را به آرامی ساکت ساخت که موجهایش ساکن گردید.
- ۳۰ پس مسرور شدند زیرا که آسایش یافتند و ایشان را به بند مراد ایشان رسانید.
- پس خداوند را بهسبب رحمتش تشکر نمایند و بهسبب کارهای عجیب او بانی آدم.
- ۳۲ و او را در مجمع قوم متعال بخوانند و در مجلس مشایخ او را تسبیح بگویند.
- ۳۳ او نهرها را به بادیه مبدل کرد و چشمه‌های آب را به زمین تشنه.
- ۳۴ و زمین بارور را نیز به شوره زار، بهسبب شرارت ساکنان آن.
- ۳۵ بادیه را به دریاچه آب مبدل کرد و زمین خشک را به چشمه‌های آب.
- و گرسنگان را در آنجا ساکن ساخت تا شهری برای سکونت بنا نمودند.
- ۳۷ و مزرعه‌ها کاشتند و تا کستانها غرس نمودند و حاصل غله به عمل آوردند.
- ۳۸ و ایشان را برکت داد تا به غایت کثیر شدند و بهایم ایشان را نگذارد کم شوند.
- ۳۹ و باز کم گشتند و ذلیل شدند، از ظلم و شقاوت و حزن.
- ۴۰ ذلت را بر روسامیریزد و ایشان را در بادهای که راه ندارد آواره میسازد.
- ۴۱ اما مسکین را از مشقتش برمی افروزد و قبیلها را مثل گله‌ها برایش پیدا میکند.
- ۴۲ صالحان این را دیده، شادمان میشوند و تمامی شرارت دهان خود را خواهد بست.
- ۴۳ کیست خردمند تا بدین چیزها تفکر نماید؟ که ایشان رحمت‌های خداوند را خواهند فهمید.

طلب کمک علیه دشمنان

سرود و مزمور داود

- ای خدای من مستحکم است. من خواهم سراپید و ترنم خواهم نمود و جلال من نیز.
- ۲ ای عود و بریط بیدار شوید! من نیز در سحرگاه بیدار خواهم شد.
- ۳ ای خداوند، تو را در میان قوم ما حمد خواهم گفت و در میان طایفه‌ها تو را خواهم سراپید.
- ۴ زیرا که رحمت تو عظیم است، فوق آسمانها! و راستی تو تا فلاک میرسد!
- ای خدا، بر فوق آسمانها متعال باش و جلال تو بر تمامی زمین!
- تا محبوبان تو خلاصی یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا اجابت فرما.
- خدا در قدوسیت خود سخن گفته است، پس وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم میکنم و وادی سکوت را خواهم پیچود.
- ۸ جلعا داز آن من است و منسی از آن من. و افرایم خود سر من. و یهود اعصابی سلطنت من.
- ۹ موآب ظرف شست و شوی من است، و برادوم نعلین خود را خواهانداخت و بر فلسطین نخر خواهم نمود.

- ۱۰ کیست که مرابه شهر حصین در آورد؟ کیست که مرابه ادم رهبری نماید؟
 آیانه توای خدا که مارا ترک کرده‌ای؟ و توای خدا که بالشکرهای ما بیرون نمی‌آیی؟
 مارا بردشمن امداد فرما، زیرا که مدد انسان باطل است.
 ۱۳ در خدا باشجاعت کار خواهیم کرد و او دشمنان مارا پایمال خواهد نمود.

شکایت مرد نچدیده

- برای سالار مغنیان. مز مورد او دای
 خدای تسبیح من، خاموش مباش!
 زیرا که دهان شرارت و دهان فریب را بر من گشود هاند، و به زبان دروغ بر من سخن گفته‌اند.
 ۳ به سخنان کینه مر احاطه کرده‌اند و بیسبب با من جنگ نمود هاند.
 ۴ به عوض محبت من، با من مخالفت میکنند، و اما من دعا.
 ۵ و به عوض نیکویی به من بدی کرده‌اند. و به عوض محبت، عداوت نموده.
 ۶ مردی شیر را بر او بگاز، و دشمن به دست راست او بایستد.
 ۷ هنگامی که در محاکمه بیاید، خطا کار بیرون آید و دعای او نگاه بشود.
 ۸ ایام عمرش کم شود و منصب او را دیگری ضبط نماید.
 ۹ فرزندان او یتیم بشوند و زوجه وی بیوه گردد.
 ۱۰ و فرزندان او آواره شده، گدایی بکنند و از خرابه‌های خود قوت را بجویند.
 ۱۱ طلبکار تمامی مایملک او را ضبط نماید و اجنبیان محنت او را تاراج کنند.
 ۱۲ کسی نباشد که بر او رحمت کند و بر یتیمان وی احدی را رفت نماید.
 ۱۳ ذریت وی منقطع گردند و در طبقه بعد نام ایشان محو شود.
 ۱۴ عصیان پدرانش نزد خداوند به یاد آورده شود و نگاه مادرش محو نگردد.
 ۱۵ و آنها در مد نظر خداوند دائم بمانند تا یاد گاری ایشان را از زمین ببرد.
 ۱۶ زیرا که رحمت نمودن را به یاد نیاورد، بلکه بر فقیر و مسکین جفا کرد و بر شکسته دل تا او را به قتل رساند.
 ۱۷ چون که لعنت را دوست میداشت بدور رسیده و چون که برکت را نمی خواست، از او دور شده است.
 ۱۸ و لعنت را مثل ردای خود در بر گرفت و مثل آب به شکمش در آمد و مثل روغن در استخوانهای وی.
 ۱۹ پس مثل جامهای که او را میپوشاند، و چون که بر بندگی که به آن همیشه بسته میشود، خواهد بود.
 ۲۰ این است اجرت مخالفانم از جانب خداوند و برای آنانی که بر جان من بدی میگویند.
 اما توای یهوه خداوند به خاطر نام خود با من عمل نما؛ چون که رحمت تو نیکوست، مرا خلاصی ده.
 ۲۲ زیرا که من فقیر و مسکین هستم و دل من در اندرونم مجروح است.
 ۲۳ مثل سایه‌ای که در زوال باشد در فتهام و مثل ملخ رانده شده‌ام.
 ۲۴ زانوهایم از روزه داشتن میلرزد و گوشتم از فریبی کاهیده میشود.
 ۲۵ و من نزد ایشان عار گردیده‌ام. چون مرا میبینند سر خود را می‌جنبانند.
 ۲۶ ای یهوه خدای من مرا اعانت فرما، و به حسب رحمت خود مرا نجات ده،
 تا بدانند که این است دست تو، و توای خداوند این را کرده‌ای.
 ۲۸ ایشان لعنت بکنند، اما تو برکت بده. ایشان بر خیزند و نخل گردند و اما بنده تو شادمان شود.
 ۲۹ جفا کنند گانم به رسوایی ملبس شوند و بحالت خویش را مثل ردای پوشند.
 ۳۰ خداوند را به زبان خود بسیار تشکر خواهیم کرد و او را در جماعت کثیر حمد خواهیم گفت.
 ۳۱ زیرا که به دست راست مسکین خواهد ایستاد تا او را از آنانی که بر جان او فتوا میدهند بر هاند.

کاهن به رتبه ملک یصدق

مز مورد او د

- ۱ یهوه به خداوند من گفت: «هدست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم.»
- ۲ خداوند عصای قوت تو را از صهیون خواهد فرستاد. در میان دشمنان خود حکمرانی کن.
- ۳ قوم تو در روز قوت تو، هدایای تبرعی میباشند. درزینتهای قدوسیت، شبنم جوانی تو از رحم صحرگاه برای توست.
- ۴ خداوند قسم خورده است و پیشیمان نخواهد شد که «و کاهن هستی تا ابد الابد، به رتبه ملک یصدق.»
- ۵ خداوند که به دست راست توست؛ در روز غضب خود پادشاهان را شکست خواهد داد.
- ۶ در میان امتهاد اوری خواهد کرد. از لاشاپر خواهد ساخت و سر آنها را در زمین وسیع خواهد کوبید.
- ۷ از نهر سر راه خواهد نوشید. بنابراین سر خود را بر خواهد افراشت.

رحمت خداوند

- ۱ هلولویاه! خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت، در مجلس راستان و در جماعت.
- ۲ کارهای خداوند عظیم است، و همگانی که به آنها رغبت دارند در آنها تفتیش میکنند.
- ۳ کار او جلال و کبریایی است و عدالت وی پایدار تا ابد الابد.
- ۴ یادگاری برای کارهای عجیب خود ساخته است. خداوند کریم و رحیم است.
- ۵ ترسندگان خود را رزقی نیکو داده است. عهد خویش را به یاد خواهد داشت تا ابد الابد.
- ۶ قوت اعمال خود را برای قوم خود بیان کرده است تا میراث امتهار ابدیشان عطا فرماید.
- ۷ کارهای دستپایش راستی و انصاف است و جمیع فریض وی امین.
- ۸ آنها پایدار است تا ابد الابد. در راستی و استقامت کرده شده.
- ۹ فدیهایی برای قوم خود فرستاد و عهد خویش را تا ابد امر فرمود. نام او قدوس و مهیب است.
- ۱۰ ترس خداوند ابتدای حکمت است. همه عاملین آنها را خردمندی نیکو است. حمد او پایدار است تا ابد الابد.

سعادت شخص خدا ترس

- ۱ هلولویاه! خوشبختی که از خداوند میترسد و در وصایای او بسیار رغبت دارد.
- ۲ ذریتش در زمین زور آور خواهند بود. طبقه راستان مبارک خواهند شد.
- ۳ توانگری و دولت در خانه او خواهد بود و عدالتش تا به ابد پایدار است.
- ۴ نور برای راستان در تاریکی طلوع میکند. او کریم و رحیم و عادل است.
- ۵ فرخنده است شخصی که رؤف و قرض دهنده باشد. او کارهای خود را به انصاف استوار می دارد.
- ۶ زیرا که تا به ابد جنبش نخواهد خورد. مرد عادل تا به ابد مذکور خواهد بود.
- ۷ از خبر بد نخواهد ترسید. دل او پایدار است و بر خداوند توکل دارد.
- ۸ دل او استوار است و نخواهد ترسید تا آرزوی خویش را بردشمنان خود ببیند.
- ۹ بدل نموده، به فقر بخشیده است؛ عدالتش تا به ابد پایدار است. شاخ او با عزت افراشته خواهد شد.
- ۱۰ شیرین را دیده، غضبناک خواهد شد. دندانهای خود را فشرده، گداخته خواهد گشت. آرزوی شیرین را زایل خواهد گردید.

محبت خداوند

- ۱ هلولویاه! ای بندگان خداوند، تسبیح بخوانید. نام خداوند را تسبیح بخوانید.
- ۲ نام خداوند متبارک باد، از الان تا ابد الابد.
- ۳ از مطلع آفتاب تا مغرب آن، نام خداوند را تسبیح خوانده شود.
- ۴ خداوند بر جمیع امتهام تعال است و جلال وی فوق آسمانها.
- ۵ کیست مانند یهوه خدای ما که بر اعلی علین نشسته است؟
- ۶ و متواضع میشود تا نظر نماید بر آسمانها و بر زمین.

- ۷ که مسکین را از خاک برمی دارد و فقیر را از مزبله برمی افرازد.
 ۸ تا اورا با بزرگان بنشان یعنی با بزرگان قوم خویش.
 ۹ زن ناز را در خانه نشین میسازد و مادر فرحناک فرزندان. هلولیاه!

سرود فصیح

- وقتی که اسرائیل از مصر بیرون آمدند، و خاندان یعقوب از قوم اجنبی زبان،
 یهودا مقدس او بود و اسرائیل محل سلطنت وی.
 ۳ دریا این را بیدو و گریخت واردن به عقب برگشت.
 ۴ کوهها مثل قوچها به جستن در آمدند و تلها مثل بره های گله.
 ۵ ای دریا تو را چه شد که گریختی؟ و ای اردن که به عقب برگشتی؟
 ای کوهها که مثل قوچها به جستن در آمدید و ای تلها که مثل بره های گله.
 ۷ ای زمین از حضور خداوند متزلزل شو و از حضور خدای یعقوب.
 ۸ که صخره را دریاچه آب گردانید و سنگ خار را را چشمه آب.

در وصف خدای حقیقی

- مارانی، ای خداوند! مارانی، بلکه نام خود را جلال ده! به سبب رحمت و به سبب راستی خویش.
 ۲ امته را بگویند که «دای ایشان الان کجاست؟»
 اما خدای مادر آسمانهاست. آنچه را که اراده نموده به عمل آورده است.
 ۴ پتهای ایشان نقره و طلاست، از صنعت دستهای انسان.
 ۵ آنها را دها ن است و سخن نمی گویند. آنها را چشمهاست و نمی بینند.
 ۶ آنها را گوشهاست و نمی شنوند. آنها را بینی است و نمی بویند.
 ۷ دستها دارند و لمس نمی کنند. و پایها راه نمی روند. و به گلوی خود تنطق نمی نمایند.
 ۸ سازندگان آنها مثل آنها هستند، و هر که بر آنها توکل دارد.
 ای اسرائیل بر خداوند توکل نما. او معاون و سپرایشان است.
 ۱۰ ای خاندان هارون بر خداوند توکل نمائید. او معاون و سپرایشان است.
 ۱۱ ای ترسندگان خداوند، بر خداوند توکل نمائید. او معاون و سپرایشان است.
 ۱۲ خداوند ما را به یاد آورده، برکت میدهد. خاندان اسرائیل را برکت خواهد داد و خاندان هارون را برکت خواهد داد.
 ۱۳ ترسندگان خداوند را برکت خواهد داد، چه کوچک و چه بزرگ.
 ۱۴ خداوند شمارا ترقی خواهد داد، شما و فرزندان شما را.
 ۱۵ شما مبارک خداوند هستید که آسمان و زمین را آفرید.
 ۱۶ آسمانها، آسمانهای خداوند است و اما زمین را به بنی آدم عطا فرمود.
 ۱۷ مردگان نیستند که یاه را تسبیح میخوانند؛ و نه آثانی که به خاموشی فرو میروند.
 ۱۸ لیکن مایه را متبارک خواهیم خواند، از الان و تا ابد الاباد. هلولیاه!

سپاسگزاری برای رهایی

- خداوند را محبت مینمایم زیرا که آوازم و تضرع مرا شنیده است.
 ۲ زیرا که گوش خود را به من فراداشته است، پس مدت حیات خود، او را خواهم خواند.
 ۳ ریسمانهای موت مرا احاطه کرد و تنگیهای هاویه مرا دریافت، تنگی و غم پیدا کردم.
 ۴ آنگاه نام خداوند را خواندم. آهای خداوند جان مرا رهایی ده!
 خداوند رتوف و عادل است و خدای مارحیم است.
 ۶ خداوند ساده دلان را محافظت میکند. ذلیل بودم و مرا نجات داد.
 ای جان من به آرامی خود برگرد، زیرا خداوند به تو احسان نموده است.

- ۸ زیرا که جان مرا از موت خلاصی دادی و چشمانم را از اشک و پایهایم را از لغزیدن.
- ۹ به حضور خداوند سالک خواهم بود، در زمین زندگان.
- ۱۰ ایمان آوردم پس سخن گفتم. من بسیار مستمند شدم.
- ۱۱ در پریشانی خود گفتم که «میع آدمیان دروغ گویند.»
- خداوند را چه ادا کنم، برای همه احسانهایی که به من نموده است؟
- پیاله نجات را خواهم گرفت و نام خداوند را خواهم خواند.
- ۱۴ نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به حضور تمامی قوم او.
- ۱۵ موت مقدسان خداوند در نظری گرانهاست.
- ۱۶ آهای خداوند، من بنده توهستم! من بنده تو و پسر کنیز توهستم. بندهای مرا گشودهای!
- قربانی های تشکر نزد تو خواهم گذرانید و نام خداوند را خواهم خواند.
- ۱۸ نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به حضور تمامی قوم وی، در صحن های خانه خداوند، در اندرون توای اورشلیم. هلولیاه!

تسبیح خداوند

ای جمیع امتهای خداوند را تسبیح بخوانید! ای تمامی قبایل! اورا حمد گوید!
زیرا که رحمت او بر ما عظیم است و راستی خداوند تا ابد الابد. هلولیاه!

سرود پیروزی

- خداوند را حمد گوید زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابد الابد است.
- ۲ اسرائیل بگویند که «حمت او تا ابد الابد است.»
- خاندان هارون بگویند که «حمت او تا ابد الابد است.»
- ترسندگان خداوند بگویند که «حمت او تا ابد الابد است.»
- در تنگی یاه را خواندم. یاه مرا اجابت فرموده، در جای وسیع آورد.
- ۶ خداوند بامن است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟
- خداوند برایم از مدد کاران من است. پس من بر نفرت کنندگان خود آرزوی خویش را خواهم دید.
- ۸ به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر آدمیان.
- ۹ به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر امیران.
- ۱۰ جمیع امتهای احاطه کردند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.
- ۱۱ مرا احاطه کردند و دور مرا گرفتند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.
- ۱۲ مثل زنبورهای احاطه کردند و مثل آتش خاراها خاموش شدند. زیرا که به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.
- ۱۳ بر من سخت هجوم آوردی تا بیفتم، لیکن خداوند مرا اعانت نمود.
- ۱۴ خداوند قوت و سرود من است و نجات من شده است.
- ۱۵ آواز ترنم و نجات در خیمه های عادلان است. دست راست خداوند باشجاعت عمل میکند.
- ۱۶ دست راست خداوند متعال است. دست راست خداوند باشجاعت عمل میکند.
- ۱۷ نمی میرم بلکه زیست خواهم کرد و کارهای یاه را ذکر خواهم نمود.
- ۱۸ یاه مرا به شدت تنبیه نموده، لیکن مرا به موت نسپرده است.
- ۱۹ دروازه های عدالت را برای من بگشاید! به آنها داخل شده، یاه را حمد خواهم گفت.
- ۲۰ دروازه خداوند این است. عادلان بدان داخل خواهند شد.
- ۲۱ تو را حمد میگویم زیرا که مرا اجابت فرموده و نجات من شدهای.

- ۲۲ سنگی را که معماران رد کردند، همان سرزایه شده است.
 ۲۳ این از جانب خداوند شده و در نظر ما عجیب است.
 ۲۴ این است روزی که خداوند ظاهر کرده است. در آن وجد و شادی خواهیم نمود.
 ۲۵ آهای خداوند نجات بخش! آهای خداوند سعادت عطا فرما!
 متبارک باد او که به نام خداوند می آید. شمار از خانه خداوند برکت می دهیم.
 ۲۷ بیوه خدایی است که ما را روشن ساخته است. ذبیحه را به ریسمانها بر شاخهای قربانگاه ببندید.
 ۲۸ تو خدای من هستی تو؛ پس تو را حمد می گویم. خدای من، تو را متعال خواهم خواند.
 ۲۹ خداوند را حمد گوید زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابد الاباد است.

دروصف طریق و شریعت خدا

- ۱ خوشایه حال کاملان طریق که به شریعت خداوند سال کند.
 ۲ خوشایه حال آنانی که شهادت او را حفظ میکنند و به تمامی دل او را می طلبند.
 ۳ کج روی نیز نمی کنند و به طریق های وی سلوک مینمایند.
 ۴ تو و صیای خود را امر فرمودهای تا آنها را تمام نگاه داریم.
 ۵ کاش که راههای من مستحکم شود تا فرایض تو را حفظ کنم.
 ۶ آنگاه بخیل نخواهم شد چون تمام او امر تو را در مدنظر خود دارم.
 ۷ تو را به راستی دل حمد خواهم گفت چون داوریهای عدالت تو را آموخته شوم.
 ۸ فرایض تو را نگاه میدارم. مرا بالکلیه ترک منما.
ب
 به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک میسازد؟ به نگاه داشتنش موافق کلام تو.
 ۱۰ به تمامی دل تو را طلبیدم. مگذار که از او امر تو گمراه شوم.
 ۱۱ کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم.
 ۱۲ ای خداوند تو متبارک هستی فرایض خود را به من بیاموز.
 ۱۳ به لب های خود بیان کردم تمامی داوریهای دهان تو را.
 ۱۴ در طریق شهادت تو شاد مانم.
 ۱۵ چنانکه در هر قسم توانگری، درو صیای تو تفکر میکنم و به طریق های تو نگران خواهم بود.
 ۱۶ از فرایض تولدت میبزم، پس کلام تو را فراموش نخواهم کرد.
ج
 به بنده خود احسان بنماتازنده شوم و کلام تو را حفظ نمایم.
 ۱۸ چشمان مرا بگشاتا از شریعت تو چیزهای عجیب بینم.
 ۱۹ من در زمین غریب هستم. او امر خود را از من مخفی مدار.
 ۲۰ جان من شکسته میشود از اشتیاق داوریهای تو در هر وقت.
 ۲۱ متکبران ملعون را تو بیخ نمودی، که از او امر تو گمراه میشوند.
 ۲۲ ننگ و رسوایی را از من بگردان، زیرا که شهادت تو را حفظ کرده ام.
 ۲۳ سروران نیز نشسته، به ضد من سخن گفتند. لیکن بنده تو در فرایض تو تفکر می کند.
 ۲۴ شهادت تو نیز ابتهاج من و مشورت دهندگان من بود هاند.
د
 جان من به خاک چسبیده است. مرا موافق کلام خود زنده ساز.
 ۲۶ راههای خود را ذکر کردم و مرا اجابت نمودی. پس فرایض خویش را به من بیاموز.

- ۲۷ طریق وصایای خود را به من بفهمان و در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود.
- ۲۸ جان من از حزن گداخته میشود. مرا موافق کلام خود بریابد.
- ۲۹ راه دروغ را از من دور کن و شریعت خود را به من عنایت فرما.
- ۳۰ طریق راستی را اختیار کردم و داوریهای تو را پیش خود گذاشتم.
- ۳۱ به شهادت تو چسبیدم. ای خداوند مرا بجزل مساز.
- ۳۲ در طریق او امر تو دو ان خواهم رفت، وقتی که دل مرا وسعت دادی.
- ۵
ای خداوند طریق فرایض خود را به من بیاموز. پس آنهارا تا به آخر نگاه خواهم داشت.
- ۳۴ مرا فهمیده و شریعت تو را نگاه خواهم داشت و آن را به تمامی دل خود حفظ خواهم نمود.
- ۳۵ مرا در سبیل او امر خود سالک گردان زیرا که در آن رغبت دارم.
- ۳۶ دل مرا به شهادت خود مایل گردان و نه به سوی طمع.
- ۳۷ چشم منم را از دیدن بطلت برگردان و در طریق خود مرا زنده ساز.
- ۳۸ کلام خود را بر بنده خویش استوار کن، که به ترس تو سپرده شده است.
- ۳۹ ننگ مرا که از آن میترسم از من دور کن زیرا که داوریهای تو نیکو است.
- ۴۰ هان به وصایای تو اشتیاق دارم. به حسب عدالت خود مرا زنده ساز.
- و
ای خداوند در حمای توبه من برسد و نجات توبه حسب کلام تو.
- ۴۲ تا بتوانم ملامت کننده خود را جواب دهم زیرا بر کلام تو توکل دارم.
- ۴۳ و کلام راستی را از دهانم بالکل مگیر زیرا که به داوریهای تو امیدوارم و شریعت تو را دائم نگاه خواهم داشت تا ابد الابد.
- ۴۵ و به آزادی راه خواهم رفت زیرا که وصایای تو را طلبیدهام.
- ۴۶ و در شهادت توبه حضور یاد شاهان سخن خواهم گفت و بجز نخواهم شد.
- ۴۷ و از وصایای تو تلذذ خواهم یافت که آنها را دوست میدارم.
- ۴۸ و دستهای خود را به او امر تو که دوست میدارم بر خواهم افراشت و در فرایض تو تفکر خواهم نمود.
- ز
کلام خود را ببنده خویش به یاد آور که مرا بر آن امیدوار گردانیدی.
- ۵۰ این در مصیبت من است زیرا قول تو مرا زنده ساخت.
- ۵۱ متکبران مرا بسیار استهزا کردند، لیکن از شریعت تو رو نگردانیدم.
- ۵۲ ای خداوند داوریهای تو را از قدیم به یاد آوردم و خویشتن را تسلی دادم.
- ۵۳ حدت خشم مرا در گرفته است، به سبب شریرانی که شریعت تو را ترک کرده اند.
- ۵۴ فرایض تو سرودهای من گردید، در خانه غربت من.
- ۵۵ ای خداوند نام تو را در شب به یاد آوردم و شریعت تو را نگاه داشتم.
- ۵۶ این بهره من گردید، زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم.
- ح
خداوند نصیب من است. گفتم که کلام تو را نگاه خواهم داشت.
- ۵۸ رضامندی تو را به تمامی دل خود طلبیدم. به حسب کلام خود بر من رحم فرما.
- ۵۹ در راههای خود تفکر کردم و پایه های خود را به شهادت تو مایل ساختم.
- ۶۰ شتابیدم و در ننگ نکردم تا او امر تو را نگاه دارم.

- ۶۱ ریسمانهای شریان مرا احاطه کرد، لیکن شریعت تو را فراموش نکردم.
 ۶۲ در نصف شب برخاستم تا تو را حمد گویم برای داوریهای عدالت تو.
 ۶۳ من همه ترسندگان را رفیق هستم، و آنانی را که وصایای تو را نگاه میدارند.
 ۶۴ ای خداوند زمین از رحمت تو پراست. فرایض خود را به من بیاموز.

ط

- باینده خود احسان نمودی، ای خداوند موافق کلام خویش.
 ۶۶ خردمندی نیکو و معرفت را به من بیاموز زیرا که به او امر تو ایمان آوردم.
 ۶۷ قبل از آنکه مصیبت را ببینم من گمراه شدم لیکن الان کلام تو را نگاه داشتم.
 ۶۸ تو نیکو هستی و نیکویی میکنی. فرایض خود را به من بیاموز.
 ۶۹ متکبران بر من دروغ بستند. و امان به تمامی دل و صایای تو را نگاه داشتم.
 ۷۰ دل ایشان مثل پیه فربه است. و امان در شریعت تو تلذذ می یابم.
 ۷۱ مرا نیکو است که مصیبت را دیدم، تا فرایض تو را بیاموزم.
 ۷۲ شریعت دهان تو برای من بهتر است از هزاران طلا و نقره.

ی

- دستهای تو مرا ساخته و آفریده است. مرا فهم گردان تا او امر تو را بیاموزم.
 ۷۴ ترسندگان تو چون مرا ببینند شادمان گردند زیرا به کلام تو امیدوار هستم.
 ۷۵ ای خداوند دانستم که داوریهای تو عدل است، و برحق مرا مصیبت دادهای.
 ۷۶ پس رحمت تو برای تسلی من بشود، موافق کلام تو باینده خویش.
 ۷۷ رحمت های توبه من برسد تا زنده شوم زیرا که شریعت تو تلذذ من است.
 ۷۸ متکبران نجل شوند زیرا به دروغ مرا اذیت رسانیدند. و امان در وصایای تو تفکر می کنم.
 ۷۹ ترسندگان توبه من رجوع کنند و آنانی که شهادت تو را میدانند.
 ۸۰ دل من در فرایض تو کامل شود، تا نجل نشوم.

ک

- جان من برای نجات تو کاهیده میشود. لیکن به کلام تو امیدوار هستم.
 ۸۲ چشمان من برای کلام تو تار گردیده است و میگویی کی مرا تسلی خواهی داد.
 ۸۳ زیرا که مثل مشک در دود گردیده ام. لیکن فرایض تو را فراموش نکردم.
 ۸۴ چندانست روزهای بنده تو؟ و کی بر جفا کنندگانم داوری خواهی نمود؟
 متکبران برای من حفرهها زدند زیرا که موافق شریعت تو نیستند.
 ۸۶ تمامی او امر تو امین است. بر من ناحق جفا کردند. پس مرا امداد فرما.
 ۸۷ نزدیک بود که مرا از زمین نابود سازند. امان وصایای تو را ترک نکردم.
 ۸۸ به حسب رحمت خود مرا زنده ساز تا شهادت دهان تو را نگاه دارم.

ل

- ای خداوند کلام تو تا ابد الابد در آسمانها پایدار است.
 ۹۰ امانت تو نسلا بعد نسل است. زمین را آفریدهای و پایدار میماند.
 ۹۱ برای داوریهای تو تا امروز ایستاد هاند زیرا که همه بنده تو هستند.
 ۹۲ اگر شریعت تو تلذذ من نمی بود، هر آینه در مدلت خود هلاک میشدم.
 ۹۳ وصایای تو را تا به ابد فراموش نخواهم کرد زیرا به آنها مرا زنده ساختهای.
 ۹۴ من از آن تو هستم مرا نجات ده زیرا که وصایای تو را طلبیدم.
 ۹۵ شریان برای من انتظار کشیدند تا مرا هلاک کنند. لیکن در شهادت تو تامل میکنم.

۹۶ برای هر کالی انتهایی دیدم، لیکن حکم تو بینهایت وسیع است.

م
شریعت تو را چقدر دوست میدارم.

او امر تو مرا از دشمنانم حکیم تر ساخته است زیرا که همیشه نزد من مییابد.

۹۹ از جمیع معلمان خود فهمم تر شدم زیرا که شهادت تو تفکر من است.

۱۰۰ از مشایخ خردمند تر شدم زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم.

۱۰۱ پایهای خود را از هراه بدنگاه داشتم تا آن که کلام تو را حفظ کنم.

۱۰۲ از داوریهای تو رو برنگردانیدم، زیرا که تو مرا تعلیم دادی.

۱۰۳ کلام توبه مذاق من چه شیرین است و به دهانم از غسل شیرین تر.

۱۰۴ از وصایای تو فطانت را تحصیل کردم. بنابراین هر راه دروغ را مکروه میدارم.

ن
کلام تو برای پایهای من چراغ، و برای راههای من نور است.

۱۰۶ قسم خوردم و آن را وفا خواهم نمود که داوریهای عدالت تو را نگاه خواهم داشت.

۱۰۷ بسیار ذلیل شده‌ام. ای خداوند، موافق کلام خود مرا زنده ساز!

ای خداوند هدایای تبرعی دهان مرا منظور فرما و داوریهای خود را به من بیاموز.

۱۰۹ جان من همیشه در کف من است، لیکن شریعت تو را فراموش نمی‌کنم.

۱۱۰ شیران برای من دام گذاشته‌اند، اما از وصایای تو گمراه نشدم.

۱۱۱ شهادت تو را تابه ابد میراث خود ساختم زیرا که آنها شادمانی دل من است.

۱۱۲ دل خود را برای بجا آوردن فرایض تو مایل ساختم، تا ابد الابد و تا نهایت.

س
مردمان دور و را مکروه داشتم، لیکن شریعت تو را دوست میدارم.

۱۱۴ سترو سپر من توهستی. به کلام تو انتظار میکشم.

۱۱۵ ای بدکاران، از من دور شوید! و او امر خدای خویش را نگاه خواهم داشت.

۱۱۶ مرا به حسب کلام خود تایید کن تا زنده شوم و از امید خود نخل نگردم.

۱۱۷ مرا تقویت کن تا رستگار گردم و بر فرایض تو دائم نظر نمایم.

۱۱۸ همه کسانی را که از فرایض تو گمراه شده‌اند، حقیر شمردهای زیرا که مکرایشان دروغ است.

۱۱۹ جمیع شیران زمین را مثل درد هلاک میکنی. بنابراین شهادت تو را دوست میدارم.

۱۲۰ موی بدن من از خوف تو بر خاسته است و از داوریهای تو ترسیدم.

ع
داد و عدالت را بجا آوردم. مرا به ظلم کنندگانم تسلیم منما.

۱۲۲ برای سعادت بنده خود ضامن شو تا متکبران بر من ظلم نکنند.

۱۲۳ چشمانم برای نجات تو تار شده است و برای کلام عدالت تو.

۱۲۴ باینده خویش موافق رحمانیتت عمل نما و فرایض خود را به من بیاموز.

۱۲۵ من بنده توهستم. مرا فهمم گردان تا شهادت تو را دانسته باشم.

۱۲۶ وقت است که خداوند عمل کند زیرا که شریعت تو را باطل نمود هاند.

۱۲۷ بنابراین، او امر تو را دوست میدارم، زیاد ترا از طلا و زر خالص.

۱۲۸ بنابراین، همه وصایای تو را در هر چیز راست میدارم، و هر راه دروغ را مکروه میدارم.

ف
شهادت تو عجیب است. ازین سبب جان من آنها را نگاه میدارد.

- ۱۳۰ کشف کلام تونورمی بخشد و ساده دلان را فهم میگرداند.
- ۱۳۱ دهان خود را نیکو باز کرده، نفس زدم زیرا که مشتاق و صیای تو بودم.
- ۱۳۲ بر من نظر کن و گرم فرما، بر حسب عادت توبه آنانی که نام تو را دوست میدارند.
- ۱۳۳ قدم های مرادر کلام خودت پایدار ساز، تا هیچ بدی بر من تسلط نیابد.
- ۱۳۴ مرا از ظلم انسان خلاصی ده، تا وصیای تو را نگاه دارم.
- ۱۳۵ روی خود را بر بنده خود روشن ساز، و فریض خود را به من بیاموز.
- ۱۳۶ نهرهای آب از چشم نام جاری است زیرا که شریعت تو را نگاه نمی دارند.
- ص
- ای خداوند تو عادل هستی و داوریهای تو راست است.
- ۱۳۸ شهادت خود را به راستی امر فرمودی و به امانت الی نهایت.
- ۱۳۹ غیرت من مرا هلاک کرده است زیرا که دشمنان من کلام تو را فراموش کرده اند.
- ۱۴۰ کلام تو بینهایت مصفی است و بنده تو آن را دوست میدارد.
- ۱۴۱ من کوچک و حقیر هستم، اما وصیای تو را فراموش نکردم.
- ۱۴۲ عدالت تو عادل است تا ابد الابد و شریعت تو راست است.
- ۱۴۳ تنگی و ضیق مرادر گرفته است، اما او امر تو تلذذ من است.
- ۱۴۴ شهادت تو عادل است تا ابد الابد. مرا فهم گردان تا زنده شوم.
- ق
- به تمامی دل خوانده ام. ای خداوند مرا جواب ده تا فریض تو را نگاه دارم!
- تورا خوانده ام، پس مرا نجات ده. و شهادت تو را نگاه خواهم داشت.
- ۱۴۷ بر طوع فجر سبقت جسته، استغاثه کردم، و کلام تو را انتظار کشیدم.
- ۱۴۸ چشم نام بر پاسهای شب سبقت جست، تا در کلام تو تفکر بنمایم.
- ۱۴۹ به حسب رحمت خود آواز مرا بشنو. ای خداوند موافق داوریهای خود مرا زنده ساز.
- ۱۵۰ آنانی که در پی خباثت میروند، نزدیک می آیند، و از شریعت تو دور می باشند.
- ۱۵۱ ای خداوند تو نزدیک هستی و جمیع او امر تو راست است.
- ۱۵۲ شهادت تو را از زمان پیش دانستم که آنها را بنیان کرده ای تا ابد الابد.
- ر
- بر مذلت من نظر کن و مرا خلاصی ده زیرا که شریعت تو را فراموش نکردم.
- ۱۵۴ درد عوای من دادرسی فرموده، مرا نجات ده و به حسب کلام خویش مرا زنده ساز.
- ۱۵۵ نجات از شریران دور است زیرا که فریض تو را نمی طلبند.
- ۱۵۶ ای خداوند، رحمت های تو بسیار است. به حسب داوریهای خود مرا زنده ساز.
- ۱۵۷ جفا کنندگان و خصمان من بسیارند. اما از شهادت تو رو برنگردانیدم.
- ۱۵۸ خیانت کاران را دیدم و مکروه داشتم زیرا کلام تو را نگاه نمی دارند.
- ۱۵۹ بین که وصیای تو را دوست میدارم. ای خداوند، به حسب رحمت خود مرا زنده ساز!
- جمله کلام تو راستی است و تمامی داورى عدالت تو تا ابد الابد است.
- ش
- سروران بیجهت بر من جفا کردند. اما دل من از کلام تو ترسان است.
- ۱۶۲ من در کلام تو شادمان هستم، مثل کسیکه غنیمت وافر پیدا نموده باشد.
- ۱۶۳ از دروغ کراهت و نفرت دارم. اما شریعت تو را دوست میدارم.
- ۱۶۴ هر روز تو را هفت مرتبه تسبیح میخوانم، برای داوریهای عدالت تو.
- ۱۶۵ آنانی را که شریعت تو را دوست می دارند، سلامتی عظیم است و هیچ چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد.

- ۱۶۶ ای خداوند، برای نجات تو امیدوار هستم و او امر تو را بجا می‌آورم.
- ۱۶۷ جان من شهادت تو را نگاه داشته است و آنها را بینهایت دوست میدارم.
- ۱۶۸ وصایا و شهادت تو را نگاه داشته‌ام زیرا که تمام طریقهای من در مدنظر تو است.
- ت
- ای خداوند، فریاد من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا فهم گردان.
- ۱۷۰ مناجات من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا اخلاصی ده.
- ۱۷۱ لبهای من حمد تو را جاری کند زیرا فریاض خود را به من آموختهای.
- ۱۷۲ زبان من کلام تو را بسراید زیرا که تمام او امر تو عدل است.
- ۱۷۳ دست تو برای اعانت من بشود زیرا که وصایای تو را برگزیده‌ام.
- ۱۷۴ ای خداوند برای نجات تو مشتاق بودم و شریعت تو تلذذ من است.
- ۱۷۵ جان من زنده شود تا تو را تسبیح بخواند و داوریهای تو معاون من باشد.
- ۱۷۶ مثل گوسفند گم شده، آواره گشتم. بنده خود را طلب نما، زیرا که او امر تو را فراموش نکردم.

دعای در تنگی

سرود در جات

- نزد خداوند در تنگی خود فریاد کردم و مرا اجابت فرمود.
- ۲ ای خداوند جان مرا اخلاصی ده از لب دروغ و از زبان حیله گر.
- ۳ چه چیز به تو داده شود و چه چیز بر تو افزوده گردد، ای زبان حیله گر؟
تیرهای تیز جباران با خنجرهای طاق!
- وای بر من که در ماشک ما واگزیده‌ام و در خیمه‌های قیدار ساکن شده‌ام.
- ۶ چه طویل شد سکونت جان من با کسی که سلامتی را دشمن میدارد.
- ۷ من از اهل سلامتی هستم، لیکن چون سخن می‌گویم، ایشان آماده جنگ می‌باشند.

اعانت الهی

سرود در جات

- چشمان خود را به سوی کوه‌ها برمی‌افرازم، که از آنجا اعانت من می‌آید. * [رجمه درست این آیه اینست: «شمان خود را بسوی کوه‌ها برمی‌افرازم. اعانت من از کجا می‌آید؟»]
- اعانت من از جانب خداوند است، که آسمان و زمین را آفرید.
- ۳ او نخواهد گذاشت که پای تو لغزش خورد. او که حافظ توست نخواهد خوابید.
- ۴ اینک او که حافظ اسرائیل است، نمی‌خوابد و به خواب نمی‌رود.
خداوند حافظ تو می‌باشد. خداوند به دست راستت سایه تو است.
- ۶ آفتاب در روز به تو اذیت نخواهد رسانید و نه ماهتاب در شب.
- ۷ خداوند تو را از هر بدی نگاه میدارد. او جان تو را حفظ خواهد کرد.
- ۸ خداوند خروج و دخولت را نگاه خواهد داشت، از الان و تا ابد الاباد.

دروصف اورشلیم

سرود در جات از داود

- شادمان میشدم چون به من می‌گفتند: «خانه خداوند برویم.»
پایهای ما خواهد ایستاد، به اندرون دروازه‌های تو، ای اورشلیم!
ای اورشلیم که بنا شده‌ای مثل شهری که تمام باهم پیوسته باشد،
که بدانجا اسباط بالا می‌روند، یعنی اسباط یاه، تا شهادت باشد برای اسرائیل و تا نام یهوه را تسبیح بخوانند.

- ۵ زیرا که در آنجا کرسیهای داوری برپا شده است، یعنی کرسیهای خاندان داود.
برای سلامتی اورشلیم مسالت کنید. آنانی که تورا دوست میدارند، نجسته حال خواهند شد.
۷ سلامتی درباره های تو باشد، ورفاهیت در قصرهای تو.
۸ به خاطر برادران و یاران خویش، میگویم که سلامتی برتو باد.
۹ به خاطر خانه یهوه خدای ما، سعادت تورا خواهم طلبید.

طلب کرم

سرود درجات

به سوی تو چشمان خود را برمی افرازم، ای که بر آسمانها جلوس فرمودهای!
اینک مثل چشمان غلامان به سوی آقایان خود، و مثل چشمان کنیزی به سوی خاتون خویش، همچنان چشمان ما به سوی یهوه خدای ماست تا بر ما کرم بفرماید.

- ۳ ای خداوند بر ما کرم فرما، بر ما کرم فرما زیرا چه بسیار از اهانت پر شد ه ایم.
۴ چه بسیار جان ما پر شده است، از استهزای مستریحان و اهانت متکبران.

اعانت از جانب خدا

سرود درجات از داود

- ۱ اگر خداوند با ما نمی بود، اسرائیل الان بگوید؛
اگر خداوند با ما نمی بود، وقتی که آدمیان با ما مقاومت نمودند،
آنگاه هر آینه ما را زنده فرو میبردند، چون خشم ایشان بر ما فروخته بود.
۴ آنگاه آبها ما را غرق میکرد و نهرها بر جان ما میگذاشت.
۵ آنگاه آبهای پر زور، از جان ما میگذاشت.
متبارک باد خداوند که ما را شکار برای دندانهای ایشان نساخت.
۷ جان ما مثل مرغ از دام صیادان خلاص شد. دام گسسته شد و ما خلاصی یافتیم.
۸ اعانت ما به نام یهوه است، که آسمان و زمین را آفرید.

متوکلان خدا جنبش نخواهند خورد

سرود درجات

- آنانی که برخداوند توکل دارند، مثل کوه صهیوناند که جنبش نمی خورد و پایدار است تا ابد الاباد.
۲ کوهها گردا گرد اورشلیم است؛ و خداوند گردا گرد قوم خود، از الان و تا ابد الاباد است.
۳ زیرا که عصای شیران بر نصیب عادلان قرار نخواهد گرفت، مبادا عادلان دست خود را به گناه دراز کنند.
۴ ای خداوند به صالحان احسان فرما و به آنانی که راست دل میباشند.
۵ و اما آنانی که به راههای کج خود مایل میباشند، خداوند ایشان را بابدکاران رهبری خواهد نمود. سلامتی بر اسرائیل باد.

باز آوردن اسیران صهیون

سرود درجات

- چون خداوند اسیران صهیون را باز آورد، مثل خواب بینندگان شدیم.
۲ آنگاه دهان ما از خنده پر شد و زبان ما از ترنم. آنگاه در میان امتها گفتند که «داوند با ایشان کارهای عظیم کرده است.»
خداوند برای ما کارهای عظیم کرده است که از آنها شادمان هستیم.
۴ ای خداوند اسیران ما را باز آور، مثل نهرها در جنوب.
۵ آنانی که باشکهای کارند، با ترنم درو خواهند نمود.
۶ آنکه با گریه بیرون میروند و تخم برای زراعت میبرد، هر آینه با ترنم خواهد برگشت و با فلهای خویش را خواهد آورد.

اعتماد بر خدا

سرود در جات از سلیمان

- ۱ اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنیانش زحمت بیفایده میکشند. اگر خداوند شهر را پاسبانی نکند، پاسبانان بیفایده پاسبانی میکنند.
- ۲ بیفایده است که شما صبح زود برمی خیزید و شب دیر می خوابید و نان مشقت را می خورید. همچنان محبوبان خویش را خواب میبخشد.
- ۳ اینک پسران میراث از جانب خداوند میباشند و ثمره رحم، اجرتی از اوست.
- ۴ مثل تیر هادر دست مرد زور آور، همچنان هستند پسران جوانی.
- ۵ خوشبحال کسیکه ترکش خود را از ایشان پر کرده است. نخل نخواهند شد بلکه باد شمنان، درد روزه سخن خواهند راند.

خوشبحال ترسندگان خدا

سرود در جات

- خوشبحال هر که از خداوند می ترسد و بر طریق های او سالک میباشد.
- ۲ عمل دستهای خود را خواهی خورد. خوشبحال تو و سعادت با تو خواهد بود.
- ۳ زن تو مثل موبار آوریه اطراف خانه تو خواهد بود و پسرانت مثل نهالهای زیتون، گرداگرد سفره تو.
- ۴ اینک همچنین مبارک خواهد بود کسیکه از خداوند میترسد.
- ۵ خداوند تو را از صهیون برکت خواهد داد، و در تمام ایام عمرت سعادت اورشلم را خواهی دید.
- ۶ پسران پسران خود را خواهی دید. سلامتی بر اسرائیل باد.

رهبانی از شیران

سرود در جات

- چه بسیار از طفولیت مرا اذیت رسانیدند. اسرائیل الان بگویند:
- چه بسیار از طفولیت مرا اذیت رسانیدند. لیکن بر من غالب نیامدند.
- ۳ شیار کنندگان پرشت من شیار کردند، و شیارهای خود را دراز نمودند.
- اما خداوند عادل است و بندهای شیران را گسیخت.
- ۵ نخل و برگردانیده شوند همه کسانی که از صهیون نفرت دارند.
- ۶ مثل گیاه پرشت بامها باشند، که پیش از آن که آن را بچینند میخشکد.
- ۷ که درونده دست خود را از آن پر نمی کند و نه دسته بند آغوش خود را.
- ۸ و راهگزاران نمی گویند برکت خداوند بر شما باد. شمارا به نام خداوند مبارک میخوانیم.

انتظار برای خدا

سرود در جات

- ای خداوند از عمقها نزد تو فریاد برآوردم.
- ۲ ای خداوند! آواز مرا بشنو و گوشهای توبه آواز تضرع من ملتفت شود.
- ۳ ای یاه، اگر گاهان رابه نظر آوری، کیستای خداوند که به حضور تو بایستد؟
- لیکن مغفرت نزد توست تا از توبت رسند.
- ۵ منتظر خداوند هستم. جان من منتظر است و به کلام او امیدوارم.
- ۶ جان من منتظر خداوند است، زیاده از منتظران صبح، بیلی زیاده از منتظران صبح.
- ۷ اسرائیل برای خداوند امیدوار باشند زیرا که رحمت نزد خداوند است و نزد اوست نجات فراوان.
- ۸ و او اسرائیل را فدیة خواهد داد، از جمیع گاهان وی.

فروتنی در مقابل خدا

سرود در جات از داود

- ای خداوند دل من متکبر نیست و نه چشمانم برافراشته و خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول نساختم، و نه به کارهایی که از عقل من بعید است.
- ۲ بلکه جان خود را آرام و ساکت ساختم، مثل بچهای از شیر باز داشته شده، نزد مادر خود. جانم در من بود، مثل بچه از شیر باز داشته شده.

۳ اسرائیل بر خداوند امیدوار باشند، از الان و تا ابد الابد.

در وصف هیکل

سرود درجات

ای خداوند برای داود به یاد آور، همه مذلت‌های او را.

۲ چگونه برای خداوند قسم خورد و برای قادر مطلق یعقوب نذر نمود

که به خیمه خانه خود هرگز داخل نخواهم شد، و پرسترتخت خواب خود بر نخواهم آمد.

۴ خواب به چشمان خود نخواهم داد و نه پینکی به مژگان خویش،

تا مکانی برای خداوند پیدا کنم و مسکنی برای قادر مطلق یعقوب.

۶ اینک ذکر آن را در افراشته شنیدیم و آن را در صحرای یعاریم یافتیم.

۷ به مسکن‌های او داخل شویم و نزد قدمگاه وی پرستش نماییم.

۸ ای خداوند به آرامگاه خود برخیز و بیا، تو و تابوت قوت تو.

۹ کاهنان توبه عدالت ملبس شوند و مقدمات ترنم نمایند.

۱۰ به خاطر بنده خود داود، روی مسیح خود را بر مگردان.

۱۱ خداوند برای داود به راستی قسم خورد و از آن بر نخواهد گشت که «زئمره صلب تو بر تخت تو خواهیم گذاشت.

۱۲ اگر پسران تو عهد مرا نگاه دارند و شهادت مرا که بدیشان می‌آموزم، پسران ایشان نیز بر کسی تو تا به ابد خواهند نشست.»

زیرا که خداوند صهیون را برگزیده است و آن را برای مسکن خویش مرغوب فرموده.

۱۴ «این است آرامگاه من تا ابد الابد. اینجا ساکن خواهم بود زیرا در این رغبت دارم.

۱۵ آذوقه آن را هر آینه برکت خواهم داد و فقیرانش را به نان سیر خواهم ساخت،

و کاهنانش را به نجات ملبس خواهم ساخت و مقدماتش هر آینه ترنم خواهند نمود.

۱۷ در آنجا شاخ داود را خواهم رویانید و چراغی برای مسیح خود آماده خواهم ساخت.

۱۸ دشمنان او را به نجالت ملبس خواهم ساخت و تاج او بروی شکوفه خواهد آورد.»

در وصف بکدلی

سرود درجات از داود

اینک چه خوش و چه دلپسند است که برادران به بکدلی با هم ساکن شوند.

۲ مثل روغن نیکو بر سر است که به ریش فرود می‌آید، یعنی به ریش هارون که به دامن ردایش فرود می‌آید.

۳ و مثل شبنم حرمون است که بر کوه‌های صهیون فرود می‌آید. زیرا که در آنجا خداوند برکت خود را فرموده است یعنی حیات را تا ابد الابد.

تجید خدا

سرود درجات

هان خداوند را متبارک خوانید، ای جمیع بندگان خداوند که شبانگاه در خانه خداوند می‌ایستید!

دست‌های خود را به قدس برافرازید، و خداوند را متبارک خوانید.

۳ خداوند که آسمان و زمین را آفرید، تو را از صهیون برکت خواهد داد.

تسبیح خداوند

هللویاه، نام خداوند را تسبیح بخوانید! ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید!

ای شما که در خانه خداوند می‌ایستید، در صحن‌های خانه خدای ما.

۳ هللویاه، زیرا خداوند نیکو است! نام او را بسرایید زیرا که دلپسند است.

۴ زیرا که خداوند یعقوب را برای خود برگزید، و اسرائیل را به جهت ملک خاص خویش.

۵ زیرا امیدم که خداوند بزرگ است و خداوند ما بر تراست از جمیع خدایان.

- هر آنچه خداوند خواست آن را کرد، در آسمان و در زمین و در دریا و در همه جهها.
- ۷ ابرهار از اقصای زمین برمی آورد و بر قهار ابرای باران میسازد و بادها را از مخزنهای خویش بیرون می آورد.
- ۸ که نخست زادگان مصر را کشت، هم از انسان هم از بهایم.
- ۹ آیات و معجزات را در وسط توای مصر فرستاد، بر فرعون و بر جمیع بندگان وی.
- ۱۰ که امتهای بسیار را زد و پادشاهان عظیم را کشت.
- ۱۱ سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان و جمیع ممالک کنعان را.
- ۱۲ و زمین ایشان را به میراث داد، یعنی به میراث قوم خود اسرائیل.
- ای خداوند، نام توست تا ابد الابد؛ و ای خداوند، یادگاری توست تا جمیع طبقات.
- ۱۴ زیرا خداوند قوم خود را دوری خواهد نمود و بر بندگان خویش شفقت خواهد فرمود.
- ۱۵ بتهای امتها طلا و نقره میباشند، عمل دستهای انسان.
- ۱۶ دهنها دارند و سخن نمی گویند؛ چشمان دارند و نمی بینند؛ گوشها دارند و نمی شنوند بلکه در دهان ایشان هیچ نفس نیست.
- ۱۸ سازندگان آنها مثل آنها میباشند و هر که بر آنها توکل دارد.
- ۱۹ ای خاندان اسرائیل، خداوند را متبارک خوانید. ای خاندان هارون، خداوند را متبارک خوانید.
- ۲۰ ای خاندان لاوی، خداوند را متبارک خوانید. ای ترسندگان خداوند، خداوند را متبارک خوانید.
- ۲۱ خداوند از صهیون متبارک باد، که در اورشلم ساکن است. هلولیاه.

سرود سپاسگزاری

- خداوند را حمد گوید زیرا که نیکو است و رحمت او تا ابد الابد است.
- خدای خدایان را حمد گوید، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- ربا لا رب اب را حمد گوید، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- اورا که تنها کارهای عجیب عظیم میکند، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- اورا که آسمانها را به حکمت آفرید، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- اورا که زمین را بر آنها گسترانید، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- اورا که نیرهای بزرگ آفرید زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- آفتاب را برای سلطنت روز، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- ماه و ستارگان را برای سلطنت شب، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- که مصر را در نخست زادگانش زد، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- و اسرائیل را از میان ایشان بیرون آورد، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- بادست قوی و بازوی دراز، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- اورا که بحر قلزم را به دو بهره تقسیم کرد، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- و اسرائیل را از میان آن گذرانید، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- و فرعون و لشکر او را در بحر قلزم انداخت، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- اورا که قوم خویش را در صحرا رهبری نمود، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- اورا که پادشاهان بزرگ را زد، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- و پادشاهان نامور را کشت، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- سیحون پادشاه اموریان را، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- و عوج پادشاه باشان را، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- و زمین ایشان را به ارثیت داد، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
- یعنی به ارثیت بنده خویش اسرائیل، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.

و ما را در مذلت مابه یاد آورد، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
و ما را از دشمنان مارهایی داد، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
که همه بشر را روزی میدهد، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.
خدای آسمانها را حمد گویند، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.

سرود تبعید یون

ز دهنرهای بابل آنجا نشستم و گریه نیز کردیم، چون صهیون را به یاد آوردیم.

۲ بر بطنهای خود را آویختیم بر درختان پید که در میان آنها بود.

۳ زیرا آنانی که ما را به اسیری برده بودند، در آنجا از ما سرود خواستند؛ و آنانی که ما را تاراج کرده بودند، شادمانی (استند) که «کی از سرودهای صهیون را برای ما بسرایید.»

چگونه سرود خداوند را، در زمین بیگانه بخوانیم؟

ا اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم، آنگاه دست راست من فراموش کند.

۶ اگر تو را به یاد نیآورم، آنگاه زبانم به کامم بچسبد، اگر اورشلیم را بر همه شادمانی خود ترجیح ندهم.

۷ ای خداوند، روز اورشلیم را برای بنی ادوم به یاد آور، که گفتند: «نهدم سازید، تا بنیادش منهدم سازید!»

ای دختر بابل که خراب خواهی شد، خوشبحال آنکه به تو جزا دهد چنانکه توبه ما جزا دادی!

خوشبحال آنکه اطفال تو را بگیرد و ایشان را به صخرهها بزند.

سرود حمد مزمورداود

تو را به تمامی دل خود حمد خواهم گفت. به حضور خدایان تو را حمد خواهم گفت.

۲ به سوی هیکل قدس تو عبادت خواهم کرد و نام تو را حمد خواهم گفت، به سبب رحمت و راستی تو. زیرا کلام خود را بر تمام اسم خود تجید نمودهای.

۳ در روزی که تو را خواندم مرا اجابت فرمودی. و مرا با قوت در جانم شجاع ساختی.

ای خداوند، تمام پادشاهان جهان تو را حمد خواهند گفت، چون کلام دهان تو را بشنوند.

۵ و طریقهای خداوند را خواهند سراپید، زیرا که جلال خداوند عظیم است.

۶ زیرا که خداوند متعال است، لیکن بر فروتنان نظر میکند. و امامت کبران را از دور میشناسد.

۷ اگر چه در میان تنگی راه میروم، مرا زنده خواهی کرد. دست خود را بر خشم دشمنانم دراز می کنی و دست راستت مرا نجات خواهد داد.

خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید. ای خداوند، رحمت تو تا ابد الابد است. کارهای دست خویش را ترک منما.

حکمت و علم خدا

برای سالار مغنیان. مزمورداود

ای خداوند مرا آزموده و شناختی.

۲ تونشستن و برخاستن مرا میدانی و فکرهای مرا از دور فهمیدهای.

۳ راه و خوابگاه مرا تفتیش کردهای و همه طریقهای مرا دانستهای.

۴ زیرا که سخنی بر زبان من نیست، جز اینکه تو ای خداوند آن را تمام دانستهای.

۵ از عقب و از پیش مرا احاطه کردهای و دست خویش را بر من نهادهای.

۶ اینگونه معرفت برایم زیاده عجیب است. و بلند است که بدان نمی توانم رسید.

از روح تو بجا بروم؟ و از حضور تو بجا بگیرم؟

ا گریه آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی! و اگر درها و بیه بستر بگسترانم اینک تو آنجا هستی!

ا اگر بالهای سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم،

در آنجا نیز دست تو مرا رهبری خواهد نمود و دست راست تو مرا خواهد گرفت.

- و گفتم: «قین تاریکی مرا خواهد پوشانید.» که در حال شب گرداگرد من روشنایی گردید.
- ۱۲ تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست و شب مثل روز روشن است و تاریکی و روشنایی یکی است.
- ۱۳ زیرا که تو بردل من مالک هستی؛ مراد رحم مادر من نقش بست.
- ۱۴ تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور میب و عجیب ساخته شده‌ام. کارهای تو عجیب است و جان من این را نیکو میداند.
- ۱۵ استخوانهایم از تو پنهان نبود وقتی که در نهان ساخته میشدم و در اسفل زمین نقشبندی میگشتم.
- ۱۶ چشمان تو جنین مرادیده است و درد فقر تو همه اعضای من نوشته شده، در روزهایی که ساخته میشد، وقتی که یکی از آنها وجود نداشت. ای خدا، فکرهای تو نزد من چه قدر گرامی است و جمله آنها چه عظیم است!
- ۱۷ اگر آنها را بشمارم، از ریگ زیاد است. وقتی که بیدار می شوم هنوز نزد تو حاضر هستم.
- ۱۹ یقینای خدا شریبان را خواهی کشت. پسای مردمان خون ریزان من دور شوید.
- ۲۰ زیرا سخنان مکرر آید در باره تو میگویند و دشمنانت نام تو را به باطل میبرند.
- ۲۱ ای خداوند آیا نفرت نمی دارم از آنانی که تو را نفرت میدارند، و آیا مخالفان تو را مکروه نمی شمارم؟ ایشان را به نفرت تام نفرت میدارم. ایشان را دشمنان خویشانم می شمارم. ای خدا مرا افتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیاز ما و فکرهای مرا بدان، و بین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما.

دعای حفاظت

- برای سالار مغنیان. مز مورد او د
ای خداوند، مرا از مردشیرهایی ده و از مرد ظالم مرا محفوظ فرما!
که در دلهای خود در شرارت تفکر میکنند و تمامی روز برای جنگ جمع میشوند.
۳ دندانهای خود را مثل مار تیز میکنند و زهر افعی زیر لب ایشان است، سلاه.
۴ ای خداوند مرا از دست شیر نگاه دار، از مرد ظالم مرا محافظت فرما که تدبیر میکنند تا پایهای مرا بلغزانند.
متکبران برای من تله و ریسمانها پنهان کرده و دام به سر راه گسترده، و کنند هارای من نهاد هاند، سلاه.
۶ به خداوند گفتم: «و خدای من هستی. ای خداوند آواز تضرع مرا بشنو!»
ای یهوه خداوند که قوت نجات من هستی، تو سر مرا در روز جنگ پوشانیدهای.
۸ ای خداوند، آرزوهای شریرا برایش بر میاور و تدابیر ایشان را به انجام رسان مباد اسرافراشته شوند، سلاه.
۹ و اما سرهای آنانی که مرا احاطه میکنند، شرارت لهای ایشان، آنها را خواهد پوشانید.
۱۰ اخگرهای سوزنده را بر ایشان خواهند ریخت، ایشان را در آتش خواهند انداخت و در ژرفیها که دیگر نخواهند برخاست.
۱۱ مرد بدگودر زمین پایدار نخواهد شد. مرد ظالم را شرارت صید خواهد کرد تا او را هلاک کند
میدانم که خداوند درسی فقیر را خواهد کرد و دواوری مسکینان را خواهد نمود.
۱۳ هر آینه عادلان نام تو را حمد خواهند گفت و راستان به حضور تو ساکن خواهند شد.

درخواست کمک

مز مورد او د

- ای خداوند تو را میخوانم. نزد من بشتاب! و چون تو را بخوانم آواز مرا بشنو!
دعای من به حضور تو مثل بخور آراسته شود، و پرافراشتن دستهایم، مثل هدیه شام.
۳ ای خداوند، بردهان من نگاهبانی فرما و در لبهایم را نگاه دار.
۴ دل مرا به عمل بد مایل مگردان تا مرا تکب اعمال زشت بامردان بدکار نشوم. و از چیزهای لذیذ ایشان نخورم.
۵ مرد عادل مرا بزند و لطف خواهد بود، و مرا تا دیب نماید و روغن برای سر خواهد بود! و سر من آن را با نخواهد نمود زیرا که در بدیهای ایشان نیز دعای من دایم خواهد بود.
۶ چون داوران ایشان از سر صخرهها انداخته شوند، آنگاه سخنان مرا خواهند شنید زیرا که شیرین است.

- ۷ مثل کسبیکه زمین را فلاحت و شیار بکند، استخوانهای ما بر سر قبرها پراکنده میشود.
 ۸ زیرا کهای یهوه خداوند، چشمان من بسوی توست. و بر تو توکل دارم. پس جان مرا تلف منما!
 ۹ مر از دمی که برای من نهادند نگاه دار و از کمندهای گناهکاران.
 ۱۰ شیران به دامهای خود بیفتند و من بسلامتی در بگذرم.

دعای تنگی

- قصیده داود دعا و قتیکه در مغاره بود
 به آواز خود نزد خداوند فریاد برمی آورم. به آواز خود نزد خداوند تضرع مینمایم.
 ۲ ناله خود را در حضور او خواهم ریخت. تنگی های خود را نزد او بیان خواهم کرد.
 ۳ وقتی که روح من در من مدهوش میشود. پس تو طریقت مراد انستهای. در راهی که میروم دام برای من پنهان کرده اند.
 ۴ به طرف راست بنگرو بین که کسی نیست که مرا بشناسد. ملجای برای من نبود شد. کسی نیست که در فکر جان من باشد.
 ۵ نزد تو ای خداوند فریاد کردم و گفتم که تو ملجای حصه من در زمین زندگان هستی.
 ۶ به ناله من توجه کن زیرا که بسیار ذلیلم! مرا از جفا کنندگانم برهان، زیرا که از من زور آور ترند.
 ۷ جان مرا از زندان در آور تا نام تو را حمد گویم. عادلان گردا گرد من خواهند آمد زیرا که به من احسان نمودهای.

تضرع به حضور خدا

- مز مورد اود
 ای خداوند دعای مرا بشنو و به تضرع من گوش بده! در امانت و عدالت خویش مرا اجابت فرما!
 و بر بنده خود به محاکمه بر میا. زیرا زندهای نیست که به حضور تو عادل شمرده شود.
 ۳ زیرا که دشمن بر جان من جفا کرده، حیات مرا به زمین کوبیده است و مرا در ظلمت ساکن گردانیده، مثل آنانی که مدتی مرده باشند.
 ۴ پس روح من در من مدهوش شده، و دلم در اندروم متحیر گردیده است.
 ایام قدیم مرا به یاد می آورم. در همه اعمال تو تفکر نموده، در کارهای دست تو تامل میکنم.
 ۶ دستهای خود را بسوی تو دراز میکنم. جان من مثل زمین خشک، تشنه تو است، سلاه.
 ۷ ای خداوند، بزودی مرا اجابت فرما زیرا روح من کاهیده شده است. روی خود را از من میپوشان، مبادا مثل فرورندگان به هاویه بشوم.
 ۸ بامدادان رحمت خود را به من بشنوان زیرا که بر تو توکل دارم. طریقی را که بر آن بروم، مرا بیاموز زیرا نزد تو جان خود را برمی افرازم.
 ای خداوند مرا از دشمنانم برهان زیرا که نزد تو پناه برده ام.
 ۱۰ مرا تعلیم ده تا اراده تو را بجا آورم زیرا خدای من توهستی. روح مهربان تو مرا در زمین هموار هدایت بنماید.
 ۱۱ به خاطر نام خود ای خداوند مرا از بنده ساز. به خاطر عدالت خویش جان مرا از تنگی برهان.
 ۱۲ و به خاطر رحمت خود، دشمنانم را منقطع ساز. و همه مخالفان جان مرا هلاک کن زیرا که من بنده توهستم.

سرود پیروزی

- مز مورد اود
 خداوند که سخره من است، مبارک باد! که دستهای مرا به جنگ و انگشتهای مرا به حرب تعلیم داد!
 رحمت من اوست و ملجای من و قلعه بلند من و رهاننده من و سپر من و آنکه بر او توکل دارم، که قوم مرا در زیر اطاعت من میدارد.
 ۳ ای خداوند، آدمی چیست که او را شناسی؟ و بسرا انسان که او را به حساب بیاوری؟
 انسان مثل نفسی است و روز هایش مثل سایه های است که میگردد.
 ای خداوند آسمانهای خود را خم ساخته، فرود بیا. و کوههارا لمس کن تا دود شوند.
 ۶ رعدا را جهنده ساخته، آنها را پراکنده ساز. تیرهای خود را بفرست و آنها را منهنم نما.
 ۷ دست خود را از اعلی بفرست، و مرا رهانیده، از آبهای بسیار خلاصی ده، یعنی از دست پسران اجنبی.
 ۸ که دهان ایشان به باطل سخن میگوید، و دست راست ایشان، دست دروغ است.

- ۹ ای خدا، تورا سرودی تازه میسرایم. بابر بظ ذات ده تار، تورا ترنم خواهم نمود.
- ۱۰ که پادشاهان رانجات میبخشی، و بنده خود داود را از شمشیر مهلک میرهانی.
- ۱۱ مرا از دست اجنبیان برهان و خلاصی ده، که دهان ایشان به باطل سخن میگوید. و دست راست ایشان دست دروغ است.
- ۱۲ تاپسران مادر جوانی خود نمو کرده، مثل نهالها باشند. و دختران مامل سنگهای زاویه تراشیده شده به مثال قصر.
- ۱۳ و انبارهای ما پر شده، به انواع نعمت ریزان شوند. و گله های ماهزارها و کرورها در صحراهای ما بزیایند.
- ۱۴ و گاو و ما ببار بردار شوند و هیچ رخنه و خروج و ناله های در کوجه های مان باشد.
- ۱۵ خوشباجال قومی که نصیب ایشان این است. خوشباجال آن قوم که یهوه خدای ایشان است.

پرستش خداوند

تسبیح داود

- ۱ ای خدای من، ای پادشاه، تورا متعال میخوانم و نام تورا متبارک میگویم، تا ابد الابد!
- ۲ تمامی روز تورا متبارک میخوانم، و نام تورا احمد میگویم تا ابد الابد.
- ۳ خداوند عظیم است و بینهایت مدوح. و عظمت او را نتفیش نتوان کرد.
- ۴ طبقه تا طبقه اعمال تورا تسبیح میخوانند و کارهای عظیم تورا بیان خواهند نمود.
- ۵ در مجد جلیل کبریایی تو و در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود.
- ۶ در قوت کارهای مهیب تو سخن خواهند گفت. و من عظمت تورا بیان خواهم نمود.
- ۷ و یادگاری کثرت احسان تورا حکایت خواهند کرد. و عدالت تورا خواهند سراپید.
- ۸ خداوند کریم و رحیم است و دیر غضب و کثیر الاحسان.
- ۹ خداوند برای همگان نیکو است. و رحمت های وی بر همه اعمال وی است.
- ۱۰ ای خداوند جمیع کارهای تو، تورا احمد میگویند. و مقدسان تو، تورا متبارک میخوانند.
- ۱۱ در باره جلال ملکوت تو سخن میگویند و توانایی تورا حکایت میکنند.
- ۱۲ تا کارهای عظیم تورا به بنی آدم تعلیم دهند و کبریایی مجید ملکوت تورا.
- ۱۳ ملکوت تو، ملکوتی است تا جمیع دهرها و سلطنت تو باقی تا تمام دورها.
- ۱۴ خداوند جمیع افتادگان را تا پید میکند و خم شدگان را برمی خیزاند.
- ۱۵ چشمان همگان منتظر تو می باشد و تو طعام ایشان را در موسمش میدهی.
- ۱۶ دست خویش را باز میکنی و آرزوی همه زندگان را سر مینمایی.
- ۱۷ خداوند عادل است در جمیع طریق های خود و رحیم در کل اعمال خویش.
- ۱۸ خداوند نزدیک است به آنانی که او را می خوانند، به آنانی که او را به راستی میخوانند.
- ۱۹ آرزوی ترسندگان خود را بجا میآورد و تضرع ایشان را شنیده، ایشان رانجات میدهد.
- ۲۰ خداوند همه محبان خود را نگاه میدارد و همه شیران را هلاک خواهد ساخت.
- ۲۱ دهان من تسبیح خداوند را خواهد گفت و همه بشر نام قدوس او را متبارک بخوانند تا ابد الابد.

سعادت تو کل به خدا

هللویاه! ای جان من خداوند را تسبیح بخوان!

- ۱ تازنده هستم، خداوند را احمد خواهم گفت. مادامی که وجود دارم، خدای خود را خواهم سراپید.
- ۲ برو ساتوکل مکنید و نه بر این آدم که نزد او اعانتی نیست.
- ۳ روح او بیرون میرود و او به خاک خود برمی گردد و در همان روز فکرهایش نابود می شود.
- ۴ خوشباجال آنکه خدای یعقوب مدد کار او است، که امید او بر یهوه خدای وی میباشد، که آسمان وزمین را فرید و دریا و آنچه را که در آنهاست، که راستی را نگاه دارد تا ابد الابد؛

- که مظلومان را در سی می کند، و گرسنگان را نان میبخشد. خداوند اسیران را آزاد میسازد.
 ۸ خداوند چشمان کوران را باز میکند. خداوند خم شدگان را برمی افرازد. خداوند عادلان را دوست میدارد.
 ۹ خداوند غریبان را محافظت میکند و یتیمان و بیوه زنان را پایدار مینماید. لیکن طریق شیران را کج میسازد.
 ۱۰ خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابد الاباد و خدای توای صهیون، نسل بعد نسل. هلولیاه!

تسبیح خدای توانا

- هلولیاه، زیر خدای ما را سپردن نیکو است و دل پسند، و تسبیح خواندن شایسته است!
 خداوند اورشلیم را بنامی کند و پراکنندگان اسرائیل را جمع مینماید.
 ۳ شکسته دلان را شفا میدهد و جراحت های ایشان را میندند.
 ۴ عدد ستارگان را میشمارد و جمیع آنها را به نام میخواند.
 ۵ خداوند ما بزرگ است و قوت او عظیم و حکمت وی غیر متناهی.
 ۶ خداوند مسکینان را برمی افرازد و شیران را به زمین میاندازد.
 ۷ خداوند را بشکر بسرایید. خدای ما را با بربط سرو بخوانید.
 ۸ که آسمانها را با ابرها میپوشاند و باران را برای زمین مهبای نماید و گیاه را بر کوهها میرویانند.
 ۹ که بهایم را آذوقه میدهد و بچه های غراب را که اورامی خوانند.
 ۱۰ در قوت اسب رغبت ندارد، و از ساقهای انسان راضی نمی باشد.
 ۱۱ رضامندی خداوند از ترسندگان وی است و از آنانی که به رحمت وی امیدوارند.
 ای اورشلیم، خداوند را تسبیح بخوان. ای صهیون، خدای خود را حمد بگو.
 ۱۳ زیرا که پشت بندهای دروازه های رامستحکم کرده و فرزندان را در اندرون مبارک فرموده است.
 ۱۴ که حد و تور سلامتی میدهد و تور از مغز گندم سیر میگرداند.
 ۱۵ که کلام خود را بر زمین فرستاده است و قول او به زودی هر چه تمام تر میود.
 ۱۶ که برف را مثل پشم میباراند، و ژاله را مثل خاک کستر میپاشد.
 ۱۷ که تگرگ خود را در قطعهها میاندازد؛ و کیست که پیش سرمای او تواند ایستاد؟
 کلام خود را میفرستد و آنها را میگذارد. باد خویش را میوزاند، پس آبه جاری میشود.
 ۱۹ کلام خود را به یعقوب بیان کرده، و فرایض و داوریهای خویش را به اسرائیل.
 ۲۰ با هیچ امتی چنین نکرده است و داوریهای او را ندانستند. هلولیاه!

همه خدای تسبیح بخوانند

- هلولیاه! خداوند را از آسمان تسبیح بخوانید! در اعلی علین اورا تسبیح بخوانید!
 ای همه فرشتگان اورا تسبیح بخوانید. ای همه لشکرهای او اورا تسبیح بخوانید.
 ۳ ای آفتاب و ماه اورا تسبیح بخوانید. ای همه ستارگان نور اورا تسبیح بخوانید.
 ۴ ای فلک الافلاک اورا تسبیح بخوانید، و ای آبایی که فوق آسمانهاست.
 ۵ نام خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که او امر فرمود پس آفریده شدند.
 ۶ و آنها را پایدار نمود تا ابد الاباد و قانونی قرارداد که از آن درنگ ندارند.
 خداوند را از زمین تسبیح بخوانید، ای نهنگان و جمیع لجهها.
 ۸ ای آتش و تگرگ و برف و مه و باد تند که فرمان او را به جامیا ورید.
 ۹ ای کوهها و تمام تلها و درختان میوه دار و همه سروهای آزاد.
 ۱۰ ای وحوش و جمیع بهایم و حشرات و مرغان بالدار.
 ۱۱ ای پادشاهان زمین و جمیع امتهای سروران و همه داوران جهان.

- ۱۲ ای جوانان و دوشیزگان نیز و پیران و اطفال.
 ۱۳ نام خداوند را تسبیح بخوانند، زیرا نام او تنها متعال است و جلال او فوق زمین و آسمان.
 ۱۴ او شاخی برای قوم خود برافراشته است، تا نخر باشد برای همه مقدسان او، یعنی برای بنی اسرائیل که قوم مقرب او میباشند. هلولیاه!

سرود تازه برای خداوند

- هلولیاه! خداوند را سرود تازه بسرایید و تسبیح او را در جماعت مقدسان!
 ۱ اسرائیل در آفریننده خود شادی کنند و پسران صهیون در پادشاه خویش وجد نمایند.
 ۳ نام او را بار قص تسبیح بخوانند. با بربط و عود او را بسرایند.
 ۴ زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد. مسکینان را به نجات جمیل میسازد.
 ۵ مقدسان از جلال نخر بنمایند. و بر بسترهای خود ترخم بکنند.
 ۶ تسبیحات بلند خدا در دهان ایشان باشد. و شمشیر دودمه در دست ایشان.
 ۷ تا از امتها انتقام بکشند و تادیب بر طوایف بنمایند.
 ۸ و پادشاهان ایشان را به زنجیرها ببندند و سروران ایشان را به پابندهای آهنین.
 ۹ و داوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند. این کرامت است برای همه مقدسان او. هلولیاه!

تسبیح خدا

- هلولیاه! خدا را در قدس او تسبیح بخوانید. در فلک قوت او، او را تسبیح بخوانید!
 او را به سبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید. او را به حسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید.
 ۳ او را به آواز کرنا تسبیح بخوانید. او را با بربط و عود تسبیح بخوانید.
 ۴ او را با دف و ورقص تسبیح بخوانید. او را با ذوات و تارونی تسبیح بخوانید.
 ۵ او را با صنجهای بلند آواز تسبیح بخوانید. او را با صنجهای خوش صدا تسبیح بخوانید.
 ۶ هر که روح دارد، خداوند را تسبیح بخواند. هلولیاه!

کتاب امثال سلیمان نبی

مقدمه کتاب

- امثال سلیمان بن داود پادشاه اسرائیل
 به جهت دانستن حکمت و عدل، و برای فهمیدن کلمات فطانت.
 ۳ به جهت اکتساب ادب معرفت آمیز، و عدالت و انصاف و استقامت.
 ۴ تا ساده دلان رازیرکی بخشد، و جوانان را معرفت و تمیز.
 ۵ تا مرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید. و مرد فهمید را بر آن تحصیل نماید.
 ۶ تا امثال و کلمات را بفهمند، کلمات حکیمان و غوامض ایشان را.
 ۷ ترس بیوه آغاز علم است. لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می‌شمارند.

هشدار علیه و سوسه

- ای پسر من تا دیب پدر خود را بشنو، و تعلیم مادر خویش را ترک منما.
 ۹ زیرا که آنها تاج زیبایی برای سرتو، و جواهر برای گردن تو خواهد بود.
 ۱۰ ای پسر من اگر نگاه کاران تو را فریفته سازند، قبول منما.
 ۱۱ اگر گویند: «مراه مایا تا برای خون در کمین بنشینیم، و برای بیگانهان بیجهت پنهان شویم، مثل هاویه ایشان رازنده خواهیم بلعید، و تندرست مانند آنانی که به گور فرو میروند.
 ۱۳ هر گونه اموال نفیسه را پیدا خواهیم نمود. و خانه‌های خود را از غنیمت مملو خواهیم ساخت.
 ۱۴ قرعه خود را در میان ماینداز. و جمیع ما را یک کیسه خواهد بود.»
 ای پسر من با ایشان در راه مرو. و پای خود را از طریقهای ایشان بازدار
 زیرا که پایهای ایشان برای شرارت میدود و به جهت ریختن خون میشتابد.
 ۱۷ به تحقیق، گستردن دام در نظر هر بالدار بیفایده است.
 ۱۸ لیکن ایشان به جهت خون خود کین میسازند، و برای جان خویش پنهان میشوند.
 ۱۹ همچنین است راههای هر کس که طماع سود باشد، که آن جان مالک خود را هلاک میسازد.

تشویق به پذیرفتن حکمت

- حکمت در بیرون ندامیدهد و در شوارع عام آواز خود را بلند میکند.
 ۲۱ در سر چهار راهها در دهنه دروازه‌ها میخواند و در شهر به سخنان خود متکلم میشود
 که «ای جاهلان تابه کی جهالت را دوست خواهید داشت؟ و تابه کی مستهزئین از استهزاشادی میکنند و احقمان از معرفت نفرت مینمایند؟
 به سبب عتاب من بازگشت نمائید. اینک روح خود را بر شما فاضله خواهم نمود و کلمات خود را بر شما اعلام خواهم کرد.
 ۲۴ زیرا که چون خواندم، شما با نمودید و دستهای خود را افراشتم و کسی اعتنان نکرد.
 ۲۵ بلکه تمامی نصیحت مرا ترک نمودید و توبیخ مرا نخواستید.
 ۲۶ پس من نیز در حین مصیبت شما خواهم خندید و چون ترس بر شما مستولی شود استهزا خواهم نمود.
 ۲۷ چون خوف مثل باد تند بر شما عارض شود، و مصیبت مثل گرد باد به شما درسد، حینی که تنگی و ضیق بر شما آید.
 ۲۸ آنگاه مرا خواهند خواند لیکن اجابت نخواهم کرد، و صبحگاهان مرا جستجو خواهند نمود اما مرا نخواهند یافت.
 ۲۹ چونکه معرفت را مکروه داشتند، و ترس خداوند را اختیار نمودند،
 و نصیحت مرا پسند نکردند، و تمامی توبیخ مرا خوار شمردند،
 بنابراین، از میوه طریق خود خواهند خورد، و از تدایب خویش سیر خواهند شد.
 ۳۲ زیرا که ارتداد جاهلان، ایشان را خواهد کشت و راحت غافلانه احقمان، ایشان را هلاک خواهد ساخت.
 ۳۳ اما هر که مرا بشنود در امنیت ساکن خواهد بود، و از ترس بلا مستریج خواهد ماند.»

فواید حکمت

- ای پسر من اگر سخنان مرا قبول مینمودی و اوامر مرا نزد خود نگاه میداشتی،

- تا گوش خود را به حکمت فراگیری و دل خود را به فطانت مایل گردانی،
 اگر فهم را دعوت می‌کردی و آواز خود را به فطانت بلند می‌نمودی،
 اگر آن را مثل نقره می‌طلبیدی و مانند خزانه‌های مخفی جستجو می‌کردی،
 آنگاه ترس خدا و ندرامی فهمیدی، و معرفت خدا را حاصل مینمودی.
 ۶ زیرا خداوند حکمت را میبخشد، و از دهان وی معرفت و فطانت صادر میشود.
 ۷ به جهت مستقیمان، حکمت کامل را ذخیره میکند و برای آنانی که در کاملیت سلوک مینمایند، سپر میباشد،
 تا طریقهای انصاف را محافظت نماید و طریق مقدسان خویش را نگاه دارد.
 پس آنگاه عدالت و انصاف را میفهمیدی، و استقامت و هر طریق نیکورا.
 ۱۰ زیرا که حکمت به دل تو داخل میشود و معرفت نزد جان تو عزیز می‌گشت.
 ۱۱ تمیز، تو را محافظت مینمود، و فطانت، تو را نگاه میداشت،
 تا تو را از راه شریرانهایی بخشد، و از کسانی که به سخنان کج متکلم میشوند.
 ۱۳ که راههای راستی را ترک میکنند، و به طریقهای تاریکی سالک میشوند.
 ۱۴ از عمل بد خشنودند، و از دروغهای شریر خرسندند.
 ۱۵ که در راههای خود معوجند، و در طریقهای خویش کج رو میباشند.
 ۱۶ تا تو را از زنجیرهایی بخشد، و از زنجیرهای بیگانهایی که سخنان مملقا میگویند؛
 که مصاحب جوانی خود را ترک کرده، و عهد خدای خویش را فراموش نموده است.
 ۱۸ زیرا خانه او به موت فرو میرود و طریقهای او به مردگان.
 ۱۹ کسانی که نزد وی روند بر نخواهند گشت، و به طریقهای حیات نخواهند رسید.
 ۲۰ تا به راه صالحان سلوک نمایی و طریقهای عادلان را نگاه داری.
 ۲۱ زیرا که راستان در زمین ساکن خواهند شد، و کاملان در آن باقی خواهند ماند.
 ۲۲ لیکن شریران از زمین منقطع خواهند شد، و ریشه خیانتکاران از آن کنده خواهد گشت.

سایر فواید حکمت

- ای پسر من، تعلیم مرا فراموش مکن و دل تو او امر را نگاه دارد،
 زیرا که طول ایام و سالهای حیات و سلامتی را برای تو خواهد افزود.
 ۳ زنهار که رحمت و راستی تو را ترک نکند. آنها را بر گردن خود ببند و بر لوح دل خود مرقوم دار.
 ۴ آنگاه نعمت و رضامندی نیکو، در نظر خدا و انسان خواهی یافت.
 ۵ به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود تکیه مکن.
 ۶ در همه راههای خود او را بشناس، و او طریقهایت را راست خواهد گردانید.
 خویشتن را حکیم میندار، از خداوند بترس و از بدی اجتناب نما.
 ۸ این برای ناف توشفا، و برای استخوانهای مغز خواهد بود.
 ۹ از مایملک خود خداوند را تکریم نما و از نوبرهای همه محصول خویش.
 ۱۰ آنگاه انبارهای توبه و فور نعمت پر خواهد شد، و چرخشهای تو از شیره انگور لبریز خواهد گشت.
 ۱۱ ای پسر من، تا دیب خداوند را خوار مشمار، و تو بیخ او را مگروه مدار.
 ۱۲ زیرا خداوند هر که را دوست دارد تا دیب مینماید، مثل پدر پسر خویش را که از او مسرور میباشد.
 ۱۳ خوشباجال کسی که حکمت را پیدا کند، و شخصی که فطانت را تحصیل نماید.
 ۱۴ زیرا که تجارت آن از تجارت نقره و محصولش از طلای خالص نیکوتر است.
 ۱۵ از لعلها گرانها تر است و جمیع نفایس تو با آن برابری نتواند کرد.
 ۱۶ به دست راست وی طول ایام است، و به دست چپش دولت و جلال.
 ۱۷ طریقهای وی طریقهای شادمانی است و همه راههای وی سلامتی میباشد.

- ۱۸ به جهت آنانی که او را به دست گیرند، درخت حیات است و کسی که به او متمسک می‌باشد نجسته است.
 خداوند به حکمت خود زمین را بنیاد نهاد، و به عقل خویش آسمان را استوار نمود.
 ۲۰ به علم او لجهها منشق گردید، و افلاک شبیم رامی چکانید.
 ۲۱ ای پسر من، این چیزها از نظر تو دور نشود. حکمت کامل و تمیز را نگاه دار.
 ۲۲ پس برای جان تو حیات، و برای گردنت زینت خواهد بود.
 ۲۳ آنگاه در راه خود به امنیت سالک خواهی شد، و پایت نخواهد لغزید.
 ۲۴ هنگامی که بخوابی، نخواهی ترسیدی و چون در از شوی خوابت شیرین خواهد شد.
 ۲۵ از خوف ناگهان نخواهی ترسیدی، و نه از خرابی شیران چون واقع شود.
 ۲۶ زیرا خداوند اعتماد تو خواهد بود و پایدی تو را از دام حفظ خواهد نمود.
 ۲۷ احسان را از اهلش باز مدار، هنگامی که بجای آوردنش در قوت دست توست.
 ۲۸ به همسایه خود مگور و باز گرد، و فردا به تو خواهیم داد، با آنکه نزد تو حاضر است.
 ۲۹ بر همسایه ات قصد بدی مکن، هنگامی که او نزد تو در امنیت ساکن است.
 ۳۰ با کسی که به تو بدی نکرده است، بیسبب محاصمه منما.
 ۳۱ بر مرد ظالم حسد مبر و هیچکدام از راههایش را اختیار مکن.
 ۳۲ زیرا کج خلقان نزد خداوند مگروهند، لیکن سرا و نزد راستان است،
 لعنت خداوند بر خانه شیران است. اما مسکن عادلان را برکت میدهد.
 ۳۴ یقین که مستهزئین را استهزا مینماید، اما متواضعان را فیض میبخشد.
 ۳۵ حکیمان وارث جلال خواهند شد، اما احقمان نجالت را خواهند برد.

افضل بودن حکمت

- ای پسران، تا دیب پدر را بشنوی و گوش دهید تا فطانت را بفهمید،
 چونکه تعلیم نیکو به شما میدهد. پس شریعت مرا ترک منماید.
 ۳ زیرا که من برای پدر خود پسر بودم، و در نظر مادرم عزیز و یگانه.
 ۴ و او مرا تعلیم داده، میگفت: «ل توبه سخنان من متمسک شود، و او امر مرا نگاه دار تا زنده بمانی.»
 ۵ حکمت را تحصیل نما و فهم را پیدا کن. فراموش مکن و از کلمات دهانم انحراف موز.
 ۶ آن را ترک منما که تو را محافظت خواهد نمود. آن را دوست دار که تو را نگاه خواهد داشت.
 ۷ حکمت از همه چیز افضل است. پس حکمت را تحصیل نما و به هر آنچه تحصیل نموده باشی، فهم را تحصیل کن.
 ۸ آن را محترم دار، و تو را بلند خواهد ساخت. و اگر او را در آغوش بکشی تو را معظم خواهد گردانید.
 ۹ بر سر تو تاج زیبایی خواهد نهاد. و افسر جلال به تو عطا خواهد نمود.»
 ای پسر من بشنو و سخنان مرا قبول نما، که سالهای عمرت بسیار خواهد شد.
 ۱۱ راه حکمت را به تو تعلیم دادم، و به طریقهای راستی تو را هدایت نمودم.
 ۱۲ چون در راه بروی قدمهای تو تنگ نخواهد شد، و چون بدوی لغزش نخواهی خورد.
 ۱۳ ادب را به چنگ آور و آن را فرو مگذار. آن را نگاه دار زیرا که حیات تو است.
 ۱۴ به راه شیران داخل مشو، و در طریق گناهکاران سالک مباش.
 ۱۵ آن را ترک کن و به آن گذر منما، و از آن اجتناب کرده، بگذر.
 ۱۶ زیرا که ایشان تابدی نکرده باشند، نمی خوابند و اگر کسی را نلغزانیده باشند، خواب از ایشان منقطع میشود.
 ۱۷ چونکه نان شرارت را میخورند، و شراب ظلم را می نوشند.
 ۱۸ لیکن طریق عادلان مثل نور مشرق است که تا نهار کامل روشنایی آن در تزیاید می باشد.
 ۱۹ و اما طریق شیران مثل ظلمت غلیظ است، و نمی دانند که از چه چیز می لغزند.

ای پسر من، به سخنان من توجه نما و گوش خود را به کلمات من فرا گیر.

- ۲۱ آنها از نظر تو دور نشود. آنها را در اندرون دل خود نگاه دار.
- ۲۲ زیرا هر که آنها را بیابد برای او حیات است، و برای تمامی جسد او شفا مییابد.
- ۲۳ دل خود را به حفظ تمام نگاه دار، زیرا که مخرج های حیات از آن است.
- ۲۴ دهان دروغگور از خود بینداز، و لبهای بجز از خویشتن دور نما.
- ۲۵ چشمانت به استقامت نگران باشد، و مژگانت پیش روی تو راست باشد.
- ۲۶ طریق پایهای خود را هموار بساز، تا همه طریقهای تو مستقیم باشد.
- ۲۷ به طرف راست یا چپ منحرف مشو، و پای خود را از بدی نگاه دار.

هشدار در مورد زنا

ای پسر من، به حکمت من توجه نما، و گوش خود را به فطانت من فرا گیر،

- تأدب را بر محافظت نمایی، و لبهایت معرفت را نگاه دارد.
- ۳ زیرا که لبهای زن اجنبی عسل را می چکاند، و دهان او از روغن ملایم تراست.
- ۴ لیکن آخر او مثل افسنتین تلخ است و برنده مثل شمشیر دودم.
- ۵ پایهایش به موت فرو میرود، و قدمهایش به هاویه متمسک مییابد.
- ۶ به طریق حیات هرگز سالک نخواهد شد. قدمهایش آواره شده است و او نمی داند.
- ۷ والا نای پسر اتم مرابشنوید، و از سخنان دهانم انحراف مورزید.
- ۸ طریق خود را از او دور ساز، و به در خانه او نزدیک مشو.
- ۹ مباد اعنفوان جوانی خود را به دیگران بدهی، و سالهای خویش را به ستم کیشان.
- ۱۰ و غریبان از اموال تو سیر شوند، و ثمره محنت توبه خانه بیگانه رود.
- ۱۱ که در عاقبت خود نوحه گری نمایی، هنگامی که گوشت و بدنت فانی شده باشد، و گویی چرا ادب را مکره داشتم، و دل من تنبیه را خوار شمرد، و آواز مرشدان خود را نشنیدم، و به معلمان خود گوش ندادم.
- ۱۴ نزدیک بود که هر گونه بدی را مرتکب شوم، در میان قوم و جماعت.
- آب را از منبع خود بنوش، و نهرهای جاری را از چشمه خویش.
- ۱۶ جویهای تو بیرون خواهد ریخت، و نهرهای آب در شوارع عام، و از آن خودت به تنهایی خواهی بود، و نه از آن غریبان.
- ۱۸ چشمه تو مبارک باشد، و از زن جوانی خویش مسرور باش، مثل غزال محبوب و آهوی جمیل. پستانهایش تو را همیشه خرم سازد، و از محبت او دائم محفوظ باش.
- ۲۰ لیکن ای پسر من، چرا از زن بیگانه فریفته شوی؟ و سینه زن غریب را در برگیری؟ زیرا که راههای انسان در مد نظر خداوند است، و تمامی طریقهای وی را میسنجد.
- ۲۲ تقصیرهای شریرا را گرفتار میسازد، و به بندهای گاهان خود بسته میشود.
- ۲۳ او بدون ادب خواهد مرد، و به کثرت حماقت خویش تلف خواهد گردید.

جلوه های جهالت

ای پسر من، اگر برای همسایه خود ضامن شده، و به جهت شخص بیگانه دست داده باشی،

- و از سخنان دهان خود در دام افتاده، و از سخنان دهانت گرفتار شده باشی، پسای پسر من، این را بکن و خویشتن را راهی ده چون که به دست همسایه ات افتاده ای. برو و خویشتن را فروتن ساز و از همسایه خود التماس نما.
- ۴ خواب را به چشمان خود راه مده، و نه پینکی را به مژگان خویش.
- ۵ مثل آهو خویشتن را از کند و مانند گنجشک از دست صیاد خلاص کن.

- ای شخص کاهل نزد مورچه برو، و در راههای او تامل کن و حکمت را بیاموز،
که وی را پیشوایی نیست و نه سرور و نه حاکمی.
- ۸ اما خوراکی خود را تا بستان میا میسازد و آذوقه خویش را در موسم حصاد جمع میکند.
- ۹ ای کاهل، تا به چند خواهی خوابیدی و از خواب خود کی خواهی برخاست؟
اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی برهم نهادن دست به جهت خواب.
- ۱۰ پس فقر مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیاز مندی بر تو مانند مرد مسلح.
مرد لئیم و مرد زشت خوی، با عوجاج دهان رفتار میکند.
- ۱۱ با چشمان خود غمزه میزند و پایای خویشتن حرف میزند. با انگشتهای خویش اشاره میکند.
- ۱۲ در دلش دروغهاست و پیوسته شرارت را اختراع میکند. نزاعها را میپاشد.
- ۱۳ بنابراین مصیبت بر او ناگهان خواهد آمد. در لحظهای منکسر خواهد شد و شفا نخواهد یافت.
شش چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد، بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه است.
- ۱۴ چشمان متکبر و زبان دروغگو، و دستهایی که خون بیگانه را میریزد.
- ۱۵ دلی که تدبیر فاسد را اختراع میکند. پایهایی که در زیان کاری تیزرو میباشند.
- ۱۶ شاهد دروغگو که به کذب متکلم شود. و کسی که در میان برادران نزاعها میپاشد.
- ۱۷ ای پسر من او امر پدر خود را نگاه دار و تعلیم مادر خویش را ترک منما.
- ۱۸ آنها را بر دل خود دائم ببند، و آنها را بر گردن خویش بیاویز.
- ۱۹ حینی که به راه میروی تو را هدایت خواهد نمود، و حینی که میخوابی بر تو دیده بانی خواهد کرد، و وقتی که بیدار شوی با تو مکالمه خواهد نمود.
- ۲۰ زیرا که احکام (چراغ و تعلیم) ایشان (نور است، و تو بیخ تدبیر آمیز طریق حیات است.
- ۲۱ تا تو را از زن خبیثه نگاه دارد، و از چاپلوسی زبان زن بیگانه.
- ۲۲ در دلت مشتاق جمال وی مباش، و از پلکهایش فریفته مشو،
زیرا که به سبب زن زانیه، شخص برای یک قرص نان محتاج میشود، و زن مرد دیگر، جان گرانهارا صید میکند.
- ۲۳ آیا کسی آتش را در آغوش خود بگیرد و جامهاش سوخته نشود؟
یا کسی بر اخگرهای سوزنده راه رود و پایهایش سوخته نگردد؟
همچنین است کسی که نزد زن همسایه خویش داخل شود، زیرا هر که او را لمس نماید بیگانه نخواهد ماند.
- ۲۴ دزد را امانت نمی کنند اگر دزدی کند تا جان خود را سپر نماید وقتی که گرسنه باشد.
- ۲۵ لیکن اگر گرفته شود، هفت چندان رد خواهد نمود و تمامی اموال خانه خود را خواهد داد.
- ۲۶ اما کسی که با زنی زنا کند، ناقص العقل است و هر که چنین عمل نماید، جان خود را هلاک خواهد ساخت.
- ۲۷ او ضرب و رسوایی خواهد یافت، و ننگ او محو نخواهد شد.
- ۲۸ زیرا که غیرت، شدت خشم مرد است و در روز انتقام، شفقت نخواهد نمود.
- ۲۹ بر هیچ کفارهای نظر نخواهد کرد و هر چند عطایا را زیاده کنی، قبول نخواهد نمود.

هشدار درباره زنا

- ۱ ای پسر من سخنان مرا نگاه دار، و او امر مرا نزد خود ذخیره نما.
- ۲ او امر مرا نگاه دار تا زنده بمانی، و تعلیم مرا مثل مرد مک چشم خویش.
- ۳ آنها را بر انگشتهای خود ببند و آنها را بر لوح قلب خود مرقوم دار.
- ۴ به حکمت بگو که تو خواهر من هستی و فهم را دوست خویش بخوان
تا تو را از زن اجنبی نگاه دارد، و از زن غریبی که سخنان تملقا میز میگوید.
زیرا که از دریچه خانه خود نگاه کردم، و از پشت شبکه خویش.
- ۵ در میان جاهلان دیدم، و در میان جوانان، جوانی ناقص العقل مشاهده نمودم،

- که در کوچه بسوی گوشه او میگذشت. و به راه خانه وی میرفت،
 در شام در حین زوال روز، در سیاهی شب و در ظلمت غلیظ،
 که اینک زنی به استقبال وی میآمد، در لباس زانیه و در خیانت دل،
 ۱۱ زنی یاوهگویی سرکش که پایبانش در خانهاش قرار نمی گیرد.
 ۱۲ گاهی در کوچهها و گاهی در شوارع عام، و نزد هر گوشه‌ای در کمین مییابد.
 ۱۳ پس او را برگرفت و بوسید و چهره خود را بیجا ساخته، او را گفت:
 «ز من ذبایح سلامتی است، زیرا که امروز نذرهای خود را وفا نمودم.
 ۱۵ از این جهت به استقبال تو بیرون آمدم، تا روی تو را به سعی تمام بطلبم و حال تو را یافتم.
 ۱۶ بر بستر خود دوشکها گسترانید هام، باد بیاها از گان مصری.
 ۱۷ بستر خود را با مر و عود و سلیخه معطر ساختم.
 ۱۸ بیات صبح از عشق سیر شویم، و خویشتن را از محبت خرم سازیم.
 ۱۹ زیرا صاحبخانه در خانه نیست، و سفر دور رفته است.
 ۲۰ کیسه نقره‌های به دست گرفته و تار و زبر در تمام مراجعت نخواهد نمود.»
 پس او را از زیادی سخنانش فریفته کرد، و از تملق لبهایش او را اغوا نمود.
 ۲۲ در ساعت از عقب او مثل گاوی که به سلاح خانه میرود، روانه شد و مانند احمق به زنجیرهای قصاص.
 ۲۳ تاثیر به جگرش فرورود، مثل گنجشکی که به دام میشتابد و نمی داند که به خطر جان خود میرود.
 پس حالای پسران مرا بشنوید، و به سخنان دهانم توجه نمایند.
 ۲۵ دل تو به راههایش مایل نشود، و به طریقه‌هایش گمراه مشو،
 زیرا که او بسیاری را محروم و حانداخته است، و جمیع کشتگانش زور آوراند.
 ۲۷ خانه او طریق هاویه است و به حجره‌های موت مودی مییابد.

ندای حکمت

- آیا حکمت ندانمی کند، و فطانت آواز خود را بلند نمی نماید؟
 بهسر مکان‌های بلند، به کنار راه، در میان طریقه‌های میایستد.
 ۳ به جانب دروازه‌ها به دهنه شهر، نزد مدخل دروازه‌ها صد میزند.
 ۴ که شمارای مردان میخوانم و آواز من به بنی آدم است.
 ۵ ای جاهلان زیرکی را بفهمید و ای احمقان عقل را درک نمایید.
 ۶ بشنوید زیرا که به امور عالیه تکلم مینمایم و گشادن لبهایم استقامت است.
 ۷ دهانم به راستی تنطق میکند و لبهایم شرارت را مکره میدارد.
 ۸ همه سخنان دهانم بر حق است و در آنها هیچ چیز کج یا معوج نیست.
 ۹ تمامی آنها نزد من در فهم واضح است و نزد یابندگان معرفت مستقیم است.
 ۱۰ تا دیب مرا قبول کنید و نه نقره را، و معرفت را بیشتر از طلای خالص.
 ۱۱ زیرا که حکمت از لعلها بهتر است، و جمیع نفایس را به او برابر نتوان کرد.
 ۱۲ من حکمتم و در زیرکی سکونت دارم، و معرفت تدبیر را یافتم.
 ۱۳ ترس خداوند، مکره داشتن بدی است. غرور و تکبر و راه بد و دهان دروغ‌گور مکره میدارم.
 مشورت و حکمت کامل از آن من است. من فهم هستم و قوت از آن من است.
 ۱۵ به من پادشاهان سلطنت میکنند، و داوران به عدالت فتوا میدهند.
 ۱۶ به من سروران حکمرانی مینمایند و شریفان و جمیع داوران جهان.
 ۱۷ من دوست میدارم آنانی را که مرا دوست میدارند. و هر که مرا به جد و جهد بطلبند مرا خواهد یافت.

- ۱۸ دولت و جلال با من است. توانگری جاودانی و عدالت.
- ۱۹ ثمره من از طلا و زرناب بهتر است، و حاصل من از نقره خالص.
- ۲۰ در طریق عدالت میخرامم، در میان راههای انصاف،
- تامل حقیقی را نصیب محبان خود گردانم، و خزینه های ایشان را مملو سازم.
- خداوند مرا مبداء طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل.
- ۲۳ من از ازل برقرار بودم، از ابتدا پیش از بودن جهان.
- ۲۴ هنگامی که لجه ها نبود من مولود شدم، وقتی که چشمه های پراز آب وجود نداشت.
- ۲۵ قبل از آنگاه کوهها برپا شود، پیش از تلها مولود گردیدم.
- ۲۶ چون زمین و صحراها را هنوز نساخته بود، و نه اول غبار ریع مسکون را.
- ۲۷ وقتی که آسمان را مستحکم ساخت من آنجا بودم، و هنگامی که دایره را بر سطح لجه قرارداد.
- ۲۸ وقتی که افلاک را بالا استوار کرد، و چشمه های لجه را استوار گردانید.
- ۲۹ چون به دریا حد قرارداد، تا آبها از فرمان او تجاوز نکنند، و زمانی که بنیاد زمین را نهاد.
- ۳۰ آنگاه نزد او معمار بودم، و روز بروز شادی مینمودم، و همیشه به حضور او اهتزاز میکردم.
- ۳۱ و اهتزاز من در آبادی زمین وی، و شادی من با بنی آدم میبود.
- پس الانای پسران مرا بشنوید، و خوشباجال آنانی که طریقه های مرا نگاه دارند.
- ۳۳ تادیب را بشنوید و حکیم باشید، و آن را در منماید.
- ۳۴ خوشباجال کسیکه مرا بشنود، و هر روز نزد درهای من دیده بانی کند، و با هوهای دروازه های مرا محافظت نماید.
- ۳۵ زیر هر که مرا یابد حیات را تحصیل کند، و رضامندی خداوند را حاصل نماید.
- ۳۶ و اما کسیکه مرا خطا کند، به جان خود ضرر رساند، و هر که مرا دشمن دارد، موت را دوست دارد.

دعوت حکمت و جهالت

- حکمت، خانه خود را بنا کرده، و هفت ستونهای خویش را تراشیده است.
- ۲ ذبایح خود را ذبح نموده و شراب خود را مزوج ساخته و سفره خود را نیز آراسته است.
- ۳ کنیزان خود را فرستاده، ندا کرده است، بر پشتهای بلند شهر.
- ۴ هر که جاهل باشد به اینجا بیاید، و هر که ناقص العقل است او را میگوید.
- ۵ بیایید از غذای من بخورید، و از شرابی که مزوج ساختم بنوشید.
- ۶ جهالت را ترک کرده، زنده بمانید، و به طریق فهم سلوک نمایید.
- ۷ هر که استهزا کننده را تادیب نماید، برای خویشان رسوائی را تحصیل کند، و هر که شریرا تنبیه نماید برای او عیب مییابد.
- ۸ استهزا کننده را تنبیه منماید از توفرت کند، اما مرد حکیم را تنبیه نما که تورادوست خواهد داشت.
- ۹ مرد حکیم را پندده که زیاد حکیم خواهد شد. مرد عادل را تعلیم ده که علمش خواهد افزود.
- ۱۰ ابتدای حکمت ترس خداوند است، و معرفت قدوس فطانت مییابد.
- زیرا که به واسطه من روزهای تو کثیر خواهد شد، و سالهای عمر از برایت زیاد خواهد گردید.
- ۱۲ اگر حکیم هستی، برای خویشان حکیم هستی. و اگر استهزائمانی به تنهایی متحمل آن خواهی بود.
- زن احمق یا وهگواست، جاهل است و هیچ نمی داند،
- و نزد در خانه خود مینشیند، در مکانهای بلند شهر بر کرسی،
- تاراه رونندگان را بخواند، و آنانی را که به راههای خود برستی میروند.
- ۱۶ هر که جاهل باشد به اینجا بر گردد، و به ناقص العقل میگوید:
- «بهای دزدیده شده شیرین است، و نان خفیه لذیذ مییابد.»
- واونی داند که مردگان در آنجا هستند، و دعوتشد گانش در عمقهای هاویه میباشند.

امثال سلیمان

امثال سلیمان: پسر حکیم پدر خود را مسرور میسازد، اما پسر احمق باعث حزن مادرش میشود.
 گنجهای شرارت منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی میدهد.
 خداوند جان مرد عادل را نمی گذارد گرسنه بشود، اما آرزوی شیرین را باطل میسازد.
 کسیکه به دست سست کار میکند فقیر می گردد، اما دست چابک غنی میسازد.
 کسیکه در تابستان جمع کند پسر عاقل است، اما کسیکه در موسم حصاد میخوابد، پسر شر ماورنده است.
 بر سر عادلان برکتهاست، اما ظلم دهان شیرین را میپوشاند.
 یادگار عادلان مبارک است، اما اسم شیرین خواهد گنجد.
 دانادل، احکام را قبول میکند، اما احمق پرگوتلف خواهد شد.
 کسیکه به راستی راه رود، در امنیت سالک گردد، و کسیکه راه خود را بچ میسازد آشکار خواهد شد.
 هر که چشمک میزند الم میرساند، اما احمق پرگوتلف میشود.
 دهان عادلان چشمه حیات است، اما ظلم دهان شیرین را میپوشاند.
 بغض نزاعها میانگیزاند، اما محبت هر گاه را مستور میسازد.
 در لبهای فطانت پیشگان حکمت یافت میشود، اما چوب به جهت پشت مرد ناقص العقل است.
 حکیمان علم را ذخیره میکنند، اما دهان احمق نزدیک به هلاکت است.
 اموال دولتندان شهر حصار دارند، اما بینوایان فقیران هلاکت ایشان است.
 عمل مرد عادل مودی به حیات است، اما محصول شیرین به گناه میانجامد.
 کسیکه تادیب را نگاه دارد در طریق حیات است، اما کسیکه تنبیه را ترک نماید گمراه میشود.
 کسیکه بغض را میپوشاند دروغگویی باشد. کسیکه بهتان را شیوع دهد احمق است.
 کثرت کلام از گناه خالی نمی باشد، اما آنکه لبپایش را ضبط نماید عاقل است.
 زبان عادلان نقره خالص است، اما دل شیرین لاشیء میباشد.
 لبهای عادلان بسیاری را رعایت میکند، اما احمقان از بیعتی میمیرند.
 برکت خداوند دولتند میسازد، و هیچ زحمت بر آن نمی افزاید.
 جاهل در عمل بداهتزاز دارد، و صاحب فطانت در حکمت.
 خوف شیرین به ایشان میرسد، و آرزوی عادلان به ایشان عطا خواهد شد.
 مثل گذشتن گردباد، شیرین بود میشود، اما مرد عادل بنیاد جاودانی است.
 چنانکه سر که برای دندان و دود برای چشمان است، همچنین است مرد کاهل برای آنانی که او را میفرستند.
 ترس خداوند عمر را طویل میسازد، اما سالهای شیرین کوتاه خواهد شد.
 انتظار عادلان شادمانی است، اما امید شیرین ضایع خواهد شد.
 طریق خداوند به جهت کاملان قلعه است، اما به جهت عاملان شر هلاکت میباشد.
 مرد عادل هرگز متحرک نخواهد شد، اما شیرین در زمین ساکن نخواهد گشت.
 دهان صدیقان حکمت را میرویانند، اما زبان دروغگویان از ریشهکنده خواهد شد.
 لبهای عادلان به امور مرصیه عارف است، اما دهان شیرین پراز دروغهاست.
 ترازوی با تقلب نزد خداوند مکروه است، اما سنگ تمام پسندیده او است.
 چون تکبر میآید بحالت میآید، اما حکمت با متواضعان است.
 کاملیت راستان ایشان را هدایت میکند، اما کجی خیانتکاران ایشان را هلاک میسازد.
 توانگری در روز غضب منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی میبخشد.
 عدالت مرد کامل طریق او را راست میسازد، اما شیرین از شرارت خود هلاک میگردد.
 عدالت راستان ایشان را خلاصی میبخشد، اما خیانتکاران در خیانت خود گرفتار میشوند.

چون مرد شریر می‌داند امید او نابود می‌گردد، و انتظار زور آوران تلف می‌شود.
 مرد عادل از تنگی خلاص می‌شود و شریر به جای او می‌آید.
 مرد منافق به دهانش همسایه خود را هلاک می‌سازد، و عادلان به معرفت خویش نجات می‌یابند.
 از سعادت تمدنی عادلان، شهر شادی می‌کند، و از هلاکت شریران ابتهاج مینماید.
 از برکت راستان، شهر مرتفع می‌شود، اما از دهان شریران منهدم می‌گردد.
 کسیکه همسایه خود را حقیر شمارد ناقص العقل می‌باشد، اما صاحب فطانت ساکت میماند.
 کسیکه به تمامی گردش می‌کند، سرها را فاش می‌سازد، اما شخص امین دل، امر را مخفی می‌دارد.
 جایی که تدبیر نیست مردم می‌افتند، اما سلامتی از کثرت مشیران است.
 کسیکه برای غریب ضامن شود البته ضرر خواهد یافت، و کسیکه ضمانت را مکره دارد ایمن می‌باشد.
 زن نیکو سیرت عزت را نگاه میدارد، چنانکه زور آوران دولت را محافظت مینمایند.
 مرد رحیم به خویشتن احسان مینماید، اما مرد ستم کیش جسد خود را می‌رنجانند.
 شریرا جرت فریبنده تحصیل می‌کند، اما کارنده عدالت مزد حقیقی را.
 چنانکه عدالت مودی به حیاتاست، همچنین هر که شرارت را پیروی نماید او را به موت میرساند.
 کج خلقان نزد خداوند مکر و هند، اما کاملان طریق پسندیده او می‌باشند.
 یقین شریر مبر نخواهد شد، اما ذریت عادلان نجات خواهند یافت.
 زن جمیله بیعقل حلقه زرین است در بینی گراز.
 آرزوی عادلان نیکویی محض است، اما انتظار شریران، غضب می‌باشد.
 هستند که می‌باشند و بیشتر می‌اندوزند و هستند که زیاده از آنچه شاید نگاه میدارند اما به نیاز مندی میانجامد.
 شخص سخنی فر به می‌شود، و هر که سیراب می‌کند خود نیز سیراب خواهد گشت.
 هر که غله را نگاه دارد مردم او را لعنت خواهند کرد، اما بر سر فرو رفته آن برکت خواهد بود.
 کسیکه نیکویی را بطلبد رضامندی را می‌جوید، و هر که بدی را بطلبد بر او عارض خواهد شد.
 کسیکه بتواند نگرگی خود توکل کند، خواهد افتاد، اما عادلان مثل برگ سبز شکوفه خواهند آورد.
 هر که اهل خانه خود را بر نجانند نصیب او باد خواهد بود، و احق بنده حکیم دلان خواهد شد.
 ثمره مرد عادل درخت حیاتاست، و کسیکه جانها را صید کند حکیم است.
 اینک مرد عادل بر زمین جزا خواهد یافت، پس چند مرتبه زیاده مرد شریرو نگاهدار.
 هر که تادیب را دوست میدارد معرفت را دوست میدارد، اما هر که از تنبیه نفرت کند و حشی است.
 مرد نیکو رضامندی خداوند را تحصیل مینماید، اما او صاحب تدبیر فاسد را ملزم خواهد ساخت.
 انسان از بدی استوار نمی‌شود، اما ریشه عادلان جنبش نخواهد خورد.
 زن صالحه تاج شوهر خود می‌باشد، اما زنی که نخل سازد مثل بوسیدگی در استخوانهایش می‌باشد.
 فکرهای عادلان انصاف است، اما تدابیر شریران فریب است.
 سخنان شریران برای خون در کمین است، اما دهان راستان ایشان را راهی می‌دهد.
 شریران واژگون شده، نیست می‌شوند، اما خانه عادلان برقرار میماند.
 انسان بر حسب عقلش ممدوح می‌شود، اما کج دلان نخل خواهند گشت.
 کسیکه حقیر باشد و خادم داشته باشد، بهتر است از کسیکه خویشتن را برافزارد و محتاج نان باشد.
 مرد عادل برای جان حیوان خود تفکر می‌کند، اما رحمت‌های شریران ستم کیشی است.
 کسیکه زمین خود را زرع کند از نان سیر خواهد شد، اما هر که با بطلیل را پیروی نماید ناقص العقل است.
 مرد شریر به شکار بدکاران طمع می‌ورزد، اما ریشه عادلان میوه می‌آورد.
 در تقصیر لپه‌دام مهلک است، اما مرد عادل از تنگی بیرون می‌آید.
 انسان از ثمره دهان خود از نیکویی سیر می‌شود، و مکافات دست انسان به آورد خواهد شد.

راه‌احق در نظر خودش راست است، اما هر که نصیحت را بشنود حکیم است.
 غضب‌احق فوراً شکار میشود، اما خردمند نجالت را میبوشاند.
 هر که به راستی تنطق نماید عدالت را ظاهر می‌کند، و شاهد دروغ، فریب‌را.
 هستند که مثل ضرب شمشیر حرفهای باطل میزنند، اما زبان حکیمان شفا میبخشد.
 لب راست‌گو تا به ابد استوار میماند، اما زبان دروغ‌گو طرفه‌العینی است.
 در دل هر که تدبیر فاسد کند فریب است، اما مشورت دهندگان صلح‌راشادمانی است.
 هیچ‌بدی به مرد صالح واقع نمی‌شود، اما شیران از بلا پر خواهند شد.
 لبهای دروغ‌گو نزدیک خداوند مکروه است، اما اعمالان راستی پسندیده‌ا هستند.
 مرد زیرک علم را مخفی میدارد، اما دل‌احقان حماقت را شایع میسازد.
 دست شخص زرننگ سلطنت خواهد نمود، اما مرد کاهل بندگی خواهد کرد.
 کدورت دل‌انسان، او را منحنی میسازد، اما سخن‌نیکو او را شادمان خواهد گردانید.
 مرد عادل برای همسایه خود هادی میشود، اما راه‌شیران ایشان را گمراه میکند.
 مرد کاهل شکار خود را بریان نمی‌کند، اما زرننگی، توانگری گرانمای انسان است.
 در طریق عدالت حیات است، و در گذرگاههایش موت نیست.
 پسر حکیم تادیب پدر خود را اطاعت می‌کند، اما استهزاکننده تهدید را نمی‌شنود.
 مرد از میوه دهانش نیکویی را میخورد، اما جان‌خیانتکاران، ظلم را خواهد خورد.
 هر که دهان خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت نماید، اما کسیکه لبهای خود را بگشاید هلاک خواهد شد.
 شخص کاهل آرزو میکند و چیزی پیدا نمی‌کند. اما شخص زرننگ فربه خواهد شد.
 مرد عادل از دروغ گفتن نفرت دارد، اما شیر بر سر او نخل خواهد شد.
 عدالت کسی را که در طریق خود کامل است محافظت میکند، اما شرارت، نگاه‌کاران را هلاک میسازد.
 هستند که خود را دولت‌مند می‌شمارند و هیچ ندارند، و هستند که خویش را فقیر می‌انگارند و دولت بسیار دارند.
 دولت شخص فدی‌ه جان او خواهد بود، اما فقیر تهدید را نخواهد شنید.
 نور عادلان شادمان خواهد شد، اما چراغ‌شیران خاموش خواهد گردید.
 از تکبر جز نزاع چیزی پیدا نمی‌شود، اما با اتانی که پند میپذیرند حکمت است.
 دولتی که از طالت پیدا شود در تناقص مییابد، اما هر که به دست خود اندوزد در تزايد خواهد بود.
 امیدی که در آن تعویق باشد باعث بیماری دل است، اما حصول مراد درخت حیات مییابد.
 هر که کلام را خوار شمارد خویش را هلاک میسازد، اما هر که از حکم میترسد ثواب خواهد یافت.
 تعلیم مرد حکیم چشمه حیات است، تا از دامهای مرگ‌رهای دهد.
 عقل نیکو نعمت را میبخشد، اما راه‌خیانتکاران، سخت است.
 هر شخص زیرک با علم عمل میکند. اما احق حماقت را منتشر میسازد.
 قاصد شیر در بلا گرفتار میشود، اما رسول‌امین شفا میبخشد.
 فقر و اهانت برای کسی است که تادیب را ترک نماید، اما هر که تنبیه را قبول کند محترم خواهد شد.
 آرزویی که حاصل شود برای جان شیرین است، اما اجتناب از بدی، مکروه‌احقان مییابد.
 با حکیمان رفتار کن و حکیم خواهی شد، اما رفیق جاهلان ضرر خواهد یافت.
 بلا نگاه‌کاران را تعاقب میکند، اما عادلان، جزای نیکو خواهند یافت.
 مرد صالح پسران پسران را ارث خواهد داد، و دولت نگاه‌کاران برای عادلان ذخیره خواهد شد.
 در مزرعه فقیران خوراک بسیار است، اما هستند که از بی‌انصافی هلاک میشوند.
 کسیکه چوب را باز دارد، از پسر خویش نفرت میکند، اما کسیکه او را دوست میدارد او را به سعی تمام تادیب مینماید.

مرد عادل برای سیری جان خود میخورد، اما شکم شیران محتاج خواهد بود.

هر زن حکیم خانه خود را بنا میکند، اما زن جاهل آن را بادست خود خراب مینماید.

کسیکه به راستی خود سلوک مینماید از خداوند میترسد، اما کسیکه در طریق خود کج رفتار است او را تحقیر مینماید.

در دهان احمق چوب تکبر است، اما لبهای حکیمان ایشان را محافظت خواهد نمود.

جایی که گاونیست، آخور پاک است، اما از قوت گاو، محصول زیاد میشود.

شاهد امین دروغ نمی گوید، اما شاهد دروغ به کذب تنطق میکند.

استهزا کننده حکمت را میطلبد و نمی یابد. اما به جهت مرد فهیم علم آسان است.

از حضور مرد احمق دور شو، زیرا لبهای معرفت را در او نخواهی یافت.

حکمت مرد زیرک این است که راه خود را درک نماید، اما حماقت احمقان فریب است.

احمقان به گناه استهزا میکنند، اما در میان راستان رضامندی است.

دل شخص تلخی خویشتن را میداند، و غریب در خوشی آن مشارکت ندارد.

خانه شیران منهدم خواهد شد، اما خیمه راستان شکوفه خواهد آورد.

راهی هست که به نظر آدمی مستقیم مینماید، اما عاقبت آن، طرق موت است.

هم در لهو و لعب دل غمگین مییابد، و عاقبت این خوشی حزن است.

کسیکه درد دل مرتداست از راههای خود سیر میشود، و مرد صالح به خود سیر است.

مرد جاهل هر سخن را باور میکند، اما مرد زیرک در رفتار خود تا مل مینماید.

مرد حکیم میترسد و از بدی اجتناب مینماید، اما احمق از غرور خود ایمن مییابد.

مرد کج خلق، احمقانه رفتار مینماید، و (از صاحب سوظن نفرت دارند.

نصیب جاهلان حماقت است، اما معرفت، تاج زیرکان خواهد بود.

بدکاران در حضور نیکان خم میشوند، و شیران نزد دروازه های عادلان میایستند.

همسایه فقیر نیز از او نفرت دارد، اما دوستان شخص دو تلمند بسیارند.

هر که همسایه خود را حقیر شمارد گناه میورزد، اما خوشحال کسیکه بر فقیران ترحم نماید.

آیا صاحبان تدبیر فاسد گمراه نمی شوند، اما برای کسانی که تدبیر نیکو مینمایند، رحمت و راستی خواهد بود.

از هر مشقتی منفعت است، اما کلام لبها به فقر محض میانجامد.

تاج حکیمان دولت ایشان است، اما حماقت احمقان حماقت محض است.

شاهد امین جانها را نجات مینماید، اما هر که به دروغ تنطق میکند فریب محض است.

در ترس خداوند اعتماد قوی است، و فرزندان او را ملجا خواهد بود.

ترس خداوند چشمه حیات است، تا از دامهای موت اجتناب نمایند.

جلال پادشاه از کثرت مخلوق است، و شکستگی سلطان از کمی مردم است.

کسیکه دیر غضب باشد کثیر الفهم است، و کج خلق حماقت را به نصیب خود میبرد.

دل آرام حیات بدن است، اما حسد پوسیدگی استخوانهاست.

هر که بر فقیر ظلم کند آفریننده خود را حقیر می شمارد، و هر که بر مسکین ترحم کند او را تحقید مینماید.

شیراز شرارت خود به زیرافکنده میشود، اما مرد عادل چون بمیرد اعتماد دارد.

حکمت درد دل مرد فهیم ساکن میشود، اما در اندرون جاهلان آشکار میگردد.

عدالت قوم را رفیع میگرداند، اما نگاه برای قوم، عار است.

رضامندی پادشاه بر خادم عاقل است، اما غضب او بر پست فطرتان.

جواب نرم خشم را برمی گرداند، اما سخن تلخ غیظ را به هیجان میآورد.

زبان حکیمان علم را زینت مینماید، اما دهان احمقان به حماقت تنطق مینماید.

چشمان خداوند در همه جا است، و پریدان و نیکان مینگرد.
 زبان ملایم، درخت حیات است و کجی آن، شکستگی روح است.
 احمق تادیب پدر خود را خوار می‌شمارد، اما هر که تنبیه را نگاه دارد زیرک می‌باشد.
 در خانه مرد عادل گنج عظیم است، اما محصول شیران، کدورت است.
 لبهای حکیمان معرفت را منتشر می‌سازد، اما دل احمقان، مستحکم نیست.
 قربانی شیران نزد خداوند مکروه است، اما دعای راستان پسندیده اوست.
 راه شیران نزد خداوند مکروه است، اما پیروان عدالت را دوست میدارد.
 برای هر که طریق را ترک نماید تادیب سخت است، و هر که از تنبیه نفرت کند خواهد مرد.
 هاویه و بادون در حضور خداوند است، پس چند مرتبه زیاده دلهای بنی آدم.
 استهزا کننده تنبیه را دوست ندارد، و نزد حکیمان نخواهد رفت.
 دلشادمان چهره رازینت میدهد، اما از تلخی دل روح منکسر میشود.
 دل مرد فهیم معرفت را می‌طلبد، اما دهان احمقان حماقت را می‌چرد.
 تمامی روزهای مصیبت کشان بد است، اما خوشی دل ضیافت دائمی است.
 اموال اندک با ترس خداوند بهتر است از گنج عظیم با اضطراب.
 خوان بقول در جایی که محبت باشد بهتر است، از گاو پرواری که با آن عداوت باشد.
 مرد تند خویز از راهی انگیزد، اما شخص دیر غضب خصوصت را ساکن میگرداند.
 راه گاهلان مثل خار است، اما طریق راستان شاهراه است.
 پسر حکیم پدر را شادمان می‌سازد، اما مرد احمق مادر خویش را حقیر می‌شمارد.
 حماقت در نظر شخص ناقص العقل خوشی است، اما مرد فهیم به راستی سلوک مینماید.
 از عدم مشورت، تدبیرها باطل میشود، اما از کثرت مشورت دهندگان برقرار میماند.
 برای انسان از جواب دهانش شادی حاصل میشود، و سخنی که در محلش گفته شود چه بسیار نیکو است.
 طریق حیات برای عاقلان به سوی بالا است، تا از هاویه اسفل دور شود.
 خداوند خانه متکبران را منهدم می‌سازد، اما حدود بیوهزن را استوار مینماید.
 تدبیرهای فاسد نزد خداوند مکروه است، اما سخنان پسندیده برای طاهران است.
 کسیکه حریص سود باشد خانه خود را مکرر می‌سازد، اما هر که از هدیه نفرت دارد خواهد زیست.
 دل مرد عادل در جواب دادن تفکر میکند، اما دهان شیران، چیزهای بد را جاری می‌سازد.
 خداوند از شیران دور است، اما دعای عادلان را میشنود.
 نور چشمان دل را شادمان می‌سازد، و خیر نیکو استخوانها را پر مغز مینماید.
 گوشه‌ای که تنبیه حیات را بشنود، در میان حکیمان ساکن خواهد شد.
 هر که تادیب را ترک نماید، جان خود را حقیر می‌شمارد، اما هر که تنبیه را بشنود عقل را تحصیل مینماید.
 ترس خداوند تادیب حکمت است، و تواضع پیشرو حرمت می‌باشد.
 تدبیرهای دل از آن انسان است، اما تنطق زبان از جانب خداوند می‌باشد.
 همه راههای انسان در نظر خودش پاک است، اما خداوند روحها را ثابت می‌سازد.
 اعمال خود را به خداوند تفویض کن، تا فکرها را استوار شود.
 خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است، و شیران را نیز برای روز بلا.
 هر که دل مغرور دارد نزد خداوند مکروه است، و او هرگز مبرا نخواهد شد.
 از رحمت و راستی، گناه کفاره میشود، و به ترس خداوند، از بدی اجتناب میشود.
 چون راههای شخص پسندیده خداوند باشد، دشمنانش را نیز با وی به مصالحه می‌آورد.
 اموال اندک که با انصاف باشد بهتر است، از دخل فراوان بدون انصاف.
 دل انسان در طریقش تفکر میکند، اما خداوند قدمایش را استوار می‌سازد.
 وحی بر لبهای پادشاه است، و دهان او در دوری تجاوز نمی‌نماید.

تراز و سنگهای راست از آن خداوند است و تمامی سنگهای کیسه صنعت وی میباشد. عمل بد نزد پادشاهان مکروه است، زیرا که کرسی ایشان از عدالت برقرار میماند. لبهای راست گو بسندیده پادشاهان است، و راستگویان را دوست میدارند. غضب پادشاهان، رسولان موت است اما مرد حکیم آن را فرو میندشاند. در نور چهره پادشاه حیات است، و رضامندی او مثل ابرو بهاری است. تحصیل حکمت از زر خالص چه بسیار بهتر است، و تحصیل فهم از نقره برگزیده تر. طریق راستان، اجتناب نمودن از بدی است، و هر که راه خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت مینماید. تکبر پیش رو هلاکت است، و دل مغرور پیش رو خرابی. باتواضع نزد حلیمان بودن بهتر است، از تقسیم نمودن غنیمت با متکبران. هر که در کلام تعقل کند سعادت مندی خواهد یافت، و هر که به خداوند توکل نماید خوشحال او. هر که دل حکیم دارد فهم خوانده میشود، و شیرینی لبها علم را میافزاید. عقل برای صاحبش چشمه حیات است، اما تادیب احمقان، حماقت است. دل مرد حکیم دهان او را عاقل میگرداند، و علم را بر لبهایش میافزاید. سخنان پسندیده مثلشان عسل است، برای جان شیرین است و برای استخوانها شفا دهنده. راهی هست که در نظر انسان راست است، اما عاقبت آن راه، موت میباشد. اشتباهی کارگزاریش کار میکند، زیرا که دهانش او را بر آن تحریض مینماید. مرد لئیم شرارت را میانندیشد، و بر لبهایش مثل آتش سوزنده است. مرد دروغگو نزاع میباشد، و تمام دوستان خالص را از هم دیگر جدا میکند. مرد ظالم همسایه خود را اغوا مینماید، و او را به راه غیر نیکو هدایت میکند. چشمان خود را بر هم میزند تا دروغ را اختراع نماید، و لبهایش را میخاید و بدی را به انجام میرساند. سفید مویی تاج جمال است، هنگامی که در راه عدالت یافت شود. کسیکه دیر غضب باشد از جبار بهتر است، و هر که بر روح خود مالک باشد از تسخیر کننده شهر افضل است. قرعه درد امانانداخته میشود، لیکن تمامی حکم آن از خداوند است. لقمه خشک با سلامتی، بهتر است از خانه پر از ضیافت با مخاصمت. بنده عاقل بر پسر پست فطرت مسلط خواهد بود، و میراث را برابران تقسیم خواهد نمود. بوته برای نقره و کوره به جهت طلا است، اما خداوند امتحان کننده دلهاست. شریبه لبهای دروغگو اصغامیکند، و مرد کاذب به زبان فتنه انگیز گوش میدهد. هر که فقیر را استهزا کند آفریننده خویش را مذمت میکند، و هر که از بلا خوش میشود بی سزا نخواهد ماند. تاج پیران، پسران پسرانند، و جلال فرزندان، پدران ایشانند. کلام کبرآمیز احمق را نمی شناید، و چند مرتبه زیاده لبهای دروغگو نجارا. هدیه در نظر اهل آن سنگ گرانهاست که هر کجای توچه نماید بر خوردار میشود. هر که گاهی را مستور کند طالب محبت میباشد، اما هر که امری را تکرار کند دوستان خالص را از هم جدا میسازد. یک ملامت به مرد فهم اثر میکند، بیشتر از صد تازیانه به مرد جاهل. مرد شریر طالب فتنه است و بس. لذا اقا صد ستمکیش نزد او فرستاده میشود. اگر خرسی که بچه هایش کشته شود به انسان بر خورد، بهتر است از مرد احمق در حماقت خود. کسیکه به عوض نیکویی بدی میکند بلا از خانه او دور نخواهد شد. ابتدای نزاع مثل رخنه کردن آب است، پس مخاصمه را ترک کن قبل از آنکه به مجادله برسد. هر که شریرا عدل شمارد و هر که عادل را ملزم سازد، هر دویشان نزد خداوند مکروهند.

قیمت به جهت خریدن حکمت چرا به دست احق باشد؟ و حال آنکه هیچ فهم ندارد.
 دوست خالص در همه اوقات محبت مینماید، و برادر به جهت تنگی مولود شده است.
 مرد ناقص العقل دست میدهد و در حضور همسایه خود ضامن میشود.
 هر که معصیت را دوست دارد منازعه را دوست میدارد، و هر که در خود را بلند سازد خرابی را میطلبد.
 کسی که دل بچ دارد نیکویی را نخواهد یافت. و هر که زبان دروغ گو دارد در بلا گرفتار خواهد شد.
 هر که فرزند احق آورد برای خویشتن غم پیدا میکند، و پدر فرزند ابله شادی نخواهد دید.
 دلشادمان شفای نیکو میبخشد، اما روح شکسته استخوانها را خشک میکند.
 مرد شیر شوه را از بغل میگیرد، تاراههای انصاف را منحرف سازد.
 حکمت در مد نظر مرد فهم است، اما چشمان احق در اقصای زمین میباید.
 پسر احق برای پدر خویش حزن است، و به جهت مادر خویش تلخی است.
 عادلان را نیز سرزنش نمودن خوب نیست، و نه ضرب زدن به نجیب سبب راستی ایشان.
 صاحب معرفت سخنان خود را بازمی دارد، و هر که روح حلیم دارد مرد فطانت پیشه است.
 مرد احق نیز چون خاموش باشد او را حکیم می شمارند، و هر که لبهای خود را میبندد فهم است.

مرد معتزل، هوس خود را طالب

می باشد، و به هر حکمت صحیح مجادله میکند.
 احق از فطانت مسرور نمی شود، مگر تا آنکه عقل خود را ظاهر سازد.
 هنگامی که شیر می آید، حقارت هم می آید، و با اهانت، نجالت میرسد.
 سخنان دهان انسان آب عمیق است، و چشمه حکمت، نهر جاری است.
 طرفداری شیران برای منحرف ساختن داوری عادلان نیکو نیست.
 لبهای احق به منازعه داخل میشود، و دهانش برای ضربها صدامیزند.
 دهان احق هلاکت وی است، و لبهایش برای جان خودش دام است.
 سخنان تمام مثل لقمه های شیرین است، و به عمق شکم فرو میرود.
 او نیز که در کار خود اهمال میکند برادر هلاک کننده است.
 اسم خداوند برج حصین است که مرد عادل در آن میدود و ایمن میباید.
 توانگری شخص دو تلمند شهر محکم او است، و در تصویر وی مثل حصار بلند است.
 پیش از شکستگی، دل انسان متکبر می گردد، و تواضع مقدمه عزت است.
 هر که سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد برای وی حماقت و عار میباید.
 روح انسان بیماری او را متحمل میشود، اما روح شکسته را کیست که متحمل آن بشود.
 دل مرد فهم معرفت را تحصیل میکند، و گوش حکیمان معرفت را میطلبد.
 هدیه شخص، از برایش وسعت پیدامی کند و او را به حضور بزرگان میرساند.
 هر که درد عوی خود اول آید صادق مینماید، اما حرفش می آید و او را می آزد.
 قرعه نزا عهار اساکت مینماید و زور آوران را از هم جدا میکند.
 برادر رنجیده از شهر قوی سختتر است، و منازعت با او مثل پشت بندهای قصر است.
 دل آدمی از میوه دهانش پر میشود و از محصول لبهایش، سیر میگردد.
 موت و حیات در قدرت زبان است، و آنانی که آن را دوست میدارند میوه اش را خواهند خورد.
 هر که زوجهای باید چیز نیکو یافته است، و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است.
 مرد فقیر به تضرع تکلم میکند، اما شخص دو تلمند به سختی جواب میدهد.
 کسی که دوستان بسیار دارد خویشتن را هلاک میکند، اما دوستی هست که از برادر چسبنده تر میباید.

فقیری که در کاملیت خود سالک است، از دروغ‌گویی که احق باشد بهتر است. دلی نیز که معرفت ندارد نیکو نیست و هر که به پایهای خویش میشتابد گناه میکند. حماقت انسان، راه او را کج میسازد، ودلش از خداوند خشنماک میشود. توانگری دوستان بسیار پیدا میکند، اما فقیر از دوستان خود جدا میشود. شاهد دروغ‌گو بیسر نخواهد ماند، و کسی که به دروغ تنطق کند رهایی نخواهد یافت. بسیاری پیش امیران تذلل مینمایند، و همه کس دوست بذل کننده است. جمیع برادران مرد فقیر از او نفرت دارند، و به طریق اولی دوستانش از او دور میشوند، ایشان را به سخنان، تعاقب میکند و نیستند. هر که حکمت را تحصیل کند جان خود را دوست دارد. و هر که فطانت را نگاه دارد، سعادت مندی خواهد یافت. شاهد دروغ‌گو بیسر نخواهد ماند، و هر که به کذب تنطق نماید هلاک خواهد گردید. عیش و عشرت احق را نمی‌شاید، تا چه رسد به غلامی که بر نجبا حکرانی میکند. عقل انسان خشم او را نگاه میدارد، و گذشته از تقصیر جلال او است. خشم پادشاه مثل غرش شیر است، و رضامندی او مثل شبنم بر گیاه است. پسر جاهل باعث المپدرش است، و نزا عهای زن مثل آبی است که دائم در چکیدن باشد. خانه و دولت ارث اجدادی است، اما زوجه عاقله از جانب خداوند است. کاهلی خواب سنگین می‌آورد، و شخص اهمال کار، گرسنه خواهد ماند. هر که حکم را نگاه دارد جان خویش را محافظت مینماید، اما هر که طریق خود را سبک گیرد، خواهد مرد. هر که بر فقیر ترحم نماید به خداوند قرض میدهد، و احسان او را به او خواهد نمود. پسر خود را تادیب نمازیرا که امید هست، اما خود را به کشتن او و امدار. شخص تند خوم تحمل عقوبت خواهد شد، زیرا اگر او را خلاصی دهی آن را باید مکرر بجا آوری. پند را بشنو و تادیب را قبول نما، تا در عاقبت خود حکیم بشوی. فکرهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت ماند مشورت خداوند است. زینت انسان احسان او است، و فقیر از دروغ‌گو بهتر است. ترس خداوند مودی به حیات است، و هر که آن را دارد در سیری ساکن مینماید، و به هیچ بلا گرفتار نخواهد شد. مرد کاهل دست خود را در بغلش پنهان میکند، و آن راهم به دهان خود بر نمی‌آورد. استهزا کننده را تادیب کن تا جاهلان زیرک شوند، و شخص فهم را تنبیه نما و معرفت را درک خواهد نمود. هر که بر پدر خود دستم کند و مادرش را براند، پسری است که رسوایی و خجالت می‌آورد. ای پسر من شنیدن تعلیمی را ترک نما، که تو را از کلام معرفت گمراه میسازد. شاهد لئیم انصاف را استهزا میکند، و دهان شیران نگاه را میبلعد. قصاص به جهت استهزا کنندگان می‌است، و تازیانه‌ها برای پشت احقان. شراب استهزا میکند و مسکرات عر بده می‌آورد، و هر که به آن فریفته شود حکیم نیست. هیبت پادشاه مثل غرش شیر است، و هر که خشم او را به هیجان آورد، به جان خود خطا می‌ورزد. از نزاع دور شدن برای انسان عزت است، اما هر مرد احق مجادله میکند. مرد کاهل به سبب زمستان شیار نمی‌کند، لهذا در موسم حصاد گدایی میکند و نمی‌یابد. مشورت در دل انسان آب عمیق است، اما مرد فهم آن را میکشد. بسا کسانی که هر یک احسان خویش را اعلام میکنند، اما مرد امین را کیست که پیدا کند. مرد عادل که به کاملیت خود سلوک نماید، پسرانش بعد از او نجسته خواهند شد.

پادشاهی که بر کرسی داوری نشیند، تمامی بدی را از چشمان خود پراکنده میسازد. کیست که تواند گوید: «ل خود را طاهر ساختم، و از نگاه خویش پاک شدم.»

سنگهای مختلف و پیمانه های مختلف، هر دوی آنها نزد خداوند مکروه است. طفل نیز از فعالش شناخته میشود، که آیا اعمالش پاک و راست است یا نه. گوش شنوا و چشم بینا، خداوند هر دو آنها را آفریده است.

خواب را دوست مدار مباد فقیر شوی. چشمان خود را باز کن تا از نان سیر گردی. مشتری میگوید بد است، بد است، اما چون رفت آنگاه نخر میکند. طلا هست و لعلها بسیار، اما لبهای معرفت جواهر گرانبهاست. جامه آنکس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است. نان فریب برای انسان لذیذ است، اما بعد دهانش از سنگ ریزهها پر خواهد شد. فکرها به مشورت محکم میشود، و با حسن تدبیر جنگ نما. کسیکه به تمامی گردش کند اسرار افاش مینماید، لهدا با کسیکه لبهای خود را میگذارد معاشرت منما. هر که پدر و مادر خود را لعنت کند چراغش در ظلمت غلیظ خاموش خواهد شد. اموالی که اولاً به تعجیل حاصل میشود، عاقبتش مبارک نخواهد شد. مگو که از بدی انتقام خواهم کشید، بلکه برخداوند توکل نما و تورا نجات خواهد داد. سنگهای مختلف نزد خداوند مکروه است، و ترازوهای متقلب نیکو نیست. قدمهای انسان از خداوند است، پس مر در راه خود را چگونه بفهمد؟ شخصی که چیزی را به تعجیل مقدس میگوید، و بعد از نذر کردن استفسار میکند، در دام میافتد. پادشاه حکیم شیران را پراکنده میسازد و چوم را بر ایشان میگرداند. روح انسان، چراغ خداوند است که تمامی عمقهای دل را تفتیش مینماید. رحمت و راستی پادشاه را محافظت میکند، و کرسی او به رحمت پایدار خواهد ماند. جلال جوانان قوت ایشان است، و عزت پیران موی سفید. ضربهای سخت از بدی طاهر میکند و تازیانهها به عمق دل فرو میرود. دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است، آن را به هر سو که بخواهد برمی گرداند. هر راه انسان در نظر خودش راست است، اما خداوند دلها را میآزماید. عدالت و انصاف را بجا آوردن، نزد خداوند از قربانها پسندیده تر است. چشمان بلند و دل متکبر و چراغ شیران، نگاه است. فکرهای مرد زرنگ تمام به فراخی میانجامد، اما هر که عجول باشد برای احتیاج تعجیل میکند. تحصیل گنجها به زبان دروغگو، بخاری است بر هوا شده برای جویندگان موت. ظلم شیران ایشان را به هلاکت میاندازد، زیرا که از بجا آوردن انصاف با مینمایند. طریق مردی که زیر بار (باشد بسیار کج است، اما اعمال مرد طاهر، مستقیم است. در زاویه پشت بام ساکن شدن بهتر است، از ساکن بودن بازن ستیزه گرد خانه مشترک. جان شیر مشتاق شرارت است، و بر همسایه خود ترحم نمی کند. چون استهزا کننده سیاست یابد جاهلان حکمت میآموزند، و چون مرد حکیم تربیت یابد معرفت را تحصیل مینماید. مرد عادل در خانه شیر تامل میکند که چگونه اشرار به تباهی واژگون میشوند. هر که گوش خود را از فریاد فقیر مینماید، او نیز فریاد خواهد کرد و مستجاب نخواهد شد. هدیه های در خفا خشم را فرو مینشانند، و رشوهای در بغل، غضب سخت را. انصاف کردن خرمی عادلان است، اما باعث پریشانی بدکاران میباشد.

هر که از طریق تعقل همراه شود، در جماعت مردگان ساکن خواهد گشت.
هر که عیش رادوست دارد محتاج خواهد شد، و هر که شراب و روغن رادوست دارد دو لتمدن خواهد گردید.
شیران فدیه عادلان میشوند و خیانتکاران به عوض راستان.
در زمین بایر ساکن بودن بهتر است از بودن بازن ستیزه گرو جنگجوی.
در منزل حکیمان خزانه مرغوب و روغن است، اما مرد احمق آنها را تلف میکند.
هر که عدالت و رحمت را متابعت کند، حیات و عدالت و جلال خواهد یافت.
مرد حکیم به شهر جباران بر خواهد آمد، و قلعه اعتماد ایشان را به زیر میاندازد.
هر که دهان و زبان خویش را نگاه دارد، جان خود را از تنگیها محافظت مینماید.
مرد متکبر و مغرور مسمی به استهزا کننده میشود، و به افزونی تکبر عمل میکند.
شہوت مرد کاهل او را میکشد، زیرا که دستپایش از کار کردن با مینماید.
هستند که همه اوقات به شدت حریص میباشند، اما مرد عادل بذل میکند و امساک نمی نماید.
قربانی های شیران مکروه است، پس چند مرتبه زیاده هنگامی که به عوض بدی آنها را می گذرانند.
شاهد دروغگوها ک می شود، اما کسی که استماع نماید به راستی تکلم خواهد کرد.
مرد شیرروی خود را بیجا میسازد، و مرد راست، طریق خویش را مستحکم میکند.
حکمتی نیست و نه فطانتی و نه مشورتی که به ضد خداوند به کار آید.
اسب برای روز جنگ مهیا است، اما نصرت از جانب خداوند است.
نیک نامی از کثرت دو لتمدنی افضل است، و فیض از نقره و طلا بهتر.
دو لتمدن و فقیر با هم ملاقات میکنند، آفریننده هر دوی ایشان خداوند است.
مرد زیرک، بلا را میبیند و خویشتن را مخفی میسازد و جاهلان میگذرند و در عقوبت گرفتار میشوند.
جزای تواضع و خدا ترسی، دولت و جلال و حیات است.
خارها و دامها در راه بگروان است، اما هر که جان خود را نگاه دارد از آنها دور میشود.
طفل را در راهی که باید بروی تربیت نما، و چون پیر هم شود از آن انحراف نخواهد ورزید.
توانگر بر فقیر تسلط دارد، و مدیون غلام طلب کار می باشد.
هر که ظلم بکار د بلا خواهد دروید، و عصای غضبش زایل خواهد شد.
شخصی که نظر او باز باشد مبارک خواهد بود، زیرا که از نان خود به فقر امیدهد.
استهزا کننده رادور نما و نزاع رفع خواهد شد، و مجادله و نجات ساکت خواهد گردید.
هر که طهارت دل رادوست دارد، و لبهای ظریف دارد پادشاه دوست او می باشد.
چشمان خداوند معرفت را نگاه میدارد و سخنان خیانتکاران را باطل میسازد.
مرد کاهل میگوید شیر بیرون است، و در کوجهها کشته می شوم.
دهان زنان بیگانه چاه عمیق است، و هر که مغضوب خداوند باشد در آن خواهد افتاد.
حماقت در دل طفل بسته شده است، اما چوب تادیب آن را از او دور خواهد کرد.
هر که بر فقیر برای فایده خویش ظلم نماید، و هر که به دو لتمدن بخشد البته محتاج خواهد شد.

کلام حکما

گوش خود را فراداشته، کلام حکما را بشنو، و دل خود را به تعلیم من مایل گردان،
زیرا پسندیده است که آنها را در دل خود نگاه داری، و بر لبهایت جمیع ثابت ماند،
تا اعتماد تو بر خداوند باشد. امروز تو را تعلیم دادم،
آیا امور شریف را برای تونوشتم؟ شامل بر مشورت معرفت،

تاقانون کلام راستی را اعلام نمایم، و تو کلام راستی را نزد فرستندگان خود پس ببری؟
 فقیر را از آن جهت که دلیل است تاراج منما، و مسکین را در دربار، ستم مرسان،
 زیرا خداوند دعوی ایشان را فیصل خواهد نمود، و جان تاراج کنندگان ایشان را به تاراج خواهد داد.
 با مرد تند خو معاشرت مکن، و با شخص کج خلق همراه مباش،
 مبادا راههای او را آموخته شوی و جان خود را در دام گرفتار سازی.
 از جمله آنانی که دست میدهند مباش و نه از آنانی که برای قرضها ضامن میشوند.
 اگر چیزی نداری که ادا نمایی پس چرا بستر تو را از زیرت بردارد.
 حد قدیمی را که پدرانت قرار داده اند منتقل مساز.
 آیا مردی را که در شغل خویش ماهر باشد می بینی؟ او در حضور پادشاهان خواهد ایستاد، پیش پست فطرتان نخواهد ایستاد.
 چون با حاکم به غذا خوردن نشینی، در آنچه پیش روی تو است تامل نما.
 و اگر مردا کول هستی کار در بر گوی خود بگذار.
 به خورا کهای لطیف او حریص مباش، زیرا که غذای فریبنده است.
 برای دو لقمه شدن خود در از حمت مرسان و از عقل خود باز ایست.
 آیا چشمان خود را بر آن خواهی دوخت که نیست مییاشد؟ زیرا که دولت البته برای خود با لها میسازد، و مثل عقاب در آسمان میپرد.
 نان مرد تنگ نظر را مخور، و به جهت خورا کهای لطیف او حریص مباش.
 زیرا چنانکه در دل خود فکر میکند خود او همچنان است. تو را میگوید: بخور و بنوش، اما دلش با تو نیست.
 لقمه‌های را که خورد هایتی خواهی کرد، و سخنان شیرین خود را بر باد خواهی داد.
 به گوش احمق سخن مگو، زیرا حکمت کلامت را خوار خواهد شمرد.
 حد قدیم را منتقل مساز، و به مزرعه یتیمان داخل مشو،
 زیرا که ولی ایشان زور آور است، و با تو در دعوی ایشان مقاومت خواهد کرد.
 دل خود را به ادب مایل گردان، و گوش خود را به کلام معرفت.
 از طفل خود تا دیب را باز مدار که اگر او را با چوب بزنی نخواهد مرد،
 پس او را با چوب بز، و جان او را ازها و به نجات خواهی داد.
 ای پسر من اگر دل تو حکیم باشد، دل من (لی دل) من شادمان خواهد شد.
 و گرده هایم وجد خواهد نمود، هنگامی که لپهای توبه راستی متکلم شود.
 دل توبه جهت نگاهکاران غیور نباشد، اما به جهت ترس خداوند تمامی روز غیور باش،
 زیرا که البته آخرت هست، و امید تو منقطع نخواهد شد.
 پس تو ای پسر من بشنو و حکیم باش، و دل خود را در طریق مستقیم گردان.
 از زمره میگساران مباش، و از آنانی که بدنهای خود را تلف میکنند.
 زیرا که میگسار و مسرف، فقیر میشود و صاحب خواب به خرقهها ملبس خواهد شد.
 پدر خویش را که تو را تولید نمود گوش گیر، و مادر خود را چون پیر شود خوار مشمار.
 راستی را بخرو آن را مفروش، و حکمت و ادب و فهم را.
 پدر فرزند عادل به غایت شادمان میشود، و والد پسر حکیم از او مسرور خواهد گشت.
 پدرت و مادرت شادمان خواهند شد، و والده تو مسرور خواهد گردید.
 ای پسر من دل خود را به من بده، و چشمان توبه راههای من شاد باشد،
 چونکه زن زانیه حفرهای عمیق است، وزن بیگانه چاه تنگ.
 او نیز مثل راهزن در کین مییاشد، و خیانتکاران را در میان مردم میافزاید.
 وای از آن کیست و شقاوت از آن که و نزاعها از آن کدام وزاری از آن کیست و جراحتهای بیسبب از آن که و سرخی چشمان از آن کدام؟

آنانی را است که شرب مدام مینمایند، و برای چشیدن شراب مزوج داخل میشوند. به شراب نگاه مکن وقتی که سرخفام است، حینی که حبابهای خود را در جام ظاهر میسازد، و به ملایمت فرو میرود. اما در آخر مثل مار خواهد گزید، و مانند افعی نیش خواهد زد. چشمان تو چیزهای غریب را خواهد دید، و دل تو به چیزهای کج تنطق خواهد نمود، و مثل کسبیکه در میان دریا میخوابد خواهی شد، یا مانند کسبیکه بر سر دکل کشتی میخسبد، و خواهی گفت: مر از دندلیکن درد را احساس نکردم، مر از جر نمودند لیکن نفهمیدم. پس کی بیدار خواهیم شد؟ همچنین معاودت میکنم و بار دیگر آن را میطلبم.

بر مردان شریر حسد مبر، و آرزو مدار تا با ایشان معاشرت نمایی، زیرا که دل ایشان در ظلم تفکر میکند و لبهای ایشان در باره مشقت تکلم مینماید. خانه به حکمت بنا میشود، و با فطانت استوار میگردد، و به معرفت اطراف پرمیشود، از هر گونه اموال گرانها و نفایس. مرد حکیم در قدرت میماند، و صاحب معرفت در توانایی ترقی میکند، زیرا که با حسن تدبیر باید جنگ بکنی، و از کثرت مشورت دهندگان نصرت است. حکمت برای احمق زیاده بلند است، دهان خود را در دربار باز نمی کند. هر که برای بدی تفکر میکند، او را فتنه انگیزی گویند. فکر احمقان گناه است، و استهزا کننده نزد آدمیان مکروه است. اگر در روز تنگی سستی نمایی، قوت تو تنگ میشود. آنانی را که برای موت برده شوند خلاص کن، و از رهانیدن آنانی که برای قتل میبایند کوتاهی منما. اگر گویی که این را ندانستیم، آیا آزمونینده دلها نمی فهمد؟ و حافظ جان تو نمی داند؟ و به هر کس بر حسب اعمالش مکافات نخواهد داد؟ ای پسر من عسل را بخور زیرا که خوب است، و شان عسل را چونکه به کامت شیرین است. همچنین حکمت را برای جان خود بیاموز، اگر آن را بیابی آنگاه اجرت خواهد بود، و امید تو منقطع نخواهد شد. ای شریر برای منزل مرد عادل در کمین مباش، و آرامگاه او را خراب مکن، زیرا مرد عادل اگر چه هفت مرتبه بیفتد خواهد برخاست، اما شیران در بلا خواهند افتاد. چون دشمنت بیفتد شادی مکن، و چون بلغزد دلت وجد نماید، مباد خداوند این را ببیند و در نظرش ناپسند آید، و غضب خود را از او برگرداند. خویشتر را به سبب بدکاران رنجیده مساز، و بر شیران حسد مبر، زیرا که به جهت بدکاران اجرت نخواهد بود، و چراغ شیران خاموش خواهد گردید. ای پسر من از خداوند و پادشاه بترس، و با مفسدان معاشرت منما، زیرا که مصیبت ایشان ناگهان خواهد برخاست، و عاقبت سالهای ایشان را کیست که بداند؟

بقیه سخنان حکیمان

اینها نیز از (حکیمان است طرفداری در داوری نیکو نیست. کسبیکه به شریر بگوید تو عادل هستی، امته او را لعنت خواهند کرد و طوایف از او نفرت خواهند نمود. اما برای آنانی که او را تو بیخ نمایند شادمانی خواهد بود، و برکت نیکو به ایشان خواهد رسید. آنکه به کلام راست جواب گوید لبها را می بوسد. کار خود را در خارج آراسته کن، و آن را در ملک میبازاز، و بعد از آن خانه خویش را بنا نما. بر همسایه خود بیجهت شهادت مده، و بالبهای خود فریب مده، و مگوبه طوری که او به من عمل کرد من نیز با وی عمل خواهم نمود، و مرد را بر حسب اعمالش پاداش خواهم داد. از مزروع مرد کاهل، و از تا کستان شخص ناقص العقل گذشتم. و اینک بر تمامی آن خاها میروید، و خس تمامی روی آن را میپوشانید، و دیوار سنگیش خراب شده بود،

پس من نگرسته متفکر شدم، ملا حظه کردم و ادب آموختم.
اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی برهم نهادن دستبانه جهت خواب.
پس فقر تو مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیاز مندی تو مانند مرد مسلح.

سایر امثال سلیمان

اینها نیز از امثال سلیمان است که مردان حزقیاء، پادشاه یهود آنها را نقل نمودند.
مخفی داشتن امر جلال خدا است، و تفحص نمودن امر جلال پادشاهان است.
آسمان را در بلندیش و زمین را در عمقش، و دل پادشاهان را در افتیش نتوان نمود.
در درازنقره دور کن، تا ظریفی برای زرگر بیرون آید.
شریران را از حضور پادشاه دور کن، تا کرسی او در عدالت پایدار بماند.
در حضور پادشاه خویشتن را بر میفراز، و در جای بزرگان مایست،
زیرا بهتر است تو را گفته شود که اینجا بالا بیا، از آنکه به حضور سوری که چشمانت او را دیده است تو را پایین برند.
برای نزاع به تعجیل بیرون مرو، مبادا در آخرش چون همسایه ات تو را خجل سازد، ندانی که چه باید کرد.
دعوی خود را با همسایه ات بکن، اما از دیگری رافاش مساز،
مبادا هر که بشنود تو را ملامت کند، و بدنامی تو رفع نشود.
سخنی که در محلس گفته شود، مثل سیبهای طلا در مرصعکاری نقره است.
مودب حکیم برای گوش شنوا، مثل حلقه طلا و زیور زر خالص است.
رسول امین برای فرستندگان خود، چون خنکی یخ در موسم حصاد میباید، زیرا که جان آقایان خود را تازه میکند.
کسیکه از بخششهای فریبنده خود نغمی کند، مثل ابرها و باد بیباران است.
با تحمل داور را به رای خود توان آورد، و زبان ملایم، استخوان را میشکند.
اگر غسل یافتی بقدر کفایت بخور، مبادا از آن پر شده، قی کنی.
پای خود را از زیاد رفتن به خانه همسایه ات باز دار، مبادا از تو سیر شده، از تو نفرت نماید.
کسیکه در باره همسایه خود شهادت دروغ دهد، مثل تبر زین و شمشیر و تیر تیز است.
اعتماد بر خیانتکار در روز تنگی، مثل دندان کرم زده و پای مرتعش میباید.
سراییدن سر و دها برای دلتنگ، مثل کندن جامه در وقت سرما و ریختن سر که بر شوره است.
اگر دشمن تو گرسنه باشد او را نان بخوران، و اگر تشنه باشد او را آب بنوشان،
زیرا اگر هار بر سرش خواهی انباشت، و خداوند تو را پاداش خواهد داد.
چنانکه باد شمال باران میآورد، همچنان زبان غیبتگو چهره را خشمناک میسازد.
ساکن بودن در گوشه پشت بام بهتر است از بودن بازن جنگجو در خانه مشترک.
خبر خوش از ولایت دور، مثل آب سرد برای جان تشنه است.
مرد عادل که پیشش شریخ شود، مثل چشمه گل آلود و منبع فاسد است.
زیاد غسل خوردن خوب نیست، همچنان طلبیدن جلال خود جلال نیست.
کسیکه بر روح خود تسلط ندارد، مثل شهر منهدم و بیحصار است.
چنانکه برف در تابستان و باران در حصاد، همچنین حرمت برای احمق شایسته نیست.
لعنت، بیسبب نمی آید، چنانکه گنجشک در طیران و پرستوک در پریدن.
شلاق به جهت اسب و لگام برای الاغ، و چوب از برای پشت احمقان است.
احمق را موافق حماقتش جواب مده، مبادا تو نیز مانند او بشوی.
احمق را موافق حماقتش جواب بده، مبادا خویشتن را حکیم بشمارد.
هر که پیغامی به دست احمق بفرستد، پایهای خود را میبرد و ضرر خود را مینوشد.
ساقهای شخص لنگ بیتکمین است، و مثلی که از دهان احمق برآید همچنان است.

هر که احمق را حرمت کند، مثل کیسه جواهر در توده سنگهاست.
 مثلی که از دهان احمق برآید، مثل خاری است که در دست شخص مست رفته باشد.
 تیر انداز همه را مجروح میکند، همچنان است هر که احمق را به مزه گیرد و خطا کاران را اجیر نماید.
 چنانکه سگ به قی خود بر می گردد، همچنان احمق حماقت خود را تکرار میکند.
 آیا شخصی را میبینی که در نظر خود حکیم است، امید داشتن بر احمق از امید بر او بیشتر است.
 کاهل میگوید که شیر در راه است، و اسد در میان کوچههاست.
 چنانکه در پریشانش میگردد، همچنان کاهل بر بستر خویش.
 کاهل دست خود را در قاب فرو میبرد و از آوردن آن به دهانش خسته میشود.
 کاهل در نظر خود حکیمتر است از هفت مرد که جواب عاقلانه میدهند.
 کسیکه برود در نزاعی که به او تعلق ندارد متعرض شود، مثل کسی است که گوشهای سگ را بگیرد.
 آدم دیوانهای که مشعلها و تیرها و موت را می اندازد،
 مثل کسی است که همسایه خود را فریب دهد، و میگوید آیا شوخی نمی کردم؟
 از نبودن هیزم آتش خاموش میشود، و از نبودن تمام منازعه ساکت میگردد.
 زغال برای اخگرها و هیزم برای آتش است، و مرد فتنه انگیز به جهت برانگیختن نزاع.
 سخنان تمام مثل خوراک لذیذ است، که به عمقهای دل فرو میرود.
 لبهای پر محبت بادل شیرین، مثل نقره‌های پر در دست که بر ظرف سفالین اندوده شود.
 هر که بغض دارد بالبهای خود نیرنگ مینماید، و در دل خود فریب را ذخیره میکند.
 هنگامی که سخن نیکو گوید، او را باور ممکن زیرا که در قلبش هفت چیز مکره است.
 هر چند بغض او به حيله مخفی شود، اما خباثت او در میان جماعت ظاهر خواهد گشت.
 هر که حفرهای بکند در آن خواهد افتاد، و هر که سنگی بغلطاند بر او خواهد برگشت.
 زبان دروغگوز مجروح شدگان خود نفرت دارد، و دهان چاپلوس هلاکت را ایجاد میکند.
 در باره فردا غرمنما، زیرانی دانی که روز چه خواهد زاید.
 دیگری تو را بستايد و نه دهان خودت، غریبی و نه لبهای تو.
 سنگ سنگین است و ریگ ثقیل، اما خشم احمق از هر دوی آنها سنگینتر است.
 غضب ستم کیش است و خشم سیل، اما کیست که در برابر حسد تواند ایستاد.
 تنبیه آشکار از محبت پنهان بهتر است.
 جراحات دوست وفادار است، اما بوسه‌های دشمن افراط است.
 شکم سیرازشان عسل کراهت دارد، اما برای شکم گرسنه هر تلخی شیرین است.
 کسیکه از مکان خود آواره بشود، مثل گنجشکی است که از آشیانهاش آواره گردد.
 روغن و عطر دل را شاد میکند، همچنان حلاوت دوست از مشورت دل.
 دوست خود و دوست پدرت را ترک منما، و در روز مصیبت خود به خانه برادرت داخل مشو، زیرا که همسایه نزدیک از برادرت دور بهتر است.
 ای پسر من حکمت بیاموز و دل مرا شاد کن، تا ملامت کنندگان خود را محاب سازم.
 مرد زیرک، بلا را میبیند و خویشتن را مخفی میسازد، اما جاهلان میگذرند و در عقوبت گرفتار میشوند.
 جامه آن کس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است.
 کسیکه صبح زود برخاسته، دوست خود را به آواز بلند برکت دهد، از برایش لعنت محسوب میشود.
 چکیدن دائمی آب در روز باران، وزن ستیز هجو مشاهبانند.
 هر که او را باز دارد مثل کسی است که بادرانگاه دارد، یا روغن را که در دست راست خود گرفته باشد.
 آهن، آهن را تیز میکند، همچنین مرد روی دوست خود را تیز میسازد.

هر که درخت انجیر را نگاه دارد میوه‌هاش را خواهد خورد، و هر که آقای خود را ملازم نماید محترم خواهد شد، چنانکه در آب صورت به صورت است، همچنان دل انسان به انسان، هاویه و ابدون سیر نمی شوند، همچنان چشمان انسان سیر نخواهند شد. بوته برای نقره و کوره به جهت طلاست، همچنان انسان از دهان ستایش کنندگان خود (زموده میشود). احمق را میان بلغور درهاون بادسته بکوب، و حماقتش از آن بیرون نخواهد رفت. به حالت گله خود نیکو توجه نما، و دل خود را به ربه خود مشغول ساز، زیرا که دولت دائمی نیست، و تاج هم نسلا بعد نسل (ایدار نی). علف را میبرند و گیاه سبز میروید، و علوفه کوهها جمع میشود، برهها برای لباس تو، و بزها به جهت اجاره زمین بهکار میآیند، و شیرینها برای خوراک تو و خوراک خاندانت، و معیشت کنیزانت کفایت خواهد کرد.

شیران میگزیند جایی که

تعاقب کنندهای نیست، اما عادلان مثل شیر شجاعند. از معصیت اهل زمین حاکمانش بسیاری شوند، اما مرد فهم و دانا استقامتش برقرار خواهد ماند. مرد رئیس که بر مسکینان ظلم میکند مثل باران است که سیلان کرده، خوراک باقی نگذارد. هر که شریعت را ترک میکند شیران را می ستاید، اما هر که شریعت را نگاه دارد از ایشان نفرت دارد. مردمان شیرانصاف را درک نمی نمایند، اما طالبان خداوند همه چیز را میفهمند. فقیری که در کاملیت خود سلوک نماید بهتر است از کج رونده دوراها اگر چه دولتمند باشد. هر که شریعت را نگاه دارد پسری حکیم است، اما مصاحب مسرفان، پدر خویش را رسوا می سازد. هر که مال خود را به ربا و سود بیفزاید، آن را برای کسیکه بر فقیران ترحم نماید، جمع مینماید. هر که گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند، دعای او هم مکره میشود. هر که راستان را به راه بد گمراه کند به حفره خود خواهد افتاد، اما صالحان نصیب نیکو خواهند یافت. مرد دولتمند در نظر خود حکیم است، اما فقیر خردمند او را تمییز خواهد نمود. چون عادلان شادمان شوند نخر عظیم است، اما چون شیران برافراشته شوند مردمان خود را مخفی میسازند. هر که نگاه خود را بیوشاند بر خوردار نخواهد شد، اما هر که آن را اعتراف کند و ترک نماید رحمت خواهد یافت. خوشبحال کسیکه دائم میترسد، اما هر که دل خود را سخت سازد به بلا گرفتار خواهد شد. حاکم شیر بر قوم مسکین، مثل شیر غرنده و خرس گردنده است. حاکم ناقص العقل بسیار ظلم میکند، اما هر که از رشوه نفرت کند عمر خود را دراز خواهد ساخت. کسیکه متحمل بار خون شخصی شود، به هاویه میشتابد. زنهار کسی او را باز ندارد. هر که به استقامت سلوک نماید رستگار خواهد شد، اما هر که در دوا کج روی باشد در یکی از آنها خواهد افتاد. هر که زمین خود را زرع نماید از نان سیر خواهد شد، اما هر که پیروی باطلان کند از فقر سیر خواهد شد. مرد امین برکت بسیار خواهد یافت، اما آنکه در پی دولت میشتابد بیسزا نخواهد ماند. طرفداری نیکو نیست، و به جهت لقمهای نان، آدمی خطا کار میشود. مرد تنگ نظر در پی دولت میشتابد و نمی داند که نیازمندی او را در خواهد یافت. کسیکه آدمی را تنبیه نماید، آخرش رستگار خواهد یافت، بیشتر از آنکه به زبان خود چالپوسی میکند. کسیکه پدر و مادر خود را غارت نماید و گوید نگاه نیست، مصاحب هلاک کنندگان خواهد شد. مرد حریص نزاع را برمی انگیزاند، اما هر که بر خداوند توکل نماید قوی خواهد شد. آنکه بردل خود توکل نماید احمق میباید، اما کسیکه به حکمت سلوک نماید نجات خواهد یافت. هر که به فقر ابدل نماید محتاج نخواهد شد، اما آنکه چشمان خود را بیوشاند لعنت بسیار خواهد یافت.

وقتی که شیرین برافراشته شوند مردم خویشتن را پنهان میکنند، اما چون ایشان هلاک شوند عادلان افزوده خواهند شد.

کسیکه بعد از تنبیه بسیار گردنکشی می کند، ناگهان منکسر خواهد شد و علاجی نخواهد بود.

چون عادلان افزوده گردند قوم شادی میکنند، اما چون شیرین تسلط یابند مردم ناله مینمایند.

کسیکه حکمت را دوست دارد پدر خویش را مسرور میسازد، اما کسیکه با فاحشه ها معاشرت کند اموال را تلف مینماید.

پادشاه ولایت را به انصاف پایدار میکند، اما مرد شوه خوار آن را ویران میسازد.

شخصی که همسایه خود را چالوسی میکند دام برای پایپاش میگذراند.

در معصیت مرد شیر دمی است، اما عادل ترخ و شادی خواهد نمود.

مرد عادل دعوی فقیر را درک میکند، اما شیریر برای دانستن آن فهم ندارد.

استهزا کنندگان شهر را به آشوب میآورند، اما حکیمان خشم را فرومی نشانند.

اگر مرد حکیم با احق دعوی دارد، خواه غضبناک شود خواه بخندد او را راحت نخواهد بود.

مردان خون ریز از مرد کامل نفرت دارند، اما راستان سلامتی جان او را طالبند.

احق تمامی خشم خود را ظاهر میسازد، اما مرد حکیم به تاخیر آن را فرومی نشانند.

حاکمی که به سخنان دروغ گوش گیرد، جمیع خادمانش شیر خواهند شد.

فقیر و ظالم با هم جمع خواهند شد، و خداوند چشمان هر دوی ایشان را روشن خواهد ساخت.

پادشاهی که مسکینان را به راستی داوری نماید، کرسی وی تا به ابد پایدار خواهد ماند.

چوب و تنبیه، حکمت میبخشد، اما پسری که بیلگام باشد، مادر خود را خجل خواهد ساخت.

چون شیرین افزوده شوند تقصیر زیاد میگردد، اما عادلان، افتادن ایشان را خواهند دید.

۱۷ پسر خود را تادیب نما که تور را راحت خواهد رسانید، و به جان تولدات خواهد بخشید.

جایی که رویان نیست قوم گردنکش میشوند، اما خوشبحال کسیکه شریعت را نگاه میدارد.

خادم، محض سخن متنبه نمی شود، زیرا اگر چه بفهمد اجابت نمی نماید.

آیا کسی را مبینی که در سخن گفتن عجول است، امید بر احق زیاد است از امید بر او.

هر که خادم خود را از طفولیت به ناز می پرورد، آخر پسر او خواهد شد.

مرد تند خویز برمی انگیزاند، و شخص کج خلق در تقصیر میافزاید.

تکبر شخص او را پست میکند، اما مرد حلیم دل، به جلال خواهد رسید.

هر که بازد معاشرت کند خویشتن را دشمن دارد، زیرا که لعنت میشود و اعتراف نمی نماید.

ترس از انسان دام میگذراند، اما هر که بر خداوند توکل نماید سرفراز خواهد شد.

بسیاری لطف حاکم را میطلبند، اما داوری انسان از جانب خداوند است.

مرد ظالم نزد عادلان مکروه است، و هر که در طریق، مستقیم است نزد شیرین مکروه میباید.

کلمات آکور

کلمات و پیغام آکور بن یاقه. وحی آن مرد به ایتئیل یعنی به ایتئیل واکال.

یقین من از هر آدمی وحشی تر هستم، و فهم انسان را ندارم.

من حکمت را نیاموختهم و معرفت قدوس را ندانستم.

کیست که به آسمان صعود نمود و از آنجا نزول کرد؟ کیست که با دردمشت خود جمع نمود؟ و کیست که آب را در جامه بند نمود؟ کیست که تمامی اقصای زمین را استوار ساخت؟ نام او چیست و پسر او چه اسم دارد؟ بگوا اگر اطلاع داری.

تمامی کلمات خدا مصفی است. او به جهت متوکلان خود سپر است.

به سخنان او چیزی میفزاید، مباد ائورا تو بیخ نماید و تکذیب شوی.

دو چیز از تو درخواست نمودم، آنها را قبل از آنکه بمیرم از من باز مدار:

بطالت و دروغ را از من دور کن، مرانه فقرده و نه دولت. به خوراکی که نصیب من باشد مرا بپرور، مباد اسیر شده، تو را انکار نمایم و بگویم که خداوند کیست. و مباد افقیر شده، دزدی نمایم، واسم خدای خود را به باطل برم. بنده را نزد آقایش متهم مساز، مباد اتورا لعنت کند و مجرم شوی.

گروهی میباشند که پدر خود را لعنت مینمایند، و مادر خویش را برکت نمی دهند. گروهی میباشند که در نظر خود پا کاند، اما از نجاست خود غسل نیاقتانند. گروهی میباشند که چشمانشان چه قدر بلند است، و مژگانشان چه قدر برافراشته. گروهی میباشند که دندانهایشان شمشیرهاست، و دندانهای آسیای ایشان کاردها تا فقیران را از روی زمین و مسکینان را از میان مردمان بخورند. زالوراد و دختر است که بده بده میگویند. سه چیز است که سیر نمی شود، بلکه چهار چیز که نمی گوید که کافی است:

هاویه و رحم نازاد، و زمینی که از آب سیر نمی شود، و آتش که نمی گوید که کافی است.

چشمی که پدر را استهزا میکند و اطاعت مادر را خوار می شمارد، غرابهای وادی آن را خواهند کند و بچه های عقاب آن را خواهند خورد. سه چیز است که برای من زیاده عجیب است، بلکه چهار چیز که آنها را نتوانم فهمید:

طریق عقاب در هوا و طریق مار بر صخره، و راه کشتی در میان دریا و راه مرد بادختر با کره. همچنان است طریق زن زانیه، می خورد و دهان خود را پاک میکند و میگوید گناه نکردم.

به سبب سه چیز زمین متزلزل میشود، و به سبب چهار که آنها را تحمل نتواند کرد:

به سبب غلامی که سلطنت میکند، و احمقی که از غذا سیر شده باشد،

به سبب زن مکروهه چون منکوحه شود، و کنیز وقتی که وارث خاتون خود گردد.

چهار چیز است که در زمین بسیار کوچک است، لیکن بسیار حکیم میباشد:

مورچه ها طایفه پیقتند، لیکن خوراک خود را در تابستان ذخیره میکنند.

ونکها طایفه ناتوانند، اما خانه های خود را در صخره میگذارند.

ملخهار پادشاهی نیست، اما جمیع آنها دسته دسته بیرون میروند.

چلیپا سها بهد ستهای خود میگیرند و در قصرهای پادشاهان میباشند.

سه چیز است که خوش خرام است، بلکه چهار چیز که خوش قدم میباشد:

شیر که در میان حیوانات توانا تر است، و از هیچکدام روگردان نیست.

تازی و بز، و پادشاه که با او مقاومت نتوان کرد.

اگر از روی حماقت خویشتن را برافراشتهای و اگر بداندیشیدهای، پس دست بردهان خود بگذار،

زیرا چنانکه از فشردن شیر، پنی بیرون میآید، و از فشردن بینی، خون بیرون میآید، همچنان از فشردن غضب نزاع بیرون میآید.

کلام لموئیل پادشاه

کلام لموئیل پادشاه، پیغامی که مادرش به او تعلیم داد.

چه گویمای پسر من، چه گویمای پسر رحم من! و چه گویمای پسر نذرهای من!

قوت خود را به زنان مده، و نه طریقه های خویش را به آنچه باعث هلاکت پادشاهان است.

پادشاهان را نمی شایدای لموئیل، پادشاهان را نمی شاید که شراب بنوشند، و نه امیران را که مسکرات را بنخواهند.

مباد ابنوشند و فرایض را فراموش کنند، و داوری جمیع ذلیلان را منحرف سازند.

مسکرات را به آنانی که مشرف به هلاکتند بده. و شراب را به تلخ جانان،

تا بنوشند و فقر خود را فراموش کنند، و مشقت خویش را دیگر بیاد نیاورند.

دهان خود را برای گنگان باز کن، و برای دادرسی جمیع بیچارگان.

دهان خود را باز کرده، به انصاف داوری نما، و فقیر و مسکین را دادرسی فرما.

زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد؟ قیمت او از لعلها گرانتر است.

دل شوهرش بر او اعتماد دارد، و محتاج منفعت نخواهد بود.

برایش تمامی روزهای عمر خود، خوبی خواهد کرد و نه بدی.
 پشم و گنجان رامیجوید. وهدستهای خود با رغبت کار میکند.
 او مثل کشتیهای تجار است، که خوراک خود را از دور میآورد.
 وقتی که هنوز شب است برمی خیزد، و به اهل خانه اش خوراک و به کنیزانش حصه ایشان را می دهد.
 در باره مزرعه فکر کرده، آن را میخرد، و از کسب دستهای خود تا کستان غرس مینماید.
 کمر خود را با قوت میندد، و بازوهای خویش را قوی میسازد.
 تجارت خود را میبیند که نیکو است، و چراغش در شب خاموش نمی شود.
 دستهای خود را به دوک دراز میکند، و انگشتهایش چرخ را میگیرد.
 کفهای خود را برای فقیران مبسوط می سازد، و دستهای خویش را برای مسکینان دراز مینماید.
 به جهت اهل خانه اش از برف نمی ترسد، زیرا که جمیع اهل خانه او به اطلس ملبس هستند.
 برای خود اسبابهای زینت میسازد. لباسش از گنجان نازک و ارغوان میباشد.
 شوهرش در دربارها معروف میباشد، و در میان مشایخ ولایت مینشیند.
 جامه های گنجان ساخته آنها را میفروشد، و کمر بندها به تاجران میدهد.
 قوت و عزت، لباس او است، و در باره وقت آینده میخندد.
 دهان خود را به حکمت میگشاید، و تعلیم محبتاً میزیر زبان وی است.
 به رفتار اهل خانه خود متوجه میشود، و خوراک کاهلی نمی خورد.
 پسرانش بر خاسته، او را خوشحال میگویند، و شوهرش نیز او را میستاید.
 دختران بسیار اعمال صالحه نمودند، اماتو بر جمیع ایشان برتری داری.
 جمال، فریبنده و زیبایی، باطل است، اما زنی که از خداوند میترسد ممدوح خواهد شد.
 وی را از ثمره دستهایش بدهید و اعمالش او را نزد دروازهها بستاید.

کتاب جامعه

همه چیز بطلت است

کلام جامعه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود:

- ۱ باطل اباطیل، جامعه میگوید، باطل اباطیل، همه چیز باطل است.
- ۲ انسان را از تمامی مشقتش که زیر آسمان میکشد چه منفعت است؟
- ۳ یک طبقه میروند و طبقه دیگری آیند و زمین تا به ابد پایدار میماند.
- ۴ آفتاب طلوع میکند و آفتاب غروب میکند و به جای که از آن طلوع نمود میشتابد.
- ۵ باد بطرف جنوب میروند و بطرف شمال دور میزند، دور زنان دور زنان میروند و باد به مدارهای خود برمی گردد.
- ۶ جمع نهرها به دریا جاری میشود اما دریا برمی گردد، به مکانی که نهرها از آن جاری شده همان جا باز برمی گردد.
- ۷ همه چیزها پرازدختگی است که انسان آن را بیان نتواند کرد. چشم از دیدن سیر نمی شود و گوش از شنیدن مملومی گردد.
- ۸ آنچه بوده است همان است که خواهد بود، و آنچه شده است همان است که خواهد شد و زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست.
- ۹ آیا چیزی هست که در بارهاش گفته شود: بین این تازه است. در دره‌هایی که قبل از ما بودند آن چیز قدیم بود.
- ۱۰ ذکری از پیشینیان نیست، و از آیندگان نیز که خواهند آمد، نزد آنانی که بعد از ایشان خواهند آمد، ذکری نخواهد بود.

بطالت حکمت

- من که جامعه هستم بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم،
 ۱۱ دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزی که زیر آسمان کرده میشود، با حکمت تفحص و تجسس نمایم. این مشقت سخت است که خدا به بنی آدم داده است که به آن زحمت بکشند.
 ۱۲ و تمامی کارهایی را که زیر آسمان کرده میشود، دیدم که اینک همه آنها بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است.
 ۱۳ کج را راست نتوان کرد و ناقص را بشمار نتوان آورد.
 ۱۴ در دل خود تفکر نمودم، گفتم: اینک من حکمت را به غایت افزودم، بیشتر از همگانی که قبل از من بر اورشلیم بودند؛ و دل من حکمت و معرفت را بسیار دریافت نمود؛
 ۱۵ و دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم. پس فهمیدم که این نیز در پی باد زحمت کشیدن است.
 ۱۶ زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هر که علم را بیفزاید، حزن را می افزاید.

بطالت لذات

- من در دل خود گفتم: الان بیاتاتورا به عیش و عشرت بیازمایم؛ پس سعادت مندی را ملاحظه نما. و اینک آن نیز بطالت بود.
 ۱ دوباره خنده گفتم که مجنون است و دوباره شادمانی که چه میکند.
 ۲ در دل خود غور کردم که بدن خود را با شراب پرورم، با آنکه دل من مرابه حکمت (و حماقت را بدست آورم تا ببینم که برای بنی آدم چه چیز نیکو است که آن را زیر آسمان در تمامی ایام عمر خود به عمل آورند.
 ۳ کارهای عظیم برای خود کردم و خانه‌ها برای خود ساختم و تا کستانها به جهت خود غرس نمودم.
 ۴ باغها و فردوسها به جهت خود ساختم و در آنها هر قسم درخت میوه دار غرس نمودم.
 ۵ حوضهای آب برای خود ساختم تا در خستگانی را که در آن درختان بزرگ میشود، آبیاری نمایم.
 ۶ غلامان و کنیزان خریدم و خانه‌زادان داشتم و مرانیز بیشتر از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند اموال از رومه و گله بود.
 ۷ نقره و طلا و اموال خاصه پادشاهان و کشورها نیز برای خود جمع کردم؛ و مغنیان و مغنیات و لذات بنی آدم یعنی بانو و بانوان به جهت خود گرفتم.
 ۸ پس بزرگ شدم و بر تمامی کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند برتری یافتم و حکمتم نیز با من برقرار ماند،
 ۹ و هر چه چشمانم آرزو میکرد از آنها دریغ نداشتم، و دل خود را از هیچ خوشی باز نداشتم زیرا دل من در هر محنت من شادی مینمود و نصیب من از تمامی مشقت همین بود.

۱۱ پس به تمامی کارهایی که دستهایم کرده بود و به مشقتی که در عمل نمودن کشیده بودم نگرستم؛ و اینک تمامی آن بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن بود و در زیر آفتاب هیچ منفعت نبود.

بطلالت حکمت و جهالت

پس توجه نمودم تا حکمت و حماقت و جهالت را ملاحظه نمایم؛ زیرا کسیکه بعد از یاد شاه بیاید چه خواهد کرد؟ مگر نه آنچه قبل از آن کرده شده بود؟ و دیدم که برتری حکمت بر حماقت مثل برتری نور بر ظلمت است.

۱۴ چشمان مرد حکیم در سروی است اما احق در تاریکی راه می‌رود. با وجود آن دریافت کردم که بهر دو ایشان یک واقعه خواهد رسید.

۱۵ پس در دل خود تفکر کردم که چون آنچه به احق واقع می‌شود، به من نیز واقع خواهد گردید؛ پس من چرا بسیار حکیم بشوم؟ و در دل خود گفتم: این نیز بطلالت است؛

زیرا که هیچ ذکری از مرد حکیم و مرد احق تا به ابد نخواهد بود. چونکه در ایام آینده همه چیز را تمام فراموش خواهد شد. و مرد حکیم چگونه می‌میرد آینه مثل احق؟

بطلالت زحمت

لذا من از حیات نفرت داشتم زیرا اعمالی که زیر آفتاب کرده می‌شود، در نظر من ناپسند آمد چونکه تمام بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

۱۸ پس تمامی مشقت خود را که زیر آسمان کشیده بودم مکروه داشتم از اینجهت که باید آن راه کسیکه بعد از من بیاید و گذارم.

۱۹ و کیست بداند که او حکیم یا احق خواهد بود، و معهدا بر تمامی مشقتی که من کشیدم و بر حکمتی که زیر آفتاب ظاهر ساختم، او تسلط خواهد یافت. این نیز بطلالت است.

۲۰ پس من برگشته، دل خویش را از تمامی مشقتی که زیر آفتاب کشیده بودم مایوس ساختم.

۲۱ زیرا مردی هست که محنت او با حکمت و معرفت و کامیابی است و آن را نصیب شخصی خواهد ساخت که در آن زحمت نکشیده باشد. این نیز بطلالت و بلائی عظیم است.

۲۲ زیرا انسان را از تمامی مشقت ورنج دل خود که زیر آفتاب کشیده باشد چه حاصل می‌شود؟

زیرا تمامی روزهایش حزن و مشقتش غم است، بلکه شبانگاه نیز دلش آرامی ندارد. این هم بطلالت است.

۲۴ برای انسان نیکو نیست که بخورد و بنوشد و جان خود را از مشقتش خوش سازد. این را نیز من دیدم که از جانب خدا است.

۲۵ زیرا کیست که بتواند بدون او بخورد یا تمتع برد؟

زیرا به کسیکه در نظر او نیکو است، حکمت و معرفت و خوشی را میبخشد؛ اما به خطا کار مشقت اندوختن و ذخیره نمودن را امید دهد تا آن راه کسیکه در نظر خدا پسندیده است بدهد. این نیز بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

برای هر چیزی زمانی است

برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است.

۲ وقتی برای ولادت و وقتی برای موت. وقتی برای غرس نمودن و وقتی برای کندن مغروس.

۳ وقتی برای قتل و وقتی برای شفا. وقتی برای منهدم ساختن و وقتی برای بنا نمودن.

۴ وقتی برای گریه و وقتی برای خنده. وقتی برای ماتم و وقتی برای رقص.

۵ وقتی برای پراکنده ساختن سنگها و وقتی برای جمع ساختن سنگها. وقتی برای درآغوش کشیدن و وقتی برای اجتناب از درآغوش کشیدن.

۶ وقتی برای کسب و وقتی برای خسارت. وقتی برای نگاه داشتن و وقتی برای دور انداختن.

۷ وقتی برای دریدن و وقتی برای دوختن. وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن.

۸ وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت. وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح.

پس کارکننده را از زحمتی که میکشد چه منفعت است؟

مشقتی را که خدا به بنی آدم داده است تا در آن زحمت کشند، ملاحظه کردم.

۱۱ او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیز ابدیت را در دلهای ایشان نهاده، بطوری که انسان کاری را که خدا کرده است، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد.

۱۲ پس فهمیدم که برای ایشان چیزی بهتر از این نیست که شادی کنند و در حیات خود به نیکویی مشغول باشند.

- ۱۳ و نیز بخشش خدا است که هر آدمی بخورد و بنوشد و از تمامی زحمت خود نیکویی بیند.
- ۱۴ و فهمیدم که هر آنچه خدا می‌کند تا ابد الابد خواهد ماند، و بر آن چیزی نتوان افزود و از آن چیزی نتوان کاست و خدا آن را به عمل می‌آورد تا از او بترسند.
- ۱۵ آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد قدیم است و آنچه را که گذشته است خدای طلبد.
- ۱۶ و نیز مکان انصاف را زیر آسمان دیدم که در آنجا ظلم است و مکان عدالت را که در آنجا بی‌انصافی است.
- ۱۷ و در دل خود گفتم که خدا عادل و ظالم را داوری خواهد نمود زیرا که برای هر امر و برای هر عمل در آنجا وقتی است.
- و در باره امور بنی آدم در دل خود گفتم: این واقع می‌شود تا خدا ایشان را بیازماید و تا خود ایشان بفهمند که مثل بهایم میباشند.
- ۱۹ زیرا که وقایع بنی آدم مثل وقایع بهایم است برای ایشان یک واقعه است؛ چنانکه این میمیرد به همانطور آن نیز میمیرد و برای همه یک نفس است و انسان بر بهایم برتری ندارد چونکه همه باطل هستند.
- ۲۰ همه به یکجا میروند و همه از خاک هستند و همه به خاک رجوع مینمایند.
- ۲۱ کیست روح انسان را بداند که به بالا صعود می‌کند یا روح بهایم را که پایین بسوی زمین نزول مینماید؟
- لذا فهمیدم که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که از اعمال خود مسرور شود، چونکه نصیبش همین است. و کیست که او را باز آورد تا آنچه را که بعد از او واقع خواهد شد مشاهده نماید؟

ظلم، محنت و تنهایی

- پس من برگشته، تمامی ظلمهایی را که زیر آفتاب کرده میشود، ملاحظه کردم. و اینک اشکهای مظلومان و برای ایشان تسلی دهندهای نبود! و زور بطرف جفا کنندگان ایشان بود اما برای ایشان تسلی دهندهای نبود!
- و من مردگانی را که قبل از آن مرده بودند، بیشتر از زندگانی که تا بحال زنده‌اند آفرین گفتم.
- ۳ و کسی را که تا بحال بوجود نیامده است، از هر دو ایشان بهتر دانستم چونکه عمل بد را که زیر آفتاب کرده میشود، ندیده است.
- و تمامی محنت و هر کامیابی را دیدم که برای انسان باعث حسد از همسایه او می‌باشد. و آن نیز بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن است.
- ۵ مرد کاهل دستهای خود را بر هم نهاده، گوشت خویشتن را می‌خورد.
- ۶ یک کف پر از راحت از دو کف پر از مشقت و در پی باد زحمت کشیدن بهتر است.
- پس برگشته، بطالت دیگر را زیر آسمان ملاحظه نمودم.
- ۸ یکی هست که ثانی ندارد و او را پسری یا برادری نیست و مشقتش را انتهای و چشمش نیز از دولت سیر نمی‌شود. و میگوید از برای که زحمت کشیده، جان خود را از نیکویی محروم سازم؟ این نیز بطلالت و مشقت سخت است.
- ۹ دو از یک بهترند چونکه ایشان را از مشقتشان اجرت نیکو می‌باشد؛
- زیرا اگر بیفتند، یکی از آنها رفیق خود را خواهد بر خیزانید. لکن وای بر آن یکی که چون بیفتد دیگری نباشد که او را بر خیزاند.
- ۱۱ و اگر دو نفر نیز بخوابند، گرم خواهند شد اما یک نفر چگونه گرم شود.
- ۱۲ و اگر کسی بر یکی از ایشان حمله آورد، هر دو با او مقاومت خواهند نمود. و ریسمان سه لا بزودی گسیخته نمی‌شود.

بطالت ترقی

- جوان فقیر و حکیم از پادشاه پیرو خرف که پذیرفتن نصیحت را دیگر نمی‌داند بهتر است.
- ۱۴ زیرا که او از زندان به پادشاهی بیرون می‌آید و آنکه به پادشاهی مولود شده است فقیر می‌گردد.
- ۱۵ دیدم که تمامی زندگانی که زیر آسمان راه می‌روند، بطرف آن پسر دوم که بجای او بر خیزد، میشوند.
- ۱۶ و تمامی قوم یعنی همه کسانی را که او بر ایشان حاکم شود انتهایست. لیکن اعقاب ایشان به او رغبت ندارند. به درستی که این نیز بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

در حضور خدا

- چون به خانه خدا بروی، پای خود را نگاه دار زیرا تقرب جستن به جهت استماع، از گذرانیدن قربانی‌های احمقان بهتر است، چونکه ایشان نمی‌دانند که عمل بد می‌کنند.
- ۲ بادها خود تعجیل منما و دولت برای گفتن سخنی به حضور خدا نشناختند زیرا خدا در آسمان است و تو بر زمین هستی پس سخنان کم باشد.

- ۳ زیرا خواب از کثرت مشقت پیدا میشود و آواز احق از کثرت سخنان.
- ۴ چون برای خدا نذر نمایی در وفای آن تاخیر نماز را که او از احقان خوشنود نیست؛ پس به آنچه نذر کردی وفا نما.
- ۵ بهتر است که نذر نمایی از اینکه نذر نموده، وفانگنی.
- ۶ مگذار که دهانت جسد تو را خطا کار سازد و در حضور فرشته مگو که این سهوشده است. چرا خدا به سبب قول تو غضبناک شده، عمل دستپاچه را باطل سازد؟
- زیرا که این از کثرت خوابها و باطیل و کثرت سخنان است؛ لیکن تواز خدا بترس.
- بطالت ثروت**
- اگر ظلم را بر فقیران و بر کندن انصاف و عدالت را در کشوری بینی، از این امر مشوش مباش زیرا آنکه بالا ترا بالا است ملا حظه میکند و حضرت اعلی فوق ایشان است.
- ۹ و منفعت زمین برای همه است بلکه مزرعه، پادشاه را نیز خدمت میکند.
- ۱۰ آنکه نقره را دوست دارد از نقره سیر نمی شود، و هر که توانگری را دوست دارد از دخل سیر نمی شود. این نیز بطالت است.
- ۱۱ چون نعمت زیاده شود، خوردن گانش زیاد می شوند؛ و به جهت مالکشی چه منفعت است غیر از آنکه آن را به چشم خود ببیند؟
- خواب عمده شیرین است خواه کم و خواه زیاد بخورد، اما سیری مردد و لثمتد او را نمی گذارد که بخوابد.
- بلائی سخت بود که آن را زیر آفتاب دیدم یعنی دولتی که صاحبش آن را برای ضرر خود نگاه داشته بود.
- ۱۴ و آن دولت از حادثه بد ضایع شد و پسری آورد اما چیزی در دست خود نداشت.
- ۱۵ چنانکه از رحم مادرش بیرون آمد، همچنان برهنه به حالتی که آمد خواهد برگشت و از مشقت خود چیزی نخواهد یافت که به دست خود ببرد.
- ۱۶ و این نیز بلائی سخت است که از هر جهت چنانکه آمد همچنان خواهد رفت؛ و او را چه منفعت خواهد بود از اینکه در پی باد زحمت کشیده است؟ و تمامی ایام خود را در تاریکی میخورد و با بیماری و خشم، بسیار محزون میشود.
- اینک آنچه من دیدم که خوب و نیکومی باشد، این است که انسان در تمامی ایام عمر خود که خدا آن را به او میبخشد بخورد و بنوشد و از تمامی مشقتی که زیر آسمان میکشیده نیکویی تمتع ببرد زیرا که نصیبش همین است.
- ۱۹ و نیز هر انسانی که خدا دولت و اموال به او بخشید و او را قوت عطا فرماید که از آن بخورد و نصیب خود را برداشته، از محنت خود مسرور شود، این بخشش خدا است.
- ۲۰ زیرا روزهای عمر خود را بسیار به یاد نمی آورد چونکه خدا او را از شادی دلش اجابت فرموده است.
- مصیبتی هست که زیر آفتاب دیدم و آن بر مردمان سنگین است:
- کسیکه خدا به او دولت و اموال و عزت دهد، به حدی که هر چه جانش آرزو کند برایش باقی نباشد، اما خدا او را قوت نداده باشد که از آن بخورد بلکه مرد غریبی از آن بخورد. این نیز بطالت و مصیبت سخت است.
- اگر کسی صد پسر بیاورد و سالهای بسیار زندگانی نماید، به طوری که ایام سالهایش بسیار باشد اما جانش از نیکویی سیر نشود و برایش جنازهای برپا نکنند، میگویم که سقط شده از او بهتر است.
- ۴ زیرا که این به بطالت آمد و به تاریکی رفت و نام او در ظلمت مخفی شد.
- ۵ و آفتاب را نیز ندید و ندانست. این بیشتر از آن آرامی دارد.
- ۶ و اگر هزار سال بلکه دو چندان آن زیست کند و نیکویی را نبیند، آیا همه به یکجائی روند؟ تمامی مشقت انسان برای دهانش میباشد؛ و معهدا جان او سیر نمی شود.
- ۸ زیرا که مرد حکیم را از احق چه برتری است؟ و برای فقیری که میدانند چه طور پیش زندگان سلوک نماید، چه فایده است؟ رویت چشم از شهوت نفس بهتر است. این نیز بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است.
- ۱۰ هر چه بوده است به اسم خود از زمان قدیم مسمی شده است و دانسته شده است که او آدم است و به آن کسیکه از آن توانا تراست منازعه نتواند نمود.
- ۱۱ چونکه چیزهای بسیار هست که بطالت را می افزاید. پس انسان را چه فضیلت است؟
- زیرا کیست که بداند چه چیز برای زندگانی انسان نیکوست، در مدت ایام حیات باطل وی که آنها را مثل سایه صرف مینماید؟ و کیست که انسان را از آنچه بعد از او زیر آفتاب واقع خواهد شد مخبر سازد؟

حکمت

- نیک نامی از روغن معطر بهتر است و روزمات از روز ولادت.
- ۲ رفتن به خانه ماتم از رفتن به خانه ضیافت بهتر است زیرا که این آخرت همه مردمان است و زندگان این را در دل خود مینهند.
- ۳ حزن از خنده بهتر است زیرا که از غمگینی صورت دل اصلاح میشود.
- ۴ دل حکیمان در خانه ماتم است و دل احمقان در خانه شادمانی.
- شنیدن عتاب حکیمان بهتر است از شنیدن سرود احمقان،
- زیرا خنده احمقان مثل صدای خارها در زیر دیگ است و این نیز بطلالت است.
- ۷ به درستی که ظلم، مرد حکیم را جاهل میگرداند و رشوه، دل را فاسد میسازد.
- انتهای امر از ابتدایش بهتر است و دل حلیم از دل مغرور نیکوتر.
- ۹ درد دل خود به زودی خشمناک مشو زیرا خشم در سینه احمقان مستقر می شود.
- مگو چرا روزهای قدیم از این زمان بهتر بود زیرا که در این خصوص از روی حکمت سوال نمی کنی.
- حکمت مثل میراث نیکو است بلکه به جهت بینندگان آفتاب نیکوتر.
- ۱۲ زیرا که حکمت ملجایی است و نقره ملجایی، اما فضیلت معرفت این است که حکمت صاحبانش را زندگی میبخشد.
- اعمال خدا را ملاحظه نما زیرا کیست که بتواند آنچه را که او کج ساخته است راست نماید؟
- در روز سعادت مندی شادمان باش و در روز شقاوت تامل نما زیرا خدا این را به ازاء آن قرارداد که انسان هیچ چیز را که بعد از او خواهد شد دریافت نتواند کرد.
- این همه را در روزهای بطلالت خود دیدم. مرد عادل هست که در عداالتش هلاک میشود و مرد شریر هست که در شرارتش عمر دراز دارد.
- ۱۶ پس گفتم به افراط عادل مباش و خود را زیاده حکیم مپندار مبادا خویشتر را هلاک کنی.
- ۱۷ و به افراط شریر مباش و احمق مشو مبادا پیش از اجلت بمیری.
- ۱۸ نیکو است که به این متمسک شوی و از آن نیز دست خود را بر نداری زیرا هر که از خدا بترسد، از این هر دو بیرون خواهد آمد.
- حکمت مرد حکیم را توانایی میبخشد بیشتر از ده حاکم که در یک شهر باشند.
- ۲۰ زیرا مرد عادل در دنیا نیست که نیکویی ورزد و هیچ خطا ننماید.
- و نیز به همه سخنانی که گفته شود دل خود را منهن، مبادا بنده خود را که تورالعنت میکند بشنوی.
- ۲۲ زیرا دل میداند که تو نیز بسیار بارها دیگران را لعنت نمودهای.
- این همه را با حکمت آزمودم و گفتم به حکمت خواهیم پرداخت اما آن از من دور بود.
- ۲۴ آنچه هست دور و بسیار عمیق است. پس کیست که آن را دریافت نماید؟
- پس برگشته دل خود را بر معرفت و بحث و طلب حکمت و عقل مشغول ساختم تا بدانم که شرارت حماقت است و حماقت دیوانگی است.
- ۲۶ و دریافتم که زنی که دلش دامها و تلههاست و دستهایش کندها میبازد، چیز تلختر از موت است. هر که مقبول خدا است، از وی رستگار خواهد شد اما خطا کار گرفتار وی خواهد گردید.
- جامعه میگوید که اینک چون این را با آن مقابله کردم تا نتیجه را در ایام این را دریافتم،
- که جان من تا به حال آن را جستجو میکند و نیافتم. یک مرد از هزار یافتم اما از جمیع آنها زنی نیافتم.
- ۲۹ همانانی را فقط دریافتم که خدا آدمی را راست آفرید، اما ایشان مخترعات بسیار طلبیدند.
- کیست که مثل مرد حکیم باشد و کیست که تفسیر امر را بفهمد؟ حکمت روی انسان را روشن میسازد و سختی چهره او تبدیل میشود.

حکم پادشاه را نگاه دار

- من تو را میگویم حکم پادشاه را نگاه دار و این را به سبب سوگند خدا.
- ۳ شتاب مکن تا از حضور وی بروی و در امر بد جزم منما زیرا که او هر چه میخواهد به عمل میآورد.
- ۴ جایی که سخن پادشاه است قوت هست و کیست که به او بگوید چه میکنی؟

هر که حکم را نگاه دارد هیچ امر بد را نخواهد دید. و دل مرد حکیم وقت و قانون را میداند.

۶ زیرا که برای هر مطلب وقتی و قانونی است چونکه شرارت انسان بروی سنگین است.

۷ زیرا آنچه را که واقع خواهد شد او نمی داند؛ و کیست که او را خبر دهد که چگونه خواهد شد؟

کسی نیست که بر روح تسلط داشته باشد تا روح خود را نگاه دارد و کسی بر روز موت تسلط ندارد؛ و در وقت جنگ مرخصی نیست و شرارت صاحبش را نجات نمی دهد.

شریرو عادل

این همه را دیدم و دل خود را بر هر عملی که زیر آفتاب کرده شود مشغول ساختم، وقتی که انسان بر انسان به جهت ضررش حکمرانی میکند.

۱۰ و همچنین دیدم که شیران دفن شدند، و آمدند و از مکان مقدس رفتند و در شهری که در آن چنین عمل نمودند فراموش شدند. این نیز بطلت است.

۱۱ چونکه فتوی بر عمل بد بزودی مجرائی شود، از این جهت دل بنی آدم در اندرون ایشان برای بد کرداری جازم می شود.

۱۲ اگر چه گاه کار صدمه تبه شرارت و رزد و عمر دراز کند، معهذامیدانم برای آنانی که از خدا بترسند و به حضور وی خائف باشند سعادت مندی خواهد بود.

۱۳ اما برای شریر سعادت مندی نخواهد بود و مثل سایه، عمر دراز نخواهد کرد چونکه از خدای تعالی ترسد.

۱۴ بطالتی هست که بر روی زمین کرده میشود، یعنی عادلان هستند که بر ایشان مثل عمل شیران واقع میشود و شیرانانند که بر ایشان مثل عمل عادلان واقع میشود. پس گفتم که این نیز بطلت است.

۱۵ آنگاه شادمانی را مدح کردم زیرا که برای انسان زیر آسمان چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و شادی نماید و این در تمامی ایام عمرش که خدا در زیر آفتاب به وی دهد در محنتش با او باقی ماند.

چونکه دل خود را بر آن نهادم تا حکمت را بفهمم و تا شغلی را که بر روی زمین کرده شود ببینم) و نکه هستند که شب و روز خواب را به چشمان خود نمی بینند)

آنگاه تمامی صنعت خدا را دیدم که انسان، کاری را که زیر آفتاب کرده میشود نمی تواند درک نماید و هر چند انسان برای تجسس آن زیاده تر تفتحص نماید آن را کمتر درک مینماید و اگر چه مرد حکیم نیز گمان برد که آن را میدانم اما آن را درک نخواهد نمود.

یک واقعه برای همه

زیرا که جمیع این مطالب را در دل خود نهادم و این همه را غور نمودم که عادلان و حکیمان و اعمال ایشان در دست خداست. خواه محبت و خواه نفرت، انسان آن را نمی فهمد. همچنین پیش روی ایشان است.

۲ همچنین برای همه کس مساوی است. برای عادلان و شیران یک واقعه است؛ برای خوبان و طاهران و نجسان؛ برای آنکه ذبح میکند و برای آنکه ذبح نمی کند واقعه یکی است. چنانکه نیکانند همچنان گاه کارانند؛ و آنکه قسم می خورد و آنکه از قسم خوردن می ترسد مساویانند.

در تمامی اعمالی که زیر آفتاب کرده میشود، از همه بدترین است که یک واقعه بر همه میشود و اینکه دل بنی آدم از شرارت پراست و مادامی که زنده هستند، دیوانگی در دل ایشان است و بعد از آن به مردگان می پیوندند.

۴ زیرا برای آنکه با تمامی زندگان می پیوندد، امید هست چونکه سگ زنده از شیر مرده بهتر است.

۵ زانو که زندگان میدانند که باید بمیرند، اما مردگان هیچ نمی دانند و برای ایشان دیگر اجرت نیست چونکه ذکر ایشان فراموش میشود.

۶ هم محبت و هم نفرت و حسد ایشان، حال نابود شده است و دیگر تابه ابد برای ایشان از هر آنچه زیر آفتاب کرده میشود، نصیبی نخواهد بود. پس رفته، نان خود را به شادی بخورد و شراب خود را به خوشدلی بنوش چونکه خدا اعمال تو را قبل از این قبول فرموده است.

۸ لباس تو همیشه سفید باشد و بر سر تو روغن کم نشود.

۹ جمیع روزهای عمر باطل خود را که او تو را در زیر آفتاب بدهد با زنی که دوست میداری در جمیع روزهای بطلت خود خوش بگذران. زیرا که از حیات خود و از زحمتی که زیر آفتاب میکشی نصیب تو همین است.

۱۰ هر چه دستت به جهت عمل نمودن بیابد، همان را با توانایی خود به عمل آور چونکه در عالم اموات که به آن میروی نه کار و نه تدبیر و نه علم و نه حکمت است.

۱۱ برگشتم وزیر آفتاب دیدم که مسابقت برای تیز روان و جنگ برای شجاعان و نان نیز برای حکیمان و دولت برای فهیمان و نعمت برای عالمان نیست، زیرا که برای جمیع ایشان وقتی و اتفاق واقع میشود.

۱۲ و چونکه انسان نیز وقت خود را نمی داند، پس مثل ماهیانی که در تور سخت گرفتار و گنجشکانی که در دام گرفته میشوند، همچنان بنی آدم به وقت نامساعد هر گاه آن برایشان ناگهان بیفتد گرفتار میگرددند.

برتری حکمت

و نیز این حکم را در زیر آفتاب دیدم و آن نزد من عظیم بود:

شهری کوچک بود که مردان در آن قلیل العدد بودند و پادشاهی بزرگ بر آن آمده، آن را محاصره نمود و سنگرهای عظیم برپا کرد.

۱۵ و در آن شهر مردی فقیر حکیم یافت شد، که شهر را به حکمت خود رهانید، اما کسی آن مرد فقیر را بیاد نیاورد.

۱۶ آنگاه من گفتم حکمت از شجاعت بهتر است، هر چند حکمت این فقیر را خوار شمردند و سخنانش را نشنیدند.

۱۷ سخنان حکیمان که به آرامی گفته شود، از فریاد حاکی که در میان احقمان باشد زیاده مسموع میگردد.

۱۸ حکمت از اسلحه جنگ بهتر است. اما یک خطا کار نیکو بی بسیار را فاسد تواند نمود.

مگسهای مرده روغن عطار را متعفن و

فاسد میسازد، و اندک حماقتی از حکمت و عزت سنگینتر است.

۲ دل مرد حکیم بطرف راستش مایل است و دل احمق بطرف چپش.

۳ و نیز چون احمق به راه میرود، عقلش ناقص میشود و به هر کس میگوید که احمق هستم.

اگر خشم پادشاه بر تو انگیزخته شود، مکان خود را ترک نمازیرا که تسلیم، خطایای عظیم را مینشانند.

بدیای هست که زیر آفتاب دیدهام مثل سهوی که از جانب سلطان صادر شود.

۶ جهالت بر مکانهای بلند برافراشته میشود و دولت مندان در مکان اسفل مینشینند.

۷ غلامان را بر اسبان دیدم و امیران را مثل غلامان بر زمین روان.

آنکه چاه میکند در آن میافتد و آنکه دیوار را میشکافد، ماروی را میگذرد.

۹ آنکه سنگها را می کند، از آنها مجروح میشود و آنکه درختان را می برداز آنها در خطر میافتد.

اگر آهن کند باشد و دمش را تیز نکنند باید قوت زیاده بکار آورد، اما حکمت به جهت کامیابی مفید است.

۱۱ اگر مار پیش از آنکه افسون کنند بگرد پس افسونگر چه فایده دارد؟

سخنان دهان حکیم فیض بخش است، اما لبهای احمق خودش را میبلعد.

۱۳ ابتدای سخنان دهانش حماقت است و انتهای گفتارش دیوانگی مودی می باشد.

۱۴ احمق سخنان بسیاری گوید، اما انسان آنچه را که واقع خواهد شد نمی داند و کیست که او را از آنچه بعد از وی واقع خواهد شد مخبر سازد؟

محت احقمان ایشان را خسته میسازد چونکه نمی دانند چگونه به شهر بیاورند.

وای بر توای زمین وقتی که پادشاه تو طفل است و سرورانت صبحگاهان میخورند.

۱۷ خوشبخت توای زمین هنگامی که پادشاه تو پسر نجباست و سرورانت در وقتش برای تقویت میخورند و نه برای مستی.

از کاهلی سقف خراب میشود و از سستی دستها، خانه آب پس میدهد.

بزم به جهت هلو و لعب میکنند و شراب زندگانی را شادمان میسازد، اما نقره همه چیز را میپاشد.

پادشاه را در فکر خود نیز نفرین مکن و دولت مندان را طاق خوابگاه خویش لعنت نمازیرا که مرغ هوا آواز تو را خواهد برد و بالدار، امر را شایع خواهد ساخت.

نان خود را بروی آنها بینداز، زیرا که بعد از روزهای بسیار آن را خواهی یافت.

۲ نصیبی به هفت نفر بلکه به هشت نفر بخش زیرا که نمی دانی چه بلا بر زمین واقع خواهد شد.

۳ اگر برهرا پزاران شود، آن را بر زمین میباراند و اگر درخت بسوی جنوب یا بسوی شمال بیفتد، در همانجا که درخت افتاده است خواهد ماند.

۴ آنکه به باد نگاه میکند، نخواهد کشت و آنکه به ابرها نظر نماید، نخواهد دروید.

۵ چنانکه تو نمی دانی که راه باد چیست یا چگونه استخوانها در رحم زن حامله بسته میشود، همچنین عمل خدا را که صانع کل است نمی فهمی.
۶ بامدادان تخم خود را بکار و شامگاهان دست خود را باز مدارزیرا تو نمی دانی که دامی از آنها این یا آن کامیاب خواهد شد یا هر دو آنها مثل هم نیکو خواهد گشت.

۷ البته روشنائی شیرین است و دیدن آفتاب برای چشمان نیکو است.

۸ هر چند انسان سالهای بسیار زیست نماید و در همه آنها شادمان باشد، لیکن باید روزهای تاریکی را به یاد آورد چونکه بسیار خواهد بود. پس هر چه واقع میشود بطلت است.

به هنگام جوانی، خدا را بیاد آور

ای جوان در وقت شباب خود شادمان باش و در روزهای جوانی ات دلت تو را خوش سازد و در راههای قلبت و بروقی رویت چشمانت سلوک نما، لیکن بدان که به سبب این همه خدا تو را به محاکمه خواهد آورد.

۱۰ پس غم را از دل خود بیرون کن و بدی را از جسد خویش دور نمازیرا که جوانی و شباب باطل است.

پس آفریننده خود را در روزهای جوانی ات بیاد آور قبل از آنکه روزهای بلا برسد و سالها برسد که بگویی مرا از اینها خوشی نیست.

۲ قبل از آنکه آفتاب و نور و ماه و ستارگان تاریک شود و ابرها بعد از باران برگردد؛

در روزی که محافظان خانه بلرزنند و صاحبان قوت، خویشتن را خیم نمایند و دستاس کنندگان چونکه کماند باز ایستند و آنانی که از پنجره هامی نگرند تاریک شوند.

۴ و در هادر کوچه بسته شود و آواز آسیاب پست گردد و از صدای گنجشک بر خیزد و جمیع مغنیات ذلیل شوند.

۵ و از هر بلندی بترسند و خوفها در راه باشد و درخت با دام شکوفه آورد و ملخی بار سنگین باشد و اشتها بریده شود. چونکه انسان به خانه جاودانی خود میرود و نوحهگران در کوچه گردش میکنند.

۶ قبل از آنکه مفتول نقره گسیخته شود و کاسه طلا شکسته گردد و سبوزد چشمه خرد شود و چرخ بر چاه منکسر گردد،

و خاک به زمین برگردد به طوری که بود. و روح نزد خدا که آن را بخشیده بود رجوع نماید.

ختم امر

باطل اباطل جامعه میگوید همه چیز بطلت است.

۹ و دیگر چونکه جامعه حکیم بود باز هم معرفت را به قوم تعلیم میداد و تفکر نموده، غوررسی میکرد و مثل های بسیار تالیف نمود.

جامعه تفحص نمود تا سخنان مقبول را پیدا کند و کلمات راستی را که به استقامت مکتوب باشد.

۱۱ سخنان حکیمان مثل سکهای گاورانی است و کلمات ارباب جماعت مانند میخهای محکم شده میباشد، که از یک شبان داده شود.

۱۲ و علاوه بر اینها، ای پسر من پند بگیر. ساختن گنجهای بسیار انتها ندارد و مطالعه زیاد، تعب بدن است.

۱۳ پس ختم تمام امر را بشنویم. از خدا بترس و او امر او را نگاه دار چونکه تمامی تکلیف انسان این است.

۱۴ زیرا خدا هر عمل را با هر کار مخفی خواهد نیکو و خواهد بد باشد، به محاکمه خواهد آورد.

کتاب غزل غزل های سلیمان

غزل غزلها که از آن سلیمان است.
محبوبه

۱ اورا به بوسه های دهان خود ببوسد زیرا که محبت تو از شراب نیکوتر است.

۳ عطرهای توبوی خوش دارد و اسم تو مثل عطر ریخته شده میباشد. بنابراین دوشیزگان، تورادوست میدارند.

۴ مرابکش تا در عقب توبویم. پادشاه مراهبه جمله های خود آورد. از تو وجود شادی خواهیم کرد. محبت تو را از شراب زیاده ذکر خواهیم نمود. تو را از روی خلوص دوست میدارند.

۵ ای دختران اورشلیم، من سیه فام اما جمیل هستم، مثل خیمه های قیدار و مانند پرده های سلیمان.

۶ بر من نگاه نکنید چونکه سیه فام هستم، زیرا که آفتاب مرا سوخته است. پسران مادر من بر من خشم نموده، مرا نا طور تا کستانها ساختند، اما تا کستان خود را دیده بانی نمودم.

۷ ای حبیب جان من، مرا خبر ده که بجای چرانی و در وقت ظهر گله را کجا میخوابانی؟ زیرا چرا نزد گله های رفیقانت مثل آواره گردم.

محبوب

۸ ای جمیل ترا زنان، اگر نمی دانی، در اثر گله های بیرون روبرو زغال هایت را نزد مسکن های شبانان بچران.

۹ ای محبوبه من، تو را به اسپ که در اراهه فرعون باشد تشبیه داد هام.

۱۰ رخسار هایت به جواهرها و گردنت به گردن بندها چه بسیار جمیل است.

محبوبه

زنجیرهای طلا با حبه های نقره برای تو خواهیم ساخت.

۱۲ چون پادشاه بر سفره خود می نشیند، سنبل من بوی خود را میدهد.

۱۳ محبوب من، مرا مثل طبله مراست که در میان پستانهای من میخوابد.

محبوب

محبوب من، برایم مثل خوشه بان در باغهای عین جدی میباشد.

۱۵ اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت مثل چشمان کبوتر است.

محبوبه

اینک تو زیبا و شیرین هستی ای محبوب من و تحت ماهم سبز است.

محبوب

تیرهای خانه ما از سرو آزاد است و سقف ما از چوب صنوبر.

محبوبه

من نرگس شارون و سوسن و ادیها هستم.

محبوب

چنانکه سوسن در میان خارها همچنان محبوبه من در میان دختران است.

محبوبه

چنانکه سیب در میان درختان جنگل همچنان محبوب من در میان پسران است. در سایه وی به شادمانی نشستم و میوه اش برای کام شیرین بود.

۴ مراهبه میخانه آورد و علم وی بالای سر من محبت بود.

۵ مراهبه قرصهای کشمش تقویت دهد و مراهبه سیبها تازه سازید، زیرا که من از عشق بیمار هستم.

۶ دست چپش در زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش میکشد.

۷ ای دختران اورشلیم، شمارا به غزالها و آهوهای صحرا قسم میدهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکند و بر نینگیزانید.

۸ آواز محبوب من است، اینک بر کوهها جستان و بر تلها خیزان میآید.

۹ محبوب من مانند غزال یا بچه آهو است. اینک او در عقب دیوار ما ایستاده، از بخرها همینگرد و از شبکها خویشتر را نمایان میسازد.

۱۰ محبوب من مرا خطاب کرده، گفت: «ی محبوبه من وای زیبایی من برخیز و بیا.

۱۱ زیرا اینک زمستان گذشته و باران تمام شده و رفته است.

۱۲ گلهای بر زمین ظاهر شده و زمان الحان رسیده و آواز فاخته در ولایت ما شنیده میشود.

- ۱۳ درخت انجیر میوه خود را می‌سازد و موها گل آورده، رایحه خوش می‌دهد. ای محبوبه من وای زیبایی من، بر خیز و بیا،»
محبوب
- ای کبوتر من که در شکافهای صخره و در سنگهای خاراهستی، چهره خود را به من بنما و آواز ت را به من بشنوان زیرا که آواز تو لذیذ و چهره ات خوشنما است.
- ۱۵ شغالها، شغالهای کوچک را که تا کستانها را خراب میکنند برای ما بگیرد، زیرا که تا کستانهای ما گل آورده است.
محبوبه
- محبوبم از آن من است و من از آن وی هستم. در میان سوسنهامی چراند.
- ۱۷ ای محبوب من، برگرد و تانسیم روز بوزد و سایهها بگریزد، (انند) غزال یا بچه آهو بر کوههای با تریاش.
- شبانگاه در بستر خود او را که جانم دوست می‌دارد طلبیدم. او را جستجو کردم اما نیافتم.
- ۲ گفتم الان برخاسته، در کوچهها و شوارع شهر گشته، او را که جانم دوست میدارد خواهی طلبید. او را جستجو کردم اما نیافتم.
- ۳ کشیکچپانی که در شهر گردش میکنند می‌یافتند. گفتم که «یا محبوب جان مرادیده‌اید؟»
- از ایشان چندان پیش نرفته بودم که او را که جانم دوست میدارد یافتم. او را گرفته، رهان نکردم تا به خانه مادر خود و به حجره والده خویش در آوردم.
- ۵ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم میدهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار مکنید و بر مینگیزانید.
- ۶ این کیست که مثل ستونهای دود از بیابان برمی آید و به مرو و بخور و به همه عطریات تاجران معطر است؟
- اینک تحت روان سلیمان است که شصت جبار از جباران اسرائیل به اطراف آن می‌باشند.
- ۸ همگی ایشان شمشیر گرفته و جنگ آزموده هستند. شمشیر هر یک به سبب خوف شب برانش بسته است.
- ۹ سلیمان پادشاه تحت روانی برای خویشتن از چوب لبنان ساخت.
- ۱۰ ستونهایش را از نقره و سقفسش را از طلا و کرسیاش را از ارغوان ساخت، و وسطش به محبت دختران اورشلیم معرق بود.
- ۱۱ ای دختران صهیون، بیرون آید و سلیمان پادشاه را ببینید، با تاجی که مادرش در روز عروسی وی و در روز شادی دلش آن را بر سر وی نهاد.
- محبوب
- اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت برقع تو مثل چشمان کبوتر است و موهایت مثل گله بزهاست که بر جانب کوه جلعاد خوابیده‌اند.
- ۲ دندانهایت مثل گله گوسفندان پشم بریده که از شستن برآمده باشند و همگی آنها تو ام زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد.
- ۳ لبهایت مثل رشته قرمز و دهانت جمیل است و شقیقه‌هایت در عقب برقع تو مانند پاره‌ها است.
- ۴ گردنت مثل برج داود است که به جهت سلاح خانه بنا شده است و در آن هزار سپر یعنی همه سپرهای شیجاعان آویزان است.
- ۵ دو پستانت مثل دو بچه تو ام آهو می‌باشد که در میان سوسنهامی چرند،
- تانسیم روز بوزد و سایهها بگریزد. به کوه مرو به تل کندر خواهیم رفت.
- ای محبوبه من، تمامی تو زیبا می‌باشد. در تو عیبی نیست.
- ۸ بیابان از لبنانای عروس، با من از لبنان بیا. از قله امانه از قله شنیر و حرمون از مغاره‌های شیرها و از کوههای پلنگها بنگر.
- ۹ ای خواهر و عروس من دل‌م را به یکی از چشمانت و به یکی از گردن‌بندهای گردنت بودی.
- ۱۰ ای خواهر و عروس من، محبت‌هایت چه بسیار لذیذ است. محبت‌هایت از شراب چه بسیار نیکوتر است و بوی عطرهایت از جمیع عطرها.
- ۱۱ ای عروس من، لبهای تو عسل را می‌چکاند زیر زبان تو عسل و شیر است و بوی لباست مثل بوی لبنان است.
- ۱۲ خواهر و عروس من، باغی بسته شده است. چشمه مقفل و منبع مختوم است.
- ۱۳ نهالهای بستان انارها با میوه‌های نفیسه و بان و سنبل است.
- ۱۴ سنبل و زعفران و نی و دارچینی با انواع درختان کندر، مرو و عود با جمیع عطرها نفیسه.
- ۱۵ چشمه باغها و برکه آب زنده و نهرهایی که از لبنان جاری است.
محبوبه
- ای باد شمال، بر خیز و ای باد جنوب، بیا. بر باغ من بوز تا عطرهایش منتشر شود. محبوب من به باغ خود بیاید و میوه نفیسه خود را بخورد.
- محبوب

ای خواهر و عروس من، به باغ خود آمدم. مر خود را با عطرهایم چیدم. شانه عسل خود را با عسل خویش خوردم. شراب خود را با شیر خویش نوشیدم.

دختران اورشلیم

ای دوستان بخورید و ای یاران بنوشید و به سیری بیاشامید.

محبوبه

من در خواب هستم اما لم پیدا راست. آواز محبوب من است که در را میگوید: «ز برای من بازگای خواهر من! ای محبوبه من و کبوترم و ای کامله من! زیرا که سر من از شبم و زلفهایم از ترشحات شب پراست.»

رخت خود را کندم چگونه آن را پوشم؟ پایهای خود را شستم چگونه آنها را چرکین نمایم؟

محبوب من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت و احشایم برای وی به جنبش آمد.

۵ من برخاستم تا در راه به جهت محبوب خود باز کنم، و از دستم مر و از انگشتم مر صافی بردسته قفل بچکید.

۶ به جهت محبوب خود باز کردم اما محبوبم روگردانیده، رفته بود. چون او سخن میگفت جان از من بدر شده بود. اورا جستجو کردم و نیافتم اورا خواندم و جوام نداد.

۷ کشیکچپانی که در شهر گردش میکنند مر ایافتند، بزند و مجروح ساختند. دیده بانهای حصارها برقع مر از من گرفتند.

۸ ای دختران اورشلیم، شمارا قسم میدهم که اگر محبوب مرا بیاید وی را گوید که من مریض عشق هستم.

دختران اورشلیم

ای زیباترین زنان، محبوب تو از سایر محبوبان چه برتری دارد و محبوب تو را بر سایر محبوبان چه فضیلت است که ما را چنین قسم میدهی؟

محبوبه

محبوب من سفید و سرخفام است، و بر هزارها فرشته شده است.

۱۱ سرا و طلای خالص است و زلفهایش به هم پیچیده و مانند غراب سیاه فام است.

۱۲ چشمانش کبوتران زدنهرهای آب است، با شیر شسته شده و در چشمخانه خود نشسته.

۱۳ رخسارهایش مثل باغچه بلسان و پشته های ریاحین میباشند. لبهایش سوسنها است که از آنها مر صافی می چکد.

۱۴ دستهایش حلقه های طلاست که به زبرد منقش باشد و بر او عاج شفاف است که به یاقوت زرد مر صعب بود.

۱۵ ساقهایش ستونهای مر مر بر پایه های زرناب موسس شده، سیمایش مثل لبنان و مانند سروهای آزاد برگزیده است.

۱۶ دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است. این است محبوب من و این است یار منای دختران اورشلیم.

دختران اورشلیم

محبوب تو بکارفته است ای زیباترین زنان؟ محبوب تو کجا توجه نموده است تا او را با تو بطلبیم؟

محبوبه

محبوب من به باغ خویش و نزد باغچه های بلسان فرود شده است، تا در باغات بچراند و سوسنها بچیند.

۳ من از آن محبوب خود و محبوبم از آن من است. در میان سوسنها گله را می چراند.

محبوب

ای محبوبه من، تو مثل ترصه جمیل و مانند اورشلیم زیبا و مثل لشکرهای بیدق دار مهیب هستی.

۵ چشمانت را از من برگردان زیرا آنها بر من غالب شده است. مویهایت مثل گله بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده باشند.

۶ دندانهایت مانند گله گوسفندان است که از شستن برآمده باشند. و همگی آنها تو ام زابیده و در آنها یکی هم نازاد نباشد.

۷ شقیقه هایت در عقب برقع تو مانند پاره انار است.

۸ شصت ملکه و هشتاد متعه و دوشیزگان بی شماره هستند.

۹ اما کبوتر من و کامله من یکی است. او یگانه مادر خویش و مختاره والده خود میباشند. دختران او را دیده، نجسته گفتند. ملکهها و متعهها بر او نگر بستند و او را مدح نمودند.

دختران اورشلیم

این کیست که مثل صبح میدرخشد؟ و مانند ماه جمیل و مثل آفتاب طاهر و مانند لشکر بیدق دار مهیب است؟

محبوب

به باغ درختان جوز فرو دشدم تاسبزیهای وادی رابنگرم و بینم که آیاموشکوفه آورده و انار گل کرده است.

۱۲ بیآنکه ملتفت شوم که ناگاه جانم مرا مثل عرابه های عمیناداب ساخت.

دختران اورشلیم

برگرد، برگردای شولیت برگرد، برگرد تا بر تو بنگریم.

محبوب

در شولیت چه میبینی؟ مثل محفل دولشکر.

ناف تو مثل کاسه مدور است که شراب مزوج در آن کم نباشد. بر تو توده گندم است که سوسنهای آن را احاطه کرده باشد.

۳ دوستان تو مثل دو چجه توام غزال است.

۴ گردن تو مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه های حبشون نزد دروازه بیت ربیم. بینی تو مثل برج لبنان است که بسوی دمشق مشرف می باشد.

۵ سرت بر تو مثل کرمل و موی سرت مانند ارغوان است. پیادشاه در طره هایش اسیر می باشد.

۶ ای محبوبه، چه بسیار زیبا و چه بسیار شیرین به سبب لذت هاستی.

۷ این قامت تو مانند درخت خرما و پستانهایت مثل خوشه های انگور می باشد.

۸ گفتم که به درخت خرما برآمده، شاخه هایش را خواهم گرفت. و پستانهایت مثل خوشه های انگور و بوی نفس تو مثل سیبها باشد.

۹ و دهان تو مانند شراب بهترین برای محبوبم که به ملایمت فرورد و لبهای خفتگان را متکلم سازد.

محبوبه

من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق وی بر من است.

۱۱ بیای محبوب من به صحرا بیرون برویم، و دردهات ساکن شویم.

۱۲ و صبح زود به تا کستانها برویم و بینیم که آیا انگور گل کرده و گلگهایش گشوده و انارها گل داده باشد. در آنجا محبت خود را به تو خواهم داد.

۱۳ مهر گیاهبوی خود را میدهد و نزد درهای ماهر قسم میوه نفیس تازه و کهنه هست که آنها را برای تو ای محبوب من جمع کرده ام.

کاش که مثل برادر من که پستانهای مادر مرا مکید میبودی، تا چون تو را بیرون می یافتم تو را میبوسیدم و مرا سوانمی ساختند.

۲ تو را هبری میگردم و به خانه مادرم در میآوردم تا مرا تعلیم میدادی تا شراب مزوج و عصیرانار خود را به تو مینوشانیدم.

۳ دست چپ او زیر سر من میبود و دست راستش مرا در آغوش میکشید.

۴ ای دختران اورشلیم شمارا قسم میدهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و بر نینگیزانید.

دختران اورشلیم

این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده، از صحرا برمی آید؟

محبوبه

مرا مثل خاتم بردلت و مثل نگین بر بازویت بگذار، زیرا که محبت مثل موت زور آوراست و غیرت مثل هاویه ستم کیش می باشد. شعله هایش

شعله های آتش و لهیب یهوه است.

۷ آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیلهای آن را نتواند فرو نشانید. اگر کسی تمامی اموال خانه خویش را برای محبت بدهد آن را البته خوار خواهند شمرد.

دختران اورشلیم

مارا خواهی کوچک است که پستان ندارد. به جهت خواهر خود در روزی که او را خواستگاری کنند چه بکنیم؟

اگر دیوار میبود، بر او برج نقره های بنا میگردیم. و اگر دروازه میبود، او را به تخته های سرو آزادی پوشانیدیم.

محبوبه

من دیوار هستم و پستانهایم مثل برجها است. لهادر نظر او از جمله یابندگان سلامتی شده ام.

۱۱ سلیمان تا کستانی در بعل هامون داشت و تا کستان را به ناطوران سپرد، که هر کس برای میوه اش هزار نقره بدهد.

۱۲ تا کستانم که از آن من است پیش روی من می باشد. برای تو ای سلیمان هزار و برای ناطوران میوه اش، دو بیست خواهد بود.

محبوب
ای) حبوبه (که در باغات مینشینی، رفیقان آواز تو را میشنوند، مرا نیز بشنوان.
محبوبه
ای محبوب من، فرار کن و مثل غزال یا بچه آهو بر کوههای عطریات باش.

کتاب اشعیا

رویای اشعیا بن آموص که آن را در باره یهودا و اورشلیم، در روزهای عزریا و یوتام و آحاز و حزقیال پادشاهان یهودا دید.

قوم سرکش

ای آسمان بشنوای زمین گوش بگیر زیرا خداوند سخن میگوید. پسران پروردگم و برافراشتم اما ایشان بر من عصیان ورزیدند.

۳ گاو مالک خویش را و الاغ آخور صاحب خود را می شناسد، اما اسرائیل نمی شناسد و قوم من فهم ندارند.

۴ وای بر امت خطا کار و قومی که زیر بار گناه میباشند و بر ذریت شیرین و پسران مفسد. خداوند را ترک کردند و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند و بسوی عقب منحرف شدند.

۵ چرا دیگر ضرب یابید و زیاده فتنه نمایید؟ تمامی سر بیمار است و تمامی دل مریض.

۶ از کف پاتا به سر در آن تند رستی نیست بلکه جراحت و کوفتگی و زخم متعفن، که نه بخیه شده و نه بسته گشته و نه باروغن التیام شده است.

۷ ولایت شما ویران و شهرهای شما به آتش سوخته شده است. غریبان، زمین شمار در نظر شما میخورند و آن مثل واژگونی بیگانگان خراب گردیده است.

۸ و دختر صهیون مثل سایه بان در تا کستان و مانند کپر در بوستان خیار و مثل شهر محاصره شده، متروک است.

۹ اگر یهوه صباوت بقیه اندکی برای ما وانگی گذاشت، مثل سدوم میشدیم و مانند عموره میگشتیم.

ای حاکمان سدوم کلام خداوند را بشنوید وای قوم عموره شریعت خدای ما را گوش بگیرید.

۱۱ خداوند میگوید از کثرت قربانی های شما مرچه فایده است؟ از قربانی های سوختنی قوچها و بیه پروا ریهاسیر شده هام و به خون گاو و بره ها و بزها رغبت ندارم.

۱۲ وقتی که میآید تا به حضور من حاضر شوید، کیست که این را از دست شما طلبیده است که در بار ما ایمال کنید؟

هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزد من مکروه است و غره ماه و سبت و دعوت جماعت نیز. نگاه را با محفل مقدس نمی توانم تحمل نمایم.

۱۴ غرها و عیدهای شما را جان من نفرت دارد؛ آنها برای من بارسنگین است که از تحمل نمودنش خسته شده ام.

۱۵ هنگامی که دستهای خود را دراز میکنید، چشمان خود را از شما خواهیم پوشانید و چون دعای بسیاری کنید، اجابت نخواهم نمود زیرا که دستهای شما پر از خون است.

۱۶ خویشان را شسته، طاهر نمائید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده، از شرارت دست بردارید.

۱۷ نیکو کاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید. مظلومان را راهی دهید. یتیمان را درسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمایم.

۱۸ خداوند میگوید بیایید تا با هم دیگر محاجه نمایم. اگر گاهان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد و اگر مثل قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد.

۱۹ اگر خواهش داشته، اطاعت نمائید، نیکویی زمین را خواهید خورد.

۲۰ اما اگر با نموده، تهر کنید شمشیر شما را خواهد خورد زیرا که دهان خداوند چنین میگوید.

شهر امین چگونه زانیه شده است. آنکه از انصاف مملو میبود و عدالت در وی سکونت میداشت، اما حال قاتلان.

۲۲ نقره توبه در دم بدل شده، و شراب تو از آب مزوج گشته است.

۲۳ سروران تو متمرده شده و رفیق دزدان گردیده، هر یک از ایشان رشوه را دوست میدارند و در پی هدایا میروند. یتیمان را درسی نمی نمایند و دعوی بیوه زنان نزد ایشان نمی رسد.

۲۴ بنابراین، خداوند یهوه صباوت، قدیر اسرائیل میگوید هان من از خصمان خود استراحت خواهم یافت و از دشمنان خویش انتقام خواهم کشید.

۲۵ و دست خود را بر تو برگردانیده، دردت و را بالکل پاک خواهم کرد، و تمامی ریمت را دور خواهم ساخت.

۲۶ و داوران تو را مثل اول و مشیران تو را مثل ابتدا خواهم برگردانید و بعد از آن، به شهر عدالت و قریه امین مسمی خواهی شد.

صهیون به انصاف فدیة داده خواهد شد و انابت کنندگان به عدالت.

۲۸ و هلاکت عاصیان و نگاه کاران با هم خواهد شد و آنانی که خداوند را ترک نمایند، نابود خواهند گردید.

۲۹ زیرا ایشان از درختان بلوطی که شما خواسته بودید بختل خواهند شد و از باغاتی که شما برگزیده بودید رسوا خواهند گردید.

۳۰ زیرا شما مثل بلوطی که برگش پزمرده و مانند باغی که آب نداشته باشد خواهید شد.

۳۱ و مرد زور آور پرزه گان و عملش شعله خواهد شد و هر دوی آنها با هم سوخته خواهند گردید و خاموش کنند های نخواهد بود.

کوه خداوند

کلامی که اشعیا بن آموص درباره یهودا و اورشلیم دید.

و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند بر قله کوه هائابث خواهد شد و فوق تلها بر افراشته خواهد گردید و جمیع امتها بسوی آن روان خواهند شد.

۳ و قوم های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: «باید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب بر آیم تا طریق های خویش را به ماتعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم.» زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد.

۴ و اوامتهارا دوری خواهد نمود و قوم های بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاو آهن و نیزه های خویش را برای اربابها خواهند

شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.

۵ ای خاندان یعقوب بپایید تا در نور خداوند سلوک نماییم.

روز خداوند

زیرا قوم خود یعنی خاندان یعقوب را ترک کرده ای، چونکه از رسوم مشرقی ملو و مانند فلسطینیان فالگیر شد هانند و با پسران غربادست زده اند،

وزمین ایشان از نقره و طلا پر شده و خزاین ایشان را انتهای نیست، و زمین ایشان از اسبان پر است و ارباب های ایشان را انتهای نیست؛

و زمین ایشان از تپه پر است؛ صنعت دستهای خویش را که به انگشتهای خود ساختنند بجدید مینمایند.

۹ و مردم خم شده و مردان پست میشوند. لهذا ایشان را نخواهی آمرزید.

از ترس خداوند و از کبریای جلال وی به صخره داخل شده، خویشتن را در خاک پنهان کن.

۱۱ چشمان بلند انسان پست و تکبر مردان خم خواهد شد و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود.

۱۲ زیرا که برای یهوه صبا یوت روزی است که بر هر چیز بلند و عالی خواهد آمد و بر هر چیز مرتفع، و آنها پست خواهد شد؛

و بر همه سروهای آزاد بلند و رفیع لبنان و بر تمامی بلوطهای باشان؛

و بر همه کوههای عالی و بر جمیع تلهای بلند؛

و بر هر برج مرتفع و بر هر حصار منیع؛

و بر همه کشتیهای ترشیدش و بر همه مصنوعات مرغوب؛

و کبریای انسان خم شود و تکبر مردان پست خواهد شد. و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود،

و بتها بالکل تلف خواهند شد.

و ایشان به مغاره های صخره ها و حفره های خاک داخل خواهند شد، به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامی که او بر خیزد تا زمین را متزلزل سازد.

۲۰ در آن روز مردمان، بتهای نقره و بتهای طلای خود را که برای عبادت خویش ساختنند، نزد موش کوران و خفاشها خواهند انداخت،

تا به مغاره های صخره ها و شکافهای سنگ خار داخل شوند، به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامی که او بر خیزد تا زمین را متزلزل سازد.

۲۲ شما از انسانی که نفس او در بینایش میباشد دست برکشید زیرا که او به چه چیز محسوب میشود؟

داوری بر اورشلیم و یهودا

زیرا اینک خداوند یهوه صبا یوت پایه و رکن را از اورشلیم و یهودا، یعنی تمامی پایه نان و تمامی پایه آب راد و ر خواهد کرد،

و شجاعان و مردان جنگی و داوران و انبیا و فالگیران و مشایخ را،

و سرداران پنجاهه و شریفان و مشیران و صنعت گران ماهر و ساحران حاذق را.

۴ و اطفال را بر ایشان حاکم خواهد ساخت و کودکان بر ایشان حکمرانی خواهند نمود.

۵ و قوم مظلوم خواهند شد، هر کس از دست دیگری و هر شخص از همسایه خویش. و اطفال بر پیران و پستان بر شریفان تمرد خواهند نمود.

۶ چون شخصی به برادر خویش در خانه پدرش متمسک شده، بگوید: «و رار خوت هست پس حاکم باش و این خرابی در زبردست تو باشد»

در آن روز او از خود را بلند کرده، خواهد گفت: «ن علاج کننده نتوانم شدن زیرا در خانه من نه نان و نه لباس است پس مرا حاکم قوم مسازید.»

زیرا اورشلیم خراب شده و یهودا منهدم گشته است، از آن جهت که لسان و افعال ایشان به ضد خداوند میباشد تا چشمان جلال او را به تنگ آورند.

- ۹ سیمای رویهای ایشان به ضد ایشان شاهد است و مثل سدوم گاهان خود را فاش کرده، آنها را مخفی نمی دارند. وای بر جانهای ایشان زیرا که به جهت خویشتن شرارت را بعمل آورد هاند.
- ۱۰ عادلان را بگویند که ایشان را سعادت مندی خواهد بود زیرا از ثمره اعمال خویش خواهند خورد.
- ۱۱ وای بر شریران که ایشان را بدی خواهد بود چونکه مکافات دست ایشان به ایشان کرده خواهد شد.
- ۱۲ و اما قوم من، کودکان برایشان ظلم میکنند و زنان برایشان حکمرانی مینمایند. ای قوم من، راهنمایان شما گمراه کنندگانند و طریق راههای شما را خراب میکنند.
- ۱۳ خداوند برای محاجه برخاسته و به جهت داوری قوما ایستاده است.
- ۱۴ خداوند با مشایخ قوم خود و سروران ایشان به محاکمه در خواهد آمد، زیر اشما هستید که تا کستانها را خورد هاید و غارت فقیران در خانه های شما است.
- ۱۵ خداوند بیهوده صباوت میگوید: «ما را چه شده است که قوم مرا میکوبید و رویهای فقیران را خرد مینمایید؟»
- و خداوند میگوید: «زاین جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه میروند و به ناز میخرامند و به پایهای خویش خلخالها را به صدامیآ ورنند.»
- بنابراین خداوند فرق سردختران صهیون را کل خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود.
- ۱۸ و در آن روز خداوند زینت خلخالها و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد.
- ۱۹ و گوشوارهها و دستبندها و روبندها را،
و دستارها و زنجیرها و کمر بندها و عطردانها و تعویذها را،
و انگشترها و حلقه های بینی را،
و رخت نفیسه و رداها و شالها و کیسها را،
و آینهها و گنجان نازک و عمامها و رقعها را.
- ۲۴ و واقع میشود که به عوض عطریات، عفونت خواهد شد و به عوض کمر بند، ریسمان و به عوض مویهای بافته، کلی و به عوض سینه بند، زنار پلاس و به عوض زیبایی، سوختگی خواهد بود.
- ۲۵ مردانت به شمشیر و شجاعت در جنگ خواهند افتاد.
- ۲۶ و دروازه های وی ناله و ماتم خواهند کرد، و او خراب شده، بر زمین خواهد نشست.
- و در آن روز هفت زن به یک مرد متمسک شده، خواهند گفت: «ان خود را خواهیم خورد و رخت خود را خواهیم پوشید، فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را بردار.»
- در آن روز شاخه خداوند زینت و میوه زمین به جهت ناجیان اسرائیل نفروزینت خواهد بود.
- ۳ و واقع میشود که هر که در صهیون باقی ماند و هر که در اورشلیم ترک شود مقدس خوانده خواهد شد یعنی هر که در اورشلیم درد فقر حیات مکتوب باشد.
- ۴ هنگامی که خداوند چرک دختران صهیون را بشوید و خون اورشلیم را به روح انصاف و روح سوختگی از میانش رفع نماید،
خداوند بر جمیع مساکن کوه صهیون و بر محفلهایش ابرود و در روز و در رخسندگی آتش مشتعل در شب خواهد آفرید، زیرا که بر تمامی جلال آن پوششی خواهد بود.
- ۶ و در وقت روز سایه بانی به جهت سایه از گما و به جهت ملجاء و پناهگاه از طوفان و باران خواهد بود.

سرود تا کستان

سرود محبوب خود را در باره تا کستانش برای محبوب خود بسرایم.

محبوب من تا کستانی در تلی بسیار بارور

و آن را کنده از سنگها پاک کرده و مو بهترین در آن غرس نمود و برجی در میانش بنا کرد و پر خشتی نیز در آن کند. پس منتظر میبود تا انگور بیاورد اما انگور بد آورد.

۳ پس الانای ساکنان اورشلیم و مردان یهودا، در میان من و تا کستان من حکم کنید.

۴ برای تا کستان من دیگر چه توان کرد که در آن نکر دم؟ پس چون منتظر بودم که انگور بیاورد چرا انگور بد آورد؟

لذا الان شمارا اعلام مینمایم که من به تا کستان خود چه خواهم کرد. حصارش را برمی دارم و چرا گاه خواهد شد؛ و دیوارش را منهدم میسازم و پایمال خواهد گردید.

۶ و آن را خراب می‌کنم که نه پازش و نه کننده خواهد شد و خار و خس در آن خواهد روید، و ابرها را امر میفرمایم که بر آن باران نباراند.

۷ زیرا که تا کستان یهوه صبا یوت خاندان اسرائیل است و مردان یهود انهال شادمانی او میباشند. و برای انصاف انتظار کشید و اینک تعدی و برای عدالت و اینک فریاد شد.

داوری

وای بر آنانی که خانه را به خانه ملحق و مزرعه را به مزرعه ملحق سازند تا مکانی باقی نماند. و شما در میان زمین به تنهایی ساکن میشوید.

۹ یهوه صبا یوت در گوش من گفت: «ه درستی که خانه های بسیار خراب خواهد شد، و خانه های بزرگ و خوش نما غیر مسکون خواهد گردید.

۱۰ زیرا که ده جفت گاو زمین یک بت خواهد آورد و یک حور تخم یک ایفه خواهد داد.»

وای بر آنانی که صبح زود برمی خیزند تا در پی مسکرات بروند، و شب دیر می‌نشینند تا شراب ایشان را گرم نماید

و در بزهای ایشان عود و بربط و دف و نای و شراب میباشد. اما به فعل خداوند نظر نمی کنند و به عمل دستهای وی نمی نگرند.

۱۳ بنابراین قوم من به سبب عدم معرفت اسپر شد هاند و شریفان ایشان گرسنه و عوام ایشان از تشنگی خشک گردیده.

۱۴ از این سبب هاویه حرص خود را زیاد کرده و دهان خویش را بچند باز نموده است و جلال و جمهور و شوکت ایشان و هر که در ایشان شادمان باشد در آن فرو میرود.

۱۵ و مردم خم خواهند شد و مردان ذلیل خواهند گردید و چشمان متکبران پست خواهد شد.

۱۶ و یهوه صبا یوت به انصاف متعال خواهد بود و خدای قدوس به عدالت تقدیس کرده خواهد شد.

۱۷ آنگاه بره های (ر با) در مرتع های ایشان خواهند چرید و غریبان ویرانه های پرواری های ایشان را خواهند خورد.

وای بر آنانی که عصیان را به ریسمانهای بطالت و گاه را گویا به طناب ارا به میکشند.

۱۹ و می گویند باشد که او تعجیل نموده، کار خود را بشتابانند تا آن را ببینیم. و مقصود قدوس اسرائیل نزدیک شده، بیاید تا آن را بدانیم.

۲۰ وای بر آنانی که بدی را نیکویی و نیکویی را بدی مینامند، که ظلمت را به جای نور و نور را به جای ظلمت میگذارند، و تلخی را به جای شیرینی و شیرینی را به جای تلخی مینهند.

۲۱ وای بر آنانی که در نظر خود حکیمند، و پیش روی خود فهم مینمایند.

۲۲ وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زور آورند، و به جهت مزوج ساختن مسکرات مردان قوی میباشند.

۲۳ که شیران را برای رشوه عادل می‌شمارند، و عدالت عادلان را از ایشان برمی دارند.

۲۴ بنابراین به نهجی که شراره آتش گاه را میخورد و علف خشک در شعله میافتد، همچنان ریشه ایشان عفونت خواهد شد و شکوفه ایشان مثل غبار پراشاند خواهد گردید. چونکه شریعت یهوه صبا یوت را ترک کرده، کلام قدوس اسرائیل را خوار شمرد هاند.

۲۵ بنابراین خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده، ایشان را مبتلا ساخته است. و کوهها بلرزدند و لاشهای ایشان در میان کوهها مثل فضلات گردیده هاند. با وجود این همه، غضب او بر نگردید و دست وی تا کنون دراز است.

۲۶ و علمی به جهت امت های بعید بر پا خواهد کرد. و از اقصای زمین برای ایشان صفر خواهد زد. و ایشان تعجیل نموده، بزودی خواهند آمد،

و در میان ایشان احدی خسته و لغزش خورنده نخواهد بود و احدی نه پینگی خواهد زد و نه خواهد خوابید. و کمر بند کمر احدی از ایشان باز نشده، دوال نعلین احدی گسیخته نخواهد شد.

۲۸ که تیرهای ایشان، تیز و تمامی کانهای ایشان، زده شده است. سهمای اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهند شد.

۲۹ غرش ایشان مثل شیر ماده و مانند شیران ژیان غرش خواهند کرد و ایشان نعره خواهند زد و وصید را گرفته، بسلامتی خواهند برد و رهاننده های نخواهد بود.

۳۰ و در آن روز بر ایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد. و اگر کسی به زمین بنگرد، اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاک آن به ظلمت مبدل شده است.

ماموریت اشعیا

در سالی که عز پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیکل از دامنه های وی پر بود.

- ۲ و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هریک از آنها شش بال داشت، و باد و آذیناروی خود را میپوشانید و باد و پایهای خود را میپوشانید و باد و پرواز می نمود.
- ۳ و یکی دیگری را صدا زده، میگفت: «دوس قدوس قدوس یهوه صبیوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.»
- و اساس آستانه از آواز او که صد امیزد میلرزید و خانه از دو پر شد.
- ۵ پس گفتم: «ای بر من که هلاک شده ام زیرا که مردنایاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صبیوت پادشاه را دیده است.»
- آنگاه یکی از سرافین نزد من پرید و در دست خود اخگری که با انبر از روی مذبح گرفته بود، داشت.
- ۷ و آن را بر دهانم گذارده، گفت که: «ینک این لہایت را لمس کرده است و عصیان تو رفع شده و نگاهت کفارہ گشته است.»
- آنگاه آواز خداوند را شنیدم که میگفت: «ه را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» گفتم: «بیک مرا بفرست.»
- گفت: «رو به این قوم بگو البته خواهید شنید، اما نخواهید فهمید و هر آینه خواهید نگرست اما درک نخواهید کرد.
- ۱۰ دل این قوم را فریه ساز و گوشهای ایشان را سنگین نما و چشمان ایشان را ببند، مباد ابا چشمان خود ببینند و با گوشهای خود بشنوند و باد خود بفهمند و باز گشت نموده، شفایابند.»
- پس من گفتم: «ای خداوند تا به کی؟» او گفت: «اوقتی که شهرها ویران گشته، غیر مسکون باشد و خانه هابدون آدمی و زمین خراب و ویران شود.
- ۱۲ و خداوند مردمان را دور کند و در میان زمین خرابیهای بسیار شود.
- ۱۳ اما باز عسری در آن خواهد بود و آن نیز بار دیگر تلف خواهد گردید مثل درخت بلوط و چنار که چون قطع میشود کنده آنها باقی میماند، همچنان ذریت مقدس کنده آن خواهد بود.»

نشانه های عمانوئیل

- و در ایام آحاز بن یوتام بن عزریا پادشاه یهودا، واقع شد که رصین، پادشاه آرام و قح بن رملیا پادشاه اسرائیل بر اورشلیم برآمدند تا آن جنگ نمایند، اما نتوانستند آن را فتح نمایند.
- ۲ و به خاندان داود خبر داده، گفتند که آرام در افرایم اردو زد و داند اول او و دل مردمانش بلرزید به طوری که درختان جنگل از باد میلرزند.
- ۳ آنگاه خداوند به اشعیا گفت: «و پاپسر خود شار یا شوب به انتهای قنات بر که فوقانی به راه مزرعه گازر به استقبال آحاز بیرون شو.
- ۴ و وی را بگو: با حذر و آرام باش مترس و دلت ضعیف نشود از این دو دم مشعل دو دافشان، یعنی از شدت خشم رصین و آرام و پسر رملیا.
- ۵ زیرا که آرام با افرایم و پسر رملیا برای ضررتو مشورت کرده، میگویند:
- بریهو ابراییم و آن را محاصره کرده، به جهت خویشتن تسخیر نماییم و پسر طبئیل را در آن به پادشاهی نصب کنیم.»
- خداوند یهوه چنین میگوید که: «بجا آورده نمی شود و واقع نخواهد گردید.
- ۸ زیرا که سر آرام، دمشق و سر دمشق، رصین است و بعد از شصت و پنج سال افرایم شکسته میشود به طوری که دیگر قومی نخواهد بود.
- ۹ و سر افرایم سامره و سر سامره پسر رملیا است و اگر باور نکنید هر آینه ثابت نخواهید ماند.»
- و خداوند بار دیگر آحاز را خطاب کرده، گفت:
- «بختی به جهت خود از یهوه خدایت بطلب. آن را یا از عمقها بطلب یا از اعلی علین بالا.»
- آحاز گفت: «می طلبم و خداوند را امتحان نخواهم نمود.»
- گفت: «ای خاندان داود بشنوید! آیا شمارا چیزی سهل است که مردمان را بیزار کنید بلکه میخواهید خدای مرانیز را بیزار کنید.
- ۱۴ بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک با کره حامله شده، پسری خواهد زاید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند.
- ۱۵ کره و عسل خواهد خورد تا آنکه ترک کردن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند.
- ۱۶ زیرا قبل از آنکه پسر، ترک نمودن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند، زمینی که شما از هر دو پادشاه آن میترسید، متروک خواهد شد.
- ۱۷ خداوند بر تو و بر قومت و بر خاندان پدرت ایامی را خواهد آورد که از ایامی که افرایم از یهودا جدا شد تا حال نیامده باشد یعنی پادشاه آشور را.»
- و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند برای مگسهای که به نگاره های نهرهای مصرند و زنبورهای که در زمین آشورند صغیر خواهد زد.
- ۱۹ و تمامی آنها برآمده، در وادیهای ویران و شکافهای صخره و بر همه بوته های خار دار و بر همه مرتعها فرود خواهند آمد.

- ۲۰ و در آن روز خداوند به واسطه استرهای که از ماورای نهر اجیر میشود یعنی به واسطه پادشاه آشور موی سر و موی پایهارا خواهد تراشید و ریش هم سترده خواهد شد.
- ۲۱ و در آن روز واقع خواهد شد که شخصی یک گاو جوان و دو گوسفند زنده نگاه خواهد داشت.
- ۲۲ و از فراوانی شیری که میدهند کره خواهد خوردن زیرا هر که در میان زمین باقی ماند خوراکش کره و عسل خواهد بود.
- ۲۳ و در آن روز هر مکانی که هزار موبه جهت هزار پاره نقره داده میشد پراز خار و خس خواهد بود.
- ۲۴ باتیرها و کانهامردم به آنجا خواهند آمد زیرا که تمامی زمین پراز خار و خس خواهد شد.
- ۲۵ و جمیع کوههایی که بایبل کنده میشد، از ترس خار و خس به آنجا خواهند آمد بلکه گاو را به آنجا خواهند فرستاد و گوسفندان آن را پامال خواهند کرد.

مجازات خدا توسط آشور

- و خداوند مرا گفت: «وحی بزرگ به جهت خود بگیر و بر آن باقلم انسان برای مپیر شلال حاش بزینویس.
- ۲ و من شهود امین یعنی اوربای کاهن و زکریا بن یبریکار به جهت خود برای شهادت میگیرم.»
- پس من به نیه نزدیکی کردم و او حامله شده، پسری زاید. آنگاه خداوند به من گفت: «و مرا مپیر شلال حاش بزینام، زیرا قبل از آنکه طفل بتواند ای پدرم وای مادرم بگوید، اموال دمشق و غنیمت سامره را پیش پادشاه آشور به یغما خواهند برد.»
- و خداوند بار دیگر مرا باز خطاب کرده، گفت:
- «و نکه این قوم آبهای شیلوه را که به ملایمت جاری میشود خوار شمرده، از زرصین و پسر ملیا مسرور شده اند، بنابراین اینک خداوند آبهای زور آور بسیار نهر یعنی پادشاه آشور و تمامی حشمت او را بر ایشان بر خواهد آورد و او از جمیع جویهای خود بر خواهد آمد و از تمامی نگاره های خویش سرشار خواهد شد، و ریهد و تاجا و زئموده، سیلان کرده، عبور خواهد نمود تا آنکه به گردنهای رسد و بالهای خود را پهن کرده، طول و عرض و لایت را ای عمانوئیل بر خواهد ساخت.»

ترس خداوند

- به هیجان آیدای قوما و شکست خواهید یافت و گوش گیریدای اقصای زمین و کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت.
- ۱۰ باهم مشورت کنید و باطل خواهد شد و سخن گوید و بجا آورده نخواهد شد زیرا خدا با ما است.
- ۱۱ چونکه خداوند با دست قوی به من چنین گفت و مرا تعلیم داد که به راه این قوم سلوک ننمایم و گفت:
- «را آنچه را که این قوم فتنه مینامند، شما آن را فتنه ننماید و از ترس ایشان ترسان و خائف مباشید.
- ۱۳ یهوه صبا یوت را تقدیس نماید و او ترس و خوف شما باشد.
- ۱۴ (او) رای شما (مکان مقدس خواهد بود اما برای هر دو خاندان اسرائیل سنگ مصادم و صخره لغزش دهنده و برای ساکنان اورشلیم دام و تله.
- ۱۵ و بسیاری از ایشان لغزش خورده، خواهند افتاد و شکسته شده و بدام افتاده، گرفتار خواهند گردید.»
- شهادت را به هم پیچ و شریعت را در شاگردانم مختوم ساز.
- ۱۷ و من برای خداوند که روی خود را از خاندان یعقوب مخفی میسازد انتظار کشیده، امیدوارا و خواهم بود.
- ۱۸ اینک من و پسرای که خداوند به من داده است، از جانب یهوه صبا یوت که در کوه صهیون ساکن است به جهت اسرائیل آیات و علامات هستیم.
- ۱۹ و چون ایشان به شما گویند که از اصحاب اجنه و جادوگرانی که جیک جیک و زمزم میکنند سوال کنید، و بید «یا قوم از خدای خود سوال نمایند و آیا از مردگان به جهت زندگان سوال باید نمود؟»
- به شریعت و شهادت (و) وجه نماید (و) اگر موافق این کلام سخن نگویند، پس برای ایشان روشنایی نخواهد بود.
- ۲۱ و باعسرت و گرسنگی در آن خواهند گشت و هنگامی که گرسنه شوند خویشان را مشوش خواهند ساخت و پادشاه و خدای خود را لعنت کرده، به بالا خواهند نگرست.
- ۲۲ و به زمین نظر خواهند انداخت و اینک تنگی و تاریکی و ظلمت پریشانی خواهد بود و به تاریکی غلیظ رانده خواهند شد.

ولدی برای ما

- لیکن برای او که در تنگی میبود، تاریکی نخواهد شد. در زمان پیشین زمین زبولون و زمین نفتالی را ذلیل ساخت، اما در زمان آخر آن راه را به دریا به آن طرف اردن در جلیل امت ها محترم خواهد گردانید.
- ۲ قومی که در تاریکی سالک میبودند، نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان زمین سایه موت نور ساطع خواهد شد.
- ۳ تو قوم را بسیار ساخته، شادی ایشان را زیاد گردانیدی. به حضور تو شادی خواهند کرد مثل شادمانی وقت درو و مانند کسانی که در تقسیم نمودن غنیمت وجد مینمایند.
- ۴ زیرا که بیوغ بار او را و عصای گردنش یعنی عصای جفا کننده وی را شکستی چنانکه در روز میدان کردی.
- ۵ زیرا همه اسلحه مسلحان در غوغاست و رخوت ایشان به خون آغشته است اما برای سوختن و هیزم آتش خواهند بود.
- ۶ زیرا که برای ما ولدی زاپیده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بردوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.
- ۷ ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن راه انصاف و عدالت از الان تا ابد الا باد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صباوت این را بجا خواهد آورد.
- غضب خدا بر اسرائیل**
- خداوند کلامی نزد یعقوب فرستاد و آن بر اسرائیل واقع گردید.
- ۹ و تمامی قوم خواهند دانست یعنی افرایم و ساکنان سامره که از غرور و تکبر دل خود میگویند.
- ۱۰ خشته افتاده است اما با سنگهای تراشیده بنا خواهیم نمود؛ چوبهای افراغ درهم شکست اما سر و آزاد بجای آنها می گذاریم.
- ۱۱ بنا بر این خداوند دشمنان رصین را بصد او خواهد برافراشت و خصمان او را خواهد برانگیخت.
- ۱۲ ارامیان را از مشرق و فلسطینیان را از مغرب و ایشان اسرائیل را با دهان گشوده خواهند خورد. اما با این همه خشم او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.
- ۱۳ و این قوم بسوی زنده خودشان بازگشت نموده و یهوه صباوت را نطلبید هاند.
- ۱۴ بنا بر این خداوند سرودم و نخل و نی را از اسرائیل در یک روز خواهد برید.
- ۱۵ مرد پیر و مرد شریف سراسر است و نبیای که تعلیم دروغ میدهد، دم میباشند.
- ۱۶ زیرا که هادیان این قوم ایشان را گمراه میکنند و پیروان ایشان بلعیده میشوند.
- از این سبب خداوند از جوانان ایشان مسرور نخواهد شد و بر یتیمان و بیوه زنان ایشان ترحم نخواهد نمود. چونکه جمیع ایشان منافق و شریرند و هر دهانی به حماقت متکلم میشود با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.
- ۱۸ زیرا که شرارت مثل آتش میسوزاند و خار و خس را میخورد، و در بوته های جنگل افروخته شده، و دو غلیظ بچیان میشود.
- ۱۹ از غضب یهوه صباوت زمین سوخته شده است و قوم هیزم آتش گشته اند و کسی بر برادر خود شفقت ندارد.
- ۲۰ از جانب راست میربایند و گرسنه میمانند و از طرف چپ میخورند و سیر نمی شوند و هر کس گوشت بازوی خود را میخورد.
- ۲۱ منسی افرایم را و افرایم منسی را و هر دوی ایشان بصد یهودا متحد می شوند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.
- وای بر آنانی که احکام غیر عادلانه را جاری میسازند و کاتبانی که ظلم را مرقوم میدارند،
تا مسکینان را از داوری منحرف سازند و حق فقیران قوم مرا بر بایند تا آنکه بیوه زنان غارت ایشان بشوند و یتیمان را تاراج نمایند.
- ۳ پس در روز بازخواست در حینی که خرابی از دور میآید، چه خواهید کرد و بسوی که برای معاونت خواهید گریخت و جلال خود را بجا خواهید انداخت؟
- غیر از آنکه زیر اسیران خم شوند و زیر کشتگان بیفتند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.
- داوری بر آشور**
- وای بر آشور که عصای غضب من است. و عصبانی که در دست ایشان است خشم من میباشند.
- ۶ او را بر امت منافق میفرستم و نزد قوم مغضوب خود مامور میدارم، تا غنیمتی بر بایند و غارتی ببرند و ایشان را مثل گل کوچها پایمال سازند.
- ۷ اما او چنین گمان نمی کند و دلش بدینگونه قیاس نمی نماید، بلکه مراد دلش این است که امت های بسیار را هلاک و منقطع بسازد.

۸ زیرا میگوید آیا سر داران من جمیع پادشاه نیستند؟

آیا کلتو مثل کرکدیش نیست و آیاحمت مثل ارفادنی، و آیاسمره مانند دمشق نمی باشد؟ چنانکه دست من بر ممالک بتهاستیلا یافت و بتهای تراشیده آنها از بتهای اورشلیم و سامره بیشتر بودند.

۱۱ پس آیا به نهجی که به سامره و بتهایش عمل نمودم به اورشلیم و بتهایش چنین عمل نخواهم نمود؟

و واقع خواهد شد بعد از آنکه خداوند تمامی کار خود را با کوه صهیون و اورشلیم به انجام رسانیده باشد که من از ثمره دل مغرور پادشاه آشور و از نفر چشمان متکبر وی انتقام خواهم کشید.

۱۳ زیرا میگوید: «ه قوت دست خود و به حکمت خویش چونکه فهمی هستم این را کردم و حد و دقوهارا منتقل ساختم و خزاین ایشان را غارت نمودم و مثل جبار سروران ایشان را به زیر انداختم.

۱۴ و دست من دولت قومها را مثل آشیانهای گرفته است و به طوری که نخهای مبروک را جمع کنند من تمامی زمین را جمع کردم. و کسی نبود که بال را بجنبانند یا دهان خود را بگشاید یا جک جک بنماید.»

آیا تیر بر کسی که به آن میشکند نفر خواهد نمود یا راه بر کسی که آن را میکشد افتخار خواهد کرد، که گویا عصابند کننده خود را بجنبانند یا چوب دست آنچه را که چوب نباشد بلند نماید؟

بنابر این خداوند یهوه صباوت بر فر بهان اولاغری خواهد فرستاد و وزیر جلال او سوختنی مثل سوختن آتش افروخته خواهد شد.

۱۷ و نور اسرائیل نار و قدوس وی شعله خواهد شد، و در یکر و زخار و خسش را سوزانیده، خواهد خورد.

۱۸ و شوکت جنگل و بوستان او هم روح و هم بدن را تباه خواهد ساخت و مثل گداختن مریض خواهد شد.

۱۹ و بقیه درختان و جنگلش قلیل العدد خواهد بود که طفلی آنها را ثبت تواند کرد.

بقیه اسرائیل

و در آن روز واقع خواهد شد که بقیه اسرائیل و ناجیان خاندان یعقوب بار دیگر بر زنده خودشان اعتماد نخواهند نمود. بلکه بر خداوند که قدوس اسرائیل است به اخلاص اعتماد خواهند نمود.

۲۱ و بقیهای یعنی بقیه یعقوب بسوی خدای قادر مطلق بازگشت خواهند کرد.

۲۲ زیرا هر چند قوم تو اسرائیل مثل ریگ دریا باشند فقط از ایشان بقیتی بازگشت خواهند نمود. هلاکتی که مقدر است به عدالت مجرا خواهد شد

زیرا خداوند یهوه صباوت هلاکت و تقدیری در میان تمام زمین به عمل خواهد آورد.

۲۴ بنابر این خداوند یهوه صباوت چنین میگوید: «ی قوم من که در صهیون ساکنید از آشور مترسید، اگر چه شمارا به چوب بزند و عصای خود را مثل مصریان بر شما بلند نماید.

۲۵ زیرا بعد از زمان بسیار کمی غضب تمام خواهد شد و خشم من برای هلاکت ایشان خواهد بود.»

و یهوه صباوت تازیانهای بروی خواهد برانگیخت چنانکه در کشتار میدان بر صخره غراب. و عصای او بر دریا خواهد بود و آن را بلند خواهد کرد به طوری که بر مصریان کرده بود.

۲۷ و در آن روز واقع خواهد شد که بار او از دوش تو و یوغ او از گردن تو رفع خواهد شد و یوغ از فریبی گسسته خواهد شد.

او به عیات رسید و از مجرون گذشت و در مکاش اسباب خود را گذاشت.

۲۹ از معبر عبور کردند و در جبع منزل گردیدند، اهل رامه هر اسان شدند و اهل جبعه شاول فرار کردند.

۳۰ ای دختر جلیم به آواز خود فریاد بر آور! ای لیشه وای عناتوت فقیر گوش ده!

مدینه فراری شدند و ساکنان جیبیم گریختند.

۳۲ همین امروز در نوب توقف میکنند و دست خود را بر جبل دختر صهیون و کوه اورشلیم دراز میسازد.

۳۳ اینک خداوند یهوه صباوت شاخهها را با خوف قطع خواهد نمود و بلند قدان بریده خواهند شد و مرتفعان پست خواهند گردید،

و بوتههای جنگل به آهن بریده خواهد شد و لبنان به دست جباران خواهد افتاد.

نهالی از تهیسی

و نهالی از تهیسی بیرون آمده، شاخهای از ریشه هایش خواهد شکفت.

- ۲ و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند.
- ۳ و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رویت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود.
- ۴ بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین برستی حکم خواهد نمود. و جهان را به عصای دهان خویش زده، شیران را به نفعه لبهای خود خواهد کشت.
- ۵ و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت.
- ۶ و گرگ بابره سکونت خواهد داشت و پلنگ بازغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری باهم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند.
- ۷ و گاو باخرس خواهد چرید و بچه های آنها باهم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد.
- ۸ و طفل شیرخواره بر سوراخ ماریازی خواهد کرد و طفل از شیر یاز داشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت.
- ۹ و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبهای که در یارامیبو شاند.
- ۱۰ و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قومها پر خواهد شد و امت هآن را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود.
- ۱۱ و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و قترس و حبش و عیلام و شنعار و حمت و از جزیره های دریایا قیمانده باشند باز آورد.
- ۱۲ و به جهت امتها علمی بر افراشته، رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد، و پراکنندگان یهود را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد.
- ۱۳ و حسد افرایم رفع خواهد شد و دشمنان یهودا منقطع خواهند گردید. افرایم بر یهودا حسد نخواهد برد و یهودا افرایم را دشمنی نخواهد نمود.
- ۱۴ و به جانب مغرب بر دوش فلسطینیان پریده، بنی مشرق را باهم غارت خواهند نمود. و دست خود را بر ادم و موآب دراز کرده، بنی عمون ایشان را اطاعت خواهند کرد.
- ۱۵ و خداوند زبانه دریای مصر را تابه ساخته، دست خود را با باد سوزان بر نهر دراز خواهد کرد، و آن را با هفت نهرش خواهد زد و مردم را با کفش به آن عبور خواهد داد.
- ۱۶ و به جهت بقیه قوم او که از آشور یا قیمانده باشند شاه راهی خواهد بود. چنانکه به جهت اسرائیل در روز آمدن ایشان از زمین مصر بود.

سرود حمد

- و در آن روز خواهی گفت که «ی خداوند تو را حمد میگویم زیرا به من غضبناک بودی اما غضبت برگردانیده شده، مرا تسلی میدهی.
- ۲ اینک خدا نجات من است بر او توکل نموده، نخواهم ترسید. زیرا یاهیه قوت و تسبیح من است و نجات من گردیده است.»
- بنابر این باشد مانی از چشمه های نجات آب خواهید کشید.
- و در آن روز خواهید گفت: «داوند را حمد گوید و نام او را بخوانید و اعمال او را در میان قومها اعلام کنید و ذکر نماید که اسم او متعال میباشد.
- ۵ برای خداوند بسرا بید زیرا کارهای عظیم کرده است و این در تمامی زمین معروف است.
- ۶ ای ساکنه صهیون صدرا بر افراشته، بسرای زیرا قدوس اسرائیل در میان تو عظیم است.»

وحی درباره بابل

- وحی درباره بابل که اشعیا بن آموص آن را دید.
- علی بر کوه خشک بر پا کنید و آوازه ایشان بلند نماید، بادست اشاره کنید تابه درهای نیجا داخل شوند.
- ۳ من مقدسان خود را ما مورد اشم و شجاعان خویش یعنی آنانی را که در کبریای من وجد مینمایند به جهت غضب دعوت نمودم.
- ۴ آواز گروهی در کوهها مثل آواز خلق کثیر. آواز غوغای ممالک امته که جمع شده باشند. یهوه صبا یوت لشکر برای جنگ سان میبیند.
- ۵ ایشان از زمین بعید و از کرانه های آسمان میآیند. یعنی خداوند با اسلحه غضب خود تا تمامی جهان را ویران کند.
- ۶ ولوله کنید زیرا که روز خداوند نزدیک است، مثل هلاکتی از جانب قادر مطلق میآید.
- ۷ از این جهت همه دستهاست میشود و دلهای همه مردم گداخته میگردد.
- ۸ و ایشان متحیر شده، المها و دردهای زه بر ایشان عارض میشود، مثل زنی که میزاید درد میکشند. بریکدیگر نظر حیرت میاندازند و رویهای ایشان رویهای شعلهور میباشد.
- ۹ اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستمکشی میآید، تا جهان را ویران سازد و نگاهکاران را از میانش هلاک نماید.

- ۱۰ زیرا که ستارگان آسمان و برجهایش روشنائی خود را نخواهند داد. و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنائی خود را نخواهد تابانید.
- ۱۱ و من ربع مسکون را به سبب گناه و شریران را به سبب عصیان ایشان سزا خواهم داد، و غرور متکبران را تباہ خواهم ساخت و تکبر جباران را به زیر خواهانم انداخت.
- ۱۲ و مردم را از زر خالص و انسان را از طلائی او فیر کمیابتر خواهم گردانید.
- ۱۳ بنابراین آسمان را متزلزل خواهم ساخت و زمین از جای خود متحرک خواهد شد. در حین غضب پیوه صبا یوت و در روز شدت خشم او. و مثل آهوی رانده شده و مانند گلهای که کسی آن را جمع نکند خواهند بود. و هر کس به سوی قوم خود توجه خواهد نمود و هر شخص به زمین خویش فرار خواهد کرد.
- ۱۵ و هر که یافت شود بانیزه زده خواهد شد و هر که گرفته شود با شمشیر خواهد افتاد.
- ۱۶ اطفال ایشان نیز در نظر ایشان به زمین انداخته شوند و خانه های ایشان غارت شود و زنان ایشان بی عصمت گردند.
- ۱۷ اینک من مادیان را بر ایشان خواهم برانگیخت که نقره را به حساب نمی آورند و طلا را دوست نمی دارند.
- ۱۸ و کانهای ایشان جوانان را خرد خواهد کرد. و بر اثره رحم ترحم نخواهند نمود و چشمان ایشان بر اطفال شفقت نخواهد کرد.
- ۱۹ و بابل که جلال ممالک و زینت نخر کلدانیان است، مثل واژگون ساختن خدا سدوم و عموره را خواهد شد.
- ۲۰ و تابه ابد آباد نخواهد شد و نسل بعد نسل مسکون نخواهد گردید. و اعراب در آنجا خیمه نخواهند زد و شبانان گلههاراد را آنجا نخواهند خوابانید.
- ۲۱ بلکه وحوش صحرا در آنجا خواهند خوابید و خانه های ایشان از بوم پیر خواهد شد. شتر مرغ در آنجا ساکن خواهد شد و غولان در آنجا رقص خواهند کرد،
- و شغالها در قصرهای ایشان و گرگها در کوشکهای خوش نما صدا خواهند زد و زمانش نزدیک است که برسد و روزهایش طول نخواهد کشید.
- زیرا خداوند بر یعقوب ترحم فرموده، اسرائیل را بار دیگر خواهد برگزید و ایشان را در زمینشان آرامی خواهد داد. و غر بابا ایشان ملحق شده، با خاندان یعقوب ملصق خواهند گردید.
- ۲ و قومهای ایشان را برداشته، به مکان خودشان خواهند آورد. و خاندان اسرائیل ایشان را در زمین خداوند برای بندگی و کنیزی، مملوک خود خواهند ساخت. و اسیر کنندگان خود را اسیر کرده، بر ستمکاران خویش حکمرانی خواهند نمود.
- و در روزی که خداوند تورا الزام و اضطراب و بندگی سخت که بر تو مینهادند خلاصی بخشد و واقع خواهد شد، که این مثل را بر پادشاه بابل زده، خواهی گفت: چگونه آن ستمکار تمام شد و آن جور پیشه چگونه فانی گردید.
- ۵ خداوند عصای شریران و چوگان حاکمان را شکست.
- ۶ آنکه قومها را به خشم با صدمه متوالی میزد و بر امتها به غضب با جفای میجد حکمرانی مینمود، تمامی زمین آرام شده و ساکت گردید هاند و به آواز بلند ترنم مینمایند.
- ۸ صنوبرهای نیزه و سر و های آزاد لبنان در باره تو شادمان شده، میگویند: «زمانی که تو خوابیدهای قطع کنندهای بر ما بر نیامده است.»
- هاویه از زیر برای تو متحرک است تا چون بیانی تورا استقبال نماید، و مردگان یعنی جمیع بزرگان زمین را برای تو بیدار میسازد. و جمیع پادشاهان امتهارا از کرسیهای ایشان برمی دارد.
- ۱۰ جمیع اینها تورا خطاب کرده، میگویند: «یا تو نیز مثل ماضعیف شدهای و مانند ما گردیدهای.»
- جلال تو و صدای بر بطنهای توبه هاویه فرود شده است. کرمهازیر تو گسترانیده شده و مورها تورا میپوشانند.
- ۱۲ ای زهره دختر صبح چگونه از آسمان افتادهای؟ ای که امتهارا ذلیل میساختی چگونه به زمین افکنده شدهای؟
- و تو در دل خود میگفتی: «آسمان صعود نموده، کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت. و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود.
- ۱۴ بالای بلندیهای ابرها صعود کرده، مثل حضرت اعلی خواهم شد.»
- لکن به هاویه به اسفلهای حفره فرود خواهی شد.
- آنانی که تورا بینند بر تو چشم دوخته و در تو تامل نموده، خواهند گفت: «یاین آن مرد است که جهان را متزلزل و ممالک را مرتعش میساخت؟»

که ربع مسکون را ویران مینمود و شهرهایش را منهدم میساخت و اسیران خود را به خانه‌های ایشان رهائی کرد؟»
همه پادشاهان امتها جمیع هریک در خانه خود با جلال میخواندند.

۱۹ امانت‌آز قبر خود بیرون افکنده میشوی و مثل شاخه مکروه و مانده لباس کشتگانی که با شمشیر زده شده باشند، که به سنگهای حفره فرو میروند و مثل لاشه پامال شده.

۲۰ با ایشان درد فتن متحد نخواهی بود چونکه زمین خود را ویران کرده، قوم خویش را کشته‌های. ذریت شیران تا به ابد مذکور نخواهند شد.

۲۱ برای پسرانش بهسبب گناه پدران ایشان قتل را میپاسازید، تا ایشان بر نخیزند و در زمین تصرف نمایند و روی ربع مسکون را از شهرها بر نسازند.

و یهوه صباوت میگوید: «نه ضد ایشان خواهم برخاست.» و خداوند میگوید: «سم و بقیه را و نسل و ذریت را از بابل منقطع خواهم ساخت.

۲۳ و آن را نصیب خار پشته‌ها و خلاهای آب خواهم گردانید و آن را با جاروب هلاکت خواهم رفت.» یهوه صباوت میگوید.

سرنوشت آشور

یهوه صباوت قسم خورده، میگوید: «قین به طوری که قصد نمود هام همچنان واقع خواهد شد. و به نهجی که تقدیر کرد هام همچنان بجا آورده خواهد گشت.

۲۵ و آشور را در زمین خودم خواهم شکست و او را بر کوه‌های خویش پامال خواهم کرد. و یوغ او از ایشان رفع شده، باروی از گردن ایشان برداشته خواهد شد.»

تقدیری که بر تمامی زمین مقدر گشته، این است. و دستی که بر جمیع امتها دراز شده، همین است.

۲۷ زیرا که یهوه صباوت تقدیر نموده است، پس کیست که آن را باطل گرداند؟ و دست اوست که دراز شده است پس کیست که آن را بر گرداند؟ در سالی که آحاز پادشاه مر دین وحی نازل شد:

ای جمیع فلسطین شادی مکن از اینکه عصبانی که تو را میزد شکسته شده است. زیرا که از ریشه ما رافعی بیرون می‌آید و نتیجه او از دهای آتشین پرنده خواهد بود.

۳۰ و نخست زادگان مسکینان خواهند چرید و فقیران در اطمینان خواهند خوابید. و ریشه تو را با قطنی خواهم کشت و باقی ماندگان تو مقتول خواهند شد.

۳۱ ای دروازه و لوله‌ها! و ای شهر فریاد بر آور! ای تمامی فلسطین تو گداخته خواهی شد. زیرا که از طرف شمال دود می‌آید و از صفوف وی کسی دور نخواهد افتاد.

۳۲ پس به رسولان امت ها چه جواب داده شود: «ینکه خداوند صهیون را بنیاد نهاده است و مسکینان قوم وی در آن پناه خواهند برد.»

وحی درباره موآب

وحی درباره موآب: زیرا که در شبی عار موآب خراب و هلاک شده است زیرا در شبی قیر موآب خراب و هلاک شده است.

۲ به بتکده و دیون به مکان‌های بلند به جهت گریستن برآمد هاند. موآب برای نبو و مید با لوله میکند. بر سر هر یکی از ایشان گری است و ریشه‌های همه تراشیده شده است.

۳ در کوچه‌های خود کمر خود را به پلاس میبندند و بر پشت با ما و در چهار سوهای خود هر کس و لوله مینماید و اشکها می‌ریزد.

۴ و حبشون و العاله فریاد بر می‌آورند. آواز ایشان تیا هص مسموع میشود. بنابراین مسلحان موآب ناله میکنند و جان ایشان در ایشان می‌لرزد.

دل من به جهت موآب فریاد بر می‌آورد. فراریانش تا به صوغر و عجلت شلشیا نعره می‌زنند زیرا که ایشان به فراز لوحیت با گریه بر می‌آیند. زیرا که از راه حور و نایم صدای هلاکت بر می‌آورند.

۶ زیرا که آبهای غمریم خراب شده، چونکه علف خشکیده و گیاه تلف شده و هیچ چیز سبز باقی نمانده است.

۷ بنابراین دولتی را که تحصیل نمود هاند و اندوخته‌های خود را بر وادی بیدها می‌ریزند.

۸ زیرا که فریاد ایشان حد و موآب را احاطه نموده و لوله ایشان تا جلایم و لوله ایشان تا بئر ایلم رسیده است.

۹ چونکه آبهای دیمون از خون پر شده زانو که بر دیمون) لایای (زیاد خواهم آورد یعنی شیری را بر فراریان موآب و بر بقیه زمینش) واهم گاشت.

برهه‌ها را که خراج حا کم زمین است از سالع بسوی بیابان به کوه دختر صهیون بفرستید.

۲ و دختران موآب مثل مرغان آواره و مانده آشیانه ترک شده نزد معبرهای ارنون خواهند شد.

۳ مشورت بد هید و انصاف را بجا آورید، و سایه خود را در وقت ظهر مثل شب بگردان. رانده شدگان را پنهان کن و فراریان را تسلیم منما.

- ۴ ای موآب بگذار که رانده شدگان من نزد تو ماوا گیریند. و برای ایشان از روی تاراج کننده پناه گاه باش. زیرا ظالم نابود میشود و تاراج کننده تمام میگردد و ستمکار از زمین تلف خواهد شد.
- ۵ و کرسی به رحمت استوار خواهد گشت و کسی به راستی بر آن در خیمه داود خواهد نشست که داوری کند و انصاف را بطلبد و به جهت عدالت تعجیل نماید.
- غرور موآب و بسیاری تکبر و خیلاء و کبر و خشم او را شنیدیم و خفا و باطل است.
- ۷ بدین سبب موآب به جهت موآب ولوله میکند و تمامی ایشان ولوله مینمایند. به جهت بنیادهای قیر حارست ناله میکنید زیرا که بالکل مضروب میشود.
- ۸ زیرا که مزرعه های حبشون و موهای سبمه پزمرده شد و سروران امتهاتان کهایش را شکستند. آنها تا به یغزیر رسیده بود و در بیابان پراکنده میشد و شاخه هایش منتشر شده، از دریای گذشت.
- ۹ بنابراین برای موسمه به گریه یغزیر خواهیم گریست. ای حبشون و العاله شمارا با اشکهای خود سیراب خواهیم ساخت زیرا که بر میوه ها و انگورهای گلبنانگ افتاده است.
- ۱۰ شادی و ابتهاج از ستانها برداشته شد و در تا کستانها ترنم و آواز شادمانی نخواهد بود و کسی شراب را در چرخشتهای پامال نمی کند. صدای شادمانی را خاموش گردانیدم.
- ۱۱ لهذا احشای من مثل بربط به جهت موآب صد امیزند و بطن من برای قیر حارس.
- ۱۲ و هنگامی که موآب در مکان بلند خود حاضر شده، خویشتن را خسته کند و به مکان مقدس خود برای دعا بیاید کامیاب نخواهد شد.
- این است کلامی که خداوند در باره موآب از زمان قدیم گفته است.
- ۱۴ اما الان خداوند تکلم نموده، میگوید که بعد از سه سال مثل سالهای مزدور جلال موآب با تمامی جماعت کثیر او محقر خواهد شد و بقیه آن بسیار کم و بیقوت خواهند گردید.

وحی در باره دمشق

- وحی در باره دمشق: اینک دمشق از میان شهرها برداشته میشود و توده خراب خواهد گردید.
- ۲ شهرهای عرو و غیر متروک میشود و به جهت خوابیدن گلهها خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید.
- ۳ و حصار از افرایم تلف خواهد شد و سلطنت از دمشق و از بقیه آرام. و مثل جلال بنیاسرائیل خواهند بود زیرا که یهوه صباوت چنین میگوید.
- ۴ و در آن روز جلال یعقوب ضعیف میشود و فریجی جسدش به لاغری تبدیل میگردد.
- ۵ و چنان خواهد بود که در و گران زرع را جمع کنند و دستهای ایشان سنبلهها را در و کنند. و خواهد بود مثل وقتی که در وادی رفایم سنبلهها را بچینند.
- ۶ و خوشه های چند در آن باقی ماند و مثل وقتی که زیتون را بتکانند که دو یاسه دانه بر سر شاخه بلند و چهار یا پنج دانه بر شاخچه های بارور آن باقی ماند. یهوه خدای اسرائیل چنین میگوید.
- در آن روز انسان بسوی آفریننده خود نظر خواهد کرد و چشمانش بسوی قدوس اسرائیل خواهد نگرید.
- ۸ و بسوی مدیجهایی که به دستهای خود ساخته است نظر نخواهد کرد و به آنچه با انگشتهای خویش بنا نموده یعنی اشیریم و بتهای آفتاب نخواهد نگرید.
- در آن روز شهرهای حصینش مثل خرابه هایی که در جنگل یابر کوه بلند است خواهد شد که آنها را از حضور بنیاسرائیل وا گذاشتند و ویران خواهد شد.
- ۱۰ چونکه خدای نجات خود را فراموش کردی و صخره قوت خویش را به یاد نیاوردی بنابراین نهالهای دلپذیر غرس خواهی نمود و قلبه های غریب را خواهی کاشت.
- ۱۱ در روزی که غرس مینمائی آن را نمو خواهی داد و در صبح مزروع خود را به شکوفه خواهی آورد اما محصولش در روز آفت مهلک و حزن علاج ناپذیر بر باد خواهد رفت.
- وای بر شورش قوم های بسیار که مثل شورش دریا شورش مینمایند و خروش طوائفی که مثل خروش آبهای زور آور خروش میکنند.
- ۱۳ طوائف مثل خروش آبهای بسیاری خروشد اما ایشان را عتاب خواهد کرد و به جای دور خواهند گریخت و مثل گاه کوهها در برابر باد رانده خواهند شد و مثل غبار در برابر گرد باد.
- ۱۴ در وقت شام اینک خوف است و قبل از صبح نابود میشوند. نصیب تاراج کنندگان ما و حصه غارت نمایندگان ما همین است.

پیغام خدا علیه کوش

- ۱ ای برزمینی که در آن آواز با لهاست که به آن طرف نهرهای کوش میباشد.
- ۲ و ای لچیان به دریای بردی بروی آبها میفرستد و میگوید: ای رسولان تیز رو بروید نزد امت بلند قد و براق، نزد قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب بودند یعنی امت زور آورو پایمال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم میکند.
- ۳ ای تمامی ساکنان ربع مسکون و سکنه جهان، چون علمی بر کوهها بلند گردد بنگرید و چون کرناواخته شود بشنوید.
- ۴ زیرا خداوند به من چنین گفته است که من خواهم آرامید و از مکان خود نظر خواهم نمود. مثل گرمای صاف بر نباتات و مثل ابرشبنم دار در حرارت حصاد.
- ۵ زیرا قبل از حصاد وقتی که شکوفه تمام شود و گل به انگور رسیده، مبدل گردد و شاخهها را با آنها خواهد برید و نهاله را بریده دور خواهد افکند.
- ۶ و همه برای مرغان شکاری کوهها و وحش زمین وا گذاشته خواهد شد. و مرغان شکاری تابستان را بر آنها بسر خواهند برد و جمیع وحش زمین زمستان را بر آنها خواهند گذرانید.
- ۷ و در آن زمان هدیه‌های برای یهوه صبیوت از قوم بلند قد و براق و از قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب است و از امتی زور آورو پایمال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم میکنند به مکان اسم یهوه صبیوت یعنی به کوه صهیون آورده خواهد شد.

وحی درباره مصر

- وحی درباره مصر: اینک خداوند بر تیز رو سوار شده، به مصر می‌آید و بت‌های مصر از حضور وی خواهد لرزید و دلهای مصریان در اندرون ایشان گذاخته خواهد شد.
- ۲ و مصریان را بر مصریان خواهم برانگیخت. برادر برادر خود و همسایه با همسایه خویش و شهر با شهر و کشور با کشور جنگ خواهند نمود.
- ۳ و روح مصر در اندرونش افسرده شده، مشورتش را باطل خواهم گردانید و ایشان از بتها و فالگیران و صاحبان اجنه و جادوگران سوال خواهند نمود.
- ۴ و مصریان را به دست آقای ستم کیش تسلیم خواهم نمود و پادشاه زور آورو بر ایشان حکمرانی خواهد کرد. خداوند یهوه صبیوت چنین میگوید.
- و آب از دریا (یل) کم شده، نهر خراب و خشک خواهد گردید.
- ۶ و نهرها متعفن شده، جویهای ماصور کم شده میخشکد و نی و بور با پر مرده خواهد شد.
- ۷ و مرغزاری که بر کنار نیل و بردهنه نیل است و همه مزرعه‌های نیل خشک و رانده شده و نابود خواهد گردید.
- ۸ و ماهی گیران ماتم میگیرند و همه آنانی که قلاب به نیل اندازند زاری میکنند و آنانی که دام بر روی آب گسترانند افسرده خواهند شد.
- ۹ و عاملان گنجان شانه زده و بافندگان پارچه سفید نخل خواهند شد.
- ۱۰ و ارکان اوسا پیده و جمیع مزدوران رنجیده دل خواهند شد.
- سروران صوعن بالکل احمق میشوند و مشورت مشیران دانشمند فرعون و وحشی می گردد. پس چگونه به فرعون میگوید که من پسر حکما و پسر پادشاهان قدیم میباشم.
- ۱۲ پس حکیمان تو بجایند تا ایشان تو را اطلاع دهند و بدانند که یهوه صبیوت درباره مصر چه تقدیر نموده است.
- ۱۳ سروران صوعن ابله شده و سروران نوب فریب خورد هاند و آنانی که سنگ زاویه اسباط مصر هستند آن را گمراه کرده اند.
- ۱۴ و خداوند روح خیرگی در وسط آن آمیخته است که ایشان مصریان را در همه کارهای ایشان گمراه کرده اند مثل مستان که در قی خود افتان و خیزان راه میروند.
- ۱۵ و مصریان را کاری نخواهد ماند که سریا دم نخل یا بور یا بکنند.
- در آن روز اهل مصر مثل زنان میباشند و از حرکت دست یهوه صبیوت که آن را بر مصر به حرکت می‌آورد لرزان و هراسان خواهند شد.
- ۱۷ و زمین یهود باعث خوف مصر خواهد شد که هر که ذکر آن را بشنود خواهد ترسید به سبب تقدیری که یهوه صبیوت بر آن مقدر نموده است.
- ۱۸ در آن روز پنج شهر در زمین مصر به زبان کنعان متکلم شده، برای یهوه صبیوت قسم خواهند خورد و یکی شهر هلاکت نامیده خواهد شد.
- در آن روز مذبحی برای خداوند در میان زمین مصر و ستونی نزد حد و دش برای خداوند خواهد بود.

- ۲۰ و آن آیتی و شهادتی برای یهوه صبا یوت در زمین مصر خواهد بود. زیرا که نزد خداوند به سبب جفا کنندگان خویش استغاثه خواهد نمود و او نجات دهنده و حمایت کننده های برای ایشان خواهد فرستاد و ایشان را خواهد رهانید.
- ۲۱ و خداوند بر مصریان معروف خواهد شد و در آن روز مصریان خداوند را خواهند شناخت و با ذبایح و هدایا و اورا عبادت خواهند کرد و برای خداوند نذر کرده، آن را وفا خواهند نمود.
- ۲۲ و خداوند مصریان را خواهد زد و به زدن شفا خواهد داد زیرا چون بسوی خداوند بازگشت نمایند ایشان را اجابت نموده، شفا خواهد داد. در آن روز شاهراهی از مصر به آشور خواهد بود و آشوریان به مصر و مصریان به آشور خواهند رفت و مصریان با آشوریان عبادت خواهند نمود.
- ۲۴ در آن روز اسرائیل سوم مصر و آشور خواهد شد و آنها در میان جهان برکت خواهند بود.
- ۲۵ زیرا که یهوه صبا یوت آنها را برکت داده خواهد گفت قوم من مصر و صنعت دست من آشور و میراث من اسرائیل مبارک باشند.

پیام خدا بصد مصر و کوش

- در سالی که ترتان به اشد و درآمد هنگامی که سر چون پادشاه آشور او را فرستاد، پس با اشد و جنگ کرده، آن را گرفت.
- ۲ در آن وقت خداوند به واسطه اشعیا بن آموص تکلم نموده، گفت: «روپلاس را از کمر خود بگشا و نعلین را از پای خود بیرون کن.» و او چنین کرده، عریان و پابرهنه راه میرفت.
- و خداوند گفت: «نانکه بنده من اشعیا سه سال عریان و پابرهنه راه رفته است تا آیتی و علامتی در باره مصر و کوش باشد، بهمان طور پادشاه آشور اسیران مصر و جلا و وطنان کوش را از جوانان و پیران عریان و پابرهنه و مکشوف سرین خواهد برد تا رسوایی مصر باشد.
- ۵ و ایشان به سبب کوش که ملجای ایشان است و مصر که نخر ایشان باشد مضطرب و نجعل خواهند شد.
- ۶ و ساکنان این ساحل در آن روز خواهند گفت: اینک ملجای ما که برای اعانت به آن فرار کردیم تا از دست پادشاه آشور نجات یابیم چنین شده است، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت؟»

وحی درباره بابل

- وحی درباره بیابان بحر: چنانکه گرد باد در جنوب می آید، این نیز از بیابان از زمین هولناک می آید.
- ۲ رویای سخت برای من منکشف شده است، خیانت پیشه خیانت میکند و تاراج کننده تاراج مینماید. ای عیلام برآی و ای مدیان محاصره نما. تمام ناله آن را ساکت گردانیدم.
- از این جهت کمر من از شدت درد پیر شده است و درد زه مثل درد زنی که میزاید مراد گرفته است. پیچ و تاب میخورم که نمی توانم بشنوم، مدهوش میشوم که نمی توانم ببینم.
- ۴ دل من میطپید و هیبت مرا ترسانید. اوشب لذت مرا بر ابرام به خوف مبدل ساخته است.
- ۵ سفره را همیاساخته و فرش را گسترانیده به اکل و شرب مشغول میباشند. ای سروران برخیزید و سپرهاراروغن بمالید.
- زیرا خداوند به من چنین گفته است: «رو دیده بان را قرار دیده تا آنچه را که ببیند اعلام نماید.
- ۷ و چون فوج سواران جفت جفت و فوج الاغان و فوج شتران را ببیند آنگاه به دقت تمام توجه بنماید.»
- پس او مثل شیر صدازد که «ای آقامن دائم در روز محرس ایستاد هام و تمامی شب بر دیده بانگاه خود برقرار میباشم.
- ۹ و اینک فوج مردان و سواران جفت جفت می آیند و او مزید کرده، گفت: بابل افتاد افتاده است و تمامی تمثال های تراشیده خدایانش را بر زمین شکستهند.»
- ای کوفته شده من و ای محصول خرمن من آنچه از یهوه صبا یوت خدای اسرائیل شنیدم به شما اعلام مینمایم.

وحی درباره دوم

- وحی درباره دومه: کسی از سعیر به من ندا میکند که «ای دیده بان از شب چه خبر؟ ای دیده بان از شب چه خبر؟»
- دیده بان میگوید که صبح می آید و شام نیز. اگر پرسیدن میخواید پرسید و باز گشت نموده، بیاید.»

وحی درباره عرب

- وحی درباره عرب: ای قافله های ددانیان در جنگل عرب منزل کنید.
- ۱۴ ای ساکنان زمین تیماتشنگان راه آب استقبال کنید و فراریان را به خوراکی ایشان پذیره شوید.
- ۱۵ زیرا که ایشان از شمشیر هافراری کنند. از شمشیر برهنه و کمان زده شده و از سختی جنگ.

زانرو که خداوند به من گفته است بعد از یکسال موافق سالهای مزدوران تمامی شوکت قیدارتلف خواهد شد. ۱۷ وبقیه شماره تیراندازان و جباران بنی قیدارتلف خواهد شد چونکه یهوه خدای اسرائیل این را گفته است.

وحی درباره اورشلیم

- وحی درباره وادی رویا: الان تو راجه شد که کلیه بریامها برآمدی؟
 ای که بر از شور شاهستی وای شهر پر غوغا وای قریه مفتخر. کشتگان کشته شمشیر نیستند و در جنگ هلاک نشد هاند.
 ۳ جمع سروانت باهم گریختند و بدون تیراندازان اسیر گشتند. همگانی که در تو یافت شدند باهم اسیر گردیدند و به جای دور فرار کردند.
 ۴ بنابراین گفتم نظر خود را از من بگردانید زیرا که باتلخی گریه میکنم. برای تسلی من درباره خرابی دختر قوم الحاح مکنید.
 زیرا خداوند یهوه صباوت روز آشفتگی و پیمالی و پیریشانی در وادی رویا دارد. دیوارها را منهدم میسازند و صدای استغاثه تابه کوهها میرسد.
 ۶ و عیلام با افواج مردان و سواران ترکش را برداشته است و قیر سپر را مکشوف نموده است،
 و وادیهای بهترینت از ازابها پر شده، سواران پیش دروازه هایت صف آرای مینمایند،
 و پوشش یهودا برداشته میشود و در آن روز به اسلحه خانه جنگل نگاه خواهید کرد.
 ۹ و رخنه های شهر را در آن که بسیارند خواهید دید و آب بر که تختانی را جمع خواهید نمود.
 ۱۰ و خانه های اورشلیم را خواهید شمرد و خانهها را به جهت حصار بندی دیوارها خراب خواهید نمود.
 ۱۱ و در میان دو دیوار حوضی برای آب بر که قدیم خواهید ساخت اما به صانع آن نخواهید نگریست و به آنکه آن را از ایام پیشین ساخته است نگران نخواهید شد.
 ۱۲ و در آن روز خداوند یهوه صباوت (ما را) به گریستن و ماتم کردن و کندن مو و پوشیدن پلاس خواهد خواند.
 ۱۳ و اینک شادمانی و خوشی و کشتن گاو و ذبح کردن گوسفندان و خوردن گوشت و نوشیدن شراب خواهد بود که بخوریم و بنوشیم زیرا که فردامیمیریم.
 ۱۴ و یهوه صباوت در گوش من اعلام کرده است که این گاه شما تا بمیرید هرگز کفاره نخواهد شد. خداوند یهوه صباوت این را گفته است.
 خداوند یهوه صباوت چنین میگوید: «رو تو در این خزانهدار یعنی شبنا که ناظر خانه است داخل شو و به او بگو:
 تو را در اینجا چه کار است و در اینجا که راداری که در اینجا قبری برای خود کندهای؟ ای کسی که قبر خود را در مکان بلند میکنی و مسکنی برای خویشتن در صخره میتراشی.»
 اینکای مرد، خداوند البته تو را دور خواهد انداخت و البته تو را خواهد پوشانید.
 ۱۸ و البته تو را مثل گوی سخت خواهد پیچید و به زمین وسیع تو را خواهد افکند و در آنجا خواهی مرد و در آنجا رابه های شوکت تو رسوایی خانه آقایت خواهد شد.
 ۱۹ و تو را از منصبت خواهم راند و از مکانت به زیر افکنده خواهی شد.
 و در آن روز واقع خواهد شد که بنده خویش الیا قیم بن حلقیاد عوت خواهم نمود.
 ۲۱ و او را به جامه تو ملبس ساخته به کمر بندت محکم خواهم ساخت و اقتدار تو را به دست او خواهم داد و او ساکنان اورشلیم و خاندان یهودا را پدر خواهد بود.
 ۲۲ و کلید خانه داود را بر دوش وی خواهم نهاد و چون بگشاید احدی نخواهد بست و چون ببندد، احدی نخواهد گشاد.
 ۲۳ و او را در جای محکم مثل میخ خواهم دوخت و برای خاندان پدر خود کرسی جلال خواهد بود.
 ۲۴ و تمامی جلال خاندان پدرش را از اولاد او احفاد و همه ظروف کوچک را از ظروف کاسهها تا ظروف تنگها را و خواهند آویخت.
 و یهوه صباوت میگوید که در آن روز آن میخی که در مکان محکم دوخته شده متحرک خواهد گردید و قطع شده، خواهد افتاد و باری که بر آن است، تلف خواهد شد زیرا خداوند این را گفته است.

وحی درباره صور

- وحی درباره صورای کشتیهای ترشیش و لوله نمایند زیرا که بجدی خراب شده است که نه خانهای ونه مدخلی باقیمانده. از زمین کتیم خبریه ایشان رسیده است.
 ۲ ای ساکنان ساحل که تاجران صیدون که از دریا عبور میکنند تو را بر ساختن آرام گیرید.

- ۳ و دخل او از محصول شیحور و حصا دنیل بر آبهای بسیار میبود پس او تجارت گاه امتها شده است.
- ۴ ای صیدون نخل شوزیرا که دریای قلعہ دریا متکلم شده، میگوید در دزخ نکشید هام و تزاید هام و جوانان را نپرورد هام و دوشیزگان را تربیت نکرد هام.
- ۵ چون این خبر به مصر برسد از اخبار صور بسیار در دناک خواهند شد.
- ۶ ای ساکنان ساحل دریای ترشیش بگذرید و ولوله نمائید.
- ۷ آیا این شهر مفتخر شماست که قدیمی و از ایام سلف بوده است و پایهایش او را به جای دور برده، تا در آنجا ما واگرنید؟ کیست که این قصد را در باره صور آن شهر تاج بخش که تجاروی سروان و بازرگانان او شرفای جهان بود هاند نموده است.
- ۹ یهوه صبا یوت این قصد را نموده است تا تکبر تمامی جلال را خوار سازد و جمیع شرفای جهان را محقر نماید.
- ۱۰ ای دختر ترشیش از زمین خود مثل نیل بگذر زیرا که دیگر هیچ بند برای تو نیست.
- ۱۱ او دست خود را بر دریا دراز کرده، مملکتها را متحرک ساخته است. خداوند در باره کنعان امر فرموده است تا قلعه هایش را خراب نمایند.
- ۱۲ و گفته است: ای دوشیزه ستم رسیده و ای دختر صیدون دیگر مفتخر نخواهی شد. برخاسته، به کتیم بگذر اما در آنجا نیز راحت برای تو نخواهد بود.
- ۱۳ اینک زمین کلدانیان که قومی نبودند و آشوران را به جهت صحرائشان بنیاد نهاد. ایشان منجنیقهای خود را افراشته، قصرهای آن را منهدم و آن را به خرابی مبدل خواهند ساخت.
- ۱۴ ای کشتیهای ترشیش ولوله نمائید زیرا که قلعه شما خراب شده است.
- ۱۵ و در آن روز واقع خواهد شد که صور، هفتاد سال مثل ایام یک پادشاه فراموش خواهد شد و بعد از آنقضای هفتاد سال برای صور مثل سر و دزانیه خواهد بود.
- ۱۶ ای زانیه فراموش شده بر بطرا گرفته، در شهر گردش نما. خوش بنواز و سرودهای بسیار بخوان تا به یاد آورده شوی.
- ۱۷ و بعد از آنقضای هفتاد سال واقع میشود که خداوند از صور تفقد خواهد نمود و به اجرت خویش برگشته با جمیع ممالک جهان که بر روی زمین است زنا خواهد نمود.
- ۱۸ و تجارت و اجرت آن برای خداوند وقف شده ذخیره و اندوخته نخواهد شد بلکه تجارتش برای مقربان درگاه خداوند خواهد بود تا به سیری بخورند و لباس فاخر بپوشند.

خرابی زمین

- اینک خداوند زمین را خالی و ویران می کند، و آن را واژگون ساخته، ساکنانش را پراکنده میسازد.
- ۲ و مثل قوم، مثل کاهن و مثل بنده، مثل آفایش و مثل کنیز، مثل خاتونش و مثل مشتری، مثل فروشنده و مثل قرض دهنده، مثل قرض گیرنده و مثل سود خوار، مثل سود دهنده خواهد بود.
- ۳ و زمین بالکل خالی و بالکل غارت خواهد شد زیرا خداوند این سخن را گفته است.
- ۴ زمین ماتم میکند و پشتر مرده میشود. ربع مسکون کاهیده و پشتر مرده میگردد، شریفان اهل زمین کاهیده میشوند.
- ۵ زمین زیر ساکنانش ملوث میشود زیرا که از شرایع تجاوز نموده و فرایض را تبدیل کرده و عهد جاودانی را شکستهند.
- ۶ بنابراین لعنت، جهان را فانی کرده است و ساکنانش سزایاقتناند لهذا ساکنان زمین سوخته شده هاند و مردمان، بسیار کم باقیمانده هاند.
- ۷ شیره انگور ماتم میگیرد و مو کاهیده میگردد و تمامی شادان آه میکشند.
- ۸ شادمانی دفهاتلف شده، آواز عشرت کنندگان باطل و شادمانی بر بطها ساکت خواهد شد.
- ۹ شراب را با سر و دها نخواهند آشامید و مسکرات برای نوشندگانش تلخ خواهد شد.
- ۱۰ قریه خرابه منهدم میشود و هر خانه بسته میگردد که کسی داخل آن نتواند شد.
- ۱۱ غوغایی برای شراب در کوچههاست. هر گونه شادمانی تاریک گردیده و سرور زمین رفع شده است.
- ۱۲ ویرانی در شهر باقی است و دروازه هایش به هلاکت خرد شده است.
- ۱۳ زیرا که در وسط زمین در میان قوم هایش چنین خواهد شد مثل تکنیدن زیتون و مانند خوشه هایی که بعد از چیدن انگور باقی میماند.
- اینان آواز خود را بلند کرده، ترنم خواهند نمود و در باره کبریایی خداوند از دریا صدا خواهند زد.
- ۱۵ از این جهت خداوند را در بلاد مشرق و نام یهوه خدای اسرائیل را در جزیره های دریای تجید نماید.

- ۱۶ از کرانه‌های زمین سرودهارا شنیدیم که عادلان را جلال باد. اما گفتم: واحسرتا، واحسرتا، وای بر من! خیانت کاران خیانت ورزیده، خیانت کاران به شدت خیانت ورزیده‌اند.
- ۱۷ ای ساکن زمین ترس و حفره و دام برتو است.
- ۱۸ و واقع خواهد شد که هر که از آواز ترس بگریزد به حفره خواهد افتاد و هر که از میان حفره برآید گرفتار دام خواهد شد زیرا که روزنه‌های علین باز شده و اساسهای زمین متزلزل می‌باشد.
- ۱۹ زمین بالکل منکسر شده. زمین تمام از هم پاشیده و زمین به شدت متحرک گشته است.
- ۲۰ زمین مثل مستان افتان و خیزان است و مثل سایه بان به چپ و راست متحرک و نگاهش بر آن سنگین است. پس افتاده است که بار دیگر نخواهد برخاست.
- و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند گروه شریفان را بر مکان بلند ایشان و یاد شاهان زمین را بر زمین سزا خواهد داد.
- ۲۲ و ایشان مثل اسیران در چاه جمع خواهند شد و در زندان بسته خواهند گردید و بعد از روزهای بسیار، ایشان طلبیده خواهند شد.
- ۲۳ و ماه نخل و آفتاب رسوا خواهد گشت زیرا که یهوه صباوت در کوه صهیون و در اورشلیم و به حضور مشایخ خویش، با جلال سلطنت خواهد نمود.

ستایش خدا

- ای یهوه تو خدای من هستی پس تو را تسبیح میخوانم و نام تو را حمد می گویم، زیرا کارهای عجیب کرده‌ای و تقدیرهای قدیم تو امانت و راستی است.
- ۲ چونکه شهری را توده و قریه حصین را خرابه گردانیده‌ای و قصر غر بیان را که شهر نباشد و هرگز بنا نگردد.
- ۳ بنابراین قوم عظیم، تو را تجید مینمایند و قریه امت‌های ستم پیشه از تو خواهند ترسید.
- ۴ چونکه برای فقیران قلعه و به جهت مسکینان در حین تنگی ایشان قلعه بودی و ملجأ از طوفان و سایه از گرمی، هنگامی که نفخه ستمکاران مثل طوفان بردیوار میبود.
- ۵ و غوغای غر بیان را مثل گرمی در جای خشک فرود خواهی آورد و سرود ستمکاران مثل گرمی از سایه ابر پست خواهد شد.
- و یهوه صباوت در این کوه برای همه قوم‌ها ضیافتی از لذایذ برپا خواهد نمود. یعنی ضیافتی از شرابهای کهنه از لذایذ پرمغز و از شرابهای کهنه مصفا.
- ۷ و در این کوه روپوشی را که بر تمامی قومها گسترده است و ستیری را که جمیع امتهارا میپوشاند تلف خواهد کرد.
- ۸ و موت را تا ابد الاباد نابود خواهد ساخت و خداوند یهوه اشکهارا از هر چهره پاک خواهد نمود و عار قوم خویش را از روی تمامی زمین رفع خواهد کرد زیرا خداوند گفته است.
- و در آن روز خواهند گفت: «ینک این خدای ما است که منتظر او بودهایم و ما را نجات خواهد داد. این خداوند است که منتظر او بودهایم پس از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد.»
- زیرا که دست خداوند بر این کوه قرار خواهد گرفت و مواب در مکان خود پایمال خواهد شد چنانکه کاه در آب مزبله پایمال میشود.
- ۱۱ و او دستهای خود را در میان آن خواهد گشاد مثل شناوری که به جهت شنا کردن دستهای خود را می‌گشاید و غر و راور ابا حیل‌های دستپاش پست خواهد گردانید.
- ۱۲ و قلعه بلند حصار هایت را ختم کرده، بزیر خواهد افکند و بر زمین باغباریکسان خواهد ساخت.

سرود پرستش

- در آن روز این سرود در زمین یهود اسرا بیده خواهد شد؛ ما را شهری قوی است که دیوارها و حصار آن نجات است.
- ۲ در روز چهاربگشاید تا امت عادل که امانت رانگه میدارند داخل شوند.
- ۳ دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت، زیرا که بر تو توکل دارد.
- ۴ بر خداوند تا به ابد توکل نمائید، چونکه در یاه یهوه صخره جاودانی است.
- ۵ زیرا آنانی را که بر بلندیهاسا کنند فرود می‌آورد. و شهر رفیع را به زیر می‌اندازد. آن را به زمین انداخته، با خاک یکسان میسازد.
- ۶ پایها آن را پایمال خواهد کرد. یعنی پایهای فقیران و قدمهای مسکینان.
- طریق عادلان استقامت است. ای تو که مستقیم هستی طریق عادلان را هموار خواهی ساخت.
- ۸ پسای خداوند در طریق داوریهی تو انتظار تو را کشیدهایم. و جان ما به اسم تو و ذکر تو مشتاق است.

- ۹ شبانگه بهجان خود مشتاق تو هستم. وبامدادان به روح خود در اندرونم تو را می طلبم. زیرا هنگامی که داوریهای تو بر زمین آید سکنه ربع مسکون عدالت را خواهند آموخت.
- ۱۰ هر چند بر شریر تر رحم شود عدالت را نخواهد آموخت. در زمین راستان شرارت میورزد و جلال خداوند را مشاهده نمی نماید.
- ۱۱ ای خداوند دست تو بر افراشته شده است اما نمی بینند. لیکن چون غیرت تو را برای قوم ملاحظه کنند خجل خواهند شد. و آتش نیز دشمنان را فرو خواهد برد.
- ۱۲ ای خداوند سلامتی را برای ماتبیین خواهی نمود. زیرا که تمام کارهای ما را نیز برای ما به عمل آوردهای.
- ۱۳ ای یهوه خدای ما آقایان غیر از تو بر ما استیلا داشتند. اما به توفیق اسم تو را ذکر خواهیم کرد.
- ۱۴ ایشان مردند و زنده نخواهند شد. خیالها گردیدند و نخواهند برخاست. بنابراین ایشان را سزاده، هلاک ساختی و تمام ذکر ایشان را محو نمودی.
- ۱۵ قوم را افزودی ای خداوند قوم را مزید ساخته، خویشان را جلال دادی. و تمامی حدود زمین را وسیع گردانیدی.
- ۱۶ ای خداوند ایشان در حین تنگی، تو را خواهند طلبید. و چون ایشان را تادیب نمایی دعاهای خفیه خواهند ریخت.
- ۱۷ مثل زن حامله‌ای که نزدیک زاییدن باشد و در داورا گرفته، از آلام خود فریاد بکند همچین مانی از ای خداوند در حضور تو هستیم.
- ۱۸ حامله شده، درد زه ما را گرفت و با دراز آیدیم. و در زمین هیچ نجات به ظهور نیاوردیم. و ساکنان ربع مسکون نیفتادند.
- مردگان تو زنده خواهند شد و جسد های من خواهند برخاست. ای شما که در خاک ساکنید بیدار شده، ترم نمائید! زیرا که شبم تو شبم نباتات است. و زمین مردگان خود را بیرون خواهد افکند.
- ۲۰ ای قوم من بیاید به حجره های خویش داخل شوید و درهای خود را در عقب خویش ببندید. خویشان را اندک لحظه های پنهان کنید تا غضب بگذرد.
- ۲۱ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می آید تا سزای گناهان ساکنان زمین را به ایشان برساند. پس زمین خونهای خود را مکشوف خواهد ساخت و کشتگان خویش را دیگر پنهان نخواهد نمود.

رهایی اسرائیل

- در آن روز خداوند به شمشیر سخت عظیم محکم خود آن مار تیز رو لویاتان را و آن مار پیچیده لویاتان را سزا خواهد داد و آن اژدها را که در دریا است خواهد کشت.
- ۲ در آن روز برای آن تا کستان شراب بسرایید.
- ۳ من که یهوه هستم آن را نگاه میدارم و هر دقیقه آن را آبیاری مینمایم. شب و روز آن را نگاهبانی مینمایم که مباد احدی به آن ضرر برساند.
- ۴ خشم ندارم. کاش که خس و خاریا من به جنگ می آمدند تا بر آنها هجوم آورده، آنها را با هم میسوزانیدم.
- ۵ یا به قوت من متمسک میشد تا با من صلح بکند و با من صلح مینمود.
- در ایام آینده یعقوب ریشه خواهد زد و اسرائیل غنچه و شکوفه خواهد آورد. و ایشان روی ربع مسکون را از میوه پر خواهند ساخت.
- آیا اوراز بطوری که دیگران اوراز دند؟ یا کشته شد بطوری که مقتولان وی کشته شدند؟
- چون اوراد و ساختی به اندازه باوی معارضه نمودی. با باد سخت خویش اوراد در روز باد شرقی زایل ساختی.
- ۹ بنابراین گاه یعقوب از این کفاره شده و رفع گناه و تمامی نتیجه آن است. چون تمامی سنگهای مذبح را مثل سنگهای آهک نرم شده میگرداند آنگاه اشیریم و تهای آفتاب دیگر بر پا خواهد شد.
- ۱۰ زیرا که آن شهر حصین منفرد خواهد شد و آن مسکن، مهاجر و مثل بیابان و آگداشته خواهد شد. در آنجا گوساله ها خواهند چرید و در آن خوابیده، شاخه هایش را تلافی خواهند کرد.
- ۱۱ چون شاخه هایش خشک شود شکسته خواهد شد. پس زنان آمده، آنها را خواهند سوزانید، زیرا که ایشان قوم بیفهم هستند. لهذا آفریننده ایشان بر ایشان ترحم نخواهد نمود و خالق ایشان بر ایشان شفقت نخواهد کرد.
- و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند از مسیل نهر (تا وادی مصر غله را خواهد کوبید. و شمالی بنی اسرائیل یکی یکی جمع کرده خواهید شد.

۱۳ و در آن روز واقع خواهد شد که کرنای بزرگ نواخته خواهد شد و گم‌شده‌گان زمین آشور و رانده‌شده‌گان زمین مصر خواهند آمد. و خداوند را در کوه مقدس یعنی در اورشلم عبادت خواهند نمود.

وای بر افرایم

- وای بر تاج تکبر میگساران افرایم و بر گل‌پژمرده‌زیبایی جلال وی، که بر سر وادی بارور مغلوبان شراب است.
- ۲ اینک خداوند کسی زور آور و توان دارد که مثل تگرگ شدید و طوفان مهلک و مانند سیل آبهای زور آور سرشار، آن را به زور بر زمین خواهد انداخت.
- ۳ و تاج تکبر میگساران افرایم زیر پای پامال خواهد شد.
- ۴ و گل‌پژمرده‌زیبایی جلال وی که بر سر وادی بارور است مثل نوبر انجیرها قبل از تابستان خواهد بود که چون بیننده آن را ببیند وقتی که هنوز در دستش باشد آن را فرو میبرد.
- و در آن روز یهوه صباوت به جهت بقیه قوم خویش تاج جلال و افسر جمال خواهد بود.
- ۶ و روح انصاف برای آنانی که به داوری می‌نشینند و قوت برای آنانی که جنگ را به دروازه‌ها برمی‌گردانند (واهد بود).
- و لکن اینان نیز از شراب گمراه شده‌اند و از مسکرات سرگشته گردیده‌اند. هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده‌اند و از شراب بلعیده گردیده‌اند. از مسکرات سرگشته شده‌اند و در رویا گمراه گردیده‌اند و در داوری مبهوت گشته‌اند.
- ۸ زیرا که همه سفرها از قی و نجاست پر گردیده و جایی نمانده است.
- کدام را معرفت خواهد آموخت و اخبار را به که خواهد فهمانید؟ آیا نه آنانی را که از شیر یاز داشته و از پستانها گرفته شده‌اند؟
- زیرا که حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود.
- زیرا که بالهای الکن و زبان غریب باین قوم تکلم خواهد نمود.
- ۱۲ که به ایشان گفت: «احت همین است. پس خسته‌شده‌گان را مستریج سازید و آرامی همین است.» اما نخواستند که بشنوند.
- ۱۳ و کلام خداوند برای ایشان حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود تا بروند و به پشت افتاده، منکسر گردند و به دام افتاده، گرفتار شوند.
- ۱۴ بنا بر اینای مردان استهزاکننده وای حاکمان این قوم که در اورشلم مانند کلام خداوند را بشنوید.
- ۱۵ از آنجا که گفته‌اید مامت عهد بستیم و باهاویه همدستان شده‌ایم، پس چون تازیانه مهلک بگذرد به ما نخواهد رسید زیرا که دروغ‌ها را ملجای خود نمودیم و خویش‌تر از یرمکر مستور ساختیم.
- بنابرین خداوند یهوه چنین میگوید: «ینک در صهیون سنگ بنیادی نهادم یعنی سنگ آزموده و سنگ زاویهای گرانها و اساس محکم پس هر که ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود.
- ۱۷ و انصاف را بر یسمان میگردانم و عدالت را تراز و تگرگ ملجای دروغ را خواهد رفت و آبهاسترا خواهد برد.
- ۱۸ و عهد شما با موت باطل خواهد شد و میثاق شما باهاویه ثابت نخواهد ماند و چون تازیانه شدید بگذرد شما از آن پامال خواهید شد.
- ۱۹ هر وقت که بگذرد شما را گرفتار خواهد ساخت زیرا که هر بامداد هم در روز و هم در شب خواهد گذشت و فهمیدن اخبار باعث هیبت محض خواهد شد.»
- زیرا که بستر کوتاه تراست از آنکه کسی بر آن دراز شود و لحاف تنگ تراست از آنکه کسی خویش‌تر را بپوشاند.
- ۲۱ زیرا خداوند چنانکه در کوه فراصیم (رد) خواهد برخاست و چنانکه در وادی جبعون (مود) خشمناک خواهد شد، تا کار خود یعنی کار عجیب خود را بجا آورد و عمل خویش یعنی عمل غریب خویش را به انجام رساند.
- ۲۲ پس الان استهزا نمایید مباد بندهای شما محکم گردد، زیرا هلاکت و تقدیری را که از جانب خداوند یهوه صباوت بر تمامی زمین می‌آید شنیدهایم. گوش گیرید و آواز ما بشنوید و متوجه شده، کلام مرا استماع نمایید.
- ۲۴ آیا بزرگ، همه‌روزه جهت تخم پاشیدن شیار میکند و آیا همه وقت زمین خود را می‌شکافد و هموار مینماید؟
- آیا بعد از آنکه رویش را هموار کرد گشنیز را نمی‌پاشد و زیره را نمی‌افشانند و گندم را در شیارها و جو را در جای معین و ذرت را در حد و دش نمی‌گذارد؟ زیرا که خداوند او را به راستی می‌آموزد و او را تعلیم میدهد.

- ۲۷ چونکه گشنیز با گردون تیز کوبیده نمی شود و چرخ ارابه برزیره گردانیده نمی گردد، بلکه گشنیز به عصا و بزیره به چوب تکانیده میشود.
- ۲۸ گندم آرد می شود زیرا که آن را همیشه خرمن کوبی نمی کند و هر چند چرخ ارابه و اسبان خود را بر آن بگرداند آن را خرد نمی کند.
- ۲۹ این نیز از جانب یهوه صبا یوت که عجیب الرای و عظیم الحکمت است صادر میگردد.

وای بر شهر داود

- وای بر اریئیل! وای بر اریئیل! شهری که داود در آن خیمه زد. سال بر سال مزید کنیدی و عید هاد و ورزندی.
- ۲ و من اریئیل را به تنگی خواهانداخت و ماتم و نوحه گری خواهد بود و آن برای من مثل اریئیل خواهد بود.
- ۳ و بر توبه هر طرف ارد و زده، تورا به بارها محاصره خواهم نمود و منجنیقها بر تو خواهم افراشت.
- ۴ و به زیر افکنده شده، از زمین تکلم خواهی نمود و کلام تواز میان غبار پست خواهد گردید و آواز تواز زمین مثل آواز جن خواهد بود و زبان تواز میان غبار زمزم خواهد کرد.
- ۵ اما گروه دشمنانت مثل گرد نرم خواهند شد و گروه ستم کیشان مانند کاه که میگردد و این بخته در لحظهای واقع خواهد شد.
- ۶ و از جانب یهوه صبا یوت بارعد و زلزله و صوت عظیم و گرد باد و طوفان و شعله آتش سوزنده از تو پرسش خواهد شد.
- ۷ و جمعیت تمام امت هایی که با اریئیل جنگ میکنند یعنی تمامی آنانی که بر او بر قلعه وی مقاتله مینمایند و او را بتنگ میآوردند مثل خواب و رویای شب خواهند شد.
- ۸ و مثل شخص گرسنه که خواب میبیند که میخورد و چون بیدار شود شکم او تهی است. یا شخص تشنه که خواب میبیند که آب مینوشد و چون بیدار شود اینک ضعف دارد و جانش مشتهی میباشد. همچنین تمامی جماعت امت هایی که با کوه صهیون جنگ میکنند خواهند شد.
- درنگ کنید و متحیر باشید و تمتع برید و کور باشید. ایشان مست میشوند لیکن نه از شراب و نوان میگردند اما نه از مسکرات.
- ۱۰ زیرا خداوند بر شمار و روح خواب سنگین را عارض گردانیده، چشمان شمار بسته است. و انبیا و روسای شمایی را یعنی رایشان را محجوب کرده است.
- ۱۱ و تمامی رویا برای شما مثل کلام تو ما را مختوم گردیده است که آن را به کسی که خواندن می داند داده، میگویند: این را بخوان و او می گوید: نمی توانم چونکه مختوم است.
- ۱۲ و آن طومار را به کسی که خواندن نداند داده، میگویند این را بخوان و او میگوید خواندن نمی دانم.
- و خداوند میگوید: «و نکه این قوم از دهان خود به من تقرب میجویند و به لبهای خویش مرا تحمید مینمایند اما دل خود را از من دور کرده اند و ترس ایشان از من وصیتی است که از انسان آموختند، بنا بر این اینک من بار دیگر باین قوم عمل عجیب و غریب بجا خواهم آورد و حکمت حکیمان ایشان باطل و فهم فهیمان ایشان مستور خواهد شد.»
- وای بر آنانی که مشورت خود را از خداوند بسیار عمیق پنهان میکنند و اعمال ایشان در تاریکی میباشد و میگویند: «یست که ما را ببیند و کیست که ما را بشناسد؟»
- ای زیر ویر کنندگان هر چیز! آیا کوزه گر مثل گل محسوب شود یا مصنوع در باره صانع خود گوید مرا نساخته است و با تصویر در باره مصورش گوید که فهم ندارد؟
- آیا در اندک زمانی واقع نخواهد شد که لبنان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود؟
- و در آن روز کران کلام کتاب را خواهند شنید و چشمان کوران از میان ظلمت و تاریکی خواهد دید.
- ۱۹ و حلیمان شادمانی خود را در خداوند مزید خواهند کرد و مسکینان مردمان در قدوس اسرائیل وجد خواهند نمود.
- ۲۰ زیرا که سمگران نابود و استهزا کنندگان معدوم خواهند شد و پیر و ان شرات منقطع خواهند گردید.
- ۲۱ که انسان را به سخنی مجرم میسازند و برای کسی که در محکمه حکم میکند دام میگسترانند و عادل را به بطلت منحرف میسازند.
- ۲۲ بنا بر این خداوند که ابراهیم را فدی داده است در باره خاندان یعقوب چنین میگوید که از این به بعد یعقوب نخل نخواهد شد و رنگ چهره اش دیگر نخواهد پرید.
- ۲۳ بلکه چون فرزندان خود را که عمل دست من میباشد در میان خویش ببیند آنگاه ایشان اسم مرا تقدیس خواهند نمود و قدوس یعقوب را تقدیس خواهند کرد و از خدای اسرائیل خواهند رسید.
- ۲۴ و آنانی که روح گمراهی دارند فهم خواهند شد و متمردان تعلیم را خواهند آموخت.

وای بر پسران فتنه انگیز

- خداوند میگوید که وای بر پسران فتنه انگیز که مشورت میکنند لیکن نه از من و عهد مینندند لیکن نه از روح من، تا نگاه را بر نگاه مزید نمایند.
- ۲ که برای فرود شدن به مصر عزیمت میکنند اما از دهان من سوال نمی نمایند و به قوت فرعون پناه میگیرند و به سایه مصر اعتماد دارند.
- ۳ لهذا قوت فرعون نجالت و اعتماد به سایه مصر رسوایی شما خواهد بود.
- ۴ زیرا که سروران او در صوعن هستند و ایلچیان وی به حانئیس رسید هاند.
- ۵ همگی ایشان از قومی که برای ایشان فایده ندارند نجل خواهند شد که نه معاونت و نه منفعتی بلکه نجالت و رسوایی نیز برای ایشان خواهند بود.
- و حی درباره بیصومت جنوبی: از میان زمین تنگ و ضیق که از آنجا شیر ماده و اسد و افعی و مار آتشین پرند میآید. توانگری خویش را بر پشت الاغان و گنجهای خود را بر کوهان شتران نزد قومی که منفعت ندارند میبرند.
- ۷ چونکه اعانت مصریان عبث و بیفایده است از این جهت ایشان را رهب الجلوس نامیدم.
- ۸ الان بیا و این را در نزد ایشان بر لوحی بنویس و بر طوماری مرقوم ساز تا برای ایام آینده تا ابد الا باد بماند.
- ۹ زیرا که این قوم فتنه انگیز و پسران دروغگومی باشند. پس را نی که نمی خواهند شریعت خداوند را استماع نمایند.
- ۱۰ که به راثیان میگویند: رویت مکنید و به انبیا که برای ما به راستی نبوت نمایند بلکه سخنان شیرین به ما گویند و به مکاید نبوت کنید.
- ۱۱ از راه منحرف شوید و از طریق تجاوز نماید و قدوس اسرائیل را از نظر مادور سازید.
- بنابراین قدوس اسرائیل چنین میگوید: «ونکه شما این کلام را ترک کردید و بر ظلم و فساد اعتماد کرده، بر آن تکیه نمودید، از این جهت این نگاه برای شما مثل شکاف نزدیک به افتادن که در دیوار بلند پیش آمده باشد و خرابی آن در لحظهای بعته پدید آید خواهد بود.
- ۱۴ و شکستگی آن مثل شکستگی کوزه کوزه گر خواهد بود که بیجا با خرد میشود بطوری که از پاره هایش پاره های به جهت گرفتن آتش از آتشدان یارداشتن آب از حوض یافت نخواهد شد.»
- زیرا خداوند یهوه قدوس اسرائیل چنین میگوید: «ه انابت و آرامی نجات مییافتید و قوت شما از راحت و اعتماد میبود، اما نخواستید.
- ۱۶ و گفتید: فی بلکه بر اسبان فراری کنیم، لهذا فرار خواهید کرد و بر اسبان تیز رو سوار میشویم لهذا تعاقب کنندگان شما تیز رو خواهند شد.
- ۱۷ هزار نفر از نهبیب یک نفر فرار خواهند کرد و شما از نهبیب پنج نفر خواهید گریخت تا مثل بیدق بر قله کوه و علم بر تلی باقی مانید.»
- و از این سبب خداوند انتظار میکشد تا بر شمارافت نماید و از این سبب برمی خیزد تا بر شما ترحم فرماید چونکه یهوه خدای انصاف است. خوشحال همگانی که منتظری باشند.
- زیرا که قوم در صهیون در اورشلیم ساکن خواهند بود و هرگز گریه نخواهی کرد و به آواز فریادت بر تو ترحم خواهد کرد، و چون بشنود تو را اجابت خواهد نمود.
- ۲۰ و هر چند خداوند شمارانان ضیق و آب مصیبت بدهد اما معلمات بار دیگر مخفی نخواهند شد بلکه چشمانت معلمان تو را خواهد دید.
- ۲۱ و گوشه های سخنی را از عقب تو خواهد شنید که میگوید: راه این است، در آن سلوک بنمانگامی که به طرف راست یا چپ میگردی.
- ۲۲ و پوشش پتهای ریخته نقره خویش را و ستر اصنام ترا شنیده طلای خود را نجس خواهید ساخت و آنها را مثل چیز نجس دور انداخته، به آن خواهی گفت: دور شو.
- و باران تخت را که زمین خویش را به آن زرع میکنی و نان محصول زمینت را خواهد داد و آن پر مغز و فراوان خواهد شد و در آن زمان مواشی تو در مرتع وسیع خواهند چرید.
- ۲۴ و گاوان و الاغان که زمین را شیار مینمایند، آذوقه نمک دار را که با غرابال و اوچوم پاک شده است خواهند خورد.
- ۲۵ و در روز کشتار عظیم که بر جهاد در آن خواهد افتاد نهرها و جویهای آب بر هر کوه بلند و به هر تل مرتفع جاری خواهد شد.
- ۲۶ و در روزی که خداوند شکستگی قوم خود را ببندد و ضرب جراحت ایشان را شفا دهد و روشنایی ماه مثل روشنایی آفتاب و روشنایی آفتاب هفت چندان مثل روشنایی هفت روز خواهد بود.
- اینک اسم خداوند از جای دور میآید، در غضب خود سوزنده و در ستون غلیظ و لبهایش پراز خشم و زبانش مثل آتش سوزان است.
- ۲۸ و نفخه او مثل نهر سرشار تا به گردن میرسد تا آنکه امتهار به غرابال مصیبت ببیزد و دود هنه ضلالت را بر چانه قومها بگذارد.
- ۲۹ و شمار اسرودی خواهد بود مثل شب تقدیس نمودن عید و شادمانی دل مثل آتانی که روانه میشوند تا به آوازی به کوه خداوند نزد صخره اسرائیل بیایند.

- ۳۰ و خداوند جلال آواز خود را خواهد شنوید و فرود آوردن بازوی خود را با شدت غضب و شعله آتش سوزنده و طوفان و سیل و سنگهای تگرگ ظاهر خواهد ساخت.
- ۳۱ زیرا که آشور به آواز خداوند شکسته خواهد شد و او را با عصا خواهد زد.
- ۳۲ و هر ضرب عصبای قضا که خداوند به وی خواهد آورد بادف و بریط خواهد بود و با جنگهای پرشورش با آن مقاتله خواهد نمود.
- ۳۳ زیرا که توفت از قبل مهیا شده و برای پادشاه آماده گردیده است. آن را عمیق و وسیع ساخته است که تودهاش آتش و هیزم بسیار است و نفخه خداوند مثل نهر کبریت آن را مشتعل خواهد ساخت.

وای بر متکیان بر مصر

- وای بر آتانی که به جهت اعانت به مصر فرود آید و بر اسبان تکیه نمایند و بر اربابها زانو که کثیرند و بر سواران زانو که بسیار قویاند توکل کنند اما بسوی قدوس اسرائیل نظر نکنند و خداوند را طلب نمایند.
- ۲ و او نیز حکیم است و بلا را میآورد و کلام خود را بر نخواهد گردانید و به ضد خاندان شیران و اعانت بدکاران خواهد برخاست.
- ۳ اما مصریان انسانند و نه خدا و اسبان ایشان جسدند و نه روح و خداوند دست خود را دراز میکند و اعانت کننده را الغزان و اعانت کرده شده را افتان گردانیده هر دوی ایشان هلاک خواهند شد.
- زیرا خداوند به من چنین گفته است چنانکه شیر و شیرزیان بر شکار خود غرش مینماید هنگامی که گروه شبانان بروی جمع شوند و از صدای ایشان ترسیده از غوغای ایشان سر فرو نمی آورد همچنان یهوه صبیوت نزول میفرماید تا برای کوه صهیون و تل آن مقاتله نماید.
- ۵ مثل مرغان که در طیران باشند همچنان یهوه صبیوت اورشلیم را حمایت خواهد نمود و حمایت کرده، آن را رستگار خواهد ساخت و از آن در گذشته، خلاصی خواهد داد.
- ای بنی اسرائیل بسوی آن کس که بروی بینهایت عصیان ورزید هاید بازگشت نمایید.
- ۷ زیرا که در آن روز هر کدام از ایشان بتهای نقره و بتهای طلای خود را که دستهای شما آنها را به جهت گاه خویش ساخته است ترک خواهند نمود.
- ۸ آنگاه آشور به شمشیری که از انسان نباشد خواهد افتاد و تیغی که از انسان نباشد او را هلاک خواهد ساخت و او از شمشیر خواهد گریخت و جوانانش خراج گذار خواهند شد.
- ۹ و صخره او از ترس زایل خواهد شد و سرورانش از علم مبهوت خواهند گردید. یهوه که آتش او در صهیون و کوره وی در اورشلیم است این را می گوید.

پادشاه عادل

- اینک پادشاهی به عدالت سلطنت خواهد نمود و سروران به انصاف حکمرانی خواهند کرد.
- ۲ و مردی مثل پناه گاهی از باد و پوششی از طوفان خواهد بود. و مانند جویهای آب در جای خشک و سایه صخره عظیم در زمین تعب آورنده خواهد بود.
- ۳ و چشمان بینندگان تار نخواهد شد و گوشهای شنوندگان اصغا خواهد کرد.
- ۴ و دل شتابندگان معرفت را خواهد فهمید و زبان الکان کلام فصیح را به ارتجال خواهد گفت.
- ۵ و مرد دلیم با دیگر کریم خوانده نخواهد شد و مرد خسیس نجیب گفته نخواهد گردید.
- ۶ زیرا مرد دلیم به لامت متکلم خواهد شد و دلش شرارت را بعمل خواهد آورد تا نفاق را بجا آورده، به ضد خداوند به ضلالت سخن گوید و جان گرسنگان را تهنی کند و آب تشنگان را دور نماید.
- ۷ آلات مرد دلیم نیز زشت است و تدابیر قبیح مینماید تا مسکینان را به سخنان دروغ هلاک نماید، هنگامی که مسکینان به انصاف سخن میگویند.
- ۸ اما مرد کریم تدبیرهای کریمانه مینماید و به گرم پایدار خواهد شد.

دختران ایمن اورشلیم

- ای زنان مطمئن برخاسته، آواز مرا بشنوید و ای دختران ایمن سخن مرا گوش گیرید.
- ۱۰ ای دختران ایمن بعد از یک سال و چند روزی مضطرب خواهید شد زانو که چیدن انگور قطع میشود و جمع کردن میوهها نخواهد بود.
- ۱۱ ای زنان مطمئن بلرزید و ای دختران ایمن مضطرب شوید. لباس را کنده، برهنه شوید و یلاس بر میان خود ببندید.
- ۱۲ برای مزرعه های دلپسند و موهای بارور سینه خواهند زد.

- ۱۳ بر زمین قوم من خار و خس خواهد رویید بلکه بر همه خانه های شادمانی در شهر مفتخر.
- ۱۴ زیرا که قصر منهدم و شهر معمور متروک خواهد شد و عوفل و دیده بانگاه به بیشه های سباع و محل تفریح خران و وحشی و مرتع گلها تا به ابد مبدل خواهد شد.
- تازمانی که روح از اعلی علین بر ما ریخته شود و بیابان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود.
- ۱۶ آنگاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد و عدالت در بوستان مقیم خواهد گردید.
- ۱۷ و عمل عدالت سلامتی و نتیجه عدالت آرامی و اطمینان خواهد بود تا ابد الاباد.
- ۱۸ و قوم من در مسکن سلامتی و در مساکن مطمئن و در منزلهای آرامی ساکن خواهند شد.
- ۱۹ و حین فرو آمدن جنگل تگرگ خواهد بارید و شهر به در که اسفل خواهد افتاد.
- ۲۰ خوشبختی شما که بر همه آنها تخم میکارید و پایهای گاو و الاغ را راه میسازید.

تنگی و اعانت

- وای بر تو ای غارتگر که غارت نشدی و ای خیانت کاری که با تو خیانت نورزیدند. هنگامی که غارت را به اتمام رسانیدی غارت خواهی شد و زمانی که از خیانت نمودن دست برداشتی به تو خیانت خواهند ورزید.
- ۲ ای خداوند بر ما ترحم فرما زیرا که منتظر تومی باشیم و هر بامداد بازوی ایشان باش و در زمان تنگی نیز نجات ما بشو.
- ۳ از آواز غوغا، قوم ها گریختند و چون خویشتن را بر افرازی امت هلاک کننده خواهند شد.
- ۴ و غارت شمارا جمع خواهند کرد بطوری که موران جمع مینمایند و بر آن خواهند جهید بطوری که ملخها میجهند.
- خداوند متعال میباید زانو که در اعلی علین ساکن است و صهیون را از انصاف و عدالت مملو خواهد ساخت.
- ۶ و فراوانی نجات و حکمت و معرفت استقامت اوقات تو خواهد شد. و ترس خداوند خزینه او خواهد بود.
- ۷ اینک شجاعان ایشان در بیرون فریاد میکنند و رسولان سلامتی زار زار گریه مینمایند.
- ۸ شاهراهها ویران میشود و راه گذریان تلف میگرددند. عهد را شکسته است و شهرها را خوار نموده، به مردمان اعتنا نکرده است.
- ۹ زمین مانند ماسک کاهیده شده است و لبنان نخل گشته، تلف گردیده است و شارون مثل بیابان شده و باشان و کرمل بر گهای خود را ریخته اند.
- خداوند میگوید که الان برمی خیزم و حال خود را برمی افرازم و اکنون متعال خواهم گردید.
- ۱۱ و شما از گاه حامله شده، خس خواهید زاید. و نفس شما آتشی است که شمارا خواهد سوزانید.
- ۱۲ و قومها مثل آهک سوخته و مانند خارهای قطع شده که از آتش مشتعل گردد خواهند شد.
- ای شما که دور هستی آنچه را که کرده ام بشنوید و ای شما که نزدیک میباشید جبروت مرا بدانید.
- ۱۴ گاه کارانی که در صهیون اند می ترسند و لرزه منافقان را فرو گرفته است، می گویند: کیست از ما که در آتش سوزنده ساکن خواهد شد و کیست از ما که در نارهای جاودانی ساکن خواهد گردید؟
- اما آنکه به صداقت سالک باشد و به استقامت تکلم نماید و سود ظلم را خوار شمارد و دست خویش را از گرفتن رشوه بیفشاند و گوش خود را از اصغای خون ریزی ببندد و چشمان خود را از دیدن بدیها برهم کند،
- او در مکان های بلند ساکن خواهد شد و ملجای او ملاذ صخرها خواهد بود. نان او داده خواهد شد و آب او ایمن خواهد بود.
- چشمانت پادشاه را در زیرایش خواهد دید و زمین بیابان را خواهد نگرست.
- ۱۸ دل تو متذکر آن خوف خواهد شد (خواهی گفت): بجاست نویسنده و بجاست وزن کننده (راج و بجاست شمارنده برجهای.
- ۱۹ قوم ستم پیشه و قوم دشوار لغت را که نمی توانی شنید و الکن زبان را که نمی توانی فهمید بار دیگر نخواهی دید.
- ۲۰ صهیون شهر جشن مقدس ما را ملاحظه نما. و چشمانت اورشلیم مسکن سلامتی را خواهد دید یعنی خیمهای را که منتقل نشود و میخهایش کنده نگردد و هیچ کدام از طنابهایش گسیخته نشود.
- ۲۱ بلکه در آنجا خداوند ذوالجلال برای ما مکان جویهای آب و نهرهای وسیع خواهد بود که در آن هیچ کشتی با پارو و هادا داخل نخواهد شد و سفینه بزرگ از آن عبور نخواهد کرد.
- ۲۲ زیرا خداوند داور ما است. خداوند شریعت دهنده ما است. خداوند پادشاه ما است پس ما را نجات خواهد داد.

۲۳ ریسمانهای تو سست بود که پایه دکل خود را نتوانست محکم نگاه دارد و بادبان را نتوانست بگشاید، آنگاه غارت بسیار تقسیم شد و لنگان غنیمت را بردند.
۲۴ لیکن ساکن آن نخواهد گفت که بیمار هستم و نگاه قومی که در آن ساکن باشند آمرزیده خواهد شد.

داوری امت‌ها

ای امت‌ها نزدیک آید تا بشنوید! وای قومها اصغائما پید! جهان و پری آن بشنوند. ربع مسکون و هر چه از آن صادر باشد.
۲ زیرا که غضب خداوند بر تمامی امتها و خشم وی بر جمیع لشکرهای ایشان است پس ایشان را به هلاکت سپرده، بقتل تسلیم نموده است.
۳ و کشتگان ایشان دور افکنده میشوند و عقوبت لاشهای ایشان برمی آید. و از خون ایشان کوهها گداخته میگردد.
۴ و تمامی لشکر آسمان از هم خواهند پاشید و آسمان مثل طومار پیچیده خواهد شد. و تمامی لشکر آن پرمرده خواهند گشت، بطوریکه برگ از مور بریزد و مثل میوه نارس از درخت انجیر.
۵ زیرا که شمشیر من در آسمان سیراب شده است. و اینک بر ادم و بر قوم مغضوب من برای داوری نازل میشود.
۶ شمشیر خداوند بر خون شده و از پیه فربه گردیده است یعنی از خون برهها و بزها و از پیه گرده قوچها. زیرا خداوند در ادبصره قربانی است و ذبح عظیمی در زمین ادم.
۷ و گاوان وحشی بآنها خواهند افتاد و گوسالهها با گاوان نز. و زمین ایشان از خون سیراب شده، خاک ایشان از پیه فربه خواهد شد. زیرا خداوند در روز انتقام و سال عقوبت به جهت دعوی صهیون خواهد بود.
۹ و نهرهای آن به قیرو غبار آن به کبریت مبدل خواهد شد و زمینش قیروسوزنده خواهد گشت.
۱۰ شب و روز خاموش نشده، دودش تا به ابد خواهد برآمد. نسلا بعد نسل خراب خواهد ماند که کسی تا ابد الاباد در آن گذرنکند.
۱۱ بلکه مرغ سقا و خاریشت آن را تصرف خواهند کرد و بوم و غراب در آن ساکن خواهند شد و ریسمان خرابی و شاقول ویرانی را بر آن خواهد کشید.
۱۲ و از اشراف آن کسی در آنجا نخواهد بود که او را به پادشاهی بخوانند و جمیع روسایش نیست خواهند شد.
۱۳ و در قصر هایش خارها خواهد روید و در قلعه هایش خسک و شتر خار و مسکن گرگ و خانه شتر مرغ خواهد شد.
۱۴ و وحوش بیابان با شغال خواهند بر خورد و غول به رفیق خودند خواهد داد و عفریت نیز در آنجا ماوا گرفته، برای خود آرامگاهی خواهد یافت.
۱۵ در آنجا تیر مار آشیانه ساخته، تخم خواهد نهاد و بر آن نشسته، بچه‌های خود را زیر سایه خود جمع خواهد کرد و در آنجا کرکسها یکدیگر جمع خواهند شد.
۱۶ از گناب خداوند تفتیش نموده، مطالعه کنید. یکی از اینها گم نخواهد شد و یکی جفت خود را مفقود نخواهد یافت زیرا که دهان او این را امر فرموده و روح او اینها را جمع کرده است.
۱۷ و او برای آنها قرعه انداخته و دست او آن را به جهت آنها بار ریسمان تقسیم نموده است. و تا ابد الاباد متصرف آن خواهند شد و نسلا بعد نسل در آن سکونت خواهند داشت.

شادی فدیة شدگان

بیابان و زمین خشک شادمان خواهد شد و صحرا به وجد آمده، مثل گل سرخ خواهد شکفت.
۲ شکوفه بسیار نموده، با شادمانی و ترنم شادی خواهد کرد. شوکت لبنان و زیبایی کرمل و شارون به آن عطا خواهد شد. جلال یهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهند نمود.
۳ دستهای سست را قوی سازید و وزانهای لرزنده را محکم گردانید.
۴ به دل‌های خائف بگوید: قوی شوید و مترسید اینک خدای شما با انتقام میآید. او با عقوبت الهی میآید و شمار نجات خواهد داد.
۵ آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوشهای کران مفتوح خواهد گردید.
۶ آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سراید. زیرا که آبها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید.
۷ و سراب به برکه و مکانهای خشک به چشمه‌های آب مبدل خواهد گردید. در مسکنی که شغالها میخوانند علف و بوریاونی خواهد بود.
۸ و در آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدس نامیده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهند کرد بلکه آن به جهت ایشان خواهد بود. و هر که در آن راه سالک شود اگر چه هم جاهل باشد گمراه نخواهد گردید.
۹ شیری در آن نخواهد بود و حیوان درنده‌های بر آن بر نخواهد آمد و در آنجا یافت نخواهد شد بلکه ناجیان بر آن سالک خواهند گشت.

۱۰ وفدیة شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترنم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود. و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

تهدید سنحاریب

- و در سال چهاردهم حزقیال پادشاه واقع شد که سنحاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود.
- ۲ و پادشاه آشور بر بشاقی را از لاکیش به اورشلیم نزد حزقیال پادشاه با موبک عظیم فرستاد و او نزد قنات برکه فوقانی به راه مزرعه گاز را ایستاد.
- ۳ و الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبناهی کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار نزد وی بیرون آمدند.
- ۴ و بر بشاقی به ایشان گفت: «هزقیال بگوید سلطان عظیم پادشاه آشور چنین میگوید: این اعتماد شما که بر آن توکل مینمایید چیست؟ میگویم که مشورت و قوت جنگ سخنان باطل است. الان کیست که بر او توکل نمودهای که به من عاصی شدهای؟
- هان بر عصای این فی خرد شده یعنی بر مصر توکل مینمائی که اگر کسی بر آن تکیه کند به دستش فرورفته، آن را مجروح میسازد. همچنان است فرعون پادشاه مصر برای همگانی که بروی توکل نمایند.
- ۷ و اگر مرا گویی که بر یهوه خدای خود توکل داریم آیا او آن نیست که حزقیال مکانهای بلند و مذبحهای او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح سجده نمائید؟
- پس حال با اقایم پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تو میدهم اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت.
- ۹ پس چگونه روی یک والی از کوچکترین بندگان اقایم را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت اراجهها و سواران توکل داری؟ و آیا من الان بیاد ن یهوه بر این زمین به جهت خرابی آن برآمده ام؟ یهوه مرا گفته است بر این زمین برای آن را خراب کن.»
- انگاه الیاقیم و شبنا و یوآخ به بر بشاقی گفتند: «من این که با بندگانت به زبان آرامی گفتگو نمائی زیرا آن را میفهمیم و با ما به زبان یهود در گوش مردمی که بر حصارند گفتگو نمائی.»
- و بر بشاقی گفت: «یا اقایم مرا نزد اقاییت و تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصار نشسته اند نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخورند و بول خود را بنوشند.»
- پس بر بشاقی بایستاد و به آواز بلند به زبان یهود صدازده، گفت: «خنان سلطان عظیم پادشاه آشور را بشنوید.
- ۱۴ پادشاه چنین میگوید: حزقیال شمارا فریب ندهد زیرا که شمارا نمی تواند رهانید.
- ۱۵ و حزقیال شمارا بر یهوه مطمئن نسازد و نگویید که یهوه البته ما را خواهد رهانید و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.
- ۱۶ به حزقیال گوش مدهید زیرا که پادشاه آشور چنین میگوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آید تا هر کس از موخود و هر کس از انجیر خود بخورد و هر کس از آب چشمه خود بنوشد.
- ۱۷ تا بیایم و شمارا به زمین مانند زمین خودتان بیاورم یعنی به زمین غله و شیر و زمین نان و تا کستانها.
- ۱۸ مباد حزقیال شمارا فریب دهد و گوید یهوه ما را خواهد رهانید. آیا هیچکدام از خدایان امتهای زمین خود را از دست پادشاه آشور رهانیده است؟ خدایان حماه و ارفاد بجایند و خدایان سفر و ایم بجای و آیا سامره را از دست من رهانید هاند؟
- از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داد هاند تا یهوه اورشلیم را از دست من نجات دهد؟»
- اما ایشان سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده و گفته بود که او را جواب ندهید.
- ۲۲ پس الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبناهی کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار با جامه در دیده نزد حزقیال آمدند و سخنان بر بشاقی را به او باز گفتند.

پیشگویی نجات اورشلیم

- و واقع شد که چون حزقیال پادشاه این را شنید لباس خود را چاک زده و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد.
- ۲ و الیاقیم ناظر خانه و شبناهی کاتب و مشایخ کهنه را ملبس به پلاس نزد اشعیا بن اموص نبی فرستاد.
- ۳ و به وی گفتند: «زقیال چنین میگوید که امر و روزرتنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران بغم رحم رسید هاند و قوت را پیدن نیست.

۴ شاید یهوه خدایت سخنان ربشاقی را که آفایش پادشاه آشور را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است بشنود و سخنانی را که یهوه خدایت شنیده است تو بیخ نماید. پس برای بقیهای که یافت میشوند تضرع نما.»
و بندگان حزقیال پادشاه نزد اشعیا آمدند.

۶ و اشعیا به ایشان گفت: «ه آقای خود چنین گوید که یهوه چنین میفرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور مر ابد آنها کفر گفته اند مترس. ۷ همانا روحی بر او میفرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.»

پس ربشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که بالبنه جنگ میگردزیرا شنیده بود که از لاک کیش کوچ کرده است.

۹ و او در باره ترهاقه پادشاه کوش خبری شنید که به جهت مقاتله با تو بیرون آمده است. پس چون این را شنید (از یلیچان نزد حزقیال فرستاده، گفت:

«حزقیال پادشاه یهودا چنین گوید: خدای تو که به او توکل مینمائی تو را فریب ندهد و نگوید که او را تسلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.

۱۱ اینک تو شنیدهای که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساختند و آیات و تورهایی خواهی یافت؟

و آیا خدا یان امت هائی که پدران من آنها را هلاک ساختند مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تلسار می باشند ایشان را نجات دادند.

۱۳ پادشاه حمات بجاست و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفر و ایم و هینع و عوا؟»

دعای حزقیال

و حزقیال مکتوب را از دست ایلچیان گرفته، آن را خواند و حزقیال به خانه خدا و ندر آمده، آن را به حضور خدا و ندر پهن کرد.

۱۵ و حزقیال نزد خدا و ندر دعا کرده، گفت:

«ای یهوه صباوت خدای اسرائیل که بر کرویایان جلوس مینمائی! تویی که بتنهائی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریدی. ۱۷ ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، بشنو ای خداوند چشمان خود را گشوده، بین و همه سخنان سنحاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است استماع نما!

ای خداوند راست است که پادشاهان آشور همه ممالک و زمین ایشان را خراب کرده.

۱۹ و خدا یان ایشان را به آتش انداخته اند زیرا که خدا نبودند بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تباہ ساختند.

۲۰ پس حالای یهوه خدای ما ما را از دست او رهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنهای یهوه هستی.»

پس اشعیا بن آموص نزد حزقیال فرستاده، گفت: «هوه خدای اسرائیل چنین میگوید: چونکه در باره سنحاریب پادشاه آشور نزد من دعا نمودی، کلامی که خدا و ندر در باره اش گفته این است: آن با کره دختر صهیون تو را حقیر شمرده، استهزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است.

۲۳ کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته‌ای و کیست که بروی او از بلند کرده، چشمان خود را به علین افراشته‌ای؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟ به واسطه بندگانت خدا و ندر اهانت کرده، گفته‌ای به کثرت اربابه‌های خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان بر آمد هام و بلند ترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده ام.

۲۵ و من حفره زده، آب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد.

«یا شنیدهای که من این را از زمان سلف کرده ام و از ایام قدیم صورت داده ام و الا آن را به وقوع آورد هام تا تو به ظهور آمده و شهرهای حصار دار را خراب نموده به توده‌های ویران مبدل سازی.

۲۷ از این جهت ساکنان آنها کم قوت بوده، ترسان و نجمل شدند. مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام و مثل مزرعه قبل از نمو کردنش گردیدند.

۲۸ اما من نشستن تو را و خروج و دخالت و خشمی را که بر من داری میدانم.

۲۹ چونکه خشمی که به من داری و غرورت و توبه گوش من بر آمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو و لگام خود را به لبهایت گذاشته، تو را به راهی که آمده‌ای بر خواهم گردانید.

۳۰ و علامت برای تو این خواهد بود که امسال غله خود را و خواهد خورد و سال دوم آنچه از آن بر وید و در سال سوم بکار وید و در وید و تا کستانها غرس نموده، میوه آنها را بخورد.

۳۱ و بقیهای که از خاندان یهودا ستگار شوند بار دیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد.

۳۲ زیرا که بقیهای از اورشلیم و دستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهوه صباوت این را بجا خواهد آورد.

۳۳ بنابراین خدا و ندر در باره پادشاه آشور چنین میگوید که به این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و من جنیق در پیش او بر نخواهد افراشت.

۳۴ به راهی که آمده است به همان بر خواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را میگوید.
 ۳۵ زیرا که این شهر را حمایت کرده، به خاطر خود و به خاطر بنده خویش داوود آن را نجات خواهم داد.»
 پس فرشته خداوند بیرون آمده، صد و هشتاد و پنجهزار نفر از ردوی آشور را زد و با مداد آن چون بر خاستند اینک جمیع آنها را شهای مرده بودند.
 ۳۷ و سنحاریب پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته در نینوی ساکن شد.
 ۳۸ و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش نسر وک عبادت میکرد، پسرانش ادر ملک و شرآصرا و راه شمشیر زدند و ایشان به زمین اراراط فرار کردند و پسرش آسرحدون به جایش سلطنت نمود.

بیماری حزقیا

در آن ایام حزقیای پادشاه و مشرف به موت شد و اشعیان بن آموص نبی زدوی آمده، او را گفت: «داوند چنین میگوید: تدارک خانه خود را ببین زیرا که میمیری و زنده نخواهی ماند.»
 آنگاه حزقیاروی خود را بسوی دیوار برگردانیده، نزد خداوند دعا نمود،
 و گفت: «ای خداوند مستدعی اینکه بیادآوری که چگونه به حضور توبه امانت و به دل کامل سلوک نمودهام و آنچه در نظر تو پسندیده است بجا آوردهام.»
 پس حزقیارو از زاری بگریست.
 ۴ و کلام خداوند بر اشعیانازل شده، گفت:

«رو به حزقیای بگو پاره خدای پدرت داوود چنین میگوید: دعای تو را شنیدم و اشکهایت را دیدم. اینک من بر روزهای تو پانزده سال افزودم.
 ۶ و تو را این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید و این شهر را حمایت خواهم نمود.
 ۷ و علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است بجا خواهد آورد این است:
 اینک سایه در جاتی که از آفتاب بر ساعت آفتابی آحا ز پایین رفته است ده درجه به عقب برمی گردانم.» پس آفتاب از در جاتی که بر ساعت آفتابی پایین رفته بود، ده درجه برگشت.
 مکتوب حزقیای پادشاه یهودا وقتی که بیمار شد و از بیماریش شفایافت:
 من گفتم: «اینک در فیروزی ایام خود به درهای هاویه میروم و از بقیه سالهای خود محروم میشوم.
 ۱۱ گفتم: خداوند را مشاهده نمی نمایم. خداوند را در زمین زندگان نخواهم دید. من با ساکنان عالم فنا انسان را دیگر نخواهم دید.
 ۱۲ خانه من کنده گردید و مثل خیمه شبان از من برده شد. مثل نساج عمر خود را پیچیدم. او مرا از نور خواهد برید. روز و شب مرا تمام خواهی کرد.
 ۱۳ تا صبح انتظار کشیدم. مثل شیر همچنین تمامی استخوانهایم را می شکنند. روز و شب مرا تمام خواهی کرد.
 ۱۴ مثل پرستو که جیک جیک میکند صدایم نمایم. و مانند فاخته ناله میکنم و چشمانم از نگرستن به بالا ضعیف میشود. ای خداوند در تنگی هستم کفیل من باش.»

«ه بگویم چونکه او به من گفته است و خود او کرده است. تمامی سالهای خود را به سبب تلخی جانم آهسته خواهم رفت.
 ۱۶ ای خداوند به این چیزها مردمان زیست میکنند و به اینها و بس حیات روح من میبشد. پس مرا شفا بده و مرا زنده نگاه دار.
 ۱۷ اینک تلخی سخت من باعث سلامتی من شد. از راه لطف جانم را از چاه هلاکت برآوردی زیرا که تمامی نگاهانم را به پشت سر خود انداختی.
 ۱۸ زیرا که هاویه تو را حمد نمی گوید و موت تو را تسبیح نمی خوانند. و آنانی که به حفره فرو میروند به امانت تو امیدوار نمی باشند.
 ۱۹ زندگانند، زندگانند که تو را حمد می گویند، چنانکه من امروز میگویم. پدران به پسران راستی تو را تعلیم خواهند داد.
 ۲۰ خداوند به جهت نجات من حاضر است، پس سرودهایم را در تمامی روزهای عمر خود در خانه خداوند خواهم سرایید.»
 و اشعیا گفته بود که قرصی از انجیر بگیرد و آن را بر دمل بنهد که شفا خواهد یافت.
 ۲۲ و حزقیای گفته بود علامتی که به خانه خداوند بر خواهم آمد چیست؟

فرستادگان بابل

در آن زمان مرو دک بلدان بن بلدان پادشاه بابل مکتوبی و هدیه های نزد حزقیای فرستاد زیرا شنیده بود که بیمار شده و صحت یافته است.

۲ و حزقیال ایشان مسرور شده، خانه خزاین خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و تمام خانه اسلحه خویش و هر چه را که در خزاین او یافت میشد به ایشان نشان داد و در خانه اش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیال آن را به ایشان نشان نداد.

۳ پس اشعیا بنی نزد حزقیال پادشاه آمده، وی را گفت: «بن مردمان چه گفتند و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیال گفت: «ز جای دور یعنی از بابل نزد من آمدند.»

او گفت: «رخانه توجه دیدند؟» حزقیال گفت: «رچه در خانه من است دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندادم.» پس اشعیا به حزقیال گفت: «لام بهوه صبا یوت را بشنو:

اینک روزها میآید که هر چه در خانه تو است آنچه پدران تو تا امروز ذخیره کرده اند به بابل برده خواهد شد. و خداوند می گوید که چیزی از آنها باقی نخواهد ماند.

۷ و بعضی از پسران تو را که از تو پیدا آیند و ایشان را تولید نمایی خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل خواجهرها خواهند شد.» حزقیال به اشعیا گفت: «لام خداوند که گفتی نیکو است و دیگر گفت: هرآینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.»

تسلی برای قوم خدا

تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما میگوید:

سخنان دلاویز به اورشلیم گوید و اوراندا کنید که اجتهاد او تمام شده و نگاه وی آمرزیده گردیده، و از دست خداوند برای تمامی نگاهانش دو چندان یافته است.

۳ صدای ندا کنندهای در بیابان، راه خداوند را میسازید و طریقی برای خدای مادر صحرا است نمایید.

۴ هر درهای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد. و کجها راست و نا هموارها هموار خواهد گردید.

۵ و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید زیرا که دهان خداوند این را گفته است.

۶ هاتنی میگوید: «دا کن.» وی گفت: «ه چیزاندا کنم؟ تمامی بشر گناه است و همگی زیبا ییاش مثل گل صحرا.

۷ گیاه خشک و گلش پژمرده میشود زیرا نفعه خداوند بر آن دمیده میشود. البته مردمان گناه هستند.

۸ گیاه خشک شد و گل پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ما تا ابد الابد استوار خواهد ماند.»

ای صهیون که بشارت میدهی به کوه بلند برای! وای اورشلیم که بشارت میدهی آواز تو را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که «ان خدای شما است!»

اینک خداوند به قوت میآید و بازوی وی برایش حکمرانی مینماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او میآید.

۱۱ او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود بر چهار جمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیر دهندگان را به ملائمت رهبری خواهد کرد.

۱۲ کیست که آبهارا به کف دست خود پیوده و افلاک را با او بجا اندازه کرده و غبار زمین را در کیل گنجانیده و کوههارا به قپان و تلهارا به تراز و وزن نموده است؟

کیست که روح خداوند را قانون داده یا مشیر او بوده و او را تعلیم داده باشد.

۱۴ آواز که مشورت خواست تا به او فهم بخشد و طریق راستی را به او بیاموزد؟ و کیست که او را معرفت آموخت و راه فطانت را به او تعلیم داد؟

اینک امتهامثل قطره دلو و مانند غبار میزان شمرده میشوند. اینک جزیرههارا مثل گرد بر می دارد.

۱۶ و لبنان به جهت هیزم کافی نیست و حیواناتش برای قربانی سوختنی کفایت نمی کند.

۱۷ تمامی امتهانظر وی هیچند و از عدم و بطلت نزد وی کتمری نمایند.

۱۸ پس خدا را به که تشبیه میکنید و کدام شبه را با او برابر میتوانید کرد؟

صنعتگریت را میریزد و زرگران را به طلا میپوشاند، و زنجیرهای نقره برایش میریزد.

۲۰ کسیکه استطاعت چنین هدایانداشته باشد در ختی را که نمی پوسد اختیار میکند و صنعتگر ماهر را می طلبد تا بتی را که متحرک نشود برای او بسازد.

آیاندانسته و نشنید هاید و از ابتدا به شما خبر داده نشده است و از بنیاد زمین نفهمید هاید؟

او است که بر کره زمین نشسته است و ساکنانش مثل ملخ میباشند. او است که آسمانها را مثل پرده میگستراند و آنها را مثل خیمه به جهت سکونت پهن میکند.

- ۲۳ که امیران را لاشی میگرداند و اوران جهان را مانند بطلت میسازد.
- ۲۴ هنوز غرس نشده و کاشته نگرددید هاند و تنه آنها هنوز در زمین ریشه زده است، که فقط بر آنها میدمد و پرمردم میشوند و گرد باد آنها را مثل گاه میر باید. پس مرابه که تشبیه میکنید تاباوی مساوی باشم؟ قدوس میگوید:
- چشمان خود را به علین برافراشته ببینید. کیست که اینها را آفرید و کیست که لشکر اینها را بشماره بیرون آورده، جمیع آنها را بنام میخواند؟ از کثرت قوت و از عظمت توانایی وی یکی از آنها گم نخواهد شد.
- ۲۷ ای یعقوب چرا فکر میکنی وای اسرائیل چرا میگوی: «اه من از خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا از دست داده است.»
- آیاندانسته و نشنیدهای که خدای سرمدی یهوه آفریننده اقصای زمین در مانده و خسته نمی شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟
- ضعیفان را قوت میبخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا مینماید.
- ۳۰ حتی جوانان هم در مانده و خسته میگردند و شجاعان بکلی میافتند.
- ۳۱ اما آنانی که منتظر خداوند میباشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و در مانده نخواهند گردید.

مدد کار اسرائیل

- ای جزیره ها به حضور من خاموش شوید! و قبیلها قوت تازه بهم رسانند! نزدیک بیایند آنگاه تکلم نمایند. باهم به محاکمه نزدیک بیایم.
- ۲ کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی میخواند؟ امتهار به وی تسلیم میکنند و او را بر پادشاهان مسلط میگرداند. و ایشان را مثل غبار به شمشیری و مثل گاه که پراکنده میگردد به کمان وی تسلیم خواهد نمود.
- ۳ ایشان را تعاقب نموده، به راهی که با پایهای خود نرفته بود بسلامتی خواهد گذشت.
- ۴ کیست که این را عمل نموده و بجا آورده، و طبقات را از ابتدای دعوت نموده است؟ من که یهوه و اول و با آخرین میباشم من هستم.
- ۵ جزیره ها دیدند و ترسیدند و اقصای زمین بلرزیدند و تقرب جسته، آمدند.
- ۶ هر کس همسایه خود را اعانت کرد و به برادر خود گفت: قویدل باش.
- ۷ نجار زرگر و اوانکه با چکش صیقل میکند سندان زنده را تقویت مینماید و در باره لحم میگوید: که خوب است و آن را به میخها محکم میسازد تا متحرک نشود.
- اما تو ای اسرائیل بنده من وای یعقوب که تورا برگزیده ام وای ذریت دوست من ابراهیم!
- که تورا از اقصای زمین گرفته، تورا از کرانه هایش خوانده ام و به تو گفتم تو بنده من هستی، تورا برگزیدم و ترک نمودم.
- ۱۰ مترس زیرا که من با تو هستم و مشوش مشوزیرا من خدای تو هستم. تورا تقویت خواهم نمود و البته تورا معاونت خواهم داد و تورا به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد.
- ۱۱ اینک همه آنانی که بر تو خشم دارند نخل و رسوا خواهند شد و آنانی که با تو معارضه نمایند ناچیز شده، هلاک خواهند گردید.
- ۱۲ آنانی را که با تو مجادله نمایند جستجو کرده، نخواهی یافت و آنانی که با تو جنگ کنند نیست و نابود خواهند شد.
- ۱۳ زیرا من که یهوه خدای تو هستم دست راست تورا گرفته، به تو میگویم: مترس زیرا من تورا نصرت خواهم داد.
- ۱۴ ای کرم یعقوب و شر ذمه اسرائیل مترس زیرا خداوند و قدوس اسرائیل که ولی تومی باشد میگوید: من تورا نصرت خواهم داد.
- ۱۵ اینک تورا گردون تیز نودندانه دار خواهم ساخت و کوهها را پامال کرده، خرد خواهی نمود و تلها را مثل گاه خواهی ساخت.
- ۱۶ آنها را خواهی افشاند و باد آنها را برداشته، گرد باد آنها را پراکنده خواهد ساخت. لیکن تو از خداوند شادمان خواهی شد و به قدوس اسرائیل نخر خواهی نمود.
- فقیران و مسکینان آب را میجویند و نمی یابند و زبان ایشان از تشنگی خشک میشود. من که یهوه هستم ایشان را اجابت خواهم نمود. خدای اسرائیل هستم ایشان را ترک نخواهم کرد.
- ۱۸ بر تلهای خشک نرها و در میان وادیها چشمهها جاری خواهم نمود. و بیابان را به برکه آب و زمین خشک را به چشمه های آب مبدل خواهم ساخت.

- ۱۹ در بیابان سر و آزاد و شطیم و آس و درخت زیتون را خواهم گذاشت و در صحرا صنوبر و کاج و چنار را با هم غرس خواهم نمود.
- ۲۰ تا ببینند و بدانند و تفکر نموده، با هم تامل نمایند که دست خداوند این را کرده و قدوس اسرائیل این را ایجاد نموده است.
- ۲۱ خداوند میگوید: دعوی خود را پیش آورید و پادشاه یعقوب میگوید: براهین قوی خویش را عرضه دارید.
- ۲۲ آنچه را که واقع خواهد شد نزدیک آورده، برای ما اعلام نمایند. چیزهای پیشین را و کیفیت آنها را بیان کنید تا تفکر نموده، آخر آنها را بدانیم یا چیزهای آینده را به ما بشنوانید.
- ۲۳ و چیزها را که بعد از این واقع خواهد شد بیان کنید تا بدانیم که شما خدا را بدانید. باری نیکوئی یابدی را بجا آورید تا ملتفت شده، با هم ملاحظه نماییم.
- ۲۴ اینک شما ناچار هستید و عمل شما هیچ است و هر که شمار را اختیار کند رجس است.
- کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسی را از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل بر گل خواهد آمد و مانند کوزهگری که گل را پامال میکند.
- ۲۶ کیست که از ابتدا خبر داد تا بدانیم و از قبل تا بگویم که او راست است. البته خبر دهندهای نیست و اعلام کنندهای نی و کسی هم نیست که سخنان شمار را بشنود.
- ۲۷ اول به صهیون گفتم که اینک هان این چیزها) و اهدر سید (و به اورشلیم بشارت دهندهای بخشیدم.
- ۲۸ و نگرستم و کسی یافت نشد و در میان ایشان نیز مشورت دهندهای نبود که چون از ایشان سوال نمایم جواب تواند داد.
- ۲۹ اینک جمیع ایشان باطلند و اعمال ایشان هیچ است و بتهای ریخته شده ایشان باد و بطلت است.

بنده خداوند

- اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر او مینهم تا انصاف را برای امتها صادر سازد.
- ۲ او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را در کوچهها نخواهد شنواید.
- ۳ نی خرد شده را نخواهد شکست و قتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند.
- ۴ او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیرهها منتظر شریعت او باشند.
- ۵ خدا یهوه که آسمانها را آفرید و آنها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشند و روح را بر آتانی که در آن سالکند میدهد چنین میگوید:
- «ن که یهوه هستم تو را به عدالت خواندهام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امتها خواهم گردانید.
- ۷ تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری.
- ۸ من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بتهای تراشیده نخواهم داد.
- ۹ اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای نوا اعلام میکنم و قبل از آنکه بوجود آید شمار از آنها خبر میدهم.»

سر دستایش

- ای شما که به دریا فرودم و میروید و ای آنچه در آن است! ای جزیرهها و ساکنان آنها سرودنور را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید! صحرا و شهرهایش و قریههایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان ساحل ترنم نموده، از قله کوهان نعره زنند! برای خداوند جلال را توصیف نمایند و تسبیح او را در جزیرهها بخوانند!
- خداوند مثل جبار بیرون میآید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و بردشمنان خویش غلبه خواهد نمود.
- ۱۴ از زمان قدیم خاموش و ساکت مانده، خود داری نمودم. الان مثل زنی که میزاید نعره خواهد زد و دم زده آه خواهم کشید.
- ۱۵ کوهها و تلها را خراب کرده، تمامی گیاه آنها را خشک خواهم ساخت و نهرها را جزایر خواهم گردانید و بر کوهها را خشک خواهم ساخت.
- ۱۶ و کوران را به راهی که ندانستند رهبری نموده، ایشان را به طریقهایی که عارف نیستند هدایت خواهم نمود. ظلمت را پیش ایشان به نور و کجی را به راستی مبدل خواهم ساخت. این کارها را بجا آورده، ایشان را رها نخواهم نمود.
- ۱۷ آتانی که بر بتهای تراشیده اعتماد دارند و به اصنام ریخته شده میگویند که خدایان ما شما پید به عقب برگردانیده، بسیار نخل خواهند شد.

کوری و کری اسرائیل

- ای کران بشنوید و ای کوران نظر کنید تا ببینید.
 ۱۹ کیست که مثل بنده من کور باشد و کیست که کرباشد مثل رسول من که میفرستم؟
 چیزهای بسیار مبینی امانگاه نمی داری. گوشه‌ها را می‌گشاید لیکن خود نمی شنود.
 ۲۱ خداوند را به خاطر عدل خود پسند آمد که شریعت خویش را تعظیم و تکریم نماید.
 ۲۲ لیکن اینان قوم غارت و تاراج شده‌ها و جمیع ایشان در حفره‌ها صید شده و در زندان‌ها مخفی گردیده‌اند. ایشان غارت شده و رهاننده‌های نیست. تاراج گشته و کسی نمی گوید که بازده.
 ۲۳ کیست در میان شما که به این گوش دهد و توجه نموده، برای زمان آینده بشنود.
 ۲۴ کیست که یعقوب را به تاراج و اسرائیل را به غارت تسلیم نمود؟ آیا خداوند نبود که به او نگاه ورزیدیم چونکه ایشان به راه‌های او نخواستند سلوک نمایند و شریعت او را اطاعت ننمودند.
 ۲۵ بنابراین حدت غضب خود و شدت جنگ را بر ایشان ریخت و آن ایشان را از هر طرف مشتعل ساخت و ندانستند و ایشان را سوزانید اما تفکر ننمودند.

خداوند، نجات‌دهنده اسرائیل

- والان خداوند که آفریننده توای یعقوب، و صانع توای اسرائیل است چنین میگوید: «ترس زیرا که من تو را فدیة دادم و تو را به اسمت خواندم پس تو از آن من هستی.
 ۲ چون از آب‌گذری من با تو خواهم بود و چون از نهرها) بور نمایی (تو را فرو نخواستند گرفت. و چون از میان آتش روی، سوخته نخواهی شد و شعلهاش تو را نخواهد سوزانید.
 ۳ زیر من یهوه خدای تو و قدوس اسرائیل نجات‌دهنده توهستم. مصر را فدیة تو ساختم و حبش و سبأ را به عوض تو دادم.
 ۴ چونکه در نظر من گرانها و مکرم بودی و من تو را دوست میداشتم پس مردمان را به عوض تو و طوایف را در عوض جان تو تسلیم خواهم نمود.
 ۵ مترس زیرا که من با توهستم و ذریت تو را از مشرق خواهم آورد و تو را از مغرب جمع خواهم نمود.
 ۶ به شمال خواهم گفت که بده و به جنوب که ممانعت مکن پسران مرا از جای دور و دختران مرا از کرانه‌های زمین بیاور.
 ۷ یعنی هر که را به اسم من نامیده شود او را به جهت جلال خویش آفریده و او را مصور نموده و ساخته باشم.»
 قومی را که چشم دارند اما کور هستند و گوش دارند اما کرمی باشند بیرون آور.
 ۹ جمیع امتها با هم جمع شوند و قبیلها فراهم آیند پس در میان آنها کیست که از این خبر دهد و امور اولین را به ما اعلام نماید. شهود خود را بیاورند تا تصدیق شوند یا استماع نموده، اقرار بکنند که این راست است.
 ۱۰ یهوه میگوید که «ما و بنده من که او را برگزیده‌ام شهود من میباشید. تا دانسته، به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد.
 ۱۱ من، من یهوه هستم و غیر از من نجات‌دهنده‌های نیست.
 ۱۲ من اخبار نموده و نجات دادم و اعلام نموده و در میان شما خدای غیر نبوده است. خداوند میگوید که شما شهود من هستید و من خدا هستم.
 ۱۳ و از امر و زین من او میباشم و کسیکه از دست من تواند رهانید نیست. من عمل خواهم نمود و کیست که آن را رد نماید؟»
 خداوند که ولی شما و قدوس اسرائیل است چنین میگوید: «خاطر شما به بابل فرستادم و همه ایشان را مثل فراریان فرود خواهم آورد و کلدانیان را نیز در کشتیهای وجد ایشان.
 ۱۵ من خداوند قدوس شما هستم. آفریننده اسرائیل و پادشاه شما.»
 خداوند که راهی در دریا و طریقی در آبهای عظیم میسازد چنین میگوید:
 «نکه اربها و اسبها و لشکر و قوت آن را بیرون می‌آورد، ایشان با هم خواهند خوابید و نخواهند برخاست و منطفی شده، مثل فتیله خاموش خواهند شد.
 ۱۸ چیزهای اولین را بیاورید و در امور قدیم تفکر ننمایید.

- ۱۹ اینک من چیز نوبی بوجود میآورم و آن الان بظهور میآید. آیا آن را نخواهید دانست؟ بدرستی که راهی در بیابان و نهر هادر هامون قرار خواهم داد.
- ۲۰ حیوانات صحرا اگر گان و شتر مرغها را تعجب خواهند نمود چونکه آب در بیابان و نهر هادر صحرا بوجود میآورم تا قوم خود و برگزیدگان خویش را سیراب نمایم.
- ۲۱ این قوم را برای خود ایجاد کردم تا تسبیح مرا بخوانند.
- ۲۲ اما تو ای یعقوب مرا انخواندی و تو ای اسرائیل از من به تنگ آمدی!
- گوسفندان قربانی های سوختنی خود را برای من نیاوردی و به ذبایح خود مرا تکریم نمودی! به هدا یا بندگی بر تو نهادم و به بخورتورابه تنگ نیاوردم.
- ۲۴ فی معطر رابه جهت من به نقره نخریدی و به پیه ذبایح خویش مرا سیر نساختی. بلکه به گاهان خود بر من بندگی نهادی و به خطایای خویش مرا به تنگ آوردی.
- ۲۵ من هستم من که بخاطر خود خطایای تورا محو ساختم و گاهان تورا بیاد نخواهم آورد.
- ۲۶ مرا یاد بده تا با هم محاکمه نمایم. حجت خود را بیا و مرا تصدیق شوی.
- ۲۷ اجداد اولین تو گناه ورزیدند و واسطه های توبه من عاصی شدند.
- ۲۸ بنابراین من سروران قدس را بیا احترام خواهم ساخت و یعقوب رابه لعنت و اسرائیل رابه دشنام تسلیم خواهم نمود.

اسرائیل، برگزیده خدا

- اما الانای بنده من یعقوب بشنو و ای اسرائیل که تورا برگزیده هام!
- خداوند که تورا آفریده و تورا از رحم پسرش و معاون تو میباشد چنین میگوید: ای بنده من یعقوب مترس! و ای یسرون که تورا برگزیده هام! اینک بر من (تشنه آب خواهم ریخت و نهرها بر خشک. روح خود را بر ذریت تو خواهم ریخت و برکت خویش را بر اولاد تو.
- ۴ و ایشان در میان سبزهها، مثل درختان بید بر جویهای آب خواهند روید.
- ۵ یکی خواهد گفت که من از آن خداوند هستم و دیگری خویشتر رابه نام یعقوب خواهد خواند و دیگری بدست خود برای خداوند خواهد نوشت و خویشتر رابه نام اسرائیل ملقب خواهد ساخت.

بطالت بتها

- خداوند پادشاه اسرائیل و پوه صبیوت که ولی ایشان است چنین میگوید: من اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست.
- ۷ و مثل من کیست که آن را اعلان کند و بیان نماید و آن را ترتیب دهد، از زمانی که قوم قدیم را برقرار نمودم. پس چیزهای آینده و آنچه را که واقع خواهد شد اعلان بنمایند.
- ۸ ترسان و هراسان باشید. آیا از زمان قدیم تورا اخبار و اعلام نمودم و آیا شما شهود من نیستید؟ آیا غیر از من خدایی هست؟ البته صخرهای نیست و احدی را نمی شناسم.»
- آنانی که بتهای تراشیده میسازند جمیع باطلند و چیزهایی که ایشان میپسندند فایده های ندارد و شهود ایشان نمی بینند و نمی دانند تا بحالت بکشند.
- ۱۰ کیست که خدایی ساخته یا بتی ریخته باشد که نفعی ندارد؟
- اینک جمیع یاران او خجل خواهند شد و صنعتگران از انسان میباشند. پس جمیع ایشان جمع شده، بایستند تا با هم ترسان و خجل گردند.
- آهن رابه تیشه میتراشد و آن را در زغال کار میکنند و با چکش صورت میدهد و با قوت بازوی خویش آن را میسازد و نیز گرسنه شده، بیقوت میگردد و آب ننوشیده، ضعف بهم میرساند.
- ۱۳ چوب را میتراشد و ریسمان را کشیده، با قلم آن را نشان میکند و بارنده آن را صاف میسازد و با پرگار نشان میکند پس آن رابه شبیه انسان و به جمال آدمی میسازد تا در خانه ساکن شود.
- ۱۴ سروهای آزاد برای خود قطع میکنند و سندیان و بلوط را گرفته، آنها را از درختان جنگل برای خود اختیار میکنند و شمشاد را غرس نموده، باران آن را نمومیدهد.
- ۱۵ پس برای شخص به جهت سوخت بکار می آید و از آن گرفته، خود را گرم میکند و آن را فروخته نان میپزد و خدایی ساخته، آن را می پرستد و از آن بتی ساخته، پیش آن سجده میکند.

- ۱۶ بعضی از آن را در آتش میسوزاند و بر بعضی گوشت پخته میخورد و کباب را برشته کرده، سیر میشود و گرم شده، میگوید: «و گرم شده، آتش را دیدم».
- ۱۷ و از بقیه آن خدایی یعنی بت خویش را میسازد و پیش آن سجده کرده، عبادت میکند و نزد آن دعا نموده، میگوید: «مرا نجات بده چونکه تو خدای من هستی».
- ۱۸ ایشان نمی دانند و نمی فهمند زیرا که چشمان ایشان را بسته است تا نبینند و دل ایشان را تا تعقل نمانند.
- ۱۹ و تفکر ننموده، معرفت و فطانتی ندارند تا بگویند نصف آن را در آتش سوختیم و برزغالش نیز نان پختیم و گوشت را کباب کرده، خوردیم پس آیا از بقیه آن بتی بسازیم و به تنه درخت سجده نماییم؟
- خاکستر را خوراکی خود می سازد و دل فریب خورده او را گمراه میکند که جان خود را نتواند در هانید و فکر نمی نماید که آیا در دست راست من دروغ نیست.
- «ای یعقوب و ای اسرائیل اینها را بیاد آور چونکه تو بنده من هستی. تو را سر شتمای اسرائیل تو بنده من هستی از من فراموش نخواهی شد».
- ۲۲ تقصیرهای تو را مثل ابر غلیظ و نگاهانت را مانند ابر محو ساختم. پس نزد من بازگشت نماز را تو را فدیة کرده ام.
- ۲۳ ای آسمانها ترنم نمائید زیرا که خداوند این را کرده است! و ای اسفلهای زمین! فریاد بر آورید و ای کوهها و جنگلها و هر درختی که در آنها باشد بسرایید! زیرا خداوند یعقوب را فدیة کرده است و خویشتن را در اسرائیل تجید خواهد نمود».
- خداوند که ولی تو است و تو را از رحم سرشته است چنین میگوید: «من یهوه هستم و همه چیز را ساختم. آسمانها را به تنهایی گسترانیدم و زمین را پهن کردم و با من که بود».
- ۲۵ آنکه آیات کاذبان را باطل میسازد و جادوگران را احق میگرداند. و حکیمان را بعقب برمی گرداند و علم ایشان را به جهالت تبدیل میکند.
- ۲۶ که سخنان بندگان خود را برقرار میدارد و مشورت رسولان خویش را به انجام میرساند، که درباره اورشلیم میگوید معمور خواهد شد و درباره شهرهای یهودا که بنا خواهد شد و خرابیهای آن را بر پا خواهم داشت.
- ۲۷ آنکه به لجه میگوید که خشک شو و نهر هایت را خشک خواهم ساخت.
- ۲۸ و درباره کورش میگوید که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید و درباره اورشلیم میگوید بنا خواهد شد و درباره هیکل که بنیاد تو نهاده خواهد گشت».
- خداوند به مسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امتها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازهها دیگر بسته نشود چنین میگوید
- که «ن پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت. و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید».
- ۳ و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که تو را به اسمت خوانده ام خدای اسرائیل میباشم.
- ۴ به خاطر بنده خود یعقوب و برگزیده خویش اسرائیل، هنگامی که مرا نشناختی تو را به اسمت خواندم و ملقب ساختم.
- ۵ من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی. من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی.
- ۶ تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی.
- ۷ پدید آورنده نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم.
- ۸ ای آسمانها از بالا بیارید تا افلاک عدالت را فروریزد و زمین بشکافت تا نجات و عدالت نمود کنند و آنها را با هم بربایند زیرا که من یهوه این را آفریدم.
- ۹ و ای بر کسبیکه با صنایع خود چون سفالی با سفالهای زمین محاصمه نماید. آیا کوزه به کوزه گر بگوید چه چیز را ساختی؟ یا مصنوع تو درباره تو بگوید که او دست ندارد؟
- و ای بر کسبیکه به پدر خود گوید: چه چیز را تولید نمودی و به زن که چه زایدی.
- ۱۱ خداوند که قدوس اسرائیل و صانع آن میباشد چنین میگوید: درباره امور آینده از من سوال نمائید و پسران مرا و اعمال دستهای مرا به من تفویض نمائید.
- ۱۲ من زمین را ساختم و انسان را بر آن آفریدم. دستهای من آسمانها را گسترانیدم و من تمامی لشکرهای آنها را امر فرمودم.

- ۱۳ من اورابه عدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده، اسیرانم را آزاد خواهد نمود، امانه برای قیمت و نه برای هدیه. یهوه صباوت این را می گوید.»
- خداوند چنین میگوید: «اصل مصر و تجارت حبش و اهل سبا که مردان بلند قدمی باشند نزد تو عبور نموده، از آن تو خواهند بود. و تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد و پیش تو خم شده و نزد تو التماس نموده، خواهند گفت: البته خدا در تو است و دیگری نیست و خدایی نی.»
- ای خدای اسرائیل و نجاتدهنده یقین خدایی هستی که خود را پنهان میکنی.
- ۱۶ جمیع ایشان نخل و رسوا خواهند شد و آنانی که بتها میسازند با هم به رسوایی خواهند رفت.
- ۱۷ اما اسرائیل به نجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابد الا با نخل و رسوا نخواهند گردید.
- ۱۸ زیرا یهوه آفریننده آسمان که خدا است که زمین را سرشت و ساخت و آن را استوار نمود و آن را عبث نیافرید بلکه به جهت سکونت مصور نمود چنین میگوید: «ن یهوه هستم و دیگری نیست.»
- ۱۹ در خفا و در جایی از زمین تاریک تکلم نمودم. و به ذریه یعقوب نگفتم که مرا عبث بطلبید. من یهوه به عدالت سخن میگویم و چیزهای راست را اعلان مینمایم.
- ۲۰ ای رهاسدگان از امتها جمع شده، بیایید و با هم نزدیک شوید. آنانی که چوب بتهای خود را برمی دارند و نزد خدایی که نتواند رها نید دعا مینمایند معرفت ندارند.
- ۲۱ پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آورید تا بایکدیگر مشورت نمایند. کیست که این را از ایام قدیم اعلان نموده و از زمان سلف اخبار کرده است؟ آیانه من که یهوه هستم و غیر از من خدایی دیگر نیست؟ خدای عادل و نجاتدهنده و سوای من نیست.
- ۲۲ ای جمیع کرانه های زمین به من توجه نمائید و نجات یابید زیرا من خدا هستم و دیگری نیست.
- ۲۳ به ذات خود قسم خوردم و این کلام به عدالت از دهانم صادر گشته بر نخواهد گشت که هر زانو پیش من خم خواهد شد و هر زبان به من قسم خواهد خورد.
- ۲۴ و مرا خواهند گفت عدالت و قوت فقط در خداوند میباشد «وسوی او خواهند آمد و همگانی که به او دشمنانند نخل خواهند گردید. و تمامی ذریت اسرائیل در خداوند عادل شمرده شده، نخر خواهند کرد.»

خدایان بابل

- بیل خم شده و نیو منحنی گردیده بتهای آنها بر حیوانات و بهایم نهاده شد. آنهایی که شمار می داشتید حمل گشته و بار حیوانات ضعیف شده است.
- ۲ آنها جمیع منحنی و خم شده، آن بار را نمی توانند رها نید بلکه خود آنها به اسیری میروند.
- ۳ ای خاندان یعقوب و تمامی بقیه خاندان اسرائیل که از بطن بر من حمل شده و از رحم برداشته من بود هاید!
- و تا به پیری شما من همان هستم و تا به شیخوخت من شمارا خواهم برداشت. من آفریدم و من بر خواهم داشت و من حمل کرده، خواهم رها نید.
- ۵ مرا با که شبیه و مساوی میسازید و مرا با که مقابل مینمایید تا مشابه شویم؟
- آنانی که طلا را از کیسه میریزند و نقره را به میزان میسنجند، زرگری را اجیر میکنند تا خدایی از آن بسازد پس سجده کرده، عبادت نیز مینمایند.
- ۷ آن را بردوش برداشته، میرند و به جایش میگذارند و او می ایستد و از جای خود حرکت نمی تواند کرد. نزد او استغاثه هم مینمایند اما جواب نمی دهد و ایشان را از تنگی ایشان نتواند رها نید.
- این را بیاد آورید و مردانه بکشید. وای عاصیان آن را در دل خود تفکر ننمائید!
- چیزهای اول را از زمان قدیم به یاد آورید. زیرا من قادر مطلق هستم و دیگری نیست. خدا هستم و نظیر من نی.
- ۱۰ آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان میکنم و میگویم که اراده من بر قرار خواهد ماند و تمامی مسرت خویش را بجا خواهم آورد.
- ۱۱ مرغ شکاری را از مشرق و هم مشورت خویش را از جای دور میخوانم. من گفتم و البته بجا خواهم آورد و تقدیر نمودم و البته به وقوع خواهد رسانید.
- ۱۲ ای سختدلان که از عدالت دور هستید مرا بشنوید.
- ۱۳ عدالت خود را نزدیک آوردم و دور نمی باشد و نجات من تاخیر نخواهد نمود و نجات را به جهت اسرائیل که جلال من است در صهیون خواهم گذاشت.

نابودی بابل

- ای باکره دختر بابل فرود شده، بر خاک بنشین و ای دختر کلدانیان بر زمین بیکرسی بنشین زیرا تو را دیگر نازنین و لطیف نخواهند خوانند.
- ۲ دستاس را گرفته، آرد را خرد کن. نقاب را برداشته، دامنت را برکش و ساقهارا برهنه کرده، از نهرها عبور کن.
- ۳ عورت تو کشف شده، رسوایی تو ظاهر خواهد شد. من انتقام کشیده، بر احدی شفقت نخواهم نمود.
- ۴ و اما نجات دهنده ما اسم او یهوه صبا یوت و قدوس اسرائیل میباشد.
- ۵ ای دختر کلدانیان خاموش بنشین و به ظلمت داخل شو زیرا که دیگر تو را ملکه ممالک نخواهند خوانند.
- ۶ بر قوم خود خشم نموده و میراث خویش را بجزمت کرده، ایشان را به دست تو تسلیم نمودم. برایشان رحمت نکرده، یوغ خود را بر پیران بسیار سنگین ساختی.
- ۷ و گفתי تا به ابد ملکه خواهم بود. و این چیزها را در دل خود جان دادی و عاقبت آنها را به یاد نیاوردی.
- پس الانای که در عشرت بسر میری و در اطمینان ساکن هستی این را بشنو. ای که در دل خود میگوئی من هستم و غیر از من دیگری نیست و یهوه نخواهم شد و بیاولادی را نخواهم دانست.
- ۹ پس این دو چیز یعنی بیاولادی و بیوگی بگفته در یکروز به تو عارض خواهد شد و با وجود کثرت سحر تو و افراط افسونگری زیاد تو آنها بشدت بر تو استیلا خواهد یافت.
- ۱۰ زیرا که بر شرارت خود اعتماد نموده، گفתי کسی نیست که مرا ببیند. و حکمت و علم تو، تو را گمراه ساخت و در دل خود گفתי: من هستم و غیر از من دیگری نیست.
- ۱۱ پس بلایی که افسون آن را نخواهی دانست بر تو عارض خواهد شد و مصیبتی که به دفع آن قادر نخواهی شد تو را فرو خواهد گرفت و هلاکتی که ندانستهای ناگهان بر تو استیلا خواهد یافت.
- ۱۲ پس در افسونگری خود و کثرت سحر خویش که در آنها از طفولیت مشقت کشیدهای قائم باش شاید که منفعت توانی برد و شاید که غالب توانی شد.
- ۱۳ از فراوانی مشورتهاست خسته شدهای پس تقسیم کنندگان افلاک و رصد بندگان کواکب و آتانی که در غره ماهها اخبار میدهند بایستند و تو را از آنچه بر تو واقع شدنی است نجات دهند.
- ۱۴ اینک مثل کاهن شده، آتش ایشان را خواهد سوزانید که خویشان را از سورت زبانه آن نخواهند رهانید و آن اخگری که خود را نزد آن گرم سازند و آتشی که در برابرش بنشینند نخواهد بود.
- ۱۵ آتانی که از ایشان مشقت کشیدی برای تو چنین خواهند شد و آتانی که از طفولیت با تو تجارت میکردند هر کس بجای خود آواره خواهد گردید و کسی که تو را رهایی دهد نخواهد بود.

سختدلی اسرائیل

- ای خاندان یعقوب که به نام اسرائیل مسمی هستید و از آب یهودا صادر شدهاید، و به اسم یهوه قسم میخورید و خدای اسرائیل را ذکر مینمایید، امانه به صداقت و راستی، این را بشنوید.
- ۲ زیرا که خویشان را از شهر مقدس میخوانند و بر خدای اسرائیل که اسمش یهوه صبا یوت است اعتماد میدارند.
- ۳ چیزهای اول را از قدیم اخبار کردم و از دهان من صادر شده، آنها را اعلام نمودم بگفته به عمل آوردم و واقع شد.
- ۴ چونکه دانستم که تو سخت دل هستی و گردنت بند آهنین و پیشانی تو برنجین است.
- ۵ بنابراین تو را از قدیم مخبر ساختم و قبل از وقوع تو را اعلام نمودم. مباد ابگویی که بت من آنها را بجا آورده و بت ترا شنیده و صنم ریخته شده من آنها را امر فرموده است.
- ۶ چونکه همه این چیزها را شنیدی آنها را ملاحظه نما. پس آیا شما اعتراف نخواهید کرد، و از این زمان چیزهای تازه را به شما اعلام نمودم و چیزهای مخفی را که ندانسته بودید.
- ۷ در این زمان و نه در ایام قدیم آنها آفریده شد و قبل از امروز آنها را شنیده بودی مباد ابگویی اینک این چیزها را میدانم.

- ۸ البته نشنیده و هر آینه ندانسته و البته گوش تو قبل از این باز نشده بود. زیرا میدانستم که بسیار خیانتکار هستی و از رحم) ادرت (عاصی خوانده شدی.
- ۹ به خاطر اسم خود غضب خویش را به تاخیر خواهانداخت و به خاطر جلال خویش بر تو شفقت خواهم کرد تا تو را منقطع نسازم.
- ۱۰ اینک تو اقال گذاشتم امانه مثل نقره و تورادر کوره مصیبت آزمودم.
- ۱۱ به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود این را می کنم زیرا که اسم من چرا باید بیحرمت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.

آزادی اسرائیل

- ای یعقوب وای دعوت شده من اسرائیل بشنو! من او هستم! من اول هستم و آخر هستم! به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمانها را گسترانید. وقتی که آنها را می خوانم با هم برقرار میباشند.
- ۱۴ پس همگی شما جمع شده، بشنوید کیست از ایشان که اینها را اخبار کرده باشد. خداوند او را دوست میدارد، پس مسرت خود را بر بابل بجا خواهد آورد و بازوی او بر کلدانیان فرود خواهد آمد.
- ۱۵ من تکلم نمودم و من او را خواندم و او را آوردم تاراه خود را کمان سازد.
- ۱۶ به من نزدیک شده، این را بشنوید. از ابتدا در خفتا تکلم نمودم و از زمانی که این واقع شد من در آنجا هستم و الان خداوند یهوه مرا و روح خود را فرستاده است.
- ۱۷ خداوند که ولی تو و قدوس اسرائیل است چنین میگوید: «ن یهوه خدای توهستم و تو را تعلیم میدهم تا سود ببری و تو را به راهی که باید بروی هدایت مینمایم.
- ۱۸ کاش که به او امر من گوش میدادی، آنگاه سلامتی تو مثل نهر و عدالت تو مانند امواج دریا میبود.
- ۱۹ آنگاه ذریت تو مثل ریگ و ثمره صلب تو مانند ذرات آن میبود و نام او از حضور من منقطع و هلاک نمی گردید.»
- از بابل بیرون شده، از میان کلدانیان بگریزید و این را به آواز ترنم اخبار و اعلام نمایید و آن را تا اقصای زمین شایع ساخته، بگویید که خداوند بنده خود یعقوب را فدیة داده است.
- ۲۱ و تشنه نخواهند شد اگر چه ایشان را در ویرانه هار هبری نماید، زیرا که آب از صخره برای ایشان جاری خواهد ساخت و صخره را خواهد شکافت تا آبها بجوشد.
- ۲۲ و خداوند میگوید که برای شریران سلامتی نخواهد بود.

بنده و خادم خداوند

- ای جزیره ها از من بشنوید! وای طوایف از جای دور گوش دهید! خداوند مرا از رحم دعوت کرده و از احساسی مادرم اسم مرا ذکر نموده است.
- ۲ و دهان مرا مثل شمشیر تیز ساخته، مرا زیر سایه دست خود پنهان کرده است. و مرا تیر صیقلی ساخته در ترکش خود مخفی نموده است.
- ۳ و مرا گفت: ای اسرائیل تو بنده من هستی که از تو خویشتن را تحمید نمودهام!
- امام من گفتم که عبث زحمت کشیدم و قوت خود را بیفایده و باطل صرف کردم لیکن حق من با خداوند و اجرت من با خدای من میباشد.
- ۵ و الان خداوند که مرا از رحم برای بندگی خویش سرشت تا یعقوب را نزد او باز آورم و تا اسرائیل نزد وی جمع شوند میگوید) در نظر خداوند محترم هستم و خدای من قوت من است.
- پس میگوید: این چیز قلیل است که بنده من بشوی تا اسباب یعقوب را بر پا کنی و ناجیان اسرائیل را باز آوری. بلکه تو را نور امتها خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود.
- ۷ خداوند که ولی و قدوس اسرائیل میباشد به او که نزد مردم محقر و نزد امتها مکره و بنده حاکمان است چنین میگوید: پادشاهان دیده بر پا خواهند شد و سروران سجده خواهند نمود، به سبب خداوند که امین است و قدوس اسرائیل که تو را برگزیده است.

تفقد از اسرائیل

- خداوند چنین میگوید: «ر زمان رضامندی تو را اجابت نمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. و تو را حفظ نموده عهد قوم خواهم ساخت تا زمین را معمور سازی و نصیب های خراب شده را) ایشان (تقسیم نمایی.

- ۹ و به اسیران بگویی: بیرون روید و به آنانی که در ظلمتند خویشتن را ظاهر سازید. و ایشان در راهها خواهند چرید و مرتعهای ایشان بر همه صحراهای کوهی خواهد بود.
- ۱۰ گرسنه و تشنه خواهند بود و حرارت و آفتاب به ایشان ضرر نخواهد رسانید زیرا آنکه بر ایشان ترحم دارد ایشان را هدایت خواهد کرد و نزد چشمه های آب ایشان را رهبری خواهد نمود.
- ۱۱ و تمامی کوههای خود را طریقهها خواهم ساخت و راههای من بلند خواهد شد.
- ۱۲ اینک بعضی از جای دور خواهند آمد و بعضی از شمال و از مغرب و بعضی از دیار سینیم.»
- ای آسمانها ترنم کنید! وای زمین و جد نما! وای کوهها آواز شادمانی دهید! زیرا خداوند قوم خود را تسلی میدهد و بر مظلومان خود ترحم میفرماید. اما صهیون میگوید: «هوه مرا ترک نموده و خداوند مرا فراموش کرده است.»
- ۱۳ آری از نوحه شیرخواره خود را فراموش کرده بر پسر رحم خویش ترحم ننماید؟ اینان فراموش میکنند اما من تو را فراموش نخواهم نمود.
- ۱۴ اینک تو را بر کف دستهای خود نقش نمودم و حصارهایت دائم در نظر من است.
- ۱۵ پسرانت به تعجیل خواهند آمد و آنانی که تو را خراب و ویران کردند از تو بیرون خواهند رفت.
- ۱۶ چشمان خود را به هر طرف بلند کرده، بین جمیع اینها جمع شده، نزد تو میآیند. خداوند میگوید: «ه حیات خودم قسم که خود را به جمیع اینها مثل زیور ملبس خواهی ساخت و مثل عروس خویشتن را به آنها خواهی آراست.
- ۱۷ زیرا خرابیها و ویرانه های تو زمین تو که تپاه شده بود، اما الان تواز کثرت ساکنان تنگ خواهی شد و هلاک کنندگان دور خواهند گردید.
- ۱۸ پسران تو که بیاولاد میبودی در سمع تو) ه بکدیگر (و اهند گفت: این مکان برای من تنگ است، مرا جایی بده تا ساکن شوم.
- ۱۹ و تو در دل خود خواهی گفت: کیست که اینها را برای من زاییده است و حال آنکه من بیاولاد و نازاد و جلای وطن و متروک میبودم. پس کیست که اینها را پرورش داد. اینک من به تنهایی ترک شده بودم پس اینها کجا بودند؟»
- خداوند یهوه چنین میگوید: «یک من دست خود را بسوی امت هادراز خواهم کرد و علم خویش را بسوی قوم ها خواهم برافراشت. و ایشان پسرانت را در آغوش خود خواهند آورد و دخترانت بر دوش ایشان برداشته خواهند شد.
- ۲۰ و یاد شاهان لالا های تو و ملکه های ایشان دایه های تو خواهند بود و نزد تو ربه زمین افتاده، خاک پای تو را خواهند لیسید و تو خواهی دانست که من یهوه هستم و آنانی که منتظر من باشند نجمل نخواهند گردید.
- ۲۱ آیا غنیمت از جبار گرفته شود یا اسیران از مرد قاهر رهانیده گردند.
- ۲۲ زیرا خداوند چنین میگوید: «سیران نیز از جبار گرفته خواهند شد و غنیمت از دست ستم پیشه رهانیده خواهد گردید. زیرا که من باد شمنان تو مقاومت خواهم نمود و من پسران تو را نجات خواهم داد.
- ۲۳ و به آنانی که بر تو ظلم نمایند گوشت خودشان را خواهم خورانی و به خون خود مثل شراب مست خواهند شد و تمامی بشر خواهند دانست که من یهوه نجات دهنده تو و ولی تو و قدیر یعقوب هستم.»

گاه اسرائیل و خادم مطیع

- خداوند چنین میگوید: «لاق نامه مادر شما که او را طلاق دادم کجا است؟ یا کیست از طلبکاران من که شمارا به او فروختم؟ اینک شما به سبب گاهان خود فروخته شدید و مادر شما به جهت تقصیرهای شما طلاق داده شد.
- ۲ چون آدمم چرا کسی نبود؟ و چون ندا کردم چرا کسی جواب نداد؟ آیا دست من به هیچ وجه کوتاه شده که نتواند نجات دهد یا در من قدرتی نیست که رهایی دهم؟ اینک به عتاب خود در یار خشک میکنم و نهرها را بیابان میسازم که ماهی آنها از بیابی متعفن شود و از تشنگی بمیرد.
- ۳ آسمان را به ظلمت ملبس میسازم و پلاس را پوشش آن میگردانم.»
- خداوند یهوه زبان تلامیذ را به من داده است تا بدانم که چگونه خستگان را به کلام تقویت دهم. هر بامداد بیدار میکند. گوش مرا بیدار می کند تا مثل تلامیذ بشنوم.
- ۴ خداوند یهوه گوش مرا گشود و مخالفت نکردم و به عقب برنگشتم.
- ۵ پشت خود را به زندگان و رخسار خود را به موکان دادم و روی خود را از رسوایی آب دهان پنهان نکردم.
- ۶ چونکه خداوند یهوه مرا اعانت میکند پس رسوا نخواهم شد از این جهت روی خود را مثل سنگ خارا ساختم و می دانم که نجمل نخواهم گردید.

۸ آنکه مرا تصدیق میکنند نزدیک است. پس کیست که با من محاصره نماید تا با هم بایستیم و کیست که بر من دعوی نماید پس او نزدیک من بیاید.
 ۹ اینک خداوند یهوه مرا اعانت میکند پس کیست مرا ملزم سازد. همانا همگی ایشان مثل رخت مندرس شده، بیدایشان را خواهد خورد.
 کیست از شما که از خداوند میترسد و آواز بنده او را میشنود؟ هر که در ظلمت سالک باشد و روشنی ندارد، او به اسم یهوه توکل نماید و به خدای خویش اعتماد بکند.
 ۱۱ هان جمیع شما که آتش میافروزید و کمر خود را به مشعلها میندید، در روشنی آتش خویش و در مشعلهایی که خود افروختهاید سالک باشید، اما این از دست من به شما خواهد رسید که در اندوه خواهید خوابید.

نجات قوم خدا

ای پیروان عدالت و طالبان خداوند مرا بشنوید! به صخرهای که از آن قطع گشته و به حفره چاهی که از آن کنده شده اید نظر کنید.
 ۲ به پدر خود ابراهیم و به ساره که شمار از اید نظر نماید زیرا او یک نفر بود حینی که او را دعوت نمودم و او را برکت داده، کثیر گردانیدم.
 ۳ به تحقیق خداوند صهیون را تسلی داده، تمامی خرابه هایش را تسلی بخشیده است و بیابان او را مثل عدن و هامون او را مانند جنت خداوند ساخته است. خوشی و شادی در آن یافت میشود و تسبیح و آواز ترنم.
 ای قوم من به من توجه نمایید و ای طایفه من به من گوش دهید. زیرا که شریعت از نزد من صادر می شود و داوری خود را برقرار میکنم تا قوم هارا روشنی بشود.
 ۵ عدالت من نزدیک است و نجات من ظاهر شده، بازوی من قوهارا داوری خواهد نمود و جزیرهها منتظر من شده، به بازوی من اعتماد خواهند کرد.
 ۶ چشمان خود را بسوی آسمان برافرازید و پایین بسوی زمین نظر کنید زیرا که آسمان مثل دود از هم خواهد پاشید و زمین مثل جامه مندرس خواهد گردید و ساکنانش همچین خواهند مرد اما نجات من تا به ابد خواهد ماند و عدالت من زایل نخواهد گردید.
 ای شما که عدالت را میشناسید! و ای قومی که شریعت من در دل شماست! مرا بشنوید. از مذمت مردمان مترسید و از دشنام ایشان هراسان مشوید.
 ۸ زیرا که بیدایشان را مثل جامه خواهد زد و کرم ایشان را مثل پشم خواهد خورد اما عدالت من تا ابد الابد و نجات من نسل بعد نسل باقی خواهد ماند.
 ۹ بیدار شوای بازوی خداوند بیدار شو و خویشتن را با قوت ملبس ساز. مثل ایام قدیم و دوره های سلف بیدار شو. آیات او نیستی که رهبر را قطع نموده، از دهارا مجروح ساختی.
 ۱۰ آیات او نیستی که دریا و آبهای لجه عظیم را خشک کردی و عمق های دریا را راه ساختی تا فدیهدگان عبور نمایند؟
 و فدیهدگان خداوند بازگشت نموده، با ترنم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

من هستم، من که شمارا تسلی میدهم. پس تو کیستی که از انسانی که میمیرد میترسی و از پسر آدم که مثل گیاه خواهد گردید.
 ۱۳ و خداوند را که آفریننده تو است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد فراموش کرده ای و دائم تمامی روز از خشم ستمکار وقتی که به جهت هلاک کردن میا می شود میترسی. و خشم ستمکار کجا است؟

اسیران ذلیل بزودی رها خواهند شد و در حفره نخواهند مرد و نان ایشان کم نخواهد شد.

۱۵ زیرا من یهوه خدای تو هستم که دریا را به تلاطم میآورم تا مواجش نعره زنند، یهوه صبا یوت اسم من است.

۱۶ و من کلام خود را در دهان تو گذاشتم و تو را زیر سایه دست خویش پنهان کردم تا آسمانها غرس نمایم و بنیاد زمین را گویم که تو قوم من هستی.

کاسه غضب خدا

خویشتن را برانگیزای اورشلیم! خویشتن را برانگیخته، بر خیز! ای که از دست خداوند کاسه غضب او را نوشیدی و درد کاسه سرگیجی را نوشیده، آن را تاته آشامیدی.

۱۸ از جمیع پسرانی که زاییده است یکی نیست که او را رهبری کند و از تمامی پسرانی که تربیت نموده، کسی نیست که او را دستگیری نماید.

۱۹ این دو بلا بر تو عارض خواهد شد، کیست که برای تو ماتم کند؟ یعنی خرابی و هلاکت و قحط و شمشیر، پس چگونه تو را تسلی دهم.

۲۰ پسران تو را ضعف گرفته، بر همه کوچها مثل آه در دام خوابید هاند. و ایشان از غضب خداوند و از عتاب خدای تو مملو شدند هاند.
۲۱ پاسبای زحمت کشیده این را بشنو! وای مست شده امانه از شراب!

خداوند تو یهوه و خدای تو که در دعوی قوم خود ایستادگی میکند چنین میگوید: اینک کاسه سرگیجی را آورد کاسه غضب خویش را از تو خواهم گرفت و آن را بار دیگر نخواهی آشامید.

۲۲ و آن را به دست آنانی که بر توستم مینمایند میگذارم که به جان تومی گویند: خم شو تا از تو بگذریم و تو پشت خود را مثل زمین و مثل کوچه به جهت راه گذریان گذاشتهای.

بیدار شوای صهیون! بیدار شو و قوت خود را بپوشای شهر مقدس اورشلیم! لباس زیبایی خویش را در بر کن زیرا که تا نخون و ناپاک بار دیگر داخل تو نخواهد شد.

۲ ای اورشلیم خود را از گردیفشان و برخاسته، بنشین! وای دختر صهیون که اسیر شدهای بندهای گردن خود را بگشا!

زیرا خداوند چنین میگوید: مفت فروخته کشتید و بینه فدیة داده خواهید شد.

۴ چونکه خداوند یهوه چنین میگوید: که در ایام سابق قوم من به مصر فرود شدند تا در آنجا ساکن شوند و بعد از آن آشور بر ایشان بیسبب ظلم نمودند.

۵ اما الان خداوند میگوید: در انجام راهکار است که قوم من بجان گرفتار شده هاند. و خداوند میگوید: آنانی که بر ایشان تسلط دارند صبحه میزنند و نام من دائم هر روز اهانت میشود.

۶ بنابراین قوم من اسم مرا خواهند شناخت. و در آن روز خواهند فهمید که تکلم کننده من هستم، هان من هستم.

چه زیبا است بر کوهها پایهای مبشر که سلامتی راندا میکند و به خیرات بشارت میدهد و نجات راندا میکند و به صهیون میگوید که خدای تو سلطنت مینماید.

۸ آواز دیده بانان تو است که آواز خود را بلند کرده، با هم ترنم مینمایند زیرا وقتی که خداوند به صهیون رجعت میکند ایشان معاینه خواهند دید.

۹ ای خرابه های اورشلیم به آواز بلند با هم ترنم نمائید، زیرا خداوند قوم خود را تسلی داده، و اورشلیم را فدیة نموده است.

۱۰ خداوند ساعد قدوس خود را در نظر تمامی امتها بالا زده است و جمیع کرانه های زمین نجات خدای ما را دیده هاند.

۱۱ ای شما که ظروف خداوند را برمی دارید بیکسو شوید بیکسو شوید و از اینجا بیرون روید و چیز ناپاک را لمس ننمائید و از میان آن بیرون رفته، خویشتن را طاهر سازید.

۱۲ زیرا که به تعجیل بیرون نخواهید رفت و گریزان روانه نخواهید شد، چونکه یهوه پیش روی شما خواهد خرامید و خدای اسرائیل ساقه شما خواهد بود.

رنج و جلال خادم

اینک بنده من با عقل رفتار خواهد کرد و عالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد.

۱۴ چنانکه بسیاری از تو در عجب بودند (ز آن جهت که منظر او از مردمان و صورت او از بنی آدم بیشتر تباه گردیده بود).

□□ همچنان بر امت های بسیار خواهد پاشید و به سبب او پادشاهان دهان خود را خواهند بست زیرا چیزهایی را که برای ایشان بیان نشده بود خواهند دید و آنچه را که نشنیده بودند خواهند فهمید.

کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟

زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد روید. او رانه صورتی و نه جمالی میباشد. و چون او را می نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم.

۳ خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسیکه رویهار از او بیوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم.

لکن او غم های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم.

۵ و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تا دیب سلامتی ما بروی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم.

۶ جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند نگاه جمیع ما را بروی نهاد.

او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را ننگشود. مثل بره های که برای ذبح میبرند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده اش بیزبان است همچنان دهان خود را ننگشود.

- ۸ از ظلم و از داوری گرفته شد. و از طبقه او که تفکر نمود که او از زمین زندگان منقطع شد و به جهت نگاه قوم من مضروب گردید؟
 و قبر او را بشیران تعیین نمودند و بعد از مردنش باد و لمتندان. هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حیل‌های نبود.
 اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به درد هامبتلا سازد. چون جان او را قربانی نگاه ساخت. آنگاه ذریت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود.
 ۱۱ ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او نگاهان ایشان را بر خویش تن حمل خواهد نمود.
 ۱۲ بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را با زور آوران تقسیم خواهد نمود، به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت و از خطا کاران محسوب شد و نگاهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطا کاران شفاعت نمود.

جلال آینده صهیون

- ای عاقرهای که نژادهای بسرا! ای که در درزه نکشیدهای به آواز بلند تر نم نما و فریاد بر آور! زیرا خداوند میگوید: پسران زن بیکس از پسران زن منکوحه زیاد هاند.
 ۲ مکان خیمه خود را وسیع گردان و پرده‌های مسکن‌های تو پهن بشود در بیخ مدار و وطن‌بهای خود را دراز کرده، می‌خه‌هایت را محکم بساز.
 ۳ زیرا که بطرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریت تو امتهار اتصرف خواهند نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت.
 ۴ مترس زیرا که بخل نخواهی شد و مشوش مشوزیرا که رسوا نخواهی گردید. چونکه بختال جوانی خویش را فراموش خواهی کرد و عاریبگی خود را دیگر به یاد نخواهی آورد.
 ۵ زیرا که آفریننده تو که اسمش یهوه صبا یوت است شوهر تو است. و قدوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسمی است ولی تو میباشی.
 ۶ زیرا خداوند تو را مثل زن مهجور ورنجیده دل خوانده است و مانند زوجه جوانی که ترک شده باشد. خدای تو این را می گوید.
 ۷ زیرا تو را به اندک لحظه‌های ترک کردم اما به رحمت‌های عظیم تو را جمع خواهم نمود.
 ۸ و خداوند ولی تو میگوید: «جوشش غضبی خود را از تو برای لحظه‌های پوشانیدم اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم فرمود.
 ۹ زیرا که این برای من مثل آبهای نوح میباشی. چنانکه قسم خوردم که آبهای نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد همچنان قسم خوردم که بر تو غضب نکم و تو را عتاب ننمایم.
 ۱۰ هر آینه کوه‌ها زایل خواهد شد و تلها متحرک خواهد گردید، لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید.»
 خداوند که بر تو رحمت میکند این را میگوید.
 «ی‌رنجانیده و مضطرب شده که تسلی نیافته‌ای اینک من سنگهای تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زرد خواهم نهاد.
 ۱۲ و مناره‌های تو را از لعل و دروازه‌هایت را از سنگهای بهرمان و تمامی حدود تو را از سنگهای گران قیمت خواهم ساخت.
 ۱۳ و جمیع پسرانت از خداوند تعلیم خواهند یافت و پسرانت را سلامتی عظیم خواهد بود.
 ۱۴ در عدالت ثابت شده و از ظلم دور مانده، نخواهی ترسید و هم از آشفتگی دور خواهی ماند و به تو نزدیکی نخواهد نمود.
 ۱۵ همانا جمع خواهند شد اما نه به اذن من. آنانی که به ضد تو جمع شوند به سبب تو خواهند افتاد.
 ۱۶ اینک من آهنگری را که زغال را به آتش دمیده، آلتی برای کار خود بیرون می‌آورد، آفریدم. و من نیز هلاک کننده را برای خراب نمودن آفریدم.
 ۱۷ هر آلتی که به ضد تو ساخته شود پیش نخواهد برد و هر زبانی را که برای محاکمه به ضد تو بر خیزد تکذیب خواهی نمود. این است نصیب بندگان خداوند و عدالت ایشان از جانب من.» خداوند می گوید.

دعوت تشنگان

- «ی‌جمیع تشنگان نزد آب‌های بیاید و همه شما که نقره ندرید بیاید بخورید و بخورید. بیاید و شراب و شیر را ببنقره و بی قیمت بخورید.
 ۲ چرا نقره را برای آنچه نان نیست و مشقت خویش را برای آنچه سیر نمی کند صرف می‌کنید. گوش داده، از من بشنوید و چیزهای نیکو را بخورید تا جان شما از فریبی متلذذ شود.
 ۳ گوش خود را فراداشته، نزد من بیاید و تا جان شما زنده گردد بشنوید و من باشما عهد جاودانی یعنی رحمت‌های امین داود را خواهم بست.

- ۴ اینک من اور برای طوایف شاهد گردانیدم. رئیس و حاکم طوایف.
- ۵ هان امتی را که نشناخته بودی دعوت خواهی نمود. وامتی که تورانشناخته بودند نزد تو خواهند دوید. به خاطر یهوه که خدای تو است و قدوس اسرائیل که تو را تجید نموده است.»
- خداوند را مادامی که یافت میشود بطلبید و مادامی که نزدیک است اورا بخوانید.
- ۷ شیر راه خود را و نگاه کار افکار خویش را ترک نماید و بسوی خداوند بازگشت کند و بروی رحمت خواهد نمود و بسوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد.
- ۸ زیرا خداوند میگوید که افکار من افکار شما نیست و طریق های شما طریق های من نی.
- ۹ زیرا چنانکه آسمان از زمین بلند تر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکار من از افکار شما بلند تر میباشد.
- ۱۰ و چنانکه باران و برف از آسمان میبارد و به آنجا بر می خورد بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارور و پرور و مند میسازد و پرزگرا تخم و خورنده را نان میبخشد،
- همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بیشتر نخواهد برگشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید.
- ۱۲ زیرا که شما با شادمانی بیرون خواهید رفت و با سلامتی هدایت خواهید شد. کوهها و تلهها در حضور شما به شادی ترنم خواهند نمود و جمیع درختان صحرا دستک خواهند زد.
- ۱۳ بهجای درخت خار صنوبر و بهجای خس آس خواهد روید و برای خداوند اسم و آیت جاودانی که منقطع نشود خواهد بود.

نجات برای دیگران

- و خداوند چنین میگوید: «نصاف را نگاه داشته، عدالت را جاری نماید، زیرا که آمدن نجات من و منکشف شدن عدالت من نزدیک است.
- ۲ خوشبختان انسانی که این را بجا آورد و بی آدمی که به این متمسک گردد، که سبت را نگاه داشته، آن را بجزمت نکند و دست خویش را از هر عمل بد باز دارد.»
- پس غریبی که با خداوند مقترن شده باشد تکلم نکند و نگوید که خداوند مرا از قوم خود جدا نموده است و خصی هم نگوید که اینک من درخت خشک هستم.
- ۴ زیرا خداوند در باره خصیهایی که سبت های مرا نگاه دارند و آنچه را که من خوش دارم اختیار نمایند و به عهد من متمسک گردند، چنین میگوید که «ه ایشان در خانه خود و در اندرون دیوارهای خویش یادگاری واسمی بهتر از پسران و دختران خواهم داد. اسمی جاودانی که منقطع نخواهد شده به ایشان خواهم بخشید.
- ۶ و غریبانی که با خداوند مقترن شده، او را خدمت نمایند و اسم خداوند را دوست داشته، بنده او بشوند. یعنی همه کسانی که سبت را نگاه داشته، آن را بجزمت نسازند و به عهد من متمسک شوند.
- ۷ ایشان را به کوه قدس خود خواهم آورد و ایشان را در خانه عبادت خود شادمان خواهم ساخت و قربانی های سوختنی و ذبایح ایشان بر مذبح من قبول خواهد شد، زیرا خانه من به خانه عبادت برای تمامی قومها مسمی خواهد شد.»
- و خداوند یهوه که جمع کننده رانده شدگان اسرائیل است میگوید که «عدا از این دیگران را با ایشان جمع خواهم کرد علاوه بر آنانی که از ایشان جمع شده اند.»
- ای تمام حیوانات صحرا و ای جمیع حیوانات جنگل بیایید و بخورید!
- دیده بانان او کورند، جمیع ایشان معرفت ندارند و همگی ایشان سگان گنگاند که نمی توانند بانگ کنند.
- و این سگان حریصند که نمی توانند سیر بشوند و ایشان شبانند که نمی توانند بفهمند. جمیع ایشان به راه خود میل کرده، هر یکی بطرف خود طالب سود خویش میباشد.
- ۱۲) میگویند (بیایید شراب بیاوریم و از مسکرات مست شویم و فردا مثل امر و روز عظیم بلکه بسیار زیاده خواهد بود.
- مرد عادل تلف شد و کسی نیست که این را در دل خود بگذراند و مردان روف برداشته شدند و کسی فکرمی کند که عادلان از معرض بلا برداشته میشوند.
- ۲ آنانی که به استقامت سالک میباشند بسلامتی داخل شده، بر بسترهای خویش آرامی خواهند یافت.
- ۳ و اما شما ای پسران ساحره و اولاد فاسق و زانیه به اینجا نزدیک آید!

بر که تمسخر میکنند و بر که دهان خود را باز میکنند و زبان را دراز می‌نمایند؟ آیا شما اولاد عصیان و ذریت کذب نیستید که در میان بلوطها و زبرهر درخت سبز خویشتن را به حرارت می‌آورید و اطفال را در وادیه‌ها زیر شکاف صخره‌ها ذبح مینمایید؟ در میان سنگهای ملسای وادی نصیب تو است همینها قسمت تو می‌باشد. برای آنها نیز هدیه ریختنی ریختی و هدیه آردی گذرانیدی آیا من از اینها تسلی خواهم یافت؟

بر کوه بلند و رفیع بستر خود را گستریدی و به آنجا نیز برآمده، قربانی گذرانیدی.

۸ و پشت درها و باهوها یادگار خود را وا گذاشتی زیرا که خود را به کسی دیگر غیر از من مکشوف ساختی و برآمده، بستر خود را پهن کردی و در میان خود و ایشان عهد بسته، بستر ایشان را دوست داشتی جایی که آن را دیدی.

۹ و باروغن در حضور پادشاه رفته، عطریات خود را بسیار کردی و رسولان خود را بجای دور فرستاده، خویشتن را تا به هاویه پست گردانیدی.

۱۰ از طولانی بودن راه در مانده شدی اما نگفتی که امید نیست. تازگی قوت خود را یافتی پس از این جهت ضعف بهم نرسانیدی.

۱۱ از که ترسان و هراسان شدی که خیانت و رزیدی و مرا بیاد نیاورده، این را در دل خود جان دادی؟ آیا من از زمان قدیم نیز ساکت نماندم پس از این جهت از من نترسیدی؟

من عدالت و اعمال تو را بیان خواهم نمود که تو را منفعت نخواهد داد.

۱۳ چون فریاد برمی آوری اندوخته‌های خودت تو را خلاصی بدهد و لکن باد جمیع آنها را خواهد برداشت و نفس آنها را خواهد برد. اما هر که بر من توکل دارد مالک زمین خواهد بود و وارث جبل قدس من خواهد گردید.

۱۴ و گفته خواهد شد برافزاید! راه را برافزاید و می‌سازید! و سنگ مصادم را از طریق قوم من بردارید!

تسلی برای متواضعان

زیرا او که عالی و بلند است و ساکن در ابدیت می‌باشد و اسم او قدوس است چنین می‌گوید: «ن در مکان عالی و مقدس ساکنم و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد. تا روح متواضعان را احیا نمایم و دل افسردگان را زنده سازم.

۱۶ زیرا که تا به ابد محاصمه نخواهم نمود و همیشه خشم نخواهم کرد مبادار و حها و جانهایی که من آفریدم به حضور من ضعف به هم رسانند.

۱۷ به سبب نگاه طمع وی غضبناک شده، او را زدم و خود را مخفی ساخته، خشم نمودم و او به راه دل خود رو گردانیده، برفت.

۱۸ طریق‌های او را دیدم و او را شفا خواهم داد و او را هدایت نموده، به او و به آنانی که با وی ماتم گیرند تسلی بسیار خواهم داد.»

خداوند که آفریننده ثمره لبهاست می‌گوید: «رانانی که دورند سلامتی باد و رانانی که نزدیکند سلامتی باد و من ایشان را شفا خواهم بخشید.»

اما شیران مثل دریای متلاطم که غمی تواند آرام گیرد و آبهای گل و لجن برمی اندازد می‌باشند.

۲۱ خدای من می‌گوید که شیران را سلامتی نیست.

روزه واقعی

آواز خود را بلند کن و دریغ مدار و آواز خود را مثل کرنا بلند کرده، به قوم من تقصیر ایشان را و به خاندان یعقوب گناهان ایشان را اعلام نما.

۲ و ایشان هر روز مرا می‌طلبند و از دانستن طریق‌های من مسرور می‌باشند. مثل امتی که عدالت را بجا آورده، حکم خدای خود را ترک ننمودند.

احکام عدالت را از من سوال نموده، از تقرب جستن به خدا مسرور میشوند

(می‌گویند: چرا روزه داشتیم و ندیدی و جانهای خویش را رنجانیدیم و ندانستی. اینک شما در روز روزه خویش خوشی خود را می‌باید و بر عمله‌های خود ظلم مینمایید.

۴ اینک به جهت نزاع و محاصمه روزه می‌گیرید و به لطمه شرارت می‌زنید. «مرور روزه نمی‌گیرید که آواز خود را در اعلی‌علین بشنوانید.

۵ آیا روزه‌های که من می‌پسندم مثل این است، روزی که آدمی جان خود را بر نجان دوسر خود را مثل نی خم ساخته، پلاس و خاکستر زیر خود بگستراند؟

آیا این روزه و روزم مقبول خداوند می‌خوانی؟

«گروزه‌های که من می‌پسندم این نیست که بندهای شرارت را بگشایید و گره‌های یوغ را باز کنید و مظلومان را آزاد سازید و هر یوغ را بشکنید؟

مگر این نیست که نان خود را به گرسنگان تقسیم نمایی و فقیران رانده شده را به خانه خود بیاوری و چون برهنه را ببینی او را پوشانی و خود را از آنانی که

از گوشت تو می‌باشند مخفی نسازی؟

آنگاه نور تو مثل فجر طالع خواهد شد و صحت تو بزودی خواهد روید و عدالت تو پیش تو خواهد خرامید و جلال خداوند ساقه تو خواهد بود.

۹ آنگاه دعا خواهی کرد و خداوند تو را اجابت خواهد فرمود و استغاثه خواهی نمود و او خواهد گفت که اینک حاضر هستم. اگر یوغ و اشاره کردن به انگشت و گفتن ناحق را از میان خود دور کنی،

و آرزوی جان خود را به گرسنگان بخشی و جان ذلیلان را سیر کنی، آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی غلیظ تو مثل ظهر خواهد بود.

۱۱ و خداوند تو را همیشه هدایت نموده، جان تو را در مکان های خشک سیر خواهد کرد و استخوانهایت را قوی خواهد ساخت و تو مثل باغ سیراب و مانند چشمه آب که آبش کم نشود خواهی بود.

۱۲ و کسان تو خرابه های قدیم را بنا خواهند نمود و تو اساسهای دوره های بسیار را بر پا خواهی داشت و تو را عمارت کننده رخنه ها و مرمت کننده کوچه ها برای سکونت خواهند خواند.

« گپای خود را از سبب نگاه داری و خوشی خود را در روز مقدس من بجانیاوری و سبت را خوشی و مقدس خداوند و محترم بخوانی و آن را محترم داشته، به راههای خود رفتار نمایی و خوشی خود را نجویی و سخنان خود را نجویی، آنگاه در خداوند متلذذ خواهی شد و تو را بر مکان های بلند زمین سوار خواهم کرد. و نصیب پدرت یعقوب را به تو خواهم خورانید « زیرا که دهان خداوند این را گفته است.

گاه و اعتراف و بخشش

هان دست خداوند کوتاه نیست تا زهاند و گوش او سنگین نی تانشنود.

۲ لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گاهان شماروی اورا از شما پوشانیده است تا نشنود.

۳ زیرا که دستهای شما به خون و انگشتهای شما به شرارت آلوده شده است. لبهای شما به دروغ تکلم مینمایند و زبانهای شما به شرارت تنطق میکند.

۴ احدی به عدالت دعوی نمی کند و هیچکس به راستی داوری نمی نماید. به بطالت توکل دارند و به دروغ تکلم مینمایند. به ظلم حامله شده، شرارت را می زاینند.

۵ از تخمهای افعی بچه برمی آورند و پرده عنکبوت مینمایند. هر که از تخمهای ایشان بخورد میمیرد و آن چون شکسته گرد دافع بیرون می آید.

۶ پرده های ایشان لباس نخواهد شد و خویشان را از اعمال خود نخواهند پوشانید زیرا که اعمال ایشان اعمال شرارت است و عمل ظلم در دستهای ایشان است.

۷ پایهای ایشان برای بدی دوان و به جهت ریختن خون بیگانهان شتابان است. افکار ایشان افکار شرارت است و در راههای ایشان ویرانی و خرابی است.

۸ طریق سلامتی را نمی دانند و در راههای ایشان انصاف نیست. جاده های کج برای خود ساخته اند و هر که در آنها سالک باشد سلامتی را نخواهد دانست.

بنابراین انصاف از ما دور شده است و عدالت به ما نمی رسد. انتظار نور میکشیم و اینک ظلمت است و منتظر روشنایی هستیم اما در تاریکی غلیظ سالک مینماییم.

۱۰ و مثل کوران برای دیوار تلبس مینماییم و مانند پشم کوران راه میرویم. در وقت ظهر مثل شام لغزش میخوریم و در میان تند رستان مانند مردگانیم.

۱۱ جمیع ما مثل خرسها صد می کنیم و مانند فاخته ها ناله مینماییم، برای انصاف انتظار می کشیم و نیست و برای نجات و از ما دور می شود.

زیرا که خطایای ما به حضور تو بسیار شده و گاهان ما به ضد ما شهادت میدهد چونکه خطایای ما با ما است و گاهان خود را امیدانیم.

۱۳ مرد شده، خداوند را انکار نمودیم. از پیروی خدای خود انحراف ورزیدیم به ظلم و فتنه تکلم کردیم و به سخنان کذب حامله شده، ازدل آنها را تنطق نمودیم.

۱۴ و انصاف به عقب رانده شده و عدالت از ما دور ایستاده است زیرا که راستی در کوچهها افتاده است و استقامت نمی تواند داخل شود.

۱۵ و راستی مفقود شده است و هر که از بدی اجتناب نماید خود را به یغما میسپارد. و چون خداوند این را دید در نظر او بد آمد که انصاف وجود نداشت.

۱۶ و او دید که کسی نبود و تعجب نمود که شفاعت کنندهای وجود نداشت از این جهت بازوی وی برای او نجات آورد و عدالت او وی را دستگیری نمود.

۱۷ پس عدالت را مثل زره پوشید و خود نجات را بر سر خویش نهاد. و جامه انتقام را به جای لباس دربر کرد و غیرت را مثل ردپوشید.

- ۱۸ بروفق اعمال ایشان، ایشان را جزا خواهد داد. به خصمان خود حدت خشم را و به دشمنان خویش مکافات و به جزایر پاداش را خواهد رسانید.
- ۱۹ و از طرف مغرب از نام یهوه و از طلوع آفتاب از جلال وی خواهند ترسید زیرا که او مثل نهر سرشاری که با خداوند آن را براند خواهد آمد.
- ۲۰ و خداوند میگوید که نجات دهندهای برای صهیون و برای آنانی که در یعقوب از معصیت بازگشت نمایند خواهد آمد.
- ۲۱ و خداوند میگوید: «ما عهد من با ایشان این است که روح من که بر تو است و کلام من که در دهان تو گذاشته‌ام از دهان تو و از دهان ذریت تو و از دهان ذریت تو دور نخواهد شد.» خداوند میگوید: «زالان و تا ابد الا باد.»

جلال صهیون

- برخیز و در خشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است.
- ۲ زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد.
- ۳ و امتهای سوسی نور تو و پادشاهان بسوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد.
- ۴ چشمان خود را به اطراف خویش برافراز و ببین که جمیع آنها جمع شده، نزد تو می آیند. پسران از دور خواهند آمد و دختران را در آغوش خواهند آورد.
- ۵ آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید و دل تولزان شده، وسیع خواهد گردید، زیرا که توانگری در یاب سوسی تو گردانیده خواهد شد و دولت امتهای نزد تو خواهد آمد.
- ۶ کثرت شتران و جمازگان مدیان و عیفه تو را خواهند پوشانید. جمیع اهل شبع خواهند آمد و طلا و بخور آورده، به تسبیح خداوند بشارت خواهند داد.
- ۷ جمیع گله‌های قیدار نزد تو جمع خواهند شد و قوچهای نبیوت تو را خدمت خواهند نمود. به مذبح من با پذیرایی بر خواهند آمد و خانه جلال خود را زینت خواهند داد.
- اینها کیستند که مثل ابرو از می‌کنند و مانند کبوتران بروزنهای خود؟
- به درستی که جزیره‌ها و کشتیهای ترشیش اول انتظار مرا خواهند کشید تا پسران تو را از دور و نقره و طلاهای ایشان را با ایشان بیاورند، به جهت اسم یهوه خدای تو و به جهت قدوس اسرائیل زیرا که تو را زینت داده است.
- ۱۰ و غریبان، حصارهای تو را بنا خواهند نمود و پادشاهان ایشان تو را خدمت خواهند کرد زیرا که در غضب خود تو را زدم لیکن به لطف خویش تو را ترحم خواهم نمود.
- ۱۱ دروازه‌های تو نیز دایم باز خواهد بود و شب و روز بسته نخواهد گردید تا دولت امتهای تو در تو بیاورند و پادشاهان ایشان همراه آورده شوند.
- ۱۲ زیرا هر امتی و مملکتی که تو را خدمت نکند تلف خواهد شد و آن امتهای تمام هلاک خواهند گردید.
- جلال لبنان با درختان صنوبر و کاج و چنار با هم برای تو آورده خواهند شد تا مکان مقدس مرا زینت دهند و جای پایهای خود را تجید خواهم نمود.
- ۱۴ و پسران آنانی که تو را ست می‌رسانند خم شده، نزد تو خواهند آمد و جمیع آنانی که تو را اهانت مینمایند نزد کف پایهای تو سجد خواهند نمود و تو را شهریه و صهیون قدوس اسرائیل خواهند نامید.
- ۱۵ به عوض آنکه تو متروک و مبعوض بودی و کسی از میان تو گذرنمی‌کرد. من تو را نخر جاودانی و سرورده‌های بسیار خواهم گردانید.
- ۱۶ و شیر امتهای خواهی مکید و پستانهای پادشاهان را خواهی مکید و خواهی فهمید که من یهوه نجات دهنده تو هستم و من قدیر اسرائیل، ولی تو میباشم.
- ۱۷ به جای برنج، طلا خواهم آورد و به جای آهن، نقره و به جای چوب، برنج و به جای سنگ، آهن خواهم آورد و سلامتی را ناظران تو و عدالت را احاکان تو خواهم گردانید.
- ۱۸ و بار دیگر ظلم در زمین تو و خرابی و ویرانی در حد و تو مسموع نخواهد شد و حصارهای خود را نجات و دروازه‌های خویش را تسبیح خواهی نامید.
- ۱۹ و بار دیگر آفتاب در روز نور تو نخواهد بود و ماه با درخشندگی برای تو نخواهد تابید زیرا که یهوه نور جاودانی تو و خدایت زیبایی تو خواهد بود.
- ۲۰ و بار دیگر آفتاب تو غروب نخواهد کرد و ماه تو زوال نخواهد پذیرفت زیرا که یهوه برای تو نور جاودانی خواهد بود و روزهای نوحه‌گری تو تمام خواهد شد.
- ۲۱ و جمیع قوم تو عادل خواهند بود و زمین را تا به ابد متصرف خواهند شد. شاخه مغروس من و عمل دست من، تا تجید کرده شوم.

۲۲ صغیر هزار نفر خواهد شد و حقیر امت قوی خواهد گردید. من یهوه در وقتش تعجیل در آن خواهم نمود.

سال پسندیده خدا

روح خداوند یهوه بر من است زیرا خداوند مرا مسح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم و مرا افرستاده تا شکسته دلان را التیام بخشم و اسیران را به رستگاری و محبوسان را به آزادی ندا کنم.

۲ و تا از سال پسندیده خداوند و از یوم انتقام خدای ماندانم ای و جمیع ماتمیان را تسلی بخشم.

۳ تا قرار دهم برای ماتمیان صهیون و به ایشان بچشم تاجی را به عوض خاکستر و روغن شادمانی را به عوض نوحه گری و ردای تسبیح را به جای روح کدورت تا ایشان در خندان عدالت و مغروس خداوند به جهت تجید وی نامیده شوند.

و ایشان خرابه های قدیم را بنا خواهند نمود و ویرانه های سلف را بر پا خواهند داشت و شهرهای خراب شده و ویرانه های دهرهای بسیار را تعمیر خواهند نمود.

۵ و غیر بیان برپا شده، غله های شمارا خواهند چرانید و بیگانگان، فلاحان و باغبانان شما خواهند بود.

۶ و شما کاهنان خداوند نامیده خواهید شد و شمارا به خدام خدای مامسمی خواهند نمود. دولت امتهارا خواهید خورد و در جلال ایشان نخر خواهید نمود.

۷ به عوض نجالت، نصیب مضاعف خواهید یافت و به عوض رسوائی از نصیب خود مسرور خواهید شد بنابراین ایشان در زمین خود نصیب مضاعف خواهند یافت و شادی جاودانی برای ایشان خواهد بود.

۸ زیرا من که یهوه هستم عدالت را دوست میدارم و از غارت و ستم نفرت میدارم و اجرت ایشان را به راستی به ایشان خواهم داد و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست.

۹ و نسل ایشان در میان امتهای ذریت ایشان در میان قومها معروف خواهند شد. هر که ایشان را ببیند اعتراف خواهد نمود که ایشان ذریت مبارک خداوند میباشند.

در خداوند شادی بسیار میکنم و جان من در خدای خود وجد مینماید زیرا که مرا به جامه نجات ملبس ساخته، ردای عدالت را به من پوشانید. چنانکه داماد خویشتم را به تاج آرایش میدهد و عروس، خود را به زیورهای زینت میبخشد.

۱۱ زیرا چنانکه زمین، نباتات خود را می رویاند و باغ، زرع خویش را نغمه میدهد، همچنان خداوند یهوه عدالت و تسبیح را پیش روی تمامی امتهای خواهد رویانید.

نام جدید صهیون

به خاطر صهیون سکوت نخواهم کرد و به خاطر اورشلیم خاموش نخواهم شد تا عدالتش مثل نور طلوع کند و نجاتش مثل چراغی که افروخته باشد.

۲ و امتهای، عدالت تو را و جمیع پادشاهان، جلال تو را مشاهده خواهند نمود. و تو به اسم جدیدی که دهان خداوند آن را قرار میدهد مسمی خواهی شد.

۳ و تو تاج جلال، در دست خداوند و افسر ملوکانه، در دست خدای خود خواهی بود.

۴ و تو دیگر به مژگن مسمی نخواهی شد و زمینت را بار دیگر خرابه نخواهند گفت، بلکه تو را حفصیه و زمینت را بعهله خواهند نامید زیرا خداوند از تو مسرور خواهد شد و زمین تو منکوحه خواهد گردید.

۵ زیرا چنانکه مردی جوان دوشیزهای را به نکاح خویش در میآورد هم چنان پسرانت تو را منکوحه خود خواهند ساخت و چنانکه داماد از عروس مبهج میگردد هم چنان خدایت از تو مسرور خواهد بود.

۶ ای اورشلیم دیده بانان بر حصارهای تو گاشتهام که هر روز و هر شب همیشه سکوت نخواهند کرد. ای متذکران خداوند خاموش مباشید!

و اورا آرامی ندهید تا اورشلیم را استوار کرده، آن را در جهان محل تسبیح بسازد.

خداوند به دست راست خود و به بازوی قوی خویش قسم خورده، گفته است که بار دیگر غله تو را ماکول دشمنانت نسازم و غیر بیان، شراب تو را که برایش زحمت کشیدهای نخواهند نوشید.

۹ بلکه آنانی که آن را میچینند آن را خورده، خداوند را تسبیح خواهند نمود و آنانی که آن را جمع میکنند آن را در صحنهای قدس من خواهند نوشید.

۱۰ بگذرید از دروازه ها بگذرید. طریق قوم را میسازید و شاهراه را بلند کرده، مرتفع سازید و سنگها را بر چیده علم را به جهت قومها برپا نمائید.

- ۱۱ اینک خداوند تا اقصای زمین اعلان کرده است، پس به دختر صهیون بگو پیدای اینک نجات تو میآید. همانا اجرت او همراهش و مکافات او پیش رویش میباشد.
- ۱۲ و ایشان را به قوم مقدس و فدیه شدگان خداوند مسمی خواهند ساخت و تو به مطلوب و شهر غیر متروک نامیده خواهی شد.

یوم انتقام و نجات

- این کیست که از آدم و بالباس سرخ از بصره میآید؟ یعنی این که به لباس جلیل خود ملبس است و در کثرت قوت خویش میخرامد؟ من که به عدالت تکلم میکنم و برای نجات، زور آور میباشم.
- ۲ چرا بالباس تو سرخ است و جامه تو مثل کسی که چرخشت را پایمال کند؟
- من چرخشت را تنها پایمال نمودم و احدی از قومها با من نبود و ایشان را بغضب خود پایمال کردم و بحدت خشم خویش لگد کوب نمودم و خون ایشان به لباس من پاشیده شده، تمامی جامه خود را آلوده ساختم.
- ۴ زیرا که یوم انتقام در دل من بود و سال فدیه شدگانم رسیده بود.
- ۵ و نگریستم و اعانت کنندهای نبود و تعجب نمودم زیرا دستگیری نبود. لهذا بازوی من مرا نجات داد و وحدت خشم من مرادستگیری نمود.
- ۶ و قومها را به غضب خود پایمال نموده، ایشان را از حدت خشم خویش مست ساختم. و خون ایشان را بر زمین ریختم.

پرستش و دعا

- احسانهای خداوند و تسبیحات خداوند را ذکر خواهیم نمود بر حسب هر آنچه خداوند برای ما عمل نموده است و به موجب کثرت احسانی که برای خاندان اسرائیل موافق رحمتها و وفور رافت خود بجا آورده است.
- ۸ زیرا گفته است: ایشان قوم من و پسرای که خیانت نخواهند کرد میباشند، پس نجاتدهنده ایشان شده است.
- ۹ او در همه تنگیهای ایشان به تنگ آورده شد و فرشته حضور وی ایشان را نجات داد. در محبت و حلم خود ایشان را فدیه داد و در جمیع ایام قدیم، متحمل ایشان شده، ایشان را برداشت.
- اما ایشان عاصی شده، روح قدوس او را محزون ساختند، پس برگشته، دشمن ایشان شد و او خود با ایشان جنگ نمود.
- انگاه ایام قدیم موسی و قوم خویش را بیاد آورد (بگفت) بگاست آنکه ایشان را با شبان گله خود از دریا بر آورد و بگاست آنکه روح قدوس خود را در میان ایشان نهاد؟
- که بازوی جلیل خود را بهدست راست موسی خرامان ساخت و آبهارا پیش روی ایشان منشق گردانید تا اسم جاودانی برای خویش پیدا کند؟
- آنکه ایشان را در لجهها مثل اسب در بیابان رهبری نمود که لغزش نخورند.
- ۱۴ مثل بهایمی که به وادی فرود میروند روح خداوند ایشان را آرامی بخشید. هم چنان قوم خود را رهبری نمودی تا برای خود اسم مجید پیدا نمایی.
- از آسمان بگرواز مسکن قدوسیت و جلال خویش نظر افکن. غیرت جبروت تو بگاست؟ جوشش دل و رحمت های تو که به من نمودی باز داشته شده است.
- ۱۶ به درستی که تو پدر ماهستی اگرچه ابراهیم ما را شناسد و اسرائیل ما را بجانیاورد، اما تو ای یهوه، پدر ما و ولی ماهستی و نام تو از ازل میباشد.
- ۱۷ پسای خداوند ما را از طریق های خود چرا گمراه ساختی و دلهای ما را سخت گردانیدی تا از تو ترسیم. به خاطر بندگانت و اسباط میراث خود رجعت نما.
- ۱۸ قوم مقدس تو اندک زمانی آن را متصرف بودند و دشمنان ما مکان قدس تو را پایمال نمودند.
- ۱۹ و ما مثل کسانی که تو هرگز بر ایشان حکمرانی نکرده باشی و به نام تو نامیده نشده باشند گردیده ایم.
- کاش که آسمانها را منشق ساخته، نازل می شدی و کوهها از رویت تو متزلزل میگشت.
- ۲ مثل آتشی که خورده چون بهار امشعل سازد و ناری که آب را به جوش آورد تا نام خود را بر دشمنان معروف سازی و امتها از رویت تو لرزان گردند.
- ۳ حینی که کارهای هولناک را که منتظر آنها نبودیم بجا آوردی. آنگاه نزول فرمودی و کوهها از رویت تو متزلزل گردید.
- ۴ زیرا که از ایام قدیم نشنیدند و استماع نمودند و چشم خدایی را غیر از تو که برای منتظران خویش پیرا زدند پدید.
- ۵ توانائی را که شادمانند و عدالت را بجامیآ ورنده و به راههای تو تورا به یاد میآ ورنده ملاقات میکنی. اینک تو غضبناک شدی و ما نگاه کرده ایم در اینها مدت مدیدی بسر بردیم و آیا نجات توانیم یافت؟

- زیرا که جمیع مامثل شخص نجس شده ایم و همه اعمال عاده ما مانند لته ملوث میباشند. و همگی مامثل برگ، پژمرده شده، گاهان مامثل باد، مارا میر باید.
- ۷ و کسی نیست که اسم تو را بخواند یا خویشتن را برانگیزد تا به تو متمسک شود زیرا که روی خود را از ما پوشیده های و مارا به سبب گاهان ما گد اختهای. اما الانای خداوند، تو پدر ما هستی. ما گل هستیم و تو صنایع ما هستی و جمیع ما مصنوع دستهای تو میباشیم.
- ۹ ای خداوند بشدت غضبناک مباش و نگاه را تا به ابد بخاطر مدار. هان ملاحظه نما که همگی ما قوم تو هستیم.
- ۱۰ شهرهای مقدس تو بیابان شده. صهیون، بیابان و اورشلیم، ویرانه گردیده است.
- ۱۱ خانه مقدس و زیبای ما که پدران ما تو را در آن تسبیح می خوانند به آتش سوخته شده و تمامی نفایس مابه خرابی مبدل گردیده است.
- ۱۲ ای خداوند آیا با وجود این همه، خودداری میکنی و خاموش شده، ما را بشدت رنجور میسازی؟

داوری و نجات

- «نانی که مرا طلب نمودند مرا جستند و آنانی که مرا نطلبیدند مرا یافتند. و به قومی که به اسم من نامیده نشدند گفتم لیبیک لیبیک.
- ۲ تمامی روز دستهای خود را بسوی قوم متمریدی که موافق خیالات خود به راه ناپسندیده سلوک مینمودند دراز کردم.
- ۳ قومی که پیش رویم غضب مرا همیشه بهیجان میآوردند، که در باغات قربانی میگذاشتند و بر آجرها بخور می سوزانند.
- ۴ که در قبرها ساکن شده، در مغاره ها منزل دارند، که گوشت خنزیر میخورند و خورش نجاسات در ظرف ایشان است.
- ۵ که میگویند: «رجای خود بایست و نزدیک من میازیرا که من از تو مقدس تر هستم.» اینان دود در بینی من میباشند و آتشی که تمامی روز مشتعل است.
- ۶ همانا این پیش من مکتوب است. پس ساکت نخواهم شد بلکه پاداش خواهم داد و به آغوش ایشان مکافات خواهم رسانید.
- ۷ خداوند می گوید در باره گاهان شما و گاهان پدران شما با هم که بر کوهها بخور سوزانید و برابر تلها اهانت نمودید پس جزای اعمال شما را اول به آغوش شما خواهم رسانید.»
- خداوند چنین میگوید: «نانکه شیر در خوشه یافت میشود و میگویند آن را فاسد مساز زیرا که برکت در آن است. همچنان به خاطر بندگان خود عمل خواهم نمود تا ایشان را (الکل هلاک نسازم).
- ۹ بلکه نسلی از یعقوب و وارثی برای کوههای خویش از یهودا به ظهور خواهم آورد. و برگزیدگانم ورثه آن و بندگانم ساکن آن خواهند شد.
- ۱۰ و شارون، مرتع گلها و وادی عاکور، خوابگاه رهمابه جهت قوم من که مرا طلبید هاند خواهد شد.
- ۱۱ و اما شما که خداوند را ترک کرده و کوه مقدس مرا فراموش نمود هاید، و مائدهای به جهت بخت میبیا ساخته و شراب مزوج به جهت اتفاق ریخت هاید، پس شما را به جهت شمشیر مقدر ساختم و جمیع شما برای قتل خم خواهید شد زیرا که چون خواندم جواب ندا دید و چون سخن گفتم نشنیدید و آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردید و آنچه را که نخواستم برگزیدید.»
- بنابر این خداوند یهوه میگوید: «ان بندگان من خواهند خورد اما شما گرسنه خواهید بود اینک بندگانم خواهند نوشید اما شما تشنه خواهید بود. همانا بندگانم شادی خواهند کرد اما شما ساجل خواهید گردید.
- ۱۴ اینک بندگانم از خوشی دل، ترنم خواهند نمود اما شما از کدورت دل، فریاد خواهید نمود و از شکستگی روح، و لوله خواهید کرد.
- ۱۵ و نام خود را برای برگزیدگان من به جای لعنت، ترک خواهید نمود پس خداوند یهوه تو را بقتل خواهد رسانید و بندگان خویش را به اسم دیگر خواهد نامید.
- ۱۶ پس هر که خویشتن را بروی زمین برکت دهد خویشتن را به خدای حق برکت خواهد داد و هر که بروی زمین قسم خورد به خدای حق قسم خواهد خورد. زیرا که تنگیهای اولین فراموش شده و از نظر من پنهان گردیده است.

آسمان و زمین جدید

- زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین بیاد نخواهد آمد و بخاطر نخواهد گذشت.
- ۱۸ بلکه از آنچه من خواهم آفرید، شادی کنید و تا به ابد وجد نماید زیرا اینک اورشلیم را محل وجد و قوم اورا محل شادمانی خواهم آفرید.
- ۱۹ و از اورشلیم وجد خواهم نمود و از قوم خود شادی خواهم کرد و آواز گریه و آواز ناله بار دیگر در او شنیده نخواهد شد.

- ۲۰ و بار دیگر طفل کم روز از آنجا نخواهد بود و نه مرد پیر که عمر خود را به اتمام نرسانیده باشد زیرا که طفل در سن صد سالگی خواهد مرد لیکن نگاهار صد ساله ملعون خواهد بود.
- ۲۱ و خانه‌ها بنا کرده، در آنها ساکن خواهند شد و تا کستانها غرس نموده، میوه آنها را خواهند خورد.
- ۲۲ بنا خواهند کرد تا دیگران سکونت نمایند و آنچه را که غرس مینمایند دیگران نخواهند خورد. زیرا که ایام قوم من مثل ایام درخت خواهد بود و برگزیدگان من از عمل دستهای خود تمتع خواهند برد.
- ۲۳ زحمت بیجا نخواهند کشید و اولاد به جهت اضطراب نخواهند زاید زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریت ایشان با ایشانند.
- ۲۴ و قبل از آنکه بخوانند من جواب خواهم داد. و پیش از آنکه سخن گویند من خواهم شنید.
- ۲۵ گرگ و بره باهم خواهند چرید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود.
- خداوند میگوید که در تمامی کوه مقدس من، ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهند نمود.»

داوری و امید

- خداوند چنین میگوید: «سمانها کرسی من و زمین پای انداز من است، پس خانهای که برای من بنا میکنید کجا است؟ و مکان آرام من کجا؟»
- خداوند میگوید: «ست من همه این چیزها را ساخت پس جمیع اینها وجود آمد اما به این شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام من لرزان باشد، نظر خواهم کرد.
- ۳ کسیکه گاوی ذبح نماید مثل قاتل انسان است و کسیکه گوسفندی ذبح کند مثل شخصی است که گردن سگ را بشکند. و آنکه هدیه‌های بگذراند مثل کسی است که خون خنزیری را بریزد و آنکه بخور سوزاند مثل شخصی است که بتی را تبریک نماید و ایشان راههای خود را اختیار کرده‌اند و جان ایشان از جاسات خودشان مسرور است.
- ۴ پس من نیز مصیبت‌های ایشان را اختیار خواهم کرد و ترسهای ایشان را برایشان عارض خواهم گردانید، زیرا چون خواندم کسی جواب نداد و چون تکلم نمودم ایشان نشنیدند بلکه آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردند و آنچه را که نخواستم اختیار کردند.»
- ای آنانی که از کلام خداوند میلزید سخن اورا بشنوید. برادران شما که از شما نفرت دارند و شمارا بخاطر اسم من از خود میرانند می گویند: خداوند تعجید کرده شود تا شادی شمارا ببینم لیکن ایشان نجل خواهند شد.
- ۶ آواز غوغا از شهر، صدایی از هیکل، آواز خداوند است که به دشمنان خود مکافات میرساند.
- ۷ قبل از آنکه در دزه بکشد، زاید. پیش از آنکه در داورا فرو گیرد و اولاد نرینهای آورد.
- ۸ کیست که مثل این راشنیده و کیست که مثل این رادیده باشد؟ آیا ولایتی در یک روز مولود گردد و قومی یکدفعه زاید شود؟ زیرا صهیون به مجرد در دزه کشیدن پسران خود را زاید.
- ۹ خداوند میگوید: «یا من بقم رحم برسانم و نزیایتم؟» و خدای تومی گوید: «یا من که زایانده هستم، رحم را ببندم؟»
- ای همه آنانی که اورشلم را دوست میدارید با او شادی کنید و برایش وجد نمائید. و ای همه آنانی که برای او ماتم میگیرید، با او شادی بسیار نمائید.
- ۱۱ تا از پستانهای تسلیات او بمکید و سیر شوید و بدو شید و از فراوانی جلال او محظوظ گردید.
- ۱۲ زیرا خداوند چنین میگوید: «یک من سلامتی را مثل نهر و جلال امتها را مانند نهر سرشار به او خواهم رسانید. و شما خواهید مکید و در آغوش او برداشته شده، برزانه‌هایش بناز پرورده خواهید شد.»
- و مثل کسیکه مادرش اورا تسلی دهد همچین من شمارا تسلی خواهم داد و در اورشلم تسلی خواهید یافت.»
- پس چون این را ببینید دل شما شادمان خواهد شد و استخوانهای شما مثل گیاه سبز و خرم خواهد گردید و دست خداوند بر بندگانش معروف خواهد شد اما بردشمنان خود غضب خواهد نمود.
- ۱۵ زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و اربابه‌های او مثل گردباد تا غضب خود را با حدت و عتاب خویش را با شعله آتش به انجام رساند.
- ۱۶ زیرا خداوند با آتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری خواهد نمود و مقتولان خداوند بسیار خواهند بود.
- و خداوند میگوید: «نانی که از عقب یک نفر که در وسط باشد خویشتن را در باغات تقدیس و تطهیر مینمایند و گوشت خنزیر و جاسات و گوشت موش میخورند باهم تلف خواهند شد.
- ۱۸ و من اعمال و خیالات ایشان را جزا خواهم داد و آمده، جمیع امتها و زبانها را جمع خواهم کرد و ایشان آمده، جلال مرا خواهند دید.

- ۱۹ و آیتی در میان ایشان برپا خواهم داشت و آنانی را که از ایشان نجات یابند نزد امتها به ترشیش و فول و تیراندازان لود و توبال و یونان و جزایر بعیده که آوازه مرانشید هاند و جلال مراندید هاند خواهم فرستاد تا جلال مراد میان امتها شایع سازند.»
- و خداوند میگوید که ایشان جمیع برادران شمارا از تمامی امتها براسبان و ارا بهها و تخت روانها و قاطران و شتران به کوه مقدس من اورشلیم به جهت خداوند هدیه خواهند آورد. چنانکه بنیاسرائیل هدیه خود را در ظرف پاک به خانه خداوند میآورند.
- ۲۱ و خداوند میگوید که از ایشان نیز کاهنان و لایان خواهند گرفت.
- ۲۲ زیرا خداوند میگوید: «نانکه آسمانهای جدید و زمین جدیدی که من آنها را خواهم ساخت در حضور من پایدار خواهد ماند همچنان ذریت شما و اسم شما پایدار خواهد ماند.»
- و خداوند میگوید که از غره ماه تا غره دیگر و از سبت تا سبت دیگر تمامی بشر خواهند آمد تا به حضور من سجده نمایند.
- ۲۴ و ایشان بیرون رفته، لاشهای مردمانی را که بر من عاصی شده اند ملا حظه خواهند کرد زیرا کرم ایشان نخواهد مرد و آتش ایشان خاموش نخواهد شد و ایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود.

کتاب ارمیانی

کلام ارمیا بن حلقیا از کاهنانی که در عناتوت در زمین بنیامین بودند.

۲ که کلام خداوند در ایام یوشیا بن آمون پادشاه یهودا در سال سیزدهم از سلطنت او بر روی نازل شد.

۳ و در ایام یهو یاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا تا آخر سال یازدهم صدقیان بن یوشیا پادشاه یهودا نازل میشد تا زمانی که اورشلیم در ماه پنجم به اسیری برده شد.

رسالت ارمیا

پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«بل از آنکه تورا در شکم صورت بندم تورا شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم تورا تقدیس نمودم و تورا نبی امتهای ابراهام.»

پس گفتم: «های خداوند یهوه اینک من تکلم کردن رانمی دانم چونکه طفل هستم.»

اما خداوند مرا گفت: «گو من طفل هستم، زیرا هر جایی که تورا بفرستم خواهی رفت و بهر چه تورا امر فرمایم تکلم خواهی نمود.

۸ از ایشان مترس زیرا خداوند میگوید: من باتو هستم و تورا رهایی خواهم داد.»

آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: «ینک کلام خود را در دهان تو نهادم.

۱۰ بدان که تورا امر وزیر امتهای ممالک مبعوث کردم تا از ریشه بر کنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و غرس کنی.»

پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ی ارمیا چه میبینی؟» گفتم: «اخیهای از درخت بادام میبینم.»

خداوند مرا گفت: «یکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده بانی میکنم تا آن را به انجام رسانم.»

پس کلام خداوند بار دیگر به من رسیده، گفت: «ه چیز میبینی؟» گفتم: «یگی جوشنده میبینم که رویش از طرف شمال است.»

و خداوند مرا گفت: «لایی از طرف شمال بر جمیع سکنه این زمین منبسط خواهد شد.

۱۵ زیرا خداوند میگوید اینک من جمیع قبایل ممالک شمالی را خواهم خواند و ایشان آمده، هر کس کرسی خود را در دهنه دروازه اورشلیم و بر تمامی

حصارهایش گردا گرد و به ضد تمامی شهرهای یهودا بر پا خواهد داشت.

۱۶ و بر ایشان احکام خود را در باره همه شرارتشان جاری خواهم ساخت چونکه مرا ترک کردند و برای خدایان غیر بخورسوزانیدند و اعمال دستهای

خود را سجده نمودند.

۱۷ پس تو که خود را ببند و برخاسته، هر آنچه را من به تو امر فرمایم به ایشان بگو و از ایشان هراسان مباش، مباد تورا پیش روی ایشان مشوش سازم.

۱۸ زیرا اینک من تورا امر و شهر حصار دار و ستون آهنین و حصارهای برنجین به ضد تمامی زمین برای پادشاهان یهودا و سروران و کاهنانش و قوم

زمین ساختم.

۱۹ و ایشان با تو جنگ خواهند کرد اما بر تو غالب نخواهند آمد، زیرا خداوند میگوید: من باتو هستم و تورا رهایی خواهم داد.»

پیروی خدایان غیر

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«رو به گوش اورشلیم ندا کرده، بگو خداوند چنین میگوید: غیرت جوانی تو و محبت نامزد شدن تورا حینی که از عقب من در بیابان و در زمین لم بزراع

میخرامیدی برایت به خاطر میآورم.

۳ اسرائیل برای خداوند مقدس و نور محصول او بود. خداوند میگوید: آنانی که او را بخورند مجرم خواهند شد و بلا بر ایشان مستولی خواهد

گردید.»

ای خاندان یعقوب و جمیع قبایل خانواده اسرائیل کلام خداوند را بشنوید!

خداوند چنین میگوید: «دران شما در من چه بیانصافی یافتند که از من دوری ورزیدند و با طیل را پیروی کرده، باطل شدند؟

و نگفتند: یهوه کجاست که ما را از زمین مصر بر آورد و ما را در بیابان و زمین ویران و پراز حفرها و زمین خشک و سایه موت و زمینی که کسی از آن گذر

نکند و آدمی در آن ساکن نشود رهبری نمود؟

و من شمار به زمین بستانها آوردم تا میوهها و طیبات آن را بخورد، اما چون داخل آن شدید زمین مرا نجس ساختید و میراث مرا مکروه گردانیدید.

۸ کاهنان نگفتند: یهوه کجاست و خوانندگان تورات مرا شناختند و شبانان بر من عاصی شدند و انبیا برای بعل نبوت کرده، در عقب چیزهای بیفایده

رفتند.

- ۹ بنابراین خداوند میگوید: بار دیگر با شما مخاصمه خواهم نمود و پسران پسران شما مخاصمه خواهم کرد.
- ۱۰ پس به جزیره های کتیم گذر کرده، ملاحظه نمایید و به قیدار فرستاده به دقت تعقل نمایید و دریافت کنید که آیا حادثه های مثل این واقع شده باشد؟ که آیا هیچ امتی خدایان خویش را عوض کرده باشند با آنکه آنها خدا نیستند؟ اما قوم من جلال خویش را به آنچه فایده های ندارد عوض نمودند.
- ۱۲ پس خداوند می گوید: ای آسمانها از این متحیر باشید و به خود لرزیده، به شدت مشوش شوید!
- زیرا قوم من دو کاربرد کرده اند. مرا که چشمه آب حیاتم ترک نموده و برای خود حوضها کنده اند، یعنی حوضهای شکسته که آب را نگاه ندارد.
- ۱۴ آیا اسرائیل غلام یا خانه زاد است پس چرا غارت شده باشد؟
- شیران ژیان بر او غرش نموده، آواز خود را بلند کردند و زمین او را ویران ساختند و شهرهایش سوخته و غیر مسکون گردیده است.
- ۱۶ و پسران نوف و تحفینیس فرق تو را شکستند.
- ۱۷ آیا این را بر خویشتن وارد نیاوردی چونکه بهوه خدای خود را حینی که تو را رهبری مینمود ترک کردی؟
- والان تو را باراه مصر چه کار است تا آب شیخور را بنوشی؟ و تو را باراه آشور چه کار است تا آب فرات را بنوشی؟»
- خداوند بهوه صبا یوت چنین میگوید: «رارت تو، تو را تنبیه کرده و ارتداد تو، تو را تو بیخ نموده است پس بدان و ببین که این امر زشت و تلخ است که بهوه خدای خود را ترک نمودی و ترس من در تو نیست.
- ۲۰ زیرا از زمان قدیم یوحنا تو را شکستم و بندهای تو را گسیختم و گفتمی بندگی نخواهم نمود زیرا بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز خوابیده، زنا کردی.
- ۲۱ و من تو را مواصیل و تخم تمام نیکو غرس نمودم پس چگونه نهال مویبگانه برای من گردیده های؟
- پس اگر چه خویشتن را با اشنان بشویی و صابون برای خود زیاده بکاری، اما خداوند بهوه میگوید که گاه تو پیش من رقم شده است.
- ۲۳ چگونه میگوینی که نجس نشدم و در عقب بعلم نرقم؟ طریق خویش را در وادی بنگر و به آنچه کردی اعتراف نمای شتر تیز رو که در راههای خود می دوی!
- مثل گور خر هستی که به بیابان عادت داشته، در شهوت دل خود با در ابو میکشد. کیست که از شهوتش او را برگرداند؟ آنانی که او را میطلبند خسته نخواهند شد و او را در ماهش خواهند یافت.
- ۲۵ پای خود را از برهنگی و گلوی خویش را از تشنگی باز دار. اما گفتمی امید نیست زیرا که غریبان را دوست داشتم و از عقب ایشان خواهم رفت.
- ۲۶ مثل دزدی که چون گرفتار شود نچل گردد. همچنین خاندان اسرائیل با پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیای ایشان نچل خواهند شد.
- ۲۷ که به چوب میگویند تو پدر من هستی و به سنگ که تو مرا از آیدهای زیرا که پشت به من دادند و نه رو. اما در زمان مصیبت خود میگویند: بر خیز و ما را نجات ده.
- ۲۸ پس خدایان تو که برای خود ساختی بکاینده؟ ایشان در زمان مصیبت بر خیزند و تو را نجات دهند. زیرا کهای یهود خدایان تو به شماره شهرهای تومی باشند.»
- خداوند میگوید: «را با من مخاصمه مینمایید. جمیع شما بر من عاصی شده اید.
- ۳۰ پسران شمارا عبث زده ام زیرا که تادیب رانمی پذیرند. شمشیر شما مثل شیر درنده انبیای شمارا هلاک کرده است.
- ۳۱ ای شما که اهل این عصر میباشید کلام خداوند را بفهمید! آیا من برای اسرائیل مثل بیابان یا زمین ظلمت غلیظ شده ام؟ پس قوم من چرا میگویند که هر وسای خود شده ایم و بار دیگر نزد تو نخواهیم آمد.
- آباد و شیزه زبور خود را یا عروس آرایش خود را فراموش کند؟ اما قوم من روزهای بی شمار مرا فراموش کرده اند.
- ۳۳ چگونه راه خود را میبای سازی تا محبت را بطلی؟ بنابراین زنان بدرانیز به راههای خود تعلیم دادی.
- ۳۴ در دامنهای تو نیز خون جان فقیران بیگانه یافته شد. آنها را در نقب زدن نیافتم بلکه بر جمیع آنها.
- ۳۵ و میگوینی: چونکه بیگانه هستم غضب او از من برگردانیده خواهد شد. اینک به سبب گفتنت که نگاه نکردم بر تو داوری خواهم نمود.
- ۳۶ چرا اینقدر می شتابی تا راه خود را تبدیل نمایی؟ چنانکه از آشور نچل شدی همچنین از مصر نیز نچل خواهی شد.
- ۳۷ از این نیز دستهای خود را بر سر نهاده، بیرون خواهی آمد. چونکه خداوند اعتماد تو را خوار کرده است پس از ایشان کامیاب نخواهی شد.»

- و میگوید: «گر مرد، زن خود را طلاق دهد و او از وی جدا شده، زن مرد دیگری بشود آیا بار دیگری به آن زن رجوع خواهد نمود؟ مگر آن زمین بسیار ملوث نخواهد شد؟ لیکن خداوند می گوید: تو بیا یاران بسیار زنا کردی اما نزد من رجوع نما.
- ۲ چشمان خود را به بلند یها برافراز و ببین که کدام جا است که در آن باتو هم خواب نشده اند. برای ایشان بسراهم مثل (ن) عرب در بیابان نشستی و زمین را به زنا و بد رفتاری خود ملوث ساختی.
- ۳ پس بارشها باز داشته شد و باران بهاری نیامد و تو را جبین زن زانیه بوده، حیا را از خود دور کردی.
- ۴ آیا از این به بعد مرا صد انخواهی زد کهای پدر من، تو یار جوانی من بودی؟
- آیا غضب خود را تا به ابد خواهد نمود و آن را تا به آخر نگاه خواهد داشت؟ اینک این را گفتی اما اعمال بد را بجا آورده، کامیاب شدی.»
- بنی وفایی اسرائیل**
- و خداوند در ایام پوشی پادشاه به من گفت: «یا ملا حظه کردی که اسرائیل مرتد چه کرده است؟ چگونه به فراز هر کوه بلند و زیر هر درخت سبز رفته در آنجا زنا کرده است؟
- و بعد از آنکه همه این کارها را کرده بود من گفتم نزد من رجوع نما، اما رجوع نکرد و خواهر خائن او یهودا این را بدید.
- ۸ و من دیدم با آنکه اسرائیل مرتد زنا کرد و از همه جهات اورا بیرون کردم و طلاق نامهای به وی دادم لکن خواهر خائن او یهودا نترسید بلکه او نیز رفته، مرتکب زنا شد.
- ۹ و واقع شد که به سبب سهل انگاری او در زنا کاریش زمین ملوث گردید و او با سنگها و چوبها زنا نمود.
- ۱۰ و نیز خداوند میگوید: با وجود این همه، خواهر خائن او یهودا نزد من با تمامی دل خود رجوع نکرد بلکه باریا کاری.»
- پس خداوند مرا گفت: «اسرائیل مرتد خویشتن را از یهودای خائن عادلتر نموده است.
- ۱۲ لهدا برو این سخنان را بسوی شمال ندا کرده، بگو: خداوند میگوید: ای اسرائیل مرتد رجوع نما! و بر تو غضب نخواهم نمود زیرا خداوند میگوید: من روف هستم و تا به ابد خشم خود را نگاه نخواهم داشت.
- ۱۳ فقط به گاهانت اعتراف نما که بر یهوه خدای خویش عاصی شدی و راههای خود را زیر هر درخت سبز برای بیگانگان منشعب ساختی و خداوند میگوید که شما آواز مرا نشنیدید.
- ۱۴ پس خداوند میگوید: ای پسران مرتد رجوع نمائید زیرا که من شوهر شما هستم و از شما یک نفر از شهری و دو نفر از قبیلهای گرفته، شما را به صهیون خواهم آورد.
- و به شما شبانان موافق دل خود خواهم داد که شما را به معرفت و حکمت خواهند چرانید.
- «خداوند میگوید که چون در زمین افزوده و بارور شوید در آن ایام بار دیگر تابوت عهد یهوه را به زبان نخواهند آورد و آن به خاطر ایشان نخواهد آمد و آن را ذکر نخواهند کرد و آن را زیارت نخواهند نمود و بار دیگر ساخته نخواهد شد.
- ۱۷ زیرا در آن زمان اورشلیم را کرسی یهوه خواهند نامید و تمامی امتها به آنجا به جهت اسم یهوه به اورشلیم جمع خواهند شد و ایشان بار دیگر پیروی سرکشی دلهای شیر خود را نخواهند نمود.
- ۱۸ و در آن ایام خاندان یهودا با خاندان اسرائیل راه خواهند رفت و ایشان از زمین شمال به آن زمینی که نصیب پدران ایشان ساختم با هم خواهند آمد.
- ۱۹ و گفتم که من تو را چگونه در میان پسران قرار دهم و زمین مرغوب و میراث زیباترین امتها را به تو دهم؟ پس گفتم که مرا پدر خواهی خواند و از من دیگر مرتد نخواهی شد.
- ۲۰ خداوند میگوید: هر آینه مثل زنی که به شوهر خود خیانت ورزد همچنین شمای خاندان اسرائیل به من خیانت ورزیدید.
- ۲۱ آواز گریه و تضرعات بنی اسرائیل از بلند یها شنیده میشود زیرا که راههای خود را منحرف ساخته و یهوه خدای خود را فراموش کرده اند.
- ۲۲ ای فرزندان مرتد باز گشت نمائید و من ارتدادهای شما را شفا خواهم داد.» می گویند: «ینک نزد تو میآیم زیرا که تو یهوه خدای ما هستی.
- ۲۳ به درستی که از دحام کوهها از تلها باطل مییاشد. زیرا به درستی که نجات اسرائیل در یهوه خدای ما است.
- ۲۴ و نجالت مشقت پدران ما، یعنی رومه و گله و پسران و دختران ایشان را از طفولیت ماتلف کرده است.
- ۲۵ در نجالت خود میخواستیم و رسوایی ما، ما را می پوشاند زیرا که هم ما و هم پدران ما از طفولیت خود تا امروز به یهوه خدای خویش نگاه ورزیده و آواز یهوه خدای خویش را شنیدیم.»

خداوند میگوید: «ی اسرئیل اگر

بازگشت نمایی، اگر نزد من بازگشت نمایی و اگر جاسات خود را از خود دور نمایی پراکنده نخواهی شد. ۲ و به راستی و انصاف و عدالت به حیات یهوه قسم خواهی خورد و امت ها خویشتن را به او مبارک خواهند خواند و به وی نفر خواهند کرد.»

بلا از طرف شمال

زیرا خداوند به مردان یهود او اورشلیم چنین میگوید: «مینهای خود را بشیار کنید و در میان خارها مکارید.

۴ ای مردان یهود او ساکنان اورشلیم خویشتن را برای خداوند مختون سازید و غلفه دلهای خود را دور کنید مباد احدت خشم من به سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر شده، افروخته گردد و کسی آن را خاموش نتواند کرد.

۵ در یهودا اخبار نماید و در اورشلیم اعلان نموده، بگویند و در زمین کرنا بنوازید و به آواز بلند ندا کرده، بگویند که جمع شوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم.

۶ علمی بسوی صهیون برافرازید و برای پناه فرار کرده، توقف ننمایید زیرا که من بلایی و شکستی عظیم از طرف شمال میآورم.

۷ شیری از پیشه خود برآمده و هلاک کننده ام تا حرکت کرده، از مکان خویش درآمده است تا زمین تورا ویران سازد و شهرهای خراب شده، غیر مسکون گردد.

۸ از این جهت پلاس پوشیده، ماتم گیرید و ولوله کنید زیرا که حدت خشم خداوند از ما برنگشته است.

۹ و خداوند میگوید که در آن روز دل پادشاه و دل سروران شکسته خواهد شد و کاهنان متحیر و انبیامشوش خواهند گردید.»

پس گفتم: «های خداوند یهوه! به تحقیق این قوم و اورشلیم را بسیار فریب دادی زیرا گفتمی شمارا سلامتی خواهد بود و حال آنکه شمشیر به جان رسیده است.»

در آن زمان به این قوم و به اورشلیم گفته خواهد شد که باد سموم از بلندیهای بیابان بسوی دختر قوم من خواهد وزید و نه برای افشاندن و پاک کردن خرمن.

۱۲ باد شدید از اینها برای من خواهد وزید و من نیز الان برایشان داوریها خواهم فرمود.

۱۳ اینک او مثل ابر میآید و ابراهای او مثل گردباد و اسبهای او از عقاب تیزتر و تند. وای بر ما زیرا که غارت شده ایم.

۱۴ ای اورشلیم دل خود را از شرارت شست و شو کن تا نجات یابی! تا به کی خیالات فاسد تو در دلت بماند؟

زیرا آوازی از دان اخبار مینماید و از کوهستان افرایم به مصیبتی اعلان میکند.

امتها را اطلاع دهید، هان به ضد اورشلیم اعلان کنید که محاصره کنندگان از ولایت بعید می آیند و به آواز خود به ضد شهرهای یهوداندامی کنند.

۱۷ خداوند میگوید که مثل دیده بانان مزرعه او را احاطه میکنند چونکه بر من فتنه انگیخته است.

۱۸ راه تو و اعمال تو این چیزها را بر تو وارد آورده است. این شرارت تو به حدی تلخ است که به دلت رسیده است.

احشای من احشای من، پرده های دل من از درد سفته شد و قلب من در اندروم مشوش گردیده، ساکت توانم شد چونکه تو ای جان من آواز کرنا و نعره جنگ را شنیدهای.

۲۰ شکستگی بر شکستگی اعلان شده زیرا که تمام زمین غارت شده است و خیمه های من بگته و پرده هایم ناگهان به تاراج رفته است.

۲۱ تا به کی علم را بینم و آواز کرنا را بشنوم؟

چونکه قوم من احمقند و مرانی شناسند و ایشان، پسران ابله هستند و هیچ فهم ندارند. برای بدی کردن ما هر ندلیکن به جهت نیکو کاری هیچ فهم ندارند.

بسوی زمین نظر انداختم و اینک تهی و ویران بود و بسوی آسمان و هیچ نور نداشت.

۲۴ بسوی کوهها نظر انداختم و اینک متزلزل بود و تمام تلها از جا متحرک میشد.

۲۵ نظر کردم و اینک آدمی نبود و تمامی مرغان هوا فرار کرده بودند.

۲۶ نظر کردم و اینک بوستانها بیابان گردیده و همه شهرها از حضور خداوند و احدت خشم وی خراب شده بود.

زیرا خداوند چنین میگوید: «ماهی زمین خراب خواهد شد لیکن آن را بالکل فانی نخواهم ساخت.

۲۸ از این سبب جهان ماتم خواهد گرفت و آسمان از بالا سیاه خواهد شد زیرا که این را گفتم و اراده نمودم و پیشمان نخواهم شد و از آن بازگشت نخواهم نمود.»
 از آواز سواران و تیراندازان تمام اهل شهر فرار میکنند و به جنگلها داخل میشوند و بر صخرهها برمی آیند و تمامی شهرها ترک شده، احدی در آنها ساکن نمی شود.
 ۳۰ و تو حینی که غارت شوی چه خواهی کرد؟! اگر چه خویشتن را به قرمز ملبس سازی و به زیورهای طلا بیارایی و چشمان خود را از سر مه جلا دهی لیکن خود را عبث زیبایی دادهای چونکه یاران تو تو را خوار شمرده، قصد جان تو دارند.
 ۳۱ زیرا که آوازی شنیدم مثل آواز زنی که در دزه دارد و تنگی مثل زنی که نخست زاده خویش را بزاید یعنی آواز دختر صهیون را که آه میکشد و دستهای خود را دراز کرده، میگوید: وای بر من زیرا که جان من به سبب قاتلان یهوش شده است.

عادی نیست

«رکوپه های اورشلیم گردش کرده، ببینید و بفهمید و در چهار سوهایش تفتیش نماید که آیا کسی را که به انصاف عمل نماید و طالب راستی باشد توانید یافت تا من آن را بیامرزم؟»

و اگر چه بگویند: قسم به حیات یهوه، لیکن به دروغ قسم میخورند.»

ای خداوند آیا چشمان تو راستی نگران نیست؟ ایشان را زدی اما محزون نشدند. و ایشان را تلف نمودی اما نخواستند تادیب را بپذیرند. رویهای خود را از صخره سختتر گردانیدند و نخواستند بازگشت نمایند.

۴ «من گفتم:» هدرستی که اینان فقیرند و جاهل هستند که راه خداوند و احکام خدای خود را نمی دانند.

۵ پس نزد بزرگان میروم و با ایشان تکلم خواهم نمود زیرا که ایشان طریق خداوند و احکام خدای خود را میدانند.» لیکن ایشان متفق بر غرورشسته و بندهارا گسیخته اند.

۶ از این جهت شیری از جنگل ایشان را خواهد کشت و گرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد و پلنگ بر شهرهای ایشان در کمین خواهد نشست و هر که از آنها بیرون رود در دیده خواهد شد، زیرا که تقصیرهای ایشان بسیار و ارتدادهای ایشان عظیم است.

«گونه تور برای این پیامرزم که پسرانت مرا ترک کردند و به آنچه خدا نیست قسم خوردند و چون من ایشان را سیر نمودم مرتکب زنا شدند و در خانه های فاحشهها از دام نمودند.»

۸ مثل اسبان پرورده شده مست شدند که هر یکی از ایشان برای زن همسایه خود شیهه میزند.

و خداوند میگوید: «یا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آيا جان من از چنین طایفهای انتقام نخواهد کشید؟»

بر حصارهایش برآید و آنها را خراب کنید اما بالکل هلاک نکنید و شاخه هایش را قطع نمائید زیرا که از آن خداوند نیستند.

خداوند میگوید: «آینه خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به من به شدت خیانت ورزید هاند.»

خداوند را انکار نموده، میگویند که او نیست و بلا به ما نخواهد رسید و شمشیر و قحط را نخواهیم دید.

۱۳ و انبیاء میباشند و کلام در ایشان نیست پس به ایشان چنین واقع خواهد شد.

۱۴ بنا بر این یهوه خدای صباوت چنین میگوید: «ونکه این کلام را گفتید همانا من کلام خود را در دهان تو آتش و این قوم را هیزم خواهم ساخت و ایشان را خواهد سوزانید.»

خداوند میگوید: «ی خاندان اسرائیل، اینک من امتی را از دور بر شما خواهم آورد. امتی که زور آورند و امتی که قدیمند و امتی که زبان ایشان را نمی دانی و گفتار ایشان را نمی فهمی.»

۱۶ ترکش ایشان قبر گشاده است و جمیع ایشان جبارند.

۱۷ و خرمن و نان تو را که پسران و دخترانت آن را می باید بخورند خواهند خورد و گوسفندان و گاو تو را خواهند خورد و انگورها و انجیرهای تو را خواهند خورد و شهرهای حصاردار تو را که به آنها توکل مینمایی با شمشیر هلاک خواهند ساخت.»

لیکن خداوند میگوید: «آن روز هانیز شمارا بالکل هلاک نخواهم ساخت.»

۱۹ و چون شما گویند که یهوه خدای ما چرا تمامی این بلاها را بر ما وارد آورده است آنگاه توبه ایشان بگوازی این جهت که مرا ترک کردید و خدایان غیر را در زمین خویش عبادت نمودید. پس غریبان را در زمینی که از آن شما نباشد بندگی خواهید نمود.

- «ین راهه خاندان یعقوب اخبار نماید و به یهود اعلان کرده، گویند کهای قوم جاهل و بی فهم که چشم دارید اما نمی بینید و گوش دارید اما نمی شنوید این را بشنوید.»
- ۲۲ خداوند می گوید آیا از من نمی ترسید و آیا از حضور من نمی لرزید که ریگ راهه قانون جاودانی، حد دریا گذاشتم که از آن نتواند گذشت و اگر چه امواجش متلاطم شود غالب نخواهد آمد و هر چند شورش نماید اما از آن تجاوز نمی تواند کرد؟
- اما این قوم، دل فتنه انگیز و متمرددارند. ایشان فتنه انگیزخته و رفتانند.
- ۲۴ و در دلهای خود نمی گویند که از یهوه خدای خود بترسیم که باران اول و آخر را در موسم میبخشد و هفته های معین حصار را به جهت مانگاه میدارد.
- ۲۵ خطایای شمالین چیزها را دور کرده و گاهان شمالین کوی را از شمانع نموده است.
- ۲۶ زیر در میان قوم من شیران پیدا شده اند که مثل کمین نشستن صیادان در کمین مینشینند. دامها گسترانیده، مردم را صید میکنند.
- ۲۷ مثل قسمی که پراز پرنده گان باشد، همچنین خانه های ایشان پراز فریب است و از این جهت بزرگ و دولتمند شده اند.
- ۲۸ فربه و در خشنده میشوند و در اعمال زشت هم از حد تجاوز میکنند. دعوی یعنی دعوی یتیمان را فیصل نمی دهند و با وجود آن کامیاب میشوند و فقیران را دادرسی نمی کنند.
- ۲۹ و خداوند میگوید: آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه های انتقام نخواهد کشید؟
- امری عجیب و هولناک در زمین واقع شده است.
- ۳۱ انبیایه دروغ نبوت میکنند و کاهنان به واسطه ایشان حکمرانی مینمایند و قوم من این حالت را دوست میدارند و شمار در آخرین چه خواهید کرد؟»

محاصره اورشلیم

- ای بنی بنیامین از اورشلیم فرار کنید و کرنا را در توقع بنوازید و علامتی بر بیت هکاریم پراز ایزد زیرا که بلایی از طرف شمال و شکست عظیمی رو خواهد داد.
- ۲ و من آن دختر جمیل و لطیف یعنی دختر صهیون را منقطع خواهم ساخت.
- ۳ و شبانان با گله های خویش نزدی خواهند آمد و خیمه های خود را گردا گرد او برپا نموده، هر یک در جای خود خواهند چرانید.
- ۴ با او جنگ را مهیا سازید و برخاسته، در وقت ظهر برآیم. وای بر ما زیرا که روز روبه زوال نهاده است و سایه های عصر دراز میشود.
- ۵ برخیزید! و در شب برآیم تا قصر هایش را منهدم سازیم.
- ۶ زیرا که یهوه صباوت چنین می فرماید: «رختان را قطع نموده، مقابل اورشلیم سنگر برپا نمایید. زیرا این است شهری که سزاوار عقوبت است چونکه اندرونش تمام ظلم است.
- ۷ مثل چشمهای که آب خود را می جوشانند همچنان او شرارت خویش را می جوشاند. ظلم و تاراج در اندرونش شنیده میشود و بیماریها و جراحات دایم در نظر من است.
- ۸ ای اورشلیم، تادیب را بپذیر مباد جان من از تو بیزار شود و تو را ویران و زمین غیر مسکون گردانم.»
- یهوه صباوت چنین میگوید که «قیه اسرائیل را مثل موش خورشه چینی خواهند کرد پس مثل کسیکه انگور میچیند دست خود را بر شاخه هایش برگردان.» کیستند که به ایشان تکلم نموده، شهادت دهم تا بشنوند. هان گوش ایشان ناخوتن است که نتوانند شنیدند. اینک کلام خداوند برای ایشان عار گردیده است و در آن رغبت ندارند.
- ۱۱ و من از حدت خشم خداوند پر شد هام و از خود داری خسته گردید هام پس آن را در کوچها بر اطفال و بر مجلس جوانان با هم بریز. زیرا که شوهر و زن هر دو گرفتار خواهند شد و شیخ با دیرینه روز.
- ۱۲ و خانه ها و مزرعه ها و زنان ایشان با هم از آن دیگران خواهند شد زیرا خداوند میگوید که «ست خود را به ضد ساکنان این زمین دراز خواهم کرد.
- ۱۳ چونکه جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ، پراز طمع شده اند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن، فریب را بعمل میآورند.
- ۱۴ و جراحات قوم مرا اندک شفایی دادند، چونکه میگویند سلامتی است، سلامتی است با آنکه سلامتی نیست.»

آیا چون مرتکب رجاسات شدند نخل گردیدند؟ فی ابد نخل نشدند بلکه حیار احساس نمودند. بنابراین خداوند می گوید که «رمیان افتادگان خواهند افتاد و حینی که من به ایشان عقوبت رسامم خواهند لغزید.»

خداوند چنین میگوید: «رطریق هابایستید و ملاحظه نمایید و در باره طریق های قدیم سوال نمایید که طریق نیکو کدام است تا در آن سلوک نموده، برای جان خود راحت بیابید، لیکن ایشان جواب دادند که در آن سلوک نخواهیم کرد.

۱۷ و من پاسبانان بر شما گامیستم (به آواز کرنا گوش دهید، اما ایشان گفتند گوش نخواهیم داد.

۱۸ پسای امت هابشنوید و ای جماعت آنچه را که در میان ایشان است بدانید!

ای زمین بشنو اینک من بلایی بر این قوم میآورم که ثمره خیالات ایشان خواهد بود زیرا که به کلام من گوش ندادند و شریعت مرا نیز ترک نمودند.

۲۰ چه فایده دارد که بخور از سبب و قصب الذریره از زمین بعید برای من آورده میشود. قربانی های سوختنی شما مقبول نیست و ذبایح شما پسندیده من نی.

بنابراین خداوند چنین میگوید: «ینک من پیش روی این قوم سنگهای لغزش دهنده خواهم نهاد و پدران و پسران باهم از آنها لغزش خواهند خورد و ساکن زمین باهم سایه اش هلاک خواهند شد.»

خداوند چنین میگوید: «ینک قومی از زمین شمال میآورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست.

۲۳ و کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان مردان ستمکیش میباشند که ترحم ندارند. به آواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و پراسبان سوار شده، مثل مردان جنگی به ضد تو ای دختر صهیون صف آرایی خواهند کرد.»

آوازه این را شنیدیم و دستهای ماسست گردید. تنگی و درد مثل زنی که میزاید ما را در گرفته است.

۲۵ به صحرا بیرون مشوید و به راه مروید زیرا که شمشیر دشمنان و خوف از هر طرف است.

۲۶ ای دختر قوم من پلاس پیوش و خویشتن را در خاکستر بغلطان. ماتم پسر یگانه و نوحه گری تلخ برای خود بکن زیرا که تاراج کننده ناگهان بر ما میآید.

۲۷ تو را در میان قوم خود امتحان کننده و قلعه قرار دادم تا راههای ایشان را بفهمی و امتحان کنی.

۲۸ همه ایشان سخت متمرد شدند و برای تمامی کردن گردش میکنند. برنج و آهن میباشند و جمیع ایشان فساد کنند هاند.

۲۹ دم پر زور میدمد و سرب در آتش فانی میگردد و فالگر عبث قال میگذازد زیرا که شیران جدا نمی شوند.

۳۰ نقره ترک شده نامیده میشوند زیرا خداوند ایشان را ترک کرده است.

بطالت خدایان غیر

کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:

«دروازه خانه خداوند بایست و این کلام را در آنجا ندا کرده، بگو: ای تمامی یهودا که به این دروازه ها داخل شده، خداوند را سجده مینمایید کلام خداوند را بشنوید.

۳ یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: طریقهها و اعمال خود را اصلاح کنید و من شمار را در این مکان ساکن خواهم گردانید.

۴ به سخنان دروغ تو کل منماید و مگوید که هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است.

۵ زیرا اگر به تحقیق طریقهها و اعمال خود را اصلاح کنید و انصاف را در میان یکدیگر بعمل آورید،

و بر غریبان و یتیمان و بیوه زنان ظلم ننمایید و خون بیگانهان را در این مکان نریزید و خدایان غیر را به جهت ضرر خویش پیروی ننمایید،

آنگاه شمار را در این مکان در زمینی که به پدران شما از ازل تا به ابد داده ام ساکن خواهم گردانید.

۸ اینک شما به سخنان دروغی که منفعت ندارد توکل مینمایید.

۹ آیا مرتکب دزدی و زنا و قتل نمی شوید و به دروغ قسم نمی خورید و برای بعل بخور نمی سوزانید؟ آیا خدایان غیر را که نمی شناسید پیروی نمی نمایید؟

و داخل شده، به حضور من در این خانه های که به اسم من مسمی است میایستید و میگویید که به گردن تمام این رجاسات سپرده شده ایم.

۱۱ آیا این خانه های که به اسم من مسمی است در نظر شما مغاره دزدان شده است؟ و خداوند میگوید: اینک من نیز این را دیدهام.

۱۲ لکن به مکان من که در شیلو بود نام خود را اول در آنجا قرار داده بودم بروید و آنچه را که به سبب شرارت قوم خود اسرائیل به آنجا کرده ام ملاحظه نمایید.

۱۳ پس حال خداوند میگوید: از آنرو که تمام این اعمال را بجا آوردید با آنکه من صبح زود برخاسته، به شما تکلم نموده، سخن راندم اما نشنیدید و شمارا خواندم اما جواب ندادید.

۱۴ از این جهت به این خانهای که به اسم من مسمی است و شما به آن توکل دارید و به مکانی که به شما و به پدران شما دادم به نوعی که به شیوه عمل نمودم عمل خواهم کرد.

۱۵ و شمارا از حضور خود خواهم رانده به نوعی که جمیع برادران شما یعنی تمام ذریت افرایم را راندم.

۱۶ پس تو برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلند نمنا و نزد من شفاعت مکن زیرا که من تو را اجابت نخواهم نمود.

۱۷ آیا آنچه را که ایشان در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم میکنند نمی بینی؟

پسران، هیزم جمع میکنند و پدران، آتش میافروزند و زنان، خمیری سرشند تا قرصها برای ملکه آسمان بسازند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته مرمت میسازند.

۱۹ اما خداوند میگوید آیا مرمت میسازند؟ نی بلکه خویشتر راتار و یهای خود را رسوا سازند.

۲۰ بنابراین خداوند بپوه چنین میگوید: اینک خشم و غضب من بر این مکان بر انسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و افروخته شده، خاموش نخواهد گردید.

«هوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: قربانی های سوختنی خود را بر ذبایح خویش مزید کنید و گوشت بخورید.

۲۲ زیرا که به پدران شما سخن نگفتم و در روزی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم آنها را در باره قربانی های سوختنی و ذبایح امر نفرمودم.

۲۳ بلکه ایشان را به این چیز امر فرموده، گفتم که قول مرا بشنوید و من خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود و به هر طریق که به شما حکم نمایم سلوک نماید تا برای شما نیکو باشد.

۲۴ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه بر حسب مشورتها و سرکشی دل شریر خود رفتار نمودند و به عقب افتادند و پیش نیامدند.

۲۵ از روزی که پدران شما از زمین مصر بیرون آمدند تا امروز جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم بلکه هر روز صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم.

۲۶ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه گردن خویش را سخت نموده، از پدران خود بدتر عمل نمودند.

۲۷ پس تو تمامی این سخنان را به ایشان بگو اما تو را نخواهند شنید و ایشان را بخوان اما ایشان تو را جواب نخواهند داد.

۲۸ و به ایشان بگو: اینان قومی میباشند که قول بپوه خدای خویش را نمی شنوند و تادیب نمی پذیرند زیرا راستی ناپود گردیده و از دهان ایشان قطع شده است.

۲۹) ی اورشلیم (موی خود را تراشیده، دور بیند از و بر بلند یها آواز نوحه برافرازد زیرا خداوند طبقه مغضوب خود را رد و ترک نموده است.

وادی حنوم

«و نکه خداوند میگوید بنی یهود آنچه را که در نظر من ناپسند است بعمل آوردند و رجاسات خویش را در خانهای که به اسم من مسمی است برپا نموده، آن را نجس ساختند.

۳۱ و مکان های بلند خود را در توفت که در وادی ابن حنوم است بنا نمودند تا پسران و دختران خویش را در آتش بسوزانند که من اینکار را امر نفرموده بودم و بخاطر خویش نیاورده.

۳۲ بنابراین خداوند میگوید: اینک روزها میآید که آن باردیگر به توفت و وادی ابن حنوم مسمی نخواهد شد بلکه به وادی قتل و در توفت دفن خواهند کرد تا جایی باقی نماند.

۳۳ و لاشهای این قوم خوراک مرغان هوا و جانوران زمین خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید.

۳۴ و از شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس را ناپود خواهم ساخت زیرا که آن زمین ویران خواهد شد.»

خداوند میگوید که «ران زمان

استخوانهای پادشاهان یهودا و استخوانهای سرورانش و استخوانهای کهنه و استخوانهای انبیا و استخوانهای سکنه اورشلیم را از قبرهای ایشان بیرون خواهند آورد.

۲ و آنها را پیش آفتاب و ماه و تمامی لشکر آسمان که آنها را دوست داشته و عبادت کرده و پیروی نموده و جستجو و سجده کرده اند پهن خواهند کرد و آنها را جمع نخواهند نمود و دفن نخواهند کرد بلکه بر روی زمین سرگین خواهد بود.

۳ و یهوه صباوت میگوید که تمامی بقیه این قبیله شریر که باقی میمانند در هر مکانی که باقیمانده باشند و من ایشان را بسوی آن رانده باشم مرگ رابر حیات ترجیح خواهند داد.

نگاه و مجازات

«ایشان را بگو خداوند چنین میفرماید: اگر کسی بیفتد آیا نخواهد برخاست و اگر کسی مرتد شود آیا بازگشت نخواهد نمود؟ پس چرا این قوم اورشلیم به ارتداد دایمی مرتد شده اند و به فریب متمسک شده، از بازگشت نمودن اباهی ننمایند؟ من گوش خود را فراداشته، شنیدم اما راستی تکلم نمودند و کسی از شرارت خویش توبه نکرده و نگفته است چه کرده ام بلکه هر یک مثل اسبی که به جنگ میدود به راه خود رجوع میکند.

۷ لفلق نیز در هوا موسم خود را می داند و فاخته و پرستوک و کلنک زمان آمدن خود را نگاه میدارند لیکن قوم من احکام خداوند را نمی دانند.

۸ چگونه میگوید که ما حکیم هستیم و شریعت خداوند با ما است. به تحقیق قلم کاذب کاتبان به دروغ عمل مینمایند.

۹ حکیمان شرمنده و مدهوش و گرفتار شده اند. اینک کلام خداوند را ترک نمودند پس چه نوع حکمتی دارند.

۱۰ بنابراین زنان ایشان را به دیگران خواهیم داد و مزرعه های ایشان را به مالکان دیگر. زیرا که جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ پراز طمع میباشند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن به فریب عمل مینمایند.

۱۱ و جراحات قوم مرا اندک شفا یی داد هاند چونکه میگویند سلامتی است، سلامتی است، با آنکه سلامتی نیست.

۱۲ آیا چون مرتکب رجاسات شدند نجل گردیدند؟ فی ابد نجل نشدند بلکه حیارا احساس نمودند بنابراین خداوند می گوید: در میان افتادگان خواهند افتاد و حینی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید.»

خداوند میگوید: «ایشان را بالکل تلف خواهم نمود که نه انگور بر موونه انجیر بر درخت انجیر یافت شود و برگها پزمرده خواهد شد و آنچه به ایشان بدهم از ایشان زایل خواهد شد.»

پس ما چرا مینشینیم؟ جمع بشوید تا به شهرهای حصار دار داخل شویم و در آنها ساکت باشیم. زیرا که یهوه خدای ما ما را ساکت گردانیده و آب تلخ به ما نوشانیده است زانو که به خداوند نگاه ورزیدهایم.

۱۵ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیر حاصل نشد و برای زمان شفا و اینک آشفتنگی پدید آمد.

۱۶ صهیل اسبان او از دان شنیده شد و از صدای شیهه زور آورانش تمامی زمین متزلزل گردید زیرا که آمد هاند و زمین و هر چه در آن است و شهر و ساکنانش را خورد هاند.

۱۷ زیرا خداوند میگوید: «ینک من در میان شما مارها و افعیا خواهم فرستاد که آنها را افسون نتوان کرد و شمارا خواهند گزید.»

کاش که از غم خود تسلی مییافتم. دل من در اندروم ضعف بهم رسانیده است.

۱۹ اینک آواز تضرع دختر قوم من از زمین دور میآید که آیا خداوند در صهیون نیست و مگر یادش در آن نیست پس چرا خشم مرا به بتهای خود و اباطیل بیگانه به هیجان آوردند؟

موسم حصاد گذشت و تابستان تمام شد و مانجات نیافتیم.

۲۱ به سبب جراحت دختر قوم خود مجروح شده و ماتم گرفته ام و حیرت مرا فرو گرفته است.

۲۲ آیا بلسان در جلعاد نیست و طیبی در آن فی؟ پس دختر قوم من چرا شفا نیافته است؟

کاش که سر من آب میبود و چشمانم

چشمه اشک. تار و زو شب برای کشتگان دختر قوم خود گریه می کردم.

۲ کاش که در بیابان منزل مسافران میداشتم تا قوم خود را ترک کرده، از نزد ایشان میرفتم چونکه همگی ایشان زنا کار و جماعت خیانت کارند.

۳ زبان خویش را مثل کمان خود به دروغ میکشند. در زمین قوی شده اند اما نه برای راستی زیرا خداوند میگوید: «ز شرارت به شرارت ترقی میکنند و مرا نمی شناسند.»

- هریک از همسایه خویش با حذر باشید و به هیچ برادر اعتماد ننمایید زیرا هر برادر از یاد رمی آورد و هر همسایه به تمامی گردش میکند.
- ۵ و هر کس همسایه خود را فریب میدهد و ایشان را راستی تکلم نمی نمایند و زبان خود را به دروغ گوئی آموختند و از کج رفتاری خسته شده هاند.
- ۶ خداوند میگوید که «سکن تو در میان فریب است و از مکر خویش نمی خواهند که مرا بشناسند.»
- بنابراین یهوه صبا یوت چنین میگوید: «ینک من ایشان را قائل گذاشته، امتحان خواهم نمود. زیرا به خاطر دختر قوم خود چه توانم کرد؟ زبان ایشان تیرمهلک است که به فریب سخن میراند. به زبان خود با همسایه خویش سخنان صلحاً میز میگویند، اما در دل خود برای او کین میگذارند.» پس خداوند می گوید: «با بهسبب این چیزها ایشان را عقوبت نرسانم و آیا جانم از چنین قومی انتقام نکشد؟»
- برای کوهها گریه و نوحه گری و برای مرتعهای بیابان ماتم بر پیامم زیرا که سوخته شده است و احدی از آنها گذر نمی کند و صدای مواشی شنیده نمی شود. هم مرغان هوا و هم بهایم فرار کرده و رفته اند.
- ۱۱ و اورشلیم را به توده ها و ماوای شغاله مبدل میکنم و شهرهای یهود را ویران و غیر مسکون خواهم ساخت.
- ۱۲ کیست مرد حکیم که این را بفهمد و کیست که دهان خداوند به وی سخن گفته باشد تا از این چیزها اخبار نماید که چرا زمین خراب و مثل بیابان سوخته شده است که احدی از آن گذر نمی کند.
- پس خداوند میگوید: «ونکه شریعت مرا که پیش روی ایشان گذاشته بودم ترک کردند و آواز مرا شنیدند و در آن سلوک نمودند، بلکه پیروی سرکشی دل خود را نمودند، و از عقب بعلم که پدران ایشان آنها را به ایشان آموختند رفتند.»
- از این جهت یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: «ینک من افسنتین را خورا ک این قوم خواهم ساخت و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید.
- ۱۶ و ایشان را در میان امت هایی که ایشان و پدران ایشان آنها را شناختند پراکنده خواهم ساخت و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را هلاک نمایم.»
- یهوه صبا یوت چنین میگوید: «فکر کنید و زنان نوحه گران بخوانید تا بیایند و در پی زنان حکیم بفرستید تا بیایند.»
- و ایشان تعجیل نموده، برای ما ماتم بر پا کنند تا چشمان ما اشکها بریزد و مژگان ما آبها جاری سازد.
- ۱۹ زیرا که آواز نوحه گری از صهیون شنیده میشود که چگونه غارت شدیم و چه بسیار نخل گردیدیم چونکه زمین را ترک کردیم و مسکن های ما ما را بیرون انداخته اند.
- ۲۰ پسای زنان، کلام خداوند را بشنوید و گوشهای شما کلام دهان او را بپذیرد و شما به دختران خود نوحه گری را تعلیم دهید و هر زن به همسایه خویش ماتم را.
- ۲۱ زیرا موت به پنجه های ما برآمده، به قصرهای ما داخل شده است تا اطفال را از بیرون و جوانان را از چهار سوهام قطع سازد.
- خداوند چنین میگوید: «گو که لاشهای مردمان مثل سرگین بر روی صحرا و مانند بافه در عقب در و گرافتاده است و کسی نیست که آن را برچیند.»
- خداوند چنین میگوید: «کیم، از حکمت خود نفر نماند و جبار، از تنومندی خویش مفتخر نشود و دولت خود افتخار نکند.
- ۲۴ بلکه هر که نفر نماید از این نفر بکند که فهم دارد و مرا میشناسد که من یهوه هستم که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بجای آورم زیرا خداوند میگوید در این چیزها مسرور میباشم.»
- خداوند میگوید: «ینک ایامی میآید که نامختونان را با مختونان عقوبت خواهم رسانید.
- ۲۶ یعنی مصر و یهودا و دومی و بنی عمون و موآب و آنانی را که گوشه های موی خود را می تراشند و در صحرا ساکنند. زیرا که جمیع این امتهان نامختونند و تمامی خاندان اسرائیل در دل نامختونند.»

خداوند و بتها

ای خاندان اسرائیل کلامی را که خداوند به شما میگوید بشنوید!

خداوند چنین میگوید: «ریق امتهار ایاد مگیرید و از علامت افلاک مترسید زیرا که امتهان از آنها مترسند.

۳ چونکه رسوم قومها باطل است که ایشان درختی از جنگل با تبر می برند که صنعت دستهای نجار می باشد.

۴ و آن را به نقره و طلا زینت داده، با میخ و چکش محکم میکنند تا متحرک نشود.

- ۵ و آنها مثل مترس در بوستان خیار میباشند که سخن نمی توانند گفت و آنها را میباید برداشت چونکه راه نمی توانند رفت. از آنها ترسید زیرا که ضرر نتوانند رسانید و قوت نفع رسانیدن هم ندارند.»
- ای یهوه مثل تو کسی نیست! تو عظیم هستی و اسم تو در قوت عظیم است!
- ای پادشاه امت ها کیست که از تو ترسند زیرا که این به تو میباید چونکه در جمیع حکیمان امتها و در تمامی ممالک ایشان مانند تو کسی نیست.
- ۸ جمیع ایشان وحشی و احمق میباشند تا دیب با باطل (چوب) است.
- ۹ نقره کوبیده شده از ترشیش و طلا از افاز که صنعت صنعتگر و عمل دستهای زرگر باشد میآورند. لا جور دوار غوان لباس آنها و همه اینها عمل حکمت پیشگان است.
- ۱۰ اما یهوه خدای حق است و او خدای حی و پادشاه سرمدی میباشد. از غضب او زمین متزلزل میشود و امتهای او را متحمل نتوانند شد.
- ۱۱ به ایشان چنین بگوید: «دایانی که آسمان و زمین را نساخته اند از روی زمین و از زیر آسمان تلف خواهند شد.»
- ۱۲ اوزمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود و آسمان را به عقل خود گسترانید.
- ۱۳ چون آوازی دهد غوغای آبهادر آسمان پدید میآید. ابرها از اقصای زمین برمی آورد و بر قها برای باران میسازد و باران از خزانه های خود بیرون میآورد.
- ۱۴ جمیع مردمان و حشیانند و معرفت ندارند و هر که تمثالی میسازد بخل خواهد شد. زیرا که بت ریخته شده او دروغ است و در آن هیچ نفس نیست.
- ۱۵ آنها باطل و کار مسخرگی میباشند در روزی که به محاکمه میآیند تلف خواهند شد.
- ۱۶ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و اسرائیل عصبای میراث وی است و اسم او یهوه صبا یوت میباشند.
- ای که در تنگی ساکن هستی، بسته خود را از زمین بردار!
- زیرا خداوند چنین میگوید: «ینک من این مرتبه ساکنان این زمین را از فلاخن خواهانداخت و ایشان را به تنگ خواهیم آورد تا بفهمند.»
- وای بر من بهسبب صدمه من.
- خیمه من خراب شد و تمامی طنابهای من گسیخته گردید، پسرانم از من بیرون رفته، نایاب شدند. کسی نیست که خیمه مرا پهن کند و پرده های مرا برپا نماید.
- ۲۱ زیرا که شبانان وحشی شده اند و خداوند را طلب نمی نمایند بنابراین کامیاب نخواهند شد و همه گله های ایشان پراکنده خواهد گردید.
- ۲۲ اینک صدای خبری میآید و اضطراب عظیمی از دیار شمال. تاشهرهای یهود را ویران و ماوای شغالها سازد.

دعای ارمیا

- ای خداوند میدانم که طریق انسان از آن او نیست و آدمی که راه می رود قادر بر هدایت قدمهای خویش نمی باشد.
- ۲۴ ای خداوند مرا تا دیب نما اما به انصاف و نه به غضب خود مباد مرا اذلیل سازی.
- ۲۵ غضب خویش را بر امت هایی که تورانی شناسند بریز. و بر قبیله هایی که اسم تورانی خوانند، زیرا که ایشان یعقوب را خوردند و او را بلعیده، تباہ ساختند و مسکن او را خراب نمودند.

شکستن عهد

- این است کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:
- «لام این عهد را بشنوید و به مردان یهود او ساکنان اورشلیم بگویند.
- ۳ و توبه ایشان بگویند یهوه خدای اسرائیل چنین میگوید: ملعون باد کسی که کلام این عهد را نشنود.
- ۴ که آن را به پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از کوره آهنین بیرون آوردم امر فرموده، گفتم قول مرا بشنوید و موافق هر آنچه به شما امر بفرمایم آن را بجای آورید تا شما قوم من باشید و من خدای شما باشم.
- ۵ و تا قسمی را که برای پدران شما خوردم و وفا نمائیم که زمین را که به شیر و عسل جاری است چنانکه امروز شده است به ایشان بدهم.» پس من در جواب گفتم: «ای خداوند آمین.»

- پس خداوند مرا گفت: «مما این سخنان را در شهرهای یهود او کوچه های اورشلیم ندا کرده، بگو که سخنان این عهد را بشنوید و آنها را بجا آورید.
- ۷ زیرا از روزی که پدران شما را از زمین مصر بر آوردم تا امروز ایشان را تا کید سخت نمودم و صبح زود بر خاسته، تا کید نموده، گفتم قول مرا بشنوید.

۸ امانشیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه پیروی سرکشی دل شیر خود را نمودند. پس تمام سخنان این عهد را بر ایشان وارد آوردم چونکه امر فرموده بودم که آن را وفا نمائید اما وفا نمودند.»

و خداوند مرا گفت: «تهای در میان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم پیدا شده است.

۱۰ به خطایای پدران پیشین خود که از شنیدن این سخنان با نمودند برگشتند و ایشان خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت نمودند. و خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی را که با پدران ایشان بسته بودم شکستند.»

بنابر این خداوند چنین میگوید: «ینک من بلایی را که از آن نتواند درست برایشان خواهم آورد. و نزد من استغاثه خواهند کرد اما ایشان را اجابت نخواهم نمود.

۱۲ و شهرهای یهودا و ساکنان اورشلیم رفته، نزد خدایانی که برای آنها بخور میسوزانیدند فریاد خواهند کرد اما آنها در وقت مصیبت ایشان هرگز ایشان را نجات نخواهند داد.

۱۳ زیرا کههای یهودا شماره خدایان تو بقدر شهرهای تو میباشند و بر حسب شماره کوچهای اورشلیم مذبحهای رسوایی برپا داشتید یعنی مذبحها به جهت بخور سوزانیدن برای بعل.

۱۴ پس تو برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلند نما زیرا که چون در وقت مصیبت خویش مراجعند ایشان را اجابت نخواهم نمود.

۱۵ محبوه مرا در خانه من چه کار است چونکه شرارت ورزیده است. آیات تضرعات و گوشت مقدس میتواند گناه تو را از تو دور بکند؟ آنگاه میتوانستی وجد نمایی.»

خداوند تو را زیتون شاداب که به میوه نیکو خوشنما باشد مسمی نموده. اما به آواز غوغای عظیم آتش در آن افروخته است که شاخه هایش شکسته گردید.

۱۷ زیرا میوه صباوت که تو را غرس نموده بود بلایی بر تو فرموده است بهسبب شرارتی که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به ضد خویشتن کردند و برای بعل بخور سوزانیده، خشم مرا به هیجان آوردند.

نقشه بضدارمیا

و خداوند مرا تعلیم داد پس دانستم. آنگاه اعمال ایشان را به من نشان دادی.

۱۹ و من مثل بره دست آموز که به مذبح برند بودم. و نمی دانستم که تدبیرات به ضد من نموده، میگفتند: «رخت را با میوههاش ضایع سازیم و آن را از زمین زندگان قطع نمایم تا سمش دیگر مذکور نشود.»

اما ای یهوه صباوت که داور عادل و امتحان کننده باطن و دل هستی، بشود که انتقام کشیدن تو را از ایشان ببینم زیرا که دعوی خود را نزد تو ظاهر ساختم. لهذا خداوند چنین میگوید: «رباره اهل عناتوت که قصد جان تو دارند و میگویند به نام یهوه نبوت مکن مباد از دست ما کشته شوی.

از این جهت یهوه صباوت چنین میگوید: اینک برایشان عقوبت خواهم رسانید. و جوانان ایشان به شمشیر خواهند مرد و پسران و دختران ایشان از گرسنگی هلاک خواهند شد.

۲۳ و برای ایشان بقیهای نخواهد ماند زیرا که من بر اهل عناتوت در سال عقوبت ایشان بلایی خواهم رسانید.»

شکایت ارمیا

ای خداوند تو عادل تر هستی از اینکه من با تو محاجه نمایم. لیکن درباره احکامات با تو سخن خواهم راند. چرا راه شریران بر خوردار میشود و جمیع خیانتکاران ایمن میباشند؟

تو ایشان را غرس نمودی پس ریشه زدند و نموده، میوه نیز آوردند. توبه دهان ایشان نزدیکی، اما از قلب ایشان دور.

۳ اما تو ای خداوند مرا میشناسی و مرا دیده، دل مرا نزد خود امتحان کردهای. ایشان را مثل گوسفندان برای ذبح بیرون کش و ایشان را به جهت روز قتل تعیین نما.

۴ زمین تابه کی ماتم خواهد نمود و گیاه تمامی صحرا خشک خواهد ماند. حیوانات و مرغان بهسبب شرارت ساکنانش تلف شده اند زیرا میگویند که او آخرت ما را نخواهد دید.

جواب خداوند

اگر وقتی که با پادگان دویدی تو را خسته کردند پس چگونه با اسبان میتوانی برابری کنی؟ و هر چند در زمین سالم، ایمن هستی در طغیان اردن چه خواهی کرد؟

زیرا که هم برادرانت و هم خاندان پدرت به تو خیانت نمودند و ایشان نیز در عقب تو صدای بلند میکنند پس اگر چه سخنان نیکو به تو بگویند ایشان را باور مکن.

من خانه خود را ترک کرده، میراث خویش را دور انداختم. و محبوبه خود را به دست دشمنانش تسلیم نمودم.

۸ و میراث من مثل شیر جنگل برای من گردید. و به ضد من آواز خود را بلند کرد از این جهت از او نفرت کردم.

۹ آیامیراث من برایم مثل مرغ شکاری رنگارنگ که مرغان دور او را گرفته باشند شده است؟ بروید و جمیع حیوانات صحرا را جمع کرده، آنها را بیاورید تا بخورند.

۱۰ شبانان بسیار تا کستان مرا خراب کرده، میراث مرا پایمال نمودند. و میراث مرغوب مرا به بیابان ویران مبدل ساختند.

۱۱ آن را ویران ساختند و آن ویران شده نزد من ماتم گرفته است. تمامی زمین ویران شده، چونکه کسی این را در دل خود راه نمی دهد.

۱۲ بر تمامی بلندیهای صحرا، تاراج کنندگان هجوم آوردند زیرا که شمشیر خداوند از کار زمین تا کنار دیگرش هلاک میکند و برای هیچ بشری ایمنی نیست.

۱۳ گندم کاشتند و خار درویدند، خویشان را به رنج آورده، نفع نبردند. و از محصول شما به سبب حدت خشم خداوند نخل گردیدند.

خداوند در باره جمیع همسایگان شریر خود که ضرر میرسانند به ملکی که قوم خود اسرائیل را مالک آن ساخته است چنین میگوید: «ینک ایشان را از آن زمین برمی کنم و خاندان یهودا را از میان ایشان برمی کنم.

۱۵ و بعد از برکندن ایشان رجوع خواهم کرد و برایشان ترحم خواهم نمود و هر کس از ایشان را به ملک خویش و هر کس را به زمین خود باز خواهم آورد.

۱۶ و اگر ایشان طریق های قوم مرا نیکو یاد گرفته، به اسم من یعنی به حیات یهوه قسم خورند چنانکه ایشان قوم مرا تعلیم دادند که به بعل قسم خورند، آنگاه ایشان در میان قوم من بنا خواهند شد.

۱۷ اما اگر نشنوند آنگاه آن امت را بالکل برکنده، هلاک خواهم ساخت.» کلام خداوند این است.

کمر بند گمانی

خداوند به من چنین گفت که «رو کمر بند گمانی برای خود بخر و آن را به کمر خود ببند و آن را در آب فرو مبر.» پس کمر بند را موافق کلام خداوند خریدم و به کمر خود بستم.

۳ و کلام خداوند بار دیگر به من نازل شده، گفت:

«بن کمر بند را که خریدی و به کمر خود بستی بگریه فرات رفته، آن را در شکاف صخره پنهان کن.»

پس رفتم و آن را در فرات بر حسب آنچه خداوند به من فرموده بود پنهان کردم.

۶ و بعد از مرور ایام بسیار خداوند مرا گفت: «رخاسته، به فرات برو و کمر بندی را که تو را امر فرمودم که در آنجا پنهان کنی از آنجا بگیر.»

پس به فرات رفتم و کنده کمر بند را از جایی که آن را پنهان کرده بودم گرفتم و اینک کمر بند پوسیده و لایق هیچ کار نبود.

و کلام خداوند به من نازل شده، گفت:

«داوند چنین میفرماید: تکبر یهودا و تکبر عظیم اورشلیم را همچنین تباه خواهم ساخت.

۱۰ و این قوم شریری که از شنیدن قول من ابا نموده، سرکشی دل خود را پیروی مینمایند و در عقب خدایان غیر رفته، آنها را عبادت و سجده میکنند، مثل این کمر بندی که لایق هیچ کار نیست خواهند شد.

۱۱ زیرا خداوند میگوید: چنانکه کمر بند به کمر آدمی میچسبد، همچنان تمامی خاندان اسرائیل و تمامی خاندان یهودا را به خویشان چسبانیدم تا برای من قوم واسم و فخر و زینت باشند اما نشنیدند.

۱۲ پس این کلام را به ایشان بگو: یهوه خدای اسرائیل چنین میگوید: هر مشک از شراب پر خواهد شد و ایشان به تو خواهند گفت: مگر ما نمی دانیم که هر مشک از شراب پر خواهد شد؟

پس به ایشان بگو: خداوند چنین میگوید: جمیع ساکنان این زمین را با پادشاهانی که بر کرسی داود مینشینند و کاهنان و انبیا و جمیع سکنه اورشلیم را به مستی پر خواهم ساخت.

۱۴ خداوند میگوید: ایشان را یعنی پدران و پسران را بایکدیگر بهم خواهانداخت. از هلاک ساختن ایشان شفقت و رافت و رحمت نخواهم نمود.»

هشدار در مورد اسارت

بشنوید و گوش فرا گیرید و مغرور مشوید زیرا خداوند تکلم مینماید.

۱۶ برای یهوه خدای خود جلال را توصیف نمائید قبل از آنکه تاریکی را پدید آورد و پایهای شما بر کوههای ظلمت بلغزد. و چون منتظر نور باشید آن را به سایه موت مبدل ساخته، به ظلمت غلیظ تبدیل نماید.

۱۷ واگر این را نشنوید، جان من در خفا به سبب تکبر شما گریه خواهد کرد و چشم من زار زار گریسته، اشکها خواهد ریخت از این جهت که گله خداوند به اسیری برده شده است.

۱۸ به پادشاه و ملکه بگو: «و یشتن را فروتن ساخته، بنشینید زیرا که افسرهای یعنی تاجهای جلال شما افتاده است.

شهرهای جنوب مسدود شده، کسی نیست که آنها را مفتوح سازد. و تمامی یهود اسیر شده، بالکل به اسیری رفته است.

۲۰ چشمان خود را بلند کرده، آنانی را که از طرف شمال میآیند بنگرید. گلهای که به توداده شد و گوسفندان زیبایی تو کجا است؟ اما چون او ایارانت را به حکمرانی تو نصب کند چه خواهی گفت؟ چونکه تو ایشان را بر ضرر خود آموخته کردی. آیا در دها مثل زنی که میزاید تو را فرو نخواهد گرفت؟

و اگر در دل خود گویی این چیزها چرا به من واقع شده است، دانکه (به سبب کثرت گاهانت دامنه‌ایت گشاده شده و پاشنه‌هایت به زور برهنه گردیده است.

۲۳ آیا حبشی، پوست خود را تبدیل تواند نمود یا پلنگ، پیسه‌های خویش را؟ آنگاه شما نیز که به بدی کردن معتاد شد هاید نیکویی توانید کرد؟

و من ایشان را مثل گاه که پیش روی باد صحرا رانده شود پراکنده خواهم ساخت.»

خداوند میگوید: «رعه تو و نصیبی که از جانب من برای تو پیچیده شده این است، چونکه مرا فراموش کردی و به دروغ اعتماد نمودی.

۲۶ پس من نیز دامنه‌ایت را پیش روی تو منکشف خواهم ساخت و رسوایی تو دیده خواهد شد.

۲۷ فسق و شبیه‌های تو و زشتی زنا کاری تو و رجاسات تو را بر تل‌های بیابان مشاهده نمودم. و ای بر توای اورشلیم تا به کی دیگر ظاهر نخواهی شد!»

قطعی و شمشیر

کلام خداوند که در باره خشک سالی به ارمیانازل شد.

«هودا نوحه گری میکند و روزه‌هایش کاهیده شده، ماتمکنان بر زمین مینشینند و فریاد او در شلم بالا میرود.

۳ و شرفای ایشان صغیران ایشان را برای آب میفرستند و نزد حفره‌های روند و آب نمی‌یابند و با ظرف‌های خالی برگشته، نخل و رسوا میشوند و سرهای خود را می‌پوشانند.

۴ به سبب اینکه زمین منسحق شده است چونکه باران بر جهان نباریده است. فلاحان نخل شده، سرهای خود را می‌پوشانند.

۵ بلکه غزالان نیز در صحرا میزایند و ولاد خود را (رک میکنند چونکه هیچ گیاه نیست.

۶ و گورخران بر بلندیا ایستاده، مثل شغال‌ها برای باد دم میزنند و چشمان آنها کاهیده میگردد چونکه هیچ علفی نیست.»

ای خداوند اگر چه گاهان ما بر ما شهادت میدهد اما به خاطر اسم خود عمل نماز را که ارتدادهای ما بسیار شده است و به تو گناه ورزیدهایم.

۸ ای تو که امید اسرائیل و نجات‌دهنده او در وقت تنگی میباشی چرا مثل غریبی در زمین و مانند مسافری که برای شبی خیمه میزند شدی؟

چرا مثل شخص متحیر و مانند جباری که نمی‌تواند نجات دهد هستی؟ اما توای خداوند در میان ماهستی و ما به نام تو نامیده شدیم پس ما را ترک منما.

خداوند به این قوم چنین میگوید: «ایشان به آواره گشتن چنین مایل بودند و پایهای خود را باز نداشتند. بنابراین خداوند ایشان را مقبول نمود و

حال عصیان ایشان را به یاد آورده، نگاه ایشان را جزا خواهد داد.»

و خداوند به من گفت: «رای خیریت این قوم دعا منما!

چون روزه گیرند ناله ایشان را نخواهم شنید و چون قربانی سوختنی و هدیه آردی گذرانند ایشان را قبول نخواهم فرمود بلکه من ایشان را به شمشیر و قحط

و و با هلاک خواهم ساخت.»

پس گفتم: «های خداوند یهوه اینک انبیا به ایشان میگویند که شمشیر را نخواهد دید و قحطی به شما نخواهد رسید بلکه شمارا در این مکان سلا متی پایدار

خواهم داد.»

- پس خداوند مرا گفت: «بن انبیا به اسم من به دروغ نبوت میکنند. من ایشان را نفرستادم و به ایشان امری نفرمودم و تکلم نمودم، بلکه ایشان به رویاهای کاذب و سحر و بطالت و مکردلهای خویش برای شمانبوت میکنند.
- ۱۵ بنابراین خداوند در باره این انبیا که به اسم من نبوت میکنند و من ایشان را نفرستادم و میگویند که شمشیر و قحط در این زمین نخواهد شد میگوید که این انبیا به شمشیر و قحط کشته خواهند شد.
- ۱۶ و این قومی که برای ایشان نبوت میکنند در کوچه های اورشلیم به سبب قحط و شمشیر انداخته خواهند شد و کسی نخواهد بود که ایشان و زنان ایشان و پسران و دختران ایشان را دفن کند زیرا که شرارت ایشان را برایشان خواهم ریخت.
- ۱۷ پس این کلام را به ایشان بگو: چشمان من شبانهر و زاشک میریزد و آرامی ندارد زیرا که آن دو شیزه یعنی دختر قوم من به شکستگی عظیم و صدمه بینهایت سخت شکسته شده است.
- ۱۸ اگر به صحرا بیرون روم اینک کشتگان شمشیر و اگر به شهر داخل شوم اینک بیماران از گرسنگی. زیرا که هم انبیا و کهنه در زمین تجارت میکنند و هیچ نمی دانند.»
- آیا بیو دارا بالکل ترک کردهای و آیا جانت صهیون را مکره داشته است؟ چرا ما را چنان زدهای که برای ما هیچ علاجی نیست؟ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیری نیامد و برای زمان شفا و اینک اضطراب پدید آمد.
- ۲۰ ای خداوند به شرارت خود و به عصیان پدران خویش اعتراف مینمایم زیرا که به تو نگاه ورزیدهایم.
- ۲۱ به خاطر اسم خود ما را در دنیا. کرسی جلال خویش را خوار مشمار. عهد خود را که با ما بستی به یاد آورده، آن را مشکن.
- ۲۲ آیا در میان باطیل امتهاستند که باران ببارانند و آیا آسمان میتواند بارش بدهد؟ مگر تو ای بیوه خدای ما همان نیستی و به تو امیدوار هستیم چونکه تو فاعل همه اینکارها میباشی.
- و خداوند مرا گفت: «گرچه هم موسی و سموئیل به حضور من میایستادند جان من به این قوم مایل نمی شد. ایشان را از حضور من دور انداز تا بیرون روند.
- ۲ و اگر به تو بگویند به بجای بیرون روم، به ایشان بگو: خداوند چنین میفرماید: آنکه مستوجب موت است به موت و آنکه مستحق شمشیر است به شمشیر و آنکه سزاوار قحط است به قحط و آنکه لایق اسیری است به اسیری.
- ۳ و خداوند میگوید: برایشان چهار قسم خواهم گماشت: یعنی شمشیر برای کشتن و سگان برای دریدن و مرغان هوا و حیوانات صحرا برای خوردن و هلاک ساختن.
- ۴ و ایشان را در تمامی ممالک جهان مشوش خواهم ساخت. به سبب منسی ابن حزقیال پادشاه یهودا و کارهایی که او در اورشلیم کرد.
- ۵ زیرا ای اورشلیم کیست که بر تو ترحم نماید و کیست که برای تو ماتم گیرد و کیست که یکسور و دتا از سلامتی تو بپرسد؟
- خداوند میگوید: چونکه تو مرا ترک کرده، به عقب برگشتی من نیز دست خود را بر تو دراز کرده، تو را هلاک ساختم زیرا که از پشیمان شدن بیزار گشتم.
- ۷ و ایشان را در دروازه های زمین با غریب خواهم بخت و قوم خود را بیاولاد ساخته، هلاک خواهم نمود چونکه از راههای خود بازگشت نکردند.
- ۸ بیوه زنان ایشان برایم از ریگ دریا زیاد شده اند، پس برایشان در وقت ظهر بر مادر جوانان تاراج کنندهای خواهم آورد و ترس و آشفتگی را بر شهر ناگهان مستولی خواهم گردانید.
- ۹ زاینده هفت ولد زبون شده، جان بداد و آفتاب او که هنوز روزی باقی بود غروب کرد و او نجل و رسوا گردید. و خداوند میگوید: من بقیه ایشان را پیش روی دشمنان ایشان به شمشیر خواهم سپرد.»
- و ای بر من که تو ای مادر مرا در جنگ جو و نزاع کنندهای برای تمامی جهان زایدی. نه به ربوادم و نه به ربوا گرفتم. معهدا هر یک از ایشان مرا لعنت میکنند.
- ۱۱ خداوند میگوید: «لبته تو را برای نیکویی رها خواهم ساخت و هر آینه دشمن را در وقت بلا و در زمان تنگی نزد تو متذلل خواهم گردانید.
- ۱۲ آیا آهن میتواند آهن شمالی و برنج را بشکند؟
- توانگری و خزینه هایت را نه به قیمت، بلکه به همه نگاهانت و در تمامی حدودت به تاراج خواهم داد.
- ۱۴ و تو را همراه دشمنانت به زمینی که نمی دانی خواهم کوچانید زیرا که ناری در غضب من افروخته شده شمارا خواهد سوخت.»

ای خداوند تو این را میدانی پس مر ای یاد آورده، از من تفقد نما و انتقام مرا از ستمکارانم بگیر و به دیر غضبی خویش مرا تلف منما و بدان که به خاطر تور سواپی را کشیدهام.

۱۶ سخنان تو یافت شد و آنها را خوردم و کلام تو شادی و ابتهاج دل من گردید. زیرا که به نام تو ای یهوه خدای صباوت نامیده شده‌ام.

۱۷ در مجلس عشرت کنندگان نشستم و شادی نمودم. به سبب دست توبه تنهایی نشستم زیرا که مرا از خشم مملو ساختی.

۱۸ درد من چرا دایمی است و جراحت من چرا مہلک و علاج ناپذیر می‌باشد؟ آیا تو برای من مثل چشمه فریبنده و آب ناپایدار خواهی شد؟

بنابر این خداوند چنین می‌گوید: «گر باز گشت نمایی من بار دیگر تورا به حضور خود قایم خواهم ساخت و اگر نفایس را از ردایل بیرون کنی، آنگاه تو مثل دهان من خواهی بود و ایشان نزد تو خواهند برگشت و تو نزد ایشان باز گشت نخواهی نمود.

۲۰ و من تورا برای این قوم دیوار برنجین حصار دار خواهم ساخت و با تو جنگ خواهند نمود، اما بر تو غالب نخواهند آمد زیرا خداوند می‌گوید: من برای نجات دادن و رهایی تو با تو هستم.

۲۱ و تورا از دست شیران خواهم رها کنید و تورا از کف ستمکیشان فدیه خواهم نمود.»

روزبلا

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«رای خود زنی مگیر و تورا در این مکان پسران و دختران نباشد.

۳ زیرا خداوند در باره پسران و دخترانی که در این مکان مولود شوند و در باره مادرانی که ایشان را بزایند و پدرانی که ایشان را در این زمین تولید نمایند چنین می‌گوید:

به بیماریهای مہلک خواهند مرد. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و دفن نخواهند شد بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود. و به شمشیر و قحط تباه خواهند شد و لاشهای ایشان غذای مرغان هوا و وحوش زمین خواهد بود.

۵ زیرا خداوند چنین می‌گوید: به خانه نوحه گری داخل مشو و برای ماتم گرفتن زور و برای ایشان تعزیت منما زیرا خداوند می‌گوید که سلامتی خود یعنی احسان و مراحم خویش را از این قوم خواهم برداشت.

۶ هم بزرگ و هم کوچک در این زمین خواهند مرد و دفن نخواهند شد. و برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و خویششان را مجرد نخواهند ساخت و موی خود را نخواهند تراشید.

۷ و برای ماتم گری نان را پاره نخواهند کرد تا ایشان را برای مردگان تعزیت نمایند و کاسه تعزیت را با ایشان برای پدر یا مادر ایشان هم نخواهند نوشید.

۸ و توبه خانه بزم داخل مشو و با ایشان برای اکل و شرب منشین.

۹ زیرا که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من در ایام شما و در نظر شما آواز خوشی و آواز شادمانی و آواز داماد و آواز عروس را از این مکان خواهم برداشت.

۱۰ و هنگامی که همه این سخنان را به این قوم بیان کنی و ایشان از تو بپرسند که خداوند از چه سبب تمامی این بلای عظیم را به ضد ما گفته است و عصیان و گناهی که به یهوه خدای خود و ورزیدهایم چیست؟

آنگاه توبه ایشان بگو: خداوند می‌گوید: از این جهت که پدران شما مرا ترک کردند و خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت و سجده نمودند و مرا ترک کرده، شریعت مرا نگاه نداشتند.

۱۲ و شما از پدران خویش زیاد شرات و ورزیدید چونکه هر یک از شما سرکشی دل شریخ خود را پیروی نمودید و به من گوش نگرفتید.

۱۳ بنابر این من شمار از این زمین به زمینی که شما و پدران شما ندانستاید خواهانم ساخت و در آنجا شبانهر و خدایان غیر را عبادت خواهید نمود زیرا که من بر شما ترحم نخواهم نمود.

«نا بر این خداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که بار دیگر گفته نخواهد شد قسم به حیات یهوه که بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورد.

۱۵ بلکه قسم به حیات یهوه که بنی اسرائیل را از زمین شمال و همه زمینهایی که ایشان را به آنها رانده بود بر آورد. زیرا من ایشان را به زمینی که به پدران ایشان دادهام باز خواهم آورد.

۱۶ خداوند می‌گوید: اینک ماهی گیران بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را صید نمایند و بعد از آن صیادان بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را از هر کوه و هر تال و از سوراخهای صخره‌ها شکار کنند.

- ۱۷ زیرا چشم‌انم بر همه راه‌های ایشان است و آنها از نظر من پنهان نیست و عصیان ایشان از چشمان من مخفی نی.
- ۱۸ و من اول عصیان و گناهان ایشان را مکافات مضاعف خواهم رسانید چونکه زمین مرا به لاشهای رجاسات خود ملوث نموده و میراث مرا به مکر و هات خویش مملو ساخته‌اند.»
- ای خداوند که قوت من و قلعه من و در روز تنگی پناهگاه من هستی! امته از کرانه‌های زمین نزد تو آمده، خواهند گفت: پدران ما جز دروغ و باطل و چیزهایی را که فایده نداشت و ارث هیچ نشدند.
- ۲۰ آیا میشود که انسان برای خود خدایان بسازد و حال آنکه آنها خدا نیستند؟
- «نابراین‌ها این مرتبه ایشان را عارف خواهم گردانید بلی دست خود و جبروت خویش را معروف ایشان خواهم ساخت و خواهند دانست که اسم من بی‌هواست.»
- «ناهیه بود به قلم آهنین و نوک الماس مرقوم است. و بر لوح دل ایشان و بر شاخه‌های مذبح‌های شما منقوش است.
- ۲ مادامی که پسران ایشان مذبح‌های خود و اشیریم خویش را نزد درختان سبز و بر تله‌های بلند یاد میدارند، ای کوه من که در صحرا هستی توانگری و تمامی خزاین تو را به تاراج خواهم داد و مکان‌های بلند تو را نیز به سبب گاهی که در همه حدود خود ورزیده‌های.
- ۴ و تو از خودت نیز ملک خویش را که به تو داده‌ام بیزرع خواهی گذاشت و دشمنانت را در زمینی که غمی دانی خدمت خواهی نمود زیرا آتشی در غضب من افروختی که تا به ابد مشتعل خواهد بود.»
- و خداوند چنین میگوید: «لعون باد کسیکه بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از بی‌هوا منحرف باشد.
- ۶ و او مثل درخت عمر در بیابان خواهد بود و چون نیکویی آید آن را نخواهد دید بلکه در مکان‌های خشک بیابان در زمین شوره غیر مسکون ساکن خواهد شد.»
- مبارک باد کسیکه بر خداوند توکل دارد و خداوند اعتماد او باشد.
- ۸ او مثل درخت نشانده بر کارآب خواهد بود که ریشه‌های خویش را بسوی نهر پهن میکند و چون گرمایاید نخواهد ترسید و برگش شاداب خواهد ماند و در خشکسالی اندیشه نخواهد داشت و از آوردن میوه باز نخواهد ماند.
- ۹ دل از همه چیز فریبنده تراست و بسیار مریض است کیست که آن را بداند؟
- «ن بی‌هوا تفتیش کننده دل و آزماینده گرده‌ها هستم تا بهر کس بر حسب راهپایش و پرور فوق‌ثره اعمالش جزا دهم.»
- مثل کبک که بر تنهایی که نهاده باشد بنشیند، همچنان است کسیکه مال را به بی‌انصافی جمع کند. در نصف روزهایش آن را ترک خواهد کرد و در آخرت خود احمق خواهد بود.
- ۱۲ موضع قدس ما کرسی جلال و از ازل مرتفع است.
- ۱۳ ای خداوند که امید اسرائیل هستی همگانی که تو را ترک نمایند نجل خواهند شد. آنانی که از من منحرف شوند در زمین مکتوب خواهند شد چونکه خداوند را که چشمه آب حیات است ترک نمودند.
- ۱۴ ای خداوند مرا شفا بده، پس شفا خواهم یافت. مرا نجات بده، پس ناجی خواهم شد زیرا که تو تسبیح من هستی.
- ۱۵ اینک ایشان به من میگویند: «لام خداوند کجاست؟ الان واقع بشود.»
- و اما من از یزودن شبان برای پیروی تو تعجیل نمودم و تو میدانی که یوم بلارا نخواستم. آنچه از لب‌هایم بیرون آمد به حضور تو ظاهر بود.
- ۱۷ برای من باعث ترس مباش که در روز بلا ملجای من تویی.
- ۱۸ ستمکاران من نجل شوند اما من نجل نشوم. ایشان هراسان شوند اما من هراسان نشوم. روز بلارا بر ایشان بیاور و ایشان را به هلاکت مضاعف هلاک کن.
- تقدیس سبت**
- خداوند به من چنین گفت که «روز در دروازه پسران قوم که پادشاهان یهود از آن داخل میشوند و از آن بیرون میروند و نزد همه دروازه‌های اورشلیم بایست.
- ۲۰ و به ایشان بگو: ای پادشاهان یهود او تمامی یهود او جمیع سکنه اورشلیم که از این دروازه‌ها داخل میشوند کلام خداوند را بشنوی!
- خداوند چنین میگوید: بر خویش‌تین با حذر باشید و در روز سبت هیچ باری حمل نکنید و آن را داخل دروازه‌های اورشلیم مسازید.
- ۲۲ و در روز سبت هیچ باری از خانه‌های خود بیرون میاورید و هیچ‌کار مکنید بلکه روز سبت را تقدیس نماید چنانکه به پدران شما امر فرمودم.»

اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه گردنهای خود را سخت ساختند تا نشنوند و تادیب را نپذیرند.
 ۲۴ و خداوند می گوید: «گرما حقیقت بشنوید و در روز سبت، هیچ باری از دروازه های این شهر داخل نسازید و روز سبت را تقدیس نموده، هیچ کار در آن نکنید،
 آنگاه پادشاهان و سروران بر کرسی داود نشستند و بر اربابها و اسبان سوار شده، ایشان و سروران ایشان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم از دروازه های این شهر داخل خواهند شد و این شهر تا به ابد مسکون خواهد بود.
 ۲۶ و از شهرهای یهودا و از نواحی اورشلیم و از زمین بنیامین و از همواری و کوهستان و جنوب خواهند آمد و قربانی های سوختنی و ذبایح و هدایای آردی و بخور خواهند آورد و ذبایح تشکر را به خانه خداوند خواهند آورد.
 ۲۷ و اگرما نشنیده روز سبت را تقدیس ننمایید و در روز سبت باری برداشته، به شهرهای اورشلیم داخل سازید آنگاه در دروازه های آن آتشی خواهم افروخت که قصرهای اورشلیم را خواهد سوخت و خاموش خواهد شد.»

خانه کوزهرگر

کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:
 «رخیز به خانه کوزهرگر فرود آی که در آنجا کلام خود را به تو خواهم شنوایید.»
 پس به خانه کوزهرگر فرود شدم و اینک او بر چرخها کار میکرد.
 ۴ و ظرفی که از گل میساخت در دست کوزهرگر ضایع شد پس دوباره ظرفی دیگر از آن ساخت بطوری که به نظر کوزهرگر پسند آمد که بسازد.
 ۵ آنگاه کلام خداوند به من نازل شده، گفت:
 «داوند میگوید: ای خاندان اسرائیل آیامن مثل این کوزهرگر باشما عمل نتوانم نمود زیرا چنانکه گل در دست کوزهرگر است، همچنان شما ای خاندان اسرائیل در دست من میباشید.
 ۷ هنگامی که درباره امتی یا مملکتی برای کندن و منهدم ساختن و هلاک نمودن سخنی گفته باشم، اگر آن امتی که درباره ایشان گفته باشم از شرارت خویش بازگشت نماید، آنگاه از آن بلایی که به آوردن آن قصد نمودم خواهم برگشت.
 ۹ و هنگامی که درباره امتی یا مملکتی به جهت بنا کردن و غرس نمودن سخن گفته باشم، اگر ایشان در نظر من شرارت ورزند و قول مرا نشنوند آنگاه از آن نیکویی که گفته باشم که برای ایشان بکنم خواهم برگشت.
 ۱۱ الان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم را خطاب کرده، بگو که خداوند چنین میگوید: اینک من به ضد شما بلایی مهیامی سازم و قصدی به خلاف شما منیامیم. پس شما هر کدام از راه زشت خود بازگشت نمائید و راهها و اعمال خود را اصلاح کنید.
 ۱۲ اما ایشان خواهند گفت: امید نیست زیرا که افکار خود را پیروی خواهیم نمود و هر کدام موافق سرکشی دل شریر خود رفتار خواهیم کرد.
 ۱۳ بنابراین خداوند چنین میگوید: در میان امتها سوال کنید کیست که مثل این چیزها را شنیده باشد؟ دوشیزه اسرائیل کار بسیار زشت کرده است.
 ۱۴ آیایرف لبنان از صحره صحرا باز ایستد یا آبهای سرد که از جای دور جاری میشود خشک گردد؟
 زیرا که قوم من مرا فراموش کرده برای اباطیل بخور میسوزانند و آنها ایشان را از راههای ایشان یعنی از طریق های قدیم میلعزاند تا در کوره راهها به راههایی که ساخته نشده است راه بروند.
 ۱۶ تازمین خود را مایه حیرت و سخریه ابدی بگردانند به حدی که هر که از آن گذر کند متحیر شده، سر خود را خواهد جنبانید.
 ۱۷ من مثل باد شرقی ایشان را از حضور دشمنان پراکنده خواهم ساخت و در روز مصیبت ایشان پشت را به ایشان نشان خواهم داد و نه رورا.»
 آنگاه گفتند: «یابد تا به ضد ارمیا تیرها نمایم زیرا که شریعت از کاهنان و مشورت از حکیمان و کلام از انبیا ضایع نخواهد شد پس بیاید تا او را به زبان خود بزیم و هیچ سخنش را گوش ندهیم.»
 ای خداوند مرا گوش بده و آواز دشمنان مرا بشنو!
 آیابدی به عوض نیکویی ادا خواهد شد زیرا که حفرهای برای جان من کنده اند. بیاد آور که چگونه به حضور تو ایستاده بودم تا در باره ایشان سخن نیکو گفته، حدت خشم تو را از ایشان بگردانم.

- ۲۱ پس پسران ایشان را به قحطبسپار و ایشان را به دم شمشیر تسلیم نماوزنان ایشان، بیاو داد و بیوه گردند و مردان ایشان به سختی کشته شوند و جوانان ایشان، در جنگ به شمشیر مقتول گردند.
- ۲۲ و چون فوجی بر ایشان ناگهان بیاوری نعرهای از خانه‌های ایشان شنیده شود زیرا به جهت گرفتار کردنم حفرهای کنده اند و دام‌های پایهایم پنهان نموده.
- ۲۳ اما تو ای خداوند تمامی مشورت‌هایی را که ایشان به قصد جان من نمود هاند میدانی. پس عصیان ایشان را میا مرز و نگاه ایشان را از نظر خویش محو مساز بلکه ایشان به حضور تو لغزنا نیده شوند و در حین غضب خویش، با ایشان عمل نما.
- خداوند چنین گفت: «رو کوزه سفالین از کوزه‌گر بخرو بعضی از مشایخ قوم و مشایخ کهنه را همراه خود بردار.
- ۲ و به وادی ابن هنوم که نزد دهنه دروازه کوزه‌گران است بیرون رفته، سخنانی را که به تو خواهیم گفت در آنجا نداد کن.
- ۳ و بگو: ای پادشاهان یهودا و سکنه اورشلیم کلام خداوند را بشنوید! یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک بر این مکان چنان بلایی خواهیم آورد که گوش هر کس که آن را بشنود صدا خواهد کرد.
- ۴ زانرو که مرا ترک کردند و این مکان را خوار شمردند و بخورد آن برای خدایان غیر که نه خود ایشان و نه پدران ایشان و نه پادشاهان یهودا آنها را شناخته بودند سوزانیدند و این مکان را از خون بیگگهان مملو ساختند.
- ۵ و مکان‌های بلند برای بعل بنا کردند تا پسران خود را به جای قربانی‌های سوختنی برای بعل بسوزانند که من آن را امر نفرموده و نگفته و درد لم نگذشته بود.
- ۶ بنا بر این خداوند میگوید: اینک ایامی میآید که این مکان به توفت یابه وادی ابن هنوم دیگر نامیده نخواهد شد بلکه به وادی قتل.
- ۷ و مشورت یهودا و اورشلیم را در این مکان باطل خواهیم گردانید و ایشان را از حضور دشمنان ایشان و همدست‌آنانی که قصد جان ایشان دارند خواهانداخت و لاشهای ایشان را خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین خواهیم ساخت.
- ۸ و این شهر را مایه حیرت و سخریه خواهیم گردانید به حدی که هر که از آن عبور کند متحیر شده، بهسبب جمیع بلاهای سخریه خواهد نمود.
- ۹ و گوشت پسران ایشان و گوشت دختران ایشان را به ایشان خواهیم خورانید و در محاصره و تنگی که دشمنان ایشان و جویندگان جان ایشان بر ایشان خواهند آورد، هر کس گوشت همسایه خود را خواهد خورد.
- ۱۰ آنگاه کوزه را به نظر آنانی که همراه تو میروند بشکن.
- ۱۱ و ایشان را بگو: یهوه صبا یوت چنین میگوید: به نوعی که کسی کوزه کوزه‌گر را میشکند و آن را دیگر اصلاح نتوان کرد همچنان این قوم و این شهر را خواهیم شکست و ایشان را در توفت دفن خواهند کرد تا جایی برای دفن کردن باقی نماند.
- ۱۲ خداوند میگوید: به این مکان و به ساکنانش چنین عمل خواهیم نمود و این شهر را مثل توفت خواهیم ساخت.
- ۱۳ و خانه‌های اورشلیم و خانه‌های پادشاهان یهودا مثل مکان توفت نجس خواهد شد یعنی همه خانه‌هایی که بر پاهای آنها بخور برای تمامی لشکر آسمان سوزانیدند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریختند.»
- پس ارمیا از توفت که خداوند او را به جهت نبوت کردن به آنجا فرستاده بود باز آمد و در صحن خانه خداوند ایستاده، به تمامی قوم گفت:
- «هوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک من بر این شهر و بر همه قریه‌هایش، تمامی بلا یارا که در بارهاش گفته‌ام وارد خواهد آورد زیرا که گردن خود را سخت گردانیده، کلام مرا نشنیدند.»

ارمیا و فشحور

- و فشحور بن امیر کاهن که ناظر اول خانه خداوند بود، ارمیا نی را که به این امور نبوت میکرد شنید.
- ۲ پس فشحور ارمیا نی را زده، او را در کندهای که نزد دروازه عالی بنیامین که نزد خانه خداوند بود گذاشت.
- ۳ و در فردای آن روز فشحور ارمیا را از کنده بیرون آورد و ارمیا وی را گفت: «داوند اسم تورا نه فشحور بلکه ماجور مسایب خوانده است.
- ۴ زیرا خداوند چنین میگوید: اینک من تو را مورث ترس خودت و جمیع دوستانت میگردد اتم و ایشان به شمشیر دشمنان خود خواهند افتاد و چشمانت خواهد دید و تمامی یهودا را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهیم کرد که او ایشان را به بابل به اسیری برده، ایشان را به شمشیر به قتل خواهد رسانید.
- ۵ و تمامی دولت این شهر و تمامی مشقت آن را و جمیع نفایس آن را تسلیم خواهیم کرد و همه خزانه‌های پادشاهان یهودا را به دست دشمنان ایشان خواهیم سپرد که ایشان را غارت کرده و گرفتار نموده، به بابل خواهند برد.

۶ و توای فشحور با جمیع سکنه خانهات به اسیری خواهی رفت. و تو با جمیع دوستانت که نزد ایشان به دروغ نبوت کردی، به بابل داخل شده، در آنجا خواهی مرد و در آنجا دفن خواهی شد.»

شکایت ارمیا

- ای خداوند مرا فریفتی پس فریفته شدم. از من زور آور بودی و غالب شدی. تمامی روز مضحکه شدم و هر کس مرا استهزا میکند.
- ۸ زیرا هر گاه میخواهم تکلم نمایم ناله میکنم و به ظلم و غارت ندانم. زیرا کلام خداوند تمامی روز برای من موجب عار و استهزا گردیده است.
- ۹ پس گفتم که او را ذکر نخواهم نمود و بار دیگر به اسم او سخن نخواهم گفت، آنگاه درد دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوانهایم بسته گردید و از خود داری خسته شده، باز نتوانستم ایستاد.
- ۱۰ زیرا که از بسیاری مذمت شنیدم و از هر جانب خوف بود و جمیع اصدقای من گفتند بر او شکایت کنید و ما شکایت خواهیم نمود و مراقب لغزیدن من میباشند (میگویند که شاید او فریفته خواهد شد تا بروی غالب آمده، انتقام خود را از او بکشیم).
- ۱۱ لیکن خداوند با من مثل جبار قاهر است از این جهت ستمکاران من خواهند لغزید و غالب خواهند آمد و چونکه به فطانت رفتار نمودند به رسوایی ابدی که فراموش نخواهند شد بینهایت نجل خواهند گردید.
- ۱۲ اما ای یهوه صباوت که عادلان را می آزمایی و گردها و دلها را مشاهده میکنی، بشود که انتقام تو را از ایشان بینم زیرا که دعوی خویش را نزد تو کشف نمودم.
- ۱۳ برای خداوند بسراید و خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که جان مسکینان را از دست شیران رهایی داده است.
- ملعون باد روزی که در آن مولود شدم و مبارک مباد روزی که مادرم مرا زاید.
- ۱۵ ملعون باد کسی که پدر مرا مرده داد و گفت که برای تو ولد زینهای زاییده شده است و او را بسیار شادمان گردانید.
- ۱۶ و آنکس مثل شهرهایی که خداوند آنها را شفقتم نموده و از گون ساخت بشود و فریادی در صبح و نعرهای در وقت ظهر بشنود.
- ۱۷ زیرا که مرا از رحم نکشت تا مادرم قبر من باشد و رحم او همیشه آستن ماند.
- ۱۸ چرا از رحم بیرون آمدم تا مشقت و غم را مشاهده نمایم و روزهایم در نجالت تلف شود؟

رد تقاضای صدقیا

- کلامی که به ارمیا از جانب خداوند نازل شد وقتی که صدقیا پادشاه، فشحور بن ملیکا و صفنیا بن معسیای کاهن را نزد وی فرستاده، گفت:
- «رای ما از خداوند مسالت نما زیرا که نبوکدرصر پادشاه بابل با ما جنگ میکند شاید که خداوند موافق کارهای عجیب خود با ما عمل نماید تا او از ما برگردد.»
- و ارمیا به ایشان گفت: «ه صدقیا چنین بگویند:
- یهوه خدای اسرائیل چنین میفرماید: اینک من اسلحه جنگ را که به دست شماست و شما با آنها پادشاه بابل و کلدانیانی که شمار از بیرون دیوارها محاصره نمودند هاند جنگ میکنند برمی گردانم و ایشان را در اندرون این شهر جمع خواهم کرد.
- ۵ و من به دست دراز و بازوی قوی و به غضب و وحدت و خشم عظیم با شما مقاتله خواهم نمود.
- ۶ و ساکنان این شهر را هم از انسان و هم از بهایم خواهم زد که به وبای سخت خواهند مرد.
- ۷ و خداوند میگوید که بعد از آن صدقیا پادشاه یهودا و بندگانش و این قوم یعنی آنانی را که از یو و شمشیر و قحط در این شهر باقیمانده باشند به دست نبوکدرصر پادشاه بابل و به دست دشمنان ایشان و به دست جویندگان جان ایشان تسلیم خواهم نمود تا ایشان را به دم شمشیر بکشند و او برایشان رافت و شفقت و ترحم نخواهد نمود.
- ۸ و به این قوم بگو که خداوند چنین میفرماید: اینک من طریق حیات و طریق موت را پیش شما می گذارم؛ هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مرد، اما هر که بیرون رود و به دست کلدانیانی که شمارا محاصره نموده اند بیفتد، زنده خواهد ماند و جانش برای او غنیمت خواهد شد.
- ۱۰ زیرا خداوند میگوید: من روی خود را بر این شهر به بدی و نه به نیکویی برگردانیدم و به دست پادشاه بابل تسلیم شده، آن را به آتش خواهد سوزانید.
- «در باره خاندان پادشاه یهودا بگو کلام خداوند را بشنوید:
- ای خاندان داود خداوند چنین میفرماید: با مدادان به انصاف داوری نمایند و مغضوبان را از دست ظالمان برهانید مباد احدت خشم من به سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر گردد و مشتعل شده، خاموش کنندهای نباشد.

- ۱۳ خداوند میگوید: ای ساکنه وادی وای صخره هامون که میگوید کیست که به ضد ما فرود آید و کیست که به مسکنهای ما داخل شود اینک من به ضد تو هستم.
- ۱۴ و خداوند میگوید بر حسب ثمره اعمال شما به شما عقوبت خواهم رسانید و آتشی در جنگل این (هر) خواهم افروخت که تمامی حوالی آن را خواهد سوزانید.»

داوری پادشاهان شریر

- خداوند چنین گفت: «خانه پادشاه یهودا فرود آید و در آنجا به این کلام متکلم شو و بگو: ای پادشاه یهودا که بر کرسی داود نشستهای، تو و بندگانت و قومت که به این دروازهها داخل میشوید کلام خداوند را بشنوید: خداوند چنین میگوید: انصاف و عدالت را اجرا داری و مغضوبان را از دست ظالمان برهانیدی و برغر باو یتیمان و بیوه زنان ستم و جور ننماید و خون بیگانهان را در این مکان مریزید.
- ۴ زیرا اگر این کار را بجا آوری همانا پادشاهانی که بر کرسی داود بنشینند، از دروازه های این خانه داخل خواهند شد و هر یک با بندگان و قوم خود بر ارا بهها و اسبان سوار خواهند گردید.
- ۵ اما اگر این سخنان را نشنوید خداوند میگوید که به ذات خود قسم خوردم که این خانه خراب خواهد شد.
- ۶ زیرا خداوند در باره خاندان پادشاه یهودا چنین میگوید: اگر چه تو نزد من جلعاد و قله لبنان میباشی لیکن من تو را به بیابان و شهرهای غیر مسکون مبدل خواهم ساخت.
- ۷ و بر تو خراب کنندگان که هر یک با آتش باشد معین میکنم و ایشان بهترین سروهای آزاد تو را قطع نموده، به آتش خواهند افکند.
- ۸ و امت های بسیار چون از این شهر عبور نمایند به یکدیگر خواهند گفت که خداوند به این شهر عظیم چرا چنین کرده است.
- ۹ و جواب خواهند داد از این سبب که عهد یهوه خدای خود را ترک کردند و خدایان غیر را سجده و عبادت نمودند.
- «رای مرده گریه ننماید و برای او ماتم مگیرید. زار زار بگریید برای او که می رود زیرا که دیگر مراجعت نخواهد کرد و زمین مولد خویش را نخواهد دید.
- ۱۱ زیرا خداوند در باره شلوم بن یوشیا پادشاه یهودا که بجای پدر خود یوشیا پادشاه شده و از این مکان بیرون رفته است چنین می گوید که دیگری اینجا بر نخواهد گشت.
- ۱۲ بلکه در مکانی که او را به اسیری برده اند خواهد مرد و این زمین را باز نخواهد دید.
- «ای بر آن کسی که خانه خود را به بیانصافی و کوشکهای خویش را به ناحق بنامی کند که از همسایه خود بجان خدمت میگیرد و مزدش را به او نمی دهد.
- ۱۴ که میگوید خانه وسیع و اطاقهای مروح برای خود بنا میکنم و پنجره های برای خویشتم میشکافد و قف (آن را از سر و آزاد میپوشاند و با شنجرف رنگ میکند.
- ۱۵ آیا از این جهت که با سروهای آزاد مکارمت مینمایی، سلطنت خواهی کرد؟ آیا قدرت اکل و شرب نمی نمود و انصاف و عدالت را بجانمی آورد، آنگاه برایش سعادت مندی میبود؟
- فقیر و مسکین را دادرسی مینمود، آنگاه سعادت مندی میشد. مگر شناختن من این نیست؟ خداوند میگوید:
- اما چشمان و دل تو نیست جز برای حرص خودت و برای ریختن خون بیگانهان و برای ظلم و ستم تا آنها را بجا آوری.
- ۱۸ بنابراین خداوند در باره یهویا قیم بن یوشیا پادشاه یهودا چنین میگوید: که برایش ماتم نخواهند گرفت و نخواهند گفت: آهای برادر من یا آهای خواهر و نوحه نخواهند کرد و نخواهند گفت: آهای آقا یا آهای جلال وی.
- ۱۹ کشیده شده و بیرون از دروازه های اورشلیم بجای دور انداخته شده به دفن الاغ مدفون خواهد گردید.
- «ه فراز لبنان برآمده، فریاد بر آواز خود را در باشان بلند کن. و از عباریم فریاد کن زیرا که جمیع دوستانت تلف شده اند.
- ۲۱ در حین سعادت مندی توبه تو سخن گفتم، اما گفתי گوش نخواهم گرفت. همین از طفولیت عادت تو بوده است که به آوازم گوش ندهی.
- ۲۲ باد تمامی شبانانت را خواهد چرانید و دوستانت به اسیری خواهند رفت. پس در آن وقت به سبب تمامی شرارتت نجل و رسوا خواهی شد.
- ۲۳ ای که در لبنان ساکن هستی و آشیانه خویش را در سروهای آزاد میسازی! هنگامی که المها و درد مثل زنی که میزاید تو را فرو گیرد چه قدر بر تو افسوس خواهند کرد؟
- یهوه میگوید: به حیات من قسم که اگر چه کنیا هو بن یهویا قیم پادشاه یهودا خاتم بردست راست من میبود هر آینه تو را از آنجا میکندم.

۲۵ و تو را به دست آنانی که قصد جان تو دارند و به دست آنانی که از ایشان ترسانی و به دست نبوکدرصر پادشاه بابل و به دست کلدانیان تسلیم خواهم نمود.

۲۶ و تو و مادرت را که تو را زاید، به زمین غریبی که در آن تولد نیافتید خواهانداخت که در آنجا خواهید مرد.

۲۷ اما به زمینی که ایشان بسیار آرزو دارند که به آن برگردند مراجعت نخواهند نمود.»

آیا این مرد کنیا هو ظریفی خوار شکسته می باشد و یا ظریفی ناپسندیده است؟ چرا او با اولادش به زمینی که آن را نمی شناسند انداخته و افکنده شده اند؟ ای زمینیای زمینیای زمین، کلام خداوند را بشنو!

خداوند چنین میفرماید: «بن شخص را با اولاد او کسی که در روزگار خود کامیاب نخواهد شد بنویس، زیرا که هیچکس از ذریت وی کامیاب نخواهد شد و بر کرسی داود نخواهد نشست، و بار دیگر در یهودا سلطنت نخواهد نمود.»

بقیه وفادار

خداوند میگوید: «ای بر شبانانی که گله مرع مرا هلاک و پراکنده میسازند.»

بنابراین، یهوه خدای اسرائیل درباره شبانانی که قوم مرا میچرانند چنین میگوید: «ما گله مرا پراکنده ساخته و رانده اید و به آنها توجه ننموده اید. پس خداوند میگوید اینک من عقوبت بدی اعمال شمارا بر شما خواهم رسانید.

۳ و من بقیه گله خویش را از همه زمینهایی که ایشان را به آنها رانده ام جمع خواهم کرد و ایشان را به آغل های ایشان باز خواهم آورد که بار و رو بسیار خواهند شد.

۴ و برای ایشان شبانانی که ایشان را چرانند بر پا خواهم نمود که بار دیگر ترسان و مشوش نخواهند شد و مفقود نخواهند گردید.» قول خداوند این است. خداوند میگوید: «ینک ایامی میآید که شاخهای عادل برای داود برپا می کنم و پادشاهی سلطنت نموده، به فطانت رفتار خواهد کرد و انصاف و عدالت را در زمین مجرا خواهد داشت.

۶ در ایام وی یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت ساکن خواهد شد و آسی که به آن نامیده میشود این است: یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما). □ بنابراین خداوند میگوید: اینک ایامی میآید که دیگر نخواهند گفت قسم به حیات یهوه که بنیاسرائیل را از زمین مصر بر آورد.

۸ بلکه قسم به حیات یهوه که ذریت خاندان اسرائیل را از زمین شمال و از همه زمینهایی که ایشان را به آنها رانده بودم بیرون آورده، رهبری نموده است و در زمین خود ساکن خواهند شد.»

انبیای دروغین

به سبب انبیادل من در اندرونم شکسته و همه استخوانهایم مسترخ شده است، مثل شخص مست و مانند مرد مغلوب شراب از جهت خداوند و از جهت کلام مقدس او گردیدم.

۱۰ زیرا که زمین پر از زنا کاران است و به سبب لعنت زمین ماتم میکند و مرع های بیابان خشک شده است زیرا که طریق ایشان بد و توانایی ایشان باطل است.

۱۱ چونکه هم انبیا و هم کاهنان منافقانند و خداوند میگوید: شرارت ایشان را هم در خانه خود یافته ام.

۱۲ بنابراین طریق ایشان مثل جایهای لغزنده در تاریکی غلیظ برای ایشان خواهد بود که ایشان رانده شده در آن خواهند افتاد. زیرا خداوند میگوید که «رسال عقوبت ایشان بلا برایشان عارض خواهم گردانید.

۱۳ و در انبیای سامره حماقتی دیده ام که برای بعل نبوت کرده، قوم من اسرائیل را گمراه گردانیده اند.

۱۴ و در انبیای اورشلیم نیز چیز هولناک دیدم. مرتکب زنا شده، به دروغ سلوک مینمایند و دستهای شیران را تقویت میدهند مباد اهریک از ایشان از شرارت خویش بازگشت نماید. و جمیع ایشان برای من مثل سدوم و ساکنان آن مانند عموره گردیده اند.»

بنابراین یهوه صباوت درباره آن انبیا چنین میگوید: «ینک من به ایشان افسنتین خواهم خورانید و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید زیرا که از انبیای اورشلیم نفاق در تمامی زمین منتشر شده است.»

یهوه صباوت چنین میگوید: «ه سخنان این انبیایی که برای شمانبوت میکنند گوش مدهید زیرا شمارا به بطالت تعلیم میدهند و رویای دل خود را بیان میکنند و نه از دهان خداوند.

۱۷ و به آنانی که مرا حقیر می شمارند پیوسته میگویند: خداوند میفرماید که برای شما سلامتی خواهد بود و به آنانی که به سرکشی دل خود سلوک مینمایند میگویند که بلا به شما نخواهد رسید.

- ۱۸ زیرا کیست که به مشورت خداوند واقف شده باشد تا ببیند و کلام او را بشنود و کیست که به کلام او گوش فراداشته، استماع نموده باشد.
- ۱۹ اینک باد شدید غضب خداوند صادر شده و گردبادی دور میزند و بر سر شریان فرود خواهد آمد.
- ۲۰ غضب خداوند تمام قصد دل او را بجانیاورد و به انجام نرساند بر نخواهد گشت. در ایام آخرین رانیکو خواهید فهمید.
- ۲۱ من این انبیار انفرستادم لیکن دویدند. به ایشان سخن نگفتم اما ایشان نبوت نمودند.
- ۲۲ اما اگر در مشورت من قایم میماندند، کلام مرا به قوم من بیان میکردند و ایشان را از راه بد و از اعمال شری ایشان برمی گردانیدند.
- ۲۳ یهوه میگوید: آیا من خدای نزدیک هستم و خدای دورنی؟
- و خداوند میگوید: آیا کسی خویشتن را در جای مخفی پنهان تواند نمود که من او را نبینم مگر من آسمان و زمین را مملوئی سازم؟ کلام خداوند این است.
- ۲۵ سخنان انبیارا که به اسم من کاذبانه نبوت کردند شنیدم که گفتند خواب دیدم خواب دیدم.
- ۲۶ این تابه کی در دل انبیایی که کاذبانه نبوت میکنند خواهد بود که انبیای فریب دل خودشان میباشند، که به خوابهای خویش که هر کدام از ایشان به همسایه خود باز میگویند خیال دارند که اسم مرا از یاد قوم من ببرند، چنانکه پدران ایشان اسم مرا برای بعل فراموش کردند.
- ۲۸ آن نبیای که خواب دیده است خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا راستی بیان نماید. خداوند میگوید که ابا گندم چه کار است؟»
- و خداوند میگوید: «یا کلام من مثل آتش نیست و مانند چکشی که صخره را خرد می کند؟»
- لذا خداوند میگوید: «ینک من به ضد این انبیایی که کلام مرا از یکدیگر میدزدند هستم.»
- و خداوند میگوید: «ینک من به ضد این انبیا هستم که زبان خویش را بکار برده، میگویند: او گفته است.»
- و خداوند میگوید: «ینک من به ضد اینان هستم که به خوابهای دروغ نبوت میکنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا به دروغها و خیالهای خود گمراه مینمایند. و من ایشان را انفرستادم و مامور نکردم پس خداوند می گوید که به این قوم هیچ نفع نخواهند رسانید.
- ۳۳ و چون این قوم یانی یا کاهنی از تو سوال نموده، گویند که وحی خداوند چیست؟ پس به ایشان بگو: کدام وحی؟ قول خداوند این است که شمارا ترک خواهیم نمود.
- ۳۴ و آن نبی یا کاهن یا قومی که گویند وحی یهوه، همانا بر آن مرد و بر خانهاش عقوبت خواهیم رسانید.
- ۳۵ و هر کدام از شما به همسایه خویش و هر کدام به برادر خود چنین گویند که خداوند چه جواب داده است و خداوند چه گفته است؟
- لیکن وحی یهوه را دیگر ذکر ننمایید زیرا کلام هر کس وحی او خواهد بود چونکه کلام خدای حی یعنی یهوه صبا یوت خدای ما را منحرف ساختناید.
- ۳۷ و به نبی چنین بگو که خداوند به توجه جواب داده و خداوند به توجه گفته است؟
- و اگر میگویند: وحی یهوه، پس یهوه چنین میفرماید چونکه این سخن یعنی وحی یهوه را گفتید با آنکه نزد شما فرستاده، فرمودم که وحی یهوه را مگویند، لذا اینک من شمارا بالکل فراموش خواهم کرد و شمارا با آن شهری که به شما و به پدران داده بودم از حضور خود دور خواهم انداخت.
- ۴۰ و عار ابدی و رسوائی جاودانی را که فراموش نخواهد شد بر شما عارض خواهم گردانید.»

دوسبدانجیر

و بعد از آنکه نبوکدرصر پادشاه بابل یکنیا بن یهوه یاقیم پادشاه یهودا را بار و سالی یهودا و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم اسیر نموده، به بابل برد، خداوند دوسبدانجیر را که پیش هیکل خداوند گذاشته شده بود به من نشان داد که در سبداول، انجیر بسیار نیکو مثل انجیر نو بر بود و در سبددیگر انجیر بسیار بد بود که چنان زشت بود که نمی شود خورد.

۳ و خداوند مرا گفت: «ی ارمیا چه میبینی؟» گفتم: «انجیر. اما انجیرهای نیکو، بسیار نیکو است و انجیرهای بد بسیار بد است که ازیدی آن را نمی توان خورد.»

و کلام خداوند به من نازل شده، گفت:

«هوه خدای اسرائیل چنین میگوید: مثل این انجیرهای خوب همچنان اسیران یهودا را که ایشان را از اینجا به زمین کلدانیا برای نیکویی فرستادم منظور خواهم داشت.»

- ۶ و چشمان خود را بر ایشان به نیکویی خواهانداخت و ایشان را به این زمین باز خواهم آورد و ایشان را بنا کرده، منهدم نخواهم ساخت و غرس نموده، ریشه ایشان را نخواهم کند.
- ۷ و دلی به ایشان خواهم بخشید تا مرا بشناسند که من یهوه هستم و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود، زیرا که به تمامی دل بسوی من بازگشت خواهند نمود.»
- ۸ خداوند چنین میگوید: «ثل انجیرهای بد که چنان بد است که نمی توان خورد، البته همچنان صدقیاد شاه یهود اوروسای او بقیه اورشلیم را که در این زمین باقیمانده اند و آنانی را که در مصر ساکنند تسلیم خواهم نمود.
- ۹ و ایشان را در تمامی ممالک زمین مایه تشویش و بلا و در تمامی مکان هایی که ایشان را رانده ام عار و ضرر بالمثل و مسخره و لعنت خواهم ساخت.
- ۱۰ و در میان ایشان شمشیر و قحط و وبا خواهم فرستاد تا از زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده ام نابود شوند.»

هفتادسال اسارت

- کلامی که در سال چهارم یهوه یاقیم بن یوشیا، پادشاه یهودا که سال اول نبوکدرصر پادشاه بابل بود برار میادرباره تمامی قوم یهودا نازل شد.
- ۲ و ارمیای نبی تمامی قوم یهودا و جمیع سکنه اورشلیم را به آن خطاب کرده، گفت:
- «ز سال سیزدهم یوشیا بن آمون پادشاه یهودا تا امروز که بیست و سه سال باشد کلام خداوند بر من نازل میشد و من به شما سخن میگفتم و صبح زود برخاسته، تکلم مینمودم اما شما گوش نمی دادید.
- ۴ و خداوند جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستاد و صبح زود برخاسته، ایشان را از سال نمود اما نشنیدید و گوش خود را فرانگرفتید تا استماع نمایم.
- ۵ و گفتند: هر یک از شما از راه بد خود و اعمال شریر خویش بازگشت نمایم و در زمینی که خداوند به شما و به پدران شما نازل تا به ابد بخشیده است ساکن باشید.
- ۶ و از عقب خدایان غیر زوید و آنها را عبادت و سجده نمائید و به اعمال دستهای خود غضب مرا به هیجان میاورید مباد ابر شما بلا برسانم.»
- اما خداوند میگوید: «را اطاعت نمودید بلکه خشم مرا به اعمال دستهای خویش برای بلای خود به هیجان آوردید.»
- بنابراین یهوه صباوت چنین میگوید: «ونکه کلام مرا نشنیدید، خداوند میگوید: اینک من فرستاده، تمامی قبایل شمال را باندۀ خود نبوکدرصر پادشاه بابل گرفته، ایشان را بر این زمین و بر ساکنانش بر همه امت هایی که به اطراف آن میباشند خواهم آورد و آنها را بالکل هلاک کرده، دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت.
- ۱۰ و از میان ایشان آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس و صدای آسیا و روشنایی چراغ را نابود خواهم گردانید.
- ۱۱ و تمامی این زمین خراب و ویران خواهد شد و این قوم هفتادسال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود.»
- و خداوند میگوید که «عدا از انقضای هفتادسال من بر پادشاه بابل و بر آن امت و بر زمین کلدانیان عقوبت گناه ایشان را خواهم رسانید و آن را به خرابی ابدی مبدل خواهم ساخت.
- ۱۳ و بر این زمین تمامی سخنان خود را که به ضد آن گفتم یعنی هر چه در این کتاب مکتوب است که ارمیا آن را در باره جمیع امتها نبوت کرده است خواهم آورد.
- ۱۴ زیرا که امت های بسیار و پادشاهان عظیم ایشان را باندۀ خود خواهند ساخت و ایشان را موافق افعال ایشان و موافق اعمال دستهای ایشان مکافات خواهم رسانید.»
- سه غضب خدا
- زانرو که یهوه خدای اسرائیل به من چنین گفت که «سه شراب این غضب را از دست من بگیر و آن را به جمیع امت هایی که تو را نزد آنها می فرستم بنوشان.
- ۱۶ تا بیا شنند و به سبب شمشیری که من در میان ایشان میفرستم نوان شوند و دیوانه گردند.»
- پس کاسه را از دست خداوند گرفتم و به جمیع امت هایی که خداوند مرا نزد آنها فرستاد نوشانیدم.
- ۱۸ یعنی به اورشلیم و شهرهای یهودا و پادشاهانش و سرورانش تا آنها را خرابی و دهشت و مسخره و لعنت چنانکه امر ورز شده است گردانم.
- ۱۹ و به فرعون پادشاه مصر و بندگانش و سرورانش و تمامی قومش.
- ۲۰ و به جمیع امت های مختلف و به جمیع پادشاهان زمین عوص و به همه پادشاهان زمین فلسطینیان یعنی اشقلون و غزه و عقرون و بقیه اشدود.

- ۲۱ و به ادوم و موآب و بنی عمون.
- ۲۲ و به جمیع پادشاهان صور و همه پادشاهان صیدون و به پادشاهان جزایری که به آن طرف دریا میباشند.
- ۲۳ و به ددان و تیمابوز و به همگانی که گوشه های موی خود را می تراشند.
- ۲۴ و به همه پادشاهان عرب و به جمیع پادشاهان امت های مختلف که در بیابان ساکنند.
- ۲۵ و به جمیع پادشاهان زممری و همه پادشاهان عیلام و همه پادشاهان مادی.
- ۲۶ و به جمیع پادشاهان شمال خواه قریب و خواه بعید هر یک با مجاور خود و به تمامی ممالک جهان که بر روی زمینند. و پادشاه شیشک بعد از ایشان خواهد آشامید.
- و به ایشان بگو: یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میفرماید: «نوشید و مست شوید و قی کنید تا از شمشیری که من در میان شما می فرستم بیفتید و برنخیزید.
- ۲۸ و اگر از گرفتن کاسه از دست تو و نوشیدنش ابا نمائید آنگاه به ایشان بگو: یهوه صبا یوت چنین میگوید: البته خواهید نوشید.
- ۲۹ زیرا اینک من به رسانیدن بلا بر این شهری که به اسم من مسمی است شروع خواهم نمود و آیشما بالکل بیعقوبت خواهید ماند؟ بیعقوبت نخواهید ماند زیرا یهوه صبا یوت میگوید که من شمشیری بر جمیع ساکنان جهان مامور میکنم.
- ۳۰ پس توبه تمامی این سخنان بر ایشان نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند از اعلی علین غرش مینماید و از مکان قدس خویش آواز خود را میدهد و به ضد مرتع خویش به شدت غرش مینماید و مثل آنانی که انگور را می افشردند، بر تمامی ساکنان جهان نعره میزند، و صدابه کرانهای زمین خواهد رسید زیرا خداوند را با امتداد عوی است و او بر هر ذی جسد داوری خواهد نمود و شیران را به شمشیر تسلیم خواهد کرد.»
- قول خداوند این است.
- یهوه صبا یوت چنین گفت: «ینک بلا از امت به امت سرایت میکند و باد شدید عظیمی از کرانهای زمین برانگیخته خواهد شد.»
- و در آن روز کشتگان خداوند از کران زمین تا کران دیگرش خواهند بود. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و ایشان را جمع نخواهند کرد و دفن نخواهند نمود بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود.
- ۳۴ ای شبانان و لوله نمائید و فریاد بر آورید. و ای روسای گله بغلطید زیرا که ایام کشته شدن شمار سیده است و من شمارا پراکنده خواهم ساخت و مثل ظرف مرغوب خواهید افتاد.
- ۳۵ و ملجا برای شبانان و مفر برای روسای گله نخواهد بود.
- ۳۶ هین فریاد شبانان و نعره روسای گله! زیرا خداوند مرتعهای ایشان را ویران ساخته است.
- ۳۷ و مرتعهای سلامتی به سبب حدت خشم خداوند خراب شده است.
- ۳۸ مثل شیر پیشه خود را ترک کرده است زیرا که زمین ایشان به سبب خشم هلاک کننده و به سبب حدت غضبش ویران شده است.

تهدید ارمیا

- در ابتدای سلطنت یهویا قم بن یوشیا پادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند نازل شده، گفت:
- «داوند چنین میگوید: در صحن خانه خداوند بایست و به ضد تمامی شهرهای یهودا که به خانه خداوند برای عبادت میآیند همه سخنانی را که تو را امر فرمودم که به ایشان بگویی بگو و سخنی کم مکن.
- ۳ شاید بشنوند و هر کس از راه بد خویش برگردد تا از بلایی که من قصد نمودم که به سبب اعمال بد ایشان به ایشان برسانم پشیمان گردد.
- ۴ پس ایشان را بگو: خداوند چنین میفرماید: اگر به من گوش ندهید و در شریعت من که پیش شما نهادم سلوک ننمایید، و اگر کلام بند گانم انبیا را که من ایشان را نزد شما فرستادم اطاعت ننمایید با آنکه من صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم اما شما گوش نگرفتید.
- ۶ آنگاه این خانه را مثل شیله خواهم ساخت و این شهر را برای جمیع امت های زمین لعنت خواهم گردانید.»
- و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، این سخنان را که از میادیر خانه خداوند گفت شنیدند.
- ۸ و چون از میا از گفتن هر آنچه خداوند او را مامور فرموده بود که به تمامی قوم بگوید فارغ شد، کاهنان و انبیا و تمامی قوم او را گرفته، گفتند: «لبته خواهی مرد.»
- ۹ چرا به اسم یهوه نبوت کرده، گفتی که این خانه مثل شیله خواهد شد و این شهر خراب و غیر مسکون خواهد گردید؟ «پس تمامی قوم در خانه خداوند نزدار میا جمع شدند.

- و چون روسای یهود این چیزها را شنیدند از خانه پادشاه به خانه خداوند برآمده، به دهنه دروازه جدید خانه خداوند نشستند.
- ۱۱ پس کاهنان و انبیا، روسا و تمامی قوم را خطاب کرده، گفتند: «بن شخص مستوجب قتل است زیرا چنانکه به گوشهای خود شنیدید به خلاف این شهر نبوت کرد.»
- پس ارمیا جمیع سروران و تمامی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «داوند مرا فرستاده است تا همه سخنانی را که شنیدید به ضد این خانه و به ضد این شهر نبوت نمایم.
- ۱۳ پس الان راهها و اعمال خود را اصلاح نمایم و قول یهوه خدای خود را بشنویم تا خداوند از این بلایی که درباره شما فرموده است پشیمان شود.
- ۱۴ اما من اینک در دست شما هستم موافق آنچه در نظر شما پسند و صواب آید بعمل آرید.
- ۱۵ لیکن اگر شما مرا به قتل رسانید یقین بدانید که خون بیگانه‌ی را بر خویشان و بر این شهر و ساکنانش وارد خواهید آورد. زیرا حقیقت خداوند مرا نزد شما فرستاده است تا همه این سخنان را به گوش شما برسانم.»
- آنگاه روسا و تمامی قوم به کاهنان و انبیا گفتند که «بن مرد مستوجب قتل نیست زیرا به اسم یهوه خدای ما به ما سخن گفته است.»
- و بعضی از مشایخ زمین برخاسته، تمامی جماعت قوم را خطاب کرده، گفتند
- که «یکای مورستی در ایام حزقیال پادشاه یهود نبوت کرد و به تمامی قوم یهود ا تکلم نموده، گفت: یهوه صباوت چنین میگوید که صهیون را مثل مزرعه شیار خواهند کرد و اورشلیم خراب شده، کوه این خانه به بلندیهای جنگل مبدل خواهد گردید.
- ۱۹ آیا حزقیال پادشاه یهود او تمامی یهود او را کشتند؟ نی بلکه از خداوند بترسید و نزد خداوند استدعا نمود و خداوند از آن بلایی که درباره ایشان گفته بود پشیمان گردید. پس ما بلای عظیمی بر جان خود وارد خواهیم آورد.»
- و نیز شخصی اوریا نام ابن شمعیا از قریت یعاریم بود که به نام یهوه نبوت کرد و او به ضد این شهر و این زمین موافق همه سخنان ارمیا نبوت کرد.
- ۲۱ و چون یهویا قیم پادشاه و جمیع شجاعانش و تمامی سرورانش سخنان او را شنیدند پادشاه قصد جان او نمود و چون او را این را شنید بترسید و فرار کرده، به مصر رفت.
- ۲۲ و یهویا قیم پادشاه کسان به مصر فرستاد یعنی الناتان بن عکبور و چند نفر را با او به مصر) رستاد.
- و ایشان او را از مصر بیرون آورده، او را نزد یهویا قیم پادشاه رسانیدند و او را به شمشیر کشته، بدن او را به قبرستان عوام الناس انداخت.
- ۲۴ لیکن دست اخیقام بن شافان با ارمیا بود تا او را به دست قوم نسیارند که او را به قتل رسانند.
- ### اطاعت از نبوکدنصر
- در ابتدای سلطنت یهویا قیم بن یوشیا پادشاه یهود این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:
- خداوند به من چنین گفت: «ندها و بوغها برای خود بساز و آنها را برگردن خود بگذار.
- ۳ و آنها را نزد پادشاه ادم و پادشاه موآب و پادشاه بنی عمون و پادشاه صور و پادشاه صیدون به دست رسولانی که به اورشلیم نزد صدقیا پادشاه یهودا خواهند آمد بفرست.
- ۴ و ایشان را برای آقایان ایشان امر فرموده، بگو یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: به آقایان خود بدین مضمون بگوید:
- من جهان و انسان و حیوانات را که بر روی زمینند به قوت عظیم و بازوی افراشته خود آفریدم و آن را بهر که در نظر من پسند آمد بخشیدم.
- ۶ و الان من تمامی این زمینها را به دست بنده خود نبوکدنصر پادشاه بابل دادم و نیز حیوانات صحرا را به او بخشیدم تا او را بندگی نمایند.
- ۷ و تمامی امتهای او را پسش و پسش را خدمت خواهند نمود تا وقتی که نوبت زمین او نیز برسد. پس امت های بسیار و پادشاهان عظیم او را بنده خود خواهند ساخت.
- ۸ و واقع خواهد شد که هرامتی و مملکتی که نبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت نمایند و گردن خویش را زیر یوغ پادشاه بابل نگذارند خداوند میگوید:
- که آن امت را به شمشیر و قحط و وباسزا خواهیم داد تا ایشان را به دست او هلاک کرده باشم.
- ۹ و اما شما به انبیا و فالگیران و خواب بینندگان و ساحران و جادوگران خود که به شما حرف میزنند و میگویند پادشاه بابل را خدمت منماید گوش مگیرید.
- ۱۰ زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت میکنند تا شمار از زمین شما دور نمایند و من شمارا پراکنده سازم تا هلاک شوید.

۱۱ اما آن امتی که گردن خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارند و او را خدمت نمایند خداوند میگوید که آن امت را در زمین خود ایشان مقیم خواهم ساخت و آن را زرع نموده، در آن ساکن خواهند شد.»

و به صدق پادشاه یهودا همه این سخنان را بیان کرده، گفت: «رذنه‌های خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارید و او را و قوم او را خدمت نمایید تا زنده بمانید.»

۱۳ چرا تو و قومت به شمشیر و قحط و وبا بمیرید چنانکه خداوند درباره قومی که پادشاه بابل را خدمت نمایند گفته است.

۱۴ و گوش مگیرید به سخنان انبیایی که به شما میگویند: پادشاه بابل را خدمت ننمایید زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت میکنند.

۱۵ زیرا خداوند میگوید: من ایشان را نفرستادم بلکه ایشان به اسم من به دروغ نبوت میکنند تا من شمارا اخراج کنم و شما با انبیایی که برای شما نبوت مینمایند هلاک شوید.»

و به کاهنان و تمامی این قوم نیز خطاب کرده، گفت: «داوند چنین میگوید: گوش مگیرید به سخنان انبیایی که برای شما نبوت کرده، میگویند اینک ظروف

خانه خداوند بعد از اندک مدتی از بابل باز آورده خواهد شد زیرا که ایشان کاذبانه برای شما نبوت میکنند.

۱۷ ایشان را گوش مگیرید بلکه پادشاه بابل را خدمت نماید تا زنده بمانید. چرا این شهر خراب شود؟

و اگر ایشان انبیای میباشند و کلام خداوند بایشان است پس الان از یهوه صباوت استعدا بکنند تا ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقی است به بابل برده نشود.

۱۹ زیرا که یهوه صباوت چنین میگوید: درباره ستونها و دریاچه و پایه‌ها و سایر ظروفی که در این شهر باقیمانده است،

و نبوکدنصر پادشاه بابل آنها را حینی که یکنیا بن یهویا قیم پادشاه یهودا و اورشلیم را از اورشلیم به بابل برد نگرفت.

۲۱ به درستی که یهوه صباوت خدای اسرائیل درباره این ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقیمانده است چنین میگوید:

که آنها به بابل برده خواهد شد و خداوند میگوید تا روزی که از ایشان تفقد نمایم در آنجا خواهد ماند و بعد از آن آنها را بیرون آورده، به این مکان باز خواهم آورد.»

حنیانی کاذب

و در همان سال در ابتدای سلطنت صدق پادشاه یهودا در ماه پنجم از سال چهارم واقع شد که حنیان بن عزور نبی که از جبعون بود مراد در خانه خداوند در حضور کاهنان و تمامی قوم خطاب کرده، گفت:

«هوه صباوت خدای اسرائیل بدین مضمون تکلم نموده و گفته است من یوغ پادشاه بابل را شکستهم.

۳ بعد از انقضای دو سال من همه ظرف‌های خانه خداوند را که نبوکدنصر پادشاه بابل از این مکان گرفته، به بابل برده اینجا باز خواهم آورد.

۴ و خداوند میگوید من یکنیا بن یهویا قیم پادشاه یهودا و جبع اسیران یهودا را که به بابل رفته‌اند به اینجا باز خواهم آورد زیرا که یوغ پادشاه بابل را خواهم شکست.»

آنگاه ارمیانی به حنیانی در حضور کاهنان و تمامی قومی که در خانه خداوند حاضر بودند گفت:

پس ارمیانی گفت: «میں خداوند چنین بکند و خداوند سخنان را که به آنها نبوت کردی استوار نماید و ظروف خانه خداوند و جبع اسیران را از بابل به اینجا بیاورد.

۷ لیکن این کلام را که من به گوش تو و به سمع تمامی قوم میگویم بشنو:

انبیایی که از زمان قدیم قبل از من و قبل از تو بودند در باره زمینهای بسیار و ممالک عظیم به جنگ و بلا و و بانوت کرده‌اند.

۹ اما آن نبیای که بسلامتی نبوت کنده اگر کلام آن نبی واقع گردد، آنگاه آن نبی معروف خواهد شد که خداوند فی الحقیقه او را فرستاده است.»

پس حنیانی یوغ را از گردن ارمیانی گرفته، آن را شکست.

۱۱ و حنیان به حضور تمامی قوم خطاب کرده، گفت: «داوند چنین میگوید: بهمین طور یوغ نبوکدنصر پادشاه بابل را بعد از انقضای دو سال از گردن جمیع امتها خواهم شکست.» و ارمیانی به راه خود رفت.

و بعد از آنکه حنیانی یوغ را از گردن ارمیانی شکسته بود کلام خداوند بر ارمیانی نازل شده، گفت:

«رو حنیانی را بگو: خداوند چنین میگوید: یوغهای چوبی را شکستی اما بجای آنها یوغهای آهنین را خواهی ساخت.

۱۴ زیرا که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: من یوغی آهنین بر گردن جمیع این امتها نهادم تا نبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت نمایند پس او را خدمت خواهند نمود و نیز حیوانات صحرا را به او دادم.»

آنگاه ارمیایی به حنیانی گفت: «ی حنیابشنو! خداوند تو را نفرستاده است بلکه تو این قوم را او میداری که به دروغ توکل نمایند. ۱۶ بنابراین خداوند چنین میگوید: اینک من تو را از روی این زمین دور میاندازم و تو امسال خواهی مرد زیرا که سخنان فتنه انگیزه به ضد خداوند گفتی.» پس در ماه هفتم همانسال حنیانی مرد.

رساله ارمیابه اسیران بابل

این است سخنان رساله‌ای که ارمیایی از اورشلیم نزد بقیه مشایخ اسیران و کاهنان و انبیا و تمامی قومی که نبوکدنصر از اورشلیم به بابل به اسیری برده بود فرستاد.

۲ بعد از آنکه یکنیپادشاه و ملکه و خواجهرسیران و سروران یهود او اورشلیم و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم بیرون رفته بودند.

۳ (س آن را) به دست العاسه بن شافان و جمر یا بن حلقیا که صدقیادشاه یهود ایشان را نزد نبوکدنصر پادشاه بابل به بابل فرستاد) رساله نموده (گفت:

«هوه صباوت خدای اسرائیل به تمامی اسیرانی که من ایشان را از اورشلیم به بابل به اسیری فرستادم، چنین میگوید:

خاننها ساخته در آنها ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.

۶ زنان گرفته، پسران و دختران به هم رسانید و زنان برای پسران خود بگیرید و دختران خود را به شوهر بد هید تا پسران و دختران بزنند و در آنجا زیاد

شوید و کم نگردید.

۷ و سلامتی آن شهر را که شمارا به آن به اسیری فرستادم بطلبید و برایش نزد خداوند مسالت نمائید زیرا که در سلامتی آن شمارا سلامتی خواهد بود.

۸ زیرا که هوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: مگذازید که انبیای شما که در میان شما اند و فالگیران شما شمارا فریب دهند و به خواهایی که

شما ایشان را وامی دارید که آنها را ببینند، گوش مگیرید.

۹ زیرا خداوند میگوید که ایشان برای شما به اسم من کاذبانه نبوت میکنند و من ایشان را نفرستادم.

۱۰ و خداوند میگوید: چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود من از شما تفقد خواهم نمود و سخنان نیکورا که برای شما گفتم انجام خواهم داد؛ به اینکه

شمارا به این مکان باز خواهم آورد.

۱۱ زیرا خداوند میگوید: فکرها را که برای شما دارم میدانم که فکرهای سلامتی میباشد و نه بدی تا شمارا در آخرت امیدبخشم.

۱۲ و مرا خواهید خواند و آمده، نزد من تضرع خواهید کرد و من شمارا اجابت خواهم نمود.

۱۳ و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمائید، مرا خواهید یافت.

۱۴ و خداوند میگوید که مرا خواهید یافت و اسیران شمارا باز خواهم آورد. و خداوند میگوید که شمارا از جمیع امتهای همه مکانهایی که شمارا

در آنها رانده‌ام، جمع خواهم نمود و شمارا از جایی که به اسیری فرستادم، باز خواهم آورد.

۱۵ از آن رو که گفتید خداوند برای مادر بابل انبیا مبعوث نموده است.

«س خداوند به پادشاهی که بر کرسی داود نشسته است و به تمامی قومی که در این شهر ساکنند، یعنی برادران شما که همراه شما به اسیری زرتانند، چنین

میگوید:

بلی هوه صباوت چنین میگوید: اینک من شمشیر و قحط و و باران را بر ایشان خواهم فرستاد و ایشان را مثل انجیرهای بد که آنها را از بدی توان خورد، خواهم

ساخت.

۱۸ و ایشان را به شمشیر و قحط و و باعاقب خواهم نمود و در میان جمیع ممالک جهان مشوش خواهم ساخت تا برای همه امتهایی که ایشان را در میان

آنها رانده‌ام، لعنت و دهشت و مسخره و عار باشند.

۱۹ چونکه خداوند میگوید: کلام مرا که به واسطه بندگان خود انبیا نزد ایشان فرستادم نشنیدند با آنکه صبح زود برخاسته، آن را فرستادم اما خداوند

میگوید که شما نشنیدید.

۲۰ و شما ای جمیع اسیرانی که از اورشلیم به بابل فرستادم کلام خداوند را بشنوید.

۲۱ هوه صباوت خدای اسرائیل در باره اخاب بن قولایا و در باره صدقیابن معسیا که برای شما به اسم من کاذبانه نبوت میکنند، چنین میگوید: اینک

من ایشان را به دست نبوکدنصر پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و او ایشان را در حضور شما خواهد کشت.

۲۲ و از ایشان برای تمامی اسیران یهودا که در بابل میباشند لعنت گرفته، خواهند گفت که خداوند تو را مثل صدقیابن اخاب که پادشاه بابل ایشان

را در آتش سوزانید، بگرداند.

۲۳ چونکه ایشان در اسرائیل حماقت نمودند و با زنان همسایگان خود زنا کردند و به اسم من کلامی را که به ایشان امر نموده بودم کاذبانه گفتند و خداوند میگوید که من عارف و شاهد هستم.

«شمعیای نحلامی را خطاب کرده، بگو: یهوه صبا یوت خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین میگوید: از آنجایی که تو رسایل به اسم خود نزد تمامی قوم که در اورشلیم ماند و نزد صفنیای بن معسیا کاهن و نزد جمیع کاهنان فرستاده، گفتی: که خداوند تو را به جای یهویاداع کاهن به کهانت نصب نموده است تا بر خانه خداوند و کلا باشی. برای هر شخص مجنون که خویشتر را نبی مینماید تا او را در کندوها و زنجیرها ببندی.

۲۷ پس الان چرا ارمیا عنا توتی را که خود را برای شمانی مینماید تو بیخ نمی کنی؟ زیرا که او نزد مابه بابل فرستاده، گفت که این اسیری بطول خواهد انجامید پس خانه بنا کرده، ساکن شوید و با غها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.»

۳۰ وصفنیای کاهن این رساله را به گوش ارمیانی خواند. پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:

«زد جمیع اسیران فرستاده، بگو که خداوند در باره شمععیای نحلامی چنین میگوید: چونکه شمععیای برای شمانیوت میکند و من او را فرستادم و او شمارا و امیدارد که به دروغ اعتماد نماید، بنابراین خداوند چنین میگوید: اینک من بر شمععیای نحلامی و ذریت وی عقوبت خواهم رسانید و برایش کسیکه در میان این قوم ساکن باشد، نخواهد ماند و خداوند می گوید او آن احسانی را که من برای قوم خود می کنم نخواهد دید، زیرا که در باره خداوند سخنان فتنه انگیز گفته است.»

تفقد از اسرائیل

کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:

«هوه خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین میگوید: تمامی سخنانی را که من به تو گفتم، در طوماری بنویس.

۳ زیرا خداوند میگوید: اینک ایامی میآید که اسیران قوم خود اسرائیل و یهود را باز خواهم آورد و خداوند میگوید: ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده ام، باز خواهم رسانید تا آن را به تصرف آورند.»

و این است کلامی که خداوند در باره اسرائیل و یهودا گفته است.

۵ زیرا خداوند چنین میگوید: «دای ارتعاش شنیدیم. خوف است و سلا متی نی.

۶ سوال کنید و ملاحظه نمایید که آیا ذکور اولاد میزاید؟ پس چرا هر مرد را میبینم که مثل زنی که میزاید دست خود را بر کمرش نهاده و همه چهرها به زردی مبدل شده است؟»

وای بر ما زیرا که آن روز، عظیم است و مثل آن دیگری نیست و آن زمان تنگی یعقوب است اما از آن نجات خواهد یافت.

و یهوه صبا یوت میگوید: «راینه در آن روز یوغ اورا از گردنت خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت. و غریبان بار دیگر اورا بنده خود نخواهند ساخت.

۹ و ایشان خدای خود یهوه و پادشاه خویش داود را که برای ایشان برمی انگیزانم خدمت خواهند کرد.

۱۰ پس خداوند میگوید کهای بنده من یعقوب مترس وای اسرائیل هر اسان مباحش زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریت تو را از زمین اسیری ایشان خواهم رهانید و یعقوب مراجعت نموده، در رفاهیت و امنیت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید.

۱۱ زیرا خداوند میگوید: من با تو هستم تا تو را نجات بخشم و جمیع امتهارا که تو را در میان آنها پراکنده ساختم، تلف خواهم کرد. اما تو را تلف نخواهم نمود، بلکه تو را به انصاف تادیب خواهم کرد و تو را بیسزا نخواهم گذاشت.

۱۲ زیرا خداوند چنین میگوید: جراح تو علاج ناپذیر و ضربت تو مهلک میباشد.

۱۳ کسی نیست که دعوی تو را فیصل دهد تا التیام یابی و برایت دواهای شفا بخشند های نیست.

۱۴ جمیع دوستان تو را فراموش کرده، در باره تو احوال پرسی نمی نمایند زیرا که تو را به صدمه دشمن و به تادیب بیرحمی بهسبب کثرت عصیان و زیادت گاهانت مبتلا ساختم.

۱۵ چرا در باره جراح خود فریاد مینمایی؟ درد تو علاج ناپذیر است. بهسبب زیادت عصیان و کثرت گاهانت این کارها را به تو کرده ام.

«نابراین آنانی که تورا میبلعند، بلعیده خواهند شد و آنانی که تورا به تنگ میآورند، جمیع به اسیری خواهند رفت. و آنانی که تورا تاراج میکنند، تاراج خواهند شد و همه غارت کنندگان تورا به غارت تسلیم خواهیم کرد.»

۱۷ زیرا خداوند میگوید: به تو عافیت خواهم رسانید و جراحات تورا شفا خواهم داد، از این جهت که تورا هر (متروک مینامند) می گویند (که این صهیون است که احدی در باره آن احوال پرسی نمی کند.

۱۸ خداوند چنین میگوید: اینک خیمه های اسیری یعقوب را باز خواهم آورد و به مسکنهایش ترحم خواهم نمود و شهر پر تلش بنا شده، قصرش بر حسب عادت خود مسکون خواهد شد.

۱۹ و تسبیح و آواز مطربان از آنها بیرون خواهد آمد و ایشان را خواهم افزود و کم نخواهند شد و ایشان را معزز خواهم ساخت و پست نخواهند گردید.

۲۰ و پسرانش مانند ایام پیشین شده، جماعتش در حضور من برقرار خواهند ماند و بر جمیع ستمگرانش عقوبت خواهم رسانید.

۲۱ و حاکم ایشان از خود ایشان بوده، سلطان ایشان از میان ایشان بیرون خواهد آمد و او را مقرب میگردانم تا نزدیک من بیاید زیرا خداوند میگوید: کیست که جرات کند نزد من آید؟

و شما قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود.

۲۳ اینک باد شدید خداوند با حدت غضب و گردبادهای سخت بیرون میآید که بر سرشیران هجوم آورد.

۲۴ تا خداوند تدبیرات دل خود را بجانیاورد و استوار نفرماید، حدت خشم او نخواهد برگشت. در ایام آخرین را خواهید فهمید.»

خداوند میگوید: «آن زمان من خدای تمامی قبایل اسرائیل خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.»

۲ خداوند چنین میگوید: قومی که از شمشیر رستند در بیابان فیض یافتند، هنگامی که من رفتم تا برای اسرائیل آرامگاهی پیدا کنم.»

خداوند از جای دور به من ظاهر شد (گفت): «المحبت ازلی تورا دوست داشتم، از این جهت تورا به رحمت جذب نمودم.»

۴ ای باکره اسرائیل تورا بار دیگر بنا خواهم کرد و تو بنا خواهی شد و بار دیگر باد فهای خود خویشتن را خواهی آراست و در رقصهای مطربان بیرون خواهی آمد.

۵ بار دیگر تا کستانها بر کوههای سامره غرس خواهی نمود و غرس کنندگان غرس نموده، میوه آنها را خواهند خورد.

۶ زیرا روزی خواهد بود که دیده بانان بر کوهستان افرایم ندا خواهند کرد که بر خیزید و نزد یهوه خدای خود به صهیون برآئیم.»

زیرا خداوند چنین میگوید: «ه جهت یعقوب به شادمانی ترنم نمائید و به جهت سرامتها آواز شادی دهید. اعلام نمائید و تسبیح بخوانید و بگویند: ای خداوند قوم خود بقیه اسرائیل را نجات بده!

اینک من ایشان را از زمین شمال خواهم آورد و از کرانه های زمین جمع خواهم نمود و با ایشان کوران و لنگان و آبستان و زنانی که میزایندها هم گروه عظیمی به اینجا باز خواهند آمد.

۹ با گریه خواهند آمد و من ایشان را با تضرعات خواهم آورد. نزد نهرهای آب ایشان راه صاف که در آن نخواهند لغزید رهبری خواهم نمود زیرا که من پدر اسرائیل هستم و افرایم نخست زاده من است.

۱۰ ای امته کلام خداوند را بشنوید و در میان جزایر بعیده اخبار نمائید و بگویند آنکه اسرائیل را پراکنده ساخت ایشان را جمع خواهد نمود و چنانکه شبان گله خود را) گاه دارد (ایشان را محافظت خواهد نمود.

۱۱ زیرا خداوند یعقوب را فدیه داده و او را از دست کسیکه از او قوی تر بود رهانیده است.

۱۲ و ایشان آمده، بر بلندی صهیون خواهند سرایید و نزد احسان خداوند یعنی نزد غله و شیر و روغن و تاج گله و رومه روان خواهند شد و جان ایشان مثل باغ سیراب خواهد شد و بار دیگر هرگز غمگین نخواهند گشت.

۱۳ آنگاه با کره ها به رقص شادی خواهند کرد و جوانان و پیران بایکدیگر. زیرا که من ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهم کرد و ایشان را از المی که کشیده هاند تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید.»

و خداوند میگوید: «ان کاهنان را از پیه تر و تازه خواهم ساخت و قوم من از احسان من سیر خواهند شد.»

خداوند چنین میگوید: «وازی در رومه شنیده شد ماتم و گریه بسیار تلخ که را حیل برای فرزندان خود گریه میکند و برای فرزندان خود تسلی نمی پذیرد زیرا که نیستند.»

- خداوند چنین میگوید: «از خود را از گریه و چشمان خویش را از اشک باز دار. زیرا خداوند میفرماید که برای اعمال خود اجرت خواهی گرفت و ایشان از زمین دشمنان مراجعت خواهند نمود.
- ۱۷ و خداوند میگوید که به جهت عاقبت تو امید هست و فرزندان تو به حدود خویش خواهند برگشت.
- ۱۸ به تحقیق افرایم را شنیدم که برای خود ماتم گرفته، میگفت: مرا تنبیه نمودی و متنبه شدم مثل گوساله‌ای که کار آزموده نشده باشد. مرا برگردان تا برگردانیده شوم زیرا که تو یهوه خدای من هستی.
- ۱۹ به درستی که بعد از آنکه برگردانیده شدم پشیمان گشتم و بعد از آنکه تعلیم یافتم بران خود زدم. نجل شدم و رسوایی هم کشیدم چونکه عار جوانی خویش را متحمل گردیدم.
- ۲۰ آیا افرایم پسر عزیز من یا ولدا بتهاج من است؟ زیرا هر گاه به ضد او سخن میگویم او را تا بحال به یاد می آورم. بنابراین خداوند میگوید که احساسی من برای او به حرکت میآید و هر آینه بر او ترحم خواهم نمود.
- ۲۱ نشانها برای خود نصب نماد و علامتها به جهت خویشتر بر پا کن و دل خود را بسوی شاه راه به راهی که رفتهای متوجه ساز. ای باکره اسرائیل برگرد و به این شهرهای خود مراجعت نما.
- ۲۲ ای دختر مرتد تابه کی به اینطرف و به آنطرف گردش خواهی نمود؟ زیرا خداوند امر تازهای در جهان ابداع نموده است که زن مرد را احاطه خواهد کرد.»
- یهوه صبیوت خدای اسرائیل چنین میگوید: «ار دیگر هنگامی که اسیران ایشان را برمی گردانم، این کلام را در زمین یهودا و شهرهایش خواهند گفت کههای مسکن عدالت و ای کوه قدوسیت، خداوند تو را مبارک سازد.
- ۲۴ و یهودا و تمامی شهرهایش با هم و فلاحان و آنانی که با گلهها گردش میکنند، در آن ساکن خواهند شد.
- ۲۵ زیرا که جان خستگان را تازه ساختام و جان همه محزونان را سیر کرده ام.»
- در این حال بیدار شدم و نگریستم و خواهم برای من شیرین بود.
- ۲۷ اینک خداوند میگوید: «یای میآید که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا را به بذرانسان و بذرحیوان خواهم کاشت.
- ۲۸ و واقع خواهد شد چنانکه برایشان برای کنندن و خراب نمودن و منهدم ساختن و هلاک کردن و بلارسانیدن مراقبت نمودم، به همینطور خداوند میگوید برایشان برای بنا نمودن و غرس کردن مراقب خواهم شد.
- ۲۹ و در آن ایام بار دیگر نخواهند گفت که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کند گردید.
- ۳۰ بلکه هر کس به گاه خود خواهد مرد و هر که انگور ترش خورد دندان وی کند خواهد شد.»
- خداوند میگوید: «ینک ایامی میآید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازهای خواهم بست.
- ۳۲ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند، با آنکه خداوند میگوید من شوهر ایشان بودم.»
- اما خداوند میگوید: «ینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.
- ۳۴ و بار دیگر کسی به همسایه اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس. زیرا خداوند میگوید: جمیع ایشان از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، چونکه عصیان ایشان را خواهم آمرزید و نگاه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»
- خداوند که آفتاب را به جهت روشنایی روز و قانونهای ماه و ستارگان را برای روشنایی شب قرار داده است و در یار به حرکت میآورد تا مواجش خروش نمایند و اسم او یهوه صبیوت میباشد، چنین میگوید.
- ۳۶ پس خداوند میگوید: «گر این قانونها از حضور من برداشته شود، آنگاه ذریت اسرائیل نیز زایل خواهند شد تا به حضور من قوم دایمی نباشند.»
- خداوند چنین میگوید: «گر آسمانهای علوی پیوده شوند و اساس زمین سفلی را تفحص توان نمود، آنگاه من نیز تمامی ذریت اسرائیل را به سبب آنچه عمل نمودند ترک خواهم کرد. کلام خداوند این است.»
- یهوه میگوید: «ینک ایامی میآید که این شهر از برج حنثیل تا دروازه زاویه بنا خواهد شد.

۳۹ وریسمان کاربه خط مستقیم تاتل جارب بیرون خواهد رفت و بسوی جوعت دور خواهد زد.
۴۰ و تمامی وادی لاشا و خاکسترو تمامی زمینها تا وادی قدرون و بطرف مشرق تا زاویه دروازه اسبان، برای خداوند مقدس خواهد شد و بار دیگر تا ابد الابد کند و منهدم نخواهد گردید.»

مزرعه ارمیا

کلامی که در سال دهم صد قیاد شاه یهودا که سال هجدهم نبوکدرصر باشد از جانب خداوند برار میانازل شد.
۲ و در آن وقت لشکر یاد شاه بابل اورشلیم را محاصره کرده بودند و ارمیانی در صحن زندانی که در خانه پادشاه یهودا بود محبوس بود.
۳ زیرا صد قیاد شاه یهودا او را به زندان انداخته، گفت: «رانبوت میکنی و میگویی که خداوند چنین میفرماید. اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و آن را تسخیر خواهد نمود.
۴ و صد قیاد شاه یهودا از دست کلدانیان نخواهد درست بلکه البته به دست پادشاه بابل تسلیم شده، دهانش بادهان وی تکلم خواهد نمود و چشمش چشم وی را خواهد دید.
۵ و خداوند میگوید که صد قیاد را به بابل خواهد برد و او در آنجا تا حینی که از او تفقد نمایم خواهد ماند. زیرا که شما با کلدانیان جنگ خواهید کرد، اما کامیاب نخواهید شد.»
و ارمیا گفت: «لام خداوند بر من نازل شده، گفت: اینک حنمئیل پسر عموی تو شلوم نزد تو آمده، خواهد گفت مزرعه مرا که در عناتوت است برای خود بخزیرا حق انفکاک از آن تو است که آن را بخزی.»
پس حنمئیل پسر عموی من بروفق کلام خداوند نزد من در صحن زندان آمده، مرا گفت: «منا اینکه مزرعه مرا که در عناتوت در زمین بنیامین است بخزی زیرا که حق اربیت و حق انفکاکش از آن تو است پس آن را برای خود بخزیرا، آنگاه دانستم که این کلام از جانب خداوند است.
۹ پس مزرعه‌های را که در عناتوت بود از حنمئیل پسر عموی خود خریدم و وجه آن را هفده مثقال نقره برای وی وزن نمودم.
۱۰ و قباله را نوشته، مهر کردم و شاهدان گرفته، نقره را در میزان وزن نمودم.
۱۱ پس قباله‌های خرید را هم آن را که بر حسب شریعت و فریضه محتوم بود و هم آن را که باز بود گرفتم.
۱۲ و قباله خرید را به باروک بن نیر یا بن محسیابه حضور پسر عموی خود حنمئیل و به حضور شهودی که قباله خرید را امضا کرده بودند و به حضور همه یهودیانی که در صحن زندان نشسته بودند، سپردم.
و باروک را به حضور ایشان وصیت کرده، گفتم: «هوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: این قباله یعنی قباله این خرید را، هم آن را که محتوم است و هم آن را که باز است، بگیری و آنها را در ظرف سفالین بگذارتار و زهای بسیار بماند.
۱۵ زیرا هوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: دیگر باره خانه‌ها و مزرعه‌ها و تاکستانها در این زمین خریده خواهد شد.»
و بعد از آنکه قباله خرید را به باروک بن نیر یا داده بودم، نزد خداوند تضرع نموده، گفتم:
«های خداوند یهوه اینک تو آسمان و زمین را به قوت عظیم و بازوی بلند خود آفریدی و چیزی برای تو مشکل نیست که به هزاران احسان مینمایی و عقوبت گناه پدران را به آغوش پسرانشان بعد از ایشان میرسانی! خدای عظیم جبار که اسم تو یهوه صباوت میباشد.
۱۹ عظیم المشورت و قوی العمل که چشمانت بر تمامی راههای بنی آدم مفتوح است تا بهر کس بر حسب راههایش و بروفق ثمره اعمالش جزا دهی.
۲۰ که آیات و علامات در زمین مصر و در اسرائیل و در میان مردمان تا امروز قرار دادی و از برای خود مثل امروز اسمی پیدا نمودی.
۲۱ و قوم خود اسرائیل را به آیات و علامات و به دست قوی و بازوی بلند و هیبت عظیم از زمین مصر بیرون آوردی.
۲۲ و این زمین را که برای پدران ایشان قسم خوردی که به ایشان بدهی به ایشان دادی. زمینی که به شیر و شهد جاری است.
۲۳ و ایشان چون داخل شده، آن را به تصرف آوردند کلام تو را نشنیدند و به شریعت تو سلوک نمودند و به آنچه ایشان را امر فرمودی که بکنند عمل نمودند. بنابراین تو تمام این بلا را به ایشان وارد آوردی.»

۲۴ اینک سنگر هابه شهر رسیده است تا آن راتسخر نمایند و شهر به دست کلدانیانی که با آن جنگ میکنند به شمشیر و ققط و و با تسلیم میشود و آنچه گفته بودی واقع شده است و اینک تو آن رامی بینی.

۲۵ و تو ای خداوند یهوه به من گفتی که این مزرعه را برای خود به نقره بخور و شاهدان بگیر و حال آنکه شهر به دست کلدانیان تسلیم شده است.» پس کلام خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:

«ینک من یهوه خدای تمامی بشر هستم. آیا هیچ امری برای من مشکل میباشد؟»

بنابر این خداوند چنین میگوید: اینک من این شهر را به دست کلدانیان و به دست نبوکدرصر پادشاه بابل تسلیم میکنم و او آن را خواهد گرفت.

۲۹ و کلدانیانی که با این شهر جنگ میکنند آمده، این شهر را آتش خواهند زد و آن را با خانه هایی که بر بامهای آنها برای بعل بخور سوزانیدند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته خشم مرا به بیجان آوردند، خواهند سوزانید.

۳۰ زیرا که بنیاسرائیل و بنی یهود از طفولیت خود پیوسته شرارت ورزیدند و خداوند میگوید که بنیاسرائیل به اعمال دستهای خود خشم مرا دارم به بیجان آوردند.

۳۱ زیرا که این شهر از روزی که آن را بنا کردند تا امروز باعث هیجان خشم و غضب من بوده است تا آن را از حضور خود دور اندازم.

۳۲ به سبب تمام شرارتی که بنیاسرائیل و بنی یهودا، ایشان و پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیای ایشان و مردان یهودا و ساکنان اورشلیم کرده، خشم مرا به بیجان آورد هاند.

۳۳ و پشت به من داده اند و نه رو. و هر چند ایشان را تعلیم دادم بلکه صبح زود بر خاسته، تعلیم دادم لیکن گوش نگرفتند و تادیب نپذیرفتند.

۳۴ بلکه رجاسات خود را در خانهای که به اسم من مسمی است بر پا کرده، آن را نجس ساختند.

۳۵ و مکان های بلند بعل را که در وادی ابن هنوم است بنا کردند تا پسران و دختران خود را برای مولک از آتش بگذرانند. عملی که ایشان را امر نفرمودم و به خاطر مخطور نمود که چنین رجاسات را بجا آورده، یهودا را مرتکب گناه گردانند.

پس الان از این سبب یهوه خدای اسرائیل در حق این شهر که شما در بارهاش میگویید که به دست پادشاه بابل به شمشیر و ققط و و با تسلیم شده است، چنین میفرماید:

«ینک من ایشان را از همه زمینهای که ایشان را در خشم وحدت و غضب عظیم خود رانده ام جمع خواهم کرد و ایشان را به این مکان باز آورده، به اطمینان ساکن خواهم گردانید.

۳۸ و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.

۳۹ و ایشان را یک دل و یک طریق خواهم داد تا به جهت خیریت خویش و پسران خویش که بعد از ایشان خواهند بود همیشه اوقات از من بترسند.

۴۰ و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که از احسان نمودن به ایشان بر نخواهم گشت و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من دوری نورزند.

۴۱ و از احسان نمودن به ایشان مسرور خواهم شد و ایشان را راستی و به تمامی دل و جان خود در این زمین غرس خواهم نمود.

۴۲ زیرا خداوند چنین میگوید: به نوعی که تمامی این بلای عظیم را به این قوم رسانیدم، همچنان تمامی احسانی را که به ایشان وعده داده ام به ایشان خواهم رسانید.

۴۳ و در این زمین که شما در بارهاش میگویید که ویران و از انسان و بهایم خالی شده و به دست کلدانیان تسلیم گردیده است، مزرعه ها خرید خواهد شد.

۴۴ و مزرعه ها به نقره خریده، قباله ها خواهند نوشت و محتوم خواهند نمود و شاهدان خواهند گرفت، در زمین بنیامین و حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا و در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب زیرا خداوند میگوید اسیران ایشان را باز خواهم آورد.»

و عده تفقد

و هنگامی که ارمیا در سخن زندان محبوس بود کلام خداوند بار دیگر بر او نازل شده، گفت:

«داوند که این کار را می کند و خداوند که آن را مصور ساخته، مستحکم میسازد و اسم او یهوه است چنین میگوید:

مرا بخوان و تورا اجابت خواهم نمود و تورا از چیزهای عظیم و مخفی که آنها را ندانستهای مخبر خواهم ساخت.

۴ زیرا که یهوه خدای اسرائیل در باره خانه های این شهر و در باره خانه های پادشاهان یهودا که در مقابل سنگرها و منجنیقها منهدم شده است،

و میآیند تا با کلدانیان مقاتله نمایند و آنها را به لاشهای کسانی که من در خشمم و غضب خود ایشان را کشته‌ام می‌کنند. زیرا که روی خود را از این شهر به سبب تمامی شرارت ایشان مستور ساختم.

۶ اینک به این شهر عافیت و علاج باز خواهم داد و ایشان را شفا خواهم بخشید و فراوانی سلامتی و امانت را به ایشان خواهم رسانید.

۷ و اسیران یهودا و اسیران اسرائیل را باز آورده، ایشان را مثل اول بنا خواهم نمود.

۸ و ایشان را از تمامی گناهانی که به من ورزیده‌اند، طاهر خواهم ساخت و تمامی تقصیرهای ایشان را که بدانها بر من گناه ورزیده‌اند و از من تجاوز کرده‌اند، خواهم آمرزید.

۹ و این شهر برای من اسم شادمانی و تسبیح و جلال خواهد بود نزد جمیع امت‌های زمین که چون آنها همه احسانی را که به ایشان نموده‌ام بشنوند خواهند ترسید. و به سبب تمام این احسان و تمامی سلامتی که من به ایشان رسانیده‌ام بشنوند خواهند لرزید.

۱۰ خداوند چنین میگوید که در این مکان که شما در بارهاش میگویید که آن ویران و خالی از انسان و بهایم است یعنی در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم که ویران و خالی از انسان و ساکنان و بهایم است،

در آنها آواز شادمانی و آواز سرور و آواز امداد و آواز عروس و آواز کسانی که میگویند یهوه صبیوت را تسبیح بخوانید زیرا خداوند نیکو است و رحمت او تا ابد اباد است، باردیگر شنیده خواهد شد و آواز آنانی که هدایای تشکر به خانه خداوند می‌آورند. زیرا خداوند میگوید اسیران این زمین را مثل سابق باز خواهم آورد.

۱۲ یهوه صبیوت چنین میگوید: در اینجا بی که ویران و از انسان و بهایم خالی است و در همه شهرهایش باردیگر مسکن شبانانی که گله‌ها را می‌خوابانند خواهد بود.

۱۳ و خداوند میگوید که در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب و در زمین بنیامین و در حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا گوسفندان باردیگر از زیر دست شمارندگان خواهند گذشت.

۱۴ اینک خداوند میگوید: ایامی میآید که آن وعده نیکورا که در باره خاندان اسرائیل و خاندان یهودا دادم وفا خواهم نمود.

۱۵ در آن ایام و در آن زمان شاخه عدالت برای داود خواهم رویانید و او انصاف و عدالت را در زمین جاری خواهد ساخت.

۱۶ در آن ایام یهودا نجات خواهد یافت و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد و اسمی که به آن نامیده میشود این است: یهوه صدقینو.

۱۷ زیرا خداوند چنین میگوید که از داود کسی که بر کسی خاندان اسرائیل بنشیند کم نخواهد شد.

۱۸ و از لایان کهنه کسی که قربانی‌های سوختنی بگذراند و هدایای آردی بسوزاند و ذبائح همیشه ذبح نماید از حضور من کم نخواهد شد.» و کلام خداوند بر میانازل شده، گفت:

«داوند چنین میگوید: اگر عهد مرا باروز و عهد مرا با شب باطل توانید کرد که روز و شب در وقت خود نشود،

آنگاه عهد من باینده من داود باطل خواهد شد تا برایش پسری که بر کسی او سلطنت نماید نباشد و لایان کهنه که خادم من میباشند.

۲۲ چنانکه لشکر آسمان را نتوان شمرد و دریگ در یار اقیاس نتوان کرد، همچنان ذریت بنده خود داود و لایان را که مرا خدمت مینمایند زیاده خواهم گردانید.»

و کلام خداوند بر میانازل شده، گفت:

«یاغی بینی که این قوم چه حرف میزنند؟ میگویند که خداوند آن دو خاندان را که برگزیده بود ترک نموده است. پس قوم مرا خواری شمارند که در نظر ایشان دیگر قومی نباشند.

۲۵ خداوند چنین میگوید: اگر عهد من باروز و شب نمی بود و قانون‌های آسمان و زمین را قرار نمی‌دادم،

آنگاه نیز ذریت یعقوب و نسل بنده خود داود را ترک مینمودم و از ذریت او و اولاد ابراهیم و اسحاق و یعقوب حاکمان نمی‌گرفتم. زیرا که اسیران ایشان را باز خواهم آورد و بر ایشان ترحم خواهم نمود.»

هشدار به صدقیا

کلامی که از جانب خداوند در حینی که نبوکدنصر پادشاه بابل و تمامی لشکرش و جمیع ممالک جهان که زیر حکم او بودند و جمیع قومها با اورشلیم و تمامی شهرهایش جنگ مینمودند بر میانازل شده، گفت:

«هوه خدای اسرائیل چنین میگوید: برو صدقیاد شاه یهود را خطاب کرده، وی را بگو خداوند چنین میفرماید: اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم میکنم و او آن را به آتش خواهد سوزانید.

۳ و تو از دستش نخواهی رست. بلکه البته گرفتار شده، به دست او تسلیم خواهی گردید و چشمان تو چشمان پادشاه بابل را خواهد دید و دهانش با دهان تو گفتگو خواهد کرد و به بابل خواهی رفت.

۴ لیکن صدقیاد شاه یهودا کلام خداوند را بشنود. خداوند در باره تو چنین میگوید: به شمشیر نخواهی مرد، بلکه بسلامتی خواهی مرد. و چنانکه برای پدرانت یعنی پادشاهان پیشین که قبل از تو بودند (طریات (سوزانیدند، همچنان برای تو خواهند سوزانید و برای تو ماتم گرفته، خواهند گفت: آهای آقا. زیرا خداوند میگوید: من این سخن را گفتم.»

پس ارمیانی تمامی این سخنان را به صدقیاد شاه یهودا در اورشلیم گفت،

هنگامی که لشکر پادشاه بابل با اورشلیم و با همه شهرهای باقی یهود یعنی بالا کیش و عزیز یقه جنگ مینمودند. زیرا که این دو شهر از شهرهای حصاردار یهود فقط باقیمانده بود.

۸ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیانازل شد بعد از آنکه صدقیاد شاه با تمامی قومی که در اورشلیم بودند عهد بست که ایشان به آزادی نمانند، تاهر کس غلام عبرانی خود و هر کس کنیز عبرانیه خویش را به آزادی رها کند و هیچکس برادر یهود خویش را غلام خود نسازد.

۱۰ پس جمیع سروران و تمامی قومی که داخل این عهد شدند اطاعت نموده، هر کدام غلام خود را و هر کدام کنیز خویش را به آزادی رها کردند و ایشان را دیگر به غلامی نگاه نداشتند بلکه اطاعت نموده، ایشان را رهایی دادند.

۱۱ لکن بعد از آن ایشان برگشته، غلامان و کنیزان خود را که به آزادی رها کرده بودند، باز آوردند و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خود گرفتند. و کلام خداوند بر ارمیانازل شده، گفت:

«هوه خدای اسرائیل چنین میگوید: من با پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم عهد بسته، گفتم

که در آخر هر هفت سال هر کدام از شما برادر عبرانی خود را که خویشتن را به تفریخته باشد رها کنید. و چون تو را شش سال بندگی کرده باشد، او را از نزد خود به آزادی رهایی دهی. اما پدران شما را اطاعت نمودند و گوش خود را به من فرانداشتند.

۱۵ و شما در این زمان باز گشت نمودید و آنچه در نظر من پسنداست بجا آوردید. و هر کس برای همسایه خود به آزادی نمانده، در خانه‌های که به اسم من نامیده شده است عهد بستید.

۱۶ اما از آن روز تا فته اسم مرا بیعصمت کردید و هر کدام از شما غلام خود را و هر کس کنیز خویش را که ایشان را بر حسب میل ایشان به آزادی رها کرده بودید، باز آوردید و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خود گرفتید.

۱۷ بنابراین خداوند چنین میگوید: چونکه شما را اطاعت نمودید و هر کس برای برادر خود و هر کدام برای همسایه خویش به آزادی نماند، اینک خداوند میگوید: من برای شما آزادی را به شمشیر و با و قحط ندای کنم و شما در میان تمامی ممالک جهان مشوش خواهم گردانید.

۱۸ و تسلیم خواهم کرد کسانی را که از عهد من تجاوز نمودند و وفات نمودند به کلام عهدی که به حضور من بستند، حینی که گوساله راد و پاره کرده، در میان پاره هایش گذاشتند.

۱۹ یعنی سروران یهودا و سروران اورشلیم و خواجهرسرایان و کاهنان و تمامی قوم زمین را که در میان پاره های گوساله گذر نمودند.

۲۰ و ایشان را به دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند، خواهم سپرد و لا شهای ایشان خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین خواهد شد.

۲۱ و صدقیاد شاه یهودا و سرورانش را به دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند و به دست لشکر پادشاه بابل که از نزد شما رفتند تسلیم خواهم کرد.

۲۲ اینک خداوند میگوید من امر می فرمایم و ایشان را به این شهر باز خواهم آورد و آن جنگ کرده، آن را خواهند گرفت و به آتش خواهند سوزانید و شهرهای یهودا و ایران و غیر مسکون خواهم ساخت.»

رکابیان

کلامی که از جانب خداوند در ایام یهو یا قیم بن یوشیاد شاه یهودا بر ارمیانازل شده، گفت:

«خانه رکابیان برووه ایشان سخن گفته، ایشان را به یکی از حجره های خانه خداوند بیاور و به ایشان شراب بنوشان.»
 پس یازنیان این ارمیا بن حبصنیا و برادرانش و جمیع پسرانش و تمامی خاندان رکابیان را برداشتم،
 و ایشان را به خانه خداوند به حجره پسران حانان بن یجدلیا مر د خدا که به پهلو ی حجره سروران و بالای حجره معسیا بن شلوم، مستحفظ آستانه بود آوردم.

۵ و کوزه های پر از شراب و پیاله ها پیش رکابیان نهاده، به ایشان گفتم: «راب بنوشید.»
 ایشان گفتند: «راب نمی نوشیم زیرا که پدر ما یوناداب بن رکاب ما را وصیت نموده، گفت که شما و پسران شما بد شراب ننوشید.

۷ و خانه ها بنا مکنید و کشت منماید و تا کستانها غرس مکنید و آنها را نداشته باشید بلکه تمامی روزهای خود را در خیمه ها ساکن شوید تا روزهای بسیار به روی زمینی که شما در آن غریب هستید زنده بمانید.

۸ و ما به سخن پدر خود یوناداب بن رکاب و به هر چه او به ما امر فرمود اطاعت نموده، در تمامی عمر خود شراب ننوشیدیم، نه ما و نه زنان ما و نه پسران ما و نه دختران ما.

۹ و خانه ها برای سکونت خود بنا نکردیم و تا کستانها و املاک و مزرعه ها برای خود نگرفتیم.

۱۰ و در خیمه ها ساکن شده، اطاعت نمودیم و به آنچه پدر ما یوناداب ما را امر فرمود عمل نمودیم.
 ۱۱ لیکن وقتی که نبوکدرص پادشاه بابل به زمین برآمد گفتیم: بیاید از ترس لشکر کلدانیان و لشکر ارمیان به اورشلیم داخل شویم پس در اورشلیم ساکن شدیم.»

پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:

«هوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: برو و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگو که خداوند میگوید: آیاتادیب نمی پذیرد و به کلام من گوش نمی گیرید؟»

سخنان یوناداب بن رکاب که به پسران خود وصیت نمود که شراب ننوشید استوار گردیده است و تا امروز شراب نمی نوشند و وصیت پدر خود را اطاعت مینمایند، اما من به شما سخن گفتم و صبح زود برخاسته، تکلم نمودم و مرا اطاعت نکردید.

۱۵ و بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم هر کدام از راه بد خود بازگشت نمایند و اعمال خود را اصلاح کنید و خدایان غیر را پیروی منماید و آنها را عبادت مکنید تا در زمینی که به شما و به پدران شما داده ام ساکن شوید. اما شما گوش نگرفتید و مرا اطاعت نمودید.

۱۶ پس چونکه پسران یوناداب بن رکاب وصیت پدر خویش را که به ایشان فرموده است اطاعت مینمایند و این قوم مرا اطاعت نمی کنند، بنابراین یهوه خدای صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک من بر یهودا و بر جمیع سکنه اورشلیم تمامی آن بلارا که در باره ایشان گفتم وارد خواهم آورد زیرا که به ایشان سخن گفتم و نشنیدند و ایشان را خواندم و اجابت نمودند.»

و ارمیا به خاندان رکابیان گفت: «هوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: چونکه شما وصیت پدر خود یوناداب را اطاعت نمودید و جمیع او امر اورانگاه داشته، به آنچه او به شما امر فرمود عمل نمودید،

بنابراین یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: از یوناداب بن رکاب کسی که دایم به حضور من بایستد کم نخواهد شد.»

سوزاندن طومار

و در سال چهارم یهوه یاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا واقع شد که این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:
 «و ماری برای خود گرفته، تمامی سخنانی را که من در باره اسرائیل و یهودا و همه امتها به تو گفتم از روزی که به تو تکلم نمودم یعنی از ایام یوشیا تا امروز در آن بنویس.»

۳ شاید که خاندان یهودا تمامی بلارا که من می خواهم بر ایشان وارد بیاورم گوش بگیرند تا هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت نمایند و من عصیان و گناهان ایشان را بیاورم.»

پس ارمیا باروک بن نیریا را خواند و باروک از دهان ارمیا تمامی کلام خداوند را که به او گفته بود در آن طومار نوشت.

۵ و ارمیا باروک را امر فرموده، گفت: «نمحبوس هستم و نمی توانم به خانه خداوند داخل شوم.»

۶ پس تو برو و سخنان خداوند را از طوماری که از دهان من نوشتی در روز صوم در خانه خداوند در گوش قوم بخوان و نیز آنها را در گوش تمامی یهودا که از شهرهای خود می آیند بخوان.

۷ شاید که به حضور خداوند استغاثه نمایند و هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت کنند زیرا که خشم و غضبی که خداوند در باره این قوم فرموده است عظیم میباشد.»

پس باروک بن نبیر یا بهر آنچه ارمیانی او را امر فرموده بود عمل نمود و کلام خداوند را در خانه خداوند از آن طومار خواند.

۹ و در ماه نهم از سال پنجم یهو یاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا برای تمامی اهل اورشلیم و برای همه کسانی که از شهرهای یهودا به اورشلیم میآمدند برای روزه به حضور خداوند ندا کردند.

۱۰ و باروک سخنان ارمیاز آن طومار در خانه خداوند در حجره جمریا بن شافان کاتب در صحن فوقانی نزد دهنه دروازه جدید خانه خداوند به گوش تمامی قوم خواند.

۱۱ و چون میکایا بن جمریا بن شافان تمامی سخنان خداوند را از آن طومار شنید،

به خانه پادشاه به حجره کاتب آمد و اینک جمیع سروران در آنجا نشسته بودند یعنی الیشاماع کاتب و دلایا بن شمعیا و الناتان بن عکبور و جمریا بن شافان و صدقیان بن حنیا و سایر سروران.

۱۳ پس میکایا تمامی سخنانی را که از باروک وقتی که آنها را به گوش خلق از طومار میخواند شنید برای ایشان بازگفت.

۱۴ آنگاه تمامی سروران یهودی این ننبیا بن شلمیا بن کوشی را نزد باروک فرستادند تا بگویند: «ن طوماری را که به گوش قوم خواندی به دست خود گرفته، بیا.» پس باروک بن نبیر یا طومار را به دست خود گرفته، نزد ایشان آمد.

و ایشان وی را گفتند: «نشین و آن را به گوشهای ما بخوان.» و باروک به گوش ایشان خواند.

۱۶ و واقع شد که چون ایشان تمامی این سخنان را شنیدند با ترس به یکدیگر نظر افکندند و به باروک گفتند: «لبنه تمامی این سخنان را به پادشاه بیان خواهیم کرد.»

و از باروک سوال کرده، گفتند: «را خبریده که تمامی این سخنان را چگونه از دهان او نوشتی.»

باروک به ایشان گفت: «و تمامی این سخنان را از دهان خود برای من میخواند و من بامر کب در طومار مینو شتم.»

سروران به باروک گفتند: «و او را میارفته، خویشتن را پنهان کنی تا کسی نداند که کجایم باشید.»

پس طومار را در حجره الیشاماع کاتب گذاشته، بهسرای پادشاه رفتند و تمامی این سخنان را به گوش پادشاه بازگفتند.

۲۱ و پادشاه یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد و یهودی آن را از حجره الیشاماع کاتب آورده، در گوش پادشاه و در گوش تمامی سرورانی که به حضور پادشاه حاضر بودند خواند.

۲۲ و پادشاه در ماه نهم در خانه زمستانی نشسته و آتش پیش وی بر منقل افروخته بود.

۲۳ و واقع شد که چون یهودی سه چهار ورق خوانده بود، (پادشاه) آن را با قلبه تراش قطع کرده، در آتشی که بر منقل بود انداخت تا تمامی طومار در آتشی که در منقل بود سوخته شد.

۲۴ و پادشاه و همه بندگانش که تمامی این سخنان را شنیدند نه ترسیدند و نه جامه خود را چاک زدند.

لیکن الناتان و دلایا و جمریا از پادشاه التماس کردند که طومار را نسوزاند اما به ایشان گوش نگرفت.

۲۶ بلکه پادشاه بر حمیئیل شاهزاده و سرایا بن عزرائیل و شلمیا بن عبدئیل را امر فرمود که باروک کاتب و ارمیانی را بگیرند. اما خداوند ایشان را مخفی داشت.

و بعد از آنکه پادشاه طومار و سخنانی را که باروک از دهان ارمیانی نوشته بود سوزانید کلام خداوند بر ارمیانا نازل شده، گفت:

«و ماری دیگر برای خود باز گیر و همه سخنان اولین را که در طومار نخستین که یهو یاقیم پادشاه یهودا آن را سوزانید بر آن بنویس.»

۲۹ و به یهو یاقیم پادشاه یهودا بگو خداوند چنین میفرماید: تو این طومار را سوزانیدی و گفتی چرا در آن نوشتی که پادشاه بابل البته خواهد آمد و این زمین را خراب کرده، انسان و حیوان را از آن نابود خواهد ساخت.

۳۰ بنابراین خداوند در باره یهو یاقیم پادشاه یهودا چنین میفرماید که برایش کسی نخواهد بود که بر کرسی داود بنشیند و لاش او روز در گرمای شب در سرمای یرون افکنده خواهد شد.

۳۱ و بر او بر ذریتش و بر بندگانش عقوبت نگاه ایشان را خواهم آورد و بر ایشان و بر سکنه اورشلیم و مردان یهودا تمامی آن بلا را که در باره ایشان گفتم خواهم رسانید زیرا که مرانشینند.»

پس ارمیا طوماری دیگر گرفته، به باروک بن نیریای کاتب سپرد و او تمامی سخنان طوماری را که یهو یاقیم پادشاه یهودا به آتش سوزانیده بود از دهان ارمیا در آن نوشت و سخنان بسیاری نیز مثل آنها بر آن افزوده شد.

ارمیا در زندان

۱ و صدقیان بن یوشیا پادشاه به جای کنیا هو بن یهو یاقیم که نبوکدرصر پادشاه بابل او را بر زمین یهودا به پادشاهی نصب کرده بود سلطنت نمود.
 ۲ و او و بندگانش و اهل زمین به کلام خداوند که به واسطه ارمیانی گفته بود گوش ندادند.
 ۳ و صدقیان پادشاه، یهوکل بن شلهیا و صفنیا بن معسیا کاهن رازدار میای نبی فرستاد که بگویند: «زدیهو خداى ما به جهت ما استغاثه نما،»
 و ارمیا در میان قوم آمد و شد می نمود زیرا که او را هنوز در زندان نینداخته بودند.
 ۵ و لشکر فرعون از مصر بیرون آمدند و چون کلدانیانی که اورشلیم را محاصره کرده بودند خبر ایشان را شنیدند از پیش اورشلیم رفتند.
 آنگاه کلام خداوند بر ارمیانی نازل شده، گفت:

«هوه خداى اسرائیل چنین میفرماید: به پادشاه یهودا که شمار از من فرستاد تا از من مسالت نماید چنین بگویند: اینک لشکر فرعون که به جهت اعانت شما بیرون آمده اند، به ولایت خود به مصر مراجعت خواهند نمود.

۸ و کلدانیان خواهند برگشت و باین شهر جنگ خواهند کرد و آن را تسخیر نموده، به آتش خواهند سوزانید.
 ۹ و خداوند چنین میگوید که خویشان را فریب ندهید و مگویند که کلدانیان از نزد ما البته خواهند رفت زیرا که نخواهند رفت.
 ۱۰ بلکه اگر تمامی لشکر کلدانیانی را که با شما جنگ مینمایند چنان شکست میدادید که از ایشان غیر از مجروح شدگان کسی نمی ماند، باز هر کدام از ایشان از خیمه خود برخاسته، این شهر را به آتش میسوزانیدند.»
 و بعد از آنکه لشکر کلدانیان از ترس لشکر فرعون از اورشلیم کوچ کرده بودند، واقع شد که ارمیا از اورشلیم بیرون میرفت تا به زمین بنیامین برود و در آنجا از میان قوم نصیب خود را بگیرد.

۱۳ و چون به دروازه بنیامین رسید رئیس کشیک چیان مسمی به یریا بن شلهیا بن حنیا در آنجا بود و او ارمیای نبی را گرفته، گفت: «زد کلدانیان میروی؟»
 ارمیا گفت: «روغ است نزد کلدانیان نمی روم.» لیکن یریا به وی گوش نداد و او ارمیا را گرفته او را نزد سروان آورد.

۱۵ و سروان بر ارمیا خشم نموده، او را زدند و او را در خانه یوناتان کاتب به زندان انداختند زیرا آن رازدان ساخته بودند.
 ۱۶ و چون ارمیا در سیاه چال به یکی از جرها داخل شده بود او ارمیا روزهای بسیار در آنجا مانده بود،
 آنگاه صدقیان پادشاه فرستاده، او را آورد و پادشاه در خانه خود خفیه از او سوال نموده، گفت که «یا کلامی از جانب خداوند هست؟» ارمیا گفت:
 «ست و گفت به دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد.»

و ارمیا به صدقیان پادشاه گفت: «به تو و بندگانت و این قوم چه گناه کرده ام که مرا به زندان انداخته اید؟
 و انبیای شما که برای شما نبوت کرده، گفتند که پادشاه بابل بر شما و بر این زمین نخواهد آمد کجا میباشند؟
 پس الانای اقایم پادشاه بشنو: تمنا اینکه استدعای من نزد تو پذیرفته شود که مرا به خانه یوناتان کاتب پس نفرستی مبادا در آنجا بمیرم.»
 پس صدقیان پادشاه امر فرمود که ارمیا را در صحن زندان بگذارند. و هر روز قرص نانی از کوچه خبازان به او دادند تا همه نان از شهر تمام شد. پس ارمیا در صحن زندان ماند.

ارمیا در سیاه چال

و شفتیا بن متان و جدلیان بن فشحور و یوکل بن شلهیا و فشحور بن ملکیا سخنان ارمیا را شنیدند که تمامی قوم را بد آنها مخاطب ساخته، گفت:
 «داوند چنین میگوید: هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مرد اما هر که نزد کلدانیان بیرون رود خواهد زیست و جانش برای او غنیمت شده، زنده خواهد ماند.

۳ خداوند چنین میگوید: این شهر البته به دست لشکر پادشاه بابل تسلیم شده، آن را تسخیر خواهد نمود.»
 پس آن سروان به پادشاه گفتند: «منا اینکه این مرد کشته شود زیرا که بدین منوال دستهای مردان جنگی را که در این شهر باقیمانده اند و دستهای تمامی قوم را سست میکند چونکه مثل این سخنان به ایشان میگوید. زیرا که این مرد سلامتی این قوم را نمی طلبد بلکه ضرر ایشان را.»
 صدقیان پادشاه گفت: «ینک او در دست شماست زیرا پادشاه به خلاف شما کاری نمی تواند کرد.»

پس ارمیارا گرفته اورا در سیاه چال ملک ابن ملک که در صحن زندان بودند انداختند و ارمیارا به ریسمانها فروهشتند و در آن سیاه چال آب نبود لیکن گل بود و ارمیابه گل فرورفت.

۷ و چون عبد ملک حبشی که یکی از خواجهرسرایان و در خانه پادشاه بود شنید که ارمیارا به سیاه چال انداختند (به دروازه بنیامین نشسته بود) آنگاه عبد ملک از خانه پادشاه بیرون آمد و به پادشاه عرض کرده، گفت:

«های آقا پادشاه این مردان در آنچه به ارمیای نبی کرده و او را به سیاه چال انداختند شیرانه عمل نمود هاند و او در جایی که هست از گرسنگی خواهد مرد زیرا که در شهر هیچ نان باقی نیست.»

پس پادشاه به عبد ملک حبشی امر فرموده، گفت: «ی نفر از اینجا همراه خود بردار و ارمیای نبی را قبل از آنکه بمیرد از سیاه چال برآور.»

پس عبد ملک آن کسان را همراه خود برداشته، به خانه پادشاه از زیر خزانه داخل شد و از آنجا پارچه های مندرس و رقععه های پوسیده گرفته، آنها را باریسمانها به سیاه چال نزد ارمیای فروهشت.

۱۲ و عبد ملک حبشی به ارمیای گفت: «این پارچه های مندرس و رقععه های پوسیده را زیر بغل خود در زیر ریسمانها بگذار.» و ارمیای چنین کرد.

۱۳ پس ارمیارا باریسمانها کشیده، او را از سیاه چال بر آوردند و ارمیای در صحن زندان ساکن شد.

و صدقی پادشاه فرستاده، ارمیای را به مدخل سو می که در خانه خداوند بود نزد خود آورد و پادشاه به ارمیای گفت: «ن از تو مطلبی میپرسم، از من چیزی مخفی مدار.»

ارمیابه صدقی گفت: «گرتورا خبر دهم آیا هر آینه مرا نخواهی کشت و اگرتورا پند دهم مرا نخواهی شنید؟»

آنگاه صدقی پادشاه برای ارمیای خفیه قسم خورده، گفت: «ه حیات یهوه که اینجان را برای ما آفرید قسم که تورا نخواهم کشت و تورا به دست این کسانی که قصد جان تو دارند تسلیم نخواهم کرد.»

پس ارمیابه صدقی گفت: «هوه خدای صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اگر حقیقت نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی، جان تو زنده خواهد ماند و این شهر به آتش سوخته نخواهد شد بلکه تو و اهل خانه ات زنده خواهید ماند.»

۱۸ اما گرتو نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی این شهر به دست کلدانیان تسلیم خواهد شد و آن را به آتش خواهند سوزانید و تو از دست ایشان نخواهی رست.»

اما صدقی پادشاه به ارمیای گفت: «ن از یهودیانی که بطرف کلدانیان شده اند میترسم، مباد امر اهدست ایشان تسلیم نموده، ایشان مرا تفضیح نمایند.» ارمیای در جواب گفت: «و را تسلیم نخواهند کرد. مستدعی آنکه کلام خداوند را که به تو میگویم اطاعت نمایی تا تورا خیریت شود و جان تو زنده بماند.»

۲۱ اما گرازی بیرون رفتن ابائمانی کلامی که خداوند بر من کشف نموده این است:

اینک تمامی زنانی که در خانه پادشاه یهود باقی مانده اند نزد سروران پادشاه بابل بیرون برده خواهند شد و ایشان خواهند گفت: اصدقای توتورا اغوا نموده، بر تو غالب آمدند و الان چونکه پایهای تو در لجن فرورفته است ایشان به عقب برگشته اند.

۲۳ و جمیع زنان و فرزندان را نزد کلدانیان بیرون خواهند برد و تو از دست ایشان نخواهی رست بلکه به دست پادشاه بابل گرفتار خواهی شد و این شهر را به آتش خواهی سوزانید.»

آنگاه صدقیابه ارمیای گفت: «نهار کسی از این سخنان اطلاع نیابد و نخواهی مرد.»

۲۵ و اگر سروران بشنوند که با تو گفتگو کرده ام و نزد تو آمده، تورا گویند تمنا اینکه ما را از آنچه به پادشاه گفتی و آنچه پادشاه به تو گفت اطلاع دهی و آن را از ما مخفی نداری تا تورا به قتل نرسانیم،

آنگاه به ایشان بگو: من عرض خود را به حضور پادشاه رسانیدم تا مرا به خانه یونانان باز نفرستد تا در آنجا نمیرم.»

پس جمیع سروران نزد ارمیای آمده، از او سوال نمودند و او موافق همه این سخنانی که پادشاه به او امر فرموده بود به ایشان گفت. پس از سخن گفتن با او باز ایستادند چونکه مطلب فهمیده نشد.

۲۸ و ارمیای در صحن زندان تار و زلفش را در اورشلیم ماند و هنگامی که اورشلیم گرفته شد در آنجا بود.

سقوط اورشلیم

در ماه دهم از سال نهم صدقی پادشاه یهودا، نیوکدرصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود بر اورشلیم آمده، آن را محاصره نمودند.

۲ و در روز نهم ماه چهارم از سال یازدهم صدقی در شهر رخنه کردند.

- ۳ و تمام سروران پادشاه بابل داخل شده، در دروازه وسطی نشستند یعنی نرجل شراصر و سمجرتیو و سر سکیم رئیس خواجهسرایان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سایر سرداران پادشاه بابل.
- ۴ و چون صدقی پادشاه یهودا تمامی مردان جنگی این را دیدند فرار کرده، به راه باغ شاه از دروازه‌های که در میان دو حصار بود در وقت شب از شهر بیرون رفتند و (به راه عرب رفت.
- ۵ و لشکر کلدانیان ایشان را تعاقب نموده، در عرب راه یحبه صدقیار رسیدند و او را گرفتار کرده، نزد نبوکدرصر پادشاه بابل به ربله در زمین حیات آوردند و او بروی فتوی داد.
- ۶ و پادشاه بابل پسران صدقیار را پیش رویش در ربله به قتل رسانید و پادشاه بابل تمامی شرفای یهودا را کشت.
- ۷ و چشمان صدقیار را کور کرد و او را به زنجیرها بسته، به بابل برد.
- ۸ و کلدانیان خانه پادشاه و خانه‌های قوم را به آتش سوزانیدند و حصارهای اورشلیم را منهدم ساختند.
- ۹ و نبوزردان رئیس جلادان، بقیه قوم را که در شهر باقیمانده بودند و خارجین را که بطرف او شده بودند و بقیه قوم را که مانده بودند به بابل به اسیری برد.
- ۱۰ لیکن نبوزردان رئیس جلادان فقیران قوم را که چیزی نداشتند در زمین یهودا و گذاشت و تا کستانها و مزرعه‌ها در آن روز به ایشان داد. و نبوکدرصر پادشاه بابل درباره ارمیایه نبوزردان رئیس جلادان امر فرموده، گفت:
- «و را بگریو به او نیک متوجه شده، هیچ اذیتی به وی مرسان بلکه هر چه به تو بگوید برایش بعمل آور.»
- پس نبوزردان رئیس جلادان و نبوشزبان رئیس خواجهسرایان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سایر سروران پادشاه بابل فرستادند.
- ۱۴ و ارسال نموده، ارمیاز از سخن زندان برداشتند و او را به جدلیا بن اخیقام بن شافان سپردند تا او را به خانه خود ببرد. پس در میان قوم ساکن شد.
- و چون ارمیاهنوز در سخن زندان محبوس بود، کلام خداوند بروی نازل شده، گفت:
- «و رو عبد ملک حبشی را خطاب کرده، بگو: یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین میفرماید: اینک کلام خود را بر این شهر به بلا وارد خواهم آورد و نه بخوبی و در آن روز در نظر تو واقع خواهد شد.
- ۱۷ لیکن خداوند میگوید: من تو را در آن روز نجات خواهم داد و به دست کسانی که از ایشان میترسی تسلیم نخواهی شد.
- ۱۸ زیرا خداوند میگوید که تو را البته رهایی خواهم داد و به شمشیر نخواهی افتاد، بلکه از این جهت که بر من توکل نمودی جان تو برایت غنیمت خواهد شد.»

آزادی ارمیا

- کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه نبوزردان رئیس جلادان او را از راه‌هایی داد و وی را از میان تمامی اسیران اورشلیم و یهودا که به بابل جلائی وطن میشدند و او در میان ایشان به زنجیرها بسته شده بود برگرفت.
- ۲ و رئیس جلادان ارمیاز را گرفته، وی را گفت: «هوه خدایت این بلاراد را به این مکان فرموده است.
- ۳ و خداوند بر حسب کلام خود این را به وقوع آورده، عمل نموده است.
- و حال اینک من امر و زورتور از زنجیرهایی که بردستهای تو است رها می‌کنم. پس اگر در نظرت پسند آید که با من به بابل بیایی و تورا نیکو متوجه خواهم شد. و اگر در نظرت پسند نیاید که همراه من به بابل آیی، پس می‌آید آن که تمامی زمین پیش تو است هر جایی که در نظرت خوش و پسند آید که بروی به آنجا برو.»
- و وقتی که او هنوز برنگشته بود (ی را گفت: «زد جدلیا بن اخیقام بن شافان که پادشاه بابل او را بر شهرهای یهودا نصب کرده است برگرد و نزد او در میان قوم ساکن شو یا هر جایی که می‌خواهی بروی برو.» پس رئیس جلادان او را توشه راه و هدیه داد و او را رها نمود.
- ۶ و ارمیاز نزد جدلیا بن اخیقام به مصفیه آمده، نزد او در میان قومی که در زمین باقیمانده بودند ساکن شد.

کشته شدن جدلیا

- و چون تمامی سرداران لشکر که در صحرا بودند و مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل جدلیا بن اخیقام را بر زمین نصب کرده و مردان و زنان و اطفال و فقیران زمین را که به بابل برده نشده بودند به او سپرده است،
- آنگاه ایشان نزد جدلیا به مصفیه آمدند یعنی اسماعیل بن نتنیا و یوحانان و یوناتان پسران قاریح و سرایا بن تخومت و پسران عیفای نطوفاتی و یزنیاسر معکاتی ایشان و مردان ایشان.

- ۹ وجدلیا بن اخیقام بن شافان برای ایشان و کسان ایشان قسم خورده، گفت: «ز خدمت نمودن به کلدانیان مترسیده. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی نمایید و برای شمانیکو خواهد شد.
- ۱۰ و اما من اینک در مصفیه ساکن خواهم شد تا به حضور کلدانیانی که نزد ما آیند حاضر شوم و شما شراب و میوه جات و روغن جمع کرده، در ظرف خود بگذارید و در شهرهایی که برای خود گرفته‌اید ساکن باشید.»
- و نیز چون تمامی یهودیانی که در موآب و در میان بنی عمون و در ادم و سایر ولایات بودند شنیدند که پادشاه بابل و بقیه‌های از یهود را و گذاشته وجدلیا بن اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشته است،
- آنگاه جمیع یهودیان از هر جایی که پراکنده شده بودند مراجعت کردند و به زمین یهود از نزد جدلیا به مصفیه آمدند و شراب و میوه جات بسیار و فراوان جمع نمودند.
- و یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکری که در بیابان بودند نزد جدلیا به مصفیه آمدند،
- و او را گفتند: «یا هیچ میدانی که بعلیس پادشاه بنی عمون اسماعیل بن نتنیا را فرستاده است تا تو را بکشد؟» اما جدلیا بن اخیقام ایشان را باور نکرد.
- ۱۵ پس یوحانان بن قاریح جدلیا را در مصفیه خفیه خطاب کرده، گفت: «زن بده که بروم و اسماعیل بن نتنیا را بکشم و کسی آگاه نخواهد شد. چرا او تو را بکشد و جمیع یهودیانی که نزد تو فراهم آمده اند پراکنده شوند و بقیه یهودیان تلف گردند؟»
- اما جدلیا بن اخیقام به یوحانان بن قاریح گفت: «من کار را ممکن زیرا که در باره اسماعیل دروغ می‌گوئی.»
- و در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نتنیا بن الیشاماع که از نسل پادشاهان بود با بعضی از روسای پادشاه و ده نفر همراهش نزد جدلیا بن اخیقام به مصفیه آمدند و آنجا در مصفیه با هم نان خوردند.
- ۲ و اسماعیل بن نتنیا و آن ده نفر که همراهش بودند برخاسته، جدلیا بن اخیقام بن شافان را به شمشیر زدند و او را که پادشاه بابل به حکومت زمین نصب کرده بود کشت.
- ۳ و اسماعیل تمامی یهودیانی را که همراه او یعنی با جدلیا در مصفیه بودند و کلدانیانی را که در آنجا یافت شدند و مردان جنگی را کشت. و در روز دوم بعد از آنکه جدلیا را کشته بود و کسی از آن اطلاع نیافته بود،
- هشتاد نفر بارش تراشیده و گریبان دریده و بدن خراشیده هدایا و بخور با خود آورده، از شکیم و شیلوه و سامره آمدند تا به خانه خدا و نذر بردند.
- ۶ و اسماعیل بن نتنیا به استقبال ایشان از مصفیه بیرون آمد و در رفتن گریه میکرد و چون به ایشان رسید گفت: «زد جدلیا بن اخیقام بیاید.» و هنگامی که ایشان به میان شهر رسیدند اسماعیل بن نتنیا و کسانی که همراهش بودند ایشان را کشته، در حفره انداختند.
- ۸ اما در میان ایشان ده نفر پیدا شدند که به اسماعیل گفتند: «ارامکش زیرا که ما را از خیرهای از گندم و جو و روغن و عسل در صحرا می‌باشد.» پس ایشان را و گذاشته، در میان برادران ایشان نکشت.
- و حفره‌های که اسماعیل بدنهای همه کسانی را که به سبب جدلیا کشته در آن انداخته بود همان است که آسپادشاه به سبب بعشاپادشاه اسرائیل ساخته بود و اسماعیل بن نتنیا آن را از کشتگان پر کرد.
- ۱۰ پس اسماعیل تمامی بقیه قوم را که در مصفیه بودند با دختران پادشاه و جمیع کسانی که در مصفیه باقیمانده بودند که نبوزردان رئیس جلادان به جدلیا بن اخیقام سپرده بود، اسیر ساخت و اسماعیل بن نتنیا ایشان را اسیر ساخته، میرفت تا نزد بنی عمون بگذرد.
- ۱۱ اما چون یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکری که همراهش بودند از تمامی فتنه‌های که اسماعیل بن نتنیا کرده بود خبر یافتند، آنگاه جمیع کسان خود را برداشتند و به قصد مقاتله با اسماعیل بن نتنیا روانه شده، او را نزد دریاچه بزرگ که در جبعون است یافتند.
- ۱۳ و چون جمیع کسانی که با اسماعیل بودند یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکر را که همراهش بودند دیدند خوشحال شدند.
- ۱۴ و تمامی کسانی که اسماعیل از مصفیه به اسیری می‌برد و تافته، برگشتند و نزد یوحانان بن قاریح آمدند.
- ۱۵ اما اسماعیل بن نتنیا با هشت نفر از دست یوحانان فرار کرد و نزد بنی عمون رفت.

فرار به مصر

و یوحانان بن قاریح با همه سرداران لشکر که همراهش بودند، تمامی بقیه قومی را که از دست اسماعیل بن نتنیا از مصفیه بعد از کشته شدن جدلیا بن اخیقام خلاصی داده بود بگرفت، یعنی مردان دلیر جنگی و زنان و اطفال و خواجهرسرایان را که ایشان را در جبعون خلاصی داده بود؛ و ایشان رفته، در جیروت که هم نام که نزدیک لحم است منزل گرفتند تا بروند و به مصر داخل شوند،

- بهبسب کلدانیان زیرا که از ایشان میترسیدند چونکه اسماعیل بن نتنیا جد لیا بن اخیقام را که پادشاه بابل اورا حاکم زمین قرار داده بود کشته بود.
- پس تمامی سرداران لشکر و یوحانان بن قاریح و یزنیان بن هوشعیا و تمامی خلق از خرد و بزرگ پیش آمدند،
 و به ارمیانی گفتند: «منا اینکه التماس ما نزد تو پذیرفته شود و به جهت ما و به جهت تمامی این بقیه زدیوه خدای خود مسالت نمایی زیرا که ما قلیلی از کثیر باقیماند ه ایم چنانکه چشمانت ما را میبیند.
- ۳ تایوه خدایت ما را به راهی که باید برویم و بهکاری که باید بکنیم اعلام نماید.»
- پس ارمیای نبی به ایشان گفت: «نیدم. اینک من بر حسب آنچه به من گفتهاید، زدیوه خدای شما مسالت خواهم نمود و هر چه خداوند در جواب شما بگوید به شما اطلاع خواهم داد و چیزی از شما باز نخواهم داشت.»
- ایشان به ارمیا گفتند: «داوند در میان ما شاهد راست و امین باشد که بر حسب تمامی کلامی که یهوه خدایت به واسطه تو نزد ما بفرستد عمل خواهیم نمود.
- ۶ خواه نیکو باشد و خواه بد، کلام یهوه خدای خود را که تو را نزد اومی فرستیم اطاعت خواهیم نمود تا آنکه قول یهوه خدای خود را اطاعت نموده، برای ما سعادت مندی بشود.»
- و بعد از ده روز واقع شد که کلام خداوند بر ارمیا نازل شد.
- ۸ پس یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر که همراهش بودند و تمامی قوم را از کوچک و بزرگ خطاب کرده،
 به ایشان گفت: «هوه خدای اسرائیل که شما را نزد اومی فرستادید تا دعای شما را به حضور او برسانم چنین میفرماید:
 اگر فی الحقیقه در این زمین بمانید آنگاه شمار ابا نموده، منهدم نخواهم ساخت و غرس کرده، نخواهم کند، زیرا از بلایی که به شمار سانیدم پشیمان شدم.
- ۱۱ از پادشاه بابل که از اویم دارید ترسان م باشید. بلی خداوند می گوید از او ترسان م باشید زیرا که من باشما هستم تا شمارا نجاتبخشم و شمارا از دست او رهایی دهم.
- ۱۲ و من بر شمار حمت خواهم فرمود تا او بر شما لطف نماید و شمارا به زمین خودتان پس بفرستد.
- ۱۳ اما اگر گوید که در این زمین نخواهم ماند و اگر سخن یهوه خدای خود را گوش نگیرید،
 و بگویند نی بلکه به زمین مصر خواهیم رفت زیرا که در آنجا جنگ نخواهم دید و آواز کرنا نخواهم شنید و برای نان گرسنه نخواهم شد و در آنجا ساکن خواهیم شد،
- پس حال بنا بر اینای بقیه یهودا کلام خداوند را بشنوید: یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اگر به رفتن به مصر جازم میباشید و اگر در آنجا رفته، ساکن شوید،
 آنگاه شمشیری که از آن میترسید البته آنجا در مصر به شما خواهد رسید و قحطی که از آن هراسان هستید آنجا در مصر شمارا خواهد دریافت و در آنجا خواهید مرد.
- ۱۷ و جمیع کسانی که برای رفتن به مصر و سکونت در آنجا جازم شده اند، از شمشیر و قحط و و با خواهند مرد و واحدی از ایشان از آن بلایی که من بر ایشان میرسانم باقی نخواهد ماند و خلاصی نخواهد یافت.
- ۱۸ زیرا که یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: چنانکه خشم و غضب من بر ساکنان اورشلیم ریخته شد، همچنان غضب من به مجرد ورود شما به مصر بر شمار ریخته خواهد شد و شما مورد نفرین و دهشت و لعنت و عار خواهید شد و این مکان را دیگر نخواهید دید.»
- ای بقیه یهودا خداوند به شما میگوید به مصر مروید، یقین بدانید که من امروز شمارا تهدید نمودم.
- ۲۰ زیرا خویشترن را فریب دادید چونکه مرا نزد یهوه خدای خود فرستاده، گفتید که برای ما نزد یهوه خدای ما مسالت نما و ما را موافق هر آنچه یهوه خدای ما بگوید، مخبر ساز و آن را بعمل خواهیم آورد.
- ۲۱ پس امروز شمارا مخبر ساختم اما شما نه به قول یهوه خدای خود و نه به چیزی که به واسطه من نزد شما فرستاد گوش گرفتید.
- ۲۲ پس الان یقین بدانید که شما در مکانی که میخواستید بروید و در آن ساکن شوید از شمشیر و قحط و و با خواهید مرد.»
- و چون ارمیا فارغ شد از گفتن به تمامی قوم، تمامی کلام یهوه خدای ایشان را که یهوه خدای ایشان آن را به واسطه او نزد ایشان فرستاده بود یعنی جمیع این سخنان را،

آنگاه عزریابن هوشعیایو یوحانان بن قاریج و جمیع مردان متکبر، ارمیارا خطاب کرده، گفتند: «دروغ میگوئی، یهوه خدای ماتورا نفرستاده است تا بگوئی به مصر مرید و در آنجا سکونت منماید.»

۳ بلکه باروک بن نیریا تورا بر ما برانگیخته است تا ما را بهدست کلدانیان تسلیم نموده، ایشان ما را بکشند و به بابل به اسیری ببرند.»

ویوحانان بن قاریج و همه سرداران لشکر و تمامی قوم فرمان خداوند را که در زمین یهودا بمانند، اطاعت نمودند.

۵ بلکه یوحانان بن قاریج و همه سرداران لشکر، بقیه یهودا را که از میان تمامی امت هابی که در میان آنها پراکنده شده بودند برگزیده، در زمین یهودا ساکن شده بودند گرفتند.

۶ یعنی مردان و زنان و اطفال و دختران پادشاه و همه کسانی را که نبوزردان رئیس جلا دان، به جدلیا بن اخیقام بن شافان سپرده بود و ارمیای نبی و باروک بن نیریا را.

۷ و به زمین مصر رفتند زیرا که قول خداوند را گوش نگرفتند و به تحفنجیس آمدند.

پس کلام خداوند در تحفنجیس بر ارمیانازل شده، گفت:

«نگهای بزرگ به دست خود بگیر و آنها را در نظر مردان یهودا در سعهای که نزد دروازه خانه فرعون در تحفنجیس است با گچ پوشان.

۱۰ و به ایشان بگو که یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک من فرستاده، بنده خود نبوکدرصر پادشاه بابل را خواهم گرفت و کرسی او را بر این سنگهایی که پوشانیدم خواهم نهاد و او سایبان خود را بر آنها خواهد برافراشت.

۱۱ و آمده، زمین مصر را خواهد زد و آنانی را که مستوجب موت و آنانی را که مستوجب اسیر یاند به اسیری و آنانی را که مستوجب شمشیرند به شمشیر) و اهدا سپرد.

□□ و آتشی در خانه های خدایان مصر خواهم افروخت و آنها را خواهد سوزانید و به اسیری خواهد برد و خویشتن را به زمین مصر ملبس خواهد ساخت مثل شبانی که خویشتن را به جامه خود ملبس سازد و از آنجا به سلامتی بیرون خواهد رفت.

۱۳ و تمثالهای بیت شمس را که در زمین مصر است خواهد شکست و خانه های خدایان مصر را به آتش خواهد سوزانید.»

نتیجه شرارت

کلامی که درباره تمامی یهود که در زمین مصر ساکن بودند در مجدل و تحفنجیس و نوف و زمین فتروس سکونت داشتند، به ارمیانازل شده، گفت: «هوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میفرماید: شما تمامی بلایی را که من بر اورشلیم و تمامی شهرهای یهودا وارد آوردم دیدید که اینک امر و زخواب شده است و ساکنی در آنها نیست.»

۳ بهسبب شرارتی که کردند و خشم مرا بهیجان آوردند از اینکه رفته، بخور سوزانیدند و خدایان غیر را که نه ایشان و نه شما و نه پدران شما آنها را شناخته بودید عبادت نمودند.

۴ و من جمیع بندگان خود را بیار از دشتا فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم این رجاست را که من از آن نفرت دارم بعمل نیاورید.

۵ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند تا از شرارت خود بازگشت نمایند و برای خدایان غیر بخور نسوزانند.

۶ بنابراین خشم و غضب من ریخته و بر شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم افروخته گردید که آنها مثل امر و زخواب و ویران گردیده است.

۷ پس حال یهوه خدای صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: شما چرا این شرارت عظیم را بر جان خود وارد میآوردید تا خویشتن را از مردوزن و طفل و شیر خواره از میان یهودا منقطع سازید و از برای خود بقیهای نگذارید؟

زیرا که در زمین مصر که به آنجا برای سکونت رفتاید برای خدایان غیر بخور سوزانیده، خشم مرا به اعمال دستهای خود به هیجان میآوردید تا من شمارا منقطع سازم و شما در میان تمامی امت های زمین مورد لعنت و عار بشوید.

۹ آیا شرارت پدران خود و شرارت پادشاهان یهودا و شرارت زنان ایشان و شرارت خود و شرارت زنان خویش را که در زمین یهودا و کوچه های اورشلیم بعمل آوردید، فراموش کردهاید؟

و تا امروز متواضع نشده و ترسان نگشته اند و به شریعت و فریض من که به حضور شما و به حضور پدران شما گذاشتم، سالک نگردید هاند.

«نابراین یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین میگوید: اینک من روی خود را بر شما به بلا میگردانم تا تمامی یهودا را هلاک کنم.»

۱۲ و بقیه یهودا که رفتن به مصر و ساکن شدن در آنجا اجزم نمود هاند، خواهم گرفت تا جمیع ایشان در زمین مصر هلاک شوند. و ایشان به

شمشیر و قحط خواهند افتاد و از خرد و بزرگ به شمشیر و قحط تلف شده، خواهند مرد و مورد نفرین و دهشت و لعنت و عار خواهند گردید.

- ۱۳ و به آنانی که در زمین مصر ساکن شوند به شمشیر و قحط و با عقوبت خواهیم رسانید. چنانکه به اورشلیم عقوبت رسانیدم.
- ۱۴ و از بقیه یهودا که به زمین مصر رفته، در آنجا سکونت پذیرند احدی خلاصی نخواهد یافت و باقی نخواهد ماند تا به زمین یهودا که ایشان مشتاق برگشتن و ساکن شدن در آنجا خواهند شد مراجعت نماید. زیرا احدی از ایشان غیر از ناجیان مراجعت نخواهد کرد.»
- آنگاه تمامی مردانی که آگاه بودند که زنان ایشان برای خدایان غیر بخور میسوزانند و جمیع زنانی که حاضر بودند با گروهی عظیم و تمامی کسانی که در زمین مصر در قفس و ساساکن بودند، در جواب ارمیا گفتند:
- «اتورا در این کلامی که به اسم خداوند به ما گفتی گوش نخواهیم گرفت.
- ۱۷ بلکه بهر چیزی که از دهان ماصادر شود البته عمل خواهیم نمود و برای ملکه آسمان بخور سوزانیده، هدیه ریختنی به جهت او خواهیم ریخت چنانکه خود ما و پدران ما و پادشاهان و سروران مادر شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم میگردیم. زیرا که در آن زمان از نان سیر شده، سعادت مند میبودیم و بلارائی دیدیم.
- ۱۸ اما از زمانی که بخور سوزانیدن را برای ملکه آسمان و ریختن هدایای ریختنی را به جهت او ترک نمودیم، محتاج همه چیز شدیم و به شمشیر و قحط هلاک گردیدیم.
- ۱۹ و چون به جهت ملکه آسمان بخور میسوزانیدیم و هدیه ریختنی برای او میریختیم، آیا بیاطلاع شوهران خویش قرصا به شبیه او میپختیم و هدیه ریختنی به جهت او میریختیم؟»
- پس ارمیا تمامی قوم را از مردان و زنان و همه کسانی که این جواب را بدو داده بودند خطاب کرده، گفت:
- «یا خداوند بخوری را که شما و پدران شما و پادشاهان و سروران شما و اهل ملک در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم سوزانیدند، بیاد نیاورده و آیا به خاطر او خطور نکرده است؟
- چنانکه خداوند به سبب شرارت اعمال شما و جاساتی که بعمل آورده بودید، دیگر نتوانست تحمل نماید. لہذا زمین شما ویران و مورد دشت و لعنت و غیر مسکون گردیده، چنانکه امر ورز شده است.
- ۲۳ چونکه بخور سوزانیدید و به خداوند نگاه ورزیده، به قول خداوند گوش ندادید و به شریعت و فریض و شهادت او سلوک نمودید، بنابراین این بلا مثل امر و زبر شما وارد شده است.»
- و ارمیا به تمامی قوم و به جمیع زنان گفت: «ی تمامی یهودا که در زمین مصر هستید کلام خداوند را بشنوید!
- یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: شما و زنان شما هم با دهان خود تکلم مینمایید و هم با دستهای خود بجای آوریید و میگویید نذرهایی را که کردیم البته وفا خواهیم نمود و بخور برای ملکه آسمان خواهیم سوزانید و هدایای ریختنی برای او خواهیم ریخت. پس نذرهای خود را استوار خواهید کرد و نذرهای خود را وفا خواهید نمود.
- بنابراین ای تمامی یهودا که در زمین مصر ساکن هستید کلام خداوند را بشنوید. اینک خداوند میگوید: من به اسم عظیم خود قسم خوردم که اسم من بار دیگر به دهان هیچکدام از یهود در تمامی زمین مصر آورده نخواهد شد و نخواهند گفت: به حیات خداوند یهوه قسم.
- ۲۷ اینک من بر ایشان به بدی مراقب خواهم بود و نه به نیکویی تا جمیع مردان یهودا که در زمین مصر میباشند به شمشیر و قحط هلاک شده، تمام شوند.
- ۲۸ لیکن عدد قلیلی از شمشیر رهایی یافته، از زمین مصر به زمین یهودا مراجعت خواهند نمود و تمامی بقیه یهودا که به جهت سکونت آنجا در زمین مصر رفته اند، خواهند دانست که کلام کدامیک از من و ایشان استوار خواهد شد.
- ۲۹ و خداوند میگوید: این است علامت برای شما که من در اینجا به شما عقوبت خواهم رسانید تا بدانید که کلام من درباره شما البته به بدی استوار خواهد شد.
- ۳۰ خداوند چنین میگوید: اینک من فرعون حفرع پادشاه مصر را به دست دشمنانش و به دست آنانی که قصد جان او دارند تسلیم خواهم کرد. چنانکه صد قیاد شاه یهودا را به دست دشمنش نبوکدر صر پادشاه بابل که قصد جان او میداشت، تسلیم نمودم.»

پیام به باروک

کلامی که ارمیا بنی به باروک بن نیری یا خطاب کرده، گفت، هنگامی که این سخنان را از دهان ارمیا در سال چهارم یهویا قیم بن یوشیا پادشاه یهودا در طومار نوشت:

«ی باروک یهوه خدای اسرائیل به تو چنین می فرماید:

تو گفته‌ای وای بر من زیرا خداوند بر درد من غم افزوده است. از ناله کشیدن خسته شده‌ام و استراحت نمی‌یابم.
 ۴ اورا چنین بگو، خداوند چنین می‌فرماید: آنچه بنا کرده‌ام، منهدم خواهم ساخت و آنچه غرس نمودم یعنی تمامی این زمین را، از ریشه خواهم کند.
 ۵ و آیات و چیزهای بزرگ برای خویشتن می‌طلبی؟ آنها را طلب منماز را خداوند می‌گوید: اینک من بر تمامی بشر بلا خواهم رسانید. اما در هر جایی که بروی جانت ربه توبه غنیمت خواهم بخشید.»

کلام خدا در باره مصر

کلام خداوند در باره امته‌ها که به ارمیانازل شد؛
 در باره مصر و لشکر فرعون نکو که نزد نهر فرات در کرکیش بودند و نیوکدرصر پادشاه بابل ایشان را در سال چهارم به یاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا شکست داد:
 «جن و سپهر را حاضر کنید و برای جنگ نزدیک آید.
 ۴ ای سواران اسبان را بیارید و سوار شوید و با خودهای خود بایستید. نیزه‌ها را صیقل دهید و زره‌ها را بپوشید.
 ۵ خداوند می‌گوید: چرا ایشان را می‌بینم که هر اسان شده، به عقب برمی‌گردند و شجاعان ایشان خرد شده، بالکل منهدم میشوند و به عقب نمی‌نگرند، زیرا که خوف از هر طرف می‌باشد.
 ۶ تیزروان فرار نکنند و زورآوران رهایی نیابند. بطرف شمال به کنار نهر فرات می‌لغزند و می‌افتند.
 ۷ این کیست که مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهای او مثل نهرهایش متلاطم می‌گردد؟
 مصر مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهایش مثل نهرهای متلاطم گشته، می‌گوید: من سیلان کرده، زمین را خواهم پوشانید و شهر و ساکنانش را هلاک خواهم ساخت.
 ۹ ای اسبان، برآید وای اراجبهات تدبر وید و شجاعان بیرون بروند. ای اهل حبش و فوت که سپرداران هستید وای لودیان که کمان را می‌گیرید و آن را می‌کشید.
 ۱۰ زیرا که آن روز روز انتقام خداوند یهوه صبا یوت می‌باشد که از دشمنان خود انتقام بگیرد. پس شمشیر هلاک کرده، سیر میشود و از خون ایشان مست می‌گردد. زیرا خداوند یهوه صبا یوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد.
 ۱۱ ای باکره دختر مصر به جلعاد برای و بلسان بگیر. در مانهای زیاد را عبث به کار می‌بری. برای تو علاج نیست.
 ۱۲ امته‌ها سوای تو را می‌شنوند و جهان از ناله تو پر شده است زیرا که شجاع بر شجاع می‌لغزد و هر دوی ایشان با هم می‌افتند.»
 کلامی که خداوند در باره آمدن نیوکدرصر پادشاه بابل و مغلوب ساختن زمین مصر به ارمیانجی گفت:
 «مصر خبر دهد و به مجدل اعلام نماید و به نوف و تحفنجیس اطلاع دهید. بگوید برپا شوید و خویشتن را آماده سازید زیرا که شمشیر مجاورت را هلاک کرده است.
 ۱۵ زورآوران چرا به زیر افکنده میشوند و نمی‌توانند ایستاد؟ زیرا خداوند ایشان را پراکنده ساخته است.
 ۱۶ بسیاری را الغزائیده است و ایشان بر یکدیگر می‌افتند، و می‌گویند: بر خیزید و از شمشیر بران نزد قوم خود و به زمین مولد خویش برگردیم.
 ۱۷ در آنجا فرعون، پادشاه مصر را هلاک مینامند و فرصت را از دست داده است.
 ۱۸ پادشاه که نام او یهوه صبا یوت می‌باشد می‌گوید به حیات خود قسم که او مثل تابور، در میان کوه‌ها و مانند کرمل، نزد دریا خواهد آمد.
 ۱۹ ای دختر مصر که در (ساکن هستی، اسباب جلای وطن را برای خود می‌پاساز زیرا که نوف ویران و سوخته و غیر مسکون گردیده است.
 ۲۰ مصر گوساله بسیار نیکو منظر است اما هلاکت از طرف شمال می‌آید و می‌آید.
 ۲۱ سپاهیان به مزد گرفته او در میانش مثل گوساله‌های پروراری می‌باشند. زیرا که ایشان نیز رو تافته، با هم فراری کنند و نمی‌ایستند. چونکه روز هلاکت ایشان و وقت عقوبت ایشان بر ایشان رسیده است.
 ۲۲ آواز آن مثل مار می‌رود زیرا که آنها با قوت می‌خرامند و با تیرها مثل چوب بران بر او می‌آیند.
 ۲۳ خداوند می‌گوید که جنگل او را قطع خواهند نمود اگر چه لایحی می‌باشد. زیرا که ایشان از ملخ‌ها زیاد و از حد شماره افزونند.
 ۲۴ دختر مصر نخل شده، به دست قوم شمالی تسلیم گردیده است.
 ۲۵ یهوه صبا یوت خدای اسرائیل می‌گوید: اینک من بر آمون نو و فرعون و مصر و خدایانش و پادشاهانش یعنی بر فرعون و آنانی که بروی توکل دارند، عقوبت خواهم رسانید.»

۲۶ خداوند میگوید که ایشان را به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند، یعنی به دست نبوکدر صردار پادشاه بابل و به دست بندگانش تسلیم خواهم کرد و بعد از آن، مثل ایام سابق مسکون خواهد شد.

۲۷ اما تو ای بنده من یعقوب مترس و ای اسرائیل هر اسان مشوزیرا اینک من تو را از جای دور و ذریت تو را از زمین اسیری ایشان نجات خواهم داد و یعقوب برگشته، در امنیت و استراحت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید.

۲۸ خداوند میگوید: ای بنده من یعقوب مترس زیرا که من با تو هستم و اگر چه تمام امتها را که تو را در میان آنها پراکنده ساختهم بالکل هلاک سازم لیکن تو را بالکل هلاک نخواهم ساخت. بلکه تو را به انصاف تادیب خواهم نمود و تو را هرگز بیسزا نخواهم گذاشت.»

کلام خدا در باره فلسطین

کلام خداوند در باره فلسطینیان که برار میانی نازل شد قبل از آنکه فرعون غزه را مغلوب بسازد.

۲ خداوند چنین میگوید: «ینک آنها از شمال برمی آید و مثل نهری سیلان میکند و زمین را با آنچه در آن است و شهر و ساکنانش را در می گیرد. و مردمان فریاد برمی آورند و جمیع سکنه زمین و لوله مینمایند

از صدای سمهای اسبان زور آورش و از غوغای ارا به هایش و شورش چرخهایش. و پدران به سبب سستی دستهای خود به فرزندان خویش اعتنا نمی کنند.

۴ به سبب روزی که برای هلاکت جمیع فلسطینیان می آید که هر نصرت کنندهای را که باقی میماند از صورت و صید و منقطع خواهد ساخت. زیرا خداوند فلسطینیان یعنی بقیه جزیره کفتور را هلاک خواهد ساخت.

۵ اهل غزه بریده مو گشته اند و اشقلون و بقیه وادی ایشان هلاک شده است. تا به کی بدن خود را خواهی خراشید؟

آهای شمشیر خداوند تا به کی آرام نخواهی گرفت؟ به غلاف خود برگشته، مستریخ و آرام شو.

۷ چگونه میتوانی آرام بگیری، بانکه خداوند تو را بر اشقلون و بر ساحل دریای مامور فرموده و تو را به آنجا تعیین نموده است؟»

پیغام در باره موآب

در باره موآب، یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: «ای برنوزیرا که خراب شده است. قریه تایم نخل و گرفتار گردیده است. و مسجاب رسوا و منهدم گشته است.

۲ نخر موآب زایل شده، در حشون برای وی تقدیرهای بد کردند. بیایید او را منقطع سازیم تا دیگر قوم نباشد. تونیز ای مدین ساکت خواهی شد و شمشیر تو را تعاقب خواهد نمود.

۳ آواز ناله از حور و نایم مسموع میشود. هلاکت و شکستگی عظیم.

۴ موآب بهم شکسته است و صغیرهای او فریاد برمی آورند.

۵ زیرا که به فراز لوحیت با گریه سخت برمی آیند و از سر آری حور و نایم صدای شکست یافتن از دشمنان شنیده میشود.

۶ بگریزد و جانهای خود را برهانید و مثل درخت عمر در بیابان باشید.

۷ زیرا از این جهت که به اعمال و گنجهای خویش توکل نمودی تونیز گرفتار خواهی شد. و کوش با کاهنان و سرورانش با هم به اسیری خواهند رفت.

۸ و غارت کننده به همه شهرها خواهد آمد و هیچ شهر خلاصی نخواهد یافت و بر حسب فرمان خداوند اهل وادی تلف خواهند شد و اهل همواری هلاک خواهند گردید.

۹ بالها به موآب بد هید تا پرواز نموده، بگریزد و شهرهایش خراب و غیر مسکون خواهد شد.

۱۰ ملعون باد کسیکه کار خداوند را با غفلت عمل نماید و ملعون باد کسیکه شمشیر خود را از خون باز دارد.

۱۱ موآب از طفولیت خود مستریخ بوده و پر دردهای خود نشسته است و از ظرف به ظرف ریخته نشده و به اسیری نرفته است. از این سبب طعمش در او مانده است و خوشبویی او تغییر نیافته است.

۱۲ بنابراین اینک خداوند میگوید: روزها می آید که من ریزندگان میفرستم که او را بریزند و ظروف او را خالی کرده، مشکهایش را پاره خواهند نمود.

۱۳ و موآب از کوش شرمنده خواهد شد چنانکه خاندان اسرائیل از بیت ئیل که اعتماد ایشان بود، شرمنده شده اند.

۱۴ چگونه میگویند که ما شجاعان و مردان قوی برای جنگ میباشیم؟

موآب خراب شده و دوشهر هایش متصاعد می شود و جوانان برگزیده هاش به قتل فرود می آیند. پادشاه که نام او یهوه صباوت میباشد این را میگوید: رسیدن هلاکت موآب نزدیک است و بلای او بزودی هر چه تمامتر میآید.
 ۱۷ ای جمیع مجاورانش و همگانی که نام اورامی دانید برای وی ماتم گیرید. بگوید عصای قوت و چو بدستی زیبایی چگونه شکسته شده است! ای دختر دیون که (رامنیت) ساکن هستی از جلال خود فرود آی و در جای خشک بنشین زیرا که غارت کننده موآب بر تو هجوم میآورد و قلعه های تو را منهدم میسازد.

۱۹ ای تو که در عروعر ساکن هستی به سر راه بایست و نگاه کن و از فراریان و ناجیان پیرس و بگو که چه شده است؟
 موآب نجل شده، زیرا که شکست یافته است پس ولوله و فریاد برآوردید. درازنون اخبار نمائید که موآب هلاک گشته است.
 ۲۱ و داوری بر زمین همواری رسیده است.
 و بردیون و نبوویت دلبتایم،
 و برقریه تایم و بیت جامول و بیت معون،

و برقریوت و بصره و بر تمامی شهرهای بعید و قریب زمین موآب.
 «داوند میگوید که شاخ موآب بریده و بازویش شکسته شده است.

۲۶ اورا مست سازید زیرا به ضد خداوند تکبر مینماید. و موآب در قی خود غوطه میخورد و او نیز مضحکه خواهد شد.

۲۷ آیا اسرائیل برای تو مضحکه نبود؟ و آیا او در میان دزدان یافت شده حدی که هر وقت که در باره او سخن میگفتی سر خود را می جنبانیدی؟
 ای ساکنان موآب شهرها را ترک کرده، در صخره ساکن شوید و مثل فاختهای باشید که آشیانه خود را در کنار دره غار میسازد.

۲۹ غرور موآب و بسیاری تکبر او را و عظمت و خیلا و کبر و بلندی دل او را شنیدیم.

۳۰ خداوند میگوید: خشم او را میدانم که هیچ است و نخرهای او را که از آنها هیچ بر نمی آید.

۳۱ بنابراین برای موآب و لوله خواهم کرد و به جهت تمامی موآب فریاد برخواهم آورد. برای مردان قیر حارس ماتم گرفته خواهد شد.

۳۲ برای تو ای موسیبه به گریه یعزیر خواهم گریست. شاخه های تو از دریا گذشته بود و به دریاچه یعزیر رسیده، بر میوهها و انگورهایت غارت کننده هجوم آورده است.

۳۳ شادی و ابتهاج از استانها و زمین موآب برداشته شد و شراب را از چرخشته از ایل ساختم و کسی آنها را به صدای شادمانی به پانخواهد فشرده. صدای شادمانی صدای شادمانی نیست.

۳۴ به فریاد حبشون آواز خود را تا العاله و یاهص بلند کردند و از صوغر تا حور و نایم عجلت شلیشیا، زیرا که آبهای نمریم نیز خرابه شده است.

۳۵ و خداوند می گوید من آنانی را که در مکان های بلند قربانی میگذازانند و برای خدایان خود بخور می سوزانند از موآب نابود خواهم گردانید.

۳۶ لهادل من به جهت موآب مثل نای صدای کند و دل من به جهت مردان قیر حارس مثل نای صدای کند، چونکه دولتی که تحصیل نمودند تلف شده است.

۳۷ و هر سر بیو گشته و هر ریش تراشیده شده است و همه دستها خراشیده و بر هر کمر پلاس است.

۳۸ بر همه پشت بامهای موآب و در جمیع کوه هایش ماتم است زیرا خداوند میگوید موآب را مثل ظرف ناپسند شکستهم.

۳۹ چگونه منهدم شده و ایشان چگونه ولوله میکنند؟ و موآب چگونه به سواپی پشت داده است؟ پس موآب برای جمیع مجاوران خود مضحکه و باعث ترس شده است.

۴۰ زیرا خداوند چنین میگوید: او مثل عقاب پرواز خواهد کرد و بالهای خویش را بر موآب پهن خواهد نمود.

۴۱ شهر هایش گرفتار و قلعه هایش تسخیر شده، و دل شجاعان موآب در آن روز مثل دل زنی که در دزه داشته باشد خواهد شد.

۴۲ و موآب خراب شده، دیگر قوم نخواهد بود چونکه به ضد خداوند تکبر نموده است.

۴۳ خداوند میگوید: ای ساکن موآب خوف و حفره و دام پیش روی تو است.

۴۴ آنکه از ترس بگریزد در حفره خواهد افتاد و آنکه از حفره برآید گرفتار دام خواهد شد، زیرا خداوند فرموده است که سال عقوبت ایشان را بر ایشان یعنی بر موآب خواهم آورد.

۴۵ فراریان بیتاب شده، در سایه حبشون ایستاد هاند زیرا که آتش از حبشون و نار از میان سیحون بیرون آمده، حد و موآب و فرق سرفتنه انگیزان را خواهد سوزانید.

۴۶ وای بر تو ای موآب! قوم کموش هلاک شد هاند زیرا که پسرانت به اسیری و دخترانت به جلائی وطن گرفتار گردید هاند.

۴۷ لیکن خداوند می گوید که در ایام آخر، اسیران موآب را باز خواهیم آورد. حکم درباره موآب تا اینجا است.»

کلام خدا درباره بنی عمون

درباره بنی عمون، خداوند چنین می گوید: «یا اسرائیل پسران ندارد و آیا اورا وارثی نیست؟ پس چرا ملکم جاد را به تصرف آورده و قوم او در شهرهایش ساکن شده اند؟

لذا اینک خداوند میگوید: ایامی میآید که نعره جنگ را در ره بنی عمون خواهیم شنوید و تل ویران خواهد گشت و دهانتش به آتش سوخته خواهد شد. و خداوند میگوید که اسرائیل متصرفان خویش را به تصرف خواهد آورد.»

ای حبشون و لوله کن، زیرا که عای خراب شده است. ای دهات ربه فریاد برآورد و پلاس پوشیده، ماتم گیرید و بر حصارها گردش نمائید. زیرا که ملکم با کاهنان و سروران خود با هم به اسیری میروند.

۴ ای دختر متمدن چرا از وادی یعنی وادیهای برومند خود نغمی نمایی؟ ای تو که به خزاین خود توکل مینمایی (میگویی) کیست که نزد من تواند آمد؟ اینک خداوند یهوه صباوت میگوید: «ن از جمیع مجاوران تو خوف بر تو خواهیم آورد و هر یکی از شما پیش روی خود پراکنده خواهد شد و کسی نخواهد بود که پراکنندگان را جمع نماید.

۶ لیکن خداوند میگوید: بعد از این اسیران بنی عمون را باز خواهیم آورد.»

کلام خدا درباره دوم

درباره دوم یهوه صباوت چنین میگوید: «یاد دیگر حکمت در تیمان نیست؟ و آیا مشورت از فهیمان زایل شده و حکمت ایشان نابود گردیده است؟ ای ساکنان ددان بگریزید و روتافته در جایهای عمیق ساکن شوید. زیرا که بلای عیسو و زمان عقوبت وی را بر او خواهیم آورد.

۹ اگر انگور چینان نزد تو آید، آیا بعضی خوشمهارانمی گذارند؟ و اگر گرد زان در شب) بند (آیا به قدر کفایت غارت نمی نمایند؟ اما من عیسو را برهنه ساخته و جایهای مخفی او را مکشوف گردانیدهام که خویشتر را نتواند پنهان کرد. ذریت او و برادران و همسایگانش هلاک شده اند و خودش نابود گردیده است.

۱۱ یتیمان خود را ترک کن و من ایشان را زنده نگاه خواهیم داشت و بیوه زنان بر من توکل بنمایند.

۱۲ زیرا خداوند چنین میگوید: اینک آنانی که رسم ایشان نبود که انجام رابنوشند، البته خواهند نوشید و آیاتو بیسر خواهی ماند؟ بیسر خواهی ماند بلکه البته خواهی نوشید.

۱۳ زیرا خداوند میگوید به ذات خودم قسم میخورم که بصره مورد دهشت و عار و خرابی و لعنت خواهد شد و جمیع شهرهایش خرابه ابدی خواهد گشت.

۱۴ از جانب خداوند خبری شنیدم که رسولی نزد امتهافرستاده شده، ای گوید: «مع شوید و بر او هجوم آورید و برای جنگ بر خیزید!

زیرا که هان من تورا کوچکترین امته و در میان مردم خوار خواهیم گردانید.

۱۶ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و بلندی تلها را گرفتهای، هیبت تو تو تکبر دلت تورا فریب داده است اگر چه مثل عقاب آشیانه خود را بلند سازی، خداوند میگوید که من تورا از آنجا فرود خواهیم آورد.

۱۷ وادوم محل تعجب خواهد گشت به حدی که هر که از آن عبور نماید متحیر شده، به سبب همه صد ماتش صغیر خواهد زد.

۱۸ خداوند میگوید: چنانکه سدوم و عموره و شهرهای مجاور آنها و از گون شده است، همچنان کسی در آنجا ساکن نخواهد شد و احدی از بنی آدم در آن ما و نخواهد گزید.

۱۹ اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منبع بر خواهد آمد، زیرا که من وی را در لحظهای از آنجا خواهیم راند. و کیست آن برگزیدهای که او را بر آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرابه محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟»

بنابراین مشورت خداوند را که درباره دوم نموده است و تقدیرهای او را که درباره ساکنان تیمان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند بود و هر آینه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت.

۲۱ از صدای افتادن ایشان زمین متزلزل گردید و آواز فریاد ایشان تا به بحر قلزم مسموع شد.

۲۲ اینک او مثل عقاب برآمده، پرواز میکند و بالهای خویش را بر بصره پهن مینماید و دل شجاعان دوم در آن روز مثل دل زنی که در دزه داشته باشد خواهد شد.

کلام خدا در باره دمشق

در باره دمشق: «مات وارفاد نخل گردید هاند زیرا که خبرید شنیده، گداخته شده اند. دمشق ضعیف شده، روبه فرار نهاده و لرزه اوراد گرفته است. آلام و دردها اورا مثل زنی که میزاید گرفته است.

۲۵ چگونه شهر نامور و قریه ابتهاج من متروک نشده است؟

لذا یهوه صباوت میگوید: جوانان او در کوچه هایش خواهند افتاد و همه مردان جنگی او در آن روز هلاک خواهند شد.

۲۷ و من آتش در حصارهای دمشق خواهم افروخت و قصرهای بنهد در خواهد سوزانید.»

کلام خدا در باره قیدار و حاصور

در باره قیدار و ممالک حاصور که نبوکدرصر پادشاه بابل آنها را مغلوب ساخت، خداوند چنین میگوید: «رخیزید و بر قیدار هجوم آورید و بنی مشرق را تاراج نمایید.

۲۹ خیمهها و گله های ایشان را خواهند گرفت. پردهها و تمامی اسباب و شتران ایشان را برای خویشتن خواهند برد و بر ایشان ندا خواهند داد که خوف از هر طرف!

بگریزید و به زودی هر چه تمامتر فرار نمایید. ای ساکنان حاصور در جایهای عمیق ساکن شوید.» زیرا خداوند میگوید: «بوکدرصر پادشاه بابل به ضد شما مشورتی کرده و به خلاف شما تدبیری نموده است.

۳۱ خداوند فرموده است که بر رخیزید و بر امت مطمئن که در امنیت ساکنانند هجوم آورید. ایشان رانه دروازهها و نه پشت بندها است و به تنهایی ساکن میباشند.

۳۲ خداوند میگوید که شتران ایشان تاراج و کثرت مواشی ایشان غارت خواهد شد و آنانی را که گوشه های موی خود را می تراشند بسوی هر باد پراکنده خواهم ساخت و هلاکت ایشان را از هر طرف ایشان خواهم آورد.

۳۳ و حاصور مسکن شغالها و ویرانه ابدی خواهد شد به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد گردید و احدی از بنی آدم در آن ماوان خواهد گردید.»

کلام خدا در باره عیلام

کلام خداوند در باره عیلام که برار میانجی در ابتدای سلطنت صدقی پادشاه یهودا نازل شده، گفت:

«هوه صباوت چنین میگوید: اینک من کمان عیلام و مایه قوت ایشان را خواهم شکست.

۳۶ و چهار باد را از چهار سمت آسمان بر عیلام خواهم وزانید و ایشان را بسوی همه این بادها پراکنده خواهم ساخت به حدی که هیچ امتی نباشد که پراکنندگان عیلام نزد آنها نیایند.

۳۷ و اهل عیلام را به حضور دشمنان ایشان و به حضور آنانی که قصد جان ایشان دارند مشوش خواهم ساخت. و خداوند میگوید که بر ایشان بلا یعنی حدت خشم خویش را وارد خواهم آورد و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را بالکل هلاک سازم.

۳۸ و خداوند میگوید: من کرسی خود را در عیلام بر پا خواهم نمود و پادشاه و سروران را از آنجا نابود خواهم ساخت.

۳۹ لیکن خداوند میگوید: در ایام آخر اسیران عیلام را باز خواهم آورد.»

کلام خدا در باره بابل

کلامی که خداوند در باره بابل و زمین کلدانیان به واسطه ارمیانی گفت:

«رمیان امته اخبار و اعلام نماید، علمی بر افراشته، اعلام نماید و مخفی مدارید. بگویند که بابل گرفتار شده، و بیل نخل گردیده است. مرودک خرد شده و اصنام او رسوا و بتایش شکسته گردیده است

زیرا که امتی از طرف شمال بر او میآید و زمینش را ویران خواهد ساخت به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد شد و هم انسان و هم بهایم فرار کرده، خواهند رفت.

۴ خداوند میگوید که در آن ایام و در آن زمان بنیاسرائیل و بنی یهودا با هم خواهند آمد. ایشان گریهکنان خواهند آمد و یهوه خدای خود را خواهند طلبید.

۵ و رویهای خود را بسوی صهیون نهاده، راه آن را خواهند پرسید و خواهند گفت بیایید و به عهد ابدی که فراموش نشود به خداوند ملصق شویم.

«وم من گوسفندان گم شده بودند و شبانان ایشان ایشان را گمراه کرده، بر کوهها آواره ساختند. از کوه به تل رفته، آرامگاه خود را فراموش کردند.»

۷ هر که ایشان را مییافت ایشان را میخورد و دشمنان ایشان می گفتند که نگاه نداریم زیرا که به یهوه که مسکن عدالت است و به یهوه که امید پدران ایشان بود، نگاه ورزیدند.

۸ از میان بابل فرار کنید و از زمین کلدانیان بیرون آید. و مانند بزهای نر پیش روی گله راه روید.

۹ زیرا اینکه من جمعیت امت های عظیم را از زمین شمال برمی انگیزم و ایشان را بر بابل می آورم و ایشان در برابر آن صف آرایی خواهند نمود و در آن وقت گرفتار خواهند شد. تیرهای ایشان مثل تیرهای جبار هلاک کننده که یکی از آنها خالی برنگردد خواهد بود.

۱۰ خداوند میگوید که کلدانیان تاراج خواهند شد و هر که ایشان را غارت نماید سیر خواهد گشت.

۱۱ زیرا شمالی غارت کنندگان میراث من شادی و وجد کردید و مانند گوساله های که خرمن را پامال کند، جست و خیز نمودید و مانند اسبان زور آور شیه زدید.

۱۲ مادر شما بسیار نجمل خواهد شد و والده شما سوا خواهد گردید. هان او موخرامتها و بیابان و زمین خشک و عریه خواهد شد.

۱۳ به سبب خشم خداوند مسکون نخواهد شد بلکه بالکل ویران خواهد گشت. و هر که از بابل عبور نماید متحیر شده، به جهت تمام بلایایش صغیر خواهد زد.

۱۴ ای جمع کجایان در برابر بابل از هر طرف صف آرایی نمایید. تیرها را ویندازید و دریغ ننمایید زیرا به خداوند نگاه ورزیده است.

۱۵ از هر طرف بر او نعره زنید چونکه خویشتر را تسلیم نموده است. حصارهایش افتاده و دیوارهایش منهدم شده است زیرا که این انتقام خداوند است. پس از او انتقام بگیرید و بطوری که او عمل نموده است همچنان با او عمل نمایید.

۱۶ و از بابل، بزرگان و آنانی را که داس را در زمان درو بکار میبرد منقطع سازید. و از ترس شمشیر برنده هر کس بسوی قوم خود توجه نماید و هر کس به زمین خویش بگریزد.

«سراییل مثل گوسفند، پراکنده گردید. شیران او را تعاقب کردند. اول پادشاه آشور او را خورد و آخرین نبوکدرصر پادشاه بابل استخوانهای او را خورد.»

بنابراین یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین میگوید: «ینک من بر پادشاه بابل و بر زمین او عقوبت خواهم رسانید چنانکه بر پادشاه آشور عقوبت رسانیدم.»

۱۹ و اسرائیل را به مرتع خودش باز خواهم آورد و در کرمل و یاشان خواهد چرید و بر کوهستان افرایم و جلعاد جان او سیر خواهد شد.

۲۰ خداوند میگوید که در آن ایام و در آن زمان عصیان اسرائیل را خواهند جست و نخواهد بود و نگاه یهودار اما پیدا نخواهد شد، زیرا آنانی را که باقی میگذارم خواهم آمرزید.

«زمین مرا تایم برای یعنی بر آن و بر ساکنان فقود. خداوند میگوید: بکش و ایشان را تعاقب نموده، بالکل هلاک کن و موافق هر آنچه من تو را امر فرمایم عمل نما.»

۲۲ آواز جنگ و شکست عظیم در زمین است.

۲۳ کویال تمام جهان چگونه بریده و شکسته شده و بابل در میان امتهای چگونه ویران گردیده است.

۲۴ ای بابل از برای تو دام گسترده و تونیز گرفتار شده، اطلاع نداری. یافت شده، تسخیر گشتهای چونکه با خداوند مخاصمه نمودی.

۲۵ خداوند اسلحه خانه خود را گشوده، اسلحه خشم خویش را بیرون آورده است. زیرا خداوند یهوه صباوت باز من کلدانیان کاری دارد.

۲۶ بر او از همه اطراف بیاید و انبارهای او را بگشاید، او را مثل توده های انباشته بالکل هلاک سازید و چیزی از او باقی نماند.

۲۷ همه گاوانش را به سلاخ خانه فرود آورده، بکشید. وای بر ایشان! زیرا که یوم ایشان و زمان عقوبت ایشان رسیده است.

۲۸ آواز فراریان و نجات یافتگان از زمین بابل مسموع میشود که از انتقام یهوه خدای ما و انتقام هیکل او در صهیون اخبار مینمایند.

۲۹ تیراندازان را به ضد بابل جمع کنید. ای همگانی که کجایان را می بینید، در برابر او از هر طرف اردو زنید تا احدی رهایی نیابد و پروفق اعمالش او را جزا دهید و مطابق هر آنچه کرده است به او عمل نمایید. زیرا که به ضد خداوند و به ضد قدوس اسرائیل تکبر نموده است.

۳۰ لهذا خداوند میگوید که جوانانش در کوچه هایش خواهند افتاد و جمیع مردان جنگیش در آن روز هلاک خواهند شد.

«ینک خداوند یهوه صباوت میگوید: ای متکبر من بر ضد تو هشتم. زیرا که یوم تو وزمانی که به تو عقوبت برسانم رسیده است.»

- ۳۲ و آن متکبر لغزش خورده، خواهد افتاد و کسی اورا نخواهد بر خیزانید و آتش در شهر هایش خواهد افروخت که تمامی حوالی آنها را خواهد سوزانید.
- ۳۳ یهوه صباوت چنین میگوید: بنیاسرائیل و بنی یهود با هم مظلوم شدند و همه آنانی که ایشان را اسیر کردند ایشان را محکم نگاه میدارند و ازها کردن ایشان ابا مینمایند.
- ۳۴ اما ولی ایشان که اسم او یهوه صباوت میباشد زور آوراست و دعوی ایشان را البته انجام خواهد داد و زمین را آرامی خواهد بخشید و ساکنان بابل را بی آرام خواهد ساخت.
- ۳۵ خداوند میگوید: شمشیری بر کلدانیان است و بر ساکنان بابل و سرورانش و حکیماناش.
- ۳۶ شمشیری بر کاذبان است و احمق خواهند گردید. شمشیری بر جباران است و مشوش خواهند شد.
- ۳۷ شمشیری بر اسبانش و بر اربه هایش میباشد و بر تمامی مخلوق مختلف که در میانش هستند و مثل زنان خواهند شد. شمشیری بر خزانه هایش است و غارت خواهد شد.
- ۳۸ خشکسالی بر آبایش میباشد و خشک خواهد شد زیرا که آن زمین بتهاست و بر اصنام دیوانه شده اند.
- بنابراین وحوش صحرا با گرگان ساکن خواهند شد و شتر مرغ در آن سکونت خواهد داشت و بعد از آن تا به ابد مسکون نخواهد شد و نسلا بعد نسل معمور نخواهد گردید.»
- خداوند میگوید: «نانکه خدا سدم و عموره و شهرهای مجاور آنها را از گون ساخت، همچنان کسی آنجا ساکن نخواهد شد و احدی از بنی آدم در آن ما و انخواهد گردید.
- ۴۱ اینک قومی از طرف شمال می آیند و امتی عظیم و پادشاهان بسیار از کرانه های جهان برانگیخته خواهند شد.
- ۴۲ ایشان کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان ستم پیشه هستند و ترحم نخواهند نمود. آواز ایشان مثل شورش دریا است و بر اسبان سوار شده، در برابر تو ای دختر بابل مثل مردان جنگی صف آرایی خواهند نمود.
- ۴۳ پادشاه بابل آوازه ایشان را شنید و دستپایش سست گردید. و الم و درد او را مثل زنی که میزاید در گرفته است.
- ۴۴ اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منبع بر خواهد آمد زیرا که من ایشان را در لحظهای از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده های که او را بر آن بگامم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرابه محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟»
- بنابراین مشورت خداوند را که در باره بابل نموده است و تقدیرهای او را که در باره زمین کلدانیان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند بود و هر آینه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت.
- ۴۶ از صدای تسخیر بابل زمین متزلزل شد و آوازان در میان امتهامسموع گردید.
- «داوند چنین میگوید:» ینک من بر بابل و بر ساکنان و بر سطمقاومت کنندگانم بادی مهلک برمی انگیزانم.
- ۲ و من بر بابل خرمن کوبان خواهم فرستاد و آن را خواهند کوبید و زمین آن را خالی خواهند ساخت زیرا که ایشان در روز بلا آن را از هر طرف احاطه خواهند کرد.
- ۳ تیرانداز تیر تیرانداز و بر آنکه به زره خویش مفتخر میباشد تیر خود را بپندازد. و بر جوانان آن ترحم ننماید بلکه تمام لشکر آن را بالکل هلاک سازید.
- ۴ و ایشان بر زمین کلدانیان مقتول و در کوچه هایش مجروح خواهند افتاد.
- ۵ زیرا که اسرائیل و یهود از خدای خویش یهوه صباوت متروک نخواهند شد، اگر چه زمین ایشان از گاهی که به قدوس اسرائیل ورزید هاند پر شده است.
- ۶ از میان بابل بگریزید و هر کس جان خود را بر هاند مبادا در نگاه آن هلاک شوید. زیرا که این زمان انتقام خداوند است و او مکافات به آن خواهد رسانید.
- ۷ بابل در دست خداوند جام طلایی است که تمام جهان را مست میسازد. امتهاز شرابش نوشیده، و از این جهت امتهاد یوانه گردید هاند.
- ۸ بابل به ناگهان افتاده و شکسته شده است برای آن ولوله نمایید. بلسان به جهت جراحی آن بگریید که شاید شفایابد.
- ۹ بابل را معالجه نمودیم اما شفا نپذیرفت. پس آن را ترک کنید و هر کدام از ما به زمین خود برویم زیرا که داور آن به آسمانها رسیده و به افلاک بلند شده است.
- ۱۰ خداوند عدالت ما را مکشوف خواهد ساخت. پس بیایید و اعمال یهوه خدای خویش را در صهیون اخبار نماییم.

- ۱۱ تیرهاراتیز کنید و سپرهارا بهدست گیرید زیرا خداوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است و فکر او به ضد بابل است تا آن را هلاک سازد. زیرا که این انتقام خداوند و انتقام هیکل اومی باشد.
- ۱۲ بر حصارهای بابل، علمه‌ها برافرازد و آن را نیکو حراست نموده، کشیک‌چیان قرار دهید و کمین بگذارید. زیرا خداوند قصد نموده و هم آنچه را که در باره ساکنان بابل گفته به عمل آورده است.
- ۱۳ ای که بر آب‌های بسیار ساکنی و از گنج‌ها معمور میباشی! عاقبت تو و نهایت طمع تو رسیده است! یهوه صباپوت به ذات خود قسم خورده است که من تو را از مردمان مثل ملخ‌پر خواهم ساخت و بر تو گل‌بانگ خواهند زد. «وزمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود. و آسمان‌ها را به عقل خود گسترانید.
- ۱۴ چون آوازی دهد غوغای آبهادر آسمان پدید میآید. ابرها از اقصای زمین برمی‌آورد و بر قها برای باران میسازد و باد را از خزانه‌های خود بیرون می‌آورد.
- ۱۵ جمیع مردمان و حشیان و معرفت‌دارند و هر که تمثالی میسازد نجل خواهد شد. زیرا که بت ریخته شده و دروغ است و در آن هیچ نفس نیست.
- ۱۶ آنها باطل و کار مسخره میباشند. در روزی که به محاکمه می‌آیند تلف خواهند شد.
- ۱۷ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی‌باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و (عصای میراث وی است و اسم او یهوه صباپوت می‌باشد.
- ۱۸ «و برای من کویال و اسلحه جنگ هستی. پس از تو امتهار اخرد خواهم ساخت و از تو ممالک را هلاک خواهم نمود.
- ۱۹ و از تو اسب و سوارش را اخرد خواهم ساخت و از تو اربه و سوارش را اخرد خواهم ساخت.
- ۲۰ و از تو مردوزن را اخرد خواهم ساخت و از تو پیر و طفل را اخرد خواهم ساخت و از تو جوان و دوشیزه را اخرد خواهم ساخت.
- ۲۱ و از تو شبان و گله‌اش را اخرد خواهم ساخت. و از تو خویشان و گاوانش را اخرد خواهم ساخت. و از تو حاکمان و والیان را اخرد خواهم ساخت.
- ۲۲ و خداوند میگوید: به بابل و جمیع سکنه زمین کلدانیان جزای تمامی بدی را که ایشان به صهیون کرده‌اند در نظر شما خواهم رسانید.
- ۲۳ اینک خداوند میگوید: ای کوه مخرب که تمامی جهان را خراب میسازی من به ضد تو هستم! و دست خود را بر تو بلند کرده، تو را از روی صخره‌ها خواهم غلطانید و تو را کوه سوخته شده خواهم ساخت!
- ۲۴ و از تو سنگی به جهت سرزایه یا سنگی به جهت بنیاد نخواهند گرفت، بلکه خداوند میگوید که تو خرابی ابدی خواهی شد. «لمها در زمین برافرازد و کردار در میان امتهان بوزاید. امتهار اربه ضدا و حاضر سازید و ممالک آرات و منی و اشکاز را بروی جمع کنید. سرداران به ضد وی نصب نمایند و اسبان را مثل ملخ مودار بر آورید.
- ۲۵ امتهار اربه ضدوی می‌سازید. پادشاهان مادیان و حاکمانش و جمیع والیانش و تمامی اهل زمین سلطنت او را.
- ۲۶ و جهان متزلزل و در دناک خواهد شد. زیرا که فکرهای خداوند به ضد بابل ثابت میماند تا زمین بابل را ویران و غیر مسکون گرداند.
- ۲۷ و شجاعان بابل از جنگ دست برمی‌دارند و در ملاذهای خویش میشینند و جبروت ایشان زایل شده، مثل زن گشته‌اند و مسکن‌های سوخته و پشت بند هایش شکسته شده است.
- ۲۸ قاصد برابر قاصد و پیک برابر پیک خواهد دوید تا پادشاه بابل را خبر دهد که شهرش از هر طرف گرفته شد.
- ۲۹ معبرها گرفتار شد و نهار اربه آتش سوختند و مردان جنگی مضطرب گردیدند.
- ۳۰ «پرا که یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین میگوید: دختر بابل مثل خرمن در وقت کوبیدنش شده است و بعد از اندک زمانی وقت دروید و خواهد رسید.
- ۳۱ بنوکدر صریاد شاه بابل را خورده و تلف کرده است و مرا ظرف خالی ساخته مثل از دها مرا بلعیده، شکم خود را از نفایس من پر کرده و مرا مطرود نموده است.
- ۳۲ و ساکنه صهیون خواهد گفت ظلمی که بر من و بر جسد من شده بر بابل فرود شود. و اورشلیم خواهد گفت: خون من بر ساکنان زمین کلدانیان وارد آید.
- ۳۳ بنابراین خداوند چنین میگوید: اینک من دعوی تو را به انجام خواهم رسانید و انتقام تو را خواهم کشید و نهر او را خشک ساخته، چشم‌هاش را خواهم خشکانید.

- ۳۷ وبابل به تالها و مسکن شغالها و محل دهشت و مسخره مبدل شده، احدی در آن ساکن نخواهد شد.
- ۳۸ مثل شیران با هم غرش خواهند کرد و مانند شیر یچگان نعره خواهند زد.
- ۳۹ و خداوند می گوید: هنگامی که گرم شوند برای ایشان بزمی برپا کرده، ایشان رامست خواهیم ساخت تا وجد نموده، به خواب دایمی بخوابند که از آن بیدار نشوند.
- ۴۰ و ایشان را مثل برهها و قوچها و بزهای نریه مسلخ فرود خواهیم آورد.
- ۴۱ چگونه شیشک گرفتار شده و افتخار تمامی جهان تسخیر گردیده است! چگونه بابل در میان امتهای محل دهشت گشته است!
- ۴۲ در یاربابل برآمده و آن به کثرت امواجش مستور گردیده است.
- ۴۳ شهرهایش خراب شده، به زمین خشک و بیابان مبدل گشته.
- و من بیل را در بابل سزا خواهم داد و آنچه را که بلعیده است از دهانش بیرون خواهم آورد. و امتهای دیگر به زیارت آن نخواهند رفت و حصار بابل خواهد افتاد.
- «ی قوم من از میانش بیرون آید و هر کدام جان خود را از حدت خشم خداوند برهانید.
- ۴۶ و دل شما ضعیف نکند و آوازه های که در زمین مسموع شود مترسید. زیرا که در آن سال آوازه های شنیده خواهد شد و در سال بعد از آن آوازه های دیگر. و در زمین ظلم خواهد شد و حاکم به ضد حاکم (واهد برآمد).
- بنا بر این اینک ایامی می آید که به تهای بابل عقوبت خواهم رسانید و تمامی زمینش نخل خواهد شد و جمیع مقتولانش در میانش خواهند افتاد.
- ۴۸ اما آسمانها و زمین و هر چه در آنها باشد بر بابل ترم خواهند نمود. زیرا خداوند میگوید که غارت کنندگان از طرف شمال بر او خواهند آمد.
- ۴۹ چنانکه بابل باعث افتادن مقتولان اسرائیل شده است، همچنین مقتولان تمامی جهان در بابل خواهند افتاد.
- ۵۰ ای کسانی که از شمشیر رستگار شده اید بروید و توقف ننمایید و خداوند را از جای دور متذکر شوید و اورشلم را به خاطر خود آورید.»
- مانجل گشته ایم زانو و که عار را شنیدیم و رسوائی چهره ما را پوشانیده است. زیرا که غریبان به مقدسهای خانه خداوند داخل شده اند.
- ۵۲ بنا بر این خداوند میگوید: «ینک ایامی می آید که به تهایش عقوبت خواهم رسانید و در تمامی زمینش مجروحان ناله خواهند کرد.
- ۵۳ اگر چه بابل تا به آسمان خویشتن را برافرازد و اگر چه بلندی قوت خویش را حصین نماید، لیکن خداوند میگوید: غارت کنندگان از جانب من بر او خواهند آمد.
- ۵۴ صدای غوغا از بابل می آید و آوازه شکست عظیمی از زمین کلدانیان.
- ۵۵ زیرا خداوند بابل را تاراج مینماید و صدای عظیم را از میان آن نابود میکند و امواج ایشان مثل آبهای بسیار شورش مینماید و صدای آوازه ایشان شنیده میشود.
- ۵۶ زیرا که بر آن یعنی بر بابل غارت کننده بر می آید و جبارانش گرفتار شده، کانهای ایشان شکسته میشود. چونکه یهوه خدای مجازات است و البته مکافات خواهد رسانید.
- ۵۷ پادشاه که اسم او یهوه صبا یوت است میگوید که من سروران و حکیمان و حاکمان و والیان و جبارانش رامست خواهم ساخت و به خواب دایمی که از آن بیدار نشوند، خواهند خوابید.
- ۵۸ یهوه صبا یوت چنین میگوید که حصارهای وسیع بابل بالکل سرنگون خواهد شد و دروازه های بلندش به آتش سوخته خواهد گردید و امتهای به جهت بطالت مشقت خواهند کشید و قبایل به جهت آتش خویشتن را خسته خواهند کرد.»
- کلامی که در میان نبی بهسرایا بن نیریابن محسیامرافرمود هنگامی که او با صدقیا پادشاه یهود در سال چهارم سلطنت وی به بابل میرفت. و سرایا رئیس دستگاه بود.
- ۶۰ و ارمیا تمام بلارا که بر بابل میبایست بیاید در طوماری نوشت یعنی تمامی این سخنانی را که در باره بابل مکتوب است.
- ۶۱ و ارمیا بهسرایا گفت: «ون به بابل داخل شوی، آنگاه بین و تمامی این سخنان را بخوان.
- ۶۲ و بگو: ای خداوند تو در باره این مکان فرمودهای که آن راهلاک خواهی ساخت به حدی که احدی از انسان یا از بهایم در آن ساکن نشود بلکه خرابه ابدی خواهد شد.
- ۶۳ و چون از خواندن این طومار فارغ شدی، سنگی به آن ببند و آن را به میان فرات بینداز.
- ۶۴ و بگو همچنین بابل بهسبب بلایی که من بر او وارد میآورم، غرق خواهد گردید و دیگر بر پا نخواهد شد و ایشان خسته خواهند شد.»

تا اینجا سخنان ارمیا است.

سقوط اورشلیم

- ۱ صدقیایست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل دختر ارمیا از بینه بود.
- ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود موافق هر آنچه یهو یاقیم کرده بود، بعمل آورد.
- ۳ زیرا به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت به حدی که آنها را از نظر خود انداخت واقع شد که صدقیای پادشاه بابل عاصی گشت.
- ۴ و واقع شد که نبوکدرصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمودند.
- ۵ و شهر تا سال یازدهم صدقیای پادشاه در محاصره بود.
- ۶ و در روز نهم ماه چهارم قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود.
- ۷ پس در شهر رخنه‌های ساختند و تمام مردان جنگی در شب از راه دروازه‌های که در میان دو حصار نزدیک پادشاه بود فرار کردند. و کلدانیان شهر را احاطه نموده بودند. و ایشان به راه عمر به رفتند.
- ۸ و لشکر کلدانیان پادشاه را تعاقب نموده، در میان اریحابه صدقیای رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند.
- ۹ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله در زمین حمات آوردند و او بروی فتوی داد.
- ۱۰ و پادشاه بابل پسران صدقیای را پیش رویش به قتل رسانید و جمیع سروان یهودا را نیز در ربله کشت.
- ۱۱ و چشمان صدقیای را کور کرده، او را بدو زنجیر بست. و پادشاه بابل او را به بابل برده، وی را تار و زوفاش در زندان انداخت.
- ۱۲ و در روز دهم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوکدرصر ملک پادشاه بابل، نبوزردان رئیس جلادان که به حضور پادشاه بابل می‌ایستاد به اورشلیم آمد.
- ۱۳ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید.
- ۱۴ و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند تمامی حصارهای اورشلیم را به طرف منهدم ساختند.
- ۱۵ و نبوزردان رئیس جلادان بعضی از فقیران خلاق و بقیه قوم را که در شهر باقیمانده بودند و خارجین را که به طرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد.
- ۱۶ اما نبوزردان رئیس جلادان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحتی وا گذاشت.
- ۱۷ و کلدانیان ستون‌های برنجینی که در خانه خداوند بود و پیاپیها و دریاچه برنجینی که در خانه خداوند بود، شکستند و تمامی برنج آنها را به بابل بردند.
- ۱۸ و دیگرها و خاک‌کندها و گلگیرها و کاسه‌ها و قاشقه‌ها و تمامی اسباب برنجینی را که به آنها خدمت می‌کردند بردند.
- ۱۹ و رئیس جلادان پیاله‌ها و مجر‌ها و کاسه‌ها و دیگرها و شمع‌ها و قاشقه‌ها و لگنها را یعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود برد.
- ۲۰ اما دو ستون و یک دریاچه و دوازده گاو برنجینی را که زیر پایها بود و سلیمان پادشاه آنها را برای خانه خداوند ساخته بود. برنج همه این اسباب بیاندازه بود.
- ۲۱ و اما ستونها، بلندی یکستون هجده ذراع و ریسمان دوازده ذراعی آنها را احاطه داشت و حجم آن چهار انگشت بود و تهی بود.
- ۲۲ و تاج برنجین بر سرش و بلندی یکگاج پنج ذراع بود. و شبکه و انارها گرداگرد تاج همه از برنج بود. و ستون دوم مثل اینها و انارها داشت.
- ۲۳ و بهر طرف نمود و شش انار بود. و تمام انارها به اطراف شبکه یکصد بود.
- ۲۴ و رئیس جلادان، سرایار رئیس کهنه، و صفنیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت.
- ۲۵ و سرداری را که بر مردان جنگی گماشته شده بود و هفت نفر از آنانی را که روی پادشاه را میدیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت راسان میدید و شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت.
- ۲۶ و نبوزردان رئیس جلادان ایشان را برداشته، نزد پادشاه بابل به ربله برد.
- ۲۷ و پادشاه بابل ایشان را در ربله در زمین حمات زده، به قتل رسانید پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند.
- ۲۸ و این است گروهی که نبوکدرصر به اسیری برد. در سال هفتم سه هزار و بیست و سه نفر از یهودا.
- ۲۹ و در سال هجدهم نبوکدرصر هشتصد و سی و دو نفر از اورشلیم به اسیری برد.

- ۳۰ و در سال بیست و سوم نبوکدرصر نبوزردان رئیس جلادان هفتصد و چهل و پنج نفر از یهود را به اسیری برد. پس جمله کسان چهار هزار و شصت نفر بودند.
- و در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهو یاقیم پادشاه یهودا واقع شد که اوایل مرودک پادشاه بابل در سال اول سلطنت خود سر یهو یاقیم پادشاه یهودا را از زندان برافراشت.
- ۳۲ و با او سخنان دلاویز گفت و کرسی او را بالا تراز کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند گذاشت.
- ۳۳ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه نزد وی نان میخورد.
- ۳۴ و برای معیشت او و وظیفه دایمی یعنی قسمت هر روز در روزش در تمام ایام عمرش تا روز وفاتش از جانب پادشاه بابل به او داده میشد.

کتاب مرثی‌ارمیا

چگونه شهری که پراز مخلوق بود منفرد نشسته است! چگونه آنکه در میان امت هابزرگ بود مثل بیوه زن شده است! چگونه آنکه در میان کشورها ملکه بود خراجگذار گردیده است!

شبانگاه زارزار گریه میکند و اشکهایش بر رخسارهایش میبارد. از جمیع محبانش برای وی تسلی دهندهای نیست. همه دوستانش بدو خیانت ورزیده، دشمن او شده‌اند.

یهودا به سبب مصیبت و سختی بندگی، جلای وطن شده است. در میان امتها نشسته، راحت نمی‌یابد. و جمیع تعاقب کنندگانش در میان جایهای تنگ به او در رسیدن می‌تواند.

راههای صهیون ماتم میگیرند، چونکه کسی به عیدهای او نمی‌آید. همه دروازه‌هایش خراب شده، کاهناش آه میکشند. دوشیزگان در مرارت میباشند و خودش در تلخی.

خصمانش سر شده‌اند و دشمنانش فیروز گردیده، زیرا که یهوه به سبب کثرت عصیان، او را ذلیل ساخته است. اطفالش پیش روی دشمن به اسیری رفته‌اند.

و تمامی زیبایی دختر صهیون از او زایل شده، سرورانش مثل غزالهایی که مرتعی پیدانمی کنند گردیده، از حضور تعاقب کننده بی‌قوت میروند. اورشلیم در روزهای مذلت و شقاوت خویش تمام نفایسی را که در ایام سابق داشته بود به یاد می‌آورد. زیرا که قوم او به دست دشمن افتادهاوند و برای وی مدد کنندهای نیست. دشمنانش او را دیده، بر خرابیهایش خندیدند.

اورشلیم به شدت گناه ورزیده و از این سبب مکروه گردیده است. جمیع آنانی که او را محترم میدانستند او را خوار می‌شمارند چونکه برهنگی او را دیده‌اند. و خودش نیز آه میکشد و به عقب برگشته است.

نجاست او در دامنش میبارد و آخرت خویش را به یاد نمی‌آورد. و بطور عجیب پست گردیده، برای وی تسلی دهندهای نیست. ای یهوه مذلت مرا بین زیرا که دشمن تکبر مینماید.

دشمن دست خویش را بر همه نفایس او دراز کرده است. زیرا امت‌هایی را که امر فرمودی که به جماعت تو داخل نشوند دیده است که به مقدس او در می‌آیند.

تمام قوم او آه کشیده، نان میجویند. تمام نفایس خود را به جهت خوراک دادهاوند تاجان خود را تازه کنند. ای یهوه بین و ملاحظه فرما زیرا که من خوار شده‌ام.

ای جمیع راه گذریان آیا این در نظر شما هیچ است؟ ملاحظه کنید و ببینید آیا غمی مثل غم من بوده است که بر من عارض گردیده و یهوه در روز حدت خشم خویش مرا به آن مبتلا ساخته است؟

آتش از اعلی‌علین به استخوانهای من فرستاده، آنها را زبون ساخته است. دام برای پایم گسترانیده، مرا به عقب برگردانیده، و مرا ویران و در تمام روز غمگین ساخته است.

یوغ عصیان من به دست وی محکم بسته شده، آنها به هم پیچیده بر گردن من برآمده است. خداوند قوت مرا زایل ساخته و مرا به دست کسانی که با ایشان مقاومت نتوانم نمود تسلیم کرده است.

خداوند جمیع شجاعان مرا در میانم تلف ساخته است. جماعتی بر من خوانده است تا جوانان مرا منکسر سازند. و خداوند آن دوشیزه یعنی دختر یهودا را در چرخشت پایمال کرده است.

به سبب این چیزها گریه میکنم. از چشم من، از چشم من آب میریزد زیرا تسلی دهنده و تازه کننده جانم از من دور است. پسرانم هلاک شده‌اند زیرا که دشمن، غالب آمده است.

صهیون دستهای خود را دراز میکند اما برایش تسلی دهندهای نیست. یهوه در باره یعقوب امر فرموده است که مجاورانش دشمن او بشوند، پس اورشلیم در میان آنها مکروه گردیده است.

یهوه عادل است زیرا که من از فرمان او عصیان ورزیده‌ام. ای جمیع امتها بشنوید و غم مرا مشاهده نمایید! دوشیزگان و جوانان من به اسیری رفته‌اند.

محبان خویش را خواندم اما ایشان مرا فریب دادند. کاهنان و مشایخ من که خوراک می‌جستند تاجان خود را تازه کنند در شهر جان دادند.

ای یهوه نظر کن زیرا که در تنگی هستم. احشایم میجوشد و دم در اندرون من منقلب شده است چونکه به شدت عصیان ورزیده‌ام. در بیرون شمشیر هلاک میکند و در خانه‌ها مثل موت است. میشوند که آه می‌کشم اما برایم تسلی دهنده‌های نیست. دشمنانم چون بلای مرا شنیدند، مسرور شدند که تو این را کرده‌ای. امانت‌ورزی را که اعلان نمودهای خواهی آورد و ایشان مثل من خواهند شد. تمامی شرارت ایشان به نظر تو بیاید. و چنانکه با من بهسبب تمامی معصیتم عمل نمودی به ایشان نیز عمل نما. زیرا که ناله‌های من بسیار است و دم لیتاب شده است.

چگونه خداوند از غضب خود دخت

صهیون را به ظلمت پوشانیده و جلال اسرائیل را از آسمان به زمین افکنده است. و قدمگاه خویش را در روز خشم خود به یاد نیاورده است. خداوند تمامی مسکن‌های یعقوب را هلاک کرده و شفقت نموده است. قلعه‌های دختر یهود را در غضب خود منهدم ساخته، و سلطنت و سرورانش را به زمین انداخته، بی‌عصمت ساخته است. در حدت خشم خود تمامی شاخ‌های اسرائیل را منقطع ساخته، دست راست خود را از پیش روی دشمن برگردانیده است. و یعقوب را مثل آتش مشتعل که از هر طرف می‌بلعد سوزانیده است. کمان خود را مثل دشمن زده کرده، با دست راست خود مثل عدو برپا ایستاده است. و همه آنانی را که در خیمه دختر صهیون نیکو منظر بودند به قتل رسانیده، غضب خویش را مثل آتش ریخته است. خداوند مثل دشمن شده، اسرائیل را هلاک کرده و تمامی قصرهایش را منهدم ساخته و قلعه‌هایش را خراب نموده است. و برای دختر یهودا ماتم و ناله را افزوده است. و سایبان خود را مثل پری (در بوستان خراب کرده، مکان اجتماع خویش را منهدم ساخته است. یهوه، عیدها و سبته‌ها را در صهیون به فراموشی داده است. و در حدت خشم خویش پادشاهان و کاهنان را خوار نموده است. خداوند مذبح خود را مکروه داشته و مقدس خویش را خوار نموده و دیوارهای قصرهایش را به دست دشمنان تسلیم کرده است. و ایشان در خانه یهوه مثل ایام عیدها صدامینند. یهوه قصد نموده است که حصارهای دختر صهیون را منهدم سازد. پس ریسمانکار کشیده، دست خود را از هلاکت باز نداشته، بلکه خندق و حصار را به ماتم در آورده است که با هم نوحه میکنند. دروازه‌هایش به زمین فرورفته است پشت بندهایش را خراب و خرد ساخته است. پادشاه و سرورانش در میان امت‌ها میباشند و هیچ شریعی نیست. و انبیای او نیز رویا از جانب یهوه نمی‌بینند. مشایخ دختر صهیون بر زمین نشسته، خاموش میباشند، و خاک بر سر افشانده، پلاس میپوشند. و دوشیزگان اورشلیم سر خود را بسوی زمین می‌افکنند. چشمان من از اشکها کاهیده شد و احشایم بجوش آمده و جگر من بهسبب خرابی دختر قوم من بر زمین ریخته شده است. چونکه اطفال و شیرخوارگان در کوچه‌های شهر ضعف میکنند. و به مادران خویش میگویند: گندم و شراب کجا است؟ زیرا که مثل مجروحان در کوچه‌های شهر بی‌پوش میگردند، و جانهای خویش را به آغوش مادران خود میریزند. برای تو چه شهادت توانم آورد و تو را به چه چیز تشبیه توانم نمود ای دختر اورشلیم! و چه چیز را به تو مقابله نموده، تو را ای دوشیزه دختر صهیون تسلی دهم! زیرا که شکستگی تو مثل دریا عظیم است و کیست که تو را شفا تواند داد. انبیای تو رویاهای دروغ و باطل برایت دید هاند و گاهانت را کشف نکرد هاند تا تو را از اسیری برگردانند، بلکه وحی کاذب و اسباب پراکنده‌گی برای تو دید هاند. جمیع ره‌گذریان بر تو دستک میزنند و سخنیه نموده، سرهای خود را بر دختر اورشلیم می‌جنبانند) میگویند: (آیا این است شهری که آن را کال زبانی و ابتهاج تمام زمین میخواندند؟ جمیع دشمنانت، دهان خود را بر تو گشوده است هز امینمایند و دندانهای خود را به هم افشرد، میگویند که آن را هلاک ساختیم. البته این روزی است که انتظار آن را میکشیدیم، حال آن را پیدا نموده و مشاهده کرد هیم.

یهو آنچه را که قصد نموده است بجا آورده و کلامی را که از ایام قدیم فرموده بوده به انجام رسانیده، آن را هلاک کرده و شفقت نموده است. و دشمنت را بر تو مسرور گردانیده، شاخ خصمانت را برافراشته است. دل ایشان نزد خداوند فریاد برآورده، ای گوید: (ای دیوار دختر صهیون، شبانه روز مثل رود اشک بریز و خود را آرامی مده و مردمک چشمت راحت نبیند! شبانگاه در ابتدای پاسها بر خاسته، فریاد برآور و دل خود را مثل آب پیش روی خداوند بریز. دستهای خود را به خاطر جان اطفال که از گرسنگی بهسر هر کوجه بیپوش میگردند نزد او برافراز، (بگو: ای یهوه بنگر و ملاحظه فرما که چنین عمل رابه چه کس نموده‌ای آیا میشود که زنان میوه رحم خود و اطفالی را که به ناز پرورده بودند بخورند؟) آیا میشود که کاهنان و انبیاد مقدس خداوند کشته شوند؟ جوانان و پیران در کوچه‌ها بر زمین میخوابند. دوشیزگان و جوانان من به شمشیر افتاده‌اند. در روز غضب خود ایشان را به قتل رسانیده، کشتی و شفقت نمودی. ترسهای مرا از هر طرف مثل روز عید خواندی و کسی نبود که در روز غضب یهوه نجات یابد یا باقی ماند. و آنانی را که به ناز پرورده و تربیت نموده بودم دشمن من ایشان را تلف نموده است.

من آن مرد هستم که از عصای غضب وی مذلت دیدهام. او مرا هبری نموده، به تاریکی در آورده است و نه به روشنایی. به درستی که دست خویش را تمامی روز به ضد من بارها برگردانیده است. گوشت و پوست مرا مندرس ساخته و استخوانهایم را خرد کرده است. به ضد من بنا نموده، مرا به تلخی و مشقت احاطه کرده است. مرا مثل آنانی که از قدیم مرد هاند در تاریکی نشانیده است. گرد من حصار کشیده که نتوانم بیرون آمد و زنجیر مرا سنگین ساخته است. و نیز چون فریاد و استغاثه مینمایم دعای مرا منع میکند. راههای مرا با سنگهای تراشیده سد کرده است و طریقه‌هایم را کج نموده است. او برای من خرسی است در کین نشسته و شیری که در بیشه خود میاشد. راه مرا منحرف ساخته، مرا دریده است و مرا مهیوت گردانیده است. کمان خود را زده کرده، مرا برای تیرهای خویش، هدف ساخته است. و تیرهای ترکش خود را به گرده‌های من فرورده است. من به جهت تمامی قوم خود مضحکه و تمامی روز سر و دایشان شده‌ام. مرا به تلخی‌سیر کرده و مرا به افسنتین مست گردانیده است. دندانهایم را به سنگ ریزها شکسته و مرا به خاکستر پوشانیده است. توجان مرا از سلامتی دور انداختی و من سعادت مندی را فراموش کردم، و گفتم که قوت و امید من از یهوه تلف شده است. مذلت و شقاوت مرا افسنتین و تلخی به یاد آور. تو البته به یاد خواهی آورد زیرا که جان من در من منحنی شده است. و من آن را در دل خود خواهم گذرانید و از این سبب امیدوار خواهم بود. از رفت‌های خداوند است که تلف نشدیم زیرا که رحمت‌های او بی‌زوال است. آنها هر صبح تازه میشود و امانت تو بسیار است. و جان من میگوید که خداوند نصیب من است، بنابراین برا و امیدوارم. خداوند به جهت کسانی که برا و توکل دارند و برای آنانی که او را می‌طلبند نیکو است. خوب است که انسان امیدوار باشد و با سکوت انتظار نجات خداوند را بکشد.

برای انسان نیکو است که یوغ را در جوانی خود بردارد.
 به تنهایی بنشیند و ساکت باشد زیرا که او آن را بروی نهاده است.
 دهان خود را بر خاک بگذارد که شاید امید باشد.
 رخسار خود را به زندگان بسپارد و از خجالت سیر شود.
 زیرا خداوند تا به ابد او را ترک نخواهد نمود.
 زیرا اگر چه کسی را محزون سازد لیکن بر حسب کثرت رافت خود رحمت خواهد فرمود.
 چونکه بنی آدم را از دل خود نمی رنجاند و محزون نمی سازد.
 تمامی اسپران زمین را زیر پایمال کردن،
 و منحرف ساختن حق انسان به حضور حضرت اعلی،
 و منقلب نمودن آدمی در دعویش منظور خداوند نیست.
 کیست که بگوید و واقع شود اگر خداوند امر نفرموده باشد.
 آیا از فرمان حضرت اعلی هم بدی و هم نیکویی صادر نمی شود؟
 پس چرا انسان تازنده است و آدمی به سبب سزای گاهان خویش شکایت کند؟
 راههای خود را تجسس و تفحص بنماییم و بسوی خداوند بازگشت کنیم.
 دلها و دستهای خویش را بسوی خدایی که در آسمان است برافرازیم،
 (بگوئیم): «اگاه کردیم و عصیان ورزیدیم و تو عفو نفرمودی.
 خویشتن را به غضب پوشانیده، ما را تعاقب نمودی و به قتل رسانیده، شفقت نفرمودی.
 خویشتن را به ابرغلیظ مستور ساختی، تا دعای ما نگذرد.
 ما را در میان امتهافضله و خاکرو به گردانیدهای.»
 تمامی دشمنان ما بر ما دهان خود را می گشایند.
 خوف و دام و هلاکت و خرابی بر ما عارض گردیده است.
 به سبب هلاکت دختر قوم من، نهرهای آب از چشمانم میریزد.
 چشم من بلا انقطاع جاری است و باز نمی ایستد.
 تا خداوند از آسمان ملاحظه نماید و ببیند.
 چشمانم به جهت جمیع دختران شهرم، جان مرا میرنجاند.
 آنانی که بیسبب دشمن منند مرا مثل مرغ بشدت تعاقب مینمایند.
 جان مرا در سیاه چال منقطع ساختند و سنگها بر من انداختند.
 آبا از سر من گذشت پس گفتم: منقطع شدم.
 آنگاهای خداوند، از عمق های سیاه چال اسم تو را خواندم.
 آواز مرا شنیدی، پس گوش خود را از آه و استغاثه من مپوشان!
 در روزی که تو را خواندم نزدیک شده، فرمودی که نترس.
 ای خداوند دعوی جان مرا انجام داده و حیات مرا فدی نمودهای!
 ای خداوند ظلمی را که به من نموده اند دیدهای پس مرا ادرسی فرما!
 تمامی کینه ایشان و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند دیدهای.
 ای خداوند مذمت ایشان را و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند شنیدهای!
 سخنان مقاومت کنندگانم را و فکرهایی را که تمامی روز به ضد من دارند (انستهای).
 نشستن و برخاستن ایشان را ملاحظه فرما زیرا که من سرود ایشان شده ام.
 ای خداوند موافق اعمال دستهای ایشان مکافات به ایشان برسان.
 غشاوه قلب به ایشان بده و لعنت تو بر ایشان باد!

ایشان را به غضب تعاقب نموده، از زیر آسمانهای خداوند هلاک کن.

چگونه طلا زنگ گرفته و زر خالص منقلب گردیده است؟ سنگهای قدس به سر هر کویچه ریخته شده است. چگونه پسران گرانبهای صهیون که به زرناب برابر میبودند مثل ظروف سفالین که عمل دست کوزهگر باشد شمرده شده اند. شغالها تیزپستانهای خود را بیرون آورده، بچه های خویش را شیر میدهند. اماد دختر قوم من مانند شتر مرغی، بیرحم گردیده است. زبان اطفال شیر خواره از تشنگی به کام ایشان میچسبد، و کودکان میخوانند و کسی به ایشان نمی دهد. آنانی که خوراک لذیذ میخورند در کوچه های بنوا گشته اند. آنانی که در لباس قرمز تربیت یافته اند مزبله ها را در آغوش میکشند. زیرا که عصیان دختر قوم من از نگاه سدوم زیاده است، که در لحظهای واژگون شد و کسی دست بر او نهاد. نذیرگان او از برف، صاف تر و از شیر، سفید تر بودند. بدن ایشان از لعل سرختر و جلوه ایشان مثل یاقوت کبود بود. اما صورت ایشان از سیاهی سیاهتر شده است که در کوچها شناخته نمی شوند. پوست ایشان به استخوانهایشان چسبیده و خشک شده، مثل چوب گردیده است.

کشتگان شمشیر از کشتگان گرسنگی بهترند. زیرا که اینان از عدم محصول زمین مجروح شده، کاهیده میگردند. زنان مهربان، اولاد خود را میزنند به دستهای خویش. و آنها در هلاکت دختر قوم من غذای ایشان هستند. خداوند غضب خود را به اتمام رسانیده، حدت خشم خویش را ریخته است، و آتشی در صهیون افروخته که اساس آن را سوزانیده است. پادشاهان جهان و جمیع سکنه ربع مسکون باور نمی کردند که عدو دشمن به دروازه های اورشلیم داخل شود. به سبب گناه انبیا و نگاه کاهنانش، که خون عادلان را در اندرونش ریختند.

مثل کوران در کوچها نتوان میشوند و از خون نجس شده اند، که لباس ایشان را لمس نمی توانند کرد. و به ایشان ندای میکنند که دور شوید، نجس) ستید! (دور شوید و دور شوید و لمس ننمایید! چون فرار میکردند نتوان میشدند و در میان آنها میگفتند که در اینجا دیگر توقف نخواهند کرد.

خشم خداوند ایشان را پراکنده ساخته و ایشان را دیگر منظور نخواهد داشت. به کاهنان ایشان اعتنائی کنند و بر مشایخ، رافت ندارند. چشمان ما تا حال در انتظار اعانت باطل ما کاهیده میشود. بر دیده بانگهای خود انتظار کشیدیم، برای امتی که نجات نمی توانند داد. قدمهای ما را تعاقب نمودند به حدی که در کوچها خود را نمی توانیم رفت. آخرت ما نزدیک است و روزهای ما تمام شده زیرا که اجل ما رسیده است.

تعاقب کنندگان ما از عقابهای هوا تیزر و تراند. ما را بر کوهها تعاقب میکنند و برای مادر صحرا کمین میگذارند. مسیح خداوند که نفعه بینی ما میبود در حفره های ایشان گرفتار شد، که در باره او می گفتم زیر سایه او در میان امتهای، زیست خواهیم نمود. مسرور باش و شادی نکای دختر آدم که در زمین عوص ساکن هستی! بر تو نیز انجام خواهد رسید و مست شده، عریان خواهی شد. ای دختر صهیون سزای نگاه تو تمام شد و تو را دیگر جلای وطن نخواهد ساخت. ای دختر آدم، عقوبت نگاه تو را به تو خواهد رسانید و گاهان تو را کشف خواهد نمود.

ای یهوه آنچه بر ما واقع شده یا دور و ملا حظه فرموده، عار ما را ببین.

میراث ما از آن غریبان و خانه های ما از آن اجنبیان گردیده است.

ما یتیم و بی پدر شده ایم و مادران ما مثل بیوهها گردیده اند.

آب خود را به نقره مینوشیم و هیزم ما به مافروخته میشود.

تعاقب کنندگان ما به گردن ما رسید هاند و خسته شده، راحت نداریم.

با اهل مصر و آشور دست دادیم تا از نان سیر شویم.

پدران ما گناه ورزیده، نابود شده اند و ما متحمل عصیان ایشان گردیده ایم.

غلامان بر ما حاکمرانی میکنند و کسی نیست که از دست ایشان رهایی دهد.

از ترس شمشیر اهل بیابان، نان خود را بخطر جان خویش میبایم.

پوست ما به سبب سموم حقط مثل تنور سوخته شده است.

زنان را در صهیون بی‌عصمت کردند و دوشیزگان را در شهرهای یهودا،
 سروران از دست ایشان به دار کشیده شده و به مشایخ اعتنا نمودند.
 جوانان سنگهای آسیار ابرمی دارند و کودکان زیر بار هیزم می‌افتند.
 مشایخ از دروازه‌ها نابود شدند و جوانان از نغمه سرایی خویش.
 شادی دل‌مانیست شد و ورقص مابه ماتم مبدل گردید.
 تاج از سر ما افتاد، وای بر ما زیرا که گناه کردیم.
 از این جهت دل‌مانی تاب شده است و به سبب این چیزها چشم‌مان ماتار گردیده است.
 یعنی به خاطر کوه صهیون که ویران شد و رو باهان در آن گردش میکنند.
 اماتوای یهوه تا ابد الابد جلوس میفرماید و کرسی تو تا جمیع دهرها خواهد بود.
 پس برای چه ما را تا به ابد فراموش کرده و ما را مدت مدیدی ترک نمودهای.
 ای یهوه ما را بسوی خود برگردان و بازگشت خواهیم کرد و ایام ما را مثل زمان سلف تازه کن.
 و الا ما را بالکل رد نمودهای و بر ما بی‌نهایت غضبناک شده‌های.

کتاب حزقیال نبی

روایهای خدا

- وروز پنجم ماه چهارم سال سیام، چون من در میان اسیران نزدنهر خابور بودم، واقع شد که آسمان گشوده گردید و روایهای خدا را دیدم.
- ۲ در پنجم آن ماه که سال پنجم اسیری یهو یا کین پادشاه بود، کلام یهوه بر حزقیال بن بوزی کاهن نزدنهر خابور در زمین کلدانیان نازل شد و دست خداوند در آنجا بر او بود.
- پس نگرستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی آید و ابر عظیمی و آتش جهنده و درخشندگی گداگردش و از میانش یعنی از میان آتش، مثل منظر برنج تابان بود.
- ۵ و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند.
- ۶ و هر یک از آنها چهار رو داشت و هر یک از آنها چهار بال داشت.
- ۷ و پایهای آنها پایهای مستقیم و کف پای آنها مانند کف پای گوساله بود و مثل منظر برنج صیقلی درخشان بود.
- ۸ و زیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای انسان بود و آن چهار رو و پایهای خود را چنین داشتند.
- ۹ و بالهای آنها به یکدیگر پیوسته بود و چون میرفتند روئی یافتند، بلکه هر یک به راه مستقیم میرفتند.
- ۱۰ و اما شباهت رویهای آنها این بود که (آنها روی انسان داشتند و آن چهار روی شیربطرف راست داشتند و آن چهار روی گاو بطرف چپ داشتند و آن چهار روی عقاب داشتند.
- ۱۱ و رو و پایهای آنها از طرف بالا از یکدیگر جدا بود و دو بال هر یک به همدیگر پیوسته و دو بال دیگر بدن آنها را می پوشانید.
- ۱۲ و هر یک از آنها به راه مستقیم میرفتند و به هر جایی که روح میرفت آنها می رفتند و در حین رفتن روئی یافتند.
- و اما شباهت این حیوانات این بود که (ورت آنها مانند شعله های اخگرهای آتش افروخته شده، مثل صورت مشعلها بود. و آن آتش در میان آن حیوانات گردش میکرد و درخشان میبود و از میان آتش برق میجهید.
- ۱۴ و آن حیوانات مثل صورت برق میدویدند و برمی گشتند.
- ۱۵ و چون آن حیوانات را ملا حظه میکردم، اینک یک چرخ به پهلوئی آن حیوانات برای هر روی (رکدام از آن چهار بر زمین بود.
- ۱۶ و صورت چرخها و صنعت آنها مثل منظر زبرجد بود و آن چهار یک شباهت داشتند. و صورت و صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود.
- ۱۷ و چون آنها میرفتند، بر چهار جانب خود می رفتند و در حین رفتن به هیچ طرف میل نمی کردند.
- ۱۸ و فلکهای آنها بلند و مهیب بود و فلکهای آن چهار از هر طرف از چشمها پر بود.
- ۱۹ و چون آن حیوانات میرفتند، چرخها در پهلوئی آنها میرفت و چون آن حیوانات از زمین بلند میشدند، چرخها بلند میشد.
- ۲۰ و هر جایی که روح میرفت آنها میرفتند، به هر جا که روح سیر میکرد و چرخها پیش روی آنها بلند می شد، زیرا که روح حیوانات در چرخها بود.
- ۲۱ و چون آنها میرفتند، اینها میرفت و چون آنها می ایستادند، اینها می ایستاد. و چون آنها از زمین بلند میشدند، چرخها پیش روی آنها از زمین بلند میشد، زیرا روح حیوانات در چرخها بود.
- و شباهت فلکی که بالای سر حیوانات بود مثل منظر بلور مهیب بود و بالای سر آنها پهن شده بود.
- ۲۳ و بالهای آنها زبرفلک بسوی یکدیگر مستقیم بود و دو بال هر یک از این طرف می پوشانید و دو بال هر یک از آن طرف بدنهای آنها را می پوشانید.
- ۲۴ و چون میرفتند، من صدای بالهای آنها را مانند صدای آبهای بسیار، مثل آواز حضرت اعلی و صدای هنگامه را مثل صدای فوج شنیدم. زیرا که چون می ایستادند بالهای خویش را فرو میبشستند.
- ۲۵ و چون در حین ایستادن بالهای خود را فرو میبشستند، صدایی از فلکی که بالای سر آنها بود مسموع میشد.
- ۲۶ و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت، شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود.
- ۲۷ و از منظر کمر او بطرف بالا مثل منظر برنج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم. و از منظر کمر او به طرف پایین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود دیدم.
- ۲۸ مانند نمایش قوس قزح که در روز باران در برابر میباید، همچنین آن درخشندگی گرداگرد آن بود. این منظر شباهت جلال یهوه بود و چون آن را دیدم، به روی خود در افتادم و آواز قاتلی را شنیدم،

ماموریت حزقیال

- که مرا گفت: «ی‌پسر انسان بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم.»
 و چون این را به من گفت، روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا نمود. و او را که با من متکلم نمود شنیدم
 که مرا گفت: «ی‌پسر انسان من تو را نزد بنیاسرائیل میفرستم، یعنی نزد امت فتنه‌انگیزی که به من فتنه‌انگیز خت‌هاند. ایشان و پدران ایشان تا به
 امروز بر من عصیان ورزیده‌اند.
 ۴ و پسران ایشان سخت رو و قسی‌القلب هستند و من تو را نزد ایشان میفرستم تا به ایشان بگوئی: خداوند یهوه چنین میفرماید.
 ۵ و ایشان خواه بشنوند و خواه نشنوند، زیرا خاندان فتنه‌انگیز میباشند، خواهند دانست که نبیای در میان ایشان هست.
 ۶ و تو ای پسر انسان از ایشان مترس و از سخنان ایشان بیم مکن اگر چه خارها و شوکها با تو باشد و در میان عقربها ساکن باشی، اما از سخنان ایشان مترس
 و از رویهای ایشان هراسان مشو، زیرا که ایشان خاندان فتنه‌انگیز میباشند.
 ۷ پس کلام مرا به ایشان بگو، خواه بشنوند و خواه نشنوند، چونکه فتنه‌انگیز هستند.
 ۸ و تو ای پسر انسان آنچه را که من به تو میگویم بشنو و مثل این خاندان فتنه‌انگیز عاصی مشو بلکه دهان خود را گشوده، آنچه را که من به تو میدهم بخور.»
 پس نگریستم و اینک دستی بسوی من دراز شد و در آن طوماری بود.
 ۱۰ و آن را پیش من بگشود که رو و پشتش هر دو نوشته بود و نوحه و ماتم و وای بر آن مکتوب بود.
 پس مرا گفت: «ی‌پسر انسان آنچه را که می‌یابی بخور. این طومار را بخور و رفته، با خاندان اسرائیل متکلم شو.»
 آنگاه دهان خود را گشودم و او آن طومار را به من خورانید.
 ۳ و مرا گفت: «ی‌پسر انسان شکم خود را بخوران و احشای خویش را از این طوماری که من به تو می‌دهم پر کن.» پس آن را خوردم و درد هانم مثل
 عسل شیرین بود.
 و مرا گفت: «ی‌پسر انسان بیا و نزد خاندان اسرائیل رفته، کلام مرا برای ایشان بیان کن.
 ۵ زیرا که نزد امت غامض زبان و ثقیل لسان فرستاده نشدی، بلکه نزد خاندان اسرائیل.
 ۶ نه نزد قوم‌های بسیار غامض زبان و ثقیل لسان که سخنان ایشان را نتوانی فهمید. یقیناً اگر تو را نزد آنها میفرستادم به تو گوش میگرفتند.
 ۷ اما خاندان اسرائیل نمی‌خواهند تو را بشنوند زیرا که نمی‌خواهند مرا بشنوند. چونکه تمامی خاندان اسرائیل سخت پیشانی و قسی‌القلب هستند.
 ۸ هان من روی تو را در مقابل روی ایشان سخت خواهم ساخت و پیشانی تو را در مقابل پیشانی ایشان سخت خواهم گردانید.
 ۹ بلکه پیشانی تو را مثل الماس از سنگ خارا سختتر گردانیدم. پس از ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مباش، زیرا که خاندان فتنه‌انگیز
 میباشند.»
 و مرا گفت: «ی‌پسر انسان تمام کلام مرا که به تو میگویم در دل خود جا بده و به گوشهای خود استماع نما.
 ۱۱ و بیا و نزد اسیرانی که از پسران قوم تو میباشند رفته، ایشان را خطاب کن و خواه بشنوند و خواه نشنوند. به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین
 میفرماید.»
 آنگاه روح، مرا برداشت و از عقب خود صدای گلبانگ عظیمی شنیدم که «لال یهوه از مقام او متبارک باد.»
 و صدای بالهای آن حیوانات را که به همدیگر برمی‌خوردند و صدای چرخه‌ها را که پیش روی آنها بود و صدای گلبانگ عظیمی را شنیدم.
 ۱۴ آنگاه روح مرا برداشت و برد و با تلخی در حرارت روح خود رفتم و دست خداوند بر من سنگین میبود.
 ۱۵ پس به تل ایبب نزد اسیرانی که نزد نهر خابور ساکن بودند، رسیدم و در مکانی که ایشان نشسته بودند، در آنجا به میان ایشان هفت روز متحیر نشستم.
 تهدید اسرائیل
 و بعد از انقضای هفت روز واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
 «ی‌پسر انسان تو را برای خاندان اسرائیل دیده‌بان ساختم، پس کلام را از دهان من بشنو و ایشان را از جانب من تهدید کن.
 ۱۸ و حینی که من به مردشیر گفته باشم که البته خواهی مرد، اگر تو او را تهدید کنی و سخن‌نگویی تا آن شیر بر از طریق زشت او تهدید نموده، او را
 زنده سازی، آنگاه آن شیر در گاهش خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم طلبید.

۱۹ لیکن اگر تو مردش را تهدید کنی و او از شرارت خود و طریق بد خویش بازگشت نکند او در گناه خود خواهد مرد، اما تو جان خود را نجات داده‌ای.
 ۲۰ و اگر مرد عادل از عدالت خود برگردد و گناه ورزد و من سنگی مصادم پیش وی بنهم تا بمیرد، چونکه تو او را تهدید نمودی، او در گناه خود خواهد مرد و عدالتی که بعمل آورده بود به یاد آورده نخواهد شد. لیکن خون او را از دست تو خواهم طلبید.
 ۲۱ و اگر تو مرد عادل را تهدید کنی که آن مرد عادل گناه نکند و او خطانور زد البته زنده خواهد ماند، چونکه تهدید پذیرفته است و تو جان خود را نجات داده‌ای.»
 و دست خداوند در آنجا بر من نهاده شد و او مرا گفت: «رخیز و به هامون بیرون شو که در آنجا با تو سخن خواهم گفت.»
 پس برخاسته، به هامون بیرون رفتم و اینک جلال خداوند مثل جلالی که نزد نهر خابورد دیده بودم، در آنجا برپا شد و من به روی خود در افتادم.
 ۲۴ و روح داخل من شده، مرا بر پایم برپا داشت و او مرا خطاب کرده، گفت: «رو و خویشتن را در خانه خود ببند.
 ۲۵ و اما تو ای پسر انسان اینک بندها بر تو خواهند نهاد و تو را به آنها خواهند بست اما در میان ایشان بیرون مرو.
 ۲۶ و من زبان تو را به کامت خواهم چسبانید تا گنگ شده، برای ایشان ناصح نباشی. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز میباشند.
 ۲۷ اما وقتی که من با تو تکلم نمایم، آنگاه دهان تو را خواهم گشود و به ایشان خواهی گفت: خداوند یهوه چنین میفرماید. آنگاه آنکه شنوا باشد بشنود و آنکه با ایمان آید با کند. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز میباشند.»

آیت برای محاصره اسرائیل

«تو نیز ای پسر انسان آجری بگیر و آن را پیش روی خود بگذار و شهر اورشلیم را بر آن نقش نما.
 ۲ و آن را محاصره کن و در برابرش برجهاساخته، سنگری در مقابلش برپا نما و به اطرافش اردوزده، منجنیقها به هر سوی آن برپا کن.
 ۳ و تا به آهنین برای خود گرفته، آن را در میان خود و شهر، دیواری آهنین بگذار و روی خود را بر آن بدار و محاصره خواهد شد و تو آن را محاصره کن تا آیتی به جهت خاندان اسرائیل بشود.
 ۴ پس تو بر پهلوی چپ خود بخواب و گناه خاندان اسرائیل را بر آن بگذار. موافق شماره روزهایی که بر آن بخوابی، گناه ایشان را متحمل خواهی شد.
 ۵ و من سالهای گناه ایشان را مطابق شماره روزهایی که سیصد و نود روز بر تو نهادام. پس متحمل گناه خاندان اسرائیل خواهی شد.
 ۶ و چون اینهارا به انجام رسانیده باشی، باز به پهلوی راست خود بخواب و چهل روز متحمل گناه خاندان یهودا خواهی شد. هر روزی را به جهت سالی برای تو قرار دادام.
 ۷ و بازوی خود را برهنه کرده، روی به محاصره اورشلیم بدار و به ضد آن نبوت کن.
 ۸ و اینک بندها بر تو می نهیم و تا روزهای محاصرهات را به تمام تر رسانیده باشی از پهلوی دیگری نخواهی غلطید.
 ۹ پس گندم و جو و باقلا و عدس و ارزن و جلیان برای خود گرفته، آنها را در یک ظرف بریز و خوراکی از آنها برای خود بپز و تمامی روزهایی که به پهلوی خود میخوابی، یعنی سیصد و نود روز آن را خواهی خورد.
 ۱۰ و غذایی که میخوری به وزن خواهد بود، یعنی بیست مثقال برای هر روز. وقت به وقت آن را خواهی خورد.
 ۱۱ و آب را به پیمایش یعنی سدس یک هین خواهی نوشید. آن را وقت به وقت خواهی نوشید.
 ۱۲ و قرصهای نان جو که میخوری، آنها را بر سر گین انسان در نظر ایشان خواهی پخت.
 ۱۳ و خداوند فرمود به همین منوال بنیاسرائیل نان نجس در میان امت هایی که من ایشان را به میان آنها پراکنده میسام خواهند خورد.»
 پس گفتم: «های خداوند یهوه اینک جان من نجس نشده و از طفولیت خود تا به حال میتهدید یا دیده شده را نخوردام و خوراکی نجس به دهانم نرفته است.»
 آنگاه به من گفت: «دان که سرگین گاوارا به عوض سرگین انسان به تو دادام، پس نان خود را بر آن خواهی پخت.»
 و مرا گفت: «ای پسر انسان اینک من عصای نان را در اورشلیم خواهم شکست و نان را به وزن و عسرت خواهند خورد و آب را به پیمایش و حیرت خواهند نوشید.
 ۱۷ زیرا که محتاج نان و آب خواهند شد و به حیرت بر یکدیگر نظر خواهند انداخت و به سبب گناهان خود گداخته خواهند شد.»

«تو ای پسر انسان برای خود تیغی تیز

بگیر و آن را مثل استره حجام به جهت خود بکار برده، آن را بر سر وریش خود بگذران و ترازوی گرفته، مویها را تقسیم کن.

- ۲ و چون روزهای محاصره را به اتمام رسانیده باشی، یک ثلث را در میان شهر به آتش بسوزان و یک ثلث را گرفته، اطراف آن را با تیغ بزن و ثلث دیگر را به باد هاپاش و من در عقب آنها شمشیری خواهم فرستاد.
- ۳ و اندکی از آن را گرفته، آنها را در دامن خود ببند.
- ۴ و باز قدری از آنها را بگیر و آنها را در میان آتش انداخته، آنها را به آتش بسوزان و آتشی برای تمام خاندان اسرائیل از آن بیرون خواهد آمد.»
- خداوند یهوه چنین میگوید: «این اورشلیم را در میان امتهای قرار دادم و کشورهای را بر طرف آن.
- ۶ و او از احکام من بدتر از امتها و از فریض من بدتر از کشورهای که گردا گرداوی باشد، عصیان ورزیده است زیرا که اهل او احکام مرا ترک کرده، به فریض من سلوک ننموده اند.»
- بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: «ونکه شما زیاد از امت هائی که گردا گرد شما میباشند غوغا نمودید و به فریض من سلوک نکرده، احکام مرا بعمل نیاوردید، بلکه موافق احکام امت هائی که گردا گرد شما میباشند نیز عمل ننمودید،
- لذا خداوند یهوه چنین میگوید: من اینک من به ضد تو هستم و در میان تو به نظر امتها دوریها خواهم نمود.
- ۹ و با تو به سبب جمیع رجاسات کارها خواهم کرد که قبل از این نکرده باشم و مثل آنها هم دیگر نخواهم کرد.
- ۱۰ بنابراین پدران در میان تو پسران را خواهند خورد و پسران پدران خویش را خواهند خورد و بر تو دوریها نموده، تمامی بقیت تو را بسوی هر باد پراکنده خواهم ساخت.»
- لذا خداوند یهوه میگوید: «ه حیات خودم قسم چونکه تو مقدس مرا بنامی رجاسات و جمیع مکروهات خویش نجس ساختی، من نیز البته تو را منقطع خواهم ساخت و چشم من شفقت نخواهد نمود و من نیز رحمت نخواهم فرمود.
- ۱۲ یک ثلث تو در میانت از او با خواهند مرد و از گرسنگی تلف خواهند شد. و یک ثلث به اطرافت به شمشیر خواهند افتاد و ثلث دیگر را بسوی هر باد پراکنده ساخته، شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد.
- ۱۳ پس چون غضب من به اتمام رسیده باشد و حدت خشم خویش را بر ایشان ریخته باشم، آنگاه بشیمان خواهم شد. و چون حدت خشم خویش را بر ایشان به اتمام رسانده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه این را در غیرت خویش گفتم.
- ۱۴ و تو را در در نظر همه رهگذریان در میان امت هائی که به اطراف تومی باشند، به خرابی و رسوایی تسلیم خواهم نمود.
- ۱۵ و چون بر تو به خشم و غضب و سرزنشهای سخت داوری کرده باشم، آنگاه این موجود عار و مذمت و عبرت و دهشت برای امت هائی که به اطراف تو میباشند خواهد بود. من که یهوه هستم این را گفتم.
- ۱۶ و چون تیرهای بد قطی را که برای هلاکت میباشند و من آنها را به جهت خرابی شما میفرستم در میان شما انداخته باشم، آنگاه فقط را بر شما سختتر خواهم گردانید و عصای نان شمارا خواهم شکست.
- ۱۷ و قحط و حیوانات درنده در میان تو خواهم فرستاد تا تو را بیا و لاد گردانند و با خون از میان تو عبور خواهد کرد و شمشیری بر تو وارد خواهد آورد. من که یهوه هستم این را گفتم.»

نبوت به ضد کوههای اسرائیل

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان نظر خود را بر کوههای اسرائیل بدو زد و باره آنها نبوت کن.

۳ و بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به کوهها و تلهها و وادیها و درهها چنین میفرماید: اینک من شمشیری بر شما می آورم و مکانهای بلند شمارا خراب خواهم کرد.

۴ و مذبحهای شما منهدم و تمثالهای شمسی شما شکسته خواهد شد و کشتگان شمارا پیش بتهای شما خواهد انداخت. و لاشهای بنی اسرائیل را پیش بتهای ایشان خواهم گذاشت و استخوانهای شمارا گردا گرد مذبحهای شما خواهم پاشید.

۵ و در جمیع مساکن شما شهرها خراب و مکانهای بلند و ویران خواهد شد تا آنکه مذبحهای شما خراب و ویران شود و بتهای شما شکسته و نابود گردد و تمثالهای شمسی شما منهدم و اعمال شما محو شود.

- ۶ و چون کشتگان شمدار میان شما بیفتند، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.
- ۷ اما بیتی نگاه خواهم داشت. و چون در میان کشورها پراکنده شوید، بقیه السیف شمدار میان امتها ساکن خواهند شد.
- ۸ و نجات یافتگان شمدار میان امتها در جایی که ایشان را به اسیری برده اند مرایا خواهند داشت. چونکه دل زنا کار ایشان را که از من دور شده است خواهم شکست و چشمان ایشان را که در عقب بت‌های ایشان زنا کرده است پس خویشتن را به سبب اعمال زشتی که در همه رجاسات خود نمود هاند مکروه خواهند داشت.
- ۹ و خواهند دانست که من یهوه هستم و عبث نگفتم که این بلا را بر ایشان وارد خواهم آورد.»
- خداوند یهوه چنین میگوید: «هدست خود بزن و پای خود را بر زمین بکوب و بگو: وای بر تمامی رجاسات و شریر خاندان اسرائیل زیرا که به شمشیر و قسط و وبا خواهد افتاد.
- ۱۱ آنکه دور باشد و با خواهد مرد و آنکه نزدیک است به شمشیر خواهد افتاد و آنکه باقیمانده و در محاصره باشد از گرسنگی خواهد مرد و من حدت خشم خود را بر ایشان به تمام خواهم رسانید.
- ۱۲ و خواهید دانست که من یهوه هستم، هنگامی که کشتگان ایشان در میان بت‌های ایشان به اطراف مذبح‌های ایشان، بر هر تل بلند و بر قله‌های تمام کوهها و بر هر درخت سبز و بر هر بلوط کشن، در جایی که هدایای خوشبو برای همه بت‌های خود میگذرانیدند یافت خواهند شد.
- ۱۳ و دست خود را بر ایشان دراز کرده، زمین را در تمام مسکن‌های ایشان خرابتر و ویرانتر از بیابان دبله خواهم ساخت. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

فرارسیدن انتها

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

- «تو ای پسر انسان! گو: (خداوند یهوه به زمین اسرائیل چنین میگوید: انتهایی بر چهار گوشه زمین انتها رسیده است.
- ۳ الان انتها بر تو رسیده است و من خشم خود را بر تو وارد آورده‌ام و بر وفق راه‌های ترا داوری نموده، تمامی رجاسات را بر تو خواهم نهاد.
- ۴ و چشم من بر تو شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود بلکه راه‌های تو را بر تو خواهم نهاد و رجاسات تو در میان تو خواهد بود. پس خواهی دانست که من یهوه هستم.»
- خداوند یهوه چنین میگوید: «لاهان بالای واحد میآید! انتهایی میآید، انتهایی میآید و به ضد تو بیدار شده است. هان میآید.
- ۷ ای ساکن زمین اجل تو بر تو میآید. وقت معین میآید و آن روز نزدیک است. روز هنگامه خواهد شد و نه روز آواز شادمانی بر کوهها.
- ۸ الان عنقریب غضب خود را بر تو خواهم ریخت و خشم خویش را بر تو به تمام رسانیده، تو را موافق راه‌های داوری خواهم نمود و جمیع رجاسات را بر تو خواهم نهاد.
- ۹ و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود، بلکه مکافات راه‌های را به تو خواهم رسانید و رجاسات تو در میان تو خواهد بود و خواهی دانست که زنده تو من یهوه هستم.
- ۱۰ اینک آن روز هان میآید! اجل تو بیرون آمده و عصا شکوفه آورده و تکبر، گل کرده است.
- ۱۱ ظلم عصای شرارت گشته است. از ایشان و از جمعیت ایشان و از ازدحام ایشان چیزی باقی نیست و در میان ایشان حشمتی نمانده است.
- ۱۲ وقت میآید و آن روز نزدیک است. پس مشتری شادی نکند و فروشنده ماتم نگیرد، زیرا که خشم بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است.
- ۱۳ زیرا که فروشندگان اگر چه در میان زندگان زنده مانند، به آنچه فروخته باشند نخواهند برگشت، چونکه غضب بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ایشان نخواهند برگشت و هیچکس به گناه خویش زندگی خود را تقویت نخواهد داد.
- ۱۴ کرنا را نواخته و همه چیز را میپا ساختنند، اما کسی به جنگ نمی‌رود. زیرا که غضب من بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است.
- ۱۵ شمشیر در بیرون است و وبا و قسط در اندرون. آنکه در صحرا است به شمشیر میمیرد و آنکه در شهر است قسط و وبا و راهلاک میسازد.
- ۱۶ و رستگاران ایشان فرار میکنند و مثل فاخته‌های دره‌ها بر کوهها میباشند. و هر کدام از ایشان به سبب گناه خود ناله میکنند.
- ۱۷ همه دستهاست شده و جمیع زانوها مثل آب بیتاب گردیده است.
- ۱۸ و پلاس در بر می‌کنند و وحشت ایشان را میپوشاند و بر همه چهرها خجلت و بر جمیع سرها گری می‌باشد.

- ۱۹ نقره خود را در کوچها میریزد و طلائی ایشان مثل چیز نجس میباشد. نقره و طلائی ایشان در روز غضب خداوند ایشان را نتواند رها نماید. جانهای خود را سیر نمی کنند و بطنهای خویش را پر نمی سازند زیرا نگاه ایشان سنگ مصادم آنها شده است.
- «وز بیایی زینت خود را در کبریایی قرار داده بود، اما ایشان بتهای مکروهات و رجاسات خویش را در آن ساختند. بنابراین آن را برای ایشان مثل چیز نجس خواهیم گردانید.
- ۲۱ و آن را به دست غریبان به تاراج و به شریان جهان به غارت خواهیم داد و آن را بیعصمت خواهند ساخت.
- ۲۲ و روی خود را از ایشان خواهیم برگردانید و مکان مستور را بیعصمت خواهند نمود و وظالمان داخل آن شده، آن را بیعصمت خواهند ساخت.
- ۲۳ زنجیر را بساز، زیرا که زمین از جرماهای خونریزی پر است و شهر از ظلم مملو.
- ۲۴ و اشرار امتها را خواهیم آورد و در خانه های ایشان تصرف خواهند نمود و تکبر زور آوران را زایل خواهیم ساخت و آنها مکان های مقدس ایشان را بیعصمت خواهند نمود.
- ۲۵ هلاکت می آید و سلا متی را خواهند طلبید، اما یافت نخواهد شد.
- ۲۶ مصیبت بر مصیبت می آید و آوازه بر آوازه مسموع میشود. روی از نبی می طلبند، اما شریعت از کاهنان و مشورت از مشایخ نابود شده است.
- ۲۷ پادشاه ماتم میگیرد و رئیس به حیرت ملبس میشود و دستهای اهل زمین می لرزد. و موافق راههای ایشان با ایشان عمل خواهیم نمود و بروفق استحقاق ایشان ایشان را دوری خواهیم نمود. پس خواهند دانست که من بیهو هستم؟

بتپرستی در هیکل

- و در سال ششم در روز پنجم از ماه ششم، چون من در خانه خود نشسته بودم و مشایخ یهودا پیش من نشسته بودند، آنگاه دست خداوند بیهو در آنجا بر من فرود آمد.
- ۲ و دیدم که اینک شبیهی مثل صورت آتش بود یعنی از نمایش کمر او تا پایین آتش و از کمر او تا بالا مثل منظر درخندگی مانند صورت برنج لامع ظاهر شد.
- ۳ و شبیه دستی دراز کرده، موی پیشانی مرا بگرفت و روح، مرا در میان زمین و آسمان برداشت و مرا در رویاهای خدا به اورشلیم نزد دهنه دروازه صحن اندرونی که بطرف شمال متوجه است برد که در آنجا شیمن تمثال غیرت انگیز میباشد.
- و اینک جلال خدای اسرائیل مانند آن رویایی که در هامون دیده بودم ظاهر شد.
- ۵ و او مرا گفت: «ی پسر انسان چشمان خود را بسوی راه شمال برافراز!» و چون چشمان خود را بسوی راه شمال برافراشتم، اینک بطرف شمالی دروازه مذبح این تمثال غیرت در مدخل ظاهر شد.
- ۶ و او مرا گفت: «ی پسر انسان آیات آنچه را که ایشان میکنند میبینی؟ یعنی رجاسات عظیمی که خاندان اسرائیل در اینجا میکنند تا از مقدس خود دور بشوم؟ اما باز رجاسات عظیم تر خواهی دید.»
- پس مرا به دروازه صحن آورد و دیدم که اینک سوراخی در دیوار است.
- ۸ و او مرا گفت: «ی پسر انسان دیوار را بکن.» و چون دیوار را کندم، اینک دروازه های پدید آمد.
- ۹ و او مرا گفت: «اخل شو و رجاسات شنیعی را که ایشان در اینجا میکنند ملاحظه نما.»
- پس چون داخل شدم، دیدم که هرگونه حشرات و حیوانات نجس و جمیع بتهای خاندان اسرائیل بر دیوار از هر طرف نقش شده بود.
- ۱۱ و هفتاد نفر از مشایخ خاندان اسرائیل پیش آنها ایستاده بودند و با زنیان شافان در میان ایشان ایستاده بود و هر کس بجرهای در دست خود داشت و بوی ابر بخور بالا میرفت.
- ۱۲ و او مرا گفت: «ی پسر انسان آیا آنچه را که مشایخ خاندان اسرائیل در تاریکی و هر کس در حجره های بتهای خویش میکنند دیدی؟ زیرای گویند که خداوند ما را نمی بیند و خداوند این زمین را ترک کرده است.
- ۱۳ و به من گفت که باز رجاسات عظیم تراز اینهایی که اینان میکنند خواهی دید.»
- پس مرا به دهنه دروازه خانه خداوند که بطرف شمال بود آورد. و اینک در آنجا بعضی زنان نشسته، برای تموز میگریستند.
- ۱۵ و او مرا گفت: «ی پسر انسان آیا این را دیدی؟ باز رجاسات عظیم تراز اینها را خواهی دید.»
- پس مرا به صحن اندرونی خانه خداوند آورد. و اینک نزد دروازه هیکل خداوند در میان رواق و مذبح به قدر بیست و پنج مرد بودند که پشتهای خود را بسوی هیکل خداوند و رویهای خویش را بسوی مشرق داشتند و آفتاب را بطرف مشرق سجده مینمودند.

۱۷ «به من گفت:» ی‌پسر انسان این را دیدی؟ آیا برای خاندان یهودا بجا آوردن این رجاسات که در اینجا بجای آوردند سهل است؟ زیرا که زمین را از ظلم مملو ساختند و برای هیجان خشم من برمی گردند و همان شاخه را به بینی خود می گذارند.

۱۸ «بنابر این من نیز در غضب، عمل خواهم نمود و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود و اگر چه به آواز بلند به گوش من بخوانند، ایشان را اجابت نخواهم نمود.»

نابودی بتپرستان

۱ «واوبه آواز بلند به گوش من ندا کرده، گفت:» کلاهی شهر را نزدیک بیار و هر کس آلت خراب کننده خود را در دست خود بدارد.»
و اینک شش مرد از راه دروازه بالایی که بطرف شمال متوجه است آمدند و هر کس تبر خود را در دستش داشت. و در میان ایشان یک مرد ملبس شده به گان بود و دوات کاتب در کمرش. و ایشان داخل شده، نزد مذبح برنجین ایستادند.

۲ و جلال خدای اسرائیل از روی آن کروی که بالای آن بوده آستانه خانه برآمد و به آن مردی که به گان ملبس بود دوات کاتب را در کمر داشت خطاب کرد.

۳ «و خداوند به او گفت:» «زمین شهر یعنی از میان اورشلیم بگذر و بر پیشانی کسانی که به سبب همه رجاساتی که در آن کرده میشود آه و ناله میکنند نشانی بگذار.»

۴ «و به آنان به سمع من گفت که در عقب او از شهر بگذرید و هلاک سازید و چشمان شما شفقت نکند و ترحم ننماید.»

۵ «پیران و جوانان و دختران و اطفال و زنان را تمام به قتل رسانید، اما به هر کسی که این نشان را دارد نزدیک مشوید و از قدس من شروع کنید.» پس از مردان پیری که پیش خانه بودند شروع کردند.

۶ «و به ایشان فرمود:» «انه را نجس سازید و صحنها را از کشتگان پر ساخته، بیرون آید.» پس بیرون آمدند و در شهر به کشتن شروع کردند.

۷ «و چون ایشان میکشند و من باقیمانده بودم به روی خود در افتاده، استغاثه نمودم و گفتم:» «های خداوند یهوه آیا چون غضب خود را بر اورشلیم میریزی تمامی بقیه اسرائیل را هلاک خواهی ساخت؟»

۸ «او مرا جواب داد:» «ناه خاندان اسرائیل و یهودا بینهایت عظیم است و زمین از خون مملو و شهر از ستم پر است. زیرا می گویند: خداوند زمین را ترک کرده است و خداوند نمی بیند.»

۹ «پس چشم من نیز شفقت نخواهد کرد و من رحمت نخواهم فرمود، بلکه رفتار ایشان را بر سر ایشان خواهم آورد.»

۱۰ «و اینک آن مردی که به گان ملبس بود دوات را در کمر داشت، جواب داد و گفت:» «نهجی که مرا امر فرمودی عمل نمودم.»

رویای جلال خدا

۱ «پس نگریستم و اینک بر فلکی که بالای سر کروی بیان بود چیزی مثل سنگ یاقوت کبود و مثل نمایش شبیه تخت برز بر آنها ظاهر شد.»

۲ «و آن مرد را که به گان ملبس بود خطاب کرده گفت:» «رمیان چرخها در زیر کروی بیان بر و دستهای خود را از اخگرهای آتشی که در میان کروی بیان است بر کن و بر شهر پاش.» و او در نظر من داخل شد.

۳ «و چون آن مرد داخل شد، کروی بیان بطرف راست خانه ایستاده بودند و ابر، صحن اندرونی را بر کرد.»

۴ «و جلال خدا از روی کروی بیان به آستانه خانه برآمد و خانه از ابر پر شد و صحن از فروغ جلال خداوند مملو گشت.»

۵ «و صدای بالهای کروی بیان تا به صحن بیرونی مثل آواز خدای قادر مطلق حینی که تکلم می کند، مسموع شد.»

۶ «و چون آن مرد را که ملبس به گان بود امر فرموده، گفت که» «تش را از میان چرخها از میان کروی بیان بردار.» «آنگاه داخل شده، نزد چرخها ایستاد.»

۷ «و یکی از کروی بیان دست خود را از میان کروی بیان به آتشی که در میان کروی بیان بود دراز کرده، آن را برداشت و به دست آن مردی که به گان، ملبس بودند نهاد و او آن را گرفته، بیرون رفت.»

۸ «و در کروی بیان شبیه صورت دست انسان زیر بالهای ایشان ظاهر شد.»

۹ «و نگریستم و اینک چهار چرخ به پهلو کروی بیان یعنی یک چرخ به پهلو یک کروی و چرخ دیگر به پهلو کروی دیگر ظاهر شد. و نمایش چرخها مثل صورت سنگ زبرجد بود.»

۱۰ «و اما نمایش ایشان چنین بود. آن چهار را یک شباهت بود که گویا چرخ در میان چرخ باشد.»

۱۱ «و چون آنها میرفت بر چهار جانب خود میرفت و حینی که میرفت به هیچ سومیل نمی کرد، بلکه بهجایی که سر به آن متوجه میشد از عقب آن میرفت. و چون میرفت به هیچ سومیل نمی کرد.»

- ۱۲ و تمامی بدن و پشتها و دستها و بالهای ایشان و چرخهایی چرخهایی که آن چهار داشتند از هر طرف پراز چشمها بود.
- ۱۳ و به سمع من به آن چرخها ندادند که «ی چرخها!»
- و هریک را چهار روی بود. روی اول روی کروی بود و روی دوم روی انسان و سوم روی شیر و چهارم روی عقاب.
- پس کرویها صعود کردند. این همان حیوان است که نزدنهر خابور دیده بودم.
- ۱۶ و چون کرویها میرفتند، چرخها به پهلویشان میرفت و چون کرویها بالهای خود را برافراشته، از زمین صعود میکردند، چرخها نیز از پهلویشان برمیگشت.
- ۱۷ چون ایشان میایستادند آنها میایستاد و چون ایشان صعود مینمودند، آنها با ایشان صعود مینمود، زیرا که روح حیوان در آنها بود.
- ۱۸ و جلال خداوند از بالای آستانه خانه بیرون آمد و بر زیر کرویها قرار گرفت.
- ۱۹ و چون کرویها بیرون رفتند بالهای خود را برافراشته، به نظر من از زمین صعود نمودند. و چرخها پیش روی ایشان بودند و نزد دهنه دروازه شرقی خانه خداوند ایستادند. و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا برایشان قرار گرفت.
- ۲۰ این همان حیوان است که زیر خدای اسرائیل نزدنهر خابور دیده بودم، پس فهمیدم که اینان کرویها بودند.
- ۲۱ هریک را چهار روی و هریک را چهار بال بود و زیر بالهای ایشان شبیه دستهای انسان بود.
- ۲۲ و اما شبیه رویهای ایشان چنین بود. همان رویها بود که نزدنهر خابور دیده بودم. هم نمایش ایشان وهم خود ایشان) نان بودند (و هریک به راه مستقیم میرفت.

داوری رهبران اسرائیل

- و روح مرا برداشته، به دروازه شرقی خانه خداوند که بسوی مشرق متوجه است آورد. و اینک نزد دهنه دروازه بیست و پنج مرد بودند و در میان ایشان یازنیا بن عزور و فلطیا بن بنایار و سالی قوم را دیدم.
- ۲ و او مرا گفت: «ی پسر انسان اینها آن کسانی میباشند که تدابیر فاسد میکنند و در این شهر مشورتهای قبیح میدهند.
- ۳ و میگویند وقت نزدیک نیست که خانهارا بنامائیم، بلکه این شهر دیگ است و ما گوشت میباشیم.
- ۴ بنا بر این برای ایشان نبوت کن. ای پسر انسان نبوت کن.»
- آنگاه روح خداوند بر من نازل شده، مرا فرمود: «گو که خداوند چنین میفرماید: ای خاندان اسرائیل شما به اینطور سخن میگوید و اما من خیالات دل شمارا میدانم.
- ۶ بسیاری را در این شهر کشتهاید و کوچه هایش را از کشتگان پر کردهاید.
- ۷ لہذا خداوند یهوه چنین میگوید: کشتگان شما که در میان شما گذاشتهاید، گوشت میباشند و شهر دیگ است. لیکن شمار از میانش بیرون خواهم برد.
- ۸ شما از شمشیری ترسید، اما خداوند یهوه میگوید شمشیر را بر شما خواهم آورد.
- ۹ و شمار از میان شهر بیرون برده، شمارا به دست غریبان تسلیم خواهم نمود و بر شما دوری خواهم کرد.
- ۱۰ به شمشیر خواهید افتاد و در حدود اسرائیل بر شما دوری خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم.
- ۱۱ این شهر برای شما دیگ نخواهد بود و شما در آن گوشت نخواهید بود، بلکه در حدود اسرائیل بر شما دوری خواهم نمود.
- ۱۲ و خواهید دانست که من آن یهوه هستم که در فریاض من سلوک ننمودید و احکام مرا بجا نیاوردید، بلکه بر حسب احکام امتهایی که به اطراف شامی باشند عمل نمودید.»
- و واقع شد که چون نبوت کردم، فلطیا بن بنایار مرد. پس به روی خود در افتاده، به آواز بلند فریاد نمودم و گفتم: «های خداوند یهوه آیا توبقیه اسرائیل را تمام هلاک خواهی ساخت؟»

وعده بازگشت اسرائیل

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان برادران تو یعنی برادرانت که از اهل خاندان تو میباشند و تمامی خاندان اسرائیل جمیع کسانی میباشند که سکنه اورشلیم به ایشان میگویند: شما از خداوند دور شوید و این زمین به ما به ملکیت داده شده است.

- ۱۶ بنا بر این بگو: خداوند یهوه چنین میگوید: اگر چه ایشان را در میان امتها دور کنم و ایشان را در میان کشورهای کنده سازم، اما من برای ایشان در آن کشورهایایی که به آنها رفته باشند اندک زمانی مقدس خواهم بود.
- ۱۷ پس بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: شمارا از میان امتها جمع خواهم کرد و شمارا از کشورهایایی که در آنها پراکنده شده‌اید فراهم خواهم آورد و زمین اسرائیل را به شما خواهم داد.
- ۱۸ و به آنجا داخل شده، تمامی مکروهات و جمیع رجاسات آن را از میانش دور خواهند کرد.
- ۱۹ و ایشان را یکدل خواهم داد و در اندرون ایشان روح تازه خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد ایشان دور کرده، دل گوشتی به ایشان خواهم بخشید.
- ۲۰ تا در فریاض من سلوک نمایند و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورند. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.
- ۲۱ اما آنانی که دل ایشان از عقب مکروهات و رجاسات ایشان می‌رود، پس خداوند یهوه میگوید: من رفتار ایشان را بر سر ایشان وارد خواهم آورد.»
- آنگاه کروبیان بالهای خود را برافراشتند و چرخها به پهلوئی ایشان بود و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا برایشان قرار گرفت.
- ۲۲ و جلال خداوند از بالای میان شهر صعود نموده، بر کوهی که بطرف شرقی شهر است قرار گرفت.
- ۲۴ روح مراد داشت و در عالم رویا مرابه روح خدا به زمین کلدانیان نزد اسیران برد و آن رویایی که دیده بودم از نظر من مرتفع شد.
- ۲۵ و تمامی کلام خداوند را که به من نشان داده بود، برای اسیران بیان کردم.

آیت جلائی وطن

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

- «ی‌پسر انسان تو در میان خاندان فتنه‌انگیز ساکن میباشی که ایشان را چشم‌ها به جهت دیدن هست اما نمی بینند و ایشان را گوش‌ها به جهت شنیدن هست اما نمی شنوند، چونکه خاندان فتنه‌انگیز میباشند.
- ۳ اما تو ای پسر انسان اسباب جلائی وطن را برای خود می‌سازی. و در نظر ایشان در وقت روز کوچ کن و از مکان خود به مکان دیگری حضور ایشان نقل کن، شاید بفهمند. اگر چه خاندان فتنه‌انگیز میباشند.
- ۴ و اسباب خود را مثل اسباب جلائی وطن در وقت روز به نظر ایشان بیرون آور. و شامگاهان مثل کسانی که برای جلائی وطن بیرون می‌روند بیرون شو.
- ۵ و شکافی برای خود در دیوار به حضور ایشان کرده، از آن بیرون ببر.
- ۶ و در حضور ایشان آن را بردوش خود بگذار و در تاریکی بیرون بیرون روی خود را پیشویشان تا زمین را نبینی. زیرا که تو را اعلامتی برای خاندان اسرائیل قرار داده‌ام.»
- پس به نهجی که مامور شدم، عمل نمودم و اسباب خود را مثل اسباب جلائی وطن در وقت روز بیرون آوردم. و شبانگاه شکافی برای خود به دست خویش در دیوار کردم و آن را در تاریکی بیرون برده، به حضور ایشان بردوش برداشتم.
- ۸ و با ممدادان کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ی‌پسر انسان، آیا خاندان اسرائیل یعنی خاندان فتنه‌انگیز به تو نگفتند: این چه کار است که میکنی؟
- پس به ایشان بگو خداوند یهوه چنین میگوید: این وحی اشاره به رئیس است که در اورشلیم می‌باشد و به تمامی خاندان اسرائیل که ایشان در میان آنها میباشند بگو: من علامت برای شما هستم. به نهجی که من عمل نمودم، همچنان به ایشان کرده خواهد شد و جلائی وطن شده، به اسیری خواهند رفت.
- ۱۲ و رئیس که در میان ایشان است (سباب خود را) در تاریکی بردوش نهاده، بیرون خواهد رفت. و شکافی در دیوار خواهند کرد تا از آن بیرون ببرند. و او روی خود را خواهد پوشانید تا زمین را به چشمان خود نبیند.
- ۱۳ و من دام خود را بر او خواهم گسترانید و در کند من گرفتار خواهد شد. و او را به بابل به زمین کلدانیان خواهم برد و اگر چه در آنجا خواهد مرد، ولی آن را نخواهد دید.
- ۱۴ و جمیع مجاوران و معاونانش و تمامی لشکر او را بسوی هر باد پراکنده ساخته، شمشیری در عقب ایشان برهنه خواهم ساخت.
- ۱۵ و چون ایشان را در میان امتها پراکنده ساخته و ایشان را در میان کشورهای متفرق نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.
- ۱۶ لیکن عدد قلیلی از میان ایشان از شمشیر و قحط و وباباقی خواهم گذاشت تا همه رجاسات خود را در میان امت‌هایی که به آنها می‌روند، بیان نمایند. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان! نان خود را با ارتعاش بخور و آب خویش را بالرزه و اضطراب بنوش.

۱۹ و به اهل زمین بگو خداوند یهوه در باره سکنه اورشلیم و اهل زمین اسرائیل چنین میفرماید: که نان خود را با اضطراب خواهند خورد و آب خود را با حیرت خواهند نوشید. زیرا که زمین آنها بسبب ظلم جمیع ساکنانش از هر چه در آن است تهی خواهد شد.

۲۰ و شهرهای مسکون ایشان خراب شده، زمین ویران خواهد شد. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان این مثل شما چیست که در زمین اسرائیل میزیند و میگوید: ایام طویل میشود و هر روزی باطل میگردد.

۲۳ لهذا به ایشان بگو، خداوند یهوه چنین میگوید: این مثل را باطل خواهم ساخت و آن را بار دیگر در اسرائیل نخواهند آورد. بلکه به ایشان بگو: ایام، نزدیک است و انجام هر روزی، قریب.

۲۴ زیرا که هیچ‌رویی باطل و غیب‌گویی تملقا میزد در میان خاندان اسرائیل بار دیگر نخواهد بود.

۲۵ زیرا من که یهوه هستم سخن خواهم گفت و سخنی که من میگویم، واقع خواهد شد و بار دیگر تاخیر نخواهد افتاد. زیرا خداوند یهوه میگوید: ای خاندان فتنه‌انگیز در ایام شما سخنی خواهم گفت و آن را به انجام خواهم رسانید.»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان! هان خاندان اسرائیل میگویند رویایی که او میبیند، به جهت ایام طویل است و او برای زمانهای بعیده نبوت مینماید.

۲۸ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید که هیچ کلام من بعد از این تاخیر نخواهد افتاد. و خداوند یهوه میفرماید: کلامی که من میگویم واقع خواهد شد.»

محکومیت انبیای کذبه

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان به ضد انبیای اسرائیل که نبوت مینمایند، نبوت نما. و به آنانی که از افکار خود نبوت میکنند، بگو کلام خداوند را بشنوید!

خداوند یهوه چنین میگوید: وای بر انبیاء احمق که تابع روح خویش میباشند و هیچ ندیده‌اند.

ای اسرائیل انبیای تو مانند رو باهان در خرابها بود هاند.

۵ شما به رخنه‌ها بر نیامدید و دیوار را برای خاندان اسرائیل تعمیر نکردید تا ایشان در روز خداوند به جنگ بتوانند ایستاد.

۶ رویای باطل و غیب‌گویی کاذب میبینند و می‌گویند: خداوند میفرماید، با آنکه خداوند ایشان را نفرستاده است و مردمان را امیدواری سازند به اینکه کلام ثابت خواهد شد.

۷ آیاری رویای باطل ندیدید و غیب‌گویی کاذب را ذکر نکردید چونکه گفتید خداوند میفرماید با آنکه من تکلم نمودم؟»

بنابراین خداوند یهوه چنین میفرماید: «و نکه سخن باطل گفتید و رویای کاذب دیدید، اینک خداوند یهوه میفرماید من به ضد شما خواهم بود.

۹ پس دست من بر انبیایی که رویای باطل دیدند و غیب‌گویی کاذب کردند دراز خواهد شد و ایشان در مجلس قوم من داخل نخواهند شد و در دفتر خاندان اسرائیل ثبت نخواهند گردید و به زمین اسرائیل وارد نخواهند گشت و شما خواهید دانست که من خداوند یهوه می‌باشم.

۱۰ و از این جهت که قوم مرا گمراه کرده، گفتند که سلامتی است در حینی که سلامتی نبود و یکی از ایشان دیوار را بنا نمود و سایرین آن را به گل ملاط مالیدند.

۱۱ پس به آنانی که گل ملاط را مالیدند بگو که آن خواهد افتاد. باران سیال خواهد بارید و شمای تگرگهای سخت خواهید آمد و باد شدید آن را خواهد شکافت.

۱۲ و هان چون دیوار بیفتد، آیا شمار نخواهند گفت: کجا است آن اندودی که به آن اندود گردید؟»

لذا خداوند یهوه چنین میگوید: «ن آن را به باد شدید در غضب خود خواهم شکافت و باران سیال در خشم من خواهد بارید و تگرگهای سخت برای فانی ساختن آن در غیظ من خواهد آمد.

۱۴ و آن دیوار را که شما به گل ملاط اندود کردید منهدم نموده، به زمین یکسان خواهم ساخت و بی آن منکشف خواهد شد. و چون آن بیفتد شما در میانش هلاک خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه هستم.

- ۱۵ پس چون خشم خود را بر دیوار آتانی که آن را به گل ملاطندود کردند به اتمام رسانیده باشم، آنگاه به شما خواهم گفت: دیوار نیست شده و آتانی که آن را اندود کردند نابود گشته‌اند.
- ۱۶ یعنی انبیای اسرائیل که در باره اورشلیم نبوت مینمایند و برایش رویای سلامتی رامیینند با آنکه خداوند یهوه میگوید که سلامتی نیست.
- ۱۷ و تو ای پسر انسان نظر خود را بر دختران قوم خویش که از افکار خود نبوت مینمایند بدار و برایشان نبوت نما، و بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: وای بر آتانی که بالشها برای مفصل هر بازوی میدوزند و مندیلها برای سر هر قامتی میسازند تا جانها را صید کنند! آیا جانهای قوم مرا صید خواهید کرد و جانهای خود را زنده نگاه خواهید داشت؟
- و مراد میان قوم من برای مشت جوئی و لقمه نانی یحیرت میکیند چونکه به قوم من که به دروغ شما گوش میگیند دروغ گفته، جانهایی را که مستوجب موت نیستند می کشید و جانهایی را که مستحق حیات نمی باشند زنده نگاه میدارید.
- ۲۰ لهذا خداوند یهوه چنین میگوید: اینک من به ضد بالشهای شما هستم که به واسطه آنها جانها را مثل مرغان صید میکنید. و آنها را از بازوهای شما خواهم درید و کسانی را که جانهای ایشان را مثل مرغان صید میکنید، رهایی خواهم داد.
- ۲۱ و مندیلهای شما را خواهم درید و قوم خود را از دست شما خواهم رهانید و دیگر در دست شما نخواهند بود تا ایشان را صید کنید پس خواهید دانست که من یهوه هستم.
- ۲۲ چونکه شما به دروغ خود، دل مرد عادل را که من محزون نساختم، محزون ساختهاید و دستهای مرد شیر را تقویت داده اید تا از رفتار قبیح خود بازگشت نماید و زنده نشود.
- ۲۳ لهذا بار دیگر رویای باطل نخواهید دید و غیب گویی نخواهید نمود. و چون قوم خود را از دست شمارهایی دهم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه میباشم.»

محکومیت بتپرستان

- و کسانی چند از مشایخ اسرائیل نزد من آمده، پیش رویم نشستند.
- ۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ی پسر انسان این اشخاص، بتهای خویش را در دلهای خود جای دادند و سنگ مصادم گاه خویش را پیش روی خود نهادند. پس آیا ایشان از من مسالت نمایند؟
- لذا ایشان را خطاب کن و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: هر کسی از خاندان اسرائیل که بتهای خویش را در دل خود جای دهد و سنگ مصادم گاه خویش را پیش روی خود بنهد و نزد نبی بیاید، من که یهوه هستم آن را که میآید موافق کثرت بتهایش اجابت خواهم نمود تا خاندان اسرائیل را در افکار خودشان گرفتار سازم چونکه جمیع ایشان به سبب بتهای خویش از من مرتد شده‌اند.
- ۶ بنابراین به خاندان اسرائیل بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: توبه کنید و از بتهای خود بازگشت نمائید و رویهای خویش را از همه رجاسات خود برگردانید.
- ۷ زیرا هر کس چه از خاندان اسرائیل و چه از غریبانی که در اسرائیل ساکن باشند که از پیروی من مرتد شده، بتهای خویش را در دلش جای دهد و سنگ مصادم گاه خود را پیش رویش نهاده، نزد نبی آید تا به واسطه او از من مسالت نماید، من که یهوه هستم خود او را جواب خواهم داد.
- ۸ و من نظر خود را بر آن شخص دوخته، او را مورد هشت خواهم ساخت تا علامتی و ضرر بالمثل بشود و او را از میان قوم خود منقطع خواهم ساخت و خواهید دانست که من یهوه هستم.
- ۹ و اگر نبی فریب خورده، سخنی گوید، من که یهوه هستم آن نبی را فریب دادهام و دست خود را بر او دراز کرده، او را از میان قوم خود اسرائیل منقطع خواهم ساخت.
- ۱۰ و ایشان بارگهان خود را متحمل خواهند شد و گاه مسالت کننده مثل گاه آن نبی خواهد بود.
- ۱۱ تا خاندان اسرائیل دیگر از پیروی من گمراه نشوند و باز به تمامی تقصیرهای خویش نجس نگردند. بلکه خداوند یهوه میگوید: ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.»

داوری

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان اگر زمینی خیانت کرده، به من خطا ورز و اگر من دست خود را بر آن دراز کرده، عصبای نانش را بشکنم و قحطی در آن فرستاده، انسان و بهایم را از آن منقطع سازم،
 اگر چه این سه مرد یعنی نوح و دانیال و ایوب در آن باشند، خداوند یهوه میگوید که ایشان (قط) جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید.
 ۱۵ و اگر حیوانات درنده به آن زمین بیاورم که آن را از اهل آن خالی سازند و چنان ویران شود که از ترس آن حیوانات کسی از آن گذرنکند،
 اگر چه این سه مرد در میانش باشند، خداوند یهوه میگوید: به حیات خودم قسم که ایشان پسران و دختران را رهایی نخواهند داد. ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت ولی زمین ویران خواهد شد.
 ۱۷ یا اگر شمشیری به آن زمین آورم و بگویم: ای شمشیر از این زمین بگذر. و اگر انسان و بهایم را از آن منقطع سازم،
 اگر چه این سه مرد در میانش باشند، خداوند یهوه میگوید: به حیات خودم قسم که پسران و دختران را رهایی نخواهند داد بلکه ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت.
 ۱۹ یا اگر و باد در آن زمین بفرستم و خشم خود را بر آن با خون بریزم و انسان و بهایم را از آن منقطع سازم،
 اگر چه نوح و دانیال و ایوب در میانش باشند خداوند یهوه میگوید: به حیات خودم قسم که نه پسری و نه دختری را رهایی خواهند داد بلکه ایشان (قط) جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید.
 ۲۱ پس خداوند یهوه چنین میگوید: چه قدر زیاده حینی که چهار عذاب سخت خود یعنی شمشیر و قحط و حیوان درنده و و باران اورشلیم بفرستم تا انسان و بهایم را از آن منقطع سازم.
 ۲۲ لیکن اینک بقیقی از پسران و دخترانی که بیرون آورده میشوند در آن وا گذاشته خواهد شد. هان ایشان را نزد شما بیرون خواهند آورد و رفتار و اعمال ایشان را خواهید دید و از بلایی که بر اورشلیم وارد آورده و هر آنچه بر آن رسانیده باشم، تسلی خواهید یافت.
 ۲۳ و چون رفتار و اعمال ایشان را ببینید شمارا تسلی خواهند داد و خداوند یهوه میگوید: شما خواهید دانست که هر آنچه به آن کردم بیسبب بجانیاوردم.»

اورشلیم تا ک بیشتر

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان درخت مودر میان سایر درختان چیست و شاخه مودر میان درختان جنگل چه میباشد؟
 آیا چوب از آن برای کردن هیچ کاری گرفته میشود؟ یا میخی از آن برای آویختن هیچ ظرفی میگیرند؟
 هان آن را برای هیزم در آتش میاندازند و آتش هر دو طرفش را می سوزاند و میانش نیم سوخته میشود پس آیا برای کاری مفید است؟
 اینک چون تمام بود برای هیچ کار مصرف نداشت. چند مرتبه زیاده وقتی که آتش آن را سوزانیده و نیم سوخته باشد، دیگر برای هیچ کاری مصرف نخواهد داشت.»
 بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: «ثل درخت مودر که آن را از میان درختان جنگل برای هیزم و آتش تسلیم کرده ام، همچنان سکنه اورشلیم را تسلیم خواهم نمود.
 ۷ و نظر خود را بر ایشان خواهم دوخت. از یک آتش بیرون میآیند و آتشی دیگر ایشان را خواهد سوزانید. پس چون نظر خود را بر ایشان دوخته باشم، خواهید دانست که من یهوه هستم.»
 و خداوند یهوه میگوید: «هسبب خیانتی که ورزید هان در زمین را ویران خواهم ساخت.»

بنی وفایی اورشلیم

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان اورشلیم را از رجا سالتش آگاه ساز!

و بگو خداوند یهوه به اورشلیم چنین میفرماید: اصل و ولادت تو از زمین کنعان است. پدرت اموری و مادرت حتی بود.

۴ و اما ولادت تو در روزی که متولد شدی نافت را بریدند و تورا به آب غسل دادند و طاهر نساختند و نمک نمالیدند و به قنடைقه نپیچیدند.

۵ چشمی بر تو شفقت نمود و بر تو رحمت نفرمود تا یکی از اینکارها را برای تو بعمل آورد. بلکه در روز ولادتت جان تورا خوار شمرد، تورا بر روی صخر انداختند.

- ۶ ومن از نزد تو گذر نمودم و تورا در خونت غلطان دیدم. پس تورا گفتم: ای که به خونت آلوده هستی زنده شو! ای که به خونت آلوده هستی، زنده شو!
- وتورا مثل نباتات صحرا بسیار افرودم تا نمو کرده، بزرگ شدی و به زیبایی کامل رسیدی. پستانهایت بر خاسته و مویهایت بلند شد، لیکن برهنه و عریان بودی.
- «چون از تو گذر کردم بر تو نگر بستم و اینک زمان تو زمان محبت بود. پس دامن خود را بر تو پهن کرده، عریانی تورا مستور ساختم و خداوند یهوه میگوید که با تو قسم خوردم و با تو عهد بستم و از آن من شدی.
- ۹ و تورا به آب غسل داده، تورا از خونت طاهر ساختم و تورا به روغن تدهین کردم.
- ۱۰ و تورا به لباس قلابدوزی ملبس ساختم و نعلین پوست خز به پایت کردم و تورا به گان نازک آراسته و به ابریشم پیراسته ساختم.
- ۱۱ و تورا به زیورهای زینت داده، دستبندهای در دستت و گردن بندی برگردنت نهادم.
- ۱۲ و حلقه‌های در بینی و گوشواره‌ها در گوشه‌ها و تاج جمالی بر سرت نهادم.
- ۱۳ پس با طلا و نقره آرایش یافتی و لباس از گان نازک و ابریشم قلابدوزی بود و آرد مید و وعسل و روغن خوردی و بینهایت جمیل شده، به درجه ملوکانه ممتاز گشتی.
- ۱۴ و آوازه تو به سبب زیباییت در میان امتهای شایع شد. زیرا خداوند یهوه میگوید که آن زیبایی از جمال من که بر تو نهاده بودم کامل شد.
- «ما بر زیبایی خود تو کل نمودی و به سبب آوازه خویش زنا کار گردیدی و زنا ی خویش را بر هر رهگذری ریختی و از آن او شد.
- ۱۶ و از لباسهای خود گرفتی و مکانهای بلند رنگارنگ برای خود ساخته، بر آنها زنا نمودی که مثل اینکارها واقع نشده و نخواهد شد.
- ۱۷ و زیورهای زینت خود را از طلا و نقره (ن که به تو داده بودم) رفته، تمثالهای مردان را ساخته با آنها زنا نمودی.
- ۱۸ و لباس قلابدوزی خود را گرفته، به آنها پوشانیدی و روغن و بخور مرا پیش آنها گذاشتی.
- ۱۹ و نان مرا که به تو داده بودم و آرد مید و روغن و وعسل را که رزق تو ساخته بودم، پیش آنها برای هدیه خوشبوی نهادی و چنین شد. قول خداوند یهوه این است.
- ۲۰ و پسران و دختران را که برای من زاییده بودی گرفته، ایشان را به جهت خوراک آنها ذبح نمودی. آیا زنا کاری تو کم بود که پسران مرا نیز کشتی و ایشان را تسلیم نمودی که برای آنها از آتش گذرانیده شوند؟
- و در تمامی رجاسات و زنا ی خود ایام جوانی خود را چنینی که عریان و برهنه بودی و در خون خود میغلطیدی بیاد نیاوردی.»
- و خداوند یهوه میگوید: «ای بر تو! وای بر تو! زیرا بعد از تمامی شرارت خود، خرابات را برای خود بنا نمودی و عمارات بلند در هر کوچه برای خود ساختی.
- ۲۵ بسر هر راه عمارت‌های بلند خود را بنا نموده، زیبایی خود را مکرره ساختی و برای هر راهگذری پایهای خویش را گشوده، زنا کاریهای خود را افزودی.
- ۲۶ و با همسایگان خود پسران مصر که بزرگ گوشت میباشند، زنا نمودی و زنا کاری خود را افزوده، خشم مرا به بجان آوردی.
- ۲۷ لهذا اینک من دست خود را بر تو دراز کرده، وظیفه تو را قطع نمودم و تورا به آرزوی دشمنانت یعنی دختران فلسطینیان که از رفتار قبیح تو نجل بودند، تسلیم نمودم.
- ۲۸ و چونکه سیر نشدی با بنی آشور نیز زنا نمودی و با ایشان نیز زنا نموده، سیر نگشتی.
- ۲۹ و زنا کاریهای خود را از زمین کنعان تا زمین کلدانیان زیاد نمودی و از این هم سیر نشدی.»
- خداوند یهوه میگوید: «ل توجه قدر ضعیف است که تمامی این اعمال را که کار زن زانیه سلیطه میباشد، بعمل آوردی.
- ۳۱ که بسر هر راه خرابات خود را بنا نمودی و در هر کوچه عمارات بلند خود را ساختی و مثل فاحشه‌های دیگر نبودی چونکه اجرت را خوار شمردی.
- ۳۲ ای زن زانیه که غریبان را به جای شوهر خود می گیری!
- به جمیع فاحشه‌ها اجرت میدهند.
- و عادت تو در زنا کاریت بر عکس سایر زنان است. چونکه کسی به جهت زنا کاری از عقب تو نمی آید و تو اجرت میدهی و کسی به تو اجرت نمی دهد. پس عادت تو بر عکس دیگران است.»
- بنابراین زانیه! کلام خداوند را بشنو!

خداوند یهوه چنین میگوید: «و نکه نقد توریخته شد و عریانی تو از زنا کاریت با عاشقانت و با همه بتهای رجاسات و از خون پسرانت که به آنها دادی مکشوف گردید،

لذا هان من جمیع عاشقانت را که به ایشان ملتذ بودی و همه آنانی را که دوست داشتی، با همه کسانی که از ایشان نفرت داشتی جمع خواهم نمود. و ایشان را از هر طرف نزد تو فراهم آورده، برهنگی تو را به ایشان مکشوف خواهم ساخت، تا تمامی عریانیت را ببینند.

۳۸ و بر تو فتوی زنانی را که زنا می‌کنند و خونریز می‌باشند، خواهم داد. و خون غضب و غیرت را بر تو وارد خواهم آورد.

۳۹ و تو را به دست ایشان تسلیم نموده، خراباتهای تو را خراب و عمارات بلند تو را منهدم خواهند ساخت. و لباس تو را از تو خواهند کند و زیورهای قشنگ تو را خواهند گرفت و تو را عریان و برهنه خواهند گذاشت.

۴۰ و گروهی بر تو آورده، تو را به سنگ‌ها سنگسار خواهند کرد و به شمشیرهای خود تو را پاره پاره خواهند نمود.

۴۱ و خانه‌های تو را به آتش سوزانیده، در نظر زنان بسیار بر تو عقوبت خواهند رسانید. پس من تو را از زنا کاری باز خواهم داشت و بار دیگر اجرت نخواهی داد.

۴۲ وحدت خشم خود را بر تو فرو خواهم نشانید و غیرت من از تو خواهد برگشت و آرام گرفته، بار دیگر غضب نخواهم نمود.

۴۳ چونکه ایام جوانی خود را به یاد نیاورده، مرابه همه اینکارها را نجانیدی، از این جهت خداوند یهوه میگوید که اینک نیز رفتار تو را بر سر تو وارد خواهم آورد و علاوه بر تمامی رجاسات دیگر این عمل قبیح را مرتکب نخواهی شد.

«ینک هر که مثل میآورد این مثل را بر تو آورده، خواهد گفت که مثل مادر، مثل دخترش میباشد.

۴۵ تو دختر مادر خود هستی که از شوهر و پسران خود نفرت میداشت. و خواهر خواهران خود هستی که از شوهران و پسران خویش نفرت میدارند. مادر شما حتی بود و پدر شما اموری.

۴۶ و خواهر بزرگ تو سامره است که با دختران خود بطرف چپ تو ساکن میباشد. و خواهر کوچک تو سدوم است که با دختران خود بطرف راست تو ساکن میباشد.

۴۷ اما تو در طریق‌های ایشان سلوک نکردی و مثل رجاسات ایشان عمل نمودی. بلکه گویا این سهل بود که تو در همه رفتار خود از ایشان زیاده فاسد شدی.»

پس خداوند یهوه میگوید: «ه حیات خودم قسم که خواهر تو سدوم و دخترانش موافق اعمال تو و دخترانت عمل نمودند.

۴۹ اینک گاه خواهرت سدوم این بود که تکبر و فراوانی نان و سعادت تمدنی رفاهیت برای او و دخترانش بود و فقیران و مسکینان را دستگیری نمودند.

۵۰ و مغرور شده، در حضور من مرتکب رجاسات گردیدند. لذا چنانکه صلاح دیدم ایشان را از میان برداشتم.

۵۱ و سامره نصف گاهانت را مرتکب نشد، بلکه تو رجاسات خود را از آنها زیاده نمودی و خواهران خود را به تمامی رجاسات خویش که بعمل آوردی مبری ساختی.

۵۲ پس تو نیز که بر خواهران خود حکم دادی نجالت خود را متحمل بشو. زیرا به گاهانت که در آنها بیشتر از ایشان رجاسات نمودی ایشان از تو عادلتر گردیدند. لذا تو نیز نجالت خود را متحمل باش چونکه خواهران خود را مبری ساختی.

۵۳ و من اسیری ایشان یعنی اسیری سدوم و دخترانش و اسیری اسیران تو را در میان ایشان خواهم برگردانید.

۵۴ تا نجالت خود را متحمل شده، از هر چه کرده‌های شرمنده شوی چونکه ایشان را تسلی داده‌ای.

۵۵ و خواهرانت یعنی سدوم و دخترانش به حالت نخستین خود خواهند برگشت. و سامره و دخترانش به حالت نخستین خود خواهند برگشت. و تو و دخترانت به حالت نخستین خود خواهید برگشت.

۵۶ اما خواهر تو سدوم در روز تکبر تو به زیانت آورده نشد.

۵۷ قبل از آنکه شرارت تو مکشوف بشود. مثل آن زمانی که دختران آرام مذمت می‌کردند و جمیع مجاورانش یعنی دختران فلسطینیان که تو را از هر طرف خوار می‌شمردند.»

پس خداوند میفرماید که «و قباح و رجاسات خود را متحمل خواهی شد.

۵۹ زیرا خداوند یهوه چنین میگوید: به نهجی که تو عمل نمودی من با تو عمل خواهم نمود، زیرا که قسم را خوار شمرده، عهد را شکستی.

۶۰ لیکن من عهد خود را که در ایام جوانیت با تو بستم به یاد خواهم آورد و عهد جاودانی با تو استوار خواهم داشت.

۶۱ و هنگامی که خواهران بزرگ و کوچک خود را پذیرفته باشی، آنگاه راه‌های خود را به یاد آورده، نخل خواهی شد. و من ایشان را به جای دختران به تو خواهم داد، لیکن نه از عهد تو.

۶۲ و من عهد خود را با تو استوار خواهم ساخت و خواهی دانست که من یهوه هستم.

۶۳ تا آنکه به یاد آورده، نخل شوی. و خداوند یهوه میفرماید که چون من همه کارهای تو را آمرزیده باشم، بار دیگر به سبب رسوایی خویش دهان خود را نخواهی گشود.

دو عقاب و تاک

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان، معمای بی‌پای و رومثلی درباره خاندان اسرائیل بزن.

۳ و بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: عقاب بزرگ که بالهای سترگ و نیهای دراز بر ازبرهای رنگارنگ دارد به لبنان آمد و سر و آزار را گرفت.

۴ و سر شاخه‌هایش را کنده، آن را به زمین تجارت آورده، در شهر سوداگران گذاشت.

۵ و از تخم آن زمین گرفته، آن را در زمین باروری نهاد و نزد آب‌های بسیار گذاشته، آن را مثل درخت بید، غرس نمود.

۶ و آن نمو کرده، و موسیعی کوتاه قد گردید که شاخه‌هایش بسوی او مایل شد و ریشه‌هایش در زیر وی میبود. پس موی شده شاخه‌ها رو یانید و نهالها آورد.

۷ و عقاب بزرگ دیگری با بالهای سترگ و پرهای بسیار آمد و اینک این موریشه‌های خود را بسوی او برگردانید و شاخه‌های خویش را از کشته‌های بستان خود بطرف او بیرون کرد تا او وی را سیراب نماید.

۸ در زمین نیکو نزد آب‌های بسیار کاشته شد تا شاخه‌ها رو یانیده، میوه بی‌آورد و موقشنگ گردد.

۹ بگو که خداوند یهوه چنین میفرماید: پس آیا کامیاب خواهد شد؟ آیا اوریشه‌هایش را نخواهد کند و میوه‌هایش را نخواهد چید تا خشک شود؟ تمامی برگهای تازهاش خشک خواهد شد و بدون قوت عظیم و خلاق بسیاری از ریشمها کنده خواهد شد.

۱۰ اینک غرس شده است اما کامیاب نخواهد شد. بلکه چون باد شرقی بر آن بوزد بالکل خشک خواهد شد و در بوستانی که در آن روید پرمرده خواهد گردید.

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«این خاندان متمرّد بگو که آیا معنی این چیزها را نمی‌دانید؟ بگو که اینک پادشاه بابل به اورشلم آمده، پادشاه و سرورانش را گرفت و ایشان را نزد خود به بابل برد.

۱۳ و از ذریه ملوک گرفته، با او عهد بست و او را قسم داد و زور او را در زمین را برد.

۱۴ تا آنکه مملکت پست شده، سر بلند نکنند اما عهد او را نگاه داشته، استوار بمانند.

۱۵ ولیکن او از وی عاصی شده، ایل‌چیان خود را به مصر فرستاد تا اسبان و خلق بسیاری به او بدهند. آیا کسیکه اینکارها را کرده باشد، کامیاب شود یا رهایی یابد؟ و یا کسیکه عهد را شکسته است خلاصی خواهد یافت؟»

خداوند یهوه میگوید: «حیات خودم قسم که البته در مکان آن پادشاه که او را به پادشاهی نصب کرد و او قسم وی را خوار شمرده، عهد او را شکست یعنی نزد وی در میان بابل خواهد مرد.

۱۷ و چون سنگرها برپا سازند و برجها بنا نمایند تا جانهای بسیاری را منقطع سازند، آنگاه فرعون بالشکر عظیم و گروه کثیر او را در جنگ اعانت نخواهد کرد.

۱۸ چونکه قسم را خوار شمرده، عهد او را شکست و بعد از آنکه دست خود را داده بود همه اینکارها را بعمل آورد، پس رهایی نخواهی یافت.»

بنابر این خداوند یهوه چنین میگوید: «حیات خودم قسم که سوگند مرا که او خوار شمرده و عهد مرا که شکسته است البته آنها را بر سر او وارد خواهم آورد.

۲۰ و دام خود را بر او خواهم گسترانید و او در کمند من گرفتار خواهد شد و او را به بابل آورده، در آنجا بروی درباره خیانتی که به من ورزیده است محاکمه خواهم نمود.

۲۱ و تمامی فراریانش با جمیع افواجش از شمشیر خواهند افتاد و بقیه ایشان بسوی هر باد پراکنده خواهند شد و خواهید دانست که من که یهوه میباشم این را گفتم.»

خداوند یهوه چنین میفرماید: «ن سر بلند سر و آزاد را گرفته، آن را خواهم کاشت و از سر اغصانش شاخه تازه کنده، آن را بر کوه بلند و رفیع غرس خواهم نمود.»

۲۳ آن را بر کوه بلند اسرائیل خواهم کاشت و آن شاخه‌ها رو یابنده، میوه خواهد آورد. و سر و آزاد قشنگ خواهد شد که هر قسم مرغان بالدار زیر آن ساکن شده، در سایه شاخه‌هایش آشیانه خواهند گرفت.

۲۴ و تمامی درختان صحرا خواهند دانست که من یهوه درخت بلند را پست می‌کنم و درخت پست را بلند می‌سازم و درخت سبزه را خشک و درخت خشک را بارور می‌سازم. من که یهوه هستم این را گفته‌ام و بجا خواهم آورد.»

موت، مجازات نگاه

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ما چه کار دارید که این مثل را در باره زمین اسرائیل می‌زنید و می‌گویید: پدران انگور ترش خوردند و نذات‌های پسران کنند گردید.»

خداوند یهوه می‌گوید: «حیات خودم قسم که بعد از این این مثل را در اسرائیل نخواهید آورد.»

۴ اینک همه جانها از آن منند چنانکه جان پدر است، همچنین جان پسر نیز، هر دوی آنها از آن من میباشند. هر کسیکه نگاه ورزید او خواهد مرد.

۵ و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را بعمل آورد،

و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی بت‌های خاندان اسرائیل بر نیفراند و وزن همسایه خود را بی‌عصمت نکند و به زن حایض نزدیکی ننماید،

و بر کسی ظلم نکند و گرو قرضدار را به او رد نماید و مال کسی را به غصب نبرد، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و برهنگان را به جامه بپوشاند،

و نقد را به سود ندهد و ربح نگیرد، بلکه دست خود را از ستم برداشته، انصاف حقیقی را در میان مردمان اجرا دارد،

و به فریاض من سلوک نموده و احکام مرا نگاه داشته، به راستی عمل نماید. خداوند یهوه میفرماید که آن شخص عادل است و البته زنده خواهد ماند.

«ما اگر او پسری ستم پیشه و خونریز تولید نماید که یکی از این کارها را بعمل آورد،

و هیچکدام از آن اعمال نیکو را بعمل نیاورد بلکه بر کوهها نیز نخورد و وزن همسایه خود را بی‌عصمت سازد،

و بر فقیران و مسکینان ظلم نموده، مال مردم را به غصب ببرد و گرو را پس ندهد، بلکه چشمان خود را بسوی بت‌ها برافراشته، مرتکب رجاسات بشود،

و نقد را به سود داده، ربح گیرد، آیا او زنده خواهد ماند؟ البته او زنده نخواهد ماند و به سبب همه رجاساتی که بجای آورده است خواهد مرد و خویش بر سرش خواهد بود.

«اگر پسری تولید نماید که تمامی گاهان را که پدرش بجا می‌آورد دیده، بترسد و مثل آنها عمل ننماید،

و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی بت‌های خاندان اسرائیل بر نیفراند و وزن همسایه خویش را بی‌عصمت نکند،

و بر کسی ظلم نکند و گرو نگیرد و مال احدی را به غصب نبرد بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و برهنگان را به جامه بپوشاند،

و دست خود را از فقیران برداشته، سود و ربح نگیرد و احکام مرا بجا آورده، به فریاض من سلوک نماید، او به سبب نگاه پدرش نخواهد مرد بلکه البته زنده خواهد ماند.

۱۸ و اما پدرش چونکه با برادران خود به شدت ظلم نموده، مال ایشان را غصب نمود و اعمال شنیع را در میان قوم خود بعمل آورد و البته به سبب گناهانش خواهد مرد.

«یکن شما می‌گویید چرا چنین است؟ آیا پسر متحمل نگاه پدرش نمی‌باشد؟ اگر پسر انصاف و عدالت را بجا آورده، تمامی فریاض مرا نگاه دارد و به آنها عمل نماید، او البته زنده خواهد ماند.

۲۰ هر که نگاه کند او خواهد مرد. پسر متحمل نگاه پدرش نخواهد بود و پدر متحمل نگاه پسرش نخواهد بود. عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود.

۱ اگر مرد شریر از همه گاهانی که ورزیده باشد بازگشت نماید و جمیع فریاض مرا نگاه داشته، انصاف و عدالت را بجا آورد و البته زنده مانده نخواهد مرد.

۲۲ تمامی تقصیرهایی که کرده باشد به ضد او به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عدالتی که کرده باشد زنده خواهد ماند.»

خداوند یهوه میفرماید: «یا من از مردن مرد شریر مسرور میباشم؟ نی بلکه از اینکه از رفتار خود بازگشت نموده، زنده ماند.

۲۴ و اگر مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم نموده، موافق همه رجاساتی که شریران میکنند عمل نماید آیا او زنده خواهد ماند؟ نی بلکه تمامی عدالت او

که کرده است به یاد آورده نخواهد شد و در خیانتی که نموده و در گاهی که ورزیده است خواهد مرد.

«ما شما میگوئید که طریق خداوند موزون نیست. پس حالای خاندان اسرائیل بشنوید: آیا طریق من غیر موزون است و آیا طریق شما غیر موزون نیست؟»

چونکه مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم کند در آن خواهد مرد. بهسبب ظلمی که کرده است خواهد مرد.

۲۷ و چون مرد شریر از شرارتی که کرده است بازگشت نماید و انصاف و عدالت را بجا آورد، جان خود را زنده نگاه خواهد داشت.

۲۸ چونکه تعقل نموده، از تمامی تقصیرهایی که کرده بود بازگشت کرد البته زنده خواهد ماند و نخواهد مرد.

۲۹ لیکن شما ای خاندان اسرائیل میگوئید که طریق خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل آیا طریق من غیر موزون است و آیا طریق شما غیر موزون نیست؟»

بنابر این خداوند یهوه میگوید: «ای خاندان اسرائیل من بر هر یک از شما موافق رفتارش داوری خواهم نمود. پس توبه کنید و از همه تقصیرهای خود بازگشت نمایید تا گناه موجب هلاکت شما نشود.»

۳۱ تمامی تقصیرهای خویش را که مرتکب آنها شدهاید از خود دور اندازید و دل تازه و روح تازه‌های برای خود ایجاد کنید. زیرا کهای خاندان اسرائیل برای چه بمیرید؟

زیرا خداوند یهوه میگوید: من از مرگ آنکس که میمیرد مسرور نمی‌باشم. پس بازگشت نموده، زنده مانید.»

مرثیه برای سروران اسرائیل

«س تو این مرثیه را برای سروران اسرائیل بخوان

و بگو: مادر تو چه بود. او در میان شیران شیر ماده می‌خواید و بچه‌های خود را در میان شیران ژیان می‌پرورد.

۳ و یکی از بچه‌های خود را تربیت نمود که شیر ژیان گردید و به دریدن شکار آموخته شد و مردمان را خورد.

۴ و چون امتها خبر او را شنیدند، در حفره ایشان گرفتار گردید و او را در غلها به زمین مصر بردند.

۵ و چون مادرش دید که بعد از انتظار کشیدن امیدش بریده شد، پس از بچه‌هایش دیگری را گرفته، او را شیری ژیان ساخت.

۶ و او در میان شیران گردش کرده، شیر ژیان گردید و به دریدن شکار آموخته شده، مردمان را خورد.

۷ و قصرهای ایشان را ویران و شهرهای ایشان را خراب نمود و زمین و هر چه در آن بود از آواز غرش او تپید گردید.

۸ و امتها از کشورهای طرف بر او هجوم آورده، دام خود را بر او گسترانیدند که به حفره ایشان گرفتار شد.

۹ و او را در غلها کشیده، در قفس گذاشتند و نزد پادشاه بابل بردند و او را در قلعه‌های نهادند تا آواز او دیگر بر کوه‌های اسرائیل مسموع نشود.

«در تو مثل درخت مو مانند خودت نزد آباغرس شده، بهسبب آبهای بسیار میوه آورد و شاخه بسیار داشت.

۱۱ و شاخه‌های قوی برای عصاهای سلاطین داشت. و قد آن در میان شاخه‌های پر برگ به حدی بلند شد که از کثرت اغصانش ارتفاعش نمایان گردید.

۱۲ اما به غضب کنده و به زمین انداخته شد. و باد شرقی میوه‌اش را خشک ساخت و شاخه‌های قوی‌اش شکسته و خشک گردیده، آتش آنها را سوزانید.

۱۳ و الان در بیابان در زمین خشک و تشنه مغروس است.

۱۴ و آتش از عصاهای شاخه‌هایش بیرون آمده، میوه‌اش را سوزانید. به نوعی که یک شاخه قوی برای عصای سلاطین نمانده است. این مرثیه است و مرثیه خواهد بود.»

اسرائیل سرکش

و در روز دهم ماه پنجم از سال هفتم بعضی از مشایخ اسرائیل به جهت طلبیدن خداوند آمدند و پیش من نشستند.

۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ای پسر انسان مشایخ اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: آیا شما برای طلبیدن من آمدید؟ خداوند یهوه میگوید: به حیات خودم قسم که از شما طلبیده نخواهم شد.

۴ ای پسر انسان آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ پس رجاسات پدران ایشان را بدیشان بفهمان.

۵ و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید در روزی که اسرائیل را برگردم و دست خود را برای ذریت خاندان یعقوب برافراشتم و خود را به ایشان در زمین مصر معروف ساختم و دست خود را برای ایشان برافراشته، گفتم: من یهوه خدای شما هستم،

در همان روز دست خود را برای ایشان برافراشتم که ایشان را از زمین مصر به زمینی که برای ایشان بازدید کرده بودم بیرون آورم. زمینی که به شیرو شهد جاری است و غر همه زمینها میباشد.

۷ و به ایشان گفتم: هر کس از شمار جاسات چشمان خود را دور کند و خویشتن را به بت‌های مصر نجس نسازد، زیرا که من یهوه خدای شما هستم.
۸ اما ایشان از من عاصی شده، نخواستند که به من گوش گیرند. و هر کس از ایشان رجاسات چشمان خود را دور نکرد و بت‌های مصر را ترک ننمود. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان خواهم ریخت و غضب خویش را در میان زمین مصر بر ایشان به اتمام خواهم رسانید.
۹ لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن در نظر امت‌هایی که ایشان در میان آنها بودند و در نظر آنها خود را به بیرون آوردن ایشان از زمین مصر، به ایشان شناسانیدم، بجزمت نشود.

۱۰ پس ایشان را از زمین مصر بیرون آورده، به بیابان رسانیدم.

۱۱ و فریاض خویش را به ایشان دادم و احکام خود را که هر که به آنها عمل نماید به آنها زنده خواهد ماند، به ایشان تعلیم دادم.

۱۲ و نیز سبب‌های خود را به ایشان عطا فرمودم تا علامتی در میان من و ایشان بشود و بدانند که من یهوه هستم که ایشان را تقدیس مینمایم.
«یکن خاندان اسرائیل در بیابان از من عاصی شده، در فریاض من سلوک ننمودند. و احکام مرا که هر که به آنها عمل نماید از آنها زنده ماند، خوار شمردند و سبب‌هایم را بسیار بی حرمت نمودند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، ایشان را در بیابان هلاک خواهم ساخت.
۱۴ لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امت‌هایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بجزمت نشود.

۱۵ و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را به زمینی که به ایشان داده بودم، داخل نسازم. زمینی که به شیرو شهد جاری است و غر تمامی زمینها میباشد.

۱۶ زیرا که احکام مرا خوار شمردند و به فریاض سلوک نمودند و سبب‌های مرا بجزمت ساختند، چونکه دل ایشان به بت‌های خود مایل میبود.

۱۷ لیکن خشم من بر ایشان رقت نموده، ایشان را هلاک نساختم و ایشان را در بیابان، نابود نمودم.

۱۸ و به پسران ایشان در بیابان گفتم: به فریاض پدران خود سلوک منماید و احکام ایشان را نگاه مدارید و خویشتن را به بت‌های ایشان نجس مسازید.

۱۹ من یهوه خدای شما هستم. پس به فریاض من سلوک نمائید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید.

۲۰ و سبب‌های مرا تقدیس نمائید تا در میان من و شما علامتی باشد و بدانید که من یهوه خدای شما هستم.

«یکن پسران از من عاصی شده، به فریاض من سلوک ننمودند و احکام مرا که هر که آنها را بجا آورد از آنها زنده خواهد ماند، نگاه نداشتند و به آنها عمل ننمودند و سبب‌های مرا بجزمت ساختند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، غضب خویش را بر ایشان در بیابان به اتمام خواهم رسانید.

۲۲ لیکن دست خود را بر گردانیده، محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امت‌هایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بجزمت نشود.

۲۳ و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را در میان امت‌پراکنده نمایم و ایشان را در کشورها متفرق سازم.

۲۴ زیرا که احکام مرا بجانیا و رند و فریاض مرا خوار شمردند و سبب‌های مرا بجزمت ساختند و چشمان ایشان بسوی بت‌های پدران ایشان نگران میبود.

۲۵ بنابراین من نیز فریاضی را که نیکو نبود و احکامی را که از آنها زنده نمانند به ایشان دادم.

۲۶ و ایشان را به هدایای ایشان که هر کس را که رحم را می‌گشود از آتش می‌گذرانیدند، نجس ساختم تا ایشان را تباه سازم و بدانند که من یهوه هستم.

«نا بر اینای پسران خاندان اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: در این دفعه نیز پدران شما خیانت کرده، به من کفر ورزیدند.

۲۸ زیرا که چون ایشان را به زمینی که دست خود را برافراشته بودم که آن را به ایشان بدهم در آوردم، آنگاه به هر تل بلند و هر درخت کشتن نظر انداختند و ذبایح خود را در آنجا ذبح نمودند و قربانی‌های غضب‌انگیز خویش را گذرانیدند. و در آنجا هدایای خوشبوی خود را آوردند و در آنجا هدایای ریختنی خود را ریختند.

۲۹ و به ایشان گفتم: این مکان بلند که شما به آن می‌روید چیست؟ پس اسم آن را امروز بامه خوانده میشود.

داوری و بازسازی

«نا بر این به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: آیا شما به رفتار پدران خود خویشتن را نجس می‌سازید و رجاسات ایشان را پیروی نموده، زنا می‌کنید؟

وهدایای خود را آورده، پسران خویش را از آتش میگذرانید و خویشتر را از تمامی تپهای خود تا امروز نجس میسازید؟ پسای خاندان اسرائیل آیامن از شما طلبیده بشوم؟ خداوند یهوه میفرماید به حیات خودم قسم که از شما طلبیده نخواهم شد.

۳۲ و آنچه به خاطر شما خطور می کند هرگز واقع نخواهد شد که خیال میکنید. مثل امتهای مانند قبایل کشورها گردیده، تپهای (چوب و سنگ را عبادت خواهید نمود.

۳۳ زیرا خداوند یهوه میفرماید: به حیات خودم قسم که هر آینه بادست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده بر شما سلطنت نخواهم نمود.

۳۴ و شمار از میان امتهای بیرون آورده، به دست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده از زمینهایی که در آنها پراکنده شده هاید جمع خواهم نمود.

۳۵ و شمارا به بیابان امتهای آورده، در آنجا بر شمار و بروداوری خواهم نمود.

۳۶ و خداوند یهوه میگوید: چنانکه بر پدران شما در بیابان زمین مصر داوری نمودم، همچنین بر شما داوری خواهم نمود.

۳۷ و شمارا زیر عصا گذرانیده، به بند عهد در خواهم آورد.

۳۸ و اتانی را که متمرده شده و از من عاصی گردیده هاند، از میان شما جدا خواهم نمود و ایشان را از زمین غربت ایشان بیرون خواهم آورد. لیکن به

زمین اسرائیل داخل نخواهند شد و خواهید دانست که من یهوه هستم.»

اما به شمای خاندان اسرائیل خداوند یهوه چنین میگوید: «مهمانزد تپهای خود رفته، آنها را عبادت کنید. لیکن بعد از این البته مرا گوش خواهید داد. و اسم قدوس مرا دیگر با هدا یا و تپهای خود بی عصمت نخواهید ساخت.

۴۰ زیرا خداوند یهوه میفرماید: در کوه مقدس من بر کوه بلند اسرائیل تمام خاندان اسرائیل جمع در آنجا عبادت خواهند کرد و در آنجا از ایشان راضی شده، ذبایح جنبانیدنی شما و نوبرهای هدایای شمارا با تمامی موقوفات شما خواهم طلبید.

۴۱ و چون شمارا از امتهای بیرون آورم و شمارا از زمینهایی که در آنها پراکنده شده هاید جمع نمایم، آنگاه هدایای خوشبوی شمارا از شما قبول خواهم کرد و به نظر امتهای در میان شما تقدیس کرده خواهم شد.

۴۲ و چون شمارا به زمین اسرائیل یعنی به زمینی که در بارهاش دست خود را برافراشتم که آن را به پدران شما بدهم بیاورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.

۴۳ و در آنجا طریق های خود و تمامی اعمال خویش را که خویشتر را به آنها نجس ساختید، به یاد خواهید آورد. و از همه اعمال قبیح که کرده اید، خویشتر را به نظر خود مکروه خواهید داشت.

۴۴ و ای خاندان اسرائیل خداوند یهوه میفرماید: هنگامی که باشما محض خاطر اسم خود و نه به سزای رفتار قبیح شما و نه موافق اعمال فاسد شما عمل نموده باشم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان روی خود را بسوی جنوب متوجه ساز و به سمت جنوب تکلم نما و بر جنگل صحرای جنوب نبوت کن.

۴۷ و به آن جنگل جنوب بگو: کلام خداوند را بشنو. خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من آتشی در تو میافروزم که هر درخت سبز و هر درخت خشک را در تو خواهد سوزانید. و لهیب ملتهب آن خاموش نخواهد شد و همه رویها از جنوب تا شمال از آن سوخته خواهد شد.

۴۸ و تمامی بشر خواهند فهمید که من یهوه آن را فروختم تا خاموشی نپذیرد.»

و من گفتم: «های خداوند یهوه ایشان در باره من میگویند آیا او مثلها نمی آورد؟»

بابل شمشیر داوری خدا

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان روی خود را بسوی اورشلیم بدار و به مکان های بلند مقدس تکلم نما. و به زمین اسرائیل نبوت کن.

۳ و به زمین اسرائیل بگو: خداوند چنین میفرماید: اینک من به ضد تو هستم. و شمشیر خود را از غلافش کشیده، عادلان و شیران را از میان تو منقطع خواهم ساخت.

۴ و چونکه عادلان و شیران را از میان تو منقطع میسازم، بنابراین شمشیر من بر تمامی بشر از جنوب تا شمال از غلافش بیرون خواهد آمد.

۵ و تمامی بشر خواهند فهمید که من یهوه شمشیر خود را از غلافش بیرون کشیدم تا باز به آن برنگردد.

- ۶ پس توای پسر انسان آه بکش! باشکستگی کمر و مرارت سخت به نظرایشان آه بکش.
- ۷ واگر به تو گویند که چرا آه میکشی؟ بگو: بهسبب آوازه‌های که می‌آید. زیرا که همه دلها گداخته و تمامی دست‌هاست گردیده و همه جانها کاهیده و جمیع زانوهای مثل آب ییتاب خواهد شد. خداوند یهوه می‌گوید: همانا آن می‌آید و به وقوع خواهد پیوست.»
- و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ی پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند چنین می‌فرماید: بگو که شمشیر، شمشیر تیز شده و نیز صیقلی گردیده است.
- ۱۰ تیز شده است تا کشتار نماید و صیقلی گردیده تا براق شود. پس آیا ماشادی نمایم؟ عصای پسر من همه درختان را خوار می‌شمارد.
- ۱۱ و آن برای صیقلی شدن داده شد تا آن را به دست گیرند. و این شمشیر تیز شده و صیقلی گردیده است تا به دست قاتل داده شود.
- ۱۲ ای پسر انسان فریاد بر آور و لوله نماز را که این بر قوم من و بر جمیع سروران اسرائیل وارد می‌آید. ترسها بهسبب شمشیر بر قوم من عارض شده است. لذا بران خود دست بزن.
- ۱۳ زیرا که امتحان است. و چه خواهد بود اگر عصابی که (بگرا) را (خوار می‌شمارد، دیگر نباشد. قول خداوند یهوه این است:
- و توای پسر انسان نبوت کن و دستهای خود را بهم بزن و شمشیر دفعه سوم تکرار بشود. شمشیر مقتولان است. شمشیر آن مقتول عظیم که ایشان را احاطه می‌کند.
- ۱۵ شمشیر برنده‌های به ضد همه دروازه‌های ایشان قرار دادم تا دلها گداخته شود و هلاکتها زیاده شود. آه (مشیر) براق گردیده و برای کشتار تیز شده است.
- ۱۶ جمع شده، به جانب راست برو و آراسته گردیده، به جانب چپ توجه نما. بهر طرف که رخسار هایت متوجه می‌باشد.
- ۱۷ و من نیز دستهای خود را بهم خواهم زد و وحدت خشم خویش را ساکن خواهم گردانید. من یهوه هستم که تکلم نمودهام.»
- و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «توای پسر انسان دورا به جهت خود تعیین نماتا شمشیر پادشاه بابل از آنها بیاید. هر دوی آنها از یک زمین بیرون می‌آید. و علامتی بر پا کن. آن را بر سر راه شهر بری انما.
- ۲۰ راهی تعیین نماتا شمشیر به ره بنی عمون و به یهودا در اورشلم منیع بیاید.
- ۲۱ زیرا که پادشاه بابل بر شاه راه، بهسر دورا ایستاده است تا تافال زند و تیرهارا بهم زده، از ترافیم سوال میکند و به جگر مینگرد.
- به دست راستش تفال اورشلم است تا منجنیقها بر پا کند و دهان را برای کشتار بگشاید و آواز را به گلبانگ بلند نماید و منجنیقها بر دروازهها بر پا کند و سنگرها بسازد و بر جها بنا نماید.
- ۲۳ لیکن در نظر ایشان که قسم برای آنها خورد هاند، تفال باطل مینماید. و او گاه ایشان را به یاد می‌آورد تا گرفتار شوند.»
- بنابر این خداوند یهوه چنین می‌گوید: «و نکه شما تقصیرهای خویش را منکشف ساخته و خطایای خود را در همه اعمال خویش ظاهر نمود، عصیان خود را یاد آور انیدید، پس چون به یاد آورده شدید دستگیر خواهید شد.
- ۲۵ و توای رئیس شری اسرائیل که به زخم مهلک مجروح شده‌ای و اجل تو در زمان عقوبت آخر رسیده است،
- خداوند یهوه چنین می‌گوید: عمامه را دور کن و تاج را بردار. چنین نخواهد ماند. آنچه را که پست است بلند نما و آنچه را که بلند است پست کن.
- ۲۷ و من آن را سرنگون، سرنگون، سرنگون خواهم ساخت. و این دیگر واقع نخواهد شد تا آنکس بیاید که حق او می‌باشد. و من آن را به وی عطا خواهم نمود.
- «توای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه در باره بنی عمون و سرزنش ایشان چنین می‌فرماید: بگو که شمشیر، شمشیر برای کشتار کشیده شده است و به غایت صیقلی گردیده تا براق بشود.
- ۲۹ چونکه برای توروای باطل دید هاند و برای توفال دروغ زد هاند تا تو را بر گردنهای مقتولان شری بگذازند که اجل ایشان در زمان عقوبت آخر رسیده است.
- ۳۰ لذا آن را به غلافش برگردان و بر تو در مکانی که آفریده شده‌ای و در زمینی که تولد یافته‌ای داوری خواهم نمود.
- ۳۱ و خشم خود را بر تو خواهم ریخت و آتش غیظ خود را بر تو خواهم دمید. و تو را به دست مردان وحشی که برای هلاک نمودن چالا کند تسلیم خواهم نمود.
- ۳۲ و تو برای آتش هیزم خواهی شد و خونت در آن زمین خواهد ماند. پس به یاد آورده نخواهی شد زیرا من که یهوه هستم تکلم نمودهام.»

نگاهان اورشلیم

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان آیا داوری خواهی نمود؟ آیا بر شهر خونریز داوری خواهی نمود؟ پس آن را از همه رجاساتش آگاه ساز. و بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: ای شهری که خون را در میان خودت میریزی تا اجل تو برسد! ای که بتها را به ضد خود ساخته، خویشان را نجس نمودهای!»

به سبب خونی که ریختهای مجرم شده‌های و به سبب بت‌هایی که ساختهای نجس گردیده‌های. لذا اجل خویش را نزدیک آورده، به انتهای سالهای خود رسیدهای. لذا تورا نزد امت‌ها عار و نزد جمیع کشورها مسخره گردانیدهام.

۵ ای پلید نام! وای پر فتنه! آنانی که به تو نزدیک و آنانی که از تو دورند بر تو سخریه خواهند نمود.

۶ اینک سروران اسرائیل، هر کس به قدر قوت خویش مرتکب خونریزی در میان تومی بودند.

۷ پدر و مادر را در میان تو هانت نمودند. و غریبان را در میان تو مظلوم ساختند و یرتیمان و بیوه‌زان در میان تو ستم نمودند.

۸ و تو مقدس‌های مرا خوار شمرده، سبت‌های مرا بی عصمت نمودی.

۹ و بعضی در میان تو به جهت ریختن خون، نمانی مینمودند. و بر کوه‌ها در میان تو غذا میخوردند. و در میان تو مرتکب قباحت میشدند.

۱۰ و عورت‌پدران را در میان تو منکشف میساختند. و زنان حایض را در میان تو بی عصمت مینمودند.

۱۱ یکی در میان تو بازن همسایه خود عمل زشت نمود. و دیگری عروس خویش را به جور بی‌عصمت کرد. و دیگری خواهرش، یعنی دختر پدر خود را ذلیل ساخت.

۱۲ و در میان تو به جهت ریختن خون رشوه خوردند و سود و ربح گرفتند. و تو مال همسایه خود را به زور غصب کردی و مرا فراموش نمودی. قول خداوند یهوه این است.

۱۳ لذا هان من به سبب حرص تو که مرتکب آن شده‌های و به سبب خونی که در میان خودت ریختهای، دستهای خود را بهم میزنم.

۱۴ پس در ایامی که من به تو مکافات رسانم آیا دلت قوی و دست‌هایت محکم خواهد بود؟ من که یهوه هستم تکلم نمودم و بعمل خواهم آورد.

۱۵ و تورا در میان امت‌ها پراکنده و در میان کشورها متفرق ساخته، نجاسات تورا از میان تو نابود خواهم ساخت.

۱۶ و به نظر امت‌ها بی‌عصمت خواهی شد و خواهی دانست که من یهوه هستم.»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان خاندان اسرائیل نزد من درد شده‌اند و جمیع ایشان مس و روی و آهن و سرب در میان کوره و در دنگره شده‌اند.

۱۹ بنا بر این خداوند یهوه چنین میگوید: چونکه همگی شما درد شده‌اید، لذا من شمارا در میان اورشلیم جمع خواهم نمود.

۲۰ چنانکه نقره و مس و آهن و سرب و روی را در میان کوره جمع کرده، آتش بر آنها میداند تا گداخته شود، همچنان من شمارا در غضب و حدت خشم خویش جمع کرده، در آن خواهم نهاد و شمارا خواهم گداخت.

۲۱ و شمارا جمع کرده، آتش غضب خود را بر شما خواهم دید که در میانش گداخته شوید.

چنانکه نقره در میان کوره گداخته میشود، همچنان شما در میانش گداخته خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه حدت خشم خویش را بر شما ریخته‌ام.»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان اورا بگو: تو زمینی هستی که طاهر نخواهی شد. و باران در روز غضب بر تو نخواهد بارید.

۲۵ فتنه‌انگیزی آن در میانش میباشد. ایشان مثل شیر غران که شکار را می‌درد، جان‌ها را می‌خورند. و گنج‌ها و نفایس را می‌برند. و بیوه‌زان را در میانش زیاد می‌سازند.

۲۶ کاهانش به شریعت من مخالف و ورزیده، موقوفات مرا حلال می‌سازند. و در میان مقدس و غیر مقدس تمیز نمی‌دهند و در میان نجس و طاهر فرق نمی‌گذارند. و چشمان خود را از سبت‌های من میپوشانند و من در میان ایشان یحرمت گردیده‌ام.

۲۷ سرورانش مانند گرگان درنده خون‌میریزند و جان‌ها را هلاک مینمایند تا سود نالحق ببرند.

۲۸ و انبایش ایشان را به گل ملاطاف نمود و رویاهای باطل میبینند و برای ایشان تفال دروغ زده، میگویند که خداوند یهوه چنین گفته است با آنکه یهوه تکلم ننموده.

۲۹ و قوم زمین به شدت ظلم نموده و مال بکدیگر را غصب کرده اند. و بر فقیران و مسکینان جفا نموده، غریبان را به بیانصافی مظلوم ساختند.

۳۰ و من در میان ایشان کسی را طلبیدم که دیوار را بنا نماید و برای زمین به حضور من در شکاف بایستد تا آن را خراب ننمایم، اما کسی را نیافتم.

۳۱ پس خداوند یهوه میگوید: خشم خود را بر ایشان ریخته‌ام و ایشان را به آتش غضب خویش هلاک ساخته، طریق ایشان را بر سر ایشان وارد آورده‌ام.»

دو خواهر زنا کار

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان دوزن دختر یک مادر بودند.

۳ ایشان در مصر زنا کرده، در جوانی خود زنا کار شدند. در آنجاسینه‌های ایشان را مالیدند و پستانهای بکارت ایشان را افشردند.

۴ و نامهای ایشان بزرگتر اهل و خواهر او اهل یبیه بود. و ایشان از آن من بوده، پسران و دختران زایدند. و اما نامهای ایشان اهل و، سامره میباشند و اهل یبیه، اورشلیم.

۵ و اهل و از من روتافته، زنا نمود و بر محبان خود یعنی بر آشوریان که مجاور او بودند عاشق گردید،

کسانی که به آسمان نجونی ملبس بودند، حاکمان و سرداران که همه ایشان جوانان دلپسند و فارسان اسب سوار بودند.

۷ و به ایشان یعنی به جمیع برگردگان بنی آشور فاحشگی خود را بذل نمود و خود را از جمیع تهای آنانی که بر ایشان عاشق میبود نجس میساخت.

۸ و فاحشگی خود را که در مصر مینمود، ترک نکرد. زیرا که ایشان در ایام جوانیش با او هم خواب میشدند و پستانهای بکارت او را افشردند، زنا کاری خود را بروی میریختند.

۹ لهما من او را به دست عاشقانش یعنی به دست بنی آشور که او بر ایشان عشق میورزید، تسلیم نمودم.

۱۰ که ایشان عورت او را منکشف ساخته، پسران و دخترانش را گرفتند. و او را به شمشیر کشتند که در میان زنان عبرت گردید و بروی داوری نمودند.

«چون خواهرش اهل یبیه این را دید، در عشقبازی خویش از او زیاد تر فاسد گردید و بیشتر از زنا کاری خواهرش زنا نمود.

۱۲ و بر بنی آشور عاشق گردید که جمیع ایشان حاکمان و سرداران مجاور او بودند و ملبس به آسمان نجونی و فارسان اسب سوار و جوانان دلپسند بودند.

۱۳ و دیدم که او نیز نجس گردیده و طریق هر دو ی ایشان یک بوده است.

۱۴ پس زنا کاری خود را زیاد نمود، زیرا صورتهای مردان که بر دیوار هانقش شده بود یعنی تصویرهای کلدانیان را که به شنجرف کشیده شده بود، دید.

۱۵ که کمرهای ایشان به کمر بند هابسته و عمامهای رنگارنگ بر سر ایشان پیچیده بود. و جمیع آنها مانند سرداران و به شبیه اهل بابل که مولد ایشان زمین کلدانیان است بودند.

۱۶ و چون چشم او بر آنها افتاد، عاشق ایشان گردید. و رسولان نزد ایشان به زمین کلدانیان فرستاد.

۱۷ و پسران بابل نزد وی در بستر عشق بازی درآمده، او را از زنا کاری خود نجس ساختند. پس چون خود را از ایشان نجس یافت، طبع وی از ایشان متنفر گردید.

۱۸ و چون که زنا کاری خود را آشکار کرد و عورت خود را منکشف ساخت، جان من از او متنفر گردید، چنانکه جانم از خواهرش متنفر شده بود.

۱۹ اما او ایام جوانی خود را که در آنها در زمین مصر زنا کرده بود به یاد آورده، باز زنا کاری خود را زیاد نمود.

۲۰ و بر معشوقه‌های ایشان عشق ورزید که گوشت ایشان، مثل گوشت الاغان و نطفه ایشان چون نطفه اسبان میباشد.

۲۱ و قباحت جوانی خود را حینی که مصریان پستانهایت را به خاطر سینه‌های جوانیت افشردند به یاد آوردی.

«نابرایای اهل یبیه خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من عاشقانت را که جانت از ایشان متنفر شده است به ضد تو برانگیزانیده، ایشان را از هر طرف بر تو خواهم آورد.

۲۳ یعنی پسران بابل و همه کلدانیان را از فقود و شوع و قوع. و همه پسران آشور را همراه ایشان که جمیع ایشان جوانان دلپسند و حاکمان و والیان و

سرداران و نامداران هستند و تمامی ایشان اسب سوارند.

- ۲۴ و با اسلحه و کالسکه‌ها و اراجه‌ها و گروه عظیمی بر تو خواهند آمد و با مجن‌ها و سپرها و خودها تو را احاطه خواهند نمود. و من داوری تو را به ایشان خواهم سپرد تا تو را بر حسب احکام خود داوری نمایند.
- ۲۵ و من غیرت خود را به ضد تو خواهم برانگیخت تا با توبه غضب عمل نمایند. و بینی و گوش‌هایت را خواهند برید و بقیه توباشم شیر خواهند افتاد و پسران و دخترانت را خواهند گرفت و بقیه توبه آتش سوخته خواهند شد.
- ۲۶ و لباس تو را از تو کنده، زیورهای زیبای تو را خواهند برد.
- ۲۷ پس قباحت تو و زنا کاریت را که از زمین مصر آورده‌ای، از تو نابود خواهم ساخت. و چشمان خود را بسوی ایشان بر نخواهی افراشت و دیگر مصر را به یاد نخواهی آورد.
- ۲۸ زیرا خداوند یهوه چنین میگوید: اینک تو را به دست آنانی که از ایشان نفرت داری و به دست آنانی که جانت از ایشان متنفر است، تسلیم خواهم نمود.
- ۲۹ و با تو از راه بغض رفتار نموده، تمامی حاصل تو را خواهند گرفت و تو را عریان و برهنه و خواهام گذاشت. تا آنکه برهنگی زنا کاری تو و قباحت و فاحشه‌گری تو ظاهر شود.
- ۳۰ و این کارها را به تو خواهم کرد، از این جهت که در عقب امتها زنا نموده، خویشان را از پتهای ایشان نجس ساخته‌ای.
- ۳۱ و چونکه به طریق خواهر خود سلوک نمودی، جام اورا به دست تو خواهم داد.
- ۳۲ و خداوند یهوه چنین میفرماید: جام عمیق و بزرگ خواهر خود را خواهی نوشید. و محل سخریه و استمزا خواهی شد که متحمل آن نتوانی شد.
- ۳۳ و از مستی و حزن پر خواهی شد. از جام حیرت و خرابی یعنی از جام خواهرت سامره.
- ۳۴ و آن را خواهی نوشید و تاته خواهی آشامید و خورده‌های آن را خواهی خاپید و پستانهای خود را خواهی کند، زیرا خداوند یهوه میگوید که من این را گفته‌ام.
- ۳۵ بنابراین خداوند یهوه چنین میفرماید: چونکه مرا فراموش کردی و مرا پشت سر خود انداختی، لهدا تو نیز متحمل قباحت و زنا کاری خود خواهی شد.»
- و خداوند مرا گفت: «ی‌پسر انسان! آیا براهوله و اهولیهه داوری خواهی نمود؟ بلکه ایشان را از رسالت ایشان آگاه ساز.
- ۳۷ زیرا که زنا نمودن دست ایشان خون آلود است و با پتهای خویش مرتکب زنا شده‌اند. و پسران خود را نیز که برای من زاییده بودند، به جهت آنها از آتش گذرانید هاند تا سوخته شوند.
- ۳۸ و علاوه بر آن این راهم به من کرده‌اند که در همان روز مقدس مرا بی‌عصمت کرده، سبت‌های مرا بی‌حمت نمود هاند.
- ۳۹ زیرا چون پسران خود را برای پتهای خویش ذبح نموده بودند، در همان روز به مقدس داخل شده، آن را بی‌عصمت نمودند و هان این عمل را در خانه من بجا آوردند.
- ۴۰ بلکه نزد مردانی که از دور آمدند، فرستادید که نزد ایشان قاصدی فرستاده شد. و چون ایشان رسیدند، خویشان را برای ایشان غسل دادی و سرمه به چشمانت کشیدی و خود را به زیورهای آرایش دادی.
- ۴۱ و بریستر فخری که سفره پیش آن آماده بود نشسته، بخور و روغن مرا بر آن نهادی.
- ۴۲ و در آن آواز گروه عیاشان مسموع شد. و همراه آن گروه عظیم صابیان از بیابان آورده شدند که دستبند هابرد سته‌ها و تاجهای فاخر بر سر هر دوی آنها گذاشتند.
- ۴۳ و من درباره آن زنی که در زنا کاری فرسوده شده بود گفتم: آیا ایشان الان با او زنا خواهند کرد و او با ایشان؟
- و به او در آمدند به نهجی که نزد فاحشه‌ها در می‌آیند. همچنان به آن دوزن قباحت پیشه یعنی اهوله و اهولیهه در آمدند.
- ۴۵ پس مردان عادل بر ایشان قصاص زنان زنا کار و خون‌ریز را خواهند رسانید، زیرا که ایشان زانیه میباشند و دست ایشان خون آلود است.
- ۴۶ زیرا خداوند یهوه چنین میفرماید: من گروهی به ضد ایشان خواهم برانگیخت. و ایشان رامشوش ساخته، به تاراج تسلیم خواهم نمود.
- ۴۷ و آن گروه ایشان را به سنگ‌ها سنگسار نموده، به شمشیرهای خود پاره خواهند کرد. و پسران و دختران ایشان را کشته، خانه‌های ایشان را به آتش خواهند سوزانید.
- ۴۸ و قباحت را از زمین نابود خواهم ساخت. پس جمیع زنان متنبه خواهند شد که مثل شما مرتکب قباحت نشوند.
- ۴۹ و سزای قباحت شما را بر شما خواهند رسانید. و متحمل نگاهان پتهای خویش خواهید شد و خواهید دانست که من خداوند یهوه میباشم.»

مثل دیگ

و در روز دهم ماه دهم از سال نهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

- «ی پسر انسان اسم امروز را برای خود بنویس، اسم همین روز را، زیرا که در همین روز پادشاه بابل بر اورشلیم هجوم آورد.
- ۳ برای این خاندان فتنه انگیز مثلی آورده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میگوید: دیگر را بگذار. آن را بگذار و آب نیز در آن بریز.
- ۴ قطعه هایش یعنی هر قطعه نیکووران و دوش را در میانش جمع کن و از بهترین استخوانها آن را پر ساز.
- ۵ و بهترین گوسفندان را بگیر و استخوانها را زیرش دسته کرده، آن را خوب بجوشان تا استخوانهایی که در اندرونش هست پخته شود.
- ۶ بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: وای بر آن شهر خونریز! وای بر آن دیگی که زنگش در میانش است و زنگش از میانش در نیامده است! آن را به قطعه هایش بیرون آور و قرعه بر آن انداخته نشود.
- ۷ زیرا خونی که ریخت در میانش میباید. آن را بر صخره صاف نهاد و بر زمین نریخت تا از خاک پوشانیده شود.
- ۸ من خون او را بر صخره صاف نهادم که پنهان نشود تا آنکه حدت خشم را برانگیخته انتقام بکشم.
- ۹ بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: وای بر آن شهر خونریز! من نیز توده همین را بزرگ خواهم ساخت.
- ۱۰ هیزم زیاد بیاور و آتش بپروز و گوشت را مهیا ساز و او به جات در آن بریز و استخوانها سوخته بشود.
- ۱۱ پس آن را بر آخگر خالی بگذار تا تابیده شده مسش سوخته گردد و نجاستش در آن گذاشته شود و زنگش نابود گردد.
- ۱۲ او از مشقتها خسته گردید، اما زنگ بسیارش از وی بیرون نیامد. پس زنگش در آتش بشود.
- ۱۳ در نجاسات تو قباح است چونکه تورا تطهیر نمودم. اما ظاهر نشدی. لهدا تا غضب خود را بر تو به اتمام نرسانم، دیگر از نجاست خود ظاهر نخواهی شد.
- ۱۴ من که یهوه هستم این را گفته‌ام و به وقوع خواهد پیوست و آن را بجا خواهم آورد. پس خداوند یهوه میگوید: دست نخواهم برداشت و شفقت نخواهم نمود و پشیمان نخواهم شد و بر حسب رفتار تو و بر وفق اعمال تو تورا دوری خواهند کرد.»

مرگ زن حزقیال

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

- «ی پسر انسان اینک من آرزوی چشمانت را بگفته‌ام از تو خواهم گرفت. ماتم و گریه نمنا و اشک از چشمت جاری نشود.
- ۱۷ آه بکش و خاموش شو و برای مرده ماتم بگیر. بلکه عمامه بر سرت بپوش و کفش به پایت بکن و شاربهایت را مپوشان و طعام مرده را نخور.»
- پس با مدادان باقوم تکلم نمودم و وقت عصر زن من مرد و صبحگاهان به نهجی که مامور شده بودم عمل نمودم.
- ۱۹ و قوم به من گفتند: «یا ما را خبر نمی دهی که این کارهایی که میکنی به ما چه نسبت دارد؟»
- ایشان را جواب دادم که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید که هان من مقدس خود را که نفر جلال شما و آرزوی چشمان شما و لذت جانهای شما است، بیعصمت خواهم نمود. و پسران و دختران شما که ایشان را ترک خواهید کرد، به شمشیر خواهند افتاد.
- ۲۲ و به نهجی که من عمل نمودم، شما عمل خواهید نمود. شاربهای خود را نخواهید پوشانید و طعام مردگان را نخواهید خورد.
- ۲۳ عمامه‌های شما بر سر و کفشهای شما در پایهای شما بوده، ماتم و گریه نخواهید کرد. بلکه بهسبب گاهان خود کاهیده شده، بسوی یکدیگر آه خواهید کشید.
- ۲۴ و حزقیال برای شما آیتی خواهد بود موافق هر آنچه او کرد، شما عمل خواهید نمود. و حینی که این واقع شود خواهید دانست که من خداوند یهوه میباشم.
- «اما تو ای پسر انسان! در روزی که من قوت و سرور و نفرو آرزوی چشمان و رفعت جانهای ایشان یعنی پسران و دختران ایشان را از ایشان گرفته باشم، آیا واقع نخواهد شد که در آن روز هر که رهایی یابد نزد تو آمده، این را به سمع تو خواهد رسانید؟»

پس در آن روز دهانت برای آنانی که رهایی یافته‌اند باز خواهد شد و متکلم شده، دیگر گنگ نخواهی بود و برای ایشان آیتی خواهی بود و خواهند دانست که من یهوه میباشم.»

نبوت به ضد بنی عمون

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان نظر خود را بر بنی عمون بدار و به ضد ایشان نبوت نما.

۳ و به بنی عمون بگو: کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه چنین میفرماید: چونکه در باره مقدس من حینی که بی‌عصمت شد و در باره زمین اسرائیل، حینی که ویران گردید و در باره خاندان یهودا، حینی که به اسیری رفته‌اند، گفتی، بنابراین همانا من تو را به بنی مشرق تسلیم می‌کنم تا در تو تصرف نمایند. و خیمه‌های خود را در میان تو زده، مسکن‌های خویش را در تو برپا خواهند نمود. و ایشان میوه تو را خواهند خورد و شیر تو را خواهند نوشید. و ربه را آرامگاه شتران و (بنی عمون را) خوابگاه گله‌ها خواهم گردانید و خواهید دانست که من یهوه هستم.

۶ زیرا خداوند یهوه چنین میگوید: چونکه تو بر زمین اسرائیل دستک میزنی و پابر زمین میکوبی و به تمامی کینه دل خود شادی مینمایی، بنابراین هان من دست خود را بر تو دراز خواهم کرد و تو را تاراج امتهای خواهم ساخت. و تو را از میان قومها منقطع ساخته، از میان کشورهای نابود خواهم ساخت. و چون تو را هلاک ساخته باشم، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.»

نبوت به ضد موآب

خداوند یهوه چنین میگوید: «ونکه موآب و سعیر گفتند که اینک خاندان اسرائیل مانند جمیع امتهای میباشند،

بنابراین اینک من حدود موآب را از شهرهایی از شهرهای حدودش که نفرز من میباشد یعنی بیت‌یشیموت و بعل معون و قریه تایم مفتوح خواهم ساخت. ۱۰ برای بنی مشرق آن را با بنی عمون (فتوح خواهم ساخت (و به تصرف ایشان خواهم داد تا بنی عمون دیگر در میان امت‌ها مذکور نشوند.

۱۱ و بر موآب داوری خواهم نمود و خواهند دانست که من یهوه میباشم.»

نبوت به ضد ادوم

خداوند یهوه چنین میگوید: «زاین جهت که ادوم از خاندان یهودا انتقام کشید هاند و در انتقام کشیدن از ایشان خطایی عظیم ورزید هاند، بنابراین خداوند یهوه چنین میفرماید: دست خود را بر ادوم دراز کرده، انسان و بهایم را از آن منقطع خواهم ساخت و آن را ویران کرده، از تیمان تادان به شمشیر خواهند افتاد.

۱۴ و به دست قوم خود اسرائیل انتقام خود را از ادوم خواهم کشید و موافق خشم و غضب من به ادوم عمل خواهند نمود. و خداوند یهوه میگوید که انتقام مرا خواهند فهمید.»

نبوت به ضد فلسطینیان

خداوند یهوه چنین میگوید: «ونکه فلسطینیان انتقام کشیدند و با کینه دل خود انتقام سخت کشیدند تا آن ربه عداوت ابدی خراب نمایند، بنابراین خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من دست خود را بر فلسطینیان دراز نموده، کریتیان را منقطع خواهم ساخت و باقی ماندگان ساحل دریا را هلاک خواهم نمود.

۱۷ و با سرزنش غضب آمیز انتقام سخت از ایشان خواهم گرفت. پس چون انتقام خود را از ایشان کشیده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

نبوت به ضد صور

و در سال یازدهم در غره ماه واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان چونکه صور در باره اورشلیم میگوید، دروازه امتهای شکسته شد و حال به من منتقل گردیده است. و چون او خراب گردید من توانگر خواهم شد.

۳ بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: هانای صور من به ضد تومی باشم و امت‌های عظیم بر تو خواهم برانگیخت به نهجی که دریا مواج خود را بر می‌انگیزاند.

۴ و حصار صور را خراب کرده، برجهایش را منهدم خواهند ساخت و غبارش را از آن خواهم رفت و آن ربه صخرهای صاف تبدیل خواهم نمود.

- ۵ و او محل پهن کردن دامها در میان دریا خواهد شد، زیرا خداوند یهوه میفرماید که من این را گفته‌ام. و آن تاراج امت‌ها خواهد گردید.
- ۶ و دخترانش که در صحرا می‌باشند به شمشیر کشته خواهند شد. پس ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»
- زیرا خداوند یهوه چنین میفرماید: «ینک من نبوکدرصر پادشاه بابل، پادشاه پادشاهان را از طرف شمال بر صور با سببان و ارا بهها و سواران و جمعیت و خالق عظیمی خواهم آورد.
- ۸ و او دختران تورا در صحرا به شمشیر خواهد کشت. و برجها به ضد تو بنا خواهد نمود. و سنگرها در برابر تو خواهد ساخت. و مترسها در برابر تو برپا خواهد داشت.
- ۹ و من جنیقه‌های خود را بر حصارهای آورده، برجهای رباتبرهای خود منهدم خواهد ساخت.
- ۱۰ و اسبانش آنقدر زیاد خواهد بود که گرد آنها تورا خواهد پوشانید. و چون به دروازه‌های داخل شود چنانکه به شهر رخنه دارد در می‌آید، حصارهای از صدای سواران و ارا بهها و کالسکه‌ها متزلزل خواهد گردید.
- ۱۱ و به سم اسبان خود همه کوچه‌های راپایمال کرده، اهل تورا به شمشیر خواهد کشت. و بناهای نقرتوبه زمین خواهد افتاد.
- ۱۲ و توانگری تورا تاراج نموده، تجارت تورا به یغما خواهند برد. و حصارهای را خراب نموده، خانه‌های مرغوب تورا منهدم خواهند نمود. و سنگها و چوب و خاک تورا در آب خواهند ریخت.
- ۱۳ و آوازه‌نگامات تورا ساکت خواهم گردانید که صدای عودهای دیگر مسموع نشود.
- ۱۴ و تورا به صحراهای صاف مبدل خواهم گردانید تا محل پهن کردن دام‌هایش و بار دیگر بنا نخواهی شد. زیرا خداوند یهوه میفرماید: من که یهوه هستم این را گفته‌ام.»
- خداوند یهوه به صور چنین میگوید: «یا جزیره‌ها از صدای انهدام تو متزلزل نخواهد شد هنگامی که مجروحان ناله کشند و در میان تو کشتار عظیمی بشود؟ و جمیع سروران دریا از کرسیهای خود فرود آیند. و ردهای خود را از خود بیرون کرده، رخوت قلابدوزی خویش را بکنند. و به ترسها ملبس شده، بر زمین بنشینند و آن فان لرزان گردیده، درباره تو متحیر شوند.
- ۱۷ پس برای تو مرثیه خوانده، تورا خواهند گفت: ای که از دریا معمور بودی چگونه تباه گشتی! آن شهر نامداری که در دریا زور آور میبود که با ساکنان خود هیبت خویش را بر جمیع سکنه دریا مستولی میساخت.
- ۱۸ الان در روز انهدام تو جزیره‌ها میلرزند. و جزایری که در دریای باشد، از رحلت تو مدهوش میشوند.
- ۱۹ زیرا خداوند یهوه چنین میگوید: چون تورا شهر مغرب مثل شهرهای غیر مسکون گردانم و لجه‌ها را بر تو بر آورده، تورا به آبهای بسیار مستور سازم، آنگاه تورا با آنانی که به‌ها و یهوه فرو میروند، نزد قوم قدیم فرود آورده، تورا در اسفلهای زمین در خرابه‌های ابدی با آنانی که به‌ها و یهوه فرو میروند ساکن خواهم گردانید تا دیگر مسکون نشوی و دیگر جلال تورا در زمین زندگان جای نخواهد داد.
- ۲۱ و خداوند یهوه میگوید: تورا محل وحشت خواهم ساخت که نابود خواهی شد و تورا خواهند طلبید اما تا ابد الا با دیافت نخواهی شد.»

مرثیه صور

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ماتوای پسر انسان برای صور مرثیه بخوان!

و به صور بگو: ای که نزد مدخل دریا ساکنی و برای جزیره‌های بسیار تاجر طویف میباشی! خداوند یهوه چنین میگوید: ای صورتو گفته‌های که من کمال زیبایی هستم.

۴ حد و دتو در وسط دریا است و بنایانت زیبایی تورا کامل ساختند.

۵ همه تخته‌های را از صنوبر سنیر ساختند و سر و آزاد لبنان را گرفتند تا دکلهای برای تو بسازند.

۶ پاروهای را از بلوطهای باشان ساختند و نشیمنهای را از شمشاد جزایر کتیم که به عاج منبسط شده بود ترتیب دادند.

۷ گان مطرز مصری بادبان تو بود تا برای تو علمی بشود. و شراع تو از آسمان نجونی و ارغوان از جزایر ایشه بود.

۸ اهل سیدون و ارواد پارو وزن تو بودند و حکمای تو ای صور که در تو بودند ناخدا یان تو بودند.

۹ مشایخ جبیل و حکمایش در تو بوده، قلا فان تو بودند. تمامی کشتیهای دریای و ملاحان آنها در تو بودند تا برای تو تجارت نمایند.

۱۰ فارس و لود و فوط در افواجت مردان جنگی تو بودند. سپرها و خودها بر تو آویزان کرده، ایشان تورا زینت دادند.

- ۱۱ بنی ارواد با سپاهیان بر حصار هایت از هر طرف و جمادیان بر برجهایت بودند. و سپرهای خود را بر حصار هایت از هر طرف آویزان کرده، ایشان زیبایی تورا کامل ساختند.
- ۱۲ ترشیش به فراوانی هر قسم اموال سوداگران تو بودند. نقره و آهن و روی و سرب به عوض بضاعت تو میدادند.
- ۱۳ یاوان و توبال و ماشک سوداگران تو بودند. اهل خاندان تو جرعه اسبان و سواران و قاطران به عوض بضاعت تو میدادند.
- ۱۵ بنی ددان سوداگران تو و جزایر بسیار بازار گانان دست تو بودند. شاخهای عاج و آبنوس را با تو معاوضت میکردند.
- ۱۶ ارام به فراوانی صنایع تو سوداگران تو بودند. بهرمان و ارغوان و پارچه های قلابدوزی و گان نازک و مرجان و لعل به عوض بضاعت تو میدادند.
- ۱۷ یهود اوزمین اسرائیل سوداگران تو بودند، گندم منیت و حلوا و عسل و روغن و بلسان به عوض متاع تو میدادند.
- ۱۸ دمشق به فراوانی صنایع تو و کثرت هر قسم اموال با شراب حلبون و پشم سفید با تو سودا می کردند.
- ۱۹ ودان و یاوان ریسمان به عوض بضاعت تو میدادند. آهن مصنوع و سلیخه و قصب الذریره از متاعهای تو بود.
- ۲۰ ددان با زین پوشهای نفیس به جهت سواری سوداگران تو بودند.
- ۲۱ عرب و همه سروران قیدار بازار گانان دست تو بودند. بابرها و قوچها و بزها با تو داد و ستد میکردند.
- ۲۲ تجار شباور عمه سوداگران تو بودند. بهترین همه ادویه جات و هر گونه سنگ گرانها و طلا به عوض بضاعت تو میدادند.
- ۲۳ حران و کنه و عدن و تجار شباو اشورو کلمد سوداگران تو بودند.
- ۲۴ اینان با نفیاس و ردهای آسمانجونی و قلابدوزی و صند و قهای پر از رختهای فاخر ساخته شده از چوب سر و آزاد و بسته شده با ریسمانها در بازارهای تو سوداگران تو بودند.
- ۲۵ کشتیهای ترشیش قافله های متاع تو بودند. پس در وسط دریای تانگرو بسیار معزز گردیدی.
- ۲۶ پارو زنانت تورا به آبهای عظیم بردند و باد شرقی تورا در میان دریاشکست.
- ۲۷ اموال و بضاعت و متاع و ملاحان و ناخدایان و قلابان و سوداگران و جمیع مردان جنگی که در تو بودند، با تمامی جمعیتی که در میان تو بودند در روز انهدام تو در وسط دریای افتادند.
- «ز آواز فریاد ناخدایان ت ساحلها متزلزل گردید.
- ۲۹ و جمیع پارو زنان و ملاحان و همه ناخدایان دریا از کشتیهای خود فرو آمده، در زمین میایستند.
- ۳۰ و برای تو آواز خود را بلند کرده، به تلخی ناله میکنند و خاک بر سر خود ریخته، در خاکستر میغلطند.
- ۳۱ و برای تو موی خود را کنده، پلاس میپوشند و با مرارت جان و نوحه تلخ برای تو گریه میکنند.
- ۳۲ و در نوحه خود برای تو مرثیه میخوانند. و بر تونوحه گری نموده، میگویند: کیست مثل صورتی که در میان دریا خاموش شده است؟
- هنگامی که بضاعت تو از دریای بیرون میآمد، قومهای بسیاری را سیر میگردانیدی و پادشاهان جهان را به فراوانی اموال و متاع خود توانگری ساختی.
- ۳۴ اما چون از دریا، در عمق های آبها شکسته شدی، متاع و تمامی جمعیت تو در میان تلف شد.
- ۳۵ جمیع ساکنان جزایر به سبب تو متحیر گشته و پادشاهان ایشان به شدت دهشت زده و پریشان حال گردید هاند.
- ۳۶ تجار قومها بر تو صفر میزنند و تو محل دهشت گردیده، دیگر تابه ابد نخواهی بود.»

نبوت به ضد رئیس صور

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

- «ی پسر انسان به رئیس صور بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: چونکه دلت مغرور شده است و میگویی که من خدا هستم و بر کرسی خدایان در وسط دریا نشستم، و هر چند انسان هستی و نه خدا لیکن دل خود را مانند دل خدایان ساختهای.
- ۳ اینک تو از دنیای حکیم تر هستی و هیچ سری از تو مخفی نیست؟
- و به حکمت و فطانت خویش توانگری برای خود انداخته و طلا و نقره در خزاین خود جمع نمودهای.
- ۵ به فراوانی حکمت و تجارت خویش دولت خود را افزودهای پس به سبب توانگری دلت مغرور گردیده است.»

بنابر این خداوند یهوه چنین میفرماید: «ونکه تو دل خود را مثل دل خدایان گردانیده‌ای، پس اینک من غریبان و ستم کیشان امتهار ابر تو خواهم آورد که شمشیرهای خود را به ضد زبانی حکمت تو کشیده‌ای، جمال تو را ملوث سازند. ۸ و تو را به هاویه فرود آورند. پس به مرگ آنانی که در میان دریا کشته شوند خواهی مرد. ۹ آیابه حضور قاتلان خود خواهی گفت که من خدا هستم؟ نی بلکه در دست قاتلانت انسان خواهی بود و نه خدا. ۱۰ از دست غریبان به مرگ نامختونان کشته خواهی شد، زیرا خداوند یهوه میفرماید که من این را گفته‌ام.» و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان برای پادشاه صور مرثیه بخوان و وی را بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: تو خاتم کمال و مملو حکمت و کامل جمال هستی. ۱۳ در عدن در باغ خدا بودی و هر گونه سنگ گرانها از عقیق احمر و یاقوت اصفرو عقیق سفید و زبرجد و جنج و یشب و یاقوت کبود و بهرمان و زمررد پوشش تو بود. و صنعت دفتها و نایهات در تواز طلا بود که در روز خلقت تو آنها میباشده بود. ۱۴ تو کروبی مسح شده سایه گستر بودی. و تو را نصب نمودم تا بر کوه مقدس خدا بوده باشی. و در میان سنگهای آتشین میخرا میدی. ۱۵ از روزی که آفریده شدی تا وقتی که بیانصافی در تو یافت شد به رفتار خود کامل بودی. ۱۶ اما از کثرت سوداگریت بطن تو را از ظلم پر ساختند. پس خطا ورزیدی و من تو را از کوه خدای بیرون انداختم. و تو را ای کروبی سایه گستر، از میان سنگهای آتشین تلف نمودم. ۱۷ دل تو از زیباییت مغرور گردید و به سبب جمالت حکمت خود را فاسد گردانیدی. لهدا تو را بر زمین میاندازم و تو را پیش روی پادشاهان میگذارم تا بر تو بنگرند.»

۱۸ به کثرت نگاهت و بی انصافی تجارتت مقدس های خویش را بی عصمت ساختی. پس آتشی از میانت بیرون میآورم که تو را بسوزاند و تو را به نظر جمیع بینندگان بر روی زمین خاکستر خواهم ساخت. ۱۹ و همه آشنایانت از میان قوم ما بر تو متحیر خواهند شد. و تو محل دهشت شده، دیگر تا به ابد نخواهی بود.»

نبوت به ضد صیدون

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان نظر خود را بر صیدون بدار و به ضدش نبوت نما.»

۲۲ و بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: اینکای صیدون من به ضد تو هستم و خویشنت را در میان تو تجید خواهم نمود. و حینی که بر او داوری کرده و خویشنت را در وی تقدیس نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۲۳ و بدار او و خون در کوجه هایش خواهم فرستاد. و مجروحان به شمشیری که از هر طرف بر او میآید در میانش خواهند افتاد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.

۲۴ و بار دیگر برای خاندان اسرائیل از جمیع مجاوران ایشان که ایشان را خوار می‌شمارند، خاری خلنده و شوک رنج آورنده نخواهند بود. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه میباشم.»

خداوند یهوه چنین میگوید: «نگاهی که خاندان اسرائیل را از قوم هایی که در میان ایشان پراکنده شده اند جمع نموده، خویشنت را از ایشان به نظر امته تقدیس کرده باشم، آنگاه در زمین خودشان که به بنده خود یعقوب دادها م ساکن خواهند شد.»

۲۶ و در آن به امنیت ساکن شده، خانه هایشان خواهند نمود و تا کستانها غرس خواهند ساخت. و چون بر جمیع مجاوران ایشان که ایشان را حقیر می‌شمارند داوری کرده باشم، آنگاه به امنیت ساکن شده، خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان میباشم.»

نبوت به ضد مصر

و در روز دوازدهم ماه دهم از سال دهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی‌پسر انسان نظر خود را به طرف فرعون پادشاه مصر بدار و به ضد او و تمامی مصر نبوت نما.»

۳ و متکلم شده، بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: اینکای فرعون پادشاه مصر من به ضد تو هستم. ای ازدهای بزرگ که در میان نهرهای خوابیدهای و میگوی نهر من از آن من است و من آن را به جهت خود ساختم!

لذا اقلا بهادر چانهات میگذارم و ماهیان نهر هایت را به فلسه هایت خواهم چسپانید و تور از میان نهر هایت بیرون خواهم کشید و تمامی ماهیان نهر هایت به فلسه های تو خواهند چسپید.

۵ و تور با تمامی ماهیان نهر هایت در بیابان پراکنده خواهم ساخت و به روی صحرا افتاده، بار دیگر تو را جمع نخواهند کرد و فراهم نخواهند آورد. و تو را خوراکی حیوانات زمین و مرغان هوا خواهم ساخت.

۶ و جمیع ساکنان مصر خواهند دانست که من یهوه هستم چونکه ایشان برای خاندان اسرائیل عصای نثین بودند.

۷ چون دست تو را گرفتند، خرد شدی. و کتفهای جمیع ایشان را چاک زدی. و چون بر تو تکیه نمودند، شکسته شدی. و کمرهای جمیع ایشان را لرزان گردانیدی.»

بنابر این خداوند یهوه چنین میفرماید: «ینک من بر تو شمشیری آورده، انسان و بهایم را از تو منقطع خواهم ساخت.

۹ و زمین مصر ویران و خراب خواهد شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم، چونکه میگفت: نهر از آن من است و من آن را ساختام.

۱۰ بنابر این اینک من به ضد تو و به ضد نهر هایت هستم و زمین مصر را از مجدلت تا اسوان و تا حدود حبشستان بالکل خراب و ویران خواهم ساخت.

۱۱ که پای انسان از آن عبور ننماید و پای حیوان از آن گذرنکند و مدت چهل سال مسکون نشود.

۱۲ و زمین مصر را در میان زمینهای ویران و ویران خواهم ساخت و شهرهایش در میان شهرهای مخروب مدت چهل سال خراب خواهد ماند. و مصریان را در میان امتهای پراکنده و در میان کشورهای متفرق خواهم ساخت.»

زیرا خداوند یهوه چنین میفرماید: «عذار انقضای چهل سال مصریان را از قومهایی که در میان آنها پراکنده شوند، جمع خواهم نمود.

۱۴ و اسیران مصر را باز آورده، ایشان را به زمین قتروس یعنی به زمین مولد ایشان را جمع خواهم گردانید و در آنجا مملکت پست خواهند بود.

۱۵ و آن پستترین ممالک خواهد بود. و بار دیگر بر طوایف برتری نخواهد نمود. و من ایشان را قلیل خواهم ساخت تا بر امتهای حکمرانی نمایند.

۱۶ و آن بار دیگر برای خاندان اسرائیل محل اعتماد نخواهد بود تا بسوی ایشان متوجه شده، گاه را به یاد آورند. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه هستم.»

و در روز اول ماه اول از سال بیست و هفتم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان نو که در صر یاد شاه بابل از لشکر خود به ضد صورت عظیمی گرفت که سرهای همه بیو گردید و دوشهای همه پوست کنده شد. لیکن از صوره جهت خدمتی که به ضد آن نموده بود، خودش و لشکرش هیچ مزد نیافتند.»

لذا خداوند یهوه چنین میفرماید: «ینک من زمین مصر را به نو که در صر یاد شاه بابل خواهم بخشید. و جمعیت آن را گرفتار کرده، غنیمتش را به یغما و اموالش را به تاراج خواهد برد تا جرت لشکرش بشود.

۲۰ و خداوند یهوه میگوید: زمین مصر را به جهت خدمتی که کرده است، اجرت او خواهم داد چونکه این کار را برای من کرده اند.

۲۱ و در آن روز شاهی برای خاندان اسرائیل خواهم رویانید. و دهان تو را در میان ایشان خواهم گشود، پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

مرثیه برای اسرائیل

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: ولوله کنید و بگوید وای بر آن روز!

زیرا که آن روز نزدیک است و روز خداوند نزدیک است! روزا برها و زمان امتهای خواهد بود!

و شمشیری بر مصر فرود میآید. و چون کشتگان در مصر بیفتند، آنگاه در دشتیدی بر حبش مستولی خواهد شد. و جمعیت آن را گرفتار خواهد کرد و اساسهایش منهدم خواهد گردید.

۵ و حبش و فوط و لود و تمامی قومهای مختلف و کوب و اهل زمین عهد همراه ایشان به شمشیر خواهند افتاد.»

و خداوند چنین میفرماید: «عاوانان مصر خواهند افتاد و نخر قوت آن فرود خواهد آمد. و از مجدلت تا اسوان در میان آن به شمشیر خواهند افتاد. قول خداوند یهوه این است.

۷ و در میان زمینهای ویران و ویران خواهند شد و شهرهایش در میان شهرهای مخروب خواهد بود.

۸ و چون آتشی در مصر افروخته باشم و جمیع انصارش شکسته شوند، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

- ۹ در آن روز قاصدان از حضور من به کشتیهای بیرون رفته، حبشیان مطمئن را خواهند ترسانید. ویرایشان درد شدیدی مثل روز مصر مستولی خواهد شد، زیرا اینک آن میآید.»
 و خداوند یهوه چنین میگوید: «ن جمعیت مصر را به دست نبوکدرصر پادشاه بابل تباه خواهم ساخت.»
- ۱۱ او با قوم خود و ستمکیشان امت ها آورده خواهند شد تا آن زمین ویران را سازند. و شمشیرهای خود را بر مصر کشیده، زمین را از کشتگان پر خواهند ساخت.
- ۱۲ و نهرها را خشک گردانیده، زمین را به دست اشرار خواهم فروخت. و زمین را با هر چه در آن است، به دست غریبان ویران خواهم ساخت. من که یهوه هستم گفتم: «...»
- و خداوند یهوه چنین میفرماید: «تباران را بود ساخته، اصنام را از نوب تلف خواهم نمود. و یار دیگر رئیس از زمین مصر نخواهد برخاست. و خوف بر زمین مصر مستولی خواهم ساخت.»
- ۱۴ و قترس را خراب نموده، آتشی در صوعن خواهم افروخت. و بر نود اوری خواهم نمود.
- ۱۵ و غضب خود را بر سین که ملاذ مصر است ریخته، جمعیت نور را منقطع خواهم ساخت.
- ۱۶ و چون آتشی در مصر افروخته باشم، سین به درد سخت مبتلا و نومفتوح خواهد شد. و خصمان در وقت روز نوب خواهند آمد.
- ۱۷ جوانان آن و فیبست به شمشیر خواهند افتاد و اهل آنها به اسیری خواهند رفت.
- ۱۸ و روز در تحفنجیس تاریخ خواهد شد حینی که یوغهای مصر را در آنجا شکسته باشم و غرق قوتش در آن تلف شده باشد. و ابرها آن را خواهد پوشانید و دخترانش به اسیری خواهند رفت.
- ۱۹ پس چون بر مصر داوری کرده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»
 و در روز هفتم ماه اول از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ی پسر انسان بازوی فرعون پادشاه مصر را خواهم شکست. و اینک شکسته بندی نخواهد شد ویران مرهم نخواهند گذارد و کرباس نخواهند بست تا قادر بر گرفتن شمشیر بشود.»
- ۲۲ بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: «هان من به ضد فرعون پادشاه مصر هستم و هر دو بازوی او هم درست و هم شکسته را خرد خواهم کرد و شمشیر را از دستش خواهم انداخت.»
- ۲۳ و مصریان را در میان امتهای پراکنده و در میان کشورهای متفرق خواهم ساخت.
- ۲۴ و بازوهای پادشاه بابل را تقویت نموده، شمشیر خود را به دست او خواهم داد. و بازوهای فرعون را خواهم شکست که به حضور وی به ناله کشتگان ناله خواهد کرد.
- ۲۵ پس بازوهای پادشاه بابل را تقویت خواهم نمود. و بازوهای فرعون خواهد افتاد و چون شمشیر خود را به دست پادشاه بابل داده باشم و او آن را بر زمین مصر دراز کرده باشد، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.
- ۲۶ و چون مصریان را در میان امت ها پراکنده و ایشان را در کشورهای متفرق ساخته باشم، ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

سر و آزاد لبنان

- و در روز اول ماه سوم از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ی پسر انسان به فرعون پادشاه مصر و به جمعیت او بگو: کیست که در بزرگیت به او شباهت داری؟ اینک آشور سر و آزاد لبنان باشا خه های جمیل و برگهای سایه گستر و قد بلندی بود و سر او به ابرها میبود.»
- ۴ آنها او را نموداد. و لجه او را بلند ساخت که نهرهای آنها بر طرف بوستان آن جاری میشد و جویهای خویش را بطرف همه درختان صحراروان میساخت.
- ۵ از این جهت قد او از جمیع درختان صحر بلند تر شده، شاخه هایش زیاده گردید و اغصان خود را نموداده، آنها از کثرت آنها بلند شد.
- ۶ و همه مرغان هوا در شاخه هایش آشیانه ساختند. و تمامی حیوانات صحرا را اغصانش بچه آوردند. و جمیع امت های عظیم در سایه اش سکنی گرفتند.
- ۷ پس در بزرگی خود و در درازی شاخه های خویش خوشنما شد چون که ریشهاش نزد آبهای بسیار بود.

- ۸ سروهای آزاد باغ خدا آن را نتوانست پنهان کرد. و صنوبرها به شاخه‌هایش مشابهت نداشت. و چنارها مثل اغصانش نبود بلکه هیچ درخت در باغ خدا به زیبایی او مشابه نبود.
- ۹ من اورابه کثرت شاخه‌هایش به حدی زیبایی دادم که همه درختان عدن که در باغ خدا بود بر او حسد بردند.»
- بنابر این خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «و نکه قد تولد شده است، و اوسر خود را در میان ابرها برافراشته و دلش از بلندیش مغرور گردیده است، از این جهت من اورا به دست قوی‌ترین (ادشاه) امتهاتسلیم خواهم نمود و آنچه را که میباید به وی خواهد کرد. و من اورا به سبب شرارتش بیرون خواهم انداخت.
- ۱۲ و غریبان یعنی ستمکیشان امتهای او را منقطع ساخته، ترک خواهند نمود. و شاخه‌هایش بر کوهها و در جمیع درهها خواهد افتاد و اغصان او نزد همه وادیهای زمین شکسته خواهد شد. و جمیع قوم‌های زمین از زیر سایه او فرود آمده، او را ترک خواهند نمود.
- ۱۳ و همه مرغان هوا بر تنه افتاده و آشیانه گرفته، تمامی حیوانات صحرا بر شاخه‌هایش ساکن خواهند شد.
- ۱۴ تا آنکه هیچکدام از درختانی که نزد آنها میباشند قد خود را بلند نکنند و سرهای خود را در میان ابرها بر نیفرانند. و زور آوران آنها از همگانی که سیراب میباشند، در بلندی خود نایستند. زیرا که جمیع آنها در اسفلهای زمین در میان پسران انسانی که به‌هاویه فرود میروند به مرگ تسلیم شده‌اند.»
- و خداوند یهوه چنین میگوید: «روزی که اوبه عالم اموات فرود می‌رود، من ماتی بر پامی نمایم و لجه را برای وی پوشانیده، نهرهایش را باز خواهم داشت. و آبهای عظیم باز داشته خواهد شد و لبنان را برای وی سوگوار خواهم کرد. و جمیع درختان صحرا برایش ماتم خواهند گرفت.
- ۱۶ و چون او را با آتانی که به‌هاویه فرود می‌رود به عالم اموات فرود آورم، آنگاه امت‌ها را از صدای انهدامش متزلزل خواهم ساخت. و جمیع درختان عدن یعنی برگزیده و نیکوترین لبنان از همگانی که سیراب میشوند، در اسفلهای زمین تسلی خواهند یافت.
- ۱۷ و ایشان نیز با مقتولان شمشیر و انصارش که در میان امتها زیر سایه اوساکن میبودند، همراه وی به عالم اموات فرود خواهند رفت.
- ۱۸ به کدامیک از درختان عدن در جلال و عظمت چنین شباهت داشتی؟ اما با درختان عدن به اسفلهای زمین تو را فرود خواهند آورد و در میان نامختوانان با مقتولان شمشیر خواهی خوابیدی. خداوند یهوه میگوید که فرعون و تمامی جماعتش این است.»

مرثیه فرعون

- و در روز اول ماه دوازدهم از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ی‌پسر انسان برای فرعون پادشاه مصر مرثیه بخوان و او را بگو تو به شیرزبان امتهامشابه میبودی، اما مانند اژدها در دریا هستی و آب را از بینی خود میجهانی و آبها را به پایهای خود حرکت داده، نهرهای آنها را گل آلود میسازی.»
- خداوند یهوه چنین میگوید: «ام خود را به واسطه گروهی از قوم‌های عظیم بر تو خواهم گسترانید و ایشان تو را در دام من بر خواهند کشید.
- ۴ و تو را بر زمین ترک نموده، بر روی صحرا خواهند انداخت و همه مرغان هوا را بر تو فرود آورده، جمیع حیوانات زمین را از تو سیر خواهم ساخت.
- ۵ و گوشت تو را بر کوهها نهاده، درهها را از لاش تو پر خواهم کرد.
- ۶ و زمینی را که در آن شنامیکی از خون توتابه کوهها سیراب میکنم که وادیها از تو پر خواهد شد.
- ۷ و هنگامی که تو را منطقی گردانم، آسمان را خواهم پوشانید و ستارگانش را تاریک کرده، آفتاب را به ابرها مستور خواهم ساخت و ماه روشنایی خود را نخواهد داد.
- ۸ و خداوند یهوه میفرماید، که تمامی نیرهای درخشان آسمان را برای تو سیاه کرده، تاریکی بر زمینت خواهم آورد.
- ۹ و چون هلاکت تو را در میان امتهای زمین پایی که ندانستهای آورده باشم، آنگاه دلهای قوم‌های عظیم را محزون خواهم ساخت.
- ۱۰ و قوم‌های عظیم را بر تو متعیر خواهم ساخت. و چون شمشیر خود را پیش روی ایشان جلوه‌دهم، پادشاهان ایشان به شدت دهشتناک خواهند شد. و در روز انهدام تو هر یک از ایشان برای جان خود هر لحظه‌ای خواهند لرزید.»
- زیرا خداوند یهوه چنین میگوید: «مشیر پادشاه بابل بر تو خواهد آمد.
- ۱۲ و به شمشیرهای جباران که جمیع ایشان از ستمکیشان امت‌های باشند، جمعیت تو را به زیر خواهم انداخت. و ایشان غرور مصر را نابود ساخته، تمامی جمعیتش هلاک خواهند شد.

۱۳ و تمامی بهایم اورا از نگارهای آبهای عظیم هلاک خواهیم ساخت. و پای انسان دیگر آنها را گل آلود نخواهد ساخت. و سم بهایم آنها را گل آلود نخواهد ساخت.

۱۴ آنگاه خداوند یهوه میگوید: آبهای آنها را ساکت گردانیده، نهرهای آنها را مانند روغن جاری خواهیم ساخت.

۱۵ و چون زمین مصر را ویران کنم و آن زمین از هر چه در آن باشد خالی شود و چون جمیع ساکنانش را هلاک کنم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

و خداوند یهوه میگوید: «رئیهای که ایشان خواهند خواند همین است. دختران امتهای این مرثیه را خواهند خواند. برای مصر و تمامی جمعیتش این مرثیه را خواهند خواند.»

و در روز پانزدهم ماه از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان برای جمعیت مصر ولوله نما و هم اورا و هم دختران امت های عظیم را با آنانی که به هاویه فرود میروند، به اسفلهای زمین فرود آور. ۱۹ از چه کس زیبا تر هستی؟ فرود بیا و با نامختونان بخواب.»

۲۰ ایشان در میان مقتولان شمشیر خواهند افتاد. (به شمشیر تسلیم شده است. پس اورا و تمامی جمعیتش را بکشید.

۲۱ اقویای جباران از میان عالم اموات اورا و انصار اورا خطاب خواهند کرد. ایشان نامختون به شمشیر کشته شده، فرود آمده، خواهند خوابید. «رانجا آشور و تمامی جمعیت او هستند. قبرهای ایشان گردا گرد ایشان است و جمیع ایشان کشته شده از شمشیر افتاد هاند.»

۲۳ که قبرهای ایشان به اسفلهای هاویه قرار داده شد و جمعیت ایشان به اطراف قبرهای ایشان اند.

در آنجا عیلام و تمامی جمعیتش هستند. قبرهای ایشان گردا گرد ایشان است و جمیع ایشان مقتول و از شمشیر افتاد هاند و به اسفلهای زمین نامختون فرود رفته اند، زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. پس با آنانی که به هاویه فرود میروند، متحمل نجالت خویش خواهند بود.

۲۵ بستری برای او و تمامی جمعیتش در میان مقتولان قرار داد هاند. قبرهای ایشان گردا گرد ایشان است و جمیع ایشان نامختون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. پس با آنانی که به هاویه فرود میروند، متحمل نجالت خویش خواهند بود. در میان کشتگان قرار داده شد.

۲۶ در آنجا ماشک و توبال و تمامی جمعیت آنها هستند. قبرهای ایشان گردا گرد ایشان است و جمیع ایشان نامختون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند.

۲۷ پس ایشان با جباران و نامختونانی که افتاد هاند که با اسلحه جنگ خویش به هاویه فرود رفته اند، نخواهند خوابید. و ایشان شمشیرهای خود را زیر سرهای خود نهادند. و گاه ایشان براستخوانهای ایشان خواهد بود. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت جباران بودند.

۲۸ و اما تودر میان نامختونان شکسته شده، با مقتولان شمشیر خواهی خوابید.

۲۹ در آنجا ادم و پادشاهانش و جمیع سرورانش هستند که در جبروت خود با مقتولان شمشیر قرار داده شدند. و ایشان با نامختونان و آنانی که به هاویه فرود میروند خواهند خوابید.

۳۰ در آنجا جمیع روسای شمال و همه صیدونیان هستند که با مقتولان فرود رفتند. از هیبتی که به جبروت خویش باعث آن بودند، نخل خواهند شد. پس با مقتولان شمشیر نامختون خواهند خوابید و با آنانی که به هاویه فرود میروند، متحمل نجالت خود خواهند شد.

۳۱ و خداوند یهوه میگوید که فرعون چون این را ببیند در باره تمامی جمعیت خود خویشتن را نسلی خواهد داد و فرعون و تمامی لشکر او به شمشیر کشته خواهند شد.

۳۲ زیرا خداوند یهوه میگوید: من اورا در زمین زندگان باعث هیبت گردانیدم. پس فرعون و تمامی جمعیت او را با مقتولان شمشیر در میان نامختونان خواهند خوابانید.»

دیده بان

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ی پسر انسان پسران قوم خود را خطاب کرده، به ایشان بگو: اگر من شمشیری بر زمینی آورم و اهل آن زمین کسی را از میان خود گرفته، او را به جهت خود به دیده بانی تعیین کنند،

و او شمشیر را ببیند که بر آن زمین میآید و کرنا را نواخته، آن قوم را متنبه سازد،

و اگر کسی صدای کرنا را شنیده، متنبه نشود، آنگاه شمشیر آمده، او را گرفتار خواهد ساخت و خویشش برگردنش خواهد بود.

۵ چونکه صدای کرنا را شنید و متنبه نگردد، خون او بر خودش خواهد بود و اگر متنبه میشد جان خود را میرهانید.

- ۶ واگردیده بان شمشیر را ببند که میآید و کرنا را نواخته قوم را متنبه سازد و شمشیر آمده، کسی را از میان ایشان گرفتار سازد، آن شخص در گاه خود گرفتار شده است، اما خون او را از دست دیده بان خواهم طلبید.
- ۷ و من تو را ای پسر انسان برای خاندان اسرائیل به دیده بانی تعیین نمودم تا کلام را از دهانم شنیده، ایشان را از جانب من متنبه سازی.
- ۸ حینی که من به مرد شیر گویم: ای مرد شیر البته خواهی مرد! اگر تو سخن نگویی تا آن مرد شیر را از طریقش متنبه سازی، آنگاه آن مرد شیر در گاه خود خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم طلبید.
- ۹ اما اگر تو آن مرد شیر را از طریقش متنبه سازی تا از آن بازگشت نماید و او از طریق خود بازگشت نکند، آنگاه او در گاه خود خواهد مرد، اما تو جان خود را رستگار ساختهای.
- ۱۰ پس تو ای پسر انسان به خاندان اسرائیل بگو: شما بدین مضمون میگویید: چونکه عصیان و گاهان ما بر گردن ما است و به سبب آنها کاهیده شده ایم، پس چگونه زنده خواهیم ماند؟
- «ایشان بگو: خداوند یهوه میفرماید: به حیات خود قسم که من از مردن مرد شیر خوش نیستم بلکه (و ش هستم) که شیر از طریق خود بازگشت نموده، زنده ماند. ای خاندان اسرائیل بازگشت نماید! از طریق های بد خویش بازگشت نماید زیرا چرا بمیرید؟ و تو ای پسر انسان به پسران قوم خود بگو: عدالت مرد عادل در روزی که مرتکب گناه شود، او را نخواهد رها کنید. و شرارت مرد شیر در روزی که او از شرارت خود بازگشت نماید، باعث هلاکت وی نخواهد شد. و مرد عادل در روزی که گناه ورزد، به عدالت خود زنده نتواند ماند.
- ۱۳ حینی که به مرد عادل گویم که البته زنده خواهی ماند، اگر او به عدالت خود اعتماد نموده، عصیان ورزد، آنگاه عدالتش هر گز به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عصیانی که ورزیده است خواهد مرد.
- ۱۴ و هنگامی که به مرد شیر گویم: البته خواهی مرد! اگر او از گناه خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت بجا آورد، و اگر آن مرد شیر رهن را پس دهد و آنچه دزدیده بود رد نماید و به فرایض حیات سلوک نموده، مرتکب بیانصافی نشود، او البته زنده خواهد ماند و نخواهد مرد.
- ۱۶ تمام گاهی که ورزیده بود بر او به یاد آورده نخواهد شد. چونکه انصاف و عدالت را بجا آورده است، البته زنده خواهد ماند.
- ۱۷ اما پسران قوم تو می گویند که طریق خداوند موزون نیست، بلکه طریق خود ایشان است که موزون نیست.
- ۱۸ هنگامی که مرد عادل از عدالت خود برگشته، عصیان ورزد، به سبب آن خواهد مرد.
- ۱۹ و چون مرد شیر از شرارت خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت را بجا آورد به سبب آن زنده خواهد ماند.
- ۲۰ اما شما میگویید که طریق خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل من بر هر یکی از شما موافق طریق هایش داوری خواهم نمود.»
- علت ویرانی اورشلیم**
- و در روز پنجم ماه دهم از سال دوازدهم اسیری ما واقع شد که کسیکه از اورشلیم فرار کرده بود نزد من آمده، خبر داد که شهر تسخیر شده است.
- ۲۲ و در وقت شام قبل از رسیدن آن فراری دست خداوند بر من آمده، دهان مرا گشود. پس چون او در وقت صبح نزد من رسید، دهانم گشوده شد و دیگر گنگ نبودم.
- ۲۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ای پسر انسان ساکنان این خرابه های زمین اسرائیل میگویند: ابراهیم یک نفر بود حینی که وارث این زمین شد و ما بسیار هستیم که زمین به ارث به ماداده شده است.
- ۲۵ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: وشت را (باخوش میخورید و چشمان خود را بسوی تهای خویش برمی افرازید و خون میریزید. پس آیا شما وارث زمین خواهید شد؟
- «رشمشیرهای خود تکیه میکنید و مرتکب رجاسات شده، هر کدام از شما از همسایه خود رانجس میسازید. پس آیا وارث این زمین خواهید شد؟
- بدینطور به ایشان بگو که خداوند یهوه چنین میفرماید: به حیات خود قسم البته آنانی که در خرابهها هستند به شمشیر خواهند افتاد. و آنانی که بر روی صحرا اند برای خوراک به حیوانات خواهم داد. و آنانی که در قلعهها و مغارهایند از او با خواهند مرد.
- ۲۸ و این زمین را ویران و محل دهشت خواهم ساخت و غرور قوتش نابود خواهد شد. و کوههای اسرائیل به حدی ویران خواهد شد که رهگذری نباشد.

- ۲۹ و چون این زمین را به سبب همه رجاساتی که ایشان بعمل آورد هاند ویران و محل دهشت ساخته باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.
- ۳۰ اما تو ای پسر انسان پسران قومت به پهلوی دیوارها و نزد درهای خانه‌ها در باره تو سخن میگویند. و هر یک به دیگری و هر کس به برادرش خطاب کرده، میگوید بیاید و بشنوید! چه کلام است که از جانب خداوند صادر می شود.
- ۳۱ و نزد تو می آیند بطوری که قوم (ی) آیند. و مانند قوم من پیش تو نشسته، سخنان تو را میشنوند، اما آنها را بجای می آورند. زیرا که ایشان به دهان خود سخنان شیرین میگویند. لیکن دل ایشان در پی حرص ایشان می رود.
- ۳۲ و اینک تو برای ایشان مثل سرود شیرین مطرب خوشنوا و نیک نواز هستی. زیرا که سخنان تو را می شنوند، اما آنها را بجای می آورند.
- ۳۳ و چون این واقع می شود و البته واقع خواهد شد، آنگاه خواهند دانست که نبی در میان ایشان بوده است.»

شبان و گله

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

- «ای پسر انسان به ضد شبانان اسرائیل نبوت نما و نبوت کرده، به ایشان یعنی به شبانان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: وای بر شبانان اسرائیل که خویشتان را میچرانند. آیا نمی باید شبانان گله را بچرانند؟
شما پیله را میخورید و پشم را میپوشید و پروار یهرا را میکشید، اما گله را نمی چرانید.
- ۴ ضعیفان را تقویت نمی دهید و بیماران را معالجه نمی نمایید و شکسته‌ها را شکسته بندی نمی کنید و رانده شدگان را پس نمی آورید و گمشدگان را نمی طلبید، بلکه بر آنها با جور و ستم حکمرانی مینمایید.
- ۵ پس بدون شبان پراکنده میشوند و خوراکی همه حیوانات صحرا گردیده، آواره میگردند.
- ۶ گوسفندان من بر جمیع کوهها و بر همه تلهای بلند آواره شده‌اند. و گله من بر روی تمامی زمین پراکنده گشته، کسی ایشان را نمی طلبد و برای ایشان تفحص نمی نماید.
- ۷ پسای شبانان کلام خداوند را بشنوید!
- خداوند یهوه میفرماید: به حیات خودم قسم هر آینه چونکه گله من به تاراج رفته و گوسفندانم خوراکی همه حیوانات صحرا گردیده، شبانی ندارند. و شبانان من گوسفندانم را نطلبیدند. بلکه شبانان خویشتان را چرانیدند و گله مرا رعایت نمودند.
- «نا بر اینای شبانان! کلام خداوند را بشنوید!
- خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من به ضد شبانان هستم. و گوسفندان خود را از دست ایشان خواهم طلبید. و ایشان را از چرانیدن گله معزول خواهم ساخت تا شبانان خویشتان را دیگر نچرانند. و گوسفندان خود را از دهان ایشان خواهم رها کنید تا خوراکی ایشان نباشند.
- ۱۱ زیرا خداوند یهوه چنین میگوید: هان من خودم گوسفندان خویش را طلبیده، آنها را تفقد خواهم نمود.
- ۱۲ چنانکه شبان حینی که در میان گوسفندان پراکنده خود میباشند، گله خویش را تفقد مینماید، همچنان من گوسفندان خویش را تفقد نموده، ایشان را از هر جایی که در روزها و تاریکی غلیظ پراکنده شده بودند خواهم رها کنید.
- ۱۳ و ایشان را از میان قومایرون آورده، از کشورها جمع خواهم نمود. و به زمین خودشان در آورده، بر کوههای اسرائیل و در وادیها و جمیع معمورات زمین ایشان را خواهم چرانید.
- ۱۴ ایشان را بر مرتع نیکو خواهم چرانید و آرام گاه ایشان بر کوههای بلند اسرائیل خواهد بود. و آنجا در آرام گاه نیکو و مرتع پرگناه خواهند خوابید. و بر کوههای اسرائیل خواهند چرید.
- ۱۵ خداوند یهوه میگوید که من گوسفندان خود را خواهم چرانید و من ایشان را خواهم خوابانید.
- ۱۶ گمشدگان را خواهم طلبید و رانده شدگان را باز خواهم آورد و شکسته‌ها را شکسته بندی نموده، بیماران را قوت خواهم داد. لیکن فرهبان و زورآوران را هلاک ساخته، بر ایشان به انصاف رعایت خواهم نمود.
- ۱۷ و اما به شمالی گوسفندان من، خداوند یهوه چنین میفرماید: هان من در میان گوسفند و گوسفند در میان قوچهای و بزهای نزد آوری خواهم نمود.
- آیا برای شما کم بود که مرتع نیکو را چرانیدید بلکه بقیه مرتع خود را نیز به پایهای خویش پایمال ساختید؟ و آب زلال را نوشیدید بلکه باقیمانده را به پایهای خویش گل آلود ساختید؟

- وگوسفندان من آنچه را که از یای شما پامال شده است، میچرند و آنچه را که به پای شما گل آلود گشته است، مینوشند.
- ۲۰ بنابراین خداوند یهوه به ایشان چنین میگوید: هان من خودم در میان گوسفندان فریه و گوسفندان لاغر داوری خواهم نمود.
- ۲۱ چونکه شما به پهلو و کتف خود تهنه میزنید و همه ضعیفان را به شاخهای خود میزنید، حتی اینکه ایشان را بیرون پراکنده ساختهاید، پس من گله خود را نجات خواهم داد که دیگر به تاراج برده نشوند و در میان گوسفند و گوسفند داوری خواهم نمود.
- ۲۲ و یک شبان بر ایشان خواهم گکاشت که ایشان را بچرانند یعنی بنده خود را در آنجا که ایشان را رعایت بنماید و او شبان ایشان خواهد بود.
- ۲۳ و من یهوه خدای ایشان خواهم بود و بنده من داود در میان ایشان رئیس خواهد بود. من که یهوه هستم گفتم.
- ۲۴ و عهد سلامتی را با ایشان خواهم بست. و حیوانات موذی را از زمین نابود خواهم ساخت و ایشان در بیابان به امنیت ساکن شده، در جنگها خواهند خوابید.
- ۲۵ و ایشان را و اطراف کوه خود را برکت خواهم ساخت. و باران را در موسم شما بارانید و بارشهای برکت خواهد بود.
- ۲۶ و درختان صحرا میوه خود را خواهند آورد و زمین حاصل خویش را خواهد داد. و ایشان در زمین خود به امنیت ساکن خواهند شد. و حینی که چوبهای یوغ ایشان را شکسته و ایشان را از دست آنانی که ایشان را مملوک خود ساخته بودند رها نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.
- ۲۷ و دیگر در میان امتها به تاراج نخواهد رفت و حیوانات صحرا ایشان را نخواهند خورد بلکه به امنیت، بدون ترسانندگی ساکن خواهند شد.
- ۲۸ و برای ایشان درختستان ناموری بر پا خواهم داشت. و دیگر از قحط در زمین تلف نخواهند شد. و بار دیگر متحمل سرزنش امتها نخواهند گردید.
- ۲۹ و خداوند یهوه میگوید: خاندان اسرائیل خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان با ایشان هستم و ایشان قوم من میباشند.
- ۳۰ و خداوند یهوه میگوید: شما ای گله من و ای گوسفندان مرتع من، انسان هستید و من خدای شما میباشم.»
- ۳۱

نبوت بضدادوم

- و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «ای پسر انسان نظر خود را بر کوه سعیر بردار و به ضد آن نبوت نما!
- و آن را بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: اینکای کوه سعیر من به ضد تو هستم. و دست خود را بر تو دراز کرده، تو را ویران و محل دهشت خواهم ساخت.
- ۴ شهرهای را خراب خواهم نمود تا ویران شده، بدانی که من یهوه هستم.
- ۵ چونکه عداوت دائمی داشتی و بنیاسرائیل را در زمان مصیبت ایشان و هنگام عقوبت آخر به دم شمشیر تسلیم نمودی، لهذا خداوند یهوه چنین میگوید: به حیات خودم قسم که تو را به خون تسلیم خواهم نمود که خون تو را تعاقب نماید. چون از خون نفرت نداشتی، خون تو را تعاقب خواهد نمود.
- ۶ و کوه سعیر را محل دهشت و ویران ساخته، روندگان و آیندگان را از آن منقطع خواهم ساخت.
- ۷ و کوههایش را از کشتگانش مملو میکنم که مقتولان شمشیر بر تلها و درهها و همه وادیهای تو بیفتند.
- ۸ و تو را خرابه های دائمی میسازم که شهرهای دیگر مسکون نشود و بدانید که من یهوه هستم.
- ۹ چونکه گفتی این دوامت و این دوزمین از آن من میشود و آن را به تصرف خواهم آورد با آنکه یهوه در آنجا است.»
- ۱۰ بنابراین خداوند یهوه چنین میگوید: «ه حیات خودم قسم که موافق خشم و حسدی که به ایشان نمودی، از کینه های که با ایشان داشتی با تو عمل خواهم نمود. و چون بر تو داوری کرده باشم، خویشتن را بر تو در میان ایشان معروف خواهم گردانید.
- ۱۱ و خواهی دانست که من یهوه تمامی سخنان کفرآمیز را که به ضد کوههای اسرائیل گفته ای، شنیدهام. چونکه گفتی: خراب گردید و برای خوراک ماداده شد.
- ۱۲ و شما به دهان خود به ضد من تکبر نموده، سخنان خویش را بر من افزودید و من آنها را شنیدم.
- ۱۳ خداوند یهوه چنین میگوید: حینی که تمامی جهان شادی کنند من تو را ویران خواهم ساخت.
- ۱۴

۱۵ و چنانکه بر میراث خاندان اسرائیل حینی که ویران شد شادی نمودی، همچنان با تو عمل خواهم نمود. و تو ای کوه سعیر و تمام ادم جمع ویران خواهی شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

نبوت بصد کوههای اسرائیل

«تو ای پسر انسان به کوههای اسرائیل نبوت کرده، بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند را بشنوید! خداوند یهوه چنین میگوید: چونکه دشمنان در باره شما گفته اند که این بلندیهایی دیرینه میراث ما شده است، لهذا نبوت کرده، بگو که خداوند یهوه چنین میفرماید: از آن جهت که ایشان شمار از هر طرف خراب کرده و بلعید هاند تا میراث بقیه امتهایشان را بپوشد و بر لبهای حرف گیران برآمده، مورد مذمت طوایف گردید هاید، لهذا ای کوههای اسرائیل کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به کوهها و تلهها و وادیها و درهها و خرابه های ویران و شهرهای متروکی که تاراج شده و مورد بخریه بقیه امت های مجاور گردیده است، چنین میگوید: بنابراین خداوند یهوه چنین میفرماید: هر آینه به آتش غیرت خود به ضد بقیه امتهای و به ضد تمامی ادم تکلم نمود هام که ایشان زمین مرا به شادی تمام دل و کینه قلب، ملک خود ساختند تا آن ربه تاراج وا گذارند.

۶ پس در باره زمین اسرائیل نبوت نما و به کوهها و تلهها و وادیها و درهها بگو که خداوند یهوه چنین میفرماید: چونکه شما متحمل سرزنش امتهای خود هستید، لهذا من در غیرت و خشم خود تکلم نمودم.»

و خداوند یهوه چنین میگوید: «ن دست خود را بر افراشته ام که امت هایی که به اطراف شما پیدا البته سرزنش خود را متحمل خواهند شد.

۸ و شما ای کوههای اسرائیل شاخه های خود را خواهید رویانید و میوه خود را برای قوم من اسرائیل خواهید آورد زیرا که ایشان به زودی خواهند آمد.

۹ زیرا اینک من بطرف شما هستم. و بر شما نظر خواهم داشت و شیار شده، کاشته خواهید شد.

۱۰ و بر شما مردمان را خواهم افزود یعنی تمامی خاندان اسرائیل را جمع. و شهرها مسکون و خرابها معمور خواهد شد.

۱۱ و بر شما انسان و بهایم بسیار خواهم آورد که ایشان افزوده شده، بارور خواهند شد. و شما را مثل ایام قدیم معمور خواهم ساخت. بلکه بر شما بیشتر از اول شما احسان خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم.

۱۲ و مردمان یعنی قوم خود اسرائیل را بر شما خرامان خواهم ساخت تا تو را به تصرف آورند. و میراث ایشان بشوی و ایشان را دیگر بیا و لا دنسازی.» و خداوند یهوه چنین میگوید: «ونکه ایشان در باره تو میگویند که مردمان را میلیعی و امت های خویش را بیا و لا دمیکردانی،

پس خداوند یهوه میگوید: مردمان را دیگر نخواهی بلعید و امت های خویش را دیگر بیا و لا دنخواهی ساخت.

۱۵ و سرزنش امتهای دیگر در تو مسموع نخواهم گردانید. و دیگر متحمل مذمت طوایف نخواهی شد و امت های خویش را دیگر نخواهی لغزانیید. خداوند یهوه این را می گوید.»

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ای پسر انسان، هنگامی که خاندان اسرائیل در زمین خود ساکن میبودند آن ربه راهها و به اعمال خود نجس نمودند. و طریق ایشان به نظر من مثل نجاست زن حایض میبود.

۱۸ لهذا بسبب خونی که بر زمین ریختند و آن ربه بتهای خود نجس ساختند، من خشم خود را بر ایشان ریختم.

۱۹ و ایشان را در میان امتهای کهنه ساختم و در کشورها متفرق گشتند. و موافق راهها و اعمال ایشان، بر ایشان داوری نمودم.

و چون به امت هایی که بطرف آنها رفتند رسیدند، آنگاه اسم قدوس مرا بجزمت ساختند. زیرا در باره ایشان گفتند که اینان قوم یهوه میباشند و از زمین او بیرون آمده هاند.

۲۱ لیکن من بر اسم قدوس خود که خاندان اسرائیل آن را در میان امت هایی که بسوی آنها رفته بودند بجزمت ساختند شفقت نمودم.

«نابراین به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: ای خاندان اسرائیل من این رانه به خاطر شما بلکه بخاطر اسم قدوس خود که آن را در میان امت هایی که به آنها رفته، بجزمت نمود هاید بعمل میآورم.

۲۳ و اسم عظیم خود را که در میان امتهای بجزمت شده است و شما آن را در میان آنها بجزمت ساختید، تقدیس خواهم نمود. و خداوند یهوه میگوید: حینی که بنظر ایشان در شما تقدیس کرده شوم، آنگاه امتهای خواهند دانست که من یهوه هستم.

- ۲۴ و شمار از میان امتها میگیریم و از جمیع کشورها جمع میکنم و شمار از زمین خود در خواهم آورد.
- ۲۵ و آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد. و شمار از همه نجاسات و از همه بتهای شما طاهر خواهم ساخت.
- ۲۶ و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد. و دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد.
- ۲۷ و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فریض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید.
- ۲۸ و در زمینی که به پدران شما دادم ساکن شده، قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود.
- ۲۹ و شمار از همه نجاسات شما نجات خواهم داد. و غله را خوانده، آن را فراوان خواهم ساخت و دیگر قحط بر شما نخواهم فرستاد.
- ۳۰ و میوه درختان و حاصل زمین را فراوان خواهم ساخت تا دیگر در میان امتها متحمل رسوائی قحط نشوید.
- ۳۱ و چون راههای قبیح و اعمال ناپسند خود را به یاد آورید، آنگاه به سبب گناهان و رجاسات خود خویشتن را در نظر خود مکروه خواهید داشت.»
- و خداوند یهوه میگوید: «دانید که من این را به خاطر شما نکردم. پسای خاندان اسرائیل به سبب راههای خود نجل و رسوا شوید.»
- خداوند یهوه چنین میفرماید: «روزی که شمار از تمامی گناهانتان طاهر سازم، شهرها را مسکون خواهم ساخت و خرابیها معمور خواهد شد.
- ۳۴ و زمین ویران که به نظر جمیع رهگذریان خراب میبود، شیار خواهد شد.
- ۳۵ و خواهند گفت این زمینی که ویران بود، مثل باغ عدن گردیده است و شهرهایی که خراب و ویران و منهدم بود، حصار دار و مسکون شده است.
- ۳۶ و امتهایی که به اطراف شما باقیمانده باشند، خواهند دانست که من یهوه مخروبات را بنا کرده و ویرانها را غرس نمودم. من که یهوه هستم تکلم نموده و بعمل آوردهام.»
- خداوند یهوه چنین میگوید: «رای این بار دیگر خاندان اسرائیل از من مسالت خواهند نمود تا آن را برای ایشان بعمل آورم. من ایشان را با مردمان مثل گله کثیر خواهم گردانید.
- ۳۸ مثل گلههای قربانی یعنی گله اورشلیم در مومهایش همچنان شهرهای مخروب از گلههای مردمان پر خواهد شد و ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

وادی استخوانهای خشک

- دست خداوند بر من فرود آمده، مرا در روح خداوند بیرون برد و در همواری قرار داد و آن از استخوانها پر بود.
- ۲ و مرا به هر طرف آنها گردانید. و اینک آنها بر روی همواری بینهایت زیاده و بسیار خشک بود.
- ۳ و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا میشود که این استخوانها زنده گردد؟» گفتم: «ای خداوند یهوه تو میدانی.»
- پس مرا فرمود: «این استخوانها نبوت نموده، به اینها بگو: ای استخوانهای خشک کلام خداوند را بشنوید!
- خداوند یهوه به این استخوانها چنین میگوید: اینک من روح به شما درمی آورم تا زنده شوید.
- ۶ و پیهها بر شما خواهم نهاد و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشانید و در شمار روح خواهم نهاد تا زنده شوید. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.»
- پس من چنانکه مامور شدم نبوت کردم. و چون نبوت نمودم، آوازی مسموع گردید. و اینک تزلزلی واقع شد و استخوانها به یکدیگر یعنی هر استخوانی به استخوانش نزدیک شد.
- ۸ و نگریستم و اینک پیهها و گوشت به آنها برآمد و پوست آنها را از بالا پوشانید. اما در آنها روح نبود.
- ۹ پس او مرا گفت: «روح نبوت نما! ای پسر انسان بر روح نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید کههای روح از بادهای اربع بیا و به این کشتگان بدم تا ایشان زنده شوند.»
- پس چنانکه مرا امر فرمود، نبوت نمودم. و روح به آنها داخل شد و آنها زنده گشته، بر پایهای خود لشکر بینهایت عظیمی ایستادند.
- ۱۱ و او مرا گفت: «ای پسر انسان این استخوانها تمامی خاندان اسرائیل میباشند. اینک ایشان میگویند: استخوانهای ما خشک شد و امید ما ضایع گردید و خودمان منقطع گشتیم.

- ۱۲ لهنانوت کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من قبرهای شمارا میگشایم. و شمارای قوم من از قبرهای شما درآورده، به زمین اسرائیل خواهم آورد.
- ۱۳ وای قوم من چون قبرهای شمارا بگشایم و شمارا از قبرهای شما بیرون آورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.
- ۱۴ وروح خود را در شما خواهم نهاد تا زنده شوید. و شمارا در زمین خودتان مقیم خواهم ساخت. پس خواهید دانست که من یهوه تکلم نموده و بعمل آورده‌ام. قول خداوند این است.»
- و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
- «تو ای پسر انسان یک عصا برای خود بگیر و بر آن بنویس برای یهودا و برای بنی اسرائیل رفقای وی. پس عصای دیگر بگیر و بر آن بنویس برای یوسف عصای افرایم و تمامی خاندان اسرائیل رفقای وی.
- ۱۷ و آنها را برای خودت بیا بگرد یک عصا ساز تا در دستت یک باشد.
- ۱۸ و چون ابناء قومت تو را خطاب کرده، گویند: آیا ما را خبر نمی دهی که از این کارها مقصود تو چیست؟
- آنگاه به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من عصای یوسف را که در دست افرایم است و اسباط اسرائیل را که رفقای ویاند، خواهم گرفت و آنها را با وی یعنی با عصای یهودا خواهم پیوست و آنها را یک عصا خواهم ساخت و در دستم یک خواهد شد.
- ۲۰ پس آن عصاها که بر آنها نوشتی در دست تو در نظر ایشان باشد.
- ۲۱ و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک من بنی اسرائیل را از میان امت هایی که به آنها رفتنند گرفته، ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و ایشان را به زمین خودشان خواهم آورد.
- ۲۲ و ایشان را در آن زمین بر کوههای اسرائیل یک امت خواهم ساخت. و یک پادشاه بر جمیع ایشان سلطنت خواهد نمود و دیگر دو امت نخواهند بود و دیگر به دو مملکت تقسیم نخواهند شد.
- ۲۳ و خویشان را دیگر به تپه اور جاسات و همه معصیت های خود نجس نخواهند ساخت. بلکه ایشان را از جمیع مساکن ایشان که در آنها گاه ورزید هاند نجات داده، ایشان را طاهر خواهم ساخت. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.
- ۲۴ و بنده من داود، پادشاه ایشان خواهد بود. و یک شبان برای جمیع ایشان خواهد بود. و به احکام من سلوک نموده و فریض مرا نگاه داشته، آنها را بجا خواهند آورد.
- ۲۵ و در زمینی که به بنده خود یعقوب دادم و پدران ایشان در آن ساکن میبودند، ساکن خواهند شد. و ایشان و پسران ایشان و پسران پسران ایشان تا به ابد در آن سکونت خواهند نمود و بنده من داود تا ابد الا با در رئیس ایشان خواهد بود.
- ۲۶ و با ایشان عهد سلامتی خواهم بست که برای ایشان عهد جاودانی خواهد بود و ایشان را مقیم ساخته، خواهم افزود و مقدس خویش را تا ابد الا باد در میان ایشان قرار خواهم داد.
- ۲۷ و مسکن من بر ایشان خواهد بود و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.
- ۲۸ پس چون مقدس من در میان ایشان تا به ابد برقرار بوده باشد، آنگاه امتها خواهند دانست که من یهوه هستم که اسرائیل را تقدیس مینمایم.»

نبوت بضد جوج

و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ای پسر انسان نظر خود را بر جوج که از زمین ما جوج و رئیس روش و ماشک و توبال است بدار و بر او نبوت نما.

۳ و بگو خداوند یهوه چنین میفرماید: اینک منای جوج رئیس روش و ماشک و توبال به ضد تو هستم.

۴ و تو را برگردانیده، قلاب خود را به چانه ات میگذازم و تو را با تمامی لشکرت بیرون میآورم. اسبان و سواران که جمیع ایشان با اسلحه تمام آراسته،

جمعیت عظیمی با سپرها و مجنوها و همگی ایشان شمشیرها به دست گرفته،

فارس و کوش و فوط با ایشان و جمیع ایشان با سپر و خود،

جو مر و تمامی افواجش و خاندان تو جرعه از اطراف شمال با تمامی افواجش و قوم های بسیار همراه تو.

۷ پس مستعد شو و تمامی جمعیتت که نزد تو جمع شده اند، خویشان را میسازید و تو مستحفظ ایشان باش.

- ۸ بعد از روزهای بسیار از توفتقد خواهد شد. و در سالهای آخر به زمینی که از شمشیر استرداد شده است، خواهی آمد که آن از میان قوم های بسیار بر کوه های اسرائیل که به خرابه دایمی تسلیم شده بود، جمع شده است و آن از میان قوم های بیرون آورده شده و تمامی اهلیش به امنیت ساکن میباشند.
- ۹ اما تو بر آن خواهی برآمد و مثل باد شدید داخل آن خواهی شد و مانند بره از زمین را خواهی پوشانید. تو و جمیع افواجت و قوم های بسیار که همراه تو میباشند.»
- خداوند یهوه چنین میفرماید: «آن روز چیزها در دل تو خطور خواهد کرد و تدبیری زشت خواهی نمود.
- ۱۱ و خواهی گفت: به زمین یحصر برمی آیم. بر کسانی که به اطمینان و امنیت ساکنند می آیم که جمیع ایشان یحصر اند و پشت بندها و دروازه ها ندارند.
- ۱۲ تا تاراج نمایی و غنیمت را ببری و دست خود را به خرابه هایی که معمور شده است و به قومی که از میان امتها جمع شده اند، بگردانی که ایشان مواشی و اموال اند و ختناند و در وسط جهان ساکنند.
- ۱۳ شب و در دان و تجار ترشیش و جمیع شیران ژیان ایشان تو را خواهند گفت: آیا به جهت گرفتن غارت آمده ای؟ و آیا به جهت بردن غنیمت جمعیت خود را جمع کرده ای تا نقره و طلا برداری و مواشی و اموال را بر بانی و غارت عظیمی ببری؟
- «نایر اینای پسر انسان نبوت نموده، جوج را بگو که خداوند یهوه چنین میفرماید: در آن روز حینی که قوم من اسرائیل به امنیت ساکن باشند آیات و نخواستی فهمید؟
- و از مکان خویش از اطراف شمال خواهی آمد و تو و قوم های بسیار همراه تو که جمیع ایشان اسب سوار و جمعیتی عظیم و لشکری کثیر میباشند، و بر قوم من اسرائیل مثل ابری که زمین را پوشاند خواهی برآمد. در ایام باز پسین این به وقوع خواهد پیوست که تو را به زمین خود خواهیم آورد تا آنکه امتها حینی که من خویشت را در توای جوج به نظر ایشان تقدیس کرده باشم مرا بشناسند.»
- خداوند یهوه چنین میگوید: «یا توانکس نیستی که در ایام سلف به واسطه بندگانه انبیای اسرائیل که در آن ایام در باره سالهای بسیار نبوت نمودند در خصوص تو گفتم که تو را بر ایشان خواهیم آورد؟
- خداوند یهوه میگوید: در آن روز یعنی در روزی که جوج به زمین اسرائیل برمی آید، همانا حدث خشم من به بینیم خواهد برآمد.
- ۱۹ زیر در غیرت و آتش خشم خود گفتم که هر آینه در آن روز تزلزل عظیمی در زمین اسرائیل خواهد شد.
- ۲۰ و ماهیان دریا و مرغان هوا و حیوانات صحرا و همه حشراتی که بر زمین میخزند و همه مردمانی که بر روی جهانند به حضور من خواهند لرزید و کوهها سرنگون خواهد شد و صخرهها خواهد افتاد و جمیع حصارهای زمین منهدم خواهد گردید.
- ۲۱ و خداوند یهوه میگوید: من شمشیری بر جمیع کوههای خود به ضد او خواهم خواند و شمشیر هر کس بر او برادرش خواهد بود.
- ۲۲ و با و با خون بر او عقوبت خواهم رسانید. و باران سیال و تگرگ سخت و آتش و گوگرد بر او و بر افواجش و بر قوم های بسیاری که با وی میباشند خواهم بارانید.
- ۲۳ و خویشت را در نظرات های بسیار معظم و قدوس و معروف خواهم نمود و خواهند دانست که من یهوه هستم.
- «س توای پسر انسان در باره جوج نبوت کرده، بگو خداوند یهوه چنین میفرماید که اینکای جوج رئیس روش و ماشک و توبال من به ضد تو هستم.
- ۲ و تو را برمی گردانم و رهبری مینمایم و تو را از اطراف شمال بر آورده، بر کوه های اسرائیل خواهیم آورد.
- ۳ و کمان تو را از دست چپت انداخته، تیرهای تو را از دست راستت خواهیم افکند.
- ۴ و تو و همه افواجت و قوم هایی که همراه تو هستند بر کوه های اسرائیل خواهید افتاد و تو را به هر جنس مرغان شکاری و به حیوانات صحرا به جهت خوراک خواهیم داد.
- ۵ خداوند یهوه میگوید که به روی صحرا خواهی افتاد زیرا که من تکلم نمودهام.
- ۶ و آتشی بر ما جوج و بر کسانی که در جزایر به امنیت ساکنند خواهیم فرستاد تا بدانند که من یهوه هستم.
- ۷ و نام قدوس خود را در میان قوم خویش اسرائیل، معروف خواهم ساخت و دیگر نمی گذارم که اسم قدوس من بجزمت شود تا امتها بدانند که من یهوه قدوس اسرائیل میباشم.
- ۸ اینک خداوند یهوه میگوید: آن می آید و به وقوع خواهد پیوست. و این همان روز است که در باره اش تکلم نمودهام.

- ۹ و ساکنان شهرهای اسرائیل بیرون خواهند آمد و اسلحه یعنی مچن و سپر و کمان و تیرها و چوب دستی و نیزه‌ها را آتش زده، خواهند سوزانید. و مدت هفت سال آتش را به آنها زنده نگاه خواهند داشت.
- ۱۰ و هیزم از صحرا نخواهند آورد و چوب از جنگلها نخواهند برید زیرا که اسلحه‌ها را به آتش خواهند سوزانید. و خداوند یهوه میگوید که غارت کنندگان خود را غارت خواهند کرد و تاراج کنندگان خویش را تاراج خواهند نمود.
- ۱۱ و در آن روز موضعی برای قبر در اسرائیل یعنی وادی عابریم را بطرف مشرق در یابه جوج خواهم داد. و راه عبور کنندگان را مسدود خواهد ساخت. و در آنجا جوج و تمامی جمعیت، اوراد فن خواهند کرد و آن را وادی هامون جوج خواهند نامید.
- ۱۲ و خاندان اسرائیل مدت هفت ماه ایشان را دفن خواهند کرد تا زمین را طاهر سازند.
- ۱۳ و تمامی اهل زمین ایشان را دفن خواهند کرد. و خداوند یهوه میگوید: روز تجید من نیگامی ایشان خواهد بود.
- ۱۴ و کسانی را معین خواهند کرد که پیوسته در زمین گردش نمایند. و همراه عبور کنندگان آنانی را که بر روی زمین باقیمانده باشند دفن کرده، آن را طاهر سازند. بعد از انقضای هفت ماه آنها را خواهند طلبید.
- ۱۵ و عبور کنندگان در زمین گردش خواهند کرد. و اگر کسی استخوان آدمی بیند نشانی نزد آن برپا کند تا دفن کنندگان آن را در وادی هامون جوج مدفون سازند.
- ۱۶ و اسم شهر نیز هامونه خواهد بود. پس زمین را طاهر خواهند ساخت.
- «اماتوای پسر انسان! خداوند یهوه چنین میفرماید که بهر جنس مرغان و به همه حیوانات صحرا بگو: جمع شوید و بیایید و نزد قربانی من که آن را برای شما ذبح مینمایم، فراهم آید. قربانی عظیمی بر کوههای اسرائیل تا گوشت بخورید و خون بنوشید.
- ۱۸ گوشت جباران را خواهید خورد و خون روسای جهان را خواهید نوشید. از قوچها و برهها و بزها و گاوها که همه آنها از پرواریهای ایشان میباشند.
- ۱۹ و از قربانی من که برای شما ذبح مینمایم، پیه خواهید خورد تا سیر شوید و خون خواهید نوشید تا مست شوید.
- ۲۰ و خداوند یهوه میگوید که بر سفره من از اسبان و سواران و جباران و همه مردان جنگی سیر خواهید شد.
- ۲۱ و من جلال خود را در میان امتهای اقوام داد و جمیع امتهاد اوری مرا که آن را اجرا خواهم داشت و دست مرا که بر ایشان فرود خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود.
- ۲۲ و خاندان اسرائیل از آن روز بعد خواهند دانست که یهوه خدای ایشان من هستم.
- ۲۳ و امتهای خواهند دانست که خاندان اسرائیل به سبب نگاه خودشان جلای وطن گردیدند. زیرا چونکه به من خیانت ورزیدند، من روی خود را از ایشان پوشانیدم و ایشان را بدست ستم کاران ایشان تسلیم نمودم که جمیع ایشان به شمشیر افتادند.
- ۲۴ بر حسب نجاسات و تقصیرات ایشان به ایشان عمل نموده، روی خود را از ایشان پوشانیدم.»
- بنابر این خداوند یهوه چنین میگوید: «لان اسیران یعقوب را باز آورده، بر تمامی خاندان اسرائیل رحمت خواهم فرمود و بر اسم قدوس خود غیرت خواهم نمود.
- ۲۶ و حینی که ایشان در زمین خود به امنیت ساکن شوند و ترسانندهای نباشد، آنگاه نجالت خود را و خیانتی را که به من ورزید هاند متحمل خواهند شد.
- ۲۷ و چون ایشان را از میان امتهای گردانم و ایشان را از زمین دشمنانشان جمع نمایم، آنگاه در نظرات های بسیار در ایشان تقدیس خواهم شد.
- ۲۸ و خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان هستم، از آن رو که من ایشان را در میان امتهای جلای وطن ساختم و ایشان را به زمین خودشان جمع کردم و بار دیگر کسی را از ایشان در آنجا باقی نخواهم گذاشت.
- ۲۹ و خداوند یهوه میگوید که من بار دیگر روی خود را از ایشان نخواهم پوشانید زیرا که روح خویش را بر خاندان اسرائیل خواهم ریخت.»

مکان هیکل جدید

در سال بیست و پنجم اسیری ماد را بتدای سال، در دهم ماه که سال چهاردهم بعد از تسخیر شهر بوده، در همان روز دست خداوند بر من نازل شده، مرا به آنجا برد.

۲ در رویاهای خدا مرا به زمین اسرائیل آورد. و مرا بر کوه بسیار بلند قرار داد که بطرف جنوب آن مثل بنای شهر بود.

۳ و چون مرا به آنجا آورد، اینک مردی که نمایش او مثل نمایش برنج بود در دستش ریسمانی از گن و نی برای پیچودن بود و نزد دروازه ایستاده بود.

۴ آن مرد مرا گفت: «ی‌پسر انسان به چشمان خود بین و به گوشهای خویش بشنو و دل خود را به هر چه به تو نشان دهم، مشغول ساز زیرا که تو را در اینجا آوردم تا این چیزها را به تو نشان دهم. پس خاندان اسرائیل را از هر چه میبینی آگاه ساز.»

و اینک حصاری بیرون خانه گرداگردش بود. و به دست آن مردنی پیمایش شش ذراعی بود که هر ذراعش یک ذراع و یک قبضه بود. پس عرض بنا را یک نی و بلندیش را یک نی پیچود.

۶ پس نزد دروازه‌های که بسوی مشرق متوجه بود آمده، به پله‌هایش برآمد. و آستانه دروازه را پیچود که عرضش یک نی بود و عرض آستانه دیگر را که یک نی بود.

۷ و طول هر غرفه یک نی بود و عرضش یک نی. و میان غرفه‌ها مسافت پنج ذراع. و آستانه دروازه نزد دروازه از طرف اندرون یک نی بود.

۸ و رواق دروازه را از طرف اندرون یک نی پیچود.

۹ پس رواق دروازه را هشت ذراع و اسبرهایش را دو ذراع پیچود. و رواق دروازه بطرف اندرون بود.

۱۰ و حجره‌های دروازه بطرف شرقی، سه از این طرف و سه از آن طرف بود. و هر سه را یک پیمایش و اسبرها را از این طرف و آن طرف یک پیمایش بود.

۱۱ و عرض دهنه دروازه را ده ذراع و طول دروازه را سیزده ذراع پیچود.

۱۲ و محجری پیش روی حجره‌ها از این طرف یک ذراع و محجری از آن طرف یک ذراع و حجره‌ها از این طرف شش ذراع و از آن طرف شش ذراع بود.

۱۳ و عرض دروازه را از سقف یک حجره تا سقف دیگری بیست و پنج ذراع پیچود. و دروازه در مقابل دروازه بود.

۱۴ و اسبرها را شصت ذراع ساخت و رواق گرداگرد دروازه به اسبرها رسید.

۱۵ و پیش دروازه مدخل تا پیش رواق دروازه اندرونی پنجاه ذراع بود.

۱۶ و حجره‌ها و اسبرهای آنها را به اندرون دروازه پنجره‌های مشبک به طرف بود و همچنین رواقها را. و پنجره‌ها بطرف اندرون گرداگرد بود و بر اسبرها نخلها بود.

دروازه شمالی

پس مرا به صحن بیرونی آورد و اینک اطاقها و سنگ فرشی که برای صحن از هر طرفش ساخته شده بود. و سی اطاق بر آن سنگ فرش بود.

۱۸ و سنگ فرش یعنی سنگ فرش پائینی به جانب دروازه‌ها یعنی به اندازه طول دروازه‌ها بود.

۱۹ و عرضش را از برابر دروازه پائینی تا پیش صحن اندرونی از طرف بیرون صد ذراع به سمت مشرق و سمت شمال پیچود.

۲۰ و طول و عرض دروازه‌های را که رویش بطرف شمال صحن بیرونی بود پیچود.

۲۱ و حجره‌های سه از این طرف و سه از آن طرف و اسبرهایش و رواقهایش موافق پیمایش دروازه اول بود. طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع.

۲۲ و پنجره‌هایش و رواقهایش و نخلهایش موافق پیمایش دروازه‌های که رویش به سمت مشرق است بود. و به هفت پله به آن بر می‌آمدند و رواقهایش پیش روی آنها بود.

۲۳ و صحن اندرونی را دروازه‌های در مقابل دروازه دیگر بطرف شمال و بطرف مشرق بود. و از دروازه تا دروازه صد ذراع پیچود.

دروازه جنوبی

پس مرا بطرف جنوب برد. و اینک دروازه‌های به سمت جنوب و اسبرهایش و رواقهایش را مثل این پیمایش پیچود.

۲۵ و برای آن و برای رواقهایش پنجره‌ها مثل آن پنجره‌ها گرداگردش بود. و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود.

۲۶ و زیننه‌های آن هفت پله داشت. و رواقش پیش آنها بود. و آن را نخلهای یکی از این طرف و دیگری از آن طرف بر اسبرهایش بود.

۲۷ و صحن اندرونی بطرف جنوب دروازه‌های داشت و از دروازه تا دروازه به سمت جنوب صد ذراع پیچود.

۲۸ و مرا از دروازه جنوبی به صحن اندرونی آورد. و دروازه جنوبی را مثل این پیمایش پیچود.

۲۹ و حجره‌هایش و اسبرهایش و رواقهایش موافق این پیمایش بود. و در آن و در رواقهایش پنجره‌ها گرداگردش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود.

۳۰ و طول رواقی که گرداگردش بود بیست و پنج ذراع و عرضش پنج ذراع بود.

۳۱ و رواقش به صحن بیرونی میرسید. و نخلها بر اسبرهایش بود و زینهاش هشت پله داشت.

صحن اندرونی

پس مرا به صحن اندرونی به سمت مشرق آورد. و دروازه را مثل این پیمایش پیچود.

۳۳ وجره هایش واسبر هایش ورواق هایش موافق این پیمایشها بود. و در آن و در رواق هایش پنجرهها بر هر طرفش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود.

۳۴ ورواق هایش بسوی صحن بیرونی و نخلها بر اسبر هایش از این طرف و آن طرف بود و زینهاش هفت پله داشت.

۳۵ و مرابه دروازه شمالی آورد و آن را مثل این پیمایشها پیچود.

۳۶ وجره هایش واسبر هایش ورواق هایش رانیز. و پنجرهها گرداگردش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود.

۳۷ واسبر هایش بسوی صحن بیرونی بود. و نخلها بر اسبر هایش از این طرف و از آن طرف بود و زینهاش هشت پله داشت.

و نزد اسبرهای دروازه اطاقی با دروازه اش بود که در آن قربانی های سوختنی را می شستند.

۳۹ و در رواق دروازه دو میز از این طرف و دو میز از آن طرف بود تا بر آنها قربانی های سوختنی و قربانی های گناه و قربانی های جرم را ذبح نمایند.

۴۰ و به یک جانب از طرف بیرون نزد زینه دهنه دروازه شمالی دو میز بود. و به جانب دیگر که نزد رواق دروازه بود دو میز بود.

۴۱ چهار میز از این طرف و چهار میز از آن طرف به پهلو دروازه بود یعنی هشت میز که بر آنها ذبح میکردند.

۴۲ و چهار میز برای قربانی های سوختنی از سنگ تراشیده بود که طول هر یک یک ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع بود و بر آنها آلتی را که به آنها قربانی های سوختنی و ذبایح را ذبح مینمودند، مینهادند.

۴۳ و نگاره های یک قبضه قد در اندرون از هر طرف نصب بود و گوشت قربانها بر میزها بود.

جره کاهنان

و بیرون دروازه اندرونی، اطاقهای مغنیان در صحن اندرونی به پهلو دروازه شمالی بود و روی آنها به سمت جنوب بود و یکی به پهلو دروازه مشرقی که رویش بطرف شمال میبود.

۴۵ و او مرا گفت: «بن اطاقی که رویش به سمت جنوب است، برای کاهنانی که ودیعت خانه را نگاه میدارند میباشند.

۴۶ و اطاقی که رویش به سمت شمال است، برای کاهنانی که ودیعت مذبح را نگاه میدارند میباشند. اینانند پسران صادق از بنی لاوی که نزدیک خداوند می آیند تا او را خدمت نمایند.»

هیكل

و طول صحن را صد ذراع پیچود و عرضش را صد ذراع و آن مربع بود و مذبح در برابر خانه بود.

۴۸ و مرابه رواق خانه آورد. و اسبرهای رواق را پنج ذراع از این طرف و پنج ذراع از آن طرف پیچود. و عرض دروازه راسه ذراع از این طرف و سه ذراع از آن طرف.

۴۹ و طول رواق بیست ذراع و عرضش یازده ذراع. و نزد زینهاش که از آن بر می آمدند، دو ستون نزد اسبرهای یکی از این طرف و دیگری از آن طرف بود.

و مرابه هیكل آورد و عرض اسبرها را شش ذراع از این طرف و عرض آنها را شش ذراع از آن طرف که عرض خیمه بود پیچود.

۲ و عرض مدخل ده ذراع بود و جانبهای مدخل از این طرف پنج ذراع و از آن طرف پنج ذراع بود و طولش را چهل ذراع و عرضش را بیست ذراع پیچود.

۳ و به اندرون داخل شده، اسبرهای مدخل را دو ذراع و مدخل را شش ذراع و عرض مدخل را هفت ذراع پیچود.

۴ و طولش را بیست ذراع و عرضش را بیست ذراع پیش روی هیكل پیچود و مرا گفت: «بن قدسالا قداس است.»

و دیوار خانه را شش ذراع پیچود. و عرض غرفهها که گرداگرد خانه بهر طرف میبود چهار ذراع بود.

۶ و غرفهها روی هم دیگر سه طبقه بود و در هر رسته های سی و در دیواری که به جهت غرفهها گرداگرد خانه بود، داخل میشد تا رآن (متمکن شود و در دیوار خانه متمکن نشود.

۷ و غرفهها خانه را بالا تر و بالا ترا حاطه کرده، و وسیعتر میشد، زیرا که خانه را بالا تر و بالا تر گرداگرد خانه احاطه میکرد و از این جهت خانه بسوی بالا وسیعتر میبود، و همچنین از طبقه تحتانی به طبقه وسطی تا طبقه فوقانی بالا می رفتند.

و بلندی خانه را از هر طرف ملاحظه نمودم و اساس های غرفهها یک نی تمام، یعنی شش ذراع بزرگ بود.

۹ و بطرف بیرون عرض دیواری که به جهت غرفهها بود پنج ذراع بود و فسحت باقیمانده مکان غرفه های خانه بود.

۱۰ و در میان جرهها، عرض بیست ذراعی گرداگرد خانه بهر طرفش بود.

۱۱ و درهای غرفهها بسوی فسحت بود. یک در بسوی شمال و در دیگر به سوی جنوب و عرض مکان فسحت پنج ذراع گرداگرد.

- ۱۲ و عرض بنیانی که رو به روی مکان منفصل بود در گوشه سمت مغرب هفتاد ذراع و عرض دیوار گردا گرد بنیان پنج ذراع و طولش نو ذراع بود. و طول خانه را صد ذراع پیود و طول مکان منفصل و بنیان و دیوار هایش را صد ذراع.
- ۱۴ و عرض جلو خانه و مکان منفصل به سمت مشرق صد ذراع بود.
- ۱۵ و طول بنیان را تا پیش مکان منفصل که در عقبش بود با یوانهایش از این طرف و آن طرف صد ذراع پیود و هیکل اندرونی و رواقهای سخنهارا.
- ۱۶ و آستانها و پنجره های مشبک و یوانها گردا گرد در سه طبقه مقابل آستانه از زمین تا پنجره ها از هر طرف چوب پوش بود و پنجره ها هم پوشیده بود.
- ۱۷ تا بالای درها و تا خانه اندرونی و بیرونی و بر تمامی دیوار گردا گرد از اندرون و بیرون به همین پیمایشها.
- ۱۸ و کرویوان و نخلها در آن ساخته شده بود در میان هر دو کرویوان یک نخل بود و هر کرویوان دو رو داشت.
- ۱۹ یعنی روی انسان بسوی نخل از این طرف و روی شیر بسوی نخل از آن طرف بر تمامی خانه بهر طرفش ساخته شده بود.
- ۲۰ و از زمین تا بالای درها کرویوان و نخلها مصور بود و بر دیوار هیکل هم چنین.

و باهوهای هیکل مربع بود و منظر جلو قدس مثل منظر آن بود.

- ۲۲ و مدج چوبین بود. بلندایش سه ذراع و طولش دو ذراع و گوشه هایش و طولش و دیوار هایش از چوب بود. و او مرا گفت: «یزی که در حضور خداوند می باشد این است.»
- و هیکل و قدس را دور بود.

۲۴ و هر در را دو لنگه بود و این دو لنگه تا می شد. یک در را دو لنگه و در دیگر را دو لنگه.

- ۲۵ و بر آنها یعنی بر درهای هیکل کرویوان و نخلها مصور بود بطوری که در دیوارها مصور بود و آستانه چوبین پیش روی رواق بطرف بیرون بود.
- ۲۶ بر جانب رواق پنجره های مشبک به این طرف و به آن طرف بود و همچنین بر غره های خانه و بر آستانها.

حجره کاهنان

- و مرا به سخن بیرونی از راه سمت شمالی بیرون برد و مرا به حجره های که مقابل مکان منفصل و رو بروی بنیان بطرف شمال بود آورد.
- ۲ جلو طول صد ذراع در شمالی بود و عرضش پنجاه ذراع بود.
- ۳ مقابل بیست ذراع که از آن سخن اندرونی بود و مقابل سنگفرشی که از سخن بیرونی بود دهلیزی رو بروی دهلیزی در سه طبقه بود.
- ۴ و پیش روی حجره ها بطرف اندرون خرنندی به عرض ده ذراع بود و راهی یک ذراع و درهای آنها بطرف شمال بود.
- ۵ و حجره های فوقانی کوتاه بود زیرا که دهلیزها از آنها می گرفتند بیشتر آنچه آنها از حجره های تحتانی و وسطی بنیان می گرفتند.
- ۶ چونکه سه طبقه بود و ستونها مثل ستونهای سخنان داشت و از این سبب، طبقه فوقانی از طبقات تحتانی و وسطی از زمین تنگتر می شد.
- ۷ و طول دیواری که بطرف بیرون مقابل حجره ها بسوی سخن بیرونی رو بروی حجره ها بود پنجاه ذراع بود.
- ۸ زیر طول حجره هایی که در سخن بیرونی بود پنجاه ذراع بود و اینک جلو هیکل صد ذراع بود.
- ۹ و زیر این حجره ها از طرف شرقی مدخلی بود که از آن به آنها از سخن بیرونی داخل می شدند.
- ۱۰ و در حجم دیوار سخن که بطرف مشرق بود پیش روی مکان منفصل و مقابل بنیان حجره ها بود.
- ۱۱ و راه مقابل آنها مثل نمایش راه حجره های سمت شمال بود، عرض آنها مطابق طول آنها بود و تمامی مخرج های اینها مثل رسم آنها و درهای آنها.
- ۱۲ و مثل درهای حجره های سمت جنوب دری بر سر راه بود یعنی بر راهی که راست پیش روی دیوار مشرقی بود جایی که به آنها داخل می شدند.
- و مرا گفت: «جره های شمالی و حجره های جنوبی که پیش روی مکان منفصل است، حجره های مقدس می باشد که کاهنانی که به خداوند نزدیک می آیند قدس اقداس را در آنها می خورند و قدس اقداس و هدایای آردی و قربانی های نگاه و قربانی های جرم را در آنها می گذارند زیرا که این مکان مقدس است.»
- ۱۴ و چون کاهنان داخل آنها می شوند دیگر از قدس به سخن بیرونی بیرون نمی آیند بلکه لباسهای خود را که در آنها خدمت میکنند در آنها می گذارند زیرا که آنها مقدس می باشد و لباس دیگر پوشیده، به آنچه به قوم تعلق دارد نزدیک می آیند.»
- و چون پیمایشهای خانه اندرونی را به اتمام رسانید، مرا بسوی دروازه های که رویش به سمت مشرق بود بیرون آورد و آن را از هر طرف پیود.
- ۱۶ جانب شرقی آن را به نی پیمایش، پانصدنی پیود یعنی به نی پیمایش آن را از هر طرف پیود.
- و جانب شمالی را به نی پیمایش از هر طرف پانصدنی پیود.
- ۱۸ و جانب جنوبی را به نی پیمایش، پانصدنی پیود.
- ۱۹ پس به سوی جانب غربی برگشته، آن را به نی پیمایش پانصدنی پیود.

۲۰ هر چهار جانب آن را پیچود و آن را دیواری بود که طولش پانصد و عرضش پانصد (ی) بود تا در میان مقدس و غیر مقدس فرق گذارد.

جلال خدا بر هیکل

و مرا نزد دروازه آورد، یعنی به دروازه‌های که به سمت مشرق متوجه بود.

۲ و اینک جلال خدای اسرائیل از طرف مشرق آمد و آواز او مثل آبهای بسیار بود و زمین از جلال او منور گردید.

۳ و مثل منظر آن رویایی بود که دیده بودم یعنی مثل آن رویا که در وقت آمدن من، برای تخریب شهر دیده بودم و رویاها مثل آن رویا بود که نزد نهر خابور مشاهده نموده بودم. پس به روی خود در افتادم.

پس جلال خداوند از راه دروازه‌های که رویش به سمت مشرق بود به خانه درآمد.

۵ و روح مرا برداشته، به سخن اندرونی آورد و اینک جلال خداوند خانه را مملو ساخت.

۶ و هاتقی را شنیدم که از میان خانه به من تکلم مینماید و مردی پهلوئی من ایستاده بود.

۷ و مرا گفت: «ی‌پسر انسان این است مکان کرسی من و مکان کف پایم که در آن در میان بنی اسرائیل تا به ابد ساکن خواهم شد و خاندان اسرائیل هم خود ایشان و هم پادشاهان ایشان بار دیگر به زناها و لاشهای پادشاهان خود در مکان‌های بلند خویش نام قدوس مرا بجزمت نخواهند ساخت.

۸ از اینکه آستانه‌های خود را نزد آستانه من و باهوه‌های خویش را به پهلوئی باهوه‌های من برپا کرده‌اند و در میان من و ایشان فقط دیواری است، پس اسم قدوس مرا به رجاسات خویش که آنها را بعمل آورد هاند بجزمت ساختند، لهذا من در خشم خود ایشان را تلف نمودم.

۹ حال زناهای خود و لاشهای پادشاهان خویش را از من دور بنمایند و من در میان ایشان تا به ابد سکونت خواهم نمود.

۱۰ و توای پسر انسان خاندان اسرائیل را از این خانه مطلع ساز تا از گاهان خود بخیل شوند و ایشان نمونه آن را ببینند.

۱۱ و اگر از هر چه بعمل آورد هاند بخیل شوند، آنگاه صورت خانه را و نمونه و مخرجها و مدخلها و تمامی شکلها و همه فریض و جمیع صورتها و تمامی قانونهایش را برای ایشان اعلام نمائید و نظر ایشان بنویس تا تمامی صورتش و همه فریضش را نگاه داشته، به آنها عمل نمایند.

۱۲ و قانون خانه این است که تمامی حدودش بر سر کوه از همه اطرافش قدس اقدس باشد. اینک قانون خانه همین است.

مذبح

و پیمایشهای مذبح به ذراعها که هر ذراع یک ذراع و یک قبضه باشد این است. سینهای یک ذراع و عرضش یک ذراع و حاشیهای که گرداگرد لبش میباشد یک و جب و این پشت مذبح میباشد.

۱۴ و از سینه روی زمین تا خروج پایینی دو ذراع و عرضش یک ذراع و از خروج کوچک تا خروج بزرگ چهار ذراع و عرضش یک ذراع.

۱۵ و آتش دانش چهار ذراع و از آتش دان چهار شاخ برآمده بود.

۱۶ و طول آتش دان دو اوزه و عرضش دو اوزه و از هر چهار طرف مربع بود.

۱۷ و طول خروج چهارده و عرضش چهارده بر چهار طرفش بود و حاشیهای که گرداگردش بود نیم ذراع و دایره سینهای یک ذراع و پله‌هایش به سمت مشرق متوجه بود.

و او مرا گفت: «ی‌پسر انسان خداوند یهوه چنین میفرماید: این است قانون‌های مذبح در روزی که آن را بسازند تا قربانی‌های سوختی بر آن بگذرانند و خون بر آن پاشند.

۱۹ و خداوند یهوه میفرماید که به لاویان کهنه که از دیت صادق میباشند و به جهت خدمت من به من نزدیک می‌آیند یک گوساله به جهت قربانی نگاه بده.

۲۰ و از خونش گرفته، بر چهار شاخش و بر چهار گوشه خروج و بر حاشیهای که گرداگردش است پاش و آن را طاهر ساخته، برایش کفاره کن.

۲۱ گوساله قربانی نگاه را بگیر و آن را در مکان معین خانه بیرون از مقدس بسوزانند.

۲۲ و در روز دوم بزربعیی برای قربانی نگاه بگذران تا مذبح را به آن طاهر سازند چنانکه آن را به گوساله طاهر ساختند.

۲۳ و چون از طاهر ساختن آن فارغ شدی گوساله بیعیب و قوچی بیعیب از گله بگذران.

۲۴ تو آن را به حضور خداوند نزدیک بیا و رو کاهنان نمک بر آنها پاشیده، آنها را به جهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانند.

۲۵ هر روز از هفت روز توبزیری برای قربانی نگاه بگذران و ایشان گوساله‌های قوچی از گله هر دوی عیب بگذرانند.

۲۶ هفت روز ایشان کفاره برای مذبح نموده، آن را طاهر سازند و تخصیص کنند.

۲۷ و چون این روزها را به اتمام رسانیدند، پس در روز هشتم و بعد از آن کاهنان قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی شمارا بر مذبح بگذرانند و من شمارا قبول خواهم کرد. قول خداوند یهوه این است.»

رئیس، لایوان و کاهنان

- و مرا به راه دروازه مقدس بیرونی که به سمت مشرق متوجه بود، باز آورد و آن بسته شده بود.
- ۲ و خداوند مرا گفت: «این دروازه بسته بماند و گشوده نشود و هیچکس از آن داخل نشود زیرا که یهوه خدای اسرائیل از آن داخل شده، لهذا بسته بماند.
- ۳ و امارئیس، چونکه اورئیس است در آن به جهت خوردن غذا به حضور خداوند بنشیند و از راه رواق دروازه داخل شود و از همان راه بیرون رود.»
- پس مرا از راه دروازه شمالی پیش روی خانه آورد و نگریستم و اینک جلال خداوند خانه خداوند را مملو ساخته بود و بروی خود در افتادم.
- ۵ و خداوند مرا گفت: «ی‌پسر انسان دل خود را به هر چه تو را گویم در باره تمامی قانون‌های خانه خداوند و همه قواعدش مشغول ساز و به چشمان خود ببین و به گوش‌های خود بشنو و دل خویش را به مدخل خانه و به همه مخرج‌های مقدس مشغول ساز.
- ۶ و به این متمرکز یعنی به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین میفرماید: ای خاندان اسرائیل از تمامی رجاسات خویش باز ایستید.
- ۷ زیرا که شما جنینان نامختون دل و نامختون گوشت را داخل ساختید تا در مقدس من بوده، خانه مرا ملوث سازند. و چون شما غذای من یعنی پیه و خون را گذرانیدید، ایشان علاوه بر همه رجاسات شما عهد مرا شکستند.
- ۸ و شما ودیعت اقداس مرا نگاه نداشتید، بلکه کسان به جهت خویشتن تعیین نمودید تا ودیعت مرا در مقدس من نگاه دارند.
- «دو اندیوه چنین میفرماید: هیچ شخص غریب نامختون دل و نامختون گوشت از همه غریبانی که در میان بنی اسرائیل باشند به مقدس من داخل نخواهد شد.
- ۱۰ بلکه آن لایوان نیز که در حین آواره شدن بنی اسرائیل از من دوری ورزیده، از عقب بت‌های خویش آواره گردیدند، متحمل گناه خود خواهند شد، زیرا خادمان مقدس من و مستحفظان دروازه‌های خانه و ملازمان خانه هستند و ایشان قربانی‌های سوختنی و ذبایح قوم را ذبح مینمایند و به حضور ایشان برای خدمت ایشان میایستند.
- ۱۲ و از این جهت که به حضور بت‌های خویش ایشان را خدمت نمودند و برای خاندان اسرائیل سنگ مصادم گناه شدند. بنابراین خداوند یهوه میگوید: دست خود را به ضد ایشان برافراشتم که متحمل گناه خود خواهند شد.
- ۱۳ و به من نزدیک نخواهند آمد و به کهنات من نخواهند پرداخت و به هیچ چیز مقدس در قدس سالا قداس نزدیک نخواهند آمد، بلکه نجالت خویش و رجاسات خود را که بعمل آوردند متحمل خواهند شد.
- ۱۴ لیکن ایشان را به جهت تمامی خدمت خانه و برای هر کاری که در آن کرده میشود، مستحفظان و ودیعت آن خواهم ساخت.
- «یکن لایوان کهنه از بنی صادق که در حینی که بنی اسرائیل از من آواره شدند و ودیعت مقدس مرا نگاه داشتند، خداوند یهوه میگوید که ایشان به جهت خدمت من نزدیک خواهند آمد و به حضور من ایستاده پیه و خون را برای من خواهند گذرانید.
- ۱۶ و ایشان به مقدس من داخل خواهند شد و به جهت خدمت من به خوان من نزدیک خواهند آمد و ودیعت مرا نگاه خواهند داشت.
- ۱۷ و هنگامی که به دروازه‌های صحن اندرونی داخل شوند لباس گانی خواهند پوشید و چون در دروازه‌های صحن اندرونی و در خانه مشغول خدمت باشند، هیچ لباس پشمین نپوشند.
- ۱۸ عمامه‌های گانی بر سر ایشان و زیر جامه گانی بر کمرهای ایشان باشد و هیچ چیزی که عرق آورد در بر نکنند.
- ۱۹ و چون به صحن بیرونی یعنی به صحن بیرونی نزد قوم بیرون روند، آنگاه لباس خویش را که در آن خدمت میکنند بیرون کرده، آن را در حجره‌های مقدس بگذارند و به لباس دیگر ملبس شوند و قوم را در لباس خویش تقدیس نمایند.
- ۲۰ و ایشان سر خود را تراشند و گیسوهای بلند نگذارند بلکه موی سر خود را بچینند.
- ۲۱ و کاهن وقت درآمدنش در صحن اندرونی شراب ننوشد.
- ۲۲ وزن بیوه یا مطلقه را به زنی نگیرند، بلکه با کراهی که از دزیت خاندان اسرائیل باشد یا بیوه‌های را که بیوه کاهن باشد بگیرند.
- ۲۳ و فرق میان مقدس و غیر مقدس را به قوم من تعلیم دهند و تشخیص میان طاهر و غیر طاهر را به ایشان اعلام نمایند.
- ۲۴ و چون در مرا فقه‌ها به جهت محاکمه بایستند، بر حسب احکام من داوری نمایند و شرایع و فرائض مرا در جمیع مواسم من نگاه دارند و سبب‌های مرا تقدیس نمایند.

- ۲۵ واحدی از ایشان به میتة آدمی نزدیک نیامده، خویشتن رانجس نسازد مگر اینکه به جهت پدر یا مادر یا پسر یا دختر یا برادر یا خواهری که شوهر نداشته باشد، جایز است که خویشتن رانجس سازد.
- ۲۶ و بعد از آنکه طاهر شود هفت روز برای وی بشمارند.
- ۲۷ و خداوند یهوه میفرماید در روزی که به سخن اندرونی قدس داخل شود تا در قدس خدمت نماید آنگاه قربانی گاه خود را بگذراند.
- «ایشان رانصیبی خواهد بود. من نصیب ایشان خواهم بود. پس ایشان را در میان اسرائیل ملک ندهید زیرا که من ملک ایشان خواهم بود.»
- ۲۹ و ایشان هدایای آردی و قربانی های گاه و قربانی های جرم را بخورند و همه موقوفات اسرائیل از آن ایشان خواهد بود.
- ۳۰ و اول تمامی نوبرهای همه چیز و هر هدیه های از همه چیزها از جمیع هدایای شما از آن کاهنان خواهد بود و خنجر اول خود را به کاهن بدهید تا برکت بر خانه خود فرود آورد.
- ۳۱ و کاهن هیچ میتة یادیده شده های را از مرغ یا بهایم نخورد.

تقسیم زمینها

- «چون زمین را به جهت ملکیت به قرعه تقسیم نماید، حصه مقدس را که طولش بیست و پنج هزار (و عرضش ده هزار) (باشد هدیه های برای خداوند بگذرانید و این به تمامی حدودش از هر طرف مقدس خواهد بود.
- ۲ و از این پانصد در پانصد) (از هر طرف مربع برای قدس خواهد بود و نواحی آن از هر طرفش پنجاه ذراع.
- ۳ و از این پیمایش طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار) (خواهی پیود تا در آن جای مقدس قدس سالاقدا س باشد.
- ۴ و این برای کاهنانی که خادمان مقدس باشند و به جهت خدمت خداوند نزدیک می آیند، حصه مقدس از زمین خواهد بود تا جای خانه ها به جهت ایشان و جای مقدس به جهت قدس باشد.
- ۵ و طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار) (ه جهت لایانی که خادمان خانه باشند خواهد بود تا ملک ایشان برای بیست خانه باشد.
- ۶ و ملک شهر را که عرضش پنجهزار و طولش بیست و پنجهزار) (باشد موازی آن هدیه مقدس قرار خواهید داد و این از آن تمامی خاندان اسرائیل خواهد بود.
- ۷ و از این طرف و از آن طرف هدیه مقدس و ملک شهر مقابل هدیه مقدس و مقابل ملک شهر از جانب غربی به سمت مغرب و از جانب شرقی به سمت مشرق حصه رئیس خواهد بود و طولش موازی یکی از قسمتها از حد مغرب تا حد مشرق خواهد بود.
- ۸ و این در آن زمین در اسرائیل ملک او خواهد بود تا روسای من بر قوم من دیگر ستم نمایند و ایشان زمین را به خاندان اسرائیل بر حسب اسباط ایشان خواهند داد.
- «داوند یهوه چنین میگوید: ای سروران اسرائیل باز ایستید و جور و ستم را دور کنید و انصاف و عدالت را بجای آورید و ظلم خود را از قوم من رفع نمایید. قول خداوند یهوه این است:

میزان راست و ایفای راست و بت راست برای شما باشد

و ایفا و بت بکفقدار باشد به نوعی که بت به عشر حومر و ایفا به عشر حومر مساوی باشد. مقدار آنها بر حسب حومر باشد.

۱۲ و مثقال بیست جیره باشد. و منای شما بیست مثقال و بیست و پنج مثقال و پانزده مثقال باشد.

هدایا و روزهای مقدس

«هدیه های که بگذرانید این است: یک سدس ایفا از هر حومر گندم و یک سدس ایفا از هر حومر جو بدهید.

۱۴ و قسمت معین روغن بر حسب بت روغن یک عشر بت از هر کریا حومر ده بت باشد زیرا که ده بت یک حومر میباشد.

۱۵ و یک گوسفند از دو بیست گوسفند از مرتع های سیراب اسرائیل برای هدیه آردی و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بدهند تا برای ایشان کفاره بشود. قول خداوند یهوه این است.

۱۶ و تمامی قوم زمین این هدیه را برای رئیس در اسرائیل بدهند.

۱۷ و رئیس قربانی های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی را در عیدها و هلالها و سبتها و همه مواسم خاندان اسرائیل بدهد و او قربانی گاه و

هدیه آردی و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی را به جهت کفاره برای خاندان اسرائیل بگذراند.»

خداوند یهوه چنین میگوید: «رغره ماه اول، گاوی جوان بیعیب گرفته، مقدس را طاهر خواهی نمود.

۱۹ و کاهن قدری از خون قربانی گاه گرفته، آن را بر چهار چوب خانه و بر چهار گوشه خروج مذبح و بر چهار چوب دروازه سخن اندرونی خواهد پاشید.

۲۰ و همچنین در روز هفتم ماه برای هر که سهوا غفلت خطا ورزد خواهی کرد و شما برای خانه کفاره خواهید نمود.

- ۲۱ و در روز چهاردهم ماه اول برای شماهفت روز عید فصیح خواهد بود که در آنهانان فطیر خورده شود.
- ۲۲ و در آن روز رئیس، گاو قربانی نگاه را برای خود و برای تمامی اهل زمین بگذرانند.
- ۲۳ و در هفت روز عید، یعنی در هر روز از آن هفت روز، هفت گاو و هفت قوچ بیعیب به جهت قربانی سوختنی برای خداوند و هر روز یک بز نر به جهت قربانی نگاه بگذرانند.
- ۲۴ و هدیه آردیش را یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و یک هین روغن برای هر ایفا بگذرانند.
- ۲۵ و از روز پانزدهم ماه هفتم، در وقت عید موافق اینها یعنی موافق قربانی نگاه و قربانی سوختنی و هدیه آردی و روغن تا هفت روز خواهد گذرانید.»
- خداوند یهوه چنین میگوید: «روازه سخن اندرونی که به سمت مشرق متوجه است در شش روز شغل بسته بماند و در روز سبت مفتوح شود و در روز اول ماه گشاده گردد.
- ۲ و رئیس از راه رواق دروازه بیرونی داخل شود و نزد چهار چوب دروازه بایستد و کاهنان قربانی سوختنی و ذبیحه سلامتی او را بگذرانند و او بر آستانه دروازه سجده نماید، پس بیرون برود اما دروازه تا شام بسته نشود.
- ۳ و اهل زمین در سبت او هلاکها نزد دهنه آن دروازه به حضور خداوند سجده نمایند.
- ۴ و قربانی سوختنی که رئیس در روز سبت برای خداوند بگذرانند، شش بره بیعیب و یک قوچ بیعیب خواهد بود.
- ۵ و هدیه آردی یک ایفا برای هر قوچ باشد و هدیه اش برای برهها هر چه از دستش برآید و یک هین روغن برای هر ایفا.
- ۶ و در غره ماه یک گاو جوان بیعیب و شش بره و یک قوچ که بیعیب باشد.
- ۷ و هدیه آردی یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و هر چه از دستش برآید برای برهها و یک هین روغن برای هر ایفا بگذرانند.
- ۸ و هنگامی که رئیس داخل شود از راه رواق دروازه درآید و از همان راه بیرون رود.
- ۹ و هنگامی که اهل زمین در موسم به حضور خداوند داخل شوند، آنگاه هر که از راه دروازه شمالی به جهت عبادت داخل شود، از راه دروازه جنوبی بیرون رود. و هر که از راه دروازه جنوبی داخل شود، از راه دروازه شمالی بیرون رود و از آن دروازه که از آن داخل شده باشد، برنگردد بلکه پیش روی خود بیرون رود.
- ۱۰ و چون ایشان داخل شوند رئیس در میان ایشان داخل شود و چون بیرون روند با هم بیرون روند.
- ۱۱ و هدیه آردی در عیدها و موسم یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و هر چه از دستش برآید برای برهها و یک هین روغن برای هر ایفا خواهد بود.
- ۱۲ و چون رئیس هدیه تبرعی را خواه قربانی سوختنی یا ذبایح سلامتی به جهت هدیه تبرعی برای خداوند بگذرانند، آنگاه دروازه های را که به سمت مشرق متوجه است بگشایند و او قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی خود را بگذرانند به طوری که آنها را در روز سبت میگذرانند. پس بیرون رود و چون بیرون رفت دروازه را ببندند.
- ۱۳ و یک بره یک ساله بیعیب هر روز به جهت قربانی سوختنی برای خداوند خواهی گذرانید، هر صبح آن را بگذران.
- ۱۴ و هر بامداد هدیه آردی آن را خواهی گذرانید، یعنی یک سدس ایفا و یک ثلث هین روغن که برآرد نرم پاشیده شود که هدیه آردی دایمی برای خداوند به فریضه ابدی خواهد بود.
- ۱۵ پس بره و هدیه آردی و روغنش را هر صبح به جهت قربانی سوختنی دایمی خواهند گذرانید.»
- خداوند یهوه چنین میگوید: «ون رئیس بخششی به یکی از پسران خود بدهد، حق ارثیت آن از آن پسرانش خواهد بود و ملک ایشان به رسم ارثیت خواهد بود.
- ۱۷ لیکن اگر بخششی از ملک موروث خویش به یکی از بندگان خود بدهد، تا سال انفکاک از آن او خواهد بود، پس به رئیس راجع خواهد شد و میراث او فقط از آن پسرانش خواهد بود.
- ۱۸ و رئیس از میراث قوم نگیرد و ملک ایشان را غصب ننماید بلکه پسران خود را از ملک خویش میراث دهد تا قوم من هر کس از ملک خویش پراکنده نشوند.
- ۱۹ پس مرا از مدخلی که به پهلو دروازه بود به حجره های مقدس کاهنان که به سمت شمال متوجه بود درآورد. و اینک در آنجا هر دو طرف به سمت مغرب مکانی بود.»
- و مرا گفتم: «این است مکانی که کاهنان، قربانی جرم و قربانی نگاه را بطبخ مینمایند و هدیه آردی را میزنند تا آنها را به سخن بیرونی به جهت تقدیس نمودن قوم بیرون نیاورند.»

- پس مرابه سخن بیرونی آورد و مرابه چهار زاویه سخن گردانید و اینک در هر زاویه سخن صحنی بود.
- ۲۲ یعنی در چهار گوشه سخن صحنهای محوطهای بود که طول هر یک چهل و عرضش سی (راع) بود. این چهار را که در زاویهها بود یک مقدار بود.
- ۲۳ و به گرد آن با طرف آن چهار طاقها بود و مطبخها زیر آن طاقها از هر طرفش ساخته شده بود.
- ۲۴ و مرا گفت: «ینا مطبخها میباشند که خادمان خانه در آنها ذبایح قوم را طبخ مینمایند.»

آب از مقدس

- و مرا نزد دروازه خانه آورد و اینک آبها از زیر آستانه خانه بسوی مشرق جاری بود، زیرا که روی خانه به سمت مشرق بود و آن آبها از زیر جانب راست خانه از طرف جنوب مدح جاری بود.
- ۲ پس مرا از راه دروازه شمالی بیرون برده، از راه خارج به دروازه بیرونی به راهی که به سمت مشرق متوجه است گردانید و اینک آبها از جانب راست جاری بود.
- ۳ و چون آن مرد بسوی مشرق بیرون رفت، ریسمانکاری در دست داشت و هزار ذراع پیچوده، مرا از آب عبور داد و آبها به قوزک میرسید.
- ۴ پس هزار ذراع پیچوده مرا از آبها عبور داد و آب به زانو میرسید و باز هزار ذراع پیچوده، مرا عبور داد و آب به کمر می رسید.
- ۵ پس هزار ذراع پیچوده و نهی بود که از آن نتوان عبور کرد زیرا که آب زیاده شده بود، آبی که در آن میشود شنا کردن نری که از آن عبور نتوان کرد.
- ۶ و مرا گفت: «ی پسر انسان آیا این را دیدی؟» پس مرا از آنجا برده، به کنار نهر برگردانید.
- و چون برگشتم اینک بر کنار نهر از این طرف و از آن طرف درختان بینهایت بسیار بود.
- ۸ و مرا گفت: «بن آبهاسوی ولایت شرقی جاری میشود و به عر به فرود شده، به دریای میرود و چون به دریای داخل میشود آبهایش شفا مییابد.
- ۹ و واقع خواهد شد که هر ذی حیات خزندهای در هر جایی که آن نهر داخل شود، زنده خواهد گشت و ماهیان از حد زیاده پیدا خواهد شد، زیرا چون این آبها به آنجا میرسد، آن شفا خواهد یافت و هر جایی که نهر جاری میشود، همه چیز زنده میگردد.
- ۱۰ و صیادان بر کنار آن خواهند ایستاد و از عین جدی تا عین مجلایم موضعی برای پهن کردن دامها خواهد بود و ماهیان آنها به حسب جنسها، مثل ماهیان دریای بزرگ از حد زیاده خواهند بود.
- ۱۱ اما خلا بها و تالا بهایش شفا نخواهد یافت بلکه به نمک تسلیم خواهد شد.
- ۱۲ و بر کنار نهر به این طرف و آن طرف هر قسم درخت خوراکی خواهد رویید که بر گهای آنها بر مرده نشود و میوه های آنها لایق قطع خواهد بود و هر ماه میوه تازه خواهد آورد زیرا که آبش از مقدس جاری میشود و میوه آنها برای خوراک و بر گهای آنها به جهت علاج خواهد بود.»

حدود زمین

- خداوند یهوه چنین میگوید: «بن است حدودی که زمین را برای دوازده سبط اسرائیل به آنها تقسیم خواهید نمود. برای یوسف دو قسمت.
- ۱۴ و شما هر کس مثل دیگری آن را به تصرف خواهید آورد زیرا که من دست خود را بر افراشتم که آن را به پدران شما بدهم پس این زمین به قرعه به شما به ملکیت داده خواهد شد.
- ۱۵ و حدود زمین این است. بطرف شمال از دریای بزرگ بطرف حتلون تا مدخل صدد.
- ۱۶ حمات و بیروته و سبرایم که در میان سرحد دمشق و سرحد حمات است و حصر وسطی که نزد سرحد حوران است.
- ۱۷ و حد از دریای حصر عینان نزد سرحد دمشق و بطرف سرحد حمات خواهد بود. و این است جانب شمالی.
- ۱۸ و بطرف شرقی در میان حوران و دمشق و در میان جلعاد و زمین اسرائیل اردن خواهد بود و از این حد تا دریای شرقی خواهی پیچود و این حد شرقی میباشد.
- ۱۹ و طرف جنوبی به جانب راست از تامار تا آب مر بیوت قادش و نهر) صر (و دریای بزرگ و این طرف جنوبی به جانب راست خواهد بود.
- ۲۰ و طرف غربی دریای بزرگ از حدی که مقابل مدخل حمات است خواهد بود و این جانب غربی باشد.
- ۲۱ پس این زمین را برای خود بر حسب اسباط اسرائیل تقسیم خواهید نمود.
- ۲۲ و آن را برای خود و برای غریبانی که در میان شما ما و اگرینند و در میان شما اولاد بدهم رسانند به قرعه تقسیم خواهید کرد و ایشان نزد شما مثل متوطنان بنی اسرائیل خواهند بود و یا شما در میان اسباط اسرائیل میراث خواهند یافت.
- ۲۳ و خداوند یهوه میفرماید: در هر سبط که شخصی غریب در آن ساکن باشد، در همان ملک خود را خواهد یافت.

قسمت زمینها

- «این است نامهای اسباط: از طرف شمال تا جانب حتلون و مدخل حمات و حصر عینان نزد سر حد شمالی دمشق تا جانب حمات حد آنها از مشرق تا مغرب. برای دان یک قسمت.
- ۲ و نزد حد دان از طرف مشرق تا طرف مغرب برای اشیریک قسمت.
- ۳ و نزد حد اشیر از طرف مشرق تا طرف مغرب برای نفتالی یک قسمت.
- ۴ و نزد حد نفتالی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای منسی یک قسمت.
- ۵ و نزد حد منسی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای افرایم یک قسمت.
- ۶ و نزد حد افرایم از طرف مشرق تا طرف مغرب برای رثوئین یک قسمت.
- ۷ و نزد حد رثوئین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یهو دایک قسمت.
- ۸ و نزد حد یهو دایک از طرف مشرق تا طرف مغرب هدیه‌های که می‌گذرانید خواهد بود که عرضش بیست و پنجهزار ی (و طولش از جانب مشرق تا جانب مغرب موافق یکی از این قسمت‌ها باشد و مقدس در میانش خواهد بود.
- ۹ و طول این هدیه‌های که برای خداوند می‌گذرانید بیست و پنج هزار ی (و عرضش ده هزار ی) (و اهد بود.
- ۱۰ و این هدیه مقدس برای اینان یعنی برای کاهنان می‌باشد و طولش بطرف شمال بیست و پنجهزار و عرضش بطرف مغرب ده هزار و عرضش بطرف مشرق ده هزار و طولش بطرف جنوب بیست و پنجهزار ی (می‌باشد و مقدس خداوند در میانش خواهد بود.
- ۱۱ و این برای کاهنان مقدس از بنی صادوق که و دیعت مرانگاه داشته‌اند خواهد بود، زیرا ایشان هنگامی که بنی اسرائیل گمراه شدند و لایان نیز ضلالت ورزیدند، گمراه نگردیدند.
- ۱۲ لهذا این برای ایشان از هدیه زمین، هدیه قدس اقداس به پهلوی سر حد لایان خواهد بود.
- ۱۳ و مقابل حد کاهنان حصه‌های که طولش بیست و پنجهزار و عرضش ده هزار ی (باشد برای لایان خواهد بود، پس طول تمامش بیست و پنجهزار و عرضش ده هزار ی) خواهد بود.
- ۱۴ و از آن چیزی نخواهند فروخت و مبادله نخواهند نمود و نوبرهای زمین صرف دیگران نخواهد شد زیرا که برای خداوند مقدس می‌باشد.
- ۱۵ و پنجهزار ی (که از عرض مقابل آن بیست و پنجهزار ی) (باقی میماند عام خواهد بود، به جهت شهر و مسکن ها و نواحی شهر. و شهر در وسطش خواهد بود.
- ۱۶ و بیابانهای آن این است: بطرف شمال چهار هزار و پانصد و بطرف جنوب چهار هزار و پانصد و به طرف مغرب چهار هزار و پانصد) راع.
- و نواحی شهر بطرف شمال دو است و پنجاه و بطرف جنوب دو است و پنجاه و بطرف مغرب دو است و پنجاه خواهد بود.
- ۱۸ و آنچه از طولش مقابل هدیه مقدس باقی میماند بطرف مشرق ده هزار و بطرف مغرب ده هزار ی (خواهد بود و این مقابل هدیه مقدس باشد و محصولش خوراک آنانی که در شهر کاری کنند خواهد بود.
- ۱۹ و کارکنان شهر از همه اسباط اسرائیل آن را کشت خواهند کرد.
- ۲۰ پس تمامی هدیه بیست و پنجهزار در بیست و پنجهزار ی (باشد این هدیه مقدس را با ملک شهر مرع خواهد گذرانید.
- ۲۱ و بقیه آن بهر دو طرف هدیه مقدس و ملک شهر از آن رئیس خواهد بود؛ و این حصه رئیس نزد حد شرقی در برابر آن بیست و پنجهزار ی (هدیه و نزد حد غربی هم برابر بیست و پنجهزار ی هدیه) (و اهد بود؛ و هدیه مقدس و مقدس خانه در میانش خواهد بود.
- ۲۲ و از ملک لایان و از ملک شهر که در میان ملک رئیس است، حصه‌های در میان حد یهو دایک و حد بنیامین از آن رئیس خواهد بود.
- ۲۳ و اما برای بقیه اسباط از طرف مشرق تا طرف مغرب برای بنیامین یک قسمت.
- ۲۴ و نزد حد بنیامین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای شمعون یک قسمت.
- ۲۵ و نزد حد شمعون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یسا کار یک قسمت.
- ۲۶ و نزد حد یسا کار از طرف مشرق تا طرف مغرب برای زبولون یک قسمت.
- ۲۷ و نزد حد زبولون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای جادیک قسمت.
- ۲۸ و نزد حد جاد بطرف جنوب به جانب راست حد) مین (از تمار تا آب مر بیه قادش و نهر) صر (و دریای بزرگ خواهد بود.»
- خداوند یهوه میگوید: «این است زمینی که برای اسباط اسرائیل به ملکیت تقسیم خواهید کرد و قسمت‌های ایشان این می‌باشد.
- ۳۰ و این است مخرج‌های شهر بطرف شمال چهار هزار و پانصد پیمایش.
- ۳۱ و دروازه‌های شهر موافق نامهای اسباط اسرائیل باشد یعنی سه دروازه بطرف شمال. دروازه رثوئین یک و دروازه یهو دایک و دروازه لایوی یک.
- ۳۲ و بطرف مشرق چهار هزار و پانصد ی (و سه دروازه یعنی دروازه یوسف یک و دروازه بنیامین یک و دروازه دان یک.

- ۳۳ و بطرف جنوب چهار هزار و پانصد پیمایش و سه دروازه یعنی دروازه شمعون یک و دروازه یسا کاریک و دروازه زبولون یک.
- ۳۴ و بطرف مغرب چهار هزار و پانصد ی (و سه دروازه یعنی دروازه جادیک و دروازه اشیریک و دروازه نفتالی یک.
- ۳۵ و محیطش هجده هزار ی (میباشد و اسم شهر از آن روز به شمه خواهد بود.»

کتاب دانیال نبی

تعلیم دانیال در بابل

- در سال سوم سلطنت یهویاقیم پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل به اورشلیم آمده، آن را محاصره نمود.
- ۲ و خداوند یهویاقیم پادشاه یهودا را با بعضی از ظروف خانه خدا به دست او تسلیم نمود و او آنها را به زمین شنعار به خانه خدای خود آورد و ظروف را به بیتالمال خدای خویش گذاشت.
- ۳ و پادشاه اشفناز رئیس خواجگسرایان خویش را امر فرمود که بعضی از بنی اسرائیل و از اولاد پادشاهان و از شرفاریا و یهودا را بردارد.
- ۴ جوانانی که هیچ عیبی نداشته باشند و نیکو منظر و در هر گونه حکمت ماهر و به علم دانا و به فنون فہیم باشند که قابلیت برای ایستادن در قصر پادشاه داشته باشند و علم و زبان کلدانیان را به ایشان تعلیم دهند.
- ۵ و پادشاه وظیفه روزینه از طعام پادشاه و از شرابی که او مینوشید تعیین نمود (و مرفر نمود) که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد از انقضای آن مدت در حضور پادشاه حاضر شوند.
- ۶ و در میان ایشان دانیال و حنیا و میثائیل و عزریا از بنی یهودا بودند.
- ۷ و رئیس خواجگسرایان نامها به ایشان نهاد، اما دانیال را به بلطشصر و حنیا را به شدراک و میثائیل را به میشک و عزریا را به عبدنغو مسمی ساخت.
- اما دانیال در دل خود قصد نمود که خویشتن را از طعام پادشاه و از شرابی که او مینوشید نجس نسازد. پس از رئیس خواجگسرایان درخواست نمود که خویشتن را نجس نسازد.
- ۹ و خدا دانیال را نزد رئیس خواجگسرایان محترم و مکرم ساخت.
- ۱۰ پس رئیس خواجگسرایان به دانیال گفت: «ن از آقای خود پادشاه که خوراک و مشروبات شمار تعیین نموده است میترسم. چرا چهره های شمار از سایر جوانانی که ابنای جنس شما میباشند، زشتتر بیند و همچنین سرمر از پادشاه در خطر خواهید انداخت.»
- پس دانیال به رئیس ساقیان که رئیس خواجگسرایان او را بردانیال و حنیا و میثائیل و عزریا گماشته بود گفت: «ستدعی آنکه بندگان خود را در روز تجربه نمایی و به ما بقبول برای خوردن بدهند و آب به جهت نوشیدن.
- ۱۳ و چهره های ما و چهره های سایر جوانانی را که طعام پادشاه را می خوردند به حضور تو ملا حظہ نمایند و به نهجی که خواهی دید بابت گانت عمل نمای.»
- و او ایشان را در این امر اجابت نموده، ده روز ایشان را تجربه کرد.
- ۱۵ و بعد از انقضای ده روز معلوم شد که چهره های ایشان از سایر جوانانی که طعام پادشاه را می خوردند نیکوتر و فرہ تر بود.
- ۱۶ پس رئیس ساقیان طعام ایشان و شراب را که باید بنوشند برداشت و بقبول به ایشان داد.
- اما خدا به این چهار جوان معرفت و ادراک در هر گونه علم و حکمت عطا فرمود و دانیال در همه رویاها و خوابها فہیم گردید.
- ۱۸ و بعد از انقضای روزهایی که پادشاه امر فرموده بود که ایشان را بیاورند، رئیس خواجگسرایان ایشان را به حضور نبوکدنصر آورد.
- ۱۹ و پادشاه با ایشان گفتگو کرد و از جمیع ایشان کسی مثل دانیال و حنیا و میثائیل و عزریا یافت نشد پس در حضور پادشاه ایستادند.
- ۲۰ و در هر مسئله حکمت و فطانت که پادشاه از ایشان استفسار کرد، ایشان را از جمیع مجوسیان و جادوگرانی که در تمام مملکت او بودند ده مرتبه بهتر یافت.
- ۲۱ و دانیال بود تا سال اول کورش پادشاه.

خواب نبوکدنصر

- و در سال دوم سلطنت نبوکدنصر، نبوکدنصر خوابی دید و روحش مضطرب شده، خواب از وی دور شد.
- ۲ پس پادشاه امر فرمود که مجوسیان و جادوگران و فالگیران و کلدانیان را بخوانند تا خواب پادشاه را برای او تعبیر نمایند و ایشان آمده، به حضور پادشاه ایستادند.
- و پادشاه به ایشان گفت: «و ابی دیدهام و روحم برای فهمیدن خواب مضطرب است.»
- کلدانیان به زبان ارامی به پادشاه عرض کردند که «ادشاه تا به ابد زنده بماند! خواب را برای بندگانت بیان کن و تعبیر آن را خواهیم گفت.»
- پادشاه در جواب کلدانیان فرمود: «رمان از من صادر شد که اگر خواب و تعبیر آن را برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد و خانه های شمار از بله خواهند ساخت.

۶ واگر خواب و تعبیرش را بیان کنید، بخششها و انعامها و اکرام عظیمی از حضور من خواهید یافت. پس خواب و تعبیرش را به من اعلام نمایید.» ایشان باردیگر جواب داده، گفتند که «ادشاه بندگان خود را از خواب اطلاع دهد و آن را تعبیر خواهیم کرد.»

پادشاه در جواب گفت: «قین میدانم که شما فرصت میجوید، چون میبینید که فرمان از من صادر شده است.

۹ لیکن اگر خواب را به من اعلام نمایید برای شما فقط یک حکم است. زیرا که سخنان دروغ و باطل را ترتیب داد هاید که به حضور من بگوید تا وقت تبدیل شود. پس خواب را به من بگوید و خواهم دانست که آن را تعبیر کنید نمود.»

کلدانیان به حضور پادشاه جواب داده، گفتند، که «سی بر روی زمین نیست که مطلب پادشاه را بیان تواند نمود، لهذا هیچ پادشاه یا حاکم یا سلطانی نیست که چنین امری را از هر مجوسی یا جادوگریا کلدانی پرسد.

۱۱ و مطلبی که پادشاه میپرسد، چنان بدیع است که احدی غیر از خدایانی که مسکن ایشان با انسان نیست، نمی تواند آن را برای پادشاه بیان نماید.» از این جهت پادشاه خشم نمود و به شدت غضبناک گردیده، امر فرمود که جمیع حکیمان بابل را هلاک کنند.

۱۳ پس فرمان صادر شد و به صدد کشتن حکیمان برآمدند و دانیال و رفیقانش را میطلبیدند تا ایشان را به قتل رسانند.

۱۴ آنگاه دانیال با حکمت و عقل به اریوک رئیس جلا دان پادشاه که برای کشتن حکیمان بابل بیرون میرفت، سخن گفت.

۱۵ اریوک سردار پادشاه را خطاب کرده، گفت: «را فرمان از حضور پادشاه چنین سخت است؟» آنگاه اریوک دانیال را از کیفیت امر مطلع ساخت.

و دانیال داخل شده، از پادشاه درخواست نمود که مهلت به وی داده شود تا تعبیر را برای پادشاه اعلام نماید.

۱۷ پس دانیال به خانه خود رفته، رفقای خویش حننیا و میشائیل و عزریار از این امر اطلاع داد،

تا درباره این راز از خدای آسمانها رحمت بطلبند مبادا که دانیال و رفقایاش با سایر حکیمان بابل هلاک شوند.

۱۹ آنگاه آن راز به دانیال در رویای شب کشف شد. پس دانیال خدای آسمانها را متبارک خواند.

۲۰ و دانیال متکلم شده، گفت: «سم خدا تا بدلا باد متبارک باد زیرا که حکمت و توانایی از آن وی است.

۲۱ او وقتها و زمانها را تبدیل میکند. پادشاهان را معزول مینماید و پادشاهان را نصب میکند. حکمت را به حکیمان میبخشد و فطانت پیشه گان را تعلیم میدهد.

۲۲ اوست که چیزهای عمیق و پنهان را کشف مینماید. به آنچه در ظلمت است عارف میباید و نور نزد وی ساکن است.

۲۳ ای خدای پدران من تو را شکر میگویم و تسبیح میخوانم زیرا که حکمت و توانایی را به من عطا فرمودی و الا آنچه را که از تو درخواست کردیم به من اعلام نمودی چونکه ما را از مقصود پادشاه اطلاع دادی.»

تعبیر خواب

و از این جهت دانیال نزد اریوک که پادشاه او را به جهت هلاک ساختن حکمای بابل مامور کرده بود رفت، و به وی رسیده، چنین گفت که «کای بابل را هلاک مساز. مرا به حضور پادشاه ببر و تعبیر را برای پادشاه بیان خواهم نمود.»

آنگاه اریوک دانیال را بزودی به حضور پادشاه رسانید و وی را چنین گفت که «خصی را از اسیران یهودا یافته ام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند نمود.» پادشاه دانیال را که به بلطشصر مسمی بود خطاب کرده، گفت: «یا تومی توانی خوابی را که دیده ام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟»

دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «ازی را که پادشاه میطلبد، نه حکیمان و نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجمان میتوانند آن را برای پادشاه حل کنند.

۲۸ لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می باشد و او نیوک نصر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است. خواب تو و رویای سرت که در سرت دیده های این است:

۱ ای پادشاه فکرهای تو بر سرت در باره آنچه بعد از این واقع خواهد شد به خاطر آمد و کاشف الاسرار، تو را از آنچه واقع خواهد شد مخبر ساخته است.

۳۰ و اما این راز بر من از حکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم مکشوف نشده است، بلکه تا تعبیر پادشاه معلوم شود و فکرهای خاطر خود را بدانی.

۳۱ تو ای پادشاه میدیدی و اینک تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرگ که در خشننگی آن بینهایت و منظر آن هولناک بود پیش روی تو برپا شد.

۳۲ سرین تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود.

۳۳ و ساقهایش از آهن و پاییهایش قدری از آهن و قدری از گل بود.

۳۴ و مشاهده مینمودی تا سنگی بدون دستها جدا شده، پایهای آهنین و گلین آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت.

- ۳۵ آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده، باد آنها را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد. و آن سنگ که تمثال رازده بود کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را بر ساخت.
- ۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود.
- ۳۷ ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی زیرا خدای آسمانها سلطنت و اقتدار و قوت و حشمت به تو داده است.
- ۳۸ و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارند حیوانات صحرا و مرغان هوا را به دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلط گردانیده است. آن سر طلا تو هستی.
- ۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر بستر از تو خواهد بر خاست و سلطنت سومی دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود.
- ۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود زیرا آهن همه چیز را خرد و نرم میسازد. پس چنانکه آهن همه چیز را نرم می‌کند، همچنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت.
- ۴۱ و چنانکه پایها و انگشتها را دیدی که قدری از گل کوز هرگز و قدری از آهن بود، همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود.
- ۴۲ و اما انگشتهای پایهای قدری از آهن و قدری از گل بود، همچنان این سلطنت قدری قوی و قدری زود شکن خواهد بود.
- ۴۳ و چنانکه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود، همچنین اینها خویشتر را با ذریت انسان آمیخته خواهند کرد. اما به نحوی که آهن با گل مزوج نمی شود، همچنین اینها با یکدیگر ملصق نخواهند شد.
- ۴۴ و در ایام این پادشاهان خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابد الا با ذرایل نشود، برپا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنتها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابد الا با داستوار خواهد ماند.
- ۴۵ و چنانکه سنگ را دیدی که بدون دستها از کوه جدا شده، آهن و برنج و گل و نقره و طلا را خرد کرد، همچنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع میشود مخبر ساخته است. پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است.»
- آنگاه نبوکدنصر پادشاه به روی خود در افتاده، دانیال را سجده نمود و امر فرمود که هدایا و عطریات برای او بگذارند.
- ۴۷ و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «ه درستی که خدای شما خدای خدایان و خداوند پادشاهان و کاشف اسرار است، چونکه تو قادر بر کشف این راز شده‌ای.»
- پس پادشاه دانیال را معظم ساخت و هدایای بسیار و عظیم به او داد و او را بر تمامی ولایت بابل حکومت داد و رئیس روسایر جمیع حکمای بابل ساخت.
- ۴۹ و دانیال از پادشاه درخواست نمود تا شدرک و میشک و عبد نغور را بر کارهای ولایت بابل نصب کرد و اما دانیال در دروازه پادشاه میبود.

تمثال طلا و تون آتش

- نبوکدنصر پادشاه تمثالی از طلا که ارتفاعش شصت ذراع و عرضش شش ذراع بود ساخت و آن را در همواری دورادرو ولایت بابل نصب کرد.
- ۲ و نبوکدنصر پادشاه فرستاد که امر او و روسا و والیان و داوران و خزانه داران و مشیران و ویکلان و جمیع سروران و لایته را جمع کنند تا به جهت تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود بیایند.
- ۳ پس امر او و روسا و والیان و داوران و خزانه داران و مشیران و ویکلان و جمیع سروران و لایته را به جهت تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود جمع شده، پیش تمثالی که نبوکدنصر نصب کرده بود ایستادند.
- ۴ و منادی به آواز بلند ندا کرده، میگفت: «ای قوما و امتها و زبانها برای شما حکم است؛
- که چون آواز کرنا و سرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید، آنگاه به روافتا ده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده است سجده نمایند.
- ۶ و هر که به رو نیفتد و سجده ننماید در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب افکنده خواهد شد.»
- لذا چون همه قوما آواز کرنا و سرنا و عود و بربط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی را شنیدند، همه قوما و امتها و زبانها به روافتا ده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده بود سجده نمودند.
- ۸ اما در آنوقت بعضی کلدانیان نزدیک آمده، بریهودیان شکایت آوردند، و به نبوکدنصر پادشاه عرض کرده، گفتند: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش!

توای پادشاه فرمانی صادر نمودی که هر که آواز کرناوسرناو عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود به رو افتاده، تمثال طلا را بجده نماید.

۱۱ و هر که به رو نیفتد و بجده نماید در میان تون آتش ملتهب افکنده شود.

۱۲ پس چند نفر یہود که ایشان را بر کارهای ولایت بابل گماشته‌ای هستند، یعنی شدرک و میشک و عبدنغو. این اشخاصی پادشاه، تو را احترام نمی نمایند و خدایان تو را عبادت نمی کنند و تمثال طلا را که نصب نمودهای بجده نمی نمایند.»

آنگاه نبوکدنصر با خشم و غضب فرمود تا شدرک و میشک و عبدنغو را حاضر کنند. پس این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند.

۱۴ پس نبوکدنصر ایشان را خطاب کرده، گفت: «ی شدرک و میشک و عبدنغو! آیا شما عمد خدایان مرا نمی پرستید و تمثال طلا را که نصب نمودهام بجده نمی کنید؟»

الان اگر مستعد بشوید که چون آواز کرناوسرناو عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود به رو افتاده، تمثالی را که ساختم بجده نماید، (بها) و اما اگر بجده نمایند، در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب انداخته خواهید شد و کدام خدایی است که شمار از دست من رهایی دهد.» شدرک و میشک و عبدنغو در جواب پادشاه گفتند: «ی نبوکدنصر! در باره این امر ما را باکی نیست که تو را جواب دهیم.

۱۷ اگر چنین است، خدای ما که اورا میپرستیم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما را از دست توای پادشاه خواهد رهانید.

۱۸ و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نمودهای بجده نخواهیم نمود.»

آنگاه نبوکدنصر از خشم مملو گردید و هیئت چهارش بر شدرک و میشک و عبدنغو متغیر گشت و متکلم شده، فرمود تا تون را هفت چندان زیاده تر از عادتش بتابند.

۲۰ و به قویترین شجاعان لشکر خود فرمود که شدرک و میشک و عبدنغو را ببندند و در تون آتش ملتهب بیندازند.

۲۱ پس این اشخاص را در رداه و جبهها و عمامها و سایر لباسهای ایشان بستند و در میان تون آتش ملتهب افکندند.

۲۲ و چون که فرمان پادشاه سخت بود تون بینهایت تابیده شده، شعله آتش آن کسان را که شدرک و میشک و عبدنغو را برداشته بودند کشت.

۲۳ و این سه مرد یعنی شدرک و میشک و عبدنغو در میان تون آتش ملتهب بسته افتادند.

آنگاه نبوکدنصر پادشاه در حیرت افتاد و بزودی هر چه تمامتر رخاست و مشیران خود را خطاب کرده، گفت: «یاسه شخص نبستیم و در میان آتش نینداختیم؟» ایشان در جواب پادشاه عرض کردند که «یحی استای پادشاه!»

او در جواب گفت: «ینک من چهار مرد میبینم که گشاده در میان آتش میخرامند و ضرری به ایشان نرسیده است و منظر چهارمین شبیه پسر خدا است.»

پس نبوکدنصر به دهنه تون آتش ملتهب نزدیک آمد و خطاب کرده، گفت: «ی شدرک و میشک و عبدنغو! ای بندگان خدای تعالی بیرون شوید و بیایید.» پس شدرک و میشک و عبدنغو از میان آتش بیرون آمدند.

۲۷ و امر او را و ساووالیان و مشیران پادشاه جمع شده، آن مردان را دیدند که آتش به بدنهای ایشان اثری نکرده و موئی از سر ایشان نسوخته و رنگ ردای ایشان تبدیل نشده، بلکه بوی آتش به ایشان نرسیده است.

آنگاه نبوکدنصر متکلم شده، گفت: «تبارک باد خدای شدرک و میشک و عبدنغو که فرشته خود را فرستاد و بندگان خویش را که بر او توکل داشتند و به فرمان پادشاه مخالفت ورزیدند و بدنهای خود را تسلیم نمودند تا خدای دیگری سواى خدای خویش را عبادت و بجده نمایند، رهایی داده است.»

۲۹ بنابراین فرمانی از من صادر شد که هر قوم و امت و زبان که حرف ناشایسته‌ای به ضد خدای شدرک و میشک و عبدنغو بگویند، پاره پاره شوند و خانه‌های ایشان به مزبله مبدل گردد، زیرا خدایی دیگر نیست که بدین منوال رهایی تواند داد.»

آنگاه پادشاه (نصب) شدرک و میشک و عبدنغو را در ولایت بابل برتری داد.

خواب دوم نبوکدنصر

از نبوکدنصر پادشاه، به تمامی قومها و امتهای آنها که بر تمامی زمین ساکنند سلامتی شما افزون باد! من مصلحت دانستم که آیات و عجایبی را که خدای تعالی به من نموده است بیان نمایم.

۳ آیات او چه قدر بزرگ و عجایب او چه قدر عظیم است. ملکوت او ملکوت جاودانی است و سلطنت او تا ابد الابد.

۴ من که نبوکدنصر هستم در خانه خود مطمئن و در قصر خویش خرم میبودم.

- ۵ خوابی دیدم که مرا ترسانید و فکرهایم در بسترم و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت.
- ۶ پس فرمانی از من صادر گردید که جمیع حکیمان بابل را به حضورم بیاورند تا تعبیر خواب را برای من بیان نمایند.
- ۷ آنگاه مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان حاضر شدند و من خواب را برای ایشان باز گفتم لیکن تعبیرش را برای من بیان نتوانستند نمود.
- ۸ بالاخره دانیال که موافق اسم خدای من به بلطشصر مسمی است و روح خدایان قدوس در او میباشند، درآمد و خواب را به او باز گفتم.
- ۹ که «ی بلطشصر، رئیس مجوسیان، چون میدانم که روح خدایان قدوس در تو میباشند و هیچ سری برای تو مشکل نیست، پس خوابی که دیدهام و تعبیرش را به من بگو.
- روباهای سرم در بسترم این بود که نظر کردم و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود.
- ۱۱ این درخت بزرگ و قوی گردید و بلندیش تا به آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود.
- ۱۲ برگهایش جمیل و میوه‌هاش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود. حیوانات صحرا در زیر آن سایه گرفتند و مرغان هوا بر شاخه‌هایش ماوا گزیدند و تمامی بشر از آن پرورش یافتند.
- ۱۳ در رویاهای سرم در بسترم نظر کردم و اینک پاسبانی و مقدسی از آسمان نازل شد، که به آواز بلند ندا در داد و چنین گفت: درخت را ببرید و شاخه‌هایش را قطع نمائید و برگهایش را بپاشید و میوه‌هایش را بپاشید تا حیوانات از زیرش و مرغان از شاخه‌هایش آواره گردند.
- ۱۵ لیکن کنده ریشه‌هایش را باند آهن و برنج در زمین در میان سبزه‌های صحرا و گذارید و از شبم آسمان تر شود و نصیب او از علف زمین با حیوانات باشد.
- ۱۶ دل او از انسانیت تبدیل شود و دل حیوان را به او بدهند و هفت زمان بر او بگذرد.
- ۱۷ این امر از فرمان پاسبانان شده و این حکم از کلام مقدسین گردیده است تا زندگان بدانند که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی میکند و آن را بهر که میخواهد میدهد و پستترین مردمان را بر آن نصب مینماید.
- ۱۸ این خواب را من که نبوکدنصر پادشاه هستم دیدم و توای بلطشصر تعبیرش را بیان کن زیرا که تمامی حکیمان مملکت من نتوانستند مرا از تعبیرش اطلاع دهند، اما تو میتوانی چونکه روح خدایان قدوس در تو میباشند.»
- آنگاه دانیال که به بلطشصر مسمی میباشند، ساعتی متحیر ماند و فکرهایش او را مضطرب ساخت. پس پادشاه متکلم شده، گفت: «ی بلطشصر خواب و تعبیرش تو را مضطرب نسازد.» بلطشصر در جواب گفت: «ی آقای من! خواب از برای دشمنانت و تعبیرش از برای خصمانت باشد.
- ۲۰ درختی که دیدی که بزرگ و قوی گردید و ارتفاعش تا به آسمان رسید و منظرش به تمامی زمین و برگهایش جمیل و میوه‌هاش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود و حیوانات صحرا زیرش ساکن بودند و مرغان هوا در شاخه‌هایش ماوا گزیدند، ای پادشاه آن درخت تو هستی زیرا که تو بزرگ و قوی گردیدهای و عظمت تو چنان افزوده شده است که به آسمان رسیده و سلطنت تو تا به اقصای زمین.
- ۲۳ و چونکه پادشاه پاسبانی و مقدسی را دید که از آسمان نزول نموده، گفت: درخت را ببرید و آن را تلف سازید، لیکن کنده ریشه‌هایش را باند آهن و برنج در زمین در میان سبزه‌های صحرا و گذارید و از شبم آسمان تر شود و نصیبش با حیوانات صحرا باشد تا هفت زمان بر آن بگذرد، ای پادشاه تعبیر این است و فرمان حضرت متعال که بر آقا پادشاه وارد شده است همین است، که تو را از میان مردمان خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاو ان علف خواهند خوراند و تو را از شبم آسمان تر خواهند ساخت و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی میکند و آن را بهر که میخواهد عطا میفرماید.
- ۲۶ و چون گفتند که کنده ریشه‌های درخت را و گذارید، پس سلطنت تو برایت برقرار خواهد ماند بعد از آنکه دانسته باشی که آسمانها حکمرانی میکنند.
- ۲۷ لهذا ای پادشاه نصیحت من تو را پسند آید و گاهان خود را به عدالت و خطایای خویش را به احسان نمودن بر فقیران فدیة بده که شاید باعث طول اطمینان تو باشد.»
- این همه بر نبوکدنصر پادشاه واقع شد.
- بعد از انقضای دوازده ماه او بالای قصر خسروی در بابل میخرامید.
- ۳۰ و پادشاه متکلم شده، گفت: «یا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نمودهام؟»

این سخن هنوز زبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ی پادشاه نبوکدنصر به تو گفته میشود که سلطنت از تو گذشته است. ۳۲ و تورا از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تورا مثل گاو ان علف خواهند خوراند و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آد میان حکمرانی میکند و آن را بر که میخواهد می دهد.»

در همان ساعت این امر بر نبوکدنصر واقع شد و از میان مردمان رانده شده، مثل گاو ان علف میخورد و بدنش از شبم آسمان تر میشد تا مویهایش مثل پره های عقاب بلند شد و ناخنهایش مثل چنگالهای مرغان گردید.

و بعد از انقضای آن ایام من که نبوکدنصر هستم، چشمان خود را بسوی آسمان برافراشتم و عقل من به من برگشت و حضرت متعال را متبارک خواندم و وحی سرمدی را تسبیح و حمد گفتم زیرا که سلطنت او سلطنت جاودانی و ملکوت او تا ابد الابد است.

۳۵ و جمیع ساکنان جهان هیچ شمرده میشوند و با جنود آسمان و سکنه جهان بر وفق اراده خود عمل مینمایند و کسی نیست که دست او را باز دارد یا او را بگوید که چه میکنی.

۳۶ در همان زمان عقل من به من برگشت و به جهت جلال سلطنت من حشمت و زینتم به من باز داده شد و مشیرانم و امرایم مرا طلبیدند و بر سلطنت خود استوار گردیدم و عظمت عظیمی بر من افزوده شد.

۳۷ الان من که نبوکدنصر هستم پادشاه آسمانها را تسبیح و تکبیر و حمد میگویم که تمام کارهای او حق و طریق های وی عدل است و کسانی که با تکبر راه میروند، او قادر است که ایشان را پست نماید.

نوشته الهی بروی دیوار

بلشصر پادشاه ضیافت عظیمی برای هزار نفر از امرای خود برپا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید.

۲ بلشصر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش نبوکدنصر از هیکل اورشلم برده بود بیاورند تا پادشاه و امرایش و زوجهها و متعه هایش از آنها بنوشند.

۳ آنگاه ظروف طلا را که از هیکل خانه خدا که در اورشلم است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش و زوجهها و متعه هایش از آنها نوشیدند.

۴ شراب مینوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را تسبیح میخواندند.

در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعان بر گچ دیوار قصر پادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که مینوشت دید.

۶ آنگاه هیئت پادشاه متغیر شد و فکرهایش او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش سست شده، زانوهایش بهم میخورد.

۷ پادشاه به آواز بلند صدازد که جادوگران و کلدانیان و منجمان را احضار نمایند. پس پادشاه حکیمان بابل را خطاب کرده، گفت: «ر که این نوشته را بخواند و تفسیرش را برای من بیان نماید به ارغوان ملبس خواهد شد و طوق زرین بر گردنش (و حاکم سوم در مملکت خواهد بود.)»

آنگاه جمیع حکمای پادشاه داخل شدند اما نتوانستند نوشته را بخوانند یا تفسیرش را برای پادشاه بیان نمایند.

۹ پس بلشصر پادشاه، بسیار مضطرب شد و هیئتش در او متغیر گردید و امرایش مضطرب شدند.

۱۰ اما ملکه به سبب سخنان پادشاه و امرایش به مهمانخانه درآمد و ملکه متکلم شده، گفت: «ی پادشاه تا به ابد زنده باش! فکرهایت تو را مضطرب نسازد و هیئت تو متغیر نشود.

۱۱ شخصی در مملکت تو هست که روح خدایان قدوس دارد و در ایام پدرت روشنایی و فطانت و حکمت مثل حکمت خدایان در او پیدا شد و پدرت نبوکدنصر پادشاه یعنی پدرتوای پادشاه او را رئیس مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان ساخت.

۱۲ چونکه روح فاضل و معرفت و فطانت و تعبیر خوابها و حل معماها و گشودن عقدهها در این دانیال که پادشاه او را به بلطشصر مسمی نمود یافت شد. پس حال دانیال طلبیده شود و تفسیر را بیان خواهد نمود.»

آنگاه دانیال را به حضور پادشاه آوردند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، فرمود: «یا تو همان دانیال از اسیران یهود هستی که پدرم پادشاه از یهود آورد؟ و درباره تو شنیدم که روح خدایان در تو است و روشنایی و فطانت و حکمت فاضل در تو پیدا شده است.

۱۵ والان حکیمان و منجمان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من بیان کنند اما نتوانستند تفسیر کلام را بیان کنند.

۱۶ و من درباره تو شنیدم که به نمودن تعبیرها و گشودن عقدهها قادر میباشی. پس اگر بتوانی الان نوشته را بخوانی و تفسیرش را برای من بیان کنی به ارغوان ملبس خواهی شد و طوق زرین بر گردنت (و در مملکت حاکم سوم خواهی بود.)»

پس دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «طایای تو از آن تو باشد و انعام خود را به دیگری بده، لکن نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیرش را برای او بیان خواهم نمود.»

- ۱۸ اما تو ای پادشاه، خدای تعالی به پدرت نبوکدنصر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود.
- ۱۹ و به سبب عظمتی که به او داده بود جمیع قومها و امتهای او از او لرزان و ترسان میبودند. هر که را میخواست میکشت و هر که را میخواست زنده نگاه میداشت و هر که را میخواست بلند مینمود و هر که را میخواست پست میساخت.
- ۲۰ لیکن چون دلش مغرور و روحش سخت گردیده، تکبر نمود آنگاه از کرسی سلطنت خویش به زیرافکنده شد و حشمت او را از او گرفتند.
- ۲۱ و از میان بنی آدم مرانده شده، دلش مثل دل حیوانات گردید و مسکنش با گور خران شده، او را مثل گاو ان علف میخورانیدند و جسدش از شبنم آسمان ترمی شد تا فهمید که خدای تعالی بر ممالک آدمیان حکمرانی میکند و هر که را میخواست بر آن نصب مینماید.
- ۲۲ و تو ای پسرش بلشصر! اگر چه این همه را دانستی لکن دل خود را متواضع نمودی.
- ۲۳ بلکه خویشتن را به ضد خداوند آسمانها بلند ساختی و ظروف خانه او را به حضور تو آوردند و تو و امرایت و زوجهها و متعه هایت از آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره و طلا و برنج و آهن و چوب و سنگ را که نمی بینند و نمی شنوند و نمی دانند تسبیح خواندی، اما آن خدایی را که روانت در دست او و تمامی راههای او میباشند، تجید نمودی.
- ۲۴ پس این کف دست از جانب او فرستاده شد و این نوشته مکتوب گردید.
- ۲۵ و این نوشتههای که مکتوب شده است این است: منا من ائقیل و فرسین.
- و تفسیر کلام این است: منا؛ خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتهار سانیده است.
- ۲۷ ثقیل؛ در میزان سنجیده شده و ناقص در آمدهای.
- ۲۸ فرس؛ سلطنت تو تقسیم گشته و به مادیان و فارسیان بخشیده شده است.»
- آنگاه بلشصر امر فرمود تا دانیال را به ارغوان ملیس ساختند و طوق زرین بر گردنش (ها دند) و دربارهاش ندا کردند که در مملکت حا کم سوم میباشند.
- ۳۰ در همان شب بلشصر پادشاه کلدانیان کشته شد.

چاه شیران

- و داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت ریافت.
- ۲ و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند.
- ۳ و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد.
- ۴ پس این دانیال بر سایر وزراء و والیان تفوق جست زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت نصب نماید.
- ۵ پس وزیران و والیان بهانه میجستند تا شکایتی در امور سلطنت بر دانیال بیاورند اما نتوانستند که هیچ علتی یا تقصیری بیابند، چونکه او امین بود و خطایی یا تقصیری در او هرگز یافت نشد.
- ۶ پس آن اشخاص گفتند که «این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه آن را در باره شریعت خدایش در او بیایم.»
- آنگاه این وزراء و والیان نزد پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند: «ی داریوش پادشاه تا به ابد زنده باش.»
- ۸ جمیع وزرای مملکت و روسا و والیان و مشیران و حاکمان با هم مشورت کرده اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغن بلیغی نماید که هر کسی که تاسی روز از خدایی یا انسانی سوای تو ای پادشاه مسالتی نماید در چاه شیران افکنده شود.
- ۹ پسای پادشاه فرمان استوار کن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمی شود تبدیل نگردد.»
- بنابر این داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود.
- اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است به خانه خود درآمد و پنجره های بالا خانه خود را به سمت اورشلیم باز نمود، هر روز سه مرتبه زانو میزد و دعا مینمود و چنانکه قبل از آن عادت میداشت نزد خدای خویش دعای کرد و تسبیح میخواند.
- ۱۲ پس آن اشخاص جمع شده، دانیال ریافتند که نزد خدای خود مسالت و تضرع مینماید.
- آنگاه به حضور پادشاه نزدیک شده، درباره فرمان پادشاه عرض کردند که «ی پادشاه آیا فرمانی امضا نمودی که هر که تاسی روز از خدایی یا انسانی سوای تو ای پادشاه مسالتی نماید در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه در جواب گفت: «این امر موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمی شود صحیح است.»

پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند و گفتند که «ین دانیال که از اسیران یهود امیاشد به تو ای پادشاه و به فرمانی که امضا نمودهای اعتنائی نماید، بلکه هر روز سه مرتبه مسالت خود را می نماید.»

آنگاه پادشاه چون این سخن را شنید بر خویش تن بسیار خشمگین گردید و دل خود را به رهانیدن دانیال مشغول ساخت و تا غروب آفتاب برای استخلاص او سعی مینمود.

۱۶ آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و به پادشاه عرض کردند که «ی پادشاه بدان که قانون مادیان و فارسیان این است که هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آن را استوار نماید تبدیل نشود.»

پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران بیندازند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «دای تو که او را پیوسته عبادت مینمائی تورا رهایی خواهد داد.»

وسنگی آورده، آن را بر دهنه چاه نهادند و پادشاه آن را به مهر خود و همراهی خویش محتم ساخت تا امر در باره دانیال تبدیل نشود.

۱۹ آنگاه پادشاه به قصر خویش رفته، شب را به روزه بسر برد و به حضور وی اسباب عیش او را نیاوردند و خواش از او رفت.

۲۰ پس پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و به تعجیل به چاه شیران رفت.

۲۱ و چون نزد چاه شیران رسیده آواز خزین دانیال را صد از دوپادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «ی دانیال بنده خدای حی آیا خدایت که او را پیوسته عبادت مینمائی به رهانیدن از شیران قادر بوده است؟»

آنگاه دانیال به پادشاه جواب داد که «ی پادشاه تا به ابد زنده باش!

خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرسانند چونکه به حضور وی در من گاهی یافت نشد و هم در حضور تو ای پادشاه تقصیری نورزیده بودم.»

آنگاه پادشاه بینهایت شادمان شده، امر فرمود که دانیال را از چاه بر آورند و دانیال را از چاه بر آورند و از آن جهت که بر خدای خود توکل نموده بود در او هیچ ضرری یافت نشد.

۲۵ و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده، همه استخوانهای ایشان را خرد کردند.

۲۶ بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قومها و امتهای و زبانهای که در تمامی جهان ساکن بودند نوشت که «لامتی شما افزون باد!

از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی از ممالک من) رد مان (به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند زیرا که او خدای حی و تا ابد الابد قیوم است. و ملکوت او بی زوال و سلطنت او غیر متناهی است.

۲۸ او است که نجات میدهد و میرهاند و آیات و عجایب را در آسمان و در زمین ظاهر میسازد و او است که دانیال را از چنگ شیران رهایی داده است.» پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کوروش فارسی فیروز میبود.

خواب چهار وحش

در سال اول بلشصر پادشاه بابل، دانیال در بسترش خوابی و رویاهای سرش را دید. پس خواب را نوشت و کلیه مطالب را بیان نمود.

۲ پس دانیال متکلم شده، گفت: «بگهان در عالم رویا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند.

۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریای بیرون آمدند.

۴ اول آنها مثل شیر بود و بالهای عقاب داشت و من نظر کردم تا بالهایش کنده گردید و او از زمین برداشته شده، بر پایهای خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان به او داده شد.

۵ و اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شد و در دهانش در میان دندانهایش سه دنده بود و وی را چنین گفتند: بر خیز و گوشت بسیار بخور.

۶ بعد از آن نگرستم و اینک دیگری مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد.

۷ بعد از آن در رویاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مہیب و بسیار زور آور بود و دندانهای بزرگ آهنین داشت و باقیمانده رامی خورد و پاره پاره میکرد و به پایهای خویش پا بمال مینمود و مخالف همه وحوشی که قبل از او بودند بوده شاخ داشت.

۸ پس در این شاخها تا مل مینمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخهای اول از ریش کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبر آمیز متکلم بود داشت.

«نظر میکردم تا کرسیها برقرار شد و قدیم الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله‌های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود.

۱۰ نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت میکردند و کورورها کوربه حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید.

۱۱ آنگاه نظر کردم به سبب سخنان تکبر آمیزی که آن شاخ میگفت. پس نگرستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد.

۱۲ اما سایر و وحش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تازمانی و وقتی به ایشان داده شد.

۱۳ و در رویای شب نگرستم و اینک مثل پسرانسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم الایام رسید و او را به حضور وی آوردند.

۱۴ و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قومها و امتهای او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد.

تعبیر خواب

«مار و وحش من دانیال در جسد من مد هوش شد و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت.

۱۶ و به یکی از حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همه امور را از وی پرسیدم و او به من تکلم نموده، تفسیر امور را برای من بیان کرد،

که این وحش عظیمی که (د) ایشان چهار است چهار پادشاه میباشند که از زمین خواهند برخاست.

۱۸ اما مقدسان حضرت اعلی سلطنت را خواهند یافت و مملکت را تا به ابد و تا ابد الاباد متصرف خواهند بود.

۱۹ آنگاه آرزو داشتم که حقیقت امر را در باره وحش چهارم که مخالف همه دیگران و بسیار هولناک بود و دندانه‌های آهنین و چنگالهای برنجین داشت و سایرین را میخورد و پاره پاره میکرد و به پایهای خود پایمال مینمود بدانم.

۲۰ و کیفیت ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که برآمد و پیش روی او سه شاخ افتاد یعنی آن شاخی که چشمان و دهانی را که سخنان تکبر آمیز میگفت داشت و نمایش او از رفقاییش سخت تر بود.

۲۱ پس ملاحظه کردم و این شاخ با مقدسان جنگ کرده، برایشان استیلا یافت.

۲۲ تا حینی که قدیم الایام آمد و داورى به مقدسان حضرت اعلی تسلیم شد و زمانی رسید که مقدسان ملکوت را به تصرف آوردند.

۲۳ پس او چنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همه سلطنتها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد.

۲۴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه میباشند که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند.

۲۵ و سخنان به ضد حضرت اعلی خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلی را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمانها و شرایع خواهد نمود و ایشان تازمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد.

۲۶ پس دیوان برپا خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن را تا به انتها تباه و تلف خواهند نمود.

۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود.

۲۸ انتهای امر تا به اینجا است. فکرهای من دانیال مرا بسیار مضطرب نمود و هیئت من در من متغیر گشت، لیکن این امر را در دل خود نگاه داشتم.»

رویای قوچ و بز

در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه، رویایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آنکه اول به من ظاهر شده بود.

۲ و در رویا نظر کردم و می دیدم که من در دار السلطنه شوشن که در ولایت عیلام میباشم بودم و در عالم رویا دیدم که نزد نهر اولای میباشم.

۳ پس چشمان خود را بر افراشته، دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود و یکی از دیگری بلند تر و بلندترین آنها آخر برآمد.

- ۴ و قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ میزد و هیچ وحشی با او مقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و بر حسب رای خود عمل نموده، بزرگ میشد.
- وحینی که متفکر میبودم اینک بزری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین میآمد و زمین را لمس نمی کرد و در میان چشمان بز تراشی معتبر بود.
- ۶ و به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را نزد نهر ایستاده دیدم آمد و بشدت قوت خویش نزد او دوید.
- ۷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید با او بشدت غضبناک شده، قوچ را زد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یارای مقاومت باوی نبود پس وی را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی دهد.
- ۸ و بز بنیهای بزرگ شد و چون قوی گشت آن شاخ بزرگ شکسته شد و در جایش چهار شاخ معتبر بسوی بادهای اربعه آسمان برآمد.
- ۹ و از یکی از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و غیر زمین بسیار بزرگ شد.
- و به ضد لشکر آسمانها قوی شده، بعضی از لشکر و ستارگان را به زمین انداخته، پایمال نمود.
- ۱۱ و به ضد سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دایمی از او گرفته شد و مکان مقدس او منهدم گردید.
- ۱۲ و لشکری به ضد قربانی دایمی، به سبب عصیان) و مبهوی (داده شد و آن) شکر (استی را به زمین انداختند و او) و افق رای خود (عمل نموده، کامیاب گردید.
- ۱۳ و مقدسی را شنیدم که سخن میگفت و مقدس دیگری از آن یک که سخن میگفت، پرسید که رویا در باره قربانی دایمی و معصیت مهلک که قدس و لشکر را به پایمال شدن تسلیم میکند تا یکی خواهد بود.
- ۱۴ و او به من گفت: «ادو هزار و سیصد شام و صبح، آنگاه مقدس تطهیر خواهد شد.»

معنی رویا

- و چون من دانیال رویا را دیدم و معنی آن را طلبیدم، ناگاه شبیه مردی نزد من بایستاد.
- ۱۶ و آواز آدمی را از میان (هر) (اولای شنیدم که ندا کرده، میگفت: «ی جبرائیل این مرد را از معنی این رویا مطلع ساز.»
- پس او نزد جایی که ایستاده بودم آمد و چون آمد من ترسان شده، به روی خود در افتادم و او مرا گفت: «ی پسر انسان بدانکه این رویا برای زمان آخر میباشد.»
- وحینی که او با من سخن میگفت، من بر روی خود بر زمین در خواب سنگین میبودم و او مرا لمس نموده، در جایی که بودم بر پا داشت.
- ۱۹ و گفت: «ینک من تو را از آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع میدهم زیرا که انتہا در زمان معین واقع خواهد شد.
- ۲۰ اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و فارسین میباشد.
- ۲۱ و آن بز ستر پادشاه یونان میباشد و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود پادشاه اول است.
- ۲۲ و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش برآمدن، چهار سلطنت از قوم او امانه از قوت او بر پا خواهند شد.
- ۲۳ و در آخر سلطنت ایشان چون گاه عاصیان به اتمام رسیده باشد، آنگاه پادشاهی سخت روی و در مکرها ماهر، خواهد برخاست.
- ۲۴ و قوت او عظیم خواهد شد، لیکن نه از توانایی خودش. و خرابیهای عجیب خواهد نمود و کامیاب شده، (عمل خواهد نمود و عظما و قوم مقدسان را هلاک خواهد نمود.
- ۲۵ و از مهارت او مکر در دستش پیش خواهد رفت و در دل خود مغرور شده، بسیاری را بگتته هلاک خواهد ساخت و با امیران مقاومت خواهد نمود، اما بدون دست، شکسته خواهد شد.
- ۲۶ پس رویایی که در باره شام و صبح گفته شد یقین است اما تو رویا بر هم نه زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد.»
- آنگاه من دانیال تا آنکه زمانی ضعیف و بیمار شدم. پس برخاسته، به کارهای پادشاه مشغول گردیدم، اما در باره رویا متحیر ماندم و احدی معنی آن را نفهمید.

دعای دانیال

- در سال اول در یوش بن اخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود.
- ۲ در سال اول سلطنت او، من دانیال، عدد سالهایی را که کلام خداوند در باره آنها به ارمیای نبی نازل شده بود از کتب فهمیدم که هفتاد سال در خرابی اورشلیم تمام خواهد شد.
- ۳ پس روی خود را بسوی خداوند خدا متوجه ساختم تا باد عا و تضرعات و روزه و یلاس و خاکستر مسالت نمایم؛

- و نزد یهوه خدای خود دعا کردم و اعتراف نموده، گفتم: «ای خداوند خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را با محبان خویش و آنانی که فریاض تورا حفظ مینمایند نگاه میداری!
- ما گناه و عصیان و شرارت و ورزیده و تمرد نموده و از او امر و احکام تو تجاوز کردیم.
- ۶ و به بندگانت انبیاپی که به اسم توبه پادشاهان و سروران و پدران ما و به تمامی قوم زمین سخن گفتند گوش نگرفتیم.
- ۷ ای خداوند عدالت از آن تو است و رسوایی از آن ما است. چنانکه امر و زنده است از مردان یهود او ساکنان اورشلیم و همه اسرائیلیان چه نزدیک و چه دور در همه زمینهایی که ایشان را به سبب خیانتی که به تو ورزید هاند در آنها پراکنده ساختهای.
- ۸ ای خداوند رسوایی از آن ما و پادشاهان و سروران و پدران ما است زیرا که به تو گناه ورزیدیم.
- ۹ خداوند خدای ما را رحمتها و مغفرتها است هر چند بد و گناه ورزیدیم.
- ۱۰ و کلام یهوه خدای خود را نشنیدیم تا در شریعت او که به وسیله بندگانش انبیا پیش ما گذارد سلوک نماییم.
- ۱۱ و تمامی اسرائیل از شریعت تو تجاوز نموده و روگردان شده، به آواز تو گوش نگرفتند بنا بر این لعنت و سوگندی که در تورات موسی بنده خدا مکتوب است بر ما مستولی گردیده، چونکه به او گناه ورزیدیم.
- ۱۲ و او کلام خود را که به ضد ما و به ضد او را که بر ما داور می نمودند گفته بود استوار نموده و بلا ی عظیمی بر ما وارد آورده است زیرا که زیر تمامی آسمان حادثهای واقع نشده، مثل آنکه بر اورشلیم واقع شده است.
- ۱۳ تمامی این بلا بروقی آنچه در تورات موسی مکتوب است بر ما وارد شده است، معهدا نزد یهوه خدای خود مسالت نمودیم تا از معصیت خود بازگشت نموده، راستی تورا بفهمیم.
- ۱۴ بنا بر این خداوند بر این بلا مراقب بوده، آن را بر ما وارد آورد زیرا که یهوه خدای مادر همه کارهایی که میکند عادل است اما ما به آواز او گوش نگرفتیم.
- «س الانای خداوند خدای ما که قوم خود را به دست قوی از زمین مصر بیرون آورده، اسمی برای خود پیدا کرده، چنانکه امر و زنده است، ما گناه ورزیده و شرارت نمودیم.
- ۱۶ ای خداوند مسالت آنکه بر حسب تمامی عدالت خود خشم و غضب خویش را از شهر خود اورشلیم و از کوه مقدس خود برگردانی زیرا به سبب گناهان ما و معصیتهای پدران ما اورشلیم و قوم تو زنده مجاوران ما رسوا شده است.
- ۱۷ پس حالای خدای ما دعا و تضرعات بنده خود را اجابت فرما و روی خود را بر مقدس خویش که خراب شده است به خاطر خداوندیت متجلی فرما.
- ۱۸ ای خدایم گوش خود را فراگیر و بشنو و چشمان خود را باز کن و به خرابیهای ما و شهری که به اسم تو مسمی است نظر فرما، زیرا که ما تضرعات خود را نه برای عدالت خویش بلکه برای رحمتهای عظیم توبه حضور تومی نماییم.
- ۱۹ ای خداوند بشنو! ای خداوند پیامرز! ای خداوند استماع نموده، به عمل آور! ای خدای من به خاطر خودت تاخیر منما زیرا که شهر تو و قوم توبه اسم تو مسمی میباشند.»
- ظهور جبرائیل**
- و چون من هنوز سخن میگفتم و دعایم نمودم و به گاهان خود و گاهان قوم خویش اسرائیل اعتراف میکردم و تضرعات خود را برای کوه مقدس خدایم به حضور یهوه خدای خویش معروض میداشتم،
- چون هنوز در دعایم متکلم میبودم، آن مرد جبرائیل که او را در رویای اول دیده بودم بسرعت پرواز نموده، به وقت هدیه شام نزد من رسید، و مرا اعلام نمود و با من متکلم شده، گفت: «ای دانیال الان من بیرون آمده ام تا تورا فطانت و فهم بخشم.
- ۲۳ در ابتدای تضرعات تو امر صادر گردید و من آمدم تا تورا خبر دهم زیرا که تو بسیار محبوب هستی، پس در این کلام تامل کن و رویارو فهم نما.
- ۲۴ هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر میباشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گاهان آنها به انجام رسد و کفار به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رویا و نبوت مختوم گردد و قدس اقدس مسح شود.
- ۲۵ پس بدان و بفهم که از صد و فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا (هور) مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و (اورشلیم) با کوهها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد.

۲۶ و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که میآید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معین است.

۲۷ و او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات خراب کنندهای خواهد آمد و الی نهایت آنچه مقدر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد.»

رویای «رد»

در سال سوم کورش پادشاه فارس، امری بردانیال که به بلطشصر مسمی بود کشف گردید و آن امر صحیح و مشقت عظیمی بود. پس امر را فهمید و رویارادانست.

۲ در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم.

۳ خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا انقضای آن سه هفته خویشتن را تدهین نمودم.

۴ و در روز بیست و چهارم ماه اول من بر کنار نهر عظیم یعنی دجله بودم.

۵ و چشمان خود را بر افراشته دیدم که ناگاه مردی ملبس به گمان که کمر بندی از طلای او فایز بر کمر خود داشت،

و جسد او مثل زبرجد و روی وی مانند برق و چشمانش مثل شعله های آتش و بازو ها و پاییهایش مانند رنگ برنج صیقلی و آواز کلام او مثل صدای گروه عظیمی بود.

و من دانیال تنها آن رویارادیدم و کسانی که همراه من بودند رویاراندیدند لیکن لرزش عظیمی بر ایشان مستولی شد و فرار کرده، خود را پنهان کردند.

۸ و من تنها ماندم و آن رویای عظیم را مشاهده مینمودم و قوت در من باقی نماند و خرمی من به پشیمانی مبدل گردید و دیگر هیچ طاقت نداشتم.

۹ اما آواز سخنانش را شنیدم و چون آواز کلام او را شنیدم به روی خود بر زمین افتاده، بیهوش گردیدم.

۱۰ که ناگاه دستی مرا لمس نمود و مرا برد و زانو و کف دستهایم بر خیزانید.

۱۱ و او مرا گفت: «ی دانیال مرد بسیار محبوب! کلامی را که من به تو میگویم فهم کن و بر پاییهای خود بایست زیرا که الان نزد تو فرستاده شده ام.» و چون این کلام را به من گفت لرزان بایستادم.

و مرا گفت: «ی دانیال مترس زیرا از روز اول که دل خود را بر آن نهادی که بفهمی و به حضور خدای خود تواضع نمایی سخنان تو مستجاب گردید و من به سبب سخنان آمد هام.»

۱۳ اما رئیس مملکت فارس بیست و یک روز با من مقاومت نمود و میکائیل که یکی از روسای اولین است به اعانت من آمد و من در آنجا نزد پادشاهان فارس ماندم.

۱۴ و من آمدم تا تورا از آنچه در ایام آخر قوم تو واقع خواهد شد اطلاع دهم زیرا که این رویا برای ایام طویل است.»

و چون اینگونه سخنان را به من گفته بود به روی خود بر زمین افتاده، گنگ شدم.

۱۶ که ناگاه کسی به شبیه بنی آدم لبهایم را لمس نمود و من دهان خود را گشوده، متکلم شدم و به آن کسی که پیش من ایستاده بود گفتم: «ی آقایم از این رویا دردد شدیدی مرا در گرفته است و دیگر هیچ قوت نداشتم.»

۱۷ پس چگونه بنده آقایم بتواند با آقایم گفتگو نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوت در من برقرار نبوده، بلکه نفس هم در من باقی نمانده است.»

پس شبیه انسانی باردیگر مرا لمس نموده، تقویت داد،

و گفت: «ی مرد بسیار محبوب مترس! سلام بر تو باد و دلیر و قوی باش!» چون این را به من گفت تقویت یافتم و گفتم: «ی آقایم بگو زیرا که مرا قوت دادی.»

پس گفت: «ی امیدانی که سبب آمدن من نزد تو چیست؟ والان برمی گردم تا با رئیس فارس جنگ نمایم و به مجرد بیرون رفتن اینک رئیس یونان خواهد آمد.»

۲۱ لیکن تورا از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاع خواهم داد و کسی غیر از رئیس شما میکائیل نیست که مرا به ضداینها مدد کند.

«در سال اول داریوش مادی، من نیز

ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قوت دهم.

پادشاهان شمال و جنوب

- «الان تورابه راستی اعلام مینمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در فارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولت مند تر خواهد بود و چون به سبب توانگری خویش قوی گردد همه رابه ضد مملکت یونان بر خواهد انگیخت.
- ۳ پادشاهی جبار خواهد برخاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد نمود و بر حسب اراده خود عمل خواهد کرد.
- ۴ و چون بر خیزد سلطنت او شکسته خواهد شد و بسوی بادهای اربعه آسمان تقسیم خواهد گردید. امانه به ذریت او و نه موافق استقلالی که او میداشت، زیرا که سلطنت او از ریشه بکنده شده و به دیگران غیر از ایشان داده خواهد شد.
- ۵ پادشاه جنوب بایکی از سرداران خود قوی شده، بر او غلبه خواهد یافت و سلطنت خواهد نمود و سلطنت او سلطنت عظیمی خواهد بود.
- ۶ و بعد از انقضای سالها ایشان همدستان خواهند شد و دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال آمده، با او مصالحه خواهد نمود. لیکن قوت بازوی خود را نگاه نخواهد داشت و او بازویش برقرار نخواهد ماند و آن دختر و آنانی که او را خواهند آورد و پدرش و آنکه او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم خواهند شد.
- «کسی از نمونه های ریشه هایش در جای او خواهد برخاست و بالشکری آمده، به قلعه پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان) ننگ (نموده، غلبه خواهد یافت.
- ۸ و خدایان و بت های ریخته شده ایشان را نیز باظروف گرانهای ایشان از طلا و نقره به مصر به اسپری خواهد برد و سالهایی چند از پادشاه شمال دست خواهد برداشت.
- ۹ و به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود مراجعت خواهد نمود.
- ۱۰ و پسرانش محاربه خواهند نمود و گروهی از لشکرها ی عظیم را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند نمود و برگشته، تا به قلعه او جنگ خواهند کرد.
- ۱۱ و پادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و با وی یعنی پادشاه شمال جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی بر پا خواهد کرد و آن گروه به دست وی تسلیم خواهند شد.
- ۱۲ و چون آن گروه برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و کروهارا هلاک خواهد ساخت اما قوت نخواهد یافت.
- ۱۳ پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری عظیم تراز اول بر پا خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سالها بالشکر عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد.
- ۱۴ و در آن وقت بسیاری پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود و بعضی از ستمکیشان قوم تو خویشتن را خواهند برافراشت تا رویار اثابت نمایند اما ایشان خواهند افتاد.
- «س پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرها بر پا نموده، شهر حصاردار را خواهد گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او یاری مقاومت خواهند داشت بلکه وی راهیچ یاری مقاومت نخواهد بود.
- ۱۶ و آنکس که به ضد وی می آید بر حسب رضامندی خود عمل خواهد نمود و کسی نخواهد بود که با وی مقاومت تواند نمود پس در غمزه منینا توقف خواهد نمود و آن به دست وی تلف خواهد شد.
- ۱۷ و عزیزت خواهد نمود که با قوت تمامی مملکت خویش داخل بشود و با وی مصالحه خواهد کرد و او دختر زنان رابه وی خواهد داد تا آن را هلاک کند. اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او نخواهد بود.
- ۱۸ پس بسوی جزیره ها توجه خواهد نمود و بسیاری از آنها را خواهد گرفت. لیکن سرداری سرزنش او را باطل خواهد کرد، بلکه انتقام سرزنش او را از او خواهد گرفت.
- ۱۹ پس بسوی قلعه های زمین خویش توجه خواهد نمود اما الغزش خواهد خورد و افتاده، ناپدید خواهد شد.
- «س در جای او عاملی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت لیکن در اندک ایامی او نیز هلاک خواهد شد نه به غضب و نه به جنگ.
- ۲۱ و در جای او حقیری خواهد برخاست اما جلال سلطنت رابه وی نخواهد داد و او ناگهان داخل شده، سلطنت را با حیلها خواهد گرفت.
- ۲۲ و سیل افواج و رئیس عهد نیز از حضور او رفته و شکسته خواهند شد.
- ۲۳ و از وقتی که ایشان با وی همدستان شده باشند او به حیل رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افراشته و بزرگ خواهد شد.
- ۲۴ و ناگهان به برومندترین بلاد وارد شده، کارهایی را که نه پدرانش و نه پدران پدرانش کرده باشند بجا خواهد آورد و غارت و غنیمت و اموال را به ایشان بذل خواهد نمود و به ضد شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، لیکن اندک زمانی خواهد بود.
- ۲۵ و قوت و دل خود را بالشکر عظیمی به ضد پادشاه جنوب بر خواهد انگیخت و پادشاه جنوب با فوجی بسیار عظیم و قوی تهیه جنگ خواهد دید اما یاری مقاومت نخواهد داشت زیرا که به ضد او تدبیرها خواهند نمود.

۲۶ و آنانی که خوراک او را می خوردند او را شکست خواهند داد و لشکر او تلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد.
 ۲۷ و دل این دو پادشاه به بدی مایل خواهد شد و بر یک سفره دروغ خواهند گفت، اما پیش نخواهد رفت زیرا که هنوز از تها برای وقت معین خواهد بود.
 ۲۸ پس با اموال بسیار به زمین خود مراجعت خواهد کرد و دلش به ضد عهد مقدس جازم خواهد بود پس (رحسب اراده خود) عمل نموده، به زمین خود خواهد برگشت.
 ۲۹ و در وقت معین مراجعت نموده، به زمین جنوب وارد خواهد شد لیکن آخرش مثل اولش نخواهد بود.
 ۳۰ و کشتیها از کتیم به ضد او خواهند آمد لهذا مایوس شده، رو خواهد تافت و به ضد عهد مقدس خشمناک شده، (رحسب اراده خود) مل خواهد نمود و برگشته به آنانی که عهد مقدس را ترک میکنند توجه خواهد نمود.
 ۳۱ و افواج از جانب او برخاسته، مقدس حصین را نجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دایمی را موقوف کرده، رجاست ویرانی را بر پا خواهند داشت.
 ۳۲ و آنانی را که به ضد عهد شرارت میورزند با مکرها گمراه خواهد کرد. اما آنانی که خدای خویش را میشناسند قوی شده، (ارهای عظیم) خواهند کرد.

۳۳ و حکیمان قوم بسیاری را تعلیم خواهند داد، لیکن ایامی چند به شمشیر و آتش و اسیری و تاراج خواهند افتاد.

۳۴ و چون بیفتند نصرت کمی خواهند یافت و بسیاری با فریب به ایشان ملحق خواهند شد.

۳۵ و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفید بشوند زیرا که زمان معین هنوز نیست.

پادشاهانی که خود را برمی افرازند

«آن پادشاه موافق اراده خود عمل نموده، خویشتن را بر همه خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست.

۳۷ و به خدای پدران خود و به فضیلت زنان اعتنا نخواهد نمود، بلکه بهیچ خدا اعتنا نخواهد نمود زیرا خویشتن را از همه بلند تر خواهد شمرد.

۳۸ و در جای او خدای قلعهها را تکریم خواهد نمود و خدایی را که پدرانش او را شناختند با طلا و نقره و سنگهای گرانبها و نفایس تکریم خواهد نمود.

۳۹ و با قلعههای حصین مثل خدای بیگانه عمل خواهد نمود و آنانی را که بد و اعتراف نمایند در جلال ایشان خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیار تسلط خواهد داد و زمین را برای اجرت) ایشان (تقسیم خواهد نمود.

«در زمان آخر پادشاه جنوب با وی مقاتله خواهد نمود و پادشاه شمال با اربها و سواران و کشتیهای بسیار مانند گردباد به ضد او خواهد آمد و به زمینها سیلان کرده، از آنها عبور خواهد کرد.

۴۱ و به نفرز مینا وارد خواهد شد و بسیاری خواهند افتاد اما اینان یعنی ادم و موآب و روسای بنی عمون از دست او خلاصی خواهند یافت.

۴۲ و دست خود را بر کشورها دراز خواهد کرد و زمین مصر را بی نخواهد یافت.

۴۳ و بر خزانههای طلا و نقره و بر همه نفایس مصر استیلا خواهد یافت و لبیان و حبشیان در موکب او خواهند بود.

۴۴ لیکن اخبار از مشرق و شمال او را مضطرب خواهد ساخت، لهذا با خشم عظیمی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را تباہ کرده، بالکل هلاک خواهد ساخت.

۴۵ و خیمههای ملوکانه خود را در کوه مجید مقدس در میان دو دریا بر پا خواهد نمود، لیکن به اجل خود خواهد رسید و معینی نخواهد داشت.

زمان آخر

«در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از جینی که امتی به وجود آمده است تا امر و زنبوده و در آن زمان هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود در ستگار خواهد شد.

۲ و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت نجات و حقارت جاودانی.

۳ و حکیمان مثل روشنائی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری مینمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابد الاباد.

۴ اما تو ای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری بسرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید.»

پس من دانیال نظر کردم و اینک دو نفر دیگری به اینطرف و دیگری به آنطرف نهرا ایستاده بودند.

۶ و یکی از ایشان به آن مرد ملبس به گان که بالای آبهای نهرا ایستاده بود گفت: «نتهای این عجیب تابکی خواهد بود؟»

و آن مرد ملبس به گان را که بالای آبهای نهرا ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان برافراشته، به حی ابدی قسم خورد

که برای زمانی دو و زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکنندگی قوت قوم مقدس به انجام رسد، آنگاه همه این امور به اتمام خواهد رسید.

- ومن شنیدم امادرک نکردم پس گفتم: «ی آقایم آخرین امورچه خواهد بود؟»
اوجواب داد که «ی دانیال بروزیراین کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است.
- ۱۰ بسیاری طاهر و سفید و مصفی خواهند گردید و شیران شرارت خواهند ورزید و هیچ کدام از شیران نخواهند فهمید لیکن حکیمان خواهند فهمید.
- ۱۱ و از هنگام موقوف شدن قربانی دایمی و نصب نمودن رجاست ویرانی، هزار و دویست و نود روز خواهد بود.
- ۱۲ خوشا به حال آنکه انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد.
- ۱۳ اما تو تا به آخرت بروزیرا که مستریج خواهی شد و در آخرین ایام در نصیب خود قایم خواهی بود.»

کتاب هوشع نبی

کلام خداوند که در ایام عزیمت یوئام و

آحاز و حزقیال پادشاهان یهودا و در ایام برعام بن یوآش پادشاه اسرائیل، بر هوشع بن بئیری نازل شد.

همسر او اود هوشع

ابتدای کلام خداوند به هوشع. خداوند به هوشع گفت: «رووونی زانیه و اولاد زنا کار برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند برگشته، سخت زنا کار شده اند.»

پس رفت و جو مرد ختر دبلایم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زاید.

۴ و خداوند وی را گفت: «و ریزرعیل نام بنه زیرا که بعد از اندک زمانی انتقام خون یزرعیل را از خاندان ییهو خواهیم گرفت و مملکت خاندان اسرائیل را تلف خواهیم ساخت.

۵ و در آن روز کمان اسرائیل را در وادی یزرعیل خواهیم شکست.»

پس بار دیگر حامله شده، دختری زاید و او وی را گفت: «و رالور و حامه نام بگذار، زیرا بار دیگر خاندان اسرائیل رحمت نخواهد فرمود، بلکه ایشان را از میان بالکل خواهیم برداشت.

۷ لیکن بر خاندان یهودا رحمت خواهیم فرمود و ایشان را به ییهو خدای ایشان نجات خواهیم داد و ایشان را به کمان و شمشیر و جنگ و اسبان و سواران نخواهد رها کنید.»

و چون لور و حامه را از شیر یاز داشته بود، حامله شده، پسری زاید.

۹ و او گفت: «ام او را الوعمی بخوان زیرا که شما قوم من نیستید و من (دای) شما نیستم.

۱۰ لیکن شماره بنی اسرائیل مثل ریگ دریا خواهد بود که نتوان پیوند و نتوان شمرد و در مکانی که به ایشان گفته میشد شما قوم من نیستید، در آنجا گفته خواهد شد پس آن خدای حی میباشید.

۱۱ و بنی یهودا و بنی اسرائیل با هم جمع خواهند شد و یک رئیس به جهت خود نصب نموده، از آن زمین برخوانند آمدن را که روز یزرعیل، روز عظیمی خواهد بود.»

توبیخ اسرائیل و تفقد از او

به برادران خود عمی بگو بید و به خواهران خویش روحامه!

مواجه نمایید! با مادر خود محاجه نماید زیرا که او زن من نیست و من شوهر او نیستم. لهدا ز نای خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستانهایش رفع بنماید.

۳ مبادارخت او را کنده، وی را برهنه نمایم و او را مثل روز و لادش گردانیده، مانند بیابان و اگدارم و مثل زمین خشک گردانیده، به تشنگی بکشم.

۴ و بر سرانش رحمت نخواهم فرمود چونکه فرزندان زنا میباشند.

۵ زیرا مادر ایشان زنا نموده و والده ایشان بیشمری کرده است که گفت: «رعقب عاشقان خود که نان و آب و پشم و گن و روغن و شربت به من داده اند نخواهم رفت.»

بنابر این، راه تو را به خارها خواهیم بست و گرد او دیواری بنا خواهیم نمود تا راههای خود را نیابد.

۷ و هر چند عاشقان خود را تعاقب نماید به ایشان نخواهد رسید و هر چند ایشان را بطلبند نخواهد یافت. پس خواهد گفت: «یروم و نزد شوهر نخستین خود برمی گردم زیرا در آنوقت از کنون مرا خوشتر میگذشت.»

اما او نمی دانست که من بودم که گندم و شیر و روغن را به او میدادم و نقره و طلائی را که برای بعل صرف میکردند برایش میافزودم.

۹ پس من گندم خود را در فصلش و شیر و روغن خود را در موسمش باز خواهم گرفت و پشم و گن خود را که میبایست برهنگی او را پوشاند بر خواهم داشت.

۱۰ و الان قباحه او را به نظر عاشقانش منکشف خواهیم ساخت و احدی او را از دست من نخواهد رها کنید.

۱۱ و تمامی شادی او و عیدها و هلالها و سبتها و جمیع موسمش را موقوف خواهیم ساخت.

- ۱۲ و موها و انجیر هایش را که گفته بود اینها جرت من میباشد که عاشقانم به من داد هاند، ویران خواهم ساخت و آنها را جنگل خواهم گردانید تا حیوانات صحرا آنها را بخورند.
- و خداوند میگوید که انتقام روزهای بعلم را از او خواهم کشید که برای آنها بخور می سوزانید و خویشتن را به گوشوارها و زیورهای خود آرایش داده، از عقب عاشقان خود می رفت و مرا فراموش کرده بود.
- ۱۴ بنابراین اینک اورا فریفته، به بیابان خواهم آورد و سخنان دلا و یزیه او خواهم گفت.
- ۱۵ و تا کستانهایش را از آنجا به وی خواهم داد و وادی عخور را به دروازه امید) بدل خواهم ساخت (و در آنجا مانند ایام جوانیاش و مثل روز بیرون آمدنش از زمین مصر خواهد سراید.
- و خداوند میگوید که «آن روز مرا ایثی) عنی شوهر من (خواهد خواند و دیگر مرا بعلی نخواهد گفت، زیرا که نامهای بعلم را از دهانش دور خواهم کرد که بار دیگر به نامهای خود مذکور نشوند.
- ۱۸ و در آن روز به جهت ایشان با حیوانات صحرا و مرغان هوا و وحشرات زمین عهد خواهم بست و کبان و شمشیر و جنگ را از زمین خواهم شکست و ایشان را به امنیت خواهم خوابانید.
- ۱۹ و تورا تا به ابد نامزد خود خواهم ساخت و تورا به عدالت و انصاف و رافت و رحمانیت نامزد خود خواهم گردانید.
- ۲۰ و چون تورا به امانت نامزد خود ساختم آنگاه یهوه را خواهی شناخت.»
- و خداوند میگوید: «ن خطاب خواهم کرد، آسمانها را خطاب خواهم کرد و آنها زمین را خطاب خواهند کرد.
- ۲۲ و زمین گندم و شیر و روغن را خطاب خواهد کرد و آنها یزرعیل را خطاب خواهند کرد.
- ۲۳ و او را برای خود در زمین خواهم کشت و بر لور و حامه رحمت خواهم فرمود و به نوعی خواهم گفت تو قوم من هستی و او جواب خواهد داد تو خدای من میباشد.»

هوشع وزن زانیه

- و خداوند مرا گفت: «ار دیگر پروونی را که محبوبه شوهر خود و زانیه میباشد دوست بدار، چنانکه خداوند بنیاسرائیل را دوست میدارد با آنکه ایشان به خدایان غیر مایل میباشدند و قرصهای کشمش را دوست میدارند.»
- پس او را برای خود به پانزده مثقال نقره و یک حومر و نصف حومر جو خریدم،
- و او را گفتم: «رای من روزهای بسیار توقف خواهی نمود و زمانمکن و از آن مرد دیگر مباش و من نیز از آن تو خواهم بود.»
- زیرا که بنیاسرائیل ایام بسیاری بدون پادشاه و بدون رئیس و بدون قربانی و بدون تمثال و بدون ایفود و ترافیم خواهند ماند.
- ۵ و بعد از آن بنیاسرائیل باز گشت نموده، یهوه خدای خویش و پادشاه خود داد و در او خواهند طلبید و در ایام باز پسین بسوی خداوند و احسان او با ترس خواهند آمد.

مخاکه اسرائیل

- ای بنیاسرائیل کلام خداوند را بشنوید زیرا خداوند را با ساکنان زمین مخاکههای است چونکه نه راستی و نه رافت و نه معرفت خدا در زمین میباشد.
- ۲ بلکه لعنت و دروغ و قتل و دزدی و زنا کاری. و تعدی مینمایند و خونریزی به خونریزی ملحق میشود.
- ۳ بنابراین، زمین ماتم میکند و همه ساکنانش با حیوانات صحرا و مرغان هوا کاهیده میشوند و ماهیان دریا نیز تلف میگردند.
- ۴ اما احدی مجادله ننماید و احدی توبیخ نکند، زیرا که قوم تو مثل مجادله کنندگان با کاهنان میباشدند.
- ۵ و تو در وقت روز خواهی لغزید و نبی نیز با تو در وقت شب خواهد لغزید و من مادر تو را هلاک خواهم ساخت.
- قوم من از عدم معرفت هلاک شده هاند. چونکه تو معرفت را ترک نمودی من نیز تو را ترک نمودم که برای من کاهن نشوی و چونکه شریعت خدای خود را فراموش کردی من نیز فرزندان تو را فراموش خواهم نمود.
- ۷ هر قدر که ایشان افزوده شدند، همان قدر به من نگاه ورزیدند. پس جلال ایشان را به رسوایی مبدل خواهم ساخت.
- ۸ گناه قوم مرا خوراک خود ساختند و دل خویش را به عصیان ایشان مشغول نمودند.
- ۹ و کاهنان مثل قوم خواهند بود و عقوبت راههای ایشان را بر ایشان خواهم رسانید و جزای اعمال ایشان را به ایشان خواهم داد.
- ۱۰ و خواهند خورد اما سیر نخواهد شد و زنا خواهند کرد، اما افزوده نخواهند گردید زیرا که عبادت خداوند را ترک نموده هاند.

- ۱۱ زنا و شراب و شیره دل ایشان را می رباید.
 قوم من از چوب خود مستلت میکنند و عصای ایشان بدیشان خبر میدهد. زیرا که روح زنا کاری ایشان را گمراه کرده است و از اطاعت خدای خود زنا کرده اند.
 ۱۳ برقه های کوهها قربانی میگذرانند و بر تلها زیر درختان بلوط و سفیدار و ون، چونکه سایه خوب دارد، بخور می سوزانند. از این جهت دختران شما زنا می کنند و عروسهای شما فاحشه گری مینمایند.
 ۱۴ و من دختران شما را حینی که زنا میکنند و عروسهای شما را حینی که فاحشه گری مینمایند سرانخواهم داد زیرا که خود ایشان با زانیهها عزت میگزینند و با فاحشهها قربانی میگذرانند. پس قومی که فهم ندارند خواهند افتاد.
 ای اسرائیل اگر تو زنا میکنی، یهود امر تکب جرم نشود. پس به جلال نروید و به بیت آن بر نیاید و به حیات یهوه قسم نخورید.
 ۱۶ به درستی که اسرائیل مثل گاو سرکش، سرکشی نموده است. الان خداوند ایشان را مثل برهها در مرتع وسیع خواهد چرانید.
 ۱۷ افرایم به تباه مصلق شده است؛ پس او را وا گذارید.
 ۱۸ حینی که بزم ایشان تمام شود مرتکب زنا میشوند و حاکمان ایشان افتضاح را بسیار دوست میدارند.
 ۱۹ باد ایشان را در بالهای خود فرو خواهد پیچید و ایشان از قربانی های خویش نخل خواهند شد.

داوری بر اسرائیل

- ای کاهنان این را بشنوید و ای خاندان اسرائیل اصعائما بید و ای خاندان پادشاهان گوش گیرید، زیرا که این فتوی برای شماست چونکه شما در مصفیه دام شدید و توری گسترده شده، بر تابور.
 ۲ عاصیان در کشتار مبالغه نمودند؛ پس من همگی ایشان را تادیب خواهم نمود.
 ۳ من افرایم را میشناسم و اسرائیل از من مخفی نیست زیرا که حال، تو ای افرایم مرتکب زنا شده ای و اسرائیل خویشتن را نجس ساخته است.
 ۴ کارهای ایشان مانع میشود که بسوی خدا بازگشت نمایند چونکه روح زنا کاری در قلب ایشان است و خداوند انرانی شناسند.
 ۵ و نغز اسرائیل پیش روی ایشان شهادت میدهد. اسرائیل و افرایم در گاه خود میلغزند و یهود نیز همراه ایشان خواهد لغزید.
 ۶ گوسفندان و گاوان خود را میآوردند تا خداوند را بطلبند، اما او را نخواهند یافت چونکه خود را از ایشان دور ساخته است.
 ۷ به خداوند خیانت ورزیدند زیرا فرزندان اجنبی تولید نمودند. الان هلاکها ایشان را با ملکه های ایشان خواهد بلعید.
 در جبهه کرنا و در راه سرنابواید و در بیت آن صد ایزنید در عقب تو ای بنیامین.
 افرایم در روز عتاب خراب خواهد شد. در میان اسباط اسرائیل به یقین اعلام نمودم.
 ۱۰ سروران اسرائیل مثل نقل کنندگان حدود میباشند. پس خشم خویش را مثل آب بر ایشان خواهم ریخت.
 ۱۱ افرایم مقهور شده و در داوری کوفته گردیده است زیرا که به پیروی تقالید خرسندی باشد.
 ۱۲ بنابراین من برای افرایم مثل بید شده ام و برای خاندان یهودا مانند پوسیدگی.
 ۱۳ چون افرایم بیماری خود را و یهودا جراحت خویش را دیدند، افرایم به آشور رفته و نزد پادشاهی که دشمن بود فرستاده است اما او شمار شفائی تواند داد و جراحت شمار التیام نتواند نمود.
 ۱۴ و من برای افرایم مثل شیر و برای خاندان یهودا مانند شیر ژیان خواهم بود. من خودم خواهم درید و رفته خواهم ر بود و رهاننده های نخواهد بود.
 ۱۵ من روانه شده، به مکان خود خواهم برگشت تا ایشان به عصیان خود اعتراف نموده، روی مرا بطلبند. در تنگی خود صبح زود مرا خواهند طلبید.

توبه نکردن اسرائیل

- بیا بید نزد خداوند بازگشت نمایم زیرا که او دریده است و ما را شفا خواهد داد؛ او زده است و ما را شکسته بندی خواهد نمود.
 ۲ بعد از دو روز ما از زنده خواهد کرد. در روز سوم ما را خواهد بر خیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود.
 ۳ پس خداوند را بشناسیم و به جد و جهد معرفت او را تعاقب نمایم. طلوع او مثل فجر یقین است و بر ما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب میکند خواهد آمد.

- ای افرایم با توجه کم؟ ای یهودا با توجه کم؟ زیرا نیکویی تو مثل ابرهای صبح و مانند شبم است که بزودی میگذرد.
- ۵ بنابراین من ایشان را بوسیله انبیا قطع نمودم و به سخنان دهان خود ایشان را کشتم و داوری من مثل نور ساطع میشود.
- ۶ زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی را و معرفت خدا را بیشتر از قربانی های سوختنی.
- ۷ اما ایشان مثل آدم از عهد تجا و ز نمودند و در آنجا به من خیانت ورزیدند.
- ۸ جلعا د شهر گاهکاران و خون آلود است.
- ۹ و چنانکه رهزنان برای مردم در کین میباشند، همچنان جمعیت کاهنان در راه شکیم میکشند زیرا که ایشان مرتکب قباحت شده اند.
- ۱۰ در خاندان اسرائیل عملی هولناک دیدم: افرایم در آنجا مرتکب زنا شده، اسرائیل خویشتر را نجس ساخته است.
- ۱۱ و برای تو نیز ای یهودا حصادی معین شده است هنگامی که اسیری قوم خود را خواهم برگردانید.
- چون اسرائیل را شفا میدادم، آنگاه گاه افرایم و شرارت سامره منکشف گردید، زیرا که مرتکب فریب شده اند. دزدان داخل میشوند و رهزنان در بیرون تاراج مینمایند.
- ۲ و در دل خود تفکر نمی کنند که من تمامی شرارت ایشان را به یاد آورده ام. الان اعمالشان ایشان را احاطه مینماید و آنها در نظر من واقع شده است.
- ۳ پادشاه را بشرارت خویش و سروران را به دروغهای خود شادمان میسازند.
- ۴ جمیع ایشان زنا کارند مثل تنوری که خباز آن را مشتعل سازد که بعد از سرشتن خمیر تا خمیر شدنش از برانگیختن آتش باز میایستد.
- ۵ در یوم پادشاه ما، سروران از گرمی شراب، خود را بچار ساختند و او دست خود را به استهزا کنندگان دراز کرد.
- زیرا که دل خود را به مکاید خویش مثل تنور نزدیک آوردند، و تمامی شب خباز ایشان میخوابد و صبحگاهان آن مثل آتش ملتهب مشتعل میشود.
- ۷ جمیع ایشان مثل تنور گرم شده، داوران خویش را میبلعند و همه پادشاهان ایشان میافتند و در میان ایشان کسی نیست که مریخ خواند.
- ۸ افرایم با قوم مخلوط شده است. افرایم قرص نانی است که برگردانیده نشده است.
- ۹ غریبان قوتش را خورد هاند و او نمی داند. سفیدی بر مویهای او پاشیده شده است و او نمی داند.
- ۱۰ نخر اسرائیل پیش رویش شهادت میدهد اما ایشان به یهوه خدای خود باز گشت نمی نمایند و با وجود این همه اورا نمی طلبند.
- افرایم مانند کبوتر ساده دل، بیفهم است. مصر را میخواند و بسوی آشور میروند.
- ۱۲ و چون میروند من دام خود را بر ایشان میگسترانم و ایشان را مثل مرغان هوا به زیر میاندازم و ایشان را بروفق اخباری که به جماعت ایشان رسیده است، تادیب مینمایم.
- ۱۳ و ای بر ایشان زیرا که از من فرار کردند. هلاکت بر ایشان باد زیرا که به من عصیان ورزیدند. اگر چه من ایشان را فدیة دادم، لکن به ضد من دروغ گفتند.
- ۱۴ و از دل خود نزد من استغاثه نمی نمایند بلکه بر بسترهای خود دوله میکنند. برای روغن و شراب جمع شده، بر من فتنه میانگیزند.
- ۱۵ و اگر چه من بازوهای ایشان را تعلیم دادم و تقویت نمودم لیکن با من بداندیشی نمودند.
- ۱۶ ایشان رجوع میکنند اما نه به حضرت اعلی. مثل کمان خطا کننده شده اند. سروران ایشان به سبب غیظ زبان خویش به شمشیر میافتند و به سبب همین در زمین مصر ایشان را استهزا خواهند نمود.

اسرائیل باد کاشته است

- کز نارا به دهان خود بگذارد. او مثل عقاب به ضد خانه خداوند میآید، زیرا که از عهد من تجاوز نمودند و به شریعت من عصیان ورزیدند.
- ۲ اسرائیل نزد من فریاد مینماید کههای خدای ماتورا میشناسیم.
- ۳ اسرائیل نیکویی را ترک کرده است. پس دشمن اورا تعاقب خواهد نمود.
- ۴ ایشان پادشاهان نصب نمودند، امانه از جانب من. سروران تعیین کردند، اما ایشان را نشناختم. از نقره و طلائی خویش بتهای خود ساختند تا منقطع بشوند.

۵ ای سامره او گوساله تورا در نموده است. خشم من بر ایشان افروخته شد. تا به کی نمی توانند طاهر بشوند؟

زیرا که این نیز از اسرائیل است و صنعتگران را ساخته است، لذا خدا نیست. البته گوساله سامره خرد خواهد شد.

به درستی که باد را کاشتند، پس گرد باد را خواهند دروید. آن را محصول نیست و خوشه هایش آرد نخواهد داد و اگر هم بدهد، غریبان آن را خواهند بلعید.

۸ اسرائیل بلعیده خواهد شد و الان در میان امتهامثل ظرف ناپسندیده میباشند.

۹ زیرا که ایشان مثل گور خرتنها و منفرد به آشور رفتند و افرايم عاشقان اجیر کرده است.

۱۰ اگر چه ایشان در میان امت ها اجرت میدهند، من الان ایشان را جمع خواهم کرد و به سبب ستم پادشاه و سروران روبه تناقض خواهند نهاد.

چونکه افرايم مذبح های بسیار برای نگاه ساخت پس مذبحها برایش باعث گناه شد.

۱۲ احکام بسیار شریعت خود را برای او نوشتم اما آنها را مثل چیز غریب شمردند.

۱۳ قربانی های سوختنی مرا ذبح کردند تا گوشت بخورند و خداوند آنها را قبول نکرد. الان عصیان ایشان را به یاد میآورد و عقوبت نگاه را برایشان میرساند و ایشان به مصر خواهند برگشت.

۱۴ اسرائیل خالق خود را فراموش کرده، قصرها بنا میکند و بهودا شهرهای حصار دار بسیار میسازد. اما من آتش به شهر هایش خواهم فرستاد که قصر هایش را بسوزاند.

مکافات اسرائیل

ای اسرائیل مثل قوم اشادی و وجد منما زیرا از خدای خود زنا نمودی و در همه خرمنها اجرت را دوست داشتی.

۲ خرمنها و چرخشتهایشان را پرورش نخواهد داد و شیره در آن ضایع خواهد شد.

۳ در زمین خداوند ساکن نخواهند شد بلکه افرايم به مصر خواهد برگشت و ایشان در آشور چیزهای نجس خواهند خورد.

۴ برای خداوند شراب نخواهند ریخت و مقبول او نخواهند شد. قربانی های ایشان مثل خوراکی ماتمیان خواهد بود و هر که از آنها بخورد نجس خواهد شد، زیرا خوراکی ایشان برای اشتهای ایشان است. پس آن در خانه خداوند داخل نخواهد شد.

پس در ایام مواسم و در ایام عیدهای خداوند چه خواهید کرد؟

زیرا اینک از ترس هلاکت رفتند، اما مصر ایشان را جمع خواهد کرد و موف ایشان را دفن خواهد نمود. مکانهای نفیسه نقره ایشان را خاها به تصرف خواهند گرفت و در منازل ایشان شوکها خواهد بود.

۷ ایام عقوبت میآید. ایام مکافات میرسد و اسرائیل این را خواهند دانست. نبی احمق گردید و صاحب روح دیوانه شد به سبب کثرت نگاه و فراوانی بغض تو.

۸ افرايم از جانب خدای من دیده بان بود. دام صیاد بر تمامی طریقهای انبیا گسترده شد. در خانه خدای ایشان عداوت است.

۹ مثل ایام جبهه فساد را به نهایت رسانید هاند، پس عصیان ایشان را بیاد میآورد و نگاه ایشان را مکافات خواهد داد.

اسرائیل را مثل انگور هاد را بیابان یافتم. پدران شما را مثل نوبرانجیر در ابتدای موسم دیدم. اما ایشان به بلع فغور رفتند و خویشان را برای رسوایی نذیره ساختند و مانند معشوقه خود مکروه شدند.

۱۱ جلال افرايم مثل مرغ میپرد. زاییدن و حامله شدن و در رحم قرار گرفتن نخواهد شد.

۱۲ و اگر فرزندان را پروراند ایشان را بیابان خواهد ساخت به حدی که انسانی نخواهد ماند. وای بر ایشان حینی که من نیز از ایشان دور شوم.

۱۳ افرايم حینی که او را برگردم مثل صورت نیکو مغروس بود، اما افرايم پسران خود را برای قاتل بیرون خواهد آورد.

۱۴ ای خداوند به ایشان بده. چه بدهی؟ رحم سقط کننده و پستانهای خشک به ایشان بده.

تمامی شرارت ایشان در جلال است زیرا که در آنجا از ایشان نفرت داشتم. پس ایشان را به سبب اعمال زشت ایشان از خانه خود خواهم راند و ایشان را دیگر دوست نخواهم داشت چونکه جمیع سروران ایشان فتنه انگیزند.

۱۶ افرايم خشک شده است و ریشه ایشان خشک گردیده، میوه نمی آورند و اگر نیز بزیند نتایج مرغوب رحم ایشان را خواهم کشت.

۱۷ خدای من ایشان را ترک خواهد نمود چونکه او را نشنیدند، پس در میان امتهای آواره خواهند شد.

اسرائیل موبرومند است که میوه برای خود میآورد. هر چه میوه زیاد می آورد، مذبحها را زیاد میسازد و هر چه زمینش نیکوتر میشود، تماثیل را نیکوتر بنامی کند.

۲ دل ایشان پر از نفاق است. الان مجرم میشوند و او مذبح های ایشان را خراب و تماثیل ایشان را منهدم خواهد ساخت.

- ۳ زیرا که الحال میگویند: «ادشاه نداریم چونکه از خداوند نمی ترسیم، پس پادشاه برای ما چه تواند کرد؟» ایشان قسم های دروغ خورده و عهد ها بسته، سخنان اطل (میگویند و عدالت مثل حنظل در شیارهای زمین میروید.
- ۵ ساکنان سامره برای گوساله های بیت آون میترسند زیرا که قومش برای آن ماتم میگیرند و کاهناش به جهت جلال او میلرند زیرا که از آن دور شده است.
- ۶ و آن را نیز به آشور به جهت هدیه برای پادشاه دشمن خواهند برد. افرایم نجالت خواهد کشید و اسرائیل از مشورت خود رسوا خواهد شد.
- ۷ پادشاه سامره مثل کف بر روی آب نابودی شود.
- ۸ و مکانهای بلند آن که گاه اسرائیل میباید ویران خواهد شد و خار و خس بر مدیج های ایشان خواهد روید و به کوهها خواهد گفت که ما را پیوشانید و به تلها که بر ما پیفتید.
- ۹ ای اسرائیل از ایام جعبه گاه کردهای. در آنجا ایستادند و جنگ با فرزندان شرارت در جعبه به ایشان نرسید.
- ۱۰ هر گاه بخوایم ایشان را تادیب خواهیم نمود و قومها به ضد ایشان جمع خواهند شد، هنگامی که به دو گاه خود بسته شوند.
- ۱۱ و افرایم گوساله آموخته شده است که کوفتن خرمن را دوست میدارد و من برگردن نیکوی او گذر کردم و من بر افرایم بوغ میگذارم. یهودا شیار خواهد کرد و یعقوب ماز و برای خود خواهد کشید.
- ۱۲ برای خود به عدالت بکارید و به حسب رحمت درو نمائید و زمین نا کاشته را برای خود خدیش بزنید زیرا که وقت است که خداوند را بطلیبید تا بیاید و بر شما عدالت را بیاراند.
- ۱۳ شرارت را شیار کردید و ظلم را درو نمودید و ثمره دروغ را خوردید، چونکه به طریق خود و به کثرت جباران خویش اعتماد نمودید.
- ۱۴ لهدا هنگامهای در میان قوم های تو خواهد برخاست و تمامی قلعه هایت خراب خواهد شد به نهجی که شلمان، بیت اربیل را در روز جنگ خراب کرد که مادر با فرزندانش خرد شدند.
- ۱۵ همچین بیت ئیل به سبب شدت شرارت شما به شما عمل خواهد نمود. در وقت طلوع بفر پادشاه اسرائیل بالکل هلاک خواهد شد.

محبت خدا به اسرائیل

- هنگامی که اسرائیل طفل بود او را دوست داشتم و پسر خود را از مصر خواندم.
- ۲ هر قدر که ایشان را بیشتر دعوت کردند، بیشتر از ایشان دور رفتند و برای بعلم قربانی گذرانیدند و به جهت بتهای تراشیده بخور سوزانیدند.
- ۳ و من راه رفتن را به افرایم تعلیم دادم و او را به بازو ها برداشتم، اما ایشان ندانستند که من ایشان را شفا دادام.
- ۴ ایشان را به ریسمانهای انسان و به بندهای محبت جذب نمودم و به جهت ایشان مثل کسانی بودم که یوغ را از گردن ایشان برمی دارند و خوراک پیش روی ایشان نهادم.
- ۵ به زمین مصر نخواهد برگشت، اما آشور پادشاه ایشان خواهد شد چونکه از بازگشت نمودن با کردند.
- ۶ شمشیر شهر هایش هجوم خواهد آورد و پشت بند هایش را به سبب مشورت های ایشان معدوم و نابود خواهد ساخت.
- ۷ و قوم من جازم شدند که از من مرتد گردند. و هر چند ایشان را بسوی حضرت اعلی دعوت نمایند لکن کسی خویشان را بر نمی افرازد.
- ۸ ای افرایم چگونه تورا ترک کنم و ای اسرائیل چگونه تورا تسلیم نمایم؟ چگونه تورا مثل ادمه نمایم و تورا مثل صبوئیم سازم؟ دل من در اندرونم منقلب شده و رقت های من با هم مشتعل شده است.
- ۹ حدت خشم خود را جاری نخواهم ساخت و بار دیگر افرایم را هلاک نخواهم نمود زیرا خدا هستم و انسان نی و در میان تو قدوس هستم، پس به غضب نخواهم آمد.
- ۱۰ ایشان خداوند را پیروی خواهند نمود. او مثل شیر غرش خواهد نمود و چون غرش نماید فرزندان از مغرب به لرزه خواهند آمد.
- ۱۱ مثل مرغان از مصر و مانند کبوتران از زمین آشور لرزان خواهند آمد. خداوند میگوید که ایشان را در خانه های ایشان ساکن خواهم گردانید.

گناه قوم

افرایم مرابه دروغها و خاندان اسرائیل به مکرها حاطه کرده اند و یهودا هنوز با خدا و با قدوس امین ناپایدار است.

- افرایم باد را میخورد و باد شرقی را تعاقب میکند. تمامی روز دروغ و خرابی را میافزاید و ایشان با آشور عهد میبندند و روغن) ه جهت هدیه (به مصر برده میشود.
- ۲ خداوند را بایهودا مخصوصهای است و یعقوب را بر حسب راههایش عقوبت رسانیده، بروفق اعمالش او را جزا خواهد داد.
- ۳ او پاشنه برادر خود را در رحم گرفت و در حین قوتش با خدا مجاهده نمود.
- ۴ بافرشته مجاهده نموده، غالب آمد. گریان شده، نزد وی تضرع نمود. در بیت تیل او ریافت و در آنجا با ماتکم نمود.
- ۵ اما خداوند، خدای لشکرهاست و یاد گاری او یهوه است.
- ۶ اما تو بسوی خدای خود بازگشت نما و رحمت و راستی را نگاه داشته، دائم منتظر خدای خود باش.
- ۷ او سوداگری است که میزان فریب در دست او میباید و ظلم را دوست میدارد.
- ۸ و افرایم میگوید: «درستی که دو تمدن شده ام و توانگری را برای خود تحصیل نمودم و در تمامی کسب من بیانصافیای که نگاه باشد، در من نخواهند یافت.»
- امان از زمین مصر) احوال (هوه خدای توهستم و تو را بار دیگر مثل ایام مواسم در خیمهها ساکن خواهم گردانید.
- ۱۰ به انبیا نیز تکلم نمودم و رویاها افزودم و بواسطه انبیا مثلها زدم.
- ۱۱ به درستی که ایشان در جلعاد محض نگاه و بطالت گردیدند و در جلعاد گاوها قربانی کردند. و مذبحهای ایشان نیز مثل تودههای سنگ در شیارهای زمین میباشند.
- و یعقوب به زمین آرام فرار کرد و اسرائیل به جهت زن خدمت نمود و برای زن شبانی کرد.
- ۱۳ و خداوند اسرائیل را بواسطه نبی از مصر بر آورد و او به دست نبی محفوظ گردید.
- ۱۴ افرایم خشم بسیار تلخی به هیجان آورد، پس خداوندش خون او را بر سرش و گذاشت و عارا و را بروی رد نمود.

خشم خدا بصد قوم

- هنگامی که افرایم به لرزه سخن گفت، خویشتن را در اسرائیل مرتفع نمود؛ اما چون در امر بعل مجرم شد، ببرد.
- ۲ والان گاهان میافزیند و از نقره خود تبهای ریخته شده و تماثیل موافق عقل خود میسازند که همه آنها عمل صنعتگران میباشند و در باره آنها میگویند که اشخاصی که قربانی میگذرانند گوسالهها را بیوسند.
- ۳ بنا بر این، ایشان مثل ابرهای صبح و مانند شبی که بزودی میگذرد، هستند. و مثل گاه که از آخر من پراکنده شود و مانند دود که از روزن بر آید.
- امان از زمین مصر) احوال (یهوه خدای توهستم و غیر از من خدای دیگر رانمی شناسی و سوای من نجاتدهندهای نیست.
- ۵ من تو را در بیابان در زمین بسیار خشک شناختم.
- ۶ چون چریدند، سیر شدند و چون سیر شدند، دل ایشان مغرور گردید و از این جهت مرا فراموش کردند.
- ۷ پس من برای ایشان مثل شیر خواهم بود و مانند پلنگ به سر راه در کین خواهم نشست.
- ۸ و مثل خرسی که بچههایش را از وی ربوده باشد، برایشان حمله خواهم آورد و پرده دل ایشان را خواهم درید و مثل شیر ایشان را در آنجا خواهم خورد و حیوانات صحرا ایشان را خواهند درید.
- ای اسرائیل هلاک شدی، اما معاونت تو با من است.
- ۱۰ الان پادشاه تو کجاست تا تو را در تمامی شهرهایت معاونت کند و اورانت) جایند (که در باره آنها گفتی پادشاه و سروران به من بده؟ از غضب خود، پادشاهی به تو دادم و از خشم خویش او را برداشتم.
- ۱۲ عصیان افرایم بسته شده و نگاه او مخزون گردیده است.
- ۱۳ دردهای زه مثل زنی که میزاید بروی آمده است و او پسری نادانشمند است زیرا در وقتش، در جای تولد فرزندان نمی ایستد.
- من ایشان را از دست ها و یه فدیة خواهم داد و ایشان را از موت نجات خواهم بخشید. ای موت ضربات تو کجاست و ای ها و یه هلاکت تو کجا است؟ پشیمانی از چشمان من مستور شده است.
- ۱۵ اگر چه در میان برادرانش ثمر آورد، اما باد شرقی میوزد و باد خداوند از بیابان برمی آید و منبع او خشک میگردد و چشمهایش میخشکد و او گنج تمامی اسباب نفیسه وی را تاراج مینماید.

۱۶ سامره متحمل نگاه خود خواهد شد، زیرا به خدای خود فتنه انگیزخته است. ایشان به شمشیر خواهند افتاد و اطفال ایشان خرد و زنان حامله ایشان شکم دریده خواهند شد.

بازگشت

۲ ای اسرائیل بسوی یهوه خدای خود بازگشت نما زیرا به سبب نگاه خود لغزیده‌ای. با خود سخنان گرفته، بسوی خداوند بازگشت نمایند و او را گویند: «مایی نگاه را عفو فرما و ما را به لطف مقبول فرما، پس گوساله‌های لپهای خویش را ادا خواهیم نمود.

۳ آشور ما را نجات نخواهد داد و بر اسبان سوار نخواهیم شد و بار دیگر به عمل دستهای خود نخواهیم گفت که شما خدایان ما هستید چونکه از توییتمان رحمت مییابند.»

از تداوم ایشان را شفا داده، ایشان را بحاجان دوست خواهیم داشت زیرا خشم من از ایشان برگشته است.

۵ برای اسرائیل مثل شبنم خواهیم بود و او مانند سوسنهای گل خواهد کرد و مثل لبنان ریشه‌های خود را خواهد دوآید.

۶ شاخه‌هایش منتشر شده، زیبایی او مثل درخت زیتون و عطرش مانند لبنان خواهد بود.

۷ آنانی که زیر سایه‌اش ساکن میباشند، مثل گندم زیست خواهند کرد و مانند موها گل خواهند آورد. انتشار او مثل شراب لبنان خواهد بود.

۸ افرایم خواهد گفت: مراد دیگر بابتها چه کار است؟ و من او را اجابت کرده، منظور خواهم داشت. من مثل صنوبر تروتازه میباشم. میوه تراز من یافت میشود.

۹ کیست مرد حکیم که این چیزها را بفهمد و فهمی که آنها را بداند؟ زیرا طریق‌های خداوند مستقیم است و عادلان در آنها سلوک مینمایند، اما خطا کاران در آنها لغزش میخورند.

کتاب یوئیل نبی

کلام خداوند که بر یوئیل بن فتوئیل

نازل شد.

هجوم ملخها

- ۱ ای مشایخ این را بشنوید! وای جمیع ساکنان زمین این را گوش گیرید! آیا مثل این در ایام شما یا در ایام پدران شما واقع شده است؟ شما از این به پسران خود و پسران شما به پسران خویش و پسران ایشان به طبقه بعد خبر بدهید.
- ۴ آنچه از سن باقی ماند، ملخ میخورد و آنچه از ملخ باقی ماند، لنبه میخورد و آنچه از لنبه باقی ماند، سوس میخورد.
- ۵ ای مستان بیدار شده، گریه کنید وای همه میگساران به جهت عصیرانگور و لوله نمایید زیرا که از دهان شما منقطع شده است.
- ۶ زیرا که امتی قوی و بی شمار به زمین من هجوم میآورند. دندانهای ایشان دندانهای شیر است و اضراس ایشان اضراس هژیر است.
- ۷ تا کستان مرا ویران و انجیرهای مرا خراب کرده و پوست آنها را بالکل کنده، بیرون انداخته اند و شاخه های آنها سفید شده است.
- ۸ مثل دختری که برای شوهر جوانی خود پلاس میبوشد، ماتم بگیر.
- ۹ هدیه آردی و هدیه ریختنی از خانه خداوند منقطع شده است. کاهنانی که خدام خداوند هستند ماتم میگیرند.
- ۱۰ صحرا خشک شده و زمین ماتم میگیرد زیرا گندم تلف شده و شیر خشک گردیده و روغن ضایع شده است.
- ای فلاحان نخل شوید وای باغبانان و لوله نمایید به جهت گندم و جوز و محصول زمین تلف شده است.
- ۱۲ موها خشک و انجیرها ضایع شده؛ انار و خرما و سیب و همه درختان صحرا خشک گردیده، زیرا خوشی از بنی آدم رفع شده است.

دعوت به توبه

- ۱ ای کاهنان پلاس در بر کرده، نوحه گری نماید وای خادمان مذبح و لوله کنید وای خادمان خدای من داخل شده، در پلاس شب را بسر برید، زیرا که هدیه آردی و هدیه ریختنی از خانه خدای شما باز داشته شده است.
- ۱۴ روز را تعیین نماید و محفل مقدس را ندا کنید! مشایخ و تمامی ساکنان زمین را به خانه یهوه خدای خود جمع نموده، نزد خداوند تضرع نماید.
- ۱۵ وای بر آن روز زرار و روز خداوند نزدیک است و مثل هلاکتی از قادر مطلق میآید.
- ۱۶ آیا ماکولات در نظر ما منقطع نشد و سرور و شادمانی از خانه خدای ما.
- ۱۷ دانهها زیر کلوخها پوسید. مخزنها ویران و انبارها خراب شدند زیرا گندم تلف گردید.
- ۱۸ بهایم چه قدر ناله میکنند و رومه های گاوان شوریده احوالند، چونکه مرتعی ندارند و گله های گوسفند نیز تلف شده اند.
- ۱۹ ای خداوند نزد تو تضرع مینمایم زیرا که آتش مرتع های صحرا را سوزانیده و شعله همه درختان صحرا را افروخته است.
- ۲۰ بهایم صحرا بسوی تو صیحه میزنند زیرا که جویهای آب خشک شده و آتش مرتعهای صحرا را سوزانیده است.

روز تاریکی

- ۱ در صهیون گرنابنوازید و در کوه مقدس من صدا بلند کنید! تمامی ساکنان زمین بلرزند زیرا روز خداوند میآید و نزدیک است.
- ۲ روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ مثل فجر منبسط بر کوهها! امتی عظیم و قوی که مانند آن از ازل نبوده و بعد از این تا سالها و در هرهای بسیار نخواهد بود.
- ۳ پیش روی ایشان آتش میسوزاند و در عقب ایشان شعله ملتهب میگردد. پیش روی ایشان، زمین مثل باغ عدن و در عقب ایشان، بیابان بایر است و نیز از ایشان احدی رهائی نمی یابد.
- ۴ منظر ایشان مثل منظر اسبان است و مانند اسب سواران می تازند.
- ۵ مثل صدای اربابها بر قله کوهها جست و خیز می کنند؛ مثل صدای شعله آتش که کاه را می سوزاند؛ مانند امت عظیمی که برای جنگ صف بسته باشند.
- ۶ از حضور ایشان قوم های لرزند. تمامی رویها رنگ پریده میشود.
- ۷ مثل جباران میدوند، مثل مردان جنگی بر حصارها برمی آیند و هر کدام به راه خود می آیند و طریقهای خود را تبدیل نمی کنند.
- ۸ بر یکدیگر ازدحام نمی کنند، زیرا هر کس به راه خود می خرامد. از میان حربها هجوم می آورند و صف های خود را نمی شکنند.
- ۹ بر شهر می جهند، به روی حصارها میدوند، به خانه ها برمی آیند. مثل دزدان از پنجره ها داخل می شوند.

۱۰ از حضور ایشان زمین متزلزل و آسمانها مرتعش میشود؛ آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان نور خویش را باز میدارند.
 ۱۱ و خداوند آواز خود را پیش لشکر خویش بلند میکند، زیرا اردوی او بسیار عظیم است و آنکه سخن خود را بجای آورد، قدیر است. زیرا روز خداوند عظیم و بینهایت مهیب است و کیست که طاقت آن را داشته باشد.

دعوت به بازگشت

ولکن الان خداوند میگوید با تمامی دل و باروزه و گریه و ماتم بسوی من بازگشت نمایید.
 ۱۳ و دل خود را چاک کنید نه رخت خویش را و به یهوه خدای خود بازگشت نمایید زیرا که اورثوف و رحیم است و دیر خشم و کثیر احسان و از بلا پشیمان میشود.
 ۱۴ که میدانند که شاید برگردد و پشیمان شود و در عقب خود برکتی واگذارد، یعنی هدیه آردی و هدیه ریختنی برای یهوه خدای شما.
 ۱۵ در صهیون کرنا بنوازید و روز را تعیین کرده، محفل مقدس راندا کنید.
 ۱۶ قوم را جمع کنید، جماعت را تقدیس نمایید، پیران و کودکان و شیرخوارگان را فراهم آورید. داماد از حجره خود و عروس از حجله خویش بیرون آیند.
 ۱۷ کاهنایی که خدام خداوند هستند در میان رواق و مذبح گریه کنند و بگویند: «ای خداوند بر قوم خویش شفقت فرما و میراث خویش را به عار مسپار، مباد امتها بر ایشان حکمرانی نمایند. چرا در میان قومها بگویند که خدای ایشان کجاست؟»

پایخ خداوند

پس خداوند برای زمین خود به غیرت خواهد آمد و بر قوم خویش شفقت خواهد نمود.
 ۱۹ و خداوند قوم خود را اجابت نموده، خواهد گفت: «ینک من گندم و شیر و روغن را برای شما می فرستم تا از آنها سیر شوید و شمارا بار دیگر در میان امتها عار نخواهم ساخت.
 ۲۰ و لشکر شمالی را از شما دور کرده، به زمین خشک ویران خواهیم راند که مقدمه آن بردریای شرقی و ساقهاش بردریای غربی خواهد بود و بوی بدش بلند خواهد شد و عفو نتش بر خواهد آمد زیرا کارهای عظیم کرده است.»
 ای زمین مترس! وجد و شادی بنما زیرا یهوه کارهای عظیم کرده است.
 ۲۲ ای بهایم صحرا مترسید زیرا که مرتعهای بیابان سبز شد و درختان میوه خود را آورد و انجیر و موقوف خویش را دادند.
 ۲۳ ای پسران صهیون در یهوه خدای خویش وجد و شادی نمایید، زیرا که باران اولین رابه اندازهاش به شما داده است و باران اول و آخر را در وقت برای شما بارانیده است.
 ۲۴ پس خرمن از گندم پر خواهد شد و معصرها از شیر و روغن لبریز خواهد گردید.
 ۲۵ و سالهایی را که ملخ و لنبه و سوس و سن یعنی لشکر عظیم من که بر شما فرستاده بودم خوردند به شمارد خواهیم نمود.
 ۲۶ و غذای بسیار خورده، سیر خواهید شد و اسم یهوه خدای خود را که برای شما کارهای عجیب کرده است، تسبیح خواهید خواند و قوم من تا به ابد نجعل نخواهند شد.
 ۲۷ و خواهید دانست که من در میان اسرائیل میباشم و من یهوه خدای شما هستم و دیگری نیست و قوم من نجعل نخواهند شد تا ابد الابد.
 و بعد از آن روح خود را بر همه بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت خواهند نمود و پیران شما و جوانان شما و یایا خواهند دید.
 ۲۹ و در آن ایام روح خود را بر غلامان و کنیزان نیز خواهم ریخت.
 ۳۰ و آیات را از خون و آتش و ستونهای دود در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت.
 ۳۱ آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدل خواهند شد، پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند.
 ۳۲ و واقع خواهد شد هر که نام خداوند را بخواند نجات یابد زیرا در کوه صهیون و در اورشلیم چنانکه خداوند گفته است بقیتی خواهد بود و در میان باقی ماندگان آنانی که خداوند ایشان را خوانده است.

داوری بر امتها

زیرا اینک در آن ایام و در آن زمان چون اسیری یهودا و اورشلیم را برگردانیده باشم،

آنگاه جمیع امتها را جمع کرده، به وادی یهوشافاط فرود خواهیم آورد و در آنجا با ایشان درباره قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهیم نمود زیرا که ایشان را در میان امتها پراکنده ساخته و زمین مرا تقسیم نمود هاند.

۳ و بر قوم من قرعه انداخته و پسری در عوض فاحشهای داده و دختری به شراب فروختند تا بنوشند.

۴ و حالای صورت و صید و تمامی دیار فلسطینیان شمارا با من چه کار است؟ آیا شما به من جزا میبرسانید؟ و اگر به من جزا برسانید من جزای شمارا بزودی هر چه تمام تر به سر شمارد خواهم نمود.

۵ چونکه نفره و طلا و نغایس زیبای مرا گرفته، آنها را به هیکل های خود در آوردید.

۶ و پسران یهودا و پسران اورشلیم را به پسران یونانیان فروختید تا ایشان را از حد و دایشان دور کنید.

۷ اینک من ایشان را از مکانی که ایشان را به آن فروختید، خواهم برانگیزانید و اعمال شمارا به سر شما خواهم برگردانید.

۸ و پسران و دختران شمارا به دست بنی یهودا خواهم فروخت تا ایشان را به سبائیان که امتی بعید میباشند بفروشدند زیرا خداوند این را گفته است.

این را در میان امتها ندا کنید. تدارک جنگ بینید و جباران را برانگیزانید. تمامی مردان جنگی نزدیک شده، برآیند.

۱۰ گاوآهنهای خود را برای شمشیرها واره های خویش را برای نیزهها خرد کنید و مرد ضعیف بگوید: من قوی هستم.

۱۱ ای همه امتها بشتابید و بیاید و از هر طرف جمع شوید! ای خداوند شجاعان خود را به آنجا فرود آور!

امتها برانگیخته شوند و به وادی یهوشافاط برآیند زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امت هایی که به اطراف آن هستند داوری نمایم.

۱۳ داس را پیش آورید زیرا که حاصل رسیده است. بیایید پایمال کنید زیرا که معصرها پر شده و چرخشتهها لبریز گردیده است چونکه شرارت شما عظیم است.

۱۴ جماعتها، جماعتها در وادی قضا! زیراروز خداوند در وادی قضا نزدیک است.

۱۵ آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان تابش خود را بازمی دارند.

۱۶ و خداوند از صهیون نعره میزند و آواز خود را از اورشلیم بلند میکند و آسمان و زمین متزلزل میشود، اما خداوند ملجای قوم خود و ملاذ بنی اسرائیل خواهد بود.

تفقد از قوم خدا

پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس خویش صهیون ساکن میباشم و اورشلیم مقدس خواهد بود و بیگانگان دیگر از آن عبور نخواهند نمود.

۱۸ و در آن روز کوهها عصیرانگور را خواهند چکانید و کوهها به شیر جاری خواهد شد و تمامی وادیهای یهودا به آب جاری خواهد گردید و چشمهای از خانه خداوند بیرون آمده، وادی شطیم را سیراب خواهد ساخت.

۱۹ مصر ویران خواهد شد و آدم به بیابان بایر مبدل خواهد گردید، به سبب ظلمی که بر بنی یهودا نمودند و خون بیگانهان را در زمین ایشان ریختند.

۲۰ و یهودا تا ابد آباد مسکون خواهد شد و اورشلیم تادهرهای بسیار.

۲۱ و خونریزی ایشان را که طاهر نساخته بودم، طاهر خواهم ساخت و یهوه در صهیون ساکن خواهد شد.

کتاب عاموس نبی

کلمات عاموس که از شبانان تقووع بودو

آنها را در ایام عزریا، پادشاه یهودا و ایام برعام بن یوآش، پادشاه اسرائیل در سال قبل از زلزله در باره اسرائیل دید.
۲ پس گفت: خداوند از صهیون نعره میزند و آواز خود را از اورشلیم بلند میکند و مرتع های شبانان ماتم میگیرند و قله کرمل خشک میگردد.

مجازات همسایگان اسرائیل

خداوند چنین میگوید: بهسبب سه و چهار تقصیر دمشق عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که جلعا در ابه چومهای آهنین کوفتند.

۴ پس آتش در خاندان حزائیل خواهم فرستاد تا قصرهای بنهد در ا بسوزاند.

۵ و پشت بندهای دمشق را خواهم شکست و ساکنان را از همواری آن و صاحب عصار از بیت عدن منقطع خواهم ساخت و خداوند میگوید که قوم ارام به قیر به اسیری خواهند رفت.

خداوند چنین میگوید: بهسبب سه و چهار تقصیر غزه عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی (وم را) به اسیری بردند تا ایشان را به ادم تسلیم نمایند.

۷ پس آتش به حصارهای غزه خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند.

۸ و ساکنان را از اشدود و صاحب عصار از اشقلون منقطع ساخته، دست خود را به عقرون فرود خواهم آورد و خداوند یهوه میگوید که باقی ماندگان فلسطینیان هلاک خواهند شد.

خداوند چنین میگوید: بهسبب سه و چهار تقصیر صور عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی (وم را) به اسیری برده، ایشان را به ادم تسلیم نمودند و عهد برادران را به یاد نیاوردند.

۱۰ پس آتش بر حصارهای صور خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند.

خداوند چنین میگوید: بهسبب سه و چهار تقصیر ادم عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که برادر خود را به شمشیر تعاقب نمود و در حمهای خویش را تباه ساخت و خشم او پیوسته میدرید و غضب خود را در ایم نگاه میداشت.

۱۲ پس آتش بر تیمان خواهم فرستاد تا قصرهای بصره را بسوزاند.

خداوند چنین میگوید: بهسبب سه و چهار تقصیر بنی عمون عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که زنان حامله جلعا در اشکم پاره کردند تا حدود خویش را وسیع گردانند.

۱۴ پس آتش در حصارهای ربه مشتعل خواهم ساخت تا قصرهایش را با صدای عظیمی در روز جنگ و با تندبادی در روز طوفان بسوزاند.

۱۵ و خداوند می گوید که پادشاه ایشان به اسیری خواهد رفت او و سرورانش جمع.

خداوند چنین میگوید: بهسبب سه و

چهار تقصیر موآب عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که استخوانهای پادشاه ادم را آهک پختند.

۲ پس آتش بر موآب میفرستم تا قصرهای قریوت را بسوزاند و موآب با هنگامه و خروش و صدای کرنا خواهد مرد.

۳ و خداوند می گوید که داوور را از میانش منقطع خواهم ساخت و همه سرورانش را با وی خواهم کشت.

خداوند چنین میگوید: بهسبب سه و چهار تقصیر یهودا عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که شریعت خداوند را ترک نموده، فرایض او را نگاه نداشتند و دروغهای ایشان که پدرانشان آنها را پیروی نمودند ایشان را گمراه کرد.

۵ پس آتش بر یهودا خواهم فرستاد تا قصرهای اورشلیم را بسوزاند.

داوری اسرائیل

خداوند چنین میگوید: بهسبب سه و چهار تقصیر اسرائیل عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که مرد عادل را به نقره و مسکین را به زوج نعلین فروختند.

۷ و به غبار زمین که بر سر مسکینان است حرص دارند و راه حلیمان را منحرف میسازند و پسر و پدر به یک دختر درآمده، اسم قدوس مرا بجزمت میکنند.

۸ و بر رختی که گرو میگیرند، نزد هر مدیح میخوانند و شراب جریمه شدگان را در خانه خدای خود مینوشند.

و حال آنکه من اموریان را که قامت ایشان مانند قد سر و آزاد بود و ایشان مثل بلوط تنومند بودند، پیش روی ایشان هلاک ساختم و میوه ایشان را از بالا وریشه های ایشان را از پایین تلف نمودم.

۱۰ و من شمار از زمین مصر بر آورده، چهل سال در بیابان گردش دادم تا زمین اموریان را به تصرف آورید.

۱۱ و بعضی از پسران شمار انبیا و بعضی از جوانان شمار اندیزه قراردادام. خداوند میگوید: ای بنی اسرائیل آیا چنین نیست؟ اما شما نذیر ههارا شراب نوشانیدید و انبیا را نهی نموده، گفتید که نبوت مکنید.

اینک من شمار را تنگ خواهم گذارد چنانکه ارا بهای که از بافها پریا شد، تنگ گذارده میشود.

۱۴ و مفر برای تدر و فوفت خواهد شد و تنومند به توانایی خویش غالب نخواهد آمد و جبار جان خود را نخواهد رهانید.

۱۵ و تیر انداز نخواهد ایستاد و تیز یا خود را نخواهد رهانید و اسب سوار جان خود را خلاصی نخواهد داد.

۱۶ و خداوند می گوید که شجاع ترین جباران در آن روز عریان خواهند گریخت.

شهادت به ضد اسرائیل

این کلام را بشنوید که خداوند آن را به ضد شمالی بنی اسرائیل و به ضد تمامی خاندانی که از زمین مصر بیرون آوردم، تنطق نموده و گفته است:

من شمار فقط از تمامی قبایل زمین شناختم پس عقوبت تمام گناهان شمار بر شما خواهم رسانید.

۳ آیا د و نفر با هم راه میروند جز آنکه متفق شده باشند؟ آیا شیر در جنگل غرش میکند حینی که شکار نداشته باشد؟ آیا شیر زیان آواز خود را از پیشه اش میدهد حینی که چیزی نگرفته باشد؟

آیا مرغ به دام زمین میافتد، جایی که تله برای او نباشد؟ آیا دام از زمین برداشته میشود، حینی که چیزی نگرفته باشد؟

آیا کر نادر شهر نواخته میشود و خلق نترسند؟

آیا بلا بر شهر وارد بیاید و خداوند آن را نفرموده باشد؟

زیرا خداوند بیوه کاری نمی کند جز اینکه سر خویش را به بندگان خود انبیا مکشوف میسازد.

۸ شیر غرش کرده است، کیست که نترسد؟ خداوند بیوه تکلم نموده است: کیست که نبوت ننماید؟

بر قصر های اشد و بر قصر های زمین مصر ندا کنید و بگوید بر کوه های سامره جمع شوید و ملاحظه نمائید که چه هنگامه های عظیم در وسط آن و چه ظله هادر میانش واقع شده است.

۱۰ زیرا خداوند میگوید: آنانی که ظلم و غارت را در قصر های خود ذخیره میکنند راست کرداری را نمی دانند.

۱۱ بنابراین خداوند بیوه چنین میگوید: دشمن به هر طرف زمین خواهد بود و قوت تو را از توبه زیر خواهد آورد و قصر هایت تاراج خواهد شد.

خداوند چنین میگوید: چنانکه شبان دو ساق یا زمه گوش را از دهان شیر رها میکند، همچنان بنی اسرائیل که در سامره در گوشه های بستری و در دمشق در فراشی ساکنند رهایی خواهند یافت.

۱۳ خداوند بیوه خدای لشکرهای گوید: بشنوید و به خاندان یعقوب شهادت دهید.

۱۴ زیرا در روزی که عقوبت تقصیر های اسرائیل را به وی رسانم بر مذبح های بیت ییل نیز عقوبت خواهم رسانید و شاخهای مذبح قطع شده، به زمین خواهد افتاد.

و خداوند میگوید که خانه زمستانی را با خانه تابستانی خراب خواهم کرد و خانه های عاج تلف خواهد شد و خانه های عظیم منهدم خواهد گردید.»

اسرائیل بسوی خدا بازگشت نمی کند

ای گاو باشان که بر کوه های سامره می باشید و بر مسکینان ظلم نموده، فقیران را ستم میکنید و به آقایان ایشان میگویید بیا و برید تا بنوشیم، این کلام را بشنوید!

خداوند بیوه به قد و سیت خود قسم خورده است که اینک ایامی بر شما میآید که شمار را با غلها خواهند کشید و باقی ماندگان شمار با قلابهای ماهی.

۳ و خداوند میگوید که هر یک از شما از شکافهای روبروی خود بیرون خواهد رفت و شما به هر مون افکننده خواهید شد.

به بیت ییل بیاید و عصیان بوزرید و به جلجال آمده، عصیان را زیاد کنید و هر با مداد قربانی های خود را بیاورید و هر سه روز عشر های خود را.

۵ و قربانی های تشکر یا خمیر مایه بگذرانید و هدایای تبرعی را ندا کرده، اعلان نمائید زیرا ای بنی اسرائیل همین پسندیده شما است! قول خداوند بیوه این است.

- ۶ و من نیز نظافت دندان را در جمیع شهرهای شما و احتیاج نان را در جمیع مکانهای شما به شما دادم. معهدا خداوند میگوید بسوی من بازگشت نمودید.
- و من نیز چنینی که سه ماه تا در و مانده بود، باران را از شما منع نمودم و بر یک شهر بارانیدم و بر شهر دیگر بارانیدم و بر یک قطعه باران آمد و قطعه دیگر که باران نیافت خشک شد.
- ۸ پس اهل دو یاسه شهر بسوی یک شهر برای نوشیدن آب آواره شدند، اما سیراب نگشتند و خداوند می گوید که بسوی من بازگشت نمودید.
- ۹ و شمارا به باد سموم و برقان مبتلا ساختم و ملخ بسیاری از باغها و تاکستانها و انجیرها و زیتونهای شمارا خورد. معهدا خداوند میگوید بسوی من بازگشت نمودید.
- ۱۰ و و بارا به رسم مصر بر شما فرستادم و جوانان شمارا به شمشیر کشتم و اسبان شمارا بردند و عفونت اردوهای شما به بینی شما برآمد. معهدا خداوند میگوید بسوی من بازگشت نمودید.
- ۱۱ و بعضی از شما را به نهجی که خدا سدوم و عموره را از گون ساخت سرنگون نمودم و مانند مشعلی که از میان آتش گرفته شود بودید. معهدا خداوند میگوید بسوی من بازگشت نمودید.
- بنابر این ای اسرائیل به اینطور با تو عمل خواهم نمود و چونکه به اینطور با تو عمل خواهم نمود، پس ای اسرائیل خویشتن را میساز تا با خدای خود ملاقات نمایی.
- ۱۳ زیرا اینک آن که کوهها را ساخته و یاد را آفریده است و انسان را از فکرهای خودش اطلاع میدهد و فجر را به تاریکی مبدل میسازد و بر بلندیهایی زمین میخرامد، یهوه خدای لشکرها اسم او میباشد.

مرثیه و دعوت به توبه

- ای خاندان اسرائیل این کلام را که برای مرثیه بر شما میخوانم بشنوید.
- ۲ دختر باکره اسرائیل افتاده است و دیگر نخواهد برخاست. بر زمین خود انداخته شده، و احدی نیست که او را بر خیزاند.
- ۳ زیرا خداوند یهوه چنین میگوید: شهری که با هزار نفر بیرون رفت، صد نفر را برای خاندان اسرائیل باقی خواهد داشت و شهری که با صد نفر بیرون رفت، ده نفر را باقی خواهد داشت.
- ۴ زیرا خداوند به خاندان اسرائیل چنین میگوید: مرا بطلبید و زنده بمانید.
- ۵ اما بیت ئیل را مطلبید و به جلجال داخل مشوید و به بئر شمع مرید، زیرا جلجال البته به اسیری خواهد رفت و بیت ئیل نیست خواهد شد.
- ۶ خداوند را بطلبید و زنده مانید، مبادا او مثل آتش در خاندان یوسف افروخته شده، بسوزاند و کسی در بیت ئیل نباشد که آن را خاموش کند.
- ای شما که انصاف را به افسنتین مبدل میسازید و عدالت را به زمین میاندازید، آن که ثریا و جبار را آفرید و فجر را به سایه موت مبدل ساخت و روز را مثل شب تاریک گردانید و آبهای دریا را خوانده، آنها را بر روی زمین ریخت، یهوه اسم او میباشد؛
- آنکه خرابی را بر زور آوران میرساند چنانکه خرابی بر قلعه ها وارد میآید؛ ایشان از آنانی که در محکمه حکم میکنند، نفرت دارند و راستگویان را مکروه میدانند.
- ۱۱ بنابراین چونکه مسکینان را پامال کردید و هدایای گندم از ایشان گرفتید، خانها را از سنگهای تراشیده بنا خواهید نمود اما در آنها ساکن نخواهید شد و تا کستانهای دلپسند غرس خواهید نمود ولیکن شراب آنها را نخواهید نوشید.
- ۱۲ زیرا تقصیرهای شمارا می دانم که بسیار است و گناهان شمارا که عظیم میباشد، زیرا عادلان را به تنگ میآورید و رشوه میگیرید و فقیران را در محکمه از حق ایشان منحرف میسازید.
- لذا هر که عاقل باشد در آن زمان خاموش خواهد ماند زیرا که زمان بد خواهد بود.
- ۱۴ نیکویی را بطلبید و نه بدی را تا زنده بمانید و بدین منوال یهوه خدای لشکرها با شما خواهد بود، چنانکه میگویند.
- ۱۵ از بدی نفرت کنید و نیکویی را دوست دارید و انصاف را در محکمه ثابت نمائید، شاید که یهوه خدای لشکرها بر بقیه یوسف رحمت نماید.
- روز خداوند**
- بنابر این، خداوند یهوه خدای لشکرها چنین میگوید: در همه چهار سوهانوحه گری خواهد بود و در همه کوهها و ایوای خواهد گفت و فلاحان را برای ماتم و آنانی را که مرثیه خوانی آموخته شده اند، برای نوحه گری خواهند خوانند.
- ۱۷ و در همه تا کستانها نوحه گری خواهد بود، زیرا خداوند میگوید که من در میان تو عبور خواهم کرد.

- ۱۸ وای بر شما که مشتاق روز خداوند میباشید. روز خداوند برای شما چه خواهد بود؟ تاریکی و نه روشنایی! مثل کسیکه از شیری فرار کند و خرسی بدو بر خورد، یا کسیکه به خانه داخل شده، دست خود را بر دیوار بندد و ماری او را بگزد.
- ۲۰ آیاروز خداوند تاریکی نخواهد بود و نه روشنایی و ظلمت غلیظی که در آن هیچ درخشندگی نباشد؟ من از عیدهای شما نفرت و کراهت دارم (و) طر (مخفل های مقدس شما را استشمام نخواهم کرد).
- ۲۲ واگر چه قربانی های سوختنی و هدایای آردی خود را برای من بگذارید، آن را قبول نخواهم کرد و ذبایح سلامتی پرواریهای شمارا منظور نخواهم داشت.
- ۲۳ آهنگ سرودهای خود را از من دور کن زیرا نغمه بر بطنهای تورا گوش نخواهم کرد.
- ۲۴ وانصاف مثل آب و عدالت مانند نهر دائمی جاری بشود.
- ۲۵ ای خاندان اسرائیل آیا شما قربانیها و هدایا برای من مدت چهل سال در بیابان گذرانیدید؟ نی بلکه خیمه ملکوم خود و تمثال اصنام خویش و کوب خدایان خود را که به جهت خویشتن ساخته بودید برداشتید.
- ۲۷ پس بپوه که نام او خدای لشکرها میباشد، میفرماید که من شمارا به آن طرف دمشق جلائی وطن خواهم ساخت.

وای بر ایمنان

- وای بر آنانی که در صهیون ایمن و در کوهستان سامره مطمئن هستند که نقبای امت های اولی که خاندان اسرائیل نزد آنها آمدند می باشند.
- ۲ به کلنه عبور کنید و ملاحظه نمایید و از آنجا به حمت بزرگ بروید و به جت فلسطینیان فرود آید؛ آیا آنها از این ممالک نیکو تراست یا حد و ایشان از حد و شما بزرگتر؟ شما که روز بلا را دور میکنید و مسند ظلم را نزدیک میآورید.
- ۴ که بر تختهای عاج میخوابید و بر بسترها دراز میشوید و بر چهار از گله و گوسالهها از میان حظیرها میخورید.
- ۵ که با نغمه بر بطن میسرا پید و آلات موسیقی را مثل داوود برای خود اختراع میکنید.
- ۶ و شراب را از کاسها مینوشید و خویشتن را به بهترین عطریات تدهین مینمایید اما به جهت مصیبت یوسف غمگین نمی شوید.
- ۷ بنا بر این ایشان الان با اسیران اول به اسیری خواهند رفت و صدای عیش کنندگان دور خواهد شد.
- خداوند بپوه به ذات خود قسم خورده و بپوه خدای لشکرها فرموده است که من از حشمت یعقوب نفرت دارم و قصر هایش نزد من مکروه است. پس شهر را با هر چه در آن است تسلیم خواهم نمود.
- ۹ واگر ده نفر در یک شهر باقیمانده باشند ایشان خواهند مرد.
- ۱۰ و چون خویشاوندان و دفن کنندگان کسی را بردارند تا استخوانها را از خانه بیرون برند آنگاه به کسیکه در اندرون خانه باشد خواهند گفت: آیا دیگری نزد تو هست؟ او جواب خواهد داد که نیست. پس خواهند گفت: ساکت باش زیرا نام بپوه نباید ذکر شود.
- ۱۱ زیرا اینک خداوند امر میفرماید و خانه بزرگ به خرابیها و خانه کوچک به شکافها تلف میشود.
- ۱۲ آیا اسبان بر صخره میدوند یا آن را با گاو و شیار میکنند؟ زیرا که شما انصاف را به حنظل و ثمره عدالت را به افسنتین مبدل ساختهاید.
- ۱۳ و به ناچیز شادی میکنید و می گوید آیا با قوت خویش شاخها برای خود پیدا نکردیم؟ زیرا بپوه خدای لشکرهای گوید: اینکای خاندان اسرائیل من به ضد شما متی برمی انگیزانم که شمارا از مدخل حمت تا نهر عر به تنگ خواهند آورد.

ملخ و آتش و شاقول

- خداوند بپوه به من چنین نمودار ساخت که اینک در ابتدای رو بیدن حاصل رش دوم ملخها آفرید و همان حاصل رش دوم بعد از چیدن پادشاه بود.
- ۲ و چون تمامی گیاه زمین را خورده بودند، گفتم: «ای خداوند بپوه مستدعی آنکه عفو فرمایی! چگونه بعقوب بر خیزد چونکه کوچک است؟» و خداوند از این پشیمان شد و خداوند گفت: «خواهد شد.»
- خداوند بپوه به من چنین نمودار ساخت و اینک خداوند بپوه آتش را خواند که محاکمه بکند. پس لجه عظیم را بلعید و زمین را سوزانید.
- ۵ پس گفتم: «ای خداوند بپوه از این باز ایست! یعقوب چگونه بر خیزد چونکه کوچک است؟» و خداوند از این پشیمان شد و خداوند بپوه گفت: «بن نیز نخواهد شد.»
- و به من چنین نمودار ساخت که خداوند بر دیوار قایمی ایستاده بود و شاقولی در دستش بود.

و خداوند مرا گفت: «ی عاموس چه میبینی؟» «گفتم: «اقولی.» خداوند فرمود: «ینک من شاقولی در میان قوم خود اسرائیل میگذارم و بار دیگر از ایشان در نخواهم گذشت.»

۹ و مکانهای بلند اسحاق ویران و مقدس های اسرائیل خراب خواهد شد و به ضد خاندان یربعام باشمشیر خواهیم برخاست.»
و امصیای کاهن بیت ئیل نزدیک یربعام پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «اموس در میان خاندان اسرائیل بر توفته میانگیزد و زمین سخنان او را متحمل نتواند شد.»

۱۱ زیرا عاموس چنین میگوید: یربعام به شمشیر خواهد مرد و اسرائیل از زمین خود البته به اسیری خواهد رفت.»
و امصیای عاموس گفت: «ی رای بروی زمین یهودا فرار کن و در آنجانان بخور و در آنجانوت کن.»
۱۳ اما در بیت ئیل بار دیگر نبوت منما چونکه آن مقدس پادشاه و خانه سلطنت مییابد.»
عاموس در جواب امصیای گفت: «ن نه نبی هستم و نه پسر نبی بلکه رمه بان بودم و انجیرهای بری را میچیدم.»
۱۵ و خداوند مرا از عقب گوسفندان گرفت و خداوند مرا گفت: برو و بر قوم من اسرائیل نبوت نما.
۱۶ پس حال کلام خداوند را بشنو: تو میگویی به ضد اسرائیل نبوت مکن و به ضد خاندان اسحاق تکلم منما.
۱۷ لهذا خداوند چنین میگوید: زن تو در شهر مرتکب زنا خواهد شد و پسران و دختران تو به شمشیر خواهند افتاد و زمینت به ریسمان تقسیم خواهد شد و تو در زمین نجس خواهی مرد و اسرائیل از زمین خود البته به اسیری خواهد رفت.»

سبد میوه

خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت و اینک سبیدی پراز میوهها.
۲ و گفت: «ی عاموس چه میبینی؟» «من جواب دادم که «بدی از میوه.» و خداوند به من گفت: «تهابرقوم من اسرائیل رسیده است و از ایشان دیگر در نخواهم گذشت.»

خداوند یهوه میگوید که در آن روز سرودهای هیکل به لوله مبدل خواهد شد و لاشهای بسیار خواهد بود و آنها را در هر جا به خاموشی بیرون خواهند انداخت.

ای شما که میخواهید فقیران را ببلعید و مسکینان زمین را هلاک کنید این را بشنوید.
۵ و می گوید که غره ماه کی خواهد گذشت تا غله را بفروشیم و روز سبت تا انبارهای گندم را بگشاییم و ایفارا کوچک و مثقال را بزرگ ساخته، میز انهارا قلب و معوج نماییم.

۶ و مسکینان را به نقره و فقیران را به نعلین بخریم و پس مانده گندم را بفروشیم.
۷ خداوند به جلال یعقوب قسم خورده است که هیچکدام از اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد.
۸ آیا به این سبب زمین متزلزل خواهد شد و همه ساکنانش ماتم نخواهند گرفت و تمامش مثل نهر بر نخواهد آمد و مثل نیل مصر سیلان نخواهد کرد و فرو نخواهد نشست.

و خداوند یهوه میگوید: «ه در آن روز آفتاب را در وقت ظهر فرو خواهیم برد و زمین را در روز روشن تاریک خواهیم نمود.
۱۰ و عیدهای شمارا به ماتم و همه سرودهای شمارا به مرثیه ها مبدل خواهیم ساخت. و بر هر کمریلاس و بر هر سرگری بر خواهیم آورد و آن را مثل ماتم پسر یگانه و آخرش را مانند روز تلخی خواهیم گردانید.»

اینک خداوند یهوه میگوید: «یامی میآید که گرسنگی بر زمین خواهیم فرستاده که گرسنگی از نان و نه تشنگی از آب بلکه از شنیدن کلام خداوند.
۱۲ و ایشان از دریا تا دریا و از شمال تا مشرق پراکنده خواهند شد و گردش خواهند کرد تا کلام خداوند را بطلبند اما آن را نخواهند یافت.
۱۳ در آن روز دوشیزگان جمیل و جوانان از تشنگی ضعف خواهند کرد.

۱۴ آنانی که به گناه سامره قسم خورده، میگویند که «ی دان به حیات خدای تو و به طریقت بشر شعب قسم میخوریم» خواهند افتاد و بار دیگر نخواهند برخاست.

داوری بر اسرائیل و تفقدازاو

خداوند را دیدم که نزد مذبح ایستاده بود و گفت: «اجهای ستونهارا بزن تا آستانه ها بلرزد و آنها را بر سر همه مردم بینداز و باقی ماندگان ایشان را به شمشیر خواهیم کشت و فراریای از ایشان نخواهد گریخت و باقیمانده های از ایشان نخواهد درست.»

- ۲ اگر به هاویه فروروند، دست من ایشان را از آنجا خواهد گرفت و اگر به آسمان صعود نمایند، ایشان را از آنجا فرود خواهم آورد.
- ۳ و اگر به قله کرمل پنهان شوند ایشان را تفتیش کرده، از آنجا خواهم گرفت و اگر از نظر من در قعر دریا خویشتن را مخفی نمایند، در آنجا ما را امر خواهم فرمود که ایشان را بگیرد.
- ۴ و اگر پیش دشمنان خود به اسیری روند شمشیر را در آنجا امر خواهم فرمود تا ایشان را بکشد و نظر خود را بر ایشان برای بدی خواهم داشت و نه برای نیکویی.
- خداوند یهوه صباوت که زمین را لمس میکند و آن گداخته میگردد و همه ساکنانش ماتم میگیرند و تماشش مثل نهر برمی آید و مانند نیل مصر فرو می نشیند؛ آن که غر فیه های خود را در آسمان بنا میکند و طاقهای خود را بر زمین بنیاد مینهد و آبهای دریا را اندر داده، آنها را به روی زمین میریزد نام او یهوه میباشد.
- ۷ خداوند می گوید: «ی بنیاسرائیل آیا شما برای من مثل پسران حبشیان نیستید؟ آیا اسرائیل را از زمین مصر و فلسطینیان را از کفتور و ارمیان را از قیر بر نیاردم؟»
- اینک چشمان خداوند یهوه بر مملکت گاهکار میبازد و من آن را از روی زمین هلاک خواهم ساخت لیکن خداوند میگوید که «اندان یعقوب را بالکل هلاک نخواهم ساخت.
- ۹ زیرا اینک من امر فرموده، خاندان اسرائیل را در میان همه امتها خواهم بیخت، چنانکه غله در غربال بیخته میشود و دانهای بر زمین نخواهد افتاد.
- ۱۰ جمیع گاهکاران قوم من که میگویند بلا به ما نخواهد رسید و ما را در نخواهد گرفت، به شمشیر خواهند مرد.
- ۱۱ در آن روز خیمه داود را که افتاده است بر پا خواهم نمود و شکافهایش را مرت خواهم کرد و خرابیهایش را برپا نموده، آن را مثل ایام سلف بنا خواهم کرد.
- ۱۲ تا ایشان بقیه ادوم و همه امتها را که اسم من بر ایشان نهاده شده است، به تصرف آورند.» خداوند که این را بجای آورد تکلم نموده است.
- اینک خداوند میگوید: «یامی میآید که شیار کننده به درو کننده خواهد رسید و یا یمال کننده انگور به کارنده تخم. و کوهها عصیرانگور را خواهد چکانید و تمامی تلهها به سیلان خواهد آمد.
- ۱۴ و اسیری قوم خود اسرائیل را خواهم برگردانید و شهرهای مخروب را بنا نموده، در آنها ساکن خواهند شد و تا کستانها غرس کرده، شراب آنها را خواهند نوشید و باغها ساخته، میوه آنها را خواهند خورد.»
- یهوه خدایت میگوید: «ن ایشان را در زمین ایشان غرس خواهم نمود و یار دیگر از زمینی که به ایشان داده ام کنده نخواهند شد.»

کتاب یونس نبی

فرار یونس از امر خدا

و کلام خداوند یونس بن امتای نازل شده، گفت:

«رخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است.»

اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتیای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود.

۴ خداوند باد شدیدی بردریا وزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیک بود که کشتی شکسته شود.

۵ و ملاحان ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بوده دریا ریختند تا آن را برای خود سبک سازند. اما یونس در اندرون کشتی فرود شده، دراز شد و خواب سنگینی او را در ربود.

و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی را گفت: «ی که خفته‌های تو را چه شده است؟ بر رخیز و خدای خود را بخوان شاید که خدا ما را با بخاطر آورد تا هلاک نشویم.»

و به یکدیگر گفتند: «یا بید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد.

۸ پس او را گفتند: «ار ا اطلاع ده که این بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده‌ای و وطنت کدام است و از چه قوم هستی؟»

او ایشان را جواب داد که: «ن عبرانی هستم و از یهوه خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان میباشم.»

پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: «ه کرده‌ای؟» زیرا که ایشان میدانستند که از حضور خداوند فرار کرده است چونکه ایشان را اطلاع داده بود.

۱۱ او را گفتند: «اتوجه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟» زیرا دریا در تلاطم همی افزود.

۱۲ او به ایشان گفت: «را برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا امید انم این تلاطم عظیم به سبب من بر شما وارد آمده است.

اما آن مردمان سعی نمودند تا کشتی را به خشکی برسانند اما نتوانستند زیرا که دریا به ضد ایشان زیاد و زیاد تلاطم مینمود.

۱۴ پس نزد یهوه دعا کرده، گفتند: «های خداوند به خاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون بیگانه را بر ما مگذار زیرا تو ای خداوند هر چه میخواهی میکنی.»

پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد.

۱۶ و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانیا گذارند و نذر ها نمودند.

۱۷ و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فرو برد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

دعای یونس

و یونس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعا نمود

و گفت: «رتنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم هاویه تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی.

۳ زیرا که مرا به ژرفی در دل دریاها انداختی و سیلها مرا احاطه نمود. جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشت.

۴ و من گفتم از پیش چشم تو انداخته شدم. لیکن هیکل قدس تو را باز خواهم دید.

۵ آبهام را تا به جان احاطه نمود و لجه دور مرا گرفت و علف دریا بر من پیچیده شد.

۶ به بنیان کوهها فرو در فتم و زمین به بندهای خود تا به ابد مرا در گرفت. اما تو ای یهوه خدایم حیات مرا از حفره بر آوردی.

۷ چون جان من در اندرونم بیتاب شد، خداوند را بیاد آوردم و دعای من نزد تو به هیکل قدس رسید.

۸ آتانی که با طیل دروغ را منظور میدارند، احسانهای خویش را ترک مینمایند.

۹ اما من به آواز تشکر برای تو قربانی خواهم گذرانید، و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود. نجات از آن خداوند است.»

پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد.

رفتن یونس به نینوا

پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت:

«رخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن.»

آنگاه یونس برخاسته، بر حسب فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت.

۴ یونس به مسافت یک روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد.

۵ و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزی را ندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند.

و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، ردای خود را از کتف پلاس پوشیده، برخاسته نشست.

۷ و پادشاه و کابریش فرمان دادند تا در نینوا در دادند و امر فرموده، گفتند که «ردمان و بهایم و گاو و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند».

۸ و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا بشدت استغاثه نمایند و هر کس از راه بد خود و از ظلمی که در دست او است بازگشت نماید.

۹ کیست بداند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم.»

پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلائی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را بعمل نیاورد.

غضب یونس

اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد،

و نزد خداوند دعا نمود، گفت: «های خداوند، آیا این سخن من نبود حینی که در ولایت خود بودم و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم

زیرا می دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان میشوی؟

پس حالای خداوند جانم را از من بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.»

خداوند گفت: «یا صواب است که خشمناک شوی؟»

و یونس از شهر بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه بانی برای خود ساخته زیر سایه اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد.

۶ و یهوه خدا کدویی رویانید و آن را بالای یونس نمود تا بر سر وی سایه افکنده، او را از خزش آسایش دهد و یونس از کدو بینهایت شادمان شد.

۷ اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو را زد و خشک شد.

۸ و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بیتاب شده، برای خود مسالت نمود که بمیرد و گفت: «ردن

از زنده ماندن برای من بهتر است.»

خدا به یونس جواب داد: «یا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟» او گفت: «واب است که تا به مرگ غضبناک شوم.»

خداوند گفت: «ل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمودادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید».

۱۱ و آیدل من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس میباشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و

نیز بهایم بسیار؟»

کتاب میکا نبی

کلام خداوند که بر میکا مورستی در ایام یوتام و آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودانازل شد و آن را در باره سامره و اورشلیم دید.
داوری بر سامره و اورشلیم

ای جمیع قومها بشنوید وای زمین و هر چه در آن است گوش بدهید، و خداوند یهوه یعنی خداوند از هیکل قدسش بر شما شاهد باشد.

۳ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون میآید و نزول نموده، بر مکانهای بلند زمین میخرامد.

۴ و کوهها زیر او گداخته میشود و وادیها منشق میگردد، مثل موم پیش آتش و مثل آب که به نشیب ریخته شود.

۵ این همه بهسبب عصیان یعقوب و گناه خاندان اسرائیل است. عصیان یعقوب چیست؟ آیا سامره نیست؟ و مکانهای بلند یهودا چیست؟ آیا اورشلیم نمی باشد؟

پس سامره را به توده سنگ صحرا و مکان غرس نمودن موها مبدل خواهیم ساخت و سنگهایش را به دره ریخته، بنیادش را منکشف خواهیم نمود.

۷ و همه بتهای تراشیده شده آن خرد و همه مزدهایش به آتش سوخته خواهد شد و همه تماثیلش را خراب خواهیم کرد زیرا که از مزدها حشه آنها را جمع کرد و به مزدها حشه خواهد برگشت.

۸ به این سبب ماتم گرفته، و لوله خواهد نمود و برهنه و عریان راه خواهیم رفت و مثل شغالها ماتم خواهیم گرفت و مانند شتر مرغ غنا حه گری خواهیم نمود.

۹ زیرا که جراحت های وی علاج پذیر نیست چونکه به یهودا رسیده و به دروازه های قوم من یعنی به اورشلیم داخل گردیده است. در جت خبر مرسانید و هرگز گریه ننمایید. در خانه عفره، در غبار خویشتن را غلطانیدم.

۱۱ ای ساکنه شافیر عریان و نخل شده، بگذر. ساکنه صنانان بیرون نمی آید. ماتم بیت ایصل مکانش را از شما میگیرد.

۱۲ زیرا که ساکنه ماروت به جهت نیکویی در دزه میکشد، چونکه بلا از جانب خداوند به دروازه اورشلیم فرود آمده است.

۱۳ ای ساکنه لاکیش اسب تند رو را به اربه بند. او ابتدای نگاه دختر صهیون بود، چونکه عصیان اسرائیل در تو یافت شده است.

۱۴ بنابراین طلاق نامهای به مورشت جت خواهی داد. خانه های ا کذیب، چشمه فریبنده برای پادشاهان اسرائیل خواهد بود.

۱۵ ای ساکنه مریشه باردیگر مالکی بر تو خواهی آورد. جلال اسرائیل تا به عدلام خواهد آمد.

خویشتن را برای فرزندان نازنین خود گرساز و موی خود را برایش. گری سر خود را مثل کرکس زیاد کن زیرا که ایشان از نزد توبه اسیری رفتنند.

تدبیر خدا

وای بر آنانی که بر بسترهای خود ظلم را تدبیر مینمایند و مرتکب شرارت می شوند. در روشنایی صبح آن را بجای آورند، چونکه در قوت دست ایشان است.

۲ بر زمینها طمع میورزند و آنها را غصب مینمایند و بر خانه های آنها را میگیرند و بر مرد و خانهاش و شخص و میرانش ظلم مینمایند.

۳ بنابراین خداوند چنین میگوید: هان من بر این قبیله بلایی را تدبیر مینمایم که شما گردن خود را از آن نتوانید بیرون آورد و متکبرانه نخواهید خرامید زیرا که آن زمان زمان بد است.

۴ در آن روز شما مثل خواهند زد و مرثیه سوزناک خواهند خواند و خواهند گفت بالکل هلاک شده ایم. نصیب قوم مرابه دیگران داده است. چگونه آن را از من دور می کند و زمینهای مرابه مردان تقسیم مینماید.

۵ بنابراین برای تو کسی نخواهد بود که ریسمان را به قرعه در جماعت خداوند بکشد.

انبیای کذبه

ایشان نبوت کرده، میگویند نبوت مکنید. اگر به اینها نبوت نمایند رسوایی دور نخواهد شد.

۷ ای که به خاندان یعقوب مسمی هستی آیا روح خداوند قاصر شده است و آیا اینها اعمال او می باشد؟ آیا کلام من برای هر که به استقامت سالک میباشد نیکو نیست؟

لکن قوم من در این روزها به دشمنی برخاسته اند. شمار دار از رخت آنانی که به اطمینان میگذرند و از جنگ روگردانند می کنید.

۹ و زنان قوم مرا از خانه های مرغوب ایشان بیرون می کنید و زینت مرا از اطفال ایشان تا به ابد میگیرید.

۱۰ بر خیزید و بروید زیرا که این آرامگاه شما نیست چونکه نجس شده است. شمارا به هلاکت سخت خواهد ساخت.

۱۱ اگر کسی به بطالت و دروغ سالک باشد و کاذبانه گوید که من برای تو در باره شراب و مسکرات نبوت خواهم نمود هر آینه او نبی این قوم خواهد بود.

وعده‌رہایی

ای یعقوب، من البته تمامی اهل توراجمع خواهم نمود و بقیه اسرائیل را فراهم آورده، ایشان را مثل گوسفندان بصره در یک جا خواهم گذاشت. ایشان مثل گلهای که در آغل خود باشد، بهسبب کثرت مردمان غوغا خواهند کرد.

۱۳ رخنه کننده پیش روی ایشان برآمده است. ایشان رخنه نموده و از دروازه عبور کرده، از آن بیرون رفته‌اند و پادشاه ایشان پیش روی ایشان و خداوند بر سر ایشان پیش رفته است.

و گفتم: ای روسای یعقوب و ای داوران خاندان اسرائیل بشنوید! آیا بر شما نیست که انصاف را بدانید؟

آنانی که از نیکویی نفرت دارند و بریدی مایل میباشند و پوست را از تن مردم و گوشت را از استخوانهای ایشان میکنند،

و کسانی که گوشت قوم مرا میخورند و پوست ایشان را از تن ایشان میکنند و استخوانهای ایشان را خرد کرده، آنها را گویا در دیگ و مثل گوشت در پاتیل میریزند.

۴ آنگاه نزد خداوند استغاثه خواهند نمود و ایشان را اجابت نخواهد نمود بلکه روی خود را در آرزمان از ایشان خواهد پوشانید چونکه مرتکب اعمال زشت شده‌اند.

خداوند در باره انبیایی که قوم مرا گمراه میکنند و به دندانهای خود میگزند و سلامتی را اندام میکنند و اگر کسی چیزی به دهان ایشان نگذارد با او تدارک جنگ میبیند، چنین میگوید:

از این جهت برای شما شب خواهد بود که رویان بینید و ظلمت برای شما خواهد بود که فالگیری ننمایید. آفتاب بر انبیاء غروب خواهد کرد و روز بر ایشان تاریک خواهد شد.

۷ و رایبان نجل و فالگیران رسوا شده، جمیع ایشان لهای خود را خواهند پوشانید چونکه از جانب خدا جواب نخواهد بود.

۸ ولیکن من از قوت روح خداوند و از انصاف و توانایی مملو شده‌ام تا یعقوب را از عصیان او و اسرائیل را از گاهش خبر دهم.

۹ ای روسای خاندان یعقوب و ای داوران خاندان اسرائیل این را بشنوید! شما که از انصاف نفرت دارید و تمامی راستی را منحرف میسازید.

۱۰ و صهیون را به خون و اورشلیم را به ظلم بنا مینمایید.

۱۱ روسای ایشان برای رشوه دآوری مینمایند و کاهنان ایشان برای اجرت تعلیم میدهند و انبیای ایشان برای نقره فال میگیرند و بر خداوند توکل نموده، میگویند: آیا خداوند در میان ما نیست پس بلا به ما نخواهد رسید.

۱۲ بنابراین صهیون بهسبب شما مثل مزرعه شیبار خواهد شد و اورشلیم به توده‌های سنگ و کوه خانه به بلندیهایی جنگل مبدل خواهد گردید.

کوه خانه خداوند

و در ایام آخر، کوه خانه خداوند بر قله کوه ثابت خواهد شد و بر فوق تلها برافراشته خواهد گردید و قوم بر آن روان خواهند شد.

۲ و امت‌های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیاید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآیم تا طریق‌های خویش را به ماتعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد.

۳ و او در میان قوم‌های بسیار دآوری خواهد نمود و امت‌های عظیم را از جای دور تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاو آهن و نیزه‌های خویش را برای اهره‌ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.

۴ و هر کس زیر مو خود وزیران خویش خواهد نشست و ترسانندهای نخواهد بود زیرا که دهان یهوه صباوت تکلم نموده است.

۵ زیرا که جمیع قوم‌ها هر کدام به اسم خدای خویش سلوک مینمایند اما ما به اسم یهوه خدای خود تا ابد الاباد سلوک خواهیم نمود.

خداوند میگوید که در آن روز لنگان را جمع خواهم کرد و روانده شدگان و آنانی را که مبتلا ساختم فراهم آوردم.

۷ و لنگان را بقیتی و دور شدگان را قوم قوی خواهم ساخت و خداوند در کوه صهیون بر ایشان از الان تا ابد الاباد سلطنت خواهند نمود.

۸ و توای برج گله و ای کوه دختر صهیون این به تو خواهد رسید و سلطنت اول یعنی مملکت دختر اورشلیم خواهد آمد.

۹ الان چرا فریاد برمی آوری؟ آیا در تو پادشاهی نیست و آیا مشیر تو نابود شده است که در دتور مثل زنی که میزاید گرفته است؟

ای دختر صهیون مثل زنی که میزاید در دوزه کشیده، وضع حمل نمازیرا که الان از شهر بیرون رفته، در صحرا خواهی نشست و به بابل رفته، در آنجا رهایی خواهی یافت و در آنجا خداوند تورا از دست دشمنان رهایی خواهد داد.

۱۱ و الان امت های بسیار بر تو جمع شده، میگویند که صهیون نجس خواهد شد و چشمان ما بر او خواهد نگرست.

۱۲ اما ایشان تدبیرات خداوند را نمی دانند و مشورت او را نمی فهمند زیرا که ایشان را مثل بافها در خرمنگاه جمع کرده است.

۱۳ ای دختر صهیون بر خیز و پاید کن زیرا که شاخ تورا آهن خواهد ساخت و سمهای تورا برنج خواهد نمود و قوم های بسیار را خواهی کویید و حاصل ایشان را برای یهوه و دولت ایشان را برای خداوند تمامی زمین وقف خواهی نمود.

حکمران از بیت لحم

ای دختر افواج، الان در فوجها جمع خواهی شد! ایشان به ضد ما سنگرها بسته اند. با عصا بر خسار داور اسرائیل خواهند زد.

۲ و تو ای بیت لحم افرا تا اگر چه در هزاره های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع های او از قدیم و از ایام ازل بوده است.

۳ بنابراین ایشان را تا زمانی که زن حامله بزاید تسلیم خواهد نمود و بقیه برادرانش با بنی اسرائیل باز خواهند گشت.

۴ و او خواهد ایستاد و در قوت خداوند و در کبریایی اسم یهوه خدای خویش (له خود را) خواهد چرانید و ایشان به آرامی ساکن خواهند شد زیرا که او الان تا اقصای زمین بزرگ خواهد شد.

۵ و او سلامتی خواهد بود.

رهایی و خرابی

هنگامی که آشور به زمین مادا داخل شده، بر قصر های ما قدم نهد، آنگاه هفت شبان و هشت سرور آد میان را به مقابل او بر پا خواهیم داشت.

و ایشان زمین آشور و مدخل های زمین نمرد و را با شمشیر حکمرانی خواهند نمود و او ما را از آشور رهایی خواهد داد، هنگامی که به زمین مادا داخل شده، حدود ما را پایمال کند.

۷ و بقیه یعقوب در میان قوم های بسیار مثل شبنم از جانب خداوند خواهد بود و مانند بارشی که بر گیاه میآید که برای انسان انتظار نمی کشد و به جهت بنی آدم صبر نمی نماید.

۸ و بقیه یعقوب در میان امتهای در وسط قوم های بسیار، مثل شیر در میان جانوران جنگل و مانند شیر ژبان در میان گله های گوسفندان خواهند بود که چون عبور می نماید پایمال میکند و میدرد و در هاندهای نمی باشد.

۹ و دست تو بر خصمانت بلند خواهد شد و جمیع دشمنان منقطع خواهند گردید.

و خداوند میگوید که در آن روز اسبان تورا از میان منقطع و ارا به هایت را معدوم خواهد نمود.

۱۱ و شهر های ولایت تورا خراب نموده، همه قلعه های را منهدم خواهد ساخت.

۱۲ و جادوگری را از دست تو تلف خواهد نمود که فالگیران دیگر در تو یافت نشوند.

۱۳ و بت های تراشیده و تمثال های تورا از میان تو نابود خواهد ساخت که بار دیگر به صنعت دست خود سجده نمایی.

۱۴ و اشیره هایت را از میانت کنده، شهر هایت را منهدم خواهد ساخت.

۱۵ و باخشم و غضب از امت هایی که نمی شنوند انتقام خواهی کشید.

مخاصه خدا با اسرائیل

آنچه خداوند میگوید بشنوید! بر خیز و نزد کوهها مخاصه نما و تلها آواز تو را بشنوند.

۲ ای کوهها مخاصه خداوند را بشنوید و ای اساسهای جاودانی زمین! زیرا خداوند را با قوم خود مخاصه های است و با اسرائیل محاکمه خواهد کرد.

۳ ای قوم من به توجه کرد هام و به چه چیز تورا خسته ساختم؟ به ضد من شهادت بده.

۴ زیرا که تورا از زمین مصر بر آوردم و تورا از خانه بندگی فدیه دادم و موسی و هارون و مریم را پیش روی تو ارسال نمودم.

۵ ای قوم من آنچه را که بالاق پادشاه موآب مشورت داد و آنچه بلعام بن بعور و اجواب فرستاد بیاد آور و آنچه را که از شطیم تاجلجال (اقع شد به خاطر دار) تا عدالت خداوند را بدانی.

۶ با چه چیز به حضور خداوند بیایم و نزد خدای تعالی رکوع نمایم؟ آیا با قربانی های سوختنی و با گوساله های یک ساله به حضور وی بیایم؟

آیا خداوند از هزارها کوچ و از ده هزارها نهر و روغن راضی خواهد شد؟ آیا نخست زاده خود را به عوض معصیت و ثمره بدن خویش را به عوض گناه جانم بدهم؟

ای مرد از آنچه نیکو است تو را اخبار نموده است؛ و خداوند از تو چه چیز را میطلبد غیر از اینکه انصاف را بجا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی؟

گناه اسرائیل

آواز خداوند به شهر ندامت هد و حکمت اسم او را مشاهده مینماید. عصا و تعیین کننده آن را بشنوید.

۱۰ آیاتا به حال گنجهای شرارت و ایفای ناقص ملعون در خانه شیران میباشد؟

آیا من با میز انهای شرارت و با کیسه سنگهای ناراست بری خواهم شد؟

زیرا که دولتندان و از ظلم مملو اند و ساکنانش دروغ میگویند و زبان ایشان درد هانشان فریب محض است.

۱۳ پس من نیز تو را به سبب گناهانت به جراحات مهلک مجروح ساخته، خراب خواهم نمود.

تو خواهی خورد اما سیر نخواهی شد و گرسنگی تو در اندر و نت خواهد ماند و بیرون خواهی برد اما رستگار نخواهی ساخت و آنچه را که رستگار نمایی من به شمشیر تسلیم خواهم نمود.

۱۵ تو خواهی کاشت اما نخواهی دروید؛ تو زیتون را به پا خواهی فشر اما خویشتن را به روغن تدهین نخواهی نمود؛ و عصیرانگور را اما شراب نخواهی نوشید.

۱۶ زیرا که قوانین عمری و جمیع اعمال خاندان اخاب داشته میشود و به مشورت های ایشان سلوک مینماید تا تو را به ویرانی و ساکنانش را به بخریه تسلیم نمایم؛ پس عار قوم مرا متحمل خواهید شد.

اندوه اسرائیل

وای بر من زیرا که مثل جمع کردن میوهها و مانند چیدن انگورهایی شده ام که نه خوشهای برای خوراک دارد و نه نور انجیری که جان من آن را میخواید.

۲ مرد متقی از جهان نابود شده، و راست کردار از میان آدمیان معدوم گردیده است. جمع ایشان برای خون کمین میگذازند و یکدیگر را به دام صید مینمایند.

۳ دستهای ایشان برای شرارت چالاک است، رئیس طلب میکند و اورر شوه میخورد و مرد بزرگ به هوای نفس خود تکلم مینماید؛ پس ایشان آن را به هم میافند.

۴ نیکوترین ایشان مثل خار میباشد و راست کردار ایشان از خار است بدتر. روزی اسبانان تو (وز عقوبت تو رسیده است، الان اضطراب ایشان خواهد بود.

۵ بریار خود اعتماد مدار و بر دوست خالص خویش توکل ننما و در دهان خود را از هم آغوش خود نگاه دار.

۶ زیرا که پسر، پدر را افتضاح میکند و دختر با مادر خود و عروس با خا رسوی خویش مقاومت مینماید و دشمنان شخص اهل خانه او می باشند.

۷ اما من بسوی خداوند نگرانم و برای خدای نجات خود انتظار میکشم و خدای من مرا اجابت خواهد نمود.

تفقد از اسرائیل

ای دشمن من بر من شادی منما زیرا اگر چه بیفتم خواهم برخاست و اگر چه در تاریکی بنشینم خداوند نور من خواهد بود.

۹ غضب خداوند را متحمل خواهم شد زیرا به او نگاه ورزیدهام تا او دعوی مرا فیصل کند و او را بجا آورد. پس مرا به روشنائی بیرون خواهد آورد و عدالت او را مشاهده خواهم نمود.

۱۰ دشمنم این را خواهد دید و نجالت او را خواهد پوشانید زیرا به من میگوید: یهوه خدای تو کجاست؟ چشمانم را و خواهد نگرست و او الان مثل گل کوچها پایمال خواهد شد.

۱۱ در روز بنا نمودن دیوار هایت در آن روز شریعت دور خواهد شد.

۱۲ در آن روز از آشور و از شهرهای مصر و از مصر تا نهر) رات (و از دریا تا دریا و از کوه تا کوه نزد تو خواهند آمد.

۱۳ و زمین به سبب ساکنانش، به جهت نتیجه اعمالشان ویران خواهد شد.

قوم خود را به عصای خویش شبانی کن و گوسفندان میراث خود را که در جنگل و در میان کرمل به تنهایی ساکن میباشند. ایشان مثل ایام سابق در ایشان و جلعاد بچرند.

- ۱۵ مثل ایامی که از مصر بیرون آمدی کارهای عجیب به او نشان خواهیم داد.
- ۱۶ امته چون این را ببینند، از تمامی توانایی خویش نجل خواهند شد و دست بر دهان خواهند گذاشت و گوشه‌های ایشان کر خواهد شد.
- ۱۷ مثل مار خاک را خواهند لیسید و مانند حشرات زمین از سوراخهای خود بالرزه بیرون خواهند آمد و بسوی یهوه خدای ما با خوف خواهند آمد و از تو خواهند ترسید.
- ۱۸ کیست خدایی مثل تو که عصیان را می‌آمرزد و از تقصیر بقیه میراث خویش درمی‌گذرد. او خشم خود را تا به ابد نگاه نمی‌دارد زیرا رحمت را دوست میدارد.
- ۱۹ او با زرجوع کرده، بر ما رحمت خواهد نمود و عصیان ما را پایمال خواهد کرد و تو جمع گاهان ایشان را به عمق‌های دریا خواهی انداخت.
- ۲۰ امانت را برای یعقوب و رافت را برای ابراهیم بجا خواهی آورد چنانکه در ایام سلف برای پدران ما قسم خوردی.

کتاب ناحوم نبی

وحی درباره نینوی. کتاب رویای ناحوم

القوشی.

غضب خدا بر نینوا

یهوه خدای غیور و انتقام گیرنده است. خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است. خداوند از دشمنان خویش انتقام میگیرد و برای خصمان خود خشم را نگاه میدارد.

۳ خداوند دیر غضب و عظیم القوت است و گاه راهر گزینی سزائی گذارد. راه خداوند در تند باد و طوفان است و ابرها خاک پای او میباشند.

۴ دریا را عتاب میکند و آن را میخسکاند و جمیع نهرها را خشک میسازد. باشان و کرمل کاهیده میشوند و گل لبنان پژمرده میگردد.

۵ کوهها از زمین لرز و تلها گداخته میشوند و جهان از حضور وی متحرک میگردد و ربع مسکون و جمیع ساکنانش.

۶ پیش خشم وی که تواند ایستاد؟ و در حدت غضب او که تواند برخاست؟ غضب او مثل آتش ریخته میشود و صخرهها از او خرد می گردد.

۷ خداوند نیکوست و در روز تنگی ملجأ میباشد و متوکلان خود را میشناسد.

۸ و به سیل سرشار، مکان آن را بالکل خراب خواهد ساخت و تاریکی دشمنان او را تعاقب خواهد نمود.

۹ کدام تدبیر را به ضد خداوند توانید نمود؟ او دفعه هلاک خواهد کرد و مصیبت دفعه دیگر بر پا خواهد شد.

۱۰ زیرا اگر چه مثل خارها بهم پیچیده و مانند میگساران مست بشوند، لیکن چون گاه خشک بالکل سوخته خواهند شد.

۱۱ مشیر بلیعال که به ضد خداوند بد میانندیشد، از تو بیرون آمده است.

خداوند چنین میگوید: «گرچه ایشان در قوت سالم و در شماره نیز بسیار باشند لیکن منقطع شده، در خواهند گذشت. و اگر چه تو را ذلیل ساختم، لیکن بار دیگر تو را ذلیل نخواهم نمود.

۱۳ والا ن یوغ اورا از گردن تو خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت.»

و خداوند درباره تو امر فرموده است که بار دیگر ذریتی به نام تو نخواهد بود و از خانه خدا ایانت بتهای تراشیده و اصنام ریخته شده را منقطع خواهم نمود و قبر تو را خواهم ساخت زیرا خوار شدهای.

۱۵ اینک بر کوهها پایهای مبشر که سلامتی را ندا میکند! ای یهودا عیدهای خود را نگاه دار و نذرهای خود را وفا کن زیرا که مرد بلیعال بار دیگر از تو نخواهد گذشت بلکه بالکل منقطع خواهد شد.

سقوط نینوا

خراب کننده در مقابل تو برمی آید. حصار را حفظ کن، راه را دید بانی نما، کمر خود را قوی گردان و قوت خویش را بسیار زیاد کن.

۲ زیرا خداوند عظمت یعقوب را مثل عظمت اسرائیل باز میآورد و تو را راج کنندگان ایشان را تاراج میکنند و شاخه های موهای ایشان را تلف مینمایند.

۳ سپر جباران او سرخ شده و مردان جنگی به قرمز ملبس و ارا بهادر در روز تهیه او از فولاد لاملع است و نیزهها متحرک میباشند.

۴ ارا بهارادر کوچهها بتندی میرانند، در چهار سوها بهم برمی خورند. نمایش آنها مثل مشعلها است و مانند برقها میدوند.

۵ او بزرگان خود را به یاد میآورد و ایشان در راه رفتن لغزش میخورند. دوان دوان به حصار میآیند و منجنیق را حاضر میسازند.

۶ دروازه های نهرها گشاده است و قصر گداخته میگردد.

۷ و حصص برهنه شده، (ه) اسیری (برده) میشود و کنیزانش مثل ناله فاختهها سینه زنان ناله میکنند.

۸ و نینوا از روزی که به وجود آمد، مانند برکه آب میبود. اما هلس فرار میکنند، (ا) گرچه صد امیزند (ه) «ایستید! بایستید!» (لیکن احدی ملتفت نمی شود.

نقره را غارت کنید و طلا را به یغما برید زیرا که اند و خسته های او را و کثرت هر گونه متاع نفیسه اش را انتهای نیست.

۱۰ او خالی و ویران و خراب است و دلش گداخته و زانوهایش لرزان و در همه کمرها درد شدید میباشد و رنگ رویهای همه پریده است.

۱۱ بیشه شیران و مرتع شیران زیان بجاست که در آن شیر نر و شیر ماده و شیر بچه میخرا میدند و ترسانند های نبود؟

شیر نر برای حاجت بچه های خود میدرد و به جهت شیرهای مادهاش خفه میگرد و مغاره های خود را از شکار و بیشه های خویش را از صید پر میساخت.

اما الان یهوه صبايوت ميگويد: «ن به ضد تو هستم و ارا به هایش رابه دود خواهم سوزانيد و شمشير، شيران ژيان تورا هلاک خواهد ساخت و شکار تو را از زمين منقطع خواهم نمود و آواز ايلچيانت ديگر مسموع نخواهد شد.»

وای بر نینوا

وای بر شهر خون ریز که تمامش از دروغ و قتل مملو است و غارت از آن دور نمی شود!

آواز تازيانها و صدای غرغر چرخها و جهیدن اسبان و جستن ارا بهها.

۳ سواران هجوم میآورند و شمشيرها براق و نیزهها لامع میباشند و کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشها را انتہا نيست. بر لاشهای يکديگر میافتند.

۴ از کثرت زنای زانیه خوش منظر که صاحب بخرها است و امتهار به زناهای خود و قبایل را به جادوگریهای خویش میفرودشد.

۵ اينک یهوه صبايوت ميگويد: «ن به ضد تو هستم و دامنهيت را بر روی تو منکشف ساخته، عورت تو را بر امتهار و رسوایی تو را بر مملکتها ظاهر خواهم ساخت.

۶ و نجاسات بر تو ریخته تو را ذلیل خواهم ساخت و تو را عبرت خواهم گردانيد.

۷ واقع خواهد شد که هر که تو را ببیند از تو فرار کرده، خواهد گفت: نینوا ویران شده است! کیست که برای وی ماتم گیرد و از بجا برای تو تعزیه کنندگان بطلم؟»

آیا تو از نوآمون بهتر هستی که در میان نهرها ساکن بوده، آبا و اا احاطه میداشت که دریا حصار او و بحر هادیوار او میبود؟

حبش و مصر قوتش میبودند و آن انتہا نداشت، فوط و لوبیم از معاونت کنندگان تو میبودند.

۱۰ معهد اجلاي وطن شده و به اسیری رفته است و اطفا لاش نیز بر سر هر کوجه کوبیده شده اند و بر شرفایش قرعه انداخته اند و جمیع بزرگانش به زنجیرها بسته شده اند.

۱۱ پس تو نیز مست شده، خویشتن را پنهان خواهی کرد و ملجایی به سبب دشمن خواهی جست.

۱۲ جمیع قلعه هایت به درختان انجیر یا نوبرها مشابه خواهد بود که چون تکانیده شود به دهان خورنده میافتد.

۱۳ اينک اهل تو در اندرون زنان میباشند. دروازه های زمينت برای دشمنانت بالکل گشاده شده، آتش پشت بندهايت را میسوزاند.

برای محاصره ات آب بیاور. قلعه های خود را مستحکم ساز. به گل داخل شو و ملاطرا پایزن و کوره آجر پزی را مرمت نما.

۱۵ در آنجا آتش تو را خواهد سوزانيد و شمشير تو را منقطع ساخته، تو را مثل کرم خواهد خورد، خویشتن را مثل کرم کثیر کن و مثل ملخ بيشمار گردان.

تاجران را از ستارگان آسمان زیادتر کردی. مثل کرمها تاراج میکنند و میپزند.

۱۷ تاجداران تو مانند ملخها يند و سرداران تو مانند انبوه جراد اند که در روز سرد بر دیوارها فرود میآیند، اما چون آفتاب گرم شود میپزند و جای ایشان

معلوم نيست که بجاست.

۱۸ ای پادشاه آشور شبانانت به خواب رفته و شرفایت خوابیده و قوم تو بر کوهها پراکنده شده، کسی نيست که ایشان را جمع کند.

۱۹ برای شکستگی تو التیامی نيست و جراحت تو علاج نمی پذيرد و هر که آوازه تو را ميشنود بر تو دستک ميزند، زیرا کیست که شرارت تو را و علی الدوام

وارد نمی آمد؟

کتاب حقوق نبی

وحی که حقوق نبی آن را دید.

فریاد حقوق

ای خداوند تابه کی فریاد برمی آورم و نمی شنوی؟ تابه کی نزد تو از ظلم فریاد برمی آورم و نجات نمی دهی؟
چرا بی انصافی رابه من نشان میدهی و برستم نظر مینمایی و غضب و ظلم پیش روی من میباشد؟ منازعه پدید میآید و مختصمت سر خود را بلند می کند.
۴ از این سبب، شریعت سست شده است و عدالت هرگز صادر نمی شود. چونکه شریکان عادلان را احاطه مینمایند. بنابراین عدالت معوج شده صادر میگردد.

جواب خداوند

در میان امتها نظر کنید و ملاحظه نمائید و بشدت متحیر شوید. زیرا که در ایام شما کاری میکنم که اگر شمارا هم از آن مخبر سازند، باور نخواهید کرد.

۶ زیرا که اینک آن امت تلخ و تندخو، یعنی کلدانیان را برمی انگیزانم که در وسعت جهان میخراهند تا مسکن هایی را که از آن ایشان نیست به تصرف آورند.

۷ ایشان هولناک و مهیب میباشند. حکم و جلال ایشان از خود ایشان صادر میشود.

۸ اسبان ایشان از یلنگها چالا کتر و از گرگان شب تیزرو ترند و سواران ایشان جست و خیز میکنند. و سواران ایشان از جای دور آمده، مثل عقابی که برای خورا ک بشتابند میپروند.

۹ جمیع ایشان برای ظلم میآیند. عزیمت روی ایشان بطرف پیش است و اسپران را مثل ریگ جمع میکنند.

۱۰ و ایشان پادشاهان را استهزا مینمایند و سروران مسخره ایشان میباشند. بر همه قلعهها میخندند و خاک را توده نموده، آنها را مسخر میسازند.

۱۱ پس مثل باد بشتاب رفته، عبور میکنند و مجرم میشوند. این قوت ایشان خدای ایشان است.

شکایت حقوق

ای یهوه خدای من! ای قدوس من! آیاتو از ازل نیستی؟ پس نخواهیم مرد. ای خداوند ایشان را برای داوری معین کردهای وای صخره، ایشان را برای تادیب تاسیس نمودهای.

۱۳ چشمان تو پاکتر است از اینکه به بدی بنگری و به بیانصافی نظر نمی توانی کرد. پس چرا خیانتکاران را ملاحظه مینمایی و حینی که شریر کسی را که از خودش عادل تر است میبلعد، خاموش میمانی؟
و مردمان را مثل ماهیان دریا و مانند حشراتی که حاکمی ندارند میگردانی؟

او همگی ایشان را به قلاب برمی کشد و ایشان را به دام خود میگیرد و در تور خویش آنها را جمع مینماید. از اینجهت، مسرور و شادمان میشود.

۱۶ بنابراین، برای دام خود قربانی میگذراند و برای تور خویش بخور میسوزاند. چونکه نصیب او از آنها فربه و خورا ک وی لذیذ میشود.

۱۷ آیا از اینجهت دام خود را خالی خواهد کرد و از پیوسته کشتن امتها دریغ نخواهد نمود؟

جواب خداوند

بر دیده بانگاه خود میایستم و بر برج برپای شوم. و مراقب خواهم شد تا ببینم که او به من چه خواهد گفت و در باره شکایت چه جواب خواهد داد.

۲ پس خداوند مرا جواب داد و گفت: رویار بنویس و آن را بر لوحها چنان نقش نما که دهنده آن را بتواند خواند.

۳ زیرا که رویا هنوز برای وقت معین است و به مقصد می شتابد و دروغ نمی گوید. اگرچه تاخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود.

۴ اینک جان مرد متکبر در او راست نمی باشد، اما مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود.

۵ به درستی که شراب فریبنده است و مرد مغرور آرامی نمی پذیرد، که شهوت خود را مثل عالم اموات میافزاید و خودش مثل موت، سیر نمی شود. بلکه جمیع امتها را نزد خود جمع میکند و تمامی قومها را برای خویشتن فراهم میآورد.

۶ پس آیا جمیع ایشان بروی مثلی نخواهند زد و معمای طعن آمیز بروی) خواهند آورد (و نخواهند گفت: وای بر کسیکه آنچه را که از آن وی نیست میافزاید؟ تابه کی؟ و خویشتن را زیر بار رهنمایی نهد.

۷ آیا گزندگان بر تونگان بر نخواهند خاست و آزارند گانت بیدار نخواهند شد و توراتا راج نخواهند نمود؟

چونکه توامت های بسیاری را غارت کرده‌ای، تمامی بقیه قوم‌ها تو را غارت خواهند نمود، بهسبب خون مردمان وظلمی که بر زمین و شهر و جمیع ساکنانش نمودهای.

وای بر کسیکه برای خانه خود بدی را کسب نموده است تا آشیانه خود را بر جای بلند ساخته، خویشتن را از دست بلا برهاند.

۱۰ رسوایی را به جهت خانه خویش تدبیر کرده‌ای به اینکه قوم‌های بسیار را قطع نموده و بر ضد جان خویش نگاه ورزیده‌ای.

۱۱ زیرا که سنگ از دیوار فریاد بر خواهد آورد و تیر از میان چو به آن را جواب خواهد داد.

۱۲ وای بر کسیکه شهری به خون بنا میکند و قریه‌های به بیانصافی استوار مینماید.

۱۳ آیا این از جانب پیوه صبیوت نیست که قوم‌ها برای آتش مشقت میکشند و طوایف برای بطالت خویشتن را خسته مینمایند؟

زیرا که جهان از معرفت جلال خداوند مملو خواهد شد به نحوی که آبهادر یار امستور میسازد.

وای بر کسیکه همسایه خود را مینوشاند و بر تو که زهر خویش را ریخته، او را نیز مست میسازی تا برهنگی او را بنگری.

۱۶ تو از رسوایی به عوض جلال سیر خواهی شد. تو نیز بنوش و غلفه خویش را منکشف ساز. کاسه دست راست خداوند بر تو وارد خواهد آمد و قی رسوایی بر جلال تو خواهد بود.

۱۷ زیر اظلمی که بر لبان نمودی و هلاکت حیوانات که آنها را ترسانیده بود، تو را خواهد پوشانید. بهسبب خون مردمان وظلمی که بر زمین و شهر و بر جمیع ساکنانش رسانیدی.

۱۸ از بت تراشیده چه فایده است که سازنده آن، آن را بتراشد یا از بت ریخته شده و معلم دروغ، که سازنده آن بر صنعت خود تو کل بنماید و بت‌های گنگ را بسازد.

۱۹ وای بر کسیکه به چوب بگوید بیدار شو و به سنگ گنگ که بر خیز! آیا میشود که آن تعلیم دهد؟ اینک به طلا و نقره پوشیده میشود لکن در اندرونش مطلق روح نیست.

۲۰ اما خداوند در هیکل قدس خویش است پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد.

دعای حقوق

دعای حقوق نبی بر شیخونوت.

۲ ای خداوند چون خبر تو را شنیدم ترسان گردیدم. ای خداوند عمل خویش را در میان سالها زنده کن! در میان سالها آن را معروف ساز و در حین غضب رحمت را بیاد آور.

۳ خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سلاه. جلال او آسمان‌ها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید.

۴ پر تو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید. و ستروقت او در آنجا بود.

۵ پیش روی وی و با میرفت و آتش تب نزد پایهای او می بود.

۶ او ایستاد و زمین را پیبود. او نظر افکند و امت‌ها را پراکنده ساخت و کوه‌های ازلی جستند و تل‌های ابدی خم شدند. طریق‌های او جاودانی است.

۷ خیمه‌های کوشان را در بلا دیدم. و چادرهای زمین مدیان لرزان شد.

ای خداوند آیا بر نه‌ها غضب تو افروخته شد یا خشم تو بر نه‌ها و غیظ تو بر دریا و وارد آمد، که بر اسبان خود و ارا به‌های فتح مندی خویش سوار شدی؟

کجا تو تمام برهنه شد، موافق قسم‌هایی که در کلام خود برای اسباط خورده‌ای، سلاه. زمین را به نه‌ها منشق ساختی.

۱۰ کوه‌ها تو را دیدند و لرزان گشتند و سیلاب‌ها جاری شد. لجه آواز خود را داد و دست‌های خویش را به بالا برافراشت.

آفتاب و ماه در برج‌های خود ایستادند. از نور تیر هایت و از بر تو نیزه براق تو برفتند.

۱۲ با غضب در جهان خرامیدی، و با خشم امت‌ها را پامال نمودی.

۱۳ برای نجات قوم خویش و خلاصی مسیح خود بیرون آمدی. سر را از خاندان شیران زدی و اساس آن را تا به گردن عریان نمودی، سلاه.

سر سرداران ایشان را به عصای خودشان مجروح ساختی، حینی که مثل گردباد آمدند تا مرا پراکنده سازند. خوشی ایشان در این بود که مسکینان را در خفیه بیلعند.

۱۵ با اسبان خود بر دریا و بر انبوه آب‌های بسیار خرامیدی.

۱۶ چون شنیدم احشایم بلرزید و آواز آن لب‌هایم بجنبید، و یوسیدگی به استخوان‌هایم داخل شده، در جای خود لرزیدم، که در روز تنگی استراحت یابم هنگامی که آن که قوم را دلیل خواهد ساخت، بر ایشان حمله آورد.

اگرچه انجیر شکوفه نیاورد و میوه در موها یافت نشود و حاصل زیتون ضایع گردد و مزرعهها آذوقه ندهد، و گلهها از آغل منقطع شود و در مهادر طویلها
نباشد،
لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود.
۱۹ یهوه خداوند قوت من است و پایایم را مثل پایهای آهومی گرداند و مرا بر مکانهای بلندم خرامان خواهد ساخت. برای سالار مغنیان بر
ذوات اوتار.

کلام صفنیای نبی

کلام خداوند که در ایام بوشیا بن آمون،

پادشاه یهودا، بر صفنیای بن کوشی ابن جدلیا بن امریا بن حزقیانازل شد.

اعلام خطر

خداوند میگوید که همه چیزها را از روی زمین بالکل هلاک خواهم ساخت.

۳ انسان و بهایم را هلاک میسازم. مرغان هوا و ماهیان دریا و سنگهای مصادم را با شیران هلاک میسازم. و انسان را از روی زمین منقطع مینمایم. قول خداوند این است.

۴ و دست خود را بر یهودا و بر جمیع سکنه اورشلیم دراز مینمایم. و بقیه بعل و اسمهای موبدان و کاهنان را از این مکان منقطع میسازم.

۵ و آنانی را که لشکر آسمان را بر بامهای پرستند، و آن پرستندگان را که به یهوه قسم میخورند و آنانی را که به ملکوم سوگند میخورند،

و آنانی را که از پیروی یهوه مرتد شده اند، و آنانی را که خداوند را نمی طلبند و از او مسالت نمی نمایند.

به حضور خداوند یهوه خاموش باش، زیرا که روز خداوند نزدیک است، چونکه خداوند قربانیای مهیا کرده است و دعوت شدگان خود را تقدیس نموده است.

۸ و در روز قربانی خداوند واقع خواهد شد که من بر سروران و پسران پادشاه و همه آنانی که لباس بیگانه میپوشند عقوبت خواهم رسانید.

۹ و در آن روز همه آنانی که بر آستانه میجهند عقوبت خواهم رسانید و بر آنانی که خانه خداوند خود را از ظلم و فریب پرمی سازند.

۱۰ و خداوند میگوید که در آن روز صدای نعرهای از دروازه ماهی و لوله های از محله دوم و شکستگی عظیمی از تلها مسموع خواهد شد.

۱۱ ای ساکنان مکتبش و لوله نمایدزیرا که تمامی قوم کنعان تلف شده و همه آنانی که نقره را برمی دارند منقطع گردید هاند.

۱۲ و در آنوقت اورشلیم را به چراغها تفتیش خواهم نمود و بر آنانی که بر دردهای خود نشسته اند و در دلهای خود میگویند خداوند نه نیکوئی میکند و نه بدی، عقوبت خواهم رسانید.

۱۳ بنابراین، دولت ایشان تاراج و خانه های ایشان خراب خواهد شد؛ و خانه ها بنا خواهند نمود، اما در آنها ساکن نخواهند شد و تا کستانها غرس خواهند کرد، اما شراب آنها را نخواهند نوشید.

روز عظیم خداوند

روز عظیم خداوند نزدیک است، نزدیک است و بزودی هر چه تمام تر میرسد. آواز روز خداوند مسموع است و مرد زور آور در آن به تلخی فریاد بر خواهد آورد.

۱۵ آن روز، روز غضب است، روز تنگی و اضطراب، روز خرابی و ویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز برها و ظلمت غلیظ،

روز کرنا و هنگامه جنگ به ضد شهرهای حصار دار و به ضد برجهای بلند.

۱۷ و مردمان را چنان به تنگ میآورم که کوران راه خواهند رفت زیرا که به خداوند نگاه ورزید هاند. پس خون ایشان مثل غبار و گوشت ایشان مانند سرگین ریخته خواهد شد.

۱۸ در روز غضب خداوند نه نقره و نه طلای ایشان را بتواند رها نماید و تمامی جهان از آتش غیرت او سوخته خواهد شد، زیرا که بر تمامی ساکنان جهان هلاکتی هولناک وارد خواهد آورد.

ای امتی که حیانت دارید فراهم آید و جمع بشوید!

قبل از آنکه حکم تاج بیورد و آن روز مثل کاه بگذرد؛ قبل از آنکه حدت خشم خداوند بر شما وارد آید؛ قبل از آنکه روز خشم خداوند بر شما برسد.

۳ ای جمیع حلیمان زمین که احکام او را بجا میآورید، عدالت را بطلیبید و تواضع را بجوید، شاید که در روز خشم خداوند مستور شوید.

داوری بر فلسطین

زیرا که غزه متروک میشود و اشقلون ویران میگردد و اهل اشد و در وقت ظهر اخراج مینمایند و عقرون از ریشکنده میشود.

۵ وای بر امت کریتیان که بر ساحل دریا ساکنند. ای کنعانای زمین فلسطینیان کلام خداوند به ضد شماست و من تو را چنان هلاک میکنم که کسی در تو ساکن نخواهد بود،

و ساحل دریا موضع مرتع های شبانان و آغلهای گوسفندان خواهد بود،

وساحل دریای بقیه خاندان یهود خواهد بود تا در آن بچرند. شبگاهان در خانه های اشقلون خواهند خوابید زیرا یهوه خدایشان از ایشان تفقد نموده، اسیران ایشان را باز خواهد آورد.

داوری بر موآب و عمون

ملامت موآب و سرزنش بنی عمون را شنیدم که چگونه قوم مرا ملامت میکنند و بر سر حد ایشان نغمه مینمایند.
 ۹ بنابراین، یهوه صباوت خدای اسرائیل میگوید: به حیات خودم قسم که موآب مثل سدوم و بنی عمون مثل عموره خواهد شد. محل خارها و حفزه های نمک و ویرانی ابدی خواهد شد. بقیه قوم من آنها را غارت خواهند نمود و بقیه امت من ایشان را به تصرف خواهند آورد.
 ۱۰ این به سبب تکبر ایشان بر ایشان وارد خواهد آمد زیرا که قوم یهوه صباوت را ملامت نموده، بر ایشان نغمه کردند.
 ۱۱ پس خداوند به ضد ایشان مهیب خواهد بود زیرا که تمامی خدایان جهان را زایل خواهد ساخت و جمیع جزایر امتهای کدما را از جای خود اورا عبادت خواهند کرد.

داوری بر حبشیان

و شمای نیز ای حبشیان به شمشیر من کشته خواهید شد.

داوری بر آشور

دست خود را بر زمین شمال دراز کرده، آشور را هلاک خواهد کرد و نینوی را به ویرانی و به زمین خشک مثل بیابان مبدل خواهد نمود.
 ۱۴ و گلهها و تمامی حیوانات امتهای در میانش خواهند خوابید و مرغ سقا و خار پشت بر تاجهای ستونهایش منزل خواهند گرفت و آواز سراینده از بخره هایش مسموع خواهد شد و خرابی بر آستانه هایش خواهد بود زیرا که چوب سرو آزادش را برهنه خواهد کرد.
 ۱۵ این است شهر فرحناک که در اطمینان ساکن میبود و در دل خود میگفت: «ن هستم و غیر از من دیگری نیست؛ من هستم و غیر از من دیگری نیست.» چگونه خراب شد! خوابگاه حیوانات گردیده است! هر که از آن عبور کند بر آن سخریه کرده، دست خود را خواهد جنبانید!

آینده اورشلیم

و ای بر شهر فتنه انگیز نجس ظلم کننده!

آواز را نمی شنود و تادیب را نمی پذیرد و بر خداوند توکل نمی نماید و بر خدای خود تقرب نمی جوید.
 ۳ سرو را نش در اندرونش شیران غران و داورانش گرگان شب که چیزی تا صبح باقی نمی گذارند.
 ۴ انبیا پیش مغرور و خیا نکارند. کاهنانش قدس رانجس می سازند و به شریعت مخالفت میورزیدند.
 ۵ خداوند در اندرونش عادل است و بیانصافی نمی نماید. هر بامداد حکم خود را روشن می سازد و کوتاهی نمی کند، اما مرد ظالم حیارا نمی داند.
 ۶ امتهای منقطع ساختمان که برجهای ایشان خراب شده است و کوچه های ایشان را چنان ویران کرده ام که عبور کنندگان نباشد. شهرهای ایشان چنان منهدم گردیده است که نه انسانی و نه ساکنی باقیمانده است.
 ۷ و گفتم: کاش که از من میترسیدی و تادیب را میپذیرفتی. تا آنکه مسکن او معدوم نمی شد، موافق هر آنچه بر او تعیین نموده بودم. لکن ایشان صبح زود برخاسته، اعمال خود را فاسد گردانیدند.

بنابراین خداوند میگوید: برای من منتظر باشید تا روزی که به جهت غارت بر خیزم زیرا که قصد من این است که امتهای را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم تا غضب خود و تمامی حدت خشم خویش را بر ایشان بریزم زیرا که تمامی جهان به آتش غیرت من سوخته خواهد شد.

۹ زیرا که در آن زمان، زبان پاک به امتهای باز خواهد داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل اورا عبادت نمایند.
 ۱۰ از ماورای نهرهای حبش پرستند گانم یعنی دختر را کند گانم هدیه های برای من خواهند آورد.
 ۱۱ در آن روز همه اعمال که به من عصیان ورزیده های نجل نخواهی شد زیرا که در آن زمان آنانی را که از تکبر تو مسرورند، از میان دور خواهم کرد و بار دیگر در کوه مقدس من تکبر نخواهی نمود.

۱۲ اما در میان تو قومی ذلیل و مسکین باقی خواهم گذاشت و ایشان بر اسم خداوند تو کل خواهند نمود.
 ۱۳ و بقیه اسرائیل بیانصافی نخواهند نمود و دروغ نخواهند گفت و در دهان ایشان زبان فریبنده یافت نخواهد شد زیرا که ایشان چرا کرده، به آرامی خواهند خوابید و ترسانند های نخواهد بود.

ای دختر صهیون ترنم نما! ای اسرائیل آواز شادمانی بده! ای دختر اورشلیم به تمامی دلشادمان شو و وجد نما!

خداوند عقوبت های تو را برداشته و دشمنانت را دور کرده است. یهوه پادشاه اسرائیل در میان تو است پس بار دیگر بلا را نخواهی دید.
۱۶ در آن روز یه اورشلیم گفته خواهد شد که مترس! ای صهیون دستهای تو سست نشود!

یهوه خدایت در میان تو قدیر است و نجات خواهد داد. او بر تو شادی بسیار خواهد نمود و در محبت خود آرامی خواهد یافت و با سرودها بر تو شادی خواهد نمود.

۱۸ آنانی را که به جهت عیدها محزون میباشند و از آن تو هستند جمع خواهیم نمود که عار بر ایشان بار سنگین میبود.

۱۹ اینک در آن زمان بر همه آنانی که بر تو ظلم میکردند، مکافات خواهیم رسانید و لنگان را خواهیم رهانید و رانده شدگان را جمع خواهیم کرد و آنانی را که عار ایشان در تمامی زمین میبود محل تسبیح و اسم خواهیم گردانید.

۲۰ در آن زمان شمارادر خواهیم آورد و در آن زمان شمارا جمع خواهیم کرد زیرا خداوند میگوید: حینی که اسیران شمارا بنظر شما باز آورم آنگاه شمارا در میان تمامی قوم های زمین محل اسم و تسبیح خواهیم گردانید.

کتاب حجی نبی

فرمان بنای هیکل

در روز اول ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، کلام خداوند به واسطه حجی نبی و به زربابل بن شالتیئیل والی یهودا و به یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه رسیده، گفت:

یهوه صباوت تکلم نموده، چنین میفرماید: این قوم میگویند وقت آمدن ما یعنی وقت بنا نمودن خانه خداوند نرسیده است.

۳ پس کلام خداوند به واسطه حجی نبی نازل شده، گفت:

آیا وقت شماست که شما در خانه های مسقف خود ساکن شوید و این خانه خراب بماند؟

پس حال یهوه صباوت چنین میگوید دل خود را به راههای خویش مشغول سازید.

۶ بسیار کاشت باید و اندک حاصل میکنید. میخورید اما سیر نمی شوید و می نوشید لیکن سیراب نمی گردید. (خت ی پوشید اما گرم نمی شوید و آنکه مزد میگیرد، مزد خویش را در کیسه سوراخ دار میگذارد.

۷ پس یهوه صباوت چنین میگوید: دل خود را به راههای خود مشغول سازید.

۸ به کوه برآمده و خوب آورده، خانه را بنا نمائید و خداوند می گوید: از آن راضی شده، جلال خواهم یافت.

۹ منتظر بسیار بودید و اینک کم شد و چون آن را به خانه آوردید من بر آن دمیدم. یهوه صباوت میپرسد که سبب این چیست؟ سبب این است که خانه من خراب میماند و هر کدام از شما به خانه خویش میشتابید.

۱۰ از این سبب، آسمانها بخاطر شما از شبنم باز داشته میشود و زمین از محصولش باز داشته میگردد.

۱۱ و من بر زمین و بر کوهها و بر غله و عصیرانگور و روغن زیتون و بر هر آنچه زمین میر و یاند و بر انسان و بهایم و تمامی مشقت های دستها خشکسالی را خواندم.»

آنگاه زربابل بن شالتیئیل و یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه و تمامی بقیه قوم به قول یهوه خدای خود و به کلام حجی نبی چنانکه یهوه خدای ایشان او را فرستاده بود گوش دادند، و قوم از خداوند ترسیدند.

۱۳ و حجی، رسول خداوند، پیغام خداوند را برای قوم بیان کرده، گفت: خداوند میگوید که من باشما هستم.

۱۴ و خداوند روح زربابل بن شالتیئیل والی یهودا و روح یهوشع بن یهوصادق، رئیس کهنه، و روح تمامی بقیه قوم را برانگیزانید تا بروند و در خانه یهوه صباوت خدای خود به کار پردازند.

۱۵ در روز بیست و چهارم ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، این واقع شد.

جلال هیکل

در روز بیست و یکم ماه هفتم، کلام خداوند بواسطه حجی نبی نازل شده، گفت:

زربابل بن شالتیئیل والی یهودا و یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه، و بقیه قوم را خطاب کرده، بگو:

کیست در میان شما که باقیمانده و این خانه را در جلال نخستینش دیده باشد؟ پس الان در نظر شما چگونه مینماید؟ آیا در نظر شما ناچیز نمی نماید؟

اما الان خداوند میگوید: ای زربابل قویدل باش و ای یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه قویدل باش و ای تمامی قوم زمین قویدل باشید و خداوند میفرماید که مشغول بشوید زیرا که من باشما هستم. قول یهوه صباوت این است.

۵ بر حسب کلام آن عهدی که در حین بیرون آوردن شما از مصر باشما هستم و چونکه روح من در میان شما قائم میباشد، ترسان مباشید.

۶ زیرا که یهوه صباوت چنین میگوید: یک دفعه دیگر و آن نیز بعد از اندک زمانی، آسمانها و زمین و دریا و خشکی را متزلزل خواهم ساخت.

۷ و تمامی امتها را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امتها خواهند آمد و یهوه صباوت میگوید که این خانه را از جلال پر خواهم ساخت.

۸ یهوه صباوت میگوید: نقره از آن من و طلا از آن من است.

۹ یهوه صباوت میگوید: جلال آخرین خانه از جلال نخستینش عظیم تر خواهد بود و در این مکان، سلامتی را خواهم بخشید. قول یهوه صباوت این است.

برکت خداوند

در روز بیست و چهارم ماه نهم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بواسطه حجی نبی نازل شده، گفت:

یهوه صباوت چنین میگوید: از کاهنان در باره شریعت سوال کن و پرس.

۱۲ اگر کسی گوشت مقدس را در دامن جامه خود بردارد و دامنش به نان یا آش یا شراب یا روغن یا به هر قسم خوراک دیگر برخورد، آیا آن مقدس خواهد شد؟ و کاهنان جواب دادند که نی.

۱۳ پس جحی پرسید: اگر کسی که از میق نجس شده باشد یکی از اینها را لمس نماید آیا آن نجس خواهد شد؟ و کاهنان در جواب گفتند که نجس خواهد شد.

۱۴ پس جحی تکلم نموده، گفت: خداوند میفرماید این قوم همچنین هستند و این امت به نظر من همچنین میباشد و همه اعمال دستهای ایشان چنین است و هر هدیه‌ای که در آنجا می‌برند نجس میباشد.

۱۵ والان دل خود را مشغول سازید از این روز و قبل از این، پیش از آنکه سنگی بر سنگی در هیکل خداوند گذاشته شود.

۱۶ در تمامی این ایام چون کسی به توده بیست (ن) (میا مد فقط ده) (ن) بود و چون کسی به میخانه میا مد تا پنجاه رطل از آن بکشد، فقط بیست رطل بود.

۱۷ و شمار او تمامی اعمال دستهای شما را به باد سموم و برقان و تگرگ زدم. لیکن خداوند میگوید بسوی من بازگشت نمودید.

۱۸ الان دل خود را مشغول سازید از این روز به بعد، یعنی از روز بیست و چهارم ماه نهم، از روزی که بنیاد هیکل خداوند نهاده شد، دل خود را مشغول سازید.

۱۹ آیا تخم هنوز در انبار است و مو و انجیر و انار و درخت زیتون هنوز میوه خود را نیاورد هاند؟ از این روز برکت خواهم داد.

نگین خاتم

و کلام خداوند بار دوم در بیست و چهارم ماه بر جحی نازل شده، گفت:

زر بابل والی یهود را خطاب کرده، بگو: من آسمانها و زمین را متزلزل خواهم ساخت.

۲۲ و کسی ممالک را و از گون خواهم نمود و قوت ممالک امتها را هلاک خواهم ساخت و ارا بهها و سواران آنها را سرنگون خواهم کرد و اسبها و سواران آنها به شمشیر یکدیگر خواهند افتاد.

۲۳ یهوه صبا یوت می گوید: در آن روز ای بنده من زر بابل بن شالتیئیل، تو را خواهم گرفت و خداوند میگوید که تو را مثل نگین خاتم خواهم ساخت

زیرا که من تو را برگزیده‌ام. قول یهوه صبا یوت این است.

می گوید: در آن روز ای بنده من زر بابل بن شالتیئیل، تو را خواهم گرفت و خداوند میگوید که تو را مثل نگین خاتم خواهم ساخت زیرا که من تو را برگزیده‌ام.

قول یهوه صبا یوت این است.

کتاب زکریای نبی

بازگشت بسوی خداوند

در ماه هشتم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا بن بریکان بن عدوی نبی نازل شده، گفت:

«داوند پدران شما بسیار غضبناک بود.»

۳ پس به ایشان بگو: یهوه صباوت چنین میگوید بسوی من بازگشت کنید. قول یهوه صباوت این است. و یهوه صباوت میگوید: من به سوی شمار جوع خواهم نمود.

۴ شما مثل پدران خود مبادید که انبیا سلف ایشان راندا کرده، گفتند یهوه صباوت چنین میگوید از راههای زشت خود و از اعمال بد خویش بازگشت نمایید، اما خداوند میگوید که ایشان نشنیدند و به من گوش ندادند.

۵ پدران شما کجا هستند و آیا انبیا همیشه زنده میمانند؟

لیکن کلام و فریاض من که به بندگان خود انبیا امر فرموده بودم، آیا پدران شما در نگرقت؟ و چون ایشان بازگشت نمودند، گفتند چنانکه یهوه صباوت قصد نمود که موافق راهها و اعمال ما به ما عمل نماید همچنان به ما عمل نموده است.»

مردی در میان درختان آتش

در روز بیست و چهارم ماه یازدهم که ماه شباط باشد، از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا بن بریکان بن عدوی نبی نازل شده، گفت:

۶ در وقت شب دیدم که اینک مردی بر اسب سرخ سوار بود در میان درختان آس که در وادی بود ایستاده و در عقب او اسبان سرخ و زرد و سفید بود.

۹ و گفتم: «ای آقایم اینها چیستند؟» و فرشتهای که با من تکلم مینمود، مرا گفت: «ن تو را نشان میدهم که اینها چیستند.»

پس آن مرد که در میان درختان آس ایستاده بود، جواب داد و گفت: «یها کسانی میباشند که خداوند ایشان را برای تردد نمودن در جهان فرستاده است.»

و ایشان به فرشته خداوند که در میان درختان آس ایستاده بود جواب داده، گفتند: «در جهان تردد نمودن ما و اینک تمامی جهان مستریح و آرام است.» و فرشته خداوند جواب داده، گفت: «ی یهوه صباوت تابه کی بر اورشلیم و شهرهای یهودا که در این هفتاد سال غضبناک میبودی رحمت نخواهی نمود؟»

و خداوند با سخنان نیکو و کلام تسلی آمیز آن فرشتهای را که با من تکلم مینمود جواب داد.

پس فرشتهای که با من تکلم مینمود مرا گفت: «دا کرده بگو یهوه صباوت چنین میگوید: درباره اورشلیم و صهیون غیرت عظیمی داشتم.

۱۵ و برامت های مطمئن سخت غضبناک شدم زیرا که اندک غضبناک میبودم لیکن ایشان بلا را زیاد کردند.

۱۶ بنابراین خداوند چنین میگوید: به اورشلیم بار حمتار جوع خواهم نمود و خانه من در آن بنا خواهد شد. قول یهوه صباوت این است و ریسمانکاری بر اورشلیم کشیده خواهد شد.

۱۷ بار دیگر ندا کرده، بگو که یهوه صباوت چنین میگوید: شهرهای من بار دیگر به سعادت تمدنی لبریز خواهد شد و خداوند صهیون را باز تسلی خواهد داد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید.»

چهار شاخ

پس چشمان خود را بر افراشته، نگریستم و اینک چهار شاخ بود.

۱۹ و به فرشتهای که با من تکلم مینمود گفتم: «یها چیستند؟» او مرا گفت: «یها شاخها میباشند که یهودا و اسرائیل و اورشلیم را پراکنده ساختند.» و خداوند چهار آهنگره به من نشان داد.

۲۱ و گفتم: «ینان برای چه کار میآیند؟» او در جواب گفت: «یها شاخها میباشند که یهودا را چنان پراکنده نمودند که احدی سر خود را بلند نمی تواند کرد و اینها میآیند تا آنها را برسانند و شاخهای امت هائی را که شاخ خود را بر زمین یهودا بر افراشته، آن را پراکنده ساختند بیرون افکنند.»

مردی بار ریسمانکاری

و چشمان خود را بر افراشته، نگریستم و مردی که ریسمانکاری به دست خود داشت دیدم.

۲ و گفتم که «جامیروی؟» او مرا گفت: «ه جهت پیوند اورشلیم تا بینم عرضش چه و طولش چه میباشد.»

و اینک فرشتهای که با من تکلم مینمود بیرون رفت و فرشته دیگر برای ملاقات وی بیرون آمده،

- وی را گفت: «شتاب و این جوان را خطاب کرده، بگو: اورشلیم بهسبب کثرت مردمان و بهایی که در اندرونش خواهند بود، مثل دهات یحصر مسکون خواهد شد.
- ۵ و خداوند میگوید که من به اطرافش دیواری آتشین خواهم بود و در اندرونش جلال خواهم بود.
- ۶ هان هان خداوند میگوید از زمین شمال بگریزید زیرا که شمار مثل چهار باد آسمان پراکنده ساختم. قول خداوند این است.
- ۷ هانای صهیون که باد ختر بابل ساکن هستی، خویشتن را رستگار ساز.
- ۸ زیرا یهوه صبیوت که مرا بعد از جلال زدامت هائی که شمار اغارت کردند فرستاده است، چنین میگوید که هر که شمار المسم نماید مردمک چشم او را المسم نموده است.
- «یرالینک من دست خود را بر ایشان خواهم افشانم و ایشان غارت بندگان خودشان خواهند شد و شما خواهید دانست که یهوه صبیوت مرا فرستاده است.
- ۱۰ ای دختر صهیون ترنم نمائ و شادی کن زیرا خداوند میگوید که اینک میآیم و در میان تو ساکن خواهم شد.
- ۱۱ و در آن روز امت های بسیار به خداوند ملصق شده، قوم من خواهند شد و من در میان تو سکنی خواهم گرفت و خواهی دانست که یهوه صبیوت مرا نزد تو فرستاده است.
- ۱۲ و خداوند یهودا را در زمین مقدس برای ملک خود به تصرف خواهد آورد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید.
- ۱۳ ای تمامی بشر به حضور خداوند خاموش باشید زیرا که او از مسکن مقدس خود برخاسته است.»

لباس فاخر یهوشع

- و یهوشع رئیس کهنه رابه من نشان داد که به حضور فرشته خداوند ایستاده بود و شیطان به دست راست وی ایستاده، تا با او مخاصمه نماید.
- ۲ و خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان خداوند تو را نهیب نماید! خداوند که اورشلیم را برگزیده است تو را نهیب نماید. آیا این نیم سوزی نیست که از میان آتش ر بوده شده است؟»
- و یهوشع به لباس پلید ملبس بود و به حضور فرشته ایستاده بود.
- ۴ و آنانی را که به حضور وی ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «باس پلید را از برش بیرون کنید.» و او را گفت: «بین عصیان را از تو بیرون کردم و لباس فاخر به تو پوشانیدم.»
- و من گفتم که عمامه طاهر بر سرش بگذارند. پس عمامه طاهر بر سرش گذارند و او را به لباس پوشانیدند و فرشته خداوند ایستاده بود.
- و فرشته خداوند یهوشع را اعلام نموده، گفت:
- «هوه صبیوت چنین میفرماید: اگر به طریق های من سلوک نمایی و ودیعت مرا نگاه داری تو نیز خانه مرا داری خواهی نمود و سخن های مرا محافظت خواهی کرد و تو را در میان آنانی که نزد من میایستند بار خواهم داد.
- ۸ پسای یهوشع رئیس کهنه بشنو تو و رفقاییت که به حضور تو میشینند، زیرا که ایشان مردان علامت هستند. (شنوید زیرا که اینک من بنده خود شاخه را خواهم آورد.
- ۹ و همانا آن سنگی که به حضور یهوشع میگذازم، بر یک سنگ هفت چشم میباشد. اینک یهوه صبیوت میگوید که من نقش آن را رقم خواهم کرد و عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود.
- ۱۰ و یهوه صبیوت میگوید که هر کدام از شما همسایه خود را از یرمووزیرا نجیر خویش دعوت خواهید نمود.»

شمعدان طلا و درختان زیتون

- و فرشتهای که با من تکلم مینمود، برگشته، مرا مثل شخصی که از خواب بیدار شود بیدار کرد،
- و به من گفت: «ه چیز مبینی؟» گفتم: «ظر کردم و اینک شمعدانی که تمامش طلاست و روغن دانش بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش میباشد هفت لوله دارد.
- ۳ و به پهلوی آن دو درخت زیتون که یکی بطرف راست روغندان و دیگری بطرف چپش میباشد.»
- و من توجه نموده، فرشتهای را که با من تکلم مینمود خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم اینها چه میباشد؟»

و فرشته‌های که با من تکلم مینمودم را جواب داد و گفت: «یا نمی دانی که اینها چیست؟» گفت: «های آقایم.»
 او در جواب من گفت: «این است کلامی که خداوند به زربابل میگوید: نه به قدرت و نه به قوت بلکه به روح من. قول یهوه صبا یوت این است.
 ۷ ای کوه بزرگ تو چیستی؟ در حضور زربابل به همواری مبدل خواهی شد و سنگ سر آن را بیرون خواهد آورد و صدا خواهند زد فیض فیض بر آن
 باشد.»
 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«ستهای زربابل این خانه را بنیاد نهاد و دستهای وی آن را تمام خواهد کرد و خواهی دانست که یهوه صبا یوت مرا نزد شما فرستاده است.
 ۱۰ زیرا کیست که روز امور کوچک را خوار شمارد زیرا که این هفت مسرور خواهند شد حینی که شاغول را در دست زربابل میبیند. و اینها
 چشمان خداوند هستند که در تمامی جهان تردد می نمایند.»
 پس من او را خطاب کرده، گفتم: «این دو درخت زیتون که بطرف راست و بطرف چپ شمعدان هستند چه میباشند؟»
 و بار دیگر او را خطاب کرده، گفتم که «این دو شاخه زیتون به پهلوئی دولوله زرینی که روغن طلا را از خود میریزد چیستند؟»
 او مرا جواب داده، گفت: «یا نمی دانی که اینها چیستند؟» گفت: «های آقایم.»
 گفت: «اینها پسران روغن زیت میباشند که نزد مالک تمامی جهان میایستند.»

طوماریان

و باز چشمان خود را برافراشته، نگرستم و طوماری بران دیدم.
 ۲ او مرا گفت: «چه میبینی؟» گفتم: «وماری بران میبینم که طولش بیست ذراع و عرضش ده ذراع میباشند.»
 او مرا گفت: «این است آن لعنتی که بر روی تمامی جهان بیرون میروند زیرا که از این طرف هر دزد موافق آن منقطع خواهد شد و از آن طرف هر که سوگند
 خورد موافق آن منقطع خواهد گردید.
 ۴ یهوه صبا یوت میگوید: من آن را بیرون خواهم فرستاد و به خانه دزد و به خانه هر که به اسم من قسم دروغ خورد داخل خواهد شد و در میان خانهاش
 نریز شده، آن را با چوبهایش و سنگهایش منهدم خواهد ساخت.»

زنی در میان ایفا

پس فرشته‌های که با من تکلم مینمود بیرون آمده، مرا گفت: «شمان خود را برافراشته بین که اینکه بیرون میروند چیست؟»
 گفتم: «این چیست؟» او جواب داد: «این است آن ایفایی که بیرون میروند و گفت نمایش ایشان در تمامی جهان این است.»
 و اینک وزنه‌ای از سرب برداشته شد. وزنی در میان ایفانشسته بود.
 ۸ او گفت: «این شرارت است.» پس وی را در میان ایفانداخت و آن سنگ سرب را برده‌نهایش نهاد.
 ۹ پس چشمان خود را برافراشته، نگرستم و اینک دوزن بیرون آمدند و باد در بالهای ایشان بود و بالهای ایشان مثل بالهای لقی بود و ایفارا به میان زمین
 و آسمان برداشتند.
 پس به فرشته‌های که با من تکلم مینمود گفتم: «اینها ایفارا انجام میبرند؟»
 او مرا جواب داد: «اخوانهای در زمین شنعار برای وی بنا نمایند و چون آن میباشند آنگاه او در آنجا بر پایه خود برقرار خواهد شد.»

چهارارابه

و بار دیگر چشمان خود را برافراشته، نگرستم و اینک چهارارابه از میان دو کوه بیرون میرفت و کوهها کوههای مسین بود.
 ۲ در ارابه اول اسبان سرخ و در ارابه دوم اسبان سیاه،
 و در ارابه سوم اسبان سفید و در ارابه چهارم اسبان ابلق قوی بود.
 ۴ و فرشته را که با من تکلم مینمود خطاب کرده، گفتم: «ی آقایم اینها چیستند؟»
 فرشته در جواب من گفت: «اینها چهار روح افلاک میباشند که از ایستادن به حضور مالک تمامی جهان بیرون میروند.
 ۶ اما آنکه اسبان سیاه را دارد، اینها بسوی زمین شمال بیرون میروند و اسبان سفید در عقب آنها بیرون میروند و ابلقها به زمین جنوب بیرون میروند.»
 و آن اسبان قوی بیرون رفته، آرزو دارند که بروند و در جهان گردش نمایند؛ و او گفت: «روید و در جهان گردش نمایید.» پس در جهان گردش کردند.
 ۸ و او به من نداد و مرا خطاب کرده، گفت: «بین آنهايي که به زمین شمال بیرون رفته‌اند، خشم مرا در زمین شمال فرو نشانیدند.»

تاج یهوشع

و کلام خداوند به من نازل شده، گفت:

«زاسیران یعنی از حلدای و طویبا وید عیا که از بابل آمد هاند بگیر و در همان روز بیا و به خانه یوشیا بن صفیاد اخل شو.

۱۱ پس نقره و طلا بگیر و تاجی ساخته، آن را بر سر یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه بگذار.

۱۲ و او را خطاب کرده، بگو: یهوه صبا یوت چنین میفرماید و میگوید: اینک مردی که به شاخه مسمی است و از مکان خود خواهد روید و هیکل خداوند را بنا خواهد نمود.

۱۳ پس او هیکل خداوند را بنا خواهد نمود و جلال را متحمل خواهد شد و بر کرسی او جلوس نموده، حکمرانی خواهد کرد و بر کرسی او کاهن خواهد بود و مشورت سلامتی در میان هر دو ی ایشان خواهد بود.

۱۴ و آن تاج برای حالم و طویبا وید عیا و حین بن صفنیا به جهت یاد گاری در هیکل خداوند خواهد بود.

۱۵ و آتانی که دورند خواهند آمد و در هیکل خداوند بنا خواهند نمود و خواهید دانست که یهوه صبا یوت مر از دشما فرستاده است و اگر قول یهوه خدای خویش را بکلی اطاعت نماید این واقع خواهد شد.»

برتری لطف و احسان بر روزه

و در سال چهارم داریوش پادشاه واقع شد که کلام خداوند در روز چهارم ماه نهم که ماه کسلو باشد بر زکریا نازل شد.

۲ و اهل بیت تیل یعنی شرا و رجم ملک و کسان ایشان فرستاده بودند تا از خداوند مسالت نمایند.

۳ و به کاهنانی که در خانه یهوه صبا یوت بودند و به انبیا تکلم نموده، گفتند: «یاد ما پنجم میباید که من گریه کنم و زهد و رزم چنانکه در این سالها کردم؟» پس یهوه صبا یوت به من نازل شده، گفت:

«ما می قوم زمین و کاهنان را خطاب کرده، بگو: چون در این هفتاد سال در ماه پنجم و ماه هفتم روزه داشتید و نوحه گری نمودید، آیا برای من هرگز روزه میداشتید؟

و چون میخورید و چون مینوشید، آیا به جهت خود نمی خوردید و برای خود نمی نوشید؟

آیا کلامی را که خداوند به واسطه انبیای سلف ندا کرد، هنگامی که اورشلیم مسکون و امن میبود و شهرهای مجاورش و جنوب و هامون مسکون میبود (می دانید)»

و کلام خداوند بر زکریا نازل شده، گفت:

«هوه صبا یوت امر فرموده، چنین میگوید: برستی داوری نمایید و بایکدیگر احسان و لطف معمول دارید.

۱۰ و بر یوه زنان و یتیمان و غریبان و فقیران ظلم ننمایید و در دلهای خود بر یکدیگر بدی میندیشید.

۱۱ اما ایشان از گوش گرفتن با نمودند و سرکشی کرده، گوشهای خود را از شنیدن سنگین ساختند.

۱۲ بلکه دلهای خویش را مثل (الماس سخت نمودند تا شریعت و کلامی را که یهوه صبا یوت به روح خود به واسطه انبیای سلف فرستاده بودند نشنوند، بنابراین خشم عظیمی از جانب یهوه صبا یوت صادر شد.

۱۳ پس واقع خواهد شد چنانکه او ندا کرد و ایشان نشنیدند، همچنان یهوه صبا یوت میگوید ایشان فریاد خواهند آورد و من نخواهم شنید.

۱۴ و ایشان را بر روی تمامی امت هائی که نشناخته بودند، به گردباد پراکنده خواهم ساخت و زمین در عقب ایشان چنان ویران خواهد شد که کسی در آن عبور و تردد نخواهد کرد پس زمین مرغوب را ویران ساختند.»

وعده برکت اورشلیم

و کلام یهوه صبا یوت بر من نازل شده، گفت:

«هوه صبا یوت چنین میفرماید: برای صهیون غیرت عظیمی دارم و با غضب سخت برایش غیور هستم.

۳ خداوند چنین میگوید: به صهیون مراجعت نمود هام و در میان اورشلیم ساکن خواهم شد و اورشلیم به شهر حق و کوه یهوه صبا یوت به کوه مقدس مسمی خواهد شد.

۴ یهوه صبا یوت چنین میگوید: مردان پیر و زنان پیر باز در کوچه های اورشلیم خواهند نشست و هر یکی از ایشان به سبب زیادتی عمر عصای خود را در دست خود خواهد داشت.

۵ و کوچه های شهر از پسران و دختران که در کوچه هایش بازی میکنند پر خواهد شد.

- ۶ یهوه صبايوت چنین میگوید: اگر این امر در این روزها به نظر بقیه این قوم عجیب نماید آیا در نظر من عجیب خواهد نمود؟ قول یهوه صبايوت این است. «هوه صبايوت چنین میگوید: اینک من قوم خود را از زمین مشرق و از زمین مغرب آفتاب خواهم رهانید.
- ۸ و ایشان را خواهم آورد که در اورشلیم سکونت نمایند و ایشان قوم من خواهند بود و من بر استی و عدالت خدای ایشان خواهم بود.
- ۹ یهوه صبايوت چنین میگوید: دستهای شما قوی شود ای کسانی که در این ایام این کلام را از زبان انبیا شنیدید که آن در روزی که بنیاد خانه یهوه صبايوت را برای بنا نمودن هیکل نهادند واقع شد.
- ۱۰ زیرا قبل از این ایام مزدی برای انسان نبود و نه مزدی به جهت حیوان؛ و به سبب دشمن برای هر که خروج و دخول میکرد هیچ سلامتی نبود و من همه کسان را به ضد یکدیگر واداشتم.
- ۱۱ اما الان یهوه صبايوت میگوید: من برای بقیه این قوم مثل ایام سابق نخواهم بود.
- ۱۲ زیرا که زرع سلامتی خواهد بود و مومیوه خود را خواهد داد و زمین محصول خود را خواهد آورد و آسمان شبنم خویش را خواهد بخشید و من بقیه این قوم را مالک جمیع این چیزها خواهم گردانید.
- ۱۳ و واقع خواهد شد چنانکه شما ای خاندان یهود اوای خاندان اسرائیل در میان امتها) وارد (عنت شده اید، همچنان شمار انجات خواهم داد تا) وارد) برکت بشوید؛ پس مترسید و دستهای شما قوی باشد.
- ۱۴ زیرا که یهوه صبايوت چنین میگوید: چنانکه قصد نمودم که به شما بدی رسانم چینی که پدران شما خشم مرا به هیجان آوردند و یهوه صبايوت میگوید که از آن پشیمان نشدم.
- ۱۵ همچنین در این روزها رجوع نموده، قصد خواهم نمود که به اورشلیم و خاندان یهود احسان نمایم. پس ترسان مباشید.
- ۱۶ و این است کارهایی که باید بکنید: بایکدیگر راست گوید و در دروازه های خود انصاف و داوری سلامتی را اجراء دارید.
- ۱۷ و در دلهای خود برای یکدیگر بدی میندیشید و قسم دروغ را دوست مدارید، زیرا خداوند میگوید از همه این کارها نفرت دارم.»
- و کلام یهوه صبايوت بر من نازل شده، گفت:
- «هوه صبايوت چنین میگوید: روزه ماه چهارم و روزه ماه پنجم و روزه ماه هفتم و روزه ماه دهم برای خاندان یهودا به شادمانی و سرور و عیدهای خوش مبدل خواهد شد پس راستی و سلامتی را دوست بدارید.
- ۲۰ یهوه صبايوت چنین میگوید: بار دیگر واقع خواهد شد که قومها و ساکنان شهرهای بسیار خواهند آمد.
- ۲۱ و ساکنان یک شهر به شهر دیگر رفته، خواهند گفت: بیایید برویم تا از خداوند مسالت نمایم و یهوه صبايوت را بطلبیم و من نیز خواهم آمد.
- ۲۲ و قومهای بسیار و امتهای عظیم خواهند آمد تا یهوه صبايوت را در اورشلیم بطلبند و از خداوند مسالت نمایند.
- ۲۳ یهوه صبايوت چنین میگوید در آن روزها ده نفر از همه زبانهای امتها به دامن شخص یهودی چنگ زده، متمسک خواهند شد و خواهند گفت همراه شما میآیم زیرا شنیدهایم که خدا با شما است.»

داوری دشمنان اسرائیل

- و حی کلام خداوند بر زمین حدراخ) ازل می شود (و دمشق محل آن میباشد، زیرا که نظر انسان و نظر تمامی اسباط اسرائیل بسوی خداوند است.
- ۲ و برحمات نیز که مجاور آن است و بر صورت و صید و نگرچه بسیار دانشمند می باشد.
- ۳ و صورت برای خود ملاذی منبع ساخت و نقره را مثل غبار و طلا را مانند گل کوچه ها نداشت.
- ۴ اینک خداوند او را اخراج خواهد کرد و قوتش را که در دریا میباید، تلف خواهد ساخت و خودش به آتش سوخته خواهد شد.
- ۵ اشقلون چون این را ببیند خواهد ترسید و غزه بسیار در دناک خواهد شد و عقرون نیز زیرا که اعتماد او نجل خواهد گردید و پادشاه از غزه هلاک خواهد شد و اشقلون مسکون نخواهد گشت.
- ۶ و حرام زادهای در آشد و جلوس خواهد نمود و حشمت فلسطینیان را منقطع خواهم ساخت.
- ۷ و خون او را زدهانش بیرون خواهم آورد و در جاساتش را از میان دندانهایش؛ و بقیه او نیز به جهت خدای ما خواهد بود و خودش مثل امیری در یهودا و عقرون مانند بیوسی خواهد شد.

۸ و من گردا گرد خانه خود به ضد لشکر اردو خواهم زد تا کسی از آن عبور و مرور نکند و ظالم باریگرازمیان آنها گذرنخواهد کرد زیرا که حال به چشمان خود مشاهده نمودهام.

وعده پادشاهان صهیون

ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو میآید. او عادل و صاحب نجات و حلیم میباشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است.

۱۰ و من اربابه را از فرایم و اسب را از اورشلیم منقطع خواهم ساخت و کمان جنگی شکسته خواهد شد و او با متها به سلامتی تکلم خواهد نمود و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود.

۱۱ و اما من اسیران تورانیزه به واسطه خون عهد تو از چاهی که در آن آب نیست رها کردم.

۱۲ ای اسیران امید، به ملاذ منیع مراجعت نمائید. امر و نیز خبر میدهم که به شما صیب (مضاعف) رد خواهم نمود.

۱۳ زیرا که یهودا را برای خودزه خواهم کرد و فرایم را تیرکان خواهم ساخت و پسران تورا ای صهیون به ضد پسران تو ای و ان خواهم برانگیخت و تورا مثل شمشیر جبار خواهم گردانید.

ظهور خداوند

و خداوند بالای ایشان ظاهر خواهد شد و تیر او مانند برق خواهد جست و خداوند یهوه کرنا را نواخته، بر گرد بادهای جنوبی خواهد تاخت.

۱۵ یهوه صباوت ایشان را حمایت خواهد کرد و ایشان غذا خورده، سنگهای فلاخن را پامال خواهند کرد و نوشیده، مثل از شراب نعره خواهند زد و مثل جامها و مانند گوشه های مندیج خواهند شد.

۱۶ و یهوه خدای ایشان ایشان را در آن روز مثل گوسفندان قوم خود خواهد رهانید زیرا که مانند جواهر تاج بر زمین او خواهند درخشید.

۱۷ زیرا که حسن و زیبایی او چه قدر عظیم است. گندم جوانان را و عصیرانگورد و شیزگان را خرم خواهد ساخت.

تفقد از یهودا

باران را در موسم باران آخراز خداوند بطلید. از خداوند که بر قهارا میسازد و او به ایشان باران فراوان هر کس در زمینش گیاه خواهد بخشید.

۲ زیرا که ترا فیم سخن باطل میگویند و فالگیران رویاهای دروغ میبینند و خوابهای باطل بیان میکنند و تسلی یهوه میدهند، از این جهت مثل گوسفندان آواره میباشند و از نبودن شبان ذلیل میگردند.

۳ خشم من بر شبانان مشتعل شده است و به بزهای نر عقوبت خواهم رسانید زیرا که یهوه صباوت از گله خود یعنی از خاندان یهودا تفقد خواهد نمود و ایشان را مثل اسب جنگی جلال خود خواهد گردانید.

۴ از او سنگ زاویه و از او میخ و از او کمان جنگی و از او همه ستمکاران با هم بیرون میآیند.

۵ و ایشان مثل جباران (رگل) کوچها در عرصه جنگ پامال خواهند کرد و محاربه خواهند نمود زیرا خداوند با ایشان است و اسب سواران نجل خواهند گردید.

و من خاندان یهودا را تقویت خواهم کرد و خاندان یوسف را خواهم رهانید و ایشان را به امنیت ساکن خواهم گردانید، زیرا که بر ایشان رحمت دارم و چنان خواهند بود که گویا ایشان را ترک ننموده بودم زیرا یهوه خدای ایشان من هستم؛ پس ایشان را اجابت خواهم نمود.

۷ و بنی افرایم مثل جباران شده، دل ایشان گویا از شراب مسرور خواهد شد و پسران ایشان چون این را بینند شادی خواهند نمود و دل ایشان در خداوند وجد خواهد کرد.

۸ و ایشان را صد ازده، جمع خواهم کرد زیرا که ایشان را فدیة دادهام و افزوده خواهند شد چنانکه در قبل افزوده شده بودند.

۹ و ایشان را در میان قوما خواهم کاشت و مراد مکانهای بعید یاد خواهند آورد و پسران خود زیست نموده، مراجعت خواهند کرد.

۱۰ و ایشان را از زمین مصر باز خواهم آورد و از اشور جمع خواهم نمود و به زمین جلعاد و لبنان داخل خواهم ساخت و آن گنجایش ایشان را نخواهد داشت.

۱۱ و او از دریای مصیبت عبور نموده، امواج دریا را خواهد زد و همه ژرفیهای نهر خشک خواهد شد و حشمت اشور زایل خواهد گردید و عصای مصر نیست خواهد شد.

۱۲ و ایشان را در خداوند قوی خواهم ساخت و در نام او سالک خواهند شد. قول خداوند این است.

ای لبنان درهای خود را باز کن تا آتش، سروهای آزاد تو را بسوزاند.

۲ ای صنوبر ولوله نمازیرا که سرو آزاد افتاده است) درختان (بلند خراب شده. ای بلوطهای باشان ولوله نماید زیرا که جنگل منیع افتاده است.

۳ صدای ولوله شبانان است زیرا که جلال ایشان خراب شده؛ صدای غرش شیران ژیان است زیرا که شوکت اردن ویران گردیده است.

دوشبان

یهوه خدای من چنین میفرماید که گوسفندان ذبح را بچران

که خریداران ایشان آنها را ذبح مینمایند و مجرم شمرده نمی شوند و فروشندهگان ایشان میگویند: خداوند متبارک باد زیرا که دولت مند شدیم. و شبانان آنها برایشان شفقت ندارند.

۶ زیرا خداوند میگوید: بر ساکنان این زمین بار دیگر ترحم نخواهم نمود و اینک من هر کس از مردمان را به دست همسایه اش و به دست پادشاهش تسلیم خواهم نمود و زمین را ویران خواهند ساخت و از دست ایشان رهایی نخواهم بخشید.

۷ پس من گله ذبح یعنی ضعیف ترین گله را چرانیدم و دو عصا برای خود گرفتم که یکی از آنها را نغمه نامیدم و دیگری را حبال نام نهادم و گله را چرانیدم.

۸ و در یک ماه سه شبان را منقطع ساختم و جان من از ایشان بیزار شد و جان ایشان نیز از من متنفر گردید.

۹ پس گفتم شمارانخواهم چرانید. آنکه مردنی است بمیرد و آنکه هلاک شدنی است هلاک شود و باقی ماندگان گوشت یکدیگر را بخورند.

۱۰ پس عصای خود نغمه را گرفته، آن را شکستم تا عهدهی را که با تمامی قومها بسته بودم شکسته باشم.

۱۱ پس در آن روز شکسته شد و آن ضعیف ترین گله که منتظر من میبودند فهمیدند که این کلام خداوند است.

۱۲ و به ایشان گفتم: اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید و الا ندهید. پس به جهت مزد من، سی پاره نقره وزن کردند.

۱۳ و خداوند مرا گفت: آن را نزد کوزه گر بینداز، این قیمت گران را که مرا به آن قیمت کردند. پس سی پاره نقره را گرفته، آن را در خانه خداوند نزد کوزه گر انداختم.

۱۴ و عصای دیگر خود حبال را شکستم تا برادری را که در میان یهودا و اسرائیل بود شکسته باشم.

و خداوند مرا گفت: «ار دیگر آلات شبان احمق را برای خود بگیر.

۱۶ زیرا اینک من شبانی را در این زمین خواهم برانگیخت که از هالکان تفقد نخواهد نمود و گم شدگان را نخواهد طلبید و مجروحان را معالجه نخواهد کرد و ایستادگان را نخواهد پرورد بلکه گوشت فربهان را خواهد خورد و سمهای آنها را خواهد کند.

۱۷ و ای بر شبان باطل که گله را ترک مینماید. شمشیر بر بازویش و بر چشم راستش فرود خواهد آمد و بازویش بالکل خشک خواهد شد و چشم راستش بکلی تاری خواهد گردید.»

نابودی دشمنان اورشلیم

وحی کلام خداوند در باره اسرائیل. قول خداوند است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد و روح انسان را در اندرون او ساخت.

۲ اینک من اورشلیم را برای جمیع قومهای مجاورش کاسه سرگیجش خواهم ساخت و این بر یهودانیز حینی که اورشلیم را محاصره میکنند خواهد شد.

۳ و در آن روز، اورشلیم را برای جمیع قومها سنگی گران بار خواهم ساخت و همه کسانی که آن را بر خود بار کنند، سخت مجروح خواهند شد و جمیع امت های جهان به ضداو جمع خواهند گردید.

۴ خداوند میگوید در آن روز من همه اسبان را به حیرت و سواران آنها را به جنون مبتلا خواهم ساخت. و چشمان خود را بر خاندان یهودا باز نموده، همه اسبان قومها را به کوری مبتلا خواهم کرد.

۵ و سروران یهودا در دل خود خواهند گفت که ساکنان اورشلیم در خدای خود یهوه صباوت قوت من میباشند.

۶ در آن روز سروران یهودا را مثل آتشدانی در میان هیزم و مانند شعله آتش در میان بافها خواهم گردانید و همه قومهای مجاور خویش را از طرف راست و چپ خواهند سوزانید و اورشلیم بار دیگر در مکان خود یعنی در اورشلیم مسکون خواهد شد.

۷ و خداوند خیمه های یهودا را اول خواهد رها کند تا حشمت خاندان داود و حشمت ساکنان اورشلیم بر یهودا نغز نماید.

۸ در آن روز خداوند ساکنان اورشلیم را حمایت خواهد نمود و ضعیف ترین ایشان در آن روز مثل داود خواهد بود و خاندان داود مانند خدا مثل فرشته خداوند در حضور ایشان خواهند بود.

۹ و در آن روز قصد هلاک نمودن جمیع امت هائی که به ضد اورشلیم می آیند، خواهم نمود.

نوحه برای نيزه خورده

ویر خاندان داود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نيزه زده اند خواهند نگرست و برای من مثل نوحه گری برای پسریگانه خود، نوحه گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست زاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت.

۱۱ در آن روز ماتم عظیمی مانند ماتم هدمون در همواری مجدون در اورشلیم خواهد بود.

۱۲ و اهل زمین ماتم خواهند گرفت هر قبیله علیحده، قبیله خاندان داود علیحده، و زنان ایشان علیحده، و قبیله خاندان ناتان علیحده، و زنان ایشان علیحده.

۱۳ قبیله خاندان لای علیحده، و زنان ایشان علیحده، قبیله شعی علیحده، و زنان ایشان علیحده،

و جمیع قبایلی که باقیمانده باشند هر قبیله علیحده، و زنان ایشان علیحده.

طهارت نگاه

در آن روز برای خاندان داود و ساکنان اورشلیم چشمهای به جهت نگاه و نجاست مفتوح خواهد شد.

۲ و یهوه صبیوت میگوید در آن روز نامهای بتها را از روی زمین منقطع خواهم ساخت که بار دیگر آنها را بیاد نخواهند آورد و انبیا و روح پلید را نیز از زمین دور خواهم کرد.

۳ و هر که باردیگر نبوت نماید پدر و مادرش که او را تولید نمود هاند، وی را خواهند گفت که زنده نخواهی ماند زیرا که به اسم یهوه دروغ میگوئی. و چون نبوت نماید پدر و مادرش که او را تولید نمود هاند، وی را عرضه تیغ خواهند ساخت.

۴ و در آن روز هر کدام از آن انبیا چون نبوت میکنند، از رویاهای خویش نخل خواهند شد و جامه پشمین به جهت فریب دادن نخواهند پوشید.

۵ و هر یک خواهد گفت: من نبی نیستم بلکه زرع کننده زمین میباشم زیرا که از طفولیت خود به غلامی فروخته شده ام.

۶ و او را خواهند گفت: این جراحات که در دستهای تومی باشد چیست؟ و او جواب خواهد داد آنها اینی است که در خانه دوستان خویش به آنها مجروح شده ام.

شبان و گوسفندان

یهوه صبیوت میگوید: «ی شمشیر به ضد شبان من و به ضد آن مردی که همدوش من است برخیز! شبان را بزین و گوسفندان را کنده خواهند شد و من دست خود را بر کوچکان خواهم برگردانید.»

و خداوند میگوید که «رتما می زمین دو حصه منقطع شده خواهند مرد و حصه سوم در آن باقی خواهد ماند.

۹ و حصه سوم را از میان آتش خواهم گذرانید و ایشان را مثل قال گذاشتن نقره قال خواهم گذاشت و مثل مصفی ساختن طلا ایشان را مصفی خواهم نمود و اسم مرا خواهند خواند و من ایشان را اجابت نموده، خواهم گفت که ایشان قوم من هستند و ایشان خواهند گفت که یهوه خدای ما میباشد.»

سلطنت خداوند

اینک روز خداوند میآید و غنیمت تو در میان تو تقسیم خواهد شد.

۲ و جمیع امتها را به ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانهها را تاراج خواهند نمود و زنان را بیعصمت خواهند کرد و نصف اهل شهر به اسیری خواهند رفت و بقیه قوم از شهر منقطع نخواهند شد.

۳ و خداوند بیرون آمده، با آن قومها مقاتله خواهد نمود چنانکه در روز جنگ مقاتله نمود.

۴ و در آن روز پایهای او بر کوه زیتون که از طرف مشرق به مقابل اورشلیم است خواهد ایستاد و کوه زیتون در میانش از مشرق تا مغرب منشق شده،

دره بسیار عظیمی خواهد شد و نصف کوه بطرف شمال و نصف دیگرش بطرف جنوب منتقل خواهد گردید.

۵ و بسوی دره کوههای من فرار خواهید کرد زیرا که دره کوهها تا به اصل خواهد رسید و شما خواهید گریخت چنانکه در ایام عز یاپاد شاه یهود از زلزله فرار کردید و یهوه خدای من خواهد آمد و جمیع مقدسان همراه تو) و اهند آمد.

و در آن روز تور) فتاب (نخواهد بود و کواکب درخشنده، گرفته خواهند شد.

- ۷ و آن یک روز معروف خداوند خواهد بود. نه روز و نه شب، اما در وقت شام روشنایی خواهد بود.
- ۸ و در آن روز، آبهای زنده از اورشلیم جاری خواهد شد (ه (نصف آنها بسوی دریای شرقی و نصف دیگر آنها بسوی دریای غربی) و اهدرفت. (در تابستان و در زمستان چنین واقع خواهد شد.
- ۹ و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد.
- ۱۰ و تمامی زمین از جبع تارمون که بطرف جنوب اورشلیم است متبدل شده، مثل عرب که خواهد گردید و اورشلیم (مرتفع شده، در مکان خود از دروازه بنیامین تا جای دروازه اول و تا دروازه زاویه و از برج حنثیل تا چرخشت پادشاه مسکون خواهد شد.
- ۱۱ و در آن ساکن خواهند شد و دیگر لغت نخواهد بود و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد.
- و این بلایی خواهد بود که خداوند بر همه قوم هایی که با اورشلیم جنگ کنند وارد خواهد آورد. گوشت ایشان در حالتی که بر پایهای خود ایستاده باشند کاهیده خواهد شد و چشمانشان در حدقه گذاخته خواهد گردید و زبان ایشان درد هانشان کاهیده خواهد گشت.
- ۱۳ و در آن روز اضطراب عظیمی از جانب خداوند در میان ایشان خواهد بود و دست یکدیگر را خواهند گرفت و دست هر کس به ضد دست دیگری بلند خواهد شد.
- ۱۴ و یهودان نیز نزد اورشلیم جنگ خواهد نمود و دولت جمیع امت های مجاور آن از طلا و نقره و لباس از حد زیاد جمع خواهد شد.
- ۱۵ و بلای اسبان و قاطران و شتران و الاغها و تمامی حیواناتی که در آن اردوهای باشند همچنان مانند این بلا خواهد بود.
- ۱۶ و واقع خواهد شد که همه باقی ماندگان از جمیع امت هایی که به ضد اورشلیم آیند، هر سال بر خواهند آمد تا یهوه صبیوت پادشاه را عبادت نمایند و عید خیمه هارا نگاه دارند.
- ۱۷ و هر کدام از قبایل زمین که به جهت عبادت یهوه صبیوت پادشاه بر نیایند، بر ایشان باران نخواهد شد.
- ۱۸ و اگر قبیله مصر بر نیایند و حاضر نشوند بر ایشان نیز) اران (خواهد شد. این است بلایی که خداوند وارد خواهد آورد بر امت هایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمهها بر نیایند.
- ۱۹ این است قصاص مصر و قصاص همه امت هایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمهها بر نیایند.
- و در آن روز بر زنگهای اسبان «قدس خداوند» نقوش (خواهد شد و دیگرها در خانه خداوند مثل کاسه های پیش مذبح خواهد بود.
- ۲۱ بلکه همه دیگهایی که در اورشلیم و یهودا می باشد، مقدس یهوه صبیوت خواهد بود و همه کسانی که قربانی میگذرانند آمده، از آنها خواهند گرفت و در آنها طبخ خواهند کرد و در آن وقت بار دیگر هیچ کنعانی در خانه یهوه صبیوت نخواهد بود.

کتاب ملاکی نبی

وحی کلام خداوند در باره اسرائیل به

واسطه ملاکی.

محبت به یعقوب

خداوند میگوید که شمارا دوست داشتم. اما شما میگویید: چگونه مارا دوست داشتی؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود و خداوند میگوید که یعقوب را دوست داشتم،

و از عیسو نفرت نمودم و کوههای او را ویران و میراث وی را نصیب شغالهای بیابان گردانیدم.

۴ چونکه ادم میگوید: منهدم شده ایم اما خواهیم برگشت و مخروبه هارا بنا خواهیم نمود. یهوه صبا یوت چنین میفرماید: ایشان بنا خواهند نمود اما من منهدم خواهم ساخت و ایشان را به سرحد شرارت و به قومی که خداوند بر ایشان تا به ابد غضبناک میبشد مسمی خواهد ساخت.

۵ و چون چشمان شمالین را ببیند خواهید گفت: خداوند از حدود اسرائیل متعظم باد!

قربانی نامقبول

پسر، پدر خود و غلام، آقای خویش را احترام مینماید. پس اگر من پدر هستم احترام من کجاست؟ و اگر من آقا هستم هیبت من کجاست؟ یهوه صبا یوت به شما تکلم میکند. ای کاهنانی که اسم مرا حقیر می شمارید و میگویید چگونه اسم تو را حقیر شمردیم؟

نان نجس بر منج من میگردانید و میگویید چگونه تو را بی حرمت نمودیم؟ از اینکه میگویید خوان خداوند محقر است.

۸ و چون کور را برای قربانی میگردانید، آیا قبیح نیست؟ و چون لنگ یا بیمار را میگردانید، آیا قبیح نیست؟ آن را به حاکم خود هدیه بگردان و آیا او از تو راضی خواهد شد یا تو را مقبول خواهد داشت؟ قول یهوه صبا یوت این است.

۹ والا از خدا مسالت نمائید ما ترحم نمایم. یهوه صبا یوت میگوید این از دست شما واقع شده است، پس آیا هیچ کدام از شما را مستجاب خواهد فرمود؟

کاش که یکی از شما میبود که در هارا ببندد تا آتش بر منج من بیجان فرزند. یهوه صبا یوت میگوید: در شما هیچ خوشی ندارم و هیچ هدیه از دست شما مقبول نخواهم کرد.

۱۱ زیرا که از مطلع آفتاب تا مغربش اسم من در میان امتها عظیم خواهد بود، و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صبا یوت میگوید که اسم من در میان امتها عظیم خواهد بود. و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صبا یوت میگوید که اسم من در میان امتها عظیم خواهد بود.

۱۲ اما شما آن را بجز حرمت میسازید چونکه میگویید که خوان خداوند نجس است و ثمره آن یعنی طعامش محقر است.

۱۳ و یهوه صبا یوت میفرماید که شما میگویید اینک این چه زحمت است و آن را اهانت میکنید و چون) یوانات (دریده شده و لنگ و بیمار آورده، آنها را برای هدیه میگردانید آیا من آنها را از دست شما مقبول خواهم کرد؟ قول خداوند این است.

۱۴ پس ملعون باد هر که فریب دهد و با آنکه زینهای در گله خود دارد معیوبی برای خداوند نذر کرده، آن را ذبح نماید. زیرا که یهوه صبا یوت میگوید: من پادشاه عظیم میباشم و اسم من در میان امتها میباید خواهد بود.

وصیت به کاهنان

والانای کاهنان این وصیت برای شماست!

یهوه صبا یوت میگوید که اگر نشنوید و آن را در دل خود جاندهید تا اسم مرا تجید نمایید، من بر شما لعن خواهم فرستاد و بر برکات شما لعن خواهم کرد، بلکه آنها را لعن کرده ام چونکه آن را در دل خود جاندا دید.

۳ اینک من زراعت را به سبب شما نبیب خواهم نمود و بر رویهای شما سرگین یعنی سرگین عیدهای شما را خواهم پاشید و شما را آن خواهند برداشت.

۴ و خواهید دانست که من این وصیت را بر شما فرستادم تا عهد من بالاوی باشد. قول یهوه صبا یوت این است.

۵ عهد من با وی عهد حیات و سلامتی میبود و آنها را به سبب ترسی که از من میداشت به وی دادم و به سبب آنکه از اسم من هراسان میبود.

۶ شریعت حق در دهان او میبود و بیانصافی بر لبهایش یافت نمی شد بلکه در سلامتی و استقامت با من سلوک مینمود و بسیاری را از نگاه برمی گردانید.

۷ زیرا که لبهای کاهن میباید معرفت را حفظ نماید تا شریعت را از دهانش بظلمند چونکه او رسول یهوه صبا یوت میباشد.

۸ اما یهوه صبايوت ميگويد که شما از طريق تجاوز نموده، بسياري را در شريعت لغزش داديد و عهد لاوي را شکستيد.
۹ بنا بر اين من نيز شمار از دتامي اين قوم خوار و پست خواهم ساخت زيرا که طريق مرا نگاه نداشته و در اجرائي شريعت طرفداري نمود هاید.

خیانت يهودا

آيا جميع ما را يك پدر نيست و آيا يك خدا ما را نيا فريده است؟ پس چرا عهد پدران خود را بيمهرت نموده، با يكديگر خيانت ميورزيم؟
يهودا خيانت ورزيده است و رجاسات را در اسرائيل و اورشليم بعمل آورد هاند زيرا که يهودا مقدس خداوند را که او آن را دوست ميداشت بيمهرت نموده، دختر خداي بيگانه را به زني گرفته است.

۱۲ پس خداوند هر کس را که چنين عمل نمايد، هم خواننده و هم جواب دهنده را از خيمه هاي يعقوب منقطع خواهد ساخت و هر کس را نيز که براي يهوه صبايوت هديه بگذراند.

۱۳ و اين را نيز بار ديگر بعمل آورد هاید که مذبح خداوند را با اشکها و گريه و ناله پو شانيد هاید و از اين جهت هديه را با زم منظور نمي دارد و آن را از دست شما مقبول نمي فرمايد.

۱۴ اما شما ميگويد سبب اين چيست؟ سبب اين است که خداوند در ميان تو و زوجه جواني ات شاهد بوده است و توبه وي خيانت ورزيده هاي، با آنکه او يار تو و زوجه هم عهد تو مي بود.

۱۵ و آيا وي که را نيا فريد با آنکه بقيه روح را مي داشت و از چه سبب يك را (قطا فريد) از اين جهت که ذريت الهی را طلب ميکرد. پس از روحهاي خود با حذر باشيد و زنه را حدي به زوجه جواني خود خيانت نورزد.

۱۶ زيرا يهوه خداي اسرائيل ميگويد که از طلاق نفرت دارم و نيز از اينکه کسی ظلم را به لباس خود پيوشاند. قول يهوه صبايوت اين است پس از روحهاي خود با حذر بوده، زنه را خيانت نورزد.

۱۷ شما خداوند را به سخنان خود خسته نمود هاید و ميگويد: چگونه او را خسته نمود هاید؟ از اينکه گفته ايد همه بد کاران به نظر خداوند پسنديده مي باشند و او از ايشان مسرور است يا اينکه خدايي که داوري کند کجا است؟

روز داوري

اينک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طريق را پيش روی من مي خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او مي باشيد، ناگهان به هيکل خود خواهد آمد، يعني آن رسول عهدي که شما از او مسرور مي باشيد. هان او مي آيد! قول يهوه صبايوت اين است.

۲ اما کيست که روز آمدن او را متحمل تواند شد؟ و کيست که در حين ظهور وي تواند ايستاد؟ زيرا که او مثل آتش قالگرو مانند صابون گازران خواهد بود.

۳ و مثل قالگرو مصفني کننده نقره خواهد نشست و بنی لاوي را طاهر ساخته، ايشان را مانند طلا و نقره مصفني خواهد گردانيد تا ايشان هديه هاي براي خداوند به عدالت بگذرانند.

۴ آنگاه هديه يهودا و اورشليم پسنديده خداوند خواهد شد چنانکه در ايام قديم وساهاي پيشين مي بود.

۵ و من براي داوري نزد شما خواهم آمد و به ضد جادوگران و زنا کاران و آنانی که قسم دروغ ميخورند و کسانی که بر مزدور در مزدش و بيوه زنان و يتيمان ظلم مينمايند و غريب را از حق خودش دور مي سازند و از من نمي ترسند، بزودي شهادت خواهم داد. قول يهوه صبايوت اين است.

۶ زيرا من که يهوه مي باشم، تبديل نمي پذيرم و از اين سبب شماي پسران يعقوب هلاک نمي شويد.

گول زدن خدا

شما از ايام پدران خود از فريض من تجاوز نموده، آنها را نگاه نداشته ايد. اما يهوه صبايوت ميگويد: بسوی من باز گشت نمايد و من بسوی شما باز گشت خواهم کرد، اما شما ميگويد به چه چيز باز گشت نمايم.

۸ آيا انسان خدا را گول زند؟ اما شما مرا گول زد هاید و ميگويد در چه چيز تورا گول زد هاید؟ در عشرها و هدايا.

۹ شما سخت ملعون شده ايد زيرا که شما يعني تمامي اين امت مرا گول زد هاید.

۱۰ تمامي عشرها را به مخزنهاي من بياوريد تا در خانه من خوراک باشد و يهوه صبايوت ميگويد مرا به اينطور امتحان نمايد که آيا روزنه هاي آسمان را براي شما نخواهم گشاد و چنان برکتی بر شما نخواهم ريخت که گنجایش آن نخواهد بود؟

و يهوه صبايوت ميگويد: خورنده را به جهت شما منع خواهم نمود تا ثمرات زمين شما را ضايع نسازد و مو شما در صحرا بيبار نشود.

۱۲ و همه امت ها شما را خوشحال خواهند خواند زيرا يهوه صبايوت ميگويد که شما زمين مرغوب خواهيد بود.

خداوند میگوید: به ضد من سخنان سخت گفته‌اید و میگویید به ضد توجه گفته‌ایم؟

گفته‌اید: بیفایده است که خدا را عبادت نماییم و چه سود از اینکه او امر او را نگاه داریم و بحضور یهوه صبا یوت با خزن سلوک نماییم؟
و حال متکبران را سعادت مند میخوانیم و بدکاران نیز فیروز میشوند و ایشان خدا را امتحان میکنند و عهدا (ناجی میگردند).

آنگاه ترسندگان خداوند بایکدیگر مکالمه کردند و خداوند گوش گرفته، ایشان را استماع نمود و کتاب یادگاری به جهت ترسندگان خداوند و به جهت آنانی که اسم او را عزیز داشتند مکتوب شد.

۱۷ و یهوه صبا یوت میگوید که ایشان در آن روزی که من تعیین نمودهام، ملک خاص من خواهند بود و بر ایشان ترحم خواهم نمود، چنانکه کسی برپسرش که او را خدمت میکند ترحم مینماید.

۱۸ و شما برگشته، در میان عادلان و شریران و در میان کسانی که خدا را خدمت مینمایند و کسانی که او را خدمت نمی نمایند، تشخیص خواهید نمود.

روز خداوند

زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می باشد، خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران گاه خواهند بود و یهوه صبا یوت میگوید: آن روز که میآید

ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخهای برای ایشان باقی خواهد گذاشت.

۲ اما برای شما که از اسم من میترسید آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهای وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده، مانند گوساله های پرواری جست

و خیز خواهید کرد.

۳ و یهوه صبا یوت میگوید: شریران را پامال خواهید نمود زیرا در آن روزی که من تعیین نمودهام، ایشان زیر کف پایهای شما خا کستر خواهند بود.

۴ تورات بنده من موسی را که آن را با فرایض و احکام به جهت تمامی اسرائیل در حوریب امر فرمودم بیاد آورید.

۵ اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد.

۶ و او دل پدران را بسوی پسران و دل پسران را بسوی پدران خواهد برگردانید، مباد ای پیام وزمین را به لعنت بزنم.

انجیل متی

نسب نامه عیسی مسیح

(وقا:)

کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم:

- ۱ ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و یوئادان را آورد.
- ۲ و یهودا، فارص و زارح را از تاملار آورد و فارص، حصرون را آورد و حصرون، آرام را آورد.
- ۳ و آرام، عمیناداب را آورد و عمیناداب، نحشون را آورد و نحشون، شلمون را آورد.
- ۴ و شلمون، بوغز را از راحاب آورد و بوغز، عوید را از راعوت آورد و عوید، یسار را آورد.
- ۵ و یسار و پادشاه را آورد و پادشاه، سلیمان را از زن اوریا آورد.
- ۶ و سلیمان، رحبعام را آورد و رحبعام، ابیارا آورد و ابیارا، آسار را آورد.
- ۷ و آسار، یهوشافاط را آورد و یهوشافاط، یورام را آورد و یورام، عزریار را آورد.
- ۸ و عزریار، یوتام را آورد و یوتام، احاز را آورد و احاز، حزقیار را آورد.
- ۹ و حزقیار، منسی را آورد و منسی، آمون را آورد و آمون، یوشیار را آورد.
- ۱۰ و یوشیار، یکنیا و یران را در زمان جلالی بابل آورد.
- ۱۱ و بعد از جلالی بابل، یکنیا، سالتیئیل را آورد و سالتیئیل، زرو بابل را آورد.
- ۱۲ زرو بابل، ابیهود را آورد و ابیهود، ایلیقائیم را آورد و ایلیقائیم، عازور را آورد.
- ۱۳ و عازور، صادق را آورد و صادق، یاکین را آورد و یاکین، ایلیهود را آورد.
- ۱۴ و ایلیهود، ایلعازر را آورد و ایلعازر، متان را آورد و متان، یعقوب را آورد.
- ۱۵ و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد.
- ۱۶ پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است، و از داود تا جلالی بابل چهارده طبقه، و از جلالی بابل تا مسیح چهارده طبقه.

فرشته به یوسف ظاهر میشود

(وقا:)

- ۱۷ اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او از زرو حالمقدس حامله یافتند.
- ۱۸ و شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند.
- ۱۹ اما چون او در این چیزها تفکر میکرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بروی ظاهر شده، گفت: «یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه در روی قرار گرفته است، از زرو حالمقدس است، و او پسری خواهد زیاید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از نگاهانشان خواهد رهانید.»
- ۲۰ و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد
- ۲۱ «اینک با کره آستن شده پسری خواهد زیاید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما.»
- ۲۲ پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده بود، بعمل آورد و زن خویش را گرفت و تا پسر نخستین خود را از او زیاید، او را شناخت، و او را عیسی نام نهاد.

دیدار مجوسیان

- ۲۳ و چون عیسی در ایام هیرو دیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: «جاست آن مولود که پادشاه یهوداست زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم؟»
- ۲۴ اما هیرو دیس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی.
- ۲۵ پس همروسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که «سیح کجا باید متولد شود؟»
- ۲۶ بدو گفتند: «بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است:

وتوای بیت لحم، در زمین یهود از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.»

آنگاه هیروودیس مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد.

۸ پس ایشان رابه بیت لحم روانه نموده، گفت: «روید و از احوال آن طفل بتدقیق تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، اورا پرستش نمایم.»

چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره‌های که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان میرفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد.

۱۰ و چون ستاره را دیدند، بینهایت شاد و خوشحال گشتند

و به خانه درآمدند، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی در افتاده، اورا پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده، هدایای طلا و کندر و مر به وی گذرانیدند.

۱۲ و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که به نزد هیروودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگری به وطن خویش مراجعت کردند.

فراره مصر

و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: «رخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیروودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا اورا هلاک نماید.»

پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد

و تا وفات هیروودیس در آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که «زمصر پسر خود را خواندم.»

چون هیروودیس دید که مجوسیان اورا سخنیه نمود هاند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید.

۱۷ آنگاه کلامی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، تمام شد: «وازی در رامه شنیده شد، گریه وزاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه میکند و تسلی نمی پذیرد زیرا که نیستند.»

بازگشت به ناصره

اما چون هیروودیس وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف ظاهر شده، گفت:

«رخیز و طفل و مادرش را برداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.»

پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد.

۲۱ اما چون شنید که ارکلاوس به جای پدر خود هیروودیس بر یهودیه پادشاهی میکند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافته، به نواحی جلیل برگشت.

۲۲ آمده در بلدهای مسمی به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که «ه ناصری خوانده خواهد شد.»

یحیای تعمید دهنده راه را برای عیسی آماده میکند

(رقس: لوقا.)

و در آن ایام، یحیی تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، میگفت:

«و به کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.»

زیرا همین است آنکه اشعیای نبی از او خبر داده، میگوید: «دای ندا کنندهای در بیابان که راه خداوند را میسازید و طرق او را راست نماید.»

و این یحیی لباس از پشم شتر می داشت، و کمر بند چرمی بر کمر و خوراک او از ملخ و عسل بری میبود.

در این وقت، اورشلم و تمام یهودیه و جمیع حوالی اردن نزد او بیرون میآمدند،

و به گناهان خود اعتراف کرده، در اردن از وی تعمید می یافتند.

پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که بجهت تعمید وی می آیند، بدیشان گفت: «ی افعیزادگان، که شمارا اعلام کرد که از غضب آینده

بگریزید؟

اکنون ثمره شایسته تو به بیاورید،

و این سخن را به خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما میگویم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.

۱۰ و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.

۱۱ من شمارا به آب به جهت تو به تعمید میدهم. لکن او که بعد از من میآید از من توانا تر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم، او شمارا به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

۱۲ او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکوپاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی گاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید.»

یحیی عیسی را تعمید میدهد
(رقس:، لوقا:)

آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد.

۱۴ اما یحیی او را منع نموده، گفت: «ن احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من میآیی؟»

عیسی در جواب وی گفت: «لان بگذار زیرا که ما را هم چنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم.»

اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بروی میآید.

۱۷ آنگاه خطابی از آسمان در رسید که «این است پسر حبیب من که از او خوشنودم.»

تجربه عیسی در بیابان
(رقس:، لوقا:)

آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید.

۲ و چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید.

۳ پس تجربه کننده نزد او آمده، گفت: «گریس خدا هستی، بگوت این سنگها نان شود.»

در جواب گفت: «کتوب است انسان نه محض نان زیست میکند، بلکه به هر کلهای که از دهان خدا صادر گردد.»

آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر کنگره هیکل برپا داشته،

به وی گفت: «گریس خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را در باره تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود برگیرند، مباد پایت به سنگی خورد.»

عیسی وی را گفت: «نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن.»

پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داد،

به وی گفت: «گرافتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.»

آنگاه عیسی وی را گفت: «ور شوای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.»

در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک فرشتگان آمده، او را پرستاری مینمودند.

موعظه عیسی در جلیل

(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد،

و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کتاره در یادرحد و دزبولون و نفتالیم ساکن شد.

۱۴ تا تمام گرد آنچه به زبان اشعیای نبی گفته شده بود

که «مین زبولون و زمین نفتالیم، راه دریا آن طرف اردن، جلیل امته؛

قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند و بر نشینندگان دیار موت و سایه آن نوری تابید.»

از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت: «و به کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.»

چهار ماهیگیر عیسی را پیروی میکنند
(وقا:)

و چون عیسی به کتاره دریای جلیل میخرا امید، دو برادر یعنی شمعون مسمی به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا میاندازند، زیرا صیاد بودند.

۱۹ بدیشان گفت: «زعقب من آید تا شمارا صیاد مردم گردانم.»

در ساعت دامهارا گذارده، از عقب او روانه شدند.

۲۱ و چون از آنجا گذشت دو برادر دیگر یعنی یعقوب، پسر زبیدی و برادرش یوحنا را دید که در کشتی با پدر خویش زبیدی، دامهای خود را اصلاح میکنند؛ ایشان را نیز دعوت نمود.

۲۲ در حال، کشتی و پدر خود را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

موعظه عیسی در سراسر جلیل
(رقس:، لوقا:).

وعیسی در تمام جلیل میگشت و در کایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه همی نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا میداد.

۲۴ و اسم او در تمام سوریه شهرت یافت، و جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او آوردند، و ایشان را شفا بخشید.

۲۵ و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اردن در عقب او روانه شدند.

موعظه بالای کوه
(لوقا:).

خوشباجها و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد و وقتی که او بنشست شاگردانش نزد او حاضر شدند.

۲ آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت:

«و شایحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.

۴ خوشباجها و ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.

۵ خوشباجها و حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.

۶ خوشباجها و گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.

۷ خوشباجها و رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد.

۸ خوشباجها و پاک دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.

۹ خوشباجها و صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد.

۱۰ خوشباجها و زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.

۱۱ خوشحال باشید چون شمارا فحش گویند و جفارسانند، و بخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند.

۱۲ خوش باشید و شادی عظیم نماید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است زیرا که به همینطور بر انبیای قبل از شما جفامی رسانیدند.

در باره نمک و نور

«ما نمک جهانی! لیکن اگر نمک فاسد گردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده، پایمال مردم شود.

۱۴ شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد.

۱۵ و چراغی افروزند تا آن را زیر میانه نهند، بلکه تا بر چراغان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنایی میبخشد.

۱۶ همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تحمید نمایند.

در باره تورات

«مان مبرید که آمدهام تا تورات یا صحف انبیاء باطل سازم. نیامدهام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم.

۱۸ زیرا هر آینه به شما میگویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌های از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.

۱۹ پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که بعمل آورد و تعلیم

نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.

۲۰ زیرا به شما میگویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.

در باره خشم

«نیده‌اید که به اولین گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود.»

۲۲ لیکن من به شما میگویم، هر که به برادر خود بیسبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را اقا گوید، مستوجب قصاص باشد و

هر که احمق گوید، مستحق آتش جهنم بود.

۲۳ پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطرت آید که برادرت بر تو حقی دارد، هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران.

۲۵ بامدعی خود مادمی که با وی در راه هستی صلح کن، مبادامدعی، تورابه قاضی سپارد و قاضی، تورابه داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی.

۲۶ هرآینه به تو میگویم، که تافلس آخر را دانکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد.

در باره شهوت

«نید هاید که به اولین گفته شده است ز نامکن.»

۲۸ لیکن من به شما میگویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.

۲۹ پس اگر چشم راستت تورابلغزاند، قلعش کن و از خود دور انداز زیرا تورابهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود.

۳۰ و اگر دست راستت تورابلغزاند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا توراهمفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آنکه کل جسدت در دوزخ افکنده شود.

در باره طلاق

«گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید، طلاق نامهای بدو بدهد.

۳۲ لیکن من به شما میگویم، هر کس بغیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن اومی باشد، و هر که زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.

در باره سوگند

«از شنید هاید که به اولین گفته شده است که قسم دروغ مخور، بلکه قسم های خود را به خداوند وفا کن.»

۳۴ لیکن من به شما میگویم، هرگز قسم مخورید، نه به آسمان زیرا که عرش خداست، و نه به زمین زیرا که پای انداز اوست، و نه به ارشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است، و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که موی را سفید یا سیاه نمی توانی کرد.

۳۷ بلکه سخن شمالی بی وفی نباشد زیرا که زیاده بر این از شریر است.

در باره رفتار متقابل

«نید هاید که گفته شده است.» چشمی به چشمی و دندانانی به دندانانی

لیکن من به شما میگویم، با شری مقاومت مکنید بلکه هر که بر خساره راست تو طیانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان، و اگر کسی خواهد باتو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار، و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو.

۴۲ هر کس از تو سوال کند، بدو بخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان.»

در باره دوست داشتن دشمنان (وقایع)

«نید هاید که گفته شده است همسایه خورا محبت نما و با دشمن خود عداوت کن.»

۴۴ اما من به شما میگویم که دشمنان خود را محبت نماید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفارساند، دعای خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباراند.

۴۶ زیرا هرگاه آنانی را محبت نماید که شما را محبت مینمایند، چه اجر دارد؟ آیا با جگیران چنین نمی کنند؟ و هرگاه برادران خود را فقط سلام گوید چه فضیلت دارد؟ آیا با جگیران چنین نمی کنند؟ پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.

در باره صدقه

«نهار عدالت خود را پیش مردم بهجا میاورید تا شمارا ببینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارید.

۲ پس چون صدقه دهی، پیش خود کرنامواز چنانکه ریاکاران در نکایس و بازارها میکنند، تا نزد مردم اکرام یابند. هر آینه به شما میگویم اجر خود را یافتانند.

۳ بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راست میکند مطمع نشود، تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.

درباره دعا کردن

«چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در نکایس و گوشه های کوچها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هر آینه به شما میگویم اجر خود را تحصیل نمود هاند.

۶ لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در راسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.

۷ و چون عبادت کنی، مانند امتهاتکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان میبرند که به سبب زیاد گفتن مستجاب میشوند.

۸ پس مثل ایشان مباشید زیرا که پدر شما حاجات شما را میداند پیش از آنکه از او سوال کنید.

«س شما به اینطور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.

ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود. نان کفاف ما را امروزه مابده.

و قرض های ما را بخش چنانکه مانیز قرضداران خود را میبخشیم.

و ما در آرزو ما بش میاور، بلکه از شر ما را رهایی ده.

زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابد الابد از آن تو است، آمین.»

«یرا هر گاه تقصیرات مردم را بدیشان پیامرزید، پدر آسمانی شما، شمارانیز خواهد آمرزید.

۱۵ اما اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدر شما هم تقصیرهای شمارانخواهد آمرزید.

درباره روزه گرفتن

«ما چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشو و مباشید زیرا که صورت خویش را تغییر می دهند تا در نظر مردم روزه دار نمایند. هر آینه به شما میگویم اجر خود را یافتانند.

۱۷ لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی

تا در نظر مردم روزه دار نمای، بلکه در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.

درباره پول

«نجهای برای خود بر زمین نیندوزید، جایی که بیدوزنگ زیان میرساند و جایی که دزدان نقب میزنند و دزدی مینمایند.

۲۰ بلکه گنجها بجهت خود در آسمان بپندوزید، جایی که بیدوزنگ زیان نمی رساند و جایی که دزدان نقب نمی زنند و دزدی نمی کنند.

۲۱ زیرا هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود.

«راغ بدن چشم است؛ پس هر گاه چشمت بسیط باشد تمام بدن تو روشن بود؛

اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک میبشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است!

«یچکس دو آقا را خدمت نمی تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و یا دیگری محبت، و یا به یکی میچسبد و دیگری را حقیر می شمارد. محال است که خدا و مومنان را خدمت کنید.

درباره غصه خوردن

«نابراین به شما میگویم، از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه پوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟

مرغان هوا را نظر کنید که نه میکارند و نه میدروند و نه در انبارها ذخیره میکنند و پدر آسمانی شما آنها را می پروراند. آیا شما از آنها براتب بهتر نیستید؟

و کیست از شما که به تفکر بتواند ذرا عی بر قامت خود افزاید؟

و برای لباس چرامی اندیشید؟ در سوسنهای چمن تامل کنید، چگونه نمومیکنند! نه محنت میکشند و نه میریسنند!

لیکن به شما میگویم سلیمان هم با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد.

۳۰ پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده میشود چنین پوشاند، ای کجایمان آینه شمار از طریق اولی؟

پس اندیشه مکنید و مگوید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم.

۳۲ زیرا که در طلب جمیع این چیزها متماهیما شدند. اما پدر آسمانی شما می داند که بدین همه چیز احتیاج دارید.

۳۳ لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما می دهد.

۳۴ پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.

درباره انتقاد از دیگران

(وقایع)

«کم مکنید تا بر شما حکم نشود.

۲ زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که بپیماید برای شما خواهند پیوست.

۳ و چون است که خس را در چشم برادر خود میبینی و چوینی را که چشم خود داری نمی یابی؟

یا چگونه به برادر خود می گویی اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم و اینک چوب در چشم تو است؟

ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!

«نچه مقدس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مباد آنها را پایمال کنند و برگشته، شمارا بدرند.

سوال کنید...

۸ «وال کنید که به شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بگوید که برای شما باز کرده خواهد شد.

۹ زیرا هر که سوال کند، یابد و کسی که بطلبد دریافت کند و هر که بگوید برای او گشاده خواهد شد.

۹ و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟

یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟

پس هرگاه شما که شیر هستید، دادن بخشش های نیکو را به اولاد خود میدانید، چقدر زیاد پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سوال میکنند خواهد بخشید!

لذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و صحف انبیا.

درباره راه آسمان

«زدرتنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل میشوند بسیارند.

۱۴ زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مودی به حیات است و یابندگان آن کمند.

میوه های درخت زندگی انسان

(وقایع)

«ما از انبیا کذب احتراز کنید، که به لباس میشها نزد شما می آیند ولی در باطن، گران درنده میباشند.

۱۶ ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس میچینند؟

همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می آورد و درخت بد، میوه بد می آورد.

۱۸ نمی تواند درخت خوب میوه بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد.

۱۹ هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.

۲۰ لذا از میوه های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.

عمارت روی صخره یاشن

(وقایع)

«هر که مرا خداوند، خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد.

۲۲ بسا در آن روز مرا خواهند گفت: خداوند، خداوند، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوارها را خراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختم؟

آنگاه به ایشان صریح خواهم گفت که هرگز شمارا نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!

«س هر که این سخنان را بشنود و آنها را به جا آورد، او را به مردی داننا تشبیه می کنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد.

۲۵ و باران باریده، سیلابها روان گردید و بادها وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب نگردد زیرا که بر سنگ بنا شده بود.

۲۶ و هر که این سخنان را شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد.

۲۷ وباران باریده، سیلابها جاری شد و بادها وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.»
و چون عیسی این سخنان را ختم کرد آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند،
زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم میداد و نه مثل کاتبان.

شفای یک جذامی
(رقس:، لوقا:)

و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند.

۲ که ناگاه ابرصی آمد و او پرستش نموده، گفت: «ای خداوند اگربخواهی، میتوانی مرا طاهر سازی.»
عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: «بخوام، طاهر شو!» که فوراً ابرص او طاهر گشت.

۴ عیسی بدو گفت: «نهار کسی را اطلاع ندهی بلکه رفته، خود را به کاهن بنما و آن هدیه‌های را که موسی فرمود، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی باشد.»

ایمان سر باز رومی
(وقا:)

و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یوزباشی‌ای نزد وی آمد و بدو التماس نموده،

گفت: «ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و بشدت متالم است.»

عیسی بدو گفت: «ن آمده، او را شفا خواهم داد.»

یوزباشی در جواب گفت: «داوندا، لایق آن نیام که زیر سقف من آبی. بلکه فقط سختی بگو و خادم من صحت خواهد یافت.

۹ زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم؛ چون به یکی گویم برو، میرود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود فلان کار را بکن، میکند.»

عیسی چون این سخن را شنید، متعجب شده، به همراهان خود گفت: «آینه به شما می‌گویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافتم.

۱۱ و به شما می‌گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست؛

اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد.

۱۳ پس عیسی به یوزباشی گفت: «رو، برو فوق ایمانت تو را عطا شود،» که در ساعت خادم او صحت یافت.

شفای مادر زن پطرس و بسیاری دیگر
(رقس:، لوقا:)

و چون عیسی به خانه پطرس آمد، مادر زن او را دید که تب کرده، خوابیده است.

۱۵ پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت.

۱۶ اما چون شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سختی ارواح را بیرون کرد و همه مریشان را شفا بخشید.

۱۷ تا سختی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که «ضعف‌های ما را گرفت و مرض‌های ما را برداشت.»

بهای پیروی از عیسی
(وقا:)

چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به نگاره دیگر روند.

۱۹ آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت: «ستاد اهر جا روی، تو را متابعت کنم.»

عیسی بدو گفت: «و باهان را سوراخها و مرغان هوار آشیانها است. لیکن پسران را جای سر نهادن نیست.»

و دیگری از شاگردانش بدو گفت: «داوند اول مرا رخصت ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم.»

عیسی وی را گفت: «را متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.»

آرام کردن طوفان دریا
(رقس:، لوقا:)

چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند.

۲۴ ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد، بجدی که امواج، کشتی را فرو می‌گرفت؛ و او در خواب بود.

۲۵ پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: «داوندا، ما را در یاب که هلاک میشویم!» بدیشان گفت: «ی کایمانان، چرا ترسان هستید؟» آنگاه برخاسته، با دهاودریار انجیب کرد که آرامی کامل پدید آمد.

۲۷ اما آن اشخاص تعجب نموده، گفتند: «این چگونه مردی است که با دهاودریانیز او را اطاعت میکنند!»

انخراج ارواح ناپاک

(رقس:، لوقا:)

و چون به آن نگاره در زمین جرجسیان رسید، دو شخص دیوانه از قبرهای بیرون شده، بدو برخوردند و بحدی تندخوی بودند که هیچکس از آن راه نتوانستی عبور کند.

۲۹ در ساعت فریاد کرده، گفتند: «اعیسی ابنالله، ما را با توجه کار است؟ مگر در اینجا آمدهای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟ و گله گراز بسیاری دور از ایشان میچرید.

۳۱ دیوها از وی استدعائوده، گفتند: هر گاه ما را بیرون کنی، در گله گرازان ما را بفرست.»
۳۲ ایشان را گفت: بروید! در حال بیرون شده، داخل گله گرازان گردیدند که فی الفور همه آن گرازان از بلندی به دریا جسته، در آب هلاک شدند. اما شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را شهرت دادند.

۳۴ و اینک تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حدود ایشان بیرون رود.

شفای مرد افلیج

(رقس:، لوقا:)

پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد. ناگاه مفلوجی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ی فرزند، خاطر جمع دار که گناهانت آمرزیده شد.»

آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند: «این شخص کفر میگوید.»

عیسی خیالات ایشان را درک نموده، گفت: «زهر چه خیالات فاسد به خاطر خود راه میدهد؟

زیرا کدام سهل تراست، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟

لیکن تا بدانید که پسر انسان را قدرت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست...» آنگاه مفلوج را گفت: «رخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود روانه شو!»

در حال برخاسته، به خانه خود رفت!

و آن گروه چون این عمل را دیدند، متعجب شده، خدایی را که این نوع قدرت به مردم عطا فرموده بود، تعجب نمودند.

ضیافت در خانه متی

(رقس:، لوقا:)

چون عیسی از آنجا میگذشت، مردی را مسمی به متی به باج گاه نشسته دید. بدو گفت: «رامتابعت کن.» در حال برخاسته، از عقب وی روانه شد.

۱۰ و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود که جمعی از باجگیران و گاهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.

«فریسیان چون دیدند، به شاگردان او گفتند: «را استاد شما با باجگیران و گاهکاران غذا میخورد؟»

عیسی چون شنید، گفت: «ه تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند.»

۱۳ لکن رفته، این را دریافت کنید که رحمت میخوام نه قربانی، زیرا نیامده ام تا عادلان را بلکه گاهکاران را به توبه دعوت نمایم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه

(رقس:، لوقا:)

آنگاه شاگردان یحیی نزد وی آمده، گفتند: «ون است که ما و فریسیان روزه بسیاری داریم، لکن شاگردان تو روزه نمی دارند؟» عیسی بدیشان گفت: «یابسران خانه عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، میتوانند ماتم کنند؟ و لکن ایامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند داشت.

۱۶ و هیچکس بر جامه کهنه پارهای از پارچه نو وصله نمی کند زیرا که آن وصله از جامه جدا میگردد و در دیدگی بدتر میشود.

۱۷ و شراب نورادر مشکهای کهنه نمی ریزند و الا مشکها دریده شده، شراب ریخته و مشکها تباہ گردد. بلکه شراب نورادر مشکهای نو میریزند تا هر دو محفوظ باشد.»

زنده کردن دختر بایرس
(رقس:، لوقا:)

او هنوز این سخنان را بدیشان میگفت که ناگاه رئیس آمد و او را پرستش نموده، گفت: «کنون دختر من مرده است. لکن بیا و دست خود را بر وی گذار که زبست خواهد کرد.»

پس عیسی به اتفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روان شد.

۲۰ و اینک زنی که مدت دوازده سال به مرض استحاضه مبتلا میبود، از عقب او آمده، دامن ردای او را لمس نمود، زیرا با خود گفته بود: «گر محض ردایش را لمس کنم، هر آینه شفا یابم.»

عیسی برگشته، نظر بروی انداخته، گفت: «ی دختر، خاطر جمع باش زیرا که ایمانت تو را شفا داده است!» در ساعت آن زن رستگار گردید.

۲۳ و چون عیسی به خانه رئیس درآمد، نوحهگران و گروهی از شورش کنندگان را دیده،

بدیشان گفت: «آه دهید، زیرا دختر نمرده بلکه در خواب است.» ایشان بروی سخنریه کردند.

۲۵ اما چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را گرفت که در ساعت برخاست.

۲۶ و این کار در تمام آن مرز و بوم شهرت یافت.

شفای دو نابینا و یک گنگ

و چون عیسی از آن مکان میرفت، دو کور فریادکنان در عقب او افتاده، گفتند: «سرد او دا، بر ما ترحم کن!»

و چون به خانه درآمد، آن دو کور نزد او آمدند. عیسی بدیشان گفت: «یا ایمان دارید که این کار را میتوانم کرد؟» گفتندش: «لی خداوند!»

در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده، گفت: «رو فوق ایمانتان به شما بشود.»

در حال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را به تاکید فرمود که «نهار کسی اطلاع نیابد.»

اما ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند.

۳۲ و هنگامی که ایشان بیرون میرفتند، ناگاه دیوانهای گنگ را نزد او آوردند.

۳۳ و چون دیو بیرون شد، گنگ، گویا گردید و همه در تعجب شده، گفتند: «راسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود.»

لیکن فریسیان گفتند: «ه واسطه رئیس دیوها، دیوها را بیرون میکند.»

دعای حصاد

و عیسی در همه شهرها و دهات گشته، در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه مینمود و هر مرض و رنج مردم را شفای داد.

۳۶ و چون جمع کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بی شبان، پریشان حال و پراکنده بودند.

۳۷ آنگاه به شاگردان خود گفت: «صادقاً او ان است لیکن عمله کم. پس از صاحب حصاد است دعا نماید تا عمله در حصاد خود بفرستد.»

اعزام دوازده شاگرد

(رقس:، لوقا:)

و دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشان را برابر او احاطه پدید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند.

۲ و نامهای دوازده رسول این است: اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس؛ یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا؛

فیلپس و برتولما؛ توما و متای با جگیر؛ یعقوب بن حلفی و لوی معروف به تدی؛

شمعون قانونی و یهو دای استخریوطی که او را تسلیم نمود.

این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیت کرده، گفت: «ز راه امتها مروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید،

بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید.

۷ و چون میروید، موعظه کرده، گوید که ملکوت آسمان نزدیک است.

۸ بیماران را شفا دهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون نمایید. مفت یافتاید، مفت بدهید.

۹ طلا یا نقره یا مس در کمرهای خود ذخیره نکنید،

و برای سفر، تو شهدان یاد و پیراهن یا کفشهایا عصا بردارید، زیرا که مز دور مستحق خوراک خود است.

- ۱۱ و در هر شهری یا قریه‌های که داخل شوید، بپرسید که در آنجا که لیاقت دارد؛ پس در آنجا بمانید تا بیرون روید.
- ۱۲ و چون به خانهای درآید، بر آن سلام نمائید؛
- پس اگر خانه لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد و اگر نالایق بود، سلام شما به شما خواهد برگشت.
- ۱۴ و هر که شمارا قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را بر افشانید.
- ۱۵ هر آینه به شما می گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم و غموره از آن شهر سهل تر خواهد بود.
- پیشگویی زحمات و شکنجه‌ها**
- هان، من شمارا مانند گوسفندان در میان گرگان میفرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید.
- ۱۷ اما از مردم بر حذر باشید، زیرا که شمارا به مجلسها تسلیم خواهند کرد و در نکایس خود شمارا تا زیانه خواهند زد، و در حضور حکام و سلاطین، شمارا بخاطر من خواهند برد تا برایشان و بر امتها شهادتی شود.
- ۱۹ اما چون شمارا تسلیم کنند، اندیشه مکنید که چگونه یا چه بگوئید زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت، زیرا گویند شما نیستید بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است.
- ۲۱ و برادر، برادر را و پدر، فرزندان را به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛ و به جهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هر که تا به آخر صبر کند، نجات یابد.
- ۲۳ و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار کنید زیرا هر آینه به شما میگویم تا پسر انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت.
- شاگرد از معلم خود افضل نیست و نه غلام از آقایش برتر.
- ۲۵ کافی است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را که چون آقای خود شود. پس اگر صاحبخانه را بعلزبول خوانند، چقدر زیاد تر اهل خانهاش را.
- ۲۶ لہذا از ایشان مترسید زیرا چیزی مستور نیست که مکشوف نگردد و نه مجهولی که معلوم نشود.
- ۲۷ آنچه در تاریکی به شما میگویم، در روشنائی بگوئید، و آنچه در گوش شنوید بر ما موعظه کنید.
- ۲۸ و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نیاند، بیم مکنید بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم.
- ۲۹ آید و گنجشک به یک فلس فروخته نمی شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی افتد.
- ۳۰ لیکن همه مویهای سر شما نیز شمرده شده است.
- ۳۱ پس ترسان مباشید زیرا شما از گنجشکان بسیار افضل هستید.
- پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد.
- ۳۳ اما هر که مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود.
- ۳۴ گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را.
- ۳۵ زیرا که آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم.
- ۳۶ و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود.
- و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد؛ لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیادتر از من دوست دارد؛ لایق من نباشد.
- ۳۸ و هر که صلیب خود را بر نداشته، از عقب من نیاید؛ لایق من نباشد.
- ۳۹ هر که جان خود را دریابد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت.
- ۴۰ هر که شمارا قبول کند، مرا قبول کرده و کسیکه مرا قبول کرده، فرستنده مرا قبول کرده باشد.
- ۴۱ و آنکه نیای را به اسم نبی پذیرد، اجرت نبی یابد و هر که عادل را به اسم عادل پذیرفت، مزد عادل را خواهد یافت.
- ۴۲ و هر که یکی از این صغار را کاسهای از آب سرد محض نام شاگرد نوشاند، هر آینه به شما میگویم اجر خود را ضایع نخواهد ساخت.»

بر طرف کردن شک بیچی
(وقایع)

و چون عیسی این وصیت را باد و از ده شاگرد خود به اتمام رسانید، از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید.

۲ و چون یحیی در زندان، اعمال مسیح را شنید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدو گفت: «یا آن آینده تویی یا منتظر دیگری باشیم؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «روید و یحیی را از آنچه شنیده و دیده‌اید، اطلاع دهید که کوران بینا میگردند و لنگان به رفتار میآیند و ابرصان طاهر و کران شنوا و مردگان زنده میشوند و فقیران بشارت میشوند؛ و خوشحال کسی که در من نلغزد.»

و چون ایشان می‌رفتند، عیسی با آن جماعت در باره یحیی آغاز سخن کرد که «جهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیانی را که از باد در جنبش است؟ بلکه بجهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا مردی را که لباس فاخر در بردارد؟ اینک آنانی که رخت فاخر میپوشند در خانه‌های پادشاهان میباشند. ۹ لیکن بجهت دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ آیانی را؟ بلی به شما میگویم از نبی افضل را!

زیرا همان است آنکه در باره او مکتوب است: اینک من رسول خود را پیش روی تو میفرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد.»

۱۱ هر آینه به شما میگویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیی تعمیر دهنده بر نخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگ تر است.

۱۲ و از ایام یحیی تعمیر دهنده تا الان، ملکوت آسمان محبور میشود و جباران آن را به زور می ربایند.

۱۳ زیرا جمیع انبیا و تورات تا یحیی اخبار مینمودند.

۱۴ و اگر خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید.

۱۵ هر که گوش شنوا دارد بشنود.

۱۶ لیکن این طایفه را به چه چیز تشبیه نمایم؟ اطفالی را مانند که در کوچه هاننشسته، رفیقان خویش را صدا زده، میگویند: برای شمانی نواختیم، رقص نکر دید؛ نوحه گری کردیم، سینه نزدید.»

۱۸ زیرا که یحیی آمد، نه میخورد و نه میآشامید، میگویند یود دارد.

۱۹ پسر انسان آمد که میخورد و مینوشد، میگویند اینک مردی پر خور و میگسار و دوست با جگیران و نگاهکاران است. لیکن حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است.» «و عده آرامش درون

آنگاه شروع به ملامت نمود بر آن شهرهایی که اکثر از معجزات وی در آنها ظاهر شد زیرا که توبه نکرده بودند:

«ای بر توای خور زین! وای بر توای بیت صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت، در صورت و صید و نوازش ظاهر میشد، هر آینه مدتی در پلاس و خاکستر توبه مینمودند.

۲۲ لیکن به شما میگویم که در روز جزا حالت صورت و صید و نوازش شما سهلتر خواهد بود.

۲۳ و توای کفرناحوم که تا به فلک سرفراشتهای، به جهنم سرنگون خواهی شد زیرا هر گاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر میشد، هر آینه تا امروز باقی میماند.

۲۴ لیکن به شما میگویم که در روز جزا حالت زمین سدوم از تو سهل تر خواهد بود.»

در آن وقت، عیسی توجه نموده، گفت: «ی پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش میکنم که این امور را از دانا یان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی!

بلیای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود.

۲۷ پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پس را نمی شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچکس میشناسد غیر از پسر و کسی که پسر نخواهد بد و مکشوف سازد.

۲۸ بیاید نزد منای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شمار آرامی خواهم بخشید.

۲۹ یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاد هدل میباشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛ زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک.»

شاگردان در روز سبت گندم میچینند

(رقص: لوقا).

در آن زمان، عیسی در روز سبت از میان کشتزارها میگذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه‌ها آغاز کردند.

۲ اما فریسیان چون این را دیدند، بدو گفتند: «ینک شاگردان تو عملی میکنند که کردن آن در سبت جایز نیست.»

ایشان را گفت: «گر بخواند هاید آنچه داود در فقیانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟

چه طور به خانه خدا درآمده، نانهای تقدّمه را خورد که خوردن آن براوورفیقانش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط.

۵ یادرتورات نخواند هاید که در روزهای سبت، کهنه در هیکل سبت را حرمت نمی دارند و بیگانه هستند؟
لیکن به شما میگویم که در اینجا شخصی بزرگتر از هیکل است!

و اگر این معنی را درک میکرید که رحمت میخواهم نه قربانی، بیگانهان را مذمت نمی نمودید.

۸ زیرا که پسر انسان مالک روز سبت نیز است.»

شفای دست بیمار

(رقس: لوقا:)

و از آنجا رفته، به کنیسه ایشان در آمد،

که ناگاه شخص دست خشکی حاضر بود. پس از وی پرسیده، گفتند: «یاد روز سبت شفا دادن جایز است یا نه؟» تا داعایی براو وارد آوردند.

۱۱ وی به ایشان گفت: «یست از شما که یک گوسفند داشته باشد و هر گاه آن در روز سبت به حضرات افتد، او را نخواهد گرفت و بیرون آورد؟
پس چقدر انسان از گوسفند افضل است. بنابراین در سبت تانیکو بیگردن روا است.»

آنگاه آن مرد را گفت: «ست خود را دراز کن!» پس دراز کرده، مانند دیگری صحیح گردید.

۱۴ اما فریسیان بیرون رفته، براوشورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگی بدنبال عیسی میروند

(رقس:)

عیسی این را درک نموده، از آنجا روانه شد و گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید،

و ایشان را قدغن فرمود که او را شهرت ندهند.

۱۷ تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود:

«نیک بنده من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطر من از وی خرسند است. روح خود را بروی خواهم نهاد تا انصاف را بر امتها شتهار نماید.

۱۹ نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی آواز او را در کوچه ها نخواهد شنید.

۲۰ نی خرد شده را نخواهد شکست و فتیله نیم سوخته را خاموش نخواهد کرد تا آنکه انصاف را به نصرت بر آورد.

۲۱ و به نام او امتها امید خواهند داشت.»

تهمت رهبران مذهبی

(رقس:)

آنگاه دیوانهای کورو گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد چنانکه آن کورو گنگ، گویا و بینا شد.

۲۳ و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند: «یا این شخص پسر داود نیست؟»

لیکن فریسیان شنیده، گفتند: «این شخص دیوها را بیرون نمی کند مگر به یاری بعزل بول، رئیس دیوها!»

عیسی خیالات ایشان را درک نموده، بدیشان گفت: «رملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری یا خانهای که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند.

۲۶ لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هر آینه بخلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟

و اگر من به وساطت بعزل بول دیوها را بیرون میکنم، پسران شما آنهارا به یاری که بیرون میکنند؟ از این جهت ایشان بر شما دوری خواهند کرد.

۲۸ لیکن هر گاه من به روح خدا دیوها را اخراج میکنم، هر آینه ملکوت خدا بر شما رسیده است.

۲۹ و چگونه کسی بتواند در خانه شخصی زور آورد و در آید و اسباب او را غارت کند، مگر آنکه اول آن زور آور را ببندد و پس خانه او را تاراج کند؟

هر که با من نیست، برخلاف من است و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد.

۳۱ از اینرو، شما را میگویم هر نوع نگاه و کفر از انسان آمرزیده میشود، لیکن کفر به روح القدس از انسان عفو نخواهد شد.

۳۲ و هر که برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود اما کسی که برخلاف روح القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهد شد.

۳۳ یاد رخت رانیکو گردانید و میوه اش را نیکو، یاد رخت رافاسد سازید و میوه اش را فاسد، زیرا که درخت از میوه اش شناخته میشود.

۳۴ ای افعیزادگان، چگونه میتوانید سخن نیکو گفت و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از زیادتی دل سخن میگوید.

۳۵ مرد نیکو از خزانة نیکوی دل خود، چیزهای خوب برمی آورد و مرد بد از خزانة بد، چیزهای بد بیرون میآورد.

۳۶ لیکن به شما میگویم که هر سخن باطل که مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهند داد.
 ۳۷ زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد و از سخنهای تو بر تو حکم خواهد شد.»

رهبران مذهبی از عیسی

آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب گفتند: «ی استاد می خواهیم از تو آیتی ببینیم.»

او در جواب ایشان گفت: «رقه شریرونا کار آیتی می طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد.

۴۰ زیرا هم چنانکه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود.

۴۱ مردمان نینواد روز داوری باین طایفه برخاسته، برایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجا است.

۴۲ ملکه جنوب در روز داوری باین فرقه برخاسته، برایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است.

و وقتی که روح پلید از آدمی بیرون آید، در طلب راحت به جایهای پیاب گردش میکند و نمی یابد.

۴۴ پس میگوید به خانه خود که از آن بیرون آمدم بر می گردم، و چون آید، آن را خالی و جاروب شده و آراسته می بیند.

۴۵ آنگاه می رود و هفت روح دیگر بد تراز خود را برداشته، می آورد و داخل گشته، ساکن آنجا می شوند و انجام آن شخص بد تراز آغازش میشود. همچنین به این فرقه شریرو خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی میکند

(رقس: لوقا:)

او بآن جماعت هنوز سخن میگفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند.

۴۷ و شخصی وی را گفت: «ینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می خواهند با تو سخن گویند.»

در جواب قایل گفت: «یست مادر من و برادرانم کیانند؟»

و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده، گفت: «ینانند مادر من و برادرانم.

۵۰ زیرا هر که اراده پدر مرا که در آسمان است بهجا آورد، همان برادر و خواهر و مادر من است.»

مثل چهار نوع زمین

(رقس: لوقا:)

و در همان روز، عیسی از خانه بیرون آمده، به نگاره دریا نشست

و گروهی بسیار بر وی جمع آمدند، بقسمی که او به کشتی سوار شده، قرار گرفت و تمامی آن گروه بر ساحل ایستادند؛

و معانی بسیار به مثلها برای ایشان گفت: «قتی بزرگتری بجهت پاشیدن تخم بیرون شد.

۴ و چون تخم میپاشید، قدری در راه افتاد و مرغان آمده، آن را خوردند.

۵ و بعضی بر سنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده، بزودی سبز شد، چونکه زمین عمق نداشت،

و چون آفتاب برآمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید.

۷ و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود.

۸ و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی.

۹ هر که گوش شنو دارد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(رقس: لوقا:)

آنگاه شاگردانش آمده، به وی گفتند: «زچه جهت باینها به مثلها سخن میرانی؟»

در جواب ایشان گفت: «انستین اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطا نشده،

زیرا هر که دارد بدو داده شود و افزونی یابد. اما کسیکه ندارد آنچه دارد هم از او گرفته خواهد شد.

۱۳ از این جهت باینها به مثلها سخن می گویم که نگرانند و نمی بینند و شنو هستند و نمی شنوند و نمی فهمند.

۱۴ و در حق ایشان نبوت اشعیاء تمام میشود که میگوید: به سمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده، خواهید نگرست و نخواهید دید.
۱۵ زیرا قلب این قوم سنگین شده و به گوشها به سنگینی شنید هاند و چشمان خود را بر هم نهاد هاند، مبادا به چشمها ببینند و به گوشها بشنوند و به دلها بفهمند و باز گشت کنند و من ایشان را شفا دهم.»

۱۶ لیکن خوشا به حال چشمان شما زیرا که میبینند و گوشهای شما زیرا که میشنوند زیرا هر آینه به شما میگویم بسا انبیا و عادلان خواستند که آنچه شما میبینید، ببینند و ندیدند و آنچه میشنویید، بشنوند و نشنیدند.
پس شما مثل بزرگرا بشنویید.

۱۹ کسیکه کلمه ملکوت را شنیده، آن را نفهمید، شری می آید و آنچه در دل او کاشته شده است میر باید، همان است آنکه در راه کاشته شده است.
۲۰ و آنکه بر سنگلاخ ریخته شده، اوست که کلام را شنیده، فی الفور به خشنودی قبول میکند،
ولکن ریشههای در خود ندارد، بلکه فانی است و هر گاه سختی یا صدمهای به سبب کلام بر او وارد آید، در ساعت لغزش میخورد.
۲۲ و آنکه در میان خارها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود و اندیشه این جهان و غرور دولت، کلام را خفه کند و بیشتر گردد.
۲۳ و آنکه در زمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را میفهمد و بار آور شده، بعضی صدمه و بعضی شصت و بعضی سی ثمر میآورد.»

مثل کرکاس
(رقص):

ومثلی دیگر بجهت ایشان آورده، گفت: «لکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت:

و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان گندم، کرکاس ریخته، برفت.

۲۶ و وقتی که گندم روید و خوشه بر آورد، کرکاس نیز ظاهر شد.

۲۷ پس نوکران صاحبخانه آمده، به وی عرض کردند: ای آقا مگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشتهای؟ پس از کجا کرکاس بهم رسانید؟

ایشان را فرمود: این کار دشمن است.» عرض کردند: ایامی خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟

فرمود: نی، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را با آنها بر کنیید.

۳۰ بگذرید که هر دو تا وقت حصاد با هم نمو کنند و در موسم حصاد، دروگران را خواهم گفت که اول کرکاسها را جمع کرده، آنها را برای سوختن با فها ببندید اما گندم را در انبار من ذخیره کنید.» (مثل دانه خردل)

بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: «لکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت.

۳۲ و هر چند از سایر دانهها کوچکتر است، ولی چون نمو کند بزرگترین بقول است و درختی میشود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه می گیرند.»

مثل خمیر مایه

ومثلی دیگر برای ایشان گفت که ملکوت آسمان خمیر مایهای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام، مخمر گشت.

۳۴ همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثلها گفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت،

تا تمام گردد کلامی که به زبان نبی گفته شد: «هان خود را به مثلها باز میگویم و به چیزهای مخفی شده از بنای عالم تنطق خواهیم کرد.»

تشریح مثل کرکاس

آنگاه عیسی آن گروه را مرخص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «ئل کرکاس مزرعه را بجهت ما شرح فرما.»

در جواب ایشان گفت: «نکه بذرنیکومی کار دپسر انسان است،

و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنا ی ملکوت و کرکاسها، پسران شریرند.

۳۹ و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند.

۴۰ پس همچنانکه کرکاسها را جمع کرده، در آتش میسوزانند، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد،

که پسرانسان ملائکه خود را فرستاده، همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد،

و ایشان را به تور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بود.

۴۳ آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هر که گوش شنو دارد بشنود.

مثل گنج پنهان

«ملکوت آسمان گنجی راماند، مخفی شده در زمین که شخصی آن ریافته، پنهان نمود و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید.

مثل تاجر مروارید

«از ملکوت آسمان تاجری راماند که جویای مرواریدهای خوب باشد، و چون یک مروارید گرانمایافت، رفت و مایملک خود را فروخته، آن را خرید.

مثل تور ماهیگیری

«یض ملکوت آسمان مثل دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید، و چون پر شود، به کارهاش کشند و نشسته، خوبها را در ظرف جمع کنند و بدها را دور اندازند. ۴۹ بدینطور در آخرین عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، طالحین را از میان صالحین جدا کرده،

ایشان را در تور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان میباشند.»

عیسی ایشان را گفت: «یا همه این امور را فهمید هاید؟» گفتندش: «لی خداوندا.»

به ایشان گفت: «نابراین، هر کاتبی که در ملکوت آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحبخانهای است که از خزانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون میآورد.»

بی ایمانی مردم ناصره

(رقس:)

و چون عیسی این مثلها را به اتمام رسانید، از آن موضع روانه شد.

۵۴ و چون به وطن خویش آمد، ایشان را در کنیسه ایشان تعلیم داد، بقسمی که متعجب شده، گفتند: «ز کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را بهم رسانید؟»

آیا این پسر نجار نمی باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟

و همه خواهرانش نزد ما نمی باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟»

و درباره اولغزش خوردند. لیکن عیسی بدیشان گفت: «بی یحرم نباشد مگر در وطن و خانه خویش.»

و به سبب بی ایمانی ایشان معجزه بسیار در آنجا ظاهر نساخت.

قتل یحییای تعمید دهنده

(رقس:، لوقا:)

در آن هنگام هیرودیس تیترا رخ چون شهرت عیسی را شنید،

به خادمان خود گفت: «ین است یحیی تعمید دهنده که از مردگان برخاسته است، و از این جهت معجزات از او صادر میگردد.»

زیرا که هیرودیس یحیی را بخاطر هیرودیا، زن برادر خود فیلیپس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود؛

چون که یحیی بدو همی گفت: «گاه داشتن وی بر تو حلال نیست.»

و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او را نبی میدانستند.

۶ اما چون بزم میلاد هیرودیس را میآراستند، دختر هیرودیا در مجلس رقص کرده، هیرودیس را شاد نمود.

۷ از اینرو قسم خورده، وعده داد که آنچه خواهد بدو بدهد.

۸ و او از ترغیب مادر خود گفت که «ریحی تعمید دهنده را الان در طبقی به من عنایت فرما.»

آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر همنشینان خود، فرمود که بدهند.

۱۰ و فرستاده، سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد،

و سر او را در طبقی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد.

۱۲ پس شاگردانش آمده، جسد او را برداشته، به خاک سپردند و رفته، عیسی را اطلاع دادند.

پنج نان و دو ماهی

(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

و چون عیسی این را شنید، به کشتی سوار شده، از آنجا به ویرانه‌های به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند، از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند.

۱۴ پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، برایشان رحم فرمود و بیماران ایشان را شفاداد.

۱۵ و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «ین موضع ویرانه است و وقت الان گذشته. پس این گروه را مرخص فرماتا به دهات رفته بجهت خود غذا بخرند.»

عیسی ایشان را گفت: «حتیاج به رفتن ندارند. شما ایشان را غذا دهید.»

بدو گفتند: «راینجاجز پنج نان و دو ماهی نداریم!»

گفت: «نهار اینجا به نزد من بیاورید!»

و بدان جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگر بسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت.

۲۰ و همه خورده، سیر شدند و از پاره‌های باقیمانده دوازده سبد پر کرده، برداشتند.

۲۱ و خوردگان سوای زنان و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب
(رقس:، یوحنا:)

بیدرنگ عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده، پیش از وی به کنار دیگر روانه شوند تا آن گروه را رخصت دهد.

۲۳ و چون مردم را روانه نمود، به خلوت برای عبادت بر فراز کوهی برآمد. و وقت شام در آنجا تنها بود.

۲۴ اما کشتی در آن وقت در میان دریا به سبب باد مخالف که میوزید، به امواج گرفتار بود.

۲۵ و در پاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامیده، به سوی ایشان روانه گردید.

۲۶ اما چون شاگردان، او را بر دریا خرامان دیدند، مضطرب شده، گفتند که خیالی است؛ و از خوف فریاد برآوردند.

۲۷ اما عیسی ایشان را بی‌تامل خطاب کرده، گفت: «اطر جمع دارید! منم ترسان مباشید!»

پطرس در جواب او گفت: «داوندا، اگر تو بی‌مرا بفرماتا بر روی آب، نزد تو آیم.»

گفت: «یا! در ساعت پطرس از کشتی فرود شده، بر روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید.

۳۰ لیکن چون باد را شدید دید، ترسان گشت و مشرف به غرق شده، فریاد برآورده، گفت: «داوندا مرا دریاب.»

عیسی بیدرنگ دست آورده، او را بگیرفت و گفت: «ی کایمان، چرا شک آوردی؟»

و چون به کشتی سوار شدند، باد ساکن گردید.

۳۳ پس اهل کشتی آمده، او را پرستش کرده، گفتند: «ی الحقیقه تو پسر خدا هستی!»

شفای عده‌های بسیار
(رقس:)

آنگاه عبور کرده، به زمین جنیسه آمدند،

و اهل آن موضع او را شناخته، به همگی آن نواحی فرستاده، همه بیماران را نزد او آوردند،

و از او اجازت خواستند که محض دامن ردایش را لمس کنند و هر که لمس کرد، صحت کامل یافت.

پاکی درون
(رقس:)

آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلیم نزد عیسی آمده، گفتند:

«ون است که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجا و زمینما یند، زیرا هر گاه نان میخورند دست خود را نمی شویند؟»

او در جواب ایشان گفت: «مانیز به تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجا و زمی کنید؟»

زیرا خدا حکم داده است که مادر و پدر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد البته هلاک گردد.

۵ لیکن شما می گوید هر که پدر یا مادر خود را گوید آنچه از من به تو نفع رسد هدیه‌ای است،

و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی نماید. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نمود هاید.

۷ ای ریا کاران، اشعیاء درباره شما نیکو نبوت نموده است که گفت: این قوم به زبانه‌های خود به من تقرب می‌جویند و به لب‌های خویش مرا تحقید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است. ۹ پس عبادت مرا عبث میکنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فرایض تعلیم میدهند.»

و آن جماعت را خوانده، بدیشان گفت: «وش داده، بفهمید؛ نه آنچه به دهان فرو می‌رود انسان را نجس می‌سازد بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید انسان را نجس می‌گرداند.» آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند: «یا میدانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، مکروهش داشتند؟» او در جواب گفت: «رنهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، کنده شود.

۱۴ ایشان را واگذارید، کوران راهنمایان کورانند و هر گاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند. پطرس در جواب او گفت: «بن مثل را برای ما شرح فرما.»

عیسی گفت: «با شما نیز تا به حال پیاد را ک هستید؟

یا هنوز نیافتیاید که آنچه از دهان فرو می‌رود، داخل شکم می‌گردد و در مبرزافکنده میشود؟

لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر می‌گردد و این چیزهاست که انسان را نجس می‌سازد.

۱۹ زیرا که از دل برمی‌آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و زدیها و شهادت دروغ و کفرها.

۲۰ اینهاست که انسان را نجس می‌سازد، لیکن خوردن بهدستهای ناشسته، انسان را نجس نمی‌گرداند.»

انخراج روح ناپاک از یک دختر

(رقس:)

پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیار صور و صیدون رفت.

۲۲ ناگاه زن کنعانیهای از آن حد و بیرون آمده، فریادگان وی را گفت: «داوندا، پسر داودا، بر من رحم کن زیرا دختر من سخت دیوانه است.»

لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند که «و رامرخص فرمای زیرا در عقب ما شورش میکند.»

او در جواب گفت: «رستاده نشد هام مگر بجهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.»

پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت: «داوندا مرا یاری کن.»

در جواب گفت که «ان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.»

عرض کرد: «لی خدا وندا، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.»

آنگاه عیسی در جواب او گفت: «ی زن! ایمان تو عظیم است! تو را بر حسب خواهش تو بشود.» که در همان ساعت، دخترش شفا یافت.

حیرت جماعت از معجزات عیسی

(رقس:)

عیسی از آنجا حرکت کرده، به نگاره دریای جلیل آمد و بر فراز کوه برآمده، آنجا بنشست.

۳۰ و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و شلان و جمعی از دیگران را با خود برداشته، نزد او آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شفا داد،

بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شلان را تندرست و لنگان را خرامان و کوران را بینادیدند، متعجب شده، خدای اسرائیل را تحقید کردند.

خوراک به چهار هزار نفر

(رقس:)

عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت: «را بر این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من میباشند و هیچ چیز برای خوراک ندارند و نمی‌خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در راه ضعف کنند.»

شاگردانش به او گفتند: «ز تجار دریابان ما را آنقدر نان باشد که چنین انبوه را سیر کند؟»

عیسی ایشان را گفت: «ندانان دارید؟» گفتند: «فت نان و قدری از ماهیان کوچک.»

پس مردم را فرمود تا بر زمین بنشینند.

۳۶ و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت.

۳۷ و همه خورده، سیر شدند و از خرده‌های باقیمانده هفت زنبیل پر برداشتند.

۳۸ و خوردگان، سوای زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند.

۳۹ پس آن گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده، به حدود مجدل آمد.

درخواست آیتی آسمانی
(رقس:)

آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد.
۲ ایشان را جواب داد که «وقت عصر میگویند هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است؛
و صبحگاهان میگویند امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران میدانید صورت آسمان را تمییز دهید، اما علامات
زمانهارا نمی توانید!

فرقه شریزنا کار، آیتی میطلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی.» پس ایشان را رها کرده، روانه شد.
هشدار درباره تعالیم غلط

(رقس:)

و شاگردانش چون بدان طرف میرفتند، فراموش کردند که نان بردارند.
۶ عیسی ایشان را گفت: «گاه باشید که از خمیر مایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!»
پس ایشان در خود تفکر نمود، گفتند: «زان است که نان برنداشته ایم.»
عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت: «ی سستایمانان، چرا در خود تفکر می کنید از آنجهت که نان نیاورد هاید؟
آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورد هاید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سببی را که برداشدید؟
و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشدید؟»
پس چنان فهمیدید که درباره نان شمارانگفتم که از خمیر مایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید؟»
آنگاه دریافتند که نه از خمیر مایه نان بلکه از تعالیم فریسیان و صدوقیان حکم به احتیاط فرموده است.

اعتراف پطرس
(رقس:، لوقا:)

و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریه فیلیس آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت: «ردم مرا که پسرانسانم چه شخص میگویند؟»
گفتند: «عضی یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیایا یکی از انبیا.»
ایشان را گفت: «ما مرا که میدانید؟»
شمعون پطرس در جواب گفت که «و بی مسیح، پسر خدای زنده!»
عیسی در جواب وی گفت: «و شایحال تو ای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.
۱۸ و من نیز تو را میگویم که تو بی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.
۱۹ و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو میسپارم؛ و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.
۲۰ آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچکس نگویند که او مسیح است.

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(رقس:، لوقا:)

و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خبر دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلم و زحمت بسیار کشیدن از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان و کشته شدن
و در روز سوم برخاستن ضروری است.

۲۲ و پطرس او را گرفته، شروع کرده منع نمودن و گفت: «اشا از تو ای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!»
اما او برگشته، پطرس را گفت: «و رشوا از منای شیطان زیرا که باعث لغزش من میباشی، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر میکنی!»
آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «گر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید.
۲۵ زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد؛ اما هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را در یابد.
۲۶ زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز افدای جان خود خواهد ساخت؟
زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد.

۲۸ هر آینه به شما میگویم که بعضی در اینجا حاضرند که تاپسر انسان را نبینند که در ملکوت خود میآید، ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی

(رقس: لوقا:)

و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد.

۲ و در نظر ایشان هیات او متبدل گشت و چهره اش چون خورشید، درخشنده و جامه اش چون نور، سفید گردید.

۳ که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو میکردند.

۴ اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که «داوندا، بودن مادر اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس.»

و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که «ین است پسر حبیب من که از وی خوشنودم. اورا بشنوید!»

و چون شاگردان این را شنیدند، به روی در افتاده، بینهایت ترسان شدند.

۷ عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: «رخیزید و ترسان مباشید!»

و چشمان خود را گشوده، هیچکس را جز عیسی تنها ندیدند.

۹ و چون ایشان از کوه به زیر میآمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که «پسر انسان از مردگان برنخیزد، زنها را اینرو یارابه کسی بازنگوید.»

شاگردانش از او پرسیده، گفتند: «س کاتبان چرا میگویند که میآید الیاس اول آید؟»

او در جواب گفت: «لبته الیاس میآید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود.»

۱۲ لیکن به شما میگویم که الحال الیاس آمده است و اورا نشناختند بلکه آنچه خواستند با وی کردند، به همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید.

۱۳ آنگاه شاگردان دریافتند که در باره یحیی تعمید دهنده بدیشان سخن میگفت.

شفای پسر دیورده

(رقس: لوقا:)

و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد:

«داوندا، بر پسر من رحم کن زیرا مصروع و به شدت متالم است، چنانکه بارها در آتش و مکر در آب میافتد.»

۱۶ و اورا نزد شاگردان تو آوردم، نتوانستند اورا شفادهند.»

عیسی در جواب گفت: «ی فرقه پیامان کج رفتار، تا به کی باشما باشیم و تا چند متحمل شما گردم؟ اورا نزد من آورید.»

پس عیسی اورا نهب داده، دیوازوی بیرون شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت.

اما شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند: «را ما نتوانستیم اورا بیرون کنیم؟»

عیسی ایشان را گفت: «هسبب پیامانی شما. زیرا هر آینه به شما میگویم، اگر ایمان به قدر دانه خردلی میداشتید، بدین کوه میگفتید از اینجا بد آنجا منتقل شو، البته منتقل میشد و هیچ امری بر شما محال نمی بود.»

۲۱ لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی رود.»

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(رقس: لوقا:)

و چون ایشان در جلیل میگشتند، عیسی بدیشان گفت: «سر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد،

و اورا خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» پس بسیار محزون شدند.

سکه در دهان ماهی

و چون ایشان وارد کفرناحوم شدند، محصلان دو درهم نزد پطرس آمده، گفتند: «یا استاد شما دو درهم رانمی دهد؟»

گفت: «لی»، و چون به خانه در آمده، عیسی براو سبقت نموده، گفت: «ی شمعون، چه گان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه میگیرند؟»

از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟»

پطرس به وی گفت: «زیگانگان.» عیسی بدو گفت: «س یقین پسران آزادند!»

لیکن مبادا که ایشان را برنجانیم، به نگاره در یارفته، قلابی بینداز اول ماهی که بیرون میآید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن را برداشته، برای من و خود بدیشان بده!»

بحث درباره بزرگی (رقس:، لوقا:)

در همان ساعت، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «ه کس در ملکوت آسمان بزرگتر است؟»
 آنگاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت
 و گفت: «راینه به شما میگویم تا باز گشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد.
 ۴ پس هر که مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگتر است.
 ۵ و کسیکه چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است.
 ۶ و هر که یکی از این صغار را که به من ایمان دارند، لغزش دهد او را بهتر میبود که سنگ آسیایی بر گردش او یخته، در قعر دریا غرق میشد!
 هشدار در مورد دوسوسه
(رقس:)

وای بر این جهان به سبب لغزشها؛ زیرا که لا بد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر کسیکه سبب لغزش باشد.
 ۸ پس اگر دستت یا پایت تو را بلغزند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است که لنگ یا شل داخل حیات شوی از آنکه باد و دست یا دو پا در نار جاودانی افکنده شوی.
 ۹ و اگر چشمت تو را لغزش دهد، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است بایک چشم وارد حیات شوی، از اینکه باد و چشم در آتش جهنم افکنده شوی.

هشدار در مورد تحقیر دیگران

زنهار یکی از این صغار را حقیر شمارید، زیرا شمارا میگویم که ملائکه ایشان دائم در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است میبینند.
 ۱۱ زیرا که پسر انسان آمده است تا گم شده را نجات بخشد.
 ۱۲ شما چه گمان میبرید، اگر کسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نه راه کوهسار نمی گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی رود؟
 و اگر اتفاق آن را در یابد، هر آینه به شما میگویم بر آن یکی بیشتر شادی میکنند از آن نود و نه که گم نشده هاند.
 ۱۴ همچنین اراده پدر شما که در آسمان است این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردد.

طرز رفتار با خطا کار

«اگر برادرت به تو نگاه کرده باشد، برو و او را میان خود و او در خلوت الزام کن. هر گاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را دریافتی؛
 و اگر نشنود، یک یاد و نفر دیگر را بخود بردار تا از زبان دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت شود.
 ۱۷ و اگر سخن ایشان را رد کند، به کلیسای بگو. و اگر کلیسای قبول نکند، در نزد تو مثل خارجی یا باجگیر باشد.
 ۱۸ هر آینه به شما میگویم آنچه بر زمین بندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشاید، در آسمان گشوده شده باشد.
 ۱۹ باز به شما میگویم هر گاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.
 ۲۰ زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم.»

بدهکاری بگذشت

آنگاه پطرس نزد او آمده، گفت: «داوندا، چند مرتبه برادر من خطا ورزد، میباید او را آمرزید؟ آیا تا هفت مرتبه؟»
 عیسی بدو گفت: «و رانمی گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت مرتبه!
 از آنجهت ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که باغلامان خود اراده محاسبه داشت.
 ۲۴ و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار به او بدهکار بود.
 ۲۵ و چون چیزی نداشت که ادا نماید، آقاایش امر کرد که او را بازن و فرزندانش و تمام مایملک او فروخته، طلب را وصول کنند.
 ۲۶ پس آن غلام رو به زمین نهاد و او را پرستش نمود و گفت: ای آقا مرا مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم.»

۲۷ آنگاه آقای آن غلام بروی ترحم نموده، اورا رها کرد و قرض اورا بخشید.

۲۸ لیکن چون آن غلام بیرون رفت، یکی از همقطاران خود ریاقت که از او صد دینار طلب داشت. اورا بگرفت و گلویش را فشرده، گفت: طلب مرا ادا کن!

پس آن همقطار بر پایهای او افتاده، التماس نموده، گفت: مرا مهلت ده تا همه را به تورد کنم.

۳۰ اما او قبول نکرد بلکه رفته، اورا در زندان انداخت تا قرض را ادا کند.

۳۱ چون همقطاران وی این وقایع را دیدند، بسیار غمگین شده، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود باز گفتند.

۳۲ آنگاه مولایش اورا طلبیده، گفت: ای غلام شریر، آیا تمام آن قرض را محض خواهش توبه تو بخشیدم؟

پس آباتو را نیز لازم نبود که بر همقطار خود رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟

پس مولای او در غضب شده، اورا به جلادان سپرد تا تمام قرض را بدهد.

۳۵ به همینطور پدراستانی من نیز باشما عمل خواهد نمود، اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل بخشد.»

تعلیم درباره ازدواج و طلاق

(رقس:)

و چون عیسی این سخنان را به اتمام رسانید، از جلیل روانه شده، به حدود یهودیه از آن طرف آمد.

۲ و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید.

پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: «یا جلیز است مرد، زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟»

او در جواب ایشان گفت: «گر بخواند هاید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید،

و گفت از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش پیوند دهد و هر دو یک تن خواهند شد؟

بنابر این بعد از آن دو نیستند بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد.»

به وی گفتند: «ساز بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاق دهد و جدا کنند؟»

ایشان را گفت: «وسی به سبب سنگدلی شما، شمارا اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود.

۹ و به شما میگویم هر که زن خود را بغير علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقهای را نکاح کند، زنا کند.»

شاگردانش بدو گفتند: «گر حکم شوهر با زن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!»

ایشان را گفت: «ما می خلق این کلام را نمی پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است.

۱۲ زیرا که خصیها میباشند که از شکم مادر چنین متولد شدند و خصیها هستند که از مردم خصی شده اند و خصیها میباشند که بجهت ملکوت خدا

خود را خصی نموده اند. آنکه توانایی قبول دارد بپذیرد.»

برکت دادن کودکان

(رقس:، لوقا:)

آنگاه چند بچه کوچک را نزد او آوردند تا دستهای خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. اما شاگردان، ایشان را نهیب دادند.

۱۴ عیسی گفت: «چه های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من، ایشان را منع مکنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینهاست.»

و دستهای خود را بر ایشان گذارده از آن جا روانه شد.

جوان ثروتمند

(رقس:، لوقا:)

ناگاه شخصی آمده، وی را گفت: «ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟»

وی را گفت: «ز چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه

دار.»

بدو گفت: «دام احکام؟» عیسی گفت: «تل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده،

و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار.»

جوان وی را گفت: «مه اینها را از طفولیت نگاه داشتم. دیگر مرا چه ناقص است؟»

عیسی بدو گفت: «گر بخواهی کامل شوی، رفته ما میملک خود را بفروش و به فقراء بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ و آمده مرا متابعت نما.»

چون جوان این سخن را شنید، دل تنگ شده، برفت زیرا که مال بسیار داشت.
 عیسی به شاگردان خود گفت: «راینه به شما میگویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل میشود.
 ۲۴ و باز شمارا میگویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن، آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا.»
 شاگردان چون شنیدند، بغایت متحیر گشته، گفتند: «س که میتواند نجات یابد؟»
 عیسی متوجه ایشان شده، گفت: «ز انسان این محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است.»
 آنگاه پطرس در جواب گفت: «یک ماه همه چیزها را ترک کرده، تو را متابعت میکنم. پس مارا چه خواهد بود؟»
 «ای ایشان را گفت:» راینه به شما میگویم شما که مرا متابعت نمودهاید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی
 نشست، بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود.
 ۲۹ و هر که بخاطر اسم من، خانه های پدری یا خواهران یا پدران یا مادران یا فرزندان یا زمینها را ترک کرد، صدچندان خواهد یافت و وارث حیات
 جاودانی خواهد گشت.
 ۳۰ لیکن بسا اولین که آخرین میگردند و آخرین، اولین!

حکایت کارگران و مزد برابر

«بر ملکوت آسمان صاحبخانه های راماند که با مدادن بیرون رفت تا عمده بجهت تا کستان خود به مزد بگیرد.
 ۲ پس با عمده، روزی یک دینار قرارداد داده، ایشان را به تا کستان خود فرستاد.
 ۳ و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید.
 ۴ ایشان را نیز گفت: شما هم به تا کستان بروید و آنچه حق شماست به شما میدهم.» پس رفتند.
 ۵ باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد.
 ۶ و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: از هر چه تمامی روز در اینجا بیکار ایستادهاید؟
 گفتندش: هیچکس ما را به مزد نگیرد.» بدیشان گفت: شما نیز به تا کستان بروید و حق خویش را خواهید یافت.»
 ۸ و چون وقت شام رسید، صاحب تا کستان به ناظر خود گفت: مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را ادا کن.
 ۹ پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند.
 ۱۰ و اولین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند.
 ۱۱ اما چون گرفتند، به صاحبخانه شکایت نموده،
 گفتند که این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده ایم مساوی ساختهای؟
 او در جواب یکی از ایشان گفت: ای رفیق بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قراردادی؟
 حق خود را گرفته برو. می خواهم بدین آخری مثل تو دهم.
 ۱۵ آیامرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهیم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم؟
 بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
 (رقس: لوقا:)

و چون عیسی به اورشلیم میرفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت:
 «ینک به سوی اورشلیم میرویم و پسر انسان به روسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد،
 و او را به امته خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.»

تعلیم درباره خدمت به دیگران
 (رقس:)

آنگاه مادر دپوسر زیدی با پسران خود نزد وی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد.
 ۲۱ بدو گفت: «خواهش داری؟» گفت: «فرمات این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بردست راست و دیگری بردست چپ تو بنشینند.»

عیسی در جواب گفت: «می دانید چه میخواهید. آیامیتوانید از آن کاسهای که من مینوشم، بنوشید و تعمیدی را که من میبایم، بیابید؟» بدو گفتند: «توانیم.»

ایشان را گفت: «لبته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من میبایم، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است.»

اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دو برادر به دل رنجیدند.

۲۵ عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: «گاه هستید که حکام امتهای ایشان سروری میکنند و روسای ایشان مسلطند.

۲۶ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما میخواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد.

۲۷ و هر که میخواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد.

۲۸ چنانکه پسر انسان نیامد تا محضدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»

شفای فقیر کور

(رقس: لوقا: ۱۸)

و هنگامی که از اریحا بیرون میرفتند، گروهی بسیار از عقب او میآمدند.

۳۰ که ناگاه دو مرد کور کار راه نشسته، چون شنیدند که عیسی در گذراست، فریاد کرده، گفتند: «داوندا، پسر داودا، بر ما ترحم کن!»

و هر چند خلق ایشان را نهیب میدادند که خاموش شوند، بیشتر فریادکنان میگفتند: «داوندا، پسر داودا، بر ما ترحم فرما!»

پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت: «همیخواهید برای شما کنم؟»

به وی گفتند: «داوندا، اینکه چشمان ما باز گردد!»

پس عیسی ترحم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(رقس: لوقا: ۱۹: ۲۸-۴۰)

و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیتفاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،

بدیشان گفت: «این قریهای که پیش روی شماست بروید و در حال، الاغی یا کره اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید.

۳ و هر گاه کسی به شما سخن گوید، بگوید خداوند بدینا احتیاج دارد که فی الفور آنها را خواهد فرستاد.»

و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود

که «ختر صهیون را گوید اینک پادشاه تو نزد تو میآید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره الاغ.»

پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، بعمل آوردند

و الاغ را با کره آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او را سوار شد.

۸ و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخهها بریده، در راه میگسترند.

۹ و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادکنان میگفتند: «و شیعانا پسر داودا، مبارک باد کسیکه به اسم خداوند میآید! هوشیعا نادرا علی علین!»

و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، میگفتند: «ین کیست؟»

آن گروه گفتند: «ین است عیسی نبی از ناصره جلیل.»

تطهیر هیکل

(رقس: لوقا: ۱۹)

پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش میکردند، بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوتر فروشان را واژگون ساخت.

۱۳ و ایشان را گفت: «کتوب است که خانه من خانه دعا نامیده میشود. لیکن شما مغاره دزدان را ساختاید.»

و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.

اماروسای کهنه و کاتبان چون عجایی که از اوصاد میگذشت و کودکان را که در هیکل فریاد برآورده، «و شیعانا پسر داودا» میگفتند دیدند، غضبناک گشته، به وی گفتند: «می شنوی آنچه اینها میگویند؟» عیسی بدیشان گفت: «لی مگر نخواند هاید این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را میپاساختی؟» پس ایشان را وا گذارده، از شهر بسوی بیت عنیارفته، در آنجاشب را برسر برد.

دعا
(رقس:)

بامدادان چون به شهر مراجعت میکرد، گرسنه شد. ۱۹ و در کنار راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: «ز این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود!» که در ساعت درخت انجیر خشکید!

چون شاگردان این را دیدند، متعجب شده، گفتند: «ه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است!» عیسی در جواب ایشان گفت: «راینه به شما میگویم اگر ایمان میداشتید و شک نمی نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شد می کردید، بلکه هر گاه بدین کوه میگفتید منتقل شده به دریا افکنده شو چنین میشد. ۲۲ و هر آنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت.»

سوال درباره اقتدار عیسی
(رقس:، لوقا:)

و چون به هیکل درآمده، تعلیم میداد، روسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند: «چه قدرت این اعمال را مینمایی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «ن نیز از شما سخنی میپرسم. اگر آن را به من گوید، من هم به شما گویم که این اعمال را به چه قدرت مینمایم: تعمیدیچی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟» ایشان با خود تفکر کرده، گفتند که «گر گویم از آسمان بود، هر آینه گوید پس چرا به وی ایمان نیاوردید. ۲۶ و اگر گویم از انسان بود، از مردم میترسم زیرا همه یحیی راجبی میدانند.» پس در جواب عیسی گفتند: «می دانیم.» بدیشان گفت: «ن هم شمارائی گویم که به چه قدرت این کارها را می کنم.

حکایت دوسر
(رقس:، لوقا:)

لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دوسر بود. نزد نخستین آمده، گفت: ای فرزند امر و زبه تا کستان من رفته، به کار مشغول شو. ۲۹ در جواب گفت: نخواهم رفت. اما بعد پشیمان گشته، برفت.

۳۰ و به دو مین نیز هم چنین گفت. او در جواب گفت: ای آقا من میروم. ولی نرفت.

۳۱ کدامیک از این دو خواهش پدر را بهجا آورد؟ «گفتند: «ولی.» عیسی بدیشان گفت: «راینه به شما میگویم که با جگیران و فاحشه ها قبل از شما داخل ملکوت خدا میگردند، زانو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، اما با جگیران و فاحشه هاب و ایمان آوردند و شما چون دیدید آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.

حکایت باغبانهای ظالم
(رقس:، لوقا:)

ومثلی دیگر بشنوی: صاحبخانهای بود که تا کستانی غرس نموده، خطیرهای گردش کشید و چرخشتی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد.

۳۴ و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه های او را بردارند.

۳۵ اما دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند.

۳۶ باز غلامان دیگر، بیشتر از اولین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند.

۳۷ بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت.

۳۸ اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند: این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم.

۳۹ آنگاه او را گرفته، بیرون تا کستان افکنده، کشتند.

- ۴۰ پس چون مالک تا کستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟»
گفتند: «لته آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه هایش را در موسم بدو دهند.»
عیسی بدیشان گفت: «گردر کتب هرگز نخواند هاید این که سنگی را که معمارانش رد نمودند، همان سرزایه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است.»
۴۳ از این جهت شمارا میگویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه هایش را بیاورند، عطا خواهد شد.
۴۴ و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد.»
و چون روسای کهنه و فریسیان مثل هایش را شنیدند، دریافتند که در باره ایشان میگوید.
۴۶ و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نبی میدانستند.

حکایت جشن عروسی

- و عیسی توجه نموده، باز به مثل هایشان را خطاب کرده، گفت:
«لکوت آسمان پادشاهی را مانند که برای پسر خویش عروسی کرد.»
۳ و غلامان خود را فرستاد تا دعوتشدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند.
۴ باز غلامان دیگر روانه نموده، فرمود: دعوتشدگان را بگویند که اینک خوان خود را حاضر ساختهام و گاو و پرواریهای من کشته شده و همه چیز آماده است، به عروسی بیایید.»
۵ ولی ایشان بیاعتنایی نموده، راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود دیگری به تجارت خویش رفت.
۶ و دیگران غلامان او را گرفته، دشنام داده، کشتند.
۷ پادشاه چون شنید، غضب نموده، لشکریان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت.
۸ آنگاه غلامان خود را فرمود: عروسی حاضر است؛ لیکن دعوتشدگان لیاقت نداشتند.
۹ الان به شوارع عامه بروید و هر که را بیایید به عروسی بطلبید.»
۱۰ پس آن غلامان به سر راه هارفته، نیک و بد هر که را یافتند جمع کردند، چنانکه خانه عروسی از مجلسیان مملو گشت.
۱۱ آنگاه پادشاه بجهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا دید که جامه عروسی در بر ندارد.
۱۲ بدو گفت: ای عزیز چطور در اینجا آمدی و حال آنکه جامه عروسی در بر نداری؟ او خاموش شد.
۱۳ آنگاه پادشاه خادمان خود را فرمود: این شخص را دست و پا بسته بر دارید و در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد.»
۱۴ زیرا طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم.»

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(رقس: لوقا.)

- پس فریسیان رفته، شورا نمودند که چطور او را در گفتگو گرفتار سازند.
۱۶ و شاگردان خود را با هیرودیان زدوی فرستاده، گفتند: «ستاد امی دانیم که صادق هستی و طریق خدا را به راستی تعلیم مینمایی و از کسی باک نداری زیرا که به ظاهر خالق نمی نگری.»
۱۷ پس به مابگورای تو چیست. آیا جزیه دادن به قیصر رواست یا نه؟»
عیسی شرارت ایشان را درک کرده، گفت: «یاریا کاران، چرا من آنجا میگردم؟ سکه جزیه را به من بنمایند.» ایشان دیناری زدوی آوردند.
۲۰ بدیشان گفت: «بن صورت ورقم از آن کیست؟»

بدو گفتند: «زان قیصر.» بدیشان گفت: «ال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا!»
چون ایشان شنیدند، متعجب شدند و او را وا گذارده، بر رفتند.

سوال درباره قیامت

(رقس: لوقا.)

- و در همان روز، صدوقیان که منکر قیامت هستند نزد او آمده، سوال نموده،
گفتند: «ای استاد، موسی گفت اگر کسی بیا و لا دمیرد، میباید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید.»

- ۲۵ باری در میان ماهفت برادر بودند که اول زنی گرفته، بر دو چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد.
- ۲۶ و همچنین دو مین و سومین تا هفتمین.
- ۲۷ و آخر همه آن زن نیز مرد.
- ۲۸ پس او در قیامت، زن کدامیک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند؟»
- عیسی در جواب ایشان گفت: «مراه هستیدا از این رو که کتاب وقوت خدا را در نیافتاید، زیرا که در قیامت، نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان میباشند.
- ۳۱ اما درباره قیامت مردگان، آیا بخواند هاید کلامی را که خدا به شما گفته است،
- من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است.»

بزرگترین حکم

(رقس:)

- و آن گروه چون شنیدند، از تعلیم وی متحیر شدند.
- ۳۴ اما چون فریسیان شنیدند که صدوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند.
- ۳۵ و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سوال کرده، گفت:
- «ی استاد، کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟»
- عیسی وی را گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما.
- ۳۸ این است حکم اول و اعظم.
- ۳۹ و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما.
- ۴۰ بدین دو حکم، تمام تورات و صحف انبیا متعلق است.»

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

(رقس:، لوقا:)

- و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده،
- گفت: «رباره مسیح چه گمان میبرید؟ او پسر کیست؟» بدو گفتند: «سرداود.»
- ایشان را گفت: «س حطور داود در روح، او را خداوند میخواند؟ چنانکه میگوید:
- خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم.»
- ۴۵ پس هر گاه داود او را خداوند میخواند، چگونه پسرش میباشد؟»
- و هیچکس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرات سوال کردن از او نمود.

هشدار به رهبران مذهبی

(رقس:، لوقا:)

- آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده،
- گفت: «اتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشستند.
- ۳ پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و به جا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا میگویند و نمی کنند.
- ۴ زیرا بارهای گران و دشوار را می بندند و بردوش مردم مینهند و خود نمی خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند.
- ۵ و همه کارهای خود را می کنند تا مردم، ایشان را ببینند. حمایلهای خود را عریض و دامنه های قبای خود را پهن میسازند،
- و بالا نشستن در ضیافتها و کرسیهای صدر در کاپیس را دوست میدارند،
- و تعظیم در کوچها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند.
- ۸ لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید.
- ۹ و هیچکس را بر زمین، پدر خود بخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است.
- ۱۰ و پیشوا خوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است یعنی مسیح.

۱۱ و هر که از شما بزرگتر باشد، خادم شما بود.

۱۲ و هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد سرفراز گردد.

عیسی رهبران مذهبی را محکوم میکند

وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریا کار که در ملکوت آسمان را به روی مردم میندید، زیرا خود داخل آن نمی شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع میشوید.

۱۴ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریا کار، زیرا خانه های بیوه زنان را می بلعید و از روی ریا نماز را طویل میکنید؛ از آنرو عذاب شدید تر خواهید یافت.

۱۵ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریا کار، زیرا که بر بوجرها میگردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را در مرتبه پستتر از خود، پسر جهنم میسازید!

وای بر شمای راهنمایان کور که میگویند هر که به هیکل قسم خورد با کی نیست لیکن هر که به طلای هیکل قسم خورد باید وفا کند.

۱۷ ای نادانان و نابینایان، آیا کدام افضل است؟ طلا یا هیکلی که طلا را مقدس میسازد؟

و هر که به مذبح قسم خورد با کی نیست لیکن هر که به هدیه های که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند.

۱۹ ای جهال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا مذبح که هدیه را تقدیس مینماید؟

پس هر که به مذبح قسم خورد، به آن و به هر چه بر آن است قسم خورده است؛

و هر که به هیکل قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است؛

و هر که به آسمان قسم خورد، به کرسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد.

وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریا کار که نعناع و شبت و زیره را عشر میدید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده اید!

میبایست آنها را به جلا آورده، اینهارا نیز ترک نکرده باشید.

۲۴ ای راهنمایان کور که پشه را صافی میکنید و شتر را فرو میبرید!

وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریا کار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک مینمایید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است.

۲۶ ای فریسی کور، اول درون پیاله و بشقاب را ظاهر ساز تا بیرونش نیز ظاهر شود!

وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریا کار که چون قبور سفید شده میباشید که از بیرون، نیکو مینمایید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است!

همچنین شما نیز ظاهر به مردم عادل مینمایید، لیکن باطن از ریا کاری و شرارت مملو هستید.

وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریا کار که قبرهای انبیارابنا میکنید و مدفنه های صادقان را زینت میدید،

و میگویند: اگر در ایام پدران خود میبودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی شدیم!

پس بر خود شهادت میدید که فرزندان قاتلان انبیا هستید.

۳۲ پس شما پیمانہ پدران خود را بریز کنید!

ای ماران و افعی زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟

لذا الحال انبیا و حکماء و کاتبان نزد شما میفرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کتلیس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید رواند،

تا همه خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هاییل صدیق تا خون زکریا بن برخیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید.

۳۶ هر آینه به شما میگویم که این همه بر این طایفه خواهد آمد!

اندوه عیسی برای اورشلیم

«ی اورشلیم، اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه های خود را زیر

بال خود جمع میکند و نخو استید!

اینک خانه شما برای شما ویران گذارده میشود.

۳۹ زیرا به شما میگویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگویند مبارک است او که به نام خداوند میآید.»

آینده جهان

(رقس: لوقا:)

پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت. و شاگردانش پیش آمدند تا عمارتهای هیکل را بد و نشان دهند.

۲ عیسی ایشان را گفت: «یاهمه این چیزها را نمی بینید؟ هر آینه به شامی گویم در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود!» و چون به کوه زیتون نشست بود، شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند: «ه ما بگو که این امور کی واقع میشود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست.»

عیسی در جواب ایشان گفت: «نهار کسی شما را همراه نکند!

ز آنرو که بسابه نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را همراه خواهند کرد.

۶ و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زهار مضطرب میشود زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست.

۷ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و وباها و زلزلهها در جایها پدید آید.

۸ اما همه اینها آغاز دردهای زه است.

۹ آنگاه شمارا به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امتها بجهت اسم من از شما نفرت کنند.

۱۰ و در آن زمان، بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند.

۱۱ و سا انبیای کذبه ظاهر شده، بسیاری را همراه کنند.

۱۲ و بجهت افزونی نگاه محبت بسیاری سرد خواهد شد.

۱۳ لیکن هر که تابه انتها صبر کند، نجات یابد.

۱۴ و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتها شهادتی شود؛ آنگاه انتها خواهد رسید.

«س چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس برپا شده بینید هر که خواند در یافت کند

آنگاه هر که در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد؛

و هر که بر یام باشد، بجهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید؛

و هر که در مزرعه است، بجهت برداشتن رخت خود برنگردد.

۱۹ لیکن وای بر آبستان و شیر دهندگان در آن ایام!

پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یادرسبت نشود،

زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر میشود که از ابتدا عالم تا کنون نشده و نخواهد شد!

و اگر آن ایام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتی، لیکن بخاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد.

بازگشت مسیح

(رقس:، لوقا:)

آنگاه اگر کسی به شما گوید: اینک مسیح در اینجا یا در آنجا است باور مکنید،

زیرا که مسیحیان کاذب و انبیا کذبه ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز همراه گردندی.

۲۵ اینک شمارا پیش خبر دادم.

«س اگر شمارا گویند: اینک در صحراست، بیرون مروید یا آنکه در خلوت است، باور مکنید،

زیرا همچنانکه برق از مشرق ساطع شده، تابه مغرب ظاهر میشود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.

۲۸ و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آنجا جمع شوند.

۲۹ و فور بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را نهد و ستارگان از آسمان فروریزند و قوتهای افلاک متزلزل گردد.

۳۰ آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که برابرهای آسمان، با قوت و

جلال عظیم میآید؛

و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد.

«س از درخت انجیر مثلش را فرا گیرید که چون شاخه اش نازک شده، برگها میآورد، می فهمید که تابستان نزدیک است.

۳۳ همچنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر دراست.

۳۴ هر آینه به شما میگویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت.

۳۵ آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح (رقس:، لوقا:)

- «ما از آن روز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس.»
 ۳۷ لیکن چنانکه ایام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود.
 ۳۸ زیرا هم چنانکه در ایام قبل از طوفان می خوردند و می آشامیدند و نکاح میکردند و منکوحه میشدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت، و نفهمیدند تا طوفان آمده، همه را ببرد، همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود.
 ۴۰ آنگاه دو نفری که در مزرعه های میباشند، یکی گرفته و دیگری واگذارده شود.
 ۴۱ و دو وزن که دستاس میکنند، یکی گرفته و دیگری رها شود.
 ۴۲ پس بیدار باشید زیرا که نمی دانید در کدام ساعت خداوند شما میآید.
 ۴۳ لیکن این را بدانید که اگر صاحبخانه میدانست در چه پاس از شب دزد میآید، بیدار می ماند و نمی گذاشت که به خانهاش نقب زند.
 ۴۴ لهذا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان میآید.
 «س آن غلام امین و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانه خود بگارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد؟
 خوشبجالت آن غلامی که چون آقایش آید، او را در چنین کار مشغول یابد.
 ۴۷ هر آینه به شما میگویم که او را بر تمام مایملک خود خواهد گذاشت.
 ۴۸ لیکن هر گاه آن غلام شریر یا خود گوید که آقای من در آمدن تاخیر مینماید،
 و شروع کند به زدن همقطاران خود و خوردن و نوشیدن با میگساران،
 هر آینه آقای آن غلام آید، در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند،
 او را دو پاره کرده، نصیبش را با ریا کاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.»

حکایت ده با کره

- «آن زمان ملکوت آسمان مثل ده با کره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند.
 ۲ و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند.
 ۳ اما نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند.
 ۴ لیکن دانایان، روغن در ظروف خود با مشعلهای خویش برداشتند.
 ۵ و چون آمدن داماد بطول انجامید، همه پینکی زده، خفتند.
 ۶ و در نصف شب صدایی بلند شد که اینک دامادی آید به استقبال وی بشتابید.»
 ۷ پس تمامی آن با کره ها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند.
 ۸ و نادانان، دانایان را گفتند: از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش میشود.
 ۹ اما دانایان در جواب گفتند: نمی شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزد فروشندگان رفته، برای خود بخريد.
 ۱۰ و در حینی که ایشان بجهت خرید میرفتند، داماد بر سید و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید.
 ۱۱ بعد از آن، با کره های دیگر نیز آمده، گفتند: خداوند برای ما باز کن.
 ۱۲ او در جواب گفت: هر آینه به شما میگویم شمارا نمی شناسم.»
 ۱۳ پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی دانید.»

حکایت قنطارها

- «بر اچنانکه مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبید و اموال خود را بدیشان سپرد،
 یکی را پنج قنطار و دیگری را دو و سومی را یک داد، هر یک را بحسب استعدادش. و بیدرنگ متوجه سفر شد.
 ۱۶ پس آنکه پنج قنطار یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قنطار دیگر سود کرد.
 ۱۷ و همچنین صاحب دو قنطار نیز دو قنطار دیگر سود گرفت.
 ۱۸ اما آنکه یک قنطار گرفته بود، رفته زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود.»

«بعد از مدت مدیدی، آقای آن غلام آمده، از ایشان حساب خواست.
 ۲۰ پس آنکه پنج قطار یافته بود، پیش آمده، پنج قطار دیگر آورده، گفت: خداوند پنج قطار به من سپردی، اینک پنج قطار دیگر سود کردم.»
 ۲۱ آقای او به وی گفت: آفرینای غلام نیک متدین! بر چیزهای اندک امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. به شادی خداوند خود داخل شو!
 و صاحب دو قطار نیز آمده، گفت: ای آقا دو قطار تسلیم من نمودی، اینک دو قطار دیگر سود یافته‌ام.
 ۲۳ آقایش وی را گفت: آفرینای غلام نیک متدین! بر چیزهای کم امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار می‌گمارم. در خوشی خداوند خود داخل شو!
 پس آنکه یک قطار گرفته بود، پیش آمده، گفت: ای آقا چون تو را می‌شناختم که مرد درشت خوی میباشی، از جایی که نکاشتهای میدروی و از جایی که نیفشاندهای جمع میکنی،
 پس ترسان شده، رفته و قطار تو را بر زمین نهفتم. اینک مال تو موجود است.
 ۲۶ آقایش در جواب وی گفت: ای غلام شریک! کاره! دانسته‌ای که از جایی که نکاشته‌ام میدروم و از مکانی که نپاشیده‌ام، جمع میکنم.
 ۲۷ از همین جهت تو را میبایست نقد مرا به صرافان بدهی تا وقتی که بیایم مال خود را با سود بیایم.
 ۲۸ الحال آن قطار را از او گرفته، به صاحب ده قطار بدهید.
 ۲۹ زیرا به هر که دارد داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته شود.
 ۳۰ و آن غلام بینفع را در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

روز دآوری

«ما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست،
 و جمیع امتها در حضور او جمع شوند و آنها را از هم دیگر جدا می‌کند به قسمی که شبان می‌شماران از بزه‌ها جدا می‌کند.
 ۳۳ و می‌شماران بر دست راست و بزه‌ها را بر چپ خود قرار دهد.
 ۳۴ آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: بیایید ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید.
 ۳۵ زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیرا ام نمودید، غریب بودم مرا جادادید،
 عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض بودم عیادت‌م کردید، در حبس بودم دیدن من آمدید.
 ۳۷ آنگاه عادلان به پاسخ گویند: ای خداوند، کی گرسنه‌ات دیدیم تا طعامت دهیم، یا تشنه‌ات یافتیم تا سیرا آبت نمائیم،
 یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را جادادیم یا عریان تا پوشانیم،
 و کی تو را مریض یا محبوس یافتیم تا عیادت‌ت کنیم؟
 پادشاه در جواب ایشان گوید: هر آینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید، به من کرد هاید.
 «س اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است.
 ۴۲ زیرا گرسنه بودم مرا خوراکی ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید،
 غریب بودم مرا جادادید، عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض و محبوس بودم عیادت‌م نمودید.
 ۴۴ پس ایشان نیز به پاسخ گویند: ای خداوند، کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده، خدمتت نکردیم؟
 آنگاه در جواب ایشان گوید: هر آینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکرد هاید.
 ۴۶ و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.»

توطئه قتل عیسی

(رقس:، لوقا:)

و چون عیسی همه این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت:
 «یدانید که بعد از دوروز عید فصح است که پسر انسان تسلیم کرده میشود تا مصلوب گردد.»
 آنگاه روسای کهنه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوانخانه رئیس کهنه که قیافانام داشت جمع شده،

شورا نمودند تا عیسی را به حیله گرفتار ساخته، به قتل رسانند.
۵ اما گفتند: «ه در وقت عید مبادا آشوبی در قوم برپا شود.»

تدهین عیسی با عطر

(رقس:، یوحنا:)

و هنگامی که عیسی در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص شد،

زنی با شیشه‌های عطر گرانبها نزد او آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت.

۸ اما شاگردانش چون این را دیدند، غضب نموده، گفتند: «را این اسراف شده است؟

زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود.»

عیسی این را درک کرده، بدیشان گفت: «را بدین زن زحمت میدهید؟ زیرا کار نیکوبه من کرده است.

۱۱ زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه ندارید.

۱۲ و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده است.

۱۳ هر آینه به شما میگویم هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد.»

طرح خیانت یهودا

(رقس:، لوقا:)

«نگاه یکی از آن دوازده که به یهودای استخریوطی مسمی بود، نزدوسای کهنه رفته،

گفت: «را چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟» ایشان سی پاره نقره با وی قرار دادند.

۱۶ و از آن وقت در صد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.

آماده کردن فصیح

(رقس:، لوقا:)

پس در روز اول عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «جامیخواهی فصیح را آماده کنیم تا بخوری؟»

گفت: «ه شهر، نزد فلان کس رفته، بدو گوید: استاد میگوید وقت من نزدیک شد و فصیح را در خانه تو با شاگردان خود صرف مینمایم.»

شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصیح را مهیا ساختند.

شام آخر

(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

چون وقت شام رسید با آن دوازده بنشست.

۲۱ و وقتی که ایشان غذا میخوردند، او گفت: «راینه به شما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم میکند!»

پس بغایت غمگین شده، هر یک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که «داوند آیا من آمم؟»

او در جواب گفت: «نکه دست با من در قاب فرورد، همان کس مرا تسلیم نماید!

هر آینه پسر انسان به همانطور که در باره او مکتوب است رحلت میکند. لیکن وای بر آن کسی که پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر

بودی که تولد نیافتی!»

و یهودا که تسلیم کننده وی بود، به جواب گفت: «ی استاد آیا من آمم؟» به وی گفت: «و خود گفتی!»

و چون ایشان غذا میخوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد و گفت: «گیرید و بخورید، این است بدن من.»

و پیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت: «مه شما از این بنوشید،

زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته میشود.

۲۹ اما به شما میگویم که بعد از این از میوه موی دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم.»

پیشگویی مجدد انکار بطرس

(رقس:)

پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند.

۳۱ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «مه شما مشب در باره من لغزش میخورید چنانکه مکتوب است که شبان رامیزنم و گوسفندان گله پراکنده میشوند. ۳۲ لیکن بعد از برخاستم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.»

پطرس در جواب وی گفت: «رگاه همه در باره تو لغزش خورند، من هرگز نخورم.»
عیسی به وی گفت: «راینه به تو میگویم که در همین شب قبل از بانک زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!»
پطرس به وی گفت: «رگاه مردنم با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم!» و سایر شاگردان نیز همچنان گفتند.

باغ جتسمانی
(رقس:، لوقا:)

آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمی به جتسمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت: «اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم.»
و پطرس و دو پسر زبدي را برداشته، بینهایت غمگین و در دناک شد.
۳۸ پس بدیشان گفت: «فس من از غایت الم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده بامن بیدار باشید.»
پس قدری پیش رفته، به روی در افتاد و دعا کرده، گفت: «ی پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.»

و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: «یا همچنین نمی توانستید یک ساعت بامن بیدار باشید؟
بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.»
و بار دیگر رفته، باز دعا نموده، گفت: «ی پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه اراده تو است بشود.»
۴۴ پس ایشان را ترک کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد.
۴۵ آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: «بقی را بخوابید و استراحت کنید. الحال ساعت رسیده است که پسرانسان به دست گاهکاران تسلیم شود.
۴۶ برخیزید برویم. اینک تسلیمکننده من نزدیک است!»

دستگیری عیسی
(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

و هنوز سخن میگفت که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبها از جانب روساء کهنه و مشایخ قوم آمدند.
۴۸ و تسلیمکننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «رکه را بوسه زنم، همان است. او را محکم بگیرید.»
در ساعت نزد عیسی آمده، گفت: «لام با سیدی!» و او را بوسید.
۵۰ عیسی وی را گفت: «ی رفیق، از بهر چه آمدی؟» آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند.
۵۱ و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد.
۵۲ آنگاه عیسی وی را گفت: «شمیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد.
۵۳ آیا گان میبری که نمی توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟
لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین میبایست بشود؟»
در آن ساعت، به آن گروه گفت: گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها و چوبها بیرون آمدید! هر روز با شما در هیكل نشسته، تعلیم میدادم و مرا انگریفتید.
۵۶ لیکن این همه شد تا کتب انبیاء تمام شود.» در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده، بگریختند.

محا که در حضور قیافا
(رقس:)

و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا رئیس کهنه جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند.
۵۸ اما پطرس از دور در عقب او آمده، به خانه رئیس کهنه درآمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند.
۵۹ پس روسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی میکردند تا او را بقتل رسانند،
لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر د و نفر آمده،

گفتند: «این شخص گفت: می توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم.»
 پس رئیس کهنه برخاسته، بدو گفت: «بچه جواب نمی دهی؟ چیست که اینها بر تو شهادت میدهند؟»
 اما عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت: «و رابه خدای حی قسم میدهم ما را بگوی که تو مسیح پس خدا هستی یا نه؟»
 عیسی به وی گفت: «و گفتم! و نیز شمارا می گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته، برابرهای آسمان می آید!»
 در ساعت رئیس کهنه رخت خود را چاک زده، گفت: «فرگفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید!
 چه مصلحت می بینید؟» ایشان در جواب گفتند: «ستوجب قتل است!»
 آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طپانچه میزدند و بعضی سیلی زده،
 می گفتند: «ای مسیح، به مانبوت کن! کیست که تو را زده است؟»

انکار پطرس

(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده، گفت: «و هم با عیسی جلیلی بودی!»
 او و بروی همه انکار نموده، گفت: «می دانم چه می گویی!»
 و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت: «این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!»
 باز قسم خورده، انکار نمود که «این مرد را نمی شناسم.»
 بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند: «لبته تو هم از اینها هستی زیرا که لهجه تو بر تود لالت مینماید!»
 پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که «این شخص را نمی شناسم.» و در ساعت خروس بانگ زد
 آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود: قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفته زار زار بگریست.

محکوم شدن عیسی

(رقس:، لوقا:)

و چون صبح شد، همه روسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند.
 ۲ پس او را بندهاده، بردند و به پنطیوس پپلاطس والی تسلیم نمودند.

خود کشی یهودا

در آن هنگام، چون یهودا تسلیم کننده او دید که بر او فتوادادند، پشیمان شده، سی پاره نقره را به روسای کهنه و مشایخ رد کرده،
 گفت: «ناه کردم که خون بیگانه را تسلیم نمودم.» گفتند: «ارچه، خود دانی!»

پس آن نقره را در هیکل انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود.

۶ اما روسای کهنه نقره را برداشته، گفتند: «نداختن این در بیت المال جایز نیست زیرا خون بها است.»
 پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعه کوز هگر را بجهت مقبره غرباء خریدند.

۸ از آن جهت، آن مزرعه تا امروز بحقل الدم مشهور است.

۹ آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که «ی پاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شدهای که بعضی از بنی اسرائیل
 بر او قیمت گذارندند.

۱۰ و آنها را بجهت مزرعه کوز هگر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.»

در حضور پپلاطس

(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

اما عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: «یا تو پادشاه یهود هستی؟» عیسی بدو گفت: «و می گویی!»
 و چون روسای کهنه و مشایخ از او شکایت میکردند، هیچ جواب نمی داد.

۱۳ پس پپلاطس وی را گفت: «می شنوی چقدر بر تو شهادت میدهند؟»
 اما در جواب وی، یک سخن هم نگفت، بقسمی که والی بسیار متعجب شد.

صدور حکم مصلوب شدن

(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هر که را میخواستند، برای جماعت آزاد میکرد.

۱۶ و در آن وقت، زندانی مشهور، برابانام داشت.

۱۷ پس چون مردم جمع شدند، پیلاطس ایشان را گفت: «هرامیخواهید برای شما آزاد کنم؟ برابایاعیسی مشهور به مسیح را؟»

زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند.

چون بر مسند نشسته بود، زنش نزد او فرستاده، گفت: «این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امر وز در خواب در باره او زحمت بسیار بر دم.»

اماروسای کهنه و مشایخ، قوم را بر این ترغیب نمودند که برابار انجواهند و عیسی را هلاک سازند.

۲۱ پس والی بدیشان متوجه شده، گفت: «دامیک از این دو نفر را میخواهید بجهت شمارها کنم؟ گفتند: «رابارا.»

پیلاطس بدیشان گفت: «س باعیسی مشهور به مسیح چه کنم؟» «جمع گفتند: «صلوب شود!»

والی گفت: «را؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد زده، گفتند: «صلوب شود!»

چون پیلاطس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده میگردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته گفت: «نبری هستم از خون این شخص

عادل. شما ببینید.»

تمام قوم در جواب گفتند: «ون او بر ما و فرزندان ما باد!»

آنگاه برابار برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تا زبانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند.

استهزای سر بازان رومی

(رقس:)

آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گردوی فراهم آوردند.

۲۸ و او را عریان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند،

و تاجی از خار یافته، بر سرش گذاردند و بی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را می گفتند: «لامای پادشاه یهود!»

و آب دهان بروی افکنده، نی را گرفته بر سرش میزدند.

۳۱ و بعد از آنکه او را استهزا کرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند.

در راه جلجتا

(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

و چون بیرون می رفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند.

۳۳ و چون به موضعی که به جلجتا یعنی کاسه سر مسمی بود رسیدند،

سر که ممزوج به مر بجهت نوشیدن بدو دادند. اما چون چشید، نخو است که بنوشد.

مصلوب شدن عیسی

(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آنهار قرعه انداختند تا آنچه به زبان نبی گفته شده بود تمام شود که «خت مرادر میان خود تقسیم کردند

و بر لباس من قرعه انداختند.»

و در آنجا به نگاهبانی او نشستند.

۳۷ و تقصیر نامه او را نوشته، بالای سرش آویختند که «بن است عیسی، پادشاه یهود!»

آنگاه دوزدیکی بر دست راست و دیگری بر چپش باوی مصلوب شدند.

۳۹ و راهگذاران سرهای خود را جنبانیده، کفر گویان

میگفتند: «ی کسیکه هیکل را خراب میکنی و در سه روز آن را میسازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!»

همچنین نیز روسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاکنان می گفتند:

«یگران را نجات داد، اما نمی تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم!

بر خدا توکل نمود، اکنون او را نجات دهد، اگر بدو رغبت دارد زیرا گفت پسر خدا هستم!»

و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام میدادند.

جان سپردن عیسی
(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.

۴۶ و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدازده گفت: «یلی ایلی لما سبقتی.» یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی.

۴۷ اما بعضی از حاضرین چون این را شنیدند، گفتند که او الیاس را میخواند.

۴۸ در ساعت یکی از آن میان دو دیده، اسفنجی را گرفت و آن را پر از سرکه کرده، بر سر نی گذارد و نژاد داشت تا بنوشد.

۴۹ و دیگران گفتند: «گذار تا ببینیم که آیا الیاس میآید او را برهاند.»

عیسی باز به آواز بلند صحیح زده، روح را تسلیم نمود.

۵۱ که ناگاه پرده هیکل از سر تا پاد و پاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید،

و قبرها گشاده شد و بسیاری از پدنه‌های مقدسین که آرامیده بودند برخاستند،

و بعد از برخاستن وی، از قبور برآمده، به شهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند.

اما یوزباشی و رفقایش که عیسی را نگهبانی میکردند، چون زلزله و این وقایع را دیدند، بینهایت ترسان شده، گفتند: «ی الواقع این شخص پسر خدا بود.»

و در آنجا زنان بسیاری که از جلیل در عقب عیسی آمده بودند تا او را خدمت کنند، از دور نظاره میکردند،

که از آن جمله، مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب و یوشاء و مادر پسران زبدی.

تدفین عیسی

(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

اما چون وقت عصر رسید، شخصی دو تلمذ از اهل رامه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد،

و نزد پیلطس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلطس فرمان داد که داده شود.

۵۹ پس یوسف جسد را برداشته، آن را در گان پاک پیچیده،

او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برفت.

۶۱ و مریم مجدلیه و مریم دیگر در آنجا، در مقابل قبر نشسته بودند.

محافظین بر سر قبر

و در فردای آن روز که بعد از روز تهیه بود و روسای کهنه و فریسیان نزد پیلطس جمع شده،

گفتند: «ی آقا ما را یاد است که آن گمراه کننده وقتی که زنده بود گفت: بعد از سه روز برمی خیزیم.»

۶۴ پس بفرما قبر را تا سه روز نگهبانی کنند مبادا شاگردانش در شب آمده، او را بزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی

آخر، از اول بدتر شود.»

پیلطس بدیشان فرمود: «ما کشیکچیان دارید. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.»

پس رفتند و سنگ را مختوم ساخته، قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند.

قیام عیسی مسیح

(رقس:، لوقا:، یوحنا:)

و بعد از سبت، هنگام فجر، روز اول هفته، مریم مجدلیه و مریم دیگر بجهت دیدن قبر آمدند.

۲ که ناگاه زلزلهای عظیم حادث شد از آنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده، بر آن بنشست.

۳ و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود.

۴ و از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمده، مثل مرده گردیدند.

۵ اما فرشته به زنان متوجه شده، گفت: شما ترسان مباشید!

در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است. بیاید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید،

و به زودی رفته شاگردانش را خبر دهید که از مردگان برخاسته است. اینک پیش از شما به جلیل میرود. در آنجا او را خواهید دید. اینک شمارا

گفتم.»

عیسی بر زنان ظاهر میشود

پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند.
 ۹ و در هنگامی که بجهت اخبار شاگردان او می‌رفتند، ناگاه عیسی بدیشان برخورد، گفت: «لام بر شما باد!» پس پیش آمده، به قدم‌های او چسبیده،
 او را پرستش کردند.

۱۰ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «ترسید! رفته، برادرانم را بگو بید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.»

رشوه به محافظین

و چون ایشان می‌رفتند، ناگاه بعضی از کشیک‌چیان به شهر شده، روسای کهنه را از همه این وقایع مطلع ساختند.

۱۲ ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و نقره بسیار به سپاهیان داده،

گفتند: «گوید که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که مادر خواب بودیم او را زدیدند.

۱۴ و هرگاه این سخن گوش زد و الی شود، همانا ما او را برگردانیم و شمارا مطمئن سازیم.»

ایشان پول را گرفته، چنانکه تعلیم یافتند کردند و این سخن تا امروز در میان یهود منتشر است.

ماموریت بزرگ

(رقس:)

اما یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند.

۱۷ و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شک کردند.

۱۸ پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: «ما می‌قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است.

۱۹ پس رفته، همه امت‌ها را سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمیم دهید.

۲۰ و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک من هر روز تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم.» آمین.

انجیل مرقس

یحیی تعمید دهنده راه را برای عیسی آماده میکند
(تی: لوقا:)

ابتدا انجیل عیسی مسیح پسر خدا.

چنانکه در اشعیا نبی مکتوب است، «ینک رسول خود را پیش روی تو میفرستم تاراه تورا پیش تو میاسازد.

۳ صدای ندا کنندهای در بیابان که راه خداوند را میسازد و طرق او را است نماید.»

یحیی تعمید دهنده در بیابان ظاهر شد و بجهت آمرزش گاهان به تعمید توبه موعظه مینمود.

۵ و تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گاهان خود معترف گردیده، در رود اردون از او تعمید می یافتند.

۶ و یحیی را لباس ازیشم شتر و کمر بند چرمی بر کمر میبند و خوراکی وی از ملخ و عسل بری.

۷ و موعظه میکرد و میگفت که «عداز من کسی توانا تر از من میآید که لایق آن نیستم که خم شده، دوال نعلین او را باز کنم.

۸ من شمارا به آب تعمید دادم. لیکن او شمارا به روح القدس تعمید خواهد داد.»

یحیی عیسی را تعمید میدهد

(تی: لوقا:)

و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت.

۱۰ و چون از آب برآمد، در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بر وی نازل میشود.

۱۱ و آوازی از آسمان در رسید که «و پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم.»

تجربه عیسی در بیابان

(تی: لوقا:)

پس بید رنگ روح وی را به بیابان میرد.

۱۳ و مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه میکرد و با وحوش بسر میبرد و فرشتگان او را پرستاری مینمودند.

موعظه عیسی در جلیل

(تی: لوقا:، یوحنا:)

و بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده،

می گفت: «قت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.»

چهار ماهیگیر عیسی را پیروی میکنند

(تی:)

و چون به کناره دریای جلیل میگشت، شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا میاندازند زیرا که صیاد بودند.

۱۷ عیسی ایشان را گفت: «زعقب من آید که شمارا صیاد مردم گردانم.»

بیتامل دامهای خود را گذارده، از پی او روانه شدند.

۱۹ و از آنجا قدری پیشتر رفته، یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا را دید که در کشتی دامهای خود را اصلاح میکنند.

۲۰ در حال ایشان راد عوت نمود. پس پدر خود زبدي را با مزدوران در کشتی گذارده، از عقب وی روانه شدند.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم میدهد

(وقا:)

و چون وارد کفرناحوم شدند، بیتامل در روز سبت به کنیسه درآمده، به تعلیم دادن شروع کرد،

به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم میدادند مانند کاتبان.

و در کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلید داشت. ناگاه صیحه زده،

گفت: «ی عیسی ناصری ما را با تو چه کار است؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟ تو را میشناسم کیستی، ای قدوس خدا!»

عیسی به وی نهیب داده، گفت: «اموش شو و از او در آی!»

در ساعت آن روح خبیث اورا مصروع نمود و به آواز بلند صدا زده، از او بیرون آمد. ۲۷ و همه متعجب شدند، بجدی که از همدیگر سوال کرده، گفتند: «ین چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید را نیز با قدرت امر میکند و اطاعتش مینمایند؟»

و اسم او فور در تمامی مرز و بوم جلیل شهرت یافت.

شفای مادر زن پطرس و بسیاری دیگر

(تی:، لوقا:)

واژ کنیسه بیرون آمده، فور با یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و اندریاس درآمدند.

۳۰ و مادر زن شمعون تب کرده، خوابیده بود. در ساعت وی را از حالت او خبر دادند.

۳۱ پس نزدیک شده، دست او را گرفته، بر خیزانیدش که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت.

شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و مجانین را پیش او آوردند.

۳۳ و تمام شهر پر در خانه ازدحام نمودند.

۳۴ و ساکسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفاداد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذارد که دیوها حرف زنند زیرا که او را شناختند.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

(تی:، لوقا:)

بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانهای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد.

۳۶ و شمعون و رفقاییش در پی او شتافتند.

۳۷ چون او را دریافتند، گفتند: «مه تو را می طلبند.»

بدیشان گفت: «دهات مجاور هم برویم تا در آنجا نیز موعظه کنم، زیرا که بجهت این کاری بیرون آمدم.»

پس در تمام جلیل در گائیس ایشان وعظ مینمود و دیوها را اخراج میکرد.

شفای یک جذامی

(تی:، لوقا:)

و ابرصی پیش وی آمده، استدعا کرد و زانو زده، بدو گفت: «گر خواهی، میتوانی مرا طاهر سازی!»

عیسی ترحم نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: «بخوام. طاهر شو!»

و چون سخن گفت، فی الفور برص از او زایل شده، پاک گشت.

۴۳ و او را قدغن کرد و فور مرخص فرموده،

گفت: «نهار کسی را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر خود بگذران تا برای ایشان شهادتی بشود.» لیکن او بیرون رفته، به موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، بقسمی که بعد از آن او نتوانست آشکارا به شهر درآید بلکه در ویرانه های بیرون بسر میبرد و مردم از همه اطراف نزد وی میآمدند.

شفای مرد افلیج

(تی:، لوقا:)

و بعد از چندی، باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که در خانه است،

بی درنگ جمعی ازدحام نمودند بقسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان میکرد.

۳ که ناگاه بعضی نزد وی آمده مفلوجی را به دست چهار نفر برداشته، آوردند.

۴ و چون به سبب جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جایی را که او بود باز کرده و شکافته، تختی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، به زیر هشتند.

۵ عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ی فرزند، گاهان تو آمرزیده شد.»

لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود تفکر نمودند

که «را این شخص چنین کفر میگوید؟ غیر از خدای واحد، کیست که بتواند گاهان را بیا مرزد؟»

در ساعت عیسی در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر میکنند، بدیشان گفت: «زهر چه این خیالات را به خاطر خود راه میدهد؟

کدام سهل تراست؟ مفلوج را گفتن گاهان تو آمرزیده شد؟ یا گفتن بر خیز و بستر خود را برداشته بخرام؟

لیکن تابدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گاهان بر روی زمین هست...» مفلوج را گفت:
«و رامیگویم بر خیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو!»

او برخاست و بیتامل بستر خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد بطوری که همه حیران شده، خدا را تعجب نموده، گفتند: «ثل این امر هرگز ندیده بودیم!»

ضیافت در خانه متی

(تی:، لوقا:)

وباز به نگاره در یاریت و تمام آن گروه نزد او آمدند و ایشان را تعلیم میداد.

۱۴ و هنگامی که میرفت لای ابن حلفی را بر باجگاه نشسته دید. بدو گفت: «ز عقب من بیا!» پس برخاسته، در عقب وی شتافت.

۱۵ و وقتی که او در خانه وی نشسته بود، بسیاری از باجگیران و نگاهکاران با عیسی و شاگردانش نشستند زیرا بسیار بودند و پیروی او میکردند.

۱۶ و چون کاتبان و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و نگاهکاران میخورد، به شاگردان او گفتند: «را با باجگیران و نگاهکاران اکل و شرب مینماید؟» عیسی چون این را شنید، بدیشان گفت: «ندرستان احتیاج به طیب ندارند بلکه مریضان. و من نیامدم تا عادلان را بلکه تا نگاهکاران را به توبه دعوت کنم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه

(تی:، لوقا:)

و شاگردان یحیی و فریسیان روزه میداشتند. پس آمده، بدو گفتند: «و ناست که شاگردان یحیی و فریسیان روزه میدارند و شاگردان تو روزه نمی دارند؟»

عیسی بدیشان گفت: «یا ممکن است پسران خانه عروسی مادامی که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند، نمی توانند روزه بدارند.

۲۰ لیکن ایامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایام روزه خواهند داشت.

۲۱ و هیچکس بر جامه کهنه، پارهای از پارچه نو وصله نمی کند، و الا آن وصله نواز آن کهنه جدای گردد و دریدگی بدتر میشود.

۲۲ و کسی شراب نورادر مشکهای کهنه نمی ریزد و گرنه آن شراب نوشکهارا بدر و شراب ریخته، مشکها تلف میگردد. بلکه شراب نورادر مشکهای نو باید ریخت.»

شاگردان در روز سبت گندم میچینند

(تی:، لوقا:)

و چنان افتاد که روز سبتی از میان مزرعه‌ها میگذشت و شاگردانش هنگامی که میرفتند، به چیدن خوشه‌ها شروع کردند.

۲۴ فریسیان بدو گفتند: «ینک چرا در روز سبت مرتکب عملی میباشند که روا نیست؟»

او بدیشان گفت: «گر هرگز نخوانده‌اید که داود چه کرد چون او و رفیقایش محتاج و گرسنه بودند؟

چگونه در ایام ابیتار رئیس کهنه به خانه خدا درآمد، نان تقدّمه را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد؟»

و بدیشان گفت: «بت بجهت انسان مقرر شده انسان برای سبت.

۲۸ بنا بر این پسر انسان مالک سبت نیز هست.»

شفای دست بیمار

(تی:، لوقا:)

وباز به کنیسه درآمد، در آنجا مرد دست خشکی بود.

۲ و مراقب وی بودند که شاید او را در سبت شفا دهد تا مدعی او گردند.

۳ پس بدان مرد دست خشک گفت: «رمیان بایست!»

و بدیشان گفت: «یا در روز سبت کدام جایز است؟ نیکو بیکردن یا بدی؟ جان را نجات دادن یا هلاک کردن؟» ایشان خاموش ماندند.

۵ پس چشمان خود را بر ایشان با غضب گردانیده، زیرا که از سنگدلی ایشان محزون بود، به آن مرد گفت: «ست خود را دراز کن!» پس دراز کرده،

دستش صحیح گشت.

۶ در ساعت فریسیان بیرون رفته، با هیرودیان درباره او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگی بدنبال عیسی میروند

(تی:)

وعیسی باشا گردانش به سوی دریآمد و گروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند، و از یہودیه و از اورشلیم و ادومیہ و آن طرف اردن و از حوالی صور و صیدون نیز جمعی کثیر، چون اعمال او را شنیدند، نزد وی آمدند. ۹ و به شاگردان خود فرمود تا زورقی بہسبب جمعیت، بجهت اونگاہ دارند تا بروی از دحام نمایند، زیرا کہ بسیاری راحت میداد، بقسمی کہ ہر کہ صاحب دردی بود براو هجوم میآورد تا او را لمس نماید. ۱۱ و ارواح پلید چون او را دیدند، پیش او بہ روی در افتادند و فریادگان میگفتند کہ «پسر خدا هستی.» و ایشان را بہ تاکید بسیار فرمود کہ او را شہرت ندهند.

انتخاب دو از دہ حواری (وقایع)

پس بر فراز کوهی برآمده، ہر کہ را خواست بہ نزد خود طلبید و ایشان نزد او آمدند. ۱۴ و دو از دہ نفر را مقرر فرمود تا ہر اہ او باشند و تا ایشان را بجهت و عظم نمودن بفرستد، و ایشان را قدرت باشد کہ مریضان را شفا دهند و دیوہا را بیرون کنند. ۱۶ و شمعون را پطرس نام نہاد. ۱۷ و یعقوب پسر زبدی و یوحنا برادر یعقوب، این ہر دو را بواجب یعنی پسران رعدا نام گذارد. ۱۸ و اندریاس و فیلیپس و برتولما و متی و توما و یعقوب بن حلفی و تدی و شمعون قانونی، و یہودای استخریوطی کہ او را تسلیم کرد.

تہمت رہبران مذہبی (تی)

و چون بہ خانہ درآمدند، با جمعی فراہم آمدند بطوری کہ ایشان فرصت نان خوردن ہم نکردند. ۲۱ و خویشان او چون شنیدند، بیرون آمدند تا او را بردارند زیرا گفتند بیخود شدہ است. ۲۲ و کاتبانی کہ از اورشلیم آمدہ بودند، گفتند کہ بعلزبول دارد و بہ یاری رئیس دیوہا، دیوہا را اخراج میکند. ۲۳ پس ایشان را پیش طلبیدہ، مثلہازدہ، بدیشان گفت: «طور میتواند شیطان، شیطان را بیرون کند؟ و اگر مملکتی برخلاف خود منقسم شود، آن مملکت نتواند پایدار بماند. ۲۵ و ہر گاہ خانہای بہ ضد خویش منقسم شد، آن خانہ نمی تواند استقامت داشتہ باشد. ۲۶ و اگر شیطان بانفس خود مقاومت نماید و منقسم شود، او نمی تواند قائم ماند بلکہ ہلاک میگردد. ۲۷ و هیچکس نمی تواند بہ خانہ مرد زور آورد درآمدہ، اسباب او را غارت نماید، جز آنکہ اول آن زور آور را ببندد و بعد از آن خانہ او را تاراج میکند. ۲۸ ہر آیتہ بہ شما میگویم کہ ہمہ گاہان از بنی آدم آمرزیدہ میشود و ہر قسم کفر کہ گفتہ باشند، لیکن ہر کہ بہ رو حال قدس کفر گوید، تا بہ ابد آمرزیدہ نشود بلکہ مستحق عذاب جاودانی بود.» زیرا کہ میگفتند روحی پلید دارد.

عیسی خانوادہ حقیقی خود را معرفی میکند (تی، لوقا)

پس برادران و مادرا و آمدند و بیرون ایستادہ، فرستادند تا او را طلب کنند. ۳۲ آنگاہ جماعت گردا و نشستہ بودند و بہ وی گفتند: «ینک مادرت و برادرانت بیرون تو را میطلبند.» در جواب ایشان گفت: «یست مادر من و برادرانم کیانند؟» پس برآنی کہ گردوی نشستہ بودند، نظر افکنده، گفت: «یئانند مادر و برادرانم، زیرا ہر کہ ارادہ خدا را بہ جا آر دہمان برادر و خواہر و مادر من باشد.»

مثل چہار نوع زمین (تی، لوقا)

و باز بہ نگارہ دریابہ تعلیم دادن شروع کرد و جمعی کثیر نزد او جمع شدند بطوری کہ بہ کشتی سوار شدہ، بردر یا قرار گرفت و تمامی آن جماعت بر ساحل دریا حاضر بودند.

۲ پس ایشان را به مثلها چیزهای بسیار میآموخت و در تعلیم خود بدیشان گفت:
«وش گیرید! اینک برزگری بجهت تخم پاشی بیرون رفت.

۴ و چون تخم میپاشید، قدری بر راه ریخته شده، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند.

۵ و پارهای بر سنگلاخ پاشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمق نداشت به زودی روید،
و چون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آن رو که ریشه نداشت خشکید.

۷ و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود که ثمری نیاورد.

۸ و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدا نمود که روید و نمو کرد و بار آورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.»
پس گفت: «رکه گوش شنو ادا رد، بشنود!»

تشریح حکایت چهار نوع زمین
(تی: لوقا).

و چون به خلوت شد، رفقای او با آن دو از ده شرح این مثل را از او پرسیدند.

۱۱ به ایشان گفت: «ه شما دانستن سرملکوت خدا عطا شده، اما به آنانی که بیرونند، همه چیز به مثلها می شود،
تا نگران شده بنگرند و نبینند و شنوا شده بشنوند و نفهمند، مبادا باز گشت کرده گاهان ایشان امر زیده شود.»

و بدیشان گفت: «یا این مثل را نفهمید هاید؟ پس چگونه سایر مثلها را خواهید فهمید؟
برزگر کلام را میکار د.

۱۵ و اینانند به کار راه، جایی که کلام کاشته میشود؛ و چون شنیدند فور شیطان آمده کلام کاشته شده در قلوب ایشان را میر باید.

۱۶ و ایض کاشته شده در سنگلاخ، کسانی میباشند که چون کلام را بشنوند، در حال آن را به خوشی قبول کنند،

ولکن ریشههای در خود ندارند بلکه فانی میباشند؛ و چون صدمهای یا زحمتی به سبب کلام روی دهد در ساعت لغزش میخورند.

۱۸ و کاشته شده در خارها آنانی میباشند که چون کلام را شنوند،

اندیشههای دنیوی و غرور دولت و هوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را خفه میکند و بیشتر میگردد.

۲۰ و کاشته شده در زمین نیکو آنانند که چون کلام را شنوند آن را می پذیرند و ثمر میآورند، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.»

پس بدیشان گفت: «یا چراغ را میآورند تا زیر پیمانهای یا تختی و نه بر چراغان گذارند؟

زیرا که چیزی پنهان نیست که آشکارا نگردد و هیچ چیز مخفی نشود، مگر تا به ظهور آید.

۲۳ هر که گوش شنو ادا رد بشنود.»

و بدیشان گفت: «احذر باشید که چه میشنوید، زیرا به هر میزانی که وزن کنید به شما پیچوده شود، بلکه از برای شما که میشنوید افزون خواهد گشت.

۲۵ زیرا هر که دارد بدو داده شود و از هر که ندارد آنچه نیز دارد گرفته خواهد شد.»

مثل رشد بذر

و گفت: «چنین ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بیفشاند،

و شب و روز بخوابد و برخیزد و تخم بر وی دو نمو کند. چگونه؟ او نداند.

۲۸ زیرا که زمین به ذات خود ثمر میآورد، اول علف، بعد خوشه، پس از آن دانه کامل در خوشه.

۲۹ و چون ثمر رسید، فور داس را بکار میبرد زیرا که وقت حصاد رسیده است.»

مثل دانه خردل

(تی:)

و گفت: «ه چه چیز ملکوت خدا را تشبیه کنیم و برای آن چه مثل برزیم؟

مثل دانه خردلی است که وقتی که آن را بر زمین کارند، کوچکترین تخمهای زمین باشد.

۳۲ لیکن چون کاشته شد، میروید و بزرگتر از جمیع بقول میگردد و شاخه های بزرگ میآورد، چنانکه مرغان هوا بر سایه اش میتوانند آشیانه گیرند.»

و به مثلهای بسیار مانند اینها قدری که استطاعت شنیدن داشتند، کلام را بدیشان بیان میفرمود،

و بدون مثل بدیشان سخن نگفت. لیکن در خلوت، تمام معانی را برای شاگردان خود شرح مینمود.

آرام کردن طوفان دریا (تی:، لوقا:)

ودر همان روز وقت شام، بدیشان گفت: «هنگاره دیگر عبور کنیم.»

پس چون آن گروه را رخصت دادند، اورا همانطوری که در کشتی بود برداشتند و چند زورق دیگر نیز همراه او بود.

۳۷ که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد و امواج بر کشتی میخورد بقسمی که برمی گشت.

۳۸ و او در موخر کشتی بر بالشی خفته بود. پس اورا بیدار کرده گفتند: «ای استاد، آیاتورا باکی نیست که هلاک شویم؟»

در ساعت او برخاسته، باد را نهیب داد و به دریا گفت: «اکن شو و خاموش باش!» که باد ساکن شده، آرامی کامل پدید آمد.

۴۰ و ایشان را گفت: «زهر چه چنین ترسانید و چون است که ایمان ندارید؟»

پس بینهایت ترسان شده، به یکدیگر گفتند: «این کیست که باد و دریا هم اورا اطاعت میکنند؟»

اخراج ارواح ناپاک (تی:، لوقا:)

پس به آن نگاره دریا تا به سرزمین جدریان آمدند.

۲ و چون از کشتی بیرون آمد، فی الفور شخصی که روحی پلید داشت از قبور بیرون شده، بدو بر خورد.

۳ که در قبور ساکن میبود و هیچکس به زنجیر هاهم نمی توانست اورا بند نماید،

زیرا که بارها اورا به کندها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کندها را شکسته بود و واحدی نمی توانست اورا رام نماید،

و پیوسته شب و روز در کوهها و قبرها فریاد میزد و خود را به سنگها محجروح میساخت.

۶ چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده، اورا بنجده کرد،

و به آواز بلند صیحه زده، گفت: «ای عیسی، پسر خدای تعالی، مراتو تو چه کار است؟ تو را به خدا قسم میدهم که مرا معذب نسازی.»

زیرا بدو گفته بود: «ای روح پلید از این شخص بیرون بیا!»

پس از او پرسید: «سم تو چیست؟» «هوی گفت: «ام من لجئون است زیرا که بسیاریم.»

پس بدو التماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین بیرون نکند.

۱۱ و در حوالی آن کوهها، گله گراز بسیاری میچرید.

۱۲ و همه دیوها از وی خواهش نموده، گفتند: «ارابه گرازها بفرست تا در آنها داخل شویم.»

فور عیسی ایشان را اجازت داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا جست و قریب بدو هزار

بودند که در آب خفه شدند.

۱۴ و خوک بانان فرار کرده، در شهر و مزرعهها خبر میدادند و مردم بجهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند.

۱۵ و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که لجئون داشته بود دیدند که نشست و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند.

۱۶ و آنانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند.

۱۷ پس شروع به التماس نمودند که از حد و ایشان روانه شود.

۱۸ و چون به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد.

۱۹ اما عیسی وی را اجازت نداد بلکه بدو گفت: «خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند باتو کرده است و چگونه به تورحم

نموده است.»

پس روانه شده، در دیکاپولس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همه مردم متعجب شدند.

زنده کردن دختر یایرس (تی:، لوقا:)

و چون عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیار بروی جمع گشتند و برنگاره دریا بود.

۲۲ که ناگاه یکی از روسای کنیسه، یایرس نام آمد و چون اورا بدید برپایه اش افتاده،

بدو التماس بسیار نمود، گفت: «فس دخترک من به آخر رسیده. بیا و او دست گذارتا شفا یافته، زیست کند.»

پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بروی ازدحام مینمودند.

۲۵ آنگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا میبود، وزحمت بسیار از طبای متعددی دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایدهای نیافت بلکه بدتر میشد، چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده ردای او را لمس نمود، زیرا گفته بود: «گر لباس وی را هم لمس کنم، هر آینه شفایا بم.»
در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحت یافته است.
فی الفور عیسی از خود دانست که قوتی از او صادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: «یست که لباس مرا لمس نمود؟» شاگردانش بدو گفتند: «یبنی که مردم بر تو ازدحام مینمایند! و میگویند کیست که مرا لمس نمود؟!»
پس به اطراف خود مینگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند.

۳۳ آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او بروی در افتاده، حقیقت امر را با تمام به وی بازگفت.

۳۴ او وی را گفت: «ی دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو و از بلای خویش رستگار باش.»

او هنوز سخن میگفت که بعضی از خانه رئیس کنیسه آمده، گفتند: «خترت فوت شده، دیگر برای چه استاد را زحمت میدهی؟» عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت: «ترس ایمان آورویس!»

و جزیطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، هیچکس را اجازه نداد که از عقب او بیایند.

۳۸ پس چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار مینمودند.

۳۹ پس داخل شده، بدیشان گفت: «راغوغا و گریه میکنید؟ دختر نمرد بلکه در خواب است.»

ایشان بروی سخریه کردند لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را بار فیکان خویش برداشته، بهجایی که دختر خوابیده بود، داخل شد.

۴۱ پس دست دختر را گرفته، به وی گفت: «لیتاقومی.» که معنی آن این است: «ی دختر، تو را میگویم برخیز.»

در ساعت دختر برخاسته، خرامید زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بینهایت متعجب شدند.

۴۳ پس ایشان را به تاکید بسیار فرمود: «سی از این امر مطلع نشود.» و گفت تا خوراکی بدو دهند.

بنی ایمانی مردم ناصره

(تی:)

پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند.

۲ چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: «ز کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه

حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر میگردد؟

مگر این نیست نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون؟ و خواهران او اینچنان زده ماغی باشند؟» و از او لغزش خوردند.

۴ عیسی ایشان را گفت: «بی یحرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود.

۵ و در آنجا هیچ معجزه‌های نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد.

۶ و از بنی ایمانی ایشان متعجب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم همی داد.

اعزام دوازده شاگرد

(تی:، لوقا:)

پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد،

و ایشان را قدغن فرمود که «زعصاف فقط، هیچ چیز ندارند، نه توشه‌دان و نه پول در کمر بند خود،

بلکه موزهای در پا کنید و دو قبادر بر نکنید.»

و بدیشان گفت: «هر جا داخل خانهای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید.

۱۱ و هر جا که شمارا قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بپوشانید تا بر آنها شهادتی گردد. هر آینه به

شما میگویم حالت سدوم و غموره در روز جزا از آن شهر سهل تر خواهد بود.»

پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند،

و بسیار دیوها را بیرون کردند و مریضان کثیر را روغن مالیده، شفادادند.
قتل یحیی تعمید دهند
(تی:، لوقا:)

و هیروودیس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که «حیی تعمید دهند از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور میآید».

۱۵ اما بعضی گفتند که الیاس است و بعضی گفتند که نبیای است یا چون یکی از انبیا.

۱۶ اما هیروودیس چون شنید گفت: «این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته است.»

زیرا که هیروودیس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست بخاطر هیروودیا، زن برادر او فیلیپس که او را در نکاح خویش آورده بود.

۱۸ از آن جهت که یحیی به هیروودیس گفته بود: «گاه داشتن زن برادرت بر تو روان نیست.»

پس هیروودیا از او کینه داشته، میخواست او را به قتل رساند اما نمی توانست،

زیرا که هیروودیس از یحیی میترسید چونکه او را مرد عادل و مقدس میدانست و رعایتش مینمود و هر گاه از او می شنید بسیار به عمل میآورد و به خوشی سخن او را اصغا مینمود.

۲۱ اما چون هنگام فرصت رسید که هیروودیس در روز میلاد خود امرای خود و سرتیپان و روسای جلیل را ضیافت نمود؛

و دختر هیروودیا به مجلس درآمده، رقص کرد و هیروودیس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه بدان دختر گفت: «نچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم.»

و از برای او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتی نصف ملک مرا هر آینه به تو عطا کنم.»

او بیرون رفته، به مادر خود گفت: «به بطلبم؟» گفت: «ریحی تعمید دهند را.»

در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواهش نموده، گفت: «یخواهم که الان سریحی تعمید دهند را در طبقی به من عنایت فرمائی.»

پادشاه به شدت محزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید.

۲۷ پیدرنگ پادشاه جلادی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد.

۲۸ و او به زندان رفته سر او را از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد.

۲۹ چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.

خوراک به پنج هزار نفر

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند.

بدیشان گفت شما به خلوت، به جای ویران بیاید و اندکی استراحت نماید زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکرده اند.

۳۲ پس به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند.

۳۳ و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سو شتافتند و از ایشان سبقت جست، نزد وی جمع شدند.

۳۴ عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، برایشان ترحم فرمود زیرا که چون گوسفندان بیسبان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت.

۳۵ و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این مکان ویرانه است و وقت منقضی شده».

۳۶ اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان بجهت خود بخرند که هیچ خوراکی ندارند.»

در جواب ایشان گفت: «ما ایشان را غذا دهید!» وی را گفتند: «گرفته، دو یست دینار نان بخریم تا اینها را اطعام دهیم!»

بدیشان گفت: «ندانان دارید؟ رفته، تحقیق کنید.» پس دریافت کرده، گفتند: «نچنان و دو ماهی.»

آنگاه ایشان را فرمود که «مه را دسته دسته بر سبزه بنشانید.»

پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند.

۴۱ و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگر بسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارد و آن دو ماهی را بر همه آنها تقسیم نمود.

۴۲ پس جمیع خورده، سیر شدند.

۴۳ و از خرده های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند.

۴۴ و خورندگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب
(تی: یوحنا:)

فی الفور شاگردان خود را الحاح فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبور کنند تا خود آن جماعت را مرخص فرماید.

۴۶ و چون ایشان را مرخص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد.

۴۷ و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنهار خشکی بود.

۴۸ و ایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که باد مخالف بر ایشان میوزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بردر یا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد.

۴۹ اما چون او را بردر یا خرامان دیدند، تصور نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند،

زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بیدرنگ بدیشان خطاب کرده، گفت: «اطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!»

و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، با دسا کن گردید چنانکه بینهایت در خود متحیر و متعجب شدند،

زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود.

شفای عدهای بسیار
(تی:)

پس از دریا گذشته، به سرزمین جنیسارت آمده، لنگر انداختند.

۵۴ و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند،

و در همه آن نواحی بشتاب میگشتند و بیماران را بر تختها نهاده، هر جا که میشنیدند که او در آنجا است، میآوردند.

۵۶ و هر جایی که به دهات یا شهرهای اراضی میرفت، مریضان را بر راهها میگذارند و از او خواهش مینمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هر که آن را لمس میکرد شفای یافت.

پاکی درون
(تی:)

و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده، نزد او جمع شدند.

۲ چون بعضی از شاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان میخورند، ملامت نمودند،

زیرا که فریسیان و همه یهود تمسک به تقلید مشایخ نموده، تا دستها را بدقت نشویند غذایی خورند،

و چون از بازارها آیند تا نشویند چیزی نمی خورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه میدارند چون شستن پاهای آنها و آفتابها و ظروف مس و کرسیها.

۵ پس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند: «و ناست که شاگردان تو به تقلید مشایخ سلوک نمی نمایند بلکه به دستهای ناپاک نان میخورند؟»

در جواب ایشان گفت: «یکو اخبار نمود اشعیا در باره شمای ریاکاران، چنانکه مکتوب است: این قوم به لبهای خود مرا حرمت میدارند لیکن دلشان از من دور است.

۷ پس مرا عبث عبادت مینمایند زیرا که رسوم انسانی را به جای فرایض تعلیم میدهند،

زیرا حکم خدایا ترک کرده، تقلید انسان را نگاه میدارند، چون شستن آفتابها و پاهای آنها و چنین رسوم دیگر بسیار بعمل میآورید.»

پس بدیشان گفت که «کم خدایا نیکو باطل ساختناید تا تقلید خود را محکم بدارید.

۱۰ از اینجهت که موسی گفت پدر و مادر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد، البته هلاک گردد.

۱۱ لیکن شما میگویند که هر گاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید: آنچه از من نفع یابی قربان یعنی هدیه برای خداست

و بعد از این او را اجازت نمی دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند.

۱۳ پس کلام خدایا به تقلیدی که خود جاری ساختناید، باطل میسازید و کارهای مثل این بسیار بهجامی آورید.»

پس آن جماعت را پیش خوانده، بدیشان گفت: «مه شما به من گوش دهید و فهم کنید.

۱۵ هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک میسازد.

۱۶ هر که گوش شنو دارد بشنود.»

و چون از نزد جماعت به خانه درآمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند.
 ۱۸ بدیشان گفت: «گر شما نیز همچین بیفهم هستید و نمی دانید که آنچه از بیرون داخل آدم میشود، نمی تواند او را ناپاک سازد، زیرا که داخل دلش نمی شود بلکه به شکم میرود و خارج میشود به مزبله‌های که این همه خوراک را پاک میکند.»
 و گفت: «نچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک میسازد، زیرا که از درون دل انسان صادر میشود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خباثت و مکروشه و تپستی و چشم بد و کفر و غرور و وجهالت.
 ۲۳ تمامی این چیزهای بد از درون صادر میگردد و آدم را ناپاک میگرداند.»

اخراج روح ناپاک از یک دختر

(تی:)

پس از آنجا خبر خاسته به حوالی صور و صیدون رفته، به خانه درآمد و خواست که هیچکس مطلع نشود، لیکن نتوانست مخفی بماند، از آنرو که زنی که دخترک وی روح پلید داشت، چون خبر او را بشنید، فوراً آمده بر پایهای او افتاد.
 ۲۶ و او زن یونانی از اهل فینیقیه صوریه بود. پس از وی استدعا نمود که دیورا از دخترش بیرون کند.
 ۲۷ عیسی وی را گفت: «گذار اول فرزندان سیر شوند زیر نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.»
 آن زن در جواب وی گفت: «لی خداوند، زیرا سگان نیز پس خرده‌های فرزندان را از زیر سفره میخورند.»
 وی را گفت: «جهت این سخن برو که دیورا دخترت بیرون شده.»
 پس چون به خانه خود رفت، دیورا بیرون شده و دختر را بر بستر خوابیده یافت.

حیرت جماعت از معجزات عیسی

(تی:)

و باز از نواحی صور روانه شده، از راه صیدون در میان حد و دیکاپولس به دریای جلیل آمد.
 آنگاه کری را که لکننت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست بر او گذارد.
 ۳۳ پس او از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود؛ و به سوی آسمان نگر بسته، آهی کشید و بدو گفت: «فتح!» یعنی باز شو
 در ساعت گوشهای او گشاده و عقده زبانش حل شده، به درستی تکلم نمود.
 پس ایشان را قدغن فرمود که هیچکس را خبر ندهند؛ لیکن چندانکه بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیاد تر او را شهرت دادند.
 ۳۷ و بینهایت متعجب گشته میگفتند: «مه کارها را نیکو کرده است؛ کران را شنوا و گنگان را گویا می گرداند!»

خوراک به چهار هزار نفر

(تی:)

و در آن ایام باز جمعیت، بسیار شده و خوراکی نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت:
 «راین گروه دلم بسوخت زیرا الان سه روز است که بامن میباشند و هیچ خوراک ندارند.
 ۳ و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه‌های خود برگردانم، هر آینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده‌اند.»
 شاگردانش وی را جواب دادند: «ز کجا کسی میتواند اینها را در این صحرا از نان سیر گرداند؟»
 از ایشان پرسید: «ندانان دارید؟» گفتند: «فت.»
 پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.
 پس نزد آن گروه نهادند.

۷ و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند.
 ۸ پس خورده، سیر شدند و هفت زنبیل پراز پاره‌های باقیمانده برداشتند.
 ۹ و عدد خورندگان قریب به چهار هزار بود. پس ایشان را امر خص فرمود.

درخواست آبی آسمانی

(تی:)

ویدرنگ باشا گردان به کشتی سوار شده، به نواحی دلمانوته آمد.
 ۱۱ و فریسیان بیرون آمده، با وی به مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند.
 ۱۲ او از دل آهی کشیده، گفت: «ز برای چه این فرقه آیتی میخواهند؟ هر آینه به شما میگویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد.»
 هشدار درباره تعالیم غلط

(تی:)

پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوار شده، به کناره دیگر عبور نمود.
 ۱۴ و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در کشتی چیزیک نان نداشتند.
 ۱۵ آنگاه ایشان را قدغن فرمود که «اخبار باشید و از خمیر مایه فریسیان و خمیر مایه هیرودیس احتیاط کنید!»
 ایشان با خود اندیشیده، گفتند: «زان است که نان نداریم.»
 عیسی فهم کرده، بدیشان گفت: «رافکرمی کنید از آنجهت که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرد هاید و تا حال دل شما سخت است؟
 آیا چشم داشته نمی بینید و گوش داشته نمی شنوید و به یاد ندارید؟
 وقتی که پنج نان برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از پارهها برداشتید؟» بدو گفتند: «از ده.»
 «وقتی که هفت نان را بجهت چهار هزار کس، پس زنبیل پر از پارهها برداشتید؟» گفتندش: «فت.»
 پس بدیشان گفت: «رائی فهمید؟»

شفای مرد نابینا

چون به بیت صیدا آمد، شخصی کور را نزد او آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید.
 ۲۳ پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکنده، و دست بر او گذارده از او پرسید که «یزی میبینی؟»
 او بالا نگریسته، گفت: «ردمان را خرامان، چون در خت میبینم.»
 پس بار دیگر دستهای خود را بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالا نگریست و صحیح گشته، همه چیز را به خوبی دید.
 ۲۶ پس او را به خانهاش فرستاده، گفت: «اخل ده مشو و هیچکس را در آن جا خبر مده.»

اعتراف پطرس

(تی: لوقا:)

و عیسی باشا گردان خود به دهات قیصریه فیلیس رفت. و در راه از شاگردانش پرسیده، گفت که «ردم مرا که میدانند؟»
 ایشان جواب دادند که «حی تعمید دهند و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیا.»
 او از ایشان پرسید: «ما مرا که میدانید؟» پطرس در جواب او گفت: «و مسیح هستی.»
 پس ایشان را فرمود که «پچکس را از او خبر ندهند.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(تی: لوقا:)

آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که «ازم است پسرانسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شود و کشته شده، بعد از سه روز
 برخیزد.»

و چون این کلام را علانیه فرمود، پطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود.

۳۳ اما او برگشته، به شاگردان خود نگریسته، پطرس را نهیب داد و گفت: «ی شیطان از من دور شو، زیرا امور الهی را اندیشه نمی کنی بلکه چیزهای
 انسانی را.»

پس مردم را باشا گردان خود خوانده، گفت: «ر که خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت نماید.

۳۵ زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هر که جان خود را بجهت من و انجیل برآورد آن را برهاند.

۳۶ زیرا که شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را بآزاد؟

یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟

زیرا هر که در این فرقه زنا کار و خطا کار از من و سخنان من شرمند شود، پسرانسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدس در جلال پدر خویش آید، از او شرمند
 خواهد گردید.»

و بدیشان گفت: «راینه به شما میگویم بعضی از ایستادگان در اینجا میباشند که تا ملکوت خدا را که به قوت میآید نبینند، ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی
(تی:،:)

و بعد از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته، ایشان را تنهار فراز کوهی به خلوت برد و هیاتش در نظر ایشان متغیر گشت.

۳ و لباس او درخشان و چون برف بغایت سفید گردید، چنانکه هیچ گازی بر روی زمین نمی تواند چنان سفید نماید.

۴ و الیاس با موسی برایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو میکردند.

۵ پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت: «ای استاد، بودن مادر اینجا نیکو است! پس سه سایبان میسازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و موسی برای الیاس!»

از آنرو که نمی دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند.

۷ ناگاه ابری برایشان سایه انداخت و آوازی از ابر در رسید که «این است پسر حبیب من، از او بشنوید.»

در ساعت گرداگرد خود نگریسته، جز عیسی تنها با خود هیچکس را ندیدند.

و چون از کوه به زیر میآمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، از آنچه دیده اند کسی را خبر ندهند.

۱۰ و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سوال میکردند که برخاستن از مردگان چه باشد.

۱۱ پس از او استفسار کرده، گفتند: «را کاتبان میگویند که الیاس باید اول بیاید؟»

او در جواب ایشان گفت که «الیاس البته اول میآید و همه چیز را اصلاح مینماید و چگونه درباره پسر انسان مکتوب است که میباید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود.

۱۳ لیکن به شما میگویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستند کردند، چنانچه در حق وی نوشته شده است.»

شفای پسر دیوبزده
(تی:، لوقا:)

پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعی کثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که با ایشان مباحثه میکردند.

۱۵ در ساعت، تمامی خلق چون او را دیدند در حیرت افتادند و دووان دووان آمده، او را سلام دادند.

۱۶ آنگاه از کاتبان پرسید که «اینها چه مباحثه دارید؟»

یکی از آن میان در جواب گفت: «ای استاد، پسر خود را نزد تو آوردم که روحی گنگ دارد،

و هر جا که او را بگیرد میان دزدش، چنانچه کف برآورده، دندانهایم بهم میساید و خشک میگردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.»

او ایشان را جواب داده، گفت: «ی فرقه بیایمان تا کی باشما باشم و تا چه حد متحمل شما شوم! او را نزد من آورید.»

پس او را نزد وی آوردند. چون او را دید، فوراً روح او را مصروع کرد تا بر زمین افتاده، کف برآورد و غلطان شد.

۲۱ پس از پدر وی پرسید: «ند وقت است که او را این حالت است؟» گفت: «ز طفولیت.

۲۲ و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر میتوانی بر ما ترحم کرده، ما را مدد فرما.»

عیسی وی را گفت: «گر میتوانی ایمان آری، مومن راهم چیز ممکن است.»

در ساعت پدر طفل فریاد برآورده، گریهکنان گفت: «یمان میآورد و ما خداوند، بیایمانی مرا امداد فرما.»

چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب میآیند، روح پلید را نهیب داده، به وی فرمود: «ی روح گنگ و کرم تو را حکم میکنم از او درآی و دیگر داخل او مشو!»

پس صبحه زده و او را بشدت مصروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد.

۲۷ اما عیسی دستش را گرفته، بر خیزانیدش که بر پای استاد.

۲۸ و چون به خانه درآمد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «را ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟»

ایشان را گفت: «ین جنس به هیچ وجه بیرون نمی رود جز به دعا.»

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(تی: لوقا).

و از آنجا روانه شده، در جلیل می‌گشتند و نمی‌خواست کسی او را بشناسد، زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می‌گفت: «سرانسان به دست مردم تسلیم میشود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.»
امالین سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند.

بحث درباره بزرگی
(تی: لوقا).

و وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که «بین راه بایک دیگر چه مباحثه می‌کردید؟»
امالیشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه بایکدیگر گفتگویی کردند در اینکه کیست بزرگتر.
۳۵ پس نشسته، آن دوازده را طلبیده، بدیشان گفت: «رکه می‌خواهد مقدم باشد موخرو غلام همه بود.
۳۶ پس طفلی را برداشته، در میان ایشان بریانمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت:
«رکه یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مرا قبول کرده است و هر که مرا پذیرفت نه مرا بلکه فرستنده مرا پذیرفته باشد.»

شاگردان مانع شخصی میشوند که نام عیسی را بکار میبرد
(وقا).

آنگاه یوحنا ملتفت شده، بدو گفت: «ی‌استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها بیرون می‌کرد و متابعت مائی نمود؛ و چون متابعت مائی کرد، او را ممانعت نمودیم.»

عیسی گفت: «و رامنع مکنید، زیرا هیچکس نیست که معجزهای به نام من بنماید و بتواند به زودی در حق من بد گوید.

۴۰ زیرا هر که ضد ما نیست با ما است.

۴۱ و هر که شمار از اینرو که از آن مسیح هستید، کاسهای آب به اسم من بنوشاند، هر آینه به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد کرد.

۴۲ و هر که یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ آسیایی بر گردش آویخته، در دریا افکنده شود.

هشدار در مورد وسوسه
(تی:)

پس هر گاه دست تو را بلغزاند، آن را ببر زیر تو را بهتر است که شل داخل حیات شوی، از اینکه باد و دست وارد جهنم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛

جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نپذیرد.

۴۵ و هر گاه پایت تو را بلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفید تر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه باد و یابه جهنم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛

آنجایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموش نشود.

۴۷ و هر گاه چشم تو را لغزش دهد، قلعش کن زیرا تو را بهتر است که بایک چشم داخل ملکوت خدا شوی، از آنکه باد و چشم در آتش جهنم انداخته شوی،

جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد.

۴۹ زیرا هر کس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین می‌گردد.

۵۰ نمک نیکو است، لیکن هر گاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح می‌کنید؟ پس در خود نمک بدارید و بایکدیگر صلح نمایید.»

تعلیم درباره ازدواج و طلاق
(تی:)

و از آنجا برخاسته، از آن طرف اردن به نواحی یهودیه آمد. و گروهی باز نزد وی جمع شدند و او بر حسب عادت خود، باز بدیشان تعلیم میداد.

سوال درباره طلاق

آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان از او سوال نمودند که «یا مرد اطلاق دادن زن خویش جایز است.»

در جواب ایشان گفت: «وسی شمارا چه فرموده است؟»
گفتند: «وسی اجازت داد که طلاق نامه بنویسند و رها کنند.»
عیسی در جواب ایشان گفت: «هسب سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت.

۶ لیکن از ابتدای خلقت، خدا ایشان را مردوزن آفرید.

۷ از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، بازن خویش پیوندد،
و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند بلکه یک جسد.

۹ پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند.»

و در خانه باز شاگردانش از این مقدمه از وی سوال نمودند.

۱۱ بدیشان گفت: «رکه زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، برحق وی زنا کرده باشد.

۱۲ و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود.»

برکت دادن کودکان

(تی:، لوقا:)

و بچه های کوچک را نزد او آوردند تا ایشان را لمس نماید؛ اما شاگردان آورندگان را منع کردند.

۱۴ چون عیسی این را دید، خشم نموده، بدیشان گفت: «گذارید که بچه های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیرا ملکوت خدا از امثال اینهاست.

۱۵ هر آینه به شما میگویم هر که ملکوت خدا را مثل بچه کوچک قبول نکند، داخل آن نشود.»

پس ایشان را در آغوش کشید و دست برایشان نهاده، برکت داد.

جوان ثروتمند

(تی:، لوقا:)

چون به راه میرفت، شخصی دوان دوان آمده، پیش او زانو زده، سوال نمود که «ی استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟

عیسی بدو گفت: «را مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟

احکام رومی دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغا بازی مکن، پدر و مادر خود را حرمت دار.»

او در جواب وی گفت: «ی استاد، این همه را از طفولیت نگاه داشتم.»

عیسی به وی نگرسته، او را محبت نمود و گفت: «و رایک چیز ناقص است: برو آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته، مرا پیروی کن.»

لیکن او از این سخن ترش رو و محزون گشته، روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت.

آنگاه عیسی گردا گرد خود نگرسته، به شاگردان خود گفت: «ه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند.»

چون شاگردانش از سخنان او در حیرت افتادند، عیسی باز توجه نموده، بدیشان گفت: «ی فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند در ملکوت خدا!

سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن در آید از اینکه شخص دو تمند به ملکوت خدا داخل شود!»

ایشان بغایت متحیر گشته، بایکدیگر میگفتند: «س که میتواند نجات یابد؟»

عیسی به ایشان نظر کرده، گفت: «ز انسان محال است لیکن نزد خدا نیست زیرا که همه چیز نزد خدا ممکن است.»

پطرس بدو گفتن گرفت که «ینک ما همه چیز را ترک کرده، تو را پیروی کرده ایم.»

عیسی جواب فرمود: «رآینه به شما میگویم کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بجهت من وانجیل ترک کند،

جز اینکه الحال در این زمان صد چندان یابد از خانها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات، و در عالم آئیده حیات جاودانی را.

۳۱ اما بسا اولین که آخرین میگردند و آخرین اولین.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(تی:، لوقا:)

و چون در راه به سوی اورشلیم می‌رفتند و عیسی در جلو ایشان می‌خراست، در حیرت افتادند و چون از عقب او می‌رفتند، ترس بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به نگار کشیده، شروع کرد به اطلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد میشد، که «ینک به اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به دست روسای کهنه و کاتبان تسلیم شود و بر وی فتوای قتل دهند و او را به امتهاسپارند، و بر وی سخریه نموده، تازیانه‌اش زیند و آب دهان بر وی افکنده، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.»

تعلیم درباره خدمت به دیگران
(تی:)

آنگاه یعقوب و یوحنا و پسر زبدی نزد وی آمده، گفتند: «ی استاد، می‌خواهیم آنچه از تو سوال کنیم برای ما بکنی.» ایشان را گفت: «ه می‌خواهید برای شما بکنم؟»

گفتند: «ه ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری بر چپ تو در جلال تو بنشینیم.»

عیسی ایشان را گفت: «می فهمید آنچه می‌خواهید. آیا می‌توانید آن پاهای را که من مینوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌پذیرم، بپذیرید؟» وی را گفتند: «یتوانیم.» عیسی بدیشان گفت: «یاهای را که من مینوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من می‌پذیرم خواهید پذیرفت.

۴۰ لیکن نشستن به دست راست و چپ من از آن من نیست که بدهم جز آنانی را که از بهر ایشان می‌باشد است.» و آن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند.

عیسی ایشان را خوانده، به ایشان گفت: «یدانید آنانی که حکام امتهاسمرده میشوند بر ایشان ریاست میکنند و بزرگان ایشان بر ایشان مسلطند. ۴۳ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد.

۴۴ و هر که خواهد مقدم بر شما شود، غلام همه باشد.

۴۵ زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا محذوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.»

شفای فقیر کور
(تی:، لوقا:)

و وارداری‌جاشدند. و وقتی که او باشا گردان خود و جمعی کثیر از اریحا بیرون می‌رفت، باریتائوس کور، پسر تیمائوس بر نگاره راه نشسته، گدایی میکرد.

۴۷ چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد کرد و گفت: «ی عیسی ابن داود بر من ترحم کن.»

و چند آنکه بسیاری او را نهیب میدادند که خاموش شود، زیاد تر فریاد بر می‌آورد که پسر داود بر من ترحم فرما.

۴۹ پس عیسی ایستاده، فرمود تا او را بخوانند. آنگاه آن کور را خوانده، بدو گفتند: «اطر جمع دار بر خیز که تورا می‌خوانند.» در ساعت ردای خود را دور انداخته، بر پا جست و نزد عیسی آمد.

۵۱ عیسی به وی التفات نموده، گفت: «ه می‌خواهی از بهر تو نمایم؟» کور بدو گفت: «اسیدی آنکه بینایی یابم.»

عیسی بدو گفت: «رو که ایمانت تورا شفا داده است.» در ساعت بینا گشته، از عقب عیسی در راه روانه شد.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم
(تی:، لوقا:، یوحنا:)

و چون نزدیک به اورشلیم به بیتناجی و بیت عنیابر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،

بدیشان گفت: «دین قریه‌های که پیش روی شماست بروید و چون وارد آن شدید، در ساعت کره الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچکس بر آن سوار نشده، آن را باز کرده، بیاورید.

۳ و هرگاه کسی به شما گوید چرا چنین میکنید، گوید خداوند بدین احتیاج دارد؛ بیتامل آن را به اینجا خواهد فرستاد.»

پس رفته گره‌های بیرون دروازه در شارع عام بسته یافتند و آن را باز میکردند،

که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند: «هکار دارد که کره را باز میکنید؟»

آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس ایشان را اجازت دادند.

۷ آنگاه کره را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد.

- ۸ و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخهها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند.
 ۹ و آنانی که پیش و پس میرفتند، فریادگان میگفتند: «و شیعانا، مبارک باد کسیکه به نام خداوند می آید.
 ۱۰ مبارک باد ملکوت پدر ما داد که میآید به اسم خداوند. هوشیعانا در اعلیٰ علین.»
 و عیسی وارد اورشلیم شده، به هیکل درآمد و به همه چیز ملاحظه نمود. چون وقت شام شد با آن دوازده به بیت عنیارت رفت.

تطهیر هیکل (تی:، لوقا:)

- بامدادان چون از بیت عنیای بیرون میآمدند، گرسنه شدند.
 ۱۳ ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. اما چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود.
 ۱۴ پس عیسی توجه نموده، بدان فرمود: «زاین پس تا به ابد، هیچکس از تو میوه نخواهد خورد.» و شاگردانش شنیدند.
 پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل هیکل گشت، به بیرون کردن آنانی که در هیکل خرید و فروش میکردند شروع نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوتر فروشان را واژگون ساخت، و نگذاشت که کسی با ظرفی از میان هیکل بگذرد، و تعلیم داده، گفت: «یا مکتوب نیست که خانه من خانه عبادت تمامی امتها نموده خواهد شد؟ اما شما آن را مغاره دزدان ساختهاید.»
 چون روسای کهنه و کاتبان این را شنیدند، در صد آن شدند که او را چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون که همه مردم از تعلیم وی متحیر میبودند.
 ۱۹ چون شام شد، از شهر بیرون رفت.

دعا (تی:)

- صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر را از ریشه خشک یافتند.
 ۲۱ پطرس به خاطر آورده، وی را گفت: «ای استاد، اینک درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده!»
 عیسی در جواب ایشان گفت: «خدا ایمان آورید، زیرا که هر آینه به شما میگویم هر که بدین کوه گوید منتقل شده، به دریا افکنده شود و در دل خودشک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می شود، هر آینه هر آنچه گوید بدو عطا شود.
 ۲۴ بنا بر این به شما میگویم آنچه در عبادت سوال میکنید، یقین بدانید که آن را یاقتهاید و به شما عطا خواهد شد.
 ۲۵ و وقتی که به دعا بایستید، هر گاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را بخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد.
 سوال درباره اقتدار عیسی

(تی:، لوقا:)

- اما هر گاه شما بخشید، پدر شما نیز که در آسمان است تقصیرهای شما را نخواهد بخشید.»
 و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او در هیکل میخرامید، روسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده، گفتندش: «چه قدرت این کارها را میکنی و کیست که این قدرت را به تو داده است تا این اعمال را بهجاری؟»
 عیسی در جواب ایشان گفت: «ن از شما نیز سخن می پرسم، مراجوب دهید تا من هم به شما گویم به چه قدرت این کارها را میکنم.
 ۳۰ تعمیدیجی از آسمان بود یا از انسان؟ مراجوب دهید.»
 ایشان در دلهای خود تفکر نموده، گفتند: «گر گویم از آسمان بود، هر آینه گوید پس چرا بدو ایمان نیاوردید.
 ۳۲ و اگر گویم از انسان بود، از خلق بیم داشتند از آنجا که همه یجی رانبیای بر حق میدانستند.
 ۳۳ پس در جواب عیسی گفتند: «می دانیم.» عیسی بدیشان جواب داد: «ن هم شمارا نمی گویم که به کدام قدرت این کارها را بهجای آورم.»

حکایت باغبانهای ظالم (تی:، لوقا:)

پس به مثابه ایشان آغاز سخن نمود که «خصی تا کستانی غرس نموده، حصاری گردش کشید و چرخشتی بساخت و برجی بنا کرده، آن را به دهقانان سپرد و سفر کرد.

۲ و در موسم، نوکری نزد دهقانان فرستاد تا از میوه باغ از باغبانان بگیرد.

۳ اما ایشان او را گرفته، زدند و تهدیدست روانه نمودند.

۴ باز نوکری دیگر نزد ایشان روانه نمود. او را نیز سنگسار کرده، سر او را شکستند و بیحرمت کرده، برگردانیدندش.

۵ پس یک نفر دیگر فرستاده، او را نیز کشتند و بسا دیگران را که بعضی را زدند و بعضی را به قتل رسانیدند.

۶ و بالاخره یک پسر حبیب خود را باقی داشت. او را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت.

۷ لیکن دهقانان با خود گفتند: این وارث است، بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.

۸ پس او را گرفته، مقتول ساختند و او را بیرون از تا کستان افکندند.

۹ پس صاحب تا کستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و آن باغبان را هلاک ساخته، باغ را به دیگران خواهد سپرد.

۱۰ آیا این نوشته را نخواهید هاید: سنگی که معمارانش رد کردند، همان سر زاویه گردید؟

این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است.

۱۲ آنگاه خواستند او را گرفتار سازند، اما از خلق میترسیدند، زیرا میدانستند که این مثل را برای ایشان آورد. پس او را وا گذارده، برفتند.

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(تی: لوقا)

و چند نفر از فریسیان و هیرودیان را نزد وی فرستادند تا او را به سخنی به دام آورند.

۱۴ ایشان آمده، بدو گفتند: «ای استاد، ما را یقین است که تو راست گویستی و از کسی باک نداری، چون که به ظاهر مردم نمی نگری بلکه طریق

خدا را به راستی تعلیم مینمایی. جزیه دادن به قیصر جایز است یا نه؟ بدیم یا ندیم؟

اما او را کاری ایشان را درک کرده، بدیشان گفت: «رامر امتحان میکنید؟ دیناری نزد من آرید تا آن را ببینم.»

چون آن را حاضر کردند، بدیشان گفت: «این صورت ورقم از آن کیست؟» وی را گفتند: «زآن قیصر.»

عیسی در جواب ایشان گفت: «نچه از قیصر است، به قیصر رد کنید و آنچه از خداست، به خدا.» و از او متعجب شدند.

سوال درباره قیامت

(تی: لوقا)

و صدوقیان که منکر هستند نزد وی آمده، از او سوال نموده، گفتند:

«ای استاد، موسی به مانوش که هر گاه برادر کسی بمیرد و زنی باز گذاشته، اولاد نداشته باشد، برادرش زن او را بگیرد تا از بهر برادر خود نسلی پیدا نماید.

۲۰ پس هفت برادر بودند که نخستین، زنی گرفته، بمرد و اولاد نگذاشت.

۲۱ پس ثانی او را گرفته، هم بی اولاد فوت شد و همچنین سومی.

۲۲ تا آنکه آن هفت او را گرفتند و اولاد نگذاشتند و بعد از همه، زن فوت شد.

۲۳ پس در قیامت چون برخیزند، زن کدامیک از ایشان خواهد بود از آن جهت که هر هفت، او را به زنی گرفته بودند؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «یا گمراه نیستید از آنرو که کتب و قوت خدا را نمی دانید؟

زیرا هنگامی که از مردگان برخیزند، نه نکاح میکنند و نه منکوحه میگردند، بلکه مانند فرشتگان، در آسمان میباشند.

۲۶ اما در باب مردگان که برمی خیزند، در کتاب موسی در ذکر بوته نخواند هاید چگونه خدا او را خطاب کرده، گفت که منم خدای ابراهیم و خدای

اسحاق و خدای یعقوب.

۲۷ و او خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. پس شما بسیار گمراه شده اید.»

بزرگترین حکم

(تی:)

ویکی از کاتبان، چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که «ول همه احکام کدام است؟»

عیسی او را جواب داد که «ول همه احکام این است که بشنوی اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است.

۳۰ و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است.

۳۱ و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو، حکمی نیست.»

کاتب وی را گفت: «فرینای استاد، نیکو گفתי، زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست، و او را به تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را مثل خود محبت نمودن، از همه قربانی های سوختنی و هدایا افضل است.»

چون عیسی پدید که عاقلانه جواب داد، به وی گفت: «ز ملکوت خدا دور نیستی.» و بعد از آن، هیچکس جرات نکرد که از او سوالی کند.

ناتوانی از جواب دادن به عیسی
(تی: لوقا:)

و هنگامی که عیسی در هیکل تعلیم میداد، متوجه شده، گفت: «گونه کاتبان میگویند که مسیح پسر داو است؟

و حال آنکه خود داو در درو و حال قدس میگوید که خداوند به خداوند من گفت بر طرف راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟

خود داو او را خداوند میخواند، پس چگونه او را پسر میباشد؟» و عوام الناس کلام او را به خوشنودی میشنیدند.

هشدار به رهبران مذهبی

(تی: لوقا:)

پس در تعلیم خود گفت: «ز کاتبان احتیاط کنید که خرامیدن در لباس دراز و تعظیم های در بازارها

و کرسی های اول در کلیس و جایهای صدر در ضیافتها را دوست میدارند.

۴۰ اینان که خانه های بیوه زنان را میبلعند و نماز را به ریاطول میدهند، عقوبت شدید تر خواهند یافت.»

هدیه بیوه زن فقیر

(وقا:)

و عیسی در مقابل بیتالمال نشسته، نظاره میکرد که مردم به چه وضع پول به بیتالمال میاندازند؛ و بسیاری از دولتمدان، بسیاری انداختند.

۴۲ آنگاه بیوه زنی فقیر آمده، دو فلس که یک ربع باشد انداخت.

۴۳ پس شاگردان خود را پیش خوانده، به ایشان گفت: «آرینه به شما میگویم این بیوه زن مسکین از همه آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد.

۴۴ زیرا که همه ایشان از زیادتی خود دادند، لیکن این زن از حاجتمندی خود، آنچه داشت انداخت، یعنی تمام معیشت خود را.»

آینده جهان

(تی: لوقا:)

و چون او از هیکل بیرون میرفت، یکی از شاگردانش بدو گفت: «ای استاد ملا حظله فرما چه نوع سنگها و چه عمارت ها است!»

عیسی در جواب وی گفت: «یا این عمارت های عظیمه را مینگری؟ بدان که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد، مگر آنکه به زیر افکنده شود!»

و چون او بر کوه زیتون، مقابل هیکل نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و اندریاس سر از وی پرسیدند:

«را خبر بده که این امور کی واقع میشود و علامت نزدیک شدن این امور چیست؟»

آنگاه عیسی در جواب ایشان سخن آغاز کرد که «نهار کسی شمارا گمراه نکند!

زیرا که بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که من هستم و بسیاری را گمراه خواهند نمود.

۷ اما چون جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این حوادث ضروری است لیکن انتها هنوز نیست.

۸ زیرا که امتی بر امتی و مملکتی بر مملکتی خواهند برخاست و زلزله ها در جایها حادث خواهد شد و قطمیها و اغتشاشها پدید میآید؛ و اینها ابتدای دردهای زه میباشد.

«لیکن شما از برای خود احتیاط کنید زیرا که شمارا به شوراها خواهند سپرد و در کلیس تازیانها خواهند زد و شمارا پیش حکام و پادشاهان بخاطر من

حاضر خواهند کرد تا برایشان شهادتی شود.

۱۰ و لازم است که انجیل اول بر تمامی امتها وعظه شود.

۱۱ و چون شمارا گرفته، تسلیم کنند، میندیشید که چه بگویید و متفکر مباشید بلکه آنچه در آن ساعت به شما عطا شود، آن را گوید زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح القدس است.

۱۲ آنگاه برادر، برادر را و پدر، فرزند را به هلاکت خواهند سپرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید.

۱۳ وتمام خلق بجهت اسم من شمار دشمن خواهند داشت. اما هر که تا به آخر صبر کند، همان نجات یابد.
 «س چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در جایی که نمی باید برپا بینید آنکه میخواند بفهمد آنگاه آنانی که در یهودیه میباشند، به کوهستان فرار کنند،
 و هر که برپام باشد، به زیر نیاید و به خانه داخل نشود تا چیزی از آن ببرد،
 و آنکه در مزرعه است، برنگردد تا رخت خود را بردارد.
 ۱۷ اما اوای بر آبستنان و شیر دهندگان در آن ایام.
 ۱۸ و دعا کنید که فرار شما در زمستان نشود،
 زیرا که در آن ایام، چنان مصیبتی خواهد شد که از ابتدای خلقتی که خدا آفرید تا کنون نشده و نخواهد شد.
 ۲۰ و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نکردی، هیچ بشری نجات نیافتی. لیکن بجهت برگزیدگانی که انتخاب نموده است، آن ایام را کوتاه ساخت.

بازگشت مسیح

(تی:، لوقا:)

«س هر گاه کسی به شما گوید اینک مسیح در اینجا است یا اینک در آنجا، باور مکنید.
 ۲۲ زانو که مسیحان دروغ و انبیای کذب ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، بقسمی که اگر ممکن بودی، برگزیدگان را هم گمراه نمودندی.
 ۲۳ لیکن شما بر حذر باشید!
 و در آن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را باز گیرد،
 و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل خواهد گشت.
 ۲۶ آنگاه پسرانسان را بینند که با قوت و جلال عظیم برابر میآید.
 ۲۷ در آن وقت، فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد.
 «لحال از درخت انجیر مثلش را فرا گیرد که چون شاخهایش نازک شده، برگ میآورد می دانید که تابستان نزدیک است.
 ۲۹ همچنین شما نیز چون این چیزها را واقع بینید، بدانید که نزدیک بلکه بردار است.
 ۳۰ هر آینه به شما می گویم تا جمیع این حوادث واقع نشود، این فرقه نخواهند گشت.
 ۳۱ آسمان و زمین زایل میشود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.

انتظار برای بازگشت مسیح

(تی:، لوقا:)

ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچکس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم.
 ۳۳ «س بر حذر و بیدار شده، دعا کنید زیرا نمی دانید که آن وقت کی میشود.
 ۳۴ مثل کسی که عازم سفر شده، خانه خود را و اگذار و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاص مقرر نماید و در بان را امر فرماید که بیدار بماند.
 ۳۵ پس بیدار باشید زیرا نمی دانید که در چه وقت صاحبخانه میآید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح.
 ۳۶ مبادانا گهان آمده شمار اخفته یابد.
 ۳۷ اما آنچه به شما میگویم، به همه میگویم: بیدار باشید!»

توطئه قتل عیسی

(تی:، لوقا:)

و بعد از دو روز، عید فصح و فطیر بود که روسای کهنه و کاتبان مترصد بودند که به چه حيله او را دستگیر کرده، به قتل رسانند.
 ۲ لیکن میگفتند: «در عید مبادا در قوم اغتشاشی پدید آید.»

تد هین عیسی با عطر

(تی:، یوحنا:)

و هنگامی که او در بیت عنیاد در خانه شمعون ابرص به غذا نشسته بود، زنی با شیشههای از عطر گرانها از سنبل خالص آمده، شیشه را شکسته، بر سر وی ریخت.

۴ و بعضی در خود خشم نموده، گفتند: «این عطر تلف شد؟»

زیرا ممکن بود این عطر زیاد تر از سیصد دینار فروخته، به فقرا داده شود.» و آن زن راسرزنش نمودند.

۶ اما عیسی گفت: «و او اگذارید! از برای چه اورا زحمت میدهید؟ زیرا که با من کاری نیکو کرده است،

زیرا که فقرا را همیشه با خود دارد و هر گاه بخواید میتوانید با ایشان احسان کنید، لیکن مرا با خود دائم ندارد.

۸ آنچه در قوه او بود کرد، زیرا که جسد مرا بجهت دفن، پیش تدهین کرد.

۹ هر آینه به شما میگویم در هر جای از تمام عالم که به این انجیل موعظه شود، آنچه این زن کرد نیز بجهت یاد گاری وی مذکور خواهد شد.»

طرح خیانت یهودا

(تی:، لوقا:)

پس یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده بود، به نزد روسای کهنه رفت تا او را بدیشان تسلیم کند.

۱۱ ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و وعده دادند که نقدی بدو بدهند. و او در صدد فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد.

آماده کردن فصیح

(تی:، لوقا:)

و روز اول از عید فطیر که در آن فصیح را ذبح میکردند، شاگردانش به وی گفتند: «جامی خواهی برویم تدارک بینیم تا فصیح را بخوری؟»

پس دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: «شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید،

و به هر جای که در آید صاحبخانه را گوید: استاد میگوید مهمانخانه کجا است تا فصیح را با شاگردان خود آنجا صرف کنم؟

و او بالا خانه بزرگ مفروش و آماده به شما نشان میدهد. آنجا از بهر تدارک بینید.»

شاگردانش روانه شدند و به شهر رفته، چنانکه او فرموده بود، یافتند و فصیح را آماده ساختند.

شام آخر

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

شامگاهان با آن دوازده آمد.

۱۸ و چون نشستند غذا میخوردند، عیسی گفت: «راینه به شما میگویم که، یکی از شما که با من غذای خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.»

ایشان غمگین گشته، یک یک گفتن گرفتند که آیا من آنم و دیگری که آیا من هستم.

۲۰ او در جواب ایشان گفت: «کی از دوازده که با من دست در قاب فرورد!

به درستی که پسر انسان بطوری که درباره او مکتوب است، رحلت میکند. لیکن وای بر آن کسی که پسر انسان به واسطه او تسلیم شود. او را بهتر

میبود که تولد نیافتی.»

و چون غذا میخوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: «گیرید و بخورید که این جسد من است.»

و پاهای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند

و بدیشان گفت: «این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته میشود.»

۲۵ هر آینه به شما میگویم بعد از این از عصر این گور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم.

پیشگویی مجدد انکار بطرس

(تی:)

و بعد از خواندن تسبیح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند.

۲۷ عیسی ایشان را گفت: «مانا همه شما مشب در من لغزش خوردید، زیرا مکتوب است شبان را میزنم و گوسفندان را اکنده خواهند شد.

۲۸ اما بعد از برخاستن، پیش از شما به جلیل خواهیم رفت.

۲۹ بطرس به وی گفت: «رگاه همه لغزش خوردند، من هرگز نخورم.»

عیسی وی را گفت: «راینه به تو میگویم که امر و زدر همین شب، قبل از آنکه خروس دو مرتبه بانگ زند، توسته مرتبه مرا انکار خواهی نمود.»

لیکن او به تاکید زیاد تر می گفت: «رگاه مردنم با تو لازم افتد، تو را هرگز انکار نکنم.» و دیگران نیز همچنان گفتند.

باغ جتسیمانی (تی:، لوقا:)

و چون به موضعی که جتسیمانی نام داشت رسیدند، به شاگردان خود گفت: «رایجا بنشینید تا دعا کنم.»

و پطرس و یعقوب و یوحنا را همراه برداشته، مضطرب و دل‌تنگ گردید

و بدیشان گفت: «فس من از حزن، مشرف بر موت شد. اینجا بمانید و بیدار باشید.»

و قدری پیشتر رفته، به روی بر زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد.

۳۶ پس گفت: «اباپدر، همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.»

پس چون آمد، ایشان را در خواب دیده، پطرس را گفت: «ی شمعون، در خواب هستی؟ آیا نمی توانستی یک ساعت بیدار باشی؟

بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح البتہ راغب است لیکن جسم ناتوان.»

و باز رفته، به همان کلام دعا نمود.

۴۰ و نیز برگشته، ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بودند و نداشتند و راجه جواب دهند.

۴۱ و مرتبه سوم آمده، بدیشان گفت: «بقی را بخواید و استراحت کنید. کافی است! ساعت رسیده است. اینک پسر انسان به دستهای

گناهکاران تسلیم می شود.

۴۲ برخیزید برویم که اکنون تسلیم کننده من نزدیک شد.»

دستگیری عیسی (تی:، لوقا:، یوحنا:)

در ساعت وقتی که او هنوز سخن می گفت، یهودا که یکی از آن دوازده بود، با گروهی بسیار با شمشیرها و چوبها از جانب روسای کهنه و کاتبان و مشایخ آمدند.

۴۴ و تسلیم کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «ر که را بوسم، همان است. او را بگیرد و با حفظ تمام ببرد.»

و در ساعت نزد وی شده، گفت: «اسیدی، یاسیدی.» و وی را بوسید.

۴۶ ناگاه دستهای خود را بروی انداخته، گرفتندش.

۴۷ و یکی از حاضرین شمشیر خود را کشیده، بر یکی از غلامان رئیس کهنه زده، گوشش را برید.

۴۸ عیسی روی بدیشان کرده، گفت: «و یا بردزد با شمشیرها و چوبها بجهت گرفتن من بیرون آمدید!

هر روز در نزد شما در هیکل تعلیم میدادم و مرا نگرفتید. لیکن لازم است که کتب تمام گردد.»

آنگاه همه او را و گذارده بگریختند.

۵۱ و یک جوانی با چادری بر بدن برهنه خود پیچیده، از عقب او روانه شد. چون جوانان او را گرفتند،

چادر را گذارده، برهنه از دست ایشان گریخت.

حاکمه در حضور قیافا (تی:)

و عیسی را نزد رئیس کهنه بردند و جمیع روسای کاهنان و مشایخ و کاتبان را جمع گردیدند.

۵۴ و پطرس از دور در عقب او می آمد تا به خانه رئیس کهنه در آمده، با ملازمان بنشست و نزدیک آتش خود را گرم مینمود.

۵۵ و روسای کهنه و جمیع اهل شورادر جستجوی شهادت بر عیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند،

زیرا که هر چند بسیاری بروی شهادت دروغ میدادند، اما شهادت های ایشان موافق نشد.

۵۷ و بعضی برخاسته شهادت دروغ داده، گفتند:

«اشنیدیم که او میگفت: من این هیکل ساخته شده به دست را خراب میکنم و در سه روز، دیگری را بنا ساخته شده به دست، بنا میکنم.»

و در این هم باز شهادت های ایشان موافق نشد.

پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته، از عیسی پرسیده، گفت: «بچه جواب نمی دهی؟ چه چیز است که اینها در حق تو شهادت میدهند؟»

اما او ساکت مانده، هیچ جواب نداد. باز رئیس کهنه از او سوال نموده، گفت: «یا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟»

عیسی گفت: «ن هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت نشسته، در ابرهای آسمان می آید.»

آنگاه رئیس کهنه جامه خود را چاک زده، گفت: «یگرچه حاجت به شاهدان داریم؟ کفر اورا شنیدید! چه مصلحت میدانید؟» پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است. ۶۵ بعضی شروع نمودند به آب دهان بروی انداختن و روی اورا پوشانیده، اورا میزدند و میگفتند نبوت کن. ملازمان اورا میزدند.

انکار پطرس

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

و در وقتی که پطرس در ایوان پایین بود، یکی از کنیزان رئیس کهنه آمد و پطرس را چون دید که خود را گرم میکند، بر او نگر بسته، گفت: «و نیز با عیسی ناصری میبودی؟ او انکار نمود، گفت: «می دانم و نمی فهمم که تو چه میگوئی!» و چون بیرون به دهلیز خانه رفت، ناگاه خروس بانگ زد. ۶۹ و باری دیگر آن کنیزک اورا دیده، به حاضرین گفتن گرفت که «این شخص از آنهاست!» او با زبانکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین باری دیگر به پطرس گفتند: «حقیقت تو از آنها میباشی زیرا که جلیلی نیز هستی و لهجه تو چنان است.» پس به لعن کردن و قسم خوردن شروع نمود که «ن شخص را که میگویند نمی شناسم.» ناگاه خروس مرتبه دیگر بانگ زد. پس پطرس را به خاطر آمد آنچه عیسی بدو گفته بود که «بل از آنکه خروس دو مرتبه بانگ زند، سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.» و چون این را به خاطر آورد، بگریست.

محکوم شدن عیسی

(تی:، لوقا:)

بامدادان، بیدرنگ روسای کهنه با مشایخ و کاتبان و تمام اهل شورا مشورت نمودند و عیسی را بند نهاده، بردند و به پلاطس تسلیم کردند.

در حضور پلاطس

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

پلاطس از او پرسید: «یا تو پادشاه یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «و میگوئی.» و چون روسای کهنه ادعای بسیار بر او می نمودند، پلاطس باز از او سوال کرده، گفت: «بچ جواب نمی دهی؟ بین که چقدر بر تو شهادت میدهند!» اما عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پلاطس متعجب شد.

صدور حکم مصلوب شدن

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

و در هر عید یک زندانی، هر که رامی خواستند، بجهت ایشان آزاد میکرد. ۷ و بر ابانامی با شرکای فتنه او که در فتنه خونریزی کرده بودند، در حبس بود. ۸ آنگاه مردم صدازده، شروع کردند به خواستن که بر حسب عادت با ایشان عمل نماید. ۹ پلاطس در جواب ایشان گفت: «یا می خواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟» زیرا یافته بود که روسای کهنه او را از راه حسد تسلیم کرده بودند. ۱۱ اما روسای کهنه مردم را تحریض کرده بودند که بلکه برابر برای ایشان رها کند. ۱۲ پلاطس باز ایشان را در جواب گفت: «س چه می خواهید بکنم با آن کس که پادشاه یهودش میگویند؟» ایشان باری دیگر فریاد کردند که «و را مصلوب کن!» پلاطس بدیشان گفت: «را؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد بر آوردند که «و را مصلوب کن.» پس پلاطس چون خواست که مردم را خشنود گرداند، برابر برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود.

استیزای سربازان رومی

(تی:)

آنگاه سپاهیان اورا به سرائی که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند و جامهای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند

و اورا سلام کردن گرفتند که «لامای پادشاه یهود!»

ونی بر سر او زدند و آب دهان بروی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم مینمودند.

۲۰ و چون او را استهزا کرده بودند، لباس قرمز را از وی کنده جامه خودش را پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوبش سازند.

در راه جلیتا
(تی:، لوقا:، یوحنا:)

و راهگذری را شمعون نام، از اهل قیروان که از بلوکات میآمد، و پدر اسکندر و رفس بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد.

۲۲ پس او را به موضعی که جلیجتا نام داشت یعنی محل کاسه سر بردند

و شراب مخلوط به مره و وی دادند تا بنوشد لیکن قبول نکرد.

۲۴ و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه برد.

مصلوب شدن عیسی

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

و ساعت سوم بود که او را مصلوب کردند.

۲۶ و تقصیر نامه وی این نوشته شد: «ادشاه یهود.»

و با وی دودزد را یکی از دست راست و دیگری از دست چپ مصلوب کردند.

۲۸ پس تمام گشت آن نوشتهای که میگوید: «زخطا کاران محسوب گشت.»

و راهگذران او را دشنام داده و سر خود را جنبانیده، میگفتند: «انای کسیکه هیکل را خراب میکنی و در سه روز آن را بنام میکنی،

از صلیب به زیر آمده، خود را برهان!»

و همچنین روسای کهنه و کاتبان استهزاکنان بایکدیگر میگفتند: «یگران را نجات داد و نمی تواند خود را نجات دهد.

۳۲ مسیح، پادشاه اسرائیل، الان از صلیب نزول کند تا ببینیم و ایمان آوریم.» و آنانی که با وی مصلوب شدند او را دشنام میدادند.

جان سپردن عیسی

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

و چون ساعت ششم رسید تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.

۳۴ و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده، گفت: «یلوئی ایلوئی، لما سبقتی؟» یعنی «لهی الهی چرا مرا وا گذاردی؟»

و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند: «لیاس را میخواند.»

پس شخصی دویده، اسفنجی را از سر که پر کرد و بر سر نی نهاده، بدو نوشانید و گفت: «گذارید ببینیم مگر الیاس بیاید تا او را پایین آورد.»

پس عیسی آوازی بلند بر آورده، جان بداد.

۳۸ آنگاه پرده هیکل از سر تا پاد و پاره شد.

۳۹ و چون یوز باشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صدازده، روح را سپرد، گفت: «ی الواقع این مرد، پسر خدا بود.»

وزنی چند از دور نظر میکردند که از آنجمله مریم مجدلیه بود و مریم مادری یعقوب کوچک و مادر یوشا و سالومه،

که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او میکردند. و دیگر زنان بسیاری که به اورشلم آمده بودند.

تدفین عیسی

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

و چون شام شد، ازان جهت روز تهیه یعنی روز قبل از سبت بود،

یوسف نامی از اهل رامه که مرد شریف از اعضای شورانیز منتظر ملکوت خدا بود آمد و جرات کرده نزد پلاطس رفت و جسد عیسی را طلب نمود.

۴۴ پلاطس تعجب کرد که بدین زودی فوت شده باشد، پس یوز باشی را طلبیده، از او پرسید که «یا چندی گذشته وفات نموده است؟»

چون از یوز باشی دریافت کرد، بدن را به یوسف ارزانی داشت.

۴۶ پس گمانی خریده، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن گمان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید.

۴۷ و مریم مجدلیه و مریم مادری یوشا دیدند که ججا گذاشته شد.

قیام عیسی

(تی:، لوقا:، یوحنا:)

پس چون سبت گذشته بود، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه جنوب خریده، آمدند تا اورا تدفین کنند.
 ۲ و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند.
 ۳ و با یکدیگر می گفتند: «یست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟»
 چون نگریستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود.
 ۵ و چون به قبر درآمدند، جوانی را که جامهای سفید در برداشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیر شدند.
 ۶ او بدیشان گفت: «رسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را می طلبید؟ او برخاسته است! در اینجا نیست. آن موضعی را که او رانهاده بودند، ملاحظه کنید.
 ۷ لیکن رفته، شاگردان او و پطرس را اطلاع دهید که پیش از شامه جلیل می رود. او را در آنجا خواهید دید، چنانکه به شما فرموده بود.»
 پس بزودی بیرون شده از قبر گریختند زیرا لرزه وحیرت ایشان را فرو گرفته بود و به کسی هیچ نگفتند زیرا می ترسیدند.
 عیسی به مریم مجدلیه ظاهر میشود

(یوحنا:)

و صبحگاهان، روز اول هفته چون برخاسته بود، نخستین به مریم مجدلیه که از او هفت دیو بیرون کرده بود ظاهر شد.
 ۱۰ و او رفته اصحاب او را که گریه و ماتم میکردند خبر داد.
 ۱۱ و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند.

درواه عمواس

(لوقا:)

و بعد از آن به صورت دیگری دو نفر از ایشان در هنگامی که به دهات می رفتند، هویدا گردید.
 ۱۳ ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکن ایشان را نیز تصدیق نمودند.

عیسی بر شاگردان منجمله بر تو ما ظاهر شده

(یوحنا:)

و بعد از آن بدان یازده هنگامی که به غذا نشسته بودند ظاهر شد و ایشان را به سبب پیامانی و سخت دلی ایشان توبیخ نمود زیرا به آنانی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق نمودند.

ماموریت بزرگ

(تی:)

پس بدیشان گفت: «ر تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید.
 ۱۶ هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد.
 ۱۷ و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند
 و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند ضرری بدیشان نرساند و هر گاه دستها بر میضان گذارند شفا خواهند یافت.»

صعود عیسی به آسمان

(لوقا:)

و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست.
 ۲۰ و ایشان بیرون رفته، در هر جامو عظه می کردند و خداوند با ایشان کار میکرد و به آیاتی که همراه ایشان میبود، کلام را ثابت میگردانید.

انجیل لوقا

هدف لوقا از نوشتن انجیل

از آنجمله که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تالیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید، چنانچه آنانی که از ابتدا نظر ارکان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند، من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به توبنیو سمای تیوفلس عزیز، تا صحت آن کلامی که در آن تعلیم یافته‌های دریایی.

مژده تولد یحیی به زکریا

در ایام هیرودیس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایابود که زن او از دختران هارون بود و ایصابت نام داشت. ۶ و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فریض خداوند، بیعیب سالک بودند. ۷ و ایشان را فرزندى نبود زیرا که ایصابت نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند. ۸ و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهانت میکرد، حسب عادت کهانت، نوبت او شد که به قدس خداوند در آمده، بخور بسوزاند. ۱۰ و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت میکردند. ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بروی ظاهر گشت. ۱۲ چون زکریا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.

۱۳ فرشته بدو گفت: «ی زکریا ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجه ات ایصابت برای تو پسری خواهد زاید و او را یحیی خواهی نامید.

۱۴ و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.

۱۵ زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پراز رو و حال قدس خواهد بود.

۱۶ و بسیاری از بنیاسرائیل را، به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.

۱۷ و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دل‌های پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدامه‌پاسازد.»

زکریا به فرشته گفت: «من را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجه ام دیرینه سال است؟»

فرشته در جواب وی گفت: «ن جبرائیل هستم که در حضور خدا میایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم.

۲۰ و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن‌های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.»

و جماعت منتظر زکریا می بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند.

۲۲ اما چون بیرون آمده توانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رویایی دیده است، پس به سوی ایشان اشاره میکرد و ساکت ماند.

۲۳ و چون ایام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت.

و بعد از آن روزها، زن او ایصابت حامله شده، مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت:

«ه اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا نتنگ مرا از نظر مردم بردارد.»

مژده تولد عیسی به مریم

و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.

۲۷ نزد باکره‌های نامردی مسمی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود.

۲۸ پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: «لام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با تو ست و تو در میان زنان مبارک هستی.»

چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است.

۳۰ فرشته بدو گفت: «ی مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.

۳۱ و اینک حامله شده، پسری خواهی زاید و او را عیسی خواهی نامید.

- ۳۲ او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی، مسمی شود، و خداوند خدا تحت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.
- ۳۳ و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.»
- مریم به فرشته گفت: «این چگونه میشود و حال آنکه مردی را نشناختم؟»
- فرشته در جواب وی گفت: «و حال قدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آنجهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد.
- ۳۶ و اینک ایصابات از خویشان تو نیز در پیروی به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مرا و را که نازاد میخوانند.
- ۳۷ زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.»
- مریم گفت: «اینک کنیز خدا و ندم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود.» پس فرشته از نزد او رفت.
- مریم به دیدار الیزابت می‌رود
- در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت.
- ۴۰ و به خانه زکریا در آمده، به ایصابات سلام کرد.
- ۴۱ و چون ایصابات سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و ایصابات به روح القدس پر شده،
- به آواز بلند صد ازده گفت: «و در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو.
- ۴۳ و از کجا این به من رسید که مادر خدا و ندم، به نزد من آید؟
- زیرا اینک چون آواز سلام تو گوش زدم شد، بچه از خوشی در رحم من به حرکت آمد.
- ۴۵ و خوشحال او که ایمان آورد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.»
- پس مریم گفت: «ان من خداوند را تعجید میکند،
- و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد،
- زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند،
- زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است،
- و رحمت او نسلا بعد نسل است. بر آنانی که از اومی ترسند.
- ۵۱ به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.
- ۵۲ جباران را از تختها به زیر افکند. و فروتنان را سرفراز گردانید.
- ۵۳ گرسنگان را به چیزهای نیکو سپر فرمود و دولت‌مندان را تهیدست رد نمود.
- ۵۴ بنده خود اسرائیل را یاری کرد، به یاد گاری رحمانیت خویش،
- چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریت او تا ابد الابد.»
- و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند. پس به خانه خود مراجعت کرد.
- تولد یحیی تعمید دهنده
- اما چون ایصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد.
- ۵۸ و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بروی کرده، با او شادی کردند.
- ۵۹ و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او مینهادند.
- ۶۰ اما مادرش ملتفت شده، گفت: «ی بلکه به یحیی نامیده میشود.»
- به وی گفتند: «ز قبیله توهیچکس این اسم را ندارد.»
- پس به پدرش اشاره کردند که «و راجه نام خواهی نهاد؟»
- او تحت‌های خواسته بنوشت که «ام او یحیی است» و همه متعجب شدند.
- ۶۴ در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلم شد.
- ۶۵ پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت.
- ۶۶ و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: «این چه نوع طفل خواهد بود؟» و دست خداوند با وی می بود.

- و پدرش زکریا از روح القدس پر شده نبوت نموده، گفت:
- «داوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرارداد.»
- ۶۹ و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود.
- ۷۰ چنانچه به زبان مقدسین گفت که از بدو عالم انبیای اومی بودند،
- رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند،
- تاریحت را بر پدران ما بهجا آورد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید.
- ۷۳ سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد،
- که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بخوف عبادت کنیم.
- ۷۵ در حضور او به قدوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود.
- ۷۶ و توای طفل نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را میاسازی،
- تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گاهان ایشان.
- ۷۸ به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود،
- تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نور دهد. و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.»
- پس طفل نموده، در روح قوی میگشت. و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر میبرد.

تولد عیسی در بیت لحم

- و در آن ایام حکمی از او غسطس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند.
- ۲ و این اسم نویسی اول شد، هنگامی که کیرینیوس والی سوریه بود.
- ۳ پس همه مردم هریک به شهر خود برای اسم نویسی میرفتند.
- ۴ و یوسف نیز از جلیل از بنده ناصره به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود.
- ۵ تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد.
- ۶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده،
- پسر نخستین خود را زایید. و او را در قنذاقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.
- چوپانان به ملاقات عیسی میروند
- و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش میکردند.
- ۹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند.
- ۱۰ فرشته ایشان را گفت: «ترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما میدهم که برای جمیع قوم خواهد بود.
- ۱۱ که امر وزیرای شما در شهر داود، نجات دهندهای که مسیح خداوند باشد متولد شد.
- ۱۲ و علامت برای شما این است که طفلی در قنذاقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.»
- در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیحکنان میگفتند:
- «دارا اعلی علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.»

و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان بایکدیگر گفتند: «لان به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.»

- پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند.
- ۱۷ چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل بدیشان گفته شده بود، شہرت دادند.
- ۱۸ و هر که میشنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجب مینمود.
- ۱۹ اما مریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان را نگاه میداشت.
- ۲۰ و شبانان خدا را تعجیب و حمدکنان برگشتند، بهسبب همه آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.
- مریم و یوسف، عیسی را به خانه خدا میبرند

و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، اورا عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، اورا نامیده بود.

۲۲ و چون ایام تطهیر ایشان بر حسب شریعت موسی رسید، اورا به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند.

۲۳ چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رحم را گشاید، مقدس خداوند خوانده شود.

۲۴ و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرر است، یعنی جفت فاختهای یاد و جوجه کبوتر.

۲۵ و اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح القدس بروی بود.

۲۶ و از روح القدس بدو وحی رسیده بود که، تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.

پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او بعمل آورند، اورا در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت:

«لحالای خداوند بنده خود را رخصت میدهی، به سلامتی بر حسب کلام خود.

۳۰ زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است،

که آن را پیش روی جمیع امتها میساختی.

۳۲ نوری که کشف حجاب برای امتها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بود.»

و یوسف و مادرش از آنچه در باره او گفته شد، تعجب نمودند.

۳۴ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: «اینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت.

۳۵ و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت، تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.»

و زنی نبیه بود، حنانام، دختر فنوئیل از سبط اشیر بسیار سالخورده، که از زمان بکارت هفت سال باشوهر سر برده بود.

۳۷ و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی شد، بلکه شبانه روز به روز و مناجات در عبادت مشغول میبود.

۳۸ و در همان ساعت در آمده، خدا را شکر نمود و در باره او به همه منتظرین نجات در اورشلیم، تکلم نمود.

و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند.

۴۰ و طفل نمو کرده، به روح قوی میگشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بروی میبود.

عیسای نوجوان با علمای دین سخن میگوید

و والدین او هر ساله بجهت عید فصح، به اورشلیم میرفتند.

۴۲ و چون دو وازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند.

۴۳ و چون روزها را تمام کرده مراجعت مینمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی دانستند.

۴۴ بلکه چون گمان میبردند که او در قافله است، سفر یکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود میجستند.

۴۵ و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند.

۴۶ و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را میشنود و از ایشان سوال همی کرد.

۴۷ و هر که سخن او را می شنید، از فهم و جوابهای او متحیر می گشت.

چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: «ی فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می کردیم.»

او به ایشان گفت: «زهر چه مرا طلب می کردید، مگر ندانستاید که باید من در امور پدر خود باشم؟»

ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند.

۵۱ پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان میبود و مادرا و تمامی این امور را در خاطر خود نگاه میداشت.

۵۲ و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی میکرد.

یحیی تعمید دهنده راه را برای عیسی آماده میکند

(تی:، مرقس:)

و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنطیوس پلاطس، والی یهودیه بود و هیرودیس، تیتراک جلیل و برادرش فیلیپس تیتراک

ایطوریه تراخونیتس و لیسانیوس تیتراک آبلیه

و حنا و قیافاروسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکریا در بیابان نازل شده،

به تمامی حوالی اردن آمده، به تعمیم تو به بجهت آمرزش گناهان موعظه می کرد.

۴ چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اشعیای نبی که میگوید: «دای ندا کنندهای در بیابان که راه خداوند را میسازد و طرق او را راست نماید.»

۵ هر وادی انباشته و هر کوه و تلی پست و هر کجی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد

و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.»

آنگاه به آن جماعتی که برای تعمیم وی بیرون می آمدند، گفت: «ی افعیزادگان، که شمار ایشان داد که از غضب آینه بگریزد؟

پس ثمرات مناسب تو به بیاورد و در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما میگویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان

برای ابراهیم برانگیزاند.»

۹ والا نیز تیشه بر تیشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده میشود.»

پس مردم از وی سوال نموده گفتند: «ه کنیم؟»

او در جواب ایشان گفت: «ر که دو جامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هر که خوراک دارد نیز چنین کند.»

و با جگیران نیز برای تعمیم آمده، بدو گفتند: «ی استاد چه کنیم؟»

بدیشان گفت: «یاد ترا آنچه مقرر است، مگیرید.»

سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند: «اچه کنیم؟» به ایشان گفت: «ر کسی ظلم مکنید و بر هیچکس اقترا مزید و به موجب خود اکتفا مکنید.»

و هنگامی که قوم مترصد میبودند و همه در خاطر خود در باره یحیی تفکر مینمودند که این مسیح است یا نه،

یحیی به همه متوجه شده گفت: «ن شمارا به آب تعمیمی دهم، لیکن شخصی توانا تر از من میاید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما

را به رو حال قدس و آتش تعمیم خواهد داد.»

۱۷ او غریب خود را به دست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و گاه را در آتشی که خاموشی نمی

پذیرد خواهد سوزانید.»

و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت میداد.

هیرودیس یحیی را زندانی میکند

اما هیرودیس تیتراک چون به سبب هیرودیا، زن برادر او فیلیپس و سایر بیدیهای که هیرودیس کرده بود از وی توبیخ یافت،

این را نیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.

یحیی عیسی را تعمیم میدهد

(تی:، مرقس:)

اما چون تمامی قوم تعمیم یافته بودند و عیسی هم تعمیم گرفته دعا می کرد، آسمان شکافته شد

و روح القدس به هیات جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم.

نسب نامه عیسی

(تی:)

و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گان خلق، پسر یوسف ابن هالی

ابن متات، بن لاوی، بن ملکی، بن ینا، بن یوسف،

ابن متاتیا، بن آموس، بن ناحوم، بن حسلی، بن نجی،

ابن مات، بن متاتیا، بن شمعی، بن یوسف، بن یهودا،

ابن یوحنا، بن ریسا، بن زرو بابل، بن سالتیئیل، بن نیری،

ابن ملکی، بن ادی، بن قوسام، بن ایلهودام، بن عیر،

ابن یوسی، بن ایلعادر، بن یوریم، بن متات، بن لاوی،

ابن شمعون، بن یهودا، بن یوسف، بن یونان، بن ایلیا قیم،
 ابن ملیا، بن مینان، بن متاتان ناتان، بن داود،
 ابن یسی، بن عوبید، بن بوعر، بن شلمون، بن نحشون،
 ابن عمیناداب، بن آرام، بن حصرون، بن فارص، بن یهودا،
 ابن یعقوب، بن اسحق، بن ابراهیم، بن تارح، بن ناحور،
 ابن سروج، بن رعور، بن فالج، بن عابر، بن صالح،
 ابن قینان، بن ارفکشاد، بن سام، بن نوح، بن لامک،
 ابن متوشالغ، بن خنوخ، بن یارد، بن مهلائیل، بن قینان،
 ابن انوش، بن شیث، بن آدم، بن الله.

تجربه عیسی
 (تی:، مرقس:)

- اما عیسی پر از رو و حال قدس بوده، از اردن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد.
 ۲ و مدت چهل روز ابلیس او را تجربه مینمود و در آن ایام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.
 و ابلیس بدو گفت: «گریسر خدا هستی، این سنگ را بگوتانان گردد.»
 عیسی در جواب وی گفت: «کتوب است که انسان به نان فقط زیست نمی کند، بلکه به هر کلمه خدا.»
 پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظهای بدو نشان داد.
 ۶ و ابلیس بدو گفت: «میع این قدرت و حشمت آنها را به تو میدهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که میخواهم میبخشم.»
 ۷ پس او گرتوپیش من بنجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.»
 عیسی در جواب او گفت: «ی شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما.»
 پس او را به اورشلیم برده، برکنگره هیکل قرارداد و بدو گفت: «گریسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.»
 ۱۰ زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را در باره تو حکم فرمایند تا تو را محافظت کنند.
 ۱۱ و تو را به دستهای خود بردارند، مباد پایت به سنگی خورد.»
 عیسی در جواب وی گفت که «فته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.»
 و چون ابلیس جمیع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدتی از او جدا شد.

موعظه عیسی در جلیل
 (تی:، مرقس:، یوحنا:)

و عیسی به قوت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت.
 ۱۵ او در کائیس ایشان تعلیم میداد و همه او را تعظیم میکردند.

طرد عیسی از ناصره

- و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سبت به کنیسه درآمد، برای تلاوت برخاست.
 ۱۷ آنگاه صحیفه اشعیا نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است
 «وح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا افرستاد، تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران
 را به بینایی، موعظه کنم و تا گویندگان را، آزاد سازم،
 و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.»
 پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بروی دوخته میبود.
 ۲۱ آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که «مر و زاین نوشته در گوشهای شما تمام شد.»
 و همه بروی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر میشد، تعجب نموده، گفتند: «گر این پسر یوسف نیست؟»
 بدیشان گفت: «راینه این مثل را به من خواهید گفت، ای طیب خود را شفا بده. آنچه شنیدهایم که در کفر ناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در
 وطن خویش بنما.»

و گفت: «راینه به شمامی گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد.

۲۵ و به تحقیق شمار امیگویم که بسایه هزنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قطعی عظیم در تمامی زمین پدید آمد،

والیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه زنی در صر فیه صیدون.

۲۷ و بسا برصان در اسرائیل بودند، در ایام الیشع نبی واحدی از ایشان طاهر نگشت، جز نعمان سریانی.»

پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پراز خشم گشتند.

۲۹ و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قله کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند، تا او را به زیر افکنند.

۳۰ ولی از میان ایشان گذشته، برفت.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم میدهد

(رقس:)

و به کفر ناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سبت، ایشان را تعلیم میداد.

۳۲ و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت میبود.

۳۳ و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادگان میگفت:

«های عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده‌ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می شناسم کیستی، ای قدوس خدا.»

پس عیسی او را نهیب داده، فرمود: «اموش باش و از وی بیرون آی.» در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید.

۳۶ پس حیرت بر همه ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: «این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوت، ارواح پلید را امر

میکند و بیرون می‌آیند!»

و شهرت او در هر موضعی از آن حوالی، پهن شد.

شفای مادر زن بطرس و بسیاری دیگر

(تی:، مرقس:)

و از کنیسه برخاسته، به خانه شمعون درآمد. و مادر زن شمعون راتب شدیدی عارض شده بود، برای او از وی التماس کردند.

۳۹ پس بر سر وی آمده، تب را نهیب داده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگذاری ایشان مشغول شد.

و چون آفتاب غروب میکرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفاداد.

۴۱ و دیوهان نیز از بسیاری بیرون میرفتند و صیحه زنان میگفتند که «و مسیح پسر خدا هستی.» ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند،

زیرا که دانستند او مسیح است.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

(تی:، مرقس:)

و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویران رفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز میداشتند که از نزد ایشان نرود.

۴۳ به ایشان گفت: «الایم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا ابشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.»

پس در گلیس جلیل موعظه مینمود.

معجزه صید ماهی

و هنگامی که گروهی بروی از دحام می نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود.

۲ و دوزورق را در کنار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آنها بیرون آمده، دامهای خود را شست و شومی نمودند.

۳ پس به یکی از آن دوزورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور ببرد. پس در زورق نشست، مردم را تعلیم میداد.

و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: «همیانه دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار ببند ازید.»

شمعون در جواب وی گفت: «ای استاد، تمام شب را نچ کرده چیزی نگرفتم، لیکن به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.»

و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان گسسته شود.

۷ و به رفقای خود که در زورق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشانشان را امداد کنند. پس آمده هر دو زورق را پر کردند بقسمی که نزدیک بود غرق شوند.

شمعون پطرس چون این را دید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت: «ای خداوندان من دورشوزیرا مردی نگاهارم.»

چونکه بهسبب صید ماهی که کرده بودند، دهشت بر او و همه رفقای وی مستولی شده بود.

۱۰ و هم چنین نیز بر یعقوب و یوحنا پسران زبدي که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت: «ترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.»

پس چون زورقها را به کنار آوردند همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

شفای یک جذامی

(تی:، مرقس:)

و چون او در شهری از شهرها بود ناگاه مردی پر از برص آمده، چون عیسی را دید، به روی در افتاد و از او درخواست کرده، گفت: «داوندا، اگر خواهی میتوانی مرا طاهر سازی.»

پس او دست آورده، وی را لمس نمود و گفت: «بخوام. طاهر شو.» که فور برص از او زایل شد.

۱۴ و او را قدغن کرد که «بچکس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیهایی بجهت طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی شود.»

لیکن خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مرضهای خود شفا یابند، و او به ویرانها عزت جست، به عبادت مشغول شد.

شفای مرد افلیج

(تی:، مرقس:)

روزی از روزها واقع شد که او تعلیم میداد و فریسیان و فقها که از همه بلدان جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده، نشستند و وقت خداوند برای شفای ایشان صادر میشد،

که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند و میخواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.

۱۹ و چون بهسبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه در آورند پر پشت بام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پدیش عیسی گذاردند.

۲۰ چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت: «ای مرد، نگاهان تو آمرزیده شد.»

آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکر نموده، گفتن گرفتند: «ین کیست که کفر میگوید. جز خدا و بس کیست که بتواند نگاهان را بیمار زرد؟» عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت: «در خاطر خود تفکر می کنید؟

کدام سهلتر است، گفتن اینکه نگاهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه بر خیز و بخرام؟

لیکن تابانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن نگاهان بر روی زمین هست، مفلوج را گفت، تو را میگویم بر خیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو.»

در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانه خود خدا را حمد گان روانه شد.

۲۶ و حیرت همه را فرو گرفت و خدا را تحمید مینمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند: «مروز چیزهای عجیب دیدیم.»

ضیافت در خانه متی

(تی:، مرقس:)

از آن پس بیرون رفته، با جگیری را که لاوی نام داشت، بر باجگاه نشسته دید. او را گفت: «زعقب من بیا.»

در حال همهی چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد.

۲۹ و لاوی ضیافتی بزرگ در خانه خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند.

۳۰ اما کاتبان ایشان و فریسیان همه نموده، به شاگردان او گفتند: «رای چه با باجگیران و نگاهاران اکل و شرب میکنند؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «ندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریشان.»

۳۲ و نیامدهام تا عا دلا ن بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه

(تی:، مرقس:)

پس به وی گفتند: «ز چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار میدارند و نماز میخوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو اکل و شرب میکنند.»

بدیشان گفت: «یامی توانید پسران خانه عروسی را مادمی که داماد با ایشان است روز هدا سازید؟ بلکه ایامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روز هاروزه خواهند داشت.»
ومثلی برای ایشان آورد که «بچکس پارچهای از جامه نورابر جامه کهنه وصله نمی کند و الا آن نوراپاره کند و وصلهای که از نو گرفته شدن نیز در خور آن کهنه نبود.

- ۳۷ و هیچکس شراب نورادر مشکهای کهنه نمی ریزد و الا شراب نو، مشکهاراپاره میکند و خودش ریخته و مشکها تباہ میگردد.
۳۸ بلکه شراب نورادر مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند.
۳۹ و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده فی الفور نوراطلب کند، زیرا میگوید کهنه بهتر است.»

شاگردان در روز سبت گندم میچینند

(تی:، مرقس:)

و واقع شد در سبت دوم اولین که او از میان کشت زارها میگذشت و شاگردانش خوشهها میچیدند و به کف مالیده میخوردند.
۲ و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند: «راکاری میکنید که کردن آن در سبت جایز نیست.»
عیسی در جواب ایشان گفت: «یا نخواندهاید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند، که چگونه به خانه خدا در آمده نان تقدّمه را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جزیه کهنه روانیست.»
پس بدیشان گفت: «سر انسان مالک روز سبت نیز هست.»

شفای دست بیمار

(تی:، مرقس:)

و در سبت دیگریه کنیسه در آمده تعلیم میداد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود.
۷ و کاتبان و فریسیان چشم بر او میداشتند که شاید در سبت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند.
۸ او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت: «رخیز و در میان بایست.» در حال برخاسته بایستاد.
۹ عیسی بدیشان گفت: «ز شما چیزی میپرسم که در روز سبت کدام رواست، نیکو بیکردن یا بدی، رهانیدن جان یا هلاک کردن؟»
پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت: «ست خود را دراز کن.» او چنان کرد و فور دستش مثل دست دیگر صحیح گشت.
۱۱ اما ایشان از حماقت پرگشته به یکدیگر میگفتند که «عیسی چه کنیم؟»

انتخاب دوازده حواری

(رقس:)

و در آن روزها بر فراز کوه برآمد تا عبادت کند و آن شب را در عبادت خدا به صبح آورد.
۱۳ و چون روز شد، شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیز رسول خواند.
۱۴ یعنی شمعون که او را بطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و برتولما، متی و توما، یعقوب ابن حلفی و شمعون معروف به غیور.
۱۶ یهودا برادر یعقوب و یهودای اسخریوطی که تسلیمکننده وی بود.

موضع به بالای کوه

(تی:)

و با ایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد. و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیار از قوم، از تمام یهودیه و اورشلیم و کناره دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند.
۱۸ و کسانی که از ارواح پلید معذب بودند، شفا یافتند.
۱۹ و تمام آن گروه میخواستند او را لمس کنند. زیرا قوتی از وی صادر شده، همه را صحت میبخشید.
پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت: «و شایبجال شما ای مساکین زیرا ملکوت خدا از آن شماست.
۲۱ خوشبایبجال شما که اکنون گرسنهاید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشبایبجال شما که الحال گریانید، زیرا خواهید خندید.
۲۲ خوشبایبجال شما وقتی که مردم بخاطر پسران انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شریرون کنند.
۲۳ در آن روز شاد باشید و وجد نمایند زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم میباشد، زیرا که به همینطور پدران ایشان با انبیا سلوک نمودند.»

«یکن وای بر شما ای دولتندان زیرا که تسلی خود را یافته‌اید.

۲۵ وای بر شما ای سیرشدگان، زیرا اگر سینه خواهید شد. وای بر شما که الان خندانید زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد.

۲۶ وای بر شما وقتی که جمیع مردم شمارا تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای کذبه کردند.

در باره دوست داشتن دشمنان

(تی):

«یکای شنوندگان شمارا میگویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید.

۲۸ و هر که شمارا لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هر که با شما کینه دارد، دعای خیر کنید.

۲۹ و هر که بر رخسار تو زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبارانیز از او مضایقه مکن.

هر که از تو سوال کند بدیده و هر که مال تو را گیرد از وی بازخواه.

۳۱ و چنانکه میخواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همانطور با ایشان سلوک نمائید.

«ایرا اگر محبان خود را محبت نمائید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا نگاهکاران هم محبان خود را محبت مینمایند.

۳۳ و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه نگاهکاران نیز چنین میکنند.

۳۴ و اگر قرض دهید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا نگاهکاران نیز به نگاهکاران قرض میدهند تا از ایشان عوض گیرند.

۳۵ بلکه دشمنان خود را محبت نمائید و احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهید

بود چونکه او باناسپاسان و بدکاران مهربان است.

۳۶ پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.

در باره انتقاد از دیگران

(تی):

«اوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا آمرزیده شوید.

۳۸ بدید تا به شما داده شود. زیرا پیمانان نیکوی افشرد و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانهای که

میپیمائید برای شما پیوده خواهد شد.»

پس برای ایشان مثلی زد که «یا میتواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفرهای غمی افتند؟

شاگرد از معلم خویش بهتر نیست لیکن هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بود.

۴۱ و چرا خسی را که در چشم برادر تو است میبینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌یابی؟

و چگونه توانی برادر خود را گوییای برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو بر آورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی. ای ریا کار اول

چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود بر آوری.

میوه‌های درخت زندگی انسان

(تی):

«بر هیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد.

۴۴ زیرا که هر درخت از میوه‌اش شناخته میشود از خار آنچیرا نمی یابد و از بونه، انگور را نمی چینند.

۴۵ آدم نیکو از خزینه خوب دل خود چیز نیکو بر می آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش چیز بد بیرون می‌آورد. زیرا که از زیادتی دل زبان

سخن میگوید.

عمارت روی صخره‌یاشن

(تی):

«چون است که مرا خداوند خداوند امی گوید و آنچه میگویم بعمل نمی‌آوردید.

۴۷ هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را بهجا آورد، شمارا نشان میدهم که به چه کس مشابهت دارد.

۴۸ مثل شخصی است که خانهای میساخت و زمین را کنده گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور

آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود.

۴۹ لیکن هر که شنید و عمل نیاورد مانند شخصی است که خانهای بر روی زمین بینیا د بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فوراً افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.»

ایمان سر باز روی (تی):

و چون همه سخنان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفر ناحوم شد.

۲ و یوز باشی را غلامی که عزیز او بود مریض و مشرف بر موت بود.

۳ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده غلام او را شفا بخشد.

۴ ایشان نزد عیسی آمده به الحاح نزد او التماس کرده گفتند: «ستحق است که این احسان را برایش به جا آوری.»

۵ زیرا قوم مارادوست میدارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.»

پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوز باشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده بدو گفت: «داوند از حمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من در آیی.»

۷ و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم، بلکه سخنی بگو تا بنده من صحیح شود.

۸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، میرود و به دیگری بیا، میآید و به غلام خود این را بکن، میکند.»

چون عیسی این را شنید، تعجب نموده به سوی آن جماعتی که از عقب او میآمدند روی گردانیده، گفت: «ه شمامی گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافتام.»

پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه زن

و دوروز بعد به شهری مسمی به نائین میرفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش میرفتند.

۱۲ چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه میتی را که پسر یگانه بیوه زنی بود میبردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با وی میآمدند.

۱۳ چون خداوند او را دید، دلش بر او بسوخت و به وی گفت: «ریان مباش.»

و نزدیک آمده تا بوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت: «ای جوان تو را می گویم برخیز.»

در ساعت آن مرد راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد.

۱۶ پس خوف همه را فرا گرفت و خدا را تحمیدگان میگفتند که «بای بزرگ در میان ما مبعوث شده و خدا از قوم خود تفقد نموده است.»

پس این خبر در باره او در تمام یهودیه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.

بر طرف کردن شک بچی

(تی):

و شاگردان بچی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند.

۱۹ پس بچی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که «یا توان آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟»

آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: «چی تعمیم دهنده ما را نزد تو فرستاده، میگوید آیا توان آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم.»

در همان ساعت، بسیاری را از مرضها و بلا یا و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید.

۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «روید و بچی را از آنچه دیده و شنیده اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کران، شنوا

و مردگان، زنده میگردند و به فقر ابشارت داده میشود.

۲۳ و خوشحال کسیکه در من لغزش نخورد.»

و چون فرستادگان بچی رفته بودند، در باره بچی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که «رای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیانی را که از باد در جنبش است؟»

بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبس باشد؟ اینک آنانی که لباس فاخر میپوشند و عیاشی میکنند، در قصرهای سلاطین هستند.

۲۶ پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا نیایی را؟ بلی به شما میگویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است.

- ۲۷ زیرا این است آنکه در باره وی مکتوب است، اینک من رسول خود را پیش روی تومی فرستم تا راه تو را پیش تو میاسازد.
- ۲۸ زیرا که شمار امیگویم از اولاد زنان نیبای بزرگتر از یحیی تعمید دهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.»
- و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را تعجید کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند.
- ۳۰ لیکن فریسیان و فقها را رده خدا را از خود رد نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند.
- آنگاه خداوند گفت: «ردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه میباشند؟
- اطفالی را می مانند که در بازار هانشسته، یکدیگر را صد ازده میگویند، برای شمانواختیم رقص نکردید و نوحه گری کردیم گریه نمودید.
- ۳۳ زیرا که یحیی تعمید دهنده آمد که نه نان میخورد و نه شراب میآشامد، میگوید و یودارد.
- ۳۴ پسر انسان آمد که میخورد و میآشامد، میگوید اینک مردی است پر خور و پادیه پرست و دوست باجگیران و نگاهکاران.
- ۳۵ اما حکمت از جمیع فرزندان خود مصدق میشود.

تدهین پایهای عیسی

- و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد پس به خانه فریسی در آمده بنشست.
- ۳۷ که ناگاه زنی که در آن شهر نگاهکار بود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است شیشهای از عطر آورده، در پشت سر او نزد پایهای گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و پایهای وی را بوسیده آنها را به عطر تدهین کرد.
- چون فریسیای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود میگفت که «این شخص اگر نبی بودی هر آینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس میکند، زیرا نگاهکاری است.»
- عیسی جواب داده به وی گفت: «ی شمعون چیزی دارم که به تو گویم.» گفت: «ی استاد بگو.»
- گفت: «لبکاری را د و بد هکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی.
- ۴۲ چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هر دو را بخشید. بگو کدامیک از آن دو او را زیاد تر محبت خواهد نمود.»
- شمعون در جواب گفت: «مان می کنم آنکه او را زیاد تر بخشید.» به وی گفت: «یکو گفتی.»
- پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: «این زنی بینی، به خانه تو آمدم آب بجهت پایهای من نیاوردی، ولی این زن پایهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد.
- ۴۵ مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد.
- ۴۶ سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایهای مرا به عطر تدهین کرد.
- ۴۷ از این جهت به تو میگویم، گاهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت، محبت کمتر مینماید.»
- پس به آن زن گفت: «ناهان تو آمرزیده شد.»
- واهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گاهان را هم میآمرزد.
- ۵۰ پس به آن زن گفت: «یمان تو را نجات داده است به سلا متی روانه شو.»

زنانی که پیروی عیسی میکردند

- و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه مینمود و به ملکوت خدا ابشارت میداد و آن دوازده باوی میبودند.
- ۲ و زنان چند که از ارواح پلید و مرضا شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مجدلیه که از او هفت دیوبیرون رفته بودند، و یوناز و حوزا، ناظر هیرو دس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت میکردند.

مثل چهار نوع زمین

(تی:، مر قس:)

- و چون گروهی بسیار فراهم میشدند و از هر شهر نزد او میآمدند مثل آورده، گفت که «زرگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم میکاشت بعضی بر نگاره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند.

۶ و پارهای برسنگلاخ افتاده چون روپیدا از آنجهت که رطوبتی نداشت خشک گردید.

۷ و قدری در میان خارها فکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود.

۸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده روپید و صد چندان ثمر آورد.» چون این بگفت نداد در داد» که گوش شنو ادر بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(تی:، مرقس:)

پس شاگردانش از او سوال نموده، گفتند که «عنی این مثل چیست؟»

گفت: «مارا دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است ولیکن دیگران را به واسطه مثلها، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند.

۱۱ اما مثل این است که تخم کلام خداست.

۱۲ و آنانی که در کنار راه هستند کسانی میباشند که چون میشنوند، فوراً بلیس آمده کلام را از دلهای ایشان میر باید، مباد ایمان آورده نجات یابند.

۱۳ و آنانی که برسنگلاخ هستند کسانی میباشند که چون کلام را می شنوند آن را به شادی میپذیرند و اینها ریشه ندارند پس تا مدتی ایمان میدارند و در

وقت آزمایش، مرتد میشوند.

۱۴ اما آنچه در خارها افتاد اشخاصی میباشند که چون شنوند میروند و اندیشه های روزگار و دولت و لذات آن ایشان را خفه میکند و هیچ میوه به کمال

نمی رسانند.

۱۵ اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی میباشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه میدارند و با صبر، ثمر میآورند.

«هیچکس چراغ را فروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی کند بلکه بر چراغدان میگذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند.

۱۷ زیرا چیزی پنهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود.

۱۸ پس احتیاط نمائید که به چه طور میشنویید، زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم میرسد که دارد، از او گرفته خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی میکند

(تی:، مرقس:)

و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند.

۲۰ پس او را خبر داده گفتند: «در و برادرانت بیرون ایستاده میخواهند تو را ببینند.»

در جواب ایشان گفت: «در و برادران من ایناند که کلام خدا را شنیده آن را به کام میآورند.»

آرام کردن طوفان دریا

(تی:، مرقس:)

روزی از روزها او باشاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: «سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم.» پس کشتی را حرکت دادند.

۲۳ و چون میرفتند، خواب او را در ربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد، بجدی که کشتی از آب پر میشد و ایشان در خطر افتادند.

۲۴ پس نزد او آمده او را بیدار کرده، گفتند: «ستادا، استاد، هلاک میشویم.» پس بر خاسته باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی

پدید آمد.

۲۵ پس به ایشان گفت: «یمان شما کجا است؟» ایشان ترسان و متعجب شده بایکدیگری گفتند که «ین چطور آدمی است که بادها و آب را هم امر

میفرماید و اطاعت او میکنند.»

اخراج ارواح ناپاک

(تی:، مرقس:)

و به زمین جدریان که مقابل جلیل است، رسیدند.

۲۷ چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدت مدیدی دیوها داشتی و در خانه نماندی بلکه در قبرها منزل داشتی

دچار وی گردید.

۲۸ چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده به آواز بلند گفت: «ی عیسی پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب

ندهی.»

زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید. چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کندها بسته نگاه

میداشتند، بندها را میگیسخت و دیو او را به صحرای میراند.

- ۳۰ عیسی از او پرسیده، گفت: «ام تو چیست؟» گفت: «جئون»، زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند.
- ۳۱ و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه بروند.
- و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند که در کوه میچریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد.
- ۳۳ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند.
- ۳۴ چون گرازیانان ماجرا را دیدند فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند.
- پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند نزد عیسی رسیدند و چون آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است ترسیدند.
- ۳۶ و آنانی که این را دیده بودند ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفایافته بود.
- ۳۷ پس تمام خلق مرز بوم جدریان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده مراجعت نمود.
- ۳۸ اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت: «ه خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن.» پس رفته در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود موعظه کرد.

زنده کردن دختر یایرس

(تی:، مرقس:)

- و چون عیسی مراجعت کرد خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه او می داشتند.
- ۴۱ که ناگاه مردی، یایرس نام که رئیس کنیسه بود به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید.
- ۴۲ زیرا که او را دختر بگانه‌های قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون میرفت خلق بر او ازدحام مینمودند.
- ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطباء نموده و هیچکس نمی توانست او را شفادهد، از پشت سروی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خونس ایستاد.
- ۴۵ پس عیسی گفت: «یست که مرا لمس نمود.» چون همه انکار کردند، پطرس و رفقاییش گفتند: «ای استاد مردم هجوم آورده بر تو ازدحام میکنند و می گوئی کیست که مرا لمس نمود؟»
- عیسی گفت: «لبته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوتی از من بیرون شد.»
- چون آن زن دید که نمی تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فور شفا یافت.
- ۴۸ وی را گفت: «ای دختر خاطر جمع دار، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامتی برو.»
- و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده به وی گفت: «خترت مرد. دیگر استاد از حمت مده.»
- چون عیسی این را شنید توجه نموده به وی گفت: «سان مباح، ایمان آوروس که شفا خواهد یافت.»
- و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدرو مادر دختر هیچکس را نگذاشت که به اندرون آید.
- ۵۲ و چون همه برای او گریه و زاری می کردند او گفت: «ریان مباحشید نمرد بلکه خفته است.»
- پس به او استهزا کردند چونکه میدانستند که مرده است.
- ۵۴ پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته صد ازدو گفت: «ای دختر برخیز.»
- و روح او برگشت و فور برخواست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند.
- ۵۶ و پدرو مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچکس را از این ماجرا خبر ندهند.

اعزام دوازده شاگرد

(تی:، مرقس:)

- پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوت و قدرت بر جمیع دیوها و شفادادن امراض عطا فرمود.
- ۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند.
- ۳ و بدیشان گفت: «بچیز بجهت راه بر مدارید نه عصا و نه توشه‌دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه.
- ۴ و به هر خانهای که داخل شوید همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید.

۵ و هر که شمارا نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید خاک پایهای خود را نیز بیفشانید تا بر ایشان شهادتی شود.»
پس بیرون شده در دهات می‌گشتند و بشارت میدادند و در هر جا صحت مینخشدند.

قتل یحیی تعمید دهنده

(تی:، مرقس:)

اما هیروдіس تیتراک، چون خبر تمام این وقایع را شنید مضطرب شد، زیرا بعضی می‌گفتند که یحیی از مردگان برخاسته است،
و بعضی که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.

۹ اما هیروдіس گفت «یحیی را از تنش من جدا کردم ولی این کیست که درباره او چنین خبر می‌شنوم» و طالب ملاقات وی میبود.

خوراک به پنجهزار نفر

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو باز گفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانهای نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به
خلوت رفت.

۱۱ اما گروهی بسیار اطلاع یافته در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام مینمود و هر که احتیاج به معالجه
میداشت صحت مینخشد.

و چون روز روزه زوال نهاد، آن دوازده زدوی آمده، گفتند: «ردم را مرخص فرماتا به دهات و اراضی این حوالی رفته منزل و خوراک برای خویشتن
پیدا نمائید، زیرا که در اینجا در صحرا میباشیم.»

او بدیشان گفت: «ما ایشان را غذا دهید.» گفتند: «اراجت پنج نان و دو ماهی نیست مگر برویم و بجهت جمع این گروه غذا بخریم.»

زیرا قریب به پنجهزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند.»
ایشان همچنین کرده همه را نشانیدند.

۱۶ پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.

۱۷ پس همه خورده سیر شدند. و دوازده سبد پر از پاره‌های باقیمانده برداشتند.

اعتراف پطرس

(تی:، مرقس:)

و هنگامی که او به تنهایی دعا میکرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: «ردم مرا که میدانند؟»

در جواب گفتند: «حی تعمید دهنده و بعضی الیاس و دیگران میگویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.»

بدیشان گفت: «ما مرا که میدانید؟» پطرس در جواب گفت: «سیح خدا.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(تی:، مرقس:)

پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچکس را از این اطلاع مدهید.

۲۲ و گفت: «ازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رده شده کشته شود و روز سوم برخیزد.»

پس به همه گفت: «گر کسی بخواد مرا پیروی کند میباید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روز بردارد و مرا متابعت کند.

۲۴ زیرا هر که بخواد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد.

۲۵ زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را برود و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند.

۲۶ زیرا هر که از من و کلام من عاقد پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید از او عار خواهد داشت.

۲۷ لیکن هر آینه به شما میگویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی

(تی:، مرقس:)

و از این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته بر فراز کوهی برآمد تا دعا کند.

۲۹ و چون دعای کرد هیات چهره او متبدل گشت و لباس او سفید و درخشان شد.

۳۰ که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند.

۳۱ و به هیات جلالی ظاهر شده در باره رحلت او که میبایست به زودی در اورشلیم واقع شود گفتگومی کردند. اما پطرس و رفقایش را خواب در ربود. پس بیدار شده جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند.

۳۳ و چون آن دو نفر از او جدا می شدند، پطرس به عیسی گفت که «ی استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سایبان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس.» زیرا که نمی دانست چه می گفت.

۳۴ و این سخن هنوز بر زبانش میبود که ناگاه ابری پدیدار شده بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر میشدند، ترسان گردیدند.

۳۵ آنگاه صدایی از ابر آمد که «ین است پسر حبیب من، اورا بشنوید.»

و چون این آواز رسید عیسی راتنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و آنچه دیده بودند هیچکس را در آن ایام خبر ندادند.

شفای پسر دیوزده

(تی:، مرقس:)

و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیر آمدند، گروهی بسیار اورا استقبال نمودند.

۳۸ که ناگاه مردی از آن میان فریادگان گفت: «ی استاد به تو التماس می کنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است.

۳۹ که ناگاه روحی اورا می گیرد و دفعه صبحه میزند و کف کرده مصروع میشود و اورا فشرده به دشواری رها میکند.

۴۰ و از شاگردانت درخواست کردم که اورا بیرون کنند نتوانستند.»

عیسی در جواب گفت: «ی فرقه بی ایمان کج روش، تا کی با شما باشم و متحمل شما گردم. پسر خود را اینجا بیاور.»

و چون او می آمد دیو او را دریده مصروع نمود. اما عیسی آن روح خبیث را نهیب داده طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد.

۴۳ و همه از بزرگی خدا متحیر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجب شدند به شاگردان خود گفت:

دو مین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(تی:، مرقس:)

«ین سخنان را در گوشهای خود فرا گیرید زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.»

ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی پرسند.

بحث درباره بزرگی

(تی:، مرقس:)

و در میان ایشان مباحثه شد که کدامیک از ما بزرگتر است.

۴۷ عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده طفلی بگرفت و اورا نزد خود برپا داشت.

۴۸ و به ایشان گفت: «ر که این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هر که از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.»

شاگردان مانع شخصی میشوند که نام عیسی را بکار میبرد

(رقس:)

یوحنا جواب داده گفت: «ی استاد شخصی را دیدیم که به نام تو دیوهارا اخراج میکند و اورا منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی کند.»

عیسی بدو گفت: «و را مانعت مکنید. زیرا هر که ضد شما نیست با شماست.»

بهای پیروی از عیسی

(تی:)

و چون روزهای صعود او نزدیک میشد روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد.

۵۲ پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای او تدارک بینند.

۵۳ اما او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم میبود.

۵۴ و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: «ی خداوند آیا میخواهی بگویم که آتش از آسمان باریده اینهارا فرو گیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟»

آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت: «می دانید که شما از کدام نوع روح هستید.»

۵۶ زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد.» پس به قریه‌های دیگر رفتند. و هنگامی که ایشان میرفتند در اثنای راه شخصی بدو گفت: «داوند اهر جاری تورا متابعت کنم.» عیسی به وی گفت: «و باهان را سوراخهاست و مرغان هوارا آشیانها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» و به دیگری گفت: «ز عقب من بیا.» گفت: «داوند اول مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم.» عیسی وی را گفت: «گذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن.» و کسی دیگر گفت: «داوند اتورا پیروی میکنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع نمایم.» عیسی وی را گفت: «سیکه دست رابه شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدا نمی باشد.»

اعزام هفتاد نفر از شاگردان

و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد.

- ۲ پس بدیشان گفت: «صاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد درخواست کنید تا عمله‌ها برای حصاد خود بیرون نماید.
- ۳ بروید، اینک من شمارا چون برهه‌ها در میان گرگان میفرستم.
- ۴ و کیسه و توشه‌دان و کفش‌ها با خود بردارید و هیچکس را در راه سلام ننمایید،
- و در هر خانه‌ای که داخل شوید، اول گوید سلام بر این خانه باد.
- ۶ پس هر گاه ابن السلام در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد و الا به سوی شما رجوع شود.
- ۷ و در آن خانه توقف ننمایید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزد دور مستحق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل نکنید.
- ۸ و در هر شهری که رفتید و شمارا پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید.
- ۹ و مریضان آنجا را شفا دهید و بدیشان گوید ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.
- ۱۰ لیکن در هر شهری که رفتید و شمارا قبول نکردند، به کوچه‌های آن شهر بیرون شده بگوید،
- حتی خاکی که از شهر شمارا مانسته است، بر شما میافشانیم. لیکن این را بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.
- ۱۲ و به شما میگویم که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر سهل تر خواهد بود.

و ای بر توای خورزین، و ای بر توای بیت صیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر شد در صور و صیدون ظاهر میشد، هر آینه مدتی در پلاس و خاکستر نشسته، تو به میگردند.

- ۱۴ لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود.
- ۱۵ و توای کفرناحوم که سر به آسمان افراشته‌ای، تا به جهنم سرنگون خواهی شد.
- آنکه شمارا شنود، مرا شنیده و کسیکه شمارا حقیر شمارد مرا حقیر شمرده و هر که مرا حقیر شمارد فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.»

بازگشت هفتاد نفر

پس آن هفتاد نفر باخرمی برگشته گفتند: «ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می کنند.» بدیشان گفت: «ن شیطان را دیدم که چون برق از آسمان میافتد.

- ۱۹ اینک شمارا قوت میبخشم که ماران و عقربها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر نرساند.
- ۲۰ ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما میکنند بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است.»

در همان ساعت، عیسی در روح وجد نموده گفت: «ای پدر مالک آسمان و زمین، تو را سپاس میکنم که این امور را از داناان و خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلیای پدر، چونکه همچنین منظور نظر توفتاد.»

و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: «مچیز را پدر به من سپرده است. و هیچکس نمی شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر بخواد برای او مکشوف سازد.»

و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده گفت: «و شا بحال چشمانی که آنچه شما میبینید، میبینند.

۲۴ زیرا به شما میگویم بسا انبیا و پادشاهان میخواستند آنچه شما میبینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می شنوید، بشنوند و نشنیدند.»

حکایت سامری نیکو

ناگاه یکی از فقها بر خاسته از روی امتحان به وی گفت: «ی استاد چه کم تا وارث حیات جاودانی گردم؟»
 به وی گفت: «رتورات چه نوشته شده است و چگونه میخوانی؟»
 جواب داده، گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود.»
 گفت: «یکو جواب گفתי. چنین بکن که خواهی زیست.»
 لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت: «همسایه من کیست؟»
 عیسی در جواب وی گفت: «ردی که از اورشلیم به سوی اریحا میرفت، بهدستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده مجروح ساختند و او را نیم مرده واگذارده برفتند.»

۳۱ اتفاق کاهنی از آن راه میآمد، چون او را بدید از نگاره دیگر گرفت.
 ۳۲ همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبور کرده نزدیک آمد و بر او نگریسته از نگاره دیگر گرفت.
 «لیکن شخصی سامری که مسافر بود نزد وی آمده چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت.
 ۳۴ پس پیش آمده بر زخمهای او روغن و شراب ریخته آنها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرده به کاروانسرای رسانید و خدمت او کرد.
 ۳۵ بامدادان چون روانه میشد، دودینار در آورده بهسراپدار داد و بدو گفت این شخص را متوجه باش و آنچه پیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به تودهم.»

«س به نظر تو کدامیک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که بهدست دزدان افتاد؟»
 گفت: «نکه بر او رحمت کرد.» عیسی وی را گفت: «رو تو نیز همچنان کن.»

دیدار مریم و مرثا

و هنگامی که میرفتند او وارد بدلی شد و زنی که مرثا نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت.
 ۳۹ و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته کلام او را میشنید.
 ۴۰ اما مرثا بجهت زیادتی خدمت مضطرب میبود. پس نزدیک آمده، گفت: «ی خداوند آیتورا باکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنها خدمت کنم، او را بفرماتا مرا یاری کند.»
 عیسی در جواب وی گفت: «ی مرثا، ای مرثا تو در چیزهای بسیار اندیشه واضطراب داری.
 ۴۲ لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

تعلیم درباره دعا

و هنگامی که او در موضعی دعا میکرد چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت: «داوند دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه یحیی شاگردان خود را بیاموخت.»

بدیشان گفت: «رگاه دعا کنید گوید ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز کرده شود.
 ۳ نان کفاف ما را روز به روز به ما بده.»

۴ و گاهان ما را بخش زیرا که ما نیز هر قرضدار خود را میبخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریرهایی ده.»

و بدیشان گفت: «یست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده بگوید ای دوست سه قرص نان به من قرض ده، چونکه یکی از دوستان من از سفر بر من وارد شده و چیزی ندارم که پیش او گذارم.»

۷ پس او از اندرون در جواب گوید مرا زحمت مده، زیرا که الان در بسته است و بچه های من در رختخواب با من خفته اند نمی توانم برخاست تا به تودهم.»

۸ به شما می گویم هر چند به علت دوستی برنجیزد تا بدو دهد، لیکن بجهت لجاجت خواهد برخاست و هر آنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد.
 «من به شما میگویم سوال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بگوید که برای شما باز کرده خواهد شد.»

۱۰ زیرا هر که سوال کند، یابد و هر که بطلبد، خواهد یافت و هر که گوید، برای او باز کرده خواهد شد.

۱۱ و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو هدیا گرامهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد، یا اگر تخم مرغی بخواد، عقرنی بدو عطا کند.

۱۳ پس اگر شما با آنکه شریر هستید میدانید چیزهای نیکو را به اولاد خود بابت داد، چند مرتبه زیاد تر پدر آسمانی شمار و حال قدس را خواهد داد به هر که از او سوال کند.»

پاسخ به اتهامات خصمانه

و دیوی را که گنگ بود بیرون میگرد و چون دیوی بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردم تعجب نمودند.

۱۵ لیکن بعضی از ایشان گفتند که «یوهارا به یاری بعزل بول رئیس دیوها بیرون میکنند.»

و دیگران از روی امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند.

۱۷ پس او خیالات ایشان را درک کرده بدیشان گفت: «رملکتی که برخلاف خود منقسم شود، تباه گردد و خانهای که برخانه منقسم شود، منهدم گردد.»

۱۸ پس شیطان نیز از گره ضد خود منقسم شود سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا میگوید که من به اعانت بعزل بول دیوها بیرون میگردم.

۱۹ پس اگر من دیوها را به وساطت بعزل بول بیرون میگردم، پسران شما به وساطت که آنها را بیرون میکنند؟ از اینجهت ایشان داوران بر شما خواهند بود.

۲۰ لیکن هر گاه به انگشت خدای دیوها را بیرون میگردم، هر آینه ملکوت خدانا گهان بر شما آمده است.

وقتی که مرد زور و سلاح پوشیده خانه خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ میماند.

۲۲ اما چون شخصی زور و آواز او آید بر او غلبه یافته همه اسلحه او را که بدان اعتماد میداشت، از او میگیرد و اموال او را تقسیم میکند.

۲۳ کسیکه با من نیست، برخلاف من است و آنکه با من جمع نمی کند، پراکنده میسازد.

چون روح پلید از انسان بیرون آید به مکانهای بیاب بطلب آرامی گرددش میکند و چون نیافت میگوید به خانه خود که از آن بیرون آمدم بر می گردم.

۲۵ پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته میبندد.

۲۶ آنگاه میرو و هفت روح دیگر، شریر تر از خود برداشته داخل شده در آنجا ساکن میگردند و او آخر آن شخص از او ائیش بدتر میشود.»

چون او این سخنان را میگفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت «و شایحال آن رحمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.»

لیکن او گفت: «لکه خوشحال آنانی که کلام خدایا میشنوند و آن را حفظ می کنند.»

هشدار درباره پیامانی

و هنگامی که مردم بر او ازدحام مینمودند، سخنگفتن آغاز کرد که «ینان فرقههای شریرند که آیتی طلب میکنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد، جز آیت یونس نبی.»

۳۰ زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین پسران نیز برای این فرقه خواهد بود.

۳۱ ملکه جنوب در روز داورى با مردم این فرقه برخاسته، برایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان است.

۳۲ مردم نینوا در روز داورى با این طبقه برخاسته برایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی بزرگتر از یونس است.

تعلیم درباره نور باطنی

و هیچکس چراغی نمی افروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پیمانهای بگذارد، بلکه بر چراغدان، تا هر که داخل شود روشنی را ببندد.

۳۴ چراغ بدن چشم است، پس مادامی که چشم تو بسط است تمامی جسدت نیز روشن است ولیکن اگر فاسد باشد، جسدت نیز تاریک بود.

۳۵ پس با حذر باش مباد انوری که در تو است، ظلمت باشد.

۳۶ بنا بر این هر گاه تمامی جسمت روشن باشد و ذره های ظلمت نداشته باشد همهاش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تورار روشنائی میدهد.»

نکوهش رهبران مذهبی

و هنگامی که سخن میگفت یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانه او چاشت بخورد. پس داخل شده بنشست.

۳۸ اما فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشست، تعجب نمود.

۳۹ خداوند وی را گفت: «مانا شما ای فریسیان بیرون پیاله و بشقاب را طاهر میسازید ولی درون شما پر از حرص و خباثت است.

۴۰ ای احمقان آبا و که بیرون را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟

بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک همه چیز برای شما طاهر خواهد گشت.

۴۲ وای بر شما ای فریسیان که دهیک از نعناع و سداب و هر قسم سبزی را می دهید و از داری و محبت خدا تجاوز می نماید، اینها را میباید بهجا آورید و آنها را نیز ترک نکنید.

۴۳ وای بر شما ای فریسیان که صدر نکایس و سلام در بازارها را دوست میدارید.

۴۴ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریا کار زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه میروند و نمی دانند.»
آنگاه یکی از فقها جواب داده گفت: «ی معلم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش میکنی؟»

گفت «ای بر شما نیز ای فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم مینهد و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی گذارید.

۴۷ وای بر شما زیرا که مقبران بنیابنا میکنند و پدران شما ایشان را کشتند.

۴۸ پس به کارهای پدران خود شهادت میدهد و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را میسازید.

۴۹ از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان میفرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا کرد، تا انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود.

۵۱ از خون هابیل تا خون زکریا که در میان مذبح و هیکل کشته شد. بلی به شما می گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد.

۵۲ وای بر شما ای فقها، زیرا کلید معرفت را برداشتهاید که خود داخل نمی شوید و داخل شوندگان را هم مانع میشوید.»

و چون او این سخنان را بدیشان میگفت، کاتبان و فریسیان با او شدت درآویختند و در مطالب بسیار سوالها از او میکردند.

۵۴ در کین او میبودند تا نکتههای از زبان او گرفته مدعی او بشوند.

هشدار علیه ریا کاری

و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که یکدیگر را پایمال میکردند، به شاگردان خود به سخن گفتن شروع کرد. «ول آنکه از خمیر مایه فریسیان که ریا کاری است احتیاط کنید.

۲ زیرا چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد.

۳ بنابراین آنچه در تاریکی گفتهاید، در روشنائی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفتهاید پریشانت باماندا شود.

۴ لیکن ای دوستان من، به شما میگویم از فغانان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید.

۵ بلکه به شما نشان میدهم که از که باید ترسید، از او ترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بیفکند. بلی به شما میگویم از او ترسید.

۶ آیا پنج گنجشک به دو فلس فروخته نمی شود و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی شود؟

بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس بیم نکنید، زیرا که از چندان گنجشک بهتر هستید.

«یکن به شما میگویم هر که نزد مردم به من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد.

۹ اما هر که مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد.

۱۰ و هر که سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. اما هر که به رو حال قدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد.

۱۱ و چون شمار در نکایس و به نزد حکام و دیوانیان برند، اندیشه مکنید که چگونه و به چه نوع حجت آورید یا چه بگوئید.

۱۲ زیرا که در همان ساعت رو حال قدس شمار خواهد آموخت که چه باید گفت.»

حکایت ثروتمندان

و شخصی از آن جماعت به وی گفت: «ی استاد، برادر مرا بفرماتارث پدر را با من تقسیم کند.»

به وی گفت: «ی مرد که مرا بر شما دور یا مقسم قرار داده است؟»

پس بدیشان گفت: «نهار از طمع پرهیز زیرا اگر چه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.»

و مثلی برای ایشان آورده، گفت: «خصی دولت مند را از املاکش محصول وافر پیدا شد.

۱۷ پس با خود اندیشیده، گفت چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم.

۱۸ پس گفت چنین میکنم انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا میکنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد.

۱۹ و نفس خود را خواهم گفت کهای جان اموال فراوانند و خسته شده بجهت چندین سال داری. الحال بیارام و به اکل و شرب و شادی پرداز.

۲۰ خداوی را گفتی احمق در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت، آنگاه آنچه اند و خت های، از آن که خواهد بود؟ همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خداد و ولتمند نباشد.»

پس به شاگردان خود گفت: «زاین جهت به شما میگویم که اندیشه مکنید بجهت جان خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه پوشید. ۲۳ جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است.»

۲۴ کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت میکنند و نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را میپروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟

و کیست از شما که به فکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزایش دهد.

۲۶ پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری را ندارید چرا برای مابقی می اندیشید.

۲۷ سوسنهای چمن را بنگرید چگونه نمومیکنند و حال آنکه نه زحمت میکشند و نه میریسنند، اما به شما میگویم که سلیمان با همه جلالش مثل یکی از اینها پوشیده نبود.

۲۸ پس هرگاه خدا علفی را که امروز در صحرا است و فردا در تنورا فکنده میشود چنین میپوشاند، چقدر بیشتر شمارای سستایمانان.

۲۹ پس شما طالب مباحثید که چه بخورید یا چه بپوشید و مضطرب مشوید.

۳۰ زیرا که امت های جهان، همه این چیزها را میطلبند، لیکن پدر شما میداند که به این چیزها احتیاج دارید.

۳۱ بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمیع این چیزها برای شما افزوده خواهد شد.

ترسان مباحثید ای گله کوچک، زیرا که مرضی پدر شماست که ملکوت را به شما عطا فرماید.

۳۳ آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسهها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و بید تباہ نسازد.

۳۴ زیرا جایی که خزانه شماست، دل شما نیز در آنجا میباشند.

آمادگی برای بازگشت مسیح

کمرهای خود را بسته چراغهای خود را فروخته بدارید.

۳۶ و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را میکشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هر وقت آید و در را بکوبد، بیدارنگ برای او باز کنند.

۳۷ خوشبحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما میگویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشانید و پیش

آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد.

۳۸ و اگر در پاس دوم یا سوم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد، خوشبحال آن غلامان.

۳۹ اما این را بدانید که اگر صاحبخانه میدانست که دزد در چه ساعت میآید، بیدار می ماند و نمی گذاشت که به خانهاش نقب زنند.

۴۰ پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پسرانسان میآید.»

پطرس به وی گفت: «ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا بجهت همه.»

خداوند گفت: «س کیست آن ناظر امین و دانا که مولای اووی را بر سایر خدام خود گماشته باشد تا آذوقه را در وقتش به ایشان تقسیم کند.»

۴۳ خوشبحال آن غلام که آقايش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد.

۴۴ هر آینه به شما میگویم که او را بر همه ما میمک خود خواهد گماشت.

۴۵ لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقايم به طول میانجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و میگساریدن شروع کند،

هر آینه مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را و پاره کرده نصیبش را با خیانتهکاران قرار دهد.

«ما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را میانساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیانه بسیار خواهد خورد.»

۴۸ اما آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تازیانه کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا یاده شود از وی مطالبه زیاد تر گردد و نزدیک

امانت بیشتر نهند از او بازخواست زیاد تر خواهند کرد.

هشدار درباره اختلافات و جداییها

من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه میخواهم اگر الان در گرفته است.

۵۰ اما مرا تعمیدی است که بیایم و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن بسراید.

- ۵۱ آیا گان میباید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بخرم؟ نی بلکه به شما میگویم تفریق را.
- ۵۲ زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند و از سه و سه ازدواج خواهند شد، پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خا رسوا و عروس و عروس از خا رسو مفارقت خواهند نمود.»
- هشدار درباره بچرانهای آینده
- آنگاه باز به آن جماعت گفت: «نگامی که ابری ببینید که از مغرب پدید آید، بیتامل میگویید باران می‌آید و چنین میشود.
- ۵۵ و چون دیدید که باد جنوبی میوزد، میگویید گرما خواهد شد و میشود.
- ۵۶ ای ریاکاران، میتوانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان را نمی شناسید؟ و چرا از خود به انصاف حکم نمی کنید؟
- و هنگامی که بامدعی خود نزد حاکم میروی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو را نزد قاضی بکشد و قاضی تو را بهسرها سپارد و سرهنگ تو را به زندان افکند.
- ۵۹ تو را میگویم تا فلس آخر را دان کنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.»

دعوت به توبه

- در آن وقت بعضی آمده‌ها و از جلیلانی خبر دادند که پلاطس خون ایشان را با قربانی‌های ایشان آمیخته بود.
- ۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «یا گان میباید که این جلیلان گاه کار تربودند از سایر سکنه جلیل از اینرو که چنین زحمات دیدند؟ نی، بلکه به شما میگویم اگر توبه نکنید، همگی شما همچین هلاک خواهید شد.
- ۴ یا آن هجده نفری که برج در سلوام برایشان افتاده ایشان را هلاک کرد، گان میباید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم، خطا کار تربودند؟ حاشا، بلکه شمارا می گویم که اگر توبه نکنید همگی شما همچین هلاک خواهید شد.»
- پس این مثل را آورد که «خصی درخت انجیری در تا کستان خود غرس نمود و چون آمد تا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت.
- ۷ پس به باغبان گفت اینک سه سال است می‌آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبم و نمی یابم، آن را ببر چرا زمین را نیز باطل سازد.
- ۸ در جواب وی گفت، ای آقا مسال هم آن را مهلت ده تا گردش را کنده کود بریزم، پس اگر ثمر آورد و الا بعد از آن، آن را ببر.»
- شفای زن بیمار
- و روز سبت در یکی از گنایس تعلیم میداد.
- ۱۱ و اینک زنی که مدت هجده سال روح ضعف میداشت و منحنی شده ابد نمی توانست راست بایستد، در آنجا بود.
- ۱۲ چون عیسی او را دید وی را خوانده گفت: «ی زن از ضعف خود خلاص شو.»
- و دست‌های خود را بروی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تحمید نمود.
- ۱۴ آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنرو که عیسی او را در سبت شفاداد. پس به مردم توجه نموده، گفت: «ش روز است که باید کار بکنید در آنها آمده شفا یابید، نه در روز سبت.»
- خداوند در جواب او گفت: «ی ریاکار، آیا هر یکی از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز کرده بیرون نمی برد تا سیر آتش کند؟ و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدت هجده سال تابه حال بسته بود، نمی بایست او را در روز سبت از این بندرها نمود؟»
- و چون این را بگفت همه مخالفان او نجل گردیدند و جمیع آن گروه شاد شدند، بسبب همه کارهای بزرگ که از وی صادر میگشت.
- تعلیم درباره ملکوت خدا
- پس گفت: «لکوت خدا چه چیز را میماند و آن را به کدام شی تشبیه نمایم.
- ۱۹ دانه خردلی را مانند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس روید و درخت بزرگ گردید، بحدی که مرغان هوا آمده در شاخه‌هایش آشیانه گرفتند.»
- باز گفت: «رای ملکوت خدا چه مثل آورم؟
- خمیر مایه‌های را میماند که زنی گرفته در سه پیمانه آرد پنهان ساخت تا همه مخمر شد.»
- تعلیم درباره ورود به ملکوت خدا

و در شهرها و دهات گشته، تعلیم میداد و به سوی اورشلیم سفر میکرد،
 که شخصی به وی گفت: «ی خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟» او به ایشان گفت:
 «دو جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما میگویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست.»
 ۲۵ بعد از آنکه صاحبخانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده در را کوبیدن آغاز کنید و گوید خداوند خداوند ابرای ما باز کن. آنگاه وی در
 جواب خواهد گفت شمارا نمی شناسم که از کجا هستید.
 ۲۶ در آن وقت خواهید گفت که در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه های ما تعلیم دادی.
 ۲۷ باز خواهد گفت، به شما میگویم که شمارا نمی شناسم از کجا هستید؟ ای همه بدکاران از من دور شوید.
 ۲۸ در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم و اسحق و یعقوب و جمیع انبیا را در ملکوت خدا ببینید و خود را بیرون افکنده یابید
 و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خدا خواهند نشست.
 ۳۰ و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود.»

اندوه عیسی برای اورشلیم

در همان روز چند نفر از فریسیان آمده به وی گفتند: «ورشو و از اینجاریوزیرا که هیرودیس میخواهد تو را به قتل رساند.»
 ایشان را گفت: «روید و به آن رویاه گوید اینک امر و زو فردا دیوهارا بیرون میکشم و مریضان را صحت مبخشم و در روز سوم کامل خواهم شد.
 ۳۳ لیکن میباید امر و زو فردا و پس فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود.
 ۳۴ ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند کرت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه های
 خویش را زیر بالهای خود میگردد و نخواستی.
 ۳۵ اینک خانه شما برای شما خراب گذاشته میشود و به شما میگویم که مراد دیگر نخواهید دید تا وقتی آید که گوید مبارک است او که به نام خداوند می
 آید.»

شفای مرد بیمار

و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از روسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او میبودند،
 و اینک شخصی مستسقی پیش او بود،
 آنگاه عیسی ملتفت شده فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: «یاد روز سبت شفا دادن جایز است؟»
 ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد.
 ۵ و به ایشان روی آورده، گفت: «یست از شما که الاغ یا گاو ش روز سبت در چاهی افتد و فوراً آن را بیرون نیاورد؟»
 پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.

تعلیم درباره جاهطلبی

و برای مهمانان مثل زرد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیار می کردند. پس به ایشان گفت:
 «ون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس بنشین، مبادا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد.
 ۹ پس آن کسیکه تو او را وعده خواسته بود بیاید و تو را گوید این کس را جای بده و تو با تجالت روی به صف نعال خواهی نهاد.
 ۱۰ بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبانان آید به تو گوید، ای دوست برتر نشین آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزت خواهد
 بود.
 ۱۱ زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویش را فرود آرد، سرفراز گردد.»
 پس به آن کسیکه از او وعده خواسته بودند نیز گفت: «قتی که چاشت یا شام دهی دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان دولت مند خود را دعوت مکن
 مباد ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود.
 ۱۳ بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلان و کوران را دعوت کن.
 ۱۴ که نجسته خواهی بود زیرا اندرند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به تو جز اعطا خواهد شد.»
 مثل ضیافت بزرگ
 آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: «و شبا مجال کسیکه در ملکوت خدا غذا خورد.»

به وی گفت: «خصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری راد عوت نمود.

۱۷ پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوتشدگان را گوید، بیاید زیرا که الحال همه چیز حاضر است.

۱۸ لیکن همه به یک رای عذرخواهی آغاز کردند. اولی گفت: مزرعهای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذور داری.

۱۹ و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریده‌ام، میروم تا آنها را بیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی.

۲۰ سومی گفت: زنی گرفتم و از این سبب نمی توانم بیایم.

۲۱ پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلع ساخت. آنگاه صاحبخانه غضب نموده به غلام خود فرمود: به بازارها و کوچه های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلان و کوران را در اینجا بیاور.

۲۲ پس غلام گفت: ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است.

۲۳ پس آقا به غلام گفت: به راهها و مزره های بیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانه من پر شود.

۲۴ زیرا به شما میگویم هیچیک از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.»

بهای شاگردی

و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت:

«گر کسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی تواند بود.

۲۷ و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی تواند شاگرد من گردد.

«ایرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول نشیند تا بر آورد خرج آن را بکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟

که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که بپندد تمسخرگان گوید،

این شخص عمارتی شروع کرده نتوانست به انجامش رساند.

۳۱ یا کدام پادشاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اول نشسته تا مل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرت مقاومت کسی را دارد که بایست هزار لشکر بر وی میآید؟

و الا چون او هنوز دور است ایلچیای فرستاده شروط صلح را از او درخواست کند.

«س همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی تواند شاگرد من شود.

۳۴ «مک نیکو است ولی هر گاه نمک فاسد شد به چه چیز اصلاح پذیرد؟

نه برای زمین مصر فی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش میریزند. آنکه گوش شنو دارد بشنود.»

حکایت گوسفند گمشده

و چون همه با جگریران و گاهکاران به نزدش میآمدند تا کلام او را بشنوند،

فریسیان و کاتبان، همه همهمگان میگفتند: «بن شخص، گاهکارن را میپذیرد و با ایشان میخورد.»

پس برای ایشان این مثل رازده، گفت:

«یست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟

پس چون آن را یافت به شادی بردوش خود میگذارد،

و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را میطلبد و بدیشان میگوید با من شادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافته‌ام.

۷ به شما میگویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ مینماید به سبب توبه یک گاهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.

حکایت سکه گمشده

یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هر گاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص نماید تا آن را بیابد؟

و چون یافت دوستان و همسایگان خود را جمع کرده میگوید با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده‌ام.

۱۰ همچنین به شما میگویم شادی برای فرشتگان خدا روی میدهد به سبب یک خطا کار که توبه کند.»

حکایت پسر گمشده

باز گفت: «خصی را دو پسر بود.»

- ۱۲ روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، رصدا موالی که باید به من رسد، به من بده. پس او ما میلک خود را بر این دو تقسیم کرد.
- ۱۳ و چندی نگذشت که آن پسر کهنتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود.
- ۱۴ و چون تمام را صرف نموده بود، قطعی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد.
- ۱۵ پس رفته خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازیانی کند.
- ۱۶ و آرزو می داشت که شکم خود را از خر نوبی که خوکان می خوردند سیر کند و هیچکس او را چیزی نمی داد.
- «خر به خود آمده، گفت چقدر از مزد دوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک میشوم، برخاسته نزد پدر خود میروم و بدو خواهم گفتای پدر به آسمان و به حضور تو نگاه کرد هام، و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر.»
- در ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید.
- ۲۱ پس وی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو نگاه کرد هام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.
- ۲۲ لیکن پدر به غلامان خود گفت، جامه بهترین را از خانه آورده بدو بپوشانید و انگشتری بردستش کنید و نعلین بر پایهایش، و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نمایم.
- ۲۴ زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.
- اما پسر بزرگ او در مرز رعه بود. چون آمده نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را شنید.
- ۲۶ پس یکی از نوکران خود را طلبیده پرسید این چیست؟
- به وی عرض کرد برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت.
- ۲۸ ولی او خشم نموده نخواست به خانه در آید تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود.
- ۲۹ اما او در جواب پدر خود گفت، اینک سالها است که من خدمت تو کرد هام و هر گراز حکم تو تجا و ز نورزیده و هر گریز غالهای به من ندادی تا بادوستان خود شادی کنم.

- ۳۰ لیکن چون این پسر آمد که دولت تو را با فاحشه هتلف کرده است، برای او گوساله پرواری را ذبح کردی.
- ۳۱ او وی را گفت، ای فرزند تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است، مال تو است.
- ۳۲ ولی میبایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادرت مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.»

حکایت مباشر زیرک

- و به شاگردان خود نیز گفت: «خصی دو لقمه نان نظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می کرد.
- ۲ پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که در باره تو شنید هام؟ حساب نظارت خود را باز دیده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.
- ۳ ناظر با خود گفت چکنم؟ زیرا ما لایم نظارت را از من میگیرد. طاقت زمین کردن ندارم و از گدایی نیز عار دارم.
- ۴ دانستم چکنم تا وقتی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانه خود بپذیرند.
- ۵ پس هر یکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقا من از تو چند طلب دارد؟
- گفت صدر طلب روغن. بدو گفت سیاهه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس.
- ۷ باز دیگری را گفت از تو چند طلب دارد؟ گفت صد کیل گندم. وی را گفت سیاهه خود را بگیر و هشتاد بنویس.
- «س آقا من، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا اقلانه کار کرد. زیرا ابنای این جهان در طبقه خویش از ابنای نور عاقل تر هستند.
- ۹ و من شمارا میگویم دوستان از مال بیانصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شمارا به خیمه های جاودانی بپذیرند.
- ۱۰ آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد.
- ۱۱ و هر گاه در مال بیانصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟

واگر در مال دیگری دیانت نکرده‌اید، کیست که مال خاص شمارا به شما دهد؟ هیچ خادم نمی‌تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت میکند و یا دیگری محبت، یا با یکی میپوندد و دیگری را حقیر می‌شمارد. خدا و ما مونا را نمی‌توانید خدمت نمایید.

و فریسیانی که زردوست بودند همه این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند.
۱۵ به ایشان گفت، شما هستی که خود را پیش مردم عادل مینمایید، لیکن خدا عارف دلهای شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است.

۱۶ تورات و انبیاء به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده میشود و هر کس بجد و جهد داخل آن میگردد.

۱۷ لیکن آسانتر است که آسمان وزمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد.

۱۸ هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود و هر که زن مطلقه مردی را به نکاح خویش در آورد، زنا کرده باشد.

ماجرای ثروتمند و فقیر

شخصی دولت مند بود که ارغوان و گنجان میپوشید و هر روز در عیاشی با جلال بصری برد.

۲۰ و فقیری مقروح بود ایلعاز نام که او را بر درگاه او میگذاشتند،

و آرزو میداشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولت مند میریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او میمالیدند.

۲۲ باری آن فقیر بمراد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولت مند نیز مرد و او را دفن کردند.

۲۳ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت. و ابراهیم را از دور و ایلعاز را در آغوشش دید.

۲۴ آنگاه به او از بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم فرما و ایلعاز را بر فرست تا سرانگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این نار معذبم.

۲۵ ابراهیم گفت ای فرزند به خاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعاز چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب.

۲۶ و علاقه بر این در میان ما و شما ورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که میخواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی‌توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت.

۲۷ گفت ای پدر به تو التماس دارم که او را به خانه پدرم بفرستی.

۲۸ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مباد ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند.

۲۹ ابراهیم وی را گفت موسی و انبیاء دارند سخن ایشان را بشنوند.

۳۰ گفت نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود، تو به خواهند کرد.

۳۱ وی را گفت هرگاه موسی و انبیاء را نشنوند اگر کسی از مردگان نیز بر خیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

بخشش و ایمان

و شاگردان خود را گفت: «ابد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر آن کسیکه باعث آنها شود.

۲ او را بهتر میبود که سنگ آسیایی بر گردش او یخته شود و در دریا افکنده شود از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد.

۳ احتراز کنید و اگر بدارت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر تو به کنده او را بخش.

۴ و هرگاه در روزی هفت کرت به تو نگاه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید تو به می‌کنم، او را بخش.»

آنگاه رسولان به خداوند گفتند: «یمان ما را زیاد کن.»

خداوند گفت: «گرایمان به قدر دانه خردلی میداشتید، به این درخت افراغ میگفتید که کنده شده در دریا نشانده شود اطاعت شما می‌کرد.

«ما کیست از شما که غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید به وی گوید، بزودی بیا و بنشین.

۸ بلکه آید و نمی‌گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیا شام؟

آیا از آن غلام منت میکشد از آنکه حکمهای او را بجا آورد؟ گمان ندارم.

۱۰ همچنین شما نیز چون به هر چیزی که مامور شده‌اید عمل کردید، گوید که غلامان بینفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود بجا آوردیم.»

شفای ده جذامی

وهنگامی که سفر به سوی اورشلیم میکرد از میانه سامره و جلیل میرفت.

۱۲ و چون به قریه‌های داخل میشد ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده، به آواز بلند گفتند: «ی عیسی خداوند بر ما رحم فرما.»

او به ایشان نظر کرده گفت: «روید و خود را به کاهن بنمایید.» ایشان چون میرفتند، طاهر گشتند.

۱۵ و یکی از ایشان چون دید که شفایافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تحمید میکرد.

۱۶ و پیش قدم او به روی در افتاده وی را شکر کرد. و او از اهل سامره بود.

۱۷ عیسی ملتفت شده گفت «یاده نفر طاهر نشدند، پس آن نه بجا شدند؟»

آیا هیچکس یافت نمی شود که برگشته خدا را تحمید کند جز این غریب؟»

و بدو گفت: «رخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.»

تعلیم درباره آمدن ملکوت خدا

و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می آید، او در جواب ایشان گفت: «لكوت خدا با مراقبت نمی آید.

۲۱ و نخواهند گفت که در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک ملکوت خدا در میان شماست.»

و به شاگردان خود گفت: «یامی می آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسرانسان را ببینید و نخواهید دید.

۲۳ و به شما خواهند گفت، اینک در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید.

۲۴ زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان میشود، پسرانسان در یوم خود همچنین خواهد بود.

۲۵ لیکن اول لازم است که اوزحمت بسیار ببیند و از این فرقه مطرود شود.

و چنانکه در ایام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسرانسان نیز خواهد بود،

که میخورند و مینوشیدند و وزن و شوهر می گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت.

۲۸ و همچنانکه در ایام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول میبودند،

تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت.

۳۰ بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسرانسان ظاهر شود.

۳۱ در آن روز هر که بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه نزول نکند تا آنها را بردارد و کسی که در صحرا باشد همچنین برنگردد.

۳۲ زن لوط را بیاد آورید.

۳۳ هر که خواهد جان خود را بر هاند آن راهلاک خواهد کرد و هر که آن راهلاک کند آن رازنده نگاه خواهد داشت.

۳۴ به شما میگویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.

۳۵ و دو زن که در یک جادستاس کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.

۳۶ و دو نفر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.»

در جواب وی گفتند: «جای خداوند.» گفت: «رهر جایی که لاش باشد در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.»

حکایت بیوه زن

و برای ایشان نیز مثلی آورد در اینکه می باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید.

۲ پس گفت که «شهری داوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان میداشت.

۳ و در همان شهر بیوه زنی بود که پیش وی آمده میگفت، داد مرا از دشمن بگیر.

۴ و تا مدتی به وی اعتنا نمود و لکن بعد از آن با خود گفت هر چند از خدایم ترسم و از مردم باکی ندارم،

لیکن چون این بیوه زن مرا زحمت میدهد، به داد او میرسم، مبادا پیوسته آمده مرا به رنج آورد.

۶ خداوند گفت بشنوید که این داوری انصاف چه میگوید؟

و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه روز بدو استغاثه میکنند، دادرسی نخواهد کرد، اگر چه برای ایشان دیر غضب باشد؟

به شما میگویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون پسرانسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟

حکایت دعای فریسی و باجگیر

واین مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد میداشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر میشمردند.
۱۰ که «و نفری یکی فریسی و دیگری با جگری به هیکل رفتند تا عبادت کنند.

۱۱ آن فریسی ایستاده بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر میکنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زنا کار نیستم و نه مثل این با جگری، هر هفته دو مرتبه روزه میدارم و از آنچه پیدا میکنم دهیک میدهم.

۱۳ اما آن با جگری دور ایستاده نحو است چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت، خدایا بر من نگاه کار ترحم فرما.

۱۴ به شمامی گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خود را برافرازد، پست گردد و هر کس خویشتن را فروتن سازد، سرفرازی یابد.»

برکت دادن کودکان
(تی:، مرقس:)

پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست برایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند.

۱۶ ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «چهار او را گذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینهاست.

۱۷ هر آینه به شما میگویم هر که ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل آن نگردد.»

جوان ثروتمند
(تی:، مرقس:)

ویکی از رؤسا زوی سوال نموده، گفت: «استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟»

عیسی وی را گفت: «زهر چه مرانی کو میگویی و حال آنکه هیچکس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد.

۲۰ احکام رامی دانی زنا مکن، قتل مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.»

گفت: «میع اینهار از طفولیت خود نگاه داشتم.»

عیسی چون این را شنید بدو گفت: «نوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، پس آمده مرا متابعت کن.»

چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت.

۲۴ اما عیسی چون او را محزون دید گفت: «ه دشوار است که دولتتندان داخل ملکوت خدا شوند.

۲۵ زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتتندی در ملکوت خدا.»

اما شنوندگان گفتند: «س که میتواند نجات یابد؟»

او گفت: «نچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.»

پطرس گفت: «ینک ما همه چیز را ترک کرده پیروی تو میکنیم.»

به ایشان گفت: «راینه به شما میگویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند،

جز اینکه در این عالم چند برابر بیابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(تی:، مرقس:)

پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «ینک به اورشلیم میرویم و آنچه به زبان انبیا درباره پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید.

۳۲ زیرا که او را به امته تسلیم میکنند و استهزا و بیحرمتی کرده آب دهان بروی انداخته

و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.»

اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه میگفت، درک نکردند.

شفای فقیر کور

(تی:، مرقس:)

و چون نزدیک اریخ رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشست بود.

۳۶ و چون صدای گروهی را که میگذشتند شنید، پرسید چه چیز است؟

گفتندش عیسی ناصری در گذراست.

۳۸ در حال فریاد برآورده گفت: «ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحم فرما.»
 و هر چند آنانی که پیش میرفتند او را نهیب میدادند تا خاموش شود، او بلند تر فریاد میزد که پسر داود بر من ترحم فرما.
 ۴۰ آنگاه عیسی ایستاده فرمود تا او را نزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده،
 گفت: «همیخواهی برای تو بکنم؟» عرض کرد: «ای خداوند، تا بیناشوم.»
 عیسی به وی گفت: «یناشو که ایمانت تو را شفا داده است.»
 در ساعت بینایی یافته، خدا را تعجبندگان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند.

زکای باجگیر

پس وارداریحا شده، از آنجایی گذشت.
 ۲ که ناگاه شخصی زکی نام که رئیس باجگیران و دولتمند بود،
 خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود.
 ۴ پس پیش دویده بر درخت افراغی برآمد تا او را ببیند. چونکه او میخواست از آن راه عبور کند.
 ۵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگرسته او را دید و گفت: «ای زکی بشتاب و به زیر بیازیرا که باید امر وز در خانه تو بمانم.»
 پس به زودی پایین شده او را به خرمی پذیرفت.
 و همه چون این را دیدند، همه همگان میگفتند که در خانه شخصی نگاهکار به میهمانی رفته است.
 ۸ اما زکی برپاشده به خداوند گفت: «الحالای خداوند نصف ما میملک خود را به فقر امی دهم و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدو
 رد میکنم.»
 عیسی به وی گفت: «مرو زنجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است.
 ۱۰ زیرا که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجاتبخشد.»

حکایت پادشاه و ده غلام

و چون ایشان این را شنیدند او مثل زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان میبردند که ملکوت خدا میباید در همان زمان ظهور کند.
 ۱۲ پس گفت: «خصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند.
 ۱۳ پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده ده قنطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم.
 ۱۴ اما اهل ولایت او، چونکه او را دشمن میداشتند ایلیچان در عقب او فرستاده گفتند، نمی خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.
 و چون ملک را گرفته مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است.
 ۱۶ پس اولی آمده گفت، ای آقا قنطار توده قنطار دیگر نفع آورده است.
 ۱۷ بدو گفت آفرینای غلام نیکو. چونکه بر چیز کم امین بودی برده شهر حاکم شو.
 ۱۸ و دیگری آمده گفت، ای آقا قنطار تو پنج قنطار سود کرده است.
 ۱۹ او را نیز فرمود بر پنج شهر حکمرانی کن.
 ۲۰ و سومی آمده گفت، ای آقا اینک قنطار تو موجود است، آن را در یار چهای نگاه داشتیم.
 ۲۱ زیرا که از تو ترسیدم چونکه مرد تند خویی هستی. آنچه نگذاردهای، برمی داری و از آنچه نکاشتی درومی کنی.
 ۲۲ به وی گفت، از زبان خود بر تو فتوی میدهم، ای غلام شیرین. دانستهای که من مرد تند خویی هستم که بر میدارم آنچه را نگذاشتهام و درو
 میکنم آنچه را نپاشیدهام.
 ۲۳ پس برای چه نقد مرا نزد صرافان نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟
 پس به حاضرین فرمود قنطار را از این شخص بگیرد و به صاحب ده قنطار بدهید.
 ۲۵ به او گفتند ای خداوند، وی ده قنطار دارد.
 ۲۶ زیرا به شمای گویم به هر که دارد داده شود و هر که ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد.
 ۲۷ اما آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.»

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و چون این را گفت، پیش رفته متوجه اورشلیم گردید.

۲۹ و چون نزدیک بیتفاجی و بیت عنیا بر کوه مسمی به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، گفت: «ه آن قریبای که پیش روی شماست بروید و چون داخل آن شدید، کره الاغی بسته خواهید یافت که هیچکس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید.

۳۱ و اگر کسی به شما گوید، چرا این را باز میکنید، به وی گوید خداوند اورا لازم دارد.»

پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود یافتند.

۳۳ و چون کره را باز میکردند، مالکانش به ایشان گفتند چرا کره را باز میکنید؟

گفتند خداوند اورا لازم دارد.

۳۵ پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر کره افکنده، عیسی را سوار کردند.

۳۶ و هنگامی که او میرفت جامه های خود را در راه میگستردند.

و چون نزدیک بهسرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، بهسبب همه قوای که از او دیده بودند.

۳۸ و میگفتند مبارک باد آن پادشاهی که میآید، به نام خداوند سلامتی در آسمان و جلال در اعلیٰ علین باد.

۳۹ آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند: «ی استاد شاگردان خود را نهیب نما،»

او در جواب ایشان گفت: «ه شما میگوییم اگر اینها ساکت شوند، هرآینه سنگها به صدا آیند.»

و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته،

گفت: «گرتو نیز میدانستی هم در این زمان خود آنچه باعث سلامتی تو میشد، لاکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است.»

۴۳ زیرا ایامی بر تو میآید که دشمنانت گرد تو سنگها سازند و تو را احاطه کرده از هر جانب محاصره خواهند نمود.

۴۴ و تو را و فرزندانت را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در توسنگی برسنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایام تفقد خود را ندانستی.»

تطهیر هیکل

(تی:، مرقس:)

و چون داخل هیکل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش میکردند، به بیرون نمودن آغاز کرد.

۴۶ و به ایشان گفت: «کتوب است که خانه من خانه عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساختهاید.»

و هر روز در هیکل تعلیم میداد، اما روسای کهنه و کاتبان واکابر قوم قصد هلاک نمودن او میکردند.

۴۸ و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.

سوال درباره اقتدار عیسی

(تی:، مرقس:)

روزی از آن روزها واقع شده هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و بشارت میداد که روسا کهنه و کاتبان با مشایخ آمده،

به وی گفتند: «ه ما بگو که به چه قدرت این کارها را می کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟»

در جواب ایشان گفت: «ن نیز از شما چیزی میپرسم. به من بگو بید.

۴ تعمیمدیحی از آسمان بود یا از مردم؟»

ایشان با خود اندیشیده، گفتند که اگر گوئیم از آسمان، هرآینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟

واگر گوئیم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین میدارند که یحیی نبی است.»

پس جواب دادند که «می دانیم از کجا بود.»

عیسی به ایشان گفت: «ن نیز شمارانی گوئیم که این کارها را به چه قدرت بهجامیآورم.»

حکایت باغبانهای ظالم

(تی:، مرقس:)

واین مثل را به مردم گفتن گرفت که «خصی تا کستانی غرس کرد و به باغبانش سپرده مدت مدیدی سفر کرد.

۱۰ و در موسم غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از میوه باغ بدو سپارند. اما باغبانان او را زده، تهیدست بازگردانیدند.

۱۱ پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده بحرمت کرده، تهیدست بازگردانیدند.

۱۲ و باز سومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند.

۱۳ آنگاه صاحب باغ گفت چه کم؟ پسر حبیب خود را میفرستم شاید چون او را ببینند احترام خواهند نمود.

۱۴ اما چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکرگان گفتند، این وارث میباشد، بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.

۱۵ در حال او را از باغ بیرون افکنده کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟

او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را به دیگران خواهد سپرد.» پس چون شنیدند گفتند حاشا.

به ایشان نظر افکنده گفت: «س معنی این نوشته چیست، سنگی را که معماران رد کردند، همان سرزایه شده است.

۱۸ و هر که بر آن سنگ افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟»

آنگاه روسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتار کنند. لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را در باره ایشان زده بود.

سوال در باره پرداخت باج و خراج

(تی:، مرقس:)

و مراقب او بوده جاسوسان فرستادند که خود را صالح مینمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند.

۲۱ پس از او سوال نموده گفتند: «ی استاد میدانیم که توبه راستی سخن میرانی و تعلیم میدهی و از کسی روداری نمی کنی، بلکه طریق خدا را به صدق

میآموزی،

آیا بر ما جلیزه هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟»

او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت: «را برای چه امتحان میکنید؟

دیناری به من نشان دهید. صورت ورقش از کیست؟» ایشان در جواب گفتند: «ز قیصر است.»

او به ایشان گفت: «س مال قیصر را به قیصر رد کنید و مال خدا را به خدا.»

پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده ساکت ماندند.

سوال در باره قیامت

(تی:، مرقس:)

و بعضی از صدوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده از وی سوال کرده،

گفتند: «ی استاد، موسی برای مانوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد وی اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد.

۲۹ پس هفت برادر بودند که اولی زن گرفته اولاد ناآورده، فوت شد.

۳۰ بعد دومین آن زن را گرفته، او نیز بیاولاد بمرد.

۳۱ پس سومین او را گرفت و همچنین تا هفتمین و همه فرزندان ناآورده، مردند.

۳۲ و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت.

۳۳ پس در قیامت، زن کدامیک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او را داشتند؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «بنای این عالم نکاح میکنند و نکاح کرده میشوند.

۳۵ لیکن آنانی که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند.

۳۶ زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدای باشند، چونکه پسران قیامت هستند.

۳۷ و اما اینکه مردگان بر می خیزند، موسی نیز در ذکر بوبته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند.

۳۸ و حال آنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه زنده و زنده هستند.»

پس بعضی از کاتبان در جواب گفتند: «ی استاد. نیکوگفتی.»
وبعد از آن هیچکس جرات آن نداشت که از وی سوالی کند.

نا توانی از جواب دادن به عیسی
(تی:، مرقس:)

پس به ایشان گفت: «گونه میگویند که مسیح پسر داو داوست
و خود داو داو در کتاب زبور میگوید، خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین
تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟

پس چون داو داو او را خداوند میخواند چگونه پسر او میباشد؟»
هشدار به رهبران مذهبی

(تی:، مرقس:)

و چون تمامی قوم میشنیدند، به شاگردان خود گفت:

«پرهیزد از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را میپسندند و سلام در بازارها و صدر کایس و بالانشستن در ضیافتها را دوست میدارند.
۴۷ و خانه های بیوه زنان را میبلعند و نماز را به ریاکاری طول میدهند. اینها عذاب شدید تر خواهند یافت.»

هدیه بیوه زن فقیر
(رقس:)

و نظر کرده دولت مندانی را دید که هدایای خود را در بیت المال میاندازند.

۲ و بیوه زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت.

۳ پس گفت: «آینه به شمامی گویم این بیوه فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت.

۴ زیرا که همه ایشان از زیادتای خود در هدایای خدا انداختند، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت.

آینده جهان

(تی:، مرقس:)

و چون بعضی ذکر هیکل می کردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده است گفت:

«یامی میآید که از این چیزهایی که میبینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیرافکنده خواهد شد.

۷ و از او سوال نموده، گفتند: «ی استاد پس این امور کی واقع میشود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟»

گفت: «حتیاط کنید که همراه نشوید. زیرا که بسابه نام من آمده خواهند گفت که من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان
مروید.

۹ و چون اخبار جنگها و فسادها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اول ضرور است لیکن انتها در ساعت نیست.»
پس به ایشان گفت: «ومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد.

۱۱ و زلزله های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدید و چیزهای هولناک و علامت بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.

۱۲ و قبل از این همه، بر شما دست اندازی خواهند کرد و جفا نموده شمارا به کایس و زندانها خواهند سپرد و در حضور سلاطین و حکام بجهت نام من
خواهند برد.

۱۳ و این برای شما به شهادت خواهد انجامید.

۱۴ پس در دلهای خود قرار دهید که برای حجت آوردن، پیشتر اندیشه نکنید،

زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همه دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود.

۱۶ و شمارا والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شمارا به قتل خواهند رسانید.

۱۷ و جمیع مردم به جهت نام من شمارا نفرت خواهند کرد.

۱۸ و لکن موی از سر شما گم نخواهد شد.

۱۹ جانهای خود را به صبر در یابید.

«چون بینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است.»

۲۱ آنگاه هر که در یهودیه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحرا بود، داخل شهر نشود.
۲۲ زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود.

۲۳ لیکن وای بر آبستنان و شیردندان در آن ایام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد.

۲۴ و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امتها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امتها خواهد شد تا زمانهای امتها به انجام رسد.

بازگشت مسیح

(تی:، مرقس:)

و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امتها روی خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش.
۲۶ و دلهای مردم ضعیف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می شود، زیرا قواوت آسمان متزلزل خواهد شد.

۲۷ و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که برابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می آید.

« چون ابتدای این چیزها بشود راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.»

و برای ایشان مثلی گفت که « رخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نماید،

که چون می بینید شکوفه می کند خود میدانید که تابستان نزدیک است.

۳۱ و همچنین شما نیز چون بینید که این امور واقع می شود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است.

۳۲ هر آینه به شما می گویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد گذشت.

۳۳ آسمان و زمین زایل می شود لیکن سخنان من زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(تی:، مرقس:)

پس خود را حفظ کنید مبادا دلهای شما از پر خوری و مستی و اندیشه های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.

۳۵ زیرا که مثل دامی بر جمیع سکنه تمام روی زمین خواهد آمد.

۳۶ پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.»

و روزها را در هیکل تعلیم میداد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون به سر میبرد.

۳۸ و هر بامداد قوم نزد وی در هیکل میشتافتند تا کلام او را بشنوند.

توطئه عیسی

(تی:، مرقس:)

و چون عید فطیر که به فصیح معروف است نزدیک شد،

روسای کهنه و کاتبان مترصد می بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.

طرح خیانت یهودا

(تی:، مرقس:)

اما شیطان در یهودای مسمی به اسخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت،

و آورفته باروسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند.

۵ ایشان شاد شده با او عهد بستند که نقدی به وی دهند.

۶ و او قبول کرده در صد فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.

آماده کردن فصیح

(تی:، مرقس:)

اما چون روز فطیر که در آن میبایست فصیح را ذبح کنند رسید،

پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: « روید و فصیح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم.»

به وی گفتند: « رنج می خواهی مهیا کنیم؟ »

ایشان را گفت: «نیک هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی باسبوی آب به شما برمی خورد. به خانهای که او درآید، از عقب وی بروید، و به صاحبخانه گوید، استاد تو را می گوید مهمانخانه بجاست تا در آن فصیح را باشا گردان خود بخورم.»
 ۱۲ او بالا خانهای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد در آنجا میاسازید.»
 پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فصیح را آماده کردند.

شام آخر

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و چون وقت رسید باد و از ده رسول بنشست.

- ۱۵ و به ایشان گفت: «شتیاق بینهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصیح را باشما بخورم.»
 ۱۶ زیرا به شما میگویم از این دیگر نمی خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.»
 پس پیالهای گرفته، شکر نمود و گفت: «این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید.»
 ۱۸ زیرا به شما میگویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوه مود دیگر نخواهم نوشید.»
 و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: «این است جسد من که برای شما داده میشود، این را به یاد من بهجا آرید.»
 و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته میشود.»
 ۲۱ لیکن اینک دست آن کسیکه مرا تسلیم میکند با من در سفره است.
 ۲۲ زیرا که پسر انسان بر حسب آنچه مقدر است، می رود لیکن وای بر آن کسیکه او را تسلیم کند.»
 آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدامیک از ایشان باشد که این کار بکند؟
 و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدامیک از ایشان بزرگتر میباشد؟
 آنگاه به ایشان گفت: «لا طین امتهار ایشان سروری میکنند و حکام خود را اولینعت میخوانند.»
 ۲۶ لیکن شما چنین مباشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتز باشد و پیشوا چون خادم.
 ۲۷ زیرا کدامیک بزرگتر است آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم.
 ۲۸ و شما کسانی میباشید که در امتحانهای من با من بهسر بردید.
 ۲۹ و من ملکوتی برای شما قرار میدهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود.
 ۳۰ تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته برد و از ده سبط اسرائیل داوری کنید.»

پیشگویی انکار پطرس

(یوحنا:)

- پس خداوند گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.»
 به وی گفت: «ای خداوند حاضر م که با تو بروم حتی در زندان و در موت.»
 گفت: «و مرا میگویم ای پطرس امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی شناسی.»
 و به ایشان گفت: «نگاهی که شمارا بیکسسه و توشهدان و کفش فرستادم به هیچ چیز محتاج شدید؟» گفتند هیچ.
 ۳۶ پس به ایشان گفت: «لیکن الان هر که کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشهدان را و کسیکه شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد.»
 ۳۷ زیرا به شما میگویم که این نوشته در من میباید به انجام رسد، یعنی با نگاه کاران محسوب شدن زیرا هر چه در خصوص من است، انقضادارد.
 ۳۸ گفتند: «ای خداوند اینک دو شمشیر.» به ایشان گفت: «افی است.»

باغ جتسیمانی

(تی:، مرقس:)

- و بر حسب عادت بیرون شده به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند.
 ۴۰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: «عا کنید تا در امتحان نیفتید.»
 و او از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت:

«ی پدرا گریخواهی این پپاله راز من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.»
و فرشت‌های از آسمان بر او ظاهر شده اورا تقویت مینمود.

۴۴ پس به مجاهده افتاده به سعی بلیغتر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین میریخت.

۴۵ پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از حزن در خواب یافت.

۴۶ به ایشان گفت: «رای چه در خواب هستید؟ برخاسته دعا کنید تا در امتحان نیفتید.»

دستگیری عیسی

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دو از زده که یهودان نام داشت بر دیگران سبقت جسته نزد عیسی آمد تا او را ببوسد.

۴۸ و عیسی بدو گفت: «ی یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم میکنی؟»

رفقایاش چون دیدند که چه میشود عرض کردند خداوند ابه شمشیر بزیم.

۵۰ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه رازده، گوش راست او را از تن جدا کرد.

۵۱ عیسی متوجه شده گفت: «ابه این بگزارید.» و گوش او را لمس نموده، شفا داد.

پس عیسی به روسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: «ویا بردزد با شمشیرها و چو بهای بیرون آمدید.»

۵۳ وقتی که هر روزه در هیکل با شما میبودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت.»

انکار پطرس

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

پس او را گرفته بردند و بهسرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور عقب میآمد.

۵۵ و چون در میان ایوان آتش افروخته گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست.

۵۶ آنگاه کنیزی چون او را در روشنی آتش نشسته دید بر او چشم دوخته گفت: «این شخص هم با او میبود.»

او وی را انکار کرده گفت: «ی زن اورا نمی شناسم.»

بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: «واز اینها هستی.» پطرس گفت: «ی مرد، من نیستم.»

و چون تخمین یک ساعت گذشت یکی دیگر باتا کید گفت: «لاشک این شخص از رفقای او است زیرا که جلیلی هم هست.»

پطرس گفت: «ی مرد نمی دانم چه میگوینی؟» در همان ساعت که این را می گفت خروس بانگ زد.

۶۱ آنگاه خداوند روگردانیده به پطرس نظر افکند پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به خاطر آورد که قبل از بانگ زدن خروس

سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.

۶۲ پس پطرس بیرون رفته زار زار بگریست.

و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده استهزا نمودند.

۶۴ و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سوال کرده، گفتند: «بوت کن که تو رازده است؟»

و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.

محکوم شدن عیسی

(تی:، مرقس:)

و چون روز شد اهل شورای قوم یعنی روسای کهنه و کاتبان فراهم آمده در مجلس خود او را آورده،

گفتند: «گرتو مسیح هستی به ما بگو.» و به ایشان گفت: «گر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد.

۶۸ و اگر از شما سوال کنم جواب نمی دهید و مرا رها نمی کنید.

۶۹ لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.»

همه گفتند: «س تو پسر خدا هستی؟» او به ایشان گفت: «ما میگوئید که من هستم.»

گفتند: «یگر ما را چه حاجت به شهادت است، زیرا خود از زبانش شنیدیم.»

مخاطبه در حضور پپلاطس

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

پس تمام جماعت ایشان برخاسته، اورا نزد پپلاطس بردند.

۲ و شکایت براو آغاز نموده، گفتند: «این شخص را یافته‌ایم که قوم را گمراه میکند و از جزیه دادن به قیصر منع مینماید و میگوید که خود مسیح و پادشاه است.»

پس پپلاطس از او پرسیده، گفت: «یا تو پادشاه یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «و می گویی.»

آنگاه پپلاطس به روسای کهنه و جمیع قوم گفت که «این شخص هیچ عیبی نمی یابم.»

ایشان شدت نموده گفتند که «و مرا می شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم میدهد.»

مخاطبه در حضور هیرودیس

چون پپلاطس نام جلیل را شنید پرسید که «یا این مرد جلیلی است؟»

و چون مطلع شد که از ولایت هیرودیس است اورا نزد وی فرستاد، چونکه هیرودیس در آن ایام در اورشلیم بود.

۸ اما هیرودیس چون عیسی را دید، بغایت شاد گردید زیرا که مدت مدیدی بود میخو. است اورا ببیند چونکه شهرت اورا بسیار شنیده بود و مترصد میبود که معجزه‌های از او ببند.

۹ پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد.

۱۰ و روسای کهنه و کاتبان حاضر شده به شدت تمام بروی شکایت مینمودند.

۱۱ پس هیرودیس بالشکریان خود اورا افتضاح نموده و استهزا کرده لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پپلاطس اورا باز فرستاد.

۱۲ و در همان روز پپلاطس و هیرودیس بایکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود.

صدور حکم مصلوب شدن

(تی:، مرقس:)

پس پپلاطس روسای کهنه و سرداران و قوم را خوانده،

به ایشان گفت: «این مرد را نزد من آوردید که قوم را می شوراند. الحال من اورا در حضور شما امتحان کردم و از آنچه براو ادعای کنید اثری نیافتم.

۱۵ و نه هیرودیس هم زیرا که شمارا نزد او فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است.

۱۶ پس اورا تنبیه نموده رها خواهم کرد.»

زیرا اورا لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند.

۱۸ آنگاه همه فریاد کرده، گفتند: «و راهلاک کن و برابر برای ما رها فرما.»

و او شخصی بود که به سبب شورش و قتل که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود.

۲۰ باز پپلاطس ندا کرده خواست که عیسی را رها کند.

۲۱ لیکن ایشان فریاد زده گفتند: «و را مصلوب کن، مصلوب کن.»

بار سوم به ایشان گفت: «را؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل نیافتم. پس اورا تادیب کرده رها می کنم.»

اما ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده خواستند که مصلوب شود و آوازه‌های ایشان و روسای کهنه غالب آمد.

۲۴ پس پپلاطس فرمود که بر حسب خواهش ایشان بشود.

۲۵ و آن کس را که به سبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد.

در راه جلیتا

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و چون اورا میردند شمعون قیروانی را که از صحرا می آمد مجبور ساخته صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد.

۲۷ و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه میزدند و برای او ماتم می گرفتند، در عقب او افتادند.

۲۸ آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت: «ی دختران اورشلیم برای من گریه نکنید، بلکه بجهت خود و اولاد خود ماتم کنید.

۲۹ زیرا اینک ایامی می آید که در آنها خواهند گفت، خوشحال نا زادگان و رجهایی که بار نیاوردند و پستانهایی که شیر ندادند.

۳۰ و در آن هنگام به کوهها خواهند گفت که بر ما بیفتید و به تلها که ما را پنهان کنید.

۳۱ زیرا اگر این کارها را به چوب ترکردند به چوب خشک چه خواهد شد؟»

مصلوب شدن عیسی

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و دونفر دیگر را که خطا کار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند.

۳۳ و چون به موضعی که آن را کاسه سر میگویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطا کار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.

عیسی گفت: «ی پدر اینهارا بیا مرز، زیرا که نمی دانند چه میکنند.» پس جامه های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند.

۳۵ و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرگان با ایشان میگفتند: «یگران رانجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می باشد خود را برهاند.»

و سپاهیان نیز او را استهزا میکردند و آمده او را سر که میدادند،

و میگفتند: «گرتو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده.»

و بر سر او تقصیر نامهای نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که «بن است پادشاه یهود.»

و یکی از آن دو خطا کار مصلوب بروی کفر گفت که «گرتو مسیح هستی خود را و ما را برهان.»

اما آن دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت: «گرتو از خدا نمی ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی.

۴۱ و اما ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافتیم، لیکن این شخص هیچ کاری نکرده است.»

پس به عیسی گفت: «ی خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.»

عیسی به وی گفت: «راینه به تو میگویم امروز با من در فردوس خواهی بود.»

جان سپردن عیسی

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و تخمین از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین رافرو گرفت.

۴۵ و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت.

۴۶ و عیسی به آواز بلند صد ازده گفت: «ی پدر بهدستهای تو روح خود را میسپارم.» این را بگفت و جان را تسلیم نمود.

۴۷ اما یوزباشی چون این ماجرا دید، خدا را تعجب کرده، گفت: «رحیقت، این مرد صالح بود.»

و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند.

۴۹ و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، بازنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.

تدفین عیسی

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و اینک یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود،

که در رای و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رامه بلدی از بلا دیهود بود و انتظار ملکوت خدا را میکشید،

نزدیک پیلاطس آمده جسد عیسی را طلب نمود.

۵۳ پس آن را پایین آورده در گن پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچکس ابد در آن دفن نشده بود سپرد.

۵۴ و آن روز تهیه بود و سبت نزدیک میشد.

۵۵ و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند.

۵۶ پس برگشته، حنوط و عطریات مهیا ساختند و روز سبت را به حسب حکم آرام گرفتند.

قیام عیسی مسیح

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

پس در روز اول هفته هنگام سپیده صبح، حنوطی را که درست کرده بودند با خود برداشته بهسر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان.

۲ و سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند.

۳ چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند

وواقع شده‌نگاهی که ایشان از این امر متحیر بودند که ناگاه دوم در لباس درخشنده نزد ایشان بایستادند.
 ۵ و چون ترسان شده سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند: «رازنده را از میان مردگان می‌طلبید؟
 در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شمارا خبر داده،
 گفت ضروری است که پسر انسان به دست مردم نگاهار تسلیم شده مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.»
 پس سخنان او را به خاطر آوردند.

و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند.

۱۰ و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر فقهای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطلع ساختند.

۱۱ لیکن سخنان زنان را هدیای پنداشته باور نکردند.

۱۲ اما پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خم شده کفن راتنها گذاشته دید و از این ماجرا در عجب شده به خانه خود رفت.

دراهِ عموآس
 (رفس):

و اینک در همان روز و نفر از ایشان می‌رفتند به سوی قریه‌ای که از اورشلیم به مسافت، شصت تیر پرتاب دور بود و عموآس نام داشت.

۱۴ و بایک دیگر از تمام این وقایع گفتگومی کردند.

۱۵ و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می‌بودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد.

۱۶ ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند.

۱۷ او به ایشان گفت: «حرفهاست که بایکدیگر می‌زنید و راه را به کورت می‌پیمایید؟»

یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: «گرتو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟»

به ایشان گفت: «چه چیز است؟» گفتندش: «رباره عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم،
 و چگونه روسای کهنه و حکام ما او را به فتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند.

۲۱ اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه میباید اسرائیل را نجات دهد و علاوه بر این همه، امر و زانو وقوع این امور روز سوم است،

و بعضی از زنان ما را به حیرت انداختند که با ما مدادان نزد قبر رفتند،

و جسد او را نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را در رویا دیدیم که گفتند او زنده شده است.

۲۴ و جمعی از فقهای ما به سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند نیافتند لیکن او را ندیدند.»

او به ایشان گفت: «ی پیهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند.

۲۶ آیامی بایست که مسیح این زحمات را ببند تا به جلال خود برسد؟»

پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.

و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دور تر رود.

۲۹ و ایشان الحاح کرده، گفتند که «اما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده.» پس داخل گشته با ایشان توقف نمود.

۳۰ و چون با ایشان نشستند بودنان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد.

۳۱ که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند و در ساعت از ایشان غایب شد.

۳۲ پس بایکدیگر گفتند: «یادل در درون ما نمی سوخت، وقتی که در راه با ما تکلم مینمود و کتب را بجهت ما تفسیر میکرد؟»

و در آن ساعت برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که بار فقهای خود جمع شده

می گفتند: «داوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.»

و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

ظاهر شدن بر شاگردان
 (و حنا):

و ایشان در این گفتگو می‌بودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت: «لام بر شما باد.»

اما ایشان لرزان و ترسان شده گمان بردند که روحی می‌بینند.

۳۸ به ایشان گفت: «رامضطرب شدید و برای چه دردلهای شما شبها روی میدهد؟ دستها و پاهایم راملا حظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه مینگرید که در من است.»

این را گفت و دستها و پاهای خود را بدیشان نشان داد.

۴۱ و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: «یزخورا کی در اینجا دارید؟» پس قدری از ماهی بریان و از شانه عسل به وی دادند.

۴۳ پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.

عیسی در اورشلیم باشاگردان

و به ایشان گفت: «مین است سخنانی که وقتی باشما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور در باره من مکتوب است به انجام رسد.»

و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.

۴۶ و به ایشان گفت: «رهمین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوم از مردگان برخیزد.

۴۷ و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش نگاهان در همه امتها به نام او کرده شود.

۴۸ و شما شاهد بر این امور هستید.

۴۹ و اینک، من موعود پدر خود را بر شما میفرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلی آراسته شوید.»

صعود عیسی به آسمان

(رقس:)

پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عنیا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد.

۵۱ و چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد.

۵۲ پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند.

۵۳ و پیوسته در هیکل مانده، خدا را حمد و سپاس میگفتند. آمین.

انجیل یوحنا

کلمه جسم گردید

- در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.
 ۲ همان در ابتدا نزد خدا بود.
 ۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.
 ۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود.
 ۵ و نور در تاریکی میدرخشید و تاریکی آن را در نیافت.
 شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛
 او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند.
 ۸ او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.
 ۹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور میگرداند و در جهان آمدنی بود.
 ۱۰ او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را شناخت.
 ۱۱ به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛
 و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،
 که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.
 و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.
 ۱۵ و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، میگفت: «این است آنکه درباره او گفتم آنکه بعد از من میآید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.»
 و از پیری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض،
 زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.
 ۱۸ خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانهای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.
 یحییای تعمید دهنده درباره رسالت خود سخن میگوید
 و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لویان را فرستادند تا از او سوال کنند که تو کیستی،
 که معترف شد و انکار نمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم.
 ۲۱ آنگاه از او سوال کردند: «س چه؟ آیا تو الیاس هستی؟ گفت: «نیستم.»
 آنگاه بدو گفتند: «س کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم؟ درباره خود چه میگوئی؟»
 گفت: «ن صدای ندا کنندهای در بیابانم که راه خدا و ندرار است کنید، چنانکه اشعیا بنی گفت.»
 و فرستادگان از فریسیان بودند.
 ۲۵ پس از او سوال کرده، گفتند: «گر تو مسیح والیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید میدهی؟»
 یحیی در جواب ایشان گفت: «ن به آب تعمید می دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی شناسید.
 ۲۷ و او آن است که بعد از من می آید، اما پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.»
 و این در بیت عبره که آن طرف اردن است، در جایی که یحیی تعمید میداد واقع گشت.
 یحییای تعمید دهنده عیسی را بعنوان مسیحای موعود معرفی میکند
 و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او میآید. پس گفت: «ینک بره خدا که نگاه جهان را بر می دارد!
 این است آنکه من درباره او گفتم که مردی بعد از من میآید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.
 ۳۱ و من او را شناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب تعمید میدادم.»
 پس یحیی شهادت داده، گفت: «وح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت.

۳۳ و من اورا نشناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به رو حال قدس تعمید میدهد.

۳۴ و من دیده شهادت میدهم که این است پسر خدا.»

نخستین شاگردان عیسی

و در روز بعد نیز یحیی باد و نفر از شاگردان خود ایستاده بود.

۳۶ ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت: «یک بره خدا.»

و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند.

۳۸ پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. بدیشان گفت:

«هم می‌خواهید؟» بدو گفتند: «بی (بی) عنیای معلم (رجکما منزل مینمایم)؟»

بدیشان گفت: «یا پید و ببینید.» آنگاه آمده، دیدند که یکجا منزل دارد، و آن روز را نزد او بمانند و قریب به ساعت دهم بود.

و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون پطرس بود.

۴۲ او اول برادر خود شمعون را یافته، به او گفت: «سیح را» ه ترجمه آن کرسس است (اقتیم)، و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگریسته، گفت:

«و شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا خوانده خواهی شد» (ه ترجمه آن پطرس است).»

بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس را یافته، بدو گفت: «ز عقب من بیا.»

و فیلیپس از بیت صیدا از شهر اندریاس و پطرس بود.

۴۵ فیلیپس نتائیل را یافته، بدو گفت: «ن کسی را که موسی در تورات و انبیامذکور داشته‌اند، یافتیم که عیسی پسر یوسف ناصری است.»

نتائیل بدو گفت: «گرمی شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» فیلیپس بدو گفت: «یا و بین.»

و عیسی چون دید که نتائیل به سوی او می‌آید، درباره او گفت: «اینک اسرائیلی حقیقی که در او مکرری نیست.»

نتائیل بدو گفت: «را از یکجای شناسی؟» عیسی در جواب وی گفت: «بل از آنکه فیلیپس تو را دعوت کند، در حینی که زیر درخت انجیر بودی تو را دیدم.»

نتائیل در جواب او گفت: «ی استاد تو پسر خدایی! تو یاد شاه اسرائیل هستی!»

عیسی در جواب او گفت: «یا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.»

پس بدو گفت: «مین آمین به شما می‌گویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول میکنند خواهید دید.»

عروسی در قانا

و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.

۲ و عیسی و شاگردانش رانیز به عروسی دعوت کردند.

۳ و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: «راب ندارند.»

عیسی به وی گفت: «ی زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.»

مادرش به نوکران گفت: «رچه به شما گوید بکنید.»

و در آنجا شش قلع سنگی بر حسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یاسه کیل داشت.

۷ عیسی بدیشان گفت: «د چهار از آب پر کنید.» و آنهار البریز کردند.

۸ پس بدیشان گفت: «لان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببردید.» پس بردند؛

و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از یکجاست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، میدانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت:

«ر کسی شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند، بد ترازان. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟»

و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.

۱۲ و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند.

تطهیر خانه خدا

و چون عید فصح نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت،
 و در هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت.
 ۱۵ پس تازیانه‌های از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاو را، و نقود صرافان را ریخت و تخت‌های ایشان را واژگون ساخت،
 و به کبوتر فروشان گفت: «ینهار از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید.»
 آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است: «یرت خانه تو مرا خورده است.»
 پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: «ه ما چه علامت مینمائی که این کارها را میکنی؟»
 عیسی در جواب ایشان گفت: «ین قدس را خراب کنید که در سه روز آن را بر پا خواهم نمود.»
 آنگاه یهودیان گفتند: «ر عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نمود هاند؛ آیا تو در سه روز آن را بر پامیکنی؟»
 لیکن او در باره قدس جسد خود سخن میگفت.

۲۲ پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.
 و هنگامی که در عید فصح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر میگشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند.

۲۴ لیکن عیسی خویشان را بدیشان موتمن نساخت، زیرا که او همه را میشناخت.
 ۲۵ و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی در باره انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود میدانست.

ملاقات نيقوديموس با عیسی

و شخصی از فریسیان نيقوديموس نام از روسای یهود بود.

۲ او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ی استاد میدانم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچکس نمی تواند معجزاتی را که تو مینمائی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.»
 عیسی در جواب او گفت: «مین آمین به تو میگویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی تواند دید.»
 نيقوديموس بدو گفت: «گونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا میشود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟»
 عیسی در جواب گفت: «مین، آمین به تو می گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.
 ۶ آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است.
 ۷ عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید.

۸ با هر جا که میخواید میوزد و صدای آن را میشنوی لیکن نمی دانی از کجا میآید و به کجا میرود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.»
 نيقوديموس در جواب وی گفت: «گونه ممکن است که چنین شود؟»
 عیسی در جواب وی گفت: «یا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمی دانی؟

آمین، آمین به تو میگویم آنچه میدانم، میگویم و به آنچه دیدهایم، شهادت میدهم و شهادت ما را قبول نمی کنید.

۱۲ چون شمار از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هر گاه به امور آسمانی باشما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟
 و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است.

۱۴ و همچنانکه موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود،
 تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.

۱۶ زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.

۱۷ زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد.

۱۸ آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد الا آن بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده.

۱۹ و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است.

۲۰ زیرا هر که عمل بد میکند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی آید، مبادا اعمال او توبیخ شود.

۲۱ ولیکن کسیکه به راستی عمل میکند پیش روشنی میآید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خدا کرده شده است.»

گفتارییحی تعمید دهند در باره عیسی

- وبعد از آن عیسی باشا گردان خود به زمین یهودیه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمید می داد.
- ۲۳ ویحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم تعمید میداد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم میآمدند و تعمید میگرفتند، چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود.
- ۲۵ آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد.
- ۲۶ پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: «ی استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف اردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید میدهد و همه نزد او می آیند.»
- یحیی در جواب گفت: «بچکس چیزی نمی تواندیافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود.
- ۲۸ شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم.
- ۲۹ کسیکه عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده آواز او را میشنود، از آواز داماد بسیار خوشنود میگردد. پس این خوشی من کامل گردید.
- ۳۰ میباید که او افزوده شود و من ناقص گردم.
- ۳۱ او که از بالا میآید، بالای همه است و آنکه از زمین است و از زمین تکلم میکند، اما او که از آسمان میآید، بالای همه است.
- ۳۲ و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت میدهد و هیچکس شهادت او را قبول نمی کند.
- ۳۳ و کسیکه شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است.
- ۳۴ زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلم مینماید، چونکه خدا روح را به میزان عطائی کند.
- ۳۵ پدر پسر را محبت مینماید و همه چیز را بدست او سپرده است.
- ۳۶ آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می ماند.»

زن سامری

- و چون خداوند دانست که فریسیان مطلع شده اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید میدهد،
- با اینکه خود عیسی تعمید نمی داد بلکه شاگردانش،
- یهودیه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت.
- و لازم بود که از سامره عبور کند
- پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید.
- ۶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود.
- ۷ که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «رعهای آب به من بنوشان.»
- زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراکی به شهر رفته بودند.
- ۹ زن سامری بدو گفت: «گونه تو که یهود هستی از من آب میخواهی و حال آنکه زن سامری میباشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند.
- ۱۰ عیسی در جواب او گفت: «گر بخشش خدا را میدانستی و کیست که به تو میگوید آب به من بده، هر آینه تو از او خواهش میکردی و به تو آب زنده عطا میکرد.»
- ۱۱ زن بدو گفت: «ی آقا دلون داری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟
- آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ماداد و خود پسران و مواشی او از آن میآشامیدند؟»
- عیسی در جواب او گفت: «ر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد،
- لیکن کسیکه از آبی که من به او میدهم بنوشد، ابد تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او میدهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی میجوشد.»
- زن بدو گفت: «ی آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب کشیدن نیایم.»
- عیسی به او گفت: «رو شو هر خود را بخوان و در اینجا بیا.»
- زن در جواب گفت: «و هر ندارم.» عیسی بدو گفت: «یکو گفتی که شوهر نداری!

زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفتی!»
زن بدو گفت: «ای آقامی منم که تونبی هستی!

پدران مادر این کوه پرستش میکردند و شما میگوید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.»
عیسی بدو گفت: «ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی میآید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد.
۲۲ شما آنچه را که نمی دانید می پرستید اما ما آنچه را که میدانیم عبادت میکنیم زیرا نجات از یهود است.

۲۳ لیکن ساعتی میآید بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است.

۲۴ خدا روح است و هر که او را پرستش کند میباید به روح و راستی پرستد.»

زن بدو گفت: «یدانم که مسیح یعنی کرسس میآید. پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد.»
عیسی بدو گفت: «ن که با تو سخن میگویم همانم.»

عیسی درباره حصاد روحانی سخن میگوید

و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن میگوید ولیکن هیچکس نگفت که چه میطلبی یا برای چه با او حرف میزنی.
۲۸ آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را گفت:

«یابید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟»
پس از شهر بیرون شده، نزد او می آمدند.

و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: «ای استاد بخور.»

بدیشان گفت: «ن غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی دانید.»

شاگردان به یکدیگر گفتند: «گر کسی برای او خوراکی آورده باشد!»

عیسی بدیشان گفت: «و راک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم.

۳۵ آیا شما نمی گوید که چهار ماه دیگر موسم درواست؟ اینک به شما میگویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعهها را ببینید زیرا که الان بجهت درو سفید شده است.

۳۶ و دروگر اجرت میگیرد و ثمری بجهت حیات جاودانی جمع میکند تا کارنده و دروکننده هر دو با هم خوشنود گردند.

۳۷ زیرا این کلام در اینجار است که یکی میکارد و دیگری درو میکند.

۳۸ من شمارا فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبردهاید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شدهاید.»

ایمان آوردن سامریان به عیسی

پس در آن شهر بسیاری از سامریان بواسطه سخن آن زن که شهادت داد که هر آنچه کرده بودم به من بازگفت بدو ایمان آوردند.

۴۰ و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و در روز در آنجا بماند.

۴۱ و بسیاری دیگر بواسطه کلام او ایمان آوردند.

۴۲ و به زن گفتند که «عدا از این بواسطه سخن تو ایمان نمی آوریم زیرا خود شنیده و دانسته ایم که او در حقیقت مسیح و نجات دهنده عالم است.»

موعظه عیسی در جلیل

(تی:، مرقس:، لوقا:)

اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد.

۴۴ زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست.

۴۵ پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.

شفای پسر یک افسر

پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. و یکی از سرهنگان ملک بود که پسر او در کفر ناحوم مریض بود.

۴۷ و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود.

- ۴۸ عیسی بدو گفت: «گرایات و معجزات نبینید، همانا ایمان نیاورید.»
 سرهنگ بدو گفت: «ی آقا قبل از آنکه پسر م بمیرد فرود بیا.»
 عیسی بدو گفت: «رو که پسر ت زنده است.» آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد.
 ۵۱ و در وقتی که او میرفت، غلامانش او را استقبال نموده، مرده دادند و گفتند که پسر تو زنده است.
 ۵۲ پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت یافت. گفتند: «یروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.»
 آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: «سر تو زنده است.» پس او و تمام اهل خانه او ایمان آوردند.
 ۵۴ و این نیز معجزه دوم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

شفای مردی در نگار حوض

و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلیم آمد.

- ۲ و در اورشلیم نزد باب الضان حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا میگویند که پنج رواق دارد.
 ۳ و در آنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب میبودند.
 و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.
 ۵ چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: «یا میخواهی شفا یابی؟»
 مریض او را جواب داد که «ی آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که میآیم، دیگری پیش از من فرورفته است.»
 ۷ عیسی بدو گفت: «رخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!»
 که در حال آن، مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود.
 پس یهودیان به آن کسیکه شفا یافته بود، گفتند: «وز سبت است و بر تو روانیست که بستر خود را برداری.»
 او در جواب ایشان گفت: «ن کسیکه مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.»
 پس از او پرسیدند: «یست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟»
 لیکن آن شفا یافته نمی دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا زد حامی بود.
 ۱۳ و بعد از آن، عیسی او را در هیکل یافته بدو گفت: «کنون شفا یافته‌ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.»
 آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «نکه مرا شفا داد، عیسی است.»
 و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی میکردند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود.

عیسی خود را پسر خدا

عیسی در جواب ایشان گفت که «در من تا کنون کار میکنند و من نیز کار میکنم.»

- پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نهنه سبت را میشکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا میساخت.
 آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «مین آمین به شما میگویم که پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه بیند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او میکند، همچنین پسر نیز میکند.»
 ۱۹ زیرا که پدر پسر را دوست میدارد و هر آنچه خود میکند بدو مینماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمائید.
 ۲۰ زیرا همچنین که پدر مردگان را برمی خیزاند و زنده میکند، همچنین پسر نیز هر که را می خواهد زنده میکند.
 ۲۱ زیرا که پدر بر هیچکس داوری نمی کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.
 ۲۲ تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنین که پدر را حرمت میدارند؛ و کسیکه به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است.
 ۲۳ آمین آمین به شما میگویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از موت تابه حیات منتقل گشته است.
 ۲۴ آمین آمین به شما میگویم که ساعتی میآید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را میشنوند و هر که بشنود زنده گردد.
 ۲۵ زیرا همچنین که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد.
 ۲۶ و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکنند زیرا که پسر انسان است.

۲۷ و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند، آواز او را خواهند شنید، و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری. من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنانکه شنیدم داوری می‌کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است.

۳۰ اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست.

عیسی ادعای خود را ثابت میکند

دیگری هست که بر من شهادت می‌دهد و می‌داند که شهادتی که او بر من می‌دهد راست است.

۳۲ شما نزد یحیی فرستادید و او به راستی شهادت داد.

۳۳ اما من شهادت انسان را قبول نمی‌کنم ولیکن این سخنان را می‌گویم تا شما نجات یابید.

۳۴ او چراغ افروخته و درخشندگی بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادای کنید.

۳۵ و اما من شهادت بزرگتر از یحیی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می‌کنم، بر من شهادت می‌دهد که پدر مرا فرستاده است.

۳۶ و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز آواز او را شنیده و صورت او را ندیده‌اید،

و کلام او را در خود ثابت ندارید زیرا کسی را که پدر فرستاد شما بدو ایمان نیاوردید.

کتب را نقتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد.

۳۹ و نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید.

۴۰ جلال را از مردم نمی‌پذیرم.

۴۱ ولیکن شمارا می‌شناسم که در نفس خود محبت خدا را ندارید.

۴۲ من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید، ولی هر گاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد.

۴۳ شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟

گمان می‌برید که من نزد پدر بر شما دعا خواهم کرد. کسی هست که مدعی شما می‌باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید.

۴۵ زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید چونکه او در باره من نوشته است.

۴۶ اما چون نوشته‌های او را تصدیق نمی‌کنید، پس چگونه سخنها را مرا قبول خواهید کرد.»

خوراک به پنجهز انفر

(تی:، مرقس:، لوقا:)

و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبری به باشد، رفت.

۲ و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان مینمود، میدیدند.

۳ آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست.

۴ و فصیح که عید یهود باشد، نزدیک بود.

پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او می‌آیند. به فیلیپس گفت: «ز کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟»

و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود میدانست چه باید کرد.

۷ فیلیپس او را جواب داد که «ویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند!»

یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شعون پطرس باشد، وی را گفت:

«راینجاپسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. ولیکن این از برای این گروه چه میشود؟»

عیسی گفت: «ردم را بنشانید.» و در آن مکان، گیاه بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند.

۱۱ عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند.

۱۲ و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: «اره‌های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.»

پس جمع کردند و از پاره‌های پنج نان جو که از خوردگان زیاد آمده بود، دو وزه سبدر کردند.

۱۴ و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بودند دیدند، گفتند که «بن البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!»
و اما عیسی چون دانست که میخواهند بیایند و او را به زور برده پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد.

راه رفتن بر روی آب
(تی:، مرقس:)

و چون شام شد، شاگردانش به جانب دریا پایین رفتند،

و به کشتی سوار شده به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود.

۱۸ و دریا بواسطه وزیدن باد شدید به تلاطم آمد.

۱۹ پس وقتی که قریب به بیست و پنج یاسی تیر پرتاب رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریا خرامان شده، نزدیک کشتی میآید. پس ترسیدند.

۲۰ او بدیشان گفت: «ن هستم، مترسید!»

و چون میخواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.

عیسی نان حقیقی و آسمانی

بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی باشاگردان خود

داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند.

۲۳ لیکن زورقهای دیگر از طبریه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود.

۲۴ پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتیها سوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.

و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: «ای استاد کی به اینجا آمدی؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «مین آمین به شما می گویم که مرا میطلبید نه بسبب معجزاتی که دیدید، بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیر شدید.

۲۷ کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تاحیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مرزده است.»

بدو گفتند: «ه کنیم تا اعمال خدا را بهجا آورده باشیم؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «مل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.»

بدو گفتند: «ه معجزه مینمائی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چکار میکنی؟»

پدران مادر بیابان من را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.»

عیسی بدیشان گفت: «مین آمین به شما میگویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما میدهد.

۳۳ زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات میبخشد.»

آنگاه بدو گفتند: «ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده.»

عیسی بدیشان گفت: «ن نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد هرگز گرسنه نگردد.»

۳۶ لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید.

۳۷ هر آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود.

۳۸ زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود.

۳۹ و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد چیزی تلف نکنم بلکه در روز باز پسین آن را بر خیزانم.

۴۰ و اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز باز پسین او را خواهم بر خیزانم.»

بنی ایمانی یهودیان

پس یهودیان درباره او همه همه کردند زیرا گفته بود: «ن هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.»

و گفتند: «یا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را میشناسیم؟ پس چگونه میگوید که از آسمان نازل شدم؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «ایکدیگر همه همه مکنید.

۴۴ کسی نمی تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز باز پسین او را خواهم بر خیزانم.»

- ۴۵ در انبیا مکتوب است که همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هر که از پدر شنید و تعلیم یافت نزد من میآید.
- ۴۶ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است.
- ۴۷ آمین آمین به شما میگویم هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد.
- ۴۸ من نان حیات هستم.
- ۴۹ پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند.
- ۵۰ این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد.
- ۵۱ من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می کنم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان میبخشم.»
- پس یهودیان بایکدی بگرخا صمه کرده، میگفتند: «گونه این شخص میتواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم؟»
- عیسی بدیشان گفت: «مین آمین به شما میگویم اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید.
- ۵۴ و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم بر خیزانید.
- ۵۵ زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است.
- ۵۶ پس هر که جسد مرا میخورد و خون مرا مینوشد، در من میماند و من در او.
- ۵۷ چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده میشود.
- ۵۸ این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنانکه پدران شما من را خوردند و مردند؛ بلکه هر که این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند.»
- این سخن را وقتی که در کفر ناحوم تعلیم میداد، در کنیسه گفت.

عدهای از ییروان عیسی، اورا

- آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند گفتند: «بن کلام سخت است! که میتواند آن را بشنود؟»
- چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر همه می کنند، بدیشان گفت: «یا این شمار الغرش میدهد؟
- پس اگر پسر انسان را بینید که به جایی که اول بود صعود می کند چه؟
- روح است که زنده میکند و اما از جسد فایدهای نیست. کلامی را که من به شما می گویم روح و حیات است.
- ۶۴ ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی آورند.» زیرا که عیسی از ابتدا میدانست بچنانکه ایمان نمی آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد.
- ۶۵ پس گفت: «زاین سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی تواند آمد مگر آنکه پدر من، آن را بدو عطا کند.»
- در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.
- آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «یا شما نیز می خواهید بروید؟»
- شمعون پطرس به او جواب داد: «داوندانزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است.»
- ۶۹ و ما ایمان آورده و شناختیم که تو مسیح پسر خدای حی هستی.»
- عیسی بدیشان جواب داد: «یا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما بلایی است.»
- و این را در باره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که میبایست تسلیم کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

برادران عیسی اورا تحقیر میکنند

- و بعد از آن عیسی در جلیل میگشت زیرا نمی خواست در یهودیه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او میداشتند.
- ۲ و عید یهود که عید خیمهها باشد نزدیک بود.
- ۳ پس برادرانش بدو گفتند: «زاینجا روانه شده، به یهودیه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو میکنی ببینند، زیرا هر که میخواهد آشکار شود در پنهانی کار نمی کند. پس اگر این کارها را میکنی خود را به جهان بنما.»
- زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.
- ۶ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «قت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضر است.
- ۷ جهان نمی تواند شمار دشمن دارد ولیکن مراد دشمن میدارد زیرا که من بر آن شهادت میدهم که اعمالش بد است.

۸ شما برای این عید بروید. من حال به این عید نمی آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.»
چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود.

عیسی آشکارا در خانه خدا تعلیم میدهد

لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه در خفا.

۱۱ اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، میگفتند که او کجا است.

۱۲ و در میان مردم در باره او همه بسیار بود. بعضی میگفتند که مردی نیکو است و دیگران میگفتند نی بلکه گمراه کننده قوم است.

۱۳ ولیکن بسبب ترس از یهود، هیچکس در باره او ظاهر حرف نمی زد.

و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم میداد.

۱۵ و یهودیان تعجب نموده، گفتند: «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را میداند؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «علم من از من نیست، بلکه از فرستنده من.»

۱۷ اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آورد، در باره تعلیم خواهد دانست که از خدا است یا آنکه من از خود سخن میرانم.

۱۸ هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او نراستی نیست.

۱۹ آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه میخواهید مرا به قتل رسانید؟»

آنگاه همه در جواب گفتند: «و دیو داری. که اراده دارد تو را بکشد؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «ک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید.»

۲۲ موسی ختنه را به شما داده آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه میکنند.

۲۳ پس اگر کسی در روز سبت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم میآورد از آن سبب که در روز سبت شخصی راشفای کامل

دادم؟

بحسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمایم.»

پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: «یا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟»

و اینک آشکارا حرف میزند و بدو هیچ نمی گویند. آیا روسایقین میدانند که او در حقیقت مسیح است؟

لیکن این شخص را میدانیم از کجا است، اما مسیح چون آید هیچکس نمی شناسد که از کجا است.»

و عیسی چون در هیکل تعلیم میداد، ندا کرده، گفت: «را می شناسید و نیز میدانید از کجا هستم و از خود نیامده ام بلکه فرستنده من حق است که شما و

را نمی شناسید.

۲۹ اما من او را می شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.»

آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود.

۳۱ آنگاه بسیاری از آن گروه بدو ایمان آوردند و گفتند: «یا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص مینماید، خواهد نمود؟»

رهبران مذهبی تلاش میکنند او را دستگیر کنند

چون فریسیان شنیدند که خلق در باره او این همه میکنند، فریسیان و روسای کهنه خادمان فرستادند تا او را بگیرند.

۳۳ آنگاه عیسی گفت: «ندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستنده خود میروم.»

۳۴ و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی توانید آمد.»

پس یهودیان بایکدیگر گفتند: «و کجا می خواهد برود که ما او را نمی یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی پراکنده یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟»

این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی توانید آمد؟»

و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «ر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد.»

۳۸ کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب میگوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.»

اما این را گفت در باره روح که هر که به او ایمان آورد او را خواهد یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.

آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «حقیقت این شخص همان نبی است.»

و بعضی گفتند: «و مسیح است.» و بعضی گفتند: «گر مسیح از جلیل خواهد آمد؟ آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیت لحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟» پس در باره او در میان مردم اختلاف افتاد.

۴۴ و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند ولیکن هیچکس بر او دست نینداخت. پس خادمان نزد رسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «رای چه اورانیاوردید؟» خادمان در جواب گفتند: «رگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!» آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «باشمانیز گمراه شده‌اید؟ مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟ ولیکن این گروه که شریعت را نمی دانند، ملعون میباشند.» نیکودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود بدیشان گفت: «یا شریعت ما بر کسی فتوی میدهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟» ایشان در جواب وی گفتند: «گرتو نیز جلیل هستی؟ تفحص کن و بین زیرا که هیچ نبی از جلیل برنخاسته است.» پس هریک به خانه خود رفتند.

آمرزش زن بدکار

اما عیسی به کوه زیتون رفت.
 ۲ و با مردان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم میداد.
 ۳ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته، بدو گفتند: «ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛ و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه میگوئی؟»
 و این را از روی امتحان بدو گفتند تا دعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین مینوشت.
 ۷ و چون در سوال کردن الحاح مینمودند، راست شده، بدیشان گفت: «رکه از شما نگاه ندارد اول بر او سنگ اندازد.»
 و باز سر به زیر افکنده، بر زمین مینوشت.
 ۹ پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود.
 ۱۰ پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: «ای زن آن مدعیان تو بجا شدند؟ آیا هیچکس بر تو فتوان داد؟»
 گفت: «یچکسای آقا.» عیسی گفت: «نهم بر تو فتوانی دهم. برو دیگر نگاه مکن.»

نور جهان

پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: «ن نور عالم هستم. کسیکه مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات رایابد.»
 آنگاه فریسیان بدو گفتند: «و بر خود شهادت میدهی، پس شهادت تو راست نیست.»
 عیسی در جواب ایشان گفت: «چند من بر خود شهادت میدهم، شهادت من راست است زیرا که میدانم از کجا آمده‌ام و به کجا خواهم رفت، ولیکن شما نمی دانید از کجا آمده‌ام و به کجا میروم.»
 ۱۵ شما بحسب جسم حکم میکنید اما من بر هیچکس حکم نمی کنم.
 ۱۶ و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد.
 ۱۷ و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حق است.
 ۱۸ من بر خود شهادت میدهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت میدهد.»

بدو گفتند: «در تو بجا است؟» عیسی جواب داد که «هرگاه مرا می شناختید پدر مرا نیز میشناختید.»
 و این کلام را عیسی در بیتالمال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم میداد و هیچکس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.

در باره داوری آینده

باز عیسی بدیشان گفت: «ن میروم و مرا طلب خواهید کرد و در گاهان خود خواهید مرد و جایی که من میروم شما نمی توانید آمد.»
 یهودیان گفتند: «یا اراده قتل خود دارد که میگوید به جایی خواهیم رفت که شما نمی توانید آمد؟»

ایشان را گفت: «ما از یابین میباشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.

۲۴ از این جهت به شما گفتم که در گاهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گاهان خود خواهید مرد.»
بدو گفتند: «و کیستی؟» عیسی بدیشان گفت: «مانم که از اول نیز به شما گفتم.

۲۶ من چیزهای بسیار دارم که در باره شما بگویم و حکم کنم؛ لکن آنکه مرا فرستاد حق است و من آنچه از او شنیدم به جهان میگویم.»
ایشان نفهمیدند که بدیشان در باره پدر سخن میگوید.

۲۸ عیسی بدیشان گفت: «قتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمیکنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم میکنم.

۲۹ او که مرا فرستاد، با من است و پدرم را تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را بهجامیآورم.»

درباره فرزندان حقیقی خدا

چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند.

۳۱ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند گفت: «گر شما در کلام من بمانید فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد،

و حق را خواهید شناخت و حق شمارا آزاد خواهد کرد.»

بدو جواب دادند که «ولا دابراهیم میباشیم و هرگز هیچکس را غلام نبودهایم. پس چگونه تومیگویی که آزاد خواهید شد؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «مین آمین به شما میگویم هر که گناه میکند غلام گناه است.

۳۵ و غلام همیشه در خانه نمیماند، اما پسر همیشه میماند.

۳۶ پس اگر پسر شمارا آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود.

۳۷ میدانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن میخواهید مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد.

۳۸ من آنچه نزد پدر خود دیدم به شما میگویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده اید می کنید.»

در جواب او گفتند که «در ما ابراهیم است.» عیسی بدیشان گفت: «گرا اولاد ابراهیم میبودید، اعمال ابراهیم را بهجامی آوردید.

۴۰ ولیکن الان میخواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیدم تکلم میکنم. ابراهیم چنین نکرد.

۴۱ شما اعمال پدر خود را بهجامی آورید.»

عیسی به ایشان گفت: «گر خدا پدر شما میبود، مرادوست می داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمدهام، زیرا که من از پیش خود نیامدهام بلکه او مرا فرستاده است.

۴۳ برای چه سخن مرا نمی فهمید؟ از آن جهت که کلام مرا نمی توانید بشنوید.

۴۴ شما از پدر خود بلیس میباشید و خواهشهای پدر خود را میخواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمیباشد، از آن جهت که در اوراستی نیست. هرگاه به دروغ سخن میگوید، از ذات خود میگوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.

۴۵ و اما من از این سبب که راست میگویم، مرا باور نمیکنید.

۴۶ کیست از شما که مرابه گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست میگویم، چرا مرا باور نمیکنید؟

کسیکه از خدا است، کلام خدا را می شنود و از این سبب شما نمی شنوید که از خدا نیستید.»

عیسی اعلام میکند که ابدی است

پس یهودیان در جواب او گفتند: «یا ما خوب نگفتم که تو سامری هستی و دیوداری؟»

عیسی جواب داد که «ن دیوندارم، لکن پدر خود را حرمت میدارم و شما مرا ایحرمت میسازید.

۵۰ من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که میطلبد و داوری میکند.

۵۱ آمین آمین به شما میگویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت راتا به ابد نخواهد دید.»

پس یهودیان بدو گفتند: «لان دانستیم که دیوداری! ابراهیم و انبیا مردند و تو میگویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت راتا به ابد نخواهد چشید

آیات او پدر ما ابراهیم که مردند بزرگتر هستی؟ خود را که میدانی؟»

عیسی در جواب داد: «گر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال میبخشد، آنکه شما میگویید خدای ما است.»

۵۵ و اورانی شناسید، اما من اورامی شناسم و اگر گویم اورانی شناسم مثل شما دروغگو میباشم. لیکن اورا میشناسم و قول اورا نگاه میدارم.

۵۶ پدر شما ابراهیم شادی کرد برای آنکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.»

یهودیان بدو گفتند: «نوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟»

عیسی بدیشان گفت: «مین آمین به شما میگویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.»

آنگاه سنگها برداشتند تا اورا سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت.

شفای کور مادرزاد

و وقتی که میرفت کوری مادرزاد دید.

۲ و شاگردانش از او سوال کرده، گفتند: «ی استاد نگاه که کرد، این شخص یا والدین او که کور زاییده شد؟»

عیسی جواب داد که «ناهنه این شخص کرده پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود.»

۴ مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب میآید که در آن هیچکس نمی تواند کاری کند.

۵ مادامی که در جهان هستم، نور جهانم.»

این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید،

و بدو گفت: «رودر حوض سیلوحا) به معنی مرسل است (بشوی.)» پس رفته شست و بینا شده، برگشت.

پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند: «یا این آن نیست که مینشست و گدایی میکرد؟»

بعضی گفتند: «مان است.» و بعضی گفتند: «باهت بدو دارد.» او گفت: «ن همانم.»

بدو گفتند: «س چگونه چشمان تو بازگشت؟»

او جواب داد: «خصی که او را عیسی میگویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و

شسته بینا گشتم.»

به وی گفتند: «ن شخص کجا است؟» گفت: «می دانم.»

پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند.

۱۴ و آن روزی که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد و روز سبت بود.

۱۵ آنگاه فریسیان نیز از او سوال کردند که «گونه بیناشدی؟» بدیشان گفت: «ل به چشمهای من گذارد. پس شستم و بینا شدم.»

بعضی از فریسیان گفتند: «ن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبت را نگاه نمی دارد.» دیگران گفتند: «گونه شخص نگاهکار میتواند مثل این معجزات ظاهر سازد.» و در میان ایشان اختلاف افتاد.

۱۷ بازیدان کور گفتند: «و در باره او چه میگوئی که چشمان تو را بینا ساخت؟» گفت: «بی است.»

لیکن یهودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند.

۱۹ و از ایشان سوال کرده، گفتند: «یا این است پسر شما که میگوید کور متولد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟»

پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: «یدانیم که این پسر ما است و کور متولد شده.»

۲۱ لیکن الحال چطور میبیند، نمی دانیم و نمی دانیم که چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سوال کنید تا او احوال خود را بیان کند.»

پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان میترسیدند، از آنرو که یهودیان با خود عهد کرده بودند که هر که اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند.

۲۳ و از اینجهت والدین او گفتند: «و بالغ است از خودش پرسید.»

پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: «دارا تجید کن. ما میدانیم که این شخص نگاهکار است.»

او جواب دادا گر نگاهکار است نمی دانم. یک چیز میدانم که کور بودم و الان بینا شده‌ام.»

باز بدو گفتند: «اتوجه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد؟»

ایشان را جواب داد که «لان به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز میخوانید بشنوید؟ آیا شما نیز اراده دارید شاگردا و بشوید؟»
 پس او را دشنام داده، گفتند: «و شاگردا وهستی. ما شاگرد موسی میباشیم.
 ۲۹ ما میدانیم که خدا با موسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی دانیم از کجاست.»
 آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: «بن عجب است که شما نمی دانید از کجاست و حال آنکه چشمهای مرا باز کرد.
 ۳۱ و میدانیم که خدا دعای نگاهکاران را نمی شنود؛ ولیکن اگر کسی خدا پرست باشد و اراده او را بهجا آرد، او را می شنود.
 ۳۲ از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادر زاد را باز کرده باشد.
 ۳۳ اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کار نتوانستی کرد.»
 در جواب وی گفتند: «و به کلی با نگاه متولد شدهای. آیا تو ما را تعلیم میدهی؟» پس او را بیرون راندند.
 عیسی چون شنید که او را بیرون کرده اند، وی را جستجو کرد: «یا تو به پسر خدا ایمان داری؟»
 او در جواب گفت: «ی آقا کیست تا به او ایمان آورم؟»
 عیسی بدو گفت: «و نیز او را دیده ای و آنکه با تو تکلم میکند همان است.»
 گفت: «ی خداوند ایمان آوردم.» پس او را پرستش نمود.
 ۳۹ آنگاه عیسی گفت: «ن در این جهان بجهت داوری آدمم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.»
 بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: «یا ما نیز کور هستیم؟»
 عیسی بدیشان گفت: «گر کور می بودید گاهی نمی داشتید ولیکن الان میگویید بینا هستیم. پس نگاه شما میماند.

شبان نیکو

«مین آمین به شما میگویم هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگری بالا رود، او دزد و راهزن است.
 ۲ و اما آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است.
 ۳ در بان بجهت او میگذشاید و گوسفندان آواز او را می شنوند و گوسفندان خود را نام بنام میخواند و ایشان را بیرون میبرد.
 ۴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان میخرامد و گوسفندان از عقب او میروند، زیرا که آواز او را می شناسند.
 ۵ لیکن غریب را متابعت نمی کنند، بلکه از او میگریزند زیرا که آواز غریب را نمی شناسند.»
 و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان میگوید.
 ۷ آنگاه عیسی بدیشان باز گفت: «مین آمین به شما میگویم که من در گوسفندان هستم.
 ۸ جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.
 ۹ من در هستم هر که از من داخل گردد نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد.
 ۱۰ دزد نمی آید مگر آنکه بدزد و بکشد و هلاک کند. من آدمم تا ایشان حیات یابند و آن را زیاد تر حاصل کنند.
 «ن شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان مینهد.
 ۱۲ اما من دوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی باشند، چون بیند که گرگ میآید، گوسفندان را گذاشته، فرار میکند و گرگ گوسفندان را میگیرد و پراکنده میسازد.
 ۱۳ مزدور میگریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست.
 ۱۴ من شبان نیکو هستم و خاصان خود را میشناسم و خاصان من مرا میشناسند.
 ۱۵ چنانکه پدر مرا می شناسد و من پدر را میشناسم و جان خود را در راه گوسفندان مینهم.
 ۱۶ و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد.
 ۱۷ و از این سبب پدر مرا دوست میدارد که من جان خود را مینهم تا آن را باز گیرم.
 ۱۸ کسی آن را از من نمی گیرد، بلکه من خود آن را مینهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافته ام.»
 باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد.

۲۰ بسیاری از ایشان گفتند که «یودارد دیوانه است. برای چه بدو گوش میدید؟»
دیگران گفتند که «من سخنان دیوانه نیست. آیا دیو میتواند چشم کوران را باز کند؟»
پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود.

۲۳ وعیسی در هیکل، در رواق سلیمان میخرامید.

۲۴ پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: «اکی ما را متردداری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.»

۲۵ عیسی بدیشان جواب داد: «ن به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی را که به اسم پدر خود بهجامیآورم، آنها برای من شهادت میدهد.

۲۶ لیکن شما ایمان نمی آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم.

۲۷ گوسفندان من آواز مرا میشنوند و من آنها را میشناسم و مرا متابعت میکنند.

۲۸ و من به آنها حیات جاودانی میدهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچکس آنها را از دست من نخواهد گرفت.

۲۹ پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی تواند از دست پدر من بگیرد.

۳۰ من و پدر یک هستیم.»

آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند.

۳۲ عیسی بدیشان جواب داد: «ز جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدامیک از آنها مرا سنگسار میکنید؟»

یهودیان در جواب گفتند: «هسبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا توانسان هستی و خود را خدا میخوانی.»

عیسی در جواب ایشان گفت: «یاد تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدا یان هستید؟»

پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدا یان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد،

آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو میگوید کفر میگوید، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟

اگر اعمال پدر خود را بهجامیآورم، به من ایمان میاورید.

۳۸ و لکن چنانچه بهجامیآورم، هر گاه به من ایمان نمی آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.»

پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت.

و باز به آن طرف اردن، جایی که اول یحیی تعمید میداد، رفت و در آنجا توقف نمود.

۴۱ و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه نمود و لکن هر چه یحیی درباره این شخص گفت راست است.

۴۲ پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

مرگ و زنده شدن ایلعازر

و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عنیا که دهه مریم و خواهرش مرتا بود.

۲ و مریم آن است که خداوند را به عطر، تدهین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود.

۳ پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: «ی آقا، اینک آن که او را دوست میداری مریض است.»

چون عیسی این را شنید گفت: «من مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.»

و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبت مینمود.

پس چون شنید که بیمار است در جایی که بود دو روز توقف نمود.

۷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «از به یهودیه برویم.»

شاگردان او را گفتند: «ی معلم، الان یهودیان میخواستند تو را سنگسار کنند، و آیا باز میخواهی بدانجا بروی؟»

عیسی جواب داد: «یا ساعتی روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی خورد زیرا که نور این جهان را میبیند.

۱۰ ولیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست.»

این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «وست ما ایلعازر در خواب است. اما میروم تا او را بیدار کنم.»

شاگردان او گفتند: «ی آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.»

- اما عیسی در باره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب میگوید.
- ۱۴ آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت: «یلعازر مرده است.»
- ۱۵ و برای شما شنود هشتم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید و لکن نزد او برویم.»
- پس تو ما که بهمعنی توام باشد به همشاگردان خود گفت: «انیز برویم تا با او بمیریم.»
- پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر مییاشد.
- ۱۸ و بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب.
- ۱۹ و بسیاری از یهود نزد مر تا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند.
- ۲۰ و چون مر تا شنید که عیسی میآید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند.
- ۲۱ پس مر تا به عیسی گفت: «ی آقا! گرد را اینجا میبودی، برادر من نمی مرد.»
- ۲۲ ولیکن الان نیز میدانم که هر چه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد.
- ۲۳ عیسی بدو گفت: «رادر تو خواهد برخاست.»
- مر تا به وی گفت: «یدانم که در قیامت روز باز پسین خواهد برخاست.»
- عیسی بدو گفت: «ن قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد.»
- ۲۶ و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور میکنی؟»
- او گفت: «لیای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.»
- و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم رادر پنهانی خوانده، گفت: «ستاد آمده است و تو را میخواند.»
- او چون این را شنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد.
- ۳۰ و عیسی هنوز وارد شده نشده بود، بلکه در جایی بود که مر تا او را ملاقات کرد.
- ۳۱ و یهودیانی که در خانه با او بودند او را تسلی میدادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون میرود، از عقب او آمده، گفتند: «هسر قبر میرود تا در آنجا گریه کند.»
- و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: «ی آقا! گرد را اینجا میبودی، برادر من نمی مرد.»
- عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود بشدت مکدر شده، مضطرب گشت.
- ۳۴ و گفت: «و را بجای گذارده اید؟» به او گفتند: «ی آقا بیا و ببین.»
- عیسی بگریست.
- ۳۶ آنگاه یهودیان گفتند: «نگرید چقدر او را دوست میداشت!»
- بعضی از ایشان گفتند: «یا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟»
- پس عیسی باز بشدت در خود مکدر شده، نزد قبر آمد و آن غارهای بود، سنگی بر سرش گذارده.
- ۳۹ عیسی گفت: «نگ را بردارید.» مر تا خواهر میت بدو گفت: «ی آقا الان متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.»
- عیسی به وی گفت: «یا به تونگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟»
- پس سنگ را از جایی که میت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: «ی پدر، تو را شکرمی کنم که سخن مرا شنیدی.»
- ۴۲ و من میدانستم که همیشه سخن مرا میشنوی، و لکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.»
- چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد: «ی یلعازر، بیرون بیا.»
- در حال آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او به سمتالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: «و را باز کنید و بگذارید برود.»
- توطئه قتل عیسی**
- آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند.
- ۴۶ ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.
- پس روسای کهنه و فریسیان شورانموده، گفتند: «ه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیاری نماید؟»

اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و در میان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.»
 یکی از ایشان، قیافانام که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: «ما هیچ نمی دانید
 و فکر نمی کنید که بجهت ما مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردند.»
 و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که میبایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛
 و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزند آن خدا را که متفرقند در یکی جمع کند.
 ۵۳ و از همان روز شورا کردند که او را بکشند.

۵۴ پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی رفت بلکه از آنجا روانه شده موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و پاشا گردان خود
 در آنجا توقف نمود.

و چون فصح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فصح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند
 و در طلب عیسی میبودند و در هیکل ایستاده، به یکدیگر میگفتند: «ه گان میباید؟ آیا برای عید نمی آید؟»
 اما روسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

تدهین عیسی با عطر

(تی:، مرقس:)

پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعاز مرده را از مردگان برخیزانیده بود.
 ۲ و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مر تا خدمت میکرد و ایلعاز یکی از مجلسیان با او بود.
 ۳ آنگاه مریم رطلی از عطر سنبل خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر
 پر شد.

۴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت:

«رای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟»

و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا میداشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته میشد برمی داشت.

۷ عیسی گفت: «و او را گذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته است.

۸ زیرا که فقرا همیشه با شما میباشند و اما من همه وقت با شما نیستم.»

پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند نه برای عیسی و بس بلکه تا ایلعاز را نیز که از مردگان برخیزانیده بود ببینند.

۱۰ آنگاه روسای کهنه شورا کردند که ایلعاز را نیز بکشند.

۱۱ زیرا که بسیاری از یهود به سبب او میرفتند و به عیسی ایمان میآوردند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(تی:، مرقس:، لوقا:)

فرمای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند شنیدند که عیسی به اورشلیم میآید،

شاخه های نخل را گرفته به استقبال او بیرون آمدند و ندا میکردند هوشیعا نام مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند میآید.

۱۴ و عیسی کره الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است

که «ی دختر صهیون مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی میآید.»

و شاگردانش او را این چیزها را تفهیمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها در باره او مکتوب است و همچنان با او
 کرده بودند.

۱۷ و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعاز را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است.

۱۸ و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود.

۱۹ پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «می بینید که هیچ نفع نمی برید؟ اینک تمام عالم از پی او رفته اند!»

و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.

۲۱ ایشان نزد فیلیپس که از بیت صیدا ای جلیل بود آمدند و سوال کرده، گفتند: «ی آقا میخواستیم عیسی را ببینیم.»

- فیلپس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلیپس به عیسی گفتند.
- ۲۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «اعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد.
- ۲۴ آمین آمین به شما میگویم اگر دانه گندم که در زمین میافند نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد.
- ۲۵ کسیکه جان خود را دوست دارد آن را هلاک کند و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت.
- ۲۶ اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من میباشم آنجا خادم من نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند پدر او را رحمت خواهد داشت.
- ۲۷ الان جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسید هام.
- ۲۸ ای پدر اسم خود را جلال بده!» ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد.
- ۲۹ پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: «عد شد!» و دیگران گفتند: «رشتهای با او تکلم کرد!»
- عیسی در جواب گفت: «این صد از برای من نیامد، بلکه بجهت شما.
- ۳۱ الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده میشود.
- ۳۲ و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.»
- و این را گفت کتایه از آن قسم موت که میبایست بمیرد.
- پس همه به او جواب دادند: «از تورات شنیدهایم که مسیح تا به ابد باقی میماند. پس چگونه تو میگوئی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟»
- آنگاه عیسی بدیشان گفت: «ندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شمارا فرو نگیرد؛ و کسیکه در تاریکی راه میبرد نمی داند به جگامی رود.
- ۳۶ مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید.» عیسی چون این را برگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت.
- و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند.
- ۳۸ تا کلامی که اشعیا بنی گفت به اتمام رسد: «ی خداوند کیست که خبر ما را باور کرد و با زوی خداوند به که آشکار گردید؟»
- و از آنجهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت:
- «شمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دلهای خود نفهمند و برگردند تا ایشان را شفاد هم.»
- این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و در باره او تکلم کرد.
- ۴۲ لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسیان اقرار نکردند که مباد از کنیسه بیرون شوند.
- ۴۳ زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست میداشتند.
- آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: «نکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است.
- ۴۵ و کسیکه مرا دید فرستنده مرا دیده است.
- ۴۶ من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد در ظلمت نماند.
- ۴۷ و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی کنم زیرا که نیامد هام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم.
- ۴۸ هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز پانزدهمین بر او داوری خواهد کرد.
- ۴۹ زانو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم.
- ۵۰ و میدانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من میگویم چنانکه پدر من گفته است، تکلم میکنم.»

شستن پایهای شاگردان

- و قبل از عید فصح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت مینمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود.
- ۲ و چون شام میخورند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون استخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند، عیسی با اینکه میدانست که پدر همه چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا میرود،

- از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست.
- ۵ پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت.
- ۶ پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: «ای آقا تو پایهای مرا میشویی؟»
عیسی در جواب وی گفت: «نچه من می‌کنم الان تو نمی‌دانی، لکن بعد خواهی فهمید.»
- پطرس به او گفت: «ایهای مرا هرگز نخواهی شست.» عیسی او را جواب داد: «گرتورا نشویم تو را با من نصیبی نیست.»
شمعون پطرس بدو گفت: «ای آقانه پایهای مرا و بس، بلکه دستهاوسر مرا نیز.»
عیسی بدو گفت: «سیکه غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستی لکن نه همه.»
زیرا که تسلیم‌کننده خود را امیدانست و از این جهت گفت: «مگی شما پاک نیستید.»
و چون پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز بنشست و دیدشان گفت: «یا فهمیدید آنچه به شما کردم؟
شما مرا استاد و آقا می‌خوانید و خوب می‌گویید زیرا که چنین هستم.»
- ۱۴ پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید.
- ۱۵ زیرا به شما نمونهای دادم تا چنانکه من باشم، شما نیز بکنید.
- ۱۶ آمین آمین به شما می‌گویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود.
- ۱۷ هرگاه این را دانستید، خوشحال شما گران را به عمل آرید.
- ۱۸ درباره جمیع شمانی گویم، من آنانی را که برگزیده‌ام میشناسم، لیکن تا کتاب تمام شود آنکه با من نان می‌خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرده است.»
- ۱۹ الان قبل از وقوع به شما می‌گویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم.
- ۲۰ آمین آمین به شما می‌گویم هر که قبول کند کسی را که می‌فرستم، مرا قبول کرده، و آنکه مرا قبول کند، فرستنده مرا قبول کرده باشد.»

شام آخر

(تی:، مرقس:، لوقا:)

- چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت: «مین آمین به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.»
- پس شاگردان به یکدیگر نگاه می‌کردند و حیران می‌بودند که این را درباره که می‌گوید.
- ۲۳ و یکی از شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه می‌زد و عیسی او را محبت مینمود؛
شمعون پطرس بدو اشاره کرد که بپرسد درباره که این را گفت.
- ۲۵ پس او در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت: «داوندا کدام است؟»
- عیسی جواب داد: «ن است که من لقمه را فرورده، بدومی دهم.» پس لقمه را فرورده، به یهودای ابنخریوطی پسر شمعون داد.
- ۲۷ بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت: «نچه می‌کنی، به زودی بکن.»
اما این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت.
- ۲۹ زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزدیک بود، عیسی وی را فرمود تا ما می‌توانیم عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.

پیشگویی انکار پطرس

(لوقا:)

- پس او لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود.
- ۳۱ چون بیرون رفت عیسی گفت: «لان پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت.»
- ۳۲ و اگر خدا در او جلال یافت، هر آینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد.
- ۳۳ ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنانکه به یهود گفتم جایی که می‌روم شمانی توانید آمد، الان نیز به شما می‌گویم.
- ۳۴ به شما حکمی تازه می‌دهم که یکدیگر را محبت نمائید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمائید.
- ۳۵ به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستی اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.»

شمعون پطرس به وی گفت: «ی آقا کجا میروی؟» عیسی جواب داد: «اینی که میروم، الان نمی توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من خواهی آمد.»

پطرس بدو گفت: «ی آقا برای چه الان نتوانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.»
عیسی به او جواب داد: «یا جان خود را در راه من مینهی؟ آمین آمین به تو میگویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.»

عیسی، تنهارا بسوی پدر

«ل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید.»

۲ در خانه پدر من منزل بسیار است و الا به شما میگویم. میروم تا برای شما مکانی حاضر کنم،

و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، باز می آیم و شمارا برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من میباشم شما نیز باشید.

۴ و جایی که من میروم میدانید و راه را میدانید.»

تو مابدو گفت: «ی آقائی دانیم کجا میروی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟»

عیسی بدو گفت: «راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید.»

۷ اگر مرا میشناختید، پدر مرا نیز میشناختید و بعد از این اورا میشناسید و اورا دید هاید.»

فیلیپس به وی گفت: «ی آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.»

عیسی بدو گفت: «ی فیلیپس در این مدت باشما بودهام، آیا مرا شناختهای؟ کسیکه مرادید، پدر را دیده است. پس چگونه تو میگوینی پدر را به ما نشان ده؟

آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنپایی که من به شما میگویم از خود نمی گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را میکند.

۱۱ مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، و الا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید.

۱۲ آمین آمین به شما می گویم هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر میروم.

«هر چیزی را که به اسم من سوال کنید به جا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.»

۱۴ اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را به جا خواهم آورد.

وعده رو حالقدس

اگر مرادوست دارید، احکام مرا نگاه دارید.

۱۶ و من از پدر سوال می کنم و تسلی دهندهای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه باشما بماند،

یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را قبول کند زیرا که اورا نمی بیند و نمی شناسد و اما شما اورا میشناسید، زیرا که باشما میماند و در شما خواهد بود.
«ما را یتیم نمی گذارم نزد شما می آیم.»

۱۹ بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی بیند و اما شما مرا می بینید و از این جهت که من زنده ام، شما هم خواهید زیست.

۲۰ و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.

۲۱ هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبت مینماید؛ و آنکه مرا محبت مینماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.»

یهودا، نه آن سخنریوی، به وی گفت: «ی آقا چگونه می خواهی خود را بمانایی و نه بر جهان؟»

عیسی در جواب او گفت: «گر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت.»

۲۴ و آنکه مرا محبت ننماید، کلام مرا حفظ نمی کند؛ و کلامی که میشنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد.

۲۵ این سخنان را به شما گفتم وقتی که باشما بودم.

۲۶ لیکن تسلی دهند یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من میفرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.

۲۷ سلامتی برای شما میگذارم، سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد، من به شما می‌دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.
 ۲۸ شنیدهاید که من به شما گفتم میروم و نزد شما می‌آیم. اگر محبت مینمودید، خوشحال می‌گشتید که گفتم نزد پدر میروم، زیرا که پدر بزرگتر از من است.

۲۹ والان قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید.

۳۰ بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد.

۳۱ لیکن تا جهان بداند که پدر را محبت مینمایم، چنانکه پدر به من حکم کرد همانطور می‌کنم. برخیزید از اینجا برویم.

تاک حقیقی

«ن تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است.

۲ هر شاخه‌ای در من که میوه نی‌آورد، آن را دور می‌سازد و هر چه میوه‌آرد آن را پاک می‌کند تا بیشتر میوه آورد.

۳ الحال شما به سبب کلامی که به شما گفتم پاک هستید.

۴ در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی‌تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید.

۵ من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من میماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.

۶ اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و می‌خشکد و آت‌ها را جمع کرده، در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود.

۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد.

۸ جلال پدر من آشکارا می‌شود به اینکه میوه بسیار بیاورد و شاگرد من بشوید.

۹ همچنانکه پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم؛ در محبت من بمانید.

۱۰ اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او میمانم.

۱۱ این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.

«بن است حکم من که یکدیگر را محبت نمائید، همچنانکه شما را محبت نمودم.

۱۳ کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را بجهت دوستان خود بدهد.

۱۴ شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم به‌جا آرید.

۱۵ دیگر شماراننده نمی‌خوانم زیرا که بنده آنچه آفایش می‌کند نمی‌داند؛ لکن شمارا دوست خوانده‌ام زیرا که هر چه از پدر شنیدها به شما بیان کردم.

۱۶ شمارا برنگزیدید، بلکه من شمارا برگزیدم و شمارا مقرر کردم تا شمارو دیدم و میوه آورید و میوه شما بماند تا هر چه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.

هشدار درباره نفرت مردم دنیا

به این چیزها شمارا حکم می‌کنم تا یکدیگر را محبت نمائید.

۱۸ «گر جهان شمارا دشمن دارد، بدانید که پیشتر از شما را دشمن داشته است.

۱۹ اگر از جهان میبودید، جهان خاصان خود را دوست میداشت. لکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شمارا از جهان برگزیدها، از این سبب جهان با شما دشمنی میکند.

۲۰ به خاطر آرید کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شمارا نیز زحمت خواهند داد، اگر کلام مرا

نگاه داشتند، کلام شمارا هم نگاه خواهند داشت.

۲۱ لکن بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستنده مرا نمی‌شناسند.

۲۲ اگر نیامده بودم و به ایشان تکلم نکرده، گاه نمی‌داشتند؛ و اما الان عذری برای گاه خود ندارند.

۲۳ هر که مرا دشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد.

۲۴ و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گاه نمی‌داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا

نیز.

۲۵ بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که مرا بی سبب دشمن داشتند.

۲۶ لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما میفرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر میگردد، او بر من شهادت خواهد داد.
۲۷ و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بودهاید.

این را به شما گفتم تا لغزش نخورید.

۲ شمار از کتابس بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی میآید که هر که شمارا بکشد، گمان برد که خدا را خدمت میکند.

۳ و این کارها را با شما خواهند کرد؛ بجهت آنکه نه پدر را شناختند و نه مرا.

۴ لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما گفتم، زیرا که با شما بودم.

تعلیم درباره روح القدس

«ما الان نزد فرستنده خود میروم و کسی از شما از من نمی پرسد به جگام میروی.»

۶ و لیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است.

۷ و من به شما راست میگویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نزد من نماند، اما اگر بروم او را نزد شما میفرستم.

۸ و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود.

۹ اما بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی آورند.

۱۰ و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود میروم و دیگر مرا نخواهد دید.

۱۱ و اما بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است.

«بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید.»

۱۳ و لیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد

گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.

۱۴ او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.

۱۵ هر چه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، میگیرد و به شما خبر خواهد داد.

۱۶ «عدا از اندکی مرا نخواهد دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر میروم.»

دعای نام عیسی

انگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: «ه چیز است اینکه به ما میگوید که اندکی مرا نخواهد دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر میروم؟»

پس گفتند: «ه چیز است این اندکی که میگوید؟ نمی دانیم چه میگوید.»

عیسی چون دانست که میخواهند از او سوال کنند، بدیشان گفت: «یاد میان خود از این سوال میکنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهد دید پس بعد

از اندکی باز مرا خواهید دید.»

۲۰ آمین آمین به شما میگویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون میشوید لکن حزن شما به خوشی مبدل خواهد شد.

۲۱ زن در حین زاییدن محزون میشود، زیرا که ساعت او رسیده است. و لیکن چون طفل را زاید، آن زحمت را دیگر یاد نمی آورد به سبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولد یافت.

۲۲ پس شما هم چنین الان محزون میباشید، لکن باز شمارا خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت و هیچکس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت.

۲۳ و در آن روز چیزی از من سوال نخواهد کرد. آمین آمین به شما میگویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا خواهد کرد.

۲۴ تا کنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیابید و خوشی شما کامل گردد.

۲۵ این چیزها را به مثله به شما گفتم، لکن ساعتی میآید که دیگری به مثله به شما حرف نمی زنی بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.

«آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما میگویم که من بجهت شما از پدر سوال میکنم،

زیرا خود پدر شمارا دوست میدارد، چونکه شما مرادوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم.»

۲۸ از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و با جهان را گذارده، نزد پدر میروم.»
شاگردانش بدو گفتند: «ان اکنون علانیه سخن میگوئی و هیچ مثل نمی گوئی.»

۳۰ الان دانستیم که همه چیز برای دانی و لازم نیست که کسی از تو پرسد. بدین جهت باور میکنیم که از خدا بیرون آمدی.»
عیسی به ایشان جواب داد: «یا الان باور می کنید؟»

اینک ساعتی میآید بلکه الان آمده است که متفرق خواهید شد هر یکی به نزد خاصان خود و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنها نیستم زیرا که پدر با من است.

۳۳ بدین چیزها به شما تکلم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت خواهد شد. ولیکن خاطر جمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده ام.»

عیسی برای خود دعا میکند

عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسر تورا جلال دهد.»

۲ همچنانکه او را بر بشری قدرت دادهای تا هر چه بدو دادهای به آنها حیات جاودانی بخشد.

۳ و حیات جاودان این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.

۴ من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم.

۵ و الان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.

عیسی برای شاگردان خود

«سم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند.»

۷ و الان دانستند آنچه به من دادهای از نزد تو میباشد.

۸ زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.

۹ من بجهت اینها سوال میکنم و برای جهان سوال نمی کنم، بلکه از برای کسانی که به من دادهای، زیرا که از آن تو میباشند.

۱۰ و آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافته ام.

۱۱ بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزد تو میآیم. ای پدر قدوس اینها را که به من دادهای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.

۱۲ مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من دادهای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کتاب تمام شود.

۱۳ و اما الان نزد تو میآیم. و این را در جهان میگویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند.

۱۴ من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنانکه من نیز از جهان نیستم.

۱۵ خواهش نمی کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شریر نگاه داری.

۱۶ ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی باشم.

۱۷ ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است.

۱۸ همچنانکه مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم.

۱۹ و بجهت ایشان من خود را تقدیس میکنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.

عیسی برای ایمانداران آینده دعا میکند

«نه برای اینها فقط سوال میکنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد.»

۲۱ تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در من و در تو باشند تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستادی.

۲۲ و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم.

۲۳ من در ایشان و تو در من، تادریکی کامل گردند و تا جهان بدانند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی.
 ۲۴ ای پدر میخوامم آنانی که به من داده‌های با من باشند در جایی که من میباشم تا جلال مرا که به من داده‌های ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی.

۲۵ ای پدر عادل، جهان تو را شناخت، اما من تو را شناختم؛ و اینها شناختهاست که تو مرا فرستادی.

۲۶ واسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نمودهای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.»

دستگیری عیسی

(تی:، مرقس:، لوقا:)

چون عیسی این را گفت، باشا گردان خود به آن طرف وادی قدرون رفت و در آنجا باغی بود که باشا گردان خود به آن درآمد.

۲ و یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن موضع را میدانست، چونکه عیسی در آنجا باشا گردان خود بارها انجمن مینمود.

۳ پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد روسای کهنه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد.

۴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه میبایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: «هرامی طلبید؟»

به او جواب دادند: «ایسی ناصری را!» عیسی بدیشان گفت: «ن هستم»! و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود.

۶ پس چون بدیشان گفت: «ن هستم، برگشته، بر زمین افتادند.

۷ او باز از ایشان سوال کرد: «هرامی طلبید؟» گفتند: «ایسی ناصری را!»

عیسی جواب داد: «ه شما گفتم من هستم. پس اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند.»

تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که «ز آنانی که به من داده‌های یکی را نگم نکرده‌ام.»

آنگاه شمعون پطرس شمشیری که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید.

۱۱ عیسی به پطرس گفت: «مشیر خود را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟»

مخاکه در حضور حنا

آنگاه سر بازان و سرتیبیان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند.

۱۳ و اول او را نزد حنا، پدرزن قیافا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند.

۱۴ و قیافا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که «ه تراست یک شخص در راه قوم بمیرد.»

اما شمعون پطرس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد رئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد.

۱۶ اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد.

۱۷ آنگاه آن کنیزی که در بان بود، به پطرس گفت: «یا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟» گفت: «ایستم.»

و غلامان و خدام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم میکردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم میکرد.

پس رئیس کهنه از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید.

۲۰ عیسی به او جواب داد که «ن به جهان آشکارا سخن گفتم. من هر وقت در کنیسه و در هیكل، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع میشدند،

تعلیم میدادم و در خفا چیزی نگفتم.»

۲۱ چرا از من سوال میکنی؟ از کسانی که شنیده‌اند پطرس که چه چیز بدیشان گفتم. اینک ایشان میدانند آنچه من گفتم.»

و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت: «یا به رئیس کهنه چنین جواب میدهی؟»

عیسی بدو جواب داد: «گر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا میزنی؟»

پس حنا او را بسته، به نزد قیافا رئیس کهنه فرستاد.

انکار پطرس

(تی:، مرقس:، لوقا:)

و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم میکرد. بعضی بدو گفتند: «یا تو نیز از شاگردان او نیستی؟» او انکار کرده، گفت: «ایستم!»

پس یکی از غلامان رئیس کهنه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «گرم تو را با او در باغ ندیدم؟»

پطرس بازانکار کرد که در حال خروس بانگ زد.

محا که در حضور پیلاطوس

(تی:، مرقس:، لوقا:)

بعد عیسی را از نزد قیافه دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند.

۲۹ پس پیلاطس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: «دعوی برای این شخص دارید؟»

در جواب او گفتند: «گراوید کار نمی بود، به تو تسلیم نمی کردیم.»

پیلاطس بدیشان گفت: «ما او را بگیرد و موافق شریعت خود بر او حکم نماید.» یهودیان به وی گفتند: «رما جایز نیست که کسی را بکشیم.»

تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد.

پس پیلاطس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: «یا تو پادشاه یهود هستی؟»

عیسی به او جواب داد: «یا تو این را از خود می گویی یا دیگران در باره من به تو گفتند؟»

پیلاطس جواب داد: «گرم یهود هستم؟ امت تو و روسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده ای؟»

عیسی جواب داد که «ادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان میبود، خدام من جنگ می کردند تا به یهود تسلیم نشوم.

لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.»

پیلاطس به او گفت: «گرتو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «و می گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در

جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می شنود.»

پیلاطس به او گفت: «استی چیست؟» و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: «ن در این شخص هیچ عیبی نیافتم.

صدور حکم مصلوب شدن

(تی:، مرقس:، لوقا:)

و قانون شمایان است که در عید فصح بجهت شمایک نفر آزاد کنم. پس آیا می خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟»

باز همه فریاد بر آورده، گفتند: «ورانی بلکه برابراه.» و بر باد زد بود.

پس پیلاطس عیسی را گرفته، تازیانه زد.

۲ و لشکریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند

و می گفتند: «لامای پادشاه یهود!» و طپانچه بدومی زدند.

۴ باز پیلاطس بیرون آمده، به ایشان گفت: «ینک اورا نزد شماییرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.»

آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلاطس بدیشان گفت: «ینک آن انسان.»

و چون روسای کهنه و خدام او را دیدند، فریاد بر آورده، گفتند: «لبش کن! صلیبش کن!» پیلاطس بدیشان گفت: «ما او را گرفته، مصلوبش

سازید زیرا که من در او عیبی نیافتم.»

یهودیان بدو جواب دادند که «شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.»

پس چون پیلاطس این را شنید، خوف بر او زیاد شد مستولی گشت.

۹ باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت: «واز جکایی؟» اما عیسی بدو هیچ جواب نداد.

۱۰ پیلاطس بدو گفت: «یا به من سخن نمی گویی؟ نمی دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟»

عیسی جواب داد: «بچه قدرت بر من نمی داشتی اگر از بالا به تو داده نمی شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، نگاه بزرگتر دارد.»

و از آن وقت پیلاطس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد بر آورده، می گفتند که «گراین شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که

خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.»

پس چون پیلاطس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جباتا گفته میشد، نشست.

۱۴ و وقت تهیه فصح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت: «ینک پادشاه شما.»

ایشان فریاد زدند: «و برادر، برادر! صلیبش کن!» «پیلطس به ایشان گفت: «پادشاه شمارا مصلوب کنم؟» روسای کهنه جواب دادند که «یر از قیصر پادشاهی نداریم.»

در راه جلجتا
(تی:، مرقس:، لوقا:)

آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جمجمه مسمی بود و به عبرانی آن را جلجتا می‌گفتند.

مصلوب شدن عیسی
(تی:، مرقس:، لوقا:)

او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان.

۱۹ و پیلطس تقصیر نامه‌های نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود: «یسی ناصری پادشاه یهود.»

و این تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند.

۲۱ پس روسای کهنه یهود به پیلطس گفتند: «نویس پادشاه یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه یهود.»
پیلطس جواب داد: «نچه نوشتم، نوشتم.»

پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند، جامه‌های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز، اما پیراهن درز نداشت، بلکه تمام از بالا بافته شده بود.

۲۴ پس به یکدیگر گفتند: «بن را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آن که شود.» تا تمام گردد گلاب که می‌گوید: «رمیان خود جامه‌های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند.» پس لشکریان چنین کردند.

۲۵ و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش مریم زن، کلوپا و مریم مجدلیه ایستاده بودند.

۲۶ چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می‌داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ی زن، اینک پسر تو.»
و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو.» و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانه خود برد.

جان سپردن عیسی
(تی:، مرقس:، لوقا:)

و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا گلاب تمام شود، گفت: «شهام.»

و در آنجا ظرفی پر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پر ساخته، و بر زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند.

۳۰ چون عیسی سرکه را گرفت، گفت: «مأم شد.» و سر خود را پایین آورده، جان بداد.

پس یهودیان تا بد نهاد روز سبت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیه بود و آن سبت، روز بزرگ بود، از پیلطس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند.

۳۲ آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند.

۳۳ اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را شکستند.

۳۴ لکن یکی از لشکریان به پهلوئی او نیزهای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد.

۳۵ و آن کسیکه دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می‌داند که راست می‌گوید تا شمانیز ایمان آورید.

۳۶ زیرا که این واقع شد تا گلاب تمام شود که می‌گوید: «ستخوانی از او شکسته نخواهد شد.»

و باز گلاب دیگر می‌گوید: «ن کسی را که نیزه زدند خواهند نگرست.»

تدفین عیسی
(تی:، مرقس:، لوقا:)

و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به سبب ترس یهود، از پیلطس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلطس اذن داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت.

۳۹ و نیتودیموس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مر مخلوط با عود قریب به صدر طل با خود آورد.

۴۰ آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با حنوط به رسم تکفین یهود پیچیدند.

۴۱ و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و در باغ، قبر تازهای که هرگز هیچکس در آن دفن نشده بود.

۴۲ پس بهسبب تهیه یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

قیام عیسی مسیح
(تی:، مرقس:، لوقا:)

بامدادان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه بهسر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است.

۲ پس دوان دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست میداشت آمده، به ایشان گفت: «داوند را از قبر برده اند و غمی دانیم او را کجا گذارده اند.»

آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، بهجانب قبر رفتند.

۴ و هر دو باهم میدویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید، و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.

۶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبر گشته، کفن را گذاشته دید، و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علیحده پیچیده.

۸ پس آن شاگرد دیگر که اول بهسر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.

۹ زیرا هنوز تکاب رانفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.

۱۰ پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر میشود
(رقس:)

اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون میگریست به سوی قبر خم شده،

دو فرشته را که لباس سفید در برداشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.

۱۳ ایشان بدو گفتند: «ی زن برای چه گریانی؟» بدیشان گفت: «داوند مرا برده اند و غمی دانم او را کجا گذارده اند.»

چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن نشناخت که عیسی است.

۱۵ عیسی بدو گفت: «ی زن برای چه گریانی؟ که را میطلبی؟» چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت: «ی آقا اگر تو او را برداشته ای، به من بگو او را کجا گذارده ای تا من او را بردارم.»

عیسی بدو گفت: «ی مریم! او برگشته، گفت: «بونی» عنیای معلم.»

عیسی بدو گفت: «را المسم مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته ام. ولیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما میروم.»

مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که «داوند را دیدم و به من چنین گفت.»

ظاهر شدن بر شاگردان
(وقا:)

و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان بهسبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت: «لام بر شما باد!»

و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.

۲۱ باز عیسی به ایشان گفت: «لام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را میفرستم.»

و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: «و حال قدس را بیاید.»

۲۳ گاه آنانی را که آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.»

عیسی بر شاگردان منجمله بر تو ما ظاهر شده
(رقس:)

اما تو ما که یکی از آن دوازده بود و او را تو ام می گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود.

۲۵ پس شاگردان دیگر بدو گفتند: «داوند را دیده ایم.» بدیشان گفت: «ا در دو دستش جای میخهارا بنییم وانگشت خود را در جای میخهارا نگذارم و دست خود را بر پهلویش نهم، ایمان نخواهم آورد.»

و بعد از هشت روز باز شاگردان با تو مادر خانهای جمع بودند و در هابسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: «لام بر شما باد.» پس به تو ما گفت: «نگشت خود را به اینجایا و رو دستهای مرا بین و دست خود را بیا و رو بر پهلو من بگذار و بیا ایمان مباح بلکه ایمان دار.» تو مادر جواب وی گفت: «ای خداوند من وای خدای من.»

عیسی گفت: «ای تو ما، بعد از دیدن ایمان آوردی؟ خوشحال آنانی که ندیده ایمان آورند.»

و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد.

۳۱ لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.

عیسی بر شاگردان به هنگام ماهیگیری ظاهر میشود

بعد از آن عیسی باز خود را در کنار دریا طبری، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت:

شمعون پطرس و تو مای معروف به توام و تنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند.

۳ شمعون پطرس به ایشان گفت: «یروم تا صید ماهی کنم.» به او گفتند: «انیز با تو میآیم.» پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.

و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است.

۵ عیسی بدیشان گفت: «ای بچهها نزد شما خوراکی هست؟» به او جواب دادند که «ای.»

بدیشان گفت: «ام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت.» پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند.

۷ پس آن شاگردی که عیسی او را محبت مینمود به پطرس گفت: «داوند است.» چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت.

۸ اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دو است ذراع و دام ماهی را میکشیدند.

پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند.

۱۰ عیسی بدیشان گفت: «ز ماهیای که الان گرفتهاید، بیاورید.»

پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پراز صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد.

۱۲ عیسی بدیشان گفت: «بیا بید بخورید.» ولی احدی از شاگردان جرات نکرد که از او پرسد و کیستی «زیرا میدانستند که خداوند است.»

۱۳ آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را.

۱۴ و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

گفتگوی عیسی با پطرس

و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون، پس یونا، آیا مرا بیشتر از این محبت مینمائی؟» بدو گفت: «لی خداوندا، تو میدانی که تورا دوست میدارم.» بدو گفت: «ره های مرا خوراک بده.»

باز در ثانی به او گفت: «ای شمعون، پس یونا، آیا مرا محبت مینمائی؟» به او گفت: «لی خداوندا، تومی دانی که تورا دوست میدارم.» بدو گفت: «و سفندان مرا شبانی کن.»

مر تبه سوم بدو گفت: «ای شمعون، پس یونا، مرا دوست میداری؟» پطرس محزون گشت، زیرا مر تبه سوم بدو گفت: «رادوست میداری؟» پس به او گفت: «داوندا، تو بر همه چیز واقف هستی. تومی دانی که تورا دوست میدارم.» عیسی بدو گفت: «و سفندان مرا خوراک ده.»

۱۸ آمین آمین به تو میگویم وقتی که جوان بودی، کمر خود را می بستی و هر جا میخواستی میرفتی و لکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی خواهی تو را خواهند برد.»

و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: «زعقب من بیا.»

پطرس ملتفت شده، آن شاگردی که عیسی او را محبت مینمود دید که از عقب میآید، و همان بود که بر سینه وی، وقت عشاتکیه میزد و گفت: «داوندا کیست آن که تورا تسلیم میکند.»

پس چون پطرس اورادید، به عیسی گفت: «ی خداوند او چه شود؟»
عیسی بدو گفت: «گر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.»
پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که نمی میرد، بلکه «گر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه.»
و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و میدانیم که شهادت او راست است.
۲۵ و دیگر کارهای بسیار عیسی به جا آورد که اگر فرد فرد نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد.

کتاب اعمال رسولان

صعود مسیح به آسمان

- صحیفه اول را انشا نمودم، ای تیوفلس، درباره همه اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد.
- ۲ تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح القدس حکم کرده، بالا برده شد.
- ۳ که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشان رازنده ظاهر کرده دلایل بسیار که در مدت چهل روز ایشان ظاهر میشد و درباره امور ملکوت خدا سخن میگفت.
- ۴ و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که «زاورشلم جدا شوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیدهاید.
- ۵ زیرا که یحیی به آب تعمید میداد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت.»
- پس آنانی که جمع بودند، از او سوال نموده، گفتند: «داوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز قرار خواهی داشت؟»
- بدیشان گفت: «ز شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید.
- ۸ لیکن چون روح القدس بر شما میآید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلم و تمامی یهودیه و سامره و تاقصای جهان.»
- و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگرستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود.
- ۱۰ و چون به سوی آسمان چشم دوخته میبودند، هنگامی که او میرفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، گفتند: «ی مردان جلیل چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.»
- آنگاه به اورشلم مراجعت کردند، از کوه مسمی به زیتون که نزدیک به اورشلم به مسافت سفر یک روز سبت است.
- ۱۳ و چون داخل شدند، به بالا خانهای برآمدند که در آنجا پطرس و یوحنا و یعقوب و اندریاس و فیلیس و توما و برتولما و متی و یعقوب بن حلفی و شمعون غیور و یهودای برادر یعقوب مقیم بودند.
- ۱۴ و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل در عبادت و دعا مواظب میبودند.

انتخاب متیاس

- و در آن ایام، پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جمله قریب به صد و بیست بود برخاسته، گفت:
- «ی برادران، میبایست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پیش گفت درباره یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند.
- ۱۷ که او با ما محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت.
- ۱۸ پس او از اجر ظلم خود، زمینی خریده، به روی در افتاده، از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت.
- ۱۹ و بر تمام سکنه اورشلم معلوم گردید چنانکه آن زمین در لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد.
- ۲۰ زیرا در کتاب زبور مکتوب است که خانه او خراب بشود و هیچکس در آن مسکن نگیرد و نظارتش را دیگری ضبط نماید.
- ۲۱ الحال میباید از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت میکرد، از زمان تعمید یحیی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، یکی از ایشان با ما شاهد برخاستن او بشود.»
- آنگاه دو نفر یعنی یوسف مسمی به برسبا که به یوستس ملقب بود و متیاس را برپادا داشتند، دعا کرده، گفتند: «وای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنما کدامیک از این دورا برگزیدههای تاقسمت این خدمت و رسالت را بیابد که یهودا از آن باز افتاده، به مکان خود پیوست.»
- پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام متیاس برآمد و او با یازده رسول محسوب گشت.

روز بنطیکاست

- و چون روز بنطیکاست رسید، به یک دل در یکجا بودند.
- ۲ که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شد و آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پرا ساخت.
- ۳ و زبانههای منقسم شده، مثل زبانههای آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت.
- ۴ و همه از روح القدس پرگشته، به زبانههای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.

- و مردم یهود دین دار از هر طایفه زیر فلک در اورشلیم منزل میداشتند.
- ۶ پس چون این صدا بلند شد گروهی فراهم شده در حیرت افتادند زیرا هر کس لغت خود را از ایشان شنید.
- ۷ و همه مبهوت و متعجب شده به یکدیگر میگفتند: «گر همه اینها که حرف میزنند جلیلی نیستند؟ پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته ایم میشنویم؟
- پارتیان و مادبان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیه و کپدکجا و پنطس و آسیا و فریجیه و بمفلیه و مصر و نواحی لیبیا که متصل به قیروان است و غرب با زروم یعنی یهودیان و جدیدان و اهل کریت و عرب اینها را میشنویم که به زبانهای ما ذکر کبریایی خدا میکنند.»
- پس همه در حیرت و شک افتاده، به یکدیگر گفتند: «این به کجا خواهد انجامید؟» اما بعضی استهزاگن گفتند که «زخمر تازه مست شده اند!»
- پس پطرس با آن یازده برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت: «ی مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا فراگیرید.
- ۱۵ زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان میبرید، زیرا که ساعت سوم از روز است.
- ۱۶ بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت
- که خدا میگوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شمانبوت کنند و جوانان شمار و یاهو و پیران شما خواها خواهند دید؛
- و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند نمود.
- ۱۹ و از بالا در افلاک، عجایب و از پایین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار دود به ظهور آورم.
- ۲۰ خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند.
- ۲۱ و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد.»
- ۲۲ «ی مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوت و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می دانید، این شخص چون بر حسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گاهکاران بر صلیب کشیده، کشتید، که خدا در دهای موت را گسسته، او را بر خیزانید زیر محال بود که موت او را در بند نگاه دارد، زیرا که داود در باره وی میگوید: خداوند را همواره پیش روی خود دیدهام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛ از این سبب دلم شاد گردید و زبانه به وجد آمد بلکه جسمم نیز در امید ساکن خواهد بود؛ زیرا که نفس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدوس تو فساد را ببیند.
- ۲۸ طریقههای حیات را به من آموختی و مرا از روی خود به خرمی سیر گردانیدی.»
- ۲۹ «ی برادران، میتوانم در باره داود پطریارخ با شما بیجا سخن گویم که او وفات نموده، دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ماست.
- ۳۰ پس چون نبی بود دانست که خدا برای او قسم خورد که از ریت صلب او بحسب جسد، مسیح را برانگیزاند تا بر تخت او بنشیند، در باره قیامت مسیح پیش دیده، گفت که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او فساد را نبیند.
- ۳۲ پس همان عیسی را خدا بر خیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم.
- ۳۳ پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال میبینید و میشنوید ریخته است.
- ۳۴ زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می گوید خداوند به خداوند من گفت بردست راست من بنشین تا دشمنان را پای انداز تو سازم.»
- ۳۶ پس جمیع خاندان اسرائیل یقین بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح ساخته است.»
- چون شنیدند دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ی برادران چه کنیم؟»
- پطرس بدیشان گفت: «و به کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح بجهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت.
- ۳۹ زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دور ند یعنی هر که خداوند خدای ما را بخواند.»

- و به سخنان بسیار دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه نموده، گفت که «در ازا این فرقه جگروستگار سازید.» پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمیم گرفتند و در همان روز تخمین سه هزار نفر بدیشان پیوستند و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت مینمودند.
- ۴۳ و همه خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر میگشت. و همه ایمانداران با هم میزیستند و در همه چیز شریک میبودند و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم میکردند.
- ۴۶ و هر روزه در هیکل به یکدل پیوسته میبودند و در خانه‌ها نان را پاره میکردند و خوراکی را به خوشی و ساده دلی میخوردند.
- ۴۷ و خدا را حمد میگفتند و نزد تمامی خلق عزیز میگرددند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا میافزود.

شفای لنگ مادرزاد

- و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنا با هم به هیکل میرفتند.
- ۲ ناگاه مردی را که لنگ مادرزاد بود میبردند که او را هر روزه بر آن در هیکل که جمیل نام دارد می گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه بخواهد.
- ۳ آن شخص چون پطرس و یوحنا را دید که میخواستند به هیکل داخل شوند، صدقه خواست.
- ۴ اما پطرس بایو حنا روی نیک نگریسته، گفت: «ما بنگر.»
- پس برایشان نظر افکنده، منتظر بود که از ایشان چیزی بگیرد.
- ۶ آنگاه پطرس گفت: «راطلا و نقره نیست، اما آنچه دارم به تو میدهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!»
- و دست راستش را گرفته او را برخیزانید که در ساعت پایا و ساقهای او قوت گرفت و برجسته بایستاد و خرامید و بایشان خرامان و جست و خیزگان و خدا را حمد گویان داخل هیکل شد. و جمیع قوم او را خرامان و خدا را تسبیح خوانان دیدند.
- ۱۰ و چون او را شناختند که همان است که به در جمیل هیکل بجهت صدقه مینشست، به سبب این امر که بر او واقع شد، متعجب و متحیر گردیدند.
- ۱۱ و چون آن لنگ شفا یافته به پطرس و یوحنا متمسک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمی است، حیرت زده بشتاب گردایشان جمع شدند. آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان جماعت خطاب کرد که «ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجب دارید و چرا بر ما چشم دوخته‌اید که گویا به قوت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟
- خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بنده خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پیلاتس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد.
- ۱۴ اما شما آن قدوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خون ریز به شما بخشیده شود.
- ۱۵ و رئیس حیات را کشیدید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم.
- ۱۶ و به سبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را که میبینید و میشناسید قوت بخشیده است. بلی آن ایمانی که به وسیله اوست این کس را پیش روی همه شما این صحت کامل داده است.
- «الحالای برادران، میدانم که شما و چنین حکام شما این را به سبب ناشناسایی کردید. ولیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید.
- ۱۹ پس توبه و بازگشت کنید تا گاهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد.
- ۲۰ و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد، که میباید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود.
- ۲۲ زیرا موسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما خواهد انگیخت. کلام او را در هر چه به شما تکلم کند بشنوید؛
- و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد.
- ۲۴ و جمیع انبیان نیز از سموئیل و آنانی که بعد از او تکلم کردند از این ایام اخبار نمودند.

۲۵ شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از ذریت تو جمیع قبایل زمین، برکت خواهند یافت برای شما و اولاد خدا بنده خود عیسی را بر خیزانیده، فرستاد تا شمار ابرکت دهد به برگردانیدن هر یکی از شما از گناهانش.»

مخاکه پطرس و یوحنا

و چون ایشان با قوم سخن میگفتند، کهنه و سردار سپاه هیکل و صدوقیان بر سر ایشان تاختند، چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم را تعلیم میدادند و در عیسی به قیامت از مردگان اعلام مینمودند.

۳ پس دست بر ایشان انداخته، تا فردا محبوس نمودند زیرا که آن، وقت عصر بود.

۴ اما بسیاری از آنانی که کلام را شنیدند ایمان آوردند و عدد ایشان قریب به پنج هزار رسید.

بامدادان روسا و مشایخ و کاتبان ایشان در اورشلیم فراهم آمدند،

باحنای رئیس کهنه و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه کسانی که از قبیله رئیس کهنه بودند.

۷ و ایشان را در میان گذاشتند و از ایشان پرسیدند که «ما به کدام قوت و به چه نام این کار را کرده اید؟»

آنگاه پطرس از روح القدس پر شده، بدیشان گفت: «یروسای قوم و مشایخ اسرائیل، اگر امروز از ما باز پرس میشود در باره احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحت یافته است، جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان بر خیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است.

۱۱ این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و الحال سرز او به شده است.

۱۲ و در هیچکس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.»

پس چون دلیری پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که مردم بی علم و امی هستند، تعجب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند.

۱۴ و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضد ایشان چیزی گویند.

۱۵ پس حکم کردند که ایشان از مجلس بیرون روند و بایکدیگر مشورت کرده، گفتند

که «این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر جمیع سکنه اورشلیم واضح شد که معجزه های آشکار از ایشان صادر گردید و نمی توانیم انکار کرد.

۱۷ لیکن تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچکس این اسم را به زبان نیاورند.»

پس ایشان را خواسته قدغن کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند.

۱۹ اما پطرس و یوحنا در جواب ایشان گفتند: «گرنزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم حکم کنید.

۲۰ زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده ایم، نگوییم.»

و چون ایشان را زیاد تهدید نمودند، آزاد ساختند چونکه راهی نیافتند که ایشان را معذب سازند به سبب قوم زیرا همه به واسطه آن ماجرا اذیت می نمودند،

زیرا آن شخص که معجزه شفا در او پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود.

و چون رهایی یافتند، نزد رفقای خود رفتند و ایشان را از آنچه روستای کهنه و مشایخ بدیشان گفته بودند، مطلع ساختند.

۲۴ چون این را شنیدند، آواز خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند: «داوندا، تو آن خدا هستی که آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنهاست آفریدی، که بوسیله روح القدس به زبان پدر ما و بنده خود داد و گفتی چرا امتها هنگامه میکنند و قومها به باطل میانداشند؛ سلاطین زمین برخاستند و حکام باهم مشورت کردند، برخلاف خداوند و برخلاف مسیحش.»

۲۷ زیرا که فی الواقع بر بنده قدوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پنطیوس پیلاتس با امتها و قومهای اسرائیل باهم جمع شدند، تا آنچه را که دست و رای تو از قبل مقدر فرموده بود، بهجا آورند.

۲۹ و الا ان ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند، به دراز کردن دست خود، بجهت شفا دادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بنده قدوس خود عیسی.»

و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری میگفتند.

۳۲ و جمله مومنین را یک دل و یک جان بود، بحدی که هیچکس چیزی از اموال خود را از آن خود نمی دانست، بلکه همه چیز را مشترک می داشتند. مک مومنین به یکدیگر

و رسولان به قوت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت میدادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود.

۳۴ زیرا هیچکس از آن گروه محتاج نبود زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و قیمت مبیعات را آورده، به قدمهای رسولان می نهادند و به هر یک بقدر احتیاجش تقسیم مینمودند.

۳۶ و یوسف که رسولان او را بر نایب یعنی ابن الوعظ لقب دادند، مردی از سبط لوی و از طایفه قهرسی، زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

حنانیا و سفیره

اما شخصی حنانیا نام، بازو جهاش سفیره ملکی فروخته،

قدری از قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد.

۳ آنگاه پطرس گفت: «ای حنانیا چرا شیطان دل تو را بر ساخته است تا روح لحدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟ آیا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.»

حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همه شنوندگان این چیزها مستولی گشت.

۶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.

و تخمین سه ساعت گذشت که زوجه اش از ماجرا مطلع نشده در آمد.

۸ پطرس بدو گفت: «رابگو که آیا زمین را به همین قیمت فروختید؟» گفت: «لی، به همین.»

پطرس به وی گفت: «رای چه متفق شدید تا روح خداوند را امتحان کنید؟ اینک پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.»

در ساعت پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلولی شوهرش دفن کردند.

۱۱ و خوفی شدید تمامی کلیسا و همه آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.

معجزات رسولان

و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور میرسید و همه به یکدل در رواق سلیمان میبودند.

۱۳ اما احدی از دیگران جرات نمی کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم می داشتند.

۱۴ و بیشتر ایمانداران به خداوند متحد میشدند، انبوهی از مردان و زنان،

بقسمی که مریضان را در کوچهای بیرون آوردند و بر بسترها و تختها خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اقلای سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد.

۱۶ و گروهی از بلدان اطراف اورشلیم، بیماران و رنج دیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفا یافتند.

جفا بر رسولان

اما رئیس کهنه و همه رفقاییش که از طایفه صدوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پرگشتند و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندان عام انداختند.

۱۹ شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت:

«روید و در هیكل ایستاده، تمام سخنهای این حیات را به مردم بگویید.

۲۱ چون این را شنیدند، وقت فجر به هیكل درآمده، تعلیم دادند.

پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده،

گفتند که «ندان را به احتیاط تمام بسته یافتیم و پاسبانان را بیرون درها ایستاده، لیکن چون باز کردیم، هیچکس را در آن نیافتیم.»

چون کاهن و سردار سپاه هیكل و روسای کهنه این سخنان را شنیدند، درباره ایشان در حیرت افتادند که «بن چه خواهد شد؟»

آنگاه کسی آمده ایشان را آگاهانید که اینک آن کسانی که محبوس نمودید، در هیكل ایستاده، مردم را تعلیم میدهند.

۲۶ پس سردار سپاه با خادمان رفته ایشان را آوردند، لیکن نه به زور زیرا که از قوم ترسیدند که مباد ایشان را سنگسار کنند.

و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، بر پا داشتند، رئیس کهنه از ایشان پرسیده، گفت:

«گر شمار اقدغن بلیغ نفر مودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اور شلیم رابه تعلیم خود پر ساختاید و میخواهید خون این مرد رابه گردن ما فرود آرید.»
 پطرس و رسولان در جواب گفتند: «دارا میباید بیشتر از انسان اطاعت نمود.
 ۳۰ خدای پدران ما، آن عیسی را بر خیزانید که شبابه صلیب کشیده، کشتید.
 ۳۱ اورا خدا بردست راست خود بالا برده، سرور و نجات دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد.
 ۳۲ و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح القدس نیز است که خدا او را به همه مطیعان او عطا فرموده است.»
 چون شنیدند دلریش گشته، مشورت کردند که ایشان رابه قتل رسانند.
 ۳۴ اما شخصی فریسی، غملائیل نام که مفتی و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تا رسولان را ساعتی بیرون برند.
 ۳۵ پس ایشان را گفت: «ای مردان اسرائیلی، بر حذر باشید از آنچه میخواهید باین اشخاص بکنید.
 ۳۶ زیرا قبل از این ایام، تیودانامی برخاسته، خود را شخصی مینداشت و گروهی قریب به چهار صد نفر بدو پیوستند. او کشته شد و متابعانش نیز پراکنده و نیست گردیدند.
 ۳۷ و بعد از او یهودای جلیلی در ایام اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همه تابعان او پراکنده شدند.
 ۳۸ الان به شما میگویم از این مردم دست بردارید و ایشان را وا گذارید زیرا اگرین رای و عمل از انسان باشد، خود تباه خواهد شد.
 ۳۹ ولی اگر از خدا باشد، نمی توانید آن را بر طرف نمود مباد معلوم شود که با خدا منازعه میکنید.»
 پس به سخن او رضادادند و رسولان را حاضر ساخته، تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخص کردند.
 ۴۱ و ایشان از حضور اهل شورا شاد خاطر رفتند از آنرو که شایسته آن شمرده شدند که بجهت اسم او رسوایی کشند و هر روزه در هیکل و خانهها از تعلیم و مرده دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

انتخاب هفت نیک نام

و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند، هلینستیان از عبرانیان شکایت بردند که پیوهزنان ایشان در خدمت یومیه بیده میمانند.
 ۲ پس آن دوازده، جماعت شاگردان را طلبیده، گفتند: «ایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، ما ندههارا خدمت کنیم.
 ۳ لهدا ای برادران هفت نفر نیک نام و پراز رو حالقدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بنگاریم.
 ۴ اما ما خود رابه عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.»
 پس تمام جماعت بدین سخن رضادادند و استیفان مردی پراز ایمان و روح القدس و فیلیپس و پروخرس و نیکانور و تیمون و پرمیناس و نیکولاوس جدید، از اهل انطاکیه را انتخاب کرده،
 ایشان را در حضور رسولان برپاداشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند.
 ۷ و کلام خدا ترقی نمود و عدد شاگردان در اورشلیم بغایت میافزود و گروهی عظیم از کهنه مطیع ایمان شدند.

دستگیری استیفان

اما استیفان پراز فیض و قوت شده، آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر میشد.
 ۹ و تنی چند از کنیسهای که مشهور است به کنیسه لیبرتینیان و قیروانیان و اسکندریان و ازا اهل قلیقیآ و آسیا برخاسته، با استیفان مباحثه میکردند، و بآن حکمت و روحی که او سخن میگفت، یارای مکالمه نداشتند.
 ۱۱ پس چند نفر را بر این داشتند که بگویند: «ین شخص را شنیدیم که به موسی و خدا سخن کفر آمیزی گفت.»
 پس قوم و مشایخ و کاتبان را شورانیده، بر سروی تاختند و او را گرفتار کرده، به مجلس حاضر ساختند.
 ۱۳ و شهود کذب برپاداشته، گفتند که «ین شخص از گفتن سخن کفر آمیز بر این مکان مقدس و تورات دست بر نمی دارد.
 ۱۴ زیرا او را شنیدیم که میگفت این عیسی ناصری این مکان را تباه سازد و رسوم را که موسی به ما سپرد، تغییر خواهد داد.»
 و همه کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند.

دفاعیه استیفان

آنگاه رئیس کهنه گفت: «یا این امور چنین است؟»
 او گفت: «ای برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد وقتی که در جزیره بود قبل از توقفش در حران.

- ۳ و بدو گفت: از وطن خود و خویشانت بیرون شده، به زمینی که تورا نشان دهم برو.
- ۴ پس از دیار کلدانیان روانه شده، در حران درنگ نمود؛ و بعد از وفات پدرش، او را کوچ داد به سوی این زمین که شمالا در آن ساکن میباشید.
- ۵ و او را در این زمین میراثی، حتی بقدر جای پای خود داد، لیکن وعده داد که آن را به وی و بعد از او به ذریتش به ملکیت دهد، هنگامی که هنوز اولادی نداشت.
- ۶ و خدا گفت که ذریت تو در ملک بیگانه، غریب خواهند بود و مدت چهار صد سال ایشان را به بندگی کشیده، معذب خواهند داشت.
- ۷ و خدا گفت: من بر آن طایفه‌های که ایشان را مملوک سازند داوری خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود.
- ۸ و عهد ختنه را به وی داد که بنا بر این چون اسحاق را آورد، در روز هشتم او را مختون ساخت و اسحاق یعقوب را و یعقوب دوازده پسر را.
- «پسر یارخان به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند. اما خدا با وی میبود و او را از تمامی زحمت او رستگار نموده، در حضور فرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمان فرما قرار داد.
- ۱۱ پس قطعی و ضیق شد بر همه ولایت مصر و کنعان رخ نمود، بحدی که اجداد ما قوتی نیافتند.
- ۱۲ اما چون یعقوب شنید که در مصر غله یافت میشود، با را اول اجداد ما را فرستاد.
- ۱۳ و در کرت دوم یوسف خود را به برادران خود شناسانید و قبیله یوسف به نظر فرعون رسیدند.
- پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و سایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید.
- ۱۵ پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند.
- ۱۶ و ایشان را به شکیم برده، در مقبره‌های که ابراهیم از بنی حمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.
- «چون هنگام وعده‌های که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر غمگشته، کثیر میگشتند.
- ۱۸ تا وقتی که پادشاه دیگر که یوسف را نمی شناخت برخواست.
- ۱۹ او با قوم ما حیل نموده، اجداد ما را ذلیل ساخت تا اولاد خود را بیرون انداختند تا زیست نکنند.
- ۲۰ در آن وقت موسی تولد یافت و بغایت جمیل بوده، مدت سه ماه در خانه پدر خود پرورش یافت.
- ۲۱ و چون او را بیرون افکندند، دختر فرعون او را برداشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود.
- ۲۲ و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت.
- ۲۳ چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل تفقد نماید.
- ۲۴ و چون یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بکشت.
- ۲۵ پس گمان برد که بردارانش خواهند فهمید که خدا به دست او ایشان را نجات خواهد داد. اما نفهمیدند.
- ۲۶ و در فردای آن روز خود را به دو نفر از ایشان که منازعه مینمودند، ظاهر کرد و خواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت: ای مردان، شما برادر میباشید. به یکدیگر چرا ظلم میکنید؟
- آنگاه آنکه بر همسایه خود تعدی مینمود، او را رد کرده، گفت: که تورا بر ما حاکم و داور ساخت؟
- آیا میخواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی؟
- پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دو پسر آورد.
- و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته خداوند در شعله آتش از بوته به وی ظاهر شد.
- ۳۱ موسی چون این را دید از آن رو یاد رنج شد و چون نزدیک میآمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید که منم خدای پدرانت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.» آنگاه موسی به لرزه در آمده، جسارت نکرد که نظر کند.
- ۳۳ خداوند به وی گفت: نعلین از پایهایت بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است.
- ۳۴ همانا مشقت قوم خود را که در مصر ندیدم و ناله ایشان را شنیدم و برای رهانیدن ایشان نزول فرمودم. الحال بیاتورا به مصر فرستم.»
- ۳۵ همان موسی را که رد کرده، گفتند: که تورا حاکم و داور ساخت؟ خدا حاکم و نجات‌دهنده مقرر فرموده، به دست فرشته‌ای که در بوته بروی ظاهر شد، فرستاد.
- ۳۶ او با معجزات و آیاتی که مدت چهل سال در زمین مصر و بحر قزقم و صحرا به ظهور می آورد، ایشان را بیرون آورد.
- ۳۷ این همان موسی است که به بنی اسرائیل گفت: خدایانی را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید.»

- ۳۸ همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشته‌های که در کوه سینا بدو سخن میگفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند، که پدران ما نخواستند او را مطیع شوند بلکه او را رد کرده، دل‌های خود را به سوی مصر گردانیدند، و به هارون گفتند: برای ما خدایان ساز که در پیش ما بجز ایزد زبیر این موسی که ما را از زمین مصر برآورد، نمی دانیم او را چه شده است.
- ۴۱ پس در آن ایام گوسالهای ساختند و بدان بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خود شادی کردند.
- ۴۲ از این جهت خدای و گردانیده، ایشان را وا گذاشت تا جنود آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیاء نوشته شده است که ای خاندان اسرائیل، آیامدت چهل سال در بیابان برای من قربانیا و هدایا گذرانیدید؟
- و خیمه ملوک و کوکب، خدای خود را بر دشتی یعنی اصنامی را که ساختید تا آنهارا عبادت کنید. پس شمار بدان طرف بابل منتقل سازم.
- ۴۴ و خیمه شهادت با پدران مادر صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت: آن را مطابق نمونهای که دیدهای بساز.
- ۴۵ و آن را اجداد مایافته، همراه یوشع در آوردند به ملک امت‌هایی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایام داود.
- ۴۶ که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدا نماید.
- ۴۷ اما سلیمان برای او خانهای بساخت.
- ۴۸ ولیکن حضرت اعلی در خانه‌های مصنوع دست‌ها ساکن نمی شود چنانکه نبی گفته است که خداوند میگوید آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من. چه خانهای برای من بنامی کنید و محل آرامیدن من بجاست؟ مگر دست من جمیع این چیزها را نیا فرید.
- ۵۱ ای گردنکشان که به دل و گوش نامختونید، شما پیوسته بار و حال قدس مقاومت میکنید، چنانکه پدران شما هم چنین شما.
- ۵۲ کیست از انبیا که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادل که شما بالفعل تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند.
- ۵۳ شما که به توسط فرشتگان شریعت را یافته، آن را حفظ نکردید! چون این را شنیدند دل‌ریش شده، بروی دندانهای خود را فشر دند.
- ۵۵ اما او از روحا لقدس پر بوده، به سوی آسمان نگر است و جلال خدا را دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده و گفت: «بنک آسمان را گشاده، و پسر انسان را بدست راست خدا ایستاده میبینم.»
- آنگاه به آواز بلند فریاد برکشیدند و گوشهای خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند، و از شهر بیرون کشیده، سنگسارش کردند. و شاهدان، جامه‌های خود را از پایهای جوانی که سولس نام داشت گذاردند.
- ۵۹ و چون استیفان را سنگسار می کردند، او دعا نموده، گفت: «ی عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.»
- پس زانو زده، به آواز بلند در داد که «داوند این نگاه را بر اینها مگیر.» این را گفت و خوابید.
- وسولس در قتل اراضی**
می بود.
- جفا بر کلیسای اورشلیم**
- و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند.
- ۳ اما سولس کلیسارامعذب میساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان میافکند.
- بشارت در سامره**
- پس آنانی که متفرق شدند، به هر جایی که میرسیدند به کلام بشارت میدادند.
- ۵ اما فیلیس به بلدی از سامره در آمده، ایشان را به مسیح موعظه مینمود.
- ۶ و مردم به یکدل به سخنان فیلیس گوش دادند، چون معجزاتی را که از او صادر میگشت، میشنیدند و میدیدند، زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون میشدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا مییافتند.
- ۸ و شادی عظیم در آن شهر روی نمود.
- اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری مینمود و اهل سامره را متحیر می ساخت و خود را شخصی بزرگ مینمود، بعدی که خرد و بزرگ گوش داده، میگفتند: «بن است قوت عظیم خدا.»

و بدو گوش دادند از آنرو که مدت مدیدی بود از جادوگری او متحیر میشدند.

۱۲ لیکن چون به بشارت فیلیپس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح میداد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند.

۱۳ و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلیپس میبود و از دیدن آیات و قوای عظیمه که از او ظاهر میشد، در حیرت افتاد.

اما رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته‌اند، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند.

۱۵ و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند،

زیرا که هنوز بر هیچکس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و پس.

۱۷ پس دست‌های ایشان گذارده، روح القدس را یافتند.

۱۸ اما شمعون چون دید که محض گذاردن دست‌های رسولان روح القدس عطا میشود، مبلغی پیش ایشان آورده،

گفت: «رازی این قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح القدس را بیابد.»

پطرس بدو گفت: «رت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به ز حاصل میشود.

۲۱ تو را در این امر، قسمت و بهره‌های نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی باشد.

۲۲ پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود،

زیرا که تو را می بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.»

شمعون در جواب گفت: «ما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.»

پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از بلدان اهل سامره بشارت دادند.

خواجهسرای حبشی

اما فرشته خداوند به فیلیپس خطاب کرده، گفت: «رخیز و به جانب جنوب، به راهی که از اورشلیم به سوی غزه می‌رود که صحراست، روانه شو.»

پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجهسرا و مقتدر نزد کندا که، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار بود، به اورشلیم بجهت عبادت

آمده بود.

۲۸ و در مراجعت برارابه خود نشسته، صحیفه اشعیای نبی را مطالعه میکند

آنگاه روح به فیلیپس گفت: «پس برو و آن آرابه همراه باش.»

فیلیپس پیش دویده، شنید که اشعیای نبی را مطالعه میکند. گفت: «یا میفهمی آنچه را می خوانی؟»

گفت: «گونه میتوانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند.» و از فیلیپس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند.

۳۲ و فقرهای از کتاب که میخواند این بود که «ثل گوسفندی که به مدح برند و چون برهای خاموش نزد پشم برنده خود، همچنین دهان خود را نمی

گشاید.

۳۳ در فروتنی و انصاف از او منقطع شد و نسب او را که میتواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته میشود.»

پس خواجهسرا به فیلیپس ملتفت شده، گفت: «ز تو سوال میکنم که نبی این را در باره که میگوید؟ در باره خود یا در باره کسی دیگر؟»

آنگاه فیلیپس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد.

۳۶ و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت: «ینک آب است! از تعمید یافتن چه چیز مانع میباشد؟»

فیلیپس گفت: «ر گاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است.» و در جواب گفت: «ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.»

پس حکم کرد تا آرابه را نگاه دارند و فیلیپس با خواجهسرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد.

۳۹ و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فیلیپس را برداشته، خواجهسرا دیگر او را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت.

۴۰ اما فیلیپس در اشد و در اشد و در همه شهرها گشته بشارت میداد تا به قیصریه رسید.

ایمان آوردن سولس

اما سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی میدو و نزد رئیس کهنه آمد،

و از او نامها خواست به سوی کلیسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد، ایشان را بند بر نهاده، به اورشلیم بیاورد.

و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید

- و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: «ی شاول، شاول، برای چه بر من جفامیکنی؟»
گفت: «داوند تو کیستی؟» خداوند گفت: «آن عیسی هستم که تو بدو جفامیکنی.»
- ۶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته میشود چه باید کرد.»
اما آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچکس راندیدند.
- ۸ پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچکس راندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند،
و سه روز نایبنا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید.
- و در دمشق، شاگردی حنانی نام بود که خداوند در روی او دید و گفت: «ی حنایا! عرض کرد: «داوند الییک!»
خداوند وی را گفت: «رخیز و به کوچهای که آن را راست مینامند بشتاب و در خانه یهودا، سولس نام طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک دعایمیکند،
و شخصی حنانی نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد.»
حنایا جواب داد که «ی خداوند، درباره این شخص از بسیاری شنیدهام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقتها رسانید،
و در اینجا نیز از روسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.»
خداوند وی را گفت: «روز را که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امته و سلاطین و بنیاسرائیل ببرد.
۱۶ زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتهای نام من باید بکشد.»
- پس حنایا رفته، بدان خانه درآمد و دستها بر وی گذارده، گفت: «ی برادر شاول، خداوند یعنی عیسی که در راهی که میآمدی بر تو ظاهر گشت،
مرا فرستاد تا بینایی بیایی و از رو حال قدس پرشوی.»
در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت.
- ۱۹ و غذا خورده، قوت گرفت و روزی چند با شاگردان درد دمشق توقف نمود.
- ۲۰ و بی درنگ، در کلیسای به عیسی موعظه مینمود که او پسر خداست.
- ۲۱ و آنانی که شنیدند تعجب نموده، گفتند: «گراین آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان مینمود و در اینجا محض این آمده است
تا ایشان را بند نهاده، نزد روسای کهنه برد؟»
اما سولس بیشتر تقویت یافته، یهودیان ساکن دمشق را محراب مینمود و مبرهن میساخت که همین است مسیح.
- ۲۳ اما بعد از مرور ایام چند یهودیان شورا نمودند تا او را بکشند.
- ۲۴ ولی سولس از شورای ایشان مطلع شد و شبانه روزی دروازه های پاسبانی مینمودند تا او را بکشند.
- ۲۵ پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پنهان کردند.
و چون سولس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا با او نکرند که از شاگردان است.
- ۲۷ اما بر نایبنا گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی
به دلیری موعظه مینمود.
- ۲۸ و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت میکرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه مینمود.
- ۲۹ و با هلینستیان گفتگو و مباحثه میکرد. اما در صدد کشتن او برآمدند.
- ۳۰ چون برادران مطلع شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند.
- ۳۱ آنگاه کلیسای تمامی یهودیه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنامیشدند و در ترس خداوند و به تسلی روح القدس رفتار کرده، همی افزودند.
معجزات پطرس
- اما پطرس در همه نواحی گشته، نزد مقدسین ساکن لده نیز فرود آمد.
- ۳۳ و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدت هشت سال از مرض فالج بر تخت خوابیده بود.
- ۳۴ پطرس وی را گفت: «ی اینیاس، عیسی مسیح تو را شفامی دهد. بر خیز و بستر خود را بر چین که او در ساعت برخاست.»
و جمیع سکنه لده و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند.
- و در یافا، تلمیذهای طابیتان نام بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که میکرد، پر بود.
- ۳۷ از قضا در آن ایام او بیمار شده، بمر دو او را غسل داده، در بالا خانهای گذاردند.

۳۸ و چونکه لده نزدیک به یاف بود و شاگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که «آمدن نزد مادرنگ نکنی.» آنگاه پطرس برخاسته، بایشان آمد و چون رسید او را بدان بالا خانه بردند و همه بیوه زنان گریه‌کنان حاضر بودند و پیراهن‌ها و جامه‌هایی که غزال وقتی که بایشان بود دوخته بود، به وی نشان میدادند.

۴۰ اما پطرس همه را بیرون کرده، زانوزدودعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و گفت: «ی طایبتا، بر خیز!» که در ساعت چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست.

۴۱ پس دست او را گرفته، بر خیزانیدش و مقدسان و بیوه زنان را خوانده، او را بدیشان زنده سپرد.

۴۲ چون این مقدمه در تمامی یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند.

۴۳ و در یافا نزد باغی شمعون نام روزی چند توقف نمود.

ایمان آوردن کرنیلیوس

و در قیصریه مردی کرنیلیوس نام بود، یوزباشی فوجی که به ایتالیایی مشهور است.

۲ و او با تمامی اهل بیتش متقی و خدا ترس بود که صدقه بسیار به قوم میداد و پیوسته نزد خدا دعا میکرد.

۳ روزی نزدیک ساعت نهم، فرشته خدا در عالم رویا آشکارا دید که نزد او آمده، گفت: «ی کرنیلیوس!»

آنگاه او بروی نیک نگر بسته و ترسان گشته، گفت: «یستای خداوند؟» به وی گفت: «عاه و صدقات تو بجهت یادگاری به نزد خدا برآمد. اکنون کسانی به یافا فرست و شمعون ملقب به پطرس را طلب کن

که نزد باغی شمعون نام که خانهاش به نگاره دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که تو را چه باید کرد.

۷ و چون فرشته‌های که به وی سخن میگفت غایب شد، دو نفر از نوکران خود و یک سپاهی متقی از ملازمان خاص خویشتن را خوانده، تمامی ماجرا را بدیشان بازگفته، ایشان را به یافا فرستاد.

روزی دیگر چون از سفر نزدیک به شهر می رسیدند، قریب به ساعت ششم، پطرس به بام خانه برآمد تا دعا کند.

۱۰ و واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. اما چون برای او حاضر میکردند، بیخودی او را رخ نمود.

۱۱ پس آسمان را گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ به چهار گوشه بسته، به سوی زمین آویخته بر او نازل میشود، که در آن هر قسمی از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند.

۱۳ و خطاب به وی رسید که «ی پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.»

پطرس گفت: «اشا خداوند ازیرا چیزی ناپاک یا حرام هرگز نخورد هام.»

بار دیگر خطاب به وی رسید که «نچه خدا پاک کرده است، تو حرام بخوان.»

و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شد.

و چون پطرس در خود بسیار متحیر بود که این رویایی که دید چه باشد، ناگاه فرستادگان کرنیلیوس خانه شمعون را تفحص کرده، بر درگاه رسیدند، و ندا کرده، می پرسیدند که «معون معروف به پطرس در اینجا منزل دارد؟»

و چون پطرس در روایت فکر میکرد، روح وی را گفت: «ینک سه مرد تو را می طلبند.

۲۰ پس برخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شک مبرزیرا که من ایشان را فرستادم.»

پس پطرس نزد آنانی که کرنیلیوس نزد وی فرستاده بود، پایین آمده، گفت: «ینک منم آن کس که می طلبید. سبب آمدن شما چیست؟»

گفتند: «رنیلیوس یوزباشی، مرد صالح و خدا ترس و نزد تمامی طایفه یهود نیکام، از فرشته مقدس الهام یافت که تو را به خانه خود بطلبد و سخن از تو بشنود.»

پس ایشان را به خانه برده، مهمانی نمود. و فردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از برادران یافا همراه او رفتند.

روزی دیگر وارد قیصریه شدند و کرنیلیوس خویشان و دوستان خاص خود را خوانده، انتظار ایشان میکشید.

۲۵ چون پطرس داخل شد، کرنیلیوس او را استقبال کرده، بر پایهاش افتاده، پرستش کرد.

۲۶ اما پطرس او را بر خیزانیده، گفت: «رخیز، من خود نیز انسان هستم.»

و با او گفتگوکنان به خانه درآمد، جمعی کثیر یافت.

۲۸ پس بدیشان گفت: «ما مطلع هستیم که مردیهودی را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا نزد او آمدن حرام است. لیکن خدا مرا تعلیم داد که هیچکس را حرام یا نجس نخوانم.

- ۲۹ از این جهت به مجرد خواهش شما بی‌تامل آمدم و الحال می‌پرسم که از برای چه مرا خواستهاید.»
- کرنیلیوس گفت: «هارروز قبل از این، تا این ساعت روز همدار می‌بودم؛ و در ساعت نهم در خانه خود دعا می‌کردم که ناگاه شخصی بالباس نورانی پیش من بایستاد
- و گفت: ای کرنیلیوس دعای تو مستجاب شد و صدقات تو در حضور خدا یاد آور گردید.
- ۳۲ پس به یافا فرست و شمعون معروف به پطرس را طلب نما که در خانه شمعون دباغ به نگاره دریا مهران است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند.»
- ۳۳ پس بی‌تامل نزد تو فرستادم و تونیکو کردی که آمدی. الحال همه در حضور خدا حاضریم تا آنچه خدا به تو فرموده است بشنویم.»
- پطرس زبان را گشوده، گفت: «ی‌الحقیقت یافته‌ام که خدا را نظر به ظاهر نیست، بلکه از هرامتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد.
- ۳۶ کلامی را که نزد بنیاسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوند همه است به سلامتی بشارت میداد، آن سخن را شما میدانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی که یحیی بدان موعظه مینمود، یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح القدس و قوت مسح نمود که او سیر کرده، اعمال نیکو به جامی آورد و همه مقهورین ابلیس را شفا میبخشید زیرا خدا با وی میبود.
- ۳۹ و ما شاهد هستیم بر جمع کارهایی که او در مرز یهود و در اورشلیم کرد که او را نیز بر صلیب کشیده، کشتند.
- ۴۰ همان کس را خدا در روز سوم بر خیزانیده، ظاهر ساخت.
- ۴۱ لیکن نه بر تمامی قوم بلکه بر شهودی که خدا پیش برگزیده بود، یعنی مایانی که بعد از برخاستن او از مردگان با او خورده و آشامیدهایم.
- ۴۲ و ما را مأمور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرر فرمود تا او از مردگان و مردگان باشد.
- ۴۳ و جمیع انبیاء او شهادت میدهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت.»
- این سخنان هنوز بزبان پطرس بود که روح القدس بر همه آنان که کلام را شنیدند، نازل شد.
- ۴۵ و مومنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر امت هانیز عطای روح القدس افاضه شد، زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلم شده، خدا را تعجید میکردند.
- ۴۷ آنگاه پطرس گفت: «یا کسی میتواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح القدس را چون مانیز یافته‌اند.»
- پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقف نماید.

توضیح پطرس درباره کرنیلیوس

- پس رسولان و برادرانی که در یهودیه بودند، شنیدند که امتها نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند.
- ۲ و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با وی معارضه کرده،
- گفتند که «مردم نامختون بر آمده، با ایشان غذا خوردی!»
- پطرس از اول مفصلاً بدیشان بیان کرده، گفت:
- «ن در شهر یافا دعا می‌کردم که ناگاه در عالم رویا ظرفی را دیدم که نازل میشود مثل چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من میرسد.
- ۶ چون بر آن نیک نگریسته، تامل کردم، دو آب زمین و وحوش و حشرات و مرغان هوا را دیدم.
- ۷ و آوازی را شنیدم که به من می‌گوید: ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.»
- ۸ گفتم: حاشا خداوند، زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است.
- ۹ بار دیگر خطاب از آسمان در رسید که آنچه خدا پاک نموده، تو حرام بخوان.
- ۱۰ این سه کرت واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالا برده شد.
- و اینک در همان ساعت سه مرد از قیصریه نزد من فرستاده شده، به خانهای که در آن بودم، رسیدند.
- ۱۲ و روح مرا گفت که «ایشان بدون شک برو.» و این شش برادر نیز همراه من آمدند تا به خانه آن شخص داخل شدیم.
- ۱۳ و ما را آگاهانید که چطور فرشته‌های را در خانه خود دید که ایستاده به وی گفت کسان به یافا فرست و شمعون معروف به پطرس را بطلب

- که باتو سخنانی خواهد گفت که بدانها تو و تمامی اهل خانه تو نجات خواهی یافت.»
- ۱۵ و چون شروع به سخن گفتن می‌کردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست بر ما.
- ۱۶ آنگاه بخاطر آوردم سخن خداوند را که گفت: یحیی به آب تعمید داد، لیکن شما به روح القدس تعمید خواهید یافت.»
- ۱۷ پس چون خدا همان عطار ابدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند، پس من که باشم که بتوانم خدا را مانع نمایم؟» چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تعجب‌گنان گفتند: «ی الحقیقت، خدا به امتهانیز تو به حیات بخش راعطا کرده است!»
- کلیسای انطاکیه**
- و آنانی که به سبب اذیتی که در مقدمه استیفان بر پاشد متفرق شدند، تا فینیقیه و قبرس و انطاکیه می‌گشتند و به هیچ‌کس به غیر از یهود و بس کلام را نگفتند.
- ۲۰ لیکن بعضی از ایشان که از اهل قبرس و قیروان بودند، چون به انطاکیه رسیدند بایونانیان نیز تکلم کردند و به خداوند عیسی بشارت میدادند، و دست خداوند با ایشان می‌بود و جمعی کثیر ایمان آورده، به سوی خداوند بازگشت کردند.
- ۲۲ اما چون خبر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم رسید، برنابا را به انطاکیه فرستادند و چون رسید و فیض خدا را دید، شاد خاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند پیوندند.
- ۲۴ زیرا که مردی صالح و پراز روح القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند.
- ۲۵ و برنابا به طرسوس برای طلب سولس رفت و چون او را یافت به انطاکیه آورد.
- ۲۶ و ایشان سالی تمام در کلیسای جمع میشدند و خلقی بسیار را تعلیم میدادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمی شدند.
- و در آن ایام انبیا پی چند از اورشلیم به انطاکیه آمدند
- که یکی از ایشان اغابوس نام برخاسته، به روح اشاره کرد که قطعی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و آن در ایام کلودیوس قیصر پدید آمد.
- ۲۹ و شاگردان مصمم آن شدند که هر یک بر حسب مقدور خود، اعانتی برای برادران ساکن یهودیه بفرستند.
- ۳۰ پس چنین کردند و آن را به دست برنابا و سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

رهبانی پطرس به دست فرشته

- و در آن زمان هیرو دیس پادشاه، دست تطاول بر بعضی از کلیسا دراز کرد و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت.
- ۳ و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایام فطیر بود.
- ۴ پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فصیح او را برای قوم بیرون آورد.
- ۵ پس پطرس را در زندان نگاه میداشتند.
- و در شبی که هیرو دیس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دوزنجیر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیکچیان نزد در زندان را نگاهبانی میکردند.
- ۷ ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلو پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت: «زودی برخیز.» که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت.
- ۸ و فرشته وی را گفت: «مر خود را ببند و نعلین برپا کن.» پس چنین کرد و به وی گفت: «دای خود را بپوش و از عقب من بیا.» پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب میبیند.
- ۱۰ پس از قراولان اول و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می‌روید رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخریک کوچه رفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد.
- ۱۱ آنگاه پطرس به خود آمده گفت: «کنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیرو دیس و از تمامی انتظار قوم یهود رها نمود.»
- چون این را دریافت، به خانه مریم مادر یوحنا ملقب به مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا میکردند.
- ۱۳ چون او در خانه را کوبید، کنیزی رودانام آمد تا بفهمد.
- ۱۴ چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که «طرس به درگاه ایستاده است.»

وی را گفتند: «یوانهای»، و چون تاکید کرد که چنین است، گفتند که فرشته او باشد.»
 اما پطرس پیوسته در را میکوبید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند.
 ۱۷ اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: «عقوب و سایر برادران را از این امور مطلع سازید.» پس بیرون شده، به جای دیگر رفت
 و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد.
 ۱۹ و هیروдіس چون او را طلبیده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.
 مرگ هیروдіس
 اما هیروдіس با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاستس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیار ایشان از ملک پادشاه معیشت مییافت.
 ۲۱ و در روزی معین، هیروдіس لباس ملو کانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشست، ایشان را خطاب میکرد.
 ۲۲ و خلق ندا میکردند که آواز خداست نه آواز انسان.
 ۲۳ که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تجید نمود و کرم او را خورد که بمرد.
 اما کلام خدا نموده، ترقی یافت.
 ۲۵ و بر نابا و سولس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنا ی ملقب به مرقس را همراه خود بردند.

رسالت الهی بر نابا و سولس

و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیا و معلم چند بودند: بر نابا و شمعون ملقب به نیجرو لولو کیوس قیروانی و مناحم برادر رضاعی هیروдіس تیتراخ و سولس.
 ۲ چون ایشان در عبادت خدا و روز مشغول میبودند، روح القدس گفت: «نابا و سولس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خواندهام.»
 آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دستها بر ایشان گذارده، روانه نمودند.

سفر اول بشارتی

پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریاه قپرس آمدند.
 ۵ و وارد سلامیس شده، در کلیسای یهودیه کلام خدا موعظه کردند و یوحنا ملازم ایشان بود.
 ۶ و چون در تمامی جزیره تابه پافس گشتند، در آنجا شخص یهودی را که جادوگرونی کاذب بود یافتند که نام او باریشوع بود.
 ۷ او رفیق سر جیوس پولس والی بود که مردی فهم بود. همان بر نابا و سولس را طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود.
 ۸ اما علیمای یعنی آن جادوگر، زیرا ترجمه اسمش همچنین میباشد، ایشان را مخالفت نموده، خواست والی را از ایمان برگرداند.
 ۹ ولی سولس که پولس باشد، پراز و روح القدس شده، براونیک نگریسته،
 گفت: «ای پراز هر نوع مکر و خباثت، ای فرزند ابلیس و دشمن هر راستی، بازمی ایستی از منحرف ساختن طرق راست خداوند؟
 الحال دست خداوند بر توست و کور شده، آفتاب را تا مدتی نخواهی دید.» که در همان ساعت، غشاوه و تاریکی او را فرو گرفت و دور زده، راهنمایی طلب میکرد.
 ۱۲ پس والی چون آن ماجرا را دید، از تعلیم خداوند متحیر شده، ایمان آورد.

خدمات در انطاکیه پسیدیه

آنگاه پولس و رفقایش از پافس به کشتی سوار شده، به پرجه پمفلیه آمدند. اما یوحنا از ایشان جدا شده، به اورشلیم برگشت.
 ۱۴ ایشان از پرجه عبور نموده، به انطاکیه پسیدیه آمدند و در روز سبت به کنیسه درآمد، بنشستند.
 ۱۵ و بعد از تلاوت تورات و صحف انبیا، روسای کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند: «ای برادران عزیز، اگر کلامی نصیحتاً میز برای قوم دارید، بگوید.»

پس پولس بر پای ایستاده، به دست خود اشاره کرده، گفت: «ای مردان اسرائیلی و خدا ترسان، گوش دهید!
 خدای این قوم، اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در غربت ایشان در زمین مصر سرفراز نمود و ایشان را به بازوی بلند از آنجا بیرون آورد؛
 و قریب به چهل سال در بیابان متحمل حرکات ایشان میبود.

- ۱۹ هفت طایفه را در زمین کنعان هلاک کرده، زمین آنها را میراث ایشان ساخت تا قریب چهار صد و پنجاه سال.
- ۲۰ و بعد از آن بدیشان داو را داد تا زمان سموئیل نبی.
- ۲۱ و از آن وقت پادشاهی خواستند و خدا شاول بن قیس را از سبط بنیامین تا چهل سال به ایشان داد.
- ۲۲ پس او را از میان برداشته، داو را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در حق او شهادت داد که داو بنیسی را مرغوب دل خود یافتام که به تمامی اراده من عمل خواهد کرد.
- ۲۳ و از ذریت او خدا بر حسب وعده، برای اسرائیل نجات دهندهای یعنی عیسی را آورد، چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمیم توبه موعظه نموده بود.
- ۲۵ پس چون یحیی دوره خود را به پایان برد، گفت: مرا که میندازید؟ من او نیستم، لکن اینک بعد از من کسی میآید که لایق گشادن نعلین او نیم.
- ۲۶ «ی برادران عزیز و ابناى آل ابراهیم و هر که از شما خدا ترس باشد، مر شمارا کلام این نجات فرستاده شد.
- ۲۷ زیرا سکنه اورشليم و روسای ایشان، چون که نه او را شناختند و نه آوازه‌های انبیا را که هر سبت خوانده میشود، بروی فتوی دادند و آنها را به اتمام رسانیدند.
- ۲۸ و هر چند هیچ علت قتل در وی نیافتند، از پیلاطس خواهش کردند که او کشته شود.
- ۲۹ پس چون آنچه در باره وی نوشته شده بود تمام کردند، او را از صلیب پایین آورده، به قبر سپردند.
- ۳۰ لکن خدا او را از مردگان برخیزانید.
- ۳۱ و او روزهای بسیار ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشليم آمده بودند که الحال نزد قوم شهود او میباشند.
- ۳۲ پس ما به شما بشارت میدهم، بدان وعده‌های که به پدران ما داده شد، که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان میباشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنانکه در زبور دوم مکتوب است که تو پسر من هستی، من امروز تورا تولید نمودم.
- ۳۴ و در آنکه او را از مردگان برخیزانید تا دیگر هرگز راجع به فساد نشود چنین گفت که به برکات قدوس و امین داو در برای شما وفا خواهم کرد.
- ۳۵ بنا بر این در جای دیگر نیز میگوید: تو قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند.
- ۳۶ زیرا که داو و چونکه در زمان خود اراده خدا را خدمت کرده بود، به خفت و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید.
- ۳۷ لیکن آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید.
- «سای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آمرزش گاهان اعلام میشود.
- ۳۹ و به وسیله او هر که ایمان آورد، عادل شمرده میشود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.
- ۴۰ پس احتیاط کنید، مباد آنچه در صحف انبیا مکتوب است، بر شما واقع شود، که ای حقیر شمارندگان، ملاحظه کنید و تعجب نماید و هلاک شوید زیرا که من عملی را در ایام شما پدید آورم، عملی که هر چند کسی شمار از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهد کرد.»
- پس چون از کنیسه بیرون میرفتند، خواهش نمودند که در سبت آینده هم این سخنان را بدیشان بازگویند.
- ۴۳ و چون اهل کنیسه متفرق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدان خدا پرست از عقب پولس و برنابا افتادند، و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب مینمودند که به فیض خدا ثابت باشید.
- ۴۴ اما در سبت دیگر قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند.
- ۴۵ ولی چون یهود از دام خالق را دیدند، از حسد پر گشتند و کفر گفته، با سخنان پولس مخالفت کردند.
- ۴۶ آنگاه پولس و برنابا لیر شده، گفتند: «اجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود. لیکن چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امت هاتوجه نمایم.
- ۴۷ زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که تو را نور امتها ساختم تا الی اقصای زمین منشانت باشی.»
- چون امتها این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند. و کلام خدا در تمام آن نواحی منتشر گشت.

۵۰ اما یهودیان چند زن دیندار و متشخص و اکابر شهر را بشورانیدند و ایشان را به زحمت رسانیدند بر پولس و بر ناباخریض نموده، ایشان را از حدود خود بیرون کردند.

۵۱ و ایشان خاک پایهای خود را بر ایشان افشاندند، به ایقونیه آمدند.

۵۲ و شاگردان پراز خوشی و روح القدس گردیدند.

در ایقونیه

اما در ایقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود در آمده، به نوعی سخن گفتند که جمعی کثیر از یهود و یونانیان ایمان آوردند.

۲ لیکن یهودیان بیایمان دلهای امتهار اغوا نمودند و با برادران بداندیش ساختند.

۳ پس مدت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که به کلام فیض خود شهادت میداد، به دلیری سخن میگفتند و آیات و معجزات عطا میکرد که از دست ایشان ظاهر شود.

و مردم شهر دو فرقه شدند، گروهی همدستان یهود و جمعی بارسلون بودند.

۵ و چون امتهار و یهود باروسای خود بر ایشان هجوم میآوردند تا ایشان را افتضاح نموده، سنگسار کنند،

آگاهی یافته، به سوی لستره و در به شهرهای لیکا و نیه و دیار آن نواحی فرار کردند.

۷ و در آنجا بشارت میدادند.

در لستره و در به

و در لستره مردی نشسته بود که پایهایش بیحرکت بود و از شکم مادر، لنگ متولد شده، هرگز راه نرفته بود.

۹ چون او سخن پولس را می شنید، او بروی نیک نگریسته، دید که ایمان شفا یافتن را دارد.

۱۰ پس به آواز بلند بدو گفت: «پایهای خود راست بایست.» که در ساعت برجسته، خرامان گردید.

۱۱ اما خلق چون این عمل پولس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکا و نیه بلند کرده، گفتند: «دایان به صورت انسان نزد ما نازل شده هاند.»

پس بر نابارامشتری و پولس را عطار خواندند زیرا که او در سخن گفتن مقدم بود.

پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گاوان و تاجها با گروههایی از خلق به دروازه ها آورده، خواست که قربانی گذراند.

۱۴ اما چون آن دور رسول یعنی بر نابا و پولس شنیدند، جامه های خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده،

گفتند: «ای مردمان، چرا چنین میکنید؟ ما نیز انسان و صاحبان علتها مانند شما هستیم و به شما بشارت میدهم که از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای

حی که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست آفرید،

که در طبقات سلف همه امتهار او گذاشت که در طرق خود رفتار کنند،

با وجودی که خود را بپیشهادت نگذاشت، چون احسان مینمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بار آور بخشیده، دلهای ما را از خوراک و شادی پر میساخت.»

و بدین سخنان خلق را از گذراندن قربانی برای ایشان به دشواری بازداشتند.

اما یهودیان از انطاکیه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متحد ساختند و پولس را سنگسار کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است.

۲۰ اما چون شاگردان گردا و ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز بر نابا به سوی در به روانه شد

و در آن شهر بشارت داده، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لستره و ایقونیه و انطاکیه مراجعت کردند.

۲۲ و دلهای شاگردان را تقویت داده، پند میدادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبتهای بسیار میباید داخل ملکوت خدا گردیم.

۲۳ و در هر کلیسای بجهت ایشان کشیشان معین نمودند و در روز داشته، ایشان را به خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند.

۲۴ و از پیسیدیه گذشته به پمفلیه آمدند.

۲۵ و در برجه به کلام موعظه نمودند و به اتالیه فرود آمدند.

بازگشت به انطاکیه

و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند.

۲۷ و چون وارد شهر شدند کلیسای جامع کرده، ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امتهار باز کرده بود.

۲۸ پس مدت مدیدی با شاگردان بسر بردند.

شورای اورشلیم

- و تئى چند از يهوديه آمده، برادران را تعليم ميدادند كه «گر بحسب آيين موسى محتون نشويد، ممكن نيست كه نجات يابيد.» چون پولس و برنابا را نماز عهده و مباحثه بسيار با ايشان واقع شد، قرار بر اين شد كه پولس و برنابا و چند نفر ديگر از ايشان نزد رسولان و كشيدهان در اورشليم براى اين مساله بروند.
- ۳ پس كليسا ايشان را مشايعت نموده از فينيقيه و سامره عبور كرده، ايمان آوردن امتها را بيان كردند و همه برادران را شادى عظيم دادند. و چون وارد اورشليم شدند، كليسا و رسولان و كشيدهان ايشان را پذيرفتند و آنها را از آنچه خدا با ايشان كرده بود، خبر دادند.
- ۵ آنگاه بعضى از فرقه فريسيان كه ايمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: «ينهار ابايد ختنه نمايند و امر كنند كه سنن موسى را نگاه دارند.» پس رسولان و كشيدهان جمع شدند تا در اين امر مصلحت بينند.
- ۷ و چون مباحثه سخت شد، پطرس برخاسته، بديشان گفت: «ي برادران عزيز، شما گاهيد كه از ايام اول، خدا از ميان شما اختيار كرد كه امتها از زبان من كلام بشارت را بشنوند و ايمان آورند.
- ۸ و خداى عارف لقلوب بر ايشان شهادت داد بدين كه رو حال قدس را بديشان داد، چنانكه به ما نيز.
- ۹ و در ميان ما و ايشان هيچ فرق نگذاشت، بلكه محض ايمان دلهاى ايشان را طاهر نمود.
- ۱۰ پس اكنون چرا خدا را امتحان ميكنيد كه يوغى برگردن شاگردان مينهيد كه پدران ما و ما نيز طاقت تحمل آن را نداشتيم، بلكه اعتقاد داريم كه محض فيض خداوند عيسى مسيح نجات خواهيم يافت، همچنانكه ايشان نيز.»
- پس تمام جماعت ساكت شده، به برنابا و پولس گوش گرفتند چون آيات و معجزات را بيان ميكرند كه خدا در ميان امتها به وساطت ايشان ظاهر ساخته بود.
- ۱۳ پس چون ايشان ساكت شدند، يعقوب رو آورده، گفت: «ي برادران عزيز، مرا گوش گيريد.
- ۱۴ شمعون بيان كرده است كه چگونه خدا اول امتها را تفقد نمود تا قومي از ايشان به نام خود بگيرد.
- ۱۵ و كلام انبيا در اين مطابق است چنانكه مكتوب است كه «عزازين رجوع نموده، خيمه داود را كه افتاده است باز بنا ميكنم و خرابيهاى آن را باز بنايى كنم و آن را بر پا خواهم كرد، تا بقيه مردم طالب خداوند شوند و جميع امت ها يي كه بر آنها نام من نهاده شده است.»
- اين را ميگويد خداوند ي كه اين چيزها را از بدو عالم معلوم كرده است.
- ۱۹ پس راى من اين است: كسانى را كه از امتها به سوى خدا باز گشت ميكنند زحمت نرسانيم، مگر اينكه ايشان را حكم كنيم كه از نجاسات تنها و زنا و حيوانات خفه شده و خون پير هيزند.
- ۲۱ زيرا كه موسى از طبقات سلف در هر شهر اشخاصى دارد كه بدو موعظه ميكنند، چنانكه در هر سبت در كنائس او را تلاوت ميكنند.»
- آنگاه رسولان و كشيدهان با تمامى كليسا بدين رضا دادند كه چند نفر از ميان خود انتخاب نموده، همراه پولس و برنابا به انطاقيه بفرستند، يعنى يهوداى ملقب به برسابا و سيلاس كه از پيشوايان برادران بودند.
- ۲۳ و بدست ايشان نوشتند كه «سولان و كشيدهان و برادران، به برادران از امتها كه در انطاقيه و سوريه و قيليقيه ميباشند، سلام ميرسانند.
- ۲۴ چون شنيده شد كه بعضى از ميان ما بيرون رفته، شمارا به سخنان خود مشوش ساخته، دلهاى شمارا منقلب مينمايند و ميگويند كه مييايد محتون شده، شريعت را نگاه بداريد و ما به ايشان هيچ امر نكرديم.
- ۲۵ لهما به يك دل مصلحتديديم كه چند نفر را اختيار نموده، همراه عزيزان خود برنابا و پولس به نزد شما بفرستيم، اشخاصى كه جانهاى خود را در راه نام خداوند ما عيسى مسيح تسليم كرده اند.
- ۲۷ پس يهودا و سيلاس را فرستاديم و ايشان شمارا از اين امور زباني خواهند آگاهانيد.
- ۲۸ زيرا كه رو حال قدس و ماصوابديديم كه بارى بر شما نهم جز اين ضروريات كه از قربانيهاى تنها و خون و حيوانات خفه شده و زنا پير هيزند كه هر گاه از اين امور خود را محفوظ داريد به نيگويي خواهيد پرداخت و السلام.»
- پس ايشان مرخص شده، به انطاقيه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانيدند.

- ۳۱ چون مطالعه کردند، از این تسلی شاد خاطر گشتند.
- ۳۲ ویهوداوسیلاس چونکه ایشان هم نبی بودند، برادران رابه سخنان بسیار، نصیحت و تقویت نمودند.
- ۳۳ پس چون مدتی در آنجا بسر بردند به سلامتی از برادران رخصت گرفته، به سوی فرستندگان خود توجه نمودند.
- ۳۴ اما پولس و برنابا در انطاکیه توقف نموده،
با بسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدای دادند.

اختلاف پولس و برنابا

- وبعد از ایام چند پولس به برنابا گفت: «رگردیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه میباشند.»
اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحنا یلقب به مرقس را همراه نیز بردارد.
- ۳۸ لیکن پولس چنین صلاح دانست که شخصی را که از بقیه جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد.
- ۳۹ پس نزاعی سخت شد بحدی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته، به قبرس از راه دریافت.
- ۴۰ اما پولس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، روبه سفر نهاد.
- ۴۱ و از سوریه و قیلیقیه عبور کرده، کلیساها را استوار می نمود.

سفر دوم بشارتی پولس

- وبه دره ولستره آمد که اینک شاگردی تیموتائوس نام آنجا بود، پسر زن یهودیه مومنه لیکن پدرش یونانی بود.
- ۲ که برادران در لستره و ایقونیه براوشهادت میدادند.
- ۳ چون پولس خواست او همراه وی بیاید، او را گرفته مختون ساخت، بهسبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که همه پدرش را میشناختند که یونانی بود.
- ۴ و در هر شهری که میگشتند، قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان میسر دهند تا حفظ نمایند.
- ۵ پس کلیساها در ایمان استوار میشدند و روز بروز در شماره افزوده میگشتند.
- و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روحاقدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیامنع نمود.
- ۷ پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطینیای روند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد.
- ۸ و از میسیا گذشته به ترواس رسیدند.
- ۹ شبی پولس را رویایی رخ نمود که شخصی از اهل مکادونیه ایستاده بود التماس نموده گفت: «مکادونیه آمده، ما را امداد فرما.»
چون این رویا را دید، بیدار نگ عازم سفر مکادونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند ما را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم.
- ۱۱ پس از ترواس به کشتی نشسته، به راه مستقیم به ساموترا کی رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس.

در فیلی

- و از آنجا به فیلی رفتیم که شهراول از سر حد مکادونیه و کلونیه است و در آن شهر چند روز توقف نمودیم.
- ۱۳ و در روز سبت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که نمازی گذاردند، نشسته بازنانی که در آنجا جمع میشدند سخن رانندیم.
- ۱۴ و زنی لیدیه نام، ارغوان فروش، که از شهر طیاتیرا و خداپرست بود، میشنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولس را بشنود.
- ۱۵ و چون او و اهل خانهاش تعمیم یافتند، خواهش نمود، گفت: «گر شمارا یقین است که به خداوند ایمان آوردم، به خانه من در آمده، بمانید.» و ما را الحاح نمود.
- و واقع شد که چون مابه محل نمازی رفتیم، کنیزی که روح تفال داشت و از غیب گویی منافع بسیار برای آقایان خود پیدا می نمود، به ما بر خورد.
- ۱۷ و از عقب پولس و ما آمده، ندا کرده، میگفت که «بن مردمان خدام خدای تعالی میباشند که شمارا از طریق نجات اعلام مینمایند.»
و چون این کار را روزهای بسیار میکرد، پولس دل تنگ شده، برگشت و به روح گفت: «و رامیفرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا.» که در ساعت از او بیرون شد.
- اما چون آقایانش دیدند که از کسب خود مایوس شدند، پولس و سیلاس را گرفته، در بازار نزد حکام کشیدند.
- ۲۰ و ایشان را نزد والیان حاضر ساخته، گفتند: «بن دو شخص شهر ما را به شورش آوردند و از یهود هستند،

- ورسومی را اعلام مینمایند که پذیرفتن و بهجا آوردن آنها بر ما که رومیان هستیم، جایز نیست.»
- پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان جامه های ایشان را کنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند.
- ۲۳ و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و داروغه زندان را تاکید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارد.
- ۲۴ و چون اوید بنطورا دریافت، ایشان را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را در کنده مضبوط کرد.
- اما قریب به نصف شب، پولس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح میخواندند و زندانیان ایشان را میشنیدند.
- ۲۶ که ناگاه زلزله های عظیم حادث گشت بحدی که بیناد زندان به جنبش درآمد و دفعه همه درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت.
- ۲۷ اما داروغه بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشد زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده اند.
- ۲۸ اما پولس به آواز بلند صد ازده، گفت: «و در اضری مرسا ن زیر که ما همه در اینجا هستیم.»
- پس چراغ طلب نموده، به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولس و سیلاس افتاد.
- ۳۰ و ایشان را بیرون آورده، گفت: «ی آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟»
- گفتند: «خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات خواهید یافت.»
- آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند.
- ۳۳ پس ایشان را بر داشته، در همان ساعت شب زخمهای ایشان را شست و خود و همه کسانش فی الفور تعمید یافتند.
- ۳۴ و ایشان را به خانه خود در آورده، خوانی پیش ایشان نهاد و با تمامی عیال خود به خدا ایمان آورده، شاد گردیدند.
- ۳۵ اما چون روز شد، والیان فرایشان فرستاده، گفتند: «ن دو شخص را رها نما.»
- آنگاه داروغه پولس را از این سخنان آگاهانید که «الیان فرستاد هاند تا رستگار شوید. پس الان بیرون آمده، به سلامتی روانه شوید.»
- لیکن پولس بدیشان گفت: «ارا که مردمان رومی میباشیم، آشکارا و بیحجت زده، به زندان انداختند. آیا الان ما را به پنهانی بیرون مینمایند؟ فی بلکه خود آمده، ما را بیرون بیاورند.
- ۳۸ پس فرایشان این سخنان را به والیان گفتند و چون شنیدند که رومی هستند بترسیدند و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بروند.
- ۴۰ آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانه لیدیه شتافتند و با برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه شدند.

در تسالونیکي

- ۱ و از امفپولس و اپلونیه گذشته، به تسالونیکي رسیدند که در آنجا کنیسه یهود بود.
- ۲ پس پولس بر حسب عادت خود، نزد ایشان داخل شده، در سه سبت با ایشان از کتاب مباحثه میکرد و واضح و مبین میساخت که «ازم بود مسیح زحمت بیند و از مردگان بر خیزد و عیسی که خبر او را به شما میدهم، این مسیح است.»
- و بعضی از ایشان قبول کردند و با پولس و سیلاس متحد شدند و از یونانیان خدا ترس، گروهی عظیم و از زنان شریف، عددی کثیر.
- ۵ اما یهودیان بیایمان حسد برده، چند نفر را از بازار بیار داشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش آوردند و به خانه یاسون تاخته، خواستند ایشان را در میان مردم ببرند.
- ۶ و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حکام شهر کشیدند و ندای کردند که «نانی که ربع مسکون را شورانید هاند، حال بدینچنانیز آمده هاند.
- ۷ و یاسون ایشان را پذیرفته است و همه اینها برخلاف احکام قیصر عمل میکنند و قابل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست یعنی عیسی.»
- پس خلق و حکام شهر را از شنیدن این سخنان مضطرب ساختند و از یاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رها کردند.

در یریه

- ۱ اما برادران بیدرنگ در شب پولس و سیلاس را به سوی یریه روانه کردند و ایشان بد آنجا رسیده، به کنیسه یهود در آمدند.
- ۱۱ و اینها از اهل تسالونیکي نجیبتر بودند، چونکه در کمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را تفتیش مینمودند که آیا این همچین است.
- ۱۲ پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم.
- لیکن چون یهودیان تسالونیکي فهمیدند که پولس در یریه نیز به کلام خدا مو عظه میکند، در آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند.
- ۱۴ در ساعت برادران پولس را به سوی دریا روانه کردند ولی سیلاس با تیموتاوس در آنجا توقف نمودند.

۱۵ وره نمایان پولس اورابه اطمینا آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتاوس گرفته که به زودی هرچه تمام تر به نزد او آیند، روانه شدند.
در اطمینا تن)

اما چون پولس در اطمینا انتظار ایشان را می کشید، روح او در اندرونش مضطرب گشت چون دید که شهر از تپه پراست.

۱۷ پس در کنیسه بایهودیان و خداپرستان و در بازار، هر روزه با هر که ملاقات میکرد، مباحثه مینمود.

۱۸ اما بعضی از فلاسفه اپیکورین و رواقین با او روبرو شده، بعضی میگفتند: «بن یا وهگوچه می خواهد بگوید؟» و دیگران گفتند: «ا هر واعظ به خدا یان غر بی است.» زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت میداد.

۱۹ پس او را گرفته، به کوه مرخیچ بردند و گفتند: «یا میتوانیم یافت که این تعلیم تازه های که تو می گویی چیست؟ چونکه سخنان غریب به گوش مامی رسائی. پس می خواهیم بدانیم از اینا چه مقصود است.»

اما جمیع اهل اطمینا و غریبای ساکن آنجا جز برای گفت و شنید در باره چیزهای تازه فراغتی نمی داشتند.

پس پولس در وسط کوه مرخیچ ایستاده، گفت: «ی مردان اطمینا، شمارا از هر جهت بسیار دیندار یافته ام،

زیرا چون سیر کرده، معابد شمارا نظاره مینمودم، مذبحی یافتم که بر آن، نام خدای ناشناخته نوشته بود. پس آنچه را شما ناشناخته می پرستید، من به شما اعلام مینمایم.

۲۴ خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، در هیچکلهای ساخته شده به دستها ساکن نمی باشد و از دست مردم خدمت کرده نمی شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نفس و جمیع چیزها میبخشد.

۲۶ و هرامت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معین و حدود مسکنهای ایشان را مقرر فرمود تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحص کرده، بیابند، بآنکه از هیچیک از ما دور نیست.

۲۸ زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از شعرا ی شمانیز گفته اند که از نسل او میباشیم.

۲۹ پس چون از نسل خدا میباشیم، نشاید گمان برد که الوهیت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان.

۳۰ پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الان تمام خلق را در هر جا حکم میفرماید که توبه کنند.

۳۱ زیرا روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان بر خیزانید.»

چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید.

۳۳ و همچنین پولس از میان ایشان بیرون رفت.

۳۴ لیکن چند نفر بدو پیوسته ایمان آوردند که از جمله ایشان دیونیسیوس آریوپاغی بود و زنی که دامرس نام داشت و بعضی دیگر با ایشان.

در قرن تس

و بعد از آن پولس از اطمینا روانه شده، به قرن تس آمد.

۲ و مردیهودی اکیلا نام را که مولدش پنطس بود و از ایطالیاتازه رسیده بود و زانش پرسکله را یافت زیرا کلودیوس فرمان داده بود که همه یهودیان از روم بروند. پس نزد ایشان آمد.

۳ و چونکه با ایشان همیشه بود، نزد ایشان مانده، به کار مشغول شد و کسب ایشان خیمهدوزی بود.

۴ و هر سبت در کنیسه مکالمه کرده، یهودیان و یونانیان را محاب میساخت.

۵ اما چون سیلاس و تیموتاوس از مکادونیه آمدند، پولس در روح مجبور شده، برای یهودیان شهادت میداد که عیسی، مسیح است.

۶ ولی چون ایشان مخالفت نمود، کفر میگفتند، دامن خود را بر ایشان افشاند، گفت: «ون شمار سر شماست. من بری هستم. بعد از این به نزد امت های روم.»

پس از آنجا نقل کرده، به خانه شخصی یوستس نام خدا پرست آمد که خانه او متصل به کنیسه بود.

۸ اما کرسپس، رئیس کنیسه با تمامی اهل بیتش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری از اهل قرن تس چون شنیدند، ایمان آورده، تعمید یافتند.

۹ شبی خداوند در رویا به پولس گفت: «رسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش

زیرا که من با تو هستم و هیچکس تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلق بسیار است.»

پس مدت یک سال و شش ماه توقف نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم میداد.

۱۲ اما چون غالیون والی اخائیه بود، یهودیان یکدل شده، بر سر پولس تاخته، او را پیش مسند حاکم بردند و گفتند: «این شخص مردم را اغوا می کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.»

چون پولس خواست حرف زند، غالیون گفت: «ی یهودیان اگر ظلمی یا فسقی فاحش میبود، هر آینه شرط عقل میبود که متحمل شما بشوم. ولی چون مسالهای است درباره سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود بفهمید. من در چنین اموری خواهم داوری کنم.» پس ایشان را از پیش مسند براند.

۱۷ و همه سوستانیس رئیس کنسیه را گرفته اوراد را مقابل مسند والی بزدند و غالیون را از این امور هیچ پروا نبود.

اما پولس بعد از آن روزهای بسیار در آنجا توقف نمود پس برادران را وداع نموده، به سوریه از راه دریافت و پرسکله و ایگلا همراه او رفتند. و در کنخریه موی خود را چید چونکه نذر کرده بود.

۱۹ و چون به افسس رسید آن دو نفر را در آنجاها کرده، خود به کنسیه در آمده، بایهودیان مباحثه نمود.

۲۰ و چون ایشان خواهش نمودند که مدتی با ایشان بماند، قبول نکرد

بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که «را به هر صورت باید عید آینده را در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، باز به نزد شما خواهم برگشت.» پس از افسس روانه شد.

۲۲ و به قیصریه فرود آمده (ه اورشلیم رفت و کلیسا را تحت نموده، به انطاکیه آمد.

سفر سوم بشارتی

و مدتی در آنجا مانده، باز به سفر توجه نمود و در ملک غلاطیه و فریجیه جا بجا می گشت و همه شاگردان را استوار مینمود.

۲۴ اما شخصی یهودی نام از اهل اسکندریه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به افسس رسید.

۲۵ او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، درباره خداوند به دقت تکلم و تعلیم مینمود هر چند چنانچه از تعمیدیچی اطلاعی نداشت.

۲۶ همان شخص در کنسیه به دلیری سخن آغاز کرد اما چون پرسکله و ایگلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقت تمام طریق خدا را بدو آموختند.

۲۷ پس چون او عزیمت سفر اخائیه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارش نامهای نوشتند که او را بپذیرند. و چون بدانجا رسید آنانی را که به وسیله فیض ایمان آورده بودند، اعانت بسیار نمود، زیرا به قوت تمام بر یهودا قامه حجت میکرد و از کتب ثابت مینمود که عیسی، مسیح است.

در افسس

و چون پولس در قرنتس بود، پولس در نواحی بالا گردش کرده، به افسس رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته،

بدیشان گفت: «یا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟» به وی گفتند: «لکه نشنیدیم که روح القدس هست!»

بدیشان گفت: «س به چه چیز تعمید یافتید؟» گفتند: «تعمیدیچی.»

پولس گفت: «حی البتہ تعمید تو به میداد و به قوم میگفت به آن کسیکه بعد از من میآید ایمان بیاورد یعنی به مسیح عیسی.»

چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند،

و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها تکلم گشته، نبوت کردند.

۷ و جمله آن مردمان تخمین دوازده نفر بودند.

پس به کنسیه در آمده، مدت سه ماه به دلیری سخن میراند و در امور ملکوت خدا مباحثه مینمود و برهان قاطع میآورد.

۹ اما چون بعضی سخت دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خالق، طریقت را بد میگفتند، از ایشان نگاره گزیده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی طیرانس نام مباحثه مینمود.

۱۰ و بدینطور دو سال گذشت بقسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند.

۱۱ و خداوند از دست پولس معجزات غیر معتاد به ظهور میرسانید،

بطوری که از بدن او دستمالها و فوطهها برده، بر مریضان میگذاردند و امراض از ایشان زایل می شد و ارواح بلید از ایشان اخراج میشدند.

لیکن تنی چند از یهودیان سیاح عزیمه خوان برآنی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و میگفتند: «مارا به آن عیسی که پولس به او موعظه میکند قسم میدهم!»

وهفت نفر پسران اسکوارئیس کهنه یهود این کار میکردند.

۱۵ اما روح خبیث در جواب ایشان گفت: «یسی را می شناسم و پولس را میدانم. لیکن شما کیستید؟»

و آن مرد که روح پلید داشت برایشان جست و برایشان زور آورده، غلبه یافت بحدی که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند.

۱۷ چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیان ساکن افسس مشهور گردید، خوف بر همه ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرم میداشتند.

۱۸ و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها را فاش مینمودند.

۱۹ و جمعی از شعبده بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود

بدینطور کلام خداوند ترقی کرده قوت میگرفت.

و بعد از تمام شدن این مقدمات، پولس در روح عزیمت کرد که از مکادونیه و اخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: «عدا زرفتم به آنجا و روم را نیز باید دید.»

پس دو نفر از ملازمان خود یعنی تیموتائوس و ارسطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقف نمود.

۲۳ در آن زمان هنگامهای عظیم در باره طریقت برپا شد.

۲۴ زیرا شخصی دیمیتریوس نام زرگر که تصاویر بتکده اراطامیس از نقره میساخت و بجهت صنعتگران نفع خطیر پیدا مینمود، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال میداشتند،

فراهم آورده، گفت: «ی مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخی رزق ما است.

۲۶ و دیده و شنیده اید که نه تنها در افسس، بلکه تقریب در تمام آسیا این پولس خلق بسیاری را اغوا نموده، منحرف ساخته است و میگوید اینهایی که به دست ما ساخته میشوند، خدایان نیستند.

۲۷ پس خطر است که نه فقط کسب ما از میان رود بلکه این هیکل خدای عظیم اراطامیس نیز حقیر شمرده شود و عظمت وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را میپرسند بر طرف شود.»

چون این را شنیدند، از خشم پر گشته، فریاد کرده، میگفتند که «زرگ است اراطامیس افسسیان.»

و تمامی شهر به شورش آمده، همه متفق به تماشاخانه تاختند و غایوس و ارسترخس را که از اهل مکادونیه و همراهان پولس بودند با خود می کشیدند.

۳۰ اما چون پولس اراده نمود که به میان مردم درآید، شاگردان او را نگذاشتند.

۳۱ و بعضی از روسای آسیا که او را دوست میداشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نسپارد.

۳۲ و هر یکی صدایی علیحده میکردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثری دانستند که برای چه جمع شده اند.

۳۳ پس اسکندر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او را پیش انداختند و اسکندر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم حجت بیاورد.

۳۴ لیکن چون دانستند که یهودی است همه به یک آواز قریب به دو ساعت ندا می کردند که «زرگ است اراطامیس افسسیان.»

پس از آن مستوفی شهر خلق را ساکت گردانیده، گفت: «ی مردان افسسی، کیست که نمی داند که شهر افسسیان اراطامیس خدای عظیم و آن صنی را که از مشتری نازل شد پرستش میکند؟

پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما میباید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید.

۳۷ زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراج کنندگان هیکلاند و نه به خدای شما بدگفتانند.

۳۸ پس هر گاه دیمیتریوس و همکاران وی ادعایی بر کسی دارند، ایام قضا مقرر است و داوران معین هستند. با همدیگر مراعیه باید کرد.

۳۹ و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید، در محکمه شرعی فیصل خواهد پذیرفت.

۴۰ زیرا در خطریم که در خصوص فتنه امر و زاز ما باز خواست شود چونکه هیچ علتی نیست که درباره آن عذری برای این از دحام توانیم آورد.» این را گفته، جماعت را متفرق ساخت.

در مکادونیه و یونان

و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولس شاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمود و به سمت مکادونیه روانه شد.

- ۲ و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد.
- ۳ و سه ماه توقف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و به یونانستان رسید، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند.
- ۴ و سوپاترس از اهل بیریه و ارسترخس و سکندس از اهل تسالونیکه و غایوس از دربه و تیموتاوس و از مردم آسیا تیخیکس و تروفیمس تا به آسیا همراه او رفتند.
- ۵ و ایشان پیش رفته، در تراس منتظر ما شدند.
- ۶ و اما ما بعد از ایام فطیر از فیلیپ به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روزه تراس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روز ماندیم.

زنده کردن افتیخس

- و در اول هفته چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه میکرد و سخن او تا نصف شب طول کشید.
- ۸ و در بالا خانهای که جمع بودیم چراغ بسیار بود.
- ۹ ناگاه جوانی که افتیخس نام داشت، نزد در پیچه نشسته بود که خواب سنگین او را در بر بود و چون پولس کلام را طول میداد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند.
- ۱۰ آنگاه پولس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: «ضرب مباحثید زیرا که جان او در اوست.»
- پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد.
- ۱۲ و آن جوان را زنده بردند و تسلی عظیم پذیرفتند.

وداع از رهبران افسس

- اما ما به کشتی سوار شده، به اسوس پیش رفتیم که از آنجا میبایست پولس را برداریم که بدینطور قرارداد داد زیرا خواست تا آنجا پیاده رود.
- ۱۴ پس چون در اسوس او را ملاقات کردیم، او را برداشته، به متیلینی آمدیم.
- ۱۵ و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگری به مقابل خیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تروچیلیون توقف نموده، روز دیگری وارد میلیتس شدیم.
- ۱۶ زیرا که پولس عزیمت داشت که از محاذی افسس بگذرد، مباد او را در آسیا درنگی پیدا شود، چونکه تعجیل میکرد که اگر ممکن شود تا روز پنطیکاست به اورشلیم برسد.
- پس از میلیتس به افسس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید.
- ۱۸ و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: «ر شما معلوم است که از روز اول که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت باشما برمی بردم؛ که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحانهایی که از ما کاید بود در من عارض میشد، به خدمت خداوند مشغول میبودم.
- ۲۰ و چگونه چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به خانه شمارا اخبار و تعلیم مینمودم.
- ۲۱ و به یونانستان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ماعیسی مسیح شهادت میدادم.
- ۲۲ و اینک الان در روح بسته شده، به اورشلیم میروم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطلاعی ندارم.
- ۲۳ جز اینکه روح القدس در هر شهر شهادت داده، میگوید که بندها و زحمات برایم مهیا است.
- ۲۴ لیکن این چیزها را به هیچ می شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافتم که به بشارت فیض خدا شهادت دهم.
- ۲۵ و الحال این را می دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده ام، دیگر روی مرا نخواهد دید.
- ۲۶ پس امر و زاز شما گواهی میطلبم که من از خون همه بری هستم، زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خدا کوتاهی نکردم.
- ۲۸ پس نگاه دارید خویشان و تمامی آن گله را که روح القدس شمارا بر آن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است.
- ۲۹ زیرا من میدانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما در خواهند آمد که بر گله ترحم نخواهند نمود، و از میان خود شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند.

- ۳۱ لہذا بیدار یا شیدو بہ یاد آوری کہ مدت سہ سال شبانہ روز از تیبہ نمودن ہر یکی از شما با اشکھا باز نایستادم.
- ۳۲ والحالای برادران شمارا بہ خداوہ کلام فیض اومی سپارم کہ قادر است شمارا بنا کند و در میان جمیع مقدسین شمارا میراث بخشد.
- ۳۳ نقرہ یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیدم، بلکہ خودمی دانید کہ ہمین دستہادر رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت میکرد.
- ۳۵ این ہمہ را بہ شما نمودم کہ میباید چنین مشقت کشیدہ، ضعفارادہ ستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را بہ خاطر دارید کہ او گفت دادن از گرفتن فرخندہتر است.»
- این بگفت وزانوزدہ، باہمگی ایشان دعا کرد.
- ۳۷ و ہمہ گریہ بسیار کردند و برگردن پولس آویختہ، اورا میوسیدند.
- ۳۸ و بسیار متالم شدند خصوص بجهت آن سخنی کہ گفت: «عذاب اینروی مرا نخواہید دید.» پس اورا تابه کشتی مشایعت نمودند.

بسوی اورشلیم

- و چون از ایشان ہجرت نمودیم، سفر دریا کردیم و بہ راہ راست بہ کوس آمدیم و روز دیگر بہ رودس و از آنجا بہ پاترا.
- ۲ و چون کشتیای یافتیم کہ عازم فینیقیہ بود، بر آن سوار شدہ، کوچ کردیم.
- ۳ و قبرس را بہ نظر آوردہ، آن را بہ طرف چپ رہا کردہ، بہ سوی سوریا رفتیم و در صور فرود آمدیم زیرا کہ در آنجا میبایست بار کشتی را فرود آوردند.
- ۴ پس شاگردی چند پیدا کردہ، ہفت روز در آنجا ماندیم و ایشان بہ الہام روح بہ پولس گفتند کہ بہ اورشلیم نرود.
- ۵ و چون آن روز ہارا بر سر دیدیم، روانہ گشتیم و ہمہ با زنان و اطفال تا بیرون شہر مارا مشایعت نمودند و بہ نگارہ دریا زانوزدہ، دعا کردیم.
- ۶ پس یکدیگر را وداع کردہ، بہ کشتی سوار شدیم و ایشان بہ خانہ ہای خود برگشتند.
- و ما سفر دریا را بہ انجام رسانیدہ، از صوبہ پتولا میس رسیدیم و برادران را سلام کردہ، با ایشان یک روز ماندیم.
- ۸ در فریاد آن روز، از آنجا روانہ شدہ، بہ قیصریہ آمدیم و بہ خانہ فیلیپس مبشر کہ یکی از آن ہفت بود در آمدہ، نزد او ماندیم.
- ۹ و اورا چہار دختر با کرہ بود کہ نبوت میکردند.
- و چون روز چند در آنجا ماندیم، نبیای آغا بوس نام از یہودیہ رسید،
- و نزد ما آمدہ، کمر بند پولس را گرفته و دستہا و پایہای خود را بستہ، گفت: «و حال قدس میگوید کہ یہودیان در اورشلیم صاحب این کمر بند را بہ ہمینطور بستہ، اورا بہ دستہای امہا خواهند سپرد.»
- پس چون این را شنیدیم، ما و اہل آنجا التماس نمودیم کہ بہ اورشلیم نرود.
- ۱۳ پولس جواب داد: «ہم میکنید کہ گریان شدہ، دل مرا میشکنید زیرا من مستعدم کہ نہ فقط قید شوم بلکہ تا در اورشلیم بمیرم بہ خاطر نام خداوند عیسی.»
- چون او نشنید خاموش شدہ، گفتیم: «نچہ ارادہ خداوند است بشود.»
- و بعد از آن ایام تدارک سفر دیدہ، متوجہ اورشلیم شدیم.
- ۱۶ و تنی چند از شاگردان قیصریہ ہمراہ آمدہ، ما را نزد شخصی مناسب نام کہ از اہل قبرس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تا نزد او منزل نماییم.

در اورشلیم

- و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادران ما را بہ خشنودی پذیرفتند.
- ۱۸ و در روز دیگر، پولس ما را برداشتہ، نزد یعقوب رفت و ہمہ کشیشان حاضر شدند.
- ۱۹ پس ایشان را سلام کردہ، آنچه خدا بوسیلہ خدمت او در میان امہا بہ عمل آوردہ بود، مفصلاً گفت.
- ۲۰ ایشان چون این را شنیدند، خدا را تعجیب نمودہ، بہ وی گفتند: «ی برادر، آگاہ ہستی کہ چند ہزار ہا از یہودیان ایمان آوردہ اند و جمیع در شریعت غیورند:
- و در بارہ تو شنیدہ اند کہ ہمہ یہودیان را کہ در میان امہا میباشند، تعلیم میدہی کہ از موسی انحراف نمایند و میگوینہ باید اولاد خود را مختون ساخت و بہ سن رفتار نمود.
- ۲۲ پس چہ باید کرد؟ البتہ جماعت جمع خواهند شد زیرا خواهند شنید کہ تو آمدہ ای.

۲۳ پس آنچه به تو گوئیم به عمل آور: چهار مرد نزد ما هستند که برایشان نذری هست.

۲۴ پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نما و خرج ایشان را بده که سر خود را بتراشند تا همه بدانند که آنچه درباره تو شنیده اند اصلی ندارد بلکه خود نیز در محافظت شریعت سلوک مینمایی.

۲۵ لیکن درباره آنانی که از امتها ایمان آورده اند، ما فرستادیم و حکم کردیم که از قربانی های بت و حیوانات خفه شده و زنا پر هیز نمایند.

۲۶ پس پولس آن اشخاص را برداشته، روز دیگر با ایشان طهارت کرده، به هیکل درآمد و از تکمیل ایام طهارت اطلاع داد تا هدیه های برای هر یک از ایشان بگذرانند.

گفتار شدن پولس

و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودیای چند از آسیا اوراد را هیکل دیده، تمامی قوم را به شورش آوردند و دست بر او انداخته، فریاد بر آوردند که «ی مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که برخلاف امت و شریعت و این مکان در هر جا همه را تعلیم میدهد. بلکه یونانیای چند را نیز به هیکل در آورده، این مکان مقدس را ملوث نموده است.»

زیرا قبل از آن تروفیمس افسسی را با وی در شهر دیده بودند و مظنه داشتند که پولس او را به هیکل آورده بود.

پس تمامی شهر به حرکت آمد و خلق ازدحام کرده، پولس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و فی الفور درها را بستند.

۳۱ و چون قصد قتل او میکردند، خبر به مین باشی سپاه رسید که «ما می اورشلیم به شورش آمده است.»

اوبی درنگ سپاه و یوزباشیها را برداشته، بر سر ایشان تاخت. پس ایشان به مجرد دیدن مین باشی و سپاهیان، از زدن پولس دست برداشتند.

چون مین باشی رسید، او را گرفته، فرمان داد تا او را بدوزنجیر ببندند و پرسید که «این کیست و چه کرده است؟»

اما بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صدامیکردند. و چون او به سبب شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند.

و چون به زینه رسید، اتفاق افتاد که لشکریان به سبب ازدحام مردم او را برگرفتند،

زیرا گروهی کثیر از خلق از عقب او افتاده، صدامیزدند که «و راهلاک کن!»

چون نزدیک شد که پولس را به قلعه در آورند، او به مین باشی گفت: آیا اجازت است که به تو چیزی گویم؟ گفت: «یا زبان یونانی را می دانی؟»

مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قتل را به پیا بان برد؟»

پولس گفت: «ن مرد یهودی هستم از طرسوس قلیقیه، شهری که بینام و نشان نیست و خواهش آن دارم که مر اذن فرمائی تا به مردم سخن گویم.»

چون اذن یافت، بر زینه ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت.

سخنان پولس

«ی برادران عزیز و پدران، حجتی را که الان پیش شما می آورم بشنوید.»

چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلم میکند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت:

«ن مرد یهودی هستم، متولد طرسوس قلیقیه، اما تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت غملائیل و در دقایق شریعت اجداد متعلم شده، درباره خدا

غیور میبودم، چنانکه همگی شما امروز میباشید.

۴ و این طریقت را تا به قتل مزاحم میبودم به نوعی که مردان و زنان را بند نهاده، به زندان میانداختم،

چنانکه رئیس کهنه و تمام اهل شورا به من شهادت میدهند که از ایشان نامها برای برادران گرفته، عازم دمشق شدم تا آنانی را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به اورشلیم آورم تا سزایابند.

۶ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من درخشید.

۷ پس بر زمین افتاده، هاتفی را شنیدم که به من میگوید: ای شاول، ای شاول، چرا بر من جفا میکنی؟

من جواب دادم: خداوند اتو کیستی؟ او مرا گفت: من آن عیسی ناصری هستم که تو بروی جفای کنی.»

۹ و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آوازان کس را که با من سخن گفت نشنیدند.

۱۰ گفتم: خداوند آنچه کنم؟ خداوند مرا گفت: برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مطلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرر است که بکنی.»

- ۱۱ پس چون از سطوت آن نور ناپینا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند.
- ۱۲ آنگاه شخصی متقی بحسب شریعت، خانیا نام که زده همه یهودیان ساکن آنجا نیکام بود، به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت: ای برادر شاول، بیناشو که در همان ساعت بروی نگریم.
- ۱۴ او گفت: خدای پدران ماتورا برگزید تا اراده او را بدانی و آن عادل را بینی و از زبانش سخنی بشنوی.
- ۱۵ زیرا آنچه دیده و شنیده‌های نزد جمیع مردم شاهد بر او خواهد شد.
- ۱۶ و حال چر تا خیر مینمائی؟ بر خیز و تعمیم بگیر و نام خدا و ندر او خوانده، خود را از گناهانت غسل ده.
- ۱۷ و چون به اورشلیم برگشته، در هیکل دعا می‌کردم، پیخود شدم.
- ۱۸ پس او را دیدم که به من می‌گوید: بشتاب و از اورشلیم به زودی روانه شوزیرا که شهادت تو را در حق من نخواهند پذیرفت.
- ۱۹ من گفتم: خداوند، ایشان میدانند که من در هر کنیسه مومنین تو را حبس کرده، می‌زدم؛ و هنگامی که خون شهید تو استیفان را میریختند، من نیز ایستاده، رضابدان دادم و جامه‌های قاتلان او را نگاه میداشتم.
- ۲۱ او به من گفت: روانه شوزیرا که من تو را به سوی امت‌های بعید می‌فرستم.
- پس تا این سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه آواز خود را بلند کرده، گفتند: «نبن شخص را از روی زمین بردار که زنده ماندن او جایز نیست!» و چون غوغا نمود و جامه‌های خود را افشاند، خاک به هوا میریختند.
- ۲۵ و وقتی که فرمان داد تا او را به قلعه در آورند و فرمود که او را به تازیانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اینقدر بر او فریاد می‌کردند.
- چون یوزباشی این را شنید، نزد من باشی رفته، او را خبر داده، گفت: «ه می‌خواهی بکنی زیرا این شخص رومی است؟»
- پس من باشی آمده، به وی گفت: «رابگو که تو رومی هستی؟» گفت: «لی!»
- من باشی جواب داد: «ن این حقوق را به مبلغی خطیر تحصیل کردم!» پولس گفت: «مامن در آن مولود شدم.»
- در ساعت آنانی که قصد تفتیش او داشتند، دست از او برداشتند و من باشی ترسان گشت چون فهمید که رومی است از آن سبب که او را بسته بود.
- ۳۰ با مدادان چون خواست در ست بفهمد که یهودیان به چه علت مدعی او می‌باشند، او را از زندان بیرون آورده، فرمود تا روسای کهنه و تمامی اهل شورا حاضر شوند و پولس را پایین آورده، در میان ایشان برپا داشت.

پولس در حضور اهل شورا

- پس پولس به اهل شورانیک نگر بسته، گفت: «ی برادران، من تا امروز با کمال ضمیر صالح در خدمت خدا رفتار کرده‌ام.»
- آنگاه حننیا، رئیس کهنه، حاضران را فرمود تا به دهانش زنند.
- ۳ پولس بدو گفت: «داتورا خواهد زد، ای دیوار سفید شده! تو نشسته‌ای تا مرا بر حسب شریعت داوری کنی و به ضد شریعت حکم به زدنم میکنی؟»
- حاضران گفتند: «یا رئیس کهنه خدا را دشنام میدهی؟»
- پولس گفت: «ی برادران، ندانستم که رئیس کهنه است، زیرا مکتوب است حاکم قوم خود را بد مگوی.»
- چون پولس فهمید که بعضی از صدوقیان و بعضی از فریسیانند، در مجلس ندادرد داد که «ی برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من باز پرس میشود.»
- چون این را گفت، در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند، زیرا که صدوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو.
- ۹ پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبان از فرقه فریسیان برخاسته محاصره نمودند، می‌گفتند که «این شخص هیچ بدی نیافتیم و اگر روحی یا فرشته‌ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نباید نمود.»
- و چون منازعه زیاد تر میشد، من باشی ترسید که مباد پولس را بزنند. پس فرمود تا سپاهیان پایین آمده، او را از میانشان برداشته، به قلعه در آوردند.
- و در شب همان روز خداوند نزد او آمده، گفت: «ی پولس خاطر جمع باش زیرا چنانکه در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.»
- و چون روز شد، یهودیان بایکدیگر عهد بسته، برخویشتن لعن کردند که تا پولس را نکشند، نخورند و ننوشند.

۱۳ و آنانی که در باره این، همقسم شدند، زیاده از چهل نفر بودند.

۱۴ اینها نزد رسای کهنه و مشایخ رفته، گفتند: «رخویشتن لعنت سخت کردیم که تا پولس را نکشیم چیزی نچشم.»

۱۵ پس الان شما با اهل شورا، مین باشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد که گویا اراده دارید در احوال او نیکو تر تحقیق نمائید، و ما حاضر هستیم که قبل از رسیدنش او را بکشیم.»

اما خواهرزاده پولس از کمین ایشان اطلاع یافته، رفت و به قلعه درآمد، پولس را آگاهانید.

۱۷ پولس یکی از یوزباشیان را طلبیده، گفت: «این جوان را نزد مین باشی ببر زیرا خبری دارد که به او بگوید.»

پس او را برداشته، به حضور مین باشی رسانیده، گفت: «ولس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.»

پس مین باشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید: «ه چیز است که می خواهی به من خبر دهی؟»

عرض کرد: «هودیان متفق شده اند که از تو خواهش کنند تا پولس را فردا به مجلس شورا در آوری که گویا اراده دارند در حق او زیاد تر تفتیش نمایند.

۲۱ پس خواهش ایشان را اجابت مفر ما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین و یاندویه سوگند عهد بستند که تا او را نکشند چیزی نخورند و نیاشامند و الان مستعد و منتظر وعده تو میباشند.»

مین باشی آن جوان را مرخص فرموده، قدغن نمود که «هیچکس مگو که مرا از این راز مطلع ساختی.»

پس دو نفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمود که «ویست سپاهی و هفتاد سوار و ویست نیزه دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه بروند؛

و مرکی حاضر کنید تا پولس را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فیلکس والی برسانند.»

و نامهای بدین مضمون نوشت:

«لودیوس لیبسیاس، به والی گرامی فیلکس سلام میرساند.

۲۷ یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است.

۲۸ و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بروی شکایت میکنند، او را به مجلس ایشان در آوردم.

۲۹ پس یافتم که در مسائل شریعت خود از او شکایت میدارند، ولی هیچ شکوهای مستوجب قتل یا بندگی ندارند.

۳۰ و چون خبر یافتم که یهودیان قصد کمین سازی برای او دارند، بیدارنگ او را نزد تو فرستادم و مدعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او ادعا نمایند و السلام.»

پس سپاهیان چنانکه ما مورش شدند، پولس را در شب برداشته، به انتیپاتریس رسانیدند.

۳۲ و با مدادان سواران را گذاشته که با او بروند، خود به قلعه برگشتند.

۳۳ و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی سپردند و پولس را نیز نزد او حاضر ساختند.

۳۴ پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قیلیقیه است،

گفت: «ون مدعیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید.» و فرمود تا او را در سرای هیرودیس نگاه دارند.

مخاطبه در حضور فیلکس

و بعد از پنج روز، حنانیای رئیس کهنه با مشایخ و خطیبی ترلس نام رسیدند و شکایت از پولس نزد والی آوردند.

۲ و چون او را احضار فرمود، ترلس آغاز ادعا نموده، گفت: چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم و احسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده

است، ای فیلکس گرامی،

در هر جا و در هر وقت این رادر کمال شکرگذاری میپذیریم.

۴ ولیکن تا تو را زیاده مصدع نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصر عرض ما را بشنوی.

۵ زیرا که این شخص را مفسد و فتنه انگیز یافته ایم در میان همه یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت نصاری.

۶ و چون او خواست هیکل را ملوث سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او داورى نماییم.

۷ ولی لیبسیاس مین باشی آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد،

و فرمود تا مدعیانش نزد تو حاضر شوند؛ و از او بعد از امتحان میتوانی دانست حقیقت همه این اموری که ما بر او ادعا می کنیم.»

و یهودیان نیز با او متفق شده گفتند که چنین است.

چون والی به پولس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد: «زان رو که میدانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم میباشی، به خوشنودی وافر حجت در باره خود میآورم.

۱۱ زیرا تو میتوانی دانست که زیاد از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم،

و مرا نیافتند که در هیکل با کسی مباحثه کنم و نه در کنایس یا شهر که خلق را به شورش آورم.

۱۳ و هم آنچه الان بر من ادا میکنند، نمی توانند اثبات نمایند.

۱۴ لیکن این راز نزد تو اقرار میکنم که به طریقتی که بدعت میگویند، خدای پدران را عبادت میکنم و به آنچه در تورات و انبیا مکتوب است معتقدم،

و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد.

۱۶ و خود را در این امر ریاضت میدهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بیلغزش نگاه دارم.

۱۷ و بعد از سالهای بسیار آدم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم.

۱۸ و در این امور چند نفر از یهودیان آسیا مرا در هیکل مطهر یافتند بدون هنگامه یا شورشی.

۱۹ و ایشان میبایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارند ادا کنند.

۲۰ یا اینان خود بگویند اگر گاهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم،

مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که در باره قیامت مردگان از من امروز پیش شما باز پرس میشود.»

آنگاه فیلکس چون از طریقت نیکو تراگاهی داشت، امر ایشان را تاخیر انداخته، گفت: «و نلیسیاس مین باشی آید، حقیقت امر شمارا دریافت خواهم کرد.»

پس یوزباشی را فرمان داد تا پولس را نگاه دارد و او را آزادی دهد و واحدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات او منع نکند.

۲۴ و بعد از روزی چند فیلکس بازوجه خود در سلا که زنی یهودی بود، آمده پولس را طلبیده، سخن او را در باره ایمان مسیح شنید.

۲۵ و چون او در باره عدالت و پرهیزکاری و داوری آینده خطاب میکرد، فیلکس ترسان گشته، جواب داد که «لحال برو چون فرصت کم توراباز

خواهم خواندم.»

و نیز امید میداشت که پولس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرر وی را خواسته، با او گفتگو میکرد.

۲۷ اما بعد از انقضای دو سال، پورکیوس فستوس، خلیفه ولایت فیلکس شد و فیلکس چون خواست بر یهود منت نهد، پولس را در زندان گذاشت.

محا که در حضور فستوس

پس چون فستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قیصر به اورشلیم رفت.

۲ و رئیس کهنه واکا بر یهود نزد او بر پولس ادا کردند و بدو التماس نموده،

منتی بروی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستد و در کین بودند که او را در راه بکشند.

۴ اما فستوس جواب داد که «ولس را باید در قیصریه نگاه داشت» زیرا خود را داده داشت به زودی آنجا برود.

۵ و گفت: «س کسانی از شما که میتوانند همراه بیانند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادا نمایند.»

و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقف کرده بود، به قیصریه آمد و با مدادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولس را حاضر سازند.

۷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایتهای بسیار و گران بر پولس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد.

۸ او جواب داد که «به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گاه کردهام.»

اما چون فستوس خواست بر یهود منت نهد، در جواب پولس گفت: «یا میخواهی به اورشلیم آیی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟»

پولس گفت: «و محکم قیصر ایستاده ام که در آنجا میباید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکردهام، چنانکه تو نیز نیکو میدانی.

۱۱ پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچیک از این شکایتهایی که اینها بر من میآورند اصلی

ندارد، کسی نمی تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی میکنم.»

آنگاه فستوس بعد از مکالمه با اهل شورا جواب داد: «یا به قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت.»

و بعد از مروری چند، اغریاس پادشاه و برنیکی برای تحیت فستوس به قیصریه آمدند.

- ۱۴ و چون روزی بسیار در آنجا توقف نمودند، فستوس برای پادشاه، مقدمه پولس را بیان کرده، گفت: «ردی است که فیلکس او را دربند گذاشته است، که در باره او وقتی که به اورشلیم آمدم، روسای کهنه و مشایخ یهود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر او داوری شود.
- ۱۶ در جواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که احدی را بسپارند قبل از آنکه مدعی علیه مدعیان خود را و بر او شود و او را فرصت دهند که ادعای ایشان را جواب گوید.
- ۱۷ پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بید رنگ در روز دوم بر مسند نشست، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند.
- ۱۸ و مدعیانش بر پای استاده، از آنچه من گفتم هیچ ادعا بروی نیاوردند.
- ۱۹ بلکه مسالهای چند بر او ایراد کردند در باره مذهب خود و در حق عیسی نامی که مرده است و پولس میگوید که اوزنده است.
- ۲۰ و چون من در اینگونه مسایل شک داشتم، از او پرسیدم که آیا می خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این مقدمه فیصل پذیرد؟
- ولی چون پولس رفع دعوی کرد که برای محاکمه او غسطس محفوظ ماند، فرمان دادم که او را نگاه بدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم.»
- اغر پیاس به فستوس گفت: «ن نیز می خواهم این شخص را بشنوم.» گفت: «رد او را خواهی شنید.»
- پس با مدادان چون اغر پیاس و بر نیکی با حشمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع با مین باشیان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان فستوس پولس را حاضر ساختند.
- ۲۴ آنگاه فستوس گفت: «ای اغر پیاس پادشاه، وای همه مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص را می بینید که در باره او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند.
- ۲۵ ولیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود به او غسطس رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم.
- ۲۶ و چون چیزی درست ندارم که در باره او به خداوند گامر قوم دارم، از این جهت او را نزد شما و علی الخصوص در حضور تو ای اغر پیاس پادشاه آوردم تا بعد از تفحص شاید چیزی یافته بنگارم.
- ۲۷ زیرا مرا اخلاف عقل مینماید که اسیری را بفرستم و شکایتی که بر اوست معروض ندارم.»

سخنان پولس در حضور اغر پیاس

- اغر پیاس به پولس گفت: «رخصی که کیفیت خود را بگویی.»
- که «ای اغر پیاس پادشاه، سعادت خود را در این میدانم که امروز در حضور تو حجت بیاورم، در باره همه شکایتی که یهود از من میدارند.
- ۳ خصوص چون تو در همه رسوم و مسایل یهود عالم هستی، پس از تو مستدعی آنم که تحمل فرموده، مرا بشنوی.
- ۴ رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر میبردم، تمامی یهود می دانند و مرا از اول میشناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارسا ترین فرقه دین خود فریسی میبودم.
- ۶ و الحال به سبب امید آن وعدهای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا میکنند.
- ۷ و حال آنکه دوازده سبط ما شبانه روز بجد و جهد عبادت میکنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای اغر پیاس پادشاه، یهود بر من ادعا میکنند.
- «ما چرا محال میندازید که خدا مر دگان را بر خیزاند؟
- من هم در خاطر خود مینداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است، چنانکه در اورشلیم هم کردم و از روسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدسین را در زندان حبس می کردم و چون ایشان را می کشتند، در فتوا شریک میبودم.
- ۱۱ و در همه کلیس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبوری ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می کردم.
- ۱۲ در این میان هنگامی که با قدرت و اجازت از روسای کهنه به دمشق میرفتم، در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده تراز خورشید که در دور من و رفقایم تابید.
- ۱۴ و چون همه بر زمین افتادیم، هاتنی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: ای شاول، شاول، چرا بر من جفا میکنی؟ تو را بر میخها لگد زدن دشوار است.»

- ۱۵ من گفتم: خداوند اتو کیستی؟ گفت: من عیسی هستم که تو بر من جفا میکنی.
- ۱۶ ولیکن برخاسته، برپایبایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرر گردانم بر آن چیزهایی که مراد آنها دیدهای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد.
- ۱۷ و تو را رهایی خواهم داد از قوم و ازامت هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد،
- تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدسین بوسیله ایمانی که بر من است بیابند.»
- ۱۹ آن وقت ای اغریاس پادشاه، رویای آسمانی را نافرمانی نورزیدم.
- ۲۰ بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بومیه و امتهار نیز اعلام مینمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را بجا آورند.
- ۲۱ به سبب همین امور بود مراد رهیکل گرفته، قصد قتل من کردند.
- ۲۲ اما از خدا اعانت یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام مینمایم و حرفی نمی گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که میبایست واقع شود، که مسیح میبایست زحمت بیند و نو بر قیامت مردگان گشته، قوم و امتهار را به نور اعلام نماید.»
- چون او بدین سخنان، حجت خود را می آورد، فستوس به آواز بلند گفت: «ی پولس دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است!»
- گفت: «ی فستوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را میگویم.
- ۲۶ زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن میگویم، از این امور مطلع است، چونکه مرا یقین است که هیچیک از این مقدمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد.
- ۲۷ ای اغریاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آوردهای؟ میدانم که ایمان داری!»
- اغریاس به پولس گفت: «ه قلیل تر غیب میکنی که من مسیحی بگردم؟»
- پولس گفت: «ز خدا خواهش میداشتم بابه قلیل یابه کثیر، نه تنها تو بلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!»
- چون این را گفت، پادشاه و والی و برنیکی و سایر مجلسیان برخاسته، رفتند و بایکدیگر گفتگو کرده، گفتند: «ین شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.»
- و اغریاس به فستوس گفت: «گراین مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی کرد، او را آزاد کردن ممکن میبود.»

حرکت بسوی روم

- چون مقرر شد که به ایطالیابرویم، پولس و چند زندانی دیگر را به یوزباشی از سپاه اغسطس که یولیوس نام داشت، سپردند.
- ۲ و به کشتی ادرا میتینی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و ارسترخس از اهل مکادونیه از تسالونیککی همراه ما بود.
- ۳ روز دیگر به صیدون فرود آمدیم و یولیوس با پولس ملاطفت نمود، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان نوازش یابد.
- ۴ و از آنجا روانه شده، زیر قپرس گذشتیم زیرا که باد مخالف بود.
- ۵ و از دریای کنار قلیقیه و پمفلیه گذشته، به میرای لیکیه رسیدیم
- در آنجا یوزباشی کشتی اسکندریه را یافت که به ایطالیامیرفت و ما را بر آن سوار کرد.
- ۷ و چند روز به آهستگی رفته، به قنیدس به مشقت رسیدیم و چون باد مخالف مامی بود، در زیر کیت نزدیک سلهونی راندم، و به دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادر حسنه مسمی و قریب به شهر لسائیه است رسیدیم.
- و چون زمان منقضی شد و در این وقت سفر دریا خطرناک بود، زیرا که ایام روزه گذشته بود، پولس ایشان را نصیحت کرده، گفت: «ی مردمان، میبینم که در این سفر ضرر و خسران بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را بلکه جانهای ما را نیز.»
- ولی یوزباشی نا خدا و صاحب کشتی را بیشتر از قول پولس اعتنا نمود.

- ۱۲ و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن بسر برند، اکثر چنان مصلحت دانستند که از آنجا نقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به فینیکیس رسانیده، زمستان را در آنجا بسر برند که آن بندری است از کریت مواجه مغرب جنوبی و مغرب شمالی.
- ۱۳ و چون نسیم جنوبی وزیدن گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و از کاره کریت گذشتیم.
- ۱۴ لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اورکلیدون مینامند از بالای آن زدن گرفت.
- ۱۵ در ساعت کشتی ربوده شده، روبرو سوی باد نتوانست نهاد. پس آن را از دست داده، بیاختیار رانده شدیم.
- ۱۶ پس در زیر جزیره‌های که کلودی نام داشت، دوان دوان رفتیم و به دشواری زورق را در قبض خود آوردیم.
- ۱۷ و آن را برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگزار سیرتس فروروند، حبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند.
- ۱۸ و چون طوفان بر ما غلبه مینمود، روز دیگر، بار کشتی را بیرون انداختند.
- ۱۹ و روز سوم به دستهای خود آلات کشتی را به دریا انداختیم.
- ۲۰ و چون روزهای بسیار آفتاب و ستارگان را ندیدند و طوفانی شدید بر ما میافتاد، دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند.
- و بعد از گرسنگی بسیار، پولس در میان ایشان ایستاده، گفت: «ی مردمان، نخست میبایست سخن مرا پذیرفته، از کریت نقل نکرده باشید تا این ضرر و خسران را نبینید.
- ۲۲ اکنون نیز شمار انصیحت میکنم که خاطر جمع باشید زیرا که هیچ ضرری به جان یکی از شما نخواهد رسید مگر به کشتی.
- ۲۳ زیرا که دوش، فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمت او را میکنم، به من ظاهر شده،
- گفت: ای پولس ترسان مباش زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک خدا همه همسفران تو را به تو بخشیده است.»
- ۲۵ پسای مردمان خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد.
- ۲۶ لیکن باید در جزیره‌های بیفتیم.»
- و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای ادریابه هر سوراخه میشدیم، در نصف شب ملاحان گمان بردند که خشکی نزدیک است.
- ۲۸ پس پیمایش کرده، بیست قامت یافتند. و قدری پیشتر رفته، باز پیمایش کرده، پانزده قامت یافتند.
- ۲۹ و چون ترسیدند که به سخره‌ها بیفتیم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تمنای میکردند که روز شود.
- ۳۰ اما چون ملاحان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به دریا انداختند به بهانه‌ای که لنگرها را از پیش کشتی بکشند، پولس یوزباشی و سپاهیان را گفت: «گراینها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.»
- آنگاه سپاهیان ریسمانهای زورق را بریده، گذاشتند که بیفتند.
- چون روز نزدیک شد، پولس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت: «مرور روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده، گرسنه ماند هاید.
- ۳۴ پس استدعای من این است که غذا بخورید که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که موی از سر هیچیک از شما نخواهد افتاد.»
- این بگفت و در حضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت.
- ۳۶ پس همه قویدل گشته نیز غذا خوردند.
- ۳۷ و جمله نفوس در کشتی دو یست و هفتاد و شش بودیم.
- ۳۸ چون از غذا سیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند.
- اما چون روز، روشن شد، زمین را شناختند؛ لیکن خلیجی دیدند که شاطیای داشت. پس رای زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن برانند.
- ۴۰ و بند لنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سکان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند.
- ۴۱ اما کشتی را در مجمع بحرین به پایاب رانده، مقدم آن فرو شده، یحرکت ماند ولی موخرش از لطمه امواج درهم شکست.
- ۴۲ آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگریزد.
- ۴۳ لیکن یوزباشی چون خواست پولس را بر هاند، ایشان را از این اراده بازداشت و فرمود تا هر که شناوری داند، نخست خویشتن را به دریا انداخته به ساحل رساند.
- ۴۴ و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

در ملیطه

- و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد.
- ۲ و آن مردمان بربری با ما کمال ملاطفت نمودند، زیرا به سبب باران که میبارید و سرما آتش افروخته، همه ما را پذیرفتند.
- ۳ چون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش مینهاد، به سبب حرارت، افعیای بیرون آمده، بردستش چسپید.
- ۴ چون بر بریان جانور را از دستش آویخته دیدند، بایکدی گرمی گفتند: «لاشک این شخص، خونی است که باینکه از در یارست، عدل نمی گذارد که زیست کند.»
- اما آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت.
- ۶ پس منتظر بودند که او آماس کند یا بگتاده، بمیرد. ولی چون انتظار بسیار کشیدند و دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند که خدایی است.
- و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پوبلیوس نام داشت بود که او ما را به خانه خود طلییده، سه روز به مهربانی نمود.
- ۸ از قضا پدربلیوس رانج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولس نزد وی آمده و دست بر او گذارده، او را شفاداد.
- ۹ و چون این امر واقع شد، سایر مریضانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند.
- ۱۰ و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه میشدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند.
- دروم
- و بعد از سه ماه به کشتی اسکندریه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم.
- ۱۲ و بهسرا کوس فرود آمده، سه روز توقف نمودیم.
- ۱۳ و از آنجا دور زده، به ریغیون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دوم وارد پو طیولی شدیم.
- ۱۴ و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به روم آمدیم.
- ۱۵ و برادران آنجا چون از احوال ما مطلع شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا فوراً پیوس و سه دکان. و پولس چون ایشان را دید، خدا را شکر نموده، قویدل گشت.
- ۱۶ و چون به روم رسیدیم، یوزباشی زندانیان را بهسردار افواج خاصه سپرد. اما پولس را اجازت دادند که بایک سپاهی که محافظت او میکرد، در منزل خود بماند.
- و بعد از سه روز، پولس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت: «ای برادران عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده بودم، همانا مراد را و اورشلیم بسته، به دستهای رومیان سپردند.
- ۱۸ ایشان بعد از تفحص چون در من هیچ علت قتل نیافتند، اراده کردند که مرا رها کنند.
- ۱۹ ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به قیصر رفع دعوی کردم، نه تا آنکه از امت خود شکایت کنم.
- ۲۰ اکنون بدین جهت خواستم شمارا ملاقات کنم و سخن گویم زیرا که بجهت امید اسرائیل، بدین زنجیر بسته شدم.»
- وی را گفتند: «هیچ نوشته در حق تو از یهودیه نیافته ایم و نه کسی از برادرانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی درباره تو گفته است.
- ۲۲ لیکن مصلحت دانستیم از تو مقصود تو را بشنویم زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بدمی گویند.»
- پس چون روزی برای وی معین کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان به ملکوت خدا شهادت داده، شرح مینمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام درباره عیسی اقامه حجت میکرد.
- ۲۴ پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند.
- ۲۵ و چون بایکدیگر معارضه میکردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولس این یک سخن را گفته بود که «و حال قدس به وساطت اشعیای نبی به اجداد ما نیکو خطاب کرده،
- گفته است که نزد این قوم رفته بدیشان بگوه گوش خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگرست و نخواهید دید،
- زیرا دل این قوم غلیظ شده و به گوشهای سنگین میشوند و چشمان خود را بر هم نهاده اند، مبادا به چشمان ببینند و به گوشها بشنوند و به دل بفهمند و باز گشت کنند تا ایشان را شفا بخشم.»

- ۲۸ پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد اتمها فرستاده میشود و ایشان خواهند شنید.»
- چون این را گفت یهودیان رفتند و بایکدیگر مباحثه بسیار میکردند.
- ۳۰ اما پولس دو سال تمام در خانه اجارهای خود ساکن بود و هر که به نزد وی میآمد، میپذیرفت.
- ۳۱ و به ملکوت خدا موعظه مینمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیح خداوند بدون ممانعت تعلیم میداد.

رساله پولس رسول به رومیان

پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا، که سابق وعده آن را داده بود به وساطت انبیای خود در کتب مقدسه، درباره پسر خود که بحسب جسم از نسل داود متولد شد، و بحسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ماعیسی مسیح، که به او فیض و رسالت را یافتیم برای اطاعت ایمان در جمیع امتهای خاطر اسم او، که در میان ایشان شمانیز خوانده شده عیسی مسیح هستید به همه که در روم محبوب خدا خوانده شده و مقدسید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خداوند عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

اشتیاق برای دیدار رومیان

اول شکر میکنم خدای خود را به وساطت عیسی مسیح درباره همگی شما که ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته است؛ زیرا خدایی که او را به روح خود در انجیل پسرش خدمت میکنم، مرا شاهد است که چگونه پیوسته شمارا یاد می کنم، و دائم در دعاها و مسالمت میکنم که شاید الان آخر به اراده خدا سعادت یافته، نزد شما بیایم. ۱۱ زیرا بسیار اشتیاق دارم که شمارا ببینم تا نعمتی روحانی به شما برسانم که شما استوار بگردید، یعنی تا در میان شما تسلی یابیم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما.

۱۳ لگای برادران، نمی خواهم که شمایی خبر باشید از اینکه مکرر اراده آمدن نزد شما کردم و تا به حال ممنوع شدم تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز چنانکه در سایر امتهای.

۱۴ زیرا که یونانیان و بربریان و حکما و جهلا را هم مدیونم.

۱۵ پس همچنین بقدر طاقت خود مستعدم که شمارا نیز که در روم هستید بشارت دهم.

۱۶ زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اول یهود و پس یونانی، که در آن عدالت خدا مکشوف میشود، از ایمان تا ایمان، چنانکه مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.

غضب خدا بر مردمان

زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف میشود بر هر بیدینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز میدارند.

۱۹ چونکه آنچه از خدا میتوان شناخت، در ایشان ظاهر است زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده است.

زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کارهای او فهمیده و دیده میشود تا ایشان را عذری نباشد.

۲۱ زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تعجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بیفهم ایشان تاریک گشت.

۲۲ ادعای حکمت میکردند و احق گردیدند.

۲۳ و جلال خدای غیر فانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل نمودند.

۲۴ لهذا خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود تا در میان خود بدنهای خویش را خوار سازند،

که ایشان حق خدا را به دروغ مبدل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالق که تا ابد الابد متبارک است. آمین.

از این سبب خدا ایشان را به هوسهای خبیثت تسلیم نمود، به نوعی که زنا نشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند.

۲۷ و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند.

۲۸ و چون رواندا شدند که خدا را در دانش خود نگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود و گذاشت تا کارهای ناشایسته بهجا آورند.

۲۹ مملو از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع و خبیثت؛ پراز حسد و قتل و جدال و مکروید خوبی؛

غمازان و غیبت کنندگان و دشمنان خدا و اهانت کنندگان و متکبران و لافزنان و مبدعان شر و نامطیعان والدین؛ بیفهم و بیوفایا لفت و بیرحم.

۳۲ زیرا هر چند انصاف خدا را میدانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها را میکنند بلکه کنندگان را نیز خوش میدارند.

حکم برحق خدا بر یهود و غیر یهود

لذا ای آدمی که حکم میکنی، هر که باشی عذری نداری زیرا که به آنچه بردیگری حکم میکنی، فتوا بر خود میدهی، زیرا تو که حکم میکنی، همان کارها را به عمل میآوری.

۲ و میدانیم که حکم خدا بر کنندگان چنین اعمال برحق است.

۳ پس ای آدمی که بر کنندگان چنین اعمال حکم میکنی و خود همان را میکنی، آیا گمان میبری که تواز حکم خدا خواهی رست؟ یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز میشماری و نمی دانی که مهربانی خدا تو را به توبه میکشد؟

و به سبب قساوت و دل ناتو به کار خود، غضب را ذخیره میکنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادل خدا که به هر کس بر حسب اعمالش جزا خواهد داد:

اما به آنانی که با صبر در اعمال نیکو طالب جلال و اکرام و بقایند، حیات جاودانی را؛

و اما به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی کنند بلکه مطیع ناراستی میباشند، خشم و غضب

و عذاب و ضیق بر نفس بشری که مرتکب بدی میشود، اول بر یهود و پس بر یونانی؛

لکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر نیکو کار، نخست بر یهود و بر یونانی نیز.

زیرا نزد خدا طرفداری نیست،

زیرا آنانی که بدون شریعت نگاه کنند، بیشتر رعیت نیز هلاک شوند و آنانی که با شریعت نگاه کنند، از شریعت برایشان حکم خواهد شد.

۱۳ از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد.

۱۴ زیرا هر گاه امت هائی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت بهجا آرند، اینان هر چند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند، چونکه از ایشان ظاهر میشود که عمل شریعت بردل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی میدهد و افکار ایشان بایکدیگر یا مذمت میکنند یا عذر میآورند،

در روزی که خدا رازهای مردم را داوری خواهد نمود به وساطت عیسی مسیح بر حسب بشارت من.

پس اگر تو مسمی به یهود هستی و بر شریعت تکیه میکنی و به خدا نخر مینمایی،

و اراده او را امیدانی و از شریعت تربیت یافته، چیزهای افضل را میگزینی،

و یقین داری که خود هادی کوران و نور ظلمتیان

و مودب جاهلان و معلم اطفال هستی و در شریعت صورت معرفت و راستی را داری،

پس ای کسیکه دیگران را تعلیم میدهی، چرا خود را نمی آموزی؟ و وعظ میکنی که دزدی نباید کرد، آیا خود دزدی میکنی؟

و از زنا کردن نمی میکنی، آیا خود زانی نیستی؟ و از بیتهافتت داری، آیا خود معبدها را غارت نمی کنی؟

و به شریعت نخر میکنی، آیا به تجاوز از شریعت خدا را اهانت نمی کنی؟

زیرا که به سبب شمادرمیان امتها اسم خدا را کفر میگویند، چنانکه مکتوب است.

۲۵ زیرا ختنه سودمند است هر گاه به شریعت عمل نمایی. اما اگر از شریعت تجاوز نمایی، ختنه تو ناخنتونی گشته است.

۲۶ پس اگر ناخنتونی، احکام شریعت را نگاه دارد، آیا ناخنتونی او ختنه شمرده نمی شود؟

و ناخنتونی طبیعی هر گاه شریعت را بهجا آرد، حکم خواهد کرد بر تو که با وجود کتب و ختنه از شریعت تجاوز میکنی.

۲۸ زیرا آنکه در ظاهر است، یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است، ختنه نی.

۲۹ بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه آنکه قلبی باشد، در روح نه در حرف که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست.

پس برتری یهودیان چیست؟

پس برتری یهود چیست؟ و یا از ختنه چه فایده؟

بسیار از هر جهت؛ اول آنکه بدیشان کلام خدا امانت داده شده است.

۳ زیرا که چه بگوئیم اگر بعضی ایمان نداشتند؟ آیا بی ایمانی ایشان امانت خدا را باطل میسازد؟

حاشا! بلکه خدا راستگو باشد و هر انسان دروغگو، چنانکه مکتوب است: «اینکه در سخنان خود مصدق شوی و در داوری خود غالب آیی»،
 لکن اگر راستی ماعدالت خدا را ثابت میکند، چه گوئیم؟ آیا خدا ظالم است وقتی که غضب مینماید؟ بطور انسان سخن میگوئیم.
 ۶ حاشا! در این صورت خدا چگونه عالم را داوری خواهد کرد؟

زیرا اگر به دروغ من، راستی خدا برای جلال او افزون شود، پس چرا بر من نیز چون نگاهکار حکم شود؟
 و چرا نگوییم، چنانکه بعضی بر ما افترا میزنند و گمان میبرند که ما چنین میگوئیم، بدی بکنیم تا نیکویی حاصل شود؟ که قصاص ایشان به انصاف است.

همه به گناه گرفتارند

پس چه گوئیم؟ آیا برتری داریم؟ نه به هیچ وجه! زیرا پیش او عاورد آوردیم که یهود و یونانیان هر دو به گناه گرفتارند.

۱۰ چنانکه مکتوب است که «سی عادل نیست، یکی هم نی.»

۱۱ کسی فهم نیست، کسی طالب خدا نیست.

۱۲ همه همراه و جمیع باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.

۱۳ گلوی ایشان گور گشاده است و به زبانه‌های خود فریب میدهند. زهر مار در زیر لب ایشان است،
 و دهان ایشان پراز لعنت و تلخی است.

۱۵ پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است.

۱۶ هلاکت و پریشانی در طریقهای ایشان است،
 و طریق سلامتی را ندانست‌اند.

۱۸ خدا ترسی در چشمانشان نیست.»

الان آگاه هستیم که آنچه شریعت میگوید، به اهل شریعت خطاب میکند تا هر دانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آیند.

۲۰ از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت دانستن نگاه است.

عدالت بوسیله ایمان برای همه

لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنانکه تورات و انبیای آن شهادت میدهند؛

یعنی عدالت خدا که بوسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست،

زیرا همه نگاه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر میباشند،

و به فیض او بجان عادل شمرده میشوند به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است.

۲۵ که خدا او را از قبل معین کرد تا کفار باشد به واسطه ایمان به وسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق
 در حین تحمل خدا،

برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد.

پس جای نگرانی است؟ برداشته شده است! به کدام شریعت؟ آیا به شریعت اعمال؟ نی بلکه به شریعت ایمان.

۲۸ زیرا یقین میدانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده میشود.

۲۹ آیا او خدای یهود است فقط؟ مگر خدای امتهام نیست؟ البته خدای امتهانیز است.

۳۰ زیرا او احد است خدایی که اهل ختنه را از ایمان، و ناخنتونان را به ایمان عادل خواهد شمرد.

۳۱ پس آیا شریعت را به ایمان باطل میسازیم؟ حاشا! بلکه شریعت را استوار میداریم.

ابراهیم نیز به ایمان عادل شمرده شد

پس چه چیز را بگوئیم که پدر ما ابراهیم بحسب جسم یافت؟

زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای نگرانی در دمانه در نزد خدا.

۳ زیرا کتاب چه میگوید؟ «ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد.»

لکن برای کسیکه عمل میکند، مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب میشود.

۵ و اما کسیکه عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که پیدینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب میشود.

۶ چنانکه داود نیز خوش حالی آن کس را ذکر میکند که خدا برای او عدالت محسوب میدارد، بدون اعمال:

«و شایحال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد و گناهانشان مستور گردید؛ خوشحال کسیکه خداوند نگاه راه وی محسوب نفرماید.»

پس آیا این خوشحالی براهل ختنه گفته شد یا برای نامختونان نیز؟ زیرا میگوییم ایمان ابراهیم به عدالت محسوب گشت.

۱۰ پس در چه حالت محسوب شد، وقتی که او در ختنه بود یا در نامختونی؟ در ختنه نی، بلکه در نامختونی؛

و علامت ختنه رایافت تامه باشد بر آن عدالت ایمانی که در نامختونی داشت، تا او همه نامختونان را که ایمان آوردند پدر باشد تا عدالت برای ایشان هم محسوب شود؛

و پدر اهل ختنه نیز یعنی آنانی را که نه فقط مختونند بلکه سالک هم میباشند بر آثار ایمانی که پدر ما ابراهیم در نامختونی داشت.

زیرا به ابراهیم و ذریت او، وعدهای که او وارث جهان خواهد بود، از جهت شریعت داده نشد بلکه از عدالت ایمان.

۱۴ زیرا اگر اهل شریعت وارث باشند، ایمان عاقل شد و وعده باطل.

۱۵ زیرا که شریعت باعث غضب است، زیرا جایی که شریعت نیست تجاوز هم نیست.

۱۶ و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد تا وعده برای همگی ذریت استوار شود نه مختص به ذریت شرعی بلکه به ذریت ایمانی ابراهیم نیز که پدر جمیع ما است،

(نانکه مکتوب است که توراپدرامت های بسیار ساختم (در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان رازنده میکند و ناموجودات را به وجود میخواند؛

که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امت های بسیار شود، بر حسب آنچه گفته شد که «ریت تو چنین خواهند بود.»

و در ایمان کم قوت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رحم مرده ساره.

۲۰ و در وعده خدا از بیایمانی شک ننمود، بلکه قوی الايمان گشته، خدا را تعجید نمود،

و یقین دانست که به وفای وعده خود نیز قادر است.

۲۲ و از این جهت برای او عدالت محسوب شد.

۲۳ و لکن اینکه برای وی محسوب شد، نه برای او فقط نوشته شد،

بلکه برای مانیز که به ما محسوب خواهد شد، چون ایمان آوریم به او که خداوند ماعیسی را از مردگان برخیزانید،

که به سبب گاهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد.

سلامتی نزد خدا

پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم بواسطت خداوند ماعیسی مسیح،

که به وساطت او دخول نیز یافتیم بوسیله ایمان در آن فیضی که در آن پایداریم و به امید جلال خدا خفر مینماییم.

۳ و نه این تنها بلکه در مصیبتها هم نفر میکنیم، چونکه میدانیم که مصیبت صبر را پیدا میکند،

و صبر امتحان را و امتحان امید را.

۵ و امید باعث شرمساری نمی شود زیرا که محبت خدا در دل های ما به روح القدس که به ما عطا شد ریخته شده است.

۶ زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین، مسیح برای پیدایان وفات یافت.

۷ زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هر چند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرات کند که بمیرد.

۸ لکن خدا محبت خود را در ما ثابت میکند از اینکه هنگامی که ما هنوز نگاه کار بودیم، مسیح در راه ما مرد.

۹ پس چقدر بیشتر الان که به خون او عادل شمرده شدیم، بوسیله او از غضب نجات خواهیم یافت.

۱۰ زیرا اگر در حالتی که دشمن بودیم، بواسطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس چقدر بیشتر بعد از صلح یافتن بواسطت حیات او نجات خواهیم یافت.

۱۱ و نه همین فقط بلکه در خدا هم نفر میکنیم بوسیله خداوند ماعیسی مسیح که بواسطت او الان صلح یافتیم.

خطای آدم و فیض مسیح

لذا هم چنانکه بواسطت یک آدم نگاه داخل جهان گردید و به نگاه موت، و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه نگاه کردند.

۱۳ زیرا قبل از شریعت، نگاه در جهان میبود، لکن نگاه محسوب نمی شود در جایی که شریعت نیست.

- ۱۴ بلکه از آدم تا موسی موت تسلط می‌داشت بر آنانی نیز که بر مثال تجاوز آدم که نمونه آن آینده است، گناه نکرده بودند.
- ۱۵ و نه چنانکه خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاد فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید.
- ۱۶ و نه اینکه مثل آنچه از یک گناهکار سرزد، همچنان بخشش باشد؛ زیرا حکم شد از یک برای قصاص لکن نعمت از خطایای بسیار برای عدالت رسید.
- ۱۷ زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و بواسطه آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد بوسیله یک یعنی عیسی مسیح.
- پس همچنانکه به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات.
- ۱۹ زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.
- ۲۰ اما شریعت در میان آمد تا خطا زیاده شود. لکن جایی که گناه زیاده گشت، فیض بینهایت افزون گردید.
- ۲۱ تا آنکه چنانکه گناه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی بوساطت خداوند ما عیسی مسیح.

مرده برای گناه، زنده برای خدا

- پس چه گوئیم؟ آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟
 حاشا! مایانی که از گناه مردیم، چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟
 یا نمی دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟
 پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم.
- ۵ زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد.
- ۶ زیرا این را می‌دانیم که انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم.
- ۷ زیرا هر که مرد، از گناه مبرا شده است.
- ۸ پس هر گاه با مسیح مردیم، یقین می‌دانیم که با او زیست هم خواهیم کرد.
- ۹ زیرا می‌دانیم که چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر نمی‌میرد و بعد از این موت بر او تسلطی ندارد.
- ۱۰ زیرا به آنچه مرد یک مرتبه برای گناه مرد و به آنچه زندگی میکند، برای خدا زیست میکند.
- ۱۱ همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده.
- پس گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوسهای آن را اطاعت نمایید،
 و اعضای خود را به گناه مسپارید تا آلات ناراستی شوند، بلکه خود را از مردگان زنده شده به خدا تسلیم کنید و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند.
- ۱۴ زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض.
 پس چه گوئیم؟ آیا گناه بکنیم از آنرو که زیر شریعت نیستیم بلکه زیر فیض؟ حاشا!
- آیا نمی دانید که اگر خویشتان را به بندگی کسی تسلیم کرده، او را اطاعت نمایید، شما آنکس را که او را اطاعت می‌کنید بنده هستید، خواه گناه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت.
- ۱۷ اما شکر خدا را که هر چند غلامان گناه می‌بودید، لیکن الان از دل، مطیع آن صورت تعلیم گردید هاید که به آن سپرده شده هاید.
- ۱۸ و از گناه آزاد شده، غلامان عدالت گشته‌اید.
- ۱۹ بطور انسان، به سبب ضعف جسم شما سخن می‌گوئیم، زیرا همچنانکه اعضای خود را بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید، همچنین الان نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدوسیت بسپارید.
- ۲۰ زیرا هنگامی که غلامان گناه می‌بودید از عدالت آزادی بودید.
- ۲۱ پس آن وقت چه ثمر داشتید از آن کارهایی که الان از آنها شرمند هاید که انجام آنها موت است؟
 اما الحال چونکه از گناه آزاد شده و غلامان خدا گشته‌اید، ثمر خود را برای قدوسیت می‌آورید که عاقبت آن، حیات جاودانی است.

۲۳ زیرا که مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ماعیسی مسیح.

تشبیه به ازدواج

ای برادران آیامی دانید! پرا که با عارفین شریعت سخن میگویم (که مادامی که انسان زنده است، شریعت بروی حکمرانی دارد؟ زیرا زن منکوحه بر حسب شریعت به شوهر زنده بسته است، اما هرگاه شوهرش بمیرد، از شریعت شوهرش آزاد شود. ۳ پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد دیگری پیوندد، زانیه خوانده میشود. لکن هرگاه شوهرش بمیرد، از آن شریعت آزاد است که اگر به شوهری دیگر داده شود، زانیه نباشد. بنابراین، ای برادران من، شما نیز بواسطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید تا خود را به دیگری پیوندید، یعنی با او که از مردگان برخاست، تا بجهت خدا ثمر آوریم.

۵ زیرا وقتی که در جسم بودیم، هوسهای گاهانی که از شریعت بود، در اعضای ما عمل میکرد تا بجهت موت ثمر آوریم.

۶ اما الحال چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم مریم، از شریعت آزاد شدیم، بجدی که در تازگی روح بندگی میکنیم نه در کهنگی حرف.

کشمکش با نگاه

پس چه گوئیم؟ آیا شریعت نگاه است؟ حاشا! بلکه نگاه راجزه شریعت ندانستیم. زیرا که شهوت رانمی دانستم، اگر شریعت نمی گفت که طمع موز.

۸ لکن نگاه از حکم فرصت جسته، هر قسم طمع را در من پدید آورد، زیرا بدون شریعت نگاه مرده است.

۹ و من از قبل بدون شریعت زنده میبودم؛ لکن چون حکم آمد، نگاه زنده گشت و من مردم.

۱۰ و آن حکمی که برای حیات بود، همان مرابا عث موت گردید.

۱۱ زیرا نگاه از حکم فرصت یافته، مرا فریب داد و به آن مرا کشت.

خلاصه شریعت مقدس است و حکم مقدس و عادل و نیکو.

۱۳ پس آیا نیکویی برای من موت گردید؟ حاشا! بلکه نگاه، تا نگاه بودنش ظاهر شود. بوسیله نیکویی برای من باعث مرگ شد تا آنکه نگاه به سبب حکم بغایت خبیث شود.

زیرا میدانم که شریعت روحانی است، لکن من جسمانی وزیر نگاه فروخته شده هستم،

که آنچه میکنم نمی دانم زیرا آنچه میخواهم نمی کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجای آورم.

۱۶ پس هرگاه کاری را که نمی خواهم بهجامی آورم، شریعت را تصدیق میکنم که نیکوست.

۱۷ و الحال من دیگر فاعل آن نیستم بلکه آن گاهی که در من ساکن است.

۱۸ زیرا می دانم که در من یعنی در جسد هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است اما صورت نیکو کردن نی.

۱۹ زیرا آن نیکویی را که میخواهم نمی کنم، بلکه بدی را که نمی خواهم میکنم.

۲۰ پس چون آنچه رانمی خواهم میکنم، من دیگر فاعل آن نیستم بلکه نگاه که در من ساکن است.

لذا این شریعت را میبایم که وقتی که میخواهم نیکویی کنم بدی نزد من حاضر است.

۲۲ زیرا بر حسب انسانیت باطنی به شریعت خدا اخشنودم.

۲۳ لکن شریعتی دیگر در اعضای خود می بینم که با شریعت ذهن من منازعه میکند و مرا اسیر میسازد به آن شریعت نگاه که در اعضای من است.

۲۴ وای بر من که مردشقیای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟

خدا را شکر میکنم بواسطت خداوند ماعیسی مسیح. خلاصه اینکه من به ذهن خود شریعت خدا را بندگی میکنم و اما به جسم خود شریعت نگاه را.

زندگی بر حسب روح و نتایج آن

پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.

۲ زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی مرا از شریعت نگاه و موت آزاد گردانید.

- ۳ زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه بهسبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم نگاه و برای نگاه فرستاده، بر نگاه در جسم فتواداد، تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه بحسب جسم بلکه بر حسب روح رفتار میکنیم.
- زیرا آنانی که بر حسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکر میکنند و اما آنانی که بر حسب روح هستند در چیزهای روح.
- ۶ از آن جهت که تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی است.
- ۷ زانو که تفکر جسم دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی کند، زیرا نمی تواند هم بکند.
- ۸ و کسانی که جسمانی هستند، نمی توانند خدا را بخشنود سازند.
- ۹ لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد، و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست.
- ۱۰ و اگر مسیح در شماست، جسم بهسبب نگاه مرده است و اما روح، بهسبب عدالت، حیات است.
- ۱۱ و اگر روح او که عیسی را از مرگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مرگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.
- بنابراین ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا بر حسب جسم زیست نماییم.
- ۱۳ زیرا اگر بر حسب جسم زیست کنید، هر آینه خواهید مرد. لکن اگر افعال بدن را بوسیله روح بکشید، همانا خواهید زیست.
- ۱۴ زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت میشوند، ایشان پسران خدایند.
- ۱۵ از آنرو که روح بندگی را نیافتاید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسر خواندگی را یافتاید که به آن ابا یعنی پدران ما میکنیم.
- ۱۶ همان روح بر روحهای ما شهادت میدهد که فرزندان خدا هستیم.
- ۱۷ و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و همارث با مسیح، اگر شریک مصیبتهای او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.
- زیرا یقین میدانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است.
- ۱۹ زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا میباشد،
- زیرا خلقت، مطیع بطالت شد، نه به اراده خود، بلکه بخاطر او که آن را مطیع گردانید،
- در امید که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود.
- ۲۲ زیرا امید داریم که تمام خلقت تا الان با هم در راه کشیدن و در زره میباشند.
- ۲۳ و نه این فقط، بلکه مانیز که نو بر روح را یافتیم، در خود آه میکشیم در انتظار پسر خواندگی یعنی خلاصی جسم خود.
- ۲۴ زیرا که به امید نجات یافتیم، لکن چون امید دیده شد، دیگر امید نیست، زیرا آنچه کسی بیند چرا دیگر در امید آن باشد؟
- اما اگر امید چیزی را داریم که نمی بینیم، با صبر انتظار آن میکشیم.
- و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می کند، زیرا که آنچه دعا کنیم بطوری که میباید نمی دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت میکند به نالههایی که نمی شود بیان کرد.
- ۲۷ و او که تفحص کننده دلهاست، فکر روح را میداند زیرا که او برای مقدسین بر حسب اراده خدا شفاعت میکند.
- ۲۸ و میدانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست میدارند و بحسب اراده او خوانده شده اند، همه چیزها برای خیریت (با هم) در کار میباشند.
- ۲۹ زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد.
- ۳۰ و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد.
- پس به این چیزها چه گوئیم؟ هرگاه خدا با ما است کیست به ضد ما؟
- او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟
- کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟
- کیست که بر ایشان فتواداد؟ آیا مسیح که مرد بلکه نیز بر خاست، آنکه به دست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت میکند؟

کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دل‌تنگی یا جفایا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ چنانکه مکتوب است که «خاطر تو تمام روز کشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده میشویم.» بلکه در همه این امور از حد زیاد نصرت یافتیم، بوسیله او که ما را محبت نمود.

۳۸ زیرا یقین میدانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.

چگونگی برگزیده شدن قوم اسرائیل

در مسیح راست میگویم و دروغنی و ضمیر من در رو حالفدس مرا شاهد است، که مرا غمی عظیم و دردم و جع دائمی است.

۳ زیرا راضی هم میبودم که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که بحسب جسم خویشان منند،

که ایشان اسرائیلیاند و پسر خواندگی و جلال و عهدها و امانت شریعت و عبادت و وعدهها از آن ایشان است؛ که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح بحسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابد الاباد، آمین.

ولکن چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشد؛ زیرا همه که از اسرائیلاند، اسرائیلی نیستند، و نه نسل ابراهیم تمام فرزند هستند؛ بلکه نسل تو در اسحاق خوانده خواهند شد.

۸ یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب میشوند.

۹ زیرا کلام وعده این است که موافق چنین وقت خواهیم آمد و ساره را پسری خواهد بود.

۱۰ و نه این فقط؛ بلکه رفقه نیز چون از یک شخص یعنی از پدر ما اسحاق حاصله شد،

زیرا هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده بد و گفته شد که «زرگتر کو چکتر را بندگی خواهد نمود.»

چنانکه مکتوب است: «عقوب را دوست داشتم اما عیسور دشمن.»

پس چه گوئیم؟ آیا نزد خدا بیانصافی است؟ حاشا!

زیرا به موسی میگوید: «حم خواهیم فرمود بر هر که رحم کنم و رافت خواهیم نمود بر هر که رافت نمایم.»

لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است؛ بلکه از خدای رحم کننده.

۱۷ زیرا کتاب به فرعون میگوید: «رای همین تو را برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود.»

بنابر این هر که را میخواست رحم میکند و هر که را میخواست سنگدل میسازد.

۱۹ پس مرا میگوئی: «یگر چرا ملامت میکند؟ زیرا کیست که با اراده او مقاومت نموده باشد؟»

نی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه میکنی؟ آیا مصنوع به صانع میگوید که چرا مرا چنین ساختی؟

یا کوز هرگز اختیار بر گل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟

و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمل گردید،

و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعد نمود،

و آنها را نیز دعوت فرمود یعنی مانه از یهود فقط بلکه از امتهان نیز.

۲۵ چنانکه در هوشع هم میگوید: «نانی را که قوم من نبودند، قوم خود خواهیم خواند و او را که دوست نداشتم محبوبه خود.»

۲۶ و جایی که به ایشان گفته شد که شما قوم من نیستید، در آنجا پسران خدای حی خوانده خواهند شد.»

و اشعیا نیز در حق اسرائیل ندای کند که «چند عدد بنی اسرائیل مانند ریگ دریا باشد، لکن بقیه نجات خواهند یافت؛

زیرا خداوند کلام خود را تمام و منقطع ساخته، بر زمین به عمل خواهد آورد.»

و چنانکه اشعیا پیش اخبار نمود که «گرب الجنود برای مانسلی نمی گذارد، هرآینه مثل سدوم میشدیم و مانند غموره میگذشتیم.»
بنی ایما نی اسرائیل

پس چه گوئیم؟ امت هائی که در پی عدالت نرفتند، عدالت را حاصل نمودند، یعنی عدالتی که از ایمان است.

۳۱ لکن اسرائیل که در پی شریعت عدالت میرفتند، به شریعت عدالت نرسیدند.

۳۲ از چه سبب؟ از این جهت که نه از راه ایمان بلکه از راه اعمال شریعت آن را طلبیدند، زیرا که به سنگ مصادم لغزش خوردند.

۳۳ چنانکه مکتوب است که «ینک در صهیون سنگی مصادم و صخره لغزش مینهم و هر که بر او ایمان آورد، نجل نخواهد گردید.»

ای برادران خوشی دل من و دعای من نزد خدا بجهت اسرائیل برای نجات ایشان است.

۲ زیرا بجهت ایشان شهادت میدهم که برای خدا غیرت دارند لکن نه از روی معرفت.

۳ زیرا که چون عدالت خدا را شناخته، میخواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند.

۴ زیرا که مسیح است انجام شریعت بجهت عدالت برای هر کس که ایمان آورد.

زیرا موسی عدالت شریعت را بیان میکند که «رکه به این عمل کند، در این خواهد زیست.»

لکن عدالت ایمان بدینطور سخن میگوید که «رخاطر خود مگو کیست که به آسمان صعود کنی یعنی تا مسیح را فرود آورد،

یا کیست که به هاویه نزول کنی یعنی تا مسیح را از مرگان بر آورد.»

لکن چه میگوید؟ اینکه «لام نزد تو در دهانت و در قلب تو است یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ میکنیم.»

زیرا گریه زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مرگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.

۱۰ چونکه به دل ایمان آورده میشود برای عدالت و به زبان اعتراف میشود بجهت نجات.

۱۱ و کتاب میگوید «رکه به او ایمان آورد نجل نخواهد شد.»

زیرا که در یهودیونانی تفاوتی نیست که همان خداوند، خداوند همه است و دولتند است برای همه که نام او را میخوانند.

۱۳ زیرا هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت.

پس چگونه بخوانند کسی را که به او ایمان نیاورد هاند؟ و چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را شنید هاند؟ و چگونه بشنوند بدون واعظ؟

و چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟ چنانکه مکتوب است که «زیباست پایهای آنانی که به سلامتی بشارت میدهند و به چیزهای نیکو مرده میدهند.»

لکن همه بشارت را گوش نگرفتند زیرا اشعیا میگوید «داوندا کیست که اخبار ما را باور کرد؟»

لذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا.

۱۸ لکن میگویم آیا شنیدند؟ البته شنیدند: «و ایشان در تمام جهان منتشر گردید و کلام ایشان تا اقصای ریع مسکون رسید.»

و میگویم آیا اسرائیل ندانست هاند؟ اول موسی میگوید: «ن شمارا به غیرت میآورم به آن که امتی نیست و بر قوم بیفهم شمارا خشمگین خواهم ساخت.»

و اشعیا نیز جرات کرده، میگوید: آنانی که طالب من نبودند مرا یافتند و به کسانی که مرا طلبیدند ظاهر گردیدم.»

اما در حق اسرائیل میگوید: «مأم روز دستهای خود را دراز کردم به سوی قومی نامطیع و مخالف.»

آتیه بنی اسرائیل

پس میگویم آیا خدا قوم خود را رد کرد؟ حاشا! زیرا که من نیز اسرائیلی از اولاد ابراهیم از سبط بنیامین هستم.

۲ خدا قوم خود را که از قبل شناخته بود، رد نفرموده است. آیاتی دانید که کتاب در الیاس چه میگوید، چگونه بر اسرائیل از خدا استغاثه میکند

که «داوندا انبیای تورا کشته و مذبحهای تورا کند هاند و من به تنهایی مانده ام و در قصد جان من نیز میباشند»

لکن وحی بدو چه میگوید؟ اینکه «فت هزار مرد بجهت خود نگاه داشتم که به نزد بعل زانو نزد هاند.»

□ پس همچنین در زمان حاضر نیز یقینی بحسب اختیار فیض مانده است.

۶ و اگر از راه فیض است دیگر از اعمال نیست و گرنه فیض دیگر فیض نیست. اما گرازا اعمال است دیگر از فیض نیست و الا عمل دیگر عمل نیست.

پس مقصود چیست؟ اینکه اسرائیل آنچه را که میطلبد نیافته است، لکن برگزیدگان یافتند و باقی ماندگان سختدل گردیدند؛

چنانکه مکتوب است که «دایدیشان روح خوابالود داد چشمانی که نبیند و گوشهایی که نشنود تا امروز.»

وداود میگوید که «انده ایشان تله ودام و سنگ مصادم و عقوبت باد؛
چشمان ایشان تار شود تا نینند و پشت ایشان را دایم خم گردان.»

پس میگویم آیا لغزش خوردند تا بیفتند؟ حاشا! بلکه از لغزش ایشان نجات به امتهار سید تا در ایشان غیرت پیدا آورد.

۱۲ پس چون لغزش ایشان دو لتمدی جهان گردید و نقصان ایشان دو لتمدی امتهار، به چند مرتبه زیاد تر پری ایشان خواهد بود.

۱۳ زیرا به شما ای امت ها سخن میگویم پس از این روی که رسول امت های ما باشم خدمت خود را تجید مینمایم،

تا شاید انبای جنس خود را به غیرت آورم و بعضی از ایشان را برهانم.

۱۵ زیرا اگر گرد شدن ایشان مصالحت عالم شد، باز یافتن ایشان چه خواهد شد؟ جز حیات از مردگان!

و چون نور بر مقدس است، همچنان خمیره و هر گاه ریشه مقدس است، همچنان شاخهها.

۱۷ و چون بعضی از شاخهها بریده شدند و تو که زیتون بری بودی در آنها پیوند گشتی و در ریشه و چربی زیتون شریک شدی،

بر شاخهها غر مکن و اگر غر کنی تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه حامل تو است.

۱۹ پس میگوینی که «اخهها بریده شدند تا من پیوند شوم؟»

آفرین بجهت بیایمانی بریده شدند و تو محض ایمان پایدار هستی. مغرور مباش بلکه بترس!

زیرا اگر خدا بر شاخه های طبیعی شفقت نفرمود، بر تو نیز شفقت نخواهد کرد.

۲۲ پس مهربانی و سختی خدا را ملاحظه نما؛ اما سختی بر آنانی که افتادند، اما مهربانی بر تو اگر در مهربانی ثابت باشی و الا تو نیز بریده خواهی شد.

۲۳ و اگر ایشان نیز در بیایمانی نمانند باز پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را بار دیگر پیوند دهد.

۲۴ زیرا اگر تو از زیتون طبیعی بری بریده شده، برخلاف طبع به زیتون نیکو پیوند گشتی، به چند مرتبه زیاد تر آنانی که طبیعی اند در زیتون خویش پیوند خواهند شد.

زیرا ای برادران نمی خواهم شما از این سرب خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امتهار نریاید، سختدلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است.

۲۶ و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنانکه مکتوب است که «ز صهیون نجات دهند های ظاهر خواهد شد و بیدینی را از یعقوب خواهد برداشت؛

و این است عهد من با ایشان در زمانی که گناهانشان را بردارم.»

نظر به انجیل بجهت شما دشمنانانند، لکن نظر به اختیار به خاطر اجداد محبوبند.

۲۹ زیرا که در نعمتها و دعوت خدا باز گشتن نیست.

۳۰ زیرا هم چنانکه شما در سابق مطیع خدا نبودید و الا ن به سبب نافرمانی ایشان رحمت یافتید،

همچنین ایشان نیز الا نافرمان شدند تا بجهت رحمتی که بر شماست بر ایشان نیز رحم شود

زیرا خدا همه را در نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید.

زهی عمق دو لتمدی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریقهای وی!

زیرا کیست که رای خدا و ندراد انسته باشد؟ یا که مشیر او شده؟

یا که سبقت جست چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟

زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابد الا باد جلال باد، آمین.

راهنمایی در خصوص

زندگی مسیحی لهذا ای برادران شما را به رحمتهای خدا استدعا میکنم که بدنهای خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شماست.

۲ و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست.

زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هر یکی از شما را میگویم که فکرهای بلند ترا از آنچه شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکر نمایید، به اندازه آن

بهره ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است.

۴ زیرا هم چنانکه در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی رای یک کار نیست،

- همچنین ما که بسیاریم، یک جسد هستیم در مسیح، اما فرد اعضای یکدیگر.
- ۶ پس چون نعمتهای مختلف داریم بحسب فیضی که به ما داده شد، خواه نبوت بر حسب موافقت ایمان، یا خدمت در خدمت گذاری، یا معلم در تعلیم، یا واعظ در مواعظ، یا بخشنده به سخاوت، یا پیشوا به اجتهاد، یا رحم کننده به سرور، محبت بپریا باشد. از بدی نفرت کنید و به نیکویی پیوندید.
- ۱۰ با محبت برادرانه یکدیگر را دوست دارید و هر یک دیگری را بیشتر از خود اکرام بنماید.
- ۱۱ در اجتهاد کاهلی نورزید و در روح سرگرم شده، خداوند را خدمت ننمایید.
- ۱۲ در امید سرور و در مصیبت صابر و در دعا مواظب باشید.
- ۱۳ مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید و در مهمانداری ساعی باشید.
- ۱۴ برکت بطلبید بر آنانی که بر شما جفا کنند؛ برکت بطلبید و لعن نکنید.
- ۱۵ خوشی کنید با خوشحالان و ماتم نمائید با ماتیمان.
- ۱۶ برای یکدیگر همان فکر داشته باشید و در چیزهای بلند فکر نکنید بلکه با ذلیلان مدارا نمائید و خود را در انا مشمارید.
- ۱۷ هیچکس را به عوض بدی بدی مرنسانید. پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو بینید.
- ۱۸ اگر ممکن است بقدر قوه خود با جمیع خلق به صلح بکوشید.
- ۱۹ ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است «داوند میگوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد.»
- پس «گردشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرایش نمازیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت.»
- مغلوب بدی مشوبلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز.
- هر شخص مطیع قدرتهای برتر نشود، زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است.
- ۲ حتی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد.
- ۳ زیرا از حکام عمل نیکو را خوبی نیست بلکه عمل بد را. پس اگر میخواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از او تحسین خواهی یافت.
- ۴ زیرا خادم خداست برای توبه نیکویی؛ لکن هر گاه بدی کنی، بترس چونکه شمشیر راعبث بر نمی دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران میکشد.
- ۵ لهذا لازم است که مطیع او شوی نه به سبب غضب فقط بلکه به سبب ضمیر خود نیز.
- ۶ زیرا که به این سبب باج نیز میدهد، چونکه خادم خدا و مواظب در همین امر هستند.
- ۷ پس حق هر کس را به او ادا کنید: باج را به مستحق باج و جزیه را به مستحق جزیه و ترس را به مستحق ترس و عزت را به مستحق عزت.
- مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبت نمودن بایکدیگر، زیرا کسیکه دیگری را محبت نماید شریعت را بهجا آورده باشد.
- ۹ زیرا که زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، طمع موزوهر حکمی دیگر که هست، همه شامل است در این کلام که همسایه خود را چون خود محبت نما.
- ۱۰ محبت به همسایه خود بدی نمی کند پس محبت تکمیل شریعت است.
- و خصوص چون وقت را امیدانید که الحال ساعت رسیده است که ما را بایداز خواب بیدار شویم زیرا که الان نجات ما نزدیک تر است از آن وقتی که ایمان آوردیم.
- ۱۲ شب منقضی شد و روز نزدیک آمد. پس اعمال تاریکی را بیرون کرده، اسلحه نور را بپوشیم.
- ۱۳ و باشایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز، نه در بزها و سکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد؛ بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای شهوات جسمانی تدارک نبینید.

پذیرفتن یکدیگر

- و کسی را که در ایمان ضعیف باشد بپذیرید، لکن نه برای محاجه در مباحثات.
- ۲ یکی ایمان دارد که همه چیز را باید خورد اما آنکه ضعیف است بقول میخورد.

- ۳ پس خورنده ناخورنده را حقیرنشانمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند زیرا خدا او را پذیرفته است.
- ۴ تو کیستی که بر بنده کسی دیگر حکم میکنی؟ او زرد آقای خود ثابت یا ساقط می شود. لیکن استوار خواهد شد زیرا خدا قادر است که او را ثابت نماید.
- ۵ یکی روز را از دیگری بهتر میدانند و دیگری هر روز را برابر می شمارد. پس هر کس در ذهن خود متیقن بشود.
- ۶ آنکه روز را عزیز میداند بخاطر خداوند عزیزش میدارد و آنکه روز را عزیز نمی دارد هم برای خداوند نمی دارد؛ و هر که می خورد برای خداوند می خورد زیرا خدا را شکر میگوید، و آنکه نمی خورد برای خداوند نمی خورد و خدا را شکر میگوید.
- ۷ زیرا احدی از مابه خود زیست نمی کند و هیچکس به خود نمی میرد.
- ۸ زیرا اگر زیست کنیم برای خداوند زیست میکنیم و اگر بمیریم برای خداوند می میریم. پس خواه زنده باشیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم.
- ۹ زیرا برای همین مسیح مرد زنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند.
- ۱۰ لکن تو چرا برادر خود حکم میکنی؟ یا تو نیز چرا برادر خود را حقیر می شماری؟ زانرو که همه پیش مسند مسیح حاضر خواهیم شد.
- ۱۱ زیرا مکتوب است «داوند میگوید به حیات خود قسم که هر زانوئی نزد من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود.» پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد.
- ۱۲ بنابراین بیکدیگر حکم نکنیم بلکه حکم کنید به اینکه کسی سنگی مصادم بالغزشی در راه برادر خود نهد.
- ۱۴ میدانم و در عیسی خداوند یقین میدارم که هیچ چیز در ذات خود نجس نیست جز برای آن کسیکه آن را نجس پندارد؛ برای او نجس است.
- ۱۵ زیرا هر گاه برادرت به خوراک آزاده شود، دیگری به محبت رفتار نمی کنی. به خوراک خود هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او بمرد.
- ۱۶ پس مگذارید که نیکویی شمارا بد گویند.
- ۱۷ زیرا ملکوت خدا کل و شرب نیست بلکه عدالت و سلامتی و خوشی در رو و حال قدس.
- ۱۸ زیرا هر که در این امور خدمت مسیح را کند، پسندیده خدا و مقبول مردم است.
- ۱۹ پس آن اموری را که منشاسلامتی و بنای یکدیگر است پیروی نمایید.
- ۲۰ بجهت خوراک کار خدا را خراب مساز. البته همه چیز پاک است، لیکن بد است برای آن شخص که برای لغزش می خورد.
- ۲۱ گوشت نخوردن و شراب نوشیدن و کاری نکردن که باعث ایدایا لغزش یا ضعف برادرت باشد نیکو است.
- ۲۲ آیاتو ایمان داری؟ پس برای خودت در حضور خدا آن را بدار، زیرا خوشحال کسیکه بر خود حکم نکند در آنچه نیکو می شمارد.
- ۲۳ لکن آنکه شک دارد اگر بخورد ملزم میشود، زیرا به ایمان نمی خورد؛ و هر چه از ایمان نیست گناه است.
- وما که توانا هستیم، ضعفهای ناتوانان را متحمل بشویم و خوشی خود را طالب نباشیم.
- ۲ هر یکی از ما همسایه خود را خوش بسازد در آنچه برای بنای نیکو است.
- ۳ زیرا مسیح نیز خوشی خود را طالب نمی بود، بلکه چنانکه مکتوب است «لامت های ملامت کنندگان تو بر من طاری گردید.» زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم مانوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم.
- ۴ الان خدای صبر و تسلی شمارا فیض عطا کند تا موافق مسیح عیسی بایکدیگر بکرای باشید.
- ۵ تا یکدل و یک زبان شده، خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را تعجبید نمایید.
- ۶ پس یکدیگر را پذیرید، چنانکه مسیح نیز ما را پذیرفت برای جلال خدا.
- ۸ زیرا ما میگویم عیسی مسیح خادم ختنه گردید بجهت راستی خدا تا وعده های اجداد را ثابت گرداند، و تا امتها خدا را تعجبید نمایند به سبب رحمت او چنانکه مکتوب است که «زاین جهت تو را در میان امتها اقرار خواهیم کرد و به نام تو تسبیح خواهیم خواند.» و نیز میگوید «ای امتها با قوم او شادمان شوید.»
- و ایض «ی جمیع امتها خداوند را حمد گویند و ای تمامی قوما او را مدح نمایید.»
- و اشعیان نیز میگوید که «یشه یسا خواهد بود و آنکه برای حکمرانی امتها مبعوث شود، امید امتها بروی خواهد بود.»
- ان الان خدای امید، شمارا از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوت روح القدس در امید افزوده گردید.
- قصد پولس برای رفتن به روم

- لکای برادران من، خود نیز درباره شما یقین میدانم که خود از نیکویی مملو و پراز کمال معرفت و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید.
- ۱۵ لیگای برادران بسیار جسارت ورزیده، من خود نیز به شما جزئی نوشتم تا شمار ایدآوری نمایم به سبب آن فیضی که خدا به من بخشیده است، تا خادم عیسی مسیح شوم برای امت ها و کهنات انجیل خدا را به جا آورم تا هدیه امت ها مقبول افتد، مقدس شده به روح القدس.
- ۱۷ پس به مسیح عیسی در کارهای خدا نغز دارم.
- ۱۸ زیرا جرات نمی کنم که سخنی بگویم جز در آن اموری که مسیح بواسطه من به عمل آورد، برای اطاعت امتها در قول و فعل، به قوت آیات و معجزات و به قوت روح خدا. بحدی که از اورشلیم دور زده تا به ایرکون بشارت مسیح را تکمیل نمودم.
- ۲۰ اما حریص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد غیر بنامم.
- ۲۱ بلکه چنانکه مکتوب است «نانی که خبر او را نیافتند، خواهند دید و کسانی که نشنیدند، خواهند فهمید.» بنابراین بارها از آمدن نزد شما ممنوع شدم.
- لکن چون الان مراد این نمالک دیگر جایی نیست و سالهای بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بودهام، هرگاه به اسپانیا سفر کنم، به نزد شما خواهم آمد زیرا امیدوار هستم که شمارا در عبور ملاقات کنم و شمارا به آن سوی مشایعت نمایم، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر شوم.
- ۲۵ لکن الان اعازم اورشلیم هستم تا مقدسین را خدمت کنم.
- ۲۶ زیرا که اهل مکادونیه و اخائیه مصلحت دیدند که زکاتی برای مفسلین مقدسین اورشلیم بفرستند، بدین رضادادند و بدستی که مدیون ایشان هستند زیرا که چون امتها از روحانیات ایشان بهره مند گردیدند، لازم شد که در جسمانیات نیز خدمت ایشان را بکنند.
- ۲۸ پس چون این را انجام دهم و این ثمر را نزد ایشان ختم کنم، از راه شما به اسپانیا خواهم آمد.
- ۲۹ و میدانم وقتی که به نزد شما آیم، در کمال برکت انجیل مسیح خواهم آمد.
- لکای برادران، از شما التماس دارم که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبت روح القدس (برای من نزد خدا در دعاها جادو و جهد کنید، تا از نافرمانان یهودیه رستگار شوم و خدمت من در اورشلیم مقبول مقدسین افتد، تا بر حسب اراده خدا با خوشی نزد شما برسم و با شما استراحت یابم.
- ۳۳ و خدای سلامتی با همه شما باد، آمین.

تجیات

- و خواهر ما فیبی را که خادمه کلیسای در کنخر یا است، به شما می سپارم
- تا او را در خداوند بطور شایسته مقدسین بپذیرید و در هر چیزی که به شما محتاج باشد او را اعانت کنید، زیرا که او بسیاری را خود مرانیز معاونت مینمود.
- سلام بر سانیده پرسیکلا و ایلا، همکاران من در مسیح عیسی
- که در راه جان من گردنهای خود را نهادند و نه من به تنهایی ممنون ایشان هستم، بلکه همه کلیساهای امتها.
- ۵ کلیسارا که در خانه ایشان است و حبیب من اپینطس را که برای مسیح نو بر آسپاست سلام بر سانیده.
- ۶ و مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید، سلام گویند.
- ۷ و اندرونیکوس و یونیاس خویشان مرا که با من اسیر میبودند سلام نمایند که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح شدند.
- ۸ و امپلیاس را که در خداوند حبیب من است، سلام بر سانیده.
- ۹ و اوربانوس که با مادر کار مسیح رفیق است و استاخیس حبیب مرا سلام نمایند.
- ۱۰ و اپلیس آزوده شده در مسیح را سلام بر سانیده و اهل خانه ارستبولس را سلام بر سانیده.
- ۱۱ و خویش من هیردیون را سلام دهید و آنانی را از اهل خانه ترگسوس که در خداوند هستند سلام بر سانیده.
- ۱۲ طریفینا و طریفوسارا که در خداوند زحمت کشید هاند سلام گویند، و پرسیس محبوبه را که در خداوند زحمت بسیار کشید سلام دهید.
- ۱۳ و روفس برگزیده در خداوند و مادر او و مرا سلام بگویند.

استگریطس را و فلیکون و هر ماس و پطرو باس و هر میس و برادرانی که با ایشانند سلام نمایند.

۱۵ فیلولکس را و جولیه و نیریاس و خواهرش و اولپاس و همه مقدسانی که با ایشانند سلام برسانید.

۱۶ و یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام نمایند. و جمیع کلیساهای مسیح شمار اسلام میفرستند.

لنگای برادران از شما استدعا می‌کنم آن کسانی را که منشأ تفاریق و لغزشهای مخالف آن تعلیمی که شما یافته‌اید میباشند، ملاحظه کنید و از ایشان اجتناب نمایند.

۱۸ زیرا که چنین اشخاص خداوند ماعیسی مسیح را خدمت نمی‌کنند بلکه شکم خود را و به الفاظ نیکو و سخنان شیرین دلهای ساده دلان را میفریبند.

۱۹ زیرا که اطاعت شما در جمیع مردم شهرت یافته است. پس درباره شما سرور شدم. اما آرزوی این دارم که در نیکویی دانا و دریدی ساده دل باشید.

و خدای سلامتی بزودی شیطان را زیر پایهای شما خواهد سایید.

فیض خداوند ماعیسی مسیح با شما باد.

تیوتاوس همکار من و لوقا و یاسون و سوسیپاترس که خویشان منند شمار اسلام میفرستند.

۲۲ من طرتیوس، کاتب رساله، شمارا در خداوند سلام میگویم.

۲۳ قایوس که مرا و تمام کلیسارامیزبان است، شمارا سلام میفرستد. و ارسطس خزینه دار شهر و کوارطس برادر به شما سلام میفرستند.

۲۴ الان او را که قادر است که شمارا استوار سازد، بر حسب بشارت من و موعظه عیسی مسیح، مطابق کشف آن سری که از زمانهای ازلی مخفی بود،

لکن در حال مکشوف شد و بوسیله کتب انبیاء بر حسب فرموده خدای سرمدی به جمیع امتها بجهت اطاعت ایمان آشکارا گردید،

خدای حکیم و حیدر را بوسیله عیسی مسیح تا ابد الابد جلال باد، آمین.

رساله اول پولس رسول به

قرتیان

پولس به اراده خدا رسول خوانده شده عیسی مسیح و سوستانیس برادر،
به کلیسای خدا که در قرنتس است، از مقدسین در مسیح عیسی که برای تقدس خوانده شده اند، با همه کسانی که در هر جا نام خداوند ماعیسی مسیح
را میخوانند که (داوند (ماو) داوند (ایشان است).
۳ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری

خدای خود را پیوسته شکر میکنم در باره شما برای آن فیض خدا که در مسیح عیسی به شما عطا شده است،
زیرا شما از هر چیز در وی دولت مند شده اید، در هر کلام و در هر معرفت.
۶ چنانکه شهادت مسیح در شما استوار گردید،
بجای که در هیچ بخشش ناقص نیستید و منتظر مکاشفه خداوند ماعیسی مسیح میباشید.
۸ که او نیز شما را تا آخر استوار خواهد فرمود تا در روز خداوند ماعیسی مسیح بیلامت باشید.
۹ امین است خدایی که شما را به شراکت پسر خود عیسی مسیح خداوند ما خوانده است.

پرهیز از شقاق

لگای برادران از شما استعدا دارم به نام خداوند ماعیسی مسیح که همه یک سخن گویند و شقاق در میان شما نباشد، بلکه در یک فکر و یک رای کامل
شوید.
۱۱ زیرا کهای برادران من، از اهل خانه خلوتی در باره شما خبری من رسید که نزاعها در میان شما پیدا شده است.
۱۲ غرض اینکه هر یکی از شما میگوید که من از پولس هستم، و من از پلس، و من از کیفا، و من از مسیح.
۱۳ آیا مسیح منقسم شد؟ یا پولس در راه شما مصلوب گردید؟ یا به نام پولس تعمید یافتید؟
خدا را شکر میکنم که هیچیکی از شما را تعمید ندادم جز کرسپس و قایوس،
که مبادا کسی گوید که به نام خود تعمید دادم.
۱۶ و خاندان استیفان را نیز تعمید دادم و دیگرانندارم که کسی را تعمید داده باشم.
۱۷ زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم، نه به حکمت کلام مبادا صلیب مسیح باطل شود.

مسیح قوت و حکمت خدا

زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست.
زیرا مکتوب است: «کت حکما را باطل سازم و فهم فهمان را نابود گردانم.»
بجاست حکیم؟ بجاکاتب؟ بجامباحث این دنیا؟ مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟
زیرا که چون بر حسب حکمت خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا بدین رضاداد که بوسیله جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشد.
۲۲ چونکه یهود آیتی میخواهند و یونانیان طالب حکمت هستند.
۲۳ لکن ما به مسیح مصلوب و عظم میکنیم که یهود را الغزش و امت هارا جهالت است.
۲۴ لکن دعوتشدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوت خدا و حکمت خداست.
۲۵ زیرا که جهالت خدا از انسان حکیمتر است و ناتوانی خدا از مردم، تواناتر.
زیرای برادران دعوت خود را ملاحظه نمائید که بسیاری بحسب جسم حکیم نیستند و بسیاری توانانی و بسیاری شریف نی.
۲۷ بلکه خدا جهالت جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد،
و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند.
۲۹ تا هیچ بشری در حضور او نخر نکند.
۳۰ لکن از او شما هستید در عیسی مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت قدوسیت و فدا.

۳۱ تا چنانکه مکتوب است هر که نخر کند در خداوند نخر نماید.

و منای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شمارا به سر خدا اعلام مینمودم.

۲ زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب.

۳ و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما شدم،

و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوت،

تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد بلکه در قوت خدا.

حکمت روح

لکن حکمتی بیان میکنم نزد کاملین، اما حکمتی که از این عالم نیست و نه از روسای این عالم که زایل میگردند.

۷ بلکه حکمت خدا در سری بیان میکنم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال ما مقدر فرمود،

که احدی از روسای این عالم آن را ندانست زیرا اگر میدانستند خداوند جلال را مصلوب نمی کردند.

۹ بلکه چنانکه مکتوب است: «یزهایی را که چشمی ندید و گوشتی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده

است.»

اما خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص میکند.

زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بداند جز روح انسان که در وی میباشد. همچنین نیز امور خدا را هیچکس ندانسته است، جز روح خدا.

۱۲ لیکن ما روح جهان را نیافتیم، بلکه آن روح که از خداست تا آنچه خدا به ما عطا فرموده است بدانیم.

۱۳ که آنها را نیز بیان میکنم نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه به آنچه روح و حال قدس میآورد و روحانها را با روحها جمع مینماییم.

۱۴ اما انسان نفسانی را روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح میشود.

۱۵ لکن شخص روحانی در همه چیز حکم میکند و کسی را در او حکم نیست.

۱۶ «ایا کیست که فکر خدا و ندراد دانسته باشد تا او را تعلیم دهد؟» لکن ما فکر مسیح را داریم.

شقاق و جدایی

و منای برادران نتوانستم به شما سخن گویم چون روحانیان، بلکه چون جسمانیان و چون اطفال در مسیح.

۲ و شمارا به شیر خوراک دادم نه به گوشت زیرا که هنوز استطاعت آن نداشتید بلکه الحال نیز ندارید،

زیرا که تا به حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جداییهاست. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی نمایید؟

زیرا چون یکی گوید من از پولس و دیگری من از اپلوس هستم، آیا انسان نیستید؟

پس کیست پولس و کیست اپلوس؟ جز خادمانی که بواسطه ایشان ایمان آوردید و به اندازه های که خداوند به هر کس داد.

۶ من کاشتم و پولس آبیاری کرد لکن خدا نموییخشید.

۷ لهدانه کارنده چیزی است و نه آب دهنده بلکه خدای رویاننده.

۸ و کارنده و سیراب کنند هیک هستند، لکن هر یک اجرت خود را بحسب مشقت خود خواهند یافت.

۹ زیرا با خدا همکاران هستیم و شما زراعت خدا و عمارت خدا هستید.

بحسب فیض خدا که به من عطا شد، چون معماران بنا بنیاد نهادم و دیگری بر آن عمارت میسازد؛ لکن هر کس با خبر باشد که چگونه عمارت میکند.

۱۱ زیرا بنیادی دیگر هیچکس نمی تواند نهاد جز آنکه نهاده شده است، یعنی عیسی مسیح.

۱۲ لکن اگر کسی بر آن بنیاد، عمارتی از طلا یا نقره یا جواهر یا چوب یا گاه یا کاه بنا کند،

کار هر کس آشکار خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش به ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هر کس را خواهد

آزمود که چگونه است.

۱۴ اگر کاری که کسی بر آن گذارده باشد بماند، اجر خواهد یافت.

۱۵ و اگر عمل کسی سوخته شود، زیان بد و وار دآید، هر چند خود نجات یابد اما چنانکه از میان آتش.

آیامی دانید که هیكل خدا هستند و روح خدا در شما ساکن است؟

اگر کسی هیکل خدا را خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکل خدا مقدس است و شما آن هستید.
 ۱۸ زنهار کسی خود را فریب ندهد! اگر کسی از شما خود را در این جهان حکیم پندارد، جاهل بشود تا حکیم گردد.
 ۱۹ زیرا حکمت این جهان نزد خدا جهالت است، چنانکه مکتوب است: «کارابه مکر خودشان گرفتار میسازد.»
 و ایضاً: «داوند افکار حکما را میداند که باطل است.»
 پس هیچکس در انسان نخر نکند، زیرا همه چیز از آن شماست:
 خواه پولس، خواه اپلس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه موت، خواه چیزهای حال، خواه چیزهای آینده، همه از آن شماست،
 و شما از مسیح و مسیح از خدا میباشند.

رسولان، خادم هستند

- هر کس ما را چون خادم مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد.
 ۲ و دیگر در وکلای باز پرس میشود که هر یکی امین باشد.
 ۳ اما بجهت من کمتر چیزی است که از شما یا از یوم بشر حکم کرده شوم، بلکه بر خود نیز حکم نمی کنم.
 ۴ زیرا که در خود عیبی نمی بینم، لکن از این عادل شمرده نمی شوم، بلکه حکم کننده من خداوند است.
 ۵ لهذا پیش از وقت به چیزی حکم مکنید تا خداوند بیاید که خفایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نیتهای دلهارابه ظهور خواهد آورد؛ آنگاه هر کس
 را مدح از خدا خواهد بود.
 اما ای برادران، این چیزها را بطور مثل به خود واپس نسبت دادم به خاطر شما تا در باره ما آموخته شوید که از آنچه مکتوب است تجاوز نکنید و تاهیه چیکی
 از شما تکبر نکنند برای یکی بر دیگری.
 ۷ زیرا کیست که تو را برتری داد و چه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی، چرا نخر می کنی که گویا نیافتی.
 الحال سیر شده و دولت مند گشته ای و بدون ماسلطنت می کنی؛ و کاشکه سلطنت می کردی تا ما نیز با شما سلطنت می کردیم.
 ۹ زیرا گمان می برم که خدا ما را رسولان را آخر همه عرضه داشت مثل آنانی که فتوای موت بر ایشان شده است، زیرا که جهان و فرشتگان و مردم را تماشا گاه
 شده ایم.
 ۱۰ ما به خاطر مسیح جاهل هستیم، لکن شما در مسیح دانا هستید؛ ما ضعیف لکن شما توانا؛ شما عزیز ما ما ذلیل.
 ۱۱ تا به همین ساعت گرسنه و تشنه و عریان و کوبیده و آواره هستیم،
 و به دستهای خود کار کرده، مشقت می کشیم و دشنام شنیده، برکت می طلبیم و مظلوم گردیده، صبر می کنیم.
 ۱۳ چون اقترا بر ما می زند، نصیحت می کنیم و مثل قاذورات دنیا و فضلات همه چیز شده ایم تا به حال.
 و این را نمی نویسم تا شمارا شرم منده سازم بلکه چون فرزندان محبوب خود تنبیه می کنم.
 ۱۵ زیرا هر چند هزاران استاد در مسیح داشته باشید، لکن پدران بسیار ندارید، زیرا که من شمارا در مسیح عیسی به انجیل تولید نمودم،
 پس از شما التماس می کنم که به من اقتدا نمائید.
 ۱۷ برای همین تیموتاوس را نزد شما فرستادم که اوست فرزند محبوب من و امین در خداوند تا راههای مرا در مسیح به یاد شما بیاورد، چنانکه در هر جا و
 در هر کلیسا تعلیم میدهم.
 ۱۸ اما بعضی تکبر می کنند به گمان آنکه من نزد شما نمی آیم.
 ۱۹ لکن به زودی نزد شما خواهیم آمد، اگر خداوند بخواهد و خواهم دانست نه سخن متکبران را بلکه قوت ایشان را.
 ۲۰ زیرا ملکوت خدا به زبان نیست بلکه در قوت است.
 ۲۱ چه خواهش دارید آیا با چوب نزد شما پیام با محبت و روح حلم؟

تنبیه زنا کار

فی الحقیقه شنیده میشود که در میان شما زنا پیدا شده است، و چنان زنا بی که در میان امتهام نیست؛ که شخصی زن پدر خود را داشته باشد.
 ۲ و شما نخر می کنید بلکه ما تم هم ندارید، چنانکه باید تا آن کسی که این عمل را کرد از میان شما بیرون شود.

۳ زیرا که من هر چند در جسم غایم، اما در روح حاضرم، والان چون حاضر، حکم کردم در حق کسیکه این را چنین کرده است.

۴ به نام خداوند ماعیسی مسیح، هنگامی که شما با روح من با قوت خداوند ماعیسی مسیح جمع شوید، که چنین شخص به شیطان سپرده شود بجهت هلاکت جسم تاروح در روز خداوند عیسی نجات یابد.

نفر شما نیکو نیست. آیا آگاه نیستید که اندک خمیر مایه، تمام خمیر را مخمر میسازد؟

پس خود را از خمیر مایه کهنه پاک سازید تا فطیر تازه باشید، چنانکه پنجمیر مایه هستی زرا که فصیح مامسیح در راه ما مذبح شده است.

۸ پس عید را نگاه داریم نه به خمیر مایه کهنه و نه به خمیر مایه بدی و شرارت، بلکه به فطیر ساده دلی و راستی. در آن رساله به شما نوشتم که بازانیان معاشرت نکنید.

۱۰ لکن نه مطلق بازانیان این جهان یا طمعکاران و یا ستمکاران یا بتپرستان، که در این صورت میباید از دنیا بیرون شوید.

۱۱ لکن الان به شما مینویسم که اگر کسیکه به برادر نامیده میشود، زانی یا طماع یا بتپرست یا خاش یا میگسار یا ستمگر باشد، با چنین شخص معاشرت مکنید بلکه غذا هم نخورید.

۱۲ زیرا مرا چه کار است که برآنی که خارج اند داوری کنم. آیا شما بر اهل داخل داوری نمی کنید؟

لکن آنانی را که خارج اند داوری خواهد کرد. پس آن شریر را از میان خود برانید.

مرافعه میان برادران

آیا کسی از شما چون بر دیگری مدعی باشد، جرات دارد که مرافعه برد پیش ظالمان نه نزد مقدسان؟ یا نمی دانید که مقدسان، دنیا را داوری خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدمات کمتر نیستید؟

آیا نمی دانید که فرشتگان را داوری خواهیم کرد تا چه رسد به امور روزگار؟

پس چون در مقدمات روزگار مرافعه دارید، آیا آنانی را که در کلیسا حقیر شمرده میشوند، مینشانید؟

بجهت انفعال شما میگویم، آیا در میان شما یک نفر دانا نیست که بتواند در میان برادران خود حکم کند؟

بلکه برادر با برادر به محاکمه میروند و آن هم نزد پیامان!

بلکه الان شما را بالکلیه قصوری است که بایکدیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی شوید و چرا بیشتر مغبون نمی شوید؟

بلکه شما ظلم میکنید و مغبون میسازید و این را نیز به برادران خود!

آیا نمی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدائی شوند؟ فریب نخورید، زیرا فاسقان و بتپرستان و زانیان و متنعمان و لواط

و دزدان و طمعکاران و میگساران و خاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد.

۱۱ و بعضی از شما چنین میبودید لکن غسل یافته و مقدس گردیده و عادل کرده شده اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما.

زنا

همه چیز برای من جایز است لکن هر چیز مفید نیست. همه چیز برای من رواست، لیکن نمی گذارم که چیزی بر من تسلط یابد.

۱۳ خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، لکن خدا این و آن را فانی خواهد ساخت. اما جسم برای زنا نیست، بلکه برای خداوند است

و خداوند برای جسم.

۱۴ و خدا خداوند را بر خیزانید و ما را نیز به قوت خود خواهد بر خیزانید.

۱۵ آیا نمی دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ پس آیا اعضای مسیح را برداشته، اعضای فاحشه گردانم؟ حاشا!

آیا نمی دانید که هر که با فاحشه پیوندد، با وی یکتن باشد؟ زیرا میگوید «ردویک تن خواهند بود.»

□ لکن کسیکه با خداوند پیوندد دیگر روح است.

۱۸ از زنا بگریزید. هر گاهی که آدمی میکند بیرون از بدن است، لکن زانی بر بدن خود گناه میورزد.

۱۹ یا نمی دانید که بدن شما هیکل روح القدس است که در شما است که از خدا یافته اید و از آن خود نیستید؟

زیرا که به قیمتی خرید شده اید، پس خدا را به بدن خود تقدیم نمایید.

مسائل زناشویی

امادرباره آنچه به من نوشته بودید: مرد را نیکو آن است که زن را لمس نکند.

- ۲ لکن بسبب زنا، هر مرد زوجه خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد.
- ۳ و شوهر حق زن را ادا نماید و همچنین زن حق شوهر را.
- ۴ زن بریدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و همچنین مرد نیز اختیار بدن خود ندارد بلکه زنش، از یکدیگر جدایی مگر یزید مگر مدتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید؛ و باز با هم پیوند مبادا شیطان شمارا به سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد،
- لکن این را میگویم به طریق اجازه نه به طریق حکم.
- ۷ اما میخواهم که همه مردم مثل خودم باشند. لکن هر کس نعمتی خاص از خدا دارد، یکی چنین و دیگری چنان.
- لکن به مجردین و بیوهرزان میگویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند.
- ۹ لکن اگر پرهیز ندارند، نکاح بکنند زیرا که نکاح از آتش هوس بهتر است.
- ۱۰ اما منکوحان را حکم میکنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛ و اگر جدا شود، مجرد بماند یا با شوهر خود صلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد.
- و دیگران را من میگویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی پیامان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد.
- ۱۳ وزنی که شوهر پیامان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود.
- ۱۴ زیرا که شوهر پیامان از زن خود مقدس میشود و زن پیامان از برادر مقدس میگردد و اگر نه اولاد شما ناپاک میبوندند، لکن الحال مقدسند.
- ۱۵ اما اگر پیامان جدایی نماید، بگذارش که بشود زیرا برادریا خواهر در این صورت مقید نیست و خدا ما را به سلامتی خوانده است.
- ۱۶ زیرا که توجه دانیای زن که شوهرت را نجات خواهی داد؟ یا چه دانیای مرد که زن خود را نجات خواهی داد؟
- مگر اینکه به هر طور که خداوند به هر کس قسمت فرموده و به همان حالت که خدا هر کس را خوانده باشد، بدینطور رفتار بکند؛ و همچنین در همه کلیساها امر میکنم.
- ۱۸ اگر کسی در مختونی خوانده شود، نامختون نگردد و اگر کسی در نامختونی خوانده شود، نامختون نشود.
- ۱۹ ختنه چیزی نیست و نامختونی هیچ، بلکه نگاه داشتن امرهای خدا.
- ۲۰ هر کس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در همان بماند.
- ۲۱ اگر در غلامی خوانده شدی تو را با کی نباشد، بلکه اگر هم میتوانی آزاد شوی، آن را اولی ترا استعمال کن.
- ۲۲ زیرا غلامی که در خداوند خوانده شده باشد، آزاد خداوند است؛ و همچنین شخصی آزاد که خوانده شد، غلام مسیح است.
- ۲۳ به قیمتی خریده شدید، غلام انسان نشوید.
- ۲۴ ای برادران هر کس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در آن نزد خدا بماند.
- اما در باره باکرهها حکمی از خداوند ندارم. لکن چون از خداوند رحمت یافتم که امین باشم، رای میدهم.
- ۲۶ پس گمان میکنم که بجهت تنگی این زمان، انسان را نیکو آن است که همچنان بماند.
- ۲۷ اگر باز بسته شدی، جدایی مجوی و اگر از زن جدا هستی دیگر زن نخواه.
- ۲۸ لکن هر گاه نکاح کردی، گناه نورزیدی و هر گاه با کره منکوحه گردید، گناه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت خواهند کشید، لیکن من بر شما شفقت دارم.
- اما ای برادران، این را میگویم وقت تنگ است تا بعد از این آنانی که زن دارند مثل بیزن باشند و گریبانان چون ناگریبانان و خوشحالان مثل ناخوشحالان و خریدارن چون غیر مالکان باشند، و استعمال کنندگان این جهان مثل استعمال کنندگان نباشند، زیرا که صورت این جهان در گذر است.
- اما خواهش این دارم که شما بیاندیشه باشید. شخص مجرد در امور خداوند میانندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید؛ و صاحب زن در امور دنیا میانندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد.
- ۳۴ در میان زن منکوحه و باکره نیز تفاوتی است، زیرا باکره در امور خداوند می اندیشد تا هم در تن و هم در روح مقدس باشد؛ اما منکوحه در امور دنیا میانندیشد تا شوهر خود را خوش سازد.
- ۳۵ اما این را برای نفع شما می گویم نه آنکه دامی بر شما بنهم بلکه نظر به شایستگی و ملازمت خداوند، پیتشویش.

لکن هرگاه کسی گمان برد که بابا کره خود ناشایستگی میکند، اگر به حد بلوغ رسید و ناچار است از چنین شدن، آنچه خواهد بکند؛ گاهی نیست؛ بگذار که نکاح کنند.

۳۷ اما کسی که در دل خود پایدار است و احتیاج ندارد بلکه در اراده خود مختار است و در دل خود جازم است که با کره خود رانگاه دارد، نیکو میکند.

۳۸ پس هم کسی که به نکاح دهد، نیکو میکند و کسی که به نکاح ندهد، نیکوتر مینماید.

زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مرد آزاد گردید تا به هر که بخواد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط.

۴۰ اما بحسب رای من خوشحال تر است، اگر چنین بماند و من نیز گمان میبرم که روح خدا را دارم.

قربانی های تنها

امادرباره قربانی های تنها: میدانیم که همه علم داریم. علم باعث تکبر است، لکن محبت بنا میکند.

۲ اگر کسی گمان برد که چیزی میداند، هنوز هیچ نمی داند، بطوری که باید دانست.

۳ اما اگر کسی خدا را محبت نماید، نزد او معروف مییابد.

پس درباره خوردن قربانی های تنها، میدانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدایی دیگر جز یکی نیست.

۵ زیرا هر چند هستند که به خدایان خوانده میشوند، چه در آسمان و چه در زمین، چنانکه خدایان بسیار و خداوندان بسیاری باشند،

لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.

ولی همه را این معرفت نیست، زیرا بعضی تا به حال به اعتقاد اینکه بت هست، آن را چون قربانی بت میخورند و ضمیر ایشان چون ضعیف است نجس میشود.

۸ اما خوراک، ما را مقبول خدائی سازد زیرا که نه به خوردن بهتریم و نه به نا خوردن بد تر.

۹ لکن احتیاط کنید مبادا اختیار شما باعث لغزش ضعیفا گردد.

۱۰ زیرا اگر کسی تورا که صاحب علم هستی بیند که در بتکده نشستهای، آیا ضمیر آن کس که ضعیف است به خوردن قربانی های تنها بتانمی شود؟

و از علم تو آن برادر ضعیف که مسیح برای او مرده لاک خواهد شد.

۱۲ و همچنین چون به برادران نگاه ورزیدید و ضمیر ضعیفشان را صدمه رسانیدید، همانا به مسیح خطا نمودید.

۱۳ بنابراین، اگر خوراک باعث لغزش برادر من باشد، تا به ابد گوشت نخواهم خورد تا برادر خود را لغزش ندهم.

حقوق رسالت

آیا رسول نیستم؟ آیا آزاد نیستم؟ آیا عیسی مسیح خداوند ما را ندیدم؟ آیا شما عمل من در خداوند نیستید؟

هرگاه دیگران را رسول نباشم، البته شمارا هستم زیرا که مهربان رسالت من در خداوند شما هستید.

۳ حجت من بجهت آنانی که مرا امتحان میکنند این است

که آیا اختیار خوردن و آشامیدن نداریم؟

آیا اختیار نداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیفای؟

یا من و برنابا به تنهایی مختار نیستیم که کار نکنیم؟

کیست که هرگز از خرجی خود جنگ کند؟ یا کیست که تا کستانی غرس نموده، از میوه اش نخورد؟ یا کیست که گلهای بچرانند و از شیر گله ننوشد؟

آیا این را بطور انسان میگویم یا شریعت نیز این را نمی گوید؟

زیرا که در تورات موسی مکتوب است که «اوراهنگامی که خرمن را خرد میکند، دهان میند.» آیا خدا در فکر گاوان مییابد؟

آیا محض خاطر ما این را نمی گوید؟ بلی برای ما مکتوب است که شخم کننده مییابد به امید، شخم نماید و خرد کننده خرمن در امید یافتن قسمت خود باشد.

۱۱ چون ما روحانیه را برای شما کاشتیم، آیا امر بزرگی است که ما جسمانیهای شما را درو کنیم؟

اگر دیگران در این اختیار بر شما شریکند آیا نه ماه پیشتر؟ لیکن این اختیار را استعمال نکردیم، بلکه هر چیز را متحمل میشویم، مبادا انجیل مسیح را تعویق

اندازیم.

آیامی دانید که هر که در امور مقدس مشغول باشد، از هیکل میخورد و هر که خدمت مذبح کند، از مذبح نصیبی میدارد.

۱۴ و همچنین خداوند فرمود که «رکه به انجیل اعلام نماید، از انجیل معیشت یابد.»

□□ لیکن من هیچیک از اینهارا استعمال نکردم و این رابه این قصد نوشتم تا بامن چنین شود، زیرا که مرا مردن بهتر است از آنکه کسی نغمه را باطل گرداند.

- ۱۶ زیرا هرگاه بشارت دهم، مرا نغمه نیست چونکه مرا ضرورت افتاده است، بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم.
- ۱۷ زیرا هرگاه این را طوع کنم اجرت دارم، لکن اگر کره باشد و کالتی به من سپرده شد.
- ۱۸ در این صورت، مرا چه اجرت است تا آنکه چون بشارت میدهم، انجیل مسیح را بیخرج سازم و اختیار خود را در انجیل استعمال نکنم؟ زیرا با اینکه از همه کسی آزاد بودم، خود را غلام همه گردانیدم تا بسیاری را سود برم.
- ۲۰ و یهود را چون یهود گشتم تا یهود را سود برم و اهل شریعت را مثل اهل شریعت تا اهل شریعت را سود برم؛ و بیشریعتان را چون بیشریعتان شدم، هر چند نزد خدا بیشریعت نیستم، بلکه شریعت مسیح در من است، تا بیشریعتان را سود برم؛ ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود برم؛ همه کس را همه چیز گردیدم تا به هر نوعی بعضی را برهانم.
- ۲۳ اما همه کار را بجهت انجیل میکنم تا در آن شریک گردم.
- آیامی دانید آنانی که در میدان میدوند، همه میدوند لکن یک نفر انعام را میبرد. به اینطور شما بدوید تا به کمال ببرید.
- ۲۵ و هر که ورزش کند در هر چیز ریاضت میکشد؛ اما ایشان تا تاج فانی را بیابند لکن ماتاج غیر فانی را.
- ۲۶ پس من چنین میدوم، نه چون کسیکه شک دارد؛ و مشت میزنم نه آنکه هوا را بزنم.
- ۲۷ بلکه تن خود را از یون میسازم و آن را در بندگی میدارم، مبادا چون دیگران را وعظ نمودم، خود محروم شوم.

هشدار در باره تها و قربانی تها

- زیرا ای برادران نمی خواهم شما بی خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیر ابر بودند و همه از دریا عبور نمودند و همه به موسی تعمیم یافتند، در ابر و در دریا؛ و همه همان خوراک روحانی را خوردند و همه همان شرب روحانی را نوشیدند، زیرا که میآشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان میآمد و آن صخره مسیح بود.
- ۵ لیکن از اکثر ایشان خداری نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند. و این امور نمونها برای ما شد تا ما خواهشمند بدی نباشیم، چنانکه ایشان بودند؛ و نه بتپرست شوید، مثل بعضی از ایشان، چنانکه مکتوب است: «و م به اکل و شرب نشستند و برای لهو و لعب برپا شدند.» و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یک روز بیست و سه هزار نفر هلاک گشتند.
- ۹ و نه مسیح را تجربه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از ما را هلاک گردیدند.
- ۱۰ و نه همه کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد. و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که او آخر عالم به ما رسیده است.
- ۱۲ پس آنکه گمان برد که قایم است، با خبر باشد که نیفتد.
- ۱۳ هیچ تجربه جز آنکه مناسب بشر باشد، شمارا فرو نگرفت. اما خدا امین است که نمی گذارد شما فوق طاقت خود آزوده شوید، بلکه با تجربه مفری نیز میسازد تا با رای تحمل آن راداشته باشید.
- لذا ای عزیزان من از بتپرستی بگریزید.
- ۱۵ به خردمندان سخن میگویم: خود حکم کنید بر آنچه میگویم.
- ۱۶ پیاله برکت که آن را تبرک میخوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ و نانی را که پاره میکنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نی؟ زیرا ما که بسیاریم، یک نان و یکتن میباشیم چونکه همه از یک نان قسمت مییابیم.
- ۱۸ اسرائیل جسمانی را ملاحظه کنید! آیا خوردگان قربانیا شریک قربانگاه نیستند؟ پس چه گویم؟ آیا بت چیزی میباشد؟ یا که قربانی بت چیزی است؟
- نی! بلکه آنچه امت هاقربانی میکنند، برای دیوها میگذرانند نه برای خدا؛ و نمی خواهم شما شریک دیوها باشید.

۲۱ محال است که هم از پاله خداوند و هم از پاله دیوهابنوشید؛ و هم از مایده خداوند و هم از مایده دیوهانمی توانید قسمت برد.

۲۲ آیا خداوند را به غیرت میآوریم یا از او تواناتر میباشیم؟

همه چیز جایز است، لیکن همه مفید نیست؛ همه رواست، لیکن همه بنا نمی کند.

۲۴ هر کس نفع خود را بنجوید، بلکه نفع دیگری را.

۲۵ هر آنچه را در قصابخانه میفروشند، بخورید و هیچ پیرسید به خاطر ضمیر.

۲۶ زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است.

۲۷ هر گاه کسی از بی ایمانان از شما وعده خواهد و میخواهد برود، آنچه نزد شما گذارند بخورید و هیچ پیرسید بجهت ضمیر.

۲۸ اما اگر کسی به شما گوید «بن قربانی بت است» بخورید به خاطر آن کس که خبر داد و بجهت ضمیر، زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است.

۲۹ اما ضمیر می گویم نه از خودت بلکه ضمیر آن دیگر؛ زیرا چرا ضمیر دیگری بر آزادی من حکم کند؟

و اگر من به شکر بخورم، چرا بر من افترازنند به سبب آن چیزی که من برای آن شکر میکنم؟

پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هر چه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید.

۳۲ یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید.

۳۳ چنانکه من نیز در هر کاری همه را خوش میسازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابند.

پس اقتدا به من نمایید چنانکه من نیز به مسیح میکنم.

شایستگی در پرستش

امای برادران شمارا تحسین مینمایم از این جهت که در هر چیز مرایا میدارید و اخبار را بطوری که به شما سپردم، حفظ مینمایید.

اما میخواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا.

۴ هر مردی که سر پوشیده دعایانوت کند، سر خود را رسوا مینماید.

۵ اما هر زنی که سر برهنه دعایانوت کند، سر خود را رسوا میسازد، زیرا این چنان است که تراشیده شود.

۶ زیرا اگر زنی پوشد، موی را نیز ببرد؛ و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید پو شود.

۷ زیرا که مرد را نباید سر خود پوشد چونکه او صورت و جلال خداست، اما زن جلال مرد است.

۸ زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است.

۹ و نیز مرد بجهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد.

۱۰ از این جهت زن میباید عزتی بر سر داشته باشد به سبب فرشتگان.

۱۱ لیکن زن از مرد جدا نیست و مرد هم جدا از زن نیست در خداوند.

۱۲ زیرا چنانکه زن از مرد است، همچنین مرد نیز بوسیله زن، لیکن همه چیز از خدا.

در دل خود انصاف دهید: آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟

آیا خود طبیعت شمارا نمی آموزد که اگر مرد موی دراز دارد، او را عار میباید؟

و اگر زن موی دراز دارد، او را نخر است، زیرا که موی بجهت پرده بدو داده شد؟

و اگر کسی ستیزه گری باشد، ما و کلیساهای خدا را چنین عادت نیست.

شام خداوند

لیکن چون این حکم را به شما میکنم، شمارا تحسین نمی کنم، زیرا که شما نه از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع میشوید.

۱۸ زیرا اولاهنگامی که شمارا کلیسای جمع میشود، میشنوم که در میان شما شقاقتها روی میدهد و قدری از آن را باور میکنم.

۱۹ از آن جهت که لازم است در میان شما بدعتها نیز باشد تا که مقبولان از شما ظاهر گردند.

۲۰ پس چون شمارا یک جا جمع میشود، ممکن نیست که شام خداوند خورده شود،

زیرا در وقت خوردن هر کس شام خود را بیشتر میگیرد و یکی گرسنه و دیگری مست میشود.

۲۲ مگر خانهها برای خوردن و آشامیدن ندارند؟ یا کلیسای خدا را تحقیر مینمایند و آنانی را که ندارند شرمند میسازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا در این

امر شمارا تحسین نمایم؟ تحسین نمی نمایم!

- زیرا من از خداوندیافتم، آنچه به شمایز سپردم که عیسی خداوند در شی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت و شکر نموده، پاره کرد و گفت: «گیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره میشود. این را به یاد گاری من به جا آرید.» و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من. هر گاه این را بنوشید، به یاد گاری من بکنید.»
- زیرا هر گاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر مینمایید تا هنگامی که باز آید. پس هر که بطور ناشایسته نان را بخورد و پیاله خداوند را بنوشد، مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود.
- ۲۸ اما هر شخص خود را امتحان کند و بدین نظر از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد.
- ۲۹ زیرا هر که میخورد و مینوشد، فتوای خود را میخورد و مینوشد اگر بدن خداوند را تمیز نمی کند.
- ۳۰ از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریضانند و بسیاری خوابیده هاند.
- ۳۱ اما اگر بخورد حکم میگردیم، حکم بر ما نمی شد.
- ۳۲ لکن هنگامی که بر ما حکم میشود، از خداوند تادیب میشود مباد ابا اهل دنیا بر ما حکم شود.
- لذا ای برادران من، چون بجهت خوردن جمع میشوید، منتظر یکدیگر باشید.
- ۳۴ و اگر کسی گرسنه باشد، در خانه بخورد، مباد ا بجهت عقوبت جمع شوید. و چون بیایم، مابقی را منتظم خواهم نمود.

عطایای روحانی

- اما در باره عطایای روحانی، ای برادران نمی خواهم شما بیخبر باشید.
- ۲ می دانید هنگامی که امتهامی بودید، به سوی بت های گنگ برده میشدید بطوری که شمارا می بردند.
- ۳ پس شمارا خبر میدهم که هر که متکلم به روح خدا باشد، عیسی را انانی می گوید و واحدی جزیه روح القدس عیسی را خداوند نمی تواند گفت.
- و نعمتها انواع است ولی روح همان.
- ۵ و خدمتها انواع است اما خداوند همان.
- ۶ و عملها انواع است لکن همان خدا همه را در همه عمل میکند.
- ۷ ولی هر کس را ظهور روح بجهت منفعت عطا میشود.
- ۸ زیرا یکی را بوساطت روح، کلام حکمت داده میشود و دیگری را کلام علم، بحسب همان روح.
- ۹ و یکی را ایمان به همان روح و دیگری را نعمتهای شفا دادن به همان روح.
- ۱۰ و یکی را قوت معجزات و دیگری را نبوت و یکی را تمیز ارواح و دیگری را اقسام زبانها و دیگری را ترجمه زبانها.
- ۱۱ لکن در جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هر کس را فرد بحسب اراده خود تقسیم میکند.

یک بدن و اعضای متعدد

- زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای متعدد دارد و تمامی اعضای بدن اگر چه بسیار است یکتن میباشد، همچنین مسیح نیز میباشد.
- ۱۳ زیرا که جمیع مابه یک روح در یک بدن تعمید یافتیم، خواه یهود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم.
- ۱۴ زیرا بدن یک عضو نیست بلکه بسیار است.
- ۱۵ اگر یا گوید چونکه دست نیستم از بدن نمی باشم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟
- و اگر گوش گوید چونکه چشم نیم از بدن نیستم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟
- اگر تمام بدن چشم بودی، بجای بود شنیدن و اگر همه شنیدن بودی بجای بود دیدن؟
- لکن الحال خدا هر یک از اعضا را در بدن نهاد بر حسب اراده خود.
- ۱۹ و اگر همه یک عضو بودی بدن بجای بود؟
- اما الان اعضا بسیار است لیکن بدن یک.
- ۲۱ و چشم دست را نمی تواند گفت که محتاج تو نیستم یا سر یا پا را نیز که احتیاج به شما ندارم.
- ۲۲ بلکه علاوه بر این، آن اعضای بدن که ضعیفتر مینمایند، لازم ترمی باشند.
- ۲۳ و آنها را که بیشتر اجزای بدن میندارم، عزیز تر میداریم و اجزای قبیح ما جمال افضل دارد.

۲۴ لکن اعضای جمیله مارا احتیاجی نیست، بلکه خدا بدن را مرتب ساخت بقسمی که ناقص را بیشتر حرمت داد، تا که جدایی در بدن نیفتد، بلکه اعضا به برابری در فکریکدیگر باشند.

۲۶ واگر یک عضو در مند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند. اما شما بدن مسیح هستید و فردا اعضای آن میباشید.

۲۸ و خدا قرار داد بعضی را در کلیسا: اول رسولان، دوم انبیا، سوم معلمان، بعد قوات، پس نعمتهای شفا دادن و اعانات و تدابیر و اقسام زبانها.

۲۹ آیا همه رسول هستند، یا همه انبیا، یا همه معلمان، یا همه قوات؟

یا همه نعمتهای شفا دارند، یا همه به زبانها متکلم هستند، یا همه ترجمه میکنند؟

لکن نعمتهای بهتر را به غیرت بطلیبید و طریق افضلتر نیز به شما نشان میدهم.

محبت

اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، مثل نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده شده‌ام.

۲ واگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم بخدی که کوهها را نقل کند و محبت نداشته باشم، هیچ هستم.

۳ واگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی برم.

۴ محبت حلیم و مهربان است، محبت حسد نمی برد، محبت کبر و غرور ندارد؛

اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی شود؛ خشم نمی گیرد و سوء ظن ندارد؛

از ناراستی خوشوقت نمی گردد، ولی باراستی شادی میکند؛

در همه چیز صبر میکند و همه را باور مینماید؛ در همه حال امیدوار میباشد و هر چیزی را متحمل میباشد.

محبت هرگز ساقط نمی شود و اما اگر نبوتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهد پذیرفت و اگر علم، زایل خواهد گردید.

۹ زیرا جزئی علمی داریم و جزئی نبوت مینماییم،

لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید.

۱۱ زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف میزد و چون طفل فکر میکردم و مانند طفل تعقل مینمودم. اما چون مرد شدم، کارهای طفلانه را

ترک کردم.

۱۲ زیرا که الحال در آینه بطور معما مینمایم، لکن آن وقت روبرو، الان جزئی معرفتی دارم، لکن آن وقت خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شدم.

۱۳ و الحال این سه چیز باقی است: یعنی ایمان و امید و محبت. اما بزرگتر از اینها محبت است.

عطایای نبوت و زبانها

در پی محبت بکشید و عطایای روحانی را به غیرت بطلیبید، خصوص اینکه نبوت کنید.

۲ زیرا کسیکه به زبانی سخن میگوید، نه به مردم بلکه به خدا میگوید، زیرا هیچکس نمی فهمد لیکن در روح به اسرار تکلم مینماید.

۳ اما آنکه نبوت میکند، مردم را برای بنا و نصیحت و تسلی میگوید.

۴ هر که به زبانی میگوید، خود را بنا میکند، اما آنکه نبوت مینماید، کلیسا را بنا میکند.

۵ و خواهش دارم که همه شما به زبانها تکلم کنید، لکن بیشتر اینکه نبوت نماید زیرا کسیکه نبوت کند بهتر است از کسیکه به زبانها حرف زند، مگر

آنکه ترجمه کند تا کلیسا بنا شود.

اما الحالای برادران اگر نزد شما آیم و به زبانها سخن رانم، شمارا چه سود میبخشم؟ مگر آنکه شمارا به مکاشفه یا به معرفت یا به نبوت یا به تعلیم گویم.

۷ و همچنین چیزهای بیجان که صدا میدهند چون فی یا بر بطا اگر در صداها فرق نکند، چگونه آوازی یا بر بط فهمیده میشود؟

زیرا اگر کرنا نیز صدای نامعلوم دهد که خود را مهبای جنگ میسازد؟

همچنین شما نیز به زبان، سخن مفهوم نگویند، چگونه معلوم میشود آن چیزی که گفته شد زیرا که به هوا سخن خواهید گفت؟

زیرا که انواع زبانهای دنیا هر قدر زیاد باشد، ولی یکی جمعیتی نیست.

۱۱ پس هرگاه قوت زبان را نمی دانم، نزد متکلم بربری میباشم و آنکه سخن گوید نزد من بربری میباشد.

۱۲ همچنان شما نیز چونکه غیور عطایای روحانی هستید بطلیبید این که برای بنای کلیسا افزوده شوید.

- بنابر این کسیکه به زبانی سخن میگوید، دعا بکند تا ترجمه نماید.
- ۱۴ زیرا اگر به زبانی دعا کنم، روح من دعا میکند لکن عقل من برخوردار نمی شود.
- ۱۵ پس مقصود چیست؟ به روح دعا خواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم نمود؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند.
- ۱۶ زیرا اگر در روح تبرک میخوانی، چگونه آن کسیکه به منزلت امی است، به شکر تو آمین گوید و حال آنکه نمی فهمد چه میگوید؟
- زیرا البته خوب شکر میکنی، لکن آن دیگر بنامی شود.
- ۱۸ خدا را شکر میکنم که زیاد ترا ز همه شما به زبانها حرف میزنم.
- ۱۹ لکن در کلیسا بیشتر میپندم که پنج کلمه به عقل خود گویم تا دیگران را نیز تعلیم دهم از آنکه هزاران کلمه به زبان بگویم. ای برادران، در فهم اطفال مبادید بلکه در بد خوئی اطفال باشید و در فهم رشید.
- ۲۱ در تورات مکتوب است که «داوند میگوید به زبانهای بیگانه و لهجای غیره این قوم سخن خواهم گفت و باین همه مرا نخواهند شنید.»
- پس زبانهاشانی است نه برای ایمان داران بلکه برای بیایمانان؛ امانت برای بیایمان نیست بلکه برای ایمانداران است.
- ۲۳ پس اگر تمام کلیسا در جایی جمع شوند و همه به زبانها حرف زنند و میان یا بیایمانان داخل شوند، آیاتی گویند که دیوانهاید؟ ولی اگر همه نبوت کنند و کسی از بی ایمانان یا ایمان درآید، از همه تو بیخ میباید و از همه ملزم میگردد، و خفایای قلب او ظاهر می شود و همچنین به روی در افتاده، خدا را عبادت خواهد کرد و ندا خواهد داد که «ای الحقیقه خدا در میان شماست.»
- پسای برادران مقصود این است که وقتی که جمع شوید، هریکی از شما سرودی دارد، تعلیمی دارد، زبانی دارد، مکاشفهای دارد، ترجمهای دارد، باید همه بجهت بنا بشود.
- ۲۷ اگر کسی به زبانی سخن گوید، دود و با نهایت سه سه باشند، به ترتیب و کسی ترجمه کند.
- ۲۸ اما اگر مترجمی نباشد، در کلیسا خاموش باشد و با خود و با خدا سخن گوید.
- ۲۹ و از انبیا و یاسه سخن بگویند و دیگران تمیز دهند.
- ۳۰ و اگر چیزی به دیگری از اهل مجلس مکشوف شود، آن اول ساکت شود.
- ۳۱ زیرا که همه میتوانید یک نبوت کنید تا همه تعلیم یابند و همه نصیحت پذیرند.
- ۳۲ و ارواح انبیا مطیع انبیا میباشند.
- ۳۳ زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی، چنانکه در همه کلیساهای مقدسان.
- ۳۴ و زنان شما در کلیساها خاموش باشند زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن، چنانکه تورات نیز میگوید.
- ۳۵ اما گرمی خواهند چیزی بیاموزند، در خانه از شوهران خود پرسند، چون زنان را در کلیسا حرف زدن قبیح است.
- ۳۶ آیا کلام خدا از شما صادر شد یا به شما به تنهایی رسید؟
- اگر کسی خود را نبی یا روحانی پندارد، اقرار بکند که آنچه به شما می نویسم، احکام خداوند است.
- ۳۸ اما اگر کسی جاهل است، جاهل باشد.
- ۳۹ پسای برادران، نبوت را به غیرت بطلبید و از تکلم نمودن به زبانها منع مکنید.
- ۴۰ لکن همه چیز به شایستگی و انتظام باشد.

قیام مسیح

- الانای برادران، شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم اعلام مینمایم که آن راهم پذیرفتید و در آن هم قیام میباشید، و بوسیله آن نیز نجات میباید، به شرطی که آن کلامی را که به شما بشارت دادم، محکم نگاه دارید و الا عبث ایمان آوردید.
- ۳ زیرا که اول به شما سپردم، آنچه نیز یافتم که مسیح بر حسب کتب در راه گاهان ما مرد، و اینکه مدفون شد و در روز سوم بر حسب کتب برخاست؛
- و اینکه به کیفا ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده،
- و پس از آن به زیاده از پانصد برادر یک بار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابید هاند.
- ۷ از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان.

- ۸ و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید.
- ۹ زیرا من کهنترین رسولان هستم ولایق نیستم که به رسول خوانده شوم، چونکه بر کلیسای خدا جفا میرسانیدم.
- ۱۰ لیکن به فیض خدا آنچه هستم و فیض او که بر من بود باطل نگشت، بلکه بیش از همه ایشان مشقت کشیدم، امانه من بلکه فیض خدا که با من بود.
- ۱۱ پس خواه من و خواه ایشان بدین طریق و عظمی کنیم و به اینطور ایمان آوردید.

قیامت مردگان

- لیکن اگر به مسیح وعظ میشود که از مردگان برخاست، چون است که بعضی از شما می گویند که قیامت مردگان نیست؟ اما اگر مردگان را قیامت نیست، مسیح نیز برخاسته است.
- ۱۴ و اگر مسیح برخاست، باطل است و عظما و باطل است نیز ایمان شما.
- ۱۵ و شهود کذب نیز برای خدا شدیم، زیرا در باره خدا شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید، و حال آنکه او را بر نخیزانید در صورتی که مردگان بر نمی خیزند.
- ۱۶ زیرا هر گاه مردگان بر نمی خیزند، مسیح نیز برخاسته است.
- ۱۷ اما هر گاه مسیح برخاسته است، ایمان شما باطل است و شما تا کنون در گناهان خود هستید، بلکه آنانی هم که در مسیح خوابیده اند هلاک شدند.
- ۱۹ اگر فقط در این جهان در مسیح امید داریم، از جمیع مردم بد بخت تریم.
- لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته و نو بر خوابیدگان شده است.
- ۲۱ زیرا چنانکه به انسان موت آمد، به انسان نیز قیامت مردگان شد.
- و چنانکه در آدم همه میمیرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت.
- ۲۳ لیکن هر کس به رتبه خود؛ مسیح نوبر است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آن مسیح میباشند.
- ۲۴ و بعد از آن انتهاست وقتی که ملکوت را به خدا او پدر سپارد. و در آن زمان تمام ریاست و تمام قدرت و قوت را نابود خواهد گردانید.
- ۲۵ زیرا مادامی که همه دشمنان را زیر پایهای خود نهد، میباید او سلطنت بنماید.
- ۲۶ دشمن آخر که نابود میشود، موت است.
- ۲۷ زیرا «مهییز را زیر پایهای وی انداخته است.» اما چون میگوید «مهییز را زیر انداخته است» واضح است که او که همه را زیر او انداخت مستثنی است.
- ۲۸ اما زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید، تا آنکه خدا کل در کل باشد.
- و الا آنانی که برای مردگان تعمید میبند چکنند؟ هر گاه مردگان مطلق بر نمی خیزند، پس چرا برای ایشان تعمید میگیرند؟ و مانیز چرا هر ساعت خود را در خطر میاندازیم؟

به آن نفری در باره شما که مراد خداوند ما مسیح عیسی هست قسم، که هر روزه مرا مردنی است.

۳۲ چون بطور انسان در افسس با وحوش جنگ کردم، مرا چه سود است؟ اگر مردگان بر نمی خیزند، بخوریم و بیاشامیم چون فردامی میریم.

۳۳ فریفته مشوید معاشرت بد، اخلاق حسنه را فاسد میسازد.

۳۴ برای عدالت بیدار شده، نگاه مکنید زیر بعضی معرفت خدا دارند. برای انفعال شما میگویم.

بدن قیام کرده

اما اگر کسی گوید: «ردگان چگونه بر می خیزند و به کدام بدن میآیند؟»

ای احق آنچه تو میکاری زنده نمی گردد جز آنکه بمیرد.

۳۷ و آنچه میکاری، نه آن جسمی را که خواهد شد میکاری، بلکه دانهای مجرد خواه از گندم و یا از دانه های دیگر.

۳۸ لیکن خدا بر حسب اراده خود، آن را جسمی میدهد و به هر یکی از تخمها جسم خودش را.

۳۹ هر گوشت از یک نوع گوشت نیست، بلکه گوشت انسان، دیگر است و گوشت بهایم، دیگر و گوشت مرغان، دیگر و گوشت ماهیان، دیگر.

۴۰. وجسمهای آسمانی هست و جسمهای زمینی نیز، لیکنشان آسمانها، دیگر و شان زمینها، دیگر است، و شان آفتاب دیگر و شان ماه دیگر و شان ستارگان، دیگر، زیرا که ستاره از ستاره در شان، فرق دارد. به همین نهج است نیز قیامت مردگان. در فساد کاشته میشود، و در بیفسادی برمی خیزد؛ در ذلت کاشته میگردد و در جلال برمی خیزد؛ در ضعف کاشته میشود و در قوت برمی خیزد؛ جسم نفسانی کاشته میشود و جسم روحانی برمی خیزد. اگر جسم نفسانی هست، هر آینه روحانی نیز هست.
۴۵. و همچنین نیز مکتوب است که انسان اول یعنی آدم نفس زنده گشت، اما آدم آخر روح حیاتبخش شد.
۴۶. لیکن روحانی مقدم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی.
۴۷. انسان اول از زمین است خاکی، انسان دوم خداوند است از آسمان.
۴۸. چنانکه خاکی است، خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است آسمانها همچنان میباشند.
۴۹. و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت.
- لیکای برادران این را میگویم که گوشت و خون نمی تواند وارث ملکوت خدا شود و فاسد وارث بیفسادی نیز نمی شود.
۵۱. همانابه شماسری میگویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدل خواهیم شد.
۵۲. در لفظهای، در طرفه العینی، به مجرد نواختن صور اخیر، زیرا کرنا صد خواهد داد، و مردگان، بیفساد خواهند برخاست و ما متبدل خواهیم شد.
۵۳. زیرا که میباید این فاسد بیفسادی را پوشد و این فانی به بقا آراسته گردد.
۵۴. اما چون این فاسد بیفسادی را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید که «رگ در ظفر بلعیده شده است.
۵۵. ای موت نیش تو کجا است و ای گور ظفر تو کجا؟»
- نیش موت نگاه است و قوت نگاه، شریعت.
۵۷. لیکن شکر خدا راست که ما را بواسطه خداوند ما عیسی مسیح ظفر میدهد.
- بنابر اینای برادران حبیب من پایدار و بی تشویش شده، پیوسته در عمل خداوند بیفزاید، چون میدانید که زحمت شما در خداوند باطل نیست.
- زکات برای مقدسین**
- اماد باره جمع کردن زکات برای مقدسین، چنانکه به کلیسای غلاطیه فرمودم، شما نیز همچین کنید.
۲. در روز اول هفته، هر یکی از شما بحسب نعمتی که یافته باشد، نزد خود ذخیره کرده، بگذار تا در وقت آمدن من زحمت جمع کردن نباشد.
۳. و چون برسم، آنانی را که اختیار کنید با مکتوبها خواهم فرستاد تا احسان شمارا به اورشلیم ببرند.
۴. و اگر مصلحت باشد که من نیز بروم، همراه من خواهند آمد.
- در خواستهای شخصی**
- و چون از مکادونیه عبور کنم، به نزد شما خواهم آمد، زیرا که از مکادونیه عبور میکنم، و احتمال دارد که نزد شما بمانم بلکه زمستان را نیز بسر برم تا هر جایی که بروم، شما مرا مشایعت کنید.
۷. زیرا که الان اراده ندارم در بین راه شمارا ملاقات کنم، چونکه امیدوارم مدتی با شما توقف نمایم، اگر خداوند اجازت دهد.
۸. لیکن من تا پنطیکا ست در افسس خواهم ماند،
- زیرا که دروازه بزرگ و کار ساز برای من باز شد و معاندین، بسیارند.
۱۰. لیکن اگر تیموتاوس آید، آگاه باشید که نزد شما بیترس باشد، زیرا که در کار خداوند مشغول است چنانکه من نیز هستم.
۱۱. لهذا هیچکس اورا حقیر نشمارد، بلکه اورا به سلامت مشایعت کنید تا نزد من آید زیرا که اورا با برادران انتظار میکشم.
۱۲. اماد باره اپلس برادر، از او بسیار درخواست نمودم که با برادران به نزد شما بیاید، لیکن هرگز ضاناد که الحال بیاید ولی چون فرصت یابد خواهد آمد.
- پیدا شوید، در ایمان استوار باشید و مردان باشید و زور آور شوید.
۱۴. جمیع کارهای شما با محبت باشد.

- ۱۵ وای برادران به شما التماس دارم) ما خانواده استیفان را میشناسید که نویرا خائیه هستند و خویشن را به خدمت مقدسین سپرده اند (تاشمانیز چنین اشخاص را اطاعت کنید و هر کس را که در کار و زحمت شریک باشد.
- ۱۷ و از آمدن استیفان و فرتوناس و اخائیکوس مر اشادی رخ نمود زیرا که آنچه از جانب شما تمام بود، ایشان تمام کردند.
- ۱۸ چونکه روح من و شمار تازه کردند. پس چنین اشخاص را بشناسید.

سلام‌ها

- کلیساهای آسیابه شما سلام میرسانند و ایگلا و پرسکلا با کلیسایی که در خانه ایشانند، به شما سلام بسیار در خداوند میرسانند.
- ۲۰ همه برادران شما را سلام میرسانند. یکدیگر را به بوسه مقدسه سلام رسانید.
- ۲۱ من پولس از دست خود سلام میرسانم.
- ۲۲ اگر کسی عیسی مسیح خداوند را دوست ندارد، اناتیمباد. ماران اتا.
- ۲۳ فیض عیسی مسیح خداوند با شما باد.
- ۲۴ محبت من با همه شما در مسیح عیسی باد، آمین.

رساله دوم پولس رسول به

قرن‌تین

پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح و تیموتاوس برادر، به کلیسای خدا که در قرن‌تس می‌باشد با همه مقدسینی که در تمام اخائیه هستند، فیض و سلامتی از پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند به شما باد.

خدای جمیع تسلیات

- مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای جمیع تسلیات است، که ما را در هر تنگی ما تسلی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نمایم، به آن تسلی که خود از خدا یا قتهایم.
- ۵ زیرا به اندازه‌های که دردهای مسیح در ما زیاد شود، به همین قسم تسلی ما نیز بوسیله مسیح می‌افزاید.
- ۶ اما خواه زحمت کشیم، این است برای تسلی و نجات شما، و خواه تسلی پذیریم این هم بجهت تسلی و نجات شما است که میسر می‌شود از صبر داشتن در همین دردهایی که ما هم می‌بینیم.
- ۷ و امید ما برای شما استوار میشود زیرا امیدانیم که چنانکه شما شریک دردها هستید، همچنین شریک تسلی نیز خواهید بود.
- زیرا ای برادران نمی‌خواهیم شما بی‌خبر باشید از تنگی که در آسیابه معارض گردید که بینهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم، بجدی که از جان هم مایوس شدیم.
- ۹ لکن در خود فتوای موت داشتیم تا بر خود توکل نکنیم، بلکه بر خدا که مردگان را برمی‌خیزاند، که ما را از چنین موت رهانید و میرهاند و به او امیدواریم که بعد از این هم خواهد رهانید.
- ۱۱ و شما نیز به دعا در حق ما اعانت می‌کنید تا آنکه برای آن نعمتی که از اشخاص بسیاری به ما رسید، شکرگزاری هم بجهت ما از بسیاری به جا آورده شود.

تغییر نامه پولس

- زیرا که نفر ما این است یعنی شهادت ضمیر ما که به قدوسیت و اخلاص خدایی، نه به حکمت جسمانی، بلکه به فیض الهی در جهان رفتار نمودیم و خصوص نسبت به شما.
- ۱۳ زیرا چیزی به شما نمی‌نوئیم مگر آنچه می‌خوانید و به آن اعتراف می‌کنید و امیدوارم که تا به آخر اعتراف هم خواهید کرد.
- ۱۴ چنانکه به ما فی الجمله اعتراف گردید که محل نخر شما هستیم، چنانکه شما نیز ما را می‌پسندید در روز عیسی خداوند.
- و بدین اعتماد قبل از این خواستم به نزد شما آیم تا نعمتی دیگر بیابید، و از راه شما به مکاد و نیه بروم و باز از مکاد و نیه نزد شما بیایم و شما مرا به سوی یهودیه مشایعت کنید.
- ۱۷ پس چون این را خواستم، آسایش انگاری کردم یا عزیمت من عزیمت بشری باشد تا آنکه به نزد من بی‌نی باشد.
- ۱۸ لیکن خدا امین است که سخن ما با شما بی‌نی نیست.
- ۱۹ زیرا که پسر خدا عیسی مسیح که ما یعنی من و سلوانس و تیموتاوس در میان شما به وی موعظه کردیم، بی‌نی نشد بلکه در او بی‌نی شده است.
- ۲۰ زیرا چند آنکه وعده‌های خدا است، همه در او بی‌نی و از این جهت در او امین است تا خدا از ما تعجید یابد.
- ۲۱ اما او که ما را با شما در مسیح استوار می‌گرداند و ما را مسح نموده است، خدا است.
- ۲۲ که او نیز ما را بر نموده و بیعانه روح را در دل‌های ما عطا کرده است.
- لیکن من خدا را بر جان خود شاهد می‌خوانم که برای شفقت بر شما تا بحال به قرن‌تس نیامدم، نه آنکه برایمان شما حکم کرده باشیم بلکه شادی شمارا مدد کار هستیم زیرا که به ایمان قایم هستید.
- اما در دل خود عزیمت داشتم که دیگر با حزن به نزد شما نیایم، زیرا اگر من شمارا محزون سازم، کیست که مرا شادی دهد جز او که از من محزون گشت؟
- و همین رانوشتم که مبادا وقتی که بیایم محزون شوم از آنانی که می‌بایست سبب خوشی من بشوند، چونکه بر همه شما اعتماد میدارم که شادی من، شادی جمیع شما است.
- ۴ زیرا که از حزن و دل‌تنگی سخت و با اشک‌های بسیار به شما نوشتم، نه تا محزون شوید بلکه تا بفهمید چه محبت بینهایتی با شما دارم.

عفو خطا کار

- و اگر کسی باعث غم شد، مرا محزون نساخت بلکه فی الجمله جمیع شمارا تا بارزیه نهاده باشم.
- ۶ کافی است آن کس را این سیاستی که از اکثر شما بدور رسیده است.
- ۷ پس برعکس شما باید او را عفو نموده، تسلی دهید که مباد افزونی غم چنین شخص را فرورد.
- ۸ بنابراین، به شما التماس میدارم که با او محبت خود را استوار نمایید.
- ۹ زیرا که برای همین نیز نوشتم تا دلیل شمارا بدانم که در همه چیز مطیع میباشید.
- ۱۰ اما هر که را چیزی عفو نمایم، من نیز میکنم زیرا که آنچه من عفو کرده‌ام، هرگاه چیزی را عفو کرده باشم، به خاطر شما به حضور مسیح کرده‌ام، تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا که از مکاید او بی خبر نیستیم.

خصوصیات خادمین عهد جدید

- اما چون به ترواس بجهت بشارت مسیح آمدم و در روزهای برای من در خداوند باز شد، در روح خود آرامی نداشتم، از آن رو که برادر خود تیطس را نیافتم، بلکه ایشان را وداع نموده، به مکادونیه آمدم.
- ۱۴ لیکن شکر خدا را است که ما را در مسیح، دائم در موب ظفر خود میبرد و عطر معرفت خود را در هر جا بوسیله مظاهر می کند.
- ۱۵ زیرا خدا را عطر خوشبوی مسیح میباشیم هم در ناجیان و هم در هالکان.
- ۱۶ اما اینها عطر موت، الی موت و آنها را عطر حیات الی حیات. و برای این امور کیست که کافی باشد؟ زیرا مثل بسیاری نیستیم که کلام خدا را مغشوش سازیم، بلکه از ساده دلی و از جانب خدا در حضور خدا در مسیح سخن میگوییم.
- آیا باز به سفارش خود شروع میکنیم؟ و آیا مثل بعضی احتیاج به سفارش نامه جات به شما یا از شما داشته باشیم؟
- شمار ساله ما هستیید، نوشته شده در دهای ما، معروف و خوانده شده جمیع آدمیان.
- ۳ چونکه ظاهر شده‌اید که رساله مسیح میباشید، خدمت کرده شده از ما و نوشته شده نه به مرکب بلکه به روح خدای حی، نه بر الواح سنگ، بلکه بر الواح گوشتی دل.
- ۴ اما بوسیله مسیح چنین اعتماد به خدا داریم.
- ۵ نه آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه کفایت ما از خداست.
- ۶ که او ما را هم کفایت داد تا عهد جدید را خادم شویم، نه حرف را بلکه روح را زیرا که حرف میکشد لیکن روح زنده میکند.

جلال عهد جدید

- اما اگر خدمت موت که در حرف بود و بر سنگها تراشیده شده با جلال میبود، بحدی که بنیاسرائیل نمی توانستند صورت موسی را نظاره کنند به سبب جلال چهره او که فانی بود، چگونه خدمت روح بیشتر با جلال نخواهد بود؟
- زیرا هرگاه خدمت قصاص با جلال باشد، چند مرتبه زیاد تر خدمت عدالت در جلال خواهد افزود.
- ۱۰ زیرا که آنچه جلال داده شده بود نیز بدین نسبت جلالی نداشت به سبب این جلال فایق.
- ۱۱ زیرا اگر آن فانی با جلال بودی، هر آینه این باقی از طریق اولی در جلال خواهد بود.
- پس چون چنین امید داریم، با کمال دلیری سخن میگوییم.
- ۱۳ و نه مانند موسی که نقابی بر چهره خود کشید تا بنیاسرائیل، تمام شدن این فانی را نظر نکنند، بلکه ذهن ایشان غلیظ شد زیرا که تا امروز همان نقاب در خواندن عهد عتیق باقی است و کشف نشده است، زیرا که فقط در مسیح باطل میگردد.
- ۱۵ بلکه تا امروز وقتی که موسی را میخوانند، نقاب بردل ایشان بر قرار می ماند.
- ۱۶ لیکن هرگاه به سوی خدا و ندر جوع کند، نقاب برداشته میشود.
- ۱۷ اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است.
- ۱۸ لیکن همه ما چون با چهره بینقاب جلال خداوند را در آینه مینگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل میشویم، چنانکه از خداوند که روح است.

خزینه در ظروف خاکی

- ۱ بنا بر این چون این خدمت را داریم، چنانکه رحمت یافته‌ایم، خسته خاطر نمی شویم.
- ۲ بلکه خفایای رسوایی را ترک کرده، به مکر رفتار نمی کنیم و کلام خدا را مغشوش نمی سازیم، بلکه به اظهار راستی، خود را به ضمیر هر کس در حضور خدا مقبول میسازیم.
- ۳ لیکن اگر بشارت ما مخفی است، برهالکان مخفی است،
- ۴ که در ایشان خدای این جهان فهم‌های بیایمانشان را کور گردانیده است که مبادا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد.
- ۵ زیرا به خویشتن موعظه نمی کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند، اما به خویشتن که غلام شما هستیم بخاطر عیسی.
- ۶ زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دل‌های مادر خشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشید.
- لیکن این خزینه را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوت از آن خدا باشد نه از جانب ما.
- ۸ در هر چیز زحمت کشیده، ولی در شکنجه نیستیم؛ متحیر ولی مایوس نی؛
- تعاقب کرده شده، لیکن نه متروک؛ افکنده شده، ولی هلاک شده نی؛
- پیوسته قتل عیسی خداوند را در جسد خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی هم در بدن ما ظاهر شود.
- ۱۱ زیرا ما که زنده‌ایم، دائم بخاطر عیسی به موت سپرده می‌شویم تا حیات عیسی نیز در جسد فانی ما پدید آید.
- ۱۲ پس موت در ما کار می‌کند ولی حیات در شما.
- اما چون همان روح ایمان را داریم، بحسب آنچه مکتوب است «ایمان آوردن پس سخن گفتم» مانیز چون ایمان داریم، از این رو سخن می‌گوییم.
- ۱۴ چون میدانیم او که عیسی خداوند را بر خیزانید، ما را نیز با عیسی خواهد بر خیزانید و شما حاضر خواهد ساخت.
- ۱۵ زیرا که همه چیز برای شماست تا آن فیضی که بوسیله بسیاری افزوده شده است، شکرگزاری را برای تجید خدا بیفزاید.
- ۱۶ از این جهت خسته خاطر نمی شویم، بلکه هر چند انسانیت ظاهری ما فانی میشود، لیکن باطن روز بروز تازه می‌گردد.
- ۱۷ زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظهای است، با رجاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده پیدا میکند.
- ۱۸ در حالی که ما نظر نمی کنیم به چیزهای دیدنی، بلکه به چیزهای نادیدنی، زیرا که آنچه دیدنی است، زمانی است و نادیدنی جاودانی.

خانه آسمانی

- زیرا میدانیم که هر گاه این خانه زمینی خیمه ماریخته شود، عمارتی از خدا داریم، خانهای ناساخته شده به دست‌ها و جاودانی در آسمانها.
- ۲ زیرا که در این هم آه می‌کشیم، چونکه مشتاق هستیم که خانه خود را که از آسمان است بیوشیم،
- ۱ اگر فی الواقع پوشیده و نه عریان یافت شویم.
- ۴ از آنرو که مانیز که در این خیمه هستیم، گرانبار شده، آه می‌کشیم، از آن جهت که نمی خواهیم این را بیرون کنیم، بلکه آن را بیوشیم تا فانی در حیات غرق شود.
- ۵ اما او که ما را برای این درست ساخت خداست که بیعانه روح را به ما میدهد.
- پس دائم خاطر جمع هستیم و میدانیم که مادامی که در بدن متوطنیم، از خداوند غریب می‌باشیم.
- ۷ (پس که به ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار)
- پس خاطر جمع هستیم و این را بیشتر می‌پسندیم که از بدن غربت کنیم و به نزد خداوند متوطن شویم.
- ۹ لهدا حریص هستیم بر اینکه خواه متوطن و خواه غریب، پسندیده او باشیم.
- ۱۰ زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیابد، بحسب آنچه کرده باشد، چه نیک چه بد.
- خدمت مصالحه
- پس چون ترس خدا را دانستیم، مردم را دعوت می‌کنیم. اما به خدا ظاهر شد‌هایم و امیدوارم به ضمیر شما هم ظاهر خواهیم شد.

- ۱۲ زیرا بار دیگر برای خود به شما سفارش نمی کنیم، بلکه سبب افتخار در باره خود به شما می دهیم تا شما را جوابی باشد برای آنانی که در ظاهر نه در دل شفر میکنند.
- ۱۳ زیرا اگر بخود هستیم برای خداست و اگر هشیاریم برای شماست.
- ۱۴ زیرا محبت مسیح ما را فرو گرفته است، چونکه این را دریافتیم که یک نفر برای همه مرد پس همه مردند.
- ۱۵ و برای همه مرد تا آنانی که زند هاند، از این به بعد برای خویشتن زیست نکنند بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست.
- بنابراین، ما بعد از این هیچکس را بحسب جسم نمی شناسیم، بلکه هر گاه مسیح را هم بحسب جسم شناخته بودیم، الان دیگر او را نمی شناسیم.
- ۱۷ پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازهای است؛ چیزهای کهنه در گذشت، اینک همه چیز تازه شده است.
- ۱۸ و همه چیز از خدا که ما را بواسطه عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است.
- ۱۹ یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه میداد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد.
- ۲۰ پس برای مسیح ایچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ میکند. پس بخاطر مسیح استدعای کنیم که با خدا مصالحه کنید.
- ۲۱ زیرا او را که نگاه نشناخت در راه ما نگاه ساخت تا ما در روی عدالت خدا شویم.
- پس چون همکاران او هستیم، التماس می نمایم که فیض خدا را بیفایده نیافته باشید.
- ۲ زیرا میگوید: «وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم.» اینک الحال زمان مقبول است؛ اینک الان روز نجات است.

زحمات پولس در راه خدا

در هیچ چیز لغزش نمی دهیم که مبادا خدمت ما ملامت کرده شود، بلکه در هر امری خود را ثابت میکنیم که خدام خدا هستیم: در صبر بسیار، در زحمات، در حاجات در تنگیها، در تازیا نهایها، در زندانها، در فتنها، در محنتها، در یخواینها، در گرسنگیها، در طهارت، در معرفت، در حلم، در مهربانی، در روح القدس، در محبت بیرون، در کلام حق، در قوت خدا با اسلحه عدالت بر طرف راست و چپ، به عزت و ذلت و بدنامی و نیکنامی. چون گمراه کنندگان و اینک راستگوهستیم؛ چون مجهول و اینک معروف؛ چون در حالت موت و اینک زنده هستیم؛ چون سیاست کرده شده، اما مقتول نی؛ چون محزون، ولی دائم شادمان؛ چون فقیر و اینک بسیاری را دولت مند میسازیم؛ چون بیچیز، اما مالک همه چیز.

بیوغ ناموافق

ای قرنیان، دهان ما به سوی شما گشاده و دل ما وسیع شده است.

۱۲ در ماتنگ نیستید لیکن در احشای خود تنگ هستید.

۱۳ پس در جزای این، زیرا که به فرزندان خود سخن میگویم، شما نیز گشاده شوید.

۱۴ زیر بیوغ ناموافق با بیایمانان مشوید، زیرا عدالت را با نگاه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟

و مسیح را با بلیعال چه مناسبت و مومن را با کافر چه نصیب است؟

و هیکل خدا را با بتها چه موافقت؟ زیرا شما هیکل خدای حی میباشید، چنانکه خدا گفت که «ایشان ساکن خواهیم بود و در ایشان راه خواهیم رفت و خدای ایشان خواهیم بود، و ایشان قوم من خواهند بود.»

پس خداوند میگوید: «زمیان ایشان بیرون آید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس نکنید تا من شمارا مقبول بدارم،

و شمارا پذیر خواهیم بود و شمارا پسران و دختران خواهید بود؛ خداوند قادر مطلق میگوید.»

پسای عزیزان، چون این وعدهها را داریم، خویشتن را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدوسیت را در خدا ترسی به کمال رسانیم.

تسلی پولس

ما را در دلهای خود جاد هید. بر هیچکس ظلم نکردیم و هیچکس را فاسد نساختیم و هیچکس را مغبون نمودیم.

- ۳ این را از روی مذمت نمی گویم، زیرا پیش گفتم که در دل ما هستی تادرموت و حیات با هم باشیم.
- ۴ مرابرها اعتماد کلی و درباره شما نافر کامل است. از تسلی سیر گشته ام و در هر زحمتی که بر ما می آید، شادی وافر می کنم.
- ۵ زیرا چون به مکادونیه هم رسیدیم، جسم ما آرامی نیافت، بلکه در هر چیز زحمت کشیدیم؛ در ظاهر، نزاعها و در باطن، ترسها بود.
- ۶ لیکن خدایی که تسلی دهنده افتادگان است، ما را به آمدن تیطس تسلی بخشید.
- ۷ و نه از آمدن او تنها بلکه به آن تسلی نیز که او در شما یافته بود، چون ما را مطلع ساخت از شوق شما و نوحه گری شما و غیرتی که درباره من داشتید، به نوعی که بیشتر شادمان گردیدم.
- ۸ زیرا که هر چند شما را به آن رساله محزون ساختم، پشیمان نیستم، اگر چه پشیمان هم بودم زیرا یافتیم که آن رساله شمارا اگر هم به ساعتی، غمگین ساخت.
- ۹ الحال شادمانم، نه از آنکه غم خوردید بلکه از اینکه غم شما به تو به انجامید، زیرا که غم شما برای خدا بود تا به هیچ وجه زیانی از ما به شما نرسد.
- ۱۰ زیرا غمی که برای خداست منشا تو به میباشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ اما غم دنیوی منشا موت است.
- ۱۱ زیرا اینک همینکه غم شما برای خدا بود، چگونه کوشش، بل احتجاج، بل خشم، بل ترس، بل اشتیاق، بل غیرت، بل انتقام را در شما پدید آورد.
- در هر چیز خود را ثابت کردید که در این امر مبراهستید.
- باری هر گاه به شما نوشتم، بجهت آن ظالم یا مظلوم نبود، بلکه تا غیرت مادر باره شما به حضور خدا ظاهر شود.
- ۱۳ و از این جهت تسلی یافتیم لیکن در تسلی خود شادی ما از خوشی تیطس بینهایت زیاده گردید چونکه روح او از جمیع شما آرامی یافته بود.
- ۱۴ زیرا اگر درباره شما بد و نخر کردم، نخل نشدم بلکه چنانکه همه سخنان را به شما به راستی گفتیم، همچنین نخر ما به تیطس راست شد.
- ۱۵ و خاطر او به سوی شما زیاد تر مایل گردید، چونکه اطاعت جمیع شما را به یاد می آورد که چگونه به ترس و لرز او را پذیرفتید.
- ۱۶ شادمانم که در هر چیز شما اعتماد دارم.

تشویق به سخاوت

- لیکای برادران شما را مطلع می سازیم از فیض خدا که به کلیساهای مکادونیه عطا شده است.
- ۲ زیرا در امتحان شدید زحمت، فراوانی خوشی ایشان ظاهر گردید و از زیادتی فقر ایشان، دولت سخاوت ایشان افزوده شد.
- ۳ زیرا که شاهد هستم که بحسب طاقت بلکه فوق از طاقت خویش به رضامندی تمام، التماس بسیار نموده، این نعمت و شراکت در خدمت مقدسین را از ما طلبیدند.
- ۵ و نه چنانکه امید داشتیم، بلکه اول خویشتر را به خداوند و به ما بر حسب اراده خدا دادند.
- و از این سبب از تیطس استدعا نمودیم که همچنانکه شروع این نعمت را در میان شما کرد، آن را به انجام هم برساند.
- ۷ بلکه چنانکه در هر چیز افزونی دارید، در ایمان و کلام و معرفت و کمال اجتهاد و محبتی که با ما دارید، در این نعمت نیز بیفزایید.
- ۸ این را به طریق حکم نمی گویم بلکه به سبب اجتهاد دیگران و تا اخلاص محبت شما را بیازمایم.
- ۹ زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را امید انید که هر چند دو ملتند بود، برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دو ملتند شوید.
- ۱۰ و در این، رای میدهم زیرا که این شمارا شایسته است، چونکه شما در سال گذشته، نه در عمل فقط بلکه در اراده نیز اول از همه شروع کردید.
- ۱۱ اما الحال عمل را به انجام رسانید تا چنانکه دلگرمی در اراده بود، انجام عمل نیز بر حسب آنچه دارید بشود.
- ۱۲ زیرا هر گاه دلگرمی باشد، مقبول می افتد، بحسب آنچه کسی دارد نه بحسب آنچه ندارد.
- ۱۳ و نه اینکه دیگران را راحت و شمار از حمت باشد، بلکه به طریق مساوات تادرحال، زیادتی شما برای کمی ایشان بکار آید؛ و تا زیادتی ایشان بجهت کمی شما باشد و مساوات بشود.
- ۱۵ چنانکه مکتوب است: «نکه بسیار جمع کرد، زیادتی نداشت و آنکه اندکی جمع کرد، کمی نداشت.
- اما شکر خدا راست که این اجتهاد را برای شما در دل تیطس نهاد.
- ۱۷ زیرا او خواهش ما را اجابت نمود، بلکه بیشتر با اجتهاد بوده، به رضامندی تمام به سوی شما روانه شد.
- ۱۸ و باوی آن برادری وافر ستادیم که مدح او در انجیل در تمامی کلیساهاست.
- ۱۹ و نه همین فقط بلکه کلیساهای نیز او را اختیار کردند تا در این نعمتی که خدمت آن را برای تجید خداوند و دلگرمی شما می کنیم، هم سفر ما بشود.

- ۲۰ چونکه اجتناب میکنیم که مبادا کسی ما را ملامت کند در باره این سخاوتی که خادمان آن هستیم.
- ۲۱ زیرا که نه در حضور خداوند فقط، بلکه در نظر مردم نیز چیزهای نیکو را تدارک میبینیم.
- ۲۲ و با ایشان برادر خود را نیز فرستادیم که مکرر در امور بسیار او را با اجتهاد یاقیم و الحال بهسبب اعتماد کلی که بر شما میدارد، بیشتر با اجتهاد است.
- ۲۳ هرگاه در باره تیطس (پرسند) او در خدمت شما رفیق و همکار من است؛ و اگر در باره برادران ما، ایشان رسل کلیساها و جلال مسیح میباشند.
- ۲۴ پس دلیل محبت خود و نغمه برادر باره شما در حضور کلیساها به ایشان ظاهر نمایم.

آماده کردن هدایا

- زیرا که در خصوص این خدمت مقدسین، زیادتی میباشد که به شما بنویسم.
- ۲ چونکه دلگرمی شما را میدانم که در باره آن بجهت شما به اهل مکادونیه نغمه میگویم که از سال گذشته اهل اخائیه مستعد شده اند و غیرت شما کثرا ایشان را تحریض نموده است.
- ۳ اما برادران را فرستادم که مبادا نغمه برادر باره شما در این خصوص باطل شود تا چنانکه گفتم، مستعد شوید.
- ۴ مبادا اگر اهل مکادونیه با من آیند و شما را نامستعد یابند، نمی گویم شما بلکه ما از این اعتمادی که به آن نفر کردیم، نخل شویم، پس لازم دانستم که برادران را نصیحت کنم تا قبل از ماندن شما آیند و برکت موعود شما را میسازند تا حاضر باشد، از راه برکت نه از راه طمع. اما خلاصه این است، هر که با بخیلی کرد، با بخیلی هم درو کند و هر که با برکت کرد، با برکت نیز درو کند.
- ۷ اما هر کس بطوری که در دل خود اراده نموده است بکند، نه به حزن و اضطراب، زیرا خدا بخشنده خوش رادوست میدارد.
- ۸ ولی خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزاید تا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته، برای هر عمل نیکو افزوده شوید.
- ۹ چنانکه مکتوب است که «اشید و به فقر ادا و عدالتش تا به ابد باقی میماند.»
- اما او که برای بزرگربزرگ و برای خورنده نان را آماده میکند، بذر شما آماده کرده، خواهد افزود و ثمرات عدالت شما را مزید خواهد کرد.
- ۱۱ تا آنکه در هر چیز دو تلمند شده، کمال سخاوت را بنمایید که آن منشا شکر خدا بوسیله ما میباشد.
- ۱۲ زیرا که بهجا آوردن این خدمت، نه فقط حاجات مقدسین را رفع میکند، بلکه سپاس خدایان نیز بسیار میافزاید.
- ۱۳ و از دلیل این خدمت، خدا را تجید میکنند بهسبب اطاعت شما در اعتراف انجیل مسیح و سخاوت بخشش شما برای ایشان و همگان.
- ۱۴ و ایشان بهسبب افزونی فیض خدایی که بر شماست، در دعای خود مشتاق شما میباشند.
- ۱۵ خدا را برای عطای مالا کلام او شکر باد.

دفاع پولس از خدمات خویش

- اما من خود، پولس، که چون در میان شما حاضر بودم، فروتن بودم، لیکن وقتی که غایب هستم، با شما جسارت میکنم، از شما به حلم و رافت مسیح استدعا دارم
- و التماس میکنم که چون حاضر شوم، جسارت نکنم بدان اعتمادی که گمان میبرم که جرات خواهم کرد با آنانی که میپندارند که مابه طریق جسم رفتار میکنند.
- ۳ زیرا هر چند در جسم رفتار میکنیم، ولی به قانون جسمی جنگ نمی نمایم.
- ۴ زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعهها، که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا میافزاد، به زیر میافکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر میسازیم.
- ۶ و مستعد هستیم که از هر معصیت انتقام جویم وقتی که اطاعت شما کامل شود.
- آیا به صورت ظاهری نظر میکنید؟! اگر کسی بر خود اعتماد دارد که از آن مسیح است، این را نیز از خود بداند که چنانکه او از آن مسیح است، مانیز همچنان از آن مسیح هستیم.
- ۸ زیرا هر چند زیاده هم نغمه بکنم در باره اقتدار خود که خداوند آن را برای بنانه برای خرابی شما به ماداده است، نخل نخواهم شد، که مبادا معلوم شود که شما را به رسالهها میترسانم.
- ۱۰ زیرا می گویند: «ساله های او گران و زور آور است، لیکن حضور جسمی او ضعیف و سخنش حقیر.»

- چنین شخص بداند که چنانکه در کلام به رسالهها در غیاب هستیم، همچنین نیز در فعل در حضور خواهیم بود.
- زیرا اجرات نداریم که خود را از کسانی که خویشان را مدح میکنند بشماریم، یا خود را با ایشان مقابله نمائیم، بلکه ایشان چون خود را با خود مییمایند و خود را به خود مقابله مینمایند، دانایستند.
- ۱۳ اما ما زیاده از اندازه نخر نمی کنیم، بلکه بحسب اندازه آن قانونی که خدا برای ما پیچود، و آن اندازه‌های است که به شما نیز میرسد.
- ۱۴ زیرا از حد خود تجاوز نمی کنیم که گویا به شما رسیده باشیم، چونکه در انجیل مسیح به شما هم رسیده ایم.
- ۱۵ و از اندازه خود نگذشته در محتفای دیگران نخر نمی نمائیم، ولی امید داریم که چون ایمان شما افزون شود، در میان شما بحسب قانون خود بغایت افزوده خواهیم شد.
- ۱۶ تا اینکه در مکانهای دور تر از شما هم بشارت دهیم و در امور میباشده به قانون دیگران نخر نکنیم.
- ۱۷ اما هر که نخر نماید، به خداوند نخر نماید.
- ۱۸ زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند مدح نماید.

دفاع پولس در مقابل رسولان کذبه

- کاشکه مرا در اندک جهالتی متحمل شوید و متحمل من هم میباشید.
- ۲ زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا با کراهی عقیقه به مسیح سپارم.
- ۳ لیکن میترسم که چنانکه ما به مکر خود حوارا فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگی که در مسیح است، فاسد گردد.
- ۴ زیرا هر گاه آنکه آمد، و عظم میگرد به عیسای دیگر، غیر از آنکه ما بدو موعظه کردیم، یا شمار و وحی دیگر را آنکه یافته بودید، یا انجیلی دیگر را سوای آنچه قبول کرده بودید می پذیرفتید، نیکو میگردید که متحمل میشدید.
- ۵ زیرا مرا یقین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم.
- ۶ اما هر چند در کلام نیز امی باشم، لیکن در معرفت نی. بلکه در همراهی نزد همه کس به شما آشکار گردیدیم.
- ۷ آیا گاه کردم که خود را ذلیل ساختم تا شما سراسر افزایش دهید در اینکه به انجیل خدا شمار امت بشارت دادم؟
- ۸ کلیساهای دیگر را غارت نموده، اجرت گرفتم تا شمارا خدمت نمائیم و چون به نزد شما حاضر بوده، محتاج شدم، بر هیچکس بار نهادم.
- ۹ زیرا برادرانی که از مکادونیه آمدند، رفع حاجت مرا نمودند و در هر چیز از بار نهادن بر شما خود را نگاه داشته و خواهم داشت.
- ۱۰ به راستی مسیح که در من است قسم که این نفر در نواحی اخائیه از من گرفته نخواهد شد.
- ۱۱ از چه سبب؟ آیا از اینکه شمارا دوست نمی دارم؟ خدا میداند!
- لیکن آنچه میگویم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت، فرصت را منقطع سازم تا در آنچه نخر میکنند، مثل ما نیز یافت شوند.
- ۱۳ زیرا که چنین اشخاص رسولان کذبه و عمله مکار هستند که خویشان را به رسولان مسیح مشابه میسازند.
- ۱۴ و عجب نیست، چونکه خود شیطان هم خویشان را به فرشته نور مشابه میسازد.
- ۱۵ پس امر بزرگ نیست که خدام وی خویشان را به خدام عدالت مشابه سازند که عاقبت ایشان بر حسب اعمالشان خواهد بود.
- باز میگویم، کسی مرا بیفهم نداند و الا مرا چون بیفهمی پذیرد تا من نیز اندکی افتخار کنم.
- ۱۷ آنچه میگویم از جانب خداوند نمی گویم، بلکه از راه بیفهمی در این اعتمادی که نخر ما است.
- ۱۸ چونکه بسیاری از طریق جسمانی نخر میکنند، من هم نخر مینمایم.
- ۱۹ زیرا چونکه خود فهمیم هستیم، بیفهمان را به خوشی متحمل میباشید.
- ۲۰ زیرا متحمل میشوید هر گاه کسی شمارا غلام سازد، یا کسی شمارا فرو خورد، یا کسی شمارا گرفتار کند، یا کسی خود را بلند سازد، یا کسی شما را بر رخسار طپانچه زند.
- ۲۱ از روی استحقاق میگویم که گویا ما ضعیف بودهایم.
- آیا عبرانی هستند؟ من نیز هستم! اسرائیلی هستند؟ من نیز هستم! از ذریت ابراهیم هستند؟ من نیز می باشم!

آیا خدام مسیح هستند؟ چون دیوانه حرف میزنم، من بیشتر هستم! در محنتها افزونتر، در تازیانهها زیاد تر، در زندانها بیشتر، در مرگها مکرر.
۲۴ از یهودیان پنج مرتبه از چهل یک کم تازیانه خوردم.

۲۵ سه مرتبه مرا چوب زدند، یک دفعه سنگسار شدم؛ سه کت شکسته کشتی شدم؛ شبانروزی در دریا بسر بردم؛
در سفرها بارها؛ در خطرهای نهرها؛ در خطرهای دزدان؛ در خطرهای قوم خود و در خطرهای امتها؛ در خطرهای شهر؛ در خطرهای دریابان؛ در
خطرهای دریای؛ در خطرهای میان برادران کذب؛

در محنت و مشقت، در یخوابها بارها؛ در گرسنگی و تشنگی، در روزها بارها؛ در سرما و عریانی.

۲۸ بدون آنچه علاوه بر اینهاست، آن باری که هر روز بر من است، یعنی اندیشه برای همه کلیساها.

۲۹ کیست ضعیف که من ضعیف نمی شوم؟ که لغزش میخورد که من نمی سوزم؟

اگر نخر میباید کرد از آنچه به ضعف من تعلق دارد، نخر میکنم.

۳۱ خدا و پدر عیسی مسیح خداوند که تا به ابد متبارک است، میداند که دروغ نمی گویم.

۳۲ درد مشق، والی حارث پادشاه، شهر دمشق را برای گرفتن من محافظت مینمود.

۳۳ و مرا از دریچههای درز نیلی از باره قلعه پایین کردند و از دستهای وی رستم.

ادامه دفاع پولس بوسیله مکاشفه اش

لابد است که نخر کنم، هر چند شایسته من نیست. لیکن برویاها و مکاشفات خداوند میآیم.

۲ شخصی را در مسیح میشناسم، چهارده سال قبل از این. آیا در جسم؟ نمی دانم! و آیا بیرون از جسم؟ نمی دانم! خدامی داند. چنین شخصی که تا
آسمان سوم ر بوده شد.

۳ و چنین شخص را میشناسم، خواه در جسم و خواه جدا از جسم، نمی دانم، خدامی داند،

که به فردوس ر بوده شد و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست به آنها تکلم کند.

۵ از چنین شخص نخر خواهم کرد، لیکن از خود جز از ضعفهای خویش نخر نمی کنم.

۶ زیرا اگر بخوام نخر بکنم، بیفهم نمی باشم چونکه راست میگویم. لیکن اجتناب میکنم مبادا کسی در حق من گانی برد فوق از آنچه در من بیندیا
از من شنود.

و تا آنکه از زیادتی مکاشفات زیاد سرافرازی نمایم، خاری در جسم من داده شد، فرشته شیطان، تا امر الطمه زند، مبادا زیاد سرافرازی نمایم.

۸ و در باره آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود.

۹ مرا گفت: «یض من تو را کافی است، زیرا که قوت من در ضعف کامل میگردد.» پس به شادی بسیار از ضعفهای خود بیشتر نخر خواهم نمود تا
قوت مسیح در من ساکن شود.

۱۰ بنابراین، از ضعفها و رسواییها و احتیاجات و زحمات و تنگیها بخاطر مسیح شاد مانم، زیرا که چون نتوانم، آنگاه توانا هستم.

بیفهم شده ام. شما را مجبور ساختید. زیرا میبایست شما را مدح کرده باشید، از آنرو که من از بزرگترین رسولان به هیچ وجه کمتر نیستم، هر چند
هیچ هستم.

۱۲ بدرستی که علامات رسول در میان شما با کمال صبر از آیات و معجزات و قوت پدید گشت.

۱۳ زیرا کدام چیز است که در آن از سایر کلیساها قاصر بودید؟ مگر اینکه من بر شما بار نهادم. این بیان صافی را از من بپخشید!

اینک مرتبه سوم میبایست که نزد شما بیایم و بر شما بار نخواهم نهاد از آنرو که نه مال شما بلکه خود شما را طالم، زیرا که نمی باید فرزندان برای والدین ذخیره
کنند، بلکه والدین برای فرزندان.

۱۵ اما من به کمال خوشی برای جانهای شما صرف میکنم و صرف کرده خواهم شد. و اگر شما را بیشتر محبت نمایم، آیا کمتر محبت بینم؟

اما باشد، من بر شما بار نهادم بلکه چون حیل گریز بودم، شما را به مکر به چنگ آوردم.

۱۷ آیا به یکی از آنانی که نزد شما فرستادم، نفع از شما بردم؟

به تیطس التماس نمودم و با وی برادر را فرستادم. آیا تیطس از شما نفع برد؟ مگر به یک روح و یک روش رفتار نمودیم؟

ایا بعد از این مدت، گمان میکنید که نزد شما حجت میآوریم؟ به حضور خدا در مسیح سخن میگوییم. لیکن همه چیزای عزیزان برای بنای شماست. ۲۰ زیرا میترسم که چون آیم شماران همچنانکه میخواهم پیام و شما را بیاید چنانکه نمی خواهید که مباد از اعز و حسد و خشمها و تعصب و بهتان و نمامی و غرور و فتنهها باشد. ۲۱ و چون باز آیم، خدای من مرا نزد شما فروتن سازد و ماتم کم برای بسیاری از آنانی که پیشتر گناه کردند و از ناپاکی و زنا و فجوری که کرده بودند، توبه نمودند.

گفتاریانی

- این مرتبه سوم نزد شما میآیم. به گواهی دوسه شاهد، هر سخن ثابت خواهد شد.
- ۲ پیش گفتم و پیش میگویم که گویا دفعه دوم حاضر بودهام، هر چند الان غایب هستم، آنانی را که قبل از این گناه کردند و همه دیگران را که اگر باز آیم، مسامحه نخواهم نمود.
 - ۳ چونکه دلیل مسیح را که در من سخن میگوید می جوید که او نزد شما ضعیف نیست بلکه در شما تواناست.
 - ۴ زیرا هر گاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوت خدا زیست میکند. چونکه ما نیز در روی ضعیف هستیم، لیکن با او از قوت خدا که به سوی شماست، زیست خواهیم کرد.
 - ۵ خود را امتحان کنید که در ایمان هستید یا نه. خود را باز یافت کنید. آیا خود را نمی شناسید که عیسی مسیح در شماست اگر مردود نیستید؟ اما میاورم که خواهید دانست که ما مردود نیستیم.
 - ۷ و از خدا مسالت میکنم که شما هیچ بدی نکنید، نه تا ظاهر شود که ما مقبول هستیم، بلکه تا شما نیکویی کرده باشید، هر چند ما گویا مردود باشیم.
 - ۸ زیرا که هیچ نمی توانیم به خلاف راستی عمل نمایم بلکه برای راستی.
 - ۹ و شادمانی وقتی که ما نتوانیم و شما توانا باشید. و نیز برای این دعا میکنیم که شما کامل شوید.
 - ۱۰ از این جهت این را در غیاب مینویسم تا هنگامی که حاضر شوم، سختی نکم بحسب آن قدرتی که خداوند بجهت بنانه برای خرابی به من داده است. خلاصهای برادران شاد باشید؛ کامل شوید؛ تسلی پذیرید؛ یک رای و با سلامتی بوده باشید و خدای محبت و سلامتی با شما خواهد بود.
 - ۱۲ یکدیگر را به بوسه مقدسه سانه تحیت نمایید.
 - ۱۳ جمیع مقدسان به شما سلام میرسانند.
- فیض عیسی خداوند و محبت خدا و شرکت روح القدس با جمیع شما باد. آمین.

رساله پولس رسول به غلاطیان

پولس، رسول نه از جانب انسان و نه بوسیله انسان بلکه به عیسی مسیح و خدای پدر که او را از مردگان برخیزانید،
و همه برادرانی که با من میباشند، به کلیساهای غلاطیه،
فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ماعیسی مسیح باشما باد؛
که خود را برای گناهان ما داد تا ما را از این عالم حاضر شریر بحسب اراده خدا و پدر ما خلاصی بخشد،
که او را تا ابد الاباد جلال باد. آمین.

انجیلی دیگر نیست

- تعجب میکنم که بدین زودی از آن کس که شمارا به فیض مسیح خوانده است، برمی گردید به سوی انجیلی دیگر،
(که انجیل دیگر نیست. لکن بعضی هستند که شمارا مضطرب میسازند و میخواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند.
۸ بلکه هر گاه ما هم یافرشتهای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شمار ساند، انا تیماباد.
۹ چنانکه پیش گفتیم، الان هم بازمی گویم: اگر کسی انجیلی غیر از آنکه پذیرفتید بیاورد، انا تیماباد.
۱۰ آیا الحال مردم را در رای خود میآورم؟ یا خدا را یا رضامندی مردم را می طلبم؟ اگر تا بحال رضامندی مردم را می خواستم، غلام مسیح نمی بودم.
اما ای برادران شمارا اعلام میکنم از انجیلی که من بدان بشارت دادم که به طریق انسان نیست.
۱۲ زیرا که من آن را از انسان نیافتم و نیا موختم، مگر به کشف عیسی مسیح.
۱۳ زیرا سرگذشت سابق مراد در دین یهود شنید هاید که بر کلیسای خدا بینهایت جفا مینمودم و آن را ویران میساختم،
و در دین یهود از اکثر همسالان قوم خود سبقت میجستم و در تقالید اجداد خود بغایت غیور میبودم.
۱۵ اما چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزیده و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین داد
که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امتها بدو بشارت دهم، در آنوقت با جسم و خون مشورت نکردم،
و به اورشلیم هم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند نرفتم، بلکه به عرب شدم و باز به دمشق مراجعت کردم.
پس بعد از سه سال، برای ملاقات پطرس به اورشلیم رفتم و با زنده روز با وی بسر بردم.
۱۹ اما از سایر رسولان جز یعقوب برادر خدا و ندر اندیدم.
۲۰ اما در باره آنچه به شما مینویسم، اینک در حضور خدا دروغ نمی گویم.
۲۱ بعد از آن به نواحی سوریه و قیلیقیه آمدم.
۲۲ و به کلیساهای یهودیه که در مسیح بودند صورت غیر معروف بودم،
جز اینکه شنیده بودند که «نکه پیشتر بر ما جفا مینمود، الحال بشارت میدهد به همان ایمانی که قبل از این ویران میساخت.»
و خدا را در من تجید نمودند.

پذیرش پیام پولس بوسیله رسولان

- پس بعد از چهارده سال با برنابا باز به اورشلیم رفتم و تیطس را همراه خود بردم.
۲ ولی به الهام رفتم و انجیلی را که در میان امت هابدان موعظه میکنم، به ایشان عرضه داشتم، اما در خلوت به معتبرین، مبادا عبث بدو میآید و دیده باشم.
۳ لیکن تیطس نیز که همراه من و یونانی بود، مجبور نشد که مختون شود.
۴ و این به سبب برادران کذب بود که ایشان را خفیه در آوردند و خفیه در آمدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی
در آوردند.
۵ که ایشان را یک ساعت هم به اطاعت در این امر تابع نشدیم تا راستی انجیل در شما ثابت ماند.
اما از آنانی که معتبراند که چیزی میباشند هر چه بودند مرافعاتی نیست، خدا بر صورت انسان نگاه نمی کند زیرا آنانی که معتبراند، به من هیچ نفع نرسانیدند.
۷ بلکه به خلاف آن، چون دیدند که بشارت نامختونان به من سپرده شد، چنانکه بشارت مختونان به پطرس،

زیرا او که برای رسالت مختونان در پطرس عمل کرد، در من هم برای امتها عمل کرد.

۹ پس چون یعقوب و کیفاویوحنا که معتبر به ارکان بودند، آن فیضی را که به من عطا شده بود دیدند، دست رفاقت به من و بر ناباد اند تا مابه سوی امتها برویم، چنانکه ایشان به سوی مختونان؛ جز آنکه فقرارایا بداریم و خود نیز غیوره کردن این کار بودم.

مخالفت با پطرس

اما چون پطرس به انطاکیه آمد، او را برو و مخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود، چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب، با امتها غذا میخورد؛ ولی چون آمدند، از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده، باز ایستاد و خویشتن را جدا ساخت. ۱۳ و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند، بجدی که بر نابانیز در نفاق ایشان گرفتار شد.

ولی چون دیدم که به راستی انجیل به استقامت رفتار نمی کنند، پیش روی همه پطرس را گفتم: «گرتو که یهود هستی، به طریق امتها و نه به طریق یهود زیست میکنی، چون است که امتها را مجبور میسازی که به طریق یهود رفتار کنند؟» ما که طبع یهود هستیم و نه نگاهکاران از امتها،

اما چونکه یافتیم که هیچکس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی شود، بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت عادل شمرده شویم، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد. اما اگر چون عدالت در مسیح را میطلبیم، خود هم نگاهکار یافت شویم، آیا مسیح خادم نگاه است؟ حاشا! زیرا اگر بنا کنیم آنچه را که خراب ساختم، هر آینه ثابت میکنم که خود متعدی هستم. ۱۹ زانو که من بواسطه شریعت نسبت به شریعت مردم تانسبت به خدا زیست کنم.

۲۰ با مسیح مصلوب شده ام ولی زندگی میکنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی میکند. و زندگانی که الحال در جسم میکنم، به ایمان برپرس خدا میکنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد.

۲۱ فیض خدا را باطل نمی سازم، زیرا اگر عدالت به شریعت میبود، هر آینه مسیح عبث مرد.

ایمان با اعمال شریعت؟

ای غلاطیان بیفهم، کیست که شمار افسون کرد تا راستی را اطاعت نکنید که پیش چشمان شما عیسی مسیح مصلوب شده مبین گردید؟ فقط این را میخواهم از شما بفهمم که روح را از اعمال شریعت یافتاید یا از خبر ایمان؟

آیا اینقدر بیفهم هستید که به روح شروع کرده، الان به جسم کامل میشوید؟

آیا اینقدر زحمات را عبث کشیدید اگر فی الحقیقه عبث باشد؟

پس آنکه روح را به شما عطا می کند و قوات در میان شما به ظهور میآورد، آیا از اعمال شریعت یا از خبر ایمان میکند؟

چنانکه ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت محسوب شد.

۷ پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند.

۸ و کتاب چون پیش دید که خدا امتها را از ایمان عادل خواهد شمرده به ابراهیم بشارت داد که «میع امتها از تو برکت خواهند یافت.»

بنابراین اهل ایمان با ابراهیم ایمان دار برکت مییابند.

زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت میباشند زیرا مکتوب است: «لعون است هر که ثابت نماند در تمام نوشته های کتاب شریعت تا آنها را بهجا آرد.»

اما واضح است که هیچکس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی شود، زیرا که «ادل به ایمان زیست خواهد نمود.»

اما شریعت از ایمان نیست بلکه «نکه به آنها عمل میکند، در آنها زیست خواهد نمود.»

مسیح، ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه مالعت شد، چنانکه مکتوب است «لعون است هر که بردار آویخته شود.»

تا برکت ابراهیم در مسیح عیسی بر امتها آید و تا وعده روح را به وسیله ایمان حاصل کنیم.

ای برادران، به طریق انسان سخن میگویم، زیرا عهدی را که از انسان نیز استوار میشود، هیچکس باطل نمی سازد و نمی افزاید.

- ۱۶ اما وعده‌ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی گوید «نسلها» که گویا در باره بسیاری باشد، بلکه در باره یکی و «نسل تو» که مسیح است.
- ۱۷ و مقصود این است عهدی را که از خدا به مسیح بسته شده بود، شریعتی که چهار صد و سی سال بعد از آن نازل شد، باطل نمی سازد بطوری که وعده نیست شود.
- ۱۸ زیرا اگر میراث از شریعت بودی، دیگر از وعده نبودی. لیکن خدا آن را به ابراهیم از وعده داد.
- پس شریعت چیست؟ برای تقصیرها بر آن افزوده شد تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدو داده شد و بوسیله فرشتگان به دست متوسطی مرتب گردید.
- ۲۰ اما متوسط از یک نیست، اما خدا یک است.
- ۲۱ پس آیا شریعت به خلاف وعده‌های خداست؟ حاشا! زیرا اگر شریعتی داده میشد که تو اند حیات بخشد، هر آینه عدالت از شریعت حاصل میشد.
- ۲۲ بلکه کتاب همه چیز از زیر نگاه بست تا وعده‌های که از ایمان به عیسی مسیح است، ایمانداران را عطا شود.
- ۲۳ اما قبل از آمدن ایمان، زیر شریعت نگاه داشته بودیم و برای آن ایمانی که میبایست مکشوف شود، بسته شده بودیم.
- ۲۴ پس شریعت لا لای ما شد تا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم.
- ۲۵ لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست لا لای نیستیم.

پسران خدا

- زیرا همگی شما بوسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا میباشید.
- ۲۷ زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر گرفتید.
- ۲۸ هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همه شما در مسیح عیسی یک میباشید.
- ۲۹ اما اگر شما از آن مسیح میباشید، هر آینه نسل ابراهیم و بر حسب وعده، وارث هستید.

ولی میگویم مادامی که وارث صغیر

- است، از غلام هیچ فرق ندارد، هر چند مالک همه باشد.
- ۲ بلکه زیر دست ناظران و وکلای باشد تا روزی که پدرش تعیین کرده باشد.
- ۳ همچنین مانیز چون صغیر میبودیم، زیر اصول دنیوی غلام میبودیم.
- ۴ لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد، تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیہ کند تا آنکه پسر خواندگی رایبایم.
- ۶ اما چونکه پسر هستید، خدا روح پسر خود را در دلهای شما فرستاد که ندا میکند «ابا یعنی «پدر»»
- لذا دیگر غلام نیستی بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز بوسیله مسیح.

نگرانی پولس برای غلاطیان

- لیکن در آن زمان چون خدا را نمی شناختید، آنانی را که طبیعت خدایان نبودند، بندگی میکردید.
- ۹ اما الحال که خدا را میشناسید بلکه خدا شمارا میشناسد، چگونه باز میگردید به سوی آن اصول ضعیف و فقیر که دیگری خواهید از سر نو آنها را بندگی کنید؟
- روزها و ماهها و فصلها و سالها را نگاه میدارید.
- ۱۱ در باره شما ترس دارم که مباد برای شما عبث زحمت کشیده باشم.
- ای برادران، از شما استعدا دارم که مثل من بشوید، چنانکه من هم مثل شما شده‌ام. به من هیچ ظلم نکردید.
- ۱۳ اما آگاهید که به سبب ضعف بدنی، اول به شما بشارت دادم.
- ۱۴ و آن امتحان مرا که در جسم من بود، خوار نشمردید و مکروه نداشتید، بلکه مرا چون فرشته خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید.
- ۱۵ پس بجاست آن مبارک بادی شما؟ زیرا به شما شامه‌دم که اگر ممکن بودی، چشمان خود را بیرون آورده، به من میدادید.
- ۱۶ پس چون به شمار است میگویم، آیا دشمن شما شده‌ام؟
- شمارا به غیرت میطلبند، لیکن نه به خیر، بلکه میخواهند در برابر روی شما ببندند تا شما ایشان را بغیرت بطلبید.
- ۱۸ لیکن غیرت در امر نیکو در هر زمان نیکو است، نه تنها چون من نزد شما حاضر باشم.

- ۱۹ ای فرزندان من که برای شما باز در دزه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود.
- ۲۰ باری خواهش می‌کردم که الان نزد شما حاضر می‌بودم تا سخن خود را تبدیل کنم، زیرا که در باره شما متحیر شده‌ام.
- دو عهد**
- شما که می‌خواهید زیر شریعت باشید، مرا بگوید آیا شریعت را نمی‌شنوید؟
زیرا مکتوب است ابراهیم را و پسر بود، یکی از کنیز و دیگری از آزاد.
- ۲۳ لیکن پسر کنیز، بحسب جسم تولد یافت و پسر آزاد، بر حسب وعده.
- ۲۴ و این امور بطور مثل گفته شد زیرا که این دوزن، دو عهد می‌باشند، یکی از کوه سینا برای بندگی میزاید و آن هاجراست.
- ۲۵ زیرا که هاجر کوه سینا است در عرب، و مطابق است با اورشلمی که موجود است، زیرا که با فرزندان او در بندگی می‌باشد.
- ۲۶ لیکن اورشلم بالا آزاد است که مادر جمیع ما می‌باشد.
- ۲۷ زیرا مکتوب است: «ی‌نازاد که زاییده‌های، شاد باش! صدا کن و فریاد بر آوری تو که در دزه ندیده‌های، زیرا که فرزندان زن بیکس از اولاد شوهر دار بیشتر اند.»
- لیکن ما ای برادران، چون اسحاق فرزندان وعده می‌باشیم.
- ۲۹ بلکه چنانکه آنوقت آنکه بر حسب جسم تولد یافت، بروی که بر حسب روح بود جفای کرد، همچنین الان نیز هست.
- ۳۰ لیکن کتاب چه می‌گوید؟ «نیز و پسر اورا بیرون کن زیرا پسر کنیز پسر آزاد میراث نخواهد یافت.»
- خلاصه‌های برادران، فرزندان کنیز نیستیم بلکه از زن آزادیم.

آزادی در مسیح

- پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار مشوید.
- ۲ اینک من پولس به شما می‌گویم که اگر مختون شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد.
- ۳ بلی باز به هر کس که مختون شود شهادت می‌دهم که مدیون است که تمامی شریعت را بهجا آورد.
- ۴ همه شما که از شریعت عادل میشوید، از مسیح باطل و از فیض ساقط گشته‌اید.
- ۵ زیرا که ما بواسطه روح از ایمان مترقب امید عدالت هستیم.
- ۶ و در مسیح عیسی نه ختنه فایده دارد و نه نامختونی بلکه ایمانی که به محبت عمل میکند.
- خوب می‌دیدید. پس کیست که شما را از اطاعت راستی منحرف ساخته است؟
- این ترغیب از او که شما را خوانده است نیست.
- ۹ خمیر مایه اندک تمام خمیر را مخمر می‌سازد.
- ۱۰ من در خداوند بر شما اعتماد دارم که هیچ‌رای دیگر نخواهید داشت، لیکن آنکه شما را مضطرب سازد هر که باشد قصاص خود را خواهد یافت.
- ۱۱ اما ای برادران اگر من تابه حال به ختنه موعظه می‌کردم، چرا جفا می‌دیدم؟ زیرا که در این صورت لغزش صلیب برداشته میشد.
- ۱۲ کاش آنانی که شما را مضطرب می‌سازند خویش را منقطع می‌ساختند.
- زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده‌اید؛ اما زنا را آزادی خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبت، یکدیگر را خدمت کنید.
- ۱۴ زیرا که تمامی شریعت در یک کلمه کامل میشود یعنی در اینکه همسایه خود را چون خویش من محبت نما.
- ۱۵ اما اگر همدیگر را بگریزید و بخورید، با حذر باشید که مباد از یکدیگر هلاک شوید.

زندگی بار و حال قدس

- اما می‌گویم به روح رفتار کنید پس شہوات جسم را بهجا نخواهید آورد.
- ۱۷ زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم و این دو با یکدیگر منازعه میکنند بطوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید.
- ۱۸ اما اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید.
- و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور،

و بتپرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعتها،
 و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شمارا خبر می دهم چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی شوند.
 لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکوئی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است،
 که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست.
 ۲۴ و آنانی که از آن مسیح میباشند، جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساختنند.
 ۲۵ اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار نکنیم.
 ۲۶ لافزن مشویم تا یکدیگر را به خشم آوریم و بر یکدیگر حسد بریم.

رفتار با یکدیگر

امای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتار شود، شما که روحانی هستید چنین شخص را به روح تواضع اصلاح کنید. و خود را ملاحظه کن که
 مبادا تو نیز در تخریب افتی.
 ۲ بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را به جا آرید.
 ۳ زیرا اگر کسی خود را شخص گمان برد و حال آنکه چیزی نباشد، خود را میفریبد.
 ۴ اما هر کس عمل خود را امتحان بکند، آنگاه نفرد در خود به تنهایی خواهد داشت نه در دیگری،
 زیرا هر کس حامل بار خود خواهد شد.
 ۶ اما هر که در کلام تعلیم یافته باشد، معلم خود را در همه چیزهای خوب مشارک بسازد.
 ۷ خود را فریب مدهید، خدا را استهزاء نمی توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد.
 ۸ زیرا هر که برای جسم خود کارد، از جسم فساد را درو کند و هر که برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید.
 ۹ لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم.
 ۱۰ خلاصه بقدری که فرصت داریم با جمیع مردم احسان بنماییم، علی الخصوص با اهل بیت ایمان.

نه ختنه بلکه خلقت تازه

ملاحظه کنید چه حروف جلی بدست خود به شما نوشتم.
 ۱۲ آنانی که میخواهند صورتی نیکو در جسم نمایان سازند، ایشان شمارا مجبور میسازند که مختون شوید، محض اینکه برای صلیب مسیح جفانینند.
 ۱۳ زیرا ایشان نیز که مختون میشوند، خود شریعت را نگاه نمی دارند بلکه میخواهند شما مختون شوید تا در جسم شما خفر کنند.
 ۱۴ لیکن حاشا از من که خفر کم جز از صلیب خداوند ماعیسی مسیح که بوسیله او دنیا برای من برآید.
 ۱۵ زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی بلکه خلقت تازه.
 ۱۶ و آنانی که بدین قانون رفتار میکنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا.
 ۱۷ بعد از این هیچکس مرا زحمت نرساند زیرا که من در بدن خود داغهای خداوند عیسی را دارم.
 ۱۸ فیض خداوند ماعیسی مسیح با روح شما باد ای برادران. آمین.

رساله پولس رسول به افسسیان

پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح، به مقدسینی که در افسس میباشند و ایمانداران در مسیح عیسی. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

برکات روحانی در مسیح

- مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح.
- ۴ چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بیعیب باشیم.
 - ۵ که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پس خوانده شویم بوساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود، برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب.
 - ۷ که در روی بهسبب خون او فدیة یعنی آمرزش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافتیم.
 - ۸ که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در حکمت و فطانت.
 - ۹ چونکه سر اراده خود را به ما شناسانید، بر حسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود، برای انتظام کمال زمانها تا همه چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او.
 - ۱۱ که ما نیز در روی میراث او شده ایم، چنانکه پیش معین گشتیم بر حسب قصد او. که همه چیزها را موافق رای اراده خود میکند.
 - ۱۲ تا از ما که اول امید و اریه مسیح میبودیم، جلال او ستوده شود.
 - ۱۳ و در روی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در روی چون ایمان آوردید، از روح قدوس و عده مختوم شدید.
 - ۱۴ که بیعانه میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود.

شکرگزاری و دعا

- بنابراین، من نیز چون خبر ایمان شما را در عیسی خداوند و محبت شما را با همه مقدسین شنیدم، با زخمی ایستم از شکر نمودن برای شما و از یاد آوردن شما در دعا های خود، تا خدای خداوند ما عیسی مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید.
- ۱۸ تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدسین، و چه مقدار است عظمت بینهایت قوت او نسبت به ما مومنین بر حسب عمل توانایی قوت او که در مسیح عمل کرد چون او را از مرگان بر خیزانید و به دست راست خود در جایهای آسمانی نشانید، بالا تر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامی که خوانده میشود، نه در این عالم فقط بلکه در عالم آینده نیز. و همه چیز را زیر پایهای او نهاد و او را سر همه چیز به کلیسای داد، که بدن او است یعنی پری او که همه را در همه پر میسازد.

نجات محض فیض

- و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید، که در آنها قبل، رفتاری کردید بر حسب دوره این جهان بروفی رئیس قدرت هوای یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل میکند.
- ۳ که در میان ایشان، همه ما نیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی میگردیدم و هوسهای جسمانی و افکار خود را به عمل میآوردیم و طبع فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران.
 - ۴ لیکن خدا که در رحمانیت، دولت مند است، از حیثیت محبت عظیم خود که با ما نمود، ما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید، زیرا که محض فیض نجات یافتید.
 - ۶ و با او بر خیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید.
 - ۷ تا در عالمهای آینده دولت بینهایت فیض خود را به لطفی که بر ما در مسیح عیسی دارد ظاهر سازد.
 - ۸ زیرا که محض فیض نجات یافتید، بوسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خدا است،

ونه از اعمال تاهیچکس نفر نکند.

۱۰ زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا قبل میآورد تا در آنها سلوک نمایم.

اتحاد در مسیح

لذا به یاد آورید که شما در زمان سلف (ی امت های در جسم که آنانی که به اهل ختنه نامیده میشوند، اما ختنه ایشان در جسم و ساخته شده به دست است، شما را نامختون میخوانند)

که شما در آن زمان از مسیح جدا و از وطنیت خاندان اسرائیل، اجنبی و از عهد های وعده بیگانه و بیامید و بیخدا در دنیا بودید.

۱۳ لیکن الحال در مسیح عیسی شما که در آن وقت دور بودید، به خون مسیح نزدیک شده اید.

۱۴ زیرا که او سلامتی ما است که هر دو را یک گردانید و دیوار جدایی را که در میان بود منهدم ساخت،

و عداوت یعنی شریعت احکام را که در فریض بود، به جسم خود نابود ساخت تا که مصالحه کرده، از هر دو یک انسان جدید در خود بیافریند.

۱۶ و تا هر دو را در یک جسد با خدا مصالحه دهد، بواسطت صلیب خود که بر آن عداوت را کشت،

و آمده بشارت مصالحه را رسانید به شما که دور بودید و مصالحه را به آنانی که نزدیک بودند.

۱۸ زیرا که بوسیله او هر دو نزد پدر در یک روح دخول داریم.

پس از این به بعد غریب و اجنبی نیستید بلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا.

۲۰ و بر بنیاد رسولان و انبیاینا شده اید که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است.

۲۱ که در وی تمامی عمارت با هم مرتب شده، به هیکل مقدس در خداوند نمود می کند.

۲۲ و در وی شما نیز با هم بنا کرده میشوید تا در روح مسکن خدا شوید.

پولس، واعظ امت ها

از این سبب من که پولس هستم و اسیر مسیح عیسی برای شما ای امت ها-

۲ اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که بجهت شما به من عطا شده است،

که این سر از راه کشف بر من اعلام شد، چنانکه مختصر پیش نوشتم،

و از مطالعه آن میتوانید ادراک مراد سر میسح بفهمید.

۵ که آن در قرنهای گذشته به بنی آدم آشکار نشده بود، بطوری که الحال بر رسولان مقدس و انبیای او به روح مکشوف گشته است،

که امتها در میراث و دریدن و در بهره وعده او در مسیح بواسطت انجیل شریک هستند.

۷ که خادم آن شدم بحسب عطای فیض خدا که بر حسب عمل قوت او به من داده شده است.

۸ یعنی به من که کمتر از کمترین همه مقدسینم، این فیض عطا شد که در میان امتها به دولت بیقیاس مسیح بشارت دهم،

و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سری که از بنای عالمها مستور بود، در خدایی که همه چیز را بوسیله عیسی مسیح آفرید.

۱۰ تا آنکه الحال بر ارباب ریاستها و قدرتها در جایهای آسمانی، حکمت گوناگون خدا بوسیله کلیسام معلوم شود،

بر حسب تقدیر ازلی که در خداوند ما مسیح عیسی نمود،

که در وی جسارت و دخول با اعتماد داریم به سبب ایمان وی.

۱۳ لهذا استد عا دارم که از زحمات من به جهت شما خسته خاطر مشوید که آنها نافر شما است.

دعای افسسیان

از این سبب، زانو میزنم نزد آن پدر،

که از او هر خانواده های در آسمان و بر زمین مسمی میشود؛

که بحسب دولت جلال خود به شما عطا کند که در انسانیت باطنی خود از روح او به قوت زور آور شوید،

تا مسیح به وساطت ایمان در دل های شما ساکن شود؛

و در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت یابید که با تمامی مقدسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست؛

و عارف شوید به محبت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید تا تمامی پری خدا.

الحال او را که قادر است که بکنند بینهایت زیاد تر از آنچه بخوایم یا فکر کنیم، بحسب آن قوتی که در ما عمل میکند، مرا و در کلیسا و در مسیح عیسی تاجمیع قرن‌ها تا ابد الا با دجلال باد. آمین.

یگانگی روح

لذا من که در خداوند اسیر می‌باشم، از شما استدعا دارم که به شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده‌اید، رفتار کنید، با کمال فروتنی و تواضع و حلم، و متحمل یکدیگر در محبت باشید؛
و سعی کنید که یگانگی روح را در رشته سلامتی نگاه دارید.
۴ یک جسد هست و یک روح، چنانکه نیز دعوت شده‌اید در یک امید دعوت خویش.
۵ یک خداوند، یک ایمان، یک تعمیم؛
یک خدا و پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همه شماست.
۷ لیکن هر یکی از ما را فیض بخشیده شد بحسب اندازه بخشش مسیح.
۸ بنابراین میگوید: «و او به اعلیٰ علین صعود نمود، اسیری را به اسیری برد و بخشش‌ها به مردم داد.»
اما این صعود نمود چیست؟ جز اینکه اول نزول هم کرده اسفل زمین.
۱۰ آنکه نزول نمود، همان است که صعود نیز کرد بالا تر از جمیع افلاک تا همه چیزها را پر کند.
۱۱ و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمان را، برای تکمیل مقدسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح،
تا همه به یگانگی ایمان و معرفت تا مپسر خدا و به انسان کامل، به اندازه قامت پری مسیح برسیم.
۱۴ تا بعد از این اطفال متموج و رانده شده از یاد هر تعلیم نباشیم، از دغا بازی مردمان در حیل اندیشی برای مکرهای گمراهی، بلکه در محبت پیروی راستی نموده، در هر چیز ترقی نماییم در او که سراسر است، یعنی مسیح؛
که از او تمام بدن مرکب و مرتب گشته، به مدد هر مفصلی و بر حسب عمل به اندازه هر عضوی بدن را نمودید هدیه برای بنای خویشتن در محبت.

زندگی مسیحی

پس این را می‌گوییم و در خداوند شهادت میدهم که شما دیگر رفتار ننمایید، چنانکه امتها در بطالت ذهن خود رفتار مینمایند.
۱۸ که در عقل خود تاریک هستند و از حیات خدا محروم، به سبب جهالتی که بجهت سخت دلی ایشان در ایشان است.
۱۹ که بیفکر شده، خود را به فجور تسلیم کرده‌اند تا هر قسم ناپاکی را به حرص به عمل آورند.
لیکن شما مسیح را به اینطور نیا موختاید.
هرگاه او را شنید هاید و در او تعلیم یافته‌اید، به نهجی که راستی در عیسی است.
۲۲ تا آنکه شما از جهت رفتار گذشته خود، انسانیت کهنه را که از شهوات فریبده فاسد میگردد، از خود بیرون کنید.
۲۳ و به روح ذهن خود تازه شوید.
۲۴ و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است پوشید.
لذا دروغ را ترک کرده، هر کس با همسایه خود راست بگوید، زیرا که ما اعضای یکدیگریم.
۲۶ خشم گیرید و نگاه مورزید؛ خورشید بر غیظ شما غروب نکند.
۲۷ ابلیس را مجال ندهید.
۲۸ دزد دیگر دزدی نکند بلکه به دستهای خود کار نیکو کرده، زحمت بکشد تا بتواند نیاز مندی را چیزی دهد.
۲۹ هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب حاجت و برای بنانیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند.
۳۰ و روح قدوس خدا را که به او تار و زرستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید.
۳۱ و هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خبثت را از خود دور کنید،
و یایگدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شمارا هم آمرزیده است.

پس چون فرزندان عزیزه خدا اقتدا کنید.

- ۲ در محبت رفتار نماید، چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و خویشتن را برای مابه خدا هدیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذرانید.
- اما زنا و هر ناپاکی و طمع در میان شما هرگز مذکور هم نشود، چنانکه مقدسین را می‌شاید.
- ۴ و نه قباح و بی‌هود هگویی و چرب زبانی که اینها شایسته نیست بلکه شکرگزاری.
- ۵ زیرا این رایقین میدانید که هیچ زانی یا ناپاک یا طماع که بتپرست باشد، میراثی در ملکوت مسیح و خدا ندارد.
- ۶ هیچکس شمارا به سخنان باطل فریب ندهد، زیرا که بهسبب اینها غضب خدا بر انبای معصیت نازل میشود.
- ۷ پس با ایشان شریک مباشید.
- زیرا که پیشتر ظلمت بودید، لیکن الحال در خداوند نور میباشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید.
- ۹ زیرا که میوه نور در کمال، نیکویی و عدالت و راستی است.
- ۱۰ و تحقیق نماید که پسندیده خداوند چیست.
- ۱۱ و در اعمال پیشتر ظلمت شریک مباشید بلکه آنها را مذمت کنید، زیرا کارهایی که ایشان در خفا میکنند، حتی ذکر آنها هم قبیح است.
- ۱۳ لیکن هر چیزی که مذمت شود، از نور ظاهر میگردد، زیرا که هر چه ظاهر میشود نور است.
- ۱۴ بنا بر این میگوید ای تو که خوابیده‌ای، بیدار شده، از مردگان برخیز تا مسیح بر تو درخشد.
- پس با خبر باشید که چگونه به وقت رفتار نماید، نه چون جاهلان بلکه چون حکیمان.
- ۱۶ و وقت را در یابید زیرا این روزها شریک است.
- ۱۷ از این جهت بیفهم مباشید، بلکه بفهمید که اراده خداوند چیست.
- ۱۸ و مست شراب مشوید که در آن جفورا است، بلکه از روح پرشوید.
- ۱۹ و بایکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کنید و در دل‌های خود به خداوند بسرایید و ترنم نماید.
- ۲۰ و پیوسته بجهت هر چیز خدا و پدر را به نام خداوند ماعیسی مسیح شکر کنید.
- ۲۱ همدیگر را در خدا ترسی اطاعت کنید.

زنان و شوهران

- ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را.
- ۲۳ زیرا که شوهر سرزن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و او نجات‌دهنده بدن است.
- ۲۴ لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند.
- ای شوهران زنان خود را محبت نماید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد.
- ۲۶ تا آن را به غسل آب بوسیله کلام طاهر ساخته، تقدیس نماید، تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدس و بیعیب باشد.
- ۲۸ به همین طور، باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند زیرا هر که زوجه خود را محبت نماید، خویشتن را محبت مینماید.
- ۲۹ زیرا هیچکس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش میکند، چنانکه خداوند نیز کلیسارا.
- ۳۰ زانو و که اعضای بدن وی میباشیم، از جسم و از استخوانهای او.
- ۳۱ از اینجاست که مرد پدر و مادر را رها کرده، بازو به خویش خواهد پیوست و آن دو یکتن خواهند بود.
- ۳۲ این سر، عظیم است، لیکن من در باره مسیح و کلیسا سخن میگویم.
- ۳۳ خلاصه هر یکی از شما نیز زن خود را مثل نفس خود محبت بنماید و زن شوهر خود را با یاد احترام نمود.

فرزندان و والدین

- ای فرزندان، والدین خود را در خداوند اطاعت نماید، زیرا که این انصاف است.
- ۲ «در و مادر خود را احترام نما» که این حکم اول با وعده است.

۳ «اتورا عافیت باشد و عمر دراز بر زمین کنی.»
وای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تادیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید.

غلامان و آقایان

ای غلامان، آقایان بشری خود را چون مسیح با ترس و لرز با ساده دلی اطاعت کنید.
۶ نه به خدمت حضور مثل طالبان رضامندی انسان، بلکه چون غلامان مسیح که اراده خدا را از دل به عمل میآورند،

و به نیت خالص خداوند را بندگی میکنند نه انسان را،
و میدانند هر کس که عمل نیکو کند، مکافات آن را از خداوند خواهد یافت، خواه غلام و خواه آزاد.
۹ وای آقایان، با ایشان به همین نسق رفتار نمایید و از تهدید کردن احتراز کنید، چونکه میدانید که خود شمار هم آقایانی هست در آسمان و او را نظریه ظاهر نیست.

اسلحه روحانی

- خلاصهای برادران من، در خداوند در توانایی قوت او زور آور شوید.
۱۱ اسلحه تمام خدا را پیشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید.
۱۲ زیرا که مارا کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهان داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی.
۱۳ لهذا اسلحه تمام خدا را بردارید تا بتوانید در روز شری مقاومت کنید و همه کار را بهجا آورده، بایستید.
۱۴ پس کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت را در بر کرده، بایستید.
۱۵ و نعلین استعداد انجیل سلامتی را در پا کنید.
۱۶ و بر روی این همه سپر ایمان را بکشید که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شری را خاموش کنید.
۱۷ و خود نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید.
۱۸ و بادعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماس تمام بجهت همه مقدسین بیدار باشید.
و برای من نیز تا کلام به من عطا شود تا با گشادگی زبان سرانجیل را به دلیری اعلام نمایم،
که برای آن درزنجیرها ایلهچیگری میکنم تا در آن به دلیری سخن گویم، بطوری که میباید گفت.
اماتا شما هم از احوال من و از آنچه میکنم مطلع شوید، تیخیکس که برادر عزیز و خادم امین در خداوند است، شمارا از هر چیز خواهد آگاهانید،
که او را بجهت همین به نزد شما فرستادم تا از احوال ما آگاه باشید و او دلهای شمارا تسلی بخشد.
۲۳ برادران را سلام و محبت با ایمان از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند باد.
۲۴ با همه کسانی که به مسیح عیسی خداوند محبت در بیفسادی دارند، فیض باد. آمین.

رساله پولس رسول به فیلیپان

پولس و تیموتاوس، غلامان عیسی مسیح، به همه مقدسین در مسیح عیسی که در فیلیپ میباشند با اسقفان و شماسان. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

در تمامی یادگاری شما خدای خود را شکر می گذارم، و پیوسته در هر دعای خود برای جمیع شما به خوشی دعا میکنم، به سبب مشارکت شما برای انجیل از روز اول تا به حال.

۶ چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید.

۷ چنانکه مراسم او راست است که در باره همه شما همین فکر کنم زیرا که شمارا در دل خود میدارم که در زنجیرهای من و در حجت و اثبات انجیل همه شما با من شریک در این نعمت هستید.

۸ زیرا خدا مرا شاهد است که چقدر در احشای عیسی مسیح، مشتاق همه شما هستم. و برای این دعا میکنم تا محبت شما در معرفت و کمال فهم بسیار افزونتر شود.

۱۰ تا چیزهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح پیغش و بیلغزش باشید،

و پرشود از میوه عدالت که بوسیله عیسی مسیح برای تجیید و حمد خداست.

زنجیرهای پولس و پیشرفت انجیل

امای برادران، میخواهم شما بدانید که آنچه بر من واقع گشت، بر عکس به ترقی انجیل انجامید، بجدی که زنجیرهای من آشکارا شد در مسیح در تمام فوج خاص و به همه دیگران.

۱۴ و اکثر برادران در خداوند از زنجیرهای من اعتماد به هم رسانیده، بیشتر جرات میکنند که کلام خدا را بیشتر بگویند.

۱۵ اما بعضی از حسد و نزاع به مسیح موعظه میکنند، ولی بعضی هم از خشنودی.

۱۶ اما آنان از تعصب نه از اخلاص به مسیح اعلام میکنند و گمان میبرند که به زنجیرهای من زحمت میافزایند.

۱۷ ولی اینان از راه محبت، چونکه میدانند که من بجهت حمایت انجیل معین شده ام.

پس چه؟ جز اینکه به هر صورت، خواه به بهانه و خواه به راستی، به مسیح موعظه میشود و از این شادمانم بلکه شادی هم خواهیم کرد،

زیرا میدانم که به نجات من خواهد انجامید بوسیله دعای شما و تاید روح عیسی مسیح،

بر حسب انتظار و امید من که در هیچ چیز نجات نخواهم کشید، بلکه در کمال دلیری، چنانکه همیشه، الان نیز مسیح در بدن من جلال خواهد یافت، خواه در حیات و خواه در موت.

۲۱ زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع.

۲۲ ولیکن اگر زیستن در جسم، همان ثمر کار من است، پس نمی دانم کدام را اختیار کنم.

۲۳ زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم، زیرا این بسیار بهتر است.

۲۴ لیکن در جسم ماندن برای شما لازمتر است.

۲۵ و چون این اعتماد را دارم، میدانم که خواهم ماند و نزد همه شما توقف خواهم نمود بجهت ترقی و خوشی ایمان شما،

تا سفر شما در مسیح عیسی در من افزوده شود بوسیله آمدن من بار دیگر نزد شما.

یکدلی در مسیح

باری بطور شایسته انجیل مسیح رفتار نماید تا خواه آیم و شمارا بینم و خواه غایب باشم، احوال شمارا بشنوم که به یک روح بر قرارید و به یک نفس برای ایمان انجیل مجاهده میکنید.

۲۸ و در هیچ امری از دشمنان ترسان نیستید که همین برای ایشان دلیل هلاکت است، اما شمارا دلیل نجات و این از خداست.

۲۹ زیرا که به شما عطا شد به خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او بلکه زحمت کشیدن هم برای او. و شمارا همان مجاهده است که در من دیدید و الان هم می‌شنوید که در من است.

بنابراین اگر نصیحتی در مسیح، یا تسلی محبت، یا شراکت در روح، یا شفقت و رحمت هست، پس خوشی مرا کامل گردانید تا با هم یک فکر کنید و همان محبت نموده، یک دل بشوید و یک فکر داشته باشید.

۳ و هیچ چیز از راه تعصب و عجب مکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.

۴ و هر یک از شما ملاحظه کارهای خود را نکنند، بلکه هر کدام کارهای دیگران را نیز.

پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود

که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد،

لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛

و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتر را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.

۹ از این جهت خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نام‌هاست، بدو بخشید.

۱۰ تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود،

و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تجیید خدای پدر.

پسای عزیزان من چنانکه همیشه مطیع می‌بودید، نه در حضور من فقط بلکه بسیار زیاد تر الان وقتی که غایم، نجات خود را به ترس و لرز بعمل آورید.

۱۳ زیرا خدا است که در شما بر حسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را بعمل ایجاد میکند.

۱۴ و هر کاری را بدون همه‌همه و مجادله بکنید،

تا بیعیب و ساده دل و فرزندان خدا بیلامت باشید، در میان قومی بچرو و گردنکش که در آن میان چون نیرها در جهان میدرخشید،

و کلام حیات را برمی‌افزاید، بجهت نغمه من در روز مسیح تا آنکه عبث ندویده و عبث زحمت نکشیده باشم.

بلکه هر گاه بر قربانی و خدمت ایمان شمار یخته شوم، شادمان هستم و با همه شما شادی می‌کنم.

۱۸ و همچنین شما نیز شادمان هستید و با من شادی می‌کنید.

اعزام تیموتائوس و پافر دتس

و در عیسی خداوند امیدوارم که تیموتائوس را به زودی نزد شما بفرستم تا من نیز از احوال شما مطلع شده، تازه روح گردهم.

۲۰ زیرا کسی دیگر را همدل ندارم که به اخلاص درباره شما اندیشد.

۲۱ زانو که همه نفع خود را می‌طلبند، نه امور عیسی مسیح را.

۲۲ اما دلیل او را امیدانید، زیرا چنانکه فرزند پدر را خدمت می‌کند، او با من برای انجیل خدمت کرده است.

۲۳ پس امیدوارم که چون دیدم کار من چطور می‌شود، او را بید رنگ بفرستم.

۲۴ اما در خداوند اعتماد دارم که خود هم به زودی پیامم.

ولی لازم دانستم که پافر دتس را به سوی شما روانه نمایم که مر ابرادرو همکار و همجنگ می‌باشد، اما شمارا رسول و خادم حاجت من.

۲۶ زیرا که مشتاق همه شما بود و غمگین شد از اینکه شنیده بودید که او بیمار شده بود.

۲۷ و فی الواقع بیمار و مشرف بر موت بود، لیکن خدا بروی ترحم فرمود و نه بر او فقط بلکه بر من نیز تا مرغی برغم نباشد.

۲۸ پس به سعی بیشتر او را روانه نمودم تا از دیدنش باز شاد شوید و حزن من کمتر شود.

۲۹ پس او را در خداوند با کمال خوشی پذیرید و چنین کسان را محترم بدانید،

زیرا در کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند.

مسیح، هدف حقیقی زندگی

خلاصه‌های برادران من، در خداوند خوش باشید. همان مطالب را به شما نوشتم بر من سنگین نیست و ایمنی شما است.

۲ از سگها با حذر باشید. از اعمالان شریر احتراز نمایید. از مقطوعان پرهیزید.

- ۳ زیرا مختونان ما هستیم که خدا را در روح عبادت میکنیم و به مسیح عیسی نذر میکنیم و بر جسم اعتماد نداریم.
- ۴ هر چند مراد جسم نیز اعتماد است. اگر کسی دیگر گمان برد که در جسم اعتماد دارد، من بیشتر.
- ۵ روز هشتم مختون شده و از قبیله اسرائیل، از سبط بنیامین، عبرانی از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی، از جهت غیرت جفا کننده بر کلیسا، از جهت عدالت شریعتی، بیعیب.
- اما آنچه مرا سود میبود، آن را به خاطر مسیح زیان دانستم.
- ۸ بلکه همه چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان میدانم که بخاطر او همه چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را دریابم.
- ۹ و در وی یافت شوم نه با عدالت خود که شریعت است، بلکه با آن که بوسیله ایمان مسیح میشود، یعنی عدالتی که از خدا بر ایمان است.
- ۱۰ و تا او را وقت قیامت وی را و شراکت در رنجهای وی را بشناسم و باموت او مشابه گردم.
- ۱۱ مگر به هر وجه به قیامت از مردگان برسم.
- ۱۲ نه اینکه تا به حال به چنگ آورده یا تا بحال کامل شده باشم، ولی در پی آن میگویم بلکه شاید آن را بدست آورم که برای آن مسیح نیز مراد است آورد.
- ای برادران، گمان نمی برم که من بدست آورده ام؛ لیکن یک چیز میکنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خویشتن را کشیده،
- در پی مقصد می کوشم بجهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است.
- ۱۵ پس جمیع ما که کامل هستیم، این فکر داشته باشیم و اگر فی الجمله فکر دیگری دارید، خدا این راهم بر شما کشف خواهد فرمود.
- ۱۶ اما به هر مقامی که رسیدهایم، به همان قانون رفتار باید کرد.
- ای برادران، با هم به من اقتدا نمائید و ملاحظه کنید آنانی را که بحسب نمونهای که در ما دارید، رفتار میکنند.
- ۱۸ زیرا که بسیاری رفتاری نمایند که ذکر ایشان را بارها برای شما کرده ام و حال نیز با گریه میکنم که دشمنان صلیب مسیح میباشند، که انجام ایشان هلاکت است و خدای ایشان شکم ایشان و نخر ایشان در ننگ ایشان، و چیزهای دنیوی را اندیشه میکنند.
- ۲۰ اما وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز نجات دهنده یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می کشیم،
- که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصور شود، بر حسب عمل قوت خود که همه چیز را مطیع خود بگرداند.

نصایح

- بنابراین، ای برادران عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همینطور در خداوند استوار باشید ای عزیزان.
- ۲ از فودیه استاد عا دارم و به سنتیخی التماس دارم که در خداوند یک رای باشند.
- ۳ و از تونیزای همقطار خالص خواهش میکنم که ایشان را امداد کنی، زیرا در جهاد انجیل با من شریک میبوندند با کلیمنتس نیز و سایر همکاران من که نام ایشان در دفتر حیات است.
- در خداوند دائم شاد باشید. و باز میگویم شاد باشید.
- ۵ اعتدال شما بر جمیع مردم معروف بشود. خداوند نزدیک است.
- ۶ برای هیچ چیز اندیشه نکنید، بلکه در هر چیز با صلوات و دعا با شکرگزاری مسولات خود را به خدا عرض کنید.
- ۷ و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است، دلهاو ذهنهای شما را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت.
- خلاصهای برادران، هر چه راست باشد و هر چه مجید و هر چه عادل و هر چه پاک و هر چه جمیل و هر چه نیک نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید.
- ۹ و آنچه در من آموخته و پذیرفته و شنیده و دیده هاید، آنها را بعمل آرید، و خدای سلامتی شما خواهد بود.
- تشکر برای هدایا
- و در خداوند بسیار شاد گردیدم که الان آخر، فکر شما برای من شکوفه آورد و در این نیز تفکر میگردید، لیکن فرصت نیافتید.
- ۱۱ نه آنکه در باره احتیاج سخن میگویم، زیرا که آموختم که در هر حالتی که باشم، قناعت کنم.
- ۱۲ و ذلت را می دانم و دو تنمندی را هم میدانم، در هر صورت و در همه چیز، سیری و گرسنگی و دو تنمندی و افلاس را یاد گرفته ام.

- ۱۳ قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت میبخشد.
- ۱۴ لیکن نیکویی کردید که در تنگی من شریک شدید.
- ۱۵ اما ای فیلیپیان شما هم آگاهید که در ابتدای انجیل، چون از مکا دونیه روانه شدم، هیچ کلیسا در امر دادن و گرفتن با من شراکت نکرد جز شما و بس.
- ۱۶ زیرا که در تسالونیکی هم یک دو دفعه برای احتیاج من فرستادید.
- ۱۷ نه آنکه طالب بخشش باشم، بلکه طالب ثمری هستم که به حساب شما بیفزاید.
- ۱۸ ولی همه چیز بلکه بیشتر از کفایت دارم. پر گشتم چونکه هدایای شمارا از این فردتس یافته‌ام که عطر خوشبوی و قربانی مقبول و پسندیده خداست.
- ۱۹ اما خدای من همه احتیاجات شمارا بر حسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود.
- ۲۰ و خدا و پدر ما را تا ابد الابد جلال باد. آمین.
- هر مقدس را در مسیح عیسی سلام برسانید. و برادرانی که با من میباشند به شما سلام میفرستند.
- ۲۲ جمیع مقدسان به شما سلام میرسانند، علی‌الخصوص آنانی که از اهل خانه قیصر هستند.
- ۲۳ فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

رساله پولس رسول به کولسیان

پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی و تیموتاوس برادر،
به مقدسان در کولسی و برادران امین، در مسیح فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

خدا و پدر خداوند خود عیسی مسیح را شکر میکنیم و پیوسته برای شما دعا مینماییم،
چونکه ایمان شما در مسیح عیسی و محبتی را که با جمیع مقدسان مینمایید شنیدیم،
به سبب امیدی که بجهت شما در آسمان گذاشته شده است که خبر آن را در کلام راستی انجیل سابق شنیدید،
که به شما وارد شد چنانکه در تمامی عالم نیز میوه میآورد و نمومیکند، چنانکه در میان شما نیز از روزی که آن را شنیدید و فیض خدا را در راستی دانستاید.
۷ چنانکه از پفراس تعلیم یافتید که هم خدمت عزیز ما و خادم امین مسیح برای شما است.
۸ و او ما را نیز از محبت شما که در روح است خبر داد.

و از آن جهت ما نیز از روزی که این را شنیدیم، با زنی ایستیم از دعا کردن برای شما و مسالت نمودن تا از کمال معرفت اراده او در هر حکمت و فهم روحانی
پرشوید،

تا شما به طریق شایسته خداوند به کمال رضامندی رفتار نمائید و در هر عمل نیکو با او آوری و به معرفت کامل خدا نمو کنید،
و به اندازه توانایی جلال او به قوت تمام زور آور شوید تا صبر کامل و تحمل را با شادمانی داشته باشید؛

و پدر را شکر گزاید که ما را لایق بهره میراث مقدسان در نور گردانیده است،
و ما را از قدرت ظلمت رهانیده، به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت،
که در وی فدیه خود یعنی آمرزش گناهان خویش را یافتیم.

شخصیت مسیح

و او صورت خدای نادیده است، نخست زاده تمامی آفریدگان.

۱۶ زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تحتها و سلطنتها و ریاسات و قوات؛ همه بوسیله او
و برای او آفریده شد.

۱۷ و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد.

۱۸ و او بدن یعنی کلیسای راست، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود.

۱۹ زیرا خدا را باین داد که تمامی پری در او ساکن شود،

و اینکه بوساطت او همه چیز را با خود مصالحه دهد، چونکه به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی بوسیله او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در
آسمان است.

۲۱ و شما را که سابق از نیت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است،

در بدن بشری خود بوسیله موت تا شما را در حضور خود مقدس و بیعیب و بیلامت حاضر سازد،

به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و قیام بمانید و جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافتاید و به تمامی خلقت زیر آسمان بدان موعظه شده است و
من پولس خادم آن شده ام.

زحمات پولس در راه کلیسا

الان از زحمتهای خود در راه شما شادای میکنم و نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال میرسانم برای بدن او که کلیسا است،

که من خادم آن گشتم بر حسب نظارت خدا که به من برای شما سپرده شد تا کلام خدا را به کمال رسانم؛

یعنی آن سری که از دهرها و قرنهای مخفی داشته شده بود، لیکن الحال به مقدسان او مکشوف گردید،

که خدا اراده نمود تا بشناساند که چیست دولت جلال این سردر میان امتهای آن مسیح در شما و امید جلال است.

۲۸ و ما او را اعلان مینماییم، در حالتیکه هر شخص را تنبیه میکنیم و هر کس را به هر حکمت تعلیم میدهم تا هر کس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازیم.

۲۹ و برای این نیز محنت میکشیم و مجاهده مینماییم بحسب عمل او که در من به قوت عمل میکند.

زیرا میخواهم شما آگاه باشید که مرا چه نوع اجتهاد است برای شما و اهل لا و دکیه و آنانی که صورت مراد جسم ندیده‌اند، تادلهای ایشان تسلی یابد و ایشان در محبت پیوند شده، به دولت یقین فهم تمام و به معرفت سر خدا برسند؛ یعنی سر مسیح که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است.

۴ اما این را میگویم تا هیچکس شمارا به سخنان دلا و یزاغوان کند، زیرا که هر چند در جسم غایبم لیکن در روح باشما بوده، شادی میکنم و نظم و استقامت ایمانتان را در مسیح نظاره میکنم.

آزادی مسیحیان از اصول دنیوی

پس چنانکه مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در وی رفتار نمایید،

که در او ریشه کرده و بنا شده و در ایمان راسخ گشتهاید، بطوری که تعلیم یافتهاید و در آن شکرگزاری بسیار می نمایم.

۸ با خبر باشید که کسی شمارا نباید به فلسفه و مکر باطل، بر حسب تقلید مردم و بر حسب اصول دنیوی نه بر حسب مسیح، که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است.

۱۰ و شما در وی تکمیل شدهاید که سر تمامی ریاست و قدرت است.

۱۱ و در وی محتون شدهاید، به ختنه ناساخته به دست یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، بوسیله اختتان مسیح.

۱۲ و با وی در تعمیر مدفون گشتید که در آن هم بر خیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان بر خیزانید.

۱۳ و شمارا که در خطایا و نامحتونی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چونکه همه خطایای شمارا آمرزید،

و آن دستخطی را که ضد ما و مشتعل بر فریض و به خلاف ما بود محو ساخت و آن را به صلیب خود میخ زده از میان برداشت.

۱۵ و از خویشتر ریاسات و قوات را بیرون کرده، آنها را علانیه آشکار نمود، چون در آن بر آنها ظفر یافت.

پس کسی در باره خوردن و نوشیدن و در باره عید و هلال و سبت بر شما حکم نکند،

زیرا که اینها سایه چیزهای آینده است، لیکن بدن از آن مسیح است.

۱۸ و کسی انعام شمارا نباید از رغبت به فروتنی و عبادت فرشتگان و مداخلت در اموری که دیده است که از ذهن جسمانی خود بیجا مغرور شده است؛

و به سر متمسک نشده که از آن تمامی بدن به توسط مفاصل و بندها ممدیافته و با هم پیوند شده، نموی کند به نموی که از خدا است.

۲۰ چونکه با مسیح از اصول دنیوی مریدید، چگونه است که مثل زندگان درد نیابیر شما فریض نهاده میشود؟

که لمس مکن و مچش بلکه دست مگذار!

(همه اینها محض استعمال فاسد میشود (بر حسب تقلید و تعالیم مردم،

که چنین چیزها هر چند در عبادت نافله و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت دارد، ولی فایدهای برای رفع تن پروری ندارد.

اصول زندگی روحانی

پس چون با مسیح بر خیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته.

۲ در آنچه بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است.

۳ زیرا که مرید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است.

۴ چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد.

پس اعضای خود را که بر زمین است مقتول سازید، زنا و ناپاکی و هووی و هوس و شهوت قبیح و طمع که بتپرستی است

که به سبب اینها غضب خدا بر انبای معصیت وارد میآید.

۷ که شما نیز سابق در اینها رفتار میکردید، هنگامی که در آنها زیست مینمودید.

۸ لیکن الحال شما همه را ترک کنید، یعنی خشم و غیظ و بد خوئی و بد گوئی و فحش را از زبان خود.

۹ به یکدیگر دروغ مگوئید، چونکه انسانیت کهنه را با اعمالش از خود بیرون کردهاید،

و تازه را پوشیده‌اید که به صورت خالق خویش تابه معرفت کامل، تازه میشود،

که در آن نه یونانی است، نه یهود، نه ختنه، نه نامختونی، نه بربری، نه سکیتی، نه غلام و نه آزاد، بلکه مسیح همه و در همه است. پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید؛ و متحمل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هر گاه بر دیگری ادعایی داشته باشید؛ چنانکه مسیح شمارا آمرزید، شما نیز چنین کنید.

۱۴ و بر این همه محبت را که کمر بند کمال است بپوشید.

۱۵ و سلامتی خدا در دلهای شما مسلط باشد که به آن هم در یک بدن خوانده شده‌اید و شاگرد باشید.

۱۶ کلام مسیح در شبانه دو و تندی و به کمال حکمت ساکن بشود و یکدیگر را تعلیم و نصیحت کنید به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی و با فیض در دلهای خود خدا را بسرایید.

۱۷ و آنچه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را بوسیله او شکر کنید.

اصول روابط مسیحی

ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمائید، چنانکه در خداوند میشاید.

۱۹ ای شوهران، زوجه‌های خود را محبت نمائید و با ایشان تلخی مکنید.

۲۰ ای فرزندان، والدین خود را در همه چیز اطاعت کنید زیرا که این پسندیده است در خداوند.

۲۱ ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مباد اشکسته دل شوند.

۲۲ ای غلامان، آقایان جسمانی خود را در هر چیز اطاعت کنید، نه به خدمت حضور مثل جویندگان رضامندی مردم، بلکه به اخلاص قلب و از خداوند بترسید.

۲۳ و آنچه کنید، از دل کنید بخاطر خداوند نه به بخاطر انسان.

۲۴ چون میدانید که از خداوند مکافات میراث را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را بندگی میکنید.

۲۵ زیرا هر که ظلم کند، آن ظلمی را که کرد، خواهد یافت و ظاهر بینی نیست.

ای آقایان، با غلامان خود عدل و انصاف را به جا آرید، چونکه میدانید شمارا نیز آقایی هست در آسمان.

نصایح روحانی

در دعا مواظب باشید و در آن باشکرگزاری بیدار باشید.

۳ و در باره مانیز دعا کنید که خدا در کلام را به روی ما بگشاید تا سر مسیح را که بجهت آن در قید هم افتادیم بگویم،

و آن را بطوری که میباید تکلم کنم و مبین سازم.

۵ زمان را در یافته، پیش اهل خارج به حکمت رفتار کنید.

۶ گفتگوی شما همیشه با فیض باشد و اصلاح شده به نمک، تا بدانید هر کس را چگونه جواب باید داد.

تخیات

تخییکس، برادر عزیز و خادم امین و همخدمت من در خداوند، از همه احوال من شمارا خواهد آگاهانید،

که او را به همین جهت نزد شما فرستادم تا از حالات شما آگاه شود و دلهای شما را تسلی دهد،

با انیسیمس، برادر امین و حبیب که از خود شماست، شمارا از همه گزارش اینجا آگاه خواهند ساخت.

۱۰ ارسترخس همزندان من شمارا سلام میرساند، و مرقس عموزاده برنابا که در باره او حکم یافته‌اید، هر گاه نزد شما آید او را بپذیرید،

و یسوع، ملقب به یسئطس که ایشان تنها از اهل ختنه برای ملکوت خدا همخدمت شده، باعث تسلی من گردیدند.

۱۲ ایفراس به شما سلام میرساند که یکی از شما و غلام مسیح است و پیوسته برای شما در دعاهای خود جد و جهد میکند تا در تمامی اراده خدا کامل و متیقن شوید.

۱۳ و برای او گواهی میدهم که در باره شما و اهل لاودکیه و اهل هیراپولس بسیار محنت میکشد.

۱۴ و لوقای طبیب حبیب و دیماس به شما سلام میرسانند.

برادران در لاودکیه و نیفاس و کلیسائی را که در خانه ایشان است سلام رسانید.

و چون این رساله برای شما خوانده شد، مقرر دارید که در کلیسای لاودکیان نیز خوانده شود و در ساله از لاودکیه را هم شما بخوانید.

۱۷ و به ارخپس گویند: «اخباری است تا آن خدمتی را که در خداوند یافته‌ای به کمال رسانی.»

تجیت من، پولس، بهدست خودم. زنجیرهای مرا بخاطر دارید. فیض با شما باد. آمین.

رساله اول پولس رسول به تسالونیکان

پولس و سلوانس و تیموتاوس، به کلیسای تسالونیکان که در خدای پدر و عیسی مسیح خداوند میباشید. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

شکرگزاری

پهلوسته در باره جمیع شما خدا را شکر می کنیم و دائم در دعاهای خود شمارا ذکر می نمایم، چون اعمال ایمان شما و محنت محبت و صبر امید شمارا در خداوند ما عیسی مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد می کنیم.

زیرا کهای برادران وای عزیزان خدا، از برگزیده شدن شما مطلع هستم،

زیرا که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشده، بلکه با قوت و روح القدس و یقین کامل، چنانکه میدانید که در میان شما بخاطر شما چگونه مردمان شدیم. ۶ و شما به ما و به خداوند اقتدا نمودید و کلام را در زحمت شدید، با خوشی و روح القدس پذیرفتید،

به حدی که شما جمیع ایمانداران مکادونیه و اخائیه را نمونه شدید،

بنوعی که از شما کلام خداوند نه فقط در مکادونیه و اخائیه نواخته شد، بلکه در هر جا ایمان شما به خدا شیوع یافت، بقسمی که احتیاج نیست که ما چیزی بگوییم،

زیرا خود ایشان در باره ما خبر میدهند که چه قسم وارد به شما شدیم و به چه نوع شما از تها به سوی خدا بازگشت کردید تا خدای حی حقیقی را بندگی نمایید، و تا پسرا و از آسمان انتظار بکشید که او را از مردگان بر خیزانید، یعنی عیسی که ما را از غضب آینده میرهاند.

خدمات پولس در تسالونیک

زیرا ای برادران، خود میدانید که ورود ما در میان شما باطل نبود.

۲ بلکه هر چند قبل از آن در فیلیپپ زحمت کشیده و بی احترامی دیده بودیم، چنانکه اطلاع دارید، لیکن در خدای خود دلیری کردیم تا انجیل خدا را با جد و جهد شدید به شما اعلام نمایم.

۳ زیرا که نصیحت ما از گراهی و خباثت وریا نیست،

بلکه چنانکه مقبول خدا گشتیم که و کلامی انجیل بشویم، همچنین سخن میگوییم و طالب رضامندی مردم نیستیم، بلکه رضامندی خدایی که دلهای ما را می آزماید.

۵ زیرا هرگز سخن تملقا میزن گفتیم، چنانکه میدانید، و نه بهانه طمع کردیم، خدا شاهد است؛

و نه بزرگی از خلق جستیم، نه از شما و نه از دیگران، هر چند چون رسولان مسیح بودیم، میتوانستیم سنگین باشیم.

۷ بلکه در میان شما به ملائمت بسر میبردیم، مثل دایهای که اطفال خود را میپرورد.

۸ بدین طرز شایق شما شده، راضی میبودیم که نه همان انجیل خدا را به شما دهیم، بلکه جانهای خود را نیز از بس که عزیز ما بودید.

۹ زانو کهای برادران محنت و مشقت ما را یاد میدارید زیرا که شبانه روز در کار مشغول شده، به انجیل خدا شمارا موعظه می کردیم که مباد ابر کسی از شما بار نهم.

شما شاهد هستید و خدا نیز که به چه نوع با قدوسیت و عدالت و بیعیبی نزد شما که ایماندار هستید رفتار نمودیم.

۱۱ چنانکه میدانید که هر یکی از شمارا چون پدر، فرزندان خود را نصیحت و دلداری مینمودیم،

و وصیت می کردیم که رفتار بکنید بطور شایسته خدایی که شمارا به ملکوت و جلال خود میخواند.

۱۳ و از اینجهت ما نیز دائم خدا را شکر می کنیم که چون کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید، آن را کلام انسانی نپذیرفتید، بلکه چنانکه فی الحقیقه است، کلام خدا که در شما که ایماندار هستید عمل میکند.

۱۴ زیرا کهای برادران، شما اقتدا نمودید به کلیسای خدا که در یهودیه در مسیح عیسی میباشند، زیرا که شما از قوم خود همان زحمات را کشیدید که ایشان نیز از یهود دیدند،

که عیسی خداوند و انبیای خود را کشتند و بر ما جفا کردند، و ایشان ناپسند خدا هستند و مخالف جمیع مردم،

و ما را منع میکنند که به امتهای سخن بگوئیم تا نجات یابند و همیشه گناهان خود را بریز میکنند، اما منتهای غضب ایشان را فرو گرفته است. اشتیاق پولس برای دیدن تسالونیکان

لیکن ما ای برادران، چون بقدر ساعتی در ظاهر نه در دل از شما مجبور شدیم، به اشتیاق بسیار زیاد تر کوشیدیم تا روی شما را ببینیم.

۱۸ و بدین جهت یک دو دفعه خواستیم نزد شما بیاییم یعنی من، پولس، لیکن شیطان ما را نگذاشت.

۱۹ زیرا که چیست امید و سرور و تاج نغمه ما؟ مگر شما نیستید در حضور خداوند ماعیسی در هنگام ظهور او؟ زیرا که شما جلال و خوشی ماهستید.

پس چون دیگر شکیبایی نداشتیم، رضا بدین دادیم که ما را در اینتنها و گذاردند.

۲ و تیموتاوس را که برادر ما و خادم خدا در انجیل مسیح است، فرستادیم تا شما را استوار سازد و در خصوص ایمانتان شمارا نصیحت کند.

۳ تا هیچکس از این مصائب متزلزل نشود، زیرا خود میدانید که برای همین مقرر شده ایم.

۴ زیرا هنگامی که نزد شما بودیم، شما را پیش خبر دادیم که میباید زحمت بکشیم، چنانکه واقع شد و میدانید.

۵ لهذا من نیز چون شکیبایی نداشتیم، فرستادم تا ایمان شما را تحقیق کنم مبادا که آن تجربه کنند، شما را تجربه کرده باشد و محنت ما باطل گردد.

گزارش دلگرم کننده تیموتاوس

اما الحال چون تیموتاوس از نزد شما به ما رسید و مرده ایمان و محبت شما را به ما رسانید و اینکه شما پیوسته ما را نیکو یاد میکنید و مشتاق ملاقات ما میباشید، چنانکه ما نیز شایق شما هستیم،

لذا ای برادران، در همه ضیق و مصیبتی که داریم، از شما به سبب ایمانتان تسلی یافتیم.

۸ چونکه الان زیست میکنیم، اگر شما در خداوند استوار هستید.

۹ زیرا چه شکرگزاری به خدا توانیم نمود به سبب این همه خوشیای که به حضور خدا در باره شما داریم؛

که شبانه روزی شمار دعا میکنیم تا شما را رو برو ملاقات کنیم و نقص ایمان شما را به کمال رسانیم.

۱۱ اما خود خدا یعنی پدر ما و خداوند ماعیسی مسیح راه ما را به سوی شما راست بیاورد.

۱۲ و خداوند شما را نمود و در محبت با یکدیگر و با همه افزونی بخشد، چنانکه ما شما را محبت مینماییم،

تا دلهای شما را استوار سازد، بیعیب در قدوسیت، به حضور خدا و پدر ما در هنگام ظهور خداوند ماعیسی مسیح، با جمیع مقدسین خود.

زندگی مسیحی

خلاصهای برادران، از شما در عیسی خداوند استعدا و التماس میکنیم که چنانکه از ما یافتهاید که به چه نوع باید رفتار کنید و خدا را راضی سازید، به همانطور

زیاد تر ترقی نمایید.

۲ زیرا میدانید چه احکام از جانب عیسی خداوند به شما دادیم.

۳ زیرا که این است اراده خدا یعنی قدوسیت شما تا از زنا بپرهیزید.

۴ تا هر کسی از شما بداند چگونه باید ظرف خویشتن را در قدوسیت و عزت دریابد،

و نه در هوس شهوت، مثل امتهایی که خدا را نمی شناسند.

۶ و تا کسی در این امر دست تظاول یا طمع بر برادر خود دراز نکند، زیرا خداوند از تمامی چنین کارها انتقام کشنده است.

۷ چنانکه سابق نیز به شما گفته و حکم کردیم، زیرا خدا ما را به ناپاکی نخوانده است، بلکه به قدوسیت.

۸ لهذا هر که حقیر شمارد، انسان را حقیر نمی شمارد، بلکه خدا را که روح قدوس خود را به شما عطا کرده است.

اما در خصوص محبت برادران، لازم نیست که به شما بنویسم، زیرا خود شما از خدا آموخته شدهاید که یکدیگر را محبت نمایید؛

و چنین هم میکنید با همه برادرانی که در تمام مکادونیه میباشند. لیکن ای برادران از شما التماس داریم که زیاد تر ترقی کنید.

۱۱ و حریص باشید در اینکه آرام شوید و به کارهای خود مشغول شده، به دستهای خویش کسب نمایید، چنانکه شما را حکم کردیم،

تا نزد آنانی که خار جانند بطور شایسته رفتار کنید و به هیچ چیز محتاج نباشید.

بازگشت مسیح

- امای برادران نمی خواهیم شما از حالت خوابیدگان بیدار شوید که مبادا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید.
- ۱۴ زیرا اگر باور می کنیم که عیسی مرد و برخاست، به همینطور نیز خدا آنانی را که در عیسی خوابیده اند با وی خواهد آورد.
- ۱۵ زیرا این راه شما از کلام خدای گوئیم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست.
- ۱۶ زیرا خود خداوند با صدا و آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست.
- آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ابرها رفته خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود.
- ۱۸ پس بدین سخنان همدیگر را تسلی دهید.
- امای برادران در خصوص وقتها و زمانها، احتیاج ندارید که به شما بنویسم.
- ۲ زیرا خود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب می آید.
- ۳ زیرا هنگامی که میگویند سلامتی و امان است، آنگاه هلاکت ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون در دزد زنی حامله را و هرگز دستگاری نخواهند شد.
- ۴ لیکن شما ای برادران در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد بر شما آید، زیرا جمع شما پسران نور و پسران روز هستید، از شب و ظلمت نیستیم.
- ۶ بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم بلکه بیدار و هشیار باشیم.
- ۷ زیرا خوابیدگان در شب می خوابند و مستان در شب مست میشوند.
- ۸ لیکن ما که از روز هستیم، هشیار بوده، جوشن ایمان و محبت و خود امید نجات را پیوستیم.
- ۹ زیرا خدا ما را تعیین نکرد برای غضب بلکه بجهت تحصیل نجات، بوسیله خداوند ما عیسی مسیح، که برای ما مردت خواهد بیدار باشیم و خواه خوابیده، همراه وی زیست کنیم.
- ۱۱ پس همدیگر را تسلی دهید و یکدیگر را بنا کنید، چنانکه هم میکنید.
- ### نصایح عملی
- امای برادران به شما التماس داریم که بشناسید آنانی را که در میان شما زحمت میکنند و پیشوایان شما در خداوند بوده، شما را نصیحت میکنند.
- ۱۳ و ایشان را در نهایت محبت، به سبب عملشان محترم دارید و بایکدیگر صلح کنید.
- ۱۴ لیکن ای برادران، از شما استدعا داریم که سرکشان را تنبیه نمائید و کوتاه دلان را دلداری دهید و ضعفا را حمایت کنید و با جمیع مردم تحمل کنید.
- ۱۵ زنهاری کسی با کسی به سزای بدی بدی نکند، بلکه دائم بایکدیگر و با جمیع مردم در پی نیکویی بکوشید.
- پیوسته شادمان باشید.
- ۱۷ همیشه دعا کنید.
- ۱۸ در هر امری شاکر باشید که این است اراده خدا در حق شما در مسیح عیسی.
- ۱۹ روح را اطفام کنید.
- ۲۰ نبوتها را بخوار بشمارید.
- ۲۱ همه چیز را تحقیق کنید، و به آنچه نیکو است متمسک باشید.
- ۲۲ از هر نوع بدی احتراز نمائید.
- اما خود خدای سلامتی، شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تمام بیعیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح.
- ۲۴ امین است دعوت کننده شما که این راهم خواهد کرد.
- ای برادران، برای ما دعا کنید.
- ۲۶ جمیع برادران را به بوسه مقدسه تسلیت نمائید.
- ۲۷ شما را به خداوند قسم میدهم که این رساله برای جمیع برادران مقدس خوانده شود.
- فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد آمین.

رساله دوم پولس رسول به تسالونیکان

پولس و سلوانس و تیموتائوس، به کلیسای تسالونیکان که در خدای پدر ما و عیسی مسیح خداوند میباشید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

ای برادران میباید همیشه بجهت شما خدا را شکر کنیم، چنانکه سزاوار است، از آنجا که ایمان شما بغایت غم میکند و محبت هر یکی از شما جمیع با همدیگر میافزاید، بجدی که خود مادر خصوص شما در کلیساهای خدا انفرمی کنیم به سبب صبر و ایمانتان در همه مصایب شما و عذابهایی که متحمل آنها میشوید، که دلیل است بر داوری عادل خدا تا شما مستحق ملکوت خدا بشوید که برای آن هم زحمت میکشید.

۶ زیرا که این انصاف است نزد خدا که عذاب کنندگان شما را عذاب دهد.

۷ و شما را که عذاب میکشید، با ما راحت بخشید در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوت خود ظهور خواهد نمود در آتش مشتعل و انتقام خواهد کشید از آنانی که خدا را نمی شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی کنند،

که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او

هنگامی که آید تا در مقدسان خود جلال یابد و در همه ایمانداران از او تعجب کنند در آن روز، زیرا که شما شهادت ما را تصدیق کردید.

و برای این هم پیوسته بجهت شما دعا می کنیم که خدای ما شما را مستحق این دعوت شمارد و تمام مسرت نیکویی و عمل ایمان را با قوت کامل گرداند، تا نام خداوند ما عیسی مسیح در شما تجید یابد و شما در وی بحسب فیض خدای ما و عیسی مسیح خداوند.

درباره آمدن خداوند

اما ای برادران، از شما استدعا میکنم درباره آمدن خداوند ما عیسی مسیح و جمع شدن ما به نزد او،

که شما از هوش خود بزدی متزلزل نشوید و مضطرب نگردید، نه از روح و نه از کلام و نه از رساله های که گویا از ما باشد، بدین مضمون که روز مسیح رسیده است.

۳ زنهاری کسی به هیچ وجه شمارا نفریبید، زیرا که تا آن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد شری یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد؛

که او مخالفت میکند و خود را بلندتر میسازد از هر چه به خدا یا به معبود مسمی شود، بجدی که مثل خدا در هیکل خدا نشسته، خود را می نماید که خدا است. آیا یاد نمی کنید که هنگامی که هنوز نزد شما می بودم، این را به شما میگفتم؟

و الان آنچه را که مانع است میدانید تا او در زمان خود ظاهر بشود.

۷ زیرا که آن سربیدی الان عمل میکند فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود.

۸ آنگاه آن بیدین ظاهر خواهد شد که عیسی خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلی ظهور خویش، او را نابود خواهد ساخت؛ که ظهور او بعمل شیطان است با هر نوع قوت و آیات و عجایب دروغ

و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکین، از آنجا که محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند.

۱۱ و بدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی میفرستد تا دروغ را باور کنند

و تا فتوایی شود بر همه کسانی که راستی را باور نکردند بلکه به ناراستی شاد شدند.

اما ای برادران و ای عزیزان خداوند، میباید ما همیشه برای شما خدا را شکر نمایم که از ابتدا خدا شمارا برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمان به راستی.

۱۴ و برای آن شمارا دعوت کرد بوسیله بشارت ما برای تحصیل جلال خداوند ما عیسی مسیح.

۱۵ پس ای برادران، استوار باشید و آن روایات را که خواه از کلام و خواه از رساله ما آموختاید، نگاه دارید.

۱۶ و خود خداوند ما عیسی مسیح و خدا و پدر ما که ما را محبت نمود و تسلی ابدی و امید نیکو را به فیض خود به ما بخشید،

دلهای شما را تسلی عطا کرد و شمارا در هر فعل و قول نیکو استوار گرداند.

درخواست دعا

خلاصهای برادران، برای ما دعا کنید تا کلام خداوند جاری شود و جلال یابد چنانکه در میان شما نیز؛

و تا از مردم ناشایسته شریر برهم زیرا که همه را ایمان نیست.

۳ اما مین است آن خداوندی که شمارا استوار و از شریر محفوظ خواهد ساخت.

۴ اما بر شمار خداوند اعتماد داریم که آنچه به شما امر کنیم، بعمل میآورد و نیز خواهید آورد.

۵ و خداوند دلهای شمارا به محبت خدا و به صبر مسیح هدایت نکند.

پرهیز از تنبلی

ولیای برادران، شمارا به نام خداوند خود عیسی مسیح حکم میکنیم که از هر برادری که بینظم رفتار میکند و نه بر حسب آن قانونی که از ما یافتهاید، اجتناب نمایید.

۷ زیرا خود آگاه هستید که به چه قسم به ما اقتدا میباید نمود، چونکه در میان شما بینظم رفتار نکردیم،

و نان هیچکس را مفت نخوردیم بلکه به محنت و مشقت شبانه روز به کار مشغول میبودیم تا بر احدی از شما بار نهم.

۹ نه آنکه اختیار نداریم بلکه تا خود را نمونه برای شما سازیم تا به ما اقتدا نمائید.

۱۰ زیرا هنگامی که نزد شما هم میبودیم، این را به شما امر فرمودیم که اگر کسی خواهد کار نکند، خوراکی هم نخورد.

۱۱ زیرا شنیدیم که بعضی در میان شما بینظم رفتار میکنند که کاری نمیکنند بلکه فضول هستند.

۱۲ اما چنین اشخاص را در خداوند ماعیسی مسیح حکم و نصیحت میکنیم که به آرامی کار کرده، نان خود را بخورند.

۱۳ اما شما ای برادران از نیکوکاری خسته خاطر مشوید.

۱۴ ولی اگر کسی سخن ما را در این رساله اطاعت نکند، بر او نشانه گذارید و با وی معاشرت مکنید تا شرمنده شود.

۱۵ اما او را دشمن مشمارید بلکه چون برادر او را تنبیه کنید.

تجیات

اما خود خداوند سلامتی شمارا پیوسته در هر صورت، سلامتی عطا نکند و خداوند با همگی شما باد.

۱۷ تجیت به دست من پولس که علامت در هر رساله است بدینطور مینویسم:

فیض خداوند ماعیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

رساله اول پولس رسول به تیموتاوس

پولس، رسول عیسی مسیح به حکم نجات‌دهنده ما خدا و مسیح عیسی خداوند که امید ما است، به فرزند حقیقی خود در ایمان، تیموتاوس.

فیض و رحم و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی بر تو باد.

پرهیز از تعالیم غلط

چنانکه هنگامی که عازم مکادونیه بودم، به شما التماس نمودم که در افسس بمانی تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر ندهند، و افسانه‌ها و نسب‌نامه‌های نامتناهی را اصغانتانید که اینها مباحثات رانه آن تعمیر الهی را که در ایمان است پدید می‌آورد.

۵ اما غایت حکم، محبت است از دل پاک و ضمیر صالح و ایمان بی‌ریا.

۶ که از این امور بعضی منحرف گشته به بی‌بهره‌گویی توجه نمود هاند، و میخواهند معلمان شریعت بشوند و حال آنکه نمی‌فهمند آنچه می‌گویند و نه آنچه به تا کید اظهار مینمایند.

لیکن میدانیم که شریعت نیکو است اگر کسی آن را بر حسب شریعت بکار برد.

۹ و این بدانند که شریعت بجهت عادل موضوع نمی‌شود، بلکه برای سرکشان و طاغیان و بیدینان و نگاهاران و ناپاکان و حرامکاران و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم

و زانیان و لواطان و مردم دزدان و دروغ‌گویان و قسم‌دروغ‌خوران و برای هر عمل دیگری که برخلاف تعلیم صحیح باشد، بر حسب انجیل جلال خدای متبارک که به من سپرده شده است.

فیض خدا بر پولس

و شکر میکنم خداوند خود مسیح عیسی را که مرا تقویت داد، چونکه امین شمرده، به این خدمت متمم ممتاز فرمود، که سابق کفر گو و مضر و سقط‌گو بودم، لیکن رحم یافتم از آنرو که از جهالت در بی‌ایمانی کردم.

۱۴ اما فیض خداوند ما بینهایت افزود با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است.

این سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا نگاهاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم.

۱۶ بلکه از این جهت بر من رحم شد تا اول در من، مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا آنانی را که بجهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم.

۱۷ باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم و حیدر اکرام و جلال تا ابد الابد باد. آمین.

ای فرزند تیموتاوس، این وصیت را به تومی سپارم بر حسب نبوت‌هایی که سابق بر تو شد تا در آنها جنگ نیکو کنی، و ایمان و ضمیر صالح را نگاه داری که بعضی این را از خود دور انداخته، مرا ایمان را شکسته کشتی شدند.

۲۰ که از آن جمله همیمناس و اسکندر میباشند که ایشان را به شیطان سپردم تا تادیب شده، دیگر کفر نگویند.

درباره عبادات

پس از همه چیز اول، سفارش میکنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم بهجا آورند؛ بجهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال دینداری و وقار، عمر خود را بسر بریم.

۳ زیرا که این نیکو و پسندیده است، در حضور نجات‌دهنده ما خدا که میخواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند.

۵ زیرا خدا و احد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد، که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین.

۷ و برای این، من و اعظ و رسول و معلم امتهاد را ایمان و راستی مقرر شدم. در مسیح راست میگویم و دروغ نمی‌گویم. پس آرزوی این دارم که مردان، دست‌های مقدس را بدون غیظ و جدال برافراخته، در هر جا دعا کنند.

- ۹ و همچنین زنان خویشان را بیاریند به لباس مزین به حیا و پر هیبت نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت گرانبها؛ بلکه چنانکه زانی را می شاید که دعوی دینداری میکنند به اعمال صالحه.
- ۱۱ زن با سکوت، به کمال اطاعت تعلیم گیرد.
- ۱۲ وزن را اجازت نمی دهد که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند.
- ۱۳ زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا.
- ۱۴ و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد.
- ۱۵ اما به زایدن رستگار خواهد شد، اگر در ایمان و محبت و قدوسیت و تقوا ثابت بمانند.

اسقفان و شماسان

- این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد، کار نیکو میطلبد.
- ۲ پس اسقف باید بیلامت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و صاحب نظام و مهماننواز و راغب به تعلیم باشد؛ نه میگسار یا زنده یا طماع سود قبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زرپرست.
- ۴ مدبر اهل خانه خود، به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند، زیرا هرگاه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدایانگهبانی مینماید؟ و نه جدیدالایمان که مبادا غرور کرده، به حکم ابلیس بیفتد.
- ۷ اما لازم است که نزد آنانی که خارجند هم نیک نام باشد که مبادا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود. همچنین شماسان با وقار باشند، نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاد و نه طماع سود قبیح؛ دارندگان سرایمان در ضمیر پاک.
- ۱۰ اما باید اول ایشان آزموده شوند و چون بیعیب یافت شدند، کار شماسی را بکنند.
- ۱۱ و به همینطور زنان نیز باید با وقار باشند و نه غیبتگو بلکه هشیار و در هر امری امین.
- ۱۲ و شماسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانه خویش را نیکو تدبیر نمایند، زیرا آنانی که کار شماسی را نیکو کرده باشند، درجه خوب برای خویشان تحصیل میکنند و جلالت کامل در ایمانی که به مسیح عیسی است. این به تو مینویسم به امید آنکه به زودی نزد تو آیم.
- ۱۵ لیکن اگر تاخیر اندازم، تابدانی که چگونه باید در خانه خدا رفتار کنی که کلیسای خدای حی و ستون و بنیاد راستی است.
- ۱۶ و بالا جماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان، مشهود گردید و به امتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.

نصایح مختلف

- ولیکن روح صریح میگوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مضل و تعالیم شیاطین اصغا خواهند نمود، به ریاکاری و روغگویان که ضمیر خود را داغ کرده اند؛ که از مزاجت منع میکنند و حکم مینمایند به احترام از خوراکهایی که خدا آفرید برای مومنین و عارفین حق تا آنها را به شکرگزاری بخورند.
- ۴ زیرا که هر مخلوق خدا نیکو است و هیچ چیز را رد نباید کرد، اگر به شکرگزاری پذیرند، زیرا که از کلام خدا و دعوات تقدیس میشود.
- اگر این امور را به برادران بسیاری، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آن را کرده ای.
- ۷ لیکن از افسانه های حرام عجزها احترام نما و در دینداری ریاضت بکش.
- ۸ که ریاضت بدنی اندک فایده های دارد، لیکن دینداری برای هر چیز مفید است که وعده زندگی حال و آینده را دارد. این سخن امین است و لایق قبول تام، زیرا که برای این زحمت و بیاحترامی میکشیم، زیرا امید داریم به خدای زنده که جمیع مردمان علی الخصوص مومنین را نجات دهند است.

این امور را حکم و تعلیم فرما.

- ۱۲ هیچکس جوانی تو را حقیر نشمارد، بلکه مومنین را در کلام و سیرت و محبت و ایمان و عصمت، نمونه باش.
- ۱۳ تا مادامی که نه آیم، خود را به قرائت و نصیحت و تعلیم بسپار.
- ۱۴ زنها را آن کرامتی که در تو است که بوسیله نبوت با نهادن دستهای کشیشان به تو داده شد، بیاغتنائی منما.
- ۱۵ در این امور تا مثل نما و در اینها را سخن باش تا ترقی تو بر همه ظاهر شود.
- ۱۶ خویشان را و تعلیم را احتیاط کن و در این امور قائم باش که هرگاه چنین کنی، خویشان را و شنوندگان خویش را نیز نجات خواهی داد.

راهنمایی در خصوص بیوهها، کشیشان و غلامان

- مرد پیر را تو بیخ منما بلکه چون پدر او را نصیحت کن، و جوانان را چون برادران؛ زنان پیر را چون مادران؛ و زنان جوان را مثل خواهران با کمال عفت؛ بیوه زنان را اگر فی الحقیقت بیوه باشند، محترم دار.
- ۴ اما اگر بیوه زنی فرزندان یا نوادها دارد، آموخته بشوند که خانه خود را بادینداری نگاه دارند و حقوق اجداد خود را ادا کنند که این در حضور خدا نیکو و پسندیده است.
- ۵ اما زنی که فی الحقیقت بیوه و بی کسی است، به خدا امیدوار است و در صلوات و دعاها شبانه روز مشغول میباشد.
- ۶ لیکن زن عیاش در حال حیات مرده است.
- ۷ و به این معانی امر فرماتا بیلا مت باشند.
- ۸ ولی اگر کسی برای خویشان و علی الخصوص اهل خانه خود تدبیر نکند، منکر ایمان و پستتر از بیایمان است.
- بیوه زنی که کمتر از شصت ساله نباشد و یک شوهر کرده باشد، باید نام او ثبت گردد، که در اعمال صالح نیک نام باشد، اگر فرزندان را پرورده و غربار مهمانی نموده و پایهای مقدسین را شسته و زحمت کشان را اعانتی نموده و هر کار نیکو را پیروی کرده باشد.
- ۱۱ اما بیوه های جوانتر از این را قبول مکن، زیرا که چون از مسیح سرکش شوند، خواهش نکاح دارند و ملزم میشوند از اینکه ایمان نخست را بر طرف کرده اند؛ و علاوه بر این خانه به خانه گردش کرده، آموخته میشوند که بیکار باشند؛ و نه فقط بیکار بلکه بیپوده گو و فضول هم که حرفهای ناشایسته میزنند.
- ۱۴ پس رای من این است که زنان جوان نکاح شوند و اولاد بزایند و کدبانو شوند و خصم را مجال مذمت ندهند؛ زیرا که بعضی برگشتند به عقب شیطان.
- ۱۶ اگر مردیاز مومن، بیوه هاداردا ایشان را پرورد و باربر کلیسانند تا آنانی را که فی الحقیقت بیوه باشند، پرورش نماید. کشیشانی که نیکو پیشوایی کرده اند، مستحق حرمت مضاعف میباشند، علی الخصوص آنانی که در کلام و تعلیم محنت میکشند.
- ۱۸ زیرا کتاب میگوید: «اورا وقتی که خرمن را خرد میکند، دهن میند «و» ز دور مستحق اجرت خود است.» □□ ادعایی بر یکی از کشیشان جزیه زبان دو یاسه شاهد میپذیر.
- ۲۰ آنانی که نگاه کنند، پیش همه تو بیخ فرماتا دیگران بترسند.
- در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم میدهم که این امور را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن.
- ۲۲ و دستها به زودی بر هیچکس مگذار و در گاهان دیگران شریک مشو بلکه خود را ظاهر نگاه دار.
- دیگر آشامنده آب فقط مباش، بلکه بجهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما.
- گاهان بعضی آشکار است و پینش روی ایشان به داوری میخرامد، اما بعضی را تعاقب میکند.
- ۲۵ و همچنین اعمال نیکو واضح است و آنهایی که دیگرگون باشد، نتوان مخفی داشت.
- آنانی که غلامان زیر یوغ میباشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند که مبادا نام و تعلیم خدا بد گفته شود.
- ۲ اما کسانی که آقایان مومن دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، از آنجا که برادرانند بلکه بیشتر خدمت کنند از آنرو که آنانی که در این احسان مشار کنند، مومن و محبوبند.

احترار از اطمع

واگر کسی بطور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح خداوند ماعیسی مسیح و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است قبول ننماید، از غرور مست شده، هیچ نمی داند بلکه در مباحثات و مجادلات دیوانه گشته است که از آنها پدید می آید حسد و نزاع و کفر و ظنون شر و منازعات مردم فاسد العقل و مرتد از حق که میپندارند دینداری سود است. از چنین اشخاص اعراض نما. لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است.

۷ زیرا که در این دنیا هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نمی توانیم برد.

۸ پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود.

۹ اما آنانی که میخواهند دولت مند شوند، گرفتاری شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بیفهم و مضر که مردم را به تباهی و هلاکت غرق میسازند.

۱۰ زیرا که طمع ریشه همه بدیها است که بعضی چون در پی آن میکوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها سفتند.

حکم مخصوص برای تیموتاوس

ولی تو ای مرد خدا، از اینها بگریز و عدالت و دینداری و ایمان و محبت و صبر و تواضع را پیروی نما.

۱۲ و جنگ نیکوی ایمان را بکن و بدست آور آن حیات جاودانی را که برای آن دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی در حضور گواهان بسیار.

۱۳ تو را وصیت میکنم به حضور آن خدایی که همه را زندگی میبخشد و مسیح عیسی که در پیش پنطیوس پلاطس اعتراف نیکو نمود،

که تو وصیت را بیداغ و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ماعیسی مسیح.

۱۵ که آن را آن متبارک و قادر و وحید و ملک الملوک و رب الارباب در زمان معین به ظهور خواهد آورد.

۱۶ که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی تواند دید. اورا تا ابد الابد ابادا کرام و قدرت

باد. آمین.

دولتمندان این جهان را امر فرما که بلند پروازی نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند، بلکه به خدای زنده که همه چیز را دولت مندانه برای تمتع به ماعطا میکند؛

که نیکو کار بوده، در اعمال صالحه دولت مند و سخی و گشاده دست باشند؛

و برای خود اساس نیکو بجهت عالم آینده نهند تا حیات جاودانی را بدست آرند.

ای تیموتاوس تو آن امانت را محفوظ دار و از بیوهگویی های حرام و از مباحثات معرفت دروغ اعراض نما،

که بعضی چون ادعای آن کردند از ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین.

رساله دوم پولس رسول به تیموتاوس

پولس به اراده خدارسول مسیح عیسی، بر حسب وعده حیاتی که در مسیح عیسی است،
فرزند حبیب خود تیموتاوس را.
فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ماعیسی مسیح باد.

تشویق و ترغیب

- شکر میکنم آن خدایی را که از اجداد خود به ضمیر خالص بندگی اورا میکنم، چونکه دائم در دعاهاى خود تورا شبانه روزیاد میکنم،
و مشتاق ملاقات تو هستم چونکه اشکهای تورا بخاطر میدارم تا از خوشی سیر شوم.
- ۵ زیرا که یاد میدارم ایمان پیرای تورا که نخست در جدهات لوئیس و مادرت افنیکی ساکن میبود و مرا یقین است که در تو نیز هست.
- ۶ لهدا یاد تو می آورم که آن عطای خدا را که بوسیله گذاشتن دستهای من بر تو است برافروزی.
- ۷ زیرا خدا روح جبن را به مانداده است بلکه روح قوت و محبت و تادیب را.
پس از شهادت خداوند ماعار مدار و نه از من که اسیر او میباشم، بلکه در زحمات انجیل شریک باش بر حسب قوت خدا،
که ما رانجات داد و به دعوت مقدس خواندند به حسب اعمال ما بلکه بر حسب اراده خود و آن فیضی که قبل از قدیم الایام در مسیح عیسی به ما عطا
شد.
- ۱۰ اما الحال آشکار گردیده به ظهور نجات دهنده ماعیسی مسیح که موت رانیست ساخت و حیات و بی فسادى را روشن گردانید بوسیله انجیل،
که برای آن من و اعظ و رسول و معلم امتهامقرر شدهام.
- ۱۲ و از این جهت این زحمات را میکشم بلکه عارندارم چون میدانم به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ
کند.
نمونهای بگرا از سخنان صحیح که از من شنیدی در ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است.
- ۱۴ آن امانت نیکو را بوسیله روح القدس که در ما ساکن است، حفظ کن.
- ۱۵ از این آگاه هستی که همه آنانی که در آسیا هستند، از من رخ تافتانند که از آنجمله فیجلس و هر موجنس میباشند.
خداندا اهل خانه انیسفورس را ترحم نکاد زیرا که او بارها دل مرا تازه کرد و از زنجیر من عارنداشت،
بلکه چون به روم رسید، مرا به کوشش بسیار تفحص کرده، پیدا نمود.
- ۱۸ (داوند بدو عطا نکاد که در آن روز در حضور خداوند رحمت یابد. (و خدمتایی را که در افسس کرد تو بهتر میدانی.
پس توای فرزند من، در فیضی که در مسیح عیسی است زور آور باش.
- ۲ و آنچه به شهود بسیار از من شنیدی، به مردمان امین بسپار که قابل تعلیم دیگران هم باشند.
- ۳ چون سپاهی نیکوی مسیح عیسی در تحمل زحمات شریک باش.
- ۴ هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی سازد تا رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید.
- ۵ و اگر کسی نیز پهلوانی کند، تاج را بدو نمی دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد.
- ۶ برزگری که محنت میکشد، باید اول نصیبی از حاصل ببرد.
- ۷ در آنچه میگویم تفکر کن زیرا خداوند تورا در همه چیز فهم خواهد بخشید.
- عیسی مسیح را بخاطر دار که از نسل داود بوده، از مردگان برخاست بر حسب بشارت من،
که در آن چون بد کار تا به بندها زحمت میکشم، لیکن کلام خدا بسته نمی شود.
- ۱۰ و از این جهت همه زحمات را بخاطر برگزیدگان متحمل میشوم تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی تحصیل کنند.
- ۱۱ این سخن امین است زیرا اگر باوی مردیم، با او زیست هم خواهیم کرد.
- ۱۲ و اگر تحمل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد؛ و هرگاه او را انکار کنیم او نیز ما را انکار خواهد کرد.

۱۳ اگر بیایمان شویم، او امین میماند زیرا خود را انکار نمی تواند نمود.
خادم مقبول خدا

- این چیزها را به یاد ایشان آور و در حضور خداوند قدغن فرما که مجادله نکنند، زیرا هیچ سود نمی بخشد بلکه باعث هلاکت شنوندگان می باشد.
- ۱۵ سعی کن که خود را مقبول خدا سازی، عاملی که نخجل نشود و کلام خدا را بخوبی انجام دهد.
- ۱۶ و از باوهگونی های حرام اعراض نماز را که تا به فزونی بیدینی ترقی خواهد کرد.
- ۱۷ و کلام ایشان، چون آگه می خورد و از آنجمله همیمناس و فلیطس می باشند که ایشان از حق برگشته، میگویند که قیامت الان شده است و بعضی را از ایمان منحرف می سازند.
- ۱۹ ولیکن بنیاد ثابت خدا قائم است و این مهر را دارد که «داوند کسان خود را می شناسد» و «رکه نام مسیح را خواند، از ناراستی نگاره جوید.»
- اماد رخانه بزرگ نه فقط ظروف طلا و نقره می باشد، بلکه چوبی و گلی نیز؛ اما آنها برای عزت و اینها برای ذلت.
- ۲۱ پس اگر کسی خویشتن را از اینها طاهر سازد، ظرف عزت خواهد بود مقدس و نافع برای مالک خود و مستعد برای هر عمل نیکو.
- اما از شهوات جوانی بگریز و آنانی که از قلب خالص نام خداوند را میخوانند، عدالت و ایمان و محبت و سلامتی را تعاقب نما.
- ۲۳ لیکن از مسائل بیپوده و بیتادیب اعراض نما چون میدانی که نزاعها پدید می آورد.
- ۲۴ اما بنده خدا نباید نزاع کند، بلکه با همه کس ملایم و راغب به تعلیم و صابر در مشقت باشد، و با حلم مخالفین را تادیب نماید که شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا راستی را بشناسند.
- ۲۶ تا از دام ابلیس باز به هوش آیند که به حسب اراده او صید او شده اند.

سخنی زمانهای آخر

- اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد،
زیرا که مردمان، خود پرست خواهند بود و طماع و لافزن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک و بیالفت و کینه دل و غیبتگو و ناپرهیز و بیروت و متنفر از نیکویی و خیانت کار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست میدارند؛
که صورت دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار میکنند. از ایشان اعراض نما.
- ۶ زیرا که از اینها هستند آنانی که به حيله داخل خانها گشته، زنان کم عقل را اسیر میکنند که بار گاهان را میکشند و به انواع شهوات ر بوده میشوند.
- ۷ و دائم تعلیم میگیرند، لکن هرگز به معرفت راستی نمی توانند رسید.
- ۸ و همچنانکه بنیس و میریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با راستی مقاومت میکنند که مردم فاسد العقل و مردود از ایمانند.
- ۹ لیکن بیشتر ترقی نخواهند کرد زیرا که حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد شد، چنانکه حماقت آنها نیز شد.

وصیای پولس

- لیکن تو تعلیم و سیرت و قصد و ایمان و حلم و محبت و صبر را پیروی نمودی،
و زحمات و آلام مرا مثل آنهایی که در انطاکیه و ایقونیه و لستره بر من واقع شد، چگونه زحمات را تحمل مینمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد.
- ۱۲ و همه کسانی که میخواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید.
- ۱۳ لیکن مردمان شریرو و غاباز در بدی ترقی خواهند کرد که فریبنده و فریب خورده میباشند.
- ۱۴ اما تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی قایم باش چونکه میدانی از چه کسان تعلیم یافتی،
و اینکه از طفولیت کتب مقدسه را دانسته ای که میتواند تو را حکمت آموزد برای نجات بوسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است.
- ۱۶ تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است،
تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکو آراسته بشود.

تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد قسم میدهم و به ظهور و ملکوت او که به کلام موعظه کنی و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت نمایی با کمال تحمل و تعلیم.

- ۳ زیرا ایامی میآید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد، بلکه بر حسب شہوات خود خارش گوشہا داشته، معلمان را بر خود فراهم خواهند آورد، و گوشہای خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانہها خواهند گرایید.
- ۵ لیکن تو در ہمہ چیز ہشیار بودہ، متحمل زحمات باش و عمل مبشر را بجا آور و خدمت خود را بہ کمال رسان. زیرا کہ من الان ریختہ می شوم و وقت رحلت من رسیدہ است.
- ۷ بہ جنگ نیکو جنگ کردہ ام و دورہ خود را بہ کمال رسانیدہ، ایمان را محفوظ داشتہ ام.
- ۸ بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شدہ است کہ خداوند اور عادل در آن روز بہ من خواہد داد؛ و نہ بہ من فقط بلکہ نیز بہ ہمہ کسانی کہ ظہور اورا دوست میدارند.

تذکرات شخصی

- سعی کن کہ بہ زودی نزد من آیی، زیرا کہ دیما س برای محبت این جہان حاضر مرا ترک کردہ، بہ تسالونیکہ رفتہ است و کریسکیس بہ غلاطیہ و تیطس بہ دلماطیہ.
- ۱۱ لوقانتہا من است. مرقس را برداشتہ، با خود بیاور زیرا کہ مرا بجهت خدمت مفید است.
- ۱۲ اما تیخیکس را بہ افسس فرستادم.
- ۱۳ ردایی را کہ در ترا س نزد کپس گذاشتم، وقت آمدنت بیاور و کتب را نیز و خصوص رقوق را.
- ۱۴ اسکندر مسکریا من بسیار بدیہا کرد. خداوند اورا بحسب افعالش جزا خواہد داد.
- ۱۵ و تو ہم از او با حذر باش زیرا کہ با سخنان ما بشدت مقاومت نمود.
- ۱۶ در محاجہ اول من، ہیچکس با من حاضر نشد بلکہ ہمہ مرا ترک کردند. مباد کہ این بر ایشان محسوب شود.
- لیکن خداوند با من ایستادہ، بہ من قوت داد تا مو عظہ بوسیلہ من بہ کمال رسد و تمامی امت ہا بشنوند و از دہان شیر رستم.
- ۱۸ و خداوند مرا از ہر کار بد خواہد رہانید و تا بہ ملکوت آسمانی خود نجات خواہد داد. اورا تا ابد الاباد جلال باد. آمین.

تجیات

- فرسکا و اکیلا و اہل خانہ انیسیفورس را سلام رسان.
- ۲۰ ارستس در قرنتس ماند؛ اما ترفیمس را در میلیتس بیمار و گذاردم.
- ۲۱ سعی کن کہ قبل از زمستان بیایی. افبولس و پودیس و لینس و کلادیہ و ہمہ برادران تو را سلام میرسانند.
- ۲۲ عیسی مسیح خداوند با روح تو باد. فیض بر شما باد. آمین.

رساله پولس رسول به تیطس

پولس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح بر حسب ایمان برگزیدگان خدا و معرفت آن راستی که در دینداری است، به امید حیات جاودانی که خدایی که دروغ نمی تواند گفت، از زمانهای ازلی وعده آن را داد، اما در زمان معین، کلام خود را ظاهر کرده موعظهای که بر حسب حکم نجات دهنده ما خدا به من سپرده شد، تیطس را که فرزند حقیقی من بر حسب ایمان عام است، فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و نجات دهنده ما عیسی مسیح خداوند باد.

وظایف تیطس

بدین جهت تو را در کزیت وا گذاشتم تا آنچه را که باقیمانده است اصلاح نمایی و چنانکه من به تو امر نمودم، کشیشان در هر شهر مقرر کنی. ۱۶ اگر کسی بیلامت و شوهر یک زن باشد که فرزندان مومن دارد، بری از تهمت فحور و تمرد، زیرا که اسقف میباید چون وکیل خدایی ملامت باشد و خود رای یا تند مزاج یا میگسار یا زننده یا طماع سود قبیح نباشد، بلکه مهمان دوست و خیر دوست و خرد اندیش و عادل و مقدس و پرهیزکار؛ و متمسک به کلام امین بر حسب تعلیمی که یافته تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را تو بیخ نماید. زیرا که یاهوگویان و فریبندگان، بسیار و متمرد میباشند، علی الخصوص آنانی که از اهل ختنه هستند؛ که دهان ایشان را باید بست زیرا خانها را بالکل واژگون میسازند و برای سود قبیح، تعالیم ناشایسته میدهند. ۱۲ یکی از ایشان که نبی خاص ایشان است، گفته است که «هل کزیت همیشه دروغگو و وحوش شریرو شکم پرست بیکاره میباشند.» این شهادت راست است؛ از این جهت ایشان را به سختی تو بیخ فرما تا در ایمان، صحیح باشند، و گوش نگیرند به افسانه های یهود و احکام مردمانی که از راستی انحراف میجویند. ۱۵ هر چیز برای پاکان پاک است، لیکن آلودگان و بیایمانان را هیچ چیز پاک نیست، بلکه فهم و ضمیر ایشان نیز ملوث است؛ مدعی معرفت خدا میباشند، اما به افعال خود او را انکار میکنند، چونکه مکروه و متمرد هستند و بجهت هر عمل نیکو مردود.

تکالیف مومنین

اماتو سخنان شایسته تعلیم صحیح را بگو:

که مردان پیر، هشیار و باوقار و خرد اندیش و در ایمان و محبت و صبر، صحیح باشند. ۳ همچنین زنان پیر، در سیرت متقی باشند و نه غیبتگو و نه بنده شراب زیاد بلکه معلمات تعلیم نیکو، تا زنان جوان را خرد بیاموزند که شوهر دوست و فرزند دوست باشند، و خرد اندیش و عقیفه و خانه نشین و نیکو و مطیع شوهران خود که مبادا کلام خدا متهم شود. ۶ و به همین نسق جوانان را نصیحت فرما تا خرد اندیش باشند. و خود را در همه چیز نمونه اعمال نیکو ساز و در تعلیم خود صفا و وقار و اخلاص را بکار بر، و کلام صحیح بیعیب را تا دشمن چونکه فرصت بد گفتن در حق مانیا بد، نجل شود. غلامان را نصیحت نما که آقایان خود را اطاعت کنند و در هر امر ایشان را راضی سازند و نقیض گون نباشند؛ و دزدی نکنند بلکه کمال دیانت را ظاهر سازند تا تعلیم نجات دهنده ما خدا را در هر چیز زینت دهند. زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است، ظاهر شده، ما را تادیب میکند که بیدینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با خرد اندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم. ۱۳ و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات دهنده خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم، که خود را در راه ما فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امتی برای خود ظاهر سازد که ملک خاص او و غیر در اعمال نیکو باشند. ۱۵ این را بگو و نصیحت فرما و در کمال اقتدار تو بیخ نما و هیچکس تو را حقیر نشمارد.

نیکو کاری

بیاد ایشان آور که حکام و سلاطین را اطاعت کنند و فرمانبرداری نمایند و برای هر کار نیکو مستعد باشند،
 و هیچکس را بد نگویند و جنگجو نباشند بلکه ملامت و کمال حلم را با جمیع مردم بهجا آورند.
 زیرا که مانیز سابق بیفهم و نافرمان بردار و گمراه و بنده انواع شہوات و لذات بوده، در خبث و حسد بسر میبردیم که لایق نفرت بودیم و بر یکدیگر بغض میداشتیم.
 ۴ لیکن چون مهربانی و لطف نجاتدهنده ما خدا ظاهر شد،
 نه بهسبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگیای که از روح القدس است؛
 که او را به ما به دو لتمدنی افاضه نمود، به توسط نجاتدهنده ما عیسی مسیح،
 تابه فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم بحسب امید حیات جاودانی.
 ۸ این سخن امین است و در این امور میخواستیم تو قدغن بلیغ فرمایی تا آنانی که به خدا ایمان آورند، بکوشند که در اعمال نیکو مواظبت نمایند، زیرا که این
 امور برای انسان نیکو و مفید است.
 و از مباحثات نامعقول و نسب نامها و نزاعها و جنگهای شرعی اعراض نمازیرا که بیشمر و باطل است.
 ۱۰ و از کسیکه از اهل بدعت باشد، بعد از یک دو نصیحت اجتناب نما،
 چون میدانی که چنین کس مرتد و از خود ملزم شده در گاه رفتار میکند.

تذکرات پایانی

- وقتی که ارتیماس یا تیخیکس را نزد تو فرستم، سعی کن که در نیکو پولیس نزد من آیی زیرا که عزیمت دارم زمستان را در آنجا بسر برم.
 ۱۳ زیناس خطیب واپس را در سفر ایشان به سعی امداد کن تا محتاج هیچ چیز نباشند.
 ۱۴ و کسان مانیز تعلیم بگیرند که در کارهای نیکو مشغول باشند برای رفع احتیاجات ضروری، تابی ثمر نباشند.
 ۱۵ جمیع رفقای من تو را سلام میرسانند و آنانی را که از روی ایمان ما را دوست میدارند سلام رسان. فیض باهمگی شما باد. آمین.

فلیمون فلیمون رساله پولس رسول به فلیمون

پولس، اسیر مسیح عیسی و تیموتاوس برادر، به فلیمون عزیز و همکار ما
و به اقیه محبوبه و ارخپس همسپاه مابه کلیسای که در خانه ات میباشد.
فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند باشما باد.

شکر گزاری و دعا

خدای خود را شکر میکنم و پیوسته تورا در دعا های خود یاد میآورم
چونکه ذکر محبت و ایمان تورا شنید هام که به عیسی خداوند و به همه مقدسین داری،
تا شراکت ایمانت موثر شود در معرفت کامل هر نیکویی که در ما است برای مسیح عیسی.
۷ زیرا که مرا خوشی کامل و تسلی رخ نمود از محبت تو از آنرو که دلهای مقدسین از توای برادر استراحت میپذیرند.

درخواست پولس

بدین جهت هر چند در مسیح کمال جسارت را دارم که به آنچه مناسب است تورا حکم دهم،
لیکن برای محبت، سزاوار تر آن است که التماس نمایم، هر چند مردی چون پولس پیر و الان اسیر مسیح عیسی نیز میباشم.
۱۰ پس تورا التماس میکنم در باره فرزند خود انیسیمس که در زنجیرهای خود او را تولید نمودم،
که سابق او برای توبیفایده بود، لیکن الحال تورا و مرا فایده مند میباشد؛
که او را نزد تو پس میفرستم. پس تو او را بپذیر که جان من است.
۱۳ و من میخواستم که او را نزد خود نگاه دارم تا به عوض تو مرا در زنجیرهای انجیل خدمت کند،
اما نخواستم کاری بدون رای تو کرده باشم تا احسان تو از راه اضطرار نباشد، بلکه از روی اختیار.
۱۵ زیرا که شاید بدین جهت ساعتی از تو جدا شد تا او را تا به ابد در بانی.
۱۶ لیکن بعد از این نه چون غلام بلکه فوق از غلام یعنی برادر عزیز خصوص به من اما چند مرتبه زیاد تر به تو هم در جسم و هم در خداوند.
۱۷ پس هرگاه مرا رفیق میدانی، او را چون من قبول فرما.
۱۸ اما اگر ضرری به تو رسانیده باشد یا طلبی از او داشته باشی، آن را بر من محسوب دار.
۱۹ من که پولس هستم، به دست خود مینویسم، خود ادا خواهم کرد، تا به تو نگویم که به جان خود نیز مدیون من هستی.
۲۰ بلیای برادر، تا من از تو در خداوند بر خور دار شوم. پس جان مرا در مسیح تازگی بده.
۲۱ چون بر اطاعت تو اعتماد دارم، به تومی نویسم از آن جهت که میدانم بیشتر از آنچه میگویم هم خواهی کرد.

فلیمون

معهدا منزلی نیز برای من حاضر کن، زیرا که امیدوارم از دعا های شما به شما بخشیده شوم.
اپفراس که در مسیح عیسی همزندان من است و مرقس
و ارسترخس و دیماس و لوقا همکاران من تورا سلام میرسانند.
۲۵ فیض خداوند عیسی مسیح بار و روح شما باد. آمین.

رساله به عبرانیان

برتری پسر فرشتگان

خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق های مختلف بوساطت انبیاء به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به مابوساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او عالمها را آفرید؛ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده، چون طهارت گاهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلیٰ علین بنشست،

و از فرشتگان افضل گردید، بمقدار آنکه اسمی بزرگتر از ایشان به میراث یافته بود.

زیرا به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت که «پسر من هستی. من امر و زورت را تولید نمودم» و ایضاً «ن او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود» و هنگامی که نخست زاده را باز به جهان میآورد میگوید که «میع فرشتگان خدا او را پرستش کنند.»

و در حق فرشتگان میگوید که «رشتگان خود را بادها میگرداند و خادمان خود را شعله آتش.»

اما در حق پسر: «ی خدا تحت تو تا ابد الابد است و عصای ملکوت تو عصای راستی است.»

۹ عدالت را دوست و شرارت را دشمن میداری. بنابراین خدا، خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقاییت مسح کرده است.»

(و یز میگوید: «وای خداوند، در ابتداء زمین را بنا کردی و افلاک مصنوع دستهای تو است.»

۱۱ آنها فانی، لکن تو باقی هستی و جمیع آنها چون جامه، مندرس خواهد شد،

و مثل رد آنها را خواهی پیچید و تغییر خواهند یافت. لکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد شد.»

و به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت: «نشین به دست راست من تا دشمنان توراپای انداز تو سازم»

آیا همگی ایشان روح های خدمتگذار نیستند که برای خدمت آنانی که وارث نجات خواهند شد، فرستاده میشوند؟

تشویق به توجه

لذا لازم است که به دقت بلیغ تر آنچه را شنیدیم گوش دهیم، مبادا که از آن ریوده شویم.

۲ زیرا هرگاه کلامی که بوساطت فرشتگان گفته شد برقرار گردید، بقسمی که هر تجاوز و تغافل را جزای عادل میرسد،

پس ما چگونه رستگار گردیم اگر چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتداء تکلم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند؛

در حالتی که خدا نیز با ایشان شهادت میداد به آیات و معجزات و انواع قوت و عطایای روح القدس بر حسب اراده خود.

عیسی، مشابه برادران خود

زیرا عالم آیندهای را که ذکر آن را میکنیم مطیع فرشتگان نساخت.

۶ لکن کسی در موضعی شهادت داده، گفت: «یست انسان که او را بخاطر آوری یا پسر انسان که از او تفقد نمایی؟

او را از فرشتگان اندکی پستتر قرار دادی و تاج جلال و اکرام بر سر او نهادی و او را بر اعمال دستهای خود گماشتی.»

۸ همه چیز از پرایهای او نهادی.» پس چون همه چیز را مطیع او گردانید، هیچ چیز را نگذاشت که مطیع او نباشد. لکن الان هنوز نمی بینیم که

همه چیز مطیع وی شده باشد.

۹ اما او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد میبینیم، یعنی عیسی را که به زحمت موت تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذاتقه

موت را بچشد.

۱۰ زیرا او را که بخاطر وی همه و از وی همه چیز میباشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال میگرداند، شایسته بود که رئیس نجات ایشان را به دردها

کامل گرداند.

۱۱ زانو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک میباشد، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند.

۱۲ چنانکه میگوید: «سم تو را به برادران خود اعلام میکنم و در میان کلیساتور اتسبیح خواهم خواند.»

و ایضاً: «ن بروی تو کل خواهم نمود.» و نیز: «ینک من و فرزندان من که خدا به من عطا فرمود.»

پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا بوساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباہ

سازد،

وآنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی میبوندند، آزاد گرداند.
 زیرا که در حقیقت فرشتگان را دستگیری نمی نمایند بلکه نسل ابراهیم را دستگیری مینماید.
 ۱۷ از این جهت میبایست در هر امری مشابه برادران خود شود تا در امور خدایان کهنهای کریم و امین شده، کفار و گناهان قوم را بکند.
 ۱۸ زیرا که چون خود عذاب کشیده، تجربه دید استطاعت دارد که تجربه شدگان را اعانت فرماید.

برتری پسر موسی

بنابراین، ای برادران مقدس که در دعوت سماوی شریک هستید، در رسول و رئیس کهنه اعتراف مایعنی عیسی تأمل کنید،
 که نزد او که وی را معین فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانه او بود.
 ۳ زیرا که این شخص لایق اکرامی بیشتر از موسی شمرده شده به آن اندازه‌ای که سازنده خانه را حرمت بیشتر از خانه است.
 ۴ زیرا هر خانهای بدست کسی بنامیشود، لکن بانی همه خداست.
 ۵ و موسی مثل خادم در تمام خانه او امین بود تا شهادت دهد بر چیزهایی که میبایست بعد گفته شود.
 ۶ و اما مسیح مثل پسر بر خانه او. و خانه او ما هستیم بشرطی که تا به انتها به دلیری و نخر امید خود متمسک باشیم.

هشدار علیه بیایمانی

پس چنانکه روح القدس میگوید: «روزا گراوازا و ارباشنوید،
 دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او در روز امتحان در بیابان،
 جایی که پدران شما را امتحان و آزمایش کردند و اعمال مرا تا مدت چهل سال میدیدند.
 ۱۰ از این جهت به آن گروه خشم گرفته، گفتم ایشان پیوسته در دلهای خود گمراه هستند و راههای مرا نشناختند.
 ۱۱ تا در خشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد.»

ای برادران، با حذر باشید مبادا در یکی از شما دل شریرو بیایمان باشد که از خدای حی مرتد شوید،
 بلکه هر روز و هر روز هم دیگر انصیحت کنید مادامی که «روز» خوانده میشود، مبادا احدی از شما به فریب نگاه سخت دل گردد.
 ۱۴ از آنرو که در مسیح شریک گشتیم اگر به ابتدای اعتماد خود تا به انتها سخت متمسک شویم.
 ۱۵ چونکه گفته میشود: «روزا گراوازا و ارباشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او.»
 پس که بودند که شنیدند و خشم او را جنبش دادند؟ آیا تمام آن گروه نبودند که بواسطه موسی از مصر بیرون آمدند؟
 و به که تا مدت چهل سال خشمگین میبود؟ آیا نه به آن عاصیانی که بدنهای ایشان در صحرا ریخته شد؟
 و در باره که قسم خورد که به آرامی من داخل نخواهند شد، مگر آنان را که اطاعت نکردند؟
 پس دانستیم که به سبب بیایمانی نتوانستند داخل شوند.

آرامی قوم خدا

پس بتسبیح مبادا آنکه وعده دخول در آرامی وی باقی میباشد، ظاهر شود که احدی از شما قاصر شده باشد.
 ۲ زیرا که به مانیز به مثال ایشان بشارت داده شد، لکن کلامی که شنیدند بدیشان نفع بخشید، از اینرو که باشندگان به ایمان متحد نشدند.
 ۳ زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل آن آرامی میگردیم، چنانکه گفته است: «رخشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد.» و حال آنکه
 اعمال او از آفرینش عالم به اتمام رسیده بود.
 ۴ و در مقامی در باره روز هفتم گفت که «روز هفتم خدا از جمیع اعمال خود آرامی گرفت.»
 و باز در این مقام که «ه آرامی من داخل نخواهند شد.»
 پس چون باقی است که بعضی داخل آن بشوند و آنان که پیش بشارت یافتند، به سبب نافرمانی داخل نشدند،
 باز روزی معین میفرماید چونکه به زبان داود بعد از مدت مدیدی «روز» گفت، چنانکه پیش مذکور شد که «روزا گراوازا و ارباشنوید، دل خود
 را سخت مسازید.»
 زیرا اگر گوشه ایشان را آرامی داده بود، بعد از آن دیگر اذگرمی کرد.

- ۹ پس برای قوم خدا آرامی سبت باقی میماند.
 ۱۰ زیرا هر که داخل آرامی او شد، او نیز از اعمال خود بیار امید، چنانکه خدا از اعمال خویش.
 ۱۱ پس جد و جهد بکنیم تا به آن آرامی داخل شویم، مبادا کسی در آن نافرمانی عبرت آمیز بیفتد.
 ۱۲ زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده تراست از هر شمشیر دودم و فرورونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و میزافکار و نیت های قلب است، و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ماباوی است، برهنه و منکشف می باشد.

رئیس کهنه عظیم

- پس چون رئیس کهنه عظیمی داریم که از آسمانها در گذشته است یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم بداریم.
 ۱۵ زیرا رئیس کهنه های نداریم که نتواند همدرد ضعف های ما بشود، بلکه آزوده شده در هر چیز به مثال ما بدون نگاه.
 ۱۶ پس باد لیری نزدیک به تخت فیض بیایم تا رحمت بیایم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت (ارا) اعانت کند.
 زیرا که هر رئیس کهنه از میان آدمیان گرفته شده، برای آدمیان مقرر میشود در امور الهی تا هدایا و قربانیها برای گناهان بگذراند؛
 که با جاهلان و گمراهان میتواند ملایمت کند، چونکه او نیز در کمزوری گرفته شده است.
 ۳ و به سبب این کمزوری، او را لازم است چنانکه برای قوم، همچنین برای خویشان نیز قربانی برای گناهان بگذراند.
 ۴ و کسی این مرتبه را برای خود نمی گیرد، مگر وقتی که خدا او را بخواند، چنانکه هارون را.
 ۵ و همچنین مسیح نیز خود را جلال نداد که رئیس کهنه بشود، بلکه او که به وی گفت: «پسر من هستی، من امر و تورات تولید نمودم.»
 چنانکه در مقام دیگر نیز میگوید: «و تا به ابد کاهن هستی بر تبه ملک یصدق.»
 و او در ایام بشریت خود، چونکه با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهانیدنش از موت قادر بود، تضرع و دعای بسیار کرد و به سبب تقوای خویش مستجاب گردید،

هر چند پسر بود، به مصیبت هایی که کشید، اطاعت را آموخت
 و کامل شده، جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت.
 ۱۰ و خدا او را به رئیس کهنه مخاطب ساخت به رتبه ملک یصدق.

تشویق به استواری

- که در باره او ما را سخن بسیار است که شرح آنها مشکل می باشد چونکه گوشه های شما سنگین شده است.
 ۱۲ زیرا که هر چند با این طول زمان شمارا میباید معلمان باشید، باز محتاجید که کسی اصول و مبادی الهامات خدا را به شما بیاموزد و محتاج شیرشید نه غذای قوی.
 ۱۳ زیرا هر که شیر خواره باشد، در کلام عدالت ناآزوده است، چونکه طفل است.
 ۱۴ اما غذای قوی از آن بالغان است که حواس خود را به موجب عادت، ریاضت داد هاند تا تمیز نیک و بد را بکنند.
 بنابراین، از کلام ابتدای مسیح در گذشته، به سوی کمال سبقت بجویم و یار دیگر نیاد تا به از اعمال مرده و ایمان به خدا نهم،
 و تعلیم تعمیرها و نهادن دستها و قیامت مردگان و داوری جاودانی را.
 ۳ و این را به جا خواهیم آورد هر گاه خدا اجازه دهد.
 زیرا آنانی که یک بار منور گشتند و لذت عطای سماوی را چشیدند و شریک روحا لقدس گردیدند
 و لذت کلام نیکوی خدا و قوت عالم آینده را چشیدند،
 اگر بیفتند، محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند، در حالتی که پسر خدا را برای خود باز مصلوب میکنند و او را بخرمت میسازند.
 ۷ زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن میافتد، میخورد و نباتات نیکو برای فلاحان خود میرویانند، از خدا برکت مییابد.
 ۸ لکن اگر خار و خشک میرویانند، متروک و قرین به لعنت و در آخر، سوخته میشود.
 اما ای عزیزان در حق شما چیزهای بهتر و قرین نجات را یقین میداریم، هر چند بدینطور سخن میگویم.
 ۱۰ زیرا خدا بیانصاف نیست که عمل شما و آن محبت را که به اسم او از خدمت مقدسین که در آن مشغول بوده و هستی ظاهر کرده اید، فراموش کند.
 ۱۱ لکن آرزوی این داریم که هر یک از شما همین جد و جهد را برای یقین کامل امید تا به انتها ظاهر نمایید،

و کاهل مشوید بلکه اقتدا کنید آنانی را که به ایمان و صبر و ارث و عده‌ها می‌باشند.
اعتماد به وعده استوار خدا

زیرا وقتی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورد، به خود قسم خورده، گفت:

«آینه من تو را برکت عظیمی خواهم داد و تو را این‌ها به کثیر خواهم گردانید.»

و همچنین چون صبر کرد، آن وعده را یافت.

۱۶ زیر مردم به آنکه بزرگتر است، قسم می‌خورند و نهایت هر مخصوصه ایشان قسم است تا اثبات شود.

۱۷ از این رو، چون خدا خواست که عدم تغییر اراده خود را به وارثان و عده به تاکید بشمار ظاهر سازد، قسم در میان آورد.

۱۸ تا به دو امر بیتیغیر که ممکن نیست خدا در مورد آنها دروغ گوید، تسلی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امید می‌گذاشته‌ایم که در پیش ما گذارده شده است تمسک جوئیم،

و آن را مثل لنگری برای جان خود ثابت و پایدار داریم که در درون حجاب داخل شده است،

جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد یعنی عیسی که بر رتبه ملک‌ی‌صدق، رئیس کهنه گردید تا ابد الابد.

ملکی‌صدق

زیرا این ملک‌ی‌صدق، پادشاه سالم و کاهن خدای تعالی، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک، مراجعت می‌کرد، او را استقبال کرده، بدور برکت داد.

۲ ابراهیم نیز از همه چیز هاد هیگ بدو داد؛ که او اول ترجمه شده «ادشاه عدالت» است و بعد ملک سالم نیز یعنی «ادشاه سلامتی.»

□ پدید و پدیدار و بی‌نسب نام و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی میماند.

پس ملاحظه کنید که این شخص چقدر بزرگ بود که ابراهیم پاتریارخ نیز از بهترین غنایم، دهیک بدو داد.

۵ و اما از اولاد لای که کهنان را می‌بند، حکم دارند که از قوم بحسب شریعت دهیک بگیرند، یعنی از برادران خود، با آنکه ایشان نیز از صلب ابراهیم پدید آمدند.

۶ لکن آن کس که نسبتی بدیشان نداشت، از ابراهیم دهیک گرفته و صاحب وعده‌ها را برکت داده است.

۷ و بدون هر شبیه، کوچک از بزرگ برکت داده میشود.

۸ و در اینجا مردمان دهیک می‌گیرند، اما در آنجا کسیکه بر زنده بودن وی شهادت داده میشود.

۹ حتی آنکه گویای توان گفت که بوساطت ابراهیم از همان لای که دهیک می‌گیرد، دهیک گرفته شد،

زیرا که هنوز در صلب پدر خود بود هنگامی که ملک‌ی‌صدق او را استقبال کرد.

کهنان عیسی بر رتبه ملک‌ی‌صدق

و دیگر اگر از کهنان لای، کمال حاصل میشد (براقوم شریعت را بر آن یافتند) باز چه احتیاج می‌بود که کاهنی دیگر بر رتبه ملک‌ی‌صدق مبعوث شود و مذکور شود که بر رتبه هارون نیست؟

زیرا هر گاه کهنان تغییر می‌پذیرد، البته شریعت نیز تبدیل می‌یابد.

۱۳ زیرا او که این سخنان در حق وی گفته میشود، از سبط دیگر ظاهر شده است که احدی از آن، خدمت قربانگاه را نکرده است.

۱۴ زیرا واضح است که خداوند ما از سبط یهود اطالع فرمود که موسی در حق آن سبط از جهت کهنان هیچ نگفت.

و نیز بیشتر مبین است از اینکه به مثال ملک‌ی‌صدق کاهنی بطور دیگر باید ظهور نماید

که به شریعت و احکام جسمی مبعوث نشود بلکه به قوت حیات غیر فانی.

۱۷ زیرا شهادت داده شد که «و تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملک‌ی‌صدق.»

زیرا که حاصل میشود هم نسخ حکم سابق بعلت ضعف و عدم فایده آن

(زان جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نمی‌گرداند (و هم بر آوردن امید نیکوتر که به آن تقرب به خدایم جوئیم.

۲۰ و قدر آنکه این بدون قسم نمی‌باشد.

- ۲۱ زیرا ایشان بیقسم کاهن شده‌اند ولیکن این با قسم از او که به وی میگوید: «داوند قسم خورد و تغییر اراده نخواهد داد که تو کاهن ابدی هستی بر رتبه ملک یصدق.»
- به همین قدر نیکو تر است آن عهدی که عیسی ضامن آن گردید.
- ۲۳ و ایشان کاهنان بسیار میشوند، از جهت آنکه موت از باقی بودن ایشان مانع است.
- ۲۴ لکن وی چون تا به ابد باقی است، کهانت بی‌زوال دارد.
- ۲۵ از این جهت نیز قادر است که آنانی را که بوسیله وی نزد خدا آیند، نجات بینهایت بخشد، چونکه دائم زنده است تا شفاعت ایشان را بکند.
- زیرا که ما را چنین رئیس کهنه شایسته است، قدوس و بی‌آزار و بیعیب و از نگاه کاران جدا شده و از آسمانها بلند تر گردیده که هر روز محتاج نباشد به مثال آن روسای کهنه که اول برای گاهان خود و بعد برای قوم قربانی بگذرانند، چونکه این رایک بار فقط بهجا آورد هنگامی که خود را به قربانی گذرانید.
- ۲۸ از آنرو که شریعت مردمانی را که کمزوری دارند کاهن میسازد، لکن کلام قسم که بعد از شریعت است، پسر را که تا ابد الابد کامل شده است.

رئیس کهنه عهد جدید

- پس مقصود عمده از این کلام این است که برای ما چنین رئیس کهنه‌ای هست که در آسمانها به دست راست تخت کبریا نشسته است، که خادم مکان اقدس و آن خیمه حقیقی است که خداوند آن را بر پا نموده انسان.
- ۳ زیرا که هر رئیس کهنه مقرر میشود تا هدا یا و قربانیها بگذرانند؛ و از این جهت واجب است که او را نیز چیزی باشد که بگذرانند.
- ۴ پس اگر زمین می بود، کاهن نمی بود چون کسانی هستند که به قانون شریعت هدایا را میگذرانند.
- ۵ و ایشان شبیه و سایه چیزهای آسمانی را خدمت میکنند، چنانکه موسی ملهم شده هنگامی که عازم بود که خیمه را بسازد، زیرا بدو میگوید: «گاه باش که همه چیز را به آن نمونهای که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.»
- لکن الان او خدمت نیکو تر یافته است، به مقداری که متوسط عهد نیکو تر نیز هست که بروعه‌های نیکو تر مرتب است.
- زیرا اگر آن اول بیعیب میبود، جایی برای دیگری طلب نمی شد.
- ۸ چنانکه ایشان را ملامت کرده، میگوید: «داوند میگوید اینک ایامی میآید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی تازه استوار خواهم نمود. نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم، در روزی که من ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بر آوردم، زیرا که ایشان در عهد من ثابت نماندند. پس خداوند میگوید من ایشان را واگذاردم.»
- ۱۰ و خداوند میگوید این است آن عهدی که بعد از آن ایام با خاندان اسرائیل استوار خواهم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهم نهاد و پدرل ایشان را مرقوم خواهم داشت و ایشان را خدا خواهم بود و ایشان را مرقوم خواهند بود.
- ۱۱ و دیگر کسی همسایه و برادر خود را تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا که همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت.
- ۱۲ زیرا بر تقصیرهای ایشان ترحم خواهم فرمود و گاهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»
- پس چون «از» گفت، اول را کهنه ساخت؛ و آنچه کهنه و پیر شده است، مشرف بر زوال است.

فرائض قدس دنیوی

- خلاصه آن عهد اول را نیز فرائض خدمت و قدس دنیوی بود.
- ۲ زیرا خیمه اول نصب شد که در آن بود چراغدان و میز و نان تقدیمه، و آن به قدس مسمی گردید.
- ۳ و در پشت پرده دوم بود آن خیمهای که به قدس سالا قدس مسمی است،
- که در آن بود مجره زرین و تابوت شهادت که همه اطرافش به طلا آراسته بود؛ و در آن بود حقه طلا که پراز من بود و عصای هارون که شکوفه آورده بود و دلولوح عهد.
- ۵ و برزبان کروبیان جلال که بر تخت رحمت سایه گستر میبوند و لان جای تفصیل آنها نیست.
- پس چون این چیزها بدینطور آراسته شد، کهنه بجهت ادای لوازم خدمت، پیوسته به خیمه اول در می آیند.
- ۷ لکن در دوم سالی یک مرتبه رئیس کهنهتها داخل میشود؛ و آن هم نه بدون خونی که برای خود و برای جهالات قوم میگذرانند.
- ۸ که به این همه روح القدس اشاره مینماید بر اینکه مادامی که خیمه اول برپاست، راه مکان اقدس ظاهر نمی شود.

۹ و این مثلی است برای زمان حاضر که بحسب آن هدایا و قربانیا را میگذرانند که قوت ندارد که عبادتکننده را از جهت ضمیر کامل گرداند، چونکه اینها با چیزهای خوردنی و آشامیدنی و طهارات مختلفه، فقط فرایض جسدی است که تا زمان اصلاح مقرر شده است.

مسیح کاهن و فدیة ابدی

لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگتر و کاملتر و ناساخته شده به دست یعنی که از این خلقت نیست، و نه به خون بزها و گوسالهها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی رایافت.

۱۳ زیرا هر گاه خون بزها و گاو و خا کستر گوساله چون برآلودگان پاشیده میشود، تا به طهارت جسمی مقدس میسازد، پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتر را بیعیب به خدا گذرانید، ضمیر شمار از اعمال مرده طاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نماید؟

و از این جهت او متوسط عهدتازهای است تا چون موت برای کفاره تقصیرات عهد اول بوقوع آمد، خوانده شدگان وعده میراث ابدی را بیابند.

۱۶ زیرا در هر جای که وصیتی است، لابد است که موت وصیتکننده را تصور کنند،

زیرا که وصیت بعد از موت ثابت میشود؛ زیرا مادامی که وصیتکننده زنده است، استحکامی ندارد.

۱۸ و از اینرو، آن اول نیز بدون خون برقرار نشد.

۱۹ زیرا که چون موسی تمامی احکام را بحسب شریعت، به سمع قوم رسانید، خون گوسالهها و بزها را با آب و پشم قرمز و زوفا گرفته، آن را بر خود کباب و تمامی قوم پاشید؛

و گفت: «این است خون آن عهدی که خدا با شما قرارداد داد.»

و همچنین خیمه و جمیع آلات خدمت را نیز به خون پیالود.

۲۲ و بحسب شریعت، تقریب همه چیز به خون طاهر میشود و بدون ریختن خون، آمرزش نیست.

پس لازم بود که مثل های چیزهای سماوی به اینها طاهر شود، لکن خود سماویات به قربانی های نیکوتر از اینها.

۲۴ زیرا مسیح به قدس ساخته شده به دست داخل نشد که مثال مکان حقیقی است؛ بلکه به خود آسمان تا آنکه الان در حضور خدا بجهت مظاهر شود.

۲۵ و نه آنکه جان خود را بارها قربانی کند، مانند آن رئیس کهنه که هر سال با خون دیگری به مکان اقدس داخل میشود؛

زیرا در این صورت میبایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد. لکن الان یک مرتبه در او آخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود، گاه را محو سازد.

۲۷ و چنانکه مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزایافتن مقرر است،

همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون نگاه، برای کسانی که منتظر او میباشند، ظاهر خواهد شد بجهت نجات.

قربانی بگانه مسیح

زیرا که چون شریعت را سایه نعمتهای آینده است، نه نفس صورت آن چیزها، آن هرگز نمی تواند هر سال به همان قربانی هایی که پیوسته میگذرانند، تقرب جویندگان را کامل گرداند.

۲ والا آیا گذرانیدن آنها موقوف نمی شد چونکه عبادتکنندگان، بعد از آنکه یک بار پاک شدند، دیگر حس گناهان را در ضمیر نمی داشتند؟ بلکه در اینها هر سال یادگاری گناهان میشود.

۴ زیرا محال است که خون گاوها و بزها رفع گناهان را بکنند.

لذا هنگامی که داخل جهان میشود، میگوید: «ربانی و هدیه را نخواستی، لکن جسدی برای من مهیا ساختی.»

۶ به قربانی های سوختنی و قربانی های نگاه رغبت نداشتی.

۷ آنگاه گفتم، اینک میآیم (رطومار کتاب در حق من مکتوب است) (تاراده تورای خدا بجا آورم.)

چون پیش میگوید: «دایا و قربانیا و قربانی های سوختنی و قربانی های نگاه را نخواستی و به آنها رغبت نداشتی،» که آنها را بحسب شریعت میگذرانند، بعد گفت که «اینک میآیم تاراده تورای خدا بجا آورم.» پس اول را برمی دارد، تا دوم را استوار سازد.

و به این اراده مقدس شد، همایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط.

- ۱۱ و هر کاهن هر روزه به خدمت مشغول بوده، میایستد و همان قربانیها را مکرر میگذراند که هرگز رفع نگاهان را نمی تواند کرد.
- ۱۲ لکن او چون یک قربانی برای نگاهان گذرانید، به دست راست خدا بنشست تا ابدالاباد.
- ۱۳ و بعد از آن منتظر است تا دشمنانش پای اندازا شوند.
- از آنرو که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالاباد.
- ۱۵ و روح القدس نیز برای ما شهادت میدهد، زیرا بعد از آنکه گفته بود:
- «ین است آن عهدی که بعد از آن ایام بایشان خواهم بست، خداوند میگوید احکام خود را در دلهای ایشان خواهم نهاد و پرزدهن ایشان مرقوم خواهم داشت،
(از میگوید (و نگاهان و خطایای ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»)
- اما جایی که آموزش اینهاست، دیگر قربانی نگاهان نیست.
- تشویق به پایداری**
- پسای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم
از طریق تازه وزنده که آن را بجهت ما از میان پرده یعنی جسم خود مپیانموده است،
و کاهنی بزرگ را بر خانه خدا داریم،
پس به دل راست، در یقین ایمان، دلهای خود را از ضمیر بد پاشیده و بدنهای خود را به آب پاک غسل داده، نزدیک بیاییم؛
و اعتراف امید را محکم نگاه داریم زیرا که وعده هدنده امین است.
- ۲۴ و ملا حظه یکدیگر را بنماییم تا به محبت و اعمال نیکو تر غیب نماییم.
- ۲۵ و از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیاد تر به اندازه های که میبینید که آن روز نزدیک میشود.
- زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راستی اگر عمد نگاه کار شویم، دیگر قربانی نگاهان باقی نیست،
بلکه انتظار هولناک عذاب و غیرت آتشی که مخالفان را فرو خواهد برد.
- ۲۸ هر که شریعت موسی را خوار شمرد، بدون رحم به دو یاسه شاهد کشته میشود.
- ۲۹ پس به چه مقدار گمان میکنید که آن کس، مستحق عقوبت سختتر شمرده خواهد شد که پسر خدا را پایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدس گردانیده شد، ناپاک شمرد و روح نعمت را بی حرمت کرد؟
- زیرا میشناسیم او را که گفته است: «داوند میگوید انتقام از آن من است؛ من مکافات خواهم داد.» و ایضاً: «داوند قوم خود را داوری خواهد نمود.»
- افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.
- ولیکن ایام سلف را به یاد آورید که بعد از آنکه منور گردیدید، متحمل مجاهد های عظیم از درد ها شدید،
چه از اینکه از دشمنان و زحمات تماشای مردم میشدید، و چه از آنکه شریک با کسانی میبودید که در چنین چیزها بر سر می بردند.
- ۳۴ زیرا که با اسیران نیز همدرد می بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی میپذیرفتید، چون دانستید که خود شمارا در آسمان مال نیکو تر و باقی است.
- ۳۵ پس ترک مکنید دلیری خود را که مقرون به مجازات عظیم میباشد.
- ۳۶ زیرا که شمارا صبر لازم است تا اراده خدا را بجا آورده، وعده را بیابید.
- ۳۷ زیرا که «عدا از اندک زمانی، آن آینده خواهد آمد و تاخیر نخواهد نمود.
- ۳۸ لکن عادل به ایمان زیست خواهد نمود و اگر مرد شود نفس من با وی خوش نخواهد شد.»
- لکن ما از مردان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایمانداران تاجان خود را دریابیم.
- به ایمان**
- پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده.
- ۲ زیرا که به این، برای قدم شهادت داده شد.
- به ایمان فهمیدهایم که عالما به کلمه خدا مرتب گردید، حتی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی ساخته شد.

به ایمان هابیل قربانی نیکوتر از قاتن را به خدا گذرانید و به سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آنکه خدا به هدایای او شهادت می‌دهد؛ و به سبب همان بعد از مردن هنوز گوینده است.

به ایمان خنوخ منتقل گشت تا موت را نبیند و نایاب شد چرا که خدا او را منتقل ساخت زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد.

۶ لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جز امید دهد.

به ایمان نوح چون درباره اموری که تا آن وقت دیده نشده، الهام یافته بود، خدا ترس شده، کشتیای بجهت اهل خانه خود ساخت و به آن، دنیا را ملزم ساخته، و ارث آن عدالتی که از ایمان است گردید.

به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که میبایست به میراث یابد. پس بیرون آمد و نمی دانست به کجا می‌رود. ۹ و به ایمان در زمین وعده مثل زمین بیگانه غربت پذیرفت و در خیمه‌ها با اسحاق و یعقوب که در میراث همین وعده شریک بودند مسکن نمود.

۱۰ زانو که مترقب شهری با بنیاد بود که معمار و سازنده آن خداست.

به ایمان خود ساره نیز قوت قبول نسل یافت و بعد از انقضای وقت زاید، چونکه وعده هنده را امین دانست.

۱۲ و از این سبب، از یک نفر و آن هم مرده، مثل ستارگان آسمان، کثیر و مانند ریگهای کنار دریا، بیشمار زاپیده شدند.

در ایمان همه ایشان فوت شدند، در حالیکه وعده‌ها را نیا یافته بودند، بلکه آنها را از دور دیده، تحیت گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین، بیگانه و غریب بودند.

۱۴ زیرا کسانی که همچنین میگویند، ظاهر می‌سازند که در جستجوی وطنی هستند.

۱۵ و اگر جایی را که از آن بیرون آمدند، بخاطر می‌آوردند، هر آینه فرصت میداشتند که (دانش) برگردند.

۱۶ لکن الحال مشتاق وطنی نیکوتر یعنی (طن) سماوی هستند و از این رو خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود، چونکه برای ایشان شهری مهیا ساخته است.

به ایمان ابراهیم چون امتحان شد، اسحاق را گذرانید و آنکه وعده‌ها را پذیرفته بود، پسر یگانه خود را قربانی می‌کرد؛ که به او گفته شده بود که «سل تو به اسحاق خوانده خواهد شد.»

چونکه یقین دانست که خدا قادر بر برانگیزانیدن از اموات است و همچنین او را در مثالی از اموات نیز باز یافت. به ایمان اسحاق نیز یعقوب و عیسو را در امور آینده برکت داد.

به ایمان یعقوب در وقت مردن خود، هر یکی از پسران یوسف را برکت داد و بر سر عصای خود سجده کرد.

به ایمان یوسف در حین وفات خود، از خروج بنی اسرائیل اخبار نمود و درباره استخوانهای خود وصیت کرد. به ایمان موسی چون متولد شد، والدینش او را طفلی جمیل یافته، سه ماه پنهان کردند و از حکم پادشاه بیم نداشتند.

به ایمان چون موسی بزرگ شد، با بنو داز این که پسر دختر فرعون خوانده شود،

و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی نگاه را ببرد؛

و عار مسیح را دولتی بزرگتر از خزان مصر پنداشت زیرا که به سوی مجازات نظر میداشت.

۲۷ به ایمان، مصر را ترک کرد و از غضب پادشاه نترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید، استوار ماند.

۲۸ به ایمان، عید فصح و یاشیدن خون را بعمل آورد تا هلاک کننده نخستزادگان، برایشان دست نگذارد.

به ایمان، از بحر قلزم به خشکی عبور نمودند و اهل مصر قصد آن کرده، غرق شدند.

به ایمان حصار اریحا چون هفت روز آن را طواف کرده بودند، به زیر افتاد.

به ایمان، راحاب فاحشه با عاصیان هلاک نشد زیرا که جاسوسان را به سلامتی پذیرفته بود.

و دیگر چه گوئیم؟ زیرا که وقت مرا کفاف نمی دهد که از جدعون و باراق و شمشون و یفتاح و داود و سموئیل و انبیا اخبار بنمایم،

که از ایمان، تسخیر ممالک کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیران را بستند،

سورت آتش را خاموش کردند و از دم شمشیر هارستگار شدند و از ضعف، توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکرهای غر بارانهمزم ساختند.

۳۵ زنان، مردگان خود را به قیامت باز یافتند، لکن دیگران معذب شدند و خلاصی را قبول نکردند تا به قیامت نیکوتر برسند.

۳۶ و دیگران از استهزاها و تازیانه‌ها بلکه از بندها و زندان آزوده شدند.

۳۷ سنگسار گردیدند و باره دوپاره گشتند. تجربه کرده شدند و به شمشیر مقتول گشتند. در پوستهای گوسفندان و بزها محتاج و مظلوم و ذلیل و آواره شدند.

۳۸ آنانی که جهان لایق ایشان نبود، در صحراها و کوهها و مغارها و شکافهای زمین پراکنده گشتند. پس جمیع ایشان با اینکه از ایمان شهادت داده شدند، وعده را نیاقتند.

۴۰ زیرا خدا برای ما چیزی نیکوتر مهیا کرده است تا آنکه بدون ما کامل نشوند.

تشویق به پایداری و پذیرش

تادیب الهی بنا بر این چونکه مانیز چنین ابرشاهدان را گرداگرد خود داریم، هر بار گران و گاهی را که ما ساخت میپسندد و در بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم،

و به سوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، یحرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تحت خدا نشسته است.

۳ پس تفکر کنید در او که متحمل چنین مخالفتی بود که از نگاهکاران به او پدید آمد، مبادا در جانهای خود ضعف کرده، خسته شوید.

۴ هنوز در جهاد با نگاه تا به حد خون مقاومت نکرد هاید،

و نصیحتی را فراموش نمود هاید که با شما چون با پسران مکالمه میکند که «ی پسر من تادیب خداوند را خوار شمار و وقتی که از او سرزنش یابی، خسته خاطر مشو.

۶ زیرا هر که را خداوند دوست میدارد، تو بیخ میفرماید و هر فرزند مقبول خود را به تاز یانه میزند.»

اگر متحمل تادیب شوید، خدا با شما مثل با پسران رفتار مینماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تادیب نکند؟

لکن اگر بیتادیب میباشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شما حرام زاد گانید نه پسران.

۹ و دیگر پدران جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تادیب مینمودند و ایشان را احترام مینمودیم، آیا از طریق اولی پدر و چهار اطاعت نکنیم تا زنده شویم؟ زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صوابدید خود ما را تادیب کردند، لکن او بجهت فایده تا شریک قدوسیت او گردیم.

۱۱ لکن هر تادیب در حال، نه از خوشی بلکه از درد ها مینماید، اما در آخر میوه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافتند بار میآورد.

۱۲ لهدا دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمایید،

و برای پایهای خود راههای راست بسازید تا کسیکه لنگ باشد، از طریق منحرف نشود، بلکه شفایابد.

هشدار در مورد بازگشت به نگاه

و در پی سلامتی با همه بکوشید و تقدسی که بغیر از آن هیچکس خداوند را نخواهد دید.

۱۵ و مترصد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود و ریشه مرارت نمو کرده، اضطراب بار آورد و جمعی از آن آوده گردند.

۱۶ مبادا شخصی زانی یا بیایالات پیدا شود، مانند عیسو که برای طعمای نخستزادگی خود را بفروخت.

۱۷ زیرا امیدانید که بعد از آن نیز وقتی که خواست وارث برکت شود مردود گردید، ایرا که جای توبه پیدانمود (با آنکه با اشکها در جستجوی آن بکوشید.

زیرا تقرب نجسها بدیهه کوهی که میتوان لمس کرد و به آتش افروخته و نه به تاریکی و ظلمت و باد سخت،

و نه به آواز کرنا و صدای کلامی که شنوندگان، التماس کردند که آن کلام، دیگر بدیشان گفته نشود.

۲۰ زیرا که متحمل آن قدغن نتوانستند شد که اگر حیوانی نیز کوه را لمس کند، سنگسار یابه نیزه زده شود.

۲۱ و آن رویت بحدی ترسناک بود که موسی گفت: «غایت ترسان و لرزانم.»

بلکه تقرب جسته اید به جبل صهیون و شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی شماره از محفل فرشتگان

و کلیسای نخستزاد گانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داو و جمیع و به ارواح عادلان مکمل

و به عیسی متوسط عهد جدید و به خون پاشیده شده که متکلم است به معنی نیکو تر از خون هابیل.

زنها را آنکه سخن میگوید و مگردانید زیرا اگر آنانی که از آنکه بر زمین سخن گفت رو گردانیدند، نجات نیافتند، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت اگر

از او که از آسمان سخن میگوید رو گردانیم؟

که آواز او در آن وقت زمین را جنبانید، لکن الان وعده داده است که «ک مرتبه دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیز خواهیم جنبانید.»

و این قول او یک مرتبه دیگر اشاره است از تبدیل چیزهایی که جنبانیده میشود، مثل آنهایی که ساخته شد، تا آنهایی که جنبانیده نمی شود باقی ماند. پس چون ملکوتی را که نمی توان جنبانید می یابیم، شکر به جای اوریم تا به خشوع و تقوا خدا را عبادت پسندیده نماییم.

۲۹ زیرا خدای ما آتش فرو برنده است.

نصایح پایانی

محبت برادرانه برقرار باشد؛
 و از غریب نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان راضیافت کردند.
 ۳ اسیران را بخاطر آرید مثل همزندان ایشان، و مظلومان را چون شما نیز در جسم هستید.
 نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیر نجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داد اوری خواهد فرمود.
 ۵ سیرت شما از محبت نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است: «و راهر گزرهان کم و تورا ترک نخواهم نمود.»
 بنا بر این مابا دلیری تمام میگویم: «داوند مدد کننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه میکند؟»
 مرشدان خود را که کلام خدا را به شما بیان کردند بخاطر دارید و انجام سیرت ایشان را ملاحظه کرده، به ایمان ایشان اقتدا نمایید.
 ۸ عیسی مسیح دیروز و امروز تا ابد الاباد همان است.
 از تعلیمهای مختلف و غریب از جا برده مشوید، زیرا بهتر آن است که دل شما به فیض استوار شود و نه به خورا کهایی که آنانی که در آنها سلوک نمودند، فایده نیافتند.
 مذبحی داریم که خدمت گذاران آن خیمه، اجازت ندارند که از آن بخورند.
 ۱۱ زیرا که جسد های آن حیواناتی که رئیس کهنه خون آنها را به قدس اقدس برای نگاه میبرد، بیرون از لشکر گاه سوخته میشود.
 ۱۲ بنابراین، عیسی نیز تا قوم را به خون خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید.
 ۱۳ لهدا عار او را برگرفته، بیرون از لشکر گاه به سوی او برویم.
 ۱۴ زانو که در اینجا شهری باقی نداریم بلکه آینده را طالب هستیم.
 ۱۵ پس بوسیله او قربانی تسبیح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمره لبایی را که به اسم او معترف باشند.
 لکن از نیکو کاری و خیرات غافل مشوید، زیرا خدا به همین قربانیها راضی است.
 مرشدان خود را اطاعت و انقیاد نمایند زیرا که ایشان پاسبانی جانهای شما را میکنند، چونکه حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله بهجا آورند، زیرا که این شمارا مفید نیست.
 برای مادعا کنید زیرا ما را یقین است که ضمیر خالص داریم و میخواهیم در هر امر رفتار نیکو نماییم.
 ۱۹ و بیشتر التماس دارم که چنین کنید تا زود تر به نزد شما باز آورده شوم.
 پس خدای سلامتی که شبان اعظم گوسفندان یعنی خداوند ما عیسی را به خون عهد ابدی از مردگان برخیزانید،
 شمارا در هر عمل نیکو کامل گرداناد تا اراده او را بهجا آورد و آنچه منظور نظر او باشد، در شما بعمل آورد بوساطت عیسی مسیح که او را تا ابد الاباد جلال باد. آمین.
 لنگای برادران از شما التماس دارم که این کلام نصیحتاً میزرا متحمل شوید زیرا مختصری نیز به شما نوشته ام.
 ۲۳ بدانید که برادر ماتیمو تا وس رهایی یافته است و اگر زود آید، به اتفاق او شمارا ملاقات خواهد نمود.
 همه مرشدان خود و جمیع مقدسین را سلام برسانید؛ و آنانی که از ایتالیا هستند، به شما سلام میرسانند.
 همگی شمارا فیض باد. آمین.

رساله یعقوب

یعقوب که غلام خدا و عیسی مسیح خداوند است، به دوازده سبط که پراکنده هستند، خوش باشید.

تجربه‌ها

- ۱ ای برادران من، وقتی که در تجربه‌های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید.
- ۲ چونکه میدانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا میکند.
- ۳ لکن صبر را عمل تام خود باشد تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید.
- ۴ و اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، سوال بکنند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطای کند و ملامت نمی نماید و به او داده خواهد شد.
- ۵ لکن به ایمان سوال بکنند و هرگز شک نکنند زیرا هر که شک کند، مانند موج دریاست که از باد رانده و متلاطم میشود.
- ۶ زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت.
- ۷ مرد دودل در تمام رفتار خود ناپایدار است.
- ۸ لکن برادر مسکین بهسرافرازی خود نخر بنماید،
- ۹ و دولتند از مسکنت خود، زیرا مثل گل علف در گذراست.
- ۱۰ از آترو که آفتاب با گرمی طلوع کرده، علف را خشکانید و گش به زیر افتاده، حسن صورتش زایل شد. به همینطور شخص دولتمند نیز در راههای خود، پژمرده خواهد گردید.
- ۱۱ خوشبحال کسیکه متحمل تجربه شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج حیات را که خداوند به محبان خود وعده فرموده است خواهد یافت.
- ۱۲ هیچکس چون در تجربه افتد، نگوید: «دام را تجربه میکند» زیرا خدا هرگز از بدیها تجربه نمی شود و او هیچکس را تجربه نمی کند.
- ۱۳ لکن هر کس در تجربه میافتد وقتی که شهوت وی او را میکشد و فریفته میسازد.
- ۱۴ پس شهوت آبتن شده، گاه را میزاید و گاه به انجام رسیده، موت را تولید میکند.
- ۱۵ ای برادران عزیز من، گمراه مشوید!
- ۱۶ هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل از بالا است و نازل میشود از پدر نورها که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست.
- ۱۷ او محض اراده خود ما را بوسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نور بر مخلوقات او باشیم.

عمل به کلام خدا

- ۱۸ بنابراین، ای برادران عزیز من، هر کس در شنیدن تند و در گفتن آهسته و در خشم سست باشد.
- ۱۹ زیرا خشم انسان عدالت خدا را به عمل نمی آورد.
- ۲۰ پس هر نجاست و افزونی شر را دور کنید و با فروتنی، کلام کاشته شده را بپذیرید که قادر است که جانهای شمار را نجات بخشد.
- ۲۱ لکن کنندگان کلام باشند نه فقط شنوندگان که خود را فریب میدهند.
- ۲۲ زیرا اگر کسی کلام را بشنود و عمل نکند، شخصی را مانند که صورت طبیعی خود را در آینه مینگرد.
- ۲۳ زیرا خود را نگرست و رفت و فرور فراموش کرد که چطور شخصی بود.
- ۲۴ لکن کسیکه بر شریعت کامل آزادی چشم دوخت و در آن ثابت ماند، او چون شنونده فراموشکار نمی باشد، بلکه کننده عمل پس او در عمل خود مبارک خواهد بود.
- ۲۵ اگر کسی از شما گمان برد که پرستنده خدا است و عنان زبان خود را نکشد بلکه دل خود را فریب دهد، پرستش او باطل است.
- ۲۶ پرستش صاف و بی عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه‌زنان را در مصیبت ایشان تفقد کنند و خود را از آلائش دنیا نگاه دارند.

پرهیز از جانب‌داری

- ۱ ای برادران من، ایمان خداوند ما عیسی مسیح، رب الجلال را با ظاهر بینی مدارید.
- ۲ زیرا اگر به کنیسه شما شخصی با انگشتی زرین و لباس نفیس داخل شود و فقیری نیز با پوشاک ناپاک در آید، و به صاحب لباس فاخر متوجه شده، گویند: «بخانیکو بنشین» و به فقیر گویند: «و در آنجا بایست یا زیر پای انداز من بنشین»
- ۳ آیا در خود متردد نیستید و دوران خیالات فاسد نشده‌اید؟

ای برادران عزیز، گوش دهید. آیا خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تا دولتند در ایمان و وارث آن ملکوتی که به عجبان خود وعده فرموده است بشوند؟

لکن شما فقیر را حقیر شمرد هاید. آیا دولتندان بر شماستم نمی کنند و شما را در محکمه هائی کشند؟

آیا ایشان به آن نام نیکو که بر شما نهاده شده است کفر نمی گویند؟

اما گران شریعت ملو کانه را بر حسب کتاب بهجا آورد یعنی «مسایه خود را مثل نفس خود محبت نما» نیکو میکنند.

۹ لکن اگر ظاهر بینی کنی، گناه میکنی و شریعت شما را به خطا کاری ملزم میسازد.

۱۰ زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم همه میباشد.

۱۱ زیرا او که گفت: «نامکن» نیز گفت: «تل مکن.» پس هر چند زنان کنی، اگر قتل کردی، از شریعت تجاوز نمودی.

۱۲ همچنین سخن گویند و عمل نمایند مانند کسانی که بر ایشان داوری به شریعت آزادی خواهد شد.

۱۳ زیرا آن داوری بپر حرم خواهد بود بر کسیکه رحم نکرده است و رحم برداوری مفتخر می شود.

ایمان و عمل

ای برادران من، چه سود دارد اگر کسی گوید: «ایمان دارم» وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان میتواند او را نجات بخشد؟

پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خورا ک روزینه باشد،

و کسی از شما بدیشان گوید: «سلامتی بروید و گرم و سیر شوید» لیکن ما محتاج بدن را بدیشان ندهد، چه نفع دارد؟

همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خود مرده است.

۱۸ بلکه کسی خواهد گفت: «و ایمان داری و من اعمال دارم. ایمان خود را بدون اعمال به من بنما و من ایمان خود را از اعمال خود به تو خواهم نمود.»

تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو میکنی! شیاطین نیز ایمان دارند و می لرزند!

و لیکنای مرد باطل، آیا میخواهی دانست که ایمان بدون اعمال، باطل است؟

آیا پدر ما بر ابراهیم به اعمال، عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود اسحاق را به قربانگاه گذرانید؟

میبینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید.

۲۳ و آن نوشته تمام گشت که میگوید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید» و دوست خدا نامیده شد.

۲۴ پس میبینید که انسان از اعمال عادل شمرده میشود، نه از ایمان تنها.

۲۵ و همچنین آیا ارحاب فاحشه نیز از اعمال عادل شمرده نشد وقتی که قاصدان را پذیرفته، به راهی دیگر روانه نمود؟

زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است، همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است.

رام کردن زبان

ای برادران من، بسیار معلم نشوید چونکه می دانید که بر ما داوری سختتر خواهد شد.

۲ زیرا همگی ما بسیار میبلغزیم. و اگر کسی در سخن گفتن نلغزد، او مرد کامل است و میتواند عنان تمام جسد خود را بکشد.

۳ و اینک لگام را بر دهان اسبان میزنیم تا مطیع ما شوند و تمام بدن آنها را بر می گردانیم.

۴ اینک کشتیه نیز چقدر بزرگ است و از باد های سخت رانده میشود، لکن باسکان کوچک به هر طرفی که از آده نا خدا باشد، برگردانیده میشود.

۵ همچنان زبان نیز عضوی کوچک است و سخنان کبر آمیز میگوید. اینک آتش کمی چه جنگل عظیمی را میسوزاند.

۶ و زبان آتشی است! آن عالم نراستی در میان اعضای ما زبان است که تمام بدن را میآلاید و دایره کائنات را میسوزاند و از جهنم سوخته میشود!

زیرا که هر طبیعتی از وحش و طیور و حشرات و حیوانات بحری از طبیعت انسان رام میشود و رام شده است.

۸ لکن زبان را کسی از مردمان نمی تواند رام کند. شرارتی سرکش و پراز زهر قاتل است!

خدا و پدر را به آن متبارک میخوانیم و به همان مردمان را که به صورت خدا آفریده شده اند، لعن میگوییم.

۱۰ از یک دهان برکت و لعنت بیرون میآید! ای برادران، شایسته نیست که چنین شود.

۱۱ آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری میسازد؟

یامیشود ای برادران من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر بار آورد؟ و چشمه شور نمی تواند آب شیرین را موجود سازد.
حکمت از بالا

کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت ظاهر بسازد.

۱۴ لکن اگر در دل خود حسد تلخ و تعصب دارید، نخر مکنید و به ضد حق دروغ مگویید.

۱۵ این حکمت از بالا نازل نمی شود، بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است.

۱۶ زیرا هر جایی که حسد و تعصب است، در آنجا فتنه و هراس زشت موجود می باشد.

۱۷ لکن آن حکمت که از بالا است، اول طاهر است و بعد صلحا میز و ملائمه و نصیحت پذیر و پر از رحمت و میوه های نیکو و بی ترد و بی ریا.

۱۸ و میوه عدالت در سلامتی کاشته میشود برای آنانی که سلامتی را بعمل می آورند.

اطاعت از خدا

از بجاد در میان شما جنگها و از بجنازه اید می آید؟ آیا نه از لذت های شما که در اعضای شما جنگ میکند؟

طمع میورزید و ندادید، میکشید و حسد مینمایید و نمی توانید به چنگ آرید، و جنگ وجدال میکنید و ندادید از این جهت که سوال نمی کنید.

۳ سوال میکنید و نمی بایید، از این رو که به نیت بد سوال میکنید تا در لذات خود صرف نمایید.

ای زانیات، آیا نمی دانید که دوستی دنیا، دشمنی خداست؟ پس هر که میخواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد.

۵ آیا گمان دارید که کتاب عبث میگوید روحی که او را در ماساکن کرده است، تا به غیرت بر ما اشتیاق دارد؟

لیکن او فیض زیاده میبخشد. بنابراین میگوید: «دامتکبران را مخالفت میکند، اما فروتنان را فیض میبخشد.»

پس خدا را اطاعت نمائید و با بلیس مقاومت کنید تا از شما بگریزد.

۸ و به خدا تقرب جوید تا به شما نزدیکی نماید. دستهای خود را طاهر سازید، ای نگاهکاران و دلهای خود را پاک کنید، ای دودلان.

۹ خود را خوار سازید و ناله و گریه نمائید و خنده شما به ماتم و خوشی شما به غم مبدل شود.

۱۰ در حضور خدا فروتنی کنید تا شمار اسرافراز فرماید.

۱۱ ای برادران، یکدیگر را ناسزا مگویید زیرا هر که برادر خود را ناسزا گوید و بر او حکم کند، شریعت را ناسزا گفته و بر شریعت حکم کرده باشد. لکن

اگر بر شریعت حکم کنی، عامل شریعت نیستی بلکه داور هستی.

۱۲ صاحب شریعت و داور، یکی است که بر رهانیدن و هلاک کردن قادر میباشد. پس تو کیستی که بر همسایه خود داور می کنی؟

نخر نکردن در باره فردا

هان، ای کسانی که میگویید: «مرو ز فردا به فلان شهر خواهیم رفت و در آنجا یک سال بسر خواهیم برد و تجارت خواهیم کرد و نفع خواهیم برد»

و حال آنکه نمی دانید که فردا چه میشود، از آن رو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی طاهر است و بعد ناپدید میشود؟

به عوض آنکه باید گفت که «گر خدا بخواهد، زنده میمانیم و چنین و چنان میکنیم.»

اما الحال به عجب خود نخرمی کنید و هر چنین نخرد است.

۱۷ پس هر که نیکو بیکر کردن بداند و بعمل نیاورد، او را نگاه است.

هشدار به دولتندان

هانای دولتندان، بجهت مصیبتی که بر شما وارد می آید، گریه و ولوله نمائید.

۲ دولت شما فاسد و رخت شما بید خورده میشود.

۳ طلا و نقره شمار از ننگ میخورد و زنگ آنها بر شما شهادت خواهد داد و مثل آتش، گوشت شمار خواهد خورد. شما در زمان آخر خزانه اند و ختهاید.

۴ اینک مزد عملهایی که کشته های شمار در وید هاند و شما آن را به فریب نگاه داشته اید، فریاد بر می آورد و ناله های دروگران، به گوشهای رب الجنود رسیده است.

۵ بر روی زمین به ناز و کهرانی مشغول بوده، دلهای خود را در یوم قتل پروردید.

۶ بر مرد عادل فتوی دادید و او را به قتل رسانیدید و با شما مقاومت نمی کند.

صبر در زحمات

پسای برادران، تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید. اینک دهقان انتظار میکشد برای محصول گرانهای زمین و برایش صبر میکند تا باران اولین و

آخرین را بیابد.

- ۸ شمانیز صبر نمایید و دل‌های خود را قوی سازید زیرا که آمدن خداوند نزدیک است.
- ۹ ای برادران، از یکدیگر شکایت مکنید، مبادا بر شما حکم شود. اینک داور بر در ایستاده است.
- ۱۰ ای برادران، نمونه زحمت و صبر را بگیرید از انبیایی که به نام خداوند تکلم نمودند.
- ۱۱ اینک صابران را خوشحال می‌گوییم و صبرایوب را شنید هاید و انجام کار خداوند را دانسته‌اید، زیرا که خداوند بغایت مهربان و کریم است.

دعای ایمان

- لکن اول هم‌های برادران من، قسم مخورید نه به آسمان و نه به زمین و نه به هیچ سو گند دیگر، بلکه بلی شمایی باشد و فی شمایی، مبادا در تحکم بیفتید.
- ۱ اگر کسی از شما مبتلای بلایی باشد، دعا بنماید و اگر کسی خوشحال باشد، سرود بخواند.
- ۱۴ و هرگاه کسی از شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند.
- ۱۵ و دعای ایمان، مریض شمارشفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد بر خیزانید، و اگر گناه کرده باشد، از او آمرزیده خواهد شد.
- ۱۶ نزدیک دیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوت بسیار دارد.
- ۱۷ یاس مردی بود صاحب حواس مثل ما و به تمامی دل دعا کرد که باران نبارد و تا مدت سه سال و شش ماه نبارید.
- ۱۸ و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین ثمر خود را رویانید.
- ای برادران من، اگر کسی از شما از راستی منحرف شود و شخصی او را بازگرداند، بداندهر که گناهکار را از ضلالت راه او برگرداند، جانی را از موت رهانیده و گناهان بسیار را پوشانیده است.

رساله اول پطرس رسول

پطرس، رسول عیسی مسیح،

به غریبانی که پراکنده اند در پنتس و غلاطیه و قید و قیبه و آسیا و بطنیه؛
برگزیدگان بر حسب علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح برای اطاعت و باشیدن خون عیسی مسیح.
فیض و سلامتی بر شما افزون باد.

امیدزنده

متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما را بوساطت برخاستن عیسی مسیح از مردگان از نو تولید نمود برای امید
زنده،

بجهت میراث بیفساد و بیآلایش و ناپزمرده که نگاه داشته شده است در آسمان برای شما؛
که به قوت خدا محروس هستید به ایمان برای نجاتی که همیشه است تا در ایام آخر ظاهر شود.

۶ و در آن وجد مینمایید، هر چند در حال، اندکی از راه ضرورت در تجربه های گوناگون محزون شده اید،

تا آزمایش ایمان شما که از طلای فانی با آزموده شدن در آتش، گرانبهار است، برای تسبیح و جلال و اکرام یافت شود در حین ظهور عیسی مسیح.

۸ که او را اگر چه ندیده اید محبت مینمایید و الا ان اگر چه او را نمی بینید، لکن بر او ایمان آورده، وجد مینمایید با خرمیای که نمی توان بیان کرد و پر از
جلال است.

۹ و انجام ایمان خود یعنی نجات جان خویش را مینمایید.

که در باره این نجات، انبیایی که از فیضی که برای شما مقرر بود، اخبار نمودند، تفتیش و تفحص میکردند

و دریافت مینمودند که کدام و چگونه زمان است که روح مسیح که در ایشان بود از آن خبر میداد، چون از زحماتی که برای مسیح مقرر بود و جلالهایی

که بعد از آنها خواهد بود، شهادت میداد؛

و بدیشان مکشوف شد که نه به خود بلکه به ما خدمت میکردند، در آن اموری که شما اکنون از آنها خبر یافته اید از کسانی که به روح القدس که از آسمان
فرستاده شده است، بشارت داده اند و فرشتگان نیز مشتاق هستند که در آنها نظر کنند.

مقدس باشید

لذا کمردهای خود را ببندید و هشیار شده، امید کامل آن فیضی را که در مکاشفه عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد، بدارید.

۱۴ و چون ابنای اطاعت هستید، مشابه مشوید بدان شهواتی که در ایام جهالت میداشتید.

۱۵ بلکه مثل آن قدوس که شمارا خوانده است، خود شما نیز در هر سیرت، مقدس باشید.

۱۶ زیرا مکتوب است: «قدس باشید زیرا که من قدوسم.»

و چون او را پدر مینخوانید که بدون ظاهر بینی بر حسب اعمال هر کس داوری مینماید، پس هنگام غربت خود را با ترس صرف ننمایید.

۱۸ زیرا امیدانید که خریده شده اید از سیرت باطلی که از پدران خود یافته اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا،

بلکه به خون گرانها چون خون بره بیعیب و بیاداغ یعنی خون مسیح،

که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید،

که بوساطت او شما بر آن خدایی که او را از مردگان برخیزانید و او را جلال داد، ایمان آورد هاید تا ایمان و امید شما بر خدا باشد.

چون نفسهای خود را به اطاعت راستی ظاهر ساختن تا محبت برادرانه بپیدا داشته باشید، پس یکدیگر را از دل بشدت محبت بنمایید.

۲۳ از آنرو که تولد تازه یافته اید نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابد الا باد باقی است.

۲۴ زیرا که «ریشی مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت.

۲۵ لکن کلمه خدا تا ابد الا باد باقی است.» و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است.

لذا هر نوع کینه و هر مکرور یا وحسد و هر قسم بدگویی را ترک کرده،

چون اطفال نوزاده، مشتاق شیر روحانی و بیغش باشید تا از آن برای نجات نمو کنید،

اگر فی الواقع چشید هاید که خداوند مهربان است.

سنگهای زنده و قوم برگزیده

و به او تقرب جست، یعنی به آن سنگ زنده رده شده از مردم، لکن نزد خدا برگزیده و مکرم. ۵
 شمایز مثل سنگهای زنده بنا کرده میشود به عمارت روحانی و کهنات مقدس تا قربانی های روحانی و مقبول خدا را بواسطه عیسی مسیح بگذرانید. ۶
 بنا بر این، در کتاب مکتوب است که «ینک مینهم در صهیون سنگی سرزایه برگزیده و مکرم و هر که به وی ایمان آورد نجل نخواهد شد.»
 پس شمارا که ایمان دارید اگرام است، لکن آنانی را که ایمان ندارند، «ن سنگی که معماران رد کردند، همان سرزایه گردید»
 و «نگ لغزش دهنده و صخره مصادم» زیرا که اطاعت کلام نکرده، لغزش میخورند که برای همین معین شده اند.
 لکن شما قبیله برگزیده و کهنات ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید تا فضایل او را که شمارا از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید.

۱۰ که سابق قومی نبودید و الان قوم خدا هستید. آن وقت از رحمت محروم، اما الحال رحمت کرده شده اید.
 ای محبوبان، استدعایم که چون غریبان و بیگانگان از شهوات جسمی که بانفس در نزاع هستند، اجتناب نمایید؛
 و سیرت خود را در میان امتی نیکو دارید تا در همان امری که شمارا مثل بدکاران بد میگویند، از کارهای نیکوی شما که ببینند، در روز تقصد، خدا را
 تجید نمایند.

اطاعت از حکام و آقایان

لذا هر منصب بشری را بخاطر خدا و ناطاعت کنید، خواه پادشاه را که فوق همه است،
 و خواه حکام را که رسولان وی هستند، بجهت انتقام کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران.
 ۱۵ زیرا که همین است اراده خدا که به نیکوکاری خود، جهالت مردمان بیفهم را ساکت نماید،
 مثل آزادگان، امانه مثل آنانی که آزادی خود را پوشش شرارت میسازند بلکه چون بندگان خدا.
 ۱۷ همه مردمان را احترام کنید. برادران را محبت نمایید. از خدا بترسید. پادشاه را احترام نمایید.
 ای نوکران، مطیع آقایان خود باشید با کمال ترس، و نه فقط صالحان و مهربانان را بلکه کج خلقان را نیز.
 ۱۹ زیرا این ثواب است که کسی بجهت ضمیری که چشم بر خدا دارد، در وقتی که ناحق زحمت میکشد، در دهها مرتبه محتمل شود.
 ۲۰ زیرا چه نغز دارد هنگامی که گاه کار بوده، تازیانه خورید و محتمل آن شوید. لکن اگر نیکو کار بوده، زحمت کشید و صبر کنید، این نزد خدا
 ثواب است.

۲۱ زیرا که برای همین خوانده شده اید، چونکه مسیح نیز برای ماعذاب کشید و شمارا نمونهای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید،
 «هیچ گاه نکرده و مکر در زبانش یافت نشد.»

چون او را دشنام میدادند، دشنام پس نمی داد و چون عذاب میکشید تهدید نمی نمود، بلکه خویشتن را به داوور عادل تسلیم کرد.
 ۲۴ که خود گاهان ما را در بدن خویش بردار محتمل شد تا از گاه مرده شده، به عدالت زیست نماییم که به ضربهای او شفایا فتهاید.
 ۲۵ از آنرو که مانند گوسفندان گمشده بودید، لکن الحال به سوی شبان و اسقف جانهای خود برگشته اید.

زنان و شوهران

همچنینای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید تا اگر بعضی نیز مطیع کلام نشوند، سیرت زنان، ایشان را بدون کلام دریابد،
 چونکه سیرت طاهر و خدا ترس شمارا ببینند.
 ۳ و شمارا زینت ظاهری نباشد، از بافتن موی و متحلی شدن به طلا و پوشیدن لباس،
 بلکه انسانیت باطنی قلبی در لباس غیر فاسد روح حلیم و آرام که نزد خدا گرانهاست.
 ۵ زیرا بدینگونه زنان مقدسه در سابق نیز که متوکل به خدا بودند، خویشتن را زینت مینمودند و شوهران خود را اطاعت میکردند.
 ۶ مانند ساره که ابراهیم را مطیع میبود و او را آقامی خواند و شما دختران او شده اید، اگر نیکویی کنید و از هیچ خوف ترسان نشوید.
 و همچنینای شوهران، با فطانت با ایشان زیست کنید، چون با ظروف ضعیف تر زنانه، و ایشان را محترم دارید چون با شما وارث فیض حیات نیز هستند
 تا دعاها را شما باز داشته نشود.

زحمت کشیدن برای عدالت

خلاصه همه شما بکرای و همدرد و برادر دوست و مشفق و فروتن باشید.
 ۹ و بدی بعضی بدی و دشنام بعضی دشنام مدهید، بلکه برعکس برکت بطلید زیرا که میدانید برای این خوانده شده اید تا وارث برکت شوید.

۱۰ زیرا که میخواهد حیات را دوست دارد و ایام نیکویند، زبان خود را از بدی و لبهای خود را از فریب گفتن باز دارد؛ از بدی اعراض نماید و نیکویی را بهجا آورد؛ سلامتی را بطلبد و آن را تعاقب نماید.

از آنرو که چشمان خداوند بر عادلان است و گوشهای او به سوی دعای ایشان، لکن روی خداوند بر بدکاران است.»

و اگر برای نیکویی غیور هستید، کیست که به شما ضرری برساند؟ بلکه هر گاه برای عدالت زحمت کشیدید، خوشبحال شما. پس از خوف ایشان ترسان و مضطرب مشوید.

۱۵ بلکه خداوند مسیح را در دل خود تقدیس نماید و پیوسته مستعد باشید تا هر که سبب امیدی را که دارد از شما پرسد، او را جواب دهید، لیکن با حلم و ترس.

۱۶ و ضمیر خود را نیکو بدارید تا آنانی که بر سیرت نیکوی شما در مسیح طعن میزنند، در همان چیزی که شما را بد میگویند نجات کشند، زیرا اگر اراده خدا چنین است، نیکو کار بودن و زحمت کشیدن، بهتر است از بد کردار بودن.

۱۸ زیرا که مسیح نیز برای گاهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادلانی برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد؛ در حالیکه بحسب جسم مرد، لکن بحسب روح زنده گشت، و به آن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند، که سابق نافرمان بر دار بودند هنگامی که حلم خدا در ایام نوح انتظار میکشید، وقتی که کشتی بنا میشد، که در آن جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند، که نمونه آن یعنی تعمید کنون ما را نجات میدهد (دور کردن کثافت جسم بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا) بواسطه برخاستن عیسی مسیح، که به آسمان رفت و بدست راست خدا است و فرشتگان و قدرتها و قواط مطیع او شده اند.

زندگی موافق اراده خدا

لذا چون مسیح بحسب جسم برای ما زحمت کشید، شما نیز به همان نیت مسلح شوید زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، از نگاه باز داشته شده است.

۲ تا آنکه بعد از آن مابقی عمر را در جسم نه بحسب شهوات انسانی بلکه موافق اراده خدا بسر برد.

۳ زیرا که عمر گذشته کافی است برای عمل نمودن به خواهش امتهاد و در فحور و شهوات و میگساری و عیاشی و بزها و بتپرستیهای حرام رفتار نمودن.

۴ و در این متعجب هستند که شما همراه ایشان به سوی همین اسراف او باشی غمی شتابید و شمارا دشنام میدهند.

۵ و ایشان حساب خواهند داد بدو که مستعد است تا زندگان و مردگان را داوری نماید.

۶ زیرا که از اینجهت نیز به مردگان بشارت داده شد تا برایشان موافق مردم بحسب جسم حکم شود و موافق خدا بحسب روح زیست نمایند.

لکن انتهای همه چیز نزدیک است. پس خرد اندیش و برای دعاهشمار باشید.

۸ و اول همه بایکدیگر بشدت محبت نمایند زیرا که محبت کثرت گاهان را میپوشاند.

۹ و یکدیگر را بدون همههمه ممانی کنید.

۱۰ و هر یک بحسب نعمتی که یافته باشد، یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل و کلاء امین فیض گوناگون خدا.

۱۱ اگر کسی سخن گوید، مانند اقوال خدا بگوید و اگر کسی خدمت کند، بر حسب توانایی که خدا بدو داده باشد بکند تا در همه چیز، خدا بواسطه عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانایی تا ابد الابد هست، آمین.

زحمات بخاطر مسیح

ای حیbian، تعجب ننمایید از این آتشی که در میان شماست و بجهت امتحان شما میآید که گویا چیزی غریب بر شما واقع شده باشد.

۱۳ بلکه بقدری که شریک زحمات مسیح هستید، خشنود شوید تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجد نماید.

۱۴ اگر بخاطر نام مسیح رسوائی میکشید، خوشبحال شما زیرا که روح جلال و روح خدا بر شما آرام میگيرد.

۱۵ پس زنا هر چه چیکو از شما چون قاتل یاد زد یا شریک یا فضول عذاب نکشد.

۱۶ لکن اگر چون مسیحی عذاب بکشد، پس شرمنده نشود بلکه به این اسم خدا را تجید نماید.

۱۷ زیرا این زمان است که داوری از خانه خدا شروع شود؛ و اگر شروع آن از ماست، پس عاقبت کسانی که انجیل خدا را اطاعت نمی کنند چه خواهد شد؟

واگر عادل به دشواری نجات یابد، بیدین و نگاهکار کجایافت خواهد شد؟
پس کسانی نیز که بر حسب اراده خدا زحمت کشند، جانهای خود را در نیکوکاری به خالق امین بسپارند.

نصیحت به پیران و جوانان

پیران را در میان شما نصیحت میکنم، من که نیز با شما پیر هستم و شاهد بر زحمات مسیح و شریک در جلالی که مکشوف خواهد شد.

۲ گله خدا را که در میان شماست بچرانید و نظارت آن را بکنید، نه به زور بلکه به رضامندی و نه بجهت سود قبیح بلکه به رغبت؛

و نه چنانکه بر قسمت های خود خداوندی بکنید بلکه بجهت گله نمونه باشید،

تا در وقتی که رئیس شبانان ظاهر شود، تاج ناپژمرده جلال را بیابید.

همچنینای جوانان، مطیع پیران باشید بلکه همه بایکدیگر فروتنی را بر خود ببندید زیرا خدا با متکبران مقاومت میکند و فروتنان را فیض میبخشد.

۶ پس زبردست زور آور خدا فروتنی نماید تا شمارا در وقت معین سرفراز نماید.

۷ و تمام اندیشه خود را به وی واگذارید زیرا که او برای شما فکر میکند.

۸ هشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش میکند و کسی را میطلبد تا ببلعد.

۹ پس به ایمان استوار شده، با او مقاومت کنید، چون آگاه هستید که همین زحمات برادران شما که درد نیا هستند، میآید.

و خدای همه فیضها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده، است، شمارا بعد از کشیدن زحمتی قلیل کامل و استوار و توانا خواهد ساخت.

۱۱ اورا تا ابد الاباد جلال و توانایی باد، آمین.

تخیات

به توسط سلوانس که او را برادر امین شما می شمارم، مختصری نوشتم و نصیحت و شهادت میدهم که همین است فیض حقیقی خدا که بر آن قائم هستید.

۱۳ خواهر برگزیده باشما که در بابل است و پسر من مرقس به شما سلام میرسانند.

۱۴ یکدیگر را به بوسه محبتانه سلام نمایند و همه شمارا که در مسیح عیسی هستید، سلام باد آمین.

رساله دوم پطرس رسول

شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانبار به مساوی مایافته‌اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات‌دهنده. فیض و سلامتی در معرفت خدا و خداوند ماعیسی بر شما افزون باد. چنانکه قوت الهیه او همه چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است، به ماعتایت فرموده است، به معرفت او که ما را به جلال و فضیلت خود دعوت نموده، که بوساطت آنها و عده‌های بینهایت عظیم و گرانباهه ماده شده تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید و از فسادی که از شهوت در جهان است، خلاصی یابید.

جد و جهد روحانی

و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود فضیلت پیدا نمایم و در فضیلت، علم و در علم، عفت و در عفت، صبر و در صبر، دینداری و در دینداری، محبت برادران و در محبت برادران، محبت را.

- ۸ زیرا هرگاه اینها در شمایافت شود و بیفزاید، شمارائی گذارد که در معرفت خداوند ماعیسی مسیح کاهل یا بیشتر بوده باشید.
- ۹ زیرا هرگاه اینها ندارد، کور و کوتاه نظر است و تطهیر نگاهان گذشته خود را فراموش کرده است.
- لذا ای برادران بیشتر جد و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایم زیرا اگر چنین کنید هرگز لغزش نخواهید خورد.
- ۱۱ و همچنین دخول در ملکوت جاودانی خداوند و نجات‌دهنده ماعیسی مسیح به شما به دولتندی داده خواهد شد.

اساس ایمان ما

لذا از پیوسته یاد دادن شما از این امور غفلت نخواهم ورزید، هر چند آنها را امید دارید و در آن راستی که نزد شماست استوار هستید.

- ۱۳ لکن این را صواب میدانم، مادامی که در این خیمه هستم، شما را به یادآوری برانگیزانم.
- ۱۴ چونکه میدانم که وقت بیرون کردن خیمه من نزدیک است، چنانکه خداوند ماعیسی مسیح نیز مرا آگاهانید.
- ۱۵ و برای این نیز کوشش میکنم تا شما در هر وقت بعد از رحلت من، بتوانید این امور را یاد آورید.
- ۱۶ زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتم، چون از قوت و آمدن خداوند ماعیسی مسیح شمارا اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم.
- ۱۷ زیرا از خدای پدر اگرام و جلال یافت هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به اورسید که «ین است پسر حبیب من که از وی خوشنودم.» و این آواز از زمانی که با وی در کوه مقدس بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد.
- و کلام انبیا را نیز محکم تر داریم که نیکومی کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی در خشنده در مکان تاریک تا روز بشکافد و ستاره صبح در دل‌های شما طلوع کند.

۲۰ و این را نخست بدانید که هیچ نبوت کتاب از تفسیر خود نبی نیست.

۲۱ زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.

انبیای کذب

لکن در میان قوم، انبیای کذب نیز بودند، چنانکه در میان شما هم معلمان کذب خواهند بود که بدعت‌های مهلک را خفیه خواهند آورد و آن آقایی را که ایشان را خریدار نکار خواهند نمود و هلاکت سریع را بر خود خواهند کشید؛

و بسیاری فجور ایشان را متابعت خواهند نمود که به سبب ایشان طریق حق، مورد ملامت خواهد شد.

۳ و از راه طمع به سخنان جعلی شمارا خرید و فروش خواهند کرد که عقوبت ایشان از مدت مدید تاخیر نمی کند و هلاکت ایشان خوابیده نیست.

زیرا هرگاه خدا بر شتگانی که نگاه کردند، شفقت نمود بلکه ایشان را به جهنم انداخته، به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند؛

و بر عالم قدیم شفقت نمود بلکه نوح، و اعظ عدالت را با هفت نفر دیگر محفوظ داشته، طوفان را بر عالم بیدینان آورد؛

و شهرهای سدوم و عموره را خاکستر نموده، حکم به واژگون شدن آنها فرمود و آنها را برای آنانی که بعد از این بیدینی خواهند کرد، عبرتی ساخت؛

و لوط عادل را که از رفتار فاجرانه بیدینان رنجیده بود رها نمود.

۸ زیرا که آن مرد عادل در میانشان ساکن بوده، از آنچه میدید و میشنید، دل صالح خود را به کارهای قبیح ایشان هر روز رنجیده میداشت.

- ۹ پس خداوند میداند که عادلان را از تجربه رهایی دهد و ظالمان را تا به روز جزا در عذاب نگاه دارد.
- ۱۰ خصوص آتانی که در شهوات نجاست در پی جسم میروند و خداوندی را حقیر میدانند.
- و حال آنکه فرشتگانی که در قدرت و قوت افضل هستند، پیش خداوند برایشان حکم اقترا نمی زنند.
- ۱۲ لکن اینها چون حیوانات غیر ناطق که برای صید و هلاکت طبع متولد شده‌اند، ملامت میکنند بر آنچه نمی دانند و در فساد خود هلاک خواهند شد.
- ۱۳ و مزد ناراستی خود را خواهند یافت که عیش و عشرت یک روزه را سرور خود میدانند. لکها و عیبه‌ها هستند که در ضیافت‌های محبتانه خود عیش و عشرت مینمایند وقتی که باشما شادی میکنند.
- ۱۴ چشم‌های پر از زنادارند که از نگاه باز داشته نمی شود، و کسان ناپایدار را به دام میکشند؛ ابناى لعنت که قلب خود را برای طمع ریاضت داده‌اند، و راه مستقیم را ترک کرده، گمراه شدند و طریق بلعام بن بصور را که مزد ناراستی را دوست میداشت، متابعت کردند.
- ۱۶ لکن او از تقصیر خود توبیخ یافت که حمار گنگ به زبان انسان منتطق شده، دیوانگی نی را توبیخ نمود.
- اینها چشمه‌های بی‌آب و مه‌های رانده شده به باد شدیده هستند که برای ایشان ظلمت تاریکی جاودانی، مقرر است.
- ۱۸ زیرا که سخنان تکبرآمیز و باطل میگویند و آتانی را که از اهل ضلالت تازه رستگار شده‌اند، در دام شهوات به فجور جسمی میکشند، و ایشان را به آزادی وعده میدهند و حال آنکه خود غلام فساد هستند، زیرا هر چیزی که بر کسی غلبه یافته باشد، او نیز غلام آن است.
- ۲۰ زیرا هر گاه به معرفت خداوند و نجات‌دهنده ماعیسی مسیح از آرایش دنیوی رستند و بعد از آن، بار دیگر گرفتار و مغلوب آن گشتند، و آخر ایشان از او ایمل بدتر می شود.
- ۲۱ زیرا که برای ایشان بهتر میبود که راه عدالت رانداسته باشند از اینکه بعد از دانستن بار دیگر از آن حکم مقدس که بدیشان سپرده شده بود، برگردند.
- ۲۲ لکن معنی مثل حقیقی برایشان راست آمد که «گ به قی خود رجوع کرده است و خنزیر شسته شده، به غلطیدن در گل.»

روز خداوند

- این رساله دوم را ای حبیان الان به شمامی نویسم که به این هردو، دل پاک شمارا به طریق یادگاری برمی انگیزانم، تا بخاطر آرید کلماتی که انبیای مقدس، پیش گفته‌اند و حکم خداوند و نجات‌دهنده را که به رسولان شما داده شد.
- و نخست این را میدانید که در ایام آخر مستهزئین با استهزا ظاهر خواهند شد که بروفق شهوات خود رفتار نموده، خواهند گفت: «جاست وعده آمدن او؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، هر چیزی به همینطوری که از ابتدای آفرینش بود، باقی است.»
- زیرا که ایشان عمداً این غافل هستند که به کلام خدا آسمانها از قدیم بود و زمین از آب و به آب قائم گردید.
- ۶ و به این هردو، عالمی که آن وقت بود در آب غرق شده، هلاک گشت.
- ۷ لکن آسمان و زمین الان به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تار و زوری و هلاکت، مردم پیدین نگاه داشته شده‌اند.
- لکن ای حبیان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز.
- ۹ خداوند در وعده خود تاخیر نمی نماید چنانکه بعضی تاخیر می پندارند، بلکه بر شما تحمل مینماید چون نمی خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند.
- ۱۰ لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد.
- پس چون جمیع اینها متفرق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هر سیرت مقدس و دینداری؟
- و آمدن روز خدا را انتظار بکشید و آن را بشتابانید که در آن آسمانها سوخته شده، از هم متفرق خواهند شد و عناصر از حرارت گداخته خواهد گردید.
- ۱۳ ولی بحسب وعده او، منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم که در آنها عدالت ساکن خواهد بود.
- لذا ای حبیان، چون انتظار این چیزها را می کشید، جد و جهد نمائید تا نزد او بیداغ و بی عیب در سلامتی یافت شوید.
- ۱۵ و تحمل خداوند ما را نجات بداند، چنانکه برادر حبیب ما پولس نیز بر حسب حکمتی که به وی داده شد، به شما نوشت.
- ۱۶ و همچنین در سایر رساله‌های خود این چیزها را بیان مینماید که در آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی‌علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می کنند تا به هلاکت خود برسند.

پس شما ای حبیبان، چون این امور را از پیش میدانید، با حذر باشید که مبادا به گمراهی پیدینان ر بوده شده، از پایداری خود بیفتید. ۱۸ بلکه در فیض و معرفت خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح ترقی کنید، که او را از کنون تا ابد الابد جلال باد. آمین.

رساله اول یوحنا رسول

درباره کلمه حیات

- آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیدهایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگرستیم و دستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات.
- ۲ و حیات ظاهر شد و آن را دیدهایم و شهادت میدهم و به شما خبر میدهم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد.
- ۳ از آنچه دیده و شنیدهایم شمار اعلام مینماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و ما شراکت ما با پدر و پسرش عیسی مسیح است.
- ۴ و این را به شما مینویسم تا خوشی ما کامل گردد.

سلوک در نور

- و این است پیغامی که از او شنیدهایم و به شما اعلام مینمایم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست.
- ۶ اگر گوئیم که با وی شراکت داریم، در حالی که در ظلمت سلوک مینماییم، دروغ میگوئیم و راستی عمل نمیکنیم.
- ۷ لکن اگر در نور سلوک مینماییم، چنانکه او در نور است، بایکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک میسازد.
- ۸ اگر گوئیم که گناه نداریم خود را گمراه میکنیم و راستی در ما نیست.
- ۹ اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بپا مرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.
- ۱۰ اگر گوئیم که گناه نکردهایم، او را دروغگو می شماریم و کلام او در ما نیست.
- ای فرزندان من، این را به شما مینویسم تا گناه نکنید؛ و اگر کسی گاهی کند، شفיעی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل.
- ۲ و اوست کفر به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه بجهت تمام جهان نیز.
- ۳ و از این میدانیم که او را میشناسیم، اگر احکام او را نگاه داریم.
- ۴ کسیکه گوید او را میشناسم و احکام او را نگاه ندارد، دروغگوست و در وی راستی نیست.
- ۵ لکن کسیکه کلام او را نگاه دارد، فی الواقع محبت خدا در وی کامل شده است و از این میدانیم که در وی هستیم.
- ۶ هر که گوید که در وی میمانم، به همین طریقی که او سلوک مینمود، او نیز باید سلوک کند.
- ای حبیبان، حکمی تازه به شما نمی نویسم، بلکه حکمی کهنه که آن را از ابتدا داشتید؛ و حکم کهنه آن کلام است که از ابتدا شنیدید.
- ۸ و نیز حکمی تازه به شما مینویسم که آن در وی و در شما حق است، زیرا که تاریکی در گذراست و نور حقیقی الان میدرخشد.
- کسیکه میگوید که در نور است و از برادر خود نفرت دارد، تا حال در تاریکی است.
- ۱۰ و کسیکه برادر خود را محبت نماید، در نور ساکن است و لغزش در وی نیست.
- ۱۱ اما کسیکه از برادر خود نفرت دارد، در تاریکی است و در تاریکی راه میرود و نمی داند بجا میرود زیرا که تاریکی چشمانش را کور کرده است.
- ای فرزندان، به شما مینویسم زیرا که گناهان شما بخاطر اسم او آمرزیده شده است.
- ۱۳ ای پدران، به شما مینویسم زیرا او را که از ابتدا است میشناسید. ای جوانان، به شما می نویسم از آنجا که بر شریر غالب شدهاید. ای بچهها به شما نوشتم زیرا که پدر را میشناسید.
- ۱۴ ای پدران، به شما نوشتم زیرا او را که از ابتدا است میشناسید. ای جوانان، به شما نوشتم از آن جهت که توانا هستید و کلام خدا در شما ساکن است و بر شریر غلبه یافتهاید.
- ۱۵ دنیا را آنچه درد نیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست.
- ۱۶ زیرا که آنچه درد نیاست، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است.
- ۱۷ و دنیا و شهوات آن در گذراست لکن کسیکه به اراده خدا عمل میکند، تا به ابد باقی میماند.

ظهور دجالان

- ای بچهها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیدهایم که دجال میآید، الحال هم دجالان بسیار ظاهر شدهاند و از این میدانیم که ساعت آخر است.
- ۱۹ از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما میبودند با ما میماندند؛ لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان از ما نیستند.

- ۲۰ و اما شما از آن قدوس، مسح رایافتهاید و هر چیز را میدانید.
- ۲۱ نوشتیم به شما از این جهت که راستی را نمی دانید، بلکه از این رو که آن را می دانید و اینکه هیچ دروغ از راستی نیست. دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پدر و پسر را انکار می نماید.
- ۲۳ کسیکه پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسیکه اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد.
- و اما شما آنچه از ابتدا شنیدید در شما ثابت بماند، زیرا اگر آنچه از اول شنیدید، در شما ثابت بماند، شما نیز در پسر و در پدر ثابت خواهید ماند.
- ۲۵ و این است آن وعده های که او به ما داده است، یعنی حیات جاودانی.
- ۲۶ و این را به شما نوشتیم در باره آنانی که شما را گمراه میکنند.
- ۲۷ و اما در شما آن مسح که از او یافتهاید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد بلکه چنانکه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم میدهد و حق است و دروغ نیست، پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت میمانید.
- ۲۸ الانای فرزندان در او ثابت بمانید تا چون ظاهر شود، اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی نجل نشویم.
- ۲۹ اگر فهمیده اید که او عادل است، پس میدانید که هر که عدالت را به جا آورد، از وی تولد یافته است.

فرزندان خدا

ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی شناسد زیرا که او را شناخت. ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن میدانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید.

- ۳ و هر کس که این امید را بروی دارد، خود را پاک میسازد چنانکه او پاک است.
- و هر که گناه را بعمل میآورد، برخلاف شریعت عمل میکند زیرا گناه مخالف شریعت است.
- ۵ و میدانید که او ظاهر شد تا گناهان را بردارد و در وی هیچ گناه نیست.
- ۶ هر که در وی ثابت است گناه نمی کند و هر که گناه میکند او رانده است و نمی شناسد.
- ای فرزندان، کسی شما را گمراه نکند؛ کسیکه عدالت را به جا میآورد، عادل است چنانکه او عادل است.
- ۸ و کسیکه گناه میکند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا نگاه کار بوده است. و از این جهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد.
- ۹ هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی کند زیرا تخم او در وی میماند و او نمی تواند نگاه کار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است.
- ۱۰ فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر میگردند. هر که عدالت را به جا نمی آورد از خدا نیست و همچنین هر که برادر خود را محبت نمی نماید.

محبت به یکدیگر

زیرا همین است آن پیغامی که از اول شنیدید که یکدیگر را محبت نماییم.

۱۲ نه مثل قاتل که از آن شریرو و برادر خود را کشت؛ و از چه سبب او را کشت؟ از این سبب که اعمال خودش قبیح بود و اعمال برادرش نیکو.

۱۳ ای برادران من، تعجب نکنید اگر دنیا از شما نفرت گیرد.

۱۴ ما میدانیم که از موت گذشته، داخل حیات گشته ایم از اینکه برادران را محبت می نماییم. هر که برادر خود را محبت نمی نماید در موت ساکن است.

- ۱۵ هر که از برادر خود نفرت نماید، قاتل است و میدانید که هیچ قاتل حیات جاودانی در خود ثابت ندارد.
- از این امر محبت را دانستیم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم.
- ۱۷ لکن کسیکه معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج بیند و رحمت خود را از او باز دارد، چگونه محبت خدا را و ساکن است؟
- ای فرزندان، محبت را به جا آریم نه در کلام و زبان بلکه در عمل و راستی.
- ۱۹ و از این خواهیم دانست که از حق هستیم و دل های خود را در حضور او مطمئن خواهیم ساخت، یعنی در هر چه دل ما، ما را مذمت میکند، زیرا خدا از دل ما بزرگتر است و هر چیز را میداند.
- ای حبیبان، هر گاه دل ما ما را مذمت نکند، در حضور خدا اعتماد داریم.

۲۲ و هر چه سوال کنیم، از او میبایم، از آنجهت که احکام او را نگاه میداریم و به آنچه پسندیده اوست، عمل مینماییم. و این است حکم او که به اسم پسر او عیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبت نماییم، چنانکه به ما امر فرمود.

۲۳ و هر که احکام او را نگاه دارد، در او ساکن است و او در وی؛ و از این میشناسیم که در ما ساکن است، یعنی از آن روح که به ما داده است.

روحهارایا زما یید

ای حبیان، هر روح را قبول مکنید بلکه روحهارایا زما یید که از خدا هستند یانه. زیرا که انبیای کذب بسیار به جهان بیرون رفتند. به این، روح خدا را میشناسیم: هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست،

و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح دجال که شنید هاید که او میآید و الان هم در جهان است. ای فرزندان، شما از خدا هستید و بر ایشان غلبه یافت باید زیرا او که در شماست، بزرگتر است از آنکه در جهان است.

۵ ایشان از دنیا هستند از این جهت سخنان دنیوی میگویند و دنیایشان را می شنود.

۶ ما از خدا هستیم و هر که خدا را می شناسد ما را میشنود و آنکه از خدا نیست ما را نمی شنود. روح حق و روح ضلالت را از این تمیز میدهیم.

خدا محبت است

ای حبیان، یکدیگر را محبت بنماییم زیرا که محبت از خداست و هر که محبت مینماید از خدا مولود شده است و خدا را میشناسد، و کسی که محبت نمی نماید، خدا را نمی شناسد زیرا خدا محبت است.

۹ و محبت خدا به ما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاده است تا به وی زیست نماییم.

۱۰ و محبت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفار را گناهان ما شود.

۱۱ ای حبیان، اگر خدا با ما چنین محبت نمود، ما نیز می باید یکدیگر را محبت نماییم.

۱۲ کسی هرگز خدا را ندید؛ اگر یکدیگر را محبت نماییم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما کامل شده است.

از این میدانیم که در وی ساکنیم و او در ما زیرا که از روح خود به ما داده است.

۱۴ و ما دیدهایم و شهادت میدهیم که پدر پسر را فرستاد تا نجات دهنده جهان بشود.

۱۵ هر که اقرار میکند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا.

۱۶ و ما دانسته و باور کردیم آن محبتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی.

محبت در همین با ما کامل شده است تا در روز جزا ما را دلآوری باشد، زیرا چنانکه او هست، ما نیز در این جهان همچنین هستیم.

۱۸ در محبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف را بیرون میاندازد؛ زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد، در محبت کامل نشده است.

۱۹ ما او را محبت مینماییم زیرا که او اول ما را محبت نمود.

۲۰ اگر کسی گوید که خدا را محبت مینمایم و از برادر خود نفرت کند، دروغ گوست، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت نماید؟

و این حکم را از وی یافتیم که هر که خدا را محبت مینماید، برادر خود را نیز محبت بنماید.

ایمان به پسر خدا

هر که ایمان دارد که عیسی، مسیح است، از خدا مولود شده است؛ و هر که والد را محبت مینماید، مولود او را نیز محبت مینماید.

۲ از این میدانیم که فرزندان خدا را محبت می نماییم، چون خدا را محبت مینماییم و احکام او را به جامی آوریم.

۳ زیرا همین است محبت خدا که احکام او را نگاه داریم و احکام او گران نیست.

۴ زیرا آنچه از خدا مولود شده است، بردنیا غلبه مییابد؛ و غلبهای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ما است.

۵ کیست آنکه بردنیا غلبه یابد؟ جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست.

همین است او که به آب و خون آمد یعنی عیسی مسیح. نه به آب فقط بلکه به آب و خون. و روح است آنکه شهادت میدهد، زیرا که روح حق است.

۷ زیرا سه هستند که شهادت میدهند،

یعنی روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند.

۹ اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این است شهادت خدا که در باره پسر خود شهادت داده است.

۱۰ آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغگو شمرده است، زیرا به شهادتی که خدا در باره پسر خود داده است، ایمان نیاورده است.

۱۱ و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست.

۱۲ آنکه پسر را در حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است.

گفتار بیانی

این را نوشته‌ام به شما که به اسم خدا ایمان آورد هاید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسم پسر خدا ایمان بیاورید.

۱۴ و این است آن دلیری که نزدی داریم که هر چه بر حسب اراده او سوال نماییم، ما را می‌شنود.

۱۵ و اگر دانیم که هر چه سوال کنیم ما را می‌شنود، پس میدانیم که آنچه از او درخواست کنیم مییابیم.

۱۶ اگر کسی برادر خود را ببیند که گاهی را که منتهی به موت نباشد میکند، دعا بکند و او را حیات خواهد بخشید، به هر که گاهی منتهی به موت نکرده باشد. گاهی منتهی به موت هست؛ بجهت آن نمی گویم که دعا باید کرد.

۱۷ هر ناراستی گناه است، ولی گاهی هست که منتهی به موت نیست.

۱۸ و میدانیم که هر که از خدا مولود شده است، گاهی نمی کند بلکه کسی که از خدا تولد یافت خود را نگاه میدارد و آن شیرا و الماس نمی کند.

۱۹ و میدانیم که از خدا هستیم و تمام دنیا در شیر خوابیده است.

۲۰ اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حق و حیات جاودانی.

۲۱ ای فرزندان، خود را از بت‌ها نگاه دارید. آمین.

رساله دوم یوحنا رسول

من که پیرم، به خاتون برگزیده و فرزندانیش که ایشان را در راستی محبت مینمایم و نه من فقط بلکه همه کسانی که راستی را میدانند، بخاطر آن راستی که در ماساکن است و با ما تا به ابد خواهد بود.

فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند و پسر پدر در راستی و محبت با ما خواهد بود.

بسیار مسرور شدم چونکه بعضی از فرزندان تو را یافتم که در راستی رفتار میکنند، چنانکه از پدر حکم یافتیم.

۵ و الانای خاتون از تو التماس دارم نه آنکه حکمی تازه به تو بنویسم، بلکه همان را که از ابتداء داشتیم که یکدیگر را محبت بنماییم.

۶ و این است محبت که موافق احکام و سلوک بنماییم و حکم همان است که از اول شنیدید تا در آن سلوک نماییم.

زیرا گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی کنند. آن است گمراه کننده و دجال.

۸ خود را نگاه بدارید مباد آنچه را که عمل کردیم بر باد دهید بلکه تا اجرت کامل بیابید.

۹ هر که پیشوایی میکند و در تعلیم مسیح ثابت نیست، خدا را نیافته است. اما آنکه در تعلیم مسیح ثابت ماند، او هم پدر و پسر را دارد.

۱۰ اگر کسی به نزد شما آید و این تعلیم را نیاورد، او را به خانه خود میزیرید و او را تحتیت مگویید.

۱۱ زیرا هر که او را تحتیت گوید، در کارهای قبیحش شریک گردد.

چیزهای بسیار دارم که به شما بنویسم، لکن نخواستم که به کاغذ و مرکب بنویسم، بلکه امیدوارم که به نزد شما بیایم و زبانی گفتگو نمایم تا خوشی ما کامل شود.

فرزندان خواهر برگزیده تو، به تو سلام میرسانند. آمین.

رساله سوم یوحنا رسول

- من که پیرم، به غایس حبیب که او را در راستی محبت مینمایم.
- ای حبیب، دعا میکنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی، چنانکه جان تو کامیاب است.
- ۳ زیرا که بسیار شاد شدم چون برادران آمدند و بر راستی تو شهادت دادند، چنانکه تو در راستی سلوک مینمایی.
- ۴ مرا بیش از این شادی نیست که بشنوم که فرزندانم در راستی سلوک مینمایند.
- ۵ ای حبیب، آنچه میکنی به برادران خصوص به غریبان، به امانت میکنی،
- که در حضور کلیسا بر محبت تو شهادت دادند و هر گاه ایشان را بطور شایسته خدا بدرقه کنی، نیکویی مینمایی زیرا که بجهت اسم او بیرون رفتند و از امتها چیزی نمی گیرند.
- ۷ پس بر ما واجب است که چنین اشخاص را بپذیریم تا شریک راستی بشویم.
- به کلیسا چیزی نوشتم لکن دیو ترفیس که سرداری بر ایشان را دوست میدارد ما را قبول نمی کند.
- ۹ لهذا گرایم کارهایی را که او میکند به یاد خواهیم آورد زیرا به سخنان ناشایسته بر مایا و هگویی میکنند و به این قانع نشده، برادران را خود نمی پذیرد و کسانی را نیز که میخواهند، مانع ایشان میشود و از کلیسا بیرون میکند.
- ای حبیب به بدی اقتدا نمائ بلکه به نیکویی زیرا نیکو کردار از خداست و بد کردار خدا را ندیده است.
- ۱۱ همه مردم و خود راستی نیز بر دیمتریوس شهادت میدهند و ما هم شهادت میدهیم و آگاهید که شهادت ما راست است.
- مرا چیزهای بسیار بود که به تو بنویسم، لکن نمی خواهم به مرکب و قلم به تو بنویسم.
- ۱۳ لکن امیدوارم که به زودی تو را خواهیم دید و زبانی گفتگو کنیم.
- سلام بر تو باد. دوستان به تو سلام میرسانند. سلام مرا به دوستان نام به نام برسان.

رساله یهودا

یهودا، غلام عیسی مسیح و برادر یعقوب، به خوانده شد گانی که در خدای پدر حبیب و برای عیسی مسیح محفوظ میباشید. رحمت و سلامتی و محبت بر شما افزون باد.

هلاکت مردمان بیدین

ای حبیبان، چون شوق تمام داشتم که در باره نجات عام به شما بنویسم، ناچار شدم که الان به شما بنویسم و نصیحت دهم تا شما مجاهده کنید برای آن ایمانی که یک بار به مقدسین سپرده شد.

۴ زیرا که بعضی اشخاص در خفا در آمده اند که از قدیم برای این قصاص مقرر شده بودند؛ مردمان بیدین که فیض خدای ما را به فجور تبدیل نموده و عیسی مسیح آقای واحد و خداوند ما را انکار کرده اند.

پس میخوایم شمارا یاد دهم، هر چند همه چیز را دفعه میدانید که بعد از آنکه خداوند، قوم را از زمین مصر رهایی بخشیده بود، بار دیگر بی ایمانان را هلاک فرمود.

۶ و فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است.

۷ و همچنین سدوم و غموره و سایر بلدان نواحی آنها مثل ایشان چونکه زنا کار شدند و در پی بشر دیگر افتادند، در عقوبت آتش ابدی گرفتار شده، بجهت عبرت مقرر شدند.

لیکن با وجود این، همه این خواب بینندگان نیز جسد خود را نجس میسازند و خداوندی را خوار می شمارند و بر بزرگان تهمت میزنند.

۹ امامیکائیل، رئیس ملائکه، چون در باره جسد موسی با ابلیس منازعه میکرد، جرات نمود که حکم اقرار او بر زند بکنند که گفت: «داوند تورا تو بیخ فرماید.»

لکن این اشخاص بر آنچه نمی دانند افتراء میزنند و در آنچه مثل حیوان غیر ناطق بالطبع فهمیده اند، خود را فاسد می سازند.

وای بر ایشان زیرا که به راه قائن رفتند و در گمراهی بلعام بجهت اجرت غرق شده اند و در مشاجرت قورح هلاک گشته اند.

۱۲ اینها در ضیافت های محبتانه شما سخنرهایا هستند چون با شما شادی میکنند، و شبانانی که خویشان را بی خوف میپروند و ابرهای بی آب از یاد هاراند شده و در ختان صیفی بیبوه، دوباره مرده و از ریشمکنده شده،

و امواج جوشیده دریا که رسوایی خود را مثل کف بر می آورند و ستارگان آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمت جاودانی مقرر است.

۱۴ لکن خون که هفتم از آدم بود، در باره همین اشخاص خبر داده، گفت: «ینک خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود یهودا آمد

تا بر همه داوری نماید و جمیع بیدینان را ملزم سازد، بر همه کارهای بیدینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که نگاهکاران بیدین به خلاف او گفتند.» اینانند همه همگان و گله مندان که بر حسب شهوات خود سلوک مینمایند و به زبان خود سخنان تکبر آمیزی گویند و صورت های مردم را بجهت سود می پسندند.

دعوت به پایداری

اما شما ای حبیبان، بخاطر آوردن آن سخنانی که رسولان خداوند ما عیسی مسیح پیش گفته اند،

چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستهزین خواهند آمد که بر حسب شهوات بیدینی خود رفتار خواهند کرد.

۱۹ اینانند که تفرقه پیدامیکنند و نفسانی هستند که روح را ندارند.

اما شما ای حبیبان، خود را به ایمان اقدس خود بنا کرده و در روح القدس عبادت نموده،

خویشان را در محبت خدا محفوظ دارید و منتظر رحمت خداوند ما عیسی مسیح برای حیات جاودانی بوده باشید.

۲۲ و بعضی را که مجادله میکنند ملزم سازید.

۲۳ و بعضی را از آتش بیرون کشیده، برهائید و بر بعضی با خوف رحمت کنید و از لباس جسم آلود نفرت نمایید.

ستایش پایانی

الان اورا که قادر است که شمارا از لغزش محفوظ دارد و در حضور جلال خود شمارا بی عیب به فرحی عظیم قائم فرماید،

یعنی خدای واحد و نجات دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد الان و تا ابد الاباد. آمین.

مکاشفه یوحنا رسول

مقدمه

مکاشفه عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری را که میباید زود واقع شود، بر غلامان خود ظاهر سازد و بوسیله فرشته خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا،

که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.

۳ خوشبختان کسب میخوانند و آنانی که میشوند کلام این نبوت را، و آنچه در این مکتوب است نگاه میدارند، چونکه وقت نزدیک است.

تجیات و ستایش خدا

یوحنا، به هفت کلیسای که در آسیا هستند.

و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مرا و را که ما را محبت مینماید و ما را از نگاهان مابه خون خود شست،

و ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان و کهنه ساخت، او را جلال و توانایی باد تا ابد الابد. آمین.

اینک با برهامیاید و هرچشمی او را خواهد دید و آنانی که او را نیزه زدند و تمامی امت های جهان برای وی خواهند نالید. بلی!

«ن هستم الف و یا، اول و آخر،» میگوید آن خداوند خدا که هست و بود و میآید، قادر علی الاطلاق.

روای یوحنا

من یوحنا که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، بجهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیرهای مسمی به پطمس شدم.

۱۰ و در روز خداوند در روح شدم و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم،

که میگفت: «ن الف و یا اول و آخر هستم. آنچه میبینی در کتابی بنویس و آن را به هفت کلیسای که در آسیا هستند، یعنی به افسس و اسمیرنا و پرماس و طیاتیرا و ساردس و فیلا دلفیه و لاود کیه بفرست.»

پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم مینمود بنگرم؛ و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم،

و در میان هفت چراغدان، شبیه پسرانسان را که ردای بلند در برداشت و بر سینه وی کمر بندی طلا بسته بود،

و سر موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش،

و پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار؛

و در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری دو دم تیز بیرون میآمد و چهرهاش چون آفتاب بود که در قوتش میتابد.

و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهای افتادم و دست راست خود را بر من نهاد، گفت: «رسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده؛

و مرده شدم و اینک تا ابد الابد با زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است.

۱۹ پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد،

سرفهت ستارههای را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا میباشند.

به کلیسای افسس

«فرشته کلیسای در افسس بنویس که این را میگوید او که هفت ستاره را بدست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا می خرامد.

۲ میدانم اعمال تو را و مشقت و صبر تو را و اینکه متحمل اشارتی توانی شد و آنانی را که خود را رسولان میخوانند و نیستند از مودی و ایشان را دروغگو یافتی؛

و صبر داری و بخاطر اسم من تحمل کردی و خسته نگشتی.

«کن بختی بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک کردهای.

۵ پس بخاطر آن که از کجا افتادهای و توبه کن و اعمال نخست را بعمل آور و الاز بودی نزد تو میآیم و چراغدان را از مکانش نقل میکنم اگر توبه نکنی.

۶ لکن این را داری که اعمال نقولا و یان را دشمن داری، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم.

«نکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه میگوید: هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خداست بخورد.»

به کلیسای اسمیرنا

«به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را میگوید آن اول و آخر که مرده شد و زنده گشت.

۹ اعمال و تنگی و مفلسی تو را میدانم، لکن دو تلمذ هستی و کفر آنانی را که خود را یهود میگویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند.

۱۰ از آن زحماتی که خواهی کشید مترس. اینک ابلیس بعضی از شمار در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوی و مدت ده روز زحمت خواهی کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.

۱۱ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه میگوید: هر که غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت.

به کلیسای پرغامس

«به فرشته کلیسای در پرغامس بنویس این را میگوید او که شمشیر دو دم تیز را دارد.

۱۳ اعمال و مسکن تو را میدانم که تخت شیطان در آنجاست و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار نمودی، نه هم در ایامی که انطیپاس شهید امین من در میان شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد.

۱۴ لکن بحث کمی بر تو دارم که در آنجا شخصی را داری که متمسکند به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنیاسرائیل سنگی مصادم بیندازد تا قربانی های بهار را بخورد و زنا کنند.

۱۵ و همچنین کسانی را داری که تعلیم نقولا و یان را پذیرفته اند.

۱۶ پس توبه کن و الا بزودی نزد تو می آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهم کرد.

۱۷ آنکه گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه میگوید: و آنکه غالب آید، از من مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی داند جز آنکه آن را یافته باشد.

به کلیسای طیاتیرا

«به فرشته کلیسای در طیاتیرا بنویس این را میگوید پسر خدا که چشمان او چون شعله آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است.

۱۹ اعمال و محبت و خدمت و ایمان و صبر تو را می دانم و اینکه اعمال آخر تو بیشتر از اول است.

۲۰ لکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابیل نامی را راه میدهی که خود را انبیه میگوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا میکند که مرتکب زنا و خوردن قربانی های بهایشوند.

۲۱ و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی خواهد از زنا و خوردن خود توبه کند.

۲۲ اینک او را بر بستری میاندم و آنانی را که با او زنا میکنند، به مصیبتی سخت مبتلا میگردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند،

و اولادش را به قتل خواهم رسانید. آنگاه همه کلیساها خواهند دانست که من امتحان کننده جگرها و قلوب و هر یکی از شمار بر حسب اعمالش خواهم داد.

۲۴ لکن باقی ماندگان شمارا که در طیاتیرا هستید و این تعلیم را پذیرفتهاید و عمقهای شیطان را چنانکه میگویند نفهمید هاید، بار دیگری بر شما نمی گذارم، جز آنکه به آنچه دارید تا هنگام آمدن من تمسک جویند.

۲۶ و هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امت ها قدرت خواهم بخشید

تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند و مثل کوزه های کوزه گر خرد خواهند شد، چنانکه من نیز از پدر خود یاد گرفتم.

۲۸ و به او ستاره صبح را خواهم بخشید.

۲۹ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه میگوید.

به کلیسای ساردس

«به فرشته کلیسای در ساردس بنویس این را میگوید او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را میدانم که نام داری که زندهای ولی مرده هستی.

۲ بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فناست، استوار نماز را که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم.

۳ پس بیاد آور چگونه یافتهای و شنیدهای و حفظ کن و توبه نماز را هر گاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.

۵ «کن در ساردس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحق هستند. هر که غالب آید به جامه سفید ملبس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات من خواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود.

۶ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه میگوید.

به کلیسای فیلا دل فیه

«به فرشته کلیسای در فیلا دل فیه بنویس که این را میگوید آن قدوس و حق که کلید او در دارد که میگذارد و هیچکس نخواهد بست و می بندد و هیچکس نخواهد گشود.

۸ اعمال تو را می دانم. اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار نمودی.

۹ اینک می‌دهم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود مینامند و نیستند بلکه دروغ میگویند. اینک ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نمودم.

۱۰ چونکه کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید.

۱۱ بزودی می‌آیم، پس آنچه داری حفظ کن مبادا کسی تاج تو را بگیرد.

۱۲ هر که غالب آید، او را در هیكل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل میشود و نام جدید خود را بروی خواهم نوشت.

۱۳ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه میگوید.

به کلیسای لا تود کیه

«به فرشته کلیسای در لا تود کیه بنویس که این را میگوید آمین و شاهد آمین و صدیق که ابتدای خلقت خداست.

۱۵ اعمال تو را میدانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاشکه سرد بودی یا گرم.

۱۶ لهذا چون فاطر هستی یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد.

۱۷ زیرا می گوئی دولت مند هستم و دولت اند و ختمام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان.

۱۸ تو را نصیحت میکنم که ز مصفای به آتش را از من بخری تا دولت مند شوی، و رخت سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود و سوره را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی.

۱۹ هر که را من دوست میدارم، تو بیخ و تا دیب مینمایم. پس غیور شو و توبه نما.

۲۰ اینک بر در ایستاده میگویم، اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من.

۲۱ آنکه غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنانکه من غلبه یافته و با پدر خود بر تخت او نشستم.

۲۲ هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه میگوید.»

تختی در آسمان

بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌های در آسمان باز شده است و آن آواز اول را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن میگفت، دیگر باره میگوید: «ه ایخا صعود نماتا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم.»

فی الفور در روح شدم و دیدم که تختی در آسمان قائم است و بر آن تخت نشیننده‌های.

۳ و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و قوس قزحی در گردن تخت که به منظر شباهت به زمره دارد

و گردا گرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تختها بیست و چهار پیر که جامهای سفید در بردارند نشسته دیدم و بر سر ایشان تاجهای زرین.

۵ و از تخت، بر قها و صداها و رعد هابری آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا میباشند.

۶ و در پیش تخت، دریایی از شیشه مانند بلور در میان تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند.
 ۷ و حیوان اول مانند شیر بود؛ و حیوان دوم مانند گوساله؛ و حیوان سوم صورتی مانند انسان داشت؛ و حیوان چهارم مانند عقاب پرنده.
 و آن چهار حیوان که هر یکی از آنهاشش بال دارد، گرداگرد و درون به چشمان پر هستند و شبانه روز با نغمی ایستند از گفتن «دوس قدوس قدوس،
 خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و میآید.»
 و چون آن حیوانات جلال و تکریم و سپاس به آن تخت نشینی که تا ابد الا باد زنده است میخوانند،
 آنگاه آن بیست و چهار پیر میافتند در حضور آن تخت نشین و او را که تا ابد الا باد زنده است عبادت میکنند و تاجهای خود را پیش تخت انداخته، میگویند:
 «ی خداوند، مستحقی که جلال و اکرام و قوت را بیایی، زیرا که تو همه موجودات را آفریده‌ای و محض اراده تو بودند و آفریده شدند.»

کتاب و بره

و دیدم بردست راست تخت نشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون، و مختوم به هفت مهر.
 ۲ و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که «بست مستحق اینکه کتاب را بگشاید و مهرهایش را بردارد؟»
 و هیچکس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند.
 ۴ و من بشدت میگریستم زیرا هیچکس که شایسته گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد.
 ۵ و یکی از آن پیران به من میگوید: «ریان مباح! اینک آن شیری که از سبط یهود اوریسه داود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید.»
 و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، برهای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خداوند که
 به تمامی جهان فرستاده میشوند.
 ۷ پس آمد و کتاب را از دست راست تخت نشین گرفته است.
 ۸ و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند و هر یکی از ایشان بریطی و کاسه‌های زرین پراز بخوردارند که دعاهای
 مقدسین است.
 ۹ و سرودی جدید میسر ایند و میگویند: «ستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهایش هستی زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر
 قبیله و زبان و قوم و امت خریدی
 و ایشان را برای خدای ماباد شاهان و کهنه ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.»
 و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرورها هزاران هزار بود؛
 که به آواز بلند میگویند: «ستحق است بره ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.»
 و هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین و در زیر زمین و در دریاست و آنچه در آنها مییابد، شنیدم که میگویند: «خت نشین و بره را برکت و تکریم و جلال و توانایی
 باد تا ابد الا باد.»
 و چهار حیوان گفتند: «مین!» و آن پیران به روی در افتادند و سجده نمودند.

گشودن شش مهر

و دیدم چون بره یکی از آن هفت مهر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رع میگوید: «یا بین!»
 و دیدم که ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبه کننده و تاغلبه نماید.
 و چون مهر دوم را گشود، حیوان دوم را شنیدم که میگوید: «یا بین!»
 و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکشد؛ و به وی شمشیری بزرگ داده شد.
 و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوم را شنیدم که میگوید: «یا بین!» (و دیدم اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی بدست خود دارد.
 ۶ و از میان چهار حیوان، آوازی را شنیدم که میگوید: «ک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جویبه یک دینار و به روغن و شراب ضرر
 مرسان.»
 و چون مهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که میگوید: «یا بین!»
 و دیدم که اینک اسبی زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالم اموات از عقب او میآید؛ و به آن دو اختیار بر یک ربع زمین داده شد تا به
 شمشیر و قسط و موت و با و حوش زمین بکشند.
 و چون مهر پنجم را گشود، در زیر من ذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛

که به آواز بلند صدا کرده، می‌گفتند: «ای خداوند قدوس و حق، تا به کی انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟»
 و به هر یکی از ایشان جام‌های سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد هم‌قطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.
 و چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله‌های عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشیمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛
 و ستارگان آسمان بر زمین فروریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده، میوه‌های نارس خود را می‌افشانند.
 ۱۴ آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت.
 ۱۵ و پادشاهان زمین و بزرگان و سپه سالاران و دولتمندان و جباران و هر غلام و آزاد خود را در مغارها و صخره‌های کوه‌ها پنهان کردند.
 ۱۶ و به کوه‌ها و صخره‌ها می‌گویند که «رمایفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تخت نشین و از غضب بره؛
 زیرا روز عظیم غضب اورسیده است و کیست که میتواند ایستاد؟»

مهر کردن بندگان خدا

و بعد از آن دیدم چهار فرشته، بر چهار گوشه زمین ایستاده، چهار باد زمین را بازمی‌دارند تا باد بر زمین برود و بر هیچ درخت نوزد.
 ۲ و فرشته دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا می‌آید و مهر خدای زنده را دارد. و به آن چهار فرشته‌ای که بدیشان داده شد که زمین و دریا را ضرر
 رسانند، به آواز بلند ندا کرده،

می‌گوید: «بچ ضرری به زمین و دریا و درختان م‌رسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانی ایشان مهرزنیم.

۴ و عدد مهر شدگان را شنیدم که از جمیع اسباط بنیاسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مهر شدند.

و از سبط یهودا و از ده هزار مهر شدند؛ و از سبط روبین و از ده هزار؛ و از سبط جاد و از ده هزار؛

و از سبط اشیر و از ده هزار؛ و از سبط نفتالیم و از ده هزار؛ و از سبط منسی و از ده هزار؛

و از سبط شمعون و از ده هزار؛ و از سبط لوی و از ده هزار؛ و از سبط یساکارد و از ده هزار؛

و از سبط زبولون و از ده هزار؛ و از سبط یوسف و از ده هزار؛ و از سبط بنیامین و از ده هزار مهر شدند.

گروهی عظیم با جامه‌های سفید

و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچکس ایشان را نتواند شمرد، از هرامت و قبيله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره به جامه‌های
 سفید آراسته و شاخه‌های نخل به دست گرفته، ایستاده‌اند

و به آواز بلند ندا کرده، می‌گویند: «جات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره را است.»

و جمیع فرشتگان در گردنخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی در افتاده، خدا را سجده کردند

و گفتند: «مین! برکت و جلال و حکمت و سپاس و کرامت و قوت و توانایی، خدای ما را باد تا ابد الابد. آمین.»

و یکی از پیران متوجه شده، به من گفت: «این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده‌اند؟»

من او را گفتم: «داوند اتو میدانی؟» ایشان گفت: «ایشان کسانی می‌باشند که از عذاب سخت بیرون می‌آیند و لباس خود را به خون بره شست و شو کرده،
 سفید نمود ه‌اند.

۱۵ از این جهت پیش روی تخت خدا ایند و شبانه روز در هیکل او وی را خدمت میکنند و آن تخت نشین، خیمه خود را بر ایشان بر پا خواهد داشت.

۱۶ و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرمایی بر ایشان نخواهد رسید.

۱۷ زیرا بره‌های که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه‌های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود؛ و خدا هر اشکی را از چشمان
 ایشان پاک خواهد کرد.»

مهر هفتم

و چون مهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد.

۲ و دیدم هفت فرشته را که در حضور خدا ایستاده‌اند که به ایشان هفت کرنا داده شد.

۳ و فرشته‌های دیگر آمده، نزد من ایستاد با جمری طلا و بخور بسیار بدو داده شد تا آن را به دعاهای جمیع مقدسین، بر مذبح طلا که پیش تخت است
 بدهد،

و دود بخور، از دست فرشته باد عاهای مقدسین در حضور خدا بالا رفت.

۵ پس آن فرشته مجمر را گرفته، از آتش مذبح آن را پر کرد و به سوی زمین انداخت و صداها و رعدها و بر قها و زلزله حادث گردید.

هفت کرنا

وهفت فرشتهای که هفت کرنا را داشتند خود را مستعد نواختن نمودند و چون اولی بنواخت تگرگ و آتش باخون آمیخته شده، واقع گردید و به سوی زمین ریخته شد و ثلث درختان سوخته و هر گیاه سبز سوخته شد. و فرشته دوم بنواخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ، به آتش افروخته شده، به دریا افکنده شد و ثلث دریاخون گردید، و ثلث مخلوقات دریایی که جان داشتند، بمردند و ثلث کشتیها تباہ گردید. و چون فرشته سوم نواخت، ناگاه ستاره‌های عظیم، چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهرها و چشمه‌های آب افتاد. ۱۱ و اسم آن ستاره را افسنتین میخوانند؛ و ثلث آبها به افسنتین مبدل گشت و مردمان بسیار از آبهای که تلخ شده بودند مردند. و فرشته چهارم بنواخت و به ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان صدمه رسانید تا ثلث آنها تاریک گردید و ثلث روز و ثلث شب همچین بینور شد. ۱۳ و عقابن را دیدم و شنیدم که در وسط آسمان میپرد و به آواز بلند میگوید: «ای وای وای بر ساکنان زمین، بسبب صدهای دیگر کرنا، آن سه فرشتهای که میباید بنوازند.»

و چون فرشته پنجم نواخت، ستاره‌های را دیدم که بر زمین افتاده بود و کلید چاه‌ها و به بدو داده شد. ۲ و چاه‌ها و به را گشاد و دودی چون دود تنوری عظیم از چاه بالا آمد و آفتاب و هو از دود چاه تاریک گشت. ۳ و از میان دود، ملخ‌ها به زمین برآمدند و به آنها قوتی چون قوت عقربهای زمین داده شد و بدیشان گفته شد که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه به آن مردمانی که مهر خدا را بر پیشانی خود ندارند. ۵ و به آنها داده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدت پنج ماه معذب بدارند و اذیت آنها مثل اذیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش زند. ۶ و در آن ایام، مردم طلب موت خواهند کرد و آن را نخواهند یافت و تمنای موت خواهند داشت، اما موت از ایشان خواهد گریخت. و صورت ملخ‌ها چون اسبهای آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاج‌های شبیه طلا، و چهره‌های ایشان شبیه صورت انسان بود. ۸ و موی داشتند چون موی زنان، و دندان‌هایشان مانند دندان‌های شیران بود. ۹ و جوشن‌ها داشتند، چون جوشن‌های آهنین و صدای بال‌های ایشان، مثل صدای ارابه‌های اسبهای بسیار که به جنگ همی تازند. ۱۰ و دما چون عقرب‌ها با نیش‌ها داشتند؛ و در دم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند. ۱۱ و بر خود، پادشاهی داشتند که ملک الها و به است که در عبرانی به ابدون مسمی است و در یونانی اورا پلپون خوانند. ۱۲ یک وای گذشته است. اینک دو وای دیگر بعد از این میآید. و فرشته ششم بنواخت که ناگاه آوازی از میان چهار شاخ مذبح طلایی که در حضور خداست شنیدم که به آن فرشته ششم که صاحب کرنا بود میگوید: «ن چهار فرشته را که بر نهر عظیم فرات بست‌اند، خلاص کن.» پس آن چهار فرشته که برای ساعت و روز و ماه و سال معین میباشند تا اینکه ثلث مردم را بکشند، خلاصی یافتند. ۱۶ و عدد جنود سواران، دو یست هزار هزار بود که عدد ایشان را شنیدم.

و به اینطور اسبان و سواران ایشان را در رویدادیم که جوشن‌های آتشین و آسمان‌جونی و کبریتی دارند و سرهای اسبان چون سر شیران است و از دهان‌شان آتش و دود و کبریت بیرون میآید. ۱۸ از این سه بلا یعنی آتش و دود و کبریت که از دهان‌شان برمی‌آید، ثلث مردم هلاک شدند. ۱۹ زیرا که قدرت اسبان در دهان و دم ایشان است، زیرا که دم‌های آنها چون مارهاست که سرها دارد و به آنها اذیت میکنند. ۲۰ و سایر مردم که به این بلا یا کشته نگشتند، از اعمال دست‌های خود توبه نکردند تا آنکه عبادت دیوها و بت‌های طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب را که طاقت دیدن و شنیدن و خرامیدن ندارند، ترک کنند؛ و از قتل‌ها و جادوگری‌ها و زنا و دزدی‌های خود توبه نکردند.

فرشته زور آور و گناچه

و دیدم فرشته زور آور دیگری را که از آسمان نازل میشود که ابری در بردارد، و قوس قرچی بر سرش و چهره‌اش مثل آفتاب و پای‌هایش مثل ستون‌های آتش. ۲ و در دست خود گناچه‌های گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛

وبه آواز بلند، چون غرش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند.
 ۴ و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که میگوید: «نچه هفت رعد گفتند مهر کن و آنها را بنویس.»
 و آن فرشته‌های را که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده،
 قسم خورده او که تا ابد اباد زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است آفرید که «عد
 از این زمانی نخواهد بود،
 بلکه در ایام صدای فرشته هفتم، چون کرنا را میباید بنوازد، سر خدا به اتمام خواهد رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را بشارت داد.»
 و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا خطاب کرده، میگوید: «رونگا بچه گشاده را از دست فرشته‌های که بر دریا و زمین ایستاده
 است بگیر.»
 پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم که گنجینه را به من بدهد. او مرا گفت: «گیر و بخور که اندر رونت راتلخ خواهد نمود، لکن در دهانت چون
 عسل شیرین خواهد بود.»
 پس گنجینه را از دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید.
 ۱۱ و مرا گفت که «باید تو اقوام و امتهای و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوت کنی.»

دو شاهد خدا

و نیای مثل عصابه من داده شد و مرا گفت: «رخیز و قدس خدا و مذبح و آتانی را که در آن عبادت میکنند پیمایش نما.
 ۲ و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آن را میپیمایز که به امتهاداده شده است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود.
 ۳ و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دو بیست و شصت روز نبوت نمایند.»
 اینانند و درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده‌اند.
 ۵ و اگر کسی بخواد بدیشان اذیت رساند، آتشی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان را فرو میگیرد؛ و هر که قصد اذیت ایشان دارد، بدینگونه باید
 کشته شود.
 ۶ اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد و قدرت برآباد دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هر گاه بخوانند، به
 انواع بلا یا مبتلا سازند.
 و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هوا به برمی آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت
 و بدنهای ایشان در شارع عام شهر عظیم که به معنی روحانی، به سدوم و مصر مسمی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند.
 ۹ و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امتهای بدنهای ایشان را سه روز و نیم نظاره میکنند و اجازت نمی دهند که بدنهای ایشان را به قبر سپارند.
 ۱۰ و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی میکنند و نزدیک دیگرها را خواهند فرستاد، از آنرو که این دونی ساکنان زمین را معذب ساختند.
 و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا بدیشان درآمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت.
 ۱۲ و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان میگوید: «ه اینجا صعود نمایند.» پس درابر، به آسمان بالا شدند و دشمنان ایشان را دیدند.
 ۱۳ و در همان ساعت، زلزله‌های عظیم حادث گشت که دهیک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان ترسان گشته،
 خدای آسمان را تعجب کردند.
 ۱۴ و ای دوم در گذشته است. اینک وای سوم بزودی میآید.

کرناى هفتم

و فرشته‌های بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند: «لنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابد اباد حکمرانی خواهد
 کرد.»
 و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشستند، به روی در افتاده، خدا را سجده کردند
 و گفتند: «و را شکر میکنیمای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را بدست گرفته، به سلطنت پرداختی.»
 ۱۸ و امت‌ها خشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تابندگان خود یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان
 نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی.»

وقدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهد نامہ او در قدس او ظاهر شد و بر قہا و صداها و زلزلہ و تگرگ عظیمی حادث شد.

زن و ازدها

و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی کہ آفتاب را در بردارد و ماہ زیر پایہایش و بر سرش تاجی از دوازده ستارہ است، و آبتن بودہ، از در زہ و عذاب زایدن فریاد بر می آورد.

۳ و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد کہ اینک از دہای بزرگ آتشگون کہ او را ہفت سر و دہ شاخ بود و بر سر ہایش ہفت افسر؛ و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیدہ، آنہا را بر زمین ریخت. و از دہا پیش آن زن کہ میزاید بایستاد تا چون زیاد فرزند او را ببعد.

۵ پس پسر نرینہای را زاید کہ ہمہ امت ہای زمین را بہ عصای آہنن حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش بہ نزد خدا و تخت او ر بودہ شد. ۶ وزن بہ بیابان فرار کرد کہ در آنجا مکانی برای وی از خدا میباشدہ است تا او را مدت ہزار و دوست و شصت روز پرورند.

و در آسمان جنگ شد: میکائیل و فرشتگان با از دہا جنگ کردند و از دہا و فرشتگان جنگ کردند، ولی غلبہ نیافتند بلکہ جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد.

۹ و از دہای بزرگ انداختہ شد، یعنی آن مار قدیمی کہ بہ ابلیس و شیطان مسمی است کہ تمام ربع مسکون را میفریبد. او بر زمین انداختہ شد و فرشتگان با وی انداختہ شدند.

و آوازی بلند در آسمان شنیدم کہ میگوید: «کنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا کہ آن مدعی برادران ما کہ شبانہروز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی میکند، بہ زیر افکنندہ شد.

۱۱ و ایشان بوساطت خون برہ و کلام شہادت خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند.

۱۲ از این جہتای آسمانہا و ساکنان آنہا شاد باشید؛ و ای بر زمین و دریا زیرا کہ ابلیس بہ نزد شما فرود شدہ است با خشم عظیم، چون میدانند کہ زمانی قلیل دارد.»

و چون از دہا دید کہ بر زمین افکنندہ شد، بر آن زن کہ فرزند نرینہ را زایدہ بود، جفا کرد.

۱۴ و دو بال عقاب بزرگ بہ زن دادہ شد تا بہ بیابان بہ مکان خود پرواز کند، جایی کہ او را از نظر آن مار، زمانی و دو زمان و نصف زمان پرورش میکنند.

۱۵ و مار از دہان خود در عقب زن، آبی چون رودی ریخت تا سیل او را فرو گیرد.

۱۶ و زمین زن را حمایت کرد و زمین دہان خود را گشادہ، آن رود را کہ از دہا از دہان خود ریخت فرورد.

۱۷ و از دہا بر زن غضب نمودہ، رفت تا با باقی ماندگان ذریت او کہ احکام خدا را حفظ می کنند و شہادت عیسی را نگاہ میدارند، جنگ کند.

وحشی از دریا

و او بر ریگ دریا ایستادہ بود.

و آن وحش را کہ دیدم، مانند پلنگ بود و پایہایش مثل پای خرس و دہانش مثل دہان شیر. و از دہا قوت خویش و تخت خود و قوت عظیمی بہ وی داد.

۳ و یکی از سر ہایش را دیدم کہ تا بہ موت کشتہ شد و از آن زخم مہلک شفایافت و تمامی جہان در پی این وحش در حیرت افتادند.

۴ و آن از دہا را کہ قدرت بہ وحش دادہ بود، پرستش کردند و وحش را سجده کردہ، گفتند کہ «یست مثل وحش و کیست کہ با وی میتواند جنگ کند؟»

و بہ وی دہانی دادہ شد کہ بہ کبر و کفر تکلم میکند؛ و قدرتی بہ او عطا شد کہ مدت چہل و دو ماہ عمل کند.

۶ پس دہان خود را بہ کفر ہای بر خدا گشود تا بر اسم او و خیمہ او و سکنہ آسمان کفر گوید.

۷ و بہ وی دادہ شد کہ با مقدسین جنگ کند و بر ایشان غلبہ یابد؛ و تسلط بر ہر قبیلہ و قوم و زبان و امت، بدو عطا شد.

۸ و جمیع ساکنان جہان، جز آنانی کہ نامہای ایشان در دفتر حیات برہای کہ از بنای عالم ذبح شدہ بود مکتوب است، او را خواهند پرستید.

۹ اگر کسی گوش دارد بشنود.

۱۰ اگر کسی اسیر نماید بہ اسیری رود، و اگر کسی بہ شمشیر قتل کند، میباید او بہ شمشیر کشتہ گردد. در اینجا صبر و ایمان مقدسین.

وحشی دیگر از زمین

و دیدم وحش دیگری را کہ از زمین بالامی آید و دو شاخ مثل شاخہای برہ داشت و مانند از دہا تکلم مینمود؛

و با تمام قدرت وحش نخست، در حضور وی عمل میکند و زمین و سکنہ آن را بر این وامی دارد کہ وحش نخست را کہ از زخم مہلک شفایافت، پپرستند.

- ۱۳ و معجزات عظیمه بعمل میآورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آورد.
- ۱۴ و ساکنان زمین را گمراه میکند، به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضور وحش بنماید. و به ساکنان زمین میگوید که صورتی را از آن وحش که بعد از خوردن زخم شمشیر زیست نمود، بسازند.
- ۱۵ و به وی داده شد که آن صورت وحش را روح بخشد تا که صورت وحش سخن گوید و چنان کند که هر که صورت وحش را پرستش نکند، کشته گردد.
- ۱۶ و همه را از کبیر و صغیر و دولت مند و فقیر و غلام و آزاد بر این وامی دارد که بر دست راست یا بر پیشانی خود نشانی گذارند.
- ۱۷ و اینکه هیچکس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد.
- ۱۸ در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.

بره بر کوه صهیون

- و دیدم که ایک بره، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم میدارند.
- ۲ و آوازی از آسمان شنیدم، مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز عد عظیم؛ و آن آوازی که شنیدم، مانند آواز بر بطن نوازان بود که بر بطهای خود را بنوازند.
- ۳ و در حضور تخت و چهار حیوان و پیران، سروی جدید میسرایند و هیچکس نتوانست آن سرو را بیا موزد، جز آن صد و چهل و چهار هزار که از جهان خریده شده بودند.
- ۴ اینانند آنانی که با زنان آلوده نشدند، زیرا که با کره هستند؛ و آنانند که بره را هر یک ما میروند متابعت میکنند و از میان مردم خریده شده هاند تا نو برای خدا و بره باشند.
- ۵ و در دهان ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بیعیب هستند.

سه فرشته

- و فرشتهای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز میکند و انجیل جاودانی را دارد تا ساکنان زمین را از هرامت و قبيله و زبان و قوم بشارت دهد، و به آواز بلند میگوید: «ز خدا برتر سید و اورا تعجید نمائید، زیرا که زمان داوری اور رسیده است. پس او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه های آب را آفرید، پرستش کنید.»
- و فرشتهای دیگر از عقب او آمده، گفت: «نهدم شد بابل عظیم که از خمر غضب زنای خود، جمیع امتهار انوشانید.»
- و فرشته سوم از عقب این دو آمده، به آواز بلند میگوید: «گر کسی وحش و صورت اورا پرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خود پذیرد، او نیز از خمر غضب خدا که در پیاله خشم وی بیغش آمیخته شده است، خواهد نوشید، و در نزد فرشتگان مقدس و در حضور بره، به آتش و کبریت، معذب خواهد شد،
- و دو عذاب ایشان تا ابد الاباد بالا می رود. پس آنانی که وحش و صورت او را پرستش میکنند و هر که نشان اسم او را پذیرد، شبانه روز آرامی ندارند.»
- در اینجا است صبر مقدسین که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ مینمایند.
- و آوازی را از آسمان شنیدم که میگوید: «نویس که از کنون خوشحالند مردگانی که در خداوند میمیرند.
- و روح میگوید: «لی، تا از زحمات خود آرامی یابند و اعمال ایشان از عقب ایشان میرسد.»

درو کردن زمین

- و دیدم که اینک ابری سفید پدید آمد و برابر، کسی مثل پسر انسان نشسته که تاجی از طلا دارد و در دستش داسی تیز است.
- ۱۵ و فرشتهای دیگر از قدس بیرون آمده، به آواز بلند آن بر نشین راندا میکند که داس خود را پیش بیاورد و رو کن، زیرا هنگام حصاد رسیده و حاصل زمین خشک شده است.
- ۱۶ و بر نشین داس خود را بر زمین آورد و زمین در ویده شد.
- و فرشتهای دیگر از قدسی که در آسمان است، بیرون آمد و او نیز داسی تیز داشت.
- ۱۸ و فرشتهای دیگر که بر آتش مسلط است، از مذبح بیرون شده، به آواز بلند داد داده، صاحب داس تیز را گفت: «اس تیز خود را پیش آور و خوشه های موز زمین را بچین، زیرا انگور هایش رسیده است.»
- پس آن فرشته داس خود را بر زمین آورد و موهای زمین را چیده، آن را در چرخش عظیم غضب خدا ریخت.
- ۲۰ و چرخش را بیرون شهر به پایفشردند و خون از چرخش تا به دهن اسبان به مسافت هزار و ششصد تیر تاب جاری شد.

هفت فرشته و هفت بلا

و علامت دیگر عظیم و عجیبی در آسمان دیدم، یعنی هفت فرشته‌ای که هفت بلایی دارند که آخرین هستند، زیرا که به آنها غضب الهی به انجام رسیده است. ۲ و دیدم مثال دریایی از شیشه مخلوط به آتش و کسانی را که بروحش و صورت او و عدد اسم او غلبه می‌یابند، بر دریای شیشه ایستاده و بر بطهای خدا را بدست گرفته،

سرود موسیقی بنده خدا و سرود بره را میخوانند و میگویند: «ظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای تو ای پادشاه امتهای»

۴ کیست که از تو ترسد، خداوند او کیست که نام تو را تجید نماید؟ زیرا که تو تنها قدوس هستی و جمیع امتهای آمده، در حضور تو پرستش خواهند کرد، زیرا که احکام تو ظاهر گردیده است.

و بعد از این دیدم که قدس خیمه شهادت در آسمان گشوده شد،

و هفت فرشته‌ای که هفت بلا داشتند، گمانی پاک و روشن در بر کرده و کمرایشان به کمر بند زرین بسته، بیرون آمدند.

۷ و یکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پیاله زرین داد، پر از غضب خدا که تا ابد الابد از زنده است.

۸ و قدس از جلال خدا و قوت او پر دود گردید.

۹ و تا هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید، هیچکس نتوانست به قدس در آید.

هفت پیاله غضب خدا

و آوازی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته میگوید که «روید، هفت پیاله غضب خدا را بر زمین بریزید.»

و اولی رفته، پیاله خود را بر زمین ریخت و دمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را میپرسند، بیرون آمد.

و دومین پیاله خود را به دریای ریخت که آن به خون مثل خون مرده مبدل گشت و هر نفس زنده از چیزهایی که در دریا بود بمرد.

و سومین پیاله خود را در نهرها و چشمه‌های آب ریخت و خون شد.

۵ و فرشته آبهارا شنیدم که میگوید: عادلی تو که هستی و بودیای قدوس، زیرا که چنین حکم کردی،

چونکه خون مقدسین و انبیار را ریختند و بدیشان خون دادی که بنوشند زیرا که مستحقند.»

و شنیدم که مذبح میگوید: «ای خداوند، خدای قادر مطلق، داوریهای تو حق و عدل است.»

و چهارمین، پیاله خود را بر آفتاب ریخت، و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند.

۹ و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلا قدرت دارد، کفر گفتند و تو به نکرند تا او را تجید نمایند.

و پنجمین، پیاله خود را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک گشت و زبانهای خود را از درد میگریزند،

و به خدای آسمان به سبب دردها و دملهای خود کفر می‌گفتند و از اعمال خود تو به نکرند.

و ششمین، پیاله خود را بر نهر عظیم فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرق آفتاب میآیند، میباشود.

۱۳ و دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحش و از دهان نبی کاذب، سه روح خبیث چون وزغها بیرون میآیند.

۱۴ زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می‌سازند و بر پادشاهان تمام ربع مسکون خروج میکنند تا ایشان را برای جنگ آن روز عظیم

خدای قادر مطلق فراهم آورند.

«ینک چون دزد میآیم! خوشبحال کسی که بیدار شده، رخت خود را نگاه دارد، مباد اعریان راه رود و سوانی او را ببینند.»

و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حار مجدون میخوانند، فراهم آوردند.

و هفتمین، پیاله خود را بر هوای ریخت و آوازی بلند از میان قدس آسمان از تخت بدرآمده، گفت که «مام شد.»

و بر قها و صدها و رعدا حادث گردید و زلزلهای عظیم شد آن چنانکه از حین آفرینش انسان بر زمین زلزلهای به این شدت و عظمت نشده بود.

۱۹ و شهر بزرگ به سه قسم منقسم گشت و بلدان امتهای خراب شد و بابل بزرگ در حضور خدا آباد آمد تا پیاله نهم غضب آلود خشم خود را بدو دهد.

۲۰ و هر جزیره گریخت و کوهها نایاب گشت،

وتگرگ بزرگ که گویا به وزن یک من بود، از آسمان بر مردم بارید و مردم به سبب صدمه تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه اش بینهایت سخت بود.

زن سوار بر وحش

ویکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت: «یا تا قضاى آن فاحشه بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است به تونشان دهم،

که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از حمر زناى او مست شدند.»

پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزى سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سروده شاخ داشت.

۴ و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزین و پیلای زین به دست خود پر از خبثات و نجاسات زناى خود داشت.

۵ و بر پیشانی اش این اسم مرقوم بود: «رو بابل عظیم و مادر فواحش و خبثات دنیا.»

و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بینهایت تعجب نمودم.

۷ و فرشته مرا گفت: «را متعجب شدى؟ من سرزن و آن وحش را که هفت سروده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان مینمایم.

۸ آن وحش که دیدی، بود و نیست و ازهاویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در دفتر حیات

مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد.

«بخاست ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه میباشد که زن بر آنها نشسته است؛

و هفت پادشاه هستند که پنج افتاد هاند و یکی هست و دیگری هنوز نیامده است و چون آید می باید اندکی بماند.

۱۱ و آن وحش که بود و نیست، هشتمین است و از آن هفت است و به هلاکت میرود.

۱۲ و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته اند بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت مییابند.

۱۳ اینها یک رای دارند و قوت و قدرت خود را به وحش میدهند.

۱۴ ایشان بابر جنگ خواهند نمود و بره برایشان غالب خواهد آمد، زیرا که او را بالارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که خوانده

شده و برگزیده و امینند.»

و مرا میگوید: «بهایی که دیدی، آنجایی که فاحشه نشسته است، قوما و جماعتها و امتهای او را میباید.

۱۶ و آماده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش را خواهند خورد و او را به آتش

خواهند سوزانید،

زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که اراده او را بهجا آرند و یک رای شده، سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا اتمام شود.

۱۸ و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت میکند.»

انهدام بابل عظیم

بعد از آن دیدم فرشته‌ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منور شد.

۲ و به آواز زور آورنده کرده، گفت: «نهدم شد، منهدم شد بابل عظیم! و او مسکن دیوها و ملاذهر و روح خبیث و ملاذهر مرغ ناپاک و مکروه گردیده است.

۳ زیرا که از حمر غضب آلود زناى او همه امت هانوشید هاند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده اند و تجار جهان از کثرت عیاشی او دولتمند گردید هاند.»

و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که میگفت: «ای قوم من از میان او بیرون آید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهر همنده شوید.

۵ زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خدا ظلمهایش را به یاد آورده است.

۶ بدورد کنید آنچه را که او داده است و بحسب کارهایش دوچندان بدو جزا دهید و در پیلای که او آمیخته است، او را دوچندان بیامیزید.

۷ به اندازهای که خویشانتان را تجمید کرد و عیاشی نمود، به آنقدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می گوید: به مقام ملکه نشستم و بیوه نیستم

و ماتم هرگز نخواهم دید.

۸ لهذا بلاى او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زور او راست، خداوند خدایی که بر او داوری

میکند.

۹ آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دود سوختن او را بینند، گریه و ماتم خواهند کرد،

واز خوف عذابش دور ایستاده، خواهند گفت: وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بلده زور آور زیرا که در یک ساعت عقوبت تو آمد.

«تجار جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود، زیرا که از این پس بضاعت ایشان را کسی نمی خرد.

۱۲ بضاعت طلا و نقره و جواهر و مر و ارید و گان نازک و ارغوانی و بریشم و قرمز و عود قماری و هر ظرف عاج و ظروف چوب گرانها و مس و آهن و مرمر،

و دارچینی و حامام و خوشبوها و مر و کندر و شراب و روغن و آرد میده و گندم و رملهها و گلهها و اسبان و اراجهها و اجساد و نفوس مردم.

۱۴ و حاصل شهوت نفس تو از تو گم شد و هر چیز فربه و روشن از تو نابود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت.

۱۵ و تاجر این چیزها که از وی دولت مند شده اند، از ترس عذابش دور ایستاده، گریان و ماتمگان خواهند گفت: وای، وای، ای شهر عظیم که به گان و ارغوانی و قرمز ملبس میبودی و به طلا و جواهر و مر و ارید مزین، زیرا در یک ساعت اینقدر دولت عظیم خراب شد.

۱۷ و هر ناخدا و کل جماعتی که بر کشتیها میباشند و ملاحان و هر که شغل دریامیکنند دور ایستاده، چون دود سوختن آن را دیدند، فریادگان گفتند: کدام شهر است مثل این شهر بزرگ!

و خاک بر سر خود ریخته، گریان و ماتمگان فریاد بر آورده، می گفتند: «ای، وای بر آن شهر عظیم که از آن هر که در دریا صاحب کشتی بود، از نفایس او دولت مند گردید که در یک ساعت ویران گشت.

«سای آسمان و مقدسان و رسولان و انبیای شادی کنید زیرا خدا انتقام شمار از او کشیده است.»

و یک فرشته زور آور سنگی چون سنگ آسیای بزرگ گرفته، به دریا انداخت و گفت: «نین به یک صدمه، شهر بابل منهدم خواهد گردید و دیگر هرگز یافت نخواهد شد.

۲۲ و صوت بر بطرزان و مغنیان و نیزنان و کرنا نوازان بعد از این در تو شنیده نخواهد شد و هیچ صنعتگر از هر صنعتی در تو دیگر پیدا نخواهد شد و باز صدای آسیاد در تو شنیده نخواهد گردید،

و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید و آواز عروس و داماد باز در تو شنیده نخواهد گشت زیرا که تجار تو کابر جهان بودند و از جادوگری تو جمیع امتهای گمراه شدند.

۲۴ و در آن، خون انبیا و مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد.»

هلویاه

و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می گفتند: «هلویاه! نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ما است، زیرا که احکام او راست و عدل است، چونکه داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زنا و خود فاسد میگردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشیدی.»

و بار دیگر گفتند: «هلویاه، و دودش تا ابد بالا باد بالا می رود!»

و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی در افتاده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند: «مین، هلویاه!»

و آوازی از تخت بیرون آمده، گفت: «مدنماید خدای ما را ای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه کبیر و چه صغیر.»

و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آوازه های فراوان و چون آوازه های شدید که می گفتند: «هلویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است.

۷ شادی و وجد نمایم و اورا تعجید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است.

۸ و به او داده شد که به گان، پاک و روشن خود را بیوشاند، زیرا که آن گان عدالتهای مقدسین است.»

و مرا گفت: «نویس: خوشحال آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده اند.» و نیز مرا گفت که «ین است کلام راست خدا.»

و نزد پایهایش افتادم تا اورا سجده کنم. او به من گفت: «نهار چنین نکنی زیرا که من با تو هم خدمت هستم و با برادرانت که شهادت عیسی را دارند. خدا را سجده کن زیرا که شهادت عیسی روح نبوت است.»

کلمه خدا

و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه آسپی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ مینماید، و چشمانش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و آسپی مرقوم دارد که جز خودش هیچکس آن را نمی داند.

- ۱۳ و جامهای خون آلود در برادر و نام او را «له خدا» میخوانند.
- ۱۴ و لشکرهایی که در آسمانند، بر اسبهای سفید و به گن سفید و پاک ملبس از عقب او میآیند.
- ۱۵ و از دهانش شمشیری تیز بیرون میآید تا به آن امتهار بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و او چرخش خمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود میافشرد.
- ۱۶ و بر لباس و ران او نامی مرقوم است یعنی «ادشاه پادشاهان و رب الارباب.»
- و دیدم فرشتهای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می کنند، ندا کرده، میگوید: «باید و بجهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید.
- ۱۸ تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپه سالاران و گوشت جباران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشت همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر.»
- و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهای ایشان را که جمع شده بودند تا با اسب سوار و لشکر او جنگ کنند.
- ۲۰ و وحش گرفتار شد و نجی کاذب با وی که پیش او معجزات ظاهر میکرد تا به آنها آتانی را که نشان وحش را دارند و صورت او را میپرسند، گمراه کند. این هر دو، زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کبریت انداخته شدند.
- ۲۱ و باقیان به شمشیری که از دهان اسب سوار بیرون میآید کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.

هزار سال

- و دیدم فرشتهای را که از آسمان نازل می شود و کلیدها و یه را دارد و زنجیری بزرگ بردست وی است.
- ۲ و از دهایی مار قدیم را که ابلیس و شیطان میباشد، گرفتار کرده، او را تا مدت هزار سال در بند نهاد.
- ۳ و او را به هاویه انداخت و در برابر او بسته، مهر کرد تا امتهار دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد، و بعد از آن میباید اندکی خلاصی یابد.
- و تختها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آتانی را که بجهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آتانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند.
- ۵ و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسیده. این است قیامت اول.
- ۶ خوشحال و مقدس است کسی که از قیامت اول قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.

حکومت شیطان

- و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت
- و تیره و رود و امت هائی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را بجهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست.
- ۹ و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فروریخته، ایشان را بلعید.
- ۱۰ و ابلیس که ایشان را گمراه میکند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نجی کاذب هستند، و ایشان تا ابد الا باد شیان هر وز عذاب خواهند کشید.
- و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد.
- ۱۲ و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند، و دفترها را گشودند. پس دقتی دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است.
- ۱۳ و در یامردگانی را که در آن بودند باز داد، و موت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودند باز دادند، و هر یکی بحسب اعمالش حکم یافت.
- ۱۴ و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موت ثانی، یعنی دریاچه آتش.
- ۱۵ و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید.

اورشلم جدید

- و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین اول در گذشت و در یاد دیگر نمی باشد.
- ۲ و شهر مقدس اورشلم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.

۳ و آوازی بلند از آسمان شنیدم که میگفت: «ینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.»

۴ و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و دردی دیگر و نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول در گذشت.»

و آن تخت‌نشین گفت: «لحال همه چیز انومی سازم.» و گفت: «نویس، زیرا که این کلام امین و راست است.»

باز مرا گفت: «مام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد.»

۷ و هر که غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود.

۸ لکن ترسندگان و بی‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و پتیرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچه فروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی.»

و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پراز هفت بلای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت: «یا تا عروس منکو حه بره رابه تو نشان دهم.»

آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدس اورشلیم رابه من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل میشود،

و جلال خدا را در د و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین.

۱۲ و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه‌ها دوازده فرشته و اسمها بر ایشان مرقوم است که نامهای دوازده سبط بنی اسرائیل باشد.

۱۳ از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه.

۱۴ و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول بره است.

و آن کس که با من تکلم میکرد، نی طلا داشت تا شهر و دروازه‌هایش و دیوارش را ببینماید.

۱۶ و شهر مربع است که طول و عرضش مساوی است و شهر رابه آن نی پیوده، دوازده هزار تیر بر تاب یافت و طول و عرض و بلند یاش برابر است.

۱۷ و دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع پیود، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته.

۱۸ و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشه مصفی بود.

۱۹ و بنیاد دیوار شهر به هر نوع جواهر گرانبها مزین بود که بنیاد اول، یشم و دوم، یاقوت کبود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرد

و پنجم، جزع عقیقی و ششم، عقیق و هفتم، زبرجد و هشتم، زمرد سلقی و نهم، طوپاز و دهم، عقیق اخضر و یازدهم، آسمانجونی و دوازدهم، یاقوت بود.

۲۱ و دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک مروارید و شارع عام شهر، از زر خالص چون شیشه شفاف.

و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آن است.

۲۳ و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور میسازد و چراغش بره است.

۲۴ و امتهادر نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند در آورد.

۲۵ و دروازه‌هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود.

۲۶ و جلال و عزت امتهارابه آن داخل خواهند ساخت.

۲۷ و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوبند.

نهر آب حیات

و نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری میشود.

۲ و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کنار نهر، درخت حیات را که دوازده میوه میآورد یعنی هر ماه میوه خود را می دهد؛ و بر گهای آن درخت برای شفای امت‌های باشد.

۳ و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود.

۴ و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود.

۵ و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی میبخشد و تا ابد الابد سلطنت خواهند کرد.

- ۶ و مرا گفت: «ین کلام امین و راست است و خداوند خدای ارواح انبیا، فرشته خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که زود میباید واقع شود، نشان دهد.»
 «اینک به زودی میآیم. خوشبحال کسیکه کلام نبوت این کتاب را نگاه دارد.»
- ۷ و من، یوحنا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشتهای که این امور را به من نشان داد سجده کنم.
- ۹ او مرا گفت: «نهار نکنی، زیرا که هم خدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادرانت و با آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن.»
 و مرا گفت: «لام نبوت این کتاب را مگر مکن زیرا که وقت نزدیک است.»
- ۱۱ هر که ظالم است، باز ظلم کند و هر که خبیث است، باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند و هر که مقدس است، باز مقدس بشود.»
 «اینک به زودی میآیم و اجرت من با من است تا هر کسی را بحسب اعمالش جزا دهم.»
- ۱۳ من الف و یاء و ابتداء و انتها و اول و آخر هستم
 خوشبحال آنانی که رختهای خود را می شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه های شهر درآیند،
 زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بتپرستان و هر که دروغ را دوست دارد و بعمل آورد، بیرون میباشند.
- ۱۶ من عیسی فرشته خود را فرستادم تا شمارا در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستاره درخشانده صبح هستم.»
 و روح و عروس میگویند: «یا! و هر که میشنود بگوید: «یا! و هر که تشنه باشد، بیاید و هر که خواهش دارد، از آب حیات بیقیمت بگیرد.»
- ۱۸ زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت میدهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلا یای مکتوب در این کتاب را بروی خواهد افزود.
- ۱۹ و هر گاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد.
 او که بر این امور شاهد است، میگوید: «لی، به زودی میآیم!»
 آمین. بیا، ای خداوند عیسی!
 فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد. آمین.